Persian (Farsi): Unlocked Literal Bible for 1 Chronicles, 1 Corinthians, 1 John, 1 Kings, 1 Peter, 1 Samuel, 1 Thessalonians, 1 Timothy, 2 Chronicles, 2 Corinthians, 2 John, 2 Kings, 2 Peter, 2 Samuel, 2 Thessalonians, 2 Timothy, 3 John, Acts, Amos, Colossians, Daniel, Deuteronomy, Ecclesiastes, Ephesians, Esther, Exodus, Ezekiel, Ezra, Galatians, Genesis, Habakkuk, Haggai, Hebrews, Hosea, Isaiah, James, Jeremiah, Job, Joel, John, Jonah, Joshua, Jude, Judges, Lamentations, Leviticus, Luke, Malachi, Mark, Matthew, Micah, Nahum, Nehemiah, Numbers, Obadiah, Philemon, Philippians, Proverbs, Psalms, Revelation, Romans, Ruth, Song of Solomon, Titus, Zechariah, Zephaniah

Formatted for Translators

©2022 Wycliffe Associates

Released under a Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License.

Bible Text: The English Unlocked Literal Bible (ULB)

©2017 Wycliffe Associates

Available at <https://bibleineverylanguage.org/translations>

The English Unlocked Literal Bible is based on the unfoldingWord® Literal Text, CC BY-SA 4.0. The original work of the unfoldingWord® Literal Text is available at [https://unfoldingword.bible/ult/](https://nam12.safelinks.protection.outlook.com/?url=https%3A%2F%2Funfoldingword.bible%2Fult%2F&data=02%7C01%7Cmarv_lucas%40wycliffeassociates.org%7Cab3b29dbe7fc44554aeb08d8080e8e70%7C7baa11086adb4be299cf00a4872ab1cf%7C0%7C0%7C637268205914531190&sdata=SW2KxVr%2BcxHGAgMpv602NzoYenorfHi9bOs2SNzVpR4%3D&reserved=0).

The ULB is licensed under the Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License.

Notes: English ULB Translation Notes

©2017 Wycliffe Associates

Available at <https://bibleineverylanguage.org/translations>

The English ULB Translation Notes is based on the unfoldingWord translationNotes, under CC BY-SA 4.0. The original unfoldingWord work is available at <https://unfoldingword.bible/utn>.

The ULB Notes is licensed under the Creative Commons Attribution-ShareAlike 4.0 International License.

To view a copy of the CC BY-SA 4.0 license visit <http://creativecommons.org/licenses/by-sa/4.0/>

Below is a human-readable summary of (and not a substitute for) the license.

**You are free to:**

* **Share**— copy and redistribute the material in any medium or format.
* **Adapt**— remix, transform, and build upon the material for any purpose, even commercially.

The licensor cannot revoke these freedoms as long as you follow the license terms.

**Under the following conditions:**

* **Attribution**— You must attribute the work as follows: “Original work available at <https://BibleInEveryLanguage.org>.” Attribution statements in derivative works should not in any way suggest that we endorse you or your use of this work.
* **ShareAlike**— If you remix, transform, or build upon the material, you must distribute your contributions under the same license as the original.
* **No additional restrictions**— You may not apply legal terms or technological measures that legally restrict others from doing anything the license permits.

**Notices:**

You do not have to comply with the license for elements of the material in the public domain or where your use is permitted by an applicable exception or limitation.

No warranties are given. The license may not give you all of the permissions necessary for your intended use. For example, other rights such as publicity, privacy, or moral rights may limit how you use the material.

A picture containing text, clipart

Description automatically generated

TOC \o "1-2" \h \z \uRight-click to update field (doing so will insert table of contents).

Page left intentionally blank

## پيدايش

Chapter 1

1در ابتدا، خدا آسمانها و زمین‌ را آفرید.2وزمین‌ تهی‌ و بایر بود و تاریكی‌ بر روی‌ لجه‌ و روح‌ خدا سطح‌ آبها را فرو گرفت‌.3و خدا گفت‌: «روشنایی‌ بشود.» و روشنایی‌ شد.4و خدا روشنایی‌ را دید كه‌ نیكوست‌ و خدا روشنایی‌ را از تاریكی‌ جدا ساخت‌.5و خدا روشنایی‌ را روز نامید و تاریكی‌ را شب‌ نامید. و شام‌ بود و صبح‌ بود، روزی‌ اول‌.6و خدا گفت‌: «فلكی‌ باشد در میان‌ آبها و آبها را از آبها جدا كند.»7و خدا فلك‌ را بساخت‌ و آبهای‌ زیر فلك‌ را از آبهای‌ بالای‌ فلك‌ جدا كرد. و چنین‌ شد.8و خدا فلك‌ را آسمان‌ نامید. و شام‌ بود و صبح‌ بود، روزی‌ دوم‌.9و خدا گفت‌: «آبهای‌ زیر آسمان‌ در یكجا جمع‌ شود و خشكی‌ ظاهر گردد.» و چنین‌ شد.10و خدا خشكی‌ را زمین‌ نامید و اجتماع‌ آبها را دریا نامید. و خدا دید كه‌ نیكوست‌.11و خدا گفت‌: «زمین‌ نباتات‌ برویاند، علفی‌ كه‌ تخم‌ بیاورد و درخت‌ میوه‌ای‌ كه‌ موافق‌ جنس‌ خود میوه‌ آورد كه‌ تخمش‌ در آن‌ باشد، بر روی‌ زمین‌.» و چنین‌ شد.12و زمین‌ نباتات‌ را رویانید، علفی‌ كه‌ موافق‌ جنس‌ خود تخم‌ آورد و درخت‌ میوه‌داری‌ كه‌ تخمش‌ در آن‌، موافق‌ جنس‌ خود باشد. و خدا دید كه‌ نیكوست‌.13و شام‌ بود و صبح‌ بود، روزی‌ سوم‌.14و خدا گفت‌: «نیرها در فلك‌ آسمان‌ باشند تا روز را از شب‌ جدا كنند و برای‌ آیات‌ و زمانها و روزها و سالها باشند.15و نیرها در فلك‌ آسمان‌ باشند تا بر زمین‌ روشنایی‌ دهند.» و چنین‌ شد.16و خدا دو نیر بزرگ‌ ساخت‌، نیر اعظم‌ را برای‌ سلطنت‌ روز و نیر اصغر را برای‌ سلطنت‌ شب‌، و ستارگان‌ را.17و خدا آنها را در فلك‌ آسمان‌ گذاشت‌ تا بر زمین‌ روشنایی‌ دهند،18و تا سلطنت‌ نمایند بر روز و بر شب‌، و روشنایی‌ را از تاریكی‌ جدا كنند. و خدا دید كه‌ نیكوست‌.19و شام‌ بود و صبح‌ بود، روزی‌ چهارم‌.20و خدا گفت‌: «آبها به‌ انبوه‌ جانوران‌ پر شود و پرندگان‌ بالای‌ زمین‌ بر روی‌ فلك‌ آسمان‌ پرواز كنند.»21پس‌ خدا نهنگان‌ بزرگ‌ آفرید و همۀ جانداران‌ خزنده‌ را، كه‌ آبها از آنها موافق‌ اجناس‌ آنها پر شد، و همۀ پرندگان‌ بالدار را به‌ اجناس‌ آنها. و خدا دید كه‌ نیكوست‌.22و خدا آنها را بركت‌ داده‌، گفت‌: «بارور و كثیر شوید و آبهای‌ دریا را پر سازید، و پرندگان‌ در زمین‌ كثیر بشوند.»23و شام‌ بود و صبح‌ بود، روزی‌ پنجم‌.24و خدا گفت‌: «زمین‌، جانوران‌ را موافق‌ اجناس‌ آنها بیرون‌ آورد، بهایم‌ و حشرات‌ و حیوانات‌ زمین‌ به‌ اجناس‌ آنها.» و چنین‌ شد.25پس‌ خدا حیوانات‌ زمین‌ را به‌ اجناس‌ آنها بساخت‌ و بهایم‌ را به‌ اجناس‌ آنها و همۀ حشرات‌ زمین‌ را به‌ اجناس‌ آنها. و خدا دید كه‌ نیكوست‌.26و خدا گفت‌»: آدم‌ را بصورت‌ ما و موافق‌ شبیه‌ ما بسازیم‌ تا بر ماهیان‌ دریا و پرندگان‌ آسمان‌ و بهایم‌ و بر تمامی‌ زمین‌ و همۀ حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند، حكومت‌ نماید. «27پس‌ خدا آدم‌ را بصورت‌ خود آفرید. او را بصورت‌ خدا آفرید. ایشان‌ را نر و ماده‌ آفرید.28و خدا ایشان‌ را بركت‌ داد و خدا بدیشان‌ گفت‌: «بارور و كثیر شوید و زمین‌ را پر سازید و در آن‌ تسلط‌ نمایید، و بر ماهیان‌ دریا و پرندگان‌ آسمان‌ و همۀ حیواناتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند، حكومت‌ كنید.»29و خدا گفت‌: «همانا همۀ علف‌های‌ تخم‌داری‌ كه‌ بر روی‌ تمام‌ زمین‌ است‌ و همۀ درختهایی‌ كه‌ در آنها میوۀ درخت‌ تخم‌دار است‌، به‌ شما دادم‌ تا برای‌ شما خوراك‌ باشد.30و به‌ همۀ حیوانـات‌ زمیـن‌ و به‌ همۀ پرندگان‌ آسمان‌ و به‌ همۀ حشرات‌ زمین‌ كه‌ در آنهـا حیـات‌ است‌، هر علف‌ سبز را برای‌ خوراك‌ دادم‌.» و چنیـن‌ شـد.31و خدا هر چه‌ ساختـه‌ بـود، دیـد و همانـا بسیار نیكـو بود. و شام‌ بـود و صبح‌ بـود، روز ششـم‌.

Chapter 2

1و آسمانها و زمین‌ و همۀ لشكر آنها تمام‌شد.2و در روز هفتم‌، خدا از همۀ كار خود كه‌ ساخته‌ بود، فارغ‌ شد. و در روز هفتم‌ از همۀ كار خود كه‌ ساخته‌ بود، آرامی‌ گرفت‌.3پس‌ خدا روز هفتم‌ را مبارك‌ خواند و آن‌ را تقدیس‌ نمود، زیرا كه‌ در آن‌ آرام‌ گرفت‌، از همۀ كار خود كه‌ خدا آفرید و ساخت‌.4این‌ است‌ پیدایش‌ آسمانها و زمین‌ در حین‌ آفرینش‌ آنها در روزی‌ كه‌ یهوه‌، خدا، زمین‌ و آسمانها را بساخت‌.5و هیچ‌ نهال‌ صحرا هنوز در زمین‌ نبود و هیچ‌ علف‌ صحرا هنوز نروییده‌ بود، زیرا خداوند خدا باران‌ بر زمین‌ نبارانیده‌ بود و آدمی‌ نبود كه‌ كار زمین‌ را بكند.6و مه‌ از زمین‌ برآمده‌، تمام‌ روی‌ زمین‌ را سیراب‌ می‌كرد.7خداوند خدا پس‌ آدم‌ را از خاك‌ زمین‌ بسرشت‌ و در بینی‌ وی‌ روح‌ حیات‌ دمید، و آدم‌ نَفْس‌ زنده‌ شد.8و خداوند خدا باغی‌ در عدن‌ بطرف‌ مشرق‌ غَرْس‌ نمود و آن‌ آدم‌ را كه‌ سرشته‌ بود، در آنجا گذاشت‌.9و خداوند خدا هر درخت‌ خوشنما و خوش‌خوراك‌ را از زمین‌ رویانید، و درخت‌ حیات‌ را در وسط باغ‌ و درخت‌ معرفت‌ نیك‌ و بد را.10و نهری‌ از عدن‌ بیرون‌ آمد تا باغ‌ را سیراب‌ كند، و از آنجا منقسم‌ گشته‌، چهار شعبه‌ شد.11نام‌ اول‌ فیشون‌ است‌ كه‌ تمام‌ زمین‌ حویله‌ را كه‌ در آنجا طلاست‌، احاطه‌ می‌كند.12و طلای‌ آن‌ زمین‌ نیكوست‌ و در آنجا مروارید و سنگ‌ جَزَع‌ است‌.13و نام‌ نهر دوم‌ جیحون‌ كه‌ تمام‌ زمین‌ كوش‌ را احاطه‌ می‌كند.14و نام‌ نهر سوم‌ حدَّقل‌ كه‌ بطرف‌ شرقی‌ آشور جاری‌ است‌. و نهر چهارم‌ فرات‌.15پس‌ خداوند خدا آدم‌ را گرفت‌ و او را در باغ‌ عدن‌ گذاشت‌ تا كار آن‌ را بكند و آن‌ را محافظت‌ نماید.16و خداوند خدا آدم‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «از همۀ درختان‌ باغ‌ بی‌ممانعت‌بخور،17اما از درخت‌ معرفت‌ نیك‌ و بد زنهار نخوری‌، زیرا روزی‌ كه‌ از آن‌ خوردی‌، هرآینه‌ خواهی‌ مرد.»18و خداوند خدا گفت‌: «خوب‌ نیست‌ كه‌ آدم‌ تنها باشد. پس‌ برایش‌ معاونی‌ موافق‌ وی‌ بسازم‌.»19و خداوند خدا هر حیوان‌ صحرا و هر پرندۀ آسمان‌ را از زمین‌ سرشت‌ و نزد آدم‌ آورد تا ببیند كه‌ چه‌ نام‌ خواهد نهاد و آنچه‌ آدم‌ هر ذی‌حیات‌ را خواند، همان‌ نام‌ او شد.20پس‌ آدم‌ همۀ بهایم‌ و پرندگان‌ آسمان‌ و همۀ حیوانات‌ صحرا را نام‌ نهاد. لیكن‌ برای‌ آدم‌ معاونی‌ موافق‌ وی‌ یافت‌ نشد.21و خداوند خدا، خوابی‌ گران‌ بر آدم‌ مستولی‌ گردانید تا بخفت‌، و یكی‌ از دنده‌هایش‌ را گرفت‌ و گوشت‌ در جایش‌ پر كرد.22و خداوند خدا آن‌ دنده‌ را كه‌ از آدم‌ گرفته‌ بود، زنی‌ بنا كرد و وی‌ را به‌ نزد آدم‌ آورد.23و آدم‌ گفت‌: «همانا اینست‌ استخوانی‌ از استخوانهایم‌ و گوشتی‌ از گوشتم‌، از این‌ سبب‌ "نسا" نامیده‌ شود زیرا كه‌ از انسان‌ گرفته‌ شد.»24از این‌ سبب‌ مرد پدر و مادر خود را ترك‌ كرده‌، با زن‌ خویش‌ خواهد پیوست‌ و یك‌ تن‌ خواهند بود.25و آدم‌ و زنش‌ هر دو برهنه‌ بودند و خجلت‌ نداشتند.

Chapter 3

1و مار از همۀ حیوانات‌ صحرا كه‌ خداوند خدا ساخته‌ بود، هُشیارتر بود. و به‌ زن‌ گفت‌: «آیا خدا حقیقتاً گفته‌ است‌ كه‌ از همۀ درختان‌ باغ‌ نخورید؟»2زن‌ به‌ مار گفت‌: «از میوۀ درختان‌ باغ‌ می‌خوریم‌،3لكن‌ از میوۀ درختی‌ كه‌در وسط باغ‌ است‌، خدا گفت‌ از آن‌ مخورید و آن‌ را لمس‌ مكنید، مبادا بمیرید.»4مار به‌ زن‌ گفت‌: «هر آینه‌ نخواهید مرد،5بلكه‌ خدا می‌داند در روزی‌ كه‌ از آن‌ بخورید، چشمان‌ شما باز شود و مانند خدا عارف‌ نیك‌ و بد خواهید بود.»6و چون‌ زن‌ دید كه‌ آن‌ درخت‌ برای‌ خوراك‌ نیكوست‌ و بنظر خوشنما و درختی‌ دلپذیر و دانش‌افزا، پس‌ از میوه‌اش‌ گرفته‌، بخورد و به‌ شوهر خود نیز داد و او خورد.7آنگاه‌ چشمان‌ هر دوِ ایشان‌ باز شد و فهمیدند كه‌ عریانند. پس‌ برگهای‌ انجیر به‌ هم‌ دوخته‌، سترها برای‌ خویشتن‌ ساختند.8و آواز خداوند خدا را شنیدند كه‌ در هنگام‌ وزیدن‌ نسیم‌ نهار در باغ‌ می‌خرامید، و آدم‌ و زنش‌ خویشتن‌ را از حضور خداوند خدا در میان‌ درختان‌ باغ‌ پنهان‌ كردند.9و خداوند خدا آدم‌ را ندا در داد و گفت‌: «كجا هستی‌؟»10گفت‌: «چون‌ آوازت‌ را در باغ‌ شنیدم‌، ترسان‌ گشتم‌، زیرا كه‌ عریانم‌. پس‌ خود را پنهان‌ كردم‌.»11گفت‌: «كه‌ تو را آگاهانید كه‌ عریانی‌؟ آیا از آن‌ درختی‌ كه‌ تو را قدغن‌ كردم‌ كه‌ از آن‌ نخوری‌، خوردی‌؟»12آدم‌ گفت‌: «این‌ زنی‌ كه‌ قرین‌ من‌ ساختی‌، وی‌ از میوۀ درخت‌ به‌ من‌ داد كه‌ خوردم‌.»13پس‌ خداوند خدا به‌ زن‌ گفت‌: «این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ كردی‌؟» زن‌ گفت‌: «مار مرا اغوا نمود كه‌ خوردم‌. »14پس‌ خداوند خدا به‌ مار گفت‌: «چونكه‌ این‌ كار كردی‌، از جمیع‌ بهایم‌ و از همۀ حیوانات‌ صحرا ملعون‌تر هستی‌! بر شكمت‌ راه‌ خواهی‌ رفت‌ و تمام‌ ایام‌ عمرت‌ خاك‌ خواهی‌ خورد.15و عداوت‌ در میان‌ تو و زن‌، و در میان‌ ذُرّیت‌ تو وذریت‌ وی‌ می‌گذارم‌؛ او سر تو را خواهد كوبید و تو پاشنۀ وی‌ را خواهی‌ كوبید.»16و به‌ زن‌ گفت‌: «اَلَم‌ و حمل‌ تو را بسیار افزون‌ گردانم‌؛ با الم‌ فرزندان‌ خواهی‌ زایید و اشتیاق‌ تو به‌ شوهرت‌ خواهـد بود و او بر تو حكمرانی‌ خواهد كرد.»17و به‌ آدم‌ گفت‌: «چونكه‌ سخن‌ زوجه‌ات‌ را شنیـدی‌ و از آن‌ درخت‌ خـوردی‌ كه‌ امـر فرمـوده‌، گفتم‌ از آن‌ نخـوری‌، پـس‌ بسبب‌ تـو زمیـن‌ ملعون‌ شـد، و تمام‌ ایام‌ عمـرت‌ از آن‌ با رنـج‌ خواهی‌ خورد.18خار و خس‌ نیز برایت‌ خواهد رویانید و سبزه‌های‌ صحرا را خواهی‌ خورد،19و به‌ عرق‌ پیشانی‌ات‌ نان‌ خواهی‌ خورد تا حینی‌ كه‌ به‌ خاك‌ راجع‌ گردی‌، كه‌ از آن‌ گرفته‌ شدی‌ زیرا كه‌ تو خاك‌ هستی‌ و به‌ خاك‌ خواهی‌ برگشت‌. »20و آدم‌ زن‌ خود را حوا نام‌ نهاد، زیرا كه‌ او مادر جمیع‌ زندگان‌ است‌.21و خداوند خدا رختها برای‌ آدم‌ و زنش‌ از پوست‌ بساخت‌ و ایشان‌ را پوشانید.22و خداوند خدا گفت‌: «همانا انسان‌ مثل‌ یكی‌ از ما شده‌ است‌، كه‌ عارف‌ نیك‌ و بد گردیده‌. اینك‌ مبادا دست‌ خود را دراز كند و از درخت‌ حیات‌ نیز گرفته‌ بخورَد، و تا به‌ ابد زنده‌ ماند.»23پس‌ خداوند خدا، او را از باغ‌ عدن‌ بیرون‌ كرد تا كار زمینی‌ را كه‌ از آن‌ گرفته‌ شده‌ بود، بكند.24پس‌ آدم‌ را بیرون‌ كرد و به‌ طرف‌ شرقی‌ باغ‌ عدن‌، كروبیان‌ را مسكن‌ داد و شمشیر آتشباری‌ را كه‌ به‌ هر سو گردش‌ می‌كرد تا طریق‌ درخت‌ حیات‌ را محافظت‌ كند.

Chapter 4

1و آدم‌، زن‌ خود حوا را بشناخت‌ و او حامله شده‌، قائن‌ را زایید و گفت‌: «مردی‌ از یهوه‌ حاصل‌ نمودم‌.»2و بار دیگر برادر او هابیل‌ را زایید. و هابیل‌ گله‌بان‌ بود، و قائن‌ كاركُن‌ زمین‌ بود.3و بعد از مرور ایام‌، واقع‌ شد كه‌ قائن‌ هدیه‌ای‌ از محصول‌ زمین‌ برای‌ خداوند آورد.4و هابیل‌ نیز از نخست‌زادگان‌ گلۀ خویش‌ و پیه‌ آنها هدیه‌ای‌ آورد. و خداوند هابیل‌ و هدیۀ او را منظور داشت‌،5اما قائن‌ و هدیۀ او را منظور نداشت‌. پس‌ خشم‌ قائن‌ به‌ شدت‌ افروخته‌ شده‌، سر خود را بزیر افكند.6آنگاه‌ خداوند به‌ قائن‌ گفت‌: «چرا خشمناك‌ شدی‌؟ و چرا سر خود را بزیر افكندی‌؟7اگر نیكویی‌ می‌كردی‌، آیا مقبول‌ نمی‌شدی‌؟ و اگر نیكویی‌ نكردی‌، گناه‌ بر در، در كمین‌ است‌ و اشتیاق‌ تو دارد، اما تو بر وی‌ مسلط شوی‌. »8و قائن‌ با برادر خود هابیل‌ سخن‌ گفت‌. و واقع‌ شد چون‌ در صحرا بودند، قائن‌ بر برادر خود هابیل‌ برخاسته‌، او را كشت‌.9پس‌ خداوند به‌ قائن‌ گفت‌: «برادرت‌ هابیل‌ كجاست‌؟» گفت‌: «نمی‌دانم‌، مگر پاسبان‌ برادرم‌ هستم‌؟»10گفت‌: «چه‌ كرده‌ای‌؟ خون‌ برادرت‌ از زمین‌ نزد من‌ فریاد برمی‌آورد!11و اكنون‌ تو ملعون‌ هستی‌ از زمینی‌ كه‌ دهان‌ خود را باز كرد تا خون‌ برادرت‌ را از دستت‌ فرو برد.12هر گاه‌ كار زمین‌ كنی‌، همانا قوت‌ خود را دیگر به‌ تو ندهد. و پریشان‌ و آواره‌ در جهان‌ خواهی‌ بود.»13قائن‌ به‌ خداوند گفت‌:«عقوبتـم‌ از تحملـم‌ زیـاده‌ است‌.14اینك‌ مـرا امـروز بـر روی‌ زمیـن‌ مطـرود ساختـی‌، و از روی‌ تـو پنهـان‌ خواهـم‌ بـود. و پریشـان‌ و آواره‌ در جهان‌ خواهم‌ بود و واقع‌ می‌شـود هـر كه‌ مرا یابـد، مـرا خواهـد كشت‌.»15خداونـد بـه‌ وی‌ گفت‌: «پس‌ هـر كه‌ قائـن‌ را بكشـد، هفـت‌ چنـدان‌ انتقـام‌ گرفتـه‌ شـود.» و خداونـد به‌ قائـن‌ نشانـی‌ای‌ داد كه‌ هـر كه‌ او را یابـد، وی‌ را نكشــد.16پـس‌ قائن‌ از حضور خداونـد بیـرون‌ رفـت‌ و در زمیـن‌ نـود، بطـرف‌ شرقــی‌ عـدن‌، ساكــن‌ شـد.17و قائن‌ زوجۀ خود را شناخت‌. پس‌ حامله‌ شده‌، خنوخ‌ را زایید. و شهری‌ بنا می‌كرد، و آن‌ شهر را به‌ اسم‌ پسر خود، خنوخ‌ نام‌ نهاد.18و برای‌ خنوخ‌ عیراد متولد شد، و عیراد، مَحُویائیل‌ را آورد، و مَحُویائیل‌، مَتُوشائیل‌ را آورد، و مَتوشائیل‌، لَمَك‌ را آورد.19و لَمَك‌، دو زن‌ برای‌ خود گرفت‌، یكی‌ را عاده‌ نام‌ بود و دیگری‌ را ظِلَّه‌.20و عاده‌، یابال‌ را زایید. وی‌ پدر خیمه‌نشینان‌ و صاحبان‌ مواشی‌ بود.21و نام‌ برادرش‌ یوبال‌ بود. وی‌ پدر همۀ نوازندگان‌ بربط‌ و نی‌ بود.22و ظِلَّه‌ نیز توبل‌ قائن‌ را زایید، كه‌ صانع‌ هر آلت‌ مس‌ و آهن‌ بود. و خواهر توبل‌ قائن‌، نعمه‌ بود.23و لَمَك‌ به‌ زنان‌ خود گفت‌: «ای‌ عاده‌ و ظله‌، قول‌ مرا بشنوید! ای‌ زنان‌ لَمَك‌، سخن‌ مرا گوش‌ گیرید! زیرا مردی‌ را كشتم‌ بسبب‌ جراحت‌ خود، و جوانی‌ را بسبب‌ ضرب‌ خویش‌.24اگر برای‌ قائن‌ هفت‌ چندان‌ انتقام‌ گرفته‌ شود، هر آینه‌ برای‌ لَمَك‌، هفتاد و هفت‌ چندان‌.»25پس‌ آدم‌ بار دیگر زن‌ خود را شناخت‌، و او پسری‌ بزاد و او را شیث‌نام‌ نهاد، زیرا گفت‌: «خدا نسلی‌ دیگر به‌ من‌ قرار داد، به‌ عوض‌ هابیل‌ كه‌ قائن‌ او را كشت‌.»26و برای‌ شیث‌ نیز پسری‌ متولد شد و او را اَنوش‌ نامید. در آنوقت‌ به‌ خواندن‌ اسم‌ یهوه‌ شروع‌ كردند.

Chapter 5

1این‌ است‌ كتاب‌ پیدایش‌ آدم‌ در روزی‌ كه خدا آدم‌ را آفرید، به‌ شبیه‌ خدا او را ساخت‌،2نر و ماده‌ ایشان‌ را آفرید. و ایشان‌ را بركت‌ داد و ایشـان‌ را «آدم‌» نام‌ نهـاد، در روز آفرینـش‌ ایشـان‌.3و آدم‌ صد و سی‌ سال‌ بزیست‌، پس‌ پسری‌ به‌ شبیه‌ و بصورت‌ خود آورد، و او را شیث‌ نامید.4و ایام‌ آدم‌ بعد از آوردن‌ شیث‌، هشتصد سال‌ بود، و پسران‌ و دختران‌ آورد.5پس‌ تمام‌ ایام‌ آدم‌ كه‌ زیست‌، نهصد و سی‌ سال‌ بود كه‌ مرد.6و شیث‌ صد و پنج‌ سال‌ بزیست‌، و اَنوش‌ را آورد.7و شیث‌ بعد از آوردن‌ اَنوش‌، هشتصد و هفت‌ سال‌ بزیست‌ و پسران‌ و دختران‌ آورد.8و جملۀ ایام‌ شیث‌، نهصد و دوازده‌ سال‌ بود كه‌ مرد.9و اَنوش‌ نود سال‌ بزیست‌، و قینان‌ را آورد.10و اَنوش‌ بعد از آوردن‌ قینان‌، هشتصد و پانزده‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.11پس‌ جملۀ ایام‌ اَنوش‌ نهصد و پنج‌ سال‌ بود كه‌ مرد.12و قینان‌ هفتاد سال‌ بزیست‌، و مَهَلَلْئیل‌ را آورد.13و قینان‌ بعد از آوردن‌ مَهَلَلْئیل‌، هشتصد و چهل‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.14و تمامی‌ ایام‌ قینان‌، نهصد و ده‌ سال‌ بود كه‌ مرد.15و مَهَلَلْئیل‌، شصت‌ و پنج‌ سال‌ بزیست‌، و یارِد راآورد.16و مَهَلَلْئیل‌ بعد از آوردن‌ یارِد، هشتصد و سی‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.17پس‌ همۀ ایام‌ مَهَلَلْئیل‌، هشتصد و نود و پنج‌ سال‌ بود كه‌ مرد.18و یارِد صد و شصت‌ و دو سال‌ بزیست‌، و خنوخ‌ را آورد.19و یارِد بعد از آوردن‌ خَنوخ‌، هشتصد سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.20و تمامی‌ ایام‌ یارِد، نهصد و شصت‌ و دو سال‌ بود كه‌ مرد.21و خنوخ‌ شصت‌ و پنج‌ سال‌ بزیست‌، و مَتوشالَح‌ را آورد.22و خنوخ‌ بعد از آوردن‌ متوشالح‌، سیصد سال‌ با خدا راه‌ می‌رفت‌ و پسران‌ و دختران‌ آورد.23و همۀ ایام‌ خنوخ‌، سیصد و شصت‌ و پنج‌ سال‌ بود.24و خنوخ‌ با خدا راه‌ می‌رفت‌ و نایاب‌ شد، زیرا خدا او را برگرفت‌.25و متوشالح‌ صد و هشتاد و هفت‌ سال‌ بزیست‌، و لَمَك‌ را آورد.26و متوشالح‌ بعد از آوردن‌ لَمَك‌، هفتصد و هشتاد و دو سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.27پس‌ جملۀ ایام‌ متوشالح‌، نهصد و شصت‌ و نه‌ سال‌ بود كه‌ مرد.28و لَمَك‌ صد و هشتاد و دو سال‌ بزیست‌، و پسری‌ آورد29و وی‌ را نوح‌ نام‌ نهاده‌ گفت‌: «این‌ ما را تسلی‌ خواهد داد از اعمال‌ ما و از محنت‌ دستهای‌ ما از زمینی‌ كه‌ خداوند آن‌ را ملعون‌ كرد.»30و لَمَك‌ بعد از آوردن‌ نوح‌، پانصد و نود و پنج‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.31پس‌ تمام‌ ایام‌ لَمَك‌، هفتصد و هفتاد و هفت‌ سال‌ بود كه‌ مرد.32و نوح‌ پانصد ساله‌ بود، پس‌ نوح‌ سام‌ و حام‌ و یافِث‌ را آورد.

Chapter 6

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ آدمیان‌ شروع‌ كردند به‌ زیاد شدن‌ بر روی‌ زمین‌ و دختران‌ برای‌ ایشان‌ متولد گردیدند،2پسران‌ خدا دختران‌ آدمیان‌ را دیدند كه‌ نیكومنظرند، و از هر كدام‌ كه‌ خواستند، زنان‌ برای‌ خویشتن‌ می‌گرفتند.3و خداوند گفت‌: «روح‌ من‌ در انسان‌ دائماً داوری‌ نخواهد كرد، زیرا كه‌ او نیز بشر است‌. لیكن‌ ایام‌ وی‌ صد و بیست‌ سال‌ خواهد بود.»4و در آن‌ ایام‌ مردان‌ تنومند در زمین‌ بودند. و بعد از هنگامی‌ كه‌ پسران‌ خدا به‌ دختران‌ آدمیان‌ در آمدند و آنها برای‌ ایشان‌ اولاد زاییدند، ایشان‌ جبارانی‌ بودند كه‌ در زمان‌ سَلَفْ، مردان‌ نامور شدند.5و خداوند دید كه‌ شرارت‌ انسان‌ در زمین‌ بسیار است‌، و هر تصور از خیالهای‌ دل‌ وی‌ دائماً محض‌ شرارت‌ است‌.6و خداوند پشیمان‌ شد كه‌ انسان‌ را بر زمیـن‌ ساخته‌ بود، و در دل‌ خود محزون‌ گشت‌.7و خداوند گفـت‌: «انسـان‌ را كه‌ آفریـده‌ام‌، از روی‌ زمین‌ محو سازم‌، انسان‌ و بهایم‌ و حشرات‌ و پرندگان‌ هوا را، چونكه‌ متأسف‌ شدم‌ از ساختن‌ ایشـان‌.»8اما نـوح‌ در نظـر خداوند التفـات‌ یافـت‌.9این‌ است‌ پیدایش‌ نوح‌. نوح‌ مردی‌ عادل‌ بود، و در عصر خود كامل‌. و نوح‌ با خدا راه‌ می‌رفت‌.10و نوح‌ سه‌ پسر آورد: سام‌ و حام‌ و یافث‌.11و زمین‌ نیز بنظر خدا فاسد گردیده‌ و زمین‌ از ظلم‌ پرشده‌ بود.12و خدا زمین‌ را دید كه‌ اینك‌ فاسد شده‌ است‌، زیرا كه‌ تمامی‌ بشر راه‌ خود را بر زمین‌ فاسد كرده‌ بودند.13و خدا به‌ نوح‌ گفت‌: «انتهای‌ تمامی‌ بشر به‌ حضورم‌ رسیده‌ است‌، زیرا كه‌ زمین‌ بسبب‌ ایشان‌ پر از ظلم‌ شده‌ است‌. و اینك‌ من‌ ایشان‌ را با زمین‌ هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.14پس‌ برای‌ خود كشتی‌ای‌ از چوب‌ كوفر بساز، و حُجَرات‌ در كشتی‌ بنا كن‌ و درون‌ و بیرونش‌ را به‌ قیر بیندا.15و آن‌ را بدین‌ تركیب‌ بساز كه‌ طول‌ كشتی‌ سیصد ذراع‌ باشد، و عرضش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و ارتفاع‌ آن‌ سی‌ ذراع‌.16و روشنی‌ای‌ برای‌ كشتی‌ بساز و آن‌ را به‌ ذراعی‌ از بالا تمام‌ كن‌. و درِ كشتی‌ را در جنب‌ آن‌ بگذار، و طبقات‌ تحتانی‌ و وسطی‌ و فوقانی‌ بساز.17زیرا اینك‌ من‌ طوفان‌ آب‌ را بر زمین‌ می‌آورم‌ تا هر جسدی‌ را كه‌ روح‌ حیات‌ در آن‌ باشد، از زیر آسمان‌ هلاك‌ گردانم‌. و هر چه‌ بر زمین‌ است‌، خواهد مرد.18لكن‌ عهد خود را با تو استوار می‌سازم‌، و به‌ كشتی‌ در خواهی‌ آمد، تو و پسرانت‌ و زوجه‌ات‌ و ازواج‌ پسرانت‌ با تو.19و از جمیع‌ حیوانات‌، از هر ذی‌جسدی‌، جفتی‌ از همه‌ به‌ كشتی‌ در خواهی‌ آورد، تا با خویشتن‌ زنده‌ نگاه‌ داری‌، نر و ماده‌ باشند.20از پرندگان‌ به‌ اجناس‌ آنها، و از بهایـم‌ به‌ اجنـاس‌ آنها، و از همۀ حشـرات‌ زمین‌ به‌ اجناس‌ آنها، دودو از همه‌ نزد تو آینـد تا زنـده‌ نگاه‌ داری‌.21و از هـر آذوقه‌ای‌ كه‌ خورده‌ شـود، بگیر و نـزد خود ذخیـره‌ نما تا برای‌ تو و آنها خوراك‌ باشد.»22پس‌ نوح‌ چنین‌ كرد و به‌ هرچـه‌ خـدا او را امر فرمـود، عمل‌ نمـود.

Chapter 7

1و خداوند به‌ نوح‌ گفت‌: «تو و تمامی‌ اهل خانه‌ات‌ به‌ كشتی‌ در آیید، زیرا تو را در این‌ عصر به‌ حضور خود عادل‌ دیدم‌.2و از همۀ بهایم‌ پاك‌، هفت‌ هفت‌، نر و ماده‌ با خود بگیر، و از بهایم‌ ناپاك‌، دودو، نر و ماده‌،3و از پرندگان‌ آسمان‌ نیز هفت‌ هفت‌، نر و ماده‌ را، تا نسلی‌ بر روی‌ تمام‌ زمین‌ نگاه‌ داری‌.4زیرا كه‌ من‌ بعد از هفت‌ روز دیگر، چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ باران‌ می‌بارانم‌، و هر موجودی‌ را كه‌ ساخته‌ام‌، از روی‌ زمین‌ محو می‌سازم‌. »5پس‌ نوح‌ موافق‌ آنچه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمود.6و نوح‌ ششصد ساله‌ بود، چون‌ طوفان‌ آب‌ بر زمین‌ آمد.7و نوح‌ و پسرانش‌ و زنش‌ و زنان‌ پسرانش‌ با وی‌ از آب‌ طوفان‌ به‌ كشتی‌ در آمدند.8از بهایم‌ پاك‌ و از بهایم‌ ناپاك‌، و از پرندگان‌ و از همۀ حشرات‌ زمین‌،9دودو، نر و ماده‌، نزد نوح‌ به‌ كشتی‌ در آمدند، چنانكه‌ خدا نوح‌ را امر كرده‌ بود.10و واقع‌ شد بعد از هفت‌ روز كه‌ آب‌ طوفان‌ بر زمین‌ آمد.11و در سال‌ ششصد از زندگانی‌ نوح‌، در روز هفدهم‌ از ماه‌ دوم‌، در همان‌ روز جمیع‌ چشمه‌های‌ لجۀ عظیم‌ شكافته‌ شد، و روزنهای‌ آسمان‌ گشوده‌.12و باران‌، چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ بر روی‌ زمین‌ می‌بارید.13در همان‌ روز نوح‌ و پسرانش‌، سام‌ و حام‌ و یافث‌، و زوجۀ نوح‌ و سه‌ زوجۀ پسرانش‌، با ایشان‌ داخل‌ كشتی‌ شدند.14ایشان‌ و همۀ حیوانات‌ به‌ اجناس‌ آنها، و همۀ بهایم‌ به‌ اجناس‌ آنها، و همۀ حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند به‌ اجناس‌ آنها، و همۀ پرندگان‌ به‌اجناس‌ آنها، همۀ مرغان‌ و همۀ بالداران‌.15دودو از هر ذی‌ جسدی‌ كه‌ روح‌ حیات‌ دارد، نزد نوح‌ به‌ كشتی‌ در آمدند.16و آنهایی‌ كه‌ آمدند نر و ماده‌ از هر ذی‌جسد آمدند، چنانكه‌ خدا وی‌ را امر فرموده‌ بود. و خداوند در را از عقب‌ او بست‌.17و طوفان‌ چهل‌ روز بر زمین‌ می‌آمد، و آب‌ همی‌ افزود و كشتی‌ را برداشت‌ كه‌ از زمین‌ بلند شد.18و آب‌ غلبه‌ یافته‌، بر زمین‌ همی‌ افزود، و كشتی‌ بر سطح‌ آب‌ می‌رفت‌.19و آب‌ بر زمین‌ زیاد و زیاد غلبه‌ یافت‌، تا آنكه‌ همۀ كوههای‌ بلند كه‌ زیر تمامی‌ آسمانها بود، مستور شد.20پانزده‌ ذراع‌ بالاتر، آب‌ غلبه‌ یافت‌ و كوهها مستورگردید.21و هر ذی‌جسدی‌ كه‌ بر زمین‌ حركت‌ می‌كرد، از پرندگان‌ و بهایم‌ و حیوانات‌ و كل‌ حشرات‌ خزندۀ بر زمین‌، و جمیع‌ آدمیان‌، مردند.22هركه‌ دم‌ روح‌ حیات‌ در بینی‌ او بود، از هر كه‌ در خشكی‌ بود، مرد.23و خدا محو كرد هر موجودی‌ را كه‌ بر روی‌ زمین‌ بود، از آدمیان‌ و بهایم‌ و حشرات‌ و پرندگان‌ آسمان‌، پس‌ از زمین‌ محو شدند. و نوح‌ با آنچه‌ همراه‌ وی‌ در كشتی‌ بود فقط باقی‌ ماند.24و آب‌ بر زمین‌ صد و پنجاه‌ روز غلبه‌ می‌یافت‌.

Chapter 8

1و خدا نوح‌ و همۀ حیوانات‌ و همۀ بهایمی‌ را كه‌ با وی‌ در كشتی‌ بودند، بیاد آورد. و خدا بادی‌ بر زمین‌ وزانید و آب‌ ساكن‌ گردید.2و چشمه‌های‌ لجه‌ و روزنهای‌ آسمان‌ بسته‌ شد، و باران‌ از آسمان‌ باز ایستاد.3و آب‌ رفته‌رفته‌ از روی‌ زمین‌ برگشت‌. و بعد از انقضای‌ صد و پنجاه‌ روز، آب‌ كم‌ شد،4و روز هفدهم‌ از ماه‌ هفتم‌، كشتی‌ بر كوههای‌ آرارات‌ قرار گرفت‌.5و تا ماه‌ دهم‌، آب‌ رفته‌رفته‌ كمتر می‌شد، و در روز اول‌ از ماه‌ دهم‌، قله‌های‌ كوهها ظاهر گردید.6و واقع‌ شد بعد از چهل‌ روز كه‌ نوح‌ دریچۀكشتی‌ را كه‌ ساخته‌ بود، باز كرد.7و زاغ‌ را رها كرد. او بیرون‌ رفته‌، در تردد می‌بود تا آب‌ از زمین‌ خشك‌ شد.8پس‌ كبوتر را از نزد خود رها كرد تا ببیند كه‌ آیا آب‌ از روی‌ زمین‌ كم‌ شده‌ است‌.9اما كبوتر چون‌ نشیمنی‌ برای‌ كف‌ پای‌ خود نیافت‌، زیرا كه‌ آب‌ در تمام‌ روی‌ زمین‌ بود، نزد وی‌ به‌ كشتی‌ برگشت‌. پس‌ دست‌ خود را دراز كرد و آن‌ را گرفته‌ نزد خود به‌ كشتی‌ در آورد.10و هفت‌ روز دیگر نیز درنگ‌ كرده‌، باز كبوتر را از كشتی‌ رها كرد.11و در وقت‌ عصر، كبوتر نزد وی‌ برگشت‌، و اینك‌ برگ‌ زیتون‌ تازه‌ در منقار وی‌ است‌. پس‌ نوح‌ دانست‌ كه‌ آب‌ از روی‌ زمین‌ كم‌ شده‌ است‌.12و هفت‌ روز دیگر نیز توقف‌ نموده‌، كبوتر را رها كرد، و او دیگر نزد وی‌ برنگشت‌.13و در سال‌ ششصد و یكم‌ در روز اول‌ از ماه‌ اول‌، آب‌ از روی‌ زمین‌ خشك‌ شد. پس‌ نوح‌ پوشش‌ كشتی‌ را برداشته‌، نگریست‌، و اینك‌ روی‌ زمین‌ خشك‌ بود.14و در روز بیست‌ و هفتم‌ از ماه‌ دوم‌، زمین‌ خشك‌ شد.15آنگاه‌ خدا نوح‌ را مخاطب‌ ساخته‌، گفت‌:16«از كشتی‌ بیرون‌ شو، تو و زوجه‌ات‌ و پسرانت‌ و ازواج‌ پسرانت‌ با تو.17و همۀ حیواناتی‌ را كه‌ نزد خود داری‌، هر ذی‌جسدی‌ را از پرندگان‌ و بهایم‌ و كل‌ حشرات‌ خزندۀ بر زمین‌، با خود بیرون‌ آور، تا بر زمین‌ منتشر شده‌، در جهان‌ بارور و كثیر شوند.»18پس‌ نوح‌ و پسران‌ او و زنش‌ و زنان‌ پسرانش‌، با وی‌ بیرون‌ آمدند.19و همۀ حیوانات‌ و همۀ حشرات‌ و همۀ پرندگان‌، و هر چه‌ بر زمین‌ حركت‌ می‌كند، به‌ اجناس‌ آنها، از كشتی‌ به‌ در شدند.20و نوح‌ مذبحی‌ برای‌ خداوند بنا كرد، و از هر بهیمۀ پاك‌ و از هر پرندۀ پاك‌ گرفته‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ بر مذبح‌ گذرانید.21و خداوند بوی‌ خوش‌ بویید وخداوند در دل‌ خود گفت‌: «بعد از این‌ دیگر زمین‌ را بسبب‌ انسان‌ لعنت‌ نكنم‌، زیرا كه‌ خیال‌ دل‌ انسان‌ از طفولیت‌ بد است‌، و بار دیگر همۀ حیوانات‌ را هلاك‌ نكنم‌، چنانكه‌ كردم‌.22مادامی‌ كه‌ جهان‌ باقی‌ است‌، زرع‌ و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان‌ و تابستان‌، و روز و شب‌ موقوف‌ نخواهد شد. »

Chapter 9

1و خدا، نوح‌ و پسرانش‌ را بركت‌ داده‌،بدیشان‌ گفت‌: «بارور و كثیر شوید و زمین‌ را پر سازید.2و خوف‌ شما و هیبت‌ شما بر همۀ حیوانات‌ زمین‌ و بر همۀ پرندگان‌ آسمان‌، و بر هر چه‌ بر زمین‌ می‌خزد، و بر همۀ ماهیان‌ دریا خواهد بود؛ به‌ دست‌ شما تسلیم‌ شده‌اند.3و هر جنبنده‌ای‌ كه‌ زندگی‌ دارد، برای‌ شما طعام‌ باشد. همه‌ را چون‌ علف‌ سبز به‌ شما دادم‌،4مگر گوشت‌ را با جانش‌ كه‌ خون‌ او باشد، مخورید.5و هر آینه‌ انتقام‌ خون‌ شما را برای‌ جان‌ شما خواهم‌ گرفت‌. از دست‌ هر حیوان‌ آن‌ را خواهم‌ گرفت‌. و از دست‌ انسان‌، انتقام‌ جان‌ انسان‌ را از دست‌ برادرش‌ خواهم‌ گرفت‌.6هر كه‌ خون‌ انسان‌ ریزد، خون‌ وی‌ به‌ دست‌ انسان‌ ریخته‌ شود، زیرا خدا انسان‌ را به‌ صورت‌ خود ساخت‌.7و شما بارور و كثیر شوید، و در زمین‌ منتشر شده‌، در آن‌ بیفزایید.»8و خدا نوح‌ و پسرانش‌ را با وی‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:9«اینك‌ من‌ عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت‌ شما استوار سازم‌،10و با همۀ جانورانی‌ كه‌ با شما باشند، از پرندگان‌ و بهایم‌ وهمۀ حیوانات‌ زمین‌ با شما، با هر چه‌ از كشتی‌ بیرون‌ آمد، حتی‌ جمیع‌ حیوانات‌ زمین‌.11عهد خود را با شما استوار می‌گردانم‌ كه‌ بار دیگر هر ذی‌جسد از آب‌ طوفان‌ هلاك‌ نشود، و طوفان‌ بعد از این‌ نباشد تا زمین‌ را خراب‌ كند. »12و خدا گفت‌: «اینست‌ نشان‌ عهدی‌ كه‌ من‌ می‌بندم‌، در میان‌ خود و شما، و همۀ جانورانی‌ كه‌ با شما باشند، نسلاً بعد نسل‌ تا به‌ ابد:13قوس‌ خود را در ابر می‌گذارم‌، و نشان‌ آن‌ عهدی‌ كه‌ در میان‌ من‌ و جهان‌ است‌، خواهد بود.14و هنگامی‌ كه‌ ابر را بالای‌ زمین‌ گسترانم‌، و قوس‌ در ابر ظاهر شود،15آنگاه‌ عهد خود را كه‌ در میان‌ من‌ و شما و همۀ جانوران‌ ذی‌جسد می‌باشد، بیاد خواهم‌ آورد. و آب‌ طوفان‌ دیگر نخواهد بود تا هر ذی‌جسدی‌ را هلاك‌ كند.16و قوس‌ در ابر خواهد بود، و آن‌ را خواهم‌ نگریست‌ تا بیاد آورم‌ آن‌ عهد جاودانی‌ را كه‌ در میان‌ خدا و همۀ جانوران‌ است‌، از هر ذی‌جسدی‌ كه‌ بر زمین‌ است‌. »17و خدا به‌ نوح‌ گفت‌: «این‌ است‌ نشان‌ عهدی‌ كه‌ استوار ساختم‌ در میان‌ خود و هر ذی‌جسدی‌ كه‌ بر زمین‌ است‌. »18و پسران‌ نوح‌ كه‌ از كشتی‌ بیرون‌ آمدند، سام‌ و حام‌ و یافث‌ بودند. و حام‌ پدر كنعان‌ است‌.19اینانند سه‌ پسر نوح‌، و از ایشان‌ تمامی‌ جهان‌ منشعب‌ شد.20و نوح‌ به‌ فلاحت‌ زمین‌ شروع‌ كرد، و تاكستانی‌ غرس‌ نمود.21و شراب‌ نوشیده‌، مست‌شد، و در خیمۀ خود عریان‌ گردید.22و حام‌، پدر كنعان‌، برهنگی‌ پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون‌ خبر داد.23و سام‌ و یافث‌، ردا را گرفته‌، بر كتف‌ خود انداختند، و پس‌پس‌ رفته‌، برهنگی‌ پدر خود را پوشانیدند. و روی‌ ایشان‌ باز پس‌ بود كه‌ برهنگی‌ پدر خود را ندیدند.24و نوح‌ از مستی‌ خود به‌ هوش‌ آمده‌، دریافت‌ كه‌ پسر كهترش‌ با وی‌ چه‌ كرده‌ بود.25پس‌ گفت‌: «كنعان‌ ملعون‌ باد! برادران‌ خود را بندۀ بندگان‌ باشد.»26و گفت‌: «متبارك‌ باد یهوه‌ خدای‌ سام‌! و كنعان‌، بندۀ او باشد.27خدا یافث‌ را وسعت‌ دهد، و در خیمه‌های‌ سام‌ ساكن‌ شود، و كنعان‌ بندۀ او باشد. »28و نوح‌ بعد از طوفان‌، سیصد و پنجاه‌ سال‌ زندگانی‌ كرد.29پس‌ جملۀ ایام‌ نوح‌ نهصد و پنجاه‌ سال‌ بود كه‌ مرد.

Chapter 10

1این‌ است‌ پیدایش‌ پسران‌ نوح‌، سام‌ و حام‌ و یافث‌. و از ایشان‌ بعد از طوفان‌ پسران‌ متولد شدند.2پسران‌ یافث‌: جومَر و ماجوج‌ و مادای‌ و یاوان‌ و توبال‌ و ماشَك‌ و تیراس‌.3و پسران‌ جومَر: اَشكناز و رِیفات‌ و توجَرْمَه‌.4و پسران‌ یاوان‌: اَلِیشَه‌ و تَرشیش‌ و كَتیم‌ و دودانیم‌.5از اینان‌ جزایر امّت‌ها منشعب‌ شدند در اراضی‌ خود، هر یكی‌ موافق‌ زبان‌ و قبیله‌اش‌ در امّت‌های‌ خویش‌.6و پسران‌ حام‌: كوش‌ و مِصرایم‌ و فوط و كنعان‌.7و پسران‌ كوش‌: سِبا و حَویله‌ و سَبْتَه‌ و رَعْمَه‌ و سَبْتِكا. و پسران‌ رَعْمَه‌: شِبا و دَدان‌.8و كوش‌ نِمرُود را آورد. او به‌ جبار شدن‌ در جهان‌ شروع‌ كرد.9وی‌ در حضور خداوند صیادی‌ جبار بود. از این‌ جهت‌ می‌گویند: «مثل‌ نمرود،صیاد جبار در حضور خداوند . »10و ابتدای‌ مملكت‌ وی‌، بابل‌ بود و اَرَك‌ و اَكَدّ و كَلْنَه‌ در زمین‌ شِنعار.11از آن‌ زمین‌ آشور بیرون‌ رفت‌، و نینوا و رَحوبوت‌ عیر، و كالَح‌ را بنا نهاد،12و ریسَن‌ را در میان‌ نینوا و كالَح‌. و آن‌ شهری‌ بزرگ‌ بود.13و مِصرایم‌ لُودیم‌ و عَنامیم‌ و لَهابیم‌ و نَفتوحیم‌ را آورد.14و فَتروسیم‌ و كَسلوحیم‌ را كه‌ از ایشان‌ فِلسطینیان‌ پدید آمدند و كَفتوریم‌ را.15و كنعان‌، صیدون‌، نخست‌زادۀ خود، وحَتّ را آورد.16و یبوسیان‌ و اَموریان‌ و جِرجاشیان‌ را17و حِوّیان‌ و عَرْقیان‌ و سینیان‌ را18و اَروادیان‌ و صَماریان‌ و حَماتیان‌ را. و بعد از آن‌، قبایل‌ كنعانیان‌ منشعب‌ شدند.19و سرحد كنعانیان‌ از صیدون‌ به‌ سمت‌ جرار تا غَزَه‌ بود، و به‌ سمت‌ سُدُوم‌ و عَمُورَه‌ و اَدْمَه‌ و صَبُوئیم‌ تا به‌ لاشَع‌.20اینانند پسران‌ حام‌ برحسب‌ قبایل‌ و زبانهای‌ ایشان‌، در اراضی‌ و امّت‌های‌ خود.21و از سام‌ كه‌ پدر جمیع‌ بنی‌عابَر و برادر یافَث‌ بزرگ‌ بود، از او نیز اولاد متولد شد.22پسران‌ سام‌: عیلام‌ و آشور و اَرْفَكْشاد و لُود و اَرام‌.23و پسران‌ اَرام‌: عُوص‌ و حُول‌ و جاتِر و ماش‌.24و اَرَفكشاد، شالِح‌ را آورد، و شالِح‌، عابر را آورد.25و عابر را دو پسر متولد شد. یكی‌ را فالِج‌ نام‌ بود، زیرا كه‌ در ایام‌ وی‌ زمین‌ منقسم‌ شد. و نام‌ برادرش‌ یقْطان‌.26و یقْطان‌، المُوداد و شالف‌ و حَضَرموت‌ و یارِح‌ را آورد،27و هَدُورام‌ و اُوْزال‌ و دِقْلَه‌ را،28و عُوبال‌ و ابیمائیل‌ و شِبا را،29و اَوْفیر و حَوِیلَه‌ و یوباب‌ را. این‌ همه‌ پسران‌ یقطان‌ بودند.30و مسكن‌ ایشان‌ از میشا بود به‌ سمت‌ سَفارَه‌، كه‌ كوهی‌ از كوههای‌ شرقی‌است‌.31اینانند پسران‌ سام‌ برحسب‌ قبایل‌ و زبانهای‌ ایشان‌، در اراضی‌ خود برحسب‌ امّت‌های‌خویش‌.32اینانند قبایل‌ پسران‌ نوح‌، برحسب‌ پیدایش‌ ایشان‌ در امّت‌های‌ خود كه‌ از ایشان‌ امّت‌های‌ جهان‌، بعد از طوفان‌ منشعب‌ شدند.

Chapter 11

1و تمام‌ جهان‌ را یك‌ زبان‌ و یك‌ لغت‌ بود.2و واقع‌ شد كه‌ چون‌ از مشرق‌ كوچ‌ می‌كردند، همواری‌ای‌ در زمین‌ شنعار یافتند و در آنجا سكنی‌ گرفتند.3و به‌ یكدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم‌ و آنها را خوب‌ بپزیم‌.» و ایشان‌ را آجر به‌ جای‌ سنگ‌ بود، و قیر به‌ جای‌ گچ‌.4و گفتند: «بیایید شهری‌ برای‌ خود بنا نهیم‌، و برجی‌ را كه‌ سرش‌ به‌ آسمان‌ برسد، تا نامی‌ برای‌ خویشتن‌ پیدا كنیم‌، مبادا بر روی‌ تمام‌ زمین‌ پراكنده‌ شویم‌.»5و خداوند نزول‌ نمود تا شهر و برجی‌ را كه‌ بنی‌آدم‌ بنا می‌كردند، ملاحظه‌ نماید.6و خداوند گفت‌: «همانا قوم‌ یكی‌ است‌ و جمیع‌ ایشان‌ را یك‌ زبان‌ و این‌ كار را شروع‌ كرده‌اند، و الا´ن‌ هیچ‌ كاری‌ كه‌ قصد آن‌ بكنند، از ایشان‌ ممتنع‌ نخواهد شد.7اكنون‌ نازل‌ شویم‌ و زبان‌ ایشان‌ را در آنجا مشوش‌ سازیم‌ تا سخن‌ یكدیگر را نفهمند.»8پس‌ خداوند ایشان‌ را از آنجا بر روی‌ تمام‌ زمین‌ پراكنده‌ ساخت‌ و از بنای‌ شهر باز ماندند.9از آن‌ سبب‌ آنجا را بابل‌ نامیدند، زیرا كه‌ در آنجا خداوند لغت‌ تمامی‌ اهل‌ جهان‌ را مشوش‌ ساخت‌. و خداوند ایشان‌ را از آنجا بر روی‌ تمام‌ زمین‌ پراكنده‌ نمود.10این‌ است‌ پیدایش‌ سام‌. چون‌ سام‌ صد ساله‌ بود، اَرْفَكشاد را دو سال‌ بعد از طوفان‌ آورد.11و سام‌ بعد از آوردن‌ ارفكشاد، پانصد سال‌ زندگانی‌كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.12و ارفكشاد سی‌ و پنج‌ سال‌ بزیست‌ و شالح‌ را آورد.13و ارفكشاد بعد از آوردن‌ شالح‌، چهار صد و سه‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.14و شالح‌ سی‌ سال‌ بزیست‌، و عابر را آورد.15و شالح‌ بعد از آوردن‌ عابر، چهارصد و سه‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.16و عابر سی‌ و چهار سال‌ بزیست‌ و فالج‌ را آورد.17و عابر بعد از آوردن‌ فالج‌، چهار صد و سی‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.18و فالِج‌ سی‌ سال‌ بزیست‌، و رَعُو را آورد.19و فالج‌ بعد از آوردن‌ رعو، دویست‌ و نه‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.20و رعو سی‌ و دو سال‌ بزیست‌، و سروج‌ را آورد.21و رعو بعد از آوردن‌ سَرُوْج‌، دویست‌ و هفت‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.22و سروج‌ سی‌ سال‌ بزیست‌، و ناحور را آورد.23و سروج‌ بعد از آوردن‌ ناحور، دویست‌ سال‌ بزیست‌ و پسران‌ و دختران‌ آورد.24و ناحور بیست‌ و نه‌ سال‌ بزیست‌، و تارح‌ را آورد.25و ناحور بعد از آوردن‌ تارح‌، صد و نوزده‌ سال‌ زندگانی‌ كرد و پسران‌ و دختران‌ آورد.26و تارح‌ هفتاد سال‌ بزیست‌، و اَبرام‌ و ناحور و هاران‌ را آورد.27و این‌ است‌ پیدایش‌ تارح‌ كه‌ تارح‌، ابرام‌ و ناحور و هاران‌ را آورد، و هاران‌، لوط را آورد.28و هاران‌ پیش‌ پدر خود، تارَح‌ در زادبوم‌ خویش‌ در اورِ كلدانیان‌ بمرد.29و ابرام‌ و ناحور زنان‌ برای‌ خود گرفتند. زن‌ ابرام‌ را سارای‌ نام‌ بود. و زن‌ ناحور را مِلكَه‌ نام‌ بود، دختر هاران‌، پدر مِلكَه‌ و پدر یسكَه.30اما سارای‌ نازاد مانده‌، ولدی‌ نیاورد.31پس‌ تارح‌ پسر خود ابرام‌، و نوادۀ خود لوط‌، پسر هاران‌، و عروس‌ خود سارای‌، زوجۀ پسرش‌ ابرام‌ را برداشته‌، با ایشان‌ از اور كلدانیان‌بیرون‌ شدند تا به‌ ارض‌ كنعان‌ بروند، و به‌ حران‌ رسیده‌، در آنجا توقف‌ نمودند.32و مدت‌ زندگانی‌ تارح‌، دویست‌ و پنج‌ سال‌ بود، و تارح‌ در حران‌ مرد.

Chapter 12

1و خداوند به‌ ابرام‌ گفت‌: «از ولایت‌خود، و از مولد خویش‌ و از خانۀ پدر خود بسوی‌ زمینی‌ كه‌ به‌ تو نشان‌ دهم‌ بیرون‌ شو،2و از تو امتی‌ عظیم‌ پیدا كنم‌ و تو را بركت‌ دهم‌، و نام‌ تو را بزرگ‌ سازم‌، و تو بركت‌ خواهی‌ بود.3و بركت‌ دهم‌ به‌ آنانی‌ كه‌ تو را مبارك‌ خوانند، و لعنت‌ كنم‌ به‌ آنكه‌ تو را ملعون‌ خواند. و از تو جمیع‌ قبایل‌ جهان‌ بركت‌ خواهند یافت‌.»4پس‌ ابرام‌، چنانكه‌ خداوند بدو فرموده‌ بود، روانه‌ شد. و لوط همراه‌ وی‌ رفت‌. و ابرام‌ هفتاد و پنج‌ ساله‌ بود، هنگامی‌ كه‌ از حَرّان‌ بیرون‌ آمد.5و ابرام‌ زن‌ خود سارای‌، و برادرزادۀ خود لوط‌، و همۀ اموال‌ اندوختۀ خود را با اشخاصی‌ كه‌ در حران‌ پیدا كرده‌ بودند، برداشته‌، به‌ عزیمت‌ زمین‌ كنعان‌ بیرون‌ شدند، و به‌ زمین‌ كنعان‌ داخل‌ شدند.6و ابرام‌ در زمین‌ می‌گشت‌ تا مكان‌ شكیم‌ تا بلوطستان‌ موره‌. و در آنوقت‌ كنعانیان‌ در آن‌ زمین‌ بودند.7و خداوند بر اَبرام‌ ظاهر شده‌، گفت‌: «به‌ ذریت‌ تو این‌ زمین‌ را می‌بخشم‌.» و در آنجا مذبحی‌ برای‌ خداوند كه‌ بر وی‌ ظاهر شد، بنا نمود.8پس‌، از آنجا به‌ كوهی‌ كه‌ به‌ شرقی‌ بیت‌ئیل‌ است‌، كوچ‌ كرده‌، خیمۀ خود را برپا نمود. و بیت‌ئیل‌ بطرف‌ غربی‌ و عای‌ بطرف‌ شرقی‌ آن‌ بود. و در آنجا مذبحی‌ برای‌ خداوند بنا نمود و نام‌ یهوه‌ را خواند.9و ابرام‌ طی‌ مراحل‌ و منازل‌ كرده‌، به‌ سمت‌ جنوب‌ كوچید.10و قحطی‌ در آن‌ زمین‌ شد، و ابرام‌ به‌ مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا كه‌ قحط‌ در زمین‌ شدت‌ می‌كرد.11و واقع‌ شد كه‌ چون‌ نزدیك‌ به‌ ورود مصر شد، به‌ زن‌ خود سارای‌ گفت‌: «اینك‌ می‌دانم‌ كه‌ تو زن‌ نیكومنظر هستی.12همانا چون‌ اهل‌ مصر تو را بینند، گویند: "این‌ زوجۀ اوست‌." پس‌ مرا بكشند و تو را زنده‌ نگاه‌ دارند.13پس‌ بگو كه‌ تو خواهر من‌ هستی‌ تا به‌ خاطر تو برای‌ من‌ خیریت‌ شود و جانم‌ بسبب‌ تو زنده‌ ماند.»14و به‌ مجرد ورود ابرام‌ به‌ مصر، اهل‌ مصر آن‌ زن‌ را دیدند كه‌ بسیار خوش‌منظر اسـت‌.15و امرای‌ فرعـون‌ او را دیدنـد، و او را در حضـور فرعون‌ ستودند. پس‌ وی‌ را به‌ خانۀ فرعـون‌ در آوردنـد.16و بخاطـر وی‌ با ابـرام‌ احسان‌ نمود، و او صاحب‌ میشها و گاوان‌ و حماران‌ و غلامان‌ و كنیـزان‌ و ماده‌ الاغـان‌ و شتـران‌ شد.17و خداوند فرعـون‌ و اهل‌ خانۀ او را بسبب‌ سارای‌، زوجۀ ابرام‌ به‌ بلایای‌ سخت‌ مبتلا ساخت‌.18و فرعـون‌ ابـرام‌ را خوانـده‌، گفت‌: «این‌ چیست‌ كه‌ به‌ من‌ كردی‌؟ چرا مرا خبر ندادی‌ كه‌ او زوجۀ توست‌؟19چرا گفتی‌: او خواهر منست‌، كه‌ او را به‌ زنی‌ گرفتم‌؟ و الا´ن‌، اینك‌ زوجۀ تو. او را برداشته‌، روانه‌ شو!»20آنگاه‌ فرعون‌ در خصوص‌ وی‌، كسان‌ خود را امر فرمود تا او را با زوجه‌اش‌ و تمام‌ مایملكش‌ روانه‌ نمودند.

Chapter 13

1و ابرام‌ با زن‌ خود، و تمام‌ اموال‌ خویش‌،و لوط‌، از مصر به‌ جنوب‌ آمدند.2و ابرام‌ از مواشی‌ و نقره‌ و طلا، بسیار دولتمند بود.3پس‌، از جنوب‌، طی‌ منازل‌ كرده‌، به‌ بیت‌ئیل‌ آمد، بدانجایی‌ كه‌ خیمه‌اش‌ در ابتدا بود، در میان‌ بیت‌ئیل‌ و عای‌،4به‌ مقام‌ آن‌ مذبحی‌ كه‌ اول‌ بنا نهاده‌ بود، و در آنجا ابرام‌ نام‌ یهوه‌ را خواند.5و لوط را نیز كه‌ همراه‌ ابرام‌ بود، گله‌ و رمه‌ و خیمه‌ها بود.6و زمین‌ گنجایش‌ ایشان‌ را نداشت‌ كه‌ در یكجا ساكن‌ شوند زیرا كه‌ اندوخته‌های‌ ایشان‌ بسیار بود، و نتوانستند در یك‌ جا سكونت‌ كنند.7و در میان‌ شبانان‌ مواشی‌ ابرام‌ و شبانان‌ مواشی‌ لوط نزاع‌ افتاد. و در آن‌ هنگام‌ كنعانیان‌ و فَرِزّیان‌، ساكن‌ زمین‌ بودند.8پس‌ ابرام‌ به‌ لوط گفت‌: «زنهار در میان‌ من‌ و تو، و در میان‌ شبانان‌ من‌ و شبانان‌ تو نزاعی‌ نباشد، زیرا كه‌ ما برادریم‌.9مگر تمام‌ زمین‌ پیش‌ روی‌ تو نیست‌؟ ملتمس‌ اینكه‌ از من‌ جدا شوی‌. اگر به‌ جانب‌ چپ‌ روی‌، من‌ بسوی‌ راست‌ خواهم‌ رفت‌ و اگر بطرف‌ راست‌ روی‌، من‌ به‌ جانب‌ چپ‌ خواهم‌ رفت‌. »10آنگاه‌ لوط‌ چشمان‌ خود را برافراشت‌، و تمام‌ وادی‌ اردن‌ را بدید كه‌ همه‌اش‌ مانند باغ‌ خداوند و زمین‌ مصر، به‌ طرف‌ صوغَر، سیراب‌ بود، قبل‌ از آنكه‌ خداوند سدوم‌ و عموره‌ را خراب‌ سازد.11پس‌ لوط تمام‌ وادی‌ اردن‌ را برای‌ خود اختیار كرد، و لوط بطرف‌ شرقی‌ كوچ‌ كرد، و از یكدیگر جدا شدند.12ابرام‌ در زمین‌ كنعان‌ ماند، و لوط در بلاد وادی‌ ساكن‌ شد، و خیمه‌ خود را تا سدوم‌ نقل‌ كرد.13لكن‌ مردمان‌ سدوم‌ بسیارشریر و به‌ خداوند خطاكار بودند.14و بعد از جدا شدن‌ لوط‌ از وی‌، خداوند به‌ ابرام‌ گفت‌: «اكنون‌ تو چشمان‌ خود را برافراز و از مكانی‌ كه‌ در آن‌ هستی‌، بسوی‌ شمال‌ و جنوب‌، و مشرق‌ و مغرب‌ بنگر15زیرا تمام‌ این‌ زمین‌ را كه‌ می‌بینی‌ به‌ تو و ذریت‌ تو تا به‌ ابد خواهم‌ بخشید.16و ذریت‌ تو را مانند غبار زمین‌ گردانم‌. چنانكه‌ اگر كسی‌ غبار زمین‌ را تواند شمرد، ذریت‌ تو نیز شمرده‌ شود.17برخیز و در طول‌ و عرض‌ زمین‌ گردش‌ كن‌ زیرا كه‌ آن‌ را به‌ تو خواهم‌ داد.»18و ابرام‌ خیمۀ خود را نقل‌ كرده‌، روانه‌ شد و در بلوطستان‌ مَمْری‌ كه‌ در حِبرون‌ است‌، ساكن‌ گردید، و در آنجا مذبحی‌ برای‌ یهوه‌ بنا نهاد.

Chapter 14

1و واقع‌ شد در ایام‌ امرافل‌، مَلِك‌ شنعار،و اریوك‌، مَلِك‌اَلاّسار، و كَدُرلاعُمر، مَلِك‌ عیلام‌، و تدعال‌، ملك‌ امّت‌ها،2كه‌ ایشان‌ با بارع‌، مَلِك‌ سَدُوم‌، و برشاع‌ ملك‌ عموره‌، و شِناب‌، ملك‌ ادمه‌، و شَمئیبَر، ملك‌ صبوئیم‌، و ملك‌ بالع‌ كه‌ صوغر باشد، جنگ‌ كردند.3این‌ همه‌ در وادی‌ سَدّیم‌ كه‌ بحرالمِلْح‌ باشد، با هم‌ پیوستند.4دوازده‌ سال‌، كدرلاعمر را بندگی‌ كردند، و در سال‌ سیزدهم‌، بر وی‌ شوریدند.5و در سال‌ چهاردهم‌، كدرلاعمر با ملوكی‌ كه‌ با وی‌ بودند، آمده‌، رفائیان‌ را در عَشتَروت‌ قَرْنَین‌، و زوزیان‌ را در هام‌، و ایمیان‌ را در شاوه‌ قریتَین‌، شكست‌ دادند.6و حوریان‌ را در كوه‌ ایشان‌، سَعیر، تا ایل‌ فاران‌ كه‌ متصل‌ به‌ صحراست‌.7پس‌ برگشته‌، به‌ عَین‌ مِشفاط كه‌ قادش‌ باشد، آمدند، و تمام‌ مرز و بوم‌ عَمالَقه‌ و اموریان‌ را نیز كه‌ در حَصّون‌ تامار ساكن‌ بودند، شكست‌ دادند.8آنگاه‌ملك‌ سدوم‌ و ملك‌ عموره‌ و ملك‌ ادمه‌ و ملك‌ صبوئیم‌ و ملك‌ بالع‌ كه‌ صُوغَر باشد، بیرون‌ آمده‌، با ایشان‌ در وادی‌ سدیم‌، صف‌آرایی‌ نمودند،9با كدرلاعمر ملك‌ عیلام‌ و تدعال‌، ملك‌ امّت‌ها و امرافل‌، ملك‌ شنعار و اریوك‌ مَلِكِ الاسار، چهار ملك‌ با پنج‌.10و وادی‌ سَدیم‌ پر از چاههای‌ قیر بود. پس‌ ملوك‌ سدوم‌ و عموره‌ گریخته‌، در آنجا افتادند و باقیان‌ به‌ كوه‌ فرار كردند.11و جمیع‌ اموال‌ سدوم‌ و عموره‌ را با تمامی‌ مأكولات‌ آنها گرفته‌، برفتند.12و لوط‌، برادرزادۀ اَبرام‌ را كه‌ در سَدوم‌ ساكن‌ بود، با آنچه‌ داشت‌ برداشته‌، رفتند.13و یكی‌ كه‌ نجات‌ یافته‌ بود آمده‌، ابرام‌ عبرانی‌ را خبر داد. و او در بلوطستان‌ مَمری‌ آموری‌ كه‌ برادر اشكول‌ و عانر بود، ساكن‌ بود. و ایشان‌ با ابرام‌ هم‌عهد بودند.14چون‌ ابرام‌ از اسیری‌ برادر خود آگاهی‌ یافت‌، سیصد و هجده‌ تن‌ از خانه‌زادان‌ كارآزمودۀ خود را بیرون‌ آورده‌، در عقب‌ ایشان‌ تا دان‌ بتاخت‌.15شبانگاه‌، او و ملازمانش‌، بر ایشان‌ فرقه‌ فرقه‌ شده‌، ایشان‌ را شكست‌ داده‌، تا به‌ حوبه‌ كه‌ به‌ شمال‌ دمشق‌ واقع‌ است‌، تعاقب‌ نمودند.16و همۀ اموال‌ را باز گرفت‌، و برادر خود، لوط‌ و اموال‌ او را نیز با زنان‌ و مردان‌ باز آورد.17و بعد از مراجعت‌ وی‌ از شكست‌ دادن‌ كدرلاعمر و ملوكی‌ كه‌ با وی‌ بودند، ملك‌ سُدُوم‌ تا به‌ وادی‌ شاوه‌، كه‌ وادی‌ المَلِك‌ باشد، به‌ استقبال‌ وی‌ بیرون‌ آمد.18و ملكیصدق‌، مَلِكِ سالیم‌، نان‌ و شراب‌ بیرون‌ آورد. و او كاهن‌ خدای‌ تعالی‌ بود،19و او را مبارك‌ خوانده‌، گفت‌: «مبارك‌ باد ابرام‌ از جانب‌ خدای‌ تعالی‌، مالك‌ آسمان‌ و زمین‌.20ومتبارك‌ باد خدای‌ تعالی‌، كه‌ دشمنانت‌ را به‌ دستت‌ تسلیم‌ كرد.» و او را از هر چیز، ده‌ یك‌ داد.21و ملك‌ سدوم‌ به‌ ابرام‌ گفت‌: «مردم‌ را به‌ من‌ واگذار و اموال‌ را برای‌ خود نگاه‌ دار.»22ابرام‌ به‌ ملك‌ سدوم‌ گفت‌: «دست‌ خود را به‌ یهوه‌ خدای‌ تعالی‌، مالك‌ آسمان‌ و زمین‌، برافراشتم‌،23كه‌ از اموال‌ تو رشته‌ای‌ یا دُوّال‌ نعلینی‌ بر نگیرم‌، مبادا گویی‌ "من‌ ابرام‌ را دولتمند ساختم‌".24مگر فقط آنچه‌ جوانان‌ خوردند و بهرۀ عانر و اشكول‌ و ممری‌ كه‌ همراه‌ من‌ رفتند، ایشان‌ بهرۀ خود را بردارند. »

Chapter 15

1بعد از این‌ وقایع‌، كلام‌ خداوند در رؤیا، به‌ ابرام‌ رسیده‌، گفت‌: «ای‌ ابرام‌ مترس‌، من‌ سپر تو هستم‌، و اجر بسیار عظیم‌ تو. »2ابرام‌ گفت‌: «ای‌ خداوند یهوه‌، مرا چه‌ خواهی‌ داد، و من‌ بی‌اولاد می‌روم‌، و مختار خانه‌ام‌، این‌ العاذار دمشقی‌ است‌؟»3و ابرام‌ گفت‌: «اینك‌ مرا نسلی‌ ندادی‌، و خانه‌زادم‌ وارث‌ من‌ است‌.»4در ساعت‌، كلام‌ خداوند به‌ وی‌ در رسیده‌، گفت‌: «این‌ وارث‌ تو نخواهد بود، بلكه‌ كسی‌ كه‌ از صُلب‌ تو درآید، وارث‌ تو خواهد بود.»5و او را بیرون‌ آورده‌، گفت‌: «اكنون‌ بسوی‌ آسمان‌ بنگر و ستارگان‌ را بشمار، هرگاه‌ آنها را توانی‌ شمرد.» پس‌ به‌ وی‌ گفت‌: «ذُرّیت‌ تو چنین‌ خواهد بود.»6و به‌ خداوند ایمان‌ آورد، و او، این‌ را برای‌ وی‌ عدالت‌ محسوب‌ كرد.7پس‌ وی‌ را گفت‌: «من‌ هستم‌ یهوه‌ كه‌ تو را از اور كلدانیان‌ بیرون‌ آوردم‌، تا این‌ زمین‌ را به‌ ارثیت‌، به‌ توبخشم‌.»8گفت‌: «ای‌ خداوند یهوه‌، به‌ چه‌ نشان‌ بدانم‌ كه‌ وارث‌ آن‌ خواهم‌ بود؟»9به‌ وی‌ گفت‌: «گوسالۀ مادۀ سه‌ ساله‌ و بز مادۀ سه‌ ساله‌ و قوچی‌ سه‌ ساله‌ و قمری‌ و كبوتری‌ برای‌ من‌ بگیر. »10پس‌ این‌ همه‌ را بگرفت‌، و آنها را از میان‌، دو پاره‌ كرد، و هر پاره‌ای‌ را مقابل‌ جفتش‌ گذاشت‌، لكن‌ مرغان‌ را پاره‌ نكرد.11و چون‌ لاشخورها بر لاشه‌ها فرود آمدند، ابرام‌ آنها را راند.12و چون‌ آفتاب‌ غروب‌ می‌كرد، خوابی‌ گران‌ بر ابرام‌ مستولی‌ شد، و اینك‌ تاریكی‌ ترسناك‌ سخت‌، او را فرو گرفت‌.13پس‌ به‌ ابرام‌ گفت‌: «یقین‌ بدان‌ كه‌ ذُریت‌ تو در زمینی‌ كه‌ از آن‌ ایشان‌ نباشد، غریب‌ خواهند بود، و آنها را بندگی‌ خواهند كرد، و آنها چهارصد سال‌ ایشان‌ را مظلوم‌ خواهند داشت‌.14و بر آن‌ امتی‌ كه‌ ایشان‌ بندگان‌ آنها خواهند بود، من‌ داوری‌ خواهم‌ كرد. و بعد از آن‌ با اموال‌ بسیار بیرون‌ خواهند آمد.15و تو نزد پدران‌ خود به‌ سلامتی‌ خواهی‌ رفت‌، و در پیری‌ نیكو مدفون‌ خواهی‌ شد.16و در پشت‌ چهارم‌ بدینجا خواهند برگشت‌، زیرا گناه‌ اَموریان‌ هنوز تمام‌ نشده‌ است‌. »17و واقع‌ شد كه‌ چون‌ آفتاب‌ غروب‌ كرده‌ بود و تاریك‌ شد، تنوری‌ پر دود و چراغی‌ مشتعل‌ از میان‌ آن‌ پاره‌ها گذر نمود.18در آن‌ روز، خداوند با ابرام‌ عهد بست‌ و گفت‌: «این‌ زمین‌ را از نهر مصر تا به‌ نهر عظیم‌، یعنی‌ نهر فرات‌، به‌ نسل‌ تو بخشیده‌ام‌،19یعنی‌ قینیان‌ و قَنِّزیان‌ و قَدْمونیان‌20و حِتّیان‌ و فَرِزیان‌ و رَفائِیان‌،21و اَمُوریان‌ و كنعانیان‌ و جرجاشیان‌ و یبوسیان‌ را. »

Chapter 16

1و سارای‌، زوجۀ ابرام‌، برای‌ وی‌فرزندی‌ نیاورد. و او را كنیزی‌ مصری‌، هاجر نام‌ بود.2پس‌ سارای‌ به‌ ابرام‌ گفت‌: «اینك‌ خداوند مرا از زاییدن‌ باز داشت‌. پس‌ به‌ كنیز من‌ درآی‌، شاید از او بنا شوم‌.» و ابرام‌ سخن‌ سارای‌ را قبول‌ نمود.3و چون‌ ده‌ سال‌ از اقامت‌ ابرام‌ در زمین‌ كنعان‌ سپری‌ شد، سارای‌ زوجۀ ابرام‌، كنیز خود هاجر مصری‌ را برداشته‌، او را به‌ شوهر خود، ابرام‌، به‌ زنی‌ داد.4پس‌ به‌ هاجر درآمد و او حامله‌ شد. و چون‌ دید كه‌ حامله‌ است‌، خاتونش‌ بنظر وی‌ حقیر شد.5و سارای‌ به‌ ابرام‌ گفت‌: «ظلم‌ من‌ بر تو باد! من‌ كنیز خود را به‌ آغوش‌ تو دادم‌ و چون‌ آثار حمل‌ در خود دید، در نظر او حقیر شدم‌. خداوند در میان‌ من‌ و تو داوری‌ كند.»6ابرام‌ به‌ سارای‌ گفت‌: «اینك‌ كنیز تو به‌ دست‌ توست‌، آنچه‌ پسند نظر تو باشد، با وی‌ بكن‌.» پس‌ چون‌ سارای‌ با وی‌ بنای‌ سختی‌ نهاد، او از نزد وی‌ بگریخت‌.7و فرشتۀ خداوند او را نزد چشمۀ آب‌ در بیابان‌، یعنی‌ چشمه‌ای‌ كه‌ به‌ راه‌ شور است‌، یافت‌.8و گفت‌: «ای‌ هاجر، كنیز سارای‌، از كجا آمدی‌ و كجا می‌روی‌؟» گفت‌: «من‌ از حضور خاتون‌ خود سارای‌ گریخته‌ام‌.»9فرشتۀ خداوند به‌ وی‌ گفت‌: «نزد خاتون‌ خود برگرد و زیر دست‌ او مطیع‌ شو.»10و فرشتۀ خداوند به‌ وی‌ گفت‌: «ذریت‌ تو را بسیار افزون‌ گردانم‌، به‌ حدی‌ كه‌ از كثرت‌ به‌ شماره‌ نیایند.»11و فرشتۀ خداوند وی‌ را گفت‌: «اینك‌ حامله‌ هستی‌ و پسری‌ خواهی‌ زایید، و اورا اسماعیل‌ نام‌ خواهی‌ نهاد، زیرا خداوند تظلم‌ تو را شنیده‌ است‌.12و او مردی‌ وحشی‌ خواهد بود، دست‌ وی‌ به‌ ضد هر كس‌ و دست‌ هر كس‌ به‌ ضد او، و پیش‌ روی‌ همۀ برادران‌ خود ساكن‌ خواهد بود.»13و او، نام‌ خداوند را كه‌ با وی‌ تكلم‌ كرد، «اَنْتَایل‌رُئی‌» خواند، زیرا گفت‌: «آیا اینجا نیز به‌ عقب‌ او كه‌ مرا می‌بیند، نگریستم‌.»14از این‌ سبب‌ آن‌ چاه‌ را «بِئَرلَحَی‌رُئی‌» نامیدند، اینك‌ در میان‌ قادِش‌ و بارَد است‌.15و هاجر از ابرام‌ پسری‌ زایید، و ابرام‌ پسر خود را كه‌ هاجر زایید، اسماعیل‌ نام‌ نهاد.16و ابرام‌ هشتاد و شش‌ ساله‌ بود چون‌ هاجر اسماعیل‌ را برای‌ ابرام‌ بزاد.

Chapter 17

1و چون‌ ابرام‌ نود و نه‌ ساله‌ بود، خداوند بر ابرام‌ ظاهر شده‌، گفت‌: «من‌ هستم‌ خدای‌ قادر مطلق‌. پیش‌ روی‌ من‌ بخرام‌ و كامل‌ شو.2و عهد خویش‌ را در میان‌ خود و تو خواهم‌ بست‌، و تو را بسیاربسیار كثیر خواهم‌ گردانید.»3آنگاه‌ ابرام‌ به‌ روی‌ در افتاد و خدا به‌ وی‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:4«اما من‌ اینك‌ عهد من‌ با توست‌ و تو پدر اُمّت‌های‌ بسیار خواهی‌ بود.5و نام‌ تو بعد از این‌ ابرام‌ خوانده‌ نشود بلكه‌ نام‌ تو ابراهیم‌ خواهد بود، زیرا كه‌ تو را پدر امت‌های‌ بسیار گردانیدم‌.6و تو را بسیار بارور نمایم‌ و امت‌ها از تو پدید آورم‌ و پادشاهان‌ از تو به‌ وجود آیند.7و عهد خویش‌ را در میان‌ خود و تو، و ذُریتت‌ بعد از تو، استوار گردانم‌ كه‌ نسلاً بعد نسل‌ عهد جاودانی‌ باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت‌ تو را خدا باشم‌.8و زمین‌ غربت‌ تو، یعنی‌ تمام‌ زمین‌ كنعان‌ را، به‌ تو وبعد از تو به‌ ذریت‌ تو به‌ مِلكیتِ ابدی‌ دهم‌، و خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود.»9پس‌ خدا به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «و اما تو عهد مرا نگاه‌ دار، تو و بعد از تو ذریت‌ تو در نسلهای‌ ایشان‌.10این‌ است‌ عهد من‌ كه‌ نگاه‌ خواهید داشت‌، در میان‌ من‌ و شما و ذریت‌ تو بعد از تو هر ذكوری‌ از شما مختون‌ شود،11و گوشت‌ قَلَفۀ خود را مختون‌ سازید، تا نشان‌ آن‌ عهدی‌ باشد كه‌ در میان‌ من‌ و شماست‌.12هر پسر هشت‌ روزه‌ از شما مختون‌ شود. هر ذكوری‌ در نسلهای‌ شما، خواه‌ خانه‌زاد خواه‌ زرخرید، از اولاد هر اجنبی‌ كه‌ از ذریت‌ تو نباشد،13هر خانه‌زاد تو و هر زر خرید تو البته‌ مختون‌ شود تا عهد من‌ در گوشت‌ شما عهد جاودانی‌ باشد.14و اما هر ذكور نامختون‌ كه‌ گوشت‌ قَلَفۀ او ختنه‌ نشود، آن‌ كس‌ از قوم‌ خود منقطع‌ شود، زیرا كه‌ عهد مرا شكسته‌ است‌. »15و خدا به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «اما زوجۀ تو سارای‌، نام‌ او را سارای‌ مخوان‌، بلكه‌ نام‌ او ساره‌ باشد.16و او را بركت‌ خواهم‌ داد و پسری‌ نیز از وی‌ به‌ تو خواهم‌ بخشید. او را بركت‌ خواهم‌ داد و امتها از وی‌ به‌ وجود خواهند آمد، و ملوك‌ امتها از وی‌ پدید خواهند شد.»17آنگاه‌ ابراهیم‌ به‌ روی‌ در افتاده‌، بخندید و در دل‌ خود گفت‌: «آیا برای‌ مرد صد ساله‌ پسری‌ متولد شود و ساره‌ در نود سالگی‌ بزاید؟»18و ابراهیم‌ به‌ خدا گفت‌: «كاش‌ كه‌ اسماعیل‌ در حضور تو زیست‌ كند. »19خدا گفت‌: «به‌ تحقیق‌ زوجه‌ات‌ ساره‌ برای‌ تو پسری‌ خواهد زایید، و او را اسحاق‌ نام‌ بنه‌، و عهد خود را با وی‌ استوار خواهم‌ داشت‌، تا با ذریت‌ او بعد از او عهد ابدی‌ باشد.20و اما در خصوص‌اسماعیل‌، تو را اجابت‌ فرمودم‌. اینك‌ او را بركت‌ داده‌، بارور گردانم‌، و او را بسیار كثیر گردانم‌. دوازده‌ رئیس‌ از وی‌ پدید آیند، و امتی‌ عظیم‌ از وی‌ بوجود آورم‌.21لكن‌ عهد خود را با اسحاق‌ استوار خواهم‌ ساخت‌، كه‌ ساره‌ او را بدین‌ وقت‌ در سال‌ آینده‌ برای‌ تو خواهد زایید.»22و چون‌ خدا از سخن‌ گفتن‌ با وی‌ فارغ‌ شد، از نزد ابراهیم‌ صعود فرمود.23و ابراهیم‌ پسر خود، اسماعیل‌ و همۀ خانه‌زادان‌ و زرخریدان‌ خود را، یعنی‌ هر ذكوری‌ كه‌ در خانۀ ابراهیم‌ بود، گرفته‌، گوشت‌ قَلَفۀ ایشان‌ را در همان‌ روز ختنه‌ كرد، چنانكه‌ خدا به‌ وی‌ امر فرموده‌ بود.24و ابراهیم‌ نود و نه‌ ساله‌ بود، وقتی‌ كه‌ گوشت‌ قَلَفه‌اش‌ مختون‌ شد.25و پسرش‌، اسماعیل‌ سیزده‌ ساله‌ بود هنگامی‌ كه‌ گوشت‌ قَلَفه‌اش‌ مختون‌ شد.26در همان‌ روز ابراهیم‌ و پسرش‌، اسماعیل‌ مختون‌ گشتند.27و همۀ مردان‌ خانه‌اش‌، خواه‌ خانه‌زاد، خواه‌ زرخرید از اولاد اجنبی‌، با وی‌ مختون‌ شدند.

Chapter 18

1و خداوند در بلوطستان‌ ممری‌، بر وی‌ ظاهر شد، و او در گرمای‌ روز به‌ در خیمه‌ نشسته‌ بود.2ناگاه‌ چشمان‌ خود را بلند كرده‌، دید كه‌ اینك‌ سه‌ مرد در مقابل‌ او ایستاده‌اند. و چون‌ ایشان‌ را دید، از در خیمه‌ به‌ استقبال‌ ایشان‌ شتافت‌، و رو بر زمین‌ نهاد3و گفت‌: «ای‌ مولا، اكنون‌ اگر منظور نظر تو شدم‌، از نزد بندۀ خود مگذر.4اندك‌ آبی‌ بیاورند تا پای‌ خود را شسته‌، در زیر درخت‌ بیارامید،5و لقمۀ نانی‌ بیاورم‌ تا دلهای‌ خود را تقویت‌ دهید و پس‌ از آن روانه‌ شوید، زیرا برای‌ همین‌، شما را بر بندۀ خود گذر افتاده‌ است‌.» گفتند: «آنچه‌ گفتی‌ بكن‌.»6پس‌ ابراهیم‌ به‌ خیمه‌، نزد ساره‌ شتافت‌ و گفت‌: «سه‌ كیل‌ از آرد مَیدَه‌ بزودی‌ حاضر كن‌ و آن‌ را خمیر كرده‌، گِرده‌ها بساز.»7و ابراهیم‌ به‌ سوی‌ رمه‌ شتافت‌ و گوسالۀ نازكِ خوب‌ گرفته‌، به‌ غلام‌ خود داد تا بزودی‌ آن‌ را طبخ‌ نماید.8پس‌ كره‌ و شیر و گوساله‌ای‌ را كه‌ ساخته‌ بود، گرفته‌، پیش‌ روی‌ ایشان‌ گذاشت‌، و خود در مقابل‌ ایشان‌ زیر درخت‌ ایستاد تا خوردند.9به‌ وی‌ گفتند: «زوجه‌ات‌ ساره‌ كجاست‌؟» گفت‌: «اینك‌ در خیمه‌ است‌.»10گفت‌: «البته‌ موافق‌ زمان‌ حیات‌، نزد تو خواهم‌ برگشت‌، و زوجه‌ات‌ ساره‌ را پسری‌ خواهد شد.» و ساره‌ به‌ در خیمه‌ای‌ كه‌ در عقب‌ او بود، شنید.11و ابراهیم‌ و ساره‌ پیر و سالخورده‌ بودند، و عادت‌ زنان‌ از ساره‌ منقطع‌ شده‌ بود.12پس‌ ساره‌ در دل‌ خود بخندید و گفت‌: «آیا بعد از فرسودگی‌ام‌ مرا شادی‌ خواهد بود، و آقایم‌ نیز پیر شده‌ است‌؟»13و خداوند به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «ساره‌ برای‌ چه‌ خندید و گفت‌: آیا فی‌الحقیقه‌ خواهم‌ زایید و حال‌ آنكه‌ پیر هستم‌؟14مگر هیچ‌ امری‌ نزد خداوند مشكل‌ است‌؟ در وقت‌ موعود، موافق‌ زمان‌ حیات‌، نزد تو خواهم‌ برگشت‌ و ساره‌ را پسری‌ خواهد شد.»15آنگاه‌ ساره‌ انكار كرده‌، گفت‌: »نخندیدم‌»، چونكه‌ ترسید. گفت‌: «نی‌، بلكه‌ خندیدی«‌.16پس‌، آن‌ مردان‌ از آنجا برخاسته‌، متوجه‌ سُدُوم‌ شدند، و ابراهیم‌ ایشان‌ را مشایعت‌ نمود.17و خداوند گفت‌: «آیا آنچه‌ من‌ می‌كنم‌، از ابراهیم‌ مخفی‌ دارم‌؟18و حال‌ آنكه‌ از ابراهیم‌ هر آینه‌ امتی‌ بزرگ‌ و زورآور پدید خواهد آمد، و جمیع‌ امت‌های‌ جهان‌ از او بركت‌ خواهند یافت‌.19زیرا او را می‌شناسم‌ كه‌ فرزندان‌ و اهل‌ خانۀ خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق‌ خداوند را حفظ نمایند، و عدالت‌ و انصاف‌ را بجا آورند، تا خداوند آنچه‌ به‌ ابراهیم‌ گفته‌ است‌، به‌ وی‌ برساند.»20پس‌ خداوند گفت‌: «چونكه‌ فریاد سُدوم‌ و عَموره‌ زیاد شده‌ است‌، و خطایای‌ ایشان‌ بسیار گران‌،21اكنون‌ نازل‌ می‌شوم‌ تا ببینم‌ موافق‌ این‌ فریادی‌ كه‌ به‌ من‌ رسیده‌، بالتّمام‌ كرده‌اند. والاّ خواهم‌ دانست‌.»22آنگاه‌ آن‌ مردان‌ از آنجا بسوی‌ سدوم‌ متوجه‌ شده‌، برفتند. و ابراهیم‌ در حضور خداوند هنوز ایستاده‌ بود.23و ابراهیم‌ نزدیك‌ آمده‌، گفت‌: «آیا عادل‌ را با شریر هلاك‌ خواهی‌ كرد؟24شاید در شهر پنجاه‌ عادل‌ باشند، آیا آن‌ را هلاك‌ خواهی‌ كرد و آن‌ مكان‌ را بخاطر آن‌ پنجاه‌ عادل‌ كه‌ در آن‌ باشند، نجات‌ نخواهی‌ داد؟25حاشا از تو كه‌ مثل‌ این‌ كار بكنی‌ كه‌ عادلان‌ را با شریران‌ هلاك‌ سازی‌ و عادل‌ و شریر مساوی‌ باشند. حاشا از تو! آیا داور تمام‌ جهان‌، انصاف‌ نخواهد كرد؟»26خداوند گفت‌: «اگر پنجاه‌ عادل‌ در شهر سدوم‌ یابم‌، هر آینه‌ تمام‌ آن‌ مكان‌ را به‌ خاطر ایشان‌ رهایی‌ دهم‌.»27ابراهیم‌ در جواب‌ گفت‌: «اینك‌ من‌ كه‌ خاك‌ و خاكستر هستم‌، جرأت‌ كردم‌ كه‌ به‌ خداوند سخن‌ گویم‌.28شاید از آن‌ پنجاه‌ عادل‌، پنج‌ كم‌ باشد. آیا تمام‌ شهر را بسبب‌ پنج‌، هلاك‌ خواهی‌ كرد؟» گفت‌: «اگر چهل‌ و پنج‌ در آنجا یابم‌، آن‌ را هلاك‌نكنم‌.»29بار دیگر بدو عرض‌ كرده‌، گفت‌: «هر گاه‌ در آنجا چهل‌ یافت‌ شوند؟» گفت‌: «به‌ خاطر چهل‌ آن‌ را نكنم‌.»30گفت‌: «زنهار غضب‌ خداوند افروخته‌ نشود تا سخن‌ گویم‌. شاید در آنجا سی‌ پیدا شوند؟» گفت‌: «اگر در آنجا سی‌ یابم‌، این‌ كار را نخواهم‌ كرد.»31گفت‌: «اینك‌ جرأت‌ كردم‌ كه‌ به‌ خداوند عرض‌ كنم‌. اگر بیست‌ در آنجا یافت‌ شوند؟» گفت‌: «به‌ خاطر بیست‌ آن‌ را هلاك‌ نكنم‌.»32گفت‌: «خشم‌ خداوند، افروخته‌ نشود تا این‌ دفعه‌ را فقط عرض‌ كنم‌، شاید ده‌ در آنجا یافت‌ شوند؟» گفت‌: «به‌ خاطر ده‌ آن‌ را هلاك‌ نخواهم‌ ساخت‌. »33پس‌ خداوند چون‌ گفتگو را با ابراهیم‌ به‌ اتمام‌ رسانید، برفت‌ و ابراهیم‌ به‌ مكان‌ خویش‌ مراجعت‌ كرد.

Chapter 19

1و وقت‌ عصر، آن‌ دو فرشته‌ وارد سُدوم شدند، و لوط به‌ دروازۀ سدوم‌ نشسته‌ بود. و چون‌ لوط ایشان‌ را بدید، به‌ استقبال‌ ایشان‌ برخاسته‌، رو بر زمین‌ نهاد2و گفت‌: «اینك‌ اكنون‌ ای‌ آقایان‌ من‌، به‌ خانۀ بندۀ خود بیایید، و شب‌ را بسر برید، و پایهای‌ خود را بشویید و بامدادان‌ برخاسته‌، راه‌ خود را پیش‌ گیرید.» گفتند: «نی‌، بلكه‌ شب‌ را در كوچه‌ بسر بریم‌.»3اما چون‌ ایشان‌ را الحاح‌ بسیار نمود، با او آمده‌، به‌ خانه‌اش‌ داخل‌ شدند، و برای‌ ایشان‌ ضیافتی‌ نمود و نان‌ فطیر پخت‌، پس‌ تناول‌ كردند.4و به‌ خواب‌ هنوز نرفته‌ بودند كه‌ مردان‌ شهر، یعنی‌ مردم‌ سدوم‌، از جوان‌ و پیر، تمام‌ قوم‌ از هر جانب‌، خانۀ وی‌ را احاطه‌ كردند5و به‌ لوط ندا در داده‌، گفتند: «آن‌ دو مردكه‌ امشب‌ به‌ نزد تو درآمدند، كجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون‌ آور تا ایشان‌ را بشناسیم‌.»6آنگاه‌ لوط‌ نزد ایشان‌، بدرگاه‌ بیرون‌ آمد و در را از عقب‌ خود ببست‌7و گفت‌: «ای‌ برادران‌ من‌، زنهار بدی‌ مكنید.8اینك‌ من‌ دو دختر دارم‌ كه‌ مرد را نشناخته‌اند. ایشان‌ را الا´ن‌ نزد شما بیرون‌ آورم‌ و آنچه‌ در نظر شما پسند آید، با ایشان‌ بكنید. لكن‌ كاری‌ بدین‌ دو مرد ندارید، زیرا كه‌ برای‌ همین‌ زیر سایۀ سقف‌ من‌ آمده‌اند.»9گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این‌ یكی‌ آمد تا نزیل‌ ما شود و پیوسته‌ داوری‌ می‌كند. الا´ن‌ با تو از ایشان‌ بدتر كنیم‌.» پس‌ بر آن‌ مرد، یعنی‌ لوط‌، بشدت‌ هجوم‌ آورده‌، نزدیك‌ آمدند تا در را بشكنند.10آنگاه‌ آن‌ دو مرد، دست‌ خود را پیش‌ آورده‌، لوط‌ را نزد خود به‌ خانه‌ درآوردند و در را بستند.11اما آن‌ اشخاصی‌ را كه‌ به‌ در خانه‌ بودند، از خُرد و بزرگ‌، به‌ كوری‌ مبتلا كردند، كه‌ از جُستنِ در، خویشتن‌ را خسته‌ ساختند.12و آن‌ دو مرد به‌ لوط‌ گفتند: «آیا كسی‌ دیگر دراینجا داری‌؟ دامادان‌ و پسران‌ و دختران‌ خود و هر كه‌ را در شهر داری‌، از این‌ مكان‌ بیرون‌ آور،13زیرا كه‌ ما این‌ مكان‌ را هلاك‌ خواهیم‌ ساخت‌، چونكه‌ فریاد شدید ایشان‌ به‌ حضور خداوند رسیده‌ و خداوند ما را فرستاده‌ است‌ تا آن‌ را هلاك‌ كنیم‌.»14پس‌ لوط‌ بیرون‌ رفته‌، با دامادان‌ خود كه‌ دختران‌ او را گرفتند، مكالمه‌ كرده‌، گفت‌: «برخیزید و از این‌ مكان‌ بیرون‌ شوید، زیرا خداوند این‌ شهر را هلاك‌ می‌كند.» اما بنظر دامادان‌ مسخره‌ آمد.15و هنگام‌ طلوع‌ فجر، آن‌ دو فرشته‌، لوط‌ راشتابانیده‌، گفتند: «برخیز و زن‌ خود را با این‌ دو دختر كه‌ حاضرند بردار، مبادا در گناه‌ شهر هلاك‌ شوی‌.»16و چون‌ تأخیر می‌نمود، آن‌ مردان‌، دست‌ او و دست‌ زنش‌ و دست‌ هر دو دخترش‌ را گرفتند، چونكه‌ خداوند بر وی‌ شفقت‌ نمود و او را بیرون‌ آورده‌، در خارج‌ شهر گذاشتند.17و واقع‌ شد چون‌ ایشان‌ را بیرون‌ آورده‌ بودند كه‌ یكی‌ به‌ وی‌ گفت‌: «جان‌ خود را دریاب‌ و از عقب‌ منگر، و در تمام‌ وادی‌ مَایست‌، بلكه‌ به‌ كوه‌ بگریز، مبادا هلاك‌ شوی‌.»18لوط‌ بدیشان‌ گفت‌: «ای‌ آقا چنین‌ مباد!19همانا بنده‌ات‌ در نظرت‌ التفات‌ یافته‌ است‌ و احسانی‌ عظیم‌ به‌ من‌ كردی‌ كه‌ جانم‌ را رستگار ساختی‌، و من‌ قدرت‌ آن‌ ندارم‌ كه‌ به‌ كوه‌ فرار كنم‌، مبادا این‌ بلا مرا فرو گیرد و بمیرم‌.20اینك‌ این‌ شهر نزدیك‌ است‌ تا بدان‌ فرار كنم‌، و نیز صغیر است‌. اِذن‌ بده‌ تا بدان‌ فرار كنم‌. آیا صغیر نیست‌، تا جانم‌ زنده‌ ماند.»21بدو گفت‌: «اینك‌ در این‌ امر نیز تو را اجابت‌ فرمودم‌، تا شهری‌ را كه‌ سفارش‌ آن‌ را نمودی‌، واژگون‌ نسازم‌.22بدان‌ جا بزودی‌ فرار كن‌، زیرا كه‌ تا تو بدانجا نرسی‌، هیچ‌ نمی‌توانم‌ كرد.» از این‌ سبب‌ آن‌ شهر مسمّی‌ به‌ صوغر شد.23و چون‌ آفتاب‌ بر زمین‌ طلوع‌ كرد، لوط‌ به‌ صُوغر داخل‌ شد.24آنگاه‌ خداوند بر سدوم‌ و عموره‌، گوگرد و آتش‌، از حضور خداوند از آسمان‌ بارانید.25و آن‌ شهرها، و تمام‌ وادی‌، و جمیع‌ سكنۀ شهرها و نباتات‌ زمین‌ را واژگون‌ ساخت‌.26اما زن‌ او، از عقب‌ خود نگریسته‌، ستونی‌ از نمك‌ گردید.27بامدادان‌، ابراهیم‌ برخاست‌ و به‌ سوی‌ آن‌مكانی‌ كه‌ در آن‌ به‌ حضور خداوند ایستاده‌ بود، رفت‌.28و چون‌ به‌ سوی‌ سدوم‌ و عموره‌، و تمام‌ زمین‌ وادی‌ نظر انداخت‌، دید كه‌ اینك‌ دود آن‌ زمین‌، چون‌ دود كوره‌ بالا می‌رود.29و هنگامی‌ كه‌ خدا شهرهای‌ وادی‌ را هلاك‌ كرد، خدا ابراهیم‌ را به‌ یاد آورد، و لوط‌ را از آن‌ انقلاب‌ بیرون‌ آورد، چون‌ آن‌ شهرهایی‌ را كه‌ لوط‌ در آنها ساكن‌ بود، واژگون‌ ساخت‌.30و لوط‌ از صوغر برآمد و با دو دختر خود در كوه‌ ساكن‌ شد زیرا ترسید كه‌ در صوغر بماند. پس‌ با دو دختر خود در مَغاره‌ سُكْنی‌ گرفت‌.31و دختر بزرگ‌ به‌ كوچك‌ گفت‌: «پدر ما پیر شده‌ و مردی‌ بر روی‌ زمین‌ نیست‌ كه‌ برحسب‌ عادت‌ كل‌ جهان‌، به‌ ما در آید.32بیا تا پدر خود را شراب‌ بنوشانیم‌، و با او همبستر شویم‌، تا نسلی‌ از پدر خود نگاه‌ داریم‌.»33پس‌ در همان‌ شب‌، پدر خود را شراب‌ نوشانیدند، و دختر بزرگ‌ آمده‌ با پدر خویش‌ همخواب‌ شد، و او از خوابیدن‌ و برخاستن‌ وی‌ آگاه‌ نشد.34و واقع‌ شد كه‌ روز دیگر، بزرگ‌ به‌ كوچك‌ گفت‌: «اینك‌ دوش‌ با پدرم‌ همخواب‌ شدم‌، امشب‌ نیز او را شراب‌ بنوشانیم‌، و تو بیا و با وی‌ همخواب‌ شو، تا نسلی‌ از پدر خود نگاه‌ داریم‌.»35آن‌ شب‌ نیز پدر خود را شراب‌ نوشانیدند، و دختر كوچك‌ همخواب‌ وی‌ شد، و او از خوابیدن‌ و برخاستن‌ وی‌ آگاه‌ نشد.36پس‌ هر دو دختر لوط‌ از پدر خود حامله‌ شدند.37و آن‌ بزرگ‌، پسری‌ زاییده‌، او را موآب‌ نام‌ نهاد، و او تا امروز پدر موآبیان‌ است‌.38و كوچك‌ نیزپسری‌ بزاد، و او را بن‌عَمّی‌ نام‌ نهاد. وی‌ تا بحال‌ پدر بنی‌عمون‌ است‌.

Chapter 20

1پس‌ ابراهیم‌ از آنجا بسوی‌ ارض‌جنوبی‌ كوچ‌ كرد، و در میان‌ قادش‌ و شور ساكن‌ شد و در جِرار منزل‌ گرفت‌.2و ابراهیم‌ در خصوص‌ زن‌ خود، ساره‌، گفت‌ كه‌ «او خواهر من‌ است‌.» و ابی‌ملك‌، ملك‌ جرار، فرستاده‌، ساره‌ را گرفت‌.3و خدا در رؤیای‌ شب‌، بر اَبی‌مَلِك‌ ظاهر شده‌، به‌ وی‌ گفت‌: «اینك‌ تو مرده‌ای‌ بسبب‌ این‌ زن‌ كه‌ گرفتی‌، زیرا كه‌ زوجۀ دیگری‌ می‌باشد.»4و ابی‌ملك‌، هنوز به‌ او نزدیكی‌ نكرده‌ بود. پس‌ گفت‌: «ای‌ خداوند، آیا امتی‌ عادل‌ را هلاك‌ خواهی‌ كرد؟5مگر او به‌ من‌ نگفت‌ كه‌ "او خواهر من‌ است‌"، و او نیز خود گفت‌ كه‌ "او برادر من‌ است‌؟" به‌ ساده‌ دلی‌ و پاك‌ دستی‌ خود این‌ را كردم‌.»6خدا وی‌ را در رؤیا گفت‌: «من‌ نیز می‌دانم‌ كه‌ این‌ را به‌ ساده‌ دلی‌ خود كردی‌، و من‌ نیز تو را نگاه‌ داشتم‌ كه‌ به‌ من‌ خطا نورزی‌، و از این‌ سبب‌ نگذاشتم‌ كه‌ او را لمس‌ نمایی‌.7پس‌ الا´ن‌ زوجۀ این‌ مرد را رد كن‌، زیرا كه‌ او نبی‌ است‌، و برای‌ تو دعا خواهد كرد تا زنده‌ بمانی‌، و اگر او را رد نكنی‌، بدان‌ كه‌ تو و هر كه‌ از آن‌ تو باشد، هر آینه‌ خواهید مرد. »8بامدادان‌، ابی‌ملك‌ برخاسته‌، جمیع‌ خادمان‌ خود را طلبیده‌، همۀ این‌ امور را به‌ سمع‌ ایشان‌ رسانید، و ایشان‌ بسیار ترسان‌ شدند.9پس‌ ابی‌ملك‌، ابراهیم‌ را خوانده‌، بدو گفت‌: «به‌ ما چه‌ كردی‌؟ و به‌ تو چه‌ گناه‌ كرده‌ بودم‌، كه‌ بر من‌ و برمملكت‌ من‌ گناهی‌ عظیم‌ آوردی‌ و كارهای‌ ناكردنی‌ به‌ من‌ كردی‌؟»10و ابی‌ملك‌ به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «چه‌ دیدی‌ كه‌ این‌ كار را كردی‌؟»11ابراهیم‌ گفت‌: «زیرا گمان‌ بردم‌ كه‌ خداترسی‌ در این‌ مكان‌ نباشد، و مرا به‌ جهت‌ زوجه‌ام‌ خواهند كُشت‌.12و فی‌الواقع‌ نیز او خواهر من‌ است‌، دختر پدرم‌، اما نه‌ دختر مادرم‌، و زوجۀ من‌ شد.13و هنگامی‌ كه‌ خدا مرا از خانۀ پدرم‌ آواره‌ كرد، او را گفتم‌: احسانی‌ كه‌ به‌ من‌ باید كرد، این‌ است‌ كه‌ هر جا برویم‌، دربارۀ من‌ بگویی‌ كه‌ او برادر من‌ است‌.»14پس‌ ابی‌ملك‌، گوسفندان‌ و گاوان‌ و غلامان‌ و كنیزان‌ گرفته‌، به‌ ابراهیم‌ بخشید، و زوجه‌اش‌ ساره‌ را به‌ وی‌ رد كرد.15و ابی‌ملك‌ گفت‌: «اینك‌ زمین‌ من‌ پیش‌ روی‌ توست‌. هر جا كه‌ پسند نظرت‌ افتد، ساكن‌ شو.»16و به‌ ساره‌ گفت‌: «اینك‌ هزار مثقال‌ نقره‌ به‌ برادرت‌ دادم‌، همانا او برای‌ تو پردۀ چشم‌ است‌، نزد همۀ كسانی‌ كه‌ با تو هستند، و نزد همۀ دیگران‌، پس‌ انصاف‌ تو داده‌ شد.»17و ابراهیم‌ نزد خدا دعا كرد. و خدا ابی‌ملك‌، و زوجۀ او و كنیزانش‌ را شفا بخشید، تا اولاد بهم‌ رسانیدند،18زیرا خداوند ، رَحِم‌های‌ تمام‌ اهل‌ بیت‌ ابی‌ملك‌ را بخاطر ساره‌، زوجۀ ابراهیم‌ بسته‌ بود.

Chapter 21

1و خداوند برحسب‌ وعدۀ خود، از ساره‌ تفقد نمود، و خداوند ، آنچه‌ را به‌ ساره‌ گفته‌ بود، بجا آورد.2و ساره‌ حامله‌ شده‌، از ابراهیم‌ در پیری‌اش‌، پسری‌ زایید، در وقتی‌ كه‌ خدا به‌ وی‌ گفته‌ بود.3و ابراهیم‌، پسر مولود خود را، كه‌ ساره‌ از وی‌ زایید، اسحاق‌ نام‌ نهاد.4وابراهیم‌ پسر خود اسحاق‌ را، چون‌ هشت‌ روزه‌ بود، مختون‌ ساخت‌، چنانكه‌ خدا او را امر فرموده‌ بود.5و ابراهیم‌، در هنگام‌ ولادت‌ پسرش‌، اسحاق‌، صد ساله‌ بود.6و ساره‌ گفت‌: «خدا خنده‌ برای‌ من‌ ساخت‌، و هر كه‌ بشنود، با من‌ خواهد خندید.»7و گفت‌: «كه‌ بود كه‌ به‌ ابراهیم‌ بگوید، ساره‌ اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا كه‌ پسری‌ برای‌ وی‌ در پیری‌اش‌ زاییدم‌.»8و آن‌ پسر نمو كرد، تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی‌ كه‌ اسحاق‌ را از شیر باز داشتند، ابراهیم‌ ضیافتی‌ عظیم‌ كرد.9آنگاه‌ ساره‌، پسر هاجر مصری‌ را كه‌ از ابراهیم‌ زاییده‌ بود، دید كه‌ خنده‌ می‌كند.10پس‌ به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «این‌ كنیز را با پسرش‌ بیرون‌ كن‌، زیرا كه‌ پسر كنیز با پسر من‌ اسحاق‌، وارث‌ نخواهد بود.»11اما این‌ امر، بنظر ابراهیم‌، دربارۀ پسرش‌ بسیار سخت‌ آمد.12خدا به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «دربارۀ پسر خود و كنیزت‌، بنظرت‌ سخت‌ نیاید، بلكه‌ هر آنچه‌ ساره‌ به‌ تو گفته‌ است‌، سخن‌ او را بشنو، زیرا كه‌ ذریت‌ تو از اسحاق‌ خوانده‌ خواهد شد.13و از پسر كنیز نیز اُمّتی‌ بوجود آورم‌، زیرا كه‌ او نسل‌ توست‌.»14بامدادان‌، ابراهیم‌ برخاسته‌، نان‌ و مَشكی‌ از آب‌ گرفته‌، به‌ هاجر داد، و آنها را بر دوش‌ وی‌ نهاد، و او را با پسر روانه‌ كرد. پس‌ رفت‌، و در بیابان‌ بئرشبع‌ می‌گشت‌.15و چون‌ آب‌ مشك‌ تمام‌ شد، پسر را زیر بوته‌ای‌ گذاشت‌.16و به‌ مسافت‌ تیر پرتابی‌ رفته‌، در مقابل‌ وی‌ بنشست‌، زیرا گفت‌: «موت‌ پسر را نبینم‌.» ودر مقابل‌ او نشسته‌، آواز خود را بلند كرد و بگریست‌.17و خدا آواز پسر را بشنید و فرشتۀ خدا از آسمان‌، هاجر را ندا كرده‌، وی‌ را گفت‌: «ای‌ هاجر، تو را چه‌ شد؟ ترسان‌ مباش‌، زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی‌ كه‌ اوست‌، شنیده‌ است‌.18برخیز و پسر را برداشته‌، او را به‌ دست‌ خود بگیر، زیرا كه‌ از او اُمّتی‌ عظیم‌ بوجود خواهم‌ آورد.»19و خدا چشمان‌ او را باز كرد تا چاه‌ آبی‌ دید. پس‌ رفته‌، مشك‌ را از آب‌ پر كرد و پسر را نوشانید.20و خدا با آن‌ پسر می‌بود. و او نمو كرده‌، ساكن‌ صحرا شد، و در تیراندازی‌ بزرگ‌ گردید.21و در صحرای‌ فاران‌، ساكن‌ شد. و مادرش‌ زنی‌ از زمین‌ مصر برایش‌ گرفت‌.22و واقع‌ شد در آن‌ زمانی‌ كه‌ ابی‌ملك‌ و فیكول‌ كه‌ سپهسالار او بود، ابراهیم‌ را عرض‌ كرده‌، گفتند كه‌ «خدا در آنچه‌ می‌كنی‌ با توست‌.23اكنون‌ برای‌ من‌ در اینجا به‌ خدا سوگند بخور كه‌ با من‌ و نسل‌ من‌ و ذریت‌ من‌ خیانت‌ نخواهی‌ كرد، بلكه‌ برحسب‌ احسانی‌ كه‌ با تو كرده‌ام‌، با من‌ و با زمینی‌ كه‌ در آن‌ غربت‌ پذیرفتی‌، عمل‌ خواهی‌ نمود.»24ابراهیم‌ گفت‌: «من‌ سوگند می‌خورم‌.»25و ابراهیم‌ ابی‌ملك‌ را تنبیه‌ كرد، بسبب‌ چاه‌ آبی‌ كه‌ خادمان‌ ابی‌ملك‌، از او به‌ زور گرفته‌ بودند.26ابی‌ملك‌ گفت‌: «نمی‌دانم‌ كیست‌ كه‌ این‌ كار را كرده‌ است‌، و تو نیز مرا خبر ندادی‌، و من‌ هم‌ تا امروز نشنیده‌ بودم‌.»27و ابراهیم‌، گوسفندان‌ و گاوان‌ گرفته‌، به‌ ابی‌مَلِك‌ داد، و با یكدیگر عهد بستند.28و ابراهیم‌ هفت‌ بره‌ از گله‌ جدا ساخت‌.و ابی‌ملك‌ به‌ ابراهیم‌ گفت‌: «این‌ هفت‌ برۀ ماده‌ كه‌ جدا ساختی‌ چیست‌؟»29گفت‌: «كه‌ این‌ هفت‌ برۀ ماده‌ را از دست‌ من‌ قبول‌ فرمای‌، تا شهادت‌ باشد كه‌ این‌ چاه‌ را من‌ حفر نمودم‌.»30از این‌ سبب‌، آن‌ مكان‌ را بئرشبع‌ نامید، زیرا كه‌ در آنجا با یكدیگر قسم‌ خوردند.31و چون‌ آن‌ عهد را در بِئَرشِبَع‌ بسته‌ بودند، ابی‌ملك‌ با سپهسالار خود فیكول‌ برخاسته‌، به‌ زمین‌ فلسطینیان‌ مراجعت‌ كردند.32و ابراهیم‌ در بئرشبع‌، شوره‌كزی‌ غرس‌ نمود، و در آنجا به‌ نام‌ یهوه‌، خدای‌ سرمدی‌، دعا نمود.33پس‌ ابراهیم‌ در زمین‌ فلسطینیان‌ ایام‌ بسیاری‌ بسر برد.34در ترجمه قدیم چنین آیه ای وجود ندارد.

Chapter 22

1و واقع‌ شد بعد از این‌ وقایع‌، كه‌ خدا ابراهیم‌ را امتحان‌ كرده‌، بدو گفت‌: «ای‌ ابراهیم‌!» عرض‌ كرد: «لبیك‌.»2گفت‌: «اكنون‌ پسر خود را، كه‌ یگانۀ توست‌ و او را دوست‌ می‌داری‌، یعنی‌ اسحاق‌ را بردار و به‌ زمین‌ موریا برو، و او را در آنجا، بر یكی‌ از كوههایی‌ كه‌ به‌ تو نشان‌ می‌دهم‌، برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگذران‌.»3بامدادان‌، ابراهیم‌ برخاسته‌، الاغ‌ خود را بیاراست‌، و دو نفر از نوكران‌ خود را با پسر خویش‌ اسحاق‌، برداشته‌ و هیزم‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ شكسته‌، روانه‌ شد، و به‌ سوی‌ آن‌ مكانی‌ كه‌ خدا او را فرموده‌ بود، رفت‌.4و در روز سوم‌، ابراهیم‌ چشمان‌ خود را بلند كرده‌، آن‌ مكان‌ را از دور دید.5آنگاه‌ ابراهیم‌، به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «شما در اینجا نزد الاغ‌ بمانید، تا من‌ با پسر بدانجا رویم‌، و عبادت‌ كرده‌، نزد شما بازآییم‌. »6پس‌ ابراهیم‌، هیزم‌ قربانی‌ سوختنی‌ را گرفته‌، بر پسر خود اسحاق‌ نهاد، و آتش‌ و كارد را به‌ دست‌ خود گرفت‌؛ و هر دو با هم‌ می‌رفتند.7و اسحاق‌ پدر خود، ابراهیم‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ پدر من‌!» گفت‌: «ای‌ پسر من‌ لبیك‌؟» گفت‌: «اینك‌ آتش‌ و هیزم‌، لكن‌ برۀ قربانی‌ كجاست‌؟»8ابراهیم‌ گفت‌: «ای‌ پسر من‌، خدا برۀ قربانی‌ را برای‌ خود مهیا خواهد ساخت‌.» و هر دو با هم‌ رفتند.9چون‌ بدان‌ مكانی‌ كه‌ خدا بدو فرموده‌ بود، رسیدند، ابراهیم‌ در آنجا مذبح‌ را بنا نمود، و هیزم‌ را بر هم‌ نهاد، و پسر خود، اسحاق‌ را بسته‌، بالای‌ هیزم‌، بر مذبح‌ گذاشت‌.10و ابراهیم‌، دست‌ خود را دراز كرده‌، كارد را گرفت‌ تا پسر خویش‌ را ذبح‌ نماید.11در حال‌، فرشتۀ خداوند از آسمان‌ وی‌ را ندا درداد و گفت‌: «ای‌ ابراهیم‌! ای‌ ابراهیم‌!» عرض‌ كرد: «لبیك‌.»12گفت‌: «دست‌ خود را بر پسر دراز مكن‌، و بدو هیچ‌ مكن‌، زیرا كه‌ الا´ن‌ دانستم‌ كه‌ تو از خدا می‌ترسی‌، چونكه‌ پسر یگانۀ خود را از من‌ دریغ‌ نداشتی‌.»13آنگاه‌، ابراهیم‌، چشمان‌ خود را بلند كرده‌، دید كه‌ اینك‌ قوچی‌، در عقب‌ وی‌، در بیشه‌ای‌، به‌ شاخهایش‌ گرفتار شده‌. پس‌ ابراهیم‌ رفت‌ و قوچ‌ را گرفته‌، آن‌ را در عوض‌ پسر خود، برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ گذرانید.14و ابراهیم‌ آن‌ موضع‌ را «یهوه‌ یری‌» نامید، چنانكه‌ تا امروز گفته‌ می‌شود: «در كوه‌، یهوه‌، دیده‌ خواهد شد. »15بار دیگر فرشتۀ خداوند ، به‌ ابراهیم‌ از آسمان‌ ندا در داد16و گفت‌: « خداوند می‌گوید: به‌ ذات‌ خود قسم‌ می‌خورم‌، چونكه‌ این‌ كار راكردی‌ و پسر یگانۀ خود را دریغ‌ نداشتی‌،17هر آینه‌ تو را بركت‌ دهم‌، و ذریت‌ تو را كثیر سازم‌، مانند ستارگان‌ آسمان‌، و مثل‌ ریگهایی‌ كه‌ بر كنارۀ دریاست‌. و ذریت‌ تو دروازه‌های‌ دشمنان‌ خود را متصرف‌ خواهند شد.18و از ذریت‌ تو، جمیع‌ امتهای‌ زمین‌ بركت‌ خواهند یافت‌، چونكه‌ قول‌ مرا شنیدی‌.»19پس‌ ابراهیم‌ نزد نوكران‌ خود برگشت‌. و ایشان‌ برخاسته‌، به‌ بِئَرشَبَع‌ با هم‌ آمدند، و ابراهیم‌ در بئرشبع‌ ساكن‌ شد.20و واقع‌ شد بعد از این‌ امور، كه‌ به‌ ابراهیم‌ خبر داده‌، گفتند: «اینك‌ مِلْكَه‌ نیز برای‌ برادرت‌ ناحور، پسران‌ زاییده‌ است‌.21یعنی‌ نخست‌زادۀ او عوص‌، و برادرش‌ بوز و قَمُوئیل‌، پدر اَرام‌،22و كاسَد و حَزُو و فِلداش‌ و یدلاف‌ و بَتُوئیل‌.»23و بتوئیل‌، رِفقَه‌ را آورده‌ است‌. این‌ هشت‌ را، ملكه‌ برای‌ ناحور، برادر ابراهیم‌ زایید.24و كنیز او كه‌ رَؤمَه‌ نام‌ داشت‌، او نیز طابَح‌ و جاحَم‌ و تاحَش‌ و مَعَكَه‌ را زایید.

Chapter 23

1و ایام‌ زندگانی‌ ساره‌، صد و بیست‌ و هفت‌ سال‌ بود. این‌ است‌ سالهای‌ عمر ساره‌.2و ساره‌ در قریۀ اربع‌ كه‌ حبرون‌ باشد، در زمین‌ كنعان‌ مرد. و ابراهیم‌ آمد تا برای‌ ساره‌ ماتم‌ و گریه‌ كند.3و ابراهیم‌ از نزد مِیت‌ خود برخاست‌ و بنی‌حِت‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:4«من‌ نزد شما غریب‌ و نزیل‌ هستم‌. قبری‌ از نزد خود به‌ملكیت‌ من‌ دهید، تا میت‌ خود را از پیش‌ روی‌ خود دفن‌ كنم‌.»5پس‌ بنی‌حت‌ در جواب‌ ابراهیم‌ گفتند:6«ای‌ مولای‌ من‌، سخن‌ ما را بشنو. تو در میان‌ ما رئیس‌ خدا هستی‌. در بهترین‌ مقبره‌های‌ ما میت‌ خود را دفن‌ كن‌. هیچ‌ كدام‌ از ما، قبر خویش‌ را از تو دریغ‌ نخواهد داشت‌ كه‌ میت‌ خود را دفن‌ كنی‌.»7پس‌ ابراهیم‌ برخاست‌، و نزد اهل‌ آن‌ زمین‌، یعنی‌ بنی‌حت‌، تعظیم‌ نمود.8و ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اگر مَرْضَی‌ شما باشد كه‌ میت‌ خود را از نزد خود دفن‌ كنم‌، سخن‌ مرا بشنوید و به‌ عفرون‌ بن‌ صوحار، برای‌ من‌ سفارش‌ كنید،9تا مغارۀ مَكفیله‌ را كه‌ از املاك‌ او در كنار زمینش‌ واقع‌ است‌، به‌ من‌ دهد، به‌ قیمت‌ تمام‌، در میان‌ شما برای‌ قبر، به‌ ملكیت‌ من‌ بسپارد. »10و عفرون‌ در میان‌ بنی‌حت‌ نشسته‌ بود. پس‌ عفرونِ حتی‌، در مسامع‌ بنی‌حت‌، یعنی‌ همه‌ كه‌ به‌ دروازۀ شهر او داخل‌ می‌شدند، در جواب‌ ابراهیم‌ گفت‌:11«ای‌ مولای‌ من‌، نی‌، سخن‌ مرا بشنو، آن‌ زمین‌ را به‌ تو می‌بخشم‌، و مغاره‌ای‌ را كه‌ در آن‌ است‌ به‌ تو می‌دهم‌، بحضور ابنای‌ قوم‌ خود، آن‌ را به‌ تو می‌بخشم‌. میت‌ خود را دفن‌ كن‌. »12پس‌ ابراهیم‌ نزد اهل‌ آن‌ زمین‌ تعظیم‌ نمود،13و عفرون‌ را به‌ مسامع‌ اهل‌ زمین‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اگر تو راضی‌ هستی‌، التماس‌ دارم‌ عرض‌ مرا اجابت‌ كنی‌. قیمت‌ زمین‌ را به‌ تو می‌دهم‌، از من‌ قبول‌ فرمای‌، تا در آنجا میت‌ خود را دفن‌ كنم‌.»14عفرون‌ در جواب‌ ابراهیم‌ گفت‌:15«ای‌ مولای‌ من‌، از من‌ بشنو، قیمت‌ زمین‌ چهارصد مثقال‌ نقره‌ است‌، این‌ در میان‌ من‌ و تو چیست‌؟ میت‌ خود را دفن‌ كن‌. »16پس‌ ابراهیم‌ سخن‌ عفرون‌ را اجابت‌ نمود، و آن‌ مبلغی‌ را كه‌ در مسامع‌ بنی‌حت‌ گفته‌ بود،یعنی‌ چهارصد مثقال‌ نقرۀ رایج‌ المعامله‌، به‌ نزد عفرون‌ وزن‌ كرد.17پس‌ زمین‌ عفرون‌، كه‌ در مَكفِیله‌، برابر ممری‌ واقع‌ است‌، یعنی‌ زمین‌ و مغاره‌ای‌ كه‌ در آن‌ است‌، با همۀ درختانی‌ كه‌ در آن‌ زمین‌، و در تمامی‌ حدود و حوالی‌ آن‌ بود، مقرر شد18به‌ ملكیت‌ ابراهیم‌، بحضور بنی‌حت‌، یعنی‌ همه‌ كه‌ به‌ دروازۀ شهرش‌ داخل‌ می‌شدند.19از آن‌ پس‌، ابراهیم‌، زوجۀ خود ساره‌ را در مغارۀ صحرای‌ مكفیله‌، در مقابل‌ ممری‌، كه‌ حبرون‌ باشد، در زمین‌ كنعان‌ دفن‌ كرد.20و آن‌ صحرا، با مغاره‌ای‌ كه‌ در آن‌ است‌، از جانب‌ بنی‌حت‌، به‌ ملكیت‌ ابراهیم‌ به‌ جهت‌ قبر مقرر شد.

Chapter 24

1خداوند ، ابراهیم‌ را در هر چیز بركت‌ داد.2و ابراهیم‌ به‌ خادم‌ خود كه‌ بزرگ‌ خانۀ وی‌ و بر تمام‌ مایملك‌ او مختار بود، گفت‌: «اكنون‌ دست‌ خود را زیر ران‌ من‌ بگذار.3و به‌ یهوه‌، خدای‌ آسمان‌ و خدای‌ زمین‌، تو را قسم‌ می‌دهم‌، كه‌ زنی‌ برای‌ پسرم‌ از دختران‌ كنعانیان‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ ساكنم‌ نگیری‌،4بلكه‌ به‌ ولایت‌ من‌ و به‌ مولدم‌ بروی‌، و از آنجا زنی‌ برای‌ پسرم‌ اسحاق‌ بگیری‌.»5خادم‌ به‌ وی‌ گفت‌: «شاید آن‌ زن‌ راضی‌ نباشد كه‌ با من‌ بدین‌ زمین‌ بیاید؟ آیا پسرت‌ را بدان‌ زمینی‌ كه‌ از آن‌ بیرون‌ آمدی‌، بازبرم‌؟»6ابراهیم‌ وی‌ را گفت‌: «زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری‌.7یهوه‌، خـدای‌ آسمـان‌ كه‌ مرا از خانۀ پدرم‌ و از زمین‌ مولَد من‌ بیرون‌ آورد و به‌ من‌ تكلم‌ كرد و قسم‌ خورده‌، گفت‌: "كه‌ این‌ زمین‌ را به‌ ذریت‌ تو خواهم‌ داد." او فرشتۀ خود را پیش‌ روی‌ تو خواهد فرستاد، تا زنی‌ برای‌ پسرم‌ از آنجا بگیری‌.8اما اگر آن‌ زن‌ از آمدن‌ با تو رضا ندهد، از این‌ قسم‌ من‌ بری‌ خواهی‌ بود، لیكن‌ زنهار پسر مرا بدانجا باز نبری‌.»9پس‌ خادم‌ دست‌ خود را زیر ران‌ آقای‌ خود ابراهیم‌ نهاد، و در این‌ امر برای‌ او قسم‌ خورد.10و خادم‌ ده‌ شتر، از شتران‌ آقای‌ خود گرفته‌، برفت‌. و همۀ اموال‌ مولایش‌ به‌ دست‌ او بود. پس‌ روانه‌ شده‌، به‌ شهر ناحور در اَرام‌ نهرین‌ آمد.11و به‌ وقت‌ عصر، هنگامی‌ كه‌ زنان‌ برای‌ كشیدن‌ آب‌ بیرون‌ می‌آمدند، شتران‌ خود را در خارج‌ شهر، بر لب‌ چاه‌ آب‌ خوابانید.12و گفت‌: «ای‌ یهوه‌، خدای‌ آقایم‌ ابراهیم‌، امروز مرا كامیاب‌ بفرما، و با آقایم‌ ابراهیم‌ احسان‌ بنما.13اینك‌ من‌ بر این‌ چشمۀ آب‌ ایستاده‌ام‌، و دختران‌ اهل‌ این‌ شهر، به‌ جهت‌ كشیدن‌ آب‌ بیرون‌ می‌آیند.14پس‌ چنین‌ بشود كه‌ آن‌ دختری‌ كه‌ به‌ وی‌ گویم‌: "سبوی‌ خود را فرودآر تا بنوشم‌"، و او گوید: "بنوش‌ و شترانت‌ را نیز سیراب‌ كنم‌"، همان‌ باشد كه‌ نصیب‌ بندۀ خود اسحاق‌ كرده‌ باشی‌، تا بدین‌، بدانم‌ كه‌ با آقایم‌ احسان‌ فرموده‌ای‌. »15و او هنوز از سخن‌ گفتن‌ فارغ‌ نشده‌ بود كه‌ ناگاه‌، رِفقَه‌، دختر بتوئیل‌، پسر مِلكه‌، زن‌ ناحور، برادر ابراهیم‌، بیرون‌ آمد و سبویی‌ بر كتف‌ داشت‌.16و آن‌ دختر بسیار نیكومنظر و باكره‌ بود، و مردی‌ او را نشناخته‌ بود. پس‌ به‌ چشمه‌ فرورفت‌، و سبوی‌ خود را پر كرده‌، بالا آمد.17آنگاه‌ خادم‌ به‌ استقبال‌ او بشتافت‌ و گفت‌: «جرعه‌ای‌ آب‌ از سبوی‌ خود به‌ من‌ بنوشان‌.»18گفت‌: «ای‌ آقای‌ من‌ بنوش‌»، و سبوی‌ خود را بزودی‌ بر دست‌ خود فرودآورده‌، او را نوشانید.19و چون‌ از نوشانیدنش‌ فارغ‌ شد، گفت‌: «برای‌ شترانت‌ نیز بكشم‌ تا از نوشیدن‌ بازایستند.»20پس‌ سبوی‌خود را بزودی‌ در آبخور خالی‌ كرد و باز به‌ سوی‌ چاه‌، برای‌ كشیدن‌ بدوید، و از بهر همۀ شترانش‌ كشید.21و آن‌ مرد بر وی‌ چشم‌ دوخته‌ بود و سكوت‌ داشت‌، تا بداند كه‌ خداوند ، سفر او را خیریت‌اثر نموده‌ است‌ یا نه‌.22و واقع‌ شد چون‌ شتران‌ از نوشیدن‌ باز ایستادند كه‌ آن‌ مرد حلقۀ طلای‌ نیم‌ مثقال‌ وزن‌، و دو ابرنجین‌ برای‌ دستهایش‌، كه‌ ده‌ مثقال‌ طلا وزن‌ آنها بود، بیرون‌ آورد23و گفت‌: «به‌ من‌ بگو كه‌ دختر كیستی‌؟ آیا در خانۀ پدرت‌ جایی‌ برای‌ ما باشد تا شب‌ را بسر بریم‌؟»24وی‌ را گفت‌: «من‌ دختر بتوئیل‌، پسر ملكه‌ كه‌ او را از ناحور زایید، می‌باشم‌.»25و بدو گفت‌: «نزد ما كاه‌ و علف‌ فراوان‌ است‌، و جای‌ نیز برای‌ منزل‌.»26آنگاه‌ آن‌ مرد خم‌ شد، خداوند را پرستش‌ نمود27و گفت‌: «متبارك‌ باد یهوه‌، خدای‌ آقایم‌ ابراهیم‌، كه‌ لطف‌ و وفای‌ خود را از آقایم‌ دریغ‌ نداشت‌، و چون‌ من‌ در راه‌ بودم‌، خداوند مرا به‌ خانۀ برادران‌ آقایم‌ راهنمایی‌ فرمود. »28پس‌ آن‌ دختر دوان‌ دوان‌ رفته‌، اهل‌ خانۀ مادر خویش‌ را از این‌ وقایع‌ خبر داد.29و رفقه‌ را برادری‌ لابان‌ نام‌ بود. پس‌ لابان‌ به‌ نزد آن‌ مرد، به‌ سر چشمه‌، دوان‌ دوان‌ بیرون‌ آمد.30و واقع‌ شد كه‌ چون‌ آن‌ حلقه‌ و ابرنجینها را بر دستهای‌ خواهر خود دید، و سخنهای‌ خواهر خود، رفقه‌ را شنید كه‌ می‌گفت‌ آن‌ مرد چنین‌ به‌ من‌ گفته‌ است‌، به‌ نزد وی‌ آمد. و اینك‌ نزد شتران‌ به‌ سر چشمه‌ ایستاده‌ بود.31و گفت‌: «ای‌ مبارك‌ خداوند ، بیا، چرا بیرون‌ ایستاده‌ای‌؟ من‌ خانه‌ را و منزلی‌ برای‌ شتران‌ مهیا ساخته‌ام‌.»32پس‌ آن‌ مرد به‌ خانه‌ درآمد، و لابان‌ شتران‌ را باز كرد، و كاه‌ و علف‌ به‌ شتران‌ داد، و آب‌ به‌ جهت‌ شستن‌ پایهایش‌ وپایهای‌ رفقایش‌ آورد.33و غذا پیش‌ او نهادند. وی‌ گفت‌: «تا مقصود خود را بازنگویم‌، چیزی‌ نخورم‌.» گفت‌: «بگو. »34گفت‌: «من‌ خادم‌ ابراهیم‌ هستم‌.35و خداوند ، آقای‌ مرا بسیار بركت‌ داده‌ و او بزرگ‌ شده‌ است‌، و گله‌ها و رمه‌ها و نقره‌ و طلا و غلامان‌ و كنیزان‌ و شتران‌ و الاغان‌ بدو داده‌ است‌.36و زوجۀ آقایم‌ ساره‌، بعد از پیر شدن‌، پسری‌ برای‌ آقایم‌ زایید، و آنچه‌ دارد، بدو داده‌ است.37و آقایم‌ مرا قسم‌ داد و گفت‌ كه‌ "زنی‌ برای‌ پسرم‌ از دختران‌ كنعانیان‌ كه‌ در زمین‌ ایشان‌ ساكنم‌، نگیری‌.38بلكه‌ به‌ خانۀ پدرم‌ و به‌ قبیلۀ من‌ بروی‌، و زنی‌ برای‌ پسرم‌ بگیری‌."39و به‌ آقای‌ خود گفتم‌: "شاید آن‌ زن‌ همراه‌ من‌ نیاید؟"40او به‌ من‌ گفت‌: "یهوه‌ كه‌ به‌ حضور او سالك‌ بوده‌ام‌، فرشتۀ خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت‌اثر خواهد گردانید، تا زنی‌ برای‌ پسرم‌ از قبیله‌ام‌ و از خانۀ پدرم‌ بگیری‌.41آنگاه‌ از قسم‌ من‌ بری‌ خواهی‌ گشت‌، چون‌ به‌ نزد قبیله‌ام‌ رفتی‌، هر گاه‌ زنی‌ به‌ تو ندادند، از سوگند من‌ بری‌ خواهی‌ بود."42پس‌ امروز به‌ سر چشمه‌ رسیدم‌ و گفتم‌: "ای‌ یهوه‌، خدای‌ آقایم‌ ابراهیم‌، اگر حال‌، سفر مرا كه‌ به‌ آن‌ آمده‌ام‌، كامیاب‌ خواهی‌ كرد،43اینك‌ من‌ به‌ سر این‌ چشمۀ آب‌ ایستاده‌ام‌. پس‌ چنین‌ بشود كه‌ آن‌ دختری‌ كه‌ برای‌ كشیدن‌ آب‌ بیرون‌ آید، و به‌ وی‌ گویم‌: "مرا از سبوی‌ خود جرعه‌ای‌ آب‌ بنوشان‌"،44و به‌ من‌ گوید: "بیاشام‌، و برای‌ شترانت‌ نیز آب‌ می‌كشم‌"، او همان‌ زن‌ باشد كه‌ خداوند ، نصیب‌ آقازادۀ من‌ كرده‌ است‌.45و من‌ هنوز از گفتن‌ این‌، در دل‌ خود فارغ‌ نشده‌ بودم‌ كه‌ ناگاه‌ رفقه‌ با سبویی‌ بر كتف‌ خود بیرون‌ آمد و به‌ چشمه‌ پایین‌ رفت‌ تا آب‌ بكشد. و به‌ وی‌ گفتم‌:"جرعه‌ای‌ آب‌ به‌ من‌ بنوشان‌."46پس‌ سبوی‌ خود را بزودی‌ از كتف‌ خود فروآورده‌، گفت‌:"بیاشام‌، و شترانت‌ را نیز آب‌ می‌دهم‌." پس‌ نوشیدم‌ و شتران‌ را نیز آب‌ داد.47و از او پرسیده‌، گفتم‌: "تو دختر كیستی‌؟" گفت‌: "دختر بَتُوئیل‌ بن‌ ناحور كه‌ مِلكَه‌، او را برای‌ او زایید." پس‌ حلقه‌ را در بینی‌ او، و ابرنجین‌ها را بر دستهایش‌ گذاشتم‌.48آنگاه‌ سجده‌ كرده‌، خداوند را پرستش‌ نمودم‌. و یهوه‌، خدای‌ آقای‌ خود ابراهیم‌ را، متبارك‌ خواندم‌، كه‌ مرا به‌ راه‌ راست‌ هدایت‌ فرمود، تا دختر برادر آقای‌ خود را برای‌ پسرش‌ بگیرم‌.49اكنون‌ اگر بخواهید با آقایم‌ احسان‌ و صداقت‌ كنید، پس‌ مرا خبر دهید. و اگر نه‌ مرا خبر دهید، تا بطرف‌ راست‌ یا چپ‌ ره‌سپر شوم‌. »50لابان‌ و بتوئیل‌ در جواب‌ گفتند: «این‌ امر از خداوند صادر شده‌ است‌، با تو نیك‌ یا بد نمی‌توانیم‌ گفت‌.51اینك‌ رفقه‌ حاضر است‌، او را برداشته‌، روانه‌ شو تا زن‌ پسرِ آقایت‌ باشد، چنانكه‌ خداوند گفته‌ است‌. »52و واقع‌ شد كه‌ چون‌ خادم‌ ابراهیم‌ سخن‌ ایشان‌ را شنید، خداوند را به‌ زمین‌ سجده‌ كرد.53و خادم‌، آلات‌ نقره‌ و آلات‌ طلا و رختها را بیرون‌ آورده‌، پیشكش‌ رفقه‌ كرد، و برادر و مادر او را چیزهای‌ نفیسه‌ داد.54و او و رفقایش‌ خوردند و آشامیدند و شب‌ را بسر بردند. و بامدادان‌ برخاسته‌، گفت‌: «مرا به‌ سوی‌ آقایم‌ روانه‌ نمایید.»55برادر و مادر او گفتند: «دختر با ما ده‌ روزی‌ بماند و بعد از آن‌ روانه‌ شود.»56بدیشان‌ گفت‌: «مرا معطّل‌ مسازید، خداوند سفر مرا كامیاب‌ گردانیده‌ است‌، پس‌ مرا روانه‌ نمایید تا بنزد آقای‌ خود بروم‌.»57گفتند: «دختر را بخوانیم‌ و از زبانش‌ بپرسیم‌.»58پس‌ رفقه‌ را خواندند و به‌ وی‌گفتند: «با این‌ مرد خواهی‌ رفت‌؟» گفت‌: «می‌روم‌.»59آنگاه‌ خواهر خود رفقه‌، و دایه‌اش‌ را با خادم‌ ابراهیم‌ و رفقایش‌ روانه‌ كردند.60و رفقه‌ را بركت‌ داده‌، به‌ وی‌ گفتند: «تو خواهر ما هستی‌، مادرِ هزار كرورها باش‌، و ذریت‌ تو، دروازۀ دشمنان‌ خود را متصرف‌ شوند. »61پس‌ رفقه‌ با كنیزانش‌ برخاسته‌، بر شتران‌ سوار شدند، و از عقب‌ آن‌ مرد روانه‌ گردیدند. و خادم‌، رفقه‌ را برداشته‌، برفت‌.62و اسحاق‌ از راه‌ بِئَرلَحَی‌رُئی‌ می‌آمد، زیرا كه‌ او در ارض‌ جنوب‌ ساكن‌ بود.63و هنگام‌ شام‌، اسحاق‌ برای‌ تفكر به‌ صحرا بیرون‌ رفت‌، و چون‌ نظر بالا كرد، دید كه‌ شتران‌ می‌آیند.64و رفقه‌ چشمان‌ خود را بلند كرده‌، اسحاق‌ را دید، و از شتر خود فرود آمد،65زیرا كه‌ از خادم‌ پرسید: «این‌ مرد كیست‌ كه‌ در صحرا به‌ استقبال‌ ما می‌آید؟» و خادم‌ گفت‌: «آقای‌ من‌ است‌.» پس‌ بُرقِع‌ خود را گرفته‌، خود را پوشانید.66و خادم‌، همۀ كارهایی‌ را كه‌ كرده‌ بود، به‌ اسحاق‌ باز گفت‌.67و اسحاق‌، رفقه‌ را به‌ خیمۀ مادر خود، ساره‌ آورد، و او را به‌ زنی‌ خود گرفته‌، دل‌ در او بست‌. و اسحاق‌ بعد از وفات‌ مادر خود، تسلی‌ پذیرفت‌.

Chapter 25

1و ابراهیم‌، دیگر بار، زنی‌ گرفت‌ كه قطوره‌ نام‌ داشت‌.2و او زمران‌ و یقشان‌ و مَدان‌ و مِدیان‌ و یشباق‌ و شوحا را برای‌ او زایید.3و یقشان‌، شِبا و دِدان‌ را آورد. و بنی‌ددان‌، اَشوریم‌ و لطوشیم‌ و لاُمیم‌ بودند.4و پسران‌ مدیان‌، عیفا و عیفَر و حنوك‌ و ابیداع‌ و الداعه‌بودند. جملۀ اینها، اولاد قطوره‌ بودند.5و ابراهیم‌ تمام‌ مایملك‌ خود را به‌ اسحاق‌ بخشید.6اما به‌ پسران‌ كنیزانی‌ كه‌ ابراهیم‌ داشت‌، ابراهیم‌ عطایا داد، و ایشان‌ را در حین‌ حیات‌ خود، از نزد پسر خویش‌ اسحاق‌، به‌ جانب‌ مشرق‌، به‌ زمین‌ شرقی‌ فرستاد.7این‌ است‌ ایام‌ سالهای‌ عمر ابراهیم‌، كه‌ زندگانی‌ نمود: صد و هفتاد وپنج‌ سال‌.8و ابراهیم‌ جان‌ بداد، و در كمال‌ شیخوخیت‌، پیر و سیر شده‌، بمرد. و به‌ قوم‌ خود ملحق‌ شد.9و پسرانش‌، اسحاق‌ و اسماعیل‌، او را در مغارۀ مكفیله‌، در صحرای‌ عفرون‌بن‌ صوحارحتی‌، در مقابل‌ ممری‌ دفن‌ كردند.10آن‌ صحرایی‌ كه‌ ابراهیم‌ از بنی‌حت‌ خریده‌ بود. در آنجا ابراهیم‌ و زوجه‌اش‌ ساره‌ مدفون‌ شدند.11و واقع‌ شد بعد از وفات‌ ابراهیم‌، كه‌ خدا پسرش‌ اسحاق‌ را بركت‌ داد، و اسحاق‌ نزد بئرلَحَی‌رُئی‌ ساكن‌ بود.12این‌ است‌ پیدایش‌ اسماعیل‌ بن‌ ابراهیم‌ كه‌ هاجر مصری‌، كنیز ساره‌، برای‌ ابراهیم‌ زایید.13و این‌ است‌ نامهای‌ پسران‌ اسماعیل‌، موافق‌ اسمهای‌ ایشان‌ به‌ حسب‌ پیدایش‌ ایشان‌. نخست‌زادۀ اسماعیل‌، نَبایوت‌، و قیدار و اَدَبیل‌ و مِبسام‌.14و مشماع‌ و دومه‌ و مسا15و حدار و تیما و یطُور و نافِیش‌ و قِدْمَه‌.16اینانند پسران‌ اسماعیل‌، و این‌ است‌ نامهای‌ ایشان‌ در بُلدان‌ و حله‌های‌ ایشان‌، دوازده‌ امیر، حسب‌ قبایل‌ ایشان‌.17و مدت‌ زندگانی‌ اسماعیل‌، صد و سی‌ و هفت‌ سال‌ بود كه‌ جان‌ را سپرده‌، بمرد و به‌ قوم‌ خود ملحق‌ گشت‌.18و ایشان‌ از حویله‌ تا شور، كه‌مقابل‌ مصر، به‌ سمت‌ آشور واقع‌ است‌، ساكن‌ بودند. و نصیب‌ او در مقابل‌ همۀ برادران‌ او افتاد.19و این‌ است‌ پیدایش‌ اسحاق‌ بن‌ ابراهیم‌. ابراهیم‌، اسحاق‌ را آورد.20و چون‌ اسحاق‌ چهل‌ ساله‌ شد، رفقه‌ دختر بتوئیل‌ ارامی‌ و خواهر لابان‌ ارامی‌ را، از فدان‌ ارام‌ به‌ زنی‌ گرفت‌.21و اسحاق‌ برای‌ زوجۀ خود، چون‌ كه‌ نازاد بود، نزد خداوند دعا كرد. و خداوند او را مستجاب‌ فرمود و زوجه‌اش‌ رفقه‌ حامله‌ شد.22و دو طفل‌ در رحم‌ او منازعت‌ می‌كردند. او گفت‌: «اگر چنین‌ باشد، من‌ چرا چنین‌ هستم‌؟» پس‌ رفت‌ تا از خداوند بپرسد.23خداوند به‌ وی‌ گفت‌: «دو امت‌ در بطن‌ تو هستند، و دو قوم‌ از رحم‌ تو جدا شوند و قومی‌ بر قومی‌ تسلط خواهد یافت‌، و بزرگ‌، كوچك‌ را بندگی‌ خواهد نمود.»24و چون‌ وقت‌ وضع‌ حملش‌ رسید، اینك‌ توأمان‌ در رحم‌ او بودند.25و نخستین‌، سرخ‌ فام‌ بیرون‌ آمد و تمامی‌ بدنش‌ مانند پوستین‌، پشمین‌ بود. و او را عیسو نام‌ نهادند.26و بعد از آن‌، برادرش‌ بیرون‌ آمد و پاشنۀ عیسو را به‌ دست‌ خود گرفته‌ بود و او را یعقوب‌ نام‌ نهادند. و درحین‌ ولادت‌ ایشان‌، اسحاق‌، شصت‌ ساله‌ بود.27و آن‌ دو پسر، نمو كردند، و عیسو صیادی‌ ماهر، و مرد صحرایی‌ بود. و اما یعقوب‌، مرد ساده‌ دل‌ و چادرنشین‌.28و اسحـاق‌، عیسـو را دوست‌ داشتی‌، زیرا كه‌ صید او را می‌خورد. امـا رفقه‌، یعقوب‌ را محبت‌ نمودی‌.29روزی‌ یعقوب‌ آش‌ می‌پخت‌ و عیسو وا مانده‌، از صحرا آمد.30و عیسو به‌ یعقوب‌ گفت‌: «از این‌ آش‌ ادوم‌ (یعنی‌ سرخ‌) مرا بخوران‌، زیرا كه‌ وامانده‌ام‌.» از این‌ سبب‌ او را ادوم‌ نامیدند.31یعقوب‌ گفت‌: «امروز نخست‌زادگی‌ خود را به‌ من‌ بفروش‌. »32عیسو گفت‌: «اینك‌ من‌ به‌ حالت‌ موت‌ رسیده‌ام‌، پس‌ مرا از نخست‌زادگی‌ چه‌ فایده‌؟»33یعقوب‌ گفت‌: «امروز برای‌ من‌ قسم‌ بخور.» پس‌ برای‌ او قسم‌ خورد، و نخست‌زادگی‌ خود را به‌ یعقوب‌ فروخت‌.34و یعقوب‌ نان‌ و آش‌ عدس‌ را به‌ عیسو داد، كه‌ خورد و نوشید و برخاسته‌، برفت‌. پس‌ عیسو نخست‌زادگی‌ خود را خوار نمود.

Chapter 26

1و قحطی‌ در آن‌ زمین‌ حادث‌ شد، غیر آن‌ قحط‌ اول‌ كه‌ در ایام‌ ابراهیم‌ بود. و اسحاق‌ نزد ابی‌ملك‌، پادشاه‌ فلسطینیان‌ به‌ جرار رفت‌.2و خداوند بر وی‌ ظاهر شده‌، گفت‌: «به‌ مصر فرود میا، بلكه‌ به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ تو بگویم‌ ساكن‌ شو.3در این‌ زمین‌ توقف‌ نما، و با تو خواهم‌ بود و تو را بركت‌ خواهم‌ داد، زیرا كه‌ به‌ تو و ذریت‌ تو تمام‌ این‌ زمین‌ را می‌دهم‌ و سوگندی‌ را كه‌ با پدرت‌ ابراهیم‌ خوردم‌، استوار خواهم‌ داشت‌.4و ذریتت‌ را مانند ستارگان‌ آسمان‌ كثیر گردانم‌، و تمام‌ این‌ زمینها را به‌ ذریت‌ تو بخشم‌، و از ذریت‌ تو جمیع‌ امتهای‌ جهان‌ بركت‌ خواهند یافت‌.5زیرا كه‌ ابراهیم‌ قول‌ مرا شنید و وصایا و اوامر و فرایض‌ و احكام‌ مرا نگاه‌ داشت‌. »6پس‌ اسحاق‌ در جرار اقامت‌ نمود.7ومردمان‌ آن‌ مكان‌ دربارۀ زنش‌ از او جویا شدند. گفت‌: «او خواهر من‌ است‌،» زیرا ترسید كه‌ بگوید «زوجۀ من‌ است‌،» مبادا اهل‌ آنجا او را به‌ خاطر رفقه‌ كه‌ نیكومنظر بود، بكشند.8و چون‌ در آنجا مدتی‌ توقف‌ نمود، چنان‌ افتاد كه‌ ابی‌ملك‌، پادشاه‌ فلسطینیان‌، از دریچه‌ نظاره‌ كرد و دید كه‌ اینك‌ اسحاق‌ با زوجۀ خود رفقه‌، مزاح‌ می‌كند.9پس‌ ابی‌ملك‌، اسحاق‌ را خوانده‌، گفت‌: «همانا این‌ زوجۀ توست‌! پس‌ چرا گفتی‌ كه‌ خواهر من‌ است‌؟» اسحاق‌ بدو گفت‌: «زیرا گفتم‌ كه‌ مبادا برای‌ وی‌ بمیرم‌.»10ابی‌ملك‌ گفت‌: «این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ با ما كردی‌؟ نزدیك‌ بود كه‌ یكی‌ از قوم‌ با زوجه‌ات‌ همخواب‌ شود، و بر ما جرمی‌ آورده‌ باشی‌.»11و ابی‌ملك‌ تمامی‌ قوم‌ را قدغن‌ فرموده‌، گفت‌: «كسی‌ كه‌ متعرض‌ این‌ مرد و زوجه‌اش‌ بشود، هر آینه‌ خواهد مرد. »12و اسحاق‌ در آن‌ زمین‌ زراعت‌ كرد، و در آن‌ سال‌ صد چندان‌ پیدا نمود؛ و خداوند او را بركت‌ داد.13و آن‌ مرد بزرگ‌ شده‌، آناًفآناً ترقی‌ می‌نمود، تا بسیار بزرگ‌ گردید.14و او را گلۀ گوسفندان‌ و مواشی‌ گاوان‌ و غلامان‌ كثیر بود. و فلسطینیان‌ بر او حسد بردند.15و همۀ چاههایی‌ كه‌ نوكران‌ پدرش‌ در ایام‌ پدرش‌ ابراهیم‌، كنده‌ بودند، فلسطینیان‌ آنها را بستند، و از خاك‌ پر كردند.16و ابی‌ملك‌ به‌ اسحاق‌ گفت‌: «از نزد ما برو، زیرا كه‌ از ما بسیار بزرگتر شده‌ای‌. »17پس‌ اسحاق‌ از آنجا برفت‌، و در وادی‌ جرار فرود آمده‌، در آنجا ساكن‌ شد.18و چاههای‌ آب‌ را كه‌ در ایام‌ پدرش‌ ابراهیم‌ كنده‌ بودند و فلسطینیان‌ آنها را بعد از وفات‌ ابراهیم‌ بسته‌بودند، اسحاق‌ از سر نو كند و آنها را مسمّی‌ نمود به‌ نامهایی‌ كه‌ پدرش‌ آنها را نامیده‌ بود.19و نوكران‌ اسحاق‌ در آن‌ وادی‌ حفره‌ زدند و چاه‌ آب‌ زنده‌ای‌ در آنجا یافتند.20و شبانان‌ جرار با شبانان‌ اسحاق‌ منازعه‌ كرده‌، گفتند: «این‌ آب‌ از آن‌ ماست‌! » پس‌ آن‌ چاه‌ را عِسِق‌ نامید، زیرا كه‌ با وی‌ منازعه‌ كردند.21و چاهی‌ دیگر كندند، همچنان‌ برای‌ آن‌ نیز جنگ‌ كردند، و آن‌ را سِطنه‌ نامید.22و از آنجا كوچ‌ كرده‌، چاهی‌ دیگر كند و برای‌ آن‌ جنگ‌ نكردند. پس‌ آن‌ را رحوبوت‌ نامیده‌، گفت‌: «كه‌ اكنون‌ خداوند ما را وسعت‌ داده‌ است‌، و در زمین‌، بارور خواهیم‌ شد. »23پس‌ از آنجا به‌ بِئرشَبَع‌ آمد.24در همان‌ شب‌، خداوند بر وی‌ ظاهر شده‌، گفت‌: «من‌ خدای‌ پدرت‌ ابراهیم‌، هستم‌. ترسان‌ مباش‌ زیرا كه‌ من‌ با تو هستم‌، و تو را بركت‌ می‌دهم‌، و ذریت‌ تو را بخاطر بندۀ خود ابراهیم‌، فراوان‌ خواهم‌ ساخت‌.»25و مذبحی‌ در آنجا بنا نهاد و نام‌ یهوه‌ را خواند، و خیمۀ خود را برپا نمود و نوكران‌ اسحاق‌ چاهی‌ در آنجا كندند.26و ابی‌ملك‌، به‌ اتفاق‌ یكی‌ از اصحاب‌ خود، احزات‌ نام‌، و فیكول‌، كه‌ سپهسالار او بود، از جرار به‌ نزد او آمدند.27و اسحاق‌ بدیشان‌ گفت‌: «چرا نزد من‌ آمدید، با آنكه‌ با من‌ عداوت‌ نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟»28گفتند: «به‌ تحقیق‌ فهمیده‌ایم‌ كه‌ خداوند با توست‌. پس‌ گفتیم‌ سوگندی‌ در میان‌ ما و تو باشد، و عهدی‌ با تو ببندیم‌.29تا با ما بدی‌ نكنی‌ چنانكه‌ به‌ تو ضرری‌ نرساندیم‌، بلكه‌ غیر از نیكی‌ به‌ تو نكردیم‌، و تو را به‌ سلامتی‌ روانه‌ نمودیم‌، و اكنون‌ مباركِ خداوند هستی‌. »30آنگاه‌ برای‌ ایشان‌ ضیافتی‌ برپا نمود، و خوردند و آشامیدند.31بامدادان‌ برخاسته‌، با یكدیگر قسم‌ خوردند، و اسحاق‌ ایشان‌ را وداع‌ نمود. پس‌، از نزد وی‌ به‌ سلامتی‌ رفتند.32و در آن‌ روز چنان‌ افتاد كه‌ نوكران‌ اسحاق‌ آمده‌، او را از آن‌ چاهی‌ كه‌ می‌كندند خبر داده‌، گفتند: «آب‌ یافتیم‌!»33پس‌ آن‌ را شَبَعه‌ نامید. از این‌ سبب‌ آن‌ شهر، تا امروز بِئرشَبَع‌ نام‌ دارد.34و چون‌ عیسو چهل‌ ساله‌ بود، یهودیه‌، دختر بیری‌ حتی‌، و بسمه‌، دختر ایلونِ حتی‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌.35و ایشان‌ باعث‌ تلخی‌ جان‌ اسحاق‌ و رفقه‌ شدند.

Chapter 27

1و چون‌ اسحاق‌ پیر شد و چشمانش‌از دیدن‌ تار گشته‌ بود، پسر بزرگ‌ خود عیسو را طلبیده‌، به‌ وی‌ گفت‌: «ای‌ پسر من‌!» گفت‌: «لبیك‌.»2گفت‌: «اینك‌ پیر شده‌ام‌ و وقت‌ اجل‌ خود را نمی‌دانم‌.3پس‌ اكنون‌، سلاح‌ خود یعنی‌ تركش‌ و كمان‌ خویش‌ را گرفته‌، به‌ صحرا برو، و نخجیری‌ برای‌ من‌ بگیر،4و خورشی‌ برای‌ من‌ چنانكه‌ دوست‌ می‌دارم‌ ساخته‌، نزد من‌ حاضر كن‌، تا بخورم‌ و جانم‌ قبل‌ از مردنم‌ تو را بركت‌ دهد.»5و چون‌ اسحاق‌ به‌ پسر خود عیسو سخن‌ می‌گفت‌، رفقه‌ بشنید و عیسو به‌ صحرا رفت‌ تا نَخْجیری‌ صید كرده‌، بیاورد.6آنگاه‌ رفقه‌ پسر خود یعقوب‌ را خوانده‌، گفت‌: «اینك‌ پدر تو را شنیدم‌ كه‌ برادرت‌ عیسو را خطاب‌ كرده‌، می‌گفت‌:7"برای‌ من‌ شكاری‌ آورده‌، خورشی‌ بساز تا آن‌ را بخورم‌، و قبل‌ از مردنم‌ تو را در حضور خداوند بركت‌ دهم‌."8پس‌ ای‌ پسر من‌، الا´ن‌ سخن‌ مرا بشنو در آنچه‌ من‌ به‌ تو امر می‌كنم‌.9بسوی‌ گله‌ بشتاب‌، و دو بزغالۀ خوب‌ از بزها،نزد من‌ بیاور، تا از آنها غذایی‌ برای‌ پدرت‌ بطوری‌ كه‌ دوست‌ می‌دارد، بسازم‌.10و آن‌ را نزد پدرت‌ ببر تا بخورد، و تو را قبل‌ از وفاتش‌ بركت‌ دهد.»11یعقوب‌ به‌ مادر خود، رفقه‌، گفت‌: «اینك‌ برادرم‌ عیسو، مردی‌ مویدار است‌ و من‌ مردی‌ بی‌موی‌ هستم‌؛12شاید كه‌ پدرم‌ مرا لمس‌ نماید، و در نظرش‌ مثل‌ مسخره‌ای‌ بشوم‌، و لعنت‌ به‌ عوض‌ بركت‌ بر خود آورم‌.»13مادرش‌ به‌ وی‌ گفت‌: «ای‌ پسر من‌، لعنت‌ تو بر من‌ باد! فقط سخن‌ مرا بشنو و رفته‌، آن‌ را برای‌ من‌ بگیر.»14پس‌ رفت‌ و گرفته‌، نزد مادر خود آورد. و مادرش‌ خورشی‌ ساخت‌ بطوری‌ كه‌ پدرش‌ دوست‌ می‌داشت‌.15و رفقه‌، جامه‌ فاخر پسر بزرگ‌ خود عیسو را كه‌ نزد او در خانه‌ بود گرفته‌، به‌ پسر كهتر خود یعقـوب‌ پوشانید،16و پوست‌ بزغاله‌ها را، بر دستها و نرمۀ گردن‌ او بست.17و خورش‌ و نانی‌ كه‌ ساخته‌ بود، به‌ دست‌ پسر خود یعقوب‌ سپرد.18پس‌ نزد پدر خود آمده‌، گفت‌: «ای‌ پدر من‌!» گفت‌: «لبیك‌، تو كیستی‌ ای‌ پسر من‌؟»19یعقوب‌ به‌ پدر خود گفت‌: «من‌ نخست‌زادۀ تو عیسو هستم‌. آنچه‌ به‌ من‌ فرمودی‌ كردم‌، الا´ن‌ برخیز، بنشین‌ و از شكار من‌ بخور، تا جانت‌ مرا بركت‌ دهد.»20اسحاق‌ به‌ پسر خود گفت‌: «ای‌ پسر من‌! چگونه‌ بدین‌ زودی‌ یافتی‌؟» گفت‌: «یهوه‌ خدای‌ تو به‌ من‌ رسانید.»21اسحاق‌ به‌ یعقوب‌ گفت‌: «ای‌ پسر من‌، نزدیك‌ بیا تا تو را لمس‌ كنم‌، كه‌ آیا تو پسر من‌ عیسو هستی‌ یا نه‌.»22پس‌ یعقوب‌ نزد پدر خود اسحاق‌ آمد، و او را لمس‌ كرده‌، گفت‌: «آواز، آواز یعقوب‌ است‌، لیكن‌ دستها، دستهای‌ عیسوست‌.»23و او را نشناخت‌، زیرا كه‌ دستهایش‌ مثل‌ دستهای‌ برادرش‌ عیسو،موی‌دار بود. پس‌ او را بركت‌ داد.24و گفت‌: «آیا تو همان‌ پسر من‌، عیسو هستی‌؟» گفت‌: «من‌ هستم‌.»25پس‌ گفت‌: «نزدیك‌ بیاور تا از شكار پسر خود بخورم‌ و جانم‌ تو را بركت‌ دهد.» پس‌ نزد وی‌ آورد و بخورد و شراب‌ برایش‌ آورد و نوشید.26و پدرش‌، اسحاق‌ به‌ وی‌ گفت‌: «ای‌ پسر من‌، نزدیك‌ بیا و مرا ببوس‌.»27پس‌ نزدیك‌ آمده‌، او را بوسید و رایحۀ لباس‌ او را بوییده‌، او را بركت‌ داد و گفت‌: «همانا رایحۀ پسر من‌، مانند رایحۀ صحرایی‌ است‌ كه‌ خداوند آن‌ را بركت‌ داده‌ باشد.28پس‌ خدا تو را از شبنم‌ آسمان‌ و از فربهی‌ زمین‌، و از فراوانی‌ غله‌ و شیره‌ عطا فرماید.29قومها تو را بندگی‌ نمایند و طوایف‌ تو را تعظیم‌ كنند، بر برادران‌ خود سرور شوی‌، و پسران‌ مادرت‌ تو را تعظیم‌ نمایند. ملعون‌ باد هر كه‌ تو را لعنت‌ كند، و هر كه‌ تو را مبارك‌ خواند، مبارك‌ باد. »30و واقع‌ شد چون‌ اسحاق‌، از بركت‌ دادن‌ به‌ یعقوب‌ فارغ‌ شد، به‌ مجرد بیرون‌ رفتنِ یعقوب‌ از حضور پدر خود اسحاق‌، كه‌ برادرش‌ عیسو از شكار باز آمد.31و او نیز خورشی‌ ساخت‌، و نزد پدر خود آورده‌، به‌ پدر خود گفت‌: «پدر من‌ برخیزد و از شكار پسر خود بخورد، تا جانت‌ مرا بركت‌ دهد.»32پدرش‌ اسحاق‌ به‌ وی‌ گفت‌: «تو كیستی‌؟» گفت‌: «من‌ پسر نخستین‌ تو، عیسو هستم‌.»33آنگاه‌ لرزه‌ای‌ شدید بر اسحاق‌ مستولی‌ شده‌، گفت‌: «پس‌ آن‌ كه‌ بود كه‌ نخجیری‌ صید كرده‌، برایم‌ آورد، و قبل‌ از آمدن‌ تو از همه‌ خوردم‌ و او را بركت‌ دادم‌، و فی‌الواقع‌ او مبارك‌خواهد بود؟»34عیسو چون‌ سخنان‌ پدر خود را شنید، نعره‌ای‌ عظیم‌ و بی‌نهایت‌ تلخ‌ برآورده‌، به‌ پدر خود گفت‌: «ای‌ پدرم‌، به‌ من‌، به‌ من‌ نیز بركت‌ بده‌!»35گفت‌: «برادرت‌ به‌ حیله‌ آمد، و بركت‌ تو را گرفت‌.»36گفت‌: «نام‌ او را یعقوب‌ بخوبی‌ نهادند، زیرا كه‌ دو مرتبه‌ مرا از پا درآورد. اول‌ نخست‌زادگی‌ مرا گرفت‌، و اكنون‌ بركت‌ مرا گرفته‌ است‌.» پس‌ گفت‌: «آیا برای‌ من‌ نیز بركتی‌ نگاه‌ نداشتی‌؟»37اسحاق‌ در جواب‌ عیسو گفت‌: «اینك‌ او را بر تو سرور ساختم‌، و همۀ برادرانش‌ را غلامان‌ او گردانیدم‌، و غله‌ و شیره‌ را رزق‌ او دادم‌. پس‌ الا´ن‌ ای‌ پسر من‌، برای‌ تو چه‌ كنم‌؟»38عیسو به‌ پدر خود گفت‌: «ای‌ پدر من‌، آیا همین‌ یك‌ بركت‌ را داشتی‌؟ به‌ من‌، به‌ من‌ نیز ای‌ پدرم‌ بركت‌ بده‌!» و عیسو به‌ آواز بلند بگریست‌.39پدرش‌ اسحاق‌ در جواب‌ او گفت‌: «اینك‌ مسكن‌ تو (دور) از فربهی‌ زمین‌، و از شبنم‌ آسمان‌ از بالا خواهد بود.40و به‌ شمشیرت‌ خواهی‌ زیست‌، و برادر خود را بندگی‌ خواهی‌ كرد، و واقع‌ خواهد شد كه‌ چون‌ سر باز زدی‌، یوغ‌ او را از گردن‌ خود خواهی‌ انداخت‌. »41و عیسو بسبب‌ آن‌ بركتی‌ كه‌ پدرش‌ به‌ یعقوب‌ داده‌ بود، بر او بغض‌ ورزید؛ و عیسو در دل‌ خود گفت‌: «ایام‌ نوحه‌گری‌ برای‌ پدرم‌ نزدیك‌ است‌، آنگاه‌ برادر خود یعقوب‌ را خواهم‌ كشت‌.»42و رفقه‌، از سخنان‌ پسر بزرگ‌ خود، عیسو آگاهی‌ یافت‌. پس‌ فرستاده‌، پسر كوچك‌ خود،یعقوب‌ را خوانده‌، بدو گفت‌: «اینك‌ برادرت‌ عیسو دربارۀ تو خود را تسلی‌ می‌دهد به‌ اینكه‌ تو را بكشد.43پس‌ الا´ن‌ ای‌ پسرم‌ سخن‌ مرا بشنو و برخاسته‌، نزد برادرم‌، لابان‌، به‌ حَرّان‌ فرار كن‌.44و چند روز نزد وی‌ بمان‌، تا خشم‌ برادرت‌ برگردد.45تا غضب‌ برادرت‌ از تو برگردد، و آنچه‌ بدو كردی‌، فراموش‌ كند. آنگاه‌ می‌فرستم‌ و تو را از آنجا باز می‌آورم‌. چرا باید از شما هر دو در یك‌ روز محروم‌ شوم‌؟»46و رفقه‌ به‌ اسحاق‌ گفت‌: «بسبب‌ دختران‌ حِتّ از جان‌ خود بیزار شده‌ام‌.اگر یعقوب‌ زنی‌ از دختران‌ حِتّ، مثل‌ اینانی‌ كه‌ دختران‌ این‌ زمینند بگیرد، مرا از حیات‌ چه‌ فایده‌ خواهد بود. »

Chapter 28

1و اسحاق‌، یعقوب‌ را خوانده‌، او را بركت‌ داد و او را امر فرموده‌، گفت‌: «زنی‌ از دختران‌ كنعان‌ مگیر.2برخاسته‌، به‌ فَدّانِ اَرام‌، به‌ خانۀ پدر مادرت‌، بتوئیل‌، برو و از آنجا زنی‌ از دختران‌ لابان‌، برادر مادرت‌، برای‌ خود بگیر.3و خدای‌ قادر مطلق‌ تو را بركت‌ دهد، و تو را بارور و كثیر سازد، تا از تو امتهای‌ بسیار بوجود آیند.4و بركت‌ ابراهیم‌ را به‌ تو دهد، به‌ تو و به‌ ذریت‌ تو با تو، تا وارث‌ زمین‌ غربت‌ خود شوی‌، كه‌ خدا آن‌ را به‌ ابراهیم‌ بخشید.»5پس‌ اسحاق‌، یعقوب‌ را روانه‌ نمود و به‌ فدان‌ ارام‌، نزد لابان‌ بن‌ بتوئیل‌ ارامی‌، برادر رفقه‌، مادر یعقوب‌ و عیسو، رفت‌.6و اما عیسو چون‌ دید كه‌ اسحاق‌ یعقوب‌ را بركت‌ داده‌، او را به‌ فدان‌ ارام‌ روانه‌ نمود تا از آنجا زنی‌ برای‌ خود بگیرد، و در حین‌ بركت‌ دادن‌ به‌ وی‌ امر كرده‌، گفته‌ بود كه‌ «زنی‌ از دختران‌ كنعان‌ مگیر،»7و اینكه‌ یعقوب‌، پدر و مادر خود رااطاعت‌ نموده‌، به‌ فدان‌ ارام‌ رفت‌،8و چون‌ عیسو دید كه‌ دختران‌ كنعان‌ در نظر پدرش‌، اسحاق‌، بَدَند،9پس‌ عیسو نزد اسماعیل‌ رفت‌، و مَحلَت‌، دختر اسماعیل‌ بن‌ ابراهیم‌ را كه‌ خواهر نبایوت‌ بود، علاوه‌ بر زنانی‌ كه‌ داشت‌، به‌ زنی‌ گرفت‌.10و اما یعقوب‌، از بِئرشَبَع‌ روانه‌ شده‌، بسوی‌ حران‌ رفت‌.11و به‌ موضعی‌ نزول‌ كرده‌، در آنجا شب‌ را بسر برد، زیرا كه‌ آفتاب‌ غروب‌ كرده‌ بود و یكی‌ از سنگهای‌ آنجا را گرفته‌، زیر سر خود نهاد و در همان‌ جا بخسبید.12و خوابی‌ دید كه‌ ناگاه‌ نردبانی‌ بر زمین‌ برپا شده‌، كه‌ سرش‌ به‌ آسمان‌ می‌رسد، و اینك‌ فرشتگان‌ خدا بر آن‌ صعود و نزول‌ می‌كنند.13در حال‌، خداوند بر سر آن‌ ایستاده‌، می‌گوید: «من‌ هستم‌ یهوه‌، خدای‌ پدرت‌ ابراهیم‌، و خدای‌ اسحاق‌. این‌ زمینی‌ را كه‌ تو بر آن‌ خفته‌ای‌ به‌ تو و به‌ ذریت‌ تو می‌بخشم‌.14و ذریت‌ تو مانند غبار زمین‌ خواهند شد، و به‌ مغرب‌ و مشرق‌ و شمال‌ و جنوب‌ منتشر خواهی‌ شد، و از تو و از نسل‌ تو جمیع‌ قبایل‌ زمین‌ بركت‌ خواهند یافت‌.15و اینك‌ من‌ با تو هستم‌، و تو را در هر جایی‌ كه‌ رَوی‌، محافظت‌ فرمایم‌ تا تو را بدین‌ زمین‌ بازآورم‌، زیرا كه‌ تا آنچه‌ را به‌ تو گفته‌ام‌، بجا نیاورم‌، تو را رها نخواهم‌ كرد.»16پس‌ یعقوب‌ از خواب‌ بیدار شد و گفت‌: «البته‌ یهوه‌ در این‌ مكان‌ است‌ و من‌ ندانستم‌.»17پس‌ ترسان‌ شده‌، گفت‌: «این‌ چه‌ مكان‌ ترسناكی‌ است‌! این‌ نیست‌ جز خانۀ خدا و این‌ است‌ دروازۀ آسمان‌.»18بامدادان‌ یعقوب‌ برخاست‌ و آن‌ سنگی‌ را كه‌ زیر سر خود نهاده‌ بود، گرفت‌ و چون‌ ستونی‌ برپا داشت‌ و روغن‌ بر سرش‌ ریخت‌.19و آن‌ موضع‌ را بیت‌ئیل‌نامید، لكن‌ نام‌ آن‌ شهر اولاً لوز بود.20و یعقوب‌ نذر كرده‌، گفت‌: «اگر خدا با من‌ باشد، و مرا در این‌ راه‌ كه‌ می‌روم‌ محافظت‌ كند، و مرا نان‌ دهد تا بخورم‌، و رخت‌ تا بپوشم‌،21تا به‌ خانۀ پدر خود به‌ سلامتی‌ برگردم‌، هرآینه‌ یهوه‌، خدای‌ من‌ خواهد بود.22و این‌ سنگی‌ را كه‌ چون‌ ستون‌ برپا كردم‌، بیت‌الله‌ شود، و آنچه‌ به‌ من‌ بدهی‌، ده‌ یك‌ آن‌ را به‌ تو خواهم‌ داد. »

Chapter 29

1پس‌ یعقوب‌ روانه‌ شد و به‌ زمین‌بنی‌المشرق‌ آمد.2و دید كه‌ اینك‌ در صحرا، چاهی‌ است‌، و بر كناره‌اش‌ سه‌ گلۀ گوسفند خوابیده‌، چونكه‌ از آن‌ چاه‌ گله‌ها را آب‌ می‌دادند، و سنگی‌ بزرگ‌ بر دهنۀ چاه‌ بود.3و چون‌ همۀ گله‌ها جمع‌ شدندی‌، سنگ‌ را از دهنۀ چاه‌ غلطانیده‌، گله‌ را سیراب‌ كردندی‌. پس‌ سنگ‌ را بجای‌ خود، بر سر چاه‌ باز گذاشتندی‌.4یعقوب‌ بدیشان‌ گفت‌: «ای‌ برادرانم‌ از كجا هستید؟» گفتند: «ما از حرّانیم‌.»5بدیشان‌ گفت‌: «لابان‌ بن‌ ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم‌.»6بدیشان‌ گفت‌: «بسلامت‌ است‌؟» گفتند: «بسلامت‌، و اینك‌ دخترش‌، راحیل‌، با گلۀ او می‌آید.»7گفت‌: «هنوز روز بلند است‌ و وقت‌ جمع‌ كردن‌ مواشی‌ نیست‌، گله‌ را آب‌ دهید و رفته‌، بچرانید.»8گفتند: «نمی‌توانیم‌، تا همۀ گله‌ها جمع‌ شوند، و سنگ‌ را از سر چاه‌ بغلطانند، آنگاه‌ گله‌ را آب‌ می‌دهیم‌.»9و هنوز با ایشان‌ در گفتگو می‌بود كه‌ راحیل‌، با گلۀ پدر خود رسید. زیرا كه‌ آنها را چوپانی‌ می‌كرد.10اما چون‌ یعقوب‌ راحیل‌، دختر خالوی‌ خود، لابان‌، و گلۀ خالوی‌ خویش‌، لابان‌ را دید، یعقوب‌ نزدیك‌ شده‌، سنگ‌را از سر چاه‌ غلطانید، و گلۀ خالوی‌ خویش‌، لابان‌ را سیراب‌ كرد.11و یعقوب‌، راحیل‌ را بوسید، و به‌ آواز بلند گریست‌.12و یعقوب‌، راحیل‌ را خبر داد كه‌ او برادر پدرش‌، و پسر رفقه‌ است‌. پس‌ دوان‌ دوان‌ رفته‌، پدر خود را خبر داد.13و واقع‌ شد كه‌ چون‌ لابان‌، خبر خواهرزادۀ خود، یعقوب‌ را شنید، به‌ استقبال‌ وی‌ شتافت‌، و او را در بغل‌ گرفته‌، بوسید و به‌ خانۀ خود آورد، و او لابان‌ را از همۀ این‌ امور آگاهانید.14لابان‌ وی‌ را گفت‌: «فی‌الحقیقۀ تو استخوان‌ و گوشت‌ من‌ هستی‌.» و نزد وی‌ مدت‌ یك‌ ماه‌ توقف‌ نمود.15پس‌ لابان‌، به‌ یعقوب‌ گفت‌: «آیا چون‌ برادر من‌ هستی‌، مرا باید مفت‌ خدمت‌ كنی‌؟ به‌ من‌ بگو كه‌ اجرت‌ تو چه‌ خواهد بود؟»16و لابان‌ را دو دختر بود، كه‌ نام‌ بزرگتر، لیه‌ و اسم‌ كوچكتر، راحیل‌ بود.17و چشمان‌ لیه‌ ضعیف‌ بود، و اما راحیل‌، خوب‌ صورت‌ و خوش‌منظر بود.18و یعقوب‌ عاشق‌ راحیل‌ بود و گفت‌: «برای‌ دختر كوچكت‌ راحیل‌، هفت‌ سال‌ تو را خدمت‌ می‌كنم‌.»19لابان‌ گفت‌: «او را به‌ تو بدهم‌، بهتر است‌ از آنكه‌ به‌ دیگری‌ بدهم‌. نزد من‌ بمان‌. »20پس‌ یعقوب‌ برای‌ راحیل‌ هفت‌ سال‌ خدمت‌ كرد. و بسبب‌ محبتی‌ كه‌ به‌ وی‌ داشت‌، در نظرش‌ روزی‌ چند نمود.21و یعقوب‌ به‌ لابان‌ گفت‌: «زوجه‌ام‌ را به‌ من‌ بسپار، كه‌ روزهایم‌ سپری‌ شد، تا به‌ وی‌ درآیم‌.»22پس‌ لابان‌، همۀ مردمان‌ آنجا را دعوت‌ كرده‌، ضیافتی‌ برپا نمود.23و واقع‌ شد كه‌ هنگام‌ شام‌، دختر خود، لیه‌ را برداشته‌، او را نزد وی‌ آورد، و او به‌ وی‌ درآمد.24و لابان‌ كنیز خود زلفه‌ را، به‌ دختر خود لیه‌، به‌ كنیزی‌ داد.25صبحگاهان‌ دید، كه‌ اینك‌ لیه‌ است‌! پس‌ به‌ لابان‌ گفت‌: «این‌ چیست‌ كه‌ به‌ من‌ كردی‌؟ مگربرای‌ راحیل‌ نزد تو خدمت‌ نكردم‌؟ چرا مرا فریب‌ دادی‌؟»26لابان‌ گفت‌: «در ولایت‌ ما چنین‌ نمی‌كنند كه‌ كوچكتر را قبل‌ از بزرگتر بدهند.27هفتۀ این‌ را تمام‌ كن‌ و او را نیز به‌ تو می‌دهیم‌، برای‌ هفت‌ سال‌ دیگر كه‌ خدمتم‌ بكنی‌. »28پس‌ یعقوب‌ چنین‌ كرد، و هفتۀ او را تمام‌ كرد، و دختر خود، راحیل‌ را به‌ زنی‌ بدو داد.29و لابان‌، كنیز خود، بلهه‌ را به‌ دختر خود، راحیل‌ به‌ كنیزی‌ داد.30و به‌ راحیل‌ نیز درآمد و او را از لیه‌ بیشتر دوست‌ داشتی‌، و هفت‌ سال‌ دیگر خدمت‌ وی‌ كرد.31و چون‌ خداوند دید كه‌ لیه‌ مكروه‌ است‌، رحم‌ او را گشود. ولی‌ راحیل‌، نازاد ماند.32و لیه‌ حامله‌ شده‌، پسری‌ بزاد و او را رؤبین‌ نام‌ نهاد، زیرا گفت‌: « خداوند مصیبت‌ مرا دیده‌ است‌. الا´ن‌ شوهرم‌ مرا دوست‌ خواهد داشت‌.»33و بار دیگر حامله‌ شده‌، پسری‌ زایید و گفت‌: «چونكه‌ خداوند شنید كه‌ من‌ مكروه‌ هستم‌، این‌ را نیز به‌ من‌ بخشید.» پس‌ او را شمعون‌ نامید.34و باز آبستن‌ شده‌، پسری‌ زایید و گفت‌: «اكنون‌ این‌ مرتبه‌ شوهرم‌ با من‌ خواهد پیوست‌، زیرا كه‌ برایش‌ سه‌ پسر زاییدم‌.» از این‌ سبب‌ او را لاوی‌ نام‌ نهاد.35و بار دیگر حامله‌ شده‌، پسری‌ زایید و گفت‌: «این‌ مرتبه‌ خداوند را حمد می‌گویم‌.» پس‌ او را یهودا نامید. آنگاه‌ از زاییدن‌ بازایستاد.

Chapter 30

1و اما راحیل‌، چون‌ دید كه‌ برای‌یعقوب‌، اولادی‌ نزایید، راحیل‌ بر خواهر خود حسد برد. و به‌ یعقوب‌ گفت‌: «پسران‌ به‌ من‌ بده‌ والاّ می‌میرم‌.»2آنگاه‌ غضب‌ یعقوب‌ بر راحیل‌ افروخته‌ شد و گفت‌: «مگر من‌ به‌ جای‌ خداهستم‌ كه‌ بار رحم‌ را از تو باز داشته‌ است‌؟»3گفت‌: «اینك‌ كنیز من‌، بلهه‌! بدو درآ تا بر زانویم‌ بزاید، و من‌ نیز از او اولاد بیابم‌.»4پس‌ كنیز خود، بلهه‌ را به‌ یعقوب‌ به‌ زنی‌ داد. و او به‌ وی‌ درآمد.5و بلهه‌ آبستن‌ شده‌، پسری‌ برای‌ یعقوب‌ زایید.6و راحیل‌ گفت‌: «خدا مرا داوری‌ كرده‌ است‌، و آواز مرا نیز شنیده‌، و پسری‌ به‌ من‌ عطا فرموده‌ است‌.» پس‌ او را دان‌ نام‌ نهاد.7و بلهه‌، كنیز راحیل‌، باز حامله‌ شده‌، پسر دومین‌ برای‌ یعقوب‌ زایید.8و راحیل‌ گفت‌: «به‌ كُشتیهای‌ خدا با خواهر خود كشتی‌ گرفتم‌ و غالب‌ آمدم‌.» و او را نفتالی‌ نام‌ نهاد.9و اما لیه‌ چون‌ دید كه‌ از زاییدن‌ باز مانده‌ بود، كنیز خود زلفه‌ را برداشته‌، او را به‌ یعقوب‌ به‌ زنی‌ داد.10و زلفه‌، كنیز لیه‌، برای‌ یعقوب‌ پسری‌ زایید.11و لیه‌ گفت‌: «به‌ سعادت‌!» پس‌ او را جاد نامید.12و زلفه‌، كنیز لیه‌، پسر دومین‌ برای‌ یعقوب‌ زایید.13و لیه‌ گفت‌: «به‌ خوشحالی‌ من‌! زیرا كه‌ دختران‌، مرا خوشحال‌ خواهند خواند.» و او را اشیر نام‌ نهاد.14و در ایام‌ درو گندم‌، رؤبین‌ رفت‌ و مهرگیاهها در صحرا یافت‌ و آنها را نزد مادر خود لیه‌، آورد. پس‌ راحیل‌ به‌ لیه‌ گفت‌: «از مهرگیاههای‌ پسر خود به‌ من‌ بده‌.»15وی‌ را گفت‌: «آیا كم‌ است‌ كه‌ شوهر مرا گرفتی‌ و مهر گیاه‌ پسر مرا نیز می‌خواهی‌ بگیری‌؟» راحیل‌ گفت‌: «امشب‌ به‌ عوض‌ مهر گیاه‌ پسرت‌، با تو بخوابد.»16و وقت‌ عصر، چون‌ یعقوب‌ از صحرا می‌آمد، لیه‌ به‌ استقبال‌ وی‌ بیرون‌ شده‌، گفت‌: «به‌ من‌ درآ، زیرا كه‌ تو را به‌ مهرگیاهِ پسر خود اجیر كردم‌.» پس‌ آنشب‌ با وی‌ همخواب‌ شد.17و خدا، لیه‌ را مستجاب‌ فرمود كه‌ آبستن‌ شده‌، پسر پنجمین‌ برای‌ یعقوب‌ زایید.18و لیه‌ گفت‌: «خدا اجرت‌ به‌ من‌ داده‌ است‌، زیرا كنیز خود را به‌ شوهر خود دادم‌.» و اورا یساكار نام‌ نهاد.19و بار دیگر لیه‌ حامله‌ شده‌، پسر ششمین‌ برای‌ یعقوب‌ زایید.20و لیه‌ گفت‌: «خدا عطای‌ نیكو به‌ من‌ داده‌ است‌. اكنون‌ شوهرم‌ با من‌ زیست‌ خواهد كرد، زیرا كه‌ شش‌ پسر برای‌ او زاییدم‌.» پس‌ او را زبولون‌ نامید.21و بعد از آن‌ دختری‌ زایید، و او را دینه‌ نام‌ نهاد.22پس‌ خدا راحیل‌ را بیاد آورد، و دعای‌ او را اجابت‌ فرموده‌، خدا رحم‌ او را گشود.23و آبستن‌ شده‌، پسری‌ بزاد و گفت‌: «خدا ننگ‌ مرا برداشته‌ است‌.»24و او را یوسف‌ نامیده‌، گفت‌: « خداوند پسری‌ دیگر برای‌ من‌ مزید خواهد كرد. »25و واقع‌ شد كه‌ چون‌ راحیل‌، یوسف‌ را زایید، یعقوب‌ به‌ لابان‌ گفت‌: «مرا مرخص‌ كن‌ تا به‌ مكان‌ و وطن‌ خویش‌ بروم‌.26زنان‌ و فرزندان‌ مرا كه‌ برای‌ ایشـان‌ تو را خدمت‌ كرده‌ام‌ به‌ من‌ واگذار تا بروم‌ زیرا خدمتی‌ كه‌ به‌ تو كردم‌، تو می‌دانی‌.»27لابان‌ وی‌ را گفت‌: «كاش‌ كه‌ منظور نظر تو باشم‌، زیرا تَفَأُّلاً یافته‌ام‌ كه‌ بخاطر تو، خداوند مرا بركت‌ داده‌ است‌.»28و گفت‌: «اجرت‌ خود را بر من‌ معین‌ كن‌ تا آن‌ را به‌ تو دهم‌.»29وی‌ را گفت‌: «خدمتی‌ كه‌ به‌ تو كرده‌ام‌، خود می‌دانی‌، و مواشی‌ات‌ چگونه‌ نزد من‌ بود.30زیرا قبل‌ از آمدن‌ من‌، مال‌ تو قلیل‌ بود، و به‌ نهایت‌ زیاد شد، و بعد از آمدن‌ من‌، خداوند تو را بركت‌ داده‌ است‌. و اكنون‌ من‌ نیز تدارك‌ خانۀ خود را كی‌ ببینم‌؟»31گفت‌: «پس‌ تو را چه‌ بدهم‌؟» یعقوب‌ گفت‌: «چیزی‌ به‌ من‌ مده‌، اگر این‌ كار را برای‌ من‌ بكنی‌، بار دیگر شبانی‌ و پاسبانی‌ گلۀ تو را خواهم‌ نمود.32امروز در تمامی‌ گلۀ تو گردش‌ می‌كنم‌، و هر میش‌ پیسه‌ و ابلق‌ و هر میش‌ سیاه‌ را از میان‌گوسفندان‌، و ابلق‌ها و پیسه‌ها را از بزها، جدا می‌سازم‌، و آن‌، اجرت‌ من‌ خواهد بود.33و در آینده‌ عدالت‌ من‌، بر من‌ شهادت‌ خواهد داد، وقتی‌ كه‌ بیایی‌ تا اجرت‌ مرا پیش‌ خود ببینی‌، آنچه‌ از بزها، پیسه‌ و ابلق‌، و آنچه‌ از گوسفندان‌، سیاه‌ نباشد، نزد من‌ به‌ دزدی‌ شمرده‌ شود.»34لابان‌ گفت‌: «اینك‌ موافق‌ سخن‌ تو باشد.»35و در همان‌ روز، بزهای‌ نرینۀ مُخَطّط‌ و ابلق‌، و همۀ ماده‌ بزهای‌ پیسه‌ و ابلق‌، یعنی‌ هر چه‌ سفیدی‌ در آن‌ بود، و همۀ گوسفندان‌ سیاه‌ را جدا كرده‌، به‌ دست‌ پسران‌ خود سپرد.36و در میان‌ خود و یعقوب‌، سه‌ روز راه‌، مسافت‌ گذارد. و یعقوب‌ باقی‌ گلۀ لابان‌ را شبانی‌ كرد.37و یعقوب‌ چوبهای‌ تر و تازه‌ از درخت‌ كبوده‌ و بادام‌ و چنار برای‌ خود گرفت‌، و خط‌های‌ سفید در آنها كشید، و سفیدی‌ را كه‌ در چوبها بود، ظاهر كرد.38و وقتی‌ كه‌ گله‌ها، برای‌ آب‌ خوردن‌ می‌آمدند، آن‌ چوبهایی‌ را كه‌ خراشیده‌ بود، در حوضها و آبخورها پیش‌ گله‌ها می‌نهاد، تا چون‌ برای‌ نوشیدن‌ بیایند، حمل‌ بگیرند.39پس‌ گله‌ها پیش‌ چوبها بارآور می‌شدند، و بزهای‌ مخطّط‌ و پیسه‌ و ابلق‌ می‌زاییدند.40و یعقوب‌، بزها را جدا كرد، و روی‌ گله‌ها را بسوی‌ هر مخطّط‌ و سیاه‌ در گلۀ لابان‌ واداشت‌، و گله‌های‌ خود را جدا كرد و با گلۀ لابان‌ نگذاشت‌.41و هرگاه‌ حیوان‌های‌ تنومند حمل‌ می‌گرفتند، یعقوب‌ چوبها را پیش‌ آنها در آبخورها می‌نهاد، تا در میان‌ چوبها حمل‌ گیرند.42و هر گاه‌ حیوانات‌ ضعیف‌ بودند، آنها را نمی‌گذاشت‌، پس‌ ضعیف‌ها از آن‌ لابان‌، و تنومندها از آن‌ یعقوب‌ شدند.43و آن‌ مرد بسیار ترقی‌ نمود، و گله‌های‌ بسیار و كنیزان‌ و غلامان‌ و شتران‌ و حماران‌ بهم‌ رسانید.

Chapter 31

1و سخنان‌ پسران‌ لابان‌ را شنید كه می‌گفتند: «یعقوب‌ همۀ مایملك‌ پدر ما را گرفته‌ است‌، و از اموال‌ پدر ما تمام‌ این‌ بزرگی‌ را بهم‌ رسانیده‌.»2و یعقوب‌ روی‌ لابان‌ را دید كه‌ اینك‌ مثل‌ سابق‌ با او نبود.3و خداوند به‌ یعقوب‌ گفت‌: «به‌ زمین‌ پدرانت‌ و به‌ مُولَد خویش‌ مراجعت‌ كن‌ و من‌ با تو خواهم‌ بود.»4پس‌ یعقوب‌ فرستاده‌، راحیل‌ و لیه‌ را به‌ صحرا نزد گلۀ خود طلب‌ نمود.5و بدیشان‌ گفت‌: «روی‌ پدر شما را می‌بینم‌ كه‌ مثل‌ سابق‌ با من‌ نیست‌، لیكن‌ خدای‌ پدرم‌ با من‌ بوده‌ است‌.6و شما می‌دانید كه‌ به‌ تمام‌ قوت‌ خود پدر شما را خدمت‌ كرده‌ام‌.7و پدر شما مرا فریب‌ داده‌، ده‌ مرتبه‌ اجرت‌ مرا تبدیل‌ نمود ولی‌ خدا او را نگذاشت‌ كه‌ ضرری‌ به‌ من‌ رساند.8هر گاه‌ می‌گفت‌ اجرت‌ تو پیسه‌ها باشد، تمام‌ گله‌ها پیسه‌ می‌آوردند، و هر گاه‌ گفتی‌ اجرت‌ تو مخطط باشد، همۀ گله‌ها مخطط‌ می‌زاییدند.9پس‌ خدا اموال‌ پدر شما را گرفته‌، به‌ من‌ داده‌ است‌.10و واقع‌ شد هنگامی‌ كه‌ گله‌ها حمل‌ می‌گرفتند كه‌ در خوابی‌ چشم‌ خود را باز كرده‌، دیدم‌ اینك‌ قوچهایی‌ كه‌ با میشها جمع‌ می‌شدند، مخطط و پیسه‌ و ابلق‌ بودند.11و فرشتۀ خدا در خواب‌ به‌ من‌ گفت‌: "ای‌ یعقوب‌!" گفتم‌: "لبیك‌."12گفت‌: "اكنون‌ چشمان‌ خود را باز كن‌ و بنگر كه‌ همۀ قوچهایی‌ كه‌ با میشها جمع‌ می‌شوند، مخطط و پیسه‌ و ابلق‌ هستند زیرا كه‌ آنچه‌ لابان‌ به‌ تو كرده‌ است‌، دیده‌ام‌.13من‌ هستم‌ خدای‌ بیت‌ئیل‌، جایی‌ كه‌ ستون‌ را مسح‌ كردی‌ و با من‌ نذر نمودی‌. الا´ن‌ برخاسته‌، از این‌ زمین‌ روانه‌ شده‌، به‌ زمین‌ مُولَدخویش‌ مراجعت‌ نما."»14راحیل‌ و لیه‌ در جواب‌ وی‌ گفتند: «آیا در خانۀ پدر ما، برای‌ ما بهره‌ یا میراثی‌ باقیست‌؟15مگر نزد او چون‌ بیگانگان‌ محسوب‌ نیستیم‌، زیرا كه‌ ما را فروخته‌ است‌ و نقد ما را تماماً خورده‌.16زیرا تمام‌ دولتی‌ را كه‌ خدا از پدر ما گرفته‌ است‌، از آن‌ ما و فرزندان‌ ماست‌، پس‌ اكنون‌ آنچه‌ خدا به‌ تو گفته‌ است‌، بجا آور. »17آنگاه‌ یعقوب‌ برخاسته‌، فرزندان‌ و زنان‌ خود را بر شتران‌ سوار كرد،18و تمام‌ مواشی‌ و اموال‌ خود را كه‌ اندوخته‌ بود، یعنی‌ مواشی‌ حاصلۀ خود را كه‌ در فدان‌ ارام‌ حاصل‌ ساخته‌ بود، برداشت‌ تا نزد پدر خود اسحاق‌ به‌ زمین‌ كنعان‌ برود.19و اما لابان‌ برای‌ پشم‌ بریدن‌ گلۀ خود رفته‌ بود و راحیل‌، بتهای‌ پدر خود را دزدید.20و یعقوب‌ لابان‌ ارامی‌ را فریب‌ داد، چونكه‌ او را از فرار كردن‌ خود آگاه‌ نساخت‌.21پس‌ با آنچه‌ داشت‌، بگریخت‌ و برخاسته‌، از نهر عبور كرد و متوجه‌ جَبَل‌ جلعاد شد.22در روز سوم‌، لابان‌ را خبر دادند كه‌ یعقوب‌ فرار كرده‌ است‌.23پس‌ برادران‌ خویش‌ را با خود برداشته‌، هفت‌ روز راه‌ در عقب‌ او شتافت‌، تا در جَبَل‌ جلعاد بدو پیوست‌.24شبانگاه‌، خدا در خواب‌ بر لابان‌ ارامی‌ ظاهر شده‌، به‌ وی‌ گفت‌: «با حذر باش‌ كه‌ به‌ یعقوب‌ نیك‌ یا بد نگویی‌.»25پس‌ لابان‌ به‌ یعقوب‌ دررسید و یعقوب‌ خیمۀ خود را در جبل‌ زده‌ بود، و لابان‌ با برادران‌ خود نیز در جبل‌ جلعاد فرود آمدند.26و لابان‌ به‌ یعقوب‌ گفت‌: «چه‌ كردی‌ كه‌ مرا فریب‌ دادی‌ و دخترانم‌ را مثل‌ اسیرانِ شمشیر برداشته‌، رفتی‌؟27چرا مخفی‌ فرار كرده‌، مرا فریب‌ دادی‌ و مرا آگاه‌نساختی‌ تا تو را با شادی‌ و نَغَمات‌ و دف‌ و بربط مشایعت‌ نمایم‌؟28و مرا نگذاشتی‌ كه‌ پسران‌ و دختران‌ خود را ببوسم‌؛ الحال‌ ابلهانه‌ حركتی‌ نمودی‌.29در قوت‌ دست‌ من‌ است‌ كه‌ به‌ شما اذیت‌ رسانم‌. لیكن‌ خدای‌ پدر شما دوش‌ به‌ من‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: "با حذر باش‌ كه‌ به‌ یعقوب‌ نیك‌ یا بد نگویی‌."30و الا´ن‌ چونكه‌ به‌ خانۀ پدر خود رغبتی‌ تمام‌ داشتی‌، البته‌ رفتنی‌ بودی‌؛ و لكن‌ خدایان‌ مرا چرا دزدیدی‌؟»31یعقوب‌ در جواب‌ لابان‌ گفت‌: «سبب‌ این‌ بود كه‌ ترسیدم‌ و گفتم‌ شاید دختران‌ خود را از من‌ به‌ زور بگیری‌؛32و اما نزد هر كه‌ خدایانت‌ را بیابی‌، او زنده‌ نماند. در حضور برادران‌ ما، آنچه‌ از اموال‌ تو نزد ما باشد، مشخص‌ كن‌ و برای‌ خود بگیر.» زیرا یعقوب‌ ندانست‌ كه‌ راحیل‌ آنها را دزدیده‌ است‌.33پس‌ لابان‌ به‌ خیمۀ یعقوب‌ و به‌ خیمۀ لیه‌ و به‌ خیمۀ دو كنیز رفت‌ و نیافت‌، و از خیمۀ لیه‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ خیمۀ راحیل‌ درآمد.34اما راحیل‌ بتها را گرفته‌، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن‌ بنشست‌ و لابان‌ تمام‌ خیمه‌ را جست‌وجو كرده‌، چیزی‌ نیافت‌.35او به‌ پدر خود گفت‌: «بنظر آقایم‌ بد نیاید كه‌ در حضورت‌ نمی‌توانم‌ برخاست‌، زیرا كه‌ عادت‌ زنان‌ بر من‌ است‌.» پس‌ تجسس‌ نموده‌، بتها را نیافت‌.36آنگاه‌ یعقوب‌ خشمگین‌ شده‌، با لابان‌ منازعت‌ كرد. و یعقوب‌ در جواب‌ لابان‌ گفت‌: «تقصیر و خطای‌ من‌ چیست‌ كه‌ بدین‌ گرمی‌ مرا تعاقب‌ نمودی‌؟37الا´ن‌ كه‌ تمامی‌ اموال‌ مرا تفتیش‌ كردی‌، از همۀ اسباب‌ خانۀ خود چه‌ یافته‌ای‌؟ اینجا نزد برادران‌ من‌ و برادران‌ خود بگذار تا در میان‌ من‌ و تو انصاف‌ دهند.38در این‌ بیست‌ سال‌ كه‌ من‌ با تو بودم‌، میشها و بزهایت‌ حمل‌ نینداختند و قوچهای‌ گلۀ تو را نخوردم‌.39دریده‌ شده‌ای‌ را پیش‌ تو نیاوردم‌؛ خود تاوان‌ آن‌ را می‌دادم‌ و آن‌ را از دست‌ من‌ می‌خواستی‌، خواه‌ دزدیده‌ شدۀ در روز و خواه‌ دزدیده‌ شدۀ در شب‌.40چنین‌ بودم‌ كه‌ گرما در روز و سرما در شب‌، مرا تلف‌ می‌كرد، و خواب‌ از چشمانم‌ می‌گریخت‌.41بدینطور بیست‌ سال‌ در خانه‌ات‌ بودم‌، چهارده‌ سال‌ برای‌ دو دخترت‌ خدمت‌ تو كردم‌، و شش‌ سال‌ برای‌ گله‌ات‌، و اجرت‌ مرا ده‌ مرتبه‌ تغییر دادی‌.42و اگر خدای‌ پدرم‌، خدای‌ ابراهیم‌، و هیبت‌ اسحاق‌ با من‌ نبودی‌، اكنون‌ نیز مرا تهی‌ دست‌ روانه‌ می‌نمودی‌. خدا مصیبت‌ مرا و مشقت‌ دستهای‌ مرا دید و دوش‌، تو را توبیخ‌ نمود.»43لابان‌ در جواب‌ یعقوب‌ گفت‌: «این‌ دختران‌، دختران‌ منند و این‌ پسران‌، پسران‌ من‌ و این‌ گله‌، گلۀ من‌ و آنچه‌ می‌بینی‌ از آن‌ من‌ است‌. پس‌ الیوم‌، به‌ دختران‌ خودم‌ و به‌ پسرانی‌ كه‌ زاییده‌اند چه‌ توانم‌ كرد؟44اكنون‌ بیا تا من‌ و تو عهد ببندیم‌ كه‌ در میان‌ من‌ و تو شهادتی‌ باشد. »45پس‌ یعقوب‌ سنگی‌ گرفته‌، آن‌ را ستونی‌ برپا نمود.46و یعقوب‌ برادران‌ خود را گفت‌: «سنگها جمع‌ كنید.» پس‌ سنگها جمع‌ كرده‌، توده‌ای‌ ساختند و در آنجا بر توده‌ غذا خوردند.47و لابان‌ آن‌ را «یجَرسَهْدوتا» نامید ولی‌ یعقوب‌ آن‌ را جلعید خواند.48و لابان‌ گفت‌: «امروز این‌ توده‌ در میان‌ من‌ و تو شهادتی‌ است‌.» از این‌ سبب‌ آن‌ را «جَلعید» نامید.49و مصفه‌ نیز، زیرا گفت‌: « خداوند در میان‌ من‌ و تو دیده‌بانی‌ كند وقتی‌ كه‌ از یكدیگر غایب‌ شویم‌.50اگر دختران‌ مرا آزار كنی‌، و سوای‌ دختران‌ من‌، زنان‌ دیگر بگیری‌، هیچكس‌ در میان‌ ما نخواهد بود. آگاه‌ باش‌، خدا در میان‌ من‌ و تو شاهد است‌.»51و لابان‌ به‌ یعقوب‌ گفت‌: «اینك‌ این‌ توده‌ و اینك‌ این‌ ستونی‌ كه‌ درمیان‌ خود و تو برپا نمودم‌،52این‌ توده‌ شاهد است‌ و این‌ ستون‌ شاهد است‌ كه‌ من‌ از این‌ توده‌ بسوی‌ تو نگذرم‌ و تو از این‌ توده‌ و از این‌ ستون‌ به‌ قصد بدی‌ بسوی‌ من‌ نگذری‌.53خدای‌ ابراهیم‌ و خدای‌ ناحور و خدای‌ پدر ایشان‌ در میان‌ ما انصاف‌ دهند.» و یعقوب‌ قسم‌ خورد به‌ هیبت‌ پدر خود اسحاق.‌54آنگاه‌ یعقوب‌ در آن‌ كوه‌ قربانی‌ گذرانید و برادران‌ خود را به‌ نان‌ خوردن‌ دعوت‌ نمود، و غذا خوردند و در كوه‌، شب‌ را بسر بردند.55بامدادان‌ لابان‌ برخاسته‌، پسران‌ و دختران‌ خود را بوسید و ایشان‌ را بركت‌ داد و لابان‌ روانه‌ شده‌، به‌ مكان‌ خویش‌ مراجعت‌ نمود.

Chapter 32

1و یعقوب‌ راه‌ خود را پیش‌ گرفت‌ و فرشتگان‌ خدا به‌ وی‌ برخوردند.2و چون‌ یعقوب‌، ایشان‌ را دید، گفت‌: «این‌ لشكر خداست‌!» و آن‌ موضع‌ را «محنایم‌» نامید.3پس‌ یعقوب‌، قاصدان‌ پیش‌ روی‌ خود نزد برادر خویش‌، عیسو به‌ دیار سعیر به‌ بلاد ادوم‌ فرستاد،4و ایشان‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «به‌ آقایم‌، عیسو چنین‌ گویید كه‌ بندۀ تو یعقوب‌ عرض‌ می‌كند با لابان‌ ساكن‌ شده‌، تاكنون‌ توقف‌ نمودم‌،5و برای‌ من‌ گاوان‌ و الاغان‌ و گوسفندان‌ و غلامان‌ و كنیزان‌ حاصل‌ شده‌ است‌؛ و فرستادم‌ تا آقای‌ خود را آگاهی‌ دهم‌ و در نظرت‌ التفات‌ یابم‌.»6پس‌ قاصدان‌ نزد یعقوب‌ برگشته‌، گفتند: «نزد برادرت‌، عیسو رسیدیم‌ و اینك‌ با چهارصد نفر به‌ استقبال‌ تو می‌آید.»7آنگاه‌ یعقوب‌ به‌ نهایت‌ ترسان‌ و متحیر شده‌، كسانی‌ را كه‌ با وی‌ بودند باگوسفندان‌ و گاوان‌ و شتران‌ به‌ دو دسته‌ تقسیم‌ نمود8و گفت‌: «هر گاه‌ عیسو به‌ دستۀ اول‌ برسد و آنها را بزند، همانا دستۀ دیگر رهایی‌ یابد. »9و یعقوب‌ گفت‌: «ای‌ خدای‌ پدرم‌، ابراهیم‌ و خدای‌ پدرم‌، اسحاق‌، ای‌ یهوه‌ كه‌ به‌ من‌ گفتی‌ به‌ زمین‌ و به‌ مُولَد خویش‌ برگرد و با تو احسان‌ خواهم‌ كرد،10كمتر هستم‌ از جمیع‌ لطفها و از همۀ وفایی‌ كه‌ با بندۀ خود كرده‌ای‌ زیرا كه‌ با چوبدست‌ خود از این‌ اردن‌ عبور كردم‌ و الا´ن‌ (مالك‌) دو گروه‌ شده‌ام‌.11اكنون‌ مرا از دست‌ برادرم‌، از دست‌ عیسو رهایی‌ ده‌ زیرا كه‌ من‌ از او می‌ترسم‌، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی‌ مادر و فرزندان‌ را.12و تو گفتی‌ هرآینه‌ با تو احسان‌ كنم‌ و ذریت‌ تو را مانند ریگ‌ دریا سازم‌ كه‌ از كثرت‌، آن‌ را نتوان‌ شمرد. »13پس‌ آن‌ شب‌ را در آنجا بسر برد و از آنچه‌ بدستش‌ آمد، ارمغانی‌ برای‌ برادر خود، عیسو گرفت:‌14دویست‌ ماده‌ بز با بیست‌ بز نر و دویست‌ میش‌ با بیست‌ قوچ‌،15و سی‌ شتر شیرده‌ با بچه‌های‌ آنها و چهل‌ ماده‌ گاو با ده‌ گاو نر و بیست‌ ماده‌ الاغ‌ با ده‌ كره‌.16و آنها را دسته‌ دسته‌، جداجدا به‌ نوكران‌ خود سپرد و به‌ بندگان‌ خود گفت‌: «پیش‌ روی‌ من‌ عبور كنید و در میان‌ دسته‌ها فاصله‌ بگذارید. »17و نخستین‌ را امر فرموده‌، گفت‌ كه‌ «چون‌ برادرم‌ عیسو به‌ تو رسد و از تو پرسیده‌، بگوید: از آن‌ كیستی‌ و كجا می‌روی‌ و اینها كه‌ پیش‌ توست‌ از آن‌ كیست‌؟18بدو بگو: این‌ از آن‌ بنده‌ات‌، یعقوب‌ است‌، و پیشكشی‌ است‌ كه‌ برای‌ آقایم‌، عیسو فرستاده‌ شده‌ است‌ و اینك‌ خودش‌ نیز در عقب‌ماست‌.»19و همچنین‌ دومین‌ و سومین‌ و همۀ كسانی‌ را كه‌ از عقب‌ آن‌ دسته‌ها می‌رفتند، امر فرموده‌، گفت‌: «چون‌ به‌ عیسو برسید، بدو چنین‌ گویید،20و نیز گویید: اینك‌ بنده‌ات‌، یعقوب‌ در عقب‌ ماست‌.» زیرا گفت‌: «غضب‌ او را بدین‌ ارمغانی‌ كه‌ پیش‌ من‌ می‌رود، فرو خواهم‌ نشانید، و بعد چون‌ روی‌ او را بینم‌، شاید مرا قبول‌ فرماید. »21پس‌ ارمغان‌، پیش‌ از او عبور كرد و او آن‌ شب‌ را در خیمه‌گاه‌ بسر برد.22و شبانگاه‌، خودش‌ برخاست‌ و دو زوجه‌ و دو كنیز و یازده‌ پسر خویش‌ را برداشته‌، ایشان‌ را از معبر یبوق‌ عبور داد.23ایشان‌ را برداشت‌ و از آن‌ نهر عبور داد، و تمام‌ مایملك‌ خود را نیز عبور داد.24و یعقوب‌ تنها ماند و مردی‌ با وی‌ تا طلوع‌ فجر كشتی‌ می‌گرفت‌.25و چون‌ او دید كه‌ بر وی‌ غلبه‌ نمی‌یابد، كف‌ ران‌ یعقوب‌ را لمس‌ كرد، و كف‌ ران‌ یعقوب‌ در كشتی‌ گرفتن‌ با او فشرده‌ شد.26پس‌ گفت‌: «مرا رها كن‌ زیرا كه‌ فجر می‌شكافد.» گفت‌: «تا مرا بركت‌ ندهی‌، تو را رها نكنم‌.»27به‌ وی‌ گفت‌: «نام‌ تو چیست‌؟» گفت‌: «یعقوب‌.»28گفت‌: «از این‌ پس‌ نام‌ تو یعقوب‌ خوانده‌ نشود بلكه‌ اسرائیل‌، زیرا كه‌ با خدا و با انسان‌ مجاهده‌ كردی‌ و نصرت‌ یافتی‌.»29و یعقوب‌ از او سؤال‌ كرده‌، گفت‌: «مرا از نام‌ خود آگاه‌ ساز.» گفت‌: «چرا اسم‌ مرا می‌پرسی‌؟» و او را در آنجا بركت‌ داد.30و یعقوب‌ آن‌ مكان‌ را «فِنیئیل‌» نامیده‌، (گفت‌:) «زیرا خدا را روبرو دیدم‌ و جانم‌ رستگار شد.»31و چون‌ از «فِنوئیل‌» گذشت‌، آفتاب‌ بر وی‌ طلوع‌ كرد، و بر ران‌ خود می‌لنگید.32از این‌ سبب‌ بنی‌اسرائیل‌ تا امروزعِرق‌النساء را كه‌ در كف‌ ران‌ است‌، نمی‌خورند، زیرا كف‌ ران‌ یعقوب‌ را در عِرق‌النسا لمس‌ كرد.

Chapter 33

1پس‌ یعقوب‌ چشم‌ خود را باز كرده‌، دید كه‌ اینك‌ عیسو می‌آید و چهارصد نفر با او. آنگاه‌ فرزندان‌ خود را به‌ لیه‌ و راحیل‌ و دو كنیز تقسیم‌ كرد.2و كنیزان‌ را با فرزندان‌ ایشان‌ پیش‌ داشت‌ و لیه‌ را با فرزندانش‌ در عقب‌ ایشان‌، و راحیل‌ و یوسف‌ را آخر.3و خود در پیش‌ ایشان‌ رفته‌، هفت‌ مرتبه‌ رو به‌ زمین‌ نهاد تا به‌ برادر خود رسید.4اما عیسو دوان‌ دوان‌ به‌ استقبال‌ او آمد و او را در بر گرفته‌، به‌ آغوش‌ خود كشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند.5و چشمان‌ خود را باز كرده‌، زنان‌ و فرزندان‌ را بدید و گفت‌: «این‌ همراهان‌ تو كیستند؟» گفت‌: «فرزندانی‌ كه‌ خدا به‌ بنده‌ات‌ عنایت‌ فرموده‌ است‌.»6آنگاه‌ كنیزان‌ با فرزندان‌ ایشان‌ نزدیك‌ شده‌، تعظیم‌ كردند.7و لیه‌ با فرزندانش‌ نزدیك‌ شده‌، تعظیم‌ كردند. پس‌ یوسف‌ و راحیل‌ نزدیك‌ شده‌، تعظیم‌ كردند.8و او گفت‌: «از تمامی‌ این‌ گروهی‌ كه‌ بدان‌ برخوردم‌، چه‌ مقصود داری‌؟» گفت‌: «تا در نظر آقای‌ خود التفات‌ یابم‌.»9عیسو گفت‌: «ای‌ برادرم‌ مرا بسیار است‌، مال‌ خود را نگاه‌ دار.»10یعقوب‌ گفت‌: «نی‌، بلكه‌ اگر در نظرت‌ التفات‌ یافته‌ام‌، پیشكش‌ مرا از دستم‌ قبول‌ فرما، زیرا كه‌ روی‌ تو را دیدم‌ مثل‌ دیدن‌ روی‌ خدا، و مرا منظور داشتی‌.11پس‌ هدیۀ مرا كه‌ به‌ حضورت‌ آورده‌ شد بپذیر، زیرا خدا به‌ من‌ احسان‌ فرموده‌ است‌ و همه‌ چیز دارم‌.» پس‌ او راالحاح‌ نمود تا پذیرفت‌.12گفت‌: «كوچ‌ كرده‌، برویم‌ و من‌ همراه‌ تو می‌آیم‌. »13گفت‌: «آقایم‌ آگاه‌ است‌ كه‌ اطفال‌ نازكند و گوسفندان‌ و گاوان‌ شیرده‌ نیز با من‌ است‌، و اگر آنها را یك‌ روز برانند، تمامی‌ گله‌ می‌میرند؛14پس‌ آقایم‌ پیشتر از بندۀ خود برود و من‌ موافق‌ قدم‌ مواشی‌ كه‌ دارم‌ و به‌ حسب‌ قدم‌ اطفال‌، آهسته‌ سفر می‌كنم‌، تا نزد آقای‌ خود به‌ سعیر برسم‌. »15عیسو گفت‌: «پس‌ بعضی‌ از این‌ كسانی‌ را كه‌ با منند نزد تو می‌گذارم‌.» گفت‌: «چه‌ لازم‌ است‌، فقط در نظر آقای‌ خود التفات‌ بیابم‌.»16در همان‌ روز عیسو راه‌ خود را پیش‌ گرفته‌، به‌ سعیر مراجعت‌ كرد.17و اما یعقوب‌ به‌ سُكّوت‌ سفر كرد و خانه‌ای‌ برای‌ خود بنا نمود و برای‌ مواشی‌ خود سایبانها ساخت‌. از این‌ سبب‌ آن‌ موضع‌ به‌ «سُكّوت‌» نامیده‌ شد.18پس‌ چون‌ یعقوب‌ از فدان‌ ارام‌ مراجعت‌ كرد، به‌ سلامتی‌ به‌ شهر شكیم‌، در زمین‌ كنعان‌ آمد، و در مقابل‌ شهر فرود آمد.19و آن‌ قطعه‌زمینی‌ را كه‌ خیمۀ خود را در آن‌ زده‌ بود از بنی‌حمور، پدر شكیم‌، به‌ صد قسیط‌ خرید.20و مذبحی‌ در آنجا بنا نمود و آن‌ را ایل‌الوهی‌ اسرائیل‌ نامید.

Chapter 34

1پس‌ دینه‌، دختر لیه‌، كه‌ او را برای‌یعقوب‌ زاییده‌ بود، برای‌ دیدن‌ دختران‌ آن‌ مُلك‌ بیرون‌ رفت‌.2و چون‌ شكیم‌ بن‌حمور حِوی‌ كه‌ رئیس‌ آن‌ زمین‌ بود، او را بدید، اورابگرفت‌ و با او همخواب‌ شده‌، وی‌ را بی‌عصمت‌ ساخت‌.3و دلش‌ به‌ دینه‌، دختر یعقوب‌، بسته‌ شده‌، عاشق‌ آن‌ دختر گشت‌، و سخنان‌ دل‌آویز به‌ آن‌ دختر گفت‌.4و شكیم‌ به‌ پدر خود، حمور خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «این‌ دختر را برای‌ من‌ به‌ زنی‌ بگیر.»5و یعقوب‌ شنید كه‌ دخترش‌ دینه‌ را بی‌عصمت‌ كرده‌ است‌. و چون‌ پسرانش‌ با مواشی‌ او در صحرا بودند، یعقوب‌ سكوت‌ كرد تا ایشان‌ بیایند.6و حمور، پدر شكیم‌ نزد یعقوب‌ بیرون‌ آمد تا به‌ وی‌ سخن‌ گوید.7و چون‌ پسران‌ یعقوب‌ این‌ را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناك‌ شده‌، خشم‌ ایشان‌ به‌ شدت‌ افروخته‌ شد، زیرا كه‌ با دختر یعقوب‌ همخواب‌ شده‌، قباحتی‌ در اسرائیل‌ نموده‌ بود و این‌ عمل‌، ناكردنی‌ بود.8پس‌ حمور ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «دل‌ پسرم‌ شكیم‌ شیفتۀ دختر شماست‌؛ او را به‌ وی‌ به‌ زنی‌ بدهید.9و با ما مصاهرت‌ نموده‌، دختران‌ خود را به‌ ما بدهید و دختران‌ ما را برای‌ خود بگیرید.10و با ما ساكن‌ شوید و زمین‌ از آن‌ شما باشد. در آن‌ بمانید و تجارت‌ كنید و در آن‌ تصرف‌ كنید. »11و شكیم‌ به‌ پدر و برادران‌ آن‌ دختر گفت‌: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه‌ به‌ من‌ بگویید، خواهم‌ داد.12مِهر و پیشكش‌ هر قدر زیاده‌ از من‌ بخواهید، آنچه‌ بگویید، خواهم‌ داد فقط دختر را به‌ زنی‌ به‌ من‌ بسپارید.»13اما پسران‌ یعقوب‌ در جواب‌ شكیم‌ و پدرش‌ حمور به‌ مكر سخن‌ گفتند زیرا خواهر ایشان‌، دینه‌ را بی‌عصمت‌ كرده‌ بود.14پس‌ بدیشان‌ گفتند: «این‌ كار را نمی‌توانیم‌ كرد كه‌ خواهر خود را به‌شخصی‌ نامختون‌ بدهیم‌، چونكه‌ این‌ برای‌ ما ننگ‌ است‌.15لكن‌ بدین‌ شرط‌ با شما همداستان‌ می‌شویم‌ اگر چون‌ ما بشوید، كه‌ هر ذكوری‌ از شما مختون‌ گردد.16آنگاه‌ دختران‌ خود را به‌ شما دهیم‌ و دختران‌ شما را برای‌ خود گیریم‌ و با شما ساكن‌ شده‌، یك‌ قوم‌ شویم‌.17اما اگر سخن‌ ما را اجابت‌ نكنید و مختون‌ نشوید، دختر خود را برداشته‌، از اینجا كوچ‌ خواهیم‌ كرد. »18و سخنان‌ ایشان‌ بنظر حمور و بنظر شكیم‌ بن‌حمور پسند افتاد.19و آن‌ جوان‌ در كردن‌ این‌ كار تأخیر ننمود، زیرا كه‌ شیفتۀ دختر یعقوب‌ بود، و او از همۀ اهل‌ خانۀ پدرش‌ گرامی‌تر بود.20پس‌ حمور و پسرش‌ شكیم‌ به‌ دروازۀ شهر خود آمده‌، مردمان‌ شهر خود را خطاب‌ كرده‌، گفتند:21«این‌ مردمان‌ با ما صلاح‌اندیش‌ هستند، پس‌ در این‌ زمین‌ ساكن‌ بشوند، و در آن‌ تجارت‌ كنند. اینك‌ زمین‌ از هر طرف‌ برای‌ ایشان‌ وسیع‌ است‌؛ دختران‌ ایشان‌ را به‌ زنی‌ بگیریم‌ و دختران‌ خود را بدیشان‌ بدهیم‌.22فقط بدین‌ شرط ایشان‌ با ما متفق‌ خواهند شد تا با ما ساكن‌ شده‌، یك‌ قوم‌ شویم‌ كه‌ هر ذكوری‌ از ما مختون‌ شود، چنانكه‌ ایشان‌ مختونند.23آیا مواشی‌ ایشان‌ و اموال‌ ایشان‌ و هر حیوانی‌ كه‌ دارند، از آن‌ ما نمی‌شود؟ فقط با ایشان‌ همداستان‌ شویم‌ تا با ما ساكن‌ شوند. »24پس‌ همۀ كسانی‌ كه‌ به‌ دروازۀ شهر او درآمدند، به‌ سخن‌ حمور و پسرش‌ شكیم‌ رضا دادند، و هر ذكوری‌ از آنانی‌ كه‌ به‌ دروازۀ شهر او درآمدند، مختون‌ شدند.25و در روز سوم‌ چون‌ دردمند بودند، دو پسر یعقوب‌، شمعون‌ و لاوی‌، برادران‌ دینه‌، هر یكی‌ شمشیر خود را گرفته‌،دلیرانه‌ بر شهر آمدند و همۀ مردان‌ را كشتند.26و حمور و پسرش‌ شكیم‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند، و دینه‌ را از خانۀ شكیم‌ برداشته‌، بیرون‌ آمدند.27و پسران‌ یعقوب‌ بر كشتگان‌ آمده‌، شهر را غارت‌ كردند، زیرا خواهر ایشان‌ را بی‌عصمت‌ كرده‌ بودند.28و گله‌ها و رمه‌ها و الاغها و آنچه‌ در شهر و آنچه‌ در صحرا بود، گرفتند.29و تمامی‌ اموال‌ ایشان‌ و همۀ اطفال‌ و زنان‌ ایشان‌ را به‌ اسیری‌ بردند و آنچه‌ در خانه‌ها بود تاراج‌ كردند.30پس‌ یعقوب‌ به‌ شمعون‌ و لاوی‌ گفت‌: «مرا به‌ اضطراب‌ انداختید، و مرا نزد سكنۀ این‌ زمین‌، یعنی‌ كنعانیان‌ و فِرِزّیان‌ مكروه‌ ساختید، و من‌ در شماره‌ قلیلم‌، همانا بر من‌ جمع‌ شوند و مرا بزنند و من‌ با خانه‌ام‌ هلاك‌ شوم‌.»31گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل‌ فاحشه‌ عمل‌ كند؟»

Chapter 35

1و خدا به‌ یعقوب‌ گفت‌: «برخاسته‌، به بیت‌ئیل‌ برآی‌ و در آنجا ساكن‌ شو و آنجا برای‌ خدایی‌ كه‌ بر تو ظاهر شد، وقتی‌ كه‌ از حضور برادرت‌، عیسو فرار كردی‌، مذبحی‌ بساز.»2پس‌ یعقوب‌ به‌ اهل‌ خانه‌ و همه‌ كسانی‌ كه‌ با وی‌ بودند، گفت‌: «خدایان‌ بیگانه‌ای‌ را كه‌ در میان‌ شماست‌، دور كنید و خویشتن‌ را طاهر سازید و رختهای‌ خود را عوض‌ كنید،3تا برخاسته‌، به‌ بیت‌ئیل‌ برویم‌ و آنجا برای‌ آن‌ خدایی‌ كه‌ در روز تنگی‌ من‌، مرا اجابت‌ فرمود و در راهی‌ كه‌ رفتم‌ با من‌ می‌بود، مذبحی‌ بسازم‌.»4آنگاه‌ همۀ خدایان‌ بیگانه‌ را كه‌ در دست‌ ایشان‌ بود، به‌ یعقوب‌ دادند، با گوشواره‌هایی‌ كه‌ درگوشهای‌ ایشان‌ بود، و یعقوب‌ آنها را زیر بلوطی‌ كه‌ در شكیم‌ بود دفن‌ كرد.5پس‌ كوچ‌ كردند و خوف‌ خدا بر شهرهای‌ گرداگرد ایشان‌ بود، كه‌ بنی‌یعقوب‌ را تعاقب‌ نكردند.6و یعقوب‌ به‌ لوز كه‌ در زمین‌ كنعان‌ واقع‌ است‌، و همان‌ بیت‌ئیل‌ باشد، رسید. او با تمامی‌ قوم‌ كه‌ با وی‌ بودند.7و در آنجا مذبحی‌ بنا نمود و آن‌ مكان‌ را «ایل‌بیت‌ئیل‌» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی‌ ظاهر شده‌ بود، هنگامی‌ كه‌ از حضور برادر خود می‌گریخت‌.8و دبوره‌ دایۀ رفقه‌ مرد. و او را زیر درخت‌ بلوط‌ تحت‌ بیت‌ئیل‌ دفن‌ كردند، و آن‌ را «الون‌باكوت‌» نامید.9و خدا بار دیگر بر یعقوب‌ ظاهر شد، وقتی‌ كه‌ از فدّان‌ ارام‌ آمد، و او را بركت‌ داد.10و خدا به‌ وی‌ گفت‌: «نام‌ تو یعقوب‌ است‌ اما بعد از این‌ نام‌ تو یعقوب‌ خوانده‌ نشود، بلكه‌ نام‌ تو اسرائیل‌ خواهد بود.» پس‌ او را اسرائیل‌ نام‌ نهاد.11و خدا وی‌ را گفت‌: «من‌ خدای‌ قادر مطلق‌ هستم‌. بارور و كثیر شو. امتی‌ و جماعتی‌ از امتها از تو بوجود آیند، و از صلب‌ تو پادشاهان‌ پدید شوند.12و زمینی‌ كه‌ به‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ دادم‌، به‌ تو دهم‌؛ و به‌ ذریت‌ بعد از تو، این‌ زمین‌ را خواهم‌ داد.»13پس‌ خدا از آنجایی‌ كه‌ با وی‌ سخن‌ گفت‌، از نزد وی‌ صعود نمود.14و یعقوب‌ ستونی‌ برپا داشت‌، در جایی‌ كه‌ با وی‌ تكلم‌ نمود، ستونی‌ از سنگ‌، و هدیه‌ای‌ ریختنی‌ بر آن‌ ریخت‌، و آن‌ را به‌ روغن‌ تدهین‌ كرد.15پس‌ یعقوب‌ آن‌ مكان‌ را كه‌ خدا با وی‌ درآنجا سخن‌ گفته‌ بود، «بیت‌ئیل‌» نامید.16پس‌، از «بیت‌ئیل‌» كوچ‌ كردند. و چون‌ اندك‌ مسافتی‌ مانده‌ بود كه‌ به‌ افراته‌ برسند، راحیل‌ را وقت‌ وضع‌ حمل‌ رسید، و زاییدنش‌ دشوار شد.17و چون‌ زاییدنش‌ دشوار بود، قابله‌ وی‌ را گفت‌: «مترس‌ زیرا كه‌ این‌ نیز برایت‌ پسر است‌.»18و در حین‌ جان‌ كندن‌، زیرا كه‌ مُرد، پسر را «بن‌اونی‌» نام‌ نهاد، لكن‌ پدرش‌ وی‌ را «بن‌یامین‌» نامید.19پس‌ راحیل‌ وفات‌ یافت‌، و در راه‌ افراته‌ كه‌ بیت‌لحم‌ باشد، دفن‌ شد.20و یعقوب‌ بر قبر وی‌ ستونی‌ نصب‌ كرد كه‌ آن‌ تا امروز ستون‌ قبر راحیل‌ است‌.21پس‌ اسرائیل‌ كوچ‌ كرد و خیمۀ خود را بدان‌ طرف‌ برج‌ عیدر زد.22و در حین‌ سكونت‌ اسرائیل‌ در آن‌ زمین‌، رؤبین‌ رفته‌، با كنیز پدر خود، بِلهَه‌، همخواب‌ شد. و اسرائیل‌ این‌ را شنید. و بنی‌یعقوب‌ دوازده‌ بودند:23پسران‌ لیه‌: رؤبین‌ نخست‌زادۀ یعقوب‌ و شمعون‌ و لاوی‌ و یهودا و یساكار و زبولون‌.24و پسران‌ راحیل‌: یوسف‌ و بن‌یامین‌.25و پسران‌ بلهه‌ كنیز راحیل‌: دان‌ و نفتالی‌.26و پسران‌ زلفه‌، كنیز لیه‌: جاد و اشیر. اینانند پسران‌ یعقوب‌، كه‌ در فدان‌ ارام‌ برای‌ او متولد شدند.27و یعقوب‌ نزد پدر خود، اسحاق‌، در ممری‌ آمد، به‌ قریۀ اربع‌ كه‌ حبرون‌ باشد، جایی‌ كه‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ غربت‌ گزیدند.28و عمر اسحاق‌ صد و هشتاد سال‌ بود.29و اسحاق‌ جان‌ سپرد و مرد، و پیر و سالخورده‌ به‌ قوم‌ خویش‌پیوست‌. و پسرانش‌ عیسو و یعقوب‌ او را دفن‌ كردند.

Chapter 36

1و پیدایش‌ عیسو كه‌ ادوم‌ باشد، این‌است‌:2عیسو زنان‌ خود را از دختران‌ كنعانیان‌ گرفت‌: یعنی‌ عاده‌ دختر ایلون‌ حتی‌، و اهولیبامه‌ دختر عنی‌، دختر صبعون‌ حوی‌،3و بسمه‌ دختر اسماعیل‌، خواهر نبایوت‌.4و عاده‌، الیفاز را برای‌ عیسو زایید، و بسمه‌، رعوئیل‌ را بزاد،5و اهولیبامه‌ یعوش‌، و یعلام‌ و قورح‌ را زایید. اینانند پسران‌ عیسو كه‌ برای‌ وی‌ در زمین‌ كنعان‌ متولد شدند.6پس‌ عیسو زنان‌ و پسران‌ و دختران‌ و جمیع‌ اهل‌ بیت‌، و مواشی‌ و همۀ حیوانات‌ و تمامی‌ اندوختۀ خود را كه‌ در زمین‌ كنعان‌ اندوخته‌ بود گرفته‌، از نزد برادر خود یعقوب‌ به‌ زمین‌ دیگر رفت‌.7زیرا كه‌ اموال‌ ایشان‌ زیاده‌ بود از آنكه‌ با هم‌ سكونت‌ كنند و زمین‌ غربت‌ ایشان‌ بسبب‌ مواشی‌ ایشان‌ گنجایش‌ ایشان‌ نداشت‌.8و عیسو در جَبَل‌ سعیر ساكن‌ شد. و عیسو همان‌ ادوم‌ است‌.9و این‌ است‌ پیدایش‌ عیسو پدر ادوم‌ در جبل‌ سعیر:10اینست‌ نامهای‌ پسران‌ عیسو: الیفاز پسر عاده‌، زن‌ عیسو، و رعوئیل‌، پسر بسمه‌، زن‌ عیسو.11و بنی‌الیفاز: تیمان‌ و اومار و صفوا و جعتام‌ و قناز بودند.12و تمناع‌، كنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی‌ عمالیق‌ را برای‌ الیفاز زایید. اینانند پسران‌ عاده‌ زن‌ عیسو.13و اینانند پسران‌ رعوئیل‌: نحت‌ و زارع‌ و شمه‌ و مزه‌. اینانند پسران‌ بسمه‌ زن‌ عیسو.14و اینانند پسران‌ اهولیبامه‌دختر عنی‌، دختر صبعون‌، زن‌ عیسو كه‌ یعوش‌ و یعلام‌ و قورح‌ را برای‌ عیسو زایید.15اینانند امرای‌ بنی‌عیسو: پسران‌ الیفاز نخست‌زادۀ عیسو، یعنی‌ امیر تیمان‌ و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز،16و امیر قورح‌ و امیر جعتام‌ و امیر عمالیق‌. اینانند امرای‌ الیفاز در زمین‌ ادوم‌. اینانند پسران‌ عاده‌.17و اینان‌ پسران‌ رعوئیل‌ بن‌ عیسو می‌باشند: امیر نحت‌ و امیر زارح‌ و امیر شمه‌ و امیر مزه‌. اینها امرای‌ رعوئیل‌ در زمین‌ ادوم‌ بودند. اینانند پسران‌ بسمه‌ زن‌ عیسو.18و اینانند بنی‌اهولیبامه‌ زن‌ عیسو: امیر یعوش‌ و امیر یعلام‌ و امیر قورح‌. اینها امرای‌ اهولیبامه‌ دختر عنی‌، زن‌ عیسو می‌باشند.19اینانند پسران‌ عیسو كه‌ ادوم‌ باشد و اینها امرای‌ ایشان‌ می‌باشند.20و اینانند پسران‌ سعیر حوری‌ كه‌ ساكن‌ آن‌ زمین‌ بودند، یعنی‌: لوطان‌ و شوبال‌ و صبعون‌ و عنی‌،21و دیشون‌ و ایصر و دیشان‌. اینانند امرای‌ حوریان‌ و پسران‌ سعیر در زمین‌ ادوم‌.22و پسران‌ لوطان‌: حوری‌ و هیمام‌ بودند و خواهر لوطان‌ تمناع‌، بود.23و اینانند پسران‌ شوبال‌: علوان‌ و منحت‌ و عیبال‌ و شفو و اونام‌.24و اینانند بنی‌صبعون‌: ایه‌ و عنی‌. همین‌ عنی‌ است‌ كه‌ چشمه‌های‌ آب‌ گرم‌ را در صحرا پیدا نمود، هنگامی‌ كه‌ الاغهای‌ پدر خود، صبعون‌ را می‌چرانید.25و اینانند اولاد عنی‌: دیشون‌ و اهولیبامه‌ دختر عنی‌.26و اینانند پسران‌ دیشان‌: حمدان‌ و اشبان‌ و یتران‌ و كران‌.27و اینانند پسران‌ ایصر: بلهان‌ و زعوان‌ و عقان‌.28اینانندپسران‌ دیشان‌: عوص‌ و اران‌.29اینها امرای‌ حوریانند: امیر لوطان‌ و امیر شوبال‌ و امیر صبعون‌ و امیر عنی‌،30امیر دیشون‌ و امیـر ایصـر و امیـر دیشان‌. اینها امرای‌ حوریانند به‌ حسب‌ امرای‌ ایشـان‌ در زمیـن‌ سعیـر.31و اینانند پادشاهانی‌ كه‌ در زمین‌ ادوم‌ سلطنت‌ كردند، قبل‌ از آنكه‌ پادشاهی‌ بر بنی‌اسرائیل‌ سلطنت‌ كند:32و بالع‌ بن‌ بعور در ادوم‌ پادشاهی‌ كرد، و نام‌ شهر او دینهابه‌ بود.33و بالع‌ مرد، و در جایش‌ یوباب‌ بن‌ زارح‌ از بصره‌ سلطنت‌ كرد.34و یوباب‌ مرد، و در جایش‌ حوشام‌ از زمین‌ تیمانی‌ پادشاهی‌ كرد.35و حوشام‌ مرد و در جایش‌ هداد بن‌ بداد كه‌ در صحرای‌ موآب‌، مدیان‌ را شكست‌ داد، پادشاهی‌ كرد، و نام‌ شهر او عویت‌ بود.36و هداد مرد و در جایش‌ سَمْلَه‌ از مسریقه‌ پادشاهی‌ نمود.37و سَمْلَه‌ مرد، و شاؤل‌ از رحوبوت‌ نهر در جایش‌ پادشاهی‌ كرد.38و شاؤل‌ مرد و در جایش‌ بعل‌ حانان‌ بن‌ عكبور سلطنت‌ كرد.39و بعل‌ حانان‌ بن‌ عكبور مرد، و در جایش‌، هدار پادشاهی‌ كرد و نام‌ شهرش‌ فاعو بود، و زنش‌ مسمّی‌ به‌ مهیطبئیل‌ دختر مطرد، دختر می‌ذاهب‌ بود.40و اینست‌ نامهای‌ امرای‌ عیسو، حسب‌ قبائل‌ ایشان‌ و اماكن‌ و نامهای‌ ایشان‌: امیر تمناع‌ و امیر علوه‌ و امیر یتیت‌،41و امیر اهولیبامه‌ و امیر ایله‌ و امیر فینون‌،42و امیر قناز و امیرتیمان‌ و امیر مبصار،43و امیر مجدیئیل‌ و امیر عیرام‌. اینان‌ امرای‌ ادومند، حسب‌ مساكن‌ ایشان‌ در زمین‌ ملك‌ ایشان‌. همان‌ عیسو پدر ادوم‌ است‌.

Chapter 37

1و یعقوب‌ در زمین‌ غربت‌ پدر خود،یعنی‌ زمین‌ كنعان‌ ساكن‌ شد.2این‌ است‌ پیدایش‌ یعقوب‌. چون‌ یوسف‌ هفده‌ ساله‌ بود، گله‌ را با برادران‌ خود چوپانی‌ می‌كرد. و آن‌ جوان‌ با پسران‌ بلهه‌ و پسران‌ زلفه‌، زنان‌ پدرش‌، می‌بود. و یوسف‌ از بدسلوكی‌ ایشان‌ پدر را خبر می‌داد.3و اسرائیل‌، یوسف‌ را از سایر پسران‌ خود بیشتر دوست‌ داشتی‌، زیرا كه‌ او پسر پیری‌ او بود، و برایش‌ ردایی‌ بلند ساخت‌.4و چون‌ برادرانش‌ دیدند كه‌ پدر ایشان‌، او را بیشتر از همۀ برادرانش‌ دوست‌ می‌دارد، از او كینه‌ داشتند و نمی‌توانستند با وی‌ به‌ سلامتی‌ سخن‌ گویند.5و یوسف‌ خوابی‌ دیده‌، آن‌ را به‌ برادران‌ خود باز گفت‌. پس‌ بر كینۀ او افزودند.6و بدیشان‌ گفت‌: «این‌ خوابی‌ را كه‌ دیده‌ام‌، بشنوید:7اینك‌ ما در مزرعه‌ بافه‌ها می‌بستیم‌، كه‌ ناگاه‌ بافۀ من‌ برپا شده‌، بایستاد، و بافه‌های‌ شما گرد آمده‌، به‌ بافۀ من‌ سجده‌ كردند. »8برادرانش‌ به‌ وی‌ گفتند: «آیا فی‌الحقیقه‌ بر ما سلطنت‌ خواهی‌ كرد؟ و بر ما مسلط خواهی‌ شد؟» و بسبب‌ خوابها و سخنانش‌ بر كینۀ او افزودند.9از آن‌ پس‌ خوابی‌ دیگر دید، و برادران‌ خود را از آن‌ خبر داده‌، گفت‌: «اینك‌ باز خوابی‌ دیده‌ام‌، كه‌ ناگاه‌ آفتاب‌ و ماه‌ و یازده‌ ستـاره‌ مرا سجده‌ كردند.»10و پدر و برادران‌ خود را خبر داد، و پدرش‌ او را توبیخ‌ كرده‌، به‌ وی‌ گفت‌: «این‌ چه‌ خوابی‌ است‌ كه‌ دیده‌ای‌؟ آیا من‌ و مادرت‌ و برادرانت‌ حقیقتاً خواهیم‌ آمد و تو را بر زمین‌ سجده‌ خواهیم‌ نمود؟»11و برادرانش‌ بر او حسد بردند، و اما پدرش‌، آن‌ امر را در خاطر نگاه‌ داشت‌.12و برادرانش‌ برای‌ چوپانی‌ گلۀ پدر خود، به‌ شكیم‌ رفتند.13و اسرائیل‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «آیا برادرانت‌ در شكیم‌ چوپانی‌ نمی‌كنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان‌ بفرستم‌.» وی‌ را گفت‌: «لبیك‌.»14او را گفت‌: «الا´ن‌ برو و سلامتی‌ برادران‌ و سلامتی‌ گله‌ را ببین‌ و نزد من‌ خبر بیاور.» و او را از وادی‌ حبرون‌ فرستاد، و به‌ شكیم‌ آمد.15و شخصی‌ به‌ او برخورد، و اینك‌ او در صحرا آواره‌ می‌بود. پس‌ آن‌ شخص‌ از او پرسیده‌، گفت‌: «چه‌ می‌طلبی‌؟»16گفت‌: «من‌ برادران‌ خود را می‌جویم‌، مرا خبر ده‌ كه‌ كجا چوپانی‌ می‌كنند.»17آن‌ مرد گفت‌: «از اینجا روانه‌ شدند، زیرا شنیدم‌ كه‌ می‌گفتند: به‌ دوتان‌ می‌رویم‌.» پس‌ یوسف‌ از عقب‌ برادران‌ خود رفته‌، ایشان‌ را در دوتان‌ یافت‌.18و او را از دور دیدند، و قبل‌ از آنكه‌ نزدیك‌ ایشان‌ بیاید، با هم‌ توطئه‌ دیدند كه‌ اورا بكشند.19و به‌ یكدیگر گفتند: «اینك‌ این‌ صاحب‌ خوابها می‌آید.20اكنون‌ بیایید او را بكشیم‌، و به‌ یكی‌ از این‌ چاهها بیندازیم‌، و گوییم‌ جانوری‌ درنده‌ او را خورد. و ببینیم‌ خوابهایش‌ چه‌ می‌شود. »21لیكن‌ رؤبین‌ چون‌ این‌ را شنید، او را از دست‌ ایشان‌ رهانیده‌، گفت‌: «او را نكشیم‌. »22پس‌ رؤبین‌ بدیشان‌ گفت‌: «خون‌ مریزید، او را در این‌ چاه‌ كه‌ در صحراست‌، بیندازید، و دست‌ خود را بر او دراز مكنید.» تا او را از دست‌ ایشان‌ رهانیده‌، به‌ پدر خود رد نماید.23و به‌ مجرد رسیدن‌ یوسف‌ نزد برادران‌ خود، رختش‌ را یعنی‌ آن‌ ردای‌ بلند را كه‌ دربرداشت‌، از او كندند.24و او راگرفته‌، درچاه‌ انداختند، اما چاه‌، خالی‌ و بی‌آب‌ بود.25پس‌ برای‌ غذا خوردن‌ نشستند، و چشمان‌ خود را باز كرده‌، دیدند كه‌ ناگاه‌ قافلۀ اسماعیلیان‌ از جلعاد می‌رسد، و شتران‌ ایشان‌ كتیرا و بَلَسان‌ و لادن‌ بار دارند، و می‌روند تا آنها را به‌ مصر ببرند.26آنگاه‌ یهودا به‌ برادران‌ خود گفت‌: «برادر خود را كشتن‌ و خون‌ او را مخفی‌ داشتن‌ چه‌ سود دارد؟27بیایید او را به‌ این‌ اسماعیلیان‌ بفروشیم‌، و دست‌ ما بر وی‌ نباشد، زیرا كه‌ او برادر و گوشت‌ ماست‌.» پس‌ برادرانش‌ بدین‌ رضا دادند.28و چون‌ تجار مدیانی‌ در گذر بودند، یوسف‌ را از چاه‌ كشیده‌، برآوردند؛ و یوسف‌ را به‌ اسماعیلیان‌ به‌ بیست‌ پارۀ نقره‌ فروختند. پس‌ یوسف‌ را به‌ مصر بردند.29و رؤبین‌ چون‌ به‌ سر چاه‌ برگشت‌، و دید كه‌ یوسف‌ در چاه‌ نیست‌، جامۀ خود را چاك‌ زد،30و نزد برادران‌ خود بازآمد و گفت‌: «طفل‌ نیست‌ و من‌ كجا بروم‌؟»31پس‌ ردای‌ یوسف‌ را گرفتند، و بز نری‌ را كشته‌، ردا را در خونش‌ فرو بردند.32و آن‌ ردای‌ بلند را فرستادند و به‌ پدر خود رسانیده‌، گفتند: «این‌ را یافته‌ایم‌، تشخیص‌ كن‌ كه‌ ردای‌ پسرت‌ است‌ یا نه‌.»33پس‌ آن‌ را شناخته‌، گفت‌: «ردای‌ پسر من‌ است‌! جانوری‌ درنده‌ او را خورده‌ است‌، و یقیناً یوسف‌ دریده‌ شده‌ است‌.»34و یعقوب‌ رخت‌ خود را پاره‌ كرده‌، پلاس‌ دربر كرد، و روزهای‌ بسیار برای‌ پسر خود ماتم‌ گرفت‌.35و همۀ پسران‌ و همۀ دخترانش‌ به‌ تسلی‌ او برخاستند. اما تسلی‌ نپذیرفت‌، و گفت‌: «سوگوار نزد پسر خود به‌ گور فرود می‌روم‌.» پس‌ پدرش‌برای‌ وی‌ همی‌ گریست‌.36اما مدیانیان‌ یوسف‌ را در مصر به‌ فوطیفار كه‌ خواجۀ فرعون‌ و سردار افواج‌ خاصه‌ بود، فروختند.

Chapter 38

1و واقع‌ شد در آن‌ زمان‌ كه‌ یهودا از نزد برادران‌ خود رفته‌، نزد شخصی‌ عَدُلاّمی‌، كه‌ حیره‌ نام‌ داشت‌، مهمان‌ شد.2و در آنجا یهودا، دختر مرد كنعانی‌ را كه‌ مسمّی‌ به‌ شوعه‌ بود، دید و او را گرفته‌، بدو درآمد.3پس‌ آبستن‌ شده‌، پسری‌ زایید و او را عیر نام‌ نهاد.4و بار دیگر آبستن‌ شده‌، پسری‌ زایید و او را اونان‌ نامید.5و باز هم‌ پسری‌ زاییده‌، او را شیله‌ نام‌ گذارد. و چون‌ او را زایید، (یهودا) در كزیب‌ بود.6و یهودا، زنی‌ مسمّی‌ به‌ تامار، برای‌ نخست‌زادۀ خود عیر گرفت‌.7و نخست‌زادۀ یهودا، عیر، در نظر خداوند شریر بود، و خداوند او را بمیراند.8پس‌ یهودا به‌ اونان‌ گفت‌: «به‌ زن‌ برادرت‌ درآی‌، و حق‌ برادر شوهری‌ را بجا آورده‌، نسلی‌ برای‌ برادر خود پیدا كن‌.»9لكن‌ چونكه‌ اونان‌ دانست‌ كه‌ آن‌ نسل‌ از آن‌ او نخواهد بود، هنگامی‌ كه‌ به‌ زن‌ برادر خود درآمد، بر زمین‌ انزال‌ كرد، تا نسلی‌ برای‌ برادر خود ندهد.10و این‌ كار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس‌ او را نیز بمیراند.11و یهودا به‌ عروس‌ خود، تامار گفت‌: «در خانۀ پدرت‌ بیوه‌ بنشین‌ تا پسرم‌ شیله‌ بزرگ‌ شود.» زیرا گفت‌: «مبادا او نیز مثل‌ برادرانش‌ بمیرد.» پس‌ تامار رفته‌، در خانۀ پدر خود ماند.12و چون‌ روزها سپری‌ شد، دختر شوعه‌ زن‌ یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت‌ او با دوست‌ خود حیرۀ عدلاّمی‌، نزد پشم‌ چینان‌ گلۀ خود، به‌ تمنه‌ آمد.13و به‌ تامار خبر داده‌، گفتند: «اینك‌ پدر شوهرت‌ برای‌ چیدن‌ پشم‌ گلۀ خویش‌، به‌ تمنه‌ می‌آید.»14پس‌ رخت‌ بیوگی‌ را از خویشتن‌ بیرون‌ كرده‌، بُرقِعی‌ به‌ رو كشیده‌، خود را در چادری‌ پوشید، و به‌ دروازۀ عینایم‌ كه‌ در راه‌ تمنه‌ است‌، بنشست‌. زیرا كه‌ دید شیله‌ بزرگ‌ شده‌ است‌، و او را به‌ وی‌ به‌ زنی‌ ندادند.15چون‌ یهودا او را بدید، وی‌ را فاحشه‌ پنداشت‌، زیرا كه‌ روی‌ خود را پوشیده‌ بود.16پس‌ از راه‌ به‌ سوی‌ او میل‌ كرده‌، گفت‌: «بیا تا به‌ تو درآیم‌.» زیرا ندانست‌ كه‌ عروس‌ اوست‌. گفت‌: «مرا چه‌ می‌دهی‌ تا به‌ من‌ درآیی‌.»17گفت‌: «بزغاله‌ای‌ از گله‌ می‌فرستم‌.» گفت‌: «آیا گرو می‌دهی‌ تا بفرستی‌؟»18گفت‌: «تو را چه‌ گرو دهم‌؟» گفت‌: «مهر و زُنّار خود را و عصایی‌ كه‌ در دست‌ داری‌.» پس‌ به‌ وی‌ داد، و بدو درآمد، و او از وی‌ آبستن‌ شد.19و برخاسته‌، برفت‌. و بُرقِع‌ را از خود برداشته‌، رخت‌ بیوگی‌ پوشید.20و یهودا بزغاله‌ را به‌ دست‌ دوست‌ عدلامی‌ خود فرستاد، تا گرو را از دست‌ آن‌ زن‌ بگیرد، اما او را نیافت‌.21و از مردمان‌ آن‌ مكان‌ پرسیده‌، گفت‌: «آن‌ فاحشه‌ای‌ كه‌ سر راه‌ عینایم‌ نشسته‌ بود، كجاست‌؟» گفتند: «فاحشه‌ای‌ در اینجا نبود.»22پس‌ نزد یهودا برگشته‌، گفت‌: «او را نیافتم‌، و مردمان‌ آن‌ مكان‌ نیز می‌گویند كه‌ فاحشه‌ای‌ در اینجا نبود.»23یهودا گفت‌: «بگذار برای‌ خود نگاه‌ دارد، مبادا رسوا شویم‌. اینك‌ بزغاله‌ را فرستادم‌ و تو او را نیافتی‌.»24و بعد از سه‌ ماه‌ یهودا را خبر داده‌، گفتند: «عروس‌ تو تامار، زنا كرده‌ است‌ و اینك‌ از زنا نیز آبستن‌ شده‌.» پس‌ یهودا گفت‌: «وی‌ را بیرون‌ آرید تا سوخته‌ شود!»25چون‌ او را بیرون‌ می‌آوردند نزد پدر شوهرخود فرستاده‌، گفت‌: «از مالك‌ این‌ چیزها آبستن‌ شده‌ام‌»، و گفت‌: «تشخیص‌ كن‌ كه‌ این‌ مهر و زُنّار و عصا از آن‌ كیست‌.»26و یهودا آنها را شناخت‌، و گفت‌: «او از من‌ بی‌گناه‌تر است‌، زیرا كه‌ او را به‌ پسر خود شیله‌ ندادم‌.» و بعد او را دیگر نشناخت‌.27و چون‌ وقت‌ وضع‌ حملش‌ رسید، اینك‌ توأمان‌ در رحمش‌ بودند.28و چون‌ می‌زایید، یكی‌ دست‌ خود را بیرون‌ آورد كه‌ در حال‌ قابله‌ ریسمانی‌ قرمز گرفته‌، بر دستش‌ بست‌ و گفت‌: «این‌ اول‌ بیرون‌ آمد.»29و دست‌ خود را بازكشید. و اینك‌ برادرش‌ بیرون‌ آمد و قابله‌ گفت‌: «چگونه‌ شكافتی‌؟ این‌ شكاف‌ بر تو باد.» پس‌ او را فارص‌ نام‌ نهاد.30بعد از آن‌ برادرش‌ كه‌ ریسمان‌ قرمز را بر دست‌ داشت‌ بیرون‌ آمد، و او را زارح‌ نامید.

Chapter 39

1اما یوسف‌ را به‌ مصر بردند، و مردی مصری‌، فوطیفار نام‌ كه‌ خواجه‌ و سردار افواج‌ خاصۀ فرعون‌ بود، وی‌ را از دست‌ اسماعیلیانی‌ كه‌ او را بدانجا برده‌ بودند، خرید.2و خداوند با یوسف‌ می‌بود، و او مردی‌ كامیاب‌ شد، و در خانۀ آقای‌ مصری‌ خود ماند.3و آقایش‌ دید كه‌ خداوند با وی‌ می‌باشد، و هر آنچه‌ او می‌كند، خداوند در دستش‌ راست‌ می‌آورد.4پس‌ یوسف‌ در نظر وی‌ التفات‌ یافت‌، و او را خدمت‌ می‌كرد، و او را به‌ خانۀ خود برگماشت‌ و تمام‌ مایملك‌ خویش‌ را بدست‌ وی‌ سپرد.5و واقع‌ شد بعد از آنكه‌ او را بر خانه‌ و تمام‌ مایملك‌ خود گماشته‌ بود، كه‌ خداوند خانۀ آن‌ مصری‌ را بسبب‌ یوسف‌ بركت‌ داد، و بركت‌ خداوند بر همۀ اموالش‌، چه‌در خانه‌ و چه‌ در صحرا بود.6و آنچه‌ داشت‌ به‌ دست‌ یوسف‌ واگذاشت‌، و از آنچه‌ با وی‌ بود، خبر نداشت‌ جز نانی‌ كه‌ می‌خورد. و یوسف‌ خوش‌ اندام‌ و نیك‌ منظر بود.7و بعد از این‌ امور واقع‌ شد كه‌ زن‌ آقایش‌ بر یوسف‌ نظر انداخته‌، گفت‌: «با من‌ همخواب‌ شو.»8اما او ابا نموده‌، به‌ زن‌ آقای‌ خود گفت‌: «اینك‌ آقایم‌ از آنچه‌ نزد من‌ در خانه‌ است‌، خبر ندارد، و آنچه‌ دارد، به‌ دست‌ من‌ سپرده‌است‌.9بزرگتری‌ از من‌ در این‌ خانه‌ نیست‌ و چیزی‌ از من‌ دریغ‌ نداشته‌، جز تو، چون‌ زوجۀ او می‌باشی‌؛ پس‌ چگونه‌ مرتكب‌ این‌ شرارت‌ بزرگ‌ بشوم‌ و به‌ خدا خطا ورزم‌؟»10و اگرچه‌ هر روزه‌ به‌ یوسف‌ سخن‌ می‌گفت‌، به‌ وی‌ گوش‌ نمی‌گرفت‌ كه‌ با او بخوابد یا نزد وی‌ بماند.11و روزی‌ واقع‌ شد كه‌ به‌ خانه‌ درآمد، تا به‌ شغل‌ خود پردازد و از اهل‌ خانه‌ كسی‌ آنجا در خانه‌ نبود.12پس‌ جامۀ او را گرفته‌، گفت‌: «با من‌ بخواب‌.» اما او جامۀ خود را به‌ دستش‌ رها كرده‌، گریخت‌ و بیرون‌ رفت‌.13و چون‌ او دید كه‌ رخت‌ خود را به‌ دست‌ وی‌ ترك‌ كرد و از خانه‌ گریخت‌،14مردان‌ خانه‌ را صدا زد، و بدیشان‌ بیان‌ كرده‌، گفت‌: «بنگرید، مرد عبرانی‌ را نزد ما آورد تا ما را مسخره‌ كند، و نزد من‌ آمد تا با من‌ بخوابد، و به‌ آواز بلند فریاد كردم‌،15و چون‌ شنید كه‌ به‌ آواز بلند فریاد برآوردم‌، جامۀ خود را نزد من‌ واگذارده‌، فرار كرد و بیرون‌ رفت‌. »16پس‌ جامۀ او را نزد خود نگاه‌ داشت‌، تا آقایش‌ به‌ خانه‌ آمد.17و به‌ وی‌ بدین‌ مضمون‌ ذكركرده‌، گفت‌: «آن‌ غلام‌ عبرانی‌ كه‌ برای‌ ما آورده‌ای‌، نزد من‌ آمد تا مرا مسخره‌ كند،18و چون‌ به‌ آواز بلند فریاد برآوردم‌، جامۀ خود را پیش‌ من‌ رها كرده‌، بیرون‌ گریخت‌. »19پس‌ چون‌ آقایش‌ سخن‌ زن‌ خود را شنید كه‌ به‌ وی‌ بیان‌ كرده‌، گفت‌: «غلامت‌ به‌ من‌ چنین‌ كرده‌ است‌،» خشم‌ او افروخته‌ شد.20و آقای‌ یوسف‌، او را گرفته‌، در زندان‌خانه‌ای‌ كه‌ اسیران‌ پادشاه‌ بسته‌ بودند، انداخت‌ و آنجا در زندان‌ ماند21اما خداوند با یوسف‌ می‌بود و بر وی‌ احسان‌ می‌فرمود، و او را در نظر داروغۀ زندان‌ حرمت‌ داد.22و داروغۀ زندان‌ همۀ زندانیان‌ را كه‌ در زندان‌ بودند، به‌ دست‌ یوسف‌ سپرد و آنچه‌ در آنجا می‌كردند، او كنندۀ آن‌ بود.23و داروغۀ زندان‌ بدانچه‌ در دست‌ وی‌ بود، نگاه‌ نمی‌كرد، زیرا خداوند با وی‌ می‌بود و آنچه‌ را كه‌ او می‌كرد، خداوند راست‌ می‌آورد.

Chapter 40

1و بعد از این‌ امور، واقع‌ شد كه‌ ساقی و خَبّاز پادشاه‌ مصر، به‌ آقای‌ خویش‌، پادشاه‌ مصر خطا كردند.2و فرعون‌ به‌ دو خواجۀ خود، یعنی‌ سردار ساقیان‌ و سردار خَبّازان‌ غضب‌ نمود.3و ایشان‌ را در زندان‌ رئیس‌ افواج‌ خاصه‌، یعنی‌ زندانی‌ كه‌ یوسف‌ در آنجا محبوس‌ بود، انداخت.4و سردار افواج‌ خاصه‌، یوسف‌ را بر ایشان‌ گماشت‌، و ایشان‌ را خدمت‌ می‌كرد، و مدتی‌ در زندان‌ ماندند.5و هر دو در یك‌ شب‌ خوابی‌ دیدند، هر كدام‌ خواب‌ خود را، هر كدام‌ موافق‌ تعبیر خواب‌ خود، یعنی‌ ساقی‌ و خبازپادشاه‌ مصر كه‌ در زندان‌ محبوس‌ بودند.6بامدادان‌ چون‌ یوسف‌ نزد ایشان‌ آمد، دید كه‌ اینك‌ ملول‌ هستند.7پس‌، از خواجه‌های‌ فرعون‌ كه‌ با وی‌ در زندان‌ آقای‌ او بودند، پرسیده‌، گفت‌: «امروز چرا روی‌ شما غمگین‌ است‌؟»8به‌ وی‌ گفتند: «خوابی‌ دیده‌ایم‌ و كسی‌ نیست‌ كه‌ آن‌ را تعبیر كند.» یوسف‌ بدیشان‌ گفت‌: «آیا تعبیرها از آن‌ خدا نیست‌؟ آن‌ را به‌ من‌ بازگویید. »9آنگاه‌ رئیس‌ ساقیان‌، خواب‌ خود را به‌ یوسف‌ بیان‌ كرده‌، گفت‌: «در خواب‌ من‌، اینك‌ تاكی‌ پیش‌ روی‌ من‌ بود.10و در تاك‌ سه‌ شاخه‌ بود و آن‌ بشكفت‌، و گل‌ آورد و خوشه‌هایش‌ انگور رسیده‌ داد.11و جام‌ فرعون‌ در دست‌ من‌ بود. و انگورها را چیده‌، در جام‌ فرعون‌ فشردم‌، و جام‌ را به‌ دست‌ فرعون‌ دادم‌. »12یوسف‌ به‌ وی‌ گفت‌: «تعبیرش‌ اینست‌، سه‌ شاخه‌ سه‌ روز است‌.13بعد از سه‌ روز، فرعون‌ سر تو را برافرازد و به‌ منصبت‌ بازگمارد، و جام‌ فرعون‌ را به‌ دست‌ وی‌ دهی‌ به‌ رسم‌ سابق‌ كه‌ ساقی‌ او بودی.14و هنگامی‌ كه‌ برای‌ تو نیكو شود، مرا یاد كن‌ و به‌ من‌ احسان‌ نموده‌، احوال‌ مرا نزد فرعون‌ مذكور ساز، و مرا از این‌ خانه‌ بیرون‌ آور،15زیرا كه‌ فی‌الواقع‌ از زمین‌ عبرانیان‌ دزدیده‌ شده‌ام‌، و اینجا نیز كاری‌ نكرده‌ام‌ كه‌ مرا در سیاه‌چال‌ افكنند. »16اما چون‌ رئیس‌ خبّازان‌ دید كه‌ تعبیر، نیكو بود، به‌ یوسف‌ گفت‌: «من‌ نیز خوابی‌ دیده‌ام‌، كه‌ اینك‌ سه‌ سبد نان‌ سفید بر سر من‌ است‌،17و در سبد زبرین‌ هر قسم‌ طعام‌ برای‌ فرعون‌ از پیشۀ خباز می‌باشد و مرغان‌، آن‌ را از سبدی‌ كه‌ بر سرمن‌ است‌، می‌خورند.»18یوسف‌ در جواب‌ گفت‌: «تعبیرش‌ این‌ است‌، سه‌ سبد سه‌ روز می‌باشد.19و بعد از سه‌ روز فرعون‌ سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد، و مرغان‌، گوشتت‌ را از تو بخورند. »20پس‌ در روز سوم‌ كه‌ یوم‌ میلاد فرعون‌ بود، ضیافتی‌ برای‌ همۀ خدام‌ خود ساخت‌، و سر رئیس‌ ساقیان‌ و سر رئیس‌ خبّازان‌ را در میان‌ نوكران‌ خود برافراشت‌.21اما رئیس‌ ساقیان‌ را به‌ ساقی‌گریش‌ باز آورد، و جام‌ را به‌ دست‌ فرعون‌ داد.22و اما رئیس‌ خبازان‌ را به‌ دار كشید، چنانكه‌ یوسف‌ برای‌ ایشان‌ تعبیر كرده‌ بود.23لیكن‌ رئیس‌ ساقیان‌، یوسف‌ را به‌ یاد نیاورد، بلكه‌ او را فراموش‌ كرد.

Chapter 41

1و واقع‌ شد، چون‌ دو سال‌ سپری‌ شد،كه‌ فرعون‌ خوابی‌ دید كه‌ اینك‌ بر كنار نهر ایستاده‌ است‌.2كه‌ ناگاه‌ از نهر، هفت‌ گاو خوب‌ صورت‌ و فربه‌ گوشت‌ برآمده‌، بر مرغزار می‌چریدند.3و اینك‌ هفت‌ گاو دیگر، بد صورت‌ و لاغر گوشت‌، در عقب‌ آنها از نهر برآمده‌، به‌ پهلوی‌ آن‌ گاوان‌ اول‌ به‌ كنار نهر ایستادند.4و این‌ گاوان‌ زشت‌ صورت‌ و لاغر گوشت‌، آن‌ هفت‌ گاو خوب‌ صورت‌ و فربه‌ را فرو بردند. و فرعون‌ بیدار شد.5و باز بخسبید و دیگر باره‌ خوابی‌ دید، كه‌ اینك‌ هفت‌ سنبلۀ پر و نیكو بر یك‌ ساق‌ برمی‌آید.6و اینك‌ هفت‌ سنبلۀ لاغر، از باد شرقی‌ پژمرده‌، بعد از آنها می‌روید.7و سنبله‌های‌ لاغر، آن‌ هفت‌سنبلۀ فربه‌ و پر را فرو بردند. و فرعون‌ بیدار شده‌، دید كه‌ اینك‌ خوابی‌ است‌.8صبحگاهان‌ دلش‌ مضطرب‌ شده‌، فرستاد و همۀ جادوگران‌ و جمیع‌ حكیمان‌ مصر را خواند، و فرعون‌ خوابهای‌ خود را بدیشان‌ باز گفت‌. اما كسی‌ نبود كه‌ آنها را برای‌ فرعون‌ تعبیر كند.9آنگاه‌ رئیس‌ ساقیان‌ به‌ فرعون‌ عرض‌ كرده‌، گفت‌: «امروز خطایای‌ من‌ بخاطرم‌ آمد.10فرعون‌ بر غلامان‌ خود غضب‌ نموده‌، مرا با رئیس‌ خبّازان‌ در زندان‌ سردار افواج‌ خاصه‌، حبس‌ فرمود.11و من‌ و او در یك‌ شب‌، خوابی‌ دیدیم‌، هر یك‌ موافق‌ تعبیر خواب‌ خود، خواب‌ دیدیم‌.12و جوانی‌ عبرانی‌ در آنجا با ما بود، غلام‌ سردار افواج‌ خاصه‌. و خوابهای‌ خود را نزد او بیان‌ كردیم‌ و او خوابهای‌ ما را برای‌ ما تعبیر كرد، هر یك‌ را موافق‌ خوابش‌ تعبیر كرد.13و به‌ عینه‌ موافق‌ تعبیری‌ كه‌ برای‌ ما كرد، واقع‌ شد. مرا به‌ منصبم‌ بازآورد، و او را به‌ دار كشید. »14آنگاه‌ فرعون‌ فرستاده‌، یوسف‌ را خواند و او را به‌ زودی‌ از زندان‌ بیرون‌ آوردند و صورت‌ خود را تراشیده‌، رخت‌ خود را عوض‌ كرد، و به‌ حضور فرعون‌ آمد.15فرعون‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «خوابی‌ دیده‌ام‌ و كسی‌ نیست‌ كه‌ آن‌ را تعبیر كند، و دربارۀ تو شنیدم‌ كه‌ خواب‌ می‌شنوی‌ تا تعبیرش‌ كنی‌.»16یوسف‌ فرعون‌ را به‌ پاسخ‌ گفت‌: «از من‌ نیست‌، خدا فرعون‌ را به‌ سلامتی‌ جواب‌ خواهد داد. »17و فرعون‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «در خواب‌ خود دیدم‌ كه‌ اینك‌ به‌ كنار نهر ایستاده‌ام‌،18و ناگاه‌ هفت‌ گاو فربه‌ گوشت‌ و خوب‌ صورت‌ از نهربرآمده‌، بر مرغزار می‌چرند.19و اینك‌ هفت‌ گاو دیگر زبون‌ و بسیار زشت‌ صورت‌ و لاغر گوشت‌، كه‌ در تمامی‌ زمین‌ مصر بدان‌ زشتی‌ ندیده‌ بودم‌، در عقب‌ آنها برمی‌آیند.20و گاوان‌ لاغر زشت‌، هفت‌ گاو فربۀ اول‌ را می‌خورند.21و چون‌ به‌ شكم‌ آنها فرو رفتند معلوم‌ نشد كه‌ بدرون‌ آنها شدند، زیرا كه‌ صورت‌ آنها مثل‌ اول‌ زشت‌ ماند. پس‌ بیدار شدم‌.22و باز خوابی‌ دیدم‌ كه‌ اینك‌ هفت‌ سنبلۀ پر و نیكو بر یك‌ ساق‌ برمی‌آید.23و اینك‌ هفت‌ سنبلۀ خشك‌ باریك‌ و از باد شرقی‌ پژمرده‌، بعد از آنها می‌روید.24و سنابل‌ لاغر، آن‌ هفت‌ سنبلۀ نیكو را فرو می‌برد. و جادوگران‌ را گفتم‌، لیكن‌ كسی‌ نیست‌ كه‌ برای‌ من‌ شرح‌ كند. »25یوسف‌ به‌ فرعون‌ گفت‌: «خواب‌ فرعون‌ یكی‌ است‌. خدا از آنچه‌ خواهد كرد، فرعون‌ را خبر داده‌ است‌.26هفت‌ گاو نیكو هفت‌ سال‌ باشد و هفت‌ سنبلۀ نیكو هفت‌ سال‌. همانا خواب‌ یكی‌ است‌.27و هفت‌ گاو لاغر زشت‌، كه‌ در عقب‌ آنها برآمدند، هفت‌ سال‌ باشد. و هفت‌ سنبلۀ خالی‌ از باد شرقی‌ پژمرده‌، هفت‌ سال‌ قحط‌ می‌باشد.28سخنی‌ كه‌ به‌ فرعون‌ گفتم‌، این‌ است‌: آنچه‌ خدا می‌كند به‌ فرعون‌ ظاهر ساخته‌ است‌.29همانا هفت‌ سال‌ فراوانی‌ بسیار، در تمامی‌ زمین‌ مصر می‌آید.30و بعد از آن‌، هفت‌ سال‌ قحط‌ پدید آید و تمامی‌ فراوانی‌ در زمین‌ مصر فراموش‌ شود. و قحط‌، زمین‌ را تباه‌ خواهد ساخت‌.31و فراوانی‌ در زمین‌ معلوم‌ نشود بسبب‌ قحطی‌ كه‌ بعد از آن‌ آید، زیرا كه‌ به‌ غایت‌ سخت‌ خواهد بود.32و چون‌ خواب‌ به‌ فرعون‌ دو مرتبه‌ مكرر شد، این‌ است‌ كه‌ این‌ حادثه‌ از جانب‌ خدا مقرر شده‌، وخدا آن‌ را به‌ زودی‌ پدید خواهد آورد.33پس‌ اكنون‌ فرعون‌ می‌باید مردی‌ بصیر و حكیم‌ را پیدا نموده‌، او را بر زمین‌ مصر بگمارد.34فرعون‌ چنین‌ بكند، و ناظران‌ بر زمین‌ برگمارد، و در هفت‌ سال‌ فراوانی‌، خمس‌ از زمین‌ مصر بگیرد.35و همۀ مأكولات‌ این‌ سالهای‌ نیكو را كه‌ می‌آید جمع‌ كنند، و غله‌ را زیر دست‌ فرعون‌ ذخیره‌ نمایند، و خوراك‌ در شهرها نگاه‌ دارند.36تا خوراك‌ برای‌ زمین‌، به‌ جهت‌ هفت‌ سال‌ قحطی‌ كه‌ در زمین‌ مصر خواهد بود ذخیره‌ شود، مبادا زمین‌ از قحط‌ تباه‌ گردد. »37پس‌ این‌ سخن‌ بنظر فرعون‌ و بنظر همۀ بندگانش‌ پسند آمد.38و فرعون‌ به‌ بندگان‌ خود گفت‌: «آیا كسی‌ را مثل‌ این‌ توانیم‌ یافت‌، مردی‌ كه‌ روح‌ خدا در وی‌ است‌؟»39و فرعون‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «چونكه‌ خدا كل‌ این‌ امور را بر تو كشف‌ كرده‌ است‌، كسی‌ مانند تو بصیر و حكیم‌ نیست‌.40تو بر خانۀ من‌ باش‌، و به‌ فرمان‌ تو، تمام‌ قوم‌ من‌ مُنتَظَم‌ شوند، جز اینكه‌ بر تخت‌ از تو بزرگتر باشم‌. »41و فرعون‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «بدان‌ كه‌ تو را بر تمامی‌ زمین‌ مصر گماشتم‌.»42و فرعون‌ انگشتر خود را از دست‌ خویش‌ بیرون‌ كرده‌، آن‌ را بر دست‌ یوسف‌ گذاشت‌، و او را به‌ كتان‌ نازك‌ آراسته‌ كرد، و طوقی‌ زرین‌ بر گردنش‌ انداخت‌.43و او را بر عرابه‌ دومین‌ خود سوار كرد، و پیش‌ رویش‌ ندا می‌كردند كه‌ «زانو زنید!» پس‌ او را بر تمامی‌ زمین‌ مصر برگماشت‌.44و فرعون‌ به‌یوسف‌ گفت‌: «من‌ فرعون‌ هستم‌، و بدون‌ تو هیچكس‌ دست‌ یا پای‌ خود را در كل‌ ارض‌ مصر بلند نكند.»45و فرعون‌ یوسف‌ را صفنات‌ فعنیح‌ نامید، و اَسِنات‌، دختر فوطی‌ فارَع‌، كاهن‌ اون‌ را بدو به‌ زنی‌ داد، و یوسف‌ بر زمین‌ مصر بیرون‌ رفت‌.46و یوسف‌ سی‌ ساله‌ بود وقتی‌ كه‌ به‌ حضور فرعون‌، پادشاه‌ مصر بایستاد، و یوسف‌ از حضور فرعون‌ بیرون‌ شده‌، در تمامی‌ زمین‌ مصر گشت‌.47و در هفت‌ سال‌ فراوانی‌، زمین‌ محصول‌ خود را به‌ كثرت‌ آورد.48پس‌ تمامی‌ مأكولات‌ آن‌ هفت‌ سال‌ را كه‌ در زمین‌ مصر بود، جمع‌ كرد، و خوراك‌ را در شهرها ذخیره‌ نمود، و خوراك‌ مزارع‌ حوالی‌ هر شهر را در آن‌ گذاشت‌.49و یوسف‌ غلۀ بی‌كران‌ بسیار، مثل‌ ریگ‌ دریا ذخیره‌ كرد، تا آنكه‌ از حساب‌ بازماند، زیرا كه‌ از حساب‌ زیاده‌ بود.50و قبل‌ از وقوع‌ سالهای‌ قحط‌، دو پسر برای‌ یوسف‌ زاییده‌ شد، كه‌ اَسِنات‌، دختر فوطی‌ فارع‌، كاهن‌ اون‌ برایش‌ بزاد.51و یوسف‌ نخست‌زادۀ خود را منّسی‌ نام‌ نهاد، زیرا گفت‌: «خدا مرا از تمامی‌ مشقّتم‌ و تمامی‌ خانۀ پدرم‌ فراموشی‌ داد.»52و دومین‌ را افرایم‌ نامید، زیرا گفت‌: «خدا مرا در زمین‌ مذلتم‌ بارآور گردانید. »53و هفت‌ سال‌ فراوانی‌ كه‌ در زمین‌ مصر بود، سپری‌ شد.54و هفت‌ سال‌ قحط‌، آمدن‌ گرفت‌، چنانكه‌ یوسف‌ گفته‌ بود. و قحط‌ در همۀ زمینها پدید شد، لیكن‌ در تمامی زمین‌ مصر نان‌ بود.55و چون‌ تمامی زمین‌ مصر مبتلای‌ قحط‌ شد، قوم‌ برای‌ نان‌ نزد فرعون‌ فریاد برآوردند. و فرعون‌ به‌ همۀ مصریان‌ گفت‌: «نزد یوسف‌ بروید و آنچه‌ اوبه‌ شما گوید، بكنید.»56پس‌ قحط‌، تمامی‌ روی‌ زمین‌ را فروگرفت‌، و یوسف‌ همۀ انبارها را باز كرده‌، به‌ مصریان‌ می‌فروخت‌، و قحط در زمین‌ مصر سخت‌ شد.57و همۀ زمینها به‌ جهت‌ خرید غله‌ نزد یوسف‌ به‌ مصر آمدند، زیرا قحط‌ بر تمامی‌ زمین‌ سخت‌ شد.

Chapter 42

1و اما یعقوب‌ چون‌ دید كه‌ غله‌ در مصر است‌، پس‌ یعقوب‌ به‌ پسران‌ خود گفت‌: «چرا به‌ یكدیگر می‌نگرید؟»2و گفت‌: «اینك‌ شنیده‌ام‌ كه‌ غله‌ در مصر است‌، بدانجا بروید و برای‌ ما از آنجا بخرید، تا زیست‌ كنیم‌ و نمیریم‌. »3پس‌ ده‌ برادر یوسف‌ برای‌ خریدن‌ غله‌ به‌ مصر فرود آمدند.4و اما بنیامین‌، برادر یوسف‌ را یعقوب‌ با برادرانش‌ نفرستاد، زیرا گفت‌ مبادا زیانی‌ بدو رسد.5پس‌ بنی‌اسرائیل‌ در میان‌ آنانی‌ كه‌ می‌آمدند، به‌ جهت‌ خرید آمدند، زیرا كه‌ قحط در زمین‌ كنعان‌ بود.6و یوسف‌ حاكم‌ ولایت‌ بود، و خود به‌ همۀ اهل‌ زمین‌ غله‌ می‌فروخت‌. و برادران‌ یوسف‌ آمده‌، رو به‌ زمین‌ نهاده‌، او را سجده‌ كردند.7چون‌ یوسف‌ برادران‌ خود را دید، ایشان‌ را بشناخت‌، و خود را بدیشان‌ بیگانه‌ نموده‌، آنها را به‌ درشتی‌ سخن‌ گفت‌ و از ایشان‌ پرسید: «از كجا آمده‌اید؟» گفتند: «از زمین‌ كنعان‌ تا خوراك‌ بخریم‌. »8و یوسف‌ برادران‌ خود را شناخت‌، لیكن‌ ایشان‌ او را نشناختند.9و یوسف‌ خوابها را كه‌ دربارۀ ایشان‌ دیده‌ بود، بیاد آورد. پس‌ بدیشان‌گفت‌: «شما جاسوسانید، و به‌ جهت‌ دیدن‌ عریانی‌ زمین‌ آمده‌اید.»10بدو گفتند: «نه‌، یا سیدی‌! بلكه‌ غلامانت‌ به‌ جهت‌ خریدن‌ خوراك‌ آمده‌اند.11ما همه‌ پسران‌ یك‌ شخص‌ هستیم‌. ما مردمان‌ صادقیم‌؛ غلامانت‌ جاسوس‌ نیستند.»12بدیشان‌ گفت‌: «نه‌، بلكه‌ به‌ جهت‌ دیدن‌ عریانی‌ زمین‌ آمده‌اید.»13گفتند: «غلامانت‌ دوازده‌ برادرند، پسران‌ یك‌ مرد در زمین‌ كنعان‌. و اینك‌ كوچكتر، امروز نزد پدر ماست‌، و یكی‌ نایاب‌ شده‌ است‌.»14یوسف‌ بدیشان‌ گفت‌: «همین‌ است‌ آنچه‌ به‌ شما گفتم‌ كه‌ جاسوسانید!15بدینطور آزموده‌ می‌شوید: به‌ حیات‌ فرعون‌ از اینجا بیرون‌ نخواهید رفت‌، جز اینكه‌ برادر كهتر شما در اینجا بیاید.16یك‌ نفر را از خودتان‌ بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن‌ شما آزموده‌ شود كه‌ صدق‌ با شماست‌ یا نه‌، والاّ به‌ حیات‌ فرعون‌ جاسوسانید!»17پس‌ ایشان‌ را با هم‌ سه‌ روز در زندان‌ انداخت‌.18و روز سوم‌ یوسف‌ بدیشان‌ گفت‌: «این‌ را بكنید و زنده‌ باشید، زیرا من‌ از خدا می‌ترسم‌:19هر گاه‌ شما صادق‌ هستید، یك‌ برادر از شما در زندان‌ شما اسیر باشد، و شما رفته‌، غله‌ برای‌ گرسنگی‌ خانه‌های‌ خود ببرید.20و برادر كوچك‌ خود را نزد من‌ آرید، تا سخنان‌ شما تصدیق‌ شود و نمیرید.» پس‌ چنین‌ كردند.21و به‌ یكدیگر گفتند: «هر آینه‌ به‌ برادر خود خطا كردیم‌، زیرا تنگی‌ جان‌ او را دیدیم‌ وقتی‌ كه‌ به‌ ما استغاثه‌ می‌كرد، و نشنیدیم‌. از این‌ رو این‌ تنگی‌ بر ما رسید.»22و رؤبین‌ در جواب‌ ایشان‌ گفت‌: «آیا به‌ شما نگفتم‌ كه‌ به‌ پسر خطا مورزید؟و نشنیدید! پس‌ اینك‌ خون‌ او بازخواست‌ می‌شود.»23و ایشان‌ ندانستند كه‌ یوسف‌ می‌فهمد، زیرا كه‌ ترجمانی‌ در میان‌ ایشان‌ بود.24پس‌ از ایشان‌ كناره‌ جسته‌، بگریست‌ و نزد ایشان‌ برگشته‌، با ایشان‌ گفتگو كرد، و شمعون‌ را از میان‌ ایشان‌ گرفته‌، او را روبروی‌ ایشان‌ دربند نهاد.25و یوسف‌ فرمود تا جوالهای‌ ایشان‌ را از غله‌ پر سازند، و نقد ایشان‌ را در عدل‌ هر كس‌ نهند، و زاد سفر بدیشان‌ دهند، و به‌ ایشان‌ چنین‌ كردند.26پس‌ غله‌ را بر حماران‌ خود بار كرده‌، از آنجا روانه‌ شدند.27و چون‌ یكی‌، عدل‌ خود را در منزل‌ باز كرد، تا خوراك‌ به‌ الاغ‌ خود دهد، نقد خود را دید كه‌ اینك‌ در دهن‌ عدل‌ او بود.28و به‌ برادران‌ خود گفت‌: «نقد من‌ رد شده‌ است‌، و اینك‌ در عدل‌ من‌ است‌.» آنگاه‌ دل‌ ایشان‌ طپیدن‌ گرفت‌، و به‌ یكدیگر لرزان‌ شده‌، گفتند: «این‌ چیست‌ كه‌ خدا به‌ ما كرده‌ است‌؟»29پس‌ نزد پدر خود، یعقوب‌، به‌ زمین‌ كنعان‌ آمدند، و از آنچه‌ بدیشان‌ واقع‌ شده‌ بود، خبر داده‌، گفتند:30«آن‌ مرد كه‌ حاكم‌ زمین‌ است‌، با ما به‌ سختی‌ سخن‌ گفت‌، و ما را جاسوسان‌ زمین‌ پنداشت‌.31و بدو گفتیم‌ ما صادقیم‌ و جاسوس‌ نی‌.32ما دوازده‌ برادر، پسران‌ پدر خود هستیم‌، یكی‌ نایاب‌ شده‌ است‌، و كوچكتر، امروز نزد پدر ما در زمین‌ كنعان‌ می‌باشد.33و آن‌ مرد كه‌ حاكم‌ زمین‌ است‌، به‌ ما گفت‌: از این‌ خواهم‌ فهمید كه‌ شما راستگو هستید كه‌ یكی‌ از برادران‌ خود را نزد من‌ گذارید، و برای‌ گرسنگی‌ خانه‌های‌ خود گرفته‌، بروید.34و برادر كوچك‌ خود را نزد من‌آرید، و خواهم‌ یافت‌ كه‌ شما جاسوس‌ نیستید بلكه‌ صادق‌. آنگاه‌ برادر شما را به‌ شما رد كنم‌، و در زمین‌ داد و ستد نمایید. »35و واقع‌ شد كه‌ چون‌ عدلهای‌ خود را خالی‌ می‌كردند، اینك‌ كیسۀ پول‌ هر كس‌ در عدلش‌ بود. و چون‌ ایشان‌ و پدرشان‌، كیسه‌های‌ پول‌ را دیدند، بترسیدند.36و پدر ایشان‌، یعقوب‌، بدیشان‌ گفت‌: «مرا بی‌اولاد ساختید، یوسف‌ نیست‌ و شمعون‌ نیست‌ و بنیامین‌ را می‌خواهید ببرید. این‌ همه‌ بر من‌ است‌؟»37رؤبین‌ به‌ پدر خود عرض‌ كرده‌، گفت‌: «هر دو پسر مرا بكش‌، اگر او را نزد تو باز نیاورم‌. او را به‌ دست‌ من‌ بسپار، و من‌ او را نزد تو باز خواهم‌ آورد. »38گفت‌: «پسرم‌ با شما نخواهد آمد زیرا كه‌ برادرش‌ مرده‌ است‌، و او تنها باقی‌ است‌. و هر گاه‌ در راهی‌ كه‌ می‌روید زیانی‌ بدو رسد، همانا مویهای‌ سفید مرا با حزن‌ به‌ گور فرود خواهید برد. »

Chapter 43

1و قحط‌ در زمین‌ سخت‌ بود.2و واقع‌شد چون‌ غله‌ای‌ را كه‌ از مصر آورده‌ بودند، تماماً خوردند، پدرشان‌ بدیشان‌ گفت‌: «برگردید و اندك‌ خوراكی‌ برای‌ ما بخرید.»3یهودا بدو متكلم‌ شده‌، گفت‌: «آن‌ مرد به‌ ما تأكید كرده‌، گفته‌ است‌ هرگاه‌ برادر شما با شما نباشد، روی‌ مرا نخواهید دید.4اگر تو برادر ما را با ما فرستی‌، می‌رویم‌ و خوراك‌ برایت‌ می‌خریم‌.5اما اگر تو او را نفرستی‌، نمی‌رویم‌، زیرا كه‌ آن‌ مرد ما را گفت‌، هر گاه‌ برادر شما با شما نباشد، روی‌ مرا نخواهید دید. »6اسرائیل‌ گفت‌: «چرا به‌ من‌ بدی‌ كرده‌، به‌ آن‌مرد خبر دادید كه‌ برادر دیگر دارید؟»7گفتند: «آن‌ مرد احوال‌ ما و خویشاوندان‌ ما را به‌ دقت‌ پرسیده‌، گفت‌: "آیا پدر شما هنوز زنده‌ است‌، و برادر دیگر دارید؟" و او را بدین‌ مضمون‌ اطلاع‌ دادیم‌، و چه‌ می‌دانستیم‌ كه‌ خواهد گفت‌: "برادر خود را نزد من‌ آرید." »8پس‌ یهودا به‌ پدر خود، اسرائیل‌ گفت‌: «جوان‌ را با من‌ بفرست‌ تا برخاسته‌، برویم‌ و زیست‌ كنیم‌ و نمیریم‌، ما و تو و اطفال‌ ما نیز.9من‌ ضامن‌ او می‌باشم‌، او را از دست‌ من‌ بازخواست‌ كن‌. هر گاه‌ او را نزد تو باز نیاوردم‌ و به‌ حضورت‌ حاضر نساختم‌، تا به‌ ابد در نظر تو مقصر باشم‌.10زیرا اگر تأخیر نمی‌نمودیم‌، هر آینه‌ تا حال‌، مرتبۀ دوم‌ را برگشته‌ بودیم‌. »11پس‌ پدر ایشان‌، اسرائیل‌، بدیشان‌ گفت‌: «اگر چنین‌ است‌، پس‌ این‌ را بكنید. از ثمرات‌ نیكوی‌ این‌ زمین‌ در ظروف‌ خود بردارید، و ارمغانی‌ برای‌ آن‌ مرد ببرید، قدری‌ بلسان‌ و قدری‌ عسل‌ و كتیرا و لادن‌ و پسته‌ و بادام‌.12و نقد مضاعف‌ بدست‌ خود گیرید، و آن‌ نقدی‌ كه‌ در دهنۀ عدلهای‌ شما رد شده‌ بود، به‌ دست‌ خود باز برید، شاید سهوی‌ شده‌ باشد.13و برادر خود را برداشته‌، روانه‌ شوید، و نزد آن‌ مرد برگردید.14و خدای‌ قادر مطلق‌ شما را در نظر آن‌ مرد مكرم‌ دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین‌ را همراه‌ شما بفرستد، و من‌ اگر بی‌اولاد شدم‌، بی‌اولاد شدم‌. »15پس‌ آن‌ مردان‌، ارمغان‌ را برداشته‌، و نقد مضاعف‌ را بدست‌ گرفته‌، با بنیامین‌ روانه‌ شدند. و به‌ مصر فرود آمده‌، به‌ حضور یوسف‌ ایستادند.16اما یوسف‌، چون‌ بنیامین‌ را با ایشان‌ دید، به‌ ناظر خانۀ خود فرمود: «این‌ اشخاص‌ را به‌ خانه‌ ببر، و ذبح‌ كرده‌، تدارك‌ ببین‌، زیرا كه‌ ایشان‌ وقت‌ظهر با من‌ غذا می‌خورند. »17و آن‌ مرد چنانكه‌ یوسف‌ فرموده‌ بود، كرد. و آن‌ مرد ایشان‌ را به‌ خانۀ یوسف‌ آورد.18و آن‌ مردان‌ ترسیدند، چونكه‌ به‌ خانۀ یوسف‌ آورده‌ شدند و گفتند: «بسبب‌ آن‌ نقدی‌ كه‌ دفعه‌ اول‌ در عدلهای‌ ما رد شده‌ بود، ما را آورده‌اند تا بر ما هجوم‌ آورد، و بر ما حمله‌ كند، و ما را مملوك‌ سازد و حماران‌ ما را. »19و به‌ ناظر خانۀ یوسف‌ نزدیك‌ شده‌، در درگاه‌ خانه‌ بدو متكلم‌ شده‌،20گفتند: «یا سیدی‌! حقیقتاً مرتبۀ اول‌ برای‌ خرید خوراك‌ آمدیم‌.21و واقع‌ شد چون‌ به‌ منزل‌ رسیده‌، عدلهای‌ خود را باز كردیم‌، كه‌ اینك‌ نقد هر كس‌ در دهنۀ عدلش‌ بود. نقرۀ ما به‌ وزن‌ تمام‌ و آن‌ را به‌ دست‌ خود باز آورده‌ایم‌.22و نقد دیگر برای‌ خرید خوراك‌ به‌ دست‌ خود آورده‌ایم‌. نمی‌دانیم‌ كدام‌ كس‌ نقد ما را در عدلهای‌ ما گذاشته‌ بود. »23گفت‌: «سلامت‌ باشید مترسید، خدای‌ شما و خدای‌ پدر شما، خزانه‌ای‌ در عدلهای‌ شما، به‌ شما داده‌ است‌؛ نقد شما به‌ من‌ رسید.» پس‌ شمعون‌ را نزد ایشان‌ بیرون‌ آورد.24و آن‌ مرد، ایشان‌ را به‌ خانۀ یوسف‌ درآورده‌، آب‌ بدیشان‌ داد، تا پایهای‌ خود را شستند، و علوفه‌ به‌ حماران‌ ایشان‌ داد.25و ارمغان‌ را حاضر ساختند، تا وقت‌ آمدن‌ یوسف‌ به‌ ظهر، زیرا شنیده‌ بودند كه‌ در آنجا باید غذا بخورند.26و چون‌ یوسف‌ به‌ خانه‌ آمد، ارمغانی‌ را كه‌ به‌ دست‌ ایشان‌ بود، نزد وی‌ به‌ خانه‌ آوردند، و به‌ حضور وی‌ رو به‌ زمین‌ نهادند.27پس‌ از سلامتی‌ ایشان‌ پرسید و گفت‌: «آیا پدر پیر شما كه‌ ذكرش‌ را كردید، به‌ سلامت‌ است‌؟ و تا بحال‌ حیات‌ دارد؟»28گفتند: «غلامت‌، پدر ما، به‌ سلامت‌ است‌، و تا بحال‌ زنده‌.» پس‌ تعظیم‌ و سجده‌ كردند.29و چون‌ چشمان‌ خود را باز كرده‌، برادر خود بنیامین‌، پسر مادر خویش‌ را دید، گفت‌: «آیا این‌ است‌ برادر كوچك‌ شما كه‌ نزد من‌، ذكر او را كردید؟» و گفت‌: «ای‌ پسرم‌، خدا بر تو رحم‌ كناد. »30و یوسف‌ چونكه‌ مهرش‌ بر برادرش‌ بجنبید، بشتافت‌، و جای‌ گریستن‌ خواست‌. پس‌ به‌ خلوت‌ رفته‌، آنجا بگریست‌.31و روی‌ خود را شسته‌، بیرون‌ آمد. و خودداری‌ نموده‌، گفت‌: «طعام‌ بگذارید. »32و برای‌ وی‌ جدا گذاردند، و برای‌ ایشان‌ جدا، و برای‌ مصریانی‌ كه‌ با وی‌ خوردند جدا، زیرا كه‌ مصریان‌ با عبرانیان‌ نمی‌توانند غذا بخورند زیرا كه‌ این‌، نزد مصریان‌ مكروه‌ است‌.33و به‌ حضور وی‌ بنشستند، نخست‌زاده‌ موافق‌ نخست‌زادگی‌اش‌، و خردسال‌ بحسب‌ خردسالی‌اش‌، و ایشان‌ به‌ یكدیگر تعجب‌ نمودند.34و حِصِّه‌ها از پیش‌ خود برای‌ ایشان‌ گرفت‌، اما حصّۀ بنیامین‌ پنج‌ چندان‌ حصّۀ دیگران‌ بود، و با وی‌ نوشیدند و كیف‌ كردند.

Chapter 44

1پس‌ به‌ ناظر خانۀ خود امر كرده‌،گفت‌: «عدلهای‌ این‌ مردمان‌ را به‌ قدری‌ كه‌ می‌توانند برد، از غله‌ پر كن‌، و نقد هر كسی‌ را به‌ دهنۀ عدلش‌ بگذار.2و جام‌ مرا، یعنی‌ جام‌ نقره‌ را در دهنۀ عدل‌ آن‌ كوچكتر، با قیمت‌ غله‌اش‌ بگذار.» پس‌ موافق‌ آن‌ سخنی‌ كه‌ یوسف‌ گفته‌ بود، كرد.3و چون‌ صبح‌ روشن‌ شد، آن‌ مردان‌ را با حماران‌ ایشان‌ روانه‌ كردند.4و ایشان‌ از شهر بیرون‌ شده‌، هنوز مسافتی‌ چند طی‌ نكرده‌ بودند،كه‌ یوسف‌ به‌ ناظر خانۀ خود گفت‌: «بر پا شده‌، در عقب‌ این‌ اشخاص‌ بشتاب‌، و چون‌ بدیشان‌ فرا رسیدی‌، ایشان‌ را بگو: چرا بدی‌ به‌ عوض‌ نیكویی‌ كردید؟5آیا این‌ نیست‌ آنكه‌ آقایم‌ در آن‌ می‌نوشد، و از آن‌ تَفأُّل‌ می‌زند؟ در آنچه‌ كردید، بد كردید. »6پس‌ چون‌ بدیشان‌ در رسید، این‌ سخنان‌ را بدیشان‌ گفت‌.7به‌ وی‌ گفتند: «چرا آقایم‌ چنین‌ می‌گوید؟ حاشا از غلامانت‌ كه‌ مرتكب‌ چنین‌ كار شوند!8همانا نقدی‌ را كه‌ در دهنۀ عدلهای‌ خود یافته‌ بودیم‌، از زمین‌ كنعان‌ نزد تو باز آوردیم‌، پس‌ چگونه‌ باشد كه‌ از خانۀ آقایت‌ طلا یا نقره‌ بدزدیم‌.9نزد هر كدام‌ از غلامانت‌ یافت‌ شود، بمیرد، و ما نیز غلام‌ آقای‌ خود باشیم‌. »10گفت‌: «هم‌ الا´ن‌ موافق‌ سخن‌ شما بشود، آنكه‌ نزد او یافت‌ شود، غلام‌ من‌ باشد، و شما آزاد باشید.»11پس‌ تعجیل‌ نموده‌، هر كس‌ عدل‌ خود را به‌ زمین‌ فرود آورد، و هر یكی‌ عدل‌ خود را باز كرد.12و او تجسس‌ كرد، و از مهتر شروع‌ نموده‌، به‌ كهتر ختم‌ كرد. و جام‌ در عدل‌ بنیامین‌ یافته‌ شد.13آنگاه‌ رخت‌ خود را چاك‌ زدند، و هر كس‌ الاغ‌ خود را بار كرده‌، به‌ شهر برگشتند.14و یهودا با برادرانش‌ به‌ خانۀ یوسف‌ آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به‌ حضور وی‌ بر زمین‌ افتادند.15یوسف‌ بدیشان‌ گفت‌: «این‌ چه‌ كاری‌ است‌ كه‌ كردید؟ آیا ندانستید كه‌ چون‌ من‌ مردی‌، البته‌ تفأل‌ می‌زنم‌؟»16یهودا گفت‌: «به‌ آقایم‌ چه‌ گوییم‌، و چه‌ عرض‌ كنیم‌، و چگونه‌ بی‌گناهی‌ خویش‌ را ثابت‌ نماییم‌؟ خدا گناه‌ غلامانت‌ را دریافت‌ نموده‌ است‌؛ اینك‌ ما نیز و آنكه‌ جام‌ بدستش‌ یافت‌ شد، غلامان‌ آقای‌ خود خواهیم‌ بود.»17گفت‌: «حاشا از من‌ كه‌ چنین‌ كنم‌! بلكه‌آنكه‌ جام‌ بدستش‌ یافت‌ شد، غلام‌ من‌ باشد، و شما به‌ سلامتی‌ نزد پدر خویش‌ بروید.»18آنگاه‌ یهودا نزدیك‌ وی‌ آمده‌، گفت‌: «ای‌ آقایم‌ بشنو، غلامت‌ به‌ گوش‌ آقای‌ خود سخنی‌ بگوید و غضبت‌ بر غلام‌ خود افروخته‌ نشود، زیرا كه‌ تو چون‌ فرعون‌ هستی‌.19آقایم‌ از غلامانت‌ پرسیده‌، گفت‌: "آیا شما را پدر یا برادری‌ است‌؟"20و به‌ آقای‌ خود عرض‌ كردیم‌: "كه‌ ما را پدر پیری‌ است‌، و پسر كوچك‌ پیری‌ او كه‌ برادرش‌ مرده‌ است‌، و او تنها از مادر خود مانده‌ است‌، و پدر او را دوست‌ می‌دارد."21و به‌ غلامان‌ خود گفتی‌: "وی‌ را نزد من‌ آرید تا چشمان‌ خود را بر وی‌ نهم‌."22و به‌ آقای‌ خود گفتیم‌: "آن‌ جوان‌ نمی‌تواند از پدر خود جدا شود، چه‌ اگر از پدر خویش‌ جدا شود او خواهد مرد."23و به‌ غلامان‌ خود گفتی‌: "اگر برادر كهتر شما با شما نیاید، روی‌ مرا دیگر نخواهید دید."24پس‌ واقع‌ شد كه‌ چون‌ نزد غلامت‌، پدر خود، رسیدیم‌، سخنان‌ آقای‌ خود را بدو باز گفتیم‌.25و پدر ما گفت‌: "برگشته‌ اندك‌ خوراكی‌ برای‌ ما بخرید."26گفتیم‌: "نمی‌توانیم‌ رفت‌، لیكن‌ اگر برادر كهتر با ما آید، خواهیم‌ رفت‌، زیرا كه‌ روی‌ آن‌ مرد را نمی‌توانیم‌ دید اگر برادر كوچك‌ با ما نباشد."27و غلامت‌، پدر من‌، به‌ ما گفت‌: "شما آگاهید كه‌ زوجه‌ام‌ برای‌ من‌ دو پسر زایید.28و یكی‌ از نزد من‌ بیرون‌ رفت‌، و من‌ گفتم‌ هر آینه‌ دریده‌ شده‌ است‌، و بعد از آن‌ او را ندیدم.29اگر این‌ را نیز از نزد من‌ ببرید، و زیانی‌ بدو رسد، همانا موی‌ سفید مرا به‌ حزن‌ به‌ گور فرود خواهید برد."30و الا´ن‌ اگر نزد غلامت‌، پدر خود بروم‌، و این‌ جوان‌ با ما نباشد، و حال‌ آنكه‌ جان‌ او به‌ جان‌ وی‌ بسته‌ است‌،31واقع‌ خواهد شد كه‌ چون‌ ببیند پسر نیست‌، اوخواهد مرد و غلامانت‌ موی‌ سفید غلامت‌، پدر خود را به‌ حزن‌ به‌ گور فرود خواهند برد.32زیرا كه‌ غلامت‌ نزد پدر خود ضامن‌ پسر شده‌، گفتم‌: "هرگاه‌ او را نزد تو باز نیاورم‌، تا ابدالا´باد نزد پدر خود مقصر خواهم‌ شد."33پس‌ الا´ن‌ تمنا اینكه‌ غلامت‌ به‌ عوض‌ پسر در بندگی‌ آقای‌ خود بماند، و پسر، همراه‌ برادران‌ خود برود.34زیرا چگونه‌ نزد پدر خود بروم‌ و پسر با من‌ نباشد، مبادا بلایی‌ را كه‌ به‌ پدرم‌ واقع‌ شود ببینم‌. »

Chapter 45

1و یوسف‌ پیش‌ جمعی‌ كه‌ به‌حضورش‌ ایستاده‌ بودند، نتوانست‌ خودداری‌ كند، پس‌ ندا كرد كه‌ «همه‌ را از نزد من‌ بیرون‌ كنید!» و كسی‌ نزد او نماند وقتی‌ كه‌ یوسف‌ خویشتن‌ را به‌ برادران‌ خود شناسانید.2و به‌ آواز بلند گریست‌، و مصریان‌ و اهل‌ خانۀ فرعون‌ شنیدند.3و یوسف‌، برادران‌ خود را گفت‌: «من‌ یوسف‌ هستم‌! آیا پدرم‌ هنوز زنده‌ است‌؟» و برادرانش‌ جواب‌ وی‌ را نتوانستند داد، زیرا كه‌ به‌ حضور وی‌ مضطرب‌ شدند.4و یوسف‌ به‌ برادران‌ خود گفت‌: «نزدیك‌ من‌ بیایید.» پس‌ نزدیك‌ آمدند، و گفت‌: «منم‌ یوسف‌، برادر شما، كه‌ به‌ مصر فروختید!5و حال‌ رنجیده‌ مشوید، و متغیر نگردید كه‌ مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش‌ روی‌ شما فرستاد تا (نفوس‌ را) زنده‌ نگاه‌ دارد.6زیرا حال‌ دو سال‌ شده‌است‌ كه‌ قحط در زمین‌ هست‌، و پنج‌ سال‌ دیگر نیز نه‌ شیار خواهد بود نه‌ درو.7و خدا مرا پیش‌ روی‌ شمافرستاد تا برای‌ شما بقیتی‌ در زمین‌ نگاه‌ دارد، و شما را به‌ نجاتی‌ عظیم‌ احیا كند.8و الا´ن‌ شما مرا اینجا نفرستادید، بلكه‌ خدا، و او مرا پدر بر فرعون‌ و آقا بر تمامی‌ اهل‌ خانۀ او و حاكم‌ بر همۀ زمین‌ مصر ساخت‌.9بشتابید و نزد پدرم‌ رفته‌، بدو گویید: پسر تو، یوسف‌ چنین‌ می‌گوید: كه‌ خدا مرا حاكم‌ تمامی‌ مصر ساخته‌ است‌، نزد من‌ بیا و تأخیر منما.10و در زمین‌ جوشن‌ ساكن‌ شو، تا نزدیك‌ من‌ باشی‌، تو و پسرانت‌ و پسران‌ پسرانت‌، و گله‌ات‌ و رمه‌ات‌ با هر چه‌ داری.11تا تو را در آنجا بپرورانم‌، زیرا كه‌ پنج‌ سال‌ قحط‌ باقی‌است‌، مبادا تو و اهل‌ خانه‌ات‌ و متعلقانت‌ بینوا گردید.12و اینك‌ چشمان‌ شما و چشمان‌ برادرم‌ بنیامین‌، می‌بیند، زبان‌ من‌ است‌ كه‌ با شما سخن‌ می‌گوید.13پس‌ پدر مرا از همۀ حشمت‌ من‌ در مصر و از آنچه‌ دیده‌اید، خبر دهید، و تعجیل‌ نموده‌، پدر مرا بدینجا آورید. »14پس‌ به‌ گردن‌ برادر خود، بنیامین‌، آویخته‌، بگریست‌ و بنیامین‌ بر گردن‌ وی‌ گریست‌.15و همۀ برادران‌ خود را بوسیده‌، برایشان‌ بگریست‌، و بعد از آن‌، برادرانش‌ با وی‌ گفتگو كردند.16و این‌ خبر را در خانه‌ فرعون‌ شنیدند، و گفتند برادران‌ یوسف‌ آمده‌اند، و بنظر فرعون‌ و بنظر بندگانش‌ خوش‌ آمد.17و فرعون‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «برادران‌ خود را بگو: چنین‌ بكنید: چهارپایان‌ خود را بار كنید، و روانه‌ شده‌، به‌ زمین‌ كنعان‌ بروید.18و پدر و اهل‌ خانه‌های‌ خود را برداشته‌، نزد من‌ آیید، و نیكوتر زمین‌ مصر را به‌ شما می‌دهم‌ تا از فربهی‌ زمین‌ بخورید.19و تو مأمور هستی‌ این‌ را بكنید: ارابه‌ها از زمین‌ مصر برای‌ اطفال‌ و زنان‌ خودبگیرید، و پدر خود را برداشته‌، بیایید.20و چشمان‌ شما در پی‌ اسباب‌ خود نباشد، زیرا كه‌ نیكویی‌ تمامی‌ زمین‌ مصر از آن‌ شماست‌.»21پس‌ بنی‌اسرائیل‌ چنان‌ كردند، و یوسف‌ به‌ حسب‌ فرمایش‌ فرعون‌، ارابه‌ها بدیشان‌ داد، و زاد سفر بدیشان‌ عطا فرمود.22و به‌ هر یك‌ از ایشان‌، یك‌ دست‌ رخت‌ بخشید، اما به‌ بنیامین‌ سیصد مثقال‌ نقره‌، و پنج‌ دست‌ جامه‌ داد.23و برای‌ پدر خود بدین‌ تفصیل‌ فرستاد: ده‌ الاغ‌ بار شده‌ به‌ نفایس‌ مصر، و ده‌ ماده‌ الاغ‌ بار شده‌ به‌ غله‌ و نان‌ و خورش‌ برای‌ سفر پدر خود.24پس‌ برادران‌ خود را مرخص‌ فرموده‌، روانه‌ شدند و بدیشان‌ گفت‌: «زنهار در راه‌ منازعه‌ مكنید! »25و از مصر برآمده‌، نزد پدر خود، یعقوب‌، به‌ زمین‌ كنعان‌ آمدند.26و او را خبر داده‌، گفتند: «یوسف‌ الا´ن‌ زنده‌ است‌، و او حاكم‌ تمامی‌ زمین‌ مصر است‌.» آنگاه‌ دل‌ وی‌ ضعف‌ كرد، زیرا كه‌ ایشان‌ را باور نكرد.27و همۀ سخنانی‌ كه‌ یوسف‌ بدیشان‌ گفته‌ بود، به‌ وی‌ گفتند، و چون‌ ارابه‌هایی‌ را كه‌ یوسف‌ برای‌ آوردن‌ او فرستاده‌ بود، دید، روح‌ پدر ایشان‌، یعقوب‌، زنده‌ گردید.28و اسرائیل‌ گفت‌: «كافی‌ است‌! پسر من‌، یوسف‌، هنوز زنده‌ است‌؛ می‌روم‌ و قبل‌ از مردنم‌ او را خواهم‌ دید. »

Chapter 46

1و اسرائیل‌ با هر چه‌ داشت‌، كوچ‌كرده‌، به‌ بئرشبع‌ آمد، و قربانی‌ها برای‌ خدای‌ پدر خود، اسحاق‌، گذرانید.2و خدا در رؤیاهای‌ شب‌، به‌ اسرائیل‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:«ای‌ یعقوب‌! ای‌ یعقوب‌!» گفت‌: «لبیك‌.»3گفت‌: «من‌ هستم‌ الله‌، خدای‌ پدرت‌، از فرود آمدن‌ به‌ مصر مترس‌، زیرا در آنجا امتی‌ عظیم‌ از تو به‌ وجود خواهم‌ آورد.4من‌ با تو به‌ مصر خواهم‌ آمد و من‌ نیز تو را از آنجا البته‌ باز خواهم‌ آورد، و یوسف‌ دست‌ خود را بر چشمان‌ تو خواهد گذاشت‌.»5و یعقوب‌ از بِئرشَبَع‌ روانه‌ شد، و بنی‌اسرائیل‌ پدر خود، یعقوب‌، و اطفال‌ و زنان‌ خویش‌ را بر ارابه‌هایی‌ كه‌ فرعون‌ به‌ جهت‌ آوردن‌ او فرستاده‌ بود، برداشتند.6و مواشی‌ و اموالی‌ را كه‌ در زمین‌ كنعان‌ اندوخته‌ بودند، گرفتند. و یعقوب‌ با تمامی‌ ذریت‌ خود به‌ مصر آمدند.7و پسران‌ و پسران‌ پسران‌ خود را با خود، و دختران‌ و دختران‌ پسران‌ خود را، و تمامی‌ ذریت‌ خویش‌ را به‌ همراهی‌ خود به‌ مصر آورد.8و این‌ است‌ نامهای‌ پسران‌ اسرائیل‌ كه‌ به‌ مصر آمدند: یعقوب‌ و پسرانش‌ رؤبین‌ نخست‌زادۀ یعقوب‌.9و پسران‌ رؤبین‌: حَنوك‌ و فَلو و حَصرون‌ و كَرْمی‌.10و پسران‌ شمعون‌: یموئیل‌ و یامین‌ و اوهَد و یاكین‌ و صوحَر و شاؤل‌ كه‌ پسرزن‌ كنعانی‌ بود.11و پسران‌ لاوی‌: جِرشون‌ و قُهات‌ و مِراری‌.12و پسران‌ یهودا: عیر و اونان‌ و شیلَه‌ و فارِص‌ و زارَح‌. اما عیر و اونان‌ در زمین‌ كنعان‌ مردند. و پسران‌ فارص‌: حصرون‌ و حامول‌ بودند.13و پسران‌ یساكار: تولاع‌ و فُوَه‌ و یوب‌ و شِمرون‌.14و پسران‌ زبولون‌: سارِد و ایلون‌ و یاحِلئیل‌.15اینانند پسران‌ لیه‌، كه‌ آنها را با دختر خود دینه‌، در فدّان‌ ارام‌ برای‌ یعقوب‌ زایید. همۀ نفوس‌ پسران‌ و دخترانش‌ سی‌ و سه‌ نفر بودند.16و پسران‌ جاد: صَفیون‌ و حَجی‌ و شونی‌ و اِصبون‌ وعیری‌ و اَرودی‌ و اَرئیلی‌.17و پسران‌ اَشیر: یمنَه‌ و یشوَه‌ و یشوی‌ و بَریعَه‌، و خواهر ایشان‌ ساره‌، و پسران‌ بریعَه‌ حابِر و مَلكیئیل‌.18اینانند پسران‌ زِلفه‌ كه‌ لابان‌ به‌ دختر خود لیه‌ داد، و این‌ شانزده‌ را برای‌ یعقوب‌ زایید.19و پسران‌ راحیل‌ زن‌ یعقوب‌: یوسف‌ و بنیامین‌.20و برای‌ یوسف‌ در زمین‌ مصر، مَنَسی‌ و اِفرایم‌ زاییده‌ شدند، كه‌ اَسِنات‌ دختر فوطی‌ فارع‌، كاهن‌ اون‌ برایش‌ بزاد.21و پسران‌ بنیامین‌: بالع‌ و باكِر و اَشبیل‌ و جیرا و نَعمان‌ و ایحی‌ و رُش‌ و مُفیم‌ و حُفیم‌ و آرْد.22اینانند پسران‌ راحیل‌ كه‌ برای‌ یعقوب‌ زاییده‌ شدند، همه‌ چهارده‌ نفر.23و پسر دان‌: حوشیم‌.24و پسران‌ نفتالی‌: یحصِئیل‌ و جونی‌ و یصر و شِلیم‌.25اینانند پسران‌ بِلهه‌، كه‌ لابان‌ به‌ دختر خود راحیل‌ داد، و ایشان‌ را برای‌ یعقوب‌ زایید. همه‌ هفت‌ نفر بودند.26همۀ نفوسی‌ كه‌ با یعقوب‌ به‌ مصر آمدند، كه‌ از صُلب‌ وی‌ پدید شدند، سوای‌ زنان‌ پسران‌ یعقوب‌، جمیعاً شصت‌ و شش‌ نفر بودند.27و پسران‌ یوسف‌ كه‌ برایش‌ در مصر زاییده‌ شدند، دو نفر بودند. پس‌ جمیع‌ نفوس‌ خاندان‌ یعقوب‌ كه‌ به‌ مصر آمدند هفتاد بودند.28و یهودا را پیش‌ روی‌ خود نزد یوسف‌ فرستاد تا او را به‌ جوشن‌ راهنمایی‌ كند، و به‌ زمین‌ جوشن‌ آمدند.29و یوسف‌ ارابۀ خود را حاضر ساخت‌، تا به‌ استقبال‌ پدر خود اسرائیل‌ به‌ جوشن‌ برود. و چون‌ او را بدید به‌ گردنش‌ بیاویخت‌، و مدتی‌ بر گردنش‌ گریست‌.30و اسرائیل‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «اكنون‌ بمیرم‌، چونكه‌ روی‌ تو را دیدم‌ كه‌ تا بحال‌ زنده‌ هستی‌.»31و یوسف‌ برادران‌ خود واهل‌ خانۀ پدر خویش‌ را گفت‌: «می‌روم‌ تا فرعون‌ را خبر دهم‌ و به‌ وی‌ گویم‌: "برادرانم‌ و خانوادۀ پدرم‌ كه‌ در زمین‌ كنعان‌ بودند، نزد من‌ آمده‌اند.32و مردان‌ شبانان‌ هستند، زیرا اهل‌ مواشی‌اند، و گله‌ها و رمه‌ها و كل‌ مایملك‌ خود را آورده‌اند."33و چون‌ فرعون‌ شما را بطلبد و گوید: "كسب‌ شما چیست‌؟"34گویید: "غلامانت‌ از طفولیت‌ تا بحال‌ اهل‌ مواشی‌ هستیم‌، هم‌ ما و هم‌ اجداد ما، تا در زمین‌ جوشن‌ ساكن‌ شوید، زیرا كه‌ هر شبان‌ گوسفند مكروه‌ مصریان‌ است‌. »

Chapter 47

1پس‌ یوسف‌ آمد و به‌ فرعون‌ خبر داده‌، گفت‌: «پدرم‌ و برادرانم‌ با گله‌ و رمۀ خویش‌ و هر چه‌ دارند، از زمین‌ كنعان‌ آمده‌اند و در زمین‌ جوشن‌ هستند.»2و از جمله‌ برادران‌ خود پنج‌ نفر برداشته‌، ایشان‌ را به‌ حضور فرعون‌ بر پا داشت‌.3و فرعون‌، برادران‌ او را گفت‌: «شغل‌ شما چیست‌؟» به‌ فرعون‌ گفتند: «غلامانت‌ شبان‌ گوسفند هستیم‌، هم‌ ما و هم‌ اجداد ما.»4و به‌ فرعون‌ گفتند: «آمده‌ایم‌ تا در این‌ زمین‌ ساكن‌ شویم‌، زیرا كه‌ برای‌ گلۀ غلامانت‌ مرتعی‌ نیست‌، چونكه‌ قحط‌ در زمین‌ كنعان‌ سخت‌ است‌. و الا´ن‌ تمنا داریم‌ كه‌ بندگانت‌ در زمین‌ جوشن‌ سكونت‌ كنند.»5و فرعون‌ به‌ یوسف‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «پدرت‌ و برادرانت‌ نزد تو آمده‌اند،6زمین‌ مصر پیش‌ روی‌ توست‌. در نیكوترین‌ زمین‌، پدر و برادران‌ خود را مسكن‌ بده‌. در زمین‌ جوشن‌ ساكن‌ بشوند. و اگر می‌دانی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ كسانِ قابل‌ می‌باشند، ایشان‌ را سركاران‌ مواشی‌ من‌ گردان‌. »7و یوسف‌، پدر خود، یعقوب‌ را آورده‌، او را به‌ حضور فرعون‌ برپا داشت‌. و یعقوب‌، فرعون‌ رابركت‌ داد.8و فرعون‌ به‌ یعقوب‌ گفت‌: «ایام‌ سالهای‌ عمر تو چند است‌؟»9یعقوب‌ به‌ فرعون‌ گفت‌: «ایام‌ سالهای‌ غربت‌ من‌ صد و سی‌ سال‌ است‌. ایام‌ سالهای‌ عمر من‌ اندك‌ و بد بوده‌ است‌، و به‌ ایام‌ سالهای‌ عمر پدرانم‌ در روزهای‌ غربت‌ ایشان‌ نرسیده‌.»10و یعقوب‌، فرعون‌ را بركت‌ داد و از حضور فرعون‌ بیرون‌ آمد.11و یوسف‌، پدر و برادران‌ خود را سكونت‌ داد، و مِلكی‌ در زمین‌ مصر در نیكوترین‌ زمین‌، یعنی‌ در ارض‌ رَعَمْسیس‌، چنانكه‌ فرعون‌ فرموده‌ بود، بدیشان‌ ارزانی‌ داشت‌.12و یوسف‌ پدر و برادران‌ خود، و همۀ اهل‌ خانۀ پدر خویش‌ را به‌ حسب‌ تعداد عیال‌ ایشان‌ به‌ نان‌ پرورانید.13و در تمامی‌ زمین‌ نان‌ نبود، زیرا قحط زیاده‌ سخت‌ بود، و ارض‌ مصر و ارض‌ كنعان‌ بسبب‌ قحط‌ بینوا گردید.14و یوسف‌، تمام‌ نقره‌ای‌ را كه‌ در زمین‌ مصر و زمین‌ كنعان‌ یافته‌ شد، به‌ عوض‌ غله‌ای‌ كه‌ ایشان‌ خریدند، بگرفت‌، و یوسف‌ نقره‌ را به‌ خانۀ فرعون‌ درآورد.15و چون‌ نقره‌ از ارض‌ مصر و ارض‌ كنعان‌ تمام‌ شد، همۀ مصریان‌ نزد یوسف‌ آمده‌، گفتند: «ما را نان‌ بده‌، چرا در حضورت‌ بمیریم‌؟ زیرا كه‌ نقره‌ تمام‌ شد.»16یوسف‌ گفت‌: «مواشی‌ خود را بیاورید، و به‌ عوض‌ مواشی‌ شما، غله‌ به‌ شما می‌دهم‌، اگر نقره‌ تمام‌ شده‌ است‌.»17پس‌ مواشی‌ خود را نزد یوسف‌ آوردند، و یوسف‌ به‌ عوض‌ اسبان‌ و گله‌های‌ گوسفندان‌ و رمه‌های‌ گاوان‌ و الاغان‌، نان‌ بدیشان‌ داد. و در آن‌ سال‌ به‌ عوض‌ همۀ مواشی‌ ایشان‌، ایشان‌ را به‌ نان‌ پرورانید.18و چون‌ آن‌ سال‌ سپری‌ شد در سال‌ دوم‌ به‌ حضور وی‌ آمده‌،گفتندش‌: «از آقای‌ خود مخفی‌ نمی‌داریم‌ كه‌ نقرۀ ما تمام‌ شده‌ است‌، و مواشی‌ و بهایم‌ از آن‌ آقای‌ ما گردیده‌، و جز بدنها و زمین‌ ما به‌ حضور آقای‌ ما چیزی‌ باقی‌ نیست‌.19چرا ما و زمین‌ ما نیز در نظر تو هلاك‌ شویم‌؟ پس‌ ما را و زمین‌ ما را به‌ نان‌ بخر، و ما و زمین‌ ما مملوك‌ فرعون‌ بشویم‌، و بذر بده‌ تا زیست‌ كنیم‌ و نمیریم‌ و زمین‌ بایر نماند. »20پس‌ یوسف‌ تمامی‌ زمین‌ مصر را برای‌ فرعون‌ بخرید، زیرا كه‌ مصریان‌ هر كس‌ مزرعۀ خود را فروختند، چونكه‌ قحط‌ بر ایشان‌ سخت‌ بود و زمین‌ از آن‌ فرعون‌ شد.21و خلق‌ را از این‌ حد تا به‌ آن‌ حد مصر به‌ شهرها منتقل‌ ساخت‌.22فقط زمین‌ كَهَنه‌ را نخرید، زیرا كهنه‌ را حصّه‌ای‌ از جانب‌ فرعون‌ معین‌ شده‌ بود، و از حصّه‌ای‌ كه‌ فرعون‌ بدیشان‌ داده‌ بود، می‌خوردند. از این‌ سبب‌ زمین‌ خود را نفروختند.23و یوسف‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «اینك‌، امروز شما را و زمین‌ شما را برای‌ فرعون‌ خریدم‌، همانا برای‌ شما بذر است‌ تا زمین‌ را بكارید.24و چون‌ حاصل‌ برسد، یك‌ خمس‌ به‌ فرعون‌ دهید، و چهار حصه‌ از آن‌ شما باشد، برای‌ زراعت‌ زمین‌ و برای‌ خوراك‌ شما و اهل‌ خانه‌های‌ شما و طعام‌ به‌ جهت‌ اطفال‌ شما.»25گفتند: «تو ما را اِحیا ساختی‌، در نظر آقای‌ خود التفات‌ بیابیم‌، تا غلام‌ فرعون‌ باشیم‌.»26پس‌ یوسف‌ این‌ قانون‌ را بر زمین‌ مصر تا امروز قرار داد كه‌ خمس‌ از آن‌ فرعون‌ باشد، غیر از زمین‌ كهنه‌ فقط‌، كه‌ از آن‌ فرعون‌ نشد.27و اسرائیل‌ در ارض‌ مصر در زمین‌ جوشن‌ ساكن‌ شده‌، مِلك‌ در آن‌ گرفتند، و بسیار بارور و كثیر گردیدند.28و یعقوب‌ در ارض‌ مصر هفده‌ سال‌ بزیست‌. و ایام‌ سالهای‌ عمر یعقوب‌ صد و چهل‌ و هفت‌ سال‌ بود.29و چون‌ حین‌ وفات‌ اسرائیل‌ نزدیك‌ شد،پسر خود یوسف‌ را طلبیده‌، بدو گفت‌: «الا´ن‌ اگر در نظر تو التفات‌ یافته‌ام‌، دست‌ خود را زیر ران‌ من‌ بگذار، و احسان‌ و اِمانت‌ با من‌ بكن‌، و زنهار مرا در مصر دفن‌ منما،30بلكه‌ با پدران‌ خود بخوابم‌ و مرا از مصر برداشته‌، در قبر ایشان‌ دفن‌ كن‌.» گفت‌: «آنچه‌ گفتی‌ خواهم‌ كرد.»31گفت‌: «برایم‌ قسم‌ بخور،» پس‌ برایش‌ قسم‌ خورد و اسرائیل‌ بر سر بستر خود خم‌ شد.

Chapter 48

1و بعد از این‌ امور، واقع‌ شد كه‌ به یوسف‌ گفتند: «اینك‌ پدر تو بیمار است‌.» پس‌ دو پسر خود، مَنَسی‌ و اِفرایم‌ را با خود برداشت‌.2و یعقوب‌ را خبر داده‌، گفتند: «اینك‌ پسرت‌ یوسف‌، نزد تو می‌آید.» و اسرائیل‌، خویشتن‌ را تقویت‌ داده‌، بر بستر بنشست‌.3و یعقوب‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «خدای‌ قادر مطلق‌ در لوز در زمین‌ كنعان‌ به‌ من‌ ظاهر شده‌، مرا بركت‌ داد.4و به‌ من‌ گفت‌: هر آینه‌ من‌ تو را بارور و كثیر گردانم‌، و از تو قومهای‌ بسیار بوجود آورم‌، و این‌ زمین‌ را بعد از تو به‌ ذریت‌ تو، به‌ میراث‌ ابدی‌ خواهم‌ داد.5و الا´ن‌ دو پسرت‌ كه‌ در زمین‌ مصر برایت‌ زاییده‌ شدند، قبل‌ از آنكه‌ نزد تو به‌ مصر بیایم‌، ایشان‌ از آن‌ من‌ هستند، اِفرایم‌ و مَنَسی‌ مثل‌ رؤبین‌ و شمعون‌ از آن‌ من‌ خواهند بود.6و اما اولاد تو كه‌ بعد از ایشان‌ بیاوری‌، از آن‌ تو باشند و در ارث‌ خود به‌ نامهای‌ برادران‌ خود مسمّی‌ شوند.7و هنگامی‌ كه‌ من‌ از فدّان‌ آمدم‌، راحیل‌ نزد من‌ در زمین‌ كنعان‌ به‌ سر راه‌ مرد، چون‌ اندك‌ مسافتی‌ باقی‌ بود كه‌ به‌ اِفرات‌ برسم‌، و او را درآنجا به‌ سر راهِ افرات‌ كه‌ بیت‌لحم‌ باشد، دفن‌ كردم‌. »8و چون‌ اسرائیل‌، پسران‌ یوسف‌ را دید، گفت‌: «اینان‌ كیستند؟»9یوسف‌، پدر خود را گفت‌: «اینان‌ پسران‌ منند كه‌ خدا به‌ من‌ در اینجا داده‌ است‌.» گفت‌: «ایشان‌ را نزد من‌ بیاور تا ایشان‌ را بركت‌ دهم‌. »10و چشمان‌ اسرائیل‌ از پیری‌ تار شده‌ بود كه‌ نتوانست‌ دید. پس‌ ایشان‌ را نزدیك‌ وی‌ آورد و ایشان‌ را بوسیده‌، در آغوش‌ خود كشید.11و اسرائیل‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «گمان‌ نمی‌بردم‌ كه‌ روی‌ تو را ببینم‌، و همانا خدا، ذریت‌ تو را نیز به‌ من‌ نشان‌ داده‌ است‌.»12و یوسف‌ ایشان‌ را از میان‌ دو زانوی‌ خود بیرون‌ آورده‌، رو به‌ زمین‌ نهاد.13و یوسف‌ هر دو را گرفت‌، افرایم‌ را به‌ دست‌ راست‌ خود به‌ مقابل‌ دست‌ چپ‌ اسرائیل‌، و منسی‌ را به‌ دست‌ چپ‌ خود به‌ مقابل‌ دست‌ راست‌ اسرائیل‌، و ایشان‌ را نزدیك‌ وی‌ آورد.14و اسرائیل‌ دست‌ راست‌ خود را دراز كرده‌، بر سر اِفرایم‌ نهاد و او كوچكتر بود و دست‌ چپ‌ خود را بر سر مَنَسی‌، و دستهای‌ خود را به‌ فراست‌ حركت‌ داد، زیرا كه‌ مَنَسی‌ نخست‌زاده‌ بود.15و یوسف‌ را بركت‌ داده‌، گفت‌: «خدایی‌ كه‌ در حضور وی‌ پدرانم‌، ابراهیم‌ و اسحاق‌، سالك‌ بودندی‌، خدایی‌ كه‌ مرا از روز بودنم‌ تا امروز رعایت‌ كرده‌ است‌،16آن‌ فرشته‌ای‌ كه‌ مرا از هر بدی‌ خلاصی‌ داده‌، این‌ دو پسر را بركت‌ دهد و نام‌ من‌ و نامهای‌ پدرانم‌، ابراهیم‌ و اسحاق‌، بر ایشان‌ خوانده‌ شود، و در وسط زمین‌ بسیار كثیر شوند. »17و چون‌ یوسف‌ دید كه‌ پدرش‌ دست‌ راست‌خود را بر سر افرایم‌ نهاد، بنظرش‌ ناپسند آمد، و دست‌ پدر خود را گرفت‌، تا آن‌ را از سر اِفرایم‌ به‌ سر مَنَسی‌ نقل‌ كند.18و یوسف‌ به‌ پدر خود گفت‌: «ای‌ پدر من‌، نه‌ چنین‌، زیرا نخست‌زاده‌ این‌ است‌، دست‌ راست‌ خود را به‌ سر او بگذار.»19اما پدرش‌ ابا نموده‌، گفت‌: «می‌دانم‌ ای‌ پسرم‌! می‌دانم‌! او نیز قومی‌ خواهد شد و او نیز بزرگ‌ خواهد گردید، لیكن‌ برادر كهترش‌ از وی‌ بزرگتر خواهد شد و ذریت‌ او امتهای‌ بسیار خواهند گردید. »20و در آن‌ روز، او ایشان‌ را بركت‌ داده‌، گفت‌: «به‌ تو اسرائیل‌ بركت‌ طلبیده‌، خواهند گفت‌ كه‌ خدا تو را مثل‌ اِفرایم‌ و مَنَسی‌ گرداناد.» پس‌ اِفرایم‌ را به‌ مَنَسی‌ ترجیح‌ داد.21و اسرائیل‌ به‌ یوسف‌ گفت‌: «همانا من‌ می‌میرم‌، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به‌ زمین‌ پدران‌ شما باز خواهد آورد.22و من‌ به‌ تو حصه‌ای‌ زیاده‌ از برادرانت‌ می‌دهم‌، كه‌ آن‌ را از دست‌ اموریان‌ به‌ شمشیر و كمان‌ خود گرفتم‌. »

Chapter 49

1و یعقوب‌، پسران‌ خود را خوانده‌،گفت‌: «جمع‌ شوید تا شما را از آنچه‌ در ایام‌ آخر به‌ شما واقع‌ خواهد شد، خبر دهم‌.2ای‌ پسران‌ یعقوب‌ جمع‌ شوید و بشنوید! و به‌ پدر خود، اسرائیل‌، گوش‌ گیرید.3«ای‌ رؤبین‌! تو نخست‌زادۀ منی‌، توانایی‌ من‌ و ابتدای‌ قوتم‌، فضیلت‌ رفعت‌ و فضیلت‌ قدرت‌.4جوشان‌ مثل‌ آب‌، برتری‌ نخواهی‌ یافت‌، زیرا كه‌ بر بستر پدر خود برآمدی‌. آنگاه‌ آن‌ را بی‌حرمت‌ساختی‌، به‌ بستر من‌ برآمد.5«شمعون‌ و لاوی‌ برادرند. آلات‌ ظلم‌، شمشیرهای‌ ایشان‌ است‌.6ای‌ نفس‌ من‌ به‌ مشورت‌ ایشان‌ داخل‌ مشو، و ای‌ جلال‌ من‌ به‌ محفل‌ ایشان‌ متحد مباش‌ زیرا در غضب‌ خود مردم‌ را كشتند. و در خودرأیی‌ خویش‌ گاوان‌ را پی‌ كردند.7ملعون‌ باد خشم‌ ایشان‌، كه‌ سخت‌ بود، و غضب‌ ایشان‌ زیرا كه‌ تند بود! ایشان‌ را در یعقوب‌ متفرق‌ سازم‌ و در اسرائیل‌ پراكنده‌ كنم‌.8«ای‌ یهودا تو را برادرانت‌ خواهند ستود. دستت‌ بر گردن‌ دشمنانت‌ خواهد بود، و پسران‌ پدرت‌، تو را تعظیم‌ خواهند كرد.9یهودا شیربچه‌ای‌ است‌، ای‌ پسرم‌ از شكار برآمدی‌. مثل‌ شیر خویشتن‌ را جمع‌ كرده‌، در كمین‌ می‌خوابد و چون‌ شیرماده‌ای‌ است‌. كیست‌ او را برانگیزاند؟10عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه‌ فرمان‌فرمایی‌ از میان‌ پایهای‌ وی‌ تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت‌ امتها خواهد بود.11كّرۀ خود را به‌ تاك‌ و كّرۀ الاغ‌ خویش‌ را به‌ مو بسته‌. جامۀ خود را به‌ شراب‌، و رخت‌ خویش‌ را به‌ عصیر انگور می‌شوید.12چشمانش‌ به‌ شراب‌ سرخ‌ و دندانش‌ به‌ شیر سفید است‌.13«زبولون‌، بر كنار دریا ساكن‌ شود، و نزد بندر كشتیها. و حدود او تا به‌ صیدون‌ خواهد رسید.14یساكار حمار قوی‌ است‌ در میان‌ آغلها خوابیده‌.15چون‌ محل‌ آرمیدن‌ را دید كه‌ پسندیده‌ است‌، و زمین‌ را دلگشا یافت‌، پس‌ گردن‌ خویش‌ را برای‌ بار خم‌ كرد، و بندۀ خراج‌ گردید.16«دان‌، قوم‌ خود را داوری‌ خواهد كرد، چون‌ یكی‌ از اسباط اسرائیل‌.17دان‌ ماری‌ خواهد بودبه‌ سر راه‌، و افعی‌ بر كنار طریق‌ كه‌ پاشنۀ اسب‌ را بگزد تا سوارش‌ از عقب‌ افتد.18ای‌ یهوه‌ منتظر نجات‌ تو می‌باشم‌.19«جاد، گروهی‌ بر وی‌ هجوم‌ خواهند آورد، و او به‌ عقب‌ ایشان‌ هجوم‌ خواهد آورد.20اشیر، نان‌ او چرب‌ خواهد بود، و لذات‌ ملوكانه‌ خواهد داد.21نفتالی‌، غزال‌ آزادی‌ است‌، كه‌ سخنان‌ حسنه‌ خواهد داد.22«یوسف‌، شاخۀ باروری‌ است‌. شاخۀ بارور بر سر چشمه‌ای‌ كه‌ شاخه‌هایش‌ از دیوار برآید.23تیراندازان‌ او را رنجانیدند، و تیر انداختند و اذیت‌ رسانیدند.24لیكن‌ كمان‌ وی‌ در قوت‌ قایم‌ ماند و بازوهای‌ دستش‌ به‌ دست‌ قدیر یعقوب‌ مقوی‌ گردید كه‌ از آنجاست‌ شبان‌ و صخرۀ اسرائیل‌.25از خدای‌ پدرت‌ كه‌ تو را اعانت‌ می‌كند، و از قادرمطلق‌ كه‌ تو را بركت‌ می‌دهد، به‌ بركات‌ آسمانی‌ از اعلی‌ و بركات‌ لجه‌ای‌ كه‌ در اسفل‌ واقع‌ است‌، و بركات‌ پستانها و رحم‌.26بركات‌ پدرت‌ بر بركات‌ جبال‌ ازلی‌ فایق‌ آمد، و بر حدود كوههای‌ ابدی‌ و بر سر یوسف‌ خواهد بود، و بر فرق‌ او كه‌ از برادرانش‌ برگزیده‌ شد.27«بنیامین‌، گرگی‌ است‌ كه‌ می‌درد. صبحگاهان‌ شكار را خواهد خورد، و شامگاهان‌ غارت‌ را تقسیم‌ خواهد كرد. »28همۀ اینان‌ دوازده‌ سبط اسرائیلند، و این‌ است‌ آنچه‌ پدر ایشان‌، بدیشان‌ گفت‌ و ایشان‌ را بركت‌ داد، و هر یك‌ را موافق‌ بركت‌ وی‌ بركت‌ داد.29پس‌ ایشان‌ را وصیت‌ فرموده‌، گفت‌: «من‌ به‌قوم‌ خود ملحق‌ می‌شوم‌، مرا با پدرانم‌ در مغاره‌ای‌ كه‌ در صحرای‌ عفرونِ حِتّی‌ است‌، دفن‌ كنید.30در مغاره‌ای‌ كه‌ در صحرای‌ مكفیله‌ است‌، كه‌ در مقابل‌ ممری‌ در زمین‌ كنعان‌ واقع‌ است‌، كه‌ ابراهیم‌ آن‌ را با آن‌ صحرا از عفرون‌ حتی‌ برای‌ ملكیت‌ مقبره‌ خرید.31آنجا ابراهیم‌ و زوجه‌اش‌، ساره‌ را دفن‌ كردند؛ آنجا اسحاق‌ و زوجۀ او رفقه‌ را دفن‌ كردند؛ و آنجا لیه‌ را دفن‌ نمودم‌.32خرید آن‌ صحرا و مغاره‌ای‌ كه‌ در آن‌ است‌ از بنی‌حتّ بود.»33و چون‌ یعقوب‌ وصیت‌ را با پسران‌ خود به‌ پایان‌ برد، پایهای‌ خود را به‌ بستر كشیده‌، جان‌ بداد و به‌ قوم‌ خویش‌ ملحق‌ گردید.

Chapter 50

1و یوسف‌ بر روی‌ پدر خود افتاده‌، بر وی‌ گریست‌ و او را بوسید.2و یوسف‌ طبیبانی‌ را كه‌ از بندگان‌ او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط كنند. و طبیبان‌، اسرائیل‌ را حنوط كردند.3و چهل‌ روز در كار وی‌ سپری‌ شد، زیرا كه‌ این‌ قدر روزها در حنوط‌ كردن‌ صرف‌ می‌شد، و اهل‌ مصر هفتاد روز برای‌ وی‌ ماتم‌ گرفتند.4و چون‌ ایام‌ ماتم‌ وی‌ تمام‌ شد، یوسف‌ اهل‌ خانۀ فرعون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اگر الا´ن‌ در نظر شما التفات‌ یافته‌ام‌، در گوش‌ فرعون‌ عرض‌ كرده‌، بگویید:5"پدرم‌ مرا سوگند داده‌، گفت‌: اینك‌ من‌ می‌میرم‌؛ در قبری‌ كه‌ برای‌ خویشتن‌ در زمین‌ كنعان‌ كنده‌ام‌، آنجا مرا دفن‌ كن‌." اكنون‌ بروم‌ و پدر خود را دفن‌ كرده‌، مراجعت‌ نمایم‌.»6فرعون‌ گفت‌: «برو و چنانكه‌ پدرت‌ به‌ تو سوگند داده‌ است‌، او را دفن‌ كن‌.»7پس‌ یوسف‌ روانه‌ شد تا پدر خود را دفن‌ كند، و همۀ نوكران‌ فرعون‌ كه‌ مشایخ‌ خانۀ وی‌ بودند، و جمیع‌ مشایخ‌ زمین‌ مصر با اورفتند.8و همۀ اهل‌ خانۀ یوسف‌ و برادرانش‌ و اهل‌ خانۀ پدرش‌، جز اینكه‌ اطفال‌ و گله‌ها و رمه‌های‌ خود را در زمین‌ جوشن‌ واگذاشتند.9و ارابه‌ها نیز و سواران‌، همراهش‌ رفتند؛ و انبوهی‌ بسیار كثیر بودند.10پس‌ به‌ خرمنگاه‌ اطاد كه‌ آنطرف‌ اُرْدُن‌ است‌ رسیدند، و در آنجا ماتمی‌ عظیم‌ و بسیار سخت‌ گرفتند، و برای‌ پدر خود هفت‌ روز نوحه‌گری‌ نمود.11و چون‌ كنعانیان‌ ساكن‌ آن‌ زمین‌، این‌ ماتم‌ را در خرمنگاه‌ اَطاد دیدند، گفتند: «این‌ برای‌ مصریان‌ ماتم‌ سخت‌ است‌.» از این‌ رو آن‌ موضع‌ را آبِل‌ مِصرایم‌ نامیدند، كه‌ بدان‌ طرف‌ اردن‌ واقع‌ است‌.12همچنان‌ پسران‌ او بدان‌ طوریكه‌ امر فرموده‌ بود، كردند.13و پسرانش‌، او را به‌ زمین‌ كنعان‌ بردند. و او را در مغارۀ صحرای‌ مكفیله‌، كه‌ ابراهیم‌ با آن‌ صحرا از عفرون‌ حتّی‌ برای‌ مِلكیتِ مقبره‌ خریده‌ بود، در مقابل‌ مِمری‌ دفن‌ كردند.14و یوسف‌ بعد از دفن‌ پدر خود، با برادران‌ خویش‌ و همۀ كسانی‌ كه‌ برای‌ دفن‌ پدرش‌ با وی‌ رفته‌ بودند، به‌ مصر برگشتند.15و چون‌ برادران‌ یوسف‌ دیدند كه‌ پدر ایشان‌ مرده‌ است‌، گفتند: «اگر یوسف‌ الا´ن‌ از ما كینه‌ دارد، هر آینه‌ مكافات‌ همۀ بدی‌ را كه‌ به‌ وی‌ كرده‌ایم‌ به‌ ما خواهد رسانید.»16پس‌ نزد یوسف‌ فرستاده‌، گفتند: «پدر تو قبل‌ از مردنش‌ امر فرموده‌، گفت‌:17به‌ یوسف‌ چنین‌ بگویید:التماس‌ دارم‌ كه‌ گناه‌ و خطای‌ برادران‌ خود را عفو فرمایی‌، زیرا كه‌ به‌ تو بدی‌ كرده‌اند، پس‌ اكنون‌ گناه‌ بندگان‌ خدای‌ پدر خود را عفو فرما.» و چون‌ به‌ وی‌ سخن‌ گفتند، یوسف‌ بگریست‌.18و برادرانش‌ نیز آمده‌، به‌ حضور وی‌ افتادند، و گفتند: «اینك‌ غلامان‌ تو هستیم‌.»19یوسف‌ ایشان‌ را گفت‌: «مترسید زیرا كه‌ آیا من‌ در جای‌ خدا هستم‌؟20شما دربارۀ من‌ بد اندیشیدید، لیكن‌ خدا از آن‌ قصد نیكی‌ كرد، تا كاری‌ كند كه‌ قوم‌ كثیری‌ را اِحیا نماید، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.21و الا´ن‌ ترسان‌ مباشید. من‌، شما را و اطفال‌ شما را می‌پرورانم‌.» پس‌ ایشان‌ را تسلی‌ داد و سخنان‌ دل‌آویز بدیشان‌ گفت‌.22و یوسف‌ در مصر ساكن‌ ماند، او و اهل‌ خانۀ پدرش‌. و یوسف‌ صد و ده‌ سال‌ زندگانی‌ كرد.23و یوسف‌ پسران‌ پشت‌ سوم‌ اِفرایم‌ را دید. و پسران‌ ماكیر، پسر مَنَسی‌ نیز بر زانوهای‌ یوسف‌ تولد یافتند.24و یوسف‌، برادران‌ خود را گفت‌: «من‌ می‌میرم‌، و یقیناً خدا از شما تفقد خواهد نمود، و شما را از این‌ زمین‌ به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ قسم‌ خورده‌ است‌، خواهد برد. »25و یوسف‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ سوگند داده‌، گفت‌: «هر آینه‌ خدا از شما تفقد خواهد نمود، و استخوانهای‌ مرا از اینجا خواهید برداشت‌.»26و یوسف‌ مـرد در حینی‌ كه‌ صد و ده‌ ساله‌ بود. و او را حنـوط كرده‌، در زمین‌ مصـر در تابوت‌ گذاشتند.

## سفر خروج

Chapter 1

1و این‌ است‌ نامهای‌ پسران‌ اسرائیل‌ كه‌ به‌مصر آمدند، هر كس‌ با اهل‌ خانه‌اش‌ همراه‌ یعقوب‌ آمدند:2رؤبین‌ و شمعون‌ و لاوی‌ و یهودا،3یساكار و زبولون‌ و بنیامین‌،4و دان‌ و نفتالی‌، و جاد و اشیر.5و همۀ نفوسی‌ كه‌ از صُلب‌ یعقوب‌ پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف‌ در مصر بود.6و یوسف‌ و همۀ برادرانش‌، و تمامی‌ آن‌ طبقه‌ مردند.7و بنی‌اسرائیل‌ بارور و منتشر شدند، و كثیر و بی‌نهایت‌ زورآور گردیدند و زمین‌ از ایشان‌ پر گشت‌.8اما پادشاهی‌ دیگر بر مصر برخاست‌ كه‌ یوسف‌ را نشناخت‌،9و به‌ قوم‌ خود گفت‌: «همانا قوم‌ بنی‌اسرائیل‌ از ما زیاده‌ و زورآورترند.10بیایید با ایشان‌ به‌ حكمت‌ رفتار كنیم‌، مبادا كه‌ زیاد شوند. و واقع‌ شود كه‌ چون‌ جنگ‌ پدید آید، ایشان‌ نیز با دشمنان‌ ما همداستان‌ شوند، و با ما جنگ‌ كرده‌، از زمین‌ بیرون‌ روند.»11پس‌ سركاران‌ بر ایشان‌ گماشتند، تا ایشان‌ را به‌ كارهای‌ دشوار ذلیل‌ سازند، و برای‌ فرعون‌ شهرهای‌ خزینه‌، یعنی‌ فیتوم‌ و رَعمسیس‌ را بنا كردند.12لیكن‌ چندانكه‌ بیشتر ایشان‌ را ذلیل‌ ساختند، زیادتر متزاید و منتشر گردیدند، و از بنی‌اسرائیل‌ احتراز می‌نمودند.13و مصریان‌ از بنی‌اسرائیل‌ به‌ ظلم‌ خدمت‌ گرفتند.14و جانهای‌ ایشان‌ را به‌ بندگی سخت‌، به‌ گل‌كاری‌ وخشت‌سازی‌ و هر گونه‌ عمل‌ صحرایی‌، تلخ‌ ساختندی‌. و هر خدمتی‌ كه‌ بر ایشان‌ نهادندی‌ به‌ ظلم‌ می‌بود.15و پادشاه‌ مصر به‌ قابله‌های‌ عبرانی‌ كه‌ یكی‌ را شِفرَه‌ و دیگری‌ را فُوعَه‌ نام‌ بود، امر كرده‌،16گفت‌: «چون‌ قابله‌گری‌ برای‌ زنان‌ عبرانی‌ بكنید، و بر سنگها نگاه‌ كنید. اگر پسر باشد او را بكُشید، و اگر دختر بود زنده‌ بماند.»17لكن‌ قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه‌ پادشاه‌ مصر بدیشان‌ فرموده‌ بود نكردند، بلكه‌ پسران‌ را زنده‌ گذاردند.18پس‌ پادشاه‌ مصر قابله‌ها را طلبیده‌، بدیشان‌ گفت‌: «چرا این‌ كار را كردید، و پسران‌ را زنده‌ گذاردید؟»19قابله‌ها به‌ فرعون‌ گفتند: «از این‌ سبب‌ كه‌ زنان‌ عبرانی‌ چون‌ زنان‌ مصری‌ نیستند، بلكه‌ زورآورند، و قبل‌ از رسیدن‌ قابله‌ می‌زایند.»20و خدا با قابله‌ها احسان‌ نمود، و قوم‌ كثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند.21و واقع‌ شد چونكه‌ قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای‌ ایشان‌ بساخت‌.22و فرعون‌ قوم‌ خود را امر كرده‌، گفت‌: «هر پسری‌ كه‌ زاییده‌ شود به‌ نهر اندازید، و هر دختری‌ را زنده‌ نگاه‌ دارید.»

Chapter 2

1و شخصی‌ از خاندان‌ لاوی‌ رفته‌، یكی‌ از دختران‌ لاوی‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌.2و آن‌ زن‌ حامله‌ شده‌، پسری‌ بزاد. و چون‌ او را نیكومنظردید، وی‌ را سه‌ ماه‌ نهان‌ داشت‌.3و چون‌ نتوانست‌ او را دیگر پنهان‌ دارد، تابوتی‌ از نی‌ برایش‌ گرفت‌، و آن‌ را به‌ قیر و زِفت‌ اندوده‌، طفل‌ را در آن‌ نهاد، و آن‌ را در نیزار به‌ كنار نهر گذاشت‌.4و خواهرش‌ از دور ایستاد تا بداند او را چه‌ می‌شود.5و دختر فرعون‌ برای‌ غسل‌ به‌ نهر فرود آمد. و كنیزانش‌ به‌ كنار نهر می‌گشتند. پس‌ تابوت‌ را در میان‌ نیزار دیده‌، كنیزك‌ خویش‌ را فرستاد تا آن‌ را بگیرد.6و چون‌ آن‌ را بگشاد، طفل‌ را دید و اینك‌ پسری‌ گریان‌ بود. پس‌ دلش‌ بر وی‌ بسوخت‌ و گفت‌: «این‌ از اطفال‌ عبرانیان‌ است‌.»7و خواهر وی‌ به‌ دختر فرعون‌ گفت‌: «آیا بروم‌ و زنی‌ شیرده‌ را از زنان‌ عبرانیان‌ نزدت‌ بخوانم‌ تا طفل‌ را برایت‌ شیر دهد؟»8دختر فرعون‌ به‌ وی‌ گفت‌: «برو.» پس‌ آن‌ دختر رفته‌، مادر طفل‌ را بخواند.9و دختر فرعون‌ گفت‌: «این‌ طفل‌ را ببَر و او را برای‌ من‌ شیر بده‌ و مزد تو را خواهم‌ داد.» پس‌ آن‌ زن‌ طفل‌ را برداشته‌، بدو شیر می‌داد.10و چون‌ طفل‌ نمو كرد، وی‌ را نزد دختر فرعون‌ برد، و او را پسر شد. و وی‌ را موسی‌ نام‌ نهاد زیرا گفت‌: «او را از آب‌ كشیدم‌.»11و واقع‌ شد در آن‌ ایام‌ كه‌ چون‌ موسی‌ بزرگ‌ شد، نزد برادران‌ خود بیرون‌ آمد، و به‌ كارهای‌ دشوار ایشان‌ نظر انداخته‌، شخصی‌ مصری‌ را دید كه‌ شخصی‌ عبرانی‌ را كه‌ از برادران‌ او بود، می‌زند.12پس‌ به‌ هر طرف‌ نظر افكنده‌، چون‌ كسی‌ را ندید، آن‌ مصری‌ را كشت‌، و او را در ریگ‌ پنهان‌ساخت‌.13و روز دیگر بیرون‌ آمد، كه‌ ناگاه‌ دو مرد عبرانی‌ منازعه‌ می‌كنند، پس‌ به‌ ظالم‌ گفت‌: «چرا همسایۀ خود را می‌زنی‌.»14گفت‌: «كیست‌ كه‌ تو را بر ما حاكم‌ یا داور ساخته‌ است‌؟ مگر تو می‌خواهی‌ مرا بكشی‌ چنانكه‌ آن‌ مصری‌ را كشتی‌؟» پس‌ موسی‌ ترسید و گفت‌: «یقیناً این‌ امر شیوع‌ یافته‌ است‌.»15و چون‌ فرعون‌ این‌ ماجرا را بشنید، قصد قتل‌ موسی‌ كرد. و موسی‌ از حضور فرعون‌ فرار كرده‌، در زمین‌ مدیان‌ ساكن‌ شد؛ و بر سر چاهی‌ بنشست‌.16و كاهن‌ مدیان‌ را هفت‌ دختر بود كه‌ آمدند و آب‌ كشیده‌، آبخورها را پر كردند، تا گلۀ پدر خویش‌ را سیراب‌ كنند.17و شبانان‌ نزدیك‌ آمدند، تا ایشان‌ را دور كنند. آنگاه‌ موسی‌ برخاسته‌، ایشان‌ را مدد كرد، و گلۀ ایشان‌ را سیراب‌ نمود.18و چون‌ نزد پدر خود رعوئیل‌ آمدند، او گفت‌: «چگونه‌ امروز بدین‌ زودی‌ برگشتید؟»19گفتند: «شخصی‌ مصری‌ ما را از دست‌ شبانان‌ رهایی‌ داد، و آب‌ نیز برای‌ ما كشیده‌، گله‌ را سیراب‌ نمود.»20پس‌ به‌ دختران‌ خود گفت‌: «او كجاست‌؟ چرا آن‌ مرد را ترك‌ كردید؟ وی‌ را بخوانید تا نان‌ خورَد.»21و موسی‌ راضی‌ شد كه‌ با آن‌ مرد ساكن‌ شود. و او دختر خود، صفوره‌ را به‌ موسی‌ داد.22و آن‌ زن‌ پسری‌ زایید، و (موسی‌) او را جِرشون‌ نام‌ نهاد، چه‌ گفت‌: «در زمین‌ بیگانه‌ نزیل‌ شدم‌.»23و واقع‌ شد بعد از ایام‌ بسیار كه‌ پادشاه‌ مصر بمرد، و بنی‌اسرائیل‌ به‌ سبب‌ بندگی‌ آه‌ كشیده‌، استغاثه‌ كردند، و نالۀ ایشان‌ به‌ سبب‌ بندگی‌ نزد خدا برآمد.24و خدا نالۀ ایشان‌ را شنید، و خداعهد خود را با ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ بیاد آورد.25و خدا بر بنی‌اسرائیل‌ نظر كرد و خدا دانست‌.

Chapter 3

1و اما موسی‌ گلۀ پدر زن‌ خود، یترون‌، كاهن مدیان‌ را شبانی‌ می‌كرد؛ و گله‌ را بدان‌ طرف‌ صحرا راند و به‌ حوریب‌ كه‌ جبل‌الله‌ باشد آمد.2و فرشتۀ خداوند در شعلۀ آتش‌ از میان‌ بوته‌ای‌ بر وی‌ ظاهر شد. و چون‌ او نگریست‌، اینك‌ آن‌ بوته‌ به‌ آتش‌ مشتعل‌ است‌ اما سوخته‌ نمی‌شود.3و موسی‌ گفت‌: «اكنون‌ بدان‌ طرف‌ شوم‌، و این‌ امر غریب‌ را ببینم‌، كه‌ بوته‌ چرا سوخته‌ نمی‌شود.»4چون‌ خداوند دید كه‌ برای‌ دیدن‌ مایل‌ بدان‌ سو می‌شود، خدا از میان‌ بوته‌ به‌ وی‌ ندا درداد و گفت‌: «ای‌ موسی‌! ای‌ موسی‌!» گفت‌: «لبیك‌.»5گفت‌: «بدین‌ جا نزدیك‌ میا، نعلین‌ خود را از پایهایت‌ بیرون‌ كن‌، زیرا مكانی‌ كه‌ در آن‌ ایستاده‌ای‌ زمین‌ مقدس‌ است‌.»6و گفت‌: «من‌ هستم‌ خدای‌ پدرت‌، خدای‌ ابراهیم‌، و خدای‌ اسحاق‌، و خدای‌ یعقوب‌.»آنگاه‌ موسی‌ روی‌ خود را پوشانید، زیرا ترسید كه‌ به‌ خدا بنگرد.7و خداوند گفت‌: «هر آینه‌ مصیبت‌ قوم‌ خود را كه‌ در مصرند دیدم‌، و استغاثۀ ایشان‌ را از دست‌ سركاران‌ ایشان‌ شنیدم‌، زیرا غمهای‌ ایشان‌ را می‌دانم‌.8و نزول‌ كردم‌ تا ایشان‌ را از دست‌ مصریان‌ خلاصی‌ دهم‌، و ایشان‌ را از آن‌ زمین‌ به‌ زمین‌ نیكو و وسیع‌ برآورم‌، به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، به‌ مكان‌ كنعانیان‌ و حِتّیان‌ و اَموریان‌ و فَرِزِّیان‌ و حِوّیان‌ ویبوسیان‌.9و الا´ن‌ اینك‌ استغاثۀ بنی‌اسرائیل‌ نزد من‌ رسیده‌ است‌، و ظلمی‌ را نیز كه‌ مصریان‌ بر ایشان‌ می‌كنند، دیده‌ام‌.10پس‌ اكنون‌ بیا تا تو را نزد فرعون‌ بفرستم‌، و قوم‌ من‌، بنی‌اسرائیل‌ را از مصر بیرون‌ آوری‌.»11موسی‌ به‌ خدا گفت‌: «من‌ كیستم‌ كه‌ نزد فرعون‌ بروم‌، و بنی‌اسرائیل‌ را از مصر بیرون‌ آورم‌؟»12گفت‌: «البته‌ با تو خواهم‌ بود. و علامتی‌ كه‌ من‌ تو را فرستاده‌ام‌، این‌ باشد كه‌ چون‌ قوم‌ را از مصر بیرون‌ آوردی‌، خدا را بر این‌ كوه‌ عبادت‌ خواهید كرد.»13موسی‌ به‌ خدا گفت‌: «اینك‌ چون‌ من‌ نزد بنی‌اسرائیل‌ برسم‌، و بدیشان‌ گویم‌ خدای‌ پدران‌ شما مرا نزد شما فرستاده‌ است‌، و از من‌ بپرسند كه‌ نام‌ او چیست‌، بدیشان‌ چه‌ گویم‌؟»14خدا به‌ موسی‌ گفت‌: «هستم‌ آنكه‌ هستم‌.» و گفت‌: «به‌ بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ بگو: اهْیه‌ (هستم‌) مرا نزد شما فرستاد.»15و خدا باز به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ بگو، یهوه‌ خدای‌ پدران‌ شما، خدای‌ ابراهیم‌ و خدای‌ اسحاق‌ و خدای‌ یعقوب‌، مرا نزد شما فرستاده‌. این‌ است‌ نام‌ من‌ تا ابدالا´باد، و این‌ است‌ یادگاری من‌ نسلاً بعد نسل‌.16برو و مشایخ‌ بنی‌اسرائیل‌ را جمع‌ كرده‌، بدیشان‌ بگو: یهوه‌ خدای‌ پدران‌ شما، خدای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌، به‌ من‌ ظاهر شده‌، گفت‌: هر آینه‌ از شما و از آنچه‌ به‌ شما در مصر كرده‌اند، تفقد كرده‌ام‌،17و گفتم‌ شما را از مصیبت‌ مصر بیرون‌ خواهم‌ آورد، به‌ زمین‌ كنعانیان‌ و حتیان‌ و اموریان‌ و فرزیان‌ و حویان‌ و یبوسیان‌، به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌.18و سخن‌ تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ‌ اسرائیل‌، نزد پادشاه‌ مصربروید، و به‌ وی‌ گویید: یهوه‌ خدای‌ عبرانیان‌ ما را ملاقات‌ كرده‌ است‌. و الا´ن‌ سفر سه‌ روزه‌ به‌ صحرا برویم‌، تا برای‌ یهوه‌ خدای‌ خود قربانی‌ بگذرانیم‌.19و من‌ می‌دانم‌ كه‌ پادشاه‌ مصر شما را نمی‌گذارد بروید، و نه‌ هم‌ به‌ دست‌ زورآور.20پس‌ دست‌ خود را دراز خواهم‌ كرد، و مصر را به‌ همۀ عجایب‌ خود كه‌ در میانش‌ به‌ ظهور می‌آورم‌ خواهم‌ زد، و بعد از آن‌ شما را رها خواهد كرد.21و این‌ قوم‌ را در نظر مصریان‌ مكرّم‌ خواهم‌ ساخت‌، و واقع‌ خواهد شد كه‌ چون‌ بروید تهی‌ دست‌ نخواهید رفت‌.22بلكه‌ هر زنی‌ از همسایۀ خود و مهمانِ خانۀ خویش‌ آلات‌ نقره‌ و آلات‌ طلا و رخت‌ خواهد خواست‌، و به‌ پسران‌ و دختران‌ خود خواهید پوشانید، و مصریان‌ را غارت‌ خواهید نمود.»

Chapter 4

1و موسی‌ در جواب‌ گفت‌: «همانا مرا تصدیق‌ نخواهند كرد، و سخن‌ مرا نخواهند شنید، بلكه‌ خواهند گفت‌ یهوه‌ بر تو ظاهر نشده‌ است‌.»2پس‌ خداوند به‌ وی‌ گفت‌: «آن‌ چیست‌ در دست‌ تو؟» گفت‌: «عصا.»3گفت‌: «آن‌ را بر زمین‌ بینداز.» و چون‌ آن‌ را به‌ زمین‌ انداخت‌، ماری‌ گردید و موسی‌ از نزدش‌ گریخت‌.4پس‌ خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «دست‌ خود را دراز كن‌ و دُمش‌ را بگیر.» پس‌ دست‌ خود را دراز كرده‌، آن‌ را بگرفت‌، كه‌ در دستش‌ عصا شد.5«تا آنكه‌ باور كنند كه‌ یهوه‌ خدای‌ پدران‌ ایشان‌، خدای‌ ابراهیم‌، خدای‌ اسحاق‌، و خدای‌ یعقوب‌، به‌ تو ظاهر شد.»6و خداوند دیگرباره‌ وی‌ را گفت‌: «دست‌ خود را در گریبان‌ خود بگذار.» چون‌ دست‌ به‌گریبان‌ خود برد، و آن‌ را بیرون‌ آورد، اینك‌ دست‌ او مثل‌ برف‌ مبروص‌ شد.7پس‌ گفت‌: «دست‌ خود را باز به‌ گریبان‌ خود بگذار.» چون‌ دست‌ به‌ گریبان‌ خود باز برد، و آن‌ را بیرون‌ آورد، اینك‌ مثل‌ سایر بدنش‌ باز آمده‌ بود.8«و واقع‌ خواهد شد كه‌ اگر تو را تصدیق‌ نكنند، و آواز آیت‌ نخستین‌ را نشنوند، همانا آواز آیت‌ دوم‌ را باور خواهند كرد.9و هر گاه‌ این‌ دو آیت‌ را باور نكردند و سخن‌ تو را نشنیدند، آنگاه‌ از آب‌ نهر گرفته‌، به‌ خشكی‌ بریز، و آبی‌ كه‌ از نهر گرفتی‌ بر روی‌ خشكی‌ به‌ خون‌ مبدل‌ خواهد شد.»10پس‌ موسی‌ به‌ خداوند گفت‌: «ای‌ خداوند، من‌ مردی‌ فصیح‌ نیستم‌، نه‌ در سابق‌ و نه‌ از وقتی‌ كه‌ به‌ بندۀ خود سخن‌ گفتی‌، بلكه‌ بطیالكلام‌ و كند زبان‌.»11خداوند گفت‌: «كیست‌ كه‌ زبان‌ به‌ انسان‌ داد، و گنگ‌ و كر و بینا و نابینا را كه‌ آفرید؟ آیا نه‌ من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌؟12پس‌ الا´ن‌ برو و من‌ با زبانت‌ خواهم‌ بود، و هر چه‌ باید بگویی‌ تو را خواهم‌ آموخت‌.»13گفت‌: «استدعا دارم‌ ای‌ خداوند كه‌ بفرستی‌ به‌ دست‌ هر كه‌ می‌فرستی‌.»14آنگاه‌ خشم‌ خداوند بر موسی‌ مشتعل‌ شد و گفت‌: «آیا برادرت‌، هارون‌ لاوی‌ را نمی‌دانم‌ كه‌ او فصیح‌الكلام‌ است‌؟ و اینك‌ او نیز به‌ استقبال‌ تو بیرون‌ می‌آید، و چون‌ تو را بیند، در دل‌ خود شاد خواهد گردید.15و بدو سخن‌ خواهی‌ گفت‌ و كلام‌ را به‌ زبان‌ وی‌ القا خواهی‌ كرد، و من‌ با زبان‌ تو و با زبان‌ او خواهم‌ بود، و آنچه‌ باید بكنید شما را خواهم‌ آموخت‌.16و او برای‌ تو به‌ قوم‌ سخن‌ خواهد گفت‌، و او مر تو را به‌ جای‌ زبان‌ خواهد بود، و تو او را به‌ جای‌ خدا خواهی‌ بود.17و این‌عصا را به‌ دست‌ خود بگیر كه‌ به‌ آن‌ آیات‌ را ظاهر سازی‌.»18پس‌ موسی‌ روانه‌ شده‌، نزد پدر زن‌ خود، یترون‌، برگشت‌ و به‌ وی‌ گفت‌: «بروم‌ و نزد برادران‌ خود كه‌ در مصرند برگردم‌، و ببینم‌ كه‌ تا كنون‌ زنده‌اند.» یترون‌ به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ سلامتی‌ برو.»19و خداوند در مدیان‌ به‌ موسی‌ گفت‌: «روانه‌ شده‌ به‌ مصر برگرد، زیرا آنانی‌ كه‌ در قصد جان‌ تو بودند، مرده‌اند.»20پس‌ موسی‌ زن‌ خویش‌ و پسران‌ خود را برداشته‌، ایشان‌ را بر الاغ‌ سوار كرده‌، به‌ زمین‌ مصر مراجعت‌ نمود، و موسی‌ عصای‌ خدا را به‌ دست‌ خود گرفت‌.21و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «چون‌ روانه‌ شده‌، به‌ مصر مراجعت‌ كردی‌، آگاه‌ باش‌ كه‌ همۀ علاماتی‌ را كه‌ به‌ دستت‌ سپرده‌ام‌ به‌ حضور فرعون‌ ظاهر سازی‌، و من‌ دل‌ او را سخت‌ خواهم‌ ساخت‌ تا قوم‌ را رها نكند.22و به‌ فرعون‌ بگو خداوند چنین‌ می‌گوید: اسرائیل‌، پسر من‌ و نخست‌زادۀ من‌ است‌،23و به‌ تو می‌گویم‌ پسرم‌ را رها كن‌ تا مرا عبادت‌ نماید، و اگر از رها كردنش‌ اِبا نمایی‌، همانا پسر تو، یعنی‌ نخست‌زادۀ تو را می‌كشم‌.»24و واقع‌ شد در بین‌ راه‌ كه‌ خداوند در منزل‌ بدو برخورده‌، قصد قتل‌ وی‌ نمود.25آنگاه‌ صِفوره‌ سنگی‌ تیز گرفته‌، غُلْفۀ پسر خود را ختنه‌ كرد و نزد پای‌ وی‌ انداخته‌، گفت‌: «تو مرا شوهر خون‌ هستی‌.»26پس‌ او وی‌ را رها كرد. آنگاه‌ (صفوره‌) گفت‌: «شوهر خون‌ هستی‌،» به‌ سبب‌ ختنه‌.27و خداوند به‌ هارون‌ گفت‌: «به‌ سوی‌ صحرا به‌ استقبال‌ موسی‌ برو.» پس‌ روانه‌ شد و او را در جبل‌الله‌ ملاقات‌ كرده‌، او را بوسید.28و موسی‌ از جمیع‌ كلمات‌ خداوند كه‌ او را فرستاده‌ بود، و از همۀ آیاتی‌ كه‌ به‌ وی‌ امر فرموده‌ بود، هارون‌ را خبر داد.29پس‌ موسی‌ و هارون‌ رفته‌، كل‌ مشایخ‌ بنی‌اسرائیل‌ را جمع‌ كردند.30و هارون‌ همۀ سخنانی‌ را كه‌ خداوند به‌ موسی‌ فرموده‌ بود، باز گفت‌، و آیات‌ را به‌ نظر قوم‌ ظاهر ساخت‌.31و قوم‌ ایمان‌ آوردند. و چون‌ شنیدند كه‌ خداوند از بنی‌اسرائیل‌ تفقد نموده‌، و به‌ مصیبت‌ ایشان‌ نظر انداخته‌ است‌، به‌ روی‌ در افتاده‌، سجده‌ كردند.

Chapter 5

1و بعد از آن‌ موسی‌ و هارون‌ آمده‌، به‌ فرعون گفتند: «یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: قوم‌ مرا رها كن‌ تا برای‌ من‌ در صحرا عید نگاه‌ دارند.»2فرعون‌ گفت‌: «یهوه‌ كیست‌ كه‌ قول‌ او را بشنوم‌ و اسرائیل‌ را رهایی‌ دهم‌؟ یهوه‌ را نمی‌شناسم‌ و اسرائیل‌ را نیز رها نخواهم‌ كرد.»3گفتند: «خدای‌ عبرانیان‌ ما را ملاقات‌ كرده‌ است‌، پس‌ الا´ن‌ سفر سه‌ روزه‌ به‌ صحرا برویم‌، و نزد یهوه‌، خدای‌ خود، قربانی‌ بگذرانیم‌، مبادا ما را به‌ وبا یا شمشیر مبتلا سازد.»4پس‌ پادشاه‌ مصر بدیشان‌ گفت‌: «ای‌ موسی‌ و هارون‌ چرا قوم‌ را از كارهای‌ ایشان‌ بازمی‌دارید؟ به‌ شغلهای‌ خود بروید!»5و فرعون‌ گفت‌: «اینك‌ الا´ن‌ اهل‌ زمین‌ بسیارند، و ایشان‌ را از شغلهای‌ ایشان‌ بیكار می‌سازید.»6و در آن‌ روز، فرعون‌ سركاران‌ و ناظران‌ قوم‌خود را قدغن‌ فرموده‌، گفت‌:7« بعد از این‌، كاه‌ برای‌ خشت‌ سازی‌ مثل‌ سابق‌ بدین‌ قوم‌ مدهید. خود بروند و كاه‌ برای‌ خویشتن‌ جمع‌ كنند،8و همان‌ حساب‌ خشتهایی‌ را كه‌ پیشتر می‌ساختند، برایشان‌ بگذارید، و از آن‌ هیچ‌ كم‌ مكنید، زیرا كاهلند، و از این‌ رو فریاد می‌كنند و می‌گویند: برویم‌ تا برای‌ خدای‌ خود قربانی‌ گذرانیم‌.9و خدمت‌ ایشان‌ سخت‌تر شود تا در آن‌ مشغول‌ شوند، و به‌ سخنان‌ باطل‌ اعتنا نكنند.»10پس‌ سركاران‌ و ناظران‌ قوم‌ بیرون‌ آمده‌، قوم‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «فرعون‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ من‌ كاه‌ به‌ شما نمی‌دهم‌.11خود بروید و كاه‌ برای‌ خود از هرجا كه‌ بیابید بگیرید، و از خدمت‌ شما هیچ‌ كم‌ نخواهد شد.»12پس‌ قوم‌ در تمامی‌ زمین‌ مصر پراكنده‌ شدند تا خاشاك‌ به‌ عوض‌ كاه‌ جمع‌ كنند.13و سركاران‌، ایشان‌ را شتابانیده‌، گفتند: «كارهای‌ خود را تمام‌ كنید، یعنی‌ حساب‌ هر روز را در روزش‌، مثل‌ وقتی‌ كه‌ كاه‌ بود.»14و ناظرانِ بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ سركاران‌ فرعون‌ بر ایشان‌ گماشته‌ بودند، می‌زدند و می‌گفتند: «چرا خدمت‌ معین‌ خشت‌سازی‌ خود را در این‌ روزها مثل‌ سابق‌ تمام‌ نمی‌كنید؟»15آنگاه‌ ناظران‌ بنی‌اسرائیل‌ آمده‌، نزد فرعون‌ فریاد كرده‌، گفتند: «چرا به‌ بندگان‌ خود چنین‌ می‌كنی‌؟16كاه‌ به‌ بندگانت‌ نمی‌دهند و می‌گویند: خشت‌ برای‌ ما بسازید! و اینك‌ بندگانت‌ را می‌زنند و اما خطا از قوم‌ تو می‌باشد.»17گفت‌: «كاهل‌ هستید. شما كاهلید! از این‌ سبب‌ شما می‌گویید: برویم‌ و برای‌ خداوند قربانی‌ بگذرانیم‌.18اكنون‌ رفته‌، خدمت‌بكنید، و كاه‌ به‌ شما داده‌ نخواهد شد، و حساب‌ خشت‌ را خواهید داد.»19و ناظران‌ بنی‌اسرائیل‌ دیدند كه‌ در بدی‌ گرفتار شده‌اند، زیرا گفت‌: «از حساب‌ یومیۀ خشتهای‌ خود هیچ‌ كم‌ مكنید.»20و چون‌ از نزد فرعون‌ بیرون‌ آمدند، به‌ موسی‌ و هارون‌ برخوردند، كه‌ برای‌ ملاقات‌ ایشان‌ ایستاده‌ بودند.21و بدیشان‌ گفتند: « خداوند بر شما بنگرد و داوری‌ فرماید! زیرا كه‌ رایحۀ ما را نزد فرعون‌ و ملازمانش‌ متعفن‌ ساخته‌اید، و شمشیری‌ به‌ دست‌ ایشان‌ داده‌اید تا ما را بكشند.»22آنگاه‌ موسی‌ نزد خداوند برگشته‌، گفت‌: «خداوندا چرا بدین‌ قوم‌ بدی‌ كردی‌؟ و برای‌ چه‌ مرا فرستادی‌؟23زیرا از وقتی‌ كه‌ نزد فرعون‌ آمدم‌ تا به‌ نام‌ تو سخن‌ گویم‌، بدین‌ قوم‌ بدی‌ كرده‌ است‌ و قوم‌ خود را هرگز خلاصی‌ ندادی‌.»

Chapter 6

1خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «الا´ن‌ خواهی‌ دید آنچه‌ به‌ فرعون‌ می‌كنم‌، زیرا كه‌ به‌ دست‌ قوی‌ ایشان‌ را رها خواهد كرد، و به‌ دست‌ زورآور ایشان‌ را از زمین‌ خود خواهد راند.»2و خدا به‌ موسی‌ خطاب‌ كرده‌، وی‌ را گفت‌: «من‌ یهوه‌ هستم‌.3و به‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ به‌ نام‌ خدای‌ قادرمطلق‌ ظاهر شدم‌، لیكن‌ به‌ نام‌ خود، یهوه‌، نزد ایشان‌ معروف‌ نگشتم‌.4و عهد خود را نیز با ایشان‌ استوار كردم‌، كه‌ زمین‌ كنعان‌ را بدیشان‌ دهم‌، یعنی‌ زمین‌ غربت‌ ایشان‌ را كه‌ در آن‌ غریب‌ بودند.5و من‌ نیز چون‌ نالۀ بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ مصریان‌ ایشان‌ را مملوك‌ خود ساخته‌اند، شنیدم‌، عهد خود را بیاد آوردم‌.6بنابراین‌ بنی‌اسرائیل‌ رابگو، من‌ یهوه‌ هستم‌، و شما را از زیر مشقت‌های‌ مصریان‌ بیرون‌ خواهم‌ آورد، و شما را از بندگی‌ ایشان‌ رهایی‌ دهم‌، و شما را به‌ بازوی‌ بلند و به‌ داوری‌های‌ عظیم‌ نجات‌ دهم‌.7و شما را خواهم‌ گرفت‌ تا برای‌ من‌ قوم‌ شوید، و شما را خدا خواهم‌ بود، و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌، خدای‌ شما، كه‌ شما را از مشقت‌های‌ مصریان‌ بیرون‌ آوردم‌.8و شما را خواهم‌ رسانید به‌ زمینی‌ كه‌ دربارۀ آن‌ قسم‌ خوردم‌ كه‌ آن‌ را به‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ بخشم‌. پس‌ آن‌ را به‌ ارثیت‌ شما خواهم‌ داد. من‌ یهوه‌ هستم‌.»9و موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را بدین‌ مضمون‌ گفت‌، لیكن‌ بسبب‌ تنگی‌ روح‌ و سختی‌ خدمت‌، او را نشنیدند.10و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:11«برو و به‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر بگو گه‌ بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ خود رهایی‌ دهد.»12و موسی‌ به‌ حضور خداوند عرض‌ كرده‌، گفت‌: «اینك‌ بنی‌اسرائیل‌ مرا نمی‌شنوند، پس‌ چگونه‌ فرعون‌ مرا بشنود، و حال‌ آنكه‌ من‌ نامختون‌ لب‌ هستم‌؟»13و خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ تكلم‌ نموده‌، ایشان‌ را به‌ سوی‌ بنی‌اسرائیل‌ و به‌ سوی‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر مأمور كرد، تا بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورند.14و اینانند رؤسای‌ خاندانهای‌ آبای‌ ایشان‌: پسران‌ رؤبین‌، نخست‌زادۀ اسرائیل‌، حَنُوك‌ و فَلّو و حَصرون‌ و كَرْمی‌؛ اینانند قبایل‌ رؤبین‌.15و پسران‌ شمعون‌: یموئیل‌ و یامین‌ و اُوهَد و یاكین‌ و صوحر و شاؤل‌ كه‌ پسر زن‌ كنعانی‌ بود؛ اینانند قبایل‌ شمعون‌.16و این‌ است‌ نامهای‌ پسران‌ لاوی‌ به‌ حسب‌ پیدایش‌ ایشان‌:جرشون‌ و قهات‌ و مِراری‌. و سالهای‌ عمر لاوی‌ صد و سی‌ و هفت‌ سال‌ بود.17پسران‌ جرشون‌: لِبِنی‌ و شِمعی‌، به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌.18و پسران‌ قُهات‌: عَمْرام‌ و یصهار و حَبرون‌ و عُزّیئیل‌. و سالهای‌ عمر قُهات‌ صد و سی‌ و سه‌ سال‌ بود.19و پسران‌ مراری‌: مَحْلی‌ و موشی‌؛ اینانند قبایل‌ لاویان‌ به‌ حسب‌ پیدایش‌ ایشان‌.20و عَمْرام‌ عمۀ خود، یوكابد را به‌ زنی‌ گرفت‌، و او برای‌ وی‌ هارون‌ و موسی‌ را زایید، و سالهای‌ عمر عمرام‌ صد و سی‌ و هفت‌ سال‌ بود.21و پسران‌ یصهار: قورح‌ و نافج‌ و زكری.‌22و پسران‌ عُزِّیئیل‌: میشائیل‌ و ایلصافن‌ و ستری‌.23و هارون‌، الیشابع‌، دختر عَمّیناداب‌، خواهر نَحْشون‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌، و برایش‌ ناداب‌ و ابیهو و العازر و ایتامر را زایید.24و پسران‌ قورح‌: اَسّیر و القانه‌ و اَبیاساف‌؛ اینانند قبایل‌ قورحیان‌.25و العازر بن‌ هارون‌ یكی‌ از دختران‌ فوتیئیل‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌، و برایش‌ فینحاس‌ را زایید؛ اینانند رؤسای‌ آبای‌ لاویان‌، بحسب‌ قبایل‌ ایشان‌.26اینانند هارون‌ و موسی‌ كه‌ خداوند بدیشان‌ گفت‌: «بنی‌اسرائیل‌ را با جنود ایشان‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آورید.»27اینانند كه‌ به‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر سخن‌ گفتند، برای‌ بیرون‌ آوردن‌ بنی‌اسرائیل‌ از مصر. اینان‌ موسی‌ و هارونند.28و واقع‌ شد در روزی‌ كه‌ خداوند در زمین‌ مصر موسی‌ را خطاب‌ كرد،29كه‌ خداوند به‌ موسی‌ فرموده‌، گفت‌: «من‌ یهوه‌ هستم‌؛ هر آنچه‌ من‌ به‌ تو گویم‌ آن‌ را به‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر بگو.»30و موسی‌ به‌ حضور خداوند عرض‌ كرد: «اینك‌ من‌ نامختون‌ لب‌ هستم‌، پس‌ چگونه‌ فرعون‌ مرابشنود؟»

Chapter 7

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «ببین‌ تو را بر فرعون‌ خدا ساخته‌ام‌، و برادرت‌، هارون‌، نبی‌ تو خواهد بود.2هرآنچه‌ به‌ تو امر نمایم‌ تو آن‌ را بگو، و برادرت‌ هارون‌، آن‌ را به‌ فرعون‌ باز گوید، تا بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ خود رهایی‌ دهد.3و من‌ دل‌ فرعون‌ را سخت‌ می‌كنم‌، و آیات‌ و علامات‌ خود را در زمین‌ مصر بسیار می‌سازم‌.4و فرعون‌ به‌ شما گوش‌ نخواهد گرفت‌، و دست‌ خود را بر مصر خواهم‌ انداخت‌، تا جنود خود، یعنی‌ قوم‌ خویش‌ بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ مصر به‌ داوریهای‌ عظیم‌ بیرون‌ آورم‌.5و مصریان‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌، چون‌ دست‌ خود را بر مصر دراز كرده‌، بنی‌اسرائیل‌ را از میان‌ ایشان‌ بیرون‌ آوردم‌.»6و موسی‌ و هارون‌ چنانكه‌ خداوند بدیشان‌ امر فرموده‌ بود كردند، و هم‌ چنین‌ عمل‌ نمودند.7و موسی‌ هشتاد ساله‌ بود و هارون‌ هشتاد و سه‌ ساله‌، وقتی‌ كه‌ به‌ فرعون‌ سخن‌ گفتند.8پس‌ خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:9«چون‌ فرعون‌ شما را خطاب‌ كرده‌، گوید معجزه‌ای‌ برای‌ خود ظاهر كنید، آنگاه‌ به‌ هارون‌ بگو عصای‌ خود را بگیر، و آن‌ را پیش‌ روی‌ فرعون‌ بینداز، تا اژدها شود.»10آنگاه‌ موسی‌ و هارون‌ نزد فرعون‌ رفتند، و آنچه‌ خداوند فرموده‌ بود كردند. و هارون‌ عصای‌ خود را پیش‌ روی‌ فرعون‌ و پیش‌ روی‌ ملازمانش‌ انداخت‌، و اژدها شد.11و فرعون‌ نیز حكیمان‌ و جادوگران‌را طلبید و ساحران‌ مصر هم‌ به‌ افسونهای‌ خود چنین‌ كردند،12هر یك‌ عصای‌ خود را انداختند و اژدها شد، ولی‌ عصای‌ هارون‌ عصاهای‌ ایشان‌ را بلعید.13و دل‌ فرعون‌ سخت‌ شد و ایشان‌ را نشنید، چنانكه‌ خداوند گفته‌ بود.14و خداوند موسی‌ را گفت‌: «دل‌ فرعون‌ سخت‌ شده‌، و از رها كردن‌ قوم‌ ابا كرده‌ است‌.15بامدادان‌ نزد فرعون‌ برو؛ اینك‌ به‌ سوی‌ آب‌ بیرون‌ می‌آید؛ و برای‌ ملاقات‌ وی‌ به‌ كنار نهر بایست‌، و عصا را كه‌ به‌ مار مبدل‌ گشت‌، بدست‌ خود بگیر.16و او را بگو: یهوه‌ خدای‌ عبرانیان‌ مرا نزد تو فرستاده‌، گفت‌: قوم‌ مرا رها كن‌ تا مرا در صحرا عبادت‌ نمایند و اینك‌ تا بحال‌ نشنیده‌ای‌؛17پس‌ خداوند چنین‌ می‌گوید، از این‌ خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌، همانا من‌ به‌ عصایی‌ كه‌ در دست‌ دارم‌ آبِ نهر را می‌زنم‌ و به‌ خون‌ مبدل‌ خواهد شد.18و ماهیانی‌ كه‌ در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده‌ شود و مصریان‌ نوشیدن‌ آب‌ نهر را مكروه‌ خواهند داشت‌.»19و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ هارون‌ بگو عصای‌ خود را بگیر و دست‌ خود را بر آبهای‌ مصر دراز كن‌، بر نهرهای‌ ایشان‌، و جویهای‌ ایشان‌، و دریاچه‌های‌ ایشان‌، و همه‌ حوضهای‌ آب‌ ایشان‌، تا خون‌ شود، و در تمامی زمین‌ مصر در ظروف‌ چوبی‌ و ظروف‌ سنگی‌، خون‌ خواهد بود.»20و موسی‌ و هارون‌ چنانكه‌ خداوند امر فرموده‌ بود، كردند و عصا را بلند كرده‌، آب‌ نهر را به‌ حضور فرعون‌ و به‌ حضور ملازمانش‌ زد، وتمامی آب‌ نهر به‌ خون‌ مبدّل‌ شد.21و ماهیانی‌ كه‌ در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان‌ از آب‌ نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی‌ زمین‌ مصر خون‌ بود.22و جادوگران‌ مصر به‌ افسونهای‌ خویش‌ هم‌ چنین‌ كردند، و دل‌ فرعون‌ سخت‌ شد، كه‌ بدیشان‌ گوش‌ نگرفت‌، چنانكه‌ خداوند گفته‌ بود.23و فرعون‌ برگشته‌، به‌ خانه‌ خود رفت‌ و بر این‌ نیز دل‌ خود را متوجه‌ نساخت‌.24و همه‌ مصریان‌ گرداگرد نهر برای‌ آب‌ خوردن‌ حفره‌ می‌زدند زیرا كه‌ از آب‌ نهر نتوانستند نوشید.25و بعد از آنكه‌ خداوند نهر را زده‌ بود، هفت‌ روز سپری‌ شد.

Chapter 8

1و خداوند موسی‌ را گفت‌: «نزد فرعون‌ برو،و به‌ وی‌ بگو خداوند چنین‌ می‌گوید: قوم‌ مـرا رها كـن‌ تا مرا عبادت‌ نمایند.2و اگـر تو از رها كردن‌ ایشان‌ اِبا می‌كنی‌، همانا من‌ تمامی حدود تو را به‌ وَزَغهـا مبتلا سازم‌.3و نهـر، وزغهـا را به‌ كثرت‌ پیدا نماید، به‌ حدی‌ كه‌ برآمده‌، به‌ خانه‌ات‌ و خوابگاهت‌ و بسترت‌ و خانه‌های‌ بندگانت‌ و بر قومت‌ و به‌ تنورهایت‌ و تغارهای‌ خمیرت‌ درخواهنـد آمد،4و بر تو و قوم‌ تـو و همه‌ بندگان‌ تو وزغهـا برخواهنـد آمـد.»5و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ هارون‌ بگو: دست‌ خود را با عصای‌ خویش‌ بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز كن‌، و وزغها را بر زمین‌ مصر برآور.»6پس‌ چون‌ هارون‌ دست‌ خود را بر آبهای‌ مصر دراز كرد، وزغها برآمده‌، زمین‌ مصر را پوشانیدند.7و جادوگران‌ به‌ افسونهای‌ خود چنین‌ كردند، و وزغها بر زمین‌ مصر برآوردند.8آنگاه‌ فرعون‌ موسی‌ و هارون‌ را خوانده‌، گفت‌: «نزد خداوند دعا كنید، تا وزغها را از من‌ و قوم‌ من‌ دور كند، و قوم‌ را رها خواهم‌ كرد تا برای‌ خداوند قربانی‌ گذرانند.»9موسی‌ به‌ فرعون‌ گفت‌: «وقتی‌ را برای‌ من‌ معین‌ فرما كه‌ برای‌ تو و بندگانت‌ و قومت‌ دعا كنم‌ تا وزغها از تو و خانه‌ات‌ نابود شوند و فقط‌ در نهر بمانند.»10گفت‌: «فردا»، موسی‌ گفت‌: «موافق‌ سخن‌ تو خواهد شد تا بدانی‌ كه‌ مثل‌ یهوه‌ خدای‌ ما دیگری‌ نیست‌،11و وزغها از تو و خانه‌ات‌ و بندگانت‌ و قومت‌ دور خواهند شد و فقط‌ در نهر باقی‌ خواهند ماند.»12و موسی‌ و هارون‌ از نزد فرعون‌ بیرون‌ آمدند و موسی‌ درباره‌ وزغهایی‌ كه‌ بر فرعون‌ فرستاده‌ بود، نزد خداوند استغاثه‌ نمود.13و خداوند موافق‌ سخن‌ موسی‌ عمل‌ نمود و وَزَغْها از خانه‌ها و از دهات‌ و از صحراها مردند،14و آنها را توده‌ توده‌ جمع‌ كردند و زمیـن‌ متعفـن‌ شـد.15اما فرعون‌ چون‌ دید كه‌ آسایش‌ پدید آمد، دل‌ خود را سخت‌ كرد و بدیشان‌ گوش‌ نگرفت‌، چنانكه‌ خداوند گفته‌ بود.16و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ هارون‌ بگو كه‌ عصای‌ خود را دراز كن‌ و غبار زمین‌ را بزن‌ تا در تمامی‌ زمین‌ مصر پشه‌ها بشود.»17پس‌ چنین‌ كردند و هارون‌ دست‌ خود را با عصای‌ خویش‌ دراز كرد و غبار زمین‌ را زد و پشه‌ها بر انسان‌ و بهایم‌ پدید آمد زیرا كه‌ تمامی‌ غبار زمین‌ در كلّ ارض‌ مصر پشه‌ها گردید،18و جـادوگران‌ به‌ افسونهای‌ خود چنین‌ كردند تا پشه‌ها بیرون‌ آورَند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان‌ و بهایم‌ پدید شد.19و جادوگران‌ به‌ فرعون‌ گفتند: «این‌ انگشت‌ خداست‌.» اما فرعون‌ را دل‌ سخت‌ شد كه‌ بدیشان‌ گوش‌ نگرفت‌، چنانكه‌ خداوند گفته‌ بود.20و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «بامدادان‌ برخاسته‌ پیش‌روی‌ فرعون‌ بایست‌. اینك‌ بسوی‌ آب‌ بیرون‌ می‌آید. و او را بگو: خداوند چنین‌ می‌گوید: قوم‌ مرا رها كن‌ تا مرا عبادت‌ نمایند،21زیرا اگر قوم‌ مرا رها نكنی‌، همانا من‌ بر تو و بندگانت‌ و قومت‌ و خانه‌هایت‌ انواع‌ مگسها فرستم‌ و خانه‌های‌ مصریان‌ و زمینی‌ نیز كه‌ برآنند از انواع‌ مگسها پر خواهد شد.22و در آن‌ روز زمین‌ جوشن‌ را كه‌ قوم‌ من‌ در آن‌ مقیمند، جدا سازم‌ كه‌ در آنجا مگسی‌ نباشد تا بدانی‌ كه‌ من‌ در میان‌ این‌ زمین‌ یهوه‌ هستم‌.23و فرقی‌ در میان‌ قوم‌ خود و قوم‌ تو گذارم‌. فردا این‌ علامت‌ خواهد شد.»24و خداوند چنین‌ كرد و انواع‌ مگسهای‌ بسیار به‌ خانه‌ فرعون‌ و به‌ خانه‌های‌ بندگانش‌ و به‌ تمامی‌ زمین‌ مصر آمدند و زمین‌ از مگسها ویران‌ شد.25و فرعون‌ موسی‌ و هارون‌ را خوانده‌ گفت‌: «بروید و برای‌ خدای‌ خود قربانی‌ در این‌ زمین‌ بگذرانید.»26موسی‌ گفت‌: «چنین‌ كردن‌ نشاید زیرا آنچه‌ مكروه‌ مصریان‌ است‌ برای‌ یهوه‌ خدای‌ خود ذبح‌ می‌كنیم‌. اینك‌ چون‌ مكروه‌ مصریان‌ را پیش‌ روی‌ ایشان‌ ذبح‌ نماییم‌، آیا ما را سنگسار نمی‌كنند؟27سفر سه‌ روزه‌ به‌ صحرا برویم‌ و برای‌ یهوه‌ خدای‌ خود قربانی‌ بگذرانیم‌ چنانكه‌ به‌ ما امر خواهد فرمود.»28فرعون‌ گفت‌: «من‌ شما را رهایی‌ خواهم‌ داد تا برای‌ یهوه‌، خدای‌ خود، در صحرا قربانی‌ گذرانید لیكن‌ بسیار دور مروید و برای‌ من‌ دعا كنید.»29موسی‌ گفت‌: «همانا من‌ از حضورت‌ بیرون‌ می‌روم‌ و نزد خداوند دعا می‌كنم‌ و مگسها از فرعون‌ و بندگانش‌ و قومش‌ فردا دور خواهند شد. اما زنهار فرعون‌ بار دیگر حیله‌ نكند كه‌ قوم‌ را رهایی‌ ندهد تا برای‌ خداوند قربانی‌ گذرانند.»30پس‌ موسی‌ از حضور فرعون‌ بیرون‌ شده‌، نزد خداوند دعا كرد،31و خداوند موافق‌ سخن‌ موسی‌ عمل‌ كرد و مگسها را از فرعون‌ و بندگانش‌ و قومش‌ دور كرد كه‌ یكی‌ باقی‌ نماند.32اما در این‌ مرتبه‌ نیز فرعون‌ دل‌ خود را سخت‌ ساخته‌، قوم‌ را رهایی‌ نداد.

Chapter 9

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «نزد فرعون‌ بروو به‌ وی‌ بگو: یهوه‌ خدای‌ عبرانیان‌ چنین‌ می‌گوید: قوم‌ مرا رها كن‌ تا مرا عبادت‌ كنند.2زیرا اگر تو از رهایی‌ دادن‌ ابا نمایی‌ و ایشان‌ را باز نگاه‌ داری‌،3همانا دست‌ خداوند بر مواشی‌ تو كه‌ در صحرایند خواهد شد، بر اسبان‌ و الاغان‌ و شتران‌ و گاوان‌ و گوسفندان‌، یعنی‌ وبایی‌ بسیار سخت‌.4و خداوند در میان‌ مواشی‌ اسرائیلیان‌ و مواشی‌ مصریان‌ فرقی‌ خواهد گذاشت‌ كه‌ از آنچه‌ مال‌ بنی‌اسرائیل‌ است‌، چیزی‌ نخواهد مرد.»5و خداوند وقتی‌ معین‌ نموده‌، گفت‌: «فردا خداوند این‌ كار را در این‌ زمین‌ خواهد كرد.»6پس‌ در فردا خداوند این‌ كار را كرد و همه‌ مواشی‌ مصریان‌ مردند و از مواشی‌ بنی‌اسرائیل‌ یكی‌ هم‌ نمرد.7وفرعون‌ فرستاد و اینك‌ از مواشی‌ اسرائیلیان‌ یكی‌ هم‌ نمرده‌ بود. اما دل‌ فرعون‌ سخت‌ شده‌، قوم‌ را رهایی‌ نداد.8و خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ گفت‌: «از خاكستر كوره‌، مُشتهای‌ خود را پر كرده‌، بردارید و موسی‌ آن‌ را به‌ حضور فرعون‌ بسوی‌ آسمان‌ برافشاندَ،9و غبار خواهد شد بر تمامی‌ زمین‌ مصر و سوزشی‌ كه‌ دمّلها بیرون‌ آورد بر انسان‌ و بر بهایم‌ در تمامی‌ زمین‌ مصر خواهد شد.»10پس‌ از خاكستر كوره‌ گرفتند و به‌ حضور فرعون‌ ایستادند و موسی‌ آن‌ را بسوی‌ آسمان‌ پراكند، و سوزشی‌ پدید شده‌، دملها بیرون‌ آورد، در انسان‌ و در بهایم‌.11و جادوگران‌ به‌ سبب‌ آن‌ سوزش‌ به‌ حضور موسی‌ نتوانستند ایستاد، زیرا كه‌ سوزش‌ بر جادوگران‌ و بر همۀ مصریان‌ بود.12و خداوند دل‌ فرعون‌ را سخت‌ ساخت‌ كه‌ بدیشان‌ گوش‌ نگرفت‌، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ گفته‌ بود.13و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «بامدادان‌ برخاسته‌، پیش‌ روی‌ فرعون‌ بایست‌، و به‌ وی‌ بگو: یهوه‌ خدای‌ عبرانیان‌ چنین‌ می‌گوید: قوم‌ مرا رها كن‌ تا مرا عبادت‌ نمایند.14زیرا در این‌ دفعه‌ تمامی‌ بلایای‌ خود را بر دل‌ تو و بندگانت‌ و قومت‌ خواهم‌ فرستاد، تا بدانی‌ كه‌ در تمامی‌ جهان‌ مثل‌ من‌ نیست‌.15زیرا اگر تاكنون‌ دست‌ خود را دراز كرده‌، و تو را و قومت‌ را به‌ وبا مبتلا ساخته‌ بودم‌، هرآینه‌ از زمین‌ هلاك‌ می‌شدی‌.16و لكن‌ برای‌ همین‌ تو را برپا داشته‌ام‌ تا قدرت‌ خود را به‌ تو نشان‌ دهم‌، و نام‌ من‌ در تمامی‌ جهان‌ شایع‌ شود.17و آیا تابحال‌ خویشتن‌ را بر قوم‌ من‌ برتر می‌سازی‌ و ایشان‌ را رهایی‌ نمی‌دهی‌؟18همانا فردا این‌ وقت‌، تگرگی‌ بسیار سخت‌ خواهم‌ بارانید، كه‌ مثل‌ آن‌ در مصر از روز بنیانش‌ تاكنون‌ نشده‌ است‌.19پس‌ الا´ن‌ بفرست‌ و مواشی‌ خود و آنچه‌ را در صحرا داری‌ جمع‌ كن‌، زیرا كه‌ بر هر انسان‌ و بهایمی‌ كه‌ در صحرا یافته‌ شوند، و به‌ خانه‌ها جمع‌ نشوند، تگرگ‌ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»20پس‌ هر كس‌ از بندگان‌ فرعون‌ كه‌ از قول‌ خداوند ترسید، نوكران‌ و مواشی‌ خود را به‌ خانه‌ها گریزانید.21اما هر كه‌ دل‌ خود را به‌ كلام‌ خداوند متوجه‌ نساخت‌، نوكران‌ و مواشی‌ خود را در صحرا واگذاشت.22و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «دست‌ خود را به‌ سوی‌ آسمان‌ دراز كن‌، تا در تمامی‌ زمین‌ مصر تگرگ‌ بشود، بر انسان‌ و بر بهایم‌ و بر همۀ نباتات‌ صحرا، در كل‌ ارض‌ مصر.»23پس‌ موسی‌ عصای‌ خود را به‌ سوی‌ آسمان‌ دراز كرد، و خداوند رعد و تگرگ‌ داد، و آتش‌ بر زمین‌ فرود آمد، و خداوند تگرگ‌ بر زمین‌ مصر بارانید.24و تگرگ‌ آمد و آتشی‌ كه‌ در میان‌ تگرگ‌ آمیخته‌ بود، و به‌ شدت‌ سخت‌ بود، كه‌ مثل‌ آن‌ در تمامی‌ زمین‌ مصر از زمانی‌ كه‌ اُمت‌ شده‌ بودند، نبود.25و در تمامی‌ زمین‌ مصر، تگرگ‌ آنچه‌ را كه‌ در صحرا بود، از انسان‌ و بهایم‌ زد. و تگرگ‌ همۀ نباتات‌ صحرا را زد، و جمیع‌ درختان‌ صحرا را شكست‌.26فقط‌ در زمین‌ جوشن‌، جایی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ بودند، تگرگ‌ نبود.27آنگاه‌ فرعون‌ فرستاده‌، موسی‌ و هارون‌ را خواند، و بدیشان‌ گفت‌: «در این‌ مرتبه‌ گناه‌ كرده‌ام‌؛ خداوند عادل‌ است‌ و من‌ و قوم‌ من‌ گناهكاریم‌.28نزد خداوند دعا كنید، زیرا كافی‌ است‌ تا رعدهای‌ خدا و تگرگ‌ دیگر نشود، و شما را رها خواهم‌ كرد، و دیگر درنگ‌ نخواهید نمود.»29موسی‌ به‌ وی‌ گفت‌: «چون‌ از شهر بیرون‌ روم‌، دستهای‌ خود را نزد خداوند خواهم‌ افراشت‌، تا رعدها موقوف‌ شود، و تگرگ‌ دیگر نیاید، تا بدانی‌ جهان‌ از آن‌ خداوند است‌.30و اما تو و بندگانت‌، می‌دانم‌ كه‌ تابحال‌ از یهوه‌ خدا نخواهید ترسید.»31و كتان‌ و جو زده‌ شد، زیرا كه‌ جو خوشه‌ آورده‌ بود، و كتان‌ تخم‌ داشته‌.32و اما گندم‌ و خُلَّر زده‌ نشد زیرا كه‌ متأخر بود.33و موسی‌ از حضور فرعون‌ از شهر بیرون‌ شده‌، دستهای‌ خود را نزد خداوند برافراشت‌، و رعدها و تگرگ‌ موقوف‌ شد، و باران‌ بر زمین‌ نبارید.34و چون‌ فرعون‌ دید كه‌ باران‌ و تگرگ‌ و رعدها موقوف‌ شد، باز گناه‌ ورزیده‌، دل‌ خود را سخت‌ ساخت‌، هم‌ او و هم‌ بندگانش‌.35پس‌ دل‌ فرعون‌ سخت‌ شده‌، بنی‌اسرائیل‌ را رهایی‌ نداد، چنانكه‌ خداوند به‌ دست‌ موسی‌ گفته‌ بود.

Chapter 10

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «نزد فرعون‌ برو زیرا كه‌ من‌ دل‌ فرعون‌ و دل‌ بندگانش‌ را سخت‌ كرده‌ام‌، تا این‌ آیات‌ خود را در میان‌ ایشان‌ ظاهر سازم‌.2و تا آنچه‌ در مصر كردم‌ و آیات‌ خود را كه‌ در میان‌ ایشان‌ ظاهر ساختم‌، بگوش‌ پسرت‌ و پسر پسرت‌ بازگویی‌ تا بدانید كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»3پس‌ موسی‌ و هارون‌ نزد فرعون‌ آمده‌، به‌ وی‌ گفتند: «یهوه‌ خدای‌ عبرانیان‌ چنین‌ می‌گوید: تا به‌ كی‌ از تواضع‌ كردن‌ به‌ حضور من‌ ابا خواهی‌ نمود؟ قوم‌ مرا رها كن‌ تا مرا عبادت‌ كنند.4زیرا اگر تو از رها كردن‌ قوم‌ من‌ ابا كنی‌، هرآینه‌ من‌ فردا ملخها در حدود تو فرود آورم‌.5كه‌ روی‌ زمین‌ را مستور خواهند ساخت‌، به‌ حدی‌ كه‌ زمین‌ را نتوان‌ دید، و تتمّۀ آنچه‌ رَسته‌ است‌ كه‌ برای‌ شما از تگرگ‌ باقی‌ مانده‌، خواهند خورد، و هر درختی‌ را كه‌ برای‌ شما در صحرا روییده‌ است‌، خواهند خورد.6و خانۀ تو و خانه‌های‌ بندگانت‌ و خانه‌های‌ همۀ مصریان‌ را پر خواهند ساخت‌، به‌ مرتبه‌ای‌ كه‌ پدرانت‌ و پدران‌ پدرانت‌ از روزی‌ كه‌ بر زمین‌ بوده‌اند تا اَلیوم‌ ندیده‌اند.» پس‌ روگردانیده‌، از حضور فرعون‌ بیرون‌ رفت‌.7آنگاه‌ بندگان‌ فرعون‌ به‌ وی‌ گفتند: «تا به‌ كی‌ برای‌ ما این‌ مرد دامی‌ باشد؟ این‌ مردمان‌ را رها كن‌ تا یهوه‌، خدای‌ خود را عبادت‌ نمایند. مگر تابحال‌ ندانسته‌ای‌ كه‌ مصر ویران‌ شده‌ است‌؟»8پس‌ موسی‌ و هارون‌ را نزد فرعون‌ برگردانیدند، و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «بروید و یهوه‌، خدای‌ خود را عبادت‌ كنید. لیكن‌ كیستند كه‌ می‌روند؟»9موسی‌ گفت‌: «با جوانان‌ و پیران‌ خود خواهیم‌ رفت‌، با پسران‌ و دختران‌، و گوسفندان‌ و گاوان‌ خود خواهیم‌ رفت‌، زیرا كه‌ ما را عیدی‌ برای‌ خداوند است‌.»10بدیشان‌ گفت‌: « خداوند با شما چنین‌ باشد، اگر شما را با اطفال‌ شما رهایی‌ دهم‌. با حذر باشید زیرا كه‌ بدی‌ پیش‌ روی‌ شماست‌!11نه‌ چنین‌! بلكه‌ شما كه‌ بالغ‌ هستید رفته‌، خداوند را عبادت‌ كنید، زیرا كه‌ این‌ است‌ آنچه‌ خواسته‌ بودید.» پس‌ ایشان‌ را از حضور فرعون‌ بیرون‌ راندند.12و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «دست‌ خود را برای‌ ملخها بر زمین‌ مصر دراز كن‌، تا بر زمین‌ مصر برآیند، و همۀ نباتات‌ زمین‌ را كه‌ از تگرگ‌ مانده‌ است‌، بخورند.»13پس‌ موسی‌ عصای‌ خود را برزمین‌ مصر دراز كرد، و خداوند تمامی‌ آن‌ روز، و تمامی‌ آن‌ شب‌ را بادی‌ شرقی‌ بر زمین‌ مصر وزانید، و چون‌ صبح‌ شد، باد شرقی‌ ملخها را آورد.14و ملخها بر تمامی‌ زمین‌ مصر برآمدند، و در همۀ حدود مصر نشستند، بسیار سخت‌ كه‌ قبل‌ از آن‌ چنین‌ ملخها نبود، و بعد از آن‌ نخواهد بود.15و روی‌ تمامی‌ زمین‌ را پوشانیدند، كه‌ زمین‌ تاریك‌ شد و همۀ نباتات‌ زمین‌ و همۀ میوۀ درختان‌ را كه‌ از تگرگ‌ باقی‌ مانده‌ بود، خوردند، به‌ حدی‌ كه‌ هیچ‌ سبزی‌ بر درخت‌ و نبات‌ صحرا در تمامی‌ زمین‌ مصر نماند.16آنگاه‌ فرعون‌، موسی‌ و هارون‌ را به‌ زودی‌ خوانده‌، گفت‌: «به‌ یهوه‌ خدای‌ شما و به‌ شما گناه‌ كرده‌ام‌.17و اكنون‌ این‌ مرتبه‌ فقط‌ گناه‌ مرا عفو فرمایید، و از یهوه‌ خدای‌ خود استدعا نمایید تا این‌ موت‌ را فقط‌ از من‌ برطرف‌ نماید.»18پس‌ از حضور فرعون‌ بیرون‌ شده‌، از خداوند استدعا نمود.19و خداوند باد غربی‌ای‌ بسیار سخت‌ برگردانید، كه‌ ملخها را برداشته‌، آنها را به‌ دریای‌ قلزم‌ ریخت‌، و در تمامی‌ حدود مصر ملخی‌ نماند.20اما خداوند دل‌ فرعون‌ را سخت‌ گردانید، كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را رهایی‌ نداد.21و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «دست‌ خود را به‌ سوی‌ آسمان‌ برافراز، تا تاریكی‌ای‌ بر زمین‌ مصر پدید آید، تاریكی‌ای‌ كه‌ بتوان‌ احساس‌ كرد.»22پس‌ موسی‌ دست‌ خود را به‌ سوی‌ آسمان‌ برافراشت‌، و تاریكی غلیظ‌ تا سه‌ روز در تمامی‌ زمین‌ مصر پدید آمد23و یكدیگر را نمی‌دیدند.و تا سه‌ روز كسی‌ از جای‌ خود برنخاست‌، لیكن‌ برای‌ جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ در مسكنهای‌ ایشان‌ روشنایی‌ بود.24و فرعون‌ موسی‌ را خوانده‌، گفت‌: «بروید خداوند را عبادت‌ كنید، فقط‌ گله‌ها و رمه‌های‌ شما بماند، اطفال‌ شما نیز با شما بروند.»25موسی‌ گفت‌: «ذبایح‌ و قربانی‌های‌ سوختنی‌ نیز می‌باید به‌ دست‌ ما بدهی‌، تا نزد یهوه‌، خدای‌ خود بگذرانیم‌.26مواشی‌ ما نیز با ما خواهد آمد، یك‌ سُمی‌ باقی‌ نخواهد ماند زیرا كه‌ از اینها برای‌ عبادت‌ یهوه‌، خدای‌ خود می‌باید گرفت‌، و تا بدانجا نرسیم‌، نخواهیم‌ دانست‌ به‌ چه‌ چیز خداوند را عبادت‌ كنیم‌.»27و خداوند ، دل‌ فرعون‌ را سخت‌ گردانید كه‌ از رهایی‌ دادن‌ ایشان‌ اِبا نمود.28پس‌ فرعون‌ وی‌ را گفت‌: «از حضور من‌ برو! و با حذر باش‌ كه‌ روی‌ مرا دیگر نبینی‌، زیرا در روزی‌ كه‌ مرا ببینی‌ خواهی‌ مرد.»29موسی‌ گفت‌: «نیكو گفتی‌، روی‌ تو را دیگر نخواهم‌ دید.»

Chapter 11

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «یك‌ بلای‌دیگر بر فرعون‌ و بر مصر می‌آورم‌، و بعد از آن‌ شما را از اینجا رهایی‌ خواهد داد، و چون‌ شما را رها كند، البته‌ شما را بالكلّیه‌ از اینجا خواهد راند.2اكنون‌ به‌ گوش‌ قوم‌ بگو كه‌ هر مرد از همسایۀ خود، و هر زن‌ از همسایه‌اش‌ آلات‌ نقره‌ و آلات‌ طلا بخواهند.»3و خداوند قوم‌ را در نظر مصریان‌ محترم‌ ساخت‌. و شخص‌ موسی‌ نیز در زمین‌ مصر، در نظر بندگان‌ فرعون‌ و در نظر قوم‌، بسیار بزرگ‌ بود.4و موسی‌ گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: قریب‌ به‌ نصف‌ شب‌ در میان‌ مصر بیرون‌ خواهم‌ آمد.5و هر نخست‌زاده‌ای‌ كه‌ در زمین‌ مصر باشد، از نخست‌زادۀ فرعون‌ كه‌ بر تختش‌ نشسته‌ است‌، تا نخست‌زادۀ كنیزی‌ كه‌ در پشت‌ دستاس‌ باشد، و همۀ نخست‌زادگان‌ بهایم‌ خواهند مرد.6و نعرۀ عظیمی‌ در تمامی‌ زمین‌ مصر خواهد بود كه‌ مثل‌ آن‌ نشده‌، و مانند آن‌ دیگر نخواهد شد.7اما بر جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ سگی‌ زبان‌ خود را تیز نكند، نه‌ بر انسان‌ و نه‌ بر بهایم‌، تا بدانید كه‌ خداوند در میان‌ مصریان‌ و اسرائیلیان‌ فرقی‌ گذارده‌ است.8و این‌ همۀ بندگان‌ تو به‌ نزد من‌ فرود آمده‌، و مرا تعظیم‌ كرده‌، خواهند گفت‌: تو و تمامی‌ قوم‌ كه‌ تابع‌ تو باشند، بیرون‌ روید! و بعد از آن‌ بیرون‌ خواهم‌ رفت‌.» پس‌ از حضور فرعون‌ در شدت‌ غضب‌ بیرون‌ آمد.9و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «فرعون‌ به‌ شما گوش‌ نخواهد گرفت‌، تا آیات‌ من‌ در زمین‌ مصر زیاد شود.»10و موسی‌ و هارون‌ جمیع‌ این‌ آیات‌ را به‌ حضور فرعون‌ ظاهر ساختند. اما خداوند دل‌ فرعون‌ را سخت‌ گردانید، و بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ خود رهایی‌ نداد.

Chapter 12

1و خداوند موسی‌ و هارون‌ را در زمین مصر مخاطب‌ ساخته‌، گفت‌:2«این‌ ماه‌ برای‌ شما سر ماهها باشد، این‌ اول‌ از ماههای‌ سال‌ برای‌ شماست‌.3تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، گویید كه‌ در دهم‌ این‌ ماه‌ هر یكی‌ از ایشان‌ بره‌ای‌ به‌ حسب‌ خانه‌های‌ پدران‌ خود بگیرند، یعنی‌ برای‌ هر خانه‌ یك‌ بره‌.4و اگر اهل‌خانه‌ برای‌ بره‌ كم‌ باشند، آنگاه‌ او و همسایه‌اش‌ كه‌ مجاور خانۀ او باشد آن‌ را به‌ حسب‌ شمارۀ نفوس‌ بگیرند، یعنی‌ هر كس‌ موافق‌ خوراكش‌ بره‌ را حساب‌ كند.5برۀ شما بی‌عیب‌، نرینۀ یكساله‌ باشد، از گوسفندان‌ یا از بزها آن‌ را بگیرید.6و آن‌ را تا چهاردهم‌ این‌ ماه‌ نگاه‌ دارید، و تمامی‌ انجمن‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ آن‌ را در عصر ذبح‌ كنند7و از خون‌ آن‌ بگیرند، و آن‌ را بر هر دو قایمه‌، و سردر خانه‌ كه‌ در آن‌، آن‌ را می‌خورند، بپاشند.8و گوشتش‌ را در آن‌ شب‌ بخورند. به‌ آتش‌ بریان‌ كرده‌، با نان‌ فطیر و سبزیهای‌ تلخ‌ آن‌ را بخورند.9و از آن‌ هیچ‌ خام‌ نخورید، و نه‌ پخته‌ با آب‌، بلكه‌ به‌ آتش‌ بریان‌ شده‌، كله‌اش‌ و پاچه‌هایش‌ و اندرونش‌ را.10و چیزی‌ از آن‌ تا صبح‌ نگاه‌ مدارید. و آنچه‌ تا صبح‌ مانده‌ باشد، به‌ آتش‌ بسوزانید.11و آن‌ را بدین‌ طور بخورید: كمر شما بسته‌، و نعلین‌ بر پایهای‌ شما، و عصا در دست‌ شما، و آن‌ را به‌ تعجیل‌ بخورید، چونكه‌ فِصَح‌ خداوند است‌.12« و در آن‌ شب‌ از زمین‌ مصر عبور خواهم‌ كرد، و همۀ نخست‌زادگان‌ زمین‌ مصر را از انسان‌ و بهایم‌ خواهم‌ زد، و بر تمامی‌ خدایان‌ مصر داوری‌ خواهم‌ كرد. من‌ یهوه‌ هستم‌.13و آن‌ خون‌، علامتی‌ برای‌ شما خواهد بود، بر خانه‌هایی‌ كه‌ در آنها می‌باشید. و چون‌ خون‌ را ببینم‌، از شما خواهم‌ گذشت‌ و هنگامی‌ كه‌ زمین‌ مصر را می‌زنم‌، آن‌ بلا برای‌ هلاك‌ شما بر شما نخواهد آمد.14و آن‌ روز، شما را برای‌ یادگاری‌ خواهد بود، و در آن‌، عیدی‌ برای‌ خداوند نگاه‌ دارید، و آن‌ را به‌ قانون‌ ابدی‌، نسلاً بعد نسل‌ عید نگاه‌ دارید.15هفت‌ روز نان‌ فطیر خورید، در روز اول‌ خمیرمایه‌ را از خانه‌های‌ خود بیرون‌ كنید، زیرا هر كه‌ از روز نخستین‌ تا روز هفتمین‌ چیزی‌ خمیر شده‌ بخورد، آن‌ شخص‌ از اسرائیل‌ منقطع‌ گردد.16و در روز اول‌، محفل‌ مقدس‌، و در روز هفتم‌، محفل‌ مقدس‌ برای‌ شما خواهد بود. در آنها هیچ‌ كار كرده‌ نشود جز آنچه‌ هر كس‌ باید بخورد؛ آن‌ فقط‌ در میان‌ شما كرده‌ شود.17پس‌ عید فطیر را نگاه‌ دارید، زیرا كه‌ در همان‌ روز لشكرهای‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌. بنابراین‌، این‌ روز را در نسلهای‌ خود به‌ فریضۀ ابدی‌ نگاه‌ دارید.18در ماه‌ اول‌ در روز چهاردهم‌ ماه‌، در شام‌، نان‌ فطیر بخورید، تا شام‌ بیست‌ و یكم‌ ماه‌.19هفت‌ روز خمیرمایه‌ در خانه‌های‌ شما یافت‌ نشود، زیرا هر كه‌ چیزی‌ خمیر شده‌ بخورد، آن‌ شخص‌ از جماعت‌ اسرائیل‌ منقطع‌ گردد، خواه‌ غریب‌ باشد خواه‌ بومی‌ آن‌ زمین‌.20هیچ‌ چیز خمیر شده‌ مخورید، در همۀ مساكن‌ خود فطیر بخورید.»21پس‌ موسی‌ جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ را خوانده‌، بدیشان‌ گفت‌: «بروید و بره‌ای‌ برای‌ خود موافق‌ خاندانهای‌ خویش‌ بگیرید، و فِصَح‌ را ذبح‌ نمایید.22و دسته‌ای‌ از زوفا گرفته‌، در خونی‌ كه‌ در طشت‌ است‌ فروبرید، و بر سر در و دو قایمۀ آن‌، از خونی‌ كه‌ در طشت‌ است‌ بزنید، و كسی‌ از شما از در خانۀ خود تا صبح‌ بیرون‌ نرود.23زیرا خداوند عبور خواهد كرد تا مصریان‌ را بزند و چون‌ خون‌ را بر سردر و دو قایمه‌اش‌ بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد كه‌ هلاك‌ كننده‌ به‌ خانه‌های‌ شما درآید تا شما را بزند.24و این‌ امررا برای‌ خود و پسران‌ خود به‌ فریضۀ ابدی‌ نگاه‌ دارید.25و هنگامی‌ كه‌ داخل‌ زمینی‌ شدید كه‌ خداوند حسب‌ قول‌ خود، آن‌ را به‌ شما خواهد داد. آنگاه‌ این‌ عبادت‌ را مَرعی‌ دارید.26و چون‌ پسران‌ شما به‌ شما گویند كه‌ این‌ عبادت‌ شما چیست‌،27گویید این‌ قربانی فِصَح‌ خداوند است‌، كه‌ از خانه‌های‌ بنی‌اسرائیل‌ در مصر عبور كرد، وقتی‌ كه‌ مصریان‌ را زد و خانه‌های‌ ما را خلاصی‌ داد.» پس‌ قوم‌ به‌ روی‌ درافتاده‌، سجده‌ كردند.28پس‌ بنی‌اسرائیل‌ رفته‌، آن‌ را كردند، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ امر فرموده‌ بود، همچنان‌ كردند.29و واقع‌ شد كه‌ در نصف‌ شب‌، خداوند همۀ نخست‌زادگان‌ زمین‌ مصر را، از نخست‌زادۀ فرعون‌ كه‌ بر تخت‌ نشسته‌ بود تا نخست‌زادۀ اسیری‌ كه‌ در زندان‌ بود، و همۀ نخست‌ زاده‌های‌ بهایم‌ را زد.30و در آن‌ شب‌ فرعون‌ و همۀ بندگانش‌ و جمیع‌ مصریان‌ برخاستند و نعرۀ عظیمی‌ در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای‌ نبود كه‌ در آن‌ مِیتی‌ نباشد.31و موسی‌ و هارون‌ را در شب‌ طلبیده‌، گفت‌: «برخیزید! و از میان‌ قوم‌ من‌ بیرون‌ شوید، هم‌ شما و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌! و رفته‌، خداوند را عبادت‌ نمایید، چنانكه‌ گفتید.32گله‌ها و رمه‌های‌ خود را نیز چنانكه‌ گفتید، برداشته‌، بروید و مرا نیز بركت‌ دهید.»33و مصریان‌ نیز بر قوم‌ اِلحاح‌ نمودند تا ایشان‌ را بزودی‌ از زمین‌ روانه‌ كنند، زیرا گفتند ما همه‌ مرده‌ایم‌.34و قوم‌، آرد سرشتۀ خود را پیش‌از آنكه‌ خمیر شود برداشتند، و تَغارهای‌ خویش‌ را در رختها بر دوش‌ خود بستند.35و بنی‌اسرائیل‌ به‌ قول‌ موسی‌ عمل‌ كرده‌، از مصریان‌ آلات‌ نقره‌ و آلات‌ طلا و رختها خواستند.36و خداوند قوم‌ را در نظر مصریان‌ مُكَرّم‌ ساخت‌، كه‌ هرآنچه‌ خواستند بدیشان‌ دادند. پس‌ مصریان‌ را غارت‌ كردند.37و بنی‌اسرائیل‌ از رعمسیس‌ به‌ سكوت‌ كوچ‌ كردند، قریبِ ششصدهزار مرد پیاده‌، سوای‌ اطفال‌.38و گروهی‌ مختلفۀ بسیار نیز همراه‌ ایشان‌ بیرون‌ رفتند، و گله‌ها و رمه‌ها و مواشی‌ بسیار سنگین‌.39و از آرد سرشته‌، كه‌ از مصر بیرون‌ آورده‌ بودند، قرصهای‌ فطیر پختند، زیرا خمیر نشده‌ بود، چونكه‌ از مصر رانده‌ شده‌ بودند، و نتوانستند درنگ‌ كنند، و زاد سفر نیز برای‌ خود مهیا نكرده‌ بودند.40و توقف‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ در مصر كرده‌ بودند، چهارصد و سی‌ سال‌ بود.41و بعد از انقضای‌ چهار صد و سی‌ سال‌ در همان‌ روز به‌ وقوع‌ پیوست‌ كه‌ جمیع‌ لشكرهای‌ خدا از زمین‌ مصر بیرون‌ رفتند.42این‌ است‌ شبی‌ كه‌ برای‌ خداوند باید نگاه‌ داشت‌، چون‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد. این‌ همان‌ شب‌ خداوند است‌ كه‌ بر جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ نسلاً بعد نسل‌ واجب‌ است‌ كه‌ آن‌ را نگاه‌ دارند.43و خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ گفت‌: «این‌ است‌ فریضۀ فِصَح‌ كه‌ هیچ‌ بیگانه‌ از آن‌ نخورد.44و اما هر غلام‌ زرخرید، او را ختنه‌ كن‌ و پس‌ آن‌ را بخورد.45نزیل‌ و مزدور آن‌ را نخورند.46در یك‌ خانه‌ خورده‌ شود، و چیزی‌ از گوشتش‌ از خانه‌ بیرون‌ مبر، و استخوانی‌ از آن‌ مشكنید.47تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ آن‌ را نگاه‌ بدارند.48و اگر غریبی‌ نزد تو نزیل‌ شود، و بخواهد فِصَح‌ را برای‌ خداوند مَرعی‌ بدارد، تمامی‌ ذكورانش‌ مختون‌ شوند، و بعد از آن‌ نزدیك‌ آمده‌، آن‌ را نگاه‌ دارد، و مانند بومی‌ زمین‌ خواهد بود؛ و اما هر نامختون‌ از آن‌ نخورد.49یك‌ قانون‌ خواهد بود برای‌ اهل‌ وطن‌ و بجهت‌ غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما نزیل‌ شود.»50پس‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ این‌ را كردند؛ چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمودند.51و واقع‌ شد كه‌ خداوند در همان‌ روز بنی‌اسرائیل‌ را با لشكرهای‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد.

Chapter 13

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«هر نخست‌زاده‌ای‌ را كه‌ رحم‌ را بگشاید، در میان‌ بنی‌اسرائیل‌، خواه‌ از انسان‌ خواه‌ از بهایم‌، تقدیس‌ نما؛ او از آن‌ من‌ است‌.»3و موسی‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «این‌ روز را كه‌ از مصر از خانۀ غلامی‌ بیرون‌ آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به‌ قوت‌ دست‌ از آنجا بیرون‌ آورد، پس‌ نان‌ خمیر، خورده‌ نشود.4این‌ روز، در ماه‌ اَبیب‌ بیرون‌ آمدید.5و هنگامی‌ كه‌ خداوند تو را به‌ زمین‌ كنعانیان‌ و حتیان‌ و اموریان‌ و حویان‌ و یبوسیان‌داخل‌ كند، كه‌ با پدران‌ تو قسم‌ خورد كه‌ آن‌ را به‌ تو بدهد، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، آنگاه‌ این‌ عبادت‌ را در این‌ ماه‌ بجا بیاور.6هفت‌ روز نان‌ فطیر بخور، و در روز هفتمین‌ عید خداوند است‌.7هفت‌ روز نان‌ فطیر خورده‌ شود، و هیچ‌ چیز خمیر شده‌ نزد تو دیده‌ نشود، و خمیر مایه‌ نزد تو در تمامی‌ حدودت‌ پیدا نشود.8و در آن‌ روز پسر خود را خبر داده‌، بگو: این‌ است‌ به‌ سبب‌ آنچه‌ خداوند به‌ من‌ كرد، وقتی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدم‌.9و این‌ برای‌ تو علامتی‌ بر دستت‌ خواهد بود و تذكره‌ای‌ در میان‌ دو چشمت‌، تا شریعت‌ خداوند در دهانت‌ باشد. زیرا خداوند تو را به‌ دست‌ قوی‌ از مصر بیرون‌ آورد.10و این‌ فریضه‌ را در موسمش‌ سال‌ به‌ سال‌ نگاه‌ دار.11« و هنگامی‌ كه‌ خداوند تو را به‌ زمین‌ كنعانیان‌ درآورد، چنانكه‌ برای‌ تو و پدرانت‌ قسم‌ خورد، و آن‌ را به‌ تو بخشد،12آنگاه‌ هر چه‌ رحم‌ را گشاید، آن‌ را برای‌ خدا جدا بساز، و هر نخست‌زاده‌ای‌ از بچه‌های‌ بهایم‌ كه‌ از آن‌ توست‌، نرینه‌ها از آن‌ خداوند باشد.13و هر نخست‌زادۀ الاغ‌ را به‌ بره‌ای‌ فدیه‌ بده‌، و اگر فدیه‌ ندهی‌ گردنش‌ را بشكن‌، و هر نخست‌زادۀ انسان‌ را از پسرانت‌ فدیه‌ بده‌.14و در زمان‌ آینده‌ چون‌ پسرت‌ از تو سؤال‌ كرده‌، گوید كه‌ این‌ چیست‌، او را بگو، یهوه‌ ما را به‌ قوت‌ دست‌ از مصر، از خانۀ غلامی‌ بیرون‌ آورد.15و چون‌ فرعون‌ از رها كردن‌ ما دل‌ خود را سخت‌ ساخت‌، واقع‌ شد كه‌ خداوند جمیع‌ نخست‌زادگان‌ مصر را از نخست‌زادۀ انسان‌ تا نخست‌زادۀ بهایم‌ كشت‌. بنابراین‌ من‌ همۀ نرینه‌ها را كه‌ رحم‌ را گشایند، برای‌ خداوند ذبح‌می‌كنم‌، لیكن‌ هر نخست‌زاده‌ای‌ از پسران‌ خود را فدیه‌ می‌دهم‌.16و این‌ علامتی‌ بر دستت‌ و عصابه‌ای‌ در میان‌ چشمان‌ تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت‌ دست‌ از مصر بیرون‌ آورد.»17و واقع‌ شد كه‌ چون‌ فرعون‌ قوم‌ را رها كرده‌ بود، خدا ایشان‌ را از راه‌ زمین‌ فلسطینیان‌ رهبری‌ نكرد، هرچند آن‌ نزدیكتر بود. زیرا خدا گفت‌: «مبادا كه‌ چون‌ قوم‌ جنگ‌ بینند، پشیمان‌ شوند و به‌ مصر برگردند.»18اما خدا قوم‌ را از راه‌ صحرای‌ دریای‌ قلزم‌ دور گردانید. پس‌ بنی‌اسرائیل‌ مسلح‌ شده‌، از زمین‌ مصر برآمدند.19و موسی‌ استخوانهای‌ یوسف‌ را با خود برداشت‌، زیرا كه‌ او بنی‌اسرائیل‌ را قسم‌ سخت‌ داده‌، گفته‌ بود: «هرآینه‌ خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای‌ مرا از اینجا با خود خواهید برد.»20و از سُكُّوت‌ كوچ‌ كرده‌، در ایتام‌ به‌ كنار صحرا اردو زدند.21و خداوند در روز، پیش‌ روی‌ قوم‌ در ستون‌ ابر می‌رفت‌ تا راه‌ را به‌ ایشان‌ دلالت‌ كند، و شبانگاه‌ در ستون‌ آتش‌، تا ایشان‌ را روشنایی‌ بخشد، و روز و شب‌ راه‌ روند.22و ستون‌ ابر را در روز و ستون‌ آتش‌ را در شب‌، از پیش‌ روی‌ قوم‌ برنداشت‌.

Chapter 14

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌،گفت‌:2«به‌ بنی‌اسرائیل‌ بگو كه‌ برگردیده‌، برابر فَمُالحیروت‌ در میان‌ مَجْدُل‌ و دریا اردو زنند. و در مقابل‌ بَعَل‌ صَفُون‌، در برابر آن‌به‌ كنار دریا اردو زنید.3و فرعون‌ دربارۀ بنی‌اسرائیل‌ خواهد گفت‌: در زمین‌ گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور كرده‌ است‌.4و دل‌ فرعون‌ را سخت‌ گردانم‌ تا ایشان‌ را تعاقب‌ كند، و در فرعون‌ و تمامی‌ لشكرش‌ جلال‌ خود را جلوه‌ دهم‌، تا مصریان‌ بدانند كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.» پس‌ چنین‌ كردند.5و به‌ پادشاه‌ مصر گفته‌ شد كه‌ قوم‌ فرار كردند، و دل‌ فرعون‌ و بندگانش‌ بر قوم‌ متغیر شد، پس‌ گفتند: «این‌ چیست‌ كه‌ كردیم‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را از بندگی‌ خود رهایی‌ دادیم‌؟»6پس‌ ارابۀ خود را بیاراست‌، و قوم‌ خود را با خود برداشت‌،7و ششصد ارابۀ برگزیده‌ برداشت‌، و همۀ ارابه‌های‌ مصر را و سرداران‌ را بر جمیع‌ آنها.8و خداوند دل‌ فرعون‌، پادشاه‌ مصر را سخت‌ ساخت‌ تا بنی‌اسرائیل‌ را تعاقب‌ كرد. و بنی‌اسرائیل‌ به‌ دست‌ بلند بیرون‌ رفتند.9و مصریان‌ با تمامی‌ اسبان‌ و ارابه‌های‌ فرعون‌ و سوارانش‌ و لشكرش‌ در عقب‌ ایشان‌ تاخته‌، بدیشان‌ دررسیدند، وقتی‌ كه‌ به‌ كنار دریا نزد فم‌الحیروت‌، برابر بعل‌ صفون‌ فرود آمده‌ بودند.10و چون‌ فرعون‌ نزدیك‌ شد، بنی‌اسرائیل‌ چشمان‌ خود را بالا كرده‌، دیدند كه‌ اینك‌ مصریان‌ از عقب‌ ایشان‌ می‌آیند. پس‌ بنی‌اسرائیل‌ سخت‌ بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند،11و به‌ موسی‌ گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود كه‌ ما را برداشته‌ای‌ تا در صحرا بمیریم‌؟ این‌ چیست‌ به‌ ما كردی‌ كه‌ ما را از مصر بیرون‌ آوردی‌؟12آیا این‌ آن‌ سخن‌ نیست‌ كه‌ به‌ تو در مصر گفتیم‌ كه‌ ما را بگذار تا مصریان‌ را خدمت‌ كنیم‌؟ زیرا كه‌ ما را خدمت‌ مصریان‌ بهتر است‌ از مردن‌ در صحرا!»13موسی‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «مترسید! بایستید و نجات‌ خداوند را ببینید، كه‌ امروز آن‌ را برای‌ شما خواهد كرد، زیرا مصریان‌ را كه‌ امروز دیدید تا به‌ ابد دیگر نخواهید دید.14خداوند برای‌ شما جنگ‌ خواهد كرد و شما خاموش‌ باشید.»15و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «چرا نزد من‌ فریاد می‌كنی‌؟ بنی‌اسرائیل‌ را بگو كه‌ كوچ‌ كنند.16و اما تو عصای‌ خود را برافراز و دست‌ خود را بر دریا دراز كرده‌، آن‌ را مُنْشَقّ كن‌، تا بنی‌اسرائیل‌ از میان‌ دریا بر خشكی‌ راه‌ سپر شوند.17و اما من‌ اینك‌، دل‌ مصریان‌ را سخت‌ می‌سازم‌، تا از عقب‌ ایشان‌ بیایند، و از فرعون‌ و تمامی‌ لشكر او و ارابه‌ها و سوارانش‌ جلال‌ خواهم‌ یافت‌.18و مصریان‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌، وقتی‌ كه‌ از فرعون‌ و ارابه‌هایش‌ و سوارانش‌ جلال‌ یافته‌ باشم‌.»19و فرشتۀ خدا كه‌ پیش‌ اردوی‌ اسرائیل‌ می‌رفت‌، حركت‌ كرده‌، از عقب‌ ایشان‌ خرامید، و ستون‌ ابر از پیش‌ ایشان‌ نقل‌ كرده‌، در عقب‌ ایشان‌ بایستاد.20و میان‌ اردوی‌ مصریان‌ و اردوی‌ اسرائیل‌ آمده‌، از برای‌ آنها ابر و تاریكی‌ می‌بود، و اینها را در شب‌ روشنایی‌ می‌داد كه‌ تمامی‌ شب‌ نزدیك‌ یكدیگر نیامدند.21پس‌ موسی‌ دست‌ خود را بر دریا دراز كرد و خداوند دریا را به‌ باد شرقی‌ شدید، تمامی‌ آن‌ شب‌ برگردانیده‌، دریا را خشك‌ ساخت‌ و آب‌ مُنْشَقّ گردید.22و بنی‌اسرائیل‌ در میان‌ دریا بر خشكی‌ می‌رفتند و آبها برای‌ ایشان‌ بر راست‌ و چپ‌، دیوار بود.23و مصریان‌ با تمامی‌ اسبان‌ و ارابه‌ها و سواران‌ فرعون‌ از عقب‌ ایشان‌ تاخته‌، به‌ میان‌ دریا درآمدند.24ودر پاس‌ سحری‌ واقع‌ شد كه‌ خداوند بر اردوی‌ مصریان‌ از ستون‌ آتش‌ و ابر نظر انداخت‌، و اردوی‌ مصریان‌ را آشفته‌ كرد.25و چرخهای‌ ارابه‌های‌ ایشان‌ را بیرون‌ كرد، تا آنها را به‌ سنگینی‌ برانند و مصریان‌ گفتند: «از حضور بنی‌اسرائیل‌ بگریزیم‌! زیرا خداوند برای‌ ایشان‌ با مصریان‌ جنگ‌ می‌كند.»26و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «دست‌ خود را بر دریا دراز كن‌، تا آبها بر مصریان‌ برگردد، و بر ارابه‌ها و سواران‌ ایشان‌.»27پس‌ موسی‌ دست‌ خود را بر دریا دراز كرد، و به‌ وقت‌ طلوع‌ صبح‌، دریا به‌ جریان‌ خود برگشت‌، و مصریان‌ به‌ مقابلش‌ گریختند، و خداوند مصریان‌ را در میان‌ دریا به‌ زیر انداخت‌.28و آبها برگشته‌، ارابه‌ها و سواران‌ و تمام‌ لشكر فرعون‌ را كه‌ از عقب‌ ایشان‌ به‌ دریا درآمده‌ بودند، پوشانید، كه‌ یكی‌ از ایشان‌ هم‌ باقی‌ نماند.29اما بنی‌اسرائیل‌ در میان‌ دریا به‌ خشكی‌ رفتند، و آبها برای‌ ایشان‌ دیواری‌ بود به‌ طرف‌ راست‌ و به‌ طرف‌ چپ.30و در آن‌ روز خداوند اسرائیل‌ را از دست‌ مصریان‌ خلاصی‌ داد و اسرائیل‌ مصریان‌ را به‌ كنار دریا مرده‌ دیدند.31و اسرائیل‌ آن‌ كار عظیمی‌ را كه‌ خداوند به‌ مصریان‌ كرده‌ بود دیدند، و قوم‌ از خداوند ترسیدند، و به‌ خداوند و به‌ بندۀ او موسی‌ ایمان‌ آوردند.

Chapter 15

1آنگاه‌ موسی‌ و بنی‌اسرائیل‌ این‌ سرود را برای‌ خداوند سراییده‌، گفتند كه‌: «یهوه‌ را سرود می‌خوانم‌ زیرا كه‌ با جلال‌ مظفر شده‌ است‌. اسب‌ و سوارش‌ را به‌ دریا انداخت‌.2خداوند قوت‌ و تسبیح‌ من‌ است‌. و او نجات‌ من‌ گردیده‌ است‌. این‌ خدای‌ من‌ است‌، پس‌ او را تمجید می‌كنم‌. خدای‌ پدر من‌ است‌، پس‌ او را متعال‌ می‌خوانم‌.3خداوند مرد جنگی‌ است‌. نام‌ او یهوه‌ است‌.4ارابه‌ها و لشكر فرعون‌ را به‌ دریا انداخت‌. مبارزان‌ برگزیدۀ او در دریای‌ قلزم‌ غرق‌ شدند.5لُجّه‌ها ایشان‌ را پوشانید. مثل‌ سنگ‌ به‌ ژرفیها فرو رفتند.6دست‌ راست‌ تو ای‌ خداوند ، به‌ قوت‌ جلیل‌ گردیده‌. دست‌ راست‌ تو ای‌ خداوند ، دشمن‌ را خرد شكسته‌ است‌،7و به‌ كثرت‌ جلال‌ خود خصمان‌ را منهدم‌ ساخته‌ای‌. غضب‌ خود را فرستاده‌، ایشان‌ را چون‌ خاشاك‌ سوزانیده‌ای‌،8و به‌ نَفْخِۀ بینی‌ تو آبها فراهم‌ گردید. و موجها مثل‌ توده‌ بایستاد و لجه‌ها در میان‌ دریا منجمد گردید.9دشمن‌ گفت‌ تعاقب‌ می‌كنم‌ و ایشان‌ را فرو می‌گیرم‌، و غارت‌ را تقسیم‌ كرده‌، جانم‌ از ایشان‌ سیر خواهد شد. شمشیر خود را كشیده‌، دست‌ من‌ ایشان‌ را هلاك‌ خواهد ساخت‌،10و چون‌ به‌ نفخۀ خود دمیدی‌، دریا ایشان‌ را پوشانید. مثل‌ سرب‌ در آبهای‌ زورآور غرق‌ شدند.11كیست‌ مانند تو ای‌ خداوند در میان‌ خدایان‌؟ كیست‌ مانند تو جلیل‌ در قدوسیت‌؟ تو مهیب‌ هستی‌ در تسبیح‌ خود و صانع‌ عجایب‌!12چون‌ دست‌ راست‌ خود را دراز كردی‌، زمین‌ ایشان‌ را فرو برد.13این‌ قومِ خویش‌ را كه‌ فدیه‌ دادی‌، به‌ رحمانیت‌ خود، رهبری‌ نمودی‌. ایشان‌ را به‌ قوت‌ خویش‌ به‌ سوی‌ مسكن‌ قدس‌ خود هدایت‌ كردی‌.14امتها چون‌ شنیدند، مضطرب‌ گردیدند. لرزه‌ بر سكنۀ فلسطین‌ مستولی‌ گردید.15آنگاه‌ امرای‌ ادوم‌ در حیرت‌ افتادند. و اكابر موآب‌ را لرزه‌ فرو گرفت‌، و جمیع‌ سكنۀ كنعان‌ گداخته‌ گردیدند.16ترس‌ و هراس‌، ایشان‌ را فروگرفت‌. از بزرگی‌ بازوی‌ تو مثل‌ سنگ‌ ساكت‌ شدند، تا قوم‌ تو ای‌ خداوند عبور كنند، تا این‌ قومی‌ كه‌ تو خریده‌ای‌، عبور كنند.17ایشان‌ را داخل‌ ساخته‌، در جبل‌ میراث‌ خود غرس‌ خواهی‌ كرد، به‌ مكانی‌ كه‌ تو ای‌ خداوند مسكن‌ خود ساخته‌ای‌، یعنی‌ آن‌ مقام‌ مقدسی‌ كه‌ دستهای‌ تو ای‌ خداوند مستحكم‌ كرده‌ است‌.18خداوند سلطنت‌ خواهد كرد تا ابدالا´باد.»19زیرا كه‌ اسبهای‌ فرعون‌ با ارابه‌ها و سوارانش‌ به‌ دریا درآمدند، و خداوند آب‌ دریا را بر ایشان‌ برگردانید. اما بنی‌اسرائیل‌ از میان‌ دریا به‌ خشكی‌ رفتند.20و مریمِ نبیه‌، خواهر هارون‌، دف‌ را به‌ دست‌ خود گرفته‌، و همۀ زنان‌ از عقب‌ وی‌ دفها گرفته‌، رقص‌ كنان‌ بیرون‌ آمدند.21پس‌ مریم‌ در جواب‌ ایشان‌ گفت‌: « خداوند را بسرایید، زیرا كه‌ با جلال‌مظفر شده‌ است‌؛ اسب‌ و سوارش‌ را به‌ دریا انداخت‌.»22پس‌ موسی‌ اسرائیل‌ را از بحر قلزم‌ كوچانید، و به‌ صحرای‌ شور آمدند، و سه‌ روز در صحرا می‌رفتند و آب‌ نیافتند.23پس‌ به‌ مارّه‌ رسیدند، و از آب‌ مارّه‌ نتوانستند نوشید زیرا كه‌ تلخ‌ بود. از این‌ سبب‌، آن‌ را ماره‌ نامیدند.24و قوم‌ بر موسی‌ شكایت‌ كرده‌، گفتند: «چه‌ بنوشیم‌؟»25چون‌ نزد خداوند استغاثه‌ كرد، خداوند درختی‌ بدو نشان‌ داد، پس‌ آن‌ را به‌ آب‌ انداخت‌ و آب‌ شیرین‌ گردید. و در آنجا فریضه‌ای‌ و شریعتی‌ برای‌ ایشان‌ قرار داد، و در آنجا ایشان‌ را امتحان‌ كرد.26و گفت‌: «هرآینه‌ اگر قول‌ یهوه‌، خدای‌ خود را بشنوی‌، و آنچه‌ را در نظر او راست‌ است‌ بجا آوری‌، و احكام‌ او را بشنوی‌، و تمامی‌ فرایض‌ او را نگاه‌ داری‌، همانا هیچ‌ یك‌ از همۀ مرضهایی‌ را كه‌ بر مصریان‌ آورده‌ام‌ بر تو نیاورم‌، زیرا كه‌ من‌ یهوه‌، شفا دهندۀ تو هستم‌.»27پس‌ به‌ ایلیم‌ آمدند، و در آنجا دوازده‌ چشمۀ آب‌ و هفتاد درخت‌ خرما بود، و در آنجا نزد آب‌ خیمه‌ زدند.

Chapter 16

1پس‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ از ایلیم‌ كوچ‌ كرده‌، به‌ صحرای‌ سین‌ كه‌ در میان‌ ایلیم‌ و سینا است‌ در روز پانزدهم‌ از ماه‌ دوم‌، بعد از بیرون‌ آمدن‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر، رسیدند.2و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ در آن‌ صحرا بر موسی‌ و هارون‌ شكایت‌ كردند.3و بنی‌اسرائیل‌ بدیشان‌ گفتند: «كاش‌ كه‌ در زمین‌ مصر به‌ دست‌ خداوند مرده‌ بودیم‌، وقتی‌ كه‌ نزد دیگهای‌گوشت‌ می‌نشستیم‌ و نان‌ را سیر می‌خوردیم‌، زیرا كه‌ ما را بدین‌ صحرا بیرون‌ آوردید، تا تمامی‌ این‌ جماعت‌ را به‌ گرسنگی‌ بكشید.»4آنگاه‌ خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «همانا من‌ نان‌ از آسمان‌ برای‌ شما بارانم‌، و قوم‌ رفته‌، كفایت‌ هر روز را در روزش‌ گیرند، تا ایشان‌ را امتحان‌ كنم‌ كه‌ بر شریعت‌ من‌ رفتار می‌كنند یا نه‌.5و واقع‌ خواهد شد در روز ششم‌، كه‌ چون‌ آنچه‌ را كه‌ آورده‌ باشند درست‌ نمایند، همانا دوچندان‌ آن‌ خواهد بود كه‌ هر روز برمی‌چیدند.»6و موسی‌ و هارون‌ به‌ همۀ بنی‌اسرائیل‌ گفتند: «شامگاهان‌ خواهید دانست‌ كه‌ خداوند شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ است‌.7و بامدادان‌ جلال‌ خداوند را خواهید دید، زیرا كه‌ او شكایتی‌ را كه‌ بر خداوند كرده‌اید شنیده‌ است‌، و ما چیستیم‌ كه‌ بر ما شكایت‌ می‌كنید؟»8و موسی‌ گفت‌: «این‌ خواهد بود چون‌ خداوند ، شامگاه‌ شما را گوشت‌ دهد تا بخورید، و بامداد نان‌، تا سیر شوید، زیرا خداوند شكایتهای‌ شما را كه‌ بر وی‌ كرده‌اید شنیده‌ است‌، و ما چیستیم‌؟ بر ما نی‌، بلكه‌ بر خداوند شكایت‌ نموده‌اید.»9و موسی‌ به‌ هارون‌ گفت‌: «به‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ بگو به‌ حضور خداوند نزدیك‌ بیایید، زیرا كه‌ شكایتهای‌ شما را شنیده‌ است‌.»10و واقع‌ شد كه‌ چون‌ هارون‌ به‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ سخن‌ گفت‌، به‌ سوی‌ صحرا نگریستند و اینك‌ جلال‌ خداوند در ابر ظاهر شد.11و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:12«شكایتهای‌ بنی‌اسرائیل‌ را شنیده‌ام‌، پس‌ ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: در عصر گوشت‌خواهید خورد، و بامداد از نان‌ سیر خواهید شد تا بدانید كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.»13و واقع‌ شد كه‌ در عصر، سَلوی‌ برآمده‌، لشكرگاه‌ را پوشانیدند، و بامدادان‌ شبنم‌ گرداگرد اردو نشست‌.14و چون‌ شبنمی‌ كه‌ نشسته‌ بود برخاست‌، اینك‌ بر روی‌ صحرا چیزی‌ دقیق‌، مدور و خُرد، مثل‌ ژاله‌ بر زمین‌ بود.15و چون‌ بنی‌اسرائیل‌ این‌ را دیدند به‌ یكدیگر گفتند كه‌ این‌ منّ است‌، زیرا كه‌ ندانستند چه‌ بود. موسی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «این‌ آن‌ نان‌ است‌ كه‌ خداوند به‌ شما می‌دهد تا بخورید.16این‌ است‌ امری‌ كه‌ خداوند فرموده‌ است‌، كه‌ هر كس‌ به‌ قدر خوراك‌ خود از این‌ بگیرد، یعنی‌ یك‌ عُومَر برای‌ هر نفر به‌ حسب‌ شمارۀ نفوس‌ خویش‌، هر شخص‌ برای‌ كسانی‌ كه‌ در خیمۀ او باشند بگیرد.»17پس‌ بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ كردند، بعضی‌ زیاد و بعضی‌ كم‌ برچیدند.18اما چون‌ به‌ عومر پیمودند، آنكه‌ زیاد برچیده‌ بود، زیاده‌ نداشت‌، و آنكه‌ كم‌ برچیده‌ بود، كم‌ نداشت‌، بلكه‌ هر كس‌ به‌ قدر خوراكش‌ برچیده‌ بود.19و موسی‌ بدیشان‌ گفت‌: «زنهار كسی‌ چیزی‌ از این‌ تا صبح‌ نگاه‌ ندارد.»20لكن‌ به‌ موسی‌ گوش‌ ندادند، بلكه‌ بعضی‌ چیزی‌ از آن‌ تا صبح‌ نگاه‌ داشتند. و كرمها بهم‌ رسانیده‌، متعفن‌ گردید، و موسی‌ بدیشان‌ خشمناك‌ شد.21و هر صبح‌، هر كس‌ به‌ قدر خوراك‌ خود برمی‌چید، و چون‌ آفتاب‌ گرم‌ می‌شد، می‌گداخت‌.22و واقع‌ شد در روز ششم‌ كه‌ نان‌ مضاعف‌، یعنی‌ برای‌ هر نفری‌ دو عومر برچیدند. پس‌ همۀ رؤسای‌ جماعت‌ آمده‌، موسی‌ را خبر دادند.23او بدیشان‌ گفت‌: «این‌ است‌ آنچه‌ خداوند گفت‌، كه‌ فردا آرامی‌ است‌، و سَبَّتِ مقدسِ خداوند . پس‌ آنچه‌ بر آتش‌ باید پخت‌ بپزید، و آنچه‌ در آب‌ باید جوشانید بجوشانید، و آنچه‌ باقی‌ باشد، برای‌ خود ذخیره‌ كرده‌، بجهت‌ صبح‌ نگاه‌ دارید.»24پس‌ آن‌ را تا صبح‌ ذخیره‌ كردند، چنانكه‌ موسی‌ فرموده‌ بود، و نه‌ متعفن‌ گردید و نه‌ كرم‌ در آن‌ پیدا شد.25و موسی‌ گفت‌: «امروز این‌ را بخورید زیرا كه‌ امروز سَبَّت‌ خداوند است‌، و در این‌ روز آن‌ را در صحرا نخواهید یافت‌.26شش‌ روز آن‌ را برچینید، و روز هفتمین‌، سَبَّت‌ است‌. در آن‌ نخواهد بود.»27و واقع‌ شد كه‌ در روز هفتم‌، بعضی‌ از قوم‌ برای‌ برچیدن‌ بیرون‌ رفتند، اما نیافتند.28و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «تا به‌ كی‌ از نگاه‌ داشتن‌ وصایا و شریعت‌ من‌ ابا می‌نمایید؟29ببینید چونكه‌ خداوند سَبَّت‌ را به‌ شما بخشیده‌ است‌، از این‌ سبب‌ در روز ششم‌، نانِ دو روز را به‌ شما می‌دهد، پس‌ هر كس‌ در جای‌ خود بنشیند و در روز هفتم‌ هیچ‌ كس‌ از مكانش‌ بیرون‌ نرود.»30پس‌ قوم‌ در روز هفتمین‌ آرام‌ گرفتند.31و خاندان‌ اسرائیل‌ آن‌ را منّ نامیدند، و آن‌ مثل‌ تخم‌ گشنیز سفید بود، و طعمش‌ مثل‌ قرصهای‌ عسلی‌.32و موسی‌ گفت‌: «این‌ امری‌ است‌ كه‌ خداوند فرموده‌ است‌ كه‌ عومری‌ از آن‌ پر كنی‌، تا در نسلهای‌ شما نگاه‌ داشته‌ شود، تا آن‌ نان‌ را ببینند كه‌ در صحرا، وقتی‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌، آن‌ را به‌ شما خورانیدم‌.»33پس‌ موسی‌ به‌ هارون‌ گفت‌: «ظرفی‌ بگیر، و عومری‌ پر از منّ در آن‌ بنه‌ و آن‌ را به‌ حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای‌ شما نگاه‌ داشته‌شود.»34چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، همچنان‌ هارون‌ آن‌ را پیش‌ (تابوت‌) شهادت‌ گذاشت‌ تا نگاه‌ داشته‌ شود.35و بنی‌اسرائیل‌ مدت‌ چهل‌ سال‌ منّ را می‌خوردند، تا به‌ زمین‌ آباد رسیدند، یعنی‌ تا به‌ سرحد زمین‌ كنعان‌ داخل‌ شدند، خوراك‌ ایشان‌ منّ بود.36و اما عومر، ده‌ یك‌ ایفه‌ است‌.

Chapter 17

1و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ به حكم‌ خداوند طی‌ منازل‌ كرده‌، از صحرای‌ سین‌ كوچ‌ كردند، و در رفیدیم‌ اردو زدند، و آب‌ نوشیدن‌ برای‌ قوم‌ نبود.2و قوم‌ با موسی‌ منازعه‌ كرده‌، گفتند: «ما را آب‌ بدهید تا بنوشیم‌.» موسی‌ بدیشان‌ گفت‌: «چرا با من‌ منازعه‌ می‌كنید، و چرا خداوند را امتحان‌ می‌نمایید؟»3و در آنجا قوم‌ تشنۀ آب‌ بودند، و قوم‌ بر موسی‌ شكایت‌ كرده‌، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون‌ آوردی‌، تا ما و فرزندان‌ و مواشی‌ ما را به‌ تشنگی‌ بكشی‌؟»4آنگاه‌ موسی‌ نزد خداوند استغاثه‌ نموده‌، گفت‌: «با این‌ قوم‌ چه‌ كنم‌؟ نزدیك‌ است‌ مرا سنگسار كنند.»5خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «پیش‌ روی‌ قوم‌ برو، و بعضی‌ از مشایخ‌ اسرائیل‌ را با خود بردار، و عصای‌ خود را كه‌ بدان‌ نهر را زدی‌ به‌ دست‌ خود گرفته‌، برو.6همانا من‌ در آنجا پیش‌ روی‌ تو بر آن‌ صخره‌ای‌ كه‌ در حوریب‌ است‌، می‌ایستم‌، و صخره‌ را خواهی‌ زد تا آب‌ از آن‌ بیرون‌ آید، و قوم‌ بنوشند.» پس‌ موسی‌ به‌ حضور مشایخ‌ اسرائیل‌ چنین‌ كرد.7و آن‌ موضع‌ را مَسَّه‌ و مَریبه‌ نامید، به‌ سبب‌ منازعۀبنی‌اسرائیل‌، و امتحان‌ كردن‌ ایشان‌ خداوند را، زیرا گفته‌ بودند: «آیا خداوند در میان‌ ما هست‌ یا نه‌؟»8پس‌ عمالیق‌ آمده‌، در رفیدیم‌ با اسرائیل‌ جنگ‌ كردند.9و موسی‌ به‌ یوشع‌ گفت‌: «مردان‌ برای‌ ما برگزین‌ و بیرون‌ رفته‌، با عمالیق‌ مقاتله‌ نما، و بامدادان‌ من‌ عصای‌ خدا را به‌ دست‌ گرفته‌، بر قلۀ كوه‌ خواهم‌ ایستاد.»10پس‌ یوشع‌ بطوری‌ كه‌ موسی‌ او را امر فرموده‌ بود كرد، تا با عمالیق‌ محاربه‌ كند. و موسی‌ و هارون‌ و حور بر قلۀ كوه‌ برآمدند.11و واقع‌ شد كه‌ چون‌ موسی‌ دست‌ خود را برمی‌افراشت‌، اسرائیل‌ غلبه‌ می‌یافتند و چون‌ دست‌ خود را فرو می‌گذاشت‌، عمالیق‌ چیره‌ می‌شدند.12و دستهای‌ موسی‌ سنگین‌ شد. پس‌ ایشان‌ سنگی‌ گرفته‌، زیرش‌ نهادند كه‌ بر آن‌ بنشیند. و هارون‌ و حور، یكی‌ از این‌ طرف‌ و دیگری‌ از آن‌ طرف‌، دستهای‌ او را بر می‌داشتند، و دستهایش‌ تا غروب‌ آفتاب‌ برقرار ماند.13و یوشع‌، عمالیق‌ و قوم‌ او را به‌ دم‌ شمشیر منهزم‌ ساخت‌.14پس‌ خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «این‌ را برای‌ یادگاری‌ در كتاب‌ بنویس‌، و به‌ سمع‌ یوشع‌ برسان‌ كه‌ هرآینه‌ ذكر عمالیق‌ را از زیر آسمان‌ محو خواهم‌ ساخت‌.»15و موسی‌ مذبحی‌ بنا كرد و آن‌ را یهوه‌ نِسّی‌ نامید.16و گفت‌: «زیرا كه‌ دست‌ بر تخت‌ خداوند است‌، كه‌ خداوند را جنگ‌ با عمالیق‌ نسلاً بعد نسل‌ خواهد بود.»

Chapter 18

1و چون‌ یتْرون‌، كاهن‌ مدیان‌، پدر زن موسی‌، آنچه‌ را كه‌ خدا با موسی‌ و قوم‌ خود، اسرائیل‌ كرده‌ بود شنید كه‌ خداوند چگونه‌ اسرائیل‌ را از مصر بیرون‌ آورده‌ بود،2آنگاه‌ یترون‌ پدرزن‌ موسی‌، صَفّوره‌، زن‌ موسی‌ را برداشت‌، بعد از آنكه‌ او را پس‌ فرستاده‌ بود.3و دو پسر او را كه‌ یكی‌ را جرشون‌ نام‌ بود، زیرا گفت‌: «در زمین‌ بیگانه‌ غریب‌ هستم‌،»4و دیگری‌ را الیعازر نام‌ بود، زیرا گفت‌: «كه‌ خدای‌ پدرم‌ مددكار من‌ بوده‌، مرا از شمشیر فرعون‌ رهانید.»5پس‌ یترون‌، پدر زن‌ موسی‌، با پسران‌ و زوجه‌اش‌ نزد موسی‌ به‌ صحرا آمدند، در جایی‌ كه‌ او نزد كوه‌ خدا خیمه‌ زده‌ بود.6و به‌ موسی‌ خبر داد كه‌ من‌ یترون‌، پدر زن‌ تو با زن‌ تو و دو پسرش‌ نزد تو آمده‌ایم‌.7پس‌ موسی‌ به‌ استقبال‌ پدر زن‌ خود بیرون‌ آمد و او را تعظیم‌ كرده‌، بوسید و سلامتی‌ یكدیگر را پرسیده‌، به‌ خیمه‌ درآمدند.8و موسی‌ پدر زن‌ خود را از آنچه‌ خداوند به‌ فرعون‌ و مصریان‌ به‌ خاطر اسرائیل‌ كرده‌ بود خبر داد، و از تمامی‌ مشقتی‌ كه‌ در راه‌ بدیشان‌ واقع‌ شده‌، خداوند ایشان‌ را از آن‌ رهانیده‌ بود.9و یترون‌ شاد گردید، به‌ سبب‌ تمامی‌ احسانی‌ كه‌ خداوند به‌ اسرائیل‌ كرده‌، و ایشان‌ را از دست‌ مصریان‌ رهانیده‌ بود.10و یترون‌ گفت‌: «متبارك‌ است‌ خداوند كه‌ شما را از دست‌ مصریان‌ و از دست‌ فرعون‌ خلاصی‌ داده‌ است‌، و قوم‌ خود را از دست‌ مصریان‌ رهانیده‌.11الا´ن‌ دانستم‌ كه‌ یهوه‌ از جمیع‌ خدایان‌ بزرگتر است‌، خصوصاً در همان‌ امری‌ كه‌ بر ایشان‌ تكبر می‌كردند.»12و یترون‌،پدر زن‌ موسی‌، قربانی سوختنی‌ و ذبایح‌ برای‌ خدا گرفت‌، و هارون‌ و جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ آمدند تا با پدر زن‌ موسی‌ به‌ حضور خدا نان‌ بخورند.13بامدادان‌ واقع‌ شد كه‌ موسی‌ برای‌ داوری‌ قوم‌ بنشست‌، و قوم‌ به‌ حضور موسی‌ از صبح‌ تا شام‌ ایستاده‌ بودند.14و چون‌ پدر زن‌ موسی‌ آنچه‌ را كه‌ او به‌ قوم‌ می‌كرد دید، گفت‌: «این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ تو با قوم‌ می‌نمایی‌؟ چرا تو تنها می‌نشینی‌ و تمامی‌ قوم‌ نزد تو از صبح‌ تا شام‌ می‌ایستند؟»15موسی‌ به‌ پدر زن‌ خود گفت‌ كه‌ «قوم‌ نزد من‌ می‌آیند تا از خدا مسألت‌ نمایند.16هرگاه‌ ایشان‌ را دعوی‌ شود، نزد من‌ می‌آیند، و میان‌ هر كس‌ و همسایه‌اش‌ داوری‌ می‌كنم‌، و فرایض‌ و شرایع‌ خدا را بدیشان‌ تعلیم‌ می‌دهم‌.»17پدر زن‌ موسی‌ به‌ وی‌ گفت‌: «كاری‌ كه‌ تو می‌كنی‌، خوب‌ نیست‌.18هرآینه‌ تو و این‌ قوم‌ نیز كه‌ با تو هستند، خسته‌ خواهید شد، زیرا كه‌ این‌ امر برای‌ تو سنگین‌ است‌. تنها این‌ را نمی‌توانی‌ كرد.19اكنون‌ سخن‌ مرا بشنو. تو را پند می‌دهم‌ و خدا با تو باد؛ و تو برای‌ قوم‌ به‌ حضور خدا باش‌، و امور ایشان‌ را نزد خدا عرضه‌ دار.20و فرایض‌ و شرایع‌ را بدیشان‌ تعلیم‌ ده‌، و طریقی‌ را كه‌ بدان‌ می‌باید رفتار نمود، و عملی‌ را كه‌ می‌باید كرد، بدیشان‌ اعلام‌ نما.21و از میان‌ تمامی‌ قوم‌، مردان‌ قابل‌ را كه‌ خداترس‌ و مردان‌ امین‌، كه‌ از رشوت‌ نفرت‌ كنند، جستجو كرده‌، بر ایشان‌ بگمار، تا رؤسای‌ هزاره‌ و رؤسای‌ صده‌ و رؤسای‌ پنجاه‌ و رؤسای‌ ده‌ باشند.22تا بر قوم‌ پیوسته‌ داوری‌ نمایند، و هر امر بزرگ‌ را نزد تو بیاورند، و هر امركوچك‌ را خود فیصل‌ دهند. بدین‌ طور بار خود را سبك‌ خواهی‌ كرد، و ایشان‌ با تو متحمل‌ آن‌ خواهند شد.23اگر این‌ كار را بكنی‌ و خدا تو را چنین‌ امر فرماید، آنگاه‌ یارای‌ استقامت‌ خواهی‌ داشت‌، و جمیع‌ این‌ قوم‌ نیز به‌ مكان‌ خود به‌ سلامتی‌ خواهند رسید.»24پس‌ موسی‌ سخن‌ پدر زن‌ خود را اجابت‌ كرده‌، آنچه‌ او گفته‌ بود به‌ عمل‌ آورد.25و موسی‌ مردان‌ قابل‌ از تمامی‌ اسرائیل‌ انتخاب‌ كرده‌، ایشان‌ را رؤسای‌ قوم‌ ساخت‌، رؤسای‌ هزاره‌ و رؤسای‌ صده‌ و رؤسای‌ پنجاه‌ و رؤسای‌ ده‌.26و در داوری قوم‌ پیوسته‌ مشغول‌ می‌بودند. هر امر مشكل‌ را نزد موسی‌ می‌آوردند، و هر دعوی‌ كوچك‌ را خود فیصل‌ می‌دادند.27و موسی‌ پدر زن‌ خود را رخصت‌ داد و او به‌ ولایت‌ خود رفت‌.

Chapter 19

1و در ماه‌ سوم‌ از بیرون‌ آمدن‌بنی‌اسرائیل‌ از زمین‌ مصر، در همان‌ روز به‌ صحرای‌ سینا آمدند.2و از رَفیدیم‌ كوچ‌ كرده‌، به‌ صحرای‌ سینا رسیدند، و در بیابان‌ اردو زدند، و اسرائیل‌ در آنجا در مقابل‌ كوه‌ فرود آمدند.3و موسی‌ نزد خدا بالا رفت‌، و خداوند از میان‌ كوه‌ او را ندا درداد و گفت‌: «به‌ خاندان‌ یعقوب‌ چنین‌ بگو، و بنی‌اسرائیل‌ را خبر بده‌:4شما آنچه‌ را كه‌ من‌ به‌ مصریان‌ كردم‌، دیده‌اید، و چگونه‌ شما را بر بالهای‌ عقاب‌ برداشته‌، نزد خود آورده‌ام‌.5و اكنون‌ اگر آواز مرا فی‌الحقیقه‌ بشنوید، و عهد مرا نگاه‌ دارید، همانا خزانۀ خاص‌ من‌ از جمیع‌ قومها خواهید بود. زیرا كه‌ تمامی‌ جهان‌، از آن‌ من‌ است‌.6و شما برای‌ من‌ مملكت‌ كَهَنه‌ و امتِ مقدس‌ خواهید بود. این‌ است‌ آن‌ سخنانی‌ كه‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ می‌باید گفت‌.»7پس‌ موسی‌ آمده‌، مشایخ‌ قوم‌ را خواند، و همۀ این‌ سخنان‌ را كه‌ خداوند او را فرموده‌ بود، بر ایشان‌ اِلقا كرد.8و تمامی‌ قوم‌ به‌ یك‌ زبان‌ در جواب‌ گفتند: «آنچه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌، خواهیم‌ كرد.» و موسی‌ سخنان‌ قوم‌ را باز به‌ خداوند عرض‌ كرد.9و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «اینك‌ من‌ در ابرمُظْلِم‌ نزد تو می‌آیم‌، تا هنگامی‌ كه‌ به‌ تو سخن‌ گویم‌ قوم‌ بشنوند، و بر تو نیز همیشه‌ ایمان‌ داشته‌ باشند.» پس‌ موسی‌ سخنان‌ قوم‌ را به‌ خداوند باز گفت‌.10خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «نزد قوم‌ برو و ایشان‌ را امروز و فردا تقدیس‌ نما، و ایشان‌ رخت‌ خود را بشویند.11و در روز سوم‌ مهیا باشید، زیرا كه‌ در روز سوم‌ خداوند در نظر تمامی‌ قوم‌ بر كوه‌ سینا نازل‌ شود.12و حدود برای‌ قوم‌ از هر طرف‌ قرار ده‌، و بگو: باحذر باشید از اینكه‌ به‌ فراز كوه‌ برآیید، یا دامنۀ آن‌ را لمس‌ نمایید، زیرا هر كه‌ كوه‌ را لمس‌ كند، هرآینه‌ كشته‌ شود.13دست‌ بر آن‌ گذارده‌ نشود بلكه‌ یا سنگسار شود یا به‌ تیر كشته‌ شود، خواه‌ بهایم‌ باشد خواه‌ انسان‌، زنده‌ نماند. اما چون‌ كَرِنّا نواخته‌ شود، ایشان‌ به‌ كوه‌ برآیند.»14پس‌ موسی‌ از كوه‌ نزد قوم‌ فرود آمده‌، قوم‌ را تقدیس‌ نمود و رخت‌ خود را شستند.15و به‌ قوم‌ گفت‌: «در روز سوم‌ حاضر باشید، و به‌ زنان‌ نزدیكی‌ منمایید.»16و واقع‌ شد در روز سوم‌ به‌ وقت‌ طلوع‌ صبح‌، كه‌ رعدها و برقها و ابر غلیظ‌ بر كوه‌ پدید آمد، و آواز كَرِنّای‌ بسیار سخت‌،بطوری‌ كه‌ تمامی‌ قوم‌ كه‌ در لشكرگاه‌ بودند، بلرزیدند.17و موسی‌ قوم‌ را برای‌ ملاقات‌ خدا از لشكرگاه‌ بیرون‌ آورد، و در پایان‌ كوه‌ ایستادند.18و تمامی‌ كوه‌ سینا را دود فرو گرفت‌، زیرا خداوند در آتش‌ بر آن‌ نزول‌ كرد، و دودش‌ مثل‌ دود كوره‌ای‌ بالا می‌شد، و تمامی‌ كوه‌ سخت‌ متزلزل‌ گردید.19و چون‌ آواز كَرِنّا زیاده‌ و زیاده‌ سخت‌ نواخته‌ می‌شد، موسی‌ سخن‌ گفت‌، و خدا او را به‌ زبان‌ جواب‌ داد.20و خداوند بر كوه‌ سینا بر قله‌ كوه‌ نازل‌ شد، و خداوند موسی‌ را به‌ قلۀ كوه‌ خواند، و موسی‌ بالا رفت‌.21و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «پایین‌ برو و قوم‌ را قدغن‌ نما، مبادا نزد خداوند برای‌ نظر كردن‌، از حد تجاوز نمایند، كه‌ بسیاری‌ از ایشان‌ هلاك‌ خواهند شد.22و كهنه‌ نیز كه‌ نزد خداوند می‌آیند، خویشتن‌ را تقدیس‌ نمایند، مبادا خداوند بر ایشان‌ هجوم‌ آورد.»23موسی‌ به‌ خداوند گفت‌: «قوم‌ نمی‌توانند به‌ فراز كوه‌ سینا آیند، زیرا كه‌ تو ما را قدغن‌ كرده‌، گفته‌ای‌ كوه‌ را حدود قرار ده‌ و آن‌ را تقدیس‌ نما.»24خداوند وی‌ را گفت‌: «پایین‌ برو و تو و هارون‌ همراهت‌ برآیید، اما كَهَنه‌ و قوم‌ از حد تجاوز ننمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبادا بر ایشان‌ هجوم‌ آورد.»25پس‌ موسی‌ نزد قوم‌ فرود شده‌، بدیشان‌ سخن‌ گفت‌.

Chapter 20

1و خدا تكلم‌ فرمود و همۀ این‌ كلمات‌را بگفت‌:2« من‌ هستم‌ یهوه‌، خدای‌ تو، كه‌ تو را از زمین‌مصر و از خانۀ غلامی‌ بیرون‌ آوردم‌.3تو را خدایان‌ دیگر غیر از من‌ نباشد.4« صورتی‌ تراشیده‌ و هیچ‌ تمثالی‌ از آنچه‌ بالا در آسمان‌ است‌، و از آنچه‌ پایین‌ در زمین‌ است‌، و از آنچه‌ در آب‌ زیر زمین‌ است‌، برای‌ خود مساز.5نزد آنها سجده‌ مكن‌، و آنها را عبادت‌ منما، زیرا من‌ كه‌ یهوه‌، خدای‌ تو می‌باشم‌، خدای‌ غیور هستم‌، كه‌ انتقام‌ گناه‌ پدران‌ را از پسران‌ تا پشت‌ سوم‌ و چهارم‌ از آنانی‌ كه‌ مرا دشمن‌ دارند می‌گیرم‌.6و تا هزار پشت‌ بر آنانی‌ كه‌ مرا دوست‌ دارند و احكام‌ مرا نگاه‌ دارند، رحمت‌ می‌كنم‌.7« نام‌ یهوه‌، خدای‌ خود را به‌ باطل‌ مبر، زیرا خداوند كسی‌ را كه‌ اسم‌ او را به‌ باطل‌ بَرَد، بی‌گناه‌ نخواهد شمرد.8« روز سَبَّت‌ را یاد كن‌ تا آن‌ را تقدیس‌ نمایی‌.9شش‌ روز مشغول‌ باش‌ و همۀ كارهای‌ خود را بجا آور.10اما روز هفتمین‌، سَبَّتِ یهوه‌، خدای‌ توست‌. در آن‌ هیچ‌ كار مكن‌، تو و پسرت‌ و دخترت‌ و غلامت‌ و كنیزت‌ و بهیمه‌ات‌ و مهمان‌ تو كه‌ درون‌ دروازه‌های‌ تو باشد.11زیرا كه‌ در شش‌ روز، خداوند آسمان‌ و زمین‌ و دریا و آنچه‌ را كه‌ در آنهاست‌ بساخت‌، و در روز هفتم‌ آرام‌ فرمود. از این‌ سبب‌ خداوند روز هفتم‌ را مبارك‌ خوانده‌، آن‌ را تقدیس‌ نمود.12پدر و مادر خود را احترام‌ نما، تا روزهای‌تو در زمینی‌ كه‌ یهوه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌بخشد، دراز شود.13« قتل‌ مكن‌.14« زنا مكن‌.15« دزدی‌ مكن‌.16« بر همسایۀ خود شهادت‌ دروغ‌ مده‌.17«به‌ خانۀ همسایۀ خود طمع‌ مورز، و به‌ زن‌ همسایه‌ات‌ و غلامش‌ و كنیزش‌ و گاوش‌ و الاغش‌ و به‌ هیچ‌ چیزی‌ كه‌ از آن‌ همسایۀ تو باشد، طمع‌ مكن‌.»18و جمیع‌ قوم‌ رعدها و زبانه‌های‌ آتش‌ و صدای‌ كَرِنّا و كوه‌ را كه‌ پر از دود بود دیدند، و چون‌ قوم‌ این‌ را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند.19و به‌ موسی‌ گفتند: «تو به‌ ما سخن‌ بگو و خواهیم‌ شنید، اما خدا به‌ ما نگوید، مبادا بمیریم‌.»20موسی‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «مترسید زیرا خدا برای‌ امتحان‌ شما آمده‌ است‌، تا ترس‌ او پیش‌ روی‌ شما باشد و گناه‌ نكنید.»21پس‌ قوم‌ از دور ایستادند و موسی‌ به‌ ظلمت‌ غلیظ كه‌ خدا در آن‌ بود، نزدیك‌ آمد.22و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ بگو: شما دیدید كه‌ از آسمان‌ به‌ شما سخن‌ گفتم‌:23با من‌ خدایان‌ نقره‌ مسازید و خدایان‌ طلا برای‌ خود مسازید.24مذبحی‌ از خاك‌ برای‌ من‌ بساز، و قربانی‌های‌ سوختنی‌ خود و هدایای‌ سلامتی‌خود را از گله‌ و رمۀ خویش‌ بر آن‌ بگذران‌، در هر جایی‌ كه‌ یادگاری‌ برای‌ نام‌ خود سازم‌، نزد تو خواهم‌ آمد، و تو را بركت‌ خواهم‌ داد.25و اگر مذبحی‌ از سنگ‌ برای‌ من‌ سازی‌، آن‌ را از سنگهای‌ تراشیده‌ بنا مكن‌، زیرا اگر افزار خود را بر آن‌ بلند كردی‌، آن‌ را نجس‌ خواهی‌ ساخت‌.26و بر مذبح‌ من‌ از پله‌ها بالا مرو، مبادا عورَت‌ تو بر آن‌ مكشوف‌ شود.»

Chapter 21

1و این‌ است‌ احكامی‌ كه‌ پیش‌ ایشان ‌می‌گذاری:2« اگر غلام‌ عبری‌ بخری‌، شش‌ سال‌ خدمت‌ كند، و در هفتمین‌، بی‌قیمت‌، آزاد بیرون‌ رود.3اگر تنها آمده‌، تنها بیرون‌ رود و اگر صاحب‌ زن‌ بوده‌، زنش‌ همراه‌ او بیرون‌ رود.4اگر آقایش‌ زنی‌ بدو دهد و پسران‌ یا دختران‌ برایش‌ بزاید، آنگاه‌ زن‌ و اولادش‌ از آن‌ آقایش‌ باشند، و آن‌ مرد تنها بیرون‌ رود.5لیكن‌ هرگاه‌ آن‌ غلام‌ بگوید كه‌ هرآینه‌ آقایم‌ و زن‌ و فرزندان‌ خود را دوست‌ می‌دارم‌ و نمی‌خواهم‌ كه‌ آزاد بیرون‌ روم‌،6آنگاه‌ آقایش‌ او را به‌ حضور خدا بیاورد، و او را نزدیك‌ در یا قایمۀ در برساند، و آقایش‌ گوش‌ او را با درفشی‌ سوراخ‌ كند، و او وی‌ را همیشه‌ بندگی‌ نماید.7« اما اگر شخصی‌، دختر خود را به‌ كنیزی‌ بفروشد، مثل‌ غلامان‌ بیرون‌ نرود.8هر گاه‌ به‌ نظر آقایش‌ كه‌ او را برای‌ خود نامزد كرده‌ است‌ ناپسند آید، بگذارد كه‌ او را فدیه‌ دهند، اما هیچ‌ حق‌ ندارد كه‌ او را به‌ قوم‌ بیگانه‌ بفروشد، زیرا كه‌ بدوخیانت‌ كرده‌ است‌.9و هرگاه‌ او را به‌ پسر خود نامزد كند، موافق‌ رسم‌ دختران‌ با او عمل‌ نماید.10اگر زنی‌ دیگر برای‌ خود گیرد، آنگاه‌ خوراك‌ و لباس‌ و مباشرت‌ او را كم‌ نكند.11و اگر این‌ سه‌ چیز را برای‌ او نكند، آنگاه‌ بی‌قیمت‌ و رایگان‌ بیرون‌ رود.12« هر كه‌ انسانی‌ را بزند و او بمیرد، هر آینه‌ كشته‌ شود.13اما اگر قصد او نداشت‌، بلكه‌ خدا وی‌ را بدستش‌ رسانید، آنگاه‌ مكانی‌ برای‌ تو معین‌ كنم‌ تا بدانجا فرار كند.14لیكن‌ اگر شخصی‌ عمداً بر همسایۀ خود آید، تا او را به‌ مكر بكُشد، آنگاه‌ او را از مذبح‌ من‌ كشیده‌، به‌ قتل‌ برسان‌.15« و هر كه‌ پدر یا مادر خود را زند، هرآینه‌ كشته‌ شود.16« و هر كه‌ آدمی‌ را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش‌ یافت‌ شود، هرآینه‌ كشته‌ شود.17« و هر كه‌ پدر یا مادر خود را لعنت‌ كند، هرآینه‌ كشته‌ شود.18« و اگر دو مرد نزاع‌ كنند، و یكی‌ دیگری‌ را به‌ سنگ‌ یا به‌ مشت‌ زند، و او نمیرد لیكن‌ بستری‌ شود،19اگر برخیزد و با عصا بیرون‌ رود، آنگاه‌ زنندۀ او بی‌گناه‌ شمرده‌ شود، اما عوض‌ بیكاری‌اش‌ را ادا نماید، و خرج‌ معالجۀ او را بدهد.20« و اگر كسی‌ غلام‌ یا كنیز خود را به‌ عصا بزند، و او زیر دست‌ او بمیرد، هرآینه‌ انتقام‌ او گرفته‌ شود.21لیكن‌ اگر یك‌ دو روز زنده‌ بماند، ازاو انتقام‌ كشیده‌ نشود، زیرا كه‌ زرخرید اوست‌.22« و اگر مردم‌ جنگ‌ كنند، و زنی‌ حامله‌ را بزنند، و اولاد او سقط‌ گردد، و ضرری‌ دیگر نشود، البته‌ غرامتی‌ بدهد موافق‌ آنچه‌ شوهر زن‌ بدو گذارد، و به‌ حضور داوران‌ ادا نماید.23و اگر اذیتی‌ دیگر حاصل‌ شود، آنگاه‌ جان‌ به‌ عوض‌ جان‌ بده‌،24و چشم‌ به‌ عوض‌ چشم‌، و دندان‌ به‌ عوض‌ دندان‌، و دست‌ به‌ عوض‌ دست‌، و پا به‌ عوض‌ پا،25و داغ‌ به‌ عوض‌ داغ‌، و زخم‌ به‌ عوض‌ زخم‌، و لطمه‌ به‌ عوض‌ لطمه‌.26« و اگر كسی‌ چشم‌ غلام‌ یا چشم‌ كنیز خود را بزند كه‌ ضایع‌ شود، او را به‌ عوض‌ چشمش‌ آزاد كند.27و اگر دندان‌ غلام‌ یا دندان‌ كنیز خود را بیندازد، او را به‌ عوض‌ دندانش‌ آزاد كند.28« و هرگاه‌ گاوی‌ به‌ شاخ‌ خود مردی‌ یا زنی‌ را بزند كه‌ او بمیرد، گاو را البته‌ سنگسار كنند، و گوشتش‌ را نخورند و صاحب‌ گاو بی‌گناه‌ باشد.29و لیكن‌ اگر گاو قبل‌ از آن‌ شاخ‌زن‌ می‌بود، و صاحبش‌ آگاه‌ بود، و آن‌ را نگاه‌ نداشت‌، و او مردی‌ یا زنی‌ را كشت‌، گاو را سنگسار كنند، و صاحبش‌ را نیز به‌ قتل‌ رسانند.30و اگر دیه‌ بر او گذاشته‌ شود، آنگاه‌ برای‌ فدیۀ جان‌ خود هرآنچه‌ بر او مقرر شود، ادا نماید.31خواه‌ پسر خواه‌ دختر را شاخ‌ زده‌ باشد، به‌ حسب‌ این‌ حكم‌ با او عمل‌ كنند.32اگر گاو، غلامی‌ یا كنیزی‌ را بزند، سی‌ مثقال‌ نقره‌ به‌ صاحب‌ او داده‌ شود، و گاو سنگسار شود.33« و اگر كسی‌ چاهی‌ گشاید یا كسی‌ چاهی‌ حفر كند و آن‌ را نپوشاند، و گاوی‌ یا الاغی‌ در آن‌ افتد،34صاحب‌ چاه‌ عوض‌ او را بدهد، و قیمتش‌را به‌ صاحبش‌ ادا نماید، و میته‌ از آن‌ او باشد.35« و اگر گاو شخصی‌، گاو همسایۀ او را بزند، و آن‌ بمیرد پس‌ گاو زنده‌ را بفروشند، و قیمت‌ آن‌ را تقسیم‌ كنند، و میته‌ را نیز تقسیم‌ نمایند.36اما اگر معلوم‌ بوده‌ باشد كه‌ آن‌ گاو قبل‌ از آن‌ شاخ‌زن‌ می‌بود، و صاحبش‌ آن‌ را نگاه‌ نداشت‌، البته‌ گاو به‌ عوض‌ گاو بدهد و میته‌ از آن‌ او باشد.

Chapter 22

1« اگر كسی‌ گاوی‌ یا گوسفندی‌ بدزدد،و آن‌ را بكشد یا بفروشد، به‌ عوض‌ گاو پنج‌ گاو، و به‌ عوض‌ گوسفند چهار گوسفند بدهد.2«اگر دزدی‌ در رخنه‌ كردن‌ گرفته‌ شود، و او را بزنند بطوری‌ كه‌ بمیرد، بازخواستِ خون‌ برای‌ او نباشد.3اما اگر آفتاب‌ بر او طلوع‌ كرد، بازخواست‌ خون‌ برای‌ او هست‌. البته‌ مكافات‌ باید داد، و اگر چیزی‌ ندارد، به‌ عوض‌ دزدی‌ كه‌ كرد، فروخته‌ شود.4اگر چیزی‌ دزدیده‌ شده‌، از گاو یا الاغ‌ یا گوسفند زنده‌ در دست‌ او یافت‌ شود، دو مقابل‌ آن‌ را رد كند.5« اگر كسی‌ مرتعی‌ یا تاكستانی‌ را بچراند، یعنی‌ مواشی‌ خود را براند تا مرتع‌ دیگری‌ را بچراند، از نیكوترین‌ مرتع‌ و از بهترین‌ تاكستان‌ خود عوض‌ بدهد.6« اگر آتشی‌ بیرون‌ رود، و خارها را فراگیرد و بافه‌های‌ غله‌ یا خوشه‌های‌ نادرویده‌ یا مزرعه‌ای‌ سوخته‌ گردد، هر كه‌ آتش‌ را افروخته‌ است‌، البته‌ عوض‌ بدهد.7« اگر كسی‌ پول‌ یا اسباب‌ نزد همسایۀ خود امانت‌ گذارد، و از خانۀ آن‌ شخص‌ دزدیده‌ شود،هر گاه‌ دزد پیدا شود، دو چندان‌ رد نماید.8و اگر دزد گرفته‌ نشود، آنگاه‌ صاحب‌ خانه‌ را به‌ حضور حكام‌ بیاورند، تا حكم‌ شود كه‌ آیا دست‌ خود را بر اموال‌ همسایۀ خویش‌ دراز كرده‌است‌ یا نه‌.9در هر خیانتی‌ از گاو و الاغ‌ و گوسفند و رخت‌ و هر چیزِ گم‌ شده‌، كه‌ كسی‌ بر آن‌ ادعا كند، امر هر دو به‌ حضور خدا برده‌ شود، و بر گناه‌ هر كدام‌ كه‌ خدا حكم‌ كند، دو چندان‌ به‌ همسایۀ خود رد نماید.10« اگر كسی‌ الاغی‌ یا گاوی‌ یا گوسفندی‌ یا جانوری‌ دیگر به‌ همسایۀ خود امانت‌ دهد، و آن‌ بمیرد یا پایش‌ شكسته‌ شود یا دزدیده‌ شود، و شاهدی‌ نباشد،11قسم‌ خداوند در میان‌ هر دو نهاده‌ شود، كه‌ دست‌ خود را به‌ مال‌ همسایۀ خویش‌ دراز نكرده‌ است‌. پس‌ مالكش‌ قبول‌ بكند و او عوض‌ ندهد.12لیكن‌ اگر از او دزدیده‌ شد، به‌ صاحبش‌ عوض‌ باید داد.13و اگر دریده‌ شد، آن‌ را برای‌ شهادت‌ بیاورد، و برای‌ دریده‌ شده‌، عوض‌ ندهد.14و اگر كسی‌ حیوانی‌ از همسایۀ خود عاریت‌ گرفت‌، و پای‌ آن‌ شكست‌ یا مرد، و صاحبش‌ همراهش‌ نبود، البته‌ عوض‌ باید داد.15اما اگر صاحبش‌ همراهش‌ بود، عوض‌ نباید داد، و اگر كرایه‌ شد، برای‌ كرایه‌ آمده‌ بود.16« اگر كسی‌ دختری‌ را كه‌ نامزد نبود فریب‌ داده‌، با او هم‌ بستر شد، البته‌ می‌باید او را زن‌ منكوحۀ خویش‌ سازد.17و هرگاه‌ پدرش‌ راضی‌باشد كه‌ او را بدو دهد، موافق‌ مهر دوشیزگان‌ نقدی‌ بدو باید داد.18« زن‌ جادوگر را زنده‌ مگذار.19« هر كه‌ با حیوانی‌ مقاربت‌ كند، هرآینه‌ كشته‌ شود.20« هر كه‌ برای‌ خدایی‌ غیر از یهوه‌ و بس‌ قربانی‌ گذراند، البته‌ هلاك‌ گردد.21« غریب‌ را اذیت‌ مرسانید و بر او ظلم‌ مكنید، زیرا كه‌ در زمین‌ مصر غریب‌ بودید.22« بر بیوه‌ زن‌ یا یتیم‌ ظلم‌ مكنید.23و هر گاه‌ بر او ظلم‌ كردی‌، و او نزد من‌ فریاد برآورد، البته‌ فریاد او را مستجاب‌ خواهم‌ فرمود24و خشم‌ من‌ مشتعل‌ شود، و شما را به‌ شمشیر خواهم‌ كشت‌، و زنان‌ شما بیوه‌ شوند و پسران‌ شما یتیم‌.25« اگر نقدی‌ به‌ فقیری‌ از قوم‌ من‌ كه‌ همسایۀ تو باشد قرض‌ دادی‌، مثل‌ رباخوار با او رفتار مكن‌ و هیچ‌ سود بر او مگذار.26« اگر رخت‌ همسایۀ خود را به‌ گرو گرفتی‌، آن‌ را قبل‌ از غروب‌ آفتاب‌ بدو رد كن‌،27زیرا كه‌ آن‌ فقط‌ پوشش‌ او و لباس‌ برای‌ بدن‌ اوست‌؛ پس‌ در چه‌ چیز بخوابد؟ و اگر نزد من‌ فریاد برآوَرَد، هرآینه‌ اجابت‌ خواهم‌ فرمود، زیرا كه‌ من‌ كریم‌ هستم‌.28« به‌ خدا ناسزا مگو و رئیس‌ قوم‌ خود را لعنت‌ مكن‌.29« درآوردن‌ نوبر غله‌ و عصیر رز خود تأخیر منما. و نخست‌زادۀ پسران‌ خود را به‌ من‌ بده‌.30با گاوان‌ و گوسفندان‌ خود چنین‌ بكن‌. هفت‌ روز نزدمادر خود بماند و در روز هشتمین‌ آن‌ را به‌ من‌ بده‌.31« و برای‌ من‌ مردان‌ مقدس‌ باشید، و گوشتی‌ را كه‌ در صحرا دریده‌ شود مخورید؛ آن‌ را نزد سگان‌ بیندازید.

Chapter 23

1« خبر باطل‌ را انتشار مده‌، و با شریران همداستان‌ مشو، كه‌ شهادت‌ دروغ‌ دهی‌.2« پیروی‌ بسیاری‌ برای‌ عمل‌ بد مكن‌؛ و در مرافعه‌، محضِ متابعتِ كثیری‌، سخنی‌ برای‌ انحراف‌ حق‌ مگو.3و در مرافعۀ فقیر نیز طرفداری او منما.4« اگر گاو یا الاغ‌ دشمن‌ خود را یافتی‌ كه‌ گم‌ شده‌ باشد، البته‌ آن‌ را نزد او باز بیاور.5اگر الاغ‌ دشمن‌ خود را زیر بارش‌ خوابیده‌ یافتی‌، و از گشادن‌ او روگردان‌ هستی‌، البته‌ آن‌ را همراه‌ او باید بگشایی‌.6« حق‌ فقیر خود را در دعوی‌ او منحرف‌ مساز.7از امر دروغ‌ اجتناب‌ نما و بی‌گناه‌ و صالح‌ را به‌ قتل‌ مرسان‌ زیرا كه‌ ظالم‌ را عادل‌ نخواهم‌ شمرد.8« و رشوت‌ مخور زیرا كه‌ رشوت‌ بینایان‌ را كور می‌كند و سخن‌ صدّیقان‌ را كج‌ می‌سازد.9« و بر شخص‌ غریب‌ ظلم‌ منما زیرا كه‌ از دل‌ غریبان‌ خبر دارید، چونكه‌ در زمین‌ مصر غریب‌ بودید.10« و شش‌ سال‌ مزرعۀ خود را بكار و محصولش‌ را جمع‌ كن‌،11لیكن‌ در هفتمین‌ آن‌ را بگذار و ترك‌ كن‌ تا فقیران‌ قوم‌ تو از آن‌ بخورند و آنچه‌ از ایشان‌ باقی‌ ماند، حیوانات‌ صحرا بخورند. همچنین‌ با تاكستان‌ و درختان‌ زیتون‌ خود عمل‌ نما.12« شش‌ روز به‌ شغل‌ خود بپرداز و در روز هفتمین‌ آرام‌ كن‌ تا گاوت‌ و الاغت‌ آرام‌ گیرند و پسر كنیزت‌ و مهمانت‌ استراحت‌ كنند.13« و آنچه‌ را به‌ شما گفته‌ام‌، نگاه‌ دارید و نام‌ خدایان‌ غیر را ذكر مكنید، از زبانت‌ شنیده‌ نشود.14« در هر سال‌ سه‌ مرتبه‌ عید برای‌ من‌ نگاه‌ دار.15عید فطیر را نگاه‌ دار، و چنانكه‌ تو را امر فرموده‌ام‌، هفت‌ روز نان‌ فطیر بخور در زمان‌ معین‌ در ماه‌ اَبیب‌، زیرا كه‌ در آن‌ از مصر بیرون‌ آمدی‌. و هیچ‌ كس‌ به‌ حضور من‌ تهی‌ دست‌ حاضر نشود.16و عید حصاد نوبر غلات‌ خود را كه‌ در مزرعه‌ كاشته‌ای‌، و عید جمع‌ را در آخر سال‌ وقتی‌ كه‌ حاصل‌ خود را از صحرا جمع‌ كرده‌ای‌.17در هر سال‌ سه‌ مرتبه‌ همۀ ذكورانت‌ به‌ حضور خداوند یهوه‌ حاضر شوند.18« خون‌ قربانی‌ مرا با نان‌ خمیرمایه‌دار مگذران‌ و پیه‌ عید من‌ تا صبح‌ باقی‌ نماند.19« نوبر نخستین‌ زمین‌ خود را به‌ خانۀ یهوه‌خدای‌ خود بیاور؛«و بزغاله‌ را در شیر مادرش‌ مپز.20« اینك‌ من‌ فرشته‌ای‌ پیش‌ روی‌ تو می‌فرستم‌ تا تو را در راه‌ محافظت‌ نموده‌، بدان‌ مكانی‌ كه‌ مهیا كرده‌ام‌ برساند.21از او با حذر باش‌ و آواز او را بشنو و از او تَمَرُّد منما زیرا گناهان‌ شما را نخواهد آمرزید، چونكه‌ نام‌ من‌ در اوست.22و اگر قول‌ او را شنیدی‌ و به‌ آنچه‌ گفته‌ام‌ عمل‌ نمودی‌، هرآینه‌ دشمن‌ دشمنانت‌ و مخالف‌ مخالفانت‌ خواهم‌ بود،23زیرا فرشتۀ من‌ پیش‌ روی‌ تو می‌رود و تو را به‌ اَموریان‌ و حتیان‌ و فرزیان‌ و كنعانیان‌ و حویان‌ و یبوسیان خواهد رسانید و ایشان‌ را هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.24خدایان‌ ایشان‌ را سجده‌ منما و آنها را عبادت‌ مكن‌ و موافق‌ كارهای‌ ایشان‌ مكن‌، البته‌ آنها را منهدم‌ ساز و بتهای ایشان‌ را بشكن‌.25و یهوه‌، خدای‌ خود را عبادت‌ نمایید تا نان‌ و آب‌ تو را بركت‌ دهد و بیماری‌ را از میان‌ تو دور خواهم‌ كرد،26و در زمینت‌ سقط‌ كننده‌ و نازاد نخواهد بود و شمارۀ روزهایت‌ را تمام‌ خواهم‌ كرد.27و خوف‌ خود را پیش‌ روی‌ تو خواهم‌ فرستاد و هر قومی‌ را كه‌ بدیشان‌ برسی‌ متحیر خواهم‌ ساخت‌ و جمیع‌ دشمنانت‌ را پیش‌ تو روگردان‌ خواهم‌ ساخت‌.28و زنبورها پیش‌ روی‌ تو خواهم‌ فرستاد تا حویان‌ و كنعانیان‌ و حتیان‌ را از حضورت‌ برانند.29ایشان‌ را در یك‌ سال‌ از حضور تو نخواهم‌ راند، مبادا زمین‌ ویران‌ گردد و حیوانات‌ صحرا بر تو زیاده‌ شوند.30ایشان‌ را از پیش‌ روی‌ تو به‌ تدریج‌ خواهم‌ راند تا كثیر شوی‌ و زمین‌ را متصرف‌ گردی‌.31و حدود تو را از بحر قلزم‌ تا بحر فلسطین‌، و از صحرا تا نهر فرات‌ قرار دهم‌ زیرا ساكنان‌ آن زمین‌ را بدست‌ شما خواهم‌ سپرد و ایشان‌ را از پیش‌ روی‌ خود خواهی‌ راند.32با ایشان‌ و با خدایان‌ ایشان‌ عهد مبند.33در زمین‌ تو ساكن‌ نشوند، مبادا تو را بر من‌ عاصی‌ گردانند و خدایان‌ ایشان‌ را عبادت‌ كنی‌ و دامی‌ برای‌ تو باشد.»

Chapter 24

1و به‌ موسی‌ گفت‌: «نزد خداوند بالا بیا، تو و هارون‌ و ناداب‌ و اَبِیهُو و هفتاد نفر از مشایخ‌ اسرائیل‌ و از دور سجده‌ كنید.2و موسی‌ تنها نزدیك‌ خداوند بیاید و ایشان‌ نزدیك‌ نیایند و قوم‌ همراه‌ او بالا نیایند.»3پس‌ موسی‌ آمده‌، همۀ سخنان‌ خداوند و همۀ این‌ احكام‌ را به‌ قوم‌ باز گفت‌ و تمامی قوم‌ به‌ یك‌ زبان‌ در جواب‌ گفتند: «همۀ سخنانی‌ كه‌ خداوند گفته‌ است‌، بجا خواهیم‌ آورد.»4و موسی‌ تمامی‌ سخنان‌ خداوند را نوشت‌ و بامدادان‌ برخاسته‌، مذبحی‌ در پای‌ كوه‌ و دوازده‌ ستون‌، موافق‌ دوازده‌ سبط‌ اسرائیل بنا نهاد.5و بعضی‌ از جوانان‌ بنی‌اسرائیل را فرستاد و قربانی‌های‌ سوختنی‌ گذرانیدندو قربانی‌های‌ سلامتی‌ از گاوان‌ برای‌ خداوند ذبح‌ كردند.6و موسی‌ نصف‌ خون‌ را گرفته‌، در لگنها ریخت‌ و نصف‌ خون‌ را بر مذبح‌ پاشید،7و كتاب‌ عهد را گرفته‌، به‌ سمع‌ قوم‌ خواند. پس‌ گفتند: «هر آنچه‌ خداوند گفته‌ است‌، خواهیم‌ كرد و گوش‌ خواهیم‌ گرفت‌.»8و موسی‌ خون‌ را گرفت‌ و بر قوم‌ پاشیده‌، گفت‌: «اینك‌ خون‌ آن‌ عهدی‌ كه‌ خداوند بر جمیع‌ این‌ سخنان‌ با شما بسته‌ است‌.»9و موسی‌ با هارون‌ و ناداب‌ و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ‌ اسرائیل‌ بالا رفت‌.10و خدای‌ اسرائیل‌ را دیدند، و زیر پایهایش‌ مثل‌ صنعتی‌ از یاقوت‌ كبود شفاف‌ و مانند ذات‌ آسمان‌ در صفا.11و بر سروران‌ بنی‌اسرائیل‌ دست‌ خود را نگذارد، پس‌ خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.12و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «نزد من‌ به‌ كوه‌ بالا بیا، و آنجا باش‌ تا لوحهای‌ سنگی‌ و تورات‌ و احكامی‌ را كه‌ نوشته‌ام‌ تا ایشان‌ را تعلیم‌ نمایی‌، به‌ تو دهم‌.»13پس‌ موسی‌ با خادم‌ خود یوشع‌ برخاست‌، و موسی‌ به‌ كوه‌ خدا بالا آمد.14و به‌ مشایخ‌ گفت‌: «برای‌ ما در اینجا توقف‌ كنید، تا نزد شما برگردیم‌؛ همانا هارون‌ و حور با شما می‌باشند. پس‌ هر كه‌ امری‌ دارد، نزد ایشان‌ برود.»15و چون‌ موسی‌ به‌ فراز كوه‌ برآمد، ابر كوه‌ را فرو گرفت‌.16و جلال‌ خداوند بر كوه‌ سینا قرار گرفت‌، و شش‌ روز ابر آن‌ را پوشانید، و روز هفتمین‌، موسی‌ را از میان‌ ابر ندا درداد.17و منظر جلال‌ خداوند ، مثل‌ آتش‌ سوزنده‌ در نظر بنی‌اسرائیل‌ بر قله‌ كوه‌ بود.18و موسی‌ به‌ میان‌ ابر داخل‌ شده‌، به‌ فراز كوه‌ برآمد. و موسی‌ چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ در كوه‌ ماند.

Chapter 25

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌،گفت‌:2«به‌ بنی‌اسرائیل‌ بگو كه‌ برای‌ من‌هدایا بیاورند؛ از هر كه‌ به‌ میلِ دل‌ بیاورد، هدایای‌ مرا بگیرید.3و این‌ است‌ هدایا كه‌ از ایشان‌ می‌گیرید: طلا و نقره‌ و برنج‌،4و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ و پشم‌ بز،5و پوست‌ قوچ‌ سرخ‌ شده‌ و پوست‌ خز و چوب‌ شطیم‌،6و روغن‌ برای‌ چراغها، و ادویه‌ برای‌ روغن‌ مسح‌، و برای‌ بخور معطر،7و سنگهای‌ عقیق‌ و سنگهای‌ مرصعی‌ برای‌ ایفود و سینه‌ بند.8و مقامی‌ و مَقدَسی‌ برای‌ من‌ بسازند تا در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ شوم‌.9موافق‌ هر آنچه‌ به‌ تو نشان‌ دهم‌ از نمونۀ مسكن‌ و نمونۀ جمیع‌ اسبابش‌، همچنین‌ بسازید.10« و تابوتی‌ از چوب‌ شطیم‌ بسازند كه‌ طولش‌ دو ذراع‌ و نیم‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌ و بلندیش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌ باشد.11و آن‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ بپوشان‌. آن‌ را از درون‌ و بیرون‌ بپوشان‌، و بر زبرش‌ به‌ هر طرف‌ تاجی‌ زرین‌ بساز.12و برایش‌ چهار حلقۀ زرین‌ بریز، و آنها را بر چهار قایمه‌اش‌ بگذار، دو حلقه‌ بر یك‌ طرفش‌ و دو حلقه‌ بر طرف‌ دیگر.13و دو عصا از چوب‌ شطیم‌ بساز، و آنها را به‌ طلا بپوشان‌.14و آن‌ عصاها را در حلقه‌هایی‌ كه‌ بر طرفین‌ تابوت‌ باشد بگذران‌، تا تابوت‌ را به‌ آنها بردارند.15و عصاها در حلقه‌های‌ تابوت‌ بماند و از آنها برداشته‌ نشود.16و آن‌ شهادتی‌ را كه‌ به‌ تو می‌دهم‌، در تابوت‌ بگذار.17و تخت‌ رحمت‌ را از طلای‌ خالص‌ بساز. طولش‌ دو ذراع‌ و نیم‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌.18و دو كروبی‌ از طلا بساز، آنها را ازچرخكاری‌ از هر دو طرف‌ تخت‌ رحمت‌ بساز.19و یك‌ كروبی‌ در این‌ سر و كروبی‌ دیگر در آن‌ سر بساز. كروبیان‌ را از تخت‌ رحمت‌ بر هر دو طرفش‌ بساز.20و كروبیان‌ بالهای‌ خود را بر زِبَر آن‌ پهن‌ كنند، و تخت‌ رحمت‌ را به‌ بالهای‌ خود بپوشانند. و رویهای‌ ایشان‌ به‌ سوی‌ یكدیگر باشد، و رویهای‌ كروبیان‌ به‌ طرف‌ تخت‌ رحمت‌ باشد.21و تخت‌ رحمت‌ را بر روی‌ تابوت‌ بگذار و شهادتی‌ را كه‌ به‌ تو می‌دهم‌ در تابوت‌ بنه‌.22و در آنجا با تو ملاقات‌ خواهم‌ كرد و از بالای‌ تخت‌ رحمت‌ از میان‌ دو كروبی‌ كه‌ بر تابوت‌ شهادت‌ می‌باشند، با تو سخن‌ خواهم‌ گفت‌، دربارۀ همۀ اموری‌ كه‌ بجهت‌ بنی‌اسرائیل‌ تو را امر خواهم‌ فرمود.23« و خوانی‌ از چوب‌ شطیم‌ بساز كه‌ طولش‌ دو ذراع‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌، و بلندیش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌ باشد.24و آن‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ بپوشان‌، و تاجی‌ از طلا به‌ هر طرفش‌ بساز.25و حاشیه‌ای‌ به‌ قدر چهار انگشت‌ به‌ اطرافش‌ بساز، و برای‌ حاشیه‌اش‌ تاجی‌ زرین‌ از هر طرف‌ بساز.26و چهار حلقۀ زرین‌ برایش‌ بساز، و حلقه‌ها را بر چهار گوشۀ چهار قایمه‌اش‌ بگذار.27و حلقه‌ها در برابر حاشیه‌ باشد، تا خانه‌ها باشد بجهت‌ عصاها برای‌ برداشتن‌ خوان‌.28و عصاها را از چوب‌ شطیم‌ بساز، و آنها را به‌ طلا بپوشان‌ تا خوان‌ را بدانها بردارند.29و صحنها و كاسه‌ها و جامها و پیاله‌هایش‌ را كه‌ به‌ آنها هدایای‌ ریختنی‌ می‌ریزند بساز، آنها را از طلای‌ خالص‌ بساز.30ونانِ تَقْدِمِه‌ را بر خوان‌، همیشه‌ به‌ حضور من‌ بگذار.31« و چراغدانی‌ از طلای‌ خالص‌ بساز، و از چرخكاری‌ چراغدان‌ ساخته‌ شود؛ قاعده‌اش‌ و پایه‌اش‌ و پیاله‌هایش‌ و سیبهایش‌ و گلهایش‌ از همان‌ باشد.32و شش‌ شاخه‌ از طرفینش‌ بیرون‌ آید، یعنی‌ سه‌ شاخۀ چراغدان‌ از یك‌ طرف‌ و سه‌ شاخۀ چراغدان‌ از طرف‌ دیگر.33سه‌ پیالۀ بادامی‌ با سیبی‌ و گلی‌ در یك‌ شاخه‌ و سه‌ پیالۀ بادامی‌ با سیبی‌ و گلی‌ در شاخۀ دیگر و هم‌ چنین‌ در شش‌ شاخه‌ای‌ كه‌ از چراغدان‌ بیرون‌ می‌آید.34و در چراغدان‌ چهار پیالۀ بادامی‌ با سیبها و گلهای‌ آنها باشد.35و سیبی‌ زیر دو شاخۀ آن‌ و سیبی‌ زیر دو شاخۀ آن‌ و سیبی‌ زیر دو شاخۀ آن‌ بر شش‌ شاخه‌ای‌ كه‌ از چراغدان‌ بیرون‌ می‌آید.36و سیبها و شاخه‌هایش‌ از همان‌ باشد، یعنی‌ از یك‌ چرخكاری‌ طلای‌ خالص‌.37و هفت‌ چراغ‌ برای‌ آن‌ بساز، و چراغهایش‌ را بر بالای‌ آن‌ بگذار تا پیش‌ روی‌ آن‌ را روشنایی‌ دهند.38و گُل‌گیرها و سینیهایش‌ از طلای‌ خالص‌ باشد.39خودش‌ با همۀ اسبابش‌ از یك‌ وزنۀ طلای‌ خالص‌ ساخته‌ شود.40و آگاه‌ باش‌ كه‌ آنها را موافق‌ نمونۀ آنها كه‌ در كوه‌ به‌ تو نشان‌ داده‌ شد بسازی‌.

Chapter 26

1« و مسكن‌ را از ده‌ پردۀ كتان‌ نازك‌تابیده‌، و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز بساز. با كروبیان‌ از صنعت‌ نساج‌ ماهر آنها را ترتیب‌ نما.2طول‌ یك‌ پرده‌ بیست‌ و هشت‌ ذراع‌، و عرض‌یك‌ پرده‌ چهار ذراع‌، و همۀ پرده‌ها را یك‌ اندازه‌ باشد.3پنج‌ پرده‌ با یكدیگر پیوسته‌ باشد، و پنج‌ پرده‌ با یكدیگر پیوسته‌.4و مادگیهای‌ لاجورد بر كنار هر پرده‌ای‌ بر لب‌ پیوستگی‌اش‌ بساز، و بر كنار پردۀ بیرونی‌ در پیوستگی‌ دوم‌ چنین‌ بساز.5پنجاه‌ مادگی‌ در یك‌ پرده‌ بساز، و پنجاه‌ مادگی‌ در كنار پرده‌ای‌ كه‌ در پیوستگی‌ دوم‌ است‌ بساز، به‌ قسمی‌ كه‌ مادگیها مقابل‌ یكدیگر باشد.6و پنجاه‌ تكمۀ زرین‌ بساز و پرده‌ها را به‌ تكمه‌ها با یكدیگر پیوسته‌ ساز، تا مسكن‌ یك‌ باشد.7و خیمۀ بالای‌ مسكن‌ را از پرده‌های‌ پشم‌ بز بساز، و برای‌ آن‌ یازده‌ پرده‌ درست‌ كن‌.8طول‌ یك‌ پرده‌ سی‌ ذراع‌، و عرض‌ یك‌ پرده‌ چهار ذراع‌، و اندازۀ هر یازده‌ پرده‌ یك‌ باشد.9و پنج‌ پرده‌ را جدا و شش‌ پرده‌ را جدا، پیوسته‌ ساز، و پردۀ ششم‌ را پیش‌ روی‌ خیمه‌ دولا كن‌.10و پنجاه‌ مادگی‌ بر كنار پرده‌ای‌ كه‌ در پیوستگی‌ بیرون‌ است‌ بساز، و پنجاه‌ مادگی‌ بر كنار پرده‌ای‌ كه‌ در پیوستگی‌ دوم‌ است‌.11و پنجاه‌ تكمۀ برنجین‌ بساز، و تكمه‌ها را در مادگیها بگذران‌، و خیمه‌ را با هم‌ پیوسته‌ ساز تا یك‌ باشد.12و زیادتی پرده‌های‌ خیمه‌ كه‌ باقی‌ باشد، یعنی‌ نصف‌ پرده‌ كه‌ زیاده‌ است‌، از پشت‌ خیمه‌ آویزان‌ شود.13و ذراعی‌ از این‌ طرف‌ و ذراعی‌ از آن‌ طرف‌ كه‌ در طول‌ پرده‌های‌ خیمه‌ زیاده‌ باشد، بر طرفین‌ مسكن‌ از هر دو جانب‌ آویزان‌ شود تا آن‌ را بپوشد.14و پوششی‌ برای‌ خیمه‌ از پوست‌ قوچ‌ سرخ‌ شده‌ بساز، و پوششی‌ از پوست‌ خز بر زبر آن‌.15« و تخته‌های‌ قایم‌ از چوب‌ شطیم‌ برای‌ مسكن‌ بساز.16طول‌ هر تخته‌ ده‌ ذراع‌، و عرض‌ هر تخته‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌.17و در هر تخته‌ دو زبانه‌ قرینۀ یكدیگر باشد، و همۀ تخته‌های‌ مسكن‌ راچنین‌ بساز.18و تخته‌ها برای‌ مسكن‌ بساز، یعنی‌ بیست‌ تخته‌ از طرف‌ جنوب‌ به‌ سمت‌ یمانی‌.19و چهل‌ پایۀ نقره‌ در زیر آن‌ بیست‌ تخته‌ بساز، یعنی‌ دو پایه‌ زیر یك‌ تخته‌ برای‌ دو زبانه‌اش‌، و دو پایه‌ زیر یك‌ تخته‌ برای‌ دو زبانه‌اش‌.20و برای‌ جانب‌ دیگر مسكن‌، از طرف‌ شمال‌ بیست‌ تخته‌ باشد.21و چهل‌ پایۀ نقرۀ آنها، یعنی‌ دو پایه‌ زیر یك‌ تخته‌ و دو پایه‌ زیر تختۀ دیگر.22و برای‌ مؤخر مسكن‌ از جانب‌ غربی‌ شش‌ تخته‌ بساز.23و برای‌ گوشه‌های‌ مسكن‌ در مؤخرش‌ دو تخته‌ بساز.24و از زیر وصل‌ كرده‌ شود، و تا بالا نیز در یك‌ حلقه‌ با هم‌ پیوسته‌ شود، و برای‌ هر دو چنین‌ بشود، در هر دو گوشه‌ باشد.25و هشت‌ تخته‌ باشد و پایه‌های‌ آنها از نقره‌ شانزده‌ پایه‌ باشد، یعنی‌ دو پایه‌ زیر یك‌ تخته‌ و دو پایه‌ زیر تختۀ دیگر.26« و پشت‌بندها از چوب‌ شطیم‌ بساز، پنج‌ از برای‌ تخته‌های‌ یك‌ طرف‌ مسكن‌،27و پنج‌ پشت‌بند برای‌ تخته‌های‌ طرف‌ دیگر مسكن‌، و پنج‌ پشت‌بند برای‌ تخته‌های‌ طرف‌ مسكن‌ در مؤخرش‌ به‌ سمت‌ مغرب‌.28و پشت‌ بند وسطی‌ كه‌ میان‌ تخته‌هاست‌، از این‌ سر تا آن‌ سر بگذرد.29و تخته‌ها را به‌ طلا بپوشان‌ و حلقه‌های‌ آنها را از طلا بساز تا خانه‌های‌ پشت‌بندها باشد و پشت‌بندها را به‌ طلا بپوشان‌.30« پس‌ مسكن‌ را برپا كن‌ موافق‌ نمونه‌ای‌ كه‌ در كوه‌ به‌ تو نشان‌ داده‌ شد.31و حجابی‌ از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ بساز، از صنعت‌ نساج‌ ماهر با كروبیان‌ ساخته‌ شود.32و آن‌ را بر چهار ستون‌ چوب‌ شطیم‌ پوشیده‌ شدۀ به‌ طلا بگذار، و قلابهای‌ آنها از طلاباشد و بر چهار پایۀ نقره‌ قایم‌ شود.33و حجاب‌ را زیر تكمه‌ها آویزان‌ كن‌، و تابوت‌ شهادت‌ را در آنجا به‌ اندرون‌ حجاب‌ بیاور، و حجاب‌، قدس‌ را برای‌ شما از قدس‌الاقداس‌ جدا خواهد كرد.34و تخت‌ رحمت‌ را بر تابوت‌ شهادت‌ در قدس‌الاقداس‌ بگذار.35و خوان‌ را بیرون‌ حجاب‌ و چراغدان‌ را برابر خوان‌ به‌ طرف‌ جنوبی‌ مسكن‌ بگذار، و خوان‌ را به‌ طرف‌ شمالی‌ آن‌ برپا كن‌.36و پرده‌ای‌ برای‌ دروازۀ مسكن‌ از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ از صنعت‌ طراز بساز.37و برای‌ پرده‌ پنج‌ ستون‌ از چوب‌ شطیم‌ بساز، و آنها را به‌ طلا بپوشان‌، و قلابهای‌ آنها از طلا باشد، و برای‌ آنها پنج‌ پایۀ برنجین‌ بریز.

Chapter 27

1« و مذبح‌ را از چوب‌ شطیم‌ بساز،طولش‌ پنج‌ ذراع‌ و عرضش‌ پنج‌ ذراع‌. و مذبح‌ مربع‌ باشد. و بلندی‌اش‌ سه‌ ذراع‌.2و شاخه‌هایش‌ را بر چهار گوشه‌اش‌ بساز و شاخه‌هایش‌ از همان‌ باشد و آن‌ را به‌ برنج‌ بپوشان‌.3و لگنهایش‌ را برای‌ برداشتن‌ خاكسترش‌ بساز. و خاك‌ اندازهایش‌ و جامهایش‌ و چنگالهایش‌ و مِجْمَرهایش‌ و همۀ اسبابش‌ را از برنج‌ بساز.4و برایش‌ آتش‌دانی‌ مشبك‌ برنجین‌ بساز و بر آن‌ شبكه‌ چهار حلقۀ برنجین‌ بر چهار گوشه‌اش‌ بساز.5و آن‌ را در زیر، كنار مذبح‌ بگذار تا شبكه‌ به‌ نصف‌ مذبح‌ برسد.6و دو عصا برای‌ مذبح‌ بساز. عصاها از چوب‌ شطیم‌ باشد و آنها را به‌ برنج‌ بپوشان‌.7و عصاها را در حلقه‌ها بگذرانند، و عصاها بر هر دو طرف‌ مذبح‌ باشد تا آن‌ را بردارند.8و آن‌ را مُجَوَّف‌ از تخته‌ها بساز، همچنانكه‌ در كوه‌ به‌ تو نشان‌ داده‌ شد، به‌ این‌ طور ساخته‌ شود.9« و صحن‌ مسكن‌ را بساز به‌ طرف‌ جنوب‌ به‌ سمت‌ یمانی‌. پرده‌های‌ صحن‌ از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ باشد، و طولش‌ صد ذراع‌ به‌ یك‌ طرف‌.10و ستونهایش‌ بیست‌ و پایه‌های‌ آنها بیست‌، از برنج‌ باشد و قلابهای‌ ستونها و پشت‌بندهای‌ آنها از نقره‌ باشد.11و همچنین‌ به‌ طرف‌ شمال‌، در طولش‌ پرده‌ها باشد كه‌ طول‌ آنها صد ذراع‌ باشد و بیست‌ ستون‌ آن‌ و بیست‌ پایۀ آنها از برنج‌ باشد و قلابهای‌ ستونها و پشت‌ بندهای‌ آنها از نقره‌ باشد.12و برای‌ عرض‌ صحن‌ به‌ سمت‌ مغرب‌، پرده‌های‌ پنجاه‌ ذراعی‌ باشد. و ستونهای‌ آنها ده‌ و پایه‌های‌ آنها ده‌.13و عرض‌ صحن‌ به‌ جانب‌ مشرق‌ از سمت‌ طلوع‌ پنجاه‌ ذراع‌ باشد.14و پرده‌های‌ یك‌ طرفِ دروازه‌، پانزده‌ ذراع‌ و ستونهای‌ آنها سه‌ و پایه‌های‌ آنها سه‌.15و پرده‌های‌ طرف‌ دیگر پانزده‌ ذراعی‌ و ستونهای‌ آنها سه‌ و پایه‌های‌ آنها سه‌.16و برای‌ دروازۀ صحن‌، پردۀ بیست‌ ذراعی‌ از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ از صنعت‌ طراز باشد. و ستونهایش‌ چهار و پایه‌هایش‌ چهار.17همۀ ستونهای‌ گرداگرد صحن‌ با پشت‌بندهای‌ نقره‌ پیوسته‌ شود، و قلابهای‌ آنها از نقره‌ و پایه‌های‌ آنها از برنج‌ باشد.18طول‌ صحن‌ صد ذراع‌، و عرضش‌ در هر جا پنجاه‌ ذراع‌، و بلندی‌اش‌ پنج‌ ذراع‌ از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌، و پایه‌هایش‌ از برنج‌ باشد.19و همۀ اسباب‌ مسكن‌برای‌ هر خدمتی‌، و همۀ میخهایش‌، و همۀ میخهای‌ صحن‌ از برنج‌ باشد.20« و تو بنی‌اسرائیل‌ را امر فرما كه‌ روغن‌ زیتون‌ مصفی‌ و كوبیده‌ شده‌ برای‌ روشنایی‌ نزد تو بیاورند تا چراغها دائماً روشن‌ شود.21در خیمۀ اجتماع‌، بیرون‌ پرده‌ای‌ كه‌ در برابر شهادت‌ است‌، هارون‌ و پسرانش‌ از شام‌ تا صبح‌، به‌ حضور خداوند آن‌ را درست‌ كنند. و این‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ نسلاً بعد نسل‌ فریضۀ ابدی‌ باشد.

Chapter 28

1« و تو برادر خود، هارون‌ و پسرانش‌را با وی‌ از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ نزد خود بیاور تا برای‌ من‌ كهانت‌ بكند، یعنی‌ هارون‌ و ناداب‌ و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران‌ هارون‌.2و رختهای‌ مقدس‌ برای‌ برادرت‌، هارون‌، بجهت‌ عزت‌ و زینت‌ بساز.3و تو به‌ جمیع‌ دانادلانی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ روح‌ حكمت‌ پر ساخته‌ام‌، بگو كه‌ رختهای‌ هارون‌ را بسازند برای‌ تقدیس‌ كردن‌ او تا برای‌ من‌ كهانت‌ كند.4و رختهایی‌ كه‌ می‌سازند این‌ است‌: سینه‌بند و ایفود و ردا و پیراهن‌ مُطَرَّز و عمامه‌ و كمربند. این‌ رختهای‌ مقدس‌ را برای‌ برادرت‌ هارون‌ و پسرانش‌ بسازند تا بجهت‌ من‌ كهانت‌ كنند.5و ایشان‌ طلا و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ را بگیرند.6« و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتانِ نازكِ تابیده‌ شده‌، از صنعت‌ نساج‌ ماهر بسازند.7و دو كتفش‌ را بر دو كناره‌اش‌ بپیوندند تا پیوسته‌ شود.8و زُنّار ایفود كه‌ برآن‌ است‌، از همان‌ صنعت‌ و از همان‌ پارچه‌ باشد، یعنی‌ از طلاو لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌.9و دو سنگ‌ جزع‌ بگیر و نامهای‌ بنی‌اسرائیل‌ را بر آنها نقش‌ كن‌.10شش‌ نام‌ ایشان‌ را بر یك‌ سنگ‌ و شش‌ نام‌ باقی‌ ایشان‌ را بر سنگ‌ دیگر موافق‌ تولد ایشان‌.11از صنعتِ نقاشِ سنگ‌ مثل‌ نقش‌ خاتم‌ نامهای‌ بنی‌اسرائیل‌ را بر هر دو سنگ‌ نقش‌ نما و آنها را در طوقهای‌ طلا نصب‌ كن‌.12و آن‌ دو سنگ‌ را بر كتفهای‌ ایفود بگذار تا سنگهای‌ یادگاری‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ باشد، و هارون‌ نامهای‌ ایشان‌ را بر دو كتف‌ خود، بحضور خداوند برای‌ یادگاری‌ بردارد.13و دو طوق‌ از طلا بساز.14و دو زنجیر از طلای‌ خالص‌ بساز مثل‌ طناب‌ بهم‌ پیچیده‌ شده‌، و آن‌ دو زنجیر بهم‌ پیچیده‌ شده‌ را در طوقها بگذار.15« و سینه‌بند عدالت‌ را از صنعت‌ نساج‌ ماهر، موافق‌ كار ایفود بساز و آن‌ را از طلا و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ بساز.16و مربع‌ و دولا باشد، طولش‌ یك‌ وجب‌ و عرضش‌ یك‌ وجب‌.17و آن‌ را به‌ ترصیع‌ سنگها، یعنی‌ به‌ چهار رسته‌ از سنگها مرصع‌ كن‌ كه‌ رستۀ اول‌ عقیق‌ احمر و یاقوت‌ اصفر و زمرد باشد،18و رستۀ دوم‌ بهرمان‌ و یاقوت‌ كبود و عقیق‌ سفید،19و رستۀ سوم‌ عین‌ الهر و یشم‌ و جمشت‌،20و رستۀ چهارم‌ زبرجد و جزع‌ و یشب‌. و آنها در رسته‌های‌ خود با طلا نشانده‌ شود.21و سنگها موافق‌ نامهای‌ بنی‌اسرائیل‌ مطابق‌ اسامی‌ ایشان‌، دوازده‌ باشد، مثل‌ نقش‌ خاتم‌، و هر یك‌ برای‌ دوازده‌ سبط‌ موافق‌ اسمش‌ باشد.22و بر سینه‌بند، زنجیرهای‌ بهم‌ پیچیده‌ شده‌، مثل‌ طناب‌ از طلای‌ خالص‌ بساز.23و بر سینه‌بند، دو حلقه‌ از طلا بساز و آن‌ دو حلقه‌ را بر دو طرف‌ سینه‌بند بگذار.24و آن‌ دو زنجیر طلا را بر آن‌ دو حلقه‌ای‌ كه‌ برسر سینه‌بند است‌ بگذار.25و دو سر دیگر آن‌ دو زنجیر را در آن‌ دو طوق‌ ببند و بر دو كتف‌ ایفود بطرف‌ پیش‌ بگذار.26و دو حلقۀ زرین‌ بساز و آنها را بر دو سر سینه‌بند، به‌ كنار آن‌ كه‌ بطرف‌ اندرون‌ ایفود است‌، بگذار.27و دو حلقۀ دیگر زرین‌ بساز و آنها را بر دو كتف‌ ایفود از پایین‌ بجانب‌ پیش‌، در برابر پیوستگی‌ آن‌، بر زبر زنار ایفود بگذار.28و سینه‌بند را به‌ حلقه‌هایش‌ بر حلقه‌های‌ ایفود به‌ نوار لاجورد ببندند تا بالای‌ زنار ایفود باشد و تا سینه‌بند از ایفود جدا نشود.29و هارون‌ نامهای‌ بنی‌اسرائیل‌ را بر سینه‌بند عدالت‌ بر دل‌ خود، وقتی‌ كه‌ به‌ قدس‌ داخل‌ شود، به‌ حضور خداوند بجهت‌ یادگاری‌ دائماً بردارد.30و اوریم‌ و تُمّیم‌ را در سینه‌بند عدالت‌ بگذار تا بر دل‌ هارون‌ باشد، وقتی‌ كه‌ به‌ حضور خداوند بیاید، و عدالت‌ بنی‌اسرائیل‌ را بر دل‌ خود بحضور خداوند دائماً متحمل‌ شود.31« و ردای‌ ایفود را تماماً از لاجورد بساز.32و شكافی‌ برای‌ سر، در وسطش‌ باشد. و حاشیۀ گرداگرد شكافش‌ از كار نساج‌ مثل‌ گریبان‌ زره‌، تا دریده‌ نشود.33و در دامنش‌، انارها بساز از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز، گرداگرد دامنش‌، و زنگوله‌های‌ زرین‌ در میان‌ آنها به‌ هر طرف‌.34زنگولۀ زرین‌ و اناری‌ و زنگولۀ زرین‌ و اناری‌ گرداگرد دامن‌ ردا.35و در بر هارون‌ باشد، هنگامی‌ كه‌ خدمت‌ می‌كند، تا آواز آنها شنیده‌ شود، هنگامی‌ كه‌ در قدس‌ بحضور خداوند داخل‌ می‌شود و هنگامی‌ كه‌ بیرون‌ می‌آید تا نمیرد.36و تُنكه‌ای‌ از طلای‌ خالص‌ بساز و بر آن‌ مثل‌ نقش‌ خاتم‌ قدوسیت‌ برای‌ یهوه‌ نقش‌ كن‌.37و آن‌ را به‌نوار لاجوردی‌ ببند تا بر عمامه‌ باشد، بر پیشانی‌ عمامه‌ خواهد بود.38و بر پیشانی‌ هارون‌ باشد تا هارون‌ گناه‌ موقوفاتی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ وقف‌ می‌نمایند، در همۀ هدایای‌ مقدس‌ ایشان‌ متحمل‌ شود. و آن‌ دائماً بر پیشانی‌ او باشد تا بحضور خداوند مقبول‌ شوند.39و پیراهن‌ كتان‌ نازك‌ را بباف‌ و عمامه‌ای‌ از كتان‌ نازك‌ بساز و كمربندی‌ از صنعت‌ طراز بساز.40و برای‌ پسران‌ هارون‌ پیراهنها بساز و بجهت‌ ایشان‌ كمربندها بساز و برای‌ ایشان‌ عمامه‌ها بساز بجهت‌ عزت‌ و زینت‌.41و برادر خود هارون‌ و پسرانش‌ را همراه‌ او به‌ آنها آراسته‌ كن‌، و ایشان‌ را مسح‌ كن‌ و ایشان‌ را تخصیص‌ و تقدیس‌ نما تا برای‌ من‌ كهانت‌ كنند.42و زیر جامه‌های‌ كتان‌ برای‌ ستر عورت‌ ایشان‌ بساز كه‌ از كمر تا ران‌ برسد،43و بر هارون‌ و پسرانش‌ باشد، هنگامی‌كه‌ به‌ خیمۀ اجتماع‌ داخل‌ شوند یا نزد مذبح‌ آیند تا در قدس‌ خدمت‌ نمایند، مبادا متحمل‌ گناه‌ شوند و بمیرند. این‌ برای‌ وی‌ و بعد از او برای‌ ذریتش‌ فریضۀ ابدی‌ است‌.

Chapter 29

1« و این‌ است‌ كاری‌ كه‌ بدیشان‌ می‌كنی‌،برای‌ تقدیس‌ نمودن‌ ایشان‌ تا بجهت‌ من‌ كهانت‌ كنند: یك‌ گوساله‌ و دو قوچ‌ بی‌عیب‌ بگیر،2و نان‌ فطیر و قرصهای‌ فطیر سرشته‌ به‌ روغن‌ و رقیقهای‌ فطیر مسح‌ شده‌ به‌ روغن‌. آنها را از آرد نرم‌ گندم‌ بساز.3و آنها را در یك‌ سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله‌ و دو قوچ‌ بگذران‌.4و هارون‌ و پسرانش‌ را نزد دروازۀ خیمۀ اجتماع‌ آورده‌، ایشان‌ را به‌ آب‌ غسل‌ ده‌،5و آن‌ رختها را گرفته‌،هارون‌ را به‌ پیراهن‌ و ردای‌ ایفود و ایفود و سینه‌بند آراسته‌ كن‌ و زنار ایفود را بر وی‌ ببند.6و عمامه‌ را بر سرش‌ بنه‌ و افسر قدوسیت‌ را بر عمامه‌ بگذار،7و روغن‌ مسح‌ را گرفته‌، برسرش‌ بریز و او را مسح‌ كن‌.8و پسرانش‌ را نزدیك‌ آورده‌، ایشان‌ را به‌ پیراهنها بپوشان‌.9و بر ایشان‌، یعنی‌ هارون‌ و پسرانش‌ كمربندها ببند و عمامه‌ها را بر ایشان‌ بگذار و كهانت‌ برای‌ ایشان‌ فریضۀ ابدی‌ خواهد بود. پس‌ هارون‌ و پسرانش‌ را تخصیص‌ نما.10و گوساله‌ را پیش‌ خیمۀ اجتماع‌ برسان‌، و هارون‌ و پسرانش‌ دستهای‌ خود را بر سر گوساله‌ بگذارند.11و گوساله‌ را به‌ حضور خداوند نزد در خیمۀ اجتماع‌ ذبح‌ كن‌.12و از خون‌ گوساله‌ گرفته‌، بر شاخهای‌ مذبح‌ به‌ انگشت‌ خود بگذار، و باقی‌ خون‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ بریز.13و همۀ پیه‌ را كه‌ احشا را می‌پوشاند، و سفیدی‌ كه‌ بر جگر است‌، و دو گُرده‌ را با پیهی‌ كه‌ بر آنهاست‌، گرفته‌، بر مذبح‌ بسوزان‌.14اما گوشت‌ گوساله‌ را و پوست‌ و سرگینش‌ را بیرون‌ از اردو به‌ آتش‌ بسوزان‌، زیرا قربانی‌ گناه‌ است‌.15« و یك‌ قوچ‌ بگیر و هارون‌ و پسرانش‌، دستهای‌ خود را بر سر قوچ‌ بگذارند.16و قوچ‌ را ذبح‌ كرده‌، خونش‌ را بگیر و گرداگرد مذبح‌ بپاش‌.17و قوچ‌ را به‌ قطعه‌هایش‌ ببر، و احشا و پاچه‌هایش‌ را بشوی‌، و آنها را بر قطعه‌ها و سرش‌ بنه‌.18و تمام‌ قوچ‌ را بر مذبح‌ بسوزان‌، زیرا برای‌ خداوند قربانی‌ سوختنی‌ است‌، و عطر خوشبو، و قربانی‌ آتشین‌ برای‌ خداوند است‌.19پس‌ قوچ‌ دوم‌ را بگیر و هارون‌ و پسرانش‌ دستهای‌ خود را بر سر قوچ‌ بگذارند.20و قوچ‌ را ذبح‌ كرده‌، ازخونش‌ بگیر و به‌ نرمۀ گوش‌ راست‌ هارون‌، و به‌ نرمۀ گوش‌ پسرانش‌، و به‌ شست‌ دست‌ راست‌ ایشان‌، و به‌ شست‌ پای‌ راست‌ ایشان‌، بگذار، و باقی‌ خون‌ را گرداگرد مذبح‌ بپاش‌.21و از خونی‌ كه‌ بر مذبح‌ است‌، و از روغن‌ مسح‌ گرفته‌، آن‌ را بر هارون‌ و رخت‌ وی‌ و بر پسرانش‌ و رخت‌ پسرانش‌ با وی‌ بپاش‌، تا او و رختش‌ و پسرانش‌ و رخت‌ پسرانش‌ با وی‌ تقدیس‌ شوند.22پس‌ پیه‌ قوچ‌ را، و دنبه‌ و پیهی‌ كه‌ احشا را می‌پوشاند، و سفیدی‌ جگر، و دو گُرده‌ و پیهی‌ كه‌ بر آنهاست‌، و ساق‌ راست‌ را بگیر، زیرا كه‌ قوچ‌، قربانی تخصیص‌ است‌.23و یك‌ گِردۀ نان‌ و یك‌ قرص‌ نان‌ روغنی‌، و یك‌ رقیق‌ از سبد نان‌ فطیر را كه‌ به‌ حضور خداوند است‌،24و این‌ همه‌ را به‌ دست‌ هارون‌ و به‌ دست‌ پسرانش‌ بنه‌، و آنها را برای‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند بجنبان‌.25و آنها را از دست‌ ایشان‌ گرفته‌، برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ بر مذبح‌ بسوزان‌، تا برای‌ خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا كه‌ این‌ قربانی‌ آتشین‌ خداوند است‌.26و سینۀ قوچِ قربانی تخصیص‌ را كه‌ برای‌ هارون‌ است‌ گرفته‌، آن‌ را برای‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند بجنبان‌. و آن‌ حصۀ تو می‌باشد.27و سینۀ جنبانیدنی‌ و ساق‌ رفیعه‌ را كه‌ از قوچ‌ قربانی تخصیصِ هارون‌ و پسرانش‌ جنبانیده‌، و برداشته‌ شد، تقدیس‌ نمای‌.28و آن‌ از آنِ هارون‌ و پسرانش‌ از جانب‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ فریضۀ ابدی‌ خواهد بود، زیرا كه‌ هدیۀ رفیعه‌ است‌ و هدیۀ رفیعه‌ از جانب‌ بنی‌اسرائیل‌ از قربانی‌های‌ سلامتی‌ ایشان‌ برای‌ خداوند خواهد بود.29و رخت‌ مقدس‌ هارون‌ بعد از او، از آن‌ پسرانش‌خواهد بود، تا در آنها مسح‌ و تخصیص‌ شوند.30هفت‌ روز، آن‌ كاهن‌ كه‌ جانشین‌ او می‌باشد از پسرانش‌ و به‌ خیمۀ اجتماع‌ داخل‌ شده‌، خدمت‌ قدس‌ را می‌كند، آنها را بپوشد.31و قوچ‌ قربانی‌ تخصیص‌ را گرفته‌، گوشتش‌ را در قدس‌ آب‌پز كن‌.32و هارون‌ و پسرانش‌ گوشت‌ قوچ‌ را با نانی‌ كه‌ در سبد است‌، به‌ در خیمۀ اجتماع‌ بخورند.33و آنانی‌ كه‌ برای‌ تخصیص‌ و تقدیس‌ خود بدین‌ چیزها كفاره‌ كرده‌ شدند، آنها را بخورند، لیكن‌ شخص‌ اجنبی‌ نخورد زیرا كه‌ مقدس‌ است‌.34و اگر چیزی‌ از گوشت‌ هدیۀ تخصیص‌ و از نان‌، تا صبح‌ باقی‌ ماند، آن‌ باقی‌ را به‌ آتش‌ بسوزان‌، و آن‌ را نخورند، زیرا كه‌ مقدس‌ است‌.35« همچنان‌ به‌ هارون‌ و پسرانش‌ عمل‌ نما، موافق‌ آنچه‌ به‌ تو امر فرموده‌ام‌، هفت‌ روز ایشان‌ را تخصیص‌ نما.36و گوسالۀ قربانی‌ گناه‌ را هر روز بجهت‌ كفاره‌ ذبح‌ كن‌. و مذبح‌ را طاهر ساز به‌ كفاره‌ای‌ كه‌ بر آن‌ می‌كنی‌، و آن‌ را مسح‌ كن‌ تا مقدس‌ شود.37هفت‌ روز برای‌ مذبح‌ كفاره‌ كن‌، و آن‌ را مقدّس‌ ساز، و مذبح‌، قدس‌اقداس‌ خواهد بود. هر كه‌ مذبح‌ را لمس‌ كند، مقدّس‌ باشد.38و این‌ است‌ قربانی‌هایی‌ كه‌ بر مذبح‌ باید گذرانید: دو برۀ یكساله‌. هر روز پیوسته‌39یك‌ بره‌ را در صبح‌ ذبح‌ كن‌، و برۀ دیگر را در عصر ذبح‌ نما.40و ده‌ یك‌ از آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با یك‌ ربع‌ هین‌ روغن‌ كوبیده‌، و برای‌ هدیۀ ریختنی‌، یك‌ ربع‌ هین‌ شراب‌ برای‌ هر بره‌ خواهد بود.41و برۀ دیگر را در عصر ذبح‌ كن‌ و برای‌ آن‌ موافق‌ هدیۀ صبح‌ و موافق‌ هدیۀ ریختنی‌ آن‌ بگذران‌، تا عطر خوشبو و قربانی‌ آتشین‌ برای‌ خداوند باشد.42این‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌، در نسلهای‌ شما نزد دروازۀ خیمۀ اجتماع‌ خواهد بود، به‌ حضور خداوند ، درجایی‌ كه‌ با شما ملاقات‌ می‌كنم‌ تا آنجا به‌ تو سخن‌ گویم‌.43و در آنجا با بنی‌اسرائیل‌ ملاقات‌ می‌كنم‌، تا از جلال‌ من‌ مقدس‌ شود.44و خیمۀ اجتماع‌ و مذبح‌ را مقدس‌ می‌كنم‌، و هارون‌ و پسرانش‌ را تقدیس‌ می‌كنم‌ تا برای‌ من‌ كهانت‌ كنند.45و در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ ساكن‌ شده‌، خدای‌ ایشان‌ می‌باشم‌.46و خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌، خدای‌ ایشان‌ هستم‌، كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ام‌، تا در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ شوم‌. من‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ هستم‌.

Chapter 30

1« و مذبحی‌ برای‌ سوزانیدن‌ بخور بساز. آن‌ را از چوب‌ شطیم‌ بساز.2طولش‌ ذراعی‌ باشد، و عرضش‌ ذراعی‌، یعنی‌ مربع‌ باشد، و بلندی‌اش‌ دو ذراع‌، و شاخهایش‌ از خودش‌ باشد.3و آن‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ بپوشان‌. سطحش‌ و جانبهایش‌ به‌ هر طرف‌ و شاخهایش‌ را و تاجی‌ از طلا گرداگردش‌ بساز.4و دو حلقۀ زرین‌ برایش‌ در زیر تاجش‌ بساز، بر دو گوشه‌اش‌، بر هر دو طرفش‌، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشد برای‌ عصاها، تا آن‌ را بدانها بردارند.5و عصاها را از چوب‌ شطیم‌ بساز و آنها را به‌ طلا بپوشان‌.6و آن‌ را پیش‌ حجابی‌ كه‌ روبروی‌ تابوت‌ شهادت‌ است‌، در مقابل‌ كرسی‌ رحمت‌ كه‌ بر زبر شهادت‌ است‌، در جایی‌ كه‌ با تو ملاقات‌ می‌كنم‌، بگذار.7و هر بامداد هارون‌ بخور معطر بر روی‌ آن‌ بسوزاند، وقتی‌ كه‌ چراغها را می‌آراید، آن‌ را بسوزاند.8و در عصر چون‌ هارون‌ چراغها را روشن‌ می‌كند، آن‌ را بسوزاند تا بخور دائمی‌ به‌ حضور خداوند در نسلهای‌ شما باشد.9هیچ‌ بخور غریب‌ و قربانی‌ سوختنی‌ و هدیه‌ای‌ بر آن‌مگذرانید، و هدیۀ ریختنی‌ بر آن‌ مریزید.10و هارون‌ سالی‌ یك‌ مرتبه‌ بر شاخهایش‌ كفاره‌ كند، به‌ خون‌ قربانی‌ گناه‌ كه‌ برای‌ كفاره‌ است‌، سالی‌ یك‌ مرتبه‌ بر آن‌ كفاره‌ كند در نسلهای‌ شما، زیرا كه‌ آن‌ برای‌ خداوند قدس‌اقداس‌ است‌.»11و خداوند به‌ موسی‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:12«وقتی‌ كه‌ شمارۀ بنی‌اسرائیل‌ را برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ می‌گیری‌، آنگاه‌ هركس‌ فدیۀ جان‌ خود را به‌ خداوند دهد، هنگامی‌ كه‌ ایشان‌ را می‌شماری‌، مبادا در حین‌ شمردن‌ ایشان‌، وبایی‌ در ایشان‌ حادث‌ شود.13هر كه‌ به‌ سوی‌ شمرده‌شدگان‌ می‌گذرد، این‌ را بدهد، یعنی‌ نیم‌ مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، كه‌ یك‌ مثقال‌ بیست‌ قیراط‌ است‌، و این‌ نیم‌ مثقال‌ هدیۀ خداوند است‌.14هركس‌ از بیست‌ ساله‌ و بالاتر كه‌ بسوی‌ شمرده‌شدگان‌ بگذرد، هدیۀ خداوند را بدهد.15دولتمند از نیم‌ مثقال‌ زیاده‌ ندهد، و فقیر كمتر ندهد، هنگامی‌ كه‌ هدیه‌ای‌ برای‌ كفاره‌ جانهای‌ خود به‌ خداوند می‌دهند.16و نقد كفاره‌ را از بنی‌اسرائیل‌ گرفته‌، آن‌ را برای‌ خدمت‌ خیمۀ اجتماع‌ بده‌، تا برای‌ بنی‌اسرائیل‌ یادگاری‌ به‌ حضور خداوند باشد، و بجهت‌ جانهای‌ ایشان‌ كفاره‌ كند.»17و خداوند به‌ موسی‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:18«حوضی‌ نیز برای‌ شستن‌ از برنج‌ بساز، و پایه‌اش‌ از برنج‌ و آن‌ را در میان‌ خیمۀ اجتماع‌ ومذبح‌ بگذار، و آب‌ در آن‌ بریز.19و هارون‌ و پسرانش‌ دست‌ و پای‌ خود را از آن‌ بشویند.20هنگامی‌ كه‌ به‌ خیمۀ اجتماع‌ داخل‌ شوند، به‌ آب‌ بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی‌ كه‌ برای‌ خدمت‌ كردن‌ و سوزانیدن‌ قربانی‌های‌ آتشین‌ بجهت‌ خداوند به‌ مذبح‌ نزدیك‌ آیند،21آنگاه‌ دست‌ و پای‌ خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این‌ برای‌ ایشان‌، یعنی‌ برای‌ او و ذریتش‌، نسلاً بعد نسل‌ فریضۀ ابدی‌ باشد.»22و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:23«و تو عطریات‌ خاص‌ بگیر، از مُرّ چكیده‌ پانصد مثقال‌، و از دارچینی‌ معطر، نصف‌ آن‌، دویست‌ و پنجاه‌ مثقال‌، و از قصب‌الذریره‌، دویست‌ و پنجاه‌ مثقال‌.24و از سلیخه‌ پانصد مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، و از روغن‌ زیتون‌ یك‌ هین‌.25و از آنها روغن‌ مسح‌ مقدس‌ را بساز، عطری‌ كه‌ از صنعت‌ عطار ساخته‌ شود، تا روغن‌ مسح‌ مقدس‌ باشد.26و خیمۀ اجتماع‌ و تابوت‌ شهادت‌ را بدان‌ مسح‌ كن‌.27و خوان‌ را با تمامی‌ اسبابش‌، و چراغدان‌ را با اسبابش‌، و مذبح‌ بخور را،28و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ را با همۀ اسبابش‌، و حوض‌ را با پایه‌اش‌.29و آنها را تقدیس‌ نما، تا قدس‌ اقداس‌ باشد. هر كه‌ آنها را لمس‌ نماید مقدس‌ باشد.30و هارون‌ و پسرانش‌ را مسح‌ نموده‌، ایشان‌ را تقدیس‌ نما، تا برای‌ من‌ كهانت‌ كنند.31و بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: این‌ است‌ روغن‌ مسح‌ مقدس‌ برای‌ من‌ در نسلهای‌ شما.32و بر بدن‌ انسان‌ ریخته‌ نشود، و مثل‌ آن‌موافق‌ تركیبش‌ مسازید، زیرا كه‌ مقدّس‌ است‌ و نزد شما مقدّس‌ خواهد بود.33هر كه‌ مثل‌ آن‌ تركیب‌ نماید، و هر كه‌ چیزی‌ از آن‌ بر شخصی‌ بیگانه‌ بمالد، از قوم‌ خود منقطع‌ شود.»34و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «عطریات‌ بگیر، یعنی‌ مَیعه‌ و اظفار و قِنّه‌ و از این‌ عطریات‌ با ندر صاف‌ حصه‌ها مساوی‌ باشد.35و از اینها بخور بساز، عطری‌ از صنعت‌ عطار نمكین‌ و مصفی‌ و مقدس‌.36و قدری‌ از آن‌ را نرم‌ بكوب‌، و آن‌ را پیش‌ شهادت‌ در خیمۀ اجتماع‌، جایی‌ كه‌ با تو ملاقات‌ می‌كنم‌ بگذار، و نزد شما قدس‌ اقداس‌ باشد.37و موافق‌ تركیب‌ این‌ بخور كه‌ می‌سازی‌، دیگری‌ برای‌ خود مسازید؛ نزد تو برای‌ خداوند مقدس‌ باشد.38هر كه‌ مثل‌ آن‌ را برای‌ بوییدن‌ بسازد، از قوم‌ خود منقطع‌ شود.»

Chapter 31

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌،گفت‌:2«آگاه‌ باش‌ بَصَلْئیل‌ بن‌ اوری‌ بن‌ حور را از سبط‌ یهودا به‌ نام‌ خوانده‌ام‌.3و او را به‌ روح‌ خدا پر ساخته‌ام‌، و به‌ حكمت‌ و فهم‌ و معرفت‌ و هر هنری‌،4برای‌ اختراع‌ مُخْتَرَعات‌، تا در طلا و نقره‌ و برنج‌ كار كند.5و برای‌ تراشیدن‌ سنگ‌ و ترصیع‌ آن‌ و درودگری‌ چوب‌، تا در هر صنعتی‌ اشتغال‌ نماید.6و اینك‌ من‌، اُهُولیاب‌ بن‌ اخیسامَك‌ را از سبط‌ دان‌، انباز او ساخته‌ام‌، و در دل‌ همۀ دانادلان‌ حكمت‌ بخشیده‌ام‌، تا آنچه‌ را به توامرفرموده‌ام‌،بسازند.7خیمۀ اجتماع‌ وتابوت‌ شهادت‌ و كرسی‌ رحمت‌ كه‌ بر آن‌ است‌، و تمامی‌ اسباب‌ خیمه‌،8و خوان‌ و اسبابش‌ و چراغدان‌ طاهر و همۀ اسبابش‌ و مذبح‌ بخور،9و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ و همۀ اسبابش‌، و حوض‌ و پایه‌اش‌،10و لباس‌ خدمت‌ و لباس‌ مقدّس‌ برای‌ هارون‌ كاهن‌، و لباس‌ پسرانش‌ بجهت‌ كهانت‌،11و روغن‌ مسح‌ و بخور معطر بجهت‌ قدس‌، موافق‌ آنچه‌ به‌ تو امر فرموده‌ام‌، بسازند.»12و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:13«و تو بنی‌اسرائیل‌ را مخاطب‌ ساخته‌، بگو: البته‌ سَبَّت‌های‌ مرا نگاه‌ دارید. زیرا كه‌ این‌ در میان‌ من‌ و شما در نسلهای‌ شما آیتی‌ خواهد بود تا بدانید كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ شما را تقدیس‌ می‌كنم‌.14پس‌ سَبَّت‌ را نگاه‌ دارید، زیرا كه‌ برای‌ شما مقدس‌ است‌، هر كه‌ آن‌ را بی‌حرمت‌ كند، هرآینه‌ كشته‌ شود، و هر كه‌ در آن‌ كار كند، آن‌ شخص‌ از میان‌ قوم‌ خود منقطع‌ شود.15شش‌ روز كار كرده‌ شود، و در روز هفتم‌ سَبَّت‌ آرام‌ و مقدس‌ خداوند است‌. هر كه‌ در روز سَبَّت‌ كار كند، هرآینه كشته‌ شود.16پس‌ بنی‌اسرائیل‌ سَبَّت‌ را نگاه‌ بدارند، نسلاً بعد نسل‌ سَبَّت‌ را به‌ عهد ابدی‌ مَرعی دارند.17این‌ در میان‌ من‌ و بنی‌اسرائیل‌ آیتی‌ ابدی‌ است‌، زیرا كه‌ در شش‌ روز، خداوند آسمان‌ و زمین‌ را ساخت‌ و در روز هفتمین‌ آرام‌ فرموده‌، استراحت‌ یافت‌.»18و چون‌ گفتگو را با موسی‌ در كوه‌ سینا بپایان‌ برد، دو لوح‌ شهادت‌، یعنی‌ دو لوح‌ سنگ‌ مرقوم‌ به‌ انگشت‌ خدا را به‌ وی‌ داد.

Chapter 32

1و چون‌ قوم‌ دیدند كه‌ موسی‌ در فرود آمدن‌ از كوه‌ تأخیر نمود، قوم‌ نزد هارون‌ جمع‌ شده‌، وی‌ را گفتند: «برخیز و برای‌ ما خدایان‌ بساز كه‌ پیش‌ روی‌ ما بخرامند، زیرا این‌ مرد، موسی‌، كه‌ ما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد، نمی‌دانیم‌ او را چه‌ شده‌ است‌.»2هارون‌ بدیشان‌ گفت‌: «گوشواره‌های‌ طلا را كه‌ در گوش‌ زنان‌ و پسران‌ و دختران‌ شماست‌، بیرون‌ كرده‌، نزد من‌ بیاورید.»3پس‌ تمامی‌ قومْ گوشواره‌های‌ زرین‌ را كه‌ در گوشهای‌ ایشان‌ بود بیرون‌ كرده‌، نزد هارون‌ آوردند.4و آنها را از دست‌ ایشان‌ گرفته‌، آن‌ را با قلم‌ نقش‌ كرد، و از آن‌ گوسالۀ ریخته‌ شده‌ ساخت‌، و ایشان‌ گفتند: «ای‌ اسرائیل‌ این‌ خدایان‌ تو می‌باشند، كه‌ تو را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردند.»5و چون‌ هارون‌ این‌ را بدید، مذبحی‌ پیش‌ آن‌ بنا كرد و هارون‌ ندا درداده‌، گفت‌: «فردا عید یهوه‌ می‌باشد.»6و بامدادان‌ برخاسته‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ گذرانیدند، و هدایای‌ سلامتی‌ آوردند، و قوم‌ برای‌ خوردن‌ و نوشیدن‌ نشستند، و بجهت‌ لعب‌ برپا شدند.7و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «روانه‌ شده‌، بزیر برو، زیرا كه‌ این‌ قوم‌ تو كه‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ای‌، فاسد شده‌اند.8و به‌ زودی‌ از آن‌ طریقی‌ كه‌ بدیشان‌ امر فرموده‌ام‌، انحراف‌ ورزیده‌، گوسالۀ ریخته‌ شده‌ برای‌ خویشتن‌ ساخته‌اند، و نزد آن‌ سجده‌ كرده‌، و قربانی‌ گذرانیده‌، می‌گویند كه‌ ای‌ اسرائیل‌ این‌ خدایان‌ تو می‌باشند كه‌ تو را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌اند.»9و خداوند به‌ موسی‌گفت‌: «این‌ قوم‌ را دیده‌ام‌ و اینك‌ قوم‌ گردنكش‌ می‌باشند.10و اكنون‌ مرا بگذار تا خشم‌ من‌ بر ایشان‌ مشتعل‌ شده‌، ایشان‌ را هلاك‌ كنم‌ و تو را قوم‌ عظیم‌ خواهم‌ ساخت‌.»11پس‌ موسی‌ نزد یهوه‌، خدای‌ خود تضرع‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ خداوند چرا خشم‌ تو بر قوم‌ خود كه‌ با قوت‌ عظیم‌ و دست‌ زورآور از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ای‌، مشتعل‌ شده‌ است‌؟12چرا مصریان‌ این‌ سخن‌ گویند كه‌ ایشان‌ را برای‌ بدی‌ بیرون‌ آورد، تا ایشان‌ را در كوهها بكشد، و از روی‌ زمین‌ تلف‌ كند؟ پس‌ از شدت‌ خشم‌ خود برگرد، و از این‌ قصد بدی قوم‌ خویش‌ رجوع‌ فرما.13بندگان‌ خود ابراهیم‌ و اسحاق‌ و اسرائیل‌ را بیاد آور كه‌ برای‌ ایشان‌ به‌ ذات‌ خود قسم‌ خورده‌، بدیشان‌ گفتی‌ كه‌ ذریت‌ شما را مثل‌ ستارگان‌ آسمان‌ كثیر گردانم‌، و تمامی‌ این‌ زمین‌ را كه‌ دربارۀ آن‌ سخن‌ گفته‌ام‌ به‌ ذریت‌ شما بخشم‌، تا آن‌ را متصرف‌ شوند تا ابدالا´باد.»14پس‌ خداوند از آن‌ بدی‌ كه‌ گفته‌ بود كه‌ به‌ قوم‌ خود برساند، رجوع‌ فرمود.15آنگاه‌ موسی‌ برگشته‌، از كوه‌ به‌ زیر آمد، و دو لوح‌ شهادت‌ به‌ دست‌ وی‌ بود، و لوحها به‌ هر دو طرف‌ نوشته‌ بود، بدین‌ طرف‌ و بدان‌ طرف‌ مرقوم‌ بود.16و لوح‌ها صنعت‌ خدا بود، و نوشته‌، نوشتۀ خدا بود، منقوش‌ بر لوح‌ها.17و چون‌ یوشع‌ آواز قوم‌ را كه‌ می‌خروشیدند شنید، به‌ موسی‌ گفت‌: «در اردو صدای‌ جنگ‌ است‌.»18گفت‌: «صدای‌ خروش‌ ظفر نیست‌، و صدای‌ خروش‌ شكست‌ نیست‌، بلكه‌ آواز مُغَنّیان‌ را من‌ می‌شنوم‌.»19و واقع‌ شد كه‌ چون‌ نزدیك‌ به‌ اردو رسید، و گوساله‌ و رقص‌كنندگان‌ را دید، خشم‌ موسی‌ مشتعل‌ شد، و لوحها را از دست‌ خود افكنده‌، آنها را زیر كوه‌ شكست‌.20و گوساله‌ای‌ را كه‌ ساخته‌ بودند گرفته‌، به‌ آتش‌ سوزانید، و آن‌ را خرد كرده‌، نرم‌ ساخت‌، و بر روی‌ آب‌ پاشیده‌، بنی‌اسرائیل‌ را نوشانید.21و موسی‌ به‌ هارون‌ گفت‌: «این‌ قوم‌ به‌ تو چه‌ كرده‌ بودند كه‌ گناه‌ عظیمی‌ بر ایشان‌ آوردی‌؟»22هارون‌ گفت‌: «خشم‌ آقایم‌ افروخته‌ نشود، تو این‌ قوم‌ را می‌شناسی‌ كه‌ مایل‌ به‌ بدی‌ می‌باشند.23و به‌ من‌ گفتند، برای‌ ما خدایان‌ بساز كه‌ پیش‌ روی‌ ما بخرامند، زیرا كه‌ این‌ مَرد، موسی‌، كه‌ ما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ است‌، نمی‌دانیم‌ او را چه‌ شده‌.24بدیشان‌ گفتم‌ هر كه‌ را طلا باشد آن‌ را بیرون‌ كند، پس‌ به‌ من‌ دادند، و آن‌ را در آتش‌ انداختم‌ و این‌ گوساله‌ بیرون‌ آمد.»25و چون‌ موسی‌ قوم‌ را دید كه‌ بی‌لگام‌ شده‌اند، زیرا كه‌ هارون‌ ایشان‌ را برای‌ رسوایی‌ ایشان‌ در میان‌ دشمنان‌ ایشان‌ بی‌لگام‌ ساخته‌ بود،26آنگاه‌ موسی‌ به‌ دروازۀ اردو ایستاده‌، گفت‌: «هر كه‌ به‌ طرف‌ خداوند باشد، نزد من‌ آید.» پس‌ جمیع‌ بنی‌لاوی‌ نزد وی‌ جمع‌ شدند.27او بدیشان‌ گفت‌: «یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، چنین‌ می‌گوید: هر كس‌ شمشیر خود را بر ران‌ خویش‌ بگذارد، و از دروازه‌ تا دروازۀ اردو آمد و رفت‌ كند، و هر كس‌ برادر خود و دوست‌ خویش‌ و همسایۀ خود را بكشد.»28و بنی‌لاوی‌ موافق‌ سخن‌ موسی‌ كردند. و در آن‌ روز قریب‌ سه‌ هزار نفر از قوم‌ افتادند.29و موسی‌ گفت‌: «امروز خویشتن‌ را برای‌خداوند تخصیص‌ نمایید حتی‌ هر كس‌ به‌ پسر خود و به‌ برادر خویش‌؛ تا امروز شما را بركت‌ دهد.»30و بامدادان‌ واقع‌ شد كه‌ موسی‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «شما گناهی‌ عظیم‌ كرده‌اید. اكنون‌ نزد خداوند بالا می‌روم‌، شاید گناه‌ شما را كفاره‌ كنم‌.»31پس‌ موسی‌ به‌ حضور خداوند برگشت‌ و گفت‌: «آه‌، این‌ قوم‌ گناهی‌ عظیم‌ كرده‌، و خدایان‌ طلا برای‌ خویشتن‌ ساخته‌اند.32الا´ن‌ هرگاه‌ گناه‌ ایشان‌ را می‌آمرزی‌ و اگرنه‌ مرا از دفترت‌ كه‌ نوشته‌ای‌، محو ساز.»33خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «هر كه‌ گناه‌ كرده‌ است‌، او را از دفتر خود محو سازم‌.34و اكنون‌ برو و این‌ قوم‌ را بدانجایی‌ كه‌ به‌ تو گفته‌ام‌، راهنمایی‌ كن‌. اینك‌ فرشتۀ من‌ پیش‌ روی‌ تو خواهد خرامید، لیكن‌ در یوم‌ تفقد من‌، گناه‌ ایشان‌ را از ایشان‌ بازخواست‌ خواهم‌ كرد.»35و خداوند قوم‌ را مبتلا ساخت‌ زیرا گوساله‌ای‌ را كه‌ هارون‌ ساخته‌ بود، ساخته‌ بودند.

Chapter 33

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «روانه‌ شده‌،از اینجا كوچ‌ كن‌، تو و این‌ قوم‌ كه‌ از زمین‌ مصر برآورده‌ای‌، بدان‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ ابراهیم‌، اسحاق‌ و یعقوب‌ قسم‌ خورده‌، گفته‌ام‌ آن‌ را به‌ ذریت‌ تو عطا خواهم‌ كرد.2و فرشته‌ای‌ پیش‌ روی‌ تو می‌فرستم‌، و كنعانیان‌ و اَموریان‌ و حتیان‌ و فرزیان‌ و حویان‌ و یبوسیان‌ را بیرون‌ خواهم‌ كرد3به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌؛ زیرا كه‌ در میان‌ شما نمی‌آیم‌، چونكه‌ قوم‌ گردن‌كش‌ هستی‌، مبادا تو را در بین‌ راه‌ هلاك‌ سازم‌.»4و چون‌ قوم‌ این‌ سخنان‌ بد را شنیدند، ماتم‌ گرفتند، و هیچكس‌ زیور خود را برخود ننهاد.5و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «بنی‌اسرائیل‌ را بگو: شما قوم‌ گردن‌كش‌ هستید؛ اگر لحظه‌ای‌ در میان‌ تو آیم‌، همانا تو را هلاك‌ سازم‌. پس‌ اكنون‌ زیور خود را از خود بیرون‌ كن‌ تا بدانم‌ با تو چه‌ كنم‌.»6پس‌ بنی‌اسرائیل‌ زیورهای‌ خود را از جَبَل‌ حوریب‌ از خود بیرون‌ كردند.7و موسی‌ خیمۀ خود را برداشته‌، آن‌ را بیرون‌ لشكرگاه‌، دور از اردو زد، و آن‌ را «خیمۀ اجتماع‌» نامید. و واقع‌ شد كه‌ هر كه‌ طالب‌ یهوه‌ می‌بود، به‌ خیمۀ اجتماع‌ كه‌ خارج‌ لشكرگاه‌ بود، بیرون‌ می‌رفت‌.8و هنگامی‌ كه‌ موسی‌ به‌ سوی‌ خیمه‌ بیرون‌ می‌رفت‌، تمامی‌ قوم‌ برخاسته‌، هر یكی‌ به‌ در خیمۀ خود می‌ایستاد، و در عقب‌ موسی‌ می‌نگریست‌ تا داخل‌ خیمه‌ می‌شد.9و چون‌ موسی‌ به‌ خیمه‌ داخل‌ می‌شد، ستون‌ ابر نازل‌ شده‌، به‌ در خیمه‌ می‌ایستاد، و خدا با موسی‌ سخن‌ می‌گفت‌.10و چون‌ تمامی‌ قوم‌، ستون‌ ابر را بر در خیمه‌ ایستاده‌ می‌دیدند، همۀ قوم‌ برخاسته‌، هر كس‌ به‌ در خیمۀ خود سجده‌ می‌كرد.11و خداوند با موسی‌ روبرو سخن‌ می‌گفت‌، مثل‌ شخصی‌ كه‌ با دوست‌ خود سخن‌ گوید. پس‌ به‌ اردو برمی‌گشت‌. اما خادم او یوشع‌ بن‌ نونِ جوان‌، از میان‌ خیمه‌ بیرون‌ نمی‌آمد.12و موسی‌ به‌ خداوند گفت‌: «اینك‌ تو به‌ من‌ می‌گویی‌: این‌ قوم‌ را ببر. و تو مرا خبر می‌دهی‌ كه‌همراه‌ من‌ كه‌ را می‌فرستی‌. و تو گفته‌ای‌، تو را به‌ نام‌ می‌شناسم‌، و ایضاً در حضور من‌ فیض‌ یافته‌ای‌.13الا´ن‌ اگر فی‌الحقیقه‌ منظور نظر تو شده‌ام‌، طریق‌ خود را به‌ من‌ بیاموز تا تو را بشناسم‌، و در حضور تو فیض‌ یابم‌، و ملاحظه‌ بفرما كه‌ این‌ طایفه‌، قوم‌ تو می‌باشند.»14گفت‌: «روی‌ من‌ خواهد آمد و تو را آرامی‌ خواهم‌ بخشید.»15به‌ وی‌ عرض‌ كرد: «هر گاه‌ روی‌ تو نیاید، ما را از اینجا مبر.16زیرا به‌ چه‌ چیز معلوم‌ می‌شود كه‌ من‌ و قوم‌ تو منظور نظر تو شده‌ایم‌؟ آیا نه‌ از آمدن‌ تو با ما؟ پس‌ من‌ و قوم‌ تو از جمیع‌ قومهایی‌ كه‌ بر روی‌ زمینند، ممتاز خواهیم‌ شد.»17خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «این‌ كار را نیز كه‌ گفته‌ای‌ خواهم‌ كرد، زیرا كه‌ در نظر من‌ فیض‌ یافته‌ای‌ و تو را بنام‌ می‌شناسم‌.»18عرض‌ كرد: «مستدعی‌ آنكه‌ جلال‌ خود را به‌ من‌ بنمایی‌.»19گفت‌: «من تمامی‌ احسان‌ خود را پیش‌ روی‌ تو می‌گذرانم‌ و نام‌ یهوه‌ را پیش‌ روی‌ تو ندا می‌كنم‌، و رأفت‌ می‌كنم‌ بر هر كه‌ رئوف‌ هستم‌ و رحمت‌ خواهم‌ كرد بر هر كه‌ رحیم‌ هستم‌.»20و گفت‌: «روی‌ مرا نمی‌توانی‌ دید، زیرا انسان‌ نمی‌تواند مرا ببیند و زنده‌ بماند.»21و خداوند گفت‌: «اینك‌ مقامی‌ نزد من‌ است‌. پس‌ بر صخره‌ بایست‌.22و واقع‌ می‌شود كه‌ چون‌ جلال‌ من‌ می‌گذرد، تو را در شكاف‌ صخره‌ می‌گذارم‌، و تو را به‌ دست‌ خود خواهم‌ پوشانید تا عبور كنم‌.23پس‌ دست‌ خود را خواهم‌ برداشت‌ تا قفای‌ مرا ببینی‌، اما روی‌ من‌ دیده‌ نمی‌شود.»

Chapter 34

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «دو لوح‌سنگی‌ مثل‌ اولین‌ برای‌ خود بتراش‌، و سخنانی‌ را كه‌ بر لوح‌های‌ اول‌ بود و شكستی‌، بر این‌ لوح‌ها خواهم‌ نوشت‌.2و بامدادان‌ حاضر شو و صبحگاهان‌ به‌ كوه‌ سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من‌ بر قله‌ كوه‌ بایست‌.3و هیچكس‌ با تو بالا نیاید، و هیچكس‌ نیز در تمامی‌ كوه‌ دیده‌ نشود، و گله‌ و رمه‌ نیز به‌ طرف‌ این‌ كوه‌ چرا نكند.»4پس‌ موسی‌ دو لوح‌ سنگی‌ مثل‌ اولین‌ تراشید و بامدادان‌ برخاسته‌، به‌ كوه‌ سینا بالا آمد، چنانكه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود، و دو لوح‌ سنگی‌ را به‌ دست‌ خود برداشت‌.5و خداوند در ابر نازل‌ شده‌، در آنجا با وی‌ بایستاد، و به‌ نام‌ خداوند ندا درداد.6و خداوند پیش‌ روی‌ وی‌ عبور كرده‌، ندا درداد كه‌ «یهوه‌، یهوه‌، خدای‌ رحیم‌ و رئوف‌ و دیرخشم‌ و كثیر احسان‌ و وفا؛7نگاه‌ دارندۀ رحمت‌ برای‌ هزاران‌، و آمرزندۀ خطا و عصیان‌ و گناه‌؛ لكن‌ گناه‌ را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت‌، بلكه‌ خطایای‌ پدران‌ را بر پسران‌ و پسران‌ پسران‌ ایشان‌ تا پشت‌ سوم‌ و چهارم‌ خواهد گرفت‌.»8و موسی‌ به‌ زودی‌ رو به‌ زمین‌ نهاده‌، سجده‌ كرد.9و گفت‌: «ای‌ خداوند اگر فی‌الحقیقه‌ منظور نظر تو شده‌ام‌، مستدعی‌ آنكه‌ خداوند در میان‌ ما بیاید، زیرا كه‌ این‌ قوم‌ گردن‌كش‌ می‌باشند، پس‌ خطا و گناه‌ ما را بیامرز و ما را میراث‌ خود بساز.»10گفت‌: «اینك‌ عهدی‌ می‌بندم‌ و در نظر تمامی‌ قوم‌ تو كارهای‌ عجیب‌ می‌كنم‌، كه‌ درتمامی‌ جهان‌ و در جمیع‌ امتها كرده‌ نشده‌ باشد، و تمامی‌ این‌ قومی‌ كه‌ تو در میان‌ ایشان‌ هستی‌، كار خداوند را خواهند دید، زیراكه‌ این‌ كاری‌ كه‌ با تو خواهم‌ كرد، كاری‌ هولناك‌ است‌.11آنچه‌ را من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌، نگاه‌ دار. اینك‌ من‌ از پیش‌ روی‌ تو اموریان‌ و كنعانیان‌ و حتیان‌ و فرزیان‌ و حویان‌ و یبوسیان‌ را خواهم‌ راند.12با حذر باش‌ كه‌ با ساكنان‌ آن‌ زمین‌ كه‌ تو بدانجا می‌روی‌، عهد نبندی‌، مبادا در میان‌ شما دامی‌ باشد.13بلكه‌ مذبحهای‌ ایشان‌ را منهدم‌ سازید، و بتهای‌ ایشان‌ را بشكنید و اشیریم‌ ایشان‌ را قطع‌ نمایید.14زنهار خدای‌ غیر را عبادت‌ منما، زیرا یهوه‌ كه‌ نام‌ او غیور است‌، خدای‌ غیور است‌.15زنهار با ساكنان‌ آن‌ زمین‌ عهد مبند، والاّ از عقب‌ خدایان‌ ایشان‌ زنا می‌كنند، و نزد خدایان‌ ایشان‌ قربانی‌ می‌گذرانند، و تو را دعوت‌ می‌نمایند و از قربانی‌های‌ ایشان‌ می‌خوری‌.16و از دختران‌ ایشان‌ برای‌ پسران‌ خود می‌گیری‌، و چون‌ دختران‌ ایشان‌ از عقب‌ خدایان‌ خود زنا كنند، آنگاه‌ پسران‌ شما را در پیروی‌ خدایان‌ خود مرتكب‌ زنا خواهند نمود.17خدایان‌ ریخته‌ شده‌ برای‌ خویشتن‌ مساز.18عید فطیر را نگاه‌ دار، و هفت‌ روز نان‌ فطیر چنانكه‌ تو را امر فرمودم‌، در وقت‌ معین‌ در ماه‌ اَبیب‌ بخور، زیراكه‌ در ماه‌ ابیب‌ از مصر بیرون‌ آمدی‌.19هر كه‌ رحم‌ را گشاید، از آن‌ من‌ است‌ و هر نخست‌زادۀ ذكور از مواشی‌ تو، چه‌ از گاو چه‌ از گوسفند؛20و برای‌ نخست‌زادۀ الاغ‌، بره‌ای‌ فدیه‌ بده‌، و اگر فدیه‌ ندهی‌، گردنش‌ را بشكن‌. و هرنخست‌زاده‌ای‌ از پسرانت‌ را فدیه‌ بده‌. و هیچكس‌ به‌ حضور من‌ تهی‌ دست‌ حاضر نشود.21شش‌ روز مشغول‌ باش‌، و روز هفتمین‌، سَبَّت‌ را نگاه‌ دار. در وقت‌ شیار و در حصاد، سَبَّت‌ را نگاه‌ دار.22و عید هفته‌ها را نگاه‌دار، یعنی‌ عید نوبر حصاد گندم‌ و عید جمع‌ در تحویل‌ سال‌.23سالی‌ سه‌ مرتبه‌ همۀ ذكورانت‌ به‌ حضور خداوند یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، حاضر شوند.24زیرا كه‌ امتها را از پیش‌ روی‌ تو خواهم‌ راند، و حدود تو را وسیع‌ خواهم‌ گردانید. و هنگامی‌ كه‌ در هر سال‌ سه‌ مرتبه‌ می‌آیی‌ تا به‌ حضور یهوه‌، خدای‌ خود حاضر شوی‌، هیچكس‌ زمین‌ تو را طمع‌ نخواهد كرد.25خون‌ قربانی‌ مرا با خمیرمایه‌ مگذران‌، و قربانی‌ عید فِصَح‌ تا صبح‌ نماند.26نخستین‌ نوبر زمین‌ خود را به‌ خانۀ یهوه‌، خدای‌ خود، بیاور. و بزغاله‌ را در شیر مادرش‌ مپز.»27و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «این‌ سخنان‌ را تو بنویس‌، زیرا كه‌ به‌ حسب‌ این‌ سخنان‌، عهد با تو و با اسرائیل‌ بسته‌ام‌.»28و چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ آنجا نزد خداوند بوده‌، نان‌ نخورد و آب‌ ننوشید و او سخنان‌ عهد، یعنی‌ ده‌ كلام‌ را بر لوحها نوشت‌.29و چون‌ موسی‌ از كوه‌ سینا بزیر می‌آمد، و دو لوح‌ سنگی‌ در دست‌ موسی‌ بود، هنگامی‌ كه‌ از كوه‌ بزیر می‌آمد، واقع‌ شد كه‌ موسی‌ ندانست‌ كه‌ به‌ سبب‌ گفتگوی‌ با او پوست‌ چهرۀ وی‌ می‌درخشید.30اما هارون‌ و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ موسی‌ را دیدند كه‌ اینك‌ پوست‌ چهرۀ او می‌درخشد. پس‌ ترسیدند كه‌ نزدیك‌ او بیایند.31و موسی‌ ایشان‌ را خواند، و هارون‌ و همۀ سرداران‌ جماعت‌ نزد او برگشتند، و موسی‌ بدیشان‌ سخن‌ گفت‌.32و بعد از آن‌ همۀ بنی‌اسرائیل‌ نزدیك‌ آمدند، و آنچه‌ خداوند در كوه‌ سینا بدو گفته‌ بود، بدیشان‌ امر فرمود.33و چون‌ موسی‌ از سخن‌ گفتن‌ با ایشان‌ فارغ‌ شد، نقابی‌ بر روی‌ خود كشید.34و چون‌ موسی‌ به‌ حضور خداوند داخل‌ می‌شد كه‌ با وی‌ گفتگو كند، نقاب‌ را برمی‌داشت‌ تا بیرون‌ آمدن‌ او. پس‌ بیرون‌ آمده‌، آنچه‌ به‌ وی‌ امر شده‌ بود، به‌ بنی‌اسرائیل‌ می‌گفت‌.35و بنی‌اسرائیل‌ روی‌ موسی‌ را می‌دیدند كه‌ پوست‌ چهرۀ او می‌درخشد. پس‌ موسی‌ نقاب‌ را به‌ روی‌ خود باز می‌كشید، تا وقتی‌ كه‌ برای‌ گفتگوی‌ او می‌رفت‌.

Chapter 35

1و موسی‌ تمام‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل را جمع‌ كرده‌، بدیشان‌ گفت‌: «این‌ است‌ سخنانی‌ كه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌ كه‌ آنها را بكنی‌:2شش‌ روز كار كرده‌ شود، و در روز هفتمین‌، سَبَّتِ آرامی مقدس‌ خداوند برای‌ شماست‌؛ هر كه‌ در آن‌ كاری‌ كند، كشته‌ شود.3در روز سَبَّت‌ آتش‌ در همۀ مسكنهای‌ خود میفروزید.»4و موسی‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «این‌ است‌ امری‌ كه‌ خداوندفرموده‌، و گفته‌ است‌:5از خودتان‌ هدیه‌ای‌ برای‌ خداوند بگیرید. هر كه‌ از دل‌ راغب‌ است‌، هدیۀ خداوند را از طلا و نقره‌ و برنج‌ بیاورد،6و از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ و پشم‌ بز،7و پوست‌ قوچ‌ سرخ‌شده‌ و پوست‌ خز و چوب‌ شطیم‌،8و روغن‌ برای‌ روشنایی‌، و عطریات‌ برای‌ روغن‌ مسح‌ و برای‌ بخور معطر،9و سنگهای‌ جزع‌ و سنگهای‌ ترصیع‌ برای‌ ایفود و سینه‌بند.»10و همۀ دانادلان‌ از شما بیایند و آنچه‌ را خداوند امر فرموده‌ است‌، بسازند.11مسكن‌ و خیمه‌اش‌ و پوشش‌ آن‌ و تكمه‌هایش‌ و تخته‌هایش‌ و پشت‌بندهایش‌ و ستونهایش‌ و پایه‌هایش‌،12و تابوت‌ و عصاهایش‌ و كرسی‌ رحمت‌ و حجاب‌ ستر،13و خوان‌ و عصاهایش‌ و كل‌ اسبابش‌ و نانِ تَقْدِمِه‌،14و چراغدان‌ برای‌ روشنایی‌ و اسبابش‌ و چراغهایش‌ و روغن‌ برای‌ روشنایی‌،15و مذبح‌ بخور و عصاهایش‌ و روغن‌ مسح‌ و بخور معطر، و پردۀ دروازه‌ برای‌ درگاه‌ مسكن‌،16و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ و شبكۀ برنجین‌ آن‌، و عصاهایش‌ و كل‌ اسبابش‌ و حوض‌ و پایه‌اش‌،17و پرده‌های‌ صحن‌ و ستونهایش‌ و پایه‌های‌ آنها و پردۀ دروازۀ صحن‌،18و میخهای‌ مسكن‌ و میخهای‌ صحن‌ و طنابهای‌ آنها،19و رختهای‌ بافته‌ شده‌ برای‌ خدمت‌ قدس‌، یعنی‌ رخت‌ مقدس‌ هارون‌ كاهن‌، و رختهای‌ پسرانش‌ را تا كهانت‌ نمایند.»20پس‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ از حضور موسی‌ بیرون‌ شدند.21و هر كه‌ دلش‌ او را ترغیب‌ كرد، و هر كه‌ روحش‌ او را با اراده‌ گردانید، آمدند و هدیۀ خداوند را برای‌ كار خیمۀ اجتماع‌، و برای‌ تمام‌ خدمتش‌ و برای‌ رختهای‌ مقدس‌ آوردند.22مردان‌ و زنان‌ آمدند، هر كه‌ از دل‌ راغب‌ بود، وحلقه‌های‌ بینی‌ و گوشواره‌ها و انگشتریها و گردن‌بندها و هر قسم‌ آلات‌ طلا آوردند، و هر كه‌ هدیۀ طلا برای‌ خداوند گذرانیده‌ بود.23و هر كسی‌ كه‌ لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ و پشم‌ بز و پوست‌ قوچ‌ سرخ‌شده‌ و پوست‌ خز نزد او یافت‌ شد، آنها را آورد.24هر كه‌ خواست‌ هدیۀ نقره‌ و برنج‌ بیاورد، هدیۀ خداوند را آورد، و هر كه‌ چوب‌ شطیم‌ برای‌ هر كار خدمت‌ نزد او یافت‌ شد، آن‌ را آورد.25و همۀ زنان‌ دانادل‌ به‌ دستهای‌ خود می‌رشتند، و رشته‌ شده‌ را از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌، آوردند.26و همۀ زنانی‌ كه‌ دل‌ ایشان‌ به‌ حكمت‌ مایل‌ بود، پشم‌ بز را می‌رشتند.27و سروران‌، سنگهای‌ جزع‌ و سنگهای‌ ترصیع‌ برای‌ ایفود و سینه‌بند آوردند.28و عطریات‌ و روغن‌ برای‌ روشنایی‌ و برای‌ روغن‌ مسح‌ و برای‌ بخور معطر.29و همۀ مردان‌ و زنان‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ دل‌ ایشان‌، ایشان‌ را راغب‌ ساخت‌ كه‌ چیزی‌ برای‌ هر كاری‌ كه‌ خداوند امر فرموده‌ بود كه‌ به‌ وسیلۀ موسی‌ ساخته‌ شود، برای‌ خداوند به‌ ارادۀ دل‌ آوردند.30و موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را گفت‌: «آگاه‌ باشید كه‌ خداوند بَصَلئیل‌ بن‌ اوری‌ بن‌ حور را از سبط‌ یهودا به‌ نام‌ دعوت‌ كرده‌ است‌،31و او را به‌ روح‌ خدا از حكمت‌ و فطانت‌ و علم‌ و هر هنری‌ پر ساخته‌،32و برای‌ اختراع‌ مخترعات‌ و برای‌ كار كردن‌ در طلا و نقره‌ و برنج‌،33و برای‌ تراشیدن‌ و مرصع‌ ساختن‌ سنگها، و برای‌ درودگری‌ چوب‌ تا هر صنعت‌ هنری‌ را بكند.34و در دل‌ او تعلیم‌ دادن‌ را القا نمود، و همچنین‌ اُهُولیاب‌ بن‌ اخیسامك‌ را از سبط‌ دان‌،35و ایشان‌ را به‌ حكمت‌ دلی‌ پر ساخت‌، برای‌ هر عمل‌ نقاش‌ و نساج‌ ماهر و طراز در لاجورد و ارغوان‌ و قرمز وكتان‌ نازك‌، و در هر كار نساج‌ تا صانع‌ هر صنعتی‌ و مخترع‌ مخترعات‌ بشوند.

Chapter 36

1« و بصلئیل‌ و اهولیاب‌ و همۀ دانادلانی كه‌ خداوند حكمت‌ و فطانت‌ بدیشان‌ داده‌ است‌، تا برای‌ كردن‌ هر صنعتِ خدمتِ قدس‌، ماهر باشند، موافق‌ آنچه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌، كار بكنند.»2پس‌ موسی‌، بصلئیل‌ و اهولیاب‌ و همۀ دانادلانی‌ را كه‌ خداوند در دل‌ ایشان‌ حكمت‌ داده‌ بود، و آنانی‌ را كه‌ دل‌ ایشان‌، ایشان‌ را راغب‌ ساخته‌ بود كه‌ برای‌ كردن‌ كار نزدیك‌ بیایند، دعوت‌ كرد.3و همۀ هدایایی‌ را كه‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ بجا آوردن‌ كار خدمت‌ قدس‌ آورده‌ بودند، از حضور موسی‌ برداشتند، و هر بامداد هدایای‌ تبرعی‌ دیگر نزد وی‌ می‌آوردند.4و همۀ دانایانی‌ كه‌ هر گونه‌ كار قدس‌ را می‌ساختند، هر یك‌ از كار خود كه‌ در آن‌ مشغول‌ می‌بود، آمدند.5و موسی‌ را عرض‌ كرده‌، گفتند: «قوم‌ زیاده‌ از آنچه‌ لازم‌ است‌ برای‌ عمل‌ آن‌ كاری‌ كه‌ خداوند فرموده‌است‌ كه‌ ساخته‌ شود، می‌آورند.»6و موسی‌ فرمود تا در اردو ندا كرده‌، گویند كه‌ «مردان‌ و زنان‌ هیچ‌ كاری‌ دیگر برای‌ هدایای‌ قدس‌ نكنند.» پس‌ قوم‌ از آوردن‌ باز داشته‌ شدند.7و اسباب‌ برای‌ انجام‌ تمام‌ كار، كافی‌، بلكه‌ زیاده‌ بود.8پس‌ همۀ دانادلانی‌ كه‌ در كار اشتغال‌ داشتند، ده‌ پردۀ مسكن‌ را ساختند، از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز، و آنها را با كروبیان‌ از صنعت‌ نساج‌ ماهر ترتیب‌ دادند.9طول‌ هر پرده‌ بیست‌ و هشت‌ ذراع‌، و عرض‌ هر پرده‌ چهار ذراع‌. همۀ پرده‌ها را یك‌ اندازه‌ بود.10وپنج‌ پرده‌ را با یكدیگر بپیوست‌، و پنج‌ پرده‌ را با یكدیگر بپیوست‌،11و بر لب‌ یك‌ پرده‌ در كنار پیوستگی‌اش‌ مادگیهای‌ لاجورد ساخت‌، و همچنین‌ در لب‌ پردۀ بیرونی‌ در پیوستگی‌ دوم‌ ساخت‌.12و در یك‌ پرده‌، پنجاه‌ مادگی‌ ساخت‌، و در كنار پرده‌ای‌ كه‌ در پیوستگی‌ دومین‌ بود، پنجاه‌ مادگی‌ ساخت‌. و مادگیها مقابل‌ یكدیگر بود.13و پنجاه‌ تكمۀ زرین‌ ساخت‌، و پرده‌ها را به‌ تكمه‌ها با یكدیگر بپیوست‌، تا مسكن‌ یك‌ باشد.14و پرده‌ها از پشم‌ بز ساخت‌ بجهت‌ خیمه‌ای‌ كه‌ بالای‌ مسكن‌ بود؛ آنها را پانزده‌ پرده‌ ساخت‌.15طول‌ هر پرده‌ سی‌ ذراع‌، و عرض‌ هر پرده‌ چهار ذراع‌؛ و یازده‌ پرده‌ را یك‌ اندازه‌ بود.16و پنج‌ پرده‌ را جدا پیوست‌، و شش‌ پرده‌ را جدا.17و پنجاه‌ مادگی‌ بر كنار پرده‌ای‌ كه‌ در پیوستگی‌ بیرونی‌ بود ساخت‌، و پنجاه‌ مادگی‌ در كنار پرده‌ در پیوستگی‌ دوم‌.18و پنجاه‌ تكمۀ برنجین‌ برای‌ پیوستن‌ خیمه‌ بساخت‌ تا یك‌ باشد.19و پوششی‌ از پوست‌ قوچ‌ سرخ‌شده‌ برای‌ خیمه‌ ساخت‌، و پوششی‌ بر زبر آن‌ از پوست‌ خز.20و تخته‌های‌ قایم‌ از چوب‌ شطیم‌ برای‌ مسكن‌ ساخت‌.21طول‌ هر تخته‌ ده‌ ذراع‌، و عرض‌ هر تخته‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌.22هر تخته‌ را دو زبانه‌ بود مقرون‌ یكدیگر، و بدین‌ تركیب‌ همۀ تخته‌های‌ مسكن‌ را ساخت‌.23و تخته‌های‌ مسكن‌ را ساخت‌، بیست‌ تخته‌ به‌ جانب‌ جنوب‌ به‌ طرف‌ یمانی‌،24و چهل‌ پایۀ نقره‌ زیر بیست‌ تخته‌ ساخت‌، یعنی‌ دو پایه‌ زیر تخته‌ای‌ برای‌ دو زبانه‌اش‌، و دو پایه‌ زیر تختۀ دیگر برای‌ دو زبانه‌اش‌.25و برای‌ جانب‌ دیگر مسكن‌ به‌ طرف‌ شمال‌، بیست‌ تخته‌ ساخت‌.26و چهل‌ پایۀ نقرۀ آنها را یعنی‌ دو پایه‌ زیر یك‌ تخته‌ای‌ و دو پایه‌ زیرتختۀ دیگر.27و برای‌ مؤخر مسكن‌ به‌ طرف‌ مغرب‌، شش‌ تخته‌ ساخت‌.28و دو تخته‌ برای‌ گوشه‌های‌ مسكن‌ در هر دو جانبش‌ ساخت‌.29و از زیر با یكدیگر پیوسته‌ شد، و تا سر آن‌ با هم‌ در یك‌ حلقه‌ تمام‌ شد. و همچنین‌ برای‌ هر دو در هر دو گوشه‌ كرد.30پس‌ هشت‌ تخته‌ بود، و پایه‌های‌ آنها از نقره‌ شانزده‌ پایه‌، یعنی‌ دو پایه‌ زیر هر تخته‌.31و پشت‌بندها از چوب‌ شطیم‌ ساخت‌، یعنی‌ پنج‌ برای‌ تخته‌های‌ یك‌ جانب‌ مسكن‌،32و پنج‌ پشت‌بند برای‌ تخته‌های‌ جانب‌ دیگر مسكن‌، و پنج‌ پشت‌بند برای‌ تخته‌های‌ مؤخر جانب‌ غربی‌ مسكن‌.33و پشت‌بند وسطی‌ را ساخت‌ تا در میان‌ تخته‌ها از سر تا سر بگذرد.34تخته‌ها را به‌ طلا پوشانید، و حلقه‌های‌ آنها را از طلا ساخت‌ تا برای‌ پشت‌بندها، خانه‌ها باشد، و پشت‌بندها را به‌ طلا پوشانید.35و حجاب‌ را از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ ساخت‌، و آن‌ را با كروبیان‌ از صنعت‌ نساج‌ ماهر ترتیب‌ داد.36و چهار ستون‌ از چوب‌ شطیم‌ برایش‌ ساخت‌، و آنها را به‌ طلا پوشانید و قلابهای‌ آنها از طلا بود، و برای‌ آنها چهار پایۀ نقره‌ ریخت‌.37و پرده‌ای‌ برای‌ دروازۀ خیمه‌ از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ از صنعت‌ طراز بساخت‌.38و پنج‌ ستون‌ آن‌ و قلابهای‌ آنها را ساخت‌ و سرها و عصاهای‌ آنها را به‌ طلا پوشانید و پنج‌ پایۀ آنها از برنج‌ بود.

Chapter 37

1و بَصلئِیل‌، تابوت‌ را از چوب‌ شطیم‌ساخت‌، طولش‌ دو ذراع‌ و نیم‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌، و بلندیش‌ یك‌ ذراع‌ ونیم‌.2و آن‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ از درون‌ و بیرون‌ پوشانید. و برای‌ آن‌ تاجی‌ از طلا بر طرفش‌ ساخت.3و چهار حلقۀ زرین‌ برای‌ چهار قایمه‌اش‌ بریخت‌، یعنی‌ دو حلقه‌ بر یك‌ طرفش‌ و دو حلقه‌ بر طرف‌ دیگر.4و دو عصا از چوب‌ شطیم‌ ساخته‌، آنها را به‌ طلا پوشانید.5و عصاها را در حلقه‌ها بر دو جانب‌ تابوت‌ گذرانید، برای‌ برداشتن‌ تابوت‌.6و كرسی‌ رحمت‌ را از طلای‌ خالص‌ ساخت‌. طولش‌ دو ذراع‌ و نیم‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌.7و دو كروبی‌ از طلا ساخت‌. و آنها را بر هر دو طرف‌ كرسی‌ رحمت‌ از چرخكاری‌ ساخت‌.8یك‌ كروبی‌ بر این‌ طرف‌ و كروبی‌ دیگر بر آن‌ طرف‌، و از كرسی‌ رحمت‌، كروبیان‌ را بر هر دو طرفش‌ ساخت‌.9و كروبیان‌ بالهای‌ خود را بر زبر آن‌ پهن‌ می‌كردند، و به‌ بالهای‌ خویش‌ كرسی‌ رحمت‌ را می‌پوشانیدند، و رویهای‌ ایشان‌ به‌ سوی‌ یكدیگر می‌بود، یعنی‌ رویهای‌ كروبیان‌ به‌ جانب‌ كرسی‌ رحمت‌ می‌بود.10و خوان‌ را از چوب‌ شطیم‌ ساخت‌. طولش‌ دو ذراع‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌، و بلندیش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌.11و آن‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ پوشانید، و تاجی‌ زرین‌ گرداگردش‌ ساخت‌.12و حاشیه‌ای‌ به‌ مقدار چهار انگشت‌ گرداگردش‌ ساخت‌، و تاجی‌ زرین‌ گرداگرد حاشیه‌ ساخت‌.13و چهار حلقۀ زرین‌ برایش‌ ریخت‌، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه‌ای‌ كه‌ بر چهار قایمه‌اش‌ بود گذاشت‌.14و حلقه‌ها مقابل‌ حاشیه‌ بود، تا خانه‌های‌ عصاها باشد، برای‌ برداشتن‌ خوان‌.15و دو عصا را از چوب‌ شطیم‌ ساخته‌، آنها را به‌ طلا پوشانید، برای‌ برداشتن‌ خوان‌.16و ظروفی‌ را كه‌ بر خوان‌ می‌بوداز صحنها و كاسه‌ها و پیاله‌ها و جامهایش‌ كه‌ بدانها هدایای‌ ریختنی‌ می‌ریختند، از طلای‌ خالص‌ ساخت‌.17و چراغدان‌ را از طلای‌ خالص‌ ساخت‌. از چرخكاری‌، چراغدان‌ را ساخت‌، و پایه‌اش‌ و شاخه‌هایش‌ و پیاله‌هایش‌ و سیبهایش‌ و گلهایش‌ از همین‌ بود.18و از دو طرفش‌ شش‌ شاخه‌ بیرون‌ آمد، یعنی‌ سه‌ شاخۀ چراغدان‌ از یك‌ طرف‌، و سه‌ شاخۀ چراغدان‌ از طرف‌ دیگر.19و سه‌ پیالۀ بادامی‌ با سیبی‌ و گلی‌ در یك‌ شاخه‌، و سه‌ پیالۀ بادامی‌ و سیبی‌ و گلی‌ بر شاخۀ دیگر، و همچنین‌ برای‌ شش‌ شاخه‌ای‌ كه‌ از چراغدان‌ بیرون‌ می‌آمد.20و بر چراغدان‌ چهار پیالۀ بادامی‌ با سیبها و گلهای‌ آن‌.21و سیبی‌ زیر دو شاخۀ آن‌، و سیبی‌ زیر دو شاخۀ آن‌، و سیبی‌ زیر دو شاخۀ آن‌، برای‌ شش‌ شاخه‌ای‌ كه‌ از آن‌ بیرون‌ می‌آمد.22سیبهای‌ آنها و شاخه‌های‌ آنها از همین‌ بود، یعنی‌ همه‌ از یك‌ چرخكاری‌ طلای‌ خالص‌.23و هفت‌ چراغش‌ و گلگیرهایش‌ و سینیهایش‌ را از طلای‌ خالص‌ ساخت‌.24از یك‌ وزنه‌ طلای‌ خالص‌ آن‌ را با همۀ اسبابش‌ ساخت‌.25و مذبح‌ بخور را از چوب‌ شطیم‌ ساخت‌، طولش‌ یك‌ ذراع‌، و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ مربع‌، و بلندیش‌ دو ذراع‌، و شاخهایش‌ از همان‌ بود.26و آن‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ پوشانید، یعنی‌ سطحش‌ و طرفهای‌ گرداگردش‌، و شاخهایش‌، و تاجی‌ گرداگردش‌ از طلای‌ خالص‌ ساخت‌.27و دو حلقۀ زرین‌ برایش‌ زیر تاج‌ بر دو گوشه‌اش‌ بر دوطرفش‌ ساخت‌، تا خانه‌های‌ عصاها باشد برای‌ برداشتنش‌ به‌ آنها.28و عصاها را از چوب‌ شطیم‌ ساخته‌، آنها را به‌ طلا پوشانید.29و روغن‌ مسح‌ مقدس‌ و بخور معطر طاهر را از صنعت‌ عطار ساخت‌.

Chapter 38

1و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ را از چوب شطیم‌ ساخت‌. طولش‌ پنج‌ ذراع‌، و عرضش‌ پنج‌ ذراع‌ مربع‌، و بلندیش‌ سه‌ ذراع‌.2و شاخهایش‌ را بر چهار گوشه‌اش‌ ساخت‌. شاخهایش‌ از همان‌ بود و آن‌ را از برنج‌ پوشانید.3و همۀ اسباب‌ مذبح‌ را ساخت‌، یعنی‌: دیگها و خاك‌اندازها و كاسه‌ها و چنگالها و مِجْمَرها و همۀ ظروفش‌ را از برنج‌ ساخت‌.4و برای‌ مذبح‌، آتش‌دانی‌ مشبك‌ از برنج‌ ساخت‌، كه‌ زیر حاشیه‌اش‌ بطرف‌ پایین‌ تا نصفش‌ برسد.5و چهار حلقه‌ برای‌ چهار سر آتش‌دان‌ برنجین‌ ریخت‌، تا خانه‌های‌ عصاها باشد.6و عصاها را از چوب‌ شطیم‌ ساخته‌، آنها را به‌ برنج‌ بپوشانید.7و عصاها را در حلقه‌ها بر دو طرف‌ مذبح‌ گذرانید، برای‌ برداشتنش‌ به‌ آنها، و مذبح‌ را از چوبها مجوف‌ ساخت‌.8و حوض‌ را از برنج‌ ساخت‌، و پایه‌اش‌ را از برنج‌ از آینه‌های‌ زنانی‌ كه‌ نزد دروازۀ خیمۀ اجتماع‌ برای‌ خدمت‌ جمع‌ می‌شدند.9و صحن‌ را ساخت‌ كه‌ برای‌ طرف‌ جنوبی‌ به‌ سمت‌ یمانی‌، پرده‌های‌ صحن‌ از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ صد ذراعی‌ بود.10ستونهای‌ آنها بیست‌ بود، و پایه‌های‌ آنها بیست‌ بود، از برنج‌ و قلابهای‌ آنها و پشت‌بندهای‌ آنها از نقره‌.11و برای‌ طرف‌شمالی‌ صد ذراعی‌ بود، و ستونهای‌ آنها بیست‌ از برنج‌، و قلابهای‌ ستونها و پشت‌بندهای‌ آنها از نقره‌ بود.12و برای‌ طرف‌ غربی‌، پرده‌های‌ پنجاه‌ ذراعی‌ بود، و ستونهای‌ آنها ده‌ و پایه‌های‌ آنها ده‌، و قلابها و پشت‌ بندهای‌ ستونها از نقره‌ بود.13و برای‌ طرف‌ شرقی‌ به‌ سمت‌ طلوع‌، پنجاه‌ ذراعی‌ بود.14و پرده‌های‌ یك‌ طرف‌ دروازه‌ پانزده‌ ذراعی‌ بود، ستونهای‌ آنها سه‌ و پایه‌های‌ آنها سه‌.15و برای‌ طرف‌ دیگر دروازۀ صحن‌ از این‌ طرف‌ و از آن‌ طرف‌ پرده‌ها پانزده‌ ذراعی‌ بود، ستونهای‌ آنها سه‌ و پایه‌های‌ آنها سه‌.16همۀ پرده‌های‌ صحن‌ به‌ هر طرف‌ از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ بود.17و پایه‌های‌ ستونها از برنج‌ بود، و قلابها و پشت‌بندهای‌ ستونها از نقره‌، و پوشش‌ سرهای‌ آنها از نقره‌، و جمیع‌ ستونهای‌ صحن‌ به‌ پشت‌بندهای‌ نقره‌ پیوسته‌ شده‌ بود.18و پردۀ دروازۀ صحن‌ از صنعت‌ طراز از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌ بود. طولش‌ بیست‌ ذراع‌، و بلندیش‌ به‌ عرض‌ پنج‌ ذراع‌ موافق‌ پرده‌های‌ صحن‌.19و ستونهای‌ آنها چهار، و پایه‌های‌ برنجین‌ آنها چهار، و قلابهای‌ آنها از نقره‌، و پوشش‌ سرهای‌ آنها و پشت‌بندهای‌ آنها از نقره‌ بود.20و همۀ میخهای‌ مسكن‌ و صحن‌، به‌ هر طرف‌ از برنج‌ بود.21این‌ است‌ حساب‌ مسكن‌، یعنی‌ مسكن‌ شهادت‌، چنانكه‌ حسب‌ فرمان‌ موسی‌ به‌ خدمت‌ لاویان‌، به‌ توسط‌ ایتاماربن‌ هارون‌ كاهن‌ حساب‌ آن‌ گرفته‌ شد.22و بصلئیل‌ بن‌ اوری‌ بن‌ حور از سبط‌یهودا، آنچه‌ را كه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود بساخت‌.23و با وی‌ اُهُولِیاب‌ بن‌ اخیسامك‌ از سبط‌ دان‌ بود، نقاش‌ و مخترع‌ و طراز در لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌.24و تمام‌ طلایی‌ كه‌ در كار صرف‌ شد، یعنی‌ در همه‌ كار قدس‌، از طلای‌ هدایا بیست‌ و نه‌ وزنه‌ و هفتصد و سی‌ مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌ بود.25و نقرۀ شمرده‌ شدگان‌ جماعت‌ صد وزنه‌ و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج‌ مثقال‌ بود، موافق‌ مثقال‌ قدس‌.26یك‌ درهم‌ یعنی‌ نیم‌ مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، برای‌ هر نفری‌ از آنانی‌ كه‌ به‌ سوی‌ شمرده‌شدگان‌ گذشتند، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، كه‌ ششصد و سه‌ هزار و پانصد و پنجاه‌ نفر بودند.27و اما آن‌ صد وزنۀ نقره‌ برای‌ ریختن‌ پایه‌های‌ قدس‌ و پایه‌های‌ پرده‌ بود. صد پایه‌ از صد وزنه‌ یعنی‌ یك‌ وزنه‌ برای‌ یك‌ پایه‌.28و از آن‌ هزار و هفتصد و هفتاد و پنج‌ مثقال‌ قلابها برای‌ ستونها ساخت‌، و سرهای‌ آنها را پوشانید، و پشت‌بندها برای‌ آنها ساخت‌.29و برنج‌ هدایا هفتاد وزنه‌ و دو هزار و چهارصد مثقال‌ بود.30و از آن‌ پایه‌های‌ دروازۀ خیمۀ اجتماع‌، و مذبح‌ برنجین‌، و شبكۀ برنجین‌ آن‌ و همۀ اسباب‌ مذبح‌ را ساخت‌.31و پایه‌های‌ صحن‌ را به‌ هر طرف‌، و پایه‌های‌ دروازۀ صحن‌ و همۀ میخهای‌ مسكن‌ و همۀ میخهای‌ گرداگرد صحن‌ را.

Chapter 39

1و از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز رختهای‌بافته‌ شده‌ ساختند، برای‌ خدمت‌ كردن‌ در قدس‌، و رختهای‌ مقدس‌ برای‌ هارون‌ ساختند، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر نموده‌ بود.2و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌، ساخت‌.3و تنگه‌های‌ نازك‌ از طلا ساختند و تارها كشیدند تا آنها را در میان‌ لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ به‌ صنعت‌ نساج‌ ماهر ببافند.4و كتفهای‌ پیوسته‌ شده‌ برایش‌ ساختند، كه‌ بر دو كنار پیوسته‌ شد.5و زنار بسته‌ شده‌ای‌ كه‌ بر آن‌ بود از همان‌ پارچه‌ و از همان‌ صنعت‌ بود، از طلا و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.6و سنگهای‌ جزع‌ مرصع‌ در دو طوق‌ طلا، و منقوش‌ به‌ نقش‌ خاتم‌، موافق‌ نامهای‌ بنی‌اسرائیل‌ درست‌ كردند.7آنها را بر كتفهای‌ ایفود نصب‌ كرد، تا سنگهای‌ یادگاری‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ باشد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌بود.8و سینه‌بند را موافق‌ كار ایفود از صنعت‌ نساج‌ ماهر ساخت‌، از طلا و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌.9و آن‌ مربع‌ بود و سینه‌بند را دولا ساختند طولش‌ یك‌ وجب‌ و عرضش‌ یك‌ وجب‌ دولا.10و در آن‌ چهار رسته‌ سنگ‌ نصب‌ كردند، رسته‌ای‌ از عقیق‌ سرخ‌ و یاقوت‌ زرد و زمرد. این‌ بود رستۀ اول‌.11و رستۀ دوم‌ از بهرمان‌ و یاقوت‌ كبود و عقیق‌ سفید.12و رستۀ سوم‌ از عین‌ الهر و یشم‌ و جمست‌.13و رستۀ چهارم‌ از زبرجد و جزع‌ و یشب‌ در ترصیعۀ خود كه‌ به‌ دیوارهای‌ طلا احاطه‌ شده‌ بود.14و سنگها موافق‌ نامهای‌ بنی‌اسرائیل‌ دوازده‌ بود، مطابق‌ اسامی‌ ایشان‌، مثل‌ نقش‌ خاتم‌، هر یكی‌ به‌ اسم‌ خود برای‌ دوازده‌ سبط.15و بر سینه‌بند زنجیرهای‌ تابیده‌ شده‌، مثل‌ كار طنابها از طلای‌ خالص‌ ساختند.16و دو طوق‌ زرین‌ و دو حلقۀ زرین‌ ساختند و دو حلقه‌ را بر دو سر سینه‌بندگذاشتند.17و آن‌ دو زنجیر تابیده‌ شدۀ زرین‌ را در دو حلقه‌ای‌ كه‌ بر سرهای‌ سینه‌بند بود، گذاشتند.18و دو سر دیگر آن‌ دو زنجیر را بر دو طوق‌ گذاشتند، و آنها را بر دو كتف‌ ایفود در پیش‌ نصب‌ كردند.19و دو حلقۀ زرین‌ ساختند، آنها را بر دو سر سینه‌بند گذاشتند، بر كناری‌ كه‌ بر طرف‌ اندرونی‌ ایفود بود.20و دو حلقۀ زرین‌ دیگر ساختند، و آنها را بر دو كتف‌ ایفود، به‌ طرف‌ پایین‌، از جانب‌ پیش‌، مقابل‌ پیوستگیش‌ بالای‌ زنار ایفود گذاشتند.21و سینه‌بند را به‌ حلقه‌هایش‌ با حلقه‌های‌ ایفود به‌ نوار لاجوردی‌ بستند، تا بالای‌ زنار ایفود باشد. و سینه‌بند از ایفود جدا نشود، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.22و ردای‌ ایفود را از صنعت‌ نساج‌، تماماً لاجوردی‌ ساخت‌.23و دهنه‌ای‌ در وسط‌ ردا بود، مثل‌ دهنۀ زره‌ با حاشیه‌ای‌ گرداگرد دهنه‌ تا دریده‌ نشود.24و بر دامن‌ ردا، انارها از لاجورد و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ تابیده‌ شده‌ ساختند.25و زنگوله‌ها از طلای‌ خالص‌ ساختند. و زنگوله‌ها را در میان‌ انارها بر دامن‌ ردا گذاشتند، گرداگردش‌ در میان‌ انارها.26و زنگوله‌ای‌ و اناری‌، و زنگوله‌ای‌ و اناری‌ گرداگرد دامن‌ ردا برای‌ خدمت‌ كردن‌، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.27و پیراهنها را برای‌ هارون‌ و پسرانش‌ از كتان‌ نازك‌ از صنعت‌ نساج‌ ساختند.28و عمامه‌ را از كتان‌ نازك‌ و دستارهای‌ زیبا را از كتان‌ نازك‌، و زیرجامه‌های‌ كتانی‌ را از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌.29و كمربند را از كتان‌ نازك‌ تابیده‌ شده‌، و لاجورد و ارغوان‌ و قرمز از صنعت‌ طراز، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.30و تنگۀ افسر مقدس‌ را از طلای‌ خالص‌ ساختند، و بر آن‌ كتابتی‌ مثل‌ نقش‌خاتم‌ مرقوم‌ داشتند: قدوسیت‌ برای‌ یهوه‌.31و بر آن‌ نواری‌ لاجوردی‌ بستند تا آن‌ را بالای‌ عمامه‌ ببندنـد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسـی‌ امر فرموده‌ بود.32پس‌ همۀ كار مسكن‌ خیمۀ اجتماع‌ تمام‌ شد، و بنی‌اسرائیل‌ ساختند. موافق‌ آنچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمودند.33و مسكن‌ خیمه‌ را نزد موسی‌ آوردند، با همۀ اسبابش‌ و تكمه‌ها و تخته‌ها و پشت‌بندها و ستونها و پایه‌هایش‌.34و پوشش‌ از پوست‌ قوچ‌ سرخ‌شده‌ و پوشش‌ از پوست‌ خز و حجاب‌ ستر.35و تابوت‌ شهادت‌ و عصاهایش‌ و كرسی‌ رحمت‌.36و خوان‌ و همۀ اسبابش‌ و نانِ تَقْدِمِه‌.37و چراغدان‌ طاهر و چراغهایش‌، چراغهای‌ آراسته‌ شده‌ و همۀ اسبابش‌، و روغن‌ برای‌ روشنایی‌.38و مذبح‌ زرین‌ و روغن‌ مسح‌ و بخور معطر و پرده‌ برای‌ دروازۀ خیمه‌.39و مذبح‌ برنجین‌ و شبكۀ برنجین‌ آن‌، و عصاهایش‌ و همۀ اسبابش‌ و حوض‌ و پایه‌اش‌.40و پرده‌های‌ صحن‌ و ستونها و پایه‌هایش‌ و پردۀ دروازۀ صحن‌، و طنابهایش‌ و میخهایش‌ و همۀ اسباب‌ خدمت‌ مسكن‌ برای‌ خیمۀ اجتماع‌.41و رختهای‌ بافته‌ شده‌ برای‌ خدمت‌ قدس‌، و رخت‌ مقدس‌ برای‌ هارون‌ كاهن‌، و رختها برای‌ پسرانش‌ تا كهانت‌ نمایند.42موافق‌ آنچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، بنی‌اسرائیل‌ همچنین‌ تمام‌ كار را ساختند.43و موسی‌ تمام‌ كارها را ملاحظه‌ كرد، و اینك‌ موافق‌ آنچه‌ خداوند امر فرموده‌ بود ساخته‌ بودند، همچنین‌ كرده‌ بودند. و موسی‌ ایشان‌ را بركت‌ داد.

Chapter 40

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«در غُرّۀ ماه‌ اول‌ مسكن‌ خیمۀ اجتماع‌ را برپا نما.3و تابوت‌ شهادت‌ را در آن‌ بگذار. و حجاب‌ را پیش‌ تابوت‌ پهن‌ كن‌.4و خوان‌ را درآورده‌، چیزهایی‌ را كه‌ می‌باید، بر آن‌ ترتیب‌ نما. و چراغدان‌ را درآور و چراغهایش‌ را آراسته‌ كن‌.5و مذبح‌ زرین‌ را برای‌ بخور پیش‌ تابوت‌ شهادت‌ بگذار، و پردۀ دروازه‌ را بر مسكن‌ بیاویز.6و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ را پیش‌ دروازۀ مسكن‌ خیمۀ اجتماع‌ بگذار.7و حوض‌ را در میان‌ خیمۀ اجتماع‌ و مذبح‌ بگذار، و آب‌ در آن‌ بریز.8و صحن‌ را گرداگرد برپا كن‌. و پردۀ دروازۀ صحن‌ را بیاویز.9و روغن‌ مسح‌ را گرفته‌، مسكن‌ را با آنچه‌ در آن‌ است‌ مسح‌ كن‌، و آن‌ را با همۀ اسبابش‌ تقدیس‌ نما تا مقدس‌ شود.10و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ را با همۀ اسبابش‌ مسح‌ كرده‌، مذبح‌ را تقدیس‌ نما. و مذبح‌، قدس‌ اقداس‌ خواهد بود.11و حوض‌ را با پایه‌اش‌ مسح‌ نموده‌، تقدیس‌ كن‌.12و هارون‌ و پسرانش‌ را نزد دروازۀ خیمۀ اجتماع‌ آورده‌، ایشان‌ را به‌ آب‌ غسل‌ ده‌.13و هارون‌ را به‌ رخت‌ مقدس‌ بپوشان‌، و او را مسح‌ كرده‌، تقدیس‌ نما، تا برای‌ من‌ كهانت‌ كند.14و پسرانش‌ را نزدیك‌ آورده‌، ایشان‌ را به‌ پیراهنها بپوشان‌.15و ایشان‌ را مسح‌ كن‌، چنانكه‌ پدر ایشان‌ را مسح‌ كردی‌ تا برای‌ من‌ كهانت‌ نماید. و مسح‌ ایشان‌ هر آینه‌ برای‌ كهانت‌ ابدی‌ در نسلهای‌ ایشان‌ خواهد بود.»16پس‌ موسی‌ موافق‌ آنچه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود كرد، و همچنین‌ به‌ عمل‌ آورد.17و واقع‌ شد در غُرّۀ ماه‌ اول‌ از سال‌ دوم‌ كه‌ مسكن‌ برپا شد،18و موسی‌ مسكن‌ را برپا نمود، وپایه‌هایش‌ را بنهاد و تخته‌هایش‌ را قایم‌ كرد، و پشت‌ بندهایش‌ را گذاشت‌، و ستونهایش‌ را برپا نمود،19و خیمه‌ را بالای‌ مسكن‌ كشید، و پوشش‌ خیمه‌ را بر زبر آن‌ گسترانید، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر نموده‌ بود.20و شهادت‌ را گرفته‌، آن‌ را در تابوت‌ نهاد، و عصاها را بر تابوت‌ گذارد، و كرسی‌ رحمت‌ را بالای‌ تابوت‌ گذاشت‌.21و تابوت‌ را به‌ مسكن‌ درآورد، و حجاب‌ ستر را آویخته‌، آن‌ را پیش‌ تابوت‌ شهادت‌ كشید. چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.22و خوان‌ را در خیمۀ اجتماع‌ به‌ طرف‌ شمالی‌ مسكن‌، بیرون‌ حجاب‌ نهاد.23و نان‌ را به‌ حضور خداوند بر آن‌ ترتیب‌ داد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.24و چراغدان‌ را در خیمۀ اجتماع‌، مقابل‌ خوان‌ به‌ طرف‌ جنوبی‌ مسكن‌ نهاد.25و چراغها را به‌ حضور خداوند گذاشت‌، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.26و مذبح‌ زرین‌ را در خیمۀ اجتماع‌، پیش‌ حجاب‌ نهاد.27و بخور معطر بر آن‌ سوزانید، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.28و پردۀ دروازۀ مسكن‌ را آویخت‌.29و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ را پیش‌ دروازۀ مسكن‌ خیمۀ اجتماع‌ وضع‌ كرد، و قربانی‌ سوختنی‌ و هدیه‌ را بر آن‌ گذرانید، چنانكه‌خداوند به‌ موسـی‌ امر فرمـوده‌ بود.30و حوض‌ را در میان‌ خیمۀ اجتماع‌ و مذبـح‌ وضـع‌ كرده‌، آب‌ برای‌ شستن‌ در آن‌ بریخت‌.31و موسی‌ و هارون‌ و پسرانش‌ دست‌ و پای‌ خود را در آن‌ شستند.32وقتی‌ كه‌ به‌ خیمۀ اجتماع‌ داخل‌ شدند و نزد مذبح‌ آمدند شست‌ و شو كردند، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.33و صحن‌ را گرداگرد مسكن‌ و مذبح‌ برپا نمود، و پردۀ دروازۀ صحن‌ را آویخت‌. پس‌ موسی‌ كار را به‌ انجام‌ رسانید.34آنگاه‌ ابر، خیمۀ اجتماع‌ را پوشانید و جلال‌ خداوند مسكن‌ را پر ساخت‌.35و موسی‌ نتوانست‌ به‌ خیمۀ اجتماع‌ داخل‌ شود، زیراكه‌ ابر بر آن‌ ساكن‌ بود، و جلال‌ خداوند مسكن‌ را پر ساخته‌ بود.36و چون‌ ابر از بالای‌ مسكن‌ برمی‌خاست‌، بنی‌اسرائیل‌ در همۀ مراحل‌ خود كوچ‌ می‌كردند.37و هرگاه‌ ابر برنمی‌خاست‌، تا روز برخاستن‌ آن‌، نمی‌كوچیدند.38زیرا كه‌ در روز، ابر خداوند بر مسكن‌ و در شب‌، آتش‌ بر آن‌ می‌بود، در نظر تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌، در همۀ منازل‌ ایشان‌.

## لاويان

Chapter 1

1و خداوند موسی‌ را خواند، و او را از خیمۀ اجتماع‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: هرگاه‌ كسی‌ از شما قربانی‌ نزد خداوند بگذراند، پس‌ قربانی‌ خود را از بهایم‌ یعنی‌ از گاو یا از گوسفند بگذرانید.3اگر قربانی‌ او قربانی‌ سوختنی‌ از گاو باشد، آن‌ را نر بی‌عیب‌ بگذارند، و آن‌ را نزد در خیمۀ اجتماع‌ بیاورد تا به‌ حضور خداوند مقبول‌ شود.4و دست‌ خود را بر سر قربانی‌ سوختنی‌ بگذارد، و برایش‌ مقبول‌ خواهد شد تا بجهت‌ او كفاره‌ كند.5پس‌ گاو را به‌ حضور خداوند ذبح‌ نماید، و پسران‌ هارون‌ كَهَنه‌ خون‌ را نزدیك‌ بیاورند، و خون‌ را بر اطراف‌ مذبح‌ كه‌ نزد در خیمۀ اجتماع‌ است‌ بپاشند.6و پوست‌ قربانی‌ سوختنی‌ را بكَنَد و آن‌ را قطعه‌قطعه‌ كند.7و پسران‌ هارونِ كاهن‌ آتش‌ بر مذبح‌ بگذارند، و هیزم‌ بر آتش‌ بچینند.8و پسران‌ هارونِ كَهَنه‌ قطعه‌ها و سر و پیه‌ را بر هیزمی‌ كه‌ بر آتش‌ روی‌ مذبح‌ است‌ بچینند.9و احشایش‌ و پاچه‌هایش‌ را به‌ آب‌ بشویند، و كاهن‌ همه‌ را بر مذبح‌ بسوزاند، برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو بجهت‌ خداوند .10و اگر قربانی‌ او از گله‌ باشد خواه‌ از گوسفند خواه‌ از بز بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌، آن‌ را نر بی‌عیب‌ بگذراند.11و آن‌ را به‌ طرف‌ شمالی‌ مذبح‌ به‌ حضور خداوند ذبح‌ نماید، و پسران‌ هارون‌ كهنه‌ خونش‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ بپاشند.12و آن‌ را با سرش‌ و پیه‌اش‌ قطعه‌قطعه‌ كند، و كاهن‌ آنها را بر هیزمی‌ كه‌ بر آتش‌ روی‌ مذبح‌ است‌ بچیند.13و احشایش‌ و پاچه‌هایش‌ را به‌ آب‌ بشوید، و كاهن‌ همه‌ را نزدیك‌ بیاورد و بر مذبح‌ بسوزاند، كه‌ آن‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو بجهت‌ خداوند است‌.14« و اگر قربانی‌ او بجهت‌ خداوند قربانی‌ سوختنی‌ از مرغان‌ باشد، پس‌ قربانی‌ خود را از فاخته‌ها یا از جوجه‌های‌ كبوتر بگذراند.15و كاهن‌ آن‌ را نزد مذبح‌ بیاورد و سرش‌ را بپیچد و بر مذبح‌ بسوزاند، و خونش‌ بر پهلوی‌ مذبح‌ افشرده‌ شود.16و چینه‌دانش‌ را با فضلات‌ آن‌ بیرون‌ كرده‌، آن‌ را بر جانب‌ شرقی‌ مذبح‌ در جای‌ خاكستر بیندازد.17و آن‌ را از میان‌ بالهایش‌ چاك‌ كند و از هم‌ جدا نكند، و كاهن‌ آن‌ را بر مذبح‌ بر هیزمی‌ كه‌ بر آتش‌ است‌ بسوزاند، كه‌ آن‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو بجهت‌ خداوند است‌.

Chapter 2

1« و هرگاه‌ كسی‌ قربانی‌ هدیۀ آردی‌ بجهت‌ خداوند بگذراند، پس‌ قربانی‌ او از آرد نرم‌ باشد، و روغن‌ بر آن‌ بریزد و كندر بر آن‌ بنهد.2و آن‌ را نزد پسران‌ هارون‌ كهنه‌ بیاورد، و یك‌ مشت‌ از آن‌ بگیرد یعنی‌ از آرد نرمش‌ و روغنش‌ با تمامی‌ كندرش‌ و كاهن‌ آن‌ را برای‌ یادگاری‌ بسوزاند، تا هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو بجهت‌ خداوند باشد.3و بقیۀ هدیۀ آردی‌ از آن‌ هارون‌ و پسرانش‌ باشد. این‌ از هدایای‌ آتشین‌ خداوندقدس‌اقداس‌ است‌.4و هرگاه‌ قربانی‌ هدیۀ آردی‌ پخته‌ شده‌ای‌ در تنور بگذرانی‌، پس‌ قرصهای‌ فطیر از آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ به‌ روغن‌، یا گِرده‌های‌ فطیر مالیده‌ شده‌ به‌ روغن‌ باشد.5و اگر قربانی‌ تو هدیۀ آردی‌ بر ساج‌ باشد، پس‌ از آرد نرم‌ فطیر سرشته‌ شده‌ به‌ روغن‌ باشد.6و آن‌ را پاره‌پاره‌ كرده‌، روغن‌ بر آن‌ بریز. این‌ هدیۀ آردی‌ است‌.7و اگر قربانی‌ تو هدیۀ آردی‌ تابه‌ باشد از آرد نرم‌ با روغن‌ ساخته‌ شود.8و هدیۀ آردی‌ را كه‌ از این‌ چیزها ساخته‌ شود نزد خداوند بیاور، و آن‌ را پیش‌ كاهن‌ بگذار، و او آن‌ را نزد مذبح‌ خواهد آورد.9و كاهن‌ از هدیۀ آردی‌ یادگاری‌ آن‌ را بردارد و بر مذبح‌ بسوزاند. این‌ هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو بجهت‌ خداوند است‌.10و بقیۀ هدیۀ آردی‌ از آن‌ هارون‌ و پسرانش‌ باشد. این‌ از هدایای‌ آتشین‌ خداوند قدس‌اقداس‌ است‌.11« و هیچ‌ هدیۀ آردی‌ كه‌ بجهت‌ خداوند می‌گذرانید با خمیرمایه‌ ساخته‌ نشود، زیرا كه‌ هیچ‌ خمیرمایه‌ و عسل‌ را برای‌ هدیۀ آتشین‌ بجهت‌ خداوند نباید سوزانید.12آنها را برای‌ قربانی‌ نوبرها بجهت‌ خداوند بگذرانید، لیكن‌ برای‌ عطر خوشبو به‌ مذبح‌ برنیارند.13و هر قربانی‌ هدیۀ آردی‌ خود را به‌ نمك‌ نمكین‌ كن‌، و نمك‌ عهد خدای‌ خود را از هدیۀ آردی‌ خود بازمدار، با هر قربانی‌ خود نمك‌ بگذران‌.14و اگر هدیۀ آردی‌ نوبرها بجهت‌ خداوند بگذرانی‌، پس‌ خوشه‌های‌ برشته‌ شدۀ به‌ آتش‌، یعنی‌ بلغور حاصل‌ نیكو بجهت‌ هدیۀ آردی‌ نوبرهای‌ خود بگذران‌.15و روغن‌ بر آن‌ بریز و كندر بر آن‌ بنه‌. این‌ هدیۀ آردی‌ است‌.16و كاهن‌ یادگاری‌ آن‌ را یعنی‌ قدری‌ از بلغور آن‌ و از روغنش‌ با تمامی‌ كندرش‌ بسوزاند. این‌ هدیۀ آتشین‌ بجهت‌ خداوند است‌.

Chapter 3

1« و اگر قربانی‌ او ذبیحۀ سلامتی‌ باشد، اگر از رمه‌ بگذراند خواه‌ نر و خواه‌ ماده‌ باشد، آن‌ را بی‌عیب‌ به‌ حضور خداوند بگذراند.2و دست‌ خود را بر سر قربانی‌ خویش‌ بنهد، و آن‌ را نزد در خیمۀ اجتماع‌ ذبح‌ نماید، و پسران‌ هارون‌ كَهَنه‌ خون‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ بپاشند.3و از ذبیحۀ سلامتی‌، هدیۀ آتشین‌ بجهت‌ خداوند بگذراند، یعنی‌ پیهی‌ كه‌ احشا را می‌پوشاند و همۀ پیه‌ را كه‌ بر احشاست‌.4و دو گُرده‌ و پیه‌ كه‌ بر آنهاست‌ كه‌ بر دو تهیگاه‌ است‌، و سفیدی‌ را كه‌ بر جگر است‌، با گُرده‌ها جدا كند.5و پسران‌ هارون‌ آن‌ را بر مذبح‌ با قربانی‌ سوختنی‌ بر هیزمی‌ كه‌ بر آتش‌ است‌ بسوزانند. این‌ هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو بجهت‌ خداوند است‌.6و اگر قربانی‌ او برای‌ ذبیحۀ سلامتی‌ بجهت‌ خداوند از گله‌ باشد، آن‌ را نر یا مادۀ بی‌عیب‌ بگذراند.7اگر بره‌ای‌ برای‌ قربانی‌ خود بگذراند، آن‌ را به‌ حضور خداوند نزدیك‌ بیاورد.8و دست‌ خود را بر سر قربانی‌ خود بنهد، و آن‌ را نزد در خیمۀ اجتماع‌ ذبح‌ نماید، و پسران‌ هارون‌ خونش‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ بپاشند.9و از ذبیحۀ سلامتی‌ هدیۀ آتشین‌ بجهت‌ خداوند بگذراند، یعنی‌ پیه‌اش‌ و تمامی‌ دنبه‌ را و آن‌ را از نزد عصعص‌ جدا كند، و پیهی‌ كه‌ احشا را می‌پوشاند و همۀ پیه‌ را كه‌ بر احشاست‌.10و دو گُرده‌ و پیهی‌ كه‌ بر آنهاست‌ كه‌ بر دو تهیگاه‌ است‌ و سفیدی‌ را كه‌ بر جگر است‌ با گُرده‌ها جدا كند.11و كاهن‌ آن‌ را بر مذبح‌ بسوزاند. این‌ طعام‌ هدیۀ آتشین‌ بجهت‌ خداوند است‌.12و اگر قربانی‌ او بز باشد پس‌ آن‌ را به‌ حضور خداوند نزدیك‌ بیاورد.13و دست‌ خود را بر سرش‌ بنهد و آن‌ را پیش‌ خیمۀ اجتماع‌ ذبح‌ نماید. و پسران‌ هارون‌ خونش‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ بپاشند.14و قربانی‌ خود، یعنی‌ هدیۀ آتشین‌ را، بجهت‌ خداوند از آن‌ بگذراند، پیهی‌ كه‌ احشا را می‌پوشاند و تمامی‌ پیهی‌ كه‌ بر احشاست‌.15و دو گُرده‌ و پیهی‌ كه‌ بر آنهاست‌ كه‌ بر دو تهیگاه‌ است‌ و سفیدی‌ را كه‌ بر جگر است‌ با گُرده‌ها جدا كند.16و كاهن‌ آن‌ را بر مذبح‌ بسوزاند. این‌ طعام‌ هدیۀ آتشین‌ برای‌ عطر خوشبوست‌. تمامی‌ پیه‌ از آن‌ خداوند است‌.17این‌ قانون‌ ابدی‌ در همۀ پشتهای‌ شما در جمیع‌ مسكنهای‌ شما خواهد بود كه‌ هیچ‌ خون‌ و پیه‌ را نخورید.«

Chapter 4

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: اگر كسی‌ سهواً گناه‌ كند، در هر كدام‌ از نواهی‌ خداوند كه‌ نباید كرد، و به‌ خلاف‌ هریك‌ از آنها عمل‌ كند،3اگر كاهن‌ كه‌ مسح‌ شده‌ است‌ گناهی‌ ورزد و قوم‌ را مجرم‌ سازد، پس‌ برای‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌، گوساله‌ای‌ بی‌عیب‌ از رمه‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ نزد خداوند بگذراند.4و گوساله‌ را به‌ در خیمۀ اجتماع‌ به‌ حضور خداوند بیاورد، و دست‌ خود را بر سر گوساله‌ بنهد و گوساله‌ را به‌ حضور خداوند ذبح‌ نماید.5و كاهن‌ مسح‌ شده‌ از خون‌ گوساله‌ گرفته‌، آن‌ را به‌ خیمۀ اجتماع‌ درآورد.6و كاهن‌ انگشت‌ خود را در خون‌ فرو برد، و به‌ حضور خداوند پیش‌ حجاب‌ قدس‌ قدری‌ از خون‌ را هفت‌ مرتبه‌ بپاشد.7و كاهن‌ قدری‌ از خون‌ را بر شاخه‌های‌ مذبح‌ بخور معطر كه‌ در خیمۀ اجتماع‌ است‌، به‌ حضور خداوند بپاشد، وهمۀ خون‌ گوساله‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ كه‌ به‌ در خیمۀ اجتماع‌ است‌ بریزد.8و تمامی‌ پیه‌ گوسالۀ قربانی‌ گناه‌، یعنی‌ پیهی‌ كه‌ احشا را می‌پوشاند و همۀ پیه‌ را كه‌ بر احشاست‌ از آن‌ بردارد.9و دو گُرده‌ و پیهی‌ كه‌ بر آنهاست‌ كه‌ بر دو تهیگاه‌ است‌ و سفیدی‌ را كه‌ بر جگر است‌ با گُرده‌ها جدا كند.10چنانكه‌ از گاو ذبیحۀ سلامتی‌ برداشته‌ می‌شود و كاهن‌ آنها را بر مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ بسوزاند.11و پوست‌ گوساله‌ و تمامی‌ گوشتش‌ با سرش‌ و پاچه‌هایش‌ و احشایش‌ و سرگینش‌،12یعنی‌ تمامی‌ گوساله‌ را بیرون‌ لشكرگاه‌ در مكان‌ پاك‌ جایی‌ كه‌ خاكستر را می‌ریزند ببرد، و آن‌ را بر هیزم‌ به‌ آتش‌ بسوزاند. در جایی‌ كه‌ خاكستر را می‌ریزند سوخته‌ شود.13« و هرگاه‌ تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ سهواً گناه‌ كنند و آن‌ امر از چشمان‌ جماعت‌ مخفی‌ باشد، و كاری‌ را كه‌ نباید كرد از جمیع‌ نواهی‌ خداوند كرده‌، مجرم‌ شده‌ باشند،14چون‌ گناهی‌ كه‌ كردند معلوم‌ شود، آنگاه‌ جماعت‌ گوساله‌ای‌ از رمه‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ بگذرانند و آن‌ را پیش‌ خیمۀ اجتماع‌ بیاورند.15و مشایخ‌ جماعت‌ دستهای‌ خود را بر سر گوساله‌ به‌ حضور خداوند بنهند، و گوساله‌ به‌ حضور خداوند ذبح‌ شود.16و كاهن‌ مسح‌ شده‌، قدری‌ از خون‌ گوساله‌ را به‌ خیمۀ اجتماع‌ درآورد.17و كاهن‌ انگشت‌ خود را در خون‌ فروبرد و آن‌ را به‌ حضور خداوند پیش‌ حجاب‌ هفت‌ مرتبه‌ بپاشد.18و قدری‌ از خون‌ را بر شاخهای‌ مذبح‌ كه‌ به‌ حضور خداوند در خیمۀ اجتماع‌ است‌ بگذارد، و همۀ خون‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ كه‌ نزد در خیمۀ اجتماع‌ است‌ بریزد.19و همۀ پیۀ آن‌ را از آن‌ برداشته‌، بر مذبح‌ بسوزاند.20و با گوساله‌ عمل‌ نماید چنانكه‌ با گوسالۀ قربانی‌ گناه‌ عمل‌ كرد، همچنان‌ با این‌ بكند و كاهن‌ برای‌ ایشان‌ كفاره‌ كند، و آمرزیده‌ خواهند شد.21و گوساله‌ را بیرون‌ لشكرگاه‌ برده‌، آن‌ را بسوزاند چنانكه‌ گوسالۀ اول‌ را سوزانید. این‌ قربانی‌ گناه‌ جماعت‌ است‌.22« و هرگاه‌ رئیس‌ گناه‌ كند، و كاری‌ را كه‌ نباید كرد از جمیع‌ نواهی‌ یهوه‌ خدای‌ خود سهواً بكند و مجرم‌ شود،23چون‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌ بر او معلوم‌ شود، آنگاه‌ بز نر بی‌عیب‌ برای‌ قربانی‌ خود بیاورد.24و دست‌ خود را بر سر بز بنهد و آن‌ را در جایی‌ كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ را ذبح‌ كنند به‌ حضور خداوند ذبح‌ نماید. این‌ قربانی‌ گناه‌ است‌.25و كاهن‌ قدری‌ از خون‌ قربانی‌ گناه‌ را به‌ انگشت‌ خود گرفته‌، بر شاخهای‌ مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگذارد، و خونش‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ سوختنی‌ بریزد.26و همۀ پیه‌ آن‌ را مثل‌ پیه‌ ذبیحۀ سلامتی‌ بر مذبح‌ بسوزاند، و كاهن‌ برای‌ او گناهش‌ را كفاره‌ خواهد كرد و آمرزیده‌ خواهد شد.27« و هرگاه‌ كسی‌ از اهل‌ زمین‌ سهواً گناه‌ ورزد و كاری‌ را كه‌ نباید كرد از همۀ نواهی‌ خداوند بكند و مجرم‌ شود،28چون‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌ بر او معلوم‌ شود، آنگاه‌ برای‌ قربانی‌ خود بز مادۀ بی‌عیب‌ بجهت‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌ بیاورد.29و دست‌ خود را بر سر قربانی‌ گناه‌ بنهد و قربانی‌ گناه‌ را در جای‌ قربانی‌ سوختنی‌ ذبح‌ نماید.30و كاهن‌ قدری‌ از خونش‌ را به‌ انگشت‌ خود گرفته‌، آن‌ را بر شاخهای‌ مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگذارد، و همۀ خونش‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ بریزد.31و همۀ پیه‌ آن‌ را جدا كند چنانكه‌ پیه‌ از ذبیحۀ سلامتی‌ جدا می‌شود، و كاهن‌ آن‌ را بر مذبح‌ بسوزاند برای‌ عطرخوشبو بجهت‌ خداوند و كاهن‌ برای‌ او كفاره‌ خواهد كرد و آمرزیده‌ خواهد شد.32و اگر برای‌ قربانی‌ خود بره‌ای‌ بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ بیاورد آن‌ را مادۀ بی‌عیب‌ بیاورد.33و دست‌ خود را بر سر قربانی‌ گناه‌ بنهد و آن‌ را برای‌ قربانی‌ گناه‌ در جایی‌ كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ ذبح‌ می‌شود ذبح‌ نماید.34و كاهن‌ قدری‌ از خون‌ قربانی‌ گناه‌ را به‌ انگشت‌ خود گرفته‌، بر شاخهای‌ مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگذارد و همۀ خونش‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ بریزد.35و همۀ پیه‌ آن‌ را جدا كند، چنانكه‌ پیه‌ برۀ ذبیحۀ سلامتی‌ جدا می‌شود، و كاهن‌ آن‌ را بر مذبح‌ بر هدایای‌ آتشین‌ خداوند بسوزاند، و كاهن‌ برای‌ او بجهت‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌ كفاره‌ خواهد كرد و آمرزیده‌ خواهد شد.

Chapter 5

1« و اگر كسی‌ گناه‌ ورزد و آواز قسم‌ را بشنود و او شاهد باشد خواه‌ دیده‌ و خواه‌ دانسته‌، اگر اطلاع‌ ندهد گناهْ او را متحمل‌ خواهد بود.2یا كسی‌ كه‌ هر چیز نجس‌ را لمس‌ كند، خواه‌ لاشِ وحشِ نجس‌، خواه‌ لاشِ بهیمۀ نجس‌، خواه‌ لاشِ حشرات‌ نجس‌، و از او مخفی‌ باشد، پس‌ نجس‌ و مجرم‌ می‌باشد.3یا اگر نجاست‌ آدمی‌ را لمس‌ كند، از هر نجاست‌ او كه‌ به‌ آن‌ نجس‌ می‌شود، و از وی‌ مخفی‌ باشد، چون‌ معلوم‌ شد آنگاه‌ مجرم‌ خواهد بود.4و اگر كسی‌ غفلتاً به‌ لبهای‌ خود قسم‌ خورَد برای‌ كردن‌ كار بد یا كار نیك‌، یعنی‌ در هر چیزی‌ كه‌ آدمی‌ غفلتاً قسم‌ خورَد، و از او مخفی‌ باشد، چون‌ بر او معلوم‌ شود آنگاه‌ در هر كدام‌ كه‌ باشد مجرم‌ خواهد بود.5و چون‌ در هر كدام‌ از اینها مجرم‌ شد، آنگاه‌ به‌ آن‌ چیزی‌ كه‌ در آن‌ گناه‌ كرده‌ است‌ اعتراف‌ بنماید6و قربانی‌ جرم‌ خود را برای‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌ نزد خداوند بیاورد، یعنی‌ ماده‌ای‌ از گله‌ بره‌ای‌ یا بزی‌ بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، و كاهن‌ برای‌ وی‌ گناهش‌ را كفاره‌ خواهد كرد.7و اگر دست‌ او به‌ قیمت‌ بره‌ نرسد، پس‌ قربانی‌ جرم‌ خود را برای‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌ دو فاخته‌ یا دو جوجۀ كبوتر نزد خداوند بیاورد، یكی‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌.8و آنها را نزد كاهن‌ بیاورد، و او آن‌ را كه‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ است‌، اول‌ بگذراند و سرش‌ را از گردنش‌ بكند و آن‌ را دو پاره‌ نكند،9و قدری‌ از خون‌ قربانی‌ گناه‌ را بر پهلوی‌ مذبح‌ بپاشد، و باقی‌ خون‌ بر بنیان‌ مذبح‌ افشرده‌ شود. این‌ قربانی‌ گناه‌ است‌.10و دیگری‌ را برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ موافق‌ قانون‌ بگذراند، و كاهن‌ برای‌ وی‌ گناهش‌ را كه‌ كرده‌ است‌ كفاره‌ خواهد كرد و آمرزیده‌ خواهدشد.11و اگر دستش‌ به‌ دو فاخته‌ یا دو جوجۀ كبوتر نرسد، آنگاه‌ قربانی‌ خود را برای‌ گناهی‌ كه‌ كرده‌ است‌، ده‌ یك‌ ایفۀ آرد نرم‌ بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ بیاورد، و روغن‌ برآن‌ ننهد و كندر برآن‌ نگذارد زیرا قربانی‌ گناه‌ است‌.12و آن‌ را نزد كاهن‌ بیاورد و كاهن‌ یك‌ مشت‌ از آن‌ را برای‌ یادگاری‌ گرفته‌، بر هدایای‌ آتشین‌ خداوند بر مذبح‌ بسوزاند. این‌ قربانی‌ گناه‌ است‌.13و كاهن‌ برای‌ وی‌ گناهش‌ را كه‌ در هركدام‌ از اینها كرده‌ است‌ كفاره‌ خواهد كرد، و آمرزیده‌ خواهد شد، و مثل‌ هدیۀ آردی‌ از آن‌ كاهن‌ خواهد بود.«14و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:15«اگر كسی‌ خیانت‌ ورزد، و دربارۀ چیزهای‌مقدس‌ خداوند سهواً گناه‌ كند، آنگاه‌ قربانی‌ جرم‌ خود را قوچی‌ بی‌عیب‌ از گله‌ نزد خداوند موافقِ برآوُرد و به‌ مثقالهای‌ نقره‌ مطابق‌ مثقال‌ قدس‌ بیاوَرَد، و این‌ قربانی‌ جرم‌ است‌.16و به‌ عوض‌ نقصانی‌ كه‌ در چیز مقدس‌ رسانیده‌ است‌، عوض‌ بدهد و پنـج‌ یك‌ بر آن‌ اضافـه‌ كـرده‌، آن‌ را به‌ كاهـن‌ بدهد و كاهن‌ برای‌ وی‌ به‌ قوچ‌ قربانی‌ جرم‌ كفاره‌ خواهد كرد، و آمرزیده‌ خواهد شد.17و اگر كسی‌ گناه‌ كند و كاری‌ از جمیع‌ نواهی خداوند كه‌ نباید كرد بكند، و آن‌ را نداند، پس‌ مجرم‌ است‌ و متحمل‌ گناه‌ خود خواهد بود.18و قوچی‌ بی‌عیب‌ از گله‌ موافقِ برآوُرد و نزد كاهن‌ بیاورد، و كاهن‌ برای‌ وی‌ غفلت‌ او را كه‌ كرده‌ است‌ كفاره‌ خواهد كرد، و آمرزیده‌ خواهد شد.19این‌ قربانی‌ جرم‌ است‌ البته‌ نزد خداوند مجرم‌ می‌باشد.«

Chapter 6

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«اگر كسی‌ گناه‌ كند، و خیانت‌ به‌ خداوند ورزد، و به‌ همسایه‌ خود دروغ‌ گوید، دربارۀ امانت‌ یا رهن‌ یا چیز دزدیده‌ شده‌، یا مال‌ همسایه‌ خود را غصب‌ نماید،3یا چیز گمشده‌ را یافته‌، درباره‌ آن‌ دروغ‌ گوید، و قسم‌ دروغ‌ بخورد، در هر كدام‌ از كارهایی‌ كه‌ شخصی‌ در آنها گناه‌ كند.4پس‌ چون‌ گناه‌ ورزیده‌، مجرم‌ شود، آنچه‌ را كه‌ دزدیده‌ یا آنچه‌ را غصب‌ نموده‌ یا آنچه‌ نزد او به‌ امانت‌ سپرده‌ شده‌ یا آن‌ چیز گم‌ شده‌ را كه‌ یافته‌ است‌، رد بنماید.5یا هر آنچه‌ را كه‌ درباره‌ آن‌ قسم‌ دروغ‌ خورده‌، هم‌ اصل‌ مال‌ را رد بنماید، و هم‌ پنج‌ یك‌ آن‌ را برآن‌ اضافه‌ كرده‌، آن‌ را به‌ مالكش‌ بدهد، در روزی‌ كه‌ جرم‌ او ثابت‌ شده‌باشد.6و قربانی‌ جرم‌ خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی‌ قوچ‌ بی‌عیب‌ از گله‌ موافق‌ برآورد تو برای‌ قربانی‌ جرم‌ نزد كاهن‌.7و كاهن‌ برای‌ وی‌ به‌ حضور خداوند كفاره‌ خواهد كرد و آمرزیده‌ خواهد شد، از هر كاری‌ كه‌ كرده‌، و در آن‌ مجرم‌ شده‌ است‌.«8و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:9«هارون‌ و پسرانش‌ را امر فرموده‌، بگو: این‌ است‌ قانون‌ قربانی‌ سوختنی‌: كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ تمامی‌ شب‌ تا صبح‌ بر آتشدان‌ مذبح‌ باشد، و آتش‌ مذبح‌ بر آن‌ افروخته‌ بماند.10و كاهن‌ لباس‌ كتان‌ خود را بپوشد، و زیرجامه‌ كتان‌ بر بدن‌ خود بپوشد، و خاكستر قربانی‌ سوختنی‌ را كه‌ بر مذبح‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌، بردارد و آن‌ را به‌ یك‌ طرف‌ مذبح‌ بگذارد.11و لباس‌ خود را بیرون‌ كرده‌، لباس‌ دیگر بپوشد، و خاكستر را بیرون‌ لشكرگاه‌ به‌ جای‌ پاك‌ ببرد.12و آتشی‌ كه‌ بر مذبح‌ است‌ افروخته‌ باشد، و خاموش‌ نشود و هر بامداد كاهن‌ هیزم‌ بر آن‌ بسوزاند، و قربانی‌ سوختنی‌ را بر آن‌ مرتب‌ سازد، و پیه‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ را بر آن‌ بسوزاند،13و آتش‌ بر مذبح‌ پیوسته‌ افروخته‌ باشد، و خاموش‌ نشود.14« و این‌ است‌ قانون‌ هدیه‌ آردی‌: پسران‌ هارون‌ آن‌ را به‌ حضور خداوند بر مذبح‌ بگذرانند.15و از آن‌ یك‌ مشت‌ از آرد نرم‌ هدیۀ آردی‌ و از روغنش‌ با تمامی‌ كندر كه‌ بر هدیۀ آردی‌ است‌ بردارد، و بر مذبح‌ بسوزاند، برای‌ عطر خوشبو و یادگاری‌ آن‌ نزد خداوند .16و باقی‌ آن‌ را هارون‌ وپسرانش‌ بخورند. بی‌خمیرمایه‌ در مكان‌ قدس‌ خورده‌ شود، در صحن‌ خیمه‌ اجتماع‌ آن‌ را بخورند.17با خمیرمایه‌ پخته‌ نشود، آن‌ را از هدایای‌ آتشین‌ برای‌ قسمت‌ ایشان‌ داده‌ام‌، این‌ قدس‌اقداس‌ است‌ مثل‌ قربانی‌ گناه‌ و مثل‌ قربانی‌ جرم‌.18جمیع‌ ذكوران‌ از پسران‌ هارون‌ آن‌ را بخورند. این‌ فریضۀ ابدی‌ در نسلهای‌ شما از هدایای‌ آتشین‌ خداوند است‌، هر كه‌ آنها را لمس‌ كند مقدس‌ خواهد بود.«19و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:20«این‌ است‌ قربانی‌ هارون‌ و پسرانش‌ كه‌ در روز مسح‌ كردن‌ او نزد خداوند بگذرانند، ده‌ یك‌ ایفۀ آرد نرم‌ برای‌ هدیۀ آردی‌ دائمی‌، نصفش‌ در صبح‌ و نصفش‌ در شام‌،21و بر ساج‌ با روغن‌ ساخته‌ شود و چون‌ آمیخته‌ شد آن‌ را بیاور و آن‌ را به‌ پاره‌های‌ برشته‌ شده‌ برای‌ هدیه‌ آردی‌ بجهت‌ عطر خوشبو نزد خداوند بگذران‌.22و كاهن‌ مسح‌ شده‌ كه‌ از پسرانش‌ در جای‌ او خواهد بود آن‌ را بگذراند. این‌ است‌ فریضه‌ ابدی‌ كه‌ تمامش‌ نزد خداوند سوخته‌ شود.23و هر هدیه‌ آردی‌ كاهن‌ تماماً سوخته‌ شود و خورده‌ نشود.«24و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:25«هارون‌ و پسرانش‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: این‌ است‌ قانون‌ قربانی‌ گناه‌، در جایی‌ كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ ذبح‌ می‌شود، قربانی‌ گناه‌ نیز به‌ حضور خداوند ذبح‌ شود. این‌ قدس‌اقداس‌ است‌.26و كاهنی‌ كه‌ آن‌ را برای‌ گناه‌ می‌گذراند آن‌ را بخورد، در مكان‌ مقدّس‌، در صحن‌ خیمه‌ اجتماع‌ خورده‌ شود.27هر كه‌ گوشتش‌ را لمس‌ كند مقدّس‌ شود، و اگر خونش‌ بر جامه‌ای‌ پاشیده‌ شود آنچه‌ را كه‌بر آن‌ پاشیده‌ شده‌ است‌ در مكان‌ مقدّس‌ بشوی‌.28و ظرف‌ سفالین‌ كه‌ در آن‌ پخته‌ شود شكسته‌ شود و اگر در ظرف‌ مسین‌ پخته‌ شود زدوده‌، و به‌ آب‌ شسته‌ شود.29و هر ذكوری‌ از كاهنان‌ آن‌ را بخورد، این‌ قدس‌اقداس‌ است‌.30و هیچ‌ قربانی‌ گناه‌ كه‌ از خون‌ آن‌ به‌ خیمه‌ اجتماع‌ درآورده‌ شود تا در قدس‌ كفاره‌ نماید خورده‌ نشود، به‌ آتش‌ سوخته‌ شود.

Chapter 7

1« و این‌ است‌ قانون‌ قربانی‌ جرم‌؛ این‌قدس‌اقداس‌ است‌.2در جایی‌ كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ را ذبح‌ كنند، قربانی‌ جرم‌ را نیز ذبح‌ بكنند، و خونش‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ بپاشند.3و از آن‌ همه‌ پیه‌اش‌ را بگذراند، دنبه‌ و پیه‌ كه‌ احشا را می‌پوشاند.4و دو گُرده‌ و پیهی‌ كه‌ بر آنهاست‌ كه‌ بر دو تهیگاه‌ است‌، و سفیدی‌ را كه‌ بر جگر است‌، با گُرده‌ها جدا كند.5و كاهن‌ آنها را برای‌ هدیۀ آتشین‌ بجهت‌ خداوند بسوزاند. این‌ قربانی‌ جرم‌ است‌.6و هر ذكوری‌ از كاهنان‌ آن‌ را بخورد، در مكان‌ مقدّس‌ خورده‌ شود. این‌ قدس‌اقداس‌ است‌.7« قربانی‌ جرم‌ مانند قربانی‌ گناه‌ است‌. آنها را یك‌ قانون‌ است‌. كاهنی‌ كه‌ به‌ آن‌ كفاره‌ كند از آن‌ او خواهد بود.8و كاهنی‌ كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ كسی‌ را گذراند، آن‌ كاهن‌ پوست‌ قربانی‌ سوختنی‌ را كه‌ گذرانیـد برای‌ خـود نگاه‌ دارد.9و هر هدیـۀ آردی‌ كه‌ در تنـور پخته‌ شـود و هـر چه‌ بـر تابـه‌ یـا سـاج‌ ساخته‌ شـود از آن‌ كاهـن‌ كه‌ آن‌ را گذرانیـد خواهـد بـود.10و هر هدیـۀ آردی‌، خواه‌ به‌ روغـن‌ سرشتـه‌ شده‌، خواه‌ خشك‌، از آن‌ همـۀ پسـران‌ هـارون‌ بی‌تفـاوت‌ یكدیگـر خواهـد بـود.11« و این‌ است‌ قانون‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ كه‌ كسی‌ نزد خداوند بگذراند.12اگر آن‌ را برای‌ تشكر بگذراند پس‌ با ذبیحه‌ تشكر، قرصهای‌ فطیر سرشته‌ شده‌ به‌ روغن‌، و نازكهای‌ فطیر مالیده‌ شده‌ به‌ روغن‌، و از آرد نرم‌ آمیخته‌ شده‌، قرصهای‌ سرشته‌ شدۀ به‌ روغن‌ را بگذراند.13با قرصهای‌ نان‌ خمیر مایه‌دار قربانی‌ خود را همراه‌ ذبیحه‌ تشكر سلامتی‌ خود بگذراند.14و از آن‌ از هر قربانی‌ یكی‌ را برای‌ هدیه‌ افراشتنی‌ نزد خداوند بگذراند، و از آنِ آن‌ كاهن‌ كه‌ خون‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ را می‌پاشد خواهد بود.15و گوشت‌ ذبیحه‌ تشكر سلامتی‌ او در روز قربانی‌ وی‌ خورده‌ شود، چیزی‌ از آن‌ را تا صبح‌ نگذارد.16و اگر ذبیحه‌ قربانی‌ او نذری‌ یا تبرعی‌ باشد، در روزی‌ كه‌ ذبیحه‌ خود را می‌گذراند خورده‌ شود، و باقی‌ آن‌ در فردای‌ آن‌ روز خورده‌ شود.17و باقی‌ گوشت‌ ذبیحه‌ در روز سوم‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شود.18و اگر چیزی‌ از گوشت‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ او در روز سوم‌ خورده‌ شود مقبول‌ نخواهد شد و برای‌ كسی‌ كه‌ آن‌ را گذرانید محسوب‌ نخواهد شد، نجس‌ خواهد بود. و كسی‌ كه‌ آن‌ را بخورد گناه‌ خود را متحمل‌ خواهد شد.19و گوشتی‌ كه‌ به‌ هر چیز نجس‌ برخورد، خورده‌ نشود، به‌ آتش‌ سوخته‌ شود، و هر كه‌ طاهر باشد از آن‌ گوشت‌ بخورد.20لیكن‌ كسی‌ كه‌ از گوشت‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ كه‌ برای‌ خداوند است‌ بخورد و نجاست‌ او بر او باشد، آن‌ كس‌ از قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.21و كسی‌ كه‌ هر چیز نجس‌ را خواه‌ نجاست‌ آدمی‌، خواه‌ بهیمۀ نجس‌، خواه‌ هر چیز مكروه‌ نجس‌ را لمس‌ كند، و از گوشت‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ كه‌ برای‌ خداوند است‌ بخورد، آن‌ كس‌ از قوم‌ خود منقطع‌خواهد شد.«22و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:23«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: هیچ‌ پیه‌ گاو و گوسفند و بز را مخورید.24اما پیه‌ مردار و پیه‌ حیوان‌ دریده‌ شده‌ برای‌ هر كار استعمال‌ می‌شود، لیكن‌ هرگز خورده‌ نشود.25زیرا هر كه‌ پیه‌ جانوری‌ كه‌ از آن‌ هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند می‌گذرانند بخورد، آن‌ كس‌ كه‌ خورد، از قوم‌ خود منقطع‌ شود.26و هیچ‌ خون‌ را خواه‌ از مرغ‌ خواه‌ از بهایم‌ در همۀ مسكنهای‌ خود مخورید.27هر كسی‌ كه‌ از هر قسم‌ خون‌ بخورد، آن‌ كس‌ از قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.«28و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:29«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: هر كه‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ خود را برای‌ خداوند بگذراند، قربانی‌ خود را از ذبیحه‌ سلامتی‌ خود نزد خداوند بیاورد.30به‌ دستهای‌ خود هدایای‌ آتشین‌ خداوند را بیاورد، پیه‌ را با سینه‌ بیاورد تا سینه‌ بجهت‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند جنبانیده‌ شود.31و كاهن‌ پیه‌ را بر مذبح‌ بسوزاند، و سینه‌ از آن‌ هارون‌ و پسرانش‌ خواهد بود.32و ران‌ راست‌ را برای‌ هدیه‌ افراشتنی‌ از ذبایح‌ سلامتی‌ خود به‌ كاهن‌ بدهید.33آن‌ كس‌ از پسران‌ هارون‌ كه‌ خون‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ وپیه‌ را گذرانید، ران‌ راست‌ حِصِّۀ وی‌ خواهد بود.34زیرا سینۀ جنبانیدنی‌ و ران‌ افراشتنی‌ را از بنی‌اسرائیل‌ ازذبایح‌ سلامتی‌ ایشان‌ گرفتم‌، و آنها را به‌ هارون‌ كاهن‌ و پسرانش‌ به‌ فریضۀ ابدی‌ از جانب‌ بنی‌اسرائیل‌ دادم‌. »35این‌ است‌ حصۀ مسح‌ هارون‌ و حصّۀ مسح‌ پسرانش‌ از هدایای‌ آتشین‌ خداوند ، در روزی‌ كه‌ ایشان‌ را نزدیك‌ آورد تا برای‌ خداوند كهانت‌ كنند.36كه‌ خداوند امر فرمود كه‌ به‌ ایشان‌ داده‌ شود، در روزی‌ كه‌ ایشان‌ را از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ مسح‌ كرد، این‌ فریضۀ ابدی‌ در نسلهای‌ ایشان‌ است‌.37این‌ است‌ قانون‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیه‌ آردی‌ و قربانی‌ گناه‌ و قربانی‌ جرم‌ و قربانی‌ تقدیس‌ و ذبیحه‌ سلامتی‌،38كه‌ خداوند به‌ موسی‌ در كوه‌ سینا امر فرموده‌ بود، در روزی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را مأمور فرمود تا قربانی‌های‌ خود را نزد خداوند بگذرانند در صحرای‌ سینا.

Chapter 8

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«هارون‌ و پسرانش‌ را با او و رختها و روغن‌ مسح‌ و گوسالۀ قربانی‌ گناه‌ و دو قوچ‌ وسبد نان‌ فطیر را بگیر.3و تمامی‌ جماعت‌ را به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ جمع‌ كن‌. »4پس‌ موسی‌ چنانكه‌ خداوند به‌ وی‌ امر فرموده‌ بود به‌ عمل‌ آورد، و جماعت‌ به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ جمع‌ شدند.5و موسی‌ به‌ جماعت‌ گفت‌: «این‌ است‌ آنچه‌ خداوند فرموده‌ است‌ كه‌ كرده‌ شود. »6پس‌ موسی‌ هارون‌ و پسرانش‌ را نزدیك‌ آورد، و ایشان‌ را به‌ آب‌ غسل‌ داد.7و پیراهن‌ را بر او پوشانید و كمربند را بر او بست‌، و او را به‌ ردا ملبس‌ ساخت‌، و ایفود را بر او گذاشت‌ و زنّار ایفود را بر او بسته‌، آن‌ را بروی‌ استوار ساخت‌8و سینه‌بند را بر او گذاشت‌ و اوریم‌ و تُمّیم‌ را در سینه‌بند گذارد.9و عمامه‌ را بر سرش‌ نهاد، و بر عمامه‌ در پیش‌ آن‌ تَنْكه‌ زرین‌، یعنی‌ افسر مقدس‌ را نهاد، چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.10و موسی‌ روغن‌ مسح‌ را گرفته‌، مسكن‌ و آنچه‌ را كه‌ در آن‌ بود مسح‌ كرده‌، آنها را تقدیس‌ نمود.11و قدری‌ از آن‌ را بر مذبح‌ هفت‌ مرتبه‌ پاشید، و مذبح‌ و همه‌ اسبابش‌ و حوض‌ و پایه‌اش‌ را مسح‌ كرد، تا آنها را تقدیس‌ نماید.12و قدری‌ از روغن‌ مسح‌ را بر سر هارون‌ ریخته‌، او را مسح‌ كرد تا او را تقدیس‌ نماید.13و موسی‌ پسران‌ هارون‌ را نزدیك‌ آورده‌، بر ایشان‌ پیراهنها را پوشانید و كمربندها را بر ایشان‌ بست‌ و كلاهها را بر ایشان‌ نهاد، چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.14پس‌ گوساله‌ قربانی‌ گناه‌ را آورد، و هارون‌ و پسرانش‌ دستهای‌ خود را بر سر گوسالۀ قربانی‌ گناه‌ نهادند.15و آن‌ را ذبح‌ كرد، و موسی‌ خون‌ را گرفته‌، بر شاخهای‌ مذبح‌ به‌ هر طرف‌ به‌ انگشت‌ خود مالید، و مذبح‌ را طاهر ساخت‌، و خون‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ ریخته‌، آن‌ را تقدیس‌ نمود تا برایش‌ كفاره‌ نماید.16و همه‌ پیه‌ را كه‌ بر احشا بود و سفیدی‌ جگر و دو گُرده‌ و پیه‌ آنها را گرفت‌، و موسی‌ آنها را بر مذبح‌ سوزانید17و گوساله‌ و پوستش‌ و گوشتش‌ و سرگینش‌ را بیرون‌ از لشكرگاه‌ به‌ آتش‌ سوزانید، چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.18پس‌ قوچ‌ قربانی‌ سوختنی‌ را نزدیك‌ آورد، و هارون‌ و پسرانش‌ دستهای‌ خود را بر سر قوچ‌ نهادند.19و آن‌ را ذبح‌ كرد، و موسی‌ خون‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ پاشید.20و قوچ‌ را قطعه‌ قطعه‌ كرد، و موسی‌ سر و قطعه‌ها وچربی‌ را سوزانید.21و احشا و پاچه‌ها را به‌ آب‌ شست‌ و موسی‌ تمامی‌ قوچ‌ را بر مذبح‌ سوزانید. این‌ قربانی‌ سوختنی‌ بجهت‌ عطر خوشبو و هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بود، چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.22پس‌ قوچ‌ دیگر یعنی‌ قوچ‌ تخصیص‌ را نزدیك‌ آورد، و هارون‌ و پسرانش‌ دستهای‌ خود را بر سر قوچ‌ نهادند.23و آن‌ را ذبح‌ كرد، و موسی‌ قدری‌ از خونش‌ را گرفته‌، بر نرمه‌ گوش‌ راست‌ هارون‌ و بر شست‌ دست‌ راست‌ او، و بر شست‌ پای‌ راست‌ او مالید.24و پسران‌ هارون‌ را نزدیك‌ آورد، و موسی‌ قدری‌ از خون‌ را بر نرمه‌ گوش‌ راست‌ ایشان‌، و بر شست‌ دست‌ راست‌ ایشان‌، و بر شست‌ پای‌ راست‌ ایشان‌ مالید، و موسی‌ خون‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ پاشید.25و پیه‌ و دنبه‌ و همه‌ پیه‌ را كه‌ بر احشاست‌، و سفیدی‌ جگر و دو گُرده‌ و پیه‌ آنها و ران‌ راست‌ را گرفت‌.26و از سبد نان‌ فطیر كه‌ به‌ حضور خداوند بود، یك‌ قرص‌ فطیر و یك‌ قرص‌ نان‌ روغنی‌ و یك‌ نازك‌ گرفت‌، و آنها را بر پیه‌ و بر ران‌ راست‌ نهاد.27و همه‌ را بر دست‌ هارون‌ و بر دستهای‌ پسرانش‌ نهاد. و آنها را برای‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند بجنبانید.28و موسی‌ آنها را از دستهای‌ ایشان‌ گرفته‌، بر مذبح‌ بالای‌ قربانی‌ سوختنی‌ سوزانید. این‌ هدیۀ تخصیص‌ برای‌ عطر خوشبو و قربانی‌ آتشین‌ بجهت‌ خداوند بود.29و موسی‌ سینه‌ را گرفته‌، آن‌ را به‌ حضور خداوند برای‌ هدیه‌ جنبانیدنی‌ جنبانید، و از قوچ‌ تخصیص‌، این‌ حصۀ موسی‌ بود چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.30و موسی‌ قدری‌ از روغن‌ مسح‌ و از خونی‌ كه‌ بر مذبح‌ بود گرفته‌، آن‌ را بر هارون‌ و رختهایش‌ و بر پسرانش‌ و رختهای‌ پسرانش‌ با وی‌ پاشید، وهارون‌ و رختهایش‌ و پسرانش‌ و رختهای‌ پسرانش‌ را با وی‌ تقدیس‌ نمود.31و موسی‌ هارون‌ و پسرانش‌ را گفت‌: «گوشت‌ را نزد در خیمۀ اجتماع‌ بپزید و آن‌ را با نانی‌ كه‌ در سبد تخصیص‌ است‌ در آنجا بخورید، چنانكه‌ امر فرموده‌، گفتم‌ كه‌ هارون‌ و پسرانش‌ آن‌ را بخورند.32و باقی‌ گوشت‌ و نان‌ را به‌ آتش‌ بسوزانید.33و از در خیمه‌ اجتماع‌ هفت‌ روز بیرون‌ مروید تا روزی‌ كه‌ ایام‌ تخصیص‌ شما تمام‌ شود، زیرا كه‌ در هفت‌ روز شما را تخصیص‌ خواهد كرد.34چنانكه‌ امروز كرده‌ شده‌ است‌، همچنان‌ خداوند امر فرمود كه‌ بشود تا برای‌ شما كفاره‌ گردد.35پس‌ هفت‌ روز نزد در خیمه‌ اجتماع‌ روز و شب‌ بمانید، و امر خداوند را نگاه‌ دارید مبادا بمیرید، زیرا همچنین‌ مأمور شده‌ام‌. »36و هارون‌ و پسرانش‌ همۀ كارهایی‌ را كه‌ خداوند به‌ دست‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود بجا آوردند.

Chapter 9

1و واقع‌ شد كه‌ در روز هشتم‌، موسی‌ هارون و پسرانش‌ و مشایخ‌ اسرائیل‌ را خواند.2و هارون‌ را گفت‌: «گوساله‌ای‌ نرینه‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌، و قوچی‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌، هر دو را بی‌عیب‌ بگیر، و به‌ حضور خداوند بگذران‌.3و بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: بزغالۀ نرینه‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌، و گوساله‌ و بره‌ای‌ هر دو یك‌ ساله‌ و بی‌عیب‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگیرید.4و گاوی‌ و قوچی‌ برای‌ ذبیحۀ سلامتی‌، تا به‌ حضور خداوند ذبح‌ شود، و هدیه‌ آردی‌ سرشته‌ شدۀ به‌ روغن‌ را، زیرا كه‌ امروز خداوند بر شما ظاهرخواهد شد. »5پس‌ آنچه‌ را كه‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود پیش‌ خیمه‌ اجتماع‌ آوردند. و تمامی‌ جماعت‌ نزدیك‌ شده‌، به‌ حضور خداوند ایستادند.6و موسی‌ گفت‌: «این‌ است‌ كاری‌ كه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌ كه‌ بكنید، و جلال‌ خداوند بر شما ظاهر خواهد شد. »7و موسی‌ هارون‌ را گفت‌: «نزدیك‌ مذبح‌ بیا و قربانی‌ گناه‌ خود و قربانی‌ سوختنی‌ خود را بگذران‌، و برای‌ خود و برای‌ قوم‌ كفاره‌ كن‌، و قربانی‌ قوم‌ را بگذران‌ و بجهت‌ ایشان‌ كفاره‌ كن‌، چنانكه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌.«8و هارون‌ به‌ مذبح‌ نزدیك‌ آمده‌، گوسالۀ قربانی‌ گناه‌ را كه‌ برای‌ خودش‌ بود ذبح‌ كرد.9و پسران‌ هارون‌ خون‌ را نزد او آوردند و انگشت‌ خود را به‌ خون‌ فرو برده‌، آن‌ را بر شاخهای‌ مذبح‌ مالید و خون‌ را بر بنیان‌ مذبح‌ ریخت‌.10و پیه‌ و گُرده‌ها و سفیدی‌ جگر از قربانی‌ گناه‌ را بر مذبح‌ سوزانید، چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.11و گوشت‌ و پوست‌ را بیرون‌ لشكرگاه‌ به‌ آتش‌ سوزانید.12و قربانی‌ سوختنی‌ را ذبح‌ كرد، و پسران‌ هارون‌ خون‌ را به‌ او سپردند، و آن‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ پاشید.13و قربانی‌ را به‌ قطعه‌هایش‌ و سرش‌ به‌ او سپردند، و آن‌ را بر مذبح‌ سوزانید.14و احشا و پاچه‌ها را شست‌ و آنها را بر قربانی‌ سوختنی‌ بر مذبح‌ سوزانید.15و قربانی‌ قوم‌ را نزدیك‌ آورد، و بز قربانی‌ گناه‌ را كه‌ برای‌ قوم‌ بود گرفته‌، آن‌ را ذبح‌ كرد و آن‌ را مثل‌ اولین‌ برای‌ گناه‌ گذرانید.16و قربانی‌ سوختنی‌ را نزدیك‌ آورده‌، آن‌ را به‌ حسب‌ قانون‌ گذرانید.17و هدیۀ آردی‌ را نزدیك‌ آورده‌، مشتی‌ از آن‌ برداشت‌، و آن‌ راعلاوه‌ بر قربانی‌ سوختنی‌ صبح‌ بر مذبح‌ سوزانید.18و گاو و قوچ‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ را كه‌ برای‌ قوم‌ بود ذبح‌ كرد، و پسران‌ هارون‌ خون‌ را به‌ او سپردند و آن‌ را به‌ اطراف‌ مذبح‌ پاشید.19و پیه‌ گاو و دنبه‌ قوچ‌ و آنچه‌ احشا را می‌پوشاند و گُرده‌ها و سفیدی‌ جگر را.20و پیه‌ را بر سینه‌ها نهادند، و پیه‌ را بر مذبح‌ سوزانید.21و هارون‌ سینه‌ها و ران‌ راست‌ را برای‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند جنبانید، چنانكه‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.22پس‌ هارون‌ دستهای‌ خود را به‌ سوی‌ قوم‌ برافراشته‌، ایشان‌ را بركت‌ داد، و از گذرانیدن‌ قربانی‌ گناه‌ و قربانی‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ بزیر آمد.23و موسی‌ و هارون‌ به‌ خیمه‌ اجتماع‌ داخل‌ شدند، و بیرون‌ آمده‌، قوم‌ را بركت‌ دادند و جلال‌ خداوند بر جمیع‌ قوم‌ ظاهر شد.24و آتش‌ از حضور خداوند بیرون‌ آمده‌، قربانی‌ سوختنی‌ و پیه‌ را بر مذبح‌ بلعید، و چون‌ تمامی‌ قوم‌ این‌ را دیدند، صدای‌ بلند كرده‌، به‌ روی‌ در افتادند.

Chapter 10

1و ناداب‌ و ابیهو پسران‌ هارون‌، هر یكی‌مجمرۀ خود را گرفته‌، آتش‌ بر آنها نهادند. و بخور بر آن‌ گذارده‌، آتش‌ غریبی‌ كه‌ ایشان‌ را نفرموده‌ بود، به‌ حضور خداوند نزدیك‌ آوردند.2و آتش‌ از حضور خداوند به‌ در شده‌، ایشان‌ را بلعید، و به‌ حضور خداوند مردند.3پس‌ موسی‌ به‌ هارون‌ گفت‌: «این‌ است‌ آنچه‌ خداوند فرموده‌، و گفته‌ است‌ كه‌ از آنانی‌ كه‌ به‌ من‌ نزدیك‌ آیند تقدیس‌ كرده‌ خواهم‌ شد، و در نظر تمامی‌ قوم‌ جلال‌ خواهم‌ یافت‌.« پس‌ هارون‌ خاموش‌شد.4و موسی‌ میشائیل‌ و الصافان‌، پسران‌ عُزّیئیل‌ عموی‌ هارون‌ را خوانده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «نزدیك‌ آمده‌، برادران‌ خود را از پیش‌ قدس‌ بیرون‌ لشكرگاه‌ ببرید. »5پس‌ نزدیك‌ آمده‌، ایشان‌ را در پیراهنهای‌ ایشان‌ بیرون‌ لشكرگاه‌ بردند، چنانكه‌ موسی‌ گفته‌ بود.6و موسی‌ هارون‌ و پسرانش‌ العازار و ایتامار را گفت‌: «مویهای‌ سر خود را باز مكنید و گریبان‌ خود را چاك‌ مزنید مبادا بمیرید. و غضب‌ بر تمامی‌ جماعت‌ بشود. اما برادران‌ شما یعنی‌ تمام‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بجهت‌ آتشی‌ كه‌ خداوند افروخته‌ است‌ ماتم‌ خواهند كرد.7و از در خیمه‌ اجتماع‌ بیرون‌ مروید مبادا بمیرید، زیرا روغن‌ مسح‌ خداوند بر شماست‌.« پس‌ به‌ حسب‌ آنچه‌ موسی‌ گفت‌، كردند.8و خداوند هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:9«تو و پسرانت‌ با تو چون‌ به‌ خیمه‌ اجتماع‌ داخل‌ شوید، شراب‌ و مُسْكِری‌ منوشید مبادا بمیرید. این‌ است‌ فریضۀ ابدی‌ در نسلهای‌ شما.10و تا در میان‌ مقدّس‌ و غیرمقدّس‌ و نجس‌ و طاهر تمیز دهید،11و تا به‌ بنی‌اسرائیل‌ همۀ فرایضی‌ را كه‌ خداوند به‌ دست‌ موسی‌ برای‌ ایشان‌ گفته‌ است‌، تعلیم‌ دهید.«12و موسی‌ به‌ هارون‌ و پسرانش‌ العازار و ایتامار كه‌ باقی‌ بودند گفت‌: «هدیۀ آردی‌ كه‌ از هدایای‌ آتشین‌ خداوند مانده‌ است‌ بگیرید، و آن‌ را بی‌خمیرمایه‌ نزد مذبح‌ بخورید زیرا قدس‌اقداس‌ است‌.13و آن‌ را در مكان‌ مقدس‌ بخورید زیرا كه‌ از هدایای‌ آتشین‌ خداوند این‌ حصّۀ تو و حصۀ پسران‌ توست‌ چنانكه‌ مأمورشده‌ام‌.14و سینۀ جنبانیدنی‌ و ران‌ افراشتنی‌ را تو و پسرانت‌ و دخترانت‌ با تو در جای‌ پاك‌ بخورید، زیرا اینها از ذبایح‌ سلامتی‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ حصۀ تو و حصۀ پسرانت‌ داده‌ شده‌ است‌.15ران‌ افراشتنی‌ و سینۀ جنبانیدنی‌ را با هدایای‌ آتشین‌ پیه‌ بیاورند، تا هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند جنبانیده‌ شود، و از آن‌ تو و از آن‌ پسرانت‌ خواهد بود، به‌ فریضۀ ابدی‌ چنانكه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌. »16و موسی‌ بز قربانی‌ گناه‌ را طلبید و اینك‌ سوخته‌ شده‌ بود، پس‌ بر العازار و ایتامار پسران‌ هارون‌ كه‌ باقی‌ بودند خشم‌ نموده‌، گفت‌:17«چرا قربانی‌ گناه‌ را در مكان‌ مقدس‌ نخوردید؟ زیرا كه‌ آن‌ قدس‌اقداس‌ است‌، و به‌ شما داده‌ شده‌ بود تا گناه‌ جماعت‌ را برداشته‌، برای‌ ایشان‌ به‌ حضور خداوند كفاره‌ كنید.18اینك‌ خون‌ آن‌ به‌ اندرون‌ قدس‌ آورده‌ نشد، البته‌ می‌بایست‌ آن‌ را در قدس‌ خورده‌ باشید، چنانكه‌ امر كرده‌ بودم‌. »19هارون‌ به‌ موسی‌ گفت‌: «اینك‌ امروز قربانی‌ گناه‌ خود و قربانی‌ سوختنی‌ خود را به‌ حضور خداوند گذرانیدند، و چنین‌ چیزها بر من‌ واقع‌ شده‌ است‌، پس‌ اگر امروز قربانی‌ گناه‌ را می‌خوردم‌ آیا منظور نظر خداوند می‌شد؟»20چون‌ موسی‌ این‌ را شنید، در نظرش‌ پسند آمد.

Chapter 11

1و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌كرده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگویید: اینها حیواناتی‌ هستند كه‌ می‌باید بخورید، از همه‌ بهایمی‌ كه‌ بر روی‌ زمین‌اند.3هر شكافته‌ سم‌ كه‌ شكاف‌ تمام‌ دارد و نشخوار كننده‌ای‌ از بهایم‌، آن‌ را بخورید.4اما از نشخواركنندگان‌ و شكافتگان‌ سم‌ اینها رامخورید، یعنی‌ شتر، زیرا نشخوار می‌كند لیكن‌ شكافته‌ سم‌ نیست‌، آن‌ برای‌ شما نجس‌ است‌.5و وَنَك‌، زیرا نشخوار می‌كند اما شكافته‌ سم‌ نیست‌، این‌ برای‌ شما نجس‌ است‌.6و خرگوش‌، زیرا نشخوار می‌كند ولی‌ شكافته‌ سم‌ نیست‌، این‌ برای‌ شما نجس‌ است‌.7و خوك‌، زیرا شكافته‌ سم‌ است‌ و شكاف‌ تمام‌ دارد لیكن‌ نشخوار نمی‌كند، این‌ برای‌ شما نجس‌ است‌.8از گوشت‌ آنها مخورید و لاش‌ آنها را لمس‌ مكنید، اینها برای‌ شما نجس‌اند.9از همۀ آنچه‌ در آب‌ است‌ اینها را بخورید، هر چه‌ پر و فلس‌ دارد در آب‌ خواه‌ در دریا خواه‌ در نهرها، آنها را بخورید.10و هر چه‌ پر و فلس‌ ندارد در دریا یا در نهرها، از همۀ حشرات‌ آب‌ و همۀ جانورانی‌ كه‌ در آب‌ می‌باشند، اینها نزد شما مكروه‌ باشند.11البته‌ نزد شما مكروه‌اند، از گوشت‌ آنها مخورید و لاشهای‌ آنها را مكروه‌ دارید.12هر چه‌ در آبها پر و فلس‌ ندارد نزد شما مكروه‌ خواهد بود.13و از مرغان‌ اینها را مكروه‌ دارید، خورده‌ نشوند، زیرا مكروه‌اند، عقاب‌ و استخوان‌خوار و نَسْرِبَحر.14و كركس‌ و لاشخوار به‌ اجناس‌ آن‌.15و غُراب‌ به‌ اجناس‌ آن‌.16و شترمرغ‌ و جغد و مرغ‌ دریایی‌ و باز به‌ اجناس‌ آن‌.17و بوم‌ و غواص‌ و بوتیمار.18و قاز و مرغ‌ سقا و رخم‌.19و لقلق‌ و كُلنگ‌ به‌ اجناس‌ آن‌ و هدهد و شبپره‌.20و همۀ حشرات‌ بالدار كه‌ بر چهارپا می‌روند برای‌ شما مكروه‌اند.21لیكن‌ اینها را بخورید از همۀ حشرات‌ بالدار كه‌ بر چهار پا می‌روند، هر كدام‌ كه‌ بر پایهای‌ خود ساقها برای‌ جستن‌ بر زمین‌ دارند.22از آن‌ قسم‌ اینها را بخورید. ملخ‌ به‌ اجناس‌ آن‌ و دُبا به‌ اجناس‌ آن‌ و حَرجَوان‌ به‌ اجناس‌ آن‌ و حَدَب‌ به‌ اجناس‌ آن‌.23و سایر حشرات‌ بالدار كه‌ چهار پا دارندبرای‌ شما مكروه‌اند.24از آنها نجس‌ می‌شوید، هركه‌ لاش‌ آنها را لمس‌ كند تا شام‌ نجس‌ باشد.25و هر كه‌ چیزی‌ از لاش‌ آنها را بردارد، رخت‌ خود را بشوید و تا شام‌ نجس‌ باشد.26و هر بهیمه‌ای‌ كه‌ شكافته‌ سم‌ باشد لیكن‌ شكاف‌ تمام‌ ندارد و نشخوار نكند اینها برای‌ شما نجسند، و هر كه‌ آنها را لمس‌ كند نجس‌ است‌.27و هر چه‌ بر كف‌ پا رود از همۀ جانورانی‌ كه‌ بر چهار پا می‌روند، اینها برای‌ شما نجس‌اند، هر كه‌ لاش‌ آنها را لمس‌ كند تا شام‌ نجس‌ باشد.28و هر كه‌ لاش‌ آنها را بردارد، رخت‌ خود را بشوید و تا شام‌ نجس‌ باشد. اینها برای‌ شما نجس‌اند.29« و از حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند اینها برای‌ شما نجس‌اند: موش‌ كور و موش‌ و سوسمار به‌ اجناس‌ آن‌،30و دَله‌ و وَرَل‌ و چلپاسه‌ و كرباسه‌ و بوقلمون‌.31از جمیع‌ حشرات‌ اینها برای‌ شما نجس‌اند: هر كه‌ لاش‌ آنها را لمس‌ كند تا شام‌ نجس‌ باشد،32و بر هر چیزی‌ كه‌ یكی‌ از اینها بعد از موتش‌ بیفتد نجس‌ باشد، خواه‌ هر ظرف‌ چوبی‌، خواه‌ رخت‌، خواه‌ چرم‌، خواه‌ جوال‌؛ هر ظرفی‌ كه‌ در آن‌ كار كرده‌ شود در آب‌ گذاشته‌ شود و تا شام‌ نجس‌ باشد، پس‌ طاهر خواهد بود.33و هر ظرف‌ سفالین‌ كه‌ یكی‌ از اینها در آن‌ بیفتد آنچه‌ در آن‌ است‌ نجس‌ باشد و آن‌ را بشكنید.34هر خوراك‌ در آن‌ كه‌ خورده‌ شود، اگر آب‌ بر آن‌ ریخته‌ شد نجس‌ باشد، و هر مشروبی‌ كه‌ آشامیده‌ شود كه‌ در چنین‌ ظرف‌ است‌ نجس‌ باشد.35و بر هر چیزی‌ كه‌ پاره‌ای‌ از لاش‌ آنها بیفتد نجس‌ باشد، خواه‌ تنور، خواه‌ اجاق‌، شكسته‌ شود؛ اینها نجس‌اند و نزد شما نجس‌خواهند بود.36و چشمه‌ و حوض‌ كه‌ مجمع‌ آب‌ باشد طاهر است‌ لیكن‌ هر كه‌ لاش‌ آنها را لمس‌ كند نجس‌ خواهد بود.37و اگر پاره‌ای‌ از لاش‌ آنها بر تخم‌ كاشتنی‌ كه‌ باید كاشته‌ شود بیفتد طاهر است‌.38لیكن‌ اگر آب‌ بر تخم‌ ریخته‌ شود و پاره‌ای‌ از لاش‌ آنها بر آن‌ بیفتد، این‌ برای‌ شما نجس‌ باشد.39و اگر یكی‌ از بهایمی‌ كه‌ برای‌ شما خوردنی‌ است‌ بمیرد، هر كه‌ لاش‌ آن‌ را لمس‌ كند تا شام‌ نجس‌ باشد.40و هر كه‌ لاش‌ آن‌ را بخورد رخت‌ خود را بشوید و تا شام‌ نجس‌ باشد. و هر كه‌ لاش‌ آن‌ را بردارد، رخت‌ خود را بشوید و تا شام‌ نجس‌ باشد.41« و هر حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزد مكروه‌ است‌؛ خورده‌ نشود.42و هر چه‌ بر شكم‌ راه‌ رود و هر چه‌ بر چهارپا راه‌ رود و هر چه‌ پایهای‌ زیاده‌ دارد، یعنی‌ همۀ حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند، آنها را مخورید زیرا كه‌ مكروه‌اند.43خویشتن‌ را به‌ هر حشراتی‌ كه‌ می‌خزد مكروه‌ مسازید، و خود را به‌ آنها نجس‌ مسازید، مبادا از آنها ناپاك‌ شوید.44زیرا من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌، پس‌ خود را تقدیس‌ نمایید و مقدس‌ باشید، زیرا من‌ قدوس‌ هستم‌ پس‌ خویشتن‌ را به‌ همۀ حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند نجس‌ مسازید.45زیرا من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ تا خدای‌ شما باشم‌، پس‌ مقدس‌ باشید زیرا من‌ قدوس‌ هستم‌.46این‌ است‌ قانون‌ بهایم‌ و مرغان‌ و هر حیوانی‌ كه‌ در آبها حركت‌ می‌كند و هر حیوانی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزد.47تا در میان‌ نجس‌ و طاهر و در میان‌ حیواناتی‌ كه‌ خورده‌ شوند و حیواناتی‌ كه‌ خورده‌ نشوند امتیاز بشود.«

Chapter 12

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: چون‌ زنی‌ آبستن‌ شده‌، پسر نرینه‌ای‌ بزاید، آنگاه‌ هفت‌ روز نجس‌ باشد، موافق‌ ایام‌ طَمث‌ حیضش‌ نجس‌ باشد.3و در روز هشتم‌ گوشت‌ غُلفۀ او مختون‌ شود.4و سی‌ و سه‌ روز در خون‌ تطهیر خود بماند، و هیچ‌ چیز مقدس‌ را لمس‌ ننماید، و به‌ مكان‌ مقدس‌ داخل‌ نشود، تا ایام‌ طُهرش‌ تمام‌ شود.5و اگر دختری‌ بزاید، دو هفته‌ برحسب‌ مدت‌ طَمث‌ خود نجس‌ باشد، و شصت‌ و شش‌ روز در خون‌ تطهیر خود بماند.6و چون‌ ایام‌ طهرش‌ برای‌ پسر یا دختر تمام‌ شود، بره‌ای‌ یك‌ ساله‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و جوجۀ كبوتر یا فاخته‌ای‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ نزد كاهن‌ بیاورد.7و او آن‌ را به‌ حضور خداوند خواهد گذرانید، و برایش‌ كفاره‌ خواهد كرد، تا از چشمه‌ خون‌ خود طاهر شود. این‌ است‌ قانون‌ آن‌ كه‌ بزاید، خواه‌ پسر خواه‌ دختر.8و اگر دست‌ او به‌ قیمت‌ بره‌ نرسد، آنگاه‌ دو فاخته‌ یا دو جوجۀ كبوتر بگیرد، یكی‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و دیگری‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌. و كاهن‌ برای‌ وی‌ كفاره‌ خواهد كرد، و طاهر خواهد شد.«

Chapter 13

1و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب كرده‌، گفت‌:2«چون‌ شخصی‌ را در پوست‌ بدنش‌ آماس‌ یا قوبا یا لكه‌ای‌ براق‌ بشود، و آن‌ در پوست‌ بدنش‌ مانند بلای‌ برص‌ باشد، پس‌ او را نزد هارون‌ كاهن‌ یا نزد یكی‌ از پسرانش‌ كه‌كهنه‌ باشند بیاورند.3و كاهن‌ آن‌ بلا را كه‌ در پوست‌ بدنش‌ باشد ملاحظه‌ نماید. اگر مو در بلا سفید گردیده‌ است‌، و نمایشِ بلا از پوست‌ بدنش‌ گودتر باشد، بلای‌ برص‌ است‌، پس‌ كاهن‌ او را ببیند و حكم‌ به‌ نجاست‌ او بدهد.4و اگر آن‌ لكۀ براق‌ در پوست‌ بدنش‌ سفید باشد، و از پوست‌ گودتر ننماید، و موی‌ آن‌ سفید نگردیده‌، آنگاه‌ كاهن‌ آن‌ مبتلا را هفت‌ روز نگاه‌ دارد.5و روز هفتم‌ كاهن‌ او را ملاحظه‌ نماید، و اگر آن‌ بلا در نظرش‌ ایستاده‌ باشد، و بلا در پوست‌ پهن‌ نشده‌، پس‌ كاهن‌ او را هفت‌ روز دیگر نگاه‌ دارد.6و در روز هفتم‌ كاهن‌ او را باز ملاحظه‌ كند، و اگر بلا كم‌ رنگ‌ شده‌، و در پوست‌ پهن‌ نگشته‌ است‌، كاهن‌ حكم‌ به‌ طهارتش‌ بدهد. آن‌ قوبا است‌. رخت‌ خود را بشوید و طاهر باشد.7و اگر قوبا در پوست‌ پهن‌ شود بعد از آن‌ كه‌ خود را به‌ كاهن‌ برای‌ تطهیر نمود، پس‌ بار دیگر خود را به‌ كاهن‌ بنماید.8و كاهن‌ ملاحظه‌ نماید، و هرگاه‌ قوبا در پوست‌ پهن‌ شده‌ باشد، حكم‌ به‌ نجاست‌ او بدهد. این‌ برص‌ است‌.9« و چون‌ بلای‌ برص‌ در كسی‌ باشد او را نزد كاهن‌ بیاورند.10و كاهن‌ ملاحظه‌ نماید اگر آماس‌ سفید در پوست‌ باشد، و موی‌ را سفید كرده‌، و گوشت‌ خام‌ زنده‌ در آماس‌ باشد،11این‌ در پوست‌ بدنش‌ برص‌ مزمن‌ است‌. كاهن‌ به‌ نجاستش‌ حكم‌ دهد و او را نگاه‌ ندارد زیرا كه‌ نجس‌ است‌.12و اگر برص‌ در پوست‌ بسیار پهن‌ شده‌ باشد و برص‌، تمامی‌ پوست‌ آن‌ مبتلا را از سر تا پا هر جایی‌ كه‌ كاهن‌ بنگرد، پوشانیده‌ باشد،13پس‌ كاهن‌ ملاحظه‌ نماید اگر برص‌ تمام‌ بدن‌ را فروگرفته‌ است‌، به‌ تطهیر آن‌ مبتلا حكم‌ دهد. چونكه‌ همۀ بدنش‌ سفید شده‌ است‌، طاهر است‌.14لیكن‌ هر وقتی‌ كه‌ گوشت‌ زنده‌ در او ظاهر شود، نجس‌ خواهد بود.15و كاهن‌ گوشت‌ زنده‌ را ببیند و حكم‌ به‌ نجاست‌ او بدهد. این‌ گوشت‌ زنده‌ نجس‌ است‌ زیرا كه‌ برص‌ است‌.16و اگر گوشت‌ زنده‌ به‌ سفیدی‌ برگردد نزد كاهن‌ بیاید.17و كاهن‌ او را ملاحظه‌ كند و اگر آن‌ بلا به‌ سفیدی‌ مبدل‌ شده‌ است‌، پس‌ كاهن‌ به‌ طهارت‌ آن‌ مبتلا حكم‌ دهد زیرا طاهر است‌.18« و گوشتی‌ كه‌ در پوست‌ آن‌ دمل‌ باشد و شفا یابد،19و در جای‌ دمل‌ آماس‌ سفید یا لكۀ براق‌ سفید مایل‌ به‌ سرخی‌ پدید آید، آن‌ را به‌ كاهن‌ بنماید.20و كاهن‌ آن‌ را ملاحظه‌ نماید و اگر از پوست‌ گودتر بنماید و موی‌ آن‌ سفید شده‌، پس‌ كاهن‌ به‌ نجاست‌ او حكم‌ دهد. این‌ بلای‌ برص‌ است‌ كه‌ از دمل‌ درآمده‌ است‌.21و اگر كاهن‌ آن‌ را ببیند و اینك‌ موی‌ سفید در آن‌ نباشد و گودتر از پوست‌ هم‌ نباشد و كم‌ رنگ‌ باشد، پس‌ كاهن‌ او را هفت‌ روز نگاه‌ دارد.22و اگر در پوست‌ پهن‌ شده‌، كاهن‌ به‌ نجاست‌ او حكم‌ دهد. این‌ بلا می‌باشد.23و اگر آن‌ لكۀ براق‌ در جای‌ خود مانده‌، پهن‌ نشده‌ باشد، این‌ گری‌ دمل‌ است‌. پس‌ كاهن‌ به‌ طهارت‌ وی‌ حكم‌ دهد.24یا گوشتی‌ كه‌ در پوست‌ آن‌ داغ‌ آتش‌ باشد و از گوشت‌ زندۀ آن‌ داغ‌، لكۀ براق‌ سفید مایل‌ به‌ سرخی‌ یا سفید پدید آید،25پس‌ كاهن‌ آن‌ را ملاحظه‌ نماید. اگر مو در لكۀ براق‌ سفید گردیده‌، و گودتر از پوست‌ بنماید این‌ برص‌ است‌ كه‌ از داغ‌ درآمده‌ است‌. پس‌ كاهن‌ به‌ نجاست‌ او حكم‌ دهد زیرا بلای‌ برص‌ است‌.26و اگر كاهن‌ آن‌ را ملاحظه‌ نماید و اینك‌ در لكۀ براق‌ موی‌ سفید نباشد و گودتر از پوست‌ نباشد وكم‌رنگ‌ باشد، كاهن‌ او را هفت‌ روز نگه‌ دارد.27و در روز هفتم‌ كاهن‌ او را ملاحظه‌ نماید. اگر در پوست‌ پهن‌ شده‌، كاهن‌ به‌ نجاست‌ وی‌ حكم‌ دهد. این‌ بلای‌ برص‌ است‌.28و اگر لكۀ براق‌ در جای‌ خود مانده‌، در پوست‌ پهن‌ نشده‌ باشد و كم‌رنگ‌ باشد، این‌ آماس‌ داغ‌ است‌. پس‌ كاهن‌ به‌ طهارت‌ وی‌ حكم‌ دهد. این‌ گری‌ داغ‌ است‌.29« و چون‌ مرد یا زن‌، بلایی‌ در سر یا در زنخ‌ داشته‌ باشد،30كاهن‌ آن‌ بلا را ملاحظه‌ نماید. اگر گودتر از پوست‌ بنماید و موی‌ زرد باریك‌ در آن‌ باشد، پس‌ كاهن‌ به‌ نجاست‌ او حكم‌ دهد. این‌ سَعْفَه‌ یعنی‌ برص‌ سر یا زنخ‌ است‌.31و چون‌ كاهن‌ بلای‌ سعفه‌ را ببیند، اگر گودتر از پوست‌ ننماید و موی‌ سیاه‌ در آن‌ نباشد، پس‌ كاهن‌ آن‌ مبتلای‌ سعفه‌ را هفت‌ روز نگاه‌ دارد.32و در روز هفتم‌ كاهن‌ آن‌ بلا را ملاحظه‌ نماید. اگر سعفه‌ پهن‌ نشده‌، و موی‌ زرد در آن‌ نباشد و سعفه‌ گودتر از پوست‌ ننماید،33آنگاه‌ موی‌ خود را بتراشد لیكن‌ سعفه‌ را نتراشد و كاهن‌ آن‌ مبتلای‌ سعفه‌ را باز هفت‌ روز نگاه‌ دارد.34و در روز هفتم‌ كاهن‌ سعفه‌ را ملاحظه‌ نماید. اگر سعفه‌ در پوست‌ پهن‌ نشده‌، و از پوست‌ گودتر ننماید، پس‌ كاهن‌ حكم‌ به‌ طهارت‌ وی‌ دهد و او رخت‌ خود را بشوید و طاهر باشد.35لیكن‌ اگر بعد از حكم‌ به‌ طهارتش‌ سعفه‌ در پوست‌ پهن‌ شود،36پس‌ كاهن‌ او را ملاحظه‌ نماید. اگر سعفه‌ در پوست‌ پهن‌ شده‌ باشد، كاهن‌ موی‌ زرد را نجوید، او نجس‌ است‌.37اما اگر در نظرش‌ سعفه‌ ایستاده‌ باشد، و موی‌ سیاه‌ از آن‌ در آمده‌، پس‌ سعفه‌ شفا یافته‌ است‌. او طاهر است‌ و كاهن‌ حكم‌ به‌ طهارت‌ وی‌ بدهد.38« و چون‌ مرد یا زن‌ در پوست‌ بدن‌ خود لكه‌های‌ براق‌ یعنی‌ لكه‌های‌ براق‌ سفید داشته‌باشد،39كاهن‌ ملاحظه‌ نماید. اگر لكه‌ها در پوست‌ بدن‌ ایشان‌ كم‌ رنگ‌ و سفید باشد، این‌ بهق‌ است‌ كه‌ از پوست‌ درآمده‌. او طاهر است‌.40و كسی‌ كه‌ موی‌ سر او ریخته‌ باشد، او اقرع‌ است‌، و طاهر می‌باشد.41و كسی‌ كه‌ موی‌ سر او از طرف‌ پیشانی‌ ریخته‌ باشد، او اصلع‌ است‌، و طاهر می‌باشد.42و اگر در سر كل‌ یا پیشانی‌ كل‌ بلای‌ سفید مایل‌ به‌ سرخی‌ باشد، آن‌ برص‌ است‌ كه‌ از سر كل‌ او یا پیشانی‌ كل‌ او در آمده‌ است‌.43پس‌ كاهن‌ او را ملاحظه‌ كند. اگر آماس‌ آن‌ بلا در سر كل‌ او یا پیشانی‌ كل‌ او سفید مایل‌ به‌ سرخی‌، مانند برص‌ در پوست‌ بدن‌ باشد،44او مبروص‌ است‌، و نجس‌ می‌باشد. كاهن‌ البته‌ حكم‌ به‌ نجاست‌ وی‌ بدهد. بلای‌ وی‌ در سرش‌ است‌.45و اما مبروص‌ كه‌ این‌ بلا را دارد، گریبان‌ او چاك‌ شده‌، و موی‌ سر او گشاده‌، و شاربهای‌ او پوشیده‌ شود، و ندا كند نجس‌ نجس‌.46و همۀ روزهایی‌ كه‌ بلا دارد، البته‌ نجس‌ خواهد بود، و تنها بماند و مسكن‌ او بیرون‌ لشكرگاه‌ باشد.47« و رختی‌ كه‌ بلای‌ برص‌ داشته‌ باشد، خواه‌ رخت‌ پشمین‌ خواه‌ رخت‌ پنبه‌ای‌،48خواه‌ در تار و خواه‌ در پود، چه‌ از پشم‌ و چه‌ از پنبه‌ و چه‌ از چرم‌، یا از هر چیزی‌ كه‌ از چرم‌ ساخته‌ شود،49اگر آن‌ بلا مایل‌ به‌ سبزی‌ یا به‌ سرخی‌ باشد، در رخت‌ یا در چرم‌، خواه‌ در تار خواه‌ در پود یا در هر ظرف‌ چرمی‌، این‌ بلای‌ برص‌ است‌. به‌ كاهن‌ نشان‌ داده‌ شود.50و كاهن‌ آن‌ بلا را ملاحظه‌ نماید و آن‌ چیزی‌ را كه‌ بلا دارد هفت‌ روز نگاه‌ دارد.51و آن‌ چیزی‌ را كه‌ بلا دارد، در روز هفتم‌ ملاحظه‌ كند. اگر آن‌ بلا در رخت‌ پهن‌ شده‌ باشد،خواه‌ در تار خواه‌ در پود، یا در چرم‌ در هر كاری كه‌ چرم‌ برای‌ آن‌ استعمال‌ می‌شود، این‌ برص‌ مفسد است‌ و آن‌ چیز نجس‌ می‌باشد.52پس‌ آن‌ رخت‌ را بسوزاند، چه‌ تار و چه‌ پود، خواه‌ در پشم‌ خواه‌ در پنبه‌، یا در هر ظرف‌ چرمی‌ كه‌ بلا در آن‌ باشد، زیرا برص‌ مفسد است‌. به‌ آتش‌ سوخته‌ شود.53اما چون‌ كاهن‌ آن‌ را ملاحظه‌ كند، اگر بلا در رخت‌، خواه‌ در تار خواه‌ در پود، یا در هر ظرف‌ چرمی‌ پهن‌ نشده‌ باشد،54پس‌ كاهن‌ امر فرماید تا آنچه‌ را كه‌ بلا دارد بشویند، و آن‌ را هفت‌ روز دیگر نگاه‌ دارد.55و بعد از شستن‌ آن‌ چیز كه‌ بلا دارد كاهن‌ ملاحظه‌ نماید. اگر رنگ‌ آن‌ بلا تبدیل‌ نشده‌، هر چند بلا هم‌ پهن‌ نشده‌ باشد، این‌ نجس‌ است‌. آن‌ را به‌ آتش‌ بسوزان‌. این‌ خوره‌ است‌، خواه‌ فرسودگی‌ آن‌ در درون‌ باشد یا در بیرون‌.56و چون‌ كاهن‌ ملاحظه‌ نماید، اگر بلا بعد از شستن‌ آن‌ كم‌ رنگ‌ شده‌ باشد، پس‌ آن‌ را از رخت‌ یا از چرم‌ خواه‌ از تار خواه‌ از پود، پاره‌ كند.57و اگر باز در آن‌ رخت‌ خواه‌ در تار خواه‌ در پود، یا در هر ظرف‌ چرمی‌ ظاهر شود، این‌ برآمدن‌ برص‌ است‌. آنچه‌ را كه‌ بلا دارد به‌ آتش‌ بسوزان‌.58و آن‌ رخت‌ خواه‌ تار و خواه‌ پود، یا هر ظرف‌ چرمی‌ را كه‌ شسته‌ای‌ و بلا از آن‌ رفع‌ شده‌ باشد، دوباره‌ شسته‌ شود و طاهر خواهد بود. «59این‌ است‌ قانون‌ بلای‌ برص‌ در رخت‌ پشمین‌ یا پنبه‌ای‌ خواه‌ در تار خواه‌ در پود، یا در هر ظرف‌ چرمی‌ برای‌ حكم‌ به‌ طهارت‌ یا نجاست‌ آن‌.

Chapter 14

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«این‌ است‌ قانون‌ مبروص‌: در روز تطهیرش‌ نزد كاهن‌ آورده‌ شود.3و كاهن‌ بیرون‌لشكرگاه‌ برود و كاهن‌ ملاحظه‌ كند. اگر بلای‌ برص‌ از مبروص‌ رفع‌ شده‌ باشد،4كاهن‌ حكم‌ بدهد كه‌ برای‌ آن‌ كسی‌ كه‌ باید تطهیر شود، دو گنجشك‌ زندۀ طاهر، و چوب‌ ارز و قرمز و زوفا بگیرند.5و كاهن‌ امر كند كه‌ یك‌ گنجشك‌ را در ظرف‌ سفالین‌ بر بالای‌ آب‌ روان‌ بكشند.6و اما گنجشك‌ زنده‌ را با چوب‌ اَرْز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشك‌ زنده‌ به‌ خون‌ گنجشكی‌ كه‌ بر آب‌ روان‌ كشته‌ شده‌، فرو برد.7و بر كسی‌ كه‌ از برص‌ باید تطهیر شود هفت‌ مرتبه‌ بپاشد، و حكم‌ به‌ طهارتش‌ بدهد. و گنجشك‌ زنده‌ را به‌ سوی‌ صحرا رها كند.8و آن‌ كس‌ كه‌ باید تطهیر شود رخت‌ خود را بشوید، و تمامی‌ موی‌ خود را بتراشد، و به‌ آب‌ غسل‌ كند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن‌ به‌ لشكرگاه‌ داخل‌ شود، لیكن‌ تا هفت‌ روز بیرون‌ خیمۀ خود بماند.9و در روز هفتم‌ تمامی‌ موی‌ خود را بتراشد از سر و ریش‌ و آبروی‌ خود، یعنی‌ تمامی‌ موی‌ خود را بتراشد و رخت‌ خود را بشوید و بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد. پس‌ طاهر خواهد بود.10« و در روز هشتم‌ دو برۀ نرینۀ بی‌عیب‌، و یك‌ برۀ مادۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌، و سه‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شدۀ به‌ روغن‌، برای‌ هدیۀ آردی‌، و یك‌ لُج‌ روغن‌ بگیرد.11و آن‌ كاهن‌ كه‌ او را تطهیر می‌كند، آن‌ كس‌ را كه‌ باید تطهیر شود، با این‌ چیزها به‌ حضور خداوند نزد در خیمه‌ اجتماع‌ حاضر كند.12و كاهن‌ یكی‌ از بره‌های‌ نرینه‌ را گرفته‌، آن‌ را با آن‌ لج‌ روغن‌ برای‌ قربانی‌ جرم‌ بگذراند. و آنها را برای‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند بجنباند.13و بره‌ را در جایی‌ كه‌ قربانی‌ گناه‌ و قربانی‌سوختنی‌ را ذبح‌ می‌كنند، در مكان‌ مقدس‌ ذبح‌ كند، زیرا قربانی‌ جرم‌ مثل‌ قربانی‌ گناه‌ از آن‌ كاهن‌ است‌. این‌ قدس‌اقداس‌ است‌.14و كاهن‌ از خون‌ قربانی‌ جرم‌ بگیرد، و كاهن‌ آن‌ را بر نرمۀ گوش‌ راست‌ كسی‌ كه‌ باید تطهیر شود، و بر شست‌ دست‌ راست‌ و بر شست‌ پای‌ راست‌ وی‌ بمالد.15و كاهن‌ قدری‌ از لُج‌ روغن‌ گرفته‌، آن‌ را در كف‌ دست‌ چپ‌ خود بریزد.16و كاهن‌ انگشت‌ راست‌ خود را به‌ روغنی‌ كه‌ در كف‌ چپ‌ خود دارد فرو برد، و هفت‌ مرتبه‌ روغن‌ را به‌ حضور خداوند بپاشد.17و كاهن‌ از باقی‌ روغن‌ كه‌ در كف‌ وی‌ است‌ بر نرمۀ گوش‌ راست‌ و بر شست‌ دست‌ راست‌ و بر شست‌ پای‌ راست‌ آن‌ كس‌ كه‌ باید تطهیر شود، بالای‌ خون‌ قربانی‌ جرم‌ بمالد.18و بقیۀ روغن‌ را كه‌ در كف‌ كاهن‌ است‌ بر سر آن‌ كس‌ كه‌ باید تطهیر شود بمالد و كاهن‌ برای‌ وی‌ به‌ حضور خداوند كفاره‌ خواهد نمود.19و كاهن‌ قربانی‌ گناه‌ را بگذراند، و برای‌ آن‌ كس‌ كه‌ باید تطهیر شود نجاست‌ او را كفاره‌ نماید. و بعد از آن‌ قربانی‌ سوختنی‌ را ذبح‌ كند.20و كاهن‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیه‌ آردی‌ را بر مذبح‌ بگذراند، و برای‌ وی‌ كفاره‌ خواهد كرد، و طاهر خواهد بود.21و اگر او فقیر باشد و دستش‌ به‌ اینها نرسد، پس‌ یك‌ برۀ نرینه‌ برای‌ قربانی‌ جرم‌ تا جنبانیده‌ شود و برای‌ وی‌ كفاره‌ كند، بگیرد و یك‌ عشر از آرد نرم‌ سرشته‌ شدۀ به‌ روغن‌ برای‌ هدیۀ آردی‌ و یك‌ لُج‌ روغن‌،22و دو فاخته‌ یا دو جوجۀ كبوتر، آنچه‌ دستش‌ به‌ آن‌ برسد، و یكی‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ قربانی‌ سوختنی‌ بشود.23« و در روز هشتم‌ آنها را نزد كاهن‌ به‌ درخیمه‌ اجتماع‌ برای‌ طهارت‌ خود به‌ حضور خداوند بیاورد.24و كاهن‌ برۀ قربانی‌ جرم‌ و لُج‌ روغن‌ را بگیرد و كاهن‌ آنها را برای‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند بجنباند.25و قربانی‌ جرم‌ را ذبح‌ نماید و كاهن‌ از خون‌ قربانی‌ جرم‌ گرفته‌، بر نرمۀ گوش‌ راست‌ و شست‌ دست‌ راست‌ و شست‌ پای‌ راست‌ كسی‌ كه‌ تطهیر می‌شود بمالد.26و كاهن‌ قدری‌ از روغن‌ را به‌ كف‌ دست‌ چپ‌ خود بریزد.27و كاهن‌ از روغنی‌ كه‌ در دست‌ چپ‌ خود دارد، به‌ انگشت‌ راست‌ خود هفت‌ مرتبه‌ به‌ حضور خداوند بپاشد.28و كاهن‌ از روغنی‌ كه‌ در دست‌ دارد بر نرمۀ گوش‌ راست‌ و بر شست‌ دست‌ راست‌ و بر شست‌ پای‌ راست‌ كسی‌ كه‌ تطهیر می‌شود، بر جای‌ خون‌ قربانی‌ جرم‌ بمالد.29و بقیه‌ روغنی‌ كه‌ در دست‌ كاهن‌ است‌ آن‌ را بر سر كسی‌ كه‌ تطهیر می‌شود بمالد تا برای‌ وی‌ به‌ حضور خداوند كفاره‌ كند.30و یكی‌ از دو فاخته‌ یا از دو جوجۀ كبوتر را از آنچه‌ دستش‌ به‌ آن‌ رسیده‌ باشد بگذراند.31یعنی‌ هر آنچه‌ دست‌ وی‌ به‌ آن‌ برسد، یكی‌ را برای‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ را برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ با هدیه‌ آردی‌. و كاهن‌ برای‌ كسی‌ كه‌ تطهیر می‌شود به‌ حضور خداوند كفاره‌ خواهد كرد. «32این‌ است‌ قانون‌ كسی‌ كه‌ بلای‌ برص‌ دارد، و دست‌ وی‌ به‌ تطهیر خود نمی‌رسد.33و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:34«چون‌ به‌ زمین‌ كنعان‌ كه‌ من‌ آن‌ را به‌ شما به‌ ملكیت‌ می‌دهم‌ داخل‌ شوید، و بلای‌ برص‌ را در خانه‌ای‌ از زمین‌ ملك‌ شما عارض‌ گردانم‌،35آنگاه‌ صاحب‌ خانه‌ آمده‌، كاهن‌ را اطلاع‌ داده‌،بگوید كه‌ مرا به‌ نظر می‌آید كه‌ مثل‌ بلا در خانه‌ است‌.36و كاهن‌ امر فرماید تا قبل‌ از داخل‌ شدن‌ كاهن‌ برای‌ دیدن‌ بلا، خانه‌ را خالی‌ كنند، مبادا آنچه‌ در خانه‌ است‌ نجس‌ شود، و بعد از آن‌ كاهن‌ برای‌ دیدن‌ خانه‌ داخل‌ شود،37و بلا را ملاحظه‌ نماید. اگر بلا در دیوارهای‌ خانه‌ از خطهای‌ مایل‌ به‌ سبزی‌ یا سرخی‌ باشد، و از سطح‌ دیوار گودتر بنماید،38پس‌ كاهن‌ از خانه‌ نزد در بیرون‌ رود و خانه‌ را هفت‌ روز ببندد.39و در روز هفتم‌ كاهن‌ باز بیاید و ملاحظه‌ نماید اگر بلا در دیوارهای‌ خانه‌ پهن‌ شده‌ باشد،40آنگاه‌ كاهن‌ امر فرماید تا سنگهایی‌ را كه‌ بلا در آنهاست‌ كنده‌، آنها را به‌ جای‌ ناپاك‌ بیرون‌ شهر بیندازند.41و اندرون‌ خانه‌ را از هر طرف‌ بتراشند و خاكی‌ را كه‌ تراشیده‌ باشند به‌ جای‌ ناپاك‌ بیرون‌ شهر بریزند.42و سنگهای‌ دیگر گرفته‌، به‌ جای‌ آن‌ سنگها بگذارند و خاك‌ دیگر گرفته‌، خانه‌ را اندود كنند.43و اگر بلا برگردد و بعد از كندن‌ سنگها و تراشیدن‌ و اندود كردن‌ خانه‌ باز در خانه‌ بروز كند،44پس‌ كاهن‌ بیاید و ملاحظه‌ نماید. اگر بلا در خانه‌ پهن‌ شده‌ باشد این‌ برص‌ مفسد در خانه‌ است‌ و آن‌ نجس‌ است‌.45پس‌ خانه‌ را خراب‌ كند با سنگهایش‌ و چوبش‌ و تمامی‌ خاك‌ خانه‌ و به‌ جای‌ ناپاك‌ بیرون‌ شهر بیندازند.46و هر كه‌ داخل‌ خانه‌ شود در تمام‌ روزهایی‌ كه‌ بسته‌ باشد تا شام‌ نجس‌ خواهد بود.47و هر كه‌ در خانه‌ بخوابد رخت‌ خود را بشوید و هر كه‌ در خانه‌ چیزی‌ خورد، رخت‌ خود را بشوید.48و چون‌ كاهن‌ بیاید و ملاحظه‌ نماید اگر بعد از اندود كردن‌ خانه‌ بلا در خانه‌ پهن‌ نشده‌ باشد، پس‌ كاهن‌ حكم‌ به‌ طهارت‌ خانه‌ بدهد، زیرا بلا رفع‌ شده‌ است‌.49و برای‌ تطهیر خانه‌ دو گنجشك‌ و چوب‌ ارز و قرمزو زوفا بگیرد.50و یك‌ گنجشك‌ را در ظرف‌ سفالین‌ بر آب‌ روان‌ ذبح‌ نماید،51و چوب‌ ارز و زوفا و قرمز و گنجشك‌ زنده‌ را گرفته‌، آنها را به‌ خون‌ گنجشك‌ ذبح‌ شده‌ و آب‌ روان‌ فرو برد، و هفت‌ مرتبه‌ بر خانه‌ بپاشد.52و خانه‌ را به‌ خون‌ گنجشك‌ و به‌ آب‌ روان‌ و به‌ گنجشك‌ زنده‌ و به‌ چوب‌ ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید.53و گنجشك‌ زنده‌ را بیرون‌ شهر به‌ سوی‌ صحرا رها كند، و خانه‌ را كفاره‌ نماید و طاهر خواهد بود. «54این‌ است‌ قانون‌، برای‌ هر بلای‌ برص‌ و برای‌ سعفه‌،55و برای‌ برص‌ رخت‌ و خانه‌،56و برای‌ آماس‌ و قوبا و لكۀ براق‌.57و برای‌ تعلیم‌ دادن‌ كه‌ چه‌ وقت‌ نجس‌ می‌باشد و چه‌ وقت‌ طاهر. این‌ قانون‌ برص‌ است‌.

Chapter 15

1و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگویید: مردی‌ كه‌ جریان‌ از بدن‌ خود دارد او به‌ سبب‌ جریانش‌ نجس‌ است‌.3و این‌ است‌ نجاستش‌، به‌ سبب‌ جریان‌ او، خواه‌ جریانش‌ از گوشتش‌ روان‌ باشد خواه‌ جریانش‌ از گوشتش‌ بسته‌ باشد. این‌ نجاست‌ اوست‌.4هر بستری‌ كه‌ صاحب‌ جریان‌ بر آن‌ بخوابد نجس‌ است‌، و هر چه‌ بر آن‌ بنشیند نجس‌ است‌.5و هر كه‌ بستر او را لمس‌ نماید، رخت‌ خود را بشوید، و به‌ آب‌ غسل‌ كند، و تا شام‌ نجس‌ باشد.6و هر كه‌ بنشیند بر هر چه‌ صاحب‌ جریان‌ بر آن‌ نشسته‌ بود، رخت‌ خود را بشوید و به‌ آب‌ غسل‌ كند، وتا شام‌ نجس‌ باشد.7و هر كه‌ بدن‌ صاحب‌ جریان‌ را لمس‌ نماید، رخت‌ خود را بشوید و به‌ آب‌ غسل‌ كند و تا شام‌ نجس‌ باشد.8و اگر صاحب‌ جریان‌،بر شخص‌ طاهر آب‌ دهن‌ اندازد، آن‌ كس‌ رخت‌ خود را بشوید، و به‌ آب‌ غسل‌ كند، و تا شام‌ نجس‌ باشد.9و هر زینی‌ كه‌ صاحب‌ جریان‌ بر آن‌ سوار شود، نجس‌ باشد.10و هر كه‌ چیزی‌ را كه‌ زیر او بوده‌ باشد لمس‌ نماید تا شام‌ نجس‌ باشد، و هر كه‌ این‌ چیزها را بردارد، رخت‌ خود را بشوید، و به‌ آب‌ غسل‌ كند و تا شام‌ نجس‌ باشد.11و هر كسی‌ را كه‌ صاحب‌ جریان‌ لمس‌ نماید، و دست‌ خود را به‌ آب‌ نشسته‌ باشد، رخت‌ خود را بشوید، وبه‌ آب‌ غسل‌ كند و تا شام‌ نجس‌ باشد.12و ظرف‌ سفالین‌ كه‌ صاحب‌ جریان‌ آن‌ را لمس‌ نماید، شكسته‌ شود، و هر ظرف‌ چوبین‌ به‌ آب‌ شسته‌ شود.13« و چون‌ صاحب‌ جریان‌ از جریان‌ خود طاهر شده‌ باشد، آنگاه‌ هفت‌ روز برای‌ تطهیر خود بشمارد، و رخت‌ خود را بشوید و بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد و طاهر باشد.14و در روز هشتم‌ دو فاخته‌ یا دو جوجه‌ كبوتر بگیرد، و به‌ حضور خداوند به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ آمده‌، آنها را به‌ كاهن‌ بدهد.15و كاهن‌ آنها را بگذراند، یكی‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌. و كاهن‌ برای‌ وی‌ به‌ حضور خداوند جریانش‌ را كفاره‌ خواهد كرد.16« و چون‌ منی‌ از كسی‌ درآید تمامی‌ بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد، وتا شام‌ نجس‌ باشد.17و هر رخت‌ و هر چرمی‌ كه‌ منی‌ بر آن‌ باشد به‌ آب‌ شسته‌ شود، و تا شام‌ نجس‌ باشد.18و هر زنی‌ كه‌ مرد با او بخوابد و انزال‌ كند، به‌ آب‌ غسل‌ كنند و تا شام‌ نجس‌ باشند.19« و اگر زنی‌ جریان‌ دارد، و جریانی‌ كه‌ در بدنش‌ است‌ خون‌ باشد، هفت‌ روز در حیض‌ خود بماند. و هر كه‌ او را لمس‌ نماید، تا شام‌ نجس‌باشد.20و بر هر چیزی‌ كه‌ در حیض‌ خود بخوابد نجس‌ باشد، و بر هر چیزی‌ كه‌ بنشیند نجس‌ باشد.21و هر كه‌ بستر او را لمس‌ كند، رخت‌ خود را بشوید، و به‌ آب‌ غسل‌ كند و تا شام‌ نجس‌ باشد.22و هر كه‌ چیزی‌ را كه‌ او بر آن‌ نشسته‌ بود لمس‌ نماید رخت‌ خود را بشوید، و به‌ آب‌ غسل‌ كند، و تا شام‌ نجس‌ باشد.23و اگر آن‌ بر بستر باشد یا بر هر چیزی‌ كه‌ او بر آن‌ نشسته‌ بود، چون‌ آن‌ چیز را لمس‌ كند تا شام‌ نجس‌ باشد.24و اگر مردی‌ با او هم‌ بستر شود و حیض‌ او بر وی‌ باشد تا هفت‌ روز نجس‌ خواهد بود. و هر بستری‌ كه‌ بر آن‌ بخوابد نجس‌ خواهد بود.25« و زنی‌ كه‌ روزهای‌ بسیار، غیر از زمان‌ حیض‌ خود جریان‌ خون‌ دارد، یا زیاده‌ از زمان‌ حیض‌ خود جریان‌ دارد، تمامی‌ روزهای‌ جریان‌ نجاستش‌ مثل‌ روزهای‌ حیضش‌ خواهد بود. او نجس‌ است‌.26و هر بستری‌ كه‌ در روزهای‌ جریان‌ خود بر آن‌ بخوابد، مثل‌ بستر حیضش‌ برای‌ وی‌ خواهد بود. و هر چیزی‌ كه‌ بر آن‌ بنشیند مثل‌ نجاست‌ حیضش‌ نجس‌ خواهد بود.27و هر كه‌ این‌ چیزها را لمس‌ نماید نجس‌ می‌باشد. پس‌ رخت‌ خود را بشوید و به‌ آب‌ غسل‌ كند و تا شام‌ نجس‌ باشد.28« و اگر از جریان‌ خود طاهر شده‌ باشد، هفت‌ روز برای‌ خود بشمارد، و بعد از آن‌ طاهر خواهد بود.29و در روز هشتم‌ دو فاخته‌ یا دو جوجۀ كبوتر بگیرد، و آنها را نزد كاهن‌ به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ بیاورد.30و كاهن‌ یكی‌ را برای‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ را برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگذراند. و كاهن‌ برای‌ وی‌ نجاست‌ جریانش‌ را به‌ حضور خداوند كفاره‌ كند.31پس‌ بنی‌اسرائیل‌ را از نجاست‌ ایشان‌ جدا خواهید كرد، مبادا مسكن‌ مرا كه‌ در میان‌ ایشان‌ است‌ نجس‌ سازند و در نجاست‌ خود بمیرند.«32این‌ است‌ قانون‌ كسی‌ كه‌ جریان‌ دارد، و كسی‌ كه‌ منی‌ از وی‌ درآید و از آن‌ نجس‌ شده‌ باشد.33و حایض‌ در حیضش‌ و هر كه‌ جریان‌ دارد خواه‌ مرد خواه‌ زن‌، و مردی‌ كه‌ با زن‌ نجس‌ همبستر شود.

Chapter 16

1و خداوند موسی‌ را بعد از مردن‌ دو پسر هارون‌، وقتی‌ كه‌ نزد خداوند آمدند و مردند خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«پس‌ خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: برادر خود هارون‌ را بگو كه‌ به‌ قدس‌ درون‌ حجاب‌ پیش‌ كرسی‌ رحمت‌ كه‌ بر تابوت‌ است‌ همه‌ وقت‌ داخل‌ نشود، مبادا بمیرد، زیرا كه‌ در ابر بر كرسی‌ رحمت‌ ظاهر خواهم‌ شد.3و با این‌ چیزها هارون‌ داخل‌ قدس‌ بشود، با گوساله‌ای‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌، و قوچی‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌.4و پیراهن‌ كتان‌ مقدس‌ را بپوشد، و زیر جامۀ كتان‌ بر بدنش‌ باشد، و به‌ كمربند كتان‌ بسته‌ شود، و به‌ عمامۀ كتان‌ معمم‌ باشد. اینها رخت‌ مقدس‌ است‌. پس‌ بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ داده‌، آنها را بپوشد.5و از جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ دو بز نرینه‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌، و یك‌ قوچ‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگیرد.6و هارون‌ گوسالۀ قربانی‌ گناه‌ را كه‌ برای‌ خود اوست‌ بگذراند، و برای‌ خود و اهل‌ خانۀ خود كفاره‌ نماید.7و دو بز را بگیرد و آنها را به‌ حضور خداوند به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ حاضر سازد.8و هارون‌ بر آن‌ دو بز قرعه‌ اندازد، یك‌ قرعه‌ برای‌ خداوند و یك‌ قرعه‌ برای‌ عزازیل‌.9و هارون‌ بزی‌ را كه‌ قرعه‌ برای‌ خداوند بر آن‌ برآمد نزدیك‌ بیاورد، و بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ بگذراند.10و بزی‌ كه‌ قرعه‌ برای‌ عزازیل‌ بر آن‌ برآمد به‌ حضور خداوند زنده‌ حاضر شود، و بر آن‌ كفاره‌ نماید و آن‌ را برای‌ عزازیل‌ به‌ صحرا بفرستد.11« و هارون‌ گاو قربانی‌ گناه‌ را كه‌ برای‌ خود اوست‌ نزدیك‌ بیاورد، و برای‌ خود و اهل‌ خانه‌ خود كفاره‌ نماید، و گاو قربانی‌ گناه‌ را كه‌ برای‌ خود اوست‌ ذبح‌ كند.12و مجمری‌ پر از زغال‌ آتش‌ از روی‌ مذبح‌ كه‌ به‌ حضور خداوند است‌ و دو مشت‌ پر از بخور معطر كوبیده‌ شده‌ برداشته‌، به‌ اندرون‌ حجاب‌ بیاورد.13و بخور را بر آتش‌ به‌ حضور خداوند بنهد تا ابر بخور كرسی‌ رحمت‌ را كه‌ بر تابوت‌ شهادت‌ است‌ بپوشاند، مبادا بمیرد.14و از خون‌ گاو گرفته‌، بر كرسی‌ رحمت‌ به‌ انگشت‌ خود به‌ طرف‌ مشرق‌ بپاشد، و قدری‌ از خون‌ را پیش‌ روی‌ كرسی‌ رحمت‌ هفت‌ مرتبه‌ بپاشد.15پس‌ بز قربانی‌ گناه‌ را كه‌ برای‌ قوم‌ است‌ ذبح‌ نماید، و خونش‌ را به‌ اندرون‌ حجاب‌ بیاورد، وبا خونش‌ چنانكه‌ با خون‌ گاو عمل‌ كرده‌ بود عمل‌ كند، و آن‌ را بر كرسی‌ رحمت‌ و پیش‌ روی‌ كرسی‌ رحمت‌ بپاشد.16و برای‌ قدس‌ كفاره‌ نماید به‌ سبب‌ نجاسات‌ بنی‌اسرائیل‌، و به‌ سبب‌ تقصیرهای‌ ایشان‌ با تمامی‌ گناهان‌ ایشان‌، و برای‌ خیمه‌ اجتماع‌ كه‌ با ایشان‌ در میان‌ نجاسات‌ ایشان‌ ساكن‌ است‌، همچنین‌ بكند.17و هیچكس‌ در خیمه‌ اجتماع‌ نباشد، و از وقتی‌ كه‌ برای‌ كردن‌ كفاره‌ داخل‌ قدس‌ بشود تا وقتی‌ كه‌ بیرون‌ آید،پس‌ برای‌ خود و برای‌ اهل‌ خانۀ خود و برای‌ تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ كفاره‌ خواهد كرد.18پس‌ نزد مذبح‌ كه‌ به‌ حضور خداوند است‌ بیرون‌ آید، و برای‌ آن‌ كفاره‌ نماید، و از خون‌ گاو و از خون‌ بز گرفته‌، آن‌ را بر شاخه‌های‌ مذبح‌ به‌ هر طرف‌ بپاشد.19و قدری‌ از خون‌ را به‌ انگشت‌ خود هفت‌ مرتبه‌ بر آن‌ بپاشد و آن‌ را تطهیر كند، و آن‌ را از نجاسات‌ بنی‌اسرائیل‌ تقدیس‌ نماید.20« و چون‌ از كفاره‌ نمودن‌ برای‌ قدس‌ و برای‌ خیمه‌ اجتماع‌ و برای‌ مذبح‌ فارغ‌ شود، آنگاه‌ بز زنده‌ را نزدیك‌ بیاورد.21و هارون‌ دو دست‌ خود را بر سر بز زنده‌ بنهد، و همۀ خطایای‌ بنی‌اسرائیل‌ و همۀ تقصیرهای‌ ایشان‌ را با همۀ گناهان‌ ایشان‌ اعتراف‌ نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن‌ را به‌ دست‌ شخص‌ حاضر به‌ صحرا بفرستد.22و بز همۀ گناهان‌ ایشان‌ را به‌ زمین‌ ویران‌ بر خود خواهد برد. پس‌ بز را به‌ صحرا رها كند.23و هارون‌ به‌ خیمه‌ اجتماع‌ داخل‌ شود، و رخت‌ كتان‌ را كه‌ در وقت‌ داخل‌ شدن‌ به‌ قدس‌ پوشیده‌ بود بیرون‌ كرده‌، آنها را در آنجا بگذارد.24و بدن‌ خود را در جای‌ مقدس‌ به‌ آب‌ غسل‌ دهد، و رخت‌ خود را پوشیده‌، بیرون‌ آید، و قربانی‌ سوختنی‌ خود و قربانی‌ سوختنی‌ قوم‌ را بگذراند، و برای‌ خود و برای‌ قوم‌ كفاره‌ نماید.25و پیه‌ قربانی‌ گناه‌ را بر مذبح‌ بسوزاند.26و آنكه‌ بز را برای‌ عزازیل‌ رها كرد رخت‌ خود را بشوید و بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد، و بعد از آن‌ به‌ لشكرگاه‌ داخل‌ شود.27و گاو قربانی‌ گناه‌ و بز قربانی‌ گناه‌ را كه‌ خون‌ آنها به‌ قدس‌ برای‌ كردن‌ كفاره‌ آورده‌ شد، بیرون‌ لشكرگاه‌ برده‌ شود، و پوست‌ و گوشت‌و سِرگین‌ آنها را به‌ آتش‌ بسوزانند.28و آنكه‌ آنها را سوزانید رخت‌ خود را بشوید و بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد، و بعد از آن‌ به‌ لشكرگاه‌ داخل‌ شود.29« و این‌ برای‌ شما فریضۀ دائمی‌ باشد، كه‌ در روز دهم‌ از ماه‌ هفتم‌ جانهای‌ خود را ذلیل‌ سازید، و هیچ‌ كار مكنید، خواه‌ متوطن‌ خواه‌ غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزیده‌ باشد.30زیرا كه‌ در آن‌ روز كفاره‌ برای‌ تطهیر شما كرده‌ خواهد شد، و از جمیع‌ گناهان‌ خود به‌ حضور خداوند طاهر خواهید شد.31این‌ سَبَّت‌ آرامی‌ برای‌ شماست‌، پس‌ جانهای‌ خود را ذلیل‌ سازید. این‌ است‌ فریضۀ دائمی‌.32و كاهنی‌ كه‌ مسح‌ شده‌، و تخصیص‌ شده‌ باشد، تا در جای‌ پدر خود كهانت‌ نماید كفاره‌ را بنماید. و رختهای‌ كتان‌ یعنی‌ رختهای‌ مقدس‌ را بپوشد.33و برای‌ قدس‌ مقدس‌ كفاره‌ نماید، و برای‌ خیمۀ اجتماع‌ و مذبح‌ كفاره‌ نماید، و برای‌ كهنه‌ و تمامی‌ جماعت‌ قوم‌ كفاره‌ نماید.34و این‌ برای‌ شما فریضۀ دائمی‌ خواهد بود تا برای‌ بنی‌اسرائیل‌ از تمامی‌ گناهان‌ ایشان‌ یك‌ مرتبه‌ هر سال‌ كفاره‌ شود.« پس‌ چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرمود، همچنان‌ بعمل‌ آورد.

Chapter 17

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«هارون‌ و پسرانش‌ و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: این‌ است‌ كاری‌ كه‌ خداوند می‌فرماید و می‌گوید:3هر شخصی‌ از خاندان‌ اسرائیل‌ كه‌ گاو یا گوسفند یا بزدر لشكرگاه‌ ذبح‌ نماید، یا آنكه‌ بیرون‌ لشكرگاه‌ ذبح‌ نماید،4و آن‌ را به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ نیاورد، تا قربانی‌ برای‌ خداوند پیش‌ مسكن‌ خداوند بگذراند، بر آن‌ شخص‌ خون‌ محسوب‌ خواهد شد. او خون‌ ریخته‌ است‌ و آن‌ شخص‌ از قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.5تا آنكه‌ بنی‌اسرائیل‌ ذبایح‌ خود را كه‌ در صحرا ذبح‌ می‌كنند بیاورند، یعنی‌ برای‌ خداوند به‌ در خیمۀ اجتماع‌ نزد كاهن‌ آنها را بیاورند، و آنها را بجهت‌ ذبایح‌ سلامتی‌ برای‌ خداوند ذبح‌ نمایند.6و كاهن‌ خون‌ را بر مذبح‌ خداوند نزد در خیمه‌ اجتماع‌ بپاشد، و پیه‌ را بسوزاند تا عطر خوشبو برای‌ خداوند شود.7و بعد از این‌، ذبایح‌ خود را برای‌ دیوهایی‌ كه‌ در عقب‌ آنها زنا می‌كنند دیگر ذبح‌ ننمایند. این‌ برای‌ ایشان‌ در پشتهای‌ ایشان‌ فریضۀ دائمی‌ خواهد بود.8« و ایشان‌ را بگو: هر كس‌ از خاندان‌ اسرائیل‌ و از غریبانی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزینند كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ یا ذبیحه‌ بگذراند،9و آن‌ را به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ نیاورد، تا آن‌ را برای‌ خداوند بگذراند. آن‌ شخص‌ از قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.10و هر كس‌ از خاندان‌ اسرائیل‌ یا از غریبانی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزینند كه‌ هر قسم‌ خون‌ را بخورد، من‌ روی‌ خود را بر آن‌ شخصی‌ كه‌ خون‌ خورده‌ باشد برمی‌گردانم‌، و او را از میان‌ قومش‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.11زیرا كه‌ جان‌ جسد در خون‌ است‌، و من‌ آن‌ را بر مذبح‌ به‌ شما داده‌ام‌ تا برای‌ جانهای‌ شما كفاره‌ كند، زیرا خون‌ است‌ كه‌ برای‌ جان‌ كفاره‌ می‌كند.12بنابراین‌ بنی‌اسرائیل‌را گفته‌ام‌: هیچكس‌ از شما خون‌ نخورد و غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزیند خون‌ نخورد.13و هر شخص‌ از بنی‌اسرائیل‌ یا از غریبانی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزینند، كه‌ هر جانور یا مرغی‌ را كه‌ خورده‌ می‌شود صید كند، پس‌ خون‌ آن‌ را بریزد و به‌ خاك‌ بپوشاند.14زیرا جان‌ هر ذی‌جسد خون‌ آن‌ و جان‌ آن‌ یكی‌ است‌، پس‌ بنی‌اسرائیل‌ را گفته‌ام‌ خون‌ هیچ‌ ذی‌ جسد را مخورید، زیرا جان‌ هر ذی‌ جسد خون‌ آن‌ است‌، هر كه‌ آن‌ را بخورد منقطع‌ خواهد شد.15« و هر كسی‌ از متوطنان‌ یا از غریبانی‌ كه‌ میته‌ یا دریده‌ شده‌ای‌ بخورد، رخت‌ خود را بشوید، و به‌ آب‌ غسل‌ كند و تا شام‌ نجس‌ باشد. پس‌ طاهر خواهد شد.16و اگر آن‌ را نشوید و بدن‌ خود را غسل‌ ندهد، متحمل‌ گناه‌ خود خواهد بود.«

Chapter 18

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.3مثل‌ اعمال‌ زمین‌ مصر كه‌ در آن‌ ساكن‌ می‌بودید عمل‌ منمایید، و مثل‌ اعمال‌ زمین‌ كنعان‌ كه‌ من‌ شما را به‌ آنجا داخل‌ خواهم‌ كرد عمل‌ منمایید، و برحسب‌ فرایض‌ ایشان‌ رفتار مكنید.4احكام‌ مرا بجا آورید و فرایض‌ مرا نگاه‌ دارید تا در آنها رفتار نمایید، من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.5پس‌ فرایض‌ و احكام‌ مرا نگاه‌ دارید، كه‌ هر آدمی‌ كه‌ آنها را بجاآورد در آنها زیست‌ خواهد كرد، من‌ یهوه‌ هستم‌.6« هیچ‌ كس‌ به‌ احدی‌ از اقربای‌ خویش‌ نزدیكی‌ ننماید تا كشف‌ عورت‌ او بكند. من‌ یهوه‌ هستم‌.7عورت‌ پدر خود یعنی‌ عورت‌ مادر خود را كشف‌ منما؛ او مادر توست‌. كشف‌ عورت‌ او مكن‌.8عورت‌ زن‌ پدر خود را كشف‌ مكن‌. آن‌ عورت‌ پدر تو است‌.9عورت‌ خواهر خود، خواه‌ دختر پدرت‌، خواه‌ دختر مادرت‌ چه‌ مولود در خانه‌، چه‌ مولود بیرون‌، عورت‌ ایشان‌ را كشف‌ منما.10عورت‌ دختر پسرت‌ و دختر دخترت‌، عورت‌ ایشان‌ را كشف‌ مكن‌، زیرا كه‌ اینها عورت‌ تو است‌.11عورت‌ دختر زن‌ پدرت‌ كه‌ از پدر تو زاییده‌ شده‌ باشد، او خواهر تو است‌ كشف‌ عورت‌ او را مكن‌.12عورت‌ خواهر پدر خود را كشف‌ مكن‌، او از اقربای‌ پدر تو است‌.13عورت‌ خواهر مادر خود را كشف‌ مكن‌، او از اقربای‌ مادر تو است‌.14عورت‌ برادر پدر خود را كشف‌ مكن‌، و به‌ زن‌ او نزدیكی‌ منما. او (به‌ منزلۀ) عمۀ تو است‌.15عورت‌ عروس‌ خود را كشف‌ مكن‌، او زن‌ پسر تو است‌. عورت‌ او را كشف‌ مكن‌.16عورت‌ زن‌ برادر خود را كشف‌ مكن‌. آن‌ عورت‌ برادر تو است‌.17عورت‌ زنی‌ را با دخترش‌ كشف‌ مكن‌. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت‌ او را كشف‌ كنی‌. اینان‌ از اقربای‌ او می‌باشند و این‌ فجور است‌.18و زنی‌ را با خواهرش‌ مگیر، تا هیوی‌ او بشود، و تا عورت‌ او را با وی‌ مادامی‌ كه‌ او زنده‌ است‌، كشف‌ نمایی‌.19و به‌ زنی‌ در نجاست‌ حیضش‌ نزدیكی‌ منما، تاعورت‌ او را كشف‌ كنی‌.20و با زن‌ همسایۀ خود همبستر مشو، تا خود را با وی‌ نجس‌ سازی‌.21« و كسی‌ از ذریت‌ خود را برای‌ مولك‌ از آتش‌ مگذران‌ و نام‌ خدای‌ خود را بی‌حرمت‌ مساز. من‌ یهوه‌ هستم‌.22« و با ذكور مثل‌ زن‌ جماع‌ مكن‌، زیرا كه‌ این‌ فجور است‌.23و با هیچ‌ بهیمه‌ای‌ جماع‌ مكن‌، تا خود را به‌ آن‌ نجس‌ سازی‌، و زنی‌ پیش‌ بهیمه‌ای‌ نایستد تا با آن‌ جماع‌ كند، زیرا كه‌ این‌ فجور است‌.24« به‌ هیچ‌ كدام‌ از اینها خویشتن‌ را نجس‌ مسازید، زیرا به‌ همۀ اینها امتهایی‌ كه‌ من‌ پیش‌ روی‌ شما بیرون‌ می‌كنم‌، نجس‌ شده‌اند.25و زمین‌ نجس‌ شده‌ است‌، و انتقام‌ گناهش‌ را از آن‌ خواهم‌ كشید، و زمین‌ ساكنان‌ خود را قی‌ خواهد نمود.26پس‌ شما فرایض‌ و احكام‌ مرا نگاه‌ دارید، و هیچ‌ كدام‌ از این‌ فجور را به‌ عمل‌ نیاورید، نه‌ متوطن‌ و نه‌ غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزیند.27زیرا مردمان‌ آن‌ زمین‌ كه‌ قبل‌ از شما بودند، جمیع‌ این‌ فجور را كردند، و زمین‌ نجس‌ شده‌ است‌.28مبادا زمین‌ شما را نیز قی‌ كند، اگر آن‌ را نجس‌ سازید، چنانكه‌ امتهایی‌ را كه‌ قبل‌ از شما بودند، قی‌ كرده‌ است‌.29زیرا هر كسی‌ كه‌ یكی‌ از این‌ فجور را بكند، همۀ كسانی‌ كه‌ كرده‌ باشند، از میان‌ قوم‌ خود منقطع‌ خواهند شد.30پس‌ وصیت‌ مرا نگاه‌ دارید، و از این‌ رسوم‌ زشت‌ كه‌ قبل‌ از شما به‌ عمل‌ آورده‌ شده‌ است‌ عمل‌ منمایید، و خود را به‌ آنها نجس‌ مسازید. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.«

Chapter 19

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: مقدس‌ باشید، زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما قدوس‌ هستم‌.3هر یكی‌ از شما مادر و پدر خود را احترام‌ نماید و سَبَّت‌های‌ مرا نگاه‌ دارید، من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.4به‌ سوی‌ بتها میل‌ مكنید، و خدایان‌ ریخته‌ شده‌ برای‌ خود مسازید. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.5و چون‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ نزد خداوند بگذرانید، آن‌ را بگذرانید تا مقبول‌ شوید،6در روزی‌ كه‌ آن‌ را ذبح‌ نمایید. و در فردای‌ آن‌ روز خورده‌ شود، و اگر چیزی‌ از آن‌ تا روز سوم‌ بماند به‌ آتش‌ سوخته‌ شود.7و اگر در روز سوم‌ خورده‌ شود، مكروه‌ می‌باشد، مقبول‌ نخواهد شد.8و هر كه‌ آن‌ را بخورد، متحمل‌ گناه‌ خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس‌ خداوند را بی‌حرمت‌ كرده‌ است‌، آن‌ كس‌ از قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.9« و چون‌ حاصل‌ زمین‌ خود را درو كنید، گوشه‌های‌ مزرعه‌ خود را تمام‌ نكنید، و محصول‌ خود را خوشه‌چینی‌ مكنید.10و تاكستان‌ خود را دانه‌چینی‌ منما، و خوشه‌های‌ ریخته‌ شدۀ تاكستان‌ خود را بر مچین‌، آنها را برای‌ فقیر و غریب‌ بگذار، من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.11دزدی‌ مكنید، و مكر منمایید، و با یكدیگر دروغ‌ مگویید.12و به‌ نام‌ من‌ قسم‌ دروغ‌ مخورید، كه‌ نام‌ خدای‌ خود را بی‌حرمت‌ نموده‌ باشی‌، من‌ یهوه‌ هستم‌.13مال‌ همسایه‌ خود را غصب‌ منما، و ستم‌ مكن‌، و مزد مزدور نزد تو تا صبح‌ نماند.14كر را لعنت‌ مكن‌، و پیش‌ روی‌ كور سنگ‌ لغزش‌ مگذار، و از خدای‌ خود بترس‌، من‌ یهوه‌ هستم‌.15در داوری‌ بی‌انصافی‌ مكن‌، و فقیر را طرفداری‌ منما و بزرگ‌ را محترم‌ مدار، و دربارۀ همسایۀ خود به‌ انصاف‌ داوری‌ بكن‌؛16« در میان‌ قوم‌ خود برای‌ سخن‌چینی‌ گردش‌ مكن‌، و بر خون‌ همسایه‌ خود مایست‌. من‌ یهوه‌ هستم‌.17« برادر خود را در دل‌ خود بغض‌ منما، البته‌ همسایۀ خود را تنبیه‌ كن‌، و به‌ سبب‌ او متحمل‌ گناه‌ مباش‌.18از ابنای‌ قوم‌ خود انتقام‌ مگیر، و كینه‌ مورز، و همسایۀ خود را مثل‌ خویشتن‌ محبت‌ نما. من‌ یهوه‌ هستم‌.19« فرایض‌ مرا نگاه‌ دارید. بهیمۀ خود را با غیر جنس‌ آن‌ به‌ جماع‌ وامدار؛ و مزرعه‌ خود را به‌ دو قسم‌ تخم‌ مكار؛ و رخت‌ از دوقسم‌ بافته‌ شده‌ در بر خود مكن‌.20« و مردی‌ كه‌ با زنی‌ همبستر شود و آن‌ زن‌ كنیز و نامزد كسی‌ باشد، اما فدیه‌ نداده‌ شده‌، و نه‌ آزادی‌ به‌ او بخشیده‌، ایشان‌ را سیاست‌ باید كرد، لیكن‌ كشته‌ نشوند زیرا كه‌ او آزاد نبود.21و مرد برای‌ قربانی‌ جرم‌ خود قوچ‌ قربانی‌ جرم‌ را نزد خداوند به‌ در خیمه‌ اجتماع‌ بیاورد.22و كاهن‌ برای‌ وی‌ به‌ قوچ‌ قربانی‌ جرم‌ نزد خداوند گناهش‌ را كه‌ كرده‌ است‌ كفاره‌ خواهد كرد، و او از گناهی كه‌ كرده‌ است‌ آمرزیده‌ خواهد شد.23« و چون‌ به‌ آن‌ زمین‌ داخل‌ شدید و هر قسم‌ درخت‌ را برای‌ خوراك‌ نشاندید، پس‌ میوۀ آن‌ را مثل‌ نامختونی‌ آن‌ بشمارید، سه‌ سال‌ برای‌ شما نامختون‌ باشد؛ خورده‌ نشود.24و در سال‌ چهارم‌ همۀ میوۀ آن‌ برای‌ تمجید خداوند مقدس‌ خواهد بود.25و در سال‌ پنجم‌ میوۀ آن‌ را بخورید تا محصول‌ خود را برای‌ شما زیاده‌ كند. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.26هیچ‌ چیز را با خون‌ مخورید و تفأل‌ مزنید و شگون‌ مكنید.27گوشه‌های‌ سر خود را متراشید، و گوشه‌های‌ ریش‌ خود را مچینید.28بدن‌ خود را بجهت‌ مرده‌ مجروح‌ مسازید، و هیچ‌ نشان‌ بر خود داغ‌ مكنید. من‌ یهوه‌ هستم‌.29« دختر خود را بی‌عصمت‌ مساز، و او را به‌ فاحشگی‌ وامدار، مبادا زمین‌ مرتكب‌ زنا شود و زمین‌ پر از فجور گردد.30« سَبَّت‌های‌ مرا نگاه‌ دارید، و مكان‌ مقدس‌ مرا محترم‌ دارید. من‌ یهوه‌ هستم‌.31« به‌ اصحاب‌ اجنه‌ توجه‌ مكنید، و از جادوگران‌ پرسش‌ منمایید، تا خود را به‌ ایشان‌ نجس‌ سازید. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.32« در پیش‌ ریش‌ سفید برخیز، و روی‌ مرد پیر را محترم‌ دار، و از خدای‌ خود بترس‌. من‌ یهوه‌ هستم‌.33« و چون‌ غریبی‌ با تو در زمین‌ شما مأوا گزیند، او را میازارید.34غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزیند، مثل‌ متوطن‌ از شما باشد. و او را مثل‌خود محبت‌ نما، زیرا كه‌ شما در زمین‌ مصر غریب‌ بودید. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.35« در عدل‌ هیچ‌ بی‌انصافی‌ مكنید، یعنی‌ در پیمایش‌ یا در وزن‌ یا در پیمانه‌.36ترازوهای‌ راست‌ و سنگهای‌ راست‌ و ایفۀ راست‌ و هین‌ راست‌ بدارید. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌.37پس‌ جمیع‌ فرایض‌ مرا و احكام‌ مرا نگاه‌ دارید و آنها را بجا آورید. من‌ یهوه‌ هستم‌.«

Chapter 20

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را بگو: هر كسی‌ از بنی‌اسرائیل‌ یا از غریبانی‌ كه‌ در اسرائیل‌ مأوا گزینند، كه‌ از ذریت‌ خود به‌ مولَك‌ بدهد، البته‌ كشته‌ شود؛ قوم‌ زمین‌ او را با سنگ‌ سنگسار كنند.3و من‌ روی‌ خود را به‌ ضد آن‌ شخص‌ خواهم‌ گردانید، و او را از میان‌ قومش‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌، زیرا كه‌ از ذریت‌ خود به‌ مولك‌ داده‌ است‌، تا مكان‌ مقدس‌ مرا نجس‌ سازد، و نام‌ قدوس‌ مرا بی‌حرمت‌ كند.4و اگر قوم‌ زمین‌ چشمان‌ خود را از آن‌ شخص‌ بپوشانند، وقتی‌ كه‌ از ذریت‌ خود به‌ مولك‌ داده‌ باشد، و او را نكشند،5آنگاه‌ من‌ روی‌ خود را به‌ ضد آن‌ شخص‌ و خاندانش‌ خواهم‌ گردانید، و او را و همۀ كسانی‌ را كه‌ در عقب‌ او زناكار شده‌، در پیروی‌ مولك‌ زنا كرده‌اند، از میان‌ قوم‌ ایشان‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.6« و كسی‌ كه‌ به‌ سوی‌ صاحبان‌ اجنه‌ و جادوگران‌ توجه‌ نماید، تا در عقب‌ ایشان‌ زنا كند، من‌ روی‌ خود را به‌ ضد آن‌ شخص‌ خواهم‌ گردانید، و او را از میان‌ قومش‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.7پس‌ خود را تقدیس‌ نمایید و مقدس‌ باشید، زیرا من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.8و فرایض‌ مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورید. من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ شما را تقدیس‌ می‌نمایم‌.9« و هر كسی‌ كه‌ پدر یا مادر خود را لعنت‌ كند، البته‌ كشته‌ شود، چونكه‌ پدر و مادر خود را لعنت‌ كرده‌ است‌، خونش‌ بر خود او خواهد بود.10« و كسی‌ كه‌ با زن‌ دیگری‌ زنا كند یعنی‌ هر كه‌ با زن‌ همسایه‌ خود زنا نماید، زانی‌ و زانیه‌ البته‌ كشته‌ شوند.11و كسی‌ كه‌ با زن‌ پدر خود بخوابد، و عورت‌ پدر خود را كشف‌ نماید، هر دو البته‌ كشته‌ شوند. خون‌ ایشان‌ بر خود ایشان‌ است‌.12و اگر كسی‌ با عروس‌ خود بخوابد، هر دو ایشان‌ البته‌ كشته‌ شوند. فاحشگی‌ كرده‌اند. خون‌ ایشان‌ بر خود ایشان‌ است‌.13و اگر مردی‌ با مردی‌ مثل‌ با زن‌ بخوابد هر دو فجور كرده‌اند. هر دو ایشان‌ البته‌ كشته‌ شوند. خون‌ ایشان‌ بر خود ایشان‌ است‌.14و اگر كسی‌ زنی‌ و مادرش‌ را بگیرد، این‌ قباحت‌ است‌. او و ایشان‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شوند، تا در میان‌ شما قباحتی‌ نباشد.15و مردی‌ كه‌ با بهیمه‌ای‌ جماع‌ كند، البته‌ كشته‌ شود و آن‌ بهیمه‌ را نیز بكشید.16و زنی‌ كه‌ به‌ بهیمه‌ای‌ نزدیك‌ شود تا با آن‌ جماع‌ كند، آن‌ زن‌ و بهیمه‌ را بكش‌. البته‌ كشته‌ شوند خون‌ آنها بر خود آنهاست‌.17و كسی‌ كه‌خواهر خود را خواه‌ دختر پدرش‌ خواه‌ دختر مادرش‌ باشد بگیرد، و عورت‌ او را ببیند و او عورت‌ وی‌ را ببیند، این‌ رسوایی‌ است‌. در پیش‌ چشمان‌ پسران‌ قوم‌ خود منقطع‌ شوند، چون‌ كه‌ عورت‌ خواهر خود را كشف‌ كرده‌ است‌. متحمل‌ گناه‌ خود خواهد بود.18و كسی‌ كه‌ با زن‌ حایض‌ بخوابد و عورت‌ او را كشف‌ نماید، او چشمۀ او را كشف‌ كرده‌ است‌ و او چشمۀ خون‌ خود را كشف‌ نموده‌ است‌، هر دوی‌ ایشان‌ از میان‌ قوم‌ خود منقطع‌ خواهند شد.19و عورت‌ خواهر مادرت‌ یا خواهر پدرت‌ را كشف‌ مكن‌؛ آن‌ كس‌ خویش‌ خود را عریان‌ ساخته‌ است‌. ایشان‌ متحمل‌ گناه‌ خود خواهند بود.20و كسی‌ كه‌ با زن‌ عموی‌ خود بخوابد، عورت‌ عموی‌ خود را كشف‌ كرده‌ است‌. متحمل‌ گناه‌ خود خواهند بود. بی‌كس‌ خواهند بود.21و كسی‌ كه‌ زن‌ برادر خود را بگیرد، این‌ نجاست‌ است‌. عورت‌ برادر خود را كشف‌ كرده‌ است‌. بی‌كس‌ خواهند بود.22« پس‌ جمیع‌ فرایض‌ مرا و جمیع‌ احكام‌ مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورید، تا زمینی‌ كه‌ من‌ شما را به‌ آنجا می‌آورم‌ تا در آن‌ ساكن‌ شوید، شما را قی‌ نكند.23و به‌ رسوم‌ قومهایی‌ كه‌ من‌ آنها را از پیش‌ شما بیرون‌ می‌كنم‌ رفتار ننمایید، زیرا كه‌ جمیع‌ این‌ كارها را كردند پس‌ ایشان‌ را مكروه‌ داشتم‌.24و به‌ شما گفتم‌ شما وارث‌ این‌ زمین‌ خواهید بود ومن‌ آن‌ را به‌ شما خواهم‌ داد و وارث‌ آن‌ بشوید، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌ كه‌ شما را از امتها امتیاز كرده‌ام‌.25پس‌ در میان‌ بهایم‌ طاهر و نجس‌، و در میان‌ مرغان‌ نجس‌ و طاهر امتیاز كنید، وجانهای‌ خود را به‌ بهیمه‌ یا مرغ‌ یا به‌ هیچ‌ چیزی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزد مكروه‌ مسازید، كه‌ آنها را برای‌ شما جدا كرده‌ام‌ تا نجس‌ باشند.26و برای‌ من‌ مقدس‌ باشید زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ قدوس‌ هستم‌، و شما را از امتها امتیاز كرده‌ام‌ تا از آن‌ من‌ باشید.27مرد و زنی‌ كه‌ صاحب‌ اجنه‌ یا جادوگر باشد، البته‌ كشته‌ شوند؛ ایشان‌ را به‌ سنگ‌ سنگسار كنید. خون‌ ایشان‌ بر خود ایشان‌ است‌.«

Chapter 21

1و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «به‌ كاهنان‌یعنی‌ پسران‌ هارون‌ خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: كسی‌ از شما برای‌ مردگان‌، خود را نجس‌ نسازد،2جز برای‌ خویشان‌ نزدیك‌ خود، یعنی‌ برای‌ مادرش‌ و پدرش‌ و پسرش‌ و دخترش‌ و برادرش‌.3و برای‌ خواهر باكرۀ خود كه‌ قریب‌ او باشد و شوهر ندارد؛ برای‌ او خود را نجس‌ تواند كرد.4چونكه‌ در قوم‌ خود رئیس‌ است‌، خود را نجس‌ نسازد، تا خویشتن‌ را بی‌عصمت‌ نماید.5سر خود را بی‌مو نسازند، و گوشه‌های‌ ریش‌ خود را نتراشند، و بدن‌ خود را مجروح‌ ننمایند.6برای‌ خدای‌ خود مقدس‌ باشند، و نام‌ خدای‌ خود را بی‌حرمت‌ ننمایند. زیرا كه‌ هدایای‌ آتشین‌ خداوند و طعام‌ خدای‌ خود را ایشان‌ می‌گذرانند. پس‌ مقدس‌ باشند.7زن‌ زانیه‌ یا بی‌عصمت‌ را نكاح‌ ننمایند، و زن‌ مطلقّه‌ از شوهرش‌ را نگیرند، زیرا او برای‌ خدای‌ خود مقدس‌ است‌.8پس‌ او را تقدیس‌ نما، زیرا كه‌ او طعام‌ خدای‌ خود را می‌گذراند. پس‌ برای‌ تو مقدس‌ باشد، زیرا من‌ یهوه‌ كه‌ شما را تقدیس‌می‌كنم‌، قدوس‌ هستم‌.9و دختر هر كاهنی‌ كه‌ خود را به‌ فاحشگی‌ بی‌عصمت‌ ساخته‌ باشد، پدر خود را بی‌عصمت‌ كرده‌ است‌. به‌ آتش‌ سوخته‌ شود.10« و آن‌ كه‌ از میان‌ برادرانش‌ رئیس‌ كهنه‌ باشد، كه‌ بر سر او روغن‌ مسح‌ ریخته‌ شده‌، و تخصیص‌ گردیده‌ باشد تا لباس‌ را بپوشد، موی‌ سر خود را نگشاید و گریبان‌ خود را چاك‌ نكند،11و نزد هیچ‌ شخص‌ مرده‌ نرود، و برای‌ پدر خود و مادر خود خویشتن‌ را نجس‌ نسازد.12و از مكان‌ مقدس‌ بیرون‌ نرود، و مكان‌ مقدس‌ خدای‌ خود را بی‌عصمت‌ نسازد، زیرا كه‌ تاج‌ روغن‌ مسح‌ خدای‌ او بر وی‌ می‌باشد. من‌ یهوه‌ هستم‌.13و او زن‌ باكره‌ای‌ نكاح‌ كند.14و بیوه‌ و مطلقه‌ و بی‌عصمت‌ و زانیه‌، اینها را نگیرد. فقط‌ باكره‌ای‌ از قوم‌ خود را به‌ زنی‌ بگیرد.15و ذریت‌ خود را در میان‌ قوم‌ خود بی‌عصمت‌ نسازد. من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ او را مقدس‌ می‌سازم‌.«16و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:17«هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: هر كس‌ از اولاد تو در طبقات‌ ایشان‌ كه‌ عیب‌ داشته‌ باشد نزدیك‌ نیاید، تا طعام‌ خدای‌ خود را بگذراند.18پس‌ هر كس‌ كه‌ عیب‌ دارد نزدیك‌ نیاید، نه‌ مرد كور و نه‌ لنگ‌ و نه‌ پهن‌ بینی‌ و نه‌ زایدالاعضا،19و نه‌ كسی‌ كه‌ شكسته‌ پا یا شكسته‌ دست‌ باشد،20و نه‌ گوژپشت‌ و نه‌ كوتاه‌ قد و نه‌ كسی‌ كه‌ در چشم‌ خود لكه‌ دارد، و نه‌ صاحب‌ جَرَب‌ و نه‌ كسی‌ كه‌ گری‌ دارد و نه‌ شكسته‌ بیضه‌.21هر كس‌ از اولاد هارون‌ كاهن‌ كه‌ عیب‌ داشته‌ باشد نزدیك‌ نیاید، تا هدایای‌ آتشین‌ خداوند را بگذراند، چونكه‌ معیوب‌ است‌، برای‌ گذرانیدن‌ طعام‌ خدای‌ خود نزدیك‌ نیاید.22طعام‌ خدای‌ خود را خواه‌ از آنچه‌قدس‌اقداس‌ است‌ و خواه‌ از آنچه‌ مقدس‌ است‌، بخورد.23لیكن‌ به‌ حجاب‌ داخل‌ نشود و به‌ مذبح‌ نزدیك‌ نیاید، چونكه‌ معیوب‌ است‌، تا مكان‌ مقدس‌ مرا بی‌حرمت‌ نسازد. من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ ایشان‌ را تقدیس‌ می‌كنم‌. «24پس‌ موسی‌ هارون‌ و پسرانش‌ و تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ را چنین‌ گفت‌.

Chapter 22

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«هارون‌ و پسرانش‌ را بگو كه‌ از موقوفات‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ برای‌ من‌ وقف‌ می‌كنند احتراز نمایند، و نام‌ قدوس‌ مرا بی‌حرمت‌ نسازند. من‌ یهوه‌ هستم‌.3به‌ ایشان‌ بگو: هر كس‌ از همۀ ذریت‌ شما در نسلهای‌ شما كه‌ به‌ موقوفاتی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ خداوند وقف‌ نمایند نزدیك‌ بیاید، و نجاست‌ او بر وی‌ باشد، آن‌ كس‌ از حضور من‌ منقطع‌ خواهد شد. من‌ یهوه‌ هستم‌.4هر كس‌ از ذریت‌ هارون‌ كه‌ مبروص‌ یا صاحب‌ جریان‌ باشد تا طاهر نشود، از چیزهای‌ مقدس‌ نخورد، و كسی‌ كه‌ هر چیزی‌ را كه‌ از میت‌ نجس‌ شود لمس‌ نماید، و كسی‌ كه‌ منی‌ از وی‌ درآید،5و كسی‌ كه‌ هر حشرات‌ را كه‌ از آن‌ نجس‌ می‌شوند لمس‌ نماید، یا آدمی‌ را كه‌ از او نجس‌ می‌شوند از هر نجاستی‌ كه‌ دارد.6پس‌ كسی‌ كه‌ یكی‌ از اینها را لمس‌ نماید تا شام‌ نجس‌ باشد، و تا بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ ندهد از چیزهای‌ مقدس‌ نخورد.7و چون‌ آفتاب‌ غروب‌ كند، آنگاه‌ طاهر خواهد بود، و بعد از آن‌ از چیزهای‌ مقدس‌ بخورد چونكه‌ خوراك‌ وی‌ است‌.8مِیته‌ یا دریده‌ شده‌ را نخورد تا از آن‌ نجس‌ شود. من‌ یهوه‌ هستم‌.9پس‌ وصیت‌ مرا نگاه‌ دارند مبادا به‌ سبب‌ آن‌ متحمل‌ گناه‌ شوند. و اگر آن‌ را بی‌حرمت‌ نمایند بمیرند. من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ ایشان‌ را تقدیس‌ می‌نمایم‌.10هیچ‌ غریبی‌ چیز مقدس‌ نخورد، و مهمان‌ كاهن‌ ومزدور او چیز مقدس‌ نخورد.11اما اگر كاهن‌ كسی‌ را بخرد، زرخرید او می‌باشد. او آن‌ را بخورد و خانه‌زاد او نیز. هر دو خوراك‌ او را بخورند.12و دختر كاهن‌ اگر منكوحۀ مرد غریب‌ باشد، از هدایای‌ مقدس‌ نخورد.13و دختر كاهن‌ كه‌ بیوه‌ یا مطلقه‌ بشود و اولاد نداشته‌، به‌ خانه‌ پدر خود مثل‌ طفولیتش‌ برگردد، خوراك‌ پدر خود را بخورد، لیكن‌ هیچ‌ غریب‌ از آن‌ نخورد.14و اگر كسی‌ سهواً چیز مقدس‌ را بخورد، پنج‌ یك‌ بر آن‌ اضافه‌ كرده‌، آن‌ چیز مقدس‌ را به‌ كاهن‌ بدهد.15و چیزهای‌ مقدس‌ بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ برای‌ خداوند می‌گذرانند، بی‌حرمت‌ نسازند.16و به‌ خوردن‌ چیزهای‌ مقدس‌ ایشان‌، ایشان‌ را متحمل‌ جرم‌ گناه‌ نسازند، زیرا من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ ایشان‌ را تقدیس‌ می‌نمایم‌.«17و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:18«هارون‌ و پسرانش‌ و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: هر كس‌ از خاندان‌ اسرائیل‌ و از غریبانی‌ كه‌ در اسرائیل‌ باشند كه‌ قربانی‌ خود را بگذراند، خواه‌ یكی‌ از نذرهای‌ ایشان‌، خواه‌ یكی‌ از نوافل‌ ایشان‌، كه‌ آن‌ را برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ نزد خداوند می‌گذرانند،19تا شما مقبول‌ شوید. آن‌ را نر بی‌عیب‌ از گاو یا از گوسفند یا از بز بگذرانید.20هر چه‌ را كه‌ عیب‌ دارد مگذرانید، برای‌ شما مقبول‌ نخواهد شد.21و اگر كسی‌ ذبیحه‌ سلامتی‌ برای‌ خداوند بگذراند، خواه‌ برای‌ وفای‌ نذر، خواه‌ برای‌ نافله‌، چه‌ از رمه‌ چه‌ از گله‌، آن‌ بی‌عیب‌ باشد تا مقبول‌بشود، البته‌ هیچ‌ عیب‌ در آن‌ نباشد.22كور یا شكسته‌ یا مجروح‌ یا آبله‌دار یا صاحب‌ جَرَب‌ یا گری‌، اینها را برای‌ خداوند مگذرانید، و از اینها هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بر مذبح‌ مگذارید.23اما گاو و گوسفند كه‌ زاید یا ناقص‌ اعضا باشد، آن‌ را برای‌ نوافل‌ بگذران‌، لیكن‌ برای‌ نذر قبول‌ نخواهد شد.24و آنچه‌ را كه‌ بیضۀ آن‌ كوفته‌ یا فشرده‌ یا شكسته‌ یا بریده‌ باشد، برای‌ خداوند نزدیك‌ میاورید، و در زمین‌ خود قربانی‌ مگذرانید.25و از دست‌ غریب‌ نیز طعام‌ خدای‌ خود را از هیچ‌ یك‌ از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست‌ چونكه‌ عیب‌ دارند، برای‌ شما مقبول‌ نخواهند شد.«26و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:27«چون‌ گاو یا گوسفند یا بز زاییده‌ شود، هفت‌ روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم‌ و بعد برای‌ قربانی‌ هدیۀ آتشین‌ نزد خداوند مقبول‌ خواهد شد.28اما گاو یا گوسفند آن‌ را با بچه‌اش‌ در یك‌ روز ذبح‌ منمایید.29و چون‌ ذبیحه‌ تشكر برای‌ خداوند ذبح‌ نمایید، آن‌ را ذبح‌ كنید تا مقبول‌ شوید.30در همان‌ روز خورده‌ شود و چیزی‌ از آن‌ را تا صبح‌ نگاه‌ ندارید. من‌ یهوه‌ هستم‌.31پس‌ اوامر مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورید. من‌ یهوه‌ هستم‌.32و نام قدوس‌ مرا بی‌حرمت‌ مسازید و در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ تقدیس‌ خواهم‌ شد. من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ شما را تقدیس‌ می‌نمایم‌.33و شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ تا خدای‌ شما باشم‌. من‌ یهوه‌ هستم‌.«

Chapter 23

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: موسمهای‌ خداوند كه‌ آنها را محفلهای‌ مقدس‌ خواهید خواند، اینها موسمهای‌ من‌ می‌باشند.3« شش‌ روز كار كرده‌ شود و در روز هفتم‌ سَبَّت‌ آرامی‌ و محفل‌ مقدس‌ باشد. هیچ‌ كار مكنید. آن‌ در همۀ مسكنهای‌ شما سَبَّت‌ برای‌ خداوند است‌.4« اینها موسمهای‌ خداوند و محفلهای‌ مقدس‌ می‌باشد، كه‌ آنها را در وقتهای‌ آنها اعلان‌ باید كرد.5در ماه‌ اول‌، در روز چهاردهم‌ ماه‌ بین‌العصرین‌، فصح‌ خداوند است‌.6و در روز پانزدهم‌ این‌ ماه‌ عید فطیر برای‌ خداوند است‌، هفت‌ روز فطیر بخورید.7در روز اول‌ محفل‌ مقدس‌ برای‌ شما باشد، هیچ‌ كار از شغل‌ مكنید.8هفت‌ روز هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید، و در روز هفتم‌، محفل‌ مقدس‌ باشد؛ هیچ‌ كار از شغل‌ مكنید.«9و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:10«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ به‌ زمینی‌ كه‌ من‌ به‌ شما می‌دهم‌ داخل‌ شوید، و محصول‌ آن‌ را درو كنید، آنگاه‌ بافۀ نوبر خود رانزد كاهن‌ بیاورید.11و بافه‌ را به‌ حضور خداوند بجنباند تا شما مقبول‌ شوید، در فردای‌ بعد از سَبَّت‌ كاهن‌ آن‌ را بجنباند.12و در روزی‌ كه‌ شما بافه‌ را می‌جنبانید، برۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ به‌ حضور خداوند بگذرانید.13و هدیۀ آردی‌ آن‌ دو عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ به‌ روغن‌ خواهد بود، تا هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو برای‌ خداوند باشد، و هدیۀ ریختنی‌ آن‌ چهار یك‌ هین‌ شراب‌ خواهد بود.14و نان‌ و خوشه‌های‌ برشته‌ شده‌ و خوشه‌های‌ تازه‌ مخورید، تا همان‌ روزی‌ كه‌ قربانی‌ خدای‌ خود را بگذرانید. این‌ برای‌ پشتهای‌ شما در همۀ مسكنهای‌ شما فریضه‌ای‌ ابدی‌ خواهد بود.15و از فردای‌ آن‌ سَبَّت‌، از روزی‌ كه‌ بافۀ جنبانیدنی‌ را آورده‌ باشید، برای‌ خود بشمارید تا هفت‌ هفته‌ تمام‌ بشود.16تا فردای‌ بعد از سَبَّت‌ هفتم‌، پنجاه‌ روز بشمارید، و هدیۀ آردی‌ تازه‌ برای‌ خداوند بگذرانید.17از مسكنهای‌ خود دو نان‌ جنبانیدنی‌ از دو عشر بیاورید از آرد نرم‌ باشد، و با خمیر مایه‌ پخته‌ شود تا نوبر برای‌ خداوند باشد.18و همراه‌ نان‌، هفت‌ برۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌ و یك‌ گوساله‌ و دو قوچ‌، و آنها با هدیۀ آردی‌ و هدیۀ ریختنی‌ آنها قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند خواهدبود، و هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو برای‌ خداوند .19و یك‌ بز نر برای‌ قربانی‌ گناه‌، و دو برۀ نر یك‌ ساله‌ برای‌ ذبیحۀ سلامتی‌ بگذرانید.20و كاهن‌ آنها را با نان‌ نوبر بجهت‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند با آن‌ دو بره‌ بجنباند، تا برای‌ خداوند بجهت‌ كاهن‌ مقدس‌ باشد.21و در همان‌ روز منادی‌ كنید كه‌ برای‌ شما محفل‌ مقدس‌ باشد؛ و هیچ‌ كار از شغل‌ مكنید. در همۀ مسكنهای‌ شما بر پشتهای‌ شما فریضۀ ابدی‌ باشد.22و چون‌ محصول‌ زمین‌ خود را درو كنید، گوشه‌های‌ مزرعۀ خود را تماماً درو مكن‌، و حصاد خود را خوشه‌چینی‌ منما، آنها را برای‌ فقیر و غریب‌ بگذار. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.«23و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:24«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: در ماه‌ هفتم‌ در روز اول‌ ماه‌، آرامی‌ سَبَّت‌ برای‌ شما خواهد بود، یعنی‌ یادگاری‌ نواختن‌ كَرِنّاها و محفل‌ مقدس‌.25هیچ‌ كار از شغل‌ مكنید و هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید.«26و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:27«در دهم‌ این‌ ماهِ هفتم‌، روز كفاره‌ است‌. این‌ برای‌ شما محفل‌ مقدس‌ باشد. جانهای‌ خود را ذلیل‌ سازید، و هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید.28و در همان‌ روز هیچ‌ كار مكنید، زیراكه‌ روز كفاره‌ است‌ تا برای‌ شما به‌ حضور یهوه‌ خدای‌ شما كفاره‌ بشود.29و هر كسی‌ كه‌ در همان‌ روز خود را ذلیل‌ نسازد، از قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.30و هر كسی‌ كه‌ در همان‌ روز هرگونه‌ كاری‌ بكند، آن‌ شخص‌ را از میان‌ قوم‌ او منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.31هیچ‌ كار مكنید. برای‌ پشتهای‌ شما در همۀ مسكنهای‌ شما فریضه‌ای‌ابدی‌ است‌.32این‌ برای‌ شما سَبَّت‌ آرامی‌ خواهدبود، پس‌ جانهای‌ خود را ذلیل‌ سازید، در شام‌ روز نهم‌، از شام‌ تا شام‌، سَبَّت‌ خود را نگاه‌ دارید.«33و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:34«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: در روز پانزدهم‌ این‌ ماه‌ هفتم‌، عید خیمه‌ها، هفت‌ روز برای‌ خداوند خواهد بود.35در روز اول‌، محفل‌ مقدس‌ باشد؛ هیچ‌ كار از شغل‌ مكنید.36هفت‌ روز هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید، و در روز هشتم‌ جشن‌ مقدس‌ برای‌ شما باشد، و هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید. این‌ تكمیل‌ عید است‌؛ هیچ‌ كار از شغل‌ مكنید.37این‌ موسمهای‌ خداوند است‌ كه‌ در آنها محفلهای‌ مقدس‌ را اعلان‌ بكنید تا هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید، یعنی‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آردی‌ و ذبیحه‌ و هدایای‌ ریختنی‌. مال‌ هر روز را در روزش‌،38سوای‌ سَبَّت‌های‌ خداوند و سوای‌ عطایای‌ خود و سوای‌ جمیع‌ نذرهای‌ خود و سوای‌ همۀ نوافل‌ خود كه‌ برای‌ خداوند می‌دهید.39در روز پانزدهم‌ ماه‌ هفتم‌ چون‌ شما محصول‌ زمین‌ را جمع‌ كرده‌ باشید، عید خداوند را هفت‌ روز نگاه‌ دارید، در روز اول‌، آرامی‌ سَبَّت‌ خواهد بود، و در روز هشتم‌ آرامی‌ سَبَّت‌.40و در روز اول‌ میوۀ درختان‌ نیكو برای‌ خود بگیرید، و شاخه‌های‌ خرما و شاخه‌های‌ درختان‌ پربرگ‌، و بیدهای‌ نهر، و به‌ حضور یهوه‌ خدای‌ خود هفت‌ روز شادی‌ نمایید.41و آن‌ را هر سال‌ هفت‌ روزبرای‌ خداوند عید نگاه‌ دارید، برای‌ پشتهای‌ شما فریضه‌ای‌ ابدی‌ است‌ كه‌ در ماه‌ هفتم‌ آن‌ را عید نگاه‌ دارید.42هفت‌ روز در خیمه‌ها ساكن‌ باشید؛ همۀ متوطنان‌ در اسرائیل‌ در خیمه‌ها ساكن‌ شوند.43تا طبقات‌ شما بدانند كه‌ من‌ بنی‌اسرائیل‌ را وقتی‌ كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ در خیمه‌ها ساكن‌ گردانیدم‌. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌. «44پس‌ موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را از موسمهای‌ خداوند خبر داد.

Chapter 24

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت2كه‌ «بنی‌اسرائیل‌ را امر بفرما تا روغن‌ زیتون‌ صاف‌ كوبیده‌ شده‌ برای‌ روشنایی‌ بگیرند، تا چراغ‌ را دائماً روشن‌ كنند.3هارون‌ آن‌ را بیرون‌ حجاب‌ شهادت‌ در خیمۀ اجتماع‌ از شام‌ تا صبح‌ به‌ حضور خداوند پیوسته‌ بیاراید. در پشتهای‌ شما فریضۀ ابدی‌ است‌.4چراغها را بر چراغدان‌ طاهر، به‌ حضور خداوند پیوسته‌ بیاراید.5و آرد نرم‌ بگیر و از آن‌ دوازده‌ گِرده‌ بپز؛ برای‌ هر گِرده‌ دو عشر باشد.6و آنها را به‌ دو صف‌، در هر صف‌ شش‌، بر میز طاهر به‌ حضور خداوند بگذار.7و بر هر صف‌ بُخور صاف‌ بنه‌، تا بجهت‌ یادگاری‌ برای‌ نان‌ و هدیۀ آتشین‌ باشد برای‌ خداوند .8در هر روز سَبَّت‌ آن‌ را همیشه‌ به‌ حضور خداوند بیاراید. از جانب‌ بنی‌اسرائیل‌ عهد ابدی‌ خواهد بود.9و از آنِ هارون‌ و پسرانش‌ خواهد بود تا آن‌ را در مكان‌ مقدس‌ بخورند، زیرا این‌ از هدایای‌ آتشین‌ خداوند به‌ فریضۀ ابدی‌ برای‌ وی‌ قدس‌اقداس‌خواهد بود.«10و پسر زن‌ اسرائیلی‌ كه‌ پدرش‌ مرد مصری‌ بود در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ بیرون‌ آمد، و پسر زن‌ اسرائیلی‌ با مرد اسرائیلی‌ در لشكرگاه‌ جنگ‌ كردند.11و پسر زن‌ اسرائیلی‌ اسم‌ را كفر گفت‌ و لعنت‌ كرد. پس‌ او را نزد موسی‌ آوردند و نام‌ مادر او شلومیت‌ دختر دبری‌ از سبط‌ دان‌ بود.12و او را در زندان‌ انداختند تا از دهن‌ خداوند اطلاع‌ یابند.13و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:14«آن‌ كس‌ را كه‌ لعنت‌ كرده‌ است‌، بیرون‌ لشكرگاه‌ ببر، و همۀ آنانی‌ كه‌ شنیدند دستهای‌ خود را بر سر وی‌ بنهند، و تمامی‌ جماعت‌ او را سنگسار كنند.15و بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: هر كسی‌ كه‌ خدای‌ خود را لعنت‌ كند متحمل‌ گناه‌ خود خواهد بود.16و هر كه‌ اسم‌ یهوه‌ را كفر گوید هرآینه‌ كشته‌ شود، تمامی‌ جماعت‌ او را البته‌ سنگسار كنند، خواه‌ غریب‌ خواه‌ متوطن‌. چونكه‌ اسم‌ را كفر گفته‌ است‌ كشته‌ شود.17« و كسی‌ كه‌ آدمی‌ را بزند كه‌ بمیرد، البته‌ كشته‌ شود.18و كسی‌ كه‌ بهیمه‌ای‌ را بزند كه‌ بمیرد عوض‌ آن‌ را بدهد، جان‌ به‌ عوض‌ جان‌.19و كسی‌ كه‌ همسایۀ خود را عیب‌ رسانیده‌ باشد چنانكه‌ او كرده‌ باشد، به‌ او كرده‌ خواهد شد.20شكستگی‌ عوض‌ شكستگی‌، چشم‌ عوض‌ چشم‌، دندان‌ عوض‌ دندان‌، چنانكه‌ به‌ آن‌ شخص‌ عیب‌ رسانیده‌، همچنان‌ به‌ او رسانیده‌ شود.21وكسی‌ كه‌ بهیمه‌ای‌ را كشت‌، عوض‌ آن‌ را بدهد، اما كسی‌ كه‌ انسان‌ را كشت‌، كشته‌ شود.22شما را یك‌ حكم‌ خواهد بود، خواه‌ غریب‌ خواه‌ متوطن‌، زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.«23و موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را خبر داد، و آن‌ را كه‌ لعنت‌ كرده‌ بود، بیرون‌ لشكرگاه‌ بردند، و او را به‌ سنگ‌ سنگسار كردند. پس‌ بنی‌اسرائیل‌ چنان‌ كه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود به‌ عمل‌ آوردند.

Chapter 25

1و خداوند موسی‌ را در كوه‌ سینا خطاب‌كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ شما به‌ زمینی‌ كه‌ من‌ به‌ شما می‌دهم‌، داخل‌ شوید، آنگاه‌ زمین‌، سَبَّت‌ خداوند را نگاه‌ بدارد.3شش‌ سال‌ مزرعۀ خود را بكار، و شش‌ سال‌ تاكستان‌ خود را پازش‌ بكن‌، و محصولش‌ را جمع‌ كن‌.4و در سال‌ هفتم‌ سَبَّت‌ آرامی‌ برای‌ زمین‌ باشد، یعنی‌ سَبَّت‌ برای‌ خداوند . مزرعۀ خود را مكار و تاكستان‌ خود را پازش‌ منما.5آنچه‌ از مزرعۀ تو خودرو باشد، درو مكن‌، و انگورهای‌ مو پازش‌ ناكردۀ خود را مچین‌، سال‌ آرامی‌ برای‌ زمین‌ باشد.6و سَبَّت‌ زمین‌، خوراك‌ بجهت‌ شما خواهد بود، برای‌ تو و غلامت‌ و كنیزت‌ و مزدورت‌ و غریبی‌ كه‌ نزد تو مأوا گزیند.7و برای‌ بهایمت‌ و برای‌ جانورانی‌ كه‌ در زمین‌ تو باشند، همۀ محصولش‌ خوراك‌ خواهد بود.8« و برای‌ خود هفت‌ سَبَّت‌ سالها بشمار، یعنی‌هفت‌ در هفت‌ سال‌ و مدت‌ هفت‌ سَبَّت‌ سالها برای‌ تو چهل‌ و نه‌ سال‌ خواهد بود.9و در روز دهم‌ از ماه‌ هفتم‌ در روز كفاره‌، كَرِنّای‌ بلندآواز را بگردان‌؛ در تمامی‌ زمین‌ خود كَرِنّا را بگردان‌.10سال‌ پنجاهم‌ را تقدیس‌ نمایید، و در زمین‌ برای‌ جمیع‌ ساكنانش‌ آزادی‌ را اعلان‌ كنید. این‌ برای‌ شما یوبیل‌ خواهد بود، و هر كس‌ از شما به‌ ملك‌ خود برگردد، و هر كس‌ از شما به‌ قبیلۀ خود برگردد.11این‌ سال‌ پنجاهم‌ برای‌ شما یوبیل‌ خواهد بود. زراعت‌ مكنید و حاصل‌ خودروی‌ آن‌ را مچینید، و انگورهای‌ مو پازش‌ ناكردۀ آن‌ را مچینید.12چونكه‌ یوبیل‌ است‌، برای‌ شما مقدس‌ خواهد بود؛ محصول‌ آن‌ را در مزرعه‌ بخورید.13در این‌ سال‌ یوبیل‌ هر كس‌ از شما به‌ ملك‌ خود برگردد.14و اگر چیزی‌ به‌ همسایۀ خود بفروشی‌ یا چیزی‌ از دست‌ همسایه‌ات‌ بخری‌ یكدیگر را مغبون‌ مسازید.15برحسب‌ شمارۀ سالهای‌ بعد از یوبیل‌، از همسایۀ خود بخر و برحسب‌ سالهای‌ محصولش‌ به‌ تو بفروشد.16برحسب‌ زیادتی‌ سالها قیمت‌ آن‌ را زیاده‌ كن‌، و برحسب‌ كمی‌ سالها قیمتش‌ را كم‌ نما، زیرا كه‌ شمارۀ حاصلها را به‌ تو خواهد فروخت‌.17و یكدیگر را مغبون‌ مسازید، و از خدای‌ خود بترس‌. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.18پس‌ فرایض‌ مرا بجا آورید و احكام‌ مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را به‌ عمل‌ آورید، تا در زمین‌ به‌ امنیت‌ ساكن‌ شوید.19« و زمین‌ بار خود را خواهد داد و به‌ سیری‌ خواهید خورد، و به‌ امنیت‌ در آن‌ ساكن‌ خواهید بود.20و اگر گویید در سال‌ هفتم‌ چه‌ بخوریم‌، زیرا اینك‌ نمی‌كاریم‌ و حاصل‌ خود را جمع‌ نمی‌كنیم‌،21پس‌ در سال‌ ششم‌ بركت‌ خود را بر شما خواهم‌ فرمود، و محصولِ سه‌ سال‌ خواهد داد.22و در سال‌ هشتم‌ بكارید و از محصولِ كهنه‌ تا سال‌ نهم‌ بخورید تا حاصل‌ آن‌ برسد؛ كهنه‌ را بخورید.23و زمین‌ به‌ فروش‌ ابدی‌ نرود زیرا زمین‌ از آن‌ من‌ است‌، و شما نزد من‌ غریب‌ و مهمان‌ هستید.24و در تمامی‌ زمین‌ ملك‌ خود برای‌ زمین‌ فكاك‌ بدهید.25اگر برادر تو فقیر شده‌، بعضی‌ از ملك‌ خود را بفروشد، آنگاه‌ ولی‌ او كه‌ خویش‌ نزدیك‌ او باشد بیاید، و آنچه‌ را كه‌ برادرت‌ می‌فروشد، انفكاك‌ نماید.26و اگر كسی‌ ولی‌ ندارد و برخوردار شده‌، قدر فكاك‌ آن‌ را پیدا نماید.27آنگاه‌ سالهای‌ فروش‌ آن‌ را بشمارد و آنچه‌ را كه‌ زیاده‌ است‌ به‌ آنكس‌ كه‌ فروخته‌ بود، رد نماید، و او به‌ ملك‌ خود برگردد.28و اگر نتواند برای‌ خود پس‌ بگیرد، آنگاه‌ آنچه‌ فروخته‌ است‌ به‌ دست‌ خریدار آن‌ تا سال‌ یوبیل‌ بماند، و در یوبیل‌ رها خواهد شد، و او به‌ ملك‌ خود خواهد برگشت‌.29« و اگر كسی‌ خانۀ سكونتی‌ در شهر حصاردار بفروشد، تا یك‌ سال‌ تمام‌ بعد از فروختن‌ آن‌ حق‌ انفكاك‌ آن‌ را خواهد داشت‌، مدت‌ انفكاك‌ آن‌ یك‌ سال‌ خواهد بود.30و اگر در مدت‌ یك‌ سال‌ تمام‌ آن‌ را انفكاك‌ ننماید، پس‌ آن‌ خانه‌ای‌ كه‌ در شهر حصاردار است‌، برای‌ خریدار آن‌ نسلاً بعد نسل‌ برقرار باشد، در یوبیل‌ رها نشود.31لیكن‌ خانه‌های‌ دهات‌ كه‌ حصار گرد خود ندارد، با مزرعه‌های‌ آن‌ زمین‌ شمرده‌ شود. برای‌ آنها حق‌ انفكاك‌ هست‌ و در یوبیل‌ رها خواهد شد.32و اما شهرهای‌ لاویان‌، خانه‌های‌شهرهای‌ ملك‌ ایشان‌، حق‌ انفكاك‌ آنها همیشه‌ برای‌ لاویان‌ است‌.33و اگر كسی‌ از لاویان‌ بخرد، پس‌ آنچه‌ فروخته‌ شده‌ است‌ از خانه‌ یا از شهرِ ملك‌ او در یوبیل‌ رها خواهد شد، زیرا خانه‌های‌ شهرهای‌ لاویان‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌، ملك‌ ایشان‌ است‌.34و مزرعه‌های‌ حوالی‌ شهرهای‌ ایشان‌ فروخته‌ نشود، زیرا كه‌ این‌ برای‌ ایشان‌ ملك‌ ابدی‌ است‌.35« و اگر برادرت‌ فقیر شده‌، نزد تو تهی‌ دست‌ باشد، او را مثل‌ غریب‌ و مهمان‌ دستگیری‌ نما تا با تو زندگی‌ نماید.36از او ربا و سود مگیر و از خدای‌ خود بترس‌، تا برادرت‌ با تو زندگی‌ نماید.37نقد خود را به‌ او به‌ ربا مده‌ و خوراك‌ خود را به‌ او به‌ سود مده‌.38من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ تا زمین‌ كنعان‌ را به‌ شما دهم‌ و خدای‌ شما باشم‌.39و اگر برادرت‌ نزد تو فقیر شده‌، خود را به‌ تو بفروشد، بر او مثل‌ غلام‌ خدمت‌ مگذار.40مثل‌ مزدور و مهمان‌ نزد تو باشد و تا سال‌ یوبیل‌ نزد تو خدمت‌ نماید.41آنگاه‌ از نزد تو بیرون‌ رود، خود او و پسرانش‌ همراه‌ وی‌، و به‌ خاندان‌ خود برگردد و به‌ ملك‌ پدران‌ خود رجعت‌ نماید.42زیرا كه‌ ایشان‌ بندگان‌ منند كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌؛ مثل‌ غلامان‌ فروخته‌ نشوند.43بر او به‌ سختی‌ حكم‌رانی‌ منما و از خدای‌ خود بترس‌.44و اما غلامانت‌ و كنیزانت‌ كه‌ برای‌ تو خواهندبود، از امتهایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ تو می‌باشند از ایشان‌ غلامان‌ و كنیزان‌ بخرید.45و هم‌ از پسران‌ مهمانانی‌ كه‌ نزد شما مأوا گزینند، و از قبیله‌های‌ ایشان‌ كه‌ نزد شما باشند، كه‌ ایشان‌ را درزمین‌ شما تولید نمودند، بخرید و مملوك‌ شما خواهندبود.46و ایشان‌ را بعد از خود برای‌ پسران‌ خود واگذارید، تا ملك‌ موروثی‌ باشند و ایشان‌ را تا به‌ ابد مملوك‌ سازید. و اما برادران‌ شما از بنی‌اسرائیل‌ هیچكس‌ بر برادر خود به‌ سختی‌ حكمرانی‌ نكند.47« و اگر غریب‌ یا مهمانی‌ نزد شما برخوردار گردد، و برادرت‌ نزد او فقیر شده‌، به‌ آن‌ غریب‌ یا مهمان‌ تو یا به‌ نسل‌ خاندان‌ آن‌ غریب‌، خود را بفروشد،48بعد از فروخته‌ شدنش‌ برای‌ وی‌ حق‌ انفكاك‌ می‌باشد. یكی‌ از برادرانش‌ او را انفكاك‌ نماید.49یا عمویش‌ یا پسر عمویش‌ او را انفكاك‌ نماید، یا یكی‌ از خویشان‌ او از خاندانش‌ او را انفكاك‌ نماید، یا خود او اگر برخوردار گردد، خویشتن‌ را انفكاك‌ نماید.50و با آن‌ كسی‌ كه‌ او را خرید از سالی‌ كه‌ خود را فروخت‌ تا سال‌ یوبیل‌ حساب‌ كند، و نقد فروش‌ او برحسب‌ شمارۀ سالها باشد، موافق‌ روزهای‌ مزدور نزد او باشد.51اگر سالهای‌ بسیار باقی‌ باشد، برحسب‌ آنها نقد انفكاك‌ خود را از نقد فروش‌ خود، پس‌ بدهد.52و اگر تا سال‌ یوبیل‌، سالهای‌ كم‌ باقی‌ باشد با وی‌ حساب‌ بكند، و برحسب‌ سالهایش‌ نقد انفكاك‌ خود را رد نماید.53مثل‌ مزدوری‌ كه‌ سال‌ به‌ سال‌ اجیر باشد نزد او بماند، و در نظر تو به‌ سختی‌ بر وی‌ حكمرانی‌ نكند.54و اگر به‌ اینها انفكاك‌ نشود پس‌ در سال‌ یوبیل‌ رهاشود، هم‌ خود او و پسرانش‌ همراه‌ وی‌.55زیرا برای‌ من‌ بنی‌اسرائیل‌ غلام‌اند، ایشان‌ غلام‌ من‌ می‌باشند كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.

Chapter 26

1« برای‌ خود بتها مسازید، و تمثال تراشیده‌ و ستونی‌ به‌ جهت‌ خود برپا منمایید، و سنگی‌ مصور در زمین‌ خود مگذارید تا به‌ آن‌ سجده‌ كنید، زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.2سَبَّت‌های‌ مرا نگاه‌ دارید، و مكان‌ مقدس‌ مرا احترام‌ نمایید. من‌ یهوه‌ هستم‌.3اگر در فرایض‌ من‌ سلوك‌ نمایید و اوامر مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورید،4آنگاه‌ بارانهای‌ شما را در موسم‌ آنها خواهم‌ داد، و زمین‌ محصول‌ خود را خواهد آورد، و درختان‌ صحرا میوۀ خود را خواهد داد.5و كوفتن‌ خرمن‌ شما تا چیدن‌ انگور خواهد رسید، و چیدن‌ انگور تا كاشتن‌ تخم‌ خواهد رسید، و نان‌ خود را به‌ سیری‌ خورده‌، در زمین‌ خود به‌ امنیت‌ سكونت‌ خواهید كرد.6و به‌ زمین‌، سلامتی‌ خواهم‌ داد و خواهید خوابید و ترساننده‌ای‌ نخواهد بود؛ و حیوانات‌ موذی‌ را از زمین‌ نابود خواهم‌ ساخت‌، و شمشیر از زمین‌ شما گذر نخواهد كرد.7و دشمنان‌ خود را تعاقب‌ خواهید كرد، و ایشان‌ پیش‌ روی‌ شما از شمشیر خواهند افتاد.8و پنج‌ نفر از شما صد را تعاقب‌ خواهند كرد، و صد از شما ده‌هزار را خواهند راند، و دشمنان‌ شما پیش‌ روی‌ شما از شمشیر خواهند افتاد.9و بر شما التفات‌ خواهم‌ كرد، و شما را بارور گردانیده‌، شما را كثیر خواهم‌ ساخت‌، و عهد خود را با شما استوار خواهم‌ نمود.10و غَلۀ كُهنۀ پارینه‌ را خواهید خورد، و كُهنه‌ را برای‌ نو بیرون‌ خواهید آورد.11و مسكن‌ خود را در میان‌ شما برپا خواهم‌ كرد و جانم‌ شما را مكروه‌ نخواهد داشت‌.12و در میان‌ شما خواهم‌ خرامید و خدای‌ شما خواهم‌ بود و شما قوم‌ من‌ خواهید بود.13من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ تا ایشان‌ را غلام‌ نباشید، و بندهای‌ یوغ‌ شما را شكستم‌، و شما را راست‌روان‌ ساختم‌.14« و اگر مرا نشنوید و جمیع‌ این‌ اوامر را بجا نیاورید،15و اگر فرایض‌ مرا رد نمایید و دل‌ شما احكام‌ مرا مكروه‌ دارد، تا تمامی‌ اوامر مرا بجا نیاورده‌، عهد مرا بشكنید،16من‌ این‌ را به‌ شما خواهم‌كرد كه‌ خوف‌ و سل‌ و تب‌ را كه‌ چشمان‌ را فنا سازد، و جان‌ را تلف‌ كند، بر شما مسلط خواهم‌ ساخت‌، و تخم‌ خود را بی‌فایده‌ خواهید كاشت‌ و دشمنان‌ شما آن‌ را خواهند خورد.17و روی‌ خود را به‌ ضد شما خواهم‌ داشت‌، و پیش‌ روی‌ دشمنان‌ خود منهزم‌ خواهید شد، و آنانی‌ كه‌ از شما نفرت‌ دارند، بر شما حكمرانی‌ خواهند كرد، و بدون‌ تعاقب‌ كننده‌ای‌ فرار خواهید نمود.18« و اگر با وجود این‌ همه‌، مرا نشنوید، آنگاه‌ شما را برای‌ گناهان‌ شما هفت‌ مرتبه‌ زیاده‌ سیاست‌ خواهم‌ كرد.19و فخر قوت‌ شما را خواهم‌ شكست‌، و آسمان‌ شما را مثل‌ آهن‌ و زمین‌ شما را مثل‌ مس‌ خواهم‌ ساخت‌.20و قوت‌ شما در بطالت‌ صرف‌ خواهد شد، زیرا زمین‌ شما حاصل‌ خود را نخواهد داد، و درختان‌ زمین‌ میوۀ خود را نخواهد آورد.21و اگر به‌ خلاف‌ من‌ رفتار نموده‌، از شنیدن‌ من‌ ابا نمایید، آنگاه‌ برحسب‌ گناهانتان‌ هفت‌ چندان‌ بلایای‌ زیاده‌ بر شما عارض‌ گردانم‌.22و وحوش‌ صحرا را بر شمافرستم‌ تا شما را بی‌اولاد سازند، و بهایم‌ شما را هلاك‌ كنند، و شما را در شماره‌ كم‌ سازند، و شاهراههای‌ شما ویران‌ خواهد شد.23« و اگر با این‌ همه‌ از من‌ متنبه‌ نشده‌، به‌ خلاف‌ من‌ رفتار كنید،24آنگاه‌ من‌ نیز به‌ خلاف‌ شما رفتار خواهم‌ كرد، و شما را برای‌ گناهانتان‌ هفت‌ چندان‌ سزا خواهم‌ داد.25و بر شما شمشیری‌ خواهم‌ آورد كه‌ انتقام‌ عهد مرا بگیرد. و چون‌ به‌ شهرهای‌ خود جمع‌ شوید، وبا در میان‌ شما خواهم‌ فرستاد، و به‌ دست‌ دشمن‌ تسلیم‌ خواهید شد.26و چون‌ عصای‌ نان‌ شما را بشكنم‌، ده‌ زن‌ نان‌ شما را در یك‌ تنور خواهند پخت‌، و نان‌ شما را به‌ شما به‌ وزن‌ پس‌ خواهند داد، و چون‌ بخورید سیر نخواهید شد.27« و اگر با وجود این‌، مرا نشنوید و به‌ خلاف‌ من‌ رفتار نمایید،28آنگاه‌ به‌ غضب‌ به‌ خلاف‌ شما رفتار خواهم‌ كرد، و من‌ نیز برای‌ گناهانتان‌، شما را هفت‌ چندان‌ سیاست‌ خواهم‌ كرد.29و گوشت‌ پسران‌ خود را خواهید خورد، و گوشت‌ دختران‌ خود را خواهید خورد.30و مكانهای‌ بلند شما را خراب‌ خواهم‌ ساخت‌، و اصنام‌ شما را قطع‌ خواهم‌ كرد، و لاشه‌های‌ شما را بر لاشه‌های‌ بتهای‌ شما خواهم‌ افكند، و جان‌ من‌ شما را مكروه‌ خواهد داشت‌.31و شهرهای‌ شما را خراب‌ خواهم‌ ساخت‌، و مكانهای‌ مقدس‌ شما را ویران‌ خواهم‌ كرد، و بوی‌ عطرهای‌ خوشبوی‌ شما را نخواهم‌ بویید.32و من‌ زمین‌ را ویران‌ خواهم‌ ساخت‌، به‌ حدی‌ كه‌ دشمنان‌ شما كه‌ در آن‌ ساكن‌ باشند، متحیر خواهند شد.33و شما را در میان‌ امتها پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌، و شمشیررا در عقب‌ شما خواهم‌ كشید، و زمین‌ شما ویران‌ و شهرهای‌ شما خراب‌ خواهد شد.34آنگاه‌ زمین‌ در تمامی‌ روزهای‌ ویرانی‌اش‌، حینی‌ كه‌ شما در زمین‌ دشمنان‌ خود باشید، از سَبَّت‌های‌ خود تمتع‌ خواهد برد. پس‌ زمین‌ آرامی‌ خواهد یافت‌ و از سَبَّت‌های‌ خود تمتع‌ خواهد برد.35تمامی‌ روزهای‌ ویرانی‌اش‌ آرامی‌ خواهد یافت‌، یعنی‌ آن‌ آرامی‌ كه‌ در سَبَّت‌های‌ شما حینی‌ كه‌ در آن‌ ساكن‌ می‌بودید، نیافته‌ بود.36« و اما در دلهای‌ بقیۀ شما در زمین‌ دشمنان‌ شما ضعف‌ خواهم‌ فرستاد، و آواز برگِ رانده‌ شده‌، ایشان‌ را خواهد گریزانید، و بدون‌ تعاقب‌ كننده‌ای‌ مثل‌ كسی‌ كه‌ از شمشیر فرار كند، خواهند گریخت‌ و خواهند افتاد.37و به‌ روی‌ یكدیگر مثل‌ از دم‌ شمشیر خواهند ریخت‌، با آنكه‌ كسی‌ تعاقب‌ نكند، و شما را یارای‌ مقاومت‌ با دشمنان‌ خود نخواهد بود.38و در میان‌ امتها هلاك‌ خواهید شد و زمینِ دشمنان‌ شما، شما را خواهد خورد.39و بقیۀ شما در زمین‌ دشمنان‌ خود در گناهان‌ خود فانی‌ خواهند شد، و در گناهان‌ پدران‌ خود نیز فانی‌ خواهند شد.40« پس‌ به‌ گناهان‌ خود و به‌ گناهان‌ پدران‌ خود در خیانتی‌ كه‌ به‌ من‌ ورزیده‌، و سلوكی‌ كه‌ به‌ خلاف‌ من‌ نموده‌اند، اعتراف‌ خواهند كرد.41از این‌ سبب‌ من‌ نیز به‌ خلاف‌ ایشان‌ رفتار نمودم‌، و ایشان‌ را به‌ زمین‌ دشمنان‌ ایشان‌ آوردم‌. پس‌ اگر دل‌ نامختون‌ ایشان‌ متواضع‌ شود و سزای‌ گناهان‌ خود را بپذیرند،42آنگاه‌ عهد خود را با یعقوب‌ بیاد خواهم‌ آورد، و عهد خود را با اسحاق‌ نیز و عهد خود را با ابراهیم‌ نیز بیاد خواهم‌ آورد، و آن‌زمین‌ را بیاد خواهم‌ آورد.43و زمین‌ از ایشان‌ ترك‌ خواهد شد و چون‌ از ایشان‌ ویران‌ باشد از سَبَّت‌های‌ خود تمتع‌ خواهد برد، و ایشان‌ سزای‌ گناه‌ خود را خواهند پذیرفت‌، به‌ سبب‌ اینكه‌ احكام‌ مرا رد كردند، و دل‌ ایشان‌ فرایض‌ مرا مكروه‌ داشت‌.44و با وجود این‌ همه‌ نیز چون‌ در زمین‌ دشمنان‌ خود باشند، من‌ ایشان‌ را رد نخواهم‌ كرد، و ایشان‌ را مكروه‌ نخواهم‌ داشت‌ تا ایشان‌ را هلاك‌ كنم‌، و عهد خود را با ایشان‌ بشكنم‌، زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ هستم‌.45بلكه‌ برای‌ ایشان‌ عهد اجداد ایشان‌ را بیاد خواهم‌آورد كه‌ ایشان‌ را در نظر امتها از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌، تا خدای‌ ایشان‌ باشم‌. من‌ یهوه‌ هستم‌.«46این‌ است‌ فرایض‌ و احكام‌ و شرایعی‌ كه‌ خداوند در میان‌ خود و بنی‌اسرائیل‌ در كوه‌ سینا به‌ دست‌ موسی‌ قرار داد.

Chapter 27

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ كسی‌ نذر مخصوصی‌ نماید، نفوس‌ برحسب‌ برآورد تو، از آن‌ خداوند باشند.3و اگر برآورد تو بجهت‌ ذكور، از بیست‌ ساله‌ تا شصت‌ ساله‌ باشد، برآورد تو پنجاه‌ مثقال‌ نقره‌ برحسب‌ مثقال‌ قدس‌ خواهد بود.4و اگر اُناث‌ باشد برآورد تو سی‌ مثقال‌ خواهد بود.5و اگر از پنج‌ ساله‌ تا بیست‌ ساله‌ باشد، برآورد تو بجهت‌ ذكور، بیست‌ مثقال‌ و بجهت‌ اناث‌ ده‌ مثقال‌ خواهد بود.6و اگر از یك‌ ماهه‌ تا پنج‌ ساله‌ باشد، برآورد تو بجهت‌ ذكور پنج‌ مثقال‌ نقره‌، و بجهت‌ اناث‌،برآورد تو سه‌ مثقال‌ نقره‌ خواهد بود.7و اگر از شصت‌ ساله‌ و بالاتر باشد، اگر ذكور باشد، آنگاه‌ برآورد تو پانزده‌ مثقال‌، و برای‌ اناث‌ ده‌ مثقال‌ خواهد بود.8و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس‌ او را به‌ حضور كاهن‌ حاضر كنند، و كاهن‌ برایش‌ برآورد كند و كاهن‌ به‌ مقدار قوۀ آن‌ كه‌ نذر كرده‌، برای‌ وی‌ برآورد نماید.9« و اگر بهیمه‌ای‌ باشد از آنهایی‌ كه‌ برای‌ خداوند قربانی‌ می‌گذرانند، هر آنچه‌ را كه‌ كسی‌ از آنها به‌ خداوند بدهد، مقدس‌ خواهد بود.10آن‌ را مبادله‌ ننماید و خوب‌ را به‌ بد یا بد را به‌ خوب‌ عوض‌ نكند. و اگر بهیمه‌ای‌ را به‌ بهیمه‌ای‌ مبادله‌ كند، هم‌ آن‌ و آنچه‌ به‌ عوض‌ آن‌ داده‌ شود، هر دو مقدس‌ خواهد بود.11و اگر هر قسم‌ بهیمۀ نجس‌ باشد كه‌ از آن‌ قربانی‌ برای‌ خداوند نمی‌گذرانند، آن‌ بهیمه‌ را پیش‌ كاهن‌ حاضر كند.12و كاهن‌ آن‌ را چه‌ خوب‌ و چه‌ بد، قیمت‌ كند و برحسب‌ برآورد تو ای‌ كاهن‌، چنین‌ باشد.13و اگر آن‌ را فدیه‌ دهد، پنج‌ یك‌ بر برآورد تو زیاده‌ دهد.14« و اگر كسی‌ خانۀ خود را وقف‌ نماید تا برای‌ خداوند مقدس‌ شود، كاهن‌ آن‌ را چه‌ خوب‌ و چه‌ بد برآورد كند، و بطوری‌ كه‌ كاهن‌ آن‌ را برآورد كرده‌ باشد، همچنان‌ بماند.15و اگر وقف‌ كننده‌ بخواهد خانۀ خود را فدیه‌ دهد، پس‌ پنج‌ یك‌ بر نقد برآورد تو زیاده‌ كند و از آن‌ او خواهد بود.16« و اگر كسی‌ قطعه‌ای‌ از زمین‌ ملك‌ خود را برای‌ خداوند وقف‌ نماید، آنگاه‌ برآورد تو موافق‌ زراعت‌ آن‌ باشد، زراعت‌ یك‌ حومر جو به‌ پنجاه‌ مثقال‌ نقره‌ باشد.17و اگر زمین‌ خود را از سال‌یوبیل‌ وقف‌ نماید، موافق‌ برآورد تو برقرار باشد.18و اگر زمین‌ خود را بعد از یوبیل‌ وقف‌ نماید، آنگاه‌ كاهن‌ نقد آن‌ را موافق‌ سالهایی‌ كه‌ تا سال‌ یوبیل‌ باقی‌ می‌باشد برای‌ وی‌ بشمارد، و از برآورد تو تخفیف‌ شود.19و اگر آنكه‌ زمین‌ را وقف‌ كرد بخواهد آن‌ را فدیه‌ دهد، پس‌ پنج‌ یك‌ از نقد برآورد تو را بر آن‌ بیفزاید و برای‌ وی‌ برقرار شود.20و اگر نخواهد زمین‌ را فدیه‌ دهد، یا اگر زمین‌ را به‌ دیگری‌ فروخته‌ باشد، بعد از آن‌ فدیه‌ داده‌ نخواهد شد.21و آن‌ زمین‌ چون‌ در یوبیل‌ رها شود مثل‌ زمین‌ وقف‌ برای‌ خداوند ، مقدس‌ خواهد بود؛ ملكیت‌ آن‌ برای‌ كاهن‌ است‌.22و اگر زمینی‌ را كه‌ خریده‌ باشد كه‌ از زمین‌ ملك‌ او نبود، برای‌ خداوند وقف‌ نماید،23آنگاه‌ كاهن‌ مبلغ‌ برآورد تو را تا سال‌ یوبیل‌ برای‌ وی‌ بشمارد، و در آن‌ روز برآورد تو را مثل‌ وقف‌ خداوند به‌ وی‌ بدهد.24و آن‌ زمین‌ در سال‌ یوبیل‌ به‌ كسی‌ كه‌ از او خریده‌ شده‌ بود خواهد برگشت‌، یعنی‌ به‌ كسی‌ كه‌ آن‌ زمین‌ ملك‌ موروثی‌ وی‌ بود.25و هر برآورد تو موافق‌ مثقال‌ قدس‌ باشد كه‌ بیست‌ جیره‌ یك‌ مثقال‌ است‌.26« لیكن‌ نخست‌زاده‌ای‌ از بهایم‌ كه‌ برای‌ خداوند نخست‌زاده‌ شده‌ باشد، هیچكس‌ آن‌ را وقف‌ ننماید، خواه‌ گاو خواه‌ گوسفند، از آن‌ خداوند است‌.27و اگر از بهایمِ نجس‌ باشد، آنگاه‌ آن‌ را برحسب‌ برآورد تو فدیه‌ دهد، و پنج‌ یك‌ بر آن‌ بیفزاید، و اگر فدیه‌ داده‌ نشود پس‌ موافق‌ برآورد تو فروخته‌ شود.28اما هر چیزی‌ كه‌ كسی‌ برای‌ خداوند وقف‌ نماید، از كل‌ مایملك‌ خود، چه‌ از انسان‌ چه‌ از بهایم‌ چه‌ از زمین‌ ملك‌ خود، نه‌فروخته‌ شود و نه‌ فدیه‌ داده‌ شود، زیرا هر چه‌ وقف‌ باشد برای‌ خداوند قدس‌اقداس‌ است‌.29هر وقفی‌ كه‌ از انسان‌ وقف‌ شده‌ باشد، فدیه‌ داده‌ نشود. البته‌ كشته‌ شود.30« و تمامی‌ ده‌ یك‌ زمین‌ چه‌ از تخم‌ زمین‌ چه‌ از میوۀ درخت‌ از آن‌ خداوند است‌، و برای‌ خداوند مقدس‌ می‌باشد.31و اگر كسی‌ از ده‌ یك‌ خود چیزی‌ فدیه‌ دهد پنج‌ یك‌ آن‌ را بر آن‌بیفزاید.32و تمامی‌ ده‌ یك‌ گاو و گوسفند یعنی‌ هر چه‌ زیر عصا بگذرد، دهم‌ آن‌ برای‌ خداوند مقدس‌ خواهد بود.33در خوبی‌ و بدی‌ آن‌ تفحص‌ ننماید و آن‌ را مبادله‌ نكند، و اگر آن‌ را مبادله‌ كند هم‌ آن‌ و هم‌ بدل‌ آن‌ مقدس‌ خواهد بود و فدیه‌ داده‌ نشود.«34این‌ است‌ اوامری‌ كه‌ خداوند به‌ موسی‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ در كوه‌ سینا امر فرمود.

## اعداد

Chapter 1

1و در روز اول‌ ماه‌ دوم‌ از سال‌ دوم‌ از بیرون آمدن‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر، خداوند در بیابان‌ سینا در خیمۀ اجتماع‌ موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« حساب‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ را برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، به‌ شمارۀ اسم‌های‌ همۀ ذكوران‌ موافق‌ سرهای‌ ایشان‌ بگیرید.3از بیست‌ ساله‌ و زیاده‌، هر كه‌ از اسرائیل‌ به‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رود، تو و هارون‌ ایشان‌ را برحسب‌ افواج‌ ایشان‌ بشمارید.4و همراه‌ شما یك‌ نفر از هر سبط‌ باشد كه‌ هر یك‌ رئیس‌ خاندان‌ آبایش‌ باشد.5و اسم‌های‌ كسانی‌ كه‌ با شما باید بایستند، این‌ است‌: از رؤبین‌، الیصوربن‌ شَدَیئور.6و از شمعون‌، شِلومیئیل‌ بن‌ صوریشَدّای‌.7و از یهودا، نَحشون‌ بن‌ عمیناداب‌.8و از یساكار، نَتَنائیل‌ بن‌ صوغَر.9و از زَبولون‌، اَلیاب‌ بن‌ حِیلون‌.10و از بنی‌ یوسف‌: از اَفرایم‌، اَلیشَمَع‌ بن‌ عَمّیهود. و از مَنَسّی‌، جَملیئیل‌ بن‌ فَدَهْصور.11از بنیامین‌، اَبیدان‌ بن‌ جِدعونی‌.12و از دان‌، اَخیعَزَر بن‌ عَمّیشَدّای‌.13و از اشیر، فَجْعیئیل‌ بن‌ عُكْران‌.14و از جاد، اَلیاساف‌ بن‌ دَعوئیل‌.15و از نَفتالی‌، اَخیرَع‌ بن‌ عینان‌.»16اینانند دعوت‌ شدگان‌ جماعت‌ و سروران‌ اسباط آبای‌ ایشان‌، و رؤسای‌ هزاره‌های‌ اسرائیل‌.17و موسی‌ و هارون‌ این‌ كسان‌ را كه‌ به‌ نام‌، معین‌ شدند، گرفتند.18و در روز اول‌ ماه‌ دوم‌، تمامی‌ جماعت‌ را جمع‌ كرده‌، نسب‌ نامه‌های‌ ایشان‌ را برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، به‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر موافق‌ سرهای‌ ایشان‌ خواندند.19چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود، ایشان‌ را در بیابان‌ سینا بشمرد.20و اما انساب‌ بنی‌رؤبین‌ نخست‌زادۀ اسرائیل‌، برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ نامها و سرهای‌ ایشان‌ این‌ بود: هر ذكور از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، جمیع‌ كسانی‌ كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفتند.21شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ رؤبین‌، چهل‌ و شش‌ هزار و پانصد نفر بودند.22و انساب‌ بنی‌شمعون‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، كسانی‌ كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها و سرهای‌ ایشان‌ این‌ بود: هر ذكور از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.23شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ شمعون‌، پنجاه‌ و نه‌ هزار و سیصد نفر بودند.24و انساب‌ بنی‌جاد برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.25شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ جاد، چهل‌ و پنج‌ هزار و ششصد و پنجاه‌ نفر بودند.26و انساب‌ بنی‌یهودا برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.27شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ یهودا،هفتاد و چهار هزار و شش‌ صد نفر بودند.28و انساب‌ بنی‌یسّاكار برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.29شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ یسّاكار، پنجاه‌ و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.30و انساب‌ بنی‌زبولون‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.31شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ زبولون‌ پنجاه‌ و هفت‌ هزار و چهارصد نفر بودند.32و انساب‌ بنی‌یوسف‌ از بنی‌اَفرایم‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.33شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ اَفرایم‌، چهل‌ هزار و پانصد نفر بودند.34و انساب‌ بنی‌مَنَسّی‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.35شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ منسی‌، سی‌ و دو هزار و دویست‌ نفر بودند.36و انساب‌ بنی‌بنیامین‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.37شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ بنیامین‌، سی‌ و پنج‌ هزار و چهارصد نفر بودند.38و انساب‌ بنی‌دان‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ می‌رفت‌.39شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ دان‌، شصت‌ و دوهزار و هفتصد نفر بودند.40و انساب‌ بنی‌اَشیر برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.41شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ اَشیر، چهل‌ و یك‌ هزار و پانصد نفر بودند.42و انساب‌ بنی‌نَفْتالی‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، موافق‌ شمارۀ اسم‌ها از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.43شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از سبط‌ نَفْتالی‌، پنجاه‌ و سه‌ هزار و پانصد نفر بودند.44اینانند شمرده‌شدگانی‌ كه‌ موسی‌ و هارون‌ با دوازده‌ نفر از سروران‌ اسرائیل‌، كه‌ یك‌ نفر برای‌ هر خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ بود، شمردند.45و تمامی‌ شمرده‌شدگان‌ بنی‌اسرائیل‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، هر كس‌ از اسرائیل‌ كه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفت‌.46همۀ شمرده‌شدگان‌، ششصد و سه‌ هزار و پانصد و پنجاه‌ نفر بودند.47اما لاویان‌ برحسب‌ سبط‌ آبای‌ ایشان‌ در میان‌ آنها شمرده‌ نشدند.48زیرا خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:49« اما سبط‌ لاوی‌ را مشمار و حساب‌ ایشان‌ را در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ مگیر.50لیكن‌ لاویان‌ را بر مسكن‌ شهادت‌ و تمامی‌ اسبابش‌ و بر هرچه‌ علاقه‌ به‌ آن‌ دارد بگمار، و ایشان‌ مسكن‌ و تمامی‌ اسبابش‌ را بردارند، و ایشان‌ آن‌ را خدمت‌ نمایند و به‌ اطراف‌ مسكن‌ خیمه‌ زنند.51و چون‌ مسكن‌ روانه‌ شود لاویان‌ آن‌ را پایین‌ بیاورند، و چون‌ مسكن‌ افراشته‌ شود لاویان‌ آن‌ را برپا نمایند، و غریبی‌ كه‌ نزدیك آن‌ آید، كشته‌ شود.52و بنی‌اسرائیل‌ هر كس‌ در محلۀ خود و هر كس‌ نزد عَلَم‌ خویش‌ برحسب‌ افواج‌ خود، خیمه‌ زنند.53و لاویان‌ به‌ اطراف‌ مسكن‌ شهادت‌ خیمه‌ زنند، مبادا غضب‌ بر جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ بشود، و لاویان‌ شعائر مسكن‌ شهادت‌ را نگاه‌ دارند.»54پس‌ بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ كردند، و برحسب‌ آنچه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود، به‌ عمل‌ آوردند.

Chapter 2

1و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌،گفت‌:2« هر كس‌ از بنی‌اسرائیل‌ نزد عَلَم‌ و نشان‌ خاندان‌ آبای‌ خویش‌ خیمه‌ زند، در برابر و اطراف‌ خیمۀ اجتماع‌ خیمه‌ زنند.3و به‌ جانب‌ مشرق‌ به‌ سوی‌ طلوع‌ آفتاب‌ اهل‌ عَلَمِ محَلّۀ یهُودا برحسب‌ افواج‌ خود خیمه‌ زنند، و رئیس‌ بنی‌یهودا نَحشُون‌ بن‌ عَمّیناداب‌ باشد.4و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.5و سبط‌ یسّاكار در پهلوی‌ او خیمه‌ زنند، و رئیس‌ بنی‌یسّاكار نَتنائیل‌ بن‌ صوغر باشد.6و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند پنجاه‌ و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.7و سبط‌ زبولون‌ و رئیس‌ بنی‌زبولون‌ اَلیآب‌ بن‌ حِیلون‌ باشد.8و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، پنجاه‌ و هفت‌ هزار و چهارصد نفر بودند.9جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ محلۀ یهودا برحسب‌ افواج‌ ایشان‌ صد و هشتاد و شش‌ هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان‌ اول‌ كوچ‌ كنند.10« و بر جانب‌ جنوب‌، عَلَم‌ محلۀ رَؤبین‌ برحسب‌ افواج‌ ایشان‌ باشد، و رئیس‌ بنی‌رؤبین‌ اَلیصور بن‌ شَدَیئُور باشد.11و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند چهل‌ و شش‌ هزار و پانصد نفربودند.12و در پهلوی‌ او سبط‌ شَمعون‌ خیمه‌ زنند و رئیس‌ بنی‌شَمعون‌ شلومیئیل‌ بن‌ صوریشَدّای‌ باشد.13و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، پنجاه‌ و نه‌ هزار و سیصد نفر بودند.14و سبط‌ جاد و رئیس‌ بنی‌جاد اَلیاساف‌ بن‌ رَعُوْئیل‌ باشد.15و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، چهل‌ و پنج‌ هزار و ششصد و پنجاه‌ نفر بودند.16جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ محلۀ رؤبین‌ برحسب‌ افواج‌ ایشان‌ صد و پنجاه‌ و یك‌ هزار و چهارصد و پنجاه‌ نفر بودند و ایشان‌ دوم‌ كوچ‌ كنند.17« و بعد از آن‌ خیمۀ اجتماع‌ با محلۀ لاویان‌ در میان‌ محله‌ها كوچ‌ كند، چنانكه‌ خیمه‌ می‌زنند، همچنان‌ هر كس‌ در جای‌ خود نزد عَلَمهای‌ خویش‌ كوچ‌ كنند.18« و به‌ طرف‌ مغرب‌، عَلَم‌ محلۀ اَفرایم‌ برحسب‌ افواج‌ ایشان‌ و رئیس‌ بنی‌اَفرایم‌، الیشَمَع‌ بن‌ عَمّیهود باشد.19و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، چهل‌ هزار و پانصد نفر بودند.20و در پهلوی‌ او سبط‌ مَنَسّی‌، و رئیس‌ بنی‌مَنَسّی‌ جَمْلیئیل‌ بن‌ فَدَهْصور باشد.21و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، سی‌ و دو هزار و دویست‌ نفر بودند.22و سبط‌ بنیامین‌ و رئیس‌ بنی‌بنیامین‌، اَبیدان‌ بن‌ جِدعونی‌ باشد.23و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، سی‌ و پنج‌ هزار و چهارصد نفر بودند.24جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ محلۀ اَفرایم‌ برحسب‌ افواج‌ ایشان‌، صد و هشت‌ هزار و یكصد نفر بودند، و ایشان‌ سوم‌ كوچ‌ كنند.25« و به‌ طرف‌ شمال‌، عَلَم‌ محلۀ دان‌، برحسب‌ افواج‌ ایشان‌، و رئیس‌ بنی‌دان‌ اَخیعَزَر بن‌ عَمّیشَدّای‌ باشد.26و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، شصت‌ و دو هزاروهفت‌صد نفر بودند.27و در پهلوی‌ ایشان‌ سبط‌ اَشیر خیمه‌ زنند، و رئیس‌بنی‌اَشیر فَجْعیئیل‌ بن‌ عُكْران‌ باشد.28و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، چهل‌ و یك‌ هزار و پانصد نفر بودند.29و سبط‌ نَفْتالی‌ و رئیس‌ بنی‌نَفْتالی‌ اَخیرَع‌ بن‌ عِینان‌ باشد.30و فوج‌ او كه‌ از ایشان‌ شمرده‌ شدند، پنجاه‌ و سه‌ هزار و چهارصد نفر بودند.31جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ محلۀ دان‌، صد و پنجاه‌ و هفت‌ هزار و ششصد نفر بودند. ایشان‌ نزد عَلَمهای‌ خود در عقب‌ كوچ‌ كنند.»32اینانند شمرده‌شدگان‌ بنی‌اسرائیل‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ محله‌ها موافق‌ افواج‌ ایشان‌ شش‌صد و سه‌ هزار و پانصد و پنجاه‌ نفر بودند.33اما لاویان‌ چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ شمرده‌ نشدند.34و بنی‌اسرائیل‌ موافق‌ هرچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمودند، به‌ اینطور نزد علمهای‌ خود خیمه‌ می‌زدند و به‌ اینطور هر كس‌ برحسب‌ قبایل‌ خود با خاندان‌ آبای‌ خود كوچ‌ می‌كردند.

Chapter 3

1این‌ است‌ اَنساب‌ هارون‌ و موسی‌ در روزی كه‌ خداوند در كوه‌ سینا با موسی‌ متكلم‌ شد.2و نامهای‌ پسران‌ هارون‌ این‌ است‌: نخست‌زاده‌اش‌ ناداب‌ و اَبیهو و اَلْعازار و ایتامار.3این‌ است‌ نامهای‌ پسران‌ هارون‌ كهنه‌ كه‌ مسح‌ شده‌ بودند كه‌ ایشان‌ را برای‌ كهانت‌ تخصیص‌ نمود.4اما ناداب‌ و اَبیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی‌ كه‌ ایشان‌ در بیابان‌ سینا آتش‌ غریب‌ به‌ حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان‌ راپسری‌ نبود و اَلعازار و ایتامار به‌ حضور پدر خود هارون‌، كهانت‌ می‌نمودند.5و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:6« سبط‌ لاوی‌ را نزدیك‌ آورده‌، ایشان‌ را پیش‌ هارون‌ كاهن‌ حاضر كن‌ تا او را خدمت‌ نمایند.7و ایشان‌ شعائر او و شعائر تمامی‌ جماعت‌ را پیش‌ خیمۀ اجتماع‌ نگاه‌ داشته‌، خدمت‌ مسكن‌ را بجا آورند.8و جمیع‌ اسباب‌ خیمۀ اجتماع‌ و شعائر بنی‌اسرائیل‌ را نگاه‌ داشته‌، خدمت‌ مسكن‌ را بجا آورند.9و لاویان‌ را به‌ هارون‌ و پسرانش‌ بده‌، زیراكه‌ ایشان‌ از جانب‌ بنی‌اسرائیل‌ بالكل‌ به‌ وی‌ داده‌ شده‌اند.10و هارون‌ و پسرانش‌ را تعیین‌ نما تا كهانت‌ خود را بجا بیاورند، و غریبی‌ كه‌ نزدیك‌ آید، كشته‌ شود.»11و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌12كه‌ « اینك‌ من‌ لاویان‌ را از میان‌ بنی‌اسرائیل‌، به‌ عوض‌ هر نخست‌زاده‌ای‌ از بنی‌اسرائیل‌ كه‌ رَحِم‌ را بگشاید گرفته‌ام‌، پس‌ لاویان‌ از آن‌ من‌ می‌باشند.13زیرا جمیع‌ نخست‌زادگان‌ از آنِ منند، و در روزی‌ كه‌ همۀ نخست‌زادگان‌ زمین‌ مصر را كشتم‌، جمیع‌ نخست‌زادگان‌ اسرائیل‌ را خواه‌ از انسان‌ و خواه‌ از بهایم‌ برای‌ خود تقدیس‌ نمودم‌، پس‌ از آن‌ من‌ می‌باشند. من‌ یهوه‌ هستم‌.»14و خداوند موسی‌ را در بیابان‌ سینا خطاب‌ كرده‌، گفت‌:15« بنی‌لاوی‌ را برحسب‌ خاندان‌ آبا و قبایل‌ ایشان‌ بشمار، هر ذكور ایشان‌ را از یك‌ ماهه‌ و زیاده‌ بشمار.»16پس‌ موسی‌ برحسب‌ قول‌ خداوند چنانكه‌ مأمور شد، ایشان‌ را شمرد.17و پسران‌ لاوی‌ موافق‌ نامهای‌ ایشان‌ اینانند: جَرشون‌ و قَهات‌ و مَراری‌.18و نامهای‌ بنی‌جَرْشون‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ این‌ است‌: لِبْنی‌ و شِمْعی‌.19و پسران‌ قَهات‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: عَمرام‌ و یصْهار و حَبرون‌ و عُزّیئیل‌.20و پسران‌ مَراری‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: مَحْلی‌ و موشی‌ بودند. اینانند قبایـل‌ لاویان‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌.21و از جَرشون‌، قبیلۀ لِبْنی‌ و قبیلۀ شِمْعی‌. اینانند قبایل‌ جَرشونیان‌.22و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ به‌ شمارۀ همۀ ذكوران‌ از یك‌ ماهه‌ و بالاتر، شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ هفت‌ هزار و پانصد نفر بودند.23و قبایل‌ جَرشونیان‌ در عقب‌ مسكن‌، به‌ طرف‌ مغرب‌ خیمه‌ زنند.24و سَروَر خاندان‌ آبای‌ جَرشونیان‌، اَلیاساف‌ بن‌ لایل‌ باشد.25و ودیعت‌ بنی‌جَرشون‌ در خیمۀ اجتماع‌، مسكن‌ و خیمه‌ و پوشش‌ آن‌ و پردۀ دروازۀ خیمۀ اجتماع‌ باشد.26و تجیرهای‌ صحن‌ و پردۀ دروازۀ صحن‌ كه‌ پیش‌ روی‌ مسكن‌ و به‌ اطراف‌ مذبح‌ است‌ و طنابهایش‌ با هر خدمت‌ آنها.27و از قَهات‌، قبیلۀ عَمرامیان‌ و قبیلۀ یصهاریان‌ و قبیلۀ حَبْرونیان‌ و قبیلۀ عُزّیئیلیان‌، اینانند قبایل‌ قَهاتیان‌.28به‌ شمارۀ همۀ ذكوران‌ از یك‌ ماهه‌ و بالاتر، هشت‌ هزار و شش‌صد نفر بودند كه‌ ودیعت‌ قدس‌ را نگاه‌ می‌داشتند.29و قبایل‌ بنی‌قَهات‌ به‌ طرف‌ جنوب‌ مسكن‌، خیمه‌ بزنند.30و سَروَر خاندان‌ آبای‌ قبایل‌ قَهاتیان‌، اَلیاصافان‌ بن‌ عُزّیئیل‌ باشد.31و ودیعت‌ ایشان‌ تابوت‌ و میز و شمعدان‌ و مذبح‌ها و اسباب‌ قدس‌ كه‌ با آنها خدمت‌ می‌كنند، و حجاب‌ و هر خدمت‌ آن‌ باشد.32و سرور سروران‌ لاویان‌، اَلعازار بن‌ هارونِ كاهن‌ باشد، و نظارتِ نگهبانانِ خدمتِ قدس‌، او را خواهد بود.33و از مَراری‌، قبیلۀ مَحَلیان‌ و قبیلۀ موشیان‌؛اینانند قبایل‌ مَراری‌.34و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ و شمارۀ همۀ ذكوران‌ از یك‌ ماهه‌ و بالاتر، شش‌ هزار و دویست‌ نفر بودند.35و سرور خاندان‌ آبای‌ قبایل‌ مَراری‌، صوریئیل‌ بن‌ ابیحایل‌ باشد و ایشان‌ به‌ طرف‌ شمالی‌ مسكن‌، خیمه‌ بزنند.36و ودیعت‌ معین‌ بنی‌مَراری‌، تختهای‌ مسكن‌ و پشت‌بندهایش‌ و ستونهایش‌ و پایه‌هایش‌ و تمامی‌ اسبابش‌ با تمامی‌ خدمتش‌ باشد.37و ستونهای‌ اطراف‌ صحن‌ و پایه‌های‌ آنها و میخها و طنابهای‌ آنها.38و پیش‌ مسكن‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ و پیش‌ روی‌ خیمۀ اجتماع‌ به‌ طرف‌ طلوع‌ شمس‌، موسی‌ و هارون‌ و پسرانش‌ خیمه‌ بزنند و نگاهبانی‌ قدس‌ را و نگاهبانی‌ بنی‌اسرائیل‌ را بدارند. و هر غریبی‌ كه‌ نزدیك‌ آید، كشته‌شود.39و جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ لاویان‌ كه‌ موسی‌ و هارون‌ ایشان‌ را برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ و فرمان‌ خداوند شمردند، همۀ ذكوران‌ از یك‌ ماهه‌ و بالاتر، بیست‌ و دو هزار نفر بودند.40و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « جمیع‌ نخست‌زادگان‌ نرینۀ بنی‌اسرائیل‌ را از یك‌ ماهه‌ و بالاتر بشمار، و حساب‌ نامهای‌ ایشان‌ را بگیر.41و لاویان‌ را به‌ عوض‌ همۀ نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ بگیر، و بهایم‌ لاویان‌ را به‌ عوض‌ همۀ نخست‌زادگان‌ بهایم‌ بنی‌اسرائیل‌.»42پس‌ موسی‌ چنانكه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود، همۀ نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌ را شمرد.43و جمیع‌ نخست‌زادگان‌ نرینه‌، برحسب‌ شمارۀ اسم‌های‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ از یك‌ ماهه‌ و بالاتر، بیست‌ و دو هزار و دویست‌ و هفتاد و سه‌ نفر بودند.44و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:45« لاویان‌ را به‌ عوض‌ جمیع‌ نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌، و بهایم‌ لاویان‌ را به‌ عوض‌ بهایم‌ ایشان‌ بگیر، و لاویان‌ از آن‌ من‌ خواهند بود. من‌ یهوه‌ هستم‌.46و اما دربارۀ فدیۀ دویست‌ و هفتاد و سه‌ نفر از نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ بر لاویان‌ زیاده‌اند،47پنج‌ مثقال‌ برای‌ هر سَری‌ بگیر، آن‌ را موافق‌ مثقال‌ قدس‌ كه‌ بیست‌ جیره‌ یك‌ مثقال‌ باشد، بگیر.48و نقد فدیۀ آنانی‌ كه‌ از ایشان‌ زیاده‌اند به‌ هارون‌ و پسرانش‌ بده‌.»49پس‌ موسی‌ نقد فدیه‌ را از آنانی‌ كه‌ زیاده‌ بودند، بر كسانی‌ كه‌ لاویان‌ فدیۀ آنها شده‌ بودند، گرفت‌.50و از نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌ نقد را كه‌ هزار و سیصد و شصت‌ و پنج‌ مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌ باشد، گرفت‌.51و موسی‌ نقد فدیه‌ را برحسب‌ قول‌ خداوند چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود، به‌ هارون‌ و پسرانش‌ داد.

Chapter 4

1و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌،گفت‌:2« حساب‌ بنی‌قَهات‌ را از میان‌ بنی‌لاوی‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ بگیر.3از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌، هر كه‌ داخل‌ خدمت‌ شود تا در خیمۀ اجتماع‌ كار كند.4« و خدمت‌ بنی‌قَهات‌ در خیمۀ اجتماع‌، كار قدس‌الاقداس‌ باشد.5« و هنگامی‌ كه‌ اردو كوچ‌ می‌كند هارون‌ و پسرانش‌ داخل‌ شده‌، پوشش‌ حجاب‌ را پایین‌ بیاورند، و تابوت‌ شهادت‌ را به‌ آن‌ بپوشانند.6و بر آن‌ پوششِ پوستِ خزِ آبی‌ بگذارند و جامه‌ای‌ كه‌ تمام‌ آن‌ لاجوردی‌ باشد بالای‌ آن‌ پهن‌ نموده‌، چوب‌دستهایش‌ را بگذرانند.7« و بر میز نانِ تَقْدِمِه‌، جامۀ لاجوردی‌بگسترانند و بر آن‌، بشقابها و قاشقها و كاسه‌ها و پیاله‌های‌ ریختنی‌ را بگذارنند و نان‌ دائمی‌ بر آن‌ باشد.8و جامۀ قرمز بر آنها گسترانیده‌، آن‌ را به‌ پوشش‌ پوست‌ خز بپوشانند و چوبدستهایش‌ را بگذرانند.9« و جامۀ لاجوردی‌ گرفته‌، شمعدان‌ روشنایی‌ و چراغهایش‌ و گُلگیرهایش‌ و سینی‌هایش‌ و تمامی‌ ظروف‌ روغنش‌ را كه‌ به‌ آنها خدمتش‌ می‌كنند بپوشانند،10و آن‌ را و همۀ اسبابش‌ را در پوشش‌ پوست‌ خز گذارده‌، بر چوب‌دستی‌ بگذارند.11« و بر مذبح‌ زرین‌، جامۀ لاجوردی‌ گسترانیده‌، آن‌ را به‌ پوشش‌ پوست‌ خز بپوشانند، و چوبدستهایش‌ را بگذرانند.12« و تمامی‌ اسباب‌ خدمت‌ را كه‌ به‌ آنها در قدس‌ خدمت‌ می‌كنند گرفته‌، آنها را در جامۀ لاجوردی‌ بگذارند، و آنها را به‌ پوشش‌ پوست‌ خز پوشانیده‌، بر چوبدست‌ بنهند.13« و مذبح‌ را از خاكستر خالی‌ كرده‌، جامۀ ارغوانی‌ بر آن‌ بگسترانند.14و جمیع‌ اسبابش‌ را كه‌ به‌ آنها خدمت‌ آن‌ را می‌كنند یعنی‌ مِجْمَرها و چنگالها و خاك‌اندازها و كاسه‌ها، همۀ اسباب‌ مذبح‌ را بر روی‌ آن‌ بنهند، و بر آن‌ پوشش‌، پوست‌ خز گسترانیده‌، چوب‌ دستهایش‌ را بگذرانند.15« و چون‌ هارون‌ و پسرانش‌ در هنگام‌ كوچ‌ كردن‌ اردو، از پوشانیدن‌ قدس‌ و تمامی‌ اسباب‌ قدس‌ فارغ‌ شوند، بعد از آن‌ پسران‌ قَهات‌ برای‌ برداشتن‌ آن‌ بیایند، اما قدس‌ را لمس‌ ننمایند مبادا بمیرند، این‌ چیزها از خیمۀ اجتماع‌ حمل‌ بنی‌قهات‌ می‌باشد.16« و ودیعت‌ اَلعازار بن‌ هارون‌ كاهن‌، روغن‌ بجهت‌ روشنایی‌ و بخور خوشبو و هدیۀ آردی‌دائمی‌ و روغن‌ مسح‌ و نظارت‌ تمامی‌ مسكن‌ می‌باشد، با هرآنچه‌ در آن‌ است‌، خواه‌ از قدس‌ و خواه‌ از اسبابش‌.»17و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:18« سبط‌ قبایل‌ قَهاتیان‌ را از میان‌ لاویان‌ منقطع‌ مسازید.19بلكه‌ با ایشان‌ چنین‌ رفتار نمایید تا چون‌ به‌ قدس‌الاقداس‌ نزدیك‌ آیند، زنده‌ بمانند و نمیرند. هارون‌ و پسرانش‌ داخل‌ آن‌ بشوند، و هریك‌ از ایشان‌ را به‌ خدمت‌ و حمل‌ خود بگمارند.20و اما ایشان‌ بجهت‌ دیدن‌ قدس‌ لحظه‌ای‌ هم‌ داخل‌ نشوند، مبادا بمیرند.»21و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:22« حساب‌ بنی‌جَرشون‌ را نیز برحسب‌ خاندان‌ آبا و قبایل‌ ایشان‌ بگیر.23از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌ ایشان‌ را بشمار، هر كه‌ داخل‌ شود تا در خیمۀ اجتماع‌ به‌ شغل‌ بپردازد و خدمت‌ بنماید.24« این‌ است‌ خدمت‌ قبایل‌ بنی‌جرشون‌ در خدمت‌گذاری‌ و حمل‌،25كه‌ تجیرهای‌ مسكن‌ و خیمۀ اجتماع‌ را با پوشش‌ آن‌ و پوشش‌ پوست‌ خز كه‌ بر بالای‌ آن‌ است‌، و پردۀ دروازۀ خیمۀ اجتماع‌ را بردارند.26و تجیرهای‌ صحن‌ و پردۀ مدخل‌ دروازۀ صحن‌، كه‌ پیش‌ مسكن‌ و به‌ اطراف‌ مذبح‌ است‌، و طنابهای‌ آنها و همۀ اسباب‌ خدمت‌ آنها و هرچه‌ به‌ آنها باید كرده‌ شود، ایشان‌ بكنند.27و تمامی‌ خدمت‌ بنی‌جَرشون‌ در هر حمل‌ و خدمت‌ ایشان‌، به‌ فرمان‌ هارون‌ و پسران‌ او بشود، و جمیع‌ حملهای‌ ایشان‌ را بر ایشان‌ ودیعت‌ گذارید.28این‌ است‌ خدمت‌ قبایل‌ بنی‌جَرشون‌ در خیمۀ اجتماع‌. و نظارت‌ ایشان‌ به‌ دست‌ ایتاماربن‌ هارون‌ كاهن‌ باشد.29« و بنی‌مَراری‌ را برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ بشمار.30از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌ هركه‌ به‌ خدمت‌ داخل‌ شود، تا كار خیمۀ اجتماع‌ را بنماید. ایشان‌ را بشمار.31این‌ است‌ ودیعت‌ حمل‌ ایشان‌، در تمامی‌ خدمت‌ ایشان‌ در خیمۀ اجتماع‌، تختهای‌ مسكن‌ و پشت‌بندهایش‌ و ستونهایش‌ و پایه‌هایش‌32و ستونهای‌ اطراف‌ صحن‌ و پایه‌های‌ آنها و میخهای‌ آنها و طنابهای‌ آنها با همۀ اسباب‌ آنها، و تمامی‌ خدمت‌ آنها، پس‌ اسباب‌ ودیعت‌ حمل‌ ایشان‌ را به‌ نامها حساب‌ كنید.33این‌ است‌ خدمت‌ قبایل‌ بنی‌مَراری‌ در تمامی‌ خدمت‌ ایشان‌ در خیمۀ اجتماع‌، زیردست‌ ایتامار بن‌ هارونِ كاهن‌.»34و موسی‌ و هارون‌ و سروران‌ جماعت‌، بنی‌قهات‌ را برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ شمردند.35از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌ هركه‌ به‌ خدمت‌ داخل‌ می‌شد تا در خیمۀ اجتماع‌ مشغول‌ شود.36و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌، دو هزار و هفتصد و پنجاه‌ نفر بودند.37اینانند شمرده‌شدگان‌ قبایل‌ قَهاتیان‌، هركه‌ در خیمۀ اجتماع‌ كار می‌كرد كه‌ موسی‌ و هارون‌ ایشان‌ را برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ فرموده‌ بود، شمردند.38و شمرده‌شدگان‌ بنی‌جَرشون‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌،39از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌، هركه‌ به‌ خدمت‌ داخل‌ می‌شد تا در خیمۀ اجتماع‌ كار كند.40و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، دو هزار و ششصد و سی‌ نفر بودند.41اینانندشمرده‌شدگان‌ قبایل‌ بنی‌جَرشون‌، هركه‌ در خیمۀ اجتماع‌ كار می‌كرد كه‌ موسی‌ و هارون‌ ایشان‌ را برحسب‌ فرمان‌ خداوند شمردند.42و شمرده‌شدگان‌ قبایل‌ بنی‌مَراری‌ برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌،43از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌، هركه‌ به‌ خدمت‌ داخل‌ می‌شد تا در خیمۀ اجتماع‌ كار كند.44و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ سه‌ هزار و دویست‌ نفر بودند.45اینانند شمرده‌شدگان‌ قبایل‌ بنی‌مراری‌ كه‌ موسی‌ و هارون‌ ایشان‌ را برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ فرموده‌ بود، شمردند.46جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ لاویان‌ كه‌ موسی‌ و هارون‌ و سروران‌ اسرائیل‌ ایشان‌ را برحسب‌ قبایل‌ و خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ شمردند،47از سی‌ ساله‌ و بالاتر تا پنجاه‌ ساله‌ هركه‌ داخل‌ می‌شد تا كار خدمت‌ و كار حملها را در خیمۀ اجتماع‌ بكند.48شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ هشت‌ هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند،49برحسب‌ فرمان‌ خداوند به‌ توسط‌ موسی‌، هركس‌ موافق‌ خدمتش‌ و حملش‌ شمرده‌ شد. و چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود، او ایشان‌ را شمرد.

Chapter 5

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را امر فرما كه‌ مبروص‌ را و هركه‌ جریان‌ دارد و هركه‌ از مَیتَه‌ نجس‌ شود، از اردو اخراج‌ كنند.3خواه‌ مرد و خواه‌ زن‌، ایشان‌ را اخراج‌ نمایید؛ بیرون‌ از اردو ایشان‌ را اخراج‌نمایید، تا اردوی‌ خود را جایی‌ كه‌ من‌ در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ هستم‌، نجس‌ نسازند.»4و بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ كردند، و آن‌ كسان‌ را بیرون‌ از اردو اخراج‌ كردند. چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ گفته‌ بود، بنی‌اسرائیل‌ به‌ آن‌ طور عمل‌ نمودند.5و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:6« بنی‌اسرائیل‌ را بگو: هرگاه‌ مردی‌ یا زنی‌ به‌ هركدام‌ از جمیع‌ گناهان‌ انسان‌ مرتكب‌ شده‌، به‌ خداوند خیانت‌ ورزد، و آن‌ شخص‌ مجرم‌ شود،7آنگاه‌ گناهی‌ را كه‌ كرده‌ است‌ اعتراف‌ بنماید، و اصل‌ جرم‌ خود را رد نماید، و خمس‌ آن‌ را برآن‌ مزید كرده‌، به‌ كسی‌ كه‌ بر او جرم‌ نموده‌ است‌، بدهد.8و اگر آن‌ كس‌ را ولیای‌ نباشد كه‌ دیۀ جرم‌ به‌ او داده‌ شود، آنگاه‌ دیۀ جرمی‌ كه‌ برای‌ خداوند داده‌ می‌شود، از آن‌ كاهن‌ خواهد بود، علاوه‌ بر قوچ‌ كفاره‌ كه‌ به‌ آن‌ دربارۀ وی‌ كفاره‌ می‌شود.9و هر هدیۀ افراشتنی‌ از همۀ موقوفات‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ نزد كاهن‌ می‌آورند، از آن‌ او باشد.10و موقوفات‌ هر كس‌ از آن‌ او خواهد بود، و هرچه‌ كه‌ كسی‌ به‌ كاهن‌ بدهد، از آن‌ او باشد.»11و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:12« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: هرگاه‌ زن‌ كسی‌ از او برگشته‌، به‌ وی‌ خیانت‌ ورزد،13و مردی‌ دیگر با او همبستر شود، و این‌ از چشمان‌ شوهرش‌ پوشیده‌ و مستور باشد، آن‌ زن‌ نجس‌ می‌باشد. و اگر بر او شاهدی‌ نباشد و درعین‌ فعل‌ گرفتار نشود،14و روح‌ غیرت‌ بر او بیاید و به‌ زن‌ خود غیور شود، و آن‌ زن‌ نجس‌ شده‌ باشد، یا روح‌ غیرت‌ بر او بیاید و به‌ زن‌ خود غیور شود، و آن‌ زن‌ نجس‌ نشده‌ باشد،15پس‌ آن‌ مرد زن‌ خود را نزد كاهن‌ بیاورد، و بجهت‌ او برای‌ هدیه‌، یك‌ عشر ایفۀ آرد جوین‌ بیاورد، و روغن‌ بر آن‌ نریزد، و كندر بر آن‌ ننهد، زیرا كه‌ هدیۀ غیرت‌ است‌ و هدیۀ یادگار، كه‌ گناه‌ را بیاد می‌آورد.16« و كاهن‌ او را نزدیك‌ آورده‌، به‌ حضور خداوند برپا دارد.17و كاهن‌ آب‌ مقدس‌ در ظرف‌ سفالین‌ بگیرد، و كاهن‌ قدری‌ از غباری‌ كه‌ بر زمین‌ مسكن‌ باشد گرفته‌، بر آب‌ بپاشد.18و كاهن‌ زن‌ را به‌ حضور خداوند برپا داشته‌، موی‌ سر او را باز كند و هدیۀ یادگار را كه‌ هدیۀ غیرت‌ باشد بر دست‌ آن‌ زن‌ بگذارد، و آب‌ تلخ‌ لعنت‌ بر دست‌ كاهن‌ باشد.19و كاهن‌ به‌ زن‌ قسم‌ داده‌، به‌ وی‌ بگوید: اگر كسی‌ با تو همبستر نشده‌، و اگر بسوی‌ نجاست‌ به‌ كسی‌ غیر از شوهر خود برنگشته‌ای‌، پس‌ از این‌ آب‌ تلخ‌ لعنت‌ مبرا شوی‌.20و لیكن‌ اگر به‌ غیر از شوهر خود برگشته‌، نجس‌ شده‌ای‌، و كسی‌ غیر از شوهرت‌ با تو همبستر شده‌است‌،21آنگاه‌ كاهن‌ زن‌ را قسم‌ لعنت‌ بدهد و كاهن‌ به‌ زن‌ بگوید: خداوند تو را در میان‌ قومت‌ مورد لعنت‌ و قسم‌ بسازد به‌ اینكه‌ خداوند ران‌ تو را ساقط و شكم‌ تو را مُنْتَفَخ‌ گرداند.22و این‌ آب‌ لعنت‌ در احشای‌ تو داخل‌ شده‌، شكم‌ تو را منتفخ‌ و ران‌ تو را ساقط بسازد. و آن‌ زن‌ بگوید: آمین‌ آمین‌.23« و كاهن‌ این‌ لعنتها را در طوماری‌ بنویسد، و آنها را در آب‌ تلخ‌ محو كند.24و آن‌ آب‌ لعنت‌تلخ‌ را به‌ زن‌ بنوشاند، و آن‌ آب‌ لعنت‌ در او داخل‌ شده‌، تلخ‌ خواهد شد.25و كاهن‌ هدیۀ غیرت‌ را از دست‌ زن‌ گرفته‌، آن‌ هدیه‌ را به‌ حضور خداوند بجنباند، و آن‌ را نزد مذبح‌ بیاورد.26و كاهن‌ مشتی‌ از هدیه‌ برای‌ یادگاری‌ آن‌ گرفته‌، آن‌ را بر مذبح‌ بسوزاند و بعد از آن‌، آن‌ آب‌ را به‌ زن‌ بنوشاند.27و چون‌ آب‌ را به‌ او نوشانید، اگر نجس‌ شده‌ و به‌ شوهر خود خیانت‌ ورزیده‌ باشد، آن‌ آب‌ لعنت‌ داخل‌ او شده‌، تلخ‌ خواهد شد، و شكم‌ او مُنْتَفَخ‌ و ران‌ او ساقط خواهد گردید، و آن‌ زن‌ در میان‌ قوم‌ خود مورد لعنت‌ خواهدبود.28و اگر آن‌ زن‌ نجس‌ نشده‌، طاهر باشد، آنگاه‌ مبرا شده‌، اولاد خواهد زایید.29« این‌ است‌ قانون‌ غیرت‌، هنگامی‌ كه‌ زن‌ از شوهر خود برگشته‌، نجس‌ شده‌ باشد.30یا هنگامی‌ كه‌ روح‌ غیرت‌ بر مرد بیاید، و بر زنش‌ غیور شود، آنگاه‌ زن‌ را به‌ حضور خداوند برپا بدارد، و كاهن‌ تمامی‌ این‌ قانون‌ را دربارۀ او اجرا دارد.31پس‌ آن‌ مرد از گناه‌ مبرا شود، و زن‌ گناه‌ خود را متحمل‌ خواهد بود.»

Chapter 6

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ مرد یا زن‌ نذر خاص‌، یعنی‌ نذر نذیره‌ بكند، و خود را برای‌ خداوند تخصیص‌ نماید،3آنگاه‌ از شراب‌ و مسكرات‌ بپرهیزد و سركۀ شراب‌ و سركۀ مسكرات‌ را ننوشد، و هیچ‌ عصیر انگور ننوشد، و انگور تازه‌ یا خشك‌ نخورد.4و تمام‌ ایام‌ تخصیصش‌ از هر چیزی‌ كه‌ از تاك‌ انگورساخته‌ شود، از هسته‌ تا پوست‌ نخورد.5« و تمام‌ ایام‌ نذر تخصیص‌ او، اُستُره‌ بر سر او نیاید، و تا انقضای‌ روزهایی‌ كه‌ خود را برای‌ خداوند تخصیص‌ نموده‌ است‌، مقدس‌ شده‌، گیسهای‌ موی‌ سر خود را بلند دارد.6« و تمام‌ روزهایی‌ كه‌ خود را برای‌ خداوند تخصیص‌ نموده‌ است‌، نزدیك‌ بدن‌ میت‌ نیاید.7برای‌ پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی‌ كه‌ بمیرند خویشتن‌ را نجس‌ نسازد، زیرا كه‌ تخصیص‌ خدایش‌ بر سر وی‌ می‌باشد.8تمامی‌ روزهای‌ تخصیصش‌ برای‌ خداوند مقدس‌ خواهد بود.9« و اگر كسی‌ دفعتاً ناگهان‌ نزد او بمیرد، پس‌ سر خود را در روز طهارت‌ خویش‌ بتراشد، یعنی‌ در روز هفتم‌ آن‌ را بتراشد.10و در روز هشتم‌ دو فاخته‌ یا دو جوجۀ كبوتر نزد كاهن‌ به‌ در خیمۀ اجتماع‌ بیاورد.11و كاهن‌ یكی‌ را برای‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ را برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ گذرانیده‌، برای‌ وی‌ كفاره‌ نماید، از آنچه‌ به‌ سبب‌ میت‌، گناه‌ كرده‌ است‌؛ و سر او را در آن‌ روز تقدیس‌ نمایـد.12و روزهای‌ تخصیص‌ خود را برای‌ خداوند (از نو) تخصیص‌ نماید، و برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ برای‌ قربانی‌ جرم‌ بیاورد. لیكن‌ روزهای‌ اول‌ ساقط خواهد بود، چونكه‌ تخصیصش‌ نجس‌ شده‌ است‌.13« این‌ است‌ قانون‌ نذیره‌، چون‌ روزهای‌ تخصیص‌ او تمام‌ شود، آنگاه‌ او را نزد دروازه‌ خیمۀ اجتماع‌ بیاورند.14و قربانی‌ خود را برای‌ خداوند بگذراند، یعنی‌ یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌، و یك‌ برۀ ماده‌ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌، بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، و یك‌ قوچ‌بی‌عیب‌ بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌.15و یك‌ سبد نان‌ فطیر یعنی‌ گِرده‌های‌ آرد نرم‌ سرشته‌شدۀ با روغن‌، و قرصهای‌ فطیر مسح‌ شده‌ با روغن‌، و هدیۀ آردی‌ آنها و هدیۀ ریختنی‌ آنها.16« و كاهن‌ آنها را به‌ حضور خداوند نزدیك‌ آورده‌، قربانی‌ گناه‌ و قربانی‌ سوختنی او را بگذراند.17و قوچ‌ را با سبد نان‌ فطیر بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌ برای‌ خداوند بگذراند، و كاهن‌ هدیۀ آردی‌ و هدیۀ ریختنی‌ او را بگذراند.18« و آن‌ نذیره‌ سر تخصیص‌ خود را نزد در خیمۀ اجتماع‌ بتراشد، و موی‌ سر تخصیص‌ خود را گرفته‌، آن‌ را بر آتشی‌ كه‌ زیر ذبیحۀ سلامتی‌ است‌ بگذراند.19« و كاهن‌ سرْدست‌ بریان‌ شدۀ قوچ‌ را با یك‌ گِرده‌ فطیر از سبد و یك‌ قرص‌ فطیر گرفته‌، آن‌ را بر دست‌ نذیره‌، بعد از تراشیدن‌ سر تخصیصش‌ بگذارد.20و كاهن‌ آنها را بجهت‌ هدیۀ جنبانیدنی‌ به‌ حضور خداوند بجنباند، این‌ با سینۀ جنبانیدنی‌ و ران‌ افراشتنی‌ برای‌ كاهن‌، مقدس‌ است‌. و بعد از آن‌ نذیره‌ شراب‌ بنوشد.21« این‌ است‌ قانون‌ نذیره‌ای‌ كه‌ نذر بكند و قانون‌ قربانی‌ كه‌ بجهت‌ تخصیص‌ خود برای‌ خداوند باید بگذراند، علاوه‌ بر آنچه‌ دستش‌ به‌ آن‌ می‌رسد موافق‌ نذری‌ كه‌ كرده‌ باشد، همچنین‌ برحسب‌ قانون‌ تخصیص‌ خود، باید بكند.»22و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:23« هارون‌ و پسرانش‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: به‌ اینطور بنی‌اسرائیل‌ را بركت‌ دهید و به‌ ایشان‌بگویید:24« یهوه‌ تو را بركت‌ دهد و تو را محافظت‌ نماید.25یهوه‌ روی‌ خود را بر تو تابان‌ سازد و بر تو رحمت‌ كند.26یهوه‌ روی‌ خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی‌ بخشد.27و نام‌ مرا بر بنی‌اسرائیل‌ بگذارند، و من‌ ایشان‌ را بركت‌ خواهم‌ داد.»

Chapter 7

1و در روزی‌ كه‌ موسی‌ از برپا داشتن‌ مسكن فارغ‌ شده‌ و آن‌ را مسح‌ نموده‌ و تقدیس‌ كرده‌ و تمامی‌ اسبابش‌ را و مذبح‌ را با تمامی‌ اسبابش‌ مسح‌ كرده‌ و تقدیس‌ نموده‌ بود،2سروران‌ اسرائیل‌ و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ هدیه‌ گذرانیدند. و اینها رؤسای‌ اسباط بودند كه‌ بر شمرده‌شدگان‌ گماشته‌ شدند.3پس‌ ایشان‌ بجهت‌ هدیۀ خود، به‌ حضور خداوند شش‌ ارابۀ سرپوشیده‌ و دوازده‌ گاو آوردند، یعنی‌ یك‌ ارابه‌ برای‌ دو سرور، و برای‌ هر نفری‌ یك‌ گاو، و آنها را پیش‌ روی‌ مسكن‌ آوردند.4و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:5« اینها را از ایشان‌ بگیر تا برای‌ بجا آوردن‌ خدمت‌ خیمۀ اجتماع‌ به‌ كار آید، و به‌ لاویان‌ به‌ هر كس‌ به‌ اندازۀ خدمتش‌ تسلیم‌ نما.»6پس‌ موسی‌ ارابه‌ها و گاوها را گرفته‌، آنها را به‌ لاویان‌ تسلیم‌ نمود.7دو ارابه‌ و چهار گاو به‌ بنی‌جَرشون‌، به‌ اندازۀ خدمت‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمود.8و چهار ارابه‌ و هشت‌ گاو به‌ بنی‌مَراری‌، به‌ اندازۀ خدمت‌ ایشان‌، به‌ دست‌ ایتامار بن‌ هارون‌ كاهن‌ تسلیم‌ نمود.9اما به‌ بنی‌قَهات‌ هیچ‌ نداد، زیرا خدمت‌ قدس‌ متعلق‌ به‌ ایشان‌ بود و آن‌ را بر دوش‌ خود برمی‌داشتند.10و سروران‌ بجهت‌ تبرك‌ مذبح‌، در روز مسح‌ كردن‌ آن‌، هدیه‌ گذرانیدند. و سروران‌ هدیۀ خود را پیش‌ مذبح‌ آوردند.11و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌ كه‌ هر سرور در روز نوبۀ خود هدیۀ خویش‌ را بجهت‌ تبرك‌ مذبح‌ بگذراند.12و در روز اول‌، نَحشون‌ بن‌ عَمّیناداب‌ از سبط‌ یهودا هدیۀ خود را گذرانید.13و هدیۀ او یك‌ طَبَقِ نقره‌ بود كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌، هفتاد مثقال‌ به‌ مثقال‌ قدس‌ كه‌ هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط شده‌ با روغن‌ بود بجهت‌ هدیۀ آردی‌.14و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.15و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.16و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی گناه‌.17و بجهت‌ ذبیحه‌ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌، این‌ بود هدیۀ نَحشون‌ بن‌ عَمّیناداب‌.18و در روز دوم‌، نتنائیل‌ بن‌ صوغر، سَروَرِ یسّاكار هدیه‌ گذرانید.19و هدیه‌ای‌ كه‌ او گذرانید یك‌ طبق‌ نقره‌ بود كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.20و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.21و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌، بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.22و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.23و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌، این‌ بود هدیۀ نَتَنائیل‌ بن‌ صوغر.24و در روز سوم‌، اَلیآب‌ بن‌ حیلون‌ سرور بنی‌زبولون‌،25هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.26و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور،27و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.28و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.29و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ اَلیآب‌ بن‌ حیلون‌.30و در روز چهارم‌، اَلیصور بن‌ شَدَیئور سرور بنی‌رؤبین‌.31هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.32و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.33و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.34و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.35و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ اَلیصوربن‌ شَدَیئور.36و در روز پنجم‌، شَلومیئیل‌ بن‌ صوریشدّای‌ سرور بنی‌شمعون‌.37هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیه‌ آردی‌.38و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.39و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.40و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.41و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ شَلومیئیل‌ بن‌ صوریشَدّای‌.42و در روز ششم‌، اَلیاساف‌ بن‌ دَعوئیل‌ سرور بنی‌جاد.43هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌،موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط‌ با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.44و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.45و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.46و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.47و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ اَلیاساف‌ بن‌ دَعوئیل‌.48و در روز هفتم‌، اَلیشَمَع‌ بن‌ عَمّیهود سرور بنی‌افرایم‌.49هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.50و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.51و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.52و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.53و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ اَلیشَمَع‌ بن‌ عَمّیهود.54و در روز هشتم‌، جَمْلیئیل‌ بن‌ فَدَهْصور سرور بنی‌مَنَسّی‌.55هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط‌ با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.56و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.57و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.58و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.59و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ جملیئیل‌ بن‌ فَدَهصور.60و در روز نهم‌، اَبیدان‌ بن‌ جِدعونی‌ سرور بنی‌بنیامین‌.61هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌صد و سی‌ مثقال‌ بود و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌، بجهت‌ هدیۀ آردی‌.62و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.63و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.64و یك‌ بز نر به‌ جهت‌ قربانی‌ گناه‌65و به‌ جهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌ دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ اَبیدان‌ بن‌ جِدعونی‌.66و در روز دهم‌، اَخیعَزَربن‌ عَمّیشدّای‌ سرور بنی‌دان‌.67هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌، هفتاد مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هر دوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط‌ با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.68و یك‌ قاشق‌ طلا، ده‌ مثقال‌ پر از بخور.69و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی سوختنی‌.70و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.71و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ اَخیعَزَر بن‌ عَمّیشدای‌.72و در روز یازدهم‌، فَجْعیئیل‌ بن‌ عُكران‌ سرور بنی‌اشیر.73هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌، هفتاد مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌؛ هردوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.74و یك‌ قاشق‌ طلا ده‌ مثقال‌ پر از بخور.75و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.76و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.77و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود هدیۀ فَجْعیئیل‌ بن‌ عُكران‌.78و در روز دوازدهم‌، اَخیرَع‌ بن‌ عینان‌، سَروَربنی‌نفتالی‌.79هدیۀ او یك‌ طبق‌ نقره‌ كه‌ وزنش‌ صد و سی‌ مثقال‌ بود، و یك‌ لگن‌ نقره‌ هفتاد مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، هردوی‌ آنها پر از آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌.80و یك‌ قاشق‌ طلا، ده‌ مثقال‌ پر از بخور.81و یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و یك‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌.82و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.83و بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، دو گاو و پنج‌ قوچ‌ و پنج‌ بز نر و پنج‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بـود هدیـۀ اَخیرَع‌ بن‌ عینان‌.84این‌ بود تبرك‌ مذبح‌ در روزی‌ كه‌ مسح‌ شده‌بود، از جانب‌ سروران‌ اسرائیل‌ دوازده طبق‌ نقره‌ و دوازده‌ لگن‌ نقره‌ و دوازده‌ قاشق‌ طلا.85هر طبق‌ نقره‌ صد و سی‌ مثقال‌ و هر لگن‌ هفتاد، كه‌ تمامی‌ نقرۀ ظروف‌، دوهزار و چهارصد مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌ بود.86و دوازده‌ قاشق‌ طلا پُر از بخور هر كدام‌ ده‌ مثقال‌ موافق‌ مثقال‌ قدس‌، كه‌ تمامی‌ طلای‌ قاشقها صد و بیست‌ مثقال‌ بود.87تمامی‌ گاوان‌ بجهت‌ قربانی سوختنی‌، دوازده‌ گاو و دوازده‌ قوچ‌ و دوازده‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌. با هدیۀ آردی‌ آنها و دوازده‌ بزِ نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.88و تمامی گاوان‌ بجهت‌ ذبیحۀ سلامتی‌، بیست‌ و چهار گاو و شصت‌ قوچ‌ و شصت‌ بز نر و شصت‌ بره‌ نرینۀ یك‌ ساله‌. این‌ بود تبرك‌ مذبح‌ بعد از آنكه‌ مسح‌ شده‌ بود.89و چون‌ موسی‌ به‌ خیمۀ اجتماع‌ داخل‌ شد تا با وی‌ سخن‌ گوید، آنگاه‌ قول‌ را می‌شنید كه‌ از بالای‌ كرسی‌ رحمت‌ كه‌ بر تابوت‌ شهادت‌ بود، از میان‌ دو كروبی‌ به‌ وی‌ سخن‌ می‌گفت‌، پس‌ با او تكلم‌ می‌نمود.

Chapter 8

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ وی‌ بگو: هنگامی‌ كه‌ چراغها را برافرازی‌، هفت‌ چراغ‌ پیش‌ شمعدان‌ روشنایی‌ بدهد.»3پس‌ هارون‌ چنین‌ كرد، و چراغها را برافراشت‌ تا پیش‌ شمعدان‌ روشنایی‌ بدهد، چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود.4و صنعت‌ شمعدان‌ این‌ بود: از چرخكاری‌ طلا از ساق‌ تا گُلهایش‌ چرخكاری‌ بود، موافق‌ نمونه‌ای‌ كه‌ خداوند به‌ موسی‌ نشان‌ داده‌ بود، به‌ همین‌ طور شمعدان‌ را ساخت‌.5و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:6« لاویان‌ را از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ گرفته‌، ایشان‌ را تطهیر نما.7و بجهت‌ تطهیر ایشان‌، به‌ ایشان‌ چنین‌ عمل‌ نما: آن‌ كفاره‌ گناه‌ را بر ایشان‌ بپاش‌ و بر تمام‌ بدن‌ خود اُستُره‌ بگذرانند، و رخت‌ خود را شسته‌، خود را تطهیر نمایند.8و گاوی‌ جوان‌ و هدیۀ آردی‌ آن‌، یعنی‌ آرد نرم‌ مخلوط با روغن‌ بگیرند، و گاو جوان‌ دیگر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ بگیر.9و لاویان‌ را پیش‌ خیمۀ اجتماع‌ نزدیك‌ بیاور، و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ را جمع‌ كن‌.10و لاویان‌ را به‌ حضور خداوند نزدیك‌ بیاور، و بنی‌اسرائیل‌ دستهای‌ خود را بر لاویان‌ بگذارند.11و هارون‌ لاویان‌ را از جانب‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ حضور خداوند هدیه‌ بگذراند، تا خدمت‌ خداوند را بجا بیاورند.12و لاویان‌ دستهای‌ خود را بر سر گاوان‌ بنهند، و تو یكی‌ را بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ و دیگری‌ را بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوندبگذران‌، تا بجهت‌ لاویان‌ كفاره‌ شود.13و لاویان‌ را پیش‌ هارون‌ و پسرانش‌ برپا بدار، و ایشان‌ را برای‌ خداوند هدیه‌ بگذران‌.14و لاویان‌ را از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ جدا نما و لاویان‌ از آن‌ من‌ خواهند بود.15« و بعد از آن‌ لاویان‌ داخل‌ شوند تا خدمت‌ خیمۀ اجتماع‌ را بجا آورند، و تو ایشان‌ را تطهیر كرده‌، ایشان‌ را هدیه‌ بگذران‌.16زیراكه‌ ایشان‌ از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ من‌ بالكل‌ داده‌ شده‌اند، و به‌ عوض‌ هر گشایندۀ رحم‌، یعنی‌ به‌ عوض‌ همۀ نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌، ایشان‌ را برای‌ خود گرفته‌ام‌.17زیرا كه‌ جمیع‌ نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌ خواه‌ از انسان‌ و خواه‌ از بهایم‌، از آن‌ من‌اند. در روزی‌ كه‌ جمیع‌ نخست‌زادگان‌ را در زمین‌ مصر زدم‌، ایشان‌ را برای‌ خود تقدیس‌ نمودم‌.18پس‌ لاویان‌ را به‌ عوض‌ همۀ نخست‌زادگان‌ بنی‌اسرائیل‌ گرفتم‌.19و لاویان‌ را از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ هارون‌ و پسرانش‌ پیشكش‌ دادم‌ تا خدمت‌ بنی‌اسرائیل‌ را در خیمۀ اجتماع‌ بجا آورند، و بجهت‌ بنی‌اسرائیل‌ كفاره‌ نمایند، و چون‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ قدس‌ نزدیك‌ آیند، وبا به‌ بنی‌اسرائیل‌ عارض‌ نشود.»20پس‌ موسی‌ و هارون‌ و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ لاویان‌ چنین‌ كردند، برحسب‌ هرآنچه‌ خداوند موسی‌ را دربارۀ لاویان‌ امر فرمود، همچنان‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ ایشان‌ عمل‌ نمودند.21و لاویان‌ برای‌ گناه‌ خود كفاره‌ كرده‌، رخت‌ خود را شستند، و هارون‌ ایشان‌ را به‌ حضور خداوند هدیه‌ گذرانید، و هارون‌ برای‌ ایشان‌ كفاره‌ نموده‌، ایشان‌ را تطهیر كرد.22و بعداز آن‌ لاویان‌ داخل‌ شدند تا در خیمۀ اجتماع‌ به‌ حضور هارون‌ و پسرانش‌ به‌ خدمت‌ خود بپردازند، و چنانكه‌ خداوند موسی‌ را دربارۀ لاویان‌ امرفرمود، همچنان‌ به‌ ایشان‌ عمل‌ نمودند.23و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:24« این‌ است‌ قانون‌ لاویان‌ كه‌ از بیست‌ و پنج‌ ساله‌ و بالاتر داخل‌ شوند تا در كار خیمۀ اجتماع‌ مشغول‌ خدمت‌ بشوند.25و از پنجاه‌ ساله‌ از كار خدمت‌ بازایستند، و بعد از آن‌ خدمت‌ نكنند.26لیكن‌ با برادران‌ خود در خیمۀ اجتماع‌ به‌ نگاهبانی‌ نمودن‌ مشغول‌ شوند، و خدمتی‌ دیگر نكنند. بدین‌ طور با لاویان‌ دربارۀ ودیعت‌ ایشان‌ عمل‌ نما.»

Chapter 9

1و در ماه‌ اول‌ سال‌ دوم‌ بعد از بیرون‌ آمدن ایشان‌ از زمین‌ مصر، خداوند موسی‌ را در صحرای‌ سینا خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ عید فصح‌ را در موسمش‌ بجا آورند.3در روز چهاردهم‌ این‌ ماه‌ آن‌ را در وقت‌ عصر در موسمش‌ بجا آورید، برحسب‌ همۀ فرایضش‌ و همۀ احكامش‌ آن‌ را معمول‌ دارید.»4پس‌ موسی‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌ كه‌ فصح‌ را بجا آورند.5و فصح‌ را در روز چهاردهم‌ ماه‌ اول‌، در وقت‌ عصر در صحرای‌ سینا بجا آوردند؛ برحسب‌ هرچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود بنی‌اسرائیل‌ چنان‌ عمل‌ نمودند.6اما بعضی‌ اشخاص‌ بودند كه‌ از مِیت‌ آدمی‌ نجس‌ شده‌، فصح‌ را در آن‌ روز نتوانستند بجا آورند، پس‌ در آن‌ روز نزد موسی‌ و هارون‌ آمدند،7و آن‌اشخاص‌ وی‌ را گفتند كه‌ « ما از میت‌ آدمی‌ نجس‌ هستیم‌؛ پس‌ چرا از گذرانیدن‌ قربانی‌ خداوند در موسمش‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ ممنوع‌ شویم‌؟»8موسی‌ ایشان‌ را گفت‌: « بایستید تا آنچه‌ خداوند در حق‌ شما امر فرماید، بشنوم‌.»9و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:10« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: اگر كسی‌ از شما یا از اعقاب‌ شما از میت‌ نجس‌ شود، یا در سَفَرِ دور باشد، مع‌هذا فصح‌ را برای‌ خداوند بجا آورد.11در روز چهاردهم‌ ماه‌ دوم‌، آن‌ را در وقت‌ عصر بجا آورند، و آن‌ را با نان‌ فطیر و سبزی‌ تلخ‌ بخورند.12چیزی‌ از آن‌ تا صبح‌ نگذارند و از آن‌ استخوانی‌ نشكنند؛ برحسب‌ جمیع‌ فرایض‌ فصح‌ آن‌ را معمول‌ دارند.13اما كسی‌ كه‌ طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن‌ فصح‌ بازایستد، آن‌ كس‌ از قوم‌ خود منقطع‌ شود، چونكه‌ قربانی‌ خداوند را در موسمش‌ نگذرانیده‌ است‌، آن‌ شخص‌ گناه‌ خود را متحمل‌ خواهد شد.14و اگر غریبی‌ در میان‌ شما مأوا گزیند و بخواهد كه‌ فصح‌ را برای‌ خداوند بجا آورد، برحسب‌ فریضه‌ و حكم‌ فصح‌ عمل‌ نماید، برای‌ شما یك‌ فریضه‌ می‌باشد خواه‌ برای‌ غریب‌ و خواه‌ برای‌ متوطن‌.»15و در روزی‌ كه‌ مسكن‌ برپا شد، ابر مسكن‌ خیمۀ شهادت‌ را پوشانید، و از شب‌ تا صبح‌ مثل‌ منظر آتش‌ بر مسكن‌ می‌بود.16همیشه‌ چنین‌ بود كه‌ ابر آن‌ را می‌پوشانید و منظر آتش‌ در شب‌.17و هرگاه‌ ابر از خیمه‌ برمی‌خاست‌، بعد از آن‌بنی‌اسرائیل‌ كوچ‌ می‌كردند و در هر جایی‌ كه‌ ابر ساكن‌ می‌شد، آنجا بنی‌اسرائیل‌ اردو می‌زدند.18به‌ فرمان‌ خداوند بنی‌اسرائیل‌ كوچ‌ می‌كردند و به‌ فرمان‌ خداوند اردو می‌زدند، همۀ روزهایی‌ كه‌ ابر بر مسكن‌ ساكن‌ می‌بود، در اردو می‌ماندند.19و چون‌ ابر، روزهای‌ بسیار برمسكن‌ توقف‌ می‌نمود، بنی‌اسرائیل‌ ودیعت‌ خداوند را نگاه‌ می‌داشتند و كوچ‌ نمی‌كردند.20و بعضی‌ اوقات‌ ابر ایام‌ قلیلی‌ بر مسكن‌ می‌ماند، آنگاه‌ به‌ فرمان‌ خداوند در اردو می‌ماندند و به‌ فرمان‌ خداوند كوچ‌ می‌كردند.21و بعضی‌ اوقات‌، ابر از شام‌ تا صبح‌ می‌ماند و در وقت‌ صبح‌ ابر برمی‌خاست‌، آنگاه‌ كوچ‌ می‌كردند، یا اگر روز و شب‌ می‌ماند چون‌ ابر برمی‌خاست‌، می‌كوچیدند.22خواه‌ دو روز و خواه‌ یك‌ ماه‌ و خواه‌ یك‌ سال‌، هر قدر ابر بر مسكن‌ توقف‌ نموده‌، بر آن‌ ساكن‌ می‌بود، بنی‌اسرائیل‌ در اردو می‌ماندند، و كوچ‌ نمی‌كردند و چون‌ برمی‌خاست‌، می‌كوچیدند.23به‌ فرمان‌ خداوند اردو می‌زدند، و به‌ فرمان‌ خداوند كوچ‌ می‌كردند، و ودیعت‌ خداوند را برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ فرموده‌ بود، نگاه‌ می‌داشتند.

Chapter 10

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« برای‌ خود دو كَرِنّای‌ نقره‌ بساز، آنها را از چرخكاری‌ درست‌ كن‌، و آنها را بجهت‌ خواندن‌ جماعت‌ و كوچیدن‌ اردو بكار ببر.3و چون‌ آنها را بنوازند تمامی‌ جماعت‌ نزد تو به‌ در خیمۀ اجتماع‌ جمع‌ شوند.4و چون‌ یكی‌ را بنوازند، سروران‌ و رؤسای‌ هزاره‌های‌ اسرائیل‌ نزد تو جمع‌ شوند.5و چون‌ تیز آهنگ‌ بنوازید محله‌هایی‌ كه‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ جا دارند، كوچ‌بكنند.6و چون‌ مرتبۀ دوم‌ تیز آهنگ‌ بنوازید، محله‌هایی‌ كه‌ به‌ طرف‌ جنوب‌ جا دارند كوچ‌ كنند؛ بجهت‌ كوچ‌ دادن‌ ایشان‌ تیز آهنگ‌ بنوازند.7و بجهت‌ جمع‌ كردن‌ جماعت‌ بنوازید، لیكن‌ تیز آهنگ‌ منوازید.8« و بنی‌هارون‌ كَهَنه‌، كَرِنّاها را بنوازند. این‌ برای‌ شما در نسلهای‌ شما فریضۀ ابدی‌ باشد.9و چون‌ در زمین‌ خود برای‌ مقاتله‌ با دشمنی‌ كه‌ بر شما تعدی‌ می‌نماید می‌روید، كَرِنّاها را تیز آهنگ‌ بنوازید، پس‌ به‌ حضور یهوه‌ خدای‌ خود بیاد آورده‌ خواهید شد، و از دشمنان‌ خود نجات‌ خواهید یافت‌.10و در روز شادی‌ خود و در عیدها و در اول‌ ماه‌های‌ خود كَرِنّاها را بر قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ خود بنوازید، تا برای‌ شما به‌ حضور خدای‌ شما یادگاری‌ باشد. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.»11و واقع‌ شد در روز بیستم‌ ماه‌ دوم‌ سال‌ دوم‌ كه‌ ابر از بالای‌ خیمۀ شهادت‌ برداشته‌ شد،12و بنی‌اسرائیل‌ به‌ مراحل‌ خود از صحرای‌ سینا كوچ‌ كردند، و ابر در صحرای‌ فاران‌ ساكن‌ شد،13و ایشان‌ اول‌ به‌ فرمان‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ كوچ‌ كردند.14و عَلَم‌ محلۀ بنی‌یهودا، اول‌ با افواج‌ ایشان‌ روانه‌ شد، و بر فوج‌ او نَحْشون‌ بن‌ عَمّیناداب‌ بود.15و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌ یسّاكار، نَتَنائیل‌ بن‌ صوغر.16و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌زَبولون‌، اَلیآب‌ بن‌ حیلون‌.17پس‌ مسكن‌ را پایین‌ آوردند و بنی‌جَرشون‌ و بنی‌مَراری‌ كه‌ حاملان‌ مسكن‌ بودند، كوچ‌ كردند.18و عَلَم‌ محلۀ رؤبین‌ با افواج‌ ایشان‌ روانه‌ شد، و بر فوج‌ او اَلیصور بن‌ شَدَیئور بود.19و بر فوج‌سبط‌ بنی‌شمعون‌، شَلومیئیل‌ بن‌ صورِیشَدّای‌.20و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌جاد، اَلیاساف‌ بن‌ دَعوئیل‌.21پس‌ قَهاتیان‌ كه‌ حاملان‌ قدس‌ بودند، كوچ‌ كردند و پیش‌ از رسیدن‌ ایشان‌، آنها مسكن‌ را برپا داشتند.22پس‌ عَلَم‌ محلۀ بنی‌افرایم‌ با افواج‌ ایشان‌ روانه‌ شد، و بر فوج‌ او اَلیشَمَع‌ بن‌ عَمّیهود بود.23و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌مَنَسّی‌، جَمْلیئیل‌ بن‌ فَدَهصور.24و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌بنیامین‌، اَبیدان‌ بن‌ جِدعونی‌.25پس‌ علم‌ محلۀ بنی‌دان‌ كه‌ مؤخر همۀ محله‌ها بود با افواج‌ ایشان‌ روانه‌ شد، و بر فوج‌ او اَخیعَزَر بن‌ عَمیشَدّای‌ بود.26و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌اشیر، فَجعیئیل‌ بن‌ عُكران‌.27و بر فوج‌ سبط‌ بنی‌نفتالی‌، اَخیرَع‌ بن‌ عینان‌.28این‌ بود مراحل‌ بنی‌اسرائیل‌ با افواج‌ ایشان‌. پس‌ كوچ‌ كردند.29و موسی‌ به‌ حوباب‌ بن‌ رعوئیل‌ مدیانی‌ كه‌ برادرزن‌ موسی‌ بود، گفت‌: « ما به‌ مكانی‌ كه‌ خداوند دربارۀ آن‌ گفته‌ است‌ كه‌ آن‌ را به‌ شما خواهم‌ بخشید كوچ‌ می‌كنیم‌، همراه‌ ما بیا و بتو احسان‌ خواهیم‌ نمود، چونكه‌ خداوند دربارۀ اسرائیل‌ نیكو گفته‌است‌.»30او وی‌ را گفت‌: « نمی‌آیم‌، بلكه‌ به‌ زمین‌ و به‌ خاندان‌ خود خواهم‌ رفت‌.»31گفت‌: « ما را ترك‌ مكن‌ زیرا چونكه‌ تو منازل‌ ما را در صحرا می‌دانی‌، بجهت‌ ما مثل‌ چشم‌ خواهی‌ بود.32و اگر همراه‌ ما بیایی‌، هر احسانی‌ كه‌ خداوند بر ما بنماید، همان‌ را بر تو خواهیم‌ نمود.»33و از كوه‌ خداوند سفر سه‌ روزه‌ كوچ‌ كردند، و تابوت‌ عهد خداوند سفر سه‌ روزه‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ رفت‌ تا آرامگاهی‌ برای‌ ایشان‌ بطلبد.34وابر خداوند در روز بالای‌ سر ایشان‌ بود، وقتی‌ كه‌ از لشكرگاه‌ روانه‌ می‌شدند.35و چون‌ تابوت‌ روانه‌ می‌شد، موسی‌ می‌گفت‌: « ای‌ خداوند برخیز و دشمنانت‌ پراكنده‌ شوند و مُبغِضانت‌ از حضور تو منهزم‌ گردند.»36و چون‌ فرود می‌آمد، می‌گفت‌: « ای‌ خداوند نزد هزاران‌ هزارِ اسرائیل‌ رجوع‌ نما.»

Chapter 11

1و قوم‌ شكایت‌ كنان‌ در گوش‌ خداوند بد گفتند، و خداوند این‌ را شنیده‌، غضبش‌ افروخته‌ شد، و آتش‌ خداوند در میان‌ ایشان‌ مشتعل‌ شده‌، در اطراف‌ اردو بسوخت‌.2و قوم‌ نزد موسی‌ فریاد برآورده‌، موسی‌ نزد خداوند دعا نمود و آتش‌ خاموش‌ شد.3پس‌ آن‌ مكان‌ را تَبعیرَه‌ نام‌ نهادند، زیرا كه‌ آتش‌ خداوند در میان‌ ایشان‌ مشتعل‌ شد.4و گروه‌ مختلف‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ بودند، شهوت‌ پرست‌ شدند، و بنی‌اسرائیل‌ باز گریان‌ شده‌، گفتند: « كیست‌ كه‌ ما را گوشت‌ بخوراند!5ماهی‌ای‌ را كه‌ در مصر مفت‌ می‌خوردیم‌ و خیار و خربوزه‌ و تره‌ و پیاز و سیر را بیاد می‌آوریم‌.6و الا´ن‌ جان‌ ما خشك‌ شده‌، و چیزی‌ نیست‌ و غیر از این‌ مَنّ، در نظر ما هیچ‌ نمی‌آید!»7و مَنّ مثل‌ تخم‌ گشنیز بود و شكل‌ آن‌ مثل‌ شكل‌ مُقُل‌.8و قوم‌ گردش‌ كرده‌، آن‌ را جمع‌ می‌نمودند، و آن‌ را در آسیا خرد می‌كردند یا در هاون‌ می‌كوبیدند، و در دیگها پخته‌، گِرْده‌ها از آن‌ می‌ساختند. و طعم‌ آن‌ مثل‌ طعم‌ قرصهای‌ روغنی‌ بود.9و چون‌ شبنم‌ در وقت‌ شب‌ بر اردومی‌بارید، منّ نیز بر آن‌ می‌ریخت‌.10و موسی‌ قوم‌ را شنید كه‌ با اهل‌ خانۀ خود هر یك‌ به‌ در خیمۀ خویش‌ می‌گریستند، و خشم‌ خداوند به‌ شدت‌ افروخته‌شد، و در نظر موسی‌ نیز قبیح‌ آمد.11و موسی‌ به‌ خداوند گفت‌: « چرا به‌ بندۀ خود بدی‌ نمودی‌؟ و چرا در نظر تو التفات‌ نیافتم‌ كه‌ بار جمیع‌ این‌ قوم‌ را بر من‌ نهادی‌؟12آیا من‌ به‌ تمامی‌ این‌ قوم‌ حامله‌ شده‌، یا من‌ ایشان‌ را زاییده‌ام‌ كه‌ به‌ من‌ می‌گویی‌ ایشان‌ را در آغوش‌ خود بردار، به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خوردی‌ مثل‌ لالا كه‌ طفل‌ شیرخواره‌ را برمی‌دارد؟13گوشت‌ از كجا پیدا كنم‌ تا به‌ همۀ این‌ قوم‌ بدهم‌؟ زیرا نزد من‌ گریان‌ شده‌، می‌گویند ما را گوشت‌ بده‌ تا بخوریم‌.14من‌ به‌ تنهایی‌ نمی‌توانم‌ تحمل‌ تمامی‌ این‌ قوم‌ را بنمایم‌ زیرا بر من‌ زیاد سنگین‌ است‌.15و اگر با من‌ چنین‌ رفتار نمایی‌، پس‌ هرگاه‌ در نظر تو التفات‌ یافتم‌ مرا كشته‌، نابود ساز تا بدبختی‌ خود را نبینم‌.»16پس‌ خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: « هفتاد نفر از مشایخ‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ ایشان‌ را می‌دانی‌ كه‌ مشایخ‌ قوم‌ و سروران‌ آنها می‌باشند نزد من‌ جمع‌ كن‌، و ایشان‌ را به‌ خیمۀ اجتماع‌ بیاور تا در آنجا با تو بایستند.17و من‌ نازل‌ شده‌، در آنجا با تو سخن‌ خواهم‌ گفت‌، و از روحی‌ كه‌ بر توست‌ گرفته‌، بر ایشان‌ خواهم‌ نهاد تا با تو متحمل‌ بار این‌ قوم‌ باشند و تو به‌ تنهایی‌ متحمل‌ آن‌ نباشی‌.18« و قوم‌ را بگو كه‌ برای‌ فردا خود را تقدیس‌ نمایید تا گوشت‌ بخورید، چونكه‌ در گوش‌ خداوند گریان‌ شده‌، گفتید، كیست‌ كه‌ ما را گوشت‌ بخوراند! زیرا كه‌ در مصر ما را خوش‌ می‌گذشت‌! پس‌ خداوند شما را گوشت‌ خواهد داد تابخورید.19نه‌ یك‌ روز و نه‌ دو روز خواهید خورد، و نه‌ پنج‌ روز و نه‌ ده‌ روز و نه‌ بیست‌ روز،20بلكه‌ یك‌ ماه‌ تمام‌ تا از بینی‌ شما بیرون‌ آید و نزد شما مكروه‌ شود، چونكه‌ خداوند را كه‌ در میان‌ شماست‌ رد نمودید، و به‌ حضور وی‌ گریان‌ شده‌، گفتید، چرا از مصر بیرون‌ آمدیم‌.»21موسی‌ گفت‌: « قومی‌ كه‌ من‌ در میان‌ ایشانم‌، ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفتی‌ ایشان‌ را گوشت‌ خواهم‌ داد تا یك‌ ماه‌ تمام‌ بخورند.22آیا گله‌ها و رمه‌ها برای‌ ایشان‌ كشته‌ شود تا برای‌ ایشان‌ كفایت‌ كند؟ یا همۀ ماهیان‌ دریا برای‌ ایشان‌ جمع‌ شوند تا برای‌ ایشان‌ كفایت‌ كند؟»23خداوند موسی‌ را گفت‌: « آیا دست‌ خداوند كوتاه‌ شده‌ است‌؟ الا´ن‌ خواهی‌ دید كه‌ كلام‌ من‌ بر تو واقع‌ می‌شود یا نه‌.»24پس‌ موسی‌ بیرون‌ آمده‌، سخنان‌ خداوند را به‌ قوم‌ گفت‌، و هفتاد نفر از مشایخ‌ قوم‌ را جمع‌ كرده‌، ایشان‌ را به‌ اطراف‌ خیمه‌ برپا داشت‌.25و خداوند در ابر نازل‌ شده‌، با وی‌ تكلم‌ نمود، و از روحی‌ كه‌ بر وی‌ بود، گرفته‌، بر آن‌ هفتاد نفر مشایخ‌ نهاد و چون‌ روح‌ بر ایشان‌ قرار گرفت‌، نبوت‌ كردند، لیكن‌ مزید نكردند.26اما دو نفر در لشكرگاه‌ باقی‌ ماندند كه‌ نام‌ یكی‌ اَلْداد بود و نام‌ دیگری‌ میداد، و روح‌ بر ایشان‌ نازل‌ شد و نامهای‌ ایشان‌ در ثبت‌ بود، لیكن‌ نزد خیمه‌ نیامده‌، در لشكرگاه‌ نبوت‌ كردند.27آنگاه‌ جوانی‌ دوید و به‌ موسی‌ خبر داده‌، گفت‌: « الداد و میداد در لشكرگاه‌ نبوت‌ می‌كنند.»28و یوشع‌ بن‌ نون‌ خادم‌ موسی‌ كه‌ از برگزیدگان‌ او بود، در جواب‌ گفت‌: « ای‌ آقایم‌ موسی‌ ایشان‌ را منع‌ نما!»29موسی‌ وی‌ را گفت‌: « آیا تو برای‌ من‌ حسدمی‌بری‌؟ كاشكه‌ تمامی‌ قوم‌ خداوند نبی‌ می‌بودند و خداوند روح‌ خود را بر ایشان‌ افاضه‌ می‌نمود!»30پس‌ موسی‌ با مشایخ‌ اسرائیل‌ به‌ لشكرگاه‌ آمدند.31و بادی‌ از جانب‌ خداوند وزیده‌، سَلوی‌ را از دریا برآورد و آنها را به‌ اطراف‌ لشكرگاه‌ تخمیناً یك‌ روز راه‌ به‌ این‌ طرف‌ و یك‌ روز راه‌ به‌ آن‌ طرف‌ پراكنده‌ ساخت‌، و قریب‌ به‌ دو ذراع‌ از روی‌ زمین‌ بالا بودند.32و قوم‌ برخاسته‌ تمام‌ آن‌ روز و تمام‌ آن‌ شب‌ و تمام‌ روز دیگر سَلوی‌ را جمع‌ كردند و آنكه‌ كمتر یافته‌ بود، ده‌ حومر جمع‌ كرده‌ بود، و آنها را به‌ اطراف‌ اردو برای‌ خود پهن‌ كردند.33و گوشت‌ هنوز در میان‌ دندان‌ ایشان‌ می‌بود پیش‌ از آنكه‌ خاییده‌ شود، كه‌ غضب‌ خداوند بر ایشان‌ افروخته‌ شده‌، خداوند قوم‌ را به‌ بلای‌ بسیار سخت‌ مبتلا ساخت‌.34و آن‌ مكان‌ را قِبْروت‌ هَتّاوَه‌ نامیدند، زیرا قومی‌ را كه‌ شهوت‌پرست‌ شدند، در آنجا دفن‌ كردند.35و قوم‌ از قِبْروت‌ هَتّاوَه‌ به‌ حضیروت‌ كوچ‌ كرده‌، در حضیروت‌ توقف‌ نمودند.

Chapter 12

1و مریم‌ و هارون‌ دربارۀ زن‌ حبشی‌ كه موسی‌ گرفته‌ بود، بر او شكایت‌ آوردند، زیرا زن‌ حبشی‌ گرفته‌ بود.2و گفتند: « آیا خداوند با موسی‌ به‌ تنهایی‌ تكلم‌ نموده‌ است‌، مگر به‌ ما نیز تكلم‌ ننموده‌؟» و خداوند این‌ را شنید.3و موسی‌ مرد بسیار حلیم‌ بود، بیشتر از جمیع‌ مردمانی‌ كه‌ بر روی‌ زمین‌اند.4در ساعت‌ خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ و مریم‌گفت‌: « شما هر سه‌ نزد خیمۀ اجتماع‌ بیرون‌ آیید.» و هر سه‌ بیرون‌ آمدند.5و خداوند در ستون‌ ابر نازل‌ شده‌، به‌ در خیمه‌ ایستاد، و هارون‌ و مریم‌ را خوانده‌، ایشان‌ هر دو بیرون‌ آمدند.6و او گفت‌: « الا´ن‌ سخنان‌ مرا بشنوید: اگر در میان‌ شما نبیای‌ باشد، من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌، خود را در رؤیا بر او ظاهر می‌كنم‌ و در خواب‌ به‌ او سخن‌ می‌گویم‌.7اما بندۀ من‌ موسی‌ چنین‌ نیست‌. او در تمامی‌ خانۀ من‌ امین‌ است‌.8با وی‌ روبرو و آشكارا و نه‌ در رمزها سخن‌ می‌گویم‌، و شبیه‌ خداوند را معاینه‌ می‌بیند. پس‌ چرا نترسیدید كه‌ بر بندۀ من‌ موسی‌ شكایت‌ آوردید؟»9و غضب‌ خداوند بر ایشان‌ افروخته‌ شده‌، برفت‌.10و چون‌ ابر از روی‌ خیمه‌ برخاست‌، اینك‌ مریم‌ مثل‌ برف‌ مبروص‌ بود، و هارون‌ بر مریم‌ نگاه‌ كرد و اینك‌ مبروص‌ بود.11و هارون‌ به‌ موسی‌ گفت‌: « وای‌ ای‌ آقایم‌، بار این‌ گناه‌ را بر ما مگذار زیرا كه‌ حماقت‌ كرده‌، گناه‌ ورزیده‌ایم‌.12و او مثل‌ میته‌ای‌ نباشد كه‌ چون‌ از رحم‌ مادرش‌ بیرون‌ آید، نصف‌ بدنش‌ پوسیده‌ باشد.»13پس‌ موسی‌ نزد خداوند استغاثه‌ كرده‌، گفت‌: « ای‌ خدا او را شفا بده‌!»14خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « اگر پدرش‌ به‌ روی‌ وی‌ فقط‌ آب‌ دهان‌ می‌انداخت‌، آیا هفت‌ روز خجل‌ نمی‌شد؟ پس‌ هفت‌ روز بیرون‌ لشكرگاه‌ محبوس‌ بشود، و بعد از آن‌ داخل‌ شود.»15پس‌ مریم‌ هفت‌ روز بیرون‌ لشكرگاه‌ محبوس‌ ماند، و تا داخل‌ شدن‌ مریم‌، قوم‌ كوچ‌ نكردند.16و بعد از آن‌، قوم‌ از حضیروت‌ كوچ‌ كرده‌، در صحرای‌ فاران‌ اردو زدند.

Chapter 13

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« كسان‌ بفرست‌ تا زمین‌ كنعان‌ را كه‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ دادم‌، جاسوسی‌ كنند؛ یك‌ نفر را از هر سبط‌ آبای‌ ایشان‌ كه‌ هركدام‌ در میان‌ ایشان‌ سرور باشد، بفرستید.»3پس‌ موسی‌ به‌ فرمان‌ خداوند ، ایشان‌ را از صحرای‌ فاران‌ فرستاد، و همۀ ایشان‌ رؤسای‌ بنی‌اسرائیل‌ بودند.4و نامهای‌ ایشان‌ اینهاست‌: از سبط‌ رؤبین‌، شَمّوع‌ بن‌ زَكّور.5از سبط‌ شمعون‌، شافاط‌ بن‌ حوری‌.6از سبط‌ یهودا، كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌.7از سبط‌ یسّاكار، یجْآل‌ بن‌ یوسف‌.8از سبط‌ افرایم‌، هوشَع‌ بن‌ نون‌.9از سبط‌ بنیامین‌، فَلطی‌ بن‌ رافو.10از سبط‌ زبولون‌، جَدّیئیل‌ بن‌ سودی‌.11از سبط‌ یوسف‌ از سبط‌ مَنَسّی‌، جَدّی‌ بن‌ سوسی‌.12از سبط‌ دان‌، عَمّیئیل‌ بن‌ جَمَلّی‌.13از سبط‌ اشیر، سَتور بن‌ میكائیل‌.14از سبط‌ نفتالی‌، نَحبی‌ بن‌ وَفْسی‌.15از سبط‌ جاد، جاؤئیل‌ بن‌ ماكی‌.16این‌ است‌ نامهای‌ كسانی‌ كه‌ موسی‌ برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ فرستاد، و موسی‌ هوشع‌ بن‌ نون‌ را یهوشوع‌ نام‌ نهاد.17و موسی‌ ایشان‌ را برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ كنعان‌ فرستاده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: « از اینجا به‌ جنوب‌ رفته‌، به‌ كوهستان‌ برآیید.18و زمین‌ را ببینید كه‌ چگونه‌ است‌ و مردم‌ را كه‌ در آن‌ ساكنند كه‌ قوی‌اند یا ضعیف‌، قلیل‌اند یا كثیر.19و زمینی‌ كه‌ در آن‌ ساكنند چگونه‌ است‌، نیك‌ یا بد؟ و در چه‌ قسم‌ شهرها ساكنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟20و چگونه‌است‌ زمین‌، چرب‌ یا لاغر؟ درخت‌ دارد یا نه‌؟ پس‌ قوی‌ دل‌ شده‌، از میوۀ زمین‌ بیاورید.» و آن‌ وقت‌ موسم‌ نوبر انگور بود.21پس‌ رفته‌، زمین‌ را از بیابان‌ سین‌ تا رَحوب‌نزد مدخل‌ حَمات‌ جاسوسی‌ كردند.22و به‌ جنوب‌ رفته‌، به‌ حبرون‌ رسیدند، و اَخیمان‌ و شیشای‌ و تلمای‌ بنی‌عناق‌ در آنجا بودند، اما حبرون‌ هفت‌ سال‌ قبل‌ از صوعنِ مصر بنا شده‌ بود.23و به‌ وادی‌ اَشْكول‌ آمدند، و شاخه‌ای‌ با یك‌ خوشۀ انگور بریده‌، آن‌ را بر چوب‌دستی‌، میان‌ دو نفر با قدری‌ از انار و انجیر برداشته‌، آوردند.24و آن‌ مكان‌ به‌ سبب‌ خوشۀ انگور كه‌ بنی‌اسرائیل‌ از آنجا بریده‌ بودند، به‌ وادی‌ اَشكول‌ نامیده‌ شد.25و بعد از چهل‌ روز، از جاسوسی زمین‌ برگشتند.26و روانه‌ شده‌، نزد موسی‌ و هارون‌ و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ قادش‌ در بیابان‌ فاران‌ رسیدند، و برای‌ ایشان‌ و برای‌ تمامی‌ جماعت‌ خبر آوردند، و میوۀ زمین‌ را به‌ ایشان‌ نشان‌ دادند.27و برای‌ او حكایت‌ كرده‌، گفتند: « به‌ زمینی‌ كه‌ ما را فرستادی‌ رفتیم‌، و به‌ درستی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، و میوه‌اش‌ این‌ است‌.28لیكن‌ مردمانی‌ كه‌ در زمین‌ ساكنند زورآورند، و شهرهایش‌ حصاردار و بسیار عظیم‌، و بنی‌عناق‌ را نیز در آنجا دیدیم‌.29و عمالقه‌ در زمین‌ جنوب‌ ساكنند، و حِتّیان‌ و یبوسیان‌ و اموریان‌ در كوهستان‌ سكونت‌ دارند. و كنعانیان‌ نزد دریا و بر كنارۀ اردن‌ ساكنند.»30و كالیب‌ قوم‌ را پیش‌ موسی‌ خاموش‌ ساخته‌، گفت‌: « فی‌الفور برویم‌ و آن‌ را در تصرف‌ آریم‌، زیرا كه‌ می‌توانیم‌ بر آن‌ غالب‌ شویم‌.»31اما آن‌ كسانی‌ كه‌ با وی‌ رفته‌ بودند، گفتند: « نمی‌توانیم‌ با این‌ قوم‌ مقابله‌ نماییم‌ زیرا كه‌ ایشان‌ از ما قوی‌ترند.»32و دربارۀ زمینی‌ كه‌ آن‌ را جاسوسی‌ كرده‌ بودند، خبر بد نزد بنی‌اسرائیل‌ آورده‌، گفتند: « زمینی‌ كه‌ برای‌ جاسوسی‌ آن‌ از آن‌ گذشتیم‌ زمینی‌ است‌ كه‌ ساكنان‌ خود را می‌خورد،و تمامی‌ قومی‌ كه‌ در آن‌ دیدیم‌، مردان‌ بلند قد بودند.33و در آنجا جباران‌ بنی‌عناق‌ را دیدیم‌ كه‌ اولاد جبّارانند، و ما در نظر خود مثل‌ ملخ‌ بودیم‌ و همچنین‌ در نظر ایشان‌ می‌نمودیم‌.»

Chapter 14

1و تمامی‌ جماعت‌ آواز خود را بلند كرده‌، فریاد نمودند. و قوم‌ در آن‌ شب‌ می‌گریستند.2و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ بر موسی‌ و هارون‌ همهمه‌ كردند، و تمامی‌ جماعت‌ به‌ ایشان‌ گفتند: « كاش‌ كه‌ در زمین‌ مصر می‌مردیم‌ یا در این‌ صحرا وفات‌ می‌یافتیم‌!3و چرا خداوند ما را به‌ این‌ زمین‌ می‌آورد تا به‌ دم‌ شمشیر بیفتیم‌، و زنان‌ و اطفال‌ ما به‌ یغما برده‌ شوند؟ آیا برگشتن‌ به‌ مصر برای‌ ما بهتر نیست‌؟»4و به‌ یكدیگر گفتند: « سرداری‌ برای‌ خود مقرر كرده‌، به‌ مصر برگردیم‌.»5پس‌ موسی‌ و هارون‌ به‌ حضور تمامی‌ گروه‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ رو افتادند.6و یوشع‌ بن‌ نون‌ و كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌ كه‌ از جاسوسان‌ زمین‌ بودند، رخت‌ خود را دریدند.7و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتند: « زمینی‌ كه‌ برای‌ جاسوسی‌ آن‌ از آن‌ عبور نمودیم‌، زمین‌ بسیار بسیار خوبی‌ است‌.8اگر خداوند از ما راضی‌ است‌ ما را به‌ این‌ زمین‌ آورده‌، آن‌ را به‌ ما خواهد بخشید، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌.9زنهار از خداوند متمرد مشوید، و از اهل‌ زمین‌ ترسان‌ مباشید، زیراكه‌ ایشان‌ خوراك‌ ما هستند، سایۀ ایشان‌ از ایشان‌ گذشته‌ است‌، و خداوند با ماست‌، از ایشان‌ مترسید.»10لیكن‌ تمامی‌ جماعت‌ گفتند كه‌ باید ایشان‌ را سنگسار كنند.آنگاه‌ جلال‌ خداوند در خیمۀ اجتماع‌ بر تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ ظاهر شد.11و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « تا به‌ كی‌ این‌ قوم‌ مرا اهانت‌ نمایند؟ و تا به‌ كی‌ با وجود همۀ آیاتی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ نمودم‌، به‌ من‌ ایمان‌ نیاورند؟12ایشان‌ را به‌ وبا مبتلا ساخته‌، هلاك‌ می‌كنم‌ و از تو قومی‌ بزرگ‌ و عظیم‌تر از ایشان‌ خواهم‌ ساخت‌.»13موسی‌ به‌ خداوند گفت‌: « آنگاه‌ مصریان‌ خواهند شنید، زیراكه‌ این‌ قوم‌ را به‌ قدرت‌ خود از میان‌ ایشان‌ بیرون‌ آوردی‌.14و به‌ ساكنان‌ این‌ زمین‌ خبر خواهند داد و ایشان‌ شنیده‌اند كه‌ تو ای‌ خداوند ، در میان‌ این‌ قوم‌ هستی‌، زیراكه‌ تو ای‌ خداوند ، معاینه‌ دیده‌ می‌شوی‌، و ابر تو بر ایشان‌ قایم‌ است‌، و تو پیش‌ روی‌ ایشان‌ روز در ستون‌ ابر و شب‌ در ستون‌ آتش‌ می‌خرامی‌.15پس‌ اگر این‌ قوم‌ را مثل‌ شخص‌ واحد بكُشی‌، طوایفی‌ كه‌ آوازۀ تو را شنیده‌اند، خواهند گفت‌:16چون‌ كه‌ خداوند نتوانست‌ این‌ قوم‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود درآورد، از این‌ سبب‌ ایشان‌ را در صحرا كشت‌.17پس‌ الا´ن‌ قدرت‌ خداوند عظیم‌ بشود، چنانكه‌ گفته‌ بودی‌18كه‌ یهوه‌ دیرخشم‌ و بسیار رحیم‌ و آمرزندۀ گناه‌ و عصیان‌ است‌، لیكن‌ مجرم‌ را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت‌ بلكه‌ عقوبت‌ گناه‌ پدران‌ را بر پسران‌ تا پشت‌ سوم‌ و چهارم‌ می‌رساند.19پس‌ گناه‌ این‌ قوم‌ را برحسب‌ عظمتِ رحمت‌ خود بیامرز،چنانكه‌ این‌ قوم‌ را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای‌.»20خداوند گفت‌: « برحسب‌ كلام‌ تو آمرزیدم‌.21لیكن‌ به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ تمامی‌ زمین‌ از جلال‌ یهوه‌ پر خواهد شد.22چونكه‌ جمیع‌ مردانی‌ كه‌ جلال‌ و آیات‌ مرا كه‌ در مصر و بیابان‌ نمودم‌ دیدند، مرا ده‌ مرتبه‌ امتحان‌ كرده‌، آواز مرا نشنیدند.23به‌ درستی‌ كه‌ ایشان‌ زمینی‌ را كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خوردم‌، نخواهند دید، و هركه‌ مرا اهانت‌ كرده‌ باشد، آن‌ را نخواهد دید.24لیكن‌ بندۀ من‌ كالیب‌ چونكه‌ روح‌ دیگر داشت‌ و مرا تماماً اطاعت‌ نمود، او را به‌ زمینی‌ كه‌ رفته‌ بود داخل‌ خواهم‌ ساخت‌، و ذریت‌ او وارث‌ آن‌ خواهند شد.25و چونكه‌ عمالیقیان‌ و كنعانیان‌ در وادی‌ ساكنند، فردا رو گردانیده‌، از راه‌ بحر قلزم‌ به‌ صحرا كوچ‌ كنید.»26و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:27« تا به‌ كی‌ این‌ جماعت‌ شریر را كه‌ بر من‌ همهمه‌ می‌كنند متحمل‌ بشوم‌؟ همهمۀ بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ بر من‌ همهمه‌ می‌كنند، شنیدم‌.28به‌ ایشان‌ بگو خداوند می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ چنانكه‌ شما در گوش‌ من‌ گفتید، همچنان‌ با شما عمل‌ خواهم‌ نمود.29لاشه‌های‌ شما در این‌ صحرا خواهد افتاد، و جمیع‌ شمرده‌شدگان‌ شما برحسب‌ تمامی‌ عدد شما، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر كه‌ بر من‌ همهمه‌ كرده‌اید.30شما به‌ زمینی‌ كه‌ دربارۀ آن‌ دست‌ خود را بلند كردم‌ كه‌ شما را در آن‌ ساكن‌ گردانم‌، هرگز داخل‌ نخواهید شد، مگر كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌ و یوشع‌ بن‌ نون‌.31اما اطفال‌ شما كه‌ دربارۀ آنها گفتید كه‌ به‌ یغما برده‌ خواهند شد، ایشان‌ را داخل‌ خواهم‌ كرد و ایشان‌ زمینی‌ را كه‌شما رد كردید، خواهند دانست‌.32لیكن‌ لاشه‌های‌ شما در این‌ صحرا خواهد افتاد.33و پسران‌ شما در این‌ صحرا چهل‌ سال‌ آواره‌ بوده‌، بار زناكاری‌ شما را متحمل‌ خواهند شد، تا لاشه‌های‌ شما در صحرا تلف‌ شود.34برحسب‌ شمارۀ روزهایی‌ كه‌ زمین‌ را جاسوسی‌ می‌كردید، یعنی‌ چهل‌ روز. یك‌ سال‌ به‌ عوض‌ هر روز، بار گناهان‌ خود را چهل‌ سال‌ متحمل‌ خواهید شد، و مخالفت‌ مرا خواهید دانست‌.35من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌، گفتم‌ كه‌ البته‌ این‌ را به‌ تمامی‌ این‌ جماعت‌ شریر كه‌ به‌ ضد من‌ جمع‌ شده‌اند خواهم‌ كرد، و در این‌ صحرا تلف‌ شده‌، در اینجا خواهند مرد.»36و اما آن‌ كسانی‌ كه‌ موسی‌ برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ فرستاده‌ بود، و ایشان‌ چون‌ برگشتند خبر بد دربارۀ زمین‌ آورده‌، تمام‌ جماعت‌ را از او گله‌مند ساختند،37آن‌ كسانی‌ كه‌ این‌ خبر بد را دربارۀ زمین‌ آورده‌ بودند، به‌ حضور خداوند از وبا مردند.38اما یوشع‌ بن‌ نون‌ و كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌ از جملۀ آنانی‌ كه‌ برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ رفته‌ بودند، زنده‌ ماندند.39و چون‌ موسی‌ این‌ سخنان‌ را به‌ جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌، قوم‌ بسیار گریستند.40و بامدادان‌ به‌ زودی‌ برخاسته‌، به‌ سر كوه‌ برآمده‌، گفتند: « اینك‌ حاضریم‌ و به‌ مكانی‌ كه‌ خداوند وعده‌ داده‌ است‌ می‌رویم‌، زیرا گناه‌ كرده‌ایم‌.»41موسی‌ گفت‌: « چرا از فرمان‌ خداوند تجاوز می‌نمایید؟ لیكن‌ این‌ كار به‌ كام‌ نخواهد شد!42مروید زیرا خداوند در میان‌ شما نیست‌، مبادا از پیش‌ دشمنان‌ خود منهزم‌ شوید.43زیرا عمالیقیان‌ و كنعانیان‌ آنجا پیش‌ روی‌ شما هستند،پس‌ به‌ شمشیر خواهید افتاد؛ و چونكه‌ از پیروی‌ خداوند روگردانیده‌اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.»44لیكن‌ ایشان‌ از راه‌ تكبر به‌ سر كوه‌ رفتند، اما تابوت‌ عهد خداوند و موسی‌ از میان‌ لشكرگاه‌ بیرون‌ نرفتند.45آنگاه‌ عمالیقیان‌ و كنعانیان‌ كه‌ در آن‌ كوهستان‌ ساكن‌ بودند فرودآمده‌، ایشان‌ را زدند و تا حُرما منهزم‌ ساختند.

Chapter 15

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ به‌ زمین‌ سكونت‌ خود كه‌ من‌ آن‌ را به‌ شما می‌دهم‌ داخل‌ شوید،3و می‌خواهید هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند بگذرانید، چه‌ قربانی‌ سوختنی‌ و چه‌ ذبیحۀ وفای‌ نذر، یا برای‌ نافله‌ یا در عیدهای‌ خود، برای‌ گذرانیدن‌ هدیۀ خوشبو بجهت‌ خداوند ، خواه‌ از رمه‌ و خواه‌ از گله‌،4آنگاه‌ كسی‌ كه‌ هدیۀ خود را می‌گذراند، برای‌ هدیۀ آردی‌ یك‌ عشر ایفۀ آرد نرم‌ مخلوط شده‌ با یك‌ ربع‌ هین‌ روغن‌ بجهت‌ خداوند بگذراند.5و برای‌ هدیۀ ریختنی‌ یك‌ ربع‌ هین‌ شراب‌ با قربانی‌ سوختنی‌ یا برای‌ ذبیحه‌ بجهت‌ هر بره‌ حاضركن‌.6« یا بجهت‌ قوچ‌ برای‌ هدیۀ آردی‌ دو عشر ایفۀ آرد نرم‌ مخلوط شده‌ با یك‌ ثلث‌ هینِ روغن‌ حاضركن‌.7و بجهت‌ هدیۀ ریختنی‌ یك‌ ثلث‌ هین‌ شراب‌ برای‌ خوشبویی‌ بجهت‌ خداوند حاضركن‌.8« و چون‌ گاوی‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ یا ذبیحه‌ای‌ برای‌ ادای‌ نذر یا برای‌ ذبیحۀ سلامتی بجهت‌ خداوند حاضر می‌كنی‌،9آنگاه‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌، سه‌ عشر آرد نرم‌ مخلوط شده‌ با نصف‌ هین‌ روغن‌ با گاو بگذراند.10و برای‌ هدیۀ ریختنی‌ نصف‌ هین‌ شراب‌ بگذران‌ تا هدیۀ آتشین‌ خوشبو برای‌ خداوند بشود.11« همچنین‌ برای‌ هر گاو و برای‌ هر قوچ‌ و برای‌ هر برۀ نرینه‌ و هر بزغاله‌ كرده‌ شود.12برحسب‌ شماره‌ای‌ كه‌ حاضر كنید بدین‌ قسم‌ برای‌ هریك‌، موافق‌ شمارۀ آنها عمل‌ نمایید.13« هر متوطن‌ چون‌ هدیۀ آتشین‌ خوشبو برای‌ خداوند می‌گذراند، این‌ اوامر را به‌ اینطور بجا بیاورد.14و اگر غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزیند، هركه‌ در قرنهای‌ شما در میان‌ شما باشد، می‌خواهد هدیۀ آتشین‌ خوشبو برای‌ خداوند بگذراند، به‌ نوعی‌ كه‌ شما عمل‌ می‌نمایید، او نیز عمل‌ نماید.15برای‌ شما كه‌ اهل‌ جماعت‌ هستید و برای‌ غریبی‌ كه‌ نزد شما مأوا گزیند یك‌ فریضه‌ باشد، فریضۀ ابدی‌ در نسلهای‌ شما؛ مَثَل‌ شما به‌ حضور خداوند مَثَل‌ غریب‌ است‌.16یك‌ قانون‌ و یك‌ حكم‌ برای‌ شما و برای‌ غریبی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزیند، خواهد بود.»17و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:18« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ به‌ زمینی‌ كه‌ من‌ شما را در آن‌ درمی‌آورم‌ داخل‌ شوید،19و از محصول‌ زمین‌ بخورید، آنگاه‌ هدیۀ افراشتنی‌ برای‌ خداوند بگذرانید.20از خمیر اول‌ خود گِرده‌ای‌ بجهت‌ هدیۀ افراشتنی‌ بگذرانید؛ مثل‌ هدیۀ افراشتنی‌ خرمن‌، همچنان‌ آن‌ را بگذرانید.21از خمیر اول‌ خود، هدیۀ افراشتنی‌ در قرنهای‌ خود برای‌ خداوندبگذرانید.22« و هرگاه‌ سهواً خطا كرده‌، جمیع‌ این‌ اوامر را كه‌ خداوند به‌ موسی‌ گفته‌ است‌، بجا نیاورده‌ باشید،23یعنی‌ هرچه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ شما را امر فرمود، از روزی‌ كه‌ خداوند امر فرمود و از آن‌ به‌ بعد در قرنهای‌ شما.24پس‌ اگر این‌ كار سهواً و بدون‌ اطلاع‌ جماعت‌ كرده‌ شد، آنگاه‌ تمامی‌ جماعت‌ یك‌ گاو جوان‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و خوشبویی‌ بجهت‌ خداوند با هدیۀ آردی‌ و هدیۀ ریختنی‌ آن‌، موافق‌ رسم‌ بگذرانند، و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌.25و كاهن‌ برای‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ كفاره‌ نماید، و ایشان‌ آمرزیده‌ خواهندشد، زیراكه‌ آن‌ كار سهواً شده‌ است‌؛ و ایشان‌ قربانی‌ خود را بجهت‌ هدیۀ آتشین‌ خداوند و قربانی‌ گناه‌ خود را بجهت‌ سهو خویش‌، به‌ حضور خداوند گذرانیده‌اند.26و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ و غریبی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ باشد، آمرزیده‌ خواهند شد، زیراكه‌ به‌ تمامی‌ جماعت‌ سهواً شده‌ بود.27« و اگر یك‌ نفر سهواً خطا كرده‌ باشد، آنگاه‌ بز مادۀ یك‌ ساله‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ بگذراند.28و كاهن‌ بجهت‌ آن‌ كسی‌ كه‌ سهو كرده‌ است‌ چونكه‌ خطای‌ او از نادانستگی‌ بود، به‌ حضور خداوند كفاره‌ كند تا بجهت‌ وی‌ كفاره‌ بشود و آمرزیده‌ خواهد شد.29بجهت‌ كسی‌ كه‌ سهواً خطا كند، خواه‌ متوطنـی‌ از بنی‌اسرائیل‌ و خواه‌ غریبی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ باشـد، یك‌ قانـون‌ خواهد بود.30« و اما كسی‌ كه‌ به‌ دست‌ بلند عمل‌ نماید،چه‌ متوطن‌ و چه‌ غریب‌، او به‌ خداوند كفر كرده‌ باشد. پس‌ آن‌ شخص‌ از میان‌ قوم‌ خود منقطع‌ خواهد شد.31چونكه‌ كلام‌ خداوند را حقیر شمرده‌، حكم‌ او را شكسته‌ است‌، آن‌ كس‌ البته‌ منقطع‌ شود و گناهش‌ بر وی‌ خواهد بود.»32و چون‌ بنی‌اسرائیل‌ در صحرا بودند، كسی‌ را یافتند كه‌ در روز سَبَّت‌ هیزم‌ جمع‌ می‌كرد.33و كسانی‌ كه‌ او را یافتند كه‌ هیزم‌ جمع‌ می‌كرد، او را نزد موسی‌ و هارون‌ و تمامی‌ جماعت‌ آوردند.34و او را در حبس‌ نگاه‌ داشتند، زیراكه‌ اعلام‌ نشده‌ بود كه‌ با وی‌ چه‌ باید كرد.35و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « این‌ شخص‌ البته‌ كشته‌ شود، تمامی‌ جماعت‌ او را بیرون‌ از لشكرگاه‌ با سنگها سنگسار كنند.»36پس‌ تمامی‌ جماعت‌ او را بیرون‌ از لشكرگاه‌ آورده‌، او را سنگسار كردند و بمرد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر كرده‌ بود.37و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:38« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو كه‌ برای‌ خود بر گوشه‌های‌ رخت‌ خویش‌ در قرنهای‌ خود صیصیت‌ بسازند و رشتۀ لاجوردی‌ بر هر گوشۀ صیصیت‌ بگذارند.39و بجهت‌ شما صیصیت‌ خواهد بود تا برآن‌ بنگرید و تمام‌ اوامر خداوند را بیاد آورده‌، بجا آورید، و در پی‌ دلها و چشمان‌ خود كه‌ شما در پی‌ آنها زنا می‌كنید، منحرف‌ نشوید.40تا تمامی‌ اوامر مرا بیاد آورده‌، بجا آورید، و بجهت‌ خدای‌ خود مقدس‌ باشید.41من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ تا خدای‌ شما باشم‌. من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.»

Chapter 16

1و قورح‌ بن‌ یصهار بن‌ قَهات‌ بن‌ لاوی‌ و داتان‌ و اَبیرام‌ پسران‌ اَلیآب‌ و اُوْن‌ بن‌ فالِت‌ پسران‌ رؤبین‌ (كسان‌) گرفته‌،2با بعضی‌ از بنی‌اسرائیل‌، یعنی‌ دویست‌ و پنجاه‌ نفر از سروران‌ جماعت‌ كه‌ برگزیدگان‌ شورا و مردان‌ معروف‌ بودند، به‌ حضور موسی‌ برخاستند.3و به‌ مقابل‌ موسی‌ و هارون‌ جمع‌ شده‌، به‌ ایشان‌ گفتند: « شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی‌ جماعت‌ هریك‌ از ایشان‌ مقدس‌اند، و خداوند در میان‌ ایشان‌ است‌. پس‌ چرا خویشتن‌ را بر جماعتِ خداوند برمی‌افرازید؟»4و چون‌ موسی‌ این‌ را شنید، به‌ روی‌ خود درافتاد5و قورح‌ و تمامی‌ جمعیت‌ او را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: « بامدادان‌ خداوند نشان‌ خواهد داد كه‌ چه‌ كس‌ از آن‌ وی‌ و چه‌ كس‌ مقدس‌ است‌، و او را نزد خود خواهد آورد؛ و هركه‌ را برای‌ خود برگزیده‌ است‌، او را نزد خود خواهد آورد.6این‌ را بكنید كه‌ مِجْمَرها برای‌ خود بگیرید، ای‌ قورح‌ و تمامی‌ جمعیت‌ تو.7و آتش‌ در آنها گذارده‌، فردا به‌ حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن‌ كس‌ كه‌ خداوند برگزیده‌ است‌، مقدس‌ خواهد شد. ای‌ پسران‌ لاوی‌ شما از حد خود تجاوز می‌نمایید!»8و موسی‌ به‌ قورح‌ گفت‌: « ای‌ بنی‌لاوی‌ بشنوید!9آیا نزد شما كم‌ است‌ كه‌ خدای‌ اسرائیل‌ شما را از جماعت‌ اسرائیل‌ ممتاز كرده‌ است‌، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسكن‌ خداوند خدمت‌ نمایید، و به‌ حضور جماعت‌ برای‌ خدمت‌ ایشان‌ بایستید؟10و تو را و جمیع‌ برادرانت‌ بنی‌لاوی‌ را با تو نزدیك‌ آورد، و آیا كهانت‌ را نیز می‌طلبید؟11از این‌ جهت‌ تو و تمامی‌ جمعیت‌ تو به‌ ضد خداوند جمع‌ شده‌اید. و اما هارون‌ چیست‌ كه‌ بر او همهمه‌ می‌كنید؟»12و موسی‌ فرستاد تا داتان‌ و ابیرام‌ پسران‌ الیاب‌ را بخواند، و ایشان‌ گفتند: « نمی‌آییم‌!13آیا كم‌ است‌ كه‌ ما را از زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، بیرون‌ آوردی‌ تا ما را در صحرا نیز هلاك‌ سازی‌ كه‌ می‌خواهی‌ خود را بر ما حكمران‌ سازی‌؟14و ما را هم‌ به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌ درنیاوردی‌ و ملكیتی‌ از مزرعه‌ها و تاكستانها به‌ ما ندادی‌. آیا چشمان‌ این‌ مردمان‌ را می‌كنی‌؟ نخواهیم‌آمد!»15و موسی‌ بسیار خشمناك‌ شده‌، به‌ خداوند گفت‌: « هدیۀ ایشان‌ را منظور منما، یك‌ خر از ایشان‌ نگرفتم‌، و به‌ یكی‌ از ایشان‌ زیان‌ نرساندم‌.»16و موسی‌ به‌ قورح‌ گفت‌: « تو با تمامی‌ جمعیت‌ خود فردا به‌ حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان‌ و هارون‌.17و هر كس‌ مِجْمَر خود را گرفته‌، بخور بر آنها بگذارد؛ و شما هر كس‌ مِجْمَر خود، یعنی‌ دویست‌ و پنجاه‌ مِجْمَر به‌ حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون‌ هر یك‌ مِجْمَر خود را بیاورید.»18پس‌ هر كس‌ مِجْمَر خود را گرفته‌، و آتش‌ در آنها نهاده‌، و بخور بر آنها گذارده‌، نزد دروازۀ خیمۀ اجتماع‌، با موسی‌ و هارون‌ ایستادند.19و قورح‌ تمامی‌ جماعت‌ را به‌ مقابل‌ ایشان‌ نزد در خیمۀ اجتماع‌ جمع‌ كرد، و جلال‌ خداوند بر تمامی‌ جماعت‌ ظاهرشد.20و خداوند موسی‌ و هارون‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:21« خود را از این‌ جماعت‌ دور كنید تا ایشان‌ را در لحظه‌ای‌ هلاك‌ كنم‌.»22پس‌ ایشان‌ به‌روی‌ در افتاده‌، گفتند: « ای‌ خدا كه‌ خدای‌ روحهای‌ تمام‌ بشر هستی‌، آیا یك‌ نفر گناه‌ ورزد و بر تمام‌ جماعت‌ غضبناك‌ شوی‌؟»23و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:24« جماعت‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو از اطراف‌ مسكن‌ قورح‌ و داتان‌ و ابیرام‌ دور شوید.»25پس‌ موسی‌ برخاسته‌، نزد داتان‌ و ابیرام‌ رفت‌ و مشایخ‌ اسرائیل‌ در عقب‌ وی‌ رفتند.26و جماعت‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: « از نزد خیمه‌های‌ این‌ مردمان‌ شریر دور شوید، و چیزی‌ را كه‌ از آن‌ ایشان‌ است‌ لمس‌ منمایید، مبادا در همۀ گناهان‌ ایشان‌ هلاك‌ شوید.»27پس‌ از اطراف‌ مسكن‌ قورح‌ و داتان‌ و ابیرام‌ دور شدند، و داتان‌ و ابیرام‌ بیرون‌ آمده‌، با زنان‌ و پسران‌ و اطفال‌ خود به‌ در خیمه‌های‌ خود ایستادند.28و موسی‌ گفت‌: « از این‌ خواهید دانست‌ كه‌ خداوند مرا فرستاده‌ است‌ تا همۀ این‌ كارها را بكنم‌ و به‌ ارادۀ من‌ نبوده‌ است‌.29اگر این‌ كسان‌ مثل‌ موت‌ سایر بنی‌آدم‌ بمیرند و اگر مثل‌ وقایع‌ جمیع‌ بنی‌آدم‌ بر ایشان‌ واقع‌ شود، خداوند مرا نفرستاده‌ است‌.30و اما اگر خداوند چیز تازه‌ای‌ بنماید و زمین‌ دهان‌ خود را گشاده‌، ایشان‌ را با جمیع‌ مایملك‌ ایشان‌ ببلعد كه‌ به‌ گور زنده‌ فرود روند، آنگاه‌ بدانید كه‌ این‌ مردمان‌ خداوند را اهانت‌ نموده‌اند.»31و چون‌ از گفتن‌ همۀ این‌ سخنان‌ فارغ‌ شد، زمینی‌ كه‌ زیر ایشان‌ بود، شكافته‌ شد.32و زمین‌ دهان‌ خود را گشوده‌، ایشان‌ را و خانه‌های‌ ایشان‌ و همۀ كسان‌ را كه‌ تعلق‌ به‌ قورح‌ داشتند، با تمامی‌ اموال‌ ایشان‌ بلعید.33و ایشان‌ با هرچه‌ به‌ ایشان‌ تعلق‌ داشت‌، زنده‌ به‌ گور فرورفتند، و زمین‌ بر ایشان‌ به‌ هم‌ آمد كه‌ از میان‌ جماعت‌ هلاك‌ شدند.34و جمیع‌ اسرائیلیان‌ كه‌ به‌ اطراف‌ ایشان‌ بودند،از نعرۀ ایشان‌ گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین‌ ما را نیز ببلعد.35و آتش‌ از حضور خداوند بدر آمده‌، دویست‌ و پنجاه‌ نفر را كه‌ بخور می‌گذرانیدند، سوزانید.36و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:37« به‌ العازار بن‌ هارون‌ كاهن‌ بگو كه‌ مِجْمَرها را از میان‌ آتش‌ بردار، و آتش‌ را به‌ آن‌ طرف‌ بپاش‌ زیراكه‌ آنها مقدس‌ است‌،38یعنی‌ مِجْمَرهای‌ این‌ گناهكاران‌ را به‌ ضد جان‌ ایشان‌؛ و از آنها تختهای‌ پهن‌ برای‌ پوشش‌ مذبح‌ بسازند، زیرا چونكه‌ آنها را به‌ حضور خداوند گذرانیده‌اند، مقدس‌ شده‌ است‌، تا برای‌ بنی‌اسرائیل‌ آیتی‌ باشد.»39پس‌ العازار كاهن‌ مِجْمَرهای‌ برنجین‌ را كه‌ سوخته‌ شدگان‌ گذرانیده‌ بودند گرفته‌، از آنها پوشش‌ مذبح‌ ساختند.40تا برای‌ بنی‌اسرائیل‌ یادگار باشد تا هیچ‌ غریبی‌ كه‌ از اولاد هارون‌ نباشد بجهت‌ سوزانیدن‌ بخور به‌ حضور خداوند نزدیك‌ نیاید، مبادا مثل‌ قورح‌ و جمعیتش‌ بشود، چنانكه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ او را امر فرموده‌ بود.41و در فردای‌ آن‌ روز تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ بر موسی‌ و هارون‌ همهمه‌ كرده‌، گفتند كه‌ شما قوم‌ خداوند را كشتید.42و چون‌ جماعت‌ بر موسی‌ و هارون‌ جمع‌ شدند، به‌ سوی‌ خیمۀ اجتماع‌ نگریستند، و اینك‌ ابر آن‌ را پوشانید و جلال‌ خداوند ظاهر شد.43و موسی‌ و هارون‌ پیش‌ خیمۀ اجتماع‌ آمدند.44و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:45« از میان‌ این‌ جماعت‌ دور شوید تا ایشان‌ را ناگهان‌ هلاك‌ سازم‌.» و ایشان‌ به‌ روی‌ خود درافتادند.46و موسی‌ به‌ هارون‌ گفت‌: « مِجْمَر خود را گرفته‌، آتش‌ از روی‌ مذبح‌ در آن‌ بگذار، و بخور بر آن‌ بریز، و به‌ زودی‌ به‌ سوی‌ جماعت‌ رفته‌، برای‌ایشان‌ كفاره‌ كن‌، زیرا غضب‌ از حضور خداوند برآمده‌، و وبا شروع‌ شده‌ است‌.»47پس‌ هارون‌ به‌ نحوی‌ كه‌ موسی‌ گفته‌ بود آن‌ را گرفته‌، در میان‌ جماعت‌ دوید و اینك‌ وبا در میان‌ قوم‌ شروع‌ شده‌ بود. پس‌ بخور را بریخت‌ و بجهت‌ قوم‌ كفاره‌ نمود.48و او در میان‌ مردگان‌ و زندگان‌ ایستاد و وبا بازداشته‌ شد.49و عدد كسانی‌ كه‌ از وبا مردند چهارده‌ هزار و هفتصد بود، سوای‌ آنانی‌ كه‌ در حادثۀ قورح‌ هلاك‌ شدند.50پس‌ هارون‌ نزد موسی‌ به‌ در خیمۀ اجتماع‌ برگشت‌ و وبا رفع‌ شد.

Chapter 17

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« به‌ بنی‌اسرائیل‌ سخن‌ بگو و از ایشان‌ عصاها بگیر، یك‌ عصا از هر خاندان‌ آبا، از جمیع‌ سروران‌ ایشان‌ دوازده‌ عصا برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، و نام‌ هركس‌ را بر عصای‌ او بنویس‌.3و اسم‌ هارون‌ را بر عصای‌ لاوی‌ بنویس‌، زیراكه‌ برای‌ هر سرور خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ یك‌ عصا خواهد بود.4و آنها را در خیمۀ اجتماع‌ پیش‌ شهادت‌، جایی‌ كه‌ من‌ با شما ملاقات‌ می‌كنم‌ بگذار.5و شخصی‌ را كه‌ من‌ اختیار می‌كنم‌، عصای‌ او شكوفه‌ خواهد آورد. پس‌ همهمۀ بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ بر شما می‌كنند از خود ساكت‌ خواهم‌ نمود.»6و موسی‌ این‌ را به‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌، پس‌ جمیع‌ سروران‌ ایشان‌ او را عصاها دادند، یك‌ عصا برای‌ هر سرور، یعنی‌ دوازده‌ عصا برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، و عصای‌ هارون‌ در میان‌ عصاهای‌ آنها بود.7و موسی‌ عصاها را به‌ حضور خداوند در خیمۀ شهادت‌ گذارد.8و در فردای‌ آن‌ روز چون‌ موسی‌ به‌ خیمۀ شهادت‌ داخل‌ شد، اینك‌ عصای‌ هارون‌ كه‌ بجهت‌ خاندان‌ لاوی‌ بود شكفته‌ بود، و شكوفه‌ آورده‌ و گل‌ داده‌، و بادام‌ رسانیده‌ بود.9و موسی‌ همۀ عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ بیرون‌ آورده‌، هر یك‌ نگاه‌ كرده‌، عصای‌ خود را گرفتند.10و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « عصای‌ هارون‌ را پیش‌ روی‌ شهادت‌ باز بگذار تا بجهت‌ علامت‌ برای‌ ابنای‌ تمرد نگاه‌ داشته‌ شود، و همهمۀ ایشان‌ را از من‌ رفع‌ نمایی‌ تا نمیرند.»11پس‌ موسی‌ چنان‌ كرد، و به‌ نحوی‌ كه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمود.12و بنی‌اسرائیل‌ به‌ موسی‌ عرض‌ كرده‌، گفتند: « اینك‌ فانی‌ و هلاك‌ می‌شویم‌. جمیع‌ ما هلاك‌ شده‌ایم‌!13هركه‌ نزدیك‌ می‌آید كه‌ به‌ مسكن‌ خداوند نزدیك‌ می‌آید می‌میرد. آیا تماماً فانی‌ شویم‌؟»

Chapter 18

1و خداوند به‌ هارون‌ گفت‌: « تو و پسرانت‌و خاندان‌ آبایت‌ با تو، گناه‌ مَقدَس‌ را متحمل‌ شوید، و تو و پسرانت‌ با تو، گناه‌ كهانت‌ خود را متحمل‌ شوید.2و هم‌ برادران‌ خود یعنی‌ سبط‌ لاوی‌ راكه‌ سبط‌ آبای‌ توباشند باخود نزدیك‌ بیاور تا با تو متفق‌ شده‌، تو را خدمت‌ نمایند، و اما تو با پسرانت‌ پیش‌ خیمۀ شهادت‌ باشید.3و ایشان‌ ودیعت‌ تو را و ودیعت‌ تمامی‌ مسكن‌ را نگاه‌ دارند؛ لیكن‌ به‌ اسباب‌ قدس‌ و به‌ مذبح‌ نزدیك‌ نیایند مبادا بمیرند، ایشان‌ و شما نیز.4و ایشان‌ با تو متفق‌ شده‌، ودیعت‌ خیمۀ اجتماع‌ را با تمامی‌خدمت‌ خیمه‌ بجا آورند و غریبی‌ به‌ شما نزدیك‌ نیاید.5و ودیعت‌ قدس‌ و ودیعت‌ مذبح‌ را نگاه‌ دارید تا غضب‌ بر بنی‌اسرائیل‌ دیگر مستولی‌ نشود.6و اما من‌ اینك‌ برادران‌ شما لاویان‌ را از میان‌ بنی‌اسرائیل‌ گرفتم‌، و برای‌ شما پیشكش‌ می‌باشند كه‌ به‌ خداوند داده‌ شده‌اند، تا خدمت‌ خیمۀ اجتماع‌ را بجا آورند.7و اما تو با پسرانت‌، كهانت‌ خود را بجهت‌ هر كار مذبح‌ و برای‌ آنچه‌ اندرون‌ حجاب‌ است‌ نگاه‌ دارید، و خدمت‌ بكنید. كهانت‌ را به‌ شما دادم‌ تا خدمت‌ از راه‌ بخشش‌ باشد، و غریبی‌ كه‌ نزدیك‌ آید، كشته‌ شود.»8و خداوند به‌ هارون‌ گفت‌: « اینك‌ من‌ ودیعت‌ هدایای‌ افراشتنی‌ خود را با همۀ چیزهای‌ مقدس‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ تو بخشیدم‌. آنها را به‌ تو و پسرانت‌ به‌ سبب‌ مسح‌ شدن‌ به‌ فریضۀ ابدی‌ دادم‌.9از قدس‌ اقداس‌ كه‌ از آتش‌ نگاه‌ داشته‌ شود، این‌ از آن‌ تو خواهد بود، هر هدیۀ ایشان‌ یعنی‌ هر هدیۀ آردی‌ و هر قربانی‌ گناه‌ و هر قربانی‌ جرم‌ ایشان‌ كه‌ نزد من‌ بگذرانند، اینها برای‌ تو و پسرانت‌ قدس‌ اقداس‌ باشد.10مثل‌ قدس‌ اقداس‌ آنها را بخور. هر ذكور از آن‌ بخورد، برای‌ تو مقدس‌ باشد.11و این‌ هم‌ از آن‌ تو باشد، هدیۀ افراشتنی‌ از عطایای‌ ایشان‌ با هر هدیۀ جنبانیدنی‌ بنی‌اسرائیل‌ را به‌ تو و به‌ پسرانت‌ و دخترانت‌ به‌ فریضۀ ابدی‌ دادم‌، هركه‌ در خانۀ تو طاهر باشد، از آن‌ بخورد.12تمامی‌ بهترین‌ روغن‌ و تمامی‌ بهترین‌ حاصل‌ مو و غله‌ یعنی‌ نوبرهای‌ آنها را كه‌ به‌ خداوند می‌دهند، به‌ تو بخشیدم‌.13نوبرهای‌ هرچه‌ در زمین‌ ایشان‌ است‌ كه‌ نزد خداوند می‌آورند از آن‌ تو باشد، هركه‌ در خانۀ تو طاهر باشد، از آن‌ بخورد.14وهرچه‌ در اسرائیل‌ وقف‌ بشود، از آن‌ تو باشد.15و هرچه‌ رحم‌ را گشاید از هر ذی‌جسدی‌ كه‌ برای‌ خداوند می‌گذرانند چه‌ از انسان‌ و چه‌ از بهایم‌ از آن‌ تو باشد؛ اما نخست‌زادۀ انسان‌ را البته‌ فدیه‌ دهی‌، و نخست‌زادۀ بهایم‌ ناپاك‌ را فدیه‌ای‌ بده‌.16« و اما دربارۀ فدیۀ آنها، آنها را از یك‌ ماهه‌ به‌ حساب‌ خود به‌ پنج‌ مثقال‌ نقره‌، موافق‌ مثقال‌ قدس‌ كه‌ بیست‌ جیره‌ باشد فدیه‌ بده‌.17ولی‌ نخست‌زادۀ گاو یا نخست‌زادۀ گوسفند یا نخست‌زادۀ بز را فدیه‌ ندهی‌؛ آنها مقدسند؛ خون‌ آنها را بر مذبح‌ بپاش‌ و پیه‌ آنها را بجهت‌ هدیۀ آتشین‌ و عطر خوشبو برای‌ خداوند بسوزان‌.18و گوشت‌ آنها مثل‌ سینۀ جنبانیدنی‌، از آن‌ تو باشد و ران‌ راست‌، از آن‌ تو باشد.19جمیع‌ هدایای‌ افراشتنی‌ را از چیزهای‌ مقدس‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ خداوند می‌گذرانند به‌ تو و پسرانت‌ و دخترانت‌ با تو به‌ فریضۀ ابدی‌ دادم‌. این‌ به‌ حضور خداوند برای‌ تو و ذریت‌ تو با تو عهد نمك‌ تا به‌ ابد خواهد بود.»20و خداوند به‌ هارون‌ گفت‌: « تو در زمین‌ ایشان‌ هیچ‌ ملك‌ نخواهی‌ یافت‌، و در میان‌ ایشان‌ برای‌ تو نصیبی‌ نخواهد بود، نصیب‌ تو و ملك‌ تو در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ من‌ هستم‌.21« و به‌ بنی‌لاوی‌ اینك‌ تمامی‌ عشر اسرائیل‌ را برای‌ ملكیت‌ دادم‌، به‌ عوض‌ خدمتی‌ كه‌ می‌كنند، یعنی‌ خدمت‌ خیمۀ اجتماع‌.22و بعد از این‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ خیمۀ اجتماع‌ نزدیك‌ نیایند، مبادا گناه‌ را متحمل‌ شده‌، بمیرند.23اما لاویان‌ خدمت‌ خیمۀ اجتماع‌ را بكنند و متحمل‌ گناه‌ ایشان‌ بشوند، این‌ در قرنهای‌ شما فریضه‌ای‌ ابدی‌خواهد بود، و ایشان‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ ملك‌ نخواهندیافت‌.24زیراكه‌ عشر بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ آن‌ را نزد خداوند برای‌ هدیۀ افراشتنی‌ بگذرانند به‌ لاویان‌ بجهت‌ ملك‌ بخشیدم‌. بنابراین‌ به‌ ایشان‌ گفتم‌ كه‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ ملك‌ نخواهند یافت‌.»25و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:26« كه‌ لاویان‌ را نیز خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ عشری‌ را كه‌ از بنی‌اسرائیل‌ به‌ شما برای‌ ملكیت‌ دادم‌ از ایشان‌ بگیرید، آنگاه‌ هدیۀ افراشتنی‌ خداوند را از آن‌، یعنی‌ عشری‌ از عشر بگذرانید.27و هدیۀ افراشتنی‌ شما برای‌ شما، مثل‌ غلۀ خرمن‌ و پری‌ چرخشت‌ حساب‌ می‌شود.28بدینطور شما نیز از همۀ عشرهایی‌ كه‌ از بنی‌اسرائیل‌ می‌گیرید، هدیۀ افراشتنی‌ برای‌ خداوند بگذرانید، و از آنها هدیۀ افراشتنی‌ خداوند را به‌ هارون‌ كاهن‌ بدهید.29از جمیع‌ هدایای‌ خود، هر هدیۀ خداوند را از تمامی‌ پیه‌ آنها و از قسمت‌ مقدس‌ آنها بگذرانید.30و ایشان‌ را بگو هنگامی‌ كه‌ پیه‌ آنها را از آنها گذرانیده‌ باشید، آنگاه‌ برای‌ لاویان‌ مثل‌ محصول‌ خرمن‌ و حاصل‌ چرخشت‌ حساب‌ خواهد شد.31و شما و خاندان‌ شما آن‌ را در هرجا بخورید زیراكه‌ این‌ مزد شما است‌، به‌ عوض‌ خدمتی‌ كه‌ در خیمۀ اجتماع‌ می‌كنید.32و چون‌ پیه‌ آنها را از آنها گذرانیده‌ باشید، پس‌ به‌ سبب‌ آنها متحمل‌ گناه‌ نخواهید بود، و چیزهای‌ مقدس‌ بنی‌اسرائیل‌ را ناپاك‌ نكنید، مبادا بمیرند.»

Chapter 19

1و خداوند موسی و هارون را خطاب كرده‌، گفت‌:2« این‌ است‌ فریضۀشریعتی‌ كه‌ خداوند آن‌ را امر فرموده‌، گفت‌: به‌ بنی‌اسرائیل‌ بگو كه‌ گاو سرخ‌ پاك‌ كه‌ در آن‌ عیب‌ نباشد و یوغ‌ بر گردنش‌ نیامده‌ باشد، نزد تو بیاورند.3و آن‌ را به‌ العازار كاهن‌ بدهید، و آن‌ را بیرون‌ از لشكرگاه‌ برده‌، پیش‌ روی‌ وی‌ كشته‌ شود.4و العازار كاهن‌ به‌ انگشت‌ خود از خون‌ آن‌ بگیرد، و به‌ سوی‌ پیشگاه‌ خیمۀ اجتماع‌ آن‌ خون‌ را هفت‌ مرتبه‌ بپاشد.5و گاو در نظر او سوخته‌ شود، پوست‌ و گوشت‌ و خون‌ با سرگین‌ آن‌ سوخته‌ شود.6و كاهن‌ چوب‌ سرو با زوفا و قرمز گرفته‌، آنها را در میان‌ آتشِ گاو بیندازد.7پس‌ كاهن‌ رخت‌ خود را بشوید و بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد، و بعد از آن‌ در لشكرگاه‌ داخل‌ شود و كاهن‌ تا شام‌ نجس‌ باشد.8و كسی‌ كه‌ آن‌ را سوزانید، رخت‌ خود را به‌ آب‌ بشوید و بدن‌ خود را به‌ آب‌ غسل‌ دهد، و تا شام‌ نجس‌ باشد.9« و شخص‌ طاهر، خاكستر گاو را جمع‌ كرده‌، بیرون‌ از لشكرگاه‌ در جای‌ پاك‌ بگذارد. و آن‌ بجهت‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ آب‌ تنزیه‌ نگاه‌ داشته‌ شود. آن‌ قربانی‌ گناه‌ است‌.10و كسی‌ كه‌ خاكستر گاو را جمع‌ كند، رخت‌ خود را بشوید و تا شام‌ نجس‌ باشد. این‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ و غریبی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ باشد، فریضه‌ای‌ ابدی‌ خواهد بود.11« هركه‌ میتۀ هر آدمی‌ را لمس‌ نماید، هفت‌ روز نجس‌ باشد.12و آن‌ شخص‌ در روز سوم‌ خویشتن‌ را به‌ آن‌ پاك‌ كند، و در روز هفتم‌ طاهر باشد، و اگر خویشتن‌ را در روز سوم‌ پاك‌ نكرده‌ باشد، در روز هفتم‌ طاهر نخواهد بود.13و هركه‌ میتۀ هر آدمی‌ را كه‌ مرده‌ باشد لمس‌ نموده‌، وخود را به‌ آن‌ پاك‌ نكرده‌ باشد، او مسكن‌ خداوند را ملوث‌ كرده‌ است‌. و آن‌ شخص‌ از اسرائیل‌ منقطع‌ شود، چونكه‌ آب‌ تنزیه‌ بر او پاشیده‌ نشده‌ است‌، نجس‌ خواهد بود، و نجاستش‌ بر وی‌ باقی‌ است‌.14« این‌ است‌ قانون‌ برای‌ كسی‌ كه‌ در خیمه‌ای‌ بمیرد، هركه‌ داخل‌ آن‌ خیمه‌ شود و هركه‌ در آن‌ خیمه‌ باشد هفت‌ روز نجس‌ خواهد بود.15و هر ظرف‌ گشاده‌ كه‌ سرپوش‌ برآن‌ بسته‌ نباشد، نجس‌ خواهد بود.16و هركه‌ در بیابان‌ كشتۀ شمشیر یا میته‌ یا استخوان‌ آدمی‌ یا قبری‌ را لمس‌ نماید، هفت‌ روز نجس‌ باشد.17و برای‌ شخص‌ نجس‌ از خاكستر آتش‌ آن‌ قربانی‌ گناه‌ بگیرند و آب‌ روان‌ برآن‌ در ظرفی‌ بریزند.18و شخص‌ طاهر زوفا گرفته‌، درآن‌ آب‌ فرو برد و بر خیمه‌ بر همۀ اسباب‌ و كسانی‌ كه‌ در آن‌ بودند و بر شخصی‌ كه‌ استخوان‌ یا مقتول‌ یا میته‌ یا قبر را لمس‌ كرده‌ باشد، بپاشد.19و آن‌ شخصِ طاهر، آب‌ را بر آن‌ شخص‌ نجس‌ در روز سـوم‌ و در روز هفتـم‌ بپاشد، و در روز هفتم‌ خویشتن‌ را تطهیر كرده‌، رخت‌ خود را بشوید و به‌ آب‌ غسل‌ كند و در شـام‌ طاهـر خواهد بود.20و اما كسی‌ كه‌ نجس‌ شده‌، خویشتن‌ را تطهیر نكند. آن‌ شخص‌ از میان‌ جماعت‌ منقطع‌ شود، چونكه‌ مَقْدَس‌ خداوند را ملوث‌ نموده‌، و آب‌ تنزیه‌ بر او پاشیده‌ نشده‌ است‌. او نجس‌ است‌.21« و برای‌ ایشان‌ فریضۀ ابدی‌ خواهد بود. و كسی‌ كه‌ آب‌ تنزیه‌ را بپاشد، رخت‌ خود را بشوید و كسی‌ كه‌ آب‌ تنزیه‌ را لمس‌ كند، تا شام‌ نجس‌ باشد.22و هر چیزی‌ را كه‌ شخص‌ نجس‌ لمس‌ نماید نجس‌ خواهد بود، و هر كسی‌ كه‌ آن‌ را لمس‌ نماید تا شام‌ نجس‌ خواهد بود.»

Chapter 20

1و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ در ماه‌اول‌ به‌ بیابان‌ صین‌ رسیدند، و قوم‌ در قادش‌ اقامت‌ كردند، و مریم‌ در آنجا وفات‌ یافته‌، دفن‌ شد.2و برای‌ جماعت‌ آب‌ نبود. پس‌ بر موسی‌ و هارون‌ جمع‌ شدند.3و قوم‌ با موسی‌ منازعت‌ كرده‌، گفتند: « كاش‌ كه‌ می‌مردیم‌ وقتی‌ كه‌ برادران‌ ما در حضور خداوند مردند!4و چرا جماعت‌ خداوند را به‌ این‌ بیابان‌ آوردید تا ما و بهایم‌ ما، در اینجا بمیریم‌؟5و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به‌ این‌ جای‌ بد بیاورید كه‌ جای‌ زراعت‌ و انجیر و مو و انار نیست‌؟ و آب‌ هم‌ نیست‌ كه‌ بنوشیم‌!»6و موسی‌ و هارون‌ از حضور جماعت‌ نزد در خیمۀ اجتماع‌ آمدند، و به‌ روی‌ خود درافتادند، و جلال‌ خداوند بر ایشان‌ ظاهر شد.7و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:8« عصا را بگیر و تو و برادرت‌ هارون‌ جماعت‌ را جمع‌ كرده‌، در نظر ایشان‌ به‌ این‌ صخره‌ بگویید كه‌ آب‌ خود را بدهد. پس‌ آب‌ را برای‌ ایشان‌ از صخره‌ بیرون‌ آورده‌، جماعت‌ و بهایم‌ ایشان‌ را خواهی‌ نوشانید.»9پس‌ موسی‌ عصا را از حضور خداوند ، چنانكه‌ او را فرموده‌ بود، گرفت‌.10و موسی‌ و هارون‌، جماعت‌ را پیش‌ صخره‌ جمع‌ كردند، و به‌ ایشان‌ گفت‌: « ای‌ مفسدان‌ بشنوید، آیا از این‌ صخره‌ آب‌ برای‌ شما بیرون‌ آوریم‌؟»11و موسی‌ دست‌ خود را بلند كرده‌، صخره‌ را دو مرتبه‌ با عصای‌ خود زد و آب‌ بسیار بیرون‌ آمد كه‌ جماعت‌ و بهایم‌ ایشان‌ نوشیدند.12و خداوند به‌ موسی‌ و هارون‌ گفت‌: « چونكه‌ مرا تصدیق‌ ننمودید تا مرا در نظر بنی‌اسرائیل‌ تقدیس‌ نمایید، لهذا شما این‌ جماعت‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ایشان‌ داده‌ام‌، داخل‌ نخواهید ساخت‌.»13این‌ است‌ آب‌ مریبه‌ جایی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ با خداوند مخاصمه‌ كردند، و او خود را در میان‌ ایشان‌ تقدیس‌ نمود.14و موسی‌، رسولان‌ از قادش‌ نزد مَلك‌ اَدوم‌ فرستاد كه‌ « برادر تو اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: كه‌ تمامی‌ مشقتی‌ را كه‌ بر ما واقع‌ شده‌ است‌، تو می‌دانی‌.15كه‌ پدران‌ ما به‌ مصر فرود آمدند و مدت‌ مدیدی‌ در مصر ساكن‌ می‌بودیم‌، و مصریان‌ با ما و با پدران‌ ما، بد سلوكی‌ نمودند.16و چون‌ نزد خداوند فریاد برآوردیم‌، او آواز ما را شنیده‌، فرشته‌ای‌ فرستاد و ما را از مصر بیرون‌ آورد. و اینك‌ ما در قادش‌ هستیم‌، شهری‌ كه‌ در آخر حدود توست‌.17تمنا اینكه‌ از زمین‌ تو بگذریم‌، از مزرعه‌ و تاكستان‌ نخواهیم‌ گذشت‌، و آب‌ از چاهها نخواهیم‌ نوشید، بلكه‌ از شاهراه‌ها خواهیم‌ رفت‌، و تا از حدود تو نگذشته‌ باشیم‌، به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ انحراف‌ نخواهیم‌ كرد.»18ادوم‌ وی‌ را گفت‌: « از من‌ نخواهی‌ گذشت‌ والاّ به‌ مقابلۀ تو با شمشیر بیرون‌ خواهم‌آمد.»19بنی‌اسرائیل‌ در جواب‌ وی‌ گفتند: « از راههای‌ عام‌ خواهیم‌ رفت‌ و هرگاه‌ من‌ و مواشیم‌ از آب‌ تو بنوشیم‌، قیمت‌ آن‌ را خواهم‌ داد، فقط بر پایهای‌ خود می‌گذرم‌ و بس‌.»20گفت‌: « نخواهی‌ گذشت‌.» و ادوم‌ با خلق‌ بسیار و دست‌ قوی‌ به‌ مقابلۀ ایشان‌ بیرون‌ آمد.21بدینطور ادوم‌ راضی‌ نشد كه‌ اسرائیل‌ را از حدود خود راه‌ دهد. پس‌ اسرائیل‌ از طرف‌ او رو گردانید.22پس‌ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ از قادش‌ كوچ‌ كرده‌، به‌ كوه‌ هور رسیدند.23و خداوند موسی‌ و هارون‌ را در كوه‌ هور نزد سرحد زمین‌ ادوم‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:24« هارون‌ به‌ قوم‌ خود خواهد پیوست‌، زیرا چونكه‌ شما نزد آب‌ مریبه‌ از قول‌ من‌ عصیان‌ ورزیدید، از این‌ جهت‌ او به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ دادم‌، داخل‌ نخواهد شد.25پس‌ هارون‌ و پسرش‌ العازار را برداشته‌، ایشان‌ را به‌ فراز كوه‌ هور بیاور.26و لباس‌ هارون‌ را بیرون‌ كرده‌، بر پسرش‌ العازار بپوشان‌، و هارون‌ در آنجا وفات‌ یافته‌، به‌ قوم‌ خود خواهد پیوست‌.»27پس‌ موسی‌ به‌ طوری‌ كه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود، عمل‌ نموده‌، ایشان‌ درنظر تمامی‌ جماعت‌ به‌ فراز كوه‌ هور برآمدند.28و موسی‌ لباس‌ هارون‌ را بیرون‌ كرده‌، به‌ پسرش‌ العازار پوشانید. و هارون‌ در آنجا بر قلۀ كوه‌ وفات‌ یافت‌، و موسی‌ و العازار از كوه‌ فرود آمدند.29و چون‌ تمامی‌ جماعت‌ دیدند كه‌ هارون‌ مرد، جمیع‌ خاندان‌ اسرائیل‌ برای‌ هارون‌ سی‌ روز ماتم‌ گرفتند.

Chapter 21

1و چون‌ كنعانی‌ كه‌ ملك‌ عَراد و در جنوب‌ ساكن‌ بود، شنید كه‌ اسرائیل‌ از راه‌ اَتاریم‌ می‌آید، با اسرائیل‌ جنگ‌ كرد و بعضی‌ از ایشان‌ را به‌ اسیری‌ برد.2و اسرائیل‌ برای‌ خداوند نذر كرده‌، گفت‌: « اگر این‌ قوم‌ را به‌ دست‌ من‌ تسلیم‌ نمایی‌، شهرهای‌ ایشان‌ را بالكلّ هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.»3پس‌ خداوند دعای‌ اسرائیل‌ رامستجاب‌ فرموده‌، كنعانیان‌ را تسلیم‌ كرد، و ایشان‌ و شهرهای‌ ایشان‌ را بالكلّ هلاك‌ ساختند. و آن‌ مكان‌ حُرمه‌ نامیده‌ شد.4و از كوه‌ هور به‌ راه‌ بحر قُلزم‌ كوچ‌ كردند تا زمین‌ ادوم‌ را دور زنند. و دل‌ قوم‌ به‌ سبب‌ راه‌، تنگ‌ شد.5و قوم‌ بر خدا و موسی‌ شكایت‌ آورده‌، گفتند: « كه‌ ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان‌ بمیریم‌؟ زیرا كه‌ نان‌ نیست‌ و آب‌ هم‌ نیست‌! و دل‌ ما از این‌ خوراكِ سخیف‌ كراهت‌ دارد!»6پس‌ خداوند ، مارهای‌ آتشی‌ در میان‌ قوم‌ فرستاده‌، قوم‌ را گزیدند، و گروهی‌ كثیر از اسرائیل‌ مردند.7و قوم‌ نزد موسی‌ آمده‌، گفتند: « گناه‌ كرده‌ایم‌ زیرا كه‌ بر خداوند و بر تو شكایت‌ آورده‌ایم‌، پس‌ نزد خداوند دعا كن‌ تا مارها را از ما دور كند.» و موسی‌ بجهت‌ قوم‌ استغاثه‌ نمود.8و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « مار آتشینی‌ بساز و آن‌ را بر نیزه‌ای‌ بردار، و هر گزیده‌ شده‌ای‌ كه‌ بر آن‌ نظر كند، خواهد زیست‌.»9پس‌ موسی‌ مار برنجینی‌ ساخته‌، بر سر نیزه‌ای‌ بلند كرد، و چنین‌ شد كه‌ اگر مار كسی‌ را گزیده‌ بود، به‌ مجرد نگاه‌ كردن‌ بر آن‌ مار برنجین‌، زنده‌ می‌شد.10و بنی‌اسرائیل‌ كوچ‌ كرده‌، در اوبوت‌ اردو زدند.11و از اوبوت‌ كوچ‌ كرده‌، در عَیی عَباریم‌، در بیابانی‌ كه‌ در مقابل‌ موآب‌ به‌ طرف‌ طلوع‌ آفتاب‌ است‌، اردو زدند.12و از آنجا كوچ‌ كرده‌، به‌ وادی‌ زارَد اردو زدند.13و از آنجا كوچ‌ كرده‌،به‌ آن‌ طرف‌ اَرْنون‌ كه‌ در بیابان‌ خارج‌ از حدود اموریان‌ می‌باشد اردو زدند، زیرا كه‌ اَرْنون‌ حد موآب‌ در میان‌ موآب‌ و اموریان‌ است‌.14از این‌ جهت‌، در كتاب‌ جنگهای‌ خداوند گفته‌ می‌شود: « واهیب‌ در سوفه‌ و وادیهای‌ ارنون‌،15و رودخانه‌ وادیهایی‌ كه‌ بسوی‌ مسكن‌ عار متوجه‌ است‌، و بر حدود موآب‌ تكیه‌ می‌زند.»16و از آنجا به‌ بئر كوچ‌ كردند. این‌ آن‌ چاهی‌ است‌ كه‌ خداوند درباره‌اش‌ به‌ موسی‌ گفت‌: « قوم‌ را جمع‌ كن‌ تا به‌ ایشان‌ آب‌ دهم‌.»17آنگاه‌ اسرائیل‌ این‌ سرود را سراییدند: « ای‌ چاه‌ بجوش‌ آی‌! شما برایش‌ سرود بخوانید؛18« چاهی‌ كه‌ سروران‌ حفره‌ زدند، و نجبای‌ قوم‌ آن‌ را كندند. به‌ صولجان‌ حاكم‌، به‌ عصاهای‌ خود آن‌ را كندند.» و ایشان‌ از بیابان‌ تا مَتّانه‌ كوچ‌ كردند.19و از مَتّانه‌ به‌ نَحْلیئیل‌ و از نَحْلیئیل‌ به‌ باموت‌.20و از باموت‌ به‌ دره‌ای‌ كه‌ در صحرای‌ موآب‌ نزد قلۀ فِسجه‌ كه‌ به‌ سوی‌ بیابان‌ متوجه‌ است‌.21و اسرائیل‌، رسولان‌ نزد سیحون‌ ملك‌ اموریان‌ فرستاده‌، گفت‌:22« مرا اجازت‌ بده‌ تا از زمین‌ تو بگذرم‌. به‌ سوی‌ مزرعه‌ یا تاكستان‌ انحراف‌ نخواهیم‌ ورزید، و از آب‌ چاه‌ نخواهیم‌ نوشید، و به‌ شاهراه‌ خواهیم‌ رفت‌ تا از سرحد تو بگذریم‌.»23اما سیحون‌، اسرائیل‌ را از حدود خود راه‌ نداد. و سیحون‌ تمامی‌ قوم‌ خود را جمع‌ نموده‌، به‌ مقابله‌ اسرائیل‌ به‌ بیابان‌ بیرون‌ آمد. وچون‌ به‌ یاهَص‌ رسید، با اسرائیل‌ جنگ‌ كرد.24و اسرائیل‌ او را به‌ دم‌ شمشیر زده‌، زمینش‌ را از اَرْنون‌ تا یبّوق‌ و تا حد بنی‌عَمّون‌ به‌ تصرف‌ آورد، زیرا كه‌ حد بنی‌عَمّون‌ مستحكم‌ بود.25و اسرائیل‌ تمامی‌ آن‌ شهرها را گرفت‌ و اسرائیل‌ در تمامی‌ شهرهای‌ اموریان‌ در حَشبون‌ و در تمامی‌ دهاتش‌ ساكن‌ شد.26زیرا كه‌ حَشبون‌، شهر سیحون‌، ملك‌ اموریان‌ بود، و او با ملك‌ سابق‌ موآب‌ جنگ‌ كرده‌، تمامی‌ زمینش‌ را تا ارنون‌ از دستش‌ گرفته‌ بود.27بنابراین‌ مَثَل‌ آورندگان‌ می‌گویند: « به‌ حشبون‌ بیایید تا شهر سیحون‌ بنا كرده‌، و استوار شود.28زیرا آتشی‌ از حشبون‌ برآمد و شعله‌ای‌ از قریه‌ سیحون‌. و عارِ موآب‌ را سوزانید و صاحبان‌ بلندیهای‌ ارنون‌ را.29وای‌ بر تو ای‌ موآب‌! ای‌ قوم‌ كموش‌، هلاك‌ شدید! پسران‌ خود را مثل‌ گریزندگان‌ تسلیم‌ نمود، و دختران‌ خود را به‌ سیحون‌ ملك‌ اموریان‌ به‌ اسیری‌ داد.30به‌ ایشان‌ تیر انداختیم‌. حشبون‌ تا به‌ دیبون‌ هلاك‌ شد. و آن‌ را تا نوفَح‌ كه‌ نزد میدَباست‌ ویران‌ ساختیم‌.»31و اسرائیل‌ در زمین‌ اموریان‌ اقامت‌ كردند.32و موسی‌ برای‌ جاسوسی‌ یعزیر فرستاد و دهات‌ آن‌ را گرفته‌، اموریان‌ را كه‌ در آنجا بودند، بیرون‌ كردند.33پس‌ برگشته‌، از راه‌ باشان‌ برآمدند. و عوج‌ ملك‌ باشان‌ با تمامی‌ قوم‌ خود به‌ مقابله‌ ایشان‌ از برای‌ جنگ‌ به‌ اَدْرَعی‌ بیرون‌ آمد.34و خداوند به‌موسی‌ گفت‌: « از او مترس‌ زیرا كه‌ او را با تمامی‌ قومش‌ و زمینش‌ به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نموده‌ام‌، و به‌ نحوی‌ كه‌ با سیحون‌ ملك‌ اموریان‌ كه‌ در حشبون‌ ساكن‌ بود، عمل‌ نمودی‌، با او نیز عمل‌ خواهی‌ نمود.»35پس‌ او را با پسرانش‌ و تمامی‌ قومش‌ زدند، به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ از برایش‌ باقی‌ نماند و زمینش‌ را به‌ تصرف‌ آوردند.

Chapter 22

1و بنی‌اسرائیل‌ كوچ‌ كرده‌، در عَرَبات موآب‌ به‌ آنطرف‌ اردن‌، در مقابل‌ اریحا اردو زدند.2و چون‌ بالاق‌بن‌صِفّور هر چه‌ اسرائیل‌ به‌ اموریان‌ كرده‌ بودند دید،3موآب‌ از قوم‌ بسیار ترسید، زیرا كه‌ كثیر بودند. و موآب‌ از بنی‌اسرائیل‌ مضطرب‌ گردیدند.4و موآب‌ به‌ مشایخ‌ مدیان‌ گفتند: « الا´ن‌ این‌ گروه‌ هر چه‌ به‌ اطراف‌ ما هست‌ خواهند لیسید، به‌ نوعی‌ كه‌ گاو سبزۀ صحرا را می‌لیسد.» و در آن‌ زمان‌ بالاق‌بن‌ صَفّور، ملك‌ موآب‌ بود.5پس‌ رسولان‌ به‌ فَتور كه‌ بركنار وادی‌ است‌، نزد بلعام‌بن‌ بَعور، به‌ زمین‌ پسران‌ قوم‌ او فرستاد تا او را طلبیده‌، بگویند: « اینك‌ قومی‌ از مصر بیرون‌ آمده‌اند و هان‌ روی‌ زمین‌ را مستور می‌سازند، و در مقابل‌ من‌ مقیم‌ می‌باشند.6پس‌ الا´ن‌ بیا و این‌ قوم‌ را برای‌ من‌ لعنت‌ كن‌، زیرا كه‌ از من‌ قوی‌ترند، شاید توانایی‌ یابم‌ تا بر ایشان‌ غالب‌ آییم‌، و ایشان‌ را از زمین‌ خود بیرون‌ كنم‌، زیرا می‌دانم‌ هر كه‌ را تو بركت‌ دهی‌ مبارك‌ است‌ و هر كه‌ را لعنت‌ نمایی‌، ملعون‌ است‌.»7پس‌ مشایخ‌ موآب‌ و مشایخ‌ مدیان‌، مزدفالگیری‌ را به‌ دست‌ گرفته‌، روانه‌ شدند، و نزد بلعام‌ رسیده‌، سخنان‌ بالاق‌ را به‌ وی‌ گفتند.8او به‌ ایشان‌ گفت‌: « این‌ شب‌ را در اینجا بمانید، تا چنانكه‌ خداوند به‌ من‌ گوید، به‌ شما باز گویم‌.» و سروران‌ موآب‌ نزد بلعام‌ ماندند.9و خدا نزد بلعام‌ آمده‌، گفت‌: « این‌ كسانی‌ كه‌ نزد تو هستند، كیستند؟»10بلعام‌ به‌ خدا گفت‌: « بالاق‌بن‌صَفّور ملك‌ موآب‌ نزد من‌ فرستاده‌ است‌،11كه‌ اینك‌ این‌ قومی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمده‌اند، روی‌ زمین‌ را پوشانیده‌اند. الا´ن‌ آمده‌، ایشان‌ را برای‌ من‌ لعنت‌ كن‌ شاید كه‌ توانایی‌ یابم‌ تا با ایشان‌ جنگ‌ نموده‌، ایشان‌ را دور سازم‌.»12خدا به‌ بلعام‌ گفت‌: « با ایشان‌ مرو و قوم‌ را لعنت‌ مكن‌ زیرا مبارك‌ هستند.»13پس‌ بلعام‌ بامدادان‌ برخاسته‌، به‌ سروران‌ بالاق‌ گفت‌: « به‌ زمین‌ خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت‌ نمی‌دهد كه‌ با شما بیایم‌.»14و سروران‌ موآب‌ برخاسته‌، نزد بالاق‌ برگشته‌، گفتند كه‌ « بلعام‌ از آمدن‌ با ما انكار نمود.»15و بالاق‌ بار دیگر سروران‌ زیاده‌ و بزرگتر از آنان‌ فرستاد.16و ایشان‌ نزد بلعام‌ آمده‌، وی‌ را گفتند: « بالاق‌بن‌صِفّور چنین‌ می‌گوید: تمنا اینكه‌ از آمدن‌ نزد من‌ انكار نكنی‌.17زیرا كه‌ البته‌ تو را بسیار تكریم‌ خواهم‌ نمود، و هر آنچه‌ به‌ من‌ بگویی‌ بجا خواهم‌ آورد، پس‌ بیا و این‌ قوم‌ را برای‌ من‌ لعنت‌ كن‌.»18بلعام‌ در جواب‌ نوكران‌ بالاق‌ گفت‌: « اگر بالاق‌ خانه‌ خود را پر از نقره‌ و طلا به‌ من‌ بخشد، نمی‌توانم‌ از فرمان‌ یهوه‌ خدای‌ خود تجاوز نموده‌، كم‌ یا زیاد به‌ عمل‌ آورم‌.19پس‌ الا´ن‌ شما نیز امشب‌ در اینجا بمانید تا بدانم‌ كه‌ خداوند به‌ من‌ دیگر چه‌ خواهد گفت‌.»20و خدا در شب‌ نزد بلعام‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: « اگر این‌ مردمان‌ برای‌ طلبیدن‌ تو بیایند برخاسته‌، همراه‌ایشان‌ برو، اما كلامی‌ را كه‌ من‌ به‌ تو گویم‌ به‌ همان‌ عمل‌ نما.»21پس‌ بلعام‌ بامدادان‌ برخاسته‌، الاغ‌ خود را بیاراست‌ و همراه‌ سروران‌ موآب‌ روانه‌ شد.22و غضب‌ خدا به‌ سبب‌ رفتن‌ او افروخته‌ شده‌، فرشتۀ خداوند در راه‌ به‌ مقاومت‌ وی‌ ایستاد، و او بر الاغ‌ خود سوار بود، و دو نوكرش‌ همراهش‌ بودند.23و الاغ‌، فرشته‌ خداوند را با شمشیر برهنه‌ به‌ دستش‌، بر سر راه‌ ایستاده‌ دید. پس‌ الاغ‌ از راه‌ به‌ یك‌ سو شده‌، به‌ مزرعه‌ای‌ رفت‌ و بلعام‌ الاغ‌ را زد تا او را به‌ راه‌ برگرداند.24پس‌ فرشته‌ خداوند در جای‌ گود در میان‌ تاكستان‌ بایستاد، و به‌ هر دو طرفش‌ دیوار بود.25و الاغ‌ فرشتۀ خداوند را دیده‌، خود را به‌ دیوار چسبانید، و پای‌ بلعام‌ را به‌ دیوار فشرد. پس‌ او را بار دیگر زد.26و فرشتۀ خداوند پیش‌ رفته‌، در مكانی‌ تنگ‌ بایستاد، كه‌ جایی‌ بجهت‌ برگشتن‌ به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ نبود.27و چون‌ الاغ‌، فرشته‌ خداوند را دید، در زیر بلعام‌ خوابید. و خشم‌ بلعام‌ افروخته‌ شده‌، الاغ‌ را به‌ عصای‌ خود زد.28آنگاه‌ خداوند دهان‌ الاغ‌ را باز كرد كه‌ بلعام‌ را گفت‌: « به‌ تو چه‌ كرده‌ام‌ كه‌ مرا این‌ سه‌ مرتبه‌ زدی‌.29بلعام‌ به‌ الاغ‌ گفت‌: « از این‌ جهت‌ كه‌ تو مرا استهزا نمودی‌! كاش‌ كه‌ شمشیر در دست‌ من‌ می‌بود كه‌ الا´ن‌ تو را می‌كشتم‌.»30الاغ‌ به‌ بلعام‌ گفت‌: « آیا من‌ الاغ‌ تو نیستم‌ كه‌ از وقتی‌ كه‌ مال‌ تو شده‌ام‌ تا امروز بر من‌ سوار شده‌ای‌؟ آیا هرگز عادت‌ می‌داشتم‌ كه‌ به‌ اینطور با تو رفتار نمایم‌؟» او گفت‌: « نی‌»31و خداوند چشمان‌ بلعام‌ را باز كرد تا فرشته‌ خداوند را دید كه‌ با شمشیر برهنه‌ در دستش‌، به‌ سر راه‌ ایستاده‌ است‌. پس‌ خم‌ شده‌، به‌ روی‌ درافتاد.32و فرشته‌ خداوند وی‌ را گفت‌: « الاغ‌خود را این‌ سه‌ مرتبه‌ چرا زدی‌؟ اینك‌ من‌ به‌ مقاومت‌ تو بیرون‌ آمدم‌، زیرا كه‌ این‌ سفر تو در نظر من‌ از روی‌ تمرد است‌.33و الاغ‌ مرا دیده‌، این‌ سه‌ مرتبه‌ از من‌ كناره‌ جست‌. و اگر از من‌ كناره‌ نمی‌جست‌، یقیناً الا´ن‌ تو را می‌كشتم‌ و او را زنده‌ نگاه‌ می‌داشتم‌.»34بلعام‌ به‌ فرشته‌ خداوند گفت‌: « گناه‌ كردم‌ زیرا ندانستم‌ كه‌ تو به‌ مقابل‌ من‌ در راه‌ ایستاده‌ای‌. پس‌ الا´ن‌ اگر در نظر تو ناپسند است‌ برمی‌گردم‌.»35فرشته‌ خداوند به‌ بلعام‌ گفت‌: « همراه‌ این‌ اشخاص‌ برو لیكن‌ سخنی‌ را كه‌ من‌ به‌ تو گویم‌، همان‌ را فقط‌ بگو». پس‌ بلعام‌ همراه‌ سروران‌ بالاق‌ رفت‌.36و چون‌ بالاق‌ شنید كه‌ بلعام‌ آمده‌ است‌، به‌ استقبال‌ وی‌ تا شهر موآب‌ كه‌ برحد اَرْنون‌ و بر اقصای‌ حدود وی‌ بود، بیرون‌ آمد.37و بالاق‌ به‌ بلعام‌ گفت‌: « آیا برای‌ طلبیدن‌ تو نزد تو نفرستادم‌؟ پس‌ چرا نزد من‌ نیامدی‌، آیا حقیقتاً قادر نیستم‌ كه‌ تو را به‌ عزت‌ رسانم‌؟»38بلعام‌ به‌ بالاق‌ گفت‌: « اینك‌ نزد تو آمده‌ام‌. آیا الا´ن‌ هیچ‌ قدرتی‌ دارم‌ كه‌ چیزی‌ بگویم‌؟ آنچه‌ خدا به‌ دهانم‌ می‌گذارد، همان‌ را خواهم‌ گفت‌.»39پس‌ بلعام‌ همراه‌ بالاق‌ رفته‌، به‌ قریت‌ حصوت‌ رسیدند.40و بالاق‌ گاوان‌ و گوسفندان‌ ذبح‌ كرده‌، نزد بلعام‌ و سرورانی‌ كه‌ با وی‌ بودند، فرستاد.41و بامدادان‌ بالاق‌ بلعام‌ را برداشته‌، او را به‌ بلندیهای‌ بعل‌ آورد، تا از آنجا اقصای‌ قوم‌ خود را ملاحظه‌ كند.

Chapter 23

1و بلعام‌ به‌ بالاق‌ گفت‌: « در اینجا برای‌ من‌هفت‌ مذبح‌ بساز، و هفت‌ گاو و هفت‌ قوچ‌ در اینجا برایم‌ حاضر كن‌.»2و بالاق‌ به‌ نحوی‌ كه‌ بلعام‌ گفته‌ بود به‌ عمل‌ آورد، و بالاق‌ و بلعام‌، گاوی‌ و قوچی‌ بر هر مذبح‌ گذرانیدند.3و بلعام‌ به‌ بالاق‌ گفت‌: « نزد قربانی‌ سوختنی‌ خود بایست‌، تامن‌ بروم‌؛ شاید خداوند برای‌ ملاقات‌ من‌ بیاید، و هر چه‌ او به‌ من‌ نشان‌ دهد آن‌ را به‌ تو باز خواهم‌ گفت‌.» پس‌ به‌ تلی‌ برآمد.4و خدا بلعام‌ را ملاقات‌ كرد؛ و او وی‌ را گفت‌: « هفت‌ مذبح‌ برپا داشتم‌ و گاوی‌ و قوچی‌ بر هر مذبح‌ قربانی‌ كردم‌.»5خداوند سخنی‌ به‌ دهان‌ بلعام‌ گذاشته‌، گفت‌: « نزد بالاق‌ برگشته‌ چنین‌ بگو.»6پس‌ نزد او برگشت‌، و اینك‌ او با جمیع‌ سروران‌ موآب‌ نزد قربانی‌ سوختنی‌ خود ایستاده‌ بود.7و مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌: « بالاق‌ ملك‌ موآب‌ مرا از ارام‌ از كوههای‌ مشرق‌ آورد، كه‌ بیا یعقوب‌ را برای‌ من‌ لعنت‌ كن‌، و بیا اسرائیل‌ را نفرین‌ نما.8چگونه‌ لعنت‌ كنم‌ آن‌ را كه‌ خدا لعنت‌ نكرده‌ است‌؟ و چگونه‌ نفرین‌ نمایم‌ آن‌ را كه‌ خداوند نفرین‌ ننموده‌ است‌؟9زیرا از سر صخره‌ها او را می‌بینم‌. و از كوهها او را مشاهده‌ می‌نمایم‌. اینك‌ قومی‌ است‌ كه‌ به‌ تنهایی‌ ساكن‌ می‌شود، و در میان‌ امت‌ها حساب‌ نخواهد شد.10كیست‌ كه‌ غبار یعقوب‌ را تواند شمرد یا ربع‌ اسرائیل‌ را حساب‌ نماید؟ كاش‌ كه‌ من‌ به‌ وفات‌ عادلان‌ بمیرم‌ و عاقبت‌ من‌ مثل‌ عاقبت‌ ایشان‌ باشد.»11پس‌ بالاق‌ به‌ بلعام‌ گفت‌: « به‌ من‌ چه‌ كردی‌؟ تو را آوردم‌ تا دشمنانم‌ را لعنت‌ كنی‌، و هان‌ بركت‌ تمام‌ دادی‌!»12او در جواب‌ گفت‌: « آیا نمی‌باید باحذر باشم‌ تا آنچه‌ را كه‌ خداوند به‌ دهانم‌ گذارد بگویم‌؟»13بالاق‌ وی‌ را گفت‌: « بیا الا´ن‌ همراه‌ من‌ به‌ جای‌ دیگر كه‌ از آنجا ایشان‌ را توانی‌ دید. فقط‌ اقصای‌ ایشان‌ را خواهی‌ دید، و جمیع‌ ایشان‌ را نخواهی‌ دید؛ و از آنجا ایشان‌ را برای‌ من‌ لعنت‌ كن‌.»14پس‌ او را به‌ صحرای‌ صوفیم‌، نزد قلۀفِسجَه‌ برد و هفت‌ مذبح‌ بنا نموده‌، گاوی‌ و قوچی‌ بر هر مذبح‌ قربانی‌ كرد.15و او به‌ بالاق‌ گفت‌: « نزد قربانی‌ سوختنی‌ خود، اینجا بایست‌ تا من‌ در آنجا ( خداوند را) ملاقات‌ نمایم‌.»16و خداوند بلعام‌ را ملاقات‌ نموده‌، و سخنی‌ در زبانش‌ گذاشته‌، گفت‌: « نزد بالاق‌ برگشته‌، چنین‌ بگو.»17پس‌ نزد وی‌ آمد، و اینك‌ نزد قربانی‌ سوختنی‌ خود با سروران‌ موآب‌ ایستاده‌ بود. و بالاق‌ از او پرسید كه‌ « خداوند چه‌ گفت‌؟»18آنگاه‌ مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌: « ای‌ بالاق‌ برخیز و بشنو، و ای‌ پسر صِفّور مرا گوش‌ بگیر.19خدا انسان‌ نیست‌ كه‌ دروغ‌ بگوید. و از بنی‌آدم‌ نیست‌ كه‌ به‌ اراده‌ خود تغییر بدهد. آیا او سخنی‌ گفته‌ باشد و نكند؟ یا چیزی‌ فرموده‌ باشد و استوار ننماید؟20اینك‌ مأمور شده‌ام‌ كه‌ بركت‌ بدهم‌. و او بركت‌ داده‌ است‌ و آن‌ را رد نمی‌توانم‌ نمود.21او گناهی‌ در یعقوب‌ ندیده‌، و خطایی‌ در اسرائیل‌ مشاهده‌ ننموده‌ است‌. یهوه‌ خدای‌ او با وی‌ است‌. و نعرۀ پادشاه‌ در میان‌ ایشان‌ است‌.22خدا ایشان‌ را از مصر بیرون‌ آورد. او را شاخها مثل‌ گاو وحشی‌ است‌.23به‌ درستی‌ كه‌ بر یعقوب‌ افسون‌ نیست‌ و بر اسرائیل‌ فالگیری‌ نی‌. دربارۀ یعقوب‌ و دربارۀ اسرائیل‌ در وقتش‌ گفته‌ خواهد شد، كه‌ خدا چه‌ كرده‌ است‌.24اینك‌ قوم‌ مثل‌ شیر ماده‌ خواهند برخاست‌. و مثل‌ شیر نر خویشتن‌ را خواهند برانگیخت‌، و تا شكار را نخورد، و خون‌ كشتگان‌ را ننوشد، نخواهد خوابید.»25بالاق‌ به‌ بلعام‌ گفت‌: « نه‌ ایشان‌ را لعنت‌ كن‌ و نه‌ بركت‌ ده‌.»26بلعام‌ در جواب‌ بالاق‌ گفت‌: « آیا تو را نگفتم‌ كه‌ هر آنچه‌ خداوند به‌ من‌ گوید، آن‌ راباید بكنم‌؟»27بالاق‌ به‌ بلعام‌ گفت‌: « بیا تا تو را به‌ جای‌ دیگر ببرم‌، شاید در نظر خدا پسند آید كه‌ ایشان‌ را برای‌ من‌ از آنجا لعنت‌ نمایی‌.»28پس‌ بالاق‌ بلعام‌ را بر قلۀ فغور كه‌ مشرف‌ بر بیابان‌ است‌، برد.29بلعام‌ به‌ بالاق‌ گفت‌: « در اینجا برای‌ من‌ هفت‌ مذبح‌ بساز و هفت‌ گاو و هفت‌ قوچ‌ از برایم‌ در اینجا حاضر كن‌.»30و بالاق‌ به‌ طوری‌ كه‌ بلعام‌ گفته‌ بود، عمل‌ نموده‌، گاوی‌ و قوچی‌ بر هر مذبح‌ قربانی‌ كرد.

Chapter 24

1و چون‌ بلعام‌ دید كه‌ اسرائیل‌ را بركت دادن‌ به‌ نظر خداوند پسند می‌آید، مثل‌ دفعه‌های‌ پیش‌ برای‌ طلبیدن‌ افسون‌ نرفت‌، بلكه‌ به‌ سوی‌ صحرا توجه‌ نمود.2و بلعام‌ چشمان‌ خود را بلند كرده‌، اسرائیل‌ را دید كه‌ موافق‌ اسباط‌ خود ساكن‌ می‌بودند. و روح‌ خدا بر او نازل‌ شد.3پس‌ مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌: « وحی‌ بلعام‌بن‌ بعور. وحی‌ آن‌ مردی‌ كه‌ چشمانش‌ باز شد.4وحی‌ آن‌ كسی‌ كه‌ سخنان‌ خدا را شنید و رؤیای‌ قادر مطلق‌ را مشاهده‌ نمود. آنكه‌ بیفتاد و چشمان‌ او گشاده‌ گردید.5چه‌ زیباست‌ خیمه‌های‌ تو ای‌ یعقوب‌! و مسكنهای‌ تو ای‌ اسرائیل‌!6مثل‌ وادیهای‌ كشیده‌ شده‌، مثل‌ باغها بر كنار رودخانه‌، مثل‌ درختان‌ عود كه‌ خداوند غرس‌ نموده‌ باشد، و مثل‌ سروهای‌ آزاد نزد جویهای‌ آب‌.7آب‌ از دلوهایش‌ ریخته‌ خواهد شد. و بذر او در آبهای‌ بسیار خواهد بود. و پادشاه‌ او از اَجاج‌ بلندتر، و مملكت‌ او برافراشته‌ خواهد شد.8خدا او را از مصر بیرون‌ آورد. او را شاخها مثل‌ گاو وحشی‌ است‌. امت‌های‌ دشمنان‌ خود را خواهد بلعید واستخوانهای‌ ایشان‌ را خواهد شكست‌ و ایشان‌ را به‌ تیرهای‌ خود خواهد دوخت‌.9مثل‌ شیر نر خود را جمع‌ كرده‌، خوابید. و مثل‌ شیر ماده‌ كیست‌ كه‌ او را برانگیزاند؟ مبارك‌ باد هر كه‌ تو را بركت‌ دهد. و ملعون‌ باد هر كه‌ تو را لعنت‌ نماید!»10پس‌ خشم‌ بالاق‌ بر بلعام‌ افروخته‌ شده‌، هر دو دست‌ خود را بر هم‌ زد و بالاق‌ به‌ بلعام‌ گفت‌: « تو را خواندم‌ تا دشمنانم‌ را لعنت‌ كنی‌ و اینك‌ این‌ سه‌ مرتبه‌ ایشان‌ را بركت‌ تمام‌ دادی‌.11پس‌ الا´ن‌ به‌ جای‌ خود فرار كن‌! گفتم‌ كه‌ تو را احترام‌ تمام‌ نمایم‌. همانا خداوند تو را از احترام‌ باز داشته‌ است‌.»12بلعام‌ به‌ بالاق‌ گفت‌: « آیا به‌ رسولانی‌ كه‌ نزد من‌ فرستاده‌ بودی‌ نیز نگفتم‌13كه‌ اگر بالاق‌ خانۀ خود را پر از نقره‌ و طلا به‌ من‌ بدهد، نمی‌توانم‌ از فرمان‌ خداوند تجاوز نموده‌، از دل‌ خود نیك‌ یا بد بكنم‌ بلكه‌ آنچه‌ خداوند به‌ من‌ گوید آن‌ را خواهم‌ گفت‌؟14و الا´ن‌ اینك‌ نزد قوم‌ خود می‌روم‌. بیا تا تو را اعلام‌ نمایم‌ كه‌ این‌ قوم‌ با قوم‌ تو در ایام‌ آخر چه‌ خواهند كرد.»15پس‌ مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌: « وحی‌ بلعام‌بن‌ بعور. وحی‌ آن‌ مردی‌ كه‌ چشمانش‌ باز شد.16وحی‌ آن‌ كسی‌ كه‌ سخنان‌ خدا را شنید و معرفت‌ حضرت‌ اعلی‌ را دانست‌ و رؤیای‌ قادر مطلق‌ را مشاهده‌ نمود. آنكه‌ بیفتاد و چشمان‌ او گشوده‌ گردید.17او را خواهم‌ دید لیكن‌ نه‌ الا´ن‌. او را مشاهده‌ خواهم‌ نمود اما نزدیك‌ نی‌. ستاره‌ای‌ از یعقوب‌ طلوع‌ خواهد كرد و عصایی‌ از اسرائیل‌ خواهد برخاست‌ و اطراف‌ موآب‌ را خواهد شكست‌. و جمیع‌ ابنای‌ فتنه‌ را هلاك‌ خواهد ساخت‌.18و ادوم‌ مُلك‌ او خواهد شد و دشمنانش‌ (اهل‌) سعیر، مملوك‌ او خواهند گردید. و اسرائیل‌ به‌ شجاعت‌ عمل‌ خواهد نمود.19و كسی‌ كه‌ از یعقوب‌ ظاهر می‌شود، سلطنت‌ خواهد نمود. و بقیه‌ اهل‌ شهر را هلاك‌ خواهد ساخت‌.»20و به‌ عمالقه‌ نظر انداخته‌، مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌: « عمالیق‌ اولِ امت‌ها بود، اما آخر او منتهی‌ به‌ هلاكت‌ است‌.»21و بر قینیان‌ نظر انداخته‌، مَثَل‌ خود را آورد و گفت‌: « مسكن‌ تو مستحكم‌ و آشیانه‌ تو بر صخره‌ نهاده‌ (شده‌ است‌).22لیكن‌ قاین‌ تباه‌ خواهد شد، تا وقتی‌ كه‌ آشور تو را به‌ اسیری‌ ببرد.»23پس‌ مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌: « وای‌! چون‌ خدا این‌ را می‌كند، كیست‌ كه‌ زنده‌ بماند؟24و كشتیها از جانب‌ كِتّیم‌ آمده‌، آشور را ذلیل‌ خواهند ساخت‌، و عابر را ذلیل‌ خواهند گردانید، و او نیز به‌ هلاكت‌ خواهد رسید.»25و بلعام‌ برخاسته‌، روانه‌ شده‌، به‌ جای‌ خود رفت‌ و بالاق‌ نیز راه‌ خود را پیش‌ گرفت‌.

Chapter 25

1و اسرائیل‌ در شِطّیم‌ اقامت‌ نمودند، و قوم‌ با دختران‌ موآب‌ زنا كردن‌ گرفتند2زیرا كه‌ ایشان‌ قوم‌ را به‌ قربانی‌های‌ خدایان‌ خود دعوت‌ نمودند. پس‌ قوم‌ می‌خوردند و به‌ خدایان‌ ایشان‌ سجده‌ می‌نمودند.3و اسرائیل‌ به‌ بعل‌ فغور ملحق‌ شدند، و غضب‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شد.4و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌ كه‌: « تمامی‌ رؤسای‌ قوم‌ را گرفته‌، ایشان‌ را برای‌ خداوند پیش‌ آفتاب‌ به‌ دار بكش‌، تا شدت‌ خشم‌ خداوند از اسرائیل‌ برگردد.»5و موسی‌ به‌ داوران‌ اسرائیل‌ گفت‌ كه‌ « هر یكی‌ از شما كسان‌ خود را كه‌ به‌ بعل‌ فغور ملحق‌ شدند، بكشید.»6و اینك‌ مردی‌ از بنی‌اسرائیل‌ آمده‌، زن‌مدیانی‌ای‌ را در نظر موسی‌ و در نظر تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ نزد برادران‌ خود آورد، و ایشان‌ به‌ دروازۀ خیمه‌ اجتماع‌ گریه‌ می‌كردند.7و چون‌ فینحاس‌ بن‌العازار بن‌هارون‌ كاهن‌، این‌ را دید، از میان‌ جماعت‌ برخاسته‌، نیزه‌ای‌ به‌ دست‌ خود گرفت‌،8و از عقب‌ آن‌ مرد اسرائیلی‌ به‌ قُبّه‌ داخل‌ شده‌، هر دوی‌ ایشان‌ را یعنی‌ آن‌ مرد اسرائیلی‌ و زن‌ را به‌ شكمش‌ فرو برد، و وبا از بنی‌اسرائیل‌ رفع‌ شد.9و آنانی‌ كه‌ از وبا مردند، بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.10و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:11« فینحاس‌ بن‌العازار بن‌هارون‌ كاهن‌، غضب‌ مرا از بنی‌اسرائیل‌ برگردانید، چونكه‌ باغیرت‌ من‌ در میان‌ ایشان‌ غیور شد، تا بنی‌اسرائیل‌ را در غیرت‌ خود هلاك‌ نسازم‌.12لهذا بگو اینك‌ عهد سلامتی‌ خود را به‌ او می‌بخشم‌.13و برای‌ او و برای‌ ذُریتش‌ بعد از او این‌ عهد كهانت‌ جاودانی‌ خواهد بود، زیرا كه‌ برای‌ خدای‌ خود غیور شد، و بجهت‌ بنی‌اسرائیل‌ كفاره‌ نمود.»14و اسم‌ آن‌ مرد اسرائیلی‌ مقتول‌ كه‌ با زن‌ مدیانی‌ كشته‌ گردید، زِمری‌ ابن‌سالو رئیس‌ خاندان‌ آبای‌ سبط‌ شمعون‌ بود.15و اسم‌ زن‌ مدیانی‌ كه‌ كشته‌ شد، كُزبی‌ دختر صور بود و او رئیس‌ قوم‌ خاندان‌ آبا در مدیان‌ بود.16و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:17« مدیانیان‌ را ذلیل‌ ساخته‌، مغلوب‌ سازید.18زیرا كه‌ ایشان‌ شما را به‌ مكاید خود ذلیل‌ ساختند، چونكه‌ شما را در واقعه‌ فغور و در امر خواهر خود كُزبی‌، دختر رئیس‌ مدیان‌، كه‌ در روز وبا در واقعه‌ فغور كشته‌ شد، فریب‌ دادند.»

Chapter 26

1و بعد از وبا، خداوند موسی‌ و العازار بن‌هارون‌ كاهن‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« شمارۀ تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ را برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌، از بیست‌ ساله‌ و بالاتر، یعنی‌ جمیع‌ كسانی‌ را كه‌ از اسرائیل‌ به‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌روند، بگیرید.»3پس‌ موسی‌ و العازارِ كاهن‌ ایشان‌ را در عَرَباتِ موآب‌، نزد اردن‌ در مقابل‌ اریحا خطاب‌ كرده‌، گفتند:4« قوم‌ را از بیست‌ ساله‌ و بالاتر بشمارید، چنانكه‌ خداوند موسی‌ و بنی‌اسرائیل‌ را كه‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آمدند، امر فرموده‌ بود.»5رؤبین‌ نخست‌زاده‌ اسرائیل‌: بنی‌رؤبین‌: از حَنوك‌، قبیله‌ حَنوكیان‌. و از فَلّو، قبیله‌ فَلّوئیان‌.6و از حصرون‌، قبیله‌ حصرونیان‌. و از كَرَمی‌، قبیله‌ كَرَمیان‌.7اینانند قبایل‌ رؤبینیان‌ و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، چهل‌ و سه‌ هزار و هفتصد و سی‌ نفر بودند.8و بنی‌فَلّو: اَلیآب‌.9و بنی‌اَلیآب‌: نموئیل‌ و داتان‌ و ابیرام‌. اینانند داتان‌ و ابیرام‌ كه‌ خوانده‌شدگان‌ جماعت‌ بوده‌، با موسی‌ و هارون‌ در جمعیت‌ قورح‌ مخاصمه‌ كردند، چون‌ با خداوند مخاصمه‌ نمودند،10و زمین‌ دهان‌ خود را گشوده‌، ایشان‌ را با قورح‌ فرو برد، هنگامی‌ كه‌ آن‌ گروه‌ مردند و آتش‌، آن‌ دویست‌ و پنجاه‌ نفر را سوزانیده‌، عبرت‌ گشتند.11لكن‌ پسران‌ قورح‌ نمردند.12و بنی‌شمعون‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از نَمُوئیل‌، قبیله‌ نموئیلیان‌ و از یامین‌، قبیلۀ یامینیان‌ و از یاكین‌، قبیلۀ یاكینیان‌.13و از زارَح‌ قبیلۀ زارَحیان‌ و از شاؤل‌ قبیلۀ شاؤلیان‌.14اینانند قبایل‌ شمعونیان‌: بیست‌ و دو هزار و دویست‌ نفر.15و بنی‌جاد برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از صَفون قبیلۀ صفونیان‌ و از حَجّی‌ قبیلۀ حَجّیان‌ و از شونی‌ قبیلۀ شونیان‌.16و از اُزنی‌ قبیله‌ ازنیان‌ و از عیری‌، قبیله‌ عیریان‌.17و از اَرود قبیله‌ اَرودیان‌ و از اَرْئیلی‌ قبیله‌ اَرئیلیان‌.18اینانند قبایل‌ بنی‌جاد برحسب‌ شمارۀ ایشان‌، چهل‌ هزار و پانصد نفر.19و بنی‌یهودا عیر و اونان‌. و عیر و اونان‌ در زمین‌ كنعان‌ مردند.20و بنی‌یهودا برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ اینانند: از شِیلَه‌ قبیلۀ شِیلَئیان‌ و از فارَص‌ قبیلۀ فارصیان‌ و از زارَح‌ قبیلۀ زارَحیان‌.21و بنی‌فارص‌ اینانند: از حصرون‌ قبیله‌ حصرونیان‌ و از حامول‌ قبیلۀ حامولیان‌.22اینانند قبایل‌ یهودا برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، هفتاد و شش‌ هزار و پانصد نفر.23و بنی‌یسّاكار برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از تولَع‌ قبیلۀ تولعیان‌ و از فُوَّه‌ قبیله‌ فُوَّئیان‌.24و از یاشوب‌ قبیلۀ یاشوبیان‌ و از شِمرون‌ قبیلۀ شمرونیان‌.25اینانند قبایل‌ یسّاكار برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، شصت‌ و چهار هزار و سیصد نفر.26و بنی‌زبولون‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از سارَد قبیلۀ سارَدیان‌ و از ایلون‌ قبیلۀ ایلونیان‌ و از یحلیئیل‌ قبیلۀ یحلیئیلیان‌.27اینانند قبایل‌ زبولونیان‌ برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، شصت‌ هزار و پانصد نفر.28و بنی‌یوسف‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: مَنَسّی‌ و افرایم‌.29و بنی‌مَنَسّی‌: از ماكیر قبیلۀ ماكیریان‌ و ماكیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیلۀ جلعادیان‌.30اینانند بنی‌جلعاد: از ایعَزَر قبیلۀ ایعزریان‌، از حالَق‌ قبیلۀ حالقیان‌.31از اَسْرِیئیل‌ قبیلۀ اَسْرِیئیلیان‌، از شكیم‌ قبیلۀ شكیمیان‌.32از شَمیداع‌ قبیلۀ شمیداعیان‌ و از حافَر قبیلۀ حافریان‌.33و صَلُفحاد بن‌حافر را پسری‌ نبود لیكن‌ دختران‌ داشت‌ و نامهای‌ دختران‌ صلحفادمَحلَه‌ و نوعه‌ و حُجلَه‌ و ملكه‌ و تِرصَه‌.34اینانند قبایل‌ مَنَسّی‌ و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، پنجاه‌ و دوهزار و هفتصد نفر بودند.35و اینانند بنی‌ افرایم‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از شوتالح‌ قبیله‌ شوتالحیان‌ و از باكَر قبیلۀ باكریان‌ و از تاحَن‌ قبیلۀ تاحنیان‌.36و بنی‌شوتالح‌ اینانند: از عیران‌ قبیلۀ عیرانیان‌.37اینانند قبایل‌ بنی‌افرایم‌ برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، سی‌ و دو هزار و پانصد نفر. و بنی‌یوسف‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ اینانند.38و بنی‌بنیامین‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از بالع‌ قبیلۀ بالعیان‌ از اَشبیل‌ قبیلۀ اَشبیلیان‌ و از اَحیرام‌ قبیلۀ اَحیرامیان‌.39از شَفوفام‌ قبیلۀ شفوفامیان‌ از حوفام‌ قبیلۀ حوفامیان‌.40و بنی‌بالع‌: اَرْد و نعمان‌. از اَرْدْ قبیله‌ اَردیان‌ و از نعمان‌ قبیلۀ نعمانیان‌.41اینانند بنی‌بنیامین‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، چهل‌ و پنج‌هزار و ششصد نفر بودند.42اینانند بنی‌دان‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از شوحام‌ قبیلۀ شوحامیان‌. اینانند قبایل‌ دان‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌.43جمیع‌ قبایل‌ شوحامیان‌ برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، شصت‌ و چهارهزار و چهارصد نفر بودند.44اینانند بنی‌اشیر برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از یمنه‌ قبیلۀ یمنَئیان‌، از یشْوِی‌ قبیلۀ یشویان‌، از بَرِیعَه‌ قبیلۀ بَرِیعئیان‌،45از بنی‌بَریعَه‌، از حابر قبیله‌ حابریان‌، از ملكیئیل‌ قبیلۀ ملكیئیلیان‌.46و نام‌ دختر اَشیر، ساره‌ بود.47اینانند قبایل‌ بنی‌اشیر برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، پنجاه‌ و سه‌هزار و چهارصد نفر.48اینانند بنی‌نفتالی‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از یاحَصْئیل‌، قبیله‌ یاحَصْئیلیان‌، از جونی‌ قبیلۀجونیان‌.49از یصَر قبیلۀ یصریان‌ از شِلّیم‌ قبیلۀ شلیمیان‌.50اینانند قبایل‌ نفتالی‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌، چهل‌ و پنج‌هزار و چهارصد نفر بودند.51اینانند شمرده‌شدگان‌ بنی‌اسرائیل‌: ششصد و یكهزار و هفتصد و سی‌ نفر.52و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:53« برای‌ اینان‌ برحسب‌ شمارۀ نامها، زمین‌ برای‌ ملكیت‌ تقسیم‌ بشود.54برای‌ كثیر، نصیب‌ او را زیاده‌ كن‌ و برای‌ قلیل‌، نصیب‌ او را كم‌ نما، به‌ هر كس‌ برحسب‌ شمرده‌شدگان‌ او نصیبش‌ داده‌ شود.55لیكن‌ زمین‌ به‌ قرعه‌ تقسیم‌ شود، و برحسب‌ نامهای‌ اسباط‌ آبای‌ خود در آن‌ تصرف‌ نمایند.56موافق‌ قرعه‌، ملك‌ ایشان‌ در میان‌ كثیر و قلیل‌ تقسیم‌ شود.»57و اینانند شمرده‌شدگان‌ لاوی‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: از جرشون‌ قبیلۀ جرشونیان‌، از قهات‌ قبیلۀ قهاتیان‌، از مَراری‌ قبیلۀ مراریان‌.58اینانند قبایل‌ لاویان‌: قبیلۀ لِبنیان‌ و قبیلۀ حبرونیان‌ و قبیلۀ مَحلیان‌ و قبیلۀ موشیان‌ و قبیلۀ قورَحیان‌. اما قَهات‌، عمرام‌ را آورد.59و نام‌ زن‌ عمرام‌، یوكابد بود، دختر لاوی‌ كه‌ برای‌ لاوی‌ در مصر زاییده‌ شد و او برای‌ عمرام‌، هارون‌ و موسی‌ و خواهر ایشان‌ مریم‌ را زایید.60و برای‌ هارون‌ ناداب‌ و ابیهو و العازار و ایتامار زاییده‌ شدند.61و ناداب‌ و ابیهو چون‌ آتش‌ غریبی‌ به‌ حضور خداوند گذرانیده‌ بودند، مردند.62و شمرده‌شدگان‌ ایشان‌ یعنی‌ همۀ ذكوران‌ از یك‌ ماهه‌ و بالاتر، بیست‌ و سه‌هزار نفر بودند زیرا كه‌ایشان‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ شمرده‌ نشدند، چونكه‌ نصیبی‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ ایشان‌ داده‌ نشد.63اینانند آنانی‌ كه‌ موسی‌ و العازارِ كاهن‌ شمردند، وقتی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را در عَرَبات‌ موآب‌ نزد اردن‌ در مقابل‌ اریحا شمردند.64و در میان‌ ایشان‌ كسی‌ نبود از آنانی‌ كه‌ موسی‌ و هارون‌ كاهن‌، شمرده‌ بودند وقتی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را در بیابان‌ سینا شمردند.65زیرا خداوند دربارۀ ایشان‌ گفته‌ بود كه‌ البته‌ در بیابان‌ خواهند مرد، پس‌ از آنها یك‌ مرد سوای‌ كالیب‌ بن‌یفُنّه‌ و یوشع‌ بن‌ نون‌ باقی‌ نماند.

Chapter 27

1و دختران‌ صَلُفْحاد بن‌حافر بن‌جلعاد بن‌ماكیر بن‌ مَنَسّی‌، كه‌ از قبایل‌ مَنَسّی‌ ابن‌یوسف‌ بود نزدیك‌ آمدند، و اینهاست‌ نامهای‌ دخترانش‌: مَحَله‌ و نوعه‌ و حجله‌ و مِلكَه‌ و تِرصَه‌.2و به‌ حضور موسی‌ و العازار كاهن‌، و به‌ حضور سروران‌ و تمامی‌ جماعت‌ نزد در خیمه‌ اجتماع‌ ایستاده‌، گفتند:3« پدر ما در بیابان‌ مرد و او از آن‌ گروه‌ نبود كه‌ در جمعیت‌ قورح‌ به‌ ضد خداوند همداستان‌ شدند، بلكه‌ در گناه‌ خود مرد و پسری‌ نداشت‌.4پس‌ چرا نام‌ پدر ما از این‌ جهت‌ كه‌ پسری‌ ندارد از میان‌ قبیله‌اش‌ محو شود؟ لهذا ما را در میان‌ برادران‌ پدر ما نصیبی‌ بده‌.»5پس‌ موسی‌ دعوی‌ ایشان‌ را به‌ حضور خداوند آورد.6و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:7« دختران‌ صَلُفْحاد راست‌ می‌گویند. البته‌ در میان‌ برادران‌ پدر ایشان‌ ملك‌موروثی‌ به‌ ایشان‌ بده‌، و نصیب‌ پدر ایشان‌ را به‌ ایشان‌ انتقال‌ نما.8و بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: اگر كسی‌ بمیرد و پسری‌ نداشته‌ باشد، ملك‌ او را به‌ دخترش‌ انتقال‌ نمایید.9و اگر او را دختری‌ نباشد، ملك‌ او را به‌ برادرانش‌ بدهید.10و اگر او را برادری‌ نباشد، ملك‌ او را به‌ برادران‌ پدرش‌ بدهید.11و اگر پدر او را برادری‌ نباشد، ملك‌ او را به‌ هر كس‌ از قبیله‌اش‌ كه‌ خویش‌ نزدیكتر او باشد بدهید، تا مالك‌ آن‌ بشود. پس‌ این‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ فریضۀ شرعی‌ باشد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.»12و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « به‌ این‌ كوه‌ عَباریم‌ برآی‌ و زمینی‌ را كه‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ داده‌ام‌، ببین‌.13و چون‌ آن‌ را دیدی‌ تو نیز به‌ قوم‌ خود ملحق‌ خواهی‌ شد، چنانكه‌ برادرت‌ هارون‌ ملحق‌ شد.14زیرا كه‌ در بیابان‌ صین‌ وقتی‌ كه‌ جماعت‌ مخاصمه‌ نمودند، شما از قول‌ من‌ عصیان‌ ورزیدید، و مرا نزد آب‌ در نظر ایشان‌ تقدیس‌ ننمودید.» این‌ است‌ آب‌ مریبۀ قادش‌، در بیابان‌ صین‌.15و موسی‌ به‌ خداوند عرض‌ كرده‌، گفت‌:16« ملتمس‌ اینكه‌ یهوه‌ خدای‌ ارواح‌ تمامی‌ بشر، كسی‌ را بر این‌ جماعت‌ بگمارد17كه‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ بیرون‌ رود، و پیش‌ روی‌ ایشان‌ داخل‌ شود، و ایشان‌ را بیرون‌ بَرَد و ایشان‌ را درآورد، تا جماعت‌ خداوند مثل‌ گوسفندان‌ بی‌شبان‌ نباشند.»18و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: « یوشع‌ بن‌نون‌ را كه‌ مردی‌ صاحب‌ روح‌ است‌ گرفته‌،دست‌ خود را بر او بگذار.19و او را به‌ حضور العازار كاهن‌ و به‌ حضور تمامی‌ جماعت‌ برپا داشته‌، در نظر ایشان‌ به‌ وی‌ وصیت‌ نما.20و از عزت‌ خود بر او بگذار تا تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ او را اطاعت‌ نمایند.21و او به‌ حضور العازار كاهن‌ بایستد تا از برای‌ او به‌ حكم‌ اوریم‌ به‌ حضور خداوند سؤال‌ نماید، و به‌ فرمان‌ وی‌، او و تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ با وی‌ و تمامی‌ جماعت‌ بیرون‌ روند، و به‌ فرمان‌ وی‌ داخل‌ شوند.»22پس‌ موسی‌ به‌ نوعی‌ كه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود عمل‌ نموده‌، یوشع‌ را گرفت‌ و او را به‌ حضور العازار كاهن‌ و به‌ حضور تمامی‌ جماعت‌ برپا داشت‌.23و دستهای‌ خود را بر او گذاشته‌، او را به‌ طوری‌ كه‌ خداوند به‌ واسطه‌ موسی‌ گفته‌ بود، وصیت‌ نمود.

Chapter 28

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را امر فرموده‌، به‌ ایشان‌ بگو: مراقب‌ باشید تا هدیۀ طعام‌ مرا از قربانی‌های‌ آتشین‌ عطر خوشبوی‌ من‌ در موسمش‌ نزد من‌ بگذرانید.3و ایشان‌ را بگو قربانی‌ آتشین‌ را كه‌ نزد خداوند بگذرانید، این‌ است‌: دو برۀ نرینه‌ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌، هر روز بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌.4یك‌ بره‌ را در صبح‌ قربانی‌ كن‌ و برۀ دیگر را در عصر قربانی‌ كن‌.5و یك‌ عشر ایفۀ آرد نرم‌ مخلوط‌ شده‌ با یك‌ ربع‌ هین‌ روغن‌ زلال‌ برای‌ هدیۀ آردی‌.6این‌ است‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ كه‌ در كوه‌ سینا بجهت‌ عطر خوشبو و قربانی‌آتشین‌ خداوند معین‌ شد.7و هدیۀ ریختنی‌ آن‌ یك‌ ربع‌ هین‌ بجهت‌ هر بره‌ای‌ باشد، این‌ هدیۀ ریختنی‌ مسكرات‌ را برای‌ خداوند در قدس‌ بریز.8و برۀ دیگر را در عصر قربانی‌ كن‌، مثل‌ هدیۀ آردی‌ صبح‌ و مثل‌ هدیۀ ریختنی‌ آن‌ بگذران‌ تا قربانی‌ آتشین‌ و عطر خوشبو برای‌ خداوند باشد.9« و در روز سَبَّت‌ دو برۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌، و دو عشر ایفۀ آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌، بجهت‌ هدیۀ آردی‌ با هدیۀ ریختنی‌ آن‌.10این‌ است‌ قربانی‌ سوختنی‌ هر روز سَبَّت‌ سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ با هدیۀ ریختنی‌ آن‌.11« و در اول‌ ماههای‌ خود قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند بگذرانید، دو گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و هفت‌ برۀ نرینه‌ یك‌ ساله‌ بی‌عیب‌.12و سه‌ عشر ایفۀ آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌ بجهت‌ هدیۀ آردی‌ برای‌ هر گاو، و دو عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌، بجهت‌ هدیه‌ آردی‌ برای‌ هر قوچ‌.13و یك‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌، بجهت‌ هدیۀ آردی‌ برای‌ هر بره‌، تا قربانی‌ سوختنی‌، عطر خوشبو و هدیۀ آتشین‌ برای‌ خداوند باشد.14و هدایای‌ ریختنی‌ آنها نصف‌ هین‌ شراب‌ برای‌ هر گاو، و ثلث‌ هین‌ برای‌ هر قوچ‌، و ربع‌ هین‌ برای‌ هر بره‌ باشد. این‌ است‌ قربانی‌ سوختنی‌ هر ماه‌ از ماههای‌ سال‌.15و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌، با هدیۀ ریختنی‌ آن‌ برای‌ خداوند قربانی‌ بشود.16« و در روز چهاردهم‌ ماه‌ اول‌، فِصَح‌ خداونداست‌.17و در روز پانزدهم‌ این‌ ماه‌، عید است‌ كه‌ هفت‌ روز نان‌ فطیر خورده‌ شود.18در روز اول‌، مَحفِل‌ مقدس‌ است‌ كه‌ هیچ‌ كار خدمت‌ در آن‌ نكنید.19و بجهت‌ هدیۀ آتشین‌ و قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند ، دو گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و هفت‌ برۀ نرینه‌ یك‌ ساله‌ قربانی‌ كنید، اینها برای‌ شما بی‌عیب‌ باشد.20و بجهت‌ هدیۀ آردی‌ آنها سه‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شدۀ با روغن‌ برای‌ هر گاو، و دو عشر برای‌ هر قوچ‌ بگذرانید.21و یك‌ عشر برای‌ هر بره‌، از آن‌ هفت‌ بره‌ بگذران‌.22و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ تا برای‌ شما كفاره‌ شود.23اینها را سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ صبح‌ كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ است‌، بگذرانید.24به‌ اینطور هر روز از آن‌ هفت‌ روز، طعامِ هدیۀ آتشین‌، عطر خوشبو برای‌ خداوند بگذرانید، و این‌ سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ گذرانیده‌ شود، با هدیۀ ریختنی‌ آن‌.25و در روز هفتم‌، برای‌ شما محفل‌ مقدس‌ باشد. هیچ‌ كار خدمت‌ در آن‌ نكنید.26« و در روز نوبرها چون‌ هدیۀ آردی‌ تازه‌ در عید هفته‌های‌ خود برای‌ خداوند بگذرانید، محفل‌ مقدس‌ برای‌ شما باشد و هیچ‌ كار خدمت‌ در آن‌ مكنید.27و بجهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ عطر خوشبوی‌ خداوند دو گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و هفت‌ برۀ نرینه‌ یك‌ ساله‌ قربانی‌ كنید.28و هدیه‌ آردی‌ آنها سه‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌ برای‌ هر گاو، و دو عشر برای‌ هر قوچ‌.29و یك‌ عشر برای‌ هر بره‌، از آن‌ هفت‌ بره‌.30و یك‌ بز نر تابرای‌ شما كفاره‌ شود.31اینها را با هدیه‌ آردی‌ آنها و هدایای‌ ریختنی‌ آنها سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ بگذرانید و برای‌ شما بی‌عیب‌ باشد.

Chapter 29

1« و در روز اول‌ ماه‌ هفتم‌، محفل‌ مقدس برای‌ شما باشد؛ در آن‌ هیچ‌ كار خدمت‌ مكنید و برای‌ شما روز نواختن‌ كَرِنّا باشد.2و قربانی‌ سوختنی‌ بجهت‌ عطر خوشبوی‌ خداوند بگذرانید، یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌، و هفت‌ برۀ نرینۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌.3و هدیۀ آردی‌ آنها، سه‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌ برای‌ هر گاو، و دو عشر برای‌ هر قوچ‌.4و یك‌ عشر برای‌ هر بره‌، از آن‌ هفت‌ بره‌.5و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ تا برای‌ شما كفاره‌ شود.6سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ اول‌ ماه‌ و هدیۀ آردی‌اش‌، و قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ با هدیۀ آردی‌اش‌، با هدایای‌ ریختنی‌ آنها برحسب‌ قانون‌ آنها تا عطر خوشبو و هدیۀ آتشین‌ خداوند باشد.7« و در روز دهم‌ این‌ ماه‌ هفتم‌، محفل‌ مقدس‌ برای‌ شما باشد. جانهای‌ خود را ذلیل‌ سازید و هیچ‌ كار مكنید.8و قربانی‌ سوختنی‌ عطر خوشبو برای‌ خداوند بگذرانید، یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و هفت‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ كه‌ برای‌ شما بی‌عیب‌ باشند.9و هدیۀ آردی‌ آنها سه‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌ برای‌ هر گاو، و دو عشر برای‌ هر قوچ‌.10و یك‌ عشر برای‌ هر بره‌، از آن‌ هفت‌بره‌.11و یك‌ بز نر برای‌ قربانی‌ گناه‌ سوای‌ قربانی‌ گناه‌ كفاره‌ای‌ و قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ با هدیۀ آردی‌اش‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها.12« و در روز پانزدهم‌ ماه‌ هفتم‌، محفل‌ مقدس‌ برای‌ شما باشد، هیچ‌ كار خدمت‌ مكنید و هفت‌ روز برای‌ خداوند عید نگاه‌ دارید.13و قربانی‌ سوختنی‌ هدیۀ آتشین‌ عطر خوشبو برای‌ خداوند بگذرانید. سیزده‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ كه‌ برای‌ شما بی‌عیب‌ باشند.14و بجهت‌ هدیۀ آردی‌ آنها سه‌ عشر آرد نرم‌ سرشته‌ شده‌ با روغن‌ برای‌ هر گاو از آن‌ سیزده‌ گاو، و دو عشر برای‌ هر قوچ‌ از آن‌ دو قوچ‌.15و یك‌ عشر برای‌ هر بره‌ از آن‌ چهارده‌ بره‌.16و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌، با هدیۀ آردی‌ و هدیۀ ریختنی‌ آن‌.17« و در روز دوم‌، دوازده‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌.18و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاوها و قوچها و بره‌ها به‌ شمارۀ آنها برحسب‌ قانون‌.19و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ با هدیۀ آردی‌اش‌، و هدایای‌ ریختنی‌ آنها.20« و در روز سوم‌، یازده‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بی‌عیب‌.21و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاوها و قوچها و بره‌ها به‌ شماره‌ آنها برحسب‌ قانون‌.22و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ با هدیۀ آردی‌اش‌ و هدیۀریختنی‌ آن‌.23« و در روز چهارم‌ ده‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بی‌عیب‌.24و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاوها و قوچها و بره‌ها به‌ شماره‌ آنها برحسب‌ قانون‌.25و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌، و هدیۀ آردی‌اش‌ و هدیۀ ریختنی‌ آن‌.26« و در روز پنجم‌، نه‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینه‌ یك‌ ساله‌ بی‌عیب‌.27و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاوها و قوچها و بره‌ها به‌ شمارۀ آنها برحسب‌ قانون‌.28و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ و هدیۀ آردی‌اش‌ و هدیۀ ریختنی‌ آن‌.29« و در روز ششم‌، هشت‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌.30و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاوها و قوچها و بره‌ها به‌ شماره‌ آنها برحسب‌ قانون‌.31و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌ سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ و هدیۀ آردی‌اش‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آن‌.32« و در روز هفتم‌، هفت‌ گاو جوان‌ و دو قوچ‌ و چهارده‌ برۀ نرینۀ یك‌ ساله‌ بی‌عیب‌.33و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاوها و قوچها و بره‌ها به‌ شمارۀ آنها برحسب‌ قانون‌.34و یك‌ بز نر بجهت‌ قربانی‌ گناه‌، سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌ و هدیۀ آردی‌اش‌ و هدیۀ ریختنی‌ آن‌.35« و در روز هشتم‌، برای‌ شما جشن‌ مقدس‌باشد؛ هیچ‌ كار خدمت‌ مكنید.36و قربانی‌ سوختنی‌ هدیۀ آتشین‌ عطر خوشبو برای‌ خداوند بگذرانید، یك‌ گاو جوان‌ و یك‌ قوچ‌ و هفت‌ برۀ نرینۀ یك‌ سالۀ بی‌عیب‌.37و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها برای‌ گاو و قوچ‌ و بره‌ها به‌ شماره‌ آنها برحسب‌ قانون‌.38و یك‌ بز نر برای‌ قربانی‌ گناه‌ سوای‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائمی‌، با هدیۀ آردی‌اش‌ و هدیۀ ریختنی‌ آن‌.39« اینها را شما در موسمهای‌ خود برای‌ خداوند بگذرانید، سوای‌ نذرها و نوافل‌ خود برای‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ خود.»40پس‌ برحسب‌ هر آنچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را اعلام‌ نمود.

Chapter 30

1و موسی‌ سروران‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: « این‌ است‌ كاری‌ كه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌:2چون‌ شخصی‌ برای‌ خداوند نذر كند یا قَسَم‌ خورد تا جان‌ خود را به‌ تكلیفی‌ الزام‌ نماید، پس‌ كلام‌ خود را باطل‌ نسازد، بلكه‌ برحسب‌ هر آنچه‌ از دهانش‌ برآمد، عمل‌ نماید.3« و اما چون‌ زن‌ برای‌ خداوند نذر كرده‌، خود را در خانۀ پدرش‌ در جوانی‌اش‌ به‌ تكلیفی‌ الزام‌ نماید،4و پدرش‌ نذر او و تكلیفی‌ كه‌ خود را بر آن‌ الزام‌ نموده‌، شنیده‌ باشد، و پدرش‌ دربارۀ او ساكت‌ باشد، آنگاه‌ تمامی‌ نذرهایش‌ استوار، و هر تكلیفی‌ كه‌ خود را به‌ آن‌ الزام‌ نموده‌ باشد، قایم‌خواهد بود.5اما اگر پدرش‌ در روزی‌ كه‌ شنید او را منع‌ كرد، آنگاه‌ هیچ‌ كدام‌ از نذرهایش‌ و از تكالیفش‌ كه‌ خود را به‌ آن‌ الزام‌ نموده‌ باشد، استوار نخواهد بود و از این‌ جهت‌ كه‌ پدرش‌ او را منع‌ نموده‌ است‌، خداوند او را خواهد آمرزید.6« و اگر به‌ شوهری‌ داده‌ شود، و نذرهای‌ او یا سخنی‌ كه‌ از لبهایش‌ جسته‌، و جان‌ خود را به‌ آن‌ الزام‌ نموده‌، بر او باشد،7و شوهرش‌ شنید و در روز شنیدنش‌ به‌ وی‌ هیچ‌ نگفت‌، آنگاه‌ نذرهایش‌ استوار خواهد ماند. و تكلیفهایی‌ كه‌ خویشتن‌ را به‌ آنها الزام‌ نموده‌ است‌، قایم‌ خواهند ماند.8لیكن‌ اگر شوهرش‌ در روزی‌ كه‌ آن‌ را شنید، او را منع‌ نماید، و نذری‌ را كه‌ بر او است‌ یا سخنی‌ را كه‌ از لبهایش‌ جسته‌، و خویشتن‌ را به‌ آن‌ الزام‌ نموده‌ باشد، باطل‌ سازد، پس‌ خداوند او را خواهد آمرزید.9اما نذر زن‌ بیوه‌ یا مطلقه‌، در هر چه‌ خود را به‌ آن‌ الزام‌ نموده‌ باشد، بر وی‌ استوار خواهد ماند.10و اما اگر زنی‌ در خانۀ شوهرش‌ نذر كند، یا خویشتن‌ را با قسم‌ به‌ تكلیفی‌ الزام‌ نماید،11و شوهرش‌ بشنود و او را هیچ‌ نگوید و منع‌ ننماید، پس‌ تمامی‌ نذرهایش‌ استوار، و هر تكلیفی‌ كه‌ خویشتن‌ را به‌ آن‌ الزام‌ نموده‌ باشد، قایم‌ خواهد بود.12و اما اگر شوهرش‌ در روزی‌ كه‌ بشنود، آنها را باطل‌ سازد، پس‌ هر چه‌ از لبهایش‌ درآمده‌ باشد دربارۀ نذرهایش‌ یا تكالیف‌ خود، استوار نخواهد ماند. و چونكه‌ شوهرش‌ آن‌ را باطل‌ نموده‌ است‌، خداوند او را خواهد آمرزید.13هر نذری‌ و هر قسم‌ الزامی‌ را برای‌ ذلیل‌ ساختن‌ جان‌ خود، شوهرش‌ آن‌ را استوار نماید، و شوهرش‌ آن‌ را باطل‌ سازد.14اما اگر شوهرش‌ روز به‌ روز به‌ او هیچ‌ نگوید، پس‌ همۀ نذرهایش‌ و همۀ تكالیفش‌ را كه‌ بر وی‌ باشداستوار نموده‌ باشد، چونكه‌ در روزی‌ كه‌ شنید به‌ وی‌ هیچ‌ نگفت‌، پس‌ آنها را استوار نموده‌ است‌.15و اگر بعد از شنیدن‌، آنها را باطل‌ نمود، پس‌ او گناه‌ وی‌ را متحمل‌ خواهد بود.»16این‌ است‌ فرایضی‌ كه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرمود، در میان‌ مرد و زنش‌ و در میان‌ پدر و دخترش‌، در زمان‌ جوانی‌ او در خانه‌ پدر وی‌.

Chapter 31

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« انتقام‌ بنی‌اسرائیل‌ را از مدیانیان‌ بگیر، و بعد از آن‌ به‌ قوم‌ خود ملحق‌ خواهی‌ شد.»3پس‌ موسی‌ قوم‌ را مخاطب‌ ساخته‌، گفت‌: « از میان‌ خود مردان‌ برای‌ جنگ‌ مهیا سازید تا به‌ مقابلۀ مدیان‌ برآیند، و انتقام‌ خداوند را از مدیان‌ بكشند.4هزار نفر از هر سبط‌ از جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برای‌ جنگ‌ بفرستید.»5پس‌ از هزاره‌های‌ اسرائیل‌، از هر سبط‌ یك‌ هزار، یعنی‌ دوازده‌ هزار نفر مهیا شدۀ برای‌ جنگ‌ منتخب‌ شدند.6و موسی‌ ایشان‌ را هزار نفر از هر سبط‌ به‌ جنگ‌ فرستاد، ایشان‌ را با فینحاس‌ بن‌ العازار كاهن‌ و اسباب‌ قدس‌ و كَرِنّاها برای‌ نواختن‌ در دستش‌ به‌ جنگ‌ فرستاد.7و با مدیان‌ به‌ طوری‌ كه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود، جنگ‌ كرده‌، همۀ ذكوران‌ را كشتند.8و در میان‌ كشتگان‌ ملوك‌ مدیان‌ یعنی‌ اِوی‌ و راقَم‌ و صور و حور و رابَع‌، پنج‌ پادشاه‌ مدیان‌ را كشتند، و بلعام‌ بن‌ بَعُوْر را به‌ شمشیر كشتند.9و بنی‌اسرائیل‌ زنان‌ مدیان‌ و اطفال‌ ایشان‌ را به‌ اسیری‌ بردند، و جمیع‌ بهایم‌ و جمیع‌ مواشی‌ ایشان‌ و همۀ املاك‌ ایشان‌ را غارت‌ كردند.10و تمامی‌ شهرها و مساكن‌ و قلعه‌های‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ سوزانیدند.11و تمامی‌ غنیمت‌و جمیع‌ غارت‌ را از انسان‌ و بهایم‌ گرفتند.12و اسیران‌ و غارت‌ و غنیمت‌ را نزد موسی‌ و العازار كاهن‌ و جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ در لشكرگاه‌ در عَرَبات‌ موآب‌، كه‌ نزد اردن‌ در مقابل‌ اریحاست‌، آوردند.13و موسی‌ و العازار كاهن‌ و تمامی‌ سروران‌ جماعت‌ بیرون‌ از لشكرگاه‌ به‌ استقبال‌ ایشان‌ آمدند.14و موسی‌ بر رؤسای‌ لشكر یعنی‌ سرداران‌ هزاره‌ها و سرداران‌ صدْها كه‌ از خدمت‌ جنگ‌ باز آمده‌ بودند، غضبناك‌ شد.15و موسی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: « آیا همۀ زنان‌ را زنده‌ نگاه‌ داشتید؟16اینك‌ اینانند كه‌ برحسب‌ مشورت‌ بلعام‌، بنی‌اسرائیل‌ را واداشتند تا در امر فغور به‌ خداوند خیانت‌ ورزیدند و در جماعت‌ خداوند وبا عارض‌ شد.17پس‌ الا´ن‌ هر ذكوری‌ از اطفال‌ را بكشید، و هر زنی‌ را كه‌ مرد را شناخته‌، با او همبستر شده‌ باشد، بكشید.18و از زنان‌ هر دختری‌ را كه‌ مرد را نشناخته‌، و با او همبستر نشده‌ برای‌ خود زنده‌ نگاه‌ دارید.19و شما هفت‌ روز بیرون‌ از لشكرگاه‌ خیمه‌ زنید، و هر كه‌ شخصی‌ را كشته‌ و هر كه‌ كشته‌ای‌ را لمس‌ نموده‌ باشد از شما و اسیران‌ شما در روز سوم‌ و در روز هفتم‌، خود را تطهیر نماید.20و هر جامه‌ و هرظرف‌ چرمی‌ و هر چه‌ از پشم‌ بز ساخته‌ شده‌ باشد و هر ظرف‌ چوبین‌ را تطهیر نمایید.»21و العازار كاهن‌ به‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ به‌ مقاتله‌ رفته‌ بودند، گفت‌: « این‌ است‌ قانون‌ شریعتی‌ كه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ است‌:22طلا و نقره‌ و برنج‌ و آهن‌ و روی‌ و سرب‌،23یعنی‌ هر چه‌ متحمل‌ آتش‌ بشود، آن‌ را از آتش‌ بگذرانید وطاهر خواهد شد، و به‌ آب‌ تنزیه‌ نیز آن‌ را طاهر سازند و هر چه‌ متحمل‌ آتش‌ نشود، آن‌ را از آب‌ بگذرانید.24و در روز هفتم‌ رخت‌ خود را بشویید تا طاهر شوید، و بعد از آن‌ به‌ لشكرگاه‌ داخل‌ شوید.»25و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:26« تو و العازار كاهن‌ و سروران‌ خاندان‌ آبای‌ جماعت‌، حساب‌ غنایمی‌ كه‌ گرفته‌ شده‌ است‌، چه‌ از انسان‌ و چه‌ از بهایم‌ بگیرید.27و غنیمت‌ را در میان‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ به‌ مقاتله‌ بیرون‌ رفته‌اند، و تمامی‌ جماعت‌ نصف‌ نما.28و از مردان‌ جنگی‌ كه‌ به‌ مقاتله‌ بیرون‌ رفته‌اند زكات‌ برای‌ خداوند بگیر، یعنی‌ یك‌ نفر از پانصد چه‌ از انسان‌ و چه‌ از گاو و چه‌ از الاغ‌ و چه‌ از گوسفند.29از قسمت‌ ایشان‌ بگیر و به‌ العازار كاهن‌ بده‌ تا هدیۀ افراشتنی‌ برای‌ خداوند باشد.30و از قسمت‌ بنی‌اسرائیل‌ یكی‌ كه‌ از هر پنجاه‌ نفر گرفته‌ شده‌ باشد چه‌ از انسان‌ و چه‌ از گاو و چه‌ از الاغ‌ و چه‌ از گوسفند و چه‌ از جمیع‌ بهایم‌ بگیر، و آنها را به‌ لاویانی‌ كه‌ ودیعت‌ مسكن‌ خداوند را نگاه‌ می‌دارند، بده‌.»31پس‌ موسی‌ و العازار كاهن‌ برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، عمل‌ كردند.32و غنیمت‌ سوای‌ آن‌ غنیمتی‌ كه‌ مردان‌ جنگی‌ گرفته‌ بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج‌ هزار رأس‌ بود.33و از گاو هفتاد و دو هزار رأس‌.34و از الاغ‌ شصت‌ و یك‌ هزار رأس‌.35و از انسان‌ از زنانی‌ كه‌ مرد را نشناخته‌ بودند، سی‌ و دو هزار نفر بودند.36و نصفه‌ای‌ كه‌ قسمت‌ كسانی‌ بود كه‌ به‌ جنگ‌ رفته‌ بودند، سیصد و سی‌ و هفت‌ هزار وپانصد گوسفند بود.37و زكات‌ خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج‌ رأس‌ بود.38و گاوان‌ سی‌ و شش‌ هزار بود و از آنها زكات‌ خداوند هفتاد و دو رأس‌ بود.39و الاغها سی‌ هزار و پانصد و از آنها زكات‌ خداوند شصت‌ و یك‌ رأس‌ بود.40و مردمان‌ شانزده‌ هزار و از ایشان‌ زكات‌ خداوند سی‌ و دو نفر بودند.41و موسی‌ زكات‌ را كه‌ هدیۀ افراشتنی‌ خداوند بود به‌ العازار كاهن‌ داد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.42و از قسمت‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ موسی‌ آن‌ را از مردان‌ جنگی‌ جدا كرده‌ بود،43و قسمت‌ جماعت‌ از گوسفندان‌، سیصد و سی‌ و هفت‌ هزار و پانصد راس‌ بود.44و از گاوان‌ سی‌ و شش‌ هزار راس‌.45و از الاغها، سی‌ هزار و پانصد راس‌.46و از انسان‌، شانزده‌ هزار نفر.47و موسی‌ از قسمت‌ بنی‌اسرائیل‌ یكی‌ را كه‌ از هر پنجاه‌ گرفته‌ شده‌ بود، چه‌ از انسان‌ و چه‌ از بهایم‌ گرفت‌، و آنها را به‌ لاویانی‌ كه‌ ودیعت‌ مسكن‌ خداوند را نگاه‌ می‌داشتند، داد، چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.48و رؤسایی‌ كه‌ بر هزاره‌های‌ لشكر بودند، سرداران‌ هزاره‌ها با سرداران‌ صدها نزد موسی‌ آمدند.49و به‌ موسی‌ گفتند: « بندگانت‌ حساب‌ مردان‌ جنگی‌ را كه‌ زیردست‌ ما می‌باشند گرفتیم‌، و از ما یك‌ نفر مفقود نشده‌ است‌.50پس‌ ما از آنچه‌ هر كس‌ یافته‌ است‌، هدیه‌ای‌ برای‌ خداوند آورده‌ایم‌، از زیورهای‌ طلا و خلخالها و دست‌بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن‌بندها تا برای‌ جانهای‌ ما به‌ حضور خداوندكفاره‌ شود.»51و موسی‌ و العازار كاهن‌، طلا و همۀ زیورهای‌ مصنوعه‌ را از ایشان‌ گرفتند.52و تمامی‌ طلای‌ هدیه‌ای‌ كه‌ از سرداران‌ هزاره‌ها و سرداران‌ صدْها برای‌ خداوند گذرانیدند، شانزده‌ هزار و هفتصد و پنجاه‌ مثقال‌ بود.53زیرا كه‌ هر یكی‌ از مردان‌ جنگی‌ غنیمتی‌ برای‌ خود برده‌ بودند.54و موسی‌ و العازار كاهن‌، طلا را از سرداران‌ هزاره‌ها و صدها گرفته‌، به‌ خیمه‌ اجتماع‌ آوردند تا بجهت‌ بنی‌اسرائیل‌، به‌ حضور خداوند یادگار باشد.

Chapter 32

1و بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد را مواشی بی‌نهایت‌ بسیار و كثیر بود. پس‌ چون‌ زمین‌ یعْزیر و زمین‌ جلعاد را دیدند كه‌ اینك‌ این‌ مكان‌، مكان‌ مواشی‌ است‌،2بنی‌جاد و بنی‌رؤبین‌ نزد موسی‌ و العازار كاهن‌ و سروران‌ جماعت‌ آمده‌، گفتند:3« عطاروت‌ و دیبون‌ و یعْزیر و نِمرَه‌ و حَشبون‌ و اَلِعالَه‌ و شَبام‌ و نبو و بَعون‌،4زمینی‌ كه‌ خداوند پیش‌ روی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ مفتوح‌ ساخته‌ است‌، زمین‌ مواشی‌ است‌، و بندگانت‌ صاحب‌ مواشی‌ می‌باشیم‌.»5پس‌ گفتند: « اگر در نظر تو التفات‌ یافته‌ایم‌، این‌ زمین‌ به‌ بندگانت‌ به‌ ملكیت‌ داده‌ شود، و ما را از اردن‌ عبور مده‌.»6موسی‌ به‌ بنی‌جاد و بنی‌رؤبین‌ گفت‌: « آیا برادران‌ شما به‌ جنگ‌ روند و شما اینجا بنشینید؟7چرا دل‌ بنی‌اسرائیل‌ را افسرده‌ می‌كنید تا به‌ زمینی‌ كه‌ خداوند به‌ ایشان‌ داده‌ است‌، عبور نكنند؟8به‌ همین‌طور پدران‌ شما عمل‌ نمودند، وقتی‌ كه‌ ایشان‌ را از قادِش‌بَرنیع‌ برای‌ دیدن‌ زمین‌فرستادم‌.9به‌ وادی‌ اشكول‌ رفته‌، زمین‌ را دیدند و دل‌ بنی‌اسرائیل‌ را افسرده‌ ساختند تا به‌ زمینی‌ كه‌ خداوند به‌ ایشان‌ داده‌ بود، داخل‌ نشوند.10پس‌ غضب‌ خداوند در آن‌ روز افروخته‌ شد به‌ حدی‌ كه‌ قسم‌ خورده‌، گفت‌:11البته‌ هیچكدام‌ از مردانی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدند از بیست‌ ساله‌ و بالاتر آن‌ زمین‌ را كه‌ برای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ قسم‌ خوردم‌، نخواهند دید، چونكه‌ ایشان‌ مرا پیروی‌ كامل‌ ننمودند،12سوای‌ كالیب‌ بن‌یفُنَّۀ قِنِزّی‌ و یوشَع‌ بن‌نُون‌، چونكه‌ ایشان‌ خداوند را پیروی‌ كامل‌ نمودند.13پس‌ غضب‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را چهل‌ سال‌ در بیابان‌ آواره‌ گردانید، تا تمامی‌ آن‌ گروهی‌ كه‌ این‌ شرارت‌ را در نظر خداوند ورزیده‌ بودند، هلاك‌ شدند.14و اینك‌ شما به‌ جای‌ پدران‌ خود انبوهی‌ از مردان‌ خطاكار برپا شده‌اید تا شدت‌ غضب‌ خداوند را بر اسرائیل‌ باز زیاده‌ كنید؟15زیرا اگر از پیروی‌ او روبگردانید بار دیگر ایشان‌ را در بیابان‌ ترك‌ خواهد كرد و شما تمامی‌ این‌ قوم‌ را هلاك‌ خواهید ساخت‌.»16پس‌ ایشان‌ نزد وی‌ آمده‌، گفتند: « آغلها را اینجا برای‌ مواشی‌ خود و شهرها بجهت‌ اطفال‌ خویش‌ خواهیم‌ ساخت‌.17و خود مسلح‌ شده‌، حاضر می‌شویم‌ و پیش‌ روی‌ بنی‌اسرائیل‌ خواهیم‌ رفت‌ تا آنها را به‌ مكان‌ ایشان‌ برسانیم‌. و اطفال‌ ما از ترس‌ ساكنان‌ زمین‌ در شهرهای‌ حصاردار خواهند ماند.18و تا هر یكی‌ از بنی‌اسرائیل‌ ملك‌ خود را نگرفته‌ باشد، به‌ خانه‌های‌ خود مراجعت‌ نخواهیم‌ كرد.19زیرا كه‌ ما با ایشان‌ در آن‌ طرف‌ اردن‌ و ماورای‌ آن‌ ملك‌نخواهیم‌ گرفت‌، چونكه‌ نصیب‌ ما به‌ این‌ طرف‌ اردن‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ به‌ ما رسیده‌ است‌.»20و موسی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: « اگر این‌ كار را بكنید و خویشتن‌ را به‌ حضور خداوند برای‌ جنگ‌ مهیا سازید،21و هر مرد جنگی‌ از شما به‌ حضور خداوند از اردن‌ عبور كند تا او دشمنان‌ خود را از پیش‌ روی‌ خود اخراج‌ نماید،22و زمین‌ به‌ حضور خداوند مغلوب‌ شود، پس‌ بعد از آن‌ برگردیده‌، به‌ حضور خداوند و به‌ حضور اسرائیل‌ بی‌گناه‌ خواهید شد، و این‌ زمین‌ از جانب‌ خداوند ملك‌ شما خواهد بود.23و اگر چنین‌ نكنید، اینك‌ به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌اید، و بدانید كه‌ گناه‌ شما، شما را درخواهد گرفت‌.24پس‌ شهرها برای‌ اطفال‌ و آغلها برای‌ گله‌های‌ خود بنا كنید، و به‌ آنچه‌ از دهان‌ شما درآمد، عمل‌ نمایید.»25پس‌ بنی‌جاد و بنی‌رؤبین‌ موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتند: « بندگانت‌ به‌ طوری‌ كه‌ آقای‌ ما فرموده‌ است‌، خواهیم‌ كرد.26اطفال‌ و زنان‌ و مواشی‌ و همۀ بهایم‌ ما اینجا در شهرهای‌ جلعاد خواهند ماند.27و جمیع‌ بندگانت‌ مهیای‌ جنگ‌ شده‌، چنانكه‌ آقای‌ ما گفته‌ است‌ به‌ حضور خداوند برای‌ مقاتله‌ عبور خواهیم‌ نمود.»28پس‌ موسی‌ العازار كاهن‌، و یوشع‌ بن‌نون‌، و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ را دربارۀ ایشان‌ وصیت‌ نمود.29و موسی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: « اگر جمیع‌ بنی‌جاد و بنی‌رؤبین‌ مهیای‌ جنگ‌ شده‌، همراه‌ شما به‌ حضور خداوند از اردن‌ عبور كنند، و زمین‌ پیش‌ روی‌ شما مغلوب‌ شود، آنگاه‌ زمین‌ جلعاد را برای‌ ملكیت‌ به‌ ایشان‌ بدهید.30و اگر ایشان‌ مهیا نشوند و همراه‌ شما عبور ننمایند،پس‌ در میان‌ شما در زمین‌ كنعان‌ ملك‌ بگیرند.»31بنی‌جاد و بنی‌رؤبین‌ در جواب‌ وی‌ گفتند: « چنانكه‌ خداوند به‌ بندگانت‌ گفته‌ است‌، همچنین‌ خواهیم‌ كرد.32ما مهیای‌ جنگ‌ شده‌، پیش‌ روی‌ خداوند به‌ زمین‌ كنعان‌ عبور خواهیم‌ كرد، و ملك‌ نصیب‌ ما به‌ این‌ طرف‌ اردن‌ داده‌ شود.»33پس‌ موسی‌ به‌ ایشان‌ یعنی‌ به‌ بنی‌جاد و بنی‌رؤبین‌ و نصف‌ سبط‌ منسی‌ ابن‌یوسف‌، مملكت‌ سیحون‌، مَلِك‌ اموریان‌ و مملكت‌ عوج‌ ملك‌ باشان‌ را داد، یعنی‌ زمین‌ را با شهرهایش‌ و حدود شهرهایش‌، زمین‌ را از هر طرف‌.34و بنی‌جاد، دیبون‌ و عطاروت‌ و عَروُعیر35و عَطْروت‌، شوفان‌ و یعزیر و یجبَهَه‌36و بیت‌ نِمرَه‌ و بیت‌ هاران‌ را بنا كردند یعنی‌ شهرهای‌ حصاردار را با آغلهای‌ گله‌ها.37و بنی‌رؤبین‌، حشبون‌ و اَلِیعالَه‌ و قِرْیتایم‌38و نَبو و بَعْل‌مَعون‌ كه‌ نام‌ این‌ دو را تغییر دادند و سِبْمَه‌ را بنا كردند و شهرهایی‌ را كه‌ بنا كردند به‌ نامها مسمّی‌ ساختند.39و بنی‌ماكیر بن‌منسی‌ به‌ جلعاد رفته‌، آن‌ را گرفتند و اموریان‌ را كه‌ در آن‌ بودند، اخراج‌ نمودند.40و موسی‌ جلعاد را به‌ ماكیر بن‌منسی‌ داد و او در آن‌ ساكن‌ شد.41و یائیر بن‌منسی‌ رفته‌، قصبه‌هایش‌ را گرفت‌، و آنها را حوُّوت‌ یائیر نامید.42و نُوْبَح‌ رفته‌، قنات‌ و دهاتش‌ را گرفته‌، آنها را به‌ اسم‌ خود نوبَح‌ نامید.

Chapter 33

1این‌ است‌ منازل‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ از زمین مصر با افواج‌ خود زیردست‌ موسی‌ و هارون‌ كوچ‌ كردند.2و موسی‌ به‌ فرمان‌ خداوند سفرهای‌ ایشان‌ را برحسب‌ منازل‌ ایشان‌ نوشت‌. و این‌ است‌ منازل‌ و مراحل‌ ایشان‌:3پس‌ در ماه‌اول‌ از رعمسیس‌، در روز پانزدهم‌ از ماه‌ اول‌ كوچ‌ كردند، و در فردای‌ بعد از فصح‌ بنی‌اسرائیل‌ در نظر تمامی‌ مصریان‌ با دست‌ بلند بیرون‌ رفتند.4و مصریان‌ همۀ نخست‌زادگان‌ خود را كه‌ خداوند از ایشان‌ كشته‌ بود دفن‌ می‌كردند، و یهوه‌ بر خدایان‌ ایشان‌ قصاص‌ نموده‌ بود.5و بنی‌اسرائیل‌ از رعمسیس‌ كوچ‌ كرده‌، در سُكّوت‌ فرود آمدند.6و از سكوت‌ كوچ‌ كرده‌، در ایتام‌ كه‌ به‌ كنار بیابان‌ است‌، فرود آمدند.7و از ایتام‌ كوچ‌ كرده‌، به‌ سوی‌ فَمُالحِیروت‌ كه‌ در مقابل‌ بَعْل‌ صَفون‌ است‌، برگشتند، و پیش‌ مَجَدل‌ فرود آمدند.8و از مقابل‌ حِیروت‌ كوچ‌ كرده‌، از میان‌ دریا به‌ بیابان‌ عبور كردند و در بیابان‌ ایتام‌ سفر سه‌ روزه‌ كرده‌، در مارّه‌ فرود آمدند.9و از مارّه‌ كوچ‌ كرده‌، به‌ ایلیم‌ رسیدند و در ایلیم‌ دوازده‌ چشمه‌ آب‌ و هفتاد درخت‌ خرما بود، و در آنجا فرود آمدند.10و از ایلیم‌ كوچ‌ كرده‌، نزد بحر قلزم‌ فرود آمدند.11و از بحر قلزم‌ كوچ‌ كرده‌، در بیابان‌ سین‌ فرود آمدند.12و از بیابان‌ سین‌ كوچ‌ كرده‌، در دُفقَه‌ فرود آمدند.13و از دفقه‌ كوچ‌ كرده‌، در اَلوش‌ فرود آمدند.14و از الوش‌ كوچ‌ كرده‌، در رفیدیم‌ فرود آمدند و در آنجا آب‌ نبود كه‌ قوم‌ بنوشند.15و از رفیدیم‌ كوچ‌ كرده‌، در بیابان‌ سینا فرود آمدند.16و از بیابان‌ سینا كوچ‌ كرده‌، در قِبروت‌ هَتّاوه‌ فرود آمدند.17و از قبروت‌ هتاوه‌ كوچ‌ كرده‌، در حصیروت‌ فرود آمدند.18و از حصیروت‌ كوچ‌ كرده‌، در رِتمَه‌ فرود آمدند.19و از رتمه‌ كوچ‌ كرده‌، و در رِمّون‌ فارَص‌ فرود آمدند.20و از رمون‌ فارص‌ كوچ‌ كرده‌، در لبنه‌ فرود آمدند.21و از لبنه‌ كوچ‌ كرده‌، در رِسّه‌ فرود آمدند.22و از رسه‌ كوچ‌ كرده‌، در قُهَیلاتَه‌ فرود آمدند.23و از قهیلاته‌ كوچ‌ كرده‌، در جبل‌ شافَرفرود آمدند.24و از جبل‌ شافر كوچ‌ كرده‌، در حَراده‌ فرود آمدند.25و از حراده‌ كوچ‌ كرده‌، در مَقْهیلوت‌ فرود آمدند.26و از مقهیلوت‌ كوچ‌ كرده‌، در تاحَت‌ فرود آمدند.27و از تاحت‌ كوچ‌ كرده‌، در تارح‌ فرود آمدند.28و از تارح‌ كوچ‌ كرده‌، در مِتْقَه‌ فرود آمدند.29و از متقه‌ كوچ‌ كرده‌، در حَشمونَه‌ فرود آمدند.30و از حشمونه‌ كوچ‌ كرده‌، در مُسیروت‌ فرود آمدند.31و از مسیروت‌ كوچ‌ كرده‌، در بنی‌یعْقان‌ فرود آمدند.32و از بنی‌یعقان‌ كوچ‌ كرده‌، در حورالجِدجاد فرود آمدند.33و از حورالجدجاد كوچ‌ كرده‌، در یطْبات‌ فرود آمدند.34و از یطبات‌ كوچ‌ كرده‌، در عَبْرونَه‌ فرود آمدند.35و از عبرونه‌ كوچ‌ كرده‌، در عِصیون‌جابَر فرود آمدند.36و از عصیون‌جابر كوچ‌ كرده‌، در بیابان‌ صین‌ كه‌ قادش‌ باشد، فرود آمدند.37و از قادش‌ كوچ‌ كرده‌، در جبل‌ هور در سرحد زمین‌ ادوم‌ فرود آمدند.38و هارون‌ كاهن‌ برحسب‌ فرمان‌ خداوند به‌ جبل‌ هور برآمده‌، در سال‌ چهلم‌ خروج‌ بنی‌اسرائیل‌ از زمین‌ مصر، در روز اول‌ ماه‌ پنجم‌ وفات‌ یافت‌.39و هارون‌ صد و بیست‌ و سه‌ ساله‌ بود كه‌ در جبل‌ هور مرد.40و مَلك‌ عِراد كنعانی‌ كه‌ در جنوب‌ زمین‌ كنعان‌ ساكن‌ بـود از آمدن‌ بنی‌اسرائیل‌ اطلاع‌ یافت‌.41پس‌ از جبل‌ هور كوچ‌ كرده‌، در صَلمونَه‌ فرود آمدند.42و از صلمونه‌ كوچ‌ كرده‌ در فونون‌ فرود آمدند43و از فونون‌ كوچ‌ كرده‌، در اوبوت‌ فرود آمدند.44و از اوبوت‌ كوچ‌ كرده‌، در عَیی‌عَباریم‌ در حدود موآب‌ فرود آمدند.45و ازعییم‌ كوچ‌ كرده‌، در دیبون‌جاد فرود آمدند.46و از دیبون‌جاد كوچ‌ كرده‌، در عَلْمون‌دِبْلاتایم‌ فرود آمدند.47و از علمون‌دبلاتایم‌ كوچ‌ كرده‌، در كوههای‌ عَباریم‌ در مقابل‌ نبو فرود آمدند.48و از كوههای‌ عباریم‌ كوچ‌ كرده‌، در عَرَبات‌ موآب‌ نزد اردن‌ در مقابل‌ اریحا فرود آمدند.49پس‌ نزد اردن‌ از بیت‌ یشیموت‌ تا آبل‌ شِطیم‌ در عَرَبات‌ موآب‌ اُرْدُو زدند.50و خداوند موسی‌ را در عربات‌ موآب‌ نزد اردن‌، در مقابل‌ اریحا خطاب‌ كرده‌، گفت‌:51« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ شما از اردن‌ به‌ زمین‌ كنعان‌ عبور كنید،52جمیع‌ ساكنان‌ زمین‌ را از پیش‌ روی‌ خود اخراج‌ نمایید، و تمامی‌ صورتهای‌ ایشان‌ را خراب‌ كنید، و تمامی‌ بتهای‌ ریخته‌ شدۀ ایشان‌ را بشكنید، و همۀ مكانهای‌ بلند ایشان‌ را منهدم‌ سازید.53و زمین‌ را به‌ تصرف‌ آورده‌، در آن‌ ساكن‌ شوید، زیرا كه‌ آن‌ زمین‌ را به‌ شما دادم‌ تا مالك‌ آن‌ باشید.54و زمین‌ را به‌ حسب‌ قبایل‌ خود به‌ قرعه‌ تقسیم‌ كنید، برای‌ كثیر، نصیب‌ او را كثیر بدهید، و برای‌ قلیل‌، نصیب‌ او را قلیل‌ بدهید؛ جایی‌ كه‌ قرعه‌ برای‌ هر كس‌ برآید از آن‌ او باشد؛ برحسب‌ اسباط‌ آبای‌ شما آن‌ را تقسیم‌ نمایید.55و اگر ساكنان‌ زمین‌ را از پیش‌ روی‌ خود اخراج‌ ننمایید، كسانی‌ را كه‌ از ایشان‌ باقی‌ می‌گذارید در چشمان‌ شما خار خواهند بود، و در پهلوهای‌ شما تیغ‌ و شما را در زمینی‌ كه‌ در آن‌ ساكن‌ شوید، خواهند رنجانید.56و به‌ همـان‌ طوری‌ كه‌ قصد نمودم‌ كه‌ با ایشان‌ رفتـار نمایم‌، با شمـا رفتار خواهم‌ نمـود.»

Chapter 34

1و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را امر فرموده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ شما به‌ زمین‌ كنعان‌ داخل‌ شوید، این‌ است‌ زمینی‌ كه‌ به‌ شما به‌ ملكیت‌ خواهد رسید، یعنی‌ زمین‌ كنعان‌ با حدودش‌.3آنگاه‌ حد جنوبی‌ شما از بیابان‌ سین‌ بر جانب‌ ادوم‌ خواهد بود، و سرحد جنوبی‌ شما از آخر بحرالملح‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ خواهد بود.4و حد شما از جانب‌ جنوب‌ گردنه‌ عَقْرَبیم‌ دور خواهد زد و به‌ سوی‌ سین‌ خواهد گذشت‌، و انتهای‌ آن‌ به‌ طرف‌ جنوب‌ قادش‌برنیع‌ خواهد بود، و نزد حَصَراَدّار بیرون‌ رفته‌، تا عَصمون‌ خواهد گذشت‌.5و این‌ حد از عصمون‌ تا وادی‌ مصر دور زده‌، انتهایش‌ نزد دریا خواهد بود.6« و اما حد غربی‌. دریای‌ بزرگ‌ حد شما خواهد بود. این‌ است‌ حد غربی‌ شما.7« و حد شمالی‌ شما این‌ باشد: از دریای‌ بزرگ‌ برای‌ خود جبل‌ هور را نشان‌ گیرید.8و از جبل‌ هور تا مدخل‌ حمات‌ را نشان‌ گیرید. و انتهای‌ این‌ حد نزد صَدَد باشد.9و این‌ حد نزد زفرون‌ بیرون‌ رود و انتهایش‌ نزد حَصَر عینان‌ باشد، این‌ حد شمالی‌ شما خواهد بود.10« و برای‌ حد مشرقی‌ خود از حصر عینان‌ تا شفام‌ را نشان‌ گیرید.11و این‌ حد از شفام‌ تا ربله‌ به‌ طرف‌ شرقی‌ عین‌ برود، پس‌ این‌ حد كشیده‌ شده‌ به‌ جانب‌ دریای‌ كِنِرَّت‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ برسد.12و این‌ حد تا به‌ اردن‌ برسد و انتهایش‌ نزد بحرالملح‌ باشد. این‌ زمین‌ برحسب‌ حدودش‌ به‌ هر طرف‌ زمین‌ شما خواهد بود.»13و موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را امر كرده‌، گفت‌: « این‌ است‌ زمینی‌ كه‌ شما آن‌ را به‌ قرعه‌ تقسیم‌ خواهید كرد كه‌ خداوند امر فرموده‌ است‌ تا به‌ نه‌ سبط‌ و نصف‌ داده‌ شود.14زیرا كه‌ سبط‌ بنی‌رؤبین‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ خود و سبط‌ بنی‌جاد برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ خود، و نصف‌ سبط‌ منسی‌، نصیب‌ خود را گرفته‌اند.15این‌ دو سبط‌ و نصف‌ به‌ آن‌ طرف‌ اردن‌ در مقابل‌ اریحا به‌ جانب‌ مشرق‌ به‌ سوی‌ طلوع‌ آفتاب‌ نصیب‌ خود را گرفته‌اند.»16و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:17« این‌ است‌ نامهای‌ كسانی‌ كه‌ زمین‌ را برای‌ شما تقسیم‌ خواهند نمود. العازار كاهن‌ و یوشع‌ بن‌نون‌.18و یك‌ سرور را از هر سبط‌ برای‌ تقسیم‌ نمودن‌ زمین‌ بگیرید.19و این‌ است‌ نامهای‌ ایشان‌: از سبط‌ یهودا كالیب‌ بن‌یفنه‌؛20و از سبط‌ بنی‌شمعون‌ شموئیل‌ بن‌عمیهود؛21و از سبط‌ بنیامین‌الیداد بن‌كسلون‌؛22و از سبط‌ بنی‌دان‌ رئیس‌ بُقی‌ ابن‌یجلی‌؛23و از بنی‌یوسف‌ از سبط‌ بنی‌منسی‌ رئیس‌ حنیئیل‌ بن‌ایفود؛24و از سبط‌ بنی‌افرایم‌ رئیس‌ قموئیل‌ بن‌شِفطان‌؛25و از سبط‌ بنی‌زبولون‌ رئیس‌ الیصافان‌ بن‌فَرْناك‌؛26و از سبط‌ بنی‌یساكار رئیس‌ فلطیئیل‌ بن‌عَزّان‌؛27و از سبط‌ بنی‌اشیر رئیس‌ اخیهود بن‌شلومی‌؛28و از سبط‌ بنی‌نفتالی‌ رئیس‌ فدهئیل‌ بن‌عمّیهود.»29اینانند كه‌ خداوند مأمور فرمود كه‌ ملك‌ را در زمین‌ كنعان‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ تقسیم‌ نمایند.

Chapter 35

1و خداوند موسی‌ را در عربات‌ موآب نزد اردن‌ در مقابل‌ اریحا خطاب‌ كرده‌،گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را امر فرما كه‌ از نصیب‌ ملك‌ خود شهرها برای‌ سكونت‌ به‌ لاویان‌ بدهند، و نواحی‌ شهرها را از اطراف‌ آنها به‌ لاویان‌ بدهید.3و شهرها بجهت‌ سكونت‌ ایشان‌ باشد، و نواحی‌ آنها برای‌ بهایم‌ و اموال‌ و سایر حیوانات‌ ایشان‌ باشد.4و نواحی‌ شهرها كه‌ به‌ لاویان‌ بدهید از دیوار شهر بیرون‌ از هر طرف‌ هزار ذراع‌ باشد.5و از بیرون‌ شهر به‌ طرف‌ مشرق‌ دو هزار ذراع‌، و به‌ طرف‌ جنوب‌ دو هزار ذراع‌، و به‌ طرف‌ مغرب‌ دو هزار ذراع‌، و به‌ طرف‌ شمال‌ دو هزار ذراع‌ بپیمایید. و شهر در وسط‌ باشد و این‌ نواحی‌ شهرها برای‌ ایشان‌ خواهد بود.6« و از شهرها كه‌ به‌ لاویان‌ بدهید شش‌ شهر ملجأ خواهد بود، و آنها را برای‌ قاتل‌ بدهید تا به‌ آنجا فرار كند و سوای‌ آنها چهل‌ و دو شهر بدهید.7پس‌ جمیع‌ شهرها كه‌ به‌ لاویان‌ خواهید داد، چهل‌ و هشت‌ شهر با نواحی‌ آنها خواهد بود.8و اما شهرهایی‌ كه‌ از ملك‌ بنی‌اسرائیل‌ می‌دهید از كثیر، كثیر و از قلیل‌، قلیل‌ بگیرید. هر كس‌ به‌ اندازۀ نصیب‌ خود كه‌ یافته‌ باشد از شهرهای‌ خود به‌ لاویان‌ بدهد.»9و خداوند موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:10« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: چون‌ شما از اردن‌ به‌ زمین‌ كنعان‌ عبور كنید،11آنگاه‌ شهرها برای‌ خود تعیین‌ كنید تا شهرهای‌ ملجأ برای‌ شما باشد، تا هر قاتلی‌ كه‌ شخصی‌ را سهواً كشته‌ باشد، به‌ آنجا فرار كند.12و این‌ شهرها برای‌ شما بجهت‌ ملجأ از ولّی مقتول‌ خواهد بود، تا قاتل‌ پیش‌ از آنكه‌ به‌ حضور جماعت‌ برای‌ داوری‌ بایستد، نمیرد.13« و از شهرهایی‌ كه‌ می‌دهید، شش‌ شهر ملجأ برای‌ شما باشد.14سه‌ شهر از آنطرف‌ اردن‌ بدهید، و سه‌ شهر در زمین‌ كنعان‌ بدهید تا شهرهای‌ ملجأ باشد.15بجهت‌ بنی‌اسرائیل‌ و غریب‌ و كسی‌ كه‌ در میان‌ شما وطن‌ گزیند، این‌ شش‌ شهر برای‌ ملجأ باشد تا هر كه‌ شخصی‌ را سهواً كشته‌ باشد به‌ آنجا فرار كند.16« و اگر او را به‌ آلت‌ آهنین‌ زد كه‌ مرد، او قاتل‌ است‌ و قاتل‌ البته‌ كشته‌ شود.17و اگر او را با دست‌ خود به‌ سنگی‌ كه‌ از آن‌ كسی‌ كشته‌ شود، بزند تا بمیرد، او قاتل‌ است‌ و قاتل‌ البته‌ كشته‌ شود.18و اگر او را به‌ چوب‌ دستی‌ كه‌ به‌ آن‌ كسی‌ كشته‌ شود، بزند تا بمیرد، او قاتل‌ است‌ و قاتل‌ البته‌ كشته‌ شود.19ولّی خون‌، خود، قاتل‌ را بكشد. هرگاه‌ به‌ او برخورَد، او را بكشد.20و اگر از روی‌ بغض‌ او را با تیغ‌ زد یا قصداً چیزی‌ بر او انداخت‌ كه‌ مرد،21یا از روی‌ عداوت‌ او را با دست‌ خود زد كه‌ مرد، آن‌ زننده‌ چون‌ كه‌ قاتل‌ است‌ البته‌ كشته‌ شود؛ ولّی‌ خون‌ هرگاه‌ به‌ قاتل‌ برخورَد، او را بكشد.22« لیكن‌ اگر او را بدون‌ عداوت‌ سهواً تیغ‌ زند یا چیزی‌ بدون‌ قصد بر او اندازد،23و اگر سنگی‌ را كه‌ كسی‌ به‌ آن‌ كشته‌ شود نادیده‌ بر او بیندازد كه‌ بمیرد و با وی‌ دشمنی‌ نداشته‌، و بداندیش‌ او نبوده‌ باشد،24پس‌ جماعت‌ در میان‌ قاتل‌ و ولّی خون‌ برحسب‌ این‌ احكام‌ داوری‌ نمایند.25و جماعت‌، قاتل‌ را از دست‌ ولّی خون‌ رهایی‌ دهند، و جماعت‌، وی‌ را به‌ شهر ملجای‌ او كه‌ به‌ آن‌ فرار كرده‌ بود برگردانند، و او در آنجا تا موت‌ رئیس‌ كهنه‌ كه‌ به‌ روغن‌ مقدس‌ مسح‌ شده‌ است‌، ساكن‌ باشد.26و اگر قاتل‌ وقتی‌ از حدود شهر ملجای‌ خود كه‌ به‌ آن‌ فرار كرده‌ بود بیرون‌ آید،27و ولّی خون‌، او را بیرون‌ حدود شهر ملجایش‌ بیابد، پس‌ ولّی‌ خون‌ قاتل‌ را بكشد؛ قصاص‌ خون‌ برای‌ او نشود.28زیـرا كه‌ می‌بایست‌ تا وفات‌ رئیس‌ كهنه‌ در شهر ملجـای‌ خـود مانـده‌ باشد، و بعـد از وفات‌ رئیس‌ كهنه‌، قاتل‌ به‌ زمین‌ ملك‌ خود برگردد.29« و این‌ احكام‌ برای‌ شما در قرنهای‌ شما در جمیع‌ مسكنهای‌ شما فریضۀ عدالتی‌ خواهد بود.30« هر كه‌ شخصی‌ را بكشد پس‌ قاتل‌ به‌ گواهی‌ شاهدان‌ كشته‌ شود، و یك‌ شاهد برای‌ كشته‌ شدن‌ كسی‌ شهادت‌ ندهد.31و هیچ‌ فدیه‌ به‌ عوض‌ جان‌ قاتلی‌ كه‌ مستوجب‌ قتل‌ است‌، مگیرید بلكه‌ او البته‌ كشته‌ شود.32و از كسی‌ كه‌ به‌ شهر ملجای‌ خود فرار كرده‌ باشد فدیه‌ مگیرید، كه‌ پیش‌ از وفات‌ كاهن‌ برگردد و به‌ زمین‌ خود ساكن‌ شود.33و زمینی‌ را كه‌ در آن‌ ساكنید ملوث‌ مسازید، زیرا كه‌ خون‌، زمین‌ را ملوث‌ می‌كند، و زمین‌ را برای‌ خونی‌ كه‌ در آن‌ ریخته‌ شود، كفاره‌ نمی‌توان‌ كرد مگر به‌ خون‌ كسی‌ كه‌ آن‌ را ریخته‌ باشد.34پس‌ زمینی‌ را كه‌ شمـا در آن‌ ساكنید و من‌ در میان‌ آن‌ ساكن‌ هستم‌ نجس‌ مسازید، زیرا من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ ساكن‌ می‌باشم‌.»

Chapter 36

1و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ قبیلۀ بنی‌جلعاد بن‌ ماكیربن‌ منسی‌ كه‌ از قبایل‌ بنی‌یوسف‌ بودند نزدیك‌ آمده‌ به‌ حضور موسی‌ و به‌ حضور سروران‌ و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ بنی‌اسرائیل‌ عرض‌ كرده‌،2گفتند: « خداوند ،آقای‌ ما را امر فرمود كه‌ زمین‌ را به‌ قرعه‌ تقسیم‌ كرده‌، به‌ بنی‌اسرائیل‌ بدهد، و آقای‌ ما از جانب‌ خداوند مأمور شده‌ است‌ كه‌ نصیب‌ برادر ما صَلفُحاد را به‌ دخترانش‌ بدهد.3پس‌ اگر ایشان‌ به‌ یكی‌ از پسران‌ سایر اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ منكوحه‌ شوند، ارث‌ ما از میراث‌ پدران‌ ما قطع‌ شده‌، به‌ میراث‌ سبطی‌ كه‌ ایشان‌ به‌ آن‌ داخل‌ شوند، اضافه‌ خواهد شد، و از بهرۀ میراث‌ ما قطع‌ خواهد شد.4و چون‌ یوبیل‌ بنی‌اسرائیل‌ بشود ملك‌ ایشان‌ به‌ ملك‌ سبطی‌ كه‌ به‌ آن‌ داخل‌ شوند اضافه‌ خواهد شد، و ملك‌ ایشان‌ از ملك‌ پدران‌ ما قطع‌ خواهد شد.»5پس‌ موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را برحسب‌ قول‌ خداوند امر فرموده‌، گفت‌: « سبط‌ بنی‌یوسف‌ راست‌ گفتند.6این‌ است‌ آنچه‌ خداوند دربارۀ دختران‌ صَلُفْحاد امر فرموده‌، گفته‌ است‌: به‌ هر كه‌ در نظر ایشان‌ پسند آید، به‌ زنی‌ داده‌ شوند، لیكن‌ در قبیلۀ سبط‌ پدران‌ خود فقط‌ به‌ نكاح‌ داده‌ شوند.7پس‌ میراث‌ بنی‌اسرائیل‌ از سبط‌ به‌ سبط‌ منتقل‌ نشود، بلكه‌ هر یكی‌ از بنی‌اسرائیل‌ به‌ میراث‌ سبط‌ پدران‌ خود ملصق‌ باشند.8و هر دختری‌ كه‌ وارث‌ ملكی‌ از اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ بشود، به‌ كسی‌ از قبیلۀ سبط‌ پدر خود به‌ زنی‌ داده‌ شود، تا هر یكی‌ از بنی‌اسرائیل‌ وارث‌ ملك‌ آبای‌ خود گردند.9و ملك‌ از یك‌ سبط‌ به‌ سبط‌ دیگر منتقل‌ نشود، بلكه‌ هركس‌ از اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ میراث‌ خود ملصق‌ باشند.»10پس‌ چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرمود، دختران‌ صلفحاد چنان‌ كردند.11و دختران‌ صلفحاد، محله‌ و ترصه‌ و حجله‌ و ملكه‌ و نوعه‌ به‌پسران‌ عموهای‌ خود به‌ زنی‌ داده‌ شدند.12در قبایل‌ بنی‌منسی‌ابن‌ یوسف‌ منكوحـه‌ شدند و ملك‌ ایشان‌ در سبط‌ قبیلۀ پدر ایشان‌ باقی‌ ماند.13این‌ است‌ اوامر و احكامی‌ كه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ در عربات‌ موآب‌ نزد اردن‌ در مقابل‌ اریحا به‌ بنی‌اسرائیل‌ امر فرمود.

## تثنييه

Chapter 1

1این‌ است‌ سخنانی‌ كه‌ موسی‌ به‌ آنطرف اردنّ، در بیابان‌ عَرَبه‌ مقابل‌ سوف‌، در میان‌ فاران‌ و توفَل‌ و لابان‌ و حَضیروت‌ و دی‌ذَهَب‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ گفت.2از حوریب‌ به‌ راه‌ جبل‌ سعیر تا قادِش‌ برنیع‌، سفر یازده‌ روزه‌ است‌.3پس‌ در روز اول‌ ماه‌ یازدهم‌ سال‌ چهلم‌، موسی‌ بنی‌اسرائیل‌ را برحسب‌ هرآنچه‌ خداوند او را برای‌ ایشان‌ امر فرموده‌ بود تكلم‌ نمود،4بعد از آنكه‌ سیحون‌ ملك‌ اموریان‌ را كه‌ در حَشْبون‌ ساكن‌ بود و عوج‌ ملك‌ باشان‌ را كه‌ در عَشتاروت‌ در اَدْرَعِی‌ ساكن‌ بود، كشته‌ بود.5به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ در زمین‌ موآب‌، موسی‌ به‌ بیان‌ كردنِ این‌ شریعت‌ شروع‌ كرده‌، گفت‌:6یهُوَه‌ خدای‌ ما، ما را در حوریب‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «توقف‌ شما در این‌ كوه‌ بس‌ شده‌ است‌.7پس‌ توجه‌ نموده‌، كوچ‌ كنید و به‌ كوهستان‌ اموریان‌، و جمیع‌ حوالی‌ آن‌ از عربه‌ و كوهستان‌ و هامون‌ و جنوب‌ و كناره‌ دریا، یعنی‌ زمین‌ كنعانیان‌ و لُبْنان‌ تا نهر بزرگ‌ كه‌ نهر فرات‌ باشد، داخل‌ شوید.8اینك‌ زمین‌ را پیش‌ روی‌ شما گذاشتم‌. پس‌ داخل‌ شده‌، زمینی‌ را كه‌ خداوند برای‌ پدران‌ شما، ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌، قسم‌ خورد كه‌ به‌ ایشان‌ و بعد از آنها به‌ ذریت‌ ایشان‌ بدهد، به‌تصرف‌ آورید.»9و در آن‌ وقت‌ به‌ شما متكلم‌ شده‌، گفتم‌: «من‌ به‌ تنهایی‌ نمی‌توانم‌ متحمل‌ شما باشم‌.10یهُوَه‌ خدای‌ شما، شما را افزوده‌ است‌ و اینك‌ شما امروز مثل‌ ستارگان‌ آسمان‌ كثیر هستید.11یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ شما، شما را هزار چندان‌ كه‌ هستید بیفزاید و شما را برحسب‌ آنچه‌ به‌ شما گفته‌ است‌، بركت‌ دهد.12لیكن‌ من‌ چگونه‌ به‌ تنهایی‌ متحمل‌ محنت‌ و بار و منازعت‌ شما بشوم‌.13پس‌ مردان‌ حكیم‌ و عاقل‌ و معروف‌ از اسباط‌ خود بیاورید، تا ایشان‌ را بر شما رؤسا سازم‌.»14و شما در جواب‌ من‌ گفتید: «سخنی‌ كه‌ گفتی‌ نیكو است‌ كه‌ بكنیم‌.»15پس‌ رؤسای‌ اسباط‌ شما را كه‌ مردان‌ حكیم‌ و معروف‌ بودند گرفته‌، ایشان‌ را بر شما رؤسا ساختم‌، تا سروران‌ هزاره‌ها و سروران‌ صدها و سروران‌ پنجاهها و سروران‌ دهها و ناظران‌ اسباط‌ شما باشند.16و در آنوقت‌ داوران‌ شما را امر كرده‌، گفتم‌: دعوای‌ برادران‌ خود را بشنوید، و در میان‌ هركس‌ و برادرش‌ و غریبی‌ كه‌ نزد وی‌ باشد به‌ انصاف‌ داوری‌ نمایید.17و در داوری‌ طرف‌داری‌ مكنید، كوچك‌ را مثل‌ بزرگ‌ بشنوید و از روی‌ انسان‌ مترسید، زیرا كه‌ داوری‌ از آن‌ خداست‌، و هر دعوایی‌ كه‌ برای‌ شما مشكل‌ است‌، نزد من‌ بیاورید تا آن‌ را بشنوم‌.18و آن‌ وقت‌ همه‌ چیزهایی‌ را كه‌ باید بكنید، برای‌ شماامر فرمودم‌.19پس‌ از حوریب‌ كوچ‌ كرده‌، از تمامی‌ این‌ بیابان‌ بزرگ‌ و ترسناك‌ كه‌ شما دیدید به‌ راه‌ كوهستان‌ اموریان‌ رفتیم‌، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما به‌ ما امر فرمود و به‌ قادِش‌ برنیع‌ رسیدیم‌.20و به‌ شما گفتم‌: «به‌ كوهستان‌ اموریانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما به‌ ما می‌دهد، رسیده‌اید.21اینك‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو، این‌ زمین‌ را پیش‌ روی‌ تو گذاشته‌ است‌، پس‌ برآی‌ و چنانكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدرانت‌ به‌ تو گفته‌ است‌، آن‌ را به‌ تصرف‌ آور و ترسان‌ و هراسان‌ مباش‌.»22آنگاه‌ جمیع‌ شما نزد من‌ آمده‌، گفتید: «مردانِ چند، پیش‌ روی‌ خود بفرستیم‌ تا زمین‌ را برای‌ ما جاسوسی‌ نمایند، و ما را از راهی‌ كه‌ باید برویم‌ و از شهرهایی‌ كه‌ به‌ آنها می‌رویم‌، خبر بیاورند.»23و این‌ سخن‌ مرا پسند آمد، پس‌ دوازده‌ نفر از شما، یعنی‌ یكی‌ را از هر سبط‌ گرفتم‌،24و ایشان‌ متوجه‌ راه‌ شده‌، به‌ كوه‌ برآمدند و به‌ وادی‌ اَشْكُول‌ رسیده‌، آن‌ را جاسوسی‌ نمودند.25و از میوه‌ زمین‌ به‌ دست‌ خود گرفته‌، آن‌ را نزد ما آوردند، و ما را مخبر ساخته‌، گفتند: «زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما، به‌ ما می‌دهد، نیكوست‌.»26لیكن‌ شما نخواستید كه‌ بروید، بلكه‌ از فرمان‌ خداوند عصیان‌ ورزیدید.27و در خیمه‌های‌ خود همهمه‌ كرده‌، گفتید: «چونكه‌ خداوند ما را دشمن‌ داشت‌، ما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد، تا ما را به‌ دست‌ اموریان‌ تسلیم‌ كرده‌، هلاك‌ سازد.28و حال‌ كجا برویم‌ چونكه‌ برادران‌ ما دل‌ ما را گداخته‌، گفتند كه‌ این‌ قوم‌ از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای‌ ایشان‌ بزرگ‌ و تا آسمان‌ حصاردار است‌، و نیز بنی‌عناق‌ را در آنجا دیده‌ایم‌.»29پس‌ من‌ به‌ شما گفتم‌: «مترسید و از ایشان‌ هراسان‌ مباشید.30یهُوَه‌ خدای‌ شما كه‌ پیش‌ روی‌ شما می‌رود برای‌ شما جنگ‌ خواهد كرد، برحسب‌ هرآنچه‌ به‌ نظر شما در مصر برای‌ شما كرده‌ است‌.»31و هم‌ در بیابان‌ كه‌ در آنجا دیدید چگونه‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو مثل‌ كسی‌ كه‌ پسر خود را می‌برد تو را در تمامی‌ راه‌ كه‌ می‌رفتید برمی‌داشت‌ تا به‌ اینجا رسیدید.32لیكن‌ با وجود این‌، همۀ شما به‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود ایمان‌ نیاوردید.33كه‌ پیش‌ روی‌ شما در راه‌ می‌رفت‌ تا جایی‌ برای‌ نزول‌ شما بطلبد، وقت‌ شب‌ در آتش‌ تا راهی‌ را كه‌ به‌ آن‌ بروید به‌ شما بنماید و وقت‌ روز در ابر.34و خداوند آواز سخنان‌ شما را شنیده‌، غضبناك‌ شد، و قسم‌ خورده‌، گفت‌:35« هیچكدام‌ از این‌ مردمان‌ و از این‌ طبقه‌ شریر، آن‌ زمین‌ نیكو را كه‌ قسم‌ خوردم‌ كه‌ به‌ پدران‌ شما بدهم‌، هرگز نخواهند دید.36سوای‌ كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌ كه‌ آن‌ را خواهد دید و زمینی‌ را كه‌ در آن‌ رفته‌ بود، به‌ وی‌ و به‌ پسرانش‌ خواهم‌ داد، چونكه‌ خداوند را پیروی‌ كامل‌ نمود.»37و خداوند بخاطر شما برمن‌ نیز خشم‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ «تو هم‌ داخل‌ آنجا نخواهی‌ شد.38یوشع‌ بن‌ نون‌ كه‌ بحضور تو می‌ایستد داخل‌ آنجا خواهد شد. پس‌ او را قوی‌گردان‌ زیرا اوست‌ كه‌ آن‌ را برای‌ بنی‌اسرائیل‌ تقسیم‌ خواهد نمود.39و اطفال‌ شما كه‌ درباره‌ آنها گفتید كه‌ به‌ یغما خواهند رفت‌، و پسران‌ شما كه‌ امروز نیك‌ و بد را تمیز نمی‌دهند، داخل‌ آنجا خواهند شد، و آن‌ را به‌ ایشان‌ خواهم‌ داد تا مالك‌ آن‌ بشوند.40و اما شما روگردانیده‌، از راه‌ بحرقلزم‌ به‌ بیابان‌ كوچ‌ كنید.»41و شما در جواب‌ من‌ گفتید كه‌ «به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌ایم‌؛ پس‌ رفته‌، جنگ‌ خواهیم‌ كرد، موافق‌ هرآنچه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما به‌ ما امر فرموده‌ است‌. و همه‌ شما اسلحه‌ جنگ‌ خود را بسته‌، عزیمت‌ كردید كه‌ به‌ كوه‌ برآیید.42آنگاه‌ خداوند به‌ من‌ گفت‌: «به‌ ایشان‌ بگو كه‌ نروند و جنگ‌ منمایند زیرا كه‌ من‌ در میان‌ شما نیستم‌، مبادا از حضور دشمنان‌ خود مغلوب‌ شوید.»43پس‌ به‌ شما گفتم‌، لیكن‌ نشنیدید، بلكه‌ از فرمان‌ خداوند عصیان‌ ورزیدید، و مغرور شده‌، به‌ فراز كوه‌ برآمدید.44و اموریانی‌ كه‌ در آن‌ كوه‌ ساكن‌ بودند به‌ مقابله‌ شما بیرون‌ آمده‌، شما را تعاقب‌ نمودند، بطوری‌ كه‌ زنبورها می‌كنند و شما را از سعیر تا حُرْما شكست‌ دادند.45پس‌ برگشته‌، به‌ حضور خداوند گریه‌ نمودید، اما خداوند آواز شما را نشنید و به‌ شما گوش‌ نداد.46و در قادِش‌ برحسب‌ ایام‌ توقّفِ خود، روزهای‌ بسیار ماندید.

Chapter 2

1پس‌ برگشته‌، چنانكه‌ خداوند به‌ من‌ گفته بود، از راه‌ بحرقلزم‌ در بیابان‌ كوچ‌ كردیم‌ و روزهای‌ بسیار كوه‌ سَعیر را دور زدیم‌.2پس‌ خداوند مرا خطاب‌ كرده‌، گفت‌:3« دور زدن‌ شما به‌ این‌ كوه‌ بس‌ است‌؛ بسوی‌ شمال‌ برگردید.4و قوم‌ را امر فرموده‌، بگو كه‌ شما از حدود برادران‌ خود بنی‌عیسو كه‌ در سَعیر ساكنند باید بگذرید، و ایشان‌ از شما خواهند ترسید، پس‌ بسیار احتیاط‌ كنید.5و با ایشان‌ منازعه‌ مكنید، زیرا كه‌ از زمین‌ ایشان‌ بقدر كف‌ پایی‌ هم‌ به‌ شما نخواهم‌ داد، چونكه‌ كوه‌ سَعیر را به‌ عیسو به‌ ملكیت‌ داده‌ام‌.6خوراك‌ را از ایشان‌ به‌ نقره‌ خریده‌، بخورید و آب‌ را نیز از ایشان‌ به‌ نقره‌ خریده‌، بنوشید.»7زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو، تو را در همه‌ كارهای‌ دستت‌ بركت‌ داده‌ است‌، او راه‌ رفتنت‌ را در این‌ بیابان‌ بزرگ‌ می‌داند، الا´ن‌ چهل‌ سال‌ است‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ با تو بوده‌ است‌ و به‌ هیچ‌ چیز محتاج‌ نشده‌ای‌.8پس‌ از برادران‌ خود بنی‌عیسو كه‌ در سَعیر ساكنند، از راه‌ عربه‌ از اِیلَتْ و عَصْیون‌ جابَر عبور نمودیم‌.9پس‌ برگشته‌، از راه‌ بیابان‌ موآب‌ گذشتیم‌، و خداوند مرا گفت‌: «موآب‌ را اذیت‌ مرسان‌ و با ایشان‌ منازعت‌ و جنگ‌ منما، زیرا كه‌ از زمین‌ ایشان‌ هیچ‌ نصیبی‌ به‌ شما نخواهم‌ داد، چونكه‌ عار را به‌ بنی‌لوط‌ برای‌ ملكیت‌ داده‌ام‌.»10ایمیان‌ كه‌ قوم‌ عظیم‌ و كثیر و بلند قد مثل‌ عناقیان‌ بودند، پیش‌ در آنجا سكونت‌ داشتند.11ایشان‌ نیز مثل‌ عناقیان‌ از رفائیان‌ محسوب‌ بودند، لیكن‌ موآبیان‌ ایشان‌ را ایمیان‌ می‌خوانند.12و حوریان‌ در سعیر پیشتر ساكن‌ بودند، و بنی‌عیسو ایشان‌ را اخراج‌ نموده‌، ایشان‌ را از پیش‌ روی‌ خود هلاك‌ ساختند، و در جای‌ ایشان‌ ساكن‌ شدند، چنانكه‌ اسرائیل‌ به‌ زمین‌ میراث‌ خود كه‌ خداوند به‌ ایشان‌داده‌ بود، كردند.13الا´ن‌ برخیزید و از وادی‌ زارَد عبور نمایید. پس‌ از وادی زارَد عبور نمودیم‌.14و ایامی‌ كه‌ از قادش‌ برنیع‌ راه‌ می‌رفتیم‌ تا از وادی‌ زارَد عبور نمودیم‌ سی‌ و هشت‌ سال‌ بود، تا تمامی‌ آن‌ طبقه‌ مردان‌ جنگی‌ از میان‌ اردو تمام‌ شدند، چنانكه‌ خداوند برای‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود.15و دست‌ خداوند نیز بر ایشان‌ می‌بود تا ایشان‌ را از میان‌ اردو بالكلّ هلاك‌ كند.16پس‌ چون‌ جمیع‌ مردان‌ جنگی‌ از میان‌ قوم‌ بالكل‌ مردند،17آنگاه‌ خداوند مرا خطاب‌ كرده‌، گفت:18« تو امروز از عار كه‌ سرحد موآب‌ باشد، باید بگذری‌.19و چون‌ به‌ مقابل‌ بنی‌عّمون‌ برسی‌ ایشان‌ را مرنجان‌ و با ایشان‌ منازعه‌ مكن‌، زیرا كه‌ از زمین‌ بنی‌عّمون‌ نصیبی‌ به‌ تو نخواهم‌ داد چونكه‌ آن‌ را به‌ بنی‌لوط‌ به‌ ملكیت‌ داده‌ام‌.20(آن‌ نیز زمین‌ رفائیان‌ شمرده‌ می‌شود و رفائیان‌ پیشتر ساكن‌ آنجا بودند، لیكن‌ عَمُّونیان‌ ایشان‌ را زَمْزُمّیان‌ می‌خوانند.21ایشان‌ قومی‌ عظیم‌ و كثیر و بلند قد مثل‌ عَناقیان‌ بودند، و خداوند آنها را از پیش‌ روی‌ ایشان‌ هلاك‌ كرد، پس‌ ایشان‌ را اخراج‌ نموده‌، در جای‌ ایشان‌ ساكن‌ شدند.22چنانكه‌ برای‌ بنی‌عیسو كه‌ در سَعیر ساكنند عمل‌ نموده‌، حوریان‌ را از حضور ایشان‌ هلاك‌ ساخته‌، آنها را اخراج‌ نمودند، و تا امروز در جای‌ ایشان‌ ساكنند.23و عِوّیان‌ را كه‌ در دهات‌ تا به‌ غَزّا ساكن‌ بودند كَفْتُوریان‌ كه‌ از كَفْتُور بیرون‌ آمدند هلاك‌ ساخته‌، در جای‌ ایشان‌ ساكن‌ شدند.)24پس‌ برخیزید و كوچ‌ كرده‌، از وادی‌ اَرْنون‌ عبور كنید، اینك‌ سیحونِ اَمُوْری‌ ملك‌ حَشبون‌ و زمین‌ او را به‌ دست‌ تو دادم‌، به‌ تصرف‌ آن‌ شروع‌ كن‌ و با ایشان‌جنگ‌ نما.25امروز شروع‌ كرده‌، خوف‌ و ترس‌ تو را بر قومهای‌ زیر تمام‌ آسمان‌ مستولی‌ می‌گردانم‌؛ و ایشان‌ آوازه‌ تو را شنیده‌، خواهند لرزید، و از ترس‌ تو مضطرب‌ خواهند شد.»26پس‌ قاصدان‌ با سخنان‌ صلح‌آمیز از بیابان‌ قَدِیموت‌ نزد سیحون‌ ملك‌ حشبون‌ فرستاده‌، گفتم‌:27« اجازت‌ بده‌ كه‌ از زمین‌ تو بگذرم‌، به‌ شاهراه‌ خواهم‌ رفت‌ و به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ میل‌ نخواهم‌ كرد.28خوراك‌ را به‌ نقره‌ به‌ من‌ بفروش‌ تا بخورم‌، و آب‌ را به‌ نقره‌ به‌ من‌ بده‌ تا بنوشم‌، فقط‌ اجازت‌ بده‌ تا بر پایهای‌ خود بگذرم‌.29چنانكه‌ بنی‌عیسو كه‌ در سعیر ساكنند و موآبیان‌ كه‌ در عار ساكنند به‌ من‌ رفتار نمودند، تا از اُرْدُن‌ به‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما به‌ ما می‌دهد، عبور نمایم‌.»30اما سیحون‌ ملك‌ حشبون‌ نخواست‌ كه‌ ما را از سرحد خود راه‌ بدهد، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو روح‌ او را به‌ قساوت‌ و دل‌ او را به‌ سختی‌ واگذاشت‌، تا او را چنانكه‌ امروز شده‌ است‌، به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نماید.31و خداوند مرا گفت‌: «اینك‌ به‌ تسلیم‌ نمودن‌ سیحون‌ و زمین‌ او به‌ دست‌ تو شروع‌ كردم‌، پس‌ بنا به‌ تصرف‌ آن‌ بنما تا زمین‌ او را مالك‌ شوی‌.»32آنگاه‌ سیحون‌ با تمامی‌ قوم‌ خود به‌ مقابله‌ ما برای‌ جنگ‌ كردن‌ در یاهَص‌ بیرون‌ آمدند.33و یهُوَه‌ خدای‌ ما او را به‌ دست‌ ما تسلیم‌ نموده‌، او را با پسرانش‌ و جمیع‌ قومش‌ زدیم‌.34و تمامی‌ شهرهای‌ او را در آنوقت‌ گرفته‌، مردان‌ و زنان‌ و اطفال‌ هر شهر را هلاك‌ كردیم‌ كه‌ یكی‌ را باقی‌نگذاشتیم‌.35لیكن‌ بهایم‌ را با غنیمت‌ شهرهایی‌ كه‌ گرفته‌ بودیم‌، برای‌ خود به‌ غارت‌ بردیم‌.36از عروعیر كه‌ بركناره‌ وادی‌ اَرْنون‌ است‌، و شهری‌ كه‌ در وادی‌ است‌، تا جِلْعاد قریه‌ای‌ نبود كه‌ به‌ ما ممتنع‌ باشد، یهُوَه‌ خدای‌ ما همه‌ را به‌ ما تسلیم‌ نمود.37لیكن‌ به‌ زمین‌ بنی‌عّمون‌ و به‌ تمامی‌ كناره‌ وادی‌ یبُّوق‌ و شهرهای‌ كوهستان‌، و به‌ هر جایی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما نهی‌ فرموده‌ بود، نزدیك‌ نشدیم‌.

Chapter 3

1پس‌ برگشته‌، به‌ راه‌ باشان‌ رفتیم‌، و عوج‌مَلك‌ باشان‌ با تمامی‌ قوم‌ خود به‌ مقابله‌ ما بیرون‌ آمده‌، در اَدْرَعِی‌ جنگ‌ كرد.2و خداوند مرا گفت‌: «از او مترس‌ زیرا كه‌ او و تمامی‌ قومش‌ و زمینش‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نموده‌ام‌، تا بطوری‌ كه‌ با سیحون‌ مَلك‌ اموریان‌ كه‌ در حشبون‌ ساكن‌ بود، عمل‌ نمودی‌، با وی‌ نیز عمل‌ نمایی‌.»3پس‌ یهُوَه‌، خدای‌ ما، عوج‌ ملك‌ باشان‌ را نیز و تمامی‌ قومش‌ را به‌ دست‌ ما تسلیم‌ نموده‌، او را به‌ حدی‌ شكست‌ دادیم‌ كه‌ احدی‌ از برای‌ وی‌ باقی‌ نماند.4و در آنوقت‌ همه‌ شهرهایش‌ را گرفتیم‌، و شهری‌ نماند كه‌ از ایشان‌ نگرفتیم‌، یعنی‌ شصت‌ شهر و تمامی‌ مرزبوم‌ اَرْجوب‌ كه‌ مملكت‌ عوج‌ در باشان‌ بود.5جمیع‌ اینها شهرهای‌ حصاردار با دیوارهای‌ بلند و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود، سوای‌ قُرای‌ بی‌حصارِ بسیار كثیر.6و آنها را بالكلّ هلاك‌ كردیم‌، چنانكه‌ با سیحون‌، ملك‌ حَشبون‌ كرده‌ بودیم‌؛ هر شهر را با مردان‌ و زنان‌ و اطفال‌ هلاك‌ ساختیم‌.7و تمامی‌ بهایم‌ و غنیمت‌ شهرها را برای‌ خود به‌ غارت‌ بردیم‌.8و در آن‌ وقت‌ زمین‌ را از دست‌ دو مَلِك‌اَموریان‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ بودند، از وادی‌ اَرْنُون‌ تا جبل‌ حرمون‌، گرفتیم‌.9(و این‌ حرمون‌ را صیدونیان‌ سِرْیون‌ می‌خوانند و اموریان‌ آن‌ را سِنیرْ می‌خوانند.)10تمام‌ شهرهای‌ هامون‌ و تمامی‌ جلعاد و تمامی‌ باشان‌ تا سَلخَه‌ و اَدْرَعِی‌ كه‌ شهرهای‌ مملكت‌ عوج‌ در باشان‌ بود.11زیرا كه‌ عوج‌ ملك‌ باشان‌ از بقیه‌ رفائیان‌ تنها باقی‌ مانده‌ بود. اینك‌ تخت‌ خواب‌ او تخت‌ آهنین‌ است‌ آیا آن‌ در رَبَت‌ بنی‌عمّون‌ نیست‌. و طولش‌ نه‌ ذراع‌ و عرضش‌ چهار ذراع‌ برحسب‌ ذراع‌ آدمی‌ می‌باشد.12و این‌ زمین‌ را در آن‌ وقت‌ به‌ تصرف‌ آوردیم‌، و آن‌ را از عَروعیر كه‌ بركنار وادی‌ ارنون‌ است‌ و نصف‌ كوهستان‌ جلعاد و شهرهایش‌ را به‌ رؤبینیان‌ و جادیان‌ دادم‌.13و بقیه‌ جلعاد و تمامی‌ باشان‌ را كه‌ مملكت‌ عوج‌ باشد، به‌ نصف‌ سبط‌ منسّی‌ دادم‌، یعنی‌ تمامی‌ مرزبوم‌ ارجوب‌ را با تمامی‌ باشان‌ كه‌ زمین‌ رفائیان‌ نامیده‌ می‌شود.14یائیر بن‌ منسّی‌ تمامی‌ مرزبوم‌ ارجوب‌ را تا حدِّ جَشوریان‌ و مَعْكِیان‌ گرفت‌، و آنها را تا امروز به‌ اسم‌ خود باشان‌، حَوُّوت‌ یائیر نامید.15و جلعاد را به‌ ماكیر دادم‌.16و به‌ رؤبینیان‌ و جادیان‌، از جلعاد تا وادی‌ اِرنون‌، هم‌ وسط‌ وادی‌ و هم‌ كناره‌اش‌ تا وادی‌ یبُّوق‌ را كه‌ حد بنی‌عمّون‌ باشد، دادم‌.17و عَرَبَه‌ را نیز و اُرْدُن‌ و كناره‌اش‌ را از كِنِّرِتْ تا دریای‌ عربه‌ كه‌ بحرالملح‌ باشد، زیر دامنه‌های‌ فِسْجَه‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ دادم‌.18و در آن‌ وقت‌ به‌ شما امر فرموده‌، گفتم‌: «یهُوَه‌ خدای‌ شما این‌ زمین‌ را به‌ شما داده‌ است‌ تا آن‌ را به‌ تصرف‌ آورید؛ پس‌ جمیع‌ مردان‌ جنگی‌شما مهیا شده‌، پیش‌ روی‌ برادران‌ خود، بنی‌اسرائیل‌، عبور كنید.19لیكن‌ زنان‌ و اطفال‌ و مواشی‌ شما، چونكه‌ می‌دانم‌ مواشی‌ بسیار دارید، در شهرهای‌ شما كه‌ به‌ شما دادم‌، بمانند،20تا خداوند به‌ برادران‌ شما مثل‌ شما آرامی‌ دهد، و ایشان‌ نیز زمینی‌ را كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما به‌ آنطرف‌ اُرْدُن‌ به‌ ایشان‌ می‌دهد، به‌ تصرف‌ آورند؛ آنگاه‌ هریكی‌ از شما به‌ ملك‌ خود كه‌ به‌ شما دادم‌، برگردید.»21و در آن‌ وقت‌ یوشع‌ را امر فرموده‌، گفتم‌: «هرآنچه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، به‌ این‌ دو پادشاه‌ كرده‌ است‌، چشمان‌ تو دید. پس‌ خداوند با تمامی‌ ممالكی‌ كه‌ بسوی‌ آنها عبور می‌كنی‌، چنین‌ خواهد كرد.22از ایشان‌ مترسید زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شماست‌ كه‌ برای‌ شما جنگ‌ می‌كند.»23و در آنوقت‌ نزد خداوند استغاثه‌ كرده‌، گفتم‌:24« ای‌ خداوند یهُوَه‌ تو به‌ نشان‌ دادن‌ عظمت‌ و دست‌ قوی‌ خود به‌ بنده‌ات‌ شروع‌ كرده‌ای‌، زیرا كدام‌ خداست‌ در آسمان‌ یا در زمین‌ كه‌ مثل‌ اعمال‌ و جبروت‌ تو می‌تواند عمل‌ نماید.25تمنّا اینكه‌ عبور نمایم‌ و زمین‌ نیكو را كه‌ به‌ آنطرف‌ اُرْدُن‌ است‌ و این‌ كوه‌ نیكو و لُبْنان‌ را ببینم‌.»26لیكن‌ خداوند بخاطر شما با من‌ غضبناك‌ شده‌، مرا اجابت‌ ننمود و خداوند مرا گفت‌: «تو را كافی‌ است‌. بار دیگر درباره‌ این‌ امر با من‌ سخن‌ مگو.27به‌ قله‌ فِسْجه‌ برآی‌ و چشمان‌ خود را به‌ طرف‌ مغرب‌ و شمال‌ و جنوب‌ و مشرق‌ بلند كرده‌، به‌ چشمان‌ خود ببین‌، زیرا كه‌ از این‌ اُرْدُن‌ نخواهی‌گذشت‌.28اما یوشع‌ را امر فرموده‌، او را دلیر و قوی‌ گردان‌، زیرا كه‌ او پیش‌ این‌ قوم‌ عبور نموده‌، زمینی‌ را كه‌ تو خواهی‌ دید، برای‌ ایشان‌ تقسیم‌ خواهد نمود.»29پس‌ در درّه‌، در برابر بیت‌فَغُور توقف‌ نمودیم‌.

Chapter 4

1پس‌ الا´ن‌ ای‌ اسرائیل‌، فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ من‌ به‌ شما تعلیم‌ می‌دهم‌ تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده‌ بمانید و داخل‌ شده‌، زمینی‌ را كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ پدران‌ شما، به‌ شما می‌دهد به‌ تصرّف‌ آورید.2بر كلامی‌ كه‌ من‌ به‌ شما امر می‌فرمایم‌ چیزی‌ میفزایید و چیزی‌ از آن‌ كم‌ منمایید، تا اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را كه‌ به‌ شما امر می‌فرمایم‌، نگاه‌ دارید.3چشمان‌ شما آنچه‌ را خداوند در بَعل‌فغور كرد دید، زیرا هركه‌ پیروی‌ بَعل‌فغور كرد، یهُوَه‌ خدای‌ تو، او را از میان‌ تو هلاك‌ ساخت‌.4اما جمیع‌ شما كه‌ به‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود مُلصق‌ شدید، امروز زنده‌ ماندید.5اینك‌ چنانكه‌ یهُوَه‌، خدایم‌، مرا امر فرموده‌ است‌، فرایض‌ و احكام‌ به‌ شما تعلیم‌ نمودم‌، تا در زمینی‌ كه‌ شما داخل‌ آن‌ شده‌، به‌ تصرف‌ می‌آورید، چنان‌ عمل‌ نمایید.6پس‌ آنها را نگاه‌ داشته‌، بجا آورید زیرا كه‌ این‌ حكمت‌ و فطانت‌ شماست‌، در نظر قومهایی‌ كه‌ چون‌ این‌ فرایض‌ را بشنوند، خواهند گفت‌: «هرآینه‌ این‌ طایفه‌ای‌ بزرگْ، قوم‌ حكیم‌، و فطانت‌ پیشه‌اند.»7زیرا كدام‌ قوم‌ بزرگ‌ است‌ كه‌ خدا نزدیك‌ ایشان‌ باشد چنانكه‌ یهُوَه‌، خدای‌ ما است‌، در هروقت‌ كه‌ نزد او دعا می‌كنیم‌؟8و كدام‌ طایفۀ بزرگ‌ است‌ كه‌فرایض‌ و احكام‌ عادله‌ای‌ مثل‌ تمام‌ این‌ شریعتی‌ كه‌ من‌ امروز پیش‌ شما می‌گذارم‌، دارند؟9لیكن‌ احتراز نما و خویشتن‌ را بسیار متوجه‌ باش‌، مبادا این‌ چیزهایی‌ را كه‌ چشمانت‌ دیده‌ است‌ فراموش‌ كنی‌ و مبادا اینها در تمامی‌ ایام‌ عمرت‌ از دل‌ تو محو شود، بلكه‌ آنها را به‌ پسرانت‌ و پسران‌ پسرانت‌ تعلیم‌ ده‌.10در روزی‌ كه‌ در حضور یهُوَه‌ خدای‌ خود در حوریب‌ ایستاده‌ بودی‌ و خداوند به‌ من‌ گفت‌: «قوم‌ را نزد من‌ جمع‌ كن‌ تا كلمات‌ خود را به‌ ایشان‌ بشنوانم‌، تا بیاموزند كه‌ در تمامی‌ روزهایی‌ كه‌ برروی‌ زمین‌ زنده‌ باشند از من‌ بترسند، و پسران‌ خود را تعلیم‌ دهند.»11و شما نزدیك‌ آمده‌، زیر كوه‌ ایستادید؛ و كوه‌ تا به‌ وسط‌ آسمان‌ به‌ آتش‌ و تاریكی‌ و ابرها و ظلمت‌ غلیظ‌ می‌سوخت‌.12و خداوند با شما از میان‌ آتش‌ متكلّم‌ شد، و شما آواز كلمات‌ را شنیدید، لیكن‌ صورتی‌ ندیدید، بلكه‌ فقط‌ آواز را شنیدید.13و عهد خود را كه‌ شما را به‌ نگاه‌ داشتن‌ آن‌ مأمور فرمود، برای‌ شما بیان‌ كرد، یعنی‌ ده‌ كلمه‌ را و آنها را بر دو لوح‌ سنگ‌ نوشت‌.14و خداوند مرا در آنوقت‌ امر فرمود كه‌ فرایض‌ و احكام‌ را به‌ شما تعلیم‌ دهم‌، تا آنها را در زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرّفش‌ به‌ آن‌ عبور می‌كنید، بجا آورید.15پس‌ خویشتن‌ را بسیار متوجه‌ باشید، زیرا در روزی‌ كه‌ خداوند با شما در حوریب‌ از میان‌ آتش‌ تكلّم‌ می‌نمود، هیچ‌ صورتی‌ ندیدید.16مبادا فاسد شوید و برای‌ خود صورت‌تراشیده‌، یا تمثال‌ هر شكلی‌ از شبیه‌ ذكور یا اُناث‌ بسازید،17یا شبیه‌ هر بهیمه‌ای‌ كه‌ بر روی‌ زمین‌ است‌، یا شبیه‌ هر مرغ‌ بالدار كه‌ در آسمان‌ می‌پرد،18یا شبیه‌ هر خزنده‌ای‌ بر زمین‌ یا شبیه‌ هر ماهی‌ای‌ كه‌ در آبهای‌ زیر زمین‌ است‌.19و مبادا چشمان‌ خود را بسوی‌ آسمان‌ بلند كنی‌، و آفتاب‌ و ماه‌ و ستارگان‌ و جمیع‌ جنود آسمان‌ را دیده‌، فریفته‌ شوی‌ و سجده‌ كرده‌، آنها را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برای‌ تمامی‌ قومهایی‌ كه‌ زیر تمام‌ آسمانند، تقسیم‌ كرده‌ است‌، عبادت‌ نمایی.20لیكن‌ خداوند شما را گرفته‌، از كوره‌ آهن‌ از مصر بیرون‌ آورد تا برای‌ او قوم‌ میراث‌ باشید، چنانكه‌ امروز هستید.21و خداوند بخاطر شما بر من‌ غضبناك‌ شده‌، قسم‌ خورد كه‌ از اُرْدُنّ عبور نكنم‌ و به‌ آن‌ زمین‌ نیكو كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو برای‌ ملكیت‌ می‌دهد، داخل‌ نشوم‌.22بلكه‌ من‌ در این‌ زمین‌ خواهم‌ مرد و از اُرْدُن‌ عبور نخواهم‌ كرد؛ لیكن‌ شما عبور خواهید كرد، و آن‌ زمین‌ نیكو را به‌ تصرّف‌ خواهید آورد.23پس‌ احتیاط‌ نمایید، مبادا عهد یهُوَه‌، خدای‌ خود را كه‌ با شما بسته‌ است‌ فراموش‌ نمایید، و صورت‌ تراشیده‌ یا شبیه‌ هر چیزی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو نهی‌ كرده‌ است‌، برای‌ خود بسازی‌.24زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ آتش‌ سوزنده‌ و خدای‌ غیور است‌.25چون‌ پسران‌ و پسرانِ پسران‌ را تولید نموده‌، و در زمین‌ مدتی‌ ساكن‌ باشید، اگر فاسد شده‌، صورت‌ تراشیده‌، و شبیه‌ هرچیزی‌ را بسازید و آنچه‌ در نظر یهُوَه‌ خدای‌ شما بد است‌بجا آورده‌، او را غضبناك‌ سازید،26آسمان‌ و زمین‌ را امروز بر شما شاهد می‌آورم‌ كه‌ از آن‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرّف‌ آن‌ از اُرْدُنّ بسوی‌ آن‌ عبور می‌كنید، البته‌ هلاك‌ خواهید شد و روزهای‌ خود را در آن‌ طویل‌ نخواهید ساخت‌، بلكه‌ بالكل‌ هلاك‌ خواهید شد.27و خداوند شما را در میان‌ قومها پراكنده‌ خواهد نمود، و شما در میان‌ طوایفی‌ كه‌ خداوند شما را به‌ آنجا می‌برد، قلیل‌العدد خواهید ماند.28و در آنجا خدایان‌ ساخته‌ شده‌ دست‌ انسان‌ از چوب‌ و سنگ‌ را عبادت‌ خواهید كرد، كه‌ نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌خورند و نمی‌بویند.29لیكن‌ اگر از آنجا یهُوَه‌ خدای‌ خود را بطلبی‌، او را خواهی‌ یافت‌، بشرطی‌ كه‌ او را به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود تفحص‌ نمایی‌.30چون‌ در تنگی‌ گرفتار شوی‌، و جمیع‌ این‌ وقایع‌ برتو عارض‌ شود، در ایام‌ آخر بسوی‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود برگشته‌، آواز او را خواهی‌ شنید.31زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو خدای‌ رحیم‌ است‌؛ تو را ترك‌ نخواهد كرد و تو را هلاك‌ نخواهد نمود، و عهد پدرانت‌ را كه‌ برای‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود، فراموش‌ نخواهد كرد.32زیرا كه‌ از ایام‌ پیشین‌ كه‌ قبل‌ از تو بوده‌ است‌، از روزی‌ كه‌ خدا آدم‌ را برزمین‌ آفرید، و از یك‌ كناره‌ آسمان‌ تا به‌ كناره‌ دیگر بپرس‌ كه‌ آیا مثل‌ این‌ امر عظیم‌ واقع‌ شده‌ یا مثل‌ این‌ شنیده‌ شده‌ است‌؟33آیا قومی‌ هرگز آواز خدا را كه‌ از میان‌ آتش‌ متكلم‌ شود، شنیده‌ باشند و زنده‌ بمانند، چنانكه‌ تو شنیدی‌؟34و آیا خدا عزیمت‌ كرد كه‌ برود و قومی‌ برای‌ خود از میان‌ قوم‌ دیگر بگیرد با تجربه‌ها و آیات‌ و معجزات‌ و جنگ‌ و دست‌قوی‌ و بازوی‌ دراز شده‌ و ترسهای‌ عظیم‌، موافق‌ هرآنچه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما برای‌ شما در مصر در نظر شما بعمل‌ آورد؟35این‌ برتو ظاهر شد تا بدانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خداست‌ و غیر از او دیگری‌ نیست‌.36از آسمان‌ آواز خود را به‌ تو شنوانید تا تو را تأدیب‌ نماید، و برزمین‌ آتش‌ عظیم‌ خود را به‌ تو نشان‌ داد و كلام‌ او را از میان‌ آتش‌ شنیدی‌.37و از این‌ جهت‌ كه‌ پدران‌ تو را دوست‌ داشته‌، ذریت‌ ایشان‌ را بعد از ایشان‌ برگزیده‌ بود، تو را به‌ حضرت‌ خود با قوّت‌ عظیم‌ از مصر بیرون‌ آورد.38تا امت‌های‌ بزرگتر و عظیم‌تر از تو را پیش‌ روی‌ تو بیرون‌ نماید و تو را درآورده‌، زمین‌ ایشان‌ را برای‌ ملكیت‌ به‌ تو دهد، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.39لهذا امروز بدان‌ و در دل‌ خود نگاه‌ دار كه‌ یهُوَه‌ خداست‌، بالا در آسمان‌ و پایین‌ برروی‌ زمین‌ و دیگری‌ نیست‌.40و فرایض‌ و اوامر او را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌ نگاهدار، تا تو را و بعد از تو فرزندان‌ تو را نیكو باشد و تا روزهای‌ خود را بر زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد تا به‌ ابد طویل‌ نمایی‌.41آنگاه‌ موسی‌ سه‌ شهر به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُنّ بسوی‌ مشرق‌ آفتاب‌ جدا كرد.42تا قاتلی‌ كه‌ همسایه‌ خود را نادانسته‌ كشته‌ باشد و پیشتر با وی‌ بغض‌ نداشته‌ به‌ آنها فرار كند، و به‌ یكی‌ از این‌ شهرها فرار كرده‌، زنده‌ ماند.43یعنی‌ باصَر در بیابان‌، در زمین‌ همواری‌ به‌ جهت‌ رؤبینیان‌، و راموت‌ در جلعاد به‌ جهت‌ جادیان‌، و جُولان‌ در باشان‌ به‌ جهت‌ مَنَسّیان‌.44و این‌ است‌ شریعتی‌ كه‌ موسی‌ پیش‌ روی‌ بنی‌اسرائیل‌ نهاد.45این‌ است‌ شهادات‌ و فرایض‌ و احكامی‌ كه‌ موسی‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌، وقتی‌ كه‌ ایشان‌ از مصر بیرون‌ آمدند،46به‌ آنطرف‌ اُرْدُنّ در درّه‌ مقابل‌ بیت‌فغور در زمین‌ سیحون‌، ملك‌ اموریان‌ كه‌ در حشبون‌ ساكن‌ بود، و موسی‌ و بنی‌اسرائیل‌ چون‌ از مصر بیرون‌ آمده‌ بودند او را مغلوب‌ ساختند،47و زمین‌ او را و زمین‌ عوج‌ ملك‌ باشان‌ را، دو ملك‌ اموریانی‌ كه‌ به‌ آنطرف‌ اُرْدُنّ بسوی‌ مشرق‌ آفتاب‌ بودند، به‌ تصرف‌ آوردند،48از عَروعیر كه‌ بر كناره‌ وادی‌ اَرْنون‌ است‌ تا جبل‌ سیئون‌ كه‌ حرمون‌ باشد،49و تمامی‌ عَرَبَه‌ به‌ آنطرف‌ اُرْدُنّ بسوی‌ مشرق‌ تا دریای‌ عربه‌ زیر دامنه‌های‌ فِسْجَه‌.

Chapter 5

1و موسی‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ را خوانده‌، به ایشان‌ گفت‌: ای‌ اسرائیل‌ فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ من‌ امروز به‌ گوش‌ شما می‌گویم‌ بشنوید، تا آنها را یاد گرفته‌، متوجه‌ باشید كه‌ آنها را بجا آورید.2یهُوَه‌ خدای‌ ما با ما در حوریب‌ عهد بست‌.3خداوند این‌ عهد را با پدران‌ ما نبست‌، بلكه‌ با ما كه‌ جمیعاً امروز در اینجا زنده‌ هستیم‌.4خداوند در كوه‌ از میان‌ آتش‌ با شما روبرو متكلم‌ شد.5(من‌ در آن‌ وقت‌ میان‌ خداوند و شما ایستاده‌ بودم‌، تا كلام‌ خداوند را برای‌ شما بیان‌ كنم‌، زیرا كه‌ شما به‌ سبب‌ آتش‌ می‌ترسیدید و به‌ فراز كوه‌ برنیامدید) و گفت‌:6« من‌ هستم‌ یهُوَه‌، خدای‌ تو، كه‌ تو را از زمین‌ مصر از خانه‌ بندگی‌ بیرون‌ آوردم‌.7تو را به‌ حضور من‌ خدایان‌ دیگر نباشند.8« به‌ جهت‌ خود صورت‌ تراشیده‌ یا هیچ‌ تمثالی‌ از آنچه‌ بالا در آسمان‌، یا از آنچه‌ پایین‌ در زمین‌، یا از آنچه‌ در آبهای‌ زیر زمین‌ است‌ مساز.9آنها را سجده‌ و عبادت‌ منما. زیرا من‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو هستم‌، خدای‌ غیورم‌، و گناه‌ پدران‌ را بر پسران‌ تا پشت‌ سوم‌ و چهارم‌ از آنانی‌ كه‌ مرا دشمن‌ دارند، می‌رسانم‌.10و رحمت‌ می‌كنم‌ تا هزار پشت‌ برآنانی‌ كه‌ مرا دوست‌ دارند و احكام‌ مرا نگاه‌ دارند.11« نام‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ باطل‌ مبر، زیرا خداوند كسی‌ را كه‌ نام‌ او را به‌ باطل‌ بَرَد، بی‌گناه‌ نخواهد شمرد.12« روز سَبَّت‌ را نگاه‌ دار و آن‌ را تقدیس‌ نما، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو امر فرموده‌ است‌.13شش‌ روز مشغول‌ باش‌ و هركار خود را بكن‌.14اما روز هفتمین‌ سَبَّت‌ یهُوَه‌ خدای‌ توست‌. در آن‌ هیچكاری‌ مكن‌، تو و پسرت‌ و دخترت‌ و غلامت‌ و كنیزت‌ و گاوت‌ و الاغت‌ و همه‌ بهایمت‌ و مهمانت‌ كه‌ در اندرون‌ دروازه‌های‌ تو باشد، تا غلامت‌ و كنیزت‌ مثل‌ تو آرام‌ گیرند.15و بیاد آور كه‌ در زمین‌ مصر غلام‌ بودی‌، و یهُوَه‌ خدایت‌ تو را به‌ دست‌ قوی‌ و بازوی‌ دراز از آنجا بیرون‌ آورد. بنابراین‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را امر فرموده‌ است‌ كه‌ روز سَبَّت‌ را نگاه‌ داری‌.16« پدر و مادر خود را حرمت‌ دار، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ تو را امر فرموده‌ است‌، تا روزهایت‌دراز شود و تو را در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌بخشد، نیكویی‌ باشد.17« قتل‌ مكن‌.18و زنا مكن‌.19و دزدی‌ مكن.20و بر همسایه‌ خود شهادت‌ دروغ‌ مده‌.21و بر زن‌ همسایه‌ات‌ طمع‌ مورز، و به‌ خانه‌ همسایه‌ات‌ و به‌ مزرعه‌ او و به‌ غلامش‌ و كنیزش‌ و گاوش‌ و الاغش‌ و به‌ هرچه‌ از آنِ همسایه‌ تو باشد، طمع‌ مكن‌.»22این‌ سخنان‌ را خداوند به‌ تمامی‌ جماعت‌ شما در كوه‌ از میان‌ آتش‌ و ابر و ظلمت‌ غلیظ‌ به‌ آواز بلند گفت‌، و بر آنها چیزی‌ نیفزود و آنها را بر دو لوح‌ سنگ‌ نوشته‌، به‌ من‌ داد.23و چون‌ شما آن‌ آواز را از میان‌ تاریكی‌ شنیدید، و كوه‌ به‌ آتش‌ می‌سوخت‌، شما با جمیع‌ رؤسای‌ اسباط‌ و مشایخ‌ خود نزد من‌ آمده‌،24گفتید: اینك‌ یهُوَه‌، خدای‌ ما، جلال‌ و عظمت‌ خود را بر ما ظاهر كرده‌ است‌، و آواز او را از میان‌ آتش‌ شنیدیم‌؛ پس‌ امروز دیدیم‌ كه‌ خدا با انسان‌ سخن‌ می‌گوید و زنده‌ است‌.25و اما الا´ن‌ چرا بمیریم‌ زیرا كه‌ این‌ آتشِ عظیمْ ما را خواهد سوخت‌؛ اگر آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را دیگر بشنویم‌، خواهیم‌ مُرد.26زیرا از تمامی‌ بشر كیست‌ كه‌ مثل‌ ما آواز خدای‌ حی را كه‌ از میان‌ آتش‌ سخن‌ گوید، بشنود و زنده‌ ماند؟27تو نزدیك‌ برو و هرآنچه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما بگوید، بشنو و هرآنچه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما به‌ تو بگوید برای‌ ما بیان‌ كن‌، پس‌ خواهیم‌ شنید و به‌ عمل‌ خواهیم‌ آورد.28و خداوند آواز سخنان‌ شما را كه‌ به‌ من‌گفتید شنید، و خداوند مرا گفت‌: «آواز سخنان‌ این‌ قوم‌ را كه‌ به‌ تو گفتند، شنیدم‌؛ هرچه‌ گفتند نیكو گفتند.29كاش‌ كه‌ دلی‌ را مثل‌ این‌ داشتند تا از من‌ می‌ترسیدند، و تمامی‌ اوامر مرا در هر وقت‌ بجا می‌آوردند، تا ایشان‌ را و فرزندان‌ ایشان‌ را تا به‌ ابد نیكو باشد.30برو و ایشان‌ را بگو به‌ خیمه‌های‌ خود برگردید.31و اما تو در اینجا پیش‌ من‌ بایست‌، تا جمیع‌ اوامر و فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ می‌باید به‌ ایشان‌ تعلیم‌ دهی‌ به‌ تو بگویم‌، و آنها را در زمینی‌ كه‌ من‌ به‌ ایشان‌ می‌دهم‌ تا در آن‌ تصرّف‌ نمایند، بجا آورند.»32پس‌ توجه‌ نمایید تا آنچه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، به‌ شما امر فرموده‌ است‌، به‌ عمل‌ آورید، و به‌ راست‌ و چپ‌ انحراف‌ منمایید.33در تمامی‌ آن‌ طریقی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، به‌ شما امر فرموده‌ است‌، سلوك‌ نمایید، تا برای‌ شما نیكو باشد و ایام‌ خود را در زمینی‌ كه‌ به‌ تصرف‌ خواهید آورد، طویل‌ نمایید.

Chapter 6

1و این‌ است‌ اوامر و فرایض‌ و احكامی‌ كه یهُوَه‌، خدای‌ شما، امر فرمود كه‌ به‌ شما تعلیم‌ داده‌ شود، تا آنها را در زمینی‌ كه‌ شما بسوی‌ آن‌ برای‌ تصرفش‌ عبور می‌كنید، بجا آورید.2و تا از یهُوَه‌ خدای‌ خود ترسان‌ شده‌، جمیع‌ فرایض‌ و اوامر او را كه‌ من‌ به‌ شما امر می‌فرمایم‌ نگاه‌ داری‌، تو و پسرت‌ و پسر پسرت‌، در تمامی‌ ایام‌ عمرت‌ و تا عمر تو دراز شود.3پس‌ ای‌ اسرائیل‌ بشنو، وبه‌ عمل‌ نمودنِ آن‌ متوجه‌ باش‌، تا برای‌ تو نیكو باشد، و بسیار افزوده‌ شوی‌ در زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدرانت‌ تو را وعده‌ داده‌ است‌.4ای‌ اسرائیل‌ بشنو، یهُوَه‌، خدای‌ ما، یهُوَه‌ واحد است‌.5پس‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ تمامی‌ جان‌ و تمامی‌ قوت‌ خود محبت‌ نما.6و این‌ سخنانی‌ كه‌ من‌ امروز تو را امر می‌فرمایم‌، بر دل‌ تو باشد.7و آنها را به‌ پسرانت‌ به‌ دقت‌ تعلیم‌ نما، و حین‌ نشستنت‌ در خانه‌، و رفتنت‌ به‌ راه‌، و وقت‌ خوابیدن‌ و برخاستنت‌ از آنها گفتگو نما.8و آنها را بردست‌ خود برای‌ علامت‌ ببند، و در میان‌ چشمانت‌ عصابه‌ باشد.9و آنها را بر باهوهای‌ در خانه‌ات‌ و بر دروازه‌هایت‌ بنویس‌.10و چون‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ پدرانت‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ قسم‌ خُوْرد كه‌ به‌ تو بدهد، درآوَرَد، به‌ شهرهای‌ بزرگ‌ و خوشنمایی‌ كه‌ تو بنا نكرده‌ای‌،11و به‌ خانه‌های‌ پر از هر چیز نیكو كه‌ پر نكرده‌ای‌، و حوضهای‌ كنده‌ شده‌ای‌ كه‌ نكنده‌ای‌، و تاكستانها و باغهای‌ زیتونی‌ كه‌ غرس‌ ننموده‌ای‌، و از آنها خورده‌، سیر شدی‌،12آنگاه‌ با حذر باش‌ مبادا خداوند را كه‌ تو را از زمین‌ مصر، از خانه‌ بندگی‌ بیرون‌ آورْد، فراموش‌ كنی‌.13از یهُوَه‌ خدای‌ خود بترس‌ و او را عبادت‌ نما و به‌ نام‌ او قسم‌ بخور.14خدایان‌ دیگر را از خدایان‌ طوایفی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ تو می‌باشند، پیروی‌ منمایید.15زیرا یهُوَه‌ خدای‌ تو در میان‌ تو خدای‌ غیور است‌، مبادا غضب‌ یهُوَه‌،خدایت‌، برتو افروخته‌ شود، و تو را از روی‌ زمین‌ هلاك‌ سازد.16یهُوَه‌ خدای‌ خود را میازمایید، چنانكه‌ او را در مسّا آزمودید.17توجه‌ نمایید تا اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را و شهادات‌ و فرایض‌ او را كه‌ به‌ شما امر فرموده‌ است‌، نگاه‌ دارید.18و آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ و نیكوست‌، به‌ عمل‌ آور تا برای‌ تو نیكو شود، و داخل‌ شده‌ آن‌ زمین‌ نیكو را كه‌ خداوند برای‌ پدرانت‌ قسم‌ خورد به‌ تصرف‌ آوری‌.19و تا جمیع‌ دشمنانت‌ را از حضورت‌ اخراج‌ نماید، چنانكه‌ خداوند گفته‌ است‌.20چون‌ پسر تو در ایام‌ آینده‌ از تو سؤال‌ نموده‌، گوید كه‌ مراد از این‌ شهادات‌ و فرایض‌ و احكامی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما به‌ شما امر فرموده‌ است‌، چیست‌؟21پس‌ به‌ پسر خود بگو: ما در مصر غلام‌ فرعون‌ بودیم‌، و خداوند ما را از مصر با دست‌ قوی‌ بیرون‌ آورد.22و خداوند آیات‌ و معجزات‌ عظیم‌ و ردی‌ بر مصر و فرعون‌ و تمامی‌ اهل‌ خانه‌ او در نظر ما ظاهر ساخت‌.23و ما را از آنجا بیرون‌ آورد تا ما را به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ پدران‌ ما قسم‌ خورد كه‌ به‌ ما بدهد، درآورد.24و خداوند ما را مأمور داشت‌ كه‌ تمام‌ این‌ فرایض‌ را بجا آورده‌، از یهُوَه‌ خدای‌ خود بترسیم‌، تا برای‌ ما همیشه‌ نیكو باشد و ما را زنده‌ نگاه‌ دارد، چنانكه‌ تا امروز شده‌ است‌.25و برای‌ ما عدالت‌ خواهد بود كه‌ متوجه‌ شویم‌ كه‌ جمیع‌ این‌ اوامر را به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ خود بجا آوریم‌، چنانكه‌ ما را امر فرموده‌ است‌.

Chapter 7

1چون‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ زمینی‌ كه‌ برای تصرفش‌ به‌ آنجا می‌روی‌ درآورد، و امت‌های‌ بسیار را كه‌ حِتیان‌ و جِرْجاشیان‌ و اموریان‌ و كنعانیان‌ و فِرِزِّیان‌ و حِوِّیان‌ و یبُوْسِیان‌، هفت‌ امت‌ بزرگتر و عظیم‌تر از تو باشند، از پیش‌ تو اخراج‌ نماید.2و چون‌ یهُوَه‌ خدایت‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نماید، و تو ایشان‌ را مغلوب‌ سازی‌، آنگاه‌ ایشان‌ را بالكلّ هلاك‌ كن‌، و با ایشان‌ عهد مبند و بر ایشان‌ ترحم‌ منما.3و با ایشان‌ مصاهرت‌ منما؛ دختر خود را به‌ پسر ایشان‌ مده‌، و دختر ایشان‌ را برای‌ پسر خود مگیر.4زیراكه‌ اولاد تو را از متابعت‌ من‌ برخواهند گردانید، تا خدایان‌ غیر را عبادت‌ نمایند، و غضب‌ خداوند برشما افروخته‌ شده‌، شما را بزودی‌ هلاك‌ خواهد ساخت‌.5بلكه‌ با ایشان‌ چنین‌ عمل‌ نمایید؛ مذبحهای‌ ایشان‌ را منهدم‌ سازید، و تمثالهای‌ ایشان‌ را بشكنید و اشیریم‌ ایشان‌ را قطع‌ نمایید، و بُتهای‌ تراشیده‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ بسوزانید.6زیرا كه‌ تو برای‌ یهُوَه‌، خدایت‌، قوم‌ مقدس‌ هستی‌. یهُوَه‌ خدایت‌ تو را برگزیده‌ است‌ تا از جمیع‌ قومهایی‌ كه‌ بر روی‌ زمین‌اند، قوم‌ مخصوص‌ برای‌ خود او باشی‌.7خداوند دل‌ خود را با شما نبست‌ و شما را برنگزید از این‌ سبب‌ كه‌ از سایر قومها كثیرتر بودید، زیرا كه‌ شما از همه‌ قومها قلیلتر بودید.8لیكن‌ از این‌ جهت‌ كه‌ خداوند شما را دوست‌ می‌داشت‌، و می‌خواست‌ قسم‌ خود را كه‌ برای‌ پدران‌ شما خورده‌ بود، بجا آورد. پس‌ خداوندشما را با دست‌ قوی‌ بیرون‌ آورد، و از خانه‌ بندگی‌ از دست‌ فرعون‌، پادشاه‌ مصر، فدیه‌ داد.9پس‌ بدان‌ كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ تو، اوست‌ خدا، خدای‌ امین‌ كه‌ عهد و رحمت‌ خود را با آنانی‌ كه‌ او را دوست‌ می‌دارند و اوامر او را بجا می‌آورند تا هزار پشت‌ نگاه‌ می‌دارد.10و آنانی‌ را كه‌ او را دشمن‌ دارند، بر روی‌ ایشان‌ مكافات‌ رسانیده‌، ایشان‌ را هلاك‌ می‌سازد. و به‌ هركه‌ او را دشمن‌ دارد، تأخیر ننموده‌، او را بر رویش‌ مكافات‌ خواهد رسانید.11پس‌ اوامر و فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ من‌ امروز به‌ جهت‌ عمل‌ نمودن‌ به‌ تو امر می‌فرمایم‌، نگاه‌ دار.12پس‌ اگر این‌ احكام‌ را بشنوید و آنها را نگاه‌ داشته‌، بجا آورید، آنگاه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ عهد و رحمت‌ را كه‌ برای‌ پدرانت‌ قسم‌ خورده‌ است‌، با تو نگاه‌ خواهد داشت‌.13و تو را دوست‌ داشته‌، بركت‌ خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه‌ بطن‌ تو و میوه‌ زمین‌ تو را و غله‌ و شیره‌ و روغن‌ تو را و نتایج‌ رمه‌ تو را و بچه‌های‌ گله‌ تو را، در زمینی‌ كه‌ برای‌ پدرانت‌ قسم‌ خورد كه‌ به‌ تو بدهد، بركت‌ خواهد داد.14از همه‌ قومها مبارك‌تر خواهی‌ شد، و در میان‌ شما و بهایم‌ شما، نر یا ماده‌، نازاد نخواهد بود.15و خداوند هر بیماری‌ را از تو دور خواهد كرد، و هیچكدام‌ از مرضهای‌ بد مصر را كه‌ می‌دانی‌، برتو عارض‌ نخواهد گردانید، بلكه‌ برتمامی‌ دشمنانت‌ آنها را خواهد آورد.16و تمامی‌ قومها را كه‌ یهُوَه‌ بدست‌ تو تسلیم‌ می‌كند هلاك‌ ساخته‌، چشم‌ تو برآنها ترحم‌ ننماید، و خدایان‌ ایشان‌ را عبادت‌ منما، مبادا برای‌ تو دام‌ باشد.17و اگر در دلت‌ گویی‌ كه‌ این‌ قومها از من‌ زیاده‌اند، چگونه‌ توانم‌ ایشان‌ را اخراج‌ نمایم‌؟18از ایشان‌ مترس‌ بلكه‌ آنچه‌ را یهُوَه‌ خدایت‌ با فرعون‌ و جمیع‌ مصریان‌ كرد، نیكو بیاد آور.19یعنی‌ تجربه‌های‌ عظیمی‌ را كه‌ چشمانت‌ دیده‌ است‌، و آیات‌ و معجزات‌ و دست‌ قوی‌ و بازوی‌ دراز را كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ آنها بیرون‌ آورد. پس‌ یهُوَه‌، خدایت‌، با همه‌ قومهایی‌ كه‌ از آنها می‌ترسی‌، چنین‌ خواهد كرد.20و یهُوَه‌ خدایت‌ نیز زنبورها در میان‌ ایشان‌ خواهد فرستاد، تا باقی‌ماندگان‌ و پنهان‌شدگان‌ ایشان‌ از حضور تو هلاك‌ شوند.21از ایشان‌ مترس‌ زیرا یهُوَه‌ خدایت‌ كه‌ در میان‌ توست‌، خدای‌ عظیم‌ و مُهیب‌ است‌.22و یهُوَه‌، خدایت‌، این‌ قومها را از حضور تو به‌ تدریج‌ اخراج‌ خواهد نمود، ایشان‌ را بزودی‌ نمی‌توانی‌ تلف‌ نمایی‌ مبادا وحوش‌ صحرا برتو زیاد شوند.23لیكن‌ یهُوَه‌ خدایت‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهد كرد، و ایشان‌ را به‌ اضطراب‌ عظیمی‌ پریشان‌ خواهد نمود تا هلاك‌ شوند.24و ملوك‌ ایشان‌ را بدست‌ تو تسلیم‌ خواهد نمود، تا نام‌ ایشان‌ را از زیر آسمان‌ محو سازی‌، و كسی‌ یارای‌ مقاومت‌ با تو نخواهد داشت‌ تا ایشان‌ را هلاك‌ سازی‌.25و تمثالهای‌ خدایان‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ بسوزانید، به‌ نقره‌ و طلایی‌ كه‌ بر آنهاست‌، طمع‌ مورز، و برای‌ خود مگیـر، مبادا از آنها به‌ دام‌ گرفتار شوی‌، چونكه‌ نزد یهُوَه‌، خدای‌ تو، مكروه‌ است‌.26و چیز مكروه‌ را به‌ خانه‌ خود میاور، مبادا مثل‌ آن‌ حرام‌ شوی‌، از آن‌ نهایت‌ نفرت‌ و كراهت‌ دار چونكه‌ حرام‌ است‌.

Chapter 8

1تمامی‌ اوامری‌ را كه‌ من‌ امروز به‌ شما امر می‌فرمایم‌، حفظ‌ داشته‌، بجا آورید، تا زنده‌ مانده‌، زیاد شوید، و به‌ زمینی‌ كه‌ خداوند برای‌ پدران‌ شما قسم‌ خورده‌ بود، داخل‌ شده‌، در آن‌ تصرف‌ نمایید.2و بیاد آور تمامی‌ راه‌ را كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را این‌ چهل‌ سال‌ در بیابان‌ رهبری‌ نمود تا تو را ذلیل‌ ساخته‌، بیازماید، و آنچه‌ را كه‌ در دل‌ تو است‌ بداند، كه‌ آیا اوامر او را نگاه‌ خواهی‌ داشت‌ یا نه‌.3و او تو را ذلیل‌ و گرسنه‌ ساخت‌ و مَنّ را به‌ تو خورانید كه‌ نه‌ تو آن‌ را می‌دانستی‌ و نه‌ پدرانت‌ می‌دانستند، تا تو را بیاموزاند كه‌ انسان‌ نه‌ به‌ نان‌ تنها زیست‌ می‌كند بلكه‌ به‌ هر كلمه‌ای‌ كه‌ از دهان‌ خداوند صادر شود، انسان‌ زنده‌ می‌شود.4در این‌ چهل‌ سال‌ لباس‌ تو در برت‌ مُندرس‌ نشد، و پای‌ تو آماس‌ نكرد.5پس‌ در دل‌ خود فكر كن‌ كه‌ بطوری‌ كه‌ پدر، پسر خود را تأدیب‌ می‌نماید، یهُوَه‌ خدایت‌ تو را تأدیب‌ كرده‌ است‌.6و اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را نگاه‌ داشته‌، در طریقهای‌ او سلوك‌ نما و از او بترس‌.7زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ تو را به‌ زمین‌ نیكو درمی‌آورد؛ زمین‌ پر از نهرهای‌ آب‌ و از چشمه‌ها و دریاچه‌ها كه‌ از دره‌ها و كوهها جاری‌ می‌شود.8زمینی‌ كه‌ پر از گندم‌ و جو و مَوْ و انجیر و انار باشد، زمینی‌ كه‌ پر از زیتونِ زیت‌ و عسل‌ است‌.9زمینی‌ كه‌ در آن‌ نان‌ را به‌ تنگی‌ نخواهی‌ خورد، و در آن‌ محتاج‌ به‌ هیچ‌ چیز نخواهی‌ شد؛ زمینی‌ كه‌ سنگهایش‌ آهن‌ است‌، و از كوههایش‌ مس‌ خواهی‌ كند.10و خورده‌، سیر خواهی‌ شد، و یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ جهت‌ زمین‌ نیكو كه‌ به‌ تو داده‌ است‌، متبارك‌ خواهی‌ خواند.11پس‌ باحذر باش‌، مبادا یهُوَه‌ خدای‌ خود را فراموش‌ كنی‌ و اوامر و احكام‌ و فرایض‌ او را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌، نگاه‌ نداری‌.12مبادا خورده‌، سیر شوی‌، و خانه‌های‌ نیكو بنا كرده‌، در آن‌ ساكن‌ شوی‌،13و رمه‌ و گله‌ تو زیاد شود، و نقره‌ و طلا برای‌ تو افزون‌ شود، و مایملك‌ تو افزوده‌ گردد،14و دل‌ تو مغرور شده‌، یهُوَه‌ ، خدای‌ خود را كه‌ تو را از زمین‌ مصر از خانه‌ بندگی‌ بیرون‌ آورد، فراموش‌ كنی‌،15كه‌ تو را در بیابان‌ بزرگ‌ و خوفناك‌ كه‌ در آن‌ مارهای‌ آتشین‌ و عقربها و زمین‌ تشنه‌ بی‌آب‌ بود، رهبری‌ نمود، كه‌ برای‌ تو آب‌ از سنگ‌ خارا بیرون‌ آورد،16كه‌ تو را در بیابان‌ مَنّ را خورانید كه‌ پدرانت‌ آن‌ را ندانسته‌ بودند، تا تو را ذلیل‌ سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت‌ احسان‌ نماید.17مبادا در دل‌ خود بگویی‌ كه‌ قوت‌ من‌ و توانایی‌ دست‌ من‌، این‌ توانگری‌ را از برایم‌ پیدا كرده‌ است‌.18بلكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را بیاد آور، زیرا اوست‌ كه‌ به‌ تو قوت‌ می‌دهد تا توانگری‌ پیدا نمایی‌، تا عهد خود را كه‌ برای‌ پدرانت‌ قسم‌ خورده‌ بود، استوار بدارد، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.19و اگر یهُوَه‌ خدای‌ خود را فراموش‌ كنی‌ و پیروی خدایان‌ دیگر نموده‌، آنها را عبادت‌ و سجده‌ نمایی‌، امروز برشما شهادت‌ می‌دهم‌ كه‌ البته‌ هلاك‌ خواهید شد.20مثل‌ قومهایی‌ كه‌ خداوند پیش‌ روی‌ تو هلاك‌ می‌سازد، شما همچنین‌ هلاك‌ خواهید شد از این‌ جهت‌ كه‌ قول‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را نشنیدید.

Chapter 9

1ای‌ اسرائیل‌ بشنو. تو امروز از اُرْدُنّ عبور می‌كنی‌، تا داخل‌ شده‌، قومهایی‌ را كه‌ از تو عظیم‌تر و قوی‌تراند، و شهرهای‌ بزرگ‌ را كه‌ تا به‌ فلك‌ حصاردار است‌، به‌ تصرف‌ آوری‌،2یعنی‌ قوم‌ عظیم‌ و بلند قدِّ بنی‌عَناق‌ را كه‌ می‌شناسی‌ و شنیده‌ای‌ كه‌ گفته‌اند كیست‌ كه‌ یارای‌ مقاومت‌ با بنی‌عَناق‌ داشته‌ باشد.3پس‌ امروز بدان‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، اوست‌ كه‌ پیش‌ روی‌ تو مثل‌ آتش‌ سوزنده‌ عبور می‌كند، و او ایشان‌ را هلاك‌ خواهد كرد، و پیش‌ روی‌ تو ذلیل‌ خواهد ساخت‌. پس‌ ایشان‌ را اخراج‌ نموده‌، بزودی‌ هلاك‌ خواهی‌ نمود، چنانكه‌ خداوند به‌ تو گفته‌ است‌.4پس‌ چون‌ یهُوَه‌، خدایت‌، ایشان‌ را از حضور تو اخراج‌ نماید، در دل‌ خود فكر مكن‌ و مگو كه‌ به‌ سبب‌ عدالت‌ من‌، خداوند مرا به‌ این‌ زمین‌ درآورد تا آن‌ را به‌ تصرّف‌ آورم‌، بلكه‌ به‌ سبب‌ شرارت‌ این‌ امت‌ها، خداوند ایشان‌ را از حضور تو اخراج‌ می‌نماید.5نه‌ به‌ سبب‌ عدالت‌ خود و نه‌ به‌ سبب‌ راستی دل‌ خویش‌ داخل‌ زمین‌ ایشان‌ برای‌ تصرّفش‌ می‌شوی‌، بلكه‌ به‌ سبب‌ شرارت‌ این‌ امت‌ها، یهُوَه‌، خدایت‌، ایشان‌ را از حضور تو اخراج‌ می‌نماید، و تا آنكه‌ كلامی‌ را كه‌ خداوند برای‌ پدرانت‌، ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌، قسم‌ خورده‌ بود، استوار نماید.6پس‌ بدان‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، این‌ زمین‌ نیكو را به‌ سبب‌ عدالت‌ تو به‌ تو نمی‌دهد تا در آن‌ تصرف‌ نمایی‌، زیرا كه‌ قومی‌ گردن‌كش‌ هستی‌.7پس‌ بیادآور و فراموش‌ مكن‌ كه‌ چگونه‌ خشم‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را در بیابان‌ جنبش‌ دادی‌ و از روزی‌ كه‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آمدی‌ تا به‌ اینجا رسیدی‌،به‌ خداوند عاصی‌ می‌شدید.8و در حوریب‌ خشم‌ خداوند را جنبش‌ دادید، و خداوند بر شما غضبناك‌ شد تا شما را هلاك‌ نماید.9هنگامی‌ كه‌ من‌ به‌ كوه‌ برآمدم‌ تا لوحهای‌ سنگ‌ یعنی‌ لوحهای‌ عهدی‌ را كه‌ خداوند با شما بست‌، بگیرم‌، آنگاه‌ چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ در كوه‌ ماندم‌؛ نه‌ نان‌ خوردم‌ و نه‌ آب‌ نوشیدم‌.10و خداوند دو لوح‌ سنگ‌ مكتوب‌ شده‌ به‌ انگشت‌ خدا را به‌ من‌ داد و بر آنها موافق‌ تمامی‌ سخنانی‌ كه‌ خداوند در كوه‌ از میان‌ آتش‌ در روز اجتماع‌ به‌ شما گفته‌ بود، نوشته‌ شد.11و واقع‌ شد بعد از انقضای‌ چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ كه‌ خداوند این‌ دو لوح‌ سنگ‌ یعنی‌ لوحهای‌ عهد را به‌ من‌ داد،12و خداوند مرا گفت‌: «برخاسته‌، از اینجا به‌ زودی‌ فرود شو زیرا قوم‌ تو كه‌ از مصر بیرون‌ آوردی‌ فاسد شده‌اند، و از طریقی‌ كه‌ ایشان‌ را امر فرمودم‌ به‌ زودی‌ انحراف‌ ورزیده‌، بتی‌ ریخته‌ شده‌ برای‌ خود ساختند.»13و خداوند مرا خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «این‌ قوم‌ را دیدم‌ و اینك‌ قوم‌ گردن‌كش‌ هستند.14مرا واگذار تا ایشان‌ را هلاك‌ سازم‌ و نام‌ ایشان‌ را از زیر آسمان‌ محو كنم‌ و از تو قومی‌ قوی‌تر و كثیرتر از ایشان‌ بوجود آورم‌.»15پس‌ برگشته‌، از كوه‌ فرود آمدم‌ و كوه‌ به‌ آتش‌ می‌سوخت‌ و دو لوح‌ عهد در دو دست‌ من‌ بود.16و نگاه‌ كرده‌، دیدم‌ كه‌ به‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود گناه‌ ورزیده‌، گوساله‌ای‌ ریخته‌ شده‌ برای‌ خود ساخته‌ و از طریقی‌ كه‌ خداوند به‌ شما امر فرموده‌ بود، به‌ زودی‌ برگشته‌ بودید.17پس‌ دو لوح‌ را گرفتم‌ و آنها را از دو دست‌ خود انداخته‌، در نظرشما شكستم‌.18و مثل‌ دفعه‌ اول‌، چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ به‌ حضور خداوند به‌ روی‌ درافتادم‌؛ نه‌ نان‌ خوردم‌ و نه‌ آب‌ نوشیدم‌، به‌ سبب‌ همه‌ گناهان‌ شما كه‌ كرده‌ و كار ناشایسته‌ كه‌ در نظر خداوند عمل‌ نموده‌، خشم‌ او را به‌ هیجان‌ آوردید.19زیرا كه‌ از غضب‌ و حدّت‌ خشمی‌ كه‌ خداوند بر شما نموده‌ بود تا شما را هلاك‌ سازد، می‌ترسیدم‌، و خداوند آن‌ مرتبه‌ نیز مرا اجابت‌ نمود.20و خداوند بر هارون‌ بسیار غضبناك‌ شده‌ بود تا او را هلاك‌ سازد، و برای‌ هارون‌ نیز در آن‌ وقت‌ دعا كردم‌.21و اما گناه‌ شما یعنی‌ گوساله‌ای‌ را كه‌ ساخته‌ بودید، گرفتم‌ و آن‌ را به‌ آتش‌ سوزانیدم‌ و آن‌ را خرد كرده‌، نیكو ساییدم‌ تا مثل‌ غبار نرم‌ شد، و غبارش‌ را به‌ نهری‌ كه‌ از كوه‌ جاری‌ بود، پاشیدم‌.22و در تَبْعیره‌ و مَسَّا و كِبْرُوْت‌ هَتّاوَه‌ خشم‌ خداوند را به‌ هیجان‌ آوردید.23و وقتی‌ كه‌ خداوند شما را از قادش‌ برنیع‌ فرستاده‌، گفت‌ بروید و در زمینی‌ كه‌ به‌ شما داده‌ام‌ تصرف‌ نمایید، از قول‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود عاصی‌ شدید و به‌ او ایمان‌ نیاورده‌، آواز او را نشنیدید.24از روزی‌ كه‌ شما را شناخته‌ام‌ به‌ خداوند عصیان‌ ورزیده‌اید.25پس‌ به‌ حضور خداوند به‌ روی‌ درافتادم‌ در آن‌ چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ كه‌ افتاده‌ بودم‌، از این‌ جهت‌ كه‌ خداوند گفته‌ بود كه‌ شما را هلاك‌ سازد.26و نزد خداوند استدعا نموده‌، گفتم‌: «ای‌ خداوند یهُوَه‌، قوم‌ خود و میراث‌ خود را كه‌ به‌ عظمت‌ خود فدیه‌ دادی‌ و به‌ دست‌ قوی‌ از مصر بیرون‌ آوردی‌، هلاك‌ مساز.27بندگان‌ خودابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ را بیاد آور، و بر سخت‌دلی‌ این‌ قوم‌ و شرارت‌ و گناه‌ ایشان‌ نظر منما.28مبادا اهل‌ زمینی‌ كه‌ ما را از آن‌ بیرون‌ آوردی‌، بگویند چونكه‌ خداوند نتوانست‌ ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ وعده‌ داده‌ بود درآورد، و چونكه‌ ایشان‌ را دشمن‌ می‌داشت‌، از این‌ جهت‌ ایشان‌ را بیرون‌ آورد تا در بیابان‌ هلاك‌ سازد.29لیكن‌ ایشان‌ قوم‌ تو و میراث‌ تو هستند كه‌ به‌ قوّت‌ عظیم‌ خود و به‌ بازوی‌ افراشته‌ خویش‌ بیرون‌ آوردی‌.»

Chapter 10

1و در آن‌ وقت‌ خداوند به‌ من‌ گفت‌: «دو لوح‌ سنگ‌ موافق‌ اولین‌ برای‌ خود بتراش‌، و نزد من‌ به‌ كوه‌ برآی‌، و تابوتی‌ از چوب‌ برای‌ خود بساز.2و بر این‌ لوحها كلماتی‌ را كه‌ بر لوحهای‌ اولین‌ كه‌ شكستی‌ بود، خواهم‌ نوشت‌، و آنها را در تابوت‌ بگذار.»3پس‌ تابوتی‌ از چوب‌ سِنْط‌ ساختم‌، و دو لوح‌ سنگ‌ موافق‌ اولین‌ تراشیدم‌، و آن‌ دو لوح‌ را در دست‌ داشته‌، به‌ كوه‌ برآمدم‌.4و بر آن‌ دو لوح‌ موافق‌ كتابت‌ اولین‌، آن‌ ده‌ كلمه‌ را كه‌ خداوند در كوه‌ از میان‌ آتش‌، در روز اجتماع‌ به‌ شما گفته‌ بود نوشت‌، و خداوند آنها را به‌ من‌ داد.5پس‌ برگشته‌، از كوه‌ فرود آمدم‌، و لوحها را در تابوتی‌ كه‌ ساخته‌ بودم‌ گذاشتم‌، و در آنجا هست‌، چنانكه‌ خداوند مرا امر فرموده‌ بود.6( و بنی‌اسرائیل‌ از بیروتِ بنی‌یعقان‌ به‌ موسیره‌ كوچ‌ كردند، و در آنجا هارون‌ مرد و در آنجا دفن‌ شد. و پسرش‌ العازار در جایش‌ به‌ كهانت‌ پرداخت‌.7و از آنجا به‌ جُدْجوده‌ كوچ‌كردند، و از جُدْجوده‌ به‌ یطبات‌ كه‌ زمین‌ نهرهای‌ آب‌ است‌.8در آنوقت‌ خداوند سبط‌ لاوی‌ را جدا كرد، تا تابوت‌ عهد خداوند را بردارند، و به‌ حضور خداوند ایستاده‌، او را خدمت‌ نمایند، و به‌ نام‌ او بركت‌ دهند، چنانكه‌ تا امروز است‌.9بنابراین‌ لاوی‌ را در میان‌ برادرانش‌ نصیب‌ و میراثی‌ نیست‌؛ خداوند میراث‌ وی‌ است‌، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ وی‌ گفته‌ بود).10و من‌ در كوه‌ مثل‌ روزهای‌ اولین‌، چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ توقف‌ نمودم‌، و در آن‌ دفعه‌ نیز خداوند مرا اجابت‌ نمود، و خداوند نخواست‌ تو را هلاك‌ سازد.11و خداوند مرا گفت‌: «برخیز و پیش‌ روی‌ این‌ قوم‌ روانه‌ شو تا به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خوردم‌ كه‌ به‌ ایشان‌ بدهم‌ داخل‌ شده‌، آن‌ را به‌ تصرّف‌ آورند.»12پس‌ الا´ن‌ ای‌ اسرائیل‌، یهُوَه‌ خدایت‌ از تو چه‌ می‌خواهد، جز اینكه‌ از یهُوَه‌ خدایت‌ بترسی‌ و در همه‌ طریقهایش‌ سلوك‌ نمایی‌، و او را دوست‌ بداری‌ و یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود عبادت‌ نمایی‌.13و اوامر خداوند و فرایض‌ او را كه‌ من‌ امروز تو را برای‌ خیریتت‌ امر می‌فرمایم‌، نگاه‌ داری‌.14اینك‌ فلك‌ و فلك‌الافلاك‌ از آن‌ یهُوَه‌ خدای‌ توست‌، و زمین‌ و هرآنچه‌ در آن‌ است‌.15لیكن‌ خداوند به‌ پدران‌ تو رغبت‌ داشته‌، ایشان‌ را محبت‌ می‌نمود، و بعد از ایشان‌ ذریت‌ ایشان‌، یعنی‌ شما را از همه‌ قومها برگزید، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.16پس‌ غلفه‌ دلهای‌ خود را مختون‌ سازید، و دیگر گردن‌كشی‌منمایید.17زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما خدای‌ خدایان‌ و ربّالارباب‌، و خدای‌ عظیم‌ و جبّار و مهیب‌ است‌، كه‌ طرفداری‌ ندارد و رشوه‌ نمی‌گیرد.18یتیمان‌ و بیوه‌زنان‌ را دادرسی‌ می‌كند، و غریبان‌ را دوست‌ داشته‌، خوراك‌ و پوشاك‌ به‌ ایشان‌ می‌دهد.19پس‌ غریبان‌ را دوست‌ دارید، زیرا كه‌ در زمین‌ مصر غریب‌ بودید.20از یهُوَه‌ خدای‌ خود بترس‌، و او را عبادت‌ نما و به‌ او مُلصق‌ شو و به‌ نام‌ او قسم‌ بخور.21او فخر توست‌ و او خدای‌ توست‌ كه‌ برای‌ تو این‌ اعمال‌ عظیم‌ و مُهیبی‌ كه‌ چشمانت‌ دیده‌ بجا آورده‌ است‌.22پدران‌ تو با هفتاد نفر به‌ مصر فرود شدند و الا´ن‌ یهُوَه‌ خدایت‌، تو را مثل‌ ستارگان‌ آسمان‌ كثیر ساخته‌ است‌.

Chapter 11

1پس‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را دوست‌ بدار، و ودیعت‌ و فرایض‌ و احكام‌ و اوامر او را در همه‌ وقت‌ نگاهدار.2و امروز بدانید، زیرا كه‌ به‌ پسران‌ شما سخن‌ نمی‌گویم‌ كه‌ ندانسته‌اند، و تأدیب‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما را ندیده‌اند، و نه‌ عظمت‌ و دست‌ قوی‌ و بازوی‌ افراشته‌ او را،3و آیات‌ و اعمال‌ او را كه‌ در میان‌ مصر، به‌ فرعون‌، پادشاه‌ مصر، و به‌ تمامی‌ زمین‌ او بظهور آورد،4و آنچه‌ را كه‌ به‌ لشكر مصریان‌، به‌ اسبها و به‌ ارابه‌های‌ ایشان‌ كرد، كه‌ چگونه‌ آب‌ بحر قلزم‌ را برایشان‌ جاری‌ ساخت‌، وقتی‌ كه‌ شما را تعاقب‌ می‌نمودند، و چگونه‌ خداوند ، ایشان‌ را تا به‌ امروز هلاك‌ ساخت‌،5و آنچه‌ را كه‌ برای‌ شما در بیابان‌ كرد تاشما به‌ اینجا رسیدید،6و آنچه‌ را كه‌ به‌ داتان‌ و ابیرام‌ پسران‌ الیآب‌ بن‌ رؤبین‌ كرد، كه‌ چگونه‌ زمین‌ دهان‌ خود را گشوده‌، ایشان‌ را و خاندان‌ و خیمه‌های‌ ایشان‌ را، و هر ذی‌حیات‌ را كه‌ همراه‌ ایشان‌ بود در میان‌ تمامی‌ اسرائیل‌ بلعید.7لیكن‌ چشمان‌ شما تمامی‌ اعمال‌ عظیمه‌ خداوند را كه‌ كرده‌ بود، دیدند.8پس‌ جمیع‌ اوامری‌ را كه‌ من‌ امروز برای‌ شما امر می‌فرمایم‌ نگاه‌ دارید، تا قوی‌ شوید و داخل‌ شده‌، زمینی‌ را كه‌ برای‌ گرفتن‌ آن‌ عبور می‌كنید، به‌ تصرف‌ آورید.9و تا در آن‌ زمینی‌ كه‌ خداوند برای‌ پدران‌ شما قَسَم‌ خورد كه‌ آن‌ را به‌ ایشان‌ و ذریت‌ ایشان‌ بدهد، عمر دراز داشته‌ باشید، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌.10زیرا زمینی‌ كه‌ تو برای‌ گرفتن‌ آن‌ داخل‌ می‌شوی‌، مثل‌ زمین‌ مصر كه‌ از آن‌ بیرون‌ آمدی‌ نیست‌، كه‌ در آن‌ تخم‌ خود را می‌كاشتی‌ و آن‌ را مثل‌ باغ‌ بُقُول‌ به‌ پای‌ خود سیراب‌ می‌كردی‌.11لیكن‌ زمینی‌ كه‌ شما برای‌ گرفتنش‌ به‌ آن‌ عبور می‌كنید، زمین‌ كوهها و درّه‌هاست‌ كه‌ از بارش‌ آسمان‌ آب‌ می‌نوشد،12زمینی‌ است‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برآن‌ التفات‌ دارد و چشمان‌ یهُوَه‌ خدایت‌ از اول‌ سال‌ تا آخر سال‌ پیوسته‌ بر آن‌ است‌.13و چنین‌ خواهد شد كه‌ اگر اوامری‌ را كه‌ من‌ امروز برای‌ شما امر می‌فرمایم‌، بشنوید، و یهُوَه‌ خدای‌ خود را دوست‌ بدارید، و او را به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود عبادت‌ نمایید،14آنگاه‌ باران‌ زمین‌ شما یعنی‌ باران‌ اولین‌ و آخرین‌ را در موسمش‌ خواهم‌ بخشید، تا غلّه‌ و شیره‌ و روغن‌خود را جمع‌ نمایی‌.15و در صحرای‌ تو برای‌بهایمت‌ علف‌ خواهم‌ داد تا بخوری‌ و سیر شوی‌.16باحذر باشید مبادا دل‌ شما فریفته‌ شود و برگشته‌، خدایان‌ دیگر را عبادت‌ و سجده‌ نمایید.17و خشم‌ خداوند برشما افروخته‌ شود، تا آسمان‌ را مسدود سازد، و باران‌ نبارد، و زمین‌ محصول‌ خود را ندهد و شما از زمین‌ نیكویی‌ كه‌ خداوند به‌ شما می‌دهد، بزودی‌ هلاك‌ شوید.18پس‌ این‌ سخنان‌ مرا در دل‌ و جان‌ خود جا دهید، و آنها را بر دستهای‌ خود برای‌ علامت‌ ببندید، و در میان‌ چشمان‌ شما عصابه‌ باشد.19و آنها را به‌ پسران‌ خود تعلیم‌ دهید، و حین‌ نشستنت‌ در خانه‌ خود، و رفتنت‌ به‌ راه‌، و وقت‌ خوابیدن‌ و برخاستنت‌ از آنها گفتگو نمایید.20و آنها را بر باهوهای‌ در خانه‌ خود و بر دروازه‌های‌ خود بنویسید،21تا ایام‌ شما و ایام‌ پسران‌ شما بر زمینی‌ كه‌ خداوند برای‌ پدران‌ شما قَسَم‌ خورد كه‌ به‌ ایشان‌ بدهد، كثیر شود، مثل‌ ایام‌ افلاك‌ بر بالای‌ زمین‌.22زیرا اگر تمامی‌ این‌ اوامر را كه‌ من‌ به‌ جهت‌ عمل‌ نمودن‌ به‌ شما امر می‌فرمایم‌، نیكو نگاه‌ دارید، تا یهُوَه‌ خدای‌ خود را دوست‌ دارید، و در تمامی‌ طریقهای‌ او رفتار نموده‌، به‌ او مُلصق‌ شوید،23آنگاه‌ خداوند جمیع‌ این‌ امت‌ها را از حضور شما اخراج‌ خواهد نمود، و شما امت‌های‌ بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود.24هرجایی‌ كه‌ كف‌ پای‌ شما برآن‌ گذارده‌ شود، از آن‌ شما خواهد بود، از بیابان‌ و لبنان‌ و از نهر، یعنی‌ نهر فرات‌ تا دریای‌ غربی‌، حدود شما خواهد بود.25و هیچكس‌ یارای‌ مقاومت‌ با شمانخواهد داشت‌، زیرا یهُوَه‌ خدای‌ شما ترس‌ و خوف‌ شما را بر تمامی‌ زمین‌ كه‌ به‌ آن‌ قدم‌ می‌زنید مستولی‌ خواهد ساخت‌، چنانكه‌ به‌ شما گفته‌ است‌.26اینك‌ من‌ امروز بركت‌ و لعنت‌ پیش‌ شما می‌گذارم‌.27اما بركت‌، اگر اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را كه‌ من‌ امروز به‌ شما امر می‌فرمایم‌، اطاعت‌ نمایید.28و اما لعنت‌، اگر اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را اطاعت‌ ننموده‌، از طریقی‌ كه‌ من‌ امروز به‌ شما امر می‌فرمایم‌ برگردید، و خدایان‌ غیر را كه‌ نشناخته‌اید، پیروی‌ نمایید.29و واقع‌ خواهد شد كه‌ چون‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ جهت‌ گرفتنش‌ به‌ آن‌ می‌روی‌ داخل‌ سازد، آنگاه‌ بركت‌ را بر كوه‌ جَرِزّیم‌ و لعنت‌ را بر كوه‌ اِیبال‌ خواهی‌ گذاشت‌.30آیا آنها به‌ آنطرف‌ اُرْدُنّ نیستند پُشت‌ راه‌ غروب‌ آفتاب‌، در زمین‌ كنعانیانی‌ كه‌ در عَرَبه‌ ساكنند مقابل‌ جِلْجال‌ نزد بلوطهای‌ مُورَه‌.31زیرا كه‌ شما از اُرْدُنّ عبور می‌كنید تا داخل‌ شده‌، زمینی‌ را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌بخشد به‌ تصرف‌ آورید، و آن‌ را خواهید گرفت‌ و در آن‌ ساكن‌ خواهید شد.32پس‌ متوجه‌ باشید تا جمیع‌ این‌ فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ من‌ امروز پیش‌ شما می‌گذارم‌، به‌ عمل‌ آورید.

Chapter 12

1اینهاست‌ فرایض‌ و احكامی‌ كه‌ شما در تمامی‌ روزهایی‌ كه‌ بر زمین‌ زنده‌ خواهید ماند، می‌باید متوجه‌ شده‌، به‌ عمل‌ آرید، در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدرانت‌ به‌ تو داده‌ است‌، تا در آن‌ تصرف‌ نمایی‌.2جمیع‌ اماكن‌ امت‌هایی‌ را كه‌ در آنها خدایان‌خود را عبادت‌ می‌كنند و شما آنها را اخراج‌ می‌نمایید خراب‌ نمایید، خواه‌ بر كوههای‌ بلند خواه‌ بر تلّها و خواه‌ زیر هر درخت‌ سبز.3مذبحهای‌ ایشان‌ را بشكنید و ستونهای‌ ایشان‌ را خرد كنید، و اشیره‌های‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ بسوزانید، و بتهای‌ تراشیده‌ شده‌ خدایان‌ ایشان‌ را قطع‌ نمایید، و نامهای‌ ایشان‌ را از آنجا محو سازید.4با یهُوَه‌ خدای‌ خود چنین‌ عمل‌ منمایید.5بلكه‌ به‌ مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما از جمیع‌ اسباط‌ شما برگزیند تا نام‌ خود را در آنجا بگذارد، یعنی‌ مسكن‌ او را بطلبید و به‌ آنجا بروید.6و به‌ آنجا قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ و عُشرهای‌ خود، و هدایای‌ افراشتنی دستهای‌ خویش‌، و نذرها و نوافل‌ خود و نخست‌زاده‌های‌ رمه‌ و گله‌ خویش‌ را ببرید.7و در آنجا بحضور یهُوَه‌ خدای‌ خود بخورید، و شما و اهل‌ خانه‌ شما در هر شغل‌ دست‌ خود كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما، شما را در آن‌ بركت‌ دهد، شادی‌ نمایید.8موافق‌ هرآنچه‌ ما امروز در اینجا می‌كنیم‌، یعنی‌ آنچه‌ در نظر هركس‌ پسند آید، نكنید.9زیرا كه‌ هنوز به‌ آرامگاه‌ و نصیبی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما، به‌ شما می‌دهد داخل‌ نشده‌اید.10اما چون‌ از اُرْدُنّ عبور كرده‌، در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، برای‌ شما تقسیم‌ می‌كند، ساكن‌ شوید، و او شما را از جمیع‌ دشمنان‌ شما از هرطرف‌ آرامی‌ دهد تا در امنیت‌ سكونت‌ نمایید،11آنگاه‌ به‌ مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما برگزیند تا نام‌ خود را در آن‌ ساكن‌ سازد، به‌ آنجا هرچه‌ را كه‌ من‌ به‌ شما امر فرمایم‌ بیاورید، از قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ و عُشرهای‌ خود، و هدایای‌ افراشتنی دستهای‌ خویش‌، و همه‌ نذرهای‌ بهترین‌ خود كه‌ برای‌ خداوند نذر نمایید.12و به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ خود شادی‌ نمایید، شما با پسران‌ و دختران‌ و غلامان‌ و كنیزان‌ خود، و لاویانی‌ كه‌ درون‌ دروازه‌های‌ شما باشند، چونكه‌ ایشان‌ را با شما حصّه‌ای‌ و نصیبی‌ نیست‌.13با حذر باش‌ كه‌ در هر جایی‌ كه‌ می‌بینی‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ خود را نگذرانی‌،14بلكه‌ در مكانی‌ كه‌ خداوند در یكی‌ از اسباط‌ تو برگزیند در آنجا قربانی‌های‌ سوختنی‌ خود را بگذرانی‌، و در آنجا هرچه‌ من‌ به‌ تو امر فرمایم‌، به‌ عمل‌ آوری‌.15لیكن‌ گوشت‌ را برحسب‌ تمامی‌ آرزوی‌ دلت‌، موافق‌ بركتی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو دهد، در همه‌ دروازه‌هایت‌ ذبح‌ كرده‌، بخور؛ اشخاص‌ نجس‌ و طاهر از آن‌ بخورند چنانكه‌ از غزال‌ و آهو می‌خورند.16ولی‌ خون‌ را نخور؛ آن‌ را مثل‌ آب‌ بر زمین‌ بریز.17عُشر غلّه‌ و شیره‌ و روغن‌ و نخست‌زاده‌ رمه‌ و گله‌ خود را در دروازه‌های‌ خود مخور، و نه‌ هیچ‌ یك‌ از نذرهای‌ خود را كه‌ نذر می‌كنی‌ و از نوافل‌ خود و هدایای‌ افراشتنی‌ دست‌ خود را.18بلكه‌ آنها را به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌ در مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برگزیند، بخور، تو و پسرت‌ و دخترت‌ و غلامت‌ و كنیزت‌ و لاویانی‌ كه‌ درون‌ دروازه‌های‌ تو باشند، و به‌ هرچه‌ دست‌ خود را برآن‌ بگذاری‌ به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌ شادی‌ نما.19با حذر باش‌ كه‌ لاویان‌ را در تمامی‌ روزهایی‌ كه‌ در زمین‌ خود باشی‌، ترك‌ ننمایی‌.20چون‌ یهُوَه‌، خدایت‌، حدود تو را بطوری‌ كه‌ تو را وعده‌ داده‌ است‌، وسیع‌ گرداند، و بگویی‌ كه‌ گوشت‌ خواهم‌ خورد، زیرا كه‌ دل‌ تو به‌ گوشت‌خوردن‌ مایل‌ است‌، پس‌ موافق‌ همه‌ آرزوی‌ دلت‌ گوشت‌ را بخور.21و اگر مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، برگزیند تا اسم‌ خود را در آن‌ بگذارد از تو دور باشد، آنگاه‌ از رمه‌ و گله‌ خود كه‌ خداوند به‌ تو دهد ذبح‌ كن‌، چنانكه‌ به‌ تو امر فرموده‌ام‌ و از هرچه‌ دلت‌ بخواهد در دروازه‌هایت‌ بخور.22چنانكه‌ غزال‌ و آهو خورده‌ شود، آنها را چنین‌ بخور؛ شخص‌ نجس‌ و شخص‌ طاهر از آن‌ برابر بخورند.23لیكن‌ هوشیار باش‌ كه‌ خون‌ را نخوری‌ زیرا خون‌ جان‌ است‌ و جان‌ را با گوشت‌ نخوری‌.24آن‌ را مخور، بلكه‌ مثل‌ آب‌ برزمینش‌ بریز.25آن‌ را مخور تا برای‌ تو و بعد از تو برای‌ پسرانت‌ نیكو باشد هنگامی‌ كه‌ آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ است‌، بجا آوری‌.26لیكن‌ موقوفات‌ خود را كه‌ داری‌ و نذرهای‌ خود را برداشته‌، به‌ مكانی‌ كه‌ خداوند برگزیند، برو.27و گوشت‌ و خون‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ خود را بر مذبح‌ یهُوَه‌ خدایت‌ بگذران‌ و خون‌ ذبایح‌ تو برمذبح‌ یهُوَه‌ خدایت‌ ریخته‌ شود و گوشت‌ را بخور.28متوجه‌ باش‌ كه‌ همه‌ این‌ سخنانی‌ را كه‌ من‌ به‌ تو امر می‌فرمایم‌ بشنوی‌ تا برای‌ تو و بعد از تو برای‌ پسرانت‌ هنگامی‌ كه‌ آنچه‌ در نظر یهُوَه‌، خدایت‌، نیكو و راست‌ است‌ بجا آوری‌ تا به‌ ابد نیكو باشد.29وقتی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، امت‌هایی‌ را كه‌ به‌ جهت‌ گرفتن‌ آنها به‌ آنجا می‌روی‌، از حضور تو منقطع‌ سازد، و ایشان‌ را اخراج‌ نموده‌، در زمین‌ ایشان‌ ساكن‌ شوی‌.30آنگاه‌ باحذر باش‌، مبادا بعد از آنكه‌ از حضور تو هلاك‌ شده‌ باشند به‌ دام‌ گرفته‌شده‌، ایشان‌ را پیروی‌ نمایی‌ و درباره‌ خدایان‌ ایشان‌ دریافت‌ كرده‌، بگویی‌ كه‌ این‌ امت‌ها خدایان‌ خود را چگونه‌ عبادت‌ كردند تا من‌ نیز چنین‌ كنم.31با یهُوَه‌، خدای‌ خود، چنین‌ عمل‌ منما، زیرا هرچه‌ را كه‌ نزد خداوند مكروه‌ است‌ و از آن‌ نفرت‌ دارد، ایشان‌ برای‌ خدایان‌ خود می‌كردند، حتی‌ اینكه‌ پسران‌ و دختران‌ خود را نیز برای‌ خدایان‌ خود به‌ آتش‌ می‌سوزانیدند.32هر آنچه‌ من‌ به‌ شما امر می‌فرمایم‌ متوجه‌ شوید، تا آن‌ را به‌ عمل‌ آورید، چیزی‌ برآن‌ میفزایید و چیزی‌ از آن‌ كم‌ نكنید.

Chapter 13

1اگر در میان‌ تو نبیای‌ یا بیننده‌ خواب‌ از میان‌ شما برخیزد، و آیت‌ یا معجزه‌ای‌ برای‌ شما ظاهر سازد،2و آن‌ آیت‌ یا معجزه‌ واقع‌ شود كه‌ از آن‌ تو را خبر داده‌، گفت‌ خدایان‌ غیر را كه‌ نمی‌شناسی‌ پیروی‌ نماییم‌، و آنها را عبادت‌ كنیم‌،3سخنان‌ آن‌ نبی‌ یا بیننده‌ خواب‌ را مشنو، زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، شما را امتحان‌ می‌كند، تا بداند كه‌ آیا یهُوَه‌، خدای‌ خود را به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود محبت‌ می‌نمایید؟4یهُوَه‌ خدای‌ خود را پیروی‌ نمایید و از او بترسید، و اوامر او را نگاه‌ دارید، و قول‌ او را بشنوید و او را عبادت‌ نموده‌، به‌ او ملحق‌ شوید.5و آن‌ نبی‌ یا بینندۀ خواب‌ كشته‌ شود، زیرا كه‌ سخنان‌ فتنه‌انگیز بر یهُوَه‌ خدای‌ شما كه‌ شما را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد، و تو را از خانه‌ بندگی‌ فدیه‌ داد، گفته‌ است‌ تا تو را از طریقی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو امر فرمود تا با آن‌ سلوك‌ نمایی‌، منحرف‌ سازد.پس‌ به‌ این‌ طور بدی‌ را از میان‌ خود دور خواهی‌ كرد.6و اگر برادرت‌ كه‌ پسر مادرت‌ باشد یا پسر یا دختر تو یا زن‌ هم‌آغوش‌ تو یا رفیقت‌ كه‌ مثل‌ جان‌ تو باشد، تو را در خفا اغوا كند، و گوید كه‌ برویم‌ و خدایان‌ غیر را كه‌ تو و پدران‌ تو نشناختید عبادت‌ نماییم‌،7از خدایان‌ امت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ شما می‌باشند، خواه‌ به‌ تو نزدیك‌ و خواه‌ از تو دور باشند، از اقصای‌ زمین‌ تا اقصای‌ دیگر آن‌،8او را قبول‌ مكن‌ و او را گوش‌ مده‌، و چشم‌ تو بر وی‌ رحم‌ نكند و بر او شفقت‌ منما و او را پنهان‌ مكن‌.9البته‌ او را به‌ قتل‌ رسان‌، دست‌ تو اول‌ به‌ قتل‌ او دراز شود و بعد دست‌ تمامی‌ قوم‌.10و او را به‌ سنگ‌ سنگسار نما تا بمیرد، چونكه‌ می‌خواست‌ تو را از یهُوَه‌، خدایت‌، كه‌ تو را از زمین‌ مصر از خانه‌ بندگی‌ بیرون‌ آورد، منحرف‌ سازد.11و جمیع‌ اسرائیلیان‌ چون‌ بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین‌ امر زشت‌ را در میان‌ شما مرتكب‌ نخواهند شد.12اگر درباره‌ یكی‌ از شهرهایی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو به‌ جهت‌ سكونت‌ می‌دهد خبر یابی‌،13كه‌ بعضی‌ پسران‌ بلّیعال‌ از میان‌ تو بیرون‌ رفته‌، ساكنان‌ شهر خود را منحرف‌ ساخته‌، گفته‌اند برویم‌ و خدایان‌ غیر را كه‌ نشناخته‌اید، عبادت‌ نماییم‌،14آنگاه‌ تفحص‌ و تجسس‌ نموده‌، نیكو استفسار نما. و اینك‌ اگر این‌ امر، صحیح‌ و یقین‌ باشد كه‌ این‌ رجاست‌ در میان‌ تو معمول‌ شده‌ است‌،15البته‌ ساكنان‌ آن‌ شهر را به‌ دم‌ شمشیر بكُش‌ و آن‌ را با هرچه‌ در آن‌ است‌ و بهایمش‌ را به‌ دم‌ شمشیر هلاك‌ نما.16و همه‌ غنیمت‌ آن‌ را درمیان‌ كوچه‌اش‌ جمع‌ كن‌ و شهر را با تمامی‌ غنیمتش‌ برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ آتش‌ بالكلّ بسوزان‌، و آن‌ تا به‌ ابد تلّی‌ خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.17و از چیزهای‌ حرام‌ شده‌ چیزی‌ به‌ دستت‌ نچسبد تا خداوند از شدت‌ خشم‌ خود برگشته‌، برتو رحمت‌ و رأفت‌ بنماید، و تو را بیفزاید بطوری‌ كه‌ برای‌ پدرانت‌ قَسَم‌ خورده‌ بود،18هنگامی‌ كه‌ قول‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را شنیده‌، و همه‌ اوامرش‌ را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌ نگاه‌ داشته‌، آنچه‌ در نظر یهُوَه‌ خدایت‌ راست‌ است‌، بعمل‌ آورده‌ باشی‌.

Chapter 14

1شما پسران‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود هستید،پس‌ برای‌ مردگان‌، خویشتن‌ را مجروح‌ منمایید، و مابین‌ چشمان‌ خود را متراشید.2زیرا تو برای‌ یهُوَه‌، خدایت‌، قوم‌ مقدس‌ هستی‌، و خداوند تو را برای‌ خود برگزیده‌ است‌ تا از جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ برروی‌ زمین‌اند به‌ جهت‌ او قوم‌ خاصّ باشی‌.3هیچ‌ چیز مكروه‌ مخور.4این‌ است‌ حیواناتی‌ كه‌ بخورید: گاو و گوسفند و بُز،5و آهو و غزال‌ و گور و بزكوهی‌ و ریم‌ و گاوِ دشتی‌ و مَهات‌.6و هر حیوان‌ شكافته‌ سُم‌ كه‌ سُم‌ را به‌ دو حصّه‌ شكافته‌ دارد و نشخوار كند، آن‌ را از بهایم‌ بخورید.7لیكن‌ از نشخواركنندگان‌ و شكافتگان‌سُم‌ اینها را مخورید: یعنی‌ شتر و خرگوش‌ و وَنك‌، زیرا كه‌ نشخوار می‌كنند اما شكافته‌سم‌ نیستند. اینها برای‌ شما نجس‌اند.8و خوك‌ زیرا شكافته‌ سُم‌ است‌، لیكن‌ نشخوار نمی‌كند، این‌ برای‌ شما نجس‌است‌. از گوشت‌ آنها مخورید و لاش‌ آنها را لمس‌ مكنید.9از همه‌ آنچه‌ در آب‌ است‌ اینها را بخورید: هرچه‌ پر و فلس‌ دارد، آنها را بخورید.10و هرچه‌ پر و فلس‌ ندارد مخورید، برای‌ شما نجس‌ است‌.11از همه‌ مرغان‌ طاهر بخورید.12و این‌ است‌ آنهایی‌ كه‌ نخورید: عقاب‌ و استخوان‌خوار و نسرِ بحر،13و لاشخوار و شاهین‌ و كركس‌ به‌ اجناس‌ آن‌؛14و هر غُراب‌ به‌ اجناس‌ آن‌؛15و شترمرغ‌ و جُغد و مرغ‌ دریایی‌ و باز، به‌ اجناس‌ آن‌؛16و بوم‌ و بوتیمار و قاز؛17و قائت‌ و رَخَم‌ و غوّاص‌؛18و لَقْلَقْ و كُلنك‌، به‌ اجناس‌ آن‌؛ و هُدْهُد و شبپره‌.19و همه‌ حشرات‌ بالدار برای‌ شما نجس‌اند؛ خورده‌ نشوند.20اما از همه‌ مرغان‌ طاهر بخورید.21هیچ‌ میته‌ مخورید؛ به‌ غریبی‌ كه‌ درون‌ دروازه‌های‌ تو باشد بده‌ تا بخورد، یا به‌ اجنبی‌ بفروش‌، زیرا كه‌ تو برای‌ یهُوَه‌، خدایت‌، قوم‌ مقدس‌ هستی‌. و بزغاله‌ را در شیر مادرش‌ مپز.22عُشر تمامی‌ محصولات‌ مزرعه‌ خود را كه‌ سال‌ به‌ سال‌ از زمین‌ برآید، البته‌ بده‌.23و به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌ در مكانی‌ كه‌ برگزیند تا نام‌ خود را در آنجا ساكن‌ سازد، عشر غله‌ و شیره‌ و روغن‌ خود را و نخست‌زادگان‌ رمه‌ و گله‌ خویش‌ را بخور، تا بیاموزی‌ كه‌ از یهُوَه‌ خدایت‌ همه‌ اوقات‌ بترسی‌.24و اگر راه‌ از برایت‌ دور باشد كه‌ آن‌ را نمی‌توانی‌ برد، و آن‌ مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، خواهد برگزید تا نام‌ خود را در آن‌بگذارد، وقتی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را بركت‌ دهد، از تو دور باشد،25پس‌ آن‌ را به‌ نقره‌ بفروش‌ و نقره‌ را بدست‌ خود گرفته‌، به‌ مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برگزیند، برو.26و نقره‌ را برای‌ هرچه‌ دلت‌ می‌خواهد از گاو و گوسفند و شراب‌ و مسكرات‌ و هرچه‌ دلت‌ از تو بطلبد، بده‌، و در آنجا بحضور یهُوَه‌، خدایت‌، بخور و خودت‌ با خاندانت‌ شادی‌ نما.27و لاوی‌ای‌ را كه‌ اندرون‌ دروازه‌هایت‌ باشد، ترك‌ منما چونكه‌ او را با تو حصّه‌ و نصیبی‌ نیست‌.28و در آخر هر سه‌ سال‌ تمام‌ عُشر محصول‌ خود را در همان‌ سال‌ بیرون‌ آورده‌، در اندرون‌ دروازه‌هایت‌ ذخیره‌ نما.29و لاوی‌ چونكه‌ با تو حصّه‌ و نصیبی‌ ندارد و غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌زنی‌ كه‌ درون‌ دروازه‌هایت‌ باشند، بیایند و بخورند و سیر شوند، تا یهُوَه‌، خدایت‌، تو را در همه‌ اعمال‌ دستت‌ كه‌ می‌كنی‌، بركت‌ دهد.

Chapter 15

1و در آخر هر هفت‌ سال‌، انفكاك‌ نمایی‌.2و قانون‌ انفكاك‌ این‌ باشد: هر طلبكاری‌ قرضی‌ را كه‌ به‌ همسایه‌ خود داده‌ باشد منفكّ سازد، و از همسایه‌ و برادر خود مطالبه‌ نكند، چونكه‌ انفكاك‌ خداوند اعلان‌ شده‌ است‌.3از غریب‌ مطالبه‌ توانی‌ كرد، اما هرآنچه‌ از مال‌ تو نزد برادرت‌ باشد، دست‌ تو آن‌ را منفكّ سازد،4تا نزد تو هیچ‌ فقیر نباشد، زیرا كه‌ خداوند تو را در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، برای‌ نصیب‌ و ملك‌ به‌ تو می‌دهد، البته‌ بركت‌ خواهد داد،5اگر قول‌ یهُوه‌، خدایت‌، را به‌ دقت‌ بشنوی‌ تا متوجه‌ شده‌،جمیع‌ این‌ اوامر را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌ بجا آوری.6زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را چنانكه‌ گفته‌ است‌ بركت‌ خواهد داد، و به‌ امت‌های‌ بسیار قرض‌ خواهی‌ داد، لیكن‌ تو مدیون‌ نخواهی‌ شد، و بر امت‌های‌ بسیار تسلط‌ خواهی‌ نمود، و ایشان‌ بر تو مسلط‌ نخواهند شد.7اگر نزد تو در یكی‌ از دروازه‌هایت‌، در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌بخشد، یكی‌ از برادرانت‌ فقیر باشد، دل‌ خود را سخت‌ مساز، و دستت‌ را بر برادر فقیر خود مبند.8بلكه‌ البته‌ دست‌ خود را بر او گشاده‌ دار، و به‌ قدر كفایت‌، موافق‌ احتیاج‌ او به‌ او قرض‌ بده‌.9و باحذر باش‌ مبادا در دل‌ تو فكر زشت‌ باشد، و بگویی‌ سال‌ هفتم‌ یعنی‌ سال‌ انفكاك‌ نزدیك‌ است‌، و چشم‌ تو بر برادر فقیر خود بد شده‌، چیزی‌ به‌ او ندهی‌ و او از تو نزد خداوند فریاد برآورده‌، برایت‌ گناه‌ باشد.10البته‌ به‌ او بدهی‌ و دلت‌ از دادنش‌ آزرده‌ نشود، زیرا كه‌ به‌ عوض‌ این‌ كار یهُوَه‌، خدایت‌، تو را در تمامی‌ كارهایت‌ و هرچه‌ دست‌ خود را بر آن‌ دراز می‌كنی‌، بركت‌ خواهد داد.11چونكه‌ فقیر از زمینت‌ معدوم‌ نخواهد شد، بنابراین‌ من‌ تو را امر فرموده‌، می‌گویم‌ البته‌ دست‌ خود را برای‌ برادر مسكین‌ و فقیر خود كه‌ در زمین‌ تو باشند، گشاده‌ دار.12اگر مرد یا زن‌ عبرانی‌ از برادرانت‌ به‌ تو فروخته‌ شود، و او تو را شش‌ سال‌ خدمت‌ نماید، پس‌ در سال‌ هفتم‌ او را از نزد خود آزاد كرده‌، رهاكن‌.13و چون‌ او را از نزد خود آزاد كرده‌، رها می‌كنی‌، او را تُهی‌دست‌ روانه‌ مساز.14او را از گله‌ و خرمن‌ و چرخُشت‌ خود البته‌ زاد بده‌؛ به‌ اندازه‌ای‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را بركت‌ داده‌ باشد به‌ او بده‌.15و بیادآور كه‌ تو در زمین‌ مصر غلام‌ بودی‌ و یهُوَه‌، خدایت‌، تو را فدیه‌ داد، بنابراین‌ من‌ امروز این‌ را به‌ تو امر می‌فرمایم‌،16و اگر به‌ تو گوید از نزد تو بیرون‌ نمی‌روم‌ چونكه‌ تو را و خاندان‌ تو را دوست‌ دارد و او را نزد تو خوش‌ گذشته‌ باشد،17آنگاه‌ درفشی‌ گرفته‌، گوشش‌ را با آن‌ به‌ دربدوز تا تو را غلام‌ ابدی‌ باشد، و با كنیز خود نیز چنین‌ عمل‌ نما.18و چون‌ او را از نزد خود آزاد كرده‌، رها می‌كنی‌، بنظرت‌ بد نیاید، زیرا كه‌ دو برابر اُجرتِ اجیرْ، تو را شش‌ سال‌ خدمت‌ كرده‌ است‌. و یهُوَه‌ خدایت‌ در هرچه‌ می‌كنی‌ تو را بركت‌ خواهد داد.19همه‌ نخست‌زادگان‌ نرینه‌ را كه‌ از رمه‌ و گله‌ تو زاییده‌ شوند برای‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود، تقدیس‌ نما، و با نخست‌زاده‌ گاو خود كار مكن‌ و نخست‌زاده‌ گوسفند خود را پشم‌ مبُر.20آنها را به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ خود در مكانی‌ كه‌ خداوند برگزیند، تو و اهل‌ خانه‌ات‌ سال‌ به‌ سال‌ بخورید.21لیكن‌ اگر عیبی‌ داشته‌ باشد، مثلاً لنگ‌ یا كور یا هر عیب‌ دیگر، آن‌ را برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ ذبح‌ مكن‌.22آن‌ را در اندرون‌ دروازه‌هایت‌ بخور، شخص‌ نجس‌ و شخص‌ طاهر، آن‌ را برابر مثل‌ غزال‌ و آهو بخورند.23اما خونش‌ را مخور. آن‌ را مثل‌ آب‌ برزمین‌ بریز.

Chapter 16

1ماه‌ ابیب‌ را نگاهدار و فصح‌ را به‌ جهت یهُوَه‌، خدایت‌، بجا آور، زیرا كه‌ در ماه‌ ابیب‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را از مصر در شب‌ بیرون‌ آورد.2پس‌ فصح‌ را از رمه‌ و گله‌ برای‌ یهُوَه‌، خدایت‌، ذبح‌ كن‌، در مكانی‌ كه‌ خداوند برگزیند، تا نام‌ خود را در آن‌ ساكن‌ سازد.3با آن‌، خمیرمایه‌ مخور، هفت‌ روز نان‌ فطیر یعنی‌ نان‌ مشقّت‌ را با آن‌ بخور، زیرا كه‌ به‌ تعجیل‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آمدی‌، تا روز خروج‌ خود را از زمین‌ مصر در تمامی روزهای‌ عُمرت‌ بیاد آوری‌.4پس‌ هفت‌ روز هیچ‌ خمیرمایه‌ در تمامی حدودت‌ دیده‌ نشود؛ و از گوشتی‌ كه‌ در شام‌ روز اول‌، ذبح‌ می‌كنی‌ چیزی‌ تا صبح‌ باقی‌ نماند.5فصح‌ را در هر یكی‌ از دروازه‌هایت‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد، ذبح‌ نتوانی‌ كرد،6بلكه‌ در مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، برگزیند تا نام‌ خود را در آن‌ ساكن‌ سازد، در آنجا فصح‌ را در شام‌، وقت‌ غروب‌ آفتاب‌، هنگام‌ بیرون‌ آمدنت‌ از مصر ذبح‌ كن‌.7و آن‌ را در مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، برگزیند بپز و بخور و بامدادان‌ برخاسته‌، به‌ خیمه‌هایت‌ برو.8شش‌ روز نان‌ فطیر بخور، و در روز هفتم‌، جشن‌ مقدس‌ برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ باشد؛ در آن‌ هیچ‌ كار مكن‌.9هفت‌ هفته‌ برای‌ خود بشمار. از ابتدای‌ نهادن‌ داس‌ در زرع‌ خود، شمردن‌ هفت‌ هفته‌ را شروع‌كن‌.10و عید هفته‌ها را با هدیۀ نوافل‌ دست‌ خود نگاهدار و آن‌ را به‌ اندازه‌ بركتی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو دهد، بده‌.11و به‌ حضور یهُوَه‌، خدایت‌، شادی‌ نما تو و پسرت‌ و دخترت‌ و غلامت‌ و كنیزت‌ و لاوی‌ كه‌ درون‌ دروازه‌هایت‌ باشد و غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌زنی‌ كه‌ در میان‌ تو باشند، در مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برگزیند تا نام‌ خود را در آن‌ ساكن‌ گرداند.12و بیاد آور كه‌ در مصر غلام‌ بودی‌، پس‌ متوجه‌ شده‌، این‌ فرایض‌ را بجا آور.13عید خیمه‌ها را بعد از جمع‌ كردن‌ حاصل‌ از خرمن‌، و چرخشت‌ خود هفت‌ روز نگاهدار.14و در عید خود شادی‌ نما، تو و پسرت‌ و دخترت‌ و غلامت‌ و كنیزت‌ و لاوی‌ و غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌زنی‌ كه‌ درون‌ دروازه‌هایت‌ باشند.15هفت‌ روز در مكانی‌ كه‌ خداوند برگزیند، برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ عید نگاه‌ دار، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ تو را در همۀ محصولت‌ و در تمامی‌ اعمال‌ دستت‌ بركت‌ خواهد داد، و بسیار شادمان‌ خواهی‌ بود.16سه‌ مرتبه‌ در سال‌ جمیع‌ ذكورانت‌ به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌ در مكانی‌ كه‌ او برگزیند حاضر شوند، یعنی‌ در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها؛ و به‌ حضور خداوند تهی‌دست‌ حاضر نشوند.17هر كس‌ به‌ قدر قوّه‌ خود به‌ اندازه‌ بركتی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو عطا فرماید، بدهد.18داوران‌ و سروران‌ در جمیع‌ دروازه‌هایی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد برحسب‌ اسباط‌ خودبرایت‌ تعیین‌ نما، تا قوم‌ را به‌ حكم‌ عدل‌، داوری‌ نمایند.19داوری‌ را منحرف‌ مساز و طرفداری‌ منما و رشوه‌ مگیر، زیرا كه‌ رشوه‌ چشمان‌ حكما را كور می‌سازد و سخنان‌ عادلان‌ را كج‌ می‌نماید.20انصاف‌ كامل‌ را پیروی‌ نما تا زنده‌ مانی‌ و زمینی‌ را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد، مالك‌ شوی‌.21اشیره‌ای‌ از هیچ‌ نوع‌ درخت‌ نزد مذبح‌ یهُوَه‌، خدایت‌، كه‌ برای‌ خود خواهی‌ ساخت‌ غرس‌ منما.22و ستونی‌ برای‌ خود نصب‌ مكن‌ زیرا یهُوَه‌ خدایت‌ آن‌ را مكروه‌ می‌دارد.

Chapter 17

1گاو یا گوسفندی‌ كه‌ در آن‌ عیب‌ یا هیچ‌چیز بد باشد، برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود ذبح‌ منما، چونكه‌ آن‌، نزد یهُوَه‌ خدایت‌ مكروه‌ است‌.2اگر در میان‌ تو، در یكی‌ از دروازه‌هایت‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد، مرد یا زنی‌ پیدا شود كه‌ در نظر یهُوَه‌، خدایت‌، كار ناشایسته‌ نموده‌، از عهد او تجاوز كند،3و رفته‌ خدایان‌ غیر را عبادت‌ كرده‌، سجده‌ نماید، خواه‌ آفتاب‌ یا ماه‌ یا هر یك‌ از جنود آسمان‌ كه‌ من‌ امر نفرموده‌ام‌،4و از آن‌ اطلاع‌ یافته‌، بشنوی‌، پس‌ نیكو تفحص‌ كن‌؛ و اینك‌ اگر راست‌ و یقین‌ باشد كه‌ این‌ رجاست‌ در اسرائیل‌ واقع‌ شده‌ است‌.5آنگاه‌ آن‌ مرد یا زن‌ را كه‌ این‌ كار بد را در دروازه‌هایت‌ كرده‌ است‌، بیرون‌ آور، و آن‌ مرد یا زن‌ را با سنگها سنگسار كن‌ تا بمیرند.6از گواهی‌ دو یا سه‌ شاهد، آن‌ شخصی‌كه‌ مستوجب‌ مرگ‌ است‌ كشته‌ شود؛ از گواهی‌ یك‌ نفـر كشته‌ نشود.7اولاً دست‌ شاهدان‌ به‌ جهت‌ كشتنش‌ بر او افراشته‌ شود، و بعد از آن‌، دست‌ تمامی‌ قوم‌؛ پس‌ بدی‌ را از میان‌ خود دور كرده‌ای‌.8اگر در میان‌ تو امری‌ كه‌ حكم‌ بر آن‌ مشكل‌ شود به‌ ظهور آید، در میان‌ خون‌ و خون‌، و در میان‌ دعوی‌ و دعوی‌، و در میان‌ ضرب‌ و ضرب‌، از مرافعه‌هایی‌ كه‌ در دروازه‌هایت‌ واقع‌ شود، آنگاه‌ برخاسته‌، به‌ مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، برگزیند، برو.9و نزد لاویان‌ كهنه‌ و نزد داوری‌ كه‌ در آن‌ روزها باشد رفته‌، مسألت‌ نما و ایشان‌ تو را از فتوای‌ قضا مخبر خواهند ساخت‌.10و برحسب‌ فتوایی‌ كه‌ ایشان‌ از مكانی‌ كه‌ خداوند برگزیند، برای‌ تو بیان‌ می‌كنند، عمل‌ نما. و هوشیار باش‌ تا موافق‌ هر آنچه‌ به‌ تو تعلیم‌ دهند، عمل‌ نمایی‌.11موافق‌ مضمون‌ شریعتی‌ كه‌ به‌ تو تعلیم‌ دهند، و مطابق‌ حكمی‌ كه‌ به‌ تو گویند، عمل‌ نما، و از فتوایی‌ كه‌ برای‌ تو بیان‌ می‌كنند به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ تجاوز مكن‌.12و شخصی‌ كه‌ از روی‌ تكبر رفتار نماید، و كاهنی‌ را كه‌ به‌ حضور یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ جهت‌ خدمت‌ در آنجا می‌ایستد یا داور را گوش‌ نگیرد، آن‌ شخص‌ كشته‌ شود. پس‌ بدی‌ را از میان‌ اسرائیل‌ دور كرده‌ای‌.13و تمامی‌ قوم‌ چون‌ این‌ را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی‌ تكبر رفتار نخواهند نمود.14چون‌ به‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد، داخل‌ شوی‌ و در آن‌ تصرف‌ نموده‌، ساكن‌ شوی‌ و بگویی‌ مثل‌ جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ منند پادشاهی‌ بر خود نصب‌ نمایم‌،15البته‌ پادشاهی‌ را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برگزیند بر خود نصب‌ نما. یكی‌ از برادرانت‌ را بر خود پادشاه‌ بساز، و مرد بیگانه‌ای‌ را كه‌ از برادرانت‌ نباشد، نمی‌توانی‌ بر خود مسلط‌ نمایی‌.16لكن‌ او برای‌ خود اسبهای‌ بسیار نگیرد، و قوم‌ را به‌ مصر پس‌ نفرستد، تا اسبهای‌ بسیار برای‌ خود بگیرد، چونكه‌ خداوند به‌ شما گفته‌ است‌ بار دیگر به‌ آن‌ راه‌ برنگردید.17و برای‌ خود زنان‌ بسیار نگیرد، مبادا دلش‌ منحرف‌ شود، و نقره‌ و طلا برای‌ خود بسیار زیاده‌ نیندوزد.18و چون‌ بر تخت‌ مملكت‌ خود بنشیند، نسخۀ این‌ شریعت‌ را از آنچه‌ از آن‌، نزد لاویان‌ كهنه‌ است‌ برای‌ خود در طوماری‌ بنویسد.19و آن‌ نزد او باشد و همۀ روزهای‌ عمرش‌ آن‌ را بخواند، تا بیاموزد كه‌ از یهُوَه‌ خدای‌ خود بترسد، و همۀ كلمات‌ این‌ شریعت‌ و این‌ فرایض‌ را نگاه‌ داشته‌، به‌ عمل‌ آورد.20مبادا دل‌ او بر برادرانش‌ افراشته‌ شود، و از این‌ اوامر به‌ طرف‌ چپ‌ یا راست‌ منحرف‌ شود، تا آنكه‌ او و پسرانش‌ در مملكت‌ او در میان‌ اسرائیل‌ روزهای‌ طویل‌ داشته‌ باشند.

Chapter 18

1لاویان‌ كهنه‌ و تمامی‌ سبط‌ لاوی‌ راحصّه‌ و نصیبی‌ با اسرائیل‌ نباشد.هدایای‌ آتشین‌ خداوند و نصیب‌ او را بخورند.2پس‌ ایشان‌ در میان‌ برادران‌ خود نصیب‌ نخواهند داشت‌. خداوند نصیب‌ ایشان‌ است‌، چنانكه‌ به‌ ایشان‌ گفته‌ است‌.3و حق‌ كاهنان‌ از قوم‌، یعنی‌ از آنانی‌ كه‌ قربانی‌، خواه‌ از گاو و خواه‌ از گوسفند می‌گذرانند، این‌ است‌ كه‌ دوش‌ و دو بنا گوش‌ و شكنبه‌ را به‌ كاهن‌ بدهند.4و نوبر غله‌ و شیره‌ و روغن‌ خود و اولْ چین‌ پشم‌ گوسفند خود را به‌ او بده‌،5زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، او را از همۀ اسباطت‌ برگزیده‌ است‌، تا او و پسرانش‌ همیشه‌ بایستند و به‌ نام‌ خداوند خدمت‌ نمایند.6و اگر احدی‌ از لاویان‌ از یكی‌ از دروازه‌هایت‌ از هر جایی‌ در اسرائیل‌ كه‌ در آنجا ساكن‌ باشد آمده‌، به‌ تمامی‌ آرزوی‌ دل‌ خود به‌ مكانی‌ كه‌ خداوند برگزیند، برسد،7پس‌ به‌ نام‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود، مثل‌ سایر برادرانش‌ از لاویانی‌ كه‌ در آنجا به‌ حضور خداوند می‌ایستند، خدمت‌ نماید.8حصّه‌های‌ برابر بخورند، سوای‌ آنچه‌ از ارثیت‌ خود بفروشد.9چون‌ به‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد داخل‌ شوی‌، یاد مگیر كه‌موافق‌ رجاسات‌ آن‌ امت‌ها عمل‌ نمایی‌.10و در میان‌ تو كسی‌ یافت‌ نشود كه‌ پسر یا دختر خود را از آتش‌ بگذرانند، و نه‌ فالگیر و نه‌ غیب‌گو و نه‌ افسونگر و نه‌ جادوگر،11و نه‌ ساحر و نه‌ سؤال‌كنندۀ از اجنّه‌ و نه‌ رَمّال‌ و نه‌ كسی‌ كه‌ از مردگان‌ مشورت‌ می‌كند.12زیرا هركه‌ این‌ كارها را كند، نزد خداوند مكروه‌ است‌ و به‌ سبب‌ این‌ رجاسات‌، یهُوَه‌، خدایت‌، آنها را از حضور تو اخراج‌ می‌كند.13نزد یهُوَه‌، خدایت‌، كامل‌ باش‌.14زیرا این‌ امت‌هایی‌ كه‌ تو آنها را بیرون‌ می‌كنی‌ به‌ غیب‌گویان‌ و فالگیران‌ گوش‌ می‌گیرند، و اما یهُوَه‌، خدایت‌، تو را نمی‌گذارد كه‌ چنین‌ بكنی‌.15یهُوَه‌، خدایت‌، نبیای‌ را از میان‌ تو از برادرانت‌، مثل‌ من‌ برای‌ تو مبعوث‌ خواهد گردانید، او را بشنوید.16موافق‌ هر آنچه‌ در حوریب‌ در روز اجتماع‌ از یهُوَه‌ خدای‌ خود مسألت‌ نموده‌، گفتی‌: «آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را دیگر نشنوم‌، و این‌ آتش‌ عظیم‌ را دیگر نبینم‌، مبادا بمیرم‌.»17و خداوند به‌ من‌ گفت‌: «آنچه‌ گفتند نیكو گفتند.18نبیای‌ را برای‌ ایشان‌ از میان‌ برادران‌ ایشان‌ مثل‌ تو مبعوث‌ خواهم‌ كرد، و كلام‌ خود را به‌ دهانش‌ خواهم‌ گذاشت‌ و هر آنچه‌ به‌ او امر فرمایم‌ به‌ ایشان‌ خواهد گفت‌.19و هر كسی‌ كه‌ سخنان‌ مرا كه‌ او به‌ اسم‌ من‌ گوید نشنود، من‌ از او مطالبه‌ خواهم‌ كرد.20و اما نبیای‌ كه‌ جسارت‌ نموده‌، به‌ اسم‌ من‌ سخن‌ گوید كه‌ به‌ گفتنش‌ امر نفرمودم‌، یا به‌ اسم‌ خدایان‌ غیر سخن‌ گوید، آن‌ نبی‌ البته‌ كشته‌ شود.»21و اگر در دل‌ خود گویی‌: «سخنی‌ را كه‌ خداوند نگفته‌ است‌، چگونه‌ تشخیص‌ نماییم‌.»22هنگامی‌ كه‌ نبی‌ به‌ اسم‌ خداوند سخن‌ گوید، اگر آن‌ چیز واقع‌ نشود و به‌ انجام‌ نرسد، این‌ امری‌ است‌ كه‌ خداوند نگفته‌ است‌، بلكه‌ آن‌ نبی‌ آن‌ را از روی‌ تكبر گفته‌ است‌.پس‌ از او نترس‌.

Chapter 19

1وقتی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ این‌ امت‌ها را كه‌یهُوَه‌، خدایت‌، زمین‌ ایشان‌ را به‌ تو می‌دهد منقطع‌ سازد، و تو وارث‌ ایشان‌ شده‌، در شهرها و خانه‌های‌ ایشان‌ ساكن‌ شوی‌،2پس‌ سه‌ شهر را برای‌ خود در میان‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ جهت‌ ملكیت‌ به‌ تو می‌دهد، جدا كن‌.3شاهراه‌ را برای‌ خود درست‌ كن‌، و حدود زمین‌ خود را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برای‌ تو تقسیم‌ می‌كند، سه‌ قسمت‌ كن‌، تا هر قاتلی‌ در آنجا فرار كند.4و این‌ است‌ حكم‌ قاتلی‌ كه‌ به‌ آنجا فرار كرده‌، زنده‌ ماند: هر كه‌ همسایۀ خود را نادانسته‌ بكشد، و قبل‌ از آن‌ از او بغض‌ نداشت‌.5مثل‌ كسی‌ كه‌ با همسایۀ خود برای‌ بریدن‌ درخت‌ در جنگل‌ برود، و دستش‌ برای‌ قطع‌ نمودن‌ درخت‌ تبر را بلند كند، و آهن‌ از دسته‌ بیرون‌ رفته‌، به‌ همسایه‌اش‌ بخورد تا بمیرد، پس‌ به‌ یكی‌ از آن‌ شهرها فرار كرده‌، زنده‌ ماند.6مبادا ولّی خون‌ وقتی‌ كه‌ دلش‌ گرم‌ است‌ قاتل‌ را تعاقب‌ كند، و به‌ سبب‌ مسافت‌ راه‌ به‌ وی‌ رسیده‌، او را بكشد، و او مستوجب‌ موت‌ نباشد، چونكه‌ او را پیشتر بغض‌ نداشت‌.7از این‌ جهت‌ من‌ تو را امر فرموده‌، گفتم‌ برای‌ خود سه‌ شهر جدا كن‌.8و اگر یهُوَه‌، خدایت‌، حدود تو را به‌ طوری‌ كه‌ به‌ پدرانت‌ قسم‌ خورده‌ است‌ وسیع‌ گرداند، و تمامی‌ زمین‌ را به‌ تو عطا فرماید، كه‌ به‌ دادن‌ آن‌ به‌ پدرانت‌ وعده‌ داده‌ است‌،9و اگر تمامی‌ این‌ اوامر را كه‌ من‌ امروز به‌ تو می‌فرمایم‌ نگاه‌ داشته‌، بجاآوری‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را دوست‌ داشته‌، به‌ طریقهای‌ او دائماً سلوك‌ نمایی‌، آنگاه‌ سه‌ شهر دیگر بر این‌ سه‌ برای‌ خود مزید كن‌.10تا خون‌ بی‌گناه‌ در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برای‌ ملكیت‌ به‌ تو می‌دهد، ریخته‌ نشود، و خون‌ بر گردن‌ تو نباشد.11لیكن‌ اگر كسی‌ همسایۀ خود را بغض‌ داشته‌، در كمین‌ او باشد و بر او برخاسته‌، او را ضرب‌ مهلك‌ بزند كه‌ بمیرد، و به‌ یكی‌ از این‌ شهرها فرار كند،12آنگاه‌ مشایخ‌ شهرش‌ فرستاده‌، او را از آنجا بگیرند، و او را به‌ دست‌ ولّی خون‌ تسلیم‌ كنند، تا كشته‌ شود.13چشم‌ تو بر او ترحم‌ نكند، تا خون‌ بی‌گناهی‌ را از اسرائیل‌ دور كنی‌، و برای‌ تو نیكو باشد.14حد همسایۀ خود را كه‌ پیشینیان‌ گذاشته‌اند، در مِلك‌ تو كه‌ به‌ دست‌ تو خواهد آمد، در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برای‌ تصرفش‌ به‌ تو می‌دهد، منتقل‌ مساز.15یك‌ شاهد بر كسی‌ برنخیزد، به‌ هر تقصیر و هر گناه‌ از جمیع‌ گناهانی‌ كه‌ كرده‌ باشد، به‌ گواهی‌ دو شاهد یا به‌ گواهی‌ سه‌ شاهد هر امری‌ ثابت‌ شود.16اگر شاهد كاذبی‌ بر كسی‌ برخاسته‌، به‌ معصیتش‌ شهادت‌ دهد،17آنگاه‌ هر دو شخصی‌ كه‌ منازعه‌ در میان‌ ایشان‌ است‌، به‌ حضور خداوند و به‌ حضور كاهنان‌ و داورانی‌ كه‌ در آن‌ زمان‌ باشند، حاضر شوند.18و داوران‌، نیكو تفحص‌ نمایند، و اینك‌ اگر شاهد، شاهد كاذب‌ است‌ و بر برادر خود شهادت‌ دروغ‌ داده‌ باشد،19پس‌ به‌ طوری‌ كه‌ او خواست‌ با برادر خود عمل‌ نماید، بااو همان‌ طور رفتار نمایند، تا بدی‌ را از میان‌ خود دور نمایی‌.20و چون‌ بقیۀ مردمان‌ بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن‌ مثل‌ این‌ كار زشت‌ در میان‌ شما نخواهند كرد.21و چشم‌ تو ترحم‌ نكند، جان‌ به‌ عوض‌ جان‌، و چشم‌ به‌ عوض‌ چشم‌، و دندان‌ به‌ عوض‌ دندان‌، و دست‌ به‌ عوض‌ دست‌ و پا به‌ عوض‌ پا.

Chapter 20

1چون‌ برای‌ مقاتله‌ با دشمن‌ خود بیرون‌روی‌، و اسبها و ارابه‌ها و قومی‌ را زیاده‌ از خود بینی‌، از ایشان‌ مترس‌ زیرا یهُوَه‌ خدایت‌ كه‌ تو را از زمین‌ مصر برآورده‌ است‌، با توست‌.2و چون‌ به‌ جنگ‌ نزدیك‌ شوید، آنگاه‌ كاهن‌ پیش‌ آمده‌، قوم‌ را مخاطب‌ سازد3و ایشان‌ را گوید: «ای‌ اسرائیل‌ بشنوید! شما امروز برای‌ مقاتلۀ با دشمنان‌ خود پیش‌ می‌روید؛ دل‌ شما ضعیف‌ نشود، و از ایشان‌ ترسان‌ و لرزان‌ و هراسان‌ مباشید.4زیرا یهُوَه‌، خدای‌ شما، با شما می‌رود، تا برای‌ شما با دشمنان‌ شما جنگ‌ كرده‌ شما را نجات‌ دهد.»5و سروران‌، قوم‌ را خطاب‌ كرده‌، گویند: «كیست‌ كه‌ خانه‌ نو بنا كرده‌، آن‌ را تخصیص‌ نكرده‌ است‌؛ او روانه‌ شده‌، به‌ خانه‌ خود برگردد، مبادا در جنگ‌ بمیرد و دیگری‌ آن‌ را تخصیص‌ نماید.6و كیست‌ كه‌ تاكستانی‌ غرس‌ نموده‌، آن‌ را حلال‌ نكرده‌ است‌؛ او روانه‌ شده‌، به‌ خانۀ خود برگردد، مبادا در جنگ‌ بمیرد، و دیگری‌ آن‌ را حلال‌ كند.7و كیست‌ كه‌ دختری‌ نامزد كرده‌، به‌ نكاح‌ در نیاورده‌ است‌، او روانه‌شده‌، به‌ خانۀ خود برگردد، مبادا در جنگ‌ بمیرد و دیگری‌ او را به‌ نكاح‌ درآورد.»8و سروران‌ نیز قوم‌ را خطاب‌ كرده‌، گویند: «كیست‌ كه‌ ترسان‌ و ضعیف‌دل‌ است‌؛ او روانه‌ شده‌، به‌ خانه‌اش‌ برگردد، مبادا دل‌ برادرانش‌ مثل‌ دل‌ او گداخته‌ شود.»9و چون‌ سروران‌ از تكلم‌نمودن‌ به‌ قوم‌ فارغ‌ شوند، بر سر قوم‌، سرداران‌ لشكر مقرر سازند.10چون‌ به‌ شهری‌ نزدیك‌ آیی‌ تا با آن‌ جنگ‌ نمایی‌، آن‌ را برای‌ صلح‌ ندا بكن‌.11و اگر تو را جواب‌ صلح‌ بدهد، و دروازه‌ها را برای‌ تو بگشاید، آنگاه‌ تمامی‌ قومی‌ كه‌ در آن‌ یافت‌ شوند، به‌ تو جزیه‌ دهند و تو را خدمت‌ نمایند.12و اگر با تو صلح‌ نكرده‌، با تو جنگ‌ نمایند، پس‌ آن‌ را محاصره‌ كن‌.13و چون‌ یهُوَه‌، خدایت‌، آن‌ را به‌ دست‌ تو بسپارد، جمیع‌ ذكورانش‌ را به‌ دم‌ شمشیر بكش‌.14لیكن‌ زنان‌ و اطفال‌ و بهایم‌ و آنچه‌ در شهر باشد، یعنی‌ تمامی‌ غنیمتش‌ را برای‌ خود به‌ تاراج‌ ببر، و غنایم‌ دشمنان‌ خود را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو دهد، بخور.15به‌ همۀ شهرهایی‌ كه‌ از تو بسیار دورند كه‌ از شهرهای‌ این‌ امت‌ها نباشند، چنین‌ رفتار نما.16اما از شهرهای‌ این‌ امت‌هایی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ ملكیت‌ می‌دهد، هیچ‌ ذی‌نفس‌ را زنده‌ مگذار.17بلكه‌ ایشان‌ را، یعنی‌ حتیان‌ و اموریان‌ و كنعانیان‌ و فَرِزّیان‌ و حِوّیان‌ و یبوسیان‌ را، چنانكه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را امر فرموده‌ است‌، بالكل‌ هلاك‌ ساز.18تا شما را تعلیم‌ ندهند كه‌ موافق‌ همۀ رجاساتی‌ كه‌ ایشان‌ با خدایان‌ خود عمل‌ می‌نمودند، عمل‌ نمایید. و به‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود، گناه‌ كنید.19چون‌ برای‌ گرفتن‌ شهری‌ با آن‌ جنگ‌ كنی‌، و آن‌ را روزهای‌ بسیار محاصره‌ نمایی‌، تبر بردرختهایش‌ مزن‌ و آنها را تلف‌ مساز. چونكه‌ از آنها می‌خوری‌ پس‌ آنها را قطع‌ منما، زیرا آیا درخت‌ صحرا انسان‌ است‌ تا آن‌ را محاصره‌ نمایی‌؟20و اما درختی‌ كه‌ می‌دانی‌ درختی‌ نیست‌ كه‌ از آن‌ خورده‌ شود آن‌ را تلف‌ ساخته‌، قطع‌ نما و سنگری‌ بر شهری‌ كه‌ با تو جنگ‌ می‌كند، بنا كن‌ تا منهدم‌ شود.

Chapter 21

1اگر در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، برای‌تصرّفش‌ به‌ تو می‌دهد، مقتولی‌ در صحرا افتاده‌، پیدا شود و معلوم‌ نباشد كه‌ قاتل‌ او كیست‌،2آنگاه‌ مشایخ‌ و داوران‌ تو بیرون‌ آمده‌، مسافت‌ شهرهایی‌ را كه‌ در اطراف‌ مقتول‌ است‌، بپیمایند.3و اما شهری‌ كه‌ نزدیك‌تر به‌ مقتول‌ است‌، مشایخ‌ آن‌ شهر گوسالۀ رمه‌ را كه‌ با آن‌ خیش‌ نزده‌، و یوغ‌ به‌ آن‌ نبسته‌اند، بگیرند.4و مشایخ‌ آن‌ شهر آن‌ گوساله‌ را در وادی‌ای‌ كه‌ آب‌ در آن‌ همیشه‌ جاری‌ باشد و در آن‌ خیش‌ نزده‌، و شخم‌ نكرده‌ باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی‌، گردن‌ گوساله‌ را بشكنند.5و بنی‌لاوی‌ كهنه‌ نزدیك‌ بیایند، چونكه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ ایشان‌ را برگزیده‌ است‌ تا او را خدمت‌ نمایند، و به‌ نام‌ خداوند بركت‌ دهند، و برحسب‌ قول‌ ایشان‌ هر منازعه‌ و هر آزاری‌ فیصل‌ پذیرد.6و جمیع‌ مشایخ‌ آن‌ شهری‌ كه‌ نزدیك‌تر به‌ مقتول‌ است‌، دستهای‌ خود را بر گوساله‌ای‌ كه‌ گردنش‌ در وادی‌ شكسته‌ شده‌ است‌، بشویند.7و جواب‌ داده‌، بگویند: «دستهای‌ ما این‌ خون‌ را نریخته‌، و چشمان‌ ما ندیده‌ است‌.8ای‌ خداوند قوم‌ خود اسرائیل‌ را كه‌ فدیه‌ داده‌ای‌ بیامرز، و مگذار كه‌ خون‌ بی‌گناه‌ در میان‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ بماند.» پس‌خون‌ برای‌ ایشان‌ عفو خواهد شد.9پس‌ خون‌ بی‌گناه‌ را از میان‌ خود رفع‌ كرده‌ای‌ هنگامی‌ كه‌ آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ است‌ به‌ عمل‌ آورده‌ای‌.10چون‌ بیرون‌ روی‌ تا با دشمنان‌ خود جنگ‌ كنی‌، و یهُوَه‌ خدایت‌ ایشان‌ را به‌ دستت‌ تسلیم‌ نماید و ایشان‌ را اسیر كنی‌،11و در میان‌ اسیران‌ زن‌ خوب‌ صورتی‌ دیده‌، عاشق‌ او بشوی‌ و بخواهی‌ او را به‌ زنی‌ خود بگیری‌،12پس‌ او را به‌ خانۀ خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن‌ خود را بگیرد.13و رخت‌ اسیری‌ خود را بیرون‌ كرده‌، در خانۀ تو بماند، و برای‌ پدر و مادر خود یك‌ ماه‌ ماتم‌ گیرد، و بعد از آن‌ به‌ او درآمده‌، شوهر او بشو و او زن‌ تو خواهد بود.14و اگر از وی‌ راضی‌ نباشی‌، او را به‌ خواهش‌ دلش‌ رها كن‌، لیكن‌ او را به‌ نقره‌ هرگز مفروش‌ و به‌ او سختی‌ مكن‌ چونكه‌ او را ذلیل‌ كرده‌ای‌.15و اگر مردی‌ را دو زن‌ باشد، یكی‌ محبوبه‌ و یكی‌ مكروهه‌، و محبوبه‌ و مكروهه‌ هر دو برایش‌ پسران‌ بزایند، و پسر مكروهه‌ نخست‌زاده‌ باشد،16پس‌ در روزی‌ كه‌ اموال‌ خود را به‌ پسران‌ خویش‌ تقسیم‌ نماید، نمی‌تواند پسر محبوبه‌ را بر پسر مكروهه‌ كه‌ نخست‌زاده‌ است‌، حق‌ نخست‌زادگی‌ دهد.17بلكه‌ حصّه‌ای‌ مضاعف‌ از جمیع‌ اموال‌ خود را به‌ پسر مكروهه‌ داده‌، او را نخست‌زادۀ خویش‌ اقرار نماید، زیرا كه‌ او ابتدای‌قوت‌ اوست‌ و حق‌ نخست‌زادگی‌ از آن‌ او می‌باشد.18اگر كسی‌ را پسری‌ سركش‌ و فتنه‌انگیز باشد، كه‌ سخن‌ پدر و سخن‌ مادر خود را گوش‌ ندهد، و هر چند او را تأدیب‌ نمایند ایشان‌ را نشنود،19پدر و مادرش‌ او را گرفته‌، نزد مشایخ‌ شهرش‌ به‌ دروازۀ محله‌اش‌ بیاورند.20و به‌ مشایخ‌ شهرش‌ گویند: «این‌ پسر ما سركش‌ و فتنه‌انگیز است‌، سخن‌ ما را نمی‌شنود و مسرف‌ و میگسار است‌.»21پس‌ جمیع‌ اهل‌ شهرش‌ او را به‌ سنگ‌ سنگسار كنند تا بمیرد، پس‌ بدی‌ را از میان‌ خود دور كرده‌ای‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ چون‌ بشنوند، خواهند ترسید.22و اگر كسی‌ گناهی‌ را كه‌ مستلزم‌ موت‌ است‌، كرده‌ باشد و كشته‌ شود، و او را به‌ دار كشیده‌ باشی‌،23بدنش‌ در شب‌ بر دار نماند. او را البته‌ در همان‌ روز دفن‌ كن‌، زیرا آنكه‌ بر دار آویخته‌ شود ملعون‌ خدا است‌ تا زمینی‌ را كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ ملكیت‌ می‌دهد، نجس‌ نسازی‌.

Chapter 22

1اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم‌ شده‌ بینی‌، از او رومگردان‌. آن‌ را البته‌ نزد برادر خود برگردان‌.2و اگر برادرت‌ نزدیك‌ تو نباشد یا او را نشناسی‌، آن‌ را به‌ خانۀ خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت‌ آن‌ را طلب‌ نماید، آنگاه‌ آن‌ را به‌ او رد نما.3و به‌ الاغ‌ او چنین‌ كن‌ و به‌لباسش‌ چنین‌ عمل‌ نما و به‌ هر چیز گمشدۀ برادرت‌ كه‌ از او گم‌ شود و یافته‌ باشی‌ چنین‌ عمل‌ نما، نمی‌توانی‌ از او روگردانی‌.4اگر الاغ‌ یا گاو برادرت‌ را در راه‌ افتاده‌ بینی‌، از آن‌ رومگردان‌، البته‌ آن‌ را با او برخیزان‌.5متاع‌ مرد بر زن‌ نباشد، و مرد لباس‌ زن‌ را نپوشد، زیرا هر كه‌ این‌ را كند مكروه‌ یهُوَه‌ خدای‌ توست‌.6اگر اتفاقاً آشیانۀ مرغی‌ در راه‌ به‌ نظر تو آید، خواه‌ بر درخت‌ یا بر زمین‌، و در آن‌ بچه‌ها یا تخمها باشد، و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته‌، مادر را با بچه‌ها مگیر.7مادر را البته‌ رها كن‌ و بچه‌ها را برای‌ خود بگیر، تا برای‌ تو نیكو شود و عمر دراز كنی‌.8چون‌ خانۀ نو بنا كنی‌، بر پشت‌بام‌ خود دیواری‌ بساز، مبادا كسی‌ از آن‌ بیفتد و خون‌ بر خانۀ خود بیاوری‌.9در تاكستان‌ خود دو قسم‌ تخم‌ مكار، مبادا تمامی‌ آن‌، یعنی‌ هم‌ تخمی‌ كه‌ كاشته‌ای‌ و هم‌ محصول‌ تاكستان‌، وقف‌ شود.10گاو و الاغ‌ را با هم‌ جفت‌ كرده‌، شیار منما.11پارچۀ مختلط‌ از پشم‌ و كتان‌ با هم‌ مپوش‌.12بر چهار گوشۀ رخت‌ خود كه‌ خود را به‌ آن‌ می‌پوشانی‌، رشته‌ها بساز.13اگر كسی‌ برای‌ خود زنی‌ گیرد و چون‌ بدو درآید، او را مكروه‌ دارد،14و اسباب‌ حرف‌ بدو نسبت‌ داده‌، از او اسم‌ بد شهرت‌ دهد و گوید این‌ زن‌ را گرفتم‌ و چون‌ به‌ او نزدیكی‌ نمودم‌، او راباكره‌ نیافتم‌،15آنگاه‌ پدر و مادر آن‌ دختر علامت‌ بكارت‌ دختر را برداشته‌، نزد مشایخ‌ شهر نزد دروازه‌ بیاورند.16و پدر دختر به‌ مشایخ‌ بگوید: «دختر خود را به‌ این‌ مرد به‌ زنی‌ داده‌ام‌، و از او كراهت‌ دارد،17و اینك‌ اسباب‌ حرف‌ بدو نسبت‌ داده‌، می‌گوید دختر تو را باكره‌ نیافتم‌، و علامت‌ بكارت‌ دختر من‌ این‌ است‌.» پس‌ جامه‌ را پیش‌ مشایخ‌ شهر بگسترانند.18پس‌ مشایخ‌ آن‌ شهر آن‌ مرد را گرفته‌، تنبیه‌ كنند.19و او را صد مثقال‌ نقره‌ جریمه‌ نموده‌، به‌ پدر دختر بدهند چونكه‌ بر باكره‌ اسرائیل‌ بدنامی‌ آورده‌ است‌. و او زن‌ وی‌ خواهد بود و در تمامی‌ عمرش‌ نمی‌تواند او را رها كند.20لیكن‌ اگر این‌ سخن‌ راست‌ باشد، و علامت‌ بكارت‌ آن‌ دختر پیدا نشود،21آنگاه‌ دختر را نزد در خانۀ پدرش‌ بیرون‌ آورند، و اهل‌ شهرش‌ او را با سنگ‌ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونكه‌ در خانۀ پدر خود زنا كرده‌، در اسرائیل‌ قباحتی‌ نموده‌ است‌. پس‌ بدی‌ را از میان‌ خود دور كرده‌ای‌.22اگر مردی‌ یافت‌ شود كه‌ با زن‌ شوهرداری‌ همبستر شده‌ باشد، پس‌ هر دو یعنی‌ مردی‌ كه‌ با زن‌ خوابیده‌ است‌ و زن‌، كشته‌ شوند. پس‌ بدی‌ را از اسرائیل‌ دور كرده‌ای‌.23اگر دختر باكره‌ای‌ به‌ مردی‌ نامزد شود و دیگری‌ او را در شهر یافته‌، با او همبستر شود،24پس‌ هر دو ایشان‌ را نزد دروازه‌ شهر بیرون‌ آورده‌، ایشان‌ را با سنگها سنگسار كنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونكه‌ در شهر بود و فریاد نكرد، و مرد را چونكه‌ زن‌ همسایۀ خود را ذلیل‌ ساخت‌، پس‌ بدی‌ را از میان‌ خود دور كرده‌ای‌.25اما اگر آن‌ مرد دختری‌ نامزد را در صحرا یابد و آن‌ مرد به‌ او زور آورده‌، با او بخوابد، پس‌ آن‌ مرد كه‌ با او خوابید، تنها كشته‌ شود.26و اما با دختر هیچ‌ مكن‌ زیرا بر دختر، گناهِ مستلزم‌ موت‌ نیست‌، بلكه‌ این‌ مثل‌ آن‌ است‌ كه‌ كسی‌ بر همسایۀ خود برخاسته‌، او را بكشد،27چونكه‌ او را در صحرا یافت‌ و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش‌ رهاننده‌ای‌ نبود.28و اگر مردی‌ دختر باكره‌ای‌ را كه‌ نامزد نباشد بیابد و او را گرفته‌، با او همبستر شود و گرفتار شوند،29آنكه‌ آن‌ مرد كه‌ با او خوابیده‌ است‌ پنجاه‌ مثقال‌ نقره‌ به‌ پدر دختر بدهد و آن‌ دختر زن‌ او باشد، چونكه‌ او را ذلیل‌ ساخته‌ است‌ و در تمامی‌ عمرش‌ نمی‌تواند او را رها كند.30هیچ‌ كس‌ زن‌ پدر خود را نگیرد و دامن‌ پدر خود را منكشف‌ نسازد.

Chapter 23

1شخصی‌ كه‌ كوبیده‌ بیضه‌ و آلت‌ بریده باشد، داخل‌ جماعت‌ خداوند نشود.2حرام‌زاده‌ای‌ داخل‌ جماعت‌ خداوند نشود، حتی‌ تا پشت‌ دهم‌ احدی‌ از او داخل‌ جماعت‌ خداوند نشود.3عمّونی‌ و موآبی‌ داخل‌ جماعت‌ خداوند نشوند. حتی‌ تا پشت‌ دهم‌، احدی‌ از ایشان‌ هرگز داخل‌ جماعت‌ خداوند نشود.4زیرا وقتی‌ كه‌ شما از مصر بیرون‌ آمدید، شما را در راه‌ به‌ نان‌ و آب‌ استقبال‌ نكردند، و از این‌ جهت‌ كه‌ بَلْعام‌ بن‌ بعور را از فتورِ ارام‌ نهرین‌ اجیر كردند تاتو را لعنت‌ كند.5لیكن‌ یهُوَه‌ خدایت‌ نخواست‌ بلعام‌ را بشنود، پس‌ یهُوَه‌ خدایت‌ لعنت‌ را به‌ جهت‌ تو، به‌ بركت‌ تبدیل‌ نمود، چونكه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ تو را دوست‌ می‌داشت‌.6ابداً در تمامی‌ عمرت‌ جویای‌ خیریت‌ و سعادت‌ ایشان‌ مباش‌.7ادومی‌ را دشمن‌ مدار چونكه‌ برادر توست‌، و مصری‌ را دشمن‌ مدار چونكه‌ در زمین‌ وی‌ غریب‌ بودی‌.8اولادی‌ كه‌ از ایشان‌ زاییده‌ شوند، در پشت‌ سوم‌ داخل‌ جماعت‌ خداوند شوند.9چون‌ در اردو به‌ مقابله‌ دشمنانت‌ بیرون‌ روی‌، خویشتن‌ را از هر چیز بد نگاه‌ دار.10اگر در میان‌ شما كسی‌ باشد كه‌ از احتلام‌ شب‌ نجس‌ شود، از اردو بیرون‌ رود و داخل‌ اردو نشود.11چون‌ شب‌ نزدیك‌ شود، با آب‌ غسل‌ كند، و چون‌ آفتاب‌ غروب‌ كند، داخل‌ اردو شود.12و تو را مكانی‌ بیرون‌ از اردو باشد تا به‌ آنجا بیرون‌ روی‌.13و در میان‌ اسباب‌ تو میخی‌ باشد، و چون‌ بیرون‌ می‌نشینی‌ با آن‌ بكَن‌ و برگشته‌، فضلۀ خود را از آن‌ بپوشان‌.14زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ در میان‌ اردوی‌ تو می‌خرامد تا تو را رهایی‌ داده‌، دشمنانت‌ را به‌ تو تسلیم‌ نماید؛ پس‌ اردوی‌ تو مقدس‌ باشد، مبادا چیز پلید را در میان‌ تو دیده‌، از تو روگرداند.15غلامی‌ را كه‌ از آقای‌ خود نزد تو بگریزد، به‌ آقایش‌ مسپار.16با تو در میان‌ تو در مكانی‌ كه‌برگزینـد در یكــی‌ از شهرهـای‌ تـو كـه‌ بـه‌ نظـرش‌ پسنـد آیـد، ساكـن‌ شـود، و بر او جفا منما.17از دختران‌ اسرائیل‌ فاحشه‌ای‌ نباشد و از پسران‌ اسرائیل‌ لواطی‌ نباشد.18اجرت‌ فاحشه‌ و قیمت‌ سگ‌ را برای‌ هیچ‌ نذری‌ به‌ خانۀ یهُوَه‌ خدایت‌ میاور، زیرا كه‌ این‌ هر دو نزد یهُوَه‌ خدایت‌ مكروه‌ است‌.19برادر خود را به‌ سود قرض‌ مده‌ نه‌ به‌ سود نقره‌ و نه‌ به‌ سود آذوقه‌ و نه‌ به‌ سود هر چیزی‌ كه‌ به‌ سود داده‌ می‌شود.20غریب‌ را می‌توانی‌ به‌ سود قرض‌ بدهی‌، اما برادر خود را به‌ سود قرض‌ مده‌ تا یهُوَه‌ خدایت‌ در زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرفش‌ داخل‌ آن‌ می‌شوی‌، تو را به‌ هر چه‌ دستت‌ را بر آن‌ دراز می‌كنی‌، بركت‌ دهد.21چون‌ نذری‌ برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ می‌كنی‌ در وفای‌ آن‌ تأخیر منما، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ البته‌ آن‌ را از تو مطالبه‌ خواهد نمود، و برای‌ تو گناه‌ خواهد بود.22اما اگر از نذر كردن‌ ابا نمایی‌، تو را گناه‌ نخواهد بود.23آنچه‌ را كه‌ از دهانت‌ بیرون‌ آید، هوشیار باش‌ كه‌ بجا آوری‌، موافق‌ آنچه‌ برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ از ارادۀ خود نذر كرده‌ای‌ و به‌ زبان‌ خود گفته‌ای‌.24چون‌ به‌ تاكستان‌ همسایۀ خود درآیی‌، از انگور، هر چه‌ می‌خواهی‌ به‌ سیری‌ بخور، اما در ظرف‌ خود هیچ‌ مگذار.25چون‌ به‌ كشتزار همسایۀ خود داخل‌ شوی‌، خوشه‌ها را به‌ دست‌ خود بچین‌، اما داس‌ بر كشت‌ همسایۀ خود مگذار.

Chapter 24

1چون‌ كسی‌ زنی‌ گرفته‌، به‌ نكاح‌ خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این‌ كه‌ چیزی‌ ناشایسته‌ در او بیابد، آنگاه‌ طلاق‌نامه‌ای‌ نوشته‌، بدستش‌ دهد، و او را از خانه‌اش‌ رها كند.2و از خانه‌ او روانه‌ شده‌، برود و زن‌ دیگری‌ شود.3و اگر شوهر دیگر نیز او را مكروه‌ دارد و طلاق‌نامه‌ای‌ نوشته‌، به‌ دستش‌ بدهد و او را از خانه‌اش‌ رها كند، یا اگر شوهری‌ دیگر كه‌ او را به‌ زنی‌ گرفت‌، بمیرد،4شوهر اول‌ كه‌ او را رها كرده‌ بود، نمی‌تواند دوباره‌ او را به‌ نكاح‌ خود درآورد. بعد از آن‌ كه‌ ناپاك‌ شده‌ است‌، زیرا كه‌ این‌ به‌ نظر خداوند مكروه‌ است‌. پس‌ بر زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ ملكیت‌ می‌دهد، گناه‌ میاور.5چون‌ كسی‌ زن‌ تازه‌ای‌ بگیرد، در لشكر بیرون‌ نرود، و هیچ‌ كار به‌ او تكلیف‌ نشود، تا یك‌ سال‌ در خانۀ خود آزاد بماند، و زنی‌ را كه‌ گرفته‌ است‌، مسرور سازد.6هیچكس‌ آسیا یا سنگ‌ بالایی‌ آن‌ را به‌ گرو نگیرد، زیرا كه‌ جان‌ را به‌ گرو گرفته‌ است‌.7اگر كسی‌ یافت‌ شود كه‌ یكی‌ از برادران‌ خود از بنی‌اسرائیل‌ را دزدیده‌، بر او ظلم‌ كند یا بفروشد، آن‌ دزد كشته‌ شود، پس‌ بدی‌ را از میان‌ خود دور كرده‌ای‌.8دربارۀ بلای‌ برص‌ هوشیار باش‌ كه‌ به‌ هر آنچه‌ لاویان‌ كهنه‌ شما را تعلیم‌ دهند، به‌ دقت‌ توجه‌ نموده‌، عمل‌ نمایید و موافق‌ آنچه‌ به‌ ایشان‌ امر فرمودم‌، هوشیار باشید كه‌ عمل‌ نمایید.9بیاد آور كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ در راه‌ با مریم‌ چه‌ كرد، وقتی‌ كه‌ شما از مصر بیرون‌ آمدید.10چون‌ به‌ همسایۀ خود هر قسم‌ قرض‌ دهی‌، برای‌ گرفتن‌ گرو به‌ خانه‌اش‌ داخل‌ مشو.11بلكه‌ بیرون‌ بایست‌ تا شخصی‌ كه‌ به‌ او قرض‌ می‌دهی‌ گرو را نزد تو بیرون‌ آورد.12و اگر مرد فقیر باشد در گرو او مخواب‌.13البته‌ به‌ وقت‌ غروب‌ آفتاب‌، گرو را به‌ او پس‌ بده‌، تا در رخت‌ خود بخوابد و تو را بركت‌ دهد و به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌، عدالت‌ شمرده‌ خواهد شد.14بر مزدوری‌ كه‌ فقیر و مسكین‌ باشد، خواه‌ از برادرانت‌ و خواه‌ از غریبانی‌ كه‌ در زمینت‌ در اندرون‌ دروازه‌های‌ تو باشند ظلم‌ منما.15در همان‌ روز مزدش‌ را بده‌، و آفتاب‌ بر آن‌ غروب‌ نكند، چونكه‌ او فقیر است‌ و دل‌ خود را به‌ آن‌ بسته‌ است‌، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای‌ تو گناه‌ باشد.16پدران‌ به‌ عوض‌ پسران‌ كشته‌ نشوند، و نه‌ پسران‌ به‌ عوض‌ پدران‌ كشته‌ شوند. هر كس‌ برای‌ گناه‌ خود كشته‌ شود.17داوری‌ غریب‌ و یتیم‌ را منحرف‌ مساز، و جامۀ بیوه‌ را به‌ گرو مگیر.18و بیاد آور كه‌ در مصر غلام‌ بودی‌ و یهُوَه‌، خدایت‌، تو را از آنجا فدیه‌ داد. بنابراین‌ من‌ تو را امر می‌فرمایم‌ كه‌ این‌ كار را معمول‌ داری‌.19چون‌ محصول‌ خود را در مزرعۀ خویش‌ درو كنی‌، و در مزرعه‌، بافه‌ای‌ فراموش‌ كنی‌، برای‌ برداشتن‌ آن‌ برمگرد؛ برای‌ غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌زن‌ باشد تا یهُوَه‌ خدایت‌ تو را در همۀ كارهای‌ دستت‌ بركت‌ دهد.20چون‌ زیتون‌ خود را بتكانی‌، بار دیگر شاخه‌ها را متكان‌؛ برای‌ غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌باشد.21چون‌ انگور تاكستان‌ خود را بچینی‌ بار دیگر آن‌ را مچین‌ ، برای‌ غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌ باشد.22و بیاد آور كه‌ در زمین‌ مصر غلام‌ بودی‌. بنابراین‌ تو را امر می‌فرمایم‌ كه‌ این‌ كار را معمول‌ داری‌.

Chapter 25

1اگر در میان‌ مردم‌ مرافعه‌ای‌ باشد و به محاكمه‌ آیند و در میان‌ ایشان‌ داوری‌ نمایند، آنگاه‌ عادل‌ را عادل‌ شمارند، و شریر را ملزم‌ سازند.2و اگر شریر مستوجب‌ تازیانه‌ باشد، آنگاه‌ داورْ او را بخواباند و حكم‌ دهد تا او را موافق‌ شرارتش‌ به‌ حضور خود به‌ شماره‌ بزنند.3چهل‌ تازیانه‌ او را بزند و زیاد نكند، مبادا اگر از این‌ زیاده‌ كرده‌، تازیانۀ بسیار زند، برادرت‌ در نظر تو خوار شود.4دهن‌ گاو را هنگامی‌ كه‌ خرمن‌ را خرد می‌كند، مبند.5اگر برادران‌ با هم‌ ساكن‌ باشند و یكی‌ از آنها بی‌اولاد بمیرد، پس‌ زنِ آن‌ متوفی‌، خارج‌ به‌ شخص‌ بیگانه‌ داده‌ نشود، بلكه‌ برادر شوهرش‌ به‌ او درآمده‌، او را برای‌ خود به‌ زنی‌ بگیرد، و حق‌ برادر شوهری‌ را با او بجا آورد.6و نخست‌زاده‌ای‌ كه‌ بزاید به‌ اسم‌ برادر متوفای‌ او وارث‌ گردد، تا اسمش‌ از اسرائیل‌ محو نشود.7و اگر آن‌ مرد به‌ گرفتن‌ زن‌ برادرش‌ راضی‌ نشود، آنگاه‌ زن‌ برادرش‌ به‌ دروازه‌ نزد مشایخ‌ برود و گوید: «برادر شوهر من‌ از برپا داشتن‌ اسم‌ برادر خود در اسرائیل‌ انكار می‌كند، و از بجا آوردن‌ حق‌ برادر شوهری‌ با من‌ ابا می‌نماید.»8پس‌ مشایخ‌ شهرش‌ او را طلبیده‌، با وی‌ گفتگو كنند، واگر اصرار كرده‌، بگوید نمی‌خواهم‌ او را بگیرم‌،9آنگاه‌ زن‌ برادرش‌ نزد وی‌ آمده‌، به‌ حضور مشایخ‌ كفش‌ او را از پایش‌ بكند، و به‌ رویش‌ آب‌ دهن‌ اندازد، و در جواب‌ گوید: «با كسی‌ كه‌ خانۀ برادر خـود را بنا نكنـد، چنین‌ كـرده‌ شود.»10و نام‌ او در اسرائیل‌، خانۀ كفش‌ كنـده‌ خوانـده‌ شـود.11و اگر دو شخص‌ با یكدیگر منازعه‌ نمایند، و زن‌ یكی‌ پیش‌ آید تا شوهر خود را از دست‌ زننده‌اش‌ رها كند و دست‌ خود را دراز كرده‌، عورت‌ او را بگیرد،12پس‌ دست‌ او را قطع‌ كن‌ و چشم‌ تو بر او ترحم‌ نكند.13در كیسۀ تو وزنه‌های‌ مختلف‌، بزرگ‌ و كوچك‌ نباشد.14در خانۀ تو كیلهای‌ مختلفْ، بزرگ‌ و كوچك‌، نباشد.15تو را وزن‌ صحیح‌ و راست‌ باشد و تو را كیل‌ صحیح‌ و راست‌ باشد، تا عمـرت‌ در زمینـی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد دراز شود.16زیرا هر كه‌ این‌ كار كند یعنی‌ هر كه‌ بی‌انصافی‌ نماید، نزد یهُوَه‌ خدایت‌ مكروه‌ است‌.17بیاد آور آنچه‌ عمالیق‌ وقت‌ بیرون‌ آمدنت‌ از مصـر در راه‌ به‌ تـو نمودند.18كه‌ چگونه‌ تو را در راه‌، مقابله‌ كـرده‌، همۀ واماندگان‌ را در عقب‌ تـو از مؤخرت‌ قطع‌ نمودنـد، در حالـی‌ كه‌ تو ضعیف‌ و وامانده‌ بودی‌ و از خـدا نترسیدنـد.19پس‌ چـون‌ یهُـوَه‌ خدایت‌ تـو را در زمینی‌ كه‌ یهُـوَه‌، خدایت‌، تو را برای‌ تصرفش‌ نصیب‌ می‌دهد، از جمیع‌ دشمنانت‌ آرامی‌ بخشد، آنگاه‌ ذكر عمالیـق‌ را از زیر آسمان‌ محو ساز و فراموش‌ مكن‌.

Chapter 26

1و چون‌ به‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ تو را نصیب‌ می‌دهد داخل‌ شدی‌، و در آن‌ تصرف‌ نموده‌، ساكن‌ گردیدی‌،2آنگاه‌ نوبر تمامی‌ حاصل‌ زمین‌ را كه‌ از زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد، جمع‌ كرده‌ باشی‌ بگیر، و آن‌ را در سبد گذاشته‌، به‌ مكانی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ برگزیند تا نام‌ خود را در آن‌ ساكن‌ گرداند، برو.3و نزد كاهنی‌ كه‌ در آن‌ روزها باشد رفته‌، وی‌ را بگو: «امروز برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ اقرار می‌كنم‌ كه‌ به‌ زمینی‌ كه‌ خداوند برای‌ پدران‌ ما قسم‌ خورد كه‌ به‌ ما بدهد، داخل‌ شده‌ام‌.»4و كاهن‌ سبد را از دستت‌ گرفته‌، پیش‌ مذبح‌ یهُوَه‌ خدایت‌ بگذارد.5پس‌ تو به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ خود اقرار كرده‌، بگو: «پدر من‌ اَرامی آواره‌ بود، و با عددی‌ قلیل‌ به‌ مصر فرود شده‌، در آنجا غربت‌ پذیرفت‌، و در آنجا امتی‌ بزرگ‌ و عظیم‌ و كثیر شد.6و مصریان‌ با ما بدرفتاری‌ نموده‌، ما را ذلیل‌ ساختند، و بندگی‌ سخت‌ بر ما نهادند.7و چون‌ نزد یهُوَه‌، خدای‌ پدران‌ خود، فریاد برآوردیم‌، خداوند آواز ما را شنید و مشقت‌ و محنت‌ و تنگی‌ ما را دید.8و خداوند ما را از مصر به‌ دست‌ قوی‌ و بازوی‌ افراشته‌ و خوف‌ عظیم‌، و با آیات‌ و معجزات‌ بیرون‌ آورد.9و ما را به‌ این‌ مكان‌ درآورده‌، این‌ زمین‌ را زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌ به‌ ما بخشید.10و الا´ن‌ اینك‌ نوبر حاصل‌ زمینی‌ را كه‌ تو ای‌ خداوند به‌ من‌ دادی‌، آورده‌ام‌.» پس‌ آن‌ را به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ خود بگذار، و به‌ حضور یهُوَه‌، خدایت‌، عبادت‌ نما.11و تو با لاوی‌ و غریبی‌ كه‌ در میان‌ تو باشد از تمامی‌ نیكویی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو و به‌خاندانت‌ بخشیده‌ است‌، شادی‌ خواهی‌ نمود.12و در سال‌ سوم‌ كه‌ سال‌ عشر است‌، چون‌ از گرفتن‌ تمامی‌ عشر محصول‌ خود فارغ‌ شدی‌، آن‌ را به‌ لاوی‌ و غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌زن‌ بده‌، تا در اندرون‌ دروازه‌های‌ تو بخورند و سیر شوند.13و به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌ بگو: «موقوفات‌ را از خانۀ خود بیرون‌ كردم‌، و آنها را نیز به‌ لاوی‌ و غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌زن‌، موافق‌ تمامی اوامری‌ كه‌ به‌ من‌ امر فرمودی‌، دادم‌، و از اوامر تو تجاوز ننموده‌، فراموش‌ نكردم‌.14در ماتم‌ خود از آنها نخوردم‌ و در نجاستی‌ از آنها صرف‌ ننمودم‌، و برای‌ اموات‌ از آنها ندادم‌، بلكه‌ به‌ قول‌ یهُوَه‌، خدایم‌، گوش‌ داده‌، موافق‌ هر آنچه‌ به‌ من‌ امر فرمودی‌، رفتار نمودم‌.15از مسكن‌ مقدس‌ خود از آسمان‌ بنگر، و قوم‌ خود اسرائیل‌ و زمینی‌ را كه‌ به‌ ما دادی‌ چنانكه‌ برای‌ پدران‌ ما قسم‌ خوردی‌، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، بركت‌ بده‌،.»16امروز یهُوَه‌، خدایت‌، تو را امر می‌فرماید كه‌ این‌ فرایض‌ و احكام‌ را بجا آوری‌، پس‌ آنها را به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ خود نگاه‌ داشته‌، بجا آور.17امروز به‌ یهُوَه‌ اقرار نمودی‌ كه‌ خدای‌ توست‌، و اینكه‌ به‌ طریقهای‌ او سلوك‌ خواهی‌ نمود، و فرایض‌ و اوامر و احكام‌ او را نگاه‌ داشته‌، آواز او را خواهی‌ شنید.18و خداوند امروز به‌ تو اقرار كرده‌ است‌ كه‌ تو قوم‌ خاص‌ او هستی‌، چنانكه‌ به‌ تو وعده‌ داده‌ است‌، و تا تمامی‌ اوامر او را نگاه‌ داری‌.19و تا تو را در ستایش‌ و نام‌ و اكرام‌از جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ ساخته‌ است‌، بلند گرداند، و تا برای‌ یهُوَه‌، خدایت‌، قوم‌ مقدس‌ باشی‌، چنانكه‌ وعده‌ داده‌ است‌.

Chapter 27

1و موسی‌ و مشایخ‌ اسرائیل‌، قوم‌ را امر فرموده‌، گفتند: «تمامی‌ اوامری‌ را كه‌ من‌ امروز به‌ شما امر می‌فرمایم‌، نگاه‌ دارید.2و در روزی‌ كه‌ از اردن‌ به‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد عبور كنید، برای‌ خود سنگهای‌ بزرگ‌ برپا كرده‌، آنها را با گچ‌ بمال‌.3و بر آنها تمامی‌ كلمات‌ این‌ شریعت‌ را بنویس‌، هنگامی‌ كه‌ عبور نمایی‌ تا به‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، به‌ تو می‌دهد، داخل‌ شوی‌، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدرانت‌ به‌ تو وعده‌ داده‌ است‌.4و چون‌ از اردن‌ عبور نمودی‌ این‌ سنگها را كه‌ امروز به‌ شما امر می‌فرمایم‌ در كوه‌ عیبال‌ برپا كرده‌، آنها را با گچ‌ بمال‌.5و در آنجا مذبحی‌ برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ بنا كن‌، و مذبح‌ از سنگها باشد و آلت‌ آهنین‌ بر آنها بكار مبر.6مذبح‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را از سنگهای‌ ناتراشیده‌ بنا كن‌، و قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌، بر آن‌ بگذران‌.7و ذبایح‌ سلامتی‌ ذبح‌ كرده‌، در آنجا بخور و به‌ حضور یهُوَه‌ خدایت‌ شادی‌ نما.8و تمامی‌ كلمات‌ این‌ شریعت‌ را بر آن‌ به‌ خط‌ روشن‌ بنویس‌.»9پس‌ موسی‌ و لاویان‌ كهنه‌ تمامی‌ اسرائیل‌ راخطاب‌ كرده‌، گفتند:10« ای‌ اسرائیل‌ خاموش‌ باش‌ و بشنو. امروز قوم‌ یهُوَه‌ خدایت‌ شدی‌.11پس‌ آواز یهُوَه‌ خدایت‌ را بشنو و اوامر و فرایض‌ او را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌، بجا آر.» و در آن‌ روز موسی‌ قوم‌ را امر فرموده‌، گفت‌:12« چون‌ از اردن‌ عبور كردید، اینان‌ یعنی‌ شمعون‌ و لاوی‌ و یهودا و یسّاكار و یوسف‌ و بنیامین‌ بر كوه‌ جَرِزّیم‌ بایستند تا قوم‌ را بركت‌ دهند.13و اینان‌ یعنی‌ رؤبین‌ و جاد و اشیر و زبولون‌ و دان‌ و نفتالی‌ بر كوه‌ عیبال‌ بایستند تا نفرین‌ كنند.14و لاویان‌ جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ را به‌ آواز بلند خطاب‌ كرده‌، گویند:15« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ صورت‌ تراشیده‌ یا ریخته‌ شده‌ از صنعت‌ دست‌ كارگر كه‌ نزد خداوند مكروه‌ است‌، بسازد، و مخفی‌ نگاه‌ دارد.» و تمامی‌ قوم‌ در جواب‌ بگویند: «آمین‌!»16« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ با پدر و مادر خود به‌ خِفَّت‌ رفتار نماید.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»17« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ حد همسایۀ خود را تغییر دهد.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»18« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ نابینا را از راه‌ منحرف‌ سازد.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند : «آمین‌!»19« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ داوری‌ غریب‌ و یتیم‌ و بیوه‌ را منحرف‌ سازد.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»20« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ با زن‌ پدر خود همبستر شود، چونكه‌ دامن‌ پدر خود را كشف‌ نموده‌است‌.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»21« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ با هر قسم‌ بهایمی‌ بخوابد.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»22« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ با خواهر خویش‌ چه‌ دختر پدر و چه‌ دختر مادر خویش‌ بخوابد.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»23« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ با مادر زن‌ خود بخوابد.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»24« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ همسایۀ خود را در پنهانی‌ بزند.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»25« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ رشوه‌ گیرد تا خون‌ بی‌گناهی‌ ریخته‌ شود.» و تمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»26« ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ كلمات‌ این‌ شریعت‌ را اثبات‌ ننماید تا آنها را بجا نیاورد.» وتمامی‌ قوم‌ بگویند: «آمین‌!»

Chapter 28

1« و اگر آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ دقت بشنوی‌ تا هوشیار شده‌، تمامی‌ اوامر او را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌ بجا آوری‌، آنگاه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ تو را بر جمیع‌ امت‌های‌ جهان‌ بلند خواهد گردانید.2و تمامی‌ این‌ بركتها به‌ تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت‌، اگر آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را بشنوی‌.3در شهر، مبارك‌ و در صحرا، مبارك‌ خواهی‌ بود.4میوۀ بطن‌ تو و میوۀ زمین‌ تو و میوۀ بهایمت‌ و بچه‌های‌ گاو و بره‌های‌ گلۀ تو مبارك‌ خواهند بود.5سبد و ظرف‌خمیر تو مبارك‌ خواهد بود.6وقت‌ درآمدنت‌ مبارك‌، و وقت‌ بیـرون‌ رفتنت‌ مبـارك‌ خواهـی‌ بود.7« و خداوند دشمنانت‌ را كه‌ با تو مقاومت‌ نمایند، از حضور تو منهزم‌ خواهد ساخت‌؛ از یك‌ راه‌ بر تو خواهند آمد، و از هفت‌ راه‌ پیش‌ تو خواهند گریخت‌.8خداوند در انبارهای‌ تو و به‌ هر چه‌ دست‌ خود را به‌ آن‌ دراز می‌كنی‌ بر تو بركت‌ خواهد فرمود، و تو را در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد، مبارك‌ خواهد ساخت‌.9و اگر اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را نگاهداری‌، و در طریقهای‌ او سلوك‌ نمایی‌، خداوند تو را برای‌ خود قوم‌ مقدس‌ خواهد گردانید، چنانكه‌ برای‌ تـو قَسَم‌ خورده‌ است‌.10و جمیع‌ امت‌های‌ زمیـن‌ خواهنـد دیـد كه‌ نـام‌ خداوند بر تـو خوانـده‌ شـده‌ است‌، و از تو خواهند ترسید.11و خداوند تـو را در میـوۀ بطنت‌ و ثمـرۀ بهایمـت‌ و محصـول‌ زمینت‌، در زمینی‌ كه‌ خداوند برای‌ پدرانت‌ قسم‌ خورد كه‌ به‌ تو بدهد، به‌ نیكویی‌ خواهد افزود.12و خداوند خزینۀ نیكوی‌ خود، یعنی‌ آسمان‌ را برای‌ تو خواهد گشود، تا بارانِ زمیـن‌ تـو را در موسمش‌ ببارانـد، و تـو را در جمیع‌ اعمال‌ دستت‌ مبارك‌ سازد؛ و به‌ امت‌های‌ بسیار قرض‌ خواهی‌ داد، و تو قرض‌ نخواهی‌ گرفت‌.13و خداوند تو را سر خواهد ساخت‌ نه‌ دم‌، و بلند خواهی‌ بود فقط‌ نه‌ پست‌، اگر اوامر یهُوَه‌ خدای‌ خود را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌ بشنوی‌، و آنها را نگاه‌ داشته‌، بجا آوری‌.14و از همۀ سخنانی‌ كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌كنم‌ به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ میل‌ نكنی‌، تا خدایان‌ غیر را پیروی‌ نموده‌، آنهـا را عبادت‌ كنـی‌.15« و اما اگر آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را نشنوی‌ تا هوشیار شده‌، همۀ اوامر و فرایض‌ او را كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌ بجا آوری‌، آنگاه‌ جمیع‌ این‌ لعنتها به‌ تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت‌.16در شهر ملعون‌، و در صحرا ملعون‌ خواهی‌ بود.17سبد و ظرف‌ خمیر تو ملعون‌ خواهد بود.18میوۀ بطن‌ تو و میوۀ زمین‌ تو و بچه‌های‌ گاو و بره‌های‌ گلۀ تو ملعون‌ خواهد بود.19وقت‌ درآمدنت‌ ملعون‌، و وقت‌ بیرون‌ رفتنت‌ ملعون‌ خواهی‌ بود.20و به‌ هر چه‌ دست‌ خود را برای‌ عمل‌ نمودن‌ دراز می‌كنی‌، خداوند بر تو لعنت‌ و اضطراب‌ و سرزنش‌ خواهد فرستاد تا به‌ زودی‌ هلاك‌ و نابود شوی‌، به‌ سبب‌ بدی‌ كارهایت‌ كه‌ به‌ آنها مرا ترك‌ كرده‌ای‌.21خداوند وبا را بر تو مُلْصَق‌ خواهد ساخت‌، تا تو را از زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرفش‌ به‌ آن‌ داخل‌ می‌شوی‌، هلاك‌ سازد.22و خداوند تو را با سل‌ و تب‌ و التهاب‌ و حرارت‌ و شمشیر و باد سموم‌ و یرقان‌ خواهد زد، و تو را تعاقب‌ خواهند نمود تا هلاك‌ شوی‌.23و فلك‌ تو كه‌ بالای‌ سر تو است‌ مس‌ خواهد شد، و زمینی‌ كه‌ زیر تو است‌ آهن‌.24و خداوند باران‌ زمینت‌ را گرد و غبار خواهد ساخت‌، كه‌ از آسمان‌ بر تو نازل‌ شود تا هلاك‌ شوی‌.25« و خداوند تو را پیش‌ روی‌ دشمنانت‌ منهزم‌ خواهد ساخت‌. از یك‌ راه‌ بر ایشان‌ بیرون‌ خواهی‌ رفت‌، و از هفت‌ راه‌ از حضور ایشان‌ خواهی‌ گریخت‌، و در تمامی‌ ممالك‌ جهان‌ به‌ تلاطم‌ خواهی‌ افتاد.26و بدن‌ شما برای‌ همۀ پرندگان‌ هوا و بهایم‌ زمین‌ خوراك‌ خواهد بود، و هیچ‌كس‌ آنها را دور نخواهد كرد.27خداوند تورا به‌ دُنبل‌ مصر و خُراج‌ و جَرَب‌ و خارشی‌ كه‌ تو از آن‌ شفا نتوانی‌ یافت‌، مبتلا خواهد ساخت‌.28خداوند تو را به‌ دیوانگی‌ و نابینایی‌ و پریشانی‌ دل‌ مبتلا خواهد ساخت‌.29و در وقت‌ ظهر مثل‌ كوری‌ كه‌ در تاریكی‌ لمس‌ نماید كورانه‌ راه‌ خواهی‌ رفت‌، و در راههای‌ خود كامیاب‌ نخواهی‌ شد، بلكه‌ در تمامی‌ روزهایت‌ مظلوم‌ و غارت‌شده‌ خواهی‌ بود، و نجات‌دهنده‌ای‌ نخواهد بود.30زنی‌ را نامزد خواهی‌ كرد و دیگری‌ با او خواهد خوابید. خانه‌ای‌ بنا خواهی‌ كرد و در آن‌ ساكن‌ نخواهی‌ شد. تاكستانی‌ غرس‌ خواهی‌ نمود و میوه‌اش‌ را نخواهی‌ خورد.31گاوت‌ در نظرت‌ كشته‌ شود و از آن‌ نخواهی‌ خورد. الاغت‌ پیش‌ روی‌ تو به‌ غارت‌ برده‌ شود و باز به‌ دست‌ تو نخواهد آمد. گوسفند تو به‌ دشمنت‌ داده‌ می‌شود و برای‌ تو رهاننده‌ای‌ نخواهد بود.32پسران‌ و دخترانت‌ به‌ امت‌ دیگر داده‌ می‌شوند، و چشمانت‌ نگریسته‌ از آرزوی‌ ایشان‌ تمامی‌ روز كاهیده‌ خواهد شد، و در دست‌ تو هیچ‌ قوه‌ای‌ نخواهد بود.33میوۀ زمینت‌ و مشقت‌ تو را امتی‌ كه‌ نشناخته‌ای‌، خواهند خورد، و همیشه‌ فقط‌ مظلوم‌ و كوفته‌شده‌ خواهی‌ بود.34به‌ حدی‌ كه‌ از چیزهایی‌ كه‌ چشمت‌ می‌بیند، دیوانه‌ خواهی‌ شد.35خداوند زانوها و ساقها و از كف‌ پا تا فرق‌ سر تو را به‌ دنبل‌ بد كه‌ از آن‌ شفا نتوانی‌ یافت‌، مبتلا خواهد ساخت‌.36خداوند تو را و پادشاهی‌ را كه‌ بر خود نصب‌ می‌نمایی‌، بسوی‌ امتی‌ كه‌ تو و پدرانت‌ نشناخته‌اید، خواهد برد، و در آنجا خدایان‌ غیر را از چوب‌ و سنگ‌ عبادت‌ خواهی‌ كرد.37و در میان‌ تمامی‌ امت‌هایی‌ كه‌ خداوند شما را به‌ آنجا خواهد برد، عبرت‌ و مثل‌ و سُخریه‌ خواهی‌ شد.38« تخم‌ بسیار به‌ مزرعه‌ خواهی‌ برد، و اندكی‌ جمع‌ خواهی‌ كرد چونكه‌ ملخ‌ آن‌ را خواهد خورد.39تاكستانها غرس‌ نموده‌، خدمت‌ آنها را خواهی‌ كرد، اما شراب‌ را نخواهی‌ نوشید و انگور را نخواهی‌ چید، زیرا كرم‌ آن‌ را خواهد خورد.40تو را در تمامی‌ حدودت‌ درختان‌ زیتون‌ خواهد بود، لكن‌ خویشتن‌ را به‌ زیت‌ تدهین‌ نخواهی‌ كرد، زیرا زیتون‌ تو نارس‌ ریخته‌ خواهد شد.41پسران‌ و دختران‌ خواهی‌ آورد، لیكن‌ از آنِ تو نخواهند بود، چونكه‌ به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌.42تمامی‌ درختانت‌ و محصول‌ زمینت‌ را ملخ‌ به‌ تصرف‌ خواهد آورد.43غریبی‌ كه‌ در میان‌ تو است‌ بر تو به‌ نهایت‌ رفیع‌ و برافراشته‌ خواهد شد، و تو به‌ نهایت‌ پست‌ و متنزّل‌ خواهی‌ گردید.44او به‌ تو قرض‌ خواهد داد و تو به‌ او قرض‌ نخواهی‌ داد؛ او سر خواهد بود و تو دم‌ خواهی‌ بود.45« و جمیع‌ این‌ لعنتها به‌ تو خواهد رسید، و تو را تعاقب‌ نموده‌، خواهد دریافت‌ تا هلاك‌ شوی‌، از این‌ جهت‌ كه‌ قول‌ یهُوَه‌ خدایت‌ را گوش‌ ندادی‌ تا اوامر و فرایضی‌ را كه‌ به‌ تو امر فرموده‌ بود، نگاه‌ داری‌.46و تو را و ذریت‌ تو را تا به‌ ابد آیت‌ و شگفت‌ خواهد بود.47« از این‌ جهت‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ شادمانی‌ و خوشی‌ دل‌ برای‌ فراوانی‌ همه‌ چیز عبادت‌ ننمودی‌.48پس‌ دشمنانت‌ را كه‌ خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی‌ و تشنگی‌ و برهنگی‌ و احتیاج‌ همه‌ چیز خدمت‌ خواهی‌ نمود، و یوغ‌ آهنین‌ بر گردنت‌ خواهد گذاشت‌ تا تو را هلاك‌ سازد.49و خداوند از دور، یعنی‌ از اقصای‌ زمین‌، امتی‌ را كه‌ مثل‌ عقاب‌ می‌پرد بر تو خواهد آورد، امتی‌ كه‌ زبانش‌ را نخواهی‌ فهمید.50امتی‌ مهیب‌ صورت‌ كه‌ طرف‌ پیران‌ را نگاه‌ ندارد و بر جوانان‌ ترحم‌ ننماید.51و نتایج‌ بهایم‌ و محصول‌ زمینت‌ را بخورد تا هلاك‌ شوی‌. و برای‌ تو نیز غله‌ و شیره‌ و روغن‌ و بچه‌های‌ گاو و بره‌های‌ گوسفند را باقی‌ نگذارد تا تو را هلاك‌ سازد.52و تو را در تمامی‌ دروازه‌هایت‌ محاصره‌ كند تا دیواره‌های‌ بلند و حصین‌ كه‌ بر آنها توكل‌ داری‌، در تمامی‌ زمینت‌ منهدم‌ شود؛ و تو را در تمامی‌ دروازه‌هایت‌، در تمامی‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد، محاصره‌ خواهد نمود.53و میوۀ بطن‌ خود، یعنی‌ گوشت‌ پسران‌ و دخترانت‌ را كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ به‌ تو می‌دهد در محاصره‌ و تنگی‌ كه‌ دشمنانت‌ تو را به‌ آن‌ زبون‌ خواهند ساخت‌، خواهی‌ خورد.54مردی‌ كه‌ در میان‌ شما نرم‌ و بسیار متنعم‌ است‌، چشمش‌ بر برادر خود و زن‌ هم‌آغوش‌ خویش‌ و بقیۀ فرزندانش‌ كه‌ باقی‌ می‌مانند بد خواهد بود.55به‌ حدی‌ كه‌ به‌ احدی‌ از ایشان‌ از گوشت‌ پسران‌ خود كه‌ می‌خورد نخواهد داد زیرا كه‌ در محاصره‌ و تنگی‌ كه‌ دشمنانت‌ تو را در تمامی‌ دروازه‌هایت‌ به‌ آن‌ زبون‌ سازند، چیزی‌ برای‌ او باقی‌ نخواهد ماند.56و زنی‌ كه‌ در میان‌ شما نازك‌ و متنعم‌ است‌ كه‌ به‌ سبب‌ تنعم‌ و نازكی‌ خود جرأت‌ نمی‌كرد كه‌ كف‌ پای‌ خود را به‌ زمین‌ بگذارد، چشم‌ او بر شوهر هم‌آغوش‌ خود و پسر و دخترخویش‌ بد خواهد بود.57و بر مَشیمِه‌ای‌ كه‌ از میان‌ پایهای‌ او درآید و بر اولادی‌ كه‌ بزاید زیرا كه‌ آنها را به‌ سبب‌ احتیاج‌ همه‌ چیز در محاصره‌ و تنگی‌ كه‌ دشمنانت‌ در دروازه‌هایت‌ به‌ آن‌ تو را زبون‌ سازند، به‌ پنهانی‌ خواهد خورد.»58اگر به‌ عمل‌ نمودن‌ تمامی‌ كلمات‌ این‌ شریعت‌ كه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌، هوشیار نشوی‌ و از این‌ نام‌ مجید و مهیب‌، یعنی‌ یهُوَه‌، خدایت‌، نترسی‌،59آنگاه‌ خداوند بلایای‌ تو و بلایای‌ اولاد تو را عجیب‌ خواهد ساخت‌، یعنی‌ بلایای‌ عظیم‌ و مزمن‌ و مرضهای‌ سخت‌ و مزمن‌.60و تمامی‌ بیماریهای‌ مصر را كه‌ از آنها می‌ترسیدی‌ بر تو باز خواهد آورد و به‌ تو خواهد چسبید.61و نیز همۀ مرضها و همۀ بلایایی‌ كه‌ در طومار این‌ شریعت‌ مكتوب‌ نیست‌، آنها را خداوند بر تو مستولی‌ خواهد گردانید تا هلاك‌ شوی‌.62و گروه‌ قلیل‌ خواهید ماند، برعكس‌ آن‌ كه‌ مثل‌ ستارگان‌ آسمان‌ كثیر بودید، زیرا كه‌ آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را نشنیدید.63و واقع‌ می‌شود چنانكه‌ خداوند بر شما شادی‌ نمود تا به‌ شما احسان‌ كرده‌، شما را بیفزاید همچنین‌ خداوند بر شما شادی‌ خواهد نمود تا شما را هلاك‌ و نابود گرداند، و ریشه‌ شما از زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرفش‌ در آن‌ داخل‌ می‌شوید كنده‌ خواهد شد.64و خداوند تو را در میان‌ جمیع‌ امت‌ها از كران‌ زمین‌ تا كران‌ دیگرش‌ پراكنده‌ سازد و در آنجا خدایان‌ غیر را از چوب‌ و سنگ‌ كه‌ تو و پدرانت‌ نشناخته‌اید، عبادت‌ خواهی‌ كرد.65و در میان‌ این‌ امت‌ها استراحت‌ نخواهی‌ یافت‌ و برای‌ كف‌ پایت‌ آرامی‌ نخواهد بود، و در آنجا یهُوَه‌ تو را دل‌ لرزان‌ و كاهیدگی‌ چشم‌ و پژمردگی‌ جان‌ خواهد داد.66و جان‌ تو پیش‌ رویت‌ معلق‌ خواهد بود، و شب‌ و روز ترسناك‌ شده‌، به‌ جان‌ خود اطمینان‌ نخواهی‌ داشت‌.67بامدادان‌ خواهی‌ گفت‌: كاش‌ كه‌ شام‌ می‌بود، و شامگاهان‌ خواهی‌ گفت‌: كاش‌كه‌ صبح‌ می‌بود، به‌ سبب‌ ترس‌ دلت‌ كه‌ به‌ آن‌ خواهی‌ ترسید، و به‌ سبب‌ رؤیت‌ چشمت‌ كه‌ خواهی‌ دید.68و خداوند تو را در كشتیها از راهی‌ كه‌ به‌ تو گفتم‌ آن‌ را دیگر نخواهی‌ دید به‌ مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به‌ دشمنان‌ خویش‌ برای‌ غلامی‌ و كنیزی‌ خواهید فروخت‌ و مشتری‌ نخواهد بود.»

Chapter 29

1این‌ است‌ كلمات‌ عهدی‌ كه‌ خداوند در زمین‌ موآب‌ به‌ موسی‌ امر فرمود كه‌ با بنی‌اسرائیل‌ ببندد، سوای‌ آن‌ عهد كه‌ با ایشان‌ در حوریب‌ بسته‌ بود.2و موسی‌ تمامی‌ اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «هر آنچه‌ خداوند در زمین‌ مصر با فرعون‌ و جمیع‌ بندگانش‌ و تمامی‌ زمینش‌ عمل‌ نمود، شما دیده‌اید.3تجربه‌های‌ عظیم‌ كه‌ چشمان‌ تو دید و آیات‌ و آن‌ معجزات‌ عظیم‌.4اما خداوند دلی‌ را كه‌ بدانید و چشمانی‌ را كه‌ ببینید و گوشهایی‌ را كه‌ بشنوید تا امروز به‌ شما نداده‌ است‌.5و شما را چهل‌ سال‌ در بیابان‌ رهبری‌ نمودم‌ كه‌ لباس‌ شما مندرس‌ نگردید، و كفشها در پای‌ شما پاره‌ نشد.6نان‌ نخورده‌ و شراب‌ و مسكرت‌ ننوشیده‌اید، تا بدانید كه‌ من‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما هستم‌.7و چون‌ به‌ اینجا رسیدید، سیحون‌، ملك‌ حشبون‌، و عوج‌، ملك‌ باشان‌، به‌ مقابلۀ شما برای‌ جنگ‌ بیرون‌ آمدند و آنها را مغلوب‌ ساختیم‌.8و زمین‌ ایشان‌ را گرفته‌، به‌ رؤبینیان‌ و جادیان‌ و نصف‌ سبط‌ منسی‌ به‌ ملكیت‌ دادیم‌.9پس‌ كلمات‌ این‌ عهد را نگاه‌ داشته‌، بجا آورید تادر هر چه‌ كنید كامیاب‌ شوید.10« امروز جمیع‌ شما به‌ حضور یهُوَه‌، خدای‌ خود حاضرید، یعنی‌ رؤسای‌ شما و اسباط‌ شما و مشایخ‌ شما و سروران‌ شما و جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌،11و اطفال‌ و زنان‌ شما و غریبی‌ كه‌ در میان‌ اردوی‌ شماست‌ از هیزم‌شكنان‌ تا آب‌كشان‌ شما،12تا در عهد یهُوَه‌ خدایت‌ و سوگند او كه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ امروز با تو استوار می‌سازد، داخل‌ شوی‌.13تا تو را امروز برای‌ خود قومی‌ برقرار دارد، و او خدای‌ تو باشد چنانكه‌ به‌ تو گفته‌ است‌، و چنانكه‌ برای‌ پدرانت‌، ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌، قسم‌ خورده‌ است‌.14و من‌ این‌ عهد و این‌ قسم‌ را با شما تنها استوار نمی‌نمایم‌،15بلكه‌ با آنانی‌ كه‌ امروز با ما به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ ما در اینجا حاضرند، و هم‌ با آنانی‌ كه‌ امروز در اینجا با ما حاضر نیستند.16زیرا شما می‌دانید كه‌ چگونه‌ در زمین‌ مصر سكونت‌ داشتیم‌، و چگونه‌ از میان‌ امت‌هایی‌ كه‌ عبور نمودید، گذشتیم‌.17و رجاسات‌ و بتهای‌ ایشان‌ را از چوب‌ و سنگ‌ و نقره‌ و طلا كه‌ در میان‌ ایشان‌ بود، دیدید.18تا در میان‌ شما مرد یا زن‌ یا قبیله‌ یا سبطی‌ نباشد كه‌ دلش‌ امروز از یهُوَه‌ خدای‌ ما منحرف‌ گشته‌، برود و خدایان‌ این‌ طوایف‌ را عبادت‌ نماید، مبادا در میان‌ شما ریشه‌ای‌ باشد كه‌ حنظل‌ و افسنتین‌ بار آورد.19« و مبادا چون‌ سخنان‌ این‌ لعنت‌ را بشنود در دلش‌ خویشتن‌ را بركت‌ داده‌، گوید: هر چند در سختی‌ دل‌ خود سلوك‌ می‌نمایم‌ تا سیراب‌ و تشنه‌ را با هم‌ هلاك‌ سازم‌، مرا سلامتی‌ خواهد بود.20خداوند او را نخواهد آمرزید، بلكه‌ در آن‌وقت‌ خشم‌ و غیرت‌ خداوند بر آن‌ شخص‌ دودافشان‌ خواهد شد، و تمامی‌ لعنتی‌ كه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌، بر آن‌ كس‌ نازل‌ خواهد شد، و خداوند نام‌ او را از زیر آسمان‌ محو خواهد ساخت‌.21و خداوند او را از جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برای‌ بدی‌ جدا خواهد ساخت‌، موافق‌ جمیع‌ لعنتهای‌ عهدی‌ كه‌ در این‌ طومار شریعت‌ مكتوب‌ است‌.22و طبقۀ آینده‌ یعنی‌ فرزندان‌ شما كه‌ بعد از شما خواهند برخاست‌، و غریبانی‌ كه‌ از زمین‌ دور می‌آیند، خواهند گفت‌، هنگامی‌ كه‌ بلایای‌ این‌ زمین‌ و بیماریهایی‌ را كه‌ خداوند به‌ آن‌ می‌رساند ببینند،23و تمامی‌ زمین‌ آن‌ را كه‌ كبریت‌ و شوره‌ و آتش‌ شده‌، نه‌ كاشته‌ می‌شود و نه‌ حاصل‌ می‌روید و هیچ‌ علف‌ در آن‌ نمو نمی‌كند و مثل‌ انقلاب‌ سدوم‌ و عموره‌ و اَدمَه‌ و صبوئیم‌ كه‌ خداوند در غضب‌ و خشم‌ خود آنها را واژگون‌ ساخت‌، گشته‌ است‌؛24پس‌ جمیع‌ امت‌ها خواهند گفت‌: چرا خداوند با این‌ زمین‌ چنین‌ كرده‌ است‌ و شدت‌ این‌ خشم‌ عظیم‌ از چه‌ سبب‌ است‌؟25آنگاه‌ خواهند گفت‌: از این‌ جهت‌ كه‌ عهد یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را كه‌ به‌ وقت‌ بیرون‌ آوردن‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر با ایشان‌ بسته‌ بود، ترك‌ كردند،26و رفته‌، خدایان‌ غیر را عبادت‌ نموده‌، به‌ آنها سجده‌ كردند، خدایانی‌ را كه‌ نشناخته‌ بودند و قسمت‌ ایشان‌ نساخته‌ بود.27پس‌ خشم‌ خداوند بر این‌ زمین‌ افروخته‌ شده‌، تمامی‌ لعنت‌ را كه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌، بر آن‌ آورد.28و خداوند ریشۀ ایشان‌ را به‌ غضب‌ و خشم‌ و غیض‌ عظیم‌، از زمین‌ ایشان‌ كند و به‌ زمین‌ دیگر انداخت‌، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.29چیزهای‌ مخفی‌ از آن‌ یهُوَه‌خدای‌ ماست‌ و اما چیزهای‌ مكشوف‌ تا به‌ ابد از آن‌ ما و فرزندان‌ ما است‌، تا جمیع‌ كلمات‌ این‌ شریعت‌ را به‌ عمل‌ آوریم‌.

Chapter 30

1و چون‌ جمیع‌ این‌ چیزها، یعنی‌ بركت‌ و لعنتی‌ كه‌ پیش‌ روی‌ تو گذاشتم‌ بر تو عارض‌ شود، و آنها را در میان‌ جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ آنجا خواهد راند، بیاد آوری‌،2و تو با فرزندانت‌ با تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ خود به‌ سوی‌ یهُوَه‌ خدایت‌ بازگشت‌ نموده‌، قول‌ او را موافق‌ هر آنچه‌ كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌، اطاعت‌ نمایی‌،3آنگاه‌ یهُوَه‌ خدایت‌ اسیری‌ تو را برگردانیده‌، بر تو ترحم‌ خواهد كرد، و رجوع‌ كرده‌، تو را از میان‌ جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ آنجا پراكنده‌ كرده‌ است‌، جمع‌ خواهد نمود.4اگر آوارگی‌ تو تا كران‌ آسمان‌ بشود، یهُوَه‌، خدایت‌، تو را از آنجا جمع‌ خواهد كرد و تو را از آنجا خواهد آورد.5و یهُوَه‌، خدایت‌، تو را به‌ زمینی‌ كه‌ پدرانت‌ مالك‌ آن‌ بودند خواهد آورد، و مالك‌ آن‌ خواهی‌ شد، و بر تو احسان‌ نموده‌، تو را بیشتر از پدرانت‌ خواهد افزود.6« و یهُوَه‌ خدایت‌ دل‌ تو و دل‌ ذریت‌ تو را مختون‌ خواهد ساخت‌ تا یهُوَه‌ خدایت‌ را به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ خود دوست‌ داشته‌، زنده‌ بمانی.7و یهُوَه‌ خدایت‌ جمیع‌ این‌ لعنتها را بر دشمنان‌ و بر خصمانت‌ كه‌ تو را آزردند، نازل‌ خواهد گردانید.8و تو بازگشت‌ نموده‌، قول‌ خداوند را اطاعت‌ خواهی‌ كرد، و جمیع‌ اوامر اورا كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌، بجا خواهی‌ آورد.9و یهُوَه‌، خدایت‌، تو را در تمامی‌ اعمال‌ دستت‌ و در میوۀ بطنت‌ و نتایج‌ بهایمت‌ و محصول‌ زمینت‌ به‌ نیكویی‌ خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای‌ نیكویی‌ شادی‌ خواهد كرد، چنانكه‌ بر پدران‌ تو شادی‌ نمود،10اگر آواز یهُوَه‌ خدای‌ خود را اطاعت‌ نموده‌، اوامر و فرایض‌ او را كه‌ در طومار این‌ شریعت‌ مكتوب‌ است‌، نگاه‌ داری‌، و به‌ سوی‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود، با تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ بازگشت‌ نمایی‌.11« زیرا این‌ حكمی‌ كه‌ من‌ امروز به‌ تو امر می‌فرمایم‌، برای‌ تو مشكل‌ نیست‌ و از تو دور نیست‌.12نه‌ در آسمان‌ است‌ تا بگویی‌ كیست‌ كه‌ به‌ آسمان‌ برای‌ ما صعود كرده‌، آن‌ را نزد ما بیاورد و آن‌ را به‌ ما بشنواند تا به‌ عمل‌ آوریم‌؛13و نه‌ آن‌ طرف‌ دریا كه‌ بگویی‌ كیست‌ كه‌ برای‌ ما به‌ آنطرف‌ دریا عبور كرده‌، آن‌ را نزد ما بیاورد و به‌ ما بشنواند تا به‌ عمل‌ آوریم‌.14بلكه‌ این‌ كلام‌، بسیار نزدیك‌ توست‌ و در دهان‌ و دل‌ توست‌ تا آن‌ را بجا آوری‌.15« ببین‌ امروز حیات‌ و نیكویی‌ و موت‌ و بدی‌ را پیش‌ روی‌ تو گذاشتم‌.16چونكه‌ من‌ امروز تو را امر می‌فرمایم‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را دوست‌ بداری‌ و در طریقهای‌ او رفتار نمایی‌، و اوامر و فرایض‌ و احكام‌ او را نگاه‌ داری‌ تا زنده‌ مانده‌، افزوده‌ شوی‌، و تا یهُوَه‌، خدایت‌، تو را در زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرفش‌ به‌ آن‌ داخل‌ می‌شوی‌، بركت‌ دهد.17لیكن‌ اگر دل‌ تو برگردد و اطاعت‌ ننمایی‌ و فریفته‌ شده‌، خدایان‌ غیر را سجده‌ و عبادت‌نمایی‌،18پس‌ امروز به‌ شما اطلاع‌ می‌دهم‌ كه‌ البته‌ هلاك‌ خواهید شد، و در زمینی‌ كه‌ از اردن‌ عبور می‌كنید تا در آن‌ داخل‌ شده‌، تصرف‌ نمایید، عمر طویل‌ نخواهید داشت‌.19امروز آسمان‌ و زمین‌ را بر شما شاهد می‌آورم‌ كه‌ حیات‌ و موت‌ و بركت‌ و لعنت‌ را پیش‌ روی‌ تو گذاشتم‌؛ پس‌ حیات‌ را برگزین‌ تا تو با ذریتت‌ زنده‌ بمانی‌.20و تا یهُوَه‌ خدای‌ خود را دوست‌ بداری‌ و آواز او را بشنوی‌ و به‌ او ملصق‌ شوی‌، زیرا كه‌ او حیات‌ تو و درازی‌ عمر توست‌ تا در زمینی‌ كه‌ خداوند برای‌ پدرانت‌، ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌، قسم‌ خورد كه‌ آن‌ را به‌ ایشان‌ بدهد، ساكن‌ شوی‌.»

Chapter 31

1و موسی‌ رفته‌، این‌ سخنان‌ را به‌ تمامی اسرائیل‌ بیان‌ كرد،2و به‌ ایشان‌ گفت‌: «من‌ امروز صد و بیست‌ ساله‌ هستم‌ و دیگر طاقت‌ خروج‌ و دخول‌ ندارم‌، و خداوند به‌ من‌ گفته‌ است‌ كه‌ از این‌ اردن‌ عبور نخواهی‌ كرد.3یهُوَه‌ خدای‌ تو، خود به‌ حضور تو عبور خواهد كرد، و او این‌ امت‌ها را از حضور تو هلاك‌ خواهد ساخت‌، تا آنها را به‌ تصرف‌ آوری‌، و یوشع‌ نیز پیش‌ روی‌ تو عبور خواهد نمود چنانكه‌ خداوند گفته‌ است‌.4و خداوند چنانكه‌ به‌ سیحون‌ و عوج‌، دو پادشاه‌ اموریان‌، كه‌ هلاك‌ ساخت‌ و به‌ زمین‌ ایشان‌ عمل‌ نمود، به‌ اینها نیز رفتار خواهد كرد.5پس‌ چون‌ خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ كند، شما با ایشان‌ موافق‌ تمامی‌ حكمی‌ كه‌ به‌ شما امر فرمودم‌، رفتار نمایید.6قوی‌ و دلیر باشید و از ایشان‌ ترسان‌ و هراسان‌ مباشید، زیرا یهُوَه‌،خدایت‌، خود با تو می‌رود و تو را وا نخواهد گذاشت‌ و ترك‌ نخواهد نمود.»7و موسی‌ یوشع‌ را خوانده‌، در نظـر تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ او گفت‌: «قوی‌ و دلیر بـاش‌ زیرا كه‌ تو با این‌ قوم‌ به‌ زمینـی‌ كه‌ خداوند برای‌ پـدران‌ ایشـان‌ قسم‌ خورد كه‌ به‌ ایشان‌ بدهد داخل‌ خواهی‌ شد، و تو آن‌ را برای‌ ایشـان‌ تقسیم‌ خواهی‌ نمود.8و خداوند خود پیش‌ روی‌ تو می‌رود. او با تو خواهد بود و تو را وانخواهد گذاشت‌ و ترك‌ نخواهد نمود. پس‌ ترسان‌ و هراسان‌ مباش‌.»9و موسی‌ این‌ تورات‌ را نوشته‌، آن‌ را به‌ بنی‌لاوی‌ كَهَنه‌ كه‌ تابوت‌ عهد خداوند را برمی‌داشتند و به‌ جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ سپرد.10و موسی‌ ایشان‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «كه‌ در آخر هر هفت‌ سال‌، در وقتِ معینِ سالِ انفكاك‌ در عید خیمه‌ها،11چون‌ جمیع‌ اسرائیل‌ بیایند تا به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ تو در مكانی‌ كه‌ او برگزیند حاضر شوند، آنگاه‌ این‌ تورات‌ را پیش‌ جمیع‌ اسرائیل‌ در سمع‌ ایشان‌ بخوان‌.12قوم‌ را از مردان‌ و زنان‌ و اطفال‌ و غریبانی‌ كه‌ در دروازه‌های‌ تو باشند جمع‌ كن‌ تا بشنوند، و تعلیم‌ یافته‌، از یهُوَه‌ خدای‌ شما بترسند و به‌ عمل‌ نمودن‌ جمیع‌ سخنان‌ این‌ تورات‌ هوشیار باشند.13و تا پسران‌ ایشان‌ كه‌ ندانسته‌اند، بشنوند، و تعلیم‌ یابند، تا مادامی‌ كه‌ شما بر زمینی‌ كه‌ برای‌ تصرفش‌ از اردن‌ عبور می‌كنید زنده‌ باشید، از یهُوَه‌ خدای‌ شما بترسند.»14و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «اینك‌ ایام‌ مردن‌ تو نزدیك‌ است‌؛ یوشع‌ را طلب‌ نما و در خیمۀ اجتماع‌ حاضر شوید تا او را وصیت‌ نمایم‌.» پس‌ موسی‌ و یوشع‌ رفته‌، در خیمۀ اجتماع‌ حاضر شدند.15و خداوند در ستون‌ ابر در خیمه‌ ظاهر شد و ستون‌ ابر، بر در خیمه‌ ایستاد.16و خداوند به‌ موسی‌ گفت‌: «اینك‌ با پدران‌ خود می‌خوابی‌؛ و این‌ قوم‌ برخاسته‌، در پی‌ خدایان‌ بیگانۀ زمینی‌ كه‌ ایشان‌ به‌ آنجا در میان‌ آنها می‌روند، زنا خواهند كرد و مرا ترك‌ كرده‌، عهدی‌ را كه‌ با ایشان‌ بستم‌، خواهند شكست‌.17و در آن‌ روز، خشم‌ من‌ بر ایشان‌ مشتعل‌ شده‌، ایشان‌ را ترك‌ خواهم‌ نمود، و روی‌ خود را از ایشان‌ پنهان‌ كرده‌، تلف‌ خواهند شد، و بدیها و تنگیهای‌ بسیار به‌ ایشان‌ خواهد رسید، به‌ حدی‌ كه‌ در آن‌ روز خواهند گفت‌: آیا این‌ بدیها به‌ ما نرسید از این‌ جهت‌ كه‌ خدای‌ ما در میان‌ ما نیست‌؟18و به‌ سبب‌ تمامی‌ بدی‌ كه‌ كرده‌اند كه‌ به‌ سوی‌ خدایان‌ غیر برگشته‌اند، من‌ در آن‌ روز البته‌ روی‌ خود را پنهان‌ خواهم‌ كرد.19پس‌ الا´ن‌ این‌ سرود را برای‌ خود بنویسید و تو آن‌ را به‌ بنی‌اسرائیل‌ تعلیم‌ داده‌، آن‌ را در دهان‌ ایشان‌ بگذار تا این‌ سرود برای‌ من‌ بر بنی‌اسرائیل‌ شاهد باشد.20زیرا چون‌ ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بودم‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌، درآورده‌ باشم‌، و چون‌ ایشان‌ خورده‌، و سیر شده‌، و فربه‌ گشته‌ باشند، آنگاه‌ ایشان‌ به‌ سوی‌ خدایان‌ غیر برگشته‌، آنها را عبادت‌ خواهند نمود، و مرا اهانت‌ كرده‌، عهد مرا خواهند شكست‌.21و چون‌بدیها و تنگیهای‌ بسیار بر ایشان‌ عارض‌ شده‌ باشد، آنگاه‌ این‌ سرود مثل‌ شاهد پیش‌ روی‌ ایشان‌ شهادت‌ خواهد داد، زیرا كه‌ از دهان‌ ذریت‌ ایشان‌ فراموش‌ نخواهد شد، زیرا خیالات‌ ایشان‌ را نیز كه‌ امروز دارند می‌دانم‌، قبل‌ از آن‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ دربارۀ آن‌ قسم‌ خوردم‌، درآورم‌.»22پس‌ موسی‌ این‌ سرود را در همان‌ روز نوشته‌، به‌ بنی‌اسرائیل‌ تعلیم‌ داد.23و یوشع‌ بن‌نون‌ را وصیت‌ نموده‌، گفت‌: «قوی‌ و دلیر باش‌ زیرا كه‌ تو بنی‌اسرائیل‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ قسم‌ خوردم‌ داخل‌ خواهی‌ ساخت‌، و من‌ با تو خواهم‌ بود.»24و واقع‌ شد كه‌ چون‌ موسی‌ نوشتن‌ كلمات‌ این‌ تورات‌ را در كتاب‌، تماماً به‌ انجام‌ رسانید،25موسی‌ به‌ لاویانی‌ كه‌ تابوت‌ عهد خداوند را برمی‌داشتند وصیت‌ كرده‌، گفت‌:26« این‌ كتاب‌ تورات‌ را بگیرید و آن‌ را در پهلوی‌ تابوت‌ عهد یهُوَه‌، خدای‌ خود، بگذارید تا در آنجا برای‌ شما شاهد باشد.27زیرا كه‌ من‌ تمرد و گردن‌كشی‌ شما را می‌دانم‌. اینك‌ امروز كه‌ من‌ هنوز با شما زنده‌ هستم‌ بر خداوند فتنه‌ انگیخته‌اید، پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ بعد از وفات‌ من‌.28جمیع‌ مشایخ‌ اسباط‌ و سروران‌ خود را نزد من‌ جمع‌ كنید تا این‌ سخنان‌ را در گوش‌ ایشان‌ بگویم‌، و آسمان‌ و زمین‌ را بر ایشان‌ شاهد بگیرم‌.29زیرا می‌دانم‌ كه‌ بعد از وفات‌ من‌، خویشتن‌ را بالكلّ فاسد گردانیده‌، از طریقی‌ كه‌ به‌ شما امر فرمودم‌ خواهید برگشت‌، و در روزهای‌ آخر بدی‌ بر شما عارض‌ خواهد شد، زیرا كه‌ آنچه‌ در نظر خداوند بد است‌ خواهید كرد، و از اعمال‌ دست‌ خود، خشم‌ خداوند را به‌هیجان‌ خواهید آورد.»30پس‌ موسی‌ كلمات‌ این‌ سرود را در گوش‌ تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ تماماً گفت‌:

Chapter 32

1ای‌ آسمان‌ گوش‌ بگیر تا بگویم‌.و زمین‌ سخنان‌ دهانم‌ را بشنود.2تعلیم‌ من‌ مثل‌ باران‌ خواهد بارید، و كلام‌ من‌ مثل‌ شبنم‌ خواهد ریخت‌. مثل‌ قطره‌های‌ باران‌ بر سبزۀ تازه‌، و مثل‌ بارشها بر نباتات‌.3زیرا كه‌ نام‌ یهُوَه‌ را ندا خواهم‌ كرد. خدای‌ ما را به‌ عظمت‌ وصف‌ نمایید.4او صخره‌ است‌ و اعمال‌ او كامل‌. زیرا همۀ طریقهای‌او انصاف‌ است‌. خدای‌ امین‌ و از ظلم‌ مبرا. عادل‌ و راست‌ است‌ او.5ایشان‌ خود را فاسد نموده‌، فرزندان‌ او نیستند بلكه‌ عیب‌ ایشانند. طبقۀ كج‌ و متمردند.6آیا خداوند را چنین‌ مكافات‌ می‌دهید، ای‌ قوم‌ احمق‌ و غیر حكیم‌؟ آیا او پدر و مالك‌ تو نیست‌؟ او تو را آفرید و استوار نمود.7ایام‌ قدیم‌ را بیاد آور؛ در سالهای‌ دهر به‌ دهر تأمل‌ نما. از پدر خود بپرس‌ تا تو را آگاه‌ سازد، و از مشایخ‌ خویش‌ تا تو را اطلاع‌ دهند.8چون‌ حضرت‌ اعلی‌ به‌ امت‌ها نصیب‌ ایشان‌ را داد و بنی‌آدم‌ را منتشر ساخت‌، آنگاه‌ حدود امت‌ها را قرار داد، برحسب‌ شمارۀ بنی‌اسرائیل‌.9زیرا كه‌ نصیب‌ یهُوَه‌ قوم‌ وی‌ است‌، و یعقوب‌ قرعۀ میراث‌ اوست‌.10او را در زمین‌ ویران‌ یافت‌، و در بیابان‌ خراب‌ و هولناك‌. او را احاطه‌ كرده‌، منظور داشت‌ و او رامثل‌ مردمك‌ چشم‌ خود محافظت‌ نمود.11مثل‌ عقابی‌ كه‌ آشیانۀ خود را حركت‌ دهد و بچه‌های‌ خود را فرو گیرد و بالهای‌ خود را پهن‌ كرده‌، آنها را بردارد و آنها را بر پرهای‌ خود ببرد.12همچنین‌ خداوند تنها او را رهبری‌ نمود و هیچ‌ خدای‌ بیگانه‌ با وی‌ نبود.13او را بر بلندیهای‌ زمین‌ سوار كرد تا از محصولات‌ زمین‌ بخورد و شهد را از صخره‌ به‌ او داد تا مكید و روغن‌ را از سنگ‌ خارا.14كرۀ گاوان‌ و شیر گوسفندان‌ را با پیه‌ بره‌ها و قوچها را از جنس‌ باشان‌ و بزها و پیه‌ گُرده‌های‌ گندم‌ را؛ و شراب‌ از عصیر انگور نوشیدی‌.15لیكن‌ یشُّورون‌ فربه‌ شده‌، لگد زد. تو فربه‌ و تنومند و چاق‌شده‌ای‌. پس‌ خدایی‌ را كه‌ او را آفریده‌ بود، ترك‌ كرد. و صخرۀ نجات‌ خود را حقیر شمرد.16او را به‌ خدایان‌ غریب‌ به‌ غیرت‌ آوردند و خشم‌ او را به‌ رجاسات‌ جنبش‌ دادند.17برای‌ دیوهایی‌ كه‌ خدایان‌ نبودند، قربانی‌ گذرانیدند، برای‌ خدایانی‌ كه‌ نشناخته‌ بودند، برای‌ خدایان‌ جدید كه‌ تازه‌ به‌ وجود آمده‌، و پدران‌ ایشان‌ از آنها نترسیده‌ بودند.18و به‌ صخره‌ای‌ كه‌ تو را تولید نمود، اعتنا ننمودی‌، و خدای‌ آفرینندۀ خود را فراموش‌ كردی‌.19چون‌ یهُوَه‌ این‌ را دید ایشان‌ را مكروه‌ داشت‌. چونكه‌ پسران‌ و دخترانش‌ خشم‌ او را به‌ هیجان‌ آوردند.20پس‌ گفت‌ روی‌ خود را از ایشان‌ خواهم‌ پوشید تا ببینم‌ كه‌ عاقبت‌ ایشان‌ چه‌ خواهد بود.زیرا طبقۀ بسیار گردن‌كشند و فرزندانی‌ كه‌ امانتی‌ در ایشان‌ نیست‌.21ایشان‌ مرا به‌ آنچه‌ خدا نیست‌ به‌ غیرت‌ آوردند و به‌ اباطیل‌ خود مرا خشمناك‌ گردانیدند. و من‌ ایشان‌ را به‌ آنچه‌ قوم‌ نیست‌ به‌ غیرت‌ خواهم‌ آورد و به‌ امت‌ باطل‌، ایشان‌ را خشمناك‌ خواهم‌ ساخت‌.22زیرا آتشی‌ در غضب‌ من‌ افروخته‌ شده‌ و تا هاویۀ پایین‌ترین‌ شعله‌ور شده‌ است‌ و زمین‌ را با حاصلش‌ می‌سوزاند و اساس‌ كوهها را آتش‌ خواهد زد.23بر ایشان‌ بلایا را جمع‌ خواهم‌ كرد و تیرهای‌ خود را تماماً بر ایشان‌ صرف‌ خواهم‌ نمود.24از گرسنگی‌ كاهیده‌، و از آتش‌ تب‌، و از وبای‌ تلخ‌ تلف‌ می‌شوند و دندانهای‌ وحوش‌ را به‌ ایشان‌ خواهم‌ فرستاد، با زهر خزندگان‌ زمین‌.25شمشیر از بیرون‌ و دهشت‌ از اندرون‌، ایشان‌ را بی‌اولاد خواهد ساخت‌. هم‌ جوان‌ و هم‌ دوشیزه‌ را. شیرخواره‌ را با ریش‌سفید هلاك‌ خواهد كرد.26می‌گفتم‌ ایشان‌ را پراكنده‌ كنم‌ و ذكر ایشان‌ را از میان‌ مردم‌، باطل‌ سازم‌.27اگر از كینۀ دشمن‌ نمی‌ترسیدم‌ كه‌ مبادا مخالفان‌ ایشان‌ برعكس‌ آن‌ فكر كنند، و بگویند دست‌ ما بلند شده‌، و یهُوَه‌ همۀ این‌ را نكرده‌ است‌.28زیرا كه‌ ایشان‌ قومِ گمْ كرده‌ تدبیر هستند، و در ایشان‌ بصیرتی‌ نیست‌.29كاش‌ كه‌ حكیم‌ بوده‌، این‌ را می‌فهمیدید و در عاقبت‌ خود تأمل‌ می‌نمودند.30چگونه‌ یك‌ نفر هزار را تعاقب‌ می‌كرد و دو نفر ده‌هزار را منهزم‌ می‌ساختند. اگر صخرۀ ایشان‌،ایشان‌ را نفروخته‌. و خداوند ، ایشان‌ را تسلیم‌ ننموده‌ بود.31زیرا كه‌ صخرۀ ایشان‌ مثل‌ صخرۀ ما نیست‌. اگرچه‌ هم‌ دشمنان‌ ما خود، حَكَم‌ باشند.32زیرا كه‌ مُوِ ایشان‌ از موهای‌ سدوم‌ است‌، و از تاكستانهای‌ عموره‌. انگورهای‌ ایشان‌ انگورهای‌ حنظل‌ است‌، و خوشه‌های‌ ایشان‌ تلخ‌ است‌.33شراب‌ ایشان‌ زهر اژدرهاست‌ و سم‌ قاتل‌ افعی.34آیا این‌ نزد من‌ مكنون‌ نیست‌ و در خزانه‌های‌ من‌ مختوم‌ نی‌؟35انتقام‌ و جزا از آن‌ من‌ است‌، هنگامی‌ كه‌ پایهای‌ ایشان‌ بلغزد، زیرا كه‌ روز هلاكت‌ ایشان‌ نزدیك‌ است‌ و قضای‌ ایشان‌ می‌شتابد.36زیرا خداوند ، قوم‌ خود را داوری‌ خواهد نمود و بر بندگان‌ خویش‌ شفقت‌ خواهد كرد. چون‌ می‌بیند كه‌ قوت‌ ایشان‌ نابود شده‌، و هیچكس‌ چه‌ غلام‌ و چه‌ آزاد باقی‌ نیست‌.37و خواهد گفت‌: خدایان‌ ایشان‌ كجایند، و صخره‌ای‌ كه‌ بر آن‌ اعتماد می‌داشتند؟38كه‌ پیه‌ قربانی‌های‌ ایشان‌ را می‌خوردند و شراب‌ هدایای‌ ریختنی‌ ایشان‌ را می‌نوشیدند؟ آنها برخاسته‌، شما را امداد كنند و برای‌ شما ملجأ باشند!39الا´ن‌ ببینید كه‌ من‌ خود، او هستم‌. و با من‌ خدای‌ دیگری‌ نیست‌. من‌ می‌میرانم‌ و زنده‌ می‌كنم‌. مجروح‌ می‌كنم‌ و شفا می‌دهم‌. و از دست‌ من‌ رهاننده‌ای‌ نیست‌.40زیرا كه‌ دست‌ خود را به‌ آسمان‌ برمی‌افرازم‌، و می‌گویم‌ كه‌ من‌ تا ابدالا´باد زنده‌ هستم‌.41اگر شمشیرِ براق‌ خود را تیز كنم‌ و قصاص‌ را به‌ دست‌ خود گیرم‌. آنگاه‌ از دشمنان‌ خود انتقام‌ خواهم‌ كشید. و به‌ خصمان‌ خود مكافات‌ خواهم‌ رسانید.42تیرهای‌ خود را از خون‌ مست‌ خواهم‌ ساخت‌. و شمشیر من‌ گوشت‌ را خواهد خورد. از خون‌ كشتگان‌ و اسیران‌، با رؤسای‌ سروران‌ دشمن‌.43ای‌ امت‌ها با قوم‌ او آواز شادمانی‌ دهید. زیرا انتقام‌ خون‌ بندگان‌ خود را گرفته‌ است‌ و از دشمنان‌ خود انتقام‌ كشیده‌ و برای‌ زمین‌ خود و قوم‌ خویش‌ كفاره‌ نموده‌ است‌.44و موسی‌ آمده‌، تمامی‌ سخنان‌ این‌ سرود را به‌ سمع‌ قوم‌ رسانید، او و یوشع‌ بن‌نون‌.45و چون‌ موسی‌ از گفتن‌ همۀ این‌ سخنان‌ به‌ تمامی‌ اسرائیل‌ فارغ‌ شد،46به‌ ایشان‌ گفت‌: «دل‌ خود را به‌ همۀ سخنانی‌ كه‌ من‌ امروز به‌ شما شهادت‌ می‌دهم‌، مشغول‌ سازید، تا فرزندان‌ خود را حكم‌ دهید كه‌ متوجه‌ شده‌، تمامی‌ كلمات‌ این‌ تورات‌ را به‌ عمل‌ آورند.47زیرا كه‌ این‌ برای‌ شما امر باطل‌ نیست‌، بلكه‌ حیات‌ شماست‌، و به‌ واسطۀ این‌ امر، عمر خود را در زمینی‌ كه‌ شما برای‌ تصرفش‌ از اردن‌ به‌ آنجا عبور می‌كنید، طویل‌ خواهید ساخت‌.»48و خداوند در همان‌ روز، موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:49« به‌ این‌ كوه‌ عباریم‌ یعنی‌ جبل‌نبو كه‌ در زمین‌ موآب‌ در مقابل‌ اریحاست‌ برآی‌، و زمین‌ كنعان‌ را كه‌ من‌ آن‌ را به‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ ملكیت‌ می‌دهم‌، ملاحظه‌ كن‌.50و تو در كوهی‌ كه‌به‌ آن‌ برمی‌آیی‌ وفات‌ كرده‌، به‌ قوم‌ خود ملحق‌ شو، چنانكه‌ برادرت‌ هارون‌ در كوه‌ هور مرد و به‌ قوم‌ خود ملحق‌ شد.51زیرا كه‌ شما در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ نزد آب‌ مریبا قادش‌ در بیابان‌ سین‌ به‌ من‌ تقصیر نمودید، چون‌ كه‌ مرا در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ تقدیس‌ نكردید.52پس‌ زمین‌ را پیش‌ روی‌ خود خواهی‌ دید، لیكن‌ به‌ آنجا به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ می‌دهم‌، داخل‌ نخواهی‌ شد.»

Chapter 33

1و این‌ است‌ بركتی‌ كه‌ موسی‌، مرد خدا،قبل‌ از وفاتش‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ بركت‌ داده‌،2گفت‌: «یهُوَه‌ از سینا آمد، و از سعیر بر ایشان‌ طلوع‌ نمود و از جَبَل‌ فاران‌ درخشان‌ گردید و با كرورهای‌ مقدسین‌ آمد، و از دست‌ راست‌ او برای‌ ایشان‌ شریعت‌ آتشین‌ پدید آمد.3به‌ درستی‌ كه‌ قوم‌ خود را دوست‌ می‌دارد و جمیع‌ مقدسانش‌ در دست‌ تو هستند و نزد پایهای‌ تو نشسته‌، هر یكی‌ از كلام‌ تو بهره‌مند می‌شوند.4موسی‌ برای‌ ما شریعتی‌ امر فرمود كه‌ میراث‌ جماعت‌ یعقوب‌ است‌.5و او در یشّورون‌ پادشاه‌ بود، هنگامی‌ كه‌ رؤسای‌ قوم‌ اسباط‌ اسرائیل‌ با هم‌ جمع‌ شدند.6رؤبین‌ زنده‌ بماند و نمیرد و مردان‌ او در شماره‌ كم‌ نباشند.»7و این‌ است‌ دربارۀ یهودا كه‌ گفت‌: «ای‌ خداوند آواز یهودا را بشنو، و او را به‌ قوم‌ خودش‌ برسان‌. به‌ دستهای‌ خود برای‌ خویشتن‌ جنگ‌ می‌كند و تو از دشمنانش‌ معاون‌ می‌باشی‌.»8و دربارۀ لاوی‌ گفت‌: «تمیم‌ و اوریم‌ تو نزد مرد مقدس‌ توست‌ كه‌ او را در مسّا امتحان‌نمودی‌. و با او نزد آب‌ مریبا منازعت‌ كردی‌.9كه‌ دربارۀ پدر و مادر خود گفت‌ كه‌ ایشان‌ را ندیده‌ام‌ و برادران‌ خود را نشناخت‌. و پسران‌ خود را ندانست‌. زیرا كه‌ كلام‌ تو را نگاه‌ می‌داشتند و عهد تو را محافظت‌ می‌نمودند.10احكام‌ تو را به‌ یعقوب‌ تعلیم‌ خواهند داد و شریعت‌ تو را به‌ اسرائیل‌. بخور به‌ حضور تو خواهند آورد و قربانی‌های‌ سوختنی‌ بر مذبح‌ تو.11ای‌ خداوند اموال‌ او را بركت‌ بده‌، و اعمال‌ دستهای‌ او را قبول‌ فرما. كمرهای‌ مقاومت‌كنندگانش‌ را بشكن‌. كمرهای‌ خصمان‌ او را كه‌ دیگر برنخیزند.»12و دربارۀ بنیامین‌ گفت‌: «حبیب‌ خداوند نزد وی‌ ایمن‌ ساكن‌ می‌شود. تمامی‌ روز او را مستور می‌سازد و در میان‌ كتفهایش‌ ساكن‌ می‌شود.»13و دربارۀ یوسف‌ گفت‌: «زمینش‌ از خداوند مبارك‌ باد، از نفایس‌ آسمان‌ و از شبنم‌، و از لجه‌ها كه‌ در زیرش‌ مقیم‌ است‌؛14از نفایس‌ محصولات‌ آفتاب‌ و از نفایس‌ نباتات‌ ماه‌؛15از فخرهای‌ كوههای‌ قدیم‌، و از نفایس‌ تلهای‌ جاودانی‌.16از نفایس‌ زمین‌ و پری‌ آن‌، و از رضامندی‌ او كه‌ در بوته‌ ساكن‌ بود. بركت‌ بر سر یوسف‌ برسد و بر فرق‌ سر آنكه‌ از برادران‌ خود ممتاز گردید.17جاه‌ او مثل‌ نخست‌زادۀ گاوش‌ باشد و شاخهایش‌ مثل‌ شاخهای‌ گاو وحشی‌. با آنها امت‌ها را جمیعاً تا به‌ اقصای‌ زمین‌ خواهد زد. و اینانند ده‌هزارهای‌ افرایم‌ و هزارهای‌ مَنَسّی‌.»18و دربارۀ زبولون‌ گفت‌: «ای‌ زبولون‌ در بیرون‌ رفتنت‌ شاد باش‌، و تو ای‌ یسّاكار در خیمه‌های‌ خویش‌.19قومها را به‌ كوه‌ دعوت‌ خواهند نمود. در آنجا قربانی‌های‌ عدالت‌ را خواهند گذرانید.زیرا كه‌ فراوانی‌ دریا را خواهند مكید و خزانه‌های‌ مخفی‌ ریگ‌ را.»20و دربـارۀ جـاد گفت‌: «متبـارك‌ باد آنكه‌ جـاد را وسیع‌ گرداند. مثل‌ شیرماده‌ ساكن‌ باشد، و بازو و فرق‌ را نیز می‌درد،21و حصّه‌ بهترین‌ را برای‌ خـود نگاه‌ دارد، زیرا كه‌ در آنجا نصیب‌ حاكم‌ محفوظ‌ است‌ و با رؤسای‌ قوم‌ می‌آید و عدالت‌ خداوند و احكامش‌ را با اسرائیل‌ بجا می‌آورد.»22و دربارۀ دان‌ گفت‌: «دان‌ بچۀ شیر است‌ كه‌ از باشان‌ می‌جهد.»23و دربارۀ نفتالی‌ گفت‌: «ای‌ نفتالی‌ از رضامندی‌ خداوند سیر شو. و از بركت‌ او مملو گردیده‌، مغرب‌ و جنوب‌ را به‌ تصرف‌ آور.»24و دربارۀ اشیر گفت‌: «اشیر از فرزندان‌ مبارك‌ شود، و نزد برادران‌ خود مقبول‌ شده‌، پای‌ خود را به‌ روغن‌ فرو برد.25نعلین‌ تو از آهن‌ و برنج‌ است‌، و مثل‌ روزهایت‌ همچنان‌ قوّت‌ تو خواهد بود.26ای‌ یشورون‌ مثل‌ خدا كسی‌ نیست‌، كه‌ برای‌ مدد تو بر آسمانها سوار شود و در كبریای‌ خود برافلاك‌.27« خدای‌ ازلی‌ مسكن‌ توست‌ و در زیر تو بازوهای‌ جاودانی‌ است‌؛ و دشمن‌ را از حضور تو اخراج‌ كرده‌، می‌گوید هلاك‌ كن‌.28پس‌ اسرائیل‌ در امنیت‌ ساكن‌ خواهد شد، و چشمۀ یعقوب‌ به‌ تنهایی‌، در زمینی‌ كه‌ پر از غله‌ و شیره‌ باشد و آسمان‌ آن‌ شبنم‌ می‌ریزد.29خوشابه‌ حال‌ تو ای‌ اسرائیـل‌! كیست‌ ماننـد تو، ای‌ قومی‌ كه‌ از خداوند نجات‌ یافته‌اید! كه‌ او سپر نصرت‌ تو و شمشیر جاه‌ توست‌؛ و دشمنانت‌ مطیع‌ توخواهند شد. و تو بلندیهای‌ ایشان‌ را پایمال‌ خواهی‌ نمود.»

Chapter 34

1و موسی‌ از عربات‌ موآب‌، به‌ كوه‌ نبو، بر قلۀ فسجه‌ كه‌ در مقابل‌ اریحاست‌ برآمد، و خداوند تمامی‌ زمین‌ را، از جلعاد تا دان‌، به‌ او نشان‌ داد.2و تمامی‌ نفتالی‌ و زمین‌ افرایم‌ و منسی‌ و تمامی‌ زمین‌ یهودا را تا دریای‌ مغربی‌.3و جنوب‌ را و میدان‌ درۀ اریحا را كه‌ شهر نخلستان‌ است‌ تا صوغر.4و خداوند وی‌ را گفت‌: «این‌ است‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ قسم‌ خورده‌، گفتم‌ كه‌ این‌ را به‌ ذریت‌ تو خواهم‌ داد، تو را اجازت‌ دادم‌ كه‌ به‌ چشم‌ خود آن‌ را ببینی‌ لیكن‌ به‌ آنجا عبور نخواهی‌ كرد.»5پس‌ موسی‌ بندۀ خداوند در آنجا به‌ زمین‌ موآب‌ برحسب‌ قول‌ خداوند مرد.6و او را در زمین‌ موآب‌ در مقابل‌ بیت‌فعور، در دره‌ دفن‌ كرد، و احدی‌ قبر او را تا امروز ندانسته‌ است‌.7و موسی‌ چون‌ وفات‌ یافت‌، صد و بیست‌ سال‌ داشت‌، و نه‌ چشمش‌ تار، و نه‌ قوتش‌ كم‌ شده‌ بود.8و بنی‌اسرائیل‌ برای‌ موسی‌ در عربات‌ موآب‌ سی‌ روز ماتم‌ گرفتند. پس‌ روزهای‌ ماتم‌ و نوحه‌گری‌ برای‌ موسی‌ سپری‌ گشت‌.9و یوشع‌ بن‌نون‌ از روح‌ حكمت‌ مملو بود، چونكه‌ موسی‌ دستهای‌ خود را بر او نهاده‌ بود. و بنی‌اسرائیل‌ او را اطاعت‌ نمودند، و برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، عمل‌ كردند.10و نبـی‌ای‌ مثـل‌ موسی‌ تا بحـال‌ در اسرائیل‌برنخاسته‌ است‌ كه‌ خداوند او را روبرو شناخته‌ باشد،11در جمیع‌ آیات‌ و معجزاتی‌ كه‌ خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین‌ مصر به‌ فرعون‌ وجمیع‌ بندگانش‌ و تمامی‌ زمینش‌ بنماید،12و در تمامی‌ دست‌ قوی‌، و جمیع‌ آن‌ هیبت‌ عظیم‌ كه‌ موسی‌ در نظر همۀ اسرائیل‌ نمود.

## يشوع

Chapter 1

1و واقع‌ شد بعد از وفات‌ موسی‌، بندۀ خداوند ، كه‌ خداوند یوشع‌ بن‌ نون‌، خادم‌ موسی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« موسی‌ بندۀ من‌ وفات‌ یافته‌ است‌. پس‌ الا´ن‌ برخیز و از این‌ اُرْدُن‌ عبور كن‌، تو و تمامی‌ این‌ قوم‌، به‌ زمینی‌ كه‌ من‌ به‌ ایشان‌، یعنی‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ می‌دهم‌.3هر جایی‌ كه‌ كف‌ پای‌ شما گذارده‌ شود به‌ شما داده‌ام‌، چنانكه‌ به‌ موسی‌ گفتم‌.4از صحرا و این‌ لبنان‌ تا نهر بزرگ‌ یعنی‌ نهر فرات‌، تمامی‌ زمین‌ حِتّیان‌ و تا دریای‌ بزرگ‌ به‌ طرف‌ مغرب‌ آفتاب‌، حدود شما خواهد بود.5هیچكس‌ را در تمامی‌ ایام‌ عمرت‌ یارای‌ مقاومت‌ با تو نخواهد بود. چنانكه‌ با موسی‌ بودم‌ با تو خواهم‌ بود؛ تو را مهمل‌ نخواهم‌ گذاشت‌ و ترك‌ نخواهم‌ نمود.6قوی‌ و دلیر باش‌، زیرا كه‌ تو این‌ قوم‌ را متصرف‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خوردم‌ كه‌ به‌ ایشان‌ بدهم‌، خواهی‌ ساخت‌.7فقط‌ قوی‌ و بسیار دلیر باش‌ تا برحسب‌ تمامی‌ شریعتی‌ كه‌ بندۀ من‌، موسی‌ تو را امر كرده‌ است‌ متوجه‌ شده‌، عمل‌ نمایی‌. زنهار از آن‌ به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ تجاوز منما تا هر جایی‌ كه‌ روی‌، كامیاب‌ شوی‌.8این‌ كتاب‌ تورات‌ از دهان‌ تو دور نشود، بلكه‌ روز و شب‌ در آن‌ تفكر كن‌ تا برحسب‌ هر آنچه‌ در آن‌ مكتوب‌ است‌ متوجه‌ شده‌، عمل‌ نمایی‌ زیرا همچنین‌ راه‌ خودرا فیروز خواهی‌ ساخت‌، و همچنین‌ كامیاب‌ خواهی‌ شد.9آیا تو را امر نكردم‌؟ پس‌ قوی‌ و دلیر باش‌؛ مترس‌ و هراسان‌ مباش‌ زیرا در هر جا كه‌ بروی‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو، با توست‌.»10پس‌ یوشع‌ رؤسای‌ قوم‌ را امر فرموده‌، گفت‌:11« در میان‌ لشكرگاه‌ بگذرید و قوم‌ را امر فرموده‌، بگویید: برای‌ خود توشه‌ حاضر كنید، زیرا كه‌ بعد از سه‌ روز، شما از این‌ اُرْدُن‌ عبور كرده‌، داخل‌ خواهید شد تا تصرف‌ كنید در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما، به‌ شما برای‌ ملكّیت‌ می‌دهد.»12و یوشع‌ رؤبینیان‌ و جادیان‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:13« بیاد آورید آن‌ سخن‌ را كه‌ موسی‌، بندۀ خداوند ، به‌ شما امر فرموده‌، گفت‌: یهُوَه‌، خدای‌ شما به‌ شما آرامی‌ می‌دهد و این‌ زمین‌ را به‌ شما می‌بخشد.14زنان‌ و اطفال‌ و مواشی‌ شما در زمینی‌ كه‌ موسی‌ در آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح‌ شده‌، یعنی‌ جمیع‌ مردان‌ جنگی‌ پیش‌ روی‌ برادران‌ خود عبور كنید، و ایشان‌ را اعانت‌ نمایید.15تا خداوند برادران‌ شما را مثل‌ شما آرامی‌ داده‌ باشد، و ایشان‌ نیز در زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما به‌ ایشان‌ می‌دهد تصرف‌ كرده‌ باشند؛ آنگاه‌ به‌ زمین‌ ملكّیت‌ خود خواهید برگشت‌ و متصرف‌ خواهید شد، در آن‌ كه‌ موسی‌، بندۀ خداوند به‌آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سوی‌ مشرق‌ آفتاب‌ به‌ شما داد.»16ایشان‌ در جواب‌ یوشع‌ گفتند: «هر آنچه‌ به‌ ما فرمودی‌ خواهیم‌ كرد، و هر جا ما را بفرستی‌، خواهیم‌ رفت‌.17چنانكه‌ موسی‌ را در هر چیز اطاعت‌ نمودیم‌، تو را نیز اطاعت‌ خواهیم‌ نمود، فقط‌ یهُوَه‌، خدای‌ تو، با تو باشد چنانكه‌ با موسی‌ بود.18هر كسی‌ كه‌ از حكم‌ تو رو گرداند و كلام‌ تو را در هر چیزی‌ كه‌ او را امر فرمایی‌ اطاعت‌ نكند، كشته‌ خواهد شد؛ فقط‌ قوی‌ و دلیر باش‌.»

Chapter 2

1و یوشع‌ بن‌نون‌ دو مرد جاسوس‌ از شِطّیم‌ به پنهانی‌ فرستاده‌، گفت‌: «روانه‌ شده‌، زمین‌ و اریحا را ببینید.» پس‌ رفته‌، به‌ خانۀ زن‌ زانیه‌ای‌ كه‌ راحاب‌ نام‌ داشت‌ داخل‌ شده‌، در آنجا خوابیدند.2و ملك‌ اریحا را خبر دادند كه‌ «اینك‌ مردمان‌ از بنی‌اسرائیل‌ امشب‌ داخل‌ این‌ جا شدند تا زمین‌ را جاسوسی‌ كنند.»3و ملك‌ اریحا نزد راحاب‌ فرستاده‌، گفت‌: «مردانی‌ را كه‌ نزد تو آمده‌، به‌ خانۀ تو داخل‌ شده‌اند، بیرون‌ بیاور زیرا برای‌ جاسوسی‌ تمامی‌ زمین‌ آمده‌اند.»4و زن‌ آن‌ دو مرد را گرفته‌، ایشان‌ را پنهان‌ كرد و گفت‌: «بلی‌ آن‌ مردان‌ نزد من‌ آمدند، اما ندانستم‌ از كجا بودند.5و نزدیك‌ به‌ وقت‌ بستن‌ دروازه‌، آن‌ مردان‌ در تاریكی‌ بیرون‌ رفتند و نمی‌دانم‌ كه‌ ایشان‌ كجا رفتند. به‌ زودی‌ ایشان‌ را تعاقب‌ نمایید كه‌ به‌ ایشان‌ خواهید رسید.»6لیكن‌ او ایشان‌ را به‌ پشت‌بام‌ برده‌، در شاخه‌های‌ كتان‌ كه‌ برای‌ خود بر پُشت‌بام‌ چیده‌ بود، پنهان‌ كرده‌ بود.7پس‌ آن‌ كسان‌، ایشان‌ را به‌ راه‌ اُرْدُن‌ تا گدارها تعاقب‌ نمودند، و چون‌تعاقب‌كنندگان‌ ایشان‌ بیرون‌ رفتند، دروازه‌ را بستند.8و قبل‌ از آنكه‌ بخوابند، او نزد ایشان‌ به‌ پشت‌بام‌ برآمد.9و به‌ آن‌ مردان‌ گفت‌: «می‌دانم‌ كه‌ یهُوَه‌ این‌ زمین‌ را به‌ شما داده‌، و ترس‌ شما بر ما مستولی‌ شده‌ است‌، و تمام‌ ساكنان‌ زمین‌ به‌ سبب‌ شما گداخته‌ شده‌اند.10زیرا شنیده‌ایم‌ كه‌ خداوند چگونه‌ آب‌ دریای‌ قلزم‌ را پیش‌ روی‌ شما خشكانید، وقتی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدید، و آنچه‌ به‌ دو پادشاه‌ اَموریان‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ بودند كردید، یعنی‌ سَیحُون‌ و عوج‌ كه‌ ایشان‌ را هلاك‌ ساختید.11و چون‌ شنیدیم‌ دلهای‌ ما گداخته‌ شد، و به‌ سبب‌ شما دیگر در كسی‌ جان‌ نماند، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما، بالا در آسمان‌ و پایین‌ بر زمین‌ خداست‌.12پس‌ الا´ن‌ برای‌ من‌ به‌ خداوند قسم‌ بخورید كه‌ چنانكه‌ به‌ شما احسان‌ كردم‌، شما نیز به‌ خاندان‌ پدرم‌ احسان‌ خواهید نمود، و نشانۀ امانت‌ به‌ من‌ بدهید13كه‌ پدرم‌ و مادرم‌ و برادرانم‌ و خواهرانم‌ و هر چه‌ دارند زنده‌ خواهید گذارد، و جانهای‌ ما را از موت‌ رستگار خواهید ساخت‌.»14آن‌ مردان‌ به‌ وی‌ گفتند: «جانهای‌ ما به‌ عوض‌ شما بمیرند كه‌ چون‌ خداوند این‌ زمین‌ را به‌ ما بدهد، اگر این‌ كار ما را بروز ندهید، البته‌ به‌ شما احسان‌ و امانت‌ خواهیم‌ كرد.»15پس‌ ایشان‌ را با طناب‌ از دریچه‌ پایین‌ كرد، زیرا خانۀ او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساكن‌ بود.16و ایشان‌ را گفت‌: «به‌ كوه‌ بروید مبادا تعاقب‌كنندگان‌ به‌ شما برسند و در آنجا سه‌ روز خود را پنهان‌ كنید، تا تعاقب‌كنندگان‌ برگردند.بعد از آن‌ به‌ راه‌ خود بروید.»17آن‌ مردان‌ به‌ وی‌ گفتند: «ما از این‌ قسم‌ تو كه‌ به‌ ما دادی‌ مبرا خواهیم‌ شد.18اینك‌ چون‌ ما به‌ زمین‌ داخل‌ شویم‌، این‌ طناب‌ ریسمان‌ قرمز را به‌ دریچه‌ای‌ كه‌ ما را به‌ آن‌ پایین‌ كردی‌ ببند، و پدرت‌ و مادرت‌ و برادرانت‌ و تمامی‌ خاندان‌ پدرت‌ را نزد خود به‌ خانه‌ جمع‌ كن‌.19و چنین‌ خواهد شد كه‌ هر كسی‌ كه‌ از در خانۀ تو به‌ كوچه‌ بیرون‌ رود، خونش‌ بر سرش‌ خواهد بود و ما مبرا خواهیم‌ بود؛ و هر كه‌ نزد تو در خانه‌ باشد، اگر كسی‌ بر او دست‌ بگذارد، خونش‌ بر سر ما خواهد بود.20و اگر این‌ كار ما را بروز دهی‌، از قسم‌ تو كه‌ به‌ ما داده‌ای‌ مبرا خواهیم‌ بود.»21او گفت‌: «موافق‌ كلام‌ شما باشد.» پس‌ ایشان‌ را روانه‌ كرده‌، رفتند، و طناب‌ قرمز را به‌ دریچه‌ بست‌.22پس‌ ایشان‌ روانه‌ شده‌، به‌ كوه‌ آمدند و در آنجا سه‌ روز ماندند تا تعاقب‌كنندگان‌ برگشتند، و تعاقب‌كنندگان‌ تمامی‌ راه‌ را جستجو كردند ولی‌ ایشان‌ را نیافتند.23پس‌ آن‌ دو مرد برگشته‌، از كوه‌ به‌ زیر آمدند و از نهر عبور نموده‌، نزد یوشع‌ بن‌نون‌ رسیدند، و هر آنچه‌ به‌ ایشان‌ واقع‌ شده‌ بود، برای‌ وی‌ بیان‌ كردند.24و به‌ یوشع‌ گفتند: «هر آینه‌ خداوند تمامی‌ زمین‌ را به‌ دست‌ ما داده‌ است‌ و جمیع‌ ساكنان‌ زمین‌ به‌ سبب‌ ما گداخته‌ شده‌اند.»

Chapter 3

1بامدادان‌ یوشع‌ بزودی‌ برخاسته‌، او و تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ از شِطّیم‌ روانه‌ شده‌، به‌ اُرْدُن‌ آمدند، و قبل‌ از عبور كردن‌ در آنجا منزل‌ گرفتند.2و بعد از سه‌ روز رؤسای‌ ایشان‌ از میان‌ لشكرگاه‌ گذشتند.3و قوم‌ را امر كرده‌، گفتند: «چون‌ تابوت‌ عهد یهُوَه‌، خدای‌ خود را ببینید كه‌لاویان‌ كهنه‌ آن‌ را می‌برند، آنگاه‌ شما از جای‌ خود روانه‌ شده‌، در عقب‌ آن‌ بروید.4و در میان‌ شما و آن‌، به‌ مقدار دوهزار ذراع‌ مسافت‌ باشد، و نزدیك‌ آن‌ مَیایید تا راهی‌ كه‌ باید رفت‌ بدانید، زیرا كه‌ از این‌ راه‌ قبل‌ از این‌ عبور نكرده‌اید.»5و یوشع‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «خود را تقدیس‌ نمایید زیرا فردا خداوند در میان‌ شما كارهای‌ عجیب‌ خواهد كرد.»6و یوشع‌ كاهنان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «تابوت‌ عهد را برداشته‌، پیش‌ روی‌ قوم‌ بروید.» پس‌ تابوت‌ عهد را برداشته‌، پیش‌ روی‌ قوم‌ روانه‌ شدند.7و خداوند یوشع‌ را گفت‌: «امروز به‌ بزرگ‌ ساختن‌ تو در نظر تمام‌ اسرائیل‌ شروع‌ می‌كنم‌ تا بدانند كه‌ چنانكه‌ با موسی‌ بودم‌ با تو نیز خواهم‌ بود.8پس‌ تو كاهنان‌ را كه‌ تابوت‌ عهد را برمی‌دارند امر فرموده‌، بگو: چون‌ شما به‌ كنار آب‌ اُرْدُن‌ برسید در اُرْدُن‌ بایستید.»9و یوشع‌ بنی‌اسرائیل‌ را گفت‌: «اینجا نزدیك‌ آمده‌، سخنان‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را بشنوید.»10و یوشع‌ گفت‌: «به‌ این‌ خواهید دانست‌ كه‌ خدای‌ زنده‌ در میان‌ شماست‌، و او كنعانیان‌ و حِتّیان‌ و حِوّیان‌ و فَرِزّیان‌ و جَرْجاشیان‌ و اَموریان‌ و یبوسیان‌ را از پیش‌ روی‌ شما البته‌ بیرون‌ خواهد كرد11اینك‌ تابوت‌ عهد خداوند تمامی‌ زمین‌، پیش‌ روی‌ شما به‌ اُرْدُن‌ عبور می‌كند.12پس‌ الا´ن‌ دوازده‌ نفر از اسباط‌ اسرائیل‌، یعنی‌ از هر سبط‌ یك‌ نفر را انتخاب‌ كنید.13و واقع‌ خواهد شد چون‌ كف‌ پایهای‌ كاهنانی‌ كه‌ تابوت‌ یهُوَه‌، خداوند تمامی‌ زمین‌ را برمی‌دارند در آبهای‌ اُرْدُن‌ قرار گیرد كه‌ آبهای‌ اُرْدُن‌، یعنی‌ آبهایی‌ كه‌ از بالا می‌آید شكافته‌ شده‌ مثل‌ توده‌ بر روی‌ هم‌ خواهد ایستاد.»14و چون‌ قوم‌ از خیمه‌های‌ خود روانه‌ شدندتا از اُرْدُن‌ عبور كنند و كاهنان‌ تابوت‌ عهد را پیش‌ روی‌ قوم‌ می‌بردند.15و بردارندگان‌ تابوت‌ به‌ اُرْدُن‌ رسیدند، و پایهای‌ كاهنانی‌ كه‌ تابوت‌ را برداشته‌ بودند، به‌ كنار آب‌ فرو رفت‌ (و اُرْدُن‌، تمام‌ موسم‌ حصاد، بر همۀ كناره‌هایش‌ سیلاب‌ می‌شود).16واقع‌ شد كه‌ آبهایی‌ كه‌ از بالا می‌آمد، بایستاد و به‌ مسافتی‌ بسیار دور تا شهر آدم‌ كه‌ به‌ جانب‌ صَرْتان‌ است‌، بلند شد، و آبی‌ كه‌ به‌ سوی‌ دریای‌ عربه‌، یعنی‌ بحرالملح‌ می‌رفت‌ تماماً قطع‌ شد، و قوم‌ در مقابل‌ اریحا عبور كردند.17و كاهنانی‌ كه‌ تابوت‌ عهد خداوند را برمی‌داشتند، در میان‌ اُرْدُن‌ بر خشكی‌ قایم‌ ایستادند، و جمیع‌ اسرائیل‌ به‌ خشكی‌ عبور كردند تا تمامی‌ قوم‌ از اُرْدُن‌، بالكلیه‌ گذشتند.

Chapter 4

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ تمامی‌ قوم‌ از اُرْدُن‌بالكلیه‌ گذشتند، خداوند یوشع‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« دوازده‌ نفر از قوم‌، یعنی‌ از هر سبط‌ یك‌ نفر را بگیرید.3و ایشان‌ را امر فرموده‌، بگویید: از اینجا از میان‌ اُرْدُن‌ از جایی‌ كه‌ پایهای‌ كاهنان‌ قایم‌ ایستاده‌ بود، دوازده‌ سنگ‌ بردارید، و آنها را با خود برده‌، در منزلی‌ كه‌ امشب‌ در آن‌ فرود می‌آیید بنهید.»4پس‌ یوشع‌ آن‌ دوازده‌ مرد را كه‌ از بنی‌اسرائیل‌ انتخاب‌ كرده‌ بود، یعنی‌ از هر سبط‌ یك‌ نفر طلبید.5و یوشع‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «پیش‌ تابوت‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود به‌ میان‌ اُرْدُن‌ بروید، و هر كسی‌ از شما یك‌ سنگ‌ موافق‌ شمارۀ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ بر دوش‌ خود بردارد.6تا این‌ در میان‌ شما علامتی‌ باشد. هنگامی‌ كه‌ پسران‌ شما در زمان‌ آینده‌ پرسیده‌، گویند كه‌ مقصود شما از این‌ سنگها چیست‌،7آنگاه‌ به‌ ایشان‌ بگویید كه‌ آبهای‌ اُرْدُن‌ از حضور تابوت‌ عهد خداوند شكافته‌ شد، یعنی‌ هنگامی‌ كه‌ آن‌ از اُرْدُن‌می‌گذشت‌، آبهای‌ اُرْدُن‌ شكافته‌ شد، پس‌ این‌ سنگها به‌ جهت‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ یادگاری‌ ابدی‌ خواهد بود.»8و بنی‌اسرائیل‌ موافق‌ آنچه‌ یوشع‌ امر فرموده‌ بود كردند، و دوازده‌ سنگ‌ از میان‌ اُرْدُن‌ به‌ طوری‌ كه‌ خداوند به‌ یوشع‌ گفته‌ بود، موافق‌ شمارۀ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ برداشتند، و آنها را با خود به‌ جایی‌ كه‌ در آن‌ منزل‌ گرفتند برده‌، آنها را در آنجا نهادند.9و یوشع‌ در وسط‌ اُرْدُن‌، در جایی‌ كه‌ پایهای‌ كاهنانی‌ كه‌ تابوت‌ عهد را برداشته‌ بودند، ایستاده‌ بود، دوازده‌ سنگ‌ نصب‌ كرد و در آنجا تا امروز هست‌.10و كاهنانی‌ كه‌ تابوت‌ را برمی‌داشتند، در وسط‌ اُرْدُن‌ ایستادند تا هر آنچه‌ خداوند یوشع‌ را امر فرموده‌ بود كه‌ به‌ قوم‌ بگوید تمام‌ شد، به‌ حسب‌ آنچه‌ موسی‌ به‌ یوشع‌ امر كرده‌ بود. و قوم‌ به‌ تعجیل‌ عبور كردند.11و بعد از آنكه‌ تمامی‌ قوم‌ بالكل‌ گذشتند، واقع‌ شد كه‌ تابوت‌ خداوند و كاهنان‌ به‌ حضور قوم‌ عبور كردند.12و بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ مسلح‌ شده‌، پیش‌ روی‌ بنی‌اسرائیل‌ عبور كردند، چنانكه‌ موسی‌ به‌ ایشان‌ گفته‌ بود.13قریب‌ به‌ چهل‌هزار نفر مهیا شدۀ كارزار به‌ حضور خداوند به‌ صحرای‌ اریحا برای‌ جنگ‌ عبور كردند.14و در آن‌ روز خداوند ، یوشع‌ را در نظر تمامی‌ اسرائیل‌ بزرگ‌ ساخت‌، و از او در تمام‌ ایام‌ عمرش‌ می‌ترسیدند، چنانكه‌ از موسی‌ ترسیده‌ بودند.15و خداوند یوشع‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:16«كاهنانی‌ را كه‌ تابوت‌ شهادت‌ را برمی‌دارند، بفرما كه‌ از اُرْدُن‌ برآیند.»17پس‌ یوشع‌ كاهنان‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «از اُرْدُن‌ برآیید.»18و چون‌كاهنانی‌ كه‌ تابوت‌ عهد خداوند را برمی‌داشتند، از میان‌ اُرْدُن‌ برآمدند و كف‌ پایهای‌ كاهنان‌ بر خشكی‌ گذارده‌ شد، آنگاه‌ آب‌ اُرْدُن‌ بجای‌ خود برگشت‌ و مثل‌ پیش‌ بر تمامی‌ كناره‌هایش‌ جاری‌ شد.19و در روز دهم‌ از ماه‌ اول‌، قوم‌ از اُرْدُن‌ برآمدند و در جِلْجال‌ به‌ جانب‌ شرقی‌ اریحا اردو زدند.20و یوشع‌ آن‌ دوازده‌ سنگ‌ را كه‌ از اُرْدُن‌ گرفته‌ بودند، در جِلْجال‌ نصب‌ كرد.21و بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «چون‌ پسران‌ شما در زمان‌ آینده‌ از پدران‌ خود پرسیده‌، گویند كه‌ این‌ سنگها چیست‌،22آنگاه‌ پسران‌ خود را تعلیم‌ داده‌، گویید كه‌ اسرائیل‌ از این‌ اُرْدُن‌ به‌ خشكی‌ عبور كردند.23زیرا یهُوَه‌، خدای‌ شما، آب‌ اُرْدُن‌ را از پیش‌ روی‌ شما خشكانید تا شما عبور كردید، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما به‌ بحر قلزم‌ كرد كه‌ آن‌ را پیش‌ روی‌ ما خشكانید تا ما عبور كردیم‌.24تا تمامی‌ قومهای‌ زمین‌ دست‌ خداوند را بدانند كه‌ آن‌ زورآور است‌، و از یهُوَه‌، خدای‌ شما، همۀ اوقات‌ بترسند.»

Chapter 5

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ تمامی‌ ملوك‌ اَموریانی كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ بودند، و تمامی‌ ملوك‌ كنعانیانی‌ كه‌ به‌ كناره‌ دریا بودند، شنیدند كه‌ خداوند آب‌ اُرْدُن‌ را پیش‌ روی‌ بنی‌اسرائیل‌ خشكانیده‌ بود تا ما عبور كردیم‌، دلهای‌ ایشان‌ گداخته‌ شد و از ترس‌ بنی‌اسرائیل‌، دیگر جان‌ در ایشان‌ نماند.2در آن‌ وقت‌، خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «كاردهااز سنگ‌ چخماق‌ برای‌ خود بساز، و بنی‌اسرائیل‌ را بار دیگر مختون‌ ساز.»3و یوشع‌ كاردها از سنگ‌ چخماق‌ ساخته‌، بنی‌اسرائیل‌ را بر تل‌ غلفه‌ ختنه‌ كرد.4و سبب‌ ختنه‌ كردن‌ یوشع‌ این‌ بود كه‌ تمام‌ ذكوران‌ قوم‌، یعنی‌ تمام‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدند، به‌ سر راه‌ در صحرا مردند.5اما تمامی‌ قوم‌ كه‌ بیرون‌ آمدند مختون‌ بودند، و تمامی‌ قوم‌ كه‌ در صحرا بعد از بیرون‌ آمدن‌ ایشان‌ از مصر به‌ سر راه‌ مولود شدند، مختون‌ نگشتند.6زیرا بنی‌اسرائیل‌ چهل‌ سال‌ در بیابان‌ راه‌ می‌رفتند، تا تمامی‌ آن‌ طایفه‌، یعنی‌ آن‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمده‌ بودند، تمام‌ شدند. زانرو كه‌ آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌، گفت‌: «شما را نمی‌گذارم‌ كه‌ آن‌ زمین‌ را ببینید كه‌ خداوند برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود كه‌ آن‌ را به‌ ما بدهد، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌.»7و اما پسران‌ ایشان‌ كه‌ در جای‌ آنها برخیزانیده‌ بود، یوشع‌ ایشان‌ را مختون‌ ساخت‌، زیرا نامختون‌ بودند چونكه‌ ایشان‌ را در راه‌ ختنه‌ نكرده‌ بودند.8و واقع‌ شد كه‌ چون‌ از ختنه‌ كردن‌ تمام‌ قوم‌ فارغ‌ شدند، در جایهای‌ خود در لشكرگاه‌ ماندند تا شفا یافتند.9و خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «امروز عار مصر را از روی‌ شما غلطانیدم‌. از این‌ سبب‌ نام‌ آن‌ مكان‌ تا امروز جِلْجال‌ خوانده‌ می‌شود.»10و بنی‌اسرائیل‌ در جِلْجال‌ اردو زدند و عید فصح‌ را در شب‌ روز چهاردهم‌ ماه‌، در صحرای‌ اریحا نگاه‌ داشتند.11و در فردای‌ بعد از فصح‌ در همان‌ روز، از حاصل‌ كُهنۀ زمین‌، نازكهای‌ فطیر و خوشه‌های‌ برشته‌ شده‌ خوردند.12و در فردای‌آن‌ روزی‌ كه‌ از حاصل‌ زمین‌ خوردند، مَنّ موقوف‌ شد و بنی‌اسرائیل‌ دیگر مَنّ نداشتند، و در آن‌ سال‌ از محصول‌ زمین‌ كنعان‌ می‌خوردند.13و واقع‌ شد چون‌ یوشع‌ نزد اریحا بود كه‌ چشمان‌ خود را بالا انداخته‌، دید كه‌ اینك‌ مردی‌ با شمشیر برهنه‌ در دست‌ خود پیش‌ وی‌ ایستاده‌ بود. و یوشع‌ نزد وی‌ آمده‌، او را گفت‌: «آیا تو از ما هستی‌ یا از دشمنان‌ ما؟»14گفت‌: «نی‌، بلكه‌ من‌ سردار لشكر خداوند هستم‌ كه‌ الا´ن‌ آمدم‌.» پس‌ یوشع‌ روی‌ به‌ زمین‌ افتاده‌، سجده‌ كرد و به‌ وی‌ گفت‌: «آقایم‌ به‌ بندۀ خود چه‌ می‌گوید؟»15سردار لشكر خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌ كه‌ «نعلین‌ خود را از پایت‌ بیرون‌ كن‌ زیرا جایی‌ كه‌ تو ایستاده‌ای‌ مقدس‌ است‌.» و یوشع‌ چنین‌ كرد.

Chapter 6

1(و اریحا به‌ سبب‌ بنی‌اسرائیل‌ سخت‌ بسته‌شد، به‌ طوری‌ كه‌ كسی‌ به‌ آن‌ رفت‌ و آمد نمی‌كرد.)2و یهُوَه‌ به‌ یوشع‌ گفت‌: «ببین‌ اریحا و مَلِكَش‌ و مردان‌ جنگی‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ كردم‌.3پس‌ شما یعنی‌ همۀ مردان‌ جنگی‌، شهر را طواف‌ كنید، و یك‌ مرتبه‌ دور شهر بگردید، و شش‌ روز چنین‌ كن‌.4و هفت‌ كاهن‌ پیش‌ تابوت‌، هفت‌ كَرِنّای‌ یوبیل‌ بردارند، و در روز هفتم‌ شهر را هفت‌ مرتبه‌ طواف‌ كنید، و كاهنان‌ كَرِنّاها را بنوازند.5و چون‌ بوق‌ یوبیل‌ كشیده‌ شود و شما آواز كَرِنّا را بشنوید، تمامی‌ قوم‌ به‌ آواز بلند صدا كنند، و حصار شهر به‌ زمین‌ خواهد افتاد، و هر كس‌ از قوم‌ پیش‌ روی‌ خود برآید.»6پس‌ یوشع‌ بن‌نون‌ كاهنان‌ را خوانده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «تابوت‌ عهد را بردارید و هفت‌ كاهن‌ هفت‌ كَرِنّای‌ یوبیل‌ را پیش‌ تابوت‌ خداوند بردارند.»7و به‌ قوم‌ گفتند:«پیش‌ بروید و شهر را طواف‌ كنید، و مردان‌ مسلح‌ پیش‌ تابوت‌ خداوند بروند.»8و چون‌ یوشع‌ این‌ را به‌ قوم‌ گفت‌، هفت‌ كاهن‌ هفت‌ كَرِنّای‌ یوبیل‌ را برداشته‌، پیش‌ خداوند رفتند و كَرِنّاها را نواختند و تابوت‌ عهد خداوند از عقب‌ ایشان‌ روانه‌ شد.9و مردان‌ مسلح‌ پیش‌ كاهنانی‌ كه‌ كَرِنّاها را می‌نواختند رفتند، و ساقه‌ لشكر از عقب‌ تابوت‌ روانه‌ شدند؛ و چون‌ می‌رفتند، كاهنان‌ كَرِنّاها را می‌نواختند.10و یوشع‌ قوم‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «صدا نزنید و آواز شما شنیده‌ نشود، بلكه‌ سخنی‌ از دهان‌ شما بیرون‌ نیاید تا روزی‌ كه‌ به‌ شما بگویم‌ كه‌ صدا كنید. آن‌ وقت‌ صدا زنید.»11پس‌ تابوت‌ خداوند را به‌ شهر طواف‌ داد و یك‌ مرتبه‌ دور شهر گردش‌ كرد. و ایشان‌ به‌ لشكرگاه‌ برگشتند و شب‌ را در لشكرگاه‌ به‌ سر بردند.12بامدادان‌ یوشع‌ به‌ زودی‌ برخاست‌ و كاهنان‌ تابوت‌ خداوند را برداشتند.13و هفت‌ كاهن‌ هفت‌ كَرِنّای‌ یوبیل‌ را برداشته‌، پیش‌ تابوت‌ خداوند می‌رفتند، و كَرِنّاها را می‌نواختند، و مردان‌ مسلح‌ پیش‌ ایشان‌ می‌رفتند، و ساقه‌ لشكر از عقب‌ تابوت‌ خداوند رفتند، و چون‌ می‌رفتند (كاهنان‌) كَرِنّاها را می‌نواختند.14پس‌ روز دوم‌، شهر را یك‌ مرتبه‌ طواف‌ كرده‌، به‌ لشكرگاه‌ برگشتند، و شش‌ روز چنین‌ كردند.15و در روز هفتم‌، وقت‌ طلوع‌ فجر، به‌ زودی‌ برخاسته‌، شهر را به‌ همین‌ طور هفت‌ مرتبه‌ طواف‌ كردند، جز اینكه‌ در آن‌ روز شهر را هفت‌ مرتبه‌ طواف‌ كردند.16و چنین‌ شد در مرتبۀ هفتم‌، چون‌ كاهنان‌ كَرِنّاها را نواختند كه‌ یوشع‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «صدا زنید زیرا خداوند شهر را به‌ شما داده‌ است‌.17و خود شهر و هر چه‌ در آن‌ است‌ برای‌ خداوندحرام‌ خواهد شد، و راحاب‌ فاحشه‌ فقط‌، با هر چه‌ با وی‌ در خانه‌ باشد زنده‌ خواهند ماند، زیرا رسولانی‌ را كه‌ فرستادیم‌ پنهان‌ كرد.18و اما شما زنهار خویشتن‌ را از چیز حرام‌ نگاه‌ دارید، مبادا بعد از آنكه‌ آن‌ را حرام‌ كرده‌ باشید، از آن‌ چیز حرام‌ بگیرید و لشكرگاه‌ اسرائیل‌ را حرام‌ كرده‌، آن‌ را مضطرب‌ سازید.19و تمامی‌ نقره‌ و طلا و ظروف‌ مسین‌ و آهنین‌، وقف‌ خداوند می‌باشد و به‌ خزانۀ خداوند گذارده‌ شود.»20آنگاه‌ قوم‌ صدا زدند و كَرِنّاها را نواختند. و چون‌ قوم‌ آواز كَرِنّا را شنیدند و قوم‌ به‌ آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به‌ زمین‌ افتاد. و قوم‌ یعنی‌ هر كس‌ پیش‌ روی‌ خود به‌ شهر برآمد و شهر را گرفتند.21و هر آنچه‌ در شهر بود از مرد و زن‌ و جوان‌ و پیر و حتی‌ گاو و گوسفند و الاغ‌ را به‌ دم‌ شمشیر هلاك‌ كردند.22و یوشع‌ به‌ آن‌ دو مرد كه‌ به‌ جاسوسی‌ زمین‌ رفته‌ بودند، گفت‌: «به‌ خانۀ زن‌ فاحشه‌ بروید، و زن‌ را با هر چه‌ دارد از آنجا بیرون‌ آرید چنانكه‌ برای‌ وی‌ قسم‌ خوردید.»23پس‌ آن‌ دو جوان‌ جاسوس‌ داخل‌ شده‌، راحاب‌ و پدرش‌ و مادرش‌ و برادرانش‌ را با هر چه‌ داشت‌ بیرون‌ آوردند، بلكه‌ تمام‌ خویشانش‌ را آورده‌، ایشان‌ را بیرون‌ لشكرگاه‌ اسرائیل‌ جا دادند.24و شهر را با آنچه‌ در آن‌ بود، به‌ آتش‌ سوزانیدند. لیكن‌ نقره‌ و طلا و ظروف‌ مسین‌ و آهنین‌ را به‌ خزانۀ خانه‌ خداوند گذاردند.25و یوشع‌، راحاب‌ فاحشه‌ و خاندان‌ پدرش‌ را با هر چه‌ از آن‌ او بود زنده‌ نگاه‌ داشت‌، و او تا امروز در میان‌ اسرائیل‌ ساكن‌ است‌، زیرا رسولان‌ را كه‌ یوشع‌ برای‌ جاسوسی‌ اریحا فرستاده‌ بود پنهان‌ كرد.26و در آنوقت‌ یوشع‌ ایشان‌ را قسم‌ داده‌، گفت‌: «ملعون‌ باد به‌ حضور خداوند كسی‌ كه‌ برخاسته‌، این‌ شهر اریحا را بنا كند؛ به‌ نخست‌زادۀ خود بنیادش‌ خواهد نهاد، و به‌ پسر كوچك‌ خود دروازه‌هایش‌ را برپا خواهد نمود.»27و خداوند با یوشع‌ می‌بود و اسم‌ او درتمامی‌ آن‌ زمین‌ شهرت‌ یافت‌.

Chapter 7

1و بنی‌اسرائیل‌ در آنچه‌ حرام‌ شده‌ بود خیانت‌ ورزیدند، زیرا عَخان‌ ابن‌ كَرْمی‌ ابن‌ زَبْدی‌ ابن‌ زارَح‌ از سبط‌ یهودا، از آنچه‌ حرام‌ شده‌ بود گرفت‌، و غضب‌ خداوند بر بنی‌اسرائیل‌ افروخته‌ شد.2و یوشع‌ از اریحا تا عای‌ كه‌ نزد بیت‌ آون‌ به‌ طرف‌ شرقی‌ بیت‌ئیل‌ واقع‌ است‌، مردان‌ فرستاد و ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «بروید و زمین‌ را جاسوسی‌ كنید.» پس‌ آن‌ مردان‌ رفته‌، عای‌ را جاسوسی‌ كردند.3و نزد یوشع‌ برگشته‌، او را گفتند: «تمامی‌ قوم‌ برنیایند؛ به‌ قدر دو یا سه‌ هزار نفر برآیند و عای‌ را بزنند و تمامی‌ قوم‌ را به‌ آنجا زحمت‌ ندهی‌ زیرا كه‌ ایشان‌ كم‌اند.»4پس‌ قریب‌ به‌ سه‌ هزار نفر از قوم‌ به‌ آنجا رفتند و از حضور مردان‌ عای‌ فرار كردند.5و مردان‌ عای‌ از آنها به‌ قدر سی‌ و شش‌ نفر كشتند و از پیش‌ دروازه‌ تا شباریم‌ ایشان‌ را تعاقب‌ نموده‌، ایشان‌ را در نشیب‌ زدند. و دل‌ قوم‌ گداخته‌ شده‌، مثل‌ آب‌ گردید.6و یوشع‌ و مشایخ‌ اسرائیل‌ جامۀ خود را چاك‌ زده‌، پیش‌ تابوت‌ خداوند تا شام‌ رو به‌ زمین‌ افتادند، و خاك‌ به‌ سرهای‌ خود پاشیدند.7ویوشع‌ گفت‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهُوَه‌ برای‌ چه‌ این‌ قوم‌ را از اُرْدُن‌ عبور دادی‌ تا ما را به‌ دست‌ اَموریان‌ تسلیم‌ كرده‌، ما را هلاك‌ كنی‌. كاش‌ راضی‌ شده‌ بودیم‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ بمانیم‌.8آه‌ ای‌ خداوند چه‌ بگویم‌ بعد از آنكه‌ اسرائیل‌ از حضور دشمنان‌ خود پشت‌ داده‌اند.9زیرا چون‌ كنعانیان‌ و تمامی‌ ساكنان‌ زمین‌ این‌ را بشنوند، دور ما را خواهند گرفت‌ و نام‌ ما را از این‌ زمین‌ منقطع‌ خواهند كرد. و تو به‌ اسم‌ بزرگ‌ خود چه‌ خواهی‌ كرد؟»10خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «برخیز! چرا تو به‌ این‌ طور به‌ روی‌ خود افتاده‌ای‌؟11اسرائیل‌ گناه‌ كرده‌، و از عهدی‌ نیز كه‌ به‌ ایشان‌ امر فرمودم‌ تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام‌ هم‌ گرفته‌، دزدیده‌اند، بلكه‌ انكار كرده‌، آن‌ را در اسباب‌ خود گذاشته‌اند.12از این‌ سبب‌ بنی‌اسرائیل‌ نمی‌توانند به‌ حضور دشمنان‌ خود بایستند و از حضور دشمنان‌ خود پشت‌ داده‌اند، زیرا كه‌ ملعون‌ شده‌اند. و اگر چیز حرام‌ را از میان‌ خود تباه‌ نسازید، من‌ دیگر با شما نخواهم‌ بود.13برخیز قوم‌ را تقدیس‌ نما و بگو برای‌ فردا خویشتن‌ را تقدیس‌ نمایید، زیرا یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: ای‌ اسرائیل‌ چیزی‌ حرام‌ در میان‌ توست‌ و تا این‌ چیز حرام‌ را از میان‌ خود دور نكنی‌، پیش‌ روی‌ دشمنان‌ خود نمی‌توانی‌ ایستاد.14پس‌ بامدادان‌، شما موافق‌ اسباط‌ خود نزدیك‌ بیایید، و چنین‌ شود كه‌ سبطی‌ را كه‌ خداوند انتخاب‌ كند به‌ قبیله‌های‌ خود نزدیك‌ آیند؛ و قبیله‌ای‌ را كه‌ خداوند انتخاب‌ كند، به‌ خاندانهای‌ خود نزدیك‌ بیایند؛ و خاندانی‌ را كه‌ خداوند انتخاب‌ كند به‌ مردان‌ خود نزدیك‌ آیند.15و هر كه‌ آن‌ چیز حرام‌ نزد او یافت‌ شود، با هر چه‌ دارد به‌ آتش‌ سوخته‌ شود، زیرا كه‌ از عهد خداوند تجاوز نموده‌،قباحتی‌ در میان‌ اسرائیل‌ به‌ عمل‌ آورده‌ است‌.»16پس‌ یوشع‌ بامدادان‌ بزودی‌ برخاسته‌، اسرائیل‌ را به‌ اسباط‌ ایشان‌ نزدیك‌ آورد و سبط‌ یهودا گرفته‌ شد.17و قبیلۀ یهودا را نزدیك‌ آورد و قبیلۀ زارَحیان‌ گرفته‌ شد. پس‌ قبیلۀ زارَحیان‌ را به‌ مردان‌ ایشان‌ نزدیك‌ آورد و زَبْدی‌ گرفته‌ شد.18و خاندان‌ او را به‌ مردان‌ ایشان‌ نزدیك‌ آورد و عَخان‌ بن‌كَرْمی‌ ابن‌زَبْدی‌ بن‌زارَح‌ از سبط‌ یهودا گرفته‌ شد.19و یوشع‌ به‌ عَخان‌ گفت‌: «ای‌ پسر من‌، الا´ن‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را جلال‌ بده‌ و نزد او اعتراف‌ نما و مرا خبر بده‌ كه‌ چه‌ كردی‌ و از ما مخفی‌ مدار.»20عَخان‌ در جواب‌ یوشع‌ گفت‌: «فی‌الواقع‌ به‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ گناه‌ كرده‌، و چنین‌ و چنان‌ به‌ عمل‌ آورده‌ام‌.21چون‌ در میان‌ غنیمت‌ ردایی‌ فاخر شِنعاری‌ و دویست‌ مثقال‌ نقره‌ و یك‌ شمش‌ طلا كه‌ وزنش‌ پنجاه‌ مثقال‌ بود دیدم‌، آنها را طمع‌ ورزیده‌، گرفتم‌، و اینك‌ در میان‌ خیمۀ من‌ در زمین‌ است‌ و نقره‌ زیر آن‌ می‌باشد.»22آنگاه‌ یوشع‌ رسولان‌ فرستاد و به‌ خیمه‌ دویدند، و اینك‌ در خیمه‌ او پنهان‌ بود و نقره‌ زیر آن‌.23و آنها را از میان‌ خیمه‌ گرفته‌، نزد یوشع‌ و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ آوردند و آنها را به‌ حضور خداوند نهادند.24و یوشع‌ و تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ با وی‌، عَخان‌ پسر زارَح‌ و نقره‌ و ردا و شمش‌ طلا و پسرانش‌ و دخترانش‌ و گاوانش‌ و حمارانش‌ و گوسفندانش‌ و خیمه‌اش‌ و تمامی‌ مایملكش‌ را گرفته‌، آنها را به‌ وادی‌ عَخور بردند.25و یوشع‌ گفت‌: «برای‌ چه‌ ما را مضطرب‌ ساختی‌؟ خداوند امروز تو را مضطرب‌ خواهد ساخت‌.» پس‌ تمامی‌ اسرائیل‌ او را سنگسار كردند و آنها را به‌ آتش‌ سوزانیدند و ایشان‌ را به‌ سنگها سنگسار كردند.26و تودۀ بزرگ‌ از سنگها بر او برپا داشتند كه‌ تا به‌ امروز هست‌. و خداوند از شدت‌ غضب‌ خود برگشت‌؛ بنابراین‌ اسم‌ آن‌ مكان‌ تا امروز وادی‌ عَخور نامیده‌ شده‌ است‌.

Chapter 8

1و خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «مترس‌ و هراسان مباش‌. تمامی‌ مردان‌ جنگی‌ را با خود بردار و برخاسته‌، به‌ عای‌ برو. اینك‌ مَلِك‌ عای‌ و قوم‌ او و شهرش‌ و زمینش‌ را به‌ دست‌ تو دادم‌.2و به‌ عای‌ و ملكش‌ به‌ طوری‌ كه‌ به‌ اریحا و ملكش‌ عمل‌ نمودی‌ بكن‌، لیكن‌ غنیمتش‌ را با بهایمش‌ برای‌ خود به‌ تاراج‌ گیرید و در پشت‌ شهر كمین‌ ساز.»3پس‌ یوشع‌ و جمیع‌ مردان‌ جنگی‌ برخاستند تا به‌ عای‌ بروند. و یوشع‌ سی‌ هزار نفر از مردان‌ دلاور انتخاب‌ كرده‌، ایشان‌ را در شب‌ فرستاد.4و ایشان‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «اینك‌ شما برای‌ شهر در كمین‌ باشید، یعنی‌ از پشت‌ شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همۀ شما مستعد باشید.5و من‌ و تمام‌ قومی‌ كه‌ با منند، نزدیك‌ شهر خواهیم‌ آمد، و چون‌ مثل‌ دفعۀ اول‌ به‌ مقابله‌ ما بیرون‌ آیند، از پیش‌ ایشان‌ فرار خواهیم‌ كرد.6و ما را تعاقب‌ خواهند كرد تا ایشان‌ را از شهر دور سازیم‌، زیرا خواهند گفت‌ كه‌ مثل‌ دفعۀ اول‌ از حضور ما فرار می‌كنند؛ پس‌ از پیش‌ ایشان‌ خواهیم‌ گریخت‌.7آنگاه‌ از كمین‌گاه‌ برخاسته‌، شهر را به‌ تصرف‌ آورید، زیرا یهُوَه‌، خدای‌ شما آن‌ را به‌ دست‌ شما خواهد داد.8و چون‌ شهر را گرفته‌ باشید، پس‌ شهر را به‌ آتش‌ بسوزانید و موافق‌ سخن‌ خداوند به‌ عمل‌ آورید. اینك‌ شما را امر نمودم‌.»9پس‌ یوشع‌ ایشان‌ را فرستاد و به‌ كمین‌گاه‌ رفته‌، در میان‌ بیت‌ئیل‌ و عای‌ به‌ طرف‌ غربی‌ عای‌ ماندند و یوشع‌آن‌ شب‌ را در میان‌ قوم‌ بسر برد.10و یوشع‌ بامدادان‌ بزودی‌ برخاسته‌، قوم‌ را صف‌آرایی‌ نمود، و او با مشایخ‌ اسرائیل‌ پیش‌ روی‌ قوم‌ بسوی‌ عای‌ روانه‌ شدند.11و تمامی‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ با وی‌ بودند روانه‌ شده‌، نزدیك‌ آمدند و در مقابل‌ شهر رسیده‌، به‌ طرف‌ شمال‌ عای‌ فرود آمدند. و در میان‌ او و عای‌ وادی‌ای‌ بود.12و قریب‌ به‌ پنج‌ هزار نفر گرفته‌، ایشان‌ را در میان‌ بیت‌ئیل‌ و عای‌ به‌ طرف‌ غربی‌ شهر در كمین‌ نهاد.13پس‌ قوم‌، یعنی‌ تمامی‌ لشكر كه‌ به‌ طرف‌ شمالی‌ شهر بودند و آنانی‌ را كه‌ به‌ طرف‌ غربی‌ شهر در كمین‌ بودند قرار دادند؛ و یوشع‌ آن‌ شب‌ در میان‌ وادی‌ رفت‌.14و چون‌ ملك‌ عای‌ این‌ را دید او و تمامی‌ قومش‌ تعجیل‌ نموده‌، به‌ زودی‌ برخاستند، و مردان‌ شهر به‌ مقابلۀ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ جنگ‌ به‌ جای‌ معین‌ پیش‌ عربه‌ بیرون‌ رفتند؛ و او ندانست‌ كه‌ در پشت‌ شهر برای‌ وی‌ در كمین‌ هستند.15و یوشع‌ و همۀ اسرائیل‌ خود را از حضور ایشان‌ منهزم‌ ساخته‌، به‌ راه‌ بیابان‌ فرار كردند.16و تمامی‌ قومی‌ را كه‌ در شهر بودند ندا در دادند تا ایشان‌ را تعاقب‌ كنند. پس‌ یوشع‌ را تعاقب‌ نموده‌، از شهر دور شدند.17و هیچكس‌ در عای‌ و بیت‌ئیل‌ باقی‌ نماند كه‌ از عقب‌ بنی‌اسرائیل‌ بیرون‌ نرفت‌، و دروازه‌های‌ شهر را باز گذاشته‌، اسرائیل‌ را تعاقب‌ نمودند.18و خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «مزراقی‌ كه‌ در دست‌ توست‌، بسوی‌ عای‌ دراز كن‌، زیرا آن‌ را به‌ دست‌ تو دادم‌؛ و یوشع‌، مزراقی‌ را كه‌ به‌ دست‌ خود داشت‌ به‌ سوی‌ شهر دراز كرد.19و آنانی‌ كه‌ در كمین‌ بودند، بزودی‌ از جای‌ خود برخاستند و چون‌ او دست‌ خود را دراز كرد، دویدند و داخل‌ شهر شده‌، آن‌ را گرفتند و تعجیل‌ نموده‌، شهر رابه‌ آتش‌ سوزانیدند.20و مردان‌ عای‌ بر عقب‌ نگریسته‌، دیدند كه‌ اینك‌ دود شهر بسوی‌ آسمان‌ بالا می‌رود. پس‌ برای‌ ایشان‌ طاقت‌ نماند كه‌ به‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ بگریزند. و قومی‌ كه‌ به‌ سوی‌ صحرا می‌گریختند بر تعاقب‌كنندگان‌ خود برگشتند.21و چون‌ یوشع‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ دیدند كه‌ آنانی‌ كه‌ در كمین‌ بودند، شهر را گرفته‌اند و دود شهر بالا می‌رود، ایشان‌ برگشته‌، مردان‌ عای‌ را شكست‌ دادند.22و دیگران‌ به‌ مقابلۀ ایشان‌ از شهر بیرون‌ آمدند، و ایشان‌ در میان‌ اسرائیل‌ بودند. آنان‌ از یك‌ طرف‌ و اینان‌ از طرف‌ دیگر و ایشان‌ را می‌كشتند به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ از آنها باقی‌ نماند و نجات‌ نیافت‌.23و ملك‌ عای‌ را زنده‌ گرفته‌، او را نزد یوشع‌ آوردند.24و واقع‌ شد كه‌ چون‌ اسرائیل‌ از كشتن‌ همۀ ساكنان‌ عای‌ در صحرا و در بیابانی‌ كه‌ ایشان‌ را در آن‌ تعاقب‌ می‌نمودند فارغ‌ شدند، و همۀ آنها از دم‌ شمشیر افتاده‌، هلاك‌ گشتند، تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ عای‌ برگشته‌، آن‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند.25و همۀ آنانی‌ كه‌ در آن‌ روز از مرد و زن‌ افتادند، دوازده‌ هزار نفر بودند یعنی‌ تمامی‌ مردمان‌ عای.26زیرا یوشع‌ دست‌ خود را كه‌ با مزراق‌ دراز كرده‌ بود، پس‌ نكشید تا تمامی‌ ساكنان‌ عای‌ را هلاك‌ كرد.27لیكن‌ بهایم‌ و غنیمت‌ آن‌ شهر را اسرائیل‌ برای‌ خود به‌ تاراج‌ بردند موافق‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ یوشع‌ امر فرموده‌ بود.28پس‌ یوشع‌ عای‌ را سوزانید و آن‌ را تودۀ ابدی‌ و خرابه‌ ساخت‌ كه‌ تا امروز باقی‌ است‌.29و ملك‌ عای‌ را تا وقت‌ شام‌ به‌ دار كشید، و در وقت‌ غروب‌ آفتاب‌، یوشع‌ فرمود تا لاش‌ او را از دار پایین‌ آورده‌، او را نزد دهنۀدروازۀ شهر انداختند و تودۀ بزرگ‌ از سنگها بر آن‌ برپا كردند كه‌ تا امروز باقی‌ است‌.30آنگاه‌ یوشع‌ مذبحی‌ برای‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ در كوه‌ عیبال‌ بنا كرد.31چنانكه‌ موسی‌، بندۀ خداوند ، بنی‌اسرائیل‌ را امر فرموده‌ بود، به‌ طوری‌ كه‌ در كتاب‌ تورات‌ موسی‌ مكتوب‌ است‌، یعنی‌ مذبحی‌ از سنگهای‌ ناتراشیده‌ كه‌ كسی‌ بر آنها آلات‌ آهنین‌ بلند نكرده‌ بود و بر آن‌ قربانی‌های‌ سلامتی‌ برای‌ خداوند گذرانیدند و ذبایح‌ سلامتی‌ ذبح‌ كردند.32و در آنجا بر آن‌ سنگها نسخۀ تورات‌ موسی‌ را كه‌ نوشته‌ بود به‌ حضور بنی‌اسرائیل‌ مرقوم‌ ساخت‌.33و تمامی‌ اسرائیل‌ و مشایخ‌ و رؤسا و داوران‌ ایشان‌ به‌ هر دو طرف‌ تابوت‌ پیش‌ لاویان‌ كَهَنه‌ كه‌ تابوت‌ عهد خداوند را برمی‌داشتند ایستادند، هم‌ غریبان‌ و هم‌ متوطنان‌؛ نصف‌ ایشان‌ به‌ طرف‌ كوه‌ جَرِزیم‌ و نصف‌ ایشان‌ به‌ طرف‌ كوه‌ عیبال‌ چنانكه‌ موسی‌ بندۀ خداوند امر فرموده‌ بود، تا قوم‌ اسرائیل‌ را اول‌ بركت‌ دهند.34و بعد از آن‌ تمامی‌ سخنان‌ شریعت‌، هم‌ بركت‌ها و هم‌ لعنت‌ها را به‌ طوری‌ كه‌ در كتاب‌ تورات‌ مرقوم‌ است‌، خواند.35از هر چه‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، حرفی‌ نبود كه‌ یوشع‌ به‌ حضور تمام‌ جماعت‌ اسرائیل‌ با زنان‌ و اطفال‌ و غریبانی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ می‌رفتند، نخواند.

Chapter 9

1و واقع‌ شد كه‌ تمامی‌ ملوك‌ حِتّیان‌ و اَموریان‌ و كنعانیان‌ و فَرِزّیان‌ و حِوّیان‌ یبوسیان‌، كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ در كوه‌ و هامون‌ و در تمامی‌ كنارۀ دریای‌ بزرگ‌ تا مقابل‌ لبنان‌ بودند، چون‌ این‌ را شنیدند،2با هم‌ جمع‌ شدند، تا با یوشع‌ و اسرائیل‌ متفقاً جنگ‌ كنند.3و اما ساكنان‌ جَبَعُون‌ چون‌ آنچه‌ را كه‌ یوشع‌ به‌ اریحا و عای‌ كرده‌ بود شنیدند،4ایشان‌ نیز به‌ حیله‌ رفتار نمودند و روانه‌ شده‌، خویشتن‌ را مثل‌ ایلچیان‌ ظاهر كرده‌، جوالهای‌ كُهنه‌ بر الاغهای‌ خود و مشكهای‌ شراب‌ كه‌ كهنه‌ و پاره‌ و بسته‌ شده‌ بود، گرفتند.5و بر پایهای‌ خود كفشهای‌ مندرس‌ و پینه‌زده‌ و بر بدن‌ خود رخت‌ كهنه‌ و تمامی‌ نان‌ توشۀ ایشان‌ خشك‌ و كفه‌ زده‌ بود.6و نزد یوشع‌ به‌ اردو در جِلْجال‌ آمده‌، به‌ او و به‌ مردان‌ اسرائیل‌ گفتند كه‌ «از زمین‌ دور آمده‌ایم‌ پس‌ الا´ن‌ با ما عهد ببندید.»7و مردان‌ اسرائیل‌ به‌ حِوّیان‌ گفتند: «شاید در میان‌ ما ساكن‌ باشید. پس‌ چگونه‌ با شما عهد ببندیم‌؟»8ایشان‌ به‌ یوشع‌ گفتند: «ما بندگان‌ تو هستیم‌.» یوشع‌ به‌ ایشان‌ گفت‌ كه‌ « شما كیانید و از كجا می‌آیید؟»9به‌ وی‌ گفتند: «بندگانت‌ به‌ سبب‌ اسم‌ یهُوَه‌ خدای‌ تو از زمین‌ بسیار دور آمده‌ایم‌ زیرا كه‌ آوازۀ او و هر چه‌ را كه‌ در مصر كرد، شنیدیم‌.10و نیز آنچه‌ را به‌ دو ملك‌ اَموریان‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ بودند یعنی‌ به‌ سَیحُون‌، ملك‌ حَشْبُون‌، و عوج‌، ملك‌ باشان‌، كه‌ در عَشْتارُوت‌ بود، كرد.11پس‌ مشایخ‌ ما و تمامی‌ ساكنان‌ زمین‌ ما به‌ ما گفتند كه‌ توشه‌ای‌ به‌ جهت‌ راه‌ به‌ دست‌ خود بگیرید و به‌ استقبال‌ ایشان‌ رفته‌، ایشان‌ را بگویید كه‌ ما بندگان‌ شما هستیم‌. پس‌ الا´ن‌ با ما عهد ببندید.12این‌ نان‌ ما در روزی‌ كه‌ روانه‌ شدیم‌ تا نزد شما بیاییم‌ ازخانه‌های‌ خود آن‌ را برای‌ توشۀ راه‌ گرم‌ گرفتیم‌، و الا´ن‌ اینك‌ خشك‌ و كفه‌زده‌ شده‌ است‌.13و این‌ مشكهای‌ شراب‌ كه‌ پر كردیم‌ تازه‌ بود واینك‌ پاره‌ شده‌، و این‌ رخت‌ و كفشهای‌ ما از كثرت‌ طول‌ راه‌ كهنه‌ شده‌ است‌.»14آنگاه‌ آن‌ مردمان‌ از توشۀ ایشان‌ گرفتند و از دهان‌ خداوند مشورت‌ نكردند.15و یوشع‌ با ایشان‌ صلح‌ كرده‌، عهد بست‌ كه‌ ایشان‌ را زنده‌ نگهدارد و رؤسای‌ جماعت‌ با ایشان‌ قسم‌ خوردند.16اما بعد از انقضای‌ سه‌ روز كه‌ با ایشان‌ عهد بسته‌ بودند، شنیدند كه‌ آنها نزدیك‌ ایشانند و در میان‌ ایشان‌ ساكنند.17پس‌ بنی‌اسرائیل‌ كوچ‌ كرده‌، در روز سوم‌ به‌ شهرهای‌ ایشان‌ رسیدند و شهرهای‌ ایشان‌، جَبَعُون‌ و كفیره‌ و بئیروت‌ و قریۀ یعاریم‌ بود.18و بنی‌اسرائیل‌ ایشان‌ را نكشتند زیرا رؤسای‌ جماعت‌ برای‌ ایشان‌ به‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، قسم‌ خورده‌ بودند، و تمامی‌ جماعت‌ بر رؤسا همهمه‌ كردند.19و جمیع‌ رؤسا به‌ تمامی‌ جماعت‌ گفتند كه‌ برای‌ ایشان‌ به‌ یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، قسم‌ خوردیم‌ پس‌ الا´ن‌ نمی‌توانیم‌ به‌ ایشان‌ ضرر برسانیم‌.20این‌ را به‌ ایشان‌ خواهیم‌ كرد و ایشان‌ را زنده‌ نگاه‌ خواهیم‌ داشت‌ مبادا به‌ سبب‌ قسمی‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ خوردیم‌، غضب‌ بر ما بشود.21و رؤسا به‌ ایشان‌ گفتند: «بگذارید كه‌ زنده‌ بمانند.» پس‌ برای‌ تمامی‌ جماعت‌ هیزم‌شكنان‌ و سقایان‌ آب‌ شدند، چنانكه‌ رؤسا به‌ ایشان‌ گفته‌ بودند.22و یوشع‌ ایشان‌ را خواند و بدیشان‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «چرا ما را فریب‌ دادید و گفتید كه‌ ما از شما بسیار دور هستیم‌ و حال‌ آنكه‌ در میان‌ ماساكنید.23پس‌ حال‌ شما ملعونید و از شما غلامان‌ و هیزم‌شكنان‌ و سقایان‌ آب‌ همیشه‌ برای‌ خانۀ خدای‌ ما خواهند بود.»24ایشان‌ در جواب‌ یوشع‌ گفتند: «زیرا كه‌ بندگان‌ تو را یقیناً خبر دادند كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ تو، بندۀ خود موسی‌ را امر كرده‌ بود كه‌ تمامی‌ این‌ زمین‌ را به‌ شما بدهد، و همۀ ساكنان‌ زمین‌ را از پیش‌ روی‌ شما هلاك‌ كند، و برای‌ جانهای‌ خود به‌ سبب‌ شما بسیار ترسیدیم‌، پس‌ این‌ كار را كردیم‌.25و الا´ن‌، اینك‌ ما در دست‌ تو هستیم‌؛ به‌ هر طوری‌ كه‌ در نظر تو نیكو و صواب‌ است‌ كه‌ به‌ ما رفتار نمایی‌، عمل‌ نما.»26پس‌ او با ایشان‌ به‌ همین‌ طور عمل‌ نموده‌، ایشان‌ را از دست‌ بنی‌اسرائیل‌ رهایی‌ داد كه‌ ایشان‌ را نكشتند.27و یوشع‌ در آن‌ روز ایشان‌ را مقرر كرد تا هیزم‌شكنان‌ و سقایان‌ آب‌ برای‌ جماعت‌ و برای‌ مذبح‌ خداوند باشند، در مقامی‌ كه‌ او اختیار كند و تا به‌ امروز چنین‌ هستند.

Chapter 10

1و چون‌ اَدُونِی‌ صَدَق‌، ملك‌ اورشلیم‌شنید كه‌ یوشع‌ عای‌ را گرفته‌ و آن‌ را تباه‌ كرده‌، و به‌ طوری‌ كه‌ به‌ اریحا و ملكش‌ عمل‌ نموده‌ بود به‌ عای‌ و ملكش‌ نیز عمل‌ نموده‌ است‌، و ساكنان‌ جَبَعُون‌ با اسرائیل‌ صلح‌ كرده‌، در میان‌ ایشان‌ می‌باشند،2ایشان‌ بسیار ترسیدند زیرا جَبَعُون‌، شهر بزرگ‌، مثل‌ یكی‌ از شهرهای‌ پادشاه‌نشین‌ بود، و مردانش‌ شجاع‌ بودند.3پس‌ اَدُونِی‌ صَدَق‌، ملك‌ اورشلیم‌ نزد هوهام‌، ملك‌ حَبْرُون‌، و فِرْآم‌، ملك‌ یرْموت‌، و یافیع‌، ملك‌ لاخیش‌، و دَبیرْ، ملك‌ عَجْلُون‌، فرستاده‌، گفت‌:4« نزد من‌ آمده‌، مرا اعانت‌ كنید، تا جَبَعُون‌ را بزنیم‌ زیرا كه‌ با یوشع‌ و بنی‌اسرائیل‌ صلح‌ كرده‌اند.»5پس‌ پنج‌ ملك‌ اَموریان‌ یعنی‌ ملك‌ اورشلیم‌ و ملك‌ حَبْرُون‌ و ملك‌ یرْمُوت‌ و ملك‌ لاخیش‌ و ملك‌ عَجْلُون‌ جمع‌ شدند، و با تمام‌ لشكر خود برآمدند، و در مقابل‌ جَبَعُون‌ اردو زده‌، با آن‌ جنگ‌ كردند.6پس‌ مردان‌ جَبَعُون‌ نزد یوشع‌ به‌ اردو در جِلْجال‌ فرستاده‌، گفتند: «دست‌ خود را از بندگانت‌ بازمدار. بزودی‌ نزد ما بیا و ما را نجات‌ بده‌، و مدد كن‌ زیرا تمامی‌ ملوك‌ اَموریانی‌ كه‌ در كوهستان‌ ساكنند، بر ما جمع‌ شده‌اند.»7پس‌ یوشع‌ با جمیع‌ مردان‌ جنگی‌ و همۀ مردان‌ شجاع‌ از جِلْجال‌ آمد.8و خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «از آنها مترس‌ زیرا ایشان‌ را به‌ دست‌ تو دادم‌ و كسی‌ از ایشان‌ پیش‌ تو نخواهد ایستاد.»9پس‌ یوشع‌ تمامی‌ شب‌ از جِلْجال‌ كوچ‌ كرده‌، ناگهان‌ به‌ ایشان‌ برآمد.10و خداوند ایشان‌ را پیش‌ اسرائیل‌ منهزم‌ ساخت‌، و ایشان‌ را در جَبَعُون‌ به‌ كشتار عظیمی‌ كشت‌. و ایشان‌ را به‌ راه‌ گردنۀ بیت‌حورون‌ گریزانید، و تا عَزِیقَه‌ و مَقِّیدَه‌ ایشان‌ را كشت‌.11و چون‌ از پیش‌ اسرائیل‌ فرار می‌ كردند و ایشان‌ در سرازیری‌ بیت‌ حورون‌ می‌بودند، آنگاه‌ خداوند تا عَزِیقَه‌ بر ایشان‌ از آسمان‌ سنگهای‌ بزرگ‌ بارانید و مردند. و آنانی‌ كه‌ از سنگهای‌ تگرگ‌ مردند، بیشتر بودند از كسانی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ شمشیر كشتند.12آنگاه‌ یوشع‌ در روزی‌ كه‌ خداوند اَموریان‌ را پیش‌ بنی‌اسرائیل‌ تسلیم‌ كرد، به‌ خداوند در حضور بنی‌اسرائیل‌ تكلم‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ آفتاب‌ بر جَبَعُون‌ بایست‌ و تو ای‌ ماه‌ بر وادی‌ اَیلُون‌.»13پس‌ آفتاب‌ ایستاد و ماه‌ توقف‌ نمود تا قوم‌ از دشمنان‌ خود انتقام‌ گرفتند. مگر این‌ در كتاب‌ یاشِر مكتوب‌ نیست‌ كه‌ آفتاب‌ در میان‌ آسمان‌ایستاد و قریب‌ به‌ تمامی‌ روز به‌ فرو رفتن‌ تعجیل‌ نكرد.14و قبل‌ از آن‌ و بعد از آن‌ روزی‌ مثل‌ آن‌ واقع‌ نشده‌ بود كه‌ خداوند آواز انسان‌ را بشنود زیرا خداوند برای‌ اسرائیل‌ جنگ‌ می‌كرد.15پس‌ یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ اردو به‌ جِلْجال‌ برگشتند.16اما آن‌ پنج‌ ملك‌ فرار كرده‌، خود را در مغارۀ مَقِّیدَه‌ پنهان‌ ساختند.17و به‌ یوشع‌ خبر داده‌، گفتند: «كه‌ آن‌ پنج‌ ملك‌ پیدا شده‌اند و در مغاره‌ مَقِّیدَه‌ پنهانند.»18یوشع‌ گفت‌: «سنگهایی‌ بزرگ‌ به‌ دهنۀ مغاره‌ بغلطانید و بر آن‌ مردمان‌ بگمارید تا ایشان‌ را نگاهبانی‌ كنند.19و اما شما توقف‌ منمایید بلكه‌ دشمنان‌ خود را تعاقب‌ كنید و مؤخر ایشان‌ را بكشید و مگذارید كه‌ به‌ شهرهای‌ خود داخل‌ شوند، زیرا یهُوَه‌ خدای‌ شما ایشان‌ را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ نموده‌ است‌.»20و چون‌ یوشع‌ و بنی‌اسرائیل‌ از كشتن‌ ایشان‌ به‌ كشتار بسیار عظیمی‌ تا نابود شدن‌ ایشان‌ فارغ‌ شدند، و بقیه‌ای‌ كه‌ از ایشان‌ نجات‌ یافتند، به‌ شهرهای‌ حصاردار درآمدند.21آنگاه‌ تمامی‌ قوم‌ نزد یوشع‌ به‌ اردو در مَقِّیدَه‌ به‌ سلامتی‌ برگشتند، و كسی‌ زبان‌ خود را بر احدی‌ از بنی‌اسرائیل‌ تیز نساخت‌.22پس‌ یوشع‌ گفت‌: «دهنۀ مغاره‌ را بگشایید و آن‌ پنج‌ ملك‌ را از مغاره‌، نزد من‌ بیرون‌ آورید.»23پس‌ چنین‌ كردند، و آن‌ پنج‌ ملك‌، یعنی‌ ملك‌ اورشلیم‌ و ملك‌ حَبْرُون‌ و ملك‌ یرْمُوت‌ و ملك‌ لاخیش‌ و ملك‌ عَجْلون‌ را از مغاره‌ نزد وی‌ بیرون‌آوردند.24و چون‌ ملوك‌ را نزد یوشع‌ بیرون‌ آوردند، یوشع‌ تمامی‌ مردان‌ اسرائیل‌ را خواند و به‌ سرداران‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ همراه‌ وی‌ می‌رفتند، گفت‌: «نزدیك‌ بیایید و پایهای‌ خود را بر گردن‌ این‌ ملوك‌ بگذارید.» پس‌ نزدیك‌ آمده‌، پایهای‌ خود را بر گردن‌ ایشان‌ گذاردند.25و یوشع‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «مترسید و هراسان‌ مباشید. قوی‌ و دلیر باشید زیرا خداوند با همۀ دشمنان‌ شما كه‌ با ایشان‌ جنگ‌ می‌كنید، چنین‌ خواهد كرد.»26و بعد از آن‌ یوشع‌ ایشان‌ را زد و كشت‌ و بر پنج‌ دار كشید كه‌ تا شام‌ بر دارها آویخته‌ بودند.27و در وقت‌ غروب‌ آفتاب‌، یوشع‌ فرمود تا ایشان‌ را از دارها پایین‌ آوردند، و ایشان‌ را به‌ مغاره‌ای‌ كه‌ در آن‌ پنهان‌ بودند انداختند، و به‌ دهنۀ مغاره‌ سنگهای‌ بزرگ‌ كه‌ تا امروز باقی‌ است‌، گذاشتند.28و در آن‌ روز یوشع‌ مَقِّیدَه‌ را گرفت‌، و آن‌ و ملكش‌ را به‌ دم‌ شمشیر زده‌، ایشان‌ و همۀ نفوسی‌ را كه‌ در آن‌ بودند، هلاك‌ كرد، و كسی‌ را باقی‌ نگذاشت‌؛ و به‌ طوری‌ كه‌ با ملك‌ اریحا رفتار نموده‌ بود، با ملك‌ مَقِّیدَه‌ نیز رفتار كرد.29و یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ از مَقِّیدَه‌ به‌ لِبْنَه‌ گذشت‌ و با لِبْنَه‌ جنگ‌ كرد.30و خداوند آن‌ را نیز با ملكش‌ به‌ دست‌ اسرائیل‌ تسلیم‌ نمود، پس‌ آن‌ و همۀ كسانی‌ را كه‌ در آن‌ بودند به‌ دم‌ شمشیر كشت‌ و كسی‌ را باقی‌ نگذاشت‌، و به‌ طوری‌ كه‌ با ملك‌ اریحا رفتار نموده‌ بود با ملك‌ آن‌ نیز رفتار كرد.31و یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ از لِبْنَه‌ به‌ لاخیش‌ گذشت‌ و به‌ مقابلش‌ اردو زده‌، با آن‌ جنگ‌ كرد.32و خداوند لاخیش‌ را به‌ دست‌ اسرائیل‌ تسلیم‌ نمود كه‌ آن‌ را در روز دوم‌ تسخیر نمود. و آن‌ و همۀ كسانی‌ را كه‌ در آن‌ بودند به‌ دم‌ شمشیر كشت‌ چنانكه‌ به‌ لِبْنَه‌ كرده‌ بود.33آنگاه‌ هورام‌ ملك‌ جازر برای‌ اعانت‌ لاخیش‌ آمد، و یوشع‌ او و قومش‌ را شكست‌ داد، به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ را برای‌ او باقی‌ نگذاشت‌.34و یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ از لاخیش‌ به‌ عَجْلون‌ گذشتند و به‌ مقابلش‌ اردو زده‌، با آن‌ جنگ‌ كردند.35و در همان‌ روز آن‌ را گرفته‌، به‌ دم‌ شمشیر زدند و همۀ كسانی‌ را كه‌ در آن‌ بودند در آن‌ روز هلاك‌ كرد چنانكه‌ به‌ لاخیش‌ كرده‌ بود.36و یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ از عَجْلون‌ به‌ حَبْرُون‌ برآمده‌، با آن‌ جنگ‌ كردند.37و آن‌ را گرفته‌، آن‌ را با ملكش‌ و همۀ شهرهایش‌ و همۀ كسانی‌ كه‌ در آن‌ بودند به‌ دم‌ ششیر زدند، و موافق‌ هر آنچه‌ كه‌ به‌ عَجْلون‌ كرده‌ بود كسی‌ را باقی‌ نگذاشت‌، بلكه‌ آن‌ را با همۀ كسانی‌ كه‌ در آن‌ بودند، هلاك‌ ساخت‌.38و یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ دَبیرْ برگشت‌ و با آن‌ جنگ‌ كرد.39و آن‌ را با ملكش‌ و همۀ شهرهایش‌ گرفت‌ و ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر زدند، و همۀ كسانی‌ را كه‌ در آن‌ بودند، هلاك‌ ساختند و او كسی‌ را باقی‌ نگذاشت‌؛ و به‌ طوری‌ كه‌ به‌ حبرون‌ رفتار نموده‌ بود به‌ دَبیرْ و ملكش‌ نیز رفتار كرد، چنانكه‌ به‌ لِبْنَه‌ و ملكش‌ نیز رفتار نموده‌ بود.40پس‌ یوشع‌ تمامی‌ آن‌ زمین‌ یعنی‌ كوهستان‌ و جنوب‌ و هامون‌ و وادیها و جمیع‌ ملوك‌ آنها را زده‌، كسی‌ را باقی‌ نگذاشت‌ و هر ذی‌نفس‌ را هلاك‌ كرده‌، چنانكه‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، امر فرموده‌ بود.41و یوشع‌ ایشان‌ را از قادش‌ بَرْنیع‌ تا غَزّه‌ و تمامی‌ زمین‌ جوشَن‌ را تا جَبَعُون‌ زد.42ویوشع‌ جمیع‌ این‌ ملوك‌ و زمین‌ ایشان‌ را در یك‌ وقت‌ گرفت‌، زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، برای‌ اسرائیل‌ جنگ‌ می‌كرد.43و یوشع‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ اردو در جِلْجال‌ مراجعت‌ كردند.

Chapter 11

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ یابین‌ ملك‌ حاصُور این را شنید، نزد یوباب‌ ملك‌ مادون‌ و نزد ملك‌ شِمْرُون‌ و نزد ملك‌ اَخْشاف‌ فرستاد،2و نزد ملوكی‌ كه‌ به‌ طرف‌ شمال‌ در كوهستان‌، و در عربه‌، جنوب‌ كِنَّرُوت‌، و در هامون‌ و در نافوتْ دورْ، به‌ طرف‌ مغرب‌ بودند،3و نزد كنعانیان‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ و مغرب‌ و اَموریان‌ و حِتّیان‌ و فَرِزّیان‌ و یبوسیان‌ در كوهستان‌، و حِوّیان‌ زیر حَرْمون‌ در زمین‌ مِصْفَه‌.4و آنها با تمامی‌ لشكرهای‌ خود كه‌ قوم‌ بسیاری‌ بودند و عدد ایشان‌ مثل‌ ریگ‌ كنارۀ دریا بود با اسبان‌ و ارابه‌های‌ بسیار بیرون‌ آمدند.5و تمامی‌ این‌ ملوك‌ جمع‌ شده‌، آمدند و نزد آبهای‌ میرُوم‌ در یك‌ جا اردو زدند تا با اسرائیل‌ جنگ‌ كنند.6و خداوند به‌ یوشع‌ گفت‌: «از ایشان‌ مترس‌ زیرا كه‌ فردا چنین‌ وقتی‌ جمیع‌ ایشان‌ را كشته‌ شده‌، به‌ حضور اسرائیل‌ تسلیم‌ خواهم‌ كرد، و اسبان‌ ایشان‌ را پی‌ خواهی‌ كرد، و ارابه‌های‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ خواهی‌ سوزانید.»7پس‌ یوشع‌ با تمامی‌ مردان‌ جنگی‌ به‌ مقابله‌ ایشان‌ نزد آبهای‌ میرُوم‌ ناگهان‌ آمده‌، بر ایشان‌ حمله‌ كردند.8و خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ اسرائیل‌ تسلیم‌ نمود، كه‌ ایشان‌ را زدند و تا صیدون‌ بزرگ‌ و مِسرَفوت‌ مایم‌ و تا وادی‌ مِصْفَه‌ به‌ طرف‌ شرقی‌ تعاقب‌ كرده‌، كشتند، به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ را از ایشان‌ باقی‌ نگذاشتند.9و یوشع‌ به‌ طوری‌ كه‌ خداوند به‌ وی‌گفته‌ بود، با ایشان‌ رفتار نموده‌، اسبان‌ ایشان‌ را پی‌ كرد و ارابه‌های‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ سوزانید.10و یوشع‌ در آن‌ وقت‌ برگشت‌، و حاصور را گرفته‌، ملكش‌ را با شمشیر كشت‌، زیرا حاصور قبل‌ از آن‌ سر جمیع‌ آن‌ ممالك‌ بود.11و همۀ كسانی‌ را كه‌ در آن‌ بودند به‌ دم‌ شمشیر كشته‌، ایشان‌ را بالكل‌ هلاك‌ كرد، و هیچ‌ ذی‌حیات‌ باقی‌ نماند، و حاصور را به‌ آتش‌ سوزانید.12و یوشع‌ تمامی‌ شهرهای‌ آن‌ ملوك‌ و جمیع‌ ملوك‌ آنها را گرفت‌ و ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشته‌، بالكل‌ هلاك‌ كرد به‌ طوری‌ كه‌ موسی‌ بندۀ خداوند امر فرموده‌ بود.13لكن‌ همۀ شهرهایی‌ كه‌ بر تلهای‌ خود استوار بودند، اسرائیل‌ آنها را نسوزانید، سوای‌ حاصور كه‌ یوشع‌ آن‌ را فقط‌ سوزانید.14و بنی‌اسرائیل‌ تمامی‌ غنیمت‌ آن‌ شهرها و بهایم‌ آنها را برای‌ خود به‌ غارت‌ بردند، اما همۀ مردم‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند، به‌ حدی‌ كه‌ ایشان‌ را هلاك‌ كرده‌، هیچ‌ ذی‌حیات‌ را باقی‌ نگذاشتند.15چنانكه‌ خداوند بندۀ خود موسی‌ را امر فرموده‌ بود، همچنین‌ موسی‌ به‌ یوشع‌ امر فرمود و به‌ همین‌طور یوشع‌ عمل‌ نمود، و چیزی‌ از جمیع‌ احكامی‌ كه‌ خداوند به‌ موسی‌ فرموده‌ بود، باقی‌ نگذاشت‌.16پس‌ یوشع‌ تمامی‌ آن‌ زمین‌ كوهستان‌ و تمامی‌ جنوب‌ و تمامی‌ زمین‌ جوشَن‌ و هامون‌ و عربه‌ و كوهستان‌ اسرائیل‌ و هامون‌ آن‌ را گرفت‌.17از كوه‌ حالَق‌ كه‌ به‌ سوی‌ سَعیر بالا می‌رود تا بعل‌ جاد كه‌ در وادی‌ لبنان‌ زیر كوه‌ حَرْمان‌ است‌، و جمیع‌ ملوك‌ آنها را گرفته‌، ایشان‌ را زد و كشت‌.18و یوشع‌ روزهای‌ بسیار با این‌ ملوك‌ جنگ‌ كرد.19و شهری‌ نبود كه‌ با بنی‌اسرائیل‌ صلح‌ كرده‌ باشد، جز حِوّیانی‌ كه‌ در جَبَعُون‌ ساكن‌ بودند و همۀ دیگران‌ را در جنگ‌ گرفتند.20زیرا از جانب‌ خداوند بود كه‌ دل‌ ایشان‌ را سخت‌ كند تا به‌ مقابلۀ اسرائیل‌ درآیند و او ایشان‌ را بالكل‌ هلاك‌ سازد، و بر ایشان‌ رحمت‌ نشود بلكه‌ ایشان‌ را نابود سازد چنانكه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.21و در آن‌ زمان‌ یوشع‌ آمده‌، عناقیان‌ را از كوهستان‌ از جبرون‌ و دَبیرْ و عناب‌ و همۀ كوههای‌ یهودا و همۀ كوههای‌ اسرائیل‌ منقطع‌ ساخت‌، و یوشع‌ ایشان‌ را با شهرهای‌ ایشان‌ بالكل‌ هلاك‌ كرد.22كسی‌ از عناقیان‌ در زمین‌ بنی‌اسرائیل‌ باقی‌ نماند، لیكن‌ در غزا و جَتْ و اَشْدُود بعضی‌ باقی‌ ماندند.23پس‌ یوشع‌ تمامی‌ زمین‌ را برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ موسی‌ گفته‌ بود، گرفت‌، و یوشع‌ آن‌ را به‌ بنی‌اسرائیل‌ برحسب‌ فرقه‌ها و اسباط‌ ایشان‌ به‌ ملكّیت‌ بخشید و زمین‌ از جنگ‌ آرام‌ گرفت‌.

Chapter 12

1و اینانند ملوك‌ آن‌ زمین‌ كه‌ بنی‌اسرائیل كشتند، و زمین‌ ایشان‌ را به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سوی‌ مطلع‌ آفتاب‌ از وادی‌ اَرْنُون‌ تا كوه‌ حَرْمون‌، و تمامی‌ عربه‌ شرقی‌ را متصرف‌ شدند.2سَیحُون‌ ملك‌ اَموریان‌ كه‌ در حَشْبُون‌ ساكن‌ بود، و از عَرُوعِیر كه‌ به‌ كناره‌ وادی‌ اَرْنُون‌ است‌، و از وسط‌ وادی‌ و نصف‌ جِلْعاد تا وادی‌ یبُوق‌ كه‌ سرحد بنی‌عَمّون‌ است‌، حكمرانی‌ می‌كرد.3و از عربه‌ تا دریای‌ كِنَّرُوت‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ و تا دریای‌ عربه‌، یعنی‌ بحرالملح‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ به‌ راه‌ بیت‌یشیموت‌ و به‌ طرف‌ جنوب‌ زیر دامن‌ فِسجه‌.4و سر حد عوج‌، ملك‌ باشان‌، كه‌ از بقیۀ رفائیان‌ بود و در عَشْتارُوت‌ و اَدْرَعی‌ سكونت‌ داشت‌.5و در كوه‌ حَرْمون‌ و سَلْخَه‌ و تمامی‌ باشان‌ تا سر حد جَشُوریان‌ و مَعَكیان‌ و بر نصف‌ جِلْعاد تا سرحد سَیحُون‌، ملك‌ حَشْبُون‌ حكمرانی‌ می‌كرد.6اینها را موسی‌ بندۀ خداوند و بنی‌اسرائیل‌ زدند، و موسی‌ بندۀ خداوند آن‌ را به‌ رؤبینیان‌ و جادیان‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ به‌ ملكّیت‌ داد.7و اینانند ملوك‌ آن‌ زمین‌ كه‌ یوشع‌ و بنی‌اسرائیل‌ ایشان‌ را در آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ كشت‌، از بعل‌ جاد در وادی‌ لبنان‌، تا كوه‌ حالَق‌ كه‌ به‌ سَعیر بالا می‌رود، و یوشع‌ آن‌ را به‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برحسب‌ فرقه‌های‌ ایشان‌ به‌ ملكّیت‌ داد.8در كوهستان‌ و هامون‌ و عربه‌ و دشتها و صحرا و در جنوب‌ از حِتّیان‌ و اَموریان‌ و كنعانیان‌ و فَرِزّیان‌ و حِوّیان‌ و یبوسیان‌.9یكی‌ ملك‌ اریحا و یكی‌ ملك‌ عای‌ كه‌ در پهلوی‌ بیت‌ئیل‌ است‌.10و یكی‌ ملك‌ اورشلیم‌ و یكی‌ ملك‌ حَبْرُون‌.11و یكی‌ ملك‌ یرْموت‌ و یكی‌ ملك‌ لاخیش‌.12و یكی‌ ملك‌ عَجْلون‌ و یكی‌ ملك‌ جازَر.13و یكی‌ ملك‌ دَبیرْ و یكی‌ ملك‌ جادَر.14و یكی‌ ملك‌ حُرْما و یكی‌ ملك‌ عَراد.15و یكی‌ ملك‌ لِبْنَه‌ و یكی‌ ملك‌ عَدُلاّم‌.16و یكی‌ ملك‌ مَقِّیدَه‌ و یكی‌ ملك‌ بیت‌ئیل‌.17و یكی‌ ملك‌ تَفّوح‌ و یكی‌ ملك‌ حافَر.18و یكی‌ ملك‌ عَفیق‌ و یكی‌ ملك‌ لَشّارُون‌.19و یكی‌ ملك‌ مادُون‌ و یكی‌ ملك‌ حاصُور.20و یكی‌ ملك‌ شِمْرُون‌ مرؤن‌ و یكی‌ ملك‌ اَكْشاف‌.21و یكی‌ ملك‌ تَعَناك‌ و یكی‌ ملك‌ مَجِدُّو.22و یكی‌ ملك‌ قادِش‌ و یكی‌ ملك‌ یقْنُعام‌در كَرْمَل‌.23و یكی‌ ملك‌ دُور در نافَتْ دُور و یكی‌ ملك‌ امتها در جِلْجال.24پس‌ یكی‌ ملك‌ تِرْصه‌ و جمیع‌ ملوكْ سی‌ و یك‌ نفر بودند.

Chapter 13

1و یوشع‌ پیر و سالخورده‌ شد، و خداوند به‌ وی‌ گفت‌: «تو پیر و سالخورده‌ شده‌ای‌ و هنوز زمین‌ بسیار برای‌ تصرف‌ باقی‌ می‌ماند.2و این‌ است‌ زمینی‌ كه‌ باقی‌ می‌ماند، تمامی‌ بلوك‌ فلسطینیان‌ و جمیع‌ جَشُوریان‌.3از شِیحُورْ كه‌ در مقابل‌ مصر است‌ تا سرحد عَقْرُون‌ به‌ سمت‌ شمال‌ كه‌ از كنعانیان‌ شمرده‌ می‌شود، یعنی‌ پنج‌ سردار فلسطینیان‌ از غَزّیان‌ و اَشْدُودیان‌ و اَشْقَلُونیان‌ و جَتْیان‌ و عَقْرُونیان‌ و عَوّیان.4و از جنوب‌ تمامی‌ زمین‌ كنعانیان‌ و مغاره‌ای‌ كه‌ از صیدونیان‌ است‌ تا اَفیقْ و تا سرحد اَموریان‌.5و زمین‌ جِبْلیان‌ و تمامی‌ لُبْنان‌ به‌ سمت‌ مطلع‌ آفتاب‌ از بَعْلْ جاد كه‌ زیر كوه‌ حَرْمون‌ است‌ تا مدخل‌ حَمات‌.6تمامی‌ ساكنان‌ كوهستان‌ از لبنان‌ تا مِصْرَفُوت‌ مایمْ كه‌ جمیع‌ صِیدُونیان‌ باشند، من‌ ایشان‌ را از پیش‌ بنی‌اسرائیل‌ بیرون‌ خواهم‌ كرد. لیكن‌ تو آنها را به‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ ملكّیت‌ به‌ قرعه‌ تقسیم‌ نما چنانكه‌ تو را امر فرموده‌ام‌.7پس‌ الا´ن‌ این‌ زمین‌ را به‌ نه‌ سبط‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ برای‌ ملكّیت‌ تقسیم‌ نما.»8با او رؤبینیان‌ و جادیان‌ ملك‌ خود را گرفتند كه‌ موسی‌ در آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ به‌ ایشان‌ داد، چنانكه‌ موسی‌ بندۀ خداوند به‌ ایشان‌بخشیده‌ بود.9از عَرُوعِیر كه‌ بر كنارۀ وادی‌ اَرْنُون‌ است‌، و شهری‌ كه‌ در وسط‌ وادی‌ است‌، و تمامی‌ بیابان‌ مِیدَبا تا دِیبُون‌.10و جمیع‌ شهرهای‌ سَیحُون‌ ملك‌ اَموریان‌ كه‌ در حَشْبُون‌ تا سرحد بنی‌عَمّون‌ حكمرانی‌ می‌كرد.11و جِلْعاد و سرحد جَشُوریان‌ و مَعَكیان‌ و تمامی‌ كوه‌ حَرْمون‌ و تمامی‌ باشان‌ تا سَلْخَه‌.12و تمامی‌ ممالك‌ عوج‌ در باشان‌ كه‌ در اَشْتارُوت‌ و اَدْرَعی‌ حكمرانی‌ می‌كرد، و او از بقیۀ رفائیان‌ بود. پس‌ موسی‌ ایشان‌ را شكست‌ داد و بیرون‌ كرد.13اما بنی‌اسرائیل‌ جَشُوریان‌ و مَعَكیـان‌ را بیرون‌ نكردند؛ پس‌ جَشُور و مَعَكی‌ تا امروز در میـان‌ اسرائیل‌ ساكنند.14لیكن‌ به‌ سبط‌ لاوی‌ هیچ‌ ملكّیت‌ نداد، زیرا هدایای‌ آتشین‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ ملكّیت‌ وی‌ است‌ چنانكه‌ به‌ او گفته‌ بود.15و موسی‌ به‌ سبط‌ بنی‌رؤبین‌ برحسب‌ قبیله‌های‌ ایشان‌ داد.16و حدود ایشان‌ از عَرُوعِیر بود كه‌ به‌ كنار وادی‌ اَرْنُون‌ است‌ و شهری‌ كه‌ در وسط‌ وادی‌ است‌ و تمامی‌ بیابان‌ كه‌ پهلوی‌ مِیدَبا است‌؛17حَشْبُون‌ و تمامی‌ شهرهایش‌ كه‌ در بیابان‌ است‌ و دِیبُون‌ و باموتْبَعَل‌ و بیتْبَعَل‌ مَعُون‌؛18و یهْصَه‌ و قَدِیموتْ و میفاعت‌؛19و قِریتایم‌ و سِبْمَه‌ و سارَتْ شَحَرْ كه‌ در كوه‌ دَره‌ بود؛20و بیت‌ فَغُور و دامن‌ فِسْجَه‌ و بیت‌ یشیمُوت‌؛21و تمامی‌ شهرهای‌ بیابان‌ و تمامی‌ ممالك‌ سَیحُون‌، ملك‌ اَموریان‌، كه‌ در حَشْبُون‌ حكمرانی‌ می‌كرد، و موسی‌ او را با سرداران‌ مِدیان‌ یعنی‌ اَوِی‌ و راقَم‌ و صوُر و حور و رابَع‌، امرای‌ سَیحُون‌، كه‌ در آن‌ زمین‌ ساكن‌ بودند، شكست‌ داد.22و بَلْعام‌ بن‌بَعُورفالگیر را بنی‌اسرائیل‌ در میان‌ كشتگان‌ به‌ شمشیر كشتند.23و سرحد بنی‌رؤبین‌ اُرْدُن‌ و كناره‌اش‌ بود. این‌ ملكّیت‌ بنی‌رؤبین‌ برحسب‌ قبیله‌های‌ ایشان‌ بود یعنی‌ شهرها و دهات‌ آنها.24و موسی‌ به‌ سبط‌ جاد یعنی‌ به‌ بنی‌جاد برحسب‌ قبیله‌های‌ ایشان‌ داد.25و سرحد ایشان‌ یعزیر بود و تمامی‌ شهرهای‌ جِلْعاد و نصف‌ زمین‌ بنی‌عَمّون‌ تا عَرُوعِیر كه‌ در مقابل‌ رَبّه‌ است‌.26و از حَشْبُون‌ تا رامتْ مِصْفَه‌ و بَطونیم‌ و از مَحَنایم‌ تا سرحد دَبیرْ.27و در دره‌ بیت‌ هارام‌ و بیت‌ نِمْرَه‌ و سُكّوت‌ و صافُون‌ و بقیه‌ مملكت‌ سَیحُون‌، ملك‌ حَشْبُون‌، و اُرْدُن‌ و كنارۀ آن‌ تا انتهای‌ دریای‌ كِنَّرِت‌ در آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مشرق‌.28این‌ است‌ ملكّیت‌ بنی‌جاد برحسب‌ قبیله‌های‌ ایشان‌ یعنی‌ شهرها و دهات‌ آنها.29و موسی‌ به‌ نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ داد و برای‌ نصف‌ سبط‌ بنی‌مَنَسَّی‌ برحسب‌ قبیله‌های‌ ایشان‌ برقرار شد.30و حدود ایشان‌ از مَحَنایم‌ تمامی‌ باشان‌ یعنی‌ تمامی‌ ممالك‌ عوج‌، مَلِك‌ باشان‌ و تمامی‌ قریه‌های‌ یائیر كه‌ در باشان‌ است‌، شصت‌ شهر بود.31و نصف‌ جِلْعاد و عَشْتارُوت‌ و اَدْرَعی‌ شهرهای‌ مملكت‌ عوج‌ در باشان‌ برای‌ پسران‌ ماكیر بن‌مَنَسَّی‌ یعنی‌ برای‌ نصف‌ پسران‌ ماكیر برحسب‌ قبیله‌های‌ ایشان‌ بود.32اینهاست‌ آنچه‌ موسی‌ در عَرَباتِ موآب‌ در آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ در مقابل‌ اَریحا به‌ سمت‌ مشرق‌ برای‌ ملكّیت‌ تقسیم‌ كرد.33لیكن‌ به‌ سبط‌ لاوی‌، موسی‌ هیچ‌ نصیب‌ نداد زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، نصیب‌ ایشان‌ است‌ چنانكه‌ به‌ ایشان‌ گفته‌ بود.

Chapter 14

1و اینهاست‌ ملكهایی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ در زمین‌ كنعان‌ گرفتند، كه‌ العازار كاهن‌ و یوشع‌ بن‌نون‌ و رؤسای‌ آبای‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ برای‌ ایشان‌ تقسیم‌ كردند.2برحسب‌ قرعه‌، ملكّیت‌ ایشان‌ شد، برای‌ نه‌ سبط‌ و نصف‌ سبط‌، چنانكه‌ خداوند به‌ دست‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود.3زیرا كه‌ موسی‌ ملكّیت‌ دو سبط‌ و نصف‌ سبط‌ را به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ داده‌ بود، امابه‌ لاویان‌ هیچ‌ ملكّیت‌ در میان‌ ایشان‌ نداد.4زیرا پسران‌ یوسف‌ دو سبط‌ بودند، یعنی‌ مَنَسَّی‌ و افرایم‌، و به‌ لاویان‌ هیچ‌ قسمت‌ در زمین‌ ندادند، غیر از شهرها به‌ جهت‌ سكونت‌ و اطراف‌ آنها به‌ جهت‌ مواشی‌ و اموال‌ ایشان‌.5چنانكه‌ خداوند موسی‌ را امر فرموده‌ بود، همچنان‌ بنی‌اسرائیل‌ عمل‌ نموده‌، زمین‌ را تسلیم‌ كردند.6آنگاه‌ بنی‌یهودا در جِلْجال‌ نزد یوشع‌ آمدند، و كالیب‌ بن‌یفُنَّه‌قَنِزّی‌ وی‌ را گفت‌: «سخنی‌ را كه‌ خداوند به‌ موسی‌، مرد خدا، دربارۀ من‌ و تو و قادش‌ بَرْنیع‌ گفت‌ می‌دانی‌.7من‌ چهل‌ ساله‌ بودم‌ وقتی‌ كه‌ موسی‌، بندۀ خداوند ، مرا از قادش‌ بَرْنیع‌ برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ فرستاد، و برای‌ او خبر باز آوردم‌ چنانكه‌ در دل‌ من‌ بود.8لیكن‌ برادرانم‌ كه‌ همراه‌ من‌ رفته‌ بودند، دل‌ قوم‌ را گداختند. و اما من‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را به‌ تمامی‌ دل‌ پیروی‌ كردم‌.9و در آن‌ روز موسی‌ قسم‌ خورد و گفت‌: البته‌ زمینی‌ كه‌ پای‌ تو بر آن‌ گذارده‌ شد، برای‌ تو واولادت ملكّیت‌ ابدی‌ خواهد بود، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ مرا به‌ تمامی‌ دل‌ پیروی‌ نمودی‌.10و الا´ن‌ اینك‌ خداوند چنانكه‌ گفته‌ بود، این‌ چهل‌ و پنج‌ سال‌ مرا زنده‌ نگاه‌ داشته‌ است‌، از وقتی‌ كه‌ خداوند این‌ سخن‌ را به‌ موسی‌ گفت‌، هنگامی‌ كه‌ اسرائیل‌ در بیابان‌ راه‌ می‌رفتند. و الا´ن‌، اینك‌ من‌ امروز هشتاد و پنج‌ ساله‌ هستم‌.11و حال‌ امروز قوّت‌ من‌ باقی‌ است‌ مثل‌ روزی‌ كه‌ موسی‌ مرا فرستاد، چنانكه‌ قوّت‌ من‌ در آن‌ وقت‌ بود، همچنان‌ قوّت‌ من‌ الا´ن‌ است‌، خواه‌ برای‌ جنگ‌ كردن‌ و خواه‌ برای‌ رفتن‌ و آمدن‌.12پس‌ الا´ن‌ این‌ كوه‌ را به‌ من‌ بده‌ كه‌ در آن‌ روز خداوند درباره‌اش‌ گفت‌، زیرا تو در آن‌ روز شنیدی‌ كه‌ عناقیان‌ در آنجا بودند، و شهرهایش‌ بزرگ‌ و حصاردار است‌. شاید خداوند با من‌ خواهد بود تا ایشان‌ را بیرون‌ كنم‌، چنانكه‌ خداوند گفته‌ است‌.»13پس‌ یوشع‌ او را بركت‌ داد و حَبْرُون‌ را به‌ كالیب‌ بن‌یفُنَّه‌ به‌ ملكّیت‌ بخشید.14بنابراین‌ حَبْرُون‌ تا امروز ملكّیت‌ كالیب‌ بن‌یفُنَّۀ قَنِزّی‌ شد، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را به‌ تمامی‌ دل‌ پیروی‌ نموده‌ بود.15و قبل‌ از آن‌ نام‌ حَبْرُون‌، قریۀ اَرْبع‌ بود كه‌ او در میان‌ عناقیان‌ مرد بزرگ‌ترین‌ بود. پس‌ زمین‌ از جنگ‌ آرام‌ گرفت‌.

Chapter 15

1و قرعه‌ به‌ جهت‌ سبط‌ بنی‌یهودا، به‌حسب‌ قبایل‌ ایشان‌، به‌ طرف‌ جنوب‌ به‌ سر حد اَدُوم‌، یعنی‌ صحرای‌ صین‌ به‌ اقصای‌ تیمان‌ رسید.2و حد جنوبی‌ ایشان‌ از آخربحرالملح‌، از خلیجی‌ كه‌ متوجه‌ به‌ سمت‌ جنوب‌ است‌، بود.3و به‌ طرف‌ جنوب‌، فراز عَكْرَبِّیم‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ صین‌ گذشت‌، و به‌ جنوب‌ قادِش‌ بَرْنیع‌ برآمده‌، به‌ حَصْرون‌ گذشت‌، و به‌ اَدّار برآمده‌، به‌ سوی‌ قَرْقَع‌ برگشت‌.4و از عَصمون‌ گذشته‌، به‌ وادی‌ مصر بیرون‌ آمد، و انتهای‌ این‌ حد تا به‌ دریا بود. این‌ حد جنوبی‌ شما خواهد بود.5و حد شرقی‌، بحرالملح‌ تا آخر اُرْدُن‌ بود، و حد طرف‌ شمال‌، از خلیج‌ دریا تا آخر اُرْدُن‌ بود.6و این‌ حد تا بیت‌ حُجلَه‌ برآمده‌، به‌ طرف‌ شمالی‌ بیت‌ عَرَبَه‌ گذشت‌، و این‌ حد نزد سنگ‌ بُهُنْ پسر رؤبین‌ برآمد.7و این‌ حد از وادی‌ عَخور نزد دَبیرْ برآمد، و به‌ طرف‌ شمال‌ به‌ سوی‌ جِلْجال‌ كه‌ مقابل‌ فراز اَدُمّیم‌ است‌، كه‌ در جنوب‌ وادی‌ است‌، متوجه‌ می‌شود، و این‌ حد نزد آبهای‌ عَین‌ شمس‌ گذشت‌، و انتهایش‌ نزد عین‌ رُوجِل‌ بود.8و این‌ حد از وادی‌ پسر هَنُّوم‌ به‌ جانب‌ یبُوسی‌، به‌ طرف‌ جنوب‌ كه‌ همان‌ اورشلیم‌ باشد، برآمد. پس‌ این‌ حد به‌ سوی‌ قلۀ كوهی‌ كه‌ به‌ طرف‌ مغرب‌ مقابل‌ وادی‌ هَنُّوم‌، و به‌ طرف‌ شمال‌ به‌ آخر وادی‌ رفائیم‌ است‌، گذشت‌.9و این‌ حد از قلۀ كوه‌ به‌ چشمه‌ آبهای‌ نَفْتُوح‌ كشیده‌ شد، و نزد شهرهای‌ كوه‌ عَفْرون‌ بیرون‌ آمد، و تا بَعْلَه‌ كه‌ قریه‌ یعاریم‌ باشد، كشیده‌ شد.10و این‌ حد از بَعْلَه‌ به‌ طرف‌ مغرب‌ به‌ كوه‌ سَعیر برگشت‌، و به‌ طرف‌ شمال‌ از جانب‌ كوه‌ یعاریم‌ كه‌ كسالون‌ باشد گذشت‌، و نزد بیت‌شمس‌ بزیر آمده‌، از تِمْنَه‌ گذشت‌.11و این‌ حد به‌ سوی‌ شمال‌ از جانب‌ عَقْرون‌ بیرون‌ آمد، و تا شِكْرون‌ كشیده‌ شد، و از كوه‌ بَعْلَه‌ گذشته‌، نزد یبْنَئیل‌ بیرون‌ آمد، و انتهای‌ این‌ حد دریا بود.12و حد غربی‌دریای‌ بزرگ‌ و كناره‌ آن‌ بود، این‌ است‌ حدود بنی‌یهودا از هر طرف‌ به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌.13و به‌ كالیب‌ بن‌یفُنَّه‌ به‌ حسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ یوشع‌ فرموده‌ بود، در میان‌ بنی‌یهودا قسمتی‌ داد، یعنی‌ قریۀ اَرْبَع‌ پدر عَناق‌ كه‌ حَبْرُون‌ باشد.14و كالیب‌ سه‌ پسر عَناق‌ یعنی‌ شِیشَی‌ و اَخیمان‌ و تَلمَی‌ اولاد عَناق‌ را از آنجا بیرون‌ كرد.15و از آنجا به‌ ساكنان‌ دَبیرْ برآمد. و اسم‌ دَبیرْ قبل‌ از آن‌ قریه‌ سِفْر بود.16و كالیب‌ گفت‌: «هر كه‌ قریه‌ سِفْر را بزند و آن‌ را بگیرد، دختر خود عَكْسَه‌ را به‌ زنی‌ به‌ او خواهم‌ داد.»17و عتنئیل‌ پسر قناز برادر كالیب‌ آن‌ را گرفت‌، و دختر خود عَكْسَه‌ را به‌ او به‌ زنی‌ داد.18و چون‌ او نزد وی‌ آمد، او را ترغیب‌ كرد كه‌ از پدر خود زمینی‌ طلب‌ نماید. و دختر از الاغ‌ خود پایین‌ آمد، و كالیب‌ وی‌ را گفت‌: «چه‌ می‌خواهی‌؟»19گفت‌: «مرا بركت‌ ده‌. چونكه‌ زمین‌ جنوبی‌ را به‌ من‌ داده‌ای‌، چشمه‌های‌ آب‌ نیز به‌ من‌ بده‌.» پس‌ چشمه‌های‌ بالا و چشمه‌های‌ پایین‌ را به‌ او بخشید.20این‌ است‌ مِلك‌ سبط‌ بنی‌یهودا به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌.21و شهرهای‌ انتهایی‌ سبط‌ بنی‌یهودا به‌ سمت‌ جنوب‌ بر سرحد اَدُوم‌ قَبْصَئیل‌ و عِیدَر و یاجُور بود،22و قِینَه‌ و دِیمُونَه‌ و عَدْعَدَه‌،23و قادِش‌ و حاصور و یتْنان‌،24و زیف‌ و طالَم‌ و بَعْلوت‌،25و حاصور حَدَتَّه‌ و قِریوت‌ حَصْرُون‌ كه‌ حاصور باشد.26اَمام‌ و شَماع‌ و مولادَه‌،27و حَصَرْجَدَّه‌ و حَشْمون‌ و بیت‌ فالَط‌،28و حَصَر شوعال‌ و بیرشَبَع‌ و بِزْیوتِیه‌،29و بَعالَه‌ و عِییم‌ و عاصَم‌،30و اَلْتُولَدْ و كسِیل‌ و حُرْمَه‌،31و صِقلج‌ و مَدْمَنَّه‌ و سَنْسَنَّه‌،32و لَباوُت‌ و سِلْخِیم‌ و عَین‌ و رِمُّون‌، جمیع‌ این‌ شهرها با دهات‌ آنها بیست‌ و نه‌ می‌ باشد.33و در هامُون‌ اَشْتاوُل‌ و صَرْعَه‌ و اَشْنَه‌،34و زانوح‌ و عَین‌ جِنِّیم‌ و تَفُّوح‌ و عَینام‌،35و یرْمُوت‌ و عَدُّلام‌ و سوكوه‌ و عَزِیقَه‌،36و شَعْراِیم‌ و عَدیتایم‌ و اَلْجَدِیرَه‌ و جُدَیرُتایم‌، چهارده‌ شهر با دهات‌ آنها.37صَنان‌ و حَداشاه‌ و مِجْدَل‌ جاد.38و دِلْعان‌ و المِصْفَه‌ و یقْتَئِیل‌.39و لاخیش‌ و بُصْقَه‌ و عَجْلون‌.40و كَبُّون‌ و لَحمان‌ و كِتلِیش‌.41و جَدیروت‌ و بیت‌داجون‌ و نَعَمه‌ و مَقِّیدَه‌. شانزده‌ شهر با دهات‌ آنها.42و لِبْنَه‌ و عاتَر و عاشان‌.43و یفْتاح‌ و اَشْنَه‌ و نَصیب‌.44و قَعِیلَه‌ و اَكْزیب‌ و مَریشَه‌. نه‌ شهر با دهات‌ آنها.45و عَقْرُون‌ و قصبه‌ها و دهات‌ آن‌.46از عَقْرُون‌ تا دریا، همه‌ كه‌ به‌ اطراف‌ اَشْدُود بود با دهات‌ آنها.47و اَشْدُود و قصبه‌ها و دهات‌ آن‌. و غَزا و قصبه‌ها و دهات‌ آن‌ تا وادی‌ مصر، و تا دریای‌ بزرگ‌ و كنار آن‌.48و در كوهستان‌ شامیر و یتّیر و سُوكوه‌.49و دَنَّه‌ و قریه‌ سَنَّه‌ كه‌ دَبیرْ باشد.50و عَناب‌ و اَشْتَمُوه‌ و عانیم‌.51و جَوشَن‌ و حُولون‌ و جیلوه‌، یازده‌ شهر با دهات‌ آنها.52و اَراب‌ و دُومَه‌ و اَشعان‌.53و یانوم‌ و بیت‌ تفَّوُح‌ و افَیقَه‌.54و حُمْطَه‌ و قریه‌ اَربَع‌ كه‌ حَبْرُون‌ باشد، و صیعور، نه‌ شهر با دهات‌ آنها.55و مَعُون‌ و كَرْمَل‌ و زیف‌ و یوطَه‌.56و یزْرَعِیل‌ و یقْدَعام‌ و زانوح‌.57و القاین‌ و جِبْعَه‌ و تِمْنَه‌، ده‌ شهر با دهات‌ آنها.58و حَلْحول‌ و بیت‌ صور و جَدُور.59و معارات‌ و بیت‌عَنُوت‌ و الْتَقُون‌، شش‌ شهر با دهات‌آنها.60و قریه‌ بَعل‌ كه‌ قریه‌ یعاریم‌ باشد و اَلْرَبَّه‌، دو شهر با دهات‌ آنها.61و در بیابان‌ بیت‌عَرَبَه‌ و مِدّین‌ و سكاكَه‌.62و اَلْنِبشان‌ و مَدینَةُالملح‌ و عین‌ جدی‌، شش‌ شهر با دهات‌ آنها.63و اما یبوسیان‌ كه‌ ساكن‌ اورشلیم‌ بودند، بنی‌یهودا نتوانستند ایشان‌ را بیرون‌ كنند. پس‌ یبوسیان‌ با بنی‌یهودا تا امروز در اورشلیم‌ ساكنند.

Chapter 16

1و قرعه‌ برای‌ بنی‌یوسف‌ به‌ سمت مشرق‌، از اُرْدُن‌ اریحا به‌ طرف‌ آبهای‌ اریحا تا صحرایی‌ كه‌ از اریحا به‌ سوی‌ كوه‌ بیت‌ئیل‌ بر می‌آید، بیرون‌ آمد.2و از بیت‌ئیل‌ تا لوز برآمده‌، به‌ سرحد اَرْكیان‌ تا عَطاروت‌ گذشت‌.3و به‌ سمت‌ مغرب‌ به‌ سرحد یفلیطیان‌ تا كنار بیت‌حورون‌ پایین‌ و تا جازَرِ پایین‌ آمد، و انتهایش‌ تا دریا بود.4پس‌ پسران‌ یوسف‌، مَنَسَّی‌ و افرایم‌، ملك‌ خود را گرفتند.5و حدود بنی‌افرایم‌ به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌ چنین‌ بود كه‌ حد شرقی‌ ملك‌ ایشان‌ عطاروت‌ اَدّار تا بیت‌حورونِ بالا بود.6و حد غربی‌ ایشان‌ به‌ طرف‌ شمال‌ نزد مَكْمِیت‌ برآمد و حد ایشان‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ به‌تأنه‌ شیلوه‌ برگشته‌، به‌ طرف‌ مشرقِ یانُوحَه‌ از آن‌ گذشت‌.7و از یانوحه‌ به‌ عطاروت‌ و نَعْرَه‌ پایین‌ آمده‌، به‌ اریحا رسید و به‌ اُرْدُن‌ منتهی‌ شد.8و سرحد غربی‌ آن‌ از تَفّوُح‌ تا وادی قانَه‌ رفت‌ و آخر آن‌ به‌ دریا بود. این‌ است‌مِلك‌ سبط‌ بنی‌افرایم‌ به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌.9علاوه‌ بر شهرهایی‌ كه‌ از میان‌ ملك‌ بن‌مَنَسَّی‌ برای‌ بنی‌افرایم‌ جدا شده‌ بود، جمیع‌ شهرها با دهات‌ آنها بود.10و كنعانیان‌ را كه‌ در جازَر ساكن‌ بودند، بیرون‌ نكردند. پس‌ كنعانیان‌ تا امروز در میان‌ افرایم‌ ساكنند، و برای‌ جزیه‌، بندگان‌ شدند.

Chapter 17

1و قسمت‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ این‌ شد، زیرا كه‌او نخست‌زادۀ یوسف‌ بود. و اما ماكیر نخست‌زادۀ مَنَسَّی‌ كه‌ پدر جِلْعاد باشد، چونكه‌ مرد جنگی‌ بود، جِلْعاد و باشان‌ به‌ او رسید.2و برای‌ پسران‌ دیگر مَنَسَّی‌ به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌ قسمتی‌ شد، یعنی‌ برای‌ پسران‌ اَبیعَزَر، و برای‌ پسران‌ هالَك‌، و برای‌ پسران‌ اَسْرِئیل‌، و برای‌ پسران‌ شَكیم‌، و برای‌ پسران‌ حافَرْ، و برای‌ پسران‌ شَمیداع‌. اینان‌ اولاد ذكور مَنَسَّی‌ بن‌یوسف‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ می‌باشند.3و اما صَلُفْحاد بن‌حافَر بن‌جِلْعاد بن‌ماكیر بن‌مَنَسَّی‌ را پسران‌ نبود، بلكه‌ دختران‌. و اینهاست‌ نامهای‌ دخترانش‌: مَحْلَه‌ و نُوْعَه‌ و حُجْلَه‌ و مِلْكَه‌ و تِرْصَه‌.4پس‌ ایشان‌ نزد العازار كاهن‌ و نزد یوشع‌ بن‌نون‌ و نزد رؤسا آمده‌، گفتند كه‌ « خداوند موسی‌ را امر فرمود كه‌ ملكی‌ در میان‌ برادران‌ ما به‌ ما بدهد.» پس‌ برحسب‌ فرمان‌ خداوند ، ملكی‌ در میان‌ برادران‌ پدرشان‌ به‌ ایشان‌ داد.5و به‌ مَنَسَّی‌ سوای‌ زمین‌ جِلعاد و باشان‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ واقع‌ است‌، ده‌ حصّه‌ رسید.6زیرا كه‌ دختران‌ مَنَسَّی‌، ملكی‌ در میان‌ پسرانش‌ یافتند، و پسران‌ دیگر مَنَسَّی‌، جِلْعاد را یافتند.7و حد مَنَسَّی‌ از اشیر تا مَكْمَتَه‌ كه‌ مقابل‌ شَكیم‌ است‌، بود، و حدش‌ به‌ طرف‌ راست‌ تا ساكنان‌ عین‌ تَفُّوح‌ رسید.8و زمین‌ تَفُّوح‌ از آن‌ مَنَسَّی‌ بود، اما تَفُّوح‌ كه‌ به‌ سرحد مَنَسَّی‌ واقع‌ است‌، از آن‌ بنی‌افرایم‌ بود.9و حدش‌ به‌ وادی‌ قانه‌ یعنی‌ به‌ طرف‌ جنوب‌ وادی‌ برآمد، و این‌ شهرها از میان‌ شهرهای‌ مَنَسَّی‌، ملك‌ افرایم‌ بود؛ و حد مَنَسَّی‌ به‌ طرف‌ شمال‌ وادی‌ و انتهایش‌ به‌ دریا بود.10جنوب‌ آن‌ از آنِ افرایم‌، و شمال‌ آن‌ از آن‌ مَنَسَّی‌ و دریا حد او بود، و ایشان‌ به‌ سوی‌ شمال‌ تا اَشیر و به‌ سوی‌ مشرق‌ تا یسّاكار رسیدند.11و مَنَسَّی‌ در یسّاكار و در اَشیر بیت‌شان‌ و قصبه‌هایش‌، و یبْلَعام‌ و قصبه‌هایش‌، و ساكنان‌ دُور و قصبه‌هایش‌، و ساكنان‌ عین‌ دور و قصبه‌هایش‌، و ساكنان‌ تَعْناك‌ و قصبه‌هایش‌، و ساكنان‌ مَجِدُّو و قصبه‌هایش‌، یعنی‌ سه‌ محال‌ كوهستانی‌ داشت‌.12لیكن‌ بنی‌مَنَسَّی‌ ساكنان‌ آن‌ شهرها را نتوانستند بیرون‌ كنند، و كنعانیان‌ جازم‌ بودند كه‌ در آن‌ زمین‌ ساكن‌ باشند.13و واقع‌ شد كه‌ چون‌ بنی‌اسرائیل‌ قوت‌ یافتند، از كنعانیان‌ جزیه‌ گرفتند، لیكن‌ ایشان‌ را بالكل‌ بیرون‌ نكردند.14و بنی‌یوسف‌ یوشع‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «چرا یك‌ قرعه‌ و یك‌ حصه‌ فقط‌ به‌ من‌ برای‌ ملكّیت‌ دادی‌؟ و حال‌ آنكه‌ من‌ قوم‌ بزرگ‌ هستم‌، چونكه‌ خداوند تا الا´ن‌ مرا بركت‌ داده‌ است‌.»15یوشع‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «اگر تو قوم‌ بزرگ‌ هستی‌ به‌ جنگل‌ برآی‌ و در آنجا در زمین‌ فَرِزّیان‌ و رفائیان‌ برای‌ خود مكانی‌ صاف‌ كن‌، چونكه‌ كوهستان‌ افرایم‌ برای‌ تو تنگ‌ است‌.»16بنی‌یوسف‌ گفتند: «كوهستان‌ برای‌ ما كفایت‌نمی‌كند، و جمیع‌ كنعانیان‌ كه‌ در زمین‌ وادی‌ ساكنند، ارابه‌های‌ آهنین‌ دارند، چه‌ آنانی‌ كه‌ در بیت‌شان‌ و قصبه‌هایش‌، و چه‌ آنانی‌ كه‌ در وادی‌ یزْرَعِیل‌ هستند.»17پس‌ یوشع‌ به‌ خاندان‌ یوسف‌ یعنی‌ به‌ افرایم‌ و مَنَسَّی‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «تو قوم‌ بزرگ‌ هستی‌ و قوت‌ بسیار داری‌، برای‌ تو یك‌ قرعه‌ نخواهد بود.18بلكه‌ كوهستان‌ نیز از آن‌ تو خواهد بود، و اگر چه‌ آن‌ جنگل‌ است‌ آن‌ را خواهی‌ برید، و تمامی‌ حدودش‌ مال‌ تو خواهد بود زیرا كه‌ كنعانیان‌ را بیرون‌ خواهی‌ كرد، اگر چه‌ ارابه‌های‌ آهنین‌ داشته‌، و زورآور باشند.»

Chapter 18

1و تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ در شیلوه‌ جمع‌ شده‌، خیمۀ اجتماع‌ را در آنجا برپا داشتند، و زمین‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ مغلوب‌ بود.2و از بنی‌اسرائیل‌ هفت‌ سبط‌ باقی‌ ماندند، كه‌ هنوز ملك‌ خود را تقسیم‌ نكرده‌ بودند.3و یوشع‌ به‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌: «شما تا به‌ كی‌ كاهلی‌ می‌ورزید و داخل‌ نمی‌شوید تا در آن‌ زمینی‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ شما، به‌ شما داده‌ است‌، تصرف‌ نمایید؟4سه‌ نفر برای‌ خود از هر سبط‌ انتخاب‌ كنید، تا ایشان‌ را روانه‌ نمایم‌، و برخاسته‌، از میان‌ زمین‌ گردش‌ كرده‌، آن‌ را برحسب‌ ملكهای‌ خود ثبت‌ كنند، و نزد من‌ خواهند برگشت‌.5و آن‌ را به‌ هفت‌ حصّه‌ تقسیم‌ كنند؛ و یهودا به‌ سمت‌ جنوب‌ به‌ حدود خود خواهد ماند، و خاندان‌ یوسف‌ به‌ سمت‌ شمال‌ به‌ حدود خود خواهد ماند.6و شما زمین‌ را به‌ هفت‌ حصّه‌ ثبت‌ كرده‌، آن‌ را نزد من‌ اینجا بیاورید، و من‌ برای‌ شما در اینجا در حضور یهُوَه‌، خدای‌ ما، قرعه‌ خواهم‌ انداخت‌.7زیرا كه‌ لاویان‌ در میان‌ شما هیچ‌ نصیب‌ ندارند، چونكه‌ كهانت‌ خداوند نصیب‌ ایشان‌ است‌. و جاد و رؤبین‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ ملك‌ خود را كه‌ موسی‌، بندۀ خداوند ، به‌ ایشان‌ داده‌ بود در آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ شرقی‌ گرفته‌اند.»8پس‌ آن‌ مردان‌ برخاسته‌، رفتند و یوشع‌ آنانی‌ را كه‌ برای‌ ثبت‌ كردن‌ زمین‌ می‌رفتند امر فرموده‌، گفت‌: «بروید و در زمین‌ گردش‌ كرده‌، آن‌ را ثبت‌ نمایید و نزد من‌ برگردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه‌ برای‌ شما قرعه‌ اندازم‌.»9پس‌ آن‌ مردان‌ رفته‌، از میان‌ زمین‌ گذشتند و آن‌ را به‌ هفت‌ حصه‌ به‌ حسب‌ شهرهایش‌ در طوماری‌ ثبت‌ نموده‌، نزد یوشع‌ به‌ اردو در شیلوه‌ برگشتند.10و یوشع‌ به‌ حضور خداوند در شیلوه‌ برای‌ ایشان‌ قرعه‌ انداخت‌، و در آنجا یوشع‌ زمین‌ را برای‌ بنی‌اسرائیل‌ برحسب‌ فرقه‌های‌ ایشان‌ تقسیم‌ نمود.11و قرعه‌ سبط‌ بنی‌بنیامین‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ برآمد، و حدود حصۀ ایشان‌ در میان‌ بنی‌یهودا و بنی‌یوسف‌ افتاد.12و حد ایشان‌ به‌ سمت‌ شمال‌ از اُرْدُن‌ بود، و حد ایشان‌ به‌ طرف‌ اریحا به‌ سوی‌ شمال‌ برآمد، و از میان‌ كوهستان‌ به‌ سوی‌ مغرب‌ بالا رفت‌، و انتهایش‌ به‌ صحرای‌ بیت‌آون‌ بود.13و حد ایشان‌ از آنجا تا لوز گذشت‌، یعنی‌ به‌ جانب‌ لوز جنوبی‌ كه‌ بیت‌ئیل‌ باشد، و حد ایشان‌ به‌ سوی‌ عطاروت‌ ادار بر جانب‌ كوهی‌ كه‌ به‌ جنوب‌ بیت‌ حورون‌ پایین‌ است‌، رفت‌.14و حدش‌ كشیده‌ شد و به‌ جانب‌ مغرب‌ به‌ سوی‌ جنوب‌ از كوهی‌ كه‌ در مقابل‌ بیت‌ حورون‌ جنوبی‌ است‌ گذشت‌، و انتهایش‌ نزد قریه‌بعل‌ بود كه‌ آن‌ را قریت‌ یعاریم‌ می‌گویند و یكی‌ از شهرهای‌ بنی‌یهوداست‌. این‌ جانب‌ غربی‌ است‌.15و جانب‌ جنوبی‌ از انتهای‌ قریت‌ یعاریم‌ بود، و این‌ حد به‌ طرف‌ مغرب‌ می‌رفت‌ و به‌ سوی‌ چشمۀ آبهای‌ نَفْتُوح‌ برآمد.16و این‌ حد به‌ انتهای‌ كوهی‌ كه‌ در مقابل‌ درۀ ابن‌هَنُّوم‌ است‌ كه‌ در جنوب‌ وادی‌ رفائیم‌ باشد، برآمد، و به‌ سوی‌ درۀ هَنُّوم‌ به‌ جانب‌ جنوبی‌ یبوسیان‌ رفته‌، تا عَین‌ رَوجَل‌ رسید.17و از طرف‌ شمال‌ كشیده‌ شده‌، به‌ سوی‌ عین‌ شمس‌ رفت‌، و به‌ جلیلوت‌ كه‌ در مقابل‌ سر بالای‌ اَدُمّیم‌ است‌ برآمد، و به‌ سنگ‌ بُوهَن‌ بن‌رؤبین‌ به‌ زیر آمد.18و به‌ جانب‌ شمالی‌ در مقابل‌ عربه‌ گذشته‌، به‌ عَرَبَه‌ به‌ زیـر آمـد.19و این‌ حد به‌ جانب‌ بیت‌حُجْلَه‌ به‌ سوی‌ شمال‌ گذشت‌، و آخر این‌ حد به‌ خلیج‌ شمالی‌ بحرالملح‌ نزد انتهای‌ جنوبی‌ اُرْدُن‌ بود. این‌ حد جنوبی‌ است‌.20و به‌ طرف‌ مشرق‌، حد آن‌ اُرْدُن‌ بود و ملك‌ بنی‌بنیامین‌ به‌ حسب‌ حدودش‌ به‌ هر طرف‌ و برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ این‌ بود.21و این‌ است‌ شهرهای‌ سبط‌ بنی‌بنیامین‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌: اریحا و بیت‌حُجْلَه‌ و عیمق‌ قصیص‌.22و بیت‌عربه‌ و صَمارایم‌ و بیت‌ئیل‌.23و عَوّیم‌ و فارَه‌ و عُفْرَت‌.24و كَفَر عَمّونی‌ و عُفْنی‌ و جابَع‌، دوازده‌ شهر با دهات‌ آنها.25و جَبَعُون‌ و رامَه‌ و بئیروت‌.26و مِصْفَه‌ و كَفِیرَه‌ و موصَه‌.27و راقَم‌ و یرْفَئیل‌ و تَرالَه‌.28و صَیلَه‌ و آلَف‌ و یبوسی‌ كه‌ اورشلیم‌ باشد و جِبْعَه‌ و قِرْیت‌، چهارده‌ شهر با دهات‌ آنها. این‌ ملك‌ بنی‌بنیامین‌ به‌ حسب‌ قبایل‌ ایشان‌ بود.

Chapter 19

1و قرعه‌ دومین‌ برای‌ شَمَعون‌ برآمد،یعنی‌ برای‌ سبط‌ بنی‌شمعون‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌، و ملك‌ ایشان‌ در میان‌ ملك‌ بنی‌یهودا بود.2و اینها نصیب‌ ایشان‌ شد یعنی‌ بئیر شَبَع‌ و شَبَع‌ و مولادا.3و حَصَر شوعال‌ و بالَح‌ و عاصَم‌.4و اَلْتولَد و بَتُول‌ و حُرْمَه‌.5صِقْلَغْ و بیت‌ مَرْكَبوت‌ و حَصَرْ سُوسَه‌.6و بیت‌ لَباعُوت‌ و شاروحَن‌. سیزده‌ شهر با دهات‌ آنها.7و عین‌ و رِمّون‌ و عاتَر و عاشان‌، چهار شهر با دهات‌ آنها.8و تمامی‌ دهاتی‌ كه‌ در اطراف‌ این‌ شهرها تا بَعْلَت‌ بئیر رامۀ جنوبی‌ بود. ملك‌ سبط‌ بنی‌شَمَعون‌ بر حسب‌ قبایل‌ ایشان‌ این‌ بود.9و ملك‌ بنی‌شمعون‌ از میان‌ قسمت‌ بنی‌یهودا بود، زیرا قسمت‌ بنی‌یهودا برای‌ ایشان‌ زیاد بود، پس‌ بنی‌شمعون‌ ملك‌ خود را از میان‌ ملك‌ ایشان‌ گرفتند.10و قرعه‌ سوم‌ برای‌ بنی‌زَبُولُون‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ برآمد، و حد ملك‌ ایشان‌ تا سارید رسید.11و حد ایشان‌ به‌ طرف‌ مغرب‌ تا مَرْعَلَه‌ رفت‌ و تا دبّاشَه‌ رسید و تا وادی‌ كه‌ در مقابل‌ یقْنَعام‌ است‌، رسید.12و از سارِید به‌ سمت‌ مشرق‌ به‌ سوی‌ مطلع‌ آفتاب‌ تا سرحد كِسْلُوت‌ تابور پیچید، و نزد دابَرَه‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ یافِیع‌ رسید.13و از آنجا به‌ طرف‌ مشرق‌ تا جَتْ حافَر و تا عِتّ قاصِین‌ گذشته‌، نزد رِمّون‌ بیرون‌ آمد و تا نَیعَه‌ كشیده‌ شد.14و این‌ حد به‌ طرف‌ شمال‌ تا حَنّاتُون‌ آن‌ را احاطه‌ كرد، و آخرش‌ نزد وادی یفْتَحْئیل‌ بود.15و قَّطَه‌ و نَهْلال‌ و شِمْرُون‌ و یدالَه‌ و بیت‌لَحَم‌، دوازده‌ شهر با دهات‌ آنها.16این‌ ملك‌ بنی‌زَبُولُون‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ بود، یعنی‌ این‌ شهرها با دهات‌ آنها.17و قرعه‌ چهارم‌ برای‌ یساكار برآمد یعنی‌ برای‌ بنی‌یسّاكار برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌.18و حد ایشان‌ تا یزْرَعِیل‌ و كِسْلُوت‌ و شُوْنَم‌ بود.19و حَفارایم‌ و شَیئُون‌ و اَناحَره‌.20و رَبِّیت‌ و قِشْیون‌ و آبَص‌.21و رَمَه‌ و عَین‌ جَنّیم‌ و عین‌ حَدّه‌ و بیت‌ فَصّیص‌.22و این‌ حد به‌ تابُور و شَحْصیمَه‌ و بیت‌شَمْس‌ رسید، و آخر حد ایشان‌ نزد اُرْدُن‌ بود. یعنی‌ شانزده‌ شهر با دهات‌ آنها.23این‌ ملك‌ سبط‌ بنی‌یساكار برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ بود، یعنی‌ شهرها با دهات‌ آنها.24و قرعه‌ پنجم‌ برای‌ سبط‌ بنی‌اَشیر برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ بیرون‌ آمد.25و حد ایشان‌ حلْقَه‌ و حَلِی‌ و باطَن‌ و اَكْشاف‌.26و اَلَّمَّلَك‌ و عَمْعاد و مِشْآل‌ و به‌ طرف‌ مغرب‌ به‌ كَرْمَل‌ و شِیحُورْ لِبْنَه‌ رسید.27و به‌ سوی‌ مشرق‌ آفتاب‌ به‌ بیت‌ داجُون‌ پیچیده‌، تا زَبُولُون‌ رسید، و به‌ طرف‌ شمال‌ تا وادی‌ یفْتَحْئِیل‌ و بیت‌ عامَق‌ و نَعِیئِیل‌ وبه‌ طرف‌ چپ‌ نزد كابول‌ بیرون‌ آمد.28و به‌ حَبْرُون‌ و رحوُب‌ و حَمُّون‌ و قانَه‌ تا صیدونِ بزرگ‌.29واین‌ حد به‌ سوی‌ رامَه‌ به‌ شهر حصاردار صور پیچید و این‌ حد به‌ سوی‌ حُوْصَه‌ برگشت‌، و انتهایش‌ نزد دریا در دیار اكْزیبْ بود.30و عَمّهَ و عَفیق‌ و رَحُوْب‌، و بیست‌ و دو شهر با دهات‌ آنها.31ملك‌ سبط‌ بنی‌اشیر برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ این‌ بود،یعنی‌ این‌ شهرها با دهات‌ آنها.32و قرعه‌ ششم‌ برای‌ بنی‌نَفْتالی‌ بیرون‌ آمد، یعنی‌ برای‌ بنی‌نَفْتالی‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌.33و حد ایشان‌ از حالَف‌ از بلوطی‌ كه‌ در صَعَنَیم‌ است‌ و اَدامی‌ و ناقَب‌ و یبْنَئیل‌ تا لَقُّوم‌ بود و آخرش‌ نزد اُرْدُن‌ بود؛34و حدش‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ به‌ سوی‌ ازنوت‌ تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق‌ بیرون‌ آمد، و به‌ سمت‌ جنوب‌ به‌ زَبُولُون‌ رسید و به‌ سمت‌ مغرب‌ به‌ اَشیر رسید، و به‌ سمت‌ مشرق‌ به‌ یهودا نزد اُرْدُن‌.35و شهرهای‌ حصاردار صِدّیم‌ و صَیر و حَمَّۀ و رَقَّۀ و كِنّارَۀ.36و ادَامَه‌ و رامَه‌ و حاصُور.37و قادِش‌ و اذْرَعَی‌ و عَین‌ حاصُور.38و یرْون‌ و مَجْدَلْئِیل‌ و حُورِیم‌ و بیت‌ عَناه‌ و بیت‌ شَمْس‌، نوزده‌ شهر با دهات‌ آنها.39ملك‌ سبط‌ بنی‌نَفْتالی‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ این‌ بود، یعنی‌ شهرها با دهات‌ آنها.40و قرعه‌ هفتم‌ برای‌ سبط‌ بنی‌دان‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ بیرون‌ آمد.41و حد ملك‌ ایشان‌ صَرْعَه‌ و اَشْتَئول‌ و عِیر شَمْس‌ بود.42و شَعَلَبِّین‌ و اَیلُون‌ و یتْلَه‌.43و اَیلُون‌ و تِمْنَه‌ و عَقْرُون.44و اَلْتَقِیه‌ و جِبَّتُون‌ و بَعْلَه‌.45و یهود و بنی‌بَرق‌ و جَتْ رِمّون‌.46و میاه‌ یرْقُون‌ و رَقُّون‌ با سر حدی‌ كه‌ در مقابل‌ یافا است.47و حد بنی‌دان‌ از طرف‌ ایشان‌ بیرون‌ رفت‌، زیر كه‌ بنی‌دان‌ برآمده‌، با لَشَم‌ جنگ‌ كردند و آن‌ را گرفته‌، به‌ دم‌ شمشیر زدند. و متصرف‌ شده‌، در آن‌ سكونت‌ گرفتند. پس‌ لَشَم‌ را دان‌ نامیدند، موافق‌ اسم‌ دان‌ كه‌ پدر ایشان‌ بود.48این‌ است‌ ملك‌ سبط‌ بنی‌دان‌ برحسب‌ قبایل‌ایشان‌، یعنی‌ این‌ شهرها با دهات‌ آنها.49و چون‌ از تقسیم‌ كردن‌ زمین‌ برحسب‌ حدودش‌ فارغ‌ شدند، بنی‌اسرائیل‌ ملكی‌ را در میان‌ خود به‌ یوشع‌ بن‌نون‌ دادند.50برحسب‌ فرمان‌ خداوند شهری‌ كه‌ او خواست‌، یعنی‌ تِمْنَه‌ سارَح‌ را در كوهستان‌ افرایم‌ به‌ او دادند، پس‌ شهر را بنا كرده‌، در آن‌ ساكن‌ شد.51این‌ است‌ ملكهایی‌ كه‌ العازار كاهن‌ با یوشع‌ بن‌نون‌ و رؤسای‌ آبای‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ در شیلوه‌ به‌ حضور خداوند نزد در خیمۀ اجتماع‌ به‌ قرعه‌ تقسیم‌ كردند. پس‌ از تقسیم‌ نمودن‌ زمین‌ فارغ‌ شدند.

Chapter 20

1و خداوند یوشع‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2« بنی‌اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: شهرهای‌ ملجایی‌ را كه‌ دربارۀ آنها به‌ واسطه‌ موسی‌ به‌ شما سخن‌ گفتم‌، برای‌ خود معین‌ سازید3تا قاتلی‌ كه‌ كسی‌ را سهواً و ندانسته‌ كشته‌ باشد به‌ آنها فرار كند، و آنها برای‌ شما از ولی‌ مقتول‌ ملجا باشد.4و او به‌ یكی‌ از این‌ شهرها فرار كرده‌، و به‌ مدخل‌ دروازۀ شهر ایستاده‌، به‌ گوش‌ مشایخ‌ شهر ماجرای‌ خود را بیان‌ كند، و ایشان‌ او را نزد خود به‌ شهر درآورده‌، مكانی‌ به‌ او بدهند تا با ایشان‌ ساكن‌ شود.5و اگر ولّی مقتول‌ او را تعاقب‌ كند، قاتل‌ را به‌ دست‌ او نسپارند، زیرا كه‌ همسایۀ خود را از نادانستگی‌ كشته‌، و او را پیش‌ از آن‌ دشمن‌ نداشته‌ بود.6و در آن‌ شهر تا وقتی‌ كه‌ به‌جهت‌ محاكمه‌ به‌ حضور جماعت‌ حاضر شود تا وفات‌ رئیس‌ كهنه‌ كه‌ در آن‌ ایام‌ می‌باشد توقف‌ نماید، و بعد از آن‌ قاتل‌ برگشته‌، به‌ شهر و به‌ خانه‌ خود یعنی‌ به‌ شهری‌ كه‌ از آن‌ فرار كرده‌ بود، داخل‌ شود.7پس‌ قادش‌ را در جلیل‌ در كوهستان‌ نَفْتالی‌ و شكیم‌ را در كوهستان‌ افرایم‌ و قریه‌ اربع‌ را كه‌ حَبْرُون‌ باشد در كوهستان‌ یهودا، تقدیس‌ نمودند.8و از آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ اریحا باصر را در صحرا در بیابان‌ از سبط‌ رؤبین‌ و راموت‌ را در جِلْعاد از سبط‌ جاد و جولان‌ را در باشان‌ از سبط‌ مَنَسَّی‌ تعیین‌ نمودند.9اینهاست‌ شهرهایی‌ كه‌ برای‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ و برای‌ غریبی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ مأوا گزیند معین‌ شده‌ بود، تا هر كه‌ كسی‌ را سهواً كشته‌ باشد به‌ آنجا فرار كند، و به‌ دست‌ ولی‌ مقتول‌ كشته‌ نشود تا وقتی‌ كه‌ به‌ حضور جماعت‌ حاضر شود.

Chapter 21

1آنگاه‌ رؤسای‌ آبای‌ لاویان‌ نزد اَلِعازَر كاهن‌ و نزد یوشع‌ بن‌نون‌ و نزد رؤسای‌ آبای‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ آمدند.2و ایشان‌ را در شیلوه‌ در زمین‌ كنعان‌ مخاطب‌ ساخته‌، گفتند كه‌ « خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ امر فرموده‌ است‌ كه‌ شهرها برای‌ سكونت‌ و حوالی‌ آنها به‌ جهت‌ بهایم‌ ما، به‌ ما داده‌ شود.»3پس‌ بنی‌اسرائیل‌ برحسب‌ فرمان‌ خداوند این‌ شهرها را با حوالی‌ آنها از ملك‌ خود به‌ لاویان‌ دادند.4و قرعه‌ برای‌ قبایل‌ قَهاتیان‌ بیرون‌ آمد، و برای‌ پسران‌ هارون‌ كاهن‌ كه‌ از جملۀ لاویان‌ بودندسیزده‌ شهر از سبط‌ یهودا، و از سبط‌ شَمْعون‌ و از سبط‌ بنیامین‌ به‌ قرعه‌ رسید.5و برای‌ بقیۀ پسران‌ قهات‌، ده‌ شهر از قبایل‌ سبط‌ افرایم‌ و از سبط‌ دان‌ و از نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ به‌ قرعه‌ رسید.6و برای‌ پسران‌ جَرْشون‌ سیزده‌ شهر از قبایل‌ سبط‌ یسّاكار و از سبط‌ اَشیر و از سبط‌ نَفْتالی‌ و از نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ در باشان‌ به‌ قرعه‌ رسید.7و برای‌ پسران‌ مراری‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ دوازده‌ شهر از سبط‌ رؤبین‌ و از سبط‌ جاد و از سبط‌ زَبُولُون‌ رسید.8و بنی‌اسرائیل‌، این‌ شهرها و حوالی‌ آنها را به‌ لاویان‌ به‌ قرعه‌ دادند، چنانكه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ امر فرموده‌ بود.9و از سبط‌ بنی‌یهودا و از سبط‌ بنی‌شمعون‌ این‌ شهرها را كه‌ به‌ نامها ذكر می‌شود، دادند.10و اینها به‌ پسران‌ هارون‌ كه‌ از قبایل‌ قهاتیان‌ از بنی‌لاوی‌ بودند رسید، زیرا كه‌ قرعۀ اول‌ از ایشان‌ بود.11پس‌ قریه‌ اَرْبَع‌ پدر عَناق‌ كه‌ حَبْرُون‌ باشد در كوهستان‌ یهودا با حوالی‌ كه‌ در اطراف‌ آن‌ بود، به‌ ایشان‌ دادند.12لیكن‌ مزرعه‌های‌ شهر و دهات‌ آن‌ را به‌ كالیب‌ بن‌یفُنَّه‌برای‌ ملكّیت‌ دادند.13و به‌ پسران‌ هارون‌ كاهن‌، حَبْرُون‌ را كه‌ شهر ملجای‌ قاتلان‌ است‌ با حوالی‌ آن‌، و لِبْنَه‌ را با حوالی‌ آن‌ دادند.14و یتّیر را با نواحی‌ آن‌ و اشتموع‌ را با نواحی‌ آن‌.15و حولون‌ را با نواحی‌ آن‌ و دَبیرْ را با نواحی‌ آن‌.16و عَین‌ را با نواحی‌ آن‌ و یطَّه‌ را با نواحی‌ آن‌ و بیت‌شمس‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ از این‌ دو سبط‌ نه‌ شهر را.17و از سبط‌ بنیامین‌ جِبَعُون‌ را با نواحی‌ آن‌ و جِبَع‌ را با نواحی‌ آن‌.18و عناتوت‌ را با نواحی‌ آن‌ و عَلْمون‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ چهار شهر دادند.19تمامی‌شهرهای‌ پسران‌ هارون‌ كهنه‌ سیزده‌ شهر با نواحی‌ آنها بود.20و اما قبایل‌ بنی‌قَهاتِ لاویان‌، یعنی‌ بقیه‌ بنی‌قَهات‌ شهرهای‌ قرعۀ ایشان‌ از سبط‌ افرایم‌ بود.21پس‌ شكیم‌ را در كوهستان‌ افرایم‌ كه‌ شهر ملجای‌ قاتلان‌ است‌ با نواحی‌ آن‌ و جازَر را با نواحی‌ آن‌ به‌ ایشان‌ دادند.22و قِبْصایم‌ را با نواحی‌ آن‌ و بیت‌حُورُون‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ چهار شهر.23و از سبط‌ دان‌ اِلْتَقی‌ را با نواحی‌ آن‌ و جِبَّتون‌ را با نواحی‌ آن‌.24و اَیلُون‌ را با نواحی‌ آن‌ و جِتّْ رِمّون‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ چهار شهر.25و از نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ تَعْنَك‌ را با نواحی‌ آن‌ و جَتّْ رِمّون‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ دو شهر دادند.26تمامی‌ شهرهای‌ قبایل‌ بقیۀ بنی‌قهات‌ با نواحی‌ آنها ده‌ بود.27و به‌ بنی‌جَرْشون‌ كه‌ از قبایل‌ لاویان‌ بودند از نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ جولان‌ را در باشان‌ كه‌ شهر ملجای‌ قاتلان‌ است‌ با نواحی‌ آن‌ و بَعَشْتَرَه‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ دو شهر دادند.28و از سبط‌ یساكار قِشْیون‌ را با نواحی‌ آن‌ و دابَره‌ را با نواحی‌ آن‌.29و یرْمُوت‌ را با نواحی‌ آن‌ و عین‌جَنّیم‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ چهار شهر.30و از سبط‌ اشیر، مِشْآل‌ را با نواحی‌ آن‌ و عَبْدون‌ را با نواحی‌ آن‌.31و حَلْقات‌ را با نواحی‌ آن‌ و رَحوب‌ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ چهار شهر.32و از سبط‌ نَفْتالی‌ قادش‌ را در جلیل‌ كه‌ شهر ملجای‌ قاتلان‌ است‌ با نواحی‌ آن‌ و حَمّوت‌ دور را با نواحی‌ آن‌ و قَرْتان‌ را، یعنی‌ سه‌ شهر دادند.33و تمامی‌ شهرهای‌ جَرْشونیان‌ بر حسب‌ قبایل‌ ایشان‌ سیزده‌ شهر بود با نواحی‌ آنها.34و به‌ قبایل‌ بنی‌مراری‌ كه‌ از لاویان‌ باقی‌ مانده‌ بودند، از سبط‌ زَبُولُون‌ یقْنَعام‌ را با نواحی‌ آن‌ و قَرته‌ را با نواحی‌ آن‌.35و دِمنه‌ را با نواحی‌ آن‌ ونَحَلال‌ را با نواحی‌، یعنی‌ چهار شهر.36و از سبط‌ رؤبین‌، باصَر را با نواحی‌ آن‌ و یهْصَه‌ را با نواحی‌ آن‌.37و قَدیموت‌ را با نواحی‌ آن‌ و مَیفَعَۀ را با نواحی‌ آن‌، یعنی‌ چهار شهر.38و از سبط‌ جاد راموت‌ را در جِلْعاد كه‌ شهر ملجای‌ قاتلان‌ است‌ با نواحی‌ آن‌ و مَحَنایم‌ را با نواحی‌ آن‌.39و حَشْبُون‌ را با نواحی‌ آن‌ و یعْزیر را با نواحی‌ آن‌؛ همۀ این‌ شهرها چهار می‌باشد.40همۀ اینها شهرهای‌ بنی‌مراری‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ بود، یعنی‌ بقیۀ قبایل‌ لاویان‌ و قرعۀ ایشان‌ دوازده‌ شهر بود.41و جمیع‌ شهرهای‌ لاویان‌ در میان‌ ملك‌ بنی‌اسرائیل‌ چهل‌ و هشت‌ شهر با نواحی‌ آنها بود.42این‌ شهرها هر یكی‌ با نواحی‌ آن‌ به‌ هر طرفش‌ بود، و برای‌ همۀ این‌ شهرها چنین‌ بود.43پس‌ خداوند تمامی‌ زمین‌ را كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود كه‌ به‌ ایشان‌ بدهد به‌ اسرائیل‌ داد، و آن‌ را به‌ تصرف‌ آورده‌، در آن‌ ساكن‌ شدند.44و خداوند ایشان‌ را از هر طرف‌ آرامی‌ داد چنانكه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود، و احدی‌ از دشمنان‌ ایشان‌ نتوانست‌ با ایشان‌ مقاومت‌ نماید، زیرا كه‌ خداوند جمیع‌ دشمنان‌ ایشان‌ را به‌ دست‌ ایشان‌ سپرده‌ بود.45و از جمیع‌ سخنان‌ نیكویی‌ كه‌ خداوند به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ گفته‌ بود، سخنی‌ به‌ زمین‌ نیفتاد بلكه‌ همه‌ واقع‌ شد.

Chapter 22

1آنگاه‌ یوشع‌ رؤبینیان‌ و جادیان‌ و نصف سبط‌ مَنَسَّی‌ را خوانده‌،2به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما هر چه‌ موسی‌ بندۀ خداوند به‌ شما امر فرموده‌ بود، نگاه‌ داشتید، و كلام‌ مرا از هر چه‌ به‌شما امر فرموده‌ام‌، اطاعت‌ نمودید.3و برادران‌ خود را در این‌ ایام‌ طویل‌ تا امروز ترك‌ نكرده‌، وصیتی‌ را كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، امر فرموده‌ بود، نگاه‌ داشته‌اید.4و الا´ن‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما به‌ برادران‌ شما آرامی‌ داده‌ است‌، چنانكه‌ به‌ ایشان‌ گفته‌ بود. پس‌ حال‌ به‌ خیمه‌های‌ خود و به‌ زمین‌ ملكّیت‌ خود كه‌ موسی‌ بندۀ خداوند از آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ شما داده‌ است‌ بازگشته‌، بروید.5اما بدقت‌ متوجه‌ شده‌، امر و شریعتی‌ را كه‌ موسی‌ بندۀ خداوند به‌ شما امر فرموده‌ است‌ به‌ جا آورید، تا یهُوَه‌، خدای‌ خود، را محبت‌ نموده‌، به‌ تمامی‌ طریقهای‌ او سلوك‌ نمایید، و اوامر او را نگاه‌ داشته‌، به‌ او بچسبید و او را به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ خود عبادت‌ نمایید.»6پس‌ یوشع‌ ایشان‌ را بركت‌ داده‌، روانه‌ نمود و به‌ خیمه‌های‌ خود رفتند.7و به‌ نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌، موسی‌ مِلك‌ در باشان‌ داده‌ بود، و به‌ نصف‌ دیگر، یوشع‌ در این‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ در میان‌ برادران‌ ایشان‌ مِلك‌ داد. و هنگامی‌ كه‌ یوشع‌ ایشان‌ را به‌ خیمه‌های‌ ایشان‌ روانه‌ می‌كرد، ایشان‌ را بركت‌ داد.8و ایشان‌ را مخاطب‌ ساخته‌، گفت‌: «با دولت‌ بسیار و با مواشی‌ بی‌شمار، با نقره‌ و طلا و مس‌ و آهن‌ و لباس‌ فراوان‌ به‌ خیمه‌های‌ خود برگردید، و غنیمت‌ دشمنان‌ خود را با برادران‌ خویش‌ تقسیم‌ نمایید.»9پس‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ از نزد بنی‌اسرائیل‌ از شیلوه‌ كه‌ در زمین‌ كنعان‌ است‌ برگشته‌، روانه‌ شدند تا به‌ زمین‌ جِلْعاد، و به‌ زمین‌ ملك‌ خود كه‌ آن‌ را به‌ واسطۀ موسی‌ برحسب‌ فرمان‌ خداوند به‌ تصرف‌ آورده‌ بودند، بروند.10و چون‌ به‌ حوالی‌ اُرْدُن‌ كه‌ در زمین‌ كنعان‌ است‌ رسیدند، بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ در آنجا به‌ كنار اُرْدُن‌ مذبحی‌ بنا نمودند، یعنی‌ مذبح‌ عظیم‌المنظری‌.11و بنی‌اسرائیل‌ خبر این‌ را شنیدند كه‌ اینك‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌، به‌ مقابل‌ زمین‌ كنعان‌، در حوالی‌ اُرْدُن‌، بر كناری‌ كه‌ از آن‌ بنی‌اسرائیل‌ است‌، مذبحی‌ بنا كرده‌اند.12پس‌ چون‌ بنی‌اسرائیل‌ این‌ را شنیدند، تمامی‌ جماعت‌ بنی‌اسرائیل‌ در شیلوه‌ جمع‌ شدند تا برای‌ مقاتلۀ ایشان‌ برآیند.13و بنی‌اسرائیل‌ فینحاس‌ بن‌العازار كاهن‌ را نزد بنی‌رؤبین‌ و بنی‌ جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ به‌ زمین‌ جِلْعاد فرستادند.14و با او ده‌ رئیس‌، یعنی‌ یك‌ رئیس‌ از هر خاندان‌ آبای‌ از جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ را كه‌ هر یكی‌ از ایشان‌ رئیس‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ از قبایل‌ بنی‌اسرائیل‌ بودند.15پس‌ ایشان‌ نزد بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ به‌ زمین‌ جِلْعاد آمدند و ایشان‌ را مخاطب‌ ساخته‌، گفتند:16« تمامی‌ جماعت‌ خداوند چنین‌ می‌گویند: این‌ چه‌ فتنه‌ است‌ كه‌ بر خدای‌ اسرائیل‌ انگیخته‌اید كه‌ امروز از متابعت‌ خداوند برگشته‌اید و برای‌ خود مذبحی‌ ساخته‌، امروز از خداوند متمرد شده‌اید؟17آیا گناه‌ فغور برای‌ ما كم‌ است‌ كه‌ تا امروز خود را از آن‌ طاهر نساخته‌ایم‌، اگر چه‌ وبا در جماعت‌ خداوند عارض‌ شد.18شما امروز از متابعت‌ خداوند برگشته‌اید. و واقع‌ خواهد شد چون‌ شما امروز از خداوند متمرد شده‌اید كه‌ او فردا بر تمامی‌جماعت‌ اسرائیل‌ غضب‌ خواهد نمود.19و لیكن‌ اگر زمین‌ ملكّیت‌ شما نجس‌ است‌، پس‌ به‌ زمین‌ ملكّیت‌ خداوند كه‌ مسكن‌ خداوند در آن‌ ساكن‌ است‌ عبور نمایید، و در میان‌ ما ملك‌ بگیرید و از خداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این‌ كه‌ مذبحی‌ برای‌ خود سوای‌ مذبح‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما بنا كنید.20آیا عَخان‌ بن‌زارَح‌ دربارۀ چیز حرام‌ خیانت‌ نورزید؟ پس‌ بر تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ غضب‌ آمد، و آن‌ شخص‌ در گناه‌ خود تنها هلاك‌ نشد.»21آنگه‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَسَّی‌ در جواب‌ رؤسای‌ قبایل‌ اسرائیل‌ گفتند:22« یهُوَه‌ خدای‌ خدایان‌! یهُوَه‌ خدای‌ خدایان‌! او می‌داند و اسرائیل‌ خواهند دانست‌ اگر این‌ كار از راه‌ تمرد یا از راه‌ خیانت‌ بر خداوند بوده‌ باشد، امروز ما را خلاصی‌ مده‌،23كه‌ برای‌ خود مذبحی‌ ساخته‌ایم‌ تا از متابعت‌ خداوند برگشته‌، قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آردی‌ بر آن‌ بگذرانیم‌، و ذبایح‌ سلامتی‌ بر آن‌ بنماییم‌؛ خود خداوند بازخواست‌ بنماید.24بلكه‌ این‌ كار را از راه‌ احتیاط‌ و هوشیاری‌ كرده‌ایم‌، زیرا گفتیم‌ شاید در وقت‌ آینده‌ پسران‌ شما به‌ پسران‌ ما بگویند شما را با یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چه‌ علاقه‌ است‌؟25چونكه‌ خداوند اُرْدُن‌ را در میان‌ ما و شما ای‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد حد گذارده‌ است‌. پس‌ شما را در خداوند بهره‌ای‌ نیست‌ و پسران‌ شما پسران‌ ما را از ترس‌ خداوند باز خواهند داشت‌.26پس‌ گفتیم‌ برای‌ ساختن‌ مذبحی‌ به‌ جهت‌ خود تدارك‌ ببینیم‌، نه‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و نه‌ برای‌ ذبیحه‌،27بلكه‌ تا در میان‌ ما و شما و در میان‌ نسلهای‌ مابعد از ما شاهد باشد تا عبادت‌ خداوند را به‌ حضور او با قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ خود به‌ جا آوریم‌، تا در زمان‌ آینده‌ پسران‌ شما به‌ پسران‌ ما نگویند كه‌ شما را در خداوند هیچ‌ بهره‌ای‌ نیست‌.28پس‌ گفتیم‌ اگر در زمان‌ آینده‌ به‌ ما و به‌ نسلهای‌ ما چنین‌ بگویند، آنگاه‌ ما خواهیم‌ گفت‌، نمونه‌ مذبح‌ خداوند را ببینید كه‌ پدران‌ ما ساختند نه‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و نه‌ برای‌ ذبیحه‌، بلكه‌ تا در میان‌ ما و شما شاهد باشد.29حاشا از ما كه‌ از خداوند متمرد شده‌، امروز از متابعت‌ خداوند برگردیم‌، و مذبحی‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آردی‌ و ذبیحه‌ سوای‌ مذبح‌ یهُوَه‌، خدای‌ ما كه‌ پیش‌ روی‌ مسكن‌ اوست‌، بسازیم‌.»30و چون‌ فینحاس‌ كاهن‌ و سروران‌ جماعت‌ و رؤسای‌ قبایل‌ اسرائیل‌ كه‌ با وی‌ بودند، سخنی‌ را كه‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و بنی‌مَنَسّی‌ گفته‌ بودند، شنیدند، در نظر ایشان‌ پسند آمد.31و فینحاس‌ بن‌العازار كاهن‌ به‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و بنی‌مَنَسَّی‌ گفت‌: «امروز دانستیم‌ كه‌ خداوند در میان‌ ماست‌، چونكه‌ این‌ خیانت‌ را بر خداوند نورزیده‌اید؛ پس‌ الا´ن‌ بنی‌اسرائیل‌ را از دست‌ خداوند خلاصی‌ دادید.»32پس‌ فینحاس‌ بن‌العازار كاهن‌ و سروران‌ از نزد بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد از زمین‌ جِلْعاد به‌ زمین‌ كنعان‌، نزد بنی‌اسرائیل‌ برگشته‌، این‌ خبر را به‌ ایشان‌ رسانیدند.33و این‌ كار به‌ نظر بنی‌اسرائیل‌ پسند آمد و بنی‌اسرائیل‌ خدا را متبارك‌ خواندند، و دربارۀ برآمدن‌ برای‌ مقاتلۀ ایشان‌ تا زمینی‌ را كه‌ بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد در آن‌ ساكن‌ بودند خراب‌ نمایند، دیگر سخن‌ نگفتند.34و بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد آن‌ مذبح‌ را عید نامیدند، زیرا كه‌ آن‌ درمیان‌ ما شاهد است‌ كه‌ یهُوَه‌ خداست‌.

Chapter 23

1و واقع‌ شد بعد از روزهای‌ بسیار چون‌ خداوند اسرائیل‌ را از جمیع‌ دشمنان‌ ایشان‌ از هر طرف‌ آرامی‌ داده‌ بود، و یوشع‌ پیر و سالخورده‌ شده‌ بود.2كه‌ یوشع‌ جمیع‌ اسرائیل‌ را با مشایخ‌ و رؤسا و داوران‌ و ناظران‌ ایشان‌ طلبیده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «من‌ پیر و سالخورده‌ شده‌ام‌.3و شما هرآنچه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما به‌ همۀ این‌ طوایف‌ به‌ خاطر شما كرده‌ است‌، دیده‌اید، زیرا یهُوَه‌، خدای‌ شما اوست‌ كه‌ برای‌ شما جنگ‌ كرده‌ است‌.4اینك‌ این‌ طوایف‌ را كه‌ باقی‌ مانده‌اند از اُرْدُن‌ و جمیع‌ طوایف‌ را كه‌ مغلوب‌ ساخته‌ام‌ تا دریای‌ بزرگ‌، به‌ سمت‌ مغرب‌ آفتاب‌ برای‌ شما به‌ قرعه‌ تقسیم‌ كرده‌ام‌ تا میراث‌ اسباط‌ شما باشند.5و یهُوَه‌، خدای‌ شما اوست‌ كه‌ ایشان‌ را از حضور شما رانده‌، ایشان‌ را از پیش‌ روی‌ شما بیرون‌ می‌كند، و شما زمین‌ ایشان‌ را در تصرف‌ خواهید آورد، چنانكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما به‌ شما گفته‌ است‌.6پس‌ بسیار قوی‌ باشید و متوجه‌ شده‌، هر چه‌ در سفر تورات‌ موسی‌ مكتوب‌ است‌، نگاه‌ دارید و به‌ طرف‌ چپ‌ یا راست‌ از آن‌ تجاوز منمایید.7تا به‌ این‌ طوایفی‌ كه‌ در میان‌ شما باقی‌ مانده‌اند داخل‌ نشوید، و نامهای‌ خدایان‌ ایشان‌ را ذكر ننمایید، و قسم‌ نخورید و آنها را عبادت‌ منمایید و سجده‌ نكنید.8بلكه‌ به‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود بچسبید چنانكه‌ تا امروز كرده‌اید.9زیرا خداوند طوایف‌ بزرگ‌ و زورآور را از پیش‌ روی‌ شما بیرون‌ كرده‌ است‌، و اما با شما كسی‌ را تا امروز یارای‌ مقاومت‌ نبوده‌ است.10یك‌ نفر از شما هزار را تعاقب‌ خواهد نمود زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما، اوست‌ كه برای‌ شما جنگ‌ می‌كند، چنانكه‌ به‌ شما گفته‌ است‌.11پس‌ بسیار متوجه‌ شده‌، یهُوَه‌ خدای‌ خود را محبت‌ نمایید.12و اما اگر برگشته‌، با بقیۀ این‌ طوایفی‌ كه‌ در میان‌ شما مانده‌اند بچسبید و با ایشان‌ مصاهرت‌ نمایید، و به‌ ایشان‌ درآیید و ایشان‌ به‌ شما درآیند،13یقیناً بدانید كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما این‌ طوایف‌ را از حضور شما دیگر بیرون‌ نخواهد كرد، بلكه‌ برای‌ شما دام‌ و تله‌ و برای‌ پهلوهای‌ شما تازیانه‌ و در چشمان‌ شما خار خواهنـد بود، تا وقتـی‌ كه‌ از این‌ زمیـن‌ نیكو كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما، به‌ شما داده‌ است‌، هلاك‌ شویـد.14« و اینك‌ من‌ امروز به‌ طریق‌ اهل‌ تمامی‌ زمین‌ می‌روم‌. و به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود می‌دانید كه‌ یك‌ چیز از تمام‌ چیزهای‌ نیكو كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما دربارۀ شما گفته‌ است‌ به‌ زمین‌ نیفتاده‌، بلكه‌ همه‌اش‌ واقع‌ شده‌ است‌، و یك‌ حرف‌ از آن‌ به‌ زمین‌ نیفتاده‌.15و چنین‌ واقع‌ خواهد شد كه‌ چنانكه‌ همه‌ چیزهای‌ نیكو كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما به‌ شما گفته‌ بود برای‌ شما واقع‌ شده‌ است‌، همچنان‌ خداوند همه‌ چیزهای‌ بد را بر شما عارض‌ خواهد گردانید، تا شما را از این‌ زمین‌ نیكو كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ شما به‌ شما داده‌ است‌، هلاك‌ سازد.16اگر از عهد یهُوَه‌، خدای‌ خود، كه‌ به‌ شما امر فرموده‌ است‌، تجاوز نمایید، و رفته‌، خدایان‌ دیگر را عبادت‌ نمایید، و آنها را سجده‌ كنید، آنگاه‌ غضب‌ خداوند بر شما افروخته‌ خواهد شد، و از این‌ زمین‌ نیكو كه‌ به‌ شما داده‌ است‌ به‌ زودی‌ هلاك‌ خواهید شد.»

Chapter 24

1و یوشع‌ تمامی‌ اسباط‌ اسرائیل‌ را در شكیم‌ جمع‌ كرد، و مشایخ‌ اسرائیل‌ و رؤسا و داوران‌ و ناظران‌ ایشان‌ را طلبیده‌، به‌ حضور خدا حاضر شدند.2و یوشع‌ به‌ تمامی‌ قوم‌ گفت‌ كه‌ «یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ پدران‌ شما، یعنی‌ طارح‌ پدر ابراهیم‌ و پدر ناحور، در زمان‌ قدیم‌ به‌ آن‌ طرف‌ نهر ساكن‌ بودند، و خدایان‌ غیر را عبادت‌ می‌نمودند.3و پدر شما ابراهیم‌ را از آن‌ طرف‌ نهر گرفته‌، در تمامی‌ زمین‌ كنعان‌ گردانیدم‌، و ذریت‌ او را زیاد كردم‌ و اسحاق‌ را به‌ او دادم‌.4و یعقوب‌ و عیسو را به‌ اسحاق‌ دادم‌، و كوه‌ سَعیر را به‌ عیسو دادم‌ تا ملكّیت‌ او بشود، و یعقوب‌ و پسرانش‌ به‌ مصر فرود شدند.5و موسی‌ و هارون‌ را فرستاده‌، مصر را به‌ آنچه‌ در وسط‌ آن‌ كردم‌، مبتلا ساختم‌؛ پس‌ شما را از آن‌ بیرون‌ آوردم‌.6« و چون‌ پدران‌ شما را از مصر بیرون‌ آوردم‌ و به‌ دریا رسیدید، مصریان‌ با ارابه‌ها و سواران‌، پدران‌ شما را تا بحر قلزم‌ تعاقب‌ نمودند.7و چون‌ نزد خداوند فریاد كردند، او در میان‌ شما و مصریان‌ تاریكی‌ گذارد، و دریا را بر ایشان‌ آورده‌، ایشان‌ را پوشانید، و چشمان‌ شما آنچه‌ را در مصر كردم‌ دید. پس‌ روزهای‌ بسیار در بیابان‌ ساكن‌ می‌بودید.8پس‌ شما را در زمین‌ اَموریانی‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ ساكن‌ بودند آوردم‌، و با شما جنگ‌ كردند، و ایشان‌ را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ نمودم‌، و زمین‌ ایشان‌ را در تصرف‌ آوردید، و ایشان‌ را از حضور شما هلاك‌ ساختم‌.9و بالاق‌ بن‌صفورملك‌ موآب‌ برخاسته‌، با اسرائیل‌ جنگ‌ كرد و فرستاده‌، بلعام‌ بن‌بعور را طلبید تا شما را لعنت‌ كند.10و نخواستم‌ كه‌ بلعام‌ را بشنوم‌؛ لهذا شما را بركت‌ همی‌ داد و شما را از دست‌ او رهانیدم‌.11و از اُرْدُن‌ عبور كرده‌، به‌ اریحا رسیدید، و مردان‌ اریحا یعنی‌ اموریان‌ و فَرِزّیان‌ و كنعانیان‌ و حِتّیان‌ و جَرْجاشیان‌ و حِوّیان‌ و یبوسیان‌ با شما جنگ‌ كردند، و ایشان‌ را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ نمودم‌.12و زنبور را پیش‌ شما فرستاده‌، ایشان‌، یعنی‌ دو پادشاه‌ اَموریان‌ را از حضور شما براندم‌، نه‌ به‌ شمشیر و نه‌ به‌ كمان‌ شما.13و زمینی‌ كه‌ در آن‌ زحمت‌ نكشیدید، و شهرهایی‌ را كه‌ بنا ننمودید، به‌ شما دادم‌ كه‌ در آنها ساكن‌ می‌باشید و از تاكستانها و باغات‌ زیتون‌ كه‌ نكاشتید، می‌خورید.14پس‌ الا´ن‌ از یهُوَه‌ بترسید، و او را به‌ خلوص‌ و راستی‌ عبادت‌ نمایید، و خدایانی‌ را كه‌ پدران‌ شما به‌ آن‌ طرف‌ نهر و در مصر عبادت‌ نمودند از خود دور كرده‌، یهُوَه‌ را عبادت‌ نمایید.15و اگر در نظر شما پسند نیاید كه‌ یهُوَه‌ را عبادت‌ نمایید، پس‌ امروز برای‌ خود اختیار كنید كه‌ را عبادت‌ خواهید نمود، خواه‌ خدایانی‌ را كه‌ پدران‌ شما كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ نهر بودند عبادت‌ نمودند، خواه‌ خدایان‌ اَموریانی‌ را كه‌ شما در زمین‌ ایشان‌ ساكنید، و اما من‌ و خاندان‌ من‌، یهُوَه‌ را عبادت‌ خواهیم‌ نمود.»16آنگاه‌ قوم‌ در جواب‌ گفتند: «حاشا از ما كه‌ یهُوَه‌ را ترك‌ كرده‌، خدایان‌ غیر را عبادت‌ نماییم‌.17زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ ما، اوست‌ كه‌ ما و پدران‌ ما را از زمین‌ مصر از خانۀ بندگی‌ بیرون‌ آورد، و این‌آیات‌ بزرگ‌ را در نظر ما نمود، و ما را در تمام‌ راه‌ كه‌ رفتیم‌ و در تمامی‌ طوایفی‌ كه‌ از میان‌ ایشان‌ گذشتیم‌، نگاه‌ داشت‌.18و یهُوَه‌ تمامی‌ طوایف‌، یعنی‌ اَموریانی‌ را كه‌ در این‌ زمین‌ ساكن‌ بودند از پیش‌ روی‌ ما بیرون‌ كرد، پس‌ ما نیز یهُوَه‌ را عبادت‌ خواهیم‌ نمود، زیرا كه‌ او خدای‌ ماست‌.»19پس‌ یوشع‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «نمی‌توانید یهُوَه‌ را عبادت‌ كنید زیرا كه‌ او خدای‌ قدوس‌ است‌ و او خدای‌ غیور است‌ كه‌ عصیان‌ و گناهان‌ شما را نخواهد آمرزید.20اگر یهُوَه‌ را ترك‌ كرده‌، خدایان‌ غیر را عبادت‌ نمایید، آنگاه‌ او خواهد برگشت‌ و به‌ شما ضرر رسانیده‌، بعد از آنكه‌ به‌ شما احسان‌ نموده‌ است‌، شما را هلاك‌ خواهد كرد.»21قوم‌ به‌ یوشع‌ گفتند: «نی‌ بلكه‌ یهُوَه‌ را عبادت‌ خواهیم‌ نمود.»22یوشع‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «شما برخود شاهد هستید كه‌ یهُوَه‌ را برای‌ خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت‌ كنید.» گفتند: «شاهد هستیم‌.»23(گفت‌): «پس‌ الا´ن‌ خدایان‌ غیر را كه‌ در میان‌ شما هستند دور كنید، و دلهای‌ خود را به‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، مایل‌ سازید.»24قوم‌ به‌ یوشع‌ گفتند: «یهُوَه‌ خدای‌ خود را عبادت‌ خواهیم‌ نمود و آواز او را اطاعت‌ خواهیم‌ كرد.»25پس‌ در آن‌ روز یوشع‌ با قوم‌ عهد بست‌ و برای‌ ایشان‌ فریضه‌ و شریعتی‌ در شكیم‌ قرار داد.26و یوشع‌ این‌ سخنان‌ را در كتاب‌ تورات‌ خدا نوشت‌ و سنگی‌ بزرگ‌ گرفته‌، آن‌ را در آنجا زیر درخت‌ بلوطی‌ كه‌ نزد قدس‌ خداوند بود برپا داشت‌.27و یوشع‌ به‌ تمامی‌ قوم‌ گفت‌: «اینك‌ این‌سنگ‌ برای‌ ما شاهد است‌، زیرا كه‌ تمامی‌ سخنان‌ خداوند را كه‌ به‌ ما گفت‌، شنیده‌ است‌؛ پس‌ برای‌ شما شاهد خواهد بود، مبادا خدای‌ خود را انكار نمایید.»28پس‌ یوشع‌، قوم‌ یعنی‌ هر كس‌ را به‌ ملك‌ خود روانه‌ نمود.29و بعد از این‌ امور واقع‌ شد كه‌ یوشع‌ بن‌نون‌، بندۀ خداوند ، چون‌ صد و ده‌ ساله‌ بود، مرد.30و او را در حدود ملك‌ خودش‌ در تِمْنَه‌ سارح‌ كه‌ در كوهستان‌ افرایم‌ به‌ طرف‌ شمال‌ كوه‌ جاعش‌ است‌، دفن‌ كردند.31و اسرائیل‌ در همۀ ایام‌ یوشع‌ و همۀ روزهای‌ مشایخی‌ كه‌ بعد از یوشع‌ زنده‌ ماندند و تمام‌ عملی‌ كه‌ خداوند برای‌ اسرائیل‌ كرده‌ بود دانستند، خداوند را عبادت‌ نمودند.32و استخوانهای‌ یوسف‌ را كه‌ بنی‌اسرائیل‌ از مصر آورده‌ بودنـد در شكیم‌، در حصۀ زمینی‌ كه‌ یعقوب‌ از بنی‌حمور، پدر شكیم‌ به‌ صد قسیطه‌ خریده‌ بود، دفن‌ كردند، و آن‌ ملك‌ بنی‌یوسف‌ شد.33و العازار بن‌هارون‌ مرد، و او را در تل‌ پسرش‌ فینحاس‌ كه‌ در كوهستان‌ افرایم‌ به‌ او داده‌ شد، دفن‌ كردند.

## داوران

Chapter 1

1و بعد از وفات‌ یوشع‌، واقع‌ شد كه‌بنی‌اسرائیل‌ از خداوند سؤال‌ كرده‌، گفتند: «كیست‌ كه‌ برای‌ ما بر كنعانیان‌، اول‌ برآید و با ایشان‌ جنگ‌ نماید؟»2خداوند گفت‌: «یهودا برآید، اینك‌ زمین‌ را به‌ دست‌ او تسلیم‌ كرده‌ام‌.»3و یهودا به‌ برادر خود شَمْعُون‌ گفت‌: «به‌ قرعۀ من‌ همراه‌ من‌ برآی‌، و با كنعانیان‌ جنگ‌ كنیم‌، و من‌ نیز همراه‌ تو به‌ قرعۀ تو خواهم‌ آمد.» پس‌ شَمْعُون‌ همراه‌ او رفت‌.4و یهودا برآمد، و خداوند كنعانیان‌ و فَرِزّیان‌ را به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمود، و ده‌هزار نفر از ایشان‌ را در بازَق‌ كشتند.5و اَدُونی‌ بازَق‌ را در بازَق‌ یافته‌، با او جنگ‌ كردند، و كنعانیان‌ و فَرِزّیان‌ را شكست‌ دادند.6و اَدُونی‌ بازَق‌ فرار كرد و او را تعاقب‌ نموده‌، گرفتندش‌، و شستهای‌ دست‌ و پایش‌ را بریدند.7و اَدُونی‌ بازَق‌ گفت‌: «هفتاد مَلِك‌ با شستهای‌ دست‌ و پا بریده‌ زیر سفرۀ من‌ خورده‌هـا برمی‌چیدنـد. موافـق‌ آنچه‌ مـن‌ كردم‌ خـدا به‌ من‌ مكافات‌ رسانیـده‌ است‌.» پس‌ او را به‌ اورشلیم‌ آوردند و در آنجـا مـرد.8و بنی‌یهودا با اورشلیم‌ جنگ‌ كرده‌، آن‌ را گرفتند، و آن‌ را به‌ دم‌ شمشیر زده‌، شهر را به‌ آتش‌ سوزانیدند.9و بعد از آن‌ بنی‌یهودا فرود شدند تا با كنعانیانی‌ كه‌ در كوهستان‌ و جنوب‌ و بیابان‌ ساكن‌ بودند، جنگ‌ كنند.10و یهودا بر كنعانیانی‌ كه‌ در حَبْرون‌ ساكن‌ بودند برآمد، و اسم‌ حَبْرون‌ قبل‌ از آن‌ قریه‌ اَرْبَع‌ بود. و شیشای‌ و اَخیمان‌ و تَلْمای‌ را كشتند.11و از آنجا بر ساكنان‌ دَبیر برآمد و اسم‌ دَبیر قبل‌ از آن‌، قریه‌ سَفیر بود.12و كالیب‌ گفت‌: «آنكه‌ قریه‌ سَفیر را زده‌، فتح‌ نماید، دختر خود عَكْسَه‌ را به‌ او به‌ زنی‌ خواهم‌ داد.»13و عُتْنیئیل‌ بن‌قناز برادر كوچك‌ كالیب‌ آن‌ را گرفت‌؛ پس‌ دختر خود عَكْسَه‌ را به‌ او به‌ زنی‌ داد.14و چون‌ دختر نزد وی‌ آمد، او را ترغیب‌ كرد كه‌ از پدرش‌ زمینی‌ طلب‌ كند. و آن‌ دختر از الاغ‌ خود پیاده‌ شده‌، كالیب‌ وی‌ را گفت‌: «چه‌ می‌خواهی‌؟»15به‌ وی‌ گفت‌: «مرا بركت‌ ده‌ زیرا كه‌ مرا در زمین‌ جنوب‌ ساكن‌ گردانیدی‌، پس‌ مرا چشمه‌هـای‌ آب‌ بده‌.» و كالیب‌ چشمه‌های‌ بالا و چشمه‌های‌ پایین‌ را به‌ او داد.16و پسران‌ قِینِی‌ پدر زن‌ موسی‌ از شهر نخلستان‌ همراه‌ بنی‌یهودا به‌ صحرای‌ یهودا كه‌ به‌ جنوب‌ عَراد است‌ برآمده‌، رفتند و با قوم‌ ساكن‌ شدند.17و یهودا همراه‌ برادر خود شَمْعُون‌ رفت‌، و كنعانیانی‌ را كه‌ در صَفَت‌ ساكن‌ بودند، شكست‌ دادند، و آن‌ را خراب‌ كرده‌، اسم‌ شهر را حُرما نامیدند.18و یهودا غَزَّه‌ و نواحی‌اش‌ و اَشْقَلون‌ و نواحی‌اش‌ و عَقْرُون‌ و نواحی‌اش‌ را گرفت‌.19و خداوند با یهودا می‌بود، و او اهل‌ كوهستان‌ را بیرون‌ كرد، لیكن‌ ساكنان‌ وادی‌ را نتوانست‌ بیرون‌ كند، زیرا كه‌ ارابه‌های‌ آهنین‌ داشتند.20و حَبْرون‌ را برحسب‌ قول‌ موسی‌ به‌ كالیب‌ دادند، و او سه‌ پسر عناق‌ را از آنجا بیرون‌ كرد.21و بنی‌بنیامین‌ یبُوسیان‌ را كه‌ در اورشلیم‌ساكن‌ بودند بیرون‌ نكردند، و یبوسیان‌ با بنی‌بنیامین‌ تا امروز در اورشلیم‌ ساكنند.22و خاندان‌ یوسف‌ نیز به‌ بیت‌ئیل‌ برآمدند، و خداوند با ایشان‌ بود.23و خاندان‌ یوسف‌ بیت‌ئیل‌ را جاسوسی‌ كردند، و نام‌ آن‌ شهر قبل‌ از آن‌ لُوز بود.24و كشیكچیان‌ مردی‌ را كه‌ از شهر بیرون‌ می‌آمد دیده‌، به‌ وی‌ گفتند: «مدخل‌ شهر را به‌ ما نشان‌ بده‌ كه‌ با تو احسان‌ خواهیم‌ نمود.»25پس‌ مدخل‌ شهر را به‌ ایشان‌ نشان‌ داده‌، پس‌ شهر را به‌ دم‌ شمشیر زدند، و آن‌ مرد را با تمامی‌ خاندانش‌ رها كردند.26و آن‌ مرد به‌ زمین‌ حِتّیان‌ رفته‌، شهری‌ بنا نمود و آن‌ را لوز نامید كه‌ تا امروز اسمش‌ همان‌ است‌.27و مَنَسّی‌ اهل‌ بیت‌شان‌ و دهات‌ آن‌ را و اهل‌ تَعَنَك‌ و دهات‌ آن‌ و ساكنان‌ دُوْر و دهات‌ آن‌ و ساكنان‌ یبْلَعام‌ و دهات‌ آن‌ و ساكنان‌ مَجِدّو و دهات‌ آن‌ را بیرون‌ نكرد، و كنعانیان‌ عزیمت‌ داشتند كه‌ در آن‌ زمین‌ ساكن‌ باشند.28و چون‌ اسرائیل‌ قوی‌ شدند، بر كنعانیان‌ جزیه‌ نهادند، لیكن‌ ایشان‌ را تماماً بیرون‌ نكردند.29و افرایم‌ كنعانیانی‌ را كه‌ در جازَر ساكن‌ بودند، بیرون‌ نكرد، پس‌ كنعانیان‌ در میان‌ ایشان‌ در جازَر ساكن‌ ماندند.30و زَبُولون‌ ساكنان‌ فِطرون‌ و ساكنان‌ نَهْلول‌ را بیرون‌ نكرد، پس‌ كنعانیان‌ در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ ماندند، و جزیه‌ بر آنها گذارده‌ شد.31و اَشیر ساكنان‌ عَكّو و ساكنان‌ صِیدون‌ و اَحْلَب‌ و اَكْزِیب‌ و حَلْبَه‌ و عَفیق‌ و رَحُوب‌ را بیرون‌ نكرد.32پس‌ اَشیریان‌ در میان‌ كنعانیانی‌ كه‌ ساكن‌ آن‌ زمین‌ بودند سكونت‌ گرفتند، زیرا كه‌ ایشان‌ رابیرون‌ نكردند.33و نفتالی‌ ساكنان‌ بیت‌ شمس‌ و ساكنان‌ بیت‌عنات‌ را بیرون‌ نكرد، پس‌ در میان‌ كنعانیانی‌ كه‌ ساكن‌ آن‌ زمین‌ بودند، سكونت‌ گرفت‌. لیكن‌ ساكنان‌ بیت‌شمس‌ و بیت‌عَنات‌ به‌ ایشان‌ جزیه‌ می‌دادند.34و اَموریان‌ بنی‌دان‌ را به‌ كوهستان‌ مسدود ساختند زیرا كه‌ نگذاشتند كه‌ به‌ بیابان‌ فرود آیند.35پس‌ اموریان‌ عزیمت‌ داشتند كه‌ در اَیلُون‌ و شَعَلُبّیم‌ در كوه‌ حارَس‌ ساكن‌ باشند، و لیكن‌ چون‌ دست‌ خاندان‌ یوسف‌ قوت‌ گرفت‌، جزیه‌ برایشان‌ گذارده‌ شد.36و حد اموریان‌ از سر بالای‌ عَقْرَبّیم‌ و از سالَع‌ تا بالاتر بود.

Chapter 2

1و فرشتۀ خداوند از جِلْجال‌ به‌ بُوكیم‌ آمده‌،گفت‌: «شما را از مصر برآوردم‌ و به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ شما قسم‌ خوردم‌ داخل‌ كردم‌، و گفتم‌ عهد خود را با شما تا به‌ ابد نخواهم‌ شكست‌.2پس‌ شما با ساكنان‌ این‌ زمین‌ عهد مبندید و مذبح‌های‌ ایشان‌ را بشكنید. لیكن‌ شما سخن‌ مرا نشنیدید. این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ كرده‌اید؟3لهذا من‌ نیز گفتم‌ ایشان‌ را از حضور شما بیرون‌ نخواهم‌ كرد، و ایشان‌ در كمرهای‌ شما خارها خواهند بود، و خدایان‌ ایشان‌ برای‌ شما دام‌ خواهند بود.»4و چون‌ فرشتۀ خداوند این‌ سخنان‌ را به‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌، قوم‌ آواز خود را بلند كرده‌، گریستند.5و آن‌ مكان‌ را بُوكیم‌ نام‌ نهادند، و در آنجا برای‌ خداوند قربانی‌ گذرانیدند.6و چون‌ یوشع‌ قوم‌ را روانه‌ نموده‌ بود، بنی‌اسرائیل‌ هر یكی‌ به‌ ملك‌ خود رفتند تا زمین‌ را به‌ تصرف‌ آورند.7و در تمام‌ ایام‌ یوشع‌ و تمامی‌ ایام‌ مشایخی‌ كه‌ بعد از یوشع‌ زنده‌ ماندند، و همۀ كارهای‌ بزرگ‌ خداوند را كه‌ برای‌ اسرائیل‌ كرده‌ بود، دیدند، قومْ خداوند را عبادت‌ نمودند.8و یوشع‌ بن‌نون‌، بندۀ خداوند ، چون‌ صد و ده‌ ساله‌ بود، مرد.9و او را در حدود ملكش‌ در تِمْنَه‌ حارس‌ در كوهستان‌ افرایم‌ به‌ طرف‌ شمال‌ كوه‌ جاعش‌ دفن‌ كردند.10و تمامی‌ آن‌ طبقه‌ نیز به‌ پدران‌ خود پیوستند، و بعد از ایشان‌ طبقۀ دیگر برخاستند كه‌ خداوند و اعمالی‌ را كه‌ برای‌ اسرائیل‌ كرده‌ بود، ندانستند.11و بنی‌اسرائیل‌ در نظر خداوند شرارت‌ ورزیدند، و بَعْلها را عبادت‌ نمودند.12و یهوه‌ خدای‌ پدران‌ خود را كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ بود، ترك‌ كردند، و خدایان‌ غیر را از خدایان‌ طوایفی‌ كه‌ در اطراف‌ ایشان‌ بودند پیروی‌ نموده‌، آنها را سجده‌ كردند. و خشم‌ خداوند را برانگیختند.13و یهوه‌ را ترك‌ كرده‌، بعل‌ و عشتاروت‌ را عبادت‌ نمودند.14پس‌ خشم‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ تاراج‌كنندگان‌ سپرد تا ایشان‌ را غارت‌ نمایند، و ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنانی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ ایشان‌ بودند، فروخت‌، به‌ حدی‌ كه‌ دیگر نتوانستند با دشمنان‌ خود مقاومت‌ نمایند.15و به‌ هرجا كه‌ بیرون‌ می‌رفتند، دست‌ خداوند برای‌ بدی‌ بر ایشان‌ می‌بود، چنانكه‌ خداوند گفته‌، وچنانكه‌ خداوند برای‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بود و به‌ نهایت‌ تنگی‌ گرفتار شدند.16و خداوند داوران‌ برانگیزانید كه‌ ایشان‌ را از دست‌ تاراج‌كنندگان‌ نجات‌ دادند.17و باز داوران‌ خود را اطاعت‌ ننمودند، زیرا كه‌ در عقب‌ خدایان‌ غیر زناكار شده‌، آنها را سجده‌ كردند، و از راهی‌ كه‌ پدران‌ ایشان‌ سلوك‌ می‌نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت‌ می‌كردند، به‌ زودی‌ برگشتند، و مثل‌ ایشان‌ عمل‌ ننمودند.18و چون‌ خداوند برای‌ ایشان‌ داوران‌ برمی‌انگیخت‌، خداوند با داور می‌بود، و ایشان‌ را در تمام‌ ایام‌ آن‌ داور از دست‌ دشمنان‌ ایشان‌ نجات‌ می‌داد، زیرا كه‌ خداوند به‌ خاطر ناله‌ای‌ كه‌ ایشان‌ از دست‌ ظالمان‌ و ستم‌كنندگان‌ خود برمی‌آوردند، پشیمان‌ می‌شد.19و واقع‌ می‌شد چون‌ داور وفات‌ یافت‌ كه‌ ایشان‌ برمی‌گشتند و از پدران‌ خود بیشتر فتنه‌انگیز شده‌، خدایان‌ غیر را پیروی‌ می‌كردند، و آنها را عبادت‌ نموده‌، سجده‌ می‌كردند، و از اعمال‌ بد و راههای‌ سركشی‌ خود چیزی‌ باقی‌ نمی‌گذاشتند.20لهذا خشم‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شد و گفت‌: «چونكه‌ این‌ قوم‌ از عهدی‌ كه‌ با پدران‌ ایشان‌ امر فرمودم‌، تجاوز نموده‌، آواز مرا نشنیدند،21من‌ نیز هیچ‌ یك‌ از امتها را كه‌ یوشع‌ وقت‌ وفاتش‌ واگذاشت‌، از حضور ایشان‌ دیگر بیرون‌ نخواهم‌ نمود.22تا اسرائیل‌ را به‌ آنها بیازمایم‌ كه‌ آیا طریق‌ خداوند را نگهداشته‌، چنانكه‌ پدران‌ ایشان‌ نگهداشتند، در آن‌ سلوك‌ خواهند نمود یا نه‌.»23پس‌ خداوند آن‌ طوایف‌ را واگذاشته‌، به‌ سرعت‌ بیرون‌ نكرد و آنها را به‌ دست‌ یوشع‌ تسلیم‌ ننمود.

Chapter 3

1پس‌ اینانند طوایفی‌ كه‌ خداوند واگذاشت تا به‌ واسطۀ آنها اسرائیل‌ را بیازماید، یعنی‌ جمیع‌ آنانی‌ كه‌ همۀ جنگهای‌ كنعان‌ را ندانسته‌ بودند،2تا طبقات‌ بنی‌اسرائیل‌ دانشمند شوند و جنگ‌ را به‌ ایشان‌ تعلیم‌ دهد، یعنی‌ آنانی‌ كه‌ آن‌ را پیشتر به‌ هیچ‌ وجه‌ نمی‌دانستند.3پنج‌ سردار فلسطینیان‌ و جمیع‌ كنعانیان‌ و صیدونیان‌ و حِوّیان‌ كه‌ در كوهستان‌ لبنان‌ از كوه‌ بَعْل‌ حَرْمون‌ تا مدخل‌ حمات‌ ساكن‌ بودند.4و اینها برای‌ آزمایش‌ بنی‌اسرائیل‌ بودند، تا معلوم‌ شود كه‌ آیا احكام‌ خداوند را كه‌ به‌ واسطۀ موسی‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ امر فرموده‌ بود، اطاعت‌ خواهند كرد یا نه‌.5پس‌ بنی‌اسرائیل‌ در میان‌ كنعانیان‌ و حتیان‌ و اموریان‌ و فَرِزّیان‌ و حویان‌ و یبوسیان‌ ساكن‌ می‌بودند.6دختران‌ ایشان‌ را برای‌ خود به‌ زنی‌ می‌گرفتند، و دختران‌ خود را به‌ پسران‌ ایشان‌ می‌دادند، و خدایان‌ آنها را عبادت‌ می‌نمودند.7و بنی‌اسرائیل‌ آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، كردند، و یهوه‌ خدای‌ خود را فراموش‌ نموده‌، بعلها و بتها را عبادت‌ كردند.8و غضب‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ كوشان‌ رِشْعَتایم‌، پادشاه‌ ارام‌ نهرین‌، فروخت‌، و بنی‌اسرائیل‌ كوشان‌ رِشْعَتایم‌ را هشت‌ سال‌ بندگی‌ كردند.9و چون‌ بنی‌اسرائیل‌ نزد خداوند فریاد كردند، خداوند برای‌ بنی‌اسرائیل‌ نجات‌دهنده‌ای‌ یعنی‌ عُتْنَئیل‌ بن‌قناز برادر كوچك‌ كالیب‌ را برپا داشت‌، و او ایشان‌ را نجات‌ داد.10و روح‌ خداوند بر او نازل‌ شد، پس‌ بنی‌اسرائیل‌ را داوری‌ كرد، و برای‌ جنگ‌ بیرون‌ رفت‌، و خداوند كوشان‌ رِشْعَتایم‌، پادشاه‌ ارام‌ را به‌ دست‌ او تسلیم‌كرد، و دستش‌ بر كوشان‌ رِشْعَتایم‌ مستولی‌ گشت‌.11و زمین‌ چهل‌ سال‌ آرامی‌ یافت‌. پس‌ عتنئیل‌ بن‌قناز مرد.12و بنی‌اسرائیل‌ بار دیگر در نظر خداوند بدی‌ كردند، و خداوند عجلون‌، پادشاه‌ موآب‌ را بر اسرائیل‌ مستولی‌ ساخت‌، زیرا كه‌ در نظر خداوند شرارت‌ ورزیده‌ بودند.13و او بنی‌عَمّون‌ و عَمالیق‌ را نزد خود جمع‌ كرده‌، آمد، و بنی‌اسرائیل‌ را شكست‌ داد، و ایشان‌ شهر نخلستان‌ را گرفتند.14و بنی‌اسرائیل‌ عَجلون‌، پادشاه‌ موآب‌ را هجده‌ سال‌ بندگی‌ كردند.15و چون‌ بنی‌اسرائیل‌ نزد خداوند فریاد برآوردند، خداوند برای‌ ایشان‌ نجات‌دهنده‌ای‌ یعنی‌ ایهود بن‌جیرای‌ بنیامینی‌ را كه‌ مرد چپ‌دستی‌ بود، برپا داشت‌، و بنی‌اسرائیل‌ به‌ دست‌ او برای‌ عجلون‌، پادشاه‌ موآب‌، ارمغانی‌ فرستادند.16و اِیهود خنجر دودمی‌ كه‌ طولش‌ یك‌ ذراع‌ بود، برای‌ خود ساخت‌ و آن‌ را در زیرِ جامه‌ بر ران‌ راست‌ خود بست.17و ارمغان‌ را نزد عجلون‌، پادشاه‌ موآب‌ عرضه‌ داشت‌. و عجلون‌ مرد بسیار فربهی‌ بود.18و چون‌ از عرضه‌داشتن‌ ارمغان‌ فارغ‌ شد، آنانی‌ را كه‌ ارمغان‌ را آورده‌ بودند، روانه‌ نمود.19و خودش‌ از معدنهای‌ سنگ‌ كه‌ نزد جلجال‌ بود، برگشته‌، گفت‌: «ای‌ پادشاه‌ سخنی‌ مخفی‌ برای‌ تو دارم‌.» گفت‌: «ساكت‌ باش‌.» و جمیع‌ حاضران‌ از پیش‌ او بیرون‌ رفتند.20و ایهود نزد وی‌ داخل‌ شد و او بتنهایی‌ در بالاخانۀ تابستانی‌ خود می‌نشست‌. ایهود گفت‌: «كلامی‌ از خدا برای‌ تو دارم‌.» پس‌ از كرسی‌ خود برخاست‌.21و ایهود دست‌ چپ‌ خود را درازكرده‌، خنجر را از ران‌ راست‌ خویش‌ كشید و آن‌ را در شكمش‌ فرو برد.22و دستۀ آن‌ با تیغه‌اش‌ نیز فرو رفت‌ و پیه‌، تیغه‌ را پوشانید زیرا كه‌ خنجر را از شكمش‌ بیرون‌ نكشید و به‌ فضلات‌ رسید.23و ایهود به‌ دهلیز بیرون‌ رفته‌، درهای‌ بالاخانه‌ را بر وی‌ بسته‌، قفل‌ كرد.24و چون‌ او رفته‌ بود، نوكرانش‌ آمده‌، دیدند كه‌ اینك‌ درهای‌ بالاخانه‌ قفل‌ است‌. گفتند، یقیناً پایهای‌ خود را در غرفۀ تابستانی‌ می‌پوشاند.25و انتظار كشیدند تا خجل‌ شدند، و چون‌ او درهای‌ بالاخانه‌ را نگشود پس‌ كلید را گرفته‌، آن‌ را باز كردند، و اینك‌ آقای‌ ایشان‌ بر زمین‌ مرده‌ افتاده‌ بود.26و چون‌ ایشان‌ معطل‌ می‌شدند، اِیهود به‌ در رفت‌ و از معدنهای‌ سنگ‌ گذشته‌، به‌ سِعیرَت‌ به‌ سلامت‌ رسید.27و چون‌ داخل‌ آنجا شد، كَرِنّا را در كوهستان‌ افرایم‌ نواخت‌ و بنی‌اسرائیل‌ همراهش‌ از كوه‌ به‌ زیر آمدند، و او پیش‌ روی‌ ایشان‌ بود.28و به‌ ایشان‌ گفت‌: «از عقب‌ من‌ بیایید زیرا خداوند ، موآبیان‌، دشمنان‌ شما را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ كرده‌ است‌.» پس‌ از عقب‌ او فرود شده‌، معبرهای‌ اُرْدُنّ را پیش‌ روی‌ موآبیان‌ گرفتند، و نگذاشتند كه‌ احدی‌ عبور كند.29و در آن‌ وقت‌ به‌ قدر ده‌هزار نفر از موآبیان‌ را، یعنی‌ هر زورآور و مرد جنگی‌ را كشتند و كسی‌ رهایی‌ نیافت‌.30و در آن‌ روز موآبیان‌ زیر دست‌ اسرائیل‌ ذلیل‌ شدند، و زمین‌ هشتاد سال‌ آرامی‌ یافت‌.31و بعد از او شَمْجَر بن‌ عَنات‌ بود كه‌ ششصد نفر از فلسطینیان‌ را با چوب‌ گاورانی‌ كشت‌، و او نیز اسرائیل‌ را نجات‌ داد.

Chapter 4

1و بنی‌اسرائیل‌ بعد از وفات‌ اِیهود، بار دیگر در نظر خداوند شرارت‌ ورزیدند.2و خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ یابین‌، پادشاه‌ كنعان‌، كه‌ در حاصور سلطنت‌ می‌كرد، فروخت‌؛ و سردار لشكرش‌ سِیسَرا بود كه‌ در حَروشَت‌ امتها سكونت‌ داشت‌.3و بنی‌اسرائیل‌ نزد خداوند فریاد كردند، زیرا كه‌ او را نهصد ارابۀ آهنین‌ بود و بر بنی‌اسرائیل‌ بیست‌ سال‌ بسیار ظلم‌ می‌كرد.4و در آن‌ زمان‌ دَبورَۀ نبیه‌، زن‌ لَفِیدُوت‌، اسرائیل‌ را داوری‌ می‌نمود.5و او زیر نخل‌ دَبورَه‌ كه‌ در میان‌ رامه‌ و بیت‌ئیل‌ در كوهستان‌ افرایم‌ بود، می‌نشست‌، و بنی‌اسرائیل‌ به‌ جهت‌ داوری‌ نزد وی‌ می‌آمدند.6پس‌ او فرستاده‌، باراق‌ بن‌ اَبینوعَم‌ را از قادش‌ نفتالی‌ طلبید و به‌ وی‌ گفت‌: «آیا یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، امر نفرموده‌ است‌ كه‌ برو و به‌ كوه‌ تابور رهنمایی‌ كن‌، و ده‌ هزار نفر از بنی‌نفتالی‌ و بنی‌زبولون‌ را همراه‌ خود بگیر؟7و سِیسَرا، سردار لشكر یابین‌ را با ارابه‌ها و لشكرش‌ به‌ نهر قیشون‌ نزد تو كشیده‌، او را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهم‌ كرد.»8باراق‌ وی‌ را گفت‌: «اگر همراه‌ من‌ بیایی‌ می‌روم‌ و اگر همراه‌ من‌ نیایی‌ نمی‌روم‌.»9گفت‌: «البته‌ همراه‌ تو می‌آیم‌، لیكن‌ این‌ سفر كه‌ می‌روی‌ برای‌ تو اكرام‌ نخواهد بود، زیرا خداوند سِیسَرا را به‌ دست‌ زنی‌ خواهد فروخت‌.» پس‌ دَبورَه‌ برخاسته‌، همراه‌ باراق‌ به‌ قادش‌ رفت‌.10و باراق‌، زبولون‌ و نفتالی‌ را به‌ قادش‌ جمع‌ كرد و ده‌هزار نفر در ركاب‌ او رفتند، و دَبورَه‌ همراهش‌ برآمد.11و حابَر قینی‌ خود را از قینیان‌ یعنی‌ از بنی‌حوباب‌ برادر زن‌ موسی‌ جدا كرده‌، خیمۀ خویش‌ را نزد درخت‌ بلوط‌ در صَعَنایم‌ كه‌ نزدقادش‌ است‌، برپا داشت‌.12و به‌ سِیسَرا خبر دادند كه‌ باراق‌ بن‌اَبینوعَم‌ به‌ كوه‌ تابور برآمده‌ است.13پس‌ سِیسَرا همۀ ارابه‌هایش‌، یعنی‌ نهصد ارابۀ آهنین‌ و جمیع‌ مردانی‌ را كه‌ همراه‌ وی‌ بودند، از حَروشَت‌ امتها تا نهر قیشون‌ جمع‌ كرد.14و دَبورَه‌ به‌ باراق‌ گفت‌: «برخیز، این‌ است‌ روزی‌ كه‌ خداوند سِیسَرا را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهد نمود؛ آیا خداوند پیش‌ روی‌ تو بیرون‌ نرفته‌ است‌؟» پس‌ باراق‌ از كوه‌ تابور به‌ زیر آمد و ده‌هزار نفر از عقب‌ وی‌.15و خداوند سِیسَرا و تمامی‌ ارابه‌ها و تمامی‌ لشكرش‌ را به‌ دم‌ شمشیر پیش‌ باراق‌ منهزم‌ ساخت‌، و سِیسَرا از ارابۀ خود به‌ زیر آمده‌، پیاده‌ فرار كرد.16و باراق‌ ارابه‌ها و لشكر را تا حَروشَتِ امتها تعاقب‌ نمود، و جمیع‌ لشكر سِیسَرا به‌ دم‌ شمشیر افتادند، به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ باقی‌ نماند.17و سِیسَرا به‌ چادر یاعیل‌، زن‌ حابَر قینی‌، پیاده‌ فرار كرد، زیرا كه‌ در میان‌ یابین‌، پادشاه‌ حاصور، و خاندان‌ حابرقینی‌ صلح‌ بود.18و یاعیل‌ به‌ استقبال‌ سِیسَرا بیرون‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «برگرد ای‌ آقای‌ من‌؛ به‌ سوی‌ من‌ برگرد، و مترس‌.» پس‌ به‌ سوی‌ وی‌ به‌ چادر برگشت‌ و او را به‌ لحافی‌ پوشانید.19و او وی‌ را گفت‌: «جرعه‌ای‌ آب‌ به‌ من‌ بنوشان‌، زیرا كه‌ تشنه‌ هستم‌.» پس‌ مشك‌ شیر را باز كرده‌، به‌ وی‌ نوشانیـد و او را پوشانید.20او وی‌ را گفت‌: «به‌ در چادر بایست‌ و اگر كسی‌ بیاید و از تو سؤال‌ كرده‌، بگوید كه‌ آیا كسی‌ در اینجاست‌، بگو نی‌.»21و یاعیل‌ زن‌ حابر میخ‌ چادر را برداشت‌، و چكشی‌ به‌ دست‌ گرفته‌، نزد وی‌ به‌ آهستگی‌ آمده‌، میخ‌ را به‌ شقیقه‌اش‌كوبید، چنانكه‌ به‌ زمین‌ فرو رفت‌، زیرا كه‌ او از خستگی‌ در خواب‌ سنگین‌ بود و بمرد.22و اینك‌ باراق‌ سِیسَرا را تعاقب‌ نمود و یاعیل‌ به‌ استقبالش‌ بیرون‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «بیا تا كسی‌ را كه‌ می‌جویی‌ تو را نشان‌ بدهم‌.» پس‌ نزد وی‌ داخل‌ شد و اینك‌ سِیسَرا مرده‌ افتاده‌، و میخ‌ در شقیقه‌اش‌ بود.23پس‌ در آن‌ روز خدا یابین‌، پادشاه‌ كنعان‌ را پیش‌ بنی‌اسرائیل‌ ذلیل‌ ساخت‌.24و دست‌ بنی‌اسرائیل‌ بر یابین‌ پادشاه‌ كنعان‌ زیاده‌ و زیاده‌ استیلا می‌یافت‌ تا یابین‌، پادشاه‌ كنعان‌ را هلاك‌ ساختند.

Chapter 5

1و در آن‌ روز دَبورَه‌ و باراق‌ بن‌ اَبینوعَم‌ سرود خوانده‌، گفتند:2« چونكه‌ پیشروان‌ در اسرائیل‌ پیشروی‌ كردند، چونكه‌ قوم‌ نفوس‌ خود را به‌ ارادت‌ تسلیم‌ نمودند، خداوند را متبارك‌ بخوانید.3ای‌ پادشاهان‌ بشنوید! ای‌ زورآوران‌ گوش‌ دهید! من‌ خود برای‌ خداوند خواهم‌ سرایید. برای‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ سرود خواهم‌ خواند.4ای‌ خداوند وقتی‌ كه‌ از سعیر بیرون‌ آمدی‌، وقتی‌ كه‌ از صحرای‌ اَدُوم‌ خرامیدی‌، زمین‌ متزلزل‌ شد و آسمان‌ نیز قطره‌ها ریخت‌، و ابرها هم‌ آبها بارانید.5كوهها از حضور خداوند لرزان‌ شد و این‌ سینا از حضور یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌.6در ایام‌ شَمْجَر بن‌عَنات‌، در ایام‌ یاعیل‌ شاهراهها ترك‌ شده‌ بود، و مسافران‌ از راههای‌ غیر متعارف‌ می‌رفتند.7حاكمان‌ در اسرائیل‌ نایاب‌ و نابود شدند، تا من‌، دَبورَه‌، برخاستم‌، در اسرائیل‌، مادر برخاستم‌.8خدایان‌ جدید را اختیار كردند. پس‌ جنگ‌ در دروازه‌ها رسید. در میان‌ چهل‌هزار نفر در اسرائیل‌، سپری‌ و نیزه‌ای‌ پیدا نشد.9قلب‌ من‌ به‌ حاكمان‌ اسرائیل‌ مایل‌ است‌، كه‌ خود را در میان‌ قوم‌ به‌ ارادت‌ تسلیم‌ نمودند. خداوند را متبارك‌ بخوانید.10ای‌ شما كه‌ بر الاغهای‌ سفید سوارید و بر مسندها می‌نشینید، و بر طریق‌ سالك‌ هستید، این‌ را بیان‌ كنید.11دور از آواز تیراندازان‌، نزد حوضهای‌ آب‌ در آنجا اعمال‌ عادلۀ خداوند را بیان‌ می‌كنند، یعنی‌ احكام‌ عادلۀ او را در حكومت‌ اسرائیل‌. آنگاه‌ قوم‌ خداوند به‌ دروازه‌ها فرود می‌آیند.12بیدار شو، بیدار شو ای‌ دَبورَه‌. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان‌. برخیز ای‌ باراق‌ و ای‌ پسر اَبینوعَم‌، اسیران‌ خود را به‌ اسیری‌ ببر.13آنگاه‌ جماعت‌ قلیل‌ بر بزرگان‌ قوم‌ تسلط‌ یافتند و خداوند مرا بر جباران‌ مسلط‌ ساخت‌.14از افرایم‌ آمدند، آنانی‌ كه‌ مقر ایشان‌ در عمالیق‌ است‌. در عقب‌ تو بنیامین‌ با قومهای‌ تو، و از ماكیر داوران‌ آمدند. و از زبولون‌ آنانی‌ كه‌ عصای‌ صف‌آرا را به‌ دست‌ می‌گیرند.15و سروران‌ یساكار همراه‌ دَبورَه‌ بودند؛ چنانكه‌ باراق‌ بود همچنان‌ یساكار نیز بود. در عقب‌ او به‌ وادی‌ هجوم‌ آوردند. فكرهای‌ دل‌ نزد شعوب‌ رؤبین‌ عظیم‌ بود.16چرا در میان‌ آغلها نشستی‌؟ آیا تا نی‌ گله‌ها را بشنوی‌؟ مباحثات‌ دل‌، نزد شعوب‌ رؤبین‌ عظیم‌ بود.17جِلْعاد به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُنّ ساكن‌ ماند. و دان‌ چرا نزد كشتیها درنگ‌ نمود؟ اشیر به‌ كنارۀ دریا نشست‌، و نزد خلیجهای‌ خود ساكن‌ ماند.18و زبولون‌ قومی‌ بودند كه‌ جان‌ خود را به‌ خطر موت‌ تسلیم‌ نمودند، و نفتالی‌ نیز در بلندیهای‌ میدان‌.19پادشاهان‌ آمده‌، جنگ‌ كردند. آنگاه‌ پادشاهان‌ كنعان‌ مقاتله‌ نمودند. در تَعَنَك‌ نزد آبهای‌ مَجِدّو. و هیچ‌ منفعت‌ نقره‌ نبردند.20از آسمان‌ جنگ‌ كردند. ستارگان‌ از منازل‌ خود با سِیسَرا جنگ‌ كردند.21نهر قیشون‌ ایشان‌ را در ربود. آن‌ نهر قدیم‌ یعنی‌ نهر قیشون‌. ای‌ جان‌ من‌ قوت‌ را پایمال‌ نمودی‌.22آنگاه‌ اسبان‌، زمین‌ را پازدن‌ گرفتند، به‌ سبب‌ تاختن‌ یعنی‌ تاختن‌ زورآوران‌ ایشان‌.23فرشتۀ خداوند می‌گوید میروز را لعنت‌ كنید، ساكنانش‌ را به‌ سختی‌ لعنت‌ كنید، زیرا كه‌ به‌ امداد خداوند نیامدند تا خداوند را در میان‌ جباران‌ اعانت‌ نمایند.24یاعیل‌، زن‌ حابرقینی‌، از سایر زنان‌ مبارك‌ باد! از زنان‌ چادرنشین‌ مبارك‌ باد!25او آب‌ خواست‌ و شیر به‌ وی‌ داد، و سرشیر را در ظرف‌ ملوكانه‌ پیش‌ آورد.26دست‌ خود را به‌ میخ‌ دراز كرد، و دست‌ راست‌ خود را به‌ چكش‌ عمله‌. و به‌ چكش‌ سِیسَرا را زده‌، سرش‌ را سفت‌، و شقیقۀ او را شكافت‌ و فرو دوخت‌.27نزد پایهایش‌ خم‌ شده‌، افتاد و دراز شد.نزد پایهایش‌ خم‌ شده‌، افتاد. جایی‌ كه‌ خم‌ شد در آنجا كشته‌ افتاد.28از دریچه‌ نگریست‌ و نعره‌ زد، مادر سِیسَرا ازشبكه‌ (نعره‌ زد): چرا ارابه‌اش‌ در آمدن‌ تأخیر می‌كند؟ و چرا چرخهای‌ ارابه‌هایش‌ توقف‌ می‌نماید؟29خاتونهای‌ دانشمندش‌ در جواب‌ وی‌ گفتند. لیكن‌ او سخنان‌ خود را به‌ خود تكرار كرد.30آیا غنیمت‌ را نیافته‌، و تقسیم‌ نمی‌كنند؟ یك‌ دختر، دو دختر برای‌ هر مرد. و برای‌ سِیسَرا غنیمت‌ رختهای‌ رنگارنگ‌، غنیمت‌ رختهای‌ رنگارنگ‌ قلابدوزی‌، رخت‌ رنگارنگ‌ قلابدوزی‌ دورو. بر گردنهای‌ اسیران‌.31همچنین‌ ای‌ خداوند جمیع‌ دشمنانت‌ هلاك‌ شوند. و اما محبان‌ او مثل‌ آفتاب‌ باشند، وقتی‌ كه‌ در قوتش‌ طلوع‌ می‌كند.» و زمین‌ چهل‌ سال‌ آرامی‌ یافت‌.

Chapter 6

1و بنی‌اسرائیل‌ در نظر خداوند شرارت‌ورزیدند. پس‌ خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ مدیان‌ هفت‌ سال‌ تسلیم‌ نمود.2و دست‌ مدیان‌ بر اسرائیل‌ استیلا یافت‌، و به‌ سبب‌ مدیان‌ بنی‌اسرائیل‌ شكافها و مغاره‌ها و ملاذها را كه‌ در كوهها می‌باشند، برای‌ خود ساختند.3و چون‌ اسرائیل‌ زراعت‌ می‌كردند، مدیان‌ و عمالیق‌ و بنی‌مشرق‌ آمده‌، بر ایشان‌ هجوم‌ می‌آوردند.4و بر ایشان‌ اردو زده‌، محصول‌ زمین‌ را تا به‌ غَزَّه‌ خراب‌ كردند، و در اسرائیل‌ آذوقه‌ و گوسفند و گاو و الاغ‌ باقی‌ نگذاشتند.5زیرا كه‌ ایشان‌ با مواشی‌ و خیمه‌های‌ خود برآمده‌، مثل‌ ملخ‌ بی‌شمار بودند، و ایشان‌ و شتران‌ ایشان‌ را حسابی‌ نبود و به‌ جهت‌ خراب‌ ساختن‌ زمین‌ داخل‌ شدند.6و چون‌ اسرائیل‌ به‌ سبب‌ مدیان‌ بسیار ذلیل‌شدند، بنی‌اسرائیل‌ نزد خداوند فریاد برآوردند.7و واقع‌ شد چون‌ بنی‌اسرائیل‌ از دست‌ مدیان‌ نزد خداوند استغاثه‌ نمودند،8كه‌ خداوند نبی‌ای‌ برای‌ بنی‌اسرائیل‌ فرستاد، و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ شما را از مصر برآوردم‌ و شما را از خانۀ بندگی‌ بیرون‌ آوردم‌،9و شما را از دست‌ مصریان‌ و از دست‌ جمیع‌ ستمكاران‌ شما رهایی‌ دادم‌، و اینان‌ را از حضور شما بیرون‌ كرده‌، زمین‌ ایشان‌ را به‌ شما دادم‌.10و به‌ شما گفتم‌، من‌، یهوه‌، خدای‌ شما هستم‌، از خدایان‌ اموریانی‌ كه‌ در زمین‌ ایشان‌ ساكنید، مترسید. لیكن‌ آواز مرا نشنیدید.»11و فرشته‌ خداوند آمده‌، زیر درخت‌ بلوطی‌ كه‌ در عُفْرَه‌ است‌ كه‌ مال‌ یوآش‌ اَبیعَزَری‌ بود، نشست‌؛ و پسرش‌ جِدْعُون‌ گندم‌ رادر چرخشت‌ می‌كوبید تا آن‌ را از مدیان‌ پنهان‌ كند.12پس‌ فرشتۀ خداوند بر او ظاهر شده‌، وی‌ را گفت‌: «ای‌ مرد زورآور، یهوه‌ با تو است‌.»13جِدْعُون‌ وی‌ را گفت‌: «آه‌ ای‌ خداوند من‌، اگر یهوه‌ با ماست‌، پس‌ چرا این‌ همه‌ بر ما واقع‌ شده‌ است‌، و كجاست‌ جمیع‌ اعمال‌ عجیب‌ او كه‌ پدران‌ ما برای‌ ما ذكر كرده‌، و گفته‌اند كه‌ آیا خداوند ما را از مصر بیرون‌ نیاورد؟ لیكن‌ الا´ن‌ خداوند ما را ترك‌ كرده‌، و به‌ دست‌ مدیان‌ تسلیم‌ نموده‌ است‌.»14آنگاه‌ یهوه‌ بر وی‌ نظر كرده‌، گفت‌: «به‌ این‌ قوت‌ خود برو و اسرائیل‌ را از دست‌ مدیان‌ رهایی‌ ده‌! آیا من‌ تو را نفرستادم‌؟»15او در جواب‌ وی‌ گفت‌: «آه‌ ای‌ خداوند ، چگونه‌ اسرائیل‌ را رهایی‌ دهم‌؟ اینك‌ خاندان‌ من‌ در منسی‌ ذلیل‌تر از همه‌ است‌ و من‌ در خانه‌ پدرم‌ كوچكترین‌ هستم‌.»16خداوند وی‌ را گفت‌: «یقیناً من‌ با تو خواهم‌ بود و مدیان‌ را مثل‌ یك‌ نفر شكست‌ خواهی‌ داد.»17او وی‌ را گفت‌:«اگر الا´ن‌ در نظر تو فیض‌ یافتم‌، پس‌ آیتی‌ به‌ من‌ بنما كه‌ تو هستی‌ آنكه‌ با من‌ حرف‌ می‌زنی‌.18پس‌ خواهش‌ دارم‌ كه‌ از اینجا نروی‌ تا نزد تو برگردم‌، و هدیۀ خود را آورده‌ ، به‌ حضور تو بگذرانم‌.» گفت‌: «من‌ می‌مانم‌ تا برگردی‌.»19پس‌ جِدْعُون‌ رفت‌ و بزغاله‌ای‌ را با قرصهای‌ نان‌ فطیر از یك‌ ایفۀ آرد نرم‌ حاضر ساخت‌، و گوشت‌ را در سبدی‌ و آب‌ گوشت‌ را در كاسه‌ای‌ گذاشته‌، آن‌ را نزد وی‌، زیر درخت‌ بلوط‌ آورد و پیش‌ وی‌ نهاد.20و فرشته‌ خدا او را گفت‌: «گوشت‌ و قرصهای‌ فطیر را بردار و بر روی‌ این‌ صخره‌ بگذار، و آب‌ گوشت‌ را بریز.» پس‌ چنان‌ كرد.21آنگاه‌ فرشتۀ خداوند نوك‌ عصا را كه‌ در دستش‌ بود، دراز كرده‌، گوشت‌ و قرصهای‌ فطیر را لمس‌ نمود كه‌ آتش‌ از صخره‌ برآمده‌، گوشت‌ و قرصهای‌ فطیر را بلعید، و فرشتۀ خداوند از نظرش‌ غایب‌ شد.22پس‌ جِدْعُون‌ دانست‌ كه‌ او فرشتۀ خداوند است‌. و جِدْعُون‌ گفت‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌، چونكه‌ فرشتۀ خداوند را روبرو دیدم‌.»23خداوند وی‌ را گفت‌: «سلامتی‌ برتو باد! مترس‌، نخواهی‌ مرد.»24پس‌ جِدْعُون‌ در آنجا برای‌ خداوند مذبحی‌ بنا كرد و آن‌ را یهوه‌ شالوم‌ نامید كه‌ تا امروز در عُفْرَه‌ اَبیعَزَرِیان‌ باقی‌ است‌.25و در آن‌ شب‌، خداوند او را گفت‌: «گاو پدر خود، یعنی‌ گاو دومین‌ را كه‌ هفت‌ ساله‌ است‌ بگیر، و مذبح‌ بعل‌ را كه‌ از آن‌ پدرت‌ است‌ منهدم‌ كن‌، و تمثال‌ اشیره‌ را كه‌ نزد آن‌ است‌، قطع‌ نما.26و برای‌ یهوه‌، خدای‌ خود، بر سر این‌ قلعه‌ مذبحی‌ موافق‌ رسم‌ بنا كن‌، و گاو دومین‌ را گرفته‌، با چوب‌ اشیره‌ كه‌ قطع‌ كردی‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ بگذران‌.»27پس‌ جِدْعُون‌ ده‌ نفر از نوكران‌ خود را برداشت‌ و به‌ نوعی‌ كه‌ خداوند وی‌ را گفته‌ بود،عمل‌ نمود؛ اما چونكه‌ از خاندان‌ پدر خود و مردان‌ شهر می‌ترسید، این‌ كار را در روز نتوانست‌ كرد، پس‌ آن‌ را در شب‌ كرد.28و چون‌ مردمان‌ شهر در صبح‌ برخاستند، اینك‌ مذبح‌ بعل‌ منهدم‌ شده‌، و اشیره‌ كه‌ نزد آن‌ بود، بریده‌، و گاو دومین‌ بر مذبحی‌ كه‌ ساخته‌ شده‌ بود، قربانی‌ گشته‌.29پس‌ به‌ یكدیگر گفتند: «كیست‌ كه‌ این‌ كار را كرده‌ است‌؟» و چون‌ دریافت‌ و تفحص‌ كردند، گفتند: «جِدْعُون‌ بن‌یوآش‌ این‌ كار را كرده‌ است‌.»30پس‌ مردان‌ شهر به‌ یوآش‌ گفتند: «پسر خود را بیرون‌ بیاور تا بمیرد زیرا كه‌ مذبح‌ بعل‌ را منهدم‌ ساخته‌، و اشیره‌ را كه‌ نزد آن‌ بود، بریده‌ است‌.»31اما یوآش‌ به‌ همۀ كسانی‌ كه‌ بر ضد او برخاسته‌ بودند، گفت‌: «آیا شما برای‌ بعل‌ محاجه‌ می‌كنید؟ و آیا شما او را می‌رهانید؟ هر كه‌ برای‌ او محاجه‌ نماید، همین‌ صبح‌ كشته‌ شود؛ و اگر او خداست‌، برای‌ خود محاجه‌ نماید چونكه‌ كسی‌ مذبح‌ او را منهدم‌ ساخته‌ است‌.»32پس‌ در آن‌ روز او را یرُبَّعْل‌ نامید و گفت‌: «بگذارید تا بعل‌ با او محاجه‌ نماید زیرا كه‌ مذبح‌ او را منهدم‌ ساخته‌ است‌.»33آنگاه‌ جمیع‌ اهل‌ مدیان‌ و عمالیق‌ و بنی‌مشرق‌ با هم‌ جمع‌ شدند و عبور كرده‌، در وادی‌ یزرعیل‌ اردو زدند.34و روح‌ خداوند جِدْعُون‌ را ملبس‌ ساخت‌. پس‌ كَرِنّا را نواخت‌ و اهل‌ اَبیعَزَر در عقب‌ وی‌ جمع‌ شدند.35و رسولان‌ در تمامی‌ مَنَسی‌ فرستاد كه‌ ایشان‌ نیز در عقب‌ وی‌ جمع‌ شدند و در اشیر و زبولون‌ و نفتالی‌ رسولان‌ فرستاد و به‌ استقبال‌ ایشان‌ برآمدند.36و جِدْعُون‌ به‌ خدا گفت‌: «اگر اسرائیل‌ را برحسب‌ سخن‌ خود به‌ دست‌ من‌ نجات‌ خواهی‌ داد،37اینك‌ من‌ در خرمنگاه‌، پوست‌ پشمینی‌می‌گذارم‌ و اگر شبنم‌ فقط‌ بر پوست‌ باشد و بر تمامی‌ زمین‌ خشكی‌ بُوَد، خواهم‌ دانست‌ كه‌ اسرائیل‌ را برحسب‌ قول‌ خود به‌ دست‌ من‌ نجات‌ خواهی‌ داد.»38و همچنین‌ شد و بامدادان‌ به‌ زودی‌ برخاسته‌، پوست‌ را فشرد و كاسه‌ای‌ پر از آب‌ شبنم‌ از پوست‌ بیفشرد.39و جِدْعُون‌ به‌ خدا گفت‌: «غضب‌ تو بر من‌ افروخته‌ نشود و همین‌ یك‌ مرتبه‌ خواهم‌ گفت‌، یك‌ دفعۀ دیگر فقط‌ با پوست‌ تجربه‌ نمایم‌؛ این‌ مرتبه‌ پوست‌ به‌ تنهایی‌ خشك‌ باشد و بر تمامی‌ زمین‌ شبنم‌.»40و خدا در آن‌ شب‌ چنان‌ كرد كه‌ بر پوست‌ فقط‌، خشكی‌ بود و بر تمامی‌ زمین‌ شبنم‌.

Chapter 7

1و یرُبَّعْل‌ كه‌ جِدْعُون‌ باشد با تمامی‌ قوم‌ كه‌ با وی‌ بودند، صبح‌ زود برخاسته‌، نزد چشمۀ حرود اردو زدند، و اردوی‌ مدیان‌ به‌ شمال‌ ایشان‌ نزد كوه‌ موره‌ در وادی‌ بود.2و خداوند به‌ جِدْعُون‌ گفت‌: «قومی‌ كه‌ با تو هستند، زیاده‌ از آنند كه‌ مدیان‌ را به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمایم‌، مبادا اسرائیل‌ بر من‌ فخر نموده‌، بگویند كه‌ دست‌ ما، ما را نجات‌ داد.3پس‌ الا´ن‌ به‌ گوش‌ قوم‌ ندا كرده‌، بگو: هر كس‌ كه‌ ترسان‌ و هراسان‌ باشد از كوه‌ جِلْعاد برگشته‌، روانه‌ شود.» و بیست‌ و دو هزار نفر از قوم‌ برگشتند و ده‌ هزار باقی‌ ماندند.4و خداوند به‌ جِدْعُون‌ گفت‌: «باز هم‌ قوم‌ زیاده‌اند؛ ایشان‌ را نزد آب‌ بیاور تا ایشان‌ را آنجا برای‌ تو بیازمایم‌، و هر كه‌ را به‌ تو گویم‌ این‌ با تو برود، او همراه‌ تو خواهد رفت‌، و هر كه‌ را به‌ توگویم‌ این‌ با تو نرود، او نخواهد رفت‌.»5و چون‌ قوم‌ را نزد آب‌ آورده‌ بود، خداوند به‌ جِدْعُون‌ گفت‌: «هر كه‌ آب‌ را به‌ زبان‌ خود بنوشد، چنانكه‌ سگ‌ می‌نوشد، او را تنها بگذار، و همچنین‌ هر كه‌ بر زانوی‌ خود خم‌ شده‌، بنوشد.»6و عدد آنانی‌ كه‌ دست‌ به‌ دهان‌ آورده‌، نوشیدند، سیصد نفر بود؛ و جمیع‌ بقیۀ قوم‌ بر زانوی‌ خود خم‌ شده‌، آب‌ نوشیدند.7و خداوند به‌ جِدْعُون‌ گفت‌: «به‌ این‌ سیصد نفر كه‌ به‌ كف‌ نوشیدند، شما را نجات‌ می‌دهم‌، و مدیان‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهم‌ نمود. پس‌ سایر قوم‌ هر كس‌ به‌ جای‌ خود بروند.»8پس‌ آن‌ گروه‌ توشه‌ و كَرِنّاهای‌ خود را به‌ دست‌ گرفتند و هر كس‌ را از سایر مردان‌ اسرائیل‌ به‌ خیمۀ خود فرستاد؛ ولی‌ آن‌ سیصد نفر را نگاه‌ داشت‌. و اردوی‌ مدیان‌ در وادی پایینْ دست‌ او بود.9و در همان‌ شب‌ خداوند وی‌ را گفت‌: «برخیز و به‌ اردو فرود بیا زیرا كه‌ آن‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نموده‌ام‌.10لیكن‌ اگر از رفتن‌ می‌ترسی‌، با خادم‌ خود فُورَهْ به‌ اردو برو.11و چون‌ آنچه‌ ایشان‌ بگویند بشنوی‌، بعد از آن‌ دست‌ تو قوی‌ خواهد شد، و به‌ اردو فرود خواهی‌ آمد.» پس‌ او و خادمش‌، فُورَه‌ به‌ كنارۀ سلاح‌دارانی‌ كه‌ در اردو بودند، فرود آمدند.12و اهل‌ مِدْیان‌ و عَمالیق‌ و جمیع‌ بنی‌مشرق‌ مثل‌ ملخ‌، بی‌شمار در وادی‌ ریخته‌ بودند؛ و شتران‌ ایشان‌ را مثل‌ ریگ‌ كه‌ بر كنارۀ دریا بی‌حساب‌ است‌، شماره‌ای‌ نبود.13پس‌ چون‌ جِدْعُون‌ رسید، دید كه‌ مردی‌ به‌ رفیقش‌ خوابی‌ بیان‌ كرده‌، می‌گفت‌ كه‌ «اینك‌ خوابی‌ دیدم‌، و هان‌ گِرده‌ای‌ نان‌ جوین‌ در میان‌اردوی‌ مدیان‌ غلطانیده‌ شده‌، به‌ خیمه‌ای‌ برخورد و آن‌ را چنان‌ زد كه‌ افتاد و آن‌ را واژگون‌ ساخت‌، چنانكه‌ خیمه‌ بر زمین‌ پهن‌ شد.»14رفیقش‌ در جواب‌ وی‌ گفت‌ كه‌ «این‌ نیست‌ جز شمشیر جِدْعُون‌ بن‌یوآش‌ ، مرد اسرائیلی‌، زیرا خدا مدیان‌ و تمام‌ اردو را به‌ دست‌ او تسلیم‌ كرده‌ است‌.»15و چون‌ جِدْعُون‌ نقل‌ خواب‌ و تعبیرش‌ را شنید، سجده‌ نمود، و به‌ لشكرگاه‌ اسرائیل‌ برگشته‌، گفت‌: «برخیزید زیرا كه‌ خداوند اردوی‌ مدیان‌ را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ كرده‌ است‌.»16و آن‌ سیصد نفر را به‌ سه‌ فرقه‌ منقسم‌ ساخت‌، و به‌ دست‌ هر یكی‌ از ایشان‌ كَرِنّاها و سبوهای‌ خالی‌ داد و مشعلها در سبوها گذاشت‌.17و به‌ ایشان‌ گفت‌: «بر من‌ نگاه‌ كرده‌، چنان‌ بكنید. پس‌ چون‌ به‌ كنار اردو برسم‌، هر چه‌ من‌ می‌كنم‌، شما هم‌ چنان‌ بكنید.18و چون‌ من‌ و آنانی‌ كه‌ با من‌ هستند كَرِنّاها را بنوازیم‌، شما نیز از همۀ اطراف‌ اردو كَرِنّاها را بنوازید و بگویید (شمشیر) خداوند و جِدْعُون‌.»19پس‌ جِدْعُون‌ و صد نفر كه‌ با وی‌ بودند، در ابتدای‌ پاس‌ دوم‌ شب‌ به‌ كنار اردو رسیدند و در همان‌ حین‌ كشیكچی‌ای‌ تازه‌ گذارده‌ بودند، پس‌ كَرِنّاها را نواختند و سبوها را كه‌ در دست‌ ایشان‌ بود، شكستند.20و هر سه‌ فرقه‌ كَرِنّاها را نواختند و سبوها را شكستند و مشعلها را به‌ دست‌ چپ‌ و كَرِنّاها را به‌ دست‌ راست‌ خود گرفته‌، نواختند، و صدا زدند: «شمشیر خداوند و جِدْعُون‌.»21و هر كس‌ به‌ جای‌ خود به‌ اطراف‌ اردو ایستادند و تمامی‌ لشكر فرار كردند و ایشان‌ نعره‌ زده‌، آنها را منهزم‌ ساختند.22و چون‌ آن‌ سیصد نفر كَرِنّاها رانواختند، خداوند شمشیر هر كس‌ را بر رفیقش‌ و بر تمامی‌ لشكر گردانید، و لشكر ایشان‌ تا بیت‌شِطَّه‌ به‌ سوی‌ صَرِیرت‌ و تا سر حد آبَل‌ مَحُولَه‌ كه‌ نزد طَبات‌ است‌، فرار كردند.23و مردان‌ اسرائیل‌ از نفتالی‌ و اشیر و تمامی‌ منسی‌ جمع‌ شده‌، مدیان‌ را تعاقب‌ نمودند.24و جِدْعُون‌ به‌ تمامی‌ كوهستان‌ افرایم‌، رسولان‌ فرستاده‌، گفت‌: «به‌ جهت‌ مقابلۀ با مدیان‌ به‌ زیر آیید و آبها را تا بیت‌ باره‌ و اُرْدُنّ پیش‌ ایشان‌ بگیرید.» پس‌ تمامی‌ مردان‌ افرایم‌ جمع‌ شده‌، آبها را تا بیت‌بارَه‌ و اُرْدُنّ گرفتند.25و غُراب‌ و ذِئب‌، دو سردار مدیان‌ را گرفته‌، غُراب‌ را بر صخرۀ غراب‌ و ذِئب‌ را در چرخشت‌ ذِئب‌ كشتند، و مدیان‌ را تعاقب‌ نمودند، و سرهای‌ غُراب‌ و ذِئب‌ را به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُنّ، نزد جِدْعُون‌ آوردند.

Chapter 8

1و مردان‌ افرایم‌ او را گفتند: «این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ به‌ ما كرده‌ای‌ كه‌ چون‌ برای‌ جنگ‌ مدیان‌ می‌رفتی‌ ما را نخواندی‌؟» و به‌ سختی‌ با وی‌ منازعت‌ كردند.2او به‌ ایشان‌ گفت‌: «الا´ن‌ من‌ بالنسبه‌ به‌ كار شما چه‌ كردم‌؟ مگر خوشه‌چینی‌ افرایم‌ از میوه‌چینی‌ اَبیعَزَر بهتر نیست‌؟3به‌ دست‌ شما خدا دو سردار مدیان‌، یعنی‌ غُراب‌ و ذِئب‌ را تسلیم‌ نمود و من‌ مثل‌ شما قادر بر چه‌ كار بودم‌؟» پس‌ چون‌ این‌ سخن‌ را گفت‌، خشم‌ ایشان‌ بر وی‌ فرو نشست‌.4و جِدْعُون‌ با آن‌ سیصد نفر كه‌ همراه‌ او بودند به‌ اُرْدُنّ رسیده‌، عبور كردند، و اگر چه‌ خسته‌ بودند، لیكن‌ تعاقب‌ می‌كردند.5و به‌ اهل‌ سُكُّوت‌گفت‌: «تمنا این‌ كه‌ چند نان‌ به‌ رفقایم‌ بدهید زیرا خسته‌اند، و من‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌، ملوك‌ مدیان‌ را تعاقب‌ می‌كنم‌.»6سرداران‌ سُكُّوت‌ به‌ وی‌ گفتند: «مگر دستهای‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ الا´ن‌ در دست‌ تو می‌باشد تا به‌ لشكر تو نان‌ بدهیم‌؟»7جِدْعُون‌ گفت‌: «پس‌ چون‌ خداوند زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ را به‌ دست‌ من‌ تسلیم‌ كرده‌ باشد، آنگاه‌ گوشت‌ شما را با شوك‌ و خار صحرا خواهم‌ درید.»8و از آنجا به‌ فَنُوعِیل‌ برآمده‌، به‌ ایشان‌ همچنین‌ گفت‌، و اهل‌ فَنُوعِیل‌ مثل‌ جواب‌ اهل‌ سكّوت‌ او را جواب‌ دادند.9و به‌ اهل‌ فَنُوعِیل‌ نیز گفت‌: «وقتی‌ كه‌ به‌ سلامت‌ برگردم‌، این‌ برج‌ را منهدم‌ خواهم‌ ساخت‌.»10و زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ در قَرْقُورْ با لشكر خود به‌ قدر پانزده‌ هزار نفر بودند. تمامی‌ بقیه‌ لشكر بنی‌مشرق‌ این‌ بود، زیرا صد و بیست‌ هزار مرد جنگی‌ افتاده‌ بودند.11و جِدْعُون‌ به‌ راه‌ چادرنشینان‌ به‌ طرف‌ شرقی‌ نُوبَح‌ و یجْبَهاه‌ برآمده‌، لشكر ایشان‌ را شكست‌ داد، زیرا كه‌ لشكر مطمئن‌ بودند.12و زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ فرار كردند و ایشان‌ را تعاقب‌ نموده‌، آن‌ دو ملك‌ مدیان‌ یعنی‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ را گرفت‌ و تمامی‌ لشكر ایشان‌ را منهزم‌ ساخت‌.13و جِدْعُون‌ بن‌یوآش‌ از بالای‌ حارَس‌ از جنگ‌ برگشت‌.14و جوانی‌ از اهل‌ سكوت‌ را گرفته‌، از او تفتیش‌ كرد و او برای‌ وی‌ نامهای‌ سرداران‌ سكوت‌ و مشایخ‌ آن‌ را كه‌ هفتاد و هفت‌ نفر بودند، نوشت‌.15پس‌ نزد اهل‌ سكوت‌ آمده‌، گفت‌: «اینك‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ كه‌ دربارۀ ایشان‌ مرا طعنه‌ زده‌، گفتید مگر دست‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ الا´ن‌ در دست‌ تو است‌ تا به‌ مردان‌ خستۀ تو نان‌ بدهیم‌.»16پس‌ مشایخ‌ شهر و شوك‌ و خارهای‌ صحرارا گرفته‌، اهل‌ سُكُّوت‌ را به‌ آنها تأدیب‌ نمود.17و برج‌ فَنُوعِیل‌ را منهدم‌ ساخته‌، مردان‌ شهر را كشت‌.18و به‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ گفت‌: «چگونه‌ مردمانی‌ بودند كه‌ در تابور كشتید.» گفتند: «ایشان‌ مثل‌ تو بودند؛ هر یكی‌ شبیه‌ شاهزادگان‌.»19گفت‌: «ایشان‌ برادرانم‌ و پسران‌ مادر من‌ بودند؛ به‌ خداوند حی‌ قسم‌ اگر ایشان‌ را زنده‌ نگاه‌ می‌داشتید، شما را نمی‌كشتم‌.»20و به‌ نخست‌زادۀ خود، یتَر، گفت‌: «برخیز و ایشان‌ را بكش‌.» لیكن‌ آن‌ جوان‌ شمشیر خود را از ترس‌ نكشید چونكه‌ هنوز جوان‌ بود.21پس‌ زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ گفتند: «تو برخیز و ما را بكش‌ زیرا شجاعت‌ مرد مثل‌ خود اوست‌.» پس‌ جِدْعُون‌ برخاسته‌، زَبَح‌ و صَلْمُونَّع‌ را بكشت‌ و هلالهایی‌ كه‌ بر گردن‌ شتران‌ ایشان‌ بود، گرفت‌.22پس‌ مردان‌ اسرائیل‌ به‌ جِدْعُون‌ گفتند: «بر ما سلطنت‌ نما، هم‌ پسر تو و پسر پسر تو نیز چونكه‌ ما را از دست‌ مدیان‌ رهانیدی‌.»23جِدْعُون‌ در جواب‌ ایشان‌ گفت‌: «من‌ بر شما سلطنت‌ نخواهم‌ كرد، و پسر من‌ بر شما سلطنت‌ نخواهد كرد، خداوند بر شما سلطنت‌ خواهد نمود.»24و جِدْعُون‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «یك‌ چیز از شما خواهش‌ دارم‌ كه‌ هر یكی‌ از شما گوشواره‌های‌ غنیمت‌ خود را به‌ من‌ بدهد.» زیرا كه‌ گوشواره‌های‌ طلا داشتند، چونكه‌ اسمعیلیان‌ بودند.25در جواب‌ گفتند: «البته‌ می‌دهیم‌». پس‌ ردایی‌ پهن‌ كرده‌، هر یكی‌ گوشواره‌های‌ غنیمت‌ خود را در آن‌ انداختند.26و وزن‌ گوشواره‌های‌ طلایی‌ كه‌ طلبیده‌ بود، هزار و هفتصد مثقال‌ طلا بود، سوای‌آن‌ هلالها و حلقه‌ها و جامه‌های‌ ارغوانی‌ كه‌ بر ملوك‌ مدیان‌ بود، و سوای‌ گردنبندهایی‌ كه‌ بر گردن‌ شتران‌ ایشان‌ بود.27و جِدْعُون‌ از آنها ایفودی‌ ساخت‌ و آن‌ را در شهر خود عُفْرَه‌ برپا داشت‌، و تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ آنجا در عقب‌ آن‌ زنا كردند، و آن‌ برای‌ جِدْعُون‌ و خاندان‌ او دام‌ شد.28پس‌ مدیان‌ در حضور بنی‌اسرائیل‌ مغلوب‌ شدند و دیگر سر خود را بلند نكردند، و زمین‌ در ایام‌ جِدْعُون‌ چهل‌ سال‌ آرامی‌ یافت‌.29و یرُبَّعْل‌ بن‌یوآش‌ رفته‌، در خانۀ خود ساكن‌ شد.30و جِدْعُون‌ را هفتاد پسر بود كه‌ از صلبش‌ بیرون‌ آمده‌ بودند، زیرا زنان‌ بسیار داشت‌.31و كنیز او كه‌ در شكیم‌ بود او نیز برای‌ وی‌ پسری‌ آورد، و او را اَبیمَلِك‌ نام‌ نهاد.32و جِدْعُون‌ بن‌یوآش‌ پیر و سالخورده‌ شده‌، مرد، و در قبر پدرش‌ یوآش‌ در عُفْرَه‌ اَبیعَزَری‌ دفن‌ شد.33و واقع‌ شد بعد از وفات‌ جِدْعُون‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ برگشته‌، در پیروی‌ بعلها زنا كردند، و بعل‌ بَرِیت‌ را خدای‌ خود ساختند.34و بنی‌اسرائیل‌ یهوه‌، خدای‌ خود را كه‌ ایشان‌ را از دست‌ جمیع‌ دشمنان‌ ایشان‌ از هر طرف‌ رهایی‌ داده‌ بود، به‌ یاد نیاوردند.35و با خاندان‌ یرُبَّعْل‌ جِدْعُون‌ موافق‌ همۀ احسانی‌ كه‌ با بنی‌اسرائیل‌ نموده‌ بود، نیكویی‌ نكردند.

Chapter 9

1و اَبیمَلِك‌ بن‌یرُبَّعْل‌ نزد برادران‌ مادر خود به‌شَكیم‌ رفته‌، ایشان‌ و تمامی‌ قبیلۀ خاندان‌ پدر مادرش‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«الا´ن‌ در گوشهای‌ جمیع‌ اهل‌ شكیم‌ بگویید: برای‌ شما كدام‌ بهتر است‌؟ كه‌ هفتاد نفر یعنی‌ همۀ پسران‌ یرُبَّعْل‌ بر شما حكمرانی‌ كنند؟ یا اینكه‌ یك‌شخص‌ بر شما حاكم‌ باشد؟ و بیاد آورید كه‌ من‌ استخوان‌ و گوشت‌ شما هستم‌.»3و برادران‌ مادرش‌ دربارۀ او در گوشهای‌ جمیع‌ اهل‌ شكیم‌ همۀ این‌ سخنان‌ را گفتند، و دل‌ ایشان‌ به‌ پیروی‌ اَبیمَلِك‌ مایل‌ شد، زیرا گفتند او برادر ماست‌.4و هفتاد مثقال‌ نقره‌ از خانۀ بعل‌ بَرِیت‌ به‌ او دادند، و اَبیمَلِك‌ مردان‌ مهمل‌ و باطل‌ را به‌ آن‌ اجیر كرد كه‌ او را پیروی‌ نمودند.5پس‌ به‌ خانۀ پدرش‌ به‌ عُفْرَه‌ رفته‌، برادران‌ خود پسران‌ یرُبَّعْل‌ را كه‌ هفتاد نفر بودند بر یك‌ سنگ‌ بكشت‌؛ لیكن‌ یوتام‌ پسر كوچك‌ یرُبَّعْل‌ زنده‌ ماند، زیرا خود را پنهان‌ كرده‌ بود.6و تمامی‌ اهل‌ شكیم‌ و تمامی‌ خاندان‌ مِلّو جمع‌ شده‌، رفتند، و اَبیمَلِك‌ را نزد بلوط‌ ستون‌ كه‌ در شكیم‌ است‌، پادشاه‌ ساختند.7و چون‌ یوتام‌ را از این‌ خبر دادند، او رفته‌، به‌ سر كوه‌ جَرِزِّیم‌ ایستاد و آواز خود را بلند كرده‌، ندا در داد و به‌ ایشان‌ گفت‌: «ای‌ مردان‌ شكیم‌ مرا بشنوید تا خدا شما را بشنود.8وقتی‌ درختان‌ رفتند تا بر خود پادشاهی‌ نصب‌ كنند؛ و به‌ درخت‌ زیتون‌ گفتند بر ما سلطنت‌ نما.9درخت‌ زیتون‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: آیا روغن‌ خود را كه‌ به‌ سبب‌ آن‌ خدا و انسان‌ مرا محترم‌ می‌دارند ترك‌ كنم‌ و رفته‌، بر درختان‌ حكمرانی‌ نمایم‌؟10و درختان‌ به‌ انجیر گفتند كه‌ تو بیا و بر ما سلطنت‌ نما.11انجیر به‌ ایشان‌ گفت‌: آیا شیرینی‌ و میوۀ نیكوی‌ خود را ترك‌ بكنم‌ و رفته‌، بر درختان‌ حكمرانی‌ نمایم‌؟12و درختان‌ به‌ مو گفتند كه‌ بیا و بر ما سلطنت‌ نما.13مو به‌ ایشان‌ گفت‌: آیا شیرۀ خود را كه‌ خدا و انسان‌ را خوش‌ می‌سازد، ترك‌ بكنم‌ و رفته‌، بر درختان‌ حكمرانی‌ نمایم‌؟14و جمیع‌ درختان‌ به‌ خار گفتند كه‌ تو بیا و بر ما سلطنت‌ نما.15خار به‌ درختان‌ گفت‌: اگر به‌ حقیقت‌ شما مرا بر خودپادشاه‌ نصب‌ می‌كنید، پس‌ بیایید و در سایۀ من‌ پناه‌ گیرید، و اگر نه‌ آتش‌ از خار بیرون‌ بیاید و سروهای‌ آزاد لبنان‌ را بسوزاند.16و الا´ن‌ اگر براستی‌ و صداقت‌ عمل‌ نمودید در اینكه‌ اَبیمَلِك‌ را پادشاه‌ ساختید، و اگر به‌ یرُبَّعْل‌ و خاندانش‌ نیكویی‌ كردید و برحسب‌ عمل‌ دستهایش‌ رفتار نمودید.17زیرا كه‌ پدر من‌ به‌ جهت‌ شما جنگ‌ كرده‌، جان‌ خود را به‌ خطر انداخت‌ و شما را از دست‌ مدیان‌ رهانید.18و شما امروز بر خاندان‌ پدرم‌ برخاسته‌، پسرانش‌، یعنی‌ هفتاد نفر را بر یك‌ سنگ‌ كشتید، و پسر كنیز او اَبیمَلِك‌ را چون‌ برادر شما بود، بر اهل‌ شكیم‌ پادشاه‌ ساختید.19پس‌ اگر امروز به‌ راستی‌ و صداقت‌ با یرُبَّعْل‌ و خاندانش‌ عمل‌ نمودید، از اَبیمَلِك‌ شاد باشید و او از شما شاد باشد.20و اگرنه‌ آتش‌ از اَبیمَلِك‌ بیرون‌ بیاید، و اهل‌ شكیم‌ و خاندان‌ مِلّو را بسوزاند، و آتش‌ از اهل‌ شكیم‌ و خاندان‌ ملو بیرون‌ بیاید و اَبیمَلِك‌ را بسوزاند.»21پس‌ یوتام‌ فرار كرده‌، گریخت‌ و به‌ بَئِیر آمده‌، در آنجا از ترس‌ برادرش‌، اَبیمَلِك‌، ساكن‌ شد.22و اَبیمَلِك‌ بر اسرائیل‌ سه‌ سال‌ حكمرانی‌ كرد.23و خدا روحی‌ خبیث‌ در میان‌ اَبیمَلِك‌ و اهل‌ شكیم‌ فرستاد، و اهل‌ شكیم‌ با اَبیمَلِك‌ خیانت‌ ورزیدند،24تا انتقام‌ ظلمی‌ كه‌ بر هفتاد پسر یرُبَّعْل‌ شده‌ بود، بشود، و خون‌ آنها از برادر ایشان‌ اَبیمَلِك‌ كه‌ ایشان‌ را كشته‌ بود، و از اهل‌ شكیم‌ كه‌ دستهایشان‌ را برای‌ كشتن‌ برادران‌ خود قوی‌ ساخته‌ بودند، رفته‌ شود.25پس‌ اهل‌ شكیم‌ بر قله‌های‌ كوهها برای‌ او كمین‌ گذاشتند، و هر كس‌ را كه‌ از طرف‌ ایشان‌ در راه‌ می‌گذشت‌، تاراج‌ می‌كردند. پس‌ اَبیمَلِك‌ را خبر دادند.26و جَعْل‌ بن‌عابد با برادرانش‌ آمده‌، به‌ شكیم‌رسیدند و اهل‌ شكیم‌ بر او اعتماد نمودند.27و به‌ مزرعه‌ها بیرون‌ رفته‌، موها را چیدند و انگور را فشرده‌، بزم‌ نمودند، و به‌ خانه‌ خدای‌ خود داخل‌ شده‌، اَكل‌ و شُرب‌ كردند و اَبیمَلِك‌ را لعنت‌ نمودند.28و جَعْل‌ بن‌عابد گفت‌: «اَبیمَلِك‌ كیست‌ و شكیم‌ كیست‌ كه‌ او را بندگی‌ نماییم‌؟ آیا او پسر یرُبَّعْل‌ و زبول‌، وكیل‌ او نیست‌؟ مردان‌ حامور پدر شكیم‌ را بندگی‌ نمایید. ما چرا باید او را بندگی‌ كنیم‌؟29كاش‌ كه‌ این‌ قوم‌ زیر دست‌ من‌ می‌بودند تا اَبیمَلِك‌ را رفع‌ می‌كردم‌.» و به‌ اَبیمَلِك‌ گفت‌: لشكر خود را زیاد كن‌ و بیرون‌ بیا.»30و چون‌ زَبُول‌، رئیس‌ شهر، سخن‌ جَعْل‌ بن‌عابد را شنید، خشم‌ او افروخته‌ شد.31پس‌ به‌ حیله‌ قاصدان‌ نزد اَبیمَلِك‌ فرستاده‌، گفت‌: «اینك‌ جَعْل‌ بن‌عابد با برادرانش‌ به‌ شكیم‌ آمده‌اند و ایشان‌ شهر را به‌ ضد تو تحریك‌ می‌كنند.32پس‌ الا´ن‌ در شب‌ برخیز، تو و قومی‌ كه‌ همراه‌ توست‌، و در صحرا كمین‌ كن‌.33و بامدادان‌ در وقت‌ طلوع‌ آفتاب‌ برخاسته‌، به‌ شهر هجوم‌ آور، و اینك‌ چون‌ او و كسانی‌ كه‌ همراهش‌ هستند بر تو بیرون‌ آیند، آنچه‌ در قوّت‌ توست‌، با او خواهی‌ كرد.»34پس‌ اَبیمَلِك‌ و همۀ كسانی‌ كه‌ با وی‌ بودند، در شب‌ برخاسته‌، چهار دسته‌ شده‌، در مقابل‌ شكیم‌ در كمین‌ نشستند.35و جَعْل‌ بن‌عابد بیرون‌ آمده‌، به‌ دهنۀ دروازۀ شهر ایستاد، و اَبیمَلِك‌ و كسانی‌ كه‌ با وی‌ بودند از كمینگاه‌ برخاستند.36و چون‌ جَعْل‌ آن‌ گروه‌ را دید به‌ زَبُول‌ گفت‌: «اینك‌ گروهی‌ از سر كوهها به‌ زیر می‌آیند.» زَبُول‌ وی‌ را گفت‌: «سایۀ كوهها را مثل‌ مردم‌ می‌بینی‌.»37بار دیگر جَعْل‌ متكلم‌ شده‌، گفت‌: «اینك‌ گروهی‌ از بلندی‌ زمین‌ به‌ زیر می‌آیند و جمعی‌ دیگر از راه‌ بلوط‌ مَعُونِیم‌ می‌آیند.»38زَبُول‌ وی‌ را گفت‌:«الا´ن‌ زبان‌ تو كجاست‌ كه‌ گفتی‌ اَبیمَلِك‌ كیست‌ كه‌ او را بندگی‌ نماییم‌؟ آیا این‌ آن‌ قوم‌ نیست‌ كه‌ حقیر شمردی‌؟ پس‌ حال‌ بیرون‌ رفته‌، با ایشان‌ جنگ‌ كن‌.»39و جَعْل‌ پیش‌ روی‌ اهل‌ شكیم‌ بیرون‌ شده‌، با اَبیمَلِك‌ جنگ‌ كرد.40و اَبیمَلِك‌ او را منهزم‌ ساخت‌ كه‌ از حضور وی‌ فرار كرد و بسیاری‌ تا دهنۀ دروازه‌ مجروح‌ افتادند.41و اَبیمَلِك‌ در اَرُوْمَه‌ ساكن‌ شد، و زَبُول‌، جَعْل‌ و برادرانش‌ را بیرون‌ كرد تا در شكیم‌ ساكن‌ نباشند.42و در فردای‌ آن‌ روز واقع‌ شد كه‌ مردم‌ به‌ صحرا بیرون‌ رفتند، و اَبیمَلِك‌ را خبر دادند.43پس‌ مردان‌ خود را گرفته‌، ایشان‌ را به‌ سه‌ فرقه‌ تقسیم‌ نمود، و در صحرا در كمین‌ نشست‌؛ و نگاه‌ كرد و اینك‌ مردم‌ از شهر بیرون‌ می‌آیند، پس‌ بر ایشان‌ برخاسته‌، ایشان‌ را شكست‌ داد.44و اَبیمَلِك‌ با فرقه‌ای‌ كه‌ با وی‌ بودند حمله‌ برده‌، در دهنۀ دروازۀ شهر ایستادند؛ و آن‌ دو فرقه‌ بر كسانی‌ كه‌ در صحرا بودند هجوم‌ آوردند، و ایشان‌ را شكست‌ دادند.45و اَبیمَلِك‌ در تمامی‌ آن‌ روز با شهر جنگ‌ كرده‌، شهر را گرفت‌ و مردم‌ را كه‌ در آن‌ بودند، كشت‌، و شهر را منهدم‌ ساخته‌، نمك‌ در آن‌ كاشت‌.46و چون‌ همۀ مردان‌ برجِ شكیم‌ این‌ را شنیدند، به‌ قلعۀ بیت‌ئیل‌ بَرِیت‌ داخل‌ شدند.47و به‌ اَبیمَلِك‌ خبر دادند كه‌ همۀ مردان‌ برج‌ شكیم‌ جمع‌ شده‌اند.48آنگاه‌ اَبیمَلِك‌ با همۀ كسانی‌ كه‌ با وی‌ بودند به‌ كوه‌ صلمون‌ برآمدند، و اَبیمَلِك‌ تبری‌ به‌ دست‌ گرفته‌، شاخه‌ای‌ از درخت‌ بریده‌، آن‌ را گرفت‌ و بر دوش‌ خود نهاده‌، به‌ كسانی‌ كه‌ با وی‌ بودند، گفت‌: «آنچه‌ مرا دیدید كه‌ كردم‌تعجیل‌ نموده‌، مثل‌ من‌ بكنید.»49و تمامی‌ قوم‌، هر كس‌ شاخۀ خود را بریده‌، در عقب‌ اَبیمَلِك‌ افتادند و آنها را به‌ اطراف‌ قلعه‌ نهاده‌، قلعه‌ را بر سر ایشان‌ به‌ آتش‌ سوزانیدند، به‌ طوری‌ كه‌ همۀ مردمان‌ برج‌ شكیم‌ كه‌ تخمیناً هزار مرد و زن‌ بودند، بمردند.50و اَبیمَلِك‌ به‌ تاباص‌ رفت‌ و بر تاباص‌ اردو زده‌، آن‌ را گرفت‌.51و در میان‌ شهر برج‌ محكمی‌ بود و همۀ مردان‌ و زنان‌ و تمامی‌ اهل‌ شهر در آنجا فرار كردند، و درها را بر خود بسته‌، به‌ پشت‌بام‌ برج‌ برآمدند.52و اَبیمَلِك‌ نزد برج‌ آمده‌، با آن‌ جنگ‌ كرد، و به‌ دروازۀ برج‌ نزدیك‌ شد تا آن‌ را به‌ آتش‌ بسوزاند.53آنگاه‌ زنی‌ سنگ‌ بالائین‌ آسیایی‌ گرفته‌، بر سر اَبیمَلِك‌ انداخت‌ و كاسۀ سرش‌ را شكست‌.54پس‌ جوانی‌ را كه‌ سلاحدارش‌ بود به‌ زودی‌ صدا زده‌، وی‌ را گفت‌: «شمشیر خود را كشیده‌، مرا بكش‌، مبادا دربارۀ من‌ بگویند زنی‌ او را كشت‌.» پس‌ غلامش‌ شمشیر را به‌ او فرو برد كه‌ مرد.55و چون‌ مردان‌ اسرائیل‌ دیدند كه‌ اَبیمَلِك‌ مرده‌ است‌، هر كس‌ به‌ مكان‌ خود رفت‌.56پس‌ خدا شر اَبیمَلِك‌ را كه‌ به‌ پدر خود به‌ كشتن‌ هفتاد برادر خویش‌ رسانیده‌ بود، مكافات‌ كرد.57و خدا تمامی‌ شر مردم‌ شكیم‌ را بر سر ایشان‌ برگردانید، و لعنت‌ یوتام‌ بن‌یرُبَّعْل‌ بر ایشان‌ رسید.

Chapter 10

1و بعد از اَبیمَلِك‌، تُولَع‌ بن‌فُوْاه‌ بن‌ دُودا،مردی‌ از سبط‌ یساكار، برخاست‌ تا اسرائیل‌ را رهایی‌ دهد، و او در شامیر دركوهستان‌ افرایم‌ ساكن‌ بود.2و او بر اسرائیل‌ بیست‌ و سه‌ سال‌ داوری‌ نمود، پس‌ وفات‌ یافته‌، در شامیر مدفون‌ شد.3و بعد از او یائیر جِلْعادی‌ برخاسته‌، بر اسرائیل‌ بیست‌ و دو سال‌ داوری‌ نمود.4و او را سی‌ پسر بود كه‌ بر سی‌ كرۀ الاغ‌ سوار می‌شدند؛ و ایشان‌ را سی‌ شهر بود كه‌ تا امروز به‌ حَوُّوت‌ یائیر نامیده‌ است‌، و در زمین‌ جِلْعاد می‌باشد.5و یائیر وفات‌ یافته‌، در قامُون‌ دفن‌ شد.6و بنی‌اسرائیل‌ باز در نظر خداوند شرارت‌ ورزیده‌، بَعْلِیم‌ و عَشْتارُوْت‌ و خدایان‌ ارام‌ و خدایان‌ صیدون‌ و خدایان‌ موآب‌ و خدایان‌ بنی‌عَمّون‌ و خدایان‌ فلسطینیان‌ را عبادت‌ نمودند، و یهوه‌ را ترك‌ كرده‌، او را عبادت‌ نكردند.7و غضب‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ فلسطینیان‌ و به‌ دست‌ بنی‌عَمّون‌ فروخت‌.8و ایشان‌ در آن‌ سال‌ بر بنی‌اسرائیل‌ ستم‌ و ظلم‌ نمودند، و بر جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُنّ در زمین‌ اموریان‌ كه‌ در جِلْعاد باشد، بودند، هجده‌ سال‌ ظلم‌ كردند.9و بنی‌عَمّون‌ از اُرْدُنّ عبور كردند، تا با یهودا و بنیامین‌ و خاندان‌ افرایم‌ نیز جنگ‌ كنند. و اسرائیل‌ در نهایت‌ تنگی‌ بودند.10و بنی‌اسرائیل‌ نزد خداوند فریاد برآورده‌، گفتند: «به‌ تو گناه‌ كرده‌ایم‌، چونكه‌ خدای‌ خود را تر ك‌ كرده‌، بعلیم‌ را عبادت‌ نمودیم‌.»11خداوند به‌ بنی‌اسرائیل‌ گفت‌: «آیا شما را از مصریان‌ و اموریان‌ و بنی‌عَمّون‌ و فلسطینیان‌ رهایی‌ ندادم‌؟12و چون‌ صیدونیان‌ و عمالیقیان‌ و معونیان‌ بر شما ظلم‌ كردند، نزد من‌ فریاد برآوردید و شما رااز دست‌ ایشان‌ رهایی‌ دادم‌.13لیكن‌ شما مرا ترك‌ كرده‌، خدایان‌ غیر را عبادت‌ نمودید، پس‌ دیگر شما را رهایی‌ نخواهم‌ داد.14بروید و نزد خدایانی‌ كه‌ اختیار كرده‌اید، فریاد برآورید، و آنها شما را در وقت‌ تنگی‌ شما رهایی‌ دهند.»15بنی‌اسرائیل‌ به‌ خداوند گفتند: «گناه‌ كرده‌ایم‌؛ پس‌ برحسب‌ آنچه‌ درنظر تو پسند آید به‌ ما عمل‌ نما؛ فقط‌ امروز ما را رهایی‌ ده‌.»16پس‌ ایشان‌ خدایان‌ غیر را از میان‌ خود دور كرده‌، یهوه‌ را عبادت‌ نمودند، و دل‌ او به‌ سبب‌ تنگی‌ اسرائیل‌ محزون‌ شد.17پس‌ بنی‌عَمّون‌ جمع‌ شده‌، در جِلْعاد اردو زدند، و بنی‌اسرائیل‌ جمع‌ شده‌، در مِصْفَه‌ اردو زدند.18و قوم‌ یعنی‌ سروران‌ جِلْعاد به‌ یكدیگر گفتند: «كیست‌ آن‌ كه‌ جنگ‌ را با بنی‌عَمّون‌ شروع‌ كند؟ پس‌ وی‌ سردار جمیع‌ ساكنان‌ جِلْعاد خواهد بود.»

Chapter 11

1و یفْتاح‌ جِلْعادی‌ مردی‌ زورآور، شجاع‌، و پسر فاحشه‌ای‌ بود؛ و جِلْعاد یفْتاح‌ را تولید نمود.2و زن‌ جِلْعاد پسران‌ برای‌ وی‌ زایید، و چون‌ پسران‌ زنش‌ بزرگ‌ شدند، یفْتاح‌ را بیرون‌ كرده‌، به‌ وی‌ گفتند: «تو در خانه‌ پدر ما میراث‌ نخواهی‌ یافت‌، زیرا كه‌ تو پسر زن‌ دیگر هستی‌.»3پس‌ یفْتاح‌ از حضور برادران‌ خود فرار كرده‌، در زمین‌ طوب‌ ساكن‌ شد؛ و مردان‌ باطل‌ نزد یفْتاح‌ جمع‌ شده‌، همراه‌ وی‌ بیرون‌ می‌رفتند.4و واقع‌ شد بعد از مرور ایام‌ كه‌ بنی‌عَمّون‌ با اسرائیل‌ جنگ‌ كردند.5و چون‌ بنی‌عَمّون‌ با اسرائیل‌ جنگ‌ كردند، مشایخ‌ جِلْعاد رفتند تا یفْتاح‌ را از زمین‌ طوب‌ بیاورند.6و به‌ یفْتاح گفتند: «بیا سردار ما باش‌ تا با بنی‌عَمّون‌ جنگ‌ نماییم‌.»7یفْتاح‌ به‌ مشایخ‌ جِلْعاد گفت‌: «آیا شما به‌ من‌ بغض‌ ننمودید؟ و مرا از خانۀ پدرم‌ بیرون‌ نكردید؟ و الا´ن‌ چونكه‌ در تنگی‌ هستید چرا نزد من‌ آمده‌اید؟»8مشایخ‌ جِلْعاد به‌ یفْتاح‌ گفتند: «از این‌ سبب‌ الا´ن‌ نزد تو برگشته‌ایم‌ تا همراه‌ ما آمده‌، با بنی‌عَمّون‌ جنگ‌ نمایی‌، و بر ما و بر تمامی‌ ساكنان‌ جِلْعاد سردار باشی‌.»9یفْتاح‌ به‌ مشایخ‌ جِلْعاد گفت‌: «اگر مرا برای‌ جنگ‌ كردن‌ با بنی‌عَمّون‌ باز آورید و خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ من‌ بسپارد، آیا من‌ سردار شما خواهم‌ بود؟»10و مشایخ‌ جِلْعاد به‌ یفْتاح‌ گفتند: « خداوند در میان‌ ما شاهد باشد كه‌ البته‌ برحسب‌ سخن‌ تو عمل‌ خواهیم‌ نمود.11پس‌ یفْتاح‌ با مشایخ‌ جِلْعاد رفت‌ و قوم‌ او را بر خود رئیس‌ و سردار ساختند، و یفْتاح‌ تمام‌ سخنان‌ خود را به‌ حضور خداوند در مِصْفَه‌ گفت‌.12و یفْتاح‌ قاصدان‌ نزد ملك‌ بنی‌عَمّون‌ فرستاده‌، گفت‌: «تو را با من‌ چه‌ كار است‌ كه‌ نزد من‌ آمده‌ای‌ تا با زمین‌ من‌ جنگ‌ نمایی‌؟»13ملك‌ بنی‌عَمّون‌ به‌ قاصدان‌ یفْتاح‌ گفت‌: «از این‌ سبب‌ كه‌ اسرائیل‌ چون‌ از مصر بیرون‌ آمدند، زمین‌ مرا از اَرْنُون‌ تا یبوق‌ و اُرْدُنّ گرفتند. پس‌ الا´ن‌ آن‌ زمینها را به‌ سلامتی‌ به‌ من‌ رد نما.»14و یفْتاح‌ بار دیگر قاصدان‌ نزد ملك‌ بنی‌عَمّون‌ فرستاد،15و او را گفت‌ كه‌ «یفْتاح‌ چنین‌ می‌گوید: اسرائیل‌ زمین‌ موآب‌ و زمین‌ بنی‌عَمّون‌ را نگرفت‌.16زیرا كه‌ چون‌ اسرائیل‌ از مصر بیرون‌ آمدند، در بیابان‌ تا بحر قلزم‌ سفر كرده‌، به‌ قادش‌رسیدند.17و اسرائیل‌ رسولان‌ نزد ملك‌ ادوم‌ فرستاده‌، گفتند: تمنا اینكه‌ از زمین‌ تو بگذریم‌. اما ملك‌ ادوم‌ قبول‌ نكرد، و نزد ملك‌ موآب‌ نیز فرستادند و او راضی‌ نشد. پس‌ اسرائیل‌ در قادش‌ ماندند.18پس‌ در بیابان‌ سیر كرده‌، زمین‌ ادوم‌ و زمین‌ موآب‌ را دور زدند و به‌ جانب‌ شرقی‌ زمین‌ موآب‌ آمده‌، به‌ آن‌ طرف‌ اَرْنُون‌ اردو زدند، و به‌ حدود موآب‌ داخل‌ نشدند، زیرا كه‌ اَرْنُون‌ حد موآب‌ بود.19و اسرائیل‌ رسولان‌ نزد سیحون‌، ملك‌ اموریان‌، ملك‌ حشبون‌، فرستادند، و اسرائیل‌ به‌ وی‌ گفتند: تمنا اینكه‌ از زمین‌ تو به‌ مكان‌ خود عبور نماییم‌.20اما سیحون‌ بر اسرائیل‌ اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلكه‌ سیحون‌ تمامی‌ قوم‌ خود را جمع‌ كرده‌، در یاهَص‌ اردو زدند و با اسرائیل‌ جنگ‌ نمودند.21و یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌، سیحون‌ و تمامی‌ قومش‌ را به‌ دست‌ اسرائیل‌ تسلیم‌ نمود كه‌ ایشان‌ را شكست‌ دادند. پس‌ اسرائیل‌ تمامی‌ زمین‌ اموریانی‌ كه‌ ساكن‌ آن‌ ولایت‌ بودند، در تصرف‌ آوردند.22و تمامی‌ حدود اموریان‌ را از اَرْنُون‌ تا بیوق‌ و از بیابان‌ تا اُرْدُنّ به‌ تصرف‌ آوردند.23پس‌ حال‌ یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، اموریان‌ را از حضور قوم‌ خود اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌ است‌؛ و آیا تو آنها را به‌ تصرف‌ خواهی‌ آورد؟24آیا آنچه‌ خدای‌ تو، كموش‌ به‌ تصرف‌ تو بیاورد، مالك‌ آن‌ نخواهی‌ شد؟ و همچنین‌ هركه‌ را یهوه‌، خدای‌ ما از حضور ما اخراج‌ نماید، آنها را مالك‌ خواهیم‌ بود.25و حال‌ آیا تو از بالاق‌ بن‌صفور، ملك‌ موآب‌ بهتر هستی‌؟ و آیا او با اسرائیل‌ هرگز مقاتله‌ كرد یا با ایشان‌ جنگ‌ نمود؟26هنگامی‌ كه‌ اسرائیل‌ در حشبون‌ ودهاتش‌ و عروعیر و دهاتش‌ و در همۀ شهرهایی‌ كه‌ بر كنارۀ اَرْنُون‌ است‌، سیصد سال‌ ساكن‌ بودند، پس‌ در آن‌ مدت‌ چرا آنها را باز نگرفتید؟27من‌ به‌ تو گناه‌ نكردم‌ بلكه‌ تو به‌ من‌ بدی‌ كردی‌ كه‌ با من‌ جنگ‌ می‌نمایی‌. پس‌ یهوه‌ كه‌ داور مطلق‌ است‌، امروز در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ و بنی‌عَمّون‌ داوری‌ نماید.»28اما ملك‌ بنی‌عَمّون‌ سخن‌ یفْتاح‌ را كه‌ به‌ او فرستاده‌ بود، گوش‌ نگرفت‌.29و روح‌ خداوند بر یفْتاح‌ آمد و او از جِلْعاد و منسی‌ گذشت‌ و از مِصْفَهِ جِلْعاد عبور كرد و از مِصْفَهِ جِلْعاد به‌ سوی‌ بنی‌عَمّون‌ گذشت‌.30و یفْتاح‌ برای‌ خداوند نذر كرده‌، گفت‌: «اگر بنی‌عَمّون‌ را به‌ دست‌ من‌ تسلیم‌ نمایی‌،31آنگاه‌ وقتی‌ كه‌ به‌ سلامتی‌ از بنی‌عَمّون‌ برگردم‌، هر چه‌ به‌ استقبال‌ من‌ از در خانه‌ام‌ بیرون‌ آید، از آن‌ خداوند خواهد بود، و آن‌ را برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ خواهم‌ گذرانید.»32پس‌ یفْتاح‌ به‌ سوی‌ بنی‌عَمّون‌ گذشت‌ تا با ایشان‌ جنگ‌ نماید، و خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ او تسلیم‌ كرد.33و ایشان‌ را از عروعیر تا مِنِّیت‌ كه‌ بیست‌ شهر بود و تا آبیل‌ كرامیم‌ به‌ صدمۀ بسیار عظیم‌ شكست‌ داد، و بنی‌عَمّون‌ از حضور بنی‌اسرائیل‌ مغلوب‌ شدند.34و یفْتاح‌ به‌ مِصْفَه‌ به‌ خانۀ خود آمد و اینك‌ دخترش‌ به‌ استقبال‌ وی‌ با دف‌ و رقص‌ بیرون‌ آمد و او دختر یگانۀ او بود و غیر از او پسری‌ یا دختری‌ نداشت‌.35و چون‌ او را دید، لباس‌ خود را دریده‌، گفت‌: «آه‌ ای‌ دختر من‌، مرا بسیار ذلیل‌ كردی‌ و تو یكی‌ از آزارندگان‌ من‌ شدی‌، زیرا دهان‌ خود را به‌ خداوند باز نموده‌ام‌ و نمی‌توانم‌ برگردم‌.»36و او وی‌ را گفت‌: «ای‌ پدر من‌، دهان‌ خود را نزد خداوند باز كردی‌. پس‌ با من‌ چنانكه‌ از دهانت‌ بیرون‌ آمد عمل‌ نما، چونكه‌ خداوند انتقام‌تو را از دشمنانت‌ بنی‌عَمّون‌ كشیده‌ است‌.»37و به‌ پدر خود گفت‌: «این‌ كار به‌ من‌ معمول‌ شود. دو ماه‌ مرا مهلت‌ بده‌ تا رفته‌ بر كوهها گردش‌ نمایم‌ و برای‌ بكریت‌ خود با رفقایم‌ ماتم‌ گیرم‌.»38او گفت‌: «برو». و او را دو ماه‌ روانه‌ نمود. پس‌ او با رفقای‌ خود رفته‌، برای‌ بكریتش‌ بر كوهها ماتم‌ گرفت‌.39و واقع‌ شد كه‌ بعد از انقضای‌ دو ماه‌ نزد پدر خود برگشت‌ و او موافق‌ نذری‌ كه‌ كرده‌ بود به‌ او عمل‌ نمود. و آن‌ دختر مردی‌ را نشناخت‌. پس‌ در اسرائیل‌ عادت‌ شد،40كه‌ دختران‌ اسرائیل‌ سال‌ به‌ سال‌ می‌رفتند تا برای‌ دختر یفْتاح‌ جِلْعادی‌ چهار روز در هر سال‌ ماتم‌ گیرند.

Chapter 12

1و مردان‌ افرایم‌ جمع‌ شده‌، به‌ طرف‌شمال‌ گذشتند، و به‌ یفْتاح‌ گفتند: «چرا برای‌ جنگ‌ كردن‌ با بنی‌عَمّون‌ رفتی‌ و ما را نطلبیدی‌ تا همراه‌ تو بیاییم‌؟ پس‌ خانۀ تو را بر سر تو خواهیم‌ سوزانید.»2و یفْتاح‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «مرا و قوم‌ مرا با بنی‌عَمّون‌ جنگ‌ سخت‌ می‌بود، و چون‌ شما را خواندم‌ مرا از دست‌ ایشان‌ رهایی‌ ندادید.3پس‌ چون‌ دیدم‌ كه‌ شما مرا رهایی‌ نمی‌دهید، جان‌ خود را به‌ دست‌ خود گرفته‌، به‌ سوی‌ بنی‌عَمّون‌ رفتم‌ و خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ من‌ تسلیم‌ نمود. پس‌ چرا امروز نزد من‌ برآمدید تا با من‌ جنگ‌ نمایید؟»4پس‌ یفْتاح‌ تمامی‌ مردان‌ جِلْعاد را جمع‌ كرده‌، با افرایم‌ جنگ‌ نمود و مردان‌ جِلْعاد افرایم‌ را شكست‌ دادند، چونكه‌ گفته‌ بودند: «ای‌ اهل‌ جِلْعاد، شما فراریان‌ افرایم‌ در میان‌ افرایم‌ و در میان‌ منسی‌ هستید.»5و اهل‌ جِلْعاد معبرهای‌ اُرْدُن‌ را پیش‌ روی‌ افرایم‌ گرفتند و واقع‌ شد كه‌ چون‌ یكی‌ از گریزندگان‌ افرایم‌ می‌گفت‌: «بگذارید عبور نمایم‌.» اهل‌ جِلْعاد می‌گفتند: «آیا تو افرایمی‌ هستی‌؟» و اگر می‌گفت‌نی‌،6پس‌ او را می‌گفتند: «بگو شِبُّولِت‌»، و او می‌گفت‌: «سِبُّولِت‌»، چونكه‌ نمی‌توانست‌ به‌ درستی‌ تلفظ‌ نماید. پس‌ او را گرفته‌، نزد معبرهای‌ اُرْدُنّ می‌كشتند. و در آن‌ وقت‌ چهل‌ و دو هزار نفر از افرایم‌ كشته‌ شدند.7و یفْتاح‌ بر اسرائیل‌ شش‌ سال‌ داوری‌ نمود. پس‌ یفْتاح‌ جِلْعادی‌ وفات‌ یافته‌، در یكی‌ از شهرهای‌ جِلْعاد دفن‌ شد.8و بعد از او اِبْصانِ بیت‌لحمی‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمود.9و او را سی‌ پسر بود و سی‌ دختر كه‌ بیرون‌ فرستاده‌ بود و از بیرون‌ سی‌ دختر برای‌ پسران‌ خود آورد؛ و هفت‌ سال‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمود.10و اِبْصان‌ مُرد و در بیت‌لحم‌ دفن‌ شد.11و بعد از او اَیلُون‌ زبولونی‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمود و داوری‌ او بر اسرائیل‌ ده‌ سال‌ بود.12و اَیلُون‌ زبولونی‌ مُرد و در اَیلُون‌ در زمین‌ زبولون‌ دفن‌ شد.13و بعد از او عَبْدون‌ بن‌هِلّیل‌ فِرْعَتُونی‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمود.14و او را چهل‌ پسر و سی‌ نواده‌ بود، كه‌ بر هفتاد كره‌ الاغ‌ سوار می‌شدند و هشت‌ سال‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمود.15و عَبْدون‌ بن‌ هِلِّیل‌ فِرْعَتُونی‌ مُرد و در فِرْعَتُون‌ در زمین‌ افرایم‌ در كوهستان‌ عَمالیقیان‌ دفن‌ شد.

Chapter 13

1و بنی‌ اسرائیل‌ بار دیگر در نظر خداوند شرارت‌ ورزیدند، و خداوند ایشان‌ را به‌ دست‌ فلسطینیان‌ چهل‌ سال‌ تسلیم‌ كرد.2و شخصی‌ از صُرعَه‌ از قبیلۀ دان‌، مانوح‌ نام‌بود، و زنش‌ نازاد بوده‌، نمی‌زایید.3و فرشتۀ خداوند به‌ آن‌ زن‌ ظاهر شده‌، او را گفت‌: «اینك‌ تو حال‌ نازاد هستی‌ و نزاییده‌ای‌. لیكن‌ حامله‌ شده‌، پسری‌ خواهی‌ زایید.4و الا´ن‌ باحذر باش‌ و هیچ‌ شراب‌ و مسكری‌ منوش‌ و هیچ‌ چیز نجس‌ مخور.5زیرا یقیناً حامله‌ شده‌، پسری‌ خواهی‌ زایید، و استره‌ بر سرش‌ نخواهد آمد، زیرا آن‌ ولد از رحم‌ مادر خود برای‌ خدا نذیره‌ خواهد بود؛ و او به‌ رهانیدن‌ اسرائیل‌ از دست‌ فلسطینیان‌ شروع‌ خواهد كرد.»6پس‌ آن‌ زن‌ آمده‌، شوهر خود را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «مرد خدایی‌ نزد من‌ آمد، و منظر او مثل‌ منظر فرشتۀ خدا بسیار مهیب‌ بود. و نپرسیدم‌ كه‌ از كجاست‌ و از اسم‌ خود مرا خبر نداد.7و به‌ من‌ گفت‌ اینك‌ حامله‌ شده‌، پسری‌ خواهی‌ زایید، و الا´ن‌ هیچ‌ شراب‌ و مسكری‌ منوش‌، و هیچ‌ چیز نجس‌ مخور زیرا كه‌ آن‌ ولد از رحم‌ مادر تا روز وفاتش‌ برای‌ خدا نذیره‌ خواهد بود.»8و مانوح‌ از خداوند استدعا نموده‌، گفت‌: «آه‌ ای‌ خداوند، تمنا اینكه‌ آن‌ مرد خدا كه‌ فرستادی‌، بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم‌ دهد كه‌ با ولدی‌ كه‌ مولود خواهد شد، چگونه‌ رفتار نماییم‌.»9و خدا آواز مانوح‌ را شنید و فرشتۀ خدا بار دیگر نزد آن‌ زن‌ آمد و او در صحرا نشسته‌ بود، اما شوهرش‌ مانوح‌ نزد وی‌ نبود.10و آن‌ زن‌ به‌ زودی‌ دویده‌، شوهر خود را خبر داده‌، به‌ وی‌ گفت‌: «اینك‌ آن‌ مرد كه‌ در آن‌ روز نزد من‌ آمد، بار دیگر ظاهر شده‌ است‌.»11و مانوح‌ برخاسته‌، در عقب‌ زن‌ خود روانه‌ شد، و نزد آن‌ شخص‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «آیا توآن‌ مرد هستی‌ كه‌ با این‌ زن‌ سخن‌ گفتی‌؟» او گفت‌: «من‌ هستم‌.»12مانوح‌ گفت‌: «كلام‌ تو واقع‌ بشود. اما حكم‌ آن‌ ولد و معاملۀ با وی‌ چه‌ خواهد بود؟»13و فرشتۀ خداوند به‌ مانوح‌ گفت‌: «از هر آنچه‌ به‌ زن‌ گفتم‌ اجتناب‌ نماید.14از هر حاصل‌ مو زنهار نخورد و هیچ‌ شراب‌ و مسكری‌ ننوشد، و هیچ‌ چیز نجس‌ نخورد و هر آنچه‌ به‌ او امر فرمودم‌، نگاه‌دارد.»15و مانوح‌ به‌ فرشتۀ خداوند گفت‌: «تو را تعویق‌ بیندازیم‌ و برایت‌ گوساله‌ای‌ تهیه‌ بینیم‌.»16فرشتۀ خداوند به‌ مانوح‌ گفت‌: «اگر چه‌ مرا تعویق‌ اندازی‌، از نان‌ تو نخواهم‌ خورد، و اگر قربانی‌ سوختنی‌ بگذرانی‌ آن‌ را برای‌ یهوه‌ بگذران‌.» زیرا مانوح‌ نمی‌دانست‌ كه‌ فرشتۀ خداوند است‌.17و مانوح‌ به‌ فرشتۀ خداوند گفت‌: «نام‌ تو چیست‌ تا چون‌ كلام‌ تو واقع‌ شود، تو را اكرام‌ نماییم‌.»18فرشتۀ خداوند وی‌ را گفت‌: «چرا دربارۀ اسم‌ من‌ سؤال‌ می‌كنی‌؟ چونكه‌ آن‌ عجیب‌ است‌.»19پس‌ مانوح‌ گوساله‌ و هدیۀ آردی‌ را گرفته‌، بر آن‌ سنگ‌ برای‌ خداوند گذرانید، و فرشته‌ كاری‌ عجیب‌ كرد و مانوح‌ و زنش‌ می‌دیدند.20زیرا واقع‌ شد كه‌ چون‌ شعلۀ آتش‌ از مذبح‌ به‌ سوی‌ آسمان‌ بالا می‌رفت‌، فرشتۀ خداوند در شعلۀ مذبح‌ صعود نمود، و مانوح‌ و زنش‌ چون‌ دیدند، رو به‌ زمین‌ افتادند.21و فرشتۀ خداوند بر مانوح‌ و زنش‌ دیگر ظاهر نشد. پس‌ مانوح‌ دانست‌ كه‌ فرشتۀ خداوند بود.22و مانوح‌ به‌ زنش‌ گفت‌: «البته‌ خواهیم‌ مرد، زیرا خدا را دیدیم‌.»23اما زنش‌ گفت‌: «اگر خداوند می‌خواست‌ ما را بكشدقربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آردی‌ را از دست‌ ما قبول‌ نمی‌كرد، و همۀ این‌ چیزها را به‌ ما نشان‌ نمی‌داد، و در این‌ وقت‌ مثل‌ این‌ امور را به‌ سمع‌ ما نمی‌رسانید.»24و آن‌ زن‌ پسری‌ زاییده‌، او را شَمْشُون‌ نام‌ نهاد. و پسر نمو كرد و خداوند او را بركت‌ داد.25و روح‌ خداوند در لشكرگاه‌ دان‌ در میان‌ صُرْعَه‌ و اَشْتَأوُل‌ به‌ برانگیختن‌ او شروع‌ نمود.

Chapter 14

1و شَمْشُون‌ به‌ تِمْنَه‌ فرود آمده‌، زنی‌ از دختران‌ فلسطینیان‌ در تِمْنَه‌ دید.2و آمده‌، به‌ پدر و مادر خود بیان‌ كرده‌، گفت‌: «زنی‌ از دختران‌ فلسطینیان‌ در تِمْنَه‌ دیدم‌. پس‌ الا´ن‌ او را برای‌ من‌ به‌ زنی‌ بگیرید.»3پدر و مادرش‌ وی‌ را گفتند: «آیا از دختران‌ برادرانت‌ و در تمامی‌ قوم‌ من‌ دختری‌ نیست‌ كه‌ تو باید بروی‌ و از فلسطینیان‌ نامختون‌ زن‌ بگیری‌؟» شَمْشُون‌ به‌ پدر خود گفت‌: «او را برای‌ من‌ بگیر زیرا در نظر من‌ پسند آمد.»4اما پدر و مادرش‌ نمی‌دانستند كه‌ این‌ از جانب‌ خداوند است‌، زیرا كه‌ بر فلسطینیان‌ علتی‌ می‌خواست‌، چونكه‌ در آن‌ وقت‌ فلسطینیان‌ بر اسرائیل‌ تسلط‌ می‌داشتند.5پس‌ شَمْشُون‌ با پدر و مادر خود به‌ تِمْنَه‌ فرود آمد؛ و چون‌ به‌ تاكستانهای‌ تِمْنَه‌ رسیدند، اینك‌ شیری‌ جوان‌ بر او بغرید.6و روح‌ خداوند بر او مستقر شده‌، آن‌ را درید به‌ طوری‌ كه‌ بزغاله‌ای‌ دریده‌ شود، و چیزی‌ در دستش‌ نبود؛ و پدر و مادر خود را از آنچه‌ كرده‌ بود، اطلاع‌ نداد.7و رفته‌، با آن‌ زن‌ سخن‌ گفت‌ وبه‌ نظر شَمْشُون‌ پسند آمد.8و چون‌ بعد از چندی‌ برای‌ گرفتنش‌ برمی‌گشت‌، ازراه‌ به‌ كنار رفت‌ تا لاشۀ شیر را ببیند؛ و اینك‌ انبوه‌ زنبور ، و عسل‌ در لاشۀ شیر بود.9و آن‌ را به‌ دست‌ خود گرفته‌، روان‌ شد و در رفتن‌ می‌خورد تا به‌ پدر و مادر خود رسیده‌، به‌ ایشان‌ داد و خوردند. اما به‌ ایشان‌ نگفت‌ كه‌ عسل‌ را از لاشۀ شیر گرفته‌ بود.10و پدرش‌ نزد آن‌ زن‌ آمد و شَمْشُون‌ در آنجا مهمانی‌ كرد، زیرا كه‌ جوانان‌ چنین‌ عادت‌ داشتند.11و واقع‌ شد كه‌ چون‌ او را دیدند، سی‌ رفیق‌ انتخاب‌ كردند تا همراه‌ او باشند.12و شَمْشُون‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «معمایی‌ برای‌ شما می‌گویم‌، اگر آن‌ را برای‌ من‌ در هفت‌ روز مهمانی‌ حل‌ كنید و آن‌ را دریافت‌ نمایید، به‌ شما سی‌ جامۀ كتان‌ و سی‌ دست‌ رخت‌ می‌دهم‌.13و اگر آن‌ را برای‌ من‌ نتوانید حل‌ كنید، آنگاه‌ شما سی‌ جامۀ كتان‌ و سی‌ دست‌ رخت‌ به‌ من‌ بدهید.» ایشان‌ به‌ وی‌ گفتند: «معمای‌ خود را بگو تا آن‌ را بشنویم‌.»14به‌ ایشان‌ گفت‌: «از خورنده‌ خوراك‌ بیرون‌ آمد، و از زورآور شیرینی‌ بیرون‌ آمد.» و ایشان‌ تا سه‌ روز معما را نتوانستند حل‌ كنند.15و واقع‌ شد كه‌ در روز هفتم‌ به‌ زن‌ شَمْشون‌ گفتند: «شوهر خود را ترغیب‌ نما تا معمای‌ خود را برای‌ ما بیان‌ كند، مبادا تو را و خانۀ پدر تو را به‌ آتش‌ بسوزانیم‌. آیا ما را دعوت‌ كرده‌اید تا ما را تاراج‌ نمایید یا نه‌؟»16پس‌ زن‌ شَمْشُون‌ پیش‌ او گریسته‌، گفت‌: «به‌ درستی‌ كه‌ مرا بغض‌ می‌نمایی‌ و دوست‌ نمی‌داری‌ زیرا معمایی‌ به‌ پسران‌ قوم‌ من‌ گفته‌ای‌ و آن‌ را برای‌ من‌ بیان‌ نكردی‌.» او وی‌ را گفت‌: «اینك‌ برای‌ پدر و مادر خود بیان‌ نكردم‌؛ آیا برای‌ تو بیان‌ كنم‌؟»17و در هفت‌ روزی‌ كه‌ ضیافت‌ ایشان‌ می‌بود پیش‌ او می‌گریست‌، و واقع‌ شد كه‌ در روز هفتم‌ چونكه‌ او را بسیار الحاح‌می‌نمود، برایش‌ بیان‌ كرد و او معما را به‌ پسران‌ قوم‌ خود گفت‌.18و در روز هفتم‌ مردان‌ شهر پیش‌ از غروب‌ آفتاب‌ به‌ وی‌ گفتند كه‌ «چیست‌ شیرین‌تر از عسل‌ و چیست‌ زورآورتر از شیر.» او به‌ ایشان‌ گفت‌: «اگر با گاو من‌ خیش‌ نمی‌كردید، معمای‌ مرا دریافت‌ نمی‌نمودید.»19و روح‌ خداوند بر وی‌ مستقر شده‌، به‌ اَشْقَلون‌ رفت‌ و از اهل‌ آنجا سی‌ نفر را كشت‌، و اسباب‌ آنها را گرفته‌، دسته‌های‌ رخت‌ را به‌ آنانی‌ كه‌ معما را بیان‌ كرده‌ بودند، داد و خشمش‌ افروخته‌ شده‌، به‌ خانۀ پدر خود برگشت‌.20و زن‌ شَمْشُون‌ به‌ رفیقش‌ كه‌ او را دوست‌ خود می‌شمرد، داده‌ شد.

Chapter 15

1و بعد از چندی‌، واقع‌ شد كه‌ شَمْشُون در روزهای‌ درو گندم‌ برای‌ دیدن‌ زن‌ خود با بزغاله‌ای‌ آمد و گفت‌: «نزد زن‌ خود به‌ حجره‌ خواهم‌ درآمد.» لیكن‌ پدرش‌ نگذاشت‌ كه‌ داخل‌ شود.2و پدرزنش‌ گفت‌: «گمان‌ می‌كردم‌ كه‌ او را بغض‌ می‌نمودی‌، پس‌ او را به‌ رفیق‌ تو دادم‌؛ آیا خواهر كوچكش‌ از او بهتر نیست‌؟ او را به‌ عوض‌ وی‌ برای‌ خود بگیر.»3شَمْشُون‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «این‌ دفعه‌ از فلسطینیان‌ بی‌گناه‌ خواهم‌ بود اگر ایشان‌ را اذیتی‌ برسانم‌.»4و شَمْشُون‌ روانه‌ شده‌، سیصد شغال‌ گرفت‌، و مشعلها برداشته‌، دم‌ بر دم‌ گذاشت‌، و در میان‌ هر دو دم‌ مشعلی‌ گذارد.5و مشعلها را آتش‌ زده‌، آنها را در كشتزارهای‌ فلسطینیان‌ فرستاد، و بافه‌ها و زرعها و باغهای‌ زیتون‌ را سوزانید.6و فلسطینیان‌ گفتند: «كیست‌ كه‌ این‌ را كرده‌ است‌؟» گفتند: «شَمْشُون‌ داماد تِمنی‌، زیرا كه‌ زنش‌ را گرفته‌، او را به‌ رفیقش‌ داده‌ است‌.» پس‌ فلسطینیان‌ آمده‌، زن‌ و پدرش‌ را به‌آتش‌ سوزانیدند.7و شَمْشُون‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «اگر به‌ اینطور عمل‌ كنید، البته‌ از شما انتقام‌ خواهم‌ كشید و بعد از آن‌ آرامی‌ خواهم‌ یافت‌.»8و ایشان‌ را از ساق‌ تا ران‌ به‌ صدمه‌ای‌ عظیم‌ كشت‌. پس‌ رفته‌، در مغارۀ صخرۀ عِیطام‌ ساكن‌ شد.9و فلسطینیان‌ برآمده‌، در یهودا اردو زدند و در لَحی‌ متفرق‌ شدند.10و مردان‌ یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید؟» گفتند: «آمده‌ایم‌ تا شَمْشُون‌ را ببندیم‌ و برحسب‌ آنچه‌ به‌ ما كرده‌است‌ به‌ او عمل‌ نماییم‌.»11پس‌ سه‌ هزار نفر از یهودا به‌ مغارۀ صخرۀ عِیطام‌ رفته‌، به‌ شَمْشُون‌ گفتند: «آیا ندانسته‌ای‌ كه‌ فلسطینیان‌ بر ما تسلط دارند، پس‌ این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ به‌ ما كرده‌ای‌؟» در جواب‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ نحوی‌ كه‌ ایشان‌ به‌ من‌ كردند، من‌ به‌ ایشان‌ عمل‌ نمودم‌.»12ایشان‌ وی‌ را گفتند: «ما آمده‌ایم‌ تا تو را ببندیم‌ و به‌ دست‌ فلسطینیان‌ بسپاریم‌.» شَمْشُون‌ در جواب‌ ایشان‌ گفت‌: «برای‌ من‌ قسم‌ بخورید كه‌ خود بر من‌ هجوم‌ نیاورید.»13ایشان‌ در جواب‌ وی‌ گفتند: «حاشا! بلكه‌ تو را بسته‌، به‌ دست‌ ایشان‌ خواهیم‌ سپرد، و یقیناً تو را نخواهیم‌ كشت‌.» پس‌ او را به‌ دو طناب‌ نو بسته‌، از صخره‌ برآوردند.14و چون‌ او به‌ لَحی‌ رسید، فلسطینیان‌ از دیدن‌ او نعره‌ زدند؛ و روح‌ خداوند بر وی‌ مستقر شده‌، طنابهایی‌ كه‌ بر بازوهایش‌ بود، مثل‌ كتانی‌ كه‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شود گردید، و بندها از دستهایش‌ فروریخت‌.15و چانۀ تازۀ الاغی‌ یافته‌، دست‌ خود را دراز كرد و آن‌ را گرفته‌، هزار مرد با آن‌ كشت‌.16و شَمْشُون‌ گفت‌: «با چانۀ الاغ‌ توده‌ بر توده‌، با چانۀ الاغ‌ هزار مرد كشتم‌.»17و چون‌ از گفتن‌ فارغ‌ شد، چانه‌ را از دست‌ خود انداخت‌ و آن‌ مكان‌ را رَمَتْلَحی‌ نامید.18پس‌ بسیار تشنه‌ شده‌، نزد خداوند دعا كرده‌، گفت‌ كه‌ «به‌ دست‌ بنده‌ات‌ این‌ نجات‌ عظیم‌ را دادی‌ و آیا الا´ن‌ از تشنگی‌ بمیرم‌ و به‌ دست‌ نامختونان‌ بیفتم‌؟»19پس‌ خدا كفه‌ای‌ را كه‌ در لَحی‌ بود، شكافت‌ كه‌ آب‌ از آن‌ جاری‌ شد؛ و چون‌ بنوشید جانش‌ برگشته‌، تازه‌ روح‌ شد. از این‌ سبب‌ اسمش‌ عین‌ حَقوری‌ خوانده‌ شد كه‌ تا امروز در لَحی‌ است‌.20و او در روزهای‌ فلسطینیان‌، بیست‌ سال‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمود.

Chapter 16

1و شَمْشُون‌ به‌ غَزَّه‌ رفت‌ و در آنجا فاحشه‌ای‌ دیده‌، نزد او داخل‌ شد.2و به‌ اهل‌ غَزَّه‌ گفته‌ شد كه‌ شَمْشُون‌ به‌ اینجا آمده‌است‌. پس‌ او را احاطه‌ نموده‌، تمام‌ شب‌ برایش‌ نزد دروازۀ شهر كمین‌ گذاردند، و تمام‌ شب‌ خاموش‌ مانده‌، گفتند: «چون‌ صبح‌ روشن‌ شود او را می‌كشیم‌.»3و شَمْشُون‌ تا نصف‌ شب‌ خوابید. و نصف‌ شب‌ برخاسته‌، لنگه‌های‌ دروازۀ شهر و دو باهو را گرفته‌، آنها را با پشت‌ بند كَند و بر دوش‌ خود گذاشته‌، بر قلۀ كوهی‌ كه‌ در مقابل‌ حبرون‌ است‌، برد.4و بعد از آن‌ واقع‌ شد كه‌ زنی‌ را در وادی‌ سورَق‌ كه‌ اسمش‌ دلیله‌ بود، دوست‌ می‌داشت‌.5و سروران‌ فلسطینیان‌ نزد او برآمده‌، وی‌ را گفتند: «او را فریفته‌، دریافت‌ كن‌ كه‌ قوت‌ عظیمش‌ در چه‌ چیز است‌، و چگونه‌ بر او غالب‌ آییم‌ تا او را بسته‌، ذلیل‌ نماییم‌؛ و هریكی‌ از ما هزار و صد مثقال‌ نقره‌ به‌ تو خواهیم‌ داد.»6پس‌ دلیله‌ به‌ شَمْشُون‌ گفت‌: «تمنا اینكه‌ به‌ من‌ بگویی‌ كه‌ قوت‌ عظیم‌ تو در چه‌ چیز است‌ و چگونه‌ می‌توان‌ تو را بست‌ و ذلیل‌ نمود.»7شَمْشُون‌ وی‌ را گفت‌: «اگر مرا به‌ هفت‌ریسمان‌ تر و تازه‌ كه‌ خشك‌ نباشد ببندند، من‌ ضعیف‌ و مثل‌ سایر مردم‌ خواهم‌ شد.»8و سروران‌ فلسطینیان‌ هفت‌ ریسمان‌ تر و تازه‌ كه‌ خشك‌ نشده‌ بود، نزد او آوردند و او وی‌ را به‌ آنها بست‌.9و كسان‌ نزد وی‌ در حجره‌ در كمین‌ می‌بودند. و او وی‌ را گفت‌: «ای‌ شَمْشُون‌ فلسطینیان‌ بر تو آمدند.» آنگاه‌ ریسمانها را بگسیخت‌ چنانكه‌ ریسمان‌ كتان‌ كه‌ به‌ آتش‌ برخورد گسیخته‌ شود، لهذا قوتش‌ دریافت‌ نشد.10و دلیله‌ به‌ شَمْشُون‌ گفت‌: «اینك‌ استهزا كرده‌، به‌ من‌ دروغ‌ گفتی‌. پس‌ الا´ن‌ مرا خبر بده‌ كه‌ به‌ چه‌ چیز تو را توان‌ بست‌.»11او وی‌ را گفت‌: «اگر مرا با طنابهای‌ تازه‌ كه‌ با آنها هیچ‌ كار كرده‌ نشده‌ است‌، ببندند، ضعیف‌ و مثل‌ سایر مردان‌ خواهم‌ شد.»12و دلیله‌ طنابهای‌ تازه‌ گرفته‌، او را با آنها بست‌ و به‌ وی‌ گفت‌: «ای‌ شَمْشُون‌ فلسطینیان‌ بر تو آمدند.» و كسان‌ در حجره‌ در كمین‌ می‌بودند. آنگاه‌ آنها را از بازوهای‌ خود مثل‌ نخ‌ بگسیخت‌.13و دلیله‌ به‌ شَمْشُون‌ گفت‌: «تابحال‌ مرا استهزا نموده‌، دروغ‌ گفتی‌. مرا بگو كه‌ به‌ چه‌ چیز بسته‌ می‌شوی‌.» او وی‌ را گفت‌: «اگر هفت‌ گیسوی‌ سر مرا با تار ببافی‌.»14پس‌ آنها را به‌ میخ‌ قایم‌ بست‌ و وی‌ را گفت‌: «ای‌ شَمْشُون‌ فلسطینیان‌ بر تو آمدند.» آنگاه‌ از خواب‌ بیدار شده‌، هم‌ میخِ نَوردِ نساج‌ و هم‌ تار را بركند.15و او وی‌ را گفت‌: «چگونه‌ می‌گویی‌ كه‌ مرا دوست‌ می‌داری‌ و حال‌ آنكه‌ دل‌ تو با من‌ نیست‌. این‌ سه‌ مرتبه‌ مرا استهزا نموده‌، مرا خبر ندادی‌ كه‌ قوت‌ عظیم‌ تو در چه‌ چیز است‌.»16و چون‌ او وی‌ را هر روز به‌ سخنان‌ خود عاجز می‌ساخت‌ و او را الحاح‌ می‌نمود و جانش‌ تا به‌ موت‌ تنگ‌ می‌شد،17هر چه‌ در دل‌ خود داشت‌ برای‌ او بیان‌كرده‌، گفت‌ كه‌ «اُسْتُرَه‌ بر سر من‌ نیامده‌ است‌، زیرا كه‌ از رحم‌ مادرم‌ برای‌ خداوند نذیره‌ شده‌ام‌؛ و اگر تراشیده‌ شوم‌، قوتم‌ از من‌ خواهد رفت‌ و ضعیف‌ و مثل‌ سایر مردمان‌ خواهم‌ شد.»18پس‌ چون‌ دلیله‌ دید كه‌ هرآنچه‌ در دلش‌ بود، برای‌ او بیان‌ كرده‌ است‌، فرستاد و سروران‌ فلسطینیان‌ را طلبیده‌، گفت‌: «این‌ دفعه‌ بیایید زیرا هرچه‌ در دل‌ داشت‌ مرا گفته‌ است‌.» آنگاه‌ سروران‌ فلسطینیان‌ نزد او آمدند و نقد را به‌ دست‌ خود آوردند.19و او را بر زانوهای‌ خود خوابانیده‌، كسی‌ را طلبید و هفت‌ گیسوی‌ سرش‌ را تراشید. پس‌ به‌ ذلیل‌ نمودن‌ او شروع‌ كرد و قوتش‌ از او برفت‌.20و گفت‌: «ای‌ شَمْشُون‌ فلسطینیان‌ بر تو آمدند.» آنگاه‌ از خواب‌ بیدار شده‌، گفت‌: «مثل‌ پیشتر بیرون‌ رفته‌، خود را می‌افشانم‌.» اما او ندانست‌ كه‌ خداوند از او دور شده‌ است‌.21پس‌ فلسطینیان‌ او را گرفته‌، چشمانش‌ را كندند و او را به‌ غَزَّه‌ آورده‌، به‌ زنجیرهای‌ برنجین‌ بستند و در زندان‌ دستاس‌ می‌كرد.22و موی‌ سرش‌ بعد از تراشیدن‌ باز به‌ بلند شدن‌ شروع‌ نمود.23و سروران‌ فلسطینیان‌ جمع‌ شدند تا قربانی‌ عظیمی‌ برای‌ خدای‌ خود، داجون‌ بگذرانند و بزم‌ نمایند زیرا گفتند خدای‌ ما دشمن‌ ما شَمْشُون‌ را به‌ دست‌ ما تسلیم‌ نموده‌است‌.24و چون‌ خلق‌ او را دیدند خدای‌ خود را تمجید نمودند، زیرا گفتند خدای‌ ما دشمن‌ ما را كه‌ زمین‌ ما را خراب‌ كرد و بسیاری‌ از ما را كشت‌، به‌ دست‌ ما تسلیم‌ نموده‌است‌.25و چون‌ دل‌ ایشان‌ شاد شد، گفتند: «شَمْشُون‌ را بخوانید تا برای‌ ما بازی‌ كند.» پس شَمْشُون‌ را از زندان‌ آورده‌، برای‌ ایشان‌ بازی‌ می‌كرد، و او را در میان‌ ستونها برپا داشتند.26و شَمْشُون‌ به‌ پسری‌ كه‌ دست‌ او را می‌گرفت‌، گفت‌: «مرا واگذار تا ستونهایی‌ كه‌ خانه‌ بر آنها قایم‌ است‌، لمس‌ نموده‌، بر آنها تكیه‌ نمایم‌.»27و خانه‌ از مردان‌ و زنان‌ پر بود و جمیع‌ سروران‌ فلسطینیان‌ در آن‌ بودند و قریب‌ به‌ سه‌ هزار مرد و زن‌ بر پشت‌بام‌، بازی‌ شَمْشُون‌ را تماشا می‌كردند.28و شَمْشُون‌ از خداوند استدعا نموده‌، گفت‌: «ای‌ خداوند یهوه‌، مرا بیاد آور و ای‌ خدا این‌ مرتبه‌ فقط مرا قوت‌ بده‌ تا یك‌ انتقام‌ برای‌ دو چشم‌ خود از فلسطینیان‌ بكشم‌.»29و شَمْشُون‌ دو ستونِ میان‌ را كه‌ خانه‌ بر آنها قایم‌ بود، یكی‌ را به‌ دست‌ راست‌ و دیگری‌ را به‌ دست‌ چپ‌ خود گرفته‌، بر آنها تكیه‌ نمود.30و شَمْشُون‌ گفت‌: «همراه‌ فلسطینیان‌ بمیرم‌.» و با زور خم‌ شده‌، خانه‌ بر سروران‌ و بر تمامی‌ خلقی‌ كه‌ در آن‌ بودند، افتاد. پس‌ مردگانی‌ كه‌ در موت‌ خود كشت‌ از مردگانی‌ كه‌ در زندگی‌اش‌ كشته‌ بود، زیادتر بودند.31آنگاه‌ برادرانش‌ و تمامی‌ خاندان‌ پدرش‌ آمده‌، او را برداشتند و او را آورده‌، در قبر پدرش‌ مانوح‌ در میان‌ صُرعَه‌ و اَشتاؤل‌ دفن‌ كردند. و او بیست‌ سال‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ كرد.

Chapter 17

1و از كوهستان‌ افرایم‌، شخصی‌ بود كه‌میخا نام‌ داشت‌.2و به‌ مادر خود گفت‌: «آن‌ هزار و یكصد مثقال‌ نقره‌ای‌ كه‌ از تو گرفته‌شد، و دربارۀ آن‌ لعنت‌ كردی‌ و در گوشهای‌ من‌ نیز سخن‌ گفتی‌، اینك‌ آن‌ نقره‌ نزد من‌ است‌، من‌ آن‌ را گرفتم‌.» مادرش‌ گفت‌: « خداوند پسر مرا بركت‌ دهد.»3پس‌ آن‌ هزار و یكصد مثقال‌ نقره‌ را به‌ مادرش‌ رد نمود و مادرش‌ گفت‌: «این‌ نقره‌ را برای‌ خداوند از دست‌ خود به‌ جهت‌ پسرم‌ بالكل‌ وقف‌ می‌كنم‌ تا تمثال‌ تراشیده‌ و تمثال‌ ریخته‌ شده‌ای‌ ساخته‌ شود؛ پس‌ الا´ن‌ آن‌ را به‌ تو باز می‌دهم‌.»4و چون‌ نقره‌ را به‌ مادر خود رد نمود، مادرش‌ دویست‌ مثقال‌ نقره‌ گرفته‌، آن‌ را به‌ زرگری‌ داد كه‌ او تمثال‌ تراشیده‌، و تمثال‌ ریخته‌ شده‌ای‌ ساخت‌ و آنها در خانۀ میخا بود.5و میخا خانۀ خدایان‌ داشت‌، و ایفود و ترافیم‌ ساخت‌، و یكی‌ از پسران‌ خود را تخصیص‌ نمود تا كاهن‌ او بشود.6و در آن‌ ایام‌ در اسرائیل‌ پادشاهی‌ نبود و هر كس‌ آنچه‌ در نظرش‌ پسند می‌آمد، می‌كرد.7و جوانی‌ از بیت‌لحم‌ یهودا از قبیلۀ یهودا و از لاویان‌ بود كه‌ در آنجا مأوا گزید.8و آن‌ شخص‌ از شهر خود، یعنی‌ از بیت‌لحم‌ یهودا روانه‌ شد، تا هر جایی‌ كه‌ بیابد مأوا گزیند. و چون‌ سیر می‌كرد به‌ كوهستان‌ افرایم‌ به‌ خانۀ میخا رسید.9و میخا او را گفت‌: «از كجا آمده‌ای‌؟» او در جواب‌ وی‌ گفت‌: «من‌ لاوی‌ هستم‌ از بیت‌لحم‌ یهودا، و می‌روم‌ تا هر جایی‌ كه‌ بیابم‌ مأوا گزینم‌.»10میخا او را گفت‌: «نزد من‌ ساكن‌ شو و برایم‌ پدر و كاهن‌ باش‌، و من‌ تو را هر سال‌ ده‌ مثقال‌ نقره‌ و یك‌ دست‌ لباس‌ و معاش‌ می‌دهم‌.» پس‌ آن‌ لاوی‌ داخل‌ شد.11و آن‌ لاوی‌ راضی‌ شد كه‌ با او ساكن‌ شود، و آن‌ جوان‌ نزد او مثل‌ یكی‌ از پسرانش‌ بود.12و میخا آن‌ لاوی‌ را تخصیص‌ نمود و آن‌ جوان‌ كاهن‌ اوشد، و در خانۀ میخا می‌بود.13و میخا گفت‌: «الا´ن‌ دانستم‌ كه‌ خداوند به‌ من‌ احسان‌ خواهد نمود زیرا لاوی‌ای‌ را كاهن‌ خود دارم‌.»

Chapter 18

1و در آن‌ ایام‌ در اسرائیل‌ پادشاهی‌ نبود.و در آن‌ روزها سبط دان‌، مُلكی‌ برای‌ سكونت‌ خود طلب‌ می‌كردند، زیرا تا در آن‌ روز مُلك‌ ایشان‌ در میان‌ اسباط اسرائیل‌ به‌ ایشان‌ نرسیده‌ بود.2و پسران‌ دان‌ از قبیلۀ خویش‌ پنج‌ نفر از جماعت‌ خود كه‌ مردان‌ جنگی‌ بودند، از صُرعه‌ و اَشتاؤل‌ فرستادند تا زمین‌ را جاسوسی‌ و تفحص‌ نمایند، و به‌ ایشان‌ گفتند: «بروید و زمین‌ را تفحص‌ كنید.» پس‌ ایشان‌ به‌ كوهستان‌ افرایم‌ به‌ خانۀ میخا آمده‌، در آنجا منزل‌ گرفتند.3و چون‌ ایشان‌ نزد خانۀ میخا رسیدند، آواز جوان‌ لاوی‌ را شناختند و به‌ آنجا برگشته‌، او را گفتند: «كیست‌ كه‌ تو را به‌ اینجا آورده‌است‌ و در این‌ مكان‌ چه‌ می‌كنی‌ و در اینجا چه‌ داری‌؟»4او به‌ ایشان‌ گفت‌: «میخا با من‌ چنین‌ و چنان‌ رفتار نموده‌است‌، و مرا اجیر گرفته‌، كاهن‌ او شده‌ام‌.»5وی‌ را گفتند: «از خدا سؤال‌ كن‌ تا بدانیم‌ آیا راهی‌ كه‌ در آن‌ می‌رویم‌ خیر خواهد بود.»6كاهن‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ سلامتی‌ بروید. راهی‌ كه‌ شما می‌روید منظور خداوند است‌.»7پس‌ آن‌ پنج‌ مرد روانه‌ شده‌، به‌ لایش‌ رسیدند. و خلقی‌ را كه‌ در آن‌ بودند، دیدند كه‌ در امنیت‌ و به‌ رسم‌ صیدونیان‌ در اطمینان‌ و امنیت‌ ساكن‌ بودند. و در آن‌ زمین‌ صاحب‌ اقتداری‌ نبود كه‌ اذیت‌ رساند و از صیدونیان‌ دور بوده‌، با كسی‌ كار نداشتند.8پس‌ نزد برادران‌ خود به‌ صُرْعَه‌ و اَشْتاؤل‌ آمدند. و برادران‌ ایشان‌ به‌ ایشان‌ گفتند: « چه‌ خبر دارید؟»9گفتند: «برخیزیم‌ و بر ایشان‌ هجوم‌ آوریم‌، زیرا كه‌ زمین‌ را دیده‌ایم‌ كه‌ اینك‌ بسیار خوب‌ است‌، و شما خاموش‌ هستید. پس‌ كاهلی‌ مورزید بلكه‌ رفته‌، داخل‌ شوید و زمین‌ را در تصرف‌ آورید.10و چون‌ داخل‌ شوید، به‌ قوم‌ مطمئن‌ خواهید رسید، و زمین‌ بسیار وسیع‌ است‌، و خدا آن‌ را به‌ دست‌ شما داده‌ است‌؛ و آن‌ جایی‌ است‌ كه‌ از هرچه‌ در جهان‌ است‌، باقی‌ ندارد.»11پس‌ ششصد نفر از قبیلۀ دان‌ مسلح‌ شده‌، به‌ آلات‌ جنگ‌ از آنجا یعنی‌ از صُرْعَه‌ و اَشْتاؤل‌ روانه‌ شدند.12و برآمده‌، در قریۀ یعاریم‌ در یهودا اردو زدند. لهذا تا امروز آن‌ مكان‌ را مِحنَه‌ دان‌ می‌خوانند و اینك‌ در پشت‌ قریۀ یعاریم‌ است‌.13و از آنجا به‌ كوهستان‌ افرایم‌ گذشته‌، به‌ خانۀ میخا رسیدند.14و آن‌ پنج‌ نفر كه‌ برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ لایش‌ رفته‌ بودند، برادران‌ خود را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «آیا می‌دانید كه‌ در این‌ خانه‌ها ایفود و ترافیم‌ و تمثال‌ تراشیده‌ و تمثال‌ ریخته‌ شده‌ای‌ هست‌؟ پس‌ الا´ن‌ فكر كنید كه‌ چه‌ باید بكنید.»15پس‌ به‌ آنسو برگشته‌، به‌ خانۀ جوان‌ لاوی‌، یعنی‌ به‌ خانۀ میخا آمده‌، سلامتی‌ او را پرسیدند.16و آن‌ ششصد مرد مسلح‌ شده‌، به‌ آلات‌ جنگ‌ كه‌ از پسران‌ دان‌ بودند، در دهنۀ دروازه‌ ایستاده‌ بودند.17و آن‌ پنج‌ نفر كه‌ برای‌ جاسوسی‌ زمین‌ رفته‌ بودند برآمده‌، به‌ آنجا داخل‌ شدند، و تمثال‌ تراشیده‌ و ایفود و ترافیم‌ و تمثال‌ ریخته‌ شده‌ را گرفتند، و كاهن‌ با آن‌ ششصد مرد مسلح‌ شده‌، به‌ آلات‌ جنگ‌ به‌ دهنۀ دروازه‌ ایستاده‌ بود.18و چون‌ آنها به‌ خانۀ میخا داخل‌ شده‌، تمثال‌ تراشیده‌ و ایفود و ترافیم‌ و تمثال‌ ریخته‌ شده‌ را گرفتند، كاهن‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «چه‌ می‌كنید؟»19ایشان‌ به‌ وی‌ گفتند: «خاموش‌ شده‌، دست‌ را بر دهانت‌ بگذار و همراه‌ ما آمده‌، برای‌ ما پدر و كاهن‌ باش‌. كدام‌ برایت‌ بهتر است‌ كه‌ كاهن‌ خانۀ یك‌ شخص‌ باشی‌ یا كاهن‌ سبطی‌ و قبیله‌ای‌ در اسرائیل‌ شوی‌؟»20پس‌ دل‌ كاهن‌ شاد گشت‌. و ایفود و ترافیم‌ و تمثال‌ تراشیده‌ را گرفته‌، در میان‌ قوم‌ داخل‌ شد.21پس‌ متوجه‌ شده‌، روانه‌ شدند، و اطفال‌ و مواشی‌ و اسباب‌ را پیش‌ روی‌ خود قرار دادند.22و چون‌ ایشان‌ از خانۀ میخا دور شدند، مردانی‌ كه‌ در خانه‌های‌ اطراف‌ خانۀ میخا بودند جمع‌ شده‌، بنی‌دان‌ را تعاقب‌ نمودند.23و بنی‌دان‌ را صدا زدند؛ و ایشان‌ رو برگردانیده‌، به‌ میخا گفتند: «تو را چه‌ شده‌ است‌ كه‌ با این‌ جمعیت‌ آمده‌ای‌؟»24او گفت‌: «خدایان‌ مرا كه‌ ساختم‌ با كاهن‌ گرفته‌، رفته‌اید؛ و مرا دیگر چه‌ چیز باقی‌ است‌؟ پس‌ چگونه‌ به‌ من‌ می‌گویید كه‌ تو را چه‌ شده‌ است‌؟»25و پسران‌ دان‌ او را گفتند: «آواز تو در میان‌ ما شنیده‌ نشود مبادا مردان‌ تند خو بر شما هجوم‌ آورند، و جان‌ خود را با جانهای‌ اهل‌ خانه‌ات‌ هلاك‌ سازی‌.»26و بنی‌دان‌ راه‌ خود را پیش‌ گرفتند. و چون‌ میخا دید كه‌ ایشان‌ از او قوی‌ترند، رو گردانیده‌، به‌ خانۀ خود برگشت‌.27و ایشان‌ آنچه‌ میخا ساخته‌بود و كاهنی‌ را كه‌ داشت‌ برداشته‌، به‌ لایش‌ بر قومی‌ كه‌ آرام‌ و مطمئن‌ بودند، برآمدند، و ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشته‌، شهر را به‌ آتش‌ سوزانیدند.28و رهاننده‌ای‌ نبود زیرا كه‌ از صیدون‌ دور بود و ایشان‌ را با كسی‌ معامله‌ای‌ نبود و آن‌ شهر در وادی‌ای‌ كه‌ نزد بیت‌رَحُوب‌ است‌، واقع‌ بود. پس‌ شهر را بنا كرده‌، در آن‌ ساكن‌ شدند.29و شهر را به‌ اسم‌ پدر خود، دان‌ كه‌ برای‌ اسرائیل‌ زاییده‌ شد، دان‌ نامیدند. امااسم‌ شهر قبل‌ از آن‌ لایش‌ بود.30و بنی‌دان‌ آن‌ تمثال‌ تراشیده‌ را برای‌ خود نصب‌ كردند و یهوناتان‌ بن‌ جَرشُوم‌ بن‌ موسی‌ و پسرانش‌ تا روز اسیر شدن‌ اهل‌ زمین‌، كهنۀ بنی‌دان‌ می‌بودند.31پس‌ تمثال‌ تراشیدۀ میخا را كه‌ ساخته‌ بود تمامی‌ روزهایی‌ كه‌ خانۀ خدا در شیلوه‌ بود، برای‌ خود نصب‌ نمودند.

Chapter 19

1و در آن‌ ایام‌ كه‌ پادشاهی‌ در اسرائیل‌نبود، مرد لاوی‌ در پشت‌ كوهستان‌ افرایم‌ ساكن‌ بود، و كنیزی‌ از بیت‌لحم‌ یهودا از برای‌ خود گرفته‌ بود.2و كنیزش‌ بر او زنا كرده‌، از نزد او به‌ خانۀ پدرش‌ در بیت‌لحم‌ یهودا رفت‌، و در آنجا مدت‌ چهار ماه‌ بماند.3و شوهرش‌ برخاسته‌، از عقب‌ او رفت‌ تا دلش‌ را برگردانیده‌، پیش‌ خود باز آورد. و غلامی‌ با دو الاغ‌ همراه‌ او بود، و آن‌ زن‌ او را به‌ خانۀ پدر خود برد. و چون‌ پدر كنیز او را دید، از ملاقاتش‌ شاد شد.4و پدر زنش‌، یعنی‌ پدر كنیز او را نگاه‌ داشت‌. پس‌ سه‌ روز نزد وی‌ توقف‌ نمود و اكل‌ و شرب‌ نموده‌، آنجا بسر بردند.5و در روز چهارم‌، چون‌ صبح‌ زود بیدار شدند، او برخاست‌ تا روانه‌ شود؛ اما پدر كنیز به‌ داماد خود گفت‌ كه‌ «دل‌ خود را به‌ لقمه‌ای‌ نان‌ تقویت‌ ده‌، و بعد از آن‌ روانه‌ شوید.»6پس‌ هر دو با هم‌ نشسته‌، خوردند و نوشیدند. و پدر كنیز به‌ آن‌ مرد گفت‌: «موافقت‌ كرده‌، امشب‌ را بمان‌ و دلت‌ شاد باشد.»7و چون‌ آن‌ مرد برخاست‌ تا روانه‌ شود، پدر زنش‌ او را الحاح‌ نمود و شب‌ دیگر در آنجا ماند.8و در روز پنجم‌ صبح‌ زود برخاست‌ تا روانه‌ شود، پدر كنیز گفت‌: «دل‌ خود را تقویت‌ نما و تازوال‌ روز تأخیر نمایید.» و ایشان‌ هردو خوردند.9و چون‌ آن‌ شخص‌ با كنیز و غلام‌ خود برخاست‌ تا روانه‌ شود، پدر زنش‌ یعنی‌ پدر كنیز او را گفت‌: «الا´ن‌ روز نزدیك‌ به‌ غروب‌ می‌شود، شب‌ را بمانید؛ اینك‌ روز تمام‌ می‌شود. در اینجا شب‌ را بمان‌ و دلت‌ شاد باشد و فردا بامدادان‌ روانه‌ خواهید شد و به‌ خیمۀ خود خواهی‌ رسید.»10اما آن‌ مرد قبول‌ نكرد كه‌ شب‌ را بماند، پس‌ برخاسته‌، روانه‌ شد و به‌ مقابل‌ یبوس‌ كه‌ اورشلیم‌ باشد، رسید؛ و دو الاغ‌ پالان‌ شده‌ و كنیزش‌ همراه‌ وی‌ بود.11و چون‌ ایشان‌ نزد یبوس‌ رسیدند، نزدیك‌ به‌ غروب‌ بود. غلام‌ به‌ آقای‌ خود گفت‌: «بیا و به‌ این‌ شهر یبوسیان‌ برگشته‌، شب‌ را در آن‌ بسر بریم‌.»12آقایش‌ وی‌ را گفت‌: «به‌ شهر غریب‌ كه‌ احدی‌ از بنی‌اسرائیل‌ در آن‌ نباشد برنمی‌گردیم‌، بلكه‌ به‌ جِبْعَه‌ بگذریم‌.»13و به‌ غلام‌ خود گفت‌: «بیا و به‌ یكی‌ از این‌ جاها، یعنی‌ به‌ جِبْعَه‌ یا رامه‌ نزدیك‌ بشویم‌ و در آن‌ شب‌ را بمانیم‌.»14پس‌ از آنجا گذشته‌، برفتند و نزد جِبْعَه‌ كه‌ از آن‌ بنیامین‌ است‌، آفتاب‌ بر ایشان‌ غروب‌ كرد.15پس‌ به‌ آن‌ طرف‌ برگشتند تا به‌ جِبْعَه‌ داخل‌ شده‌، شب‌ را در آن‌ بسر برند. و او درآمد در كوچۀ شهر نشست‌؛ اما كسی‌ نبود كه‌ ایشان‌ را به‌ خانۀ خود ببرد و منزل‌ دهد.16و اینك‌ مردی‌ پیر در شب‌ از كار خود از مزرعه‌ می‌آمد. و این‌ شخص‌ از كوهستان‌ افرایم‌ بوده‌، در جِبْعَه‌ مأوا گزیده‌ بود؛ اما مردمان‌ آن‌ مكان‌ بنیامینی‌ بودند.17و او نظر انداخته‌، شخص‌ مسافری‌ را در كوچۀ شهر دید؛ و آن‌ مرد پیر گفت‌:«كجا می‌روی‌ و از كجا می‌آیی‌؟»18او وی‌ را گفت‌: «ما از بیت‌لحم‌ یهودا به‌ آن‌ طرف‌ كوهستان‌ افرایم‌ می‌رویم‌، زیرا از آنجا هستم‌ و به‌ بیت‌لحم‌ یهودا رفته‌ بودم‌، و الا´ن‌ عازم‌ خانۀ خداوند هستم‌، و هیچ‌ كس‌ مرا به‌ خانۀ خود نمی‌پذیرد؛19و نیز كاه‌ و علف‌ به‌ جهت‌ الاغهای‌ ما هست‌، و نان‌ و شراب‌ هم‌ برای‌ من‌ و كنیز تو و غلامی‌ كه‌ همراه‌ بندگانت‌ است‌، می‌باشد و احتیاج‌ به‌ چیزی‌ نیست‌.»20آن‌ مرد پیر گفت‌: «سلامتی‌ بر تو باد؛ تمامی‌ حاجات‌ تو بر من‌ است‌؛ اما شب‌ را در كوچه‌ بسر مبر.»21پس‌ او را به‌ خانۀ خود برده‌، به‌ الاغها خوراك‌ داد و پایهای‌ خود را شسته‌، خوردند و نوشیدند.22و چون‌ دلهای‌ خود را شاد می‌كردند، اینك‌ مردمان‌ شهر، یعنی‌ بعضی‌ اشخاص‌ بنی‌بلیعال‌ خانه‌ را احاطه‌ كردند، و در را زده‌، به‌ آن‌ مرد پیر صاحب‌خانه‌ خطاب‌ كرده‌، گفتند: «آن‌ مرد را كه‌ به‌ خانۀ تو داخل‌ شده‌ است‌ بیرون‌ بیاور تا او را بشناسیم‌.»23و آن‌ مرد صاحب‌خانه‌ نزد ایشان‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «نی‌ ای‌ برادرانم‌ شرارت‌ مورزید، چونكه‌ این‌ مرد به‌ خانۀ من‌ داخل‌ شده‌ است‌؛ این‌ عمل‌ زشت‌ را منمایید.24اینك‌ دختر باكرۀ من‌ و كنیز این‌ مرد، ایشان‌ را نزد شما بیرون‌ می‌آورم‌ و ایشان‌ را ذلیل‌ ساخته‌، آنچه‌ در نظر شما پسند آید به‌ ایشان‌ بكنید. لیكن‌ با این‌ مرد این‌ كار زشت‌ را مكنید.»25اما آن‌ مردمان‌ نخواستند كه‌ او را بشنوند. پس‌ آن‌ شخص‌ كنیز خود را گرفته‌، نزد ایشان‌ بیرون‌ آورد و او را شناختند و تمامی‌ شب‌ تا صبح‌ او را بی‌عصمت‌ می‌كردند، و در طلوع‌ فجر او را رها كردند.26وآن‌ زن‌ در سپیدۀ صبح‌ آمده‌، به‌ در خانۀ آن‌ شخص‌ كه‌ آقایش‌ در آن‌ بود، افتاد تا روشن‌ شد.27و در وقت‌ صبح‌ آقایش‌ برخاسته‌، بیرون‌ آمد تا به‌ راه‌ خود برود و اینك‌ كنیزش‌ نزد در خانه‌ افتاده‌، و دستهایش‌ بر آستانه‌ بود.28و او وی‌ را گفت‌: «برخیز تا برویم‌.» اما كسی‌ جواب‌ نداد، پس‌ آن‌ مرد او را بر الاغ‌ خود گذاشت‌ و برخاسته‌، به‌ مكان‌ خود رفت‌.29و چون‌ به‌ خانۀ خود رسید، كاردی‌ برداشت‌ و كنیز خود را گرفته‌، اعضای‌ او را به‌ دوازده‌ قطعه‌ تقسیم‌ كرد، و آنها را در تمامی‌ حدود اسرائیل‌ فرستاد.30و هر كه‌ این‌ را دید گفت‌: «از روزی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ از مصر بیرون‌ آمده‌اند تا امروز عملی‌ مثل‌ این‌ كرده‌ و دیده‌ نشده‌ است‌. پس‌ در آن‌ تأمل‌ كنید و مشورت‌ كرده‌، حكم‌ نمایید.»

Chapter 20

1و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ بیرون‌ آمدند و جماعت‌ مثل‌ شخص‌ واحد از دان‌ تا بئرشبع‌ با اهل‌ زمین‌ جِلْعاد نزد خداوند در مِصْفَه‌ جمع‌ شدند.2و سروران‌ تمام‌ قوم‌ و جمیع‌ اسباط اسرائیل‌ یعنی‌ چهارصد هزار مرد شمشیر زن‌ پیاده‌ در جماعت‌ قوم‌ خدا حاضر بودند.3و بنی‌بنیامین‌ شنیدند كه‌ بنی‌اسرائیل‌ در مِصْفَه‌ برآمده‌اند. و بنی‌اسرائیل‌ گفتند: «بگویید كه‌ این‌ عمل‌ زشت‌ چگونه‌ شده‌ است‌.»4آن‌ مرد لاوی‌ كه‌ شوهر زن‌ مقتوله‌ بود، در جواب‌ گفت‌: «من‌ با كنیز خود به‌ جِبْعَه‌ كه‌ از آن‌ بنیامین‌ باشد، آمدیم‌ تا شب‌ را بسر بریم‌.5و اهل‌ جِبْعَه‌ بر من‌ برخاسته‌، خانه‌ را در شب‌، گرد من‌ احاطه‌ كردند، و مرا خواستندبكشند و كنیز مرا ذلیل‌ نمودند كه‌ بمرد.6و كنیز خود را گرفته‌، او را قطعه‌ قطعه‌ كردم‌ و او را در تمامی‌ ولایت‌ ملك‌ اسرائیل‌ فرستادم‌، زیرا كه‌ كار قبیح‌ و زشت‌ در اسرائیل‌ نمودند.7هان‌ جمیع‌ شما، ای‌ بنی‌اسرائیل‌ حكم‌ و مشورت‌ خود را اینجا بیاورید.»8آنگاه‌ تمام‌ قوم‌ مثل‌ شخص‌ واحد برخاسته‌، گفتند: «هیچ‌ كدام‌ از ما به‌ خیمۀ خود نخواهیم‌ رفت‌، و هیچ‌ كدام‌ از ما به‌ خانۀ خود بر نخواهیم‌ گشت‌.9و حال‌ كاری‌ كه‌ به‌ جِبْعَه‌ خواهیم‌ كرد، این‌ است‌ كه‌ به‌ حسب‌ قرعه‌ بر آن‌ برآییم‌.10و ده‌ نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده‌ هزار از تمامی‌ اسباط اسرائیل‌ بگیریم‌ تا آذوقه‌ برای‌ قوم‌ بیاورند، و تا چون‌ به‌ جِبْعَه‌ بنیامینی‌ برسند، با ایشان‌ موافق‌ همۀ قباحتی‌ كه‌ در اسرائیل‌ نموده‌اند، رفتار نمایند.»11پس‌ جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ بر شهر جمع‌ شده‌، مثل‌ شخص‌ واحد متحد شدند.12و اسباط اسرائیل‌ اشخاصی‌ چند در تمامی‌ سبط بنیامین‌ فرستاده‌، گفتند: «این‌ چه‌ شرارتی‌ است‌ كه‌ در میان‌ شما واقع‌ شده‌است‌؟13پس‌ الا´ن‌ آن‌ مردان‌ بنی‌بلیعال‌ را كه‌ در جِبْعَه‌ هستند، تسلیم‌ نمایید تا آنها را به‌ قتل‌ رسانیم‌، و بدی‌ را از اسرائیل‌ دور كنیم‌.» اما بنیامینیان‌ نخواستند كه‌ سخن‌ برادران‌ خود بنی‌اسرائیل‌ را بشنوند.14و بنی‌بنیامین‌ از شهرهای‌ خود به‌ جِبْعَه‌ جمع‌ شدند تا بیرون‌ رفته‌، با بنی‌اسرائیل‌ جنگ‌ نمایند.15و از بنی‌بنیامین‌ در آن‌ روز بیست‌ و ششهزار مرد شمشیرزن‌ از شهرها سان‌ دیده‌ شد، غیر از ساكنان‌ جِبْعَه‌ كه‌ هفتصد نفر برگزیده‌، سان‌ دیده‌ شد.16و از تمام‌این‌ گروه‌ هفتصد نفر چپ‌ دست‌ برگزیده‌ شدند كه‌ هر یكی‌ از آنها مویی‌ را به‌ سنگ‌ فلاخن‌ می‌زدند و خطا نمی‌كردند.17و از مردان‌ اسرائیل‌ سوای‌ بنیامینیان‌ چهارصد هزار مرد شمشیرزن‌ سان‌ دیده‌ شد كه‌ جمیع‌ اینها مردان‌ جنگی‌ بودند.18و بنی‌اسرائیل‌ برخاسته‌، به‌ بیت‌ئیل‌ رفتند و از خدا مشورت‌ خواسته‌، گفتند: «كیست‌ كه‌ اولاً از ما برای‌ جنگ‌ نمودن‌ با بنی‌بنیامین‌ برآید؟» خداوند گفت‌: «یهودا اول‌ برآید.»19و بنی‌اسرائیل‌ بامدادان‌ برخاسته‌، در برابر جِبْعَه‌ اردو زدند.20و مردان‌ اسرائیل‌ بیرون‌ رفتند تا با بنیامینیان‌ جنگ‌ نمایند، و مردان‌ اسرائیل‌ برابر ایشان‌ در جِبْعَه‌ صف‌آرایی‌ كردند.21و بنی‌بنیامین‌ از جِبْعَه‌ بیرون‌ آمده‌، در آن‌ روز بیست‌ و دو هزار نفر از اسرائیل‌ را بر زمین‌ هلاك‌ كردند.22و قوم‌، یعنی‌ مردان‌ اسرائیل‌ خود را قوی‌ دل‌ ساخته‌، بار دیگر صف‌آرایی‌ نمودند، در مكانی‌ كه‌ روز اول‌ صف‌آرایی‌ كرده‌بودند.23و بنی‌اسرائیل‌ برآمده‌، به‌ حضور خداوند تا شام‌ گریه‌ كردند، و از خداوند مشورت‌ خواسته‌، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیك‌ بشوم‌ تا با برادران‌ خود بنی‌بنیامین‌ جنگ‌ نمایم‌؟» خداوند گفت‌: «به‌ مقابلۀ ایشان‌ برآیید.»24و بنی‌اسرائیل‌ در روز دوم‌ به‌ مقابلۀ بنی‌بنیامین‌ پیش‌ آمدند.25و بنیامینیان‌ در روز دوم‌ به‌ مقابلۀ ایشان‌ از جِبْعَه‌ بیرون‌ شده‌، بار دیگر هجده‌ هزار نفر از بنی‌اسرائیل‌ را بر زمین‌ هلاك‌ ساختند كه‌ جمیع‌ اینها شمشیرزن‌ بودند.26آنگاه‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌، یعنی‌ تمامی‌ قوم‌ برآمده‌، به‌ بیت‌ئیل‌ رفتند و گریه‌ كرده‌، در آنجا به‌ حضور خداوند توقف‌ نمودند، و آن‌ روز را تا شام‌ روزه‌ داشته‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌سلامتی‌ به‌ حضور خداوند گذرانیدند.27و بنی‌اسرائیل‌ از خداوند مشورت‌ خواستند. و تابوت‌ عهد خدا آن‌ روزها در آنجا بود.28و فینحاس‌ بن‌ العازار بن‌ هارون‌ در آن‌ روزها پیش‌ آن‌ ایستاده‌ بود، و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون‌ روم‌ و با برادران‌ خود بنی‌بنیامین‌ جنگ‌ كنم‌ یا دست‌ بردارم‌؟» خداوند گفت‌: «برآی‌ زیرا كه‌ فردا او را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهم‌ نمود.»29پس‌ اسرائیل‌ در هر طرف‌ جِبْعَه‌ كمین‌ ساختند.30و بنی‌اسرائیل‌ در روز سوم‌ به‌ مقابلۀ بنی‌بنیامین‌ برآمدند، و مثل‌ سابق‌ در برابر جِبْعَه‌ صف‌آرایی‌ نمودند.31و بنی‌بنیامین‌ به‌ مقابلۀ قوم‌ بیرون‌ آمده‌، از شهر كشیده‌ شدند و به‌ زدن‌ و كشتن‌ قوم‌ در راهها كه‌ یكی‌ از آنها به‌ سوی‌ بیت‌ئیل‌ و دیگری‌ به‌ سوی‌ جِبْعَه‌ می‌رود مثل‌ سابق‌ شروع‌ كردند، و به‌ قدر سی‌ نفر از اسرائیل‌ در صحرا كشته‌ شدند.32و بنی‌بنیامین‌ گفتند كه‌ «ایشان‌ مثل‌ سابق‌ پیش‌ ما منهزم‌ شدند.» اما بنی‌اسرائیل‌ گفتند: «بگریزیم‌ تا ایشان‌ را از شهر به‌ راهها بكشیم‌.»33و تمامی‌ مردان‌ اسرائیل‌ از مكان‌ خود برخاسته‌، در بعل‌ تامار صف‌آرایی‌ نمودند، و كمین‌ كنندگان‌ اسرائیل‌ از مكان‌ خود یعنی‌ از معره‌ جِبْعَه‌ به‌ در جستند.34و ده‌هزار مرد برگزیده‌ از تمام‌ اسرائیل‌ در برابر جِبْعَه‌ آمدند و جنگ‌ سخت‌ شد، و ایشان‌ نمی‌دانستند كه‌ بلا بر ایشان‌ رسیده‌ است‌.35و خداوند بنیامین‌ را به‌ حضور اسرائیل‌ مغلوب‌ ساخت‌ و بنی‌اسرائیل‌ در آن‌ روز بیست‌ و پنجهزار و یكصد نفر را از بنیامین‌ هلاك‌ ساختند كه‌ جمیع‌ ایشان‌ شمشیرزن‌ بودند.36و بنی‌بنیامین‌ دیدند كه‌ شكست‌ یافته‌اند زیرا كه‌ مردان‌ اسرائیل‌ به‌ بنیامینیان‌ جا داده‌ بودند،چونكه‌ اعتماد داشتند بر كمینی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ جِبْعَه‌ نشانده‌ بودند.37و كمین‌كنندگان‌ تعجیل‌ نموده‌، بر جِبْعَه‌ هجوم‌ آوردند و كمین‌كنندگان‌ خود را پراكنده‌ ساخته‌، تمام‌ شهر را به‌ دم‌ شمشیر زدند.38و در میان‌ مردان‌ اسرائیل‌ و كمین‌كنندگان‌ علامتی‌ قرار داده‌ شد كه‌ تراكم‌ دود بسیار بلند از شهر برافرازند.39پس‌ چون‌ مردان‌ اسرائیل‌ در جنگ‌ رو گردانیدند، بنیامینیان‌ شروع‌ كردند به‌ زدن‌ و كشتنِ قریب‌ سی‌ نفر از مردان‌ اسرائیل‌ زیرا گفتند یقیناً ایشان‌ مثل‌ جنگ‌ اول‌ از حضور ما شكست‌ یافته‌اند.40و چون‌ آن‌ تراكم‌ ستون‌ دود از شهر بلند شدن‌ گرفت‌، بنیامینیان‌ از عقب‌ خود نگریستند و اینك‌ تمام‌ شهر به‌ سوی‌ آسمان‌ به‌ دود بالا می‌رود.41و بنی‌اسرائیل‌ برگشتند و بنیامینیان‌ پریشان‌ شدند، زیرا دیدند كه‌ بلا بر ایشان‌ رسیده‌ است‌.42پس‌ از حضور مردان‌ اسرائیل‌ به‌ راه‌ صحرا روگردانیدند. اما جنگ‌، ایشان‌ را در گرفت‌ و آنانی‌ كه‌ از شهر بیرون‌ آمدند، ایشان‌ را در میان‌ هلاك‌ ساختند.43پس‌ بنیامینیان‌ را احاطه‌ كرده‌، ایشان‌ را تعاقب‌ نمودند، و در مَنُوحَه‌ در مقابل‌ جِبْعَه‌ به‌ سوی‌ طلوع‌ آفتاب‌ ایشان‌ را پایمال‌ كردند.44و هجده‌ هزار نفر از بنیامین‌ كه‌ جمیع‌ ایشان‌ مردان‌ جنگی‌ بودند، افتادند.45و ایشان‌ برگشته‌، به‌ سوی‌ صحرا تا صخرۀ رمون‌ بگریختند. و پنج‌ هزار نفر از ایشان‌ را به‌ سر راهها هلاك‌ كردند، و ایشان‌ را تا جدعوم‌ تعاقب‌ كرده‌، دو هزار نفر از ایشان‌ را كشتند.46پس‌ جمیع‌ كسانی‌ كه‌ در آن‌ روز از بنیامین‌ افتادند، بیست‌ و پنج‌ هزار مرد شمشیرزن‌ بودند كه‌ جمیع‌ آنها مردان‌ جنگی‌ بودند.47اما ششصد نفر برگشته‌، به‌ سوی‌ بیابان‌ به‌ صخرۀ رمون‌ فرار كردند، و در صخرۀ رمون‌ چهار ماه‌ بماندند.48ومردان‌ اسرائیل‌ بر بنیامینیان‌ برگشته‌، ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند، یعنی‌ تمام‌ اهل‌ شهر و بهایم‌ و هرچه‌ را كه‌ یافتند؛ و همچنین‌ همۀ شهرهایی‌ را كه‌ به‌ آنها رسیدند، به‌ آتش‌ سوزانیدند.

Chapter 21

1و مردان‌ اسرائیل‌ در مِصْفَه‌ قسم‌ خورده‌،گفتند كه‌ «احدی‌ از ما دختر خود را به‌ بنیامینیان‌ به‌ زنی‌ ندهند.»2و قوم‌ به‌ بیت‌ئیل‌ آمده‌، در آنجا به‌ حضور خدا تا شام‌ نشستند و آواز خود را بلند كرده‌، زار زار بگریستند.3و گفتند: «ای‌ یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، این‌ چرا در اسرائیل‌ واقع‌ شده‌ است‌ كه‌ امروز یك‌ سبط از اسرائیل‌ كم‌ شود؟»4و در فردای‌ آن‌ روز قوم‌ به‌ زودی‌ برخاسته‌، مذبحی‌ در آنجا بنا كردند، و قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ گذرانیدند.5و بنی‌اسرائیل‌ گفتند: «كیست‌ از تمامی‌ اسباط اسرائیل‌ كه‌ در جماعت‌ نزد خداوند بر نیامده‌ است‌؟» زیرا قسم‌ سخت‌ خورده‌، گفته‌ بودند كه‌ هر كه‌ به‌ حضور خداوند به‌ مِصْفَه‌ نیاید، البته‌ كشته‌ شود.6و بنی‌اسرائیل‌ دربارۀ برادر خود بنیامین‌ پشیمان‌ شده‌، گفتند: «امروز یك‌ سبط از اسرائیل‌ منقطع‌ شده‌ است‌.7برای‌ بقیۀ ایشان‌ دربارۀ زنان‌ چه‌ كنیم‌؟ زیرا كه‌ ما به‌ خداوند قسم‌ خورده‌ایم‌ كه‌ از دختران‌ خود به‌ ایشان‌ به‌ زنی‌ ندهیم‌.»8و گفتند: «كدام‌ یك‌ از اسباط اسرائیل‌ است‌ كه‌ به‌ حضور خداوند به‌ مِصْفَه‌ نیامده‌است‌؟» و اینك‌ از یابیش‌ جِلْعاد كسی‌ به‌ اردو و جماعت‌ نیامده‌ بود.9زیرا چون‌ قوم‌ شمرده‌ شدند، اینك‌ از ساكنان‌ یابیش‌ جِلْعاد احدی‌ در آنجا نبود.10پس‌ جماعت‌ دوازده‌ هزار نفر از شجاع‌ترین‌ قوم‌ را به آنجا فرستاده‌، و ایشان‌ را امر كرده‌، گفتند: «بروید و ساكنان‌ یابیش‌ جِلْعاد را با زنان‌ و اطفال‌ به‌ دم‌ شمشیر بكشید.11و آنچه‌ باید بكنید این‌ است‌ كه‌ هر مردی‌ را و هر زنی‌ را كه‌ با مرد خوابیده‌ باشد، هلاك‌ كنید.»12و در میان‌ ساكنان‌ یابیش‌ جِلْعاد چهارصد دختر باكره‌ كه‌ با ذكوری‌ نخوابیده‌ و مردی‌ را نشناخته‌ بودند یافتند، و ایشان‌ را به‌ اردو در شیلوه‌ كه‌ در زمین‌ كنعان‌ است‌، آوردند.13و تمامی‌ جماعت‌ نزد بنی‌بنیامین‌ كه‌ در صخرۀ رمون‌ بودند فرستاده‌، ایشان‌ را به‌ صلح‌ دعوت‌ كردند.14و در آن‌ وقت‌ بنیامینیان‌ برگشتند و دخترانی‌ را كه‌ از زنان‌ یابیش‌ جِلْعاد زنده‌ نگاه‌ داشته‌ بودند به‌ ایشان‌ دادند، و باز ایشان‌ را كفایت‌ نكرد.15و قوم‌ برای‌ بنیامین‌ پشیمان‌ شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل‌ شقاق‌ پیدا كرده‌بود.16و مشایخ‌ جماعت‌ گفتند: «دربارۀ زنان‌ به‌ جهت‌ باقی‌ ماندگان‌ چه‌ كنیم‌، چونكه‌ زنان‌ از بنیامین‌ منقطع‌ شده‌اند؟»17و گفتند: «میراثی‌ به‌ جهت‌ نجات‌یافتگان‌ بنیامین‌ باید باشد تا سبطی‌ از اسرائیل‌ محو نشود.18اما ما دختران‌ خود را به‌ ایشان‌ به‌ زنی‌ نمی‌توانیم‌ داد زیرا بنی‌اسرائیل‌ قسم‌ خورده‌، گفته‌اند ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ زنی‌ به‌ بنیامین‌دهد.»19و گفتند: «اینك‌ هر سال‌ در شیلوه‌ كه‌ به‌ طرف‌ شمال‌ بیت‌ئیل‌ و به‌ طرف‌ مشرق‌ راهی‌ كه‌ از بیت‌ئیل‌ به‌ شكیم‌ می‌رود، و به‌ سمت‌ جنوبی‌ لبونه‌ است‌، عیدی‌ برای‌ خداوند می‌باشد.»20پس‌ بنی‌بنیامین‌ را امر فرموده‌، گفتند: «بروید در تاكستانها در كمین‌ باشید،21و نگاه‌ كنید و اینك‌ اگر دختران‌ شیلوه‌ بیرون‌ آیند تا با رقص‌كنندگان‌ رقص‌ كنند، آنگاه‌ از تاكستانها درآیید، و از دختران‌ شیلوه‌ هركس‌ زن‌ خود را ربوده‌، به‌ زمین‌ بنیامین‌ برود.22و چون‌ پدران‌ و برادران‌ ایشان‌ آمده‌، نزد ما شكایت‌ كنند، به‌ ایشان‌ خواهیم‌ گفت‌ ایشان‌ را به‌ خاطر ما ببخشید، چونكه‌ ما برای‌ هر كس‌ زنش‌ را در جنگ‌ نگاه‌ نداشتیم‌، و شما آنها را به‌ ایشان‌ ندادید، الا´ن‌ مجرم‌ می‌باشید.»23پس‌ بنی‌بنیامین‌ چنین‌ كردند، و از رقص‌كنندگان‌، زنان‌ را برحسب‌ شمارۀ خود گرفتند، و ایشان‌ را به‌ یغما برده‌، رفتند، و به‌ ملك‌ خود برگشته‌، شهرها را بنا كردند و در آنها ساكن‌ شدند.24و در آن‌ وقت‌ بنی‌اسرائیل‌ هر كس‌ به‌ سبط خود و به‌ قبیلۀ خود روانه‌ شدند، و از آنجا هركس‌ به‌ ملك‌ خود بیرون‌ رفتند.25و در آن‌ ایام‌ در اسرائیل‌ پادشاهی‌ نبود و هركس‌ آنچه‌ در نظرش‌ پسند می‌آمد، می‌كرد.

## روت

Chapter 1

1و واقع‌ شد در ایام‌ حكومت‌ داوران‌ كه قحطی‌ در زمین‌ پیدا شد، و مردی‌ از بیت‌لحم‌ یهودا رفت‌ تا در بلاد موآب‌ ساكن‌ شود، او و زنش‌ و دو پسرش‌.2و اسم‌ آن‌ مرد اَلیمَلَك‌ بود، و اسم‌ زنش‌ نَعُومی‌، و پسرانش‌ به‌ مَحْلُون‌ و كِلْیون‌ مسمّی‌ و اَفْراتیانِ بیت‌لحم‌ یهودا بودند. پس‌ به‌ بلاد موآب‌ رسیده‌، در آنجا ماندند.3و اَلیمَلَك‌ شوهر نعومی‌، مرد و او با دو پسرش‌ باقی‌ ماند.4و ایشان‌ از زنان‌ موآب‌ برای‌ خود زن‌ گرفتند كه‌ نام‌ یكی‌ عُرْفَه‌ و نام‌ دیگری‌ روت‌ بود، و در آنجا قریب‌ به‌ ده‌ سال‌ توقف‌ نمودند.5و هر دو ایشان‌ مَحْلُون‌ و كِلْیون‌ نیز مردند، و آن‌ زن‌ از دو پسر و شوهر خود محروم‌ ماند.6پس‌ او با دو عروس‌ خود برخاست‌ تا از بلاد موآب‌ برگردد، زیرا كه‌ در بلاد موآب‌ شنیده‌ بود كه‌ خداوند از قوم‌ خود تفقّد نموده‌، نان‌ به‌ ایشان‌ داده‌ است‌.7و از مكانی‌ كه‌ در آن‌ ساكن‌ بود بیرون‌ آمد، و دو عروسش‌ همراه‌ وی‌ بودند، و به‌ راه‌ روانه‌ شدند تا به‌ زمین‌ یهودا مراجعت‌ كنند.8و نعومی‌ به‌ دو عروس‌ خود گفت‌: «بروید و هر یكی‌ از شما به‌ خانۀ مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان‌ كناد، چنانكه‌ شما به‌ مردگان‌ و به‌ من‌ كردید.9و خداوند به‌ شما عطا كناد كه‌ هر یكی‌ از شما در خانۀ شوهر خود راحت‌ یابید.» پس‌ ایشان‌ را بوسید و آواز خود را بلند كرده‌، گریستند.10و به‌ او گفتند: «نی‌ بلكه‌ همراه‌ تو نزد قوم‌ تو خواهیم‌ برگشت‌.»11نعومی‌ گفت‌: «ای‌ دخترانم‌ برگردید، چرا همراه‌ من‌ بیایید؟ آیا در رحم‌ من‌ هنوز پسران‌ هستند كه‌ برای‌ شما شوهر باشند؟12ای‌ دخترانم‌ برگشته‌، راه‌ خود را پیش‌ گیرید زیرا كه‌ برای‌ شوهر گرفتن‌ زیاده‌ پیر هستم‌، و اگر گویم‌ كه‌ امید دارم‌ و امشب‌ نیز به‌ شوهر داده‌ شوم‌ وپسران‌ هم‌ بزایم‌،13آیا تا بالغ‌ شدن‌ ایشان‌ صبر خواهید كرد، و به‌ خاطر ایشان‌، خود را از شوهر گرفتن‌ محروم‌ خواهید داشت‌؟ نی‌ ای‌ دخترانم‌ زیرا كه‌ جانم‌ برای‌ شما بسیار تلخ‌ شده‌ است‌ چونكه‌ دست‌ خداوند بر من‌ دراز شده‌ است‌.»14پس‌ بار دیگر آواز خود را بلند كرده‌، گریستند و عرفه‌ مادر شوهر خود را بوسید، اما روت‌ به‌ وی‌ چسبید.15و او گفت‌: «اینك‌ زن‌ برادر شوهرت‌ نزد قوم‌ خود و خدایان‌ خویش‌ برگشته‌ است‌ تو نیز در عقب‌ زن‌ برادر شوهرت‌ برگرد.»16روت‌ گفت‌: «بر من‌ اصرار مكن‌ كه‌ تو را ترك‌ كنم‌ و از نزد تو برگردم‌، زیرا هر جایی‌ كه‌ رَوْی‌ می‌آیم‌ و هر جایی‌ كه‌ منزل‌ كنی‌، منزل‌ می‌كنم‌، قوم‌ تو قوم‌ من‌ و خدای‌ تو خدای‌ من‌ خواهد بود.17جایی‌ كه‌ بمیری‌، می‌میرم‌ و در آنجا دفن‌ خواهم‌ شد. خداوند به‌ من‌ چنین‌ بلكه‌ زیاده‌ بر این‌ كند اگر چیزی‌ غیر از موت‌، مرا از تو جدا نماید.»18پس‌ چون‌ دید كه‌ او برای‌ رفتن‌ همراهش‌ مصمم‌ شده‌ است‌، از سخن‌ گفتن‌ با وی‌ باز ایستاد.19و ایشان‌ هر دو روانه‌ شدند تا به‌ بیت‌لحم‌ رسیدند. و چون‌ وارد بیت‌لحم‌ گردیدند، تمامی‌ شهر بر ایشان‌ به‌ حركت‌ آمده‌، زنان‌ گفتند كه‌ «آیااین‌ نعومی‌ است‌؟»20او به‌ ایشان‌ گفت‌: «مرا نعومی‌ مخوانید بلكه‌ مرا مُرَّه‌ بخوانید زیرا قادر مطلق‌ به‌ من‌ مرارت‌ سخت‌ رسانیده‌ است‌.21من‌ پُر بیرون‌ رفتم‌ و خداوند مرا خالی‌ برگردانید. پس‌ برای‌ چه‌ مرا نعومی‌ می‌خوانید چونكه‌ خداوند مرا ذلیل‌ ساخته‌ است‌ و قادرمطلق‌ به‌ من‌ بدی‌ رسانیده‌ است‌.»22و نعومی‌ مراجعت‌ كرد و عروسش‌ روتِ موآبیه‌ كه‌ از بلاد موآب‌ برگشته‌ بود، همراه‌ وی‌ آمد؛ و در ابتدای‌ درویدن‌ جو وارد بیت‌لحم‌ شدند.

Chapter 2

1و نعومی‌ خویشِ شوهری‌ داشت‌ كه‌ مردی‌دولتمند، بوعَزْ نام‌ از خاندان‌ اَلیمَلَك‌ بود.2و روت‌ موآبیه‌ به‌ نعومی‌ گفت‌: «مرا اجازت‌ ده‌ كه‌ به‌ كشتزارها بروم‌ و در عقب‌ هر كسی‌ كه‌ در نظرش‌ التفات‌ یابم‌، خوشه‌چینی‌ نمایم‌.» او وی‌ را گفت‌: «برو ای‌ دخترم‌.»3پس‌ روانه‌ شده‌، به‌ كشتزار درآمد و در عقب‌ دروندگان‌ خوشه‌چینی‌ می‌نمود، و اتفاق‌ او به‌ قطعۀ زمین‌ بوعَزْ كه‌ از خاندان‌ اَلیمَلَك‌ بود، افتاد.4و اینك‌ بوعَزْ از بیت‌لحم‌ آمده‌، به‌ دروندگان‌ گفت‌: « خداوند با شما باد.» ایشان‌ وی‌ را گفتند: « خداوند تو را بركت‌ دهد.»5و بوعَزْ به‌ نوكر خود كه‌ بر دروندگان‌ گماشته‌ بود، گفت‌: «این‌ دختر از آن‌ كیست‌؟»6نوكر كه‌ بر دروندگان‌ گماشته‌ شده‌ بود، در جواب‌ گفت‌: «این‌ است‌ دختر موآبیه‌ كه‌ با نعومی‌ از بلاد موآب‌ برگشته‌ است‌،7و به‌ من‌ گفت‌: تمنّا اینكه‌خوشه‌چینی‌ نمایم‌ و در عقب‌ دروندگان‌ در میان‌ بافه‌ها جمع‌ كنم‌؛ پس‌ آمده‌، از صبح‌ تا به‌ حال‌ مانده‌ است‌، سوای‌ آنكه‌ اندكی‌ در خانه‌ توقّف‌ كرده‌ است‌.»8و بوعَزْ به‌ روت‌ گفت‌: «ای‌ دخترم‌ مگر نمی‌شنوی‌؟ به‌ هیچ‌ كشت‌زار دیگر برای‌ خوشه‌چینی‌ مرو و از اینجا هم‌ مگذر بلكه‌ با كنیزان‌ من‌ در اینجا باش‌.9و چشمانت‌ به‌ زمینی‌ كه‌ می‌دروند نگران‌ باشد و در عقب‌ ایشان‌ برو؛ آیا جوانان‌ را حكم‌ نكردم‌ كه‌ تو را لمس‌ نكنند؟ و اگر تشنه‌ باشی‌، نزد ظروف‌ ایشان‌ برو و از آنچه‌ جوانان‌ می‌كشند، بنوش‌.»10پس‌ به‌ روی‌ در افتاده‌، او را تا به‌ زمین‌ تعظیم‌ كرد و به‌ او گفت‌: «برای‌ چه‌ در نظر تو التفات‌ یافتم‌ كه‌ به‌ من‌ توجه‌ نمودی‌ و حال‌ آنكه‌ غریب‌ هستم‌؟»11بوعَزْ در جواب‌ او گفت‌: «از هر آنچه‌ بعد از مردن‌ شوهرت‌ به‌ مادر شوهر خود كردی‌، اطلاع‌ تمام‌ به‌ من‌ رسیده‌ است‌، و چگونه‌ پدر و مادر و زمین‌ ولادت‌ خود را ترك‌ كرده‌، نزد قومی‌ كه‌ پیشتر ندانسته‌ بودی‌، آمدی‌.12خداوند عمل‌ تو را جزا دهد و از جانب‌ یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌، كه‌ در زیر بالهایش‌ پناه‌ بردی‌، اجر كامل‌ به‌ تو برسد.»13گفت‌: «ای‌ آقایم‌، در نظر تو التفات‌ بیابم‌ زیرا كه‌ مرا تسلی‌ دادی‌ و به‌ كنیز خود سخنان‌ دل‌آویز گفتی‌، اگر چه‌ من‌ مثل‌ یكی‌ از كنیزان‌ تو نیستم‌.»14بوعَزْ وی‌ را گفت‌: «در وقت‌ چاشت‌ اینجا بیا و از نان‌ بخور و لقمۀ خود را در شیره‌ فرو بر.» پس‌ نزد دروندگان‌ نشست‌ و غلۀ برشته‌ به‌ او دادند و خورد و سیر شده‌، باقی‌ مانده‌ را واگذاشت‌.15و چون‌ برای‌ خوشه‌چینی‌ برخاست‌، بوعَزْ جوانان‌خود را امر كرده‌، گفت‌: «بگذارید كه‌ در میان‌ بافه‌ها هم‌ خوشه ‌چینی‌ نماید و او را زجر منمایید.16و نیز از دسته‌ها كشیده‌، برایش‌ بگذارید تا برچیند و او را عتاب‌ مكنید.»17پس‌ تا شام‌ در آن‌ كشتزار خوشه‌چینی‌ نموده‌، آنچه‌ را كه‌ برچیده‌ بود، كوبید و به‌ قدر یك‌ ایفۀ جو بود.18پس‌ آن‌ را برداشته‌، به‌ شهر درآمد، و مادر شوهرش‌ آنچه‌ را كه‌ برچیده‌ بود، دید، و آنچه‌ بعد از سیرشدنش‌ باقی‌ مانده‌ بود، بیرون‌ آورده‌، به‌ وی‌ داد.19و مادر شوهرش‌ وی‌ را گفت‌: «امروز كجا خوشه‌چینی‌ نمودی‌ و كجا كار كردی‌؟ مبارك‌ باد آنكه‌ بر تو توجه‌ نموده‌ است‌.» پس‌ مادر شوهر خود را از كسی‌ كه‌ نزد وی‌ كار كرده‌ بود، خبر داده‌، گفت‌: «نام‌ آن‌ شخص‌ كه‌ امروز نزد او كار كردم‌، بوعَزْ است‌.»20و نعومی‌ به‌ عروس‌ خود گفت‌: «او از جانب‌ خداوند مبارك‌ باد زیرا كه‌ احسان‌ را بر زندگان‌ و مردگان‌ ترك‌ ننموده‌ است‌.» و نعومی‌ وی‌ را گفت‌: «این‌ شخص‌، خویش‌ ما و از ولی‌های‌ ماست‌.»21و روت‌ موآبیه‌ گفت‌ كه‌ «او نیز مرا گفت‌ با جوانان‌ من‌ باش‌ تا همۀ درو مرا تمام‌ كنند.»22نعومی‌ به‌ عروس‌ خود روت‌ گفت‌ كه‌ «ای‌ دخترم‌ خوب‌ است‌ كه‌ با كنیزان‌ او بیرون‌ روی‌ و تو را در كشتزار دیگر نیابند.»23پس‌ با كنیزان‌ بوعَزْ برای‌ خوشه‌چینی‌ می‌ماند تا درو جو و درو گندم‌ تمام‌ شد، و با مادرشوهرش‌ سكونت‌ داشت‌.

Chapter 3

1و مادر شوهرش‌، نعومی‌ وی‌ را گفت‌: «ای دختر من‌، آیا برای‌ تو راحت‌ نجویم‌ تابرایت‌ نیكو باشد.2و الا´ن‌ آیا بوعَزْ كه‌ تو با كنیزانش‌ بودی‌ خویش‌ ما نیست‌؟ و اینك‌ او امشب‌ در خرمن‌ خود، جو پاك‌ می‌كند.3پس‌ خویشتن‌ را غسل‌ كرده‌، تدهین‌ كن‌ و رخت‌ خود را پوشیده‌، به‌ خرمن‌ برو، اما خود را به‌ آن‌ مرد نشناسان‌ تا از خوردن‌ و نوشیدن‌ فارغ‌ شود.4و چون‌ او بخوابد، جای‌ خوابیدنش‌ را نشان‌ كن‌ و رفته‌، پایهای‌ او را بگشا و بخواب‌، و او تو را خواهد گفت‌ كه‌ چه‌ باید بكنی‌.»5او وی‌ را گفت‌: «هر چه‌ به‌ من‌ گفتی‌، خواهم‌ كرد.»6پس‌ به‌ خرمن‌ رفته‌، موافق‌ هر چه‌ مادرشوهرش‌ او را امر فرموده‌ بود، رفتار نمود.7پس‌ چون‌ بوعَزْ خورد و نوشید و دلش‌ شاد شد و رفته‌، به‌ كنار بافه‌های‌ جو خوابید، آنگاه‌ او آهسته‌ آهسته‌ آمده‌، پایهای‌ او را گشود و خوابید.8و در نصف‌ شب‌ آن‌ مرد مضطرب‌ گردید و به‌ آن‌ سمت‌ متوجه‌ شد كه‌ اینك‌ زنی‌ نزد پایهایش‌ خوابیده‌ است‌.9و گفت‌: «تو كیستی‌»؟ او گفت‌: «من‌ كنیز تو، روت‌ هستم‌؛ پس‌ دامن‌ خود را بر كنیز خویش‌ بگستران‌ زیرا كه‌ تو ولّی‌ هستی‌.»10او گفت‌: «ای‌ دختر من‌! از جانب‌ خداوند مبارك‌ باش‌! زیرا كه‌ در آخر بیشتر احسان‌ نمودی‌ از اول‌، چونكه‌ در عقب‌ جوانان‌، چه‌ فقیر و چه‌ غنی‌، نرفتی‌.11و حال‌ ای‌ دختر من‌، مترس‌! هر آنچه‌ به‌ من‌ گفتی‌ برایت‌ خواهم‌ كرد، زیرا كه‌ تمام‌ شهرِ قوم‌ من‌ تو را زن‌ نیكو می‌دانند.12و الا´ن‌ راست‌ است‌ كه‌ من‌ ولی‌ هستم‌، لیكن‌ ولّی‌ای‌ نزدیكتر از من‌ هست‌.13امشب‌ در اینجا بمان‌ و بامدادان‌ اگر او حق‌ ولّی‌ را برای‌ تو ادا نماید، خوب‌ ادا نماید، و اگر نخواهد كه‌ برای‌ تو حق‌ولّی‌ را ادا نماید، پس‌ قسم‌ به‌ حیات‌ خداوند كه‌ من‌ آن‌ را برای‌ تو ادا خواهم‌ نمود؛ الا´ن‌ تا صبح‌ بخواب‌.»14پس‌ نزد پایش‌ تا صبح‌ خوابیده‌، پیش‌ از آنكه‌ كسی‌ همسایه‌اش‌ را تشخیص‌ دهد، برخاست‌، و بوعَزْ گفت‌: «زنهار كسی‌ نفهمد كه‌ این‌ زن‌ به‌ خرمن‌ آمده‌ است‌.15و گفت‌ چادری‌ كه‌ بر توست‌، بیاور و بگیر.» پس‌ آن‌ را بگرفت‌ و او شش‌ كیل‌ جو پیموده‌، بر وی‌ گذارد و به‌ شهر رفت‌.16و چون‌ نزد مادر شوهر خود رسید، او وی‌ را گفت‌: «ای‌ دختر من‌، بر تو چه‌ گذشت‌؟» پس‌ او را از هر آنچه‌ آن‌ مرد با وی‌ كرده‌ بود، خبر داد.17و گفت‌: «این‌ شش‌ كیل‌ جو را به‌ من‌ داد زیرا گفت‌، نزد مادرشوهرت‌ تهیدست‌ مرو.»18او وی‌ را گفت‌: «ای‌ دخترم‌ آرام‌ بنشین‌ تا بدانی‌ كه‌ این‌ امر چگونه‌ خواهد شد، زیرا كه‌ آن‌ مرد تا این‌ كار را امروز تمام‌ نكند، آرام‌ نخواهد گرفت‌.»

Chapter 4

1و بوعَزْ به‌ دروازه‌ آمده‌، آنجا نشست‌. و اینك‌ آن‌ ولّی‌ كه‌ بوعز دربارۀ او سخن‌ گفته‌ بود می‌گذشت‌، و به‌ او گفت‌: «ای‌ فلان‌! به‌ اینجا برگشته‌، بنشین‌.» و او برگشته‌، نشست‌.2و ده‌ نفر از مشایخ‌ شهر را برداشته‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «اینجا بنشینید.» و ایشان‌ نشستند.3و به‌ آن‌ ولّی‌ گفت‌: «نعومی‌ كه‌ از بلاد موآب‌ برگشته‌ است‌، قطعۀ زمینی‌ را كه‌ از برادر ما اَلیمَلَك‌ بود، می‌فروشد.4و من‌ مصلحت‌ دیدم‌ كه‌ تو را اطلاع‌ داده‌، بگویم‌ كه‌ آن‌ را به‌ حضور این‌ مجلس‌ و مشایخ‌ قوم‌ من‌ بخر. پس‌ اگر انفكاك‌ می‌كنی‌، بكن‌؛ و اگر انفكاك‌نمی‌كنی‌ مرا خبر بده‌ تا بدانم‌، زیرا غیر از تو كسی‌ نیست‌ كه‌ انفكاك‌ كند، و من‌ بعد از تو هستم‌.» او گفت‌: «من‌ انفكاك‌ می‌كنم‌.»5بوعَزْ گفت‌: «در روزی‌ كه‌ زمین‌ را از دست‌ نعومی‌ می‌خری‌، از روت‌ موآبیه‌، زن‌ متوفی‌ نیز باید خرید، تا نام‌ متوفی‌ را بر میراثش‌ برانگیزانی‌.»6آن‌ ولّی‌ گفت‌: «نمی‌توانم‌ برای‌ خود انفكاك‌ كنم‌، مبادا میراث‌ خود را فاسد كنم‌. پس‌ تو حق‌ انفكاك‌ مرا بر ذمّه‌ خود بگیر زیرا نمی‌توانم‌ انفكاك‌ نمایم‌.»7و رسم‌ انفكاك‌ و مبادلت‌ در ایام‌ قدیم‌ در اسرائیل‌ به‌ جهت‌ اثبات‌ هر امر این‌ بود كه‌ شخص‌ كفش‌ خود را بیرون‌ كرده‌، به‌ همسایۀ خود می‌داد. و این‌ در اسرائیل‌ قانون‌ شده‌ است‌.8پس‌ آن‌ ولّی‌ به‌ بوعَزْ گفت‌: «آن‌ را برای‌ خود بخر.» و كفش‌ خود را بیرون‌ كرد.9و بوعَزْ به‌ مشایخ‌ و به‌ تمامی‌ قوم‌ گفت‌: «شما امروز شاهد باشید كه‌ تمامی‌ مایملك‌ اَلیمَلَك‌ و تمامی‌ مایملك‌ كِلیون‌ و مَحْلون‌ را از دست‌ نعومی‌ خریدم‌.10و هم‌ روت‌ موآبیه‌ زن‌ مَحْلون‌ را به‌ زنی‌ خود خریدم‌ تا نام‌ متوفی‌ را بر میراثش‌ برانگیزانم‌، و نام‌ متوفی‌ از میان‌ برادرانش‌ و از دروازۀ محله‌اش‌ منقطع‌ نشود؛ شما امروز شاهد باشید.»11و تمامی‌ قوم‌ كه‌ نزد دروازه‌ بودند و مشایخ‌ گفتند: «شاهد هستیم‌ و خداوند این‌ زن‌ را كه‌ به‌ خانۀ تو درآمد، مثل‌ راحیل‌ و لیه‌ گرداند كه‌ خانۀ اسرائیل‌ را بنا كردند؛ و تو در افراته‌ كامیاب‌ شو، و در بیت‌لحم‌ ناموَر باش.12و خانۀ تو مثل‌ خانۀ فارص‌ باشد كه‌ تامار برای‌ یهـودا زاییـد، از اولادی‌ كه‌ خداوند تو را از این‌ دختر، خواهد بخشید.»13پس‌ بوعَزْ روت‌ را گرفت‌ و او زن‌ وی‌ شد و به‌ او درآمـد و خداوند او را حمـل‌ داد كه‌ پسـری‌ زاییـد.14و زنـان‌ به‌ نعومـی‌ گفتنـد: «متبارك‌ بـاد خداوند كه‌ تو را امروز بی‌ولّی‌ نگذاشته‌ است‌؛ و نام‌ او در اسرائیل‌ بلند شود.15و او برایت‌ تازه‌كنندۀ جان‌ و پرورندۀ پیری‌ تو باشد، زیرا كه‌ عروست‌ كه‌ تو را دوست‌ می‌دارد و برایت‌ از هفت‌ پسر بهتـر است‌، او را زاییـد.»16و نعومـی‌ پسـر را گرفته‌، در آغوش‌ خـود گذاشـت‌ و دایـۀ اوشـد.17و زنان‌ همسایـه‌اش‌، او را نام‌ نهـاده‌، گفتند بـرای‌ نعومی‌ پسـری‌ زاییـده‌ شـد، و نام‌ او را عُوبیـد خواندنـد و او پدر یسی‌ پـدر داود اسـت‌.18این‌ است‌ پیدایش‌ فارَص‌: فارَص‌ حَصرون‌ را آورد؛19و حَصرون‌، رام‌ را آورد؛ و رام‌، عَمّیناداب‌ را آورد؛20و عَمّیناداب‌ نَحْشون‌ را آورد؛ و نَحْشون‌ سَلْمون‌ را آورد؛21و سَلْمون‌ بُوعَز را آورد؛ و بُوعَز عُوبید را آورد؛22و عُوبید یسّی‌ را آورد؛ و یسّی‌ داود را آورد.

## اول سموئيل

Chapter 1

1و مردی بود از رامَه تایم صُوفیم ازكوهستان افرایم، مسمّی به اَلْقانَه بن یرُوحام بن اَلِیهُو بن تُوحُو بن صُوف. و او افرایمی بود.2و او دو زن داشت. اسم یكی حَنّا و اسم دیگری فَنِنَّه بود. و فَنِنَّه اولاد داشت لیكن حَنّا را اولاد نبود.3و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذرانیدن برای یهُوَه صبایوت از شهر خود به شیلُوه میآمد، و حُفْنِی و فینَحاس دو پسر عِیلِی، كاهنان خداوند در آنجا بودند.4و چون روزی میآمد كه اَلْقانَه قربانی میگذرانید، به زن خود فَنِنَّه و همۀ پسران و دختران خود قسمتها میداد.5و اما به حَنّا قسمت مضاعف میداد زیرا كه حَنّا را دوست میداشت، اگر چه خداوند رَحِم او را بسته بود.6و هئوی وی او را نیز سخت میرنجانید به حدی كه وی را خشمناك میساخت، چونكه خداوند رحم او را بسته بود.7و همچنین سال به سال واقع میشد كه چون حَنّا به خانۀ خدا میآمد، فَنِنَّه همچنین او را میرنجانید و او گریه نموده، چیزی نمیخورد.8و شوهرش، اَلْقانَه، وی را میگفت: «ای حَنّا، چرا گریانی و چرا نمیخوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»9و بعد از اكل و شرب نمودنِ ایشان در شیلوه، حَنّا برخاست و عیلی كاهن بر كرسی خود نزدستونی در هیكل خدا نشسته بود.10و او به تلخی جان نزد خداوند دعا كرد، و زارزار بگریست.11و نذر كرده، گفت: «ای یهُوَه صبایوت اگر فی الواقع به مصیبت كنیز خود نظر كرده، مرا بیاد آوری و كنیزك خود را فراموش نكرده، اولاد ذكوری به كنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عُمْرش به خداوند خواهم داد، و اُسْتُرَه بر سرش نخواهد آمد.»12و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد، عیلی دهن او را ملاحظه كرد.13و حَنّا در دل خود سخن میگفت، و لبهایش فقط، متحرك بود و آوازش مسموع نمیشد، و عیلی گمان برد كه مست است.14پس عیلی وی را گفت: «تا به كی مست میشوی؟ شرابت را از خود دور كن.»15و حَنّا در جواب گفت: «نی آقایم، بلكه زن شكسته روح هستم، و شراب و مسكرات ننوشیده ام، بلكه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام.16كنیز خود را از دختران بَلِیعال مشمار، زیرا كه از كثرت غم و رنجیدگی خود تا بحال میگفتم.»17عیلی در جواب گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسألتی را كه از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.»18گفت: «كنیزت در نظرت التفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و میخورد و دیگر ترشرو نبود.19و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت كردند و برگشته، به خانۀ خویش به رامه آمدند.و اَلْقانَه زن خود حَنّا را بشناخت و خداوند او را به یاد آورد.20و بعد از مرور ایام حَنّا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند سؤال نمودم.»21و شوهرش اَلْقانَه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذراند.22و حَنّا نرفت زیرا كه به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دائماً خواهد ماند.23شوهرش اَلْقانَه وی را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید، بكن، تا وقت باز داشتنش از شیر بمان؛ لیكن خداوند كلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر میداد.24و چون او را از شیر باز داشته بود، وی را با سه گاو و یك ایفۀ آرد و یك مشك شراب با خود آورده، به خانۀ خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر كوچك بود.25و گاو را ذبح نمودند، و پسر را نزد عیلی آوردند.26و حَنّا گفت: «عرض میكنم ای آقایم! جانت زنده باد ای آقایم! من آن زن هستم كه در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسألت نمودم.27برای این پسر مسألت نمودم و خداوند مسألت مرا كه از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است.28و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام ایامی كه زنده باشد وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوندرا عبادت نمودند.

Chapter 2

1و حَنّا دعا نموده، گفت: « دل من در خداوند وجد مینماید، و شاخ من در خداوند برافراشته شده، و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است، زیرا كه در نجات تو شادمان هستم.2مثل یهُوَه قدوسی نیست، زیرا غیر از تو كسی نیست، و مثل خدای ما صخره ای نیست.3سخنان تكبرآمیز دیگر مگویید، و غرور از دهان شما صادر نشود، زیرا یهُوَه خدای عَلاّم است و به او اعمال، سنجیده میشود.4كمان جبّاران را شكسته است، و آنانی كه میلغزیدند، كمر آنها به قوّت بسته شد.5سیرشدگان، خویشتن را برای نان اجیر ساختند و كسانی كه گرسنه بودند، استراحت یافتند؛ بلكه زن نازا هفت فرزند زاییده است، و آنكه اولاد بسیار داشت، زبون گردیده.6خداوند می میراند و زنده میكند؛ به قبر فرود می آورد و برمیخیزاند.7خداوند فقیر میسازد و غنی میگرداند؛ پست میكند و بلند میسازد.8فقیر را از خاك برمیافرازد و مسكین را از مزبله برمیدارد تا ایشان را با امیران بنشاند و ایشان را وارث كرسی جلال گرداند، زیرا كه ستونهای زمین از آن خداوند است و ربع مسكون را بر آنها استوار نموده است.9پایهای مقدسین خود را محفوظ میدارد، اما شریران در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا كه انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد.10آنانی كه با خداوند مخاصمه كنند، شكسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند ، اقصای زمین را داوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.»11پس اَلْقانَه به خانۀ خود به رامَه رفت و آن پسر به حضور عیلی كاهنْ، خداوند را خدمت مینمود.12و پسران عیلی از بنیبَلِیعال بودند و خداوند را نشناختند.13و عادت كاهنان با قوم این بود كه چون كسی قربانی میگذرانید، هنگامی كه گوشت پخته میشد، خادم كاهن با چنگال سه دندانه در دست خود می آمد14و آن را به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هر چه چنگال برمی آورد، كاهن آن را برای خود میگرفت. و همچنین با تمامی اسرائیل كه در آنجا به شیلوه می آمدند، رفتار مینمودند.15و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم كاهن آمده، به كسی كه قربانی میگذرانید، میگفت: «گوشت به جهت كباب برای كاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمیگیرد، بلكه خام.»16و آن مرد به وی میگفت: «پیه را اول بسوزانند و بعد هر چه دلت میخواهد برای خود بگیر.» او میگفت: «نی، بلكه الا´ن بده، والا به زور میگیرم.»17پس گناه آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا كه مردمان هدایای خداوند را مكروه میداشتند.18و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت میكرد، و او پسر كوچك بود و بر كمرش ایفود كتان بسته بود.19و مادرش برای وی جُبّه كوچك میساخت، و آن را سال به سال همراه خود میآورد، هنگامی كه با شوهر خود برمی آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند.20و عیلی اَلْقانَه و زنش را بركت داده، گفت: « خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی كه به خداوند داده ای، اولاد بدهد.» پس به مكان خود رفتند.21و خداوند از حَنّا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمو میكرد.22و عیلی بسیار سالخورده شده بود، و هر چه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل مینمودند، می شنید، و اینكه چگونه با زنانی كه نزد در خیمۀ اجتماع خدمت میكردند، میخوابیدند.23پس به ایشان گفت: «چرا چنین كارها میكنید زیرا كه اعمال بد شما را از تمامی این قوم میشنوم.24چنین مكنید ای پسرانم، زیرا خبری كه میشنوم خوب نیست. شما باعث عصیان قوم خداوند میباشید.25اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد، خدا او را داوری خواهد كرد؛ اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، كیست كه برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست كه ایشان را هلاك سازد.26و آن پسر، سموئیل، نمو می یافت و هم نـزد خداوند و هم نـزد مردمـان پسندیـده میشـد.27و مرد خدایی نزد عیلی آمده، به وی گفت: « خداوند چنین میگوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی كه ایشان در مصر در خانۀ فرعون بودند، ظاهر نساختم؟28و آیا او را از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا كاهن من بوده، نزد مذبح من بیاید و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود بپوشد؛ وآیا جمیع هدایای آتشین بنی اسرائیل را به خاندان پدرت نبخشیدم؟29پس چرا قربانیها و هدایای مرا كه در مسكن خود امر فرمودم، پایمال میكنید و پسران خود را زیاده از من محترم میداری، تا خویشتن را از نیكوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فربه سازی؟30بنابراین یهُوَه، خدای اسرائیل میگوید: البته گفتم كه خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوك خواهند نمود. لیكن الا´ن خداوند میگوید: حاشا از من! زیرا آنانی را كه مرا تكریم نمایند، تكریم خواهم نمود و كسانی كه مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد.31اینك ایامی میآید كه بازوی تو را و بازوی خاندان پدر تو را قطع خواهم نمود كه مردی پیر در خانۀ تو یافت نشود.32و تنگی مسكن مرا خواهی دید، در هر احسانی كه به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانۀ تو ابداً نخواهد بود.33و شخصی را از كسان تو كه از مذبح خود قطع نمینمایم، برای كاهیدن چشم تو و رنجانیدن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانۀ تو در جوانی خواهند مرد.34و این برای تو علامت باشد كه بر دو پسرت حُفْنی و فینَحاس واقع میشود كه هر دو ایشان در یك روز خواهند مرد.35و كاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت كه موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانۀ مستحكمی بنا خواهم كرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوك خواهد نمود.36و واقع خواهد شد كه هر كه در خانۀ تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پارهای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنّا اینكه مرا به یكی از وظایف كهانت بگذار تا لقمه ای نان بخورم.»

Chapter 3

1و آن پسر، سموئیل، به حضور عیلی، خداوند را خدمت مینمود، و در آن روزها كلام خداوند نادر بود و رؤیا مكشوف نمی شد.2و در آن زمان واقع شد كه چون عیلی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمیتوانست دید،3و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیكل خداوند ، جایی كه تابوت خدا بود، میخوابید،4خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «لبیك.»5پس نزد عیلی شتافته، گفت: «اینك حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «نخواندم؛ برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید.6و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینك حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسرم تو را نخواندم؛ برگشته، بخواب.»7و سموئیل، خداوند را هنوز نمیشناخت و كلام خداوند تا حال بر او منكشف نشده بود.8و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیلی آمده، گفت: «اینك حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیلی فهمید كه یهُوَه، پسر را خوانده است.9و عیلی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخوانَد، بگو ای خداوند بفرما زیرا كه بندۀ تو می شنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.10و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما زیرا كه بندۀ تو می شنود.»11و خداوند به سموئیل گفت: «اینك من كاری در اسرائیل میكنم كه گوشهای هر كه بشنود، صدا خواهد داد.12در آن روز هر چه دربارۀ خانۀ عیلی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید.13زیرا به او خبر دادم كه من بر خانۀ او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گناهی كه میداند، چونكه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود.14بنابراین برای خاندان عیلی قسم خوردم كه گناه خاندان عیلی به قربانی و هدیه، تا به ابد كفاره نخواهد شد.»15و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانۀ خداوند را باز كرد، و سموئیل ترسید كه عیلی را از رؤیا اطلاع دهد.16اما عیلی سموئیل را خوانده، گفت: «ای پسرم سموئیل!» او گفت: «لبیك»17گفت: «چه سخنی است كه به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلكه زیاده از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری.»18پس سموئیل همه چیز را برای او بیان كرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت « خداوند است. آنچه در نظر او پسند آید بكند.»19و سموئیل بزرگ می شد و خداوند با وی می بود و نمی گذاشت كه یكی از سخنانش بر زمین بیفتد.20و تمامی اسرائیل از دان تا بئرشبع دانستند كه سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد.21و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا كه خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل به كلام خداوند ظاهر ساخت.

Chapter 4

1و كلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابلۀ فلسطینیان در جنگ بیرون آمده، نزد اَبَنْعَزَر اردو زدند، و فلسطینیان در اَفیق فرود آمدند.2و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی كردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شكست خوردند، و در معركه به قدر چهار هزار نفر را در میدان كشتند.3و چون قوم به لشكرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شكست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.»4و قوم به شیلوه فرستاده، تابوت عهد یهُوَه صبایوت را كه در میان كروبیان ساكن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیلی حُفْنی و فینَحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند.5و چون تابوت عهد خداوند به لشكرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی كه زمین متزلزل شد.6و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند، گفتند: «این آواز صدای بلند در اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند كه تابوت خداوند به اردو آمده است.7و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «خدا به اردو آمده است» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!8وای بر ما، كیست كه ما را از دست این خدایان زورآور رهایی دهد؟ همین خدایانند كه مصریان را در بیابان به همۀ بلایا مبتلا ساختند.9ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مبادا عبرانیان را بندگی كنید، چنانكه ایشان شما را بندگی نمودند. پس مردان شوید و جنگ كنید.»10پس فلسطینیان جنگ كردند و اسرائیل شكست خورده، هر یك به خیمۀ خود فرار كردند و كشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده كشته شدند.11و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیلی حُفْنی و فینَحاس كشته شدند.12و مردی بنیامینی از لشكر دویده، در همان روز با جامۀ دریده و خاك بر سر ریخته، به شیلوه آمد.13و چون وارد شد، اینك عیلی به كنار راه بر كرسی خود مراقب نشسته، زیرا كه دلش دربارۀ تابوت خدا مضطرب می بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند.14و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت: «این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیلی را خبر داد.15و عیلی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی توانست دید.16پس آن مرد به عیلی گفت: «منم كه از لشكر آمده، و من امروز از لشكر فرار كرده ام.» گفت: «ای پسرم كار چگونه گذشت؟»17و آن خبر آورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار كردند، و شكست عظیمی هم درقوم واقع شد، و نیز دو پسرت حُفْنی و فینَحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.»18و چون از تابوت خدا خبر داد، عیلی از كرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشكست و بمرد، زیرا كه مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری كرده بود.19و عروس او، زن فینَحاس كه حامله و نزدیك به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا كه درد زه او را بگرفت.20و در وقت مردنش زنانی كه نزد وی ایستاده بودند، گفتند: «مترس زیرا كه پسر زاییدی». اما او جواب نداد و اعتنا ننمود.21و پسر را ایخابُود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد»، چونكه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش.22پس گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد زیرا كه تابوت خدا گرفته شده است.»

Chapter 5

1و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از اَبَنْعَزَر به اَشْدُود آوردند.2و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانۀ داجون درآورده، نزدیك داجون گذاشتند.3و بامدادان چون اَشْدُودیان برخاستند، اینك داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند.4و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینك داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تنِ داجون فقط از او باقی مانده بود.5از این جهت كاهنان داجون و هر كه داخل خانۀ داجون میشود، تا امروز بر آستانۀ داجون دراَشْدُود پا نمی گذارد.6و دست خداوند بر اهل اَشْدُود سنگین شده، ایشان را تباه ساخت و ایشان را، هم اَشْدُود و هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت.7و چون مردان اَشْدُود دیدند كه چنین است گفتند: «تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا كه دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است.»8پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع كرده، گفتند: «با تابوت خدای اسرائیل چه كنیم؟» گفتند: «تابوت خدای اسرائیل به جَتّ منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند.9و واقع شد بعد از نقل كردن آن كه دست خداوند بر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خُراجها بر ایشان مُنْتَفَخْ شد.10پس تابوت خدا را به عَقْرُون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عَقْرُون، اهل عَقْرُون فریاد كرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بكشند.»11پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع كرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را روانه كنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نكشد»، زیرا كه در تمام شهر هنگامۀ مهلك بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود.12و آنانی كه نمردند، به خُراجها مبتلا شدند. و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

Chapter 6

1و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند.2و فلسطینیان، كاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «با تابوت خداوند چه كنیم؟ ما را اعلام نمایید كه آن را به جایش با چه چیز بفرستیم.»3گفتند: «اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید، آن را خالی مفرستید، بلكه قربانی جُرم البته برای او بفرستید. آنگاه شفا خواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد كه از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.»4ایشان گفتند: «چه قربانی جرم برای او بفرستیم؟» گفتند: «بر حسب شمارۀ سروران فلسطینیان، پنج خراج طلا و پنج موش طلا، زیرا كه بر جمیع شما و بر جمیع سرداران شما بلا یكی است.5پس تماثیل خُراجهای خود و تماثیل موشهای خود را كه زمین را خراب میكنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید كه شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد.6و چرا دل خود را سخت سازید، چنانكه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنكه در میان ایشان كارهای عجیب كرده بود، ایشان را رها نكردند كه رفتند؟7پس الا´ن ارابۀ تازه بسازید و دو گاو شیرده را كه یوغ بر گردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو را به ارابه ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید.8و تابوت خداوند را گرفته، آن را بر ارابه بنهید و اسباب طلا را كه به جهت قربانی جرم برای او میفرستید، در صندوقچه ای به پهلوی آن بگذارید، و آن را رها كنید تا برود.9و نظر كنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شَمْس برود، بدانید اوست كه این بلای عظیم را بر ما وارد گردانیده است؛ و اگرنه، پس خواهید دانست كه دست او ما را لمس نكرده است، بلكه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.»10پس آن مردمان چنین كردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به ارابه بستند، و گوساله های آنها را در خانه نگاه داشتند.11و تابوت خداوند و صندوقچه را با موشهای طلا و تماثیل خُراجهای خود بر ارابه گذاشتند.12و گاوان راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ میزدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند؛ و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند.13و اهل بیت شَمْس در درّه، گندم را درو میكردند؛ و چشمان خود را بلند كرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند.14و ارابه به مزرعۀ یهُوشَع بیت شمسی درآمده، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارابه را شكسته، گاوان را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند.15و لاویان تابوت خداوند و صندوقچهای را كه با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانیهای سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند.16و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عَقْرُون برگشتند.17و این است خُراجهای طلایی كه فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اَشْدُود یك، و برای غَزَّه یك، و برای اَشْقَلون یك، و برای جَتّ یك، و برای عَقْرُون یك.18و موشهای طلا بر حسب شمارۀ جمیع شهرهای فلسطینیان كه از املاك آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصاردار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی كه تابوت خداوند را بر آن گذاشتند كه تا امروز در مزرعۀ یهُوشَع بیت شمسی باقی است.19و مردمان بیت شمس را زد، زیرا كه به تابوت خداوند نگریستند؛ پس پنجاه هزار و هفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونكه خداوند خلق را به بلای عظیم مبتلا ساخته بود.20و مردمان بیت شمس گفتند: «كیست كه به حضور این خدای قدوس یعنی یهُوَه میتواند بایستد و از ما نزد كِه خواهد رفت؟»21پس رسولان نزد ساكنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده اند؛ بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

Chapter 7

1و مردمان قریه یعاریم آمده، تابوت خداوند را آوردند، و آن را به خانۀ ابیناداب در جِبْعه داخل كرده، پسرش اَلِعازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی كند.2و از روزی كه تابوت در قریه یعاریم ساكن شد، وقت طول كشید تا بیست سال گذشت. و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند.3و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب كرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمایید، و خدایان غیر و عَشْتاروت را از میان خود دور كنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او شما را از دست فلسطینیان خواهد رهانید.»4آنگاه بنی اسرائیل بَعْلیم و عَشْتاروت را دور كرده، خداوند را تنها عبادت نمودند.5و سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را در مِصْفَه جمع كنید تا دربارۀ شما نزد خداوند دعانمایم.»6و در مِصْفَه جمع شدند و آب كشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در آنجا گفتند كه «بر خداوند گناه كرده ایم.» و سموئیل بنی اسرائیل را در مِصْفَه داوری نمود.7و چون فلسطینیان شنیدند كه بنیاسرائیل در مِصْفَه جمع شده اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنی اسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند.8و بنی اسرائیل به سموئیل گفتند: «از تضرع نمودن برای ما نزد یهُوَه خدای ما ساكت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.»9و سموئیل برۀ شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل دربارۀ اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود.10و چون سموئیل قربانی سوختنی را میگذرانید، فلسطینیان برای مقاتلۀ اسرائیل نزدیك آمدند. و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد كرده، ایشان را منهزم ساخت، و از حضور اسرائیل شكست یافتند.11و مردان اسرائیل از مِصْفَه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت كار شكست دادند.12و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مِصْفَه و سِنّ برپا داشت و آن را اَبَنْعَزَر نامیده، گفت: «تا بحال خداوند ما را اعانت نموده است.»13پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود.14و شهرهایی كه فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عَقْرُون تا جَتّ، به اسرائیل پس دادند، واسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رهانیدند، و در میان اسرائیل و اَموریان صلح شد.15و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری مینمود.16و هر سال رفته، به بیت ئیل و جِلْجال و مِصْفَه گردش میكرد، و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری مینمود.17و به رامه بر می گشت زیرا خانه اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می نمود، و مذبحی در آنجا برای خداوند بنا كرد.

Chapter 8

1و واقع شد كه چون سموئیل پیر شد،پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت.2و نام پسر نخستزاده اش یوئیل بود و نام دومینش اَبیاه؛ و در بئرشَبَع داور بودند.3اما پسرانش به راه او رفتار نمینمودند بلكه در پی سود رفته، رشوه میگرفتند و داوری را منحرف می ساختند.4پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رامه آمدند.5و او را گفتند: «اینك تو پیر شده ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی نمایند. پس الا´ن برای ما پادشاهی نصب نما تا مثل سایر امّتها بر ما حكومت نماید.»6و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونكه گفتند: «ما را پادشاهی بده تا بر ما حكومت نماید.» و سموئیل نزد خداوند دعا كرد.7و خداوند به سموئیل گفت: «آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا كه تو را ترك نكردند بلكه مرا ترك كردند تا بر ایشان پادشاهی ننمایم.8بر حسب همۀ اعمالی كه از روزی كه ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجاآوردند و مرا ترك نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند، پس با تو نیز همچنین رفتار می نمایند.9پس الا´ن آواز ایشان را بشنو لكن بر ایشان به تأكید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی كه بر ایشان حكومت خواهد نمود، مطلع ساز.»10و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم كه از او پادشاه خواسته بودند، بیان كرد.11و گفت: «رسم پادشاهی كه بر شما حكم خواهد نمود این است كه پسران شما را گرفته، ایشان را بر ارابه ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش ارابه هایش خواهند دوید.12و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهدساخت، و بعضی را برای شیار كردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارابه هایش تعیین خواهد نمود.13و دختران شما را برای عطركشی و طباخی و خبازی خواهد گرفت.14و بهترین مزرعه ها و تاكستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به خادمان خود خواهد داد.15و عشر زراعات و تاكستانهای شما را گرفته، به خواجه سرایان و خادمان خود خواهد داد.16و غلامان و كنیزان و نیكوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای كار خود خواهد گماشت.17و عشر گله های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود.18و در آن روز از دست پادشاه خود كه برای خویشتن برگزیده اید فریاد خواهید كرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.»19اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: «نی بلكه می باید بر ما پادشاهی باشد.20تا ما نیز مثل سایر امّتها باشیم و پادشاه ما بر ما داوری كند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.»21و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید.22و خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «شما هركس به شهر خود بروید.»

Chapter 9

1و مردی بود از بنیامین كه اسمش قَیس بن اَبیئیل بن صرور بن بَكُورَت بن افیح بود؛ و او پسر مرد بنیامینی و مردی زورآور مقتدر بود.2و او را پسری شاؤل نام، جوانی خوش اندام بود كه در میان بنیاسرائیل كسی از او خوش اندامتر نبود كه از كتفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود.3و الاغهای قَیس پدر شاؤل گُم شد. پس قَیس به پسر خود شاؤل گفت: «الا´ن یكی از جوانان خود را با خود گرفته، برخیز و رفته، الاغها را جستجو نما.»4پس از كوهستان افرایم گذشته، و از زمین شَلِیشَه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شَعْلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند.5و چون به زمین صُوف رسیدند، شاؤل به خادمی كه همراهش بود، گفت: «بیا برگردیم، مبادا پدرم از فكر الاغها گذشته، به فكر ما افتد.»6او در جواب وی گفت: «اینك مرد خدایی در این شهر است و او مردی مكرّم است و هر چه میگوید البته واقع میشود. الا´ن آنجا برویم؛ شاید از راهی كه باید برویم ما را اطلاع بدهد.»7شاؤل به خادمش گفت: «اینك اگر برویم، چه چیز برای آن مرد ببریم؟ زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه ای نیست كه به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم؟»8و آن خادم باز در جواب شاؤل گفت كه «اینك در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا میدهم تا راه ما را به ما نشان دهد.»9در زمان سابق چون كسی در اسرائیل برای درخواست كردن از خدا می رفت، چنین میگفت: «بیایید تا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امروز را سابق رائی می گفتند.10و شاؤل به خادم خود گفت: «سخن تو نیكوست. بیا برویم.» پس به شهری كه مرد خدا در آن بود، رفتند.11و چون ایشان به فراز شهر بالا می رفتند، دختران چند یافتند كه برای آب كشیدن بیرون می آمدند و به ایشان گفتند: «آیا رائی در اینجاست؟»12در جواب ایشان گفتند: «بلی اینك پیش روی شماست. حال بشتابید زیرا امروز به شهر آمده است چونكه امروز قوم را در مكان بلند قربانی هست.13به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنكه به مكان بلند برای خوردن بیایید، به او خواهید برخورد زیرا كه تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونكه او میباید اول قربانی را بركت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینك بروید زیرا كه الا´ن او را خواهید یافت.»14پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می شدند، اینك سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مكان بلند برود.15و یك روز قبل از آمدنِ شاؤل، خداوند بر سموئیل كشف نموده، گفت:16«فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو میفرستم؛ او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا كه بر قوم خود نظر كردم چونكه تضرع ایشان نزد من رسید.»17و چون سموئیل شاؤل را دید، خداوند او را گفت: «اینك این است شخصی كه دربارهاش به تو گفتم كه بر قوم من حكومت خواهد نمود.»18و شاؤل در میان دروازه به سموئیل نزدیك آمده، گفت: «مرا بگو كه خانۀ رائی كجاست؟»19سموئیل در جواب شاؤل گفت: «من رائی هستم. پیش من به مكان بلند برو زیرا كه شما امروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رها كرده، هرچه در دل خود داری برای تو بیان خواهم كرد.20و اما الاغهایت كه سه روز قبل از این گم شده است، دربارۀ آنها فكر مكن زیرا پیدا شده است؛ و آرزوی تمامی اسرائیل بر كیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟»21شاؤل در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و از كوچكترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیلۀ من از جمیع قبایل سبط بنیامین كوچكتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می گویی؟»22و سموئیل شاؤل و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت شدگان كه قریب به سی نفر بودند، جا داد.23و سموئیل به طباخ گفت: «قسمتی را كه به تو دادم و درباره اش به تو گفتم كه پیش خود نگاهدار، بیاور.»24پس طباخ ران را با هرچه بر آن بود، گرفته، پیش شاؤل گذاشت و سموئیل گفت: «اینك آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا كه تا زمان معین برای تو نگاه داشته شده است، از وقتی كه گفتم از قوم وعده بخواهم.» و شاؤل در آن روز با سموئیل غذا خورد.25و چون ایشان از مكان بلند به شهر آمدند، او با شاؤل بر پشت بام گفتگو كرد.26و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر، سموئیل شاؤل را به پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شاؤل برخاست و هر دو ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.27و چون ایشان به كنار شهر رسیدند، سموئیل به شاؤل گفت: «خادم را بگو كه پیش ما برود.» (و او پیش رفت.) «و اما تو الا´ن بایست تا كلام خدا را به تو بشنوانم.»

Chapter 10

1پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «آیا این نیست كه خداوند تو را مسح كرد تا بر میراث او حاكم شوی؟2امروز بعد از رفتنت از نزد من دو مرد، نزد قبر راحیل به سرحد بنیامین در صَلْصَح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی كه برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینك پدرت فكر الاغها را ترك كرده، به فكر شما افتاده است، و میگوید به جهت پسرم چه كنم.3چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی، در آنجا سه مرد خواهی یافت كه به حضور خدا به بیت ئیل میروند كه یكی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یك مشگ شراب.4و سلامتی تو را خواهند پرسید و دو نان به تو خواهندداد كه از دست ایشان خواهی گرفت.5بعد از آن به جِبْعۀ خدا كه در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد؛ و چون در آنجا نزدیك شهر برسی، گروهی از انبیا كه از مكان بلند به زیر می آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت میكنند، به تو خواهند برخورد.6و روح خداوند بر تو مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد.7و هنگامی كه این علامات به تو رونماید، هرچه دستت یابد بكن زیرا خدا با توست.8و پیش من به جِلْجال برو و اینك من برای گذرانیدن قربانیهای سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می آیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم كه چه باید كرد.»9و چون رو گردانید تا از نزد سموئیل برود، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد.10و چون آنجا به جِبْعَه رسیدند، اینك گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت میكرد.11و چون همه كسانی كه او را پیشتر می شناختند، دیدند كه اینك با انبیا نبوت میكند، مردم به یكدیگر گفتند: «این چیست كه با پسر قَیس واقع شده است؟ آیا شاؤل نیز از جملۀ انبیا است؟»12و یكی از حاضرین در جواب گفت: «اما پدر ایشان كیست؟» از این جهت مَثَل شد كه «آیا شاؤل نیز از جملۀ انبیا است؟»13و چون از نبوت كردن فارغ شد، به مكان بلند آمد.14و عموی شاؤل به او و به خادمش گفت: «كجا رفته بودید؟» او در جواب گفت: «برای جستن الاغها؛ و چون دیدیم كه نیستند، نزد سموئیل رفتیم.»15عموی شاؤل گفت: «مرا بگو كه سموئیل به شما چه گفت؟»16شاؤل به عموی خود گفت: «ما را واضحاً خبر داد كه الاغها پیدا شده است.» لیكن دربارۀ امر سلطنت كه سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت.17و سموئیل قوم را در مِصْفَه به حضور خداوند خواند18و به بنی اسرائیل گفت: «یهُوَه، خدای اسرائیل، چنین میگوید: من اسرائیل را از مصر برآوردم، و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ممالكی كه بر شما ظلم نمودند،رهایی دادم.19و شما امروز خدای خود را كه شما را از تمامی بدیها و مصیبتهای شما رهانید، اهانت كرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما. پس الا´ن با اسباط و هزارههای خود به حضور خداوند حاضر شوید.»20و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر كرد، سبط بنیامین گرفته شد.21و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیك آورد، و قبیلۀ مَطْرِی گرفته شد. و شاؤُل پسر قَیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند.22پس بار دیگر از خداوند سؤال كردند كه «آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟» خداوند در جواب گفت: «اینك او خود را در میان اسبابها پنهان كرده است.»23و دویده، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از كتف به بالا بلندتر بود.24و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی را كه خداوند برگزیده است، ملاحظه نمودید كه در تمامی قوم مثل او كسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!»25پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان كرده، در كتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هركس از تمامی قوم را به خانه اش روانه نمود.26و سموئیل نیز به خانۀ خود به جِبْعه رفت و فوجی از كسانی كه خدا دل ایشان را برانگیخت، همراه وی رفتند.27امّا بعضی پسران بلیعال گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟» و او را حقیر شمرده، هدیه برایش نیاوردند. امّا او هیچ نگفت.

Chapter 11

1و ناحاش عَمّونی برآمده، در برابر یابیش جِلْعاد اُردو زد؛ و جمیع اهل یابیش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند و تو را بندگی خواهیم نمود.»2ناحاش عَمّونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست كه چشمان راست جمیع شما كنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.»3و مشایخ یابیش به وی گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای ما رهاننده ای نباشد، نزد تو بیرون خواهیم آمد.»4پس رسولان به جِبْعَه شاؤل آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند كرده، گریستند.5و اینك شاؤل در عقب گاوان از صحرا می آمد، و شاؤل گفت: «قوم را چه شده است كه میگریند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او باز گفتند.6و چون شاؤل این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افروخته شد.7پس یك جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هر كه در عقب شاؤل و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین كرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد كه مثل مرد واحد بیرون آمدند.8و ایشان را در بازَق شمرد و بنی اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند.9پس به رسولانی كه آمده بودند گفتند: «به مردمان یابیش جِلْعاد چنین گویید: فردا وقتی كه آفتاب گرم شود، برای شما خلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند.10و مردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هرچه در نظرتان پسند آید به ما بكنید.»11و در فردای آن روز شاؤل قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشكرگاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب میزدند، و باقیماندگان پراكنده شدند به حدی كه دو نفر از ایشان در یك جا نماندند.12و قوم به سموئیل گفتند: «كیست كه گفته است آیا شاؤل بر ما سلطنت نماید؟ آن كسان را بیاورید تا ایشان را بكشیم.»13اما شاؤل گفت: «كسی امروز كشته نخواهد شد زیرا كه خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آوردهاست.»14و سموئیل به قوم گفت: «بیایید تا به جِلْجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار كنیم.»15پس تمامی قوم به جِلْجال رفتند، و آنجا در جِلْجال، شاؤل را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاؤل و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

Chapter 12

1و سموئیل به تمامی اسرائیل گفت: «اینك قول شما را در هرآنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم.2و حال اینك پادشاه پیش روی شما راه میرود و من پیر و مو سفید شده ام؛ و اینك پسران من با شما میباشند، و من از جوانی ام تا امروز پیش روی شما سلوك نموده ام.3اینك من حاضرم؛ پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید كه گاو كه را گرفتم و الاغ كه را گرفتم و بر كه ظلم نموده، كه را ستم كردم و از دست كه رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن كور سازم و آن را به شما رد نمایم.»4گفتند: «بر ما ظلم نكرده ای و بر ماستم ننموده ای و چیزی از دست كسی نگرفته ای.»5به ایشان گفت: « خداوند بر شما شاهد است و مسیح او امروز شاهد است كه چیزی در دست من نیافته اید.» گفتند: «او شاهد است.»6و سموئیل به قوم گفت: « خداوند است كه موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از زمین مصر برآورد.7پس الا´ن حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما دربارۀ همۀ اعمال عادلۀ خداوند كه با شما و با پدران شما عمل نمود، محاجه نمایم.8چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد كه پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مكان ساكن گردانیدند.9و چون یهُوَه خدای خود را فراموش كردند ایشان را به دست سِیسَرا، سردار لشكر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت كه با آنها جنگ كردند.10پس نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند گناه كرده ایم زیرا خداوند را ترك كرده، بَعْلیم و عَشْتاروت را عبادت نمودهایم؛ و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود.11پس خداوند یرُبَّعْل و بَدان و یفْتاح و سموئیل را فرستاده، شما را از دست دشمنان شما كه در اطراف شما بودند، رهانید و در اطمینان ساكن شدید.12و چون دیدید كه ناحاش، پادشاه بنیعَمّون، بر شما می آید به من گفتید: نی بلكه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنكه یهُوَه، خدای شما، پادشاه شما بود.13و الا´ن اینك پادشاهی كه برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است.14اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نورزید، و هم شما و هم پادشاهی كه بر شما سلطنت میكند، یهُوَه، خدای خود را پیروی نمایید، خوب.15و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانكه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهدبود.16پس الا´ن بایستید و این كار عظیم را كه خداوند به نظر شما بجا می آورد، ببینید.17آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهم نمود و او رعدها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید كه شرارتی كه از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.»18پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز رعدها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند.19و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از یهُوَه، خدای خود استدعا نما تا نمیریم، زیرا كه بر تمامی گناهان خود این بدی را افزودیم كه برای خود پادشاهی طلبیدیم.»20و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را كرده اید، لیكن از پیروی خداوند برنگردید، بلكه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایید.21و در عقب اباطیلی كه منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونكه باطل است، برنگردید.22زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترك نخواهد نمود، چونكه خداوند را پسند آمد كه شما را برای خود قومی سازد.23و اما من، حاشا از من كه به خداوند گناه ورزیده، ترك دعا كردن برای شما نمایم، بلكه راه نیكو و راست را به شما تعلیم خواهم داد.24لیكن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در كارهای عظیمی كه برای شما كرده است، تفكر كنید.25و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاك خواهید شد.»

Chapter 13

1و شاؤل (سی) ساله بود كه پادشاه شد.و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود،2شاؤل به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاؤل در مِخْماس و در كوه بیت ئیل بودند، و یك هزار با یوناتان در جِبْعه بنیامین. و اما هركس از بقیۀ قوم را به خیمه اش فرستاد.3و یوناتان قراول فلسطینیان را كه در جِبْعه بودند، شكست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاؤل در تمامی زمین كَرِنّا نواخته، گفت كه «ای عبرانیان بشنوید!»4و چون تمامی اسرائیل شنیدند كه شاؤل قراول فلسطینیان را شكست داده است، و اینكه اسرائیل نزد فلسطینیان مكروه شده اند، قوم نزد شاؤل در جِلْجال جمع شدند.5و فلسطینیان سی هزار ارابه و شش هزار سوار و خلقی را كه مثل ریگ كنارۀ دریا بیشمار بودند، جمع كردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مِخْماس به طرف شرقی بیتآوَن اُردو زدند.6و چون اسرائیلیان را دیدند كه در تنگی هستند زیرا كه قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره ها و بیشه ها و گَریوه ها و حفره ها و صخره ها پنهان كردند.7و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جِلْعاد عبور كردند. و شاؤل هنوز در جِلْجال بود و تمامی قوم در عقب اولرزان بودند.8پس هفت روز موافق وقتی كه سموئیل تعیین نموده بود، درنگ كرد. اما سموئیل به جِلْجال نیامد و قوم از او پراكنده می شدند.9و شاؤل گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را نزد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید.10و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینك سموئیل برسید و شاؤل به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد.11و سموئیل گفت: «چه كردی؟» شاؤل گفت: «چون دیدم كه قوم از نزد من پراكنده می شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مِخْماس جمع شده اند،12پس گفتم: الا´ن فلسطینیان بر من در جِلْجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»13و سموئیل به شاؤل گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری كه یهُوَه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا كه حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار میداشت.14لیكن الا´ن سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مأمور كرده است كه پیشوای قوم وی باشد، چونكه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.»15و سموئیل برخاسته، از جِلْجال به جِبْعَه بنیامین آمد. و شاؤل قومی را كه همراهش بودند به قدر ششصد نفر سان دید.16و شاؤل و پسرش یوناتان و قومی كه با ایشان حاضر بودند در جِبْعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مِخْماس اردو زدند.17وتاراج كنندگان از اُردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند كه یك فرقه از ایشان به راه عُفْرَه به زمین شُوعال توجه نمودند.18و فرقۀ دیگر به راه بیت حُورون میل كردند. و فرقۀ سوم به راه حدی كه مشرف بر درّۀ صَبُوعیم به جانب بیابان است، توجه نمودند.19و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی شد، زیرا كه فلسطینیان میگفتند: «مبادا عبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.»20و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود میآمدند تا هر كس بیل و گاوآهن و تبر و داس خود را تیز كند.21اما به جهت بیل و گاوآهن و چنگال سه دندانه و تبر و برای تیز كردن آهن گاوران سوهان داشتند.22و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی كه با شاؤل و یوناتان بودند یافت نشد، اما نزد شاؤل و پسرش یوناتان بود.23و قراول فلسطینیان به معبر مِخْماس بیرون آمدند.

Chapter 14

1و روزی واقع شد كه یوناتان پسر شاؤل به جوان سلاحدار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان كه به آن طرفند بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد.2و شاؤل در كنارۀ جِبْعَه زیر درخت اناری كه در مِغْرُون است، ساكن بود و قومی كه همراهش بودند، تخمیناً ششصد نفر بودند.3و اِخَیا ابن اَخیطوب برادر اِیخابُود بنفینَحاس بن عیلی، كاهن خداوند ، در شیلوه با ایفود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبر نداشتند.4و در میان معبرهایی كه یوناتان میخواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یك صخرۀ تیز به این طرف و یك صخرۀ تیز به آن طرف بود، كه اسم یكی بوصیص و اسم دیگری سِنَه بود.5و یكی از این صخره ها به طرف شمال در برابر مِخْماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جِبْعه.6و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیا نزد قراول این نامختونان بگذریم؛ شاید خداوند برای ما عمل كند، زیرا كه خداوند را از رهانیدن با كثیر یا با قلیل مانعی نیست.»7و سلاحدارش به وی گفت: «هر چه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینك من موافق رأی تو با تو هستم.»8و یوناتان گفت: «اینك ما به طرف این مردمان گذر نماییم و خود را به آنها ظاهر سازیم،9اگر به ما چنین گویند: بایستید تا نزد شما برسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت.10اما اگر چنین گویند كه نزد ما برآیید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به دست ما تسلیم نموده است؛ و به جهت ما، این علامت خواهد بود.»11پس هر دو ایشان خویشتن را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینك عبرانیان از حفره هایی كه خود را در آنها پنهان ساخته اند، بیرون می آیند.»12و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب كرده، گفتند: «نزد ما برآیید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یوناتان به سلاحدار خود گفت كه «در عقب من بیا زیرا خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»13و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالا رفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب اومی كُشت.14و این كشتار اول كه یوناتان و سلاحدارش كردند به قدر بیست نفر بود در قریب نصف شیار یك جفت گاو زمین.15و در اردو و صحرا و تمامی قوم تزلزل در افتاد و قراولان و تاراجكنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید.16و دیده بانان شاؤل در جِبْعه بنیامین نگاه كردند و اینك آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراكنده می شدند.17و شاؤل به قومی كه همراهش بودند، گفت: «الا´ن تفحّص كنید و ببینید از ما كه بیرون رفته است؟» پس تفحّص كردند كه اینك یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند.18و شاؤل به اَخِیا گفت: «تابوت خدا را نزدیك بیاور.» زیرا تابوت خدا در آن وقت همراه بنی اسرائیل بود.19و واقع شد چون شاؤل با كاهن سخن میگفت كه اغتشاش در اُردوی فلسطینیان زیاده و زیاده میشد، و شاؤل به كاهن گفت: «دست خود را نگاهدار.»20و شاؤل و تمامی قومی كه با وی بودند جمع شده، به جنگ آمدند، و اینك شمشیر هر كس به ضد رفیقش بود و قتال بسیار عظیمی بود.21و عبرانیانی كه قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اُردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی كه با شاؤل و یوناتان بودند، برگشتند.22و تمامی مردان اسرائیل نیز كه خود را در كوهستان افرایم پنهان كرده بودند، چون شنیدند كه فلسطینیان منهزم شده اند، ایشان را در جنگ تعاقب نمودند.23پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیتآوَن رسید.24و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا كه شاؤل قوم را قسم داده، گفته بود: «تا من از دشمنان خود انتقام نكشیده باشم، ملعون باد كسی كه تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نچشیدند.25و تمامی قوم به جنگلی رسیدند كه در آنجا عسل بر روی زمین بود.26و چون قوم به جنگل داخل شدند، اینك عسل می چكید اما احدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم از قَسَم ترسیدند.27لیكن یوناتان هنگامی كه پدرش به قوم قسم میداد، نشنیده بود؛ پس نوك عصایی را كه در دست داشت دراز كرده، آن را به شان عسل فرو برد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید.28و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «پدرت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد كسی كه امروز طعام خورد.» و قوم بیتاب شده بودند.29و یوناتان گفت: «پدرم زمین را مضطرب ساخته است؛ الا´ن ببینید كه چشمانم چه قدر روشن شده است كه اندكی از این عسل چشیده ام.30و چه قدر زیاده اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود كه یافته اند بی ممانعت میخوردند، آیا قتال فلسطینیان بسیار زیاده نمیشد؟»31و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تا اَیلُون منهزم ساختند و قوم بسیار بیتاب شدند.32و قوم بر غنیمت حمله كرده، از گوسفندان و گاوان و گوساله ها گرفته، بر زمین كشتند و قوم آنها را با خون خوردند.33و شاؤل را خبر داده، گفتند: «اینك قوم به خداوند گناه ورزیده، با خون میخورند.» گفت: «شما خیانت ورزیده اید. امروز سنگی بزرگ نزد من بغلطانید.»34و شاؤل گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگویید: هر كس گاو خود و هر كس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا گناه نورزیده، با خون مخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر كس گاوش را با خود آورده، در آنجا ذبح كردند.35و شاؤل مذبحی برای خداوند بنا كرد و این مذبح اول بود كه برای خداوند بنا نمود.36و شاؤل گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت كرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید بكن.» و كاهن گفت: «در اینجا به خدا تقرب بجوییم.»37و شاؤل از خدا سؤال نمود كه آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد.38آنگاه شاؤل گفت: «ای تمامی رؤسای قوم به اینجا نزدیك شوید و بدانید و ببینید كه امروز این گناه در چه چیز است.39زیرا قسم به حیات خداوند رهانندۀ اسرائیل كه اگر در پسرم یوناتان هم باشد، البته خواهد مـرد.» لیكن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.40پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یك طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یك طرف باشیم.» و قوم به شاؤل گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید، بكن.»41و شاؤل به یهُوَه، خدای اسرائیل گفت: «قرعه ای راست بده.» پس یوناتان و شاؤل گرفته شدند و قوم رها گشتند.42و شاؤل گفت: «در میان من و پسرم یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.43و شاؤل به یوناتان گفت: «مرا خبر ده كه چه كرده ای؟» و یوناتان به او خبر داده، گفت: «به نوك عصایی كه در دست دارم اندكی عسل چشیدم. و اینك باید بمیرم؟»44و شاؤل گفت: «خدا چنین بلكه زیاده از این بكند ای یوناتان! زیرا البته خواهی مُرد.»45اما قوم به شاؤل گفتند: «آیا یوناتان كه نجات عظیم را در اسرائیل كرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند كه مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا كه امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را خلاص نمودند كه نمُرد.46و شاؤل از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.47و شاؤل عنانِ سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی با موآب و بنیعَمّون و اَدوم و مُلوك صُوبَه و فلسطینیان جنگ كرد و به هر طرف كه توجه مینمود، غالب میشد.48و به دلیری عمل مینمود و عمالیقیان را شكست داده، اسرائیل را از دست تاراج كنندگان ایشان رهانید.49و پسران شاؤل، یوناتان و یشوِی و مَلْكیشو بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخستزادهاش میرَب و اسم كوچك میكال.50و اسم زن شاؤل اَخینوعام، دختر اَخیمَعاص، بود و اسم سردار لشكرش اَبْنِیر بن نِیر، عموی شاؤل بود.51و قَیس پدر شاؤل بود و نِیر پدر اَبْنِیر و پسر اَبیئیل بود.52و در تمامی روزهای شاؤل با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت كه شاؤل میدید، او را نزد خود می آورد.

Chapter 15

1و سموئیل به شاؤل گفت: « خداوند مرا فرستاد كه ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الا´ن آواز كلام خداوند را بشنو.2یهُوَه صبایوت چنین میگوید: آنچه عمالیق به اسرائیل كرد، بخاطر داشته ام كه چگونه هنگامی كه از مصر برمیآمد، با او در راه مقاومت كرد.3پس الا´ن برو و عمالیق را شكست داده، جمیع مایملك ایشان را بالكل نابود ساز، و بر ایشان شفقت مفرما بلكه مرد و زن و طفل و شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بكُش.»4پس شاؤل قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طَلایم سان دید.5و شاؤل به شهر عمالیق آمده، در وادی كمین گذاشت.6و شاؤل به قینیان گفت: «بروید و برگشته، از میان عَمالَقَه دور شوید، مبادا شما را با ایشان هلاك سازم و حال آنكه شما با همۀ بنی اسرائیل هنگامی كه از مصر برآمدند، احسان نمودید.» پس قینیان از میان عَمالَقَه دور شدند.7و شاؤل عَمالَقَه را از حَوِیلَه تا شور كه در برابر مصر است، شكست داد.8و اَجاج پادشاه عَمالیق را زنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالكل هلاك ساخت.9و اما شاؤل و قومْ اجاج را و بهترین گوسفندان و گاوان و پرواریها و بره ها و هر چیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها را هلاك سازند. لیكن هر چیز خوار و بی قیمت را بالكل نابود ساختند.10و كلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت:11«پشیمان شدم كه شاؤل را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، كلام مرا بجانیاورده است.» و سموئیل خشمناك شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد.12و بامدادان سموئیل برخاست تا شاؤل را ملاقات نماید و سموئیل را خبر داده، گفتند كه «شاؤل به كَرْمَل آمد و اینك به جهت خویشتن ستونی نصب نمود و دور زده، گذشت و در جِلْجال فرود آمده است.»13و چون سموئیل نزد شاؤل رسید، شاؤل به او گفت: «بركت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.»14سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاوان كه من میشنوم چیست؟»15شاؤل گفت: «اینها را از عَمالَقَه آورده اند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاوان را دریغ داشتند تا برای یهُوَه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالكل هلاك ساختیم.»16سموئیل به شاؤل گفت: «تأمل نما تا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.» او وی را گفت: «بگو.»17و سموئیل گفت: «هنگامی كه تو در نظر خود كوچك بودی، آیا رئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نكرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟18و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عَمالَقَه گناهكار را بالكل هلاك ساز و با ایشان جنگ كن تا نابود شوند.19پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلكه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را كه در نظر خداوند بد است عمل نمودی؟»20شاؤل به سموئیل گفت: «قول خداوند را استماع نمودم و به راهی كه خداوند مرا فرستاد، رفتم و اَجاج، پادشاه عَمالَقَه را آوردم و عَمالَقَه را بالكل هلاك ساختم.21اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاوان، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهُوَه خدایت در جِلْجال قربانی بگذرانند.»22سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانیهای سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند ؟ اینك اطاعت از قربانیها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیكوتر است.23زیرا كه تمرّد مثل گناه جادوگری است و گردنكشی مثل بت پرستی و ترافیم است. چونكه كلام خداوند را ترك كردی، او نیز تو را از سلطنت رد نمود.»24و شاؤل به سموئیل گفت: «گناه كردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونكه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.25پس حال تمنا اینكه گناه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.»26سموئیل به شاؤل گفت: «با تو برنمی گردم. چونكه كلام خداوند را ترك نموده ای، خداوند نیز تو را از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»27و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، او دامـن جامۀ او را بگرفت كه پاره شد.28و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره كرده، آن را به همسایه ات كه از تو بهتر است، داده است.29و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به ارادۀ خود نمی دهد زیرا او انسان نیست كه به ارادۀ خود تغییر دهد.»30گفت: «گناه كرده ام، حال تمنا اینكه مرا به حضور مشایخ قومم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهُوَه خدایت را عبادت نمایم.»31پس سموئیل در عقب شاؤل برگشت، و شاؤل خداوند را عبادت نمود.32و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالیق را نزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اَجاج گفت: «به درستی كه تلخی موت گذشته است.»33و سموئیل گفت: «چنانكه شمشیر تو زنان را بی اولاد كرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بی اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جِلْجال پاره پاره كرد.34و سموئیل به رامَه رفت و شاؤل به خانۀ خود به جِبْعه شاؤل برآمد.35و سموئیل برای دیدن شاؤل تا روز وفاتش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاؤل ماتم می گرفت، و خداوند پشیمان شده بود كه شاؤل را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

Chapter 16

1و خداوند به سموئیل گفت: «تا به كی تو برای شاؤل ماتم می گیری چونكه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقّۀ خود را از روغن پر كرده، بیا تا تو را نزد یسّای بیت لحمی بفرستم، زیرا كه از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.»2سموئیل گفت: «چگونه بروم؟ اگر شاؤل بشنود مرا خواهد كُشت.» خداوند گفت: «گوساله ای همراه خود ببر و بگو كه به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده ام.3و یسّا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می نمایم كه چه باید بكنی، و كسی را كه به تو امر نمایم برای من مسح نما.»4و سموئیل آنچه را كه خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می آیی؟»5گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده ام. پس خود راتقدیس نموده، همراه من به قربانی بیایید.» و او یسّا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود.6و واقع شد كه چون آمدند، بر الیآب نظر انداخته، گفت: «یقیناً مسیح خداوند به حضور وی است.»7اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد كرده ام، چونكه خداوند مثل انسان نمی نگرد، زیرا كه انسان به ظاهر می نگرد و خداوند به دل می نگرد.»8و یسّا ابیناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: « خداوند این را نیز برنگزیده است.»9و یسّا شَمّاه را گذرانید و او گفت: « خداوند این را نیز برنگزیده است.»10و یسّا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یسّا گفت: « خداوند اینها را برنگزیده است.»11و سموئیل به یسّا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند.» گفت: «كوچكتر هنوز باقی است و اینك او گله را می چراند.» و سموئیل به یسّا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا كه تا او به اینجا نیاید نخواهیم نشست.»12پس فرستاده، او را آورد، و او سرخرو و نیكوچشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح كن زیرا كه همین است.»13پس سموئیل حُقّۀ روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود. و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد. و سموئیل برخاسته، به رامه رفت.14و روح خداوند از شاؤل دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می ساخت.15و بندگان شاؤل وی را گفتند: «اینك روح بد ازجانب خدا تو را مضطرب می سازد.16پس آقای ما بندگان خود را كه به حضورت هستند امر فرماید تا كسی را كه بر بربط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازد، و تو را نیكو خواهد شد.»17و شاؤل به بندگان خود گفت: «الا´ن كسی را كه به نواختن ماهر باشد برای من پیدا كرده، نزد من بیاورید.»18و یكی از خادمانش در جواب وی گفت: «اینك پسر یسّای بیت لحمی را دیدم كه به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیكو صورت است و خداوند با وی می باشد.»19پس شاؤل قاصدان نزد یسّا فرستاده، گفت: «پسرت داود را كه با گوسفندان است، نزد من بفرست.»20آنگاه یسّا یك بار الاغ از نان و یك مشگ شراب و یك بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاؤل فرستاد.21و داود نزد شاؤل آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد.22و شاؤل نزد یسّا فرستاده، گفت: «داود نزد من بماند زیرا كه به نظرم پسند آمد.»23و واقع میشد هنگامی كه روح بد از جانب خدا بر شاؤل می آمد كه داود بربط گرفته، به دست خود می نواخت، و شاؤل را راحت و صحت حاصل می شد و روح بد از او میرفت.

Chapter 17

1و فلسطینیان لشكر خود را برای جنگ جمع نموده، در سُوكُوه كه در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سُوكُوه و عَزیقَه در اَفَسْدمّیم اردو زدند.2و شاؤل و مردان اسرائیل جمع شده، در درّه ایلاه اُردو زده، به مقابلۀفلسطینیان صف آرایی كردند.3و فلسطینیان بر كوه از یك طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر كوه به طرف دیگر ایستادند، و درّه در میان ایشان بود.4و از اُردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمّی به جُلْیات كه از شهر جَتّ بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یك وجب بود.5و بر سر خود، خود برنجینی داشت و به زرۀ فلسی ملبس بود، و وزن زرهاش پنج هزار مثقال برنج بود.6و بر ساقهایش ساقبندهای برنجین و در میان كتفهایش مزراق برنجین بود.7و چوب نیزهاش مثل نورد جولاهگان و سرنیزهاش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او میرفت.8و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاؤل؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید.9اگر او بتواند با من جنگ كرده، مرا بكشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بكشم شما بندگان ما شده، ما را بندگی خواهید نمود.»10و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می آورم. شخصی به من بدهید تا با هم جنگ نماییم.»11و چون شاؤل و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند، هراسان شده، بسیار بترسیدند.12و داود پسر آن مرد افراتی بیت لحم یهودا بود كه یسّا نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاؤل در میان مردمان پیر و سالخورده بود.13و سه پسر بزرگ یسّا روانه شده، در عقب شاؤل به جنگ رفتند. و اسم سه پسرش كه به جنگ رفته بودند: نخستزاده اش اَلِیآب و دومش اَبِیناداب و سوم شَمّاه بود.14و داود كوچكتر بود و آن سه بزرگ در عقب شاؤل رفته بودند.15وداود از نزد شاؤل آمد و رفت میكرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند.16و آن فلسطینی صبح و شام می آمد و چهل روز خود را ظاهر میساخت.17و یسّا به پسر خود داود گفت: «الا´ن به جهت برادرانت یك اِیفَه از این غلۀ برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب.18و این ده قطعۀ پنیر را برای سردار هزارۀ ایشان ببر و از سلامتی برادرانت بپرس و از ایشان نشانی ای بگیر.»19و شاؤل و آنها و جمیع مردان اسرائیل در درۀ ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ میكردند.20پس داود بامدادان برخاسته، گله را به دست چوپان واگذاشت و برداشته، چنانكه یسّا او را امر فرموده بود برفت، و به سنگر اردو رسید وقتی كه لشكر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره میزدند.21و اسرائیلیان و فلسطینیان لشكر به مقابل لشكر صف آرایی كردند.22و داود اسبابی را كه داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشكر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را بپرسید.23و چون با ایشان گفتگو میكرد، اینك آن مرد مبارز فلسطینی جَتّی كه اسمش جُلْیات بود، از لشكر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.24و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار كرده، بسیار ترسیدند.25و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را كه برمی آید، دیدید؟ یقیناً برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی آید و هر كه او را بكشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتمند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانۀ پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.»26و داود كسانی را كه نزد او ایستاده بودند خطاب كرده، گفت: «به شخصی كه این فلسطینی را بكُشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد چه خواهد شد؟ زیرا كه این فلسطینی نامختون كیست كه لشكرهای خدای حی را به ننگ آورد؟»27و قوم او را به همین سخنان خطاب كرده، گفتند: «به شخصی كه او را بكشد، چنین خواهد شد.»28و چون با مردمان سخن می گفتند، برادر بزرگش اَلِیآب شنید و خشم اَلِیآب بر داود افروخته شده، گفت: «برای چه اینجا آمدی و آن گلۀ قلیل را در بیابان نزد كه گذاشتی؟ من تكبر و شرارت دل تو را میدانم زیرا برای دیدن جنگ آمده ای.»29داود گفت: «الا´ن چه كردم؟ آیا سببی نیست؟»30پس از وی به طرف دیگری رو گردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.31و چون سخنانی كه داود گفت، مسموع شد، شاؤل را مخبر ساختند و او وی را طلبید.32و داود به شاؤل گفت: «دل كسی به سبب او نیفتد. بنده ات میرود و با این فلسطینی جنگ می كند.»33شاؤل به داود گفت: «تو نمی توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا كه تو جوان هستی و او از جوانی اش مرد جنگی بوده است.»34داود به شاؤل گفت: «بنده ات گلۀ پدر خود را می چرانید كه شیر و خرسی آمده، بره ای از گله ربودند.35و من آن را تعاقب نموده، كشتم و از دهانش رهانیدم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و كشتم.36بنده ات هم شیر و هم خرس را كشت؛ و این فلسطینی نامختون مثل یكی از آنها خواهد بود، چونكه لشكرهای خدای حی را به ننگ آورده است.»37و داود گفت: « خداوند كه مرا ازچنگ شیر و از چنگ خرس رهانید، مرا از دست این فلسطینی خواهد رهانید.» و شاؤل به داود گفت: «برو و خداوند با تو باد.»38و شاؤل لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره ای به او پوشانید.39و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و می خواست كه برود زیرا كه آنها را نیازموده بود. و داود به شاؤل گفت: «با اینها نمیتوانم رفت چونكه نیازموده ام.» پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد.40و چوبدستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا كرد، و آنها را در كیسۀ شبانی كه داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیك شد.41و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیك شد و مردی كه سپرش را برمیداشت پیش رویش می آمد.42و فلسطینی نظر افكنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیكومنظر بود.43و فلسطینی به داود گفت: «آیا من سگ هستم كه با چوبدستی نزد من می آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت كرد.44و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»45داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و مزراق نزد من می آیی، اما من به اسم یهُوَه صبایوت، خدای لشكرهای اسرائیل كه او را به ننگ آورده ای نزد تو می آیم.46و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد كرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم كرد، و لاشه های لشكر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند كه در اسرائیل خدایی هست.47و تمامی این جماعت خواهند دانست كه خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیرا كه جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.»48و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابلۀ داود نزدیك شد، داود شتافته، به مقابلۀ فلسطینی به سوی لشكر دوید.49و داود دست خود را به كیسه اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت كه بر روی خود بر زمین افتاد.50پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و كشت و در دست داود شمشیری نبود.51و داود دویده، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از غلافش كشید و او را كشته، سرش را با آن از تنش جدا كرد. و چون فلسطینیان، مبارز خود را كشته دیدند، گریختند.52و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تا جَتّ و تا دروازههای عَقْرُون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شَعَرَیم تا به جَتّ و عَقْرُون افتادند.53و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اُردوی ایشان را غارت نمودند.54و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحۀ او را در خیمۀ خود گذاشت.55و چون شاؤلْ داود را دید كه به مقابلۀ فلسطینی بیرون می رود، به سردار لشكرش اَبْنیر گفت: «ای اَبْنیر، این جوان پسر كیست؟» اَبْنیرگفت: «ای پادشاه به جان تو قَسَم كه نمی دانم.»56پادشاه گفت: «بپرس كه این جوان پسر كیست.»57و چون داود از كشتن فلسطینی برگشت، اَبْنیر او را گرفته، به حضور شاؤل آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود.58و شاؤل وی را گفت: «ای جوان تو پسر كیستی؟» داود گفت: «پسر بنده ات، یسّای بیت لحمی هستم.»

Chapter 18

1و واقع شد كه چون از سخن گفتن با شاؤل فارغ شد، دل یوناتان بر دل داود چسبید، و یوناتان او را مثل جان خویش دوست داشت.2و در آن روز شاؤل وی را گرفته، نگذاشت كه به خانۀ پدرش برگردد.3و یوناتان با داود عهد بست چونكه او را مثل جان خود دوست داشته بود.4و یوناتان ردایی را كه در برش بود، بیرون كرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و كمان و كمربند خویش را نیز.5و داود به هر جایی كه شاؤل او را می فرستاد بیرون میرفت، و عاقلانه حركت میكرد؛ و شاؤل او را بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاؤل نیز مقبول افتاد.6و واقع شد هنگامی كه داود از كشتن فلسطینی برمی گشت، چون ایشان می آمدند كه زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفّها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص كنان به استقبال شاؤل پادشاه بیرون آمدند.7و زنان لهو و لعب كرده، به یكدیگر می سراییدند و میگفتند: «شاؤل هزاران خود را و داود ده هزاران خود را كشته است.»8و شاؤل بسیار غضبناك شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند. پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است؟»9و از آن روز به بعد شاؤل بر داود به چشم بد می نگریست.10و در فردای آن روز، روح بد از جانب خدا بر شاؤل آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود می نواخت و مزراقی در دست شاؤل بود.11و شاؤل مزراق را انداخته، گفت: «داود را تا به دیوار خواهم زد». اما داود دو مرتبه از حضورش خویشتن را به كنار كشید.12و شاؤل از داود میترسید زیرا خداوند با او بود و از شاؤل دور شده.13پس شاؤل وی را از نزد خود دور كرد و او را سردار هزارۀ خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول میكرد.14و داود در همۀ رفتار خود عاقلانه حركت مینمود، و خداوند با وی می بود.15و چون شاؤل دید كه او بسیار عاقلانه حركت میكند، به سبب او هراسان می بود.16اما تمامی اسرائیل و یهودا داود را دوست میداشتند، زیرا كه به حضور ایشان خروج و دخول میكرد.17و شاؤل به داود گفت: «اینك دختر بزرگ خود میرَب را به تو به زنی میدهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بكوش»؛ زیرا شاؤل میگفت: «دست من بر او دراز نشود بلكه دست فلسطینیان.»18و داود به شاؤل گفت: «من كیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.»19و در وقتی كه میرَب دختر شاؤل میبایست به داود داده شود، او به عَدْرِیئیلِ مَحولاتی به زنی داده شد.20و میكال، دختر شاؤل، داود را دوست میداشت؛ و چون شاؤل را خبر دادند این امر وی را پسند آمد.21و شاؤل گفت: «او را به وی میدهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود.» پس شاؤل به داود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.»22و شاؤل خادمان خود را فرمود كه در خفا با داود متكلم شده، بگویید: «اینك پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست میدارند؛ پس الا´ن داماد پادشاه بشو.»23پس خادمان شاؤل این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنكه من مرد مسكین و حقیرم.»24و خادمان شاؤل او را خبر داده، گفتند كه داود به این طور سخن گفته است.25و شاؤل گفت: «به داود چنین بگویید كه پادشاه مِهر نمی خواهد جز صد قلفۀ فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام كشیده شود.» و شاؤل فكر كرد كه داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.26پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند، و این سخن به نظر داود پسند آمد كه داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.27پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دویست نفر از فلسطینیان را كشته، داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تماماً نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاؤل دختر خود میكال را به وی به زنی داد.28و شاؤل دید و فهمید كه خداوند با داود است. و میكال دختر شاؤل او را دوست میداشت.29و شاؤل از داود باز بیشتر ترسید، و شاؤل همۀ اوقات دشمن داود بود.30و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند؛ و هر دفعه كه بیرون می آمدند داود ازجمیع خادمان شاؤل زیاده عاقلانه حركت میكرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

Chapter 19

1و شاؤل به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بكشند.2اما یوناتان پسر شاؤل به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبر داده، گفت: «پدرم شاؤل قصد قتل تو دارد. پس الا´ن تا بامدادان خویشتن را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان كن.3و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرایی كه تو در آن می باشی خواهم ایستاد، و دربارۀ تو با پدرم گفتگو خواهم كرد و اگر چیزی ببینم، تو را اطلاع خواهم داد.»4و یوناتان دربارۀ داود نزد پدر خود شاؤل به نیكویی سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بندۀ خود داود گناه نكند زیرا كه او به تو گناه نكرده است، بلكه اعمال وی برای تو بسیار نیكو بوده است.5و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را كشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی تقصیری گناه كرده، داود را بی سبب بكشی.»6و شاؤل به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاؤل قسم خورد كه به حیات خداوند او كشته نخواهد شد.7آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همۀ این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاؤل آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می بود.8و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ كرده، ایشان را به كشتار عظیمی شكست داد و از حضور وی فرار كردند.9و روح بد از جانب خداوند بر شاؤل آمد و او در خانه خود نشسته، مزراق خویش را در دست داشت و داود به دست خود می نواخت.10و شاؤل خواست كه داود را با مزراق خود تا به دیوار بزند. اما او از حضور شاؤل بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار كرده، آن شب نجات یافت.11و شاؤل قاصدان به خانۀ داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بكشند. اما میكال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص نكنی، فردا كشته خواهی شد.»12پس میكال داود را از پنجره فرو هشته، او روانه شد و فرار كرده، نجات یافت.13اما میكال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید.14و چون شاؤل قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است.15پس شاؤل قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بكشم.»16و چون قاصدان داخل شدند، اینك ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود.17و شاؤل به میكال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها كردی تا نجات یابد؟» و میكال شاؤل را جواب داد كه او به من گفت: «مرا رها كن؛ برای چه تو را بكشم؟»18و داود فرار كرده، رهایی یافت و نزد سموئیل به رامه آمده، از هر آنچه شاؤل با وی كرده بود، او را مخبر ساخت، و او و سموئیل رفته، در نایوت ساكن شدند.19پس شاؤل را خبر داده، گفتند: «اینك داود در نایوت رامَه است.»20و شاؤل قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند كه نبوت میكنند وسموئیل را كه به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاؤل آمده، ایشان نیز نبوت كردند.21و چون شاؤل را خبر دادند، قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت كردند. و شاؤل باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت كردند.22پس خود او نیز به رامَه رفت، و چون به چاه بزرگ كه نزد سیخُوه است رسید، سؤال كرده، گفت: «سموئیل و داود كجا می باشند؟» و كسی گفت: «اینك در نایوت رامَه هستند.»23و به آنجا به نایوت رامه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی كه میرفت نبوت میكرد تا به نایوُت رامَه رسید.24و او نیز جامه خود را كنده، به حضور سموئیل نبوت میكرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «آیا شاؤل نیز از جملۀ انبیاست؟»

Chapter 20

1و داود از نایوت رامَه فرار كرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «چه كرده ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی كرده ام كه قصد جان من دارد؟»2او وی را گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینك پدر من امری بزرگ و كوچك نخواهد كرد جز آنكه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»3و داود نیز قسم خورده، گفت: «پدرت نیكو می داند كه در نظر تو التفات یافته ام، و میگوید مبادا یوناتان این را بداند و غمگین شود. و لكن به حیات خداوند و به حیات تو كه در میان من و موت، یك قدم بیش نیست.»4یوناتان به داودگفت: «هر چه دلت بخواهد آن را برای تو خواهم نمود.»5داود به یوناتان گفت: «اینك فردا اول ماه است و من می باید با پادشاه به غذا بنشینم. پس مرا رخصت بده كه تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان كنم.6اگر پدرت مرا مفقود بیند، بگو داود از من بسیار التماس نمود كه به شهر خود به بیت لحم بشتابد، زیرا كه تمامی قبیلۀ او را آنجا قربانی سالیانه است.7اگر گوید كه خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود؛ و اما اگر بسیار غضبناك شود بدانكه او به بدی جازم شده است.8پس با بندۀ خود احسان نما چونكه بندۀ خویش را با خودت به عهد خداوند در آوردی. و اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بكش زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.»9یوناتان گفت: «حاشا از تو! زیرا اگر میدانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است كه بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی دادم؟»10داود به یوناتان گفت: «اگر پدرت تو را به درشتی جواب دهد، كیست كه مرا مخبر سازد؟»11یوناتان به داود گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و هر دو ایشان به صحرا رفتند.12و یوناتان به داود گفت: «ای یهُوَه، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینك اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم،13خداوند به یوناتان مثل این بلكه زیاده از این عمل نماید. و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانكه همراه پدر من بود.14و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا نمیرم،15بلكه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع ننمایی، هم در وقتی كه خداوند دشمنان داود را جمیعاً از روی زمین منقطع ساخته باشد.»16پس یوناتان با خاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید.17و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی كه با او داشت، داود را قسم داد زیرا كه او را دوست می داشت، چنانكه جان خود را دوست میداشت.18و یوناتان او را گفت: «فردا اول ماه است و چونكه جای تو خالی می باشد، تو را مفقود خواهند یافت.19و در روز سوم به زودی فرود شده، به جایی كه خود را در آن در روز شغل پنهان كردی بیا و در جانب سنگ آزَل بنشین.20و من سه تیر به طرف آن خواهم انداخت كه گویا به هدف می اندازم.21و اینك خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا كن. و اگر به خادم گویم: اینك تیرها از این طرف تو است، آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا كه برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود.22اما اگر به خادم چنین بگویم كه: اینك تیرها از آن طرف توست، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها كرده است.23و اما آن كاری كه من و تو دربارۀ آن گفتگو كردیم، اینك خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.»24پس داود خود را در صحرا پنهان كرد. و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست.25و پادشاه در جای خود بر حسب عادتش بر مسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود واَبنیر به پهلوی شاؤل نشسته، و جای داود خالی بود.26و شاؤل در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان میبرد: «چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!»27و در فردای اول ماه كه روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاؤل به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسر یسّا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟»28یوناتان در جواب شاؤل گفت: «داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود.29و گفت: تمنّا اینكه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادرم مرا امر فرموده است؛ پس اگر الا´ن در نظر تو التفات یافتم، مرخص بشوم تا برادران خود راببینم. از این جهت به سفرۀ پادشاه نیامده است.»30آنگاه خشم شاؤل بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زنِ كردنكشِ فتنه انگیز، آیا نمیدانم كه تو پسر یسّا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیار كرده ای؟31زیرا مادامی كه پسر یسّا بر روی زمین زنده باشد، تو و سلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الا´ن بفرست و او را نزد من بیاور زیرا كه البته خواهد مرد.»32یوناتان پدر خود شاؤل را جواب داده، وی را گفت: «چرا بمیرد؟ چه كرده است؟»33آنگاه شاؤل مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست كه پدرش بر كشتن داود جازم است.34و یوناتان به شدتِ خشم، از سفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونكه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را خجل ساخته بود.35و بامدادان یوناتان در وقتی كه با داود تعیین كرده بود، به صحرا بیرون رفت. و یك پسر كوچك همراهش بود.36و به خادم خود گفت: «بدو و تیرها را كه می اندازم پیدا كن.» و چون پسر می دوید، تیر را چنان انداخت كه از او رد شد.37و چون پسر به مكان تیری كه یوناتان انداخته بود، میرفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت كه: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟»38و یوناتان در عقب پسر آواز داد كه بشتاب و تعجیل كن و درنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت.39و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را میدانستند.40و یوناتان اسلحۀ خود را به خادم خود داده، وی را گفت: «برو و آن را به شهر ببر.»41و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده كرد و یكدیگر را بوسیده، با هم گریه كردند تا داود از حد گذرانید.42و یوناتان به داود گفت: «به سلامتی برو چونكه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم كه خداوند در میان من و تو و در میان ذریۀ من و ذریۀ تو تا به ابد باشد.» پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

Chapter 21

1و داود به نُوب نزد اَخِیمَلَك كاهن رفت. و اَخِیمَلَك لرزان شده، به استقبال داود آمده، گفت: «چرا تنها آمدی و كسی با تو نیست؟»2داود به اَخِیمَلَك كاهن گفت: «پادشاه مرا به كاری مأمور فرمود و مرا گفت: از این كاری كه تو را میفرستم و از آنچه به تو امر فرمودم كسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جاتعیین نمودم.3پس الا´ن چه در دست داری؟ پنج قرص نان یا هر چه حاضر است به من بده.»4كاهن در جواب داود گفت: «هیچ نان عام در دست من نیست، لیكن نان مقدس هست، اگر خصوصاً خادمان، خویشتن را از زنان بازداشته باشند.»5داود در جواب كاهن گفت: «به درستی كه در این سه روز زنان از ما دور بودهاند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوصاً چونكه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.»6پس كاهن، نان مقدس را به او داد زیرا كه در آنجا نانی نبود غیر از نانِ تَقْدِمِه كه از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند.7و در آن روز یكی از خادمان شاؤل كه مسمّی به دوآغ ادومی بود، به حضور خداوند اعتكاف داشت، و بزرگترین شبانان شاؤل بود.8و داود به اَخِیمَلَك گفت: «آیا اینجا در دستت نیزه یا شمشیر نیست، زیرا كه شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورده ام چونكه كار پادشاه به تعجیل بود.»9كاهن گفت: «اینك شمشیر جُلیات فلسطینی كه در درّۀ ایلاه كُشتی، در پشت ایفود به جامۀ ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیری بگیر، زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داود گفت: «مثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.»10پس داود آن روز برخاسته، از حضور شاؤل فرار كرده، نزد اَخیش، ملِك جَت آمد.11وخادمان اخیش او را گفتند: «آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در بارۀ او رقص كنان سرود خوانده، نگفتند كه شاؤل هزاران خود را و داود ده هزاران خود را كشت؟»12و داود این سخنان را در دل خود جا داده، از اَخیش، ملك جَتّ بسیار بترسید.13و در نظر ایشان رفتار خود راتغییر داده، به حضور ایشان خویشتن را دیوانه نمود، و بر لنگه های در خط میكشید و آب دهنش را بر ریش خود میریخت.14و اَخیش به خادمان خود گفت: «اینك این شخص را می بینید كه دیوانه است. او را چرا نزد من آوردید؟15آیا محتاج به دیوانگان هستم كه این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی كند؟ و آیا این شخص داخل خانۀ من بشود؟»

Chapter 22

1و داود از آنجا رفته، به مغاره عَدُلاّم فرار كرد. و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند.2و هر كه در تنگی بود و هر قرضدار و هر كه تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمیناً چهار صد نفر با او بودند.3و داود از آنجا به مِصْفَه موآب رفته، به پادشاه موآب گفت: «تمنّا اینكه پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد كرد.»4پس ایشان را نزد پادشاه موآب برد و تمامی روزهایی كه داود در آن ملاذ بود، نزد او ساكن بودند.5و جاد نبی به داود گفت كه «در این ملاذ دیگر توقف منما بلكه روانه شده، به زمین یهودابرو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.6و شاؤل شنید كه داود و مردمانی كه با وی بودند پیدا شده اند. و شاؤل در جِبْعه، زیر درخت بلوط در رامَه نشسته بود، و نیزهاش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند.7و شاؤل به خادمانی كه در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «حال ای بنیامینیان بشنوید! آیا پسر یسّا به جمیع شما كشتزارها و تاكستانها خواهد داد و آیا همگی شما را سردار هزاره ها و سردار صده ها خواهد ساخت؟8كه جمیع شما بر من فتنه انگیز شده، كسی مرا اطلاع ندهد كه پسر من با پسر یسّا عهد بسته است؟ و از شما كسی برای من غمگین نمیشود تا مرا خبر دهد كه پسر من بندۀ مرا برانگیخته است تا در كمین بنشیند چنانكه امروز هست؟»9و دوآغ اَدومی كه با خادمان شاؤل ایستاده بود، در جواب گفت: «پسر یسّا را دیدم كه به نُوب نزد اَخِیمَلَك بناَخیتُوب درآمد.10و او از برای وی از خداوند سؤال نمود و توشه ای به او داد و شمشیر جُلْیات فلسطینی را نیز به او داد.»11پس پادشاه فرستاده، اَخِیمَلَك بناَخیتُوب كاهن و جمیع كاهنان خاندان پدرش را كه در نُوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند.12و شاؤل گفت: «ای پسر اَخیتُوب بشنو.» او گفت: «لبیك ای آقایم!»13شاؤل به او گفت: «تو و پسر یسّا چرا بر من فتنه انگیختید به اینكه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سؤال نمودی تا به ضد من برخاسته، در كمین بنشیند چنانكه امروز شده است؟»14اَخِیمَلَك در جواب پادشاه گفت: «كیست از جمیع بندگانت كه مثل داود امین باشد و او داماد پادشاه است و در مشورت شریك تو و در خانۀ تو مكرم است.15آیا امروز به سؤال نمودن از خدا برای او شروع كردم؟ حاشا از من. پادشاه این كار را به بندۀ خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا كه بندهات از این چیزها كم یا زیاد ندانسته بود.»16پادشاه گفت: «ای اَخِیمَلَك تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مُرد.»17آنگاه پادشاه به شاطرانی كه به حضورش ایستاده بودند، گفت: «برخاسته، كاهنان خداوند را بكشید زیرا كه دست ایشان نیز با داود است و با اینكه دانستند كه او فرار میكند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند كه دست خود را دراز كرده، بر كاهنان خداوند هجوم آورند.18پس پادشاه به دُوآغ گفت: «تو برگرد و بر كاهنان حمله آور.» و دوآغ ادومی برخاسته، بر كاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را كه ایفود كتان می پوشیدند، در آن روز كشت.19و نوب را نیز كه شهر كاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاوان و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر كُشت.20اما یكی از پسران اَخِیمَلَك بناَخیتُوب كه ابیاتار نام داشت، رهایی یافته، در عقب داود فرار كرد.21و ابیاتار داود را مخبر ساخت كه شاؤل كاهنان خداوند را كشت.22داود به ابیاتار گفت: «روزی كه دوآغ ادومی در آنجا بود، دانستم كه او شاؤل را البته مخبر خواهد ساخت. پس من باعث كشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم.23نزد من بمان و مترس زیرا هر كه قصد جان من دارد، قصد جان تو نیز خواهد داشت. و لكن نزد من محفوظ خواهی بود.»

Chapter 23

1و به داود خبر داده، گفتند: «اینك فلسطینیان با قَعِیلَه جنگ میكنند و خرمنها را غارت مینماید.»2و داود از خداوند سؤال كرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان را شكست دهم؟» خداوند به داود گفت: «برو و فلسطینیان را شكست داده، قَعِیلَه را خلاص كن.»3و مردمان داود وی را گفتند: «اینك اینجا در یهودا می ترسیم. پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابلۀ لشكرهای فلسطینیان به قَعِیلَه برویم.»4و داود بار دیگر از خداوند سؤال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قَعِیلَه برو زیرا كه من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»5و داود با مردانش به قَعِیلَه رفتند و با فلسطینیان جنگ كرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به كشتار عظیمی كشتند. پس داود ساكنان قَعِیلَه را نجات داد.6و هنگامی كه ابیاتار بن اَخِیمَلَك نزد داود به قَعِیلَه فرار كرد، ایفود را در دست خود آورد.7و به شاؤل خبر دادند كه داود به قَعِیلَه آمده است و شاؤل گفت: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا به شهری كه دروازه ها و پشتبندها دارد داخل شده، محبوس گشته است.»8و شاؤل جمیع قوم را برای جنگ طلبید تا به قَعِیلَه فرود شده، داود و مردانش را محاصره نماید.9و چون داود دانست كه شاؤل شرارت را برای او اندیشیده است، به ابیاتار كاهن گفت: «ایفود را نزدیك بیاور.»10و داود گفت: «ای یهُوَه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است كه شاؤل عزیمت دارد كه به قَعِیلَه بیاید تا به خاطر من شهر را خراب كند.11آیا اهل قَعِیلَه مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاؤل چنانكه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهُوَه، خدای اسرائیل، مسألت آنكه بندۀ خود را خبر دهی.» خداوند گفت كه «او خواهد آمد.»12داود گفت: «آیا اهل قَعِیلَه مرا و كسان مرا به دست شاؤل تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت كه «تسلیم خواهند نمود.»13پس داود و مردانش كه تخمیناً ششصد نفر بودند، برخاسته، از قَعِیلَه بیرون رفتند و هر جایی كه توانستند بروند، رفتند. و چون به شاؤل خبر دادند كه داود از قَعِیلَه فرار كرده است، از بیرون رفتن بازایستاد.14و داود در بیابان در ملاذها نشست و در كوهی در بیابان زیف توقف نمود. و شاؤل همه روزه او را می طلبید، لیكن خداوند او را به دستش تسلیم ننمود.15و داود دید كه شاؤل به قصد جان او بیرون آمده است. و داود در بیابان زیف در جنگل ساكن بود.16و یوناتان، پسر شاؤل، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود.17و او را گفت: «مترس زیرا كه دست پدر من، شاؤل تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاؤل نیز این را میداند.»18و هر دو ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانۀ خود رفت.19و زیفیان نزد شاؤل به جِبْعه آمده، گفتند: «آیا داود در ملاذهای جنگل در كوه حَخیلَه كه به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نكرده است؟20پس ای پادشاه چنانكه دلت كمال آرزو برای آمدن دارد بیا و تكلیف ما این است كه او را به دست پادشاه تسلیم نماییم.»21شاؤل گفت: «شما از جانب خداوند مبارك باشید چونكه بر من دلسوزی نمودید.22پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را كه آمد و رفت میكند ببینید و بفهمید، و دیگر اینكه كیست كه او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد كه بسیار با مكر رفتار میكند.23پس ببینید و جمیع مكانهای مخفی را كه خود را در آنها پنهان میكند، بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم. و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهم كرد.»24پس برخاسته، پیش روی شاؤل به زیف رفتند. و داود و مردانش در بیابان مَعُون در عَرَبَه به طرف جنوب صحرا بودند.25و شاؤل و مردان او به تفحص او رفتند. و چون داود را خبر دادند، او نزد صخره فرود آمده، در بیابان مَعُون ساكن شد. و شاؤل چون این را شنید، داود را در بیابان مَعُون تعاقب نمود.26و شاؤل به یك طرف كوه میرفت و داود و كسانش به طرف دیگر كوه. و داود می شتافت كه از حضور شاؤل بگریزد. و شاؤل و مردانش داود و كسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند.27اما قاصدی نزد شاؤل آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا كه فلسطینیان به زمین حمله آورده اند.»28پس شاؤل از تعاقب نمودن داودبرگشته، به مقابلۀ فلسطینیان رفت. بنابراین آن مكان را صخرۀ مَحْلَقُوت نامیدند.29و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عَین جَدی ساكن شد.

Chapter 24

1و واقع شد بعد از برگشتن شاؤل از عقب فلسطینیان كه او را خبر داده، گفتند: «اینك داود در بیابان عَین جَدی است.»2و شاؤل سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و كسانش بر صخره های بزهای كوهی رفت.3و به سر راه به آغلهای گوسفندان كه در آنجا مغارهای بود، رسید. و شاؤل داخل آن شد تا پایهای خود را بپوشاند. و داود و كسان او در جانبهای مغاره نشسته بودند.4و كسان داود وی را گفتند: «اینك روزی كه خداوند به تو وعده داده است كه همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهم نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاؤل را آهسته برید.5و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت كه دامن شاؤل را بریده بود.6و به كسان خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند كه این امر را به آقای خود مسیح خداوند بكنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونكه او مسیح خداوند است.»7پس داود كسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت كه بر شاؤل برخیزند، و شاؤل از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.8و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاؤل صدا زده، گفت: «ای آقایم پادشاه.» و چون شاؤل به عقب خود نگریست،داود رو به زمین خم شده، تعظیم كرد.9و داود به شاؤل گفت: «چرا سخنان مردم را می شنوی كه میگویند اینك داود قصد اذیت تو دارد.10اینك امروز چشمانت دیده است كه چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند كه تو را بكشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نكنم، زیرا كه مسیح خداوند است.11و ای پدرم ملاحظه كن و دامن ردای خود را در دست من ببین، زیرا از اینكه جامۀ تو را بریدم و تو را نكشتم، بدان و ببین كه بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نكرده ام. اما تو جان مرا شكار میكنی تا آن را گرفتار سازی.12خداوند در میان من و تو حكم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بكشد. اما دست من بر تو نخواهد شد.13چنانكه مَثَل قدیمان میگوید كه شرارت از شریران صادر میشود، اما دست من بر تو نخواهد شد.14و در عقب كیست كه پادشاه اسرائیل بیرون می آید و كیست كه او را تعاقب می نمایی، در عقب سگ مُرده ای بلكه در عقب یك كَیك!15پس خداوند داور باشد و میان من و تو حكم نماید و ملاحظه كرده، دعوی مرا با تو فیصل كند و مرا از دست تو برهاند.»16و چون داود از گفتن این سخنان به شاؤل فارغ شد، شاؤل گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و شاؤل آواز خود را بلند كرده، گریست.17و به داود گفت: «تو از من نیكوتر هستی زیرا كه تو جزای نیكو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم.18و تو امروز ظاهر كردی كه چگونه به من احسان نمودی چونكه خداوند مرا به دست تو تسلیم كرده، و مرا نكشتی.19و اگر كسی دشمن خویش را بیابد، آیااو را به نیكویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیكویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من كردی.20و حال اینك میدانم كه البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید.21پس الا´ن برای من قسم به خداوند بخور كه بعد از من ذریۀ مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم محو نكنی.»22و داود برای شاؤل قسم خورد، و شاؤل به خانۀ خود رفت و داود و كسانش به مأمن خویش آمدند.

Chapter 25

1و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه گری نمودند، و او را در خانه اش در رامه دفن نمودند. و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد.2و در مَعُون كسی بود كه املاكش در كَرْمَل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در كَرْمَل پشم می برید.3و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش اَبِیجایل. و آن زن نیك فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سختدل و بدرفتار و از خاندان كالیب بود.4و داود در بیابان شنید كه نابال گلۀ خود را پشم میبُرَد.5پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت كه «به كَرْمَل برآیید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی او را بپرسید.6و چنین گویید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هرچه داری سلامتی باشد.7و الا´ن شنیده ام كه پشم بُرندگان داری و به شبانان تو كه در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همۀ روزهایی كه در كَرْمَل بودند، چیزی از ایشان گُم نشد.8ازخادمان خود بپرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا كه در روز سعادتمندی آمده ایم. تمنّا اینكه آنچه دستت بیابد به بندگانت و پسرت داود بدهی.»9پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساكت شدند.10و نابال به خادمان داود جواب داده، گفت: «داود كیست و پسر یسّا كیست؟ امروز بسا بندگان هر یكی از آقای خویش می گریزند.11آیا نان و آب خود را و گوشت را كه برای پشم برندگان خود ذبح نمودهام، بگیرم و به كسانی كه نمیدانم از كجا هستند بدهم؟»12پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند.13و داود به مردان خود گفت: «هر یك از شما شمشیر خود را ببندد.» و هریك شمشیر خود را بستند، و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمیناً چهارصد نفر از عقب داود رفتند، و دویست نفر نزد اسباب ماندند.14و خادمی از خادمانش به اَبِیجایل، زن نابال، خبر داده، گفت: «اینك داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحیت گویند و او ایشان را اهانت نمود.15و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همۀ روزهایی كه در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم، اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما گُم نشد.16و تمام روزهایی كه با ایشان گوسفندان را می چرانیدیم، هم در شب و هم در روز برای ما مثل حصار بودند.17پس الا´ن بدان و ببین كه چه باید بكنی زیرا كه بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش مهیاست، چونكه او به حدی پسر بَلِیعال است كه احدی با وی سخن نتواند گفت.»18آنگاه اَبِیجایل تعجیل نموده، دویست گِردۀنان و دو مَشگ شراب و پنج گوسفند مهیا شده، و پنج كیل خوشۀ برشته و صد قرص كشمش و دویست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت.19و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینك من از عقب شما می آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد.20و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایۀ كوه به زیر می آمد، اینك داود و كسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد.21و داود گفته بود: «به تحقیق كه تمامی مایملك این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم كه از جمیع اموالش چیزی گم نشد، و او بدی را به عوض نیكویی به من پاداش داده است.22خدا به دشمنان داود چنین بلكه زیاده از این عمل نماید اگر از همۀ متعلقان او تا طلوع صبح ذكوری واگذارم.»23و چون اَبِیجایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود.24و نزد پایهایش افتاده، گفت: «ای آقایم، این تقصیر بر من باشد و كنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان كنیز خود را بشنو.25و آقایم دل خود را بر این مرد بَلِیعال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا كه اسمش مثل خودش است؛ اسمش نابال است و حماقت با اوست. لیكن من كنیز تو خادمانی را كه آقایم فرستاده بود، ندیدم.26و الا´ن ای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونكه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام كشیدن به دست خود منع نموده است، پس الا´ن دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند.27و الا´ن این هدیهای كه كنیزت برای آقای خود آورده است، به غلامانی كه همراه آقایم میروند، داده شود.28و تقصیر كنیز خود را عفو نما زیرا به درستی كهخداوند برای آقایم خانۀ استوار بنا خواهد نمود، چونكه آقایم در جنگهای خداوند می كوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید.29و اگر چه كسی برای تعاقب تو و به قصد جانت برخیزد، اما جان آقایم در دستۀ حیات، نزد یهُوَه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان كفۀ فلاخن خواهد انداخت.30و هنگامی كه خداوند بر حسب همۀ احسانی كه برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا بر اسرائیل نصب نماید،31آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقایم لغزش دل نخواهد بود كه خون بی جهت ریخته ای و آقایم انتقام خود را كشیده باشد؛ و چون خداوند به آقایم احسان نماید، آنگاه كنیز خود را بیاد آور.»32داود به اَبِیجایل گفت: «یهُوَه، خدای اسرائیل، متبارك باد كه تو را امروز به استقبال من فرستاد.33و حكمت تو مبارك و تو نیز مبارك باشی كه امروز مرا از ریختن خون و از كشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی.34و لیكن به حیات یهُوَه، خدای اسرائیل، كه مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود، اگر تعجیل ننموده، به استقبال من نمی آمدی، البته تا طلوع صبح برای نابال ذكوری باقی نمی ماند.»35پس داود آنچه را كه به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه ات برو و ببین كه سخنت را شنیده، تو را مقبول داشتم.»36پس ابیجایل نزد نابال برگشت. و اینك او ضیافتی مثل ضیافت ملوكانه در خانۀ خود میداشت. و دل نابال در اندرونش شادمان بود چونكه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی كم یا زیاد به او خبر نداد.37و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان كرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد.38و واقع شد كه بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت كه بمرد.39و چون داود شنید كه نابال مرده است، گفت: «مبارك باد خداوند كه انتقام عار مرا از دست نابال كشیده، و بندۀ خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است.» و داود فرستاده، با اَبِیجایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.40و خادمان داود نزد اَبِیجایل به كَرْمَل آمده، با وی مكالمه كرده، گفتند: «داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.»41و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینك كنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.»42و اَبِیجایل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج كنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن او شد.43و داود اَخینُوعَمِ یزْرَعیلیه را نیز گرفت و هردو ایشان زن او شدند.44و شاؤل دختر خود، میكال، زن داود را به فَلْطی ابن لایش كه از جَلِّیم بود، داد.

Chapter 26

1پس زیفیان نزد شاؤل به جِبْعه آمده،گفتند: «آیا داود خویشتن را در تلّ حَخِیله كه در مقابل بیابان است، پنهان نكرده است؟»2آنگاه شاؤل برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجو نماید.3و شاؤل در تل حَخیله كه در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساكن بود. و چون دید كه شاؤل در عقبش در بیابان آمده است،4داود جاسوسان فرستاده، دریافت كرد كه شاؤل به تحقیق آمده است.5و داود برخاسته، به جایی كه شاؤل در آن اردو زده بود، آمد. و داود مكانی را كه شاؤل و اَبْنیر، پسر نیر، سردار لشكرش خوابیده بودند، ملاحظه كرد. و شاؤل در اندرون سنگر می خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.6و داود به اَخِیمَلَك حِتّی و اَبِیشای ابن صَرُویه برادر یوآب خطاب كرده، گفت: «كیست كه همراه من نزد شاؤل به اردو بیاید؟» ابیشای گفت: «من همراه تو می آیم.»7پس داود و ابیشای در شب به میان قوم آمدند و اینك شاؤل در اندرون سنگر دراز شده، خوابیده بود، و نیزه اش نزد سرش در زمین كوبیده، و اَبنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.8و ابیشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دستت تسلیم نموده. پس الا´ن اذن بده تا او را با نیزه یك دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»9و داود به ابیشای گفت: «او را هلاك مكن، زیرا كیست كه به مسیح خداوند دست خود را دراز كرده، بیگناه باشد؟»10و داود گفت: «به حیات یهُوَه قسم كه یا خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاك خواهد گردید.11حاشا بر من از خداوند كه دست خود را بر مسیح خداوند دراز كنم. اما الا´ن نیزه ای را كه نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و برویم.»12پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاؤل گرفت و روانه شدند، و كسی نبود كه ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونكه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.13و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سر كوه بایستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.14و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای ابنیر جواب نمی دهی؟» و ابنیر جواب داده، گفت: «تو كیستی كه پادشاه را میخوانی؟»15داود به ابنیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو كیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی كنی؟ زیرا یكی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاك كند.16این كار كه كردی خوب نیست. به حیات یهُوَه، شما مستوجب قتل هستید، چونكه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نكردید. پس الا´ن ببین كه نیزۀ پادشاه و سبوی آب كه نزد سرش بود، كجاست؟»17و شاؤل آواز داود را شناخته، گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و داود گفت: «ای آقایم پادشاه آواز من است.»18و گفت: «این از چه سبب است كه آقایم بندۀ خود را تعاقب میكند؟ زیرا چه كردم و چه بدی در دست من است؟19پس الا´ن آقایم پادشاه سخنان بندۀ خود را بشنود. اگر خداوند تو را بر من تحریك نموده است، پس هدیه ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند. زیرا كه امروز مرا از التصاق به نصیب خداوند میرانند و میگویند برو و خدایان غیر را عبادت نما.20و الا´ن خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود، زیرا كه پادشاه اسرائیل مثل كسی كه كبك را بر كوهها تعاقب میكند، به جستجوی یك كَیك بیرون آمده است.»21شاؤل گفت: «گناه ورزیدم ای پسرم داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم كرد، چونكه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد. اینك احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.»22داود در جواب گفت: «اینك نیزۀ پادشاه! پس یكی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد.23و خداوند هر كس را بر حسب عدالت و امانتش پاداش دهد، چونكه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز كنم.24و اینك چنانكه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد، جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از هر تنگی برهاند.»25شاؤل به داود گفت: «مبارك باش ای پسرم داود؛ البته كارهای عظیم خواهی كرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاؤل به جای خود مراجعت كرد.

Chapter 27

1و داود در دل خود گفت: «الحال روزی به دست شاؤل هلاك خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست كه به زمین فلسطینیان فرار كنم، و شاؤل از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مأیوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.»2پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر كه همراهش بودند، نزد اخیش بن مَعُوك، پادشاه جَتّ گذشت.3و داود نزد اخیش در جَتّ ساكن شد، او و مردمانش هركس با اهل خانه اش، و داود با دو زنش اَخینُوعَمِ یزْرَعیلیه و اَبِیجایل كَرْمَلیه زن نابال.4و به شاؤل گفته شد كه داود به جَتّ فرار كرده است، پس او را دیگر جستجو نكرد.5و داود به اخیش گفت: «الا´ن اگر من در نظر تو التفات یافتم، مكانی به من در یكی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساكن شوم. زیرا كه بندۀ تو چرا در شهر دارالسلطنه با تو ساكن شود؟»6پس اخیش در آن روز صِقْلَغ را به او داد، لهذا صِقْلَغ تا امروز از آن پادشاهان یهوداست.7و عدد روزهایی كه داود در بلاد فلسطینیان ساكن بود، یك سال و چهار ماه بود.8و داود و مردانش برآمده، بر جَشُوریان و جَرِزّیان و عَمالَقَه هجوم آوردند زیرا كه این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساكن می بودند.9و داود اهل آن زمین را شكست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاوان و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد.10و اخیش گفت: «امروز به كجا تاخت آوردید؟» داود گفت: «بر جنوبی یهودا و جنوب یرْحَمْئیلیان و به جنوب قینیان.»11و داود مرد یا زنی را زنده نگذاشت كه به جَتّ بیایند، زیرا گفت: «مبادا دربارۀ ما خبر آورده، بگویند كه داود چنین كرده است.» و تمامی روزهایی كه در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.»12و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالكل مكروه نموده است، پس تا به ابد بندۀ من خواهد بود.»

Chapter 28

1و واقع شد در آن ایام كه فلسطینیان لشكرهای خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «یقیناً بدان كه تو و كسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.»2داود به اخیش گفت: «به تحقیق خواهی دانست كه بندۀ تو چه خواهد كرد.» اخیش به داود گفت: «از این جهت تو را همیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.»3و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن كرده بودند، و شاؤل تمامی اصحاب اجنّه و فالگیران را از زمین بیرون كرده بود.4و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شُونیم اردو زدند؛ و شاؤل تمامی اسرائیل را جمع كرده، در جِلْبُوع اردو زدند.5و چون شاؤل لشكر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد.6و شاؤل از خداوند سؤال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا.7و شاؤل به خادمان خود گفت: «زنی را كه صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسألت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «اینك زنی صاحب اجنّه در عَین دور میباشد.»8و شاؤل صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمنّا اینكه به واسطۀ جنّ برای من فالگیری نمایی و كسی را كه به تو بگویم از برایم برآوری.»9آن زن وی را گفت: «اینك آنچه شاؤل كرده است میدانی كه چگونه اصحاب اجنّه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است. پس تو چرا برای جانم دام می گذاری تا مرا به قتل رسانی؟»10و شاؤل برای وی به یهُوَه قسم خورده، گفت: «به حیات یهُوَه قسم كه از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.»11آن زن گفت: «از برایت كه را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.»12و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاؤل را خطاب كرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی، زیرا تو شاؤل هستی؟»13پادشاه وی را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاؤل گفت: «خدایی را می بینم كه از زمین بر می آید.»14او وی را گفت: «صورت او چگونه است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می آید و به ردایی ملبّس است.» پس شاؤل دانست كه سموئیل است و رو به زمین خم شده، تعظیم كرد.15و سموئیل به شاؤل گفت: «چرا مرا برآورده، مضطرب ساختی؟» شاؤل گفت: «در شدت تنگی هستم چونكه فلسطینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطۀ انبیا و نه به خوابها دیگر جواب میدهد. لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی كه چه باید بكنم.»16سموئیل گفت: «پس چرا از من سؤال مینمایی؟ و حال آنكه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است.17و خداوند به نحوی كه به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است.18چونكه آواز خداوند را نشنیدی و شدت غضب او را بر عَمالیق به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروز این عمل را به تو نموده است.19و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، وخداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.»20و شاؤل فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونكه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت.21و چون آن زن نزد شاؤل آمده، دید كه بسیار پریشان حال است، وی را گفت: «اینك كنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را كه به من گفتی اطاعت نمودم.22پس حال تمنا اینكه تو نیز آواز كنیز خود را بشنوی تا لقمه ای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.»23اما او انكار نموده، گفت: «نمی خورم.» لیكن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بستر نشست.24و آن زن گوساله ای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح كرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت.25و آنها را نزد شاؤل و خادمانش گذاشت كه خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

Chapter 29

1و فلسطینیان همه لشكرهای خود را در اَفیق جمع كردند، و اسرائیلیان نزد چشمهای كه در یزْرَعِیل است، فرود آمدند.2و سرداران فلسطینیان صدها و هزارها میگذشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنبالۀ ایشان می گذشتند.3و سرداران فلسطینیان گفتند كه «این عبرانیان كیستند؟» و اخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «مگر این داود، بندۀشاؤل، پادشاه اسرائیل نیست كه نزد من این روزها یا این سالها بوده است؟ و از روزی كه نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.»4اما سرداران فلسطینیان بر وی غضبناك شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «این مرد را باز گردان تا به جایی كه برایش تعیین كرده ای برگردد، و با ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود؛ زیرا این كس با چه چیز با آقای خود صلح كند؟ آیا نه با سرهای این مردمان؟5آیا این داود نیست كه دربارۀ او با یكدیگر رقص كرده، می سراییدند و میگفتند شاؤل هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را كشته است.»6آنگاه اخیش داود را خوانده، او را گفت: «به حیات یهُوَه قسم كه تو مرد راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد؛ زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده ام. لیكن در نظر سرداران پسند نیستی.7پس الا´ن برگشته، به سلامتی برو مبادا مرتكب عملی شوی كه در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.»8و داود به اخیش گفت: «چه كرده ام و از روزی كه به حضور تو بوده ام تا امروز در بنده ات چه یافته ای تا آنكه به جنگ نیایم و با دشمنان آقایم پادشاه جنگ ننمایم؟»9اخیش در جواب داود گفت: «میدانم كه تو در نظر من مثل فرشتۀ خدا نیكو هستی. لیكن سرداران فلسطینیان گفتند كه با ما به جنگ نیاید.10پس الحال بامدادان با بندگان آقایت كه همراه تو آمده اند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشید و روشنایی برای شما بشود، روانه شوید.»11پس داود با كسان خود صبح زود برخاستند تاروانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند. و فلسطینیان به یزْرَعیل برآمدند.

Chapter 30

1و واقع شد چون داود و كسانش در روز سوم به صِقْلَغ رسیدند كه عَمالَقَه بر جنوب و بر صِقْلَغ هجوم آورده بودند، و صِقْلَغ را زده آن را به آتش سوزانیده بودند.2و زنان و همۀ كسانی را كه در آن بودند، از خرد و بزرگ اسیر كرده، هیچ كس را نكشته، بلكه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند.3و چون داود و كسانش به شهر رسیدند، اینك به آتش سوخته، و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند.4پس داود و قومی كه همراهش بودند، آواز خود را بلند كرده، گریستند تا طاقت گریه كردن دیگر نداشتند.5و دو زن داود اَخینوعَمِ یزْرَعِیلیه و اَبِیجایل، زن نابال كَرْمَلی، اسیر شده بودند.6و داود بسیار مضطرب شد زیرا كه قوم می گفتند كه او را سنگسار كنند، چون جان تمامی قوم هر یك برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود. اما داود خویشتن را از یهُوَه، خدای خود، تقویت نمود.7و داود به اَبْیاتارِ كاهن، پسر اَخِیمَلَك گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفود را نزد داود آورد.8و داود از خداوند سؤال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا كه به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی كرد.»9پس داود و ششصد نفر كه همراهش بودند روانه شده، به وادی بَسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف نمودند.10و داود با چهارصد نفر تعاقب نمود و دویست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند كه از وادی بَسور نتوانستند گذشت.11پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داود آوردند و به او نان دادند كه خورد و او را آب نوشانیدند.12و پارهای از قرص انجیر و دو قرص كشمش به او دادند؛ و چون خورد روحش به وی بازگشت، زیرا كه سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود؛13و داود او را گفت: «از آنِ كه هستی و از كجا می باشی؟» او گفت: «من جوان مصری و بندۀ شخص عمالیقی هستم، و آقایم مرا ترك كرده است زیرا سه روز است كه بیمار شده ام.14ما به جنوب كَرِیتیان و بر ملك یهودا و بر جنوب كالیب تاخت آوردیم . صِقْلَغ را به آتش سوزانیدیم.»15داود وی را گفت: «آیا مرا به آن گروه خواهی رسانید؟» او گفت: «برای من به خدا قسم بخور كه نه مرا بكشی و نه مرا به دست آقایم تسلیم كنی؛ پس تو را نزد آن گروه خواهم رسانید.»16و چون او را به آنجا رسانید اینك بر روی تمامی زمین منتشر شده، میخوردند و می نوشیدند و بزم میكردند، به سبب تمامی غنیمت عظیمی كه از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند.17و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر میزد كه از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان كه بر شتران سوار شده، گریختند.18و داود هرچه عَمالَقَه گرفته بودند، بازگرفت و داود دو زن خود را باز گرفت.19و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همۀچیزهایی كه برای خود گرفته بودند، بلكه داود همه را باز آورد.20و داود همۀ گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواشی دیگر راندند و گفتند این است غنیمت داود.21و داود نزد آن دویست نفر كه از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بَسور واگذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی كه همراهش بودند بیرون آمدند. و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید.22اما جمیع كسان شریر و مردان بَلِیعال از اشخاصی كه با داود رفته بودند متكلم شده، گفتند: «چونكه همراه ما نیامدند، از غنیمتی كه باز آورده ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر كس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.»23لیكن داود گفت: «ای برادرانم چنین مكنید، چونكه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را كه بر ما تاخت آورده بودند به دست ما تسلیم نموده است.24و كیست كه در این امر به شما گوش دهد؟ زیرا قسمت آنانی كه نزد اسباب می مانند، مثل قسمت آنانی كه به جنگ میروند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.»25و از آن روز به بعد چنین شد كه این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد.26و چون داود به صِقْلَغ رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «اینك هدیه ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.»27برای اهل بیتئیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتّیر؛28و برای اهل عَرُوعیر و اهل سِفْموت و اهل اَشْتَموع؛29و برای اهل راكال و اهل شهرهای یرْحَمْئیلیان و اهل شهرهای قینیان؛30و برای اهل حُرْما واهل كورعاشان و اهل عَتاق؛31و برای اهل حَبْرون و جمیع مكانهایی كه داود و كسانش در آنها آمد و رفت میكردند.

Chapter 31

1و فلسطینیان با اسرائیل جنگ كردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار كردند، و در كوه جلبوع كشته شده، افتادند.2و فلسطینیان، شاؤل و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و مَلْكیشُوع پسران شاؤل را كشتند.3و جنگ بر شاؤل سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دلتنگ گردید.4و شاؤل به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را كشیده، آن را به من فرو بر، مبادا این نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا كه بسیار در ترس بود. پس شاؤل شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.5و هنگامی كه سلاحدارش شاؤل را دید كه مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او بمرد.6پس شاؤل و سه پسرش و سلاحدارش و جمیع كسانش نیز در آن روز با هم مردند.7و چون مردان اسرائیل كه به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند كه مردان اسرائیل فرار كرده اند و شاؤل و پسرانش مرده اند، شهرهای خود را ترك كرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساكن شدند.8و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه كردن كشتگان آمدند، شاؤل و سه پسرش را یافتند كه در كوه جلبوع افتاده بودند.9پس سر او را بریدند و اسلحه اش را بیرون كرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه های خود و به قوم مژده برسانند.10و اسلحۀ او را در خانۀ عَشْتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیت شان آویختند.11و چون ساكنان یابیش جِلْعاد، آنچه را كه فلسطینیان به شاؤل كرده بودند شنیدند،12جمیع مردان شجاع برخاسته، وتمامی شب سفر كرده، جسد شاؤل و اجساد پسرانش را از حصار بیت شان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند.13و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی كه در یابیش است، دفن كردند و هفت روز روزه گرفتند.

## دوم سموئيل

Chapter 1

1و بعد از وفات‌ شاؤل‌ و مراجعت‌ داود از مقاتلۀ عَمالَقَه‌، واقع‌ شد كه‌ داود دو روز در صِقْلَغ‌ توقف‌ نمود.2و در روز سوم‌ ناگاه‌ شخصی‌ از نزد شاؤل‌ با لباس‌ دریده‌ و خاك‌ بر سرش‌ ریخته‌ از لشكر آمد، و چون‌ نزد داود رسید، به‌ زمین‌ افتاده‌، تعظیم‌ نمود.3و داود وی‌ را گفت‌: «از كجا آمدی‌؟» او در جواب‌ وی‌ گفت‌: «از لشكر اسرائیل‌ فرار كرده‌ام‌.»4داود وی‌ را گفت‌: «مرا خبر بده‌ كه‌ كار چگونه‌ شده‌ است‌.» او گفت‌: «قوم‌ از جنگ‌ فرار كردند و بسیاری‌ از قوم‌ نیز افتادند و مُردند، و هم‌ شاؤل‌ و پسرش‌، یوناتان‌، مُردند.»5پس‌ داود به‌ جوانی‌ كه‌ او را مخبر ساخته‌ بود، گفت‌: «چگونه‌ دانستی‌ كه‌ شاؤل‌ و پسرش‌ یوناتان‌ مرده‌اند.»6و جوانی‌ كه‌ او را مخبر ساخته‌ بود، گفت‌: «اتفاقاً مرا در كوه‌ جِلْبُوع‌ گذر افتاد و اینك‌ شاؤل‌ بر نیزه‌ خود تكیه‌ می‌نمود، و اینك‌ ارابه‌ها و سوارانْ او را به‌ سختی‌ تعاقب‌ می‌كردند.7و به‌ عقب‌ نگریسته‌، مرا دید و مرا خواند و جواب‌ دادم‌، لبّیك‌.8او مرا گفت‌: تو كیستی‌؟ وی‌ را گفتم‌: عمالیقی‌ هستم‌.9او به‌ من‌ گفت‌: تمنّا اینكه‌ بر من‌ بایستی‌ و مرا بكشی‌ زیرا كه‌ پریشانی‌ مرا در گرفته‌ است‌ چونكه‌ تمام‌ جانم‌ تا بحال‌ در من‌ است‌.10پس‌ بر او ایستاده‌، او را كُشتم‌ زیرا دانستم‌ كه‌ بعد از افتادنش‌ زنده‌ نخواهد ماند و تاجی‌ كه‌ بر سرش‌ و بازوبندی‌ كه‌ بر بازویش‌ بود، گرفته‌، آنهارا اینجا نزد آقایم‌ آوردم‌.»11آنگاه‌ داود جامۀ خود را گرفته‌، آن‌ را درید و تمامی‌ كسانی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، چنین‌ كردند.12و برای‌ شاؤل‌ و پسرش‌، یوناتان‌، و برای‌ قوم‌ خداوند و خاندان‌ اسرائیل‌ ماتم‌ گرفتند و گریه‌ كردند، و تا شام‌ روزه‌ داشتند، زیرا كه‌ به‌ دم‌ شمشیر افتاده‌ بودند.13و داود به‌ جوانی‌ كه‌ او را مخبر ساخت‌، گفت‌: «تو از كجا هستی‌؟» او گفت‌: «من‌ پسر مرد غریب‌ عمالیقی‌ هستم‌.»14داود وی‌ را گفت‌: «چگونه‌ نترسیدی‌ كه‌ دست‌ خود را بلند كرده‌، مسیح‌ خداوند را هلاك‌ ساختی‌؟»15آنگاه‌ داود یكی‌ از خادمان‌ خود را طلبیده‌، گفت‌: «نزدیك‌ آمده‌، او را بكش‌.» پس‌ او را زد كه‌ مرد.16و داود او راگفت‌: «خونت‌ بر سر خودت‌ باشد زیرا كه‌ دهانت‌ بر تو شهادت‌ داده‌، گفت‌ كه‌ من‌ مسیح‌ خداوند را كشتم‌.»17و داود این‌ مرثیه‌ را دربارۀ شاؤل‌ و پسرش‌ یوناتان‌ انشا كرد.18و امر فرمود كه‌ نشید قوس‌ را به‌ بنی‌یهودا تعلیم‌ دهند. اینك‌ در سِفْر یاشَر مكتوب‌ است‌:19« زیبایی‌ تو ای‌ اسرائیل‌ در مكانهای‌ بلندت‌ كشته‌ شد. جباران‌ چگونه‌ افتادند!20در جَتّ اطلاع‌ ندهید و در كوچه‌های‌ اَشْقَلُون‌ خبر مرسانید، مبادا دختران‌ فلسطینیان‌ شادی كنند. و مبادا دختران‌ نامختونان‌ وجد نمایند.21ای‌ كوههای‌ جِلْبُوع‌، شبنم‌ و باران‌ بر شما نبارد، و نه‌ از كشتزارهایت‌ هدایا بشود، زیرا در آنجا سپر جباران‌ دور انداخته‌ شد، سپر شاؤل‌ كه‌ گویا به‌ روغن‌ مسح‌ نشده‌ بود.22از خون‌ كشتگان‌ و از پیه‌ جباران‌، كَمان‌ یوناتان‌ برنگردید و شمشیر شاؤل‌ تهی‌ برنگشت‌.23شاؤل‌ و یوناتان‌ در حیات‌ خویش‌ محبوب‌ نازنین‌ بودند، و در موت‌ خود از یكدیگر جدا نشدند. از عقابها تیزپرتر و از شیران‌ تواناتر بودند.24ای‌ دختران‌ اسرائیل‌ برای‌ شاؤل‌ گریه‌ كنید كه‌ شما را به‌ قرمز و نفایس‌ ملبس‌ می‌ساخت‌ و زیورهای‌ طلا بر لباس‌ شما می‌گذاشت‌.25شجاعان‌ در معرض‌ جنگ‌ چگونه‌ افتادند! ای‌ یوناتان‌ بر مكان‌های‌ بلند خود كُشته‌ شدی‌.26ای‌ برادر من‌ یوناتان‌ برای‌ تو دلتنگ‌ شده‌ام‌. برای‌ من‌ بسیار نازنین‌ بودی‌. محبت‌ تو با من‌ عجیب‌تر از محبت‌ زنان‌ بود.27جبّاران‌ چگونه‌ افتادند و چگونه‌ اسلحۀ جنگ‌ تلف‌ شد!»

Chapter 2

1و بعد از آن‌ واقع‌ شد كه‌ داود از خداوند سؤال‌ نموده‌، گفت‌: «آیا به‌ یكی‌ از شهرهای‌ یهودا برآیم‌؟» خداوند وی‌ را گفت‌: «برآی‌.» داود گفت‌: «كجا برآیم‌؟» گفت‌: «به‌ حَبْرُون‌.»2پس‌ داود به‌ آنجا برآمد و دو زنش‌ نیز اَخینوعَمِ یزْرَعیلیه‌ و اَبِیجایل‌ زن‌ نابال‌ كَرْمَلی‌.3و داود كسانی‌ را كه‌ با او بودند با خاندان‌ هر یكی‌بُرد، و در شهرهای‌ حَبْرُون‌ ساكن‌ شدند.4و مردان‌ یهودا آمده‌، داود را در آنجا مسح‌ كردند، تا بر خاندان‌ یهودا پادشاه‌ شود. و به‌ داود خبر داده‌، گفتند كه‌ «اهل‌ یابیش‌ جِلْعاد بودند كه‌ شاؤل‌ را دفن‌ كردند.»5پس‌ داود قاصدان‌ نزد اهل‌ یابیش‌ جِلْعاد فرستاده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما از جانب‌ خداوند مبارك‌ باشید زیرا كه‌ این‌ احسان‌ را به‌ آقای‌ خود شاؤل‌ نمودید و او را دفن‌ كردید.6و الا´ن‌ خداوند به‌ شما احسان‌ و راستی‌ بنماید و من‌ نیز جزای‌ این‌ نیكویی‌ را به‌ شما خواهم‌ نمود چونكه‌ این‌ كار را كردید.7و حال‌ دستهای‌ شما قوّی‌ باشد و شما شجاع‌ باشید زیرا آقای‌ شما شاؤل‌ مرده‌ است‌ و خاندان‌ یهودا نیز مرا بر خود به‌ پادشاهی‌ مسح‌ نمودند.»8اما اَبْنیر بن‌ نیر سردار لشكر شاؤل‌، اِیشْبُوشَت‌ بن‌شاؤل‌ را گرفته‌، او را به‌ مَحْنایم‌ بُرد.9و او را بر جِلْعاد و بر آشوریان‌ و بر یزْرَعِیل‌ و بر افرایم‌ و بر بنیامین‌ و بر تمامی‌ اسرائیل‌ پادشاه‌ ساخت‌.10و اِیشْبُوشَت‌ بن‌شاؤل‌ هنگامی‌ كه‌ بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شد چهل‌ ساله‌ بود، و دو سال‌ سلطنت‌ نمود، اما خاندان‌ یهودا، داود را متابعت‌ كردند.11و عدد ایامی‌ كه‌ داود در حَبْرُون‌ بر خاندان‌ یهودا سلطنت‌ نمود، هفت‌ سال‌ و شش‌ ماه‌ بود.12و اَبْنیر بن‌ نیر و بندگان‌ اِیشْبُوشَت‌ بن‌شاؤل‌ از مَحْنایم‌ به‌ جِبْعُون‌ بیرون‌ آمدند.13و یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ و بندگان‌ داود بیرون‌ آمده‌، نزد بركه‌ جِبْعُون‌ با آنها ملتقی‌ شدند، و اینان‌ به‌ این‌ طرف‌ بركه‌ و آنان‌ بر آن‌ طرف‌ بركه‌ نشستند.14و اَبْنیر به‌ یوآب‌ گفت‌: «الا´ن‌ جوانان‌ برخیزند و در حضور ما بازی‌ كنند.» یوآب‌ گفت‌: «برخیزید.»15پس‌ برخاسته‌، به‌ شماره‌ عبور كردند، دوازده‌ نفر برای‌ بنیامین‌ و برای‌ اِیشْبُوشَت‌ بن‌شاؤل‌ و دوازده‌ نفر از بندگان‌ داود.16و هر یك‌ از ایشان‌ سر حریف‌ خود را گرفته‌، شمشیر خود را در پهلویش‌ زد، پس‌ با هم‌ افتادند. پس‌ آن‌ مكان‌ را كه‌ در جِبْعُون‌ است‌، حَلْقَت‌ هَصّوُریم‌ نامیدند.17و آن‌ روز جنگ‌ بسیار سخت‌ بود و اَبْنیر و مردان‌ اسرائیل‌ از حضور بندگان‌ داود منهزم‌ شدند.18و سه‌ پسر صَرُویه‌، یوآب‌ و اَبیشای‌ و عَسائیل‌، در آنجا بودند، و عسائیل‌ مثل‌ غزال‌ برّی‌ سبك‌ پا بود.19و عسائیل‌، اَبْنیر را تعاقب‌ كرد و در رفتن‌ به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ از تعاقب‌ اَبْنیر انحراف‌ نورزید.20و اَبْنیر به‌ عقب‌ نگریسته‌، گفت‌: «آیا تو عَسائیل‌ هستی‌؟» گفت‌: «من‌ هستم‌.»21اَبْنیر وی‌ را گفت‌: «به‌ طرف‌ راست‌ یا به‌ طرف‌ چپ‌ خود برگرد و یكی‌ از جوانان‌ را گرفته‌، اسلحۀ او را بردار.» اما عَسائیل‌ نخواست‌ كه‌ از عقب‌ او انحراف‌ ورزد.22پس‌ اَبْنیر بار دیگر به‌ عسائیل‌ گفت‌: «از عقب‌ من‌ برگرد. چرا تو را به‌ زمین‌ بزنم‌؟ پس‌ چگونه‌ روی‌ خود را نزد برادرت‌ یوآب‌ برافرازم‌؟»23و چون‌ نخواست‌ كه‌ برگردد، اَبْنیر او را به‌ مُؤَخَّر نیزۀ خود به‌ شكمش‌ زد كه‌ سر نیزه‌ از عقبش‌ بیرون‌ آمد و در آنجا افتاده‌، در جایش‌ مُرد. و هر كس‌ كه‌ به‌ مكان‌ افتادن‌ و مُردن‌ عَسائیل‌ رسید، ایستاد.24اما یوآب‌ و ابیشای‌، اَبْنیر را تعاقب‌ كردند و چون‌ ایشان‌ به‌ تَلّ اَمَّه‌ كه‌ به‌ مقابل‌ جیح‌ در راه‌ بیابان‌ جِبْعُون‌ است‌ رسیدند، آفتاب‌ فرو رفت‌.25و بنی‌بنیامین‌ بر عقب‌ اَبْنیر جمع‌ شده‌، یك‌ گروه‌شدند و بر سر یك‌ تل‌ ایستادند.26و اَبْنیر یوآب‌ را صدا زده‌، گفت‌ كه‌ «آیا شمشیر تا به‌ ابد هلاك‌ سازد؟ آیا نمی‌دانی‌ كه‌ آخر به‌ تلخی‌ خواهد انجامید؟ پس‌ تا به‌ كی‌ قوم‌ را امر نمی‌كنی‌ كه‌ از تعاقب‌ برادران‌ خویش‌ برگردند.»27یوآب‌ در جواب‌ گفت‌: «به‌ خدای‌ حی قَسَم‌ اگر سخن‌ نگفته‌ بودی‌، هر آینه‌ قوم‌ در صبح‌ از تعاقب‌ برادران‌ خود برمی‌گشتند.»28پس‌ یوآب‌ كَرِنّا نواخته‌، تمامی‌ قوم‌ ایستادند و اسرائیل‌ را باز تعاقب‌ ننمودند و دیگر جنگ‌ نكردند.29و اَبْنیر و كسانش‌، تمامی‌ آن‌ شب‌ را از راه‌ عَرَبَه‌ رفته‌، از اُرْدُن‌ عبور كردند و از تمامی‌ یتْرون‌ گذشته‌، به‌ مَحْنایم‌ رسیدند.30و یوآب‌ از عقب‌ اَبْنیر برگشته‌، تمامی‌ قوم‌ را جمع‌ كرد. و از بندگان‌ داود سوای‌ عسائیل‌ نوزده‌ نفر مفقود بودند.31اما بندگان‌ داود، بنیامین‌ و مردمان‌ اَبْنیر را زدند كه‌ از ایشان‌ سیصد و شصت‌ نفر مردند.32و عسائیل‌ را برداشته‌، او را در قبر پدرش‌ كه‌ در بیت‌لحم‌ است‌، دفن‌ كردند و یوآب‌ و كسانش‌، تمامی‌ شب‌ كوچ‌ كرده‌، هنگام‌ طلوع‌ فجر به‌ حَبْرُون‌ رسیدند.

Chapter 3

1و جنگ‌ در میان‌ خاندان‌ شاؤل‌ و خاندان داود به‌ طول‌ انجامید و داود روز به‌ روز قوّت‌ می‌گرفت‌ و خاندان‌ شاؤل‌ روز به‌ روز ضعیف‌ می‌شدند.2و برای‌ داود در حَبْرُون‌ پسران‌ زاییده‌ شدند، و نخست‌زاده‌اش‌، عَمّون‌، از اَخینوعَمِ یزْرَعیلیه‌ بود.3و دومش‌، كیلاب‌، از اَبِیجایل‌، زن‌ نابال‌ كَرْمَلی‌، و سوم‌، اَبْشالُوم‌، پسر مَعْكَه‌، دختر تَلْمای‌ پادشاه‌ جَشُور.4و چهارم‌ اَدُونیا، پسر حَجِّیت‌، و پنجم‌ شَفَطْیا پسر اَبیطال‌،5و ششم‌، یتْرَعام‌ از عَجْلَه‌، زن‌ داود. اینان‌ برای‌ داود در حَبْرُون‌ زاییده‌ شدند.6و هنگامی‌ كه‌ جنگ‌ در میان‌ خاندان‌ شاؤل‌ و خاندان‌ داود می‌بود، اَبْنیر، خاندان‌ شاؤل‌ را تقویت‌ می‌نمود.7و شاؤل‌ را كنیزی‌ مسمّی‌ به‌ رِصْفَه‌ دختر اَیه‌ بود. و اِیشْبُوشَت‌ به‌ اَبْنیر گفت‌: «چرا به‌ كنیز پدرم‌ درآمدی‌؟»8و خشم‌ اَبْنیر به‌ سبب‌ سخن‌ اِیشْبُوشَت‌ بسیار افروخته‌ شده‌، گفت‌: «آیا من‌ سر سگ‌ برای‌ یهودا هستم‌؟ و حال‌ آنكه‌ امروز به‌ خاندان‌ پدرت‌، شاؤل‌، و برادرانش‌ و اصحابش‌ احسان‌ نموده‌ام‌ و تو را به‌ دست‌ داود تسلیم‌ نكرده‌ام‌ كه‌ به‌ سبب‌ این‌ زن‌ امروز گناه‌ بر من‌ اسناد می‌دهی‌؟9خدا مثل‌ این‌ و زیاده‌ از این‌ به‌ اَبْنیر بكند اگر من‌ به‌ طوری‌ كه‌ خداوند برای‌ داود قسم‌ خورده‌ است‌، برایش‌ چنین‌ عمل‌ ننمایم‌10تا سلطنت‌ را از خاندان‌ شاؤل‌ نقل‌ نموده‌، كرسی‌ داود را بر اسرائیل‌ و یهودا از دان‌ تا بئرشبع‌ پایدار گردانم‌.»11و او دیگر نتوانست‌ در جواب‌ اَبْنیر سخنی‌ گوید زیرا كه‌ از او می‌ترسید.12پس‌ اَبْنیر در آن‌ حین‌ قاصدان‌ نزد داود فرستاده‌، گفت‌: «این‌ زمین‌ مال‌ كیست‌؟ و گفت‌ تو با من‌ عهد ببند و اینك‌ دست‌ من‌ با تو خواهد بود تا تمامی‌ اسرائیل‌ را به‌ سوی‌ تو برگردانم‌.»13او گفت‌: «خوب‌، من‌ با تو عهد خواهم‌ بست‌ ولیكن‌ یك‌ چیز از تو می‌طلبم‌ و آن‌ این‌ است‌ كه‌ روی‌ مرا نخواهی‌ دید، جز اینكه‌ اول‌ چون‌ برای‌ دیدن‌ روی‌ من‌ بیایی‌ میكال‌، دختر شاؤل‌ را بیاوری‌.»14پس‌ داود رسولان‌ نزد اِیشْبُوشَت‌ بن‌ شاؤل‌ فرستاده‌، گفت‌: «زن‌ من‌، میكال‌ را كه‌ برای‌ خود به‌ صد قلفۀ فلسطینیان‌ نامزد ساختم‌، نزد من‌ بفرست‌.»15پس‌ اِیشْبُوشَت‌ فرستاده‌، او را از نزدشوهرش‌ فَلْطِئیل‌ بن‌ لایش‌ گرفت‌.16و شوهرش‌ همراهش‌ رفت‌ و در عقبش‌ تا حوریم‌ گریه‌ می‌كرد. پس‌ اَبْنیر وی‌ را گفت‌: «برگشته‌، برو.» و او برگشت‌.17و اَبْنیر با مشایخ‌ اسرائیل‌ تكلّم‌ نموده‌، گفت‌: «قبل‌ از این‌ داود را می‌طلبیدید تا بر شما پادشاهی‌ كند.18پس‌ الا´ن‌ این‌ را به‌ انجام‌ برسانید زیرا خداوند دربارۀ داود گفته‌ است‌ كه‌ به‌ وسیلۀ بندۀ خود، داود، قوم‌ خویش‌، اسرائیل‌ را از دست‌ فلسطینیان‌ و از دست‌ جمیع‌ دشمنان‌ ایشان‌ نجات‌ خواهم‌ داد.»19و اَبْنیر به‌ گوش‌ بنیامینیان‌ نیز سخن‌ گفت‌. و اَبْنیر هم‌ به‌ حَبْرُون‌ رفت‌ تا آنچه‌ را كه‌ در نظر اسرائیل‌ و در نظر تمامی‌ خاندان‌ بنیامین‌ پسند آمده‌ بود، به‌ گوش‌ داود بگوید.20پس‌ اَبْنیر بیست‌ نفر با خود برداشته‌، نزد داود به‌ حَبْرُون‌ آمد و داود به‌ جهت‌ اَبْنیر و رفقایش‌ ضیافتی‌ برپا كرد.21و اَبْنیر به‌ داود گفت‌: «من‌ برخاسته‌، خواهم‌ رفت‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ را نزد آقای‌ خود، پادشاه‌، جمع‌ خواهم‌ آورد تا با تو عهد ببندند و به‌ هر آنچه‌ دلت‌ می‌خواهد، سلطنت‌ نمایی‌.» پس‌ داود اَبْنیر را مرخص‌ نموده‌، او به‌ سلامتی‌ برفت‌.22و ناگاه‌ بندگان‌ داود و یوآب‌ از غارتی‌ باز آمده‌، غنیمت‌ بسیار با خود آوردند. و اَبْنیر با داود در حَبْرُون‌ نبود زیرا وی‌ را رخصت‌ داده‌، و او به‌ سلامتی‌ رفته‌ بود.23و چون‌ یوآب‌ و تمامی‌ لشكری‌ كه‌ همراهش‌ بودند، برگشتند، یوآب‌ را خبر داده‌، گفتند كه‌ «اَبْنیر بن‌ نیر نزد پادشاه‌ آمد و او را رخصت‌ داده‌ و به‌ سلامتی‌ رفت‌.»24پس‌ یوآب‌ نزد پادشاه‌ آمده‌، گفت‌: «چه‌ كردی‌! اینك‌اَبْنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت‌ دادی‌ و رفت‌؟25اَبْنیر بن‌ نیر را می‌دانی‌ كه‌ او آمد تا تو را فریب‌ دهد و خروج‌ و دخول‌ تو را بداند و هر كاری‌ را كه‌ می‌كنی‌، دریافت‌ كند.»26و یوآب‌ از حضور داود بیرون‌ رفته‌، قاصدان‌ در عقب‌ اَبْنیر فرستاد كه‌ او را از چشمۀ سِیرَه‌ بازآوردند. اما داود ندانست‌.27و چون‌ اَبْنیر به‌ حَبْرُون‌ برگشت‌، یوآب‌ او را در میان‌ دروازه‌ به‌ كنار كشید تا با او خُفیةً سخن‌ گوید و به‌ سبب‌ خون‌ برادرش‌ عَسائیل‌ به‌ شكم‌ او زد كه‌ مرد.28و بعد از آن‌ چون‌ داود این‌ را شنید، گفت‌: «من‌ و سلطنت‌ من‌ به‌ حضور خداوند از خون‌ اَبْنیر بن‌نیر تا به‌ ابد برّی‌ هستیم‌.29پس‌ بر سر یوآب‌ و تمامی‌ خاندان‌ پدرش‌ قرار گیرد و كسی‌ كه‌ جَرَیان‌ و برص‌ داشته‌ باشد و بر عصا تكیه‌ كند و به‌ شمشیر بیفتد و محتاج‌ نان‌ باشد، از خاندان‌ یوآب‌ منقطع‌ نشود.»30و یوآب‌ و برادرش‌ ابیشای‌، اَبْنیر را كشتند، به‌ سبب‌ این‌ كه‌ برادر ایشان‌، عَسائیل‌ را در جِبْعُون‌ در جنگ‌ كشته‌ بود.31و داود به‌ یوآب‌ و تمامی‌ قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، گفت‌: «جامۀ خود را بدرید و پلاس‌ بپوشید و برای‌ اَبْنیر نوحه‌ كنید.» و داود پادشاه‌ در عقب‌ جنازه‌ رفت‌.32و اَبْنیر را در حَبْرُون‌ دفن‌ كردند و پادشاه‌ آواز خود را بلند كرده‌، نزد قبر اَبْنیر گریست‌ و تمامی‌ قوم‌ گریه‌ كردند.33و پادشاه‌ برای‌ اَبْنیر مرثیه‌ خوانده‌، گفت‌: «آیا باید اَبْنیر بمیرد به‌ طوری‌ كه‌ شخص‌ احمق‌ می‌میرد؟34دستهای‌ تو بسته‌ نشد و پایهایت‌ در زنجیر گذاشته‌ نشد. مثل‌ كسی‌ كه‌ پیش‌ شریران‌ افتاده‌ باشد، افتادی‌.» پس‌ تمامی قوم‌ بار دیگر برای‌ او گریه‌ كردند.35و تمامی‌ قوم‌ چون‌ هنوز روز بود، آمدند تا داود را نان‌ بخورانند اما داود قسم‌ خورده‌، گفت‌: «خدا به‌ من‌ مثل‌ این‌ بلكه‌ زیاده‌ از این‌ بكند اگر نان‌ یا چیز دیگر پیش‌ از غروب‌ آفتاب‌ بچَشَم‌.»36و تمامی‌ قوم‌ ملتفت‌ شدند و به‌ نظر ایشان‌ پسند آمد. چنانكه‌ هر چه‌ پادشاه‌ می‌كرد، در نظر تمامی‌ قوم‌ پسند می‌آمد.37و جمیع‌ قوم‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ در آن‌ روز دانستند كه‌ كشتن‌ اَبْنیر بن‌ نیر از پادشاه‌ نبود.38و پادشاه‌ به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «آیا نمی‌دانید كه‌ سَروری‌ و مردِ بزرگی‌ امروز در اسرائیل‌ افتاد؟39و من‌ امروز با آنكه‌ به‌ پادشاهی‌ مسح‌ شده‌ام‌، ضعیف‌ هستم‌ و این‌ مردان‌، یعنی‌ پسران‌ صَرُویه‌ از من‌ تواناترند. خداوند عامل‌ شرارت‌ را بر حسب‌ شرارتش‌ جزا دهد.»

Chapter 4

1و چون‌ پسر شاؤل‌ شنید كه‌ اَبْنیر در حَبْرُون‌مرده‌ است‌، دستهایش‌ ضعیف‌ شد، و تمامی‌ اسرائیل‌ پریشان‌ گردیدند.2و پسر شاؤل‌ دو مرد داشت‌ كه‌ سردار فوج‌ بودند؛ اسم‌ یكی‌ بَعْنَه‌ و اسم‌ دیگری‌ ریكاب‌ بود، پسران‌ رِمُّون‌ بَئِیرُوتی‌ از بنی‌بنیامین‌، زیرا كه‌ بَئیرُوت‌ با بنیامین‌ محسوب‌ بود.3و بَئِیرُوتیان‌ به‌ جِتّایم‌ فرار كرده‌، در آنجا تا امروز غربت‌ پذیرفتند.4و یوناتان‌ پسر شاؤل‌ را پسری‌ لنگ‌ بود كه‌ هنگام‌ رسیدن‌ خبر شاؤل‌ و یوناتان‌ از یزْرَعیل‌، پنج‌ ساله‌ بود، و دایه‌اش‌ او را برداشته‌، فرار كرد. و چون‌ به‌ فرار كردن‌ تعجیل‌ می‌نمود، او افتاد و لنگ‌ شد و اسمش‌ مَفِیبوشَت‌ بود.5و ریكاب‌ و بَعْنَه‌، پسران‌ رمّون‌ بَئِیروتی‌ روانه‌ شده‌، در وقت‌ گرمای‌ روز به‌ خانۀ اِیشْبُوشَت‌ داخل‌ شدند و او به‌ خواب‌ ظهر بود.6پس‌ به‌ بهانه‌ای‌ كه‌ گندم‌ بگیرند، در میان‌ خانه‌ داخل‌ شده‌، به‌ شكم‌ او زدند و ریكاب‌ و برادرش‌ بَعْنَه‌ فرار كردند.7و چون‌ به‌ خانه‌ داخل‌ شدند و او بر بسترش‌ در خوابگاه‌ خود می‌خوابید، او را زدند و كشتند و سرش‌ را از تن‌ جدا كردند و سرش‌ را گرفته‌، از راه‌ عَرَبَه‌ تمامی‌ شب‌ كوچ‌ كردند.8و سر اِیشْبُوشَت‌ را نزد داود به‌ حَبْرُون‌ آورده‌، به‌ پادشاه‌ گفتند: «اینك‌ سر دشمنت‌، اِیشْبُوشَت‌، پسر شاؤل‌، كه‌ قصد جان‌ تو می‌داشت‌. و خداوند امروز انتقام‌ آقای‌ ما پادشاه‌ را از شاؤل‌ و ذریه‌اش‌ كشیده‌ است‌.»9و داود ریكاب‌ و برادرش‌ بَعْنَه‌، پسران‌ رَمّون‌ بَئِیرُوتی‌ را جواب‌ داده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «قسم‌ به‌ حیات‌ خداوند كه‌ جان‌ مرا از هر تنگی‌ فدیه‌ داده‌ است‌،10وقتی‌ كه‌ كسی‌ مرا خبر داده‌، گفت‌ كه‌ اینك‌ شاؤل‌ مرده‌ است‌ و گمان‌ می‌برد كه‌ بشارت‌ می‌آورد، او را گرفتـه‌، در صِقْلَغ‌ كشتم‌، و این‌ اجرت‌ بشارت‌ بود كه‌ به‌ او دادم‌.11پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ چون‌ مردان‌ شریر، شخص‌ صالح‌ را در خانه‌اش‌ بر بسترش‌ بكشند، آیا خون‌ او را از دست‌ شما مطالبه‌ نكنم‌ و شما را از زمین‌ هلاك‌ نسازم‌؟»12پس‌ داود خادمان‌ خود را امر فرمود كه‌ ایشان‌ را كشتند و دست‌ و پای‌ ایشان‌ را قطع‌ نموده‌، بر بِرْكه‌ حَبْرُون‌ آویختند. اما سر اِیشْبُوشَت‌ را گرفته‌ در قبر اَبْنیر در حَبْرُون‌ دفن‌ كردند.

Chapter 5

1و جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ نزد داود به‌ حَبْرُون‌آمدند و متكلم‌ شده‌، گفتند: «اینك‌ ما استخوان‌ و گوشت‌ تو هستیم‌.2و قبل‌ از این‌ نیز چون‌ شاؤل‌ بر ما سلطنت‌ می‌نمود، تو بودی‌ كه‌ اسرائیل‌ را بیرون‌ می‌بردی‌ و اندرون‌ می‌آوردی‌. و خداوند تو را گفت‌ كه‌ تو قوم‌ من‌، اسرائیل‌ را رعایت‌ خواهی‌ كرد و بر اسرائیل‌ پیشوا خواهی‌ بود.»3و جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ نزد پادشاه‌ به‌ حَبْرُون‌ آمدند، و داود پادشاه‌ در حَبْرُون‌ به‌ حضور خداوند با ایشان‌ عهد بست‌ و داود را بر اسرائیل‌ به‌ پادشاهی‌ مسح‌ نمودند.4و داود هنگامی‌ كه‌ پادشاه‌ شد سی‌ ساله‌ بود، و چهل‌ سال‌ سلطنت‌ نمود؛5هفت‌ سال‌ و شش‌ ماه‌ در حَبْرُون‌ بر یهودا سلطنت‌ نمود، و سی‌ و سه‌ سال‌ در اورشلیم‌ بر تمامی‌ اسرائیل‌ و یهودا سلطنت‌ نمود.6و پادشاه‌ با مردانش‌ به‌ اورشلیم‌ به‌ مقابلۀ یبوسیان‌ كه‌ ساكنان‌ زمین‌ بودند، رفت‌. و ایشان‌ به‌ داود متكلّم‌ شده‌، گفتند: «به‌ اینجا داخل‌ نخواهی‌ شد جز اینكه‌ كوران‌ و لنگان‌ را بیرون‌ كنی‌.» زیرا گمان‌ بردند كه‌ داود به‌ اینجا داخل‌ نخواهد شد.7و داود قلعۀ صهیون‌ را گرفت‌ كه‌ همان‌ شهر داود است‌.8و در آن‌ روز داود گفت‌: «هر كه‌ یبوسیان‌ را بزند و به‌ قنات‌ رسیده‌، لنگان‌ و كوران‌ را كه‌ مبغوض‌ جان‌ داود هستند (بزند).» بنابرین‌ می‌گویند كور و لنگ‌، به‌ خانه‌ داخل‌ نخواهند شد.9و داود در قلعه‌ ساكن‌ شد و آن‌ را شهر داود نامید، و داود به‌ اطراف‌ مِلُّو و اندرونش‌ عمارت‌ ساخت‌.10و داود ترقّی‌ كرده‌، بزرگ‌ می‌شد ویهُوَه‌، خدای‌ صبایوت‌، با وی‌ می‌بود.11و حیرام‌، پادشاه‌ صور، قاصدان‌ و درخت‌ سرو آزاد و نجاران‌ و سنگ‌تراشان‌ نزد داود فرستاده‌، برای‌ داود خانه‌ای‌ بنا نمودند.12پس‌ داود فهمید كه‌ خداوند او را بر اسرائیل‌ به‌ پادشاهی‌ استوار نموده‌، و سلطنت‌ او را به‌ خاطر قوم‌ خویش‌ اسرائیل‌ برافراشته‌ است‌.13و بعد از آمدن‌ داود از حَبْرُون‌، كنیزان‌ و زنان‌ دیگر از اورشلیم‌ گرفت‌، و باز برای‌ داود پسران‌ و دختران‌ زاییده‌ شدند.14و نامهای‌ آنانی‌ كه‌ برای‌ او در اورشلیم‌ زاییده‌ شدند، این‌ است‌: شَمُّوع‌ و شُوباب‌ و ناتان‌ و سلیمان‌،15و یبْجار و اَلیشُوع‌ و نافَج‌ و یافیع‌،16و اَلیشَمَع‌ و اَلیداع‌ و اَلیفَلَط‌.17و چون‌ فلسطینیان‌ شنیدند كه‌ داود را به‌ پادشاهی اسرائیل‌ مسح‌ نموده‌اند، جمیع‌ فلسطینیان‌ برآمدند تا داود را بطلبند. و چون‌ داود این‌ را شنید به‌ قلعه‌ فرود آمد.18و فلسطینیان‌ آمده‌، در وادی‌ رفائیان‌ منتشر شدند.19و داود از خداوند سؤال‌ نموده‌، گفت‌: «آیا به‌ مقابلۀ فلسطینیان‌ برآیم‌ و ایشان‌ را به‌ دست‌ من‌ تسلیم‌ خواهی‌ نمود؟» خداوند به‌ داود گفت‌: «برو زیرا كه‌ فلسطینیان‌ را البته‌ به‌ دست‌ تو خواهم‌ داد.»20و داود به‌ بَعْل‌ فَراصیم‌ آمد و داود ایشان‌ را در آنجا شكست‌ داده‌، گفت‌: « خداوند دشمنانم‌ را از حضور من‌ رخنه‌ كرد مثل‌ رخنۀ آبها.» بنابرین‌ آن‌ مكان‌ را بَعْل‌ فَراصیم‌ نام‌ نهادند.21و بتهای‌ خود را در آنجا ترك‌ كردند و داود و كسانش‌ آنها را برداشتند.22و فلسطینیان‌ بار دیگر برآمده‌، در وادی‌ رفائیان‌ منتشر شدند.23و چون‌ داود از خداوند سؤال‌ نمود، گفت‌: «برمیا، بلكه‌ از عقب‌ ایشان‌ دور زده‌، پیش‌ درختان‌ توت‌ بر ایشان‌ حمله‌ آور.24و چون‌ آواز صدای‌ قدمها در سر درختان‌ توت‌ بشنوی‌، آنگاه‌ تعجیل‌ كن‌ زیرا كه‌ در آن‌ وقت‌ خداوند پیش‌ روی‌ تو بیرون‌ خواهد آمد تا لشكر فلسطینیان‌ را شكست‌ دهد.»25پس‌ داود چنانكه‌ خداوند او را امر فرموده‌ بود، كرد، و فلسطینیان‌ را از جِبْعَه‌ تا جازر شكست‌ داد.

Chapter 6

1و داود بار دیگر جمیع‌ برگزیدگان‌ اسرائیل‌،یعنی‌ سی‌ هزار نفر را جمع‌ كرد.2و داود با تمامی‌ قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند برخاسته‌، از بَعْلی‌ یهودا روانه‌ شدند تا تابوت‌ خدا را كه‌ به‌ اسم‌، یعنی‌ به‌ اسم‌ یهُوَه‌ صبایوت‌ كه‌ بر كروبیان‌ نشسته‌ است‌، مسمّی‌ می‌باشد، از آنجا بیاورند.3و تابوت‌ خدا را بر ارابه‌ای‌ نو گذاشتند و آن‌ را از خانۀ ابیناداب‌ كه‌ در جِبْعَه‌ است‌، برداشتند، و عُزَّه‌ و اَخِیو، پسران‌ اَبیناداب‌، ارابۀ نو را راندند.4و آن‌ را از خانۀ ابیناداب‌ كه‌ در جِبْعَه‌ است‌، با تابوت‌ خدا آوردند و اخیو پیش‌ تابوت‌ می‌رفت‌.5و داود و تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ با انواع‌ آلات‌ چوب‌ سرو و بربط‌ و رُباب‌ و دفّ و دُهُل‌ و سنجها به‌ حضور خداوند بازی‌ می‌كردند.6و چون‌ به‌ خرمنگاه‌ ناكون‌ رسیدند، عُزَّه‌ دست‌ خود را به‌ تابوت‌ خداوند دراز كرده‌، آن‌ را گرفت‌ زیرا گاوان‌ می‌لغزیدند.7پس‌ غضب‌ خداوند بر عُزَّه‌ افروخته‌ شده‌، خدا او را در آنجا به‌ سبب‌تقصیرش‌ زد، و در آنجا نزد تابوت‌ خدا مرد.8و داود غمگین‌ شد زیرا خداوند بر عُزَّه‌ رخنه‌ كرده‌ بود، و آن‌ مكان‌ را تا به‌ امروز فارَص‌ عُزَّه‌ نام‌ نهاد.9و در آن‌ روز، داود از خداوند ترسیده‌، گفت‌ كه‌ «تابوت‌ خداوند نزد من‌ چگونه‌ بیاید؟»10و داود نخواست‌ كه‌ تابوت‌ خداوند را نزد خود به‌ شهر داود بیاورد. پس‌ داود آن‌ را به‌ خانۀ عُوْبید اَدُوم‌ جَتّی‌ برگردانید.11و تابوت‌ خداوند در خانۀ عُوبید اَدوم‌ جَتّی‌ سه‌ ماه‌ ماند؛ و خداوند عوبید اَدوم‌ و تمامی‌ خاندانش‌ را بركت‌ داد.12و داود پادشاه‌ را خبر داده‌، گفتند كه‌ « خداوند خانۀ عوبید اَدوم‌ و جمیع‌ مایملك‌ او را به‌ سبب‌ تابوت‌ خدا بركت‌ داده‌ است‌» پس‌ داود رفت‌ و تابوت‌ خدا را از خانۀ عوبید ادوم‌ به‌ شهر داود به‌ شادمانی‌ آورد.13و چون‌ بردارندگان‌ تابوت‌ خداوند شش‌ قدم‌ رفته‌ بودند، گاوان‌ و پرواریها ذبح‌ نمود.14و داود با تمامی‌ قوّت‌ خود به‌ حضور خداوند رقص‌ می‌كرد، و داود به‌ ایفود كتان‌ ملبس‌ بود.15پس‌ داود و تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌، تابوت‌ خداوند را به‌ آواز شادمانی‌ و آواز كَرِنّا آوردند.16و چون‌ تابوت‌ خداوند داخل‌ شهر داود می‌شد، میكال‌ دختر شاؤل‌ از پنجره‌ نگریسته‌، داود پادشاه‌ را دید كه‌ به‌ حضور خداوند جست‌وخیز و رقص‌ می‌كند؛ پس‌ او را در دل‌ خود حقیر شمرد.17و تابوت‌ خداوند را درآورده‌، آن‌ را در مكانش‌ در میان‌ خیمه‌ای‌ كه‌ داود برایش‌ برپا داشته‌ بود، گذاشتند، و داود به‌ حضور خداوند قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ گذرانید.18و چون‌ داود از گذرانیدن‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌و ذبایح‌ سلامتی‌ فارغ‌ شد، قوم‌ را به‌ اسم‌ یهُوَه‌ صبایوت‌ بركت‌ داد.19و به‌ تمامی‌ قوم‌، یعنی‌ به‌ جمیع‌ گروه‌ اسرائیل‌، مردان‌ و زنان‌ به‌ هر یكی‌ یك‌ گِردۀ نان‌ و یك‌ پارۀ گوشت‌ و یك‌ قرص‌ كشمش‌ بخشید. پس‌ تمامی‌ قوم‌ هر یكی‌ به‌ خانۀ خود رفتند.20اما داود برگشت‌ تا اهل‌ خانۀ خود را بركت‌ دهد. و میكال‌ دختر شاؤل‌ به‌ استقبال‌ داود بیرون‌ آمده‌، گفت‌: «پادشاه‌ اسرائیل‌ امروز چه‌ قدر خویشتن‌ را عظمت‌ داد كه‌ خود را در نظر كنیزانِ بندگان‌ خود برهنه‌ ساخت‌، به‌ طوری‌ كه‌ یكی‌ از سُفَها خود را برهنه‌ می‌كند.»21و داود به‌ میكال‌ گفت‌: «به‌ حضور خداوند بود كه‌ مرا بر پدرت‌ و بر تمامی‌ خاندانش‌ برتری‌ داد تا مرا بر قوم‌ خداوند ، یعنی‌ بر اسرائیل‌ پیشوا سازد؛ از این‌ جهت‌ به‌ حضور خداوند بازی‌ كردم‌.22و از این‌ نیز خود را زیاده‌ حقیر خواهم‌ نمود و در نظر خود پست‌ خواهم‌ شد؛ لیكن‌ در نظر كنیزانی‌ كه‌ دربارۀ آنها سخن‌ گفتی‌، معظّم‌ خواهم‌ بود.»23و میكال‌ دختر شاؤل‌ را تا روز وفاتش‌ اولاد نشد.

Chapter 7

1و واقع‌ شد چون‌ پادشاه‌ در خانۀ خود نشسته‌، و خداوند او را از جمیع‌ دشمنانش‌ از هر طرف‌ آرامی‌ داده‌ بود،2كه‌ پادشاه‌ به‌ ناتان‌ نبی‌ گفت‌: «الا´ن‌ مرا می‌بینی‌ كه‌ در خانۀ سرو آزاد ساكن‌ می‌باشم‌، و تابوت‌ خدا در میان‌ پرده‌ها ساكن‌ است‌.»3ناتان‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «بیا و هر آنچه‌ در دلت‌ باشد معمول‌ دار زیرا خداوند با توست‌.»4و در آن‌ شب‌ واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند به‌ناتان‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:5« برو و به‌ بندۀ من‌ داود بگو، خداوند چنین‌ می‌گوید: آیا تو خانه‌ای‌ برای‌ سكونت‌ من‌ بنا می‌كنی‌؟6زیرا از روزی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را از مصر بیرون‌ آوردم‌ تا امروز، در خانه‌ای‌ ساكن‌ نشده‌ام‌ بلكه‌ در خیمه‌ و مسكن‌ گردش‌ كرده‌ام‌.7و به‌ هر جایی‌ كه‌ با جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ گردش‌ كردم‌، آیا به‌ احدی‌ از داوران‌ اسرائیل‌ كه‌ برای‌ رعایت‌ قوم‌ خود، اسرائیل‌، مأمور داشتم‌، سخنی‌ گفتم‌ كه‌ چرا خانه‌ای‌ از سرو آزاد برای‌ من‌ بنا نكردید؟8و حال‌ به‌ بندۀ من‌، داود چنین‌ بگو كه‌ یهُوَه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ تو را از چراگاه‌ از عقب‌ گوسفندان‌ گرفتم‌ تا پیشوای‌ قوم‌ من‌، اسرائیل‌، باشی‌.9و هر جایی‌ كه‌ می‌رفتی‌ من‌ با تو می‌بودم‌ و جمیع‌ دشمنانت‌ را از حضور تو منقطع‌ ساختم‌، و برای‌ تو اسم‌ بزرگ‌ مثل‌ اسم‌ بزرگانی‌ كه‌ بر زمینند، پیدا كردم‌.10و به‌ جهت‌ قوم‌ خود، اسرائیل‌، مكانی‌ تعیین‌ كردم‌ و ایشان‌ را غرس‌ نمودم‌ تا در مكان‌ خویش‌ ساكن‌ شده‌، باز متحرك‌ نشوند، و شریران‌، دیگر ایشان‌ را مثل‌ سابق‌ ذلیل‌ نسازند.11و مثل‌ روزهایی‌ كه‌ داوران‌ را بر قوم‌ خود، اسرائیل‌، تعیین‌ نموده‌ بودم‌. و تو را از جمیع‌ دشمنانت‌ آرامی‌ دادم‌؛ و خداوند تو را خبر می‌دهد كه‌ خداوند برای‌ تو خانه‌ای‌ بنا خواهد نمود.12زیرا روزهای‌ تو تمام‌ خواهد شد و با پدران‌ خود خواهی‌ خوابید و ذریت‌ تو را كه‌ از صُلب‌ تو بیرون‌ آید، بعد از تو استوار خواهم‌ ساخت‌، و سلطنت‌ او را پایدار خواهم‌ نمود.13او برای‌ اسم‌ من‌ خانه‌ای‌ بنا خواهد نمود و كرسی‌ سلطنت‌ او را تا به‌ ابد پایدارخواهم‌ ساخت‌.14من‌ او را پدر خواهم‌ بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او گناه‌ ورزد، او را با عصای‌ مردمان‌ و به‌ تازیانه‌های‌ بنی‌آدم‌ تأدیب‌ خواهم‌ نمود.15ولیكن‌ رحمت‌ من‌ از او دور نخواهد شد، به‌ طوری‌ كه‌ آن‌ را از شاؤل‌ دور كردم‌ كه‌ او را از حضور تو رد ساختم‌.16و خانه‌ و سلطنت‌ تو، به‌ حضورت‌ تا به‌ ابد پایدار خواهد شد، و كرسی‌ تو تا به‌ ابد استوار خواهد ماند.»17بر حسب‌ تمامی‌ این‌ كلمات‌ و مطابق‌ تمامی‌ این‌ رؤیا ناتان‌ به‌ داود تكلم‌ نمود.1818 و داود پادشاه‌ داخل‌ شده‌، به‌ حضور خداوند نشست‌ و گفت‌: «ای‌ خداوند یهُوَه‌، من‌ كیستم‌ و خاندان‌ من‌ چیست‌ كه‌ مرا به‌ این‌ مقام‌ رسانیدی‌؟19و این‌ نیز در نظر تو ای‌ خداوند یهُوَه‌ امر قلیل‌ نمود زیرا كه‌ دربارۀ خانۀ بنده‌ات‌ نیز برای‌ زمان‌ طویل‌ تكلم‌ فرمودی‌. و آیا این‌ ای‌ خداوند یهُوَه‌ عادت‌ بنی‌آدم‌ است‌؟20و داود دیگر به‌ تو چه‌ تواند گفت‌ زیرا كه‌ تو ای‌ خداوند یهُوَه‌، بندۀ خود را می‌شناسی‌،21و بر حسب‌ كلام‌ خود و موافق‌ دل‌ خود تمامی‌ این‌ كارهای‌ عظیم‌ را بجا آوردی‌ تا بندۀ خود را تعلیم‌ دهی‌.22بنابرین‌ ای‌ یهُوَه‌ خدا، تو بزرگ‌ هستی‌ زیرا چنانكه‌ به‌ گوشهای‌ خود شنیده‌ایم‌، مثل‌ تو كسی‌ نیست‌ و غیر از تو خدایی‌ نیست‌.23و مثل‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ كدام‌ یك‌ اُمّت‌ بر روی‌ زمین‌ است‌ كه‌ خدا بیاید تا ایشان‌ را فدیه‌ داده‌، برای‌ خویش‌ قوم‌ بسازد، و اسمی‌ برای‌ خود پیدا نماید، و چیزهای‌عظیم‌ و مهیب‌ برای‌ شما و برای‌ زمین‌ خود بجا آورد به‌ حضور قوم‌ خویش‌ كه‌ برای‌ خود از مصر و از امتها و خدایان‌ ایشان‌ فدیه‌ دادی‌.24و قوم‌ خود اسرائیل‌ را برای‌ خود استوار ساختی‌، تا ایشان‌ تا به‌ ابد قوم‌ تو باشند، و تو ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ ایشان‌ شدی‌.25و الا´ن‌ ای‌ یهُوَه‌ خدا، كلامی‌ را كه‌ دربارۀ بندۀ خود و خانه‌اش‌ گفتی‌ تا به‌ ابد استوار كن‌، و بر حسب‌ آنچه‌ گفتی‌، عمل‌ نما.26و اسم‌ تو تا به‌ ابد معظّم‌ بماند، تا گفته‌ شود كه‌ یهُوَه‌ صبایوت‌، خدای‌ اسرائیل‌ است‌، و خاندان‌ بنده‌ات‌ داود به‌ حضور تو پایدار بماند.27زیرا تو ای‌ یهُوَه‌ صبایوت‌، خدای‌ اسرائیل‌، به‌ بندۀ خود اعلان‌ نموده‌، گفتی‌ كه‌ برای‌ تو خانه‌ای‌ بنا خواهم‌ نمود. بنابرین‌ بندۀ تو جرأت‌ كرده‌ است‌ كه‌ این‌ دعا را نزد تو بگوید.28و الا´ن‌ ای‌ خداوند یهُوَه‌، تو خدا هستی‌ و كلام‌ تو صدق‌ است‌ و این‌ نیكویی‌ را به‌ بندۀ خود وعده‌ داده‌ای‌.29و الا´ن‌ احسان‌ فرموده‌، خاندان‌ بندۀ خود را بركت‌ بده‌ تا آنكه‌ در حضورت‌ تا به‌ ابد بماند، زیرا كه‌ تو ای‌ خداوند یهُوَه‌ گفته‌ای‌ و خاندان‌ بنده‌ات‌ از بركت‌ تو تا به‌ ابد مبارك‌ خواهد بود.»

Chapter 8

1و بعد از این‌ واقع‌ شد كه‌ داود فلسطینیان‌ را شكست‌ داده‌، ایشان‌ را ذلیل‌ ساخت‌. و داود زمام‌ اُمّالبلاد را از دست‌ فلسطینیان‌ گرفت‌.2و موآب‌ را شكست‌ داده‌، ایشان‌ را به‌ زمین‌ خوابانیده‌، با ریسمانی‌ پیمود و دو ریسمان‌ برای‌ كشتن‌ پیمود، و یك‌ ریسمان‌ تمام‌ برای‌ زنده‌ نگاه‌ داشتن‌. و موآبیان‌ بندگان‌ داود شده‌، هدایا آوردند.3و داود، هَدَدعَزَر بن‌ رَحُوب‌، پادشاه‌ صُوبَه‌ را هنگامی‌ كه‌ می‌رفت‌ تا استیلای‌ خود را نزد نهر باز به‌ دست‌ آورد، شكست‌ داد.4و داود هزار و هفتصد سوار و بیست‌ هزار پیاده‌ از او گرفت‌، و داود جمیع‌ اسبهای‌ ارابه‌هایش‌ را پی‌ كرد، اما از آنها برای‌ صد ارابه‌ نگاه‌ داشت‌.5و چون‌ اَرامیان‌ دمشق‌ به‌ مدد هَدَدعَزَر، پادشاه‌ صوبه‌، آمدند، داود بیست‌ و دو هزار نفر از اَرامیان‌ را بكُشت‌.6و داود در اَرام‌ دمشق‌ قراولان‌ گذاشت‌، و اَرامیان‌، بندگان‌ داود شده‌، هدایا می‌آوردند، و خداوند ، داود را در هر جا كه‌ می‌رفت‌، نصرت‌ می‌داد.7و داود سپرهای‌ طلا را كه‌ بر خادمان‌ هَدَدعَزَر بود گرفته‌، آنها را به‌ اورشلیم‌ آورد.8و از باتَه‌ و بیروتای‌ شهرهای‌ هَدَدعَزَر داود پادشاه‌، برنج‌ از حد افزون‌ گرفت‌.9و چون‌ تُوعِی‌، پادشاه‌ حمات‌ شنید كه‌ داود تمامی‌ لشكر هَدَدعَزَر را شكست‌ داده‌ است‌،10تُوعِی‌، یورام‌، پسر خود را نزد داود پادشاه‌ فرستاد تا از سلامتی‌ او بپرسد، و او را تهنیت‌ گوید، از آن‌ جهت‌ كه‌ با هَدَدعَزَر جنگ‌ نموده‌، او را شكست‌ داده‌ بود، زیرا كه‌ هَدَدعَزَر با تُوعِی‌ مقاتله‌ می‌نمود و یورام‌ ظروف‌ نقره‌ و ظروف‌ طلا و ظروف‌ برنجین‌ با خود آورد.11و داود پادشاه‌ آنها را نیز برای‌ خداوند وقف‌ نمود با نقره‌ و طلایی‌ كه‌ از جمیع‌ امت‌هایی‌ كه‌ شكست‌ داده‌ بود، وقف‌ نموده‌ بود،12یعنی‌ از اَرام‌ و موآب‌ و بنی‌عَمّون‌ و فلسطینیان‌ و عَمالَقَه‌ و از غنیمت‌ هَدَدعَزَر بن‌رَحُوب‌ پادشاه‌ صوبه‌.13و داود برای‌ خویشتن‌ تذكره‌ای‌ برپا نمود هنگامی‌ كه‌ از شكست‌ دادن‌ هجده‌ هزار نفر ازاَرامیان‌ در وادی‌ ملح‌ مراجعت‌ نمود.14و در اَدوم‌ قراولان‌ گذاشت‌، بلكه‌ در تمامی‌ اَدوم‌ قراولان‌ گذاشته‌، جمیع‌ ادومیان‌ بندگان‌ داود شدند. و خداوند ، داود را هر جا كه‌ می‌رفت‌، نصرت‌ می‌داد.15و داود بر تمامی‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ می‌نمود، و داود بر تمامی‌ قوم‌ خود داوری‌ و انصاف‌ را اجرا می‌داشت‌.16و یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ سردار لشكر بود و یهُوشافات‌ بن‌ اَخِیلُود وقایع‌نگار.17و صادوق‌ بن‌ اَخیطوب‌ و اَخیملك‌ بن‌ اَبِیاتار، كاهن‌ بودند و سرایا كاتب‌ بود.18و بنایاهو بن‌ یهُویاداع‌ بر كریتیان‌ و فلیتیان‌ بود و پسران‌ داود كاهن‌ بودند.

Chapter 9

1و داود گفت‌: «آیا از خاندان‌ شاؤل‌ كسی‌ تا به‌ حال‌ باقی‌ است‌ تا به‌ خاطر یوناتان‌ او را احسان‌ نمایم‌؟»2و از خاندان‌ شاؤل‌ خادمی‌ مسمّی‌ به‌ صیبا بود؛ پس‌ او را نزد داود خواندند و پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «آیا تو صیبا هستی‌؟» گفت‌: «بندۀ تو هستم‌.»3پادشاه‌ گفت‌: «آیا تا به‌ حال‌ از خاندان‌ شاؤل‌ كسی‌ هست‌ تا او را احسان‌ خدایی‌ نمایم‌؟» صیبا در جواب‌ پادشاه‌ گفت‌: «یوناتان‌ را تا به‌ حال‌ پسری‌ لنگ‌ باقی‌ است‌.»4پادشاه‌ از وی‌ پرسید كه‌ «او كجاست‌؟» صیبا به‌ پادشاه‌ گفت‌: «اینك‌ او در خانۀ ماكیر بن‌ عَمّیئیل‌ در لُودَبار است‌.»5و داود پادشاه‌ فرستاده‌، او را از خانۀ ماكیر بن‌ عَمیئیل‌ از لُودَبار گرفت‌.6پس‌ مَفیبوشت‌ بن‌یوناتان‌ بن‌ شاؤل‌ نزد داود آمده‌، به‌ روی‌ در افتاده‌، تعظیم‌ نمود. و داود گفت‌: «ای‌ مفیبوشت‌!» گفت‌: «اینك‌ بندۀ تو.»7داود وی‌را گفت‌: «مترس‌! زیرا به‌ خاطر پدرت‌ یوناتان‌ بر تو البتّه‌ احسان‌ خواهم‌ نمود و تمامی‌ زمین‌ پدرت‌ شاؤل‌ را به‌ تو رد خواهم‌ كرد، و تو دائماً بر سفرۀ من‌ نان‌ خواهی‌ خورد.»8پس‌ او تعظیم‌ كرده‌، گفت‌ كه‌ «بندۀ تو چیست‌ كه‌ بر سگِ مرده‌ای‌ مثلِ من‌ التفات‌ نمایی‌؟»9و پادشاه‌، صیبا، بندۀ شاؤل‌ را خوانده‌، گفت‌: «آنچه‌ را كه‌ مال‌ شاؤل‌ و تمام‌ خاندانش‌ بود به‌ پسر آقای‌ تو دادم‌.10و تو و پسرانت‌ و بندگانت‌ به‌ جهت‌ او زمین‌ را زرع‌ نموده‌، محصول‌ آن‌ را بیاورید تا برای‌ پسر آقایت‌ به‌ جهت‌ خوردنش‌ نان‌ باشد. اما مفیبوشت‌، پسر آقایت‌ همیشه‌ بر سفرۀ من‌ نان‌ خواهد خورد.» و صیبا پانزده‌ پسر و بیست‌ خادم‌ داشت‌.11و صیبا به‌ پادشاه‌ گفت‌: «موافق‌ هر آنچه‌ آقایم‌ پادشاه‌ به‌ بنده‌اش‌ فرموده‌ است‌ بهمین‌ طور بنده‌ات‌ عمل‌ خواهد نمود.» و پادشاه‌ گفت‌ كه‌ مفیبوشت‌ بر سفرۀ من‌ مثل‌ یكی‌ از پسران‌ پادشاه‌ خواهد خورد.12و مفیبوشت‌ را پسری‌ كوچك‌ بود كه‌ میكا نام‌ داشت‌، و تمامی‌ ساكنان‌ خانۀ صیبا بندۀ مفیبوشت‌ بودند.13پس‌ مفیبوشت‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شد زیرا كه‌ همیشه‌ بر سفرۀ پادشاه‌ می‌خورد و از هر دو پا لنگ‌ بود.

Chapter 10

1و بعد از آن‌ واقع‌ شد كه‌ پادشاه‌ بنی‌عَمّون‌، مُرد و پسرش‌، حانون‌، در جایش‌ سلطنت‌ نمود.2و داود گفت‌: «به‌ حانون‌ بن‌ناحاش‌ احسان‌ نمایم‌ چنانكه‌ پدرش‌ به‌ من‌ احسان‌ كرد.» پس‌ داود فرستاد تا او را به‌ واسطۀ خادمانش‌ دربارۀ پدرش‌ تعزیت‌ گوید، و خادمان‌داود به‌ زمین‌ بنی‌عَمّون‌ آمدند.3و سروران‌ بنی‌عَمّون‌ به‌ آقای‌ خود حانون‌ گفتند: «آیا گمان‌ می‌بری‌ كه‌ برای‌ تكریم‌ پدر توست‌ كه‌ داود، رسولان‌ به‌ جهت‌ تعزیت‌ تو فرستاده‌ است‌؟ آیا داود خادمان‌ خود را نزد تو نفرستاده‌ است‌ تا شهر را تفحّص‌ و تجسّس‌ نموده‌، آن‌ را منهدم‌ سازد؟»4پس‌ حانون‌، خادمان‌ داود را گرفت‌ و نصف‌ ریش‌ ایشان‌ را تراشید و لباسهای‌ ایشان‌ را از میان‌ تا جای‌ نشستن‌ بدرید و ایشان‌ را رها كرد.5و چون‌ داود را خبر دادند، به‌ استقبال‌ ایشان‌ فرستاد زیرا كه‌ ایشان‌ بسیار خجل‌ بودند، و پادشاه‌ گفت‌: «در اریحا بمانید تا ریشهای‌ شما درآید و بعد از آن‌ برگردید.»6و چون‌ بنی‌عَمّون‌ دیدند كه‌ نزد داود مكروه‌ شدند، بنی‌عَمّون‌ فرستاده‌، بیست‌ هزار پیاده‌ از اَرامیان‌ بیت‌ رَحُوب‌ و اَرامیان‌ صُوبَه‌ و پادشاه‌ مَعْكه‌ را با هزار نفر و دوازده‌ هزار نفر از مردان‌ طوب‌ اجیر كردند.7و چون‌ داود شنید، یوآب‌ و تمامی‌ لشكر شجاعان‌ را فرستاد.8و بنی‌عَمّون‌ بیرون‌ آمده‌، نزد دهنۀ دروازه‌ برای‌ جنگ‌ صف‌آرایی‌ نمودند؛ و اَرامیان‌ صُوبَه‌ و رَحُوب‌ و مردان‌ طوب‌ و مَعْكه‌ در صحرا علیحده‌ بودند.9و چون‌ یوآب‌ دید كه‌ روی‌ صفوف‌ جنگ‌، هم‌ از پیش‌ و هم‌ از عقبش‌ بود، از تمام‌ برگزیدگان‌ اسرائیل‌ گروهی‌ را انتخاب‌ كرده‌، در مقابل‌ اَرامیان‌ صف‌آرایی‌ نمود.10و بقیۀ قوم‌ را به‌ دست‌ برادرش‌ ابیشای‌ سپرد تا ایشان‌ را به‌ مقابل‌ بنی‌عَمّون‌ صف‌آرایی‌ كند.11و گفت‌: «اگر اَرامیان‌ بر من‌ غالب‌ آیند، به‌ مدد من‌ بیا، و اگر بنی‌عَمُّون‌ بر تو غالب‌ آیند، به‌ جهت‌ امداد توخواهم‌ آمد.12دلیر باش‌ و به‌ جهت‌ قوم‌ خویش‌ و به‌ جهت‌ شهرهای‌ خدای‌ خود مردانه‌ بكوشیم‌، و خداوند آنچه‌ را كه‌ در نظرش‌ پسند آید بكند.»13پس‌ یوآب‌ و قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، نزدیك‌ شدند تا با اَرامیان‌ جنگ‌ كنند و ایشان‌ از حضور وی‌ فرار كردند.14و چون‌ بنی‌عَمّون‌ دیدند كه‌ اَرامیان‌ فرار كردند، ایشان‌ نیز از حضور ابیشای‌ گریخته‌، داخل‌ شهر شدند و یوآب‌ از مقابلۀ بنی‌عَمّون‌ برگشته‌، به‌ اورشلیم‌ آمد.15و چون‌ اَرامیان‌ دیدند كه‌ از حضور اسرائیل‌ شكست‌ یافته‌اند، با هم‌ جمع‌ شدند.16و هَدَدعَزَر فرستاده‌، اَرامیان‌ را كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ نهر بودند، آورد و ایشان‌ به‌ حیلام‌ آمدند، و شوبَك‌، سردار لشكر هَدَدعَزَر، پیشوای‌ ایشان‌ بود.17و چون‌ به‌ داود خبر رسید، جمیع‌ اسرائیل‌ را جمع‌ كرده‌، از اُرْدُن‌ عبور كرد و به‌ حیلام‌ آمد، و اَرامیان‌ به‌ مقابل‌ داود صف‌آرایی‌ نموده‌، با او جنگ‌ كردند.18و اَرامیان‌ از حضور اسرائیل‌ فرار كردند، و داود از اَرامیان‌، مردانِ هفتصد ارابه‌ و چهل‌ هزار سوار را كشت‌ و شُوبَكْ سردار لشكرش‌ را زد كه‌ در آنجا مرد.19و چون‌ جمیع‌ پادشاهانی‌ كه‌ بنده‌ هَدَدعَزَر بودند، دیدند كه‌ از حضور اسرائیل‌ شكست‌ خوردند، با اسرائیل‌ صلح‌ نموده‌، بنده‌ ایشان‌ شدند. و اَرامیان‌ پس‌ از آن‌ از امداد بنی‌عَمّون‌ ترسیدند.

Chapter 11

1بیرون‌ رفتن‌ پادشاهان‌، كه‌ داودْ یوآب‌ را با بندگان‌ خویش‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ فرستاد، و ایشان‌ بنی‌عَمّون‌ را خراب‌ كرده‌، رَبَّه‌ را محاصره‌نمودند، اما داود در اورشلیم‌ ماند.2و واقع‌ شد در وقت‌ عصر كه‌ داود از بسترش‌ برخاسته‌، بر پشت‌بام‌ خانۀ پادشاه‌ گردش‌ كرد و از پشت‌ بام‌ زنی‌ را دید كه‌ خویشتن‌ را شستشو می‌كند؛ و آن‌ زن‌ بسیار نیكومنظر بود.3پس‌ داود فرستاده‌، دربارۀ زن‌ استفسار نمود و او را گفتند كه‌ «آیا این‌ بَتْشَبَع‌، دختر اَلِیعام‌، زن‌ اُوریای‌ حِتِّی‌ نیست‌؟»4و داود قاصدان‌ فرستاده‌، او را گرفت‌ و او نزد وی‌ آمده‌، داود با او همبستر شد و او از نجاست‌ خود طاهر شده‌، به‌ خانۀ خود برگشت‌.5و آن‌ زن‌ حامله‌ شد و فرستاده‌، داود را مخبر ساخت‌ و گفت‌ كه‌ «من‌ حامله‌ هستم‌.»6پس‌ داود نزد یوآب‌ فرستاد كه‌ اوریای‌ حتّی‌ را نزد من‌ بفرست‌ و یوآب‌، اُوریا را نزد داود فرستاد.7و چون‌ اوریا نزد وی‌ رسید، داود از سلامتی‌ یوآب‌ و از سلامتی‌ قوم‌ و از سلامتی‌ جنگ‌ پرسید.8و داود به‌ اوریا گفت‌: «به‌ خانه‌ات‌ برو و پایهای‌ خود را بشو.» پس‌ اوریا از خانۀ پادشاه‌ بیرون‌ رفت‌ و از عقبش‌، خوانی‌ از پادشاه‌ فرستاده‌ شد.9اما اُوریا نزد در خانۀ پادشاه‌ با سایر بندگان‌ آقایش‌ خوابیده‌، به‌ خانۀ خود نرفت‌.10و داود را خبر داده‌، گفتند كه‌ «اوریا به‌ خانۀ خود نرفته‌ است‌.» پس‌ داود به‌ اوریا گفت‌: «آیا تو از سفر نیامده‌ای‌؟ پس‌ چرا به‌ خانۀ خود نرفته‌ای‌؟»11اوریا به‌ داود عرض‌ كرد كه‌ «تابوت‌ و اسرائیل‌ و یهودا در خیمه‌ها ساكنند و آقایم‌، یوآب‌، و بندگان‌ آقایم‌ بر روی‌ بیابان‌ خیمه‌نشینند. و آیا من‌ به‌ خانۀ خود بروم‌ تا اكل‌ و شرب‌ بنمایم‌ و با زن‌ خود بخوابم‌؟ به‌ حیات‌ تو و به‌ حیات‌ جان‌ تو قَسَم‌ كه‌ این‌ كار را نخواهم‌ كرد.»12و داود به‌ اوریاگفت‌: «امروز نیز اینجا باش‌ و فردا تو را روانه‌ می‌كنم‌.» پس‌ اوریا آن‌ روز و فردایش‌ را در اورشلیم‌ ماند.13و داود او را دعوت‌ نمود كه‌ در حضورش‌ خورد و نوشید و او را مست‌ كرد، و وقت‌ شام‌ بیرون‌ رفته‌، بر بسترش‌ با بندگان‌ آقایش‌ خوابید و به‌ خانۀ خود نرفت‌.14و بامدادان‌ داود مكتوبی‌ برای‌ یوآب‌ نوشته‌، به‌ دست‌ اوریا فرستاد.15و در مكتوب‌ به‌ این‌ مضمون‌ نوشت‌ كه‌ «اوریا را در مقدمۀ جنگِ سخت‌ بگذارید، و از عقبش‌ پس‌ بروید تا زده‌ شده‌، بمیرد.»16و چون‌ یوآب‌ شهر را محاصره‌ می‌كرد، اوریا را در مكانی‌ كه‌ می‌دانست‌ كه‌ مردان‌ شجاع‌ در آنجا می‌باشند، گذاشت‌.17و مردان‌ شهر بیرون‌ آمده‌، با یوآب‌ جنگ‌ كردند و بعضی‌ از قوم‌، از بندگان‌ داود، افتادند و اُوریای‌ حَتِّی‌ نیز بمرد.18پس‌ یوآب‌ فرستاده‌، داود را از جمیع‌ وقایع‌ جنگ‌ خبر داد.19و قاصد را امر فرموده‌، گفت‌: «چون‌ از تمامی‌ وقایع‌ جنگ‌ به‌ پادشاه‌ خبر داده‌ باشی‌،20اگر خشم‌ پادشاه‌ افروخته‌ شود و تو را گوید چرا برای‌ جنگ‌ به‌ شهر نزدیك‌ شدید، آیا نمی‌دانستید كه‌ از سر حصار، تیر خواهند انداخت‌؟21كیست‌ كه‌ اَبیمَلَك‌ بن‌ یرُبُوشت‌ را كُشت‌؟ آیا زنی‌ سنگ‌ بالایین‌ آسیایی‌ را از روی‌ حصار بر او نینداخت‌ كه‌ در تاباص‌ مرد؟ پس‌ چرا به‌ حصار نزدیك‌ شدید؟ آنگاه‌ بگو كه‌ بنده‌ات‌، اوریای‌ حِتِّی‌ نیز مرده‌ است‌.»22پس‌ قاصد روانه‌ شده‌، آمد و داود را از هر آنچه‌ یوآب‌ او را پیغام‌ داده‌ بود، مخبر ساخت‌.23و قاصد به‌ داود گفت‌ كه‌ «مردان‌ بر ما غالب‌ شده‌، در عقب‌ ما به‌ صحرا بیرون‌ آمدند، و ما برایشان‌ تا دهنۀ دروازه‌ تاختیم‌.24و تیراندازان‌ بر بندگان‌ تو از روی‌ حصار تیر انداختند، و بعضی‌ از بندگان‌ پادشاه‌ مردند و بندۀ تو اوریای‌ حِتِّی‌ نیز مرده‌ است‌.»25داود به‌ قاصد گفت‌: «به‌ یوآب‌ چنین‌ بگو: این‌ واقعه‌ در نظر تو بد نیاید زیرا كه‌ شمشیر، این‌ و آن‌ را بی‌ تفاوت‌ هلاك‌ می‌كند. پس‌ در مقاتله‌ با شهر به‌ سختی‌ كوشیده‌، آن‌ را منهدم‌ بساز. پس‌ او را خاطر جمعی‌ بده‌.»26و چون‌ زن‌ اوریا شنید كه‌ شوهرش‌ اوریا مرده‌ است‌، برای‌ شوهر خود ماتم‌ گرفت‌.27و چون‌ ایام‌ ماتم‌ گذشت‌، داود فرستاده‌، او را به‌ خانۀ خود آورد و او زن‌ وی‌ شد، و برایش‌ پسری‌ زایید. اما كاری‌ كه‌ داود كرده‌ بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

Chapter 12

1و خداوند ناتان‌ را نزد داود فرستاد و نزد وی‌ آمده‌، او را گفت‌ كه‌ «در شهری‌ دو مرد بودند، یكی‌ دولتمند و دیگری‌ فقیر.2و دولتمند را گوسفند و گاو، بی‌نهایت‌ بسیار بود.3و فقیر را جز یك‌ ماده‌ برۀ كوچك‌ نبود كه‌ آن‌ را خریده‌، و پرورش‌ داده‌، همراه‌ وی‌ و پسرانش‌ بزرگ‌ می‌شد؛ از خوراك‌ وی‌ می‌خورد و از كاسۀ او می‌نوشید و در آغوشش‌ می‌خوابید و برایش‌ مثل‌ دختر می‌بود.4و مسافری‌ نزد آن‌ مرد دولتمند آمد و او را حیف‌ آمد كه‌ از گوسفندان‌ و گاوان‌ خود بگیرد تا به‌ جهت‌ مسافری‌ كه‌ نزد وی‌ آمده‌ بود مهیا سازد؛ و برۀ آن‌ مرد فقیر را گرفته‌، برای‌ آن‌ مرد كه‌ نزد وی‌ آمده‌ بود، مهیا ساخت‌.»5آنگاه‌ خشم‌ داود بر آن‌ شخص‌ افروخته‌ شده‌، به‌ناتان‌ گفت‌: «به‌ حیات‌ خداوند قسم‌، كسی‌ كه‌ این‌ كار را كرده‌ است‌، مستوجب‌ قتل‌ است‌.6و چونكه‌ این‌ كار را كرده‌ است‌ و هیچ‌ ترحم‌ ننموده‌، بره‌ را چهار چندان‌ باید رد كند.»7ناتان‌ به‌ داود گفت‌: «آن‌ مرد تو هستی‌، و یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، چنین‌ می‌گوید: من‌ تو را بر اسرائیل‌ به‌ پادشاهی‌ مسح‌ نمودم‌ و من‌ تو را از دست‌ شاؤل‌ رهایی‌ دادم‌.8و خانۀ آقایت‌ را به‌ تو دادم‌ و زنان‌ آقای‌ تو را به‌ آغوش‌ تو، و خاندان‌ اسرائیل‌ و یهودا را به‌ تو عطا كردم‌. و اگر این‌ كم‌ می‌بود، چنین‌ و چنان‌ برای‌ تو مزید می‌كردم‌.9پس‌ چرا كلام‌ خداوند را خوار نموده‌، در نظر وی‌ عمل‌ بد بجا آوردی‌ و اوریای‌ حِتّی‌ را به‌ شمشیر زده‌، زن‌ او را برای‌ خود به‌ زنی‌ گرفتی‌، و او را با شمشیر بنی‌عَمّون‌ به‌ قتل‌ رسانیدی‌؟10پس‌ حال‌ شمشیر از خانۀ تو هرگز دور نخواهد شد به‌ علت‌ اینكه‌ مرا تحقیر نموده‌، زن‌ اوریای‌ حِتِّی‌ را گرفتی‌ تا زن‌ تو باشد.11خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ از خانۀ خودت‌ بدی‌ را بر تو عارض‌ خواهم‌ گردانید و زنان‌ تو را پیش‌ چشم‌ تو گرفته‌، به‌ همسایه‌ات‌ خواهم‌ داد، و او در نظر این‌ آفتاب‌، با زنان‌ تو خواهد خوابید.12زیرا كه‌ تو این‌ كار را به‌ پنهانی‌ كردی‌، اما من‌ این‌ كار را پیش‌ تمام‌ اسرائیل‌ و در نظر آفتاب‌ خواهم‌ نمود.»13و داود با ناتان‌ گفت‌: «به‌ خداوند گناه‌ كرده‌ام‌.» ناتان‌ به‌ داود گفت‌: « خداوند نیز گناه‌ تو را عفو نموده‌ است‌ كه‌ نخواهی‌ مرد.14لیكن‌ چون‌ از این‌ امر باعث‌ كفر گفتن‌ دشمنان‌ خداوند شده‌ای‌، پسری‌ نیز كه‌ برای‌ تو زاییده‌ شده‌ است‌، البته‌ خواهد مرد.»15پس‌ ناتان‌ به‌ خانۀ خود رفت‌.و خداوند پسری‌ را كه‌ زن‌ اوریا برای‌ داود زاییده‌ بود، مبتلا ساخت‌ كه‌ سخت‌ بیمار شد.16پس‌ داود از خدا برای‌ طفل‌ استدعا نمود و داود روزه‌ گرفت‌ و داخل‌ شده‌، تمامی‌ شب‌ بر روی‌ زمین‌ خوابید.17و مشایخ‌ خانه‌اش‌ بر او برخاستند تا او را از زمین‌ برخیزانند، اما قبول‌ نكرد و با ایشان‌ نان‌ نخورد.18و در روز هفتم‌ طفل‌ بمرد و خادمان‌ داود ترسیدند كه‌ از مردن‌ طفل‌ او را اطلاع‌ دهند، زیرا گفتند: «اینك‌ چون‌ طفل‌ زنده‌ بود، با وی‌ سخن‌ گفتیم‌ و قول‌ ما را نشنید؛ پس‌ اگر به‌ او خبر دهیم‌ كه‌ طفل‌ مرده‌ است‌، چه‌ قدر زیاده‌ رنجیده‌ می‌شود.»19و چون‌ داود دید كه‌ بندگانش‌ با یكدیگر نجوی‌ می‌كنند، داود فهمید كه‌ طفل‌ مرده‌ است‌، و داود به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «آیا طفل‌ مرده‌ است‌؟» گفتند: «مرده‌ است‌.»20آنگاه‌ داود از زمین‌ برخاسته‌، خویشتن‌ را شست‌ و شو داده‌، تدهین‌ كرد و لباس‌ خود را عوض‌ نموده‌، به‌ خانۀ خداوند رفت‌ و عبادت‌ نمود و به‌ خانۀ خود آمده‌، خوراك‌ خواست‌ كه‌ پیشش‌ گذاشتند و خورد.21و خادمانش‌ به‌ وی‌ گفتند: «این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ كردی‌؟ وقتی‌ كه‌ طفل‌ زنده‌ بود روزه‌ گرفته‌، گریه‌ نمودی‌؛ و چون‌ طفل‌ مرد، برخاسته‌، خوراك‌ خوردی‌؟»22او گفت‌: «وقتی‌ كه‌ طفل‌ زنده‌ بود، روزه‌ گرفتم‌ و گریه‌ نمودم‌ زیرا فكر كردم‌ كیست‌ كه‌ بداند كه‌ شاید خداوند بر من‌ ترحم‌ فرماید تا طفل‌ زنده‌ بماند،23اما الا´ن‌ كه‌ مرده‌ است‌، پس‌ چرا من‌ روزه‌ بدارم‌؛ آیا می‌توانم‌ دیگر او را باز بیاورم‌؟! من‌ نزد او خواهم‌ رفت‌ لیكن‌ او نزد من‌ باز نخواهد آمد.»24و داود زن‌ خود بَتْشَبَع‌ را تسلی‌ داد و نزد وی‌ درآمده‌، با او خوابید و او پسری‌ زاییده‌، او را سلیمان‌ نام‌ نهاد. و خداوند او را دوست‌ داشت‌.25و به‌ دست‌ ناتان‌ نبی‌ فرستاد و او را به‌ خاطر خداوند یدیدیا نام‌ نهاد.26و یوآب‌ با ربّۀ بنی‌عَمّون‌ جنگ‌ كرده‌، شهر پادشاه‌ نشین‌ را گرفت‌.27و یوآب‌ قاصدان‌ نزد داود فرستاده‌، گفت‌ كه‌ «با ربّه‌ جنگ‌ كردم‌ و شهر آبها را گرفتم‌.28پس‌ الان‌´ بقیۀ قوم‌ را جمع‌ كن‌ و در برابر شهر اردو زده‌، آن‌ را بگیر، مبادا من‌ شهر را بگیرم‌ و به‌ اسم‌ من‌ نامیده‌ شود.»29پس‌ داود تمامی‌ قوم‌ را جمع‌ كرده‌، به‌ ربّه‌ رفت‌ و با آن‌ جنگ‌ كرده‌، آن‌ را گرفت‌.30و تاج‌ پادشاه‌ ایشان‌ را از سرش‌ گرفت‌ كه‌ وزنش‌ یك‌ وزنۀ طلا بود و سنگهای‌ گرانبها داشت‌ و آن‌ را بر سر داود گذاشتند، و غنیمت‌ از حد زیاده‌ از شهر بردند.31و خلق‌ آنجا را بیرون‌ آورده‌، ایشان‌ را زیر ارّه‌ها و چومهای‌ آهنین‌ و تیشه‌های‌ آهنین‌ گذاشت‌ و ایشان‌ را از كورۀ آجرپزی‌ گذرانید، و به‌ همین‌ طور با جمیع‌ شهرهای‌ بنی‌عَمّون‌ رفتار نمود. پس‌ داود و تمامی‌ قوم‌ به‌ اورشلیم‌ برگشتند.

Chapter 13

1و بعد از این‌، واقع‌ شد كه‌ اَبْشالوم‌ بن داود را خواهری‌ نیكو صورت‌ مسمّی‌ به‌ تامار بود؛ و اَمْنُون‌، پسر داود، او را دوست‌ می‌داشت‌.2و اَمْنُون‌ به‌ سبب‌ خواهر خود تامار چنان‌ گرفتار شد كه‌ بیمار گشت‌، زیرا كه‌ او باكره‌ بود و به‌ نظر اَمْنُون‌ دشوار آمد كه‌ با وی‌ كاری‌ كند.3و اَمْنُون‌ رفیقی‌ داشت‌ كه‌ مسمّی‌ به‌ یوناداب‌ بن‌ شَمْعی‌، برادر داود، بود؛ و یوناداب‌ مردی‌ بسیار زیرك‌ بود.4و او وی‌ را گفت‌: «ای‌ پسر پادشاه‌ چرا روز به‌ روز چنین‌ لاغر می‌شوی‌ و مرا خبر نمی‌دهی‌؟» اَمْنُون‌ وی‌ را گفت‌ كه‌ «من‌ تامار، خواهر برادر خود، اَبْشالوم‌ را دوست‌ می‌دارم‌.»5و یوناداب‌ وی‌ را گفت‌: «بر بستر خود خوابیده‌، تمارض‌ نما و چون‌ پدرت‌ برای‌ عیادت‌ تو بیاید، وی‌ را بگو: تمنّا این‌ كه‌ خواهر من‌ تامار بیاید و مرا خوراك‌ بخوراند و خوراك‌ را در نظر من‌ حاضر سازد تا ببینم‌ و از دست‌ وی‌ بخورم‌.»6پس‌ اَمْنُون‌ خوابید و تمارض‌ نمود و چون‌ پادشاه‌ به‌ عیادتش‌ آمد، اَمْنُون‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «تمنّا اینكه‌ خواهرم‌ تامار بیاید و دو قرص‌ طعام‌ پیش‌ من‌ بپزد تا از دست‌ او بخورم‌.»7و داود نزد تامار به‌ خانه‌اش‌ فرستاده‌، گفت‌: «الا´ن‌ به‌ خانۀ برادرت‌ اَمْنُون‌ برو و برایش‌ طعام‌ بساز.»8و تامار به‌ خانۀ برادر خود، اَمْنُون‌، رفت‌. و او خوابیده‌ بود. و آرد گرفته‌، خمیر كرد، و پیش‌ او قرصها ساخته‌، آنها را پخت‌.9و تابه‌ را گرفته‌، آنها را پیش‌ او ریخت‌. اما از خوردنْ ابا نمود و گفت‌: «همه‌ كس‌ را از نزد من‌ بیرون‌ كنید.» و همگان‌ از نزد او بیرون‌ رفتند.10و اَمْنُون‌ به‌ تامار گفت‌: «خوراك‌ را به‌ اطاق‌ بیاور تا از دست‌ تو بخورم‌.» و تامار قرصها را كه‌ ساخته‌ بود، گرفته‌، نزد برادر خود، اَمْنُون‌، به‌ اطاق‌ آورد.11و چون‌ پیش‌ او گذاشت‌ تا بخورد، او وی‌ را گرفته‌، به‌ او گفت‌: «ای‌ خواهرم‌ بیا با من‌ بخواب‌.»12او وی‌ را گفت‌: «نی‌ ای‌ برادرم‌، مرا ذلیل‌ نساز زیرا كه‌ چنین‌ كار در اسرائیل‌ كرده‌ نشود؛ این‌ قباحت‌ را به‌ عمل‌ میاور.13اما من‌ كجا ننگ‌ خود را ببرم‌؟ و اما تو مثل‌ یكی‌ از سفها در اسرائیل‌ خواهی‌ شد. پس‌ حال‌ تمنّا اینكه‌ به‌ پادشاه‌ بگویی‌، زیرا كه‌ مرا از تو دریغ‌ نخواهد نمود.»14لیكن‌ او نخواست‌ سخن‌ وی‌ را بشنود، و بر او زورآور شده‌، او را مجبور ساخت‌ و با او خوابید.15آنگاه‌ اَمْنُون‌ با شدت‌ بر وی‌ بغض‌ نمود، و بغضی‌ كه‌ با او ورزید از محبتی‌ كه‌ با وی‌می‌داشت‌، زیاده‌ بود؛ پس‌ اَمْنُون‌ وی‌ را گفت‌: «برخیز و برو.»16او وی‌ را گفت‌: «چنین‌ مكن‌. زیرا این‌ ظلم‌ عظیم‌ كه‌ در بیرون‌ كردن‌ من‌ می‌كنی‌، بدتر است‌ از آن‌ دیگری‌ كه‌ با من‌ كردی‌.» لیكن‌ او نخواست‌ كه‌ وی‌ را بشنود.17پس‌ خادمی‌ را كه‌ او را خدمت‌ می‌كرد خوانده‌، گفت‌: «این‌ دختر را از نزد من‌ بیرون‌ كن‌ و در را از عقبش‌ ببند.»18و او جامۀ رنگارنگ‌ دربر داشت‌ زیرا كه‌ دختران‌ باكرۀ پادشاه‌ به‌ این‌ گونه‌ لباس‌، ملبس‌ می‌شدند. و خادمش‌ او را بیرون‌ كرده‌، در را از عقبش‌ بست‌.19و تامار خاكستر بر سر خود ریخته‌، و جامۀ رنگارنگ‌ كه‌ در بَرَش‌ بود، دریده‌، و دست‌ خود را بر سر گذارده‌، روانه‌ شد. و چون‌ می‌رفت‌، فریاد می‌نمود.20و برادرش‌، اَبْشالوم‌، وی‌ را گفت‌: «كه‌ آیا برادرت‌، اَمْنُون‌، با تو بوده‌ است‌؟ پس‌ ای‌ خواهرم‌ اكنون‌ خاموش‌ باش‌. او برادر توست‌ و از این‌ كار متفكر مباش‌.» پس‌ تامار در خانۀ برادر خود، اَبْشالوم‌، در پریشان‌حالی‌ ماند.21و چون‌ داود پادشاه‌ تمامی‌ این‌ وقایع‌ را شنید، بسیار غضبناك‌ شد.22و اَبْشالوم‌ به‌ اَمْنُون‌ سخنی‌ نیك‌ یا بد نگفت‌، زیرا كه‌ اَبْشالوم‌ اَمْنُون‌ را بغض‌ می‌داشت‌، به‌ علت‌ اینكه‌ خواهرش‌ تامار را ذلیل‌ ساخته‌ بود.23و بعد از دو سال‌ تمام‌، واقع‌ شد كه‌ اَبْشالوم‌ در بَعْل‌ حاصور كه‌ نزد افرایم‌ است‌، پشم‌برندگان‌ داشت‌. و اَبْشالوم‌ تمامی‌ پسران‌ پادشاه‌ را دعوت‌ نمود.24و اَبْشالوم‌ نزد پادشاه‌ آمده‌، گفت‌: «اینك‌ حال‌، بندۀ تو، پشم‌برندگان‌ دارد. تمنّا اینكه‌ پادشاه‌ با خادمان‌ خود همراه‌ بنده‌ات‌ بیایند.»25پادشاه‌ به‌ ابشالوم‌ گفت‌: «نی‌ ای‌ پسرم‌، همۀ مانخواهیم‌ آمد مبادا برای‌ تو بار سنگین‌ باشیم‌.» و هر چند او را الحاح‌ نمود لیكن‌ نخواست‌ كه‌ بیاید و او را بركت‌ داد.26و اَبْشالوم‌ گفت‌: «پس‌ تمنّا اینكه‌ برادرم‌، اَمْنُون‌، با ما بیاید.» پادشاه‌ او را گفت‌: «چرا با تو بیاید؟»27اما چون‌ اَبْشالوم‌ او را الحاح‌ نمود، اَمْنُون‌ و تمامی‌ پسران‌ پادشاه‌ را با او روانه‌ كرد.28و اَبْشالوم‌ خادمان‌ خود را امر فرموده‌، گفت‌: «ملاحظه‌ كنید كه‌ چون‌ دل‌ اَمْنون‌ از شراب‌ خوش‌ شود، و به‌ شما بگویم‌ كه‌ اَمْنُون‌ را بزنید، آنگاه‌ او را بكشید، و مترسید. آیا من‌ شما را امر نفرمودم‌؟ پس‌ دلیر و شجاع‌ باشید.»29و خادمان‌ اَبْشالوم‌ با اَمْنُون‌ به‌ طوری‌ كه‌ اَبْشالوم‌ امر فرموده‌ بود، به‌ عمل‌ آوردند، و جمیع‌ پسران‌ پادشاه‌ برخاسته‌، هر كس‌ به‌ قاطر خود سوار شده‌، گریختند.30و چون‌ ایشان‌ در راه‌ می‌بودند، خبر به‌ داود رسانیده‌، گفتند كه‌ «اَبْشالوم‌ همۀ پسران‌ پادشاه‌ را كشته‌ و یكی‌ از ایشان‌ باقی‌ نمانده‌ است‌.»31پس‌ پادشاه‌ برخاسته‌، جامۀ خود را درید و به‌ روی‌ زمین‌ دراز شد و جمیع‌ بندگانش‌ با جامۀ دریده‌ در اطرافش‌ ایستاده‌ بودند.32اما یوناداب‌ بن‌ شَمْعی‌ برادر داود متوجه‌ شده‌، گفت‌: «آقایم‌ گمان‌ نبرد كه‌ جمیع‌ جوانان‌، یعنی‌ پسران‌ پادشاه‌ كشته‌ شده‌اند، زیرا كه‌ اَمْنُون‌ تنها مرده‌ است‌ چونكه‌ این‌، نزد اَبْشالوم‌ مقرر شده‌ بود از روزی‌ كه‌ خواهرش‌ تامار را ذلیل‌ ساخته‌ بود.33و الا´ن‌ آقایم‌، پادشاه‌ از این‌ امر متفكر نشود، و خیال‌ نكند كه‌ تمامی‌ پسران‌ پادشاه‌ مرده‌اند زیرا كه‌ اَمْنُون‌ تنها مرده‌ است‌.»34و اَبْشالوم‌ گریخت‌، و جوانی‌ كه‌ دیده‌بانی‌ می‌كرد، چشمان‌ خود را بلند كرده‌، نگاه‌ كرد واینك‌ خلق‌ بسیاری‌ از پهلوی‌ كوه‌ كه‌ در عقبش‌ بود، می‌آمدند.35و یوناداب‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «اینك‌ پسران‌ پادشاه‌ می‌آیند. پس‌ به‌ طوری‌ كه‌ بنده‌ات‌ گفت‌، چنان‌ شد.»36و چون‌ از سخن‌ گفتن‌ فارغ‌ شد، اینك‌ پسران‌ پادشاه‌ رسیدند و آواز خود را بلند كرده‌، گریستند، و پادشاه‌ نیز و جمیع‌ خادمانش‌ به‌ آواز بسیار بلند گریه‌ كردند.37و اَبْشالوم‌ فرار كرده‌، نزد تَلْمای‌ ابن‌ عَمیهود، پادشاه‌ جشور رفت‌، و داود برای‌ پسر خود هر روز نوحه‌گری‌ می‌نمود.38و اَبْشالوم‌ فرار كرده‌، به‌ جَشُور رفت‌ و سه‌ سال‌ در آنجا ماند.39و داود آرزو می‌داشت‌ كه‌ نزد اَبْشالوم‌ بیرون‌ رود، زیرا دربارۀ اَمْنُون‌ تسلی‌ یافته‌ بود، چونكه‌ مرده‌ بود.

Chapter 14

1و یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ فهمید كه‌ دل‌ پادشاه به‌ اَبْشالوم‌ مایل‌ است‌.2پس‌ یوآب‌ به‌ تقُوع‌ فرستاده‌، زنی‌ دانشمند از آنجا آورد و به‌ وی‌ گفت‌: «تمنّا اینكه‌ خویشتن‌ را مثل‌ ماتم‌ كننده‌ ظاهر سازی‌، و لباس‌ تعزیت‌ پوشی‌ و خود را به‌ روغن‌ تدهین‌ نكنی‌ و مثل‌ زنی‌ كه‌ روزهای‌ بسیار به‌ جهت‌ مرده‌ ماتم‌ گرفته‌ باشد، بشوی‌.3و نزد پادشاه‌ داخل‌ شده‌، او را بدین‌ مضمون‌ بگویی‌.» پس‌ یوآب‌ سخنان‌ را به‌ دهانش‌ گذاشت‌.4و چون‌ زن‌ تَقُوعیه‌ با پادشاه‌ سخن‌ گفت‌، به‌ روی‌ خود به‌ زمین‌ افتاده‌، تعظیم‌ نمود و گفت‌: «ای‌ پادشاه‌، اعانت‌ فرما.»5و پادشاه‌ به‌ او گفت‌: «تو را چه‌ شده‌ است‌؟» عرض‌ كرد: «اینك‌ من‌ زن‌ بیوه‌ هستم‌ و شوهرم‌ مرده‌ است‌.6و كنیز تو را دو پسربود و ایشان‌ با یكدیگر در صحرا مخاصمه‌ نمودند و كسی‌ نبود كه‌ ایشان‌ را از یكدیگر جدا كند. پس‌ یكی‌ از ایشان‌ دیگری‌ را زد و كشت‌.7و اینك‌ تمامی‌ قبیله‌ بر كنیز تو برخاسته‌، و می‌گویند قاتل‌ برادر خود را بسپار تا او را به‌ عوض‌ جان‌ برادرش‌ كه‌ كشته‌ است‌، به‌ قتل‌ برسانیم‌، و وارث‌ را نیز هلاك‌ كنیم‌. و به‌ اینطور اخگر مرا كه‌ باقی‌ مانده‌ است‌، خاموش‌ خواهند كرد، و برای‌ شوهرم‌ نه‌ اسم‌ و نه‌ اعقاب‌ بر روی‌ زمین‌ واخواهند گذاشت‌.»8پادشاه‌ به‌ زن‌ فرمود: «به‌ خانه‌ات‌ برو و من‌ درباره‌ات‌ حكم‌ خواهم‌ نمود.»9و زن‌ تَقُوعیه‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرد: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، تقصیر بر من‌ و بر خاندان‌ من‌ باشد و پادشاه‌ و كرسی‌ او بی‌تقصیر باشند.»10و پادشاه‌ گفت‌: «هر كه‌ با تو سخن‌ گوید، او را نزد من‌ بیاور، و دیگر به‌ تو ضرر نخواهد رسانید.»11پس‌ زن‌ گفت‌: «ای‌ پادشاه‌، یهُوَه‌، خدای‌ خود را به‌ یاد آور تا ولی‌ مقتول‌، دیگر هلاك‌ نكند، مبادا پسر مرا تلف‌ سازند.» پادشاه‌ گفت‌: «به‌ حیات‌ خداوند قسم‌ كه‌ مویی‌ از سر پسرت‌ به‌ زمین‌ نخواهد افتاد.»12پس‌ زن‌ گفت‌: «مستدعی‌ آنكه‌ كنیزت‌ با آقای‌ خود پادشاه‌ سخنی‌ گوید.» گفت‌: «بگو.»13زن‌ گفت‌: «پس‌ چرا دربارۀ قوم‌ خدا مثل‌ این‌ تدبیر كرده‌ای‌ و پادشاه‌ در گفتن‌ این‌ سخن‌ مثل‌ تقصیركار است‌، چونكه‌ پادشاه‌ آواره‌ شدۀ خود را باز نیاورده‌ است‌.14زیرا ما باید البته‌ بمیریم‌ و مثل‌ آب‌ هستیم‌ كه‌ به‌ زمین‌ ریخته‌ شود، و آن‌ را نتوان‌ جمع‌ كرد؛ و خدا جان‌ را نمی‌گیرد بلكه‌ تدبیرها می‌كند تا آواره‌ شده‌ای‌ از او آواره‌ نشود.15و حال‌ كه‌ به‌ قصد عرض‌ كردن‌ این‌ سخن‌، نزد آقای‌ خود پادشاه‌ آمدم‌، سبب‌ این‌ بود كه‌ خلقْ مرا ترسانیدند، و كنیزت‌ فكر كرد كه‌ چون‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كنم‌، احتمال‌ دارد كه‌ پادشاه‌ عرض‌ كنیز خود را به‌ انجام‌ خواهد رسانید.16زیرا پادشاه‌ اجابت‌ خواهد نمود كه‌ كنیز خود را از دست‌ كسی‌ كه‌ می‌خواهد مرا و پسرم‌ را با هم‌ از میراث‌ خدا هلاك‌ سازد، برهاند.17و كنیز تو فكر كرد كه‌ كلام‌ آقایم‌، پادشاه‌، باعث‌ تسلی‌ خواهد بود، زیرا كه‌ آقایم‌، پادشاه‌، مثل‌ فرشتۀ خداست‌ تا نیك‌ و بد را تشخیص‌ كند، و یهُوَه‌، خدای‌ تو همراه‌ تو باشد.»18پس‌ پادشاه‌ در جواب‌ زن‌ فرمود: «چیزی‌ را كه‌ از تو سؤال‌ می‌كنم‌، از من‌ مخفی‌ مدار.» زن‌ عرض‌ كرد «آقایم‌ پادشاه‌، بفرماید.»19پادشاه‌ گفت‌: «آیا دست‌ یوآب‌ در همۀ این‌ كار با تو نیست‌؟» زن‌ در جواب‌ عرض‌ كرد: «به‌ حیات‌ جان‌ تو، ای‌ آقایم‌ پادشاه‌ كه‌ هیچ‌ كس‌ از هرچه‌ آقایم‌ پادشاه‌ بفرماید به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ نمی‌تواند انحراف‌ ورزد، زیرا كه‌ بندۀ تو یوآب‌، اوست‌ كه‌ مرا امر فرموده‌ است‌، و اوست‌ كه‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ را به‌ دهان‌ كنیزت‌ گذاشته‌ است‌.20برای‌ تبدیل‌ صورت‌ این‌ امر، بندۀ تو، یوآب‌، این‌ كار را كرده‌ است‌. اما حكمت‌ آقایم‌، مثل‌ حكمت‌ فرشتۀ خدا می‌باشـد تا هر چه‌ بر روی‌ زمین‌ است‌، بداند.»21پس‌ پادشاه‌ به‌ یوآب‌ گفت‌: «اینك‌ این‌ كار را كرده‌ام‌. حال‌ برو و اَبْشالوم‌ جوان‌ را باز آور.»22آنگاه‌ یوآب‌ به‌ روی‌ خود به‌ زمین‌ افتاده‌، تعظیم‌ نمود، و پادشاه‌ را تحسین‌ كرد و یوآب‌گفت‌: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌ امروز بنده‌ات‌ می‌داند كه‌ در نظر تو التفات‌ یافته‌ام‌ چونكه‌ پادشاه‌ كار بندۀ خود را به‌ انجام‌ رسانیده‌ است‌.»23پس‌ یوآب‌ برخاسته‌، به‌ جشور رفت‌ و اَبْشالوم‌ را به‌ اورشلیم‌ بازآورد.24و پادشاه‌ فرمود كه‌ به‌ خانۀ خود برگردد و روی‌ مرا نبیند. پس‌ اَبْشالوم‌ به‌ خانۀ خود رفت‌ و روی‌ پادشاه‌ را ندید.25و در تمامی‌ اسرائیل‌ كسی‌ نیكو منظر و بسیار مَمدوح‌ مثل‌ اَبْشالوم‌ نبود كه‌ از كف‌ پا تا فَرْقِ سرش‌ در او عیبی‌ نبود.26و هنگامی‌ كه‌ موی‌ سر خود را می‌چید (زیرا آن‌ را در آخر هر سال‌ می‌چید، چونكه‌ بر او سنگین‌ می‌شد و از آن‌ سبب‌ آن‌ را می‌چید)، موی‌ سر خود را وزن‌ نموده‌، دویست‌ مثقال‌ به‌ وزن‌ شاه‌ می‌یافت‌.27و برای‌ اَبْشالوم‌ سه‌ پسر و یك‌ دختر مسمّی‌ به‌ تامار زاییده‌ شدند. و او دختری‌ نیكو صورت‌ بود.28و اَبْشالوم‌ دو سال‌ تمام‌ در اورشلیم‌ مانده‌، روی‌ پادشاه‌ را ندید.29پس‌ اَبْشالوم‌، یوآب‌ را طلبید تا او را نزد پادشاه‌ بفرستد. اما نخواست‌ كه‌ نزد وی‌ بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست‌ كه‌ بیاید.30پس‌ به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «ببینید، مزرعۀ یوآب‌ نزد مزرعۀ من‌ است‌ و در آنجا جو دارد. بروید و آن‌ را به‌ آتش‌ بسوزانید.» پس‌ خادمان‌ اَبْشالوم‌ مزرعه‌ را به‌ آتش‌ سوزانیدند.31آنگاه‌ یوآب‌ برخاسته‌، نزد اَبْشالوم‌ به‌ خانه‌اش‌ رفته‌، وی‌ را گفت‌ كه‌ «چرا خادمان‌ تو مزرعۀ مرا آتش‌ زده‌اند؟»32اَبْشالوم‌ به‌ یوآب‌ گفت‌: «اینك‌ نزد تو فرستاده‌، گفتم‌: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه‌ بفرستم‌ تا بگویی‌ برای‌ چه‌ از جشور آمده‌ام‌؟ مرا بهتر می‌بود كه‌ تابحال‌ در آنجا مانده‌ باشم‌، پس‌ حال‌ روی‌ پادشاه‌ را ببینم‌ و اگر گناهی‌ در من‌ باشد، مرا بكشد.»33پس‌ یوآب‌ نزد پادشاه‌ رفته‌،او را مخبر ساخت‌. و او اَبْشالوم‌ را طلبید كه‌ پیش‌ پادشاه‌ آمد و به‌ حضور پادشاه‌ رو به‌ زمین‌ افتاده‌، تعظیم‌ كرده‌ و پادشاه‌، اَبْشالوم‌ را بوسید.

Chapter 15

1و بعد از آن‌، واقع‌ شد كه‌ اَبْشالوم‌ ارابه‌ای‌ و اسبان‌ و پنجاه‌ مرد كه‌ پیش‌ او بدوند، مهیا نمود.2و اَبْشالوم‌ صبح‌ زود برخاسته‌، به‌ كناره‌ راه‌ دروازه‌ می‌ایستاد، و هر كسی‌ كه‌ دعوایی‌ می‌داشت‌ و نزد پادشاه‌ به‌ محاكمه‌ می‌آمد، اَبْشالوم‌ او را خوانده‌، می‌گفت‌: «تو از كدام‌ شهر هستی‌؟» و او می‌گفت‌: «بنده‌ات‌ از فلان‌ سبط‌ از اسباط‌ اسرائیل‌ هستم‌.»3و اَبْشالوم‌ او را می‌گفت‌: «ببین‌، كارهای‌ تو نیكو و راست‌ است‌ لیكن‌ از جانب‌ پادشاه‌ كسی‌ نیست‌ كه‌ تو را بشنود.»4و اَبْشالوم‌ می‌گفت‌: «كاش‌ كه‌ در زمین‌ داور می‌شدم‌ و هر كس‌ كه‌ دعوایی‌ یا مرافعه‌ای‌ می‌داشت‌، نزد من‌ می‌آمد و برای‌ او انصاف‌ می‌نمودم‌.»5و هنگامی‌ كه‌ كسی‌ نزدیك‌ آمده‌، او را تعظیم‌ می‌نمود، دست‌ خود را دراز كرده‌، او را می‌گرفت‌ و می‌بوسید.6و اَبْشالوم‌ با همۀ اسرائیل‌ كه‌ نزد پادشاه‌ برای‌ داوری‌ می‌آمدند، بدین‌ منوال‌ عمل‌ می‌نمود. پس‌ اَبْشالوم‌ دل‌ مردان‌ اسرائیل‌ را فریفت‌.7و بعد از انقضای‌ چهار سال‌، اَبْشالوم‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «مستدعی‌ اینكه‌ بروم‌ تا نذری‌ را كه‌ برای‌ خداوند در حَبْرُون‌ كرده‌ام‌، وفا نمایم‌،8زیرا كه‌ بنده‌ات‌ وقتی‌ كه‌ در جشور اَرام‌ ساكن‌ بودم‌، نذر كرده‌، گفتم‌ كه‌ اگر خداوند مرا به‌ اورشلیم‌ باز آورد، خداوند را عبادت‌ خواهم‌ نمود.»9پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «به‌ سلامتی‌ برو.» پس‌ او برخاسته‌، به‌ حَبْرُون‌ رفت‌.10و اَبْشالوم‌، جاسوسان‌ به‌ تمامی‌اسباط‌ اسرائیل‌ فرستاده‌، گفت‌: «به‌ مجرد شنیدن‌ آواز كَرِنّا بگویید كه‌ اَبْشالوم‌ در حَبْرُون‌ پادشاه‌ شده‌ است‌.»11و دویست‌ نفر كه‌ دعوت‌ شده‌ بودند، همراه‌ اَبْشالوم‌ از اورشلیم‌ رفتند، و اینان‌ به‌ صافدلی‌ رفته‌، چیزی‌ ندانستند.12و اَبْشالومْ اَخِیتُوفَلِ جیلونی‌ را كه‌ مُشیر داود بود، از شهرش‌، جیلوه‌، وقتی‌ كه‌ قربانی‌ها می‌گذرانید، طلبید و فتنه‌ سخت‌ شد. و قوم‌ با اَبْشالوم‌ روزبه‌روز زیاده‌ می‌شدند.13و كسی‌ نزد داود آمده‌، او را خبر داده‌، گفت‌ كه‌ «دلهای‌ مردان‌ اسرائیل‌ در عقب‌ اَبْشالوم‌ گرویده‌ است‌.»14و داود به‌ تمامی‌ خادمانی‌ كه‌ با او در اورشلیم‌ بودند، گفت‌: «برخاسته‌، فرار كنیم‌ والاّ ما را از اَبْشالوم‌ نجات‌ نخواهد بود. پس‌ به‌ تعجیل‌ روانه‌ شویم‌ مبادا او ناگهان‌ به‌ ما برسد و بدی‌ بر ما عارض‌ شود و شهر را به‌ دم‌ شمشیر بزند.»15و خادمان‌ پادشاه‌، به‌ پادشاه‌ عرض‌ كردند: «اینك‌ بندگانت‌ حاضرند برای‌ هرچه‌ آقای‌ ما پادشاه‌ اختیار كند.»16پس‌ پادشاه‌ و تمامی‌ اهل‌ خانه‌اش‌ با وی‌ بیرون‌ رفتند، و پادشاه‌ ده‌ زن‌ را كه‌ مُتعۀ او بودند، برای‌ نگاه‌ داشتن‌ خانه‌ واگذاشت‌.17و پادشاه‌ و تمامی‌ قوم‌ با وی‌ بیرون‌ رفته‌، در بیت‌ مَرْحَق‌ توقف‌ نمودند.18و تمامی‌ خادمانش‌ پیش‌ او گذشتند و جمیع‌ كریتیان‌ و جمیع‌ فلیتیان‌ و جمیع‌ جَتّیان‌، یعنی‌ ششصد نفر كه‌ از جَتّ در عقب‌ او آمده‌ بودند، پیش‌ روی‌ پادشاه‌ گذشتند.19و پادشاه‌ به‌ اِتّای‌ جَتّی‌ گفت‌: «تو نیز همراه‌ ما چرا می‌آیی‌؟ برگرد و همراه‌ پادشاه‌ بمان‌ زیرا كه‌ تو غریب‌ هستی‌ و از مكان‌ خود نیز جلای‌ وطن‌ كرده‌ای‌.20دیروز آمدی‌. پس‌ آیا امروز تو راهمراه‌ ما آواره‌ گردانم‌ و حال‌ آنكه‌ من‌ می‌روم‌ به‌ جایی‌ كه‌ می‌روم‌. پس‌ برگرد و برادران‌ خود را برگردان‌ و رحمت‌ و راستی‌ همراه‌ تو باد.»21و اِتّای‌ در جواب‌ پادشاه‌ عرض‌ كرد: «به‌ حیات‌ خداوند و به‌ حیات‌ آقایم‌ پادشاه‌، قسم‌ كه‌ هرجایی‌ كه‌ آقایم‌ پادشاه‌ خواه‌ در موت‌ و خواه‌ در زندگی‌، باشد، بندۀ تو در آنجا خواهد بود.»22و داود به‌ اِتّای‌ گفت‌: «بیا و پیش‌ برو.» پس‌ اِتّای‌ جَتّی‌ با همه‌ مردمانش‌ و جمیع‌ اطفالی‌ كه‌ با او بودند، پیش‌ رفتند.23و تمامی‌ اهل‌ زمین‌ به‌ آواز بلند گریه‌ كردند، و جمیع‌ قوم‌ عبور كردند. و پادشاه‌ از نهر قِدْرُون‌ عبور كرد و تمامی‌ قوم‌ به‌ راه‌ بیابان‌ گذشتند.24و اینك‌ صادوق‌ نیز و جمیع‌ لاویان‌ با وی‌ تابوت‌ عهد خدا را برداشتند، و تابوت‌ خدا را نهادند و تا تمامی‌ قوم‌ از شهر بیرون‌ آمدند، ابیاتار قربانی‌ می‌گذرانید.25و پادشاه‌ به‌ صادوق‌ گفت‌: «تابوت‌ خدا را به‌ شهر برگردان‌. پس‌ اگر در نظر خداوند التفات‌ یابم‌ مرا باز خواهد آورد، و آن‌ را و مسكن‌ خود را به‌ من‌ نشان‌ خواهد داد.26و اگر چنین‌ گوید كه‌ از تو راضی‌ نیستم‌، اینك‌ حاضرم‌ هرچه‌ در نظرش‌ پسند آید، به‌ من‌ عمل‌ نماید.»27و پادشاه‌ به‌ صادوق‌ كاهن‌ گفت‌: «آیا تو رایی‌ نیستی‌؟ پس‌ به‌ شهر به‌ سلامتی‌ برگرد و هر دو پسر شما، یعنی‌ اَخیمَعَص‌، پسر تو، و یوناتان‌، پسر ابیاتار، همراه‌ شما باشند.28بدانید كه‌ من‌ در كناره‌های‌ بیابان‌ درنگ‌ خواهم‌ نمود تا پیغامی‌ از شما رسیده‌، مرا مخبر سازد.»29پس‌ صادوق‌ و ابیاتار تابوت‌ خدا را به‌ اورشلیم‌ برگردانیده‌، در آنجا ماندند.30و اما داود به‌ فراز كوه‌ زیتون‌ برآمد و چون‌ می‌رفت‌، گریه‌ می‌كرد و با سر پوشیده‌ و پای‌برهنه‌ می‌رفت‌ و تمامی‌ قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، هریك‌ سر خود را پوشانیدند و گریه‌كنان‌ می‌رفتند.31و داود را خبر داده‌، گفتند: «كه‌ اَخیتُوفَل‌، یكی‌ از فتنه‌انگیزان‌، با اَبْشالوم‌ شده‌ است‌.» و داود گفت‌: «ای‌ خداوند ، مشورت‌ اَخیتُوفَل‌ را حماقت‌ گردان‌.»32و چون‌ داود به‌ فراز كوه‌، جایی‌ كه‌ خدا را سجده‌ می‌كنند رسید، اینك‌ حُوشای‌ اَرْكی‌ با جامه‌ دریده‌ و خاك‌ بر سر ریخته‌ او را استقبال‌ كرد.33و داود وی‌ را گفت‌: «اگر همراه‌ من‌ بیایی‌ برای‌ من‌ بار خواهی‌ شد.34اما اگر به‌ شهر برگردی‌ و به‌ اَبْشالوم‌ بگویی‌: ای‌ پادشاه‌، من‌ بندۀ تو خواهم‌ بود، چنانكه‌ پیشتر بندۀ پدر تو بودم‌، الا´ن‌ بندۀ تو خواهم‌ بود. آنگاه‌ مشورت‌ اَخیتُوفَل‌ را برای‌ من‌ باطل‌ خواهی‌ گردانید.35و آیا صادوق‌ و ابیاتار كَهَنَه‌ در آنجا همراه‌ تو نیستند؟ پس‌ هرچیزی‌ را كه‌ از خانۀ پادشاه‌ بشنوی‌، آن‌ را به‌ صادوق‌ و ابیاتار كهنه‌ اعلام‌ نما.36و اینك‌ دو پسر ایشان‌ اَخیمَعَص‌، پسر صادوق‌، و یوناتان‌، پسر ابیاتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری‌ را كه‌ می‌شنوید، به‌ دست‌ ایشان‌، نزد من‌ خواهید فرستاد.»37پس‌ حُوشای‌، دوست‌ داود، به‌ شهر رفت‌ و اَبْشالوم‌ وارد اورشلیم‌ شد.

Chapter 16

1و چون‌ داود از سر كوه‌ اندكی‌ گذشته بود، اینك‌ صیبا، خادم‌ مَفِیبوشَت‌، با یك‌ جفت‌ الاغ‌ آراسته‌ كه‌ دویست‌ قرص‌ نان‌ و صد قرص‌ كشمش‌ و صد قرص‌ انجیر و یك‌ مشك‌ شراب‌ بر آنها بود، به‌ استقبال‌ وی‌ آمد.2وپادشاه‌ به‌ صیبا گفت‌: «از این‌ چیزها چه‌ مقصود داری‌؟» صیبا گفت‌: «الاغها به‌ جهت‌ سوار شدن‌ اهل‌ خانۀ پادشاه‌، و نان‌ و انجیر برای‌ خوراك‌ خادمان‌، و شراب‌ به‌ جهت‌ نوشیدن‌ خسته‌ شدگان‌ در بیابان‌ است‌.»3پادشاه‌ گفت‌: «اما پسر آقایت‌ كجا است‌؟» صیبا به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرد: «اینك‌ در اورشلیم‌ مانده‌ است‌، زیرا فكر می‌كند كه‌ امروز خاندان‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ پدر مرا به‌ من‌ رد خواهند كرد.»4پادشاه‌ به‌ صیبا گفت‌: «اینك‌ كل‌ مایملك‌ مفیبوشت‌ از مال‌ توست‌.» پس‌ صیبا گفت‌: «اظهار بندگی‌ می‌نمایم‌ ای‌ آقایم‌ پادشاه‌. تمنّا اینكه‌ در نظر تو التفات‌ یابم‌.»5و چون‌ داود پادشاه‌ به‌ بَحُوریم‌ رسید، اینك‌ شخصی‌ از قبیلۀ خاندان‌ شاؤل‌ مسمی‌ به‌ شِمْعی‌ بن‌ جیرا از آنجا بیرون‌ آمد و چون‌ می‌آمد، دشنام‌ می‌داد.6و به‌ داود و به‌ جمیع‌ خادمان‌ داود پادشاه‌ سنگها می‌انداخت‌، و تمامی‌ قوم‌ و جمیع‌ شجاعان‌ به‌ طرف‌ راست‌ و چپ‌ او بودند.7و شَمْعی‌ دشنام‌ داده‌، چنین‌ می‌گفت‌: «دور شو، دور شو، ای‌ مرد خون‌ ریز و ای‌ مرد بلّیعال‌!8خداوند تمامی‌ خون‌ خاندان‌ شاؤل‌ را كه‌ در جایش‌ سلطنت‌ نمودی‌ بر تو رد كرده‌، و خداوند سلطنت‌ را به‌ دست‌ پسر تو اَبْشالوم‌، تسلیم‌ نموده‌ است‌؛ و اینك‌ چونكه‌ مردی‌ خون‌ریز هستی‌، به‌ شرارت‌ خود گرفتار شده‌ای‌.»9و ابیشای‌ ابن‌ صَرُویه‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌ كه‌ «چرا این‌ سگ‌ مرده‌، آقایم‌ پادشاه‌ را دشنام‌ دهد؟ مستدعی‌ آنكه‌ بروم‌ و سرش‌ را از تن‌ جدا كنم‌.»10پادشاه‌ گفت‌: «ای‌ پسران‌ صَرُویه‌ مرا با شما چه‌ كار است‌؟ بگذارید كه‌ دشنام‌ دهد، زیرا خداوند او را گفته‌ است‌ كه‌ داود را دشنام‌ بده‌. پس‌ كیست‌ كه‌ بگوید چرا این‌ كار را می‌كنی‌؟»11و داود به‌ ابیشای‌ و به‌ تمامی‌ خادمان‌ خود گفت‌: «اینك‌ پسر من‌ كه‌ از صلب‌ من‌ بیرون‌ آمد، قصد جان‌ من‌ دارد؛ پس‌ حال‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ این‌ بنیامینی‌؟ پس‌ او را بگذارید كه‌ دشنام‌ دهد زیرا خداوند او را امر فرموده‌ است‌.12شاید خداوند بر مصیبت‌ من‌ نگاه‌ كند و خداوند به‌ عوض‌ دشنامی‌ كه‌ او امروز به‌ من‌ می‌دهد، به‌ من‌ جزای‌ نیكو دهد.»13پس‌ داود و مردانش‌ راه‌ خود را پیش‌ گرفتند. و اما شَمْعی‌ در برابر ایشان‌ به‌ جانب‌ كوه‌ می‌رفت‌ و چون‌ می‌رفت‌، دشنام‌ داده‌، سنگها به‌ سوی‌ او می‌انداخت‌ و خاك‌ به‌ هوا می‌پاشید.14و پادشاه‌ با تمامی قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، خسته‌ شده‌، آمدند و در آنجا استراحت‌ كردند.15و اما اَبْشالوم‌ و تمامی‌ گروه‌ مردان‌ اسرائیل‌ به‌ اورشلیم‌ آمدند، و اَخیتُوفَل‌ همراهش‌ بود.16و چون‌ حوشای‌ اَرْكی‌، دوست‌ داود، نزد اَبْشالوم‌ رسید، حوشای‌ به‌ اَبْشالوم‌ گفت‌: «پادشاه‌ زنده‌ بماند! پادشاه‌ زنده‌ بماند!»17و اَبْشالوم‌ به‌ حوشای‌ گفت‌: «آیا مهربانی‌ تو با دوست‌ خود این‌ است‌؟ چرا با دوست‌ خود نرفتی‌؟»18و حوشای‌ به‌ اَبْشالوم‌ گفت‌: «نی‌، بلكه‌ هركس‌ را كه‌ خداوند و این‌ قوم‌ و جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ برگزیده‌ باشند، بندۀ او خواهم‌ بود و نزد او خواهم‌ ماند.19و ثانیاً كه‌ را می‌باید خدمت‌ نمایم‌؟ آیا نه‌ نزد پسر او؟ پس‌ چنانكه‌ به‌ حضور پدر تو خدمت‌ نموده‌ام‌، به‌ همان‌ طور در حضور تو خواهم‌ بود.»20و اَبْشالوم‌ به‌ اَخیتُوفَل‌ گفت‌: «شما مشورت‌ كنید كه‌ چه‌ بكنیم‌.»21و اَخیتُوفَل‌ به‌ اَبْشالوم‌ گفت‌ كه‌ «نزد مُتعه‌های‌ پدر خود كه‌ به‌ جهت‌ نگاهبانی‌ خانه‌ گذاشته‌ است‌، درآی‌؛ و چون‌ تمامی‌ اسرائیل‌ بشنوند كه‌ نزد پدرت‌ مكروه‌ شده‌ای‌، آنگاه‌ دست‌ تمامی‌ همراهانت‌ قوی‌ خواهد شد.»22پس‌ خیمه‌ای‌ بر پشت‌ بام‌ برای‌ اَبْشالوم‌ برپا كردند و اَبْشالوم‌ در نظر تمامی بنی‌اسرائیل‌ نزد مُتعه‌های‌ پدرش‌ درآمد.23و مشورتی‌ كه‌ اَخیتُوفَل‌ در آن‌ روزها می‌داد، مثل‌ آن‌ بود كه‌ كسی‌ از كلام‌ خدا سؤال‌ كند. و هر مشورتی‌ كه‌ اَخیتُوفَل‌ هم‌ به‌ داود و هم‌ به‌ اَبْشالوم‌ می‌داد، چنین‌ می‌بود.

Chapter 17

1و اَخیتُوفَل‌ به‌ اَبْشالوم‌ گفت‌: «مرا اذن‌ بده كه‌ دوازده‌ هزار نفر را برگزیده‌، برخیزم‌ و شبانگاه‌ داود را تعاقب‌ نمایم‌.2پس‌ در حالتی‌ كه‌ او خسته‌ و دستهایش‌ سست‌ است‌، بر او رسیده‌، او را مضطرب‌ خواهم‌ ساخت‌ و تمامی‌ قومی‌ كه‌ همراهش‌ هستند، خواهند گریخت‌، و پادشاه‌ را به‌ تنهایی‌ خواهم‌ كشت‌.3و تمامی‌ قوم‌ را نزد تو خواهم‌ برگردانید زیرا شخصی‌ كه‌ او را می‌طلبی‌، مثل‌ برگشتن‌ همه‌ است‌؛ پس‌ تمامی‌ قوم‌ در سلامتی‌ خواهند بود.»4و این‌ سخن‌ در نظر ابشالوم‌ و درنظر جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ پسند آمد.5و اَبْشالوم‌ گفت‌: «حوشای‌ اَرْكی‌ را نیز بخوانید تا بشنویم‌ كه‌ او چه‌ خواهد گفت‌.»6و چون‌ حوشای‌ نزد اَبْشالوم‌ آمد، اَبْشالوم‌ وی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اَخیتُوفَل‌ بدین‌ مضمون‌ گفته‌ است‌؛ پس‌ تو بگو كه‌ بر حسب‌ رای‌ او عمل‌ نماییم‌ یا نه‌.»7حوشای‌ به‌ اَبْشالوم‌ گفت‌:«مشورتی‌ كه‌ اَخیتُوفَل‌ این‌ مرتبه‌ داده‌ است‌، خوب‌ نیست‌.»8و حوشای‌ گفت‌: «می‌دانی‌ كه‌ پدرت‌ و مردانش‌ شجاع‌ هستند و مثل‌ خرسی‌ كه‌ بچه‌هایش‌ را در بیابان‌ گرفته‌ باشند، در تلخی‌ جانند؛ و پدرت‌ مرد جنگ‌ آزموده‌ است‌، و شب‌ را در میان‌ قوم‌ نمی‌ماند.9اینك‌ او الا´ن‌ در حفره‌ای‌ یا جای‌ دیگر مخفی‌ است‌. و واقع‌ خواهد شد كه‌ چون‌ بعضی‌ از ایشان‌ در ابتدا بیفتند، هر كس‌ كه‌ بشنود خواهد گفت‌: در میان‌ قومی‌ كه‌ تابع‌ اَبْشالوم‌ هستند، شكستی‌ واقع‌ شده‌ است‌.10و نیز شجاعی‌ كه‌ دلش‌ مثل‌ دل‌ شیر باشد، بالكل‌ گداخته‌ خواهد شد، زیرا جمیع‌ اسرائیل‌ می‌دانند كه‌ پدر تو جباری‌ است‌ و رفیقانش‌ شجاع‌ هستند.11لهذا رأی‌ من‌ این‌ است‌ كه‌ تمامی‌ اسرائیل‌ از دان‌ تا بئرشبع‌ كه‌ مثل‌ ریگ‌ كنارۀ دریا بی‌شمارند، نزد تو جمع‌ شوند، و حضرت‌ تو همراه‌ ایشان‌ برود.12پس‌ در مكانی‌ كه‌ یافت‌ می‌شود بر او خواهیم‌ رسید، و مثل‌ شبنمی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌ریزد بر او فرود خواهیم‌ آمد، و از او و تمامی‌ مردانی‌ كه‌ همراه‌ وی‌ می‌باشند، یكی‌ هم‌ باقی‌ نخواهد ماند.13و اگر به‌ شهری‌ داخل‌ شود، آنگاه‌ تمامی‌ اسرائیل‌ طنابها به‌ آن‌ شهر خواهند آورد و آن‌ شهر را به‌ نهر خواهند كشید تا یك‌ سنگْ ریزه‌ای‌ هم‌ در آن‌ پیدا نشود.»14پس‌ اَبْشالوم‌ و جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ گفتند: «مشورت‌ حوشای‌ اَرْكی‌ از مشورت‌ اَخیتُوفَل‌ بهتر است‌.» زیرا خداوند مقدر فرموده‌ بود كه‌ مشورت‌ نیكوی‌ اَخیتُوفَل‌ را باطل‌ گرداند تا آنكه‌ خداوند بدی‌ را بر اَبْشالوم‌ برساند.15و حوشای‌ به‌ صادوق‌ و ابیاتار كَهَنَه‌ گفت‌: «اَخیتُوفَل‌ به‌ اَبْشالوم‌ و مشایخ‌ اسرائیل‌ چنین‌ وچنان‌ مشورت‌ داده‌، و من‌ چنین‌ و چنان‌ مشورت‌ داده‌ام‌.16پس‌ حال‌ به‌ زودی‌ بفرستید و داود را اطلاع‌ داده‌، گویید: امشب‌ در كناره‌های‌ بیابان‌ توقف‌ منما بلكه‌ به‌ هر طوری‌ كه‌ توانی‌ عبور كن‌، مبادا پادشاه‌ و همۀ كسانی‌ كه‌ همراه‌ وی‌ می‌باشند، بلعیده‌ شوند.»17و یوناتان‌ و اَخیمَعَص‌ نزد عَین‌ رُوجَل‌ توقف‌ می‌نمودند و كنیزی‌ رفته‌، برای‌ ایشان‌ خبر می‌آورد. و ایشان‌ رفته‌، به‌ داود پادشاه‌ خبر می‌رسانیدند، زیرا نمی‌توانستند به‌ شهر داخل‌ شوند كه‌ مبادا خویشتن‌ را ظاهر سازند.18اما غلامی‌ ایشان‌ را دیده‌، به‌ اَبْشالوم‌ خبر داد. و هر دو ایشان‌ به‌ زودی‌ رفته‌، به‌ خانۀ شخصی‌ در بَحُوریم‌ داخل‌ شدند و در حیاط‌ او چاهی‌ بود كه‌ در آن‌ فرود شدند.19و زن‌، سرپوش‌ چاه‌ را گرفته‌، بر دهنه‌اش‌ گسترانید و بلغور بر آن‌ ریخت‌. پس‌ چیزی‌ معلوم‌ نشد.20و خادمان‌ اَبْشالوم‌ نزد آن‌ زن‌ به‌ خانه‌ درآمده‌، گفتند: «اَخیمَعَص‌ و یوناتان‌ كجایند؟» زن‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «از نهر آب‌ عبور كردند.» پس‌ چون‌ جستجو كرده‌، نیافتند، به‌ اورشلیم‌ برگشتند.21و بعد از رفتن‌ آنها، ایشان‌ از چاه‌ برآمدند و رفته‌، داود پادشاه‌ را خبر دادند و به‌ داود گفتند: «برخیزید و به‌ زودی‌ از آب‌ عبور كنید، زیرا كه‌ اَخیتُوفَل‌ دربارۀ شما چنین‌ مشورت‌ داده‌ است‌.»22پس‌ داود و تمامی‌ قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، برخاستند و از اُرْدُن‌ عبور كردند و تا طلوع‌ فجر یكی‌ باقی‌ نماند كه‌ از اُرْدُن‌ عبور نكرده‌ باشد.23اما چون‌ اَخیتُوفَل‌ دید كه‌ مشورت‌ او بجا آورده‌ نشد، الاغ‌ خود را بیاراست‌ و برخاسته‌، به‌ شهر خود به‌ خانه‌اش‌ رفت‌ و برای‌ خانۀ خود تدارك‌ دیده‌، خویشتن‌ را خفه‌ كرد و مرد و او را درقبر پدرش‌ دفن‌ كردند.24اما داود به‌ مَحْنایم‌ آمد و اَبْشالوم‌ از اُرْدُن‌ گذشت‌ و تمامی‌ مردان‌ اسرائیل‌ همراهش‌ بودند.25و اَبْشالوم‌، عَماسا را به‌ جای‌ یوآب‌ به‌ سرداری‌ لشكر نصب‌ كرد. و عَماسا پسر شخصی‌ مسمّی‌ به‌ یترای‌ اسرائیلی‌ بود كه‌ نزد اَبِیجایل‌، دختر ناحاش‌، خواهر صَرُویه‌، مادر یوآب‌ درآمده‌ بود.26پس‌ اسرائیل‌ و اَبْشالوم‌ در زمین‌ جِلْعاد اردو زدند.27و واقع‌ شد كه‌ چون‌ داود به‌ مَحْنایم‌ رسید، شُوبی ابن‌ ناحاش‌ از رَبَّتِ بنی‌عَمّون‌ و ماكیر بن‌ عَمِّیئیل‌ از لُودَبار و بَرْزِلاّئی‌ جِلْعادی‌ از رُوجَلیم‌،28بسترها و كاسه‌ها و ظروف‌ سفالین‌ و گندم‌ و جو و آرد و خوشه‌های‌ برشته‌ و باقلا و عدس‌ و نخود برشته‌،29و عَسَل‌ و كَره‌ و گوسفندان‌ و پنیر گاو برای‌ خوراك‌ داود و قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند آوردند، زیرا گفتند كه‌ قوم‌ در بیابان‌ گرسنه‌ و خسته‌ و تشنه‌ می‌باشند.

Chapter 18

1و داود قومی‌ را كه‌ همراهش‌ بودند،سان‌ دید، و سرداران‌ هزاره‌ و سرداران‌ صده‌ برایشان‌ تعیین‌ نمود.2و داود قوم‌ را روانه‌ نمود، ثلثی‌ به‌ دست‌ یوآب‌ و ثلثی‌ به‌ دست‌ ابیشای‌ ابن‌ صَرُویه‌، برادر یوآب‌، و ثلثی‌ به‌ دست‌ اِتّای‌ جَتّی‌. و پادشاه‌ به‌ قوم‌ گفت‌: «من‌ نیز البته‌ همراه‌ شما می‌آیم‌.»3اما قوم‌ گفتند: «تو همراه‌ ما نخواهی‌ آمد زیرا اگر ما فرار كنیم‌، دربارۀ ما فكر نخواهند كرد؛ و اگر نصف‌ ما بمیریم‌، برای‌ ما فكر نخواهند كرد؛ و حال‌ تو مثل‌ ده‌ هزار ما هستی‌. پس‌ الا´ن‌ بهتر این‌ است‌ كه‌ ما را از شهر امداد كنی‌.»4پادشاه‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «آنچه‌ در نظر شما پسندآید، خواهم‌ كرد.» و پادشاه‌ به‌ جانب‌ دروازه‌ ایستاده‌ بود، و تمامی‌ قوم‌ با صده‌ها و هزاره‌ها بیرون‌ رفتند.5و پادشاه‌ یوآب‌ و ابیشای‌ و اِتّای‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «به‌ خاطر من‌ بر اَبْشالوم‌ جوان‌ به‌ رفق‌ رفتار نمایید.» و چون‌ پادشاه‌ جمیع‌ سرداران‌ را دربارۀ اَبْشالوم‌ فرمان‌ داد، تمامی‌ قوم‌ شنیدند.6پس‌ قوم‌ به‌ مقابلۀ اسرائیل‌ به‌ صحرا بیرون‌ رفتند و جنگ‌ در جنگل‌ افرایم‌ بود.7و قوم‌ اسرائیل‌ در آنجا از حضور بندگان‌ داود شكست‌ یافتند، و در آن‌ روز كشتار عظیمی‌ در آنجا شد و بیست‌ هزار نفر كشته‌ شدند.8و جنگ‌ در آنجا بر روی‌ تمامی‌ زمین‌ منتشر شد؛ و در آن‌ روز آنانی‌ كه‌ از جنگل‌ هلاك‌ گشتند، بیشتر بودند از آنانی‌ كه‌ به‌ شمشیر كشته‌ شدند.9و اَبْشالوم‌ به‌ بندگان‌ داود برخورد؛ و اَبْشالوم‌ بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه‌های‌ پیچیده‌ شدۀ بلوط‌ بزرگی‌ درآمد، و سر او در میان‌ بلوط‌ گرفتار شد، به‌ طوری‌ كه‌ در میان‌ آسمان‌ و زمین‌ آویزان‌ گشت‌ و قاطری‌ كه‌ زیرش‌ بود، بگذشت‌.10و شخصی‌ آن‌ را دیده‌، به‌ یوآب‌ خبر رسانید و گفت‌: «اینك‌ اَبْشالوم‌ را دیدم‌ كه‌ در میان‌ درخت‌ بلوط‌ آویزان‌ است‌.»11و یوآب‌ به‌ آن‌ شخصی‌ كه‌ او را خبر داد، گفت‌: «هان‌ تو دیده‌ای‌؟ پس‌ چرا او را در آنجا به‌ زمین‌ نزدی‌؟ و من‌ ده‌ مثقال‌ نقره‌ و كمربندی‌ به‌ تو می‌دادم‌.»12آن‌ شخص‌ به‌ یوآب‌ گفت‌: «اگر هزار مثقال‌ نقره‌ به‌ دست‌ من‌ می‌رسید، دست‌ خود را بر پسر پادشاه‌ دراز نمی‌كردم‌، زیرا كه‌ پادشاه‌ تو را و ابیشای‌ و اِتّای‌ را به‌ سمع‌ ما امر فرموده‌، گفت‌ زنهار هر یكی‌ از شما دربارۀ اَبْشالوم‌ جوان‌ باحذر باشید.13والا بر جان‌ خود ظلم‌ می‌كردم‌ چونكه‌ هیچ‌ امری‌ از پادشاه‌ مخفی‌ نمی‌ماند، و خودت‌ به‌ ضد من‌ بر می‌خاستی‌.»14آنگاه‌ یوآب‌ گفت‌: «نمی‌توانم‌ با تو به‌ اینطور تأخیر نمایم‌.» پس‌ سه‌ تیر به‌ دست‌ خود گرفته‌، آنها را به‌ دل‌ اَبْشالوم‌ زد حینی‌ كه‌ او هنوز در میان‌ بلوط‌ زنده‌ بود.15و ده‌ جوان‌ كه‌ سلاحداران‌ یوآب‌ بودند دور اَبْشالوم‌ را گرفته‌، او را زدند و كُشتند.16و چون‌ یوآب‌ كَرِنّا را نواخت‌، قوم‌ از تعاقب‌ نمودن‌ اسرائیل‌ برگشتند، زیرا كه‌ یوآب‌ قوم‌ را منع‌ نمود.17و اَبْشالوم‌ را گرفته‌، او را در حفرۀ بزرگ‌ كه‌ در جنگل‌ بود، انداختند، و بر او تودۀ بسیار بزرگ‌ از سنگها افراشتند، و جمیع‌ اسرائیل‌ هر یك‌ به‌ خیمۀ خود فرار كردند.18اما اَبْشالوم‌ در حین‌ حیات‌ خود، بنایی‌ را كه‌ در وادی مَلِك‌ است‌ برای‌ خود برپا كرد، زیرا گفت‌ پسری‌ ندارم‌ كه‌ از او اسم‌ من‌ مذكور بماند، و آن‌ بنا را به‌ اسم‌ خود مسمی‌ ساخت‌. پس‌ تا امروز یدِ اَبْشالوم‌ خوانده‌ می‌شود.19و اَخِیمَعَص‌ بن‌ صادوق‌ گفت‌: «حال‌ بروم‌ و مژده‌ به‌ پادشاه‌ برسانم‌ كه‌ خداوند انتقام‌ او را از دشمنانش‌ كشیده‌ است‌.»20یوآب‌ او را گفت‌: «تو امروز صاحب‌ بشارت‌ نیستی‌، اما روز دیگر بشارت‌ خواهی‌ برد و امروز مژده‌ نخواهی‌ داد چونكه‌ پسر پادشاه‌ مرده‌ است‌.»21و یوآب‌ به‌ كُوشَی‌ گفت‌: «برو و از آنچه‌ دیده‌ای‌ به‌ پادشاه‌ خبر برسان‌.» و كوشی‌ یوآب‌ را تعظیم‌ نموده‌، دوید.22و اخیمعص‌ بن‌ صادوق‌، بار دیگر به‌ یوآب‌ گفت‌: «هرچه‌ بشود، ملتمس‌ اینكه‌ من‌ نیز در عقب‌ كوشی‌ بدوم‌.» یوآب‌ گفت‌: «ای‌ پسرم‌ چرا باید بدوی‌ چونكه‌ بشارت‌ نداری‌ كه‌ ببری‌؟»23گفت‌: «هرچه‌ بشود، بدوم‌.» او وی‌ را گفت‌:«بدو.» پس‌ اَخیمَعَص‌ به‌ راه‌ وادی‌ دویده‌، از كُوشَی‌ سبقت‌ جست‌.24و داود در میان‌ دو دروازه‌ نشسته‌ بود و دیده‌بان‌ بر پشت‌بام‌ دروازه‌ به‌ حصار برآمد و چشمان‌ خود را بلند كرده‌، مردی‌ را دید كه‌ اینك‌ به‌ تنهایی‌ می‌دود.25و دیده‌بان‌ آواز كرده‌، پادشاه‌ را خبر داد و پادشاه‌ گفت‌: «اگر تنهاست‌، بشارت‌ می‌آورد.» و او می‌آمد و نزدیك‌ می‌شد.26و دیده‌بان‌، شخص‌ دیگر را دید كه‌ می‌دود و دیده‌بان‌ به‌ دربان‌ آواز داده‌، گفت‌: «شخصی‌ به‌ تنهایی‌ می‌دود.» و پادشاه‌ گفت‌: «او نیز بشارت‌ می‌آورد.»27و دیده‌بان‌ گفت‌: «دویدن‌ اولی‌ را می‌بینم‌ كه‌ مثل‌ دویدن‌ اَخیمَعَص‌ بن‌ صادوق‌ است‌.» پادشاه‌ گفت‌: «او مرد خوبی‌ است‌ و خبر خوب‌ می‌آورد.»28و اَخیمَعَص‌ ندا كرده‌، به‌ پادشاه‌ گفت‌: «سلامتی‌ است‌.» و پیش‌ پادشاه‌ رو به‌ زمین‌ افتاده‌، گفت‌: «یهُوَه‌ خدای‌ تو متبارك‌ باد كه‌ مردمانی‌ كه‌ دست‌ خود را بر آقایم‌ پادشاه‌ بلند كرده‌ بودند، تسلیم‌ كرده‌ است‌.»29پادشاه‌ گفت‌: «آیا اَبْشالوم‌ جوان‌ به‌ سلامت‌ است‌؟» و اَخیمَعَص‌ در جواب‌ گفت‌: «چون‌ یوآب‌، بندۀ پادشاه‌ و بندۀ تو را فرستاد، هنگامۀ عظیمی‌ دیدم‌ اما ندانستم‌ كه‌ چه‌ بود.»30و پادشاه‌ گفت‌: «بگرد و اینجا بایست‌.» و او به‌ آن‌ طرف‌ شده‌، بایستاد.31و اینك‌ كوشی‌ رسید و كوشی‌ گفت‌: «برای‌ آقایم‌، پادشاه‌، بشارت‌ است‌، زیرا خداوند امروز انتقام‌ تو را از هر كه‌ با تو مقاومت‌ می‌نمود، كشیده‌ است‌.»32و پادشاه‌ به‌ كوشی‌ گفت‌: «آیا اَبْشالوم‌ جوان‌ به‌ سلامت‌ است‌؟» كوشی‌ گفت‌: «دشمنان‌ آقایم‌، پادشاه‌، و هر كه‌ برای‌ ضرر تو برخیزد، مثل‌ آن‌ جوان‌ باشد.»33پس‌ پادشاه‌، بسیار مضطرب‌ شده‌، به‌ بالاخانۀ دروازه‌ برآمد و می‌گریست‌ و چون‌ می‌رفت‌، چنین‌ می‌گفت‌: «ای‌ پسرم‌ اَبْشالوم‌! ای‌ پسرم‌، پسرم‌، ابشالوم‌! كاش‌ كه‌ به‌ جای‌ تو می‌مردم‌، ای‌ اَبْشالوم‌، پسرم‌، ای‌ پسر من‌!»

Chapter 19

1و به‌ یوآب‌ خبر دادند كه‌ اینك‌ پادشاه گریه‌ می‌كند و برای‌ اَبْشالوم‌ ماتم‌ گرفته‌ است‌.2و در آن‌ روز برای‌ تمامی‌ قوم‌ ظفر به‌ ماتم‌ مبدل‌ گشت‌، زیرا قوم‌ در آن‌ روز شنیدند كه‌ پادشاه‌ برای‌ پسرش‌ غمگین‌ است‌.3و قوم‌ در آن‌ روز دزدانه‌ به‌ شهر داخل‌ شدند، مثل‌ كسانی‌ كه‌ از جنگ‌ فرار كرده‌، از روی‌ خجالت‌ دزدانه‌ می‌آیند.4و پادشاه‌ روی‌ خود را پوشانید و پادشاه‌ به‌ آواز بلند صدا زد كه‌ «ای‌ پسرم‌ اَبْشالوم‌! ای‌ اَبْشالوم‌! پسرم‌! ای‌ پسر من‌!»5پس‌ یوآب‌ نزد پادشاه‌ به‌ خانه‌ درآمده‌، گفت‌: «امروز روی‌ تمامی‌ بندگان‌ خود را شرمنده‌ ساختی‌ كه‌ جان‌ تو و جان‌ پسرانت‌ و دخترانت‌ و جان‌ زنانت‌ و جان‌ متعه‌هایت‌ را امروز نجات‌ دادند.6چونكه‌ دشمنان‌ خود را دوست‌ داشتی‌ و محبّان‌ خویش‌ را بغض‌ نمودی‌، زیرا كه‌ امروز ظاهر ساختی‌ كه‌ سرداران‌ و خادمان‌ نزد تو هیچند و امروز فهمیدم‌ كه‌ اگر اَبْشالوم‌ زنده‌ می‌ماند و جمیع‌ ما امروز می‌مردیم‌، آنگاه‌ در نظر تو پسند می‌آمد.7و الا´ن‌ برخاسته‌، بیرون‌ بیا و به‌ بندگان‌ خود سخنان‌ دل‌آویز بگو، زیرا به‌ خداوند قسم‌ می‌خورم‌ كه‌ اگر بیرون‌ نیایی‌، امشب‌ برای‌ تو كسی‌ نخواهد ماند، و این‌ بلا برای‌ تو بدتر خواهد بود از همۀ بلایایی‌ كه‌ از طفولیتت‌ تا این‌ وقت‌ به‌ تو رسیده‌ است‌.»8پس‌ پادشاه‌ برخاست‌ و نزد دروازه‌ بنشست‌ و تمامی‌ قوم‌ را خبر داده‌، گفتندكه‌ «اینك‌ پادشاه‌ نزد دروازه‌ نشسته‌ است‌.» و تمامی‌ قوم‌ به‌ حضور پادشاه‌ آمدند. و اسرائیلیان‌، هر كس‌ به‌ خیمۀ خود فرار كرده‌ بودند.9و جمیع‌ قوم‌ در تمامی‌ اسباط‌ اسرائیل‌ منازعه‌ كرده‌، می‌گفتند كه‌ «پادشاه‌ ما را از دست‌ دشمنان‌ ما رهانیده‌ است‌، و اوست‌ كه‌ ما را از دست‌ فلسطینیان‌ رهایی‌ داده‌، و حال‌ به‌ سبب‌ اَبْشالوم‌ از زمین‌ فرار كرده‌ است.10و اَبْشالوم‌ كه‌ او را برای‌ خود مسح‌ نموده‌ بودیم‌، در جنگ‌ مرده‌ است‌. پس‌ الا´ن‌ شما چرا در بازآوردن‌ پادشاه‌ تأخیر می‌نمایید؟»11و داود پادشاه‌ نزد صادوق‌ و ابیاتار كَهَنَه‌ فرستاده‌، گفت‌: «به‌ مشایخ‌ یهودا بگویید: شما چرا در بازآوردن‌ پادشاه‌ به‌ خانه‌اش‌، آخر همه‌ هستید، و حال‌ آنكه‌ سخن‌ جمیع‌ اسرائیل‌ نزد پادشاه‌ به‌ خانه‌اش‌ رسیده‌ است‌.12شما برادران‌ من‌ هستید و شما استخوانها و گوشت‌ منید. پس‌ چرا در بازآوردن‌ پادشاه‌، آخر همه‌ می‌باشید؟13و به‌ عماسا بگویید: آیا تو استخوان‌ و گوشت‌ من‌ نیستی‌؟ خدا به‌ من‌ مثل‌ این‌ بلكه‌ زیاده‌ از این‌ به‌ عمل‌ آورد اگر تو در حضور من‌ در همۀ اوقات‌ به‌ جای‌ یوآب‌، سردار لشكر، نباشی‌.»14پس‌ دل‌ جمیع‌ مردان‌ یهودا را مثل‌ یك‌ شخص‌ مایل‌ گردانید كه‌ ایشان‌ نزد پادشاه‌ پیغام‌ فرستادند كه‌ «تو و تمامی‌ بندگانت‌ برگردید.»15پس‌ پادشاه‌ برگشته‌، به‌ اُرْدُن‌ رسید و یهودا به‌ استقبال‌ پادشاه‌ به‌ جلجال‌ آمدند تا پادشاه‌ را از اُرْدُن‌ عبور دهند.16و شَمْعی‌ بن‌ جیرای‌ بنیامینی‌ كه‌ از بَحوریم‌بود، تعجیل‌ نموده‌، همراه‌ مردان‌ یهودا به‌ استقبال‌ داود پادشاه‌ فرودآمد.17و هزار نفر از بنیامینیان‌ و صیبا، خادم‌ خاندان‌ شاؤل‌، با پانزده‌ پسرش‌ و بیست‌ خادمش‌ همراهش‌ بودند، و ایشان‌ پیش‌ پادشاه‌ از اُرْدُن‌ عبور كردند.18و معبر را عبور دادند تا خاندان‌ پادشاه‌ عبور كنند، و هر چه‌ در نظرش‌ پسند آید بجا آورند. و چون‌ پادشاه‌ از اُرْدُن‌ عبور كرد، شَمْعی‌ ابن‌ جیرا به‌ حضور وی‌ افتاد.19و به‌ پادشاه‌ گفت‌: «آقایم‌ گناهی‌ بر من‌ اسناد ندهد و خطایی‌ را كه‌ بنده‌ات‌ در روزی‌ كه‌ آقایم‌ پادشاه‌ از اورشلیم‌ بیرون‌ می‌آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه‌ آن‌ را به‌ دل‌ خود راه‌ ندهد.20زیرا كه‌ بندۀ تو می‌داند كه‌ گناه‌ كرده‌ام‌ و اینك‌ امروز من‌ از تمامی‌ خاندان‌ یوسف‌، اول‌ آمده‌ام‌ و به‌ استقبال‌ آقایم‌، پادشاه‌، فرود شده‌ام‌.»21و ابیشای‌ ابن‌ صَرُویه‌ متوجه‌ شده‌، گفت‌: «آیا شَمْعی‌ به‌ سبب‌ اینكه‌ مسیح‌ خداوند را دشنام‌ داده‌ است‌، كشته‌ نشود؟»22اما داود گفت‌: «ای‌ پسران‌ صَرُویه‌، مرا با شما چه‌ كار است‌ كه‌ امروز دشمن‌ من‌ باشید؟ و آیا امروز كسی‌ در اسرائیل‌ كشته‌ شود؟ و آیا نمی‌دانم‌ كه‌ من‌ امروز بر اسرائیل‌ پادشاه‌ هستم‌؟»23پس‌ پادشاه‌ به‌ شَمْعی‌ گفت‌: «نخواهی‌ مرد.» و پادشاه‌ برای‌ وی‌ قسم‌ خورد.24و مفیبوشت‌، پسر شاؤل‌، به‌ استقبال‌ پادشاه‌ آمد و از روزی‌ كه‌ پادشاه‌ رفت‌ تا روزی‌ كه‌ به‌ سلامتی‌ برگشت‌ نه‌ پایهای‌ خود را ساز داده‌، و نه‌ ریش‌ خویش‌ را طراز نموده‌، و نه‌ جامۀ خود را شسته‌ بود.25و چون‌ برای‌ ملاقات‌ پادشاه‌ به‌ اورشلیم‌ رسید، پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «ای‌مفیبوشت‌ چرا با من‌ نیامدی‌؟»26او عرض‌ كرد: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، خادم‌ من‌ مرا فریب‌ داد زیرا بنده‌ات‌ گفت‌ كه‌ الاغ‌ خود را خواهم‌ آراست‌ تا بر آن‌ سوار شده‌، نزد پادشاه‌ بروم‌، چونكه‌ بندۀ تو لنگ‌ است‌.27و او بندۀ تو را نزد آقایم‌، پادشاه‌، متّهم‌ كرده‌ است‌. لیكن‌ آقایم‌، پادشاه‌، مثل‌ فرشتۀ خداست‌، پس‌ هر چه‌ در نظرت‌ پسند آید، به‌ عمل‌ آور.28زیرا تمامی‌ خاندان‌ پدرم‌ به‌ حضور آقایم‌، پادشاه‌، مثل‌ مردمان‌ مرده‌ بودند، و بندۀ خود را در میان‌ خورندگان‌ سفره‌ات‌ ممتاز گردانیدی‌. پس‌ من‌ دیگر چه‌ حق‌ دارم‌ كه‌ باز نزد پادشاه‌ فریاد نمایم‌؟»29پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «چرا دیگر از كارهای‌ خود سخن‌ می‌گویی‌؟ گفتم‌ كه‌ تو و صیبا، زمین‌ را تقسیم‌ نمایید.»30مفیبوشت‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرد: «نی‌، بلكه‌ او همه‌ را بگیرد چونكه‌ آقایم‌، پادشاه‌، به‌ خانۀ خود به‌ سلامتی‌ برگشته‌ است‌.»31و بَرْزِلاّئی‌ جِلْعادی‌ از رُوْجَلیم‌ فرود آمد و با پادشاه‌ از اُرْدُن‌ عبور كرد تا او را به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ مشایعت‌ نماید.32و بَرْزِلاّی‌ مرد بسیار پیر هشتاد ساله‌ بود؛ و هنگامی‌ كه‌ پادشاه‌ در مَحَنایم‌ توقف‌ می‌نمود، او را پرورش‌ می‌داد زیرا مردی‌ بسیار بزرگ‌ بود.33و پادشاه‌ به‌ بَرْزِلاّی‌ گفت‌: «تو همراه‌ من‌ بیا و تو را در اورشلیم‌ پرورش‌ خواهم‌ داد.»34بَرْزِلاّی‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرد: «ایام‌ سالهای‌ زندگی‌ من‌ چند است‌ كه‌ با پادشاه‌ به‌ اورشلیم‌ بیایم‌؟35من‌ امروز هشتاد ساله‌ هستم‌ و آیا می‌توانم‌ در میان‌ نیك‌ و بد تمیز بدهم‌ و آیا بندۀ تو طعم‌ آنچه‌ را كه‌ می‌خورم‌ و می‌نوشم‌، توانم‌ دریافت‌؟ یا دیگر آواز مُغَنّیان‌ و مُغَنّیات‌ را توانم‌شنید؟ پس‌ چرا بنده‌ات‌ دیگر برای‌ آقایم‌ پادشاه‌ بار باشد؟36لهذا بندۀ تو همراه‌ پادشاه‌ اندكی‌ از اُرْدُن‌ عبور خواهد نمود. و چرا پادشاه‌ مرا چنین‌ مكافات‌ بدهد؟37بگذار كه‌ بنده‌ات‌ برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش‌ بمیرم‌، و اینك‌ بندۀ تو، كِمْهام‌، همراه‌ آقایم‌ پادشاه‌ برود و آنچه‌ در نظرت‌ پسند آید با او به‌ عمل‌ آور.»38پادشاه‌ گفت‌: «كِمْهام‌ همراه‌ من‌ خواهد آمد و آنچه‌ در نظر تو پسند آید، با وی‌ به‌ عمل‌ خواهم‌ آورد؛ و هر چه‌ از من‌ خواهش‌ كنی‌، برای‌ تو به‌ انجام‌ خواهم‌ رسانید.»39پس‌ تمامی‌ قوم‌ از اُرْدُن‌ عبور كردند و چون‌ پادشاه‌ عبور كرد، پادشاه‌ بَرْزِلاّئی‌ را بوسید و وی‌ را بركت‌ داد و او به‌ مكان‌ خود برگشت‌.40و پادشاه‌ به‌ جلجال‌ رفت‌ و كِمهام‌ همراهش‌ آمد و تمامی‌ قوم‌ یهودا و نصف‌ قوم‌ اسرائیل‌ نیز پادشاه‌ را عبور دادند.41و اینك‌ جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ نزد پادشاه آمدند و به‌ پادشاه‌ گفتند: «چرا برادران‌ ما، یعنی‌ مردان‌ یهودا، تو را دزدیدند و پادشاه‌ و خاندانش‌ را و جمیع‌ كسان‌ داود را همراهش‌ از اُرْدُن‌ عبور دادند؟»42و جمیع‌ مردان‌ یهودا به‌ مردان‌ اسرائیل‌ جواب‌ دادند: «از این‌ سبب‌ كه‌ پادشاه‌ از خویشان‌ ماست‌؛ پس‌ چرا از این‌ امر حسد می‌برید؟ آیا چیزی‌ از پادشاه‌ خورده‌ایم‌ یا انعامی‌ به‌ ما داده‌ است‌؟»43و مردان‌ اسرائیل‌ در جواب‌ مردان‌ یهودا گفتند: «ما را در پادشاه‌ ده‌ حصّه‌ است‌ و حقّ ما در داود از شما بیشتر است‌. پس‌ چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای‌ بازآوردن‌ پادشاه‌ خود، اول‌ سخن‌ نگفتیم‌؟» اما گفتگوی‌ مردان‌ یهودا از گفتگوی‌ مردان‌ اسرائیل‌ سختتر بود.

Chapter 20

1و اتفاقاً مرد بلّیعال‌، مسمّی‌ به‌ شَبَع‌ بن بِكْری‌ بنیامینی‌ در آنجا بود و كَرِنّا را نواخته‌، گفت‌ كه‌ «ما را در داود حصه‌ای‌ نیست‌، و برای‌ ما در پسر یسّا نصیبی‌ نی‌، ای‌ اسرائیل‌! هركس‌ به‌ خیمۀ خود برود.»2و تمامی‌ مردان‌ اسرائیل‌ از متابعت‌ داود به‌ متابعت‌ شَبَع‌ ابن‌ بِكْری‌ برگشتند، اما مردان‌ یهودا از اُرْدُن‌ تا اورشلیم‌، پادشاه‌ را ملازمت‌ نمودند.3و داود به‌ خانۀ خود در اورشلیم‌ آمد، و پادشاه‌ ده‌ زن‌ متعه‌ را كه‌ برای‌ نگاهبانی‌ خانۀ خود گذاشته‌ بود، گرفت‌ و ایشان‌ را در خانۀ محروس‌ نگاه‌ داشته‌، پرورش‌ داد، اما نزد ایشان‌ داخل‌ نشد و ایشان‌ تا روز مردن‌ در حالت‌ بیوگی‌ محبوس‌ بودند.4و پادشاه‌ به‌ عماسا گفت‌: «مردان‌ یهودا را در سه‌ روز نزد من‌ جمع‌ كن‌ و تو در اینجا حاضر شو.»5پس‌ عَماسا رفت‌ تا یهودا را جمع‌ كند، اما از زمانی‌ كه‌ برایش‌ تعیین‌ نموده‌ بود تأخیر كرد.6و داود به‌ اَبیشای‌ گفت‌: «الا´ن‌ شَبَع‌ بن‌ بِكْری‌ بیشتر از اَبْشالوم‌ به‌ ما ضرر خواهد رسانید؛ پس‌ بندگان‌ آقایت‌ را برداشته‌، او را تعاقب‌ نما مبادا شهرهای‌ حصاردار برای‌ خود پیدا كند و از نظر ما رهایی‌ یابد.»7و كسان‌ یوآب‌ و كِریتیان‌ و فلیتیان‌ و جمیع‌ شجاعان‌ از عقب‌ او بیرون‌ رفتند، و به‌ جهت‌ تعاقب‌ نمودن‌ شَبَع‌ بن‌ بِكْری‌ از اورشلیم‌ روانه‌ شدند.8و چون‌ ایشان‌ نزد سنگ‌ بزرگی‌ كه‌ در جِبْعُون‌ است‌ رسیدند، عماسا به‌ استقبال‌ ایشان‌ آمد. و یوآب‌ ردای‌ جنگی‌ دربرداشت‌ و بر آن‌ بند شمشیری‌ كه‌ در غلافش‌ بود، بر كمرش‌ بسته‌، وچون‌ می‌رفت‌ شمشیر از غلاف‌ افتاد.9و یوآب‌ به‌ عماسا گفت‌: «ای‌ برادرم‌ آیا به‌ سلامت‌ هستی‌؟» و یوآب‌ ریش‌ عَماسا را به‌ دست‌ راست‌ خود گرفت‌ تا او را ببوسد.10و عَماسا به‌ شمشیری‌ كه‌ در دست‌ یوآب‌ بود، اعتنا ننمود. پس‌ او آن‌ را به‌ شكمش‌ فرو برد كه‌ احشایش‌ به‌ زمین‌ ریخت‌ و او را دوباره‌ نزد و مرد. و یوآب‌ و برادرش‌ ابیشای‌ شَبَع‌ بن‌ بِكْری‌ را تعاقب‌ نمودند.11و یكی‌ از خادمان‌ یوآب‌ نزد وی‌ ایستاده‌، گفت‌: «هركه‌ یوآب‌ را می‌خواهد و هركه‌ به‌ طرف‌ داود است‌، در عقب‌ یوآب‌ بیاید.»12و عَماسا در میان‌ راه‌ در خونش‌ می‌غلطید، و چون‌ آن‌ شخص‌ دید كه‌ تمامی‌ قوم‌ می‌ایستند، عَماسا را از میان‌ راه‌ در صحرا كشید و لباسی‌ بر او انداخت‌ زیرا دید كه‌ هر كه‌ نزدش‌ می‌آید، می‌ایستد.13پس‌ چون‌ از میان‌ راه‌ برداشته‌ شد، جمیع‌ مردان‌ در عقب‌ یوآب‌ رفتند تا شَبَع‌ بن‌ بِكْری‌ را تعاقب‌ نمایند.14و او از جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ تا آبَل‌ و تا بیت‌ مَعْكَه‌ و تمامی‌ بیریان‌ عبور كرد، و ایشان‌ نیز جمع‌ شده‌، او را متابعت‌ كردند.15و ایشان‌ آمده‌، او را در آبل‌ بیت‌ مَعْكَه‌ محاصره‌ نمودند و پشته‌ای‌ در برابر شهر ساختند كه‌ در برابر حصار برپا شد، و تمامی‌ قوم‌ كه‌ با یوآب‌ بودند، حصار را می‌زدند تا آن‌ را منهدم‌ سازند.16و زنی‌ حكیم‌ از شهر صدا درداد كه‌ «بشنوید! به‌ یوآب‌ بگویید: اینجا نزدیك‌ بیا تا با تو سخن‌ گویم‌.»17و چون‌ نزدیك‌ وی‌ شد، زن‌ گفت‌ كه‌ «آیا تو یوآب‌ هستی‌؟» او گفت‌: «من‌ هستم‌.» وی‌ را گفت‌: «سخنان‌ كنیز خود را بشنو.» او گفت‌: «می‌شنوم‌.»18پس‌ زن‌ متكلّم‌ شده‌،گفت‌: «در زمان‌ قدیم‌ چنین‌ می‌گفتند كه‌ هرآینه‌ در آبَل‌ می‌باید مشورت‌ بجویند و همچنین‌ هر امری‌ را ختم‌ می‌كردند.19من‌ در اسرائیل‌ سالم‌ و امین‌ هستم‌ و تو می‌خواهی‌ شهری‌ و مادری‌ را در اسرائیل‌ خراب‌ كنی‌. چرا نصیب‌ خداوند را بالكل‌ هلاك‌ می‌كنی‌؟»20پس‌ یوآب‌ در جواب‌ گفت‌: «حاشا از من‌، حاشا از من‌ كه‌ هلاك‌ یا خراب‌ نمایم‌.21كار چنین‌ نیست‌، بلكه‌ شخصی‌ مسمّی‌ به‌ شَبَع‌ بن‌ بِكْری‌ از كوهستان‌ افرایم‌ دست‌ خود را بر داود پادشاه‌ بلند كرده‌ است‌. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم‌ رفت‌.» زن‌ در جواب‌ یوآب‌ گفت‌: «اینك‌ سر او را از روی‌ حصار نزد تو خواهند انداخت‌.»22پس‌ آن‌ زن‌ به‌ حكمت‌ خود نزد تمامی‌ قوم‌ رفت‌ و ایشان‌ سر شَبَع‌ بن‌ بِكْری‌ را از تن‌ جدا كرده‌، نزد یوآب‌ انداختند و او كَرِنّا را نواخته‌، ایشان‌ از نزد شهر، هر كس‌ به‌ خیمۀ خود متفرّق‌ شدند. و یوآب‌ به‌ اورشلیم‌ نزد پادشاه‌ برگشت‌.23و یوآب‌، سردار تمامی‌ لشكر اسرائیل‌ بود، و بنایاهو ابن‌ یهویاداع‌ سردار كریتیان‌ و فلیتیان‌ بود.24و اَدُورام‌ سردار باجگیران‌ و یهُوشافاط‌ بن‌ اَخِیلُود وقایع‌ نگار،25و شیوا كاتب‌ و صادوق‌ و ابیاتار، كاهن‌ بودند،26و عیرای‌ یائیری‌ نیز كاهن‌ داود بود.

Chapter 21

1و در ایام‌ داود، سه‌ سال‌ علی‌الاتّصال‌ قحطی‌ شد، و داود به‌ حضور خداوند سؤال‌ كرد و خداوند گفت‌: «به‌ سبب‌ شاؤل‌ و خاندان‌ خون‌ ریز او شده‌ است‌ زیرا كه‌ جِبْعُونیان‌را كشت‌.»2و پادشاه‌ جِبْعُونیان‌ را خوانده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌ (اما جِبْعُونیان‌ از بنی‌اسرائیل‌ نبودند بلكه‌ از بقیۀ اموریان‌، و بنی‌اسرائیل‌ برای‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌ بودند؛ لیكن‌ شاؤل‌ از غیرتی‌ كه‌ برای‌ اسرائیل‌ و یهودا داشت‌، قصد قتل‌ ایشان‌ می‌نمود).3و داود به‌ جِبْعُونیان‌ گفت‌: «برای‌ شما چه‌ بكنم‌ و با چه‌ چیز كفاره‌ نمایم‌ تا نصیب‌ خداوند را بركت‌ دهید.»4جِبْعُونیان‌ وی‌ را گفتند: «از شاؤل‌ و خاندانش‌، نقره‌ و طلا نمی‌خواهیم‌ و نه‌ آنكه‌ كسی‌ در اسرائیل‌ برای‌ ما كشته‌ شود.» او گفت‌: «هر چه‌ شما بگویید، برای‌ شما خواهم‌ كرد.»5ایشان‌ به‌ پادشاه‌ گفتند: «آن‌ شخص‌ كه‌ ما را تباه‌ می‌ساخت‌ و برای‌ ما تدبیر می‌كرد كه‌ ما را هلاك‌ سازد تا در هیچ‌ كدام‌ از حدود اسرائیل‌ باقی‌ نمانیم‌،6هفت‌ نفر از پسران‌ او به‌ ما تسلیم‌ شوند تا ایشان‌ را در حضور خداوند در جِبْعَه‌ شاؤل‌ كه‌ برگزیدۀ خداوند بود به‌ دار كشیم‌.» پادشاه‌ گفت‌: «ایشان‌ را به‌ شما تسلیم‌ خواهم‌ كرد.»7اما پادشاه‌، مفیبوشت‌ بن‌ یوناتان‌ بن‌ شاؤل‌ را دریغ‌ داشت‌، به‌ سبب‌ قَسَم‌ خداوند كه‌ در میان‌ ایشان‌، یعنی‌ در میان‌ داود و یوناتان‌ بن‌ شاؤل‌ بود.8و پادشاه‌ اَرْمُونی‌ و مفیبوشت‌، دو پسر رِصْفَه‌، دختر اَیه‌ كه‌ ایشان‌ را برای‌ شاؤل‌ زاییده‌ بود، و پنج‌ پسر میكال‌، دختر شاؤل‌ را كه‌ برای‌ عَدْرِئیل‌ بن‌ بَرْزِلاّی‌ مَحُولاتی‌ زاییده‌ بود، گرفت‌،9و ایشان‌ را به‌ دست‌ جِبْعُونیان‌ تسلیم‌ نموده‌، آنها را در آن‌ كوه‌ به‌ حضور خداوند به‌ دار كشیدند و این‌ هفت‌ نفر با هم‌ افتادند. و ایشان‌ در ابتدای‌ ایام‌ حصاد در اول‌ درویدن‌ جو كشته‌ شدند.10و رِصْفَه‌، دختر اَیه‌، پلاسی‌ گرفته‌، آن‌ را برای‌ خود از ابتدای‌ درو تا باران‌ از آسمان‌ برایشان‌ بارانیده‌ شد، بر صخره‌ای‌ گسترانید، و نگذاشت‌ كه‌ پرندگان‌ هوا در روز، یا بهایم‌ صحرا در شب‌ بر ایشان‌ بیایند.11و داود را از آنچه‌ رِصْفَه‌، دختر اَیه‌، متعه‌ شاؤل‌ كرده‌ بود، خبر دادند.12پس‌ داود رفته‌، استخوانهای‌ شاؤل‌ و استخوانهای‌ پسرش‌، یوناتان‌ را از اهل‌ یابیش‌ جِلْعاد گرفت‌ كه‌ ایشان‌ آنها را از شارع‌ عام‌ بَیتْشان‌ دزدیده‌ بودند، جایی‌ كه‌ فلسطینیان‌ آنها را آویخته‌ بودند در روزی‌ كه‌ فلسطینیان‌ شاؤل‌ را در جِلْبُوع‌ كشته‌ بودند.13و استخوانهای‌ شاؤل‌ و استخوانهای‌ پسرش‌، یوناتان‌ را از آنجا آورد و استخوانهای‌ آنانی‌ را كه‌ بر دار بودند نیز، جمع‌ كردند.14و استخوانهای‌ شاؤل‌ و پسرش‌ یوناتان‌ را در صیلَع‌، در زمین‌ بنیامین‌، در قبر پدرش‌ قیس‌، دفن‌ كردند و هرچه‌ پادشاه‌ امر فرموده‌ بود، بجا آوردند. و بعد از آن‌، خدا به‌ جهت‌ زمین‌ اجابت‌ فرمود.15و باز فلسطینیان‌ با اسرائیل‌ جنگ‌ كردند و داود با بندگانش‌ فرود آمده‌، با فلسطینیان‌ مقاتله‌ نمودند و داود وامانده‌ شد.16و یشْبی‌ بَنُوب‌ كه‌ از اولاد رافا بود و وزن‌ نیزه‌ او سیصد مثقال‌ برنج‌ بود و شمشیری‌ نو بر كمر داشت‌، قصد كشتن‌ داود نمود.17اما ابیشای‌ ابن‌ صَرُویه‌ او را مدد كرده‌، آن‌ فلسطینی‌ را زد و كُشت‌. آنگاه‌ كسان‌ داود قسم‌ خورده‌، به‌ وی‌ گفتند: «بار دیگر همراه‌ ما به‌ جنگ‌نخواهی‌ آمد مبادا چراغ‌ اسرائیل‌ را خاموش‌ گردانی‌.»18و بعد از آن‌ نیز، جنگی‌ با فلسطینیان‌ در جُوب‌ واقع‌ شد كه‌ در آن‌ سِبَّكای‌ حوشاتی‌، صاف‌ را كه‌ او نیز از اولاد رافا بود، كشت‌.19و باز جنگ‌ با فلسطینیان‌ در جُوب‌ واقع‌ شد و اَلحانان‌ بن‌ یعْری‌ اُرجیم‌ بیت‌لحمی‌، جُلیات‌ جَتّی‌ را كشت‌ كه‌ چوب‌ نیزه‌اش‌ مثل‌ نورد جولاهكان‌ بود.20و دیگر جنگی‌ در جَتّ واقع‌ شد كه‌ در آنجا مردی‌ بلند قد بود كه‌ دست‌ و پای‌ او هریك‌ شش‌ انگشت‌ داشت‌ كه‌ جملۀ آنها بیست‌ و چهار باشد و او نیز برای‌ رافا زاییده‌ شده‌ بود.21و چون‌ اسرائیل‌ را به‌ ننگ‌ آورد، یوناتان‌ بن‌ شَمْعی‌، برادر داود، او را كشت‌.22این‌ چهار نفر برای‌ رافا در جَتّ زاییده‌ شده‌ بودند و به‌ دست‌ داود و به‌ دست‌ بندگانش‌ افتادند.

Chapter 22

1و داود در روزی‌ كه‌ خداوند او را از دست‌ جمیع‌ دشمنانش‌ و از دست‌ شاؤل‌ رهایی‌ داد، كلمات‌ این‌ سرود را برای‌ خداوند انشا نمود.2و گفت‌: « خداوند صخرۀ من‌ و قلعۀ من‌ و رهانندۀ من‌ است‌.3خدای‌ صخرۀ من‌ كه‌ بر او توكّل‌ خواهم‌ نمود، سپر من‌ و شاخ‌ نجاتم‌، برج‌ بلند و ملجای‌ من‌، ای‌ نجات‌ دهندۀ من‌، مرا از ظلم‌ خواهی‌ رهانید.4خداوند را كه‌ سزاوار كلِّ حمد است‌، خواهم‌ خواند. پس‌ از دشمنان‌ خود خلاصی‌ خواهم‌ یافت‌.5زیرا كه‌ موجهای‌ موت‌ مرا احاطه‌ نموده‌، و سیلهای‌ عصیان‌ مرا ترسانیده‌ بود.6رَسَنهای‌ گور مرا احاطه‌ نمودند. دامهای‌ موت‌مرا دریافتند.7در تنگی خود خداوند را خواندم‌ و نزد خدای‌ خویش‌ دعا نمودم‌، و او آواز مرا از هیكل‌ خود شنید و استغاثۀ من‌ به‌ گوش‌ وی‌ رسید.8آنگاه‌ زمین‌ متزلزل‌ و مرتعش‌ گردید و اساسهای‌ آسمان‌ بلرزیدند و از حدّت‌ خشم‌ او متحرك‌ گردیدند.9از بینی‌ وی‌ دود متصاعد شد و از دهان‌ او آتش‌ سوزان‌ درآمد و اخگرها از آن‌ افروخته‌ گردید.10و او آسمانها را خم‌ كرده‌، نزول‌ فرمود و تاریكی‌ غلیظ‌ زیر پایهایش‌ بود.11بر كروبین‌ سوار شده‌، پرواز نمود، و بر بالهای‌ باد نمایان‌ گردید.12ظلمت‌ را به‌ اطراف‌ خود سایبانها ساخت‌، و اجتماع‌ آبها و ابرهای‌ متراكم‌ افلاك‌ را.13از درخشندگی‌ای‌ كه‌ پیش‌ روی‌ وی‌ بود، اخگرهای‌ آتش‌ افروخته‌ گردید.14خداوند از آسمان‌ رعد نمود و حضرت‌ اعلی‌ آواز خویش‌ را مسموع‌ گردانید.15تیرها فرستاده‌، ایشان‌ را پراكنده‌ ساخت‌ و برق‌ را جهانیده‌، ایشان‌ را سراسیمه‌ گردانید.16پس‌ عمق‌های‌ دریا ظاهر شد و اساسهای‌ ربع‌ مسكون‌ منكشف‌ گردید، از توبیخ‌ خداوند و از نفخۀ باد بینی‌ وی‌.17از اعلی‌ علّیین‌ فرستاده‌، مرا گرفت‌ و از آبهای‌ بسیار مرا بیرون‌ كشید.18مرا از دشمنان‌ زورآورم‌ رهایی‌ داد، و از مبغضانم‌، چونكه‌ از من‌ قویتر بودند.19در روز شقاوت‌ من‌، ایشان‌ مرا دریافته‌ بودند، لیكن‌ خداوند تكیه‌گاه‌ من‌ بود.20مرا به‌ مكان‌ وسیع‌ بیرون‌ آورد و مرا خلاصی‌ داد چونكه‌ به‌ من‌ رغبت‌ می‌داشت‌.21پس‌ خداوند مرا به‌ حسب‌ عدالتم‌ جزا خواهد داد، و به‌ حسب‌ پاكیزگی دستم‌ مرا مكافات‌ خواهد رسانید.22زیرا كه‌ طریق‌های‌ خداوند را حفظ‌ نمودم‌ و از خدای‌ خویش‌ عصیان‌ نورزیدم‌.23چونكه‌ جمیع‌ احكام‌ او در مدّ نظر من‌ است‌ و از فرایض‌ او انحراف‌ نورزیدم‌.24و به‌ حضور او كامل‌ شدم‌ و از عصیان‌ ورزیدن‌، خویشتن‌ را بازداشتم‌.25بنابراین‌ خداوند مرا به‌ حسب‌ عدالتم‌ جزا داد و بر حسب‌ صداقتی‌ كه‌ در نظر وی‌ داشتم‌.26با شخص‌ رحیم‌، خویشتن‌ را رحیم‌ خواهی‌ نمود و با مرد كامل‌ با كاملیت‌ رفتار خواهی‌ كرد.27با شخص‌ طاهر به‌ طهارت‌ عمل‌ خواهی‌ نمود و با كج‌ خُلقان‌ مخالفت‌ خواهی‌ كرد.28و قوم‌ مستمند را نجات‌ خواهی‌ داد. اما چشمان‌ تو بر متكبران‌ است‌ تا ایشان‌ را پَست‌ گردانی‌.29زیرا كه‌ تو ای‌ خداوند ، نور من‌ هستی‌ و خداوند ، تاریكی‌ مرا به‌ روشنایی‌ مبدل‌ خواهد ساخت‌.30زیرا كه‌ به‌ استعانت‌ تو بر لشكری‌ تاخت‌ آوردم‌ و به‌ مدد خدای‌ خود بر حصارها جست‌ و خیز نمودم‌.31و اما خدا، طریق‌ وی‌ كامل‌ است‌؛ و كلام‌ خداوند مُصفّا؛ و او برای‌ جمیع‌ متوكلانش‌ سپر می‌باشد.32زیرا كیست‌ خدا غیر از یهُوَه‌؟ و كیست‌ صخره‌ غیر از خدای‌ ما؟33خدا قلعۀ استوار من‌ است‌. و طریق‌ مرا كامل‌می‌سازد.34و پایهایم‌ را مثل‌ پای‌ غزال‌ می‌گرداند، و مرا بر مكانهای‌ بلندم‌ برپا می‌دارد.35دستهای‌ مرا به‌ جنگ‌ تعلیم‌ می‌دهد، و به‌ بازوی‌ خود كمان‌ برنجین‌ را می‌كشم‌.36و سپر نجات‌ خود را به‌ من‌ خواهی‌ داد، و لطف‌ تو مرا بزرگ‌ خواهد ساخت‌.37قدمهای‌ مرا در زیر من‌ وسعت‌ دادی‌ كه‌ پایهایم‌ نلغزید.38دشمنان‌ خود را تعاقب‌ نموده‌، ایشان‌ را هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌، و تا نابود نشوند بر نخواهم‌ گشت‌.39ایشان‌ را خراب‌ كرده‌، خُرد خواهم‌ ساخت‌ تا دیگر برنخیزند، و زیر پایهایم‌ خواهند افتاد.40زیرا كمر مرا برای‌ جنگ‌ به‌ قوّت‌ خواهی‌ بست‌، و آنانی‌ را كه‌ به‌ ضدّ من‌ برخیزند در زیر من‌ خم‌ خواهی‌ ساخت‌.41و دشمنانم‌ را پیش‌ من‌ منهزم‌ خواهی‌ كرد تا خصمان‌ خود را منقطع‌ سازم‌.42فریاد برمی‌آورند، اما رهاننده‌ای‌ نیست‌؛ و به‌ سوی‌ خداوند ، لیكن‌ ایشان‌ را اجابت‌ نخواهد كرد.43پس‌ ایشان‌ را مثل‌ غبار زمین‌ نرم‌ می‌كنم‌ و مثل‌ گل‌ كوچه‌ها كوبیده‌، پایمال‌ می‌سازم‌.44و تو مرا از مخاصمات‌ قوم‌ من‌ خواهی‌ رهانید، و مرا برای‌ سرداری‌ امت‌ها حفظ‌ خواهی‌ كرد، و قومی‌ را كه‌ نشناخته‌ بودم‌، مرا بندگی‌ خواهند نمود.45غریبان‌ نزد من‌ تذلّل‌ خواهند كرد و به‌ مجرد شنیدن‌ من‌، مرا اطاعت‌ خواهند نمود.46غریبان‌ پژمرده‌ خواهند گردید و از مكان‌های‌ مخفی‌ خود با ترس‌ بیرون‌ خواهند آمد.47خداوند زنده‌ است‌ و صخرۀ من‌ متبارك‌ و خدای‌ صخرۀ نجات‌ من‌ متعال‌ باد.48ای‌ خدایی‌ كه‌ برای‌ من‌ انتقام‌ می‌كشی‌ و قومها را زیر من‌ پست‌ می‌سازی‌،49و مرا از دست‌ دشمنانم‌ بیرون‌ می‌آوری‌ و بر مقاومت‌كنندگانم‌ مرا بلند می‌گردانی‌. تو مرا از مرد ظالم‌ خلاصی‌ خواهی‌ داد.50بنابراین‌ ای‌ خداوند ، تو را در میان‌ امت‌ها حمد خواهم‌ گفت‌، و به‌ نام‌ تو ترنّم‌ خواهم‌ نمود.51نجات‌ عظیمی‌ برای‌ پادشاه‌ خود می‌نماید. و برای‌ مسیح‌ خویش‌ رحمت‌ را پدید می‌آورد. به‌ جهت‌ داود و ذریت‌ وی‌ تا ابدالا´باد.»

Chapter 23

1و این‌ است‌ سخنان‌ آخر داود: «وحی‌داود بن‌ یسّا. و وحی‌ مردی‌ كه‌ بر مقام‌ بلند ممتاز گردید، مسیحِ خدای‌ یعقوب‌، و مغنّی شیرینِ اسرائیل‌.2روح‌ خداوند به‌ وسیلۀ من‌ متكلّم‌ شد و كلام‌ او بر زبانم‌ جاری‌ گردید.3خدای‌ اسرائیل‌ متكلم‌ شد و صخرۀ اسرائیل‌ مرا گفت‌: آنكه‌ بر مردمان‌ حكمرانی‌ كند، عادل‌ باشد و با خدا ترسی‌ سلطنت‌ نماید.4و او خواهد بود مثل‌ روشنایی‌ صبح‌، وقتی‌ كه‌ آفتاب‌ طلوع‌ نماید، یعنی‌ صبح‌ بی‌ابر، هنگامی‌ كه‌ علف‌ سبز از زمین‌ می‌روید، به‌ سبب‌ درخشندگی‌ بعد از باران‌.5یقیناً خانۀ من‌ با خدا چنین‌ نیست‌. لیكن‌ عهد جاودانی‌ با من‌ بسته‌ است‌، كه‌ در همه‌ چیز آراسته‌ و مستحكم‌ است‌. و تمامی‌ نجات‌ و تمامی‌مسرّت‌ من‌ این‌ است‌، هرچند آن‌ را نمو نمی‌دهد.6لیكن‌ جمیع‌ مردان‌ بلیعّال‌ مثل‌ خارهایند كه‌ دور انداخته‌ می‌شوند. چونكه‌ آنها را به‌ دست‌ نتوان‌ گرفت‌.7و كسی‌ كه‌ ایشان‌ را لمس‌ نماید، می‌باید با آهن‌ و نی‌ نیزه‌ مُسلّح‌ شود. و ایشان‌ در مسكن‌ خود با آتش‌ سوخته‌ خواهند شد.»8و نامهای‌ شجاعانی‌ كه‌ داود داشت‌ این‌ است‌: یوشَیب‌ بَشَّبَتِ تَحَكْمُونی‌ كه‌ سردار شالیشیم‌ بود كه‌ همان‌ عَدِینُو عِصْنِی‌ باشد كه‌ بر هشتصد نفر تاخت‌ آورد و ایشان‌ را در یك‌ وقت‌ كشت‌.9و بعد از او اَلِعازار بن‌ دُودُو ابن‌ اَخُوخِی‌، یكی‌ از آن‌ سه‌ مرد شجاع‌ كه‌ با داود بودند، هنگامی‌ كه‌ فلسطینیان‌ را كه‌ در آنجا برای‌ جنگ‌ جمع‌ شده‌، و مردان‌ اسرائیل‌ رفته‌ بودند، به‌ مقاتله‌ طلبیدند.10و اما او برخاسته‌، با فلسطینیان‌ جنگ‌ كرد تا دستش‌ خسته‌ شد و دستش‌ به‌ شمشیر چسبید و خداوند در آن‌ روز، ظفر عظیمی‌ داد، و قوم‌ در عقب‌ او فقط‌ برای‌ غارت‌ كردن‌ برگشتند.11و بعد از او شَمَّه‌ بن‌ آجی‌ هَرارِی‌ بود و فلسطینیان‌، لشكری‌ فراهم‌ آوردند، در جایی‌ كه‌ قطعه‌ زمینی‌ پر از عدس‌ بود، و قوم‌ از حضور فلسطینیان‌ فرار می‌كردند.12آنگاه‌ او در میان‌ آن‌ قطعۀ زمین‌ ایستاد و آن‌ را نگاه‌ داشته‌، فلسطینیان‌ را شكست‌ داد و خداوند ظفر عظیمی‌ داد.13و سه‌ نفر از آن‌ سی‌ سردار فرود شده‌، نزد داود در وقت‌ حصاد به‌ مغارۀ عَدُلاّم‌ آمدند، و لشكر فلسطینیان‌ در وادی‌ رفائیم‌ اردو زده‌ بودند.14و داود در آن‌ وقت‌ در ملاذ خویش‌ بود وقراول‌ فلسطینیان‌ در بیت‌لحم‌.15و داود خواهش‌ نموده‌، گفت‌: «كاش‌ كسی‌ مرا از چاهی‌ كه‌ نزد دروازۀ بیت‌لحم‌ است‌ آب‌ بنوشاند.»16پس‌ آن‌ سه‌ مرد شجاع‌، لشكر فلسطینیان‌ را از میان‌ شكافته‌، آب‌ را از چاهی‌ كه‌ نزد دروازۀ بیت‌لحم‌ است‌ كشیده‌، برداشتند و آن‌ را نزد داود آوردند، اما نخواست‌ كه‌ آن‌ را بنوشد و آن‌ را به‌ جهت‌ خداوند ریخت‌.17و گفت‌: «ای‌ خداوند حاشا از من‌ كه‌ این‌ كار را بكنم‌. مگر این‌ خون‌ آن‌ كسان‌ نیست‌ كه‌ به‌ خطر جان‌ خود رفتند؟» از این‌ جهت‌ نخواست‌ كه‌ بنوشد. كاری‌ كه‌ این‌ سه‌ مرد كردند، این‌ است‌.18و ابیشای‌، برادر یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌، سردار سه‌ نفر بود و نیزۀ خود را بر سیصد نفر حركت‌ داده‌، ایشان‌ را كشت‌ و در میان‌ آن‌ سه‌ نفر اسم‌ یافت‌.19آیا از آن‌ سه‌ نفر مكرّم‌تر نبود؟ پس‌ سردار ایشان‌ شد لیكن‌ به‌ سه‌ نفر اول‌ نرسید.20و بَنایاهو ابن‌ یهویاداع‌، پسر مردی‌ شجاع‌ قَبصئیلی‌، كه‌ كارهای‌ عظیم‌ كرده‌ بود، دو پسر اریئیل‌ موآبی‌ را كشت‌ و در روز برف‌ به‌ حفره‌ای‌ فرود شده‌، شیری‌ را بكشت‌.21و مرد خوش‌ اندام‌ مصری‌ای‌ را كشت‌ و آن‌ مصری‌ در دست‌ خود نیزه‌ای‌ داشت‌ اما نزد وی‌ با چوب‌ دستی‌ رفت‌ و نیزه‌ را از دست‌ مصری‌ ربود و وی‌ را با نیزۀ خودش‌ كشت‌.22و بَنایاهو ابن‌ یهویاداع‌ این‌ كارها را كرد و در میان‌ آن‌ سه‌ مرد شجاع‌ اسم‌ یافت‌.23و از آن‌ سی‌ نفر مكرم‌تر شد لیكن‌ به‌ آن‌ سه‌ نفر اول‌ نرسید و داود او را بر اهل‌ مشورت‌ خود گماشت‌.24و عَسائیل‌ برادر یوآب‌ یكی‌ از آن‌ سی‌ نفر بود و اَلحانان‌ بن‌ دودوی‌ بیت‌لحمی‌،25و شَمَّه‌ حَرُودی‌ و اَلیقای‌ حَرُودی‌،26و حالَص‌ فَلْطِی وعیرا ابن‌ عِقّیش‌ تَقّوعی‌،27و ابیعَزَرِ عَناتوتی‌ و مَبونای‌ حوشاتی‌،28و صَلْمونِ اَخوخی‌ و مَهْرای‌ نطوفاتی‌،29و حالَب‌ بن‌ بَعْنَه‌ نطوفاتی‌ و اِتّای‌ بن‌ ریبای از جِبْعَه‌ بنی‌بِنْیامین‌،30و بنایای‌ فِرْعاتونی‌ و هِدّای از وادیهای‌ جاعَش‌،31و اَبُوعَلْبونِ عَرْباتی‌ و عَزْموت‌ بَرْحُومی‌،32و اَلْیحْبای‌ شَعْلْبُونی‌ و از بنی‌یاشَنْ یوناتان‌،33و شَمَّۀ حَراری‌ و اَخِیآم‌ بن‌ شارَرِ اَراری‌،34و اَلْیفَلَط‌ بن‌ اَحْسَبای‌ ابن‌ مَعْكاتی‌ و اَلیعام‌ بن‌ اَخیتُوفَل‌ جیلونی‌،35و حَصْرای‌ كَرْمَلی‌ و فَعْرای‌ اَرَبی‌،36و یجْآل‌ بن‌ ناتان‌ از صُوْبَه‌ و بانی‌ جادی‌،37و صالَقِ عَمّونی‌ و نَحْرای‌ بَئِیرُوتی‌ كه‌ سلاحداران‌ یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ بودند،38و عیرای‌ یتْری‌ و جارَبِ یتْری‌،39و اوریای‌ حِتّی‌، كه‌ جمیع‌ اینها سی‌ و هفت‌ نفر بودند.

Chapter 24

1و خشم‌ خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته‌ شد. پس‌ داود را بر ایشان‌ برانگیزانیده‌، گفت‌: «برو و اسرائیل‌ و یهودا را بشمار.»2و پادشاه‌ به‌ سردار لشكر خود یوآب‌ كه‌ همراهش‌ بود، گفت‌: «الا´ن‌ در تمامی‌ اسباط‌ اسرائیل‌ از دان‌ تا بئرشبع‌ گردش‌ كرده‌، قوم‌ را بشمار تا عدد قوم‌ را بدانم‌.»3و یوآب‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «حال‌ یهُوَه‌، خدای‌ تو، عدد قوم‌ را هر چه‌ باشد، صد چندان‌ زیاده‌ كند، و چشمان‌ آقایم‌، پادشاه‌، این‌ را ببیند. لیكن‌ چرا آقایم‌، پادشاه‌، خواهش‌ این‌ عمل‌ دارد؟»4اما كلام‌ پادشاه‌ بر یوآب‌ و سرداران‌ لشكر غالب‌ آمد و یوآب‌ و سرداران‌ لشكر از حضور پادشاه‌ برای‌ شمردن‌ قوم‌ اسرائیل‌ بیرون‌ رفتند.5و از اُرْدُن‌ عبور كرده‌، در عَرُوعِیر به‌ طرف‌ راست‌ شهری‌ كه‌ در وسط‌وادی‌ جاد در مقابل‌ یعزیر است‌، اردو زدند.6و به‌ جِلْعاد و زمین‌ تَحْتیم‌ حُدْشـی‌ آمدنـد و به‌ دان‌ یعَـنْ رسیده‌، به‌ سوی‌ صیدون‌ دور زدند.7و به‌ قلعۀ صور و تمامی‌ شهرهای‌ حِوّیان‌ و كنعانیان‌ آمدند و به‌ جنوب‌ یهودا تا بئرشبع‌ گذشتند.8و چـون‌ در تمامـی‌ زمین‌ گشته‌ بودنـد، بعد از انقضای‌ نه‌ ماه‌ و بیست‌ روز به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ كردند.9و یوآب‌ عدد شمرده‌شدگان‌ قوم‌ را به‌ پادشاه‌ داد: از اسرائیل‌ هشتصـد هزار مـرد جنگـی‌ شمشیرزن‌ و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.10و داود بعد از آنكه‌ قوم‌ را شمرده‌ بود، در دل‌ خود پشیمان‌ گشت‌. پس‌ داود به‌ خداوند گفت‌: «در این‌ كاری‌ كه‌ كردم‌، گناه‌ عظیمی‌ ورزیدم‌ و حال‌ ای‌ خداوند گناه‌ بنده‌ خود را عفو فرما زیرا كه‌ بسیار احمقانه‌ رفتار نمودم‌.»11و بامدادان‌ چون‌ داود برخاست‌، كلام‌ خداوند به‌ جاد نبی‌ كه‌ رایی‌ داود بود، نازل‌ شده‌، گفت‌:12«برو داود را بگو خداوند چنین‌ می‌گوید: سه‌ چیز پیش‌ تو می‌گذارم‌ پس‌ یكی‌ از آنها را برای‌ خود اختیار كن‌ تا برایت‌ به‌ عمل‌ آورم‌.»13پس‌ جاد نزد داود آمده‌، او را مخبر ساخت‌ و گفت‌: «آیا هفت‌ سال‌ قحط‌ در زمینت‌ برتو عارض‌ شود، یا سه‌ ماه‌ از حضور دشمنان‌ خود فرار نمایی‌ و ایشان‌ تو را تعاقب‌ كنند، یا وبا سه‌ روز در زمین‌ تو واقع‌ شود. پس‌ الا´ن‌ تشخیص‌ نموده‌، ببین‌ كه‌ نزد فرستنده‌ خود چه‌ جواب‌ ببرم‌.»14داود به‌ جاد گفت‌: «در شدّت‌ تنگی‌ هستم‌. تمنّا اینكه‌ به‌ دست‌ خداوند بیفتیم‌ زیرا كه‌ رحمتهای‌ او عظیم‌ است‌ و به‌ دست‌ انسان‌ نیفتم‌.»15پس‌ خداوند وبا براسرائیل‌ از آن‌ صبح‌ تا وقت‌ معین‌ فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم‌، ازدان تا بئرشَبَع‌ مُردند.16و چون‌ فرشته‌، دست‌ خود را بر اورشلیم‌ دراز كرد تا آن‌ را هلاك‌ سازد، خداوند از آن‌ بلا پشیمان‌ شد و به‌ فرشته‌ای‌ كه‌ قوم‌ را هلاك‌ می‌ساخت‌ گفت‌: «كافی‌ است‌! حال‌ دست‌ خود را باز دار.» و فرشته‌ خداوند نزد خرمنگاه‌ اَرُونه‌ یبُوسی‌ بود.17و چون‌ داود، فرشته‌ای‌ را كه‌ قوم‌ را هلاك‌ می‌ساخت‌ دید، به‌ خداوند عرض‌ كرده‌، گفت‌: «اینك‌ من‌ گناه‌ كرده‌ام‌ و من‌ عصیان‌ ورزیده‌ام‌. امّا این‌ گوسفندان‌ چه‌ كرده‌اند؟ تمنّا اینكه‌ دست‌ تو بر من‌ و برخاندان‌ پدرم‌ باشد.»18و در آن‌ روز جاد نزد داود آمده‌، گفت‌: «برو و مذبحی‌ در خرمنگاه‌ اَرُونه‌ یبوسی‌ برای‌ خداوند برپا كن‌.»19پس‌ داود موافق‌ كلام‌ جاد چنانكه‌ خداوند امر فرموده‌ بود، رفت‌.20و چون‌ اَرُونه‌ نظر انداخته‌، پادشاه‌ و بندگانش‌ را دید كه‌ نزد وی‌ می‌آیند، اَرُونه‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ حضور پادشاه‌ به‌ روی‌ خود به‌ زمین‌ افتاده‌، تعظیم‌ نمود.21و اَرُونه‌ گفت‌: «آقایم‌، پادشاه‌، چرا نزد بنده‌ خود آمده‌ است‌؟» داود گفت‌: «تا خرمنگاه‌ را از تو بخرم‌ و مذبحی‌ برای‌ خداوند بنا نمایم‌ و تا وبـا از قـوم‌ رفـع‌ شـود.»22و اَرُونـه‌ به‌ داود عرض‌ كرد: «آقایم‌ پادشاه‌ آنچه‌ را كه‌ در نظرش‌ پسند آید گرفته‌، قربانـی‌ كنـد و اینك‌ گاوان‌ به‌ جهـت‌ قربانـی سوختنی‌ و چومها و اسباب‌ گاوان‌ به‌ جهت‌ هیزم‌.23ایـن‌ همه‌ را ای‌ پادشاه‌، اَرُونه‌ به‌ پادشاه‌ می‌دهد.» و اَرُونه‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «یهوه‌، خدایت‌، تو را قبول‌ فرماید.»24اما پادشاه‌ به‌ اَرُونه‌ گفت‌: «نـی‌، بلكه‌ البتـه‌ به‌ قیمت‌ از تو خواهـم‌ گرفت‌، و برای‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود، قربانی‌های‌ سوختنی‌ بی‌قیمت‌ نخواهم‌ گذرانید.» پس‌ داود خرمنگاه‌ و گاوان‌ را به‌ پنجاه‌ مثقال‌ نقره‌ خرید.25و داود در آنجا مذبحی‌ برای‌ خداوند بنا نموده‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌گذرانید. پس‌ خداوند به‌ جهت‌ زمین‌ اجابت‌ فرمود و وبا از اسرائیل‌ رفع‌ شد.

## اول پادشاهان

Chapter 1

1و داود پادشاه‌ پیر و سالخورده‌ شده‌، هر چند او را به‌ لباس‌ می‌پوشانیدند، لیكن‌ گرم‌ نمی‌شد.2و خادمانش‌ وی‌ را گفتند: «به‌ جهت‌ آقای‌ ما، پادشاه‌، باكره‌ای‌ جوان‌ بطلبند تا به‌ حضور پادشاه‌ بایستد و او را پرستاری‌ نماید، و در آغوش‌ تو بخوابد تا آقای‌ ما، پادشاه‌، گرم‌ بشود.»3پس‌ در تمامی‌ حدود اسرائیل‌ دختری‌ نیكو منظر طلبیدند و اَبیشَكِ شونمیه‌ را یافته‌، او را نزد پادشاه‌ آوردند.4و آن‌ دختر بسیار نیكو منظر بود و پادشاه‌ را پرستاری‌ نموده‌، او را خدمت‌ می‌كرد. امّا پادشاه‌ او را نشناخت‌.5آنگاه‌ اَدُنیا پسر حَجِّیت‌، خویشتن‌ را برافراشته‌، گفت‌: «من‌ سلطنت‌ خواهم‌ نمود.» و برای‌ خود ارابه‌ها و سواران‌ و پنجاه‌ نفر را كه‌ پیش‌ روی‌ وی‌ بدوند، مهیا ساخت‌.6و پدرش‌ او را در تمامی‌ ایام‌ عمرش‌ نرنجانیده‌، و نگفته‌ بود چرا چنین‌ و چنان‌ می‌كنی‌، و او نیز بسیار خوش‌اندام‌ بود و مادرش‌ او را بعد از اَبْشالوم‌ زاییده‌ بود.7و با یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ و ابیاتار كاهن‌ مشورت‌ كرد و ایشان‌ اَدُنیا را اعانت‌ نمودند.8و اما صادوق‌ كاهن‌ و بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ و ناتان‌ نبی‌ و شِمْعِی‌ و رِیعی‌ و شجاعانی‌ كه‌ از آن‌ داود بودند، با اَدُنیا نرفتند.9و اَدُنیا گوسفندان‌ و گاوان‌ و پرواریها نزد سنگ‌ زُوحَلَت‌ كه‌ به‌ جانب‌ عین‌ روجَل‌ است‌، ذبح‌نمود، و تمامی‌ برادرانش‌، پسران‌ پادشاه‌ را با جمیع‌ مردان‌ یهودا كه‌ خادمان‌ پادشاه‌ بودند، دعوت‌ نمود.10اما ناتان‌ نبی‌ و بَنایاهُو و شجاعان‌ و برادر خود، سلیمان‌ را دعوت‌ نكرد.11و ناتان‌ به‌ بَتْشَبَع‌، مادر سلیمان‌، عرض‌ كرده‌، گفت‌: «آیا نشنیدی‌ كه‌ اَدُنیا، پسر حَجِّیت‌، سلطنت‌ می‌كند و آقای‌ ما داود نمی‌داند.12پس‌ حال‌ بیا تو را مشورت‌ دهم‌ تا جان‌ خود و جان‌ پسرت‌، سلیمان‌ را برهانی‌.13برو ونزد داود پادشاه‌ داخل‌ شده‌، وی‌ را بگو كه‌ ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، آیا تو برای‌ كنیز خود قسم‌ خورده‌، نگفتی‌ كه‌ پسر تو سلیمان‌، بعد از من‌ پادشاه‌ خواهد شد؟ و او بر كرسی من‌ خواهد نشست‌؟ پس‌ چرا اَدُنیا پادشاه‌ شده‌ است‌؟14اینك‌ وقتی‌ كه‌ تو هنوز در آنجا با پادشاه‌ سخن‌ گویی‌، من‌ نیز بعد از تو خواهم‌ آمد و كلام‌ تو را ثابت‌ خواهم‌ كرد.»15پس‌ بَتْشَبَع‌ نزد پادشاه‌ به‌ اطاق‌ درآمد و پادشاه‌ بسیار پیر بود و اَبیشَك‌ شونمیه‌، پادشاه‌ را خدمت‌ می‌نمود.16و بَتْشَبَع‌ خم‌ شده‌، پادشاه‌ را تعظیم‌ نمود و پادشاه‌ گفت‌: «تو را چه‌ شده‌ است‌؟»17او وی‌ را گفت‌: «ای‌ آقایم‌ تو برای‌ كنیز خود به‌ یهُوَه‌ خدای‌ خویش‌ قسم‌ خوردی‌ كه‌ پسر تو، سلیمان‌ بعد از من‌ پادشاه‌ خواهد شد و او بر كرسی‌ من‌ خواهد نشست‌.18و حال‌ اینك‌ اَدُنیا پادشاه‌ شده‌ است‌ و آقایم‌ پادشاه‌ اطلاع‌ ندارد.19و گاوان‌ و پرواریها و گوسفندان‌ بسیار ذبح‌كرده‌، همۀ پسران‌ پادشاه‌ و ابیاتار كاهن‌ و یوآب‌، سردار لشكر را دعوت‌ كرده‌، اما بنده‌ات‌ سلیمان‌ را دعوت‌ ننموده‌ است‌.20و اما ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، چشمان‌ تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ سوی‌ توست‌ تا ایشان‌ را خبر دهی‌ كه‌ بعد از آقایم‌، پادشاه‌، كیست‌ كه‌ بر كرسی‌ وی‌ خواهد نشست‌.21والاّ واقع‌ خواهد شد هنگامی‌ كه‌ آقایم‌ پادشاه‌ با پدران‌ خویش‌ بخوابد كه‌ من‌ و پسرم‌ سلیمان‌ مقصّر خواهیم‌ بود.»22و اینك‌ چون‌ او هنوز با پادشاه‌ سخن‌ می‌گفت‌، ناتان‌ نبی‌ نیز داخل‌ شد.23و پادشاه‌ را خبر داده‌، گفتند كه‌ «اینك‌ ناتان‌ نبی‌ است‌.» و او به‌ حضور پادشاه‌ درآمده‌، رو به‌ زمین‌ خم‌ شده‌، پادشاه‌ را تعظیم‌ نمود.24و ناتان‌ گفت‌: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، آیا تو گفته‌ای‌ كه‌ اَدُنیا بعد از من‌ پادشاه‌ خواهد شد و او بر كرسی‌ من‌ خواهد نشست‌؟25زیرا كه‌ امروز او روانه‌ شده‌، گاوان‌ و پرواریها و گوسفندان‌ بسیار ذبح‌ نموده‌، و همۀ پسران‌ پادشاه‌ و سرداران‌ لشكر و ابیاتار كاهن‌ را دعوت‌ كرده‌ است‌، و اینك‌ ایشان‌ به‌ حضورش‌ به‌ اكل‌ و شرب‌ مشغولند و می‌گویند اَدُنیای‌ پادشاه‌ زنده‌ بماند.26لیكن‌ بنده‌ات‌ مرا و صادوق‌ كاهن‌ و بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ و بنده‌ات‌، سلیمان‌ را دعوت‌ نكرده‌ است‌.27آیا این‌ كار از جانب‌ آقایم‌، پادشاه‌ شده‌ و آیا به‌ بنده‌ات‌ خبر ندادی‌ كه‌ بعد از آقایم‌، پادشاه‌ كیست‌ كه‌ بر كرسی‌ وی‌ بنشیند؟»28و داود پادشاه‌ در جواب‌ گفت‌: «بَتْشَبَع‌ را نزد من‌ بخوانید.» پس‌ او به‌ حضور پادشاه‌ درآمد و به‌ حضور پادشاه‌ ایستاد.29و پادشاه‌ سوگند خورده‌، گفت‌: «قسم‌ به‌ حیات‌ خداوند كه‌ جان‌ مرااز تمام‌ تنگیها رهانیده‌ است‌،30چنانكه‌ برای‌ تو، به‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌، قسم‌ خورده‌، گفتم‌ كه‌ پسر تو، سلیمان‌ بعد از من‌ پادشاه‌ خواهد شد، و او به‌ جای‌ من‌ بر كرسی‌ من‌ خواهد نشست‌، به‌ همان‌ طور امروز به‌ عمل‌ خواهم‌ آورد.»31و بَتْشَبَع‌ رو به‌ زمین‌ خم‌ شده‌، پادشاه‌ را تعظیم‌ نمود و گفت‌: «آقایم‌، داودِ پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ بماند!»32و داود پادشاه‌ گفت‌: «صادوق‌ كاهن‌ و ناتان‌ نبی‌ و بَنایاهُو بن‌ یهُویاداع‌ را نزد من‌ بخوانید.» پس‌ ایشان‌ به‌ حضور پادشاه‌ داخل‌ شدند.33و پادشاه‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «بندگان‌ آقای‌ خویش‌ را همراه‌ خود بردارید و پسرم‌، سلیمان‌ را بر قاطر من‌ سوار نموده‌، او را به‌ جِیحُون‌ ببرید.34و صادوق‌ كاهن‌ و ناتان‌ نبی‌ او را در آنجا به‌ پادشاهی‌ اسرائیل‌ مسح‌ نمایند و كَرِنّا را نواخته‌، بگویید: سلیمان‌ پادشاه‌ زنده‌ بماند!35و شما در عقب‌ وی‌ برآیید تا او داخل‌ شده‌، بر كرسی‌ من‌ بنشیند و او به‌ جای‌ من‌ پادشاه‌ خواهد شد، و او را مأمور فرمودم‌ كه‌ بر اسرائیل‌ و بر یهودا پیشوا باشد.»36و بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ در جواب‌ پادشاه‌ گفت‌: «آمین‌! یهُوَه‌، خدای‌ آقایم‌، پادشاه‌ نیز چنین‌ بگوید.37چنانكه‌ خداوند با آقایم‌، پادشاه‌ بوده‌ است‌، همچنین‌ با سلیمان‌ نیز باشد، و كرسی‌ وی‌ را از كرسی‌ آقایم‌ داودِ پادشاه‌ عظیم‌تر گرداند.»38و صادوق‌ كاهن‌ و ناتان‌ نبی‌ و بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ و كریتیان‌ و فلیتیان‌ رفته‌، سلیمان‌ را بر قاطرِ داودِ پادشاه‌ سوار كردند و او را به‌ جِیحُون‌ آوردند.39و صادوق‌ كاهن‌، حُقّه‌ روغن‌ را از خیمه‌ گرفته‌، سلیمان‌ را مسح‌ كرد و چون‌ كَرِنّا را نواختند تمامی‌ قوم‌ گفتند: «سلیمان‌ پادشاه‌ زنده‌ بماند.»40و تمامی‌ قوم‌ در عقب‌ وی‌ برآمدند و قوم‌ نای‌ نواختند و به‌ فرح‌ عظیم‌ شادی‌ نمودند، به‌حدی‌ كه‌ زمین‌ از آواز ایشان‌ منشق‌ می‌شد.41و اَدُنیا و تمامی‌ دعوت‌ شدگانی‌ كه‌ با او بودند، چون‌ از خوردن‌ فراغت‌ یافتند، این‌ را شنیدند و چون‌ یوآب‌ آواز كَرِنّا را شنید، گفت‌: «چیست‌ این‌ صدای‌ اضطراب‌ در شهر؟»42و چون‌ او هنوز سخن‌ می‌گفت‌، اینك‌ یوناتان‌ بن‌ ابیاتارِ كاهن‌ رسید و اَدُنیا گفت‌: «بیا زیرا كه‌ تو مرد شجاع‌ هستی‌ و خبر نیكو می‌آوری‌.»43یوناتان‌ در جواب‌ اَدُنیا گفت‌: «به‌ درستی‌ كه‌ آقای‌ ما، داودِ پادشاه‌، سلیمان‌ را پادشاه‌ ساخته‌ است‌.44و پادشاه‌، صادوق‌ كاهن‌ و ناتان‌ نبی‌ و بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ و كَرِیتیان‌ و فِلِیتیان‌ را با او فرستاده‌، او را بر قاطر پادشاه‌ سوار كرده‌اند.45و صادوق‌ كاهن‌ و ناتان‌ نبی‌، او را در جِیحُون‌ به‌ پادشاهی‌ مسح‌ كرده‌اند و از آنجا شادی‌ كنان‌ برآمدند، چنانكه‌ شهر به‌ آشوب‌ درآمد. و این‌ است‌ صدایی‌ كه‌ شنیدید.46و سلیمان‌ نیز بر كرسی‌ سلطنت‌ جلوس‌ نموده‌ است‌.47و ایضاً بندگان‌ پادشاه‌ به‌ جهت‌ تهنیت‌ آقای‌ ما، داودِ پادشاه‌ آمده‌، گفتند: خدای‌ تو اسم‌ سلیمان‌ را از اسم‌ تو افضل‌ و كرسی‌ او را از كرسی‌ تو اعظم‌ گرداند. و پادشاه‌ بر بستر خود سجده‌ نمود.48و پادشاه‌ نیز چنین‌ گفت‌: متبارك‌ باد یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، كه‌ امروز كسی‌ را كه‌ بر كرسی‌ من‌ بنشیند، به‌ من‌ داده‌ است‌ و چشمان‌ من‌، این‌ را می‌بیند.»49آنگاه‌ تمامی‌ مهمانان‌ اَدُنیا ترسان‌ شده‌، برخاستند و هركس‌ به‌ راه‌ خود رفت‌.50و اَدُنیا از سلیمان‌ ترسان‌ شده‌، برخاست‌ و روانه‌ شده‌، شاخهای‌ مذبح‌ را گرفت‌.51و سلیمان‌ را خبر داده‌، گفتند كه‌ «اینك‌ اَدُنیا از سلیمان‌ پادشاه‌می‌ترسد و شاخهای‌ مذبح‌ را گرفته‌، می‌گوید كه‌ سلیمان‌ پادشاه‌ امروز برای‌ من‌ قسم‌ بخورد كه‌ بندۀ خود را به‌ شمشیر نخواهد كُشت‌.»52و سلیمان‌ گفت‌: «اگر مرد صالح‌ باشد، یكی‌ از مویهایش‌ بر زمین‌ نخواهد افتاد، اما اگر بدی‌ در او یافت‌ شود، خواهد مُرد.»53و سلیمان‌ پادشاه‌ فرستاد تا او را از نزد مذبح‌ آوردند و او آمده‌، سلیمان‌ پادشاه‌ را تعظیم‌ نمود و سلیمان‌ گفت‌: «به‌ خانۀ خود برو.»

Chapter 2

1و چون‌ ایام‌ وفات‌ داود نزدیك‌ شد، پسر خود سلیمان‌ را وصیت‌ فرموده‌، گفت‌:2«من‌ به‌ راه‌ تمامی‌ اهل‌ زمین‌ می‌روم‌. پس‌ تو قوی‌ و دلیر باش‌.3وصایای‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود را نگاه‌ داشته‌، به‌ طریق‌های‌ وی‌ سلوك‌ نما، و فرایض‌ و اوامر و احكام‌ و شهادات‌ وی‌ را به‌ نوعی‌ كه‌ در تورات‌ موسی‌ مكتوب‌ است‌، محافظت‌ نما تا در هر كاری‌ كه‌ كنی‌ و به‌ هر جایی‌ كه‌ توجه‌ نمایی‌، برخوردار باشی‌.4و تا آنكه‌ خداوند ، كلامی‌ را كه‌ دربارۀ من‌ فرموده‌ و گفته‌ است‌، برقرار دارد كه‌ اگر پسران‌ تو راه‌ خویش‌ را حفظ‌ نموده‌، به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود در حضور من‌ به‌ راستی‌ سلوك‌ نمایند، یقین‌ كه‌ از تو كسی‌ كه‌ بر كرسی‌ اسرائیل‌ بنشیند، مفقود نخواهد شد.5« و دیگر تو آنچه‌ را كه‌ یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ به‌ من‌ كرد می‌دانی‌، یعنی‌ آنچه‌ را با دو سردار لشكر اسرائیل‌ اَبْنِیر بن‌ نیر و عماسا ابن‌ یتَر كرد و ایشان‌ را كشت‌ و خون‌ جنگ‌ را در حین‌ صلح‌ ریخته‌، خون‌ جنگ‌ را بر كمربندی‌ كه‌ به‌ كمر خود داشت و بر نعلینی‌ كه‌ به‌ پایهایش‌ بود، پاشید.6پس‌ موافق‌ حكمت‌ خود عمل‌ نما و مباد كه‌ موی‌ سفید او به‌ سلامتی‌ به‌ قبر فرو رود.7و اما با پسران‌ بَرْزِلاّی‌ جِلْعادی‌ احسان‌ نما و ایشان‌ از جملۀ خورندگان‌ بر سفرۀ تو باشند، زیرا كه‌ ایشان‌ هنگامی‌ كه‌ از برادر تو اَبْشالوم‌ فرار می‌كردم‌، نزد من‌ چنین‌ آمدند.8و اینك‌ شِمْعِی‌ ابن‌ جیرای‌ بنیامینی‌ از بَحُوریم‌ نزد توست‌ و او مرا در روزی‌ كه‌ به‌ مَحَنایم‌ رسیدم‌ به‌ لعنت‌ سخت‌ لعن‌ كرد، لیكن‌ چون‌ به‌ استقبال‌ من‌ به‌ اردن‌ آمد برای‌ او به‌ خداوند قسم‌ خورده‌، گفتم‌ كه‌ تو را با شمشیر نخواهم‌ كشت‌.9پس‌ الا´ن‌ او را بی‌گناه‌ مشمار زیرا كه‌ مرد حكیم‌ هستی‌ و آنچه‌ را كه‌ با او باید كرد، می‌دانی‌. پس‌ مویهای‌ سفید او را به‌ قبر با خون‌ فرود آور.»10پس‌ داود با پدران‌ خود خوابید و در شهر داود دفن‌ شد.11و ایامی‌ كه‌ داود بر اسرائیل‌ سلطنت‌ می‌نمود، چهل‌ سال‌ بود. هفت‌ سال‌ در حِبرون‌ سلطنت‌ كرد و در اورشلیم‌ سی‌ و سه‌ سال‌ سلطنت‌ نمود.12و سلیمان‌ بر كرسی‌ پدر خود داود نشست‌ و سلطنت‌ او بسیار استوار گردید.13و اَدُنیا پسر حَجِّیت‌ نزد بَتْشَبَع‌، مادر سلیمان‌ آمد و او گفت‌: «آیا به‌ سلامتی‌ آمدی‌؟» او جواب‌ داد: «به‌ سلامتی‌.»14پس‌ گفت‌: «با تو حرفی‌ دارم‌.» او گفت‌: «بگو.»15گفت‌: «تو می‌دانی‌ كه‌ سلطنت‌ با من‌ شده‌ بود و تمامی‌ اسرائیل‌ روی‌ خود را به‌ من‌ مایل‌ كرده‌ بودند تا سلطنت‌ نمایم‌.اما سلطنت‌ منتقل‌ شده‌، از آنِ برادرم‌ گردید زیرا كه‌ از جانب‌ خداوند از آن‌ او بود.16و الا´ن‌ خواهشی‌ از تو دارم‌؛ مسألت‌ مرا رد مكن‌.» او وی‌ را گفت‌: «بگو.»17گفت‌: «تمنّا این‌ كه‌ به‌ سلیمان‌ پادشاه‌ بگویی‌ زیرا خواهش‌ تو را رد نخواهد كرد تا اَبیشَكِ شونمیه‌ را به‌ من‌ به‌ زنی‌ بدهد.»18بَتْشَبَع‌ گفت‌: «خوب‌، من‌ نزد پادشاه‌ برای‌ تو خواهم‌ گفت‌.»19پس‌ بَتْشَبَع‌ نزد سلیمان‌ پادشاه‌ داخل‌ شد تا با او دربارۀ اَدُنیا سخن‌ گوید. و پادشاه‌ به‌ استقبالش‌ برخاسته‌، او را تعظیم‌ نمود و بر كرسی‌ خود نشست‌ و فرمود تا به‌ جهت‌ مادر پادشاه‌ كرسی‌ بیاورند و او به‌ دست‌ راستش‌ بنشست‌.20و او عرض‌ كرد: «یك‌ مطلب‌ جزئی‌ دارم‌ كه‌ از تو سؤال‌ نمایم‌. مسألت‌ مرا رد منما.» پادشاه‌ گفت‌: «ای‌ مادرم‌ بگو زیرا كه‌ مسألت‌ تو را رد نخواهم‌ كرد.»21و او گفت‌: «اَبیشَكِ شونمیه‌ به‌ برادرت‌ اَدُنیا به‌ زنی‌ داده‌ شود.»22سلیمان‌ پادشاه‌، مادر خود را جواب‌ داده‌، گفت‌: «چرا اَبیشَكِ شونَمیه‌ را به‌ جهت‌ اَدُنیا طلبیدی‌؟ سلطنت‌ را نیز برای‌ وی‌ طلب‌ كن‌ چونكه‌ او برادر بزرگ‌ من‌ است‌، هم‌ به‌ جهت‌ او و هم‌ به‌ جهت‌ ابیاتار كاهن‌ و هم‌ به‌ جهت‌ یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌.»23و سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ خداوند قسم‌ خورده‌، گفت‌: «خدا به‌ من‌ مثل‌ این‌ بلكه‌ زیاده‌ از این‌ عمل‌ نماید اگر اَدُنیا این‌ سخن‌ را به‌ ضرر جان‌ خود نگفته‌ باشد.24و الا´ن‌ قسم‌ به‌ حیات‌ خداوند كه‌ مرا استوار نموده‌، و مرا بر كرسی‌ پدرم‌، داود نشانیده‌، و خانه‌ای‌ برایم‌ به‌ طوری‌ كه‌ وعده‌ نموده‌ بود، برپا كرده‌ است‌ كه‌ اَدُنیاامروز خواهد مرد.»25پس‌ سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ دست‌ بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ فرستاد و او وی‌ را زد كه‌ مرد.26و پادشاه‌ به‌ ابیاتار كاهن‌ گفت‌: «به‌ مزرعۀ خود به‌ عناتوت‌ برو زیرا كه‌ تو مستوجب‌ قتل‌ هستی‌، لیكن‌ امروز تو را نخواهم‌ كشت‌، چونكه‌ تابوت‌ خداوند، یهُوَه‌ را در حضور پدرم‌ داود برمی‌داشتی‌، و در تمامی‌ مصیبت‌های‌ پدرم‌ مصیبت‌ كشیدی‌.»27پس‌ سلیمان‌، ابیاتار را از كهانت‌ خداوند اخراج‌ نمود تا كلام‌ خداوند را كه‌ دربارۀ خاندان‌ عیلی‌ در شیلوه‌ گفته‌ بود، كامل‌ گرداند.28و چون‌ خبر به‌ یوآب‌ رسید، یوآب‌ به‌ خیمۀ خداوند فرار كرده‌، شاخهای‌ مذبح‌ را گرفت‌ زیرا كه‌ یوآب‌، اَدُنیا را متابعت‌ كرده‌، هرچند اَبْشالوم‌ را متابعت‌ ننموده‌ بود.29و سلیمان‌ پادشاه‌ را خبر دادند كه‌ یوآب‌ به‌ خیمۀ خداوند فرار كرده‌، و اینك‌ به‌ پهلوی‌ مذبح‌ است‌. پس‌ سلیمان‌، بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ را فرستاده‌، گفت‌: «برو و او را بكش‌.»30و بَنایاهُو به‌ خیمۀ خداوند داخل‌ شده‌، او را گفت‌: «پادشاه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ بیرون‌ بیا.» او گفت‌: «نی‌، بلكه‌ اینجا می‌میرم‌.» و بَنایاهُو به‌ پادشاه‌ خبر رسانیده‌، گفت‌ كه‌ «یوآب‌ چنین‌ گفته‌، و چنین‌ به‌ من‌ جواب‌ داده‌ است‌.»31پادشاه‌ وی‌ را فرمود: «موافق‌ سخنش‌ عمل‌ نما و او را كشته‌، دفن‌ كن‌ تا خون‌ بی‌گناهی‌ را كه‌ یوآب‌ ریخته‌ بود از من‌ و از خاندان‌ پدرم‌ دور نمایی‌.32و خداوند خونش‌ را بر سر خودش‌ رد خواهد گردانید به‌ سبب‌ اینكه‌ بر دو مرد كه‌ از او عادل‌تر و نیكوتر بودند هجوم‌ آورده‌، ایشان‌ را باشمشیر كشت‌ و پدرم‌، داود اطلاع‌ نداشت‌، یعنی‌ اَبْنِیر بن‌ نیر، سردار لشكر اسرائیل‌ و عماسا ابن‌ یتَر، سردار لشكر یهودا.33پس‌ خون‌ ایشان‌ بر سر یوآب‌ و بر سر ذُریتش‌ تا به‌ ابد برخواهد گشت‌ و برای‌ داود و ذریتش‌ و خاندانش‌ و كرسی‌اش‌ سلامتی‌ از جانب‌ خداوند تا ابدالا´باد خواهد بود.»34پس‌ بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ رفته‌، او را زد و كشت‌ و او را در خانه‌اش‌ كه‌ در صحرا بود، دفن‌ كردند.35و پادشاه‌ بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ را به‌ جایش‌ به‌ سرداری‌ لشكر نصب‌ كرد و پادشاه‌، صادوق‌ كاهن‌ را در جای‌ ابیاتار گماشت‌.36و پادشاه‌ فرستاده‌، شِمْعِی‌ را خوانده‌، وی‌ را گفت‌: «به‌ جهت‌ خود خانه‌ای‌ در اورشلیم‌ بنا كرده‌، در آنجا ساكن‌ شو و از آنجا به‌ هیچ‌ طرف‌ بیرون‌ مرو.37زیرا یقیناً در روزی‌ كه‌ بیرون‌ روی‌ و از نهر قِدرون‌ عبور نمایی‌، بدان‌ كه‌ البته‌ خواهی‌ مرد و خونت‌ بر سر خودت‌ خواهد بود.»38و شِمْعِی‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «آنچه‌ گفتی‌ نیكوست‌. به‌ طوری‌ كه‌ آقایم‌ پادشاه‌ فرموده‌ است‌، بنده‌ات‌ چنین‌ عمل‌ خواهد نمود.» پس‌ شِمْعِی‌ روزهای‌ بسیار در اورشلیم‌ ساكن‌ بود.39اما بعد از انقضای‌ سه‌ سال‌ واقع‌ شد كه‌ دو غلام‌ شِمْعِی‌ نزد اَخِیش‌ بن‌ مَعْكَه‌، پادشاه‌ جَتّ فرار كردند و شِمْعِی‌ را خبر داده‌، گفتند كه‌ «اینك‌ غلامانت‌ در جَتّ هستند.»40و شِمْعی‌ برخاسته‌، الاغ‌ خود را بیاراست‌ و به‌ جستجوی‌ غلامانش‌، نزد اَخِیش‌ به‌ جَتّ روانه‌ شد، و شِمْعِی‌ رفته‌، غلامان‌ خود را از جَتّ بازآورد.41و به‌ سلیمان‌ خبر دادند كه‌ شِمْعِی‌ از اورشلیم‌ به‌ جَتّ رفته‌ و برگشته‌ است‌.42و پادشاه‌ فرستاده‌، شِمْعِی‌ راخواند و وی‌ را گفت‌: «آیا تو را به‌ خداوند قسم‌ ندادم‌ و تو را به‌ تأكید نگفتم‌ در روزی‌ كه‌ بیرون‌ شوی‌ و به‌ هر جا بروی‌ یقین‌ بدان‌ كه‌ خواهی‌ مرد، و تو مرا گفتی‌ سخنی‌ كه‌ شنیدم‌ نیكوست‌؟43پس‌ قسم‌ خداوند و حكمی‌ را كه‌ به‌ تو امر فرمودم‌، چرا نگاه‌ نداشتی‌؟»44و پادشاه‌ به‌ شِمْعِی‌ گفت‌: «تمامی‌ بدی‌ را كه‌ دلت‌ از آن‌ آگاهی‌ دارد كه‌ به‌ پدر من‌ داود كرده‌ای‌، می‌دانی‌ و خداوند شرارت‌ تو را به‌ سرت‌ برگردانیده‌ است‌.45و سلیمان‌ پادشاه‌، مبارك‌ خواهد بود و كرسی‌ داود در حضور خداوند تا به‌ ابد پایدار خواهد ماند.»46پس‌ پادشاه‌ بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌ را امر فرمود و او بیرون‌ رفته‌، او را زد كه‌ مرد. و سلطنت‌ در دست‌ سلیمان‌ برقرار گردید.

Chapter 3

1و سلیمان‌ با فرعون‌، پادشاه‌ مصر،مصاهرت‌ نموده‌، دختر فرعون‌ را گرفت‌، و او را به‌ شهر داود آورد تا بنای‌ خانۀ خود و خانۀ خداوند و حصار اورشلیم‌ را به‌ هر طرفش‌ تمام‌ كند.2لیكن‌ قوم‌ در مكانهای‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ خداوند تا آن‌ زمان‌ بنا نشده‌ بود.3و سلیمان‌ خداوند را دوست‌ داشته‌، به‌ فرایض‌ پدر خود، داود رفتار می‌نمود، جز اینكه‌ در مكانهای‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید.4و پادشاه‌ به‌ جِبْعُون‌ رفت‌ تا در آنجا قربانی‌ بگذراند زیرا كه‌ مكانِ بلندِ عظیم‌، آن‌ بود و سلیمان‌ بر آن‌ مذبح‌ هزار قربانی‌ سوختنی‌ گذرانید.5و خداوند به‌ سلیمان‌ در جِبْعُون‌ در خواب‌ شب‌ ظاهر شد. و خدا گفت‌: «آنچه‌ را كه‌ به‌ تو بدهم‌، طلب‌ نما.»6سلیمان‌ گفت‌: «تو بابنده‌ات‌، پدرم‌ داود، هرگاه‌ در حضور تو با راستی‌ و عدالت‌ و قلب‌ سلیم‌ با تو رفتار می‌نمود، احسان‌ عظیم‌ می‌نمودی‌، و این‌ احسان‌ عظیم‌ را برای‌ او نگاه‌ داشتی‌ كه‌ پسری‌ به‌ او دادی‌ تا بر كرسی‌ وی‌ بنشیند، چنانكه‌ امروز واقع‌ شده‌ است‌.7و الا´ن‌ ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ من‌، تو بندۀ خود را به‌ جای‌ پدرم‌ داود، پادشاه‌ ساختی‌ و من‌ طفل‌ صغیر هستم‌ كه‌ خروج‌ و دخول‌ را نمی‌دانم‌.8و بنده‌ات‌ در میان‌ قوم‌ تو كه‌ برگزیده‌ای‌ هستم‌، قوم‌ عظیمی‌ كه‌ كثیرند به‌ حدی‌ كه‌ ایشان‌ را نتوان‌ شمرد و حساب‌ كرد.9پس‌ به‌ بندۀ خود دل‌ فهیم‌ عطا فرما تا قوم‌ تو را داوری‌ نمایم‌ و در میان‌ نیك‌ و بد تمیز كنم‌؛ زیرا كیست‌ كه‌ این‌ قوم‌ عظیم‌ تو را داوری‌ تواند نمود؟»10و این‌ امر به‌ نظر خداوند پسند آمد كه‌ سلیمان‌ این‌ چیز را خواسته‌ بود.11پس‌ خدا وی‌ را گفت‌: «چونكه‌ این‌ چیز را خواستی‌ و طول‌ ایام‌ برای‌ خویشتن‌ نطلبیدی‌، و دولت‌ برای‌ خود سؤال‌ ننمودی‌، و جان‌ دشمنانت‌ را نطلبیدی‌، بلكه‌ به‌ جهت‌ خود حكمت‌ خواستی‌ تا انصاف‌ را بفهمی‌،12اینك‌ بر حسب‌ كلام‌ تو كردم‌ و اینك‌ دل‌ حكیم‌ و فهیم‌ به‌ تو دادم‌ به‌ طوری‌ كه‌ پیش‌ از تو مثل‌ تویی‌ نبوده‌ است‌ و بعد از تو كسی‌ مثل‌ تو نخواهد برخاست‌.13و نیز آنچه‌ را نطلبیدی‌، یعنی‌ هم‌ دولت‌ و هم‌ جلال‌ را به‌ تو عطا فرمودم‌ به‌ حدی‌ كه‌ در تمامی‌ روزهایت‌ كسی‌ مثل‌ تو در میان‌ پادشاهان‌ نخواهد بود.14و اگر در راههای‌ من‌ سلوك‌ نموده‌، فرایض‌ و اوامر مرا نگاه‌ داری‌ به‌ طوری‌ كه‌ پدر تو داود سلوك‌ نمود، آنگاه‌ روزهایت‌ را طویل‌ خواهم‌ گردانید.»15پس‌ سلیمان‌ بیدار شد و اینك‌ خواب‌ بود. و به‌ اورشلیم‌ آمده‌، پیش‌ تابوت‌ عهد خداوند ایستاد، و قربانی‌های‌ سوختنی‌ گذرانید و ذبایح‌ سلامتی‌ ذبح‌ كرده‌، برای‌ تمامی‌ بندگانش‌ ضیافت‌ نمود.16آنگاه‌ دو زن‌ زانیه‌ نزد پادشاه‌ آمده‌، در حضورش‌ ایستادند.17و یكی‌ از آن‌ زنان‌ گفت‌: «ای‌ آقایم‌، من‌ و این‌ زن‌ در یك‌ خانه‌ ساكنیم‌ و در آن‌ خانه‌ با او زاییدم‌.18و روز سوم‌ بعد از زاییدنم‌ واقع‌ شد كه‌ این‌ زن‌ نیز زایید و ما با یكدیگر بودیم‌ و كسی‌ دیگر با ما در خانه‌ نبود و ما هر دو در خانه‌ تنها بودیم‌.19و در شب‌، پسر این‌ زن‌ مرد زیرا كه‌ بر او خوابیده‌ بود.20و او در نصف‌ شب‌ برخاسته‌، پسر مرا وقتی‌ كه‌ كنیزت‌ در خواب‌ بود از پهلوی‌ من‌ گرفت‌ و در بغل‌ خود گذاشت‌ و پسر مردۀ خود را در بغل‌ من‌ نهاد.21و بامدادان‌ چون‌ برخاستم‌ تا پسر خود را شیر دهم‌، اینك‌ مرده‌ بود؛ اما چون‌ در وقت‌ صبح‌ بر او نگاه‌ كردم‌، دیدم‌ كه‌ پسری‌ كه‌ من‌ زاییده‌ بودم‌، نیست‌.»22زن‌ دیگر گفت‌: «نی‌، بلكه‌ پسر زنده‌ از آن‌ من‌ است‌ و پسر مرده‌ از آن‌ توست‌.» و آن‌ دیگر گفت‌: «نی‌، بلكه‌ پسر مرده‌ از آن‌ توست‌ و پسر زنده‌ از آن‌ من‌ است‌.» و به‌ حضور پادشاه‌ مكالمه‌ می‌كردند.23پس‌ پادشاه‌ گفت‌: «این‌ می‌گوید كه‌ این‌ پسر زنده‌ از آن‌ من‌ است‌ و پسر مرده‌ از آن‌ توست‌ و آن‌ می‌گوید نی‌، بلكه‌ پسر مرده‌ از آن‌ توست‌ و پسر زنده‌ از آن‌ من‌ است‌.»24و پادشاه‌ گفت‌: «شمشیری‌ نزد من‌ بیاورید.» پس‌ شمشیری‌ به‌ حضور پادشاه‌ آوردند.25و پادشاه‌ گفت‌: «پسر زنده‌ را به‌ دو حصّه‌ تقسیم‌ نمایید و نصفش‌ را به‌ این‌ و نصفش‌ را به‌ آن‌ بدهید.»26و زنی‌ كه‌ پسر زنده‌ از آن‌ او بود، چونكه‌ دلش‌ بر پسرش‌می‌سوخت‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ آقایم‌! پسر زنده‌ را به‌ او بدهید و او را هرگز مكشید.» اما آن‌ دیگری‌ گفت‌: «نه‌ از آن‌ من‌ و نه‌ از آن‌ تو باشد؛ او را تقسیم‌ نمایید.»27آنگاه‌ پادشاه‌ امر فرموده‌، گفت‌: «پسر زنده‌ را به‌ او بدهید و او را البته‌ مكشید زیرا كه‌ مادرش‌ این‌ است‌.»28و چون‌ تمامی‌ اسرائیل‌ حُكمی‌ را كه‌ پادشاه‌ كرده‌ بود، شنیدند از پادشاه‌ بترسیدند زیرا دیدند كه‌ حكمت‌ خدایی‌ به‌ جهت‌ داوری‌ كردن‌ در دل‌ اوست‌.

Chapter 4

1و سلیمان‌ پادشاه‌ بر تمامی‌ اسرائیل‌ پادشاه‌بود.2و سردارانی‌ كه‌ داشت‌ اینانند: عَزَرْیاهو ابن‌ صادوق‌ كاهن‌،3و اَلِیحُوْرَف‌ و اَخِیا پسران‌ شِیشَه‌ كاتبان‌ و یهُوْشافاط‌ بن‌ اَخِیلُود وقایع‌ نگار،4و بَنایاهُو ابن‌ یهُویاداع‌، سردار لشكر، و صادوق‌ و ابیاتار كاهنان‌،5و عَزَرْیاهو بن‌ ناتان‌، سردار وكلاء و زابود بن‌ ناتان‌ كاهن‌ و دوست‌ خالص‌ پادشاه‌،6و اَخیشار ناظر خانه‌ و اَدُونیرام‌ بن‌ عَبْدا، رئیس‌ باجگیران‌.7و سلیمان‌ دوازده‌ وكیل‌ بر تمامی‌ اسرائیل‌ داشت‌ كه‌ به‌ جهت‌ خوراك‌ پادشاه‌ و خاندانش‌ تدارك‌ می‌دیدند، كه‌ هریك‌ از ایشان‌ یك‌ ماه‌ در سال‌ تدارك‌ می‌دید.8و نامهای‌ ایشان‌ این‌ است‌: بِنْحُور در كوهستان‌ افرایم‌،9و بِنْدَقَر در ماقص‌ و شَعَلْبِیم‌ و بیت‌شمس‌ و ایلون‌ بیت‌ حانان‌،10و بِنْحَسَد در اَرُبُّوت‌ كه‌ سوكوه‌ و تمامی‌ زمین‌ حافَر به‌ او تعلق‌ داشت‌،11و بِنْئَبِینَداب‌ در تمامی‌ نافَت‌ دُور كه‌ تافَت‌ دختر سلیمان‌ زن‌ او بود،12و بَعْنا ابن‌ اَخِیلُود در تَعْنَك‌ و مَجِدُّو و تمامی‌ بیتشان‌ كه‌ به‌ جانب‌ صُرْتان‌ زیر یزْرَعِیل‌ است‌ از بیتشان‌ تاآبَل‌ مَحُولَه‌ تا آن‌ طرف‌ یقْمَعام‌،13و بِنْجابَر در رامُوت‌ جِلْعاد كه‌ قُرای‌ یاعیر بن‌ مَنَسّی‌ كه‌ در جِلْعاد می‌باشد و بلوكِ اَرْجُوب‌ كه‌ در باشان‌ است‌ به‌ او تعلق‌ داشت‌، یعنی‌ شصت‌ شهر بزرگ‌ حصاردار با پشت‌بندهای‌ برنجین‌،14و اَخیناداب‌ بن‌ عِدُّو در مَحَنایم‌،15و اَخِیمَعْص‌ در نفتالی‌ كه‌ او نیز باسْمَت‌، دختر سلیمان‌ را به‌ زنی‌ گرفته‌ بود،16و بَعْنا ابن‌ حوشای‌ در اَشیر و بَعْلُوت‌،17و یهُوْشافاط‌ بن‌ فاروح‌ در یسَّاكار،18و شِمْعِی‌ ابن‌ ایلا در بنیامین‌،19و جابَر بن‌ اُوری‌ در زمین‌ جِلْعاد كه‌ ولایت‌ سیحون‌ پادشاه‌ اموریان‌ و عوج‌ پادشاه‌ باشان‌ بود و او به‌ تنهایی‌ در آن‌ زمین‌ وكیل‌ بود.20و یهودا و اسرائیل‌ مثل‌ ریگ‌ كنارۀ دریا بیشماره‌ بودند و اكل‌ و شرب‌ نموده‌، شادی‌ می‌كردند.21و سُلیمان‌ بر تمامی‌ ممالك‌، از نهر (فرات‌) تا زمین‌ فلسطینیان‌ و تا سرحدّ مصر سلطنت‌ می‌نمود، و هدایا آورده‌، سلیمان‌ را در تمامی‌ ایام‌ عمرش‌ خدمت‌ می‌كردند.22و آذوقۀ سلیمان‌ برای‌ هر روز سی‌ كُّر آرد نرم‌ و شصت‌ كُّر بُلغُور بود.23و ده‌ گاو پرواری‌ و بیست‌ گاو از چراگاه‌ و صد گوسفند سوای‌ غزالها و آهوها و گوزنها و مرغهای‌ فربه‌.24زیرا كه‌ بر تمامی‌ ماورای‌ نهر از تِفْسَح‌ تا غَزَّه‌ بر جمیع‌ ملوك‌ ماورای‌ نهر حكمرانی‌ می‌نمود و او را از هر جانب‌ به‌ همۀ اطرافش‌ صلح‌ بود.25و یهودا و اسرائیل‌، هركس‌ زیر مو و انجیر خود از دان‌ تا بئرشَبَع‌ در تمامی‌ ایام‌ سلیمان‌ ایمن‌ می‌نشستند.26و سلیمان‌ را چهل‌ هزار آخور اسب‌ به‌ جهت‌ ارابه‌هایش‌ و دوازده‌ هزار سوار بود.27و آن‌ وكلااز برای‌ خوراك‌ سلیمان‌ پادشاه‌ و همۀ كسانی‌ كه‌ بر سفرۀ سلیمان‌ پادشاه‌ حاضر می‌بودند، هر یك‌ در ماه‌ خود تدارك‌ می‌دیدند و نمی‌گذاشتند كه‌ به‌ هیچ‌ چیز احتیاج‌ باشد.28و جو و كاه‌ به‌ جهت‌ اسبان‌ و اسبان‌ تازی‌ به‌ مكانی‌ كه‌ هر كس‌ بر حسب‌ وظیفه‌اش‌ مقرّر بود، می‌آوردند.29و خدا به‌ سلیمان‌ حكمت‌ و فطانت‌ از حد زیاده‌ و وسعت‌ دل‌ مثل‌ ریگ‌ كنارۀ دریا عطا فرمود.30و حكمت‌ سلیمان‌ از حكمت‌ تمامی‌ بنی‌مشرق‌ و از حكمت‌ جمیع‌ مصریان‌ زیاده‌ بود.31و از جمیع‌ آدمیان‌ از اِیتانِ ازراحی‌ و از پسران‌ ماحُول‌، یعنی‌ حِیمان‌ و كَلْكُول‌ و دَرْدَع‌ حكیم‌تر بود و اسم‌ او در میان‌ تمامی‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطرافش‌ بودند، شهرت‌ یافت‌.32و سه‌ هزار مَثَل‌ گفت‌ و سرودهایش‌ هزار و پنج‌ بود.33و دربارۀ درختان‌ سخن‌ گفت‌، از سرو آزاد لُبنان‌ تا زوفائی‌ كه‌ بر دیوارها می‌روید و دربارۀ بهایم‌ و مرغان‌ و حشرات‌ و ماهیان‌ نیز سخن‌ گفت‌.34و از جمیع‌ طوایف‌ و از تمام‌ پادشاهان‌ زمین‌ كه‌ آوازۀ حكمت‌ او را شنیده‌ بودند، می‌آمدند تا حكمت‌ سلیمان‌ را استماع‌ نمایند.

Chapter 5

1و حیرام‌، پادشاه‌ صور، خادمان‌ خود را نزد سلیمان‌ فرستاد، چونكه‌ شنیده‌ بود كه‌ او را به‌ جای‌ پدرش‌ به‌ پادشاهی‌ مسح‌ كرده‌اند، زیرا كه‌ حیرام‌ همیشه‌ دوست‌ داود بود.2و سلیمان‌ نزدحیرام‌ فرستاده‌، گفت‌3كه‌ «تو پدر من‌ داود را می‌دانی‌ كه‌ نتوانست‌ خانه‌ای‌ به‌ اسم‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود بنا نماید به‌ سبب‌ جنگهایی‌ كه‌ او را احاطه‌ می‌نمود تا خداوند ایشان‌ را زیر كف‌ پایهای‌ او نهاد.4اما الا´ن‌ یهُوَه‌، خدای‌ من‌، مرا از هر طرف‌ آرامی‌ داده‌ است‌ كه‌ هیچ‌ دشمنی‌ و هیچ‌ واقعۀ بدی‌ وجود ندارد.5و اینك‌ مراد من‌ این‌ است‌ كه‌ خانه‌ای‌ به‌ اسم‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود، بنا نمایم‌ چنانكه‌ خداوند به‌ پدرم‌ داود وعده‌ داد و گفت‌ كه‌ پسرت‌ كه‌ او را به‌ جای‌ تو بر كرسی‌ خواهم‌ نشانید، خانه‌ را به‌ اسم‌ من‌ بنا خواهد كرد.6و حال‌ امر فرما كه‌ سروهای‌ آزاد از لبنان‌ برای‌ من‌ قطع‌ نمایند و خادمان‌ من‌ همراه‌ خادمان‌ تو خواهند بود، و مزد خادمانت‌ را موافق‌ هرآنچه‌ بفرمایی‌ به‌ تو خواهم‌ داد، زیرا تو می‌دانی‌ كه‌ در میان‌ ما كسی‌ نیست‌ كه‌ مثل‌ صیدونیان‌ در قطع‌ نمودن‌ درختان‌ ماهر باشد.»7پس‌ چون‌ حیرام‌ سخنان‌ سلیمان‌ را شنید، به‌ غایت‌ شادمان‌ شده‌، گفت‌: «امروز خداوند متبارك‌ باد كه‌ به‌ داود پسری‌ حكیم‌ بر این‌ قوم‌ عظیم‌ عطا نموده‌ است‌.»8و حیرام‌ نزد سلیمان‌ فرستاده‌، گفت‌: «پیغامی‌ كه‌ نزد من‌ فرستادی‌ اجابت‌ نمودم‌ و من‌ خواهش‌ تو را دربارۀ چوب‌ سرو آزاد و چوب‌ صنوبر بجا خواهم‌ آورد.9خادمان‌ من‌ آنها را از لبنان‌ به‌ دریا فرود خواهند آورد و من‌ آنها را بَسْتَنه‌ خواهم‌ ساخت‌ در دریا، تا مكانی‌ كه‌ برای‌ من‌ معین‌ كنی‌ و آنها را در آنجا از هم‌ باز خواهم‌ كرد تا آنها را بِبَری‌ و اما تو دربارۀ دادن‌ آذوقه‌ به‌ خانۀ من‌ ارادۀ مرا به‌ جا خواهی‌ آورد.»10پس‌ حیرام‌ چوبهای‌ سرو آزاد و چوبهای‌ صنوبر راموافق‌ تمامی‌ اراده‌اش‌ به‌ سلیمان‌ داد.11و سلیمان‌ بیست‌ هزار كُرّ گندم‌ و بیست‌ هزار كُرّ روغن‌ صاف‌ به‌ حیرام‌ به‌ جهت‌ قوّت‌ خانه‌اش‌ داد، و سلیمان‌ هرساله‌ اینقدر به‌ حیرام‌ می‌داد.12و خداوند سلیمان‌ را به‌ نوعی‌ كه‌ به‌ او وعده‌ داده‌ بود، حكمت‌ بخشید و در میان‌ حیرام‌ و سلیمان‌ صلح‌ بود و با یكدیگر عهد بستند.13و سلیمان‌ پادشاه‌ از تمامی‌ اسرائیل‌ سُخْرَه‌ گرفت‌ و آن‌ سُخْرَه‌ سی‌ هزار نفر بود.14و از ایشان‌ ده‌ هزار نفر، هر ماهی‌ به‌ نوبت‌ به‌ لبنان‌ می‌فرستاد. یك‌ ماه‌ در لبنان‌ و دو ماه‌ در خانۀ خویش‌ می‌ماندند. و اَدُونیرام‌ رئیس‌ سُخْرَه‌ بود.15و سلیمان‌ را هفتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوبْبُر در كوه‌ بود.16سوای‌ سروران‌ گماشتگان‌ سلیمان‌ كه‌ ناظر كار بودند، یعنی‌ سه‌هزار و سیصد نفر كه‌ بر عاملان‌ كار ضابط‌ بودند.17و پادشاه‌ امر فرمود تا سنگهای‌ بزرگ‌ و سنگهای‌ گرانبها و سنگهای‌ تراشیده‌ شده‌ به‌ جهت‌ بنای‌ خانه‌ كَندند.18و بنایان‌ سلیمان‌ و بنایان‌ حیرام‌ و جِبْلیان‌ آنها را تراشیدند، پس‌ چوبها و سنگها را به‌ جهت‌ بنای‌ خانه‌ مهیا ساختند.

Chapter 6

1و واقع‌ شد در سال‌ چهارصد و هشتاد از خروج‌ بنی‌اسرائیل‌ از زمین‌ مصر در ماه‌ زِیو كه‌ ماه‌ دوم‌ از سال‌ چهارم‌ سلطنت‌ سلیمان‌ بر اسرائیل‌ بود كه‌ بنای‌ خانۀ خداوند را شروع‌ كرد.2و خانۀ خداوند كه‌ سلیمان‌ پادشاه‌ بنا نمود طولش‌ شصت‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ و بلندیش‌ سی‌ ذراع‌ بود.3و رواق‌ پیش‌ هیكل‌ خانه‌ موافق‌عرض‌ خانه‌، طولش‌ بیست‌ ذراع‌ و عرضش‌ روبروی‌ خانه‌ ده‌ ذراع‌ بود.4و برای‌ خانه‌ پنجره‌های‌ مُشَبّكْ ساخت.5و بر دیوار خانه‌ به‌ هر طرفش‌ طبقه‌ها بنا كرد، یعنی‌ به‌ هر طرف‌ دیوارهای‌ خانه‌ هم‌ بر هیكل‌ و هم‌ بر محراب‌ و به‌ هر طرفش‌ غرفه‌ها ساخت‌.6و طبقۀ تحتانی‌ عرضش‌ پنج‌ ذراع‌ و طبقۀ وسطی‌ عرضش‌ شش‌ ذراع‌ و طبقۀ سومی‌ عرضش‌ هفت‌ ذراع‌ بود زیرا كه‌ به‌ هر طرف‌ خانه‌ از خارجْ پشته‌ها گذاشت‌ تا تیرها در دیوار خانه‌ متمكّن‌ نشود.7و چون‌ خانه‌ بنا می‌شد از سنگهایی‌ كه‌ در معدن‌ مهیا شده‌ بود، بنا شد به‌ طوری‌ كه‌ در وقت‌ بنا نمودن‌ خانه‌ نه‌ چكّش‌ و نه‌ تبر و نه‌ هیچ‌ آلات‌ آهنی‌ مسموع‌ شد.8و درِ غُرفه‌های‌ وسطی‌ در جانب‌ راست‌ خانه‌ بود و به‌ طبقۀ وسطی‌ و از طبقه‌ وسطی‌ تا طبقۀ سومی‌ از پلّه‌های‌ پیچاپیچ‌ بالا می‌رفتند.9و خانه‌ را بنا كرده‌، آن‌ را به‌ اتمام‌ رسانید و خانه‌ را با تیرها و تخته‌های‌ چوب‌ سرو آزاد پوشانید.10و بر تمامی‌ خانه‌ طبقه‌ها را بنا نمود كه‌ بلندی‌ هر یك‌ از آنها پنج‌ ذراع‌ بود و با تیرهای‌ سرو آزاد در خانه‌ مُتِمَكِّن‌ شد.11و كلام‌ خداوند بر سلیمان‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:12« این‌ خانه‌ای‌ كه‌ تو بنا می‌كنی‌، اگر در فرایض‌ من‌ سلوك‌ نموده‌، احكام‌ مرا به‌ جا آوری‌ و جمیع‌ اوامر مرا نگاه‌ داشته‌، در آنها رفتار نمایی‌، آنگاه‌ سخنان‌ خود را كه‌ با پدرت‌، داود، گفته‌ام‌ با تو استوار خواهم‌ گردانید.13و در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ ساكن‌ شده‌، قوم‌ خود اسرائیل‌ را ترك‌ نخواهم‌ نمود.»14پس‌ سلیمان‌ خانه‌ را بنا نموده‌، آن‌ را به‌اتمام‌ رسانید.15و اندرون‌ دیوارهای‌ خانه‌ را به‌ تخته‌های‌ سرو آزاد بنا كرد، یعنی‌ از زمین‌ خانه‌ تا دیوار متصل‌ به‌ سقف‌ را از اندرون‌ با چوب‌ پوشانید و زمین‌ خانه‌ را به‌ تخته‌های‌ صنوبر فرش‌ كرد.16و از پشت‌ خانه‌ بیست‌ ذراع‌ با تخته‌های‌ سرو آزاد از زمین‌ تا سر دیوارها بنا كرد و آنها را در اندرون‌ به‌ جهت‌ محراب‌، یعنی‌ به‌ جهت‌ قدس‌الاقداس‌ بنا نمود.17و خانه‌، یعنی‌ هیكل‌ پیش‌ روی‌ محراب‌ چهل‌ ذراع‌ بود.18و در اندرون‌ خانه‌ چوب‌ سرو آزاد منبّت‌ به‌ شكل‌ كدوها و بسته‌های‌ گُل‌ بود چنانكه‌ همه‌اش‌ سرو آزاد بود و هیچ‌ سنگ‌ پیدا نشد.19و در اندرون‌ خانه‌، محراب‌ را ساخت‌ تا تابوت‌ عهد خداوند را در آن‌ بگذارد.20و اما داخل‌ محراب‌ طولش‌ بیست‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ ذراع‌ و بلندیش‌ بیست‌ ذراع‌ بود و آن‌ را به‌ زر خالص‌ پوشانید و مذبح‌ را با چوب‌ سرو آزاد پوشانید.21پس‌ سلیمان‌ داخل‌ خانه‌ را به‌ زر خالص‌ پوشانید و پیش‌ روی‌ محراب‌ زنجیرهای‌ طلا كشید و آن‌ را به‌ طلا پوشانید.22و تمامی‌ خانه‌ را به‌ طلا پوشانید تا همگی‌ خانه‌ تمام‌ شد و تمامی‌ مذبح‌ را كه‌ پیش‌ روی‌ محراب‌ بود، به‌ طلا پوشانید.23و در محراب‌ دو كروبی‌ از چوب‌ زیتون‌ ساخت‌ كه‌ قد هر یك‌ از آنها ده‌ ذراع‌ بود.24و بال‌ یك‌ كروبی‌ پنج‌ ذراع‌ و بال‌ كروبی‌ دیگر پنج‌ ذراع‌ بود و از سر یك‌ بال‌ تا به‌ سر بال‌ دیگر ده‌ ذراع‌ بود.25و كروبی‌ دوم‌ ده‌ ذراع‌ بود كه‌ هر دو كروبی‌ را یك‌ اندازه‌ و یك‌ شكل‌ بود.26بلندی‌ كروبی‌ اول‌ ده‌ ذراع‌ بود و همچنین‌ كروبی‌ دیگر.27و كروبیان‌ را در اندرون‌ خانه‌ گذاشت‌ و بالهای‌ كروبیان‌ پهن‌شد به‌ طوری‌ كه‌ بال‌ یك‌ كروبی‌ به‌ دیوار می‌رسید و بال‌ كروبی‌ دیگر به‌ دیوار دیگر می‌رسید و در میان‌ خانه‌ بالهای‌ آنها با یكدیگر برمی‌خورد.28و كروبیان‌ را به‌ طلا پوشانید.29و بر تمامی‌ دیوارهای‌ خانه‌، به‌ هر طرف‌ نقشهای‌ تراشیده‌ شدۀ كروبیان‌ و درختان‌ خرما و بسته‌هـای‌ گُـل‌ در انـدرون‌ و بیـرون‌ كَند.30و زمین‌ خانـه‌ را از انـدرون‌ و بیـرون‌ به‌ طـلا پوشانیـد.31و به‌ جهت‌ درِ محراب‌ دو لنگه‌ از چـوب‌ زیتـون‌، و آستانـه‌ و باهوهـای‌ آن‌ را به‌ انـدازۀ پنـج‌ یك‌ دیوار ساخت‌.32پس‌ آن‌ دو لنگه‌ از چوب‌ زیتـون‌ بود و بر آنها نقشهـای‌ كروبیـان‌ و درختـان‌ خرمـا و بسته‌هـای‌ گل‌ كنـد و به‌ طلا پوشانید. و كروبیان‌ و درختان‌ خرما را به‌ طلا پوشانیـد.33و همچنین‌ به‌ جهت‌ درِ هیكل‌ باهوهای‌ چوب‌ زیتون‌ به‌ اندازۀ چهار یك‌ دیوار ساخت‌.34و دو لنگۀ این‌ در از چوب‌ صنوبر بود و دو تختۀ لنگۀ اول‌ تا می‌شد و دو تختۀ لنگۀ دوم‌ تا می‌شد.35و بر آنها كروبیان‌ و درختان‌ خرما و بسته‌های‌ گل‌ كند و آنها را به‌ طلایی‌ كه‌ موافق‌ نقشها ساخته‌ بود، پوشانید.36و صحن‌ اندرون‌ را از سه‌ صف‌ سنگهای‌ تراشیده‌، و یك‌ صف‌ تیرهای‌ سرو آزاد بنا نمود.37و بنیاد خانۀ خداوند در ماه‌ زیو از سال‌ چهارم‌ نهاده‌ شد.38و در سال‌ یازدهم‌ در ماه‌ بُول‌ كه‌ ماه‌ هشتم‌ باشد، خانه‌ با تمامی‌ متعلقاتش‌ بر وفق‌ تمامی‌ قانون‌هایش‌ تمام‌ شد. پس‌ آن‌ را در هفت‌ سال‌ بنا نمود.

Chapter 7

1اما خانۀ خودش‌ را سلیمان‌ در مدت‌ سیزده‌سال‌ بنا نموده‌، تمامی‌ خانۀ خویش‌ را به‌ اتمام‌ رسانید.2و خانۀ جنگل‌ لِبنان‌ را بنا نمود كه‌ طولش‌ صد ذراع‌ و عرضش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و بلندیش‌ سی‌ ذراع‌ بود و آن‌ را بر چهار صف‌ تیرهای‌ سرو آزاد بنا كرد و بر آن‌ ستونها، تیرهای‌ سرو آزاد گذاشت‌.3و آن‌ بر زَبَرِ چهل‌ و پنج‌ غرفه‌ كه‌ بالای‌ ستونها بود به‌ سرو آزاد پوشانیده‌ شد كه‌ در هر صف‌ پانزده‌ بود.4و سه‌ صف‌ تخته‌ پوش‌ بود و پنجره‌ مقابل‌ پنجره‌ در سه‌ طبقه‌ بود.5و جمیع‌ درها و باهوها مربع‌ و تخته‌پوش‌ بود و پنجره‌ مقابل‌ پنجره‌ در سه‌ طبقه‌ بود.6و رواقی‌ از ستونها ساخت‌ كه‌ طولش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و عرضش‌ سی‌ ذراع‌ بود و رواقی‌ پیش‌ آنها.7و ستونها و آستانۀ پیش‌ آنها و رواقی‌ به‌ جهت‌ كرسی‌ خود، یعنی‌ رواق‌ داوری‌ كه‌ در آن‌ حكم‌ نماید، ساخت‌ و آن‌ را به‌ سرو آزاد از زمین‌ تا سقف‌ پوشانید.8و خانه‌اش‌ كه‌ در آن‌ ساكن‌ شود در صحن‌ دیگر در اندرون‌ رواق‌ به‌ همین‌ تركیب‌ ساخته‌ شد. و برای‌ دختر فرعون‌ كه‌ سلیمان‌ او را به‌ زنی‌ گرفته‌ بود، خانه‌ای‌ مثل‌ این‌ رواق‌ ساخت‌.9همۀ این‌ عمارات‌ از سنگهای‌ گرانبهایی‌ كه‌ به‌ اندازه‌ تراشیده‌ و از اندرون‌ و بیرون‌ با ارّه‌ها بریده‌ شده‌ بود از بنیاد تا به‌ سر دیوار و از بیرون‌ تا صحن‌ بزرگ‌ بود.10و بنیاد از سنگهای‌ گرانبها و سنگهای‌ بزرگ‌، یعنی‌ سنگهای‌ ده‌ ذراعی‌ وسنگهای‌ هشت‌ ذراعی‌ بود.11و بالای‌ آنها سنگهای‌ گرانبها كه‌ به‌ اندازه‌ تراشیده‌ شده‌، و چوبهای‌ سرو آزاد بود.12و گرداگرد صحن‌ بزرگ‌ سه‌ صف‌ سنگهای‌ تراشیده‌ و یك‌ صف‌ تیرهای‌ سرو آزاد بود و صحن‌ اندرون‌ خانۀ خداوند و رواق‌ خانه‌ همچنین‌ بود.13و سلیمان‌ پادشاه‌ فرستاده‌، حیرام‌ را از صور آورد.14و او پسر بیوه‌زنی‌ از سبط‌ نفتالی‌ بود و پدرش‌ مردی‌ از اهل‌ صور و مِسْگَر بود و او پر از حكمت‌ و مهارت‌ و فهم‌ برای‌ كردن‌ هر صنعت‌ مسگری‌ بود. پس‌ نزد سلیمان‌ پادشاه‌ آمده‌، تمامی‌ كارهایش‌ را به‌ انجام‌ رسانید.15و دو ستون‌ برنج‌ ریخت‌ كه‌ طول‌ هر ستون‌ هجده‌ ذراع‌ بود و ریسمانی‌ دوازده‌ ذراع‌ ستون‌ دوم‌ را احاطه‌ داشت‌.16و دو تاج‌ از برنج‌ ریخته‌ شده‌ ساخت‌ تا آنها را بر سر ستونها بگذارد كه‌ طول‌ یك‌ تاج‌ پنج‌ ذراع‌ و طول‌ تاج‌ دیگر پنج‌ ذراع‌ بود.17و شبكه‌های‌ شبكه‌ كاری‌ و رشته‌های‌ زنجیر كاری‌ بود به‌ جهت‌ تاجهایی‌ كه‌ بر سر ستونها بود، یعنی‌ هفت‌ برای‌ تاج‌ اول‌ و هفت‌ برای‌ تاج‌ دوم‌.18پس‌ ستونها را ساخت‌ و گرداگرد یك‌ شبكه‌ كاری‌ دو صف‌ بود تا تاجهایی‌ را كه‌ بر سر انارها بود بپوشاند. و به‌ جهت‌ تاج‌ دیگر همچنین‌ ساخت‌.19و تاجهایی‌ كه‌ بر سر ستونهایی‌ كه‌ در رواق‌ بود، از سوسنكاری‌ به‌ مقدار چهار ذراع‌ بود.20و تاجها از طرف‌ بالا نیز بر سر آن‌ دو ستون‌ بود نزد بطنی‌ كه‌ به‌ جانب‌ شبكه‌ بود، و انارها در صفها گرداگرد تاج‌ دیگر دویست‌ بود.21و ستونها را در رواق‌ هیكل‌ برپا نمود و ستون‌ راست‌ را برپا نموده‌، آن‌ را یاكین‌ نام‌ نهاد. پس‌ ستون‌ چپ‌ را برپانموده‌، آن‌ را بوعز نامید.22و بر سر ستونها سوسنكاری‌ بود. پس‌ كار ستونها تمام‌ شد.23و دریاچۀ ریخته‌ شده‌ را ساخت‌ كه‌ از لب‌ تا لبش‌ ده‌ ذراع‌ بود و از هر طرف‌ مدور بود، و بلندیش‌ پنج‌ ذراع‌ و ریسمانی‌ سی‌ ذراعی‌ آن‌ را گرداگرد احاطه‌ داشت‌.24و زیر لبِ آن‌ از هر طرف‌ كدوها بود كه‌ آن‌ را احاطه‌ می‌داشت‌ برای‌ هر ذراع‌ ده‌، و آنها دریاچه‌ را از هر جانب‌ احاطه‌ داشت‌ و آن‌ كدوها در دو صف‌ بود و در حین‌ ریخته‌ شدنِ آنْ، ریخته‌ شده‌ بود.25و آن‌ بر دوازده‌ گاو قایم‌ بود كه‌ روی‌ سه‌ از آنها به‌ سوی‌ شمال‌ بود و روی‌ سه‌ به‌ سوی‌ مغرب‌ و روی‌ سه‌ به‌ سوی‌ جنوب‌ و روی‌ سه‌ به‌ سوی‌ مشرق‌ بود، و دریاچه‌ بر فوق‌ آنها بود و همۀ مؤخرهای‌ آنها به‌ طرف‌ اندرون‌ بود.26و حجم‌ آن‌ یك‌ وجب‌ بود و لبش‌ مثل‌ لب‌ كاسه‌ مانند گُل‌ سوسن‌ ساخته‌ شده‌ بود كه‌ گنجایش‌ آن‌ دو هزار بَتْ می‌داشت‌.27و ده‌ پایه‌اش‌ را از برنج‌ ساخت‌ كه‌ طول‌ هر پایه‌ چهار ذراع‌ بود و عرضش‌ چهار ذراع‌ و بلندیش‌ سه‌ ذراع‌ بود.28و صنعت‌ پایه‌ها اینطور بود كه‌ حاشیه‌ها داشت‌ و حاشیه‌ها در میان‌ زبانه‌ها بود.29و بر آن‌ حاشیه‌ها كه‌ درون‌ زبانه‌ها بود شیران‌ و گاوان‌ و كروبیان‌ بودند و همچنین‌ بر زبانه‌ها به‌ طرف‌ بالا بود. و زیر شیران‌ و گاوان‌ بسته‌های‌ گل‌كاری‌ آویزان‌ بود.30و هر پایه‌ چهار چرخ‌ برنجین‌ با میله‌های‌ برنجین‌ داشت‌ و چهار پایۀ آن‌ را دوشها بود و آن‌ دوشها زیر حوض‌ ریخته‌ شده‌ بود و بسته‌ها به‌ جانب‌ هریك‌ طرف‌ از آنها بود.31و دهنش‌ در میان‌ تاج‌ و فوق‌ آن‌ یك‌ ذراع‌ بود و دهنش‌ مثل‌ كار پایه‌ مُدَوّر و یك‌ ذراع‌ و نیم‌ بود. و بر دهنش‌ نیز نقشها بود و حاشیه‌های‌ آنها مربع‌ بود نه‌ مدوّر.32و چهار چرخ‌ زیرحاشیه‌ها بود و تیره‌های‌ چرخها در پایه‌ بود و بلندی‌ هر چرخ‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌ بود.33و كار چرخها مثل‌ كار چرخهای‌ ارابه‌ بود و تیره‌ها و فَلَكه‌ها و پره‌ها و قبه‌های‌ آنها همه‌ ریخته‌ شده‌ بود.34و چهار دوش‌ بر چهار گوشۀ هر پایه‌ بود و دوشهای‌ پایه‌ از خودش‌ بود.35و در سر پایه‌، دایره‌ای‌ مدوّر به‌ بلندی‌ نیم‌ ذراع‌ بود و بر سر پایه‌، تیرهایش‌ و حاشیه‌هایش‌ از خودش‌ بود.36و بر لوحه‌های‌ تیره‌ها و بر حاشیه‌هایش‌، كروبیان‌ و شیران‌ و درختان‌ خرما را به‌ مقدار هریك‌ نقش‌ كرد و بسته‌ها گرداگردش‌ بود.37به‌ این‌ طور آن‌ ده‌ پایه‌ را ساخت‌ كه‌ همۀ آنها را یك‌ ریخت‌ و یك‌ پیمایش‌ و یك‌ شكل‌ بود.38و ده‌ حوض‌ برنجین‌ ساخت‌ كه‌ هر حوض‌ گنجایش‌ چهل‌ بت‌ داشت‌. و هر حوض‌ چهار ذراعی‌ بود و بر هر پایه‌ای‌ از آن‌ ده‌ پایه‌، یك‌ حوض‌ بود.39و پنج‌ پایه‌ را به‌ جانب‌ راست‌ خانه‌ و پنج‌ را به‌ جانب‌ چپ‌ خانه‌ گذاشت‌ و دریاچه‌ را به‌ جانب‌ راست‌ خانه‌ به‌ سوی‌ مشرق‌ از طرف‌ جنوب‌ گذاشت‌.40و حیرام‌، حوض‌ها و خاك‌ اندازها و كاسه‌ها را ساخت‌. پس‌ حیرام‌ تمام‌ كاری‌ كه‌ برای‌ سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ جهت‌ خانۀ خداوند می‌كرد به‌ انجام‌ رسانید.41دو ستون‌ و دو پیاله‌ تاجهایی‌ كه‌ بر سر دو ستون‌ بود و دو شبكه‌ به‌ جهت‌ پوشانیدن‌ دو پیالۀ تاجهایی‌ كه‌ بر سر ستونها بود.42و چهارصد انار برای‌ دو شبكه‌ كه‌ دو صف‌ انار برای‌ هر شبكه‌ بود به‌ جهت‌ پوشانیدن‌ دو پیالۀ تاجهایی‌ كه‌ بالای‌ ستونها بود،43و ده‌ پایه‌ و ده‌ حوضی‌ كه‌بر پایه‌ها بود،44و یك‌ دریاچه‌ و دوازده‌ گاو زیر دریاچه‌.45و دیگها و خاك‌اندازها و كاسه‌ها، یعنی‌همۀ این‌ ظروفی‌ كه‌ حیرام‌ برای‌ سلیمان‌ پادشاه‌ در خانۀ خداوند ساخت‌ از برنج‌ صیقلی‌ بود.46آنها را پادشاه‌ در صحرای‌ اردن‌ در كِلِ رُسْت‌ كه‌ در میان‌ سُكّوت‌ و صَرَطان‌ است‌، ریخت‌.47و سلیمان‌ تمامی‌ این‌ ظروف‌ را بی‌وزن‌ واگذاشت‌ زیرا چونكه‌ از حد زیاده‌ بود، وزن‌ برنج‌ دریافت‌ نشد.48و سلیمان‌ تمامی‌ آلاتی‌ كه‌ در خانۀ خداوند بود ساخت‌، مذبح‌ را از طلا و میز را كه‌ نانِ تَقْدِمِه‌ بر آن‌ بود از طلا.49و شمعدانها را كه‌ پنج‌ از آنها به‌ طرف‌ راست‌ و پنج‌ به‌ طرف‌ چپ‌ روبروی‌ محراب‌ بود، از طلای‌ خالص‌ و گُلها و چراغها و انبرها را از طلا،50و طاسها و گُلْگیرها و كاسه‌ها و قاشقها و مجمرها را از طلای‌ خالص‌ و پاشنه‌ها را هم‌ به‌ جهت‌ درهای‌ خانۀ اندرونی‌، یعنی‌ به‌ جهت‌ قدس‌الاقداس‌ و هم‌ به‌ جهت‌ درهای‌ خانه‌، یعنی‌ هیكل‌، از طلا ساخت‌.51پس‌ تمامی‌ كاری‌ كه‌ سلیمان‌ پادشاه‌ برای‌ خانۀ خداوند ساخت‌ تمام‌ شد و سلیمان‌ چیزهایی‌ را كه‌ پدرش‌ داود وقف‌ كرده‌ بود، از نقره‌ و طلا و آلات‌ درآورده‌، در خزینه‌های‌ خانۀ خداوند گذاشت‌.

Chapter 8

1آنگاه‌ سلیمان‌، مشایخ‌ اسرائیل‌ و جمیع رؤسای‌ اسباط‌ و سروران‌ خانه‌های‌ آبای‌بنی‌اسرائیل‌ را نزد سلیمان‌ پادشاه‌ در اورشلیم‌ جمع‌ كرد تا تابوت‌ عهد خداوند را از شهر داود كه‌ صهیون‌ باشد، برآورند.2و جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ در ماه‌ ایتانیم‌ كه‌ ماه‌ هفتم‌ است‌ در عید نزد سلیمان‌ پادشاه‌ جمع‌ شدند.3و جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ آمدند و كاهنان‌ تابوت‌ را برداشتند.4و تابوت‌ خداوند و خیمۀ اجتماع‌ و همۀ آلات‌ مقدّس‌ را كه‌ در خیمه‌ بود آوردند و كاهنان‌ و لاویان‌ آنها را برآوردند.5و سلیمان‌ پادشاه‌ و تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ كه‌ نزد وی‌ جمع‌ شده‌ بودند، پیش‌ روی‌ تابوت‌ همراه‌ وی‌ ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح‌ كردند كه‌ به‌ شمار و حساب‌ نمی‌آمد.6و كاهنان‌ تابوت‌ عهد خداوند را به‌ مكانش‌ در محراب‌ خانه‌، یعنی‌ در قدس‌الاقداس‌ زیر بالهای‌ كروبیان‌ درآوردند.7زیرا كروبیان‌ بالهای‌ خود را بر مكان‌ تابوت‌ پهن‌ می‌كردند و كروبیان‌ تابوت‌ و عصاهایش‌ را از بالا می‌پوشانیدند.8و عصاها اینقدر دراز بود كه‌ سرهای‌ عصاها از قدسی‌ كه‌ پیش‌ محراب‌ بود، دیده‌ می‌شد اما از بیرون‌ دیده‌ نمی‌شد و تا امروز در آنجا هست‌.9و در تابوت‌ چیزی‌ نبود سوای‌ آن‌ دو لوح‌ سنگ‌ كه‌ موسی‌ در حوریب‌ در آن‌ گذاشت‌، وقتی‌ كه‌ خداوند با بنی‌اسرائیل‌ در حین‌ بیرون‌ آمدن‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر عهد بست‌.10و واقع‌ شد كه‌ چون‌ كاهنان‌ از قدس‌ بیرون‌ آمدند ابر، خانۀ خداوند را پر ساخت‌.11و كاهنان‌ به‌ سبب‌ ابر نتوانستند به‌ جهت‌ خدمت‌ بایستند، زیرا كه‌ جلال‌ یهُوَه‌، خانۀ خداوند را پر كرده‌ بود.12آنگاه‌ سلیمان‌ گفت‌: « خداوند گفته‌ است‌ كه‌ در تاریكی‌ غلیظ‌ ساكن‌ می‌شوم‌.13فی‌الواقع‌ خانه‌ای‌ برای‌ سكونت‌ تو و مكانی‌ را كه‌ در آن‌ تا به‌ ابد ساكن‌ شوی‌ بنا نموده‌ام‌.»14و پادشاه‌ روی‌ خود را برگردانیده‌، تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ را بركت‌ داد و تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ بایستادند.15پس‌ گفت‌: «یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ متبارك‌ باد كه‌ به‌ دهان‌ خود به‌ پدر من‌ داود وعده‌ داده‌، و به‌ دست‌ خود آن‌ را به‌ جا آورده‌، گفت‌:16از روزی‌ كه‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ را از مصر برآوردم‌، شهری‌ از جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برنگزیدم‌ تا خانه‌ای‌ بنا نمایم‌ كه‌ اسم‌ من‌ در آن‌ باشد، اما داود را برگزیدم‌ تا پیشوای‌ قوم‌ من‌ اسرائیل‌ بشود.17و در دل‌ پدرم‌، داود بود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، بنا نماید.18اما خداوند به‌ پدرم‌ داود گفت‌: چون‌ در دل‌ تو بود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ من‌ بنا نمایی‌، نیكو كردی‌ كه‌ این‌ را در دل‌ خود نهادی‌.19لیكن‌ تو خانه‌ را بنا نخواهی‌ نمود بلكه‌ پسر تو كه‌ از صُلب‌ تو بیرون‌ آید، او خانه‌ را برای‌ اسم‌ من‌ بنا خواهد كرد.20پس‌ خداوند كلامی‌ را كه‌ گفته‌ بود ثابت‌ گردانید، و من‌ به‌ جای‌ پدر خود داود برخاسته‌، و بر وفق‌ آنچه‌ خداوند گفته‌ بود بر كرسی‌ اسرائیل‌ نشسته‌ام‌، و خانه‌ را به‌ اسم‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، بنا كرده‌ام.21و در آن‌، مكانی‌ مقرّر كرده‌ام‌ برای‌ تابوتی‌ كه‌ عهد خداوند در آن‌ است‌ كه‌ آن‌ را با پدران‌ ما حین‌ بیرون‌ آوردن‌ ایشان‌ از مصر بسته‌ بود.»22و سلیمان‌ پیش‌ مذبح‌ خداوند به‌ حضور تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ ایستاده‌، دستهای‌ خود را به‌ سوی‌ آسمان‌ برافراشت‌23و گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، خدایی‌ مثل‌ تو نه‌ بالا در آسمان‌ و نه‌ پایین‌ بر زمین‌ هست‌ كه‌ با بندگان‌ خود كه‌ به‌ حضور تو به‌ تمامی‌ دل‌ خویش‌ سلوك‌ می‌نمایند، عهد و رحمت‌ را نگاه‌ می‌داری‌.24و آن‌ وعده‌ای‌ كه‌ به‌ بندۀ خود، پدرم‌ داود داده‌ای‌، نگاه‌ داشته‌ای‌ زیرا به‌ دهان‌ خود وعده‌ دادی‌ و به‌ دست‌ خود آن‌ را وفا نمودی‌ چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.25پس‌ الا´ن‌ ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، با بندۀ خود، پدرم‌ داود، آن‌ وعده‌ای‌ را نگاه‌ دار كه‌ به‌ او داده‌ و گفته‌ای‌ كسی‌ كه‌ بر كرسی‌ اسرائیل‌ بنشیند برای‌ تو به‌ حضور من‌ منقطع‌ نخواهد شد، به‌ شرطی‌ كه‌ پسرانت‌ طریق‌های‌ خود را نگاه‌ داشته‌، به‌ حضور من‌ سلوك‌ نمایند چنانكه‌ تو به‌ حضورم‌ رفتار نمودی‌.26و الا´ن‌ ای‌ خدای‌ اسرائیل‌ تمنّا اینكه‌ كلامی‌ كه‌ به‌ بندۀ خود، پدرم‌ داود گفته‌ای‌، ثابت‌ بشود.27« اما آیا خدا فی‌الحقیقۀ بر زمین‌ ساكن‌ خواهد شد؟ اینك‌ فلك‌ و فلك‌الافلاك‌ تو را گنجایش‌ ندارد تا چه‌ رسد به‌ این‌ خانه‌ای‌ كه‌ من‌ بنا كرده‌ام‌.28لیكن‌ ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ من‌، به‌ دعا و تضرّع‌ بندۀ خود توجه‌ نما و استغاثه‌ و دعایی‌ را كه‌ بنده‌ات‌ امروز به‌ حضور تو می‌كند، بشنو،29تا آنكه‌ شب‌ و روز چشمان‌ تو بر این‌ خانه‌ باز شود و بر مكانی‌ كه‌ درباره‌اش‌ گفتی‌ كه‌ اسم‌ من‌ در آنجا خواهد بود و تا دعایی‌ را كه‌ بنده‌ات‌ به‌ سوی‌ این‌ مكان‌ بنماید، اجابت‌ كنی‌.30و تضرّع‌ بنده‌ات‌ وقوم‌ خود اسرائیل‌ را كه‌ به‌ سوی‌ این‌ مكان‌ دعا می‌نمایند، بشنو و از مكان‌ سكونت‌ خود، یعنی‌ از آسمان‌ بشنو و چون‌ شنیدی‌ عفو نما.31« اگر كسی‌ به‌ همسایۀ خود گناه‌ ورزد و قسم‌ بر او عرضه‌ شود كه‌ بخورد و او آمده‌ پیش‌ مذبح‌ تو در این‌ خانه‌ قسم‌ خورد،32آنگاه‌ از آسمان‌ بشنو و عمل‌ نموده‌، به‌ جهت‌ بندگانت‌ حكم‌ نما و شریران‌ را ملزم‌ ساخته‌، راه‌ ایشان‌ را به‌ سر ایشان‌ برسان‌ و عادلان‌ را عادل‌ شمرده‌، ایشان‌ را بر حسب‌ عدالت‌ ایشان‌ جزا ده‌.33« و هنگامی‌ كه‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ به‌ سبب‌ گناهی‌ كه‌ به‌ تو ورزیده‌ باشند به‌ حضور دشمنان‌ خود مغلوب‌ شوند، اگر به‌ سوی‌ تو بازگشت‌ نموده‌، اسم‌ تو را اعتراف‌ نمایند و نزد تو در این‌ خانه‌ دعا و تضرّع‌ نمایند،34آنگاه‌ از آسمان‌ بشنو و گناه‌ قوم‌ خود، اسرائیل‌ را بیامرز و ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ای‌ بازآور.35« هنگامی‌ كه‌ آسمان‌ بسته‌ شود و به‌ سبب‌ گناهی‌ كه‌ به‌ تو ورزیده‌ باشند باران‌ نبارد، اگر به‌ سوی‌ این‌ مكان‌ دعا كنند و اسم‌ تو را اعتراف‌ نمایند و به‌ سبب‌ مصیبتی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ رسانیده‌ باشی‌ از گناه‌ خویش‌ بازگشت‌ كنند،36آنگاه‌ از آسمان‌ بشنو و گناه‌ بندگانت‌ و قوم‌ خود اسرائیل‌ را بیامرز و ایشان‌ را به‌ راه‌ نیكو كه‌ در آن‌ باید رفت‌، تعلیم‌ ده‌ و به‌ زمین‌ خود كه‌ آن‌ را به‌ قوم‌ خویش‌ برای‌ میراث‌ بخشیده‌ای‌، باران‌ بفرست‌.37« اگر در زمین‌ قحطی‌ باشد و اگر وبا یا باد سموم‌ یا یرقان‌ باشد و اگر ملخ‌ یا كِرْم‌ باشد و اگر دشمنان‌ ایشان‌، ایشان‌ را در شهرهای‌ زمین‌ ایشان‌ محاصره‌ نمایند، هر بلایی‌ یا هر مرضی‌ كه‌ بوده‌باشد،38آنگاه‌ هر دعا و هر استغاثه‌ای‌ كه‌ از هر مرد یا از تمامی‌ قوم‌ تو، اسرائیل‌، كرده‌ شود كه‌ هریك‌ از ایشان‌ بلای‌ دل‌ خود را خواهند دانست‌، و دستهای‌ خود را به‌ سوی‌ این‌ خانه‌ دراز نمایند،39آنگاه‌ از آسمان‌ كه‌ مكان‌ سكونت‌ تو باشد، بشنو و بیامُرز و عمل‌ نموده‌، به‌ هر كس‌ كه‌ دل‌ او را می‌دانی‌ به‌ حسب‌ راههایش‌ جزا بده‌، زیرا كه‌ تو به‌ تنهایی‌ عارف‌ قلوب‌ جمیع‌ بنی‌آدم‌ هستی‌.40تا آنكه‌ ایشان‌ در تمام‌ روزهایی‌ كه‌ به‌ روی‌ زمینـی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ما داده‌ای‌ زنـده‌ باشنـد، از تـو بترسنـد.41« و نیز غریبی‌ كه‌ از قوم‌ تو، اسرائیل‌، نباشد و به‌ خاطر اسم‌ تو از زمین‌ بعید آمده‌ باشد،42زیرا كه‌ آوازۀ اسم‌ عظیمت‌ و دست‌ قویت‌ و بازوی‌ دراز تو را خواهند شنید، پس‌ چون‌ بیاید و به‌ سوی‌ این‌ خانه‌ دعا نماید،43آنگاه‌ از آسمان‌ كه‌ مكان‌ سكونت‌ توست‌ بشنو و موافق‌ هر چه‌ آن‌ غریب‌ از تو استدعا نماید به‌ عمل‌ آور تا جمیع‌ قومهای‌ جهان‌ اسم‌ تو را بشناسند و مثل‌ قوم‌ تو، اسرائیل‌، از تو بترسند و بدانند كه‌ اسم‌ تو بر این‌ خانه‌ای‌ كه‌ بنا كرده‌ام‌، نهاده‌ شده‌ است‌.44« اگر قوم‌ تو برای‌ مقاتله‌ با دشمنان‌ خود به‌ راهی‌ كه‌ ایشان‌ را فرستاده‌ باشی‌ بیرون‌ روند و ایشان‌ به‌ سوی‌ شهری‌ كه‌ تو برگزیده‌ای‌ و خانه‌ای‌ كه‌ به‌ جهت‌ اسم‌ تو بنا كرده‌ام‌، نزد خداوند دعا نمایند،45آنگاه‌ دعا و تضرع‌ ایشان‌ را از آسمان‌ بشنو و حق‌ ایشان‌ را بجا آور.46« و اگر به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ باشند، زیرا انسانی‌ نیست‌ كه‌ گناه‌ نكند و تو بر ایشان‌ غضبناك‌ شده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ تسلیم‌ كرده‌ باشی‌ و اسیركنندگان‌ ایشان‌، ایشان‌ را به‌ زمین‌ دشمنان‌ خواه‌ دور و خواه‌ نزدیك‌ به‌ اسیری‌ ببرند،47پس‌اگر ایشان‌ در زمینی‌ كه‌ در آن‌ اسیر باشند به‌ خود آمده‌، بازگشت‌ نمایند و در زمین‌ اسیری‌ خود نزد تو تضرّع‌ نموده‌، گویند كه‌ گناه‌ كرده‌، و عصیان‌ ورزیده‌، و شریرانه‌ رفتار نموده‌ایم‌،48و در زمینِ دشمنانی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ اسیری‌ برده‌ باشند به‌ تمامی‌ دل‌ و به‌ تمامی‌ جان‌ خود به‌ تو بازگشت‌ نمایند، و به‌ سوی‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ای‌ و شهری‌ كه‌ برگزیده‌ و خانه‌ای‌ كه‌ برای‌ اسم‌ تو بنا كرده‌ام‌، نزد تو دعا نمایند،49آنگاه‌ از آسمان‌ كه‌ مكان‌ سكونت‌ توست‌، دعا و تضرع‌ ایشان‌ را بشنو و حق‌ ایشان‌ را بجا آور.50و قوم‌ خود را كه‌ به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ باشند، عفو نما و تمامی‌ تقصیرهای‌ ایشان‌ را كه‌ به‌ تو ورزیده‌ باشند بیامـرز و ایشان‌ را در دل‌ اسیركنندگان‌ ایشان‌ ترحم‌ عطا فرما تا بر ایشان‌ ترحم‌ نمایند.51زیرا كه‌ ایشان‌ قـوم‌ تـو و میراث‌ تو می‌باشند كه‌ از مصـر از میان‌ كورۀ آهن‌ بیرون‌ آوردی‌.52تا چشمان‌ تو به‌ تضرع‌ بنده‌ات‌ و به‌ تضرع‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ گشاده‌ شود و ایشـان‌ را در هـر چه‌ نـزد تـو دعا نماینـد، اجابت‌ نمایی‌.53زیرا كه‌ تو ایشان‌ را از جمیع‌ قومهای‌ جهان‌ برای‌ ارثیت‌ خویش‌ ممتاز نموده‌ای‌ چنانكه‌ به‌ واسطۀ بندۀ خود موسی‌ وعده‌ دادی‌ هنگامی‌ كه‌ تو ای‌ خداوند یهُوَه‌ پـدران‌ ما را از مصـر بیرون‌ آوردی‌.»54و واقع‌ شد كه‌ چون‌ سلیمان‌ از گفتن‌ تمامی‌ این‌ دعا و تضرع‌ نزد خداوند فارغ‌ شد، از پیش‌ مذبح‌ خداوند از زانو زدن‌ و دراز نمودن‌ دستهای‌ خود به‌ سوی‌ آسمان‌ برخاست‌،55و ایستاده‌، تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ را به‌ آواز بلند بركت‌ داد و گفت‌:56« متبارك‌ باد خداوند كه‌ قوم‌ خود، اسرائیل‌را موافق‌ هر چه‌ وعده‌ كرده‌ بود، آرامی‌ داده‌ است‌ زیرا كه‌ از تمامی‌ وعده‌های‌ نیكو كه‌ به‌ واسطۀ بندۀ خود، موسی‌ داده‌ بود، یك‌ سخن‌ به‌ زمین‌ نیفتاد.57یهُوَه‌ خدای‌ ما با ما باشد چنانكه‌ با پدران‌ ما می‌بود و ما را ترك‌ نكند و رد ننماید.58و دلهای‌ ما را به‌ سوی‌ خود مایل‌ بگرداند تا در تمامی‌ طریق‌هایش‌ سلوك‌ نموده‌، اوامر و فرایض‌ و احكام‌ او را كه‌ به‌ پدران‌ ما امر فرموده‌ بود، نگاه‌ داریم‌.59و كلمات‌ این‌ دعایی‌ كه‌ نزد خداوند گفته‌ام‌، شب‌ و روز نزدیك‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما باشد تا حق‌ بندۀ خود و حق‌ قوم‌ خویش‌ اسرائیل‌ را بر حسب‌ اقتضای‌ هر روز بجا آورد.60تا تمامی‌ قوم‌های‌ جهان‌ بدانند كه‌ یهُوَه‌ خداست‌ و دیگری‌ نیست‌.61پس‌ دل‌ شما با یهُوَه‌ خدای‌ ما كامل‌ باشد تا در فرایض‌ او سلوك‌ نموده‌، اوامر او را مثل‌ امروز نگاه‌ دارید.»62پس‌ پادشاه‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ با وی‌ به‌ حضور خداوند قربانی‌ها گذرانیدند.63و سلیمان‌ به‌ جهت‌ ذبایح‌ سلامتی‌ كه‌ برای‌ خداوند گذارنید، بیست‌ و دو هزار گاو و صد و بیست‌ هزار گوسفند ذبح‌ نمود و پادشاه‌ و جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌، خانۀ خداوند را تبریك‌ نمودند.64و در آن‌ روز پادشاه‌ وسط‌ صحن‌ را كه‌ پیش‌ خانۀ خداوند است‌، تقدیس‌ نمود زیرا چونكه‌ مذبح‌ برنجینی‌ كه‌ به‌ حضور خداوند بود به‌ جهت‌ گنجایش‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و هدایای‌ آردی‌ و پیه‌ قربانی‌های‌ سلامتی‌ كوچك‌ بود، از آن‌ جهت‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و هدایای‌ آردی‌ و پیه‌ ذبایح‌سلامتی‌ را در آنجا گذرانید.65و در آن‌ وقت‌ سلیمان‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ با وی‌ عید را نگاه‌ داشتند و آن‌ انجمن‌ بزرگ‌ از مَدخَلِ حَمات‌ تا وادی‌ مصر هفت‌ روز و هفت‌ روز یعنی‌ چهارده‌ روز به‌ حضور یهُوَه‌، خدای‌ ما بودند.66و در روز هشتم‌، قوم‌ را مرخص‌ فرمود و ایشان‌ برای‌ پادشاه‌ بركت‌ خواسته‌، و با شادمانی‌ و خوشدلی‌ به‌ سبب‌ تمامی‌ احسانی‌ كه‌ خداوند به‌ بندۀ خود، داود و به‌ قوم‌ خویش‌ اسرائیل‌ نموده‌ بود، به‌ خیمه‌های‌ خود رفتند.

Chapter 9

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ سلیمان‌ از بنا نمودن خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه‌ و از بجا آوردن‌ هر مقصودی‌ كه‌ سلیمان‌ خواسته‌ بود، فارغ‌ شد،2خداوند بار دیگر به‌ سلیمان‌ ظاهر شد، چنانكه‌ در جِبْعُون‌ بر وی‌ ظاهر شده‌ بود.3و خداوند وی‌ را گفت‌: «دعا و تضرع‌ تو را كه‌ به‌ حضور من‌ كردی‌، اجابت‌ نمودم‌، و این‌ خانه‌ای‌ را كه‌ بنا نمودی‌ تا نام‌ من‌ در آن‌ تا به‌ ابد نهاده‌ شود تقدیس‌ نمودم‌، و چشمان‌ و دل‌ من‌ همیشۀ اوقات‌ در آن‌ خواهد بود.4پس‌ اگر تو با دل‌ كامل‌ و استقامت‌ به‌ طوری‌ كه‌ پدرت‌ داود رفتار نمود به‌ حضور من‌ سلوك‌ نمایی‌، و هر چه‌ تو را امر فرمایم‌ بجا آوری‌ و فرایض‌ و احكام‌ مرا نگاه‌ داری‌،5آنگاه‌ كرسی‌ سلطنت‌ تو را بر اسرائیل‌ تا به‌ ابد برقرار خواهم‌ گردانید، چنانكه‌ به‌ پدر تو داود وعده‌ دادم‌ و گفتم‌ كه‌ از تو كسی‌ كه‌ بر كرسی‌ اسرائیل‌ بنشیند، مفقود نخواهد شد.6« اما اگر شما و پسران‌ شما از متابعت‌ من‌روگردانیده‌، اوامر و فرایضی‌ را كه‌ به‌ پدران‌ شما دادم‌ نگاه‌ ندارید و رفته‌، خدایان‌ دیگر را عبادت‌ نموده‌، آنها را سجده‌ كنید،7آنگاه‌ اسرائیل‌ را از روی‌ زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ دادم‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌، و این‌ خانه‌ را كه‌ به‌ جهت‌ اسم‌ خود تقدیس‌ نمودم‌ از حضور خویش‌ دور خواهم‌ انداخت‌، و اسرائیل‌ در میان‌ جمیع‌ قومها ضرب‌المثل‌ و مضحكه‌ خواهد شد.8و این‌ خانه‌ عبرتی‌ خواهد گردید به‌ طوری‌ كه‌ هر كه‌ نزد آن‌ بگذرد، متحیر شده‌، صفیر خواهد زد و خواهند گفت‌: خداوند به‌ این‌ زمین‌ و به‌ این‌ خانه‌ چرا چنین‌ عمل‌ نموده‌ است‌؟9و خواهند گفت‌: از این‌ جهت‌ كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود را كه‌ پدران‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌ بود، ترك‌ كردند و به‌ خدایان‌ دیگر متمسك‌ شده‌، آنها را سجده‌ و عبادت‌ نمودند. لهذا خداوند تمامی‌ این‌ بلا را بر ایشان‌ آورده‌ است‌.»10و واقع‌ شد بعد از انقضای‌ بیست‌ سالی‌ كه‌ سلیمان‌ این‌ دو خانه‌، یعنی‌ خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه‌ را بنا می‌كرد،11و حیرام‌، پادشاه‌ صور، سلیمان‌ را به‌ چوب‌ سرو آزاد و چوب‌ صنوبر و طلا موافق‌ هر چه‌ خواسته‌ بود اعانت‌ كرده‌ بود، آنگاه‌ سلیمان‌ پادشاه‌ بیست‌ شهر در زمین‌ جلیل‌ به‌ حیرام‌ داد.12و حیرام‌ به‌ جهت‌ دیدن‌ شهرهایی‌ كه‌ سلیمان‌ به‌ او داده‌ بود، از صور بیرون‌ آمد، اما آنها به‌ نظرش‌ پسند نیامد.13و گفت‌: «ای‌ برادرم‌ این‌ شهرهایی‌ كه‌ به‌ من‌ بخشیده‌ای‌ چیست‌؟» و آنها را تا امروز زمین‌ كابول‌ نامید.14و حیرام‌ صدو بیست‌ وزنۀ طلا برای‌ پادشاه‌ فرستاد.15و این‌ است‌ حساب‌ سُخْره‌ای‌ كه‌ سلیمان‌ پادشاه‌ گرفته‌ بود به‌ جهت‌ بنای‌ خانۀ خداوند و خانۀ خود و مِلّوُ و حصارهای‌ اورشلیم‌ و حاصور و مَجِدُّو و جازر.16زیرا كه‌ فرعون‌، پادشاه‌ مصر برآمده‌، جازَر را تسخیر نموده‌، و آن‌ را به‌ آتش‌ سوزانیده‌، و كنعانیان‌ را كه‌ در شهر ساكن‌ بودند كشته‌ بود، و آن‌ را به‌ دختر خود كه‌ زنِ سلیمان‌ بود به‌ جهت‌ مِهر داده‌ بود.17و سلیمان‌، جازَر و بیت‌حُوْرُونِ تحتانی‌ را بنا كرد.18و بَعْلَت‌ و تَدْمُر را در صحرای‌ زمین‌،19و جمیع‌ شهرهای‌ مخزنی‌ كه‌ سلیمان‌ داشت‌ و شهرهای‌ ارابه‌ها و شهرهای‌ سواران‌ را و هر آنچه‌ را كه‌ سلیمان‌ میل‌ داشت‌ كه‌ در اورشلیم‌ و لُبنان‌ و تمامی‌ زمین‌ مملكت‌ خود بنا نماید (بنا نمود).20و تمامی‌ مردمانی‌ كه‌ از اَمُوریان‌ و حِتِّیان‌ و فَرِزِّیان‌ و حِوِّیان‌ و یبُوسیان‌ باقی‌ مانده‌، و از بنی‌اسرائیل‌ نبودند،21یعنی‌ پسران‌ ایشان‌ كه‌ در زمین‌ باقی‌ ماندند بعد از آنانی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ نتوانستند ایشان‌ را بالكل‌ هلاك‌ سازند، سلیمان‌ ایشان‌ را تا امروز خراج‌گذار و غلامان‌ ساخت‌.22اما از بنی‌اسرائیل‌، سلیمان‌ احدی‌ را به‌ غلامی‌ نگرفت‌، بلكه‌ ایشان‌ مردان‌ جنگی‌ و خدام‌ و سروران‌ و سرداران‌ و رؤسای‌ ارابه‌ها و سواران‌ او بودند.23و اینانند ناظران‌ خاصه‌ كه‌ بر كارهای‌ سلیمان‌ بودند، پانصد و پنجاه‌ نفر كه‌ بر اشخاصی‌ كه‌ در كار مشغول‌ می‌بودند، سركاری‌ داشتند.24پس‌ دختر فرعون‌ از شهر داود به‌ خانۀ خود كه‌ برایش‌ بنا كرده‌ بود، برآمد، و در آن‌ زمان‌ مِلّوُ را بنا می‌كرد.25و سلیمان‌ هر سال‌ سه‌ مرتبه‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ بر مذبحی‌ كه‌ به‌ جهت‌ خداوند بنا كرده‌ بود می‌گذرانید، و بر مذبحی‌ كه‌ پیش‌ خداوند بود، بخور می‌گذرانید. پس‌ خانه‌ را به‌ اتمام‌ رسانید.26و سلیمان‌ پادشاه‌ در عَصْیون‌ جابَر كه‌ به‌ جانب‌ اِیلُوت‌ بر كنارۀ بحر قُلزُم‌ در زمین‌ ادوم‌ است‌، كشتیها ساخت‌.27و حیرام‌، بندگان‌ خود را كه‌ مَلاح‌ بودند و در دریا مهارت‌ داشتند، در كشتیها همراه‌ بندگان‌ سلیمان‌ فرستاد.28پس‌ به‌ اُوفیر رفتند و چهارصد و بیست‌ وزنۀ طلا از آنجا گرفته‌، برای‌ سلیمان‌ پادشاه‌ آوردند.

Chapter 10

1و چون‌ ملكه‌ سَبا آوازۀ سلیمان‌ را دربارۀ اسم‌ خداوند شنید، آمد تا او را به‌ مسائل‌ امتحان‌ كند.2پس‌ با موكب‌ بسیار عظیم‌ و با شترانی‌ كه‌ به‌ عطریات‌ و طلای‌ بسیار و سنگهای‌ گرانبها بار شده‌ بود، به‌ اورشلیم‌ وارد شده‌، به‌ حضور سلیمان‌ آمد و با وی‌ از هر چه‌ در دلش‌ بود، گفتگو كرد.3و سلیمان‌ تمامی‌ مسائلش‌ را برایش‌ بیان‌ نمود و چیزی‌ از پادشاه‌ مخفی‌ نماند كه‌ برایش‌ بیان‌ نكرد.4و چون‌ ملكه‌ سَبَا تمامی‌ حكمت‌ سلیمان‌ را دید و خانه‌ای‌ را كه‌ بنا كرده‌ بود،5و طعام‌ سفرۀ او و مجلس‌ بندگانش‌ را و نظام‌ و لباس‌ خادمانش‌ را و ساقیانش‌ و زینه‌ای‌ را كه‌ به‌ آن‌ به‌ خانۀ خداوند برمی‌آمد، روح‌ در او دیگر نماند.6و به‌ پادشاه‌ گفت‌: «آوازه‌ای‌ كه‌ دربارۀ كارها و حكمت‌ تو در ولایت‌ خود شنیدم‌، راست‌ بود.7اما تا نیامدم‌ و به‌ چشمان‌ خود ندیدم‌، اخبار را باور نكردم‌، و اینك‌ نصفش‌ به‌ من‌ اعلام‌ نشده‌ بود؛ حكمت‌ و سعادتمندی‌ تو از خبری‌ كه‌ شنیده‌ بودم‌، زیاده‌ است.8خوشابه‌حال‌ مردان‌ تو و خوشابه‌حال‌ این‌ بندگانت‌ كه‌ به‌ حضور تو همیشه‌ می‌ایستند و حكمت‌ تو را می‌شنوند.9متبارك‌ باد یهُوَه‌، خدای‌ تو، كه‌ بر تو رغبت‌ داشته‌، تو را بر كرسی‌ اسرائیل‌ نشانید.10از این‌ سبب‌ كه‌ خداوند ، اسرائیل‌ را تا به‌ ابد دوست‌ می‌دارد، تو را بر پادشاهی‌ نصب‌ نموده‌ است‌ تا داوری‌ و عدالت‌ را بجا آوری‌.»11و به‌ پادشاه‌ صد و بیست‌ وزنۀ طلا و عطریات‌ از حد زیاده‌ و سنگهای‌ گرانبها داد، و مثل‌ این‌ عطریات‌ كه‌ ملكۀ سَبَا به‌ سلیمان‌ پادشاه‌ داد، هرگز به‌ آن‌ فراوانی‌ دیگر نیامد.12و كشتیهای‌ حیرام‌ نیز كه‌ طلا از اُوفیر آوردند، چوب‌ صندل‌ از حدّ زیاده‌، و سنگهای‌ گرانبها از اوفیر آوردند.13و پادشاه‌ از این‌ چوب‌ صندل‌، ستونها به‌ جهت‌ خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه‌ و عودها و بربطها برای‌ مُغَنیان‌ ساخت‌، و مثل‌ این‌ چوب‌ صندل‌ تا امروز نیامده‌ و دیده‌ نشده‌ است‌.14و سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ ملكه‌ سَبَا، تمامی‌ ارادۀ او را كه‌ خواسته‌ بود داد، سوای‌ آنچه‌ سلیمان‌ از كَرَم‌ ملوكانۀ خویش‌ به‌ وی‌ بخشید. پس‌ او با بندگانش‌ به‌ ولایت‌ خود توجه‌ نموده‌، رفت‌.15و وزن‌ طلایی‌ كه‌ در یك‌ سال‌ نزد سلیمان‌ رسید، ششصد و شصت‌ و شش‌ وزنه‌ طلا بود،16سوای‌ آنچه‌ از تاجران‌ و تجارت‌ بازرگانان‌ و جمیع‌ پادشاهان‌ عَرَب‌ و حاكمان‌ مملكت‌ می‌رسید.17و سلیمان‌ پادشاه‌ دویست‌ سپر طلای‌ چكّشی‌ ساخت‌ كه‌ برای‌ هر سپر ششصد مثقال‌ طلا به‌ كار بُرده‌ شد، و سیصد سپر كوچك‌ طلای‌ چكشی‌ ساخت‌ كه‌ برای‌ هر سپر سه‌ منّای‌ طلا به‌ كار برده‌ شد؛ و پادشاه‌ آنها را در خانۀ جنگل‌ لبنان‌ گذاشت‌.18و پادشاه‌ تخت‌ بزرگی‌ از عاج‌ ساخت‌ و آن‌ را به‌ زر خالص‌ پوشانید.19و تخت‌ را شش‌ پله‌ بود و سر تخت‌ از عقبش‌ مدوّر بود، و به‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ كرسی‌اش‌ دسته‌ها بود و دو شیر به‌ پهلوی‌ دستها ایستاده‌ بودند.20و آنجا دوازده‌ شیر از این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ بر آن‌ شش‌ پله‌ ایستاده‌ بودند كه‌ در هیچ‌ مملكت‌ مثل‌ این‌ ساخته‌ نشده‌ بود.21و تمامی‌ ظروف‌ نوشیدنی‌ سلیمان‌ پادشاه‌ از طلا و تمامی‌ ظروف‌ خانۀ جنگل‌ لبنان‌ از زر خالص‌ بود و هیچ‌ یكی‌ از آنها از نقره‌ نبود زیرا كه‌ آن‌ در ایام‌ سلیمان‌ هیچ‌ به‌ حساب‌ نمی‌آمد.22زیرا پادشاه‌ كشتیهای‌ ترشیشی‌ با كشتیهای‌ حیرام‌ به‌ روی‌ دریا داشت‌ و كشتیهای‌ ترشیشی‌ هر سه‌ سال‌ یك‌ مرتبه‌ می‌آمدند و طلا و نقره‌ و عاج‌ و میمونها و طاووسها می‌آوردند.23پس‌ سلیمان‌ پادشاه‌ در دولت‌ و حكمت‌ از جمیع‌ پادشاهان‌ جهان‌ بزرگتر شد.24و تمامی‌ اهل‌ جهان‌، حضور سلیمان‌ را می‌طلبیدند تا حكمتی‌ را كه‌ خداوند در دلش‌ نهاده‌ بود، بشنوند.25و هر یكی‌ از ایشان‌ هدیۀ خود را از آلات‌ نقره‌ و آلات‌ طلا و رُخوت‌ و اسلحه‌ و عطریات‌ و اسبان‌ و قاطرها، سال‌ به‌ سال‌ می‌آوردند.26و سلیمان‌ ارابه‌ها و سواران‌ جمع‌ كرده‌، هزار و چهارصد ارابه‌ و دوازده‌ هزار سوار داشت‌ و آنها را در شهرهای‌ ارابه‌ها و نزد پادشاه‌ در اورشلیم‌ گذاشت‌.27و پادشاه‌ نقره‌ را در اورشلیم‌ مثل‌ سنگها و چوب‌ سرو آزاد را مثل‌ چوب‌ افراغ‌ كه‌ در صحراست‌، فراوان‌ ساخت‌.28و اسبهای‌ سلیمان‌ از مصر آورده‌ می‌شد، و تاجران‌ پادشاه‌ دسته‌های‌ آنها را می‌خریدند هر دسته‌ را به‌ قیمت‌ معین‌.29و یك‌ ارابه‌ را به‌ قیمت‌ ششصد مثقال‌ نقره‌ از مصر بیرون‌ آوردند، و می‌رسانیدند و یك‌ اسب‌ را به‌ قیمت‌ صد و پنجاه‌، و همچنین‌ برای‌ جمیع‌ پادشاهان‌ حِتّیان‌ و پادشاهان‌ اَرام‌ به‌ توسط‌ آنها بیرون‌ می‌آوردند.

Chapter 11

1و سلیمان‌ پادشاه‌ سوای‌ دختر فرعون‌، زنان غریب‌ بسیاری‌ را از موآبیان‌ و عَمّونیان‌ و ادومیان‌ و صیدونیان‌ و حِتِّیان‌ دوست‌ می‌داشت‌.2از امتهایی‌ كه‌ خداوند درباره‌ ایشان‌ بنی‌اسرائیل‌ را فرموده‌ بود كه‌ شما به‌ ایشان‌ درنیایید و ایشان‌ به‌ شما درنیایند، مبادا دل‌ شما را به‌ پیروی‌ خدایان‌ خود مایل‌ گردانند. و سلیمان‌ با اینها به‌ محبت‌ مُلْصَق‌ شد.3و او را هفتصد زن‌ بانو و سیصد مُتعه‌ بود و زنانش‌ دل‌ او را برگردانیدند.4و در وقت‌ پیری‌ سلیمان‌ واقع‌ شد كه‌ زنانش‌ دل‌ او را به‌ پیروی‌ خدایان‌ غریب‌ مایل‌ ساختند، و دل‌ او مثل‌ دل‌ پدرش‌ داود با یهُوَه‌، خدایش‌ كامل‌ نبود.5پس‌ سلیمان‌ در عقب‌ عَشْتُورَت‌، خدای‌ صیدونیان‌، و در عقب‌ مِلْكُوم‌ رِجْسِ عمونیان‌ رفت‌.6و سلیمان‌ در نظر خداوند شرارت‌ ورزیده‌، مثل‌ پدر خودداود، خداوند را پیروی‌ كامل‌ ننمود.7آنگاه‌ سلیمان‌ در كوهی‌ كه‌ روبروی‌ اورشلیم‌ است‌ مكانی‌ بلند به‌ جهت‌ كَمُوش‌ كه‌ رِجْسِ موآبیان‌ است‌، و به‌ جهت‌ مُولَك‌، رِجْسِ بنی‌عمون‌ بنا كرد.8و همچنین‌ به‌ جهت‌ همۀ زنان‌ غریب‌ خود كه‌ برای‌ خدایان‌ خویش‌ بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل‌ نمود.9پس‌ خشم‌ خداوند بر سلیمان‌ افروخته‌ شد از آن‌ جهت‌ كه‌ دلش‌ از یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ منحرف‌ گشت‌ كه‌ دو مرتبه‌ بر او ظاهر شده‌،10او را در همین‌ باب‌ امر فرموده‌ بود كه‌ پیروی‌ خدایان‌ غیر را ننماید. اما آنچه‌ خداوند به‌ او امر فرموده‌ بود، به‌ جا نیاورد.11پس‌ خداوند به‌ سلیمان‌ گفت‌: «چونكه‌ این‌ عمل‌ را نمودی‌ و عهد و فرایض‌ مرا كه‌ به‌ تو امر فرمودم‌ نگاه‌ نداشتی‌، البته‌ سلطنت‌ را از تو پاره‌ كرده‌، آن‌ را به‌ بنده‌ات‌ خواهم‌ داد.12لیكن‌ در ایام‌ تو این‌ را به‌ خاطر پدرت‌، داود نخواهم‌ كرد، اما از دست‌ پسرت‌ آن‌ را پاره‌ خواهم‌ كرد.13ولی‌ تمامی‌ مملكت‌ را پاره‌ نخواهم‌ كرد بلكه‌ یك‌ سبط‌ را به‌ خاطر بنده‌ام‌ داود و به‌ خاطر اورشلیم‌ كه‌ برگزیده‌ام‌ به‌ پسر تو خواهم‌ داد.»14و خداوند دشمنی‌ برای‌ سلیمان‌ برانگیزانید، یعنی‌ هَدَد اَدومی‌ را كه‌ از ذریت‌ پادشاهان‌ اَدُوم‌ بود.15زیرا هنگامی‌ كه‌ داود در اَدوم‌ بود و یوآب‌ كه‌ سردار لشكر بود، برای‌ دفن‌ كردن‌ كشتگان‌ رفته‌ بود و تمامی‌ ذكوران‌ اَدوم‌ را كشته‌ بود.16(زیرا یوآب‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ شش‌ ماه‌ در آنجا ماندند تا تمامی‌ ذكوران‌ اَدُوم‌ را منقطع‌ ساختند).17آنگاه‌ هَدَد با بعضی‌ اَدُومیان‌ كه‌ از بندگان‌ پدرش‌ بودند، فرار كردند تا به‌ مصر بروند،و هَدَد طفلی‌ كوچك‌ بود.18پس‌، از مدیان‌ روانه‌ شده‌، به‌ فاران‌ آمدند، و چند نفر از فاران‌ با خود برداشته‌، به‌ مصر نزد فرعون‌، پادشاه‌ مصر آمدند، و او وی‌ را خانه‌ای‌ داد و معیشتی‌ برایش‌ تعیین‌ نمود و زمینی‌ به‌ او ارزانی‌ داشت‌.19و هَدَد در نظر فرعون‌ التفات‌ بسیار یافت‌ و خواهر زن‌ خود، یعنی‌ خواهر تَحْفَنِیسِ مَلِكَه‌ را به‌ وی‌ به‌ زنی‌ داد.20و خواهر تَحْفَنِیس‌ پسری‌ جَنُوْبَت‌ نام‌ برای‌ وی‌ زایید و تَحْفَنِیس‌ او را در خانۀ فرعون‌ از شیر بازداشت‌ و جَنُوْبَت‌ در خانۀ فرعون‌ در میان‌ پسران‌ فرعون‌ می‌بود.21و چون‌ هَدَد در مصر شنید كه‌ داود با پدران‌ خویش‌ خوابیده‌، و یوآب‌، سردار لشكر مُرده‌ است‌، هَدَد به‌ فرعون‌ گفت‌: «مرا رخصت‌ بده‌ تا به‌ ولایت‌ خود بروم‌.»22فرعون‌ وی‌ را گفت‌: «اما تو را نزد من‌ چه‌ چیز كم‌ است‌ كه‌ اینك‌ می‌خواهی‌ به‌ ولایت‌ خود بروی‌؟» گفت‌: «هیچ‌، لیكن‌ مرا البتّه‌ مرخص‌ نما.»23و خدا دشمنی‌ دیگر برای‌ وی‌ برانگیزانید، یعنی‌ رَزُون‌ بن‌اَلیداع‌ را كه‌ از نزد آقای‌ خویش‌، هَدَدعَزَر، پادشاه‌ صُوْبَه‌ فرار كرده‌ بود.24و مردان‌ چندی‌ نزد خود جمع‌ كرده‌، سردار فوجی‌ شد هنگامی‌ كه‌ داود بعضی‌ ایشان‌ را كشت‌. پس‌ به‌ دمشق‌ رفتند و در آنجا ساكن‌ شده‌، در دمشق‌ حكمرانی‌ نمودند.25و او در تمامی‌ روزهای‌ سلیمان‌، دشمن‌ اسرائیل‌ می‌بود، علاوه‌ بر ضرری‌ كه‌ هَدَد می‌رسانید و از اسرائیل‌ نفرت‌ داشته‌، بر اَرام‌ سلطنت‌ می‌نمود.26و یرُبْعام‌ بن‌نَباط‌ افرایمی‌ از صَرَدَه‌ كه‌ بندۀ سلیمان‌ و مادرش‌ مسمّی‌ به‌ صَرُوْعَه‌ و بیوه‌ زنی‌ بود، دست‌ خود را نیز به‌ ضد پادشاه‌ بلند كرد.27وسبب‌ آنكه‌ دست‌ خود را به‌ ضد پادشاه‌ بلند كرد، این‌ بود كه‌ سلیمان‌ مِلّوُ را بنا می‌كرد، و رخنۀ شهر پدر خود داود را تعمیر می‌نمود.28و یرُبْعام‌ مرد شجاع‌ جنگی‌ بود. پس‌ چون‌ سلیمان‌ آن‌ جوان‌ را دید كه‌ در كار مردی‌ زرنگ‌ بود او را بر تمامی‌ امور خاندان‌ یوسف‌ بگماشت‌.29و در آن‌ زمان‌ واقع‌ شد كه‌ یرُبْعام‌ از اورشلیم‌ بیرون‌ می‌آمد و اَخِیای‌ شیلونی‌ نبی‌ در راه‌ به‌ او برخورد، و جامه‌ تازه‌ای‌ در برداشت‌ و ایشان‌ هر دو در صحرا تنها بودند.30پس‌ اَخِیا جامۀ تازه‌ای‌ كه‌ در برداشت‌ گرفته‌، آن‌ را به‌ دوازده‌ قسمت‌ پاره‌ كرد.31و به‌ یرُبْعام‌ گفت‌: «ده‌ قسمت‌ برای‌ خود بگیر زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید، اینك‌ من‌ مملكت‌ را از دست‌ سلیمان‌ پاره‌ می‌كنم‌ و ده‌ سبط‌ به‌ تو می‌دهم‌.32و به‌ خاطر بندۀ من‌، داود و به‌ خاطر اورشلیم‌، شهری‌ كه‌ از تمامی‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ برگزیده‌ام‌، یك‌ سبط‌ از آن‌ او خواهد بود.33چونكه‌ ایشان‌ مرا ترك‌ كردند و عَشْتُورَت‌، خدای‌ صیدونیان‌، و كَمُوش‌، خدای‌ موآب‌، و ملكوم‌، خدای‌ بنی‌عمّون‌ را سجده‌ كردند، و در طریقهای‌ من‌ سلوك‌ ننمودند و آنچه‌ در نظر من‌ راست‌ است‌، بجا نیاوردند و فرایض‌ و احكام‌ مرا مثل‌ پدرش‌، داود نگاه‌ نداشتند.34لیكن‌ تمام‌ مملكت‌ را از دست‌ او نخواهم‌ گرفت‌ بلكه‌ به‌ خاطر بندۀ خود داود كه‌ او را برگزیدم‌، از آنرو كه‌ اوامر و فرایض‌ مرا نگاه‌ داشته‌ بود، او را در تمامی‌ ایام‌ روزهایش‌ سرور خواهم‌ ساخت‌.35اما سلطنت‌ را از دست‌ پسرش‌ گرفته‌، آن‌ را یعنی‌ ده‌ سبط‌ به‌ تو خواهم‌ داد.36و یك‌ سبط‌ به‌ پسرش‌ خواهم‌ بخشید تا بندۀ من‌، داود در اورشلیم‌، شهری‌ كه‌ برای‌ خود برگزیده‌ام‌ تا اسم‌ خود را در آن‌ بگذارم‌، نوری‌ در حضور من‌ همیشه‌ داشته باشد.37و تو را خواهم‌ گرفت‌ تا موافق‌ هر چه‌ دلت‌ آرزو دارد، سلطنت‌ نمایی‌ و بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شوی‌.38و واقع‌ خواهد شد كه‌ اگر هر چه‌ تو را امر فرمایم‌، بشنوی‌ و به‌ طریق‌هایم‌ سلوك‌ نموده‌، آنچه‌ در نظرم‌ راست‌ است‌ بجا آوری‌ و فرایض‌ و اوامر مرا نگاه‌ داری‌ چنانكه‌ بندۀ من‌، داود آنها را نگاه‌ داشت‌، آنگاه‌ با تو خواهم‌ بود و خانه‌ای‌ مستحكم‌ برای‌ تو بنا خواهم‌ نمود، چنانكه‌ برای‌ داود بنا كردم‌ و اسرائیل‌ را به‌ تو خواهم‌ بخشید.39و ذریت‌ داود را به‌ سبب‌ این‌ امر ذلیل‌ خواهم‌ ساخت‌ اما نه‌ تا به‌ ابد.»40پس‌ سلیمان‌ قصد كشتن‌ یرُبْعام‌ داشت‌ و یرُبْعام‌ برخاسته‌، به‌ مصر نزد شِیشَق‌، پادشاه‌ مصر فرار كرد و تا وفات‌ سلیمان‌ در مصر ماند.41و بقیۀ امور سلیمان‌ و هر چه‌ كرد و حكمت‌ او، آیا آنها در كتاب‌ وقایعِ سلیمان‌ مكتوب‌ نیست‌؟42و ایامی‌ كه‌ سلیمان‌ در اورشلیم‌ بر تمامی‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ كرد، چهل‌ سال‌ بود.43پس‌ سلیمان‌ با پدران‌ خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن‌ شد و پسرش‌ رَحُبْعام‌ در جای‌ او سلطنت‌ نمود.

Chapter 12

1و رَحُبْعام‌ به‌ شكیم‌ رفت‌ زیرا كه‌ تمامی اسرائیل‌ به‌ شكیم‌ آمدند تا او را پادشاه‌ بسازند.2و واقع‌ شد كه‌ چون‌ یرُبْعام‌ بن‌نباط‌ شنید (و او هنوز در مصر بود كه‌ از حضور سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ آنجا فرار كرده‌، و یرُبْعام‌ در مصر ساكن‌ می‌بود،3و ایشان‌ فرستاده‌، او را خواندند)، آنگاه‌ یرُبْعام‌ و تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ آمدند و به‌رَحُبْعام‌ عرض‌ كرده‌، گفتند:4« پدر تو یوغ‌ ما را سخت‌ ساخت‌، اما تو الا´ن‌ بندگی‌ سخت‌ و یوغ‌ سنگینی‌ را كه‌ پدرت‌ بر ما نهاد سبك‌ ساز، و تو را خدمت‌ خواهیم‌ نمود.»5به‌ ایشان‌ گفت‌: «تا سه‌ روز دیگر بروید و بعد از آن‌ نزد من‌ برگردید.» پس‌ قوم‌ رفتند.6و رَحُبْعامِ پادشاه‌ با مشایخی‌ كه‌ در حین‌ حیات‌ پدرش‌، سلیمان‌ به‌ حضورش‌ می‌ایستادند مشورت‌ كرده‌، گفت‌: «كه‌ شما چه‌ صلاح‌ می‌بینید تا به‌ این‌ قوم‌ جواب‌ دهم‌؟»7ایشان‌ او را عرض‌ كرده‌، گفتند: «اگر امروز این‌ قوم‌ را بنده‌ شوی‌ و ایشان‌ را خدمت‌ نموده‌، جواب‌ دهی‌ و سخنان‌ نیكو به‌ ایشان‌ گویی‌، همانا همیشۀ اوقات‌ بندۀ تو خواهند بود.»8اما مشورت‌ مشایخ‌ را كه‌ به‌ او دادند ترك‌ كرد، و با جوانانی‌ كه‌ با او تربیت‌ یافته‌ بودند و به‌ حضورش‌ می‌ایستادند، مشورت‌ كرد.9و به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما چه‌ صلاح‌ می‌بینید كه‌ به‌ این‌ قوم‌ جواب‌ دهیم‌؟ كه‌ به‌ من‌ عرض‌ كرده‌، گفته‌اند یوغی‌ را كه‌ پدرت‌ بر ما نهاده‌ است‌، سبك‌ ساز.»10و جوانانی‌ كه‌ با او تربیت‌ یافته‌ بودند او را خطاب‌ كرده‌، گفتند كه‌ به‌ این‌ قوم‌ كه‌ به‌ تو عرض‌ كرده‌، گفته‌اند كه‌ پدرت‌ یوغ‌ ما را سنگین‌ ساخته‌ است‌ و تو آن‌ را برای‌ ما سبك‌ ساز، به‌ ایشان‌ چنین‌ بگو: انگشت‌ كوچك‌ من‌ از كمر پدرم‌ كلفت‌تر است‌.11و حال‌ پدرم‌ یوغ‌ سنگین‌ بر شما نهاده‌ است‌، اما من‌ یوغ‌ شما را زیاده‌ خواهم‌ گردانید. پدرم‌ شما را به‌ تازیانه‌ها تنبیه‌ می‌نمود، اما من‌ شما را به‌ عقربها تنبیه‌ خواهم‌ نمود.»12و در روز سوم‌، یرُبْعام‌ و تمامی‌ قوم‌ به‌ نزد رَحُبْعام‌ باز آمدند، به‌ نحوی‌ كه‌ پادشاه‌ فرموده‌ وگفته‌ بود كه‌ در روز سوم‌ نزد من‌ باز آیید.13و پادشاه‌، قوم‌ را به‌ سختی‌ جواب‌ داد، و مشورت‌ مشایخ‌ را كه‌ به‌ وی‌ داده‌ بودند، ترك‌ كرد.14و موافق‌ مشورت‌ جوانان‌ ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «پدرم‌ یوغ‌ شما را سنگین‌ ساخت‌، اما من‌ یوغ‌ شما را زیاده‌ خواهم‌ گردانید. پدرم‌ شما را به‌ تازیانه‌ها تنبیه‌ می‌نمود اما من‌ شما را به‌ عقربها تنبیه‌ خواهم‌ كرد.»15و پادشاه‌، قوم‌ را اجابت‌ نكرد زیرا كه‌ این‌ امر از جانب‌ خداوند شده‌ بود تا كلامی‌ را كه‌ خداوند به‌ واسطۀ اَخِیای‌ شیلونی‌ به‌ یرُبْعام‌ بن‌نباط‌ گفته‌ بود، ثابت‌ گرداند.16و چون‌ تمامی‌ اسرائیل‌ دیدند كه‌ پادشاه‌، ایشان‌ را اجابت‌ نكرد آنگاه‌ قوم‌، پادشاه‌ را جواب‌ داده‌، گفتند: «ما را در داود چه‌ حصّه‌ است‌؟ و در پسر یسَّا چه‌ نصیب‌؟ ای‌ اسرائیل‌ به‌ خیمه‌های‌ خود بروید! و اینك‌ ای‌ داود به‌ خانۀ خود متوجه‌ باش‌!» پس‌ اسرائیل‌ به‌ خیمه‌های‌ خویش‌ رفتند.17اما رَحُبْعام‌ بر بنی‌اسرائیل‌ كه‌ در شهرهای‌ یهودا ساكن‌ بودند، سلطنت‌ می‌نمود.18و رَحُبْعام‌ پادشاه‌، اَدُورام‌ را كه‌ سردار باج‌گیران‌ بود، فرستاد و تمامی‌ اسرائیل‌، او را سنگسار كردند كه‌ مرد و رَحُبْعام‌ پادشاه‌ تعجیل‌ نموده‌، بر ارابۀ خود سوار شد و به‌ اورشلیم‌ فرار كرد.19پس‌ اسرائیل‌ تا به‌ امروز بر خاندان‌ داود عاصی‌ شدند.20و چون‌ تمامی‌ اسرائیل‌ شنیدند كه‌ یرُبْعام‌ مراجعت‌ كرده‌ است‌، ایشان‌ فرستاده‌، او را نزد جماعت‌ طلبیدند و او را بر تمام‌ اسرائیل‌ پادشاه‌ ساختند، و غیر از سبط‌ یهودا فقط‌، كسی‌ خاندان‌ داود را پیروی‌ نكرد.21و چون‌ رَحُبعام‌ به‌ اورشلیم‌ رسید، تمامی‌ خاندان‌ یهودا و سبط‌ بنیامین‌، یعنی‌ صد و هشتاد هزار نفر برگزیدۀ جنگ‌آزموده‌ را جمع‌ كرد تا با خاندان‌ اسرائیل‌ مقاتله‌ نموده‌، سلطنت‌ را به‌ رَحُبْعام‌ بن‌ سلیمان‌ برگرداند.22اما كلام‌ خدا بر شَمَعْیا، مرد خدا نازل‌ شده‌، گفت‌:23« به‌ رَحُبْعام‌ بن‌ سلیمان‌، پادشاه‌ یهودا و به‌ تمامی‌ خاندان‌ یهودا و بنیامین‌ و به‌ بقیۀ قوم‌ خطاب‌ كرده‌، بگو:24خداوند چنین‌ می‌گوید: مروید و با برادران‌ خود بنی‌اسرائیل‌ جنگ‌ منمایید، هر كس‌ به‌ خانۀ خود برگردد زیرا كه‌ این‌ امر از جانب‌ من‌ شده‌ است‌.» و ایشان‌ كلام‌ خداوند را شنیدند و برگشته‌، موافق‌ فرمان‌ خداوند رفتار نمودند.25و یرُبْعام‌ شكیم‌ را در كوهستان‌ افرایم‌ بنا كرده‌، در آن‌ ساكن‌ شد و از آنجا بیرون‌ رفته‌، فَنُوئیل‌ را بنا نمود.26و یرُبْعام‌ در دل‌ خود فكر كرد كه‌ «حال‌ سلطنت‌ به‌ خاندان‌ داود خواهد برگشت‌،27اگر این‌ قوم‌ به‌ جهت‌ گذرانیدن‌ قربانی‌ها به‌ خانۀ خداوند به‌ اورشلیم‌ بروند، همانا دل‌ این‌ قوم‌ به‌ آقای‌ خویش‌، رَحُبْعام‌، پادشاه‌ یهودا خواهد برگشت‌ و مرا به‌ قتل‌ رسانیده‌، نزد رَحُبْعام‌، پادشاه‌ یهودا خواهند برگشت‌.»28پس‌ پادشاه‌ مشورت‌ نموده‌، دو گوسالۀ طلا ساخت‌ و به‌ ایشان‌ گفت‌: «برای‌ شما رفتن‌ تا به‌ اورشلیم‌ زحمت‌ است‌؛ هان‌ ای‌ اسرائیل‌ خدایان‌ تو كه‌ تو را از زمین‌ مصر برآوردند!»29و یكی‌ را در بیت‌ئیل‌ گذاشت‌ و دیگری‌ را در دان‌ قرار داد.30و این‌ امر باعث‌ گناه‌ شد و قوم‌ پیش‌ آن‌ یك‌ تا دان‌ می‌رفتند.31و خانه‌ها در مكانهای‌ بلند ساخت‌ و از تمامی‌ قوم‌ كه‌ از بنی‌لاوی‌ نبودند، كاهنان‌ تعیین‌ نمود.32و یرُبْعام‌ عیدی‌ در ماه‌ هشتم‌ در روز پانزدهم‌ ماه‌ مثل‌ عیدی‌ كه‌ در یهوداست‌ برپا كرد و نزد آن‌ مذبح‌ می‌رفت‌ و در بیت‌ئیل‌ به‌ همان‌ طور عمل‌ نموده‌، برای‌ گوساله‌هایی‌ كه‌ ساخته‌ بود، قربانی‌ می‌گذرانید. و كاهنانِ مكانهای‌ بلند را كه‌ ساخته‌ بود، در بیت‌ئیل‌ قرار داد.33و در روز پانزدهم‌ ماه‌ هشتم‌، یعنی‌ در ماهی‌ كه‌ از دل‌ خود ابداع‌ نموده‌ بود، نزد مذبح‌ كه‌ در بیت‌ئیل‌ ساخته‌ بود می‌رفت‌، و برای‌ بنی‌اسرائیل‌ عید برپا نموده‌، نزد مذبح‌ برآمده‌، بخور می‌سوزانید.

Chapter 13

1و اینك‌ مرد خدایی‌ به‌ فرمان‌ خداوند از یهودا به‌ بیت‌ئیل‌ آمد و یرُبْعام‌ به‌ جهت‌ سوزانیدن‌ بخور نزد مذبح‌ ایستاده‌ بود.2پس‌ به‌ فرمان‌ خداوند مذبح‌ را ندا كرده‌، گفت‌: «ای‌ مذبح‌! ای‌ مذبح‌! خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ پسری‌ كه‌ یوشیا نام‌ دارد به‌ جهت‌ خاندان‌ داود زاییده‌ می‌شود و كاهنان‌ مكانهای‌ بلند را كه‌ بر تو بخور می‌سوزانند، بر تو ذبح‌ خواهد نمود و استخوانهای‌ مردم‌ را بر تو خواهند سوزانید.»3و در آن‌ روز علامتی‌ نشان‌ داده‌، گفت‌: «این‌ است‌ علامتی‌ كه‌ خداوند فرموده‌ است‌؛ اینك‌ این‌ مذبح‌ چاك‌ خواهد شد و خاكستری‌ كه‌ بر آن‌ است‌، ریخته‌ خواهد گشت‌.»4و واقع‌ شد كه‌ چون‌ پادشاه‌، سخن‌ مرد خدا را كه‌ مذبح‌ را كه‌ در بیت‌ئیل‌ بود، ندا كرده‌ بود، شنید، یرُبْعام‌ دست‌ خود را از جانب‌ مذبح‌ دراز كرده‌، گفت‌: «او رابگیرید.» و دستش‌ كه‌ به‌ سوی‌ او دراز كرده‌ بود، خشك‌ شد به‌ طوری‌ كه‌ نتوانست‌ آن‌ را نزد خود باز بكشد.5و مذبح‌ چاك‌ شد و خاكستر از روی‌ مذبح‌ ریخته‌ گشت‌ بر حسب‌ علامتی‌ كه‌ آن‌ مرد خدا به‌ فرمان‌ خداوند نشان‌ داده‌ بود.6و پادشاه‌، مرد خدا را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «تمنّا اینكه‌ نزد یهُوَه‌، خدای‌ خود تضرع‌ نمایی‌ و برای‌ من‌ دعا كنی‌ تا دست‌ من‌ به‌ من‌ باز داده‌ شود.» پس‌ مرد خدا نزد خداوند تضرع‌ نمود، و دست‌ پادشاه‌ به‌ او باز داده‌ شده‌، مثل‌ اول‌ گردید.7و پادشاه‌ به‌ آن‌ مرد خدا گفت‌: «همراه‌ من‌ به‌ خانه‌ بیا و استراحت‌ نما و تو را اجرت‌ خواهم‌ داد.»8اما مرد خدا به‌ پادشاه‌ گفت‌: «اگر نصف‌ خانۀ خود را به‌ من‌ بدهی‌، همراه‌ تو نمی‌آیم‌، و در اینجا نه‌ نان‌ می‌خورم‌ و نه‌ آب‌ می‌نوشم‌.9زیرا خداوند مرا به‌ كلام‌ خود چنین‌ امر فرموده‌ و گفته‌ است‌ نان‌ مخور و آب‌ منوش‌ و به‌ راهی‌ كه‌ آمده‌ای‌ بر مگرد.»10پس‌ به‌ راه‌ دیگر برفت‌ و از راهی‌ كه‌ به‌ بیت‌ئیل‌ آمده‌ بود، مراجعت‌ ننمود.11و نبی‌ سالخورده‌ای‌ در بیت‌ئیل‌ ساكن‌ می‌بود و پسرانش‌ آمده‌، او را از هر كاری‌ كه‌ آن‌ مرد خدا آن‌ روز در بیت‌ئیل‌ كرده‌ بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی‌ را كه‌ به‌ پادشاه‌ گفته‌ بود، برای‌ پدر خود بیان‌ كردند.12و پدر ایشان‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ كدام‌ راه‌ رفته‌ است‌؟» و پسرانش‌ دیده‌ بودند كه‌ آن‌ مرد خدا كه‌ از یهودا آمده‌ بود به‌ كدام‌ راه‌ رفت‌.13پس‌ به‌ پسران‌ خود گفت‌: «الاغ‌ را برای‌ من‌ بیارایید.» و الاغ‌ را برایش‌ آراستند و بر آن‌ سوار شد.14و از عقب‌ مرد خدا رفته‌، او را زیر درخت‌ بلوط‌ نشسته‌ یافت‌. پس‌ او را گفت‌: «آیا تو آن‌ مرد خدا هستی‌ كه‌ از یهودا آمده‌ای‌؟» گفت‌: «من‌ هستم‌.»15وی‌ را گفت‌: «همراه‌ من‌ به‌ خانه‌ بیاو غذا بخور.»16او در جواب‌ گفت‌ كه‌ «همراه‌ تو نمی‌توانم‌ برگردم‌ و با تو داخل‌ شوم‌، و در اینجا با تو نه‌ نان‌ می‌خورم‌ و نه‌ آب‌ می‌نوشم‌.17زیرا كه‌ به‌ فرمان‌ خداوند به‌ من‌ گفته‌ شده‌ است‌ كه‌ در آنجا نان‌ مخور و آب‌ منوش‌ و از راهی‌ كه‌ آمده‌ای‌ مراجعت‌ منما.»18او وی‌ را گفت‌: «من‌ نیز مثل‌ تو نبی‌ هستم‌ و فرشته‌ای‌ به‌ فرمان‌ خداوند با من‌ متكلم‌ شده‌، گفت‌ او را با خود به‌ خانه‌ات‌ برگردان‌ تا نان‌ بخورد و آب‌ بنوشد.» اما وی‌ را دروغ‌ گفت‌.19پس‌ همراه‌ وی‌ در خانه‌اش‌ برگشته‌، غذا خورد و آب‌ نوشید.20و هنگامی‌ كه‌ ایشان‌ بر سفره‌ نشسته‌ بودند، كلام‌ خداوند به‌ آن‌ نبی‌ كه‌ او را برگردانیده‌ بود آمد،21و به‌ آن‌ مرد خدا كه‌ از یهودا آمده‌ بود، ندا كرده‌، گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ از فرمان‌ خداوند تمرد نموده‌، حكمی‌ را كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌ به‌ تو امر فرموده‌ بود نگاه‌ نداشتی‌،22و برگشته‌، در جایی‌ كه‌ به‌ تو گفته‌ شده‌ بود غذا مخور و آب‌ منوش‌، غذا خوردی‌ و آب‌ نوشیدی‌، لهذا جسد تو به‌ قبر پدرانت‌ داخل‌ نخواهد شد.»23پس‌ بعد از اینكه‌ او غذا خورد و آب‌ نوشید الاغ‌ را برایش‌ بیاراست‌، یعنی‌ به‌ جهت‌ نبی‌ كه‌ برگردانیده‌ بود.24و چون‌ رفت‌، شیری‌ او را در راه‌ یافته‌، كُشت‌ و جسد او در راه‌ انداخته‌ شد، و الاغ‌ به‌ پهلویش‌ ایستاده‌، و شیر نیز نزد لاش‌ ایستاده‌ بود.25و اینك‌ بعضی‌ راه‌ گذران‌ جسد را در راه‌ انداخته‌ شده‌، و شیر را نزد جسد ایستاده‌ دیدند؛ پس‌ آمدند و در شهری‌ كه‌ آن‌ نبی‌ پیر در آن‌ ساكن‌ می‌بود، خبر دادند.26و چون‌ نبی‌ كه‌ او را از راه‌ برگردانیده‌ بود شنید، گفت‌: «این‌ آن‌ مرد خداست‌ كه‌ از حكم‌ خداوند تمرّد نمود؛ لهذا خداوند او را به‌ شیرداده‌ كه‌ او را دریده‌ و كشته‌ است‌، موافق‌ كلامی‌ كه‌ خداوند به‌ او گفته‌ بود.»27پس‌ پسران‌ خود را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «الاغ‌ را برای‌ من‌ بیارایید.» و ایشان‌ آن‌ را آراستند.28و او روانه‌ شده‌، جسد او را در راه‌ انداخته‌، و الاغ‌ و شیر را نزد جسد ایستاده‌ یافت‌؛ و شیر جسد را نخورده‌ و الاغ‌ را ندریده‌ بود.29و آن‌ نبی‌ جسد مرد خدا را برداشت‌ و بر الاغ‌ گذارده‌، آن‌ را بازآورد و آن‌ نبی‌ پیر به‌ شهر آمد تا ماتم‌ گیرد و او را دفن‌ نماید.30و جسد او را در قبر خویش‌ گذارد و برای‌ او ماتم‌ گرفته‌، گفتند: «وای‌ ای‌ برادر من‌!»31و بعد از آنكه‌ او را دفن‌ كرد به‌ پسران‌ خود خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «چون‌ من‌ بمیرم‌ مرا در قبری‌ كه‌ مرد خدا در آن‌ مدفون‌ است‌، دفن‌ كنید، و استخوانهایم‌ را به‌ پهلوی‌ استخوانهای‌ وی‌ بگذارید.32زیرا كلامی‌ را كه‌ دربارۀ مذبحی‌ كه‌ در بیت‌ئیل‌ است‌ و دربارۀ همۀ خانه‌های‌ مكانهای‌ بلند كه‌ در شهرهای‌ سامره‌ می‌باشد، به‌ فرمان‌ خداوند گفته‌ بود، البته‌ واقع‌ خواهد شد.»33و بعد از این‌ امر، یرُبْعام‌ از طریق‌ ردی‌ خود بازگشت‌ ننمود، بلكه‌ كاهنان‌ برای‌ مكانهای‌ بلند از جمیع‌ قوم‌ تعیین‌ نمود، و هركه‌ می‌خواست‌، او را تخصیص‌ می‌كرد تا از كاهنان‌ مكانهای‌ بلند بشود.34و این‌ كار باعث‌ گناه‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ گردید تا آن‌ را از روی‌ زمین‌ منقطع‌ و هلاك‌ ساخت‌.

Chapter 14

1در آن‌ زمان‌ ابیا پسر یرُبْعام‌ بیمار شد.2و یرُبْعام‌ به‌ زن‌ خود گفت‌ كه‌ «الا´ن‌ برخیز و صورت‌ خود را تبدیل‌ نما تا نشناسند كه‌تو زن‌ یرُبْعام‌ هستی‌، و به‌ شیلوه‌ برو. اینك‌ اَخِیای‌ نبی‌ كه‌ دربارۀ من‌ گفت‌ كه‌ براین‌ قوم‌ پادشاه‌ خواهم‌ شد در آنجاست‌.3و در دست‌ خود ده‌ قرص‌ نان‌ و كلیچه‌ها و كوزۀ عسل‌ گرفته‌، نزد وی‌ برو و او تو را از آنچه‌ بر طفل‌ واقع‌ می‌شود، خبر خواهد داد.»4پس‌ زن‌ یرُبْعام‌ چنین‌ كرده‌، برخاست‌ و به‌ شیلوه‌ رفته‌، به‌ خانۀ اَخِیا رسید و اَخِیا نمی‌توانست‌ ببیند زیرا كه‌ چشمانش‌ از پیری‌ تار شده‌ بود.5و خداوند به‌ اَخِیا گفت‌: «اینك‌ زن‌ یرُبْعام‌ می‌آید تا دربارۀ پسرش‌ كه‌ بیمار است‌، چیزی‌ از تو بپرسد. پس‌ به‌ او چنین‌ و چنان‌ بگو و چون‌ داخل‌ می‌شود به‌ هیأت‌، متنكّره‌ خواهد بود.»6و هنگامی‌ كه‌ اَخِیا صدای‌ پایهای‌ او را كه‌ به‌ در داخل‌ می‌شد شنید، گفت‌: «ای‌ زن‌ یرُبْعام‌ داخل‌ شو. چرا هیأت‌ خود را متنكّر ساخته‌ای‌؟ زیرا كه‌ من‌ باخبر سخت‌ نزد تو فرستاده‌ شده‌ام‌.7برو و به‌ یرُبْعام‌ بگو: یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ تو را از میان‌ قوم‌ ممتاز نمودم‌، و تو را بر قوم‌ خود، اسرائیل‌ رئیس‌ ساختم‌،8و سلطنت‌ را از خاندان‌ داود دریده‌، آن‌ را به‌ تو دادم‌، و تو مثل‌ بندۀ من‌، داود نبودی‌ كه‌ اوامر مرا نگاه‌ داشته‌، با تمامی‌ دل‌ خود مرا پیروی‌ می‌نمود، و آنچه‌ در نظر من‌ راست‌ است‌، معمول‌ می‌داشت‌ و بس‌.9اما تو از همۀ كسانی‌ كه‌ قبل‌ از تو بودند زیاده‌ شرارت‌ ورزیدی‌ و رفته‌، خدایان‌ غیر و بتهای‌ ریخته‌ شده‌ به‌ جهت‌ خود ساختی‌ و غضب‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردی‌ و مرا پشت‌ سر خود انداختی‌.10بنابراین‌ اینك‌ من‌ بر خاندان‌ یرُبْعام‌ بلا عارض‌ می‌گردانم‌ و از یرُبْعام‌ هر مرد را و هرمحبوس‌ و آزاد را كه‌ در اسرائیل‌ باشد، منقطع‌ می‌سازم‌، و تمامی‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ را دور می‌اندازم‌ چنانكه‌ سرگین‌ را بالكل‌ دور می‌اندازند.11هركه‌ از یرُبْعام‌ در شهر بمیرد، سگان‌ بخورند و هركه‌ در صحرا بمیرد، مرغان‌ هوا بخورند، زیرا خداوند این‌ را گفته‌ است‌.12پس‌ تو برخاسته‌ به‌ خانۀ خود برو و به‌ مجرد رسیدن‌ پایهایت‌ به‌ شهر، پسر خواهد مرد.13و تمامی‌ اسرائیل‌ برای‌ او نوحه‌ نموده‌، او را دفن‌ خواهند كرد زیرا كه‌ او تنها از نسل‌ یرُبْعام‌ به‌ قبر داخل‌ خواهد شد، به‌ علت‌ اینكه‌ با او چیز نیكو نسبت‌ به‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ در خاندان‌ یرُبْعام‌ یافت‌ شده‌ است‌.14و خداوند امروز پادشاهی‌ بر اسرائیل‌ خواهد برانگیخت‌ كه‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ را منقطع‌ خواهد ساخت‌ و چه‌ (بگویم‌) الا´ن‌ نیز (واقع‌ شده‌ است‌).15و خداوند اسرائیل‌ را خواهد زد مثل‌ نی‌ای‌ كه‌ در آب‌ متحرك‌ شود، و ریشۀ اسرائیل‌ را از این‌ زمین‌ نیكو كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ بود، خواهد كند و ایشان‌ را به‌ آن‌ طرف‌ نهر پراكنده‌ خواهد ساخت‌، زیرا كه‌ اشیریم‌ خود را ساخته‌، خشم‌ خداوند را به‌ هیجان‌ آوردند.16و اسرائیل‌ را به‌ سبب‌ گناهانی‌ كه‌ یرُبْعام‌ ورزیده‌، و اسرائیل‌ را به‌ آنها مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ است‌، تسلیم‌ خواهد نمود.»17پس‌ زن‌ یرُبْعام‌ برخاسته‌، و روانه‌ شده‌، به‌ تِرْصَه‌ آمد و به‌ مجرد رسیدنش‌ به‌ آستانۀ خانه‌، پسر مرد.18و تمامی‌ اسرائیل‌ او را دفن‌ كردند و برایش‌ ماتم‌ گرفتند، موافق‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ واسطۀ بندۀ خود، اَخِیای‌ نبی‌ گفته‌ بود.19و بقیۀ وقایع‌ یرُبْعام‌ كه‌ چگونه‌ جنگ‌ كرد وچگونه‌ سلطنت‌ نمود، اینك‌ در كتابِ تواریخِ ایامِ پادشاهانِ اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.20و ایامی‌ كه‌ یرُبْعام‌ سلطنت‌ نمود، بیست‌ و دو سال‌ بود. پس‌ با پدران‌ خود خوابید و پسرش‌ ناداب‌ به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.21و رَحُبْعام‌ بن‌ سلیمان‌ در یهودا سلطنت‌ می‌كرد. و رَحُبْعام‌ چون‌ پادشاه‌ شد چهل‌ و یك‌ ساله‌ بود و در اورشلیم‌، شهری‌ كه‌ خداوند از تمام‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برگزید تا اسم‌ خود را در آن‌ بگذارد، هفده‌ سال‌ پادشاهی‌ كرد. و اسم‌ مادرش‌ نَعْمَۀ عَمُّونَیه‌ بود.22و یهودا در نظر خداوند شرارت‌ ورزیدند، و به‌ گناهانی‌ كه‌ كردند، بیشتر از هر آنچه‌ پدران‌ ایشان‌ كرده‌ بودند، غیرت‌ او را به‌ هیجان‌ آوردند.23و ایشان‌ نیز مكانهای‌ بلند و ستونها و اشیریم‌ بر هر تل‌ بلند و زیر هر درخت‌ سبز بنا نمودند.24و الواط‌ نیز در زمین‌ بودند و موافق‌ رجاسات‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌ بود، عمل‌ می‌نمودند.25و در سال‌ پنجم‌ رَحُبْعام‌ پادشاه‌ واقع‌ شد كه‌ شِیشَق‌ پادشاه‌ مصر به‌ اورشلیم‌ برآمد.26و خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ را گرفت‌ و همه‌ چیز را برداشت‌ و جمیع‌ سپرهای‌ طلایی‌ كه‌ سلیمان‌ ساخته‌ بود، برد.27و رَحُبْعام‌ پادشاه‌ به‌ عوض‌ آنها سپرهای‌ برنجین‌ ساخت‌ و آنها را به‌ دست‌ سرداران‌ شاطرانی‌ كه‌ درِ خانۀ پادشاه‌ را نگاهبانی‌ می‌كردند، سپرد.28و هر وقتی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ خانۀ خداوند داخل‌ می‌شد، شاطران‌ آنها را برمی‌داشتند و آنها را به‌ حجرۀ شاطران‌ بازمی‌آوردند.29و بقیۀ وقایع‌ رَحُبْعام‌ و هرچه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟30و در میـان‌ رَحُبْعـام‌ و یرُبْعـام‌ در تمامـی‌ روزهای‌ ایشان‌ جنگ‌ می‌بود.31و رَحُبْعام‌ با پدران‌ خویش‌ خوابید و در شهر داود با پـدران‌ خود دفـن‌ شد، و اسم‌ مادرش‌ نَعْمَۀ عَمّوُنیه‌ بود و پسرش‌ اَبِیام‌ در جایش‌ پادشاهی‌ نمود.

Chapter 15

1و در سال‌ هجدهم‌ پادشاهی‌ یرُبْعام‌ بن نباط‌، اَبِیام‌ بر یهودا پادشاه‌ شد.2سه‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ مَعْكَه‌ دختر اَبْشالوم‌ بود.3و در تمامی‌ گناهانی‌ كه‌ پدرش‌ قبل‌ از او كرده‌ بود، سلوك‌ می‌نمود، و دلش‌ با یهُوَه‌، خدایش‌ مثل‌ دل‌ پدرش‌ داود كامل‌ نبود.4اما یهُوَه‌، خدایش‌ به‌ خاطر داود وی‌ را نوری‌ در اورشلیـم‌ داد تا پسرش‌ را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم‌ را استوار نماید.5چونكه‌ داود آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ بود، بجا می‌آورد و از هرچه‌ او را امر فرموده‌، تمام‌ روزهای‌ عمرش‌ تجاوز ننموده‌ بود، مگر در امرِ اُوریای‌ حتّی‌.6و در میان‌ رَحُبْعام‌ و یرُبْعام‌ تمام‌ روزهای‌ عمرش‌ جنگ‌ بود.7و بقیۀ وقایع‌ اَبِیام‌ و هرچه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟ و در میان‌ اَبِیام‌ و یرُبْعام‌ جنگ‌ بود.8و اَبِیام‌ با پدران‌ خویش‌ خوابید و او را در شهر داود دفن‌ كردند و پسرش‌ آسا در جایش‌ سلطنت‌ نمود.9و در سال‌ بیستم‌ یرُبْعام‌ پادشاه‌ اسرائیل‌، آسا بر یهودا پادشاه‌ شد.10و در اورشلیم‌ چهل‌ و یك‌ سال‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ مَعْكَه‌ دختر اَبْشالوم‌ بود.11و آسا آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ بود، مثل‌ پدرش‌، داود عمل‌ نمود.12و الواط‌ را از ولایت‌ بیرون‌ كرد و بت‌هایی‌ را كه‌ پدرانش‌ ساخته‌ بودند، دور نمود.13و مادر خود، مَعْكَه‌ را نیز از ملكه‌ بودن‌ معزول‌ كرد، زیرا كه‌ او تمثالی‌ به‌ جهت‌ اشیره‌ ساخته‌ بود. و آسا تمثال‌ او را قطع‌ نموده‌، آن‌ را در وادی‌ قِدْرُون‌ سوزانید.14اما مكان‌های‌ بلند برداشته‌ نشد، لیكن‌ دل‌ آسا در تمام‌ ایامش‌ با خداوند كامل‌ می‌بود.15و چیزهایی‌ را كه‌ پـدرش‌ وقف‌ كرده‌ و آنچه‌ خودش‌ وقف‌ نموده‌ بود، از نقره‌ و طلا و ظروف‌، در خانۀ خداوند درآورد.16و در میان‌ آسا و بَعْشا، پادشاه‌ اسرائیل‌، تمام‌ روزهای‌ ایشان‌ جنگ‌ می‌بود.17و بَعْشا پادشاه‌ اسرائیل‌ بر یهودا برآمده‌، رامَه‌ را بنا كرد تا نگذارد كه‌ كسی‌ نزد آسا، پادشاه‌ یهودا رفت‌ و آمد نماید.18آنگاه‌ آسا تمام‌ نقره‌ و طلا را كه‌ در خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ باقی‌ مانده‌ بود گرفته‌، آن‌ را به‌ دست‌ بندگان‌ خود سپرد و آسا پادشاه‌ ایشان‌ را نزد بَنْهَدَد بن‌ طَبْرِمُّون‌ بن‌ حَزْیون‌، پادشاه‌ ارام‌ كه‌ در دمشق‌ ساكن‌ بود فرستاده‌، گفت‌:19« در میان‌ من‌ و تو و در میان‌ پدر من‌ و پدر تو عهد بوده‌ است‌؛ اینك‌ هدیه‌ای‌ از نقره‌ و طلا نزد تو فرستادم‌؛ پس‌ بیا و عهد خود را با بَعْشا، پادشاه‌ اسرائیل‌ بشكن‌ تا او از نزد من‌ برود.»20و بَنْهَدَد، آسا پادشاه‌ را اجابت‌ نموده‌، سرداران‌افواج‌ خود را بر شهرهای‌ اسرائیل‌ فرستاد و عِیون‌ ودان‌ و آبَلْبیت‌ مَعْكَه‌ و تمامی‌ كِنَّروت‌ را با تمامی‌ زمین‌ نفتالی‌ مغلوب‌ ساخت‌.21و چون‌ بَعْشا این‌ را شنید بنا نمودن‌ رامه‌ را ترك‌ كرده‌، در تِرْصَه‌ اقامت‌ نمود.22و آسا پادشاه‌ در تمام‌ یهودا ندا درداد كه‌ احدی‌ از آن‌ مستثنی‌ نبود تا ایشان‌ سنگهای‌ رامه‌ و چوب‌ آن‌ را كه‌ بَعْشا بنا می‌كرد برداشتند، و آسا پادشاه‌ جَبَع‌ بنیامین‌ و مِصْفَه‌ را با آنها بنا نمود.23و بقیۀ تمامی‌ وقایع‌ آسا و تهّور او و هرچه‌ كرد و شهرهایی‌ كه‌ بنا نمود، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مذكور نیست‌؟ اما در زمان‌ پیری‌اش‌ درد پا داشت‌.24و آسا با پدران‌ خویش‌ خوابید و او را در شهر داود با پدرانش‌ دفن‌ كردند، و پسرش‌ یهُوشافاط‌ در جایش‌ سلطنت‌ نمود.25و در سال‌ دومِ آسا، پادشاهِ یهودا، ناداب‌ بن‌ یرُبْعام‌ بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شد، و دو سال‌ بر اسرائیل‌ پادشاهی‌ كرد.26و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، بجا می‌آورد و به‌ راه‌ پدر خود و به‌ گناه‌ او كه‌ اسرائیل‌ را به‌ آن‌ مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، سلوك‌ می‌نمود.27و بَعْشا ابن‌ اَخِیا كه‌ از خاندان‌ یسَّاكار بود، بر وی‌ فتنه‌ انگیخت‌ و بَعْشا او را در جِبَّتُون‌ كه‌ از آن‌ فلسطینیان‌ بود، كشت‌ و ناداب‌ و تمامی‌ اسرائیل‌، جِبَّتون‌ را محاصره‌ نموده‌ بودند.28و در سال‌ سومِ آسا، پادشاه‌ یهودا، بَعْشا او را كشت‌ و در جایش‌ سلطنت‌ نمود.29و چون‌ او پادشاه‌ شد، تمام‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ را كشت‌ و كسی‌ را برای‌یرُبْعام‌ زنده‌ نگذاشت‌ تا همه‌ را هلاك‌ كرد موافق‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ واسطۀ بندۀ خود اَخِیای‌ شیلونی‌ گفته‌ بود.30و این‌ به‌ سبب‌ گناهانی‌ شد كه‌ یرُبْعام‌ ورزیده‌، و اسرائیل‌ را به‌ آنها مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌، و خشم‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ را به‌ آنها به‌ هیجان‌ آورده‌ بود.31و بقیۀ وقایع‌ ناداب‌ و هرچه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟32و در میان‌ آسا و بَعْشا، پادشاه‌ اسرائیل‌، در تمام‌ روزهای‌ ایشان‌ جنگ‌ می‌بود.33در سال‌ سوم‌ آسا، پادشاه‌ یهودا، بَعْشا ابن‌ اَخِیا بر تمامی‌ اسرائیل‌ در تِرْصَه‌ پادشاه‌ شد و بیست‌ و چهار سال‌ سلطنت‌ نمود.34و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، می‌كرد و به‌ راه‌ یرُبْعام‌ و به‌ گناهی‌ كه‌ اسرائیل‌ را به‌ آن‌ مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، سلوك‌ می‌نمود.

Chapter 16

1و كلام‌ خداوند بر ییهُو ابن‌ حَنانی‌ دربارۀ بَعْشا نازل‌ شده‌، گفت‌:2« چونكه‌ تو را از خاك‌ برافراشتم‌ و تو را بر قوم‌ خود، اسرائیل‌ پیشوا ساختم‌، اما تو به‌ راه‌ یرُبْعام‌ سلوك‌ نموده‌، قوم‌ من‌، اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌، تا ایشان‌ خشم‌ مرا از گناهان‌ خود به‌ هیجان‌ آوردند،3اینك‌ من‌ بَعْشا و خانۀ او را بالكل‌ تلف‌ خواهم‌ نمود و خانۀ تو را مثل‌ خانۀ یرُبْعام‌ بن‌ نباط‌ خواهم‌ گردانید.4آن‌ را كه‌ از بَعْشا در شهر بمیرد، سگان‌ بخورند و آن‌ را كه‌ در صحرا بمیرد، مرغان‌ هوا بخورند.»5و بقیه‌ وقایع‌ بَعْشا و آنچه‌ كرد و تهّور او، آیادر كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟6پس‌ بَعْشا با پدران‌ خود خوابید و در تِرْصَّه‌ مدفون‌ شد و پسرش‌ اِیلَه‌ در جایش‌ پادشاه‌ شد.7و نیز كلام‌ خداوند بر ییهُوابن‌ حنانی‌ نبی‌ نازل‌ شد، دربارۀ بَعْشا و خاندانش‌ هم‌ به‌ سبب‌ تمام‌ شرارتی‌ كه‌ در نظر خداوند بجا آورده‌، خشم‌ او را به‌ اعمال‌ دستهای‌ خود به‌ هیجان‌ آورد و مثل‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ گردید و هم‌ از این‌ سبب‌ كه‌ او را كشت‌.8و در سال‌ بیست‌ و ششم‌ آسا، پادشاه‌ یهودا، اِیلَه‌ بن‌ بَعْشا در تِرْصَه‌ بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شد و دو سال‌ سلطنت‌ نمود.9و بندۀ او، زِمْرِی‌ كه‌ سردار نصف‌ ارابه‌های‌ او بود، بر او فتنه‌ انگیخت‌. و او در تِرْصَه‌ در خانۀ اَرْصا كه‌ ناظر خانۀ او در تِرْصَـه‌ بود، می‌نوشید و مستی‌ می‌نمود.10و زِمْرِی‌ داخل‌ شده‌، او را در سال‌ بیست‌ و هفتم‌ آسا، پادشاه‌ یهودا زد و كشت‌ و در جایش‌ سلطنت‌ نمود.11و چون‌ پادشاه‌ شد و بر كرسی‌ وی‌ بنشست‌، تمـام‌ خاندان‌ بَعْشا را زد چنانكه‌ یك‌ مرد از اقربا و اصحاب‌ او را برایش‌ باقی‌ نگذاشت‌.12پس‌ زِمْـرِی‌ تمامـی‌ خانـدان‌ بَعْشـا را موافق‌ كلامـی‌ كه‌ خداوند به‌ واسطـۀ ییهُـوی‌ نبـی‌ دربـارۀ بَعْشا گفته‌ بود، هلاك‌ كرد.13به‌ سبب‌ تمامی‌ گناهانـی‌ كه‌ بَعْشـا و گناهانـی‌ كه‌ پسرش‌ اِیلَه‌ كرده‌، و اسرائیل‌ را به‌ آنها مرتكب‌ گنـاه‌ ساخته‌ بودند، به‌ طوری‌ كه‌ ایشان‌ به‌ اباطیل‌ خویش‌ خشم‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ رابه‌ هیجان‌ آوردند.14و بقیۀ وقایع‌ اِیلَه‌ و هرچه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟15در سال‌ بیست‌ و هفتم‌ آسا، پادشاه‌ یهودا، زِمْرِی‌ در تِرْصَه‌ هفت‌ روز سلطنت‌ نمود. و قوم‌ در برابر جِبَّتُون‌ كه‌ از آن‌ فلسطینیان‌ بود، اردو زده‌ بودند.16و قومی‌ كه‌ در اردو بودند، شنیدند كه‌ زِمْرِی‌ فتنه‌ برانگیخته‌ و پادشاه‌ را نیز كشته‌ است‌. پس‌ تمامی‌ اسرائیل‌، عُمْری‌ را كه‌ سردار لشكر بود، در همان‌ روز بر تمامی‌ اسرائیل‌ در اردو پادشاه‌ ساختند.17آنگاه‌ عُمْری‌ و تمام‌ اسرائیل‌ با وی‌ از جبتون‌ برآمده‌، تِرْصَه‌ را محاصره‌ نمودند.18و چون‌ زِمْرِی‌ دید كه‌ شهر گرفته‌ شد، به‌ قصر خانۀ پادشاه‌ داخل‌ شده‌، خانۀ پادشاه‌ را بر سر خویش‌ به‌ آتش‌ سوزانید و مرد.19و این‌ به‌ سبب‌ گناهانی‌ بود كه‌ ورزید و آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به‌ راه‌ یرُبْعام‌ و به‌ گناهی‌ كه‌ او ورزیده‌ بود، سلوك‌ نموده‌، اسرائیل‌ را نیز مرتكب‌ گناه‌ ساخت‌.20و بقیۀ وقایع‌ زِمْرِی‌ و فتنه‌ای‌ كه‌ او برانگیخته‌ بود، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟21آنگاه‌ قوم‌ اسرائیل‌ به‌ دو فرقه‌ تقسیم‌ شدند و نصف‌ قوم‌ تابع‌ تِبْنی‌ پسر جِینَت‌ گشتند تا او را پادشاه‌ سازند و نصف‌ دیگر تابع‌ عُمْری‌.22اما قومی‌ كه‌ تابع‌ عُمْری‌ بودند، بر قومی‌ كه‌ تابع‌ تِبْنی‌ پسر جِینَت‌ بودند، غالب‌ آمدند پس‌ تِبْنی‌ مرد و عُمْری‌ سلطنت‌ نمود.23در سال‌ سی‌ و یكم‌ آسا، پادشاه‌ یهودا، عُمْری‌ بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شد و دوازده‌ سال‌ سلطنت‌ نمود؛ شش‌ سال‌ در تِرْصَه‌ سلطنت‌ كرد.24پس‌ كوه‌ سامره‌ را از سامَر به‌ دو وزنۀ نقره‌ خرید و در آن‌ كوه‌ بنایی‌ ساخت‌ و شهری‌ را كه‌ بناكرد به‌ نام‌ سامَر كه‌ مالك‌ كوه‌ بود، سامره‌ نامید.25و عُمْری‌ آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد و از همۀ آنانی‌ كه‌ پیش‌ از او بودند، بدتر كرد،26زیرا كه‌ به‌ تمامی‌ راههای‌ یرُبْعام‌ بن‌ نباط‌ و به‌ گناهانی‌ كه‌ اسرائیل‌ را به‌ آنها مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود به‌ طوری‌ كه‌ ایشان‌ به‌ اباطیل‌ خویش‌ خشم‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ را به‌ هیجان‌ آورد، سلوك‌ می‌نمود.27و بقیۀ اعمال‌ عُمْری‌ كه‌ كرد و تهوّری‌ كه‌ نمود، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟28پس‌ عُمْری‌ با پدران‌ خویش‌ خوابید و در سامره‌ مدفون‌ شد و پسرش‌ اَخاب‌ در جایش‌ سلطنت‌ نمود.29و اَخاب‌ بن‌ عُمْری‌ در سال‌ سی‌ و هشتم‌ آسا، پادشاه‌ یهودا، بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شد، و اَخاب‌ بن‌ عُمْری‌ بر اسرائیل‌ در سامره‌ بیست‌ و دو سال‌ سلطنت‌ نمود.30و اَخاب‌ بن‌ عُمْری‌ از همۀ آنانی‌ كه‌ قبل‌ از او بودند در نظر خداوند بدتر كرد.31و گویا سلوك‌ نمودن‌ او به‌ گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نباط‌ سهل‌ می‌بود كه‌ اِیزابَل‌، دختر اَتْبَعْل‌، پادشاه‌ صیدونیان‌ را نیز به‌ زنی‌ گرفت‌ و رفته‌، بَعل‌ را عبادت‌ نمود و او را سجده‌ كرد.32و مذبحی‌ به‌ جهت‌ بعل‌ در خانۀ بَعل‌ كه‌ در سامره‌ ساخته‌ بود، برپا نمود.33و اَخاب‌ اشیره‌ را ساخت‌ و اَخاب‌ در اعمال‌ خود افراط‌ نموده‌، خشم‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ را بیشتر از جمیع‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ كه‌ قبل‌ از او بودند، به‌ هیجان‌ آورد.34و در ایام‌ او، حیئیلِ بیت‌ئیلی‌، اریحا را بنا كرد و بنیادش‌ را بر نخست‌زادۀ خود ابیرام‌ نهاد و دروازه‌هایش‌ را برپسر كوچك‌ خود سُجُوب‌ برپا كرد، موافق‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ واسطۀ یوشع‌ بن‌ نون‌ گفته‌ بود.

Chapter 17

1و ایلیای‌ تِشْبی‌ كه‌ از ساكنان‌ جِلْعاد بود،به‌ اَخاب‌ گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ به‌ حضور وی‌ ایستاده‌ام‌ قَسَم‌ كه‌ در این‌ سالها شبنم‌ و باران‌ جز به‌ كلام‌ من‌ نخواهد بود.»2و كلام‌ خداوند بر وی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:3« از اینجا برو و به‌ طرف‌ مشرق‌ توجه‌ نما و خویشتن‌ را نزد نهر كَرِیت‌ كه‌ در مقابل‌ اُرْدُنّ است‌، پنهان‌ كن.4و از نهر خواهی‌ نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام‌ كه‌ تو را در آنجا بپرورند.»5پس‌ روانه‌ شده‌، موافق‌ كلام‌ خداوند عمل‌ نموده‌، و رفته‌ نزد نهر كَرِیت‌ كه‌ در مقابل‌ اُرْدُنّ است‌، ساكن‌ شد.6و غرابها در صبح‌، نان‌ و گوشت‌ برای‌ وی‌ و در شام‌، نان‌ و گوشت‌ می‌آوردند و از نهر می‌نوشید.7و بعد از انقضای‌ روزهای‌ چند، واقع‌ شد كه‌ نهر خشكید زیرا كه‌ باران‌ در زمین‌ نبود.8و كلام‌ خداوند بر وی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:9«برخاسته‌، به‌ صَرَفَه‌ كه‌ نزد صیدون‌ است‌ برو و در آنجا ساكن‌ بشو. اینك‌ به‌ بیوه‌زنی‌ در آنجا امر فرموده‌ام‌ كه‌ تو را بپرورد.»10پس‌ برخاسته‌، به‌ صَرَفَه‌ رفت‌ و چون‌ نزد دروازۀ شهر رسید، اینك‌ بیوه‌ زنی‌ در آنجا هیزم‌ برمی‌چید؛ پس‌ او را صدا زده‌، گفت‌: «تمنّا اینكه‌ جرعه‌ای‌ آب‌ در ظرفی‌ برای‌ من‌ بیاوری‌ تا بنوشم‌.»11و چون‌ به‌ جهت‌آوردن‌ آن‌ می‌رفت‌، وی‌ را صدا زده‌، گفت‌: «لقمه‌ای‌ نان‌ برای‌ من‌ در دست‌ خود بیاور.»12او گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌، خدایت‌ قسم‌ كه‌ قرص‌ نانی‌ ندارم‌، بلكه‌ فقط‌ یك‌ مشت‌ آرد در تاپو و قدری‌ روغن‌ در كوزه‌، و اینك‌ دو چوبی‌ برمی‌چینم‌ تا رفته‌، آن‌ را برای‌ خود و پسرم‌ بپزم‌ كه‌ بخوریم‌ و بمیریم‌.»13ایلیا وی‌ را گفت‌: «مترس‌، برو و به‌ طوری‌ كه‌ گفتی‌ بكن‌. لیكن‌ اول‌ گِرده‌ای‌ كوچك‌ از آن‌ برای‌ من‌ بپز و نزد من‌ بیاور، و بعد از آن‌ برای‌ خود و پسرت‌ بپز.14زیرا كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، چنین‌ می‌گوید كه‌ تا روزی‌ كه‌ خداوند باران‌ بر زمین‌ نباراند، تاپوی‌ آرد تمام‌ نخواهد شد، و كوزۀ روغن‌ كم‌ نخواهد گردید.»15پس‌ رفته‌، موافق‌ كلام‌ ایلیا عمل‌ نمود. و زن‌ و او و خاندان‌ زن‌، روزهای‌ بسیار خوردند،16و تاپوی‌ آرد تمام‌ نشد و كوزۀ روغن‌ كم‌ نگردید، موافق‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ واسطۀ ایلیا گفته‌ بود.17و بعد از این‌ امور، واقع‌ شد كه‌ پسر آن‌ زن‌ كه‌ صاحب‌ خانه‌ بود، بیمار شد. و مرض‌ او چنان‌ سخت‌ شد كه‌ نفسی‌ در او باقی‌ نماند.18و به‌ ایلیا گفت‌: «ای‌ مرد خدا مرا با تو چه‌ كار است‌؟ آیا نزد من‌ آمدی‌ تا گناه‌ مرا بیاد آوری‌ و پسر مرا بكشی‌؟»19او وی‌ را گفت‌: «پسرت‌ را به‌ من‌ بده‌.» پس‌ او را از آغوش‌ وی‌ گرفته‌، به‌ بالاخانه‌ای‌ كه‌ در آن‌ ساكن‌ بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید.20و نزد خداوند استغاثه‌ نموده‌، گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ من‌، آیا به‌ بیوه‌زنی‌ نیز كه‌ من‌ نزد او مأوا گزیده‌ام‌ بلا رسانیدی‌ و پسر او را كشتی‌؟»21آنگاه‌ خویشتن‌ را سه‌ مرتبه‌ بر پسر دراز كرده‌، نزد خداوند استغاثه‌ نموده‌، گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌،خدای‌ من‌، مسألت‌ اینكه‌ جان‌ این‌ پسر به‌ وی‌ برگردد.»22و خداوند آواز ایلیا را اجابت‌ نمود و جان‌ پسر به‌ وی‌ برگشت‌ كه‌ زنده‌ شد.23و ایلیا پسر را گرفته‌، او را از بالاخانه‌ به‌ خانه‌ به‌ زیر آورد و به‌ مادرش‌ سپرد و ایلیا گفت‌: «ببین‌ كه‌ پسرت‌ زنده‌ است‌!»24پس‌ آن‌ زن‌ به‌ ایلیا گفت‌: «الا´ن‌ از این‌ دانستم‌ كه‌ تو مرد خدا هستی‌ و كلام‌ خداوند در دهان‌ تو راست‌ است‌.»

Chapter 18

1و بعد از روزهای‌ بسیار، كلام‌ خداوند در سال‌ سوم‌، به‌ ایلیا نازل‌ شده‌، گفت‌: «برو و خود را به‌ اَخاب‌ بنما و من‌ بر زمین‌ باران‌ خواهم‌ بارانید.»2پس‌ ایلیا روانه‌ شد تا خود را به‌ اَخاب‌ بنماید و قحط‌ در سامره‌ سخت‌ بود.3و اَخاب‌ عوبدیا را كه‌ ناظر خانۀ او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار می‌ترسید.4و هنگامی‌ كه‌ ایزابل‌ انبیای‌ خداوند را هلاك‌ می‌ساخت‌، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته‌، ایشان‌ را پنجاه‌ پنجاه‌ در مغاره‌ پنهان‌ كرد و ایشان‌ را به‌ نان‌ و آب‌ پرورد.5و اَخاب‌ به‌ عوبدیا گفت‌: «در زمین‌ نزد تمامی‌ چشمه‌های‌ آب‌ و همۀ نهرها برو كه‌ شاید علف‌ پیدا كرده‌، اسبان‌ و قاطران‌ را زنده‌ نگاه‌ داریم‌ و همۀ بهایم‌ از ما تلف‌ نشوند.»6پس‌ زمین‌ را در میان‌ خود تقسیم‌ كردند تا در آن‌ عبور نمایند؛ اَخاب‌ به‌ یك‌ راه‌ تنها رفت‌، و عوبدیا به‌ راه‌ دیگر، تنها رفت‌.7و چون‌ عوبدیا در راه‌ بود، اینك‌ ایلیا بدو برخورد؛ و او وی‌ را شناخته‌، به‌ روی‌ خود در افتاده‌، گفت‌: «آیا آقای‌ من‌ ایلیا، تو هستی‌؟»8اورا جواب‌ داد كه‌ «من‌ هستم‌؛ برو و به‌ آقای‌ خود بگو كه‌ اینك‌ ایلیاست‌.»9گفت‌: «چه‌ گناه‌ كرده‌ام‌ كه‌ بندۀ خود را به‌ دست‌ اَخاب‌ تسلیم‌ می‌كنی‌ تا مرا بكشد.10به‌ حیات‌ یهُوَه‌، خدای‌ تو قسم‌ كه‌ قومی‌ و مملكتی‌ نیست‌، كه‌ آقایم‌ به‌ جهت‌ طلب‌ تو آنجا نفرستاده‌ باشد و چون‌ می‌گفتند كه‌ اینجا نیست‌ به‌ آن‌ مملكت‌ و قوم‌ قَسَم‌ می‌داد كه‌ تو را نیافته‌اند.11و حال‌ می‌گویی‌ برو به‌ آقای‌ خود بگو كه‌ اینك‌ ایلیاست‌؟12و واقع‌ خواهد شد كه‌ چون‌ از نزد تو رفته‌ باشم‌، روح‌ خداوند تو را به‌ جایی‌ كه‌ نمی‌دانم‌، بردارد و وقتی‌ كه‌ بروم‌ و به‌ اَخاب‌ خبر دهم‌ و او تو را نیابد، مرا خواهد كشت‌. و بنده‌ات‌ از طفولیت‌ خود از خداوند می‌ترسد.13مگر آقایم‌ اطلاّع‌ ندارد از آنچه‌ من‌ هنگامی‌ كه‌ ایزابل‌ انبیای‌ خداوند را می‌كشت‌ كردم‌، كه‌ چگونه‌ صد نفر از انبیای‌ خداوند را پنجاه‌ پنجاه‌ در مغاره‌ای‌ پنهان‌ كرده‌، ایشان‌ را به‌ نان‌ و آب‌ پروردم‌؟14و حال‌ تو می‌گویی‌ برو و آقای‌ خود را بگو كه‌ اینك‌ ایلیاست‌؟ و مرا خواهد كشت‌.»15ایلیا گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌، صبایوت‌ كه‌ به‌ حضور وی‌ ایستاده‌ام‌ قسم‌ كه‌ خود را امروز به‌ وی‌ ظاهر خواهم‌ نمود.»16پس‌ عوبدیا برای‌ ملاقات‌ اَخاب‌ رفته‌، او را خبر داد؛ و اَخاب‌ به‌ جهت‌ ملاقات‌ ایلیا آمد.17و چون‌ اَخاب‌ ایلیا را دید، اَخاب‌ وی‌ را گفت‌: «آیا تو هستی‌ كه‌ اسرائیل‌ را مضطرب‌ می‌سازی‌؟»18گفت‌: «من‌ اسرائیل‌ را مضطرب‌ نمی‌سازم‌، بلكه‌ تو و خاندان‌ پدرت‌؛ چونكه‌ اوامر خداوند را ترك‌ كردید و تو پیروی‌ بعلیم‌ را نمودی‌.19پس‌ الا´ن‌ بفرست‌ و تمام‌ اسرائیل‌ رانزد من‌ بر كوه‌ كرمل‌ جمع‌ كن‌ و انبیای‌ بعل‌ را نیز چهارصد و پنجاه‌ نفر، و انبیای‌ اشیریم‌ را چهارصد نفر كه‌ بر سفرۀ ایزابل‌ می‌خورند.»20پس‌ اَخاب‌ نزد جمیع‌ بنی‌اسرائیل‌ فرستاده‌، انبیا را بر كوه‌ كرمل‌ جمع‌ كرد.21و ایلیا به‌ تمامی‌ قوم‌ نزدیك‌ آمده‌، گفت‌: «تا به‌ كی‌ در میان‌ دو فرقه‌ می‌لنگید؟ اگر یهُوَه‌ خداست‌، او را پیروی‌ نمایید! و اگر بَعْل‌ است‌، وی‌ را پیروی‌ نمایید!» اما قوم‌ در جواب‌ او هیچ‌ نگفتند.22پس‌ ایلیا به‌ قوم‌ گفت‌: «من‌ تنها نبی یهُوَه‌ باقی‌ مانده‌ام‌ و انبیای‌ بَعل‌ چهارصد و پنجاه‌ نفرند.23پس‌ به‌ ما دو گاو بدهند و یك‌ گاو به‌ جهت‌ خود انتخاب‌ كرده‌، و آن‌ را قطعه‌ قطعه‌ نموده‌، آن‌ را بر هیزم‌ بگذارند و آتش‌ ننهند؛ و من‌ گاو دیگر را حاضر ساخته‌، بر هیزم‌ می‌گذارم‌ و آتش‌ نمی‌نهم‌.24و شما اسم‌ خدای‌ خود را بخوانید و من‌ نام‌ یهُوَه‌ را خواهم‌ خواند؛ و آن‌ خدایی‌ كه‌ به‌ آتش‌ جواب‌ دهد، او خدا باشد.» و تمامی‌ قوم‌ در جواب‌ گفتند: «نیكو گفتی‌.»25پس‌ ایلیا به‌ انبیای‌ بَعْل‌ گفت‌: «یك‌ گاو برای‌ خود انتخاب‌ كرده‌، شما اول‌ آن‌ را حاضر سازید زیرا كه‌ بسیار هستید و به‌ نام‌ خدای‌ خود بخوانید، اما آتش‌ نگذارید.»26پس‌ گاو را كه‌ به‌ ایشان‌ داده‌ شده‌ بود، گرفتند و آن‌ را حاضر ساخته‌، نام‌ بعل‌ را از صبح‌ تا ظهر خوانده‌، می‌گفتند: «ای‌ بعل‌ ما را جواب‌ بده‌.» لیكن‌ هیچ‌ صدا یا جوابی‌ نبود و ایشان‌ بر مذبحی‌ كه‌ ساخته‌ بودند، جست‌ و خیز می‌نمودند.27و به‌ وقت‌ ظهر، ایلیا ایشان‌ را مسخره‌ نموده‌، گفت‌: «به‌ آواز بلند بخوانید زیرا كه‌ او خداست‌! شاید متفكّر است‌ یا به‌ خلوت‌ رفته‌، یا در سفر می‌باشد، یا شاید كه‌ در خواب‌ است‌ و باید او را بیدار كرد!»28و ایشان‌ به‌ آوازبلند می‌خواندند و موافق‌ عادت‌ خود، خویشتن‌ را به‌ تیغها و نیزه‌ها مجروح‌ می‌ساختند، به‌ حدی‌ كه‌ خون‌ بر ایشان‌ جاری‌ می‌شد.29و بعد از گذشتن‌ ظهر تا وقت‌ گذرانیدن‌ هدیۀ عصری‌، ایشان‌ نبوت‌ می‌كردند؛ لیكن‌ نه‌ آوازی‌ بود و نه‌ كسی‌ كه‌ جواب‌ دهد یا توجه‌ نماید.30آنگاه‌ ایلیا به‌ تمامی‌ قوم‌ گفت‌: «نزد من‌ بیایید.» و تمامی‌ قوم‌ نزد وی‌ آمدند و مذبح‌ یهُوَه‌ را كه‌ خراب‌ شده‌ بود، تعمیر نمود.31و ایلیا موافق‌ شمارۀ اسباط‌ بنی‌یعقوب‌ كه‌ كلام‌ خداوند بر وی‌ نازل‌ شده‌، گفته‌ بود كه‌ نام‌ تو اسرائیل‌ خواهد بود، دوازده‌ سنگ‌ گرفت‌.32و به‌ آن‌ سنگها مذبحی‌ به‌ نام‌ یهُوَه‌ بنا كرد و گرداگرد مذبح‌ خندقی‌ كه‌ گنجایش‌ دو پیمانه‌ بَزر داشت‌، ساخت‌.33و هیزم‌ را ترتیب‌ داد و گاو را قطعه‌ قطعه‌ نموده‌، آن‌ را بر هیزم‌ گذاشت‌. پس‌ گفت‌: «چهار خُمْ از آب‌ پر كرده‌، آن‌ را بر قربانی‌ سوختنی‌ و هیزم‌ بریزید.»34پس‌ گفت‌: «بار دیگر بكنید»؛ و گفت‌: «بار سوم‌ بكنید.» و بار سوم‌ كردند.35و آب‌ گرداگرد مذبح‌ جاری‌ شد و خندق‌ نیز از آب‌ پر گشت‌.36و در وقت‌ گذرانیدن‌ هدیۀ عصری‌، ایلیای‌ نبی‌ نزدیك‌ آمده‌، گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و اسرائیل‌، امروز معلوم‌ بشود كه‌ تو در اسرائیل‌ خدا هستی‌ و من‌ بندۀ تو هستم‌ و تمام‌ این‌ كارها را به‌ فرمان‌ تو كرده‌ام‌.37مرا اجابت‌ فرما ای‌ خداوند ! مرا اجابت‌ فرما تا این‌ قوم‌ بدانند كه‌ تو یهُوَه‌ خدا هستی‌ و اینكه‌ دل‌ ایشان‌ را باز پس‌ گردانیدی‌.»38آنگاه‌ آتشِ یهُوَه‌ افتاده‌، قربانی‌ سوختنی‌ و هیزم‌ و سنگها و خاك‌ را بلعید و آب‌را كه‌ در خندق‌ بود، لیسید.39و تمامی‌ قوم‌ چون‌ این‌ را دیدند، به‌ روی‌ خود افتاده‌، گفتند: «یهُوَه‌، او خداست‌! یهُوَه‌ او خداست‌!»40و ایلیا به‌ ایشان‌ گفت‌: «انبیای‌ بَعْل‌ را بگیرید و یكی‌ از ایشان‌ رهایی‌ نیابد.» پس‌ ایشان‌ را گرفتند و ایلیا ایشان‌ را نزد نهر قیشون‌ فرود آورده‌، ایشان‌ را در آنجا كشت‌.41و ایلیا به‌ اَخاب‌ گفت‌: «برآمده‌، اكل‌ و شرب‌ نما زیرا كه‌ صدای‌ بارانِ بسیار می‌آید.»42پس‌ اَخاب‌ برآمده‌، اكل‌ و شرب‌ نمود. و ایلیا بر قلۀ كَرْمَل‌ برآمد و به‌ زمین‌ خم‌ شده‌، روی‌ خود را به‌ میان‌ زانوهایش‌ گذاشت‌.43و به‌ خادم‌ خود گفت‌: «بالا رفته‌، به‌ سوی‌ دریا نگاه‌ كن‌.» و او بالا رفته‌، نگریست‌ و گفت‌ كه‌ چیزی‌ نیست‌ و او گفت‌: «هفت‌ مرتبه‌ دیگر برو.»44و در مرتبه‌ هفتم‌ گفت‌ كه‌ «اینك‌ ابری‌ كوچك‌ به‌ قدر كف‌ دست‌ آدمی‌ از دریا برمی‌آید.» او گفت‌: «برو و به‌ اَخاب‌ بگو كه‌ ارابۀ خود را ببند و فرود شو مبادا باران‌ تو را مانع‌ شود.»45و واقع‌ شد كه‌ در اندك‌ زمانی‌، آسمان‌ از ابرِ غلیظ‌ و باد، سیاه‌ فام‌ شد، و باران‌ سخت‌ بارید و اَخاب‌ سوار شده‌، به‌ یزْرَعِیل‌ آمد.46و دست‌ خداوند بر ایلیا نهاده‌ شده‌، كمر خود را بست‌ و پیش‌ روی‌ اَخاب‌ دوید تا به‌ یزْرَعِیل‌ رسید.

Chapter 19

1و اَخاب‌ ، ایزابل‌ را از آنچه‌ ایلیا كرده‌، و چگونه‌ جمیع‌ انبیا را به‌ شمشیر كشته‌ بود، خبر داد.2و ایزابل‌ رسولی‌ نزد ایلیا فرستاده‌، گفت‌: «خدایان‌ به‌ من‌ مثل‌ این‌ بلكه‌ زیاده‌ از این‌ عمل‌ نمایند اگر فردا قریب‌ به‌ این‌ وقت‌، جان‌ تو رامثل‌ جان‌ یكی‌ از ایشان‌ نسازم‌.»3و چون‌ این‌ را فهمید، برخاست‌ و به‌ جهت‌ جان‌ خود روانه‌ شده‌، به‌ بئرشَبَع‌ كه‌ در یهوداست‌ آمد و خادم‌ خود را در آنجا واگذاشت‌.4و خودش‌ سفر یك‌ روزه‌ به‌ بیابان‌ كرده‌، رفت‌ و زیر درخت‌ اَرْدَجی‌ نشست‌ و برای‌ خویشتن‌ مرگ‌ را خواسته‌، گفت‌: «ای‌ خداوند بس‌ است‌! جان‌ مرا بگیر زیرا كه‌ از پدرانم‌ بهتر نیستم‌.»5و زیر درخت‌ اَرْدَج‌ دراز شده‌، خوابید. و اینك‌ فرشته‌ای‌ او را لمس‌ كرده‌، به‌ وی‌ گفت‌: «برخیز و بخور.»6و چون‌ نگاه‌ كرد، اینك‌ نزد سرش‌ قرصی‌ نان‌ بر ریگهای‌ داغ‌ و كوزه‌ای‌ از آب‌ بود. پس‌ خورد و آشامید و بار دیگر خوابید.7و فرشتۀ خداوند بار دیگر برگشته‌، او را لمس‌ كرد و گفت‌: «برخیز و بخور زیرا كه‌ راه‌ برای‌ تو زیاده‌ است‌.»8پس‌ برخاسته‌، خورد و نوشید و به‌ قوت‌ آن‌ خوراك‌، چهل‌ روز و چهل‌ شب‌ تا حوریب‌ كه‌ كوه‌ خدا باشد، رفت‌.9و در آنجا به‌ مَغاره‌ای‌ داخل‌ شده‌، شب‌ را در آن‌ بسر برد. و اینك‌ كلام‌ خداوند به‌ وی‌ نازل‌ شده‌، او را گفت‌: «ای‌ ایلیا تو را در اینجا چه‌ كار است‌؟»10او در جواب‌ گفت‌: «به‌ جهت‌ یهُوَه‌، خدای‌ لشكرها، غیرت‌ عظیمی‌ دارم‌ زیرا كه‌ بنی‌اسرائیل‌ عهد تو را ترك‌ نموده‌، مذبح‌های‌ تو را منهدم‌ ساخته‌، و انبیای‌ تو را به‌ شمشیر كشته‌اند، و من‌ به‌ تنهایی‌ باقی‌ مانده‌ام‌ و قصد هلاكت‌ جان‌ من‌ نیز دارند.»11او گفت‌: «بیرون‌ آی‌ و به‌ حضور خداوند در كوه‌ بایست‌.» و اینك‌ خداوند عبور نمود و بادعظیم‌ سخت‌ كوهها را مُنْشَق‌ ساخت‌ و صخره‌ها را به‌ حضور خداوند خرد كرد؛ اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله‌ شد اما خداوند در زلزله‌ نبود.12و بعد از زلزله‌، آتشی‌، اما خداوند در آتش‌ نبود. و بعد از آتش‌، آوازی‌ ملایم‌ و آهسته‌.13و چون‌ ایلیا این‌ را شنید، روی‌ خود را به‌ ردای‌ خویش‌ پوشانیده‌، بیرون‌ آمد و در دهنۀ مَغاره‌ ایستاد. و اینك‌ هاتفی‌ به‌ او گفت‌: «ای‌ ایلیا، تو را در اینجا چه‌ كار است‌؟»14او در جواب‌ گفت‌: «به‌ جهت‌ یهُوَه‌، خدای‌ لشكرها، غیرت‌ عظیمی‌ دارم‌ زیرا كه‌ بنی‌اسرائیل‌ عهد تو را ترك‌ كرده‌، مذبح‌های‌ تو را منهدم‌ ساخته‌اند و انبیای‌ تو را به‌ شمشیر كشته‌اند و من‌ به‌ تنهایی‌ باقی‌ مانده‌ام‌ و قصد هلاكت‌ جان‌ من‌ نیز دارند.»15پس‌ خداوند به‌ او گفت‌: «روانه‌ شده‌، به‌ راه‌ خود به‌ بیابان‌ دمشق‌ برگرد. و چون‌ برسی‌، حَزائیل‌ را به‌ پادشاهی‌ اَرام‌ مسح‌ كن‌،16و ییهُو ابن‌ نِمْشی‌ را به‌ پادشاهی اسرائیل‌ مسح‌ نما، و اَلِیشَع‌ بن‌ شافاط‌ را كه‌ از آبَل‌ مَحُولَه‌ است‌، مسح‌ كن‌ تا به‌ جای‌ تو نبی‌ بشود.17و واقع‌ خواهد شد هر كه‌ از شمشیر حَزائیل‌ رهایی‌ یابد، ییهُو او را به‌ قتل‌ خواهد رسانید و هر كه‌ از شمشیر ییهُو رهایی‌ یابد، اَلِیشَع‌ او رابه‌ قتل‌ خواهد رسانید.18اما در اسرائیل‌ هفت‌ هزار نفر را باقی‌ خواهم‌ گذاشت‌ كه‌ تمامی‌ زانوهای‌ ایشان‌ نزد بَعْل‌ خم‌ نشده‌، و تمامی‌ دهنهای‌ ایشان‌ او را نبوسیده‌ است‌.»19پس‌ از آنجا روانه‌ شده‌، الیشع‌ بن‌ شافاط‌ رایافت‌ كه‌ شیار می‌كرد و دوازده‌ جفت‌ گاو پیش‌ وی‌ و خودش‌ با جفت‌ دوازدهم‌ بود. و چون‌ ایلیا از او می‌گذشت‌، ردای‌ خود را بر وی‌ انداخت‌.20و او گاوها را ترك‌ كرده‌، از عقب‌ ایلیا دوید و گفت‌: «بگذار كه‌ پدر و مادر خود را ببوسم‌ و بعد از آن‌ در عقب‌ تو آیم‌.» او وی‌ را گفت‌: «برو و برگرد زیرا به‌ تو چه‌ كرده‌ام‌!»21پس‌ از عقب‌ او برگشته‌، یك‌ جفت‌ گاو را گرفت‌ و آنها را ذبح‌ كرده‌، گوشت‌ را با آلات‌ گاوان‌ پخت‌، و به‌ كسان‌ خود داد كه‌ خوردند و برخاسته‌، از عقب‌ ایلیا رفت‌ و به‌ خدمت‌ او مشغول‌ شد.

Chapter 20

1و بَنْهَدَد، پادشاه‌ اَرام‌، تمامی‌ لشكر خود را جمع‌ كرد، و سی‌ و دو پادشاه‌ و اسبان‌ و ارابه‌ها همراهش‌ بودند. پس‌ برآمده‌، سامره‌ را محاصره‌ كرد و با آن‌ جنگ‌ نمود.2و رسولان‌ نزد اَخاب‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ شهر فرستاده‌، وی‌ را گفت‌: «بَنْهَدَد چنین‌ می‌گوید:3نقرۀ تو و طلای‌ تو از آن‌ من‌ است‌ و زنان‌ و پسران‌ مقبول‌ تو از آن‌ منند.»4و پادشاه‌ اسرائیل‌ در جواب‌ گفت‌: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌! موافق‌ كلام‌ تو، من‌ و هر چه‌ دارم‌ از آن‌ تو هستیم‌.»5و رسولان‌ بار دیگر آمده‌، گفتند: «بَنْهَدَد چنین‌ امر فرموده‌، می‌گوید: به‌ درستی‌ كه‌ من‌ نزد تو فرستاده‌، گفتم‌ كه‌ نقره‌ و طلا و زنان‌ و پسران‌ خود را به‌ من‌ بدهی‌.6پس‌ فردا قریب‌ به‌ این‌ وقت‌، بندگان‌ خود را نزد تو می‌فرستم‌ تا خانۀ تو را و خانۀ بندگانت‌ را جستجو نمایند و هر چه‌ در نظر تو پسندیده‌ است‌ به‌ دست‌ خود گرفته‌، خواهند بُرد.»7آنگاه‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ تمامی‌ مشایخ‌ زمین‌ را خوانده‌، گفت‌: «بفهمید و ببینید كه‌ این‌ مرد چگونه‌بدی‌ را می‌اندیشد، زیرا كه‌ چون‌ به‌ جهت‌ زنان‌ و پسرانم‌ و نقره‌ و طلایم‌ فرستاده‌ بود، او را انكار نكردم‌.»8آنگاه‌ جمیع‌ مشایخ‌ و تمامی‌ قوم‌ وی‌ را گفتند: «او را مشنو و قبول‌ منما.»9پس‌ به‌ رسولان‌ بَنْهَدَد گفت‌: «به‌ آقایم‌، پادشاه‌ بگویید: هر چه‌ بار اول‌ به‌ بندۀ خود فرستادی‌ بجا خواهم‌ آورد؛ اما این‌ كار را نمی‌توانم‌ كرد.» پس‌ رسولان‌ مراجعت‌ كرده‌، جواب‌ را به‌ او رسانیدند.10آنگاه‌ بَنْهَدَد نزد وی‌ فرستاده‌، گفت‌: «خدایان‌، مثل‌ این‌ بلكه‌ زیاده‌ از این‌ به‌ من‌ عمل‌ نمایند اگر گَردِ سامره‌ كفایت‌ مشتهای‌ همۀ مخلوقی‌ را كه‌ همراه‌ من‌ باشند بكند.»11و پادشاه‌ اسرائیل‌ در جواب‌ گفت‌: «وی‌ را بگویید: آنكه‌ اسلحه‌ می‌پوشد، مثل‌ آنكه‌ می‌گشاید فخر نكند.»12و چون‌ این‌ جواب‌ را شنید در حالی‌ كه‌ او و پادشاهان‌ در خیمه‌ها میگساری‌ می‌نمودند، به‌ بندگان‌ خود گفت‌: «صف‌آرایی‌ بنمایید.» پس‌ در برابر شهر صف‌آرایی‌ نمودند.13و اینك‌ نبی‌ای‌ نزد اَخاب‌ ، پادشاه‌ اسرائیل‌ آمده‌، گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: آیا این‌ گروه‌ عظیم‌ را می‌بینی‌؟ همانا من‌ امروز آن‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ می‌نمایم‌ تا بدانی‌ كه‌ من‌ یهُوَه‌ هستم‌.»14اَخاب‌ گفت‌: «به‌ واسطۀ كه‌؟» او در جواب‌ گفت‌: « خداوند می‌گوید به‌ واسطۀ خادمانِ سرورانِ كشورها.» گفت‌: «كیست‌ كه‌ جنگ‌ را شروع‌ كند؟» جواب‌ داد: «تو.»15پس‌ خادمانِ سرورانِ كشورها را سان‌ دید كه‌ ایشان‌ دویست‌ و سی‌ و دو نفر بودند و بعد از ایشان‌، تمامی‌ قوم‌، یعنی‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ را سان‌ دید كه‌ هفت‌ هزار نفر بودند.16و در وقت‌ ظهر بیرون‌ رفتند و بَنْهَدَد با آن‌ پادشاهان‌ یعنی‌ آن‌ سی‌ و سه‌ پادشاه‌ كه‌ مددكار او می‌بودند، در خیمه‌ها به‌ میگساری‌ مشغول‌ بودند.17و خادمان‌ سروران‌ كشورها اول‌ بیرون‌ رفتند و بَنْهَدَد كسان‌ فرستاد و ایشان‌ او را خبر داده‌، گفتند كه‌ «مردمان‌ از سامره‌ بیرون‌ می‌آیند.»18او گفت‌: «خواه‌ برای‌ صلح‌ بیرون‌ آمده‌ باشند، ایشان‌ را زنده‌ بگیرید، و خواه‌ به‌ جهت‌ جنگ‌ بیرون‌ آمده‌ باشند، ایشان‌ را زنده‌ بگیرید.»19پس‌ ایشان‌ از شهر بیرون‌ آمدند، یعنی‌ خادمان‌ سروران‌ كشورها و لشكری‌ كه‌ در عقب‌ ایشان‌ بود.20هر كس‌ از ایشان‌ حریف‌ خود را كشت‌ و اَرامیان‌ فرار كردند و اسرائیلیان‌ ایشان‌ را تعاقب‌ نمودند و بَنْهَدَد پادشاه‌ اَرام‌ بر اسب‌ سوار شده‌، با چند سوار رهایی‌ یافتند.21و پادشاه‌ اسرائیل‌ بیرون‌ رفته‌، سواران‌ و ارابه‌ها را شكست‌ داد، و اَرامیان‌ را به‌ كشتار عظیمی‌ كشت‌.22و آن‌ نبی‌ نزد پادشاه‌ اسرائیل‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «برو و خویشتن‌ را قوی‌ ساز و متوجه‌ شده‌، ببین‌ كه‌ چه‌ می‌كنی‌ زیرا كه‌ در وقت‌ تحویل‌ سال‌، پادشاه‌ اَرام‌ بر تو خواهد برآمد.»23و بندگان‌ پادشاه‌ اَرام‌، وی‌ را گفتند: «خدایانِ ایشان‌ خدایانِ كوهها می‌باشند و از این‌ سبب‌ بر ما غالب‌ آمدند؛ اما اگر با ایشان‌ در همواری‌ جنگ‌ نماییم‌، هر آینه‌ بر ایشان‌ غالب‌ خواهیم‌ آمد.24پس‌ به‌ اینطور عمل‌ نما كه‌ هر یك‌ از پادشاهان‌ را ازجای‌ خود عزل‌ كرده‌، به‌ جای‌ ایشان‌ سرداران‌ بگذار.25و تو لشكری‌ را مثل‌ لشكری‌ كه‌ از تو تلف‌ شده‌ است‌، اسب‌ به‌ جای‌ اسب‌ و ارابه‌ به‌ جای‌ ارابه‌ برای‌ خود بشمار تا با ایشان‌ در همواری‌ جنگ‌ نماییم‌ و البته‌ بر ایشان‌ غالب‌ خواهیم‌ آمد.» پس‌ سخن‌ ایشان‌ رااجابت‌ نموده‌، به‌ همین‌ طور عمل‌ نمود.26و در وقت‌ تحویل‌ سال‌، بَنْهَدَد اَرامیان‌ را سان‌ دیده‌، به‌ اَفیق‌ برآمد تا با اسرائیل‌ جنگ‌ نماید.27و بنی‌اسرائیل‌ را سان‌ دیده‌، زاد دادند و به‌ مقابلۀ ایشان‌ رفتند و بنی‌اسرائیل‌ در برابر ایشان‌ مثل‌ دو گلۀ كوچكِ بزغاله‌ اُردو زدند، اما اَرامیان‌ زمین‌ را پر كردند.28و آن‌ مرد خدا نزدیك‌ آمده‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ اَرامیان‌ می‌گویند كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ كوههاست‌ و خدای‌ وادیها نیست‌، لهذا تمام‌ این‌ گروه‌ عظیم‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهم‌ نمود تا بدانید كه‌ من‌ یهُوَه‌ هستم‌.»29و اینان‌ در مقابل‌ آنان‌، هفت‌ روز اردو زدند و در روز هفتم‌ جنگ‌ با هم‌ پیوستند و بنی‌اسرائیل‌ صد هزار پیادۀ اَرامیان‌ را در یك‌ روز كشتند.30و باقی‌ ماندگان‌ به‌ شهر اَفیق‌ فرار كردند و حصار بر بیست‌ و هفت‌ هزار نفر از باقی‌ماندگان‌ افتاد.و بَنْهَدَد فرار كرده‌، در شهر به‌ اطاق‌ اندرونی‌ درآمد.31و بندگانش‌ وی‌ را گفتند: «همانا شنیده‌ایم‌ كه‌ پادشاهانِ خاندانِ اسرائیل‌، پادشاهان‌ حلیم‌ می‌باشند، پس‌ بر كمر خود پلاس‌ و بر سر خود ریسمانها ببندیم‌ و نزد پادشاه‌ اسرائیل‌ بیرون‌ رویم‌ شاید كه‌ جان‌ تو را زنده‌ نگاه‌ دارد.»32و پلاس‌ بر كمرهای‌ خود و ریسمانها بر سر خود بسته‌، نزد پادشاه‌ اسرائیل‌ آمده‌، گفتند: «بندۀ تو، بَنْهَدَد می‌گوید: تمنّا اینكه‌ جانم‌ زنده‌ بماند.» او جواب‌ داد: «آیا او تا حال‌ زنده‌ است‌؟ او برادر من‌ می‌باشد.»33پس‌ آن‌ مردان‌ تَفَأُل‌ نموده‌، آن‌ را به‌ زودی‌ از دهان‌ وی‌ گرفتند و گفتند: «برادر تو بَنْهَدَد!» پس‌ او گفت‌: «بروید و او را بیاورید.» و چون‌ بَنْهَدَد نزد او بیرون‌ آمد، او را بر ارابۀ خود سوار كرد.34و (بَنْهَدَد) وی‌ را گفت‌:«شهرهایی‌ را كه‌ پدر من‌ از پدر تو گرفت‌، پس‌ می‌دهم‌ و برای‌ خود در دمشق‌ كوچه‌ها بساز، چنانكه‌ پدر من‌ در سامره‌ ساخت‌.» (در جواب‌ گفت‌): «من‌ تو را به‌ این‌ عهد رها می‌كنم‌.» پس‌ با او عهد بست‌ و او را رها كرد.35و مردی‌ از پسران‌ انبیا به‌ فرمان‌ خداوند به‌ رفیق‌ خود گفت‌: «مرا بزن‌.» اما آن‌ مرد از زدنش‌ ابا نمود.36و او وی‌ را گفت‌: «چونكه‌ آواز خداوند را نشنیدی‌، همانا چون‌ از نزد من‌ بروی‌ شیری‌ تو را خواهد كشت‌.» پس‌ چون‌ از نزد وی‌ رفته‌ بود، شیری‌ او را یافته‌، كشت‌.37و او شخصی‌ دیگر را پیدا كرده‌، گفت‌: «مرا بزن‌.» و آن‌ مرد او را ضربتی‌ زده‌، مجروح‌ ساخت‌.38پس‌ آن‌ نبی‌ رفته‌، به‌ سر راه‌ منتظر پادشاه‌ ایستاد، و عصابه‌ خود را بر چشمان‌ خود كشیده‌، خویشتن‌ را متنكّر نمود.39و چون‌ پادشاه‌ درگذر می‌بود، او به‌ پادشاه‌ ندا در داد و گفت‌ كه‌ «بندۀ تو به‌ میان‌ جنگ‌ رفت‌ و اینك‌ شخصی‌ میل‌ كرده‌، كسی‌ را نزد من‌ آورد و گفت‌: این‌ مرد را نگاه‌ دار و اگر مفقود شود جان‌ تو به‌ عوض‌ جان‌ او خواهد بود یا یك‌ وزنۀ نقره‌ خواهی‌ داد.40و چون‌ بندۀ تو اینجا و آنجا مشغول‌ می‌بود، او غایب‌ شد.» پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ وی‌ را گفت‌: «حكم‌ تو چنین‌ است‌. خودت‌ فتوی‌ دادی‌.»41پس‌ به‌ زودی‌ عصابه‌ را از چشمان‌ خود برداشت‌ و پادشاه‌ اسرائیل‌ او را شناخت‌ كه‌ یكی‌ از انبیاست‌.42او وی‌ را گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: چون‌ تو مردی‌ را كه‌ من‌ به‌ هلاكت‌ سپرده‌ بودم‌ از دست‌ خود رها كردی‌، جان‌ تو به‌ عوض‌جان‌ او و قوم‌ تو به‌ عوض‌ قوم‌ او خواهند بود.»43پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ پریشان‌ حال‌ و مغموم‌ شده‌، به‌ خانۀ خود رفت‌ و به‌ سامره‌ داخل‌ شد.

Chapter 21

1و بعد از این‌ امور، واقع‌ شد كه‌ نابوت‌یزْرَعِیلی‌، تاكستانی‌ در یزْرَعِیل‌ به‌ پهلوی‌ قصر اَخاب‌ ، پادشاه‌ سامره‌، داشت‌.2و اَخاب‌ ، نابوت‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «تاكستان‌ خود را به‌ من‌ بده‌ تا باغِ سبزی‌ كاری‌، برای‌ من‌ بشود زیرا نزدیك‌ خانۀ من‌ است‌، و به‌ عوض‌ آن‌ تاكستانی‌ نیكوتر از آن‌ به‌ تو خواهم‌ داد، یا اگر در نظرت‌ پسند آید قیمتش‌ را نقره‌ خواهم‌ داد.»3نابوت‌ به‌ اَخاب‌ گفت‌: «حاشا بر من‌ از خداوند كه‌ ارث‌ اجداد خود را به‌ تو بدهم‌.»4پس‌ اَخاب‌ به‌ سبب‌ سخنی‌ كه‌ نابوت‌ یزْرَعِیلی‌ به‌ او گفته‌ بود، پریشان‌ حال‌ و مغموم‌ شده‌، به‌ خانۀ خود رفت‌ زیرا گفته‌ بود: «ارث‌ اجداد خود را به‌ تو نخواهم‌ داد.» و بر بستر خود دراز شده‌، رویش‌ را برگردانید و طعام‌ نخورد.5و زنش‌، ایزابل‌ نزد وی‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «روح‌ تو چرا پریشان‌ است‌ كه‌ طعام‌ نمی‌خوری‌؟»6او وی‌ را گفت‌: «از این‌ جهت‌ كه‌ نابوت‌ یزْرَعِیلی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتم‌: تاكستان‌ خود را به‌ نقره‌ به‌ من‌ بده‌ یا اگر بخواهی‌ به‌ عوض‌ آن‌، تاكستان‌ دیگری‌ به‌ تو خواهم‌ داد، و او جواب‌ داد كه‌ تاكستان‌ خود را به‌ تو نمی‌دهم‌.»7زنش‌ ایزابل‌ به‌ او گفت‌: «آیا تو الا´ن‌ بر اسرائیل‌ سلطنت‌ می‌كنی‌؟ برخیز و غذا بخور و دلت‌ خوش‌ باشد. من‌ تاكستان‌ نابوت‌ یزْرَعِیلی‌ را به‌ تو خواهم‌ داد.»8آنگاه‌ مكتوبی‌ به‌ اسم‌ اَخاب‌ نوشته‌، آن‌ را به‌ مهر او مختوم‌ ساخت‌ و مكتوب‌ را نزد مشایخ‌ و نجبایی‌ كه‌ با نابوت‌ در شهرش‌ ساكن‌ بودند، فرستاد.9و در مكتوب‌ بدین‌ مضمون‌ نوشت‌: «به‌ روزه‌ اعلان‌ كنید و نابوت‌ را به‌ صدر قوم‌ بنشانید.10و دو نفر از بنی‌بلّیعال‌ را پیش‌ او وا دارید كه‌ بر او شهادت‌ داده‌، بگویند كه‌ تو خدا و پادشاه‌ را كفر گفته‌ای‌. پس‌ او را بیرون‌ كشیده‌، سنگسار كنید تا بمیرد.»11پس‌ اهل‌ شهرش‌، یعنی‌ مشایخ‌ و نجبایی‌ كه‌ در شهر وی‌ ساكن‌ بودند، موافق‌ پیغامی‌ كه‌ ایزابل‌ نزد ایشان‌ فرستاده‌، و بر حسب‌ مضمون‌ مكتوبی‌ كه‌ نزد ایشان‌ ارسال‌ كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آوردند.12و به‌ روزه‌ اعلان‌ كرده‌، نابوت‌ را در صدر قوم‌ نشانیدند.13و دو نفر از بنی‌بلّیعال‌ درآمده‌، پیش‌ وی‌ نشستند و آن‌ مردان‌ بلّیعال‌ به‌ حضور قوم‌ بر نابوت‌ شهادت‌ داده‌، گفتند كه‌ «نابوت‌ بر خدا و پادشاه‌ كفر گفته‌ است‌»، و او را از شهر بیرون‌ كشیده‌، وی‌ را سنگسار كردند تا بمُرد.14و نزد ایزابل‌ فرستاده‌، گفتند كه‌ نابوت‌ سنگسار شده‌ و مرده‌ است‌.15و چون‌ ایزابل‌ شنید كه‌ نابوت‌ سنگسار شده‌، و مرده‌ است‌، ایزابل‌ به‌ اَخاب‌ گفت‌: «برخیز و تاكستان‌ نابوت‌ یزْرَعِیل‌ را كه‌ او نخواست‌ آن‌ را به‌ تو به‌ نقره‌ بدهد، متصرّف‌ شو، زیرا كه‌ نابوت‌ زنده‌ نیست‌ بلكه‌ مرده‌ است‌.»16و چون‌ اَخاب‌ شنید كه‌ نابوت‌ مرده‌ است‌، اَخاب‌ برخاسته‌، به‌ جهت‌ تصرّف‌ تاكستانِ نابوت‌ یزْرَعِیلی‌ فرود آمد.17و كلام‌ خداوند نزد ایلیای‌ تِشْبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:18« برخیز و برای‌ ملاقات‌ اَخاب‌ ، پادشاه‌ اسرائیل‌ كه‌ در سامره‌ است‌، فرود شو. اینك‌ او درتاكستان‌ نابوت‌ است‌ كه‌ به‌ آنجا فرود شد تا آن‌ را متصرّف‌ شود.19و او را خطاب‌ كرده‌، بگو خداوند چنین‌ می‌گوید: آیا هم‌ قتل‌ نمودی‌ و هم‌ متصرّف‌ شدی‌؟ و باز او را خطاب‌ كرده‌، بگو خداوند چنین‌ می‌گوید: در جایی‌ كه‌ سگان‌ خون‌ نابوت‌ را لیسیدند، سگان‌ خون‌ تو را نیز خواهند لیسید.»20اَخاب‌ به‌ ایلیا گفت‌: «ای‌ دشمن‌ من‌، آیا مرا یافتی‌؟» او جواب‌ داد: «بلی‌ تو را یافتم‌ زیرا تو خود را فروخته‌ای‌ تا آنچه‌ در نظر خداوند بد است‌، بجا آوری‌.21اینك‌ من‌ بر تو بلا آورده‌، تو را بالكلّ هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌، و از اَخاب‌ هر مرد را خواه‌ محبوس‌ و خواه‌ آزاد در اسرائیل‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.22و خاندان‌ تو را مثل‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ بن‌نباط‌ و مانند خاندان‌ بَعْشا ابن‌ اَخِیا خواهم‌ ساخت‌ به‌ سبب‌ اینكه‌ خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آورده‌، و اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ای‌.»23و دربارۀ ایزابل‌ نیز خداوند تكلم‌ نموده‌، گفت‌: «سگانْ ایزابل‌ را نزد حصار یزْرَعِیل‌ خواهند خورد.24هر كه‌ را از كسان‌ اَخاب‌ در شهر بمیرد، سگان‌ بخورند و هر كه‌ را در صحرا بمیرد، مرغان‌ هوا بخورند.»25و كسی‌ نبود مثل‌ اَخاب‌ كه‌ خویشتن‌ را برای‌ بجا آوردن‌ آنچه‌ در نظر خداوند بد است‌ فروخت‌، و زنش‌ ایزابل‌ او را اغوا نمود.26و در پیروی‌ بتها رجاسات‌ بسیار می‌نمود، برحسب‌ آنچه‌ اموریانی‌ كه‌ خداوند ایشان‌ را از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌ بود، می‌كردند.27و چون‌ اَخاب‌ این‌ سخنان‌ را شنید، جامۀ خود را چاك‌ زده‌، پلاس‌ در بر كرد و روزه‌ گرفته‌،بر پلاس‌ خوابید و به‌ سكوت‌ راه‌ می‌رفت‌.28آنگاه‌ كلام‌ خداوند بر ایلیای‌ تِشْبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:29« آیا اَخاب‌ را دیدی‌ چگونه‌ به‌ حضور من‌ متواضع‌ شده‌ است‌؟ پس‌ از این‌ جهت‌ كه‌ در حضور من‌ تواضع‌ می‌نماید، این‌ بلا را در ایام‌ وی‌ نمی‌آورم‌، لیكن‌ در ایام‌ پسرش‌، این‌ بلا را بر خاندانش‌ عارض‌ خواهم‌ گردانید.»

Chapter 22

1و سه‌ سال‌ گذشت‌ كه‌ در میان‌ اَرام‌ و اسرائیل‌ جنگ‌ نبود.2و در سال‌ سوم‌، یهُوْشافاط‌، پادشاه‌ یهودا نزد پادشاه‌ اسرائیل‌ فرود آمد.3و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «آیا نمی‌دانید كه‌ راموت‌ جِلْعاد از آن‌ ماست‌ و ما از گرفتنش‌ از دست‌ پادشاه‌ اَرام‌ غافل‌ می‌باشیم‌؟»4پس‌ به‌ یهُوْشافاط‌ گفت‌: «آیا همراه‌ من‌ به‌ راموت‌ جِلْعاد برای‌ جنگ‌ خواهی‌ آمد؟» و یهُوْشافاط‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ را جواب‌ داد كه‌ «من‌، چون‌ تو و قوم‌ من‌، چون‌ قوم‌ تو و سواران‌ من‌، چون‌ سواران‌ تو می‌باشند.»5و یهُوْشافاط‌ به‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «تمنّا اینكه‌ امروز از كلام‌ خداوند مسألت‌ نمایی‌.»6و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ قدر چهارصد نفر از انبیا جمع‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «آیا به‌ راموت‌ جِلْعاد برای‌ جنگ‌ بروم‌ یا باز ایستم‌؟» ایشان‌ گفتند: «برآی‌ و خداوند آن‌ را به‌ دست‌ پادشاه‌ تسلیم‌ خواهد نمود.»7اما یهُوْشافاط‌ گفت‌: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی‌ خداوند نیست‌ تا از او سؤال‌ نماییم‌؟»8و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوْشافاط‌ گفت‌: «یك‌ مرد دیگر، یعنی‌ مْیكایا ابن‌ یمْلَه‌ هست‌ كه‌ به‌ واسطه‌ اواز خداوند مسألت‌ توان‌ كرد. لیكن‌ من‌ از او نفرت‌ دارم‌ زیرا كه‌ دربارۀ من‌ به‌ نیكویی‌ نبوت‌ نمی‌كند، بلكه‌ به‌ بدی‌.» و یهُوْشافاط‌ گفت‌: «پادشاه‌ چنین‌ نگوید.»9پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ یكی‌ از خواجه‌ سرایان‌ خود را خوانده‌، گفت‌: «مْیكایا ابن‌ یمْلَه‌ را به‌ زودی‌ حاضر كن‌.»10و پادشاه‌ اسرائیل‌ و یهُوْشافاط‌، پادشاه‌ یهودا، هر یكی‌ لباس‌ خود را پوشیده‌، بر كرسی‌ خود در جای‌ وسیع‌، نزد دهنۀ دروازۀ سامره‌ نشسته‌ بودند، و جمیع‌ انبیا به‌ حضور ایشان‌ نبوّت‌ می‌كردند.11و صِدْقیا ابن‌ كَنَعْنَه‌ شاخهای‌ آهنین‌ برای‌ خود ساخته‌، گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: اَرامیان‌ را به‌ اینها خواهی‌ زد تا تلف‌ شوند.»12و جمیع‌ انبیا نبوت‌ كرده‌، چنین‌ می‌گفتند: «به‌ راموت‌ جِلْعاد برآی‌ و فیروز شو زیرا خداوند آن‌ را به‌ دست‌ پادشاه‌ تسلیم‌ خواهد نمود.»13و قاصدی‌ كه‌ برای‌ طلبیدن‌ میكایا رفته‌ بود، او را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اینك‌ انبیا به‌ یك‌ زبان‌ دربارۀ پادشاه‌ نیكو می‌گویند. پس‌ كلام‌ تو مثل‌ كلام‌ یكی‌ از ایشان‌ باشد و سخنی‌ نیكو بگو.»14میكایا گفت‌: «به‌ حیات‌ خداوند قسم‌ كه‌ هر آنچه‌ خداوند به‌ من‌ بگوید همان‌ را خواهم‌ گفت‌.»15پس‌ چون‌ نزد پادشاه‌ رسید، پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «ای‌ میكایا، آیا به‌ راموت‌ جِلْعاد برای‌ جنگ‌ برویم‌ یا باز ایستیم‌.» او در جواب‌ وی‌ گفت‌: «برآی‌ و فیروز شو. و خداوند آن‌ را به‌ دست‌ پادشاه‌ تسلیم‌ خواهد كرد.»16پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «چند مرتبه‌ تو را قسم‌ بدهم‌ كه‌ به‌ اسم‌ یهُوَه‌، غیر از آنچه‌ راست‌ است‌ به‌ من‌ نگویی‌؟»17او گفت‌: «تمامی‌ اسرائیل‌ را مثل‌ گله‌ای‌ كه‌ شبان‌ ندارد بر كوهها پراكنده‌ دیدم‌ و خداوند گفت‌: اینها صاحب‌ ندارند، پس‌ هر كس‌ به‌ سلامتی‌ به‌ خانۀ خود برگردد.»18و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوْشافاط‌ گفت‌: «آیا تو را نگفتم‌ كه‌ دربارۀ من‌ به‌ نیكویی‌ نبوت‌ نمی‌كند بلكه‌ به‌ بدی‌؟»19او گفت‌: «پس‌ كلام‌ خداوند را بشنو: من‌ خداوند را بر كرسی‌ خود نشسته‌ دیدم‌ و تمامی‌ لشكر آسمان‌ نزد وی‌ به‌ طرف‌ راست‌ و چپ‌ ایستاده‌ بودند.20و خداوند گفت‌: كیست‌ كه‌ اَخاب‌ را اغوا نماید تا به‌ راموت‌ جِلْعاد برآمده‌، بیفتد. و یكی‌ به‌ اینطور سخن‌ راند و دیگری‌ به‌ آنطور تكلم‌ نمود.21و آن‌ روح‌ (پلید) بیرون‌ آمده‌، به‌ حضور خداوند بایستاد و گفت‌: من‌ او را اغوا می‌كنم‌.22و خداوند وی‌ را گفت‌: به‌ چه‌ چیز؟ او جواب‌ داد كه‌ من‌ بیرون‌ می‌روم‌ و در دهان‌ جمیع‌ انبیایش‌ روح‌ كاذب‌ خواهم‌ بود. او گفت‌: وی‌ را اغوا خواهی‌ كرد و خواهی‌ توانست‌. پس‌ برو و چنین‌ بكن‌.23پس‌ الا´ن‌ خداوند روحی‌ كاذب‌ در دهان‌ جمیع‌ این‌ انبیای‌ تو گذاشته‌ است‌ و خداوند دربارۀ تو سخن‌ بد گفته‌ است‌.»24آنگاه‌ صدقیا ابن‌ كَنَعْنَه‌ نزدیك‌ آمده‌، به‌ رخسار میكایا زد و گفت‌: «روح‌ خداوند به‌ كدام‌ راه‌ از نزد من‌ به‌ سوی‌ تو رفت‌ تا به‌ تو سخن‌ گوید؟»25میكایا جواب‌ داد: «اینك‌ در روزی‌ كه‌ به‌ حُجره‌ اندرونی‌ داخل‌ شده‌، خود را پنهان‌ كنی‌، آن‌ را خواهی‌ دید.»26و پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «میكایا را بگیر و او را نزد آمون‌، حاكم‌ شهر و یوآش‌، پسر پادشاه‌ ببر.27و بگو پادشاه‌ چنین‌ می‌فرماید: این‌ شخص‌ را در زندان‌ بیندازید و او را به‌ نان‌ تنگی‌ و آب‌ تنگی‌ بپرورید تا من‌ به‌سلامتی‌ برگردم‌.»28میكایا گفت‌: «اگر فی‌الواقع‌ به‌ سلامتی‌ مراجعت‌ كنی‌، خداوند به‌ من‌ تكلم‌ ننموده‌ است‌.» و گفت‌: «ای‌ قوم‌ جمیعاً بشنوید.»29و پادشاه‌ اسرائیل‌ و یهُوْشافاط‌، پادشاه‌ یهودا به‌ راموت‌ جِلْعاد برآمدند.30و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوشافاط‌ گفت‌: «من‌ خود را مُتِنَكِّر ساخته‌، به‌ جنگ‌ می‌روم‌ و تو لباس‌ خود را بپوش‌.» پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ خود را مُتِنَكِر ساخته‌، به‌ جنگ‌ رفت‌.31و پادشاه‌ اَرام‌ سی‌ و دو سردار ارابه‌های‌ خود را امر كرده‌، گفت‌: «نه‌ با كوچك‌ و نه‌ با بزرگ‌، بلكه‌ با پادشاه‌ اسرائیل‌ فقط‌ جنگ‌ نمایید.»32و چون‌ سرداران‌ ارابه‌ها یهُوْشافاط‌ را دیدند، گفتند: «یقیناً این‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ است‌.» پس‌ برگشتند تا با او جنگ‌ نمایند و یهُوْشافاط‌ فریاد برآورد.33و چون‌ سرداران‌ ارابه‌ها دیدند كه‌ او پادشاه‌ اسرائیل‌ نیست‌، از تعاقب‌ او برگشتند.34اما كسی‌ كمان‌ خود را بدون‌ غرض‌ كشیده‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ را میان‌ وصله‌های‌ زره‌ زد، و او به‌ ارابه‌ران‌ خود گفت‌: «دست‌ خود را بگردان‌ و مرا از لشكر بیرون‌ ببر زیرا كه‌ مجروح‌ شدم‌.»35و در آن‌ روز جنگ‌ سخت‌ شد و پادشاه‌ را در ارابه‌اش‌ به‌ مقابل‌ اَرامیان‌ برپا می‌داشتند؛ و وقت‌ غروب‌ مرد و خون‌ زخمش‌ به‌ میان‌ ارابه‌ ریخت‌.36و هنگام‌ غروب‌ آفتاب‌ در لشكر ندا در داده‌، گفتند: «هر كس‌ به‌ شهر خود و هر كس‌ به‌ ولایت‌ خویش‌ برگردد.»37و پادشاه‌ مرد و او را به‌ سامره‌ آوردند و پادشاه‌ را در سامره‌ دفن‌ كردند.38و ارابه‌ را در بركۀ سامره‌ شستند و سگان‌ خونش‌ را لیسیدند و اسلحۀ او را شستند، برحسب‌ كلامی‌ كه‌ خداوند گفته‌ بود.39و بقیۀ وقایع‌ اَخاب‌ و هر چه‌ او كرد و خانۀ عاجی‌ كه‌ ساخت‌ و تمامی‌ شهرهایی‌ كه‌ بنا كـرد، آیا در كتاب‌ تواریـخ‌ ایام‌ پادشاهـان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌.40پس‌ اَخاب‌ با اجداد خود خوابید و پسرش‌، اخزیا به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.41و یهُوْشافاط‌ بن‌ آسا در سال‌ چهارم‌ اَخاب‌ ، پادشاه‌ اسرائیل‌ بر یهودا پادشاه‌ شد.42و یهُوْشافاط‌ سی‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ آغاز سلطنت‌ نمود و بیست‌ و پنج‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ عَزُوبَه‌ دختر شِلْحی‌، بود.43و در تمامی‌ طریقهای‌ پدرش‌، آسا سلوك‌ نموده‌، از آنها تجاوز نمی‌نمود و آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ بود، بجا می‌آورد، مگر اینكه‌ مكانهای‌ بلند برداشته‌ نشد و قوم‌ در مكانهای‌ بلند قربانی‌ همی‌ گذرانیدند و بخور همی‌ سوزانیدند.44و یهُوْشافاط‌ با پادشاه‌ اسرائیل‌ صلح‌ كرد.45و بقیۀ وقایع‌ یهُوْشافاط‌ و تهوّری‌ كه‌ نمود و جنگهایی‌ كه‌ كرد، آیا در كتابِ تواریخِ ایامِ پادشاهانِ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟46و بقیۀ الواطی‌كه‌ از ایام‌ پدرش‌، آسا باقی‌ مانده‌ بودند، آنها را از زمین‌ نابود ساخت‌.47و در اَدُوم‌، پادشاهی‌ نبود، لیكن‌ وكیلی‌ پادشاهی‌ می‌كرد.48و یهُوْشافاط‌ كشتیهای‌ ترشیشی‌ ساخت‌ تا به‌ جهت‌ آوردن‌ طلا به‌ اُوفیر بروند، اما نرفتند زیرا كشتیها در عِصْیون‌ جابَر شكست‌.49آنگاه‌ اَخَزْیا ابن‌ اَخاب‌ به‌ یهُوْشافاط‌ گفت‌: «بگذار كه‌ بندگان‌ من‌ با بندگان‌ تو در كشتیها بروند.» اما یهُوْشافاط‌ قبول‌ نكرد.50و یهُوْشافاط‌ با اجداد خود خوابید و با اجدادش‌ در شهر پدرش‌، داود دفن‌ شد و پسرش‌، یهُورام‌ در جایش‌ سلطنت‌ نمود.51و اَخَزْیا ابن‌ اَخاب‌ در سال‌ هفدهمِ یهُوْشافاط‌، پادشاه‌ یهودا بر اسرائیل‌ در سامره‌ پادشاه‌ شد، و دو سال‌ بر اسرائیل‌ پادشاهی‌ نمود.52و آنچه‌ درنظر خداوند ناپسند بود، بجا می‌آورد و به‌ طریق‌ پدرش‌ و طریق‌ مادرش‌ و طریق‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، سلوك‌ می‌نمود.53و بعل‌ را خدمت‌ نموده‌، او را عبادت‌ كرد و بر حسب‌ هر چه‌ پدرش‌ عمل‌ نموده‌ بود، خشم‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را به‌ هیجان‌ آورد.

## دوم پادشاهان

Chapter 1

1و بعد از وفات‌ اَخاب‌، موآب‌ بر اسرائیل‌عاصی‌ شدند.2و اَخَزْیا از پنجرۀ بالاخانۀ خود كه‌ در سامره‌ بود افتاده‌، بیمار شد. پس‌ رسولان‌ را روانه‌ نموده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «نزد بَعْل‌ زَبُوب‌، خدای‌ عَقْرُون‌ رفته‌، بپرسید كه‌ آیا از این‌ مرض‌ شفا خواهم‌ یافت‌؟»3و فرشتۀ خداوند به‌ ایلیای‌ تِشْبی‌ گفت‌: «برخیز و به‌ ملاقاتِ رسولانِ پادشاهِ سامره‌ برآمده‌، به‌ ایشان‌ بگو كه‌ آیا از این‌ جهت‌ كه‌ خدایی‌ در اسرائیل‌ نیست‌، شما برای‌ سؤال‌ نمودن‌ از بَعْل‌ زَبُوب‌، خدای‌ عَقْرُون‌ می‌روید؟4پس‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: از بستری‌ كه‌ بر آن‌ برآمدی‌، فرود نخواهی‌ شد بلكه‌ البته‌ خواهی‌ مرد.»5و ایلیا رفت‌ و رسولان‌ نزد وی‌ برگشتند و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «چرا برگشتید؟»6ایشان‌ در جواب‌ وی‌ گفتند: «شخصی‌ به‌ ملاقات‌ ما برآمده‌، ما را گفت‌: بروید و نزد پادشاهی‌ كه‌ شما را فرستاده‌ است‌، مراجعت‌ كرده‌، او را گویید: خداوند چنین‌ می‌فرماید: آیا از این‌ جهت‌ كه‌ خدایی‌ در اسرائیل‌ نیست‌، تو برای‌ سؤال‌ نمودن‌ از بَعْل‌ زَبُوب‌، خدای‌ عَقْرُون‌ می‌فرستی‌؟ بنابراین‌ از بستری‌ كه‌ به‌ آن‌ برآمدی‌، فرود نخواهی‌ شد بلكه‌ البته‌ خواهی‌ مُرد.»7او به‌ ایشان‌ گفت‌: «هیأت‌ شخصی‌ كه‌ به‌ ملاقات‌ شما برآمد و این‌سخنان‌ را به‌ شما گفت‌ چگونه‌ بود؟»8ایشان‌ او را جواب‌ دادند: «مرد موی‌دار بود و كمربند چرمی‌ بر كمرش‌ بسته‌ بود.» او گفت‌: «ایلیای‌ تِشْبی‌ است‌.»9آنگاه‌ سردار پنجاهه‌ را با پنجاه‌ نفرش‌ نزد وی‌ فرستاد و او نزد وی‌ آمد در حالتی‌ كه‌ او بر قلۀ كوه‌ نشسته‌ بود و به‌ وی‌ عرض‌ كرد كه‌ «ای‌ مرد خدا، پادشاه‌ می‌گوید به‌ زیر آی‌؟»10ایلیا در جواب‌ سردار پنجاهه‌ گفت‌: «اگر من‌ مرد خدا هستم‌، آتش‌ از آسمان‌ نازل‌ شده‌، تو را و پنجاه‌ نفرت‌ را بسوزاند.» پس‌ آتش‌ از آسمان‌ نازل‌ شده‌، او را و پنجاه‌ نفرش‌ را بسوخت‌.11و باز سردار پنجاهۀ دیگر را با پنجاه‌ نفرش‌ نزد وی‌ فرستاد و او وی‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ مرد خدا، پادشاه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ به‌ زودی‌ به‌ زیر آی‌؟»12ایلیا در جواب‌ ایشان‌ گفت‌: «اگر من‌ مرد خدا هستم‌، آتش‌ از آسمان‌ نازل‌ شده‌، تو را و پنجاه‌ نفرت‌ را بسوزاند.» پس‌ آتش‌ خدا از آسمان‌ نازل‌ شده‌، او را و پنجاه‌ نفرش‌ را بسوخت‌.13پس‌ سردار پنجاهۀ سوم‌ را با پنجاه‌ نفرش‌ فرستاد و سردار پنجاهۀ سوم‌ آمده‌، نزد ایلیا به‌ زانو درآمد و از او التماس‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ «ای‌ مرد خدا، تمنّا اینكه‌ جان‌ من‌ و جان‌ این‌ پنجاه‌ نفر بندگانت‌ در نظر تو عزیز باشد.14اینك‌ آتش‌ از آسمان‌ نازل‌ شده‌، آن‌ دو سردار پنجاهۀ اول‌ را باپنجاهه‌های‌ ایشان‌ سوزانید؛ اما الا´ن‌ جان‌ من‌ در نظر تو عزیز باشد.»15و فرشتۀ خداوند به‌ ایلیا گفت‌: «همراه‌ او به‌ زیر آی‌ و از او مترس‌.» پس‌ برخاسته‌، همراه‌ وی‌ نزد پادشاه‌ فرود شد.16و وی‌ را گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ رسولان‌ فرستادی‌ تا از بَعْل‌ زَبُوب‌، خدای‌ عَقْرُون‌ سؤال‌ نمایند، آیا از این‌ سبب‌ بود كه‌ در اسرائیل‌ خدایی‌ نبود كه‌ از كلام‌ او سؤال‌ نمایی‌؟ بنابراین‌ از بستری‌ كه‌ به‌ آن‌ برآمدی‌، فرود نخواهی‌ شد البته‌ خواهی‌ مرد.»17پس‌ او موافق‌ كلامی‌ كه‌ خداوند به‌ ایلیا گفته‌ بود، مرد و یهُورام‌ در سال‌ دوم‌ یهُورام‌ بن‌ یهُوشافاط‌، پادشاه‌ یهودا در جایش‌ پادشاه‌ شد، زیرا كه‌ او را پسری‌ نبود.18و بقیۀ اعمال‌ اَخَزْیا كه‌ كرد، آیا در كتابِ تواریخِ ایامِ پادشاهانِ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟

Chapter 2

1و چون‌ خداوند اراده‌ نمود كه‌ ایلیا را درگردباد به‌ آسمان‌ بالا برد، واقع‌ شد كه‌ ایلیا و اَلِیشَع‌ از جلجال‌ روانه‌ شدند.2و ایلیا به‌ اَلِیشَع‌ گفت‌: «در اینجا بمان‌، زیرا خداوند مرا به‌ بیت‌ئیل‌ فرستاده‌ است‌.» اَلِیشَع‌ گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌ و حیات‌ خودت‌ قسم‌ كه‌ تو را ترك‌ نكنم‌.» پس‌ به‌ بیت‌ئیل‌ رفتند.3و پسران‌ انبیایی‌ كه‌ در بیت‌ئیل‌ بودند، نزد اَلِیشَع‌ بیرون‌ آمده‌، وی‌ را گفتند: «آیا می‌دانی‌ كه‌ امروز خداوند آقای‌ تو را از فوق‌ سر تو خواهد برداشت‌؟» او گفت‌: «من‌ هم‌ می‌دانم‌؛ خاموش‌ باشید.»4و ایلیا به‌ او گفت‌: «ای‌ اَلِیشَع‌ در اینجا بمان‌زیرا خداوند مرا به‌ اریحا فرستاده‌ است‌.» او گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌ و به‌ حیات‌ خودت‌ قسم‌ كه‌ تو را ترك‌ نكنم‌.» پس‌ به‌ اریحا آمدند.5و پسران‌ انبیایی‌ كه‌ در اریحا بودند، نزد اَلِیشَع‌ آمده‌، وی‌ را گفتند: «آیا می‌دانی‌ كه‌ امروز خداوند ، آقای‌ تو را از فوق‌ سر تو برمی‌دارد؟» او گفت‌: «من‌ هم‌ می‌دانم‌؛ خاموش‌ باشید.»6و ایلیا وی‌ را گفت‌: «در اینجا بمان‌ زیرا خداوند مرا به‌ اُرْدّن‌ فرستاده‌ است‌.» او گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌ و به‌ حیات‌ خودت‌ قسم‌ كه‌ تو را ترك‌ نكنم‌.» پس‌ هردوی‌ ایشان‌ روانه‌ شدند.7و پنجاه‌ نفر از پسران‌ انبیا رفته‌، در مقابل‌ ایشان‌ از دور ایستادند و ایشان‌ نزد اُرْدّن‌ ایستاده‌ بودند.8پس‌ ایلیا ردای‌ خویش‌ را گرفت‌ و آن‌ را پیچیده‌، آب‌ را زد كه‌ به‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ شكافته‌ شد و هردوی‌ ایشان‌ بر خشكی‌ عبور نمودند.9و بعد از گذشتن‌ ایشان‌، ایلیا به‌ اَلِیشَع‌ گفت‌: «آنچه‌ را كه‌ می‌خواهی‌ برای‌ تو بكنم‌، پیش‌ از آنكه‌ از نزد تو برداشته‌ شوم‌، بخواه‌.» اَلِیشَع‌ گفت‌: «نصیب‌ مضاعف‌ روح‌ تو بر من‌ بشود.»10او گفت‌: «چیز دشواری‌ خواستی‌! اما اگر حینی‌ كه‌ از نزد تو برداشته‌ شوم‌ مرا ببینی‌، از برایت‌ چنین‌ خواهد شد والاّ نخواهد شد.»11و چون‌ ایشان‌ می‌رفتند و گفتگو می‌كردند، اینك‌ ارابۀ آتشین‌ و اسبان‌ آتشینْ ایشان‌ را از یكدیگر جدا كرد و ایلیا در گردباد به‌ آسمان‌ صعود نمود.12و چون‌ اَلِیشَع‌ این‌ را بدید، فریاد برآورد كه‌ «ای‌ پدرم‌! ای‌ پدرم‌! ارابۀ اسرائیـل‌ و سوارانش‌!» پـس‌ او را دیگـر ندید و جامۀ خـود را گرفتـه‌، آن‌ را به‌ دو حصّـه‌ چاك‌ زد.13و ردای‌ ایلیا را كه‌ از او افتاده‌ بود، برداشت‌ و برگشته‌ به‌ كنارۀ اُرْدّن‌ ایستاد.14پس‌ ردای‌ ایلیا را كه‌ از او افتاده‌ بود، گرفت‌ و آب‌ را زده‌، گفت‌: «یهُوَه‌ خدای‌ ایلیا كجاست‌؟» و چون‌ او نیز آب‌ را زد، به‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ شكافته‌ شد و اَلِیشَع‌ عبور نمود.15و چون‌ پسران‌ انبیا كه‌ روبروی‌ او در اریحا بودند او را دیدند، گفتند: «روح‌ ایلیا بر اَلِیشَع‌ می‌باشد.» و برای‌ ملاقات‌ وی‌ آمده‌، او را رو به‌ زمین‌ تعظیم‌ نمودند.16و او را گفتند: «اینك‌ حال‌ با بندگانت‌ پنجاه‌ مرد قوی‌ هستند؛ تمنّا اینكه‌ ایشان‌ بروند و آقای‌ تو را جستجو نمایند؛ شاید روح‌ خداوند او را برداشته‌، به‌ یكی‌ از كوهها یا در یكی‌ از دره‌ها انداخته‌ باشد.» او گفت‌: «مفرستید.»17اما به‌ حدی‌ بر وی‌ ابرام‌ نمودند كه‌ خجل‌ شده‌، گفت‌: «بفرستید.» پس‌ پنجاه‌ نفر فرستادند و ایشان‌ سه‌ روز جستجو نمودند، اما او را نیافتند.18و چون‌ او در اریحا توقف‌ می‌نمود، ایشان‌ نزد وی‌ برگشتند و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «آیا شما را نگفتم‌ كه‌ نروید؟»19و اهل‌ شهر به‌ اَلِیشَع‌ گفتند: «اینك‌ موضع‌ شهر نیكوست‌ چنانكه‌ آقای‌ ما می‌بیند؛ لیكن‌ آبش‌ ناگوار و زمینش‌ بی‌حاصل‌ است‌.»20او گفت‌: «نزد من‌ طشت‌ نوی‌ آورده‌، نمك‌ در آن‌ بگذارید.» پس‌ برایش‌ آوردند.21و او نزد چشمه‌ آب‌ بیرون‌ رفته‌، نمك‌ را در آن‌ انداخت‌ و گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: این‌ آب‌ را شفا دادم‌ كه‌ بار دیگر مرگ‌ یا بی‌حاصلی‌ از آن‌ پدید نیاید.»22پس‌ آب‌ تا به‌ امروز برحسب‌ سخنی‌ كه‌ اَلِیشَع‌ گفته‌ بود، شفا یافت‌.23و از آنجا به‌ بیت‌ئیل‌ برآمد. و چون‌ او به‌ راه‌ برمی‌آمد، اطفال‌ كوچك‌ از شهر بیرون‌ آمده‌، او را سُخریه‌ نموده‌، گفتند: «ای‌ كچل‌ برآی‌! ای‌ كچل‌ برآی‌!»24و او به‌ عقب‌ برگشته‌، ایشان‌ را دید و ایشان‌ را به‌ اسم‌ یهُوَه‌ لعنت‌ كرد؛ و دو خرس‌ از جنگل‌ بیرون‌ آمده‌، چهل‌ و دو پسر از ایشان‌ بدرید.25و از آنجا به‌ كوه‌ كَرْمَل‌ رفت‌ و از آنجا به‌ سامره‌ مراجعت‌ نمود.

Chapter 3

1و یهُورام‌ بن‌ اَخاب‌ در سال‌ هجدهم‌یهُوشافاط‌، پادشاه‌ یهودا در سامره‌ بر اسرائیل‌ آغاز سلطنت‌ نمود و دوازده‌ سال‌ پادشاهی‌ كرد.2و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود به‌ عمل‌ می‌آورد، اما نه‌ مثل‌ پدر و مادرش‌ زیرا كه‌ تمثال‌ بَعْل‌ را كه‌ پدرش‌ ساخته‌ بود، دور كرد.3لیكن‌ به‌ گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، چسبیده‌، از آن‌ دوری‌ نورزید.4و مِیشَعْ، پادشاه‌ موآب‌، صاحب‌ مواشی‌ بود و به‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ صدهزار بره‌ و صدهزار قوچ‌ با پشم‌ آنها ادا می‌نمود.5و بعد از وفات‌ اَخاب‌، پادشاه‌ موآب‌ بر پادشاه‌ اسرائیل‌ عاصی‌ شد.6و در آن‌ وقت‌ یهُورام‌ پادشاه‌ از سامره‌ بیرون‌ شده‌، تمامی‌ اسرائیل‌ را سان‌ دید.7و رفت‌ و نزد یهُوشافاط‌، پادشاه‌ یهودا فرستاده‌، گفت‌: «پادشاه‌ موآب‌ بر من‌ عاصی‌ شده‌ است‌. آیا همراه‌ من‌ برای‌ مقاتله‌ با موآب‌ خواهی‌ آمد؟» او گفت‌: «خواهم‌ آمد، من‌ چون‌ تو هستم‌ و قوم‌ من‌ چون‌ قوم‌ تو و اسبان‌ من‌ چون‌ اسبان‌ تو.»8او گفت‌: «به‌ كدام‌ راه‌ برویم‌؟» گفت‌: «به‌ راه‌ بیابان‌ اَدوم‌.»9پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ و پادشاه‌ یهودا و پادشاه‌ اَدوم‌ روانه‌ شده‌، سفر هفت‌ روزه‌ دور زدند و به‌ جهت‌ لشكر و چارپایانی‌ كه‌ همراه‌ ایشان‌ بود، آب‌ نبود.10و پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «افسوس‌ كه‌ خداوند این‌ سه‌ پادشاه‌ را خوانده‌ است‌ تا ایشان‌ را به‌ دست‌ موآب‌ تسلیم‌ كند.»11و یهُوشافاط‌ گفت‌: «آیا نبی‌ خداوند در اینجا نیست‌ تا به‌ واسطۀ او از خداوند مسألت‌ نماییم‌؟» و یكی‌ از خادمان‌ پادشـاه‌ اسرائیـل‌ در جـواب‌ گفت‌: «اَلِیشَع‌ بن‌ شافاط‌ كه‌ آب‌ بر دستهای‌ ایلیا می‌ریخت‌، اینجاست‌.»12و یهُوشافاط‌ گفت‌: «كـلام‌ خداوند با اوسـت‌.» پس‌ پادشـاه‌ اسرائیـل‌ و یهُوشافـاط‌ و پادشـاه‌ اَدوم‌ نـزد وی‌ فـرود آمدنـد.13و اَلِیشَع‌ به‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «مرا با تو چه‌ كار است‌؟ نزد انبیای‌ پدرت‌ و انبیای‌ مادرت‌ برو.» اما پادشاه‌ اسرائیل‌ وی‌ را گفت‌: «نی‌، زیرا خداوند این‌ سه‌ پادشاه‌ را خوانده‌ است‌ تا ایشان‌ را به‌ دست‌ موآب‌ تسلیم‌ نماید.»14اَلِیشَع‌ گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌ صبایوت‌ كه‌ به‌ حضور وی‌ ایستاده‌ام‌ قسم‌ كه‌ اگر من‌ احترام‌ یهُوشافاط‌، پادشاه‌ یهُودا را نگاه‌ نمی‌داشتم‌، به‌ سوی‌ تو نظر نمی‌كردم‌ و تو را نمی‌دیدم‌.15اما الا´ن‌ برای‌ من‌ مطربی‌ بیاورید.» و واقع‌ شد كه‌ چون‌ مطرب‌ ساز زد، دست‌ خداوند بر وی‌ آمد.16و او گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: این‌ وادی‌ را پر از خندقها بساز.17زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: باد نخواهید دید و باران‌ نخواهید دید، اما این‌ وادی‌ از آب‌ پر خواهد شد تا شما و مواشی‌ شما و بهایم‌ شما بنوشید.18و این‌ در نظر خداوند قلیل‌ است‌، بلكه‌ موآب‌ را نیز به‌ دست‌ شما تسلیم‌ خواهد كرد.19و تمامی‌ شهرهای‌ حصاردار و همۀ شهرهای‌ بهترین‌ رامنهدم‌ خواهید ساخت‌ و همۀ درختان‌ نیكو را قطع‌ خواهید نمود و جمیع‌ چشمه‌های‌ آب‌ را خواهید بست‌ و هر قطعه‌ زمین‌ نیكو را با سنگها خراب‌ خواهید كرد.»20و بامدادان‌ در وقت‌ گذرانیدن‌ هدیه‌، اینك‌ آب‌ از راه‌ اَدوم‌ آمد و آن‌ زمین‌ را از آب‌ پر ساخت‌.21و چون‌ تمامی‌ موآبیان‌ شنیده‌ بودند كه‌ پادشاهان‌ برای‌ مقاتلۀ ایشان‌ برمی‌آیند، هر كه‌ به‌ اَسلاح‌ جنگ‌ مسلّح‌ می‌شد و هركه‌ بالاتر از آن‌ بود، جمع‌ شدند و به‌ سرحدّ خود اقامت‌ كردند.22پس‌ بامدادان‌ چون‌ برخاستند و آفتاب‌ بر آن‌ آب‌ تابید، موآبیان‌ از آن‌ طرف‌، آب‌ را مثل‌ خون‌ سرخ‌ دیدند،23و گفتند: «این‌ خون‌ است‌، پادشاهان‌ البته‌ مقاتله‌ كرده‌، یكدیگر را كشته‌اند؛ پس‌ حال‌ ای‌ موآبیان‌ به‌ غنیمت‌ بشتابید.»24اما چون‌ به‌ لشكرگاه‌ اسرائیل‌ رسیدند، اسرائیلیان‌ برخاسته‌، موآبیان‌ را شكست‌ دادند كه‌ از حضور ایشان‌ منهزم‌ شدند، و به‌ زمین‌ ایشان‌ داخل‌ شده‌، موآبیان‌ را می‌كشتند.25و شهرها را منهدم‌ ساختند و بر هر قطعۀ زمین‌ هركس‌ سنگ‌ خود را انداخته‌، آن‌ را پر كردند و تمام‌ چشمه‌های‌ آب‌ را مسدود ساختند، و تمامی‌ درختان‌ خوب‌ را قطع‌ نمودند. لكن‌ سنگهای‌ قیرحارَسَت‌ را در آن‌ واگذاشتند و فلاخن‌اندازان‌ آن‌ را احاطه‌ كرده‌، زدند.26و چون‌ پادشاه‌ موآب‌ دید كه‌ جنگ‌ بر او سخت‌ شد، هفتصد نفر شمشیرزن‌ گرفت‌ كه‌ تا نزد پادشاه‌ اَدوم‌ را بشكافند، اما نتوانستند.27پس‌ پسر نخست‌زادۀ خود را كه‌ به‌ جایش‌ می‌بایست‌ سلطنت‌ نماید، گرفته‌، او را بر حصار به‌ جهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ گذرانید. و غیظ‌ عظیمی‌ بر اسرائیل‌ پدید آمد. پس‌ از نزد وی‌ روانه‌ شده‌، به‌ زمین‌ خود مراجعت‌ كردند.

Chapter 4

1و زنی‌ از زنان‌ پسران‌ انبیا نزد اَلِیشَع‌ تضرّع نموده‌، گفت‌: «بنده‌ات‌، شوهرم‌ مرد و تو می‌دانی‌ كه‌ بنده‌ات‌ از خداوند می‌ترسید، و طلبكار او آمده‌ است‌ تا دو پسر مرا برای‌ بندگی‌ خود ببرد.»2اَلِیشَع‌ وی‌ را گفت‌: «بگو برای‌ تو چه‌ كنم‌؟ و در خانه‌ چه‌ داری‌؟» او گفت‌: «كنیزت‌ را در خانه‌ چیزی‌ سوای‌ ظرفی‌ از روغن‌ نیست‌.»3او گفت‌: «برو و ظرفها از بیرون‌ از تمامی‌ همسایگان‌ خود طلب‌ كن‌، ظرفهای‌ خالی‌ و بسیار بخواه‌.4و داخل‌ شده‌، در را بر خودت‌ و پسرانت‌ ببند و در تمامی‌ آن‌ ظرفها بریز و هرچه‌ پر شود به‌ كنار بگذار.»5پس‌ از نزد وی‌ رفته‌، در را بر خود و پسرانش‌ بست‌ و ایشان‌ ظرفها نزد وی‌ آورده‌، او می‌ریخت‌.6و چون‌ ظرفها را پر كرده‌ بود به‌ یكی‌ از پسران‌ خود گفت‌: «ظرفی‌ دیگر نزد من‌ بیاور.» او وی‌ را گفت‌: «ظرفی‌ دیگر نیست‌.» و روغن‌ بازایستاد.7پس‌ رفته‌، آن‌ مرد خدا را خبر داد. و او وی‌ را گفت‌: «برو و روغن‌ را بفروش‌ و قرض‌ خود را ادا كرده‌، تو و پسرانت‌ از باقی‌ مانده‌ گذران‌ كنید.»8و روزی‌ واقع‌ شد كه‌ اَلِیشَع‌ به‌ شونیم‌ رفت‌ و در آنجا زنی‌ بزرگ‌ بود كه‌ بر او ابرام‌ نمود كه‌ طعام‌ بخورد؛ و هرگاه‌ عبور می‌نمود، به‌ آنجا به‌ جهت‌ نان‌ خوردن‌ میل‌ می‌كرد.9پس‌ آن‌ زن‌ به‌ شوهر خود گفت‌: «اینك‌ فهمیده‌ام‌ كه‌ این‌ مردِ مقدسِ خداست‌ كه‌ همیشه‌ از نزد ما می‌گذرد.10پس‌ برای‌ وی‌ بالاخانه‌ای‌ كوچك‌ بر دیوار بسازیم‌ وبستر و خوان‌ و كرسی‌ و شمعدانی‌ درآن‌ برای‌ وی‌ بگذرانیم‌ كه‌ چون‌ نزد ما آید، در آنجا فرودآید.»11پس‌ روزی‌ آنجا آمد و به‌ آن‌ بالاخانه‌ فرود آمده‌، در آنجا خوابید.12و به‌ خادم‌ خود، جِیحَزی‌ گفت‌: «این‌ زنِ شونمی‌ را بخوان‌.» و چون‌ او را خواند، او به‌ حضور وی‌ ایستاد.13و او به‌ خادم‌ گفت‌: «به‌ او بگو كه‌ اینك‌ تمامی‌ این‌ زحمت‌ را برای‌ ما كشیده‌ای‌؛ پس‌ برای‌ تو چه‌ شود؟ آیا با پادشاه‌ یا سردار لشكر كاری‌ داری‌؟» او گفت‌: «نی‌، من‌ در میان‌ قوم‌ خود ساكن‌ هستم‌.»14و او گفت‌: «پس‌ برای‌ این‌ زن‌ چه‌ باید كرد؟» جِیحَزی‌ عرض‌ كرد: «یقین‌ كه‌ پسری‌ ندارد و شوهرش‌ سالخورده‌ است‌.»15آنگاه‌ اَلِیشَع‌ گفت‌: «او را بخوان‌.» پس‌ وی‌ را خوانده‌، او نزد در ایستاد.16و گفت‌: «در این‌ وقت‌ موافق‌ زمان‌ حیات‌، پسری‌ در آغوش‌ خواهی‌ گرفت‌.» و او گفت‌: «نی‌ ای‌ آقایم‌؛ ای‌ مرد خدا به‌ كنیز خود دروغ‌ مگو.»17پس‌ آن‌ زن‌ حامله‌ شده‌، در آن‌ وقت‌ موافق‌ زمان‌ حیات‌ به‌ موجب‌ كلامی‌ كه‌ اَلِیشَع‌ به‌ او گفته‌ بود، پسری‌ زایید.18و چون‌ آن‌ پسر بزرگ‌ شد روزی‌ اتفاق‌ افتاد كه‌ نزد پدر خود نزد دروگران‌ رفت‌.19و به‌ پدرش‌ گفت‌: «آه‌ سر من‌! آه‌ سر من‌!» و او به‌ خادم‌ خود گفت‌: «وی‌ را نزد مادرش‌ ببر.»20پس‌ او را برداشته‌، نزد مادرش‌ برد و او به‌ زانوهایش‌ تا ظهر نشست‌ و مرد.21پس‌ مادرش‌ بالا رفته‌، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته‌، بیرون‌ رفت‌.22و شوهر خود را آواز داده‌، گفت‌: «تمنّا اینكه‌ یكی‌ از جوانان‌ و الاغی‌ از الاغها بفرستی‌ تا نزد مرد خدا بشتابم‌ و برگردم‌.»23او گفت‌: «امروزچرا نزد او بروی‌، نه‌ غُرّۀ ماه‌ و نه‌ سَبَّت‌ است‌.» گفت‌: «سلامتی‌ است‌.»24پس‌ الاغ‌ را آراسته‌، به‌ خادم‌ خود گفت‌: «بران‌ و برو و تا تو را نگویم‌ در راندن‌ كوتاهی‌ منما.»25پس‌ رفته‌، نزد مرد خدا به‌ كوه‌ كَرْمَل‌ رسید. و چون‌ مرد خدا او را از دور دید، به‌ خادم‌ خود جِیحَزی‌ گفت‌: «كه‌ اینك‌ زن‌ شونمی‌ می‌آید.26پس‌ حال‌ به‌ استقبال‌ وی‌ بشتاب‌ و وی‌ را بگو: آیا تو را سلامتی‌ است‌ و آیا شوهرت‌ سالم‌ و پسرت‌ سالم‌ است‌؟» او گفت‌: «سلامتی‌ است‌.»27و چون‌ نزد مرد خدا به‌ كوه‌ رسید، به‌ پایهایش‌ چسبید. و جِیحَزی‌ نزدیك‌ آمد تا او را دور كند اما مرد خدا گفت‌: «او را واگذار زیرا كه‌ جانش‌ در وی‌ تلخ‌ است‌ و خداوند این‌ را از من‌ مخفی‌ داشته‌، مرا خبر نداده‌ است‌.»28و زن‌ گفت‌: «آیا پسری‌ از آقایم‌ درخواست‌ نمودم‌، مگر نگفتم‌ مرا فریب‌ مده‌؟»29پس‌ او به‌ جِیحَزی‌ گفت‌: «كمر خود را ببند و عصای‌ مرا به‌ دستت‌ گرفته‌، برو و اگر كسی‌ را ملاقات‌ كنی‌، او را تحیت‌ مگو و اگر كسی‌ تو را تحیت‌ گوید، جوابش‌ مده‌ و عصای‌ مرا بر روی‌ طفل‌ بگذار.»30اما مادرِ طفل‌ گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌ و به‌ حیات‌ خودت‌ قسم‌ كه‌ تو را ترك‌ نكنم‌.» پس‌ او برخاسته‌، در عقب‌ زن‌ روانه‌ شد.31و جِیحَزی‌ از ایشان‌ پیش‌ رفته‌، عصا را بر روی‌ طفل‌ نهاد؛ اما نه‌ آواز داد و نه‌ اعتنا نمود. پس‌ به‌ استقبال‌ وی‌ برگشته‌، او را خبر داد و گفت‌ كه‌ «طفل‌ بیدار نشد.»32پس‌ اَلِیشَع‌ به‌ خانه‌ داخل‌ شده‌، دید كه‌ طفل‌ مرده‌ و بر بستر او خوابیده‌ است‌.33و چون‌ داخل‌ شد، در را بر هر دو بست‌ و نزد خداوند دعا نمود.34و برآمده‌ بر طفل‌ دراز شد و دهان‌ خود را بر دهان‌ وی‌ و چشم‌ خود را بر چشم‌ او و دست‌ خود را بر دست‌ او گذاشته‌، بر وی‌ خم‌ گشت‌ و گوشت‌ پسر گرم‌ شد.35و برگشته‌، درخانه‌ یك‌ مرتبه‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ بخرامید و برآمده‌، بر وی‌ خم‌ شد كه‌ طفل‌ هفت‌ مرتبه‌ عطسه‌ كرد؛ پس‌ طفل‌ چشمان‌ خود را باز كرد.36و جِیحَزی‌ را آواز داده‌، گفت‌: «این‌ زن‌ شونمی‌ را بخوان‌.» پس‌ او را خواند و چون‌ نزد او داخل‌ شد، او وی‌ را گفت‌: «پسر خود را بردار.»37پس‌ آن‌ زن‌ داخل‌ شده‌، نزد پایهایش‌ افتاد و رو به‌ زمین‌ خم‌ شد و پسر خود را برداشته‌، بیرون‌ رفت‌.38و اَلِیشَع‌ به‌ جلجال‌ برگشت‌. و قحطی‌ در زمین‌ بود و پسران‌ انبیا به‌ حضور وی‌ نشسته‌ بودند. و او به‌ خادم‌ خود گفت‌: «دیگ‌ بزرگ‌ را بگذار و آش‌ به‌ جهت‌ پسران‌ انبیا بپز.»39و كسی‌ به‌ صحرا رفت‌ تا سبزیها بچیند و بوتۀ بری‌ یافت‌ و خیارهای‌ بری‌ از آن‌ چیده‌، دامن‌ خود را پر ساخت‌ و آمده‌، آنها را در دیگ‌ آش‌ خُرد كرد زیرا كه‌ آنها را نشناختند.40پس‌ برای‌ آن‌ مردمان‌ ریختند تا بخورند و چون‌ قدری‌ آش‌ خوردند، صدا زده‌، گفتند: «ای‌ مرد خدا، مرگ‌ در دیگ‌ است‌!» و نتوانستند بخورند.41او گفت‌: «آرد بیاورید.» پس‌ آن‌ را در دیگ‌ انداخت‌ و گفت‌: «برای‌ مردم‌ بریز تا بخورند.» پس‌ هیچ‌ چیز مضّر در دیگ‌ نبود.42و كسی‌ از بَعْل‌ شَلِیشَه‌ آمده‌، برای‌ مرد خدا خوراك‌ نوبر، یعنی‌ بیست‌ قرص‌ نان‌ جو وخوشه‌ها در كیسۀ خود آورد. پس‌ او گفت‌: «به‌ مردم‌ بده‌ تا بخورند.»43خادمش‌ گفت‌: «اینقدر را چگونه‌ پیش‌ صد نفر بگذارم‌؟» او گفت‌: «به‌ مردمان‌ بده‌ تا بخورند، زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید كه‌ خواهند خورد و از ایشان‌ باقی‌ خواهد ماند.»44پس‌ پیش‌ ایشان‌ گذاشت‌ و به‌ موجب‌ كلام‌ خداوند خوردند و از ایشان‌ باقی‌ ماند.

Chapter 5

1و نُعْمان‌، سردار لشكر پادشاه‌ اَرام‌، در حضور آقایش‌ مردی‌ بزرگ‌ و بلند جاه‌ بود، زیرا خداوند به‌ وسیلۀ او اَرام‌ را نجات‌ داده‌ بود، و آن‌ مرد جبّار، شجاع‌ ولی‌ ابرص‌ بود.2و فوجهای‌ اَرامیان‌ بیرون‌ رفته‌، كنیزكی‌ كوچك‌ از زمین‌ اسرائیل‌ به‌ اسیری‌ آوردند و او در حضور زن‌ نُعْمان‌ خدمت‌ می‌كرد.3و به‌ خاتون‌ خود گفت‌: «كاش‌ كه‌ آقایم‌ در حضور نبی‌ای‌ كه‌ در سامره‌ است‌، می‌بود كه‌ او را از برصش‌ شفا می‌داد.»4پس‌ كسی‌ درآمده‌، آقای‌ خود را خبر داده‌، گفت‌: «كنیزی‌ كه‌ از ولایت‌ اسرائیل‌ است‌، چنین‌ و چنان‌ می‌گوید.»5پس‌ پادشاه‌ اَرام‌ گفت‌: «بیا برو و مكتوبی‌ برای‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ می‌فرستم‌.» پس‌ روانه‌ شد و ده‌ وزنۀ نقره‌ و ششهزار مثقال‌ طلا و ده‌ دست‌ لباس‌ به‌ دست‌ خود گرفت‌.6و مكتوب‌ را نزد پادشاه‌ اسرائیل‌ آورد و در آن‌ نوشته‌ بود كه‌ «الا´ن‌ چون‌ این‌ مكتوب‌ به‌ حضورت‌ برسد، اینك‌ بندۀ خود نُعْمان‌ را نزد تو فرستادم‌ تا او را از برصش‌ شفا دهی‌.»7اما چون‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ را خواند لباس‌ خود را دریده‌،گفت‌: «آیا من‌ خدا هستم‌ كه‌ بمیرانم‌ و زنده‌ كنم‌ كه‌ این‌ شخص‌ نزد من‌ فرستاده‌ است‌ تا كسی‌ را از برصش‌ شفا بخشم‌. پس‌ بدانید و ببینید كه‌ او بهانه‌جویی‌ از من‌ می‌كند.»8اما چون‌ اَلِیشَع‌، مرد خدا شنید كه‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ لباس‌ خود را دریده‌ است‌، نزد پادشاه‌ فرستاده‌، گفت‌: «لباس‌ خود را چرا دریدی‌؟ او نزد من‌ بیایـد تا بداند كه‌ در اسرائیل‌ نبی‌ای‌ هست‌.»9پس‌ نُعْمان‌ با اسبان‌ و ارابه‌های‌ خود آمده‌، نزد درِ خانۀ اَلِیشَع‌ ایستاد.10و اَلِیشَع‌ رسولی‌ نزد وی‌ فرستاده‌، گفت‌: «برو و در اُرْدنّ هفت‌ مرتبه‌ شست‌ و شو نما و گوشتت‌ به‌ تو برگشته‌، طاهر خواهی‌ شد.»11اما نُعْمان‌ غضبناك‌ شده‌، رفت‌ و گفت‌: «اینك‌ گفتم‌ البته‌ نزد من‌ بیرون‌ آمده‌، خواهد ایستاد و اسم‌ خدای‌ خود، یهُوَه‌ را خوانده‌، و دست‌ خود را بر جای‌ برص‌ حركت‌ داده‌، ابرص‌ را شفا خواهد داد.12آیا اَبانَه‌ و فَرْفَرْ، نهرهای‌ دمشق‌، از جمیع‌ آبهای‌ اسرائیل‌ بهتر نیست‌؟ آیا در آنها شست‌ و شو نكنم‌ تا طاهر شوم‌؟» پس‌ برگشته‌، با خشم‌ رفت‌.13اما بندگانش‌ نزدیك‌ آمده‌، او را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «ای‌ پدر ما، اگر نبی‌ تو را امری‌ بزرگ‌ گفته‌ بود، آیا آن‌ را بجا نمی‌آوردی‌؟ پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ چون‌ تو را گفته‌ است‌ شست‌ و شو كن‌ و طاهر شو.»14پس‌ فرود شده‌، هفت‌ مرتبه‌ در اُرْدنّ به‌ موجب‌ كلام‌ مرد خدا غوطه‌ خورد و گوشت‌ او مثل‌ گوشت‌ طفل‌ كوچك‌ برگشته‌، طاهر شد.15پس‌ او با تمامی‌ جمعیت‌ خود نزد مرد خدا مراجعت‌ كرده‌، داخل‌ شد و به‌ حضور وی‌ایستاده‌، گفت‌: «اینك‌ الا´ن‌ دانسته‌ام‌ كه‌ در تمامی‌ زمین‌ جُز در اسرائیل‌ خدایی‌ نیست‌. و حال‌ تمنّا اینكه‌ هدیه‌ای‌ از بنده‌ات‌ قبول‌ فرمایی‌.»16او گفت‌: «به‌ حیات‌ یهُوَه‌ كه‌ در حضور وی‌ ایستاده‌ام‌ قسم‌ كه‌ قبول‌ نخواهم‌ كرد.» و هرچند او را ابرام‌ نمود كه‌ بپذیرد ابا نمود.17و نُعْمان‌ گفت‌: «اگرنه‌، تمنّا این‌ كه‌ دو بارِ قاطر از خاك‌، به‌ بنده‌ات‌ داده‌ شود زیرا كه‌ بعد از این‌، بنده‌ات‌ قربانی‌ سوختنی‌ و ذبیحه‌ نزد خدایان‌ غیر نخواهد گذرانید الاّ نزد یهُوَه‌.18اما در این‌ امر، خداوند بندۀ تو را عفو فرماید كه‌ چون‌ آقایم‌ به‌ خانۀ رِمُّون‌ داخل‌ شده‌، در آنجا سجده‌ نماید و بر دست‌ من‌ تكیه‌ كند و من‌ در خانۀ رِمُّون‌ سجده‌ نمایم‌، یعنی‌ چون‌ در خانۀ رِمُّون‌ سجده‌ كنم‌، خداوند بندۀ تو را در این‌ امر عفو فرماید.»19او وی‌ را گفت‌: «به‌ سلامتی‌ برو.» و از نزد وی‌ اندك‌ مسافتی‌ برفت‌.20اما جِیحَزی‌ كه‌ خادم‌ اَلِیشَع‌ مرد خدا بود گفت‌: «اینك‌ آقایم‌ از گرفتن‌ از دست‌ این‌ نُعْمان‌ اَرامی‌ آنچه‌ را كه‌ آورده‌ بود، امتناع‌ نمود. به‌ حیات‌ یهُوَه‌ قسم‌ كه‌ من‌ از عقب‌ او دویده‌، چیزی‌ از او خواهم‌ گرفت‌.»21پس‌ جِیحَزی‌ از عقب‌ نُعْمان‌ شتافت‌ و چون‌ نُعْمان‌ او را دید كه‌ از عقبش‌ می‌دود، از ارابۀ خود به‌ استقبالش‌ فرود آمد و گفت‌: «آیا سلامتی‌ است‌؟»22او گفت‌: «سلامتی‌ است‌. آقایم‌ مرا فرستاده‌، می‌گوید: اینك‌ الا´ن‌ دو جوان‌ از پسران‌ انبیا از كوهستان‌ افرایم‌ نزد من‌ آمده‌اند؛ تمنّا اینكه‌ یك‌ وزنۀ نقره‌ و دو دست‌ لباس‌ به‌ ایشان‌ بدهی‌.»23نُعْمان‌ گفت‌: «مرحمت‌ فرموده‌، دو وزنه‌ بگیر.» پس‌ بر او ابرام‌ نمود تا او دو وزنۀ نقره‌ را در دو كیسه‌ با دو دست‌ لباس‌ بست‌ و بر دو خادم‌ خود نهاد تا پیش‌ او بردند.24و چون‌ به‌ عُوفَل‌ رسید، آنها را از دست‌ ایشان‌ گرفته‌، در خانه‌ گذاشت‌ وآن‌ اشخاص‌ را مرخص‌ كرده‌، رفتند.25و او داخل‌ شده‌، به‌ حضور آقای‌ خود ایستاد و اَلِیشَع‌ وی‌ را گفت‌: «ای‌ جِیحَزی‌ از كجا می‌آیی‌؟» گفت‌: «بنده‌ات‌ جایی‌ نرفته‌ بود.»26اَلِیشَع‌ وی‌ را گفت‌: «آیا دل‌ من‌ همراه‌ تو نرفت‌ هنگامی‌ كه‌ آن‌ مرد از ارابۀ خود به‌ استقبال‌ تو برگشت‌؟ آیا این‌ وقت‌، وقت‌ گرفتن‌ نقره‌ و گرفتن‌ لباس‌ و باغات‌ زیتون‌ و تاكستانها و گله‌هاو رمه‌ها و غلامان‌ و كنیزان‌ است‌؟27پس‌ بَرَصِ نُعْمان‌ به‌ تو و به‌ ذریت‌ تو تا به‌ ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی‌ مبروص‌ مثل‌ برف‌ بیرون‌ رفت‌.

Chapter 6

1و پسران‌ انبیا به‌ اَلِیشَع‌ گفتند كه‌ «اینك‌مكانی‌ كه‌ در حضور تو در آن‌ ساكنیم‌، برای‌ ما تنگ‌ است‌.2پس‌ به‌ اُرْدّن‌ برویم‌ و هریك‌ چوبی‌ از آنجا بگیریم‌ و مكانی‌ برای‌ خود در آنجا بسازیم‌ تا در آن‌ ساكن‌ باشیم‌.» او گفت‌: «بروید.»3و یكی‌ از ایشان‌ گفت‌: «مرحمت‌ فرموده‌، همراه‌ بندگانت‌ بیا.» او جواب‌ داد كه‌ «می‌آیم‌.»4پس‌ همراه‌ ایشان‌ روانه‌ شد و چون‌ به‌ اُرْدّن‌ رسیدند، چوبها را قطع‌ نمودند.5و هنگامی‌ كه‌ یكی‌ از ایشان‌ تیر را می‌برید، آهن‌ تبر در آب‌ افتاد و او فریاد كرده‌، گفت‌: «آه‌ ای‌ آقایم‌، زیرا كه‌ عاریه‌ بود.»6پس‌ مرد خدا گفت‌: «كجا افتاد؟» و چون‌ جا را به‌ وی‌ نشان‌ داد، او چوبی‌ بریده‌، در آنجا انداخت‌ و آهن‌ را روی‌ آب‌ آورد.7پس‌ گفت‌: «برای‌ خود بردار.» پس‌ دست‌ خود را دراز كرده‌، آن‌ را گرفت‌.8و پادشاه‌ اَرام‌ با اسرائیل‌ جنگ‌ می‌كرد و بابندگان‌ خود مشورت‌ كرده‌، گفت‌: «در فلان‌ جا اردوی‌ من‌ خواهد بود.»9اما مرد خدا نزد پادشاه‌ اسرائیل‌ فرستاده‌، گفت‌: «با حذر باش‌ كه‌ از فلان‌ جا گذر نكنی‌ زیرا كه‌ اَرامیان‌ به‌ آنجا نزول‌ كرده‌اند.»10و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ مكانی‌ كه‌ مرد خدا او را خبر داد و وی‌ را از آن‌ انذار نمود، فرستاده‌، خود را از آنجا نه‌ یكبار و نه‌ دو بار محافظت‌ كرد.11و دل‌ پادشاه‌ اَرام‌ از این‌ امر مضطرب‌ شد و خادمان‌ خود را خوانده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «آیا مرا خبر نمی‌دهید كه‌ كدام‌ از ما به‌ طرف‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ است‌؟»12و یكی‌ از خادمانش‌ گفت‌: «ای‌ آقایم‌ چنین‌ نیست‌، بلكه‌ الیشع‌ نبی‌ كه‌ در اسرائیل‌ است‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ را از سخنانی‌ كه‌ در خوابگاه‌ خود می‌گویی‌، مخبر می‌سازد.»13او گفت‌: «بروید و ببینید كه‌ او كجاست‌، تا بفرستم‌ و او را بگیرم‌.» پس‌ او را خبر دادند كه‌ اینك‌ در دوتان‌ است‌.14پس‌ سواران‌ و ارابه‌ها و لشكر عظیمی‌ بدانجا فرستاد و ایشان‌ وقت‌ شب‌ آمده‌، شهر را احاطه‌ نمودند.15و چون‌ خادمِ مردِ خدا صبح‌ زود برخاسته‌، بیرون‌ رفت‌، اینك‌ لشكری‌ با سواران‌ و ارابه‌ها شهر را احاطه‌ نموده‌ بودند. پس‌ خادمش‌ وی‌ را گفت‌: «آه‌ ای‌ آقایم‌ چه‌ بكنیم‌؟»16او گفت‌: «مترس‌ زیرا آنانی‌ كه‌ با مایند از آنانی‌ كه‌ با ایشانند بیشترند.»17و اَلِیشَع‌ دعا كرده‌، گفت‌: «ای‌ خداوند چشمان‌ او را بگشا تا ببیند.» پس‌ خداوند چشمان‌ خادم‌ را گشود و او دید كه‌ اینك‌ كوههای‌ اطراف‌ اَلِیشَع‌ از سواران‌ و ارابه‌های‌ آتشین‌ پر است‌.18و چون‌ ایشان‌ نزد وی‌ فرود شدند، اَلِیشَع‌ نزد خداوند دعا كرده‌، گفت‌: «تمنّا اینكه‌ این‌ گروه‌ را به‌ كوری‌ مبتلا سازی‌.» پس‌ ایشان‌ را به‌ موجب‌ كلام‌ اَلِیشَع‌ به‌كوری‌ مبتلا ساخت‌.19و اَلِیشَع‌، ایشان‌ را گفت‌: «راه‌ این‌ نیست‌ و شهر این‌ نیست‌. از عقب‌ من‌ بیایید و شما را به‌ كسی‌ كه‌ می‌طلبید، خواهم‌ رسانید.» پس‌ ایشان‌ را به‌ سامره‌ آورد.20و هنگامی‌ كه‌ وارد سامره‌ شدند، اَلِیشَع‌ گفت‌: «ای‌ خداوند چشمان‌ ایشان‌ را بگشا تا ببینند.» پس‌ خداوند چشمان‌ ایشان‌ را گشود و دیدند كه‌ اینك‌ در سامره‌ هستند.21آنگاه‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ چون‌ ایشان‌ را دید، به‌ اَلِیشَع‌ گفت‌: «ای‌ پدرم‌ آیا بزنم‌؟ آیا بزنم‌؟»22او گفت‌: «مزن‌؛ آیا كسانی‌ را كه‌ به‌ شمشیر و كمان‌ خود اسیر كرده‌ای‌، خواهی‌ زد؟ نان‌ و آب‌ پیش‌ ایشان‌ بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای‌ خود بروند.»23پس‌ ضیافتی‌ بزرگ‌ برای‌ ایشان‌ برپا كرد و چون‌ خوردند و نوشیدند، ایشان‌ را مرخص‌ كرد كه‌ نزد آقای‌ خویش‌ رفتند. و بعد از آن‌، فوجهای‌ اَرام‌ دیگر به‌ زمین‌ اسرائیل‌ نیامدند.24و بعد از این‌، واقع‌ شد كه‌ بَنْهَدَد، پادشاه‌ اَرام‌، تمام‌ لشكر خود را جمع‌ كرد و برآمده‌، سامره‌ را محاصره‌ نمود.25و قحطی‌ سخت‌ در سامره‌ بود و اینك‌ آن‌ را محاصره‌ نموده‌ بودند، به‌ حدی‌ كه‌ سر الاغی‌ به‌ هشتاد پارۀ نقره‌ و یك‌ ربع‌ قاب‌ جلغوزه‌، به‌ پنج‌ پارۀ نقره‌ فروخته‌ می‌شد.26و چون‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ بر باره‌ گذر می‌نمود، زنی‌ نزد وی‌ فریاد برآورده‌، گفت‌: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، مدد كن‌.»27او گفت‌: «اگر خداوند تو را مدد نكند، من‌ از كجا تو را مدد كنم‌؟ آیا از خَرْمَن‌ یا از چرخُشْت‌؟»28پس‌ پادشاه‌ او را گفت‌: «تو را چه‌ شد؟» او عرض‌ كرد: «این‌ زن‌ به‌ من‌ گفت‌: پسر خود را بده‌ تا امروز او را بخوریم‌ و پسر مرا فرداخواهیم‌ خورد.29پس‌ پسر مرا پختیم‌ و خوردیم‌ و روز دیگر وی‌ را گفتم‌: پسرت‌ را بده‌ تا او را بخوریم‌. اما او پسر خود را پنهان‌ كرد.»30و چون‌ پادشاه‌ سخن‌ زن‌ را شنید، رخت‌ خود را بدرید و او بر باره‌ می‌گذشت‌ و قوم‌ دیدند كه‌ اینك‌ در زیر لباس‌ خود پلاس‌ دربر داشت‌.31و گفت‌: «خدا به‌ من‌ مثل‌ این‌ بلكه‌ زیاده‌ از این‌ بكند اگر سر اَلِیشَع‌ بن‌ شافاط‌ امروز بر تنش‌ بماند.»32و اَلِیشَع‌ در خانۀ خود نشسته‌ بود و مشایخ‌، همراهش‌ نشسته‌ بودند و پادشاه‌، كسی‌ را از نزد خود فرستاد و قبل‌ از رسیدن‌ قاصد نزد وی‌، اَلِیشَع‌ به‌ مشایخ‌ گفت‌: «آیا می‌بینید كه‌ این‌ پسر قاتل‌ فرستاده‌ است‌ تا سر مرا از تن‌ جدا كند؟ متوجه‌ باشید وقتی‌ كه‌ قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید؛ آیا صدای‌ پایهای‌ آقایش‌ در عقبش‌ نیست‌؟»33و چون‌ او هنوز به‌ ایشان‌ سخن‌ می‌گفت‌، اینك‌ قاصد نزد وی‌ رسید و او گفت‌: «اینك‌ این‌ بلا از جانب‌ خداوند است‌؛ چرا دیگر برای‌ خداوند انتظار بكشم‌؟»

Chapter 7

1و اَلِیشَع‌ گفت‌: «كلام‌ خداوند را بشنوید. خداوند چنین‌ می‌گوید كه‌ فردا مثل‌ این‌ وقت‌ یك‌ كیل‌ آرد نرم‌ به‌ یك‌ مثقال‌ و دو كیل‌ جو به‌ یك‌ مثقال‌ نزد دروازۀ سامره‌ فروخته‌ می‌شود.»2و سرداری‌ كه‌ پادشاه‌ بر دست‌ وی‌ تكیه‌ می‌نمود در جواب‌ مرد خدا گفت‌: «اینك‌ اگر خداوند پنجره‌ها هم‌ در آسمان‌ بسازد، آیا این‌ چیز واقع‌ تواند شد؟» او گفت‌: «همانا تو به‌ چشم‌ خود خواهی‌ دید اما از آن‌ نخواهی‌ خورد.»3و چهار مرد مبروص‌ نزد دهنۀ دروازه‌ بودندو به‌ یكدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم‌ تا بمیریم‌؟4اگر گوییم‌ به‌ شهر داخل‌ شویم‌، همانا قحطی‌ در شهر است‌ و در آنجا خواهیم‌ مرد و اگر در اینجا بمانیم‌، خواهیم‌ مرد. پس‌ حال‌ برویم‌ و خود را به‌ اردوی‌ اَرامیان‌ بیندازیم‌. اگر ما را زنده‌ نگاه‌ دارند، زنده‌ خواهیم‌ ماند و اگر ما را بكشند، خواهیم‌ مرد.»5پس‌ وقت‌ شام‌ برخاستند تا به‌ اردوی‌ اَرامیان‌ بروند، اما چون‌ به‌ كنار اردوی‌ اَرامیان‌ رسیدند اینك‌ كسی‌ در آنجا نبود.6زیرا خداوند صدای‌ ارابه‌ها و صدای‌ اسبان‌ و صدای‌ لشكر عظیمی‌ را در اردوی‌ اَرامیان‌ شنوانید و به‌ یكدیگر گفتند: «اینك‌ پادشاه‌ اسرائیل‌، پادشاهان‌ حِتّیان‌ و پادشاهان‌ مصریان‌ را به‌ ضد ما اجیر كرده‌ است‌ تا بر ما بیایند.»7پس‌ برخاسته‌، به‌ وقت‌ شام‌ فرار كردند و خیمه‌ها و اسبان‌ و الاغها و اردوی‌ خود را به‌ طوری‌ كه‌ بود ترك‌ كرده‌، از ترس‌ جان‌ خود گریختند.8و آن‌ مبروصان‌ به‌ كنار اردو آمده‌، به‌ خیمه‌ای‌ داخل‌ شدند و اكل‌ و شرب‌ نموده‌، از آنجا نقره‌ و طلا و لباس‌ گرفته‌، رفتند و آنها را پنهان‌ كردند و برگشته‌، به‌ خیمه‌ای‌ دیگر داخل‌ شده‌، از آن‌ نیز بردند؛ و رفته‌، پنهان‌ كردند.9پس‌ به‌ یكدیگر گفتند: «ما خوب‌ نمی‌كنیم‌؛ امروز روز بشارت‌ است‌ و ما خاموش‌ می‌مانیم‌ و اگر تا روشنایی‌ صبح‌ به‌ تأخیر اندازیم‌، بلایی‌ به‌ ما خواهد رسید؛ پس‌ الا´ن‌ بیایید برویم‌ و به‌ خانۀ پادشاه‌ خبر دهیم‌.»10پس‌ رفته‌، دربانان‌ شهر را صدا زدند و ایشان‌ را مخبر ساخته‌، گفتند: «به‌ اردوی‌ اَرامیان‌ درآمدیم‌ و اینك‌ در آنجا نه‌ كسی‌ و نه‌ صدای‌ انسانی‌ بود مگر اسبان‌ بسته‌ شده‌، و الاغها بسته‌ شده‌ و خیمه‌ها به‌ حالت‌ خود.»11پس‌ دربانان‌ صدا زده‌، خاندان‌ پادشاه‌ را در اندرون‌ اطلاع‌ دادند.12و پادشاه‌ در شب‌ برخاست‌ و به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «به‌ تحقیق‌ شما را خبر می‌دهم‌ كه‌ اَرامیان‌ به‌ ما چه‌ خواهند كرد: می‌دانند كه‌ ما گرسنه‌ هستیم‌. پس‌ از اردو بیرون‌ رفته‌، خود را در صحرا پنهان‌ كرده‌اند و می‌گویند چون‌ از شهر بیرون‌ آیند، ایشان‌ را زنده‌ خواهیم‌ گرفت‌ و به‌ شهر داخل‌ خواهیم‌ شد.»13و یكی‌ از خادمانش‌ در جواب‌ وی‌ گفت‌: «پنج‌ رأس‌ از اسبان‌ باقی‌ مانده‌ كه‌ در شهر باقی‌اند، بگیرند (اینك‌ آنها مثل‌ تمامی‌ گروه‌ اسرائیل‌ كه‌ در آن‌ باقی‌اند یا مانند تمامی‌ گروه‌ اسرائیل‌ كه‌ هلاك‌ شده‌اند، می‌باشند) و بفرستیم‌ تا دریافت‌ نماییم‌.»14پس‌ دو ارابه‌ با اسبها گرفتند و پادشاه‌ از عقب‌ لشكر اَرام‌ فرستاده‌، گفت‌: «بروید و تحقیق‌ كنید.»15پس‌ از عقب‌ ایشان‌ تا اُرْدّن‌ رفتند و اینك‌ تمامی‌ راه‌ از لباس‌ و ظروفی‌ كه‌ اَرامیان‌ از تعجیل‌ خود انداخته‌ بودند، پر بود. پس‌ رسولان‌ برگشته‌، پادشاه‌ را مخبر ساختند.16و قوم‌ بیرون‌ رفته‌، اردوی‌ اَرامیان‌ را غارت‌ كردند و یك‌ كیل‌ آرد نرم‌ به‌ یك‌ مثقال‌ و دو كیل‌ جو به‌ یك‌ مثقال‌ به‌ موجب‌ كلام‌ خداوند به‌ فروش‌ رفت‌.17و پادشاه‌ آن‌ سردار را كه‌ بر دست‌ وی‌ تكیه‌ می‌نمود بر دروازه‌ گماشت‌ و خلق‌، او را نزد دروازه‌ پایمال‌ كردند كه‌ مُرد بر حسب‌ كلامی‌ كه‌ مرد خدا گفت‌ هنگامی‌ كه‌ پادشاه‌ نزد وی‌ فرودآمد.18و واقع‌ شد به‌ نهجی‌ كه‌ مرد خدا، پادشاه‌ را خطاب‌ كرده‌، گفته‌ بود كه‌ فردا مثل‌ این‌ وقت‌ دو كیل‌ جو به‌ یك‌ مثقال‌ و یك‌ كیل‌ آرد نرم‌ به‌ یك‌ مثقال‌ نزد دروازۀ سامره‌ فروخته‌ خواهدشد،19و آن‌ سردار در جواب‌ مرد خدا گفته‌ بود: اگر خداوند پنجره‌ها هم‌ در آسمان‌ بگشاید، آیا مثل‌ این‌ امر واقع‌ تواند شد؟ و او گفت‌ اینك‌ به‌ چشمان‌ خود خواهی‌ دید اما از آن‌ نخواهی‌ خورد،20پس‌ او را همچنین‌ واقع‌ شد زیرا خلق‌ او را نزد دروازه‌ پایمال‌ كردند كه‌ مُرد.

Chapter 8

1و اَلِیشَع‌ به‌ زنی‌ كه‌ پسرش‌ را زنده‌ كرده‌ بود،خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «تو و خاندانت‌ برخاسته‌، بروید و در جایی‌ كه‌ می‌توانی‌ ساكن‌ شوی‌، ساكن‌ شو، زیرا خداوند قحطی‌ خوانده‌ است‌ و هم‌ بر زمین‌ هفت‌ سال‌ واقع‌ خواهد شد.»2و آن‌ زن‌ برخاسته‌، موافق‌ كلام‌ مرد خدا، عمل‌ نمود و با خاندان‌ خود رفته‌، در زمین‌ فلسطینیان‌ هفت‌ سال‌ مأوا گزید.3و واقع‌ شد بعد از انقضای‌ هفت‌ سال‌ كه‌ آن‌ زن‌ از زمین‌ فلسطینیان‌ مراجعت‌ كرده‌، بیرون‌ آمد تا نزد پادشاه‌ برای‌ خانه‌ و زمین‌ خود استغاثه‌ نماید.4و پادشاه‌ با جِیحَزی‌، خادم‌ مرد خدا گفتگو می‌نمود و می‌گفت‌: «حال‌ تمام‌ اعمال‌ عظیمی‌ را كه‌ اَلِیشَع‌ بجا آورده‌ است‌، به‌ من‌ بگو.»5و هنگامی‌ كه‌ او برای‌ پادشاه‌ بیان‌ می‌كرد كه‌ چگونه‌ مرده‌ای‌ را زنده‌ نمود، اینك‌ زنی‌ كه‌ پسرش‌ را زنده‌ كرده‌ بود، نزد پادشاه‌ به‌ جهت‌ خانه‌ و زمین‌ خود استغاثه‌ نمود. و جِیحَزی‌ گفت‌: «ای‌ آقایم‌ پادشاه‌! این‌ همان‌ زن‌ است‌ و پسری‌ كه‌ اَلِیشَع‌ زنده‌ كرد، این‌ است‌.»6و چون‌ پادشاه‌ از زن‌ پرسید، او وی‌ را خبر داد؛ پس‌ پادشاه‌ یكی‌ از خواجگان‌ خود را برایش‌ تعیین‌ نموده‌، گفت‌: «تمامی‌ مایملك‌ او وتمامی‌ حاصل‌ ملك‌ او را ازروزی‌ كه‌ زمین‌ را ترك‌ كرده‌ است‌ تا الا´ن‌ به‌ او رد نما.»7و اَلِیشَع‌ به‌ دمشق‌ رفت‌ و بَنْهَدَد، پادشاه‌ اَرام‌،بیمار بود. و به‌ او خبر داده‌، گفتند كه‌ مرد خدا اینجا آمده‌ است‌.8پس‌ پادشاه‌ به‌ حَزائیل‌ گفت‌: «هدیه‌ای‌ به‌ دست‌ خود گرفته‌، برای‌ ملاقات‌ مرد خدا برو و به‌ واسطۀ او از خداوند سؤال‌ نما كه‌ آیا از این‌ مرض‌ خود شفا خواهم‌ یافت‌؟»9و حَزائیل‌ برای‌ ملاقات‌ وی‌ رفته‌، هدیه‌ای‌ به‌ دست‌ خود گرفت‌، یعنی‌ بار چهل‌ شتر از تمامی‌ نفایس‌ دمشق‌. و آمده‌، به‌ حضور وی‌ ایستاد و گفت‌: «پسرت‌، بَنْهَدَد، پادشاه‌ اَرام‌ مرا نزد تو فرستاده‌، می‌گوید: آیا از این‌ مرض‌ خود شفا خواهم‌ یافت‌؟»10و اَلِیشَع‌ وی‌ را گفت‌: «برو و او را بگو: البته‌ شفا توانی‌ یافت‌ لیكن‌ خداوند مرا اعلام‌ نموده‌ است‌ كه‌ هرآینه‌ او خواهد مُرد.»11و چشم‌ خود را خیره‌ ساخته‌، بر وی‌ نگریست‌ تا خجل‌ گردید. پس‌ مرد خدا بگریست‌.12و حَزائیل‌ گفت‌: «آقایم‌ چرا گریه‌ می‌كند؟» او جواب‌ داد: «چونكه‌ ضرری‌ را كه‌ تو به‌ بنی‌اسرائیل‌ خواهی‌ رسانید، می‌دانم‌؛ قلعه‌های‌ ایشان‌ را آتش‌ خواهی‌ زد و جوانان‌ ایشان‌ را به‌ شمشیر خواهی‌ كشت‌، و اطفال‌ ایشان‌ را خُرد خواهی‌ نمود و حامله‌های‌ ایشان‌ را شكم‌ پاره‌ خواهی‌ كرد.»13و حَزائیل‌ گفت‌: «بندۀ تو كه‌ سگ‌ است‌، كیست‌ كه‌ چنین‌ عمل‌ عظیمی‌ بكند؟» اَلِیشَع‌ گفت‌: « خداوند بر من‌ نموده‌ است‌ كه‌ تو پادشاه‌ اَرام‌ خواهی‌ شد.»14پس‌ از نزد اَلِیشَع‌ روانه‌ شده‌، نزد آقای‌ خودآمد و او وی‌ را گفت‌: «اَلِیشَع‌ تو را چه‌ گفت‌؟» او جواب‌ داد: «به‌ من‌ گفت‌ كه‌ البته‌ شفا خواهی‌ یافت‌.»15و در فردای‌ آن‌ روز، لحاف‌ را گرفته‌ آن‌ را در آب‌ فرو برد و بر رویش‌ گسترد كه‌ مُرد و حَزائیل‌ در جایش‌ پادشاه‌ شد.16و در سال‌ پنجمِ یورام‌ بن‌ اَخاب‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، وقتی‌ كه‌ یهُوشافاط‌ هنوز پادشاه‌ یهودا بود، یهُورام‌ بن‌ یهُوشافاط‌، پادشاه‌ یهودا آغاز سلطنت‌ نمود.17و چون‌ پادشاه‌ شد، سی‌ و دو ساله‌ بود و هشت‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد.18و به‌ طریق‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ به‌ نحوی‌ كه‌ خاندان‌ اَخاب‌ عمل‌ می‌نمودند سلوك‌ نمود، زیرا كه‌ دختر اَخاب‌، زن‌ او بود و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ می‌آورد.19اما خداوند به‌ خاطر بندۀ داود نخواست‌ كه‌ یهودا را هلاك‌ سازد چونكه‌ وی‌ را وعده‌ داده‌ بود كه‌ او را و پسرانش‌ را همیشۀ اوقات‌، چراغی‌ بدهد.20و در ایام‌ وی‌ اَدوم‌ از زیر دست‌ یهُودا عاصی‌ شده‌، پادشاهی‌ بر خود نصب‌ كردند.21و یورام‌ با تمامی‌ ارابه‌های‌ خود به‌ صعیر رفتند و در شب‌ برخاسته‌، اَدومیان‌ را كه‌ او را احاطه‌ نموده‌ بودند و سرداران‌ ارابه‌ها را شكست‌ داد و قوم‌ به‌ خیمه‌های‌ خود فرار كردند.22و اَدوم‌ از زیر دست‌ یهُودا تا امروز عاصی‌ شده‌اند و لِبْنَه‌ نیز در آن‌ وقت‌ عاصی‌ شد.23و بقیۀ وقایع‌ یورام‌ و آنچه‌ كـرد، آیا در كتاب‌ تـواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟24و یورام‌ با پدران‌ خود خوابید و در شهر داود با پدران‌ خود دفن‌ شد. و پسرش‌ اَخَزْیا به‌ جایش‌ پادشاهی‌ كرد.25و در سال‌ دوازدهمِ یورام‌ بن‌ اَخاب‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، اَخَزْیا ابن‌ یهُورام‌، پادشاه‌ یهودا، آغاز سلطنت‌ نمود.26و اَخَزْیا چون‌ پادشاه‌ شد، بیست‌ و دو ساله‌ بود و یك‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ عَتَلْیا، دختر عُمری‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ بود.27و به‌ طریق‌ خاندان‌ اَخاب‌ سلوك‌ نموده‌، آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، مثل‌ خاندان‌ اَخاب‌ به‌ عمل‌ می‌آورد زیرا كه‌ داماد خاندان‌ اَخاب‌ بود.28و با یورام‌ بن‌ اَخاب‌ برای‌ مقاتله‌ با حَزائیل‌ پادشاه‌ اَرام‌ به‌ راموت‌ جِلْعاد رفت‌ و اَرامیان‌، یورام‌ را مجروح‌ ساختند.29و یورام‌ پادشاه‌ به‌ یزرعیل‌ مراجعت‌ كرد تا از جراحتهایی‌ كه‌ اَرامیان‌ به‌ وی‌ رسانیده‌ بودند هنگامی‌ كه‌ با حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌ جنگ‌ می‌نمود، شفا یابد. و اَخَزْیا ابن‌ یهُورام‌، پادشاه‌ یهودا، به‌ یزرئیل‌ فرود آمد تا یورام‌ بن‌ اخاب‌ را عیادت‌ نماید چونكه‌ مریض‌ بود.

Chapter 9

1و اَلِیشَع‌ نبی‌ یكی‌ از پسران‌ انبیا را خوانده‌،به‌ او گفت‌: «كمر خود را ببند و این‌ حقّه‌ روغن‌ را به‌ دست‌ خود گرفته‌، به‌ راموت‌ جِلْعاد برو.2و چون‌ به‌ آنجا رسیدی‌، ییهُو ابن‌ یهُوشافاط‌ بن‌ نِمْشِی‌ را پیدا كن‌ و داخل‌ شده‌، او را از میان‌ برادرانش‌ برخیزان‌ و او را به‌ اطاق‌ خلوت‌ ببر.3و حقّه‌ روغن‌ را گرفته‌، به‌ سرش‌ بریز و بگو خداوند چنین‌ می‌گوید كه‌ تو را به‌ پادشاهی‌ اسرائیـل‌ مسـح‌ كردم‌. پس‌ در را باز كرده‌، فرار كن‌ و درنگ‌ منما.»4پس‌ آن‌ جوان‌، یعنی‌ آن‌ نبی‌ جوان‌ به‌ راموت‌ جِلْعاد آمد.5و چون‌ بدانجا رسید، اینك‌ سرداران‌ لشكر نشسته‌ بودند و او گفت‌: «ای‌ سردار با تو سخنی‌ دارم‌.» ییهُو گفت‌: «به‌ كدام‌ یك‌ از جمیع‌ ما؟» گفت‌: «به‌ تو ای‌ سردار!»6پس‌ او برخاسته‌، به‌ خانه‌ داخل‌ شد و روغن‌ را به‌ سرش‌ ریخته‌، وی‌ را گفت‌: «یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ تو را بر قوم‌ خداوند ، یعنی‌ بر اسرائیل‌ به‌ پادشاهی‌ مسح‌ كردم‌.7و خاندان‌ آقای‌ خود، اَخاب‌ را خواهی‌ زد تا من‌ انتقام‌ خون‌ بندگان‌ خود، انبیا را و خون‌ جمیع‌ بندگان‌ خداوند را از دست‌ ایزابل‌ بكشم‌.8و تمامی‌ خاندان‌ اَخاب‌ هلاك‌ خواهند شد. و از اَخاب‌ هر مرد را و هر بسته‌ و رهاشده‌ای‌ در اسرائیل‌ را منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.9و خاندان‌ اَخاب‌ را مثل‌ خاندان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ و مانند خاندان‌ بعشا ابن‌ اخیا خواهم‌ ساخت‌.10و سگان‌، ایزابل‌ را در مِلك‌ یزْرَعیل‌ خواهند خورد و دفن‌كننده‌ای‌ نخواهند بود.» پس‌ در را باز كرده‌، بگریخت‌.11و ییهُو نزد بندگان‌ آقای‌ خویش‌ بیرون‌ آمد و كسی‌ وی‌ را گفت‌: «آیا سلامتی‌ است‌؟ و این‌ دیوانه‌ برای‌ چه‌ نزد تو آمد؟» به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما این‌ مرد و كلامش‌ را می‌دانید.»12گفتند: «چنین‌ نیست‌. ما را اطلاع‌ بده‌.» پس‌ او گفت‌: «چنین‌ و چنان‌ به‌ من‌ تكلم‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ خداوند چنین‌ می‌فرماید: تو را به‌ پادشاهی‌ اسرائیل‌ مسح‌ كردم‌.»13آنگاه‌ ایشان‌ تعجیل‌ نموده‌، هر كدام‌ رخت‌ خود را گرفته‌، آن‌ را زیر او به‌ روی‌ زینه‌ نهادند، و كَرِنّا را نواخته‌، گفتند كه‌ «ییهُو پادشاه‌ است‌.»14لهذا ییهُو ابن‌ یهُوشافاط‌ بن‌ نِمْشِی‌ بر یورام‌ بشورید و یورام‌ خود و تمامی‌ اسرائیل‌، راموت‌ جِلْعاد را از حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌ نگاه‌ می‌ داشتند.15اما یهُورام‌ پادشاه‌ به‌ یزْرَعیل‌ مراجعت‌ كرده‌ بود تا از جراحتهایی‌ كه‌ اَرامیان‌ به‌ او رسانیده‌ بودند وقتی‌ كه‌ با حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌، جنگ‌ می‌نمود، شفا یابد. پس‌ ییهُو گفت‌: «اگر رأی‌ شما این‌ است‌، مگذارید كه‌ كسی‌ رها شده‌، از شهر بیرون‌ رود مبادا رفته‌، به‌ یزْرَعیل‌ خبر برساند.»16پس‌ ییهُو به‌ ارابه‌ سوار شده‌، به‌ یزْرَعیل‌ رفت‌ زیرا كه‌ یورام‌ در آنجا بستری‌ بود و اَخَزْیا، پادشاه‌ یهودا برای‌ عیادت‌ یورام‌ فرود آمده‌ بود.17پس‌ دیده‌یانی‌ بر برج‌ یزْرَعیل‌ ایستاده‌ بود، و جمعیتِ ییهُو را وقتی‌ كه‌ می‌آمد، دید و گفت‌: «جمعیتی‌ می‌بینم‌.» و یهُورام‌ گفت‌: «سواری‌ گرفته‌، به‌ استقبال‌ ایشان‌ بفرست‌ تا بپرسد كه‌ آیا سلامتی‌ است‌؟»18پس‌ سواری‌ به‌ استقبال‌ وی‌ رفت‌ و گفت‌: «پادشاه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ آیا سلامتی‌ است‌؟» ییهُو جواب‌ داد كه‌ «تو را با سلامتی‌ چه‌ كار است‌؟ به‌ عقب‌ من‌ برگرد.» و دیده‌بان‌ خبر داده‌ گفت‌ كه‌ «قاصد نزد ایشان‌ رسید، اما برنمی‌گردد.»19پس‌ سوار دیگری‌ فرستاد و او نزد ایشان‌ آمد و گفت‌: «پادشاه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ آیا سلامتی‌ است‌؟» ییهُو جواب‌ داد: «تو را با سلامتی‌ چه‌ كار است‌؟ به‌ عقب‌ من‌ برگرد.»20و دیده‌بان‌ خبر داده‌، گفت‌ كه‌ «نزد ایشان‌ رسید، اما برنمی‌گردد و راندن‌ مثل‌ راندن‌ ییهُو ابن‌نِمْشِی‌ است‌ زیرا كه‌ به‌ دیوانگی‌ می‌راند.»21و یهُورام‌ گفت‌: «حاضر كنید.» پس‌ ارابۀ اورا حاضر كردند و یهُورام‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ و اَخَزْیا، پادشاه‌ یهودا، هر یك‌ بر ارابۀ خود بیرون‌ رفتند و به‌ استقبال‌ ییهُو بیرون‌ شده‌، او را در مِلك‌ نابوتِ یزْرَعیلی‌ یافتند.22و چون‌ یهُورام‌، ییهُو را دید گفت‌: «ای‌ ییهُو آیا سلامتی‌ است‌؟» او جواب‌ داد: «چه‌ سلامتی‌ مادامی‌ كه‌ زناكاری‌ مادرت‌ ایزابل‌ و جادوگری‌ وی‌ اینقدر زیاد است‌؟»23آنگاه‌ یهُورام‌، دست‌ خود را برگردانیده‌، فرار كرد و به‌ اَخَزْیا گفت‌: «ای‌ اَخَزْیا خیانت‌ است‌.»24و ییهُو كمان‌ خود را به‌ قوت‌ تمام‌ كشیده‌، در میان‌ بازوهای‌ یهُورام‌ زد كه‌ تیر از دلش‌ بیرون‌ آمد و در ارابۀ خود افتاد.25و ییهُو به‌ بِدْقَر، سردار خود گفت‌: «او را برداشته‌، در حصّۀ ملك‌ نابوت‌ یزْرَعیلی‌ بینداز و بیادآور كه‌ چگونه‌ وقتی‌ كه‌ من‌ و تو با هم‌ از عقب‌ پدرش‌ اَخاب‌، سوار می‌بودیم‌، خداوند این‌ وحی‌ را دربارۀ او فرمود.26خداوند می‌گوید: هرآینه‌ خون‌ نابوت‌ و خون‌ پسرانش‌ را دیروز دیدم‌ و خداوند می‌گوید: كه‌ در این‌ مِلك‌ به‌ تو مكافات‌ خواهـم‌ رسانیـد. پـس‌ الا´ن‌ او را بردار و به‌ موجب‌ كلام‌ خداوند او را در این‌ مِلْك‌ بینداز.»27اما چون‌ اَخَزْیا، پادشاه‌ یهودا این‌ را دید، به‌ راه‌ خانۀ بوستان‌ فرار كرد و ییهُو او را تعاقب‌ نموده‌، فرمود كه‌ او را بزنید و او را نیز در ارابه‌اش‌ به‌ فرازِ جُوْر كه‌ نزد یبْلَعام‌ است‌ (زدند) و او تا مَجِدُّو فرار كرده‌، در آنجا مُرد.28و خادمانش‌ او را در ارابه‌ به‌ اورشلیم‌ بردند و او را در مزار خودش‌ در شهر داود با پدرانش‌ دفن‌ كردند.29و در سال‌ یازدهمِ یورام‌ بن‌اَخاب‌، اَخَزْیا بر یهودا پادشاه‌ شد.30و چون‌ ییهُو به‌ یزْرَعیل‌ آمد، ایزابل‌ این‌ را شنیده‌، سرمه‌ به‌ چشمان‌ خود كشید و سر خود را زینت‌ داده‌، از پنجره‌ نگریست‌.31و چون‌ ییهُو به‌ دروازه‌ داخل‌ شد، او گفت‌: «آیا زِمْری‌ را كه‌ آقای‌ خود را كشت‌، سلامتی‌ بود؟»32و او به‌ سوی‌ پنجره‌ نظر افكنده‌، گفت‌: «كیست‌ كه‌ به‌ طرف‌ من‌ باشد؟ كیست‌؟» پس‌ دو سه‌ نفر از خواجگان‌ به‌ سوی‌ او نظر كردند.33و او گفت‌: «او را بیندازید.» پس‌ او را به‌ زیر انداختند و قدری‌ از خونش‌ بر دیوار و اسبان‌ پاشیده‌ شد و او را پایمال‌ كرد.34و داخل‌ شده‌، به‌ اكل‌ و شرب‌ مشغول‌ گشت‌. پس‌ گفت‌: «این‌ زن‌ ملعون‌ را نظر كنید، و او را دفن‌ نمایید زیرا كه‌ دختر پادشاه‌ است‌.»35اما چون‌ برای‌ دفن‌ كردنش‌ رفتند، جز كاسۀ سر و پایها و كفهای‌ دست‌، چیزی‌ از او نیافتند.36پس‌ برگشته‌، وی‌ را خبر دادند. و او گفت‌: «این‌ كلام‌ خداوند است‌ كه‌ به‌ واسطۀ بندۀ خود، ایلیای‌ تِشْبی‌ تكلّم‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ سگان‌ گوشت‌ ایزابل‌ را در مِلك‌ یزْرَعیل‌ خواهند خورد.37و لاش‌ ایزابل‌ مثل‌ سرگین‌ به‌ روی‌ زمین‌، در مِلك‌ یزْرَعیل‌ خواهد بود، به‌ طوری‌ كه‌ نخواهند گفت‌ كه‌ این‌ ایزابل‌ است‌.»

Chapter 10

1و هفتاد پسر اَخاب‌ در سامره‌ بودند. پس ییهُو مكتوبی‌ نوشته‌، به‌ سامره‌ نزد سروران‌ یزْرَعیل‌ كه‌ مشایخ‌ و مربیانِ پسران‌ اَخاب‌ بودند فرستاده‌، گفت‌:2« الا´ن‌ چون‌ این‌ مكتوب‌ به‌ شما برسد چونكه‌ پسران‌ آقای‌ شما و ارابه‌ها واسبان‌ و شهر حصاردار و اسلحه‌ با شما است‌،3پس‌ بهترین‌ و نیكوترین‌ پسران‌ آقای‌ خود را انتخاب‌ كرده‌، او را بر كرسی‌ پدرش‌ بنشانید و به‌ جهت‌ خانۀ آقای‌ خود جنگ‌ نمایید.»4اما ایشان‌ به‌ شدت‌ ترسان‌ شدند و گفتند: «اینك‌ دو پادشاه‌ نتوانستند با او مقاومت‌ نمایند، پس‌ ما چگونه‌ مقاومت‌ خواهیم‌ كرد؟»5پس‌ ناظر خانه‌ و رئیس‌ شهر و مشایخ‌ و مربیان‌ را نزد ییهُو فرستاده‌، گفتند: «ما بندگان‌ تو هستیم‌ و هر چه‌ به‌ ما بفرمایی‌ بجا خواهیم‌ آورد؛ كسی‌ را پادشاه‌ نخواهیم‌ ساخت‌. آنچه‌ در نظر تو پسند آید، به‌ عمل‌ آور.»6پس‌ مكتوبی‌ دیگر به‌ ایشان‌ نوشت‌ و گفت‌: «اگر شما با من‌ هستید و سخن‌ مرا خواهید شنید، سرهای‌ پسران‌ آقای‌ خود را بگیرید و فردا مثل‌ این‌ وقت‌ نزد من‌ به‌ یزْرَعیل‌ بیایید.» و آن‌ پادشاه ‌زادگان‌ كه‌ هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان‌ شهر كه‌ ایشان‌ را تربیت‌ می‌كردند، می‌بودند.7و چون‌ آن‌ مكتوب‌ نزد ایشان‌ رسید، پادشاه‌زادگان‌ را گرفته‌، هر هفتاد نفر را كشتند و سرهای‌ ایشان‌ را در سبدها گذاشته‌، به‌ یزْرَعیل‌، نزد وی‌ فرستادند.8و قاصدی‌ آمده‌، او را خبر داد و گفت‌: «سرهای‌ پسران‌ پادشاه‌ را آوردند.» او گفت‌: «آنها را به‌ دو توده‌ نزد دهنۀ دروازه‌ تا صبح‌ بگذارید.»9و بامدادان‌ چون‌ بیرون‌ رفت‌، بایستاد و به‌ تمامی‌ قوم‌ گفت‌: «شما عادل‌ هستید. اینك‌ من‌ بر آقای‌ خود شوریده‌، او را كشتم‌. اما كیست‌ كه‌ جمیع‌ اینها را كشته‌ است‌؟10پس‌ بدانید كه‌ از كلام‌ خداوند كه‌ خداوند دربارۀ خاندان‌ اَخاب‌ گفته‌ است‌، حرفی‌ به‌ زمین‌ نخواهد افتاد و خداوند آنچه‌ را كه‌ به‌ واسطۀ بندۀ خود ایلیا گفته‌، بجاورده‌ است‌.»11و ییهُو جمیع‌ باقی‌ماندگان‌ خاندان‌ اَخاب‌ را كه‌ در یزْرَعیل‌ بودند، كشت‌، و تمامی‌ بزرگانش‌ و اَصْدَقایش‌ و كاهنانش‌ را تا از برایش‌ كسی‌ باقی‌ نماند.12پس‌ برخاسته‌، و روانه‌ شده‌، به‌ سامره‌ آمد و چون‌ در راه‌ به‌ بیت‌عَقْدِ شبانان‌ رسید،13ییهُو به‌ برادران‌ اَخَزْیا، پادشاه‌ یهودا دچار شده‌، گفت‌: «شما كیستید؟» گفتند: «برادران‌ اَخَزْیا هستیم‌ و می‌آییم‌ تا پسران‌ پادشاه‌ و پسران‌ مَلَكه‌ را تحیت‌ گوییم‌.»14او گفت‌: «اینها را زنده‌ بگیرید.» پس‌ ایشان‌ را زنده‌ گرفتند و ایشان‌ را كه‌ چهل‌ و دو نفر بودند، نزد چاه‌ بیت‌عَقد كشتند كه‌ از ایشان‌ احدی‌ رهایی‌ نیافت‌.15و چون‌ از آنجا روانه‌ شد، به‌ یهُوناداب‌ بن‌ رَكاب‌ كه‌ به‌ استقبال‌ او می‌آمد، برخورد و او را تحیت‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ «آیا دل‌ تو راست‌ است‌، مثل‌ دل‌ من‌ با دل‌ تو؟» یهُوناداب‌ جواب‌ داد كه‌ «راست‌ است‌.» گفت‌: «اگر هست‌، دست‌ خود را به‌ من‌ بده‌.» پس‌ دست‌ خود را به‌ او داد و او وی‌ را نزد خود به‌ ارابه‌ بركشید.16و گفت‌: «همراه‌ من‌ بیا، و غیرتی‌ كه‌ برای‌ خداوند دارم‌، ببین‌.» و او را بر ارابۀ وی‌ سوار كردند.17و چون‌ به‌ سامره‌ رسید، تمامی‌ باقی‌ماندگان‌ اَخاب‌ را كه‌ در سامره‌ بودند، كُشت‌ به‌ حدی‌ كه‌ اثر او را نابود ساخت‌ بر حسب‌ كلامی‌ كه‌ خداوند به‌ ایلیا گفته‌ بود.18پس‌ ییهُو تمامی‌ قوم‌ را جمع‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «اَخاب‌ بَعْل‌ را پرستش‌ قلیل‌ كرد، اما ییهُو او را پرستش‌ كثیر خواهد نمود.19پس‌ الا´ن‌جمیع‌ انبیای‌ بَعْل‌ و جمیع‌ پرستندگانش‌ و جمیع‌ كَهَنه‌ او را نزد من‌ بخوانید و احدی‌ از ایشان‌ غایب‌ نباشد زیرا قصد ذبح‌ عظیمی‌ برای‌ بَعْل‌ دارم‌. هر كه‌ حاضر نباشد زنده‌ نخواهد ماند.» اما ییهُو این‌ را از راه‌ حیله‌ كرد تا پرستندگان‌ بَعْل‌ را هلاك‌ سازد.20و ییهُو گفت‌: «محفلی‌ مقدس‌ برای‌ بَعْل‌ تقدیس‌ نمایید.» و آن‌ را اعلان‌ كردند.21و ییهُو نزد تمامی‌ اسرائیل‌ فرستاد و تمامی‌ پرستندگان‌ بَعْل‌ آمدند و احدی‌ باقی‌ نماند كه‌ نیامد و به‌ خانۀ بَعْل‌ داخل‌ شدند و خانۀ بَعْل‌ سرتاسر پر شد.22و به‌ ناظر مخزن‌ لباس‌ گفت‌ كه‌ «برای‌ جمیع‌ پرستندگان‌ بَعْل‌ لباس‌ بیرون‌ آور.» و او برای‌ ایشان‌ لباس‌ بیرون‌ آورد.23و ییهُو و یهوناداب‌ بن‌ركاب‌ به‌ خانۀ بَعْل‌ داخل‌ شدند و به‌ پرستندگان‌ بَعْل‌ گفت‌: «تفتیش‌ كرده‌، دریافت‌ كنید كه‌ كسی‌ از بندگان‌ یهُوَه‌ در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان‌ بَعْل‌ و بس‌.»24پس‌ داخل‌ شدند تا ذبایح‌ و قربانی‌های‌ سوختنی‌ بگذرانند. و ییهُو هشتاد نفر برای‌ خود بیرون‌ در گماشته‌ بود و گفت‌: «اگر یكنفر از اینانی‌ كه‌ به‌ دست‌ شما سپردم‌ رهایی‌ یابد، خون‌ شما به‌ عوض‌ جان‌ او خواهد بود.»25و چون‌ از گذرانیدن‌ قربانی‌ سوختنی‌ فارغ‌ شدند، ییهُو به‌ شاطران‌ و سرداران‌ گفت‌: «داخل‌ شده‌، ایشان‌ را بكُشید و كسی‌ بیرون‌ نیاید.» پس‌ ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند و شاطران‌ و سردارانْ ایشان‌ را بیرون‌ انداختند. پس‌ به‌ شهر بیت‌بَعْل‌ رفتند26و تماثیل‌ را كه‌ در خانه‌ بَعْل‌ بود، بیرون‌ آورده‌، آنها را سوزانیدند27و تمثال‌ بَعْل‌ را شكستند و خانۀ بَعْل‌ را منهدم‌ ساخته‌، آن‌ را تا امروز مزبله‌ ساختند.28پس‌ ییهُو، اثر بَعْل‌ را ازاسرائیل‌ نابود ساخت‌.29اما ییهُو از پیروی‌ گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود برنگشت‌، یعنی‌ از گوساله‌های‌ طلا كه‌ در بیت‌ئیل‌ و دان‌ بود.30و خداوند به‌ ییهُو گفت‌: «چونكه‌ نیكویی‌ كردی‌ و آنچه‌ در نظر من‌ پسند بود، بجا آوردی‌ و موافق‌ هر چه‌ در دل‌ من‌ بود با خانۀ اَخاب‌ عمل‌ نمودی‌، از این‌ جهت‌ پسران‌ تو تا پشت‌ چهارم‌ بر كرسی‌ اسرائیل‌ خواهند نشست‌.»31اما ییهُو توجه‌ ننمود تا به‌ تمامی‌ دل‌ خود در شریعت‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، سلوك‌ نماید، و از گناهان‌ یرُبْعام‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌بود، اجتناب‌ ننمود.32و در آن‌ ایام‌، خداوند به‌ منقطع‌ ساختن‌ اسرائیل‌ شروع‌ نمود؛ و حَزائیل‌، ایشان‌ را در تمامی‌ حدود اسرائیل‌ می‌زد،33یعنی‌ از اُرْدّن‌ به‌ طرف‌ طلوع‌ آفتاب‌، تمامی‌ زمین‌ جِلْعاد و جادیان‌ و رؤبینیان‌ و مَنَّسیان‌ را از عَرُوعیر كه‌ بر وادی‌ اَرْنون‌ است‌ و جِلْعاد و باشان‌.34و بقیۀ وقایع‌ ییهُو و هر چه‌ كرد و تمامی‌ تَهَوُّر او، آیا در كتابِ تواریخِ ایامِ پادشاهانِ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟35پس‌ ییهُو با پدران‌ خود خوابید و او را در سامره‌ دفن‌ كردند و پسرش‌ یهُواَخاز به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.36و ایامی‌ كه‌ ییهُو در سامره‌ بر اسرائیل‌ سلطنت‌ نمود، بیست‌ و هشت‌ سال‌ بود.

Chapter 11

1و چون‌ عَتَلْیا، مادر اَخَزْیا دید كه‌ پسرش مرده‌ است‌، او برخاست‌ و تمامی‌ خانوادۀ سلطنت‌ را هلاك‌ ساخت‌.2اما یهُوشَبَع‌ دختر یورام‌ پادشاه‌ كه‌ خواهر اَخَزْیا بود، یوآش‌ پسراَخَزْیا را گرفت‌، و او را از میان‌ پسران‌ پادشاه‌ كه‌ كشته‌ شدند، دزدیده‌، او را با دایه‌اش‌ در اطاق‌ خوابگاه‌ از عَتَلْیا پنهان‌ كرد و او كشته‌ نشد.3و او نزد وی‌ در خانۀ خداوند شش‌ سال‌ مخفی‌ ماند و عَتَلْیا بر زمین‌ سلطنت‌ می‌نمود.4و در سال‌ هفتم‌، یهُویاداع‌ فرستاده‌، یوزباشیهای‌ كریتیان‌ و شاطران‌ را طلبید و ایشان‌ را نزد خود به‌ خانۀ خداوند آورده‌، با ایشان‌ عهد بست‌ و به‌ ایشان‌ در خانۀ خداوند قسم‌ داد و پسر پادشاه‌ را به‌ ایشان‌ نشان‌ داد.5و ایشان‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «كاری‌ كه‌ باید بكنید، این‌ است‌: یك‌ ثلث‌ شما كه‌ در سَبَّت‌ داخل‌ می‌شوید به‌ دیده‌بانی‌ خانۀ پادشاه‌ مشغول‌ باشید.6و ثلث‌ دیگر به‌ دروازۀ سُوْر و ثلثی‌ به‌ دروازه‌ای‌ كه‌ پشت‌ شاطران‌ است‌، حاضر باشید، و خانه‌ را دیده‌بانی‌ نمایید كه‌ كسی‌ داخل‌ نشود.7و دو دستۀ شما، یعنی‌ جمیع‌ آنانی‌ كه‌ در روز سَبَّت‌ بیرون‌ می‌روید، خانۀ خداوند را نزد پادشاه‌ دیده‌بانی‌ نمایید.8و هر كدام‌ سلاح‌ خود را به‌ دست‌ گرفته‌، به‌ اطراف‌ پادشاه‌ احاطه‌ نمایید و هر كه‌ از میان‌ صف‌ها درآید، كشته‌ گردد. و چون‌ پادشاه‌ بیرون‌ رود یا داخل‌ شود، نزد او بمانید.»9پس‌ یوزباشیها موافق‌ هر چه‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ امر فرمود، عمل‌ نمودند، و هر كدام‌ كسان‌ خود را خواه‌ از آنانی‌ كه‌ در روز سَبَّت‌ داخل‌ می‌شدند و خواه‌ از آنانی‌ كه‌ در روز سَبَّت‌ بیرون‌ می‌رفتند، برداشته‌، نزد یهُویاداع‌ كاهن‌ آمدند.10و كاهن‌ نیزه‌ها و سپرها را كه‌ از آن‌ داود پادشاه‌ و در خانۀ خداوند بود، به‌ یوزباشیها داد.11و هر یكی‌ از شاطران‌، سلاح‌ خود را به‌ دست‌ گرفته‌، از طرف‌راست‌ خانه‌ تا طرف‌ چپ‌ خانه‌ به‌ پهلوی‌ مذبح‌ و به‌ پهلوی‌ خانه‌، به‌ اطراف‌ پادشاه‌ ایستادند.12و او پسر پادشاه‌ را بیرون‌ آورده‌، تاج‌ بر سرش‌ گذاشت‌، و شهادت‌ را به‌ او داد و او را به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كرده‌، مسح‌ نمودند و دستك‌ زده‌، گفتند: «پادشاه‌ زنده‌ بماند.»13و چون‌ عَتَلْیا آواز شاطران‌ و قوم‌ را شنید، نزد قوم‌ به‌ خانۀ خداوند داخل‌ شد.14و دید كه‌ اینك‌ پادشاه‌ بر حسب‌ عادت‌، نزد ستون‌ ایستاده‌. و سروران‌ و كَرِنّانوازان‌ نزد پادشاه‌ بودند و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ شادی‌ می‌كردند و كَرِنّاها را می‌نواختند. پس‌ عَتَلْیا لباس‌ خود را دریده‌، صدا زد كه‌ خیانت‌! خیانت‌!15و یهُویاداعِ كاهن‌، یوزباشیها را كه‌ سرداران‌ فوج‌ بودند، امر فرموده‌، ایشان‌ را گفت‌: «او را از میان‌ صفها بیرون‌ كنید و هر كه‌ از عقب‌ او برود، به‌ شمشیر كشته‌ شود.» زیرا كاهن‌ فرموده‌ بود كه‌ در خانۀ خداوند كشته‌ نگردد.16پس‌ او را راه‌ دادند و از راهی‌ كه‌ اسبان‌ به‌ خانۀ پادشاه‌ می‌آمدند، رفت‌ و در آنجا كشته‌ شد.17و یهُویادع‌ در میان‌ خداوند و پادشاه‌ و قوم‌ عهد بست‌ تا قوم‌ خداوند باشند و همچنین‌ در میان‌ پادشاه‌ و قوم‌.18و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ به‌ خانۀ بَعْل‌ رفته‌، آن‌ را منهدم‌ ساختند و مذبح‌هایش‌ و تماثیلش‌ را خرد درهم‌ شكستند. و كاهن‌ بَعْل‌، مَتّان‌ را روبروی‌ مذبح‌ها كشتند و كاهن‌ ناظران‌ بر خانۀ خداوند گماشت‌.19و یوزباشیها و كریتیان‌ و شاطران‌ و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ را برداشته‌، ایشان‌ پادشاه‌ را از خانۀ خداوند به‌ زیر آوردند و به‌ راه‌ دروازۀ شاطران‌ به‌ خانۀ پادشاه‌ آمدند و او بر كرسی‌ پادشاهان‌ بنشست‌.20و تمامی‌ قوم‌ زمین‌شادی‌ كردند و شهر آرامی‌ یافت‌ و عَتَلْیا را نزد خانۀ پادشاه‌ به‌ شمشیر كشتند.21و چون‌ یوآش‌ پادشاه‌ شد، هفت‌ ساله‌ بود.

Chapter 12

1در سال‌ هفتمِ ییهُو، یهُوآش‌ پادشاه‌ شد و چهل‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد. و اسم‌ مادرش‌ ظبّیه‌ از بَئرشَبَع‌ بود.2و یهُوآش‌ آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند پسند بود، در تمام‌ روزهایی‌ كه‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ او را تعلیم‌ می‌داد، بجا می‌آورد.3مگر این‌ كه‌ مكان‌های‌ بلند برداشته‌ نشد و قوم‌ هنوز در مكان‌های‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند.4و یهُوآش‌ به‌ كاهنان‌ گفت‌: «تمام‌ نقرۀ موقوفاتی‌ كه‌ به‌ خانۀ خداوند آورده‌ شود، یعنی‌ نقرۀ رایج‌ و نقرۀ هر كس‌ بر حسب‌ نفوسی‌ كه‌ برای‌ او تقویم‌ شده‌ است‌، و هر نقره‌ای‌ كه‌ در دل‌ كسی‌ بگذرد كه‌ آن‌ را به‌ خانه‌ خداوند بیاورد،5كاهنان‌ آن‌ را نزد خود بگیرند، هر كس‌ از آشنای‌ خود؛ و ایشان‌ خرابیهای‌ خانه‌ را هر جا كه‌ در آن‌ خرابی‌ پیدا كنند، تعمیر نمایند.»6اما چنان‌ واقع‌ شد كه‌ در سال‌ بیست‌ و سوم‌ یهُوآشِ پادشاه‌، كاهنان‌، خرابیهای‌ خانه‌ را تعمیر نكرده‌ بودند.7و یهُوآش‌ پادشاه‌، یهُویاداع‌ كاهن‌ و سایر كاهنان‌ را خوانده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌ كه‌ «خرابیهای‌ خانه‌ را چرا تعمیر نكرده‌اید؟ پس‌ الا´ن‌ نقره‌ای‌ دیگر از آشنایان‌ خود مگیرید بلكه‌ آن‌ را به‌ جهت‌ خرابیهای‌ خانه‌ بدهید.»8و كاهنان‌ راضی‌ شدند كه‌ نه‌ نقره‌ از قوم‌ بگیرند و نه‌ خرابیهای‌ خانه‌ را تعمیر نمایند.9و یهُویاداعِ كاهن‌ صندوقی‌ گرفته‌ و سوراخی‌در سرپوش‌ آن‌ كرده‌، آن‌ را به‌ پهلوی‌ مذبح‌ به‌ طرف‌ راست‌ راهی‌ كه‌ مردم‌ داخل‌ خانۀ خداوند می‌شدند، گذاشت‌. و كاهنانی‌ كه‌ مستحفظان‌ در بودند، تمامی‌ نقره‌ای‌ را كه‌ به‌ خانۀ خداوند می‌آوردند، در آن‌ گذاشتند.10و چون‌ دیدند كه‌ نقرۀ بسیار در صندوق‌ بود، كاتب‌ پادشاه‌ و رئیس‌ كهنه‌ برآمده‌، نقره‌ای‌ را كه‌ در خانۀ خداوند یافت‌ می‌شد، در كیسه‌ها بسته‌، حساب‌ آن‌ را می‌دادند.11و نقره‌ای‌ را كه‌ حساب‌ آن‌ داده‌ می‌شد، به‌ دست‌ كارگذارانی‌ كه‌ بر خانۀ خداوند گماشته‌ بودند، می‌سپردند. و ایشان‌ آن‌ را به‌ نجّاران‌ و بنّایان‌ كه‌ در خانۀ خداوند كار می‌كردند، صرف‌ می‌نمودند،12و به‌ معماران‌ و سنگ‌تراشان‌ و به‌ جهت‌ خریدن‌ چوب‌ و سنگهای‌ تراشیده‌ برای‌ تعمیر خرابیهای‌ خانۀ خداوند ، و به‌ جهت‌ هر خرجی‌ كه‌ برای‌ تعمیر خانه‌ لازم‌ می‌بود.13اما برای‌ خانۀ خداوند طاسهای‌ نقره‌ و گُلگیرها و كاسه‌ها و كَرِنّاها و هیچ‌ ظرفی‌ از طلا و نقره‌ از نقدی‌ كه‌ به‌ خانۀ خداوند می‌آوردند، ساخته‌ نشد.14زیرا كه‌ آن‌ را به‌ كارگذاران‌ دادند تا خانه‌ خداوند را به‌ آن‌، تعمیر نمایند.15و از كسانی‌ كه‌ نقره‌ را به‌ دست‌ ایشان‌ می‌دادند تا به‌ كارگذاران‌ بسپارند، حساب‌ نمی‌گرفتند، زیرا كه‌ ایشان‌ به‌ امانت‌ رفتار می‌نمودند.16اما نقرۀ قربانی‌های‌ جرم‌ و نقرۀ قربانی‌های‌ گناه‌ را به‌ خانۀ خداوند نمی‌آوردند، چونكه‌ از آن‌ كاهنان‌ می‌بود.17آنگاه‌ حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌ برآمده‌، با جَتّ جنگ‌ نمود و آن‌ را تسخیر كرد. پس‌ حَزائیل‌ توجه‌ نموده‌، به‌ سوی‌ اورشلیم‌ برآمد.18ویهُوآش‌، پادشاه‌ یهودا تمامی‌ موقوفاتی‌ را كه‌ پدرانش‌، یهُوشافاط‌ و یهُورام‌ و اَخَزْیا، پادشاهان‌ یهودا وقف‌ نموده‌ بودند و موقوفات‌ خود و تمامی‌ طلا را كه‌ در خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه‌ یافت‌ شد، گرفته‌، آن‌ را نزد حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌ فرستاد و او از اورشلیم‌ برفت‌.19و بقیۀ وقایع‌ یوآش‌ و هر چه‌ كرد، آیا در كتابِ تواریخِ ایامِ پادشاهانِ یهُودا مكتوب‌ نیست‌؟20و خادمانش‌ برخاسته‌، فتنه‌ انگیختند و یوآش‌ را در خانه‌ مِلُّو به‌ راهی‌ كه‌ به‌ سوی‌ سِلّی‌ فرود می‌رود، كشتند.21زیرا خادمانش‌، یوزاكار بن‌ شِمْعَت‌ و یهُوزاباد بن‌شومیر، او را زدند كه‌ مرد و او را با پدرانش‌ در شهر داود دفن‌ كردند و پسرش‌ اَمَصیا در جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 13

1در سال‌ بیست‌ و سومِ یوآش‌ بن‌اَخَزْیا،پادشاه‌ یهودا، یهُواخاز بن‌ ییهُو، بر اسرائیل‌ در سامره‌ پادشاه‌ شده‌، هفده‌ سال‌ سلطنت‌ نمود.2و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود به‌ عمل‌ آورد، و در پی‌ گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، سلوك‌ نموده‌، از آن‌ اجتناب‌ نكرد.3پس‌ غضب‌ خداوند بر اسرائیل‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌ و به‌ دست‌ بَنْهَدَد، پسر حَزائیل‌، همۀ روزها تسلیم‌ نمود.4و یهُواَخاز نزد خداوند تضرع‌ نمود و خداوند او را اجابت‌ فرمود زیرا كه‌ تنگی‌ اسرائیل‌ را دید كه‌ چگونه‌ پادشاه‌ اَرام‌، ایشان‌ را به‌ تنگ‌ می‌آورد.5و خداوند نجات‌دهنده‌ای‌ به‌ اسرائیل‌ داد كه‌ ایشان‌ از زیردست‌ اَرامیان‌ بیرون‌ آمدند و بنی‌اسرائیل‌ مثل‌ ایام‌ سابق‌ در خیمه‌های‌ خود ساكن‌ شدند.6اما از گناهان‌ خانۀ یرُبْعام‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، اجتناب‌ ننموده‌، در آن‌ سلوك‌ كردند، و اشیره‌ نیز در سامره‌ ماند.7و برای‌ یهُواَخاز، از قوم‌ به‌ جز پنجاه‌ سوار و ده‌ ارابه‌ و ده‌ هزار پیاده‌ وانگذاشت‌ زیرا كه‌ پادشاه‌ اَرام‌ ایشان‌ را تلف‌ ساخته‌، و ایشان‌ را پایمال‌ كرده‌، مثل‌ غبار گردانیده‌ بود.8و بقیۀ وقایع‌ یهُواَخاز و هر چه‌ كرد و تهوّر او، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟9پس‌ یهُواَخاز با پدران‌ خود خوابید و او را در سامره‌ دفن‌ كردند و پسرش‌، یوآش‌، در جایش‌ سلطنت‌ نمود.10و در سال‌ سی‌ و هفتم‌ یوآش‌، پادشاه‌ یهودا، یهُوآش‌ بن‌ یهُواَخاز بر اسرائیل‌ در سامره‌ پادشاه‌ شد و شانزده‌ سال‌ سلطنت‌ نمود.11و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد و از تمامی‌ گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود اجتناب‌ نكرده‌، در آنها سلوك‌ می‌نمود.12و بقیۀ وقایع‌ یوآش‌ و هر چه‌ كرد و تهور او كه‌ چگونه‌ با اَمَصیا، پادشاه‌ یهودا جنگ‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟13و یوآش‌ با پدران‌ خود خوابید و یرُبْعام‌ بر كرسی‌ وی‌ نشست‌ و یوآش‌ با پادشاهان‌ اسرائیل‌ در سامره‌ دفن‌ شد.14و اَلِیشَع‌ به‌ بیماری‌ای‌ كه‌ از آن‌ مرد، مریض‌ شد. و یوآش‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، نزد وی‌ فرود شده‌، بر او بگریست‌ و گفت‌: «ای‌ پدر من‌! ای‌ پدرمن‌! ای‌ ارابۀ اسرائیل‌ و سوارانش‌!»15و اَلِیشَع‌ وی‌ را گفت‌: «كمان‌ و تیرها را بگیر.» و برای‌ خود كمان‌ و تیرها گرفت‌.16و به‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «كمان‌ را به‌ دست‌ خود بگیر.» پس‌ آن‌ را به‌ دست‌ خود گرفت‌ و اَلِیشَع‌ دست‌ خود را بر دست‌ پادشاه‌ نهاد.17و گفت‌: «پنجره‌ را به‌ سوی‌ مشرق‌ باز كن‌.» پس‌ آن‌ را باز كرد و اَلِیشَع‌ گفت‌: «بینداز.» پس‌ انداخت‌. و او گفت‌: «تیر ظفر خداوند ، یعنی‌ تیر ظفر بر اَرام‌ زیرا كه‌ اَرامیان‌ را در اَفیق‌ شكست‌ خواهید داد تا تلف‌ شوند.»18و گفت‌: «تیرها را بگیر.» پس‌ گرفت‌ و به‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «زمین‌ را بزن‌.» پس‌ سه‌ مرتبه‌ آن‌ را زده‌، باز ایستاد.19و مرد خدا به‌ او خشم‌ نموده‌، گفت‌: «می‌بایست‌ پنج‌ شش‌ مرتبه‌ زده‌ باشی‌؛ آنگاه‌ اَرامیان‌ را شكست‌ می‌دادی‌ تا تلف‌ می‌شدند، اما حال‌ اَرامیان‌ را فقط‌ سه‌ مرتبه‌ شكست‌ خواهی‌ داد.»20و اَلِیشَع‌ وفات‌ كرد و او را دفن‌ نمودند. و در وقت‌ تحویل‌ سال‌ لشكرهای‌ موآب‌ به‌ زمین‌ درآمدند.21و واقع‌ شد كه‌ چون‌ مردی‌ را دفن‌ می‌كردند، آن‌ لشكر را دیدند و آن‌ مرده‌ را در قبر اَلِیشَع‌ انداختند؛ و چون‌ آن‌ میت‌ به‌ استخوانهای‌ اَلِیشَع‌ برخورد، زنده‌ گشت‌ و به‌ پایهای‌ خود ایستاد.22و حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌، اسرائیل‌ را در تمامی‌ ایام‌ یهُواخاز به‌ تنگ‌ آورد.23اما خداوند بر ایشان‌ رأفت‌ و ترحم‌ نموده‌، به‌ خاطر عهد خود كه‌ با ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ بسته‌ بود به‌ ایشان‌ التفات‌ كرد و نخواست‌ ایشان‌ را هلاك‌ سازد، و ایشان‌ را از حضور خود هنوز دور نینداخت‌.24پس‌ حَزائیل‌، پادشاه‌ اَرام‌ مرد و پسرش‌،بَنْهَدَد به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.25و یهُوآش‌ بن‌ یهُواَخاز، شهرهایی‌ را كه‌ حَزائیل‌ از دست‌ پدرش‌، یهُواَخاز به‌ جنگ‌ گرفته‌ بود، از دست‌ بَنْهَدَد بن‌ حَزائیل‌ باز پس‌ گرفت‌، و یهُوآش‌ سه‌ مرتبه‌ او را شكست‌ داده‌، شهرهای‌ اسرائیل‌ را استرداد نمود.

Chapter 14

1در سال‌ دومِ یوآش‌ بن‌ یهُواخاز پادشاه اسرائیل‌، اَمَصْیا بن‌ یوآش‌، پادشاه‌ یهودا آغاز سلطنت‌ نمود.2و بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد. و بیست‌ و نه‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ یهُوْعَدّان‌ اورشلیمی‌ بود.3و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، به‌ عمل‌ آورد اما نه‌ مثل‌ پدرش‌ داود بلكه‌ موافق‌ هر چه‌ پدرش‌ یوآش‌ كرده‌ بود، رفتار می‌نمود.4لیكن‌ مكان‌های‌ بلند برداشته‌ نشد، و قوم‌ هنوز در مكان‌های‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند.5و هنگامی‌ كه‌ سلطنت‌ در دستش‌ مستحكم‌ شد، خادمان‌ خود را كه‌ پدرش‌، پادشاه‌ را كشته‌ بودند، به‌ قتل‌ رسانید.6اما پسران‌ قاتلان‌ را نكشت‌ به‌ موجب‌ نوشتۀ كتاب‌ تورات‌ موسی‌ كه‌ خداوند امر فرموده‌ و گفته‌ بود پدران‌ به‌ جهت‌ پسران‌ كشته‌ نشوند و پسران‌ به‌ جهت‌ پدران‌ مقتول‌ نگردند، بلكه‌ هر كس‌ به‌ جهت‌ گناه‌ خود كشته‌ شود.7و او ده‌ هزار نفر از اَدومیان‌ را در وادی‌ ملح‌ كشت‌ و سالع‌ را در جنگ‌ گرفت‌ و آن‌ را تا به‌ امروز یقْتَئِیل‌ نامید.8آنگاه‌ اَمَصْیا رسولان‌ نزد یهوآش‌ بن‌ یهُواَخاز بن‌ ییهُو، پادشاه‌ اسرائیل‌، فرستاده‌، گفت‌: «بیا تا بایكدیگر مقابله‌ نماییم‌.»9و یهُوآش‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ نزد اَمَصْیا، پادشاه‌ یهودا فرستاده‌، گفت‌: «شترخار لبنان‌ نزد سرو آزاد لبنان‌ فرستاده‌، گفت‌: دختر خود را به‌ پسر من‌ به‌ زنی‌ بده‌؛ اما حیوان‌ وحشی‌ای‌ كه‌ در لبنان‌ بود، گذر كرده‌، شترخار را پایمال‌ نمود.10اَدوم‌ را البته‌ شكست‌ دادی‌ و دلت‌ تو را مغرور ساخته‌ است‌؛ پس‌ فخر نموده‌، در خانۀ خود بمان‌ زیرا برای‌ چه‌ بلا را برای‌ خود برمی‌انگیزانی‌ تا خودت‌ و یهودا همراهت‌ بیفتید.»11اما اَمَصْیا گوش‌ نداد. پس‌ یهُوآش‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ برآمد و او و اَمَصْیا، پادشاه‌ یهودا در بیت‌شمس‌ كه‌ در یهوداست‌، با یكدیگر مقابله‌ نمودند.12و یهودا از حضور اسرائیل‌ منهزم‌ شده‌، هر كس‌ به‌ خیمۀ خود فرار كرد.13و یهُوآش‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، اَمَصْیا ابن‌ یهُوآش‌ بن‌ اَخَزْیا پادشاه‌ یهودا را در بیت‌شمس‌ گرفت‌ و به‌ اورشلیم‌ آمده‌، حصار اورشلیم‌ را از دروازۀ افرایم‌ تا دروازۀ زاویه‌، یعنی‌ چهار صد ذراع‌ منهدم‌ ساخت‌.14و تمامی‌ طلا و نقره‌ و تمامی‌ ظروفی‌ را كه‌ در خانۀ خداوند و در خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ یافت‌ شد، و یرغمالان‌ گرفته‌، به‌ سامره‌ مراجعت‌ كرد.15و بقیۀ اعمالی‌ را كه‌ یهُوآش‌ كرد و تهور او و چگونه‌ با اَمَصْیا پادشاه‌ یهودا جنگ‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟16و یهُوآش‌ با پدران‌ خود خوابید و با پادشاهان‌ اسرائیل‌ در سامره‌ دفن‌ شد و پسرش‌ یرُبْعام‌ در جایش‌ پادشاه‌ شد.17و اَمَصْیا ابن‌ یوآش‌، پادشاه‌ یهودا، بعد از وفات‌ یهُوآش‌ بن‌ یهُواَخاز، پادشاه‌ اسرائیل‌،پانزده‌ سال‌ زندگانی‌ نمود.18و بقیۀ وقایع‌ اَمَصْیا، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟19و در اورشلیم‌ بر وی‌ فتنه‌ انگیختند. پس‌ او به‌ لاكیش‌ فرار كرد و از عقبش‌ به‌ لاكیش‌ فرستاده‌، او را در آنجا كشتند.20و او را بر اسبان‌ آوردند و با پدران‌ خود در اورشلیم‌ در شهر داود، دفن‌ شد.21و تمامی‌ قوم‌ یهودا، عزریا را كه‌ شانزده‌ ساله‌ بود گرفته‌، او را به‌ جای‌ پدرش‌، اَمَصْیا، پادشاه‌ ساختند.22او اِیلَت‌ را بنا كرد و بعد از آنكه‌ پادشاه‌ با پدران‌ خود خوابیده‌ بود، آن‌ را برای‌ یهودا استرداد ساخت‌.23و در سال‌ پانزدهمِ اَمَصْیا بن‌یوآش‌، پادشاه‌ یهودا، یرُبْعام‌ بن‌ یهُوآش‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، در سامره‌ آغاز سلطنت‌ نمود، و چهل‌ و یك‌ سال‌ پادشاهی‌ كرد.24و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورده‌، از تمامی‌ گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، اجتناب‌ ننمود.25او حدود اسرائیل‌ را از مدخل‌ حَمات‌ تا دریای‌ عَرَبَه‌ استرداد نمود، موافق‌ كلامی‌ كه‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، به‌ واسطۀ بندۀ خود یونسْ بن‌ اَمِتّای‌ نبی‌ كه‌ از جَتّ حافَر بود، گفته‌ بود.26زیرا خداوند دید كه‌ مصیبت‌ اسرائیل‌ بسیار تلخ‌ بود چونكه‌ نه‌ محبوس‌ و نه‌ آزادی‌ باقی‌ ماند و معاونی‌ به‌ جهت‌ اسرائیل‌ وجود نداشت‌.27اما خداوند به‌ محو ساختن‌ نام‌ اسرائیل‌ از زیر آسمان‌ تكلم‌ ننمود؛ لهذا ایشان‌ را به‌ دست‌ یرُبْعام‌ بن‌یوآش‌ نجات‌ داد.28و بقیۀ وقایع‌ یرُبْعام‌ و آنچه‌ كرد و تهوّر او كه‌چگونه‌ جنگ‌ نمود و چگونه‌ دمشق‌ و حمات‌ را كه‌ از آن‌ یهودا بود، برای‌ اسرائیل‌ استرداد ساخت‌، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟29پس‌ یرُبْعام‌ با پدران‌ خود، یعنی‌ با پادشاهان‌ اسرائیل‌ خوابید و پسرش‌ زكریا در جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 15

1و در سال‌ بیست‌ و هفتمِ یرُبْعام‌، پادشاه‌اسرائیل‌، عَزَرْیا ابن‌ اَمَصْیا، پادشاه‌ یهودا آغاز سلطنت‌ نمود.2و شانزده‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و پنجاه‌ و دو سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ یكُلْیای‌ اورشلیمی‌ بود.3و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، موافق‌ هر چه‌ پدرش‌ اَمَصْیا كرده‌ بود، بجا آورد.4لیكن‌ مكانهای‌ بلند برداشته‌ نشد و قوم‌ هنوز در مكانهای‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند.5و خداوند ، پادشاه‌ را مبتلا ساخت‌ كه‌ تا روز وفاتش‌ ابرص‌ بود و در مریض‌خانه‌ای‌ ساكن‌ ماند و یوتام‌ پسر پادشاه‌ بر خانۀ او بود و بر قوم‌ زمین‌ داوری‌ می‌نمود.6و بقیۀ وقایع‌ عَزَرْیا و هر چه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟7پس‌ عَزَرْیا با پدران‌ خود خوابید و او را با پدرانش‌ در شهر داود دفن‌ كردند و پسرش‌، یوتام‌ در جایش‌ پادشاه‌ بود.8در سال‌ سی‌ و هشتم‌ عَزَرْیا، پادشاه‌ یهودا، زكریا ابن‌ یرُبْعام‌ بر اسرائیل‌ در سامره‌ پادشاه‌ شد و شش‌ ماه‌ پادشاهی‌ كرد.9و آنچه‌ در نظر خداوندناپسند بود، به‌ نحوی‌ كه‌ پدرانش‌ می‌كردند، به‌ عمل‌ آورد و از گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، اجتناب‌ ننمود.10پس‌ شَلّوُم‌ بن‌ یابیش‌ بر او شوریده‌، او را در حضور قوم‌ زد و كشت‌ و به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.11و بقیۀ وقایع‌ زكریا اینك‌ در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.12این‌ كلام‌ خداوند بود كه‌ آن‌ را به‌ ییهُو خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «پسران‌ تو تا پشت‌ چهارم‌ بركرسی‌ اسرائیل‌ خواهند نشست‌.» پس‌ همچنین‌ به‌ وقوع‌ پیوست‌.13در سال‌ سی‌ و نهمِ عُّزِیا، پادشاه‌ یهودا، شلّوم‌ بن‌ یابیش‌ پادشاه‌ شد و یك‌ ماه‌ در سامره‌ سلطنت‌ نمود.14و مَنَحیم‌ بن‌ جادی‌ از تِرْصَه‌ برآمده‌، به‌ سامره‌ داخل‌ شد. و شلّوم‌ بن‌ یابیش‌ را در سامره‌ زده‌، او را كشت‌ و به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.15و بقیۀ وقایع‌ شلّوم‌ و فتنه‌ای‌ كه‌ كرد، اینك‌ در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.16آنگاه‌ مَنَحیم‌ تِفْصَح‌ را با هر چه‌ كه‌ در آن‌ بود و حدودش‌ را از تِرْصَه‌ زد، از این‌ جهت‌ كه‌ برای‌ او باز نكردند، آن‌ را زد، و تمامی‌ زنان‌ حامله‌اش‌ را شكم‌پاره‌ كرد.17در سال‌ سی‌ و نهمِ عَزَرْیا، پادشاه‌ یهودا، مَنَحیم‌ بن‌ جادی‌، بر اسرائیل‌ پادشاه‌ شد و ده‌ سال‌ در سامره‌ سلطنت‌ نمود.18و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد و از گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌بود، اجتناب‌ ننمود.19پس‌ فول‌، پادشاه‌ آشور، بر زمین‌ هجوم‌ آورد و مَنَحیم‌، هزار وزنۀ نقره‌ به‌ فول‌ داد تا دست‌ او با وی‌ باشد و سلطنت‌ را در دستش‌ استوار سازد.20و مَنَحیم‌ این‌ نقد را بر اسرائیل‌، یعنی‌ بر جمیع‌ متموّلان‌ گذاشت‌ تا هر یك‌ از ایشان‌ پنجاه‌ مثقال‌ نقره‌ به‌ پادشاه‌ آشور بدهند. پس‌ پادشاه‌ آشور مراجعت‌ نموده‌، در زمین‌ اقامت‌ ننمود.21و بقیۀ وقایع‌ مَنَحیم‌ و هر چه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟22پس‌ مَنَحیم‌ با پدران‌ خود خوابید و پسرش‌ فَقَحْیا به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.23و در سال‌ پنجاهمِ عَزَرْیا، پادشاه‌ یهُودا، فَقَحیا ابن‌ مَنَحیم‌ بر اسرائیل‌ در سامره‌ پادشاه‌ شد و دو سال‌ سلطنت‌ نمود.24و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد و از گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، اجتناب‌ ننمود.25و یكی‌ از سردارانش‌، فَقَـح‌ بـن‌ رَمَلْیا بر او شوریده‌، او را با اَرْجُوب‌ واَرْیـه‌ در سامره‌ در قصر خانۀ پادشاه‌ زد و با وی‌ پنجاه‌ نفر از بنی‌جِلْعاد بودند. پس‌ او را كشته‌، به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.26و بقیه‌ وقایع‌ فَقَحیا و هر چه‌ كرد، اینك‌ در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.27و در سال‌ پنجاه‌ و دومِ عَزَرْیا، پادشاه‌ یهودا، فَقَح‌ بن‌ رَمَلْیا بر اسرائیل‌، در سامره‌ پادشاه‌ شد و بیست‌ سال‌ سلطنت‌ نمود.28و آنچه‌ در نظرخداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد و از گناهان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌ بود، اجتناب‌ ننمود.29در ایام‌ فَقَح‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، تِغْلَتْفَلاسَر، پادشاه‌ آشور آمـده‌، عُیون‌ و آبل‌ بیت‌مَعْكه‌ و یانوح‌ و قادِش‌ و حاصور و جِلْعاد و جلیل‌ و تمامی‌ زمین‌ نفتالی‌ را گرفته‌، ایشان‌ را به‌ آشور به‌ اسیری‌ برد.30و در سال‌ بیستمِ یوتام‌ بن‌ عُزِّیا، هُوشَع‌ بن‌ ایله‌، بر فَقَـح‌ بن‌ رَمَلْیا بشورید و او را زده‌، كشت‌ و در جایش‌ سلطنت‌ نمود.31و بقیۀ وقایع‌ فَقَح‌ و هر چه‌ كرد، اینك‌ در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.32در سال‌ دومِ فَقَح‌ بن‌ رَمَلْیا، پادشاه‌ اسرائیل‌، یوتام‌ بن‌ عُّزِیا، پادشاه‌ یهودا، آغاز سلطنت‌ نمود.33او بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و شانزده‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ یرُوشا، دختر صادوق‌ بود.34و آنچه‌ در نظر خداوند شایسته‌ بود، موافق‌ هر آنچه‌ پدرش‌ عُزِّیا كرد، به‌ عمل‌ آورد.35لیكن‌ مكان‌های‌ بلند برداشته‌ نشد و قوم‌ در مكان‌های‌ بلند هنوز قربانی‌ می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند. و او باب‌ عالی‌ خانۀ خداوند را بنا نمود.36و بقیۀ وقایع‌ یوتام‌ و هر چه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟37در آن‌ ایام‌ خداوند شروع‌ نموده‌، رَصِینْ، پادشاه‌ اَرام‌ و فَقَح‌ بن‌ رَمَلْیا را بر یهودا فرستاد.38پس‌ یوتام‌ با پدران‌ خود خوابید و در شهر پدرش‌ داود با پدران‌ خود دفن‌ شد و پسرش‌، آحاز به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 16

1در سال‌ هفدهمِ فَقَح‌ بن‌ رَمَلْیا، آحاز بن یوتام‌، پادشاه‌ یهودا آغاز سلطنت‌ نمود.2و آحاز بیست‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و شانزده‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و آنچه‌ در نظر یهُوَه‌ خدایش‌ شایسته‌ بود، موافق‌ پدرش‌ داود عمل‌ ننمود.3و نه‌ فقط‌ به‌ راه‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ سلوك‌ نمود، بلكه‌ پسر خود را نیز از آتش‌ گذرانید، موافق‌ رِجاسات‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند ، ایشان‌ را از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌ بود.4و در مكان‌های‌ بلند و تلها و زیر هر درخت‌ سبز قربانی‌ می‌گذرانید و بخور می‌سوزانید.5آنگاه‌ رَصِینْ، پادشاه‌ اَرام‌، و فَقَح‌ بن‌ رَمَلْیا، پادشاه‌ اسرائیل‌، به‌ اورشلیم‌ برای‌ جنگ‌ برآمده‌، آحاز را محاصره‌ نمودند، اما نتوانستند غالب‌ آیند.6در آن‌ وقت‌ رَصِینْ، پادشاه‌ اَرام‌، ایلت‌ را برای‌ اَرامیان‌ استرداد نمود و یهود را از اِیلَتْ اخراج‌ نمود و اَرامیان‌ به‌ اِیلَت‌ داخل‌ شده‌، تا امروز در آن‌ ساكن‌ شدند.7و آحاز رسولان‌ نزد تِغْلَتْ فَلاسَر، پادشاه‌ آشور، فرستاده‌، گفت‌: «من‌ بندۀ تو و پسر تو هستم‌. پس‌ برآمده‌، مرا از دست‌ پادشاه‌ اَرام‌ و از دست‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ كه‌ به‌ ضد من‌ برخاسته‌اند، رهایی‌ ده‌.»8و آحاز، نقره‌ و طلایی‌ را كه‌ در خانۀ خداوند و در خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ یافت‌ شد، گرفته‌، آن‌ را نزد پادشاه‌ آشور پیشكش‌ فرستاد.9پس‌ پادشاه‌ آشور، وی‌ را اجابت‌ نمود و پادشاه‌ آشور به‌ دمشق‌ برآمده‌، آن‌ را گرفت‌ و اهل‌ آن‌ را به‌ قیر به‌ اسیری‌ برد و رَصِینْ را به‌ قتل‌ رسانید.10و آحاز پادشاه‌ برای‌ ملاقات‌ تِغْلَتْفَلاسَر،پادشاه‌ آشور، به‌ دمشق‌ رفت‌ و مذبحی‌ را كه‌ در دمشق‌ بود، دید و آحاز پادشاه‌ شبیه‌ مذبح‌ و شكل‌ آن‌ را بر حسب‌ تمامی‌ صنعتش‌ نزد اُوریای‌ كاهن‌ فرستاد.11و اُوریای‌ كاهن‌ مذبحی‌ موافق‌ آنچه‌ آحاز پادشاه‌ از دمشق‌ فرستاده‌ بود، بنا كرد، و اُوریای‌ كاهن‌ تا وقت‌ آمدن‌ آحاز پادشاه‌ از دمشق‌، آن‌ را همچنان‌ ساخت‌.12و چون‌ پادشاه‌ از دمشق‌ آمد، پادشاه‌ مذبح‌ را دید. و پادشاه‌ به‌ مذبح‌ نزدیك‌ آمده‌، برآن‌ قربانی‌ گذرانید.13و قربانی‌ سوختنی‌ و هدیۀ آردی‌ خود را سوزانید و هدیۀ ریختنی‌ خویش‌ را ریخت‌ و خون‌ ذبایح‌ سلامتی‌ خود را بر مذبح‌ پاشید.14و مذبح‌ برنجین‌ را كه‌ پیش‌ خداوند بود، آن‌ را از روبروی‌ خانه‌، از میان‌ مذبح‌ خود و خانۀ خداوند آورده‌، آن‌ را به‌ طرف‌ شمالی‌ آن‌ مذبح‌ گذاشت‌.15و آحاز پادشاه‌، اُوریای‌ كاهن‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «قربانی‌ سوختنی‌ صبح‌ و هدیۀ آردی‌ شام‌ و قربانی‌ سوختنی‌ پادشاه‌ و هدیۀ آردی‌ او را با قربانی‌ سوختنی‌ تمامی‌ قوم‌ زمین‌ و هدیۀ آردی‌ ایشان‌ و هدایای‌ ریختنی‌ ایشان‌ بر مذبح‌ بزرگ‌ بگذران‌، و تمامی‌ خون‌ قربانی‌ سوختنی‌ و تمامی‌ خون‌ ذبایح‌ را بر آن‌ بپاش‌؛ اما مذبح‌ برنجین‌ برای‌ من‌ باشد تا مسألت‌ نمایم‌.»16پس‌ اُوریای‌ كاهن‌ بر وفق‌ آنچه‌ آحاز پادشاه‌ امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمود.17و آحاز پادشاه‌، حاشیه‌ پایه‌ها را بریده‌، حوض‌ را از آنها برداشت‌ و دریاچه‌ را از بالای‌ گاوان‌ برنجینی‌ كه‌ زیر آن‌ بودند، فرود آورد و آن‌ را بر سنگ‌فرشی‌ گذاشت‌.18و رواق‌ سَبَّت‌ را كه‌ در خانه‌ بنا كرده‌ بودند و راهی‌ را كه‌ پادشاه‌ از بیرون‌ به‌ آن‌ داخل‌ می‌شد، در خانه‌ خداوند به‌خاطر پادشاه‌ آشور تغییر داد.19و بقیۀ اعمال‌ آحاز كه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟20پس‌ آحاز با پدران‌ خود خوابید و با پدران‌ خویش‌ در شهر داود دفن‌ شد و پسرش‌ حِزْقیا در جایش‌ پادشاه‌ شد.

Chapter 17

1در سال‌ دوازدهمِ آحاز، پادشاه‌ یهودا، هُوشَع‌ بن‌ ایلا بر اسرائیل‌ در سامره‌ پادشاه‌ شد و نه‌ سال‌ سلطنت‌ نمود.2و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد، اما نه‌ مثل‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ كه‌ قبل‌ از او بودند.3و شَلْمَناسَر، پادشاه‌ آشور، به‌ ضد وی‌ برآمده‌، هُوشَع‌، بندۀ او شد و برای‌ او پیشكش‌ آورد.4اما پادشاه‌ آشور در هُوشَع‌ خیانت‌ یافت‌ زیرا كه‌ رسولان‌ نزد سَوء، پادشاه‌ مصر فرستاده‌ بود و پیشكش‌ مثل‌ هر سال‌ نزد پادشاه‌ آشور نفرستاده‌. پس‌ پادشاه‌ آشور او را بند نهاده‌، در زندان‌ انداخت‌.5و پادشاه‌ آشور بر تمامی‌ زمین‌ هجوم‌ آورده‌، به‌ سامره‌ برآمد و آن‌ را سه‌ سال‌ محاصره‌ نمود.6و در سال‌ نهمِ هُوشَع‌، پادشاه‌ آشور، سامره‌ را گرفت‌ و اسرائیل‌ را به‌ آشور به‌ اسیری‌ برد و ایشان‌ را در حَلَحْ و خابور بر نهر جُوزان‌ و در شهرهای‌ مادیان‌ سكونت‌ داد.7و از این‌ جهت‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر از زیردست‌ فرعون‌، پادشاه‌ مصر بیرون‌ آورده‌ بود، گناه‌ورزیدند و از خدایان‌ دیگر ترسیدند،8و در فرایض‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌ بود و در فرایضی‌ كه‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ ساخته‌ بودند، سلوك‌ نمودند،9و بنی‌اسرائیل‌ به‌ خلاف‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود كارهایی‌ را كه‌ درست‌ نبود، سِرّاً به‌ عمل‌ آوردند، و در جمیع‌ شهرهای‌ خود، از برجهای‌ دیدبانان‌ تا شهرهای‌ حصاردار، مكان‌های‌ بلند برای‌ خود ساختند،10و تماثیل‌ و اشیریم‌ بر هر تل‌ بلند و زیر هر درخت‌ سبز برای‌ خویشتن‌ ساختند،11و در آن‌ جایها مثل‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند از حضور ایشان‌ رانده‌ بود، در مكان‌های‌ بلند بخور سوزانیدند واعمال‌ زشت‌ به‌ جا آورده‌، خشم‌ خداوند را به‌ هیجان‌ آوردند،12و بتها را عبادت‌ نمودند كه‌ دربارۀ آنها خداوند به‌ ایشان‌ گفته‌ بود، این‌ كار را مكنید،13و خداوند به‌ واسطۀ جمیع‌ انبیا و جمیع‌ رائیان‌ بر اسرائیل‌ و بر یهودا شهادت‌ می‌داد و می‌گفت‌: «از طریقهای‌ زشت‌ خود بازگشت‌ نمایید و اوامر و فرایض‌ مرا موافق‌ تمامی‌ شریعتی‌ كه‌ به‌ پدران‌ شما امر فرمودم‌ و به‌ واسطۀ بندگان‌ خود، انبیا نزد شما فرستادم‌، نگاه‌ دارید،»14اما ایشان‌ اطاعت‌ ننموده‌، گردنهای‌ خود را مثل‌ گردنهای‌ پدران‌ ایشان‌ كه‌ به‌ یهُوَه‌، خدای‌ خود ایمان‌ نیاوردند، سخت‌ گردانیدند،15و فرایض‌ او و عهدی‌ كه‌ با پدران‌ ایشان‌ بسته‌، و شهادات‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ داده‌ بود، ترك‌ نمودند، و پیروی‌ اباطیل‌ نموده‌، باطل‌ گردیدند و امّت‌هایی‌ را كه‌ به‌ اطراف‌ ایشان‌ بودند و خداوند ، ایشان‌ را دربارۀ آنها امر فرموده‌ بود كه‌ مثل‌ آنها عمل‌ منمایید، پیروی‌ كردند،16و تمامی‌ اوامر یهُوَه‌خدای‌ خود را ترك‌ كرده‌، بتهای‌ ریخته‌ شده‌، یعنی‌ دو گوساله‌ برای‌ خود ساختند و اشیره‌ را ساخته‌، به‌ تمامی‌ لشكر آسمان‌ سجده‌ كردند و بَعْل‌ را عبادت‌ نمودند،17و پسران‌ و دختران‌ خود را از آتش‌ گذرانیدند و فالگیری‌ و جادوگری‌ نموده‌، خویشتن‌ را فروختند تا آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورده‌، خشم‌ او را به‌ هیجان‌ بیاوردند،18پس‌ از این‌ جهت‌ غضب‌ خداوند بر اسرائیل‌ به‌ شدت‌ افروخته‌ شده‌، ایشان‌ را از حضور خود دور انداخت‌ كه‌ جز سبط‌ یهودا فقط‌ باقی‌ نماند.19اما یهودا نیز اوامر یهُوَه‌، خدای‌ خود را نگاه‌ نداشتند بلكه‌ به‌ فرایضی‌ كه‌ اسرائیلیان‌ ساخته‌ بودند، سلوك‌ نمودند.20پس‌ خداوند تمامی‌ ذریت‌ اسرائیل‌ را ترك‌ نموده‌، ایشان‌ را ذلیل‌ ساخت‌ و ایشان‌ را به‌ دست‌ تاراج‌كنندگان‌ تسلیم‌ نمود، حتی‌ اینكه‌ ایشان‌ را از حضور خود دور انداخت‌.21زیرا كه‌ او اسرائیل‌ را از خاندان‌ داود منشق‌ ساخت‌ و ایشان‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ را به‌ پادشاهی‌ نصب‌ نمودند و یرُبْعام‌، اسرائیل‌ را از پیروی‌ خداوند برگردانیده‌، ایشان‌ را مرتكب‌ گناه‌ عظیم‌ ساخت‌.22و بنی‌اسرائیل‌ به‌ تمامی‌ گناهانی‌ كه‌ یرُبْعام‌ ورزیده‌ بود سلوك‌ نموده‌، از آنها اجتناب‌ نكردند.23تا آنكه‌ خداوند اسرائیل‌ را موافق‌ آنچه‌ به‌ واسطۀ جمیع‌ بندگان‌ خود، انبیا گفته‌ بود، از حضور خود دور انداخت‌. پس‌ اسرائیل‌ از زمین‌ خود تا امروز به‌ آشور جلای‌ وطن‌ شدند.24و پادشاه‌ آشور، مردمان‌ از بابل‌ و كوت‌ و عِوّا و حَمات‌ و سَفَروایم‌ آورده‌، ایشان‌ را به‌ جای‌بنی‌اسرائیل‌ در شهرهای‌ سامره‌ سكونت‌ داد و ایشان‌ سامره‌ را به‌ تصرف‌ آورده‌، در شهرهایش‌ ساكن‌ شدند.25و واقع‌ شد كه‌ در ابتدای‌ سكونت‌ ایشان‌ در آنجا از خداوند نترسیدند. لهذا خداوند شیران‌ در میان‌ ایشان‌ فرستاد كه‌ بعضی‌ از ایشان‌ را كشتند.26پس‌ به‌ پادشاه‌ آشور خبر داده‌، گفتند: «طوایفی‌ كه‌ كوچانیدی‌ و ساكن‌ شهرهای‌ سامره‌ گردانیدی‌، قاعدۀ خدای‌ آن‌ زمین‌ را نمی‌دانند و او شیران‌ در میان‌ ایشان‌ فرستاده‌ است‌؛ و اینك‌ ایشان‌ را می‌كشند از این‌ جهت‌ كه‌ قاعدۀ خدای‌ آن‌ زمین‌ را نمی‌دانند.»27و پادشاه‌ آشور امر فرموده‌، گفت‌: «یكی‌ از كاهنانی‌ را كه‌ از آنجا كوچانیدید، بفرست‌ تا برود و در آنجا ساكن‌ شود و ایشان‌ را موافق‌ قاعدۀ خدای‌ زمین‌ تعلیم‌ دهد.»28پس‌ یكی‌ از كاهنانی‌ كه‌ از سامره‌ كوچانیده‌ بودند، آمد و در بیت‌ئیل‌ ساكن‌ شده‌، ایشان‌ را تعلیم‌ داد كه‌ چگونه‌ خداوند را باید بپرستند.29اما هر امت‌، خدایان‌ خود را ساختند و در خانه‌های‌ مكان‌های‌ بلند كه‌ سامریان‌ ساخته‌ بودند گذاشتند، یعنی‌ هر امتی‌ در شهر خود كه‌ در آن‌ ساكن‌ بودند.30پس‌ اهل‌ بابل‌، سُكّوت‌ بَنُوتْ را و اهل‌ كُوت‌، نَرْجَل‌ را و اهل‌ حمات‌، اَشیما را ساختند.31و عِوِّیان‌، نِبْحَز و ترتاك‌ را ساختند و اهل‌ سَفَروایمْ، پسران‌ خود را برای‌ ادْرَمَّلَك‌ و عَنَمَّلَك‌ كه‌ خدایان‌ سَفَروایمْ بودند، به‌ آتش‌ می‌سوزانیدند.32پس‌ یهُوَه‌ را می‌پرستیدند و كاهنان‌ برای‌ مكان‌های‌ بلند از میان‌ خود ساختند كه‌ برای‌ ایشان‌ در خانه‌های‌ مكان‌های‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانیدند.33پس‌ یهُوَه‌ را می‌پرستیدند و خدایان‌ خود را نیز بر وفق‌ رسوم‌ امّت‌هایی‌ كه‌ایشان‌ را از میان‌ آنها كوچانیده‌ بودند، عبادت‌ می‌نمودند.34ایشان‌ تا امروز بر حسب‌ عادت‌ نخستین‌ خود رفتار می‌نمایند و نه‌ از یهُوَه‌ می‌ترسند و نه‌ موافق‌ فرایض‌ و احكام‌ او و نه‌ مطابق‌ شریعت‌ و اوامری‌ كه‌ خداوند به‌ پسران‌ یعقوب‌ كه‌ او را اسرائیل‌ نام‌ نهاد، امر نمود، رفتار می‌كنند،35با آنكه‌ خداوند با ایشان‌ عهد بسته‌ بود و ایشان‌ را امر فرموده‌، گفته‌ بود: «از خدایان‌ غیر مترسید و آنها را سجده‌ منمایید و عبادت‌ مكنید و برای‌ آنها قربانی‌ مگذرانید.36بلكه‌ از یهُوَه‌ فقط‌ كه‌ شما را از زمین‌ مصر به‌ قوت‌ عظیم‌ و بازوی‌ افراشته‌ بیرون‌ آورد، بترسید و او را سجده‌ نمایید و برای‌ او قربانی‌ بگذرانید.37و فرایض‌ و احكام‌ و شریعت‌ و اوامری‌ را كه‌ برای‌ شما نوشته‌ است‌، همیشه‌ اوقات‌ متوجه‌ شده‌، به‌ جا آورید و از خدایان‌ غیر مترسید.38و عهدی‌ را كه‌ با شما بستم‌، فراموش‌ مكنید و از خدایان‌ غیر مترسید.39زیرا اگر از یهُوَه‌، خدای‌ خود بترسید، او شما را از دست‌ جمیع‌ دشمنان‌ شما خواهد رهانید.»40اما ایشان‌ نشنیدند بلكه‌ موافق‌ عادت‌ نخستین‌ خود رفتار نمودند.41پس‌ آن‌ امّت‌ها، یهُوَه‌ را می‌پرستیدند و بتهای‌ خود را نیز عبادت‌ می‌كردند و همچنین‌ پسران‌ ایشان‌ و پسران‌ پسران‌ ایشان‌ به‌ نحوی‌ كه‌ پدران‌ ایشان‌ رفتار نموده‌ بودند، تا امروز رفتار می‌نمایند.

Chapter 18

1و در سال‌ سوم‌ هُوشَع‌ بن‌ اِیلَه‌، پادشاه اسرائیل‌، حِزْقیا ابن‌ آحاز، پادشاه‌ یهوداآغاز سلطنت‌ نمود.2او بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و بیست‌ و نه‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ اَبی‌، دختر زَكَرِیا بود.3و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، موافق‌ هر چه‌ پدرش‌ داود كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آورد.4او مكان‌های‌ بلند را برداشت‌ و تماثیل‌ را شكست‌ و اشیره‌ را قطع‌ نمود و مار برنجین‌ را كه‌ موسی‌ ساخته‌ بود، خُرد كرد زیرا كه‌ بنی‌اسرائیل‌ تا آن‌ زمان‌ برایش‌ بخور می‌سوزانیدند. و او آن‌ را نَحُشْتان‌ نامید.5او بر یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ توكل‌ نمود و بعد از او از جمیع‌ پادشاهان‌ یهودا كسی‌ مثل‌ او نبود و نه‌ از آنانی‌ كه‌ قبل‌ از او بودند.6و به‌ خداوند چسبیده‌، از پیروی‌ او انحراف‌ نورزید و اوامری‌ را كه‌ خداوند به‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود، نگاه‌ داشت‌.7و خداوند با او می‌بود و به‌ هر طرفی‌ كه‌ رو می‌نمود، فیروز می‌شد؛ و بر پادشاه‌ آشور عاصی‌ شده‌، او را خدمت‌ ننمود.8او فلسطینیان‌ را تا غزّه‌ و حدودش‌ و از برجهای‌ دیده‌بانان‌ تا شهرهای‌ حصاردار شكست‌ داد.9و در سال‌ چهارمِ حِزْقیا پادشاه‌ كه‌ سال‌ هفتمِ هُوشَع‌ بن‌ اِیلَه‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ بود، شَلْمَناسَر، پادشاه‌ آشور به‌ سامره‌ برآمده‌، آن‌ را محاصره‌ كرد.10و در آخر سال‌ سوم‌ در سال‌ ششمِ حِزْقیا، آن‌ را گرفتند، یعنی‌ در سال‌ نهمِ هُوشَع‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، سامره‌ گرفته‌ شد.11و پادشاه‌ آشور، اسرائیل‌ را به‌ آشور كوچانیده‌، ایشان‌ را در حَلَحْ و خابور، نَهر جوزان‌، و در شهرهای‌ مادیان‌ برده‌، سكونت‌ داد.12از این‌ جهت‌ كه‌ آواز یهُوَه‌، خدای‌ خود را نشنیده‌ بودند و از عهد او و هر چه‌ موسی‌، بندۀ خداوند ، امر فرموده‌ بود، تجاوز نمودند و آن‌ را اطاعت‌ نكردند و به‌ عمل‌ نیاوردند.13و در سال‌ چهاردهمِ حِزْقیا پادشاه‌،سَنْحاریبْ، پادشاهِ آشور بر تمامی‌ شهرهای‌ حصاردار یهُودا برآمده‌، آنها را تسخیر نمود.14و حِزْقیا پادشاه‌ یهودا نزد پادشاه‌ آشور به‌ لاكیش‌ فرستاده‌، گفت‌: «خطا كردم‌. از من‌ برگرد و آنچه‌ را كه‌ بر من‌ بگذاری‌، ادا خواهم‌ كرد.» پس‌ پادشاه‌ آشور سیصد وزنۀ نقره‌ و سی‌ وزنۀ طلا بر حِزْقیا پادشاه‌ یهودا گذاشت‌.15و حِزْقیا تمامی‌ نقره‌ای‌ را كه‌ در خانۀ خداوند و در خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ یافت‌ شد، داد.16در آن‌ وقت‌، حِزْقیا طلا را از درهای‌ هیكل‌ خداوند و از ستونهایی‌ كه‌ حِزْقیا، پادشاه‌ یهودا آنها را به‌ طلا پوشانیده‌ بود كنده‌، آن‌ را به‌ پادشاه‌ آشور داد.17و پادشاه‌ آشور، تَرْتان‌ و رَبْساریس‌ و رَبْشاقی‌ را از لاكیش‌ نزد حِزْقیای‌ پادشاه‌ به‌ اورشلیم‌ با موكب‌ عظیم‌ فرستاد. و ایشان‌ برآمده‌، به‌ اورشلیم‌ رسیدند؛ و چون‌ برآمدند، رفتند و نزد قنات‌ بركۀ فوقانی‌ كه‌ به‌ سر راه‌ مزرعۀ گازُر است‌، ایستادند.18و چون‌ پادشاه‌ را خواندند، اِلْیاقیم‌ بن‌ حِلْقیا كه‌ ناظر خانه‌ بود و شِبْنای‌ كاتب‌ و یوآخ‌ بن‌ آساف‌ وقایع‌نگار، نزد ایشان‌ بیرون‌ آمدند.19و رَبْشاقی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ حِزْقیا بگویید: سلطان‌ عظیم‌، پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌گوید: این‌ اعتماد شما كه‌ بر آن‌ توكل‌ می‌نمایی‌، چیست‌؟20تو سخن‌ می‌گویی‌، اما مشورت‌ و قوتِ جنگِ تو، محض‌ سخن‌ باطل‌ است‌. الا´ن‌ كیست‌ كه‌ بر او توكّل‌ نموده‌ای‌ كه‌ بر من‌ عاصی‌ شده‌ای‌؟21اینك‌ حال‌ بر عصای‌ این‌ نی‌ خرد شده‌، یعنی‌ بر مصر توكل‌ می‌نمایی‌ كه‌ اگر كسی‌ بر آن‌ تكیه‌ كند، به‌ دستش‌ فرو رفته‌، آن‌ را مجروح‌ می‌سازد. همچنان‌ است‌ فرعون‌، پادشاه‌ مصر برای‌ همگانی‌كه‌ بر وی‌ توكل‌ می‌نمایند.22و اگر مرا گویید كه‌ بر یهُوَه‌، خدای‌ خود توكل‌ داریم‌، آیا او آن‌ نیست‌ كه‌ حِزْقیا مكان‌های‌ بلند و مذبح‌های‌ او را برداشته‌ است‌ و به‌ یهودا و اورشلیم‌ گفته‌ كه‌ پیش‌ این‌ مذبح‌ در اورشلیم‌ سجده‌ نمایید؟23پس‌ حال‌ با آقایم‌، پادشاه‌ آشور شرط‌ ببند و من‌ دو هزار اسب‌ به‌ تو می‌دهم‌. اگر از جانب‌ خود سواران‌ بر آنها توانی‌ گذاشت‌!24پس‌ چگونه‌ روی‌ یك‌ پاشا از كوچكترین‌ بندگان‌ آقایم‌ را خواهی‌ برگردانید و بر مصر به‌ جهت‌ ارابه‌ها و سواران‌ توكل‌ داری‌؟25و آیا من‌ الا´ن‌ بی‌اذن‌ خداوند بر این‌ مكان‌ به‌ جهت‌ خرابی‌ آن‌ برآمده‌ام‌؟ خداوند مرا گفته‌ است‌ بر این‌ زمین‌ برآی‌ و آن‌ را خراب‌ كن‌.»26آنگاه‌ الیاقیم‌ بن‌ حِلقیا و شِبنا و یوآخ‌ به‌ رَبْشاقی‌ گفتند: «تمنّا اینكه‌ با بندگانت‌ به‌ زبان‌ اَرامی‌ گفتگو نمایی‌ كه‌ آن‌ را می‌فهمیم‌ و با ما به‌ زبان‌ یهود در گوش‌ مردمی‌ كه‌ بر حصارند، گفتگو منمای‌.»27رَبْشاقی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «آیا آقایم‌ مرا نزد آقایت‌ و تو فرستاده‌ است‌ تا این‌ سخنان‌ را بگویم‌؟ مگر مرا نزد مردانی‌ كه‌ بر حصار نشسته‌اند، نفرستاده‌، تا ایشان‌ با شما نجاست‌ خود را بخورند و بول‌ خود را بنوشند؟»28پس‌ رَبْشاقی‌ ایستاد و به‌ آواز بلند به‌ زبان‌ یهود صدا زد و خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «كلام‌ سلطان‌ عظیم‌، پادشاه‌ آشور را بشنوید.29پادشاه‌ چنین‌ می‌گوید: حِزْقیا شما را فریب‌ ندهد زیرا كه‌ او شما را نمی‌تواند از دست‌ وی‌ برهاند.30و حِزْقیا شما را بر یهُوَه‌ مطمئن‌ نسازد و نگوید كه‌ یهُوَه‌، البته‌ ما را خواهد رهانید و این‌ شهر به‌ دست‌ پادشاه‌ آشور تسلیم‌ نخواهد شد.31به‌ حِزْقیا گوش‌ مدهید زیرا كه‌ پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌گوید: با من‌ صلح‌ كنید و نزد من‌ بیرون‌ آیید تا هركس‌ ازمو خود و هركس‌ از انجیر خویش‌ بخورد و هركس‌ از آب‌ چشمه‌ خود بنوشد.32تا بیایم‌ و شما را به‌ زمین‌ مانند زمین‌ خودتان‌ بیاورم‌، یعنی‌ به‌ زمین‌ غله‌ و شیره‌ و زمین‌ نان‌ و تاكستانها و زمین‌ زیتونهای‌ نیكو و عسل‌ تا زنده‌ بمانید و نمیرید. پس‌ به‌ حِزْقیا گوش‌ مدهید زیرا كه‌ شما را فریب‌ می‌دهد و می‌گوید: یهُوَه‌ ما را خواهد رهانید.33آیا هیچكدام‌ از خدایان‌ امّت‌ها، هیچ‌ وقت‌ زمین‌ خود را از دست‌ پادشاه‌ آشور رهانیده‌ است‌؟34خدایان‌ حَمات‌ و اَرْفاد كجایند؟ و خدایان‌ سَفَروایم‌ و هِینَع‌ و عِوّا كجا؟ و آیا سامره‌ را از دست‌ من‌ رهانیده‌اند؟35از جمیع‌ خدایان‌ این‌ زمینها كدامند كه‌ زمین‌ خویش‌ را از دست‌ من‌ نجات‌ داده‌اند تا یهُوَه‌، اورشلیم‌ را از دست‌ من‌ نجات‌ دهد؟»36اما قوم‌ سكوت‌ نموده‌، به‌ او هیچ‌ جواب‌ ندادند زیرا كه‌ پادشاه‌ امر فرموده‌ بود و گفته‌ بود كه‌ او را جواب‌ ندهید.37پس‌ الیاقیم‌ بن‌ حِلْقِیا كه‌ ناظر خانه‌ بود و شْبِنَۀ كاتب‌ و یوآخ‌ بن‌ آسافِ وقایع‌نگار با جامۀ دریده‌ نزد حِزْقیا آمدند و سخنان‌ رَبْشاقی‌ را به‌ او باز گفتند.

Chapter 19

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ حِزْقیای‌ پادشاه‌ این را شنید، لباس‌ خود را چاك‌ زده‌، و پلاس‌ پوشیده‌، به‌ خانۀ خداوند داخل‌ شد.2و الیاقیم‌، ناظر خانه‌ و شْبِنَۀ كاتب‌ و مشایخِ كَهَنه‌ را ملبّس‌ به‌ پلاس‌ نزد اشعیا ابن‌ آموص‌ نبی‌ فرستاده‌،3به‌ وی‌ گفتند: «حِزْقیا چنین‌ می‌گوید كه‌ امروز روز تنگی‌ و تأدیب‌ و اهانت‌ است‌ زیرا كه‌ پسران‌ به‌ فمِ رحم‌ رسیده‌اند و قوت‌ زاییدن‌ نیست‌.4شاید یهُوَه‌ خدایت‌ تمامی‌ سخنان‌ رَبْشاقی‌ را كه‌آقایش‌، پادشاه‌ آشور، او را برای‌ اهانت‌ نمودن‌ خدای‌ حی‌ فرستاده‌ است‌، بشنود و سخنانی‌ را كه‌ یهُوَه‌، خدایت‌ شنیده‌ است‌، توبیخ‌ نماید. پس‌ برای‌ بقیه‌ای‌ كه‌ یافت‌ می‌شوند، تضرع‌ نما.»5و بندگان‌ حِزْقیای‌ پادشاه‌ نزد اشعیا آمدند.6و اشعیا به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ آقای‌ خود چنین‌ گویید كه‌ خداوند چنین‌ می‌فرماید: از سخنانی‌ كه‌ شنیدی‌ كه‌ بندگانِ پادشـاه‌ آشور به‌ آنهـا به‌ مـن‌ كفر گفته‌اند، مترس‌.7همانا روحی‌ بر او می‌فرستم‌ كه‌ خبری‌ شنیده‌، به‌ ولایت‌ خود خواهد برگشت‌ و او را در ولایت‌ خودش‌ به‌ شمشیر هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.»8پس‌ رَبْشاقی‌ مراجعت‌ كرده‌، پادشاه‌ آشور را یافت‌ كه‌ با لِبْنَه‌ جنگ‌ می‌كرد، زیرا شنیده‌ بود كه‌ از لاكیش‌ كوچ‌ كرده‌ است‌.9و دربارۀ تِرْهاقْه‌، پادشاه‌ حَبَش‌، خبری‌ شنیده‌ بود كه‌ به‌ جهت‌ مقاتله‌ با تو بیرون‌ آمده‌ است‌. (پس‌ چون‌ شنید) بار دیگر ایلچیان‌ نزد حِزْقیا فرستاده‌، گفت‌:10« به‌ حِزْقیا، پادشاه‌ یهودا چنین‌ گویید: خدای‌ تو كه‌ به‌ او توكل‌ می‌نمایی‌، تو را فریب‌ ندهد و نگوید كه‌ اورشلیم‌ به‌ دست‌ پادشاه‌ آشور تسلیم‌ نخواهد شد.11اینك‌ تو شنیده‌ای‌ كه‌ پادشاهان‌ آشور با همۀ ولایتها چه‌ كرده‌ و چگونه‌ آنها را بالكل‌ هلاك‌ ساخته‌اند، و آیا تو رهایی‌ خواهی‌ یافت‌؟12آیا خدایان‌ امّت‌هایـی‌ كه‌ پـدران‌ من‌، ایشـان‌ را هـلاك‌ ساختند، مثل‌ جوزان‌ و حاران‌ و رَصَف‌ و بنی‌عـدن‌ كه‌ در تَلَسّار می‌باشنـد، ایشـان‌ را نجـات‌ دادنـد؟13پادشاه‌ حَمات‌ كجاست‌؟ و پادشاه‌ اَرْفاد و پادشاه‌ شهر سَفَروایم‌ و هِینَع‌ و عِوّا؟»14و حِزْقیا مكتوب‌ را از دست‌ ایلچیان‌ گرفته‌، آن‌ را خواند و حِزْقیا به‌ خانۀ خداوند درآمده‌، آن‌ را به‌ حضور خداوند پهن‌ كرد.15و حِزْقیا نزد خداوند دعا نموده‌، گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ بر كروبیان‌ جلوس‌ می‌نمایی‌، تویی‌ كه‌ به‌ تنهایی‌ بر تمامی‌ ممالك‌ جهان‌ خدا هستی‌ و تو آسمان‌ و زمین‌ را آفریده‌ای‌.16ای‌ خداوند گوش‌ خود را فرا گرفته‌، بشنو. ای‌ خداوند چشمان‌ خود را گشوده‌، ببین‌ و سخنان‌ سَنْحاریب‌ را كه‌ به‌ جهت‌ اهانت‌ نمودن‌ خدای‌ حی فرستاده‌ است‌، استماع‌ نما.17ای‌ خداوند ، راست‌ است‌ كه‌ پادشاهان‌ آشور امت‌ها و زمین‌ ایشان‌ را خراب‌ كرده‌ است‌،18و خدایان‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ انداخته‌، زیرا كه‌ خدا نبودند، بلكه‌ ساخته‌ دست‌ انسان‌ از چوب‌ و سنگ‌. پس‌ به‌ این‌ سبب‌ آنها را تباه‌ ساختند.19پس‌ حال‌ ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ ما، ما را از دست‌ او رهایی‌ ده‌ تا جمیع‌ ممالك‌ جهان‌ بدانند كه‌ تو تنها ای‌ یهُوَه‌، خدا هستی‌.»20پس‌ اشعیا ابن‌ آموص‌ نزد حِزْقیا فرستاده‌، گفت‌: «یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌، چنین‌ می‌گوید: آنچه‌ را كه‌ دربارۀ سَنْحاریب‌، پادشاه‌ آشور، نزد من‌ دعا نمودی‌ اجابت‌ كردم‌.21كلامی‌ كه‌ خداوند درباره‌اش‌ گفته‌، این‌ است‌: آن‌ باكره‌، دختر صهیون‌، تو را حقیر شمرده‌، استهزا نموده‌ است‌ و دختر اورشلیم‌ سر خود را به‌ تو جنبانیده‌ است‌.22كیست‌ كه‌ او را اهانت‌ كرده‌، كفر گفته‌ای‌ و كیست‌ كه‌ بر وی‌ آواز بلند كرده‌، چشمان‌ خودرا به‌ علیین‌ افراشته‌ای‌؟ مگر قدوس‌ اسرائیل‌ نیست‌؟23به‌ واسطۀ رسولانت‌، خداوند را اهانت‌ كرده‌، گفته‌ای‌: به‌ كثرت‌ ارابه‌های‌ خود بر بلندی‌ كوهها و به‌ اطراف‌ لبنان‌ برآمده‌ام‌ و بلندترین‌ سروهای‌ آزادش‌ و بهترین‌ صنوبرهایش‌ را قطع‌ نموده‌، به‌ بلندی‌ اقصایش‌ و به‌ درختستان‌ بوستانش‌ داخل‌ شده‌ام‌.24و من‌، حفره‌ كنده‌، آب‌ غریب‌ نوشیدم‌ و به‌ كف‌ پای‌ خود تمامی‌ نهرهای‌ مصر را خشك‌ خواهم‌ كرد.25آیا نشنیده‌ای‌ كه‌ من‌ این‌ را از زمان‌ سلف‌ كرده‌ام‌ و از ایام‌ قدیم‌ صورت‌ داده‌ام‌ و الا´ن‌، آن‌ را به‌ وقوع‌ آورده‌ام‌ تا تو به‌ ظهور آمده‌ و شهرهایی‌ حصاردار را خراب‌ نموده‌، به‌ توده‌های‌ ویران‌ مبدل‌ سازی‌؟26از این‌ جهت‌، ساكنان‌ آنها كم‌قوّت‌ بوده‌، ترسان‌ و خجل‌ شدند، مثل‌ علف‌ صحرا و گیاه‌ سبز و علف‌ پشت‌ بام‌ و مثل‌ غلّه‌ای‌ كه‌ پیش‌ از رسیدنش‌ پژمرده‌ شود، گردیدند.27« اما من‌ نشستن‌ تو را و خروج‌ و دخولت‌ و خشمی‌ را كه‌ بر من‌ داری‌، می‌دانم‌.28چونكه‌ خشمی‌ كه‌ بر من‌ داری‌ و غرور تو، به‌ گوش‌ من‌ برآمده‌ است‌. بنابراین‌ مهار خود را به‌ بینی تو و لِگام‌ خود را به‌ لبهایت‌ گذاشته‌، تو را به‌ راهی‌ كه‌ آمده‌ای‌، برخواهم‌ گردانید.29« و علامت‌، برای‌ تو این‌ خواهد بود كه‌ امسال‌ غلّه‌ خودرو خواهید خورد و سال‌ دوم‌ آنچه‌ از آن‌ بروید؛ و در سال‌ سوم‌ بكارید و بدروید و تاكستانها غرس‌ نموده‌، میوۀ آنها را بخورید.30و بقیه‌ای‌ كه‌ از خاندان‌ یهودا رستگار شوند، بار دیگر به‌ پایین‌ ریشه‌ خواهند زد و به‌ بالا میوه‌ خواهند آورد.31زیرا كه‌ بقیه‌ای‌ از اورشلیم‌ و رستگاران‌ از كوه‌ صهیون‌ بیرون‌ خواهند آمد. غیرت‌ یهُوَه‌ این‌ را بجا خواهد آورد.32« بنابراین‌ خداوند دربارۀ پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌گوید كه‌ به‌ این‌ شهر داخل‌ نخواهد شد و به‌ اینجا تیر نخواهد انداخت‌ و در مقابلش‌ با سپر نخواهد آمد و منجنیق‌ را در پیش‌ آن‌ بر نخواهد افراشت‌.33به‌ راهی‌ كه‌ آمده‌ است‌ به‌ همان‌ برخواهد گشت‌ و به‌ این‌ شهر داخل‌ نخواهد شد. خداوند این‌ را می‌گوید.34زیرا كه‌ این‌ شهر را حمایت‌ كرده‌، به‌ خاطر خود و به‌ خاطر بندۀ خویش‌ داود، آن‌ را نجات‌ خواهم‌ داد.»35پس‌ فرشتۀ خداوند در آن‌ شب‌ بیرون‌ آمده‌، صد و هشتاد و پنج‌ هزار نفر از اردوی‌ آشور را زد. و بامدادان‌ چون‌ برخاستند، اینك‌ جمیع‌ آنها لاشه‌های‌ مرده‌ بودند.36و سَنْحاریب‌، پادشاه‌ آشور كوچ‌ كرده‌، روانه‌ گردید و برگشته‌، در نینوی‌ ساكن‌ شد.37و واقع‌ شد كه‌ چون‌ او در خانۀ خدای‌ خویش‌، نِسْروك‌ عبادت‌ می‌كرد، پسرانش‌ اَدْرَمَّلَك‌ و شَرْآصَر او را به‌ شمشیر زدند؛ و ایشان‌ به‌ زمین‌ آرارات‌ فرار كردند و پسرش‌ آسَرْ حَدُّون‌ به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 20

1در آن‌ ایام‌، حِزْقیا بیمار و مشرف‌ به موت‌ شد. و اشعیا ابن‌ آموص‌ نبی‌ نزد وی‌ آمده‌، او را گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: تدارك‌ خانۀ خود را ببین‌ زیرا كه‌ می‌میری‌ و زنده‌ نخواهی‌ ماند.»2آنگاه‌ او روی‌ خود را به‌ سوی‌ دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده‌، گفت‌:3ای‌ خداوند مسألت‌ اینكه‌ بیاد آوری‌ كه‌ چگونه‌ به‌ حضور تو به‌ امانت‌ و به‌ دل‌ كامل‌ سلوك‌ نموده‌ام‌ و آنچه‌ در نظر تو پسند بوده‌ است‌، بجا آورده‌ام‌.» پس‌ حِزْقیا زارزار بگریست‌.4و واقع‌ شد قبل‌ از آنكه‌ اشعیا از وسط‌ شهربیرون‌ رود، كه‌ كلام‌ خداوند بر وی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:5« برگرد و به‌ پیشوای‌ قوم‌ من‌ حِزْقیا بگو: خدای‌ پدرت‌، داود چنین‌ می‌گوید: دعای‌ تو را شنیدم‌ و اشكهای‌ تو را دیدم‌. اینك‌ تو را شفا خواهم‌ داد و در روز سوم‌ به‌ خانۀ خداوند داخل‌ خواهی‌ شد.6و من‌ بر روزهای‌ تو پانزده‌ سال‌ خواهم‌ افزود، و تو را و این‌ شهر را از دست‌ پادشاه‌ آشور خواهم‌ رهانید، و این‌ شهر را به‌ خاطر خود و به‌ خاطر بندۀ خود، داود حمایت‌ خواهم‌ كرد.»7و اشعیا گفت‌ كه‌ «قرصی‌ از انجیر بگیرید.» و ایشان‌ آن‌ را گرفته‌، بر دمل‌ گذاشتند كه‌ شفا یافت‌.8و حِزْقیا به‌ اشعیا گفت‌: «علامتی‌ كه‌ خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم‌ به‌ خانۀ خداوند خواهم‌ برآمد، چیست‌؟»9و اشعیا گفت‌: «علامت‌ از جانب‌ خداوند كه‌ خداوند این‌ كلام‌ را كه‌ گفته‌ است‌، بجا خواهد آورد، این‌ است‌: آیا سایه‌ ده‌ درجه‌ پیش‌ برود یا ده‌ درجه‌ برگردد؟»10حِزْقیا گفت‌: «سهل‌ است‌ كه‌ سایه‌ ده‌ درجه‌ پیش‌ برود. نی‌، بلكه‌ سایه‌ ده‌ درجه‌ به‌ عقب‌ برگردد.»11پس‌ اشعیای‌ نبی‌ از خداوند استدعا نمود و سایه‌ را از درجاتی‌ كه‌ بر ساعت‌ آفتابی‌ آحاز پایین‌ رفته‌ بود، ده‌ درجه‌ برگردانید.12و در آن‌ زمان‌، مَرودَك‌ بَلَدان‌ بن‌ بَلَدان‌، پادشاه‌ بابل‌، رسایل‌ و هدیه‌ نزد حِزْقیا فرستاد زیرا شنیده‌ بود كه‌ حِزْقیا بیمار شده‌ است‌.13و حِزْقیا ایشان‌ را اجابت‌ نمود و تمامی‌ خانۀ خزانه‌های‌ خود را از نقره‌ و طلا و عطریات‌ و روغن‌ معطر وخانۀ اسلحۀ خویش‌ و هرچه‌ را كه‌ در خزاین‌ او یافت‌ می‌شد، به‌ ایشان‌ نشان‌ داد، و در خانه‌اش‌ و در تمامی‌ مملكتش‌ چیزی‌ نبود كه‌ حِزْقیا آن‌ را به‌ ایشان‌ نشان‌ نداد.14پس‌ اشعیای‌ نبی‌ نزد حِزْقیای‌ پادشاه‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «این‌ مردمان‌ چه‌ گفتند؟ و نزد تو از كجا آمدند؟» حِزْقیا جواب‌ داد: «از جای‌ دور، یعنی‌ از بابل‌ آمده‌اند.»15او گفت‌: «در خانۀ تو چه‌ دیدند؟» حِزْقیا جواب‌ داد: «هرچه‌ در خانۀ من‌ است‌، دیدند و چیزی‌ در خزاین‌ من‌ نیست‌ كه‌ به‌ ایشان‌ نشان‌ ندادم‌.»16پس‌ اشعیا به‌ حِزْقیا گفت‌: «كلام‌ خداوند را بشنو17اینك‌ روزها می‌آید كه‌ هرچه‌ در خانۀ توست‌ و آنچه‌ پدرانت‌ تا امروز ذخیره‌ كرده‌اند، به‌ بابل‌ برده‌ خواهد شد. و خداوند می‌گوید كه‌ چیزی‌ باقی‌ نخواهد ماند.18و بعضی‌ از پسرانت‌ را كه‌ از تو پدید آیند و ایشان‌ را تولید نمایی‌، خواهند گرفت‌ و در قصر پادشاه‌ بابل‌، خواجه‌ خواهند شد.»19حِزْقیا به‌ اشعیا گفت‌: «كلام‌ خداوند كه‌ گفتی‌ نیكوست‌.» و دیگر گفت‌: «هرآینه‌ در ایام‌ من‌ سلامتی‌ و امان‌ خواهد بود.»20و بقیۀ وقایع‌ حِزْقیا و تمامی‌ تهوّر او و حكایت‌ حوض‌ و قناتی‌ كه‌ ساخت‌ و آب‌ را به‌ شهر آورد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟21پس‌ حِزْقیا با پدران‌ خود خوابید و پسرش‌، مَنَسّی‌ به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 21

1منسی‌ دوازده‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و پنجاه‌ و پنج‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود. و اسم‌ مادرش‌ حِفْصِیبَه‌ بود.2و آنچه‌ درنظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ رجاسات‌ امت‌هایی‌ كه‌ خداوند ، آنها را از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ كرده‌ بود، عمل‌ نمود.3زیرا مكانهای‌ بلند را كه‌ پدرش‌، حِزْقیا خراب‌ كرده‌ بود، بار دیگر بنا كرد و مذبح‌ ها برای‌ بَعْل‌ بنا نمود و اَشیره‌ را به‌ نوعی‌ كه‌ اَخاب‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ ساخته‌ بود، ساخت‌ و به‌ تمامی‌ لشكر آسمان‌ سجده‌ نموده‌، آنها را عبادت‌ كرد.4و مذبح‌ ها در خانۀ خداوند بنا نمود كه‌ درباره‌اش‌ خداوند گفته‌ بود: «اسم‌ خود را در اورشلیم‌ خواهم‌ گذاشت‌.»5و مذبح‌ها برای‌ تمامی‌ لشكر آسمان‌ در هر دو صحن‌ خانۀ خداوند بنا نمود.6و پسر خود را از آتش‌ گذرانید و فالگیری‌ و افسونگری‌ می‌كرد و با اصحاب‌ اجنّه‌ و جادوگران‌ مراوده‌ می‌نمود. و در نظر خداوند شرارت‌ بسیار ورزیده‌، خشم‌ او را به‌ هیجان‌ آورد.7و تمثال‌ اَشیره‌ را كه‌ ساخته‌ بود، در خانه‌ای‌ كه‌ خداوند درباره‌اش‌ به‌ داود و پسرش‌، سلیمان‌ گفته‌ بود كه‌ «در این‌ خانه‌ و در اورشلیم‌ كه‌ آن‌ را از تمامی‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برگزیده‌ام‌، اسم‌ خود را تا به‌ ابد خواهم‌ گذاشت‌ برپا نمود.8و پایهای‌ اسرائیل‌ را از زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ام‌ بار دیگر آواره‌ نخواهم‌ گردانید، به‌ شرطی‌ كه‌ توجه‌ نمایند تا بر حسب‌ هرآنچه‌ به‌ ایشان‌ امر فرمودم‌ و بر حسب‌ تمامی‌ شریعتی‌ كه‌ بندۀ من‌، موسی‌ به‌ ایشان‌ امر فرموده‌ بود، رفتار نمایند.»9اما ایشان‌ اطاعت‌ ننمودند زیرا كه‌ مَنَسّی‌، ایشان‌ را اغوا نمود تا از امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند پیش‌ بنی‌اسرائیل‌ هلاك‌ كرده‌ بود، بدتر رفتار نمودند.10و خداوند به‌ واسطۀ بندگان‌ خود، انبیا تكلّم‌ نموده‌، گفت‌:11« چونكه‌ منسی‌، پادشاه‌ یهودا،این‌ رجاسات‌ را بجا آورد و بدتر از جمیع‌ اعمال‌ اَموریانی‌ كه‌ قبل‌ از او بودند عمل‌ نمود، و به‌ بتهای‌ خود، یهودا را نیز مرتكب‌ گناه‌ ساخت‌،12بنابراین‌ یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ بر اورشلیم‌ و یهودا بلا خواهم‌ رسانید كه‌ گوشهای‌ هركه‌ آن‌ را بشنود، صدا خواهد كرد.13و بر اورشلیم‌، ریسمانِ سامره‌ و ترازوی‌ خانۀ اَخاب‌ را خواهم‌ كشید و اورشلیم‌ را پاك‌ خواهم‌ كرد، به‌ طوری‌ كه‌ كسی‌ بشقاب‌ را زدوده‌ و واژگون‌ ساخته‌، آن‌ را پاك‌ می‌كند.14و بقیۀ میراث‌ خود را پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ ایشان‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود، و برای‌ جمیع‌ دشمنانشان‌ یغما و غارت‌ خواهند شد،15چونكه‌ آنچه‌ در نظر من‌ ناپسند است‌، به‌ عمل‌ آوردند و از روزی‌ كه‌ پدران‌ ایشان‌ از مصر بیرون‌ آمدند تا امروز، خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردند.»16و علاوه‌ براین‌، مَنَسّی‌ خون‌ بی‌گناهان‌ را از حد زیاده‌ ریخت‌ تا اورشلیم‌ را سراسر پر كرد، سوای‌ گناه‌ او كه‌ یهودا را به‌ آن‌ مرتكب‌ گناه‌ ساخت‌ تا آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند است‌ بجا آورند.17و بقیۀ وقایع‌ مَنَسّی‌ و هرچه‌ كرد و گناهی‌ كه‌ مرتكب‌ آن‌ شد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟18پس‌ مَنَسّی‌ با پدران‌ خود خوابید و در باغ‌ خانۀ خود، یعنی‌ در باغِ عُزّا دفن‌ شد و پسرش‌، آمون‌، به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.19آمون‌ بیست‌ و دو ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد ودو سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ مِشُلَّمَت‌، دختر حارُوص‌، از یطْبَه‌ بود.20و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ آنچه‌ پدرش‌ منسی‌ كرد، عمل‌ نمود.21و به‌ تمامی‌ طریقی‌ كه‌ پدرش‌ به‌ آن‌ سلوك‌ نموده‌ بود، رفتار كرد، و بت‌هایی‌ را كه‌ پدرش‌ پرستید، عبادت‌ كرد و آنها را سجده‌ نمود.22و یهُوَه‌، خدای‌ پدران‌ خود را ترك‌ كرده‌، به‌ طریق‌ خداوند سلوك‌ ننمود.23پس‌ خادمان‌ آمون‌ بر او شوریدند و پادشاه‌ را در خانه‌اش‌ كشتند.24اما اهل‌ زمین‌ همۀ آنانی‌ را كه‌ بر آمونِ پادشاه‌، شوریده‌ بودند به‌ قتل‌ رسانیدند، و اهل‌ زمین‌ پسرش‌، یوشیا را در جایش‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كردند.25و بقیۀ اعمالی‌ كه‌ آمون‌ بجا آورد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟26و در قبر خود در باغ‌ عُزّا دفن‌ شد و پسرش‌ یوشیا به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 22

1یوشیا هشت‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و در اورشلیم‌ سی‌ و یك‌ سال‌ سلطنت‌ نمود. و اسم‌ مادرش‌ یدیده‌، دختر عَدایه‌، از بُصْقَت‌ بود.2و آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند پسند بود، به‌ عمل‌ آورد، و به‌ تمامی‌ طریق‌ پدر خود، داود سلوك‌ نموده‌، به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ انحراف‌ نورزید.3و در سال‌ هجدهمِ یوشیا پادشاه‌ واقع‌ شد كه‌ پادشاه‌، شافان‌ بن‌ اَصَلْیا بن‌ مَشُلاّمِ كاتب‌ را به‌ خانۀ خداوند فرستاده‌، گفت‌:4« نزد حِلْقیا رئیس‌ كهنه‌ برو و او نقره‌ای‌ را كه‌ به‌ خانۀ خداوند آورده‌ می‌شود و مستحفظانِ در، آن‌ را از قوم‌ جمع‌می‌كنند، بشمارد.5و آن‌ را به‌ دست‌ سركارانی‌ كه‌ بر خانۀ خداوند گماشته‌ شده‌اند، بسپارند تا ایشان‌ آن‌ را به‌ كسانی‌ كه‌ در خانۀ خداوند كار می‌كنند، به‌ جهت‌ تعمیر خرابیهای‌ خانه‌ بدهند،6یعنی‌ به‌ نجاران‌ و بنایان‌ و معماران‌، و تا چوبها و سنگهای‌ تراشیده‌ به‌ جهت‌ تعمیر خانه‌ بخرند.»7اما نقره‌ای‌ را كه‌ به‌ دست‌ ایشان‌ سپردند، حساب‌ نكردند زیرا كه‌ به‌ امانت‌ رفتار نمودند.8و حِلْقیا، رئیس‌ كهنه‌، به‌ شافانِ كاتب‌ گفت‌: «كتاب‌ تورات‌ را در خانۀ خداوند یافته‌ام‌.» و حِلْقیا آن‌ كتاب‌ را به‌ شافان‌ داد كه‌ آن‌ را خواند.9و شافانِ كاتب‌ نزد پادشاه‌ برگشت‌ و به‌ پادشاه‌ خبر داده‌، گفت‌: «بندگانت‌، نقره‌ای‌ را كه‌ در خانۀ خداوند یافت‌ شد، بیرون‌ آوردند و آن‌ را به‌ دست‌ سركارانی‌ كه‌ بر خانۀ خداوند گماشته‌ بودند، سپردند.»10و شافان‌ كاتب‌، پادشاه‌ را خبر داده‌، گفت‌: «حِلْقیا، كاهن‌، كتابی‌ به‌ من‌ داده‌ است‌.» پس‌ شافان‌ آن‌ را به‌ حضور پادشاه‌ خواند.11پس‌ چون‌ پادشاه‌ سخنان‌ سفر تورات‌ را شنید، لباس‌ خود را درید.12و پادشاه‌، حِلْقیای‌ كاهن‌ و اخیقام‌ بن‌ شافان‌ و عَكْبُور بن‌ میكایا و شافانِ كاتب‌ و عَسایا، خادم‌ پادشاه‌ را امر فرموده‌، گفت‌:13« بروید و از خداوند برای‌ من‌ و برای‌ قوم‌ و برای‌ تمامی‌ یهودا دربارۀ سخنانی‌ كه‌ در این‌ كتاب‌ یافت‌ می‌شود، مسألت‌ نمایید، زیرا غضب‌ خداوند كه‌ بر ما افروخته‌ شده‌ است‌، عظیم‌ می‌باشد، از این‌ جهت‌ كه‌ پدران‌ ما به‌ سخنان‌ این‌ كتاب‌ گوش‌ ندادند تا موافق‌ هرآنچه‌ دربارۀ ما مكتوب‌ است‌، عمل‌ نمایند.»14پس‌ حِلْقیای‌ كاهن‌ و اَخیقام‌ و عَكْبُور وشافان‌ و عَسایا نزد حُلْدَۀ نبیه‌، زن‌ شُلاّم‌ بن‌ تِقْوَه‌ بن‌ حَرْحَسِ لباس‌دار، رفتند و او در محلۀ دوم‌ اورشلیم‌ ساكن‌ بود؛ و با وی‌ سخن‌ گفتند.15و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: به‌ كسی‌ كه‌ شما را نزد من‌ فرستاده‌ است‌، بگویید:16خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ بلایی‌ بر این‌ مكان‌ و ساكنانش‌ خواهم‌ رسانید، یعنی‌ تمامی‌ سخنان‌ كتاب‌ را كه‌ پادشاه‌ یهودا خوانده‌ است‌،17چونكه‌ مرا ترك‌ كرده‌، برای‌ خدایان‌ دیگر بخور سوزانیدند تا به‌ تمامی‌ اعمال‌ دستهای‌ خود، خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ بیاورند. پس‌ غضب‌ من‌ بر این‌ مكان‌ مشتعل‌ شده‌، خاموش‌ نخواهد شد.18لیكن‌ به‌ پادشاه‌ یهودا كه‌ شما را به‌ جهت‌ مسألت‌ نمودن‌ از خداوند فرستاده‌ است‌، چنین‌ بگویید: یهُوَه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: دربارۀ سخنانی‌ كه‌ شنیده‌ای‌19چونكه‌ دل‌ تو نرم‌ بود و هنگامی‌ كه‌ كلام‌ مرا دربارۀ این‌ مكان‌ و ساكنانش‌ شنیدی‌ كه‌ ویران‌ و مورد لعنت‌ خواهند شد، به‌ حضور خداوند متواضع‌ شده‌، لباس‌ خود را دریدی‌، و به‌ حضور من‌ گریستی‌، بنابراین‌ خداوند می‌گوید، من‌ نیز تو را اجابت‌ فرمودم‌.20لهذا اینك‌ من‌، تو را نزد پدرانت‌ جمع‌ خواهم‌ كرد و در قبر خود به‌ سلامتی‌ گذارده‌ خواهی‌ شد و تمامی‌ بلا را كه‌ من‌ بر این‌ مكان‌ می‌رسانم‌، چشمانت‌ نخواهد دید.» پس‌ ایشان‌ نزد پادشاه‌ جواب‌ آوردند.

Chapter 23

1و پادشاه‌ فرستاد كه‌ تمامی‌ مشایخِ یهودا و اورشلیم‌ را نزد وی‌ جمع‌كردند.2و پادشاه‌ و تمامی‌ مردان‌ یهودا و جمیع‌ سكنۀ اورشلیم‌ با وی‌ و كاهنان‌ و انبیا و تمامی‌ قوم‌، چه‌ كوچك‌ و چه‌ بزرگ‌، به‌ خانۀ خداوند برآمدند. و او تمامی‌ سخنان‌ كتاب‌ عهدی‌ را كه‌ در خانۀ خداوند یافت‌ شد، در گوش‌ ایشان‌ خواند.3و پادشاه‌ نزد ستون‌ ایستاد و به‌ حضور خداوند عهد بست‌ كه‌ خداوند را پیروی‌ نموده‌، اوامر و شهادات‌ و فرایض‌ او را به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ نگاه‌ دارند و سخنان‌ این‌ عهد را كه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌، استوار نمایند. پس‌ تمامی‌ قوم‌ این‌ عهد را برپا داشتند.4و پادشاه‌، حِلْقیا، رئیس‌ كهنه‌ و كاهنانِ دستۀ دوم‌ و مستحفظانِ در را امر فرمود كه‌ تمامی‌ ظروف‌ را كه‌ برای‌ بَعْل‌ و اَشِیرَه‌ و تمامی‌ لشكر آسمان‌ ساخته‌ شده‌ بود، از هیكل‌ خداوند بیرون‌ آورند. و آنها را در بیرون‌ اورشلیم‌ در مزرعه‌های‌ قِدْرُون‌ سوزانید و خاكستر آنها را به‌ بیت‌ئیل‌ برد.5و كاهنانِ بتها را كه‌ پادشاهان‌ یهودا تعیین‌ نموده‌ بودند تا در مكان‌های‌ بلندِ شهرهای‌ یهودا و نواحی‌ اورشلیم‌ بخور بسوزانند، و آنانی‌ را كه‌ برای‌ بَعْل‌ و آفتاب‌ و ماه‌ و بروج‌ و تمامی‌ لشكر آسمان‌ بخور می‌سوزانیدند، معزول‌ كرد.6و اَشیرَه‌ را از خانۀ خداوند ، بیرون‌ از اورشلیم‌ به‌ وادی‌ قدرون‌ برد و آن‌ را به‌ كنار نهر قدرون‌ سوزانید، و آن‌ را مثل‌ غبار، نرم‌ ساخت‌ و گَرد آن‌ را بر قبرهای‌ عوام‌الناس‌ پاشید.7و خانه‌های‌ لوّاط‌ را كه‌ نزد خانۀ خداوند بود كه‌ زنان‌ در آنها خیمه‌ها به‌ جهت‌ اَشیرَه‌ می‌بافتند، خراب‌ كرد.8و تمامی‌ كاهنان‌ را از شهرهای‌ یهودا آورد و مكانهای‌ بلند را كه‌ كاهنان‌ در آنها بخورمی‌سوزانیدند، از جَبَع‌ تا بئرشِبَع‌ نجس‌ ساخت‌، و مكان‌های‌ بلند دروازه‌ها را كه‌ نزد دهنۀ دروازۀ یهُوشَع‌، رئیس‌ شهر، و به‌ طرف‌ چپ‌ دروازۀ شهر بود، منهدم‌ ساخت‌.9لیكن‌ كاهنانِ مكانهای‌ بلند، به‌ مذبح‌ خداوند در اورشلیم‌ برنیامدند اما نان‌ فطیر در میان‌ برادران‌ خود خوردند.10و تُوفَتْ را كه‌ در وادی‌ بنی‌هِنُّوم‌ بود، نجس‌ ساخت‌ تا كسی‌ پسر یا دختر خود را برای‌ مُولَك‌ از آتش‌ نگذراند.11و اسبهایی‌ را كه‌ پادشاهان‌ یهودا به‌ آفتاب‌ داده‌ بودند كه‌ نزد حُجرۀ نَتَنْمَلَكِ خواجه‌سرا در پیرامون‌ خانه‌ بودند، از مدخلِ خانۀ خداوند دور كرد و ارابه‌های‌ آفتاب‌ را به‌ آتش‌ سوزانید.12و مذبح‌هایی‌ را كه‌ بر پشت‌بامِ بالاخانۀ آحاز بود و پادشاهان‌ یهودا آنها را ساخته‌ بودند، و مذبح‌هایی‌ را كه‌ مَنَسّی‌ در دو صحنِ خانۀ خداوند ساخته‌ بود، پادشاه‌ منهدم‌ ساخت‌ و از آنجا خراب‌ كرده‌، گَرد آنها را در نهر قدرون‌ پاشید.13و مكانهای‌ بلند را كه‌ مقابل‌ اورشلیم‌ به‌ طرف‌ راست‌ كوه‌ فِساد بود و سلیمان‌، پادشاه‌ اسرائیل‌، آنها را برای‌ اَشْتُورَت‌، رجاست‌ صیدونیان‌ و برای‌ كَمُوش‌، رجاست‌ موآبیان‌، و برای‌ ملكوم‌، رجاست‌ بنی‌عَمُّون‌، ساخته‌ بود، پادشاه‌، آنها را نجس‌ ساخت‌.14و تماثیل‌ را خرد كرد و اشیریم‌ را قطع‌ نمود و جایهای‌ آنها را از استخوانهای‌ مردم‌ پر ساخت‌.15و نیز مذبحی‌ كه‌ در بیت‌ئیل‌ بود و مكان‌ بلندی‌ كه‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ كه‌ اسرائیل‌ را مرتكب‌ گناه‌ ساخته‌، آن‌ را بنا نموده‌ بود، هم‌ مذبح‌ و هم‌ مكان‌ بلند را منهدم‌ ساخت‌ و مكان‌ بلند راسوزانیده‌، آن‌ را مثل‌ غبار، نرم‌ كرد و اشیره‌ را سوزانید.16و یوشیا ملتفت‌ شده‌، قبرها را كه‌ آنجا در كوه‌ بود، دید. پس‌ فرستاده‌، استخوانها را از آن‌ قبرها برداشت‌ و آنها را بر آن‌ مذبح‌ سوزانیده‌، آن‌ را نجس‌ ساخت‌، به‌ موجب‌ كلام‌ خداوند كه‌ آن‌ مرد خدایی‌ كه‌ از این‌ امور اخبار نموده‌ بود، به‌ آن‌ ندا درداد.17و پرسید: «این‌ مجسمه‌ای‌ كه‌ می‌بینم‌، چیست‌؟» مردان‌ شهر وی‌ را گفتند: «قبر مرد خدایی‌ است‌ كه‌ از یهودا آمده‌، به‌ این‌ كارهایی‌ كه‌ تو بر مذبح‌ بیت‌ئیل‌ كرده‌ای‌، ندا كرده‌ بود.»18او گفت‌: «آن‌ را واگذارید و كسی‌ استخوانهای‌ او را حركت‌ ندهد.» پس‌ استخوانهای‌ او را با استخوانهای‌ آن‌ نبی‌ كه‌ از سامره‌ آمده‌ بود، واگذاشتند.19و یوشیا تمامی‌ خانه‌های‌ مكان‌های‌ بلند را نیز كه‌ در شهرهای‌ سامره‌ بود و پادشاهان‌ اسرائیل‌ آنها را ساخته‌، خشم ‌( خداوند ) را به‌ هیجان‌ آورده‌ بودند، برداشت‌ و با آنها موافق‌ تمامی‌ كارهایی‌ كه‌ به‌ بیت‌ئیل‌ كرده‌ بود، عمل‌ نمود.20و جمیع‌ كاهنانِ مكان‌های‌ بلند را كه‌ در آنجا بودند، بر مذبح‌ها كُشت‌ و استخوانهای‌ مردم‌ را بر آنها سوزانیده‌، به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ كرد.21و پادشاه‌ تمامی‌ قوم‌ را امر فرموده‌، گفت‌ كه‌ «عید فصح‌ را به‌ نحوی‌ كه‌ در این‌ كتابِ عهد مكتوب‌ است‌، برای‌ خدای‌ خود نگاه‌ دارید.»22به‌ تحقیق‌ فِصَحی‌ مثل‌ این‌ فِصَح‌ از ایام‌ داورانی‌ كه‌ بر اسرائیل‌ داوری‌ نمودند و در تمامی‌ ایام‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ و پادشاهان‌ یهُودا نگاه‌ داشته‌ نشد.23اما در سال‌ هجدهم‌، یوشیا پادشاه‌، این‌فصـح‌ را بـرای‌ خداوند در اورشلیـم‌ نگاه‌ داشتنـد.24و نیز یوشیا اصحاب‌ اجنّه‌ و جادوگران‌ و ترافیم‌ و بتها و تمام‌ رجاسات‌ را كه‌ در زمین‌ یهودا و در اورشلیم‌ پیدا شد، نابود ساخت‌ تا سخنان‌ تورات‌ را كه‌ در كتابی‌ كه‌ حِلْقیای‌ كاهن‌ در خانۀ خداوند یافته‌ بود، به‌ جا آورد.25و قبل‌ از او پادشاهی‌ نبود كه‌ به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ و تمامی‌ قوّت‌ خود موافق‌ تمامی‌ تورات‌ موسی‌ به‌ خداوند رجوع‌ نماید، و بعد از او نیز مثل‌ او ظاهر نشد.26اما خداوند از حدّت‌ خشم‌ عظیم‌ خود برنگشت‌ زیرا كه‌ غضب‌ او به‌ سبب‌ همۀ كارهایی‌ كه‌ مَنَسّی‌ خشم‌ او را از آنها به‌ هیجان‌ آورده‌ بود، بر یهودا مشتعل‌ شد.27و خداوند گفت‌: «یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم‌ كرد چنانكه‌ اسرائیل‌ را دور كردم‌ و این‌ شهرِ اورشلیم‌ را كه‌ برگزیدم‌ و خانه‌ای‌ را كه‌ گفتم‌ اسم‌ من‌ در آنجا خواهد بود، ترك‌ خواهم‌ نمود.»28و بقیۀ وقایع‌ یوشیا و هرچه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟29و در ایام‌ او، فرعونْ نكوه‌، پادشاه‌ مصر، بر پادشاه‌ آشور به‌ نهر فرات‌ برآمد و یوشیای‌ پادشاه‌ به‌ مقابل‌ او برآمد و چون‌ (فرعون‌) او را دید، وی‌ را در مَجِدُّو كشت‌.30و خادمانش‌ او را در ارابه‌ نهاده‌، از مَجِدُّو به‌ اورشلیم‌، مرده‌ آوردند و او را در قبرش‌ دفن‌ كردند. و اهل‌ زمین‌، یهُوآحاز بن‌ یوشیا را گرفتند و او را مسح‌ نموده‌، به‌ جای‌ پدرش‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كردند.31و یهُوآحاز بیست‌ و سه‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و سه‌ ماه‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ حَمُوطَل‌، دختر ارمیا از لِبْنَه‌ بود.32و او آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ هرآنچه‌ پدرانش‌ كرده‌ بودند، به‌ عمل‌ آورد.33و فرعونْ نكوه‌، او را در رِبْلَه‌، در زمین‌ حمات‌، در بند نهاد تا در اورشلیم‌ سلطنت‌ ننماید و صد وزنۀ نقره‌ و یك‌ وزنه‌ طلا بر زمین‌ گذارد.34و فرعونْ نكوه‌، الیاقیم‌ بن‌ یوشیا را به‌ جای‌ پدرش‌، یوشیا، به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كرد و اسمش‌ را به‌ یهُویاقیم‌ تبدیل‌ نمود و یهُوآحاز را گرفته‌، به‌ مصر آمد. و او در آنجا مرد.35و یهُویاقیم‌، آن‌ نقره‌ و طلا را به‌ فرعون‌ داد اما زمین‌ را تقویم‌ كرد تا آن‌ مبلغ‌ را موافق‌ فرمان‌ فرعون‌ بدهند و آن‌ نقره‌ و طلا را از اهل‌ زمین‌، از هركس‌ موافق‌ تقویم‌ او به‌ زور گرفت‌ تا آن‌ را به‌ فرعونْ نكوه‌ بدهد.36یهُویاقیم‌ بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و یازده‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ زَبیدَه‌، دختر فِدایه‌، از رُومَه‌ بود.37و آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند ناپسند بود موافق‌ هرآنچه‌ پدرانش‌ كرده‌ بودند، به‌ عمل‌ آورد.

Chapter 24

1و در ایام‌ او، نَبُوكَدْنَصَّر، پادشاه‌ بابل آمد، و یهُوَیاقیم‌ سه‌ سال‌ بندۀ او بود. پس‌ برگشته‌، از او عاصی‌ شد.2و خداوند فوجهای‌ كلدانیان‌ و فوجهای‌ اَرامیان‌ و فوجهای‌ موآبیان‌ و فوجهای‌ بنی‌عَمُّون‌ را بر او فرستاد وایشان‌ را بر یهودا فرستاد تا آن‌ را هلاك‌ سازد، به‌ موجب‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ واسطۀ بندگان‌ خود انبیا گفته‌ بود.3به‌ تحقیق‌، این‌ از فرمان‌ خداوند بر یهودا واقع‌ شد تا ایشان‌ را به‌ سبب‌ گناهان‌ منسی‌ و هرچه‌ او كرد، از نظر خود دور اندازد.4و نیز به‌ سبب‌ خون‌ بی‌گناهانی‌ كه‌ او ریخته‌ بود، زیرا كه‌ اورشلیم‌ را از خون‌ بی‌گناهان‌ پر كرده‌ بود و خداوند نخواست‌ كه‌ او را عفو نماید.5و بقیۀ وقایع‌ یهُویاقیم‌ و هرچه‌ كرد، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ یهودا مكتوب‌ نیست‌؟6پس‌ یهُویاقیم‌ با پدران‌ خود خوابید و پسرش‌ یهُویاكین‌ به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.7و پادشاه‌ مصر، بار دیگر از ولایت‌ خود بیرون‌ نیامد زیرا كه‌ پادشاه‌ بابل‌ هرچه‌ را كه‌ متعلق‌ به‌ پادشاه‌ مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات‌، به‌ تصرف‌ آورده‌ بود.8و یهُویاكین‌ هجده‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و سه‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ نَحُوشْطا دختر اَلْناتان‌ اورشلیمی‌ بود.9و آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ هرآنچه‌ پدرش‌ كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آورد.10در آن‌ زمان‌ بندگان‌ نَبُوكَدْنَصَّر، پادشاه‌ بابل‌، بر اورشلیم‌ برآمدند؛ و شهر محاصره‌ شد.11و نَبُوكَدْنَصَّر، پادشاه‌ بابل‌، در حینی‌ كه‌ بندگانش‌ آن‌ را محاصره‌ نموده‌ بودند، به‌ شهر برآمد.12و یهُویاكین‌، پادشاه‌ یهودا با مادر خود و بندگانش‌ و سردارانش‌ و خواجه‌ سرایانش‌ نزد پادشاه‌ بابل‌ بیرون‌ آمد؛ و پادشاه‌ بابل‌ در سال‌ هشتم‌ سلطنت‌خود، او را گرفت‌.13و تمامی‌ خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ را از آنجا بیرون‌ آورد و تمام‌ ظروف‌ طلایی‌ را كه‌ سلیمان‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ برای‌ خانۀ خداوند ساخته‌ بود، به‌ موجب‌ كلام‌ خداوند ، شكست‌.14و جمیع‌ ساكنان‌ اورشلیم‌ و جمیع‌ سرداران‌ و جمیع‌ مردان‌ جنگی‌ را كه‌ ده‌هزار نفر بودند، اسیر ساخته‌، برد و جمیع‌ صنعت‌گران‌ و آهنگران‌ را نیز، چنانكه‌ سوای‌ مسكینان‌، اهل‌ زمین‌ كسی‌ باقی‌ نماند.15و یهُویاكین‌ را به‌ بابل‌ برد و مادر پادشاه‌ و زنان‌ پادشاه‌ و خواجه‌ سرایانش‌ و بزرگان‌ زمین‌ را اسیر ساخت‌ و ایشان‌ را از اورشلیم‌ به‌ بابل‌ برد.16و تمامی‌ مردان‌ جنگی‌، یعنی‌ هفت‌ هزار نفر و یك‌ هزار نفر از صنعت‌گران‌ و آهنگران‌ را كه‌ جمیع‌ ایشان‌، قوی‌ و جنگ‌آزموده‌ بودند، پادشاه‌ بابل‌، ایشان‌ را به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برد.17و پادشاه‌ بابل‌، عَموی‌ وی‌، مَتَّنَّیا را در جای‌ او به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كرد و اسمش‌ را به‌ صِدْقیا مبدل‌ ساخت‌.18صِدْقیا بیست‌ و یكساله‌ بود كه‌ آغاز سلطنت‌ نمود و یازده‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد؛ و اسم‌ مادرش‌ حَمِیطَل‌، دختر ارمیا از لِبْنَه‌ بود.19و آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ هرآنچه‌ یهُویاقیم‌ كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آورد.20زیرا به‌ سبب‌ غضبی‌ كه‌ خداوند بر اورشلیم‌ و یهودا داشت‌، به‌ حدی‌ كه‌ آنها را از نظر خود انداخت‌، واقع‌ شد كه‌ صِدْقیا بر پادشاه‌ بابل‌ عاصی‌شد.

Chapter 25

1و واقع‌ شد كه‌ نَبُوكَدْنَصَّر، پادشاه‌ بابل‌، با تمامی‌ لشكر خود در روز دهمِ ماه‌ دهم‌ از سال‌ نهم‌ سلطنت‌ خویش‌ بر اورشلیم‌ برآمد، و در مقابل‌ آن‌ اردو زده‌، سنگری‌ گرداگردش‌ بنا نمود.2و شهر تا سال‌ یازدهم‌ صِدْقیای‌ پادشاه‌، محاصره‌ شد.3و در روز نهم‌ آن‌ ماه‌، قحطی‌ در شهر چنان‌ سخت‌ شد كه‌ برای‌ اهل‌ زمین‌ نان‌ نبود.4پس‌ در شهر رخنه‌ای‌ ساختند و تمامی‌ مردان‌ جنگی‌ در شب‌ از راه‌ دروازه‌ای‌ كه‌ در میان‌ دو حصار، نزد باغ‌ پادشاه‌ بود، فرار كردند. و كلدانیان‌ به‌ هر طرف‌ در مقابل‌ شهر بودند (و پادشاه‌) به‌ راه‌ عَرَبه‌ رفت‌.5و لشكر كلدانیان‌، پادشاه‌ را تعاقب‌ نموده‌، در بیابان‌ اریحا به‌ او رسیدند و تمامی‌ لشكرش‌ از او پراكنده‌ شدند.6پس‌ پادشاه‌ را گرفته‌، او را نزد پادشاه‌ بابل‌ به‌ رِبْلَه‌ آوردند و بر او فتوی‌ دادند.7و پسران‌ صِدْقیا را پیش‌ رویش‌ به‌ قتل‌ رسانیدند و چشمان‌ صِدْقیا را كندند و او را به‌ دو زنجیر بسته‌، به‌ بابل‌ آوردند.8و در روز هفتمِ ماه‌ پنجم‌ از سال‌ نوزدهمِ نَبُوكَدْنَصَّرِ پادشاه‌، سلطان‌ بابل‌، نَبُوزَرادان‌، رئیس‌ جلادان‌، خادم‌ پادشاه‌ بابل‌، به‌ اورشلیم‌ آمد،9و خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه‌ را سوزانید و همۀ خانه‌های‌ اورشلیم‌ و هر خانۀ بزرگ‌ را به‌ آتش‌ سوزانید.10و تمامی‌ لشكر كلدانیان‌ كه‌ همراه‌ رئیس‌ جلادان‌ بودند، حصارهای‌ اورشلیم‌ را به‌ هر طرف‌ منهدم‌ ساختند.11و نبوزرادان‌، رئیس‌جلادان‌، بقیۀ قوم‌ را كه‌ در شهر باقی‌ مانده‌ بودند و خارجین‌ را كه‌ به‌ طرف‌ پادشاه‌ بابل‌ شده‌ بودند و بقیۀ جمعیت‌ را به‌ اسیری‌ برد.12اما رئیس‌ جلادان‌ بعضی‌ از مسكینان‌ زمین‌ را برای‌ باغبانی‌ و فلاحی‌ واگذاشت‌.13و كلدانیان‌ ستونهای‌ برنجینی‌ كه‌ در خانۀ خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه‌ برنجینی‌ را كه‌ در خانه‌ خداوند بود، شكستند و برنج‌ آنها را به‌ بابل‌ بردند.14و دیگها و خاك‌ اندازها و گُلگیرها و قاشقها و تمامی‌ اسباب‌ برنجینی‌ را كه‌ با آنها خدمت‌ می‌كردند، بردند.15و مجمرها و كاسه‌ها یعنی‌ طلای‌ آنچه‌ را كه‌ از طلا بود و نقره‌ آنچه‌ را كه‌ از نقره‌ بود، رئیس‌ جلادان‌ برد.16اما دو ستون‌ و یك‌ دریاچه‌ و پایه‌هایی‌ كه‌ سلیمان‌ آنها را برای‌ خانۀ خداوند ساخته‌ بود، وزن‌ برنج‌ همۀ این‌ اسباب‌ بی‌اندازه‌ بود.17بلندی‌ یك‌ ستون‌ هجده‌ ذراع‌ و تاج‌ برنجین‌ بر سرش‌ و بلندی‌ تاج‌ سه‌ ذراع‌ بود و شبكه‌ و انارهای‌ گرداگرد روی‌ تاج‌، همه‌ از برنج‌ بود و مثل‌ اینها برای‌ ستون‌ دوم‌ بر شبكه‌اش‌ بود.18و رئیس‌ جلادان‌، سرایا، رئیس‌ كَهَنه‌، و صَفَنْیای‌ كاهن‌ دوم‌ و سه‌ مستحفظِ در را گرفت‌.19و سرداری‌ كه‌ بر مردان‌ جنگی‌ گماشته‌ شده‌ بود و پنج‌ نفر را از آنانی‌ كه‌ روی‌ پادشاه‌ را می‌دیدند و در شهر یافت‌ شدند، و كاتب‌ سردار لشكر را كه‌ اهل‌ ولایت‌ را سان‌ می‌دید، و شصت‌ نفر از اهل‌ زمین‌ را كه‌ در شهر یافت‌ شدند، از شهر گرفت‌.20و نبوزرادان‌ رئیس‌ جلادان‌، ایشان‌ را برداشته‌، به‌ ربله‌، نزد پادشاه‌ بابل‌ برد.21و پادشاه‌ بابل‌،ایشان‌ را در ربله‌ در زمین‌ حمات‌ زده‌، به‌ قتل‌ رسانید. پس‌ یهودا از ولایت‌ خود به‌ اسیری‌ رفتند.22و اما قومی‌ كه‌ در زمین‌ یهودا باقی‌ ماندند و نَبُوكَدْنَصَّر، پادشاه‌ بابل‌ ایشان‌ را رها كرده‌ بود، پس‌ جَدَلْیا ابن‌ اخیقام‌ بن‌ شافان‌ را بر ایشان‌ گماشت‌.23و چون‌ تمامی‌ سرداران‌ لشكر با مردان‌ ایشان‌ شنیدند كه‌ پادشاه‌ بابل‌، جدلیا را حاكم‌ قرار داده‌ است‌، ایشان‌ نزد جَدَلیا به‌ مِصفَه‌ آمدند، یعنی‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنیا و یوحَنَان‌ بن‌ قاری‌ و سرایا ابن‌ تَنْحُومَتِ نَطُوْفاتی‌ و یازَنْیا ابن‌ مَعْكاتی‌ با كسان‌ ایشان‌.24و جَدَلْیا برای‌ ایشان‌ و برای‌ كسان‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «از بندگان‌ كلدانیان‌ مترسید. در زمین‌ ساكن‌ شوید و پادشاه‌ بابل‌ را بندگی‌ نمایید و برای‌ شما نیكو خواهد بود.»25اما در ماه‌ هفتم‌ واقع‌ شد كه‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا ابن‌ اَلِیشَمَع‌ كه‌ از ذریت‌ پادشاه‌ بود، به‌ اتفاق‌ ده‌ نفر آمدند و جَدَلْیا را زدند كه‌ بمردو یهودیان‌ و كلدانیان‌ را نیز كه‌ با او در مِصْفَه‌ بودند (كشتند).26و تمامی‌ قوم‌، چه‌ خرد و چه‌ بزرگ‌، و سرداران‌ لشكرها برخاسته‌، به‌ مصر رفتند زیرا كه‌ از كلدانیان‌ ترسیدند.27و در روز بیست‌ و هفتمِ ماه‌ دوازدهم‌ از سال‌ سی‌ و هفتمِ اسیری‌ یهُویاكین‌، پادشاه‌ یهودا، واقع‌ شد كه‌ اَوِیلْ مَرُودَكْ، پادشاه‌ بابل‌، در سالی‌ كه‌ پادشاه‌ شد، سر یهُویاكین‌، پادشاه‌ یهودا را از زندان‌ برافراشت‌.28و با او سخنان‌ دلاویز گفت‌ و كرسی‌ او را بالاتر از كرسیهای‌ سایر پادشاهانی‌ كه‌ با او در بابل‌ بودند، گذاشت‌.29و لباس‌ زندانی‌ او را تبدیل‌ نمود و او در تمامی‌ روزهای‌ عمرش‌ همیشه‌ در حضور وی‌ نان‌ می‌خورد.30و برای‌ معیشت‌ او وظیفۀ دائمی‌، یعنی‌ قسمت‌ هر روز در روزش‌، در تمامی‌ ایام‌ عمرش‌ از جانب‌ پادشاه‌ به‌ او داده‌ می‌شد.

## اول تواريخ

Chapter 1

1آدم‌، شِیث‌ اَنُوش‌،2قِینان‌ مهْلَلْئِیلْ یارَدْ،3خَنُوخْ مَتُوشالَحْ لَمَكْ،4نُوحْ سامْ حامْ یافَثْ.5پسران‌ یافَثْ: جُومَر و ماجُوج‌ و مادای‌ و یاوان‌ و تُوبال‌ و ماشَكْ و تیراس‌.6و پسران‌ جُومَر: اَشْكَناز و ریفات‌ و تُجَرْمَه‌.7و پسران‌ یاوان‌: اَلِیشَه‌ و تَرْشِیش‌ و كتیم‌ و دُودانِیم‌.8و پسران‌ حامْ: كوش‌ و مِصْرایم‌ و فُوت‌ و كَنْعان‌.9و پسران‌ كوش‌: سَبا و حَویلَه‌ و سبتا و رَعْما و سَبْتَكا. و پسران‌ رَعْما: شَبا و دَدان‌.10و كوش‌، نِمْرود را آورد، و او به‌ جبار شدن‌ در جهان‌ شروع‌ نمود.11و مِصْرایم‌، لُودیم‌ و عَنَامیم‌ و لَهابیم‌ و نَفْتُوحیم‌ را آورد،12و فَتْروسیم‌ و كَسْلُوحیم‌ را كه‌ فَلَسْتیم‌ و كَفْتوریم‌ از ایشان‌ پدید آمدند.13و كَنْعان‌ نخست‌زادۀ خود، صیدون‌ و حِتّ را آورد،14و یبُوسی‌ و اَمُوری‌ و جَرْجاشی‌،15و حِوّی‌ و عِرْقی‌ و سِینی‌،16و اروادی‌ و صَماری‌ و حَماتی‌ را.17پسران‌ سامْ: عیلام‌ و آَشُّور و اَرْفَكْشاد و لُود و اَرام‌ و عُوص‌ و حُول‌ و جاتَر و ماشَكْ.18و اَرْفَكْشاد، شالَح‌ را آورد و شالَح‌، عابَر را آورد.19و برای‌ عابَر، دو پسر متولد شدند كه‌ یكی‌ را فالَج‌ نام‌ بود زیرا در ایام‌ وی‌ زمین‌ منقسم‌ شد و اسم‌ برادرش‌ یقْطان‌ بود.20و یقْطان‌، اَلْمُوداد و شالَف‌ و حَضَرْموت‌ و یارَح‌ را آورد؛21و هَدُورام‌ و اُوزال‌ و دِقْلَه‌،22و اِیبال‌ و اَبیمایل‌ و شَبا،23و اُوفیر و حَویلَه‌ و یوباب‌ را كه‌ جمیع‌ اینها پسران‌ یقْطان‌ بودند.24سامْ، اَرْفَكْشاد سالَحْ،25عابَرْ فالَجْ رَعُو،26سَروج‌ ناحُور تارَح‌،27اَبْرام‌ كه‌ همان‌ ابراهیم‌ باشد.28پسران‌ ابراهیم‌: اسحاق‌ و اسماعیل‌.29این‌ است‌ پیدایش‌ ایشان‌: نخستزاده‌ اسماعیل‌: نَبایوت‌ و قیدار و اَدَبْئیل‌ و مِبْسام‌،30و مِشْماع‌ و دُوْمَه‌ و مَسّا و حَدَد و تیما،31و یطُور و نافیش‌ و قِدْمَه‌ كه‌ اینان‌ پسران‌ اسماعیل‌ بودند.32و پسران‌ قَطُورَه‌ كه‌ مُتعه‌ ابراهیم‌ بود، پس‌ او زِمْران‌ و یقْشان‌ و مَدان‌ و مِدْیان‌ و یشْباق‌ و شُوحا را زایید و پسران‌ یقْشان‌: شَبا و دَدان‌ بودند.33و پسران‌ مِدْیان‌ عِیفَه‌ و عِیفَر و خَنُوح‌ و اَبیداع‌ و اَلْدَعَه‌ بودند. پس‌ جمیع‌ اینها پسران‌ قَطُورَه‌ بودند.34و ابراهیم‌ اسحاق‌ را آورد؛ و پسران‌ اسحاق‌ عِیسُو و اسرائیل‌ بودند.35و پسران‌ عِیسُو: اَلیفاز و رَعُوئیل‌ و یعُوش‌ و یعْلام‌ و قُوْرَح‌.36پسران‌ اَلیفاز: تیمان‌ و اُومار و صَفی‌ و جَعْتام‌ و قَناز و تِمْناع‌ و عَمالیق‌.37پسران‌ رَعُوئیل‌: نَحَت‌ و زارَح‌ و شَمَّه‌ و مِزَّه‌.38و پسران‌ سَعِیر: لُوطان‌ و شُوبال‌ و صِبْعُون‌ و عَنَه‌ و دِیشُون‌ و اِیصر و دِیشان‌.39و پسران‌ لُوطان‌: حوری‌ و هُومام‌ و خواهر لُوطانْ تِمْناع‌.40پسران‌ شُوْبالْ: عَلْیان‌ و مَنَاحَت‌ و عِیبال‌ و شَفی‌ و اُوْنام‌ و پسران‌ صِبْعُون‌: اَیه‌ و عَنَه‌.41و پسران‌ عَنَه‌: دیشون‌ و پسران‌ دیشون‌: حَمْران‌ و اِشْبان‌ و یتْران‌ و كَران‌.42پسران‌ ایصْر: بِلْهان‌ و زَعْوان‌ ویعْقان‌ و پسران‌ دیشان‌: عوُص‌ و اَران‌.43و پادشاهانی‌ كه‌ در زمین‌ اَدُوم‌ سلطنت‌ نمودند، پیش‌ از آنكه‌ پادشاهی‌ بر بنی‌اسرائیل‌ سلطنت‌ كند، اینانند: بالَع‌ بن‌ بَعُور و اسم‌ شهر او دِنْهابَه‌ بود.44و بالَع‌ مُرد و یوباب‌ بن‌ زارَح‌ از بُصْرَه‌ به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.45و یوباب‌ مرد و حوشام‌ از زمین‌ تیمانی‌ به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.46و حُوْشام‌ مُرد و هَدَد بن‌ بَدَد كه‌ مِدْیان‌ را در زمین‌ موآب‌ شكست‌ داد در جایش‌ پادشاه‌ شد و اسم‌ شهرش‌ عَوِیت‌ بود.47و هَدَد مُرد و سَمْلَه‌ از مَسْریقَه‌ به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.48و سَمْلَه‌ مُرد و شاؤل‌ از رَحُوبوت‌ نهر به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.49و شاؤل‌ مُرد و بَعْل‌ حانان‌ بن‌ عَكْبور به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.50و بَعْل‌ حانان‌ مُرد و هَدَد به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد؛ و اسم‌ شهرش‌ فاعی‌ و اسم‌ زنش‌ مَهِیطَبئیل‌ دختر مَطْرِد دختر مَی‌ذَهَب‌ بود.51و هَدَد مُرد و امیرانِ اَدُوم‌ امیر تِمْناع‌ و امیر اَلْیه‌ و امیر یتِیت‌ بودند؛52و اَمیرْ اَهُولِیبَامَه‌ و امیر اِیلَه‌ و امیر فِینُون‌؛53و امیر قَناز و امیرِ تیمان‌ و امیر مِبْصار؛54وامیر مَجْدِیئیل‌ و امیر عیرام‌؛ اینان‌ امیران‌ اَدُوم‌ بودند.

Chapter 2

1پسران‌ اسرائیل‌ اینانند: رؤبین‌ و شَمْعون‌ و لاوی‌ و یهودا و یسّاكار و زبولون‌2و دان‌ و یوسف‌ و بنیامین‌ و نَفْتالی‌ و جاد و اَشِیر.3پسران‌ یهودا: عِیر و اُونان‌ و شیلَه‌؛ این‌ سه‌ نفر از بَتْشُوعِ كَنْعانیه‌ برای‌ او زاییده‌ شدند؛ و عیرْ نخست‌زادۀ یهودا به‌ نظر خداوند شریر بود؛ پس‌ او را كُشت‌.4و عروس‌ وی‌ تامار فارَص‌ و زارَح‌ را برای‌ وی‌ زایید، و همۀ پسران‌ یهودا پنج‌ نفربودند.5و پسران‌ فارَص‌: حَصْرُون‌ و حامول‌.6و پسران‌ زارَح‌: زِمْری‌ و اِیتان‌ و هِیمان‌ و كَلْكُول‌ و دارَع‌ كه‌ همگی‌ ایشان‌ پنج‌ نفر بودند.7و از پسران‌ كَرْمِی‌، عاكار مضطرب‌كنندۀ اسرائیل‌ بود كه‌ دربارۀ چیز حرام‌ خیانت‌ ورزید.8و پسر اِیتان‌: عَزَرْیا بود.9و پسران‌ حَصْرُون‌ كه‌ برای‌ وی‌ زاییده‌ شدند، یرْحَمْئیل‌ و رام‌ و كَلُوبای‌.10و رام‌ عَمیناداب‌ را آورد و عَمیناداب‌ نَحْشُون‌ را آورد كه‌ رئیس‌ بنی‌یهودا بود.11و نَحْشُون‌ سَلْما را آورد و سَلْما بُوعَز را آورد.12و بُوعَز عوبید را آورد و عُوبید یسی‌ را آورد.13و یسی‌ نخست‌زادۀ خویش‌ اَلِیآب‌ را آورد، و دومین‌ ابیناداب‌ را، و سومین‌ شِمْعی‌ را،14و چهارمین‌ نَتَنْئیل‌ را و پنجمین‌ رَدّای‌ را،15و ششمین‌ اُوْصَم‌ را و هفتمین‌ داود را آورد.16و خواهران‌ ایشان‌ صَرُوْیه‌ و اَبیحایل‌ بودند. و پسران‌ صَرُوْیه‌، اَبْشای‌ و یوآب‌ و عَسائیل‌، سه‌ نفر بودند.17و اَبیحایل‌ عَماسا را زایید و پدر عَماسا یتَرِ اِسْماعیلی‌ بود.18و كالیب‌ بن‌ حَصْرُون‌ از زن‌ خود عَزُوبَه‌ و از یرِیعُوت‌ اولاد به‌هم‌ رسانید و پسران‌ وی‌ اینانند: یاشَر و شُوباب‌ و اَرْدُون‌.19و عَزُوبَه‌ مُرد و كالیب‌ اَفرات‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌ و او حور را برای‌ وی‌ زایید.20و حُور، اُوری‌ را آورد و اُوری‌ بَصَلْئیل‌ را آورد.21و بعد از آن‌، حَصْرُون‌ به‌ دختر ماكیر پدر جِلْعاد درآمده‌، او را به‌ زنی‌ گرفت‌ حینی‌ كه‌ شصت‌ ساله‌ بود و او سَجُوب‌ را برای‌ وی‌ زایید.22و سَجُوب‌ یائیر را آورد و او بیست‌ و سه‌ شهردر زمین‌ جِلْعاد داشت‌.23و او جَشور و اَرام‌ را كه‌ حَوُّوب‌ یائیر باشد، با قنات‌ و دهات‌ آنها كه‌ شصت‌ شهر بود، از ایشان‌ گرفت‌ و جمیع‌ اینها از آن‌ بنی‌ماكیر پدر جِلْعاد بودند.24و بعد از آنكه‌ حَصْرُون‌ در كالیب‌ اَفْراته‌ وفات‌ یافت‌، اَبِیه‌ زن‌ حَصْرُون‌ اَشْحُور پدر تَقُوع‌ را برای‌ وی‌ زایید.25و پسران‌ یرْحَمْئیل‌ نخست‌زاده‌ حَصْرُون‌ نخست‌زاده‌اش‌: رام‌ و بُونَه‌ و اُوْرَن‌ و اُوصَمْ و اَخیا بودند.26و یرْحَمْئیل‌ را زن‌ دیگر مسمّاۀ به‌ عطارَه‌ بود كه‌ مادرِ اُوْنام‌ باشد.27و پسران‌ رام‌ نخست‌زادۀ یرْحَمْئیل‌ مَعْص‌ و یامِین‌ و عاقَر بودند.28و پسران‌ اُوْنام‌: شَمّای‌ و یاداع‌ بودند، و پسران‌ شَمّای‌ ناداب‌ و اَبیشور.29و اسم‌ زن‌ ابیشور اَبِیحایل‌ بود و او اَحْبان‌ و مُولید را برای‌ وی‌ زایید.30و پسران‌ ناداب‌ سَلَد و اَفّایم‌ بودند و سَلَد بی‌اولاد مُرد.31و بنی‌اَفّایم‌ یشْعی‌ و بنی‌یشْعی‌ شیشان‌ و بنی‌شیشان‌ اَحْلای‌.32و پسران‌ یاداع‌ برادر شَمّای‌ یتَر و یوناتان‌؛ و یتَر بی‌اولاد مُرد.33و پسران‌ یوناتان‌: فالَت‌ و زازا. اینها پسران‌ یرْحَمْئیل‌ بودند.34و شیشان‌ را پسری‌ نبود لیكن‌ دختران‌ داشت‌ و شیشان‌ را غلامی‌ مصری‌ بود كه‌ یرْحاع‌ نام‌ داشت.35و شیشان‌ دختر خود را به‌ غلام‌ خویش‌ یرْحاع‌ به‌ زنی‌ داد و او عَتّای‌ را برای‌ وی‌ زایید.36و عتای‌ ناتان‌ را آورد و ناتان‌ زاباد را آورد.37و زاباد اَفْلال‌ را آورد و اَفْلال‌ عوبید را آورد.38و عوبید ییهُو راآورد، و ییهو عَزَرْیا را آورد.39و عَزَرْیا حالَص‌ را آورد و حالص‌ اَلْعاسَه‌ را آورد.40و اَلْعاسَه‌ سَسْمای‌ را آورد و سِسْمای‌ شَلُّوم‌ را آورد.41و شَلـوم‌ یقَمْیـا را آورد و یقَمْیـا اَلِیشَمَـع‌ را آورد.42و بنی‌كالیب‌ برادر یرْحَمْئیل‌نخست‌زاده‌اش‌ میشاع‌ كه‌ پدر زِیف‌ باشد و بنی‌ماریشَه‌ كه‌ پدر حَبْرُون‌ باشد بودند.43و پسران‌ حَبْرُون‌: قُوْرَح‌ و تَفُّوح‌ و راقَم‌ و شامَع‌.44و شامَع‌ راحَم‌ پدر یرْقَعام‌ را آورد و راقَم‌ شَمّای‌ را آورد.45و پسر شَمّای‌ ماعئون‌ و ماعون‌ پدر بَیت‌صُور بود.46و عِیفَه‌ مُتعه‌ كالیب‌ حاران‌ و موصا و جازیز را زایید و حاران‌ جازیز را آورد.47و پسران‌ یهْدای‌ راجَم‌ و یوتام‌ و جیشان‌ و فالَت‌ و عِیفَه‌ و شاعَف‌.48و مَعْكه‌ مُتعه‌ كالیب‌، شابَر و تِرْحَنَه‌ را زایید.49و او نیز شاعَف‌، پدر مَدْمَنَه‌ و شوا، پدر مَكْبینا و پدر جِبْعا را زایید؛ و دختر كالیب‌ عَكْسَه‌ بود.50و پسران‌ كالیب‌ بن‌حُور نخست‌زادۀ اَفْراته‌ اینانند: شُوبال‌ پدر قریه‌ یعاریم‌،51و سَلْما پدر بیت‌لحم‌ و حاریف‌ پدر بیت‌ جادَر.52و پسران‌ شوبال‌ پدر قریه‌ یعاریم‌ اینانند: هَرُواه‌ و نصف‌ مَنُوحُوت‌.53و قبایل‌ قریه‌ یعاریم‌ اینانند: یتْرِیان‌ و فُوتیان‌ و شُوماتیان‌ و مِشْراعیان‌ كه‌ از ایشان‌ صارْعاتیان‌ و اِشْطاوُلیان‌ پیدا شدند.54و بنی‌سَلْما بیت‌لحم‌ و نطوفاتیان‌ و عَطْروت‌ بیت‌یوآب‌ و نصف‌ مانَحْتیان‌ و صُرْعیان‌ بودند.55و قبایل‌ كاتبانی‌ كه‌ در یعْبیص‌ ساكن‌ بودند، تِرْعاتیان‌ و شِمْعاتیان‌ و سُوكاتیان‌ بودند. اینان‌ قینیان‌اند كه‌ از حَمَّتْ پدرِ بَیت‌ ریكاب‌ بیرون‌ آمدند.

Chapter 3

1و پسران‌ داود كه‌ برای‌ او در حَبْرُون‌ زاییده شدند، اینانند: نخست‌زاده‌اش‌ اَمْنون‌ از اَخْینُوْعِم‌ یزْرَعِیلیه‌؛ و دومین‌ دانیال‌ از اَبِیجایلِ كَرْمَلِیه‌؛2و سومین‌ ابشالوم‌ پسر مَعْكَه‌ دختر تَلْمای‌ پادشاه‌ جَشور؛ و چهارمین‌ اُدُونیا پسر حَجّیت‌.3و پنجمین‌ شَفَطْیا از اَبیطال‌ و ششمین‌یتَرْعام‌ از زن‌ او عجْلَه‌.4این‌ شش‌ برای‌ او در حَبْرُون‌ زاییده‌ شدند كه‌ در آنجا هفت‌ سال‌ و شش‌ ماه‌ سلطنت‌ نمود و در اورشلیم‌ سی‌ و سه‌ سال‌ سلطنت‌ كرد.5و اینها برای‌ وی‌ در اورشلیم‌ زاییده‌ شدند: شِمْعی‌ و شوباب‌ و ناتان‌ و سُلیمان‌. این‌ چهار از بَتْشُوع‌ دختر عَمّیئیل‌ بودند.6و یبِحار و الیشامَع‌ و اَلیفالَط‌.7و نُوجَه‌ و نافَج‌ و یافیع‌.8و اَلِیشَمَع‌ و اَلْیاداع‌ و اَلِیفَلَط‌ كه‌ نه‌ نفر باشند.9همۀ اینها پسران‌ داود بودند سوای‌ پسران‌ مُتعه‌ها. و خواهر ایشان‌ تامار بود.10و پسر سُلیمان‌، رَحَبْعام‌ و پسر او ابیا و پسر او آسا و پسر او یهُوشافاط‌.11و پسر او یورام‌ و پسر او اَخَزْیا و پسر او یوآش‌.12و پسر او اَمَصْیا و پسر او عَزَرْیا و پسر او یوتام‌.13و پسر او آحاز و پسر او حِزْقیا و پسر او مَنَّسی‌.14و پسر او آمون‌ و پسر او یوشیا.15و پسران‌ یوشیا نخست‌زاده‌اش‌ یوحانان‌ و دومین‌ یهُویاقیم‌ و سومین‌ صِدْقَیا و چهارمین‌ شَلّوم‌.16و پسران‌ یهُویاقیم‌ پسر او یكُنْیا و پسر او صِدْقَیا.17و پسران‌ یكُنْیا اَشّیر و پسر او شَأَلتِیئیل‌.18و مَلْكیرام‌ و فَدایا و شَنْأَصَّر و یقَمْیا و هوشاماع‌ و نَدَبْیا.19و پسران‌ فَدایا زَرُبّابِل‌ و شِمْعِی‌ و پسران‌ زَرُبّابِل‌ مَشُلاّم‌ و حَنَنْیا و خواهر ایشان‌ شَلُومیت‌ بود.20و حَشُوْبَه‌ و اُوهَل‌ و بَرَخِیا و حَسَدْیا و یوْشَب‌حَسَد كه‌ پنج‌ نفر باشند.21و پسران‌ حَنَنْیا فَلَطْیا و اِشَعْیا، بنی‌رفایا و بنی‌اَرْنان‌ و بنی‌عُوبَدْیا و بنی‌شَكُنْیا.22و پسر شَكُنْیا شَمَعْیا و پسران‌ شَمَعْیا، حَطّوش‌ و یبْحآل‌ و باریح‌ و نَعَرْیا و شافاط‌كه‌ شش‌ باشند.23و پسران‌ نَعَرْیا اَلْیوعینای‌ و حِزْقیا و عَزْریقام‌ كه‌ سه‌ باشند.24و بنی‌اَلْیوعینای‌ هُوْدایا و اَلْیاشیب‌ و فَلایا و عَقُّوب‌ و یوحانان‌ و دَلایاع‌ و عَنانی‌ كه‌ هفت‌ باشند.

Chapter 4

1بنی‌یهودا: فارَص‌ و حَصْرُون‌ و كَرْمی‌ و حور و شوبال‌.2و رَآیا ابن‌ شوبال‌ یحَت‌ را آورد و یحَت‌ اَخُومای‌ و لاهَد را آورد. اینانند قبایل‌ صَرْعاتیان‌.3و اینان‌ پسران‌ پدر عیطام‌اند: یزْرَعیل‌ و یشْما و یدْباش‌ و اسم‌ خواهر ایشان‌ هَصْلَلْفُونی‌ بود.4و فَنُوئیل‌ پدر جَدُور و عازَر پدر خُوْشَه‌ اینها پسران‌ حور نخست‌زادۀ اَفْراته‌ پدر بیت‌لحم‌ بودند.5و اَشْحُور پدر تَقّوع‌ دو زن‌ داشت‌: حَلا و نَعْرَه‌.6و نَعْرَه‌، اَخُزّام‌ و حافَر و تَیمانی‌ و اَخَشْطاری‌ را برای‌ او زایید؛ اینان‌ پسران‌ نَعْرَه‌اند.7و پسران‌ حَلا: صَرَت‌ و صُوحَر و اَتْنان‌.8و قُوس‌ عانوب‌ و صُوبِیبَه‌ و قبایل‌ اَخَرْحیل‌ بن‌هارُم‌ را آورد.9و یعْبِیص‌ از برادران‌ خود شریف‌تر بود و مادرش‌ او را یعْبِیص‌ نام‌ نهاد و گفت‌: «از این‌ جهت‌ كه‌ او را با حُزن‌ زاییدم‌.»10و یعْبِیص‌ از خدای‌ اسرائیل‌ استدعا نموده‌، گفت‌: «كاش‌ كه‌ مرا بركت‌ می‌دادی‌ و حدود مرا وسیع‌ می‌گردانیدی‌ و دست‌ تو با من‌ می‌بود و مرا از بلا نگاه‌ می‌داشتی‌ تا محزون‌ نشوم‌.» و خدا آنچه‌ را كه‌ خواست‌ به‌ او بخشید.11و كَلُوب‌ برادر شُوحَه‌ مَحِیر را كه‌ پدر اَشْتون‌ باشد آورد.12و اَشْتون‌ بیت‌رافا و فاسیح‌ و تَحِنّه‌ پدر عِیر ناحاش‌ را آورد. اینان‌ اهل‌ ریقَه‌می‌باشند.13و پسران‌ قَناز و عُتْنِیئِیل‌ و سَرایا بودند؛ و پسر عُتْنیئیل‌ حَتَات‌.14و مَعُونُوتای‌ عُفْرَه‌ را آورد و سَرایا، یوْآب‌ پدر جیحَراشیم‌ را آورد، زیرا كه‌ صنعتگر بودند.15و پسران‌ كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌، عیرُو و ایلَه‌ و ناعَم‌ بودند؛ و پسر اِیلَه‌ قَناز بود.16و پسران‌ یهْلَلْئیل‌، زیف‌ و زیفَه‌ و تِیرِیا و اَسَرْئیل‌.17و پسران‌ عَزْرَه‌ یتَر و مَرَد و عافَر و یالون‌ (و زنِ مَرَد) مَرْیم‌ و شَمای‌ و یشْبَحْ پدر اَشْتَمُوْع‌ را زایید.18و زن‌ یهودیه‌ او یارَدْ، پدر جَدُور، و جابَر پدر سُوكُو و یقوتیئیل‌ پدر زانوح‌ را زایید. اما آنان‌ پسران‌ بِتْیه‌ دختر فرعون‌ كه‌ مَرَد او را به‌ زنی‌ گرفته‌ بود می‌باشند.19و پسران‌ زن‌ یهودیه‌ او كه‌ خواهر نَحَم‌ بود پدر قَعیلَۀ جَرْمی‌ و اَشْتَمُوْعِ مَعْكاتی‌ بودند.20و پسران‌ شیمون‌: اَمْنون‌ وَرِنَّه‌ و بِنْحانان‌ و تیلون‌ و پسران‌ یشْعِی‌ زُوحیت‌ و بِنْزُوحیت‌.21و بنی‌شیلَه‌ بن‌ یهودا، عیر پدر لیكَه‌، و لَعْدَه‌ پدر مَریشَه‌ و قبایل‌ خاندان‌ عاملان‌ كتان‌ نازك‌ از خانوادۀ اَشْبیع‌ بودند.22و یوقیم‌ و اهل‌ كُوزِیبا و یوآش‌ و ساراف‌ كه‌ در موآب‌ مِلْك‌ داشتند، و یشُوبی‌لَحْمَ؛ و این‌ وقایع‌ قدیم‌ است‌.23و اینان‌ كوزه‌گر بودند با ساكنان‌ نتاعیم‌ و جَدیره‌ كه‌ در آنجاها نزد پادشاه‌ به‌ جهت‌ كار او سكونت‌ داشتند.24پسران‌ شَمْعون‌: نمُوئیل‌ و یامین‌ و یاریب‌ و زارَح‌ و شاؤل‌.25و پسرش‌ شَلّوُم‌ و پسرش‌ مِبْسام‌ و پسرش‌ مِشْماع‌.26و بنی‌مِشْماع‌ پسرش‌ حموُئیل‌ و پسرش‌ زَكُّور و پسرش‌ شِمْعی‌.27و شِمْعی‌ را شانزده‌ پسر و شش‌ دختر بود ولكن‌برادرانش‌ را پسران‌ بسیار نبود و همۀ قبایل‌ ایشان‌ مثل‌ بنی‌یهودا زیاد نشدند.28و ایشان‌ در بئرشَبَعْ و مُولادَه‌ و حَصَر شُوآل‌،29و در بِلْهَه‌ و عاصَمْ و تولاد،30و در بَتُوئیل‌ و حُرْمُه‌ و صِقْلَغ‌،31و در بیت‌ مرْكَبُوت‌ و حَصرسُوسیم‌ و بیت‌بِرْئِی‌ و شَعَرایم‌ ساكن‌ بودند. اینها شهرهای‌ ایشان‌ تا زمان‌ سلطنت‌ داود بود.32و قریه‌های‌ ایشان‌ عیطام‌ و عین‌ و رِمُّون‌ و تُوكَن‌ و عاشان‌، یعنی‌ پنج‌ قریه‌ بود،33و جمیع‌ قریه‌های‌ ایشان‌ كه‌ در پیرامون‌ آن‌ شهرها تا بَعْل‌ بود. پس‌ مسكنهای‌ ایشان‌ این‌ است‌ و نسب‌نامه‌های‌ خود را داشتند.34و مَشوبات‌ و یمْلیك‌ و یوْشَه‌ بن‌ اَمَصْیا،35و یوئیل‌ و ییهُو ابن‌ یوشِبْیا ابن‌ سَرایا ابن‌ عَسِیئیل‌،36و اَلْیوعینای‌ و یعْكوبَه‌ و یشوحایا و عَسایا و عِدیئیل‌ و یسیمیئیل‌ و بنایا،37و زیزا ابن‌ شِفْعِی‌ ابن‌ اِلّوُن‌ بن‌ یدایا ابن‌ شِمْری‌ ابن‌ شَمَعْیا،38اینانی‌ كه‌ اسم‌ ایشان‌ مذكور شد، در قبایل‌ خود رؤسا بودند و خانه‌های‌ آبای‌ ایشان‌ بسیار زیاد شد.39و به‌ مدخل‌ جَدُور تا طرف‌ شرقی وادی‌ رفتند تا برای‌ گله‌های‌ خویش‌ چراگاه‌ بجویند.40پس‌ مرتعی‌ برومند نیكو یافتند و آن‌ زمینْ وسیع‌ و آرام‌ و ایمن‌ بود، زیرا كه‌ آلِ حامْ در زمان‌ قدیم‌ در آنجا ساكن‌ بودند.41و اینانی‌ كه‌ اسم‌ ایشان‌ مذكور شد، در ایام‌ حِزْقیا پادشاه‌ یهودا آمدند و خیمه‌های‌ ایشان‌ و معونیان‌ را كه‌ در آنجا یافت‌ شدند، شكست‌ دادند و ایشان‌ را تا به‌ امروز تباه‌ ساخته‌، در جای‌ ایشان‌ ساكن‌ شده‌اند زیرا كه‌ مرتع‌ برای‌ گله‌های‌ ایشان‌ در آنجا بود.42و بعضی‌ از ایشان‌، یعنی‌ پانصد نفر از بنی‌شَمْعُون‌ به‌ كوه‌ سَعیر رفتند؛ و فَلْطِیا و نَعْرِیا و رَفایا و عُرِّیئیل‌ پسران‌ یشیع‌ رؤسای‌ ایشان‌ بودند.43و بقیۀ عَمالَقَه‌ را كه‌ فرار كرده‌ بودند، شكست‌ داده‌، تا امروز در آنجا ساكن‌ شده‌اند.

Chapter 5

1و پسران‌ رؤبین‌ نخست‌زادۀ اسرائیل‌اینانند: (زیرا كه‌ او نخست‌زاده‌ بود و اما به‌ سبب‌ بی‌عصمت‌ ساختن‌ بستر پدر خویش‌، حق‌ نخست‌زادگی‌ او به‌ پسران‌ یوسف‌ بن‌ اسرائیل‌ داده‌ شد. از این‌ جهت‌ نسب‌نامۀ او برحسب‌ نخست‌زادگی‌ ثبت‌ نشده‌ بود.2زیرا یهُودا بر برادران‌ خود برتری‌ یافت‌ و پادشاه‌ از او بود؛ اما نخست‌زادگی‌ از آن‌ یوسف‌ بود).3پس‌ پسران‌ رؤبین‌ نخست‌زادۀ اسرائیل‌: حَنُوك‌ و فَلُّو و حَصْرُون‌ و كَرْمی‌.4و پسران‌ یوئیل‌: پسرش‌ شَمَعْیا و پسرش‌ جوج‌ و پسرش‌ شِمْعِی‌؛5و پسرش‌ میكا و پسرش‌ رَآیا و پسرش‌ بَعْل‌؛6و پسرش‌ بَئیرَه‌ كه‌ تِلْغَتْ فِلْناسَر پادشاه‌ اَشُّور او را به‌ اسیری‌ بُرد و او رئیس‌ رؤبینیان‌ بود.7و برادرانش‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ وقتی‌ كه‌ نسب‌نامۀ موالید ایشان‌ ثبت‌ گردید، مقدم‌ ایشان‌ یعِیئِیل‌ بود و زَكریا،8و بالَع‌ بن‌ عَزاز بن‌ شامع‌ بن‌ یوئیل‌ كه‌ در عَرُوعیر تا نَبُو و بَعْل‌ مَعُون‌ ساكن‌ بود،9و به‌ طرف‌ مشرق‌ تا مدخل‌ بیابان‌ از نهر فرات‌ سكنا گرفت‌، زیرا كه‌ مواشی‌ ایشان‌ در زمین‌ جِلْعاد زیاده‌ شد.10و در ایام‌ شاؤل‌ ایشان‌ با حاجریان‌ جنگ‌ كردند و آنها به‌ دست‌ ایشان‌ افتادند و در خیمه‌های‌ آنها در تمامی‌ اطراف‌ شرقی‌ جِلْعاد ساكن‌ شدند.11و بنی‌جاد در مقابل‌ ایشان‌ در زمین‌ باشان‌ تاسَلْخَه‌ ساكن‌ بودند.12و مقدّم‌ ایشان‌ یوئیل‌ بود و دومین‌ شافام‌ و یعْنای‌ و شافاط‌ در باشان‌ (ساكن‌ بود).13و برادران‌ ایشان‌ برحسب‌ خانه‌های‌ آبای‌ ایشان‌، میكائیل‌ و مَشُلام‌ و شَبَع‌ و یورای‌ و یعْكان‌ و زِیع‌ و عابَر كه‌ هفت‌ نفر باشند.14اینانند پسران‌ اَبیحایل‌ بن‌ حوری‌ ابن‌ یاروح‌ بن‌ جِلْعاد بن‌ میكائیل‌ بن‌ یشِیشای‌ بن‌ یحْدُو ابن‌ بوز.15اَخی‌ ابن‌ عَبْدیئیل‌ بن‌ جونی‌ رئیس‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌.16و ایشان‌ در جِلْعادِ باشان‌ و قریه‌هایش‌ و در تمامی‌ نواحی‌ شارون‌ تا حدود آنها ساكن‌ بودند.17و نسب‌نامۀ جمیع‌ اینها در ایام‌ یوتام‌ پادشاه‌ یهودا و در ایام‌ یرُبْعام‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ ثبت‌ گردید.18از بنی‌رؤبین‌ و جادیان‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ شجاعان‌ و مردانی‌ كه‌ سپر و شمشیر برمی‌داشتند و تیراندازان‌ و جنگ‌آزمودگان‌ كه‌ به‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفتند، چهل‌ و چهار هزار و هفت‌ صد و شصت‌ نفر بودند.19و ایشان‌ با حاجریان‌ و یطُور و نافیش‌ و نوداب‌ مقاتله‌ نمودند.20و بر ایشان‌ نصرت‌ یافتند و حاجریان‌ و جمیع‌ رفقای‌ آنها به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ شدند زیرا كه‌ در حین‌ جنگ‌ نزد خدا استغاثه‌ نمودند و او ایشان‌ را چونكه‌ بر او توكل‌ نمودند، اجابت‌ فرمود.21پس‌ از مواشی ایشان‌، پنجاه‌ هزار شتر و دویست‌ و پنجاه‌ هزار گوسفند و دو هزار الاغ‌ و صد هزار مرد به‌ تاراج‌ بردند.22زیرا چونكه‌ جنگ‌ از جانب‌ خدا بود، بسیاری‌ مقتول‌ گردیدند. پس‌ ایشان‌ به‌ جای‌ آنها تا زمان‌ اسیری‌ ساكن‌ شدند.23و پسران‌ نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ در آن‌ زمین‌ ساكن‌ شده‌، از باشان‌ تا بَعْل‌ حَرْمون‌ و سَنیر و جَبَل‌ حَرْمون‌ زیاد شدند.24و اینانند رؤسای‌ خاندان‌آبای‌ ایشان‌ عافَر و یشْعِی‌ و اَلیئیل‌ و عَزْریئیل‌ و اِرْمیا و هُوْدَوْیا و یحْدیئیل‌ كه‌ مردان‌ تنومند شجاع‌ و ناموران‌ و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ بودند.25اما به‌ خدای‌ پدران‌ خود خیانت‌ ورزیده‌، در پی‌ خدایان‌ قومهای‌ آن‌ زمین‌ كه‌ خدا آنها را به‌ حضور ایشان‌ هلاك‌ كرده‌ بود، زنا كردند.26پس‌ خدای‌ اسرائیل‌ روح‌ فُول‌ پادشاه‌ اَشُّور و روح‌ تِلْغَتْ فِلْناسَر پادشاه‌ اَشُّور را برانگیخت‌ كه‌ او رؤبینیان‌ و جادیان‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ را اسیر كرده‌، ایشان‌ را به‌ حَلَح‌ و خابور و هارا و نَهْر جوزان‌ تا امروز بُرد.

Chapter 6

1بنی‌لاوی‌: جَرْشون‌ و قَهات‌ و مَراری‌.2و بنی‌قَهات‌: عَمْرام‌ و یصْهار و حَبْرُون‌ و عُزّیئیل‌.3و بنی‌عَمْرام‌: هارون‌ و موسی‌ و مریم‌. و بنی‌هارون‌: ناداب‌ و اَبِیهُو و اَلیعازار و ایتامار.4و اَلیعازار فینَحاس‌ را آورد و فینَحاس‌ ابیشوع‌ را آورد.5و ابیشوع‌ بُقِّی‌ را آورد و بُقِّی‌ عُزّی‌ را آورد.6و عُزّی‌ زَرَحْیا را آورد و زَرَحْیا مَرایوتْ را آورد.7و مَرایوت‌ اَمَرْیا را آورد و اَمَرْیا اخیطوب‌ را آورد.8و اخیطوب‌ صادوق‌ را آورد و صادوق‌ اَخِیمَعْص‌ را آورد.9و اَخِیمَعْص‌ عَزَرْیا را آورد و عَزَرْیا یوحانان‌ را آورد.10و یوحانان‌ عَزَرْیا را آورد و او در خانه‌ای‌ كه‌ سلیمان‌ در اورشلیم‌ بنا كرد، كاهن‌ بود.11و عَزَرْیا اَمَرْیا را آورد واَمَرْیا اخیطوب‌ را آورد.12و اَخیطوب‌ صادوق‌ را آورد و صادوق‌ شَلّوم‌ را آورد.13و شَلّوم‌ حِلْقیا را آورد و حِلْقیا عَزَرْیا را آورد.14و عَزَرْیا سَرایا را آورد و سرایا یهُوصاداق‌ را آورد.15و یهُوصاداق‌ به اسیری‌ رفت‌ هنگامی‌ كه‌ خداوند یهودا و اورشلیم‌ را به‌ دست‌ نَبُوكَدْنَصَّر اسیر ساخت‌.16پسران‌ لاوی‌: جرْشوم‌ و قَهات‌ و مَراری‌.17و اینها است‌ اسمهای‌ پسران‌ جَرْشُوم‌: لِبْنِی‌ و شِمْعی‌.18و پسران‌ قَهات‌: عَمْرام‌ و یصْهار و حبْرون‌ و عُزّیئیل‌.19و پسران‌ مَراری‌: مَحْلی‌ و موشی‌ پس‌ اینها قبایل‌ لاویان‌ برحسب‌ اجداد ایشان‌ است‌.20از جَرْشُوم‌ پسرش‌ لِبْنِی‌، پسرش‌ یحَت‌، پسرش‌ زِمَّه‌.21پسرش‌ یوآخ‌ پسرش‌ عِدُّو پسرش‌ زارَح‌ پسرش‌ یاتْرای‌.22پسران‌ قَهات‌، پسرش‌ عَمِّیناداب‌ پسرش‌ قُوْرَح‌ پسرش‌ اَسّیر.23پسرش‌ اَلْقانَه‌ پسرش‌ اَبیآساف‌ پسرش‌ اَسّیر.24و پسرش‌ تَحَت‌ پسرش‌ اُوریئیل‌ پسرش‌ عُزّیا، پسرش‌ شاؤل‌.25و پسران‌ اَلْقانَه‌ عماسای‌ و اَخیمُوت‌.26و امّا اَلْقانَه‌. پسران‌ اَلْقانَه‌ پسرش‌ صوفای‌ پسرش‌ نَحَت‌.27پسرش‌ اَلِیآب‌ پسرش‌ یرُوحام‌ پسرش‌ اَلْقانَه‌.28و پسران‌ سموئیل‌ نخست‌زاده‌اش‌ وَشْنِی‌ و دومش‌ اَبِیا.29پسران‌ مَراری‌ مَحْلی‌ و پسرش‌ لِبْنِی‌ پسرش‌ شِمْعی‌ پسرش‌ عُزَّه‌.30پسرش‌ شِمْعِی‌ پسرش‌ هَجیا پسرش‌ عَسایا.31و اینانند كه‌ داود ایشان‌ را بر خدمت‌ سرود در خانۀ خداوند تعیین‌ نمود بعد از آنكه‌ تابوت‌ مستقر شد.32و ایشان‌ پیش‌ مسكن‌ خیمۀ اجتماع‌ مشغول‌ سراییدن‌ می‌شدند تا حینی‌ كه‌ سلیمان‌ خانۀ خداوند را در اورشلیم‌ بنا كرد. پس‌ برحسب‌ قانون‌ خویش‌ بر خدمت‌ خود مواظب‌ شدند.33پس‌ آنهایی‌ كه‌ با پسران‌ خود معین‌ شدند،اینانند: از بنی‌قَهاتیان‌ هِمانِ مغنّی‌ ابن‌ یوئیل‌ بن‌ سموئیل‌.34بن‌ اَلْقانَه‌ بن‌ یرُوحام‌ بن‌ اَلیئیل‌ بن‌ نُوحْ،35ابن‌ صوف‌ بن‌ اَلْقانَه‌ بن‌ مَهت‌ بن‌ عماسای‌،36ابن‌اَلْقانَه‌ بن‌ یوئیل‌ بن‌ عَزَرْیاء بن‌ صَفَنْیا،37ابن‌ تَحَت‌ بن‌ اَسّیر بن‌ اَبیآساف‌ بن‌ قُوْرَح‌،38ابن‌ یصْهار بن‌ قَهات‌ بن‌ لاوی‌ بن‌ اسرائیل‌.39و برادرش‌ آساف‌ كه‌ به‌ دست‌ راست‌ وی‌ می‌ایستاد. آساف‌ بن‌ بَرَكْیا ابن‌ شِمْعِی‌،40ابن‌ میكائیل‌ بن‌ بَعْسِیا ابن‌ مَلْكِیا،41ابن‌ اَتْنِی‌ ابن‌ زارَح‌ بن‌ عَدایا،42ابن‌ اِیتان‌ بن‌ زِمَّه‌ بن‌ شِمْعِی‌،43ابن‌ یحت‌ بن‌ جَرْشُوم‌ بن‌ لاوی‌.44و به‌ طرف‌ چپ‌ برادران‌ ایشان‌ كه‌ پسران‌ مَراری‌ بودند: اِیتان‌ بن‌ قیشی‌ ابن‌ عَبْدِی‌ ابن‌ مَلّوك‌،45ابن‌ حَشَبْیا ابن‌ اَمَصْیا ابن‌ حِلْقِیا،46ابن‌ اَمْصِی‌ ابن‌ بانی‌ ابن‌ شامَر،47ابن‌ مَحْلِی‌ ابن‌ موشی‌ ابن‌ مَراری‌ ابن‌ لاوی‌.48و لاویانی‌ كه‌ برادران‌ ایشان‌ بودند، به‌ تمامی‌ خدمت‌ مسكن‌ خانۀ خدا گماشته‌ شدند.49و اما هارون‌ و پسرانش‌ بر مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ و بر مذبح‌ بخور به‌ جهت‌ تمامی‌ عمل‌ قدس‌الاقداس‌ قربانی‌ می‌گذرانیدند تا به‌ جهت‌ اسرائیل‌ موافق‌ هر آنچه‌ موسی‌ بندۀ خدا امر فرموده‌ بود، كفاره‌ نمایند.50و اینانند پسران‌ هارون‌: پسرش‌ اَلعازار، پسرش‌ فینَحاس‌، پسرش‌ اَبِیشُوع‌.51پسرش‌ بُقی‌، پسرش‌ عُزّی‌، پسرش‌ زَرَحْیا،52پسرش‌ مَرایوت‌ پسرش‌ اَمَرْیا پسرش‌ اَخیطوب‌،53پسرش‌ صادوق‌، پسرش‌ اَخِیمَعْص‌.54و مسكن‌های‌ ایشان‌ برحسب‌ موضع‌ها و حدود ایشان‌ اینها است‌: از پسران‌ هارون‌ به‌ جهت‌ قبایل‌ قَهاتیان‌ زیرا قرعۀ اوّل‌ از آنِ ایشان‌ بود.55پس‌ حَبْرُون‌ در زمین‌ یهودا با حوالی‌ آن‌ به‌ هر طرفش‌ به‌ ایشان‌ داده‌ شد.56و اما زمینهای‌ آن‌ شهر و دهاتش‌ را به‌ كالیب‌ بن‌ یفُنَّه‌ دادند.57به‌ پسران‌ هارون‌ به‌ جهت‌ شهرهای‌ ملجا حَبْرُون‌ ولِبْنَه‌ و حوالی‌ آن‌، و یتّیر و اَشْتَموع‌ و حوالی‌ آن‌ را دادند.58و حِیلین‌ و حوالی‌ آن‌ را و دَبیر و حوالی‌ آن‌ را،59و عاشان‌ و حوالی‌ آن‌ را و بیت‌ شمس‌ و حوالی‌ آن‌ را،60و از سبط‌ بنیامین‌ جَبَع‌ و حوالی‌ آن‌ را و عَلَّمَت‌ و حوالی‌ آن‌ را و عَناتوت‌ و حوالی‌ آن‌ را. پس‌ جمیع‌ شهرهای‌ ایشان‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ سیزده‌ شهر بود.61و به‌ پسران‌ قَهات‌ كه‌ از قبایل‌ آن‌ سبط‌ باقی‌ ماندند، ده‌ شهر از نصف‌ سبط‌ یعنی‌ از نصف‌ مَنَّسی‌ به‌ قرعه‌ داده‌ شد.62و به‌ بنی‌جَرْشُوم‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ از سبط‌ یسّاكار و از سبط‌ اَشیر و از سبط‌ نَفْتالی‌ و از سبط‌ مَنَّسی‌ در باشان‌ سیزده‌ شهر.63و به‌ پسران‌ مَراری‌ برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌ از سبط‌ رؤبین‌ و از سبط‌ جاد و از سبط‌ زبولون‌ دوازده‌ شهر به‌ قرعه‌ داده‌ شد.64پس‌ بنی‌اسرائیل‌ این‌ شهرها را با حوالی‌ آنها به‌ لاویان‌ دادند.65و از سبط‌ بنی‌یهودا و از سبط‌ بنی‌ شَمْعون‌ و از سبط‌ بنی‌بنیامین‌ این‌ شهرها را كه‌ اسم‌ آنها مذكور است‌ به‌ قرعه‌ دادند.66و بعضی‌ از قبایل‌ بنی‌قَهات‌ شهرهای‌ حدود خود را از سبط‌ افرایم‌ داشتند.67پس‌ شكیم‌ را با حوالی‌ آن‌ در كوهستان‌ افرایم‌ و جازَر را با حوالی‌ آن‌ به‌ جهت‌ شهرهای‌ ملجا به‌ ایشان‌ دادند.68و یقْمَعام‌ را با حوالی‌ آن‌ و بیت‌ حُورُون‌ را با حوالی‌ آن‌.69و اَیلُون‌ را با حوالی‌ آن‌ و جَتّ رِمُّون‌ را با حوالی‌ آن‌.70و از نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌، عانیر را با حوالی‌ آن‌، و بِلعام‌ را با حوالی‌ آن‌، به‌ قبایل‌ باقی‌ماندۀ بنی‌قَهات‌ دادند.71و به‌ پسران‌ جَرْشُوم‌ از قبایل‌ نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌، جُوْلان‌ را در باشان‌ با حوالی‌ آن‌ و عَشْتارُوتْ را با حوالی‌ آن‌.72و از سبط‌ یسّاكار قادِشْ را با حوالی‌ آن‌ و دَبَرَه‌ را با حوالی‌ آن‌.73وراموت‌ را با حوالی‌ آن‌ و عانیم‌ را با حوالی‌ آن‌.74و از سبط‌ اَشیر مَشْآل‌ را با حوالی‌ آن‌ و عَبْدُون‌ را با حوالی‌ آن‌.75و حُقُوق‌ را با حوالی‌ آن‌ و رَحُوب‌ را با حوالی‌ آن‌.76و از سبط‌ نَفْتالی‌ قادِش‌ را در جَلِیل‌ با حوالی‌ آن‌ و حَمّون‌ را با حوالی‌ آن‌ و قِریتایم‌ را با حوالی‌ آن‌.77و به‌ پسران‌ مَراری‌ كه‌ از لاویان‌ باقی‌ مانده‌ بودند، از سبط‌ زبولون‌ رِمّون‌ را با حوالی‌ آن‌ و تابور را با حوالی‌ آن‌.78و از آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ در برابر اریحا به‌ جانب‌ شرقی‌ اُرْدُن‌ از سبط‌ رؤبین‌، باصَر را در بیابان‌ با حوالی‌ آن‌ و یهْصَه‌ را با حوالی‌ آن‌.79و قدیموت‌ را با حوالی‌ آن‌ و مَیفَعَه‌ را با حوالی‌ آن‌.80و از سبط‌ جاد راموت‌ را در جِلْعاد با حوالـی‌ آن‌ و مَحَنایمْ را با حوالـی‌ آن‌.81و حَشْبون‌ را با حوالی‌ آن‌ و یعْزیر را با حوالی‌ آن‌.

Chapter 7

1و اما پسران‌ یسّاكار: تولاع‌ و فُوَه‌ و یاشوب و شِمْرُون‌ چهار نفر بودند.2و پسران‌ تولاع‌: عُزِّی‌ و رفایا و یربیئیل‌ و یحْمای‌ و یبْسام‌ و سموئیل‌؛ ایشان‌ رؤسای‌ خاندان‌ پدر خود تولاع‌ و مردان‌ قوی شجاع‌ در انساب‌ خود بودند، و عدد ایشان‌ در ایام‌ داود بیست‌ و دو هزار و ششصد بود.3و پسـر عُزّی‌، یزْرَحْیـا و پسران‌ یزْرَحْیا، میكائیل‌ و عُوبَدْیا و یوئیل‌ و یشِیا كه‌ پنج‌ نفر و جمیع‌ آنهـا رؤسـا بودند.4و بـا ایشـان‌ برحسب‌ انساب‌ ایشان‌ و خاندان‌ آبـای‌ ایشـان‌، فوجهای‌ لشكر جنگی‌ سی‌ و شش‌ هزرا نفر بودند، زیرا كه‌ زنان‌ و پسـران‌ بسیـار داشتنـد.5و بـرادران‌ ایشـان‌ از جمیـع‌ قبایل‌ یسّاكار مردان‌ قوی‌ شجاع‌ هشتاد و هفت‌ هزار نفـر جمیعـاً در نسب‌نامـه‌ ثبت‌ شدند.6و پسران‌ بنیامین‌: بالَع‌ و باكَر و یدِیعَئیل‌، سه‌ نفر بودند.7و پسران‌ بالَع‌: اَصْبُون‌ و عُزّی‌ و عُزّیئیل‌ و یریموت‌ و عِیرِی‌، پنج‌ نفر رؤسای‌ خاندان‌ آبا و مردان‌ قوی‌ شجاع‌ كه‌ بیست‌ و دو هزار و سی‌ و چهار نفر از ایشان‌ در نسب‌نامه‌ ثبت‌ گردیدند.8و پسران‌ باكَر: زَمِیرَه‌ و یوعاش‌ و اَلِیعازار و اَلْیوعِینای‌ و عُمْرِی‌ و یریموت‌ و اَبِیا و عَناتُوت‌ و عَلامَت‌. جمیع‌ اینها پسران‌ باكَر بودند.9و بیست‌ هزار و دویست‌ نفر از ایشان‌ برحسب‌ انساب‌ ایشان‌، رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ مردان‌ قوی شجاع‌ در نسب‌نامه‌ ثبت‌ شدند.10و پسر یدِیعَئیل‌: بِلْهان‌ و پسران‌ بِلْهان‌: یعِیش‌ و بنیامین‌ و اِیهُود و كَنَعْنَه‌ و زِیتان‌ و تَرْشِیش‌ و اَخِیشاحَر.11جمیع‌ اینها پسران‌ یدِیعَئیل‌ برحسب‌ رؤسای‌ آبا و مردان‌ جنگی شجاع‌ هفده‌ هزار و دویست‌ نفر بودند كه‌ در لشكر برای‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفتند.12و پسران‌ عِیر: شُفّیم‌ و حُفّیم‌ و پسر اَحِیر حُوشیم‌.13و پسران‌ نَفْتالی‌: یحْصیئیل‌ و جُوْنی‌ و یصَر و شَلُّوم‌ از پسران‌ بِلْهَه‌ بودند.14پسران‌ مَنَّسی‌ اَسْریئیل‌ كه‌ زوجه‌اش‌ او را زایید، و ماكیر پدر جِلْعاد كه‌ مُتعه‌ اَرامیۀ وی‌ او را زایید.15و ماكیر خواهر حُفّیم‌ و شُفّیم‌ را كه‌ به‌ مَعْكَه‌ مسماۀ بود، به‌ زنی‌ گرفت‌؛ و اسم‌ پسر دوم‌ او صَلُفْحاد بود؛ و صَلُفْحاد دختران‌ داشت‌.16و مَعْكَه‌ زن‌ ماكیر پسری‌ زاییده‌، او را فارَش‌ نام‌ نهاد و اسم‌ برادرش‌ شارَش‌ بود و پسرانش‌، اُوْلام‌ وراقَم‌ بودند.17و پسر اُوْلام‌ بِدان‌ بود. اینانند پسران‌ جِلْعاد بن‌ ماكیر بن‌ مَنَّسی‌.18و خواهر او هَمُولَكَه‌ اِیشهُود و ابَیعَزَر و مَحْلَه‌ را زایید.19و پسران‌ شَمیداع‌ اَخْیان‌ و شَكیم‌ و لَقْحِی‌ و اَنْیعام‌.20و پسران‌ افرایم‌ شُوتالَح‌ و پسرش‌ بارَد و پسرش‌ تَحَت‌ و پسرش‌ اَلِعادا و پسرش‌ تَحَت‌.21و پسرش‌ زاباد و پسرش‌ شُوتالَح‌ و عازَر و اَلِعاد كه‌ مردان‌ جَتّ كه‌ در آن‌ زمین‌ مولود شدند، ایشان‌ را كشتند زیرا كه‌ برای‌ گرفتن‌ مواشی‌ ایشان‌ فرود آمده‌ بودند.22و پدر ایشان‌ افرایم‌ به‌ جهت‌ ایشان‌ روزهای‌ بسیار ماتم‌ گرفت‌ و برادرانش‌ برای‌ تعزیت‌ وی‌ آمدند.23پس‌ نزد زن‌ خود درآمد و او حامله‌ شده‌، پسری‌ زایید و او را بَرِیعَه‌ نام‌ نهاد، از این‌ جهت‌ كه‌ در خاندان‌ او بلایی‌ عارض‌ شده‌ بود.24و دخترش‌ شیره‌ بود كه‌ بیت‌ حورون‌ پایین‌ و بالا را و اُزِّین‌ شِیرَه‌ را بنا كرد.25و پسرش‌ رافَح‌ و راشَف‌، و پسرش‌ تالَح‌، و پسرش‌ تاحَن‌،26پسرش‌ لَعَدان‌، و پسرش‌ عَمیهُود، و پسرش‌ اَلِیشَمَع‌،27و پسرش‌ نون‌، و پسرش‌ یهُوشوع‌،28و املاك‌ و مسكن‌های‌ ایشان‌ بیت‌ئیل‌ و دهات‌ آن‌ بود و به‌ طرف‌ مشرقْ نَعْران‌ و به‌ طرف‌ مغربْ جازَر و دهات‌ آن‌ و شكیم‌ و دهات‌ آن‌ تا غَزَّه‌ و دهات‌ آن‌.29و نزد حدود بنی‌مَنَّسی‌ بیت‌شان‌ و دهات‌ آن‌ و تَعْناك‌ و دهات‌ آن‌ و مَجِدّو و دهات‌ آن‌ و دُور و دهات‌ آن‌ كه‌ در اینها پسران‌ یوسف‌ بن‌اسرائیل‌ ساكن‌ بودند.30پسران‌ اَشِیر، یمْنَه‌ و یشْوَه‌ و یشْوی‌ و بَرْیعه‌ بودند، و خواهر ایشان‌ سارَح‌ بود.31و پسران‌بَریعَه‌، حابَر و مَلْكیئیل‌ كه‌ همان‌ پدر بِرْزاوَت‌ باشد.32و حابَر، یفْلِیط‌ و شومیر و حُوتام‌ و خواهر ایشان‌ شوعا را آورد.33و پسران‌ یفْلِیط‌ فاسَك‌ و بِمْهال‌ و عَشْوَت‌ بودند. اینانند بنی‌ یفْلیط‌.34و پسران‌ شامَراَخی‌ و رُهْجَه‌ و یحُبَّه‌ و اَرام‌.35و پسران‌ هیلام‌ برادر وی‌ صُوفَح‌ و یمْناع‌ و شالَش‌ و عامال‌ بودند.36و پسران‌ صُوفَح‌، سُوح‌ و حَرْنَفَر و شُوعال‌ و بِیرِی‌ و یمْرَه‌.37و باصَر و هُود و شَمَّا و شَلَشَه‌ و یتْران‌ و بَئِیرا.38و پسران‌ یتَرْ، یفُنَّه‌ و فِسْفا و اَرا.39و پسران‌ عُلاّ، آرَح‌ و حَنِّیئیل‌ و رَصِیا.40جمیع‌ اینها پسران‌ اَشِیر و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ و برگزیدگان‌ مردان‌ جنگی‌ و رؤسای‌ سرداران‌ بودند. و شمارۀ ایشان‌ كه‌ در لشكر برای‌ جنگ‌ برحسب‌ نسب‌نامه‌ ثبت‌ گردید، بیست‌ و شش‌ هزار نفر بود.

Chapter 8

1و بنیامین‌ نخست‌زادۀ خود بالَع‌ را آورد و دومین‌ اَشْبیل‌ و سومش‌ اَخْرَخ‌،2و چهارم‌ نُوحَه‌ و پنجم‌ را فارا.3و پسران‌ بالَع‌: اَدّار و جِیرا و اَبِیهُود.4و اَبْیشُوع‌ و نُعْمان‌ و اَخُوخ‌.5و جیرا و شَفُوفان‌ و حُورام‌ بودند.6و اینانند پسران‌ اَحُود كه‌ رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ساكنان‌ جَبَع‌ بودند و ایشان‌ را به‌ مناحت‌ كوچانیدند.7و او نُعمان‌ و اَخِیا و جیرا را كوچانید و او عُزّا و اَخِیحُود را تولید نمود.8و شَحْرایم‌ در بلاد موآب‌ بعد از طلاق‌ دادن‌ زنان‌ خود حُوشیم‌ و بَعَرا فرزندان‌ تولید نمود.9پس‌ از زن‌ خویش‌ كه‌ خُوداش‌ نام‌ داشت‌ یوباب‌ و ظبیا و میشا و مَلْكام‌ را آورد.10و یعُوص‌ و شَكِیا و مِرْمَه‌ را كه‌ اینها پسران‌ او و رؤسای‌ خاندانهای‌ آبا بودند.11و از حوشیم‌ ابیطوب‌ و اَلْفَعْل‌ را آورد.12و پسران‌ اَلْفَعْل‌ عابَر ومِشْعام‌ و شامَر كه‌ اُوْنُو و لُود و دهاتش‌ را بنا نهاد بودند.13و بَرِیعه‌ و شامع‌ كه‌ ایشان‌ رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ساكنان‌ اَیلُون‌ بودند و ایشان‌ ساكنان‌ جَّت‌ را اخراج‌ نمودند.14و اَخِیو و شاشَق‌ و یرِیمُوت‌.15و زَبَدْیا و عارَد و عادَر.16و میكائیل‌ و یشْفَه‌ و یوْخا پسران‌ بَریعه‌ بودند.17و زَبَدْیا و مَشُلاّم‌ و جِزْقِی‌ و حابَر،18و یشْمَرای‌ و یزْلِیآه‌ و یوباب‌ پسران‌ اَلْفَعْل‌ بودند.19و یعْقیم‌ و زِكْرِی‌ و زَبْدِی‌،20و اَلِیعینای‌ و صِلَّتای‌ و ایلیئیل‌،21و اَدایا و بریا و شِمْرَت‌ پسران‌ شِمْعی‌،22و یشْفان‌ و عابَر و ایلیئیل‌.23و عَبْدون‌ و زِكرِی‌ و حانان‌،24و حَنَنْیا و عیلام‌ و عَنْتُوتِیا،25و یفَدْیا و فَنُوئیل‌ پسران‌ شاشَق‌ بودند.26و شِمْشَرای‌ و شَحَرْیا و عَتَلْیا.27و یعْرَشیا و ایلیا و زِكْرِی‌ پسران‌ یرُحام‌ بودند.28اینان‌ رؤسای‌ خاندان‌ آبا برحسب‌ انساب‌ خود و سرداران‌ بودند و ایشان‌ در اورشلیم‌ سكونت‌ داشتند.29و در جِبْعُون‌ پدر جِبْعُون‌ سكونت‌ داشت‌ و اسم‌ زنش‌ مَعْكَه‌ بود.30و نخست‌زاده‌اش‌ عَبْدُون‌ بود، پس‌ صور و قَیس‌ و بَعْل‌ و ناداب‌،31و جَدُور و اَخِیو و زاكَر؛32و مِقْلُوت‌ شِمْآه‌ را آورد و ایشان‌ نیز با برادران‌ خود در اورشلیم‌ در مقابل‌ برادران‌ ایشان‌ ساكن‌ بودند.33و نیر قَیس‌ را آورد و قَیس‌ شاؤل‌ را آورد و شاؤل‌ یهُوناتان‌ و مَلْكیشوع‌ و ابیناداب‌ و اَشْبَعْل‌ را آورد.34و پسر یهُوناتان‌ مَرِیب‌ بَعْل‌ بود و مَرِیب‌ بَعْل‌ میكا را آورد.35و پسران‌ میكا، فیتون‌ و مالَك‌ و تاریع‌ و آحاز بودند.36و آحاز یهُوعَدَه‌ را آورد، یهُوعَدَه‌ عَلْمَت‌ و عَزْمُوت‌ و زِمْری‌ را آورد و زِمْری‌ موصا را آورد.37و موصا بِنْعا را آورد و پسرش‌ رافَه‌ بود وپسرش‌ اَلْعاسَه‌ و پسرش‌ آصیل‌ بود.38و آصیل‌ را شش‌ پسر بود و نامهای‌ ایشان‌ اینها است‌: عَزْرِیقام‌ و بُكْرُو و اِسْمَعِیل‌ و شَعرْیا و عُوبَدْیا و حانان‌. و جمیع‌ اینها پسران‌ آصیل‌اند.39و پسران‌ عِیشَق‌ برادر او نخست‌زاده‌اش‌ اُولام‌ و دومین‌ یعُوش‌ و سومین‌ اَلِیفَلَط‌.40و پسران‌ اُوْلام‌، مردان‌ زورآورِ شجاع‌ و تیرانداز بودند؛ و پسران‌ و پسرانِ پسران‌ ایشان‌ بسیار یعنی‌ صد و پنجاه‌ نفر بودند. جمیع‌ اینها از بنی‌بنیامین‌ می‌باشند.

Chapter 9

1و تمامی‌ اسرائیل‌ برحسب‌ نسب‌نامه‌های خود شمرده‌ شدند، و اینك‌ در كتاب‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌اند و یهودا به‌ سبب‌ خیانت‌ خود به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ رفتند.2و كسانی‌ كه‌ اول‌ در مُلكها و شهرهای‌ ایشان‌ سكونت‌ داشتند، اسرائیلیان‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ و نَتینیم‌ بودند.3و در اورشلیم‌ بعضی‌ از بنی‌یهودا و از بنی‌بنیامین‌ و از بنی‌افرایم‌ و مَنَّسی‌ ساكن‌ بودند.4عوتای‌ ابن‌ عمَّیهُود بن‌ عُمْرِی‌ ابن‌ اِمْرِی‌ ابن‌ بانی‌ از بنی‌فارَص‌ بن‌ یهودا.5و از شیلونیان‌ نخست‌زاده‌اش‌ عسایا و پسران‌ او.6و از بنی‌زارَح‌ یعُوئیل‌ و برادران‌ ایشان‌ ششصد و نود نفر.7و از بنی‌بنیامین‌ سَلُّو ابن‌ مَشُلاّم‌ بن‌ هُودُویا ابن‌ هَسْنُوآه‌.8و یبْنِیا ابن‌ یرُوحام‌ و اِیلَۀ بن‌ عُزِّی‌ ابن‌ مِكْرِی‌ و مَشُلاّم‌ بن‌ شَفَطْیا بن‌ رَاؤئیل‌ بن‌ یبْنِیا.9و برادران‌ ایشان‌ برحسب‌ انساب‌ ایشان‌ نه‌ صد و پنجاه‌ و شش‌ نفر. جمیع‌ اینها رؤسای‌ اجداد برحسب‌ خاندانهای‌ آبای‌ ایشان‌ بودند.10و از كاهنان‌، یدَعْیا و یهُویاریب‌ و یاكین‌،11و عَزَرْیا ابن‌حِلْقیا ابن‌ مَشُلاّم‌ بن‌ صادوق‌ بن‌ مَرایوت‌ بن‌ اَخیطُوب‌ رئیس‌ خانۀ خدا،12و عَدایا ابن‌ یرُوحام‌ بن‌ فَشْحُور بن‌ مَلْكیا و مَعَسای‌ ابن‌ عَدیئیل‌ بن‌ یحْزیره‌ بن‌ مَشُلاّم‌ بن‌ مَشِلیمِیت‌ بن‌ اِمّیر.13و برادران‌ ایشان‌ كه‌ رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ بودند، هزار و هفتصد و شصت‌ نفر كه‌ مردان‌ رشید به‌ جهت‌ عمل‌ خدمت‌ خانۀ خدا بودند.14و از لاویان‌ شَمَعْیا ابن‌حَشُّوب‌ بن‌ عَزْریقام‌ بن‌ حَشَبْیا از بنی‌مَراری‌.15و بَقْبَقَّر و حارَش‌ و جَلال‌ و مَتَنْیا ابن‌ میكا ابن‌ زِكْرِی‌ ابن‌آساف‌.16و عُوبَدْیا ابن‌ شَمَعْیا ابن‌ جَلال‌ و بن‌ یدُوتُون‌ و بَرْخِیا ابن‌ آسا ابن‌ اَلْقانَه‌ كه‌ در دهات‌ نَطُوفاتیان‌ ساكن‌ بود.17و در بانانْ، شَلُّوم‌ و عَقُّوب‌ و طَلْمُون‌ و اَخِیمان‌ و برادران‌ ایشان‌. و شَلُّوم‌ رئیس‌ بود.18و ایشان‌ تا الا´ن‌ بر دروازه‌ شرقی پادشاه‌ (می‌باشند) و دربانانِ فرقۀ بنی‌لاوی‌ بودند.19و شَلُّوم‌ بن‌ قُورِی‌ ابن‌ اَبْیآساف‌ بن‌ قُوْرَح‌ و برادرانش‌ از خاندان‌ پدرش‌ یعنی‌ از بنی‌قُوْرَح‌ كه‌ ناظران‌ عمل‌ خدمت‌ و مستحفظان‌ دروازه‌های‌ خیمه‌ بودند و پدران‌ ایشان‌ ناظران‌ اُردوی‌ خداوند و مستحفظان‌ مدخل‌ آن‌ بودند.20و فینَحاس‌ بن‌ اَلْعازار، سابق‌ رئیس‌ ایشان‌ بود. و خداوند با وی‌ می‌بود.21و زكریا ابن‌ مَشَلَمِیا دربان‌ دروازه‌ خیمۀ اجتماع‌ بود.22و جمیع‌ اینانی‌ كه‌ برای‌ دربانی دروازه‌ها منتخب‌ شدند، دویست‌ و دوازده‌ نفر بودند و ایشان‌ در دهات‌ خود برحسب‌ نسب‌نامه‌های‌ خود شمرده‌ شدند كه‌ داود و سموئیلِ رائی ایشان‌ را بر وظیفه‌های‌ ایشان‌ گماشته‌ بودند.23پس‌ ایشان‌ و پسران‌ ایشان‌ بر دروازه‌های‌ خانۀ خداوند و خانۀ خیمه‌ برای‌ نگاهبانی آن‌ گماشته‌ شدند.24و دربانان‌ به‌ هر چهار طرف‌ یعنی‌ به‌ مشرق‌ و مغرب‌ و شمال‌ و جنوب‌ بودند.25وبرادران‌ ایشان‌ كه‌ در دهات‌ خود بودند، هر هفت‌ روز نوبت‌ به‌ نوبت‌ با ایشان‌ می‌آمدند.26زیرا چهار رئیس‌ دربانان‌ كه‌ لاویان‌ بودند، منصب‌ خاصّ داشتند و ناظرانِ حجره‌ها و خزانه‌های‌ خانۀ خدا بودند.27و به‌ اطراف‌ خانۀ خدا منزل‌ داشتند زیرا كه‌ نگاه‌بانیش‌ بر ایشان‌ بود، و باز كردن‌ آن‌ هر صبح‌ بر ایشان‌ بود.28و بعضی‌ از ایشان‌ بر آلات‌ خدمت‌ مأمور بودند، چونكه‌ آنها را به‌ شماره‌ می‌آوردند و به‌ شماره‌ بیرون‌ می‌بردند.29از ایشان‌ بر اسباب‌ و جمیع‌ آلات‌ قدس‌ و آرْدِ نرم‌ و شراب‌ و روغن‌ و بخور و عطریات‌ مأمور بودند.30و بعضی‌ از پسران‌ كاهنان‌، عطریات‌ خوشبو را تركیب‌ می‌كردند.31و مَتَّتْیا كه‌ از جمله‌ لاویان‌ و نخست‌زادۀ شَلُّوم‌ قُوْرَحی‌ بود، بر عمل‌ مطبوخات‌ گماشته‌ شده‌ بود.32و بعضی‌ از برادران‌ ایشان‌ از پسران‌ قَهاتیان‌، بر نان‌ تَقْدِمه‌ مأمور بودند تا آن‌ را در هر روز سبت‌ مهیا سازند.33و مغنیان‌ از رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ لاویان‌ در حجره‌ها سكونت‌ داشتند و از كار دیگر فارغ‌ بودند زیرا كه‌ روز و شب‌ در كار خود مشغول‌ می‌بودند.34اینان‌ رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ لاویان‌ و برحسب‌ انساب‌ خود رئیس‌ بودند و در اورشلیم‌ سكونت‌ داشتند.35و در جِبْعُون‌، پدر جِبْعُون‌، یعُوئیل‌ سكونت‌ داشت‌ و اسم‌ زنش‌ مَعْكَه‌ بود.36و نخست‌زاده‌اش‌ عَبْدون‌ بود، پس‌ صور و قَیس‌ و بَعْل‌ و نیر و ناداب‌،37و جَدُور و اَخِیوْ و زَكریا و مِقْلُوت‌؛38و مِقْلُوت‌ شِمْآم‌ را آورد و ایشان‌ نیز با برادران‌ خود در اورشلیم‌ در مقابل‌ برادران‌ ایشان‌ ساكن‌ بودند.39و نیر قَیس‌ را آورد و قَیس‌ شاؤل‌ را آورد و شاؤل‌ یهُوناتان‌ و مَلْكیشوع‌ و ابیناداب‌ واَشْبَعْل‌ را آورد.40و پسر یهُوناتان‌، مَریب‌بَعْل‌ بود و مَریب‌بَعْل‌ میكا را آورد.41و پسر میكا، فیتون‌ و مالَك‌ و تَحْریع‌ و آحاز بودند.42و آحاز یعْرَه‌ را آورد و یعْرَه‌ عَلْمَت‌ و عَزْمُوت‌ و زِمْرِی‌ را آورد و زِمْرِی‌ موصا را آورد.43و موصا بِنْعا را آورد و پسرش‌ رفایا و پسرش‌ اَلْعاسَه‌ و پسرش‌ آصیل‌.44و آصیل‌ را شش‌ پسر بود و این‌ است‌ نامهای‌ ایشان‌: عَزْرِیقام‌ و بُكْرُو و اسْمَعیل‌ و شَعَریا و عُوبَدْیا و حانان‌ اینها پسران‌ آصیل‌ می‌باشند.

Chapter 10

1و فلسطینیان‌ با اسرائیل‌ جنگ‌ كردند، و مردان‌ اسرائیل‌ از حضور فلسطینیان‌ فرار كردند و در كوه‌ جِلْبُوع‌ كشته‌ شده‌، افتادند.2و فلسطینیان‌ شاؤل‌ و پسرانش‌ را به‌ سختی‌ تعاقب‌ نمودند، و فلسطینیان‌ پسران‌ شاؤل‌ یوناتان‌ و ابیناداب‌ و مَلْكیشوع‌ را كشتند.3و جنگ‌ بر شاؤل‌ سخت‌ شد و تیراندازان‌ او را دریافتند و از تیراندازان‌ مجروح‌ شد.4و شاؤل‌ به‌ سلاحدار خود گفت‌: «شمشیر را بكش‌ و به‌ من‌ فرو بر، مبادا این‌ نامختونان‌ بیایند و مرا افتضاح‌ كنند.» اما سلاحدارش‌ نخواست‌ زیرا كه‌ بسیار می‌ترسید؛ پس‌ شاؤل‌ شمشیر را گرفته‌ بر آن‌ افتاد.5و سلاحدارش‌ چون‌ شاؤل‌ را مرده‌ دید، او نیز بر شمشیر افتاده‌، بمُرد.6و شاؤل‌ مُرد و سه‌ پسرش‌ و تمامی‌ اهل‌ خانه‌اش‌ همراه‌ وی‌ مردند.7و چون‌ جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ كه‌ در وادی‌ بودند، این‌ را دیدند كه‌ لشكر منهزم‌ شده‌، و شاؤل‌ و پسرانش‌ مرده‌اند، ایشان‌ نیز شهرهای‌ خود را ترك‌ كرده‌، گریختند و فلسطینیان‌ آمده‌، در آنها قرار گرفتند.8و روز دیگر واقع‌ شد كه‌ چون‌ فلسطینیان‌ آمدند تا كشتگان‌ را برهنه‌ نمایند، شاؤل‌ و پسرانش‌ را در كوه‌ جِلْبُوع‌ افتاده‌ یافتند.9پس‌ او را برهنه‌ ساخته‌، سَر و اسلحه‌اش‌ را گرفتند و آنها را به‌ زمین‌ فلسطینیان‌ به‌ هر طرف‌ فرستادند تا به‌ بتها و قوم‌ خود مژده‌ برسانند.10و اسلحه‌اش‌ را در خانۀ خدایان‌ خود گذاشتند و سرش‌ را در خانۀ داجون‌ به‌ دیوار كوبیدند.11و چون‌ تمامی‌ اهل‌ یابیش‌ جِلْعاد آنچه‌ را كه‌ فلسطینیان‌ به‌ شاؤل‌ كرده‌ بودند شنیدند،12جمیع‌ شجاعان‌ برخاسته‌، جسد شاؤل‌ و جسدهای‌ پسرانش‌ را برداشته‌، آنها را به‌ یابیش‌ آورده‌، استخوانهای‌ ایشان‌ را زیر درخت‌ بلوط‌ كه‌ در یابیش‌ است‌، دفن‌ كردند و هفت‌ روز روزه‌ داشتند.13پس‌ شاؤل‌ به‌ سبب‌ خیانتی‌ كه‌ به‌ خداوند ورزیده‌ بود مُرد، به‌ جهت‌ كلام‌ خداوند كه‌ آن‌ را نگاه‌ نداشته‌ بود، و از این‌ جهت‌ نیز كه‌ از صاحبۀ اجنّه‌ سؤال‌ نموده‌ بود.14و چونكه‌ خداوند را نطلبیده‌ بود، او را كُشت‌ و سلطنت‌ او را به‌ داود بن‌ یسَّی‌ برگردانید.

Chapter 11

1و تمامی‌ اسرائیل‌ نزد داود در حَبْرُون‌ جمع شده‌، گفتند: «اینك‌ ما استخوانها و گوشت‌ تو می‌باشیم‌.2و قبل‌ از این‌ نیز هنگامی‌ كه‌ شاؤل‌ پادشاه‌ می‌بود، تو اسرائیل‌ را بیرون‌ می‌بردی‌ و درون‌ می‌آوردی‌؛ و یهُوَه‌ خدایت‌ تو را گفت‌ كه‌: تو قوم‌ من‌ اسرائیل‌ را شبانی‌ خواهی‌ نمود و تو بر قوم‌ من‌ اسرائیل‌ پیشوا خواهی‌ شد.»3و جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ نزد پادشاه‌ به‌ حَبْرُون‌ آمدند وداود با ایشان‌ به‌ حضور خداوند در حَبْرُون‌ عهد بست‌، و داود را برحسب‌ كلامی‌ كه‌ خداوند به‌ واسطۀ سموئیل‌ گفته‌ بود به‌ پادشاهی اسرائیل‌ مسح‌ نمودند.4و داود و تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ اورشلیم‌ كه‌ یبُوس‌ باشد، آمدند و یبُوسیان‌ در آن‌ زمین‌ ساكن‌ بودند.5و اهل‌ یبُوس‌ به‌ داود گفتند: «به‌ اینجا داخل‌ نخواهی‌ شد.» اما داود قلعۀ صَهْیون‌ را كه‌ شهر داود باشد بگرفت‌.6و داود گفت‌: «هر كه‌ یبُوسیان‌ را اول‌ مغلوب‌ سازد، رئیس‌ و سردار خواهد شد.» پس‌ یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ اول‌ بر آمد و رئیس‌ شد.7و داود در آن‌ قلعه‌ ساكن‌ شد، از آن‌ جهت‌ آن‌ را شهر داود نامیدند.8و شهر را به‌ اطراف‌ آن‌ و گرداگرد مِلُّوه‌ بنا كرد و یوآب‌ باقی‌ شهر را تعمیر نمود.9و داود ترقی‌ كرده‌، بزرگ‌ می‌شد و یهُوَه‌ صبایوت‌ با وی‌ می‌بود.10و اینانند رؤسای‌ شجاعانی‌ كه‌ داود داشت‌ كه‌ با تمامی اسرائیل‌ او را در سلطنتش‌ تقویت‌ دادند تا او را برحسب‌ كلامی‌ كه‌ خداوند دربارۀ اسرائیل‌ گفته‌ بود پادشاه‌ سازد.11و عدد شجاعانی‌ كه‌ داود داشت‌ این‌ است‌: یشُبْعام‌ بن‌ حَكْوُنی‌ كه‌ سردار شلیشیم‌ بود كه‌ بر سیصد نفر نیزۀ خود را حركت‌ داد و ایشان‌ را در یك‌ وقت‌ كشت‌.12و بعد از او اَلِعازار بن‌دُودُوی‌ اَخُوخی كه‌ یكی‌ از آن‌ سه‌ شجاع‌ بود.13او با داود در فَسْدَمِیم‌ بود وقتی‌ كه‌ فلسطینیان‌ در آنجا برای‌ جنگ‌ جمع‌ شده‌ بودند، و قطعۀ زمین‌ پُر از جو بود، و قوم‌ ازحضور فلسطینیان‌ فرار می‌كردند.14و ایشان‌ در میان‌ آن‌ قطعۀ زمین‌ ایستاده‌، آن‌ را محافظت‌ نمودند، و فلسطینیان‌ را شكست‌ دادند و خداوند نصرت‌ عظیمی‌ به‌ ایشان‌ داد.15و سه‌ نفر از آن‌ سی‌ سردار به‌ صخره‌ نزد داود به‌ مغارۀ عَدُلاّم‌ فرود شدند و لشكر فلسطینیان‌ در وادی‌ رفائیم‌ اردو زده‌ بودند.16و داود در آن‌ وقت‌ در ملاذ خویش‌ بود، و قراول‌ فلسطینیان‌ آن‌ وقت‌ در بیت‌لحم‌ بودند.17و داود خواهش‌ نموده‌، گفت‌: «كاش‌ كسی‌ مرا از آب‌ چاهی‌ كه‌ نزد دروازۀ بیت‌لحم‌ است‌ بنوشاند.»18پس‌ آن‌ سه‌ مرد، لشكر فلسطینیان‌ را از میان‌ شكافته‌، آب‌ را از چاهی‌ كه‌ نزد دروازۀ بیت‌لحم‌ است‌ كشیده‌، برداشتند و آن‌ را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست‌ كه‌ آن‌ را بنوشد و آن‌ را به‌ جهت‌ خداوند بریخت‌،19و گفت‌: «ای‌ خدای‌ من‌ حاشا از من‌ كه‌ این‌ كار را بكنم‌! آیا خون‌ این‌ مردان‌ را بنوشم‌ كه‌ جان‌ خود را به‌ خطر انداختند زیرا به‌ خطر جان‌ خود آن‌ را آوردند؟» پس‌ نخواست‌ كه‌ آن‌ را بنوشد؛ كاری‌ كه‌ این‌ سه‌ مرد شجاع‌ كردند این‌ است‌.20و اَبِیشای‌ برادر یوآب‌ سردار آن‌ سه‌ نفر بود و او نیز نیزۀ خود را بر سیصد نفر حركت‌ داده‌، ایشان‌ را كشت‌ و در میان‌ آن‌ سه‌ نفر اسم‌ یافت‌.21در میان‌ آن‌ سه‌ از دو مكرّم‌تر بود؛ پس‌ سردار ایشان‌ شد، لیكن‌ به‌ سه‌ نفر اول‌ نرسید.22و بنایا ابن‌ یهُویاداع‌ پسر مردی‌ شجاع‌ قَبْصیئیلی‌ بود كه‌ كارهای‌ عظیم‌ كرده‌ بود، و پسر اَرِیئیل‌ موآبی‌ را كشت‌ و در روز برف‌ به‌ حفره‌ای‌ فرود شده‌، شیری‌ را كشت‌.23و مرد مصری‌ بلندقد را كه‌ قامت‌ او پنج‌ ذراع‌ بود كشت‌، و آن‌ مصری‌ در دست‌ خود نیزه‌ای‌ مثل‌ نورد نساجان‌ داشت‌؛ اما او نزد وی‌ با چوب‌دستی‌ رفت‌ و نیزه‌ را از دست‌ مصری‌ ربوده‌، وی‌ را با نیزۀ خودش‌ كشت‌.24بنایا ابن‌ یهُویاداع‌ این‌ كارها را كرد و در میان‌ آن‌ سه‌ مرد شجاع‌ اسم‌ یافت‌.25اینك‌ او از آن‌ سی‌ نفر مكرّم‌تر شد، لیكن‌ به‌ آن‌ سه‌ نفر اول‌ نرسید و داود او را بر اهل‌ مشورت‌ خود برگماشت‌.26و نیز از شجاعان‌ لشكر، عسائیل‌ برادر یوآب‌ و اَلْحانان‌ بن‌ دُودُوی‌ بیت‌لحمی‌،27و شَمُّوتِ هَرُورِی‌ و حالَصِ فَلُونی‌،28و عیرا ابن‌ عِقّیشِ تَقُوعی‌ و اَبیعَزَر عَناتُوتی‌،29و سِبْكای حُوشاتی‌ و عیلای اَخُوخی‌،30و مَهْرای‌ نَطُوفاتِی‌ و خالَد بن‌ بَعَنَه‌ نَطُوفاتِی‌،31و اِتّای‌ ابن‌ ریبای‌ از جِبْعۀ بنی‌بنیامین‌ و بنایای‌ فَرْعاتُونی،32و حُورای‌ از وادیهای‌ جاعَش‌ و اَبیئیلِ عَرُباتِی‌،33و عَزْموتِ بَحْرُومی‌ و اَیحَبای‌ شَعَلْبُونی.34و از بنی‌هاشَمِ جِزُونی‌ یوناتان‌ بن‌ شاجای‌ هَراری‌،35و اَخیام‌ بن‌ ساكارِ هَراری‌ و الیفال‌ بن‌ اُور،36و حافَر مَكیراتی‌ و اَخِیای‌ فَلونی‌،37و حَصْرُوی‌ كَرْمَلی‌ و نَعْرای‌ ابن‌ اَزْبای‌.38و یوئیل‌ برادر ناتان‌ و مِبْحار بن‌ هَجْرِی‌،39و صالَقِ عَمُّونی‌ و نحرای‌ بِیرُوتی‌ كه‌ سلاحدار یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ بود.40و عیرای‌ یتْرِی‌ و جارَبِ یتْرِی‌،41و اُوریای‌ حِتِّی‌ و زاباد بن‌اَحْلای‌،42و عَدینا ابن‌ شیزای‌ رؤبینی‌ كه‌ سردار رؤبینیان‌ بود و سی‌ نفر همراهش‌ بودند.43و حانان‌ بن‌ مَعْكَه‌ و یوشافاط‌ مِتْنِی‌،44و عُزّیای‌ عَشْتَرُوتِی‌ و شاماع‌ و یعُوئیل‌ پسران‌ حُوتامِ عَرُوعِیرِی‌،45و یدِیعیئیل‌ بن‌ شِمْرِی‌ و برادرش‌ یوخای‌ تِیصی‌،46و اَلِیئیل‌ ازمَحُویم‌ و یربیای‌ یوشُویا پسران‌ اَلْناعَم‌ و یتْمَه‌ موآبی‌،47و اَلیئیل‌ و عَوبید و یعْسِیئیلِ مَصُوباتی‌.

Chapter 12

1و اینانند كه‌ نزد داود به‌ صِقْلَغ‌ آمدند،هنگامی‌ كه‌ او هنوز از ترس‌ شاؤل‌ بن‌ قَیس‌ گرفتار بود، و ایشان‌ از آن‌ شجاعان‌ بودند كه‌ در جنگ‌ معاون‌ او بودند.2و به‌ كمان‌ مسلح‌ بودند و سنگها و تیرها از كمانها از دست‌ راست‌ و دست‌ چپ‌ می‌انداختند و از برادران‌ شاؤل‌ بنیامینی‌ بودند.3سردار ایشان‌ اَخیعَزَر بود، و بعد از او یوآش‌ پسران‌ شَماعَه‌ جِبْعاتی‌ و یزیئیل‌ و فالَط‌ پسران‌ عَزْمُوت‌ و بَراكَه‌ و ییهُوی‌ عناتوتی‌،4و یشْمَعْیای‌ جِبْعُونی‌ كه‌ در میان‌ آن‌ سی‌ نفر شجاع‌ بود، و بر آن‌ سی‌ نفر برتری‌ داشت‌ و اِرْمیا و یحزیئیل‌ و یوحانان‌ و یوزابادِ جَدیراتی‌،5و اَلْعُوزای‌ و یریمُوت‌ و بَعْلِیا و شَمَرْیا و شَفَطْیای‌ حَرُوفی‌،6و اَلْقانَه‌ و یشَیا و عَزَرْئیل‌ و یوعَزَر و یشُبْعام‌ كه‌ از قُوْرَحیان‌ بودند،7و یوْعیلَه‌ و زَبَدْیا پسران‌ یرُوحام‌ جَدوری‌.8و بعضی‌ از جادیان‌ كه‌ مردان‌ قوی شجاع‌ و مردان‌ جنگ‌ آزموده‌ و مسلح‌ به‌ سپر و تیراندازان‌ كه‌ روی‌ ایشان‌ مثل‌ روی‌ شیر و مانند غزال‌ كوهی‌ تیزرو بودند، خویشتن‌ را نزد داود در ملاذ بیابان‌ جدا ساختند،9كه‌ رئیس‌ ایشان‌ عازَر و دومین‌ عُوبَدْیا و سومین‌ اَلِیآب‌ بود،10و چهارمین‌ مِشْمَنَّه‌ و پنجمین‌ اِرْمیا،11و ششم‌ عَتّای‌ و هفتم‌ اَلِیئیل‌،12و هشتم‌ یوحانان‌ و نهم‌ اَلْزاباد،13و دهم‌ اِرْمیا و یازدهم‌ مَكْبَنَّای‌.14اینان‌ از بنی‌جاد رؤسای‌ لشكر بودند كه‌ كوچكتر ایشان‌ برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می‌بود.15اینانند كه‌ در ماه‌ اول‌ از اُرْدُن‌ عبور نمودند هنگامی‌ كه‌ آن‌ از تمامی‌ حدودش‌ سیلان‌ كرده‌ بود و جمیع‌ ساكنان‌ وادیها را هم‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ و هم‌ به‌ طرف‌ مغرب‌ منهزم‌ ساختند.16و بعضی‌ از بنی‌بنیامین‌ و یهودا نزد داود به‌آن‌ ملاذ آمدند.17و داود به‌ استقبال‌ ایشان‌ بیرون‌ آمده‌، ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اگر با سلامتی‌ برای‌ اعانت‌ من‌ نزد من‌ آمدید، دل‌ من‌ با شما ملصق‌ خواهد شد؛ و اگر برای‌ تسلیم‌ نمودن‌ من‌ به‌ دست‌ دشمنانم‌ آمدید، با آنكه‌ ظلمی‌ در دست‌ من‌ نیست‌، پس‌ خدای‌ پدران‌ ما این‌ را ببیند و انصاف‌ نماید.»18آنگاه‌ روح‌ بر عماسای‌ كه‌ رئیس‌ شلاشیم‌ بود نازل‌ شد (و او گفت‌): «ای‌ داود ما از آن‌ تو و ای‌ پسر یسی‌ ما با تو هستیم‌؛ سلامتی‌، سلامتی‌ بر تو باد، و سلامتی‌ بر انصار تو باد زیرا خدای‌ تو نصرت‌دهندۀ تو است‌.» پس‌ داود ایشان‌ را پذیرفته‌، سرداران‌ لشكر ساخت‌.19و بعضی‌ از مَنَّسی‌ به‌ داود ملحق‌ شدند هنگامی‌ كه‌ او همراه‌ فلسطینیان‌ برای‌ مقاتله‌ با شاؤل‌ می‌رفت‌؛ اما ایشان‌ را مدد نكردند زیرا كه‌ سرداران‌ فلسطینیان‌ بعد از مشورت‌ نمودن‌، او را پس‌ فرستاده‌، گفتند كه‌: «او با سرهای‌ ما به‌ آقای‌ خود شاؤل‌ ملحق‌ خواهد شد.»20و هنگامی‌ كه‌ به‌ صِقْلَغ‌ می‌رفت‌، بعضی‌ از مَنَّسی‌ به‌ او پیوستند یعنی‌ عَدْناح‌ و یوزاباد و یدِیعَئیل‌ و میكائیل‌ و یوزاباد و اَلِیهُو و صِلْتای‌ كه‌ سرداران‌ هزارهای‌ مَنَّسی‌ بودند.21ایشان‌ داود را به‌ مقاومت‌ فوجهای‌ (عَمالَقه‌) مدد كردند، زیرا جمیع‌ ایشان‌ مردان‌ قوی شجاع‌ و سردار لشكر بودند.22زیرا در آن‌ وقت‌، روز به‌ روز برای‌ اعانت‌ داود نزد وی‌ می‌آمدند تا لشكرِ بزرگ‌، مثل‌ لشكر خدا شد.23و این‌ است‌ شمارۀ افراد آنانی‌ كه‌ برای‌ جنگ‌ مسلح‌ شده‌، نزد داود به‌ حَبْرُون‌ آمدند تا سلطنت‌ شاؤل‌ را برحسب‌ فرمان‌ خداوند به‌ وی‌ تحویل‌ نمایند.24از بنی‌یهودا شش‌ هزار و هشتصد نفر كه‌ سپر و نیزه‌ داشتند و مسلح‌ جنگ‌ بودند.25از بنی‌شَمْعون‌ هفت‌ هزار و یكصد نفركه‌ مردان‌ قوی شجاع‌ برای‌ جنگ‌ بودند.26از بنی‌لاوی‌ چهار هزار و ششصد نفر.27و یهُویاداع‌ رئیس‌ بنی‌هارون‌ و سه‌ هزار و هفتصد نفر همراه‌ وی‌.28و صادوق‌ كه‌ جوان‌ قوی‌ و شجاع‌ بود با بیست‌ و دو سردار از خاندان‌ پدرش‌.29و از بنی‌بنیامین‌ سه‌ هزار نفر از برادران‌ شاؤل‌ و تا آن‌ وقت‌ اكثر ایشان‌ وفای‌ خاندان‌ شاؤل‌ را نگاه‌ می‌داشتند.30و از بنی‌افرایم‌ بیست‌ هزار و هشتصد نفر كه‌ مردان‌ قوی‌ و شجاع‌ و در خاندان‌ پدران‌ خویش‌ نامور بودند.31و از نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ هجده‌ هزار نفر كه‌ به‌ نامهای‌ خود تعیین‌ شده‌ بودند كه‌ بیایند و داود را به‌ پادشاهی‌ نصب‌ نمایند.32و از بنی‌یسّاكار كسانی‌ كه‌ از زمانها مخبر شده‌، می‌فهمیدند كه‌ اسرائیلیان‌ چه‌ باید بكنند، سرداران‌ ایشان‌ دویست‌ نفر و جمیع‌ برادران‌ ایشان‌ فرمان‌بردار ایشان‌ بودند.33و از زبولون‌ پنجاه‌ هزار نفر كه‌ با لشكر بیرون‌ رفته‌، می‌توانستند جنگ‌ را با همۀ آلات‌ حرب‌ بیارایند و صف‌آرایی‌ كنند و دو دل‌ نبودند.34و از نَفْتالی‌ هزار سردار و با ایشان‌ سی‌ و هفت‌ هزار نفر با سپر و نیزه‌.35و از بنی‌دان‌ بیست‌ و هشت‌ هزار و ششصد نفر كه‌ برای‌ جنگ‌ مهیا شدند.36و از اَشِیر چهل‌ هزار نفر كه‌ با لشكر بیرون‌ رفته‌، می‌توانستند جنگ‌ را مهیا سازند.37و از آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ از بنی‌رؤبین‌ و بنی‌جاد و نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ صد و بیست‌ هزار نفر كه‌ با جمیع‌ آلات‌ لشكر برای‌ جنگ‌ (مهیا شدند.(38جمیع‌ اینها مردان‌ جنگی‌ بودند كه‌ بر صف‌آرایی‌ قادر بودند با دل‌ كامل‌ به‌ حَبْرُون‌ آمدند تا داود را بر تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ نمایند، و تمامی‌ بقیۀ اسرائیل‌ نیز برای‌ پادشاه‌ ساختن‌ داود یك‌ دل‌ بودند.39و در آنجا باداود سه‌ روز اكل‌ و شرب‌ نمودند زیرا كه‌ برادران‌ ایشان‌ به‌ جهت‌ ایشان‌ تدارك‌ دیده‌ بودند.40و مجاوران‌ ایشان‌ نیز تا یسّاكار و زبولون‌ و نَفْتالی‌ نان‌ بر الاغها و شتران‌ و قاطران‌ و گاوان‌ آوردند و مأكولات‌ از آرد و قرصهای‌ انجیر و كشمش‌ و شراب‌ و روغن‌ و گاوان‌ و گوسفندان‌ به‌ فراوانی‌ آوردند چونكه‌ در اسرائیل‌ شادمانی‌ بود.

Chapter 13

1و داود با سرداران‌ هزاره‌ و صده‌ و با جمیع‌ رؤسا مشورت‌ كرد.2و داود به‌ تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ گفت‌: «اگر شما مصلحت‌ می‌دانید و اگر این‌ از جانب‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما باشد، نزد برادران‌ خود كه‌ در همۀ زمینهای‌ اسرائیل‌ باقی‌ مانده‌اند، به‌ هر طرف‌ بفرستیم‌ و با ایشان‌ كاهنان‌ و لاویانی‌ كه‌ در شهرهای‌ خود و حوالی‌ آنها می‌باشند، نزد ما جمع‌ شوند،3و تابوت‌ خدای‌ خویش‌ را باز نزد خود بیاوریم‌ چونكه‌ در ایام‌ شاؤل‌ نزد آن‌ مسألت‌ ننمودیم‌.»4و تمامی‌ جماعت‌ گفتند كه‌: «چنین‌ بكنیم‌.» زیرا كه‌ این‌ امر به‌ نظر تمامی‌ قوم‌ پسند آمد.5پس‌ داود تمامی‌ اسرائیل‌ را از شیحُورِ مصر تا مدخل‌ حَمات‌ جمع‌ كرد تا تابوت‌ خدا را از قریت‌ یعاریم‌ بیاورند.6و داود و تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ بَعْلَه‌ كه‌ همان‌ قریت‌ یعاریم‌ است‌ و از آنِ یهودا بود، برآمدند تا تابوت‌ خدا یهُوَه‌ را كه‌ در میان‌ كروبیان‌ در جایی‌ كه‌ اسم‌ او خوانده‌ می‌شود ساكن‌ است‌، از آنجا بیاورند.7وتابوت‌ خدا را بر ارابه‌ای‌ تازه‌ از خانۀ اَبِیناداب‌ آوردند و عُزّا و اَخِیو ارابه‌ را می‌راندند.8و داود و تمامی‌ اسرائیل‌ با سرود وبربط‌ و عود و دف‌ و سنج‌ و كرنا به‌ قوت‌ تمام‌ به‌ حضور خدا وجد می‌نمودند.9و چون‌ به‌ خرمنگاه‌ كیدون‌ رسیدند عُزّا دست‌ خود را دراز كرد تا تابوت‌ را بگیرد زیرا گاوان‌ می‌لغزیدند.10و خشم‌ خداوند بر عُزّا افروخته‌ شده‌، او را زد از آن‌ جهت‌ كه‌ دست‌ خود را به‌ تابوت‌ دراز كرد و در آنجا به‌ حضور خدا مرد.11و داود محزون‌ شد چونكه‌ خداوند بر عُزّا رخنه‌ نمود و آن‌ مكان‌ را تا امروز فارَص‌ عُزّا نامید.12و در آن‌ روز داود از خدا ترسان‌ شده‌، گفت‌: «تابوت‌ خدا را نزد خود چگونه‌ بیاورم‌؟»13پس‌ داود تابوت‌ را نزد خود به‌ شهر داود نیاورد بلكه‌ آن‌ را به‌ خانۀ عُوبید اَدُوم‌ جَتِّی‌ برگردانید.14و تابوت‌ خدا نزد خاندان‌ عُوبید اَدُوم‌ در خانه‌اش‌ سه‌ ماه‌ ماند و خداوند خانۀ عُوبید اَدُوم‌ و تمامی‌ مایملك‌ او را بركت‌ داد.

Chapter 14

1و حیرام‌ پادشاه‌ صور، قاصدان‌ با چوب سرو آزاد و بنایان‌ و نجاران‌ نزد داود فرستاد تا خانه‌ای‌ برای‌ او بسازند.2و داود دانست‌ كه‌ خداوند او را به‌ پادشاهی‌ اسرائیل‌ استوار داشته‌ است‌، زیرا كه‌ سلطنتش‌ به‌خاطر قوم‌ او اسرائیل‌ به‌ درجۀ بلند برافراشته‌ شده‌ بود.3و داود در اورشلیم‌ باز زنان‌ گرفت‌، و داود پسران‌ و دختران‌ دیگر تولید نمود.4و این‌ است‌ نامهای‌ فرزندانی‌ كه‌ در اورشلیم‌ برای‌ وی‌ به‌هم‌ رسیدند: شَمُّوع‌ و شُوباب‌ و ناتان‌ و سُلیمان‌،5و یبْحار و اَلِیشُوع‌ و اَلِیفالَط‌،6و نُوجَه‌ و نافَج‌ و یافِیع‌،7و اَلِیشامَع‌ و بَعْلیاداع‌ و اَلِیفَلَط‌.8و چون‌ فلسطینیان‌ شنیدند كه‌ داود به‌ پادشاهی‌ تمام‌ اسرائیل‌ مسح‌ شده‌ است‌، پس‌ فلسطینیان‌ برآمدند تا داود را (برای‌ جنگ‌) بطلبند؛ و چون‌ داود شنید، به‌ مقابله‌ ایشان‌ برآمد.9و فلسطینیان‌ آمده‌، در وادی‌ رفائیم‌ منتشر شدند.10و داود از خدا مسألت‌نموده‌، گفت‌: «آیا به‌ مقابلۀ فلسطینیان‌ برآیم‌ و آیا ایشان‌ را به دست‌ من‌ تسلیم‌ خواهی‌ نمود؟» خداوند او را گفت‌: «برآی‌ و ایشان‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ خواهم‌ كرد.»11پس‌ به‌ بَعْل‌ فَراصِیم‌ برآمدند و داود ایشان‌ را در آنجا شكست‌ داد و داود گفت‌: «خدا بر دشمنان‌ من‌ به‌ دست‌ من‌ مثل‌ رخنۀ آب‌ رخنه‌ كرده‌ است‌.» بنابراین‌ آن‌ مكان‌ را بَعْل‌ فَراصِیم‌ نام‌ نهادند.12و خدایان‌ خود را در آنجا ترك‌ كردند و داود امر فرمود كه‌ آنها را به‌ آتش‌ بسوزانند.13و فلسطینیان‌ بار دیگر در آن‌ وادی‌ منتشر شدند.14و داود باز از خدا سؤال‌ نمود و خدا او را گفت‌: «از عقب‌ ایشان‌ مرو بلكه‌ از ایشان‌ رو گردانیده‌، در مقابل‌ درختان‌ توت‌ به‌ ایشان‌ نزدیك‌ شو.15و چون‌ در سر درختان‌ توت‌ آواز قدمها بشنوی‌، آنگاه‌ برای‌ جنگ‌ بیرون‌ شو، زیرا خدا پیش‌ روی‌ تو بیرون‌ رفته‌ است‌ تا لشكر فلسطینیان‌ را مغلوب‌ سازد.»16پس‌ داود بر وفق‌ آنچه‌ خدا او را امر فرموده‌ بود، عمل‌ نمود و لشكر فلسطینیان‌ را از جِبْعُون‌ تا جارز شكست‌ دادند.17و اسم‌ داود در جمیع‌ اراضی‌ شیوع‌ یافت‌ و خداوند ترس‌ او را بر تمامی‌ امّت‌ها مستولی‌ ساخت‌.

Chapter 15

1و داود در شهر خود خانه‌ها بنا كرد و مكانی‌ برای‌ تابوت‌ خدا مهیا ساخته‌، خیمه‌ای‌ به‌ جهت‌ آن‌ برپا نمود.2آنگاه‌ داود فرمود كه‌ غیر از لاویان‌ كسی‌ تابوت‌ خدا را برندارد زیرا خداوند ایشان‌ را برگزیده‌ بود تا تابوت‌ خدا را بردارند و او را همیشه‌ خدمت‌ نمایند.3و داود تمامی‌ اسرائیل‌ را در اورشلیم‌ جمع‌ كرد تا تابوت‌ خداوند را به‌ مكانی‌ كه‌ برایش‌ مهیا ساخته‌ بود، بیاورند.4و داود پسران‌ هارون‌ و لاویان‌ را جمع‌ كرد.5از بنی‌قَهات‌ اُوریئیلِ رئیس‌ و صد و بیست‌ نفر برادرانش‌ را.6از بنی‌مَراری‌، عَسایای‌ رئیس‌ و دویست‌ و بیست‌ نفر برادرانش‌ را.7از بنی‌جَرْشُوم‌، یوئیل‌ رئیس‌ و صد و سی‌ نفر برادرانش‌ را.8از بنی‌الیصافان‌، شَمَعْیای‌ رئیس‌ و دویست‌ نفر برادرانش‌ را.9از بنی‌حَبْرُون‌، اِیلِیئیل‌ رئیس‌ و هشتاد نفر برادرانش‌ را.10از بنی‌عُزّیئیل‌، عَمِّیناداب‌ رئیس‌ و صد و دوازده‌ نفر برادرانش‌ را.11و داود صادوق‌ و ابیاتارِ كَهَنَه‌ و لاویان‌ یعنی‌ اُرِیئیل‌ و عَسایا و یوئیل‌ و شَمَعْیا و اِیلیئیل‌ و عَمِّیناداب‌ را خوانده‌،12به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما رؤسای‌ خاندانهای‌ آبای‌ لاویان‌ هستید؛ پس‌ شما و برادران‌ شما خویشتن‌ را تقدیس‌ نمایید تا تابوت‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را به‌ مكانی‌ كه‌ برایش‌ مهیا ساخته‌ام‌ بیاورید.13زیرا از این‌ سبب‌ كه‌ شما دفعۀ اول‌ آن‌ را نیاوردید، یهُوَه‌ خدای‌ ما بر ما رخنه‌ كرد، چونكه‌ او را به‌ حسب‌ قانون‌ نطلبیدیم‌.»14پس‌ كاهنان‌ و لاویان‌ خویشتن‌ را تقدیس‌ نمودند تا تابوت‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را بیاورند.15و پسران‌ لاویان‌ بر وفق‌ آنچه‌ موسی‌برحسب‌ كلام‌ خداوند امر فرموده‌ بود، چوب‌دستیهای‌ تابوت‌ خدا را بر كتفهای‌ خود گذاشته‌، آن‌ را برداشتند.16و داود رؤسای‌ لاویان‌ را فرمود تا برادران‌ خود مغنیان‌ را با آلات‌ موسیقی‌ از عودها و بربطها و سنجها تعیین‌ نمایند، تا به‌ آواز بلند و شادمانی‌ صدا زنند.17پس‌ لاویان‌ هِیمان‌ بن‌ یوْئیل‌ و از برادران‌ او آساف‌ بن‌ بَرَكْیا و از برادران‌ ایشان‌ بنی‌مَراری‌ ایتان‌ بن‌ قُوشیا را تعیین‌ نمودند.18و با ایشان‌ از برادران‌ درجۀ دوم‌ خود: زكریا و بَین‌ و یعْزیئیل‌ و شَمیراموت‌ و یحیئیل‌ و عُنِّی‌ و اَلِیآب‌ و بنایا و مَعَسْیا و مَتَّتْیا و اَلیفَلْیا و مَقَنْیا و عُوبید اَدُوم‌ و یعِیئِیل‌ دربانان‌ را.19و از مغنیان‌: هِیمان‌ و آساف‌ و ایتان‌ را با سنجهای‌ برنجین‌ تا بنوازند.20و زَكرّیا و عَزِیئیل‌ و شَمیراموت‌ و یحیئیل‌ و عُنِّی‌ و اَلیآب‌ و مَعَسْیا و بنایا را با عودها بر آلاموت‌.21و مَتَّتْیا و اَلیفَلْیا و مَقَنْیا و عُوبید اَدُوم‌ و یعِیئیل‌ و عَزَرْیا را با بربطهای‌ بر ثَمانِی‌ تا پیشرَوِی‌ نمایند.22و كَنَنْیا رئیس‌ لاویان‌ برنغمات‌ بود و مغنّیان‌ را تعلیم‌ می‌داد زیرا كه‌ ماهر بود.23و بَرَكْیا و اَلْقانَه‌ دربانان‌ تابوت‌ بودند.24و شَبَنْیا و یوشافاط‌ و نَتَنْئیل‌ و عَماسای‌ و زَكریا و بَنایا و اَلَیعَزَر كَهَنَه‌ پیش‌ تابوت‌ خدا كرنا می‌نواختند، و عوبید اَدُوم‌ و یحْیی‌ دربانانِ تابوت‌ بودند.25و داود و مشایخ‌ اسرائیل‌ و سرداران‌ هزاره‌ رفتند تا تابوت‌ عهد خداوند را از خانۀ عوبید اَدُوم‌ با شادمانی‌ بیاورند.26و چون‌ خدا لاویان‌ را كه‌ تابوت‌ عهد خداوند را برمی‌داشتند اعانت‌ كرد، ایشان‌ هفت‌ گاو و هفت‌ قوچ‌ ذبح‌ كردند.27و داود و جمیع‌ لاویانی‌ كه‌ تابوت‌ را برمی‌داشتند و مغنیان‌ و كَنَنْیا كه‌ رئیس‌ نغمات‌ مغنیان‌ بود به‌ كتان‌ نازك‌ ملبس‌ بودند، و داود ایفود كتان‌ دربرداشت‌.28و تمامی‌ اسرائیل‌ تابوت‌ عهد خداوند را به‌ آواز شادمانی‌ و آواز بوق‌ و كرّنا و سنج‌ و عود و بربط‌ می‌نواختند.29و چون‌ تابوت‌ عهد خداوند وارد شهر داود می‌شد، میكال‌ دختر شاؤل‌ از پنجره‌ نگریست‌ و داود پادشاه‌ را دید كه‌ رقص‌ و وجد می‌نماید، او را در دل‌ خود خوار شمرد.

Chapter 16

1و تابوت‌ خدا را آورده‌، آن‌ را در خیمه‌ای‌ كه‌ داود برایش‌ برپا كرده‌ بود، گذاشتند؛ و قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ به‌ حضور خدا گذرانیدند.2و چون‌ داود از گذرانیدن‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ فارغ‌ شد، قوم‌ را به‌ اسم‌ خداوند بركت‌ داد.3و به‌ جمیع‌ اسرائیلیان‌ به‌ مردان‌ و زنان‌ به‌ هر یكی‌ یك‌ گردۀ نان‌ و یك‌ پارۀ گوشت‌ و یك‌ قرص‌ كشمش‌ بخشید.4و بعضی‌ از لاویان‌ را برای‌ خدمتگزاری‌ پیش‌ تابوت‌ خداوند تعیین‌ نمود تا یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را ذكر نمایند و شكر گویند و تسبیح‌ خوانند،5یعنی‌ آساف‌ رئیس‌ و بعد از او زكریا و یعْیئیل‌ و شَمِیرامُوت‌ و یحیئیل‌ و مَتَّتیا و اَلِیآب‌ و بنایا و عُوبید اَدُوم‌ و یعْیئیل‌ را با عودها و بربطها و آساف‌ با سنجها می‌نواخت‌.6و بنایا و یحْزِیئِیل‌ كهنه‌ پیش‌ تابوت‌ عهد خدا با كرّناها دائماً (حاضر می‌بودند.)7پس‌ در همان‌ روز داود اولاً (این‌ سرود را) به‌ دست‌ آساف‌ و برادرانش‌ داد تا خداوند را تسبیح‌ بخوانند:8یهُوَه‌ را حمد گویید و نام‌ او را بخوانید. اعمال‌ او را در میان‌ قومها اعلام‌ نمایید.9او را بسرایید برای‌ او تسبیح‌ بخوانید. در تمامی‌ كارهای‌ عجیب‌ او تفكر نمایید.10در نام‌ قدّوس‌ او فخر كنید. دل‌ طالبان‌ خداوند شادمان‌ باشد.11خداوند و قوت‌ او را بطلبید. روی‌ او را پیوسته‌ طالب‌ باشید.12كارهای‌ عجیب‌ را كه‌ او كرده‌ است‌، بیاد آورید، آیات‌ او و داوریهای‌ دهان‌ وی‌ را،13ای‌ ذریت‌ بندۀ او اسرائیل‌! ای‌ فرزندان‌ یعقوب‌ برگزیده‌ او!14یهُوَه‌ خدای‌ ما است‌. داوریهای‌ او در تمامی‌ جهان‌ است‌.15عهد او را بیاد آورید تا ابدالا´باد، و كلامی‌ را كه‌ به‌ هزاران‌ پشت‌ فرموده‌ است‌،16آن‌ عهدی‌ را كه‌ با ابراهیم‌ بسته‌، و قَسَمی‌ را كه‌ برای‌ اسحاق‌ خورده‌ است‌،17و آن‌ را برای‌ یعقوب‌ فریضه‌ قرار داد و برای‌ اسرائیل‌ عهد جاودانی‌؛18و گفت‌ زمین‌ كَنْعان‌ را به‌ تو خواهم‌ داد، تا حصۀ میراث‌ شما شود،19هنگامی‌ كه‌ عددی‌ معدود بودید، قلیل‌العدد و غربا در آنجا،20و از اُمّتی‌ تا اُمّتی‌ سرگردان‌ می‌بودند، و از یك‌ مملكت‌ تا قوم‌ دیگر.21او نگذاشت‌ كه‌ كسی‌ بر ایشان‌ ظلم‌ كند، بلكه‌ پادشاهان‌ را به‌ خاطر ایشان‌ توبیخ‌ نمود،22كه‌ بر مسیحان‌ من‌ دست‌ مگذارید، و انبیای‌ مرا ضرر مرسانید.23ای‌ تمامی‌ زمین‌ یهُوَه‌ را بسرایید. نجات‌ او را روز به‌ روز بشارت‌ دهید.24در میان‌ امّت‌ها جلال‌ او را ذكر كنید، و كارهای‌ عجیب‌ او را در جمیع‌ قوم‌ها.25زیرا خداوند عظیم‌ است‌ و بی‌نهایت‌ محمود؛ و او مُهیب‌ است‌ بر جمیع‌ خدایان‌.26زیرا جمیع‌ خدایان‌ امّت‌ها بتهایند. اما یهُوَه‌ آسمانها را آفرید.27مجد و جلال‌ به‌ حضور وی‌ است‌؛ قوت‌ و شادمانی‌ در مكان‌ او است‌.28ای‌ قبایل‌ قوم‌ها خداوند را توصیف‌ نمایید. خداوند را به‌ جلال‌ و قوت‌ توصیف‌ نمایید.29خداوند را به‌ جلال‌ اسم‌ او توصیف‌ نمایید. هدایا بیاورید و به‌ حضور وی‌ بیایید. خداوند را در زینت‌ قدوسیت‌ بپرستید.30ای‌ تمامی‌ زمین‌ از حضور وی‌ بلرزید. ربع‌ مسكون‌ نیز پایدار شد و جنبش‌ نخواهد خورد.31آسمان‌ شادی‌ كند و زمین‌ سرور نماید، و در میان‌ امّت‌ها بگویند كه‌ یهُوَه‌ سلطنت‌ می‌كند.32دریا و پری‌ آن‌ غرش‌ نماید؛ و صحرا و هر چه‌ در آن‌ است‌ به‌ وجد آید.33آنگاه‌ درختان‌ جنگل‌ ترنم‌ خواهند نمود، به‌ حضور خداوند زیرا كه‌ برای‌ داوری‌ جهان‌ می‌آید.34یهُوَه‌ را حمد بگویید زیرا كه‌ نیكو است‌. زیرا كه‌ رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌.35و بگویید ای‌ خدای‌ نجات‌ ما ما را نجات‌ بده‌. و ما را جمع‌ كرده‌، از میان‌ امّت‌ها رهایی‌ بخش‌. تا نام‌ قدوس‌ تو را حمد گوییم‌، و در تسبیح‌ تو فخر نماییم‌.36یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ متبارك‌ باد. از ازل‌ تا ابدالا´باد و تمامی‌ قوم‌ آمین‌ گفتند و خداوند را تسبیح‌ خواندند.37پس‌ آساف‌ و برادرانش‌ را آنجا پیش‌ تابوت‌ عهد خداوند گذاشت‌ تا همیشه‌ پیش‌ تابوت‌ به‌ خدمت‌ هر روز در روزش‌ مشغول‌ باشند.38و عُوبید اَدُوم‌ و شصت‌ و هشت‌ نفر برادران‌ ایشان‌ و عُوبید اَدُوم‌ بن‌ یدِیتُون‌ و حُوسَه‌ دربانان‌ را.39و صادوقِ كاهن‌ و كاهنان‌ برادرانش‌ را پیش‌ مسكن‌ خداوند در مكان‌ بلندی‌ كه‌ در جِبْعُون‌ بود،40تا قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند بر مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ دائماً صبح‌ و شام‌ بگذرانند برحسب‌ آنچه‌ در شریعت‌ خداوند كه‌ آن‌ را به‌ اسرائیل‌ امر فرموده‌ بود مكتوب‌ است.41و با ایشان‌ هِیمان‌ و یدُوتُون‌ و سایر برگزیدگانی‌ را كه‌ اسم‌ ایشان‌ ذكر شده‌ بود تا خداوند را حمد گویند زیرا كه‌ رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌.42و همراه‌ ایشان‌ هِیمان‌ و یدُوتُون‌ را با كرّناها و سنجها و آلات‌ نغمات‌ خدا به‌جهت‌ نوازندگان‌ و پسران‌ یدُوتُون‌ را تا نزد دروازه‌ باشند.43پس‌ تمامی‌ قوم‌ هر یكی‌ به‌ خانۀ خود رفتند، اما داود برگشت‌ تا خانۀ خود را تبرك‌ نماید.

Chapter 17

1و واقع‌ شد چون‌ داود در خانۀ خود نشسته‌ بود كه‌ داود به‌ ناتان‌ نبی‌ گفت‌: «اینك‌ من‌ در خانۀ سرو آزاد ساكن‌ می‌باشم‌ و تابوت‌ عهد خداوند زیر پرده‌ها است‌.»2ناتان‌ به‌ داود گفت‌: «هر آنچه‌ در دلت‌ باشد به‌ عمل‌ آورزیرا خدا با تو است‌.»3و در آن‌ شب‌ واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خدا به‌ ناتان‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:4« برو و به‌ بندۀ من‌ داود بگو خداوند چنین‌ می‌فرماید: تو خانه‌ای‌ برای‌ سكونت‌ من‌ بنا نخواهی‌ كرد.5زیرا از روزی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را بیرون‌ آوردم‌ تا امروز در خانه‌ ساكن‌ نشده‌ام‌ بلكه‌ از خیمه‌ به‌ خیمه‌ و مسكن‌ به‌ مسكن‌ گردش‌ كرده‌ام‌.6و به‌ هر جایی‌ كه‌ با تمامی‌ اسرائیل‌ گردش‌ كرده‌ام‌، آیا به‌ احدی‌ از داوران‌ اسرائیل‌ كه‌ برای‌ رعایت‌ قوم‌ خود مأمور داشتم‌، سخنی‌ گفتم‌ كه‌ چرا خانه‌ای‌ از سرو آزاد برای‌ من‌ بنا نكردید؟7و حال‌ به‌ بندۀ من‌ داود چنین‌ بگو: یهُوَه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌فرماید: من‌ تو را از چراگاه‌ از عقب‌ گوسفندان‌ گرفتم‌ تا پیشوای‌ قوم‌ من‌ اسرائیل‌ باشی‌.8و هر جایی‌ كه‌ می‌رفتی‌، من‌ با تو می‌بودم‌ و جمیع‌ دشمنانت‌ را از حضور تو منقطع‌ ساختم‌ و برای‌ تو اسمی‌ مثل‌ اسم‌ بزرگانی‌ كه‌ بر زمین‌اند پیدا كردم‌.9و به‌ جهت‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ مكانی‌ تعیین‌ نمودم‌ و ایشان‌ را غرس‌ كردم‌ تا در مكان‌ خویش‌ ساكن‌ شده‌، باز متحرك‌ نشوند، و شریران‌ ایشان‌ را دیگر مثل‌ سابق‌ ذلیل‌ نسازند.10و از ایامی‌ كه‌ داوران‌ را بر قوم‌ خود اسرائیل‌ تعیین‌ نمودم‌ و تمامی‌ دشمنانت‌ را مغلوب‌ ساختم‌، تو را خبر می‌دادم‌ كه‌ خداوند خانه‌ای‌ برای‌ تو بنا خواهد نمود.11و چون‌ روزهای‌ عمر تو تمام‌ شود كه‌ نزد پدران‌ خود رحلت‌ كنی‌، آنگاه‌ ذریت‌ تو را كه‌ از پسران‌ تو خواهد بود، بعد از تو خواهم‌ برانگیخت‌ و سلطنت‌ او را پایدار خواهم‌ نمود.12او خانه‌ای‌ برای‌ من‌ بنا خواهد كرد و من‌ كرسی‌ او را تا به‌ ابداستوار خواهم‌ ساخت‌.13من‌ او را پدر خواهم‌ بود و او مرا پسر خواهد بود و رحمت‌ خود را از او دور نخواهم‌ كرد چنانكه‌ آن‌ را از كسی‌ كه‌ قبل‌ از تو بود دور كردم‌.14و او را در خانه‌ و سلطنت‌ خودم‌ تا به‌ ابد پایدار خواهم‌ ساخت‌ و كرسی‌ او استوار خواهد ماند تا ابدالا´باد.»15برحسب‌ تمامی‌ این‌ كلمات‌ و مطابق‌ تمامی‌ این‌ رؤیا ناتان‌ به‌ داود تكلم‌ نمود.16و داود پادشاه‌ داخل‌ شده‌، به‌ حضور خداوند نشست‌ و گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌ خدا، من‌ كیستم‌ و خاندان‌ من‌ چیست‌ كه‌ مرا به‌ این‌ مقام‌ رسانیدی‌؟17و این‌ نیز در نظر تو ای‌ خدا امر قلیل‌ نمود زیرا كه‌ دربارۀ خانه‌ بنده‌ات‌ نیز برای‌ زمان‌ طویل‌ تكلم‌ نمودی‌ و مرا ای‌ یهُوَه‌ خدا، مثل‌ مرد بلندمرتبه‌ منظور داشتی‌.18و داود دیگر دربارۀ اكرامی‌ كه‌ به‌ بندۀ خود كردی‌، نزد تو چه‌ تواند افزود زیرا كه‌ تو بندۀ خود را می‌شناسی‌.19ای‌ خداوند ، به‌ خاطر بندۀ خود و موافق‌ دل‌ خویش‌ جمیع‌ این‌ كارهای‌ عظیم‌ را به‌ جا آوردی‌ تا تمامی‌ این‌ عظمت‌ را ظاهر سازی.20ای‌ یهُوَه‌ مثل‌ تو كسی‌ نیست‌ و غیر از تو خدایی‌ نی‌. موافق‌ هر آنچه‌ به‌ گوشهای‌ خود شنیدیم‌،21و مثل‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ كدام‌ امتی‌ بر روی‌ زمین‌ است‌ كه‌ خدا بیاید تا ایشان‌ را فدیه‌ داده‌، برای‌ خویش‌ قوم‌ بسازد، و به‌ كارهای‌ عظیم‌ و مهیب‌ اسمی‌ برای‌ خود پیدا نمایی‌ و امّت‌ها را از حضور قوم‌ خود كه‌ ایشان‌ را از مصر فدیه‌ دادی‌، اخراج‌ نمایی‌.22و قوم‌ خود اسرائیل‌ را برای‌ خویش‌ تا به‌ ابد قوم‌ ساختی‌ و توای‌ یهُوَه‌ خدای‌ ایشان‌ شدی‌.23« و الا´ن‌ ای‌ خداوند كلامی‌ كه‌ دربارۀ بنده‌ات‌ و خانه‌اش‌ گفتی‌ تا به‌ ابد استوار شود و برحسب‌ آنچه‌ گفتی‌ عمل‌ نما.24و اسم‌ تو تا به‌ ابد استوار و معظم‌ بماند تا گفته‌ شود كه‌ یهُوَه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ خدای‌ اسرائیل‌ است‌ و خاندان‌ بنده‌ات‌ داود به‌ حضور تو پایدار بماند.25زیرا تو ای‌ خدای‌ من‌ بر بندۀ خود كشف‌ نمودی‌ كه‌ خانه‌ای‌ برایش‌ بنا خواهی‌ نمود؛ بنابرین‌ بنده‌ات‌ جرأت‌ كرده‌ است‌ كه‌ این‌ دعا را نزد تو بگوید.26و الا´ن‌ ای‌ یهُوَه‌، تو خدا هستی‌ و این‌ احسان‌ را به‌ بندۀ خود وعده‌ داده‌ای‌.27و الا´ن‌ تو را پسند آمد كه‌ خانۀ بندۀ خود را بركت‌ دهی‌ تا در حضور تو تا به‌ ابد بماند زیرا كه‌ تو ای‌ خداوند بركت‌ داده‌ای‌ و مبارك‌ خواهد بود تا ابدالا´باد.»

Chapter 18

1و بعد از این‌ واقع‌ شد كه‌ داود فلسطینیان را شكست‌ داده‌، مغلوب‌ ساخت‌ و جَتّ و قریه‌هایش‌ را از دست‌ فلسطینیان‌ گرفت‌.2و موآب‌ را شكست‌ داد و موآبیان‌ بندگان‌ داود شده‌، هدایا آوردند.3و داود هَدَرْعَزَر پادشاه‌ صُوبَه‌ را در حَمات‌ هنگامی‌ كه‌ می‌رفت‌ تا سلطنت‌ خود را نزد نهر فرات‌ استوار سازد، شكست‌ داد.4و داود هزار ارابه‌ و هفت‌ هزار سوار و بیست‌ هزار پیاده‌ از او گرفت‌، و داود تمامی‌ اسبان‌ ارابه‌ را پی‌ كرد، اما از آنها برای‌ صد ارابه‌ نگاه‌ داشت‌.5و چون‌ اَرامیانِ دمشق‌ به‌ مدد هَدَرْعَزَر پادشاه‌ صُوبَه‌ آمدند، داود بیست‌ و دو هزار نفر از اَرامیان‌ را كشت‌.6و داوددر اَرامِ دمشق‌ (قراولان‌) گذاشت‌ و اَرامیان‌ بندگان‌ داود شده‌، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا كه‌ می‌رفت‌ نصرت‌ می‌داد.7و داود سپرهای‌ طلا را كه‌ بر خادمان‌ هَدَرْعَزَر بود گرفته‌، آنها را به‌ اورشلیم‌ آورد.8و داود از طِبْحَت‌ و كُون‌ شهرهای‌ هَدَرْعَزَر برنج‌ از حد زیاده‌ گرفت‌ كه‌ از آنْ سُلیمانْ دریاچه‌ و ستونها و ظروف‌ برنجین‌ ساخت‌.9و چون‌ تُوعُو پادشاه‌ حَمات‌ شنید كه‌ داود تمامی‌ لشكر هَدَرْعَزَر پادشاه‌ صُوبَه‌ را شكست‌ داده‌ است‌،10پسر خود هَدُورام‌ را نزد داود پادشاه‌ فرستاد تا از سلامتی‌ او بپرسد و او را تَهْنِیت‌ گوید از آن‌ جهت‌ كه‌ با هَدَرْعَزَر جنگ‌ نموده‌ او را شكست‌ داده‌ بود، زیرا هَدَرْعَزَر با تُوعُو مقاتله‌ می‌نمود؛ و هر قِسم‌ ظروف‌ طلا و نقره‌ و برنج‌ (با خود آورد).11و داود پادشاه‌ آنها را نیز برای‌ خداوند وقف‌ نمود، با نقره‌ و طلایی‌ كه‌ از جمیع‌ امّت‌ها یعنی‌ از اَدُوم‌ و موآب‌ و بنی‌عَمُّون‌ و فلسطینیان‌ و عَمالَقَه‌ آورده‌ بود.12و اَبِشای‌ ابن‌ صَرُویه‌ هجده‌ هزار نفر از اَدُومیان‌ را در وادی‌ مِلْح‌ كشت‌.13و در اَدُوم‌ قراولان‌ قرار داد و جمیع‌ اَدُومیان‌ بندگان‌ داود شدند و خداوند داود را در هر جایی‌ كه‌ می‌رفت‌ نصرت‌ می‌داد.14و داود بر تمامی‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ نموده‌، انصاف‌ و عدالت‌ را بر تمامی‌ قوم‌ خود مجرا می‌داشت‌.15و یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ سردار لشكر بود و یهوشافاط‌ بن‌ اَخِیلُود وقایع‌ نگار.16و صادوق‌ بن‌ اَخِیطُوب‌ و ابیمَلِك‌ بن‌ اَبْیاتار كاهن‌ بودند و شوشا كاتب‌ بود.17و بنایا ابن‌ یهُویاداع‌ رئیس‌كَرِیتیان‌ و فَلِیتیان‌ و پسران‌ داود نزد پادشاه‌ مقدم‌ بودند.

Chapter 19

1و بعد از این‌ واقع‌ شد كه‌ ناحاش‌، پادشاه بنی‌عَمُّون‌ مرد و پسرش‌ در جای‌ او سلطنت‌ نمود.2و داود گفت‌: «با حانُون‌ بن‌ ناحاش‌ احسان‌ نمایم‌ چنانكه‌ پدرش‌ به‌ من‌ احسان‌ كرد.» پس‌ داود قاصدان‌ فرستاد تا او را دربارۀ پدرش‌ تعزیت‌ گویند. و خادمان‌ داود به‌ زمین‌ بنی‌عَمُّون‌ نزد حانُون‌ برای‌ تعزیت‌ وی‌ آمدند.3و سروران‌ بنی‌عَمُّون‌ به‌ حانُون‌ گفتند: «آیا گمان‌ می‌بری‌ كه‌ به‌ جهت‌ تكریم‌ پدر تو است‌ كه‌ داود تعزیت‌كنندگان‌ نزد تو فرستاده‌ است‌؟ نی‌ بلكه‌ بندگانش‌ به‌ جهت‌ تفحص‌ و انقلاب‌ و جاسوسی‌ زمین‌ نزد تو آمده‌اند.»4پس‌ حانُون‌ خادمان‌ داود را گرفته‌، ریش‌ ایشان‌ را تراشید و لباسهای‌ ایشان‌ را از میان‌ تا جای‌ نشستن‌ دریده‌، ایشان‌ را رها كرد.5و چون‌ بعضی‌ آمده‌، داود را از حالت‌ آن‌ كسان‌ خبر دادند، به‌ استقبال‌ ایشان‌ فرستاد زیرا كه‌ ایشان‌ بسیار خجل‌ بودند، و پادشاه‌ گفت‌: «در اَریحا بمانید تا ریشهای‌ شما درآید و بعد از آن‌ برگردید.»6و چون‌ بنی‌عَمُّون‌ دیدند كه‌ نزد داود مكروه‌ شده‌اند، حانُون‌ و بنی‌عَمُّون‌ هزار وزنۀ نقره‌ فرستادند تا ارابه‌ها و سواران‌ از اَرام‌ نَهْرَین‌ و اَرام‌ مَعْكَه‌ و صُوبَه‌ برای‌ خود اجیر سازند.7پس‌ سی‌ و دو هزار ارابه‌ و پادشاه‌ مَعْكَه‌ و جمعیت‌ او را برای‌ خود اجیر كردند، و ایشان‌ بیرون‌ آمده‌، در مقابل‌ مِیدَبا اُردو زدند، و بنی‌عَمُّون‌ از شهرهای‌ خودجمع‌ شده‌، برای‌ مقاتله‌ آمدند.8و چون‌ داود این‌ را شنید، یوآب‌ و تمامی‌ لشكر شجاعان‌ را فرستاد.9و بنی‌عَمُّون‌ بیرون‌ آمده‌، نزد دروازۀ شهر برای‌ جنگ‌ صف‌آرایی‌ نمودند. و پادشاهانی‌ كه‌ آمده‌ بودند، در صحرا علیحده‌ بودند.10و چون‌ یوآب‌ دید كه‌ روی‌ صفوف‌ جنگ‌، هم‌ از پیش‌ و هم‌ از عقبش‌ بود، از تمامی‌ برگزیدگان‌ اسرائیل‌ گروهی‌ را انتخاب‌ كرده‌، در مقابل‌ اَرامیان‌ صف‌آرایی‌ نمود.11و بقیه‌ قوم‌ را به‌ دست‌ برادر خود اَبِشای‌ سپرد و به‌ مقابل‌ بنی‌عَمُّون‌ صف‌ كشیدند.12و گفت‌: «اگر اَرامیان‌ بر من‌ غالب‌ آیند، به‌ مدد من‌ بیا؛ و اگر بنی‌عَمُّون‌ بر تو غالب‌ آیند، به‌ جهت‌ امداد تو خواهم‌ آمد.13دلیر باش‌ كه‌ به‌ جهت‌ قوم‌ خویش‌ و به‌ جهت‌ شهرهای‌ خدای‌ خود مردانه‌ بكوشیم‌ و خداوند آنچه‌ را در نظرش‌ پسند آید بكند.»14پس‌ یوآب‌ و گروهی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، نزدیك‌ شدند تا با اَرامیان‌ جنگ‌ كنند و ایشان‌ از حضور وی‌ فرار كردند.15و چون‌ بنی‌عَمُّون‌ دیدند كه‌ اَرامیان‌ فرار كردند، ایشان‌ نیز از حضور برادرش‌ اَبِشای‌ گریخته‌، داخل‌ شهر شدند؛ و یوآب‌ به‌ اورشلیم‌ برگشت‌.16و چون‌ اَرامیان‌ دیدند كه‌ از حضور اسرائیل‌ شكست‌ یافتند، ایشان‌ قاصدان‌ فرستاده‌، اَرامیان‌ را كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ نهر بودند آوردند، و شُوْفَك‌ سردار لشكر هَدَرْعَزَر پیشوای‌ ایشان‌ بود.17و چون‌ خبر به‌ داود رسید، تمامی‌ اسرائیل‌ را جمع‌ كرده‌، از اُرْدُن‌ عبور نمود و به‌ ایشان‌ رسیده‌، مقابل‌ ایشان‌ صف‌آرایی‌ نمود. و چون‌ داود جنگ‌ را بااَرامیان‌ آراسته‌ بود، ایشان‌ با وی‌ جنگ‌ كردند.18و اَرامیان‌ از حضور اسرائیل‌ فرار كردند و داود مردان‌ هفت‌ هزار ارابه‌ و چهل‌ هزار پیاده‌ از اَرامیان‌ را كشت‌، و شُوفَك‌ سردار لشكر را به‌ قتل‌ رسانید.19و چون‌ بندگان‌ هَدَرْعَزَر دیدند كه‌ از حضور اسرائیل‌ شكست‌ خوردند، با داود صلح‌ نموده‌، بندۀ او شدند، و اَرامیان‌ بعد از آن‌ در اعانت‌ بنی‌عَمُّون‌ اقدام‌ ننمودند.

Chapter 20

1و واقع‌ شد در وقت‌ تحویل‌ سال‌، هنگام بیرون‌ رفتن‌ پادشاهان‌، كه‌ یوآب‌ قوت‌ لشكر را بیرون‌ آورد، و زمین‌ بنی‌عَمُّون‌ را ویران‌ ساخت‌ و آمده‌، رَبَّه‌ را محاصره‌ نمود. اما داود در اورشلیم‌ ماند و یوآب‌ رَبَّه‌ را تسخیر نموده‌، آن‌ را منهدم‌ ساخت‌.2و داود تاج‌ پادشاه‌ ایشان‌ را از سرش‌ گرفت‌ كه‌ وزنش‌ یك‌ وزنۀ طلا بود و سنگهای‌ گرانبها داشت‌ و آن‌ را بر سر داود گذاشتند و غنیمت‌ از حد زیاده‌ از شهر بردند.3و خلق‌ آنجا را بیرون‌ آورده‌، ایشان‌ را به‌ ارّه‌ها و چومهای‌ آهنین‌ و تیشه‌ها پاره‌پاره‌ كرد؛ و داود به‌ همین‌ طور با جمیع‌ شهرهای‌ بنی‌عَمُّون‌ رفتار نمود. پس‌ داود و تمامی‌ قوم‌ به‌ اورشلیم‌ برگشتند.4و بعد از آن‌ جنگی‌ با فلسطینیان‌ در جازَر، واقع‌ شد كه‌ در آن‌ سِبْكای‌ حُوشاتی‌ سِفّای‌ را كه‌ از اولاد رافا بود كشت‌ و ایشان‌ مغلوب‌ شدند.5و باز جنگ‌ با فلسطینیان‌ واقع‌ شد و اَلْحانان‌ بن‌ یاعیر لحمیرا كه‌ برادر جُلیات‌ جَتِّی‌ بود كُشت‌ كه‌ چوب‌ نیزه‌اش‌ مثل‌ نورد جولاهكان‌ بود.6و باز جنگ‌ در جَتّ واقع‌ شد كه‌ در آنجا مردی‌ بلند قد بود كه بیست‌ و چهار انگشت‌، شش‌ بر هر دست‌ و شش‌ بر هر پا داشت‌ و او نیز برای‌ رافا زاییده‌ شده‌ بود.7و چون‌ او اسرائیل‌ را به‌ تنگ‌ آورد، یهُوناتان‌ بن‌ شِمْعا برادر داود او را كُشت‌.8اینان‌ برای‌ رافا در جَتّ زاییده‌ شدند و به‌ دست‌ داود و به‌ دست‌ بندگانش‌ افتادند.

Chapter 21

1و شیطان‌ به‌ ضد اسرائیل‌ برخاسته‌، داود را اغوا نمود كه‌ اسرائیل‌ را بشمارد.2و داود به‌ یوآب‌ و سروران‌ قوم‌ گفت‌: «بروید و عدد اسرائیل‌ را از بئرشَبَعْ تا دان‌ گرفته‌، نزد من‌ بیاورید تا آن‌ را بدانم‌.»3یوآب‌ گفت‌: « خداوند بر قوم‌ خود هر قدر كه‌ باشند صد چندان‌ مزید كند؛ و ای‌ آقایم‌ پادشاه‌ آیا جمیع‌ ایشان‌ بندگان‌ آقایم‌ نیستند؟ لیكن‌ چرا آقایم‌ خواهش‌ این‌ عمل‌ دارد و چرا باید باعث‌ گناه‌ اسرائیل‌ بشود؟»4اما كلام‌ پادشاه‌ بر یوآب‌ غالب‌ آمد و یوآب‌ در میان‌ تمامی‌ اسرائیل‌ گردش‌ كرده‌، باز به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ نمود.5و یوآب‌ عدد شمرده‌شدگان‌ قوم‌ را به‌ داود داد و جملۀ اسرائیلیان‌ هزار هزار و یكصد هزار مرد شمشیرزن‌ و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیرزن‌ بودند.6لیكن‌ لاویان‌ و بنیامینیان‌ را در میان‌ ایشان‌ نشمرد زیرا كه‌ فرمان‌ پادشاه‌ نزد یوآب‌ مكروه‌ بود.7و این‌ امر به‌ نظر خدا ناپسند آمد، پس‌ اسرائیل‌ را مبتلا ساخت‌.8و داود به‌ خدا گفت‌: «در این‌ كاری‌ كه‌ كردم‌، گناه‌ عظیمی‌ ورزیدم‌. و حال‌ گناه‌ بندۀ خود را عفو فرما زیرا كه‌ بسیار احمقانه‌ رفتار نمودم‌.»9و خداوند جاد را كه‌ رایی‌ داود بود خطاب‌ كرده‌، گفت‌:10« برو و داود را اعلام‌ كرده‌، بگو خداوند چنین‌ می‌فرماید: من‌سه‌ چیز پیش‌ تو می‌گذارم‌؛ پس‌ یكی‌ از آنها را برای‌ خود اختیار كن‌ تا برایت‌ به‌ عمل‌ آورم‌.»11پس‌ جاد نزد داود آمده‌، وی‌ را گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌فرماید برای‌ خود اختیار كن‌:12یا سه‌ سال‌ قحط‌ بشود، یا سه‌ ماه‌ پیش‌ روی‌ خصمانت‌ تلف‌ شوی‌ و شمشیر دشمنانت‌ تو را در گیرد، یا سه‌ روز شمشیر خداوند و وبا در زمین‌ تو واقع‌ شود، و فرشتۀ خداوند تمامی‌ حدود اسرائیل‌ را ویران‌ سازد. پس‌ الا´ن‌ ببین‌ كه‌ نزد فرستندۀ خود چه‌ جواب‌ برم‌.»13داود به‌ جاد گفت‌: «در شدت‌ تنگی‌ هستم‌. تمنا اینكه‌ به‌ دست‌ خداوند بیفتم‌ زیرا كه‌ رحمت‌های‌ او بسیار عظیم‌ است‌ و به‌ دست‌ انسان‌ نیفتم‌.»14پس‌ خداوند وبا بر اسرائیل‌ فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل‌ مردند.15و خدا فرشته‌ای‌ به‌ اورشلیم‌ فرستاد تا آن‌ را هلاك‌ سازد. و چون‌ می‌خواست‌ آن‌ را هلاك‌ كند، خداوند ملاحظه‌ نمود و از آن‌ بلا پشیمان‌ شد و به‌ فرشته‌ای‌ كه‌ (قوم‌ را) هلاك‌ می‌ساخت‌ گفت‌: «كافی‌ است‌، حال‌ دست‌ خود را بازدار.» و فرشتۀ خداوند نزد خرمنگاه‌ اَرْنانِ یبُوسی‌ ایستاده‌ بود.16و داود چشمان‌ خود را بالا انداخته‌، فرشتۀ خداوند را دید كه‌ در میان‌ زمین‌ و آسمان‌ ایستاده‌ است‌ و شمشیری‌ برهنه‌ در دستش‌ بر اورشلیم‌ برافراشته‌؛ پس‌ داود و مشایخ‌ به‌ پلاس‌ ملبس‌ شده‌، به‌ روی‌ خود در افتادند.17و داود به‌ خدا گفت‌: «آیا من‌ برای‌ شمردن‌ قوم‌ امر نفرمودم‌ و آیا من‌ آن‌ نیستم‌ كه‌ گناه‌ ورزیده‌، مرتكب‌ شرارت‌ زشت‌ شدم‌؟ اما این‌ گوسفندان‌ چه‌ كرده‌اند؟ پس‌ ای‌ یهُوَه‌ خدایم‌، مستدعی‌ این‌ كه‌ دست‌ تو بر من‌ و خاندان‌ پدرم‌ باشد و به‌ قوم‌ خود بلا مرسانی‌.»18و فرشتۀ خداوند جاد را امر فرمود كه‌ به‌داود بگوید كه‌ داود برود و مذبحی‌ به‌ جهت‌ خداوند در خرمنگاه‌ اُرْنان‌ یبُوسی‌ برپا كند.19پس‌ داود برحسب‌ كلامی‌ كه‌ جاد به‌ اسم‌ خداوند گفت‌ برفت‌.20و اُرْنان‌ روگردانیده‌، فرشته‌ را دید و چهار پسرش‌ كه‌ همراهش‌ بودند، خویشتن‌ را پنهان‌ كردند؛ و اُرْنان‌ گندم‌ می‌كوبید.21و چون‌ داود نزد اُرْنان‌ آمد، اُرْنان‌ نگریسته‌، داود را دید و از خرمنگاه‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ حضور داود رو به‌ زمین‌ افتاد.22و داود به‌ اُرْنان‌ گفت‌: «جای‌ خرمنگاه‌ را به‌ من‌ بده‌ تا مذبحی‌ به‌ جهت‌ خداوند برپا نمایم‌؛ آن‌ را به‌ قیمت‌ تمام‌ به‌ من‌ بده‌ تا وبا از قوم‌ رفع‌ شود.»23اُرْنان‌ به‌ داود عرض‌ كرد: «آن‌ را برای‌ خود بگیر و آقایم‌ پادشاه‌ آنچه‌ كه‌ در نظرش‌ پسند آید به‌ عمل‌ آورد؛ ببین‌ گاوان‌ را به‌ جهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ و چومها را برای‌ هیزم‌ و گندم‌ را به‌ جهت‌ هدیۀ آردی‌ دادم‌ و همه‌ را به‌ تو بخشیدم‌.»24اما داود پادشاه‌ به‌ اُرْنان‌ گفت‌: «نی‌، بلكه‌ آن‌ را البته‌ به‌ قیمت‌ تمام‌ از تو خواهم‌ خرید، زیرا كه‌ از اموال‌ تو برای‌ خداوند نخواهم‌ گرفت‌ و قربانی‌ سوختنی‌ مجاناً نخواهم‌ گذرانید.»25پس‌ داود برای‌ آن‌ موضع‌ ششصد مثقال‌ طلا به‌ وزن‌، به‌ اُرْنان‌ داد.26و داود در آنجا مذبحی‌ به‌ جهت‌ خداوند بنا نموده‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشی‌ از آسمان‌ بر مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ (نازل‌ كرده‌،) او را مستجاب‌ فرمود.27و خداوند فرشته‌ را حكم‌ داد تا شمشیر خود را در غلافش‌ برگردانید.28در آن‌ زمان‌ چون‌ داود دید كه‌ خداوند او را در خرمنگاه‌ اُرْنان‌ یبُوسی‌ مستجاب‌ فرموده‌ است‌،در آنجا قربانی‌ها گذرانید.29اما مسكن‌ خداوند كه‌ موسی‌ در بیابان‌ ساخته‌ بود و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌، در آن‌ ایام‌ در مكان‌ بلند جِبْعُون‌ بود.30لیكن‌ داود نتوانست‌ نزد آن‌ برود تا از خدا مسألت‌ نماید، چونكه‌ از شمشیر فرشتۀ خداوند می‌ترسید.

Chapter 22

1پس‌ داود گفت‌: «این‌ است‌ خانۀ یهُوَه‌ خدا، و این‌ مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ اسرائیل‌ می‌باشد.»2و داود فرمود تا غریبان‌ را كه‌ در زمین‌ اسرائیل‌اند جمع‌ كنند، و سنگ‌تراشان‌ معین‌ كرد تا سنگهای‌ مربع‌ برای‌ بنای‌ خانه‌ خدا بتراشند.3و داود آهن‌ بسیاری‌ به‌ جهت‌ میخها برای‌ لنگه‌های‌ دروازه‌ها و برای‌ وصلها حاضر ساخت‌ و برنج‌ بسیار كه‌ نتوان‌ وزن‌ نمود.4و چوب‌ سرو آزاد بیشمار زیرا كه‌ اهل‌ صَیدون‌ و صور چوب‌ سرو آزاد بسیار برای‌ داود آوردند.5و داود گفت‌: «پسر من‌ سلیمان‌ صغیر و نازك‌ است‌ و خانه‌ای‌ كه‌ برای‌ یهُوَه‌ باید بنا نمود، می‌بایست‌ بسیار عظیم‌ و نامی‌ و جلیل‌ در تمامی‌ زمینها بشود؛ لهذا حال‌ برایش‌ تهیه‌ می‌بینم‌.» پس‌ داود قبل‌ از وفاتش‌ تهیه‌ بسیار دید.6پس‌ پسر خود سلیمان‌ را خوانده‌، او را وصیت‌ نمود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ بنا نماید.7و داود به‌ سلیمان‌ گفت‌ كه‌: «ای‌ پسرم‌! من‌ اراده‌ داشتم‌ كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود بنا نمایم‌.8لیكن‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌: چونكه‌ بسیار خون‌ ریخته‌ای‌ و جنگهای‌ عظیم‌ كرده‌ای‌، پس‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ من‌ بنا نخواهی‌ كرد، چونكه‌ به‌ حضور من‌ بسیار خون‌ بر زمین‌ ریخته‌ای‌.9اینك‌ پسری‌ برای‌ تو متولد خواهد شد كه‌ مرد آرامی‌ خواهد بود زیرا كه‌ من‌ او را از جمیع‌ دشمنانش‌ از هر طرف‌ آرامی‌ خواهم‌ بخشید، چونكه‌ اسم‌ او سلیمان‌ خواهد بود و در ایام‌ او اسرائیل‌ را سلامتی‌ و راحت‌ عطا خواهم‌ فرمود.10او خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ من‌ بنا خواهد كرد و او پسر من‌ خواهد بود و من‌ پدر او خواهم‌ بود. و كُرسی سلطنت‌ او را بر اسرائیل‌ تا ابدالا´باد پایدار خواهم‌ گردانید.11پس‌ حال‌ ای‌ پسر من‌ خداوند همراه‌ تو باد تا كامیاب‌ شوی‌ و خانۀ یهُوَه‌ خدای‌ خود را چنانكه‌ درباره‌ تو فرموده‌ است‌ بنا نمایی‌.12اما خداوند تو را فطانت‌ و فهم‌ عطا فرماید و تو را دربارۀ اسرائیل‌ وصیت‌ نماید تا شریعت‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را نگاه‌ داری‌.13آنگاه‌ اگر متوجه‌ شده‌، فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ خداوند به‌ موسی‌ دربارۀ اسرائیل‌ امر فرموده‌ است‌، به‌ عمل‌ آوری‌ كامیاب‌ خواهی‌ شد. پس‌ قوی‌ و دلیر باش‌ و ترسان‌ و هراسان‌ مشو.14و اینك‌ من‌ در تنگی‌ خود صد هزار وزنۀ طلا و صد هزار وزنۀ نقره‌ و برنج‌ و آهن‌ اینقدر زیاده‌ كه‌ به‌ وزن‌ نیاید، برای‌ خانۀ خداوند حاضر كرده‌ام‌؛ و چوب‌ و سنگ‌ نیز مهیا ساخته‌ام‌ و تو بر آنها مزید كن‌.15و نزد تو عملۀ بسیارند، از سنگ‌بران‌ و سنگتراشان‌ و نجاران‌ و اشخاص‌ هنرمند برای‌ هر صنعتی‌.16طلا و نقره‌ و برنج‌ و آهن‌ بیشمار است‌ پس‌ برخیز و مشغول‌ باش‌ و خداوند همراه‌ تو باد.»17و داود تمامی‌ سروران‌ اسرائیل‌ را امرفرمود كه‌ پسرش‌ سلیمان‌ را اعانت‌ نمایند.18(و گفت‌): «آیا یهُوَه‌ خدای‌ شما با شما نیست‌ و آیا شما را از هر طرف‌ آرامی‌ نداده‌ است‌؟ زیرا ساكنان‌ زمین‌ را به‌ دست‌ من‌ تسلیم‌ كرده‌ است‌ و زمین‌ به‌ حضور خداوند و به‌ حضور قوم‌ او مغلوب‌ شده‌ است‌.19پس‌ حال‌ دلها و جانهای‌ خود را متوجه‌ سازید تا یهُوَه‌ خدای‌ خویش‌ را بطلبید و برخاسته‌، مَقْدس‌ یهُوَه‌ خدای‌ خویش‌ را بنا نمایید تا تابوت‌ عهد خداوند و آلات‌ مقدس‌ خدا را به‌ خانه‌ای‌ كه‌ به‌ جهت‌ اسم‌ یهُوَه‌ بنا می‌شود درآورید.

Chapter 23

1و چون‌ داود پیر و سالخورده‌ شد، پسر خود سُلیمان‌ را به‌ پادشاهی‌ اسرائیل‌ نصب‌ نمود.2و تمامی‌ سروران‌ اسرائیل‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ را جمع‌ كرد.3و لاویان‌ از سی‌ ساله‌ و بالاتر شمرده‌ شدند و عدد ایشان‌ برحسب‌ سرهای‌ مردان‌ ایشان‌، سی‌ و هشت‌ هزار بود.4از ایشان‌ بیست‌ و چهار هزار به‌ جهت‌ نظارت‌ عمل‌ خانۀ خداوند و شش‌ هزار سروران‌ و داوران‌ بودند.5و چهار هزار دربانان‌ و چهار هزار نفر بودند كه‌ خداوند را به‌ آلاتی‌ كه‌ به‌ جهت‌ تسبیح‌ ساخته‌ شد، تسبیح‌ خواندند.6و داود ایشان‌ را برحسب‌ پسران‌ لاوی‌ یعنی‌ جَرْشون‌ و قَهات‌ و مَراری‌ به‌ فرقه‌ها تقسیم‌ نمود.7از جَرْشونیان‌ لَعْدان‌ و شِمْعی‌.8پسران‌ لَعْدان‌ اول‌ یحیئیل‌ و زیتام‌ و سومین‌ یوئیل‌.9پسران‌ شِمْعی‌ شَلُومِیت‌ و حَزِیئِیل‌ و هاران‌ سه‌ نفر. اینان‌رؤسای‌ خاندانهای‌ آبای‌ لَعْدان‌ بودند.10و پسران‌ شِمْعی‌ یحَت‌ و زینا و یعُوش‌ و بَریعَه‌. اینان‌ چهار پسر شِمْعی‌ بودند.11و یحَت‌ اولین‌ و زیزا دومین‌ و یعُوش‌ و بَرِیعَه‌ پسران‌ بسیار نداشتند؛ از این‌ سبب‌ یك‌ خاندان‌ آبا از ایشان‌ شمرده‌ شد.12پسران‌ قَهات‌ عَمْرام‌ و یصْهار و حَبْرُون‌ و عُزّیئیل‌ چهار نفر.13پسران‌ عَمْرام‌ هارون‌ و موسی‌ و هارون‌ ممتاز شد تا او و پسرانش‌ قدس‌الاقداس‌ را پیوسته‌ تقدیس‌ نمایند و به‌ حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت‌ نمایند و به‌ اسم‌ او همیشۀ اوقات‌ بركت‌ دهند.14و پسران‌ موسی‌ مرد خدا با سبط‌ لاوی‌ نامیده‌ شدند.15پسران‌ موسی‌ جَرْشُوم‌ و اَلِعازار.16از پسران‌ جَرْشُوم‌ شَبُوئیل‌ رئیس‌ بود.17و از پسران‌ اَلِعازار رَحَبْیا رئیس‌ بود و اَلِعازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران‌ رَحَبْیا بسیار زیاد بودند.18از پسران‌ یصْهار شَلُومیت‌ رئیس‌ بود.19پسران‌ حَبْرُون‌، اولین‌ یرِیا و دومین‌ اَمَرْیا و سومین‌ یحزِیئیل‌ و چهارمین‌ یقْمَعام‌.20پسران‌ عُزّیئیل‌ اولین‌ میكا و دومین‌ یشِّیا.21پسران‌ مَراری‌ مَحْلی‌ و مُوشِی‌ و پسران‌ مَحْلِی‌ اَلِعازار و قَیس‌.22و اَلِعازار مُرد و او را پسری‌ نبود؛ لیكن‌ دختران‌ داشت‌ و برادران‌ ایشان‌ پسرانِ قَیس‌ ایشان‌ را به‌ زنی‌ گرفتند.23پسران‌ مُوشِی‌ مَحْلی‌ و عادَر و یرْیمُوت‌ سه‌ نفر بودند.24اینان‌ پسران‌ لاوی‌ موافق‌ خاندانهای‌ آبای‌ خود و رؤسای‌ خاندانهای‌ آبا از آنانی‌ كه‌ شمرده‌ شدند برحسب‌ شمارۀ اسمای‌ سرهای‌ خود بودند كه‌ از بیست‌ ساله‌ و بالاتر در عمل‌ خدمت‌ خانۀ خداوند می‌پرداختند.25زیرا كه‌ داود گفت‌:«یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ قوم‌ خویش‌ را آرامی‌ داده‌ است‌ و او در اورشلیم‌ تا به‌ ابد ساكن‌ می‌باشد.26و نیز لاویان‌ را دیگر لازم‌ نیست‌ كه‌ مسكن‌ و همۀ اسباب‌ خدمت‌ را بردارند.»27لهذا برحسب‌ فرمان‌ آخر داود پسران‌ لاوی‌ از بیست‌ ساله‌ و بالاتر شمرده‌ شدند.28زیرا كه‌ منصب‌ ایشان‌ به‌ طرف‌ بنی‌هارون‌ بود تا خانۀ خداوند را خدمت‌ نمایند، در صحن‌ها و حجره‌ها و برای‌ تطهیر همۀ چیزهای‌ مقدس‌ و عمل‌ خدمت‌ خانۀ خدا.29و بر نان‌ تَقْدِمه‌ و آرد نرم‌ به‌ جهت‌ هدیۀ آردی‌ و قرصهای‌ فطیر و آنچه‌ بر ساج‌ پخته‌ می‌شود و رَبیكه‌ها و بر همۀ كیلها و وزنها.30و تا هر صبح‌ برای‌ تسبیح‌ و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین‌ هر شام‌.31و به‌ جهت‌ گذرانیدن‌ همۀ قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند در هر روز سبت‌ و غرّه‌ها و عیدها برحسب‌ شماره‌ و بر وفق‌ قانون‌ آنها دائماً به‌ حضور خداوند.32و برای‌ نگاه‌ داشتن‌ وظیفه‌ خیمۀ اجتماع‌ و وظیفۀ قدس‌ و وظیفۀ برادران‌ خود بنی‌هارون‌ در خدمت‌ خانۀ خداوند .

Chapter 24

1و این‌ است‌ فرقه‌های‌ بنی‌هارون‌: پسران هارون‌، ناداب‌ و اَبِیهُو و اَلِعازار و ایتامار.2و ناداب‌ و اَبِیهُو قبل‌ از پدر خود مُردند و پسری‌ نداشتند، پس‌ اَلِعازار و ایتامار به‌ كهانت‌ پرداختند.3و داود با صادوق‌ كه‌ از بنی‌اَلِعازار بود و اَخِیمَلَك‌ كه‌ از بنی‌ایتامار بود، ایشان‌ را برحسب‌ وكالت‌ ایشان‌ بر خدمت‌ ایشان‌ تقسیم‌ كردند.4و از پسران‌ اَلِعازار مردانی‌ كه‌ قابل‌ ریاست‌ بودند،زیاده‌ از بنی‌ایتامار یافت‌ شدند. پس‌ شانزده‌ رئیس‌ خاندان‌ آبا از بنی‌اَلِعازار و هشت‌ رئیس‌ خاندان‌ آبا از بنی‌ایتامار معین‌ كردند.5پس‌ اینان‌ با آنان‌ به‌ حسب‌ قرعه‌ معین‌ شدند زیرا كه‌ رؤسای‌ قدس‌ و رؤسای‌ خانۀ خدا هم‌ از بنی‌اَلِعازار و هم‌ از بنی‌ایتامار بودند.6و شَمَعْیا ابن‌ نَتَنْئیل‌ كاتب‌ كه‌ از بنی‌لاوی‌ بود، اسمهای‌ ایشان‌ را به‌ حضور پادشاه‌ و سروران‌ و صادوق‌ كاهن‌ و اَخِیمَلَك‌ بن‌ ابیاتار و رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ كاهنان‌ و لاویان‌ نوشت‌ و یك‌ خاندان‌ آبا به‌ جهت‌ اَلِعازار گرفته‌ شد و یك‌ به‌ جهت‌ ایتامار گرفته‌ شد.7و قرعه‌ اول‌ برای‌ یهُویاریب‌ بیرون‌ آمد و دوم‌ برای‌ یدَعْیا،8و سوم‌ برای‌ حاریم‌ و چهارم‌ برای‌ سعُوریم‌،9و پنجم‌ برای‌ مَلْكیه‌ و ششم‌ برای‌ مَیامین‌،10و هفتم‌ برای‌ هَقُّوص‌ و هشتم‌ برای‌ اَبِیا،11و نهم‌ برای‌ یشُوع‌ و دهم‌ برای‌ شَكُنْیا،12و یازدهم‌ برای‌ اَلْیاشیب‌ و دوازدهم‌ برای‌ یاقیم‌،13و سیزدهم‌ برای‌ حُفَّه‌ و چهاردهم‌ برای‌ یشَبْآب‌،14و پانزدهم‌ برای‌ بِلْجَه‌ و شانزدهم‌ برای‌ اِمیر،15و هفدهم‌ برای‌ حیزیر و هجدهم‌ برای‌ هِفْصیص‌،16و نوزدهم‌ برای‌ فَتَحْیا و بیستم‌ برای‌ یحَزْقیئیل‌،17و بیست‌ و یكم‌ برای‌ یاكین‌ و بیست‌ و دوم‌ برای‌ جامُول‌،18و بیست‌ و سوم‌ برای‌ دَلایا و بیست‌ و چهارم‌ برای‌ مَعَزْیا.19پس‌ این‌ است‌ وظیفه‌ها و خدمت‌های‌ ایشان‌ به‌ جهت‌ داخل‌ شدن‌ در خانۀ خداوند برحسب‌ قانونی‌ كه‌ به‌ واسطۀ پدر ایشان‌ هارون‌ موافق‌ فرمان‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ به‌ ایشان‌ داده‌ شد.20و اما دربارۀ بقیۀ بنی‌لاوی‌، از بنی‌عَمْرام‌ شُوبائیل‌ و از بنی‌شوبائیل‌ یحَدْیا.21و اما رَحَبْیا.از بنی‌رَحَبْیا یشِیای‌ رئیس‌،22و از بنی‌یصْهار شَلُومُوت‌ و از بنی‌شَلُومُوت‌ یحَت‌.23و از بنی‌حَبْرُون‌ یریا و دومین‌ اَمَرْیا و سومین‌ یحْزیئیل‌ و چهارمین‌ یقْمَعام‌.24از بنی‌عُزّیئیل‌ میكا و از بنی‌میكا شامیر.25و برادر میكا یشِیا و از بنی‌یشِیا زكریا.26و از بنی‌مَراری‌ مَحْلی‌ و مُوشِی‌ و پسرِ یعْزیا بَنُو.27و از بنی‌مَراری‌ پسران‌ یعْزیا بَنُو و شُوهَمْ و زَكُّور و عِبْری‌.28و پسر مَحْلی‌ اَلِعازار و او را فرزندی‌ نَبُود.29و اما قَیس‌، از بنی‌قَیس‌ یرَحْمیئیل‌،30و از بنی‌مُوشِی‌ مَحْلی‌ و عادَر و یریمُوت‌. اینان‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ بنی‌لاوی‌ می‌باشند.31ایشان‌ نیز مثل‌ برادران‌ خود بنی‌هارون‌ به‌ حضور داود پادشاه‌ و صادوق‌ و اَخِیمَلَك‌ و رؤسای‌ آبای‌ كَهَنَه‌ و لاویان‌ قرعه‌ انداختند یعنی‌ خاندانهای‌ آبای‌ برادر بزرگتر برابر خاندانهای‌ كوچكتر او بودند.

Chapter 25

1و داود و سرداران‌ لشكر بعضی‌ از پسران‌ آساف‌ و هِیمان‌ و یدُوتُون‌ را به‌ جهت‌ خدمت‌ جدا ساختند تا با بربط‌ و عود و سنج‌ نبوت‌ نمایند؛ و شمارۀ آنانی‌ كه‌ برحسب‌ خدمت‌ خود به‌ كار می‌پرداختند این‌ است‌:2و اما از بنی‌آساف‌، زَكُّور و یوسف‌ و نَتَنْیا و اَشْرَئیلَه‌ پسران‌ آساف‌ زیر حكم‌ آساف‌ بودند كه‌ برحسب‌ فرمان‌ پادشاه‌ نبوت‌ می‌نمود.3و از یدُوتُون‌، پسران‌ یدُوتُون‌ جَدَلْیا و صَرِی‌ و اَشْعیا و حَشَبْیا و مَتَّتْیا شش‌ نفر زیر حكم‌ پدر خویش‌ یدُوتُون‌ با بربطها بودند كه‌ با حمد و تسبیح‌ خداوند نبوت‌ می‌نمود.4و از هَیمان‌، پسران‌ هَیمان‌ بُقِّیا و مَتَنْیا و عُزّیئیل‌ و شَبُوئیل‌ و یریموت‌ و حَنَنْیا و حَنانی‌ و اَلِیآتَه‌ و جدَّلْتِی‌ و رُومَمْتِی‌عَزَر و یشْبِقاشَه‌ ومَلُّوتِی‌ و هُوتیر و مَحْزِیوت‌.5جمیع‌ اینها پسران‌ هِیمان‌ بودند كه‌ در كلام‌ خدا به‌ جهت‌ برافراشتن‌ بوق‌ رایی پادشاه‌ بود. و خدا به‌ هِیمان‌ چهارده‌ پسر و سه‌ دختر داد.6جمیع‌ اینها زیر فرمان‌ پدران‌ خویش‌ بودند تا در خانۀ خداوند با سنج‌ و عود و بربط‌ بسرایند و زیر دست‌ پادشاه‌ و آساف‌ و یدُوتُون‌ و هِیمان‌ به‌ خدمت‌ خانۀ خدا بپردازند.7و شمارۀ ایشان‌ با برادران‌ ایشان‌ كه‌ سراییدن‌ را به‌ جهت‌ خداوند آموخته‌ بودند، یعنی‌ همۀ كسان‌ ماهر دویست‌ و هشتاد و هشت‌ نفر بودند.8و برای‌ وظیفه‌های‌ خود كوچك‌ با بزرگ‌ و معلم‌ با تلمیذ علی‌السویه‌ قرعه‌ انداختند.9پس‌ قرعه‌ اولِ بنی‌آساف‌ برای‌ یوسف‌ بیرون‌ آمد. و قرعه‌ دوم‌ برای‌ جَدَلْیا و او و برادرانش‌ و پسرانش‌ دوازده‌ نفر بودند.10و سوم‌ برای‌ زَكّور و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.11و چهارم‌ برای‌ یصْرِی‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.12و پنجم‌ برای‌ نَتَنْیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.13و ششم‌ برای‌ بُقِّیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.14و هفتم‌ برای‌ یشَرْئیله‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.15و هشتم‌ برای‌ اِشَعْیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.16و نهم‌ برای‌ مَتَنْیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.17و دهم‌ برای‌ شِمْعی‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.18و یازدهم‌ برای‌ عَزَرْئیل‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.19و دوازدهم‌ برای‌ حَشَبْیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.20و سیزدهم‌ برای‌ شُوبائیل‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.21و چهاردهم‌ برای‌ مَتَّتْیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.22و پانزدهم‌ برای‌ یریموت‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.23و شانزدهم‌ برای‌ حَنَنْیا و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.24و هفدهم‌ برای‌ یشْبَقاشه‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.25و هجدهم‌ برای‌ حَنانِی‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.26و نوزدهم‌ برای‌ مَلوتی‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.27و بیستم‌ برای‌ اِیلِیآتَه‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.28و بیست‌ و یكم‌ برای‌ هُوتیر و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.29و بیست‌ و دوم‌ برای‌ جِدَّلْتِی‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.30و بیست‌ و سوم‌ برای‌ مَحْزِیوت‌ و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.31و بیست‌ و چهارم‌ برای‌ رُومَمْتِی‌عَزَر و پسران‌ و برادران‌ او دوازده‌ نفر.

Chapter 26

1و اما فرقه‌های‌ دربانان‌: پس‌ از قُوْرَحیان‌مَشَلَمْیا ابن‌ قُورِی‌ كه‌ از بنی‌آساف‌ بود.2و مَشَلَمْیا را پسران‌ بود. نخست‌زاده‌اش‌ زكریا و دوم‌ یدیعْیئیل‌ و سوم‌ زَبَدْیا و چهارم‌ یتْنِیئیل‌.3و پنجم‌ عِیلام‌ و ششم‌ یهُوحانان‌ و هفتم‌ اَلِیهُوعِینای‌.4و عُوبِید اَدُوم‌ را پسران‌ بود: نخست‌زاده‌اش‌، شَمَعْیا و دوم‌ یهُوزاباد و سوم‌ یوآخ‌ و چهارم‌ ساكار و پنجم‌ نَتَنْئیل‌.5و ششم‌ عَمّیئیل‌ و هفتم‌ یسّاكار و هشتم‌ فَعَلْتای‌ زیرا خدا او را بركت‌ داده‌ بود.6و برای‌ پسرش‌ شَمَعْیا پسرانی‌ كه‌ بر خاندان‌ آبای‌ خویش‌ تسلط‌ یافتند، زاییده‌ شدند زیرا كه‌ ایشان‌ مردان‌ قوی‌ شجاع‌ بودند.7پسران‌ شَمَعْیا عُتْنِی‌ و رَفائیل‌ و عُوبید و اَلْزاباد كه‌ برادران‌ او مردان‌ شجاع‌ بودند و اَلِیهُو و سَمَكْیا.8جمیع‌ اینها از بنی‌عُوبید اَدُوم‌ بودند و ایشان‌ با پسران‌ و برادران‌ ایشان‌ در قوتِ خدمت‌مردان‌ قابل‌ بودند یعنی‌ شصت‌ و دو نفر (از اولاد) عوبید اَدُوم‌.9و مَشَلَمْیا هجده‌ نفر مردان‌ قابل‌ از پسران‌ و برادران‌ خود داشت‌.10و حُوسَه‌ كه‌ از بنی‌مَراری‌ بود پسران‌ داشت‌ كه‌ شِمْرِی‌ رئیس‌ ایشان‌ بود زیرا اگر چه‌ نخست‌زاده‌ نبود، پدرش‌ او را رئیس‌ ساخت‌.11و دوم‌ حِلْقیا و سوم‌ طَبَلْیا و چهارم‌ زكریا و جمیع‌ پسران‌ و برادران‌ حُوسَه‌ سیزده‌ نفر بودند.12و به‌ اینان‌ یعنی‌ به‌ رؤسای‌ ایشان‌ فرقه‌های‌ دربانان‌ داده‌ شد و وظیفه‌های‌ ایشان‌ مثل‌ برادران‌ ایشان‌ بود تا در خانۀ خداوند خدمت‌ نمایند.13و ایشان‌ از كوچك‌ و بزرگ‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ خویش‌ برای‌ هر دروازه‌ قرعه‌ انداختند.14و قرعۀ شرقی‌ به‌ شَلَمْیا افتاد و بعد از او برای‌ پسرش‌ زكریا كه‌ مُشیرِ دانا بود، قرعه‌ انداختند و قرعۀ او به‌ سمت‌ شمال‌ بیرون‌ آمد.15و برای‌ عُوبید اَدُوم‌ (قرعه‌) جنوبی‌ و برای‌ پسرانش‌ (قرعۀ) بیت‌المـال‌.16و برای‌ شُفّیـم‌ و حُوسَه‌ قرعه‌ مغربـی‌ نـزد دروازه‌ شَلَكَتْ در جـاده‌ای‌ كه‌ سـر بالا می‌رفت‌ و محرس‌ این‌ مقابل‌ محرس‌ آن‌ بود.17و به‌ طرف‌ شرقی‌ شش‌ نفر از لاویان‌ بودند و به‌ طرف‌ شمال‌ هر روزه‌ چهار نفر و به‌ طرف‌ جنوب‌ هر روزه‌ چهار نفر و نزد بیت‌المال‌ جفت‌جفت‌.18و به‌ طرف‌ غربی‌ فَرْوار برای‌ جادۀ سربالا چهارنفـر و برای‌ فَرْوار دو نفـر.19اینهـا فرقه‌هـای‌ دربانان‌ از بنی‌قُوْرَح‌ و از بنی‌مَراری‌ بودند20و اما از لاویان‌ اَخِیا بر خزانۀ خانۀ خدا و بر خزانۀ موقوفات‌ بود.21و اما بنی‌لادان‌: از پسران‌لادان‌ جَرْشونی‌ رؤسای‌ خاندان‌ آبای‌ لادان‌ یحیئیلی‌ جَرْشونی‌.22پسران‌ یحْیئیلی‌ زیتام‌ و برادرش‌ یوئیل‌ بر خزانۀ خانۀ خداوند بودند.23از عَمْرامیان‌ و از یصْهاریان‌ و از حَبْرُونیان‌ و از عُزّیئیلیان‌.24و شَبُوئیل‌ بن‌ جَرْشُوم‌ بن‌ موسی‌ ناظر خزانه‌ها بود.25و از برادرانش‌ بنی‌اَلِعازار، پسرش‌ رَحَبْیا و پسرش‌ اَشْعَیا و پسرش‌ یورام‌ و پسرش‌ زِكْرِی‌ و پسرش‌ شَلُومیت‌.26این‌ شَلُومیت‌ و برادرانش‌ بر جمیع‌ خزائن‌ موقوفاتی‌ كه‌ داود پادشاه‌ وقف‌ كرده‌ بود و رؤسای‌ آبا و رؤسای‌ هزاره‌ها و صده‌ها و سرداران‌ لشكر بودند.27از جنگها و غنیمت‌ها وقف‌ كردند تا خانۀ خداوند را تعمیر نمایند.28و هر آنچه‌ سموئیل‌ رایی‌ و شاؤل‌ بن‌ قَیس‌ و اَبْنیر بن‌ نیر و یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ وقف‌ كرده‌ بودند و هر چه‌ هركس‌ وقف‌ كرده‌ بود زیر دست‌ شَلُومیت‌ و برادرانش‌ بود.29و از یصْهاریان‌ كَنَنْیا و پسرانش‌ برای‌ اعمال‌ خارجۀ اسرائیل‌ صاحبان‌ منصب‌ و داوران‌ بودند.30و از حَبْرُونیان‌ حَشَبْیا و برادرانش‌ هزار و هفتصد نفر مردان‌ شجاع‌ به‌ آن‌ طرف‌ اُرْدُن‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ به‌ جهت‌ هر كار خداوند و به‌ جهت‌ خدمت‌ پادشاه‌ بر اسرائیل‌ گماشته‌ شده‌ بودند.31از حَبْرُونیان‌: برحسب‌ انساب‌ آبای‌ ایشان‌ یریا رئیس‌ حَبْرُونیان‌ بود و در سال‌ چهلم‌ سلطنت‌ داود طلبیده‌ شدند و در میان‌ ایشان‌ مردان‌ شجاع‌ در یعْزیر جِلْعاد یافت‌ شدند.32و از برادرانش‌ دو هزار و هفتصد مرد شجاع‌ و رئیس‌ آبا بودند. پس‌ داود پادشاه‌ ایشان‌ را بر رؤبینیان‌ و جادیان‌ و نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ برای‌ همۀ امور خدا و امور پادشاه‌ گماشت‌.

Chapter 27

1و از بنی‌اسرائیل‌ برحسب‌ شماره‌ ایشان‌از رؤسای‌ آبا و رؤسای‌ هزاره‌ و صده‌ و صاحبان‌ منصب‌ كه‌ پادشاه‌ را در همۀ امور فرقه‌های‌ داخله‌ و خارجه‌ ماه‌ به‌ ماه‌ در همۀ ماههای‌ سال‌ خدمت‌ می‌كردند، هر فرقه‌ بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.2و بر فرقۀ اول‌ برای‌ ماه‌ اول‌ یشُبْعام‌ بن‌ زَبْدِیئیل‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.3او از پسران‌ فارَص‌ رئیس‌ جمیع‌ رؤسای‌ لشكر، به‌ جهت‌ ماه‌ اول‌ بود.4و بر فرقۀ ماه‌ دوم‌ دُودای‌ اَخُوخِی‌ و از فرقۀ او مَقْلُوت‌ رئیس‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.5و رئیس‌ لشكر سوم‌ برای‌ ماه‌ سوم‌ بنایا ابن‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ بزرگ‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.6این‌ همان‌ بنایا است‌ كه‌ در میان‌ آن‌ سی‌ نفر بزرگ‌ بود و بر آن‌ سی‌ نفر برتری‌ داشت‌ و از فرقۀ او پسرش‌ عَمّیزاباد بود.7و رئیس‌ چهارم‌ برای‌ ماه‌ چهارم‌ عَسائیل‌ برادر یوآب‌ و بعد از او برادرش‌ زَبَدْیا بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.8و رئیس‌ پنجم‌ برای‌ ماه‌ پنجم‌ شَمْهُوتِ یزْراحی‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.9و رئیس‌ ششم‌ برای‌ ماه‌ ششم‌ عیرا ابن‌ عِقّیش‌ تَقُّوعِی‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.10و رئیس‌ هفتم‌ برای‌ ماه‌ هفتم‌ حالَصِ فَلُونِی‌ از بنی‌افرایم‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.11و رئیس‌ هشتم‌ برای‌ ماه‌ هشتم‌ سِبْكای‌ حُوشاتِی‌ از زارَحیان‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.12و رئیس‌ نهم‌ برای‌ ماه‌ نهم‌ اَبیعَزَرِ عَناتوتِی‌ ازبنی‌بنیامین‌ بود و در فرقه‌ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.13و رئیس‌ دهم‌ برای‌ ماه‌ دهم‌ مَهْرای‌ نَطُوفاتی‌ از زارَحیان‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.14و رئیس‌ یازدهم‌ برای‌ ماه‌ یازدهم‌ بنایای‌ فِرعاتونی‌ از بنی‌افرایم‌ بود و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.15و رئیس‌ دوازدهم‌ برای‌ ماه‌ دوازدهم‌ خَلْدای‌ نَطُوفاتی‌ از بنی‌عُتْنِیئیل‌ و در فرقۀ او بیست‌ و چهار هزار نفر بودند.16و اما رؤسای‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌: رئیس‌ رؤبینیان‌ اَلِعازار بن‌ زِكْرِی‌، و رئیس‌ شَمْعونیان‌ شَفَطْیا ابن‌ مَعْكَه‌.17و رئیس‌ لاویان‌ عَشَبْیا ابن‌ قَمُوئیل‌ و رئیس‌ بنی‌هارون‌ صادوق‌.18و رئیس‌ یهودا اَلِیهُو از برادران‌ داود و رئیس‌ یسّاكار عُمْرِی‌ ابن‌ میكائیل‌.19و رئیس‌ زبولون‌ یشْمَعْیا ابن‌ عُوبَدْیا و رئیس‌ نَفْتالی‌ یریموت‌ بن‌ عَزْریئیل‌.20و رئیس‌ بنی‌افرایم‌ هُوشَع‌ بن‌ عَزَرْیا و رئیس‌ نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ یوئیل‌ بن‌ فَدایا.21و رئیس‌ نصف‌ سبط‌ مَنَّسی‌ در جِلْعاد یدُّو ابن‌ زكریا و رئیس‌ بنیامین‌ یعْسیئیل‌ بن‌ اَبْنیر.22و رئیس‌ دان‌ عَزَرْئیل‌ بن‌ یرُوحام‌. اینها رؤسای‌ اسباط‌ اسرائبل‌ بودند.23و داود شمارۀ كسانی‌ كه‌ بیست‌ ساله‌ و كمتر بودند، نگرفت‌ زیرا خداوند وعده‌ داده‌ بود كه‌ اسرائیل‌ را مثل‌ ستارگان‌ آسمان‌ كثیر گرداند.24و یوآب‌ بن‌ صَرُویه‌ آغاز شمردن‌ نمود، اما به‌ اتمام‌ نرسانید و از این‌ جهت‌ غضب‌ بر اسرائیل‌ وارد شد و شماره‌ آنها در دفتر اخبار ایام‌ پادشاه‌ ثبت‌ نشد.25و ناظر انبارهای‌ پادشاه‌ عَزْمُوت‌ بن‌ عَدِیئیل‌ بود و ناظر انبارهای‌ مزرعه‌ها كه‌ در شهرها و در دهات‌ و در قلعه‌ها بود، یهوناتان‌ بن‌عُزّیا بود.26و ناظر عملجات‌ مزرعه‌ها كه‌ كار زمین‌ می‌كردند، عَزْرِی‌ ابن‌ كَلُوب‌ بود.27وناظر تاكستانها شِمْعی‌ راماتی‌ بود و ناظر محصول‌ تاكستانها و انبارهای‌ شراب‌ زَبْدِی‌ شِفْماتی‌ بود.28و ناظر درختان‌ زیتون‌ و افراغ‌ كه‌ در همواری‌ بود بَعْل‌ حانانِ جدِیری‌ بود و ناظر انبارهای‌ روغن‌ یوآش‌ بود.29و ناظر رمه‌هایی‌ كه‌ در شارون‌ می‌چریدند شِطْرای‌ شارونی‌ بود. و ناظر رمه‌هایی‌ كه‌ در وادیها بودند شافاط‌ بن‌ عَدْلائی‌ بود.30و ناظر شتران‌ عُوبیلِ اسمعیلی‌ بود و ناظر الاغها یحَدْیای‌ میرونوتی‌ بود.31و ناظر گله‌ها یازیز هاجری‌ بود. جمیع‌ اینان‌ ناظران‌ اندوخته‌های‌ داود پادشاه‌ بودند.32و یهُوناتان‌ عموی‌ داود مشیر و مرد دانا و فقیه‌ بود و یحیئیل‌ بن‌ حَكْمُونی‌ همراه‌ پسران‌ پادشاه‌ بود.33اَخْیتُوفَلْ مشیر پادشاه‌ و حوشای‌ اَرْكِی‌ دوست‌ پادشاه‌ بود.34و بعد از اَخِیتُوفَل‌ یهُویاداع‌ بن‌ بنایا و اَبْیاتار بودند و سردار لشكر پادشاه‌ یوآب‌ بود.

Chapter 28

1و داود جمیع روسای اسرائیل را از روسای اسباط و روسای فرقه هایی که پادشاه را خدمت می کردند و روسای هزاره و روسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد.2پس داود پادشاه بر پا ایستاده، گفت: ای برادرانم و ای قوم من! مرا بشنوید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم.3لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای.4لیکن یهوه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا به ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید.5و از جمیع پسران من ( زیرا خداوند پسران زیاد به من داده است)، پسرم سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند.6و به من گفت: پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و صحن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود.7و اگر او به جهت بجا آوردن فرایض و احکام من مثل امروز ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید.8پس الان در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی اوامر یهوه خدای خود را بطلبید تا این زمین نیکو را به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش تا به ابد به ارثیت واگذارید.9و تو ای پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نما زیرا خداوند همه دلها را تفتیش می نماید و هر تصور فکرها را ادراک می کند، و اگر او را طلب نمایی ، او را خواهی یافت، اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت.10حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا خانه ای به جهت مقدس او بنا نمایی، پس قوی شده، مشغول باش.11و داود به پسر خود سلیمان نمونه رواق و خانه ها و خزاین و بالا خانه ها و حجره های اندرونی آن و خانه کرسی رحمت،12و نمونه هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن های خانه خداوند و برای همه حجره های گرداگردش و برای خزاین خانه خدا و خزاین موقوفات داد.13و برای فرقه های کاهنان و لاویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند .14و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی.15و طلا را به وزن به جهت شمعدانهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر سمعدان و چراغهایش، آن را به وزن داد و برای شمعدانهای نقره نیز نقره را به وزن به جهت هر چراغدان موافق کار هر شمعدان و چراغهای آن.16و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تقدمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره.17و زر خالص را برای چنگالها و کاسه ها و پیاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس.18و طلای مصفی را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبیان که بالهای خود را پهن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند.19(و داود گفت): خداوند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشته دست خود که بر من بود به من فهمانید.20و داود به پسر خود سلیمان گفت: قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یهوه خدا که خدای من می باشد، با تو است و تا همه کار خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را وا نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود.21اینک فرقه های کاهنان و لاریان برای تمام خدمت خانه خدا (حاضرند) و برای هر گونه عمل همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کل اوامر تو می باشند.

Chapter 29

1و داود پادشاه‌ به‌ تمامی‌ جماعت‌ گفت‌:«پسرم‌ سلیمان‌ كه‌ خدا او را به‌تنهایی‌ برای‌ خود برگزیده‌، جوان‌ و لطیف‌ است‌ و این‌ مُهِمّ عظیمی‌ است‌ زیرا كه‌ هیكلْ به‌ جهت‌ انسان‌ نیست‌ بلكه‌ برای‌ یهُوَه‌ خدا است.2و من‌ به‌ جهت‌ خانه‌ خدای‌ خود به‌ تمامی‌ قوتم‌ تدارك‌ دیده‌ام‌، طلا را به‌ جهت‌ چیزهای‌ طلایی‌ و نقره‌ را برای‌ چیزهای‌ نقره‌ای‌ و برنج‌ را به‌ جهت‌ چیزهای‌ برنجین‌ و آهن‌ را برای‌ چیزهای‌ آهنین‌ و چوب‌ را به‌ جهت‌ چیزهای‌ چوبین‌ و سنگ‌ جزع‌ و سنگهای‌ ترصیع‌ و سنگهای‌ سیاه‌ و سنگهای‌ رنگارنگ‌ و هر قسم‌ سنگ‌ گرانبها و سنگ‌ مَرْمَرِ فراوان‌.3و نیز چونكه‌ به‌ خانۀ خدای‌ خود رغبت‌داشتم‌ و طلا و نقره‌ از اموال‌ خاص‌ خود داشتم‌، آن‌ را علاوه‌ بر هر آنچه‌ به‌ جهت‌ خانۀ قُدس‌ تدارك‌ دیدم‌ برای‌ خانۀ خدای‌ خود دادم‌.4یعنی‌ سه‌ هزار وزنه‌ طلا از طلای‌ اُوفیر و هفت‌ هزار وزنۀ نقرۀ خالص‌ به‌ جهت‌ پوشانیدن‌ دیوارهای‌ خانه‌ها.5طلا را به‌ جهت‌ چیزهای‌ طلا و نقره‌ را به‌ جهت‌ چیزهای‌ نقره‌ و به‌ جهت‌ تمامی‌ كاری‌ كه‌ به‌ دست‌ صنعتگران‌ ساخته‌ می‌شود. پس‌ كیست‌ كه‌ به‌ خوشی‌ دل‌ خویشتن‌ را امروز برای‌ خداوند وقف‌ نماید؟»6آنگاه‌ رؤسای‌ خاندانهای‌ آبا و رؤسای‌ اسباط‌ اسرائیل‌ و سرداران‌ هزاره‌ و صده‌ با ناظرانِ كارهای‌ پادشاه‌ به‌ خوشی‌ دل‌ هدایا آوردند.7و به‌ جهت‌ خدمت‌ خانۀ خدا پنج‌ هزار وزنه‌ و ده‌ هزار درهم‌ طلا و ده‌ هزار وزنۀ نقره‌ و هجده‌ هزار وزنۀ برنج‌ و صد هزار وزنۀ آهن‌ دادند.8و هر كس‌ كه‌ سنگهای‌ گرانبها نزد او یافت‌ شد، آنها را به‌ خزانۀ خانۀ خداوند به‌ دست‌ یحیئیلِ جَرْشونی‌ داد.9آنگاه‌ قوم‌ از آن‌ رو كه‌ به‌ خوشی‌ دل‌ هدیه‌ آورده‌ بودند شاد شدند زیرا به‌ دل‌ كامل‌ هدایای‌ تبرّعی‌ برای‌ خداوند آوردند و داود پادشاه‌ نیز بسیار شاد و مسرور شد.10و داود به‌ حضور تمامی‌ جماعت‌ خداوند را متبارك‌ خواند و داود گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدر ما اسرائیل‌ تو از ازل‌ تا به‌ ابد متبارك‌ هستی‌.11و ای‌ خداوند عظمت‌ و جبروت‌ و جلال‌ و قوت‌ و كبریا از آن‌ تو است‌ زیرا هر چه‌ در آسمان‌ و زمین‌ است‌ از آنِ تو می‌باشد. و ای‌ خداوند ملكوت‌ از آنِ تو است‌ و تو بر همه‌ سرْ و متعال‌ هستی‌.12و دولت‌ و جلال‌ از تو می‌آید و تو برهمه‌ حاكمی‌، و كبریا و جبروت‌ در دست‌ تو است‌ و عظمت‌ دادن‌ و قوت‌ بخشیدن‌ به‌ همه‌ كس‌ در دست‌ تو است‌.13و الا´ن‌ ای‌ خدای‌ ما تو را حمد می‌گوییم‌ و اسم‌ مجید تو را تسبیح‌ می‌خوانیم‌.14لیكن‌ من‌ كیستم‌ و قوم‌ من‌ كیستند كه‌ قابلیت‌ داشته‌ باشیم‌ كه‌ به‌ خوشی‌ دل‌ اینطور هدایا بیاوریم‌؟ زیرا كه‌ همۀ این‌ چیزها از آن‌ تو است‌ و از دست‌ تو به‌ تو داده‌ایم‌.15زیرا كه‌ ما مثل‌ همۀ اجداد خود به‌ حضور تو غریب‌ و نزیل‌ می‌باشیم‌ و ایام‌ ما بر زمین‌ مثل‌ سایه‌ است‌ و هیچ‌ دوام‌ ندارد.16ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما تمامی‌ این‌ اموال‌ كه‌ به‌ جهت‌ ساختن‌ خانه‌ برای‌ اسم‌ قدوس‌ تو مهیا ساخته‌ایم‌، از دست‌ تو و تمامی‌ آن‌ از آن‌ تو می‌باشد.17و می‌دانم‌ ای‌ خدایم‌ كه‌ تو دلها را می‌آزمایی‌ و استقامت‌ را دوست‌ می‌داری‌ و من‌ به‌ استقامت‌ دل‌ خود همۀ این‌ چیزها را به‌ خوشی‌ دادم‌ و الا´ن‌ قوم‌ تو را كه‌ اینجا حاضرند دیدم‌ كه‌ به‌ شادمانی‌ و خوشی‌ دل‌ هدایا برای‌ تو آوردند.18ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ ما ابراهیم‌ و اسحاق‌ و اسرائیل‌ این‌ را همیشه‌ در تصور فكرهای‌ دل‌ قوم‌ خود نگاه‌ دار و دلهای‌ ایشان‌ را به‌ سوی‌ خود ثابت‌ گردان‌.19و به‌ پسر من‌ سلیمان‌ دل‌ كامل‌ عطا فرما تا اوامر و شهادات‌ و فرایض‌ تو را نگاه‌ دارد، و جمیع‌ این‌ كارها را به‌ عمل‌ آورد و هیكل‌ را كه‌ من‌ برای‌ آن‌ تدارك‌ دیدم‌ بنا نماید.»20پس‌ داود به‌ تمامی‌ جماعت‌ گفت‌: «یهُوَه‌ خدای‌ خود را متبارك‌ خوانید.» و تمامی‌ جماعتْ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خویش‌ را متبارك‌خوانده‌، به‌ رو افتاده‌، خداوند را سجده‌ كردند و پادشاه‌ را تعظیم‌ نمودند.21و در فردای‌ آن‌ روز برای‌ خداوند ذبایح‌ ذبح‌ كردند و قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند گذرانیدند یعنی‌ هزار گاو و هزار قوچ‌ و هزار بره‌ با هدایای‌ ریختنی‌ و ذبایح‌ بسیار به‌ جهت‌ تمامی‌ اسرائیل‌.22و در آن‌ روز به‌ حضور خداوند به‌ شادی‌ عظیم‌ اكل‌ و شرب‌ نمودند، و سلیمان‌ پسر داود را دوباره‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ نموده‌، او را به‌ حضور خداوند به‌ ریاست‌ و صادوق‌ را به‌ كهانت‌ مسح‌ نمودند.23پس‌ سلیمان‌ بر كرسی‌ خداوند نشسته‌، به‌ جای‌ پدرش‌ داود پادشاهی‌ كرد و كامیاب‌ شد و تمامی‌ اسرائیل‌ او را اطاعت‌ كردند.24و جمیع‌ سروران‌ و شجاعان‌ و همۀ پسران‌ داود پادشاه‌ نیز مطیع‌ سلیمان‌ پادشاه‌ شدند.25و خداوند سلیمان‌ را در نظر تمام‌اسرائیل‌ بسیار بزرگ‌ گردانید و او را جلالی‌ شاهانه‌ داد كه‌ به‌ هیچ‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ قبل‌ از او داده‌ نشده‌ بود.26پس‌ داود بن‌یسی‌ بر تمامی‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ نمود.27و مدت‌ سلطنت‌ او بر اسرائیل‌ چهل‌ سال‌ بود، اما در حَبْرُون‌ هفت‌ سال‌ سلطنت‌ كرد و در اورشلیم‌ سی‌ و سه‌ سال‌ پادشاهی‌ كرد.28و در پیری نیكو از عمر و دولت‌ و حشمت‌ سیر شده‌، وفات‌ نمود و پسرش‌ سلیمان‌ به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.29و اینك‌ امور اول‌ و آخر داود پادشـاه‌ در سِفْرِ اخبـار سموئیل‌ رایی‌ و اخبار ناتان‌ نبی‌ و اخبار جاد رایی‌،30با تمامی‌ سلطنت‌ و جبروت‌ او و روزگاری‌ كه‌ بر وی‌ و بر اسرائیل‌ و بر جمیع‌ ممالك‌ آن‌ اراضی‌ گذشت‌، مكتوب‌ است‌.

## دوم تواريخ

Chapter 1

1و سلیمان‌ پسر داود در سلطنت‌ خود قوی شد و یهُوَه‌ خدایش‌ با وی‌ می‌بود و او را عظمت‌ بسیار بخشید.2و سلیمان‌ تمامی اسرائیل‌ و سرداران‌ هزاره‌ و صده‌ و داوران‌ و هر رئیسی‌ را كه‌ در تمامی اسرائیل‌ بود، از رؤسای‌ خاندانهای‌ آبا خواند،3و سلیمان‌ با تمامی جماعت‌ به‌ مكان‌ بلندی‌ كه‌ در جبعون‌ بود رفتند، زیرا خیمۀ اجتماع‌ خدا كه‌ موسی‌ بندۀ خداوند آن‌ را در بیابان‌ ساخته‌ بود، در آنجا بود.4لیكن‌ داود تابوت‌ خدا را از قریه‌ یعاریم‌ به‌ جایی‌ كه‌ داود برایش‌ مهیا كرده‌ بود، بالا آورد و خیمه‌ای‌ برایش‌ در اورشلیم‌ برپا نمود.5و مذبح‌ برنجینی‌ كه‌ بصلئیل‌ بن‌اوری‌ ابن‌ حور ساخته‌ بود، در آنجا پیش‌ مسكن‌ خداوند ماند و سلیمان‌ و جماعت‌ نزد آن‌ مسألت‌ نمودند.6پس‌ سلیمان‌ به‌ آنجا نزد مذبح‌ برنجینی‌ كه‌ در خیمۀ اجتماع‌ بود، به‌ حضور خداوند برآمده‌، هزار قربانی سوختنی‌ بر آن‌ گذرانید.7در همان‌ شب‌ خدا به‌ سلیمان‌ ظاهر شد و او را گفت‌: «آنچه‌ را كه‌ به‌ تو بدهم‌ طلب‌ نما.»8سلیمان‌ به‌ خدا گفت‌: «تو به‌ پدرم‌ داود احسان‌ عظیم‌ نمودی‌ و مرا به‌ جای‌ او پادشاه‌ ساختی‌.9حال‌ ای‌ یهُوَه‌ خدا به‌ وعدۀ خود كه‌ به‌ پدرم‌ داود دادی‌ وفا نما زیرا كه‌ تو مرا بر قومی‌ كه‌ مثل‌ غبارزمین‌ كثیرند پادشاه‌ ساختی‌.10الا´ن‌ حكمت‌ و معرفت‌ را به‌ من‌ عطا فرما تا به‌ حضور این‌ قوم‌ خروج‌ و دخول‌ نمایم‌ زیرا كیست‌ كه‌ این‌ قوم‌ عظیم‌ تو را داوری‌ تواند نمود؟»11خدا به‌ سلیمان‌ گفت‌: «چونكه‌ این‌ در خاطر تو بود و دولت‌ و توانگری‌ و حشمت‌ و جان‌ دشمنانت‌ را نطلبیدی‌ و نیز طول‌ ایام‌ را نخواستی‌، بلكه‌ به‌ جهت‌ خود حكمت‌ و معرفت‌ را درخواست‌ كردی‌ تا بر قوم‌ من‌ كه‌ تو را بر سلطنت‌ ایشان‌ نصب‌ نموده‌ام‌ داوری‌ نمایی‌،12لهذا حكمت‌ و معرفت‌ به‌ تو بخشیده‌ شد و دولت‌ و توانگری‌ و حشمت‌ را نیز به‌ تو خواهم‌ داد كه‌ پادشاهانی‌ كه‌ قبل‌ از تو بودند مثل‌ آن‌ را نداشتند و بعد از تو نیز مثل‌ آن‌ را نخواهند داشت‌.»13پس‌ سلیمان‌ از مكان‌ بلندی‌ كه‌ در جبعون‌ بود، از حضور خیمه‌ اجتماع‌ به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ كرد و بر اسرائیل‌ سلطنت‌ نمود.14و سلیمان‌ ارابه‌ها و سواران‌ جمع‌ كرده‌، هزار و چهارصد ارابه‌ و دوازده‌ هزار سوار داشت‌، و آنها را در شهرهای‌ ارابه‌ها و نزد پادشاه‌ در اورشلیم‌ گذاشت‌.15و پادشاه‌ نقره‌ و طلا را در اورشلیم‌ مثل‌ سنگها و چوب‌ سرو آزاد را مثل‌ چوب‌ افراغ‌ كه‌ در همواری‌ است‌ فراوان‌ ساخت‌.16و اسبهای‌ سلیمان‌ از مصر آورده‌ می‌شد، وتاجران‌ پادشاه‌ دسته‌های‌ آنها را می‌خریدند هر دسته‌ را به‌ قیمت‌ معین‌.17و یك‌ ارابه‌ را به‌ قیمت‌ ششصد مثقال‌ نقره‌ از مصر بیرون‌ می‌آوردند و می‌رسانیدند و یك‌ اسب‌ را به‌ قیمت‌ صد و پنجاه‌؛ و همچنین‌ برای‌ جمیع‌ پادشاهان‌ حتّیان‌ و پادشاهان‌ ارام‌ به‌ توسط‌ آنها بیرون‌ می‌آوردند.

Chapter 2

1و سلیمان‌ قصد نمود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ یهُوَه‌ و خانه‌ای‌ به‌ جهت‌ سلطنت‌ خودش‌ بنا نماید.2و سلیمان‌ هفتاد هزار نفر برای‌ حمل‌ بارها، و هشتاد هزار نفر برای‌ بریدن‌ چوب‌ در كوهها، و سه‌ هزار و ششصد نفر برای‌ نظارت‌ آنها شمرد.3و سلیمان‌ نزد حورام‌، پادشاه‌ صور فرستاده‌، گفت‌: «چنانكه‌ با پدرم‌ داود رفتار نمودی‌ و چوب‌ سرو آزاد برایش‌ فرستادی‌ تا خانه‌ای‌ به‌ جهت‌ سكونت‌ خویش‌ بنا نماید، (همچنین‌ با من‌ رفتار نما).4اینك‌ من‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود بنا می‌نمایم‌ تا آن‌ را برای‌ او تقدیس‌ كنم‌ و بخور معطر در حضور وی‌ بسوزانم‌، و به‌ جهت‌ نانِ تَقْدِمِه‌ دائمی‌ و قربانی‌های‌ سوختنی صبح‌ و شام‌، و به‌ جهت‌ سَبَّت‌ها و غرّه‌ها و عیدهای‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما زیرا كه‌ این‌ برای‌ اسرائیل‌ فریضه‌ای‌ ابدی‌ است‌.5و خانه‌ای‌ كه‌ من‌ بنا می‌كنم‌ عظیم‌ است‌، زیرا كه‌ خدای‌ ما از جمیع‌ خدایان‌ عظیم‌تر می‌باشد.6و كیست‌ كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ او تواند ساخت‌؟ زیرا فلك‌ و فلك‌الافلاك‌ گنجایش‌ او را ندارد؛ و من‌ كیستم‌ كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ وی‌ بنا نمایم‌؟ نی‌ بلكه‌ برای‌ سوزانیدن‌ بخور در حضور وی‌.7وحال‌ كسی‌ را برای‌ من‌ بفرست‌ كه‌ در كار طلا و نقره‌ و برنج‌ و آهن‌ و ارغوان‌ و قرمز و آسمانجونی‌ ماهر و در صنعت‌ نقاشی‌ دانا باشد، تا با صنعتگرانی‌ كه‌ نزد من‌ در یهودا و اورشلیم‌ هستند كه‌ پدر من‌ داود ایشان‌ را حاضر ساخت‌، باشد.8و چوب‌ سرو آزاد و صنوبر و چوب‌ صندل‌ برای‌ من‌ از لبنان‌ بفرست‌، زیرا بندگان‌ تو را می‌دانم‌ كه‌ در بریدن‌ چوب‌ لبنان‌ ماهرند و اینك‌ بندگان‌ من‌ با بندگان‌ تو خواهند بود.9تا چوب‌ فراوان‌ برای‌ من‌ مهیا سازند زیرا خانه‌ای‌ كه‌ من‌ بنا می‌كنم‌ عظیم‌ و عجیب‌ خواهد بود.10و اینك‌ به‌ چوب‌بران‌ كه‌ این‌ چوب‌ را می‌برند، من‌ بیست‌ هزار كُرّ گندم‌ كوبیده‌ شده‌، و بیست‌ هزار كُرّ جو و بیست‌ هزار بَتِّ شراب‌ و بیست‌ هزار بَتِّ روغن‌ برای‌ بندگانت‌ خواهم‌ داد.»11و حورام‌ پادشاه‌ صور مكتوباً جواب‌ داده‌، آن‌ را نزد سلیمان‌ فرستاد كه‌ «چون‌ خداوند قوم‌ خود را دوست‌ می‌دارد، از این‌ جهت‌ تو را به‌ پادشاهی ایشان‌ نصب‌ نموده‌ است‌.»12و حورام‌ گفت‌: «متبارك‌ باد یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ آفرینندۀ آسمان‌ و زمین‌ می‌باشد، زیرا كه‌ به‌ داود پادشاه‌ پسری‌ حكیم‌ و صاحب‌ معرفت‌ و فهم‌ بخشیده‌ است‌ تا خانه‌ای‌ برای‌ خداوند و خانه‌ای‌ برای‌ سلطنت‌ خودش‌ بنا نماید.13و الا´ن‌ حورام‌ را كه‌ مردی‌ حكیم‌ و صاحب‌ فهم‌ از كسان‌ پدر من‌ است‌ فرستادم‌.14و او پسر زنی‌ از دختران‌ دان‌ است‌، و پدرش‌ مرد صوری‌ بود و به‌ كار طلا و نقره‌ و برنج‌ و آهن‌ و سنگ‌ و چوب‌ و ارغوان‌ و آسمانجونی‌ و كتان‌ نازك‌ و قرمز و هر صنعت‌ نقاشی‌ و اختراع‌ همۀ ‌اختراعات‌ ماهر است‌، تا برای‌ او با صنعتگران‌ تو و صنعتگران‌ آقایم‌ پدرت‌ داود كاری‌ معین‌ بشود.15پس‌ حال‌ آقایم‌ گندم‌ و جو و روغن‌ و شراب‌ را كه‌ ذكر نموده‌ بود، برای‌ بندگان‌ خود بفرستد.16و ما چوب‌ از لبنان‌ به‌ قدر احتیاج‌ تو خواهیم‌ برید، و آنها را بستنه‌ ساخته‌، بروی‌ دریا به‌ یافا خواهیم‌ آورد و تو آن‌ را به‌ اورشلیم‌ خواهی‌ برد.»17پس‌ سلیمان‌ تمامی مردان‌ غریب‌ را كه‌ در زمین‌ اسرائیل‌ بودند، بعد از شماره‌ ای‌ كه‌ پدرش‌ داود آنها را شمرده‌ بود شمرد، و صد و پنجاه‌ و سه‌ هزار و ششصد نفر از آنها یافت‌ شدند.18و از ایشان‌ هفتاد هزار نفر برای‌ حمل‌ بارها و هشتاد هزار نفر برای‌ بریدن‌ چوب‌ در كوهها و سه‌ هزار و شش‌ صد نفر برای‌ نظارت‌ تا از مردم‌ كار بگیرند، تعیین‌ نمود.

Chapter 3

1و سلیمان‌ شروع‌ كرد به‌ بنا نمودن‌ خانۀ ‌خداوند در اورشلیم‌ بر كوه‌ موریا، جایی‌ كه‌ ( خداوند ) بر پدرش‌ داود ظاهر شده‌ بود، جایی‌ كه‌ داود در خرمنگاه‌ ارنون‌ یبوسی‌ تعیین‌ كرده‌ بود.2و در روز دوم‌ ماه‌ دوم‌ از سال‌ چهارم‌ سلطنت‌ خود به‌ بنا كردن‌ شروع‌ نمود.3و این‌ است‌ اساس‌هایی‌ كه‌ سلیمان‌ برای‌ بنا نمودن‌ خانۀ خدا نهاد: طولش‌ به‌ ذراعها برحسب‌ پیمایش‌ اول‌ شصت‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ ذراع‌،4و طول‌ رواقی‌ كه‌ پیش‌ خانه‌ بود مطابق‌ عرض‌ خانه‌ بیست‌ ذراع‌، و بلندیش‌ صد و بیست‌ ذراع‌ و اندرونش‌ را به‌ طلای‌ خالص‌ پوشانید.5و خانۀ بزرگ‌ را به‌ چوب‌ صنوبر پوشانید و آن‌ را به‌ زر خالص‌پوشانید، و بر آن‌ درختان‌ خرما و رشته‌ها نقش‌ نمود.6و خانه‌ را به‌ سنگهای‌ گرانبها برای‌ زیبایی‌ مُرَصَّع‌ ساخت‌، و طلای‌ آن‌ طلای‌ فروایم‌ بود.7و تیرها و آستانه‌ها و دیوارها و درهای‌ خانه‌ را به‌ طلا پوشانید و بر دیوارها كروبیان‌ نقش‌ نمود.8و خانۀ قدس‌الاقداس‌ را ساخت‌ كه‌ طولش‌ موافق‌ عرض‌ خانه‌ بیست‌ ذراع‌، و عرضش‌ بیست‌ ذراع‌ بود، و آن‌ را به‌ زر خالص‌ به‌ مقدار ششصد وزنه‌ پوشانید.9و وزن‌ میخها پنجاه‌ مثقال‌ طلا بود، و بالاخانه‌ها را به‌ طلا پوشانید.10و در خانۀ قدس‌الاقداس‌ دو كروبی‌ مجسمه‌كاری‌ ساخت‌ و آنها را به‌ طلا پوشانید.11و طول‌ بالهای‌ كروبیان‌ بیست‌ ذراع‌ بود كه‌ بال‌ یكی‌ پنج‌ ذراع‌ بوده‌، به‌ دیوار خانه‌ می‌رسید و بال‌ دیگرش‌ پنج‌ ذراع‌ بوده‌، به‌ بال‌ كروبی دیگر برمی‌خورد.12و بال‌ كروبی دیگر پنج‌ ذراع‌ بوده‌، به‌ دیوار خانه‌ می‌رسید وبال‌ دیگرش‌ پنج‌ ذراع‌ بوده‌، به‌ بال‌ كروبی دیگر ملصق‌ می‌شد.13و بالهای‌ این‌ كروبیان‌ به‌ قدر بیست‌ ذراع‌ پهن‌ می‌بود و آنها بر پایهای‌ خود ایستاده‌ بودند، و رویهای‌ آنها به‌ سوی‌ اندرون‌ خانه‌ می‌بود.14و حجاب‌ را از آسمانجونی‌ و ارغوان‌ و قرمز و كتان‌ نازك‌ ساخت‌، و كروبیان‌ بر آن‌ نقش‌ نمود.15و پیش‌ خانه‌ دو ستون‌ ساخت‌ كه‌ ط‌ول‌ آنها سی‌ و پنج‌ ذراع‌ بود و تاجی‌ كه‌ بر سر هر یكی‌ از آنها بود پنج‌ ذراع‌ بود.16و رشته‌ها مثل‌ آنهایی‌ كه‌ در محراب‌ بود ساخته‌، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته‌، بر رشته‌ها گذاشت‌.17و ستونها را پیش‌ هیكل‌ یكی‌ به‌ دست‌ راست‌، و دیگری‌ به‌ طرف‌ چپ‌ برپا نمود، و آن‌ را كه‌ به‌ طرف‌ راست‌بود یاكین‌ و آن‌ را كه‌ به‌ طرف‌ چپ‌ بود بوعز نام‌ نهاد.

Chapter 4

1و مذبح‌ برنجینی‌ ساخت‌ كه‌ طولش‌ بیست‌ذراع‌، و عرضش‌ بیست‌ ذراع‌، و بلندیش‌ ده‌ ذراع‌ بود.2و دریاچۀ ریخته‌ شده‌ را ساخت‌ كه‌ از لب‌ تا لبش‌ ده‌ ذراع‌ بود، و از هر طرف‌ مُدَوَّر بود، و بلندیش‌ پنج‌ ذراع‌، و ریسمانی‌ سی‌ ذراعی‌ آن‌ را گرداگرد احاطه‌ می‌داشت‌.3و زیر آن‌ از هر طرف‌ صورت‌ گاوان‌ بود كه‌ آن‌ را گرداگرد احاطه‌ می‌داشتند، یعنی‌ برای‌ هر ذراع‌ ده‌ از آنها دریاچه‌ را از هرجانب‌ احاطه‌ می‌داشتند؛ و آن‌ گاوان‌ در دو صف‌ بودند و در حین‌ ریخته‌ شدن‌ آن‌ ریخته‌ شدند.4و آن‌ بر دوازده‌ گاو قایم‌ بود كه‌ روی‌ سه‌ از آنها به‌ سوی‌ شمال‌ و روی‌ سه‌ به‌ سوی‌ مغرب‌ و روی‌ سه‌ به‌ سوی‌ جنوب‌ و روی‌ سه‌ به‌ سوی‌ مشرق‌ بود، و دریاچه‌ بر فوق‌ آنها و همۀ مؤخرهای‌ آنها به‌ طرف‌ اندرون‌ بود.5و حجم‌ آن‌ یك‌ وجب‌ بود و لبش‌ مثل‌ لب‌ كاسه‌ مانند گل‌ سوسن‌ ساخته‌ شده‌ بود كه‌ گنجایش‌ سه‌ هزار بَتّ به‌ پیمایش‌ داشت‌.6و ده‌ حوض‌ ساخت‌ و از آنها پنج‌ را به‌ طرف‌ راست‌ و پنج‌ را به‌ طرف‌ چپ‌ گذاشت‌ تا در آنها شست‌ و شو نمایند، و آنچه‌ را كه‌ به‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ تعلق‌ داشت‌ در آنها می‌شستند، اما دریاچه‌ برای‌ شست‌ و شوی‌ كاهنان‌ بود.7و ده‌ شمعدان‌ طلا موافق‌ قانون‌ آنها ساخته‌، پنج‌ را به‌ طرف‌ راست‌ و پنج‌ را به‌ طرف‌ چپ‌ در هیكل‌ گذاشت‌.8و ده‌ میز ساخته‌، پنج‌ را به‌ طرف‌راست‌ و پنج‌ را به‌ طرف‌ چپ‌ در هیكل‌ گذاشت‌، و صد كاسه‌ طلا ساخت‌.9و صحن‌ كاهنان‌ و صحن‌ بزرگ‌ و دروازه‌های‌ صحن‌ (بزرگ‌ را) ساخت‌، و درهای‌ آنها را به‌ برنج‌ پوشانید.10و دریاچه‌ را به‌ جانب‌ راست‌ خانه‌ به‌ سوی‌ مشرق‌ از طرف‌ جنوب‌ گذاشت‌.11و حورام‌ دیگها و خاكندازها و كاسه‌ها را ساخت‌ پس‌ حورام‌ تمام‌ كاری‌ كه‌ برای‌ سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ جهت‌ خانۀ خدا می‌كرد به‌ انجام‌ رسانید.12دو ستون‌ و پیاله‌های‌ تاجهایی‌ كه‌ بر سر دو ستون‌ بود و دو شبكه‌ به‌ جهت‌ پوشانیدن‌ دو پیاله‌ تاجهایی‌ كه‌ بر ستونها بود13و چهارصد انار برای‌ دو شبكه‌ و دو صف‌ انار برای‌ هر شبكه‌ بود تا دو پیاله‌ تاجهایی‌ را كه‌ بالای‌ ستونها بود بپوشاند.14و پایه‌ها را ساخت‌ و حوضها را بر پایه‌ها ساخت‌.15و یك‌ دریاچه‌ و دوازده‌ گاو را زیر دریاچه‌ (ساخت‌).16و دیگها و خاكندازها و چنگالها و تمامی‌ اسباب‌ آنها را پدرش‌ حورام‌ برای‌ سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ جهت‌ خانۀ خداوند از برنج‌ صیقلی‌ ساخت‌.17آنها را پادشاه‌ در صحرای‌ اردن‌ در گِلِ رُسْت‌ كه‌ در میان‌ سُكُّوت‌ و صَرَدَه‌ بود ریخت‌.18و سلیمان‌ تمام‌ این‌ آلات‌ را از حدّ زیاده‌ ساخت‌، چونكه‌ وزن‌ برنج‌ دریافت‌ نمی‌شد.19و سلیمان‌ تمامی‌ آلات‌ را كه‌ در خانۀ خدا بود و مذبح‌ طلا و میزها را كه‌ نانِ تَقْدِمِه‌ بر آنها بود ساخت‌.20و شمعدانها و چراغهای‌ آنها را از طلای‌ خالص‌ تا برحسب‌ معمول‌ در مقابل‌ محراب‌ افروخته‌ شود.21و گلها و چراغها و انبرها را از طلا یعنی‌ از زر خالص‌ ساخت‌.22وگُلگیرها و كاسه‌ها و قاشقها و مجمرها را از طلای‌ خالص (ساخت‌)، و دروازه‌ خانه‌ و درهای‌ اندرونی آن‌ به‌ جهت‌ قدس‌الاقداس‌ و درهای‌ خانۀ هیكل‌ از طلا بود.

Chapter 5

1پس‌ تمامی‌ كاری‌ كه‌ سلیمان‌ به‌ جهت‌ خانۀ خداوند كرد تمام‌ شد، و سلیمان‌ موقوفات‌ پدرش‌ داود را داخل‌ ساخت‌، و نقره‌ و طلا و سایر آلات‌ آنها را در خزاین‌ خانۀ خدا گذاشت‌.2آنگاه‌ سلیمان‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ و جمیع‌ رؤسای‌ اسباط‌ و سروران‌ آبای‌ بنی‌اسرائیل‌ را در اورشلیم‌ جمع‌ كرد تا تابوت‌ عهد خداوند را از شهر داود كه‌ صهیون‌ باشد، برآورند.3و جمیع‌ مردان‌ اسرائیل‌ در عید ماه‌ هفتم‌ نزد پادشاه‌ جمع‌ شدند.4پس‌ جمیع‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ آمدند و لاویان‌ تابوت‌ را برداشتند.5و تابوت‌ و خیمۀ اجتماع‌ و همۀ آلات‌ مقدّس‌ را كه‌ در خیمه‌ بود برآوردند، و لاویانِ كَهَنَه‌ آنها را برداشتند.6و سلیمان‌ پادشاه‌ و تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ كه‌ نزد وی‌ جمع‌ شده‌ بودند پیش‌ تابوت‌ ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح‌ كردند كه‌ به‌ شماره‌ و حساب‌ نمی‌آمد.7و كاهنان‌ تابوت‌ عهد خداوند را به‌ مكانش‌ در محراب‌ خانه‌، یعنی‌ در قدس‌الاقداس‌ زیر بالهای‌ كروبیان‌ درآوردند.8و كروبیان‌ بالهای‌ خود را بر مكان‌ تابوت‌ پهن‌ می‌كردند و كروبیان‌ تابوت‌ و عصاهایش‌ را از بالا می‌پوشانیدند.9و عصاها اینقدر دراز بود كه‌ سرهای‌ عصاها از تابوت‌ پیش‌ محراب‌ دیده‌می‌شد، اما از بیرون‌ دیده‌ نمی‌شد، و تا امروز در آنجا است‌.10و در تابوت‌ چیزی‌ نبود سوای‌ آن‌ دو لوح‌ كه‌ موسی‌ در حوریب‌ در آن‌ گذاشت‌ وقتی‌ كه‌ خداوند با بنی‌اسرائیل‌ در حین‌ بیرون‌ آمدن‌ ایشان‌ از مصر عهد بست‌.11و واقع‌ شد كه‌ چون‌ كاهنان‌ از قدس‌ بیرون‌ آمدند (زیرا همۀ كاهنانی‌ كه‌ حاضر بودند بدون‌ ملاحظه‌ نوبتهای‌ خود خویشتن‌ را تقدیس‌ كردند.12و جمیع‌ لاویانی‌ كه‌ مُغَنّی‌ بودند یعنی‌ آساف‌ و هیمان‌ و یدُوتُون‌ و پسران‌ و برادران‌ ایشان‌ به‌ كتان‌ نازك‌ ملبس‌ شده‌، با سنجها و بربطها و عودها به‌ طرف‌ مشرق‌ مذبح‌ ایستاده‌ بودند، و با ایشان‌ صد و بیست‌ كاهن‌ بودند كه‌ كَرِنّا می‌نواختند).13پس‌ واقع‌ شد كه‌ چون‌ كَرِنّانوازان‌ و مغنّیان‌ مثل‌ یك‌ نفر به‌ یك‌ آواز در حمد و تسبیح‌ خداوند به‌ صدا آمدند، و چون‌ با كَرِنّاها و سنجها و سایر آلات‌ موسیقی‌ به‌ آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند كه‌ او نیكو است‌ زیرا كه‌ رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌، آنگاه‌ خانه‌ یعنی‌ خانۀ خداوند از ابر پر شد.14و كاهنان‌ به‌ سبب‌ ابر نتوانستند برای‌ خدمت‌ بایستند زیرا كه‌ جلال‌ یهُوَه‌ خانۀ خدا را پر كرده‌ بود.

Chapter 6

1آنگاه‌ سلیمان‌ گفت‌: « خداوند فرموده‌ است‌ كه‌ در تاریكی‌ غلیظ‌ ساكن‌ می‌شوم‌.2اما من‌ خانه‌ای‌ برای‌ سكونت‌ تو و مكانی‌ را كه‌ تا به‌ ابد ساكن‌ شوی‌ بنا نموده‌ام‌.»3و پادشاه‌ روی‌ خود را برگردانیده‌، تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ را بركت‌ داد، و تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ بایستادند.4پس‌ گفت‌: «یهُوَه‌ خدای‌اسرائیل‌ متبارك‌ باد كه‌ به‌ دهان‌ خود به‌ پدرم‌ داود وعده‌ داده‌، و به‌ دست‌ خود آن‌ را به‌ جا آورده‌، گفت‌:5از روزی‌ كه‌ قوم‌ خود را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ شهری‌ از جمیع‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برنگزیدم‌ تا خانه‌ای‌ بنا نمایم‌ كه‌ اسم‌ من‌ در آن‌ باشد، و كسی‌ را برنگزیدم‌ تا پیشوای‌ قوم‌ من‌ اسرائیل‌ بشود.6اما اورشلیم‌ را برگزیدم‌ تا اسم‌ من‌ در آنجا باشد و داود را انتخاب‌ نمودم‌ تا پیشوای‌ قوم‌ من‌ اسرائیل‌ بشود.7و در دل‌ پدرم‌ داود بود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ بنا نماید.8اما خداوند به‌ پدرم‌ داود گفت‌: چون‌ در دل‌ تو بود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ اسم‌ من‌ بنا نمایی‌ نیكو كردی‌ كه‌ این‌ را در دل‌ خود نهادی‌.9لیكن‌ تو خانه‌ را بنا نخواهی‌ نمود، بلكه‌ پسر تو كه‌ از صُلب‌ تو بیرون‌ آید او خانه‌ را برای‌ اسم‌ من‌ بنا خواهد كرد.10پس‌ خداوند كلامی‌ را كه‌ گفته‌ بود ثابت‌ گردانید و من‌ به‌ جای‌ پدرم‌ داود برخاسته‌، و بر وفق‌ آنچه‌ خداوند گفته‌ بود بر كرسی‌ اسرائیل‌ نشسته‌ام‌ و خانه‌ را به‌ اسم‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ بنا نمودم‌.11و تابوت‌ را كه‌ عهد خداوند كه‌ آن‌ را با بنی‌اسرائیل‌ بسته‌ بود در آن‌ می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام‌.»12و او پیش‌ مذبح‌ خداوند به‌ حضور تمامی‌ جماعت‌ اسرائیل‌ ایستاده‌، دستهای‌ خود را برافراشت‌.13زیرا كه‌ سلیمان‌ منبر برنجینی‌ را كه‌ طولش‌ پنج‌ ذراع‌، و عرضش‌ پنج‌ ذراع‌، و بلندی‌اش‌ سه‌ ذراع‌ بود ساخته‌، آن‌ را در میان‌ صحن‌ گذاشت‌ و بر آن‌ ایستاده‌، به‌ حضور تمامی‌جماعت‌ اسرائیل‌ زانو زد و دستهای‌ خود را به‌ سوی‌ آسمان‌ برافراشته‌،14گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌! خدایی‌ مثل‌ تو نه‌ در آسمان‌ و نه‌ در زمین‌ می‌باشد كه‌ با بندگان‌ خود كه‌ به‌ حضور تو به‌ تمامی‌ دل‌ خویش‌ سلوك‌ می‌نمایند، عهد و رحمت‌ را نگاه‌ می‌داری‌.15و آن‌ وعده‌ای‌ را كه‌ به‌ بندۀ خود پدرم‌ داود داده‌ای‌، نگاه‌ داشته‌ای‌ زیرا به‌ دهان‌ خود وعده‌ دادی‌ و به‌ دست‌ خود آن‌ را وفا نمودی‌ چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.16پس‌ الا´ن‌ ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ با بندۀ خود پدرم‌ داود آن‌ وعده‌ را نگاه‌ دار كه‌ به‌ او داده‌ و گفته‌ای‌ كه‌ به‌ حضور من‌ كسی‌ كه‌ بر كرسی‌ اسرائیل‌ بنشیند برای‌ تو منقطع‌ نخواهد شد، به‌ شرطی‌ كه‌ پسرانت‌ طریقهای‌ خود را نگاه‌ داشته‌، به‌ شریعت‌ من‌ سلوك‌ نمایند چنانكه‌ تو به‌ حضور من‌ رفتار نمودی‌.17و الا´ن‌ ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ كلامی‌ كه‌ به‌ بندۀ خود داود گفته‌ای‌ ثابت‌ بشود.18« اما آیا خدا فی‌الحقیقۀ در میان‌ آدمیان‌ بر زمین‌ ساكن‌ خواهد شد؟ اینك‌ فلك‌ و فلك‌الافلاك‌ تو را گنجایش‌ ندارد تا چه‌ رسد به‌ این‌ خانه‌ای‌ كه‌ بنا كردم‌.19لیكن‌ ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ من‌ به‌ دعا و تضرع‌ بندۀ خود توجه‌ نما و استغاثه‌ و دعایی‌ را كه‌ بنده‌ات‌ به‌ حضور تو می‌كند اجابت‌ فرما،20تا آنكه‌ شب‌ و روز چشمان‌ تو بر این‌ خانه‌ باز شود و بر مكانی‌ كه‌ درباره‌اش‌ وعده‌ داده‌ای‌ كه‌ اسم‌ خود را در آنجا قرار خواهی‌ داد تا دعایی‌ را كه‌ بنده‌ات‌ به‌ سوی‌ این‌ مكان‌ بنماید اجابت‌ كنی‌،21و تضرع‌ بنده‌ات‌ و قوم‌ خود اسرائیل‌ را كه‌ به‌ سوی‌ این‌ مكان‌ دعا می‌نمایند، استماع‌ نما و از آسمان‌ مكان‌ سكونت‌ خود بشنو؛ و چون‌ شنیدی‌ عفو فرما.22« اگر كسی‌ با همسایۀ خود گناه‌ ورزد و قسم‌ بر او عرضه‌ شود كه‌ بخورد و او آمده‌، پیش‌ مذبح‌ تو در این‌ خانه‌ قسم‌ خورد،23آنگاه‌ از آسمان‌ بشنو و عمل‌ نموده‌، به‌ جهت‌ بندگانت‌ داوری‌ كن‌ و شریران‌ را جزا داده‌، طریق‌ ایشان‌ را بسر ایشان‌ برسان‌ ، و عادلان‌ را عادل‌ شمرده‌، ایشان‌ را به‌ حسب‌ عدالت‌ ایشان‌ جزا بده‌.24« و هنگامی‌ كه‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ به‌ سبب‌ گناهانی‌ كه‌ به‌ تو ورزیده‌ باشند، به‌ حضور دشمنان‌ خود مغلوب‌ شوند، اگر به‌ سوی‌ تو بازگشت‌ نموده‌، به‌ اسم‌ تو اعتراف‌ نمایند و نزد تو در این‌ خانه‌ دعا و تضرع‌ كنند،25آنگاه‌ از آسمان‌ بشنو و گناه‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ را بیامرز و ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ و به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ای‌ بازآور.26« هنگامی‌ كه‌ آسمان‌ بسته‌ شود و به‌ سبب‌ گناهانی‌ كه‌ به‌ تو ورزیده‌ باشند باران‌ نبارد، اگر به‌ سوی‌ این‌ مكان‌ دعا كنند و به‌ اسم‌ تو اعتراف‌ نمایند و به‌ سبب‌ مصیبتی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ رسانیده‌ باشی‌ از گناه‌ خویش‌ بازگشت‌ كنند،27آنگاه‌ از آسمان‌ بشنو و گناه‌ بندگانت‌ و قوم‌ خود اسرائیل‌ را بیامرز و راه‌ نیكو را كه‌ در آن‌ باید رفت‌ به‌ ایشان‌ تعلیم‌ بده‌، و به‌ زمین‌ خود كه‌ آن‌ را به‌ قوم‌ خویش‌ برای‌ میراث‌ بخشیده‌ای‌ باران‌ بفرست‌.28« اگر در زمین‌ قحطی‌ باشد و اگر وبا یا باد سموم‌ یا یرقان‌ باشد یا اگر ملخ‌ یا كرم‌ باشد و اگر دشمنان‌ ایشان‌، ایشان‌ را در شهرهای‌ زمین‌ ایشان‌ محاصره‌ نمایند هر بلایی‌ یا هر مرضی‌ كه‌ بوده‌ باشد،29آنگاه‌ هر دعا و هر استغاثه‌ای‌ كه‌ از هر مرد یا از تمامی‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ كرده‌ شود كه‌ هر یك‌ از ایشان‌ بلا و غم‌ دل‌ خود را خواهد دانست‌، و دستهای‌ خود را به‌ سوی‌ این‌ خانه‌ دراز خواهدكرد،30آنگاه‌ از آسمان‌ كه‌ مكان‌ سكونت‌ تو باشد بشنو و بیامرز و به‌ هر كس‌ كه‌ دل‌ او را می‌دانی‌ به‌ حسب‌ راههایش‌ جزا بده‌، زیرا كه‌ تو به‌ تنهایی‌ عارف‌ قلوب‌ جمیع‌ بنی‌آدم‌ هستی‌.31تا آن‌ كه‌ ایشان‌ در تمامی‌ روزهایی‌ كه‌ بروی‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ما داده‌ای‌ زنده‌ باشند از تو بترسند.32« و نیز غریبی‌ كه‌ از قوم‌ تو اسرائیل‌ نباشد و به‌ خاطر اسم‌ عظیم‌ تو و دست‌ قوی‌ و بازوی‌ برافراشتۀ تو از زمین‌ بعید آمده‌ باشد، پس‌ چون‌ بیاید و به‌ سوی‌ این‌ خانه‌ دعا نماید،33آنگاه‌ از آسمان‌، مكان‌ سكونت‌ خود، بشنو و موافق‌ هر آنچه‌ آن‌ غریب‌ نزد تو استغاثه‌ نماید به‌ عمل‌ آور تا جمیع‌ قومهای‌ جهان‌ اسم‌ تو را بشناسند و مثل‌ قوم‌ تو اسرائیل‌ از تو بترسند و بدانند كه‌ اسم‌ تو بر این‌ خانه‌ای‌ كه‌ بنا كرده‌ام‌ نهاده‌ شده‌ است‌34« اگر قوم‌ تو برای‌ مقاتله‌ با دشمنان‌ خود به‌ راهی‌ كه‌ ایشان‌ را فرستاده‌ باشی‌، بیرون‌ روند و به‌ سوی‌ شهری‌ كه‌ برگزیده‌ای‌ و خانه‌ای‌ كه‌ به‌ جهت‌ اسم‌ تو بنا كرده‌ام‌، نزد تو دعا نمایند،35آنگاه‌ دعا و تضرع‌ ایشان‌ را از آسمان‌ بشنو و حق‌ ایشان‌ را به‌ جا آور.36« و اگر به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ باشند زیرا انسانی‌ نیست‌ كه‌ گناه‌ نكند، و بر ایشان‌ غضبناك‌ شده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ تسلیم‌ كرده‌ باشی‌ و اسیركنندگان‌ ایشان‌، ایشان‌ را به‌ زمین‌ دور یا نزدیك‌ ببرند،37پس‌ اگر در زمینی‌ كه‌ در آن‌ اسیر باشند به‌ خود آمده‌، بازگشت‌ نمایند و در زمین‌ اسیری‌ خود نزد تو تضرع‌ نموده‌، گویند كه‌ گناه‌ كرده‌ و عصیان‌ ورزیده‌، و شریرانه‌ رفتار نموده‌ایم‌،38و در زمین‌ اسیری‌ خویش‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ آن‌ به‌ اسیری‌ برده‌ باشند، به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ خود به‌ تو بازگشت‌ نمایند، و به‌ سوی‌زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ای و شهری‌ كه‌ برگزیده‌ای‌ و خانه‌ای‌ كه‌ برای‌ اسم‌ تو بنا كرده‌ام‌ دعا نمایند،39آنگاه‌ از آسمان‌، مكان‌ سكونت‌ خود، دعا و تضرع‌ ایشان‌ را بشنو و حق‌ ایشان‌ را بجا آور، و قوم‌ خود را كه‌ به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ باشند بیامرز.40پس‌ الا´ن‌ ای‌ خدای‌ من‌ چشمان‌ تو باز شود و گوشهای‌ تو به‌ دعاهایی‌ كه‌ در این‌ مكان‌ كرده‌ شود شنوا باشد.41و حال‌ تو ای‌ یهُوَه‌ خدا، با تابوت‌ قوت‌ خود به‌ سوی‌ آرامگاه‌ خویش‌ برخیز. ای‌ یهُوَه‌ خدا كاهنان‌ تو به‌ نجات‌ ملبس‌ گردند و مقدسانت‌ به‌ نیكویی‌ شادمان‌ بشوند.42ای‌ یهُوَه‌ خدا روی‌ مسیح‌ خود را برنگردان‌ و رحمتهای‌ بندۀ خود داود را بیاد آور.»

Chapter 7

1و چون‌ سلیمان‌ از دعا كردن‌ فارغ‌ شد، آتش‌ از آسمان‌ فرود آمده‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ را سوزانید و جلال‌ خداوند خانه‌ را مملو ساخت‌.2و كاهنان‌ به‌ خانۀ خداوند نتوانستند داخل‌ شوند، زیرا جلال‌ یهُوَه‌ خانۀ خداوند را پر كرده‌ بود.3و چون‌ تمامی بنی‌اسرائیل‌ آتش‌ را كه‌ فرود می‌آمد و جلال‌ خداوند را كه‌ بر خانه‌ می‌بود دیدند، روی‌ خود را به‌ زمین‌ بر سنگفرش‌ نهادند و سجده‌ نموده‌، خداوند را حمد گفتند كه‌ او نیكو است‌، زیرا كه‌ رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌.4و پادشاه‌ و تمامی قوم‌ قربانی‌ها در حضور خداوند گذرانیدند.5و سلیمان‌ پادشاه‌ بیست‌ و دو هزار گاو و صد و بیست‌ هزار گوسفند برای‌ قربانی‌ گذرانید و پادشاه‌ و تمامی‌ قوم‌، خانۀ خدارا تبریك‌ نمودند.6و كاهنان‌ بر سر شغلهای‌ مخصوص‌ خود ایستاده‌ بودند و لاویان‌، آلا´ت‌ نغمۀ خداوند را (به‌ دست‌ گرفتند) كه‌ داود پادشاه‌ آنها را ساخته‌ بود، تا خداوند را به‌ آنها حمد گویند، زیرا كه‌ رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌؛ و داود به‌ وساطت‌ آنها تسبیح‌ می‌خواند و كاهنان‌ پیش‌ ایشان‌ كَرِنّا می‌نواختند و تمام‌ اسرائیل‌ ایستاده‌ بودند.7و سلیمان‌ وسط‌ صحنی‌ را كه‌ پیش‌ خانۀ خداوند بود، تقدیـس‌ نمـود زیرا كـه‌ در آنجا قربانی‌های‌ سوختنی‌ و پیه‌ ذبایح‌ سلامتی‌ را می‌گذرانیـد، چونكـه‌ مذبـح‌ برنجینـی‌ كـه‌ سلیمـان‌ ساخته‌ بود، قربانی‌های‌ سوختنی‌ و هدایـای‌ آردی‌ و پیـه‌ ذبایـح‌ را گنجایـش‌ نداشـت‌.8و در آنوقت‌ سلیمان‌ و تمامی اسرائیل‌ با وی‌ هفت‌ روز را عید نگاه‌ داشتند و آن‌ انجمن‌ بسیار بزرگ‌ از مدخل‌ حمات‌ تا نهر مصر بود.9و در روز هشتم‌ محفلی‌ مقدّس‌ برپا داشتند، زیرا كه‌ برای‌ تبریك‌ مذبح‌ هفت‌ روز و برای‌ عید هفت‌ روز نگاه‌ داشتند.10و در روز بیست‌ و سوم‌ ماه‌ هفتم‌، قوم‌ را به‌ خیمه‌های‌ ایشان‌ مرخص‌ فرمود و ایشان‌ به‌ سبب‌ احسانی‌ كه‌ خداوند به‌ داود و سلیمان‌ و قوم‌ خود اسرائیل‌ كرده‌ بود، شادمان‌ و خوشدل‌ بودند.11پس‌ سلیمان‌ خانۀ خداوند و خانۀ پادشاه‌ را تمام‌ كرد و هرآنچه‌ سلیمان‌ قصد نموده‌ بود كه‌ در خانۀ خداوند و در خانۀ خود بسازد، آن‌ را نیكو به‌ انجام‌ رسانید.12و خداوند بر سلیمان‌ در شب‌ ظاهر شده‌، او را گفت‌: «دعای‌ تو را اجابت‌ نمودم‌ و این‌ مكان‌ را برای‌ خود برگزیدم‌ تا خانۀ قربانی‌ها شود.13اگر آسمان‌ را ببندم‌ تا باران‌ نبارد و اگر امر كنم‌ كه‌ ملخ‌، حاصل‌ زمین‌ را بخورد و اگر وبا در میان‌ قوم‌ خود بفرستم‌،14و قوم‌ من‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ نامیده‌ شده‌اند متواضع‌ شوند، و دعا كرده‌، طالب‌ حضور من‌ باشند، و از راههای‌ بد خویش‌ بازگشت‌ نمایند، آنگاه‌ من‌ از آسمان‌ اجابت‌ خواهم‌ فرمود، و گناهان‌ ایشان‌ را خواهم‌ آمرزید و زمین‌ ایشان‌ را شفا خواهم‌ داد.15و از این‌ به‌ بعد، چشمان‌ من‌ گشاده‌، و گوشهای‌ من‌ به‌ دعایی‌ كه‌ در این‌ مكان‌ كرده‌ شود شنوا خواهد بود.16و حال‌ این‌ خانه‌ را اختیار كرده‌، و تقدیس‌ نموده‌ام‌ كه‌ اسم‌ من‌ تا به‌ ابد در آن‌ قرار گیرد و چشم‌ و دل‌ من‌ همیشه‌ بر آن‌ باشد.17و اگر تو به‌ حضور من‌ سلوك‌ نمایی‌، چنانكه‌ پدرت‌ داود سلوك‌ نمود و برحسب‌ هرآنچه‌ تو را امر فرمایم‌ عمل‌ نمایی‌ و فرایض‌ و احكام‌ مرا نگاه‌ داری‌،18آنگاه‌ كرسی‌ سلطنت‌ تو را استوار خواهم‌ ساخت‌ چنانكه‌ با پدرت‌ داود عهد بسته‌، گفتم‌ كسی‌ كه‌ بر اسرائیل‌ سلطنت‌ نماید از تو منقطع‌ نخواهد شد.19« لیكن‌ اگر شما برگردید و فرایض‌ و احكام‌ مرا كه‌ پیش‌ روی‌ شما نهاده‌ام‌ ترك‌ نمایید و رفته‌، خدایان‌ غیر را عبادت‌ كنید، و آنها را سجده‌ نمایید،20آنگاه‌ ایشان‌ را از زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ داده‌ام‌ خواهم‌ كند و این‌ خانه‌ را كه‌ برای‌ اسم‌ خود تقدیس‌ نموده‌ام‌، از حضور خود خواهم‌ افكند و آن‌ را در میان‌ جمیع‌ قوم‌ها ضرب‌المثل‌ و مسخره‌خواهم‌ ساخت‌.21و این‌ خانه‌ كه‌ اینقدر رفیع‌ است‌، هركه‌ از آن‌ بگذرد متحیر شده‌، خواهد گفت‌: برای‌ چه‌ خداوند به‌ این‌ زمین‌ و به‌ این‌ خانه‌ چنین‌ عمل‌ نموده‌ است‌؟22و جواب‌ خواهند داد: چونكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد ترك‌ كردند و به‌ خدایان‌ غیر متمسّك‌ شده‌، آنها را سجده‌ و عبادت‌ نمودند از این‌ جهت‌ تمامی این‌ بلا را بر ایشان‌ وارد آورده‌ است‌.»

Chapter 8

1و بعد از انقضای‌ بیست‌ سالی‌ كه‌ سلیمان خانۀ خداوند و خانۀ خود را بنا می‌كرد،2سلیمان‌ شهرهایی‌ را كه‌ حورام‌ به‌ سلیمان‌ داده‌ بود تعمیر نمود، و بنی‌اسرائیل‌ را در آنها ساكن‌ گردانید.3و سلیمان‌ به‌ حمات‌ صوبَه‌ رفته‌، آن‌ را تسخیر نمود.4و تَدمور را در بیابان‌ و همۀ شهرهای‌ خزینه‌ را كه‌ در حمات‌ بنا كرده‌ بود به‌ اتمام‌ رسانید.5و بیت‌ حورون‌ بالا و بیت‌ حورون‌ پایین‌ را بنا نمود كه‌ شهرهای‌ حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود.6و بعلۀ و همۀ شهرهای‌ خزانه‌ را كه‌ سلیمان‌ داشت‌، و جمیع‌ شهرهای‌ ارابه‌ها و شهرهای‌ سواران‌ را و هرآنچه‌ را كه‌ سلیمان‌ می‌خواست‌ در اورشلیم‌ و لبنان‌ و تمامی‌ زمین‌ مملكت‌ خویش‌ بنا نماید، (بنا نمود).7و تمامی كسانی‌ كه‌ از حِتّیان‌ و اموریان‌ و فَرِزّیان‌ و حِویان‌ و یبُوسیان‌ باقی‌ مانده‌، و از بنی‌اسرائیل‌ نبودند،8یعنی‌ از پسران‌ ایشان‌ كه‌ در زمین‌ بعد از ایشان‌ باقی‌ مانده‌ بودند، و بنی‌اسرائیل‌ ایشان‌ را هلاك‌ نكرده‌ بودند، سلیمان‌ از ایشان‌ تا امروز سُخْره‌ گرفت‌.9اما از بنی‌اسرائیل‌ سلیمان‌ احدی‌ را برای‌ كار خود به‌ غلامی‌ نگرفت‌، بلكه‌ ایشان‌ مردان‌ جنگی‌ و سرداران‌ ابطال‌ و سرداران‌ ارابه‌ها و سواران‌ او بودند.10و سروران‌ مقدّم‌ سلیمان‌ پادشاه‌ كه‌ برقوم‌ حكمرانی‌ می‌كردند، دویست‌ و پنجاه‌ نفر بودند.11و سلیمان‌ دختر فرعون‌ را از شهر داود به‌ خانه‌ای‌ كه‌ برایش‌ بنا كرده‌ بود آورد، زیرا گفت‌: «زن‌ من‌ در خانۀ داود پادشاه‌ اسرائیل‌ ساكن‌ نخواهد شد، چونكه‌ همۀ جایهایی‌ كه‌ تابوت‌ خداوند داخل‌ آنها شده‌است‌، مقدس‌ می‌باشد.»12آنگاه‌ سلیمان‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ بر مذبح‌ خداوند كه‌ آن‌ را پیش‌ رواق‌ بنا كرده‌ بود، برای‌ خداوند گذرانید.13یعنی‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌، قسمت‌ هر روز در روزش‌ برحسب‌ فرمان‌ موسی‌ در روزهای‌ سَبَّت‌، و غُرّه‌ها و سه‌ مرتبه‌ در هر سال‌ در مواسم‌ یعنی‌ در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها.14و فرقه‌های‌ كاهنان‌ را برحسب‌ امر پدر خود داود بر سر خدمت‌ ایشان‌ معین‌ كرد و لاویان‌ را بر سر شغلهای‌ ایشان‌ تا تسبیح‌ بخوانند و به‌ حضور كاهنان‌ لوازم‌ خدمت‌ هر روز را در روزش‌ بجا آورند و دربانان‌ را برحسب‌ فرقه‌های‌ ایشان‌ بر هر دروازه‌ (قرار داد)، زیرا كه‌ داود مرد خدا چنین‌ امر فرموده‌ بود.15و ایشان‌ از حكمی‌ كه‌ پادشاه‌ دربارۀ هر امری‌ و دربارۀ خزانه‌ها به‌ كاهنان‌ و لاویان‌ داده‌ بود تجاوز ننمودند.16پس‌ تمامی كار سلیمان‌ از روزی‌ كه‌ بنیاد خانۀ خداوند نهاده‌ شد تا روزی‌ كه‌ تمام‌ گشت‌،نیكو آراسته‌ شد، و خانۀ خداوند به‌ اتمام‌ رسید.17آنگاه‌ سلیمان‌ به‌ عَصْیون‌ جابَر و به‌ اِیلُوت‌ كه‌ بر كنار دریا در زمین‌ اَدُوم‌ است‌، رفت‌.18و حُورام‌ كشتیها و نوكرانی‌ را كه‌ در دریا مهارت‌ داشتند، به‌ دست‌ خادمان‌ خود برای‌ وی‌ فرستاد و ایشان‌ با بندگان‌ سلیمان‌ به‌ اُوفیر رفتند، و چهارصد و پنجاه‌ وزنۀ طلا از آنجا گرفته‌، برای‌ سلیمان‌ پادشاه‌ آوردند.

Chapter 9

1و چون‌ ملكۀ سبا آوازۀ سلیمان‌ را شنید با موكب‌ بسیار عظیم‌ و شترانی‌ كه‌ به‌ عطریات‌ و طلای‌ بسیار و سنگهای‌ گرانبها بار شده‌ بود به‌ اورشلیم‌ آمد، تا سلیمان‌ را به‌ مسائل‌ امتحان‌ كند. و چون‌ نزد سلیمان‌ رسید، با وی‌ از هرچه‌ در دلش‌ بود گفتگو كرد.2و سلیمان‌ تمامی مسائلش‌ را برای‌ وی‌ بیان‌ نمود و چیزی‌ از سلیمان‌ مخفی‌ نماند كه‌ برایش‌ بیان‌ نكرد.3و چون‌ ملكۀ سبا حكمت‌ سلیمان‌ و خانه‌ای‌ را كه‌ بنا كرده‌ بود،4و طعام‌ سفرۀ او و مجلس‌ بندگانش‌ و نظم‌ و لباس‌ خادمانش‌ را و ساقیانش‌ و لباس‌ ایشان‌ و زینه‌ای‌ را كه‌ به‌ آن‌ به‌ خانۀ خداوند برمی‌آمد دید، روح‌ دیگر در او نماند.5پس‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «آوازه‌ای‌ را كه‌ در ولایت‌ خود دربارۀ كارها و حكمت‌ تو شنیدم‌ راست‌ بود.6اما تا نیامدم‌ و به‌ چشمان‌ خود ندیدم‌، اخبار آنها را باور نكردم‌؛ و همانا نصف‌ عظمت‌ حكمت‌ تو به‌ من‌ اعلام‌ نشده‌ بود، و از خبری‌ كه‌ شنیده‌ بودم‌ افزوده‌ای‌.7خوشابه‌حال‌ مردان‌ تو و خوشابه‌حال‌ این‌ خادمانت‌ كه‌ به‌ حضور تو همیشه‌می‌ایستند و حكمت‌ تو را می‌شنوند.8متبارك‌ باد یهُوَه‌ خدای‌ تو كه‌ بر تو رغبت‌ داشته‌، تو را بر كرسی‌ خود نشانید تا برای‌ یهُوَه‌ خدایت‌ پادشاه‌ بشوی‌. چونكه‌ خدای‌ تو اسرائیل‌ را دوست‌ می‌دارد تا ایشان‌ را تا به‌ ابد استوار نماید؛ از این‌ جهت‌ تو را بر پادشاهی ایشان‌ نصب‌ نموده‌ است‌ تا داوری‌ و عدالت‌ را بجا آوری‌.»9و به‌ پادشاه‌ صد و بیست‌ وزنۀ طلا و عطریات‌ از حد زیاده‌، و سنگهای‌ گرانبها داد و مثل‌ این‌ عطریات‌ كه‌ ملكۀ سبا به‌ سلیمان‌ پادشاه‌ داد هرگز دیده‌ نشد.10و نیز بندگان‌ حورام‌ و بندگان‌ سلیمان‌ كه‌ طلا از اوفیر می‌آوردند، چوب‌ صندل‌ و سنگهای‌ گرانبها آوردند.11و پادشاه‌ از این‌ چوب‌ صندل‌ زینه‌ها به‌ جهت‌ خانه‌ خداوند و خانۀ پادشاه‌ و عودها و بربطها برای‌ مغنّیان‌ ساخت‌، و مثل‌ آنها قبل‌ از آن‌ در زمین‌ یهودا دیده‌ نشده‌ بود.12و سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ ملكۀ سبا تمامی آرزوی‌ او را كه‌ خواسته‌ بود داد، سوای‌ آنچه‌ كه‌ او برای‌ پادشاه‌ آورده‌ بود؛ پس‌ با بندگانش‌ به‌ ولایت‌ خود توجه‌ نموده‌، برفت‌.13و وزن‌ طلایی‌ كه‌ در یك‌ سال‌ به‌ سلیمان‌ رسید ششصد و شصت‌ و شش‌ وزنه‌ طلا بود،14سوای‌ آنچه‌ تاجران‌ و بازرگانان‌ آوردند و جمیع‌ پادشاهان‌ عرب‌ و حاكمان‌ كشورها طلا و نقره‌ برای‌ سلیمان‌ می‌آوردند.15و سلیمان‌ پادشاه‌ دویست‌ سپر طلای‌ چكشی‌ ساخت‌ كه‌ برای‌ هر سپر ششصد مثقال‌ طلا بكار برده‌ شد.16و سیصد سپر كوچك‌ طلای‌ چكشی‌ ساخت‌كه‌ برای‌ هر سپر سیصد مثقال‌ طلا بكار برده‌ شد، و پادشاه‌ آنها را در خانۀ جنگل‌ لبنان‌ گذاشت‌.17و پادشاه‌ تخت‌ بزرگی‌ از عاج‌ ساخت‌ و آن‌ را به‌ زر خالص‌ پوشانید.18و تخت‌ را شش‌ پله‌ و پایندازی‌ زرین‌ بود كه‌ به‌ تخت‌ پیوسته‌ بود و به‌ این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌ نزد جای‌ كُرسیش‌ دستها بود، و دو شیر به‌ پهلوی‌ دستها ایستاده‌ بودند.19و دوازده‌ شیر از این‌ طرف‌ و آن‌ طرف‌، بر آن‌ شش‌ پله‌ ایستاده‌ بودند كه‌ در هیچ‌ مملكت‌ مثل‌ این‌ ساخته‌ نشده‌ بود.20و تمامی ظروف‌ نوشیدنی سلیمان‌ پادشاه‌ از طلا و تمامی ظروف‌ خانۀ جنگل‌ لبنان‌ از زر خالص‌ بود، و نقره‌ در ایام‌ سلیمان‌ هیچ‌ به‌ حساب‌ نمی‌آمد،21زیرا كه‌ پادشاه‌ را كشتیها بود كه‌ با بندگان‌ حُورام‌ به‌ ترشیش‌ می‌رفت‌، و كشتیهای‌ ترشیشی‌ هر سه‌ سال‌ یك‌ مرتبه‌ می‌آمد، و طلا و نقره‌ و عاج‌ و میمونها و طاوسها می‌آورد.22پس‌ سلیمان‌ پادشاه‌ در دولت‌ و حكمت‌ از جمیع‌ پادشاهان‌ كشورها بزرگتر شد.23و تمامی‌ پادشاهان‌ كشورها حضور سلیمان‌ را می‌طلبیدند تا حكمتی‌ را كه‌ خدا در دلش‌ نهاده‌ بود بشنوند.24و هریكی‌ از ایشان‌ هدیۀ خود را از آلات‌ نقره‌ و آلات‌ طلا و رخوت‌ و اسلحه‌ و عطریات‌ و اسبها و قاطرها یعنی‌ قسمت‌ هر سال‌ را در سالش‌ می‌آوردند.25و سلیمان‌ چهار هزار آخور به‌ جهت‌ اسبان‌ و ارابه‌ها و دوازده‌ هزار سوار داشت‌. و آنها را در شهرهای‌ ارابه‌ها و نزد پادشاه‌ در اورشلیم‌ گذاشت‌.26و بر جمیع‌ پادشاهان‌ از نهر (فرات‌) تا زمین‌ فلسطینیان‌ و سرحد مصر حكمرانی‌ می‌كرد.27و پادشاه‌ نقره‌ را در اورشلیم‌مثل‌ سنگها و چوب‌ سرو آزاد را مثل‌ چوب‌ افراغ‌ كه‌ در صحراست‌ فراوان‌ ساخت‌.28و اسبها برای‌ سلیمان‌ از مصر و از جمیع‌ ممالك‌ می‌آوردند.29و اما بقیۀ وقایع‌ سلیمان‌ از اول‌ تا آخر آیا آنها در تواریخ‌ ناتان‌ نبی‌ و در نبوت‌ اَخِیای‌ شیلونی‌ و در رؤیای‌ یعْدُوی‌ رایی‌ دربارۀ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ مكتوب‌ نیست‌؟30پس‌ سلیمان‌ چهل‌ سال‌ در اورشلیم‌ بر تمامی‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ كرد.31و سلیمان‌ با پدران‌ خود خوابید و او را در شهر پدرش‌ داود دفن‌ كردند و پسرش‌ رَحُبْعام‌ در جای‌ او پادشاه‌ شد.

Chapter 10

1و رَحُبْعام‌ به‌ شكیم‌ رفت‌، زیرا كه‌ تمامی اسرائیل‌ به‌ شكیم‌ آمدند تا او را پادشاه‌ سازند.2و چون‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ این‌ را شنید، (و او هنوز در مصر بود كه‌ از حضور سلیمان‌ پادشاه‌ به‌ آنجا فرار كرده‌ بود)، یرُبْعام‌ از مصر مراجعت‌ نمود.3و ایشان‌ فرستاده‌، او را خواندند؛ آنگاه‌ یرُبْعام‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ آمدند و به‌ رَحُبْعام‌ عرض‌ كرده‌، گفتند:4« پدر تو یوغ‌ ما را سخت‌ ساخت‌؛ اما تو الا´ن‌ بندگی‌ سخت‌ پدر خود را و یوغ‌ سنگین‌ او را كه‌ بر ما نهاد سبك‌ ساز و تو را خدمت‌ خواهیم‌ نمود.»5او به‌ ایشان‌ گفت‌: «بعد از سه‌ روز باز نزد من‌ بیایید.» و ایشان‌ رفتند.6و رَحُبْعام‌ پادشاه‌ با مشایخی‌ كه‌ در حین‌ حیات‌ پدرش‌ سلیمان‌ به‌ حضور وی‌ می‌ایستادند مشورت‌ كرده‌، گفت‌: «شما چه‌ صلاح‌ می‌بینید كه‌به‌ این‌ قوم‌ جواب‌ دهم‌؟»7ایشان‌ به‌ او عرض‌ كرده‌، گفتند: «اگر با این‌ قوم‌ مهربانی‌ نمایی‌ و ایشان‌ را راضی‌ كنی‌ و با ایشان‌ سخنان‌ دلاویز گویی‌، همانا همیشۀ اوقات‌ بندۀ تو خواهند بود.»8اما او مشورت‌ مشایخ‌ را كه‌ به‌ وی‌ دادند ترك‌ كرد و با جوانانی‌ كه‌ با او تربیت‌ یافته‌ بودند و به‌ حضورش‌ می‌ایستادند مشورت‌ كرد.9و به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما چه‌ صلاح‌ می‌بینید كه‌ به‌ این‌ قوم‌ جواب‌ دهیم‌ كه‌ به‌ من‌ عرض‌ كرده‌، گفته‌اند: یوغی‌ را كه‌ پدرت‌ بر ما نهاده‌ است‌ سبك‌ ساز.»10و جوانانی‌ كه‌ با او تربیت‌ یافته‌ بودند، او را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «به‌ این‌ قوم‌ كه‌ به‌ تو عرض‌ كرده‌، گفته‌اند پدرت‌ یوغ‌ ما را سنگین‌ ساخته‌ است‌ و تو آن‌ را برای‌ ما سبك‌ ساز چنین‌ بگو: انگشت‌ كوچك‌ من‌ از كمر پدرم‌ كلفت‌ تر است‌.11و حال‌ پدرم‌ یوغ‌ سنگینی‌ بر شما نهاده‌ است‌، اما من‌ یوغ‌ شما را زیاده‌ خواهم‌ گردانید، پدرم‌ شما را با تازیانه‌ها تنبیه‌ می‌نمود، اما من‌ شما را با عقربها.»12و در روز سوم‌، یرُبْعام‌ و تمامی‌ قوم‌ به‌ نزد رَحُبْعام‌ بازآمدند، به‌ نحوی‌ كه‌ پادشاه‌ گفته‌ و فرموده‌ بود كه‌ در روز سوم‌ نزد من‌ بازآیید.13و پادشاه‌ قوم‌ را به‌ سختی‌ جواب‌ داد؛ و رَحُبْعام‌ پادشاه‌ مشورت‌ مشایخ‌ را ترك‌ كرد،14و موافق‌ مشورت‌ جوانانْ ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «پدرم‌ یوغ‌ شما را سنگین‌ ساخت‌، اما من‌ آن‌ را زیاده‌ خواهم‌ گردانید؛ پدرم‌ شما را با تازیانه‌ها تنبیه‌ می‌نمود، اما من‌ با عقربها.»15پس‌ پادشاه‌ قوم‌ را اجابت‌ نكرد زیرا كه‌ این‌ امر از جانب‌ خدا شده‌ بود تا خداوند كلامی‌ را كه‌ به‌ واسطۀ اَخِیای‌ شیلونی‌ به‌ یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ گفته‌ بود ثابت‌ گرداند.16و چون‌ تمامی‌ اسرائیل‌ دیدند كه‌ پادشاه‌ ایشان‌ را اجابت‌ نكرد، آنگاه‌ قومْ پادشاه‌ را جواب‌ داده‌، گفتند: «ما را در داود چه‌ حصه‌ است‌؟ در پسر یسّی‌ نصیبی‌ نداریم‌. ای‌ اسرائیل‌، به‌ خیمه‌های‌ خود بروید! حال‌ ای‌ داود به‌ خانۀ خود متوجه‌ باش‌!» پس‌ تمامی‌ اسرائیل‌ به‌ خیمه‌های‌ خویش‌ رفتند.17اما بنی‌اسرائیلی‌ كه‌ در شهرهای‌ یهودا ساكن‌ بودند، رَحُبْعام‌ بر ایشان‌ سلطنت‌ می‌نمود.18پس‌ رَحُبْعام‌ پادشاه‌ هَدُرام‌ را كه‌ رئیس‌ باجگیران‌ بود فرستاد، و بنی‌اسرائیل‌ او را سنگسار كردند كه‌ مُرد و رَحُبْعام‌ پادشاه‌ تعجیل‌ نموده‌، بر ارابۀ خود سوار شد و به‌ اورشلیم‌ فرار كرد.19پس‌ اسرائیل‌ تا به‌ امروز بر خاندان‌ داود عاصی‌ شده‌اند.

Chapter 11

1و چون‌ رَحُبْعام‌ وارد اورشلیم‌ شد، صد و هشتاد هزار نفر برگزیدۀ جنگ‌ آزموده‌ را از خاندان‌ یهودا و بنیامین‌ جمع‌ كرد تا با اسرائیل‌ مقاتله‌ نموده‌، سلطنت‌ را به‌ رحبعام‌ برگرداند.2اما كلام‌ خداوند بر شَمَعْیا مرد خدا نازل‌ شده‌، گفت‌:3« به‌ رَحُبْعام‌ بن‌ سلیمان‌ پادشاه‌ یهودا و به‌ تمامی‌ اسرائیلیان‌ كه‌ در یهودا و بنیامین‌ می‌باشند خطاب‌ كرده‌، بگو:4خداوند چنین‌ می‌گوید: برمیایید و با برادران‌ خود جنگ‌ منمایید. هركس‌ به‌ خانۀ خود برگردد زیرا كه‌ این‌ امر از جانب‌ من‌ شده‌ است‌.» و ایشان‌ كلام‌ خداوند را شنیدند و از رفتن‌ به‌ ضدّ یرُبْعام‌ برگشتند.5و رَحُبْعام‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شد و شهرهای‌ حصاردار در یهودا ساخت.6پس‌ بیت‌لحم‌ وعِیتام‌ و تَقُّوع‌7و بیت‌ صُور و سُوكُو و عَدُلاّم‌،8و جَتّ و مَرِیشَه‌ و زِیف‌،9و اَدورایم‌ و لاكِیش‌ و عَزیقَه‌،10و صُرْعَه‌ و ایلُون‌ و حَبْرُون‌ را بنا كرد كه‌ شهرهای‌ حصاردار در یهودا و بنیامین‌ می‌باشند.11و حصارها را محكم‌ ساخت‌ و در آنها سرداران‌ و انبارهای‌ مأكولات‌ و روغن‌ و شراب‌ گذاشت‌.12و در هر شهری‌ سپرها و نیزه‌ها گذاشته‌، آنها را بسیار محكم‌ گردانید؛ پس‌ یهودا و بنیامین‌ با او ماندند.13و كاهنان‌ و لاویانی‌ كه‌ در تمامی اسرائیل‌ بودند، از همۀ حدود خود نزد او جمع‌ شدند.14زیراكه‌ لاویان‌ اراضی‌ شهرها و املاك‌ خود را ترك‌ كرده‌، به‌ یهودا و اورشلیم‌ آمدند چونكه‌ یرُبْعام‌ و پسرانش‌ ایشان‌ را از كهانت‌ یهُوَه‌ اخراج‌ كرده‌ بودند.15و او برای‌ خود به‌ جهت‌ مكان‌های‌ بلند و دیوها و گوساله‌هایی‌ كه‌ ساخته‌ بود كاهنان‌ معین‌ كرد.16و بعد از ایشان‌ آنانی‌ كه‌ دلهای‌ خود را به‌ طلب‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ مشغول‌ ساخته‌ بودند از تمامی‌ اسباط‌ اسرائیل‌ به‌ اورشلیم‌ آمدند تا برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود قربانی‌ بگذرانند.17پس‌ سلطنت‌ یهودا را مستحكم‌ ساختند و رَحُبْعام‌ بن‌ سلیمان‌ را سه‌ سال‌ تقویت‌ كردند، زیراكه‌ سه‌ سال‌ به‌ طریق‌ داود و سلیمان‌ سلوك‌ نمودند.18و رَحُبْعام‌ مَحَلَۀ دختر یریمُوت‌ بن‌ داود و اَبِیحایل‌ دختر اَلِیآب‌ بن‌ یسَّی‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌.19و او برای‌ وی‌ پسران‌ یعنی‌ یعُوش‌ و شَمَرْیا و زَهم‌ را زایید.20و بعد از او مَعْكَه‌ دختر اَبْشالوم‌ را گرفت‌ و او برای‌ وی‌ اَبِیا و عَتّای‌ و زِبزا و شَلُومیت‌ را زایید.21و رَحُبْعام‌، مَعْكَه‌ دختر ابشالوم‌ را ازجمیع‌ زنان‌ و مُتعه‌های‌ خود زیاده‌ دوست‌ می‌داشت‌، زیرا كه‌ هجده‌ زن‌ و شصت‌ مُتعه‌ گرفته‌ بود و بیست‌ و هشت‌ پسر و شصت‌ دختر تولید نمود.22و رَحُبْعام‌ اَبیا پسر معكه‌ را در میان‌ برادرانش‌ سرور و رئیس‌ ساخت‌، زیراكه‌ می‌خواست‌ او را به‌ پادشاهی‌ نصب‌ نماید.23و عاقلانه‌ رفتار نموده‌، همۀ پسران‌ خود را در تمامی‌ بلاد یهودا و بنیامین‌ در جمیع‌ شهرهای‌ حصاردار متفرق‌ ساخت‌، و برای‌ ایشان‌ آذوقۀ بسیار قرار داد و زنان‌ بسیار خواست‌.

Chapter 12

1و چون‌ سلطنت‌ رَحُبْعام‌ استوار گردید و خودش‌ تقویت‌ یافت‌، او با تمامی اسرائیل‌ شریعت‌ خداوند را ترك‌ نمودند.2و در سال‌ پنجم‌ سلطنت‌ رَحُبْعام‌، شِیشَق‌ پادشاه‌ مصر به‌ اورشلیم‌ برآمد زیراكه‌ ایشان‌ بر خداوند عاصی‌ شده‌ بودند.3با هزار و دویست‌ ارابه‌ و شصت‌ هزار سوار و خلقی‌ كه‌ از مصریان‌ و لُوبیان‌ و سُكیان‌ و حَبَشیان‌ همراهش‌ آمدند، بیشمار بودند.4پس‌ شهرهای‌ حصاردار یهودا را گرفت‌ و به‌ اورشلیم‌ آمد.5و شَمَعْیای‌ نبی‌ نزد رَحُبْعام‌ و سروران‌ یهودا كه‌ از ترس‌ شِیشَق‌ در اورشلیم‌ جمع‌ بودند آمده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: شما مرا ترك‌ كردید پس‌ من‌ نیز شما را به‌ دست‌ شِیشَق‌ ترك‌ خواهم‌ نمود.»6آنگاه‌ سروران‌ اسرائیل‌ و پادشاه‌ تواضع‌ نموده‌، گفتند: « خداوند عادل‌ است‌.»7و چون‌ خداوند دید كه‌ ایشان‌ متواضع‌ شده‌اند، كلام‌ خداوند بر شَمَعْیا نازل‌ شده‌، گفت‌: «چونكه‌ ایشان‌ تواضع‌ نموده‌اندایشان‌ را هلاك‌ نخواهم‌ كرد بلكه‌ ایشان‌ را اندك‌ زمانی‌ خلاصی‌ خواهم‌ داد و غضب‌ من‌ به‌ دست‌ شِیشَق‌ بر اورشلیم‌ ریخته‌ نخواهد شد.8لیكن‌ ایشان‌ بندۀ او خواهند شد تا بندگی‌ من‌ و بندگی‌ ممالك‌ جهان‌ را بدانند.»9پس‌ شِیشَق‌ پادشاه‌ مصر به‌ اورشلیم‌ برآمده‌، خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ را گرفت‌ و همه‌ چیز را برداشت‌ و سپرهای‌ طلا را كه‌ سلیمان‌ ساخته‌ بود برد.10و رَحُبْعام‌ پادشاه‌ به‌ عوض‌ آنها سپرهای‌ برنجین‌ ساخت‌ و آنها را به‌ دست‌ سردارانِ شاطرانی‌ كه‌ دَرِ خانۀ پادشاه‌ را نگاهبانی‌ می‌كردند سپرد.11و هر وقتی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ خانۀ خداوند داخل‌ می‌شد شاطران‌ آمده‌، آنها را برمی‌داشتند و آنها را به‌ حجرۀ شاطران‌ باز می‌آوردند.12و چون‌ او متواضع‌ شد، خشم‌ خداوند از او برگشت‌ تا او را بالكل‌ هلاك‌ نسازد؛ و در یهودا نیز اعمال‌ نیكو پیدا شد.13و رَحُبْعام‌ پادشاه‌، خویشتن‌ را در اورشلیم‌ قوی‌ ساخته‌، سلطنت‌ نمود. و رَحُبْعام‌ چون‌ پادشاه‌ شد چهل‌ و یك‌ ساله‌ بود، و در شهر اورشلیم‌ كه‌ خداوند آن‌ را از تمام‌ اسباط‌ اسرائیل‌ برگزید تا اسم‌ خود را در آن‌ بگذارد، هفده‌ سال‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ نعْمَه‌ عَمُّونیه‌ بود.14و او شرارت‌ ورزید زیرا كه‌ خداوند را به‌ تصمیم‌ قلب‌ طلب‌ ننمود.15و اما وقایع‌ اول‌ و آخر رَحُبْعام‌ آیا آنها در تواریخ‌ شَمَعْیای‌ نبی‌ و تواریخ‌ انساب‌ عَدُّوی‌ رایی‌ مكتوب‌ نیست‌؟ و در میان‌ رَحُبْعام‌ و یرُبْعام‌ پیوسته‌ جنگ‌ می‌بود.16پس‌ رَحُبْعام‌ با پدران‌ خود خوابید و در شهر داود دفن‌ شد و پسرش‌ اَبِیابه‌ جایش‌ سلطنت‌ كرد.

Chapter 13

1در سال‌ هجدهم‌ سلطنت‌ یرُبْعام‌، اَبیا بر یهودا پادشاه‌ شد.2سه‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ میكایا دختر اوریئیل‌ از جبعه‌ بود. و در میان‌ اَبیا و یرُبْعام‌ جنگ‌ بود.3و اَبِیا با فوجی‌ از شجاعان‌ جنگ‌ آزموده‌ یعنی‌ چهارصد هزار مرد برگزیده‌ تدارك‌ جنگ‌ دید، و یرُبْعام‌ با هشتصد هزار مرد برگزیده‌ كه‌ شجاعان‌ قوی‌ بودند با وی‌ جنگ‌ را صف‌ آرایی‌ نمود.4و اَبِیا بر كوه‌ صَمارایم‌ كه‌ در كوهستان‌ افرایم‌ است‌ برپا شده‌، گفت‌: «ای‌ یرُبْعام‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ مرا گوش‌ گیرید!5آیا شما نمی‌دانید كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ سلطنت‌ اسرائیل‌ را به‌ داود و پسرانش‌ با عهد نمكین‌ تا به‌ ابد داده‌ است‌؟6و یرُبْعام‌ بن‌ نَباط‌ بندۀ سلیمان‌ بن‌ داود برخاست‌ و بر مولای‌ خود عصیان‌ ورزید.7و مردان‌ بیهوده‌ كه‌ پسران‌ بلّیعال‌ بودند نزد وی‌ جمع‌ شده‌، خویشتن‌ را به‌ ضد رَحُبْعام‌ بن‌ سلیمان‌ تقویت‌ دادند، هنگامی‌ كه‌ رَحُبْعام‌ جوان‌ و رقیق‌ القلب‌ بود و با ایشان‌ مقاومت‌ نمی‌توانست‌ نمود.8و شما الا´ن‌ گمان‌ می‌برید كه‌ با سلطنت‌ خداوند كه‌ در دست‌ پسران‌ داود است‌ مقابله‌ توانید نمود؟ و شما گروه‌ عظیمی‌ می‌باشید و گوساله‌های‌ طلا كه‌ یرُبْعام‌ برای‌ شما به‌ جای‌ خدایان‌ ساخته‌ است‌ با شما می‌باشد.9آیا شما كَهَنَه‌ خداوند را از بنی‌هارون‌ و لاویان‌ را نیز اخراج‌ ننمودید و مثل‌ قومهای‌ كشورها برای‌ خود كاهنان‌ نساختید؟ و هركه‌ بیاید و خویشتن‌ را با گوساله‌ای‌ و هفت‌ قوچ‌ تقدیس‌ نماید، برای‌ آنهایی‌ كه‌ خدایان‌ نیستندكاهن‌ می‌شود.10و اما ما یهُوَه‌ خدای‌ ماست‌ و او را ترك‌ نكرده‌ایم‌ و كاهنان‌ از پسران‌ هارون‌ خداوند را خدمت‌ می‌كنند و لاویان‌ در كار خود مشغولند.11و هر صبح‌ و هر شام‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و بخور معطر برای‌ خداوند می‌سوزانند و نانِ تَقْدِمِه‌ بر میز طاهر می‌نهند و شمعدان‌ طلا و چراغهایش‌ را هر شب‌ روشن‌ می‌كنند زیرا كه‌ ما وصایای‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را نگاه‌ می‌داریم‌؛ اما شما او را ترك‌ كرده‌اید.12و اینك‌ با ما خدا رئیس‌ است‌ و كاهنان‌ او با كَرِنّاهای‌ بلند آواز هستند تا به‌ ضد شما بنوازند. پس‌ ای‌ بنی‌اسرائیل‌ با یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود جنگ‌ مكنید زیرا كامیاب‌ نخواهید شد.»13اما یرُبْعام‌ كمین‌ گذاشت‌ كه‌ از عقب‌ ایشان‌ بیایند و خود پیش‌ روی‌ یهودا بودند و كمین‌ در عقب‌ ایشان‌ بود.14و چون‌ یهودا نگریستند، اینك‌ جنگ‌ هم‌ از پیش‌ و هم‌ از عقب‌ ایشان‌ بود. پس‌ نزد خداوند استغاثه‌ نمودند و كاهنان‌ كَرِنّاها را نواختند.15و مردان‌ یهودا بانگ‌ بلند برآوردند، و واقع‌ شد كه‌ چون‌ مردان‌ یهودا بانگ‌ برآوردند، خدا یرُبْعام‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ را به‌ حضور اَبِیا و یهودا شكست‌ داد.16و بنی‌اسرائیل‌ از حضور یهودا فرار كردند و خدا آنها را به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمود.17و اَبِیا و قوم‌ او آنها را به‌ صدمۀ عظیمی‌ شكست‌ دادند، چنانكه‌ پانصد هزار مرد برگزیده‌ از اسرائیل‌ مقتول‌ افتادند.18پس‌ بنی‌اسرائیل‌ در آن‌ وقت‌ ذلیل‌ شدند و بنی‌یهودا چونكه‌ بر یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود توكل‌ نمودند، قوی‌ گردیدند.19و اَبِیا یرُبْعام‌ را تعاقب‌ نموده‌، شهرهای‌ بیت‌ئیل‌ را با دهاتش‌ و یشانَه‌ را با دهاتش‌ و اَفْرون‌ را با دهاتش‌ از او گرفت‌.20و یرُبْعام‌ در ایام‌ اَبِیا دیگر قوت‌ بهم‌ نرسانید وخداوند او را زد كه‌ مرد.21و اَبِیا قوی‌ می‌شد و چهارده‌ زن‌ برای‌ خود گرفت‌ و بیست‌ و دو پسر و شانزده‌ دختر به‌ وجود آورد.22پس‌ بقیۀ وقایع‌ اَبِیا از رفتار و اعمال‌ او در مِدْرَسِ عِدُّوی‌ نبی‌ مكتوب‌ است‌.

Chapter 14

1و اَبِیا با پدران‌ خود خوابید و او را در شهر داود دفن‌ كردند و پسرش‌ آسا در جایش‌ پادشاه‌ شد؛ و در ایام‌ او زمین‌ ده‌ سال‌ آرامی‌ یافت‌.2و آسا آنچه‌ را كه‌ در نظر یهُوَه‌ خدایش‌ نیكو و راست‌ بود به‌ جا می‌آورد،3و مذبح‌های‌ غریب‌ و مكانهای‌ بلند را برداشت‌ و بتها را بشكست‌ و اَشُوریم‌ را قطع‌ نمود؛4و یهودا را امر فرمود كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را بطلبند و شریعت‌ و اوامر او را نگاه‌ دارند.5و مكانهای‌ بلند و تماثیل‌ شمس‌ را از جمیع‌ شهرهای‌ یهودا دور كرد؛ پس‌ مملكت‌ به‌ سبب‌ او آرامی‌ یافت‌.6و شهرهای‌ حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا كه‌ زمین‌ آرام‌ بود و در آن‌ سالها كسی‌ با او جنگ‌ نكرد چونكه‌ خداوند او را راحت‌ بخشید.7و به‌ یهودا گفت‌: «این‌ شهرها را بنا نماییم‌ و دیوارها و برجها با دروازه‌ها و پشت‌بندها به‌ اطراف‌ آنها بسازیم‌.8زیرا چونكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را طلبیده‌ایم‌ زمین‌ پیش‌ روی‌ ما است‌. او را طلب‌ نمودیم‌ و او ما را از هر طرف‌ راحت‌ بخشیده‌ است‌.» پس‌ بنا نمودند و كامیاب‌ شدند.9و آسا لشكری‌ از یهودا یعنی‌ سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت‌ و از بنیامین‌ دویست‌ و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز كه‌ جمیع‌ اینها مردان‌ قوی‌ جنگی‌ بودند.10پس‌ زارَح‌ حَبشی‌ با هزار هزار سپاه‌ و سیصد ارابه‌ به‌ ضد ایشان‌ بیرون‌آمده‌، به‌ مَرِیشَه‌ رسید.11و آسا به‌ مقابله‌ ایشان‌ بیرون‌ رفت‌؛ پس‌ ایشان‌ در وادی‌ صَفاتَه‌ نزد مَرِیشَه‌ جنگ‌ را صف‌آرایی‌ نمودند. و آسا یهُوَه‌ خدای‌ خود را خوانده‌، گفت‌: «ای‌ خداوند نصرت‌ دادن‌ به‌ زورآوران‌ یا به‌ بیچارگان‌ نزد تو یكسان‌ است‌؛ پس‌ ای‌ یهُوَه‌ خدای‌ ما، ما را اعانت‌ فرما زیرا كه‌ بر تو توكل‌ می‌داریم‌ و به‌ اسم‌ تو به‌ مقابله‌ این‌ گروه‌ عظیم‌ آمده‌ایم‌، ای‌ یهُوَه‌ تو خدای‌ ما هستی‌ پس‌ مگذار كه‌ انسان‌ بر تو غالب‌ آید.»12آنگاه‌ خداوند حَبَشیان‌ را به‌ حضور آسا و یهودا شكست‌ داد و حَبَشیان‌ فرار كردند.13و آسا با خلقی‌ كه‌ همراه‌ او بودند، آنها را تا جَرار تعاقب‌ نمودند و از حَبَشیان‌ آنقدر افتادند كه‌ از ایشان‌ كسی‌ زنده‌ نماند، زیرا كه‌ به‌ حضور خداوند و به‌ حضور لشكر او شكست‌ یافتند و ایشان‌ غنیمت‌ از حد زیاده‌ بردند.14و تمام‌ شهرها را كه‌ به‌ اطراف‌ جرار بود، تسخیر نمودند زیرا ترس‌ خداوند بر ایشان‌ مستولی‌ شده‌ بود و شهرها را تاراج‌ نمودند، زیرا كه‌ غنیمتِ بسیار در آنها بود.15و خیمه‌های‌ مواشی‌ را نیز زدند و گوسفندان‌ فراوان‌ و شتران‌ را برداشته‌، به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ كردند.

Chapter 15

1و روح‌ خدا به‌ عَزَرْیا ابن‌ عودید نازل شد.2و او برای‌ ملاقات‌ آسا بیرون‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «ای‌ آسا و تمامی‌ یهودا و بنیامین‌ از من‌ بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه‌ شما با او باشید؛ و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت‌؛ اما اگر او را ترك‌ كنید او شما را ترك‌ خواهد نمود.3و اسرائیل‌ مدت‌ مدیدی‌ بی‌خدای‌ حق‌ و بی‌كاهن‌ معلم‌ و بی‌شریعت‌ بودند.4اما چون‌ در تنگیهای‌ خود به‌ سوی‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ بازگشت‌ نموده‌، او را طلبیدند او را یافتند.5و در آن‌ زمان‌ به‌ جهت‌ هر كه‌ خروج‌ و دخول‌ می‌كرد، هیچ‌ امنیت‌ نبود بلكه‌ اضطراب‌ سخت‌ بر جمیع‌ سكنه‌ كشورها می‌بود.6و قومی‌ از قومی‌ و شهری‌ از شهری‌ هلاك‌ می‌شدند، چونكه‌ خدا آنها را به‌ هر قسم‌ بلا مضطرب‌ می‌ساخت‌.7اما شما قوی‌ باشید و دستهای‌ شما سست‌ نشود زیرا كه‌ اجرت‌ اعمال‌ خود را خواهید یافت‌.»8پس‌ چون‌ آسا این‌ سخنان‌ و نبوت‌ (پسر) عودید نبی‌ را شنید، خویشتن‌ را تقویت‌ نموده‌، رجاسات‌ را از تمامی‌ زمین‌ یهودا و بنیامین‌ و از شهرهایی‌ كه‌ در كوهستان‌ افرایم‌ گرفته‌ بود دور كرد، و مذبح‌ خداوند را كه‌ پیش‌ روی‌ رواق‌ خداوند بود تعمیر نمود.9و تمامی‌ یهودا و بنیامین‌ و غریبان‌ را كه‌ از افرایم‌ و مَنَسَّی‌ و شمعون‌ در میان‌ ایشان‌ ساكن‌ بودند، جمع‌ كرد زیرا گروه‌ عظیمی‌ از اسرائیل‌ چون‌ دیدند كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ ایشان‌ با او می‌بود به‌ او پیوستند.10پس‌ در ماه‌ سوم‌ از سال‌ پانزدهم‌ سلطنت‌ آسا در اورشلیم‌ جمع‌ شدند.11و در آن‌ روز هفتصد گاو و هفت‌ هزار گوسفند از غنیمتی‌ كه‌ آورده‌ بودند، برای‌ خداوند ذبح‌ نمودند.12و به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ خود عهد بستند كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را طلب‌ نمایند.13و هر كسی‌ كه‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را طلب‌ ننماید، خواه‌ كوچك‌ و خواه‌ بزرگ‌، خواه‌ مرد و خواه‌ زن‌، كشته‌ شود.14و به‌ صدای‌ بلند و آواز شادمانی‌ و كَرِنّاها و بوقها برای‌ خداوند قسم‌ خوردند.15و تمامی‌ یهودا به‌ سبب‌ این‌ قسم‌ شادمان‌ شدند زیرا كه‌ به‌ تمامی‌ دل‌ خود قسم‌ خورده‌ بودند، و چونكه‌ او را به‌ رضامندی‌تمام‌ طلبیدند وی‌ را یافتند و خداوند ایشان‌ را از هر طرف‌ امنیت‌ داد.16و نیز آسا پادشاهْ مادر خود معكه‌ را از ملكه‌ بودن‌ معزول‌ كرد زیرا كه‌ او تمثالی‌ به‌ جهت‌ اَشیره‌ ساخته‌ بود. و آسا تمثال‌ او را قطع‌ نمود و آن‌ را خرد كرده‌، در وادی‌ قدرون‌ سوزانید.17اما مكانهای‌ بلند از میان‌ اسرائیل‌ برداشته‌ نشد. لیكن‌ دل‌ آسا در تمامی‌ ایامش‌ كامل‌ می‌بود.18و چیزهایی‌ را كه‌ پدرش‌ وقف‌ كرده‌، و آنچه‌ را كه‌ خودش‌ وقف‌ نموده‌ بود از نقره‌ و طلا و ظروف‌ به‌ خانۀ خداوند درآورد،19و تا سال‌ سی‌ و پنجم‌ سلطنت‌ آسا جنگ‌ نبود.

Chapter 16

1اما در سال‌ سی‌ و ششم‌ سلطنت‌ آسا، بَعْشا پادشاه‌ اسرائیل‌ بر یهودا برآمد، و رامَه‌ را بنـا كـرد تا نگـذارد كه‌ كسـی‌ نزد آسا پادشاه‌ یهودا رفت‌ و آمد نماید.2آنگاه‌ آسا نقره‌ و طلا را از خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و خانۀ پادشـاه‌ گرفتـه‌، آن‌ را نـزد بَنْهَـدَد پادشـاه‌ ارام‌ كه‌ در دمشـق‌ ساكن‌ بود فرستاده‌، گفت‌:3« در میان‌ من‌ و تو و در میان‌ پدر من‌ و پدر تو عهد بوده‌ است‌. اینك‌ نقره‌ و طلا نزد تو فرستادم‌. پس‌ عهدی‌ را كه‌ با بَعْشا پادشاه‌ اسرائیل‌ داری‌، بشكن‌ تا او از نزد من‌ برود.»4و بَنْهَدَد آسا پادشاه‌ را اجابت‌ نموده‌، سرداران‌ افواج‌ خود را بر شهرهای‌ اسرائیل‌ فرستاد و ایشان‌ عُیون‌ و دان‌ و آبَل‌مایم‌ و جمیع‌ شهرهای‌ خزانۀ نفتالی‌ را تسخیر نمودند.5و چون‌ بَعْشا این‌ را شنید، بنا نمودن‌ رامه‌ را ترك‌ كرده‌، از كاری‌ كه‌ می‌كرد باز ایستاد.6و آسا پادشاه‌، تمامی‌ یهودا را جمع‌ نموده‌، ایشان‌ سنگهـای‌ رامه‌ و چوبهـای‌ آن‌ را كه‌ بَعْشا بنامی‌كرد برداشتنـد و او جَبَع‌ و مِصْفَه‌ را با آنها بنـا نمـود.7و در آن‌ زمـان‌ حَنانـی‌ رایـی‌ نـزد آسـا پادشـاه‌ یهودا آمده‌، وی‌ را گفت‌: «چونكه‌ تو بر پادشاه‌ ارام‌ توكل‌ نمـودی‌ و بر یهُـوَه‌ خـدای‌ خـود توكل‌ ننمودی‌، از این‌ جهت‌ لشكر پادشاه‌ ارام‌ از دست‌ تو رهایی‌ یافت‌.8آیا حَبَشیان‌ و لُوبیان‌ لشكر بسیار بزرگ‌ نبودند؟ و ارابه‌ها و سواران‌ از حد زیاده‌ نداشتند؟ اما چونكه‌ بر خداوند توكل‌ نمـودی‌ آنهـا را به‌ دسـت‌ تـو تسلیم‌ نمـود.9زیـرا كه‌ چشمـان‌ خداوند در تمـام‌ جهان‌ تردد می‌كند تا قوت‌ خویش‌ را بر آنانـی‌ كه‌ دل‌ ایشان‌ با او كامل‌ است‌ نمایان‌ سازد. تو در اینكار احمقانـه‌ رفتـار نمـودی‌، لهـذا از ایـن‌ ببعد در جنگها گرفتار خواهی‌ شد.»10اما آسا بر آن‌ رایی‌ غضب‌ نموده‌، او را در زندان‌ انداخت‌ زیرا كه‌ از این‌ امر خشم‌ او بر وی‌ افروخته‌ شد. و در همان‌ وقت‌ آسا بر بعضی‌ از قوم‌ ظلم‌ نمود.11و اینك‌ وقایع‌ اول‌ و آخر آسا در تواریخ‌ پادشاهان‌ یهودا و اسرائیل‌ مكتـوب‌ است‌.12و در سال‌ سی‌ و نهم‌ سلطنت‌ آسـا مرضـی‌ در پایهای‌ او عارض‌ شد و مرض‌ او بسیار سخت‌ گردید؛ و نیز در بیماری‌ خود از خداوند مدد نخواست‌ بلكه‌ از طبیبان‌.13پس‌ آسا با پدران‌ خود خوابید و در سال‌ چهل‌ و یكم‌ از سلطنت‌ خود وفات‌ یافـت‌.14و او را در مقبـره‌ای‌ كه‌ بـرای‌ خـود در شهـر داود كنـده‌ بـود دفن‌ كردنـد؛ و او را در دخمـه‌ای‌ كه‌ از عطریات‌ و انواع‌ حنوط‌ كه‌ به‌ صنعت‌ عطــاران‌ ساختـه‌ شـده‌ بـود گذاشتنـد، و بـرای‌ وی‌ آتشی‌ بی‌نهایت‌ عظیم‌ برافروختند.

Chapter 17

1و پسرش‌ یهُوشافاط‌ در جای‌ او پادشاه شد و خود را به‌ ضد اسرائیل‌ تقویت‌ داد.2و سپاهیان‌ در تمامی‌ شهرهای‌ حصاردار یهودا گذاشت‌ و قراولان‌ در زمین‌ یهودا و در شهرهای‌ افرایم‌ كه‌ پدرش‌ آسا گرفته‌ بود، قرار داد.3و خداوند با یهُوشافاط‌ می‌بود زیرا كه‌ در طریقهای‌ اول‌ پدر خود داود سلوك‌ می‌كرد و از بَعْلیم‌ طلب‌ نمی‌نمود.4بلكه‌ خدای‌ پدر خویش‌ را طلبیده‌، در اوامر وی‌ سلوك‌ می‌نمود و نه‌ موافق‌ اعمال‌ اسرائیل‌.5پس‌ خداوند سلطنت‌ را در دستش‌ استوار ساخت‌. و تمامی‌ یهودا هدایا برای‌ یهُوشافاط‌ آوردند و دولت‌ و حشمت‌ عظیمی‌ پیدا كرد.6و دلش‌ به‌ طریقهای‌ خداوند رفیع‌ شد، و نیز مكانهای‌ بلند و اَشَیره‌ها را از یهودا دور كرد.7و در سال‌ سوم‌ از سلطنت‌ خود، سروران‌ خویش‌ را یعنی‌ بِنْحایل‌ و عُوبَدْیا و زكریا و نَتَنْئِیل‌ و میكایا را فرستاد تا در شهرهای‌ یهودا تعلیم‌ دهند.8و با ایشان‌ بعضی‌ از لاویان‌ یعنی‌ شَمَعْیا و نَتَنْیا و زَبَدْیا و عَسائیل‌ و شَمیراموت‌ و یهُوناتان‌ و اَدُنیا و طوبیا و توب‌ اَدُنیا را كه‌ لاویان‌ بودند، فرستاد و با ایشان‌ اَلیشَمَع‌ و یهُورامِ كَهَنه‌ را.9پس‌ ایشان‌ در یهودا تعلیم‌ دادند و سفر تورات‌ خداوند را با خود داشتند، و در همۀ شهرهای‌ یهودا گردش‌ كرده‌، قوم‌ را تعلیم‌ می‌دادند.10و ترس‌ خداوند بر همۀ ممالك‌ كشورها كه‌ در اطراف‌ یهودا بودند، مستولی‌ گردید تا با یهُوشافاط‌ جنگ‌ نكردند.11و بعضی‌ از فلسطینیان‌، هدایا و نقرۀ جزیه‌ را برای‌ یهُوشافاط‌ آوردند، و عربها نیز از مواشی‌ هفت‌هزار و هفتصد قوچ‌ و هفت‌ هزار و هفتصد بز نر برای‌ او آوردند.12پس‌ یهُوشافاط‌ ترقی‌ نموده‌، بسیار بزرگ‌ شد وقلعه‌ها و شهرهای‌ خزانه‌ در یهودا بنا نمود.13و در شهرهای‌ یهودا كارهای‌ بسیار كرد و مردان‌ جنگ‌ آزموده‌ و شجاعان‌ قوی‌ در اورشلیم‌ داشت‌.14و شمارۀ ایشان‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ این‌ است‌: یعنی‌ از یهودا سرداران‌ هزاره‌ كه‌ رئیس‌ ایشان‌ اَدْنَه‌ بود و با او سیصد هزار شجاع‌ قوی‌ بودند.15و بعد از او یهُوحانان‌ رئیس‌ بود و با او دویست‌ و هشتاد هزار نفر بودند.16و بعد از او، عَمَسْیا ابن‌ زِكْرِی‌ بود كه‌ خویشتن‌ را برای‌ خداوند نذر كرده‌ بود و با او دویست‌ هزار شجاع‌ قوی‌ بودند.17و از بنیامین‌، اَلِیاداع‌ كه‌ شجاع‌ قوی‌ بود و با او دویست‌ هزار نفر مسلح‌ به‌ كمان‌ و سپر بودند.18و بعد از او یهُوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مردِ مهیای‌ جنگ‌ بودند.19اینان‌ خدام‌ پادشاه‌ بودند، سوای‌ آنانی‌ كه‌ پادشاه‌ در تمامی‌ یهودا در شهرهای‌ حصاردار قرار داده‌ بود.

Chapter 18

1و یهُوشافاط‌ دولت‌ و حشمت‌ عظیمی داشت‌، و با اَخاب‌ مصاهرت‌ نمود.2و بعد از چند سال‌ نزد اَخاب‌ به‌ سامره‌ رفت‌ و اَخاب‌ برای‌ او و قومی‌ كه‌ همراهش‌ بودند گوسفندان‌ و گاوان‌ بسیار ذبح‌ نمود و او را تحریض‌ نمود كه‌ همراه‌ خودش‌ به‌ راموت‌ جِلْعاد برآید.3پس‌ اَخاب‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوشافاط‌ پادشاه‌ یهودا گفت‌: «آیا همراه‌ من‌ به‌ راموت‌ جِلْعاد خواهی‌ آمد؟» او جواب‌ داد كه‌ «من‌ چون‌ تو و قوم‌ من‌ چون‌ قوم‌ تو هستیم‌ و همراه‌ تو به‌ جنگ‌ خواهیم‌ رفت‌.»4و یهُوشافاط‌ به‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «تمنا آنكه‌ امروز از كلام‌ خداوند مسألت‌ نمایی‌.»5و پادشاه‌ اسرائیل‌ چهارصد نفر از انبیا جمع‌ كرده‌،به‌ ایشان‌ گفت‌: «آیا به‌ راموت‌ جِلْعاد برای‌ جنگ‌ برویم‌ یا من‌ از آن‌ باز ایستم‌؟» ایشان‌ جواب‌ دادند: «برآی‌ و خدا آن‌ را به‌ دست‌ پادشاه‌ تسلیم‌ خواهد نمود.»6اما یهُوشافاط‌ گفت‌: «آیا در اینجا غیر از اینها، نبی‌ای‌ از جانب‌ یهُوَه‌ نیست‌ تا از او سؤال‌ نماییم‌؟»7و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوشافاط‌ گفت‌: «یك‌ مرد دیگر هست‌ كه‌ به‌ واسطۀ او از خداوند مسألت‌ توان‌ كرد؛ لیكن‌ من‌ از او نفرت‌ دارم‌ زیرا كه‌ دربارۀ من‌ به‌ نیكویی‌ هرگز نبوت‌ نمی‌كند، بلكه‌ همیشه‌ اوقات‌ به‌ بدی‌؛ و او میكایا ابن‌ یمْلا می‌باشد.» و یهُوشافاط‌ گفت‌: «پادشاه‌ چنین‌ نگوید.»8پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ یكی‌ از خواجه‌ سرایان‌ خود را خوانده‌، گفت‌: «میكایا ابن‌ یمْلا را به‌ زودی‌ حاضر كن‌.»9و پادشاه‌ اسرائیل‌ و یهُوشافاط‌ پادشاه‌ یهودا هر یكی‌ لباس‌ خود را پوشیده‌، بر كرسی‌ خویش‌ در جای‌ وسیع‌ نزد دهنۀ دروازه‌ سامره‌ نشسته‌ بودند و جمیع‌ انبیا به‌ حضور ایشان‌ نبوت‌ می‌كردند.10و صِدْقیا ابن‌ كَنَعْنَه‌ شاخهای‌ آهنین‌ برای‌ خود ساخته‌، گفت‌: «یهُوَه‌ چنین‌ می‌گوید: اَرامیان‌ را با اینها خواهی‌ زد تا تلف‌ شوند.»11و جمیع‌ انبیا نبوت‌ كرده‌، می‌گفتند: «به‌ راموت‌ جِلْعاد برآی‌ و فیروز شو زیرا كه‌ خداوند آن‌ را به‌ دست‌ پادشاه‌ تسلیم‌ خواهد نمود.»12و قاصدی‌ كه‌ برای‌ طلبیدن‌ میكایا رفته‌ بود او را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اینك‌ انبیا به‌ یك‌ زبان‌ دربارۀ پادشاه‌ نیكو می‌گویند؛ پس‌ كلام‌ تو مثل‌ كلام‌ یكی‌ از ایشان‌ باشد و سخن‌ نیكو بگو.»13میكایا جـواب‌ داد: «به‌ حیـات‌ یهُوَه‌ قَسَـم‌ كه‌ هر آنچه‌ خدای‌ من‌ مرا گوید همان‌ را خواهم‌ گفت‌.»14پس‌ چون‌ نزد پادشاه‌ رسید، پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «ای‌ میكایا، آیا به‌ راموت‌ جِلْعاد برای‌ جنگ‌ برویم‌ یا من‌ از آن‌ بازایستم‌.» او گفت‌: «برآیید و فیروز شوید، و به‌ دست‌ شما تسلیم‌ خواهند شد.»15پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «من‌ چند مرتبه‌ تو را قسم‌ بدهم‌ كه‌ به‌ اسم‌ یهُوَه‌ غیر از آنچه‌ راست‌ است‌ به‌ من‌ نگویی‌؟»16او گفت‌: «تمامی‌ اسرائیل‌ را مثل‌ گوسفندانی‌ كه‌ شبان‌ ندارند بر كوهها پراكنده‌ دیدم‌؛ و خداوند گفت‌ اینها صاحب‌ ندارند. پس‌ هر كس‌ به‌ سلامتی‌ به‌ خانۀ خود برگردد.»17و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوشافاط‌ گفت‌: «آیا تو را نگفتم‌ كه‌ دربارۀ من‌ به‌ نیكویی‌ نبوت‌ نمی‌كند بلكه‌ به‌ بدی‌.»18او گفت‌: «پس‌ كلام‌ یهُوَه‌ را بشنوید: من‌ یهُوَه‌ را بر كرسی‌ خود نشسته‌ دیدم‌، و تمامی‌ لشكر آسمان‌ را كه‌ به‌ طرف‌ راست‌ و چپ‌ وی‌ ایستاده‌ بودند.19و خداوند گفت‌: كیست‌ كه‌ اَخاب‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ را اغوا نماید تا برود و در راموت‌ جِلْعاد بیفتد؟ یكی‌ جواب‌ داده‌ به‌ اینطور سخن‌ راند و دیگری‌ به‌ آنطور تكلم‌ نمود.20و آن‌ روح‌ (پلید) بیرون‌ آمده‌، به‌ حضور خداوند بایستاد و گفت‌: من‌ او را اغوا می‌كنم‌ و خداوند وی‌ را گفت‌: به‌ چه‌ چیز؟21او جواب‌ داد كه‌ من‌ بیرون‌ می‌روم‌ و در دهان‌ جمیع‌ انبیایش‌ روح‌ كاذب‌ خواهم‌ بود. او فرمود: وی‌ را اغوا خواهی‌ كرد و خواهی‌ توانست‌، پس‌ برو و چنین‌ بكن‌.22پس‌ الا´ن‌ هان‌، یهُوَه‌ روحی‌ كاذب‌ در دهان‌ این‌ انبیای‌ تو گذاشته‌ است‌ و خداوند دربارۀ تو سخن‌ بد گفته‌ است‌.»23آنگاه‌ صدقیا ابن‌كَنَعنَه‌ نزدیك‌ آمده‌، به‌رخسار میكایا زد و گفت‌: «به‌ كدام‌ راه‌ روح‌ خداوند از نزد من‌ به‌ سوی‌ تو رفت‌ تا با تو سخن‌ گوید؟»24میكایا جواب‌ داد: «اینك‌ در روزی‌ كه‌ به‌ حجرۀ اندرونی‌ داخل‌ شده‌، خود را پنهان‌ كنی‌ آن‌ را خواهی‌ دید.»25و پادشاه‌ اسرائیل‌ گفت‌: «میكایا را بگیرید و او را نزد آمون‌، حاكم‌ شهر و یوآش‌، پسر پادشاه‌ ببرید.26و بگویید پادشاه‌ چنین‌ می‌فرماید: این‌ شخص‌ را در زندان‌ بیندازید و او را به‌ نان‌ تنگی‌ و آب‌ تنگی‌ بپرورانید تا من‌ به‌ سلامتی‌ برگردم‌.»27میكایا گفت‌: «اگر فی‌الواقع‌ به‌ سلامتی‌ مراجعت‌ كنی‌، یهُوَه‌ با من‌ تكلّم‌ ننموده‌ است‌؛ و گفت‌ ای‌ قوم‌ همگی‌ شما بشنوید.»28پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ و یهُوشافاط‌ پادشاه‌ یهودا به‌ راموت‌ جِلْعاد برآمدند.29و پادشاه‌ اسرائیل‌ به‌ یهُوشافاط‌ گفت‌: «من‌ خود را مُتِنَكّر ساخته‌، به‌ جنگ‌ می‌روم‌. اما تو لباس‌ خود را بپوش‌.» پس‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ خویشتن‌ را متنكر ساخت‌ و ایشان‌ به‌ جنگ‌ رفتند.30و پادشاه‌ ارام‌ سرداران‌ ارابه‌های‌ خویش‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «نه‌ با كوچك‌ و نه‌ با بزرگ‌ بلكه‌ با پادشاه‌ اسرائیل‌ فقط‌ جنگ‌ نمایید.»31و چون‌ سرداران‌ ارابه‌ها یهُوشافاط‌ را دیدند، گمان‌ بردند كه‌ این‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ است‌؛ پس‌ مایل‌ شدند تا با او جنگ‌ نمایند و یهُوشافاط‌ فریاد برآورد و خداوند او را اعانت‌ نمود و خدا ایشان‌ را از او برگردانید.32و چون‌ سرداران‌ ارابه‌ها را دیدند كه‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ نیست‌، از تعاقب‌ او برگشتند.33اما كسی‌ كمان‌ خود را بدون‌ غرض‌ كشیده‌، پادشاه‌ اسرائیل‌ رامیان‌ وصله‌های‌ زره‌ زد، و او به‌ ارابه‌ران‌ خود گفت‌: «دست‌ خود را بگردان‌ و مرا از لشكر بیرون‌ ببر زیرا كه‌ مجروح‌ شدم‌.»34و در آن‌ روز جنگ‌ سخت‌ شد و پادشاه‌ اسرائیل‌ را در ارابه‌اش‌ به‌ مقابل‌ ارامیان‌ تا وقت‌ عصر برپا داشتند؛ و در وقت‌ غروب‌ آفتاب‌ مرد.

Chapter 19

1و یهُوشافاط‌ پادشاه‌ یهودا به‌ خانۀ خود به‌ اورشلیم‌ به‌ سلامتی‌ برگشت‌.2و ییهُو ابن‌ حنانی‌ رایی‌ برای‌ ملاقات‌ وی‌ بیرون‌ آمده‌، به‌ یهُوشافاط‌ پادشاه‌ گفت‌: «آیا شریران‌ را می‌بایست‌ اعانت‌ نمایی‌ و دشمنان‌ خداوند را دوست‌ داری‌؟ پس‌ از این‌ جهت‌ غضب‌ از جانب‌ خداوند بر تو آمده‌ است.3لیكن‌ در تو اعمال‌ نیكو یافت‌ شده‌ است‌، چونكه‌ اَشَیره‌ها را از زمین‌ دور كرده‌، و دل‌ خود را به‌ طلب‌ خدا تصمیم‌ نموده‌ای‌.»4و چون‌ یهُوشافاط‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شد، بار دیگر به‌ میان‌ قوم‌ از بئرشبع‌ تا كوهستان‌ افرایم‌ بیرون‌ رفته‌، ایشان‌ را به‌ سوی‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ ایشان‌ برگردانید.5و داوران‌ در ولایت‌ یعنی‌ در تمام‌ شهرهای‌ حصاردار یهودا شهر به‌ شهر قرار داد.6و به‌ داوران‌ گفت‌: «باحذر باشید كه‌ به‌ چه‌ طور رفتار می‌نمایید زیرا كه‌ برای‌ انسان‌ داوری‌ نمی‌نمایید بلكه‌ برای‌ خداوند ، و او در حكم‌ نمودن‌ با شما خواهد بود.7و حال‌ خوف‌ خداوند بر شما باشد و این‌ را با احتیاط‌ به‌ عمل‌ آورید زیرا كه‌ با یهُوَه‌ خدای‌ ما بی‌انصافی‌ و طرفداری‌ و رشوه‌خواری‌ نیست‌.»8و در اورشلیم‌ نیز یهُوشافاط‌ بعضی‌ از لاویان‌ و كاهنان‌ را و بعضی‌ از رؤسای‌ آبای‌ اسرائیل‌ را به‌ جهت‌ داوری‌ خداوند و مرافعه‌ها قرار داد. پس‌ به‌اورشلیم‌ برگشتند.9و ایشان‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «شما بدینطور با امانت‌ و دل‌ كامل‌ در ترس‌ خداوند رفتار نمایید.10و در هر دعوی‌ای‌ كه‌ از برادران‌ شما كه‌ ساكن‌ شهرهای‌ خود می‌باشند، میان‌ خون‌ و خون‌ و میان‌ شرایع‌ و اوامر و فرایض‌ و احكام‌ پیش‌ شما آید، ایشان‌ را اِنذار نمایید تا نزد خداوند مجرم‌ نشوند، مبادا غضب‌ بر شما و بر برادران‌ شما بیاید. اگر به‌ این‌ طور رفتار نمایید، مجرم‌ نخواهید شد.11و اینك‌ اَمَرْیا، رئیس‌ كهنه‌، برای‌ همۀ امور خداوند و زَبَدْیا ابن‌ اسْمَعْئیل‌ كه‌ رئیس‌ خاندان‌ یهودا می‌باشد، برای‌ همۀ امور پادشاه‌ بر سر شما هستند؛ و لاویان‌ همراه‌ شما در خدمت‌ مشغولند. پس‌ به‌ دلیری‌ عمل‌ نمایید و خداوند با نیكان‌ باشد.»

Chapter 20

1و بعد از این‌، بنی‌موآب‌ و بنی‌عَمُّون‌ و با ایشان‌ بعضی‌ از عَمّونیان‌، برای‌ مقاتله‌ با یهُوشافاط‌ آمدند.2و بعضی‌ آمده‌، یهُوشافاط‌ را خبر دادند و گفتند: «گروه‌ عظیمی‌ از آن‌ طرف‌ دریا از ارام‌ به‌ ضد تو می‌آیند؛ و اینك‌ ایشان‌ در حَصُّون‌ تامار كه‌ همان‌ عَین‌ جَدِی‌ باشد، هستند.»3پس‌ یهُوشافاط‌ بترسید و در طلب‌ خداوند جزم‌ نمود و در تمامی‌ یهودا به‌ روزه‌ اعلان‌ كرد.4و یهودا جمع‌ شدند تا از خداوند مسألت‌ نمایند و از تمامی‌ شهرهای‌ یهودا آمدند تا خداوند را طلب‌ نمایند.5و یهُوشافاط‌ در میان‌ جماعت‌ یهودا و اورشلیم‌، در خانۀ خداوند ، پیش‌ روی‌ صحن‌ جدید بایستاد،6و گفت‌: «ای‌ یهُوَه‌، خدای‌ پدران‌ ما، آیا تو در آسمان‌ خدا نیستی‌ و آیا تو بر جمیع‌ ممالكِ امّت‌ها سلطنت‌ نمی‌نمایی‌؟ و در دست‌ توقوت‌ و جبروت‌ است‌ و كسی‌ نیست‌ كه‌ با تو مقاومت‌ تواند نمود.7آیا تو خدای‌ ما نیستی‌ كه‌ سكنه‌ این‌ زمین‌ را از حضور قوم‌ خود اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌، آن‌ را به‌ ذریت‌ دوست‌ خویش‌ ابراهیم‌ تا ابدالا´باد داده‌ای‌؟8و ایشان‌ در آن‌ ساكن‌ شده‌، مَقْدَسی‌ برای‌ اسم‌ تو در آن‌ بنا نموده‌، گفتند:9حینی‌ كه‌ بلا یا شمشیر یا قصاص‌ یا وبا یا قحطی‌ بر ما عارض‌ شود و ما پیش‌ روی‌ این‌ خانه‌ و پیش‌ روی‌ تو (زیرا كه‌ اسم‌ تو در این‌ خانه‌ مقیم‌ است‌) بایستیم‌، و در وقت‌ تنگی‌ خود نزد تو استغاثه‌ نماییم‌، آنگاه‌ اجابت‌ فرموده‌، نجات‌ بده‌.10و الا´ن‌ اینك‌ بنی‌عَمُّون‌ و موآب‌ و اهل‌ كوه‌ سَعِیر، كه‌ اسرائیل‌ را وقتی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدند اجازت‌ ندادی‌ كه‌ به‌ آنها داخل‌ شوند، بلكه‌ از ایشان‌ اجتناب‌ نمودند و ایشان‌ را هلاك‌ نساختند،11اینك‌ ایشان‌ مكافات‌ آن‌ را به‌ ما می‌رسانند، به‌ اینكه‌ می‌آیند تا ما را از ملك‌ تو كه‌ آن‌ را به‌ تصرف‌ ما داده‌ای‌، اخراج‌ نمایند.12ای‌ خدای‌ ما آیا تو بر ایشان‌ حكم‌ نخواهی‌ كرد؟ زیرا كه‌ ما را به‌ مقابل‌ این‌ گروه‌ عظیمی‌ كه‌ بر ما می‌آیند، هیچ‌ قوتی‌ نیست‌ و ما نمی‌دانیم‌ چه‌ بكنیم‌. اما چشمان‌ ما به‌ سوی‌ تو است‌.»13و تمامی‌ یهودا با اطفال‌ و زنان‌ و پسران‌ خود به‌ حضور خداوند ایستاده‌ بودند.14آنگاه‌ روح‌ خداوند بر یحَزْئیل‌ بن‌زكریا ابن‌ بنایا ابن‌ یعِیئِیل‌ بن‌ مَتَّنْیای‌ لاوی‌ كه‌ از بنی‌آساف‌ بود، در میان‌ جماعت‌ نازل‌ شد.15و او گفت‌: «ای‌ تمامی‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌! و ای‌ یهُوشافاط‌ پادشاه‌ گوش‌ گیرید! خداوند به‌ شما چنین‌ می‌گوید: از این‌ گروه‌ عظیم‌ ترسان‌ و هراسان‌ مباشید زیرا كه‌جنگ‌ از آن‌ شما نیست‌ بلكه‌ از آن‌ خداست‌.16فردا به‌ نزد ایشان‌ فرود آیید. اینك‌ ایشان‌ به‌ فراز صِیص‌ برخواهند آمد و ایشان‌ را در انتهای‌ وادی‌ در برابر بیابانِ یروئیل‌ خواهید یافت‌.17در این‌ وقت‌ بر شما نخواهد بود كه‌ جنگ‌ نمایید. بایستید و نجات‌ خداوند را كه‌ با شما خواهد بود مشاهده‌ نمایید. ای‌ یهودا و اورشلیم‌ ترسان‌ و هراسان‌ مباشید و فردا به‌ مقابل‌ ایشان‌ بیرون‌ روید و خداوند همراه‌ شما خواهد بود.»18پس‌ یهُوشافاط‌ رو به‌ زمین‌ افتاد و تمامی‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ به‌ حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده‌ نمودند.19و لاویان‌ از بنی‌قَهاتیان‌ و از بنی‌قورَحیان‌ برخاسته‌، یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را به‌ آواز بسیار بلند تسبیح‌ خواندند.20و بامدادان‌ برخاسته‌، به‌ بیابان‌ تَقُوع‌ بیرون‌ رفتند و چون‌ بیرون‌ می‌رفتند، یهُوشافاط‌ بایستاد و گفت‌: «مرا بشنوید ای‌ یهودا و سكنۀ اورشلیم‌! بر یهُوَه‌ خدای‌ خود ایمان‌ آورید و استوار خواهید شد، و به‌ انبیای‌ او ایمان‌ آورید كه‌ كامیاب‌ خواهید شد.»21و بعد از مشورت‌ كردن‌ با قوم‌، بعضی‌ را معین‌ كرد تا پیش‌ روی‌ مُسَلّحان‌ رفته‌، برای‌ خداوند بسرایند و زینت‌ قدوسیت‌ را تسبیح‌ خوانند و گویند: « خداوند را حمد گویید زیرا كه‌ رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌.»22و چون‌ ایشان‌ به‌ سراییدن‌ و حمد گفتن‌ شروع‌ نمودند، خداوند به‌ ضد بنی‌عَمُّون‌ و موآب‌ و سكنه‌ جبل‌ سَعِیر كه‌ بر یهودا هجوم‌ آورده‌ بودند، كمین‌ گذاشت‌ و ایشان‌ مُنْكَسِر شدند.23زیرا كه‌ بنی‌عَمُّون‌ و موآب‌ بر سكنه‌ جبل‌ سَعِیر برخاسته‌،یشان‌ را نابود و هلاك‌ ساختند، و چون‌ از ساكنان‌ سَعِیر فارغ‌ شدند، یكدیگر را به‌ كار هلاكت‌ امداد كردند.24و چون‌ یهودا به‌ دیده‌بانگاه‌ بیابان‌ رسیدند و به‌ سوی‌ آن‌ گروه‌ نظر انداختند، اینك‌ لاشه‌ها بر زمین‌ افتاده‌، و احدی‌ رهایی‌ نیافته‌ بود.25و یهُوشافاط‌ با قوم‌ خود به‌ جهت‌ گرفتن‌ غنیمت‌ ایشان‌ آمدند و در میان‌ آنها اموال‌ و رخوت‌ و چیزهای‌ گرانبها بسیار یافتند، و برای‌ خود آنقدر گرفتند كه‌ نتوانستند ببرند، و غنیمت‌ اینقدر زیاد بود كه‌ سه‌ روز مشغول‌ غارت‌ می‌بودند.26و در روز چهارم‌ در وادی‌ بَرَكَۀ جمع‌ شدند زیرا كه‌ در آنجا خداوند را متبارك‌ خواندند، و از این‌ جهت‌ آن‌ مكان‌ را تا امروز وادی‌ بَرَكَۀ می‌نامند.27پس‌ جمیع‌ مردان‌ یهودا و اورشلیم‌ و یهُوشافاط‌ مقدم‌ ایشان‌ با شادمانی‌ برگشته‌، به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ كردند زیرا خداوند ایشان‌ را بر دشمنانشان‌ شادمان‌ ساخته‌ بود.28و با بربطها و عودها و كَرِنّاها به‌ اورشلیم‌ به‌ خانۀ خداوند آمدند.29و ترس‌ خدا بر جمیع‌ ممالك‌ كشورها مستولی‌ شد چونكه‌ شنیدند كه‌ خداوند با دشمنان‌ اسرائیل‌ جنگ‌ كرده‌ است‌.30و مملكت‌ یهُوشافاط‌ آرام‌ شد، زیرا خدایش‌ او را از هر طرف‌ رفاهیت‌ بخشید.31پس‌ یهُوشافاط‌ بر یهودا سلطنت‌ نمود و سی‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و بیست‌ و پنج‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ عَزُوْبَه‌ دختر شِلْحِی‌ بود.32و موافق‌ رفتار پدرش‌ آسا سلوك‌ نموده‌، از آن‌ انحراف‌ نورزید و آنچه‌ در نظر خداوند راست‌ بود بجا می‌آورد.33لیكن‌مكان‌های‌ بلند برداشته‌ نشد و قوم‌ هنوز دلهای‌ خود را به‌ سوی‌ خدای‌ پدران‌ خویش‌ مصمم‌ نساخته‌ بودند.34و بقیۀ وقایع‌ یهُوشافاط‌ از اول‌ تا آخر در اخبار ییهُو ابن‌ حنانی‌ كه‌ در تواریخ‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مندرج‌ می‌باشد، مكتوب‌ است‌.35و بعد از این‌، یهُوشافاط‌ پادشاه‌ یهُودا با اَخَزْیا پادشاه‌ اسرائیل‌ كه‌ شریرانه‌ رفتار می‌نمود، طرح‌ آمیزش‌ انداخت‌.36و در ساختن‌ كشتیها برای‌ رفتن‌ به‌ ترشیش‌ با وی‌ مشاركت‌ نمود و كشتیها را در عَصْیون‌ جابَر ساختند.37آنگاه‌ اَلِعازَر بن‌ دوُداواهُوی‌ مَریشاتی‌ به‌ ضد یهُوشافاط‌ نبوت‌ كرده‌، گفت‌: «چونكه‌ تو با اَخَزْیا متحد شدی‌، خداوند كارهای‌ تو را تباه‌ ساخته‌ است‌.» پس‌ آن‌ كشتیها شكسته‌ شدند و نتوانستند به‌ ترشیش‌ بروند.

Chapter 21

1و یهُوشافاط‌ با پدران‌ خود خوابید و در شهر داود با پدرانش‌ دفن‌ شد، و پسرش‌ یهُورام‌ به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.2و پسران‌ یهُوشافاط‌ عَزَرْیا و یحیئیل‌ و زكریا و عَزَرْیاهُو و میكائیل‌ و شَفَطْیا برادران‌ او بودند. این‌ همۀ پسران‌ یهُوشافاط‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ بودند.3و پدر ایشان‌ عطایای‌ بسیار از نقره‌ و طلا و نفایس‌ با شهرهای‌ حصاردار در یهودا به‌ ایشان‌ داد؛ و اما سلطنت‌ را به‌ یهُورام‌ عطا فرمود زیرا كه‌ نخست‌زاده‌ بود.4و چون‌ یهُورام‌ بر سلطنت‌ پدرش‌ مستقر شد، خویشتن‌ را تقویت‌ نموده‌، همۀ برادران‌ خود و بعضی‌ از سروران‌ اسرائیل‌ را نیز به‌ شمشیر كشت‌.5یهُورام‌ سی‌ و دو ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و هشت‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد.6و موافق‌ رفتارپادشاهان‌ اسرائیل‌ به‌ طوری‌ كه‌ خاندان‌ اَخاب‌ رفتار می‌كردند، سلوك‌ نمود زیرا كه‌ دختر اَخاب‌ زن‌ او بود و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد.7لیكن‌ خداوند به‌ سبب‌ آن‌ عهدی‌ كه‌ با داود بسته‌ بود و چونكه‌ وعده‌ داده‌ بود كه‌ چراغی‌ به‌ وی‌ و به‌ پسرانش‌ همیشۀ اوقات‌ ببخشد، نخواست‌ كه‌ خاندان‌ داود را هلاك‌ سازد.8و در ایام‌ او ادوم‌ از زیردست‌ یهودا عاصی‌ شده‌، پادشاهی‌ برای‌ خود نصب‌ نمودند.9و یهُورام‌ با سرداران‌ خود و تمامی‌ ارابه‌هایش‌ رفت‌، و شبانگاه‌ برخاسته‌، اَدُومیان‌ را كه‌ او را احاطه‌ كرده‌ بودند، با سرداران‌ ارابه‌های‌ ایشان‌ شكست‌ داد.10اما اَدُوم‌ تا امروز از زیر دست‌ یهودا عاصی‌ شده‌اند، و در همان‌ وقت‌ لِبْنَه‌ نیز از زیر دست‌ او عاصی‌ شد، زیرا كه‌ او یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را ترك‌ كرد.11و او نیز مكان‌های‌ بلند در كوههای‌ یهودا ساخت‌ و ساكنان‌ اورشلیم‌ را به‌ زنا كردن‌ تحریض‌ نموده‌، یهودا را گمراه‌ ساخت‌.12و مكتوبی‌ از ایلیای‌ نبی‌ بدو رسیده‌، گفت‌ كه‌ «یهُوَه‌، خدای‌ پدرت‌ داود، چنین‌ می‌فرماید: چونكه‌ به‌ راههای‌ پدرت‌ یهُوشافاط‌ و به‌ طریقهای‌ آسا پادشاه‌ یهودا سلوك‌ ننمودی‌،13بلكه‌ به‌ طریق‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ رفتار نموده‌، یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ را اغوا نمودی‌ كه‌ موافق‌ زناكاری‌ خاندان‌ اَخاب‌ مرتكب‌ زنا بشوند و برادران‌ خویش‌ را نیز از خاندان‌ پدرت‌ كه‌ از تو نیكوتر بودند به‌ قتل‌ رسانیدی‌،14همانا خداوند قومت‌ و پسرانت‌ و زنانت‌ و تمامی‌ اموالت‌ را به‌ بلای‌ عظیم‌ مبتلا خواهد ساخت‌.15و تو به‌ مرض‌ سخت‌ گرفتارشده‌، در احشایت‌ چنان‌ بیماری‌ای‌ عارض‌ خواهد شد كه‌ احشایت‌ از آن‌ مرض‌ روزبه‌روز بیرون‌ خواهد آمد.»16پس‌ خداوند دل‌ فلسطینیان‌ و عَرَبانی‌ را كه‌ مجاور حَبَشیان‌ بودند، به‌ ضد یهُورام‌ برانگیزانید.17و بر یهودا هجوم‌ آورده‌، در آن‌ ثَلْمه‌ انداختند و تمامی‌ اموالی‌ كه‌ در خانۀ پادشاه‌ یافت‌ شد و پسران‌ و زنان‌ او را نیز به‌ اسیری‌ بردند. و برای‌ او پسری‌ سوای‌ پسر كهترش‌ یهُواَخاز باقی‌ نماند.18و بعد از اینهمه‌ خداوند احشایش‌ را به‌ مرض‌ علاجْناپذیر مبتلا ساخت.19و به‌ مرور ایام‌ بعد از انقضای‌ مدت‌ دو سال‌، احشایش‌ از شدت‌ مرض‌ بیرون‌ آمد و با دردهای‌ سخت‌ مرد، و قومش‌ برای‌ وی‌ (عطریات‌) نسوزانیدند، چنانكه‌ برای‌ پدرش‌ می‌سوزانیدند.20و او سی‌ و دو ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و هشت‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود، و بدون‌ آنكه‌ بر او رقّتی‌ شود، رحلت‌ كرد، و او را در شهر داود، اما نه‌ در مقبرۀ پادشاهان‌، دفن‌ كردند.

Chapter 22

1و ساكنان‌ اورشلیم‌ پسر كهترش‌ اَخَزْیا را در جایش‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كردند، زیرا گروهی‌ كه‌ با عَرَبان‌ بر اردو هجوم‌ آورده‌ بودند، همۀ پسران‌ بزرگش‌ را كشته‌ بودند. پس‌ اَخَزْیا ابن‌ یهُورام‌ پادشاه‌ یهودا سلطنت‌ كرد.2و اَخَزْیا چهل‌ و دو ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و یك‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ عَتَلْیا دختر عُمْری‌ بود.3و او نیز به‌ طریق‌های‌ خاندان‌ اَخاب‌ سلوك‌ نمود زیرا كه‌ مادرش‌ ناصح‌ او بود تااعمال‌ زشت‌ بكند.4و مثل‌ خاندان‌ اَخاب‌ آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا كه‌ ایشان‌ بعد از وفات‌ پدرش‌، برای‌ هلاكتش‌ ناصح‌ او بودند.5پس‌ برحسب‌ مشورت‌ ایشان‌ رفتار نموده‌، با یهُورام‌ بن‌ اَخاب‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ نیز برای‌ جنگ‌ با حزائیل‌ پادشاه‌ اَرام‌ به‌ راموت‌ جِلْعاد رفت‌ و ارامیان‌ یورام‌ را مجروح‌ نمودند.6پس‌ به‌ یزرعیل‌ مراجعت‌ كرد تا از جراحاتی‌ كه‌ در محاربه‌ با حَزائیل‌ پادشاه‌ ارام‌ در رامَه‌ یافته‌ بود، شفا یابد. و عَزَرْیا ابن‌ یهُورام‌ پادشاه‌ یهودا برای‌ عیادت‌ یهُورام‌ بن‌ اَخاب‌ به‌ یزرعیل‌ فرود آمد زیرا كه‌ بیمار بود.7و هلاكت‌ اَخَزْیا در اینكه‌ نزد یورام‌ رفت‌، از جانب‌ خدا بود زیرا چون‌ به‌ آنجا رسید، با یهُورام‌ به‌ مقابلۀ ییهو ابن‌ نِمْشِی‌ كه‌ خداوند او را برای‌ هلاك‌ ساختن‌ خاندان‌ اَخاب‌ مسح‌ كرده‌ بود، بیرون‌ رفت‌.8و چون‌ ییهو قصاص‌ بر خاندان‌ اَخاب‌ می‌رسانید، بعضی‌ از سروران‌ یهودا و پسران‌ برادران‌ اَخَزْیا را كه‌ ملازمان‌ اَخَزْیا بودند یافته‌، ایشان‌ را كشت‌.9و اَخَزْیا را طلبید و او را در حالتی‌ كه‌ در سامره‌ پنهان‌ شده‌ بود، دستگیر نموده‌، نزد ییهو آوردند و او را به‌ قتل‌ رسانیده‌، دفن‌ كردند زیرا گفتند: «پسر یهُوشافاط‌ است‌ كه‌ خداوند را به‌ تمامی‌ دل‌ خود طلبید.» پس‌، از خاندان‌ اَخَزْیا، كسی‌ كه‌ قادر بر سلطنت‌ باشد، نماند.10پس‌ چون‌ عَتَلْیا مادر اَخَزْیا دید كه‌ پسرش‌ كشته‌ شده‌ است‌، برخاست‌ و تمامی‌ اولاد پادشاهان‌ از خاندان‌ یهودا را هلاك‌ كرد.11لیكن‌ یهُوْشَبْعَه‌، دختر پادشاه‌، یوآش‌ پسر اَخَزْیا راگرفت‌ و او را از میان‌ پسران‌ پادشاه‌ كه‌ مقتول‌ شدند دزدیده‌، او را با دایه‌اش‌ در اطاق‌ خوابگاه‌ گذاشت‌ و یهُوْشَبْعَه‌، دختر یهُورام‌ پادشاه‌، زن‌ یهُویاداعِ كاهن‌ كه‌ خواهر اَخَزْیا بود، او را از عَتَلْیا پنهان‌ كرد كه‌ او را نكشت‌.12و او نزد ایشان‌ در خانۀ خدا مدت‌ شش‌ سال‌ پنهان‌ ماند. و عَتَلْیا بر زمین‌ سلطنت‌ می‌كرد.

Chapter 23

1و در سال‌ هفتم‌، یهُویاداع‌ خویشتن‌ را تقویت‌ داده‌، بعضی‌ از سرداران‌ صده‌ یعنی‌ عَزَرْیا ابن‌ یهُورام‌ و اسماعیل‌ بن‌ یهوحانان‌ و عَزَرْیا ابن‌ عُوبید و مَعَسِیا ابن‌ عدایا و الیشافاط‌ بن‌ زِكْرِی‌ را با خود همداستان‌ ساخت‌.2و ایشان‌ در یهودا گردش‌ كردند و لاویان‌ را از جمیع‌ شهرهای‌ یهودا و رؤسای‌ آبای‌ اسرائیل‌ را جمع‌ كرده‌، به‌ اورشلیم‌ آمدند.3و تمامی جماعت‌ با پادشاه‌ در خانۀ خدا عهد بستند. و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «همانا پسر پادشاه‌ سلطنت‌ خواهد كرد، چنانكه‌ خداوند دربارۀ پسران‌ داود گفته‌ است‌.4و كاری‌ كه‌ باید بكنید این‌ است‌: یك‌ ثلث‌ از شما كه‌ از كاهنان‌ و لاویان‌ در سَبَّت‌ داخل‌ می‌شوید دربانهای‌ آستانه‌ها باشید.5و ثُلث‌ دیگر به‌ خانۀ پادشاه‌ و ثلثی‌ به‌ دروازۀ اساس‌ و تمامی‌ قوم‌ در صحنهای‌ خانۀ خداوند حاضر باشند.6و كسی‌ غیر از كاهنان‌ و لاویانی‌ كه‌ به‌ خدمت‌ مشغول‌ می‌باشند، داخل‌ خانۀ خداوند نشود، اما ایشان‌ داخل‌ بشوند زیرا كه‌ مقدسند و تمامی‌ قوم‌) خانۀ ( خداوند را حراست‌ نمایند.7و لاویان‌ هر كس‌ سلاح‌ خود را به‌ دست‌ گرفته‌، پادشاه‌ را از هر طرف‌ احاطه‌ نمایند و هر كه‌ به‌ خانه‌ درآید، كشته‌ شود؛ و چون‌ پادشاه‌ داخل‌ شود یا بیرون‌ رود،شما نزد او بمانید.»8پس‌ لاویان‌ و تمامی یهودا موافق‌ هر چه‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ امر فرمود عمل‌ نمودند، و هر كدام‌ كسان‌ خود را خواه‌ از آنانی‌ كه‌ در روز سَبَّت‌ داخل‌ می‌شدند و خواه‌ از آنانی‌ كه‌ در روز سَبَّت‌ بیرون‌ می‌رفتند، برداشتند زیرا كه‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ فرقه‌ها را مرخص‌ نفرمود.9و یهُویاداع‌ كاهن‌ نیزه‌ها و مِجَنها و سپرها را كه‌ از آن‌ داود پادشاه‌ و در خانۀ خدا بود، به‌ یوزباشیها داد.10و تمامی‌ قوم‌ را كه‌ هر یك‌ از ایشان‌ سلاح‌ خود را به‌ دست‌ گرفته‌ بودند، از طرف‌ راست‌ خانه‌ تا طرف‌ چپ‌ خانه‌ به‌ پهلوی‌ مذبح‌ و خانه‌، به‌ اطراف‌ پادشاه‌ قرار داد.11و پسر پادشاه‌ را بیرون‌ آورده‌، تاج‌ را بر سرش‌ گذاشتند و شهادت‌ نامه‌ را به‌ او داده‌، او را به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كردند، و یهُویاداع‌ و پسرانش‌، او را مسح‌ نموده‌، گفتند: «پادشاه‌ زنده‌ بماند.»12اما چون‌ عَتَلْیا آواز قوم‌ را كه‌ می‌دویدند و پادشاه‌ را مدح‌ می‌كردند شنید، نزد قوم‌ به‌ خانۀ خداوند داخل‌ شد.13و دید كه‌ اینك‌ پادشاه‌ به‌ پهلوی‌ ستون‌ خود نزد مدخل‌ ایستاده‌ است‌، و سروران‌ و كَرِنّانوازان‌ نزد پادشاه‌ می‌باشند و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ شادی‌ می‌كنند و كَرِنّاها را می‌نوازند و مُغَنّیان‌ با آلات‌ موسیقی‌ و پیشوایان‌ تسبیح‌. آنگاه‌ عَتَلْیا لباس‌ خود را دریده‌، صدا زد كه‌ «خیانت‌، خیانت‌!»14و یهُویاداع‌ كاهن‌، یوزباشیها را كه‌ سرداران‌ فوج‌ بودند امر فرموده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «او را از میان‌ صفها بیرون‌ كنید، و هر كه‌ از عقب‌ او برود، به‌ شمشیر كشته‌ شود.» زیرا كاهن‌ فرموده‌ بود كه‌ او را در خانۀ خداوند مكشید.15پس‌ او را راه‌ دادند و چون‌ به‌ دهنۀ دروازۀ اسبان‌، نزد خانۀ پادشاه‌ رسید، او را در آنجا كشتند.16و یهُویاداع‌ در میان‌ خود و تمامی‌ قوم‌ و پادشاه‌، عهد بست‌ تا قوم‌ خداوند باشند.17و تمامی‌ قوم‌ به‌ خانۀ بعل‌ رفته‌، آن‌ را منهدم‌ ساختند و مذبح‌هایش‌ و تماثیلش‌ را شكستند و كاهن‌ بَعْل‌ متّان‌ را روبه‌روی‌ مذبحها كشتند.18و یهُویاداع‌ با شادمانی‌ و نغمه‌سرایی‌ برحسب‌ امر داود، وظیفه‌های‌ خانۀ خداوند را به‌ دست‌ كاهنان‌ و لاویان‌ سپرد، چنانكه‌ داود ایشان‌ را بر خانۀ خداوند تقسیم‌ كرده‌ بود تا موافق‌ آنچه‌ در توارۀ موسی‌ مكتوب‌ است‌، قربانی‌های‌ سوختنی خداوند را بگذرانند.19و دربانان‌ را به‌ دروازه‌های‌ خانۀ خداوند قرار داد تا كسی‌ كه‌ به‌ هر جهتی‌ نجس‌ باشد، داخل‌ نشود.20و یوزباشیها و نُجَبا و حاكمان‌ قوم‌ و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ را برداشت‌ و پادشاه‌ را از خانۀ خداوند به‌ زیر آورد و او را از دروازۀ اعلی‌ به‌ خانۀ پادشاه‌ درآورده‌، او را بر كرسی‌ سلطنت‌ نشانید.21و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ شادی‌ كردند و شهر آرامی‌ یافت‌ و عَتَلْیا را به‌ شمشیر كشتند.

Chapter 24

1و یوآش‌ هفت‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و چهل‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ ظَبِیۀ بئرشَبَعی‌ بود.2و یوآش‌ در تمامی‌ روزهای‌ یهُویاداع‌ كاهن‌، آنچه‌ را كه‌ در نظر خداوند راست‌ بود، به‌ عمل‌ می‌آورد.3و یهُویاداع‌ دو زن‌ برایش‌ گرفت‌ و او پسران‌ و دختران‌ تولید نمود.4و بعد از آن‌، یوآش‌ اراده‌ كرد كه‌ خانۀ خداوند را تعمیر نماید.5و كاهنان‌ و لاویان‌ را جمع‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ شهرهای‌ یهودا بیرون‌ روید و از تمامی‌ اسرائیل‌ نقره‌ برای‌ تعمیرخانۀ خدای‌ خود، سال‌ به‌ سال‌ جمع‌ كنید، و در این‌ كار تعجیل‌ نمایید.» اما لاویان‌ تعجیل‌ ننمودند.6پس‌ پادشاه‌، یهُویاداع‌ رئیس‌ (كهنه‌) را خوانده‌، وی‌ را گفت‌: «چرا از لاویان‌ بازخواست‌ نكردی‌ كه‌ جزیه‌ای‌ را كه‌ موسی‌ بندۀ خداوند و جماعت‌ اسرائیل‌ به‌ جهت‌ خیمۀ شهادت‌ قرار داده‌اند، از یهودا و اورشلیم‌ بیاورند؟»7زیرا كه‌ پسران‌ عَتَلْیای‌ خبیثه‌، خانۀ خدا را خراب‌ كرده‌، و تمامی‌ موقوفات‌ خانۀ خداوند را صرف‌ بَعْلیم‌ كرده‌ بودند.8و پادشاه‌ امر فرمود كه‌ صندوقی‌ بسازند و آن‌ را بیرون‌ دروازۀ خانۀ خداوند بگذارند.9و در یهودا و اورشلیم‌ ندا دردادند كه‌ جزیه‌ای‌ را كه‌ موسی‌ بندۀ خدا در بیابان‌ بر اسرائیل‌ قرار داده‌ بود، برای‌ خداوند بیاورند.10و جمیع‌ سروران‌ و تمامی‌ قوم‌ آن‌ را به‌ شادمانی‌ آورده‌، در صندوق‌ انداختند تا پر شد.11و چون‌ صندوق‌ به‌ دست‌ لاویان‌، نزد وكلای‌ پادشاه‌ آورده‌ می‌شد و ایشان‌ می‌دیدند كه‌ نقره‌ بسیار هست‌. آنگاه‌ كاتبِ پادشاه‌ و وكیلِ رئیس‌ كَهَنه‌ آمده‌، صندوق‌ را خالی‌ می‌كردند و آن‌ را برداشته‌، باز به‌ جایش‌ می‌گذاشتند. و روز به‌ روز چنین‌ كرده‌، نقرۀ بسیار جمع‌ كردند.12و پادشاه‌ و یهُویاداع‌ آن‌ را به‌ آنانی‌ كه‌ در كار خدمت‌ خانۀ خداوند مشغول‌ بودند دادند، و ایشان‌ بنّایان‌ و نجّاران‌ به‌ جهت‌ تعمیر خانۀ خداوند و آهنگران‌ و مسگران‌ برای‌ مَرِمَّت‌ خانۀ خداوند اجیر نمودند.13پس‌ عمله‌ها به‌ كار پرداختند و كار از دست‌ ایشان‌ به‌ انجام‌ رسید و خانۀ خدا را به‌ حالت‌ اولش‌ برپا داشته‌، آن‌ را محكم‌ ساختند.14و چون‌ آن‌ را تمام‌ كرده‌ بودند،بقیۀ نقره‌ را نزد پادشاه‌ و یهُویاداع‌ آوردند و از آن‌ برای‌ خانۀ خداوند اسباب‌ یعنی‌ آلات‌ خدمت‌ و آلات‌ قربانی‌ها و قاشقها و ظروف‌ طلا و نقره‌ ساختند، و در تمامی‌ روزهای‌ یهُویاداع‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ دائماً در خانۀ خداوند می‌گذرانیدند.15اما یهُویاداع‌ پیر و سالخورده‌ شده‌، بمرد و حین‌ وفاتش‌ صد و سی‌ ساله‌ بود.16و او را در شهر داود با پادشاهان‌ دفن‌ كردند، زیرا كه‌ در اسرائیل‌ هم‌ برای‌ خدا و هم‌ برای‌ خانۀ او نیكویی‌ كرده‌ بود.17و بعد از وفات‌ یهُویاداع‌، سروران‌ یهودا آمدند و پادشاه‌ را تعظیم‌ نمودند و پادشاه‌ در آن‌ وقت‌ به‌ ایشان‌ گوش‌ گرفت‌.18و ایشان‌ خانۀ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را ترك‌ كرده‌، اَشَیریم‌ و بتها را عبادت‌ نمودند، و به‌ سبب‌ این‌ عصیان‌ ایشان‌، خشم‌ بر یهودا و اورشلیم‌ افروخته‌ شد.19و او انبیاء نزد ایشان‌ فرستاد تا ایشان‌ را به‌ سوی‌ یهُوَه‌ برگردانند و ایشان‌ آنها را شهادت‌ دادند، اما ایشان‌ گوش‌ نگرفتند.20پس‌ روح‌ خدا زكریا ابن‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ را ملبّس‌ ساخت‌ و او بالای‌ قوم‌ ایستاده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «خدا چنین‌ می‌فرماید: شما چرا از اوامر یهُوَه‌ تجاوز می‌نمایید؟ پس‌ كامیاب‌ نخواهید شد. چونكه‌ خداوند را ترك‌ نموده‌اید، او شما را ترك‌ نموده‌ است‌.»21و ایشان‌ بر او توطئه‌ نموده‌، او را به‌ حكم‌ پادشاه‌ در صحن‌ خانۀ خداوند سنگسار كردند.22پس‌ یوآشِ پادشاه‌ احسانی‌ راكه‌ پدرش‌ یهُویاداع‌، به‌ وی‌ نموده‌ بود، بیاد نیاورد، بلكه‌ پسرش‌ را به‌ قتل‌ رسانید. و چون‌ او می‌مرد، گفت‌: « خداوند این‌ را ببیند و بازخواست‌ نماید.»23و در وقت‌ تحویل‌ سال‌، لشكر اَرامیان‌ به‌ ضد وی‌ برآمده‌، به‌ یهودا و اورشلیم‌ داخل‌ شده‌، جمیع‌ سروران‌ قوم‌ را از میان‌ قوم‌ هلاك‌ ساختند، و تمامی‌ غنیمت‌ ایشان‌ را نزد پادشاه‌ دمشق‌ فرستادند.24زیرا كه‌ لشكر اَرام‌ با جمعیت‌ كمی‌ آمدند و خداوند لشكر بسیار عظیمی‌ به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمود، چونكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را ترك‌ كرده‌ بودند؛ پس‌ بر یوآش‌ قصاص‌ نمودند.25و چون‌ از نزد او رفتند (زیرا كه‌ او را در مرضهای‌ سخت‌ واگذاشتند)، بندگانش‌ به‌ سبب‌ خون‌ پسران‌ یهُویاداعِ كاهن‌، براو فتنه‌ انگیخته‌، او را بر بسترش‌ كشتند. و چون‌ مرد، او را در شهر داود دفن‌ كردند، اما او را در مقبرۀ پادشاهان‌ دفن‌ نكردند.26و آنانی‌ كه‌ بر او فتنه‌ انگیختند، اینانند: زاباد، پسر شِمْعَه‌ عَمُّونیه‌ و یهُوزاباد، پسر شِمْریتِ موآبیه‌.27و اما حكایت‌ پسرانش‌ و عظمت‌ وَحی‌ كه‌ بر او نازل‌ شد و تعمیر خانۀ خدا، اینك‌ در مِدْرَسِ تواریخ‌ پادشاهان‌ مكتوب‌ است‌، و پسرش‌ اَمَصْیا در جایش‌ پادشاه‌ شد.

Chapter 25

1اَمَصْیا بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه شد و بیست‌ و نه‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ یهُوعَدّانِ اورشلیمی‌ بود.2و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، به‌ عمل‌ آورد، اما نه‌ به‌ دل‌ كامل‌.3و چون‌ سلطنت‌ دردستش‌ مستحكم‌ شد، خادمان‌ خود را كه‌ پدرش‌ پادشاه‌ را كشته‌ بودند، به‌ قتل‌ رسانید.4اما پسران‌ ایشان‌ را نكشت‌ به‌ موجب‌ نوشتۀ كتاب‌ تورات‌ موسی‌ كه‌ خداوند امر فرموده‌ و گفته‌ بود: «پدران‌ به‌ جهت‌ پسران‌ كشته‌ نشوند و پسران‌ به‌ جهت‌ پدران‌ مقتول‌ نگردند، بلكه‌ هر كس‌ به‌ جهت‌ گناه‌ خود كشته‌ شود.»5و اَمَصْیا یهودا را جمع‌ كرده‌، سرداران‌ هزاره‌ و سرداران‌ صده‌ از ایشان‌ در تمامی‌ یهودا و بنیامین‌ مقرر فرمود و ایشان‌ را از بیست‌ ساله‌ بالاتر شمرده‌، سیصد هزار مرد برگزیدۀ نیزه‌ و سپردار را كه‌ به‌ جنگ‌ بیرون‌ می‌رفتند، یافت‌.6و صد هزار مرد شجاع‌ جنگ‌ آزموده‌ به‌ صد وزنه‌ نقره‌ از اسرائیل‌ اجیر ساخت‌.7اما مرد خدایی‌ نزد وی‌ آمده‌، گفت‌: «ای‌ پادشاه‌، لشكر اسرائیل‌ با تو نروند زیرا خداوند با اسرائیل‌ یعنی‌ با تمامی‌ بنی‌افرایم‌ نیست‌.8و اگر می‌خواهی‌ بروی‌ برو و به‌ جهت‌ جنگ‌ قوی‌ شو؛ لیكن‌ خدا تو را پیش‌ دشمنان‌ مغلوب‌ خواهد ساخت‌ زیرا قدرت‌ نصرت‌ دادن‌ و مغلوب‌ ساختن‌ با خدا است‌.»9اَمَصْیا به‌ مرد خدا گفت‌: «برای‌ صد وزنۀ نقره‌ كه‌ به‌ لشكر اسرائیل‌ داده‌ام‌، چه‌ كنم‌؟» مرد خدا جواب‌ داد: « خداوند قادر است‌ كه‌ تو را بیشتر از این‌ بدهد.»10پس‌ اَمَصْیا لشكری‌ را كه‌ از افرایم‌ نزد او آمده‌ بودند، جدا كرد كه‌ به‌ جای‌ خود برگردند و از این‌ سبب‌ خشم‌ ایشان‌ بر یهودا به‌ شدت‌ افروخته‌ شد و بسیار غضبناك‌ گردیده‌، به‌ جای‌ خود رفتند.11و اَمَصْیا خویشتن‌ را تقویت‌ نموده‌، قوم‌ خود را بیرون‌ برد و به‌ وادی‌ الملح‌ رسیده‌، ده‌هزار نفر از بنی‌سَعِیر را كشت.12و بنی‌یهودا ده‌ هزار نفر دیگر را زنده‌ اسیر كرد، و ایشان‌ را به‌ قلۀ سالَع‌ برده‌، از قله‌ سالَع‌ به‌ زیر انداختند كه‌ جمیعاً خرد شدند.13و اما مردان‌ آن‌ فوج‌ كه‌ اَمَصْیا باز فرستاده‌ بود تا همراهش‌ به‌ جنگ‌ نروند، بر شهرهای‌ یهودا از سامره‌ تا بیت‌ حورون‌ تاختند و سه‌ هزار نفر را كشته‌، غنیمت‌ بسیار بردند.14و بعد از مراجعتِ اَمَصْیا از شكست‌ دادن‌ ادومیان‌، او خدایان‌ بنی‌سَعِیر را آورده‌، آنها را خدایان‌ خود ساخت‌ و آنها را سجده‌ نموده‌، بخور برای‌ آنها سوزانید.15پس‌ خشم‌ خداوند بر اَمَصْیا افروخته‌ شد و نبی‌ نزد وی‌ فرستاد كه‌ او را بگوید: «چرا خدایان‌ آن‌ قوم‌ را كه‌ قوم‌ خود را از دست‌ تو نتوانستند رهانید، طلبیدی‌؟»16و چون‌ این‌ سخن‌ را به‌ وی‌ گفت‌، او را جواب‌ داد: «آیا تو را مشیر پادشاه‌ ساخته‌اند؟ ساكت‌ شو! چرا تو را بكشند؟» پس‌ نبی‌ ساكت‌ شده‌، گفت‌: «می‌دانم‌ كه‌ خدا قصد نموده‌ است‌ كه‌ تو را هلاك‌ كند، چونكه‌ این‌ كار را كردی‌ و نصیحت‌ مرا نشنیدی‌.»17پس‌ اَمَصْیا، پادشاه‌ یهودا، مشورت‌ كرده‌، نزد یوآش‌ بن‌ یهُوآحاز بن‌ ییهو پادشاه‌ اسرائیل‌ فرستاده‌، گفت‌: «بیا تا با یكدیگر مقابله‌ نماییم‌.»18و یوآش‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ نزد اَمَصْیا پادشاه‌ یهودا فرستاده‌، گفت‌: «شترخار لبنان‌ نزد سرو آزاد لبنان‌ فرستاده‌، گفت‌: دختر خود را به‌ پسر من‌ به‌ زنی‌ بده‌. اما حیوان‌ وحشی‌ كه‌ در لبنان‌ بود گذر كرده‌، شترخار را پایمال‌ نمود.19می‌گویی‌، هان‌ ادوم‌ را شكست‌ دادم‌ و دلت‌ تو را مغرور ساخته‌ است‌ كه‌ افتخار نمایی‌؟ حال‌ به‌ خانۀ خود برگرد. چرا بلا را برای‌ خود برمی‌انگیزانی‌ تا خودت‌ و یهودا همراهت‌ بیفتید؟»20اما اَمَصْیا گوش‌ نداد زیرا كه‌ این‌ امر ازجانب‌ خدا بود تا ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ تسلیم‌ نماید، چونكه‌ خدایان‌ ادوم‌ را طلبیدند.21پس‌ یوآش‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ برآمد و او و اَمَصْیا پادشاه‌ یهودا در بیت‌شمس‌ كه‌ در یهودا است‌، با یكدیگر مقابله‌ نمودند.22و یهودا از حضور اسرائیل‌ منهزم‌ شده‌، هر كس‌ به‌ خیمۀ خود فرار كرد.23و یوآش‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ اَمَصْیا ابن‌یوآش‌ بن‌یهوآحاز پادشاه‌ یهودا را در بیت‌ شمس‌ گرفت‌ و او را به‌ اورشلیم‌ آورده‌، چهارصد ذراع‌ حصار اورشلیم‌ را از دروازۀ افرایم‌ تا دروازۀ زاویه‌ منهدم‌ ساخت‌.24و تمامی‌ طلا و نقره‌ و تمامی‌ ظروفی‌ را كه‌ در خانۀ خدا نزد (بنی‌) عُوْبیدْ اَدُوم‌ و در خزانه‌های‌ خانۀ پادشاه‌ یافت‌ شد و یرْغمالان‌ را گرفته‌، به‌ سامره‌ مراجعت‌ كرد.25و اَمَصْیا ابن‌یوآش‌ پادشاه‌ یهودا، بعد از وفات‌ یوآش‌ بن‌ یهُوآحاز پادشاه‌ اسرائیل‌، پانزده‌ سال‌ زندگانی‌ نمود.26و بقیۀ وقایع‌ اول‌ و آخر اَمَصْیا، آیا در تواریخ‌ پادشاهان‌ یهودا و اسرائیل‌ مكتوب‌ نیست‌؟27و از زمانی‌ كه‌ اَمَصْیا از پیروی‌ خداوند انحراف‌ ورزید، بعضی‌ در اورشلیم‌ فتنه‌ بر وی‌ انگیختند. پس‌ به‌ لاكیش‌ فرار كرد و از عقبش‌ به‌ لاكیش‌ فرستادند و او را در آنجا كشتند.28و او را بر اسبان‌ آوردند و با پدرانش‌ در شهر یهودا دفن‌ كردند.

Chapter 26

1و تمامی‌ قوم‌ یهودا عُزّیا را كه‌ شانزده ساله‌ بود گرفته‌، در جای‌ پدرش‌ اَمَصْیا پادشاه‌ ساختند.2و او بعد از آنكه‌ پادشاه‌ با پدرانش‌ خوابیده‌ بود، ایلُوت‌ را بنا كرد و آن‌ را برای‌ یهودا استرداد نمود.3و عُزّیا شانزده‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و پنجاه‌ و دو سال‌ در اورشلیم‌پادشاهی‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ یكُلْیای‌ اورشلیمی‌ بود.4و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، موافق‌ هر چه‌ پدرش‌ اَمَصْیا كرده‌ بود، بجا آورد.5و در روزهای‌ زكریا كه‌ در رؤیاهای‌ خدا بصیر بود، خدا را می‌طلبید و مادامی‌ كه‌ خداوند را می‌طلبید، خدا او را كامیاب‌ می‌ساخت‌.6و او بیرون‌ رفته‌، با فلسطینیان‌ جنگ‌ كرد و حصار جَتّ و حصار یبْنَه‌ و حصار اَشْدود را منهدم‌ ساخت‌ و شهرها در زمین‌ اشدود و فلسطینیان‌ بنا نمود.7و خدا او را بر فلسطینیان‌ و عَرَبانی‌ كه‌ در جُوْربَعْل‌ ساكن‌ بودند و بر مَعُونیان‌ نصرت‌ داد.8و عَمُّونیان‌ به‌ عُزّیا هدایا دادند و اسم‌ او تا مدخل‌ مصر شایع‌ گردید، زیرا كه‌ بی‌نهایت‌ قوی‌ گشت‌.9و عُزّیا برجها در اورشلیم‌ نزد دروازۀ زاویه‌ و نزد دروازۀ وادی‌ و نزد گوشۀ حصار بنا كرده‌، آنها را مستحكم‌ گردانید.10و برجها در بیابان‌ بنا نمود و چاههای‌ بسیار كند زیرا كه‌ مواشی‌ كثیر در همواری‌ و در هامون‌ داشت‌ و فلاحان‌ و باغبانان‌ در كوهستان‌ و در بوستانها داشت‌، چونكه‌ فلاحت‌ را دوست‌ می‌داشت‌.11و عُزّیا سپاهیان‌ جنگ‌ آزموده‌ داشت‌ كه‌ برای‌ محاربه‌ دسته‌ دسته‌ بیرون‌ می‌رفتند؛ برحسب‌ تعداد ایشان‌ كه‌ یعْیئیل‌ كاتب‌ و مَعَسیای‌ رئیس‌ زیردست‌ حَنَنْیا كه‌ یكی‌ از سرداران‌ پادشاه‌ بود، آنها را سان‌ می‌دیدند.12و عدد تمامی‌ سردارانِ آبا كه‌ شجاعان‌ جنگ‌ آزموده‌ بودند، دو هزار و ششصد بود.13و زیر دست‌ ایشان‌، سیصد و هفت‌ هزار و پانصد سپاه‌ جنگ‌ آزموده‌ بودند كه‌ پادشاه‌ را به‌ ضد دشمنانش‌ مساعدت‌ نموده‌، با قوت‌ تمام‌ مقاتله‌ می‌كردند.14و عُزّیا برای‌ ایشان‌ یعنی‌برای‌ تمامی‌ لشكر سپرها و نیزه‌ها و خودها و زره‌ها و كمانها و فلاخنها مهیا ساخت‌.15و منجنیقهایی‌ را كه‌ مخترع‌ صنعتگران‌ ماهر بود در اورشلیم‌ ساخت‌ تا آنها را بر برجها و گوشه‌های‌ حصار برای‌ انداختن‌ تیرها و سنگهای‌ بزرگ‌ بگذارند. پس‌ آوازۀ او تا جایهای‌ دور شایع‌ شد زیرا كه‌ نصرت‌ عظیمی‌ یافته‌، بسیار قوی‌ گردید.16لیكن‌ چون‌ زورآور شد، دل‌ او برای‌ هلاكتش‌ متكبر گردید و به‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود خیانت‌ ورزیده‌، به‌ هیكل‌ خداوند درآمد تا بخور بر مذبح‌ بخور بسوزاند.17و عَزَرْیای‌ كاهن‌ از عقب‌ او داخل‌ شد و همراه‌ او هشتاد مرد رشید از كاهنان‌ خداوند درآمدند.18و ایشان‌ با عُزّیا پادشاه‌ مقاومت‌ نموده‌، او را گفتند: «ای‌ عُزّیا سوزانیدن‌ بخور برای‌ خداوند كار تو نیست‌ بلكه‌ كار كاهنان‌ پسران‌ هارون‌ است‌ كه‌ برای‌ سوزانیدن‌ بخور تقدیس‌ شده‌اند. پس‌ از مقدس‌ بیرون‌ شو زیرا خطا كردی‌، و این‌ كار از جانب‌ یهُوَه‌ خدا موجب‌ عزت‌ تو نخواهد بود.»19آنگاه‌ عُزّیا كه‌ مِجْمَری‌ برای‌ سوزانیدن‌ بخور در دست‌ خود داشت‌، غضبناك‌ شد و چون‌ خشمش‌ بر كاهنان‌ افروخته‌ گردید، برص‌ به‌ حضور كاهنان‌ در خانۀ خداوند به‌ پهلوی‌ مذبح‌ بخور بر پیشانی‌اش‌ پدید آمد.20و عَزَرْیای‌ رئیس‌ كهنه‌ و سایر كاهنان‌ بر او نگریستند و اینك‌ برص‌ بر پیشانی‌اش‌ ظاهر شده‌ بود. پس‌ او را از آنجا به‌ شتاب‌ بیرون‌ كردند و خودش‌ نیز به‌ تعجیل‌ بیرون‌ رفت‌، چونكه‌ خداوند او را مبتلا ساخته‌ بود.21و عُزّیا پادشاه‌ تا روز وفاتش‌ ابرص‌ بود و در مریضخانه‌ مبروص‌ ماند، زیرا از خانۀ ‌خداوند ممنوع‌ بود؛ و پسرش‌ یوتام‌، ناظر خانۀ پادشاه‌ و حاكم‌ قوم‌ زمین‌ می‌بود.22و اِشَعْیا ابن‌ آموص‌ نبی‌ بقیۀ وقایع‌ اول‌ و آخر عُزّیا را نوشت‌.23پس‌ عُزّیا با پدران‌ خود خوابید و او را با پدرانش‌ در زمین‌ مقبرۀ پادشاهان‌ دفن‌ كردند، زیرا گفتند كه‌ ابرص‌ است‌ و پسرش‌ یوتام‌ در جایش‌ پادشاه‌ شد.

Chapter 27

1و یوتام‌ بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه شد و شانزده‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و اسم‌ مادرش‌ یرُوْشَه‌ دختر صادوق‌ بود.2و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، موافق‌ هرآنچه‌ پدرش‌ عُزّیا كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آورد، اما به‌ هیكل‌ خداوند داخل‌ نشد لیكن‌ قوم‌ هنوز فساد می‌كردند.3و او دروازۀ اعلای خانۀ خداوند را بنا نمود و بر حصار عُوفَل‌ عمارت‌ بسیار ساخت‌.4و شهرها در كوهستان‌ یهودا بنا نمود و قلعه‌ها و برجها در جنگلها ساخت‌.5و با پادشاه‌ بنی‌عَمُّون‌ جنگ‌ نموده‌، بر ایشان‌ غالب‌ آمد. پس‌ بنی‌عَمُّون‌ در آن‌ سال‌، صد وزنۀ نقره‌ و ده‌ هزار كُّر گندم‌ و ده‌ هزار كّر جو به‌ او دادند؛ و بنی‌عَمُّون‌ در سال‌ دوم‌ و سوم‌ به‌ همان‌ مقدار به‌ او دادند.6پس‌ یوتام‌ زورآور گردید زیرا رفتار خود را به‌ حضور یهُوَه‌ خدای‌ خویش‌ راست‌ ساخت‌.7و بقیۀ وقایع‌ یوتام‌ و همۀ جنگهایش‌ و رفتارش‌، اینك‌ در تواریخ‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ و یهودا مكتوب‌ است‌.8و او بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و شانزده‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ كرد.9پس‌ یوتام‌ با پدران‌ خود خوابید و او را در شهر داود دفن‌كردند، و پسرش‌ آحاز در جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 28

1و آحاز بیست‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و شانزده‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد. اما آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، موافق‌ پدرش‌ داود به‌ عمل‌ نیاورد.2بلكه‌ به‌ طریق‌های‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ سلوك‌ نموده‌، تمثالها نیز برای‌ بَعْلیم‌ ریخت‌.3و در وادی‌ ابن‌ هِنُّوم‌ بخور سوزانید، و پسران‌ خود را برحسب‌ رجاسات‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ نموده‌ بود، سوزانید.4و بر مكان‌های‌ بلند و تلها و زیر هر درخت‌ سبز قربانی‌ها گذرانید و بخور سوزانید.5بنابراین‌، یهُوَه‌ خدایش‌ او را به‌ دست‌ پادشاه‌ ارام‌ تسلیم‌ نمود كه‌ ایشان‌ او را شكست‌ داده‌، اسیران‌ بسیاری‌ از او گرفته‌، به‌ دمشق‌ بردند. و به‌ دست‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ نیز تسلیم‌ شد كه‌ او را شكست‌ عظیمی‌ داد.6و فَقَح‌ بن‌ رَمَلْیا صد و بیست‌ هزار نفر را كه‌ جمیع‌ ایشان‌ مردان‌ جنگی‌ بودند، در یك‌ روز در یهودا كشت‌، چونكه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را ترك‌ نموده‌ بودند.7و زِكْرِی‌ كه‌ مرد شجاع‌ افرایمی‌ بود، مَعَسِیا پسر پادشاه‌، عَزْریقام‌ ناظرِ خانه‌، و اَلْقانَه‌ را كه‌ شخص‌ اول‌ بعد از پادشاه‌ بود، كشت‌.8پس‌ بنی‌اسرائیل‌ دویست‌ هزار نفر زنان‌ و پسران‌ و دختران‌ از برادران‌ خود به‌ اسیری‌ بردند و نیز غنیمت‌ بسیاری‌ از ایشان‌ گرفتند و غنیمت‌ را به‌ سامره‌ بردند.9و در آنجا نبی‌ از جانب‌ خداوند عُوْدید نام‌ بود كه‌ به‌ استقبال‌ لشكری‌ كه‌ به‌ سامره‌برمی‌گشتند آمده‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «اینك‌ از این‌ جهت‌ كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ شما بر یهودا غضبناك‌ می‌باشد، ایشان‌ را به‌ دست‌ شما تسلیم‌ نمود و شما ایشان‌ را با غضبی‌ كه‌ به‌ آسمان‌ رسیده‌ است‌، كشتید.10و حال‌ شما خیال‌ می‌كنید كه‌ پسران‌ یهودا و اورشلیم‌ را به‌ عُنف‌ غلامان‌ و كنیزان‌ خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به‌ ضد یهُوَه‌ خدای‌ شما نیست‌؟11پس‌ الا´ن‌ مرا بشنوید و اسیرانی‌ را كه‌ از برادران‌ خود آورده‌اید، برگردانید زیرا كه‌ حدّت‌ خشم‌ خداوند بر شما می‌باشد.»12آنگاه‌ بعضی‌ از رؤسای‌ بنی‌افرایم‌ یعنی‌ عَزَرْیا ابن‌ یهُوحانان‌ و بَركَیا ابن‌ مَشُلّیموت‌ و یحِزْقیا ابن‌ شَلُّوم‌ و عماسا ابن‌ حَدْلای‌ با آنانی‌ كه‌ از جنگ‌ می‌آمدند، مقاومت‌ نمودند.13و به‌ ایشان‌ گفتند كه‌ «اسیران‌ را به‌ اینجا نخواهید آورد زیرا كه‌ تقصیری‌ به‌ ضد خداوند بر ما هست‌؛ و شما می‌خواهید كه‌ گناهان‌ و تقصیرهای‌ ما را مزید كنید زیرا كه‌ تقصیر ما عظیم‌ است‌ و حدت‌ خشم‌ بر اسرائیل‌ وارد شده‌ است‌.»14پس‌ لشكریان‌، اسیران‌ و غنیمت‌ را پیش‌ رؤسا و تمامی‌ جماعت‌ واگذاشتند.15و آنانی‌ كه‌ اسم‌ ایشان‌ مذكور شد برخاسته‌، اسیران‌ را گرفتند و همۀ برهنگان‌ ایشان‌ را از غنیمت‌ پوشانیده‌، ملبس‌ ساختند و كفش‌ به‌ پای‌ ایشان‌ كرده‌، ایشان‌ را خورانیدند و نوشانیدند و تدهین‌ كرده‌، تمامی‌ ضعیفان‌ را بر الاغها سوار نموده‌، ایشان‌ را به‌ اریحا كه‌ شهر نخل‌ باشد نزد برادرانشان‌ رسانیده‌، خود به‌ سامره‌ مراجعت‌ كردند.16و در آن‌ زمان‌، آحازِ پادشاه‌ نزد پادشاهان‌آشور فرستاد تا او را اعانت‌ كنند.17زیرا كه‌ اَدُوْمیان‌ هنوز می‌آمدند و یهودا را شكست‌ داده‌، اسیران‌ می‌بردند.18و فلسطینیان‌ بر شهرهای‌ هامون‌ و جنوبی‌ یهودا هجوم‌ آوردند و بیت‌ شمس‌ و اَیلُون‌ و جَدیروت‌ و سُوكُو را با دهاتش‌ و تِمْنَه‌ را با دهاتش‌ و جِمْزُو را با دهاتش‌ گرفته‌، در آنها ساكن‌ شدند.19زیرا خداوند یهودا را به‌ سبب‌ آحاز، پادشاه‌ اسرائیل‌ ذلیل‌ ساخت‌، چونكه‌ او یهودا را به‌ سركشی‌ واداشت‌ و به‌ خداوند خیانت‌ عظیمی‌ ورزید.20پس‌ تِلْغَت‌ فِلْناسَر، پادشاه‌ آشور بر او برآمد و او را به‌ تنگ‌ آورد و وی‌ را تقویت‌ نداد.21زیرا كه‌ آحاز خانۀ خداوند و خانه‌های‌ پادشاه‌ و سروران‌ را تاراج‌ كرده‌، به‌ پادشاه‌ آشور داد، اما او را اعانت‌ ننمود.22و چون‌ او را به‌ تنگ‌ آورده‌ بود، همین‌ آحازِ پادشاه‌ به‌ خداوند بیشتر خیانت‌ ورزید.23زیرا كه‌ برای‌ خدایان‌ دمشق‌ كه‌ او را شكست‌ داده‌ بودند، قربانی‌ گذرانید و گفت‌: «چونكه‌ خدایانِ پادشاهانِ ارام‌، ایشان‌ را نصرت‌ داده‌اند، پس‌ من‌ برای‌ آنها قربانی‌ خواهم‌ گذرانید تا مرا اعانت‌ نمایند.» اما آنها سبب‌ هلاكت‌ وی‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ شدند.24و آحاز اسباب‌ خانۀ خدا را جمع‌ كرد و آلات‌ خانۀ خدا را خرد كرد و درهای‌ خانۀ خداوند را بسته‌، مذبح‌ها برای‌ خود در هر گوشه‌ اورشلیم‌ ساخت‌.25و در هر شهری‌ از شهرهای‌ یهودا، مكان‌های‌ بلند ساخت‌ تا برای‌ خدایان‌ غریب‌ بخور سوزانند. پس‌ خشم‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را به‌ هیجان‌ آورد.26و بقیۀ وقایع‌ وی‌ و همۀ طریق‌های‌ اول‌ و آخر او، اینك‌ در تواریخ‌ پادشاهان‌ یهودا و اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.27پس‌آحاز با پدران‌ خود خوابید و او را در شهر اورشلیم‌ دفن‌ كردند، اما او را به‌ مقبرۀ پادشاهان‌ اسرائیل‌ نیاوردند. و پسرش‌ حِزْقیا به‌ جایش‌ پادشاه‌ شد.

Chapter 29

1حِزْقیا بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه شد و بیست‌ و نه‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود، و اسم‌ مادرش‌ اَبِیه‌ دختر زكریا بود.2و او آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، موافق‌ هر آنچه‌ پدرش‌ داود كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آورد.3و در ماه‌ اول‌ از سال‌ اول‌ سلطنت‌ خود، درهای‌ خانۀ خداوند را گشوده‌، آنها را تعمیر نمود.4و كاهنان‌ و لاویان‌ را آورده‌، ایشان‌ را در میدان‌ شرقی‌ جمع‌ كرد.5و به‌ ایشان‌ گفت‌: «ای‌ لاویان‌ مرا بشنوید! الا´ن‌ خویشتن‌ را تقدیس‌ نمایید و خانۀ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را تقدیس‌ كرده‌، نجاسات‌ را از قدس‌ بیرون‌ برید.6زیرا كه‌ پدران‌ ما خیانت‌ ورزیده‌، آنچه‌ در نظر یهُوَه‌ خدای‌ ما ناپسند بود به‌ عمل‌ آوردند و او را ترك‌ كرده‌، روی‌ خود را از مسكن‌ خداوند تافتند و پشت‌ به‌ آن‌ دادند.7و درهای‌ رواق‌ را بسته‌، چراغها را خاموش‌ كردند و بخور نسوزانیدند و قربانی‌های‌ سوختنی‌ در قدس‌ خدای‌ اسرائیل‌ نگذرانیدند.8پس‌ خشم‌ خداوند بر یهودا و اورشلیم‌ افروخته‌ شد و ایشان‌ را محل‌ تشویش‌ و دهشت‌ و سخریه‌ ساخت‌، چنانكه‌ شما به‌ چشمان‌ خود می‌بینید.9و اینك‌ پدران‌ ما به‌ شمشیر افتادند و پسران‌ و دختران‌ و زنان‌ ما از این‌ سبب‌ به‌ اسیری‌ رفتند.10الا´ن‌ اراده‌ دارم‌ كه‌ با یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ عهد ببندم‌ تا حدت‌ خشم‌ او از ما برگردد.11پس‌ حال‌، ای‌ پسران‌ من‌، كاهلی‌مورزید زیرا خداوند شما را برگزیده‌ است‌ تا به‌ حضور وی‌ ایستاده‌، او را خدمت‌ نمایید و خادمان‌ او شده‌، بخور سوزانید.»12آنگاه‌ بعضی‌ از لاویان‌ برخاستند، یعنی‌ از بنی‌قَهاتیان‌ مَحَت‌ بن‌ عَماسای‌ و یوئیل‌ بن‌ عَزَرْیا و از بنی‌مراری‌ قیس‌ بن‌ عبْدی‌ و عَزَرْیا ابن‌ یهْلَلْئیل‌ و از جَرْشونیان‌ یوآخ‌ بن‌ زِمَّه‌ و عِیدَن‌ بن‌ یوآخ‌.13و از بنی‌ اَلِیصافان‌ شِمْری‌ و یعْیئیل‌ و از بنی‌آساف‌ زَكَریا و مَتَّنْیا.14و از بنی‌ هِیمان‌ یحیئیل‌ و شِمْعِی‌ و از بنی‌یدُوْتُون‌ شَمَعْیا و عُزیئیل‌.15و برادران‌ خود را جمع‌ كرده‌، خویشتن‌ را تقدیس‌ نمودند و موافق‌ فرمان‌ پادشاه‌، برحسب‌ كلام‌ خداوند برای‌ تطهیر خانۀ خداوند داخل‌ شدند.16و كاهنان‌ به‌ اندرون‌ خانۀ خداوند رفته‌، آن‌ را طاهر ساختند و همۀ نجاسات‌ را كه‌ در هیكل‌ خداوند یافتند، به‌ صحن‌ خانۀ خداوند بیرون‌ آوردند و لاویان‌ آن‌ را گرفته‌، خارج‌ شهر به‌ وادی‌ قدرون‌ بیرون‌ بردند.17و در غُرّۀ ماه‌ اول‌ به‌ تقدیس‌ نمودنش‌ شروع‌ كردند، و در روز هشتم‌ ماه‌ به‌ رواق‌ خداوند رسیدند، و در هشت‌ روز خانۀ خداوند را تقدیس‌ نموده‌، در روز شانزدهم‌ ماه‌ اول‌ آن‌ را به‌ اتمام‌ رسانیدند.18پس‌ نزد حِزْقیا پادشاه‌ به‌ اندرون‌ قصر داخل‌ شده‌، گفتند: «تمامی‌ خانۀ خداوند و مذبح‌ قربانی‌ سوختنی‌ و همۀ اسبابش‌ و میز نانِ تَقْدِمِه‌ را با همۀ آلاتش‌ طاهر ساختیم‌.19و تمامی‌ اسبابی‌ كه‌ آحاز پادشاه‌ در ایام‌ سلطنتش‌ حینی‌ كه‌ خیانت‌ ورزید دور انداخت‌ ما آنها را مهیا ساخته‌، تقدیس‌ نمودیم‌ و اینك‌ پیش‌ مذبح‌ خداوند حاضر است‌.»20پس‌ حِزْقیا پادشاه‌ صبح‌ زود برخاست‌ و رؤسای‌ شهر را جمع‌ كرده‌، به‌ خانۀ خداوند برآمد.21و ایشان‌ هفت‌ گاو و هفت‌ قوچ‌ و هفت‌بره‌ و هفت‌ بز نر آوردند تا برای‌ مملكت‌ و قدس‌ و یهودا قربانی‌ گناه‌ بشود. و او پسران‌ هارون‌ كهنه‌ را فرمود تا آنها را بر مذبح‌ خداوند بگذرانند.22پس‌ گاوان‌ را كشتند و كاهنان‌، خون‌ را گرفته‌ بر مذبح‌ پاشیدند و قوچها را كشته‌ خون‌ را بر مذبح‌ پاشیدند و بره‌ها را كشته‌ خون‌ را بر مذبح‌ پاشیدند.23پس‌ بزهای‌ قربانی‌ گناه‌ را به‌ حضور پادشاه‌ و جماعت‌ نزدیك‌ آورده‌، دستهای‌ خود را بر آنها نهادند.24و كاهنان‌ آنها را كشته‌، خون‌ را بر مذبح‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ گذرانیدند تا به‌ جهت‌ تمامی‌ اسرائیل‌ كفاره‌ بشود زیرا كه‌ پادشاه‌ فرموده‌ بود كه‌ قربانی‌ سوختنی‌ و قربانی‌ گناه‌ به‌ جهت‌ تمامی‌ اسرائیل‌ بشود.25و او لاویان‌ را با سنجها و بربطها و عودها برحسب‌ فرمان‌ داود و جاد، رایی پادشاه‌ و ناتان‌ نبی‌ در خانۀ خداوند قرار داد زیرا كه‌ این‌ حكم‌ از جانب‌ خداوند به‌ دست‌ انبیای‌ او شده‌ بود.26پس‌ لاویان‌ با آلات‌ داود و كاهنان‌ با كَرِنّاها ایستادند.27و حِزْقیا امر فرمود كه‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ رابر مذبح‌ بگذرانند و چون‌ به‌ گذرانیدن‌ قربانی‌ سوختنی‌ شروع‌ نمودند، سرودهای‌ خداوند را بنا كردند و كَرِنّاها در عقب‌ آلات‌ داود، پادشاه‌ اسرائیل‌، نواخته‌ شد.28و تمامی‌ جماعت‌ سجده‌ كردند و مُغَنیان‌ سراییدند و كَرِنّانوازان‌ نواختند و همۀ این‌ كارها می‌شد تا قربانی‌ سوختنی‌ تمام‌ گردید.29و چون‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ تمام‌ شد، پادشاه‌ و جمیع‌ حاضرین‌ با وی‌ ركوع‌ كرده‌، سجده‌ نمودند.30و حِزْقیا پادشاه‌ و رؤسا لاویان‌ را امر فرمودند كه‌ به‌ كلمات‌ داود و آساف‌ رایی‌ برای‌ خداوند تسبیح‌ بخوانند. پس‌ با شادمانی‌تسبیح‌ خواندند و ركوع‌ نموده‌، سجده‌ كردند.31پس‌ حِزْقیا جواب‌ داده‌، گفت‌: «حال‌ خویشتن‌ را برای‌ خداوند تقدیس‌ نمودید. پس‌ نزدیك‌ آمده‌، قربانی‌ها و ذبایح‌ تشكر به‌ خانۀ خداوند بیاورید.» آنگاه‌ جماعت‌ قربانی‌ها و ذبایح‌ تشكر آوردند و هر كه‌ از دلْ راغب‌ بود قربانی‌های‌ سوختنی‌ آورد.32و عدد قربانی‌های‌ سوختنی‌ كه‌ جماعت‌ آوردند، هفتاد گاو و صد قوچ‌ و دویست‌ بره‌ بود. همۀ اینها قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند بود.33و عدد موقوفات‌ ششصد گاو و سه‌هزار گوسفند بود.34و چون‌ كاهنان‌ كم‌ بودند و به‌ پوست‌ كندن‌ همۀ قربانی‌های‌ سوختنی‌ قادر نبودند، برادران‌ ایشان‌ لاویان‌، ایشان‌ را مدد كردند تا كار تمام‌ شد و تا كاهنانْ خود را تقدیس‌ نمودند زیرا كه‌ دل‌ لاویان‌ از كاهنان‌ برای‌ تقدیس‌ نمودن‌ خود مستقیم‌تر بود.35و قربانی‌های‌ سوختنی‌ نیز با پیه‌ ذبایح‌ سلامتی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ برای‌ هر قربانی‌ سوختنی‌، بسیار بود. پس‌ خدمت‌ خانۀ خداوند آراسته‌ شد.36و حِزْقیا و تمامی‌ قوم‌ شادی‌ كردند چونكه‌ خدا قوم‌ را مستعد ساخته‌ بود زیرا این‌ امر ناگهان‌ واقع‌ شد.

Chapter 30

1و حِزْقیا نزد تمامی‌ اسرائیل‌ و یهودا فرستاد و مكتوبات‌ نیز به‌ افرایم‌ و مَنَسَّی‌ نوشت‌ تا به‌ خانۀ خداوند به‌ اورشلیم‌ بیایند و عید فِصَح‌ را برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ نگاه‌ دارند.2زیرا كه‌ پادشاه‌ و سرورانش‌ و تمامی‌ جماعت‌ در اورشلیم‌ مشورت‌ كرده‌ بودند كه‌ عید فِصَح‌ رادر ماه‌ دوم‌ نگاه‌ دارند.3چونكه‌ در آنوقت‌ نتوانستند آن‌ را نگاه‌ دارند زیرا كاهنان‌ خود را تقدیس‌ كافی‌ ننموده‌ و قوم‌ در اورشلیم‌ جمع‌ نشده‌ بودند.4و این‌ امر به‌ نظر پادشاه‌ و تمامی‌ جماعت‌ پسند آمد.5پس‌ قرار دادند كه‌ در تمامی‌ اسرائیل‌ از بئرشبع‌ تا دان‌ ندا نمایند كه‌ بیایند و فِصَح‌ را برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ در اورشلیم‌ برپا نمایند، زیرا مدت‌ مدیدی‌ بود كه‌ آن‌ را به‌ طوری‌ كه‌ مكتوب‌ است‌، نگاه‌ نداشته‌ بودند.6پس‌ شاطران‌ با مكتوبات‌ از جانب‌ پادشاه‌ و سرورانش‌، برحسب‌ فرمان‌ پادشاه‌ به‌ تمامی‌ اسرائیل‌ و یهودا رفته‌، گفتند: «ای‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ سوی‌ یهُوَه‌، خدای‌ ابراهیم‌ و اسحاق‌ و اسرائیل‌ باز گشت‌ نمایید تا او به‌ بقیۀ شما كه‌ از دست‌ پادشاهان‌ آشور رسته‌اید، رجوع‌ نماید.7و مثل‌ پدران‌ و برادران‌ خود كه‌ به‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خویش‌ خیانت‌ ورزیدند، مباشید كه‌ ایشان‌ را محل‌ دهشت‌ چنانكه‌ می‌بینید گردانیده‌ است‌.8پس‌ مثل‌ پدران‌ خود گردن‌ خود را سخت‌ مسازید بلكه‌ نزد خداوند تواضع‌ نمایید و به‌ قدس‌ او كه‌ آن‌ را تا ابدالا´باد تقدیس‌ نموده‌ است‌ داخل‌ شده‌، یهُوَه‌ خدای‌ خود را عبادت‌ نمایید تا حدت‌ خشم‌ او از شما برگردد.9زیرا اگر به‌ سوی‌ خداوند بازگشت‌ نمایید، برادران‌ و پسران‌ شما به‌ نظر آنانی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ اسیری‌ برده‌اند، التفات‌ خواهند یافت‌ و به‌ این‌ زمین‌ مراجعت‌ خواهند نمود، زیرا كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما مهربان‌ و رحیم‌ است‌ و اگر به‌ سوی‌ او بازگشت‌ نمایید روی‌ خود را از شما بر نخواهد گردانید.»10پس‌ شاطران‌ شهر به‌ شهر از زمین‌ افرایم‌ و مَنَسَّی‌ تا زبولون‌ گذشتند، لیكن‌ بر ایشان‌ استهزا و سُخریه‌ می‌نمودند.11اما بعضی‌ از اَشَیر و مَنَسَّی‌و زَبُولُون‌ تواضع‌ نموده‌، به‌ اورشلیم‌ آمدند.12و دست‌ خدا بر یهودا بود كه‌ ایشان‌ را یك‌ دل‌ بخشد تا فرمان‌ پادشاه‌ و سرورانش‌ را موافق‌ كلام‌ خداوند بجا آورند.13پس‌ گروه‌ عظیمی‌ در اورشلیم‌ برای‌ نگاه‌ داشتن‌ عید فطیر در ماه‌ دوم‌ جمع‌ شدند و جماعت‌، بسیار بزرگ‌ شد.14و برخاسته‌، مذبح‌هایی‌ را كه‌ در اورشلیم‌ بود خراب‌ كردند و همۀ مذبح‌های‌ بخور را خراب‌ كرده‌، به‌ وادی‌ قِدْرُون‌ انداختند.15و در چهاردهم‌ ماه‌ دوم‌ فِصَح‌ را ذبح‌ كردند و كاهنان‌ و لاویان‌ خجالت‌ كشیده‌، خود را تقدیس‌ نمودند و قربانی‌های‌ سوختنی‌ به‌ خانۀ خداوند آوردند.16پس‌ در جایهای‌ خود به‌ ترتیب‌ خویش‌ برحسب‌ تورات‌ موسی‌ مرد خدا ایستادند و كاهنان‌ خون‌ را از دست‌ لاویان‌ گرفته‌، پاشیدند.17زیرا چونكه‌ بسیاری‌ از جماعت‌ بودند كه‌ خود را تقدیس‌ ننموده‌ بودند، لاویان‌ مأمور شدند كه‌ قربانی‌های‌ فِصَح‌ را به‌ جهت‌ هر كه‌ طاهر نشده‌ بود، ذبح‌ نمایند و ایشان‌ را برای‌ خداوند تقدیس‌ كنند.18زیرا گروهی‌ عظیم‌ از قوم‌ یعنی‌ بسیار از افرایم‌ و مَنَسَّی‌ و یسَّاكار و زَبُولُون‌ طاهر نشده‌ بودند؛ و معهذا فِصَح‌ را خوردند لكن‌ نه‌ موافق‌ آنچه‌ نوشته‌ شده‌ بود، زیرا حِزْقیا برای‌ ایشان‌ دعا كرده‌، گفت‌:19« خداوندِ مهربان‌، هر كس‌ را كه‌ دل‌ خود را مهیا سازد تا خدا یعنی‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خویش‌ را طلب‌ نماید بیامرزد، اگرچه‌ موافق‌ طهارت‌ قدس‌ نباشد.»20و خداوند حِزْقیا را اجابت‌ نموده‌، قوم‌ را شفا داد.21پس‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ در اورشلیم‌ حاضر بودند، عید فطیر را هفت‌ روز به‌ شادی‌ عظیم‌ نگاه‌ داشتند. و لاویان‌ و كاهنان‌ خداوند را روز به‌ روز به‌ آلات‌ تسبیح‌ خداوند حمد می‌گفتند.22وحِزْقیا به‌ جمیع‌ لاویانی‌ كه‌ در خدمت‌ خداوند نیكو ماهر بودند، سخنان‌ دلا´ویز گفت‌. پس‌ هفت‌ روز مرسوم‌ عید را خوردند و ذبایح‌ سلامتی‌ گذرانیده‌، یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود را تسبیح‌ خواندند.23و تمامی‌ جماعت‌ مشورت‌ كردند كه‌ عید را هفت‌ روز دیگر نگاه‌ دارند. پس‌ هفت‌ روز دیگر را با شادمانی‌ نگاه‌ داشتند.24زیرا حِزْقیا، پادشاه‌ یهودا هزار گاو و هفت‌ هزار گوسفند به‌ جماعت‌ بخشید و سروران‌ هزار گاو و ده‌ هزار گوسفند به‌ جماعت‌ بخشیدند و بسیاری‌ از كاهنان‌ خویشتن‌ را تقدیس‌ نمودند.25و تمامی‌ جماعت‌ یهودا و كاهنان‌ و لاویان‌ و تمامی‌ گروهی‌ كه‌ از اسرائیل‌ آمدند و غریبانی‌ كه‌ از زمین‌ اسرائیل‌ آمدند و (غریبانی‌كه‌) در یهودا ساكن‌ بودند، شادی‌ كردند.26و شادی‌ عظیمی‌ در اورشلیم‌ رخ‌ نمود زیرا كه‌ از ایام‌ سلیمان‌ بن‌ داود، پادشاه‌ اسرائیل‌ مثل‌ این‌ در اورشلیم‌ واقع‌ نشده‌ بود.27پس‌ لاویان‌ كهنه‌ برخاسته‌، قوم‌ را بركت‌ دادند و آواز ایشان‌ مستجاب‌ گردید و دعای‌ ایشان‌ به‌ مسكن‌ قدس‌ او به‌ آسمان‌ رسید.

Chapter 31

1و چون‌ این‌ همه‌ تمام‌ شد، جمیع اسرائیلیانی‌ كه‌ در شهرهای‌ یهودا حاضر بودند بیرون‌ رفته‌، تمثالها را شكستند و اَشَیریم‌ را قطع‌ نمودند و مكانهای‌ بلند و مذبحها را از تمامی‌ یهودا و بنیامین‌ و افرایم‌ و مَنَسَّی‌ بالكل‌ منهدم‌ ساختند. پس‌ تمامی‌ بنی‌اسرائیل‌ هر كس‌ به‌ ملك‌ خویش‌ به‌ شهرهای‌ خود برگشتند.2و حِزْقیا فرقه‌های‌ كاهنان‌ و لاویان‌ را برحسب‌ اقسام‌ ایشان‌ قرار داد كه‌ هر كس‌ از كاهنان‌ و لاویان‌ موافق‌ خدمت‌ خود برای‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ و خدمت‌ و تشكر و تسبیح‌ به‌ دروازه‌های‌ اردوی‌ خداوند حاضر شوند.3و حصّۀ پادشاه‌ را از اموال‌ خاصش‌ برای‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ معین‌ كرد، یعنی‌ برای‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ صبح‌ و شام‌ و قربانی‌های‌ سوختنی‌ سَبَّت‌ها و هِلالها و موسمها برحسب‌ آنچه‌ در تورات‌ خداوند مكتوب‌ بود.4و به‌ قومی‌ كه‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ بودند، امر فرمود كه‌ حصّۀ كاهنان‌ و لاویان‌ را بدهند تا به‌ شریعت‌ خداوند مواظب‌ باشند.5و چون‌ این‌ امر شایع‌ شد، بنی‌اسرائیل‌ نوبر گندم‌ و شیره‌ و روغن‌ و عسل‌ و تمامی‌ محصول‌ زمین‌ را به‌ فراوانی‌ دادند و عُشر همه‌ چیز را به‌ كثرت‌ آوردند.6و بنی‌اسرائیل‌ و یهودا كه‌ در شهرهای‌ یهودا ساكن‌ بودند نیز عشر گاوان‌ و گوسفندان‌ و عشر موقوفاتی‌ كه‌ برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ ایشان‌ وقف‌ شده‌ بود آورده‌، آنها را توده‌ توده‌ نمودند.7و در ماه‌ سوم‌ به‌ ساختن‌ توده‌ها شروع‌ نمودند، و در ماه‌ هفتم‌ آنها را تمام‌ كردند.8و چون‌ حِزْقیا و سروران‌ آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند را متبارك‌ خواندند و قوم‌ او اسرائیل‌ را مبارك‌ خواندند.9و حِزْقیا دربارۀ توده‌ها از كاهنان‌ و لاویان‌ سؤآل‌ نمود.10و عَزَرْیا رئیس‌ كهنه‌ كه‌ از خاندان‌ صادوق‌ بود او را جواب‌ داد و گفت‌: «از وقتی‌ كه‌ قوم‌ به‌ آوردن‌ هدایا برای‌ خانۀ خداوند شروع‌ كردند، خوردیم‌ و سیر شدیم‌ و بسیاری‌ باقی‌ گذاشتیم‌، زیرا خداوند قوم‌ خود رابركت‌ داده‌ است‌ و آنچه‌ باقی‌ مانده‌ است‌، این‌ مقدار عظیم‌ است‌.»11پس‌ حِزْقیا امر فرمود كه‌ انبارها در خانۀ خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند.12و هدایا و عُشرها و موقوفات‌ را در آنها در مكان‌ امانت‌ گذاشتند و كونَنْیای‌ لاوی‌ بر آنها رئیس‌ بود و برادرش‌ شِمْعِی‌ ثانی‌ اثنین‌.13و یحِیئیل‌ و عَزَرْیا و نَحَت‌ و عَسائیل‌ و یرِیمْوت‌ و یوزاباد و ایللئیل‌ و یسْمَخْیا و مَحَتْ و بَنایا برحسب‌ تعیین‌ حِزْقیا پادشاه‌ و عَزَرْیا رئیس‌ خانۀ خدا زیر دست‌ كُونَنْیا و برادرش‌ شِمْعِی‌ وكلاء شدند.14و قُوری‌ ابن‌ یمْنَه‌ لاوی‌ كه‌ دربان‌ دروازه‌ شرقی‌ بود ناظر نوافل‌ خدا شد تا هدایای‌ خداوند و موقوفات‌ مقدس‌ را تقسیم‌ نماید.15و زیردست‌ او عِیدَن‌ و مِنیامین‌ و یشُوع‌ و شَمَعْیا و اَمَرْیا و شَكَنْیا در شهرهای‌ كاهنان‌ به‌ وظیفه‌های‌ امانتی‌ مقرر شدند تا به‌ برادران‌ خود، خواه‌ بزرگ‌ و خواه‌ كوچك‌، برحسب‌ فرقه‌های‌ ایشان‌ برسانند،16علاوه‌ بر حصۀ یومیه‌ ذكوری‌ كه‌ در نسب‌نامه‌ها شمرده‌ شده‌ بودند، از سه‌ ساله‌ و بالاتر یعنی‌ همۀ آنانی‌ كه‌ به‌ خانۀ خداوند داخل‌ می‌شدند، برای‌ خدمت‌های‌ ایشان‌ در وظیفه‌های‌ ایشان‌ برحسب‌ فرقه‌های‌ ایشان‌،17(و حصّه‌) آنانی‌ كه‌ در نسب‌ نامه‌ها شمرده‌ شده‌ بود، از كاهنان‌ برحسب‌ خاندان‌ آبای‌ ایشان‌ و از لاویان‌ از بیست‌ ساله‌ و بالاتر در وظیفه‌های‌ ایشان‌ برحسب‌ فرقه‌های‌ ایشان‌،18و (حصّه‌) جمیع‌ اطفال‌ و زنان‌ و پسران‌ و دختران‌ ایشان‌ كه‌ در تمامی‌ جماعت‌ در نسب‌نامه‌ها شمرده‌ شده‌ بودند، پس‌ در وظیفه‌های‌ امانتی‌ خود خویشتن‌ را تقدیس‌ نمودند.19و نیز برای‌ پسران‌ هارون‌ كهنه‌ كه‌ در زمینهای‌ حوالی‌ شهرهای‌ خود ساكن‌ بودند،كسان‌، شهر به‌ شهر به‌ نامهای‌ خود معین‌ شدند تا به‌ همۀ ذكوران‌ كهنه‌ و به‌ همۀ لاویانی‌ كه‌ در نسب‌نامه‌ها شمرده‌ شده‌ بودند، حصه‌ها بدهند.20پس‌ حِزْقیا در تمامی‌ یهودا به‌ اینطور عمل‌ نمود و آنچه‌ در نظر یهُوَه‌ خدایش‌ نیكو و پسند و امین‌ بود بجا آورد.21و در هر كاری‌ كه‌ در خدمت‌ خانۀ خدا و در شرایع‌ و اوامر برای‌ طلبیدن‌ خدای‌ خود اقدام‌ نمود، آن‌ را به‌ تمامی‌ دل‌ خود به‌ عمل‌ آورد و كامیاب‌ گردید.

Chapter 32

1و بعد از این‌ امور و این‌ امانت‌، سَنْخاریب‌، پادشاه‌ آشور آمده‌، به‌ یهودا داخل‌ شد، و به‌ ضد شهرهای‌ حصاردار اردو زده‌، خواست‌ كه‌ آنها را برای‌ خود مفتوح‌ نماید.2و چون‌ حِزْقیا دید كه‌ سنخاریب‌ آمده‌ است‌ و قصد مقاتله‌ با اورشلیم‌ دارد،3آنگاه‌ با سرداران‌ و شجاعان‌ خود مشورت‌ كرد كه‌ آب‌ چشمه‌های‌ بیرون‌ شهر را مسدود نماید. پس‌ اورا اعانت‌ كردند.4و خلق‌ بسیاری‌ جمع‌ شده‌، همۀ چشمه‌ها و نهری‌ را كه‌ از میان‌ زمین‌ جاری‌ بود مسدود كردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان‌ آشور بیایند و آب‌ فراوان‌ بیابند؟»5پس‌ خویشتن‌ را تقویت‌ داده‌، تمامی‌ حصار را كه‌ شكسته‌ بود، تعمیر نمود و آن‌ را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری‌ بیرون‌ آن‌ بنا كرد و مِلُّو را در شهر داود مستحكم‌ نمود و اسلحه‌ها و سپرهای‌ بسیاری‌ ساخت‌.6و سرداران‌ جنگی‌ بر قوم‌ گماشت‌ و ایشان‌ را در جای‌ وسیع‌ نزد دروازه‌ شهر جمع‌ كرده‌، سخنان‌ دلا´ویز به‌ ایشان‌ گفت‌7كه‌ «دلیر و قوی‌ باشید! و از پادشاه‌ آشور و تمامی‌ جمعیتی‌ كه‌ با وی‌ هستند، ترسان‌ و هراسان‌ مشوید! زیراآنكه‌ با ماست‌ از آنكه‌ با وی‌ است‌ قوی‌تر می‌باشد.8با او بازوی‌ بشری‌ است‌ و با ما یهُوَه‌ خدای‌ ما است‌ تا ما را نصرت‌ دهد و در جنگهای‌ ما جنگ‌ كند.» پس‌ قوم‌ بر سخنان‌ حِزْقیا پادشاه‌ یهودا اعتماد نمودند.9و بعد از آن‌ سنخاریب‌، پادشاه‌ آشور، بندگان‌ خود را به‌ اورشلیم‌ فرستاد و خودش‌ با تمامی‌ حشمتش‌ در برابر لاكیش‌ بودند كه‌ به‌ حِزْقیا پادشاه‌ یهودا و تمامی‌ یهودا كه‌ در اورشلیم‌ بودند، بگویند:10« سنخاریب‌ پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌فرماید: بر چه‌ چیز اعتماد دارید كه‌ در محاصره‌ در اورشلیم‌ می‌مانید؟11آیا حِزْقیا شما را اغوا نمی‌كند تا شما را با قحط‌ و تشنگی‌ به‌ موت‌ تسلیم‌ نماید كه‌ می‌گوید: یهُوَه‌ خدای‌ ما، ما را از دست‌ پادشاه‌ آشور رهایی‌ خواهد داد؟12آیا همین‌ حِزْقیا مكانهای‌ بلند و مذبحهای‌ او را منهدم‌ نساخته‌، و به‌ یهودا و اورشلیم‌ امر نفرموده‌ و نگفته‌ است‌ كه‌ پیش‌ یك‌ مذبح‌ سجده‌ نمایید و بر آن‌ بخور بسوزانید؟13آیا نمی‌دانید كه‌ من‌ و پدرانم‌ به‌ همۀ طوایف‌ كشورها چه‌ كرده‌ایم‌؟ مگر خدایان‌ امّت‌های‌ آن‌ كشورها هیچ‌ قدرتی‌ داشتند كه‌ زمین‌ خود را از دست‌ من‌ برهانند؟14كدام‌ یك‌ از همۀ خدایان‌ این‌ امّت‌هایی‌ كه‌ پدران‌ من‌ آنها را هلاك‌ ساخته‌اند، قادر بر رهانیدن‌ قوم‌ خود از دست‌ من‌ بود تا خدای‌ شما قادر باشد كه‌ شما را از دست‌ من‌ رهایی‌ دهد؟15پس‌ حال‌، حِزْقیا شما را فریب‌ ندهد و شما را به‌ اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد منمایید، زیرا هیچ‌ خدا از خدایان‌ جمیع‌ امّت‌ها و ممالك‌ قادر نبوده‌ است‌ كه‌ قوم‌ خود را از دست‌ من‌ و از دست‌ پدرانم‌ رهایی‌ دهد، پس‌ به‌ طریق‌ اولی‌ خدای‌ شما شما را از دست‌ من‌نخواهد رهانید.»16و بندگانش‌ سخنان‌ زیاده‌ به‌ ضد یهُوَه‌ خدا و به‌ ضد بنده‌اش‌ حزقیا گفتند.17و مكتوبی‌ نیز نوشته‌، یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را اهانت‌ نمود و به‌ ضد وی‌ حرف‌ زده‌، گفت‌: «چنانكه‌ خدایان‌ امّت‌های‌ كشورها قوم‌ خود را از دست‌ من‌ رهایی‌ ندادند، همچنین‌ خدای‌ حِزْقیا قوم‌ خویش‌ را از دست‌ من‌ نخواهد رهانید.»18و به‌ آواز بلند به‌ زبان‌ یهود به‌ اهل‌ اورشلیم‌ كه‌ بر دیوار بودند، ندا در دادند تا ایشان‌ را ترسان‌ و مشوش‌ ساخته‌، شهر را بگیرند.19و دربارۀ خدای‌ اورشلیم‌ مثل‌ خدایان‌ امّت‌های‌ جهان‌ كه‌ مصنوع‌ دست‌ آدمیان‌ می‌باشند، سخن‌ گفتند.20پس‌ حِزْقیا پادشاه‌ و اشعیاء ابن‌ آموص‌ نبی‌ دربارۀ اینْ دعا كردند و به‌ سوی‌ آسمان‌ فریاد برآوردند.21و خداوند فرشته‌ای‌ فرستاده‌، همۀ شجاعان‌ جنگی‌ و رؤسا و سرداران‌ را كه‌ در اردوی‌ پادشاه‌ آشور بودند، هلاك‌ ساخت‌ و او با روی‌ شرمنده‌ به‌ زمین‌ خود مراجعت‌ نمود. و چون‌ به‌ خانۀ خدای‌ خویش‌ داخل‌ شد، آنانی‌ كه‌ از صُلبش‌ بیرون‌ آمده‌ بودند، او را در آنجا به‌ شمشیر كشتند.22پس‌ خداوند حِزْقیا و سَكَنۀ اورشلیم‌ را از دست‌ سَنْحاریب‌ پادشاه‌ آشور و از دست‌ همه‌ رهایی‌ داده‌، ایشان‌ را از هر طرف‌ نگاهداری‌ نمود.23و بسیاری‌ هدایا به‌ اورشلیم‌ برای‌ خداوند و پیشكشها برای‌ حِزْقیا پادشاه‌ یهودا آوردند و او بعد از آن‌ به‌ نظر همۀ امّت‌ها محترم‌ شد.24و در آن‌ ایام‌ حِزْقیا بیمار و مشرف‌ به‌ موت‌ شد. اما چون‌ نزد خداوند دعا نمود، او با وی‌ تكلم‌كرد و وی‌ را علامتی‌ داد.25لیكن‌ حِزْقیا موافق‌ احسانی‌ كه‌ به‌ وی‌ داده‌ شده‌ بود، عمل‌ ننمود زیرا دلش‌ مغرور شد و غضب‌ بر او و یهودا و اورشلیم‌ افروخته‌ گردید.26اما حِزْقیا با ساكنان‌ اورشلیم‌، از غرور دلش‌ تواضع‌ نمود، لهذا غضب‌ خداوند در ایام‌ حِزْقیا بر ایشان‌ نازل‌ نشد.27و حِزْقیا دولت‌ و حشمت‌ بسیار عظیمی‌ داشت‌ و به‌ جهت‌ خود مخزنها برای‌ نقره‌ و طلا و سنگهای‌ گرانبها و عطریات‌ و سپرها و هر گونه‌ اسباب‌ نفیسه‌ ساخت‌.28و انبارها برای‌ محصولات‌ از گندم‌ و شیره‌ و روغن‌ و آخُرها برای‌ انواع‌ بهایم‌ و آغلها به‌ جهت‌ گله‌ها.29و به‌ جهت‌ خود شهرها ساخت‌ و مواشی‌ گله‌ها و رمه‌های‌ بسیار تحصیل‌ نمود زیرا خدا اندوخته‌های‌ بسیار فراوان‌ به‌ او عطا فرمود.30و همین‌ حِزْقیا منبع‌ عالی‌ آب‌ جیحون‌ را مسدود ساخته‌، آن‌ را به‌ راه‌ راست‌ به‌ طرف‌ غربی‌ شهر داود فرود آورد. پس‌ حِزْقیا در تمامی‌ اعمالش‌ كامیاب‌ شد.31اما در امر ایلچیانِ سرداران‌ بابل‌ كه‌ نزد وی‌ فرستاده‌ شده‌ بودند تا دربارۀ آیتی‌ كه‌ در زمین‌ ظاهر شده‌ بود پرسش‌ نمایند، خدا او را واگذاشت‌ تا او را امتحان‌ نماید و هر چه‌ در دلش‌ بود بداند.32و بقیۀ وقایع‌ حِزْقیا و حسنات‌ او اینك‌ در رؤیای‌ اشعیا ابن‌آموص‌ نبی‌ و در تواریخ‌ پادشاهان‌ یهودا و اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.33پس‌ حِزْقیا با پدران‌ خود خوابید و او را در بلندی‌ مقبرۀ پسران‌ داود دفن‌ كردند؛ و تمامی‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ او را در حین‌ وفاتش‌ اكرام‌نمودند؛ و پسرش‌ مَنَسَّی‌ در جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 33

1مَنَسَّی‌ دوازده‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و پنجاه‌ و پنج‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود.2و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ رجاسات‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند آنها را از حضور بنی‌اسرائیل‌ اخراج‌ كرده‌ بود، عمل‌ نمود.3زیرا مكانهای‌ بلند را كه‌ پدرش‌ حِزْقیا خراب‌ كرده‌ بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای‌ بَعْلیم‌ برپا كرد و اَشَیره‌ها بساخت‌ و به‌ تمامی‌ لشكر آسمان‌ سجده‌ نموده‌، آنها را عبادت‌ كرد.4و مذبح‌ها در خانۀ خداوند بنا نمود كه‌ درباره‌اش‌ خداوند گفته‌ بود: «اسم‌ من‌ در اورشلیم‌ تا به‌ ابد خواهد بود.»5و مذبح‌ها برای‌ تمامی‌ لشكر آسمان‌ در هر دو صحن‌ خانۀ خداوند بنا نمود.6و پسران‌ خود را در وادی‌ ابن‌ هِنُّوم‌ از آتش‌ گذرانید و فالگیری‌ و افسونگری‌ و جادوگری‌ می‌كرد و با اصحاب‌ اجنه‌ و جادوگران‌ مراوده‌ می‌نمود و در نظر خداوند شرارت‌ بسیار ورزیده‌، خشم‌ او را به‌ هیجان‌ آورد.7و تمثال‌ ریخته‌ شده‌ بت‌ را كه‌ ساخته‌ بود، در خانۀ خداوند برپا داشت‌ كه‌ درباره‌اش‌ خدا به‌ داود و به‌ پسرش‌ سلیمان‌ گفته‌ بود: «در این‌ خانه‌ و در اورشلیم‌ كه‌ آن‌ را از تمامی‌ اسباط‌ بنی‌اسرائیل‌ برگزیده‌ام‌، اسم‌ خود را تا به‌ ابد قرار خواهم‌ داد.8و پایهای‌ اسرائیل‌ را از زمینی‌ كه‌ مقرّ پدران‌ شما ساخته‌ام‌، بار دیگر آواره‌ نخواهم‌ گردانید، به‌ شرطی‌ كه‌ توجه‌ نمایند تا برحسب‌ هر آنچه‌ به‌ ایشان‌ امر فرموده‌ام‌ وبرحسب‌ تمامی‌ شریعت‌ و فرایض‌ و احكامی‌ كه‌ به‌ دست‌ موسی‌ داده‌ام‌، عمل‌ نمایند.»9اما مَنَسَّی‌، یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ را اغوا نمود تا از امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند پیش‌ بنی‌اسرائیل‌ هلاك‌ كرده‌ بود، بدتر رفتار نمودند.10و خداوند به‌ مَنَسَّی‌ و به‌ قوم‌ او تكلم‌ نمود، اما ایشان‌ گوش‌ نگرفتند.11پس‌ خداوند سرداران‌ لشكر آشور را بر ایشان‌ آورد و مَنَسَّی‌ را با غُلّها گرفته‌، او را به‌ زنجیرها بستند و به‌ بابل‌ بردند.12و چون‌ در تنگی‌ بود، یهُوَه‌ خدای‌ خود را طلب‌ نمود و به‌ حضور خدای‌ پدران‌ خویش‌ بسیار تواضع‌ نمود.13و چون‌ از او مسألت‌ نمود وی‌ را اجابت‌ نموده‌، تضرع‌ او را شنید و به‌ مملكتش‌ به‌ اورشلیم‌ باز آورد؛ آنگاه‌ مَنَسَّی‌ دانست‌ كه‌ یهُوَه‌ خدا است‌.14و بعد از این‌ حصار بیرونی‌ شهر داود را به‌ طرف‌ غربی‌ جیحون‌ در وادی‌ تا دهنه‌ دروازۀ ماهی‌ بنا نمود و دیواری‌ گرداگرد عوفل‌ كشیده‌، آن‌ را بسیار بلند ساخت‌ و سرداران‌ جنگی‌ بر همۀ شهرهای‌ حصاردار یهودا قرار داد.15و خدایان‌ بیگانه‌ و بت‌ را از خانۀ خداوند و تمامی‌ مذبحها را كه‌ در كوه‌ خانۀ خداوند و در اورشلیم‌ ساخته‌ بود برداشته‌، آنها را از شهر بیرون‌ ریخت‌.16و مذبح‌ خداوند را تعمیر نموده‌، ذبایح‌ سلامتی‌ و تشكر بر آن‌ گذرانیدند و یهودا را امر فرمود كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را عبادت‌ نمایند.17اما قوم‌ هنوز در مكانهای‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانیدند لیكن‌ فقط‌ برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود.18و بقیۀ وقایع‌ مَنَسَّی‌ و دعایی‌ كه‌ نزد خدای‌ خود كرد و سخنان‌ رائیانی‌ كه‌ به‌ اسم‌ یهُوَه‌ خدای‌اسرائیل‌ به‌ او گفتند، اینك‌ در تواریخ‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ مكتوب‌ است‌.19و دعای‌ او و مستجاب‌شدنش‌ و تمامی‌ گناه‌ و خیانتش‌ و جایهایی‌ كه‌ مكانهای‌ بلند در آنها ساخت‌ و اَشَیره‌ها و بتهایی‌ كه‌ قبل‌ از متواضع‌شدنش‌ برپا نمود، اینك‌ در اخبار حُوزای‌ مكتوب‌ است‌.20پس‌ مَنَسَّی‌ با پدران‌ خود خوابید و او را در خانۀ خودش‌ دفن‌ كردند و پسرش‌ آمون‌ در جایش‌ پادشاه‌ شد.21آمون‌ بیست‌ و دو ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و دو سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد.22و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، موافق‌ آنچه‌ پدرش‌ مَنَسَّی‌ كرده‌ بود، به‌ عمل‌ آورد؛ و آمون‌ برای‌ جمیع‌ بتهایی‌ كه‌ پدرش‌ مَنَسَّی‌ ساخته‌ بود، قربانی‌ گذرانیده‌، آنها را پرستش‌ كرد.23و به‌ حضور خداوند تواضع‌ ننمود، چنانكه‌ پدرش‌ مَنَسَّی‌ تواضع‌ نموده‌ بود، بلكه‌ این‌ آمون‌ زیاده‌ و زیاده‌ عصیان‌ ورزید.24پس‌ خادمانش‌ بر او شوریده‌، او را در خانۀ خودش‌ كشتند.25و اهل‌ زمین‌ همۀ كسانی‌ را كه‌ بر آمون‌ پادشاه‌ شوریده‌ بودند، به‌ قتل‌ رسانیدند و اهل‌ زمین‌ پسرش‌ یوشیا را در جایش‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كردند.

Chapter 34

1یوشیا هشت‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و در اورشلیم‌ سی‌ و یكسال‌ سلطنت‌ نمود.2و آنچه‌ در نظر خداوند پسند بود، به‌ عمل‌ آورد و به‌ طریق‌های‌ پدر خود داود سلوك‌ نموده‌،به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ انحراف‌ نورزید.3و در سال‌ هشتم‌ سلطنت‌ خود، حینی‌ كه‌ هنوز جوان‌ بود، به‌ طلبیدن‌ خدای‌ پدر خود داود شروع‌ كرد و در سال‌ دوازدهم‌ به‌ طاهر ساختن‌ یهودا و اورشلیم‌ از مكان‌های‌ بلند و اَشَیره‌ها و تمثالها و بتها آغاز نمود.4و مذبح‌های‌ بَعْلیم‌ را به‌ حضور وی‌ منهدم‌ ساختند، و تماثیل‌ شمس‌ را كه‌ بر آنها بود قطع‌ نمود، و اَشَیره‌ها و تمثالها و بتهای‌ ریخته‌شده‌ را شكست‌، و آنها را خرد كرده‌، بر روی‌ قبرهای‌ آنانی‌ كه‌ برای‌ آنها قربانی‌ می‌گذرانیدند، پاشید.5و استخوانهای‌ كاهنان‌ را بر مذبح‌های‌ خودشان‌ سوزانید. پس‌ یهودا و اورشلیم‌ را طاهر نمود.6و در شهرهای‌ مَنَسَّی‌ و افرایم‌ و شمعون‌ حتی‌ نفتالی‌ نیز در خرابه‌هایی‌ كه‌ به‌ هر طرف‌ آنها بود (همچنین‌ كرد).7و مذبح‌ها را منهدم‌ ساخت‌ و اَشَیره‌ها و تمثالها را كوبیده‌، نرم‌ كرد و همۀ تمثالهای‌ شمس‌ را در تمامی‌ زمین‌ اسرائیل‌ قطع‌ نموده‌، به‌ اورشلیم‌ مراجعت‌ كرد.8و در سال‌ هجدهم‌ سلطنت‌ خود، بعد از آنكه‌ زمین‌ و خانه‌ را طاهر ساخته‌ بود، شافان‌ بن‌ اَصَلْیا و مَعَسیا رئیس‌ شهر و یوْآخ‌ بن‌ یوآحازِ وقایع‌ نگار را برای‌ تعمیر خانۀ یهُوَه‌ خدای‌ خود فرستاد.9و نزد حِلْقِیای‌ رئیس‌ كهنه‌ آمدند و نقره‌ای‌ را كه‌ به‌ خانۀ خدا درآورده‌ شده‌، و لاویان‌ مستحفظانِ آستانه‌، آن‌ را از دست‌ مَنَسَّی‌ و افرایم‌ و تمامی‌ بقیۀ اسرائیل‌ و تمامی‌ یهودا و بنیامین‌ و ساكنان‌ اورشلیم‌ جمع‌ كرده‌ بودند، به‌ او تسلیم‌ نمودند.10و آن‌ را به‌ دست‌ سركارانی‌ كه‌ بر خانۀ خداوند گماشته‌ شده‌ بودند، سپردند تا آن‌ را به‌ عمله‌هایی‌ كه‌ در خانۀ خداوند كار می‌كردند، به‌ جهت‌اصلاح‌ و تعمیر خانه‌ بدهند.11پس‌ آن‌ را به‌ نجاران‌ و بنایان‌ دادند تا سنگهای‌ تراشیده‌ و چوب‌ به‌ جهت‌ اردیها و تیرها برای‌ خانه‌هایی‌ كه‌ پادشاهان‌ یهودا آنها را خراب‌ كرده‌ بودند، بخرند.12و آن‌ مردان‌، كار را به‌ امانت‌ بجا می‌آوردند. و سركاران‌ ایشان‌ كه‌ نظارت‌ می‌كردند، یحَت‌ و عُوبَدْیای‌ لاویان‌ از بنی‌مراری‌ و زكریا و مَشُلام‌ از بنی‌قهاتیان‌ بودند، و نیز از لاویان‌ هر كه‌ به‌ آلات‌ موسیقی‌ ماهر بود.13و ایشان‌ ناظران‌ حمالان‌ و وكلاء بر همۀ آنانی‌ كه‌ در هر گونه‌ای‌ خدمت‌، اشتغال‌ داشتند بودند، و از لاویان‌ كاتبان‌ و سرداران‌ و دربانان‌ بودند.14و چون‌ نقره‌ای‌ را كه‌ به‌ خانۀ خداوند آورده‌ شده‌ بود، بیرون‌ می‌بردند، حلقیای‌ كاهن‌، كتاب‌ تورات‌ خداوند را كه‌ به‌ واسطۀ موسی‌ (نازل‌ شده‌) بود، پیدا كرد.15و حلقیا شافان‌ كاتب‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «كتاب‌ تورات‌ را در خانۀ خداوند یافته‌ام‌.» و حلقیا آن‌ كتاب‌ را به‌ شافان‌ داد.16و شافان‌ آن‌ كتاب‌ را نزد پادشاه‌ برد و نیز به‌ پادشاه‌ خبر رسانیده‌، گفت‌: «هر آنچه‌ به‌ دست‌ بندگانت‌ سپرده‌ شده‌ است‌ آن‌ را بجا می‌آورند.»17و نقره‌ای‌ را كه‌ در خانۀ خداوند یافت‌ شد، بیرون‌ آوردند و آن‌ را به‌ دست‌ سركاران‌ و به‌ دست‌ عمله‌ها دادند.18و شافان‌ كاتبْ پادشاه‌ را خبر داده‌، گفت‌: «حلقیای‌ كاهن‌ كتابی‌ به‌ من‌ داده‌ است‌.» پس‌ شافان‌ آن‌ را به‌ حضور پادشاه‌ خواند.19و چون‌ پادشاه‌ سخنان‌ تورات‌ را شنید، لباس‌ خود را درید.20و پادشاه‌، حلقیای‌ كاهن‌ و اخیقام‌ بن‌ شافان‌ و عَبْدون‌ بن‌ میكا و شافان‌ كاتب‌ و عسایا خادم‌ پادشاه‌ را امر فرموده‌، گفت‌:21« بروید و از خداوند برای‌ من‌ و برای‌ بقیۀ اسرائیل‌ و یهودا دربارۀ سخنانی‌ كه‌ در این‌ كتاب‌ یافت‌ می‌شود، مسألت‌ نمایید زیرا غضب‌ خداوند كه‌ بر ما ریخته‌ شده‌ است‌، عظیم‌ می‌باشد چونكه‌ پدران‌ ما كلام‌ خداوند را نگاه‌ نداشتند و به‌ هر آنچه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌ عمل‌ ننمودند.»22پس‌ حِلْقِیا و آنانی‌ كه‌ پادشاه‌ ایشان‌ را امر فرمود، نزد حُلْدَه‌ نبیه‌ زن‌ شَلُّوم‌ بن‌ تُوقَهَۀ بن‌ حَسْرَه‌ لباس‌دار رفتند، و او در محله‌ دوم‌ اورشلیم‌ ساكن‌ بود و او را بدین‌ مضمون‌ سخن‌ گفتند.23و او به‌ ایشان‌ گفت‌: «یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: به‌ كسی‌ كه‌ شما را نزد من‌ فرستاده‌ است‌ بگویید:24خداوند چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ بلایی‌ بر این‌ مكان‌ و ساكنانش‌ خواهم‌ رسانید، یعنی‌ همۀ لعنتهایی‌ كه‌ در این‌ كتاب‌ كه‌ آن‌ را به‌ حضور پادشاه‌ یهودا خواندند، مكتوب‌ است‌.25چونكه‌ مرا ترك‌ كرده‌، برای‌ خدایان‌ دیگر بخور سوزانیدند تا به‌ تمامی‌ اعمال‌ دستهای‌ خود خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ بیاورند؛ پس‌ غضب‌ من‌ بر این‌ مكان‌ افروخته‌ شده‌، خاموشی‌ نخواهد پذیرفت‌.26لیكن‌ به‌ پادشاه‌ یهودا كه‌ شما را به‌ جهت‌ مسألت‌ نمودن‌ از خداوند فرستاده‌ است‌، بگویید: یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: دربارۀ سخنانی‌ كه‌ شنیده‌ای‌،27چونكه‌ دل‌ تو نرم‌ بود و هنگامی‌ كه‌ كلام‌ خداوند را دربارۀ این‌ مكان‌ و ساكنانش‌ شنیدی‌، در حضور وی‌ تواضع‌ نمودی‌ و به‌ حضور من‌ متواضع‌ شده‌، لباس‌ خود را دریدی‌ و به‌ حضور من‌ گریستی‌، بنابراین‌ خداوند می‌گوید: من‌ نیز تو را اجابت‌ فرمودم‌.28اینك‌ من‌ تو را نزد پدرانت‌ جمع‌ خواهم‌ كرد و در قبر خود به‌ سلامتی‌ گذارده‌ خواهی‌ شد، و چشمان‌ تو تمامی‌ بلا را كه‌ من‌ بر این‌ مكان‌ و ساكنانش‌می‌رسانم‌ نخواهد دید.» پس‌ ایشان‌ نزد پادشاه‌ جواب‌ آوردند.29و پادشاه‌ فرستاد كه‌ تمامی‌ مشایخ‌ یهودا و اورشلیم‌ را جمع‌ كردند.30و پادشاه‌ و تمامی‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ و تمامی‌ قوم‌، چه‌ كوچك‌ و چه‌ بزرگ‌، به‌ خانۀ خداوند برآمدند و او همۀ سخنان‌ كتاب‌ عهدی‌ را كه‌ در خانۀ خداوند یافت‌ شد، در گوش‌ ایشان‌ خواند.31و پادشاه‌ بر منبر خود ایستاد و به‌ حضور خداوند عهد بست‌ كه‌ خداوند را پیروی‌ نموده‌، اوامر و شهادات‌ و فرایض‌ او را به‌ تمامی‌ دل‌ و تمامی‌ جان‌ نگاه‌ دارند و سخنان‌ این‌ عهد را كه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌، بجا آورند.32و همۀ آنانی‌ را كه‌ در اورشلیم‌ و بنیامین‌ حاضر بودند، بر این‌ مُتِمَكِن‌ ساخت‌ و ساكنان‌ اورشلیم‌، برحسب‌ عهد خدا یعنی‌ خدای‌ پدران‌ خود، عمل‌ نمودند.33و یوشیا همۀ رجاسات‌ را از تمامی‌ زمینهایی‌ كه‌ از آن‌ بنی‌اسرائیل‌ بود برداشت‌، و همۀ كسانی‌ را كه‌ در اسرائیل‌ یافت‌ شدند، تحریض‌ نمود كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود را عبادت‌ نمایند و ایشان‌ در تمامی‌ ایام‌ او از متابعت‌ یهُوَه‌ خدای‌ پدران‌ خود انحراف‌ نورزیدند.

Chapter 35

1و یوشیا عید فِصَحی‌ در اورشلیم‌ برای خداوند نگاه‌ داشت‌، و فِصَح‌ را در چهاردهم‌ ماه‌ اول‌ در اورشلیم‌ ذبح‌ نمودند.2و كاهنان‌ را بر وظایف‌ ایشان‌ قرار داده‌، ایشان‌ را برای‌ خدمت‌ خانۀ خداوند قوی‌ دل‌ ساخت‌.3و به‌ لاویانی‌ كه‌ تمامی‌ اسرائیل‌ را تعلیم‌ می‌دادند و برای‌ خداوند تقدیس‌ شده‌ بودند، گفت‌: «تابوت‌ مقدس‌ را در خانه‌ای‌ كه‌ سلیمان‌ بن‌ داود، پادشاه‌اسرائیل‌ بنا كرده‌ است‌ بگذارید. و دیگر بر دوش‌ شما بار نباشد. الا´ن‌ به‌ خدمت‌ یهُوَه‌ خدای‌ خود و به‌ قوم‌ او اسرائیل‌ بپردازید.4و خویشتن‌ را برحسب‌ خاندانهای‌ آبای‌ خود و فرقه‌های‌ خویش‌ بر وفق‌ نوشتۀ داود، پادشاه‌ اسرائیل‌ و نوشتۀ پسرش‌ سلیمان‌ مستعد سازید.5و برحسب‌ فرقه‌های‌ خاندانهای‌ آبای‌ برادران‌ خویش‌ یعنی‌ بنی‌قوم‌ و موافق‌ فرقه‌های‌ خاندانهای‌ آبای‌ لاویان‌ در قدس‌ بایستید.6و فِصَح‌ را ذبح‌ نمایید و خویشتن‌ را تقدیس‌ نموده‌، برای‌ برادران‌ خود تدارك‌ بینید تا برحسب‌ كلامی‌ كه‌ خداوند به‌ واسطۀ موسی‌ گفته‌ است‌ عمل‌ نمایند.»7پس‌ یوشیا به‌ بنی‌قوم‌ یعنی‌ به‌ همۀ آنانی‌ كه‌ حاضر بودند، از گله‌ بره‌ها و بزغاله‌ها به‌ قدر سی‌ هزار رأس‌، همۀ آنها را به‌ جهت‌ قربانی‌های‌ فِصَح‌ داد و از گاوان‌ سه‌ هزار رأس‌ كه‌ همۀ اینها از اموال‌ خاص‌ پادشاه‌ بود.8و سروران‌ او به‌ قوم‌ و به‌ كاهنان‌ و به‌ لاویان‌ هدایای‌ تَبَرُّعی‌ دادند. و حلقیا و زكریا و یحیئیل‌ كه‌ رؤسای‌ خانۀ خدا بودند، دو هزار و ششصد بره‌ و سیصد گاو به‌ جهت‌ قربانی‌های‌ فِصَح‌ دادند.9و كوننیا و شَمَعْیا و نَتَنْیئیل‌ برادرانش‌ و حَشبا و یعْیئیل‌ و یوزاباد كه‌ رؤسای‌ لاویان‌ بودند، پنج‌ هزار بره‌ و پانصد گاو به‌ لاویان‌ به‌ جهت‌ قربانی‌های‌ فِصَح‌ دادند.10پس‌ آن‌ خدمت‌ مهیا شد و كاهنان‌ در جایهای‌ خود و لاویان‌ در فرقه‌های‌ خویش‌، برحسب‌ فرمان‌ پادشاه‌ ایستادند.11و فِصَح‌ را ذبح‌ كردند و كاهنان‌ خون‌ را از دست‌ ایشان‌ (گرفته‌) پاشیدند و لاویان‌ پوست‌ آنها را كندند.12وقربانی‌های‌ سوختنی‌ را برداشتند تا آنها را برحسب‌ فرقه‌های‌ خاندانهای‌ آبا به‌ پسران‌ قوم‌ بدهند تا ایشان‌ آنها را برحسب‌ آنچه‌ در كتاب‌ موسی‌ نوشته‌ بود، برای‌ خداوند بگذرانند و با گاوان‌ نیز چنین‌ عمل‌ نمودند.13و فِصَح‌ را موافق‌ رسم‌ به‌ آتش‌ پختند و هدایای‌ مقدس‌ را در دیگها و پاتیلها و تابه‌ها پخته‌، آنها را به‌ تمامی‌ پسران‌ قوم‌ به‌ زودی‌ دادند.14و بعد از آن‌ برای‌ خودشان‌ و برای‌ كاهنان‌ مهیا ساختند زیرا كه‌ پسران‌ هارون‌ كهنه‌ در گذرانیدن‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و پیه‌ تا شام‌ مشغول‌ بودند. لهذا لاویان‌ برای‌ خودشان‌ و برای‌ پسران‌ هارون‌ كهنه‌ مهیا ساختند.15و مغنیان‌ از بنی‌آساف‌ برحسب‌ فرمان‌ داود و آساف‌ و هیمان‌ و یدوتون‌ كه‌ رایی پادشاه‌ بود، به‌ جای‌ خود ایستادند و دربانان‌ نزد هر دروازه‌؛ و برای‌ ایشان‌ لازم‌ نبود كه‌ از خدمت‌ خود دور شوند زیرا كه‌ برادران‌ ایشان‌ لاویان‌ به‌ جهت‌ ایشان‌ مهیا ساختند.16پس‌ تمامی‌ خدمت‌ خداوند در همان‌ روز آماده‌ شد تا فِصَح‌ را نگاه‌ دارند و قربانی‌های‌ سوختنی‌ را بر مذبح‌ خداوند برحسب‌ فرمان‌ یوشیا پادشاه‌ بگذرانند.17پس‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ حاضر بودند، در همان‌ وقت‌، فِصَح‌ و عید فطیر را هفت‌ روز نگاه‌ داشتند.18و هیچ‌ عید فِصَح‌ مثل‌ این‌ از ایام‌ سموئیل‌ نبی‌ در اسرائیل‌ نگاه‌ داشته‌ نشده‌ بود، و هیچ‌ كدام‌ از پادشاهان‌ اسرائیل‌ مثل‌ این‌ عید فِصَحی‌ كه‌ یوشیا و كاهنان‌ و لاویان‌ و تمامی‌ حاضران‌ یهودا و اسرائیل‌ و سكنه‌ اورشلیـم‌ نگاه‌ داشتنـد، نگاه‌ نداشتـه‌ بـود.19و این‌ فِصَح‌ در سال‌ هجدهم‌ سلطنت‌ یوشیا واقع‌ شد.20بعد از همۀ این‌ امور چون‌ یوشیا هیكل‌ را آماده‌ كرده‌ بود، نَكُو پادشاه‌ مصر برآمد تا با كَرْكَمیش‌ نزد نهر فرات‌ جنگ‌ كند. و یوشیا به‌ مقابلۀ او بیرون‌ رفت‌.21و (نَكُو) قاصدان‌ نزد او فرستاده‌، گفت‌: «ای‌ پادشاه‌ یهودا مـرا با تو چـه‌ كار است‌؟ من‌ امروز به‌ ضد تو نیامـده‌ام‌ بلكه‌ به‌ ضد خاندانـی‌ كه‌ با آن‌ محاربه‌ می‌نمایـم‌. و خـدا مرا امر فرموده‌ است‌ كه‌ بشتابم‌. پس‌ از آن‌ خدایی‌ كه‌ با من‌ است‌، دست‌ بردار مبادا تو را هلاك‌ سازد.»22لیكن‌ یوشیا روی‌ خود را از او برنگردانید، بلكه‌ خویشتن‌ را مُتِنَكِّر ساخت‌ تا با وی‌ جنگ‌ كند؛ و به‌ كلام‌ نكو كه‌ از جانب‌ خدا بود گوش‌ نگرفته‌، به‌ قصد مقاتله‌ به‌ میدان‌ مَجِدُّو درآمد.23و تیراندازان‌ بر یوشیا پادشاه‌ تیر انداختند و پادشاه‌ به‌ خادمان‌ خود گفت‌: «مرا بیرون‌ برید زیرا كه‌ سخت‌ مجروح‌ شده‌ام‌.»24پس‌ خادمانش‌ او را از ارابه‌اش‌ گرفتند و بر ارابۀ دومین‌ كه‌ داشت‌ سوار كرده‌، به‌ اورشلیم‌ آوردند. پس‌ وفات‌ یافته‌، در مقبرۀ پدران‌ خود دفن‌ شد، و تمامی‌ یهودا و اورشلیم‌ برای‌ یوشیا ماتم‌ گرفتند.25و ارمیا به‌ جهت‌ یوشیا مرثیه‌ خواند و تمامی‌ مغنیان‌ و مغنیات‌ یوشیا را در مراثی‌ خویش‌ تا امروز ذكر می‌كنند و آن‌ را فریضه‌ای‌ در اسرائیل‌ قرار دادند، چنانكه‌ در سِفر مراثی‌ مكتوب‌ است‌.26و بقیۀ وقایع‌ یوشیا و اعمال‌ حسنه‌ای‌ كه‌ مطابق‌ نوشتۀ تورات‌ خداوند به‌ عمل‌ آورد،27و امور اول‌ و آخر او اینك‌ در تواریخ‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ و یهودا مكتوب‌ است‌.

Chapter 36

1و قوم‌ زمین‌، یهُوآحاز بن‌ یوشیا را گرفته‌، او را در جای‌ پدرش‌ در اورشلیم‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ نمودند.2یهوآحاز بیست‌ و سه‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و در اورشلیم‌ سه‌ ماه‌ سلطنت‌ نمود.3و پادشاه‌ مصر، او را در اورشلیم‌ معزول‌ نمود و زمین‌ را به‌ صد وزنۀ نقره‌ و یك‌ وزنۀ طلا جریمه‌ كرد.4و پادشاه‌ مصر، برادرش‌ الیاقیم‌ را بر یهودا و اورشلیم‌ پادشاه‌ ساخت‌، و اسم‌ او را به‌ یهُویاقیم‌ تبدیل‌ نمود، و نَكُو برادرش‌ یهُوآحاز را گرفته‌، به‌ مصر برد.5یهُویاقیم‌ بیست‌ و پنج‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و یازده‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود، و در نظر یهُوَه‌ خدای‌ خود شرارت‌ ورزید.6و نَبُوكَدْنَصَّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ ضد او برآمد و او را به‌ زنجیرها بست‌ تا او را به‌ بابل‌ بِبَرد.7و نَبُوكَدْنَصَّر بعضی‌ از ظروف‌ خانۀ خداوند را به‌ بابل‌ آورده‌، آنها را در قصر خود در بابل‌ گذاشت‌.8و بقیۀ وقایع‌ یهُویاقیم‌ و رجاساتی‌ كه‌ به‌ عمل‌ آورد و آنچه‌ در او یافت‌ شد، اینك‌ در تواریخ‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ و یهودا مكتوب‌ است‌. و پسرش‌ یهُویاكین‌ در جایش‌ پادشاهی‌ كرد.9یهُویاكین‌ هشت‌ ساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و سه‌ ماه‌ و ده‌ روز در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود، به‌ عمل‌ آورد.10و دروقت‌ تحویل‌ سال‌، نَبُوكَدْنَصَّر پادشاه‌ فرستاد و او را با ظروف‌ گرانبهای‌ خانۀ خداوند به‌ بابل‌ آورد، و برادرش‌ صدقیا را بر یهودا و اورشلیم‌ پادشاه‌ ساخت‌.11صدقیا بیست‌ و یكساله‌ بود كه‌ پادشاه‌ شد و یازده‌ سال‌ در اورشلیم‌ سلطنت‌ نمود.12و در نظر یهُوَه‌ خدای‌ خود شرارت‌ ورزیده‌، در حضور ارمیای‌ نبی‌ كه‌ از زبان‌ خداوند به‌ او سخن‌ گفت‌، تواضع‌ ننمود.13و نیز بر نَبُوكَدْنَصَّر پادشاه‌ كه‌ او را به‌ خدا قسم‌ داده‌ بود عاصی‌ شد و گردن‌ خود را قوی‌ و دل‌ خویش‌ را سخت‌ ساخته‌، به‌ سوی‌ یهُوَه‌ خدای‌ اسرائیل‌ بازگشت‌ ننمود.14و تمامی‌ رؤسای‌ كهنه‌ و قوم‌، خیانتِ بسیاری‌ موافق‌ همۀ رجاسات‌ امّت‌ها ورزیدند و خانۀ خداوند را كه‌ آن‌ را در اورشلیم‌ تقدیس‌ نموده‌ بود، نجس‌ ساختند.15و یهُوَه‌ خدای‌ پدر ایشان‌ به‌ دست‌ رسولان‌ خویش‌ نزد ایشان‌ فرستاد، بلكه‌ صبح‌ زود برخاسته‌، ایشان‌ را ارسال‌ نمود زیرا كه‌ بر قوم‌ خود و بر مسكن‌ خویش‌ شفقت‌ نمود.16اما ایشان‌ رسولان‌ خدا را اهانت‌ نمودند و كلام‌ او را خوار شمرده‌، انبیایش‌ را استهزا نمودند، چنانكه‌ غضب‌ خداوند بر قوم‌ او افروخته‌ شد، به‌ حدی‌ كه‌ علاجی‌ نبود.17پس‌ پادشاه‌ كلدانیان‌ را كه‌ جوانان‌ ایشان‌ را در خانۀ مقدسِ ایشان‌ به‌ شمشیر كشت‌ و بر جوانان‌ و دوشیزگان‌ و پیران‌ و ریش‌سفیدان‌ ترحم‌ ننمود، بر ایشان‌ آورد و همه‌ را به‌ دست‌ او تسلیم‌ كرد.18و او سایر ظروف‌ خانۀ خدا را از بزرگ‌ و كوچك‌ و خزانه‌های‌ خانۀ خداوند و گنجهای‌ پادشاه‌ و سرورانش‌ را تماماً به‌ بابل‌ برد.19و خانۀ خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم‌ را منهدم‌ ساختند و همۀ قصرهایش‌ را به‌ آتش‌ سوزانیدند و جمیع‌ آلات‌ نفیسۀ آنها را ضایع‌ كردند.20و بقیۀالسیف‌ را به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برد كه‌ ایشان‌ تا زمان‌ سلطنت‌ پادشاهان‌ فارس‌ او را و پسرانش‌ را بنده‌ بودند.21تا كلام‌ خداوند به‌ زبان‌ اِرْمیا كامل‌ شود و زمین‌ از سَبَّت‌های‌ خود تمتّع‌ بَرَد زیرا در تمامی‌ ایامی‌ كه‌ ویران‌ ماند آرامی‌ یافت‌، تا هفتاد سال‌ سپری‌ شد.22و در سال‌ اولِ كورش‌، پادشاه‌ فارس‌، تا كلام‌ خداوند به‌ زبان‌ ارمیا كامل‌ شود، خداوند روح‌ كورش‌، پادشاه‌ فارس‌ را برانگیخت‌ تا در تمامی‌ ممالك‌ خود فرمانی‌ نافذ كرد و آن‌ را نیز مرقوم‌ داشت‌ و گفت‌:23« كورش‌، پادشاه‌ فارس‌ چنین‌ می‌فرماید: یهُوَه‌ خدای‌ آسمانها، تمامی‌ ممالك‌ زمین‌ را به‌ من‌ داده‌ است‌ و او مرا امر فرمود كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ وی‌ در اورشلیم‌ كه‌ در یهودا است‌ بنا نمایم‌. پس‌ كیست‌ از شما از تمامی‌ قوم‌ او؟ یهُوَه‌ خدایش‌ همراهش‌ باشد و برود.»

## عزرا

Chapter 1

1و در سال‌ اوّل‌ كورش‌، پادشاه‌ فارس‌ تا كلام خداوند به‌ زبان‌ ارمیا كامل‌ شود، خداوند روح‌ كورش‌ پادشاه‌ فارس‌ را برانگیخت‌ تا در تمامی‌ ممالك‌ خود فرمانی‌ نافذ كرد و آن‌ را نیز مرقوم‌ داشت‌ و گفت‌:2«كورش‌ پادشاه‌ فارس‌ چنین‌ می‌فرماید: یهوه‌ خدای‌ آسمانها جمیع‌ ممالك‌ زمین‌ را به‌ من‌ داده‌ و مرا امر فرموده‌ است‌ كه‌ خانه‌ای‌ برای‌ وی‌ در اورشلیم‌ كه‌ در یهودا است‌ بنا نمایم‌.3پس‌ كیست‌ از شما از تمامی‌ قوم‌ او كه‌ خدایش‌ با وی‌ باشد؟ او به‌ اورشلیم‌ كه‌ در یهودا است‌، برود و خانه‌ یهوه‌ را كه‌ خدای‌ اسرائیل‌ و خدای‌ حقیقی‌ است‌، در اورشلیم‌ بنا نماید.4و هر كه‌ باقی‌ مانده‌ باشد، در هر مكانی‌ از مكان‌هایی‌ كه‌ در آنها غریب‌ می‌باشد، اهل‌ آن‌ مكان‌ او را به‌ نقره‌ و طلا و اموال‌ و چهارپایان‌ علاوه‌ بر هدایای‌ تبرّعی‌ به‌ جهت‌ خانه‌ خدا كه‌ در اورشلیم‌ است‌ اعانت‌ نمایند.»5پس‌ رؤسای‌ آبای‌ یهودا و بنیامین‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ با همه‌ كسانی‌ كه‌ خدا روح‌ ایشان‌ را برانگیزانیده‌ بود برخاسته‌، روانه‌ شدند تا خانه‌ خداوند را كه‌ در اورشلیم‌ است‌ بنا نمایند.6و جمیع‌ همسایگان‌ ایشان‌، ایشان‌ را به‌ آلات‌ نقره‌ و طلا و اموال‌ و چهارپایان‌ و تحفه‌ها، علاوه‌ بر همه‌ هدایای‌ تَبَرُّعی‌ اعانت‌ كردند.7و كورش‌ پادشاه‌ ظروف‌ خانه‌ خداوند را كه‌ نبوكدنصّر آنها را ازاورشلیم‌ آورده‌ و در خانه‌ خدایان‌ خود گذاشته‌ بود، بیرون‌ آورد.8و كورش‌ پادشاه‌ فارس‌، آنها را از دست‌ مِتْرَدات‌، خزانه‌دار خود بیرون‌ آورده‌، به‌ شیشَبصَّر رئیس‌ یهودیان‌ شمرد.9و عدد آنها این‌ است‌: سی‌ طاس‌ طلا و هزار طاس‌ نقره‌ و بیست‌ و نه‌ كارد،10و سی‌ جام‌ طلا و چهارصد و ده‌ جام‌ نقره‌ از قسم‌ دوّم‌ و هزار ظرف‌ دیگر.11تمامی‌ ظروف‌ طلا و نقره‌ پنجهزار و چهارصد بود و شیشبصّر همه‌ آنها را با اسیرانی‌ كه‌ از بابل‌ به‌ اورشلیم‌ می‌رفتند برد.

Chapter 2

1و اینانند اهل‌ ولایتها كه‌ از اسیری آن‌اشخاصی‌ كه‌ نبوكدنصّر، پادشاه‌ بابل‌، به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برده‌ بود، برآمدند و هر كدام‌ از ایشان‌ به‌ اورشلیم‌ و یهودا و شهر خود برگشتند.2اما آنانی‌ كه‌ همراه‌ زرُّبابل‌ آمدند، یشوع‌ و نَحَمیا و سَرایا و رَعِیلایا و مُردَخای‌ و بِلْشان‌ و مِسْفار و بِغْوای‌ و رَحُوم‌ و بَعْنَه‌. و شماره‌ مردان‌ قوم‌ اسرائیل‌:3بنی‌فرعُوش‌ دو هزار و یكصد و هفتاد و دو.4بنی‌شَفَطْیا سیصد و هفتاد و دو.5بنی‌آرَح‌ هفتصد و هفتاد و پنج‌.6بنی‌فَحَت‌ مُوآب‌ از بنی‌یشُوع‌ و یوآب‌ دو هزار و هشتصد و دوازده‌.7بنی‌عیلام‌ هزار و دویست‌ و پنجاه‌ و چهار.8بنی‌زَتُّونَه‌ صد و چهل‌ و پنج‌.9بنی‌زَكّای‌ هفتصدو شصت‌.10بنی‌بانی‌ ششصد و چهل‌ و دو.11بنی‌بابای‌ ششصد و بیست‌ و سه‌.12بنی‌اَزْجَد هزار و دویست‌ و بیست‌ و دو.13بنی‌اَدُونیقام‌ ششصد و شصت‌ و شش‌.14بنی‌بِغْوای‌ دو هزار و پنجاه‌ و شش‌.15بنی‌عادین‌ چهارصد و پنجاه‌ و چهار.16بنی‌آطیر (از خاندان‌) یحِزْقیا نود و هشت‌.17بنی‌بیصای‌ سیصد و بیست‌ و سه‌.18بنی‌یورَه‌ صد و دوازده‌.19بنی‌حاشوم‌ دویست‌ و بیست‌ و سه‌.20بنی‌جَبّار نود و پنج‌.21بنی‌بیت‌لحم‌ صد و بیست‌ و سه‌.22مردان‌ نَطُوفَه‌ پنجاه‌ و شش‌.23مردان‌ عَناتُوت‌ صد و بیست‌ و هشت‌.24بنی‌عَزْمُوت‌ چهل‌ و دو.25بنی‌قریه‌ عاریم‌ و كَفِیرَه‌ و بَئِیرُوت‌ هفتصد و چهل‌ و سه‌.26بنی‌رامَه‌ و جِبَع‌ ششصد و بیست‌ و یك‌.27مردان‌ مِكْماس‌ صد و بیست‌ و دو.28مردان‌ بیت‌ئیل‌ و عای‌ دویست‌ و بیست‌ و سه‌.29بنی‌نَبُو پنجاه‌ و دو.30بنی‌مَغبیش‌ صد و پنجاه‌ و شش‌.31بنی‌عیلام‌ دیگر، هزار و دویست‌ و پنجاه‌ چهار.32بنی‌حاریم‌ سیصد و بیست‌.33بنی‌لُود و حادِید و اُرْنُو هفتصد و بیست‌ و پنج‌.34بنی‌اَریحا سیصد و چهل‌ و پنج‌.35بنی‌سَنائۀ سه‌ هزار و ششصد و سی‌.36و اما كاهنان‌: بنی‌یدَعْیا از خاندان‌ یشُوع‌ نُه‌ صد و هفتاد و سه‌.37بنی‌اِمّیر هزار و پنجاه‌ و دو.38بنی‌فَشْحُور هزار و دویست‌ و چهل‌ و هفت‌.39بنی‌حاریم‌ هزار و هفده‌.40و اما لاویان‌: بنی‌یشُوع‌ و قَدْمیئیل‌ از نسل‌ هُودُویا هفتاد و چهار.41و مغنّیان‌: بنی‌آساف‌ صد و بیست‌ و هشت‌.42و پسرانِ دربانان‌: بنی‌شَلُّوم‌ و بنی‌آطیر وبنی‌طَلْمون‌ و بنی‌عَقُّوب‌ و بنی‌حَطیطا و بنی‌شوبای‌ جمیع‌ اینها صد و سی‌ و نُه‌.43و اما نتینیم‌: بنی‌صیحا و بنی‌حَسُوفا و بنی‌طَبّاعُوت‌،44و بنی‌قیروس‌ و بنی‌سیعَها و بنی‌فادُوم‌،45و بنی‌لَبانَه‌ و بنی‌حَجابَه‌ و بنی‌عَقُّوب‌،46و بنی‌حاجاب‌ و بنی‌شَمْلای‌ و بنی‌حانان‌،47و بنی‌جِدّیل‌ و بنی‌جَحَر و بنی‌رَآیا،48و بنی‌رَصین‌ و بنی‌نَقُودا و بنی‌جَزّام‌،49و بنی‌عُزَّه‌ و بنی‌فاسیح‌ و بنی‌بیسای‌،50و بنی‌اَسْنَه‌ و بنی‌مَعُونیم‌ و بنی‌نَفُوسیم‌،51و بنی‌بَقْبُوق‌ و بنی‌حَقُوفا و بنی‌حَرْحُور،52و بنی‌بَصْلُوت‌ و بنی‌محیدا و بنی‌حَرْشا،53و بنی‌بَرْقُوس‌ و بنی‌سِیسَرا و بنی‌تامَح‌،54و بنی‌نَصیح‌ و بنی‌حَطیفا.55و پسران‌ خادمان‌ سُلیمان‌: بنی‌سُوطای‌ و بنی‌هَصُوفَرَت‌ و بنی‌فَرُودا،56و بنی‌یعْلَه‌ و بنی‌دَرْقون‌ و بنی‌جِدّیل‌،57و بنی‌شَفَطْیا و بنی‌حَطّیل‌ و بنی‌فُوخَرَةِ ظبائیم‌ و بنی‌آمی‌.58جمیع‌ نَتینیم‌ و پسران‌ خادمان‌ سُلیمان‌ سیصد و نود و دو.59و اینانند آنانی‌ كه‌ از تَلّ مِلْح‌ و تَلّ حَرْشا برآمدند یعنی‌ كِرُوب‌ و اَدّان‌ و اِمّیر؛ اما خاندان‌ پدران‌ و عشیره‌ خود را نشان‌ نتوانستند داد كه‌ آیا از اسرائیلیان‌ بودند یا نه‌.60بنی‌دَلایا و بنی‌طوبیا و بنی‌نَقُودا ششصد و پنجاه‌ و دو.61و از پسران‌ كاهنان‌، بنی‌حَبایا و بنی‌هَقُّوص‌ و بنی‌بَرْزِلاّی‌ كه‌ یكی‌ از دختران‌ بَرْزِلاّیی جلعادی‌ را به‌ زنی‌ گرفت‌، پس‌ به‌ نام‌ ایشان‌ مسمّی‌ شدند.62اینان‌ انساب‌ خود را در میان‌ آنانی‌ كه‌ در نسب‌نامه‌ها ثبت‌ شده‌ بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس‌ از كهانت‌ اخراج‌ شدند.63پس‌ تِرْشاتا به‌ ایشان‌ امرفرمود كه‌ تا كاهنی‌ با اُوریم‌ و تُمّیم‌ برقرار نشود، ایشان‌ از قدس‌اقداس‌ نخورند.64تمامی جماعت‌، با هم‌ چهل‌ و دو هزار و سیصد و شصت‌ نفر بودند.65سوای‌ غلامان‌ و كنیزان‌ ایشان‌، كه‌ هفتهزار و سیصد و سی‌ و هفت‌ نفر بودند، و مغنّیان‌ و مغنیاۀ ایشان‌ دویست‌ نفر بودند.66و اسبان‌ ایشان‌ هفتصد و سی‌ و شش‌، و قاطران‌ ایشان‌ دویست‌ و چهل‌ و پنج‌.67و شتران‌ ایشان‌ چهارصد و سی‌ و پنج‌ و حماران‌ ایشان‌ ششهزار و هفتصد و بیست‌.68و چون‌ ایشان‌ به‌ خانه‌ خداوند كه‌ در اورشلیم‌ است‌ رسیدند، بعضی‌ از رؤسای‌ آبا، هدایای‌ تَبَرُّعی‌ به‌ جهت‌ خانه‌ خدا آوردند تا آن‌ را در جایش‌ برپا نمایند.69برحسب‌ قوّه‌ خود، شصت‌ و یك‌ هزار درهم‌ طلا و پنج‌ هزار مَنای‌ نقره‌ و صد (دست‌) لباس‌ كهانت‌ به‌ خزانه‌ به‌ جهت‌ كار دادند.70پس‌ كاهنان‌ و لاویان‌ و بعضی‌ از قوم‌ و مغنّیان‌ و دربانان‌ و نتینیم‌ در شهرهای‌ خود ساكن‌ شدند و تمامی‌ اسرائیل‌ در شهرهای‌ خود مسكن‌ گرفتند.

Chapter 3

1و چون‌ ماه‌ هفتم‌ رسید، بنی‌اسرائیل‌ در شهرهای‌ خود مقیم‌ بودند و تمامی قوم‌ مثل‌ یك‌ مرد در اورشلیم‌ جمع‌ شدند.2و یشوع‌ بن‌ یوصاداق‌ و برادرانش‌ كه‌ كاهنان‌ بودند و زَرُبّابل‌ بن‌ شألتیئیل‌ با برادران‌ خود برخاستند و مذبح‌ خدای‌ اسرائیل‌ را برپا كردند تا قربانی‌های‌ سوختنی‌ برحسب‌ آنچه‌ در توراتِ موسی‌، مردخدا مكتوب‌ است‌ بر آن‌ بگذرانند.3پس‌ مذبح‌ را برجایش‌ برپا كردند زیرا كه‌ به‌ سبب‌ قوم‌ زمین‌، ترس‌ بر ایشان‌ مستولی‌ می‌بود و قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند یعنی‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌، صبح‌ و شام‌ را بر آن‌ گذرانیدند.4و عید خیمه‌ها را به‌ نحوی‌ كه‌ مكتوب‌ است‌ نگاه‌ داشتند و قربانی‌های‌ سوختنی روز به‌ روز، معتادِ هر روز را در روزش‌، برحسب‌ رسم‌ و قانون‌ گذرانیدند.5و بعد از آن‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌ دائمی‌ را در غُرّه‌های‌ ماه‌ و در همه‌ مواسم‌ مقدّس‌ خداوند و برای‌ هر كس‌ كه‌ هدایای‌ تبرّعی‌ به‌ جهت‌ خداوند می‌آورد، می‌گذرانیدند.6از روز اوّل‌ ماه‌ هفتم‌، حینی‌ كه‌ بنیاد هیكل‌ خداوند هنوز نهاده‌ نشده‌ بود، به‌ گذرانیدن‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند شروع‌ كردند.7و به‌ حَجّاران‌ و نجّاران‌ نقره‌ دادند و به‌ اهل‌ صیدون‌ و صور مأكولات‌ و مشروبات‌ و روغن‌ (دادند) تا چوب‌ سرو آزاد از لُبْنان‌ از دریا به‌ یافا، برحسب‌ امری‌ كه‌ كورش‌ پادشاه‌ فارس‌، به‌ ایشان‌ داده‌ بود بیاورند.8و در ماه‌ دوّم‌ از سال‌ دوّم‌، بعد از رسیدن‌ ایشان‌ به‌ خانه‌ خدا در اورشلیم‌، زربّابل‌ بن‌ شألتیئیل‌ و یشوع‌ بن‌ یوصاداق‌ و سایر برادران‌ ایشان‌ از كاهنان‌ و لاویان‌ و همه‌ كسانی‌ كه‌ از اسیری‌ به‌ اورشلیم‌ برگشته‌ بودند، به‌ نصب‌ نمودن‌ لاویان‌ از بیست‌ ساله‌ و بالاتر بر نظارت‌ عمل‌ خانه‌ خداوند شروع‌ كردند.9و یشوع‌ با پسران‌ و برادران‌ خود و قدمیئیل‌ با پسرانش‌ از بنی‌یهودا با هم‌ ایستادند تا بر بنی‌حیناداد و پسران‌ و برادران‌ایشان‌ كه‌ از لاویان‌ در كار خانه‌ خدا مشغول‌ می‌بودند، نظارت‌ نمایند.10و چون‌ بنّایان‌ بنیاد هیكل‌ خداوند را نهادند، كاهنان‌ را با لباس‌ خودشان‌ با كَرِنّاها و لاویان‌ بنی‌آساف‌ را با سنجها قرار دادند تا خداوند را برحسب‌ رسم‌ داود پادشاه‌ اسرائیل‌، تسبیح‌ بخوانند.11و بر یكدیگر می‌سراییدند و خداوند را تسبیح‌ و حمد می‌گفتند، كه‌ «او نیكوست‌ زیرا كه‌ رحمت‌ او بر اسرائیل‌ تا ابدالا´باد است‌» و تمامی‌ قوم‌ به‌ آواز بلند صدا زده‌، خداوند را به‌ سبب‌ بنیاد نهادن‌ خانه‌ خداوند ، تسبیح‌ می‌خواندند.12و بسیاری‌ از كاهنان‌ و لاویان‌ و رؤسای‌ آبا كه‌ پیر بودند و خانه‌ اوّلین‌ را دیده‌ بودند، حینی‌ كه‌ بنیاد این‌ خانه‌ در نظر ایشان‌ نهاده‌ شد، به‌ آواز بلند گریستند و بسیاری‌ با آواز شادمانی‌ صداهای‌ خود را بلند كردند.13چنانكه‌ مردم‌ نتوانستند در میان‌ صدای‌ آواز شادمانی‌ و آواز گریستنِ قوم‌ تشخیص‌ نمایند زیرا كه‌ خلق‌، صدای‌ بسیار بلند می‌دادند چنانكه‌ آواز ایشان‌ از دور شنیده‌ می‌شد.

Chapter 4

1و چون‌ دشمنان‌ یهودا و بنیامین‌ شنیدند كه‌اسیران‌، هیكل‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را بنا می‌كنند،2آنگاه‌ نزد زَرُبّابل‌ و رؤسای‌ آبا آمده‌، به‌ ایشان‌ گفتند كه‌ «ما همراه‌ شما بنا خواهیم‌ كرد زیرا كه‌ ما مثل‌ شما از زمان‌ اَسَرْحَدّون‌، پادشاه‌ آشور كه‌ ما را به‌ اینجا آورد، خدای‌ شما را می‌طلبیم‌ و برای‌ او قربانی‌ می‌گذرانیم‌.»3اما زربّابل‌ و یشوع‌ و سایر رؤسای‌ آبای‌ اسرائیل‌ به‌ ایشان‌ گفتند: «شما را با ما در بنا كردن‌ خانه‌ خدای‌ ما كاری‌ نیست‌، بلكه‌ ما تنها آن‌ را برای‌ یهوه‌، خدای‌ اسرائیل‌ چنانكه‌ كورش‌ پادشاه‌، سلطان‌ فارس‌ به‌ ما امر فرموده‌ است‌، آن‌ را بنا خواهیم‌ نمود.»4آنگاه‌ اهل‌ زمین‌ دستهای‌ قوم‌ یهودا را سست‌ كردند و ایشان‌ را در بنا نمودن‌ به‌ تنگ‌ می‌آوردند،5و به‌ ضدّ ایشان‌ مدبّران‌ اجیر ساختند كه‌ در تمام‌ ایام‌ كورش‌ پادشاه‌ فارس‌، تا سلطنت‌ داریوش‌، پادشاه‌ فارس‌ قصد ایشان‌ را باطل‌ ساختند.6و چون‌ اَخْشُوُرش‌ پادشاه‌ شد، در ابتدای‌ سلطنتش‌ بر ساكنان‌ یهودا و اورشلیم‌ شكایت‌ نوشتند.7و در ایام‌ اَرْتَحْشَستا، بشلام‌ و مِتَردات‌ و طبئیل‌ و سایر رفقای‌ ایشان‌ به‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌ فارس‌ نوشتند؛ و مكتوب‌ به‌ خطّ آرامی‌ نوشته‌ شد و معنی‌اش‌ در زبان‌ ارامی‌.8رحوم‌ فرمان‌فرما و شمشائی‌ كاتب‌ رساله‌ به‌ ضدّ اورشلیم‌، به‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌، بدین‌ مضمون‌ نوشتند:9«پس‌ رحوم‌ فرمان‌فرما و شمشائی‌ كاتب‌ و سائر رفقای‌ ایشان‌ از دینیان‌ و اَفَرسَتكیان‌ و طَرفِلیان‌ و اَفَرسیان‌ و اَرْكِیان‌ و بابلیان‌ و شوشنكیان‌ و دهائیان‌ و عیلامیان‌،10و سایر امّت‌هایی‌ كه‌ اُسْنَفَّر عظیم‌ و شریف‌ ایشان‌ را كوچانیده‌، در شهر سامره‌ ساكن‌ گردانیده‌ است‌ و سایر ساكنان‌ ماورای‌ نهر و اما بعد.11(این‌ است‌ سواد مكتوبی‌ كه‌ ایشان‌ نزد اَرتَحشَستا پادشاه‌ فرستادند. بندگانت‌ كه‌ ساكنان‌ ماورای‌ نهر می‌باشیم‌ و اما بعد.)12پادشاه‌ را معلوم‌ باد كه‌ یهودیانی‌ كه‌ ازجانب‌ تو به‌ نزد ما آمدند، به‌ اورشلیم‌ رسیده‌اند و آن‌ شهر فتنه‌انگیز و بد را بنا می‌نمایند و حصارها را برپا می‌كنند و بنیادها را مرمّت‌ می‌نمایند.13الا´ن‌ پادشاه‌ را معلوم‌ باد كه‌ اگر این‌ شهر بنا شود و حصارهایش‌ تمام‌ گردد، جزیه‌ و خَراج‌ و باج‌ نخواهند داد و بالاخره‌ به‌ پادشاهان‌ ضرر خواهد رسید.14پس‌ چونكه‌ ما نمك‌ خانه‌ پادشاه‌ را می‌خوریم‌، ما را نشاید كه‌ ضرر پادشاه‌ را ببینیم‌. لهذا فرستادیم‌ تا پادشاه‌ را اطلاّع‌ دهیم‌،15تا در كتاب‌ تواریخ‌ پدرانت‌ تفتیش‌ كرده‌ شود و از كتاب‌ تواریخ‌ دریافت‌ نموده‌، بفهمی‌ كه‌ این‌ شهر، شهر فتنه‌انگیز است‌ و ضرررساننده‌ به‌ پادشاهان‌ و كشورها؛ و در ایام‌ قدیم‌ در میانش‌ فتنه‌ می‌انگیختند. و از همین‌ سبب‌ این‌ شهر خراب‌ شد.16بنابراین‌ پادشاه‌ را اطّلاع‌ می‌دهیم‌ كه‌ اگر این‌ شهر بنا شود و حصارهایش‌ تمام‌ گردد، تو را به‌ این‌ طرف‌ نهر نصیبی‌ نخواهد بود.»17پس‌ پادشاه‌ به‌ رحوم‌ فرمان‌فرما و شمشائی‌ كاتب‌ و سایر رفقای‌ ایشان‌ كه‌ در سامره‌ ساكن‌ بودند و سایر ساكنان‌ ماورای‌ نهر، جواب‌ فرستاد كه‌ «سلامتی‌ و اما بعد.18مكتوبی‌ كه‌ نزد ما فرستادید، در حضور من‌ واضح‌ خوانده‌ شد.19و فرمانی‌ از من‌ صادر گشت‌ و تفحّص‌ كرده‌، دریافت‌ كردند كه‌ این‌ شهر از ایام‌ قدیم‌ با پادشاهان‌ مقاومت‌ می‌نموده‌ و فتنه‌ و فساد در آن‌ واقع‌ می‌شده‌ است‌.20و پادشاهان‌ قوی در اورشلیم‌ بوده‌اند كه‌ بر تمامی‌ ماورای‌ نهر سلطنت‌ می‌كردند و جزیه‌ و خراج‌ و باج‌ به‌ ایشان‌ می‌دادند.21پس‌ فرمانی‌ صادر كنید كه‌ آن‌ مردان‌ را از كار باز دارند و تا حكمی‌ از من‌ صادر نگردداین‌ شهر بنا نشود.22پس‌ باحذر باشید كه‌ در این‌ كار كوتاهی‌ ننمایید زیرا كه‌ چرا این‌ فساد برای‌ ضرر پادشاهان‌ پیش‌ رود؟»23پس‌ چون‌ نامه‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌ به‌ حضور رحوم‌ و شمشایی‌ كاتب‌ و رفقای‌ ایشان‌ خوانده‌ شد، ایشان‌ به‌ تعجیل‌ نزد یهودیان‌ به‌ اورشلیم‌ رفتند و ایشان‌ را با زور و جفا از كار باز داشتند.24آنگاه‌ كار خانه‌ خدا كه‌ در اورشلیم‌ است‌، تعویق‌ افتاد و تا سال‌ دوّم‌ سلطنت‌ داریوش‌، پادشاه‌ فارس‌ معطّل‌ ماند.

Chapter 5

1آنگاه‌ دو نبی‌، یعنی‌ حجّی‌ نبی‌ و زكریا ابن عدّو، برای‌ یهودیانی‌ كه‌ در یهودا و اورشلیم‌ بودند، به‌ نام‌ خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ با ایشان‌ می‌بود نبوّت‌ كردند.2و در آن‌ زمان‌ زربّابل‌ بن‌ شألتیئیل‌ و یشوع‌ بن‌ یوصاداق‌ برخاسته‌، به‌ بنا نمودن‌ خانه‌ خدا كه‌ در اورشلیم‌ است‌ شروع‌ كردند و انبیای‌ خدا همراه‌ ایشان‌ بوده‌، ایشان‌ را مساعدت‌ می‌نمودند.3در آن‌ وقت‌ تتنایی‌، والی‌ ماورای‌ نهر و شَتَربوزنای‌ و رفقای‌ ایشان‌ آمده‌، به‌ ایشان‌ چنین‌ گفتند: «كیست‌ كه‌ شما را امر فرموده‌ است‌ كه‌ این‌ خانه‌ را بنا نمایید و این‌ حصار را برپا كنید؟»4پس‌ ایشان‌ را بدین‌ منوال‌ از نامهای‌ كسانی‌ كه‌ این‌ عمارت‌ را بنا می‌كردند اطّلاع‌ دادیم‌.5اما چشم‌ خدای‌ ایشان‌ بر مشایخ‌ یهودا بود كه‌ ایشان‌ را نتوانستند از كار بازدارند تا این‌ امر به‌ سمع‌ داریوش‌ برسد و جواب‌ مكتوب‌ درباره‌اش‌ داده‌ شود.6سواد مكتوبی‌ كه‌ تتنایی‌، والی‌ ماورای‌نهر و شَتَربوزنای‌ و رفقای‌ او اَفَرسَكیان‌ كه‌ در ماورای‌ نهر ساكن‌ بودند، نزد داریوش‌ پادشاه‌ فرستادند.7مكتوب‌ را نزد او فرستادند و در آن‌ بدین‌ مضمون‌ مرقوم‌ بود كه‌ «بر داریوش‌ پادشاه‌ سلامتی تمام‌ باد.8بر پادشاه‌ معلوم‌ باد كه‌ ما به‌ بلاد یهودیان‌، به‌ خانه‌ خدای‌ عظیم‌ رفتیم‌ و آن‌ را از سنگهای‌ بزرگ‌ بنا می‌كنند و چوبها در دیوارش‌ می‌گذارند و این‌ كار در دست‌ ایشان‌ به‌ تعجیل‌، معمول‌ و به‌ انجام‌ رسانیده‌ می‌شود.9آنگاه‌ از مشایخ‌ ایشان‌ پرسیده‌، چنین‌ به‌ ایشان‌ گفتیم‌: كیست‌ كه‌ شما را امر فرموده‌ است‌ كه‌ این‌ خانه‌ را بنا كنید و دیوارهایش‌ را برپا نمایید؟10و نیز نامهای‌ ایشان‌ را از ایشان‌ پرسیدیم‌ تا تو را اعلام‌ نماییم‌ و نامهای‌ كسانی‌ كه‌ رؤسای‌ ایشانند نوشته‌ایم‌.11و ایشان‌ در جواب‌ ما چنین‌ گفتند كه‌ ما بندگان‌ خدای‌ آسمان‌ و زمین‌ هستیم‌ و خانه‌ای‌ را تعمیر می‌نماییم‌ كه‌ چندین‌ سال‌ قبل‌ از این‌ بنا شده‌ و پادشاه‌ بزرگ‌ اسرائیل‌ آن‌ را ساخته‌ و به‌ انجام‌ رسانیده‌ بود.12لیكن‌ بعد از آن‌، پدران‌ ما خشم‌ خدای‌ آسمان‌ را به‌ هیجان‌ آوردند. پس‌ او ایشان‌ را به‌ دست‌ نبوكدنصّر كلدانی‌، پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ نمود كه‌ این‌ خانه‌ را خراب‌ كرد و قوم‌ را به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برد.13اما در سال‌ اوّل‌ كورش‌ پادشاه‌ بابل‌، همین‌ كورش‌ پادشاه‌ امر فرمود كه‌ این‌ خانه‌ خدا را بنا نمایند.14و نیز ظروف‌ طلا و نقره‌ خانه‌ خدا كه‌ نبوكدنصّر آنها را از هیكل‌ اورشلیم‌ گرفته‌ وبه‌ هیكل‌ بابل‌ آورده‌ بود، كورش‌ پادشاه‌ آنها را از هیكل‌ بابل‌ بیرون‌ آورد و به‌ شیشبصّر نامی‌ كه‌ او را والی‌ ساخته‌ بود، تسلیم‌ نمود.15و او را گفت‌ كه‌ این‌ ظروف‌ را برداشته‌، برو و آنها رابه‌ هیكلی‌ كه‌ در اورشلیم‌ است‌ ببر و خانه‌ خدا در جایش‌ بنا كرده‌ شود.16آنگاه‌ این‌ شیشبصّر آمد و بنیاد خانه‌ خدا را كه‌ در اورشلیم‌ است‌ نهاد و از آن‌ زمان‌ تا بحال‌ بنا می‌شود و هنوز تمام‌ نشده‌ است‌.17پس‌ الا´ن‌ اگر پادشاه‌ مصلحت‌ داند، در خزانه‌ پادشاه‌ كه‌ در بابل‌ است‌ تفحّص‌ كنند كه‌ آیا چنین‌ است‌ یا نه‌ كه‌ فرمانی‌ از كورش‌ پادشاه‌ صادر شده‌ بود كه‌ این‌ خانه‌ خدا در اورشلیم‌ بنا شود و پادشاه‌ مَرضی خود را در این‌ امر نزد ما بفرستد.»

Chapter 6

1آنگاه‌ داریوش‌ پادشاه‌، فرمان‌ داد تا در كتابخانه‌ بابل‌ كه‌ خزانه‌ها در آن‌ موضوع‌ بود تفحّص‌ كردند.2و در قصر اَحمِتا كه‌ در ولایت‌ مادیان‌ است‌، طوماری‌ یافت‌ شد و تذكره‌ای‌ در آن‌ بدین‌ مضمون‌ مكتوب‌ بود:3«در سال‌ اوّل‌ كورش‌ پادشاه‌، همین‌ كورش‌ پادشاه‌ درباره‌ خانه‌ خدا در اورشلیم‌ فرمان‌ داد كه‌ آن‌ خانه‌ای‌ كه‌ قربانی‌ها در آن‌ می‌گذرانیدند، بنا شود و بنیادش‌ تعمیر گردد و بلندی‌اش‌ شصت‌ ذراع‌ و عرضش‌ شصت‌ ذراع‌ باشد.4با سه‌ صف‌ سنگهای‌ بزرگ‌ و یك‌ صف‌ چوب‌ نو. و خرجش‌ از خانه‌ پادشاه‌ داده‌ شود.5و نیز ظروف‌ طلا و نقره‌ خانه‌ خدا را كه‌ نبوكدنصّر آنها را از هیكل‌ اورشلیم‌ گرفته‌، به‌ بابل‌ آورده‌ بود پس‌ بدهند و آنها را به‌ جای‌ خود در هیكل‌ اورشلیم‌ باز برند و آنها را در خانه‌ خدا بگذارند.6«پس‌ حال‌ ای‌ تتنایی‌، والی‌ ماورای‌ نهر و شَتَربوزنای‌ و رفقای‌ شما و اَفَرسَكیانی‌ كه‌ به‌ آنطرف‌ نهر می‌باشید، از آنجا دور شوید.7و به‌كار این‌ خانه‌ خدا متعرّض‌ نباشید. اما حاكم‌ یهود و مشایخ‌ یهودیان‌ این‌ خانه‌ خدا را در جایش‌ بنا نمایند.8و فرمانی‌ نیز از من‌ صادر شده‌ است‌ كه‌ شما با این‌ مشایخ‌ یهود به‌ جهت‌ بنا نمودن‌ این‌ خانه‌ خدا چگونه‌ رفتار نمایید. از مال‌ خاصّ پادشاه‌، یعنی‌ از مالیات‌ ماورای‌ نهر، خرج‌ به‌ این‌ مردمان‌، بِلا تأخیر داده‌ شود تا معطّل‌ نباشند.9و مایحتاج‌ ایشان‌ را از گاوان‌ و قوچها و بره‌ها به‌ جهت‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خدای‌ آسمان‌ و گندم‌ و نمك‌ و شراب‌ و روغن‌، برحسب‌ قول‌ كاهنانی‌ كه‌ در اورشلیم‌ هستند، روز به‌ روز به‌ ایشان‌ بی‌كم‌ و زیاد داده‌ شود.10تا آنكه‌ هدایای‌ خوشبو برای‌ خدای‌ آسمان‌ بگذرانند و به‌ جهت‌ عمر پادشاه‌ و پسرانش‌ دعا نمایند.11و دیگر فرمانی‌ از من‌ صادر شد كه‌ هركس‌ كه‌ این‌ حكم‌ را تبدیل‌ نماید، از خانه‌ او تیری‌ گرفته‌ شود و او بر آن‌ آویخته‌ و مصلوب‌ گردد و خانه‌ او به‌ سبب‌ این‌ عمل‌ مزبله‌ بشود.12و آن‌ خدا كه‌ نام‌ خود را در آنجا ساكن‌ گردانیده‌ است‌، هر پادشاه‌ یا قوم‌ را كه‌ دست‌ خود را برای‌ تبدیل‌ این‌ امر و خرابی‌ این‌ خانه‌ خدا كه‌ در اورشلیم‌ است‌ دراز نماید، هلاك‌ سازد. من‌ داریوش‌ این‌ حكم‌ را صادر فرمودم‌، پس‌ این‌ عمل‌ بلا تأخیر كرده‌ شود.»13آنگاه‌ تتنایی‌، والی‌ ماورای‌ نهر و شَتَربوزنای‌ و رفقای‌ ایشان‌ بروفق‌ فرمانی‌ كه‌ داریوش‌ پادشاه‌ فرستاده‌ بود، بِلاتأخیر عمل‌ نمودند.14و مشایخ‌ یهود به‌ بنا نمودن‌ مشغول‌ شدند و برحسب‌ نبوّت‌ حجّی‌ نبی و زكریا ابن‌ عدّو كار را پیش‌ بردند و برحسب‌ حكم‌ خدای‌ اسرائیل‌ و فرمان‌ كورش‌ و داریوش‌ و اَرتَحشَستا،پادشاهان‌ فارس‌ آن‌ را بنا نموده‌، به‌ انجام‌ رسانیدند.15و این‌ خانه‌، در روز سوّم‌ ماه‌ اذار در سال‌ ششم‌ داریوش‌ پادشاه‌، تمام‌ شد.16و بنی‌اسرائیل‌، یعنی‌ كاهنان‌ و لاویان‌ و سایر آنانی‌ كه‌ از اسیری‌ برگشته‌ بودند، این‌ خانه‌ خدا را با شادمانی‌ تبریك‌ نمودند.17و برای‌ تبریك‌ این‌ خانه‌ خدا صد گاو و دویست‌ قوچ‌ و چهارصد بره‌ و به‌ جهت‌ قربانی‌ گناه‌ برای‌ تمامی اسرائیل‌، دوازده‌ بز نر موافق‌ شماره‌ اسباط‌ اسرائیل‌ گذرانیدند.18و كاهنان‌ را در فرقه‌های‌ ایشان‌ و لاویان‌ را در قسمتهای‌ ایشان‌، بر خدمت‌ خدایی‌ كه‌ در اورشلیم‌ است‌ برحسب‌ آنچه‌ در كتاب‌ موسی‌ مكتوب‌ است‌ قرار دادند.19و آنانی‌ كه‌ از اسیری‌ برگشته‌ بودند، عید فِصَح‌ را در روز چهاردهـم‌ مـاه‌ اوّل‌ نگاه‌ داشتنـد،20زیرا كه‌ كاهنان‌ و لاویان‌، جمیعاً خویشتن‌ را طاهر ساختند؛ و چون‌ همه‌ ایشان‌ طاهر شدند، فِصَـح‌ را بـرای‌ همـه‌ آنانـی‌ كه‌ از اسیـری‌ برگشتـه‌ بودند و برای‌ برادران‌ خود كاهنان‌ و برای‌ خودشان‌ ذبح‌ كردند.21و بنی‌اسرائیل‌ كه‌ از اسیری‌ برگشته‌ بودند، با همـه‌ آنانـی‌ كه‌ خویشتـن‌ را از رجاسات‌ امّت‌های‌ زمین‌ جدا ساخته‌، به‌ ایشـان‌ پیوستـه‌ بودنـد تا یهـوه‌ خـدای‌ اسرائیـل‌ را بطلبنـد، آن‌ را خوردنـد.22و عیـد فطیـر را هفـت‌ روز با شادمانی‌ نگاه‌ داشتند، چونكه‌ خداوند ایشان‌ را مسرور ساخت‌ از اینكه‌ دل‌ پادشـاه‌ آشـور را به‌ ایشان‌ مایل‌ گردانیده‌، دستهای‌ ایشان‌ را برای‌ ساختن‌ خانه‌ خدای‌ حقیقی‌ كه‌ خـدای‌ اسرائیـل‌ باشـد، قـوّی‌ گردانیـد.

Chapter 7

1و بعد از این‌ امور، در سلطنت‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌ فارس‌، عَزْرا ابن‌ سرایا ابن‌ عزریا ابن‌ حلقیا،2ابن‌ شلّوم‌ بن‌ صادوق‌ بن‌ اخیطوب‌،3بن‌ امریا ابن‌ عزریا ابن‌ مرایوت‌،4بن‌ زرحیا ابن‌ عزّی‌ ابن‌ بقّی‌،5ابن‌ ابیشوع‌ بن‌ فینحاس‌ بن‌ العازار بن‌ هارون‌ رئیس‌ كَهَنه‌،6این‌ عَزْرا از بابل‌ برآمد و او در شریعت‌ موسی‌ كه‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ آن‌ را داده‌ بود، كاتب‌ ماهر بود و پادشاه‌ بروفق‌ دست‌ یهوه‌ خدایش‌ كه‌ با وی‌ می‌بود، هر چه‌ را كه‌ او می‌خواست‌ به‌ وی‌ می‌داد.7و بعضی‌ از بنی‌اسرائیل‌ و از كاهنان‌ و لاویان‌ و مغنّیان‌ و دربانان‌ و نتینیم‌ نیز در سال‌ هفتم‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌ به‌ اورشلیم‌ برآمدند.8و او در ماه‌ پنجم‌ سال‌ هفتم‌ پادشاه‌، به‌ اورشلیم‌ رسید.9زیرا كه‌ در روز اوّل‌ ماه‌ اوّل‌، به‌ بیرون‌ رفتن‌ از بابل‌ شروع‌ نمود و در روز اوّل‌ ماه‌ پنجم‌، بروفق‌ دست‌ نیكوی‌ خدایش‌ كه‌ با وی‌ می‌بود، به‌ اورشلیم‌ رسید.10چونكه‌ عَزْرا دل‌ خود را به‌ طلب‌ نمودن‌ شریعت‌ خداوند و به‌ عمل‌ آوردن‌ آن‌ و به‌ تعلیم‌ دادن‌ فرایض‌ و احكام‌ به‌ اسرائیل‌ مهیا ساخته‌ بود.11و این‌ است‌ صورت‌ مكتوبی‌ كه‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌، به‌ عَزْرای‌ كاهن‌ و كاتب‌ داد كه‌ كاتب‌ كلمات‌ وصایای‌ خداوند و فرایض‌ او بر اسرائیل‌ بود:12«از جانب‌ اَرتَحشَستا شاهنشاه‌، به‌ عَزْرای‌ كاهن‌ و كاتب‌ كامل‌ شریعت‌ خدای‌ آسمان‌، اما بعد.13فرمانی‌ از من‌ صادر شد كه‌ هر كدام‌ از قوم‌ اسرائیل‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ ایشان‌ كه‌ در سلطنت‌ من‌ هستند و به‌ رفتن‌ همراه‌ تو به‌ اورشلیم‌ راضی‌ باشند، بروند.14چونكه‌ تو از جانب‌ پادشاه‌ وهفت‌ مشیر او، فرستاده‌ شده‌ای‌ تا درباره‌ یهودا و اورشلیم‌ بروفق‌ شریعت‌ خدایت‌ كه‌ در دست‌ تو است‌، تفحّص‌ نمایی‌.15و نقره‌ و طلایی‌ را كه‌ پادشاه‌ و مشیرانش‌ برای‌ خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ مسكن‌ او در اورشلیم‌ می‌باشد بذل‌ كرده‌اند، ببری‌.16و نیز تمامی‌ نقره‌ و طلایی‌ را كه‌ در تمامی‌ ولایت‌ بابل‌ بیابی‌، با هدایای‌ تبرّعی‌ كه‌ قوم‌ و كاهنان‌ برای‌ خانه‌ خدای‌ خود كه‌ در اورشلیم‌ است‌ داده‌اند، (ببری‌).17لهذا با این‌ نقره‌، گاوان‌ و قوچها و بره‌ها و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ آنها رابه‌ اهتمام‌ بخر و آنها را بر مذبح‌ خانه‌ خدای‌ خودتان‌ كه‌ در اورشلیم‌ است‌، بگذران‌.18و هر چه‌ به‌ نظر تو و برادرانت‌ پسند آید كه‌ با بقیه‌ نقره‌ و طلا بكنید، برحسب‌ اراده‌ خدای‌ خود به‌ عمل‌ آورید.19و ظروفی‌ كه‌ به‌ جهت‌ خدمت‌ خانه‌ خدایت‌ به‌ تو داده‌ شده‌ است‌، آنها را به‌ حضور خدای‌ اورشلیم‌ تسلیم‌ نما.20و اما چیزهای‌ دیگر كه‌ برای‌ خانه‌ خدایت‌ لازم‌ باشد، هر چه‌ برای‌ تو اتّفاق‌ افتد كه‌ بدهی‌، آن‌ را از خزانه‌ پادشاه‌ بده‌.21و از من‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌ فرمانی‌ به‌ تمامی خزانه‌داران‌ ماورای‌ نهر صادر شده‌ است‌ كه‌ هر چه‌ عَزْرای‌ كاهن‌ و كاتب‌ شریعت‌ خدای‌ آسمان‌ از شما بخواهد، به‌ تعجیل‌ كرده‌ شود.22تا صد وزنه‌ نقره‌ و تا صد كرّ گندم‌ و تا صد بتّ شراب‌ و تا صد بتّ روغن‌ و از نمك‌، هر چه‌ بخواهد.23هر چه‌ خدای‌ آسمان‌ فرموده‌ باشد، برای‌ خانه‌ خدای‌ آسمان‌ بلاتأخیر كرده‌ شود، زیرا چرا غضب‌ بر مُلك‌ پادشاه‌ و پسرانش‌ وارد آید.24و شما را اطّلاع‌ می‌دهیم‌ كه‌ بر همه‌ كاهنان‌ و لاویان‌ و مغنّیان‌ و دربانان‌ و نتینیم‌ و خادمان‌ این‌ خانه‌ خدا جزیه‌ و خراج‌ و باج‌ نهادن‌ جایز نیست‌.25و تو ای‌ عزرا، موافق‌ حكمت‌خدایت‌ كه‌ در دست‌ تو می‌باشد، قاضیان‌ و داوران‌ از همه‌ آنانی‌ كه‌ شرایع‌ خدایت‌ را می‌دانند نصب‌ نما تا بر جمیع‌ اهل‌ ماورای‌ نهر داوری‌ نمایند و آنانی‌ را كه‌ نمی‌دانند تعلیم‌ دهید.26و هر كه‌ به‌ شریعت‌ خدایت‌ و به‌ فرمان‌ پادشاه‌ عمل‌ ننماید، بر او بی‌محابا حكم‌ شود، خواه‌ به‌ قتل‌ یا به‌ جلای‌ وطن‌ یا به‌ ضبط‌ اموال‌ یا به‌ حبس‌.»27متبارك‌ باد یهوه‌ خدای‌ پدران‌ ما كه‌ مثل‌ این‌ را در دل‌ پادشاه‌ نهاده‌ است‌ كه‌ خانه‌ خداوند را كه‌ در اورشلیم‌ است‌ زینت‌ دهد.28و مرا در حضور پادشاه‌ و مشیرانش‌ و جمیع‌ رؤسای‌ مقتدر پادشاه‌ منظور ساخت‌، پس‌ من‌ موافق‌ دست‌ یهوه‌ خدایم‌ كه‌ بر من‌ می‌بود، تقویت‌ یافتم‌ و رؤسای‌ اسرائیل‌ را جمع‌ كردم‌ تا با من‌ برآیند.

Chapter 8

1و اینانند رؤسای‌ آبای‌ ایشان‌ و این‌ است نسب‌نامه‌ آنانی‌ كه‌ در سلطنت‌ اَرتَحشَستا پادشاه‌، با من‌ از بابل‌ برآمدند:2از بنی‌فینحاس‌، جرشوم‌ و از بنی‌ایتامار، دانیال‌ و از بنی‌داود، حطوش‌.3و از بنی‌شكنیا از بنی‌فروش‌، زكریا و با او صد و پنجاه‌ نفر از ذكوران‌ به‌ نسب‌نامه‌ شمرده‌ شدند.4از بنی‌فحت‌، موآب‌ الیهو عینای‌ ابن‌ زرحیا و با او دویست‌ نفر از ذكور.5از بنی‌شكنیا، ابن‌ یحزیئیل‌ و با او سیصد نفر از ذكور.6از بنی‌عادین‌، عابد بن‌ یوناتان‌ و با او پنجاه‌ نفر از ذكور.7از بنی‌عیلام‌، اشعیا ابن‌ عتلیا و با او هفتاد نفر از ذكور.8از بنی‌شفطیا، زبدیا ابن‌ میكائیل‌ و با او هشتاد نفر از ذكور.9از بنی‌یوآب‌، عوبدیا ابن‌ یحئیل‌ و با او دویست‌ و هجده‌ نفر از ذكور.10و از بنی‌شلومیت‌ بن‌ یوسفیا و با او صد وشصت‌ نفر از ذكور.11و از بنی‌بابای‌، زكریا ابن‌ بابای‌ و با اوبیست‌ و هشت‌ نفر از ذكور.12و از بنی‌عزجد، یوحانان‌ بن‌ هقّاطان‌ و با او صد و ده‌ نفر از ذكور.13و مؤخّران‌ از بنی‌ادونیقام‌ بودند و این‌ است‌ نامهای‌ ایشان‌: الیفلط‌ ویعیئیل‌ و شمعیا و با ایشان‌ شصت‌ نفر از ذكور.14و از بنی‌بغوای‌، عوتای‌ و زبّود و با ایشان‌ هفتاد نفر از ذكور.15پس‌ ایشان‌ را نزد نهری‌ كه‌ به‌ اَهوا می‌رود جمع‌ كردم‌ و در آنجا سه‌ روز اردو زدیم‌. و چون‌ قوم‌ و كاهنان‌ را بازدید كردم‌، از بنی‌لاوی‌ كسی‌ را در آنجا نیافتم‌.16پس‌ نزد الیعزر و اریئیل‌ و شمعیا و الناتان‌ و یاریب‌ و الناتان‌ و ناتان‌ و زكریا و مشلاّم‌ كه‌ رؤسا بودند و نزد یویاریب‌ و الناتان‌ كه‌ علما بودند، فرستادم‌.17و پیغامی‌ برای‌ عِدّوی‌ رئیس‌، در مكان‌ كاسِفیا به‌ دست‌ ایشان‌ فرستادم‌ و سخنانی‌ كه‌ باید به‌ عدّو و برادرانش‌ نتینیم‌ كه‌ در مكان‌ كاسقیا بودند بگویند، به‌ ایشان‌ القا كردم‌ تا خادمان‌ به‌ جهت‌ خانه‌ خدای‌ ما نزد ما بیاورند.18و از دست‌ نیكوی‌ خدای‌ ما كه‌ با ما می‌بود، شخصی‌ دانشمند از پسران‌ مَحلی‌ ابن‌ لاوی‌ ابن‌ اسرائیل‌ برای‌ ما آوردند، یعنی‌ شَرَبْیا را با پسران‌ و برادرانش‌ كه‌ هجده‌ نفر بودند.19و حشبیا را نیز و با او از بنی‌مراری‌ اشعیا را. و برادران‌ او و پسران‌ ایشان‌ را كه‌ بیست‌ نفر بودند.20و از نتینیم‌ كه‌ داود و سروران‌، ایشان‌ را برای‌ خدمت‌ لاویان‌ تعیین‌ نموده‌ بودند. از نتینیم‌ دویست‌ و بیست‌ نفر كه‌ جمیع‌ به‌ نام‌ ثبت‌ شده‌ بودند.21پس‌ من‌ در آنجا نزد نهر اهوا به‌ روزه‌ داشتن‌ اعلان‌ نمودم‌ تا خویشتن‌ را در حضور خدای‌ خود متواضع‌ نموده‌، راهی‌ راست‌ برای‌ خود و عیال‌ خویش‌ و همه‌ اموال‌ خود از او بطلبیم‌.22زیرا خجالت‌داشتم‌ كه‌ سپاهیان‌ و سواران‌ از پادشاه‌ بخواهیم‌ تا ما را از دشمنان‌ در راه‌ اعانت‌ كنند، چونكه‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرده‌، گفته‌ بودیم‌ كه‌ دست‌ خدای‌ ما بر هر كه‌ او را می‌طلبد، به‌ نیكویی‌ می‌باشد، اما قدرت‌ و غضب‌ او به‌ ضدّ آنانی‌ كه‌ او را ترك‌ می‌كنند.23پس‌ روزه‌ گرفته‌، خدای‌ خود را برای‌ این‌ طلب‌ نمودیم‌ و ما را مستجاب‌ فرمود.24و دوازده‌ نفر از رؤسای‌ كهنه‌، یعنی‌ شَرَبیا و حَشَبیا و ده‌ نفر از برادران‌ ایشان‌ را با ایشان‌ جدا كردم‌.25و نقره‌ و طلا و ظروف‌ هدیه‌ خدای‌ ما را كه‌ پادشاه‌ و مشیران‌ و سرورانش‌ و تمامی اسرائیلیانی‌ كه‌ حضور داشتند داده‌ بودند، به‌ ایشان‌ وزن‌ نمودم‌.26پس‌ ششصد و پنجاه‌ وزنه‌ نقره‌ و صد وزنه‌ ظروف‌ نقره‌ و صد وزنه‌ طلا به‌ دست‌ ایشان‌ وزن‌ نمودم‌.27و بیست‌ طاس‌ طلا هزار درهم‌ و دو ظرف‌ برنج‌ صیقلی‌ خالص‌ كه‌ مثل‌ طلا گرانبها بود.28و به‌ ایشان‌ گفتم‌: «شما برای‌ خداوند مقدّس‌ می‌باشید و ظروف‌ نیز مقدّس‌ است‌ و نقره‌ و طلا به‌ جهت‌ یهوه‌ خدای‌ پدران‌ شما هدیه‌ تبرّعی‌ است‌.29پس‌ بیدار باشید و اینها را حفظ‌ نمایید تا به‌ حضور رؤسای‌ كهنه‌ و لاویان‌ و سروران‌ آبای‌ اسرائیل‌ در اورشلیم‌، به‌ حجره‌های‌ خانه‌ خداوند به‌ وزن‌ بسپارید.»30آنگاه‌ كاهنان‌ و لاویان‌ وزن‌ طلا و نقره‌ و ظروف‌ را گرفتند تا آنها را به‌ خانه‌ خدای‌ ما به‌ اورشلیم‌ برسانند.31پس‌ در روز دوازدهم‌ ماه‌ اول‌ از نهر اهوا كوچ‌ كرده‌، متوجّه‌ اورشلیم‌ شدیم‌. و دست‌ خدای‌ ما با ما بود و ما را از دست‌ دشمنان‌ و كمین‌نشینندگان‌ سر راه‌ خلاصی‌ داد.32و چون‌ به‌ اورشلیم‌ رسیدیم‌ سه‌ روز درآنجا توقّف‌ نمودیم‌.33و در روز چهارم‌، نقره‌ و طلا وظروف‌ را در خانه‌ خدای‌ ما به‌ دست‌ مریموت‌ بن‌ اوریای‌ كاهن‌ وزن‌ كردند؛ و العازار بن‌ فینحاس‌ با او بود؛ و یوزاباد بن‌ یشوع‌ و نوعدیا ابن‌ بنّوی‌ لاویان‌ با ایشان‌ بودند.34همه‌ را به‌ شماره‌ و به‌ وزن‌ (حساب‌ كردند) و وزن‌ همه‌ در آن‌ وقت‌ نوشته‌ شد.35و اسیرانی‌ كه‌ از اسیری‌ برگشته‌ بودند، قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ خدای‌ اسرائیل‌ گذرانیدند، یعنی‌ دوازده‌ گاو و نود و شش‌ قوچ‌ و هفتاد و هفت‌ بره‌ و دوازده‌ بز نر، به‌ جهت‌ قربانی‌ گناه‌، برای‌ تمامی‌ اسرائیل‌ كه‌ همه‌ اینها قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند بود.36و چون‌ فرمانهای‌ پادشاه‌ را به‌ امرای‌ پادشاه‌ و والیان‌ ماورای‌ نهر دادند، ایشان‌ قوم‌ و خانه‌ خدا را اعانت‌ نمودند.

Chapter 9

1و بعد از تمام‌ شدن‌ این‌ وقایع‌، سروران‌ نزد من‌ آمده‌، گفتند: «قوم‌ اسرائیل‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ خویشتن‌ را از امّت‌های‌ كشورها جدا نكرده‌اند بلكه‌ موافق‌ رجاسات‌ ایشان‌، یعنی‌ كنعانیان‌ و حتّیان‌ و فرزّیان‌ و یبوسیان‌ و عمّونیان‌ و موآبیان‌ و مصریان‌ و اموریان‌ (رفتار نموده‌اند).2زیرا كه‌ از دختران‌ ایشان‌ برای‌ خود و پسران‌ خویش‌ زنان‌ گرفته‌ و ذریت‌ مقدّس‌ را با امّت‌های‌ كشورها مخلوط‌ كرده‌اند و دست‌ رؤسا و حاكمان‌ در این‌ خیانت‌ مقدّم‌ بوده‌ است‌.»3پس‌ چون‌ این‌ سخن‌ را شنیدم‌، جامه‌ و ردای‌ خود را چاك‌ زدم‌ و موی‌ سر و ریش‌ خود را كندم‌ و متحّیر نشستم‌.4آنگاه‌، همه‌ آنانی‌ كه‌ به‌ سبب‌ این‌ عصیانِ اسیران‌، از كلام‌ خدای‌ اسرائیل‌ می‌ترسیدند، نزد من‌ جمع‌ شدند و من‌ تا وقت‌ هدیه‌ شام‌، متحّیر نشستم‌.5و در وقت‌ هدیه‌ شام‌، از تذلّل‌ خود برخاستم‌ وبا لباس‌ و ردای‌ دریده‌، به‌زانو درآمدم‌ و دست‌ خود را بسوی‌ یهوه‌ خدای‌ خویش‌ برافراشتم‌.6و گفتم‌: «ای‌ خدای‌ من‌، خجالت‌ دارم‌ و از بلند كردن‌ روی‌ خود بسوی‌ تو ای‌ خدایم‌ شرم‌ دارم‌، زیرا گناهان‌ ما بالای‌ سر ما زیاده‌ شده‌، و تقصیرهای‌ ما تا به‌ آسمان‌ عظیم‌ گردیده‌ است‌.7ما از ایام‌ پدران‌ خود تا امروز مرتكب‌ تقصیرهای‌ عظیم‌ شده‌ایم‌ و ما و پادشاهان‌ و كاهنان‌ ما به‌ سبب‌ گناهان‌ خویش‌، به‌ دست‌ پادشاهان‌ كشورها به‌ شمشیر و اسیری‌ و تاراج‌ و رسوایی‌ تسلیم‌ گردیده‌ایم‌، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.8و حال‌ اندك‌ زمانی‌ لطف‌ از جانب‌ یهوه‌ خدای‌ ما بر ما ظاهر شده‌، مَفَرّی‌ برای‌ ما واگذاشته‌ است‌ و ما را در مكان‌ مقدّس‌ خود میخی‌ عطا فرموده‌ است‌ و خدای‌ ما چشمان‌ ما را روشن‌ ساخته‌، اندك‌ حیات‌ تازه‌ای‌ در حین‌ بندگی‌ ما به‌ ما بخشیده‌ است‌.9زیرا كه‌ ما بندگانیم‌، لیكن‌ خدای‌ ما، ما را در حالت‌ بندگی‌ ترك‌ نكرده‌ است‌، بلكه‌ ما را منظور پادشاهان‌ فارس‌ گردانیده‌، حیات‌ تازه‌ به‌ ما بخشیده‌ است‌ تا خانه‌ خدای‌ خود را بنا نماییم‌ و خرابیهای‌ آن‌ را تعمیر كنیم‌ و ما را در یهودا و اورشلیم‌ قلعه‌ای‌ بخشیده‌ است‌.10و حال‌ ای‌ خدای‌ ما بعد از این‌ چه‌ گوییم‌، زیرا كه‌ اوامر تو را ترك‌ نموده‌ایم‌.11كه‌ آنها را به‌ دست‌ بندگان‌ خود انبیا امر فرموده‌ و گفته‌ای‌ كه‌ آن‌ زمینی‌ كه‌ شما برای‌ تصرّف‌ آن‌ می‌روید، زمینی‌ است‌ كه‌ از نجاسات‌ امّت‌های‌ كشورها نجس‌ شده‌ است‌ و آن‌ را به‌ رجاسات‌ و نجاسات‌ خویش‌، از سر تا سر مملوّ ساخته‌اند.12پس‌ الا´ن‌، دختران‌ خود را به‌ پسران‌ ایشان‌ مدهید و دختران‌ ایشان‌ را برای‌ پسران‌ خود مگیرید وسلامتی‌ و سعادتمندی‌ ایشان‌ را تا به‌ ابد مطلبید تا قوی شوید و نیكویی‌ آن‌ زمین‌ را بخورید و آن‌ را برای‌ پسران‌ خود به‌ ارثیت‌ ابدی‌ واگذارید.13و بعد از همه‌ این‌ بلایایی‌ كه‌ به‌ سبب‌ اعمال‌ زشت‌ و تقصیرهای‌ عظیم‌ ما بر ما وارد شده‌ است‌، با آنكه‌ تو ای‌ خدای‌ ما، ما را كمتر از گناهان‌ ما عقوبت‌ رسانیده‌ای‌ و چنین‌ خلاصی‌ای‌ به‌ ما داده‌ای‌،14آیا می‌شود كه‌ ما بار دیگر اوامر تو را بشكنیم‌ و با امّت‌هایی‌ كه‌ مرتكب‌ این‌ رجاسات‌ شده‌اند، مصاهرت‌ نماییم‌؟ و آیا تو بر ما غضب‌ نخواهی‌ نمود و ما را چنان‌ هلاك‌ نخواهی‌ ساخت‌ كه‌ بقیتی‌ و نجاتی‌ باقی‌ نماند؟15ای‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ تو عادل‌ هستی‌ چونكه‌ بقیتی‌ از ما مثل‌ امروز ناجی‌ شده‌اند، اینك‌ ما به‌ حضور تو در تقصیرهای‌ خویش‌ حاضریم‌، زیرا كسی‌ نیست‌ كه‌ به‌ سبب‌ این‌ كارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

Chapter 10

1پس‌ چون‌ عَزْرا دعا و اعتراف‌ می‌نمود و گریه‌كنان‌ پیش‌ خانه‌ خدا رو به‌ زمین‌ نهاده‌ بود، گروه‌ بسیار عظیمی‌ از مردان‌ و زنان‌ و اطفال‌ اسرائیل‌ نزد وی‌ جمع‌ شدند، زیرا قوم‌ زارزار می‌گریستند.2و شَكَنْیا ابن‌ یحئیل‌ كه‌ از بنی‌عیلام‌ بود جواب‌ داد و به‌ عَزْرا گفت‌: «ما به‌ خدای‌ خویش‌ خیانت‌ ورزیده‌، زنان‌ غریب‌ از قومهای‌ زمین‌ گرفته‌ایم‌؛ لیكن‌ الا´ن‌ امیدی‌ برای‌ اسرائیل‌ در این‌ باب‌ باقی‌ است‌.3پس‌ حال‌ با خدای‌ خویش‌ عهد ببندیم‌ كه‌ آن‌ زنان‌ و اولاد ایشان‌ را برحسب‌ مشورت‌ آقایم‌ و آنانی‌ كه‌ از امر خدای‌ ما می‌ترسند دور كنیم‌ و موافق‌ شریعت‌عمل‌ نماییم‌.4برخیز زیرا كه‌ این‌ كار تو است‌ و ما با تو می‌باشیم‌. پس‌ قویدل‌ باش‌ و به‌ كار بپرداز.»5آنگاه‌ عَزْرا برخاسته‌، رؤسای‌ كَهَنَه‌ و لاویان‌ و تمامی‌ اسرائیل‌ را قَسَم‌ داد كه‌ برحسب‌ این‌ سخن‌ عمل‌ نمایند، پس‌ قسم‌ خوردند.6و عَزْرا از پیش‌ روی‌ خانه‌ خدا برخاسته‌، به‌ حُجْره‌ یهُوحانان‌ بن‌ الیاشیب‌ رفت‌ و نان‌ نخورده‌ و آب‌ ننوشیده‌، به‌ آنجا رفت‌، زیرا كه‌ به‌ سبب‌ تقصیر اسیران‌ ماتم‌ گرفته‌ بود.7و به‌ همه‌ اسیرانْ در یهودا و اورشلیم‌ ندا دردادند كه‌ به‌ اورشلیم‌ جمع‌ شوند.8و هر كسی‌ كه‌ تا روز سوّم‌، برحسب‌ مشورت‌ سروران‌ و مشایخ‌ حاضر نشود، اموال‌ او ضبط‌ گردد و خودش‌ از جماعت‌ اسیران‌ جدا شود.9پس‌ در روز سوّم‌ كه‌ روز بیستم‌ ماه‌ نهم‌ بود، همه‌ مردان‌ یهودا و بنیامین‌ در اورشلیم‌ جمع‌ شدند و تمامی‌ قوم‌ در سِعَه‌ خانه‌ خدا نشستند. و به‌ سبب‌ این‌ امر و به‌ سبب‌ باران‌، سخت‌ می‌لرزیدند.10آنگاه‌ عَزْرای‌ كاهن‌ برخاسته‌، به‌ ایشان‌ گفت‌: «شما خیانت‌ ورزیده‌ و زنان‌ غریب‌ گرفته‌، جرم‌ اسرائیل‌ را افزوده‌اید.11پس‌ الا´ن‌ یهُوه‌ خدای‌ پدران‌ خود را تمجید نمایید و به‌ اراده‌ او عمل‌ كنید و خویشتن‌ را از قومهای‌ زمین‌ و از زنان‌ غریب‌ جدا سازید.»12تمامی‌ جماعت‌ به‌ آواز بلند جواب‌ دادند و گفتند: «چنانكه‌ به‌ ما گفته‌ای‌ همچنان‌ عمل‌ خواهیم‌ نمود.13اما خلق‌ بسیارند و وقت‌ باران‌ است‌ و طاقت‌ نداریم‌ كه‌ بیرون‌ بایستیم‌ و این‌ امر كار یك‌ یا دو روز نیست‌، زیرا كه‌ در این‌ باب‌ گناه‌ عظیمی‌ كرده‌ایم‌.14پس‌ سروران‌ ما برای‌ تمامی‌ جماعت‌ تعیین‌ بشوند و جمیع‌ كسانی‌ كه‌ در شهرهای‌ ما زنان‌ غریب‌ گرفته‌اند، در وقت‌های‌ معین‌ بیایند و مشایخ‌ و داوران‌ هر شهر همراه‌ایشان‌ بیایند، تا حدّت‌ خشم‌ خدای‌ ما درباره‌ این‌ امر از ما رفع‌ گردد.»15لهذا یوناتان‌ بن‌ عَسائیل‌ و یحْزِیا ابن‌ تِقْوَه‌ بر این‌ امر معین‌ شدند و مَشُلاّم‌ و شَبْتائی‌ لاوی‌، ایشان‌ را اعانت‌ نمودند.16و اسیران‌ چنین‌ كردند و عَزْرای‌ كاهن‌ و بعضی‌ از رؤسای‌ آبا، برحسب‌ خاندانهای‌ آبای‌ خود منتخب‌ شدند و نامهای‌ همه‌ ایشان‌ ثبت‌ گردید. پس‌ در روز اول‌ ماه‌ دهم‌، برای‌ تفتیش‌ این‌ امر نشستند.17و تا روز اول‌ ماه‌ اول‌، كار همه‌ مردانی‌ را كه‌ زنان‌ غریب‌ گرفته‌ بودند، به‌ اتمام‌ رسانیدند.18و بعضی‌ از پسران‌ كاهنان‌ پیدا شدند كه‌ زنان‌ غریب‌ گرفته‌ بودند. از بنی‌یشُوع‌ بن‌ یوصاداق‌ و برادرانش‌ مَعَسْیا و اَلِیعَزْر و یاریب‌ و جَدَلْیا.19و ایشان‌ دست‌ دادند كه‌ زنان‌ خود را بیرون‌ نمایند و قوچی‌ به‌ جهت‌ قربانی‌ جرم‌ خود گذرانیدند.20و از بنی‌اِمّیر، حَنانی‌ و زَبَدْیا.21و از بنی‌حاریم‌، مَعَسْیا و ایلیا و شَمَعْیا و یحیئیل‌ و عُزّیا.22و از بنی‌فَشْحُور، اَلْیوعینای‌ و مَعَسْیا و اسمعیل‌ و نَتَنْئیل‌ و یوزاباد و اَلْعاسَه‌.23و از لاویان‌، یوزاباد و شِمْعی‌ و قَلایا كه‌ قَلیطا باشد. و فَتَحْیا و یهودا و اَلِیعَزْر.24و از مغنّیان‌، اَلْیاشیب‌ و از دربانان‌، شَلُّوم‌ و طالَم‌ و اُوری‌.25و اما از اسرائیلیان‌: از بنی‌فَرْعُوش‌، رَمْیا و یزِّیا و مَلْكِیا و مِیامین‌ و اَلِعازار و مَلْكِیا و بَنایا.26و از بنی‌عیلام‌، مَتَّنْیا و زَكَریا و یحیئیل‌ و عَبْدی‌ و یریموت‌ و ایلّیا.27و از بنی‌زَتُّو، اَلْیوعینای‌ و اَلْیاشیب‌ و مَتَّنْیا و یریمُوت‌ و زاباد و عَزیزا.28و از بنی‌بابای‌، یهُوحانان‌ و حَنَنْیا و زَبّای‌ و عَتْلای‌.29و از بنی‌بانی‌، مَشُلاّم‌ و مَلُّوك‌ و عَدایا و یاشوب‌ و شَآل‌ و راموت‌.30و از بنی‌فَحَتْ، موآب‌ عَدْنا و كَلال‌ و بَنایا و مَعَسِیا و متَّنْیا و بَصَلْئیل‌ و بِنُّوی‌ و مَنَسّی‌.31و از بنی‌حاریم‌، اَلِیعَزْر و اِشِّیا و مَلْكیا و شَمَعْیا و شِمْعُون‌.32و بنیامین‌ و مَلُّوك‌ و شَمَرْیا.33از بنی‌حاشوم‌، متّنای‌ و متّاته‌ و زاباد و اَلیفَلَط‌ و یریمای‌ و مَنَسّی‌ و شِمْعی‌.34از بنی‌بانـی‌، مَعَدای‌ و عَمْرام‌ و اوئیل‌.35و بَنایا و بِیدِیا و كَلُوهی.36و وَنْیا و مَریموت‌ و اَلْیاشیب‌.37و مَتَّنْیـا و مَتَّنای‌ و یعْسوُ.38و بانی‌ و بِنُّوی‌ وشِمْعی‌.39و شَلَمْیـا و ناتان‌ و عَدایا.40و مَكْنَدْبای‌ و شاشای‌ و شارای‌.41و عَزْرئیـل‌ و شَلَمْیا و شَمَرْیـا.42و شلُّوم‌ و اَمَرْیـا و یوسـف‌.43از بنی‌نَبُــو، یعیئیل‌ و مَتَّتْیا و زاباد و زَبینا و یدُّو و یوئیل‌ و بَنایا.44جمیـع‌ اینهـا زنان‌ غریب‌ گرفته‌ بودند و بعضی‌ از ایشان‌ زنانی‌ داشتند كه‌ از آنها پسران‌ تولید نموده‌ بودند.

## نحيميا

Chapter 1

1كلام‌ نَحَمِیا ابن‌ حَكَلْیا: در ماهِ كِسلوُ در سال‌بیستم‌، هنگامی‌ كه‌ من‌ در دارالّسلطنه‌ شوشان‌ بودم‌، واقع‌ شد2كه‌ حنانی‌، یكی‌ از برادرانم‌ با كسانی‌ چند از یهودا آمدند و از ایشان‌ درباره‌ بقیه‌ یهودی‌ كه‌ از اسیری‌ باقی‌ مانده‌ بودند و درباره‌ اورشلیم‌ سؤال‌ نمودم‌.3ایشان‌ مرا جواب‌ دادند: «آنانی‌ كه‌ آنجا در بلوك‌ از اسیری‌ باقی‌ مانده‌اند، در مصیبت‌ سخت‌ و افتضاح‌ می‌باشند و حصار اورشلیم‌ خراب‌ و دروازه‌هایش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌ است‌.»4و چون‌ این‌ سخنان‌ را شنیدم‌، نشستم‌ و گریه‌ كرده‌، ایامی‌ چند ماتم‌ داشتم‌ و به‌ حضور خدای‌ آسمانها روزه‌ گرفته‌، دعا نمودم‌.5و گفتم‌: «آه‌ ای‌ یهوه‌، خدای‌ آسمانها، ای‌ خدای‌ عظیم‌ و مَهیب‌ كه‌ عهد و رحمت‌ را بر آنانی‌ كه‌ تو را دوست‌ می‌دارند و اوامر تو را حفظ‌ می‌نمایند، نگاه‌ می‌داری‌،6گوشهای‌ تو متوجّه‌ و چشمانت‌ گشاده‌ شود و دعای‌ بنده‌ خود را كه‌ من‌ در این‌ وقت‌ نزد تو روز و شب‌ درباره‌ بندگانت‌ بنی‌اسرائیل‌ می‌نمایم‌، اجابت‌ فرمایی‌ و به‌ گناهان‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ به‌ تو ورزیده‌ایم‌، اعتراف‌ می‌نمایم‌، زیرا كه‌ هم‌ من‌ و هم‌ خاندان‌ پدرم‌ گناه‌ كرده‌ایم‌.7به‌ درستی‌ كه‌ به‌ تو مخالفت‌ عظیمی‌ ورزیده‌ایم‌ و اوامر و فرایض‌ و احكامی‌ را كه‌ به‌ بنده‌ خود موسی‌ فرموده‌ بودی‌، نگاه‌ نداشته‌ایم‌.8پس‌ حال‌، كلامی‌ را كه‌ به‌ بنده‌ خود موسی‌ امر فرمودی‌، بیاد آور كه‌ گفتی‌ شما خیانت‌ خواهید ورزید و من‌ شما را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌.9اما چون‌ بسوی‌ من‌ بازگشت‌ نمایید و اوامر مرا نگاه‌ داشته‌، به‌ آنها عمل‌ نمایید، اگر چه‌ پراكندگان‌ شما در اقصای‌ آسمانها باشند، من‌ ایشان‌ را از آنجا جمع‌ خواهم‌ كرد و به‌ مكانی‌ كه‌ آن‌ را برگزیده‌ام‌ تا نام‌ خود را در آن‌ ساكن‌ سازم‌ درخواهم‌ آورد.10و ایشان‌ بندگان‌ و قوم‌ تو می‌باشند كه‌ ایشان‌ را به‌ قوّت‌ عظیم‌ خود و به‌ دست‌ قوی خویش‌ فدیه‌ داده‌ای‌.11ای‌ خداوند، گوش‌ تو بسوی‌ دعای‌ بنده‌ات‌ و دعای‌ بندگانت‌ كه‌ به‌ رغبت‌ تمام‌ از اسم‌ تو ترسان‌ می‌باشند، متوجّه‌ بشود و بنده‌ خود را امروز كامیاب‌ فرمایی‌ و او را به‌ حضور این‌ مرد مرحمت‌ عطا كنی‌.» زیرا كه‌ من‌ ساقی پادشاه‌ بودم‌.

Chapter 2

1و در ماه‌ نیسان‌، در سال‌ بیستم‌ اَرْتَحْشَسْتا پادشاه‌، واقع‌ شد كه‌ شراب‌ پیش‌ وی‌ بود و من‌ شراب‌ را گرفته‌، به‌ پادشاه‌ دادم‌ و قبل‌ از آن‌ من‌ در حضورش‌ ملول‌ نبودم‌.2و پادشاه‌ مرا گفت‌: «روی‌ تو چرا ملول‌ است‌ با آنكه‌ بیمار نیستی‌؟ این‌ غیر از ملالت‌ دل‌، چیزی‌ نیست‌.» پس‌ من‌ بی‌نهایت‌ ترسان‌ شدم‌.3و به‌ پادشاه‌ گفتم‌: «پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ بماند؛ رویم‌ چگونه‌ ملول‌ نباشد وحال‌ آنكه‌ شهری‌ كه‌ موضع‌ قبرهای‌ پدرانم‌ باشد، خراب‌ است‌ و دروازه‌هایش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌؟»4پادشاه‌ مرا گفت‌: «چه‌ چیز می‌طلبی‌؟» آنگاه‌ نزد خدای‌ آسمانها دعا نمودم‌5و به‌ پادشاه‌ گفتم‌: «اگر پادشاه‌ را پسند آید و اگر بنده‌ات‌ در حضورش‌ التفات‌ یابد، مرا به‌ یهودا و شهر مقبره‌های‌ پدرانم‌ بفرستی‌ تا آن‌ را تعمیر نمایم‌.»6پادشاه‌ مرا گفت‌ و مَلِكه‌ به‌ پهلوی‌ او نشسته‌ بود: «طول‌ سفرت‌ چه‌ قدر خواهد بود و كی‌ مراجعت‌ خواهی‌ نمود؟» پس‌ پادشاه‌ صواب‌ دید كه‌ مرا بفرستد و زمانی‌ برایش‌ تعیین‌ نمودم‌.7و به‌ پادشاه‌ عرض‌ كردم‌: «اگر پادشاه‌ مصلحت‌ بیند، مكتوبات‌ برای‌ والیان‌ ماورای‌ نهر به‌ من‌ عطا شود تا مرا بدرقه‌ نمایند و به‌ یهودا برسانند.8و مكتوبی‌ نیز به‌ آساف‌ كه‌ ناظر درختستانهای‌ پادشاه‌ است‌ تا چوب‌ برای‌ سقف‌ دروازه‌های‌ قصر كه‌ متعلّق‌ به‌ خانه‌ است‌، به‌ من‌ داده‌ شود و هم‌ برای‌ حصار شهر و خانه‌ای‌ كه‌ من‌ در آن‌ ساكن‌ شوم‌.» پس‌ پادشاه‌ برحسب‌ دست‌ مهربان‌ خدایم‌ كه‌ بر من‌ بود، اینها را به‌ من‌ عطا فرمود.9پس‌ چون‌ نزد والیان‌ ماورای‌ نهر رسیدم‌، مكتوبات‌ پادشاه‌ را به‌ ایشان‌ دادم‌ و پادشاه‌، سرداران‌ سپاه‌ و سواران‌ نیز همراه‌ من‌ فرستاده‌ بود.10اما چون‌ سَنْبَلَّطِ حَرُونی‌ و طُوبِیای‌ غلام‌ عَمُّونی‌ این‌ را شنیدند، ایشان‌ را بسیار ناپسند آمد كه‌ كسی‌ به‌ جهت‌ طلبیدن‌ نیكویی‌ بنی‌اسرائیل‌ آمده‌ است‌.11پس‌ به‌ اورشلیم‌ رسیدم‌ و در آنجا سه‌ روز ماندم‌.12و شبگاهان‌ به‌ اتّفاق‌ چند نفری‌ كه‌ همراه‌ من‌ بودند، برخاستم‌ و به‌ كسی‌ نگفته‌ بودم‌ كه‌ خدایم‌ در دل‌ من‌ چه‌ نهاده‌ بود كه‌ برای‌ اورشلیم‌بكنم‌؛ و چهارپایی‌ به‌ غیر از آن‌ چهارپایی‌ كه‌ بر آن‌ سوار بودم‌ با من‌ نبود.13پس‌ شبگاهان‌ از دروازه‌ وادی‌ در مقابل‌ چشمه‌ اژدها تا دروازه‌ خاكروبه‌ بیرون‌ رفتم‌ و حصار اورشلیم‌ را كه‌ خراب‌ شده‌ بود و دروازه‌هایش‌ را كه‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌ بود، ملاحظه‌ نمودم‌.14و از دروازه‌ چشمه‌، نزد بَرَكه‌ پادشاه‌ گذشتم‌ و برای‌ عبور چهارپایی‌ كه‌ زیر من‌ بود، راهی‌ نبود.15و در آن‌ شب‌ به‌ كنار نهر برآمده‌، حصار را ملاحظه‌ نمودم‌ و برگشته‌، از دروازه‌ وادی‌ داخل‌ شده‌، مراجعت‌ نمودم‌.16و سروران‌ ندانستند كه‌ كجا رفته‌ یا چه‌ كرده‌ بودم‌، زیرا به‌ یهُودیان‌ و به‌ كاهنان‌ و به‌ شرفا و سروران‌ و به‌ دیگر كسانی‌ كه‌ در كار مشغول‌ می‌بودند، هنوز خبر نداده‌ بودم‌.17پس‌ به‌ ایشان‌ گفتم‌: «شما بلایی‌ را كه‌ در آن‌ هستیم‌ كه‌ اورشلیم‌ چگونه‌ خراب‌ و دروازه‌هایش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌ است‌، می‌بینید. بیایید و حصار اورشلیم‌ را تعمیر نماییم‌ تا دیگر رسوا نباشیم‌.»18و ایشان‌ را از دست‌ خدای‌ خود كه‌ بر من‌ مهربان‌ می‌بود و نیز از سخنانی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ من‌ گفته‌ بود خبر دادم‌. آنگاه‌ گفتند: «برخیزیم‌ و تعمیر نماییم‌.» پس‌ دستهای‌ خود را برای‌ كارِ خوب‌ قوی ساختند.19اما چون‌ سَنْبَلَّطِ حَرُونی‌ و طُوبیای‌ غلام‌ عَمّونی‌ و جَشَمِ عَرَبی‌ این‌ را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده‌، گفتند: «این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ شما می‌كنید؟ آیا بر پادشاه‌ فتنه‌ می‌انگیزید؟»20من‌ ایشان‌ را جواب‌ داده‌، گفتم‌: «خدای‌ آسمانها ما را كامیاب‌ خواهد ساخت‌. پس‌ ما كه‌ بندگان‌ او هستیم‌ برخاسته‌، تعمیر خواهیم‌ نمود. اما شما را در اورشلیم‌، نه‌ نصیبی‌ و نه‌ حقّی‌ و نه‌ ذكری‌ می‌باشد.»

Chapter 3

1و اَلْیاشیب‌، رئیس‌ كَهَنَه‌ و برادرانش‌ از كاهنان‌ برخاسته‌، دروازه‌ گوسفند را بنا كردند. ایشان‌ آن‌ را تقدیس‌ نموده‌، دروازه‌هایش‌ را برپا نمودند و آن‌ را تا برج‌ میا و برج‌ حَنَنْئیل‌ تقدیس‌ نمودند.2و به‌ پهلوی‌ او، مردان‌ اریحا بنا كردند و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، زكّور بن‌ امری‌ بنا نمود.3و پسران‌ هَسْنَاۀ، دروازه‌ ماهی‌ را بنا كردند. ایشان‌ سقف‌ آن‌ را ساختند و درهایش‌ را با قفلها و پشت‌بندهایش‌ برپا نمودند.4و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، مَریمُوت‌ بن‌ اُوریا ابن‌ حَقُّوص‌ تعمیر نمود و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، مَشُلاّم‌ بن‌ بَرَكِیا ابن‌ مَشِیزَبْئیل‌ تعمیر نمود و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، صادوق‌ بن‌ بَعْنا تعمیر نمود.5و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، تَقُوعیان‌ تعمیر كردند، اما بزرگان‌ ایشان‌ گردن‌ خود را به‌ خدمت‌ خداوند خویش‌ ننهادند.6و یویاداع‌ بن‌ فاسیح‌ و مَشُلاّم‌ بن‌ بَسُودِیا، دروازه‌ كُهْنه‌ را تعمیر نمودند. ایشان‌ سقف‌ آن‌ را ساختند و درهایش‌ را با قفلها و پشت‌بندهایش‌ برپا نمودند.7و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، مَلَتِیای‌ جَبَعُونی‌ و یادُونِ میرُونُوتی‌ و مردان‌ جَبَعُون‌ و مِصْفَه‌ آنچه‌ را كه‌ متعلّق‌ به‌ كُرسی‌ والی‌ ماورای‌ نهر بود، تعمیر نمودند.8و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، عُزّیئیل‌ بن‌ حَرْهایا كه‌ از زرگران‌ بود، تعمیر نمود و به‌ پهلوی‌ او حَنَنْیا كه‌ از عطّاران‌ بود تعمیر نمود، پس‌ اینان‌ اورشلیم‌ را تا حصار عریض‌، مستحكم‌ ساختند.9و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، رَفایا ابن‌ حُور كه‌ رئیسِ نصفِ بلدِ اورشلیم‌ بود، تعمیر نمود.10و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، یدایا ابن‌ حَرُوماف‌ در برابر خانه‌ خود تعمیر نمود و به‌ پهلوی‌ او حَطُّوش‌ بن‌ حَشَبْنِیا، تعمیر نمود.11و مَلْكِیا ابن‌ حاریم‌ و حَشُّوب‌ بن‌ فَحَتْ موآب‌، قسمت‌ دیگر و بُرج‌ تنورها را تعمیر نمودند.12و به‌ پهلوی‌ او،شَلُّوم‌ بن‌ هَلُّوحیش‌ رئیسِ نصفِ بلدِ اورشلیم‌، او و دخترانش‌ تعمیر نمودند.13و حانُون‌ و ساكنان‌ زانوح‌، دروازه‌ وادی‌ را تعمیر نمودند. ایشان‌ آن‌ را بنا كردند و درهایش‌ را با قفلها و پشتبندهایش‌ برپا نمودند و هزار ذراع‌ حصار را تا دروازه‌ خاكروبه‌.14و مَلْكیا اَبن‌ رَكاب‌ رئیس‌ بلدِ بیت‌هَكّارِیم‌، دروازه‌ خاكروبه‌ را تعمیر نمود. او آن‌ را بنا كرد و درهایش‌ را با قفلها و پشتبندهایش‌ برپا نمود.15و شَلُّون‌ بن‌ كُلْخُوْزه‌ رئیس‌ بلد مِصْفَه‌، دروازه‌ چشمه‌ را تعمیر نمود. او آن‌ را بنا كرده‌، سقف‌ آن‌ را ساخت‌ و درهایش‌ را با قفلها و پشت‌بندهایش‌ برپا نمود و حصار بَرْكَه‌ شَلَحْ را نزد باغ‌ پادشاه‌ نیز تا زینه‌ای‌ كه‌ از شهر داود فرود می‌آمد.16و بعد از او نَحَمِیا ابن‌ عَزْبُوق‌ رئیسِ نصفِ بلدِ بیت‌صور، تا برابر مقبره‌ داود و تا بِرْكَه‌ مصنوعه‌ و تا بیت‌ جبّاران‌ را تعمیر نمود.17و بعد از او لاویان‌، رَحُوْم‌ بن‌ بانی‌ تعمیر نمود و به‌ پهلوی‌ او حَشَبْیا رئیسِ نصفِ بلدِ قَعیلَه‌ در حصّه‌ خود تعمیر نمود.18و بعد از او برادران‌ ایشان‌، بَوّای‌ ابن‌ حیناداد، رئیسِ نصفِ بلدِ قَعیلَه‌ تعمیر نمود.19و به‌ پهلوی‌ او، عازَرْ بن‌ یشُوع‌ رئیس‌ مِصْفَه‌ قسمت‌ دیگر را در برابر فراز سلاح‌خانه‌ نزد زاویه‌، تعمیر نمود.20و بعد از او باروك‌ بن‌ زَبّای‌، به‌ صمیم‌ قلب‌ قسمت‌ دیگر را از زاویه‌ تا دروازه‌ اَلْیاشیب‌، رئیس‌ كَهَنَه‌ تعمیر نمود.21و بعد از او مَریمُوت‌ بن‌ اوریا ابن‌ هَقُّوص‌ قسمت‌ دیگر را از در خانه‌ الیاشیب‌ تا آخر خانه‌ اَلْیاشیب‌، تعمیر نمود.22و بعد از او كاهنان‌، از اهل‌ غُوْر تعمیر نمودند.23و بعد از ایشان‌، بنیامین‌ و حَشُّوب‌ در برابر خانه‌ خود تعمیر نمودند. و بعد از ایشان‌، عَزریا ابن‌ مَعَسْیا ابن‌ عَنَنْیا به‌ جانب‌ خانه‌ خود تعمیر نمود.24و بعد از او، بنّوی‌ ابن‌ حینادادقسمت‌ دیگر را از خانه‌ عَزَرْیا تا زاویه‌ و تا برجش‌ تعمیر نمود.25و فالال‌ بن‌ اوزای‌ از برابر زاویه‌ و برجی‌ كه‌ از خانه‌ فوقانی‌ پادشاه‌ خارج‌ و نزد زندانخانه‌ است‌، تعمیر نمود. و بعد از او فدایا ابن‌ فَرْعُوش‌،26و نَتِینیم‌، در عُوفَل‌ تا برابر دروازه‌ آب‌ بسوی‌ مشرق‌ و برج‌ خارجی‌، ساكن‌ بودند.27و بعد از او، تَقُّوعیان‌ قسمت‌ دیگر را از برابر برج‌ خارجی‌ بزرگ‌ تا حصار عُوفَل‌ تعمیر نمودند.28و كاهنان‌، هر كدام‌ در برابر خانه‌ خود از بالای‌ دروازه‌ اسبان‌ تعمیر نمودند.29و بعد از ایشان‌ صادوق‌ بن‌ اِمّیر در برابر خانه‌ خود تعمیر نمود و بعد از او شَمَعْیا ابن‌ شَكَنْیا كه‌ مستحفظ‌ دروازه‌ شرقی‌ بود، تعمیر نمود.30و بعد از او حَنَنْیا ابن‌ شَلَمْیا و حانُون‌ پسر ششم‌ صالاف‌، قسمت‌ دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان‌ مَشُلاّم‌ بن‌ بَرَكِیا در برابر مسكن‌ خود، تعمیر نمود.31و بعد او از مَلْكِیا كه‌ یكی‌ از زرگران‌ بود، تا خانه‌های‌ نَتِینْیم‌ و تجّار را در برابر دروازه‌ مفقاد تا بالاخانه‌ برج‌، تعمیر نمود.32و میان‌ بالاخانه‌ برج‌ و دروازه‌ گوسفند را زرگران‌ و تاجران‌، تعمیر نمودند.

Chapter 4

1و هنگامی‌ كه‌ سَنْبَلَّط‌ شنید كه‌ ما به‌ بنای حصار مشغول‌ هستیم‌، خشمش‌ افروخته‌ شده‌، بسیار غضبناك‌ گردید و یهودیان‌ را استهزا نمود.2و در حضور برادرانش‌ و لشكر سامره‌ متكلّم‌ شده‌، گفت‌: «این‌ یهودیانِ ضعیف‌ چه‌ می‌كنند؟ آیا (شهر را) برای‌ خود مستحكم‌ خواهند ساخت‌ و قربانی‌ خواهند گذرانید و در یك‌ روز كار را به‌ انجام‌ خواهند رسانید؟ و سنگها از توده‌های‌ خاكروبه‌، زنده‌ خواهند ساخت‌؟ و حال‌ آنكه‌ سوخته‌ شده‌ است‌.»3و طُوبیای‌عَمُّونی‌ كه‌ نزد او بود گفت‌: «اگر شغالی‌ نیز بر آنچه‌ ایشان‌ بنا می‌كنند بالا رود، حصار سنگی‌ ایشان‌ را منهدم‌ خواهد ساخت‌!»4ای‌ خدای‌ ما بشنو، زیرا كه‌ خوار شده‌ایم‌ و ملامت‌ ایشان‌ را بسر ایشان‌ برگردان‌ و ایشان‌ را در زمین‌ اسیری‌، به‌ تاراج‌ تسلیم‌ كن‌.5و عصیان‌ ایشان‌ را مستور منما و گناه‌ ایشان‌ را از حضور خود محو مساز زیرا كه‌ خشم‌ تو را پیش‌ روی‌ بنّایان‌ به‌ هیجان‌ آورده‌اند.6پس‌ حصار را بنا نمودیم‌ و تمامی‌ حصار تا نصف‌ بلندی‌اش‌ بهم‌ پیوست‌، زیرا كه‌ دل‌ قوم‌ در كار بود.7و چون‌ سَنْبَلَّط‌ و طُوبیا و اعراب‌ و عَمُّونیان‌ و اَشْدُوْدیان‌ شنیدند كه‌ مرمّت‌ حصار اورشلیم‌ پیش‌ رفته‌ است‌ و شكافهایش‌ بسته‌ می‌شود، آنگاه‌ خشم‌ ایشان‌ به‌ شدّت‌ افروخته‌ شد.8و جمیع‌ ایشان‌ توطئه‌ نمودند كه‌ بیایند و با اورشلیم‌ جنگ‌ نمایند و به‌ آن‌ ضرر برسانند.9پس‌ نزد خدای‌ خود دعا نمودیم‌ و از ترس‌ ایشان‌ روز و شب‌ پاسبانان‌ در مقابل‌ ایشان‌ قرار دادیم‌.10و یهودیان‌ گفتند كه‌ «قوّت‌ حمّالان‌ تلف‌ شده‌ است‌ و هوار بسیار است‌ كه‌ نمی‌توانیم‌ حصار را بنا نماییم‌.»11و دشمنان‌ ما می‌گفتند: «آگاه‌ نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان‌ ایشان‌ داخل‌ شده‌، ایشان‌ را بكشیم‌ و كار را تمام‌ نماییم‌.»12و واقع‌ شد كه‌ یهودیانی‌ كه‌ نزد ایشان‌ ساكن‌ بودند آمده‌، ده‌ مرتبه‌ به‌ ما گفتند: «چون‌ شما برگردید، ایشان‌ از هر طرف‌ بر ما (حمله‌ خواهند آورد).»13پس‌ قوم‌ را در جایهای‌ پست‌، در عقب‌ حصار و بر مكانهای‌ خالی‌ تعیین‌ نمودم‌ و ایشان‌ را برحسب‌ قبایل‌ ایشان‌، با شمشیرها و نیزه‌ها و كمانهای‌ ایشان‌ قرار دادم‌.14پس‌ نظر كرده‌،برخاستم‌ و به‌ بزرگان‌ و سروران‌ و بقیه‌ قوم‌ گفتم‌: «از ایشان‌ مترسید، بلكه‌ خداوند عظیم‌ و مَهیب‌ را بیاد آورید و به‌ جهت‌ برادران‌ و پسران‌ و دختران‌ و زنان‌ و خانه‌های‌ خود جنگ‌ نمایید.»15و چون‌ دشمنان‌ ما شنیدند كه‌ ما آگاه‌ شده‌ایم‌ و خدا مشورت‌ ایشان‌ را باطل‌ كرده‌ است‌، آنگاه‌ جمیع‌ ما هر كس‌ به‌ كار خود به‌ حصار برگشتیم‌.16و از آن‌ روز به‌ بعد، نصف‌ بندگان‌ من‌ به‌ كار مشغول‌ می‌بودند و نصف‌ دیگر ایشان‌، نیزه‌ها و سپرها و كمانها و زره‌ها را می‌گرفتند و سروران‌ در عقب‌ تمام‌ خاندان‌ یهودا می‌بودند.17و آنانی‌ كه‌ حصار را بنا می‌كردند و آنانی‌ كه‌ بار می‌بردند و عمله‌ها، هر كدام‌ به‌ یك‌ دست‌ كار می‌كردند و به‌ دست‌ دیگر اسلحه‌ می‌گرفتند.18و بنّایان‌ هر كدام‌ شمشیر بر كمر خود بسته‌، بنّایی‌ می‌كردند و كَرِنّانواز نزد من‌ ایستاده‌ بود.19و به‌ بزرگان‌ و سروران‌ و بقیه‌ قوم‌ گفتم‌: «كارْ بسیار وسیع‌ است‌ و ما بر حصار متفّرق‌ و از یكدیگر دور می‌باشیم‌.20پس‌ هر جا كه‌ آواز كَرِنّا را بشنوید در آنجا نزد ما جمع‌ شوید و خدای‌ ما برای‌ ما جنگ‌ خواهد نمود.»21پس‌ به‌ كار مشغول‌ شدیم‌ و نصف‌ ایشان‌ از طلوع‌ فجر تا بیرون‌ آمدن‌ ستارگان‌، نیزه‌ها را می‌گرفتند.22و هم‌ در آن‌ وقت‌ به‌ قوم‌ گفتم‌: «هر كس‌ با بندگانش‌ در اورشلیم‌ منزل‌ كند تا در شب‌ برای‌ ما پاسبانی‌ نماید و در روز به‌ كار بپردازد.»23و من‌ و برادران‌ و خادمان‌ من‌ و پاسبانی‌ كه‌ در عقب‌ من‌ می‌بودند، هیچكدام‌ رخت‌ خود را نكندیم‌ و هر كس‌ با اسلحه‌ خود به‌ آب‌ می‌رفت‌.

Chapter 5

1و قوم‌ و زنان‌ ایشان‌، بر برادران‌ یهود خود فریاد عظیمی‌ برآوردند.2و بعضی‌ از ایشان‌ گفتند كه‌ «ما و پسران‌ و دختران‌ ما بسیاریم‌. پس‌ گندم‌ بگیریم‌ تا بخوریم‌ و زنده‌ بمانیم‌.»3و بعضی‌ گفتند: «مزرعه‌ها و تاكستانها و خانه‌های‌ خود را گرو می‌دهیم‌ تا به‌ سبب‌ قحط‌، گندم‌ بگیریم‌.»4و بعضی‌ گفتند كه‌ «نقره‌ را به‌ عوض‌ مزرعه‌ها و تاكستانهای‌ خود برای‌ جزیه‌ پادشاه‌ قرض‌ گرفتیم‌.5و حال‌ جسد ما مثل‌ جسدهای‌ برادران‌ ماست‌ و پسران‌ ما مثل‌ پسران‌ ایشان‌؛ و اینك‌ ما پسران‌ و دختران‌ خود را به‌ بندگی‌ می‌سپاریم‌ و بعضی‌ از دختران‌ ما كنیز شده‌اند؛ و در دست‌ ما هیچ‌ استطاعتی‌ نیست‌ زیرا كه‌ مزرعه‌ها و تاكستانهای‌ ما از آن‌ دیگران‌ شده‌ است‌.»6پس‌ چون‌ فریاد ایشان‌ و این‌ سخنان‌ را شنیدم‌ بسیار غضبناك‌ شدم‌.7و با دل‌ خود مشورت‌ كرده‌، بزرگان‌ و سروران‌ را عَتاب‌ نمودم‌ و به‌ ایشان‌ گفتم‌: «شما هر كس‌ از برادر خود ربا می‌گیرید!» و جماعتی‌ عظیم‌ به‌ ضّد ایشان‌ جمع‌ نمودم‌.8و به‌ ایشان‌ گفتم‌: «ما برادران‌ یهود خود را كه‌ به‌ امّت‌ها فروخته‌ شده‌اند، حتّی‌المقدور فدیه‌ كرده‌ایم‌. و آیا شما برادران‌ خود را می‌فروشید و آیا می‌شود كه‌ ایشان‌ به‌ ما فروخته‌ شوند؟» پس‌ خاموش‌ شده‌، جوابی‌ نیافتند.9و گفتم‌: «كاری‌ كه‌ شما می‌كنید، خوب‌ نیست‌. آیا نمی‌باید شما به‌ سبب‌ ملامت‌ امّت‌هایی‌ كه‌ دشمن‌ ما می‌باشند، در ترس‌ خدای‌ما سلوك‌ نمایید؟10و نیز من‌ و برادران‌ و بندگانم‌ نقره‌ و غلّه‌ به‌ ایشان‌ قرض‌ داده‌ایم‌. پس‌ سزاوار است‌ كه‌ این‌ ربا را ترك‌ نماییم‌.11و الا´ن‌ امروز مزرعه‌ها و تاكستانها و باغات‌ زیتون‌ و خانه‌های‌ ایشان‌ و صد یك‌ از نقره‌ و غلّه‌ و عصیر انگور و روغن‌ كه‌ بر ایشان‌ نهاده‌اید، به‌ ایشان‌ ردّ كنید.»12پس‌ جواب‌ دادند كه‌ «ردّ خواهیم‌ كرد و از ایشان‌ مطالبه‌ نخواهیم‌ نمود و چنانكه‌ تو فرمودی‌ به‌ عمل‌ خواهیم‌ آورد.» آنگاه‌ كاهنان‌ را خوانده‌، به‌ ایشان‌ قَسَم‌ دادم‌ كه‌ بروفق‌ این‌ كلام‌ رفتار نمایند.13پس‌ دامن‌ خود را تكانیده‌ گفتم‌: «خدا هر كس‌ را كه‌ این‌ كلام‌ را ثابت‌ ننماید، از خانه‌ و كسبش‌ چنین‌ بتكاند و به‌ این‌ قَسَم‌ تكانیده‌ و خالی‌ بشود.» پس‌ تمامی‌ جماعت‌ گفتند آمین‌ و خداوند را تسبیح‌ خواندند و قوم‌ برحسب‌ این‌ كلام‌ عمل‌ نمودند.14و نیز از روزی‌ كه‌ به‌ والی‌ بودن‌ زمین‌ یهوه‌ مأمور شدم‌، یعنی‌ از سال‌ بیستم‌ تا سال‌ سی‌ و دوّمِ اَرْتَحْشَسْتا پادشاه‌، كه‌ دوازده‌ سال‌ بود من‌ و برادرانم‌ وظیفه‌ والیگری‌ را نخوردیم‌.15اما والیان‌ اوّل‌ كه‌ قبل‌ از من‌ بودند، بر قوم‌ بار سنگین‌ نهاده‌، علاوه‌ بر چهل‌ مثقال‌ نقره‌، نان‌ و شراب‌ نیز از ایشان‌ می‌گرفتند و خادمان‌ ایشان‌ بر قوم‌ حكمرانی‌ می‌كردند. لیكن‌ من‌ به‌ سبب‌ ترس‌ خدا چنین‌ نكردم‌.16و من‌ نیز در ساختن‌ حصار مشغول‌ می‌بودم‌ و هیچ‌ مزرعه‌ نخریدیم‌ و همه‌ بندگان‌ من‌ در آنجا به‌ كار جمع‌ بودند.17و صد و پنجاه‌ نفر از یهودیان‌ و سروران‌، سوای‌ آنانی‌ كه‌ از امّت‌های‌ مجاور ما نزد ما می‌آمدند، بر سفره‌ من‌ خوراك‌ می‌خوردند.18و آنچه‌ برای‌ هر روز مهیا می‌شد، یك‌ گاو و شش‌ گوسفند پرواری‌ می‌بود و مرغها نیز برای‌ من‌ حاضر می‌كردند؛ و هر ده‌ روزمقداری‌ كثیر از هر گونه‌ شراب‌. اما معهذا وظیفه‌ والیگری‌ را نطلبیدم‌ زیرا كه‌ بندگی‌ سخت‌ بر این‌ قوم‌ می‌بود.19ای‌ خدایم‌ موافق‌ هر آنچه‌ به‌ این‌ قوم‌ عمل‌ نمودم‌، مرا به‌ نیكویی‌ یاد آور.

Chapter 6

1و چون‌ سَنْبَلَّط‌ و طُوبیا و جَشَم‌ عربی‌ و سایر دشمنان‌ ما شنیدند كه‌ حصار را بنا كرده‌ام‌ و هیچ‌ رخنه‌ای‌ در آن‌ باقی‌ نمانده‌ است‌، با آنكه‌ درهای‌ دروازه‌هایش‌ را هنوز برپا ننموده‌ بودم‌،2سَنْبَلَّط‌ و جَشَم‌ نزد من‌ فرستاده‌، گفتند: «بیا تا در یكی‌ از دهات‌ بیابان‌ اونو ملاقات‌ كنیم‌.» اما ایشان‌ قصد ضرر من‌ داشتند.3پس‌ قاصدان‌ نزد ایشان‌ فرستاده‌ گفتم‌: «من‌ در مهمّ عظیمی‌ مشغولم‌ و نمی‌توانم‌ فرود آیم‌، چرا كار حینی‌ كه‌ من‌ آن‌ را ترك‌ كرده‌، نزد شما فرود آیم‌ به‌ تعویق‌ افتد.»4و ایشان‌ چهار دفعه‌ مثل‌ این‌ پیغام‌ به‌ من‌ فرستادند و من‌ مثل‌ این‌ جواب‌ به‌ ایشان‌ پس‌ فرستادم‌.5پس‌ سَنْبَلَّط‌ دفعه‌ پنجم‌ خادم‌ خود را به‌ همین‌ طور نزد من‌ فرستاد و مكتوبی‌ گشوده‌ در دستش‌ بود،6كه‌ در آن‌ مرقوم‌ بود: «در میان‌ امّت‌ها شهرت‌ یافته‌ است‌ و جَشَم‌ این‌ را می‌گوید كه‌ تو و یهود قصد فتنه‌انگیزی‌ دارید و برای‌ همین‌ حصار را بنا می‌كنی‌ و تو بروفق‌ این‌ كلام‌، می‌خواهی‌ كه‌ پادشاه‌ ایشان‌ بشوی‌.7و انبیا نیز تعیین‌ نموده‌ تا درباره‌ تو در اورشلیم‌ ندا كرده‌ گویند كه‌ در یهودا پادشاهی‌ است‌. و حال‌ بروفق‌ این‌ كلام‌، خبر به‌ پادشاه‌ خواهد رسید. پس‌ بیا تا با هم‌ مشورت‌ نماییم‌.»8آنگاه‌ نزد او فرستاده‌ گفتم‌: «مثل‌ این‌ كلام‌ كه‌ تو می‌گویی‌ واقع‌ نشده‌ است‌، بلكه‌ آن‌ را از دل‌ خود ابداع‌ نموده‌ای‌.»9زیرا جمیع‌ ایشان‌ خواستند ما را بترسانند، به‌ این‌ قصد كه‌ دستهای‌ ما را از كار باز دارند تا كرده‌ نشود. پس‌ حال‌ ای‌ خدا دستهای‌ مرا قوّی‌ ساز.10و به‌ خانه‌ شَمَعْیا ابن‌ دَلایا ابن‌ مَهِیطَبْئیل‌ رفتم‌ و او در را بر خود بسته‌ بود، پس‌ گفت‌: «در خانه‌ خدا در هیكل‌ جمع‌ شویم‌ و درهای‌ هیكل‌ را ببندیم‌ زیرا كه‌ به‌ قصد كشتن‌ تو خواهند آمد. شبانگاه‌ برای‌ كشتن‌ تو خواهند آمد.»11من‌ گفتم‌: «آیا مردی‌ چون‌ من‌ فرار بكند؟ و كیست‌ مثل‌ من‌ كه‌ داخل‌ هیكل‌ بشود تا جان‌ خود را زنده‌ نگاه‌ دارد؟ من‌ نخواهم‌ آمد.»12زیرا درك‌ كردم‌ كه‌ خدا او را هرگز نفرستاده‌ است‌، بلكه‌ خودش‌ به‌ ضدّ من‌ نبوّت‌ می‌كند و طُوبیا و سَنْبَلَّط‌ او را اجیر ساخته‌اند.13و از این‌ جهت‌ او را اجیر كرده‌اند تا من‌ بترسم‌ و به‌ اینطور عمل‌ نموده‌، گناه‌ ورزم‌ و ایشان‌ خبر بد پیدا نمایند كه‌ مرا مفتضح‌ سازند.14ای‌ خدایم‌، طُوبیا و سَنْبَلَّط‌ را موافق‌ این‌ اعمال‌ ایشان‌ و همچنین‌ نُوعَدْیه‌ نبیه‌ و سایر انبیا را كه‌ می‌خواهند مرا بترسانند، به‌ یاد آور.15پس‌ حصار در بیست‌ و پنجم‌ ماه‌ اِیلُول‌ در پنجاه‌ و دو روز به‌ اتمام‌ رسید.16و واقع‌ شد كه‌ چون‌ جمیع‌ دشمنان‌ ما این‌ را شنیدند و همه‌ امّت‌هایی‌ كه‌ مجاور ما بودند این‌ را دیدند، در نظر خود بسیار پست‌ شدند و دانستند كه‌ این‌ كار از جانب‌ خدای‌ ما معمول‌ شده‌ است‌.17و در آن‌ روزها نیز بسیاری‌ از بزرگان‌ یهودا مكتوبات‌ نزدطُوبیا می‌فرستادند و مكتوبات‌ طُوبیا نزد ایشان‌ می‌رسید،18زیرا كه‌ بسا از اهل‌ یهودا با او همداستان‌ شده‌ بودند، چونكه‌ او داماد شَكَنْیا ابن‌ آرَه‌ بود و پسرش‌ یهُوحانان‌، دختر مَشُلاّم‌ بن‌ بَرَكِیا را به‌ زنی‌ گرفته‌ بود،19و درباره‌ حَسَنات‌ او به‌ حضور من‌ نیز گفتگو می‌كردند و سخنان‌ مرا به‌ او می‌رسانیدند. و طُوبیا مكتوبات‌ می‌فرستاد تا مرا بترساند.

Chapter 7

1و چون‌ حصار بنا شد و درهایش‌ را برپا نمودم‌ و دربانان‌ و مغنّیان‌ و لاویان‌ ترتیب‌ داده‌ شدند،2آنگاه‌ برادر خود حنانی‌ و حَنَنْیا رئیس‌ قصر را، زیرا كه‌ او مردی‌ امین‌ و بیشتر از اكثر مردمان‌ خداترس‌ بود، بر اورشلیم‌ فرمان‌ دادم‌.3و ایشان‌ را گفتم‌ دروازه‌های‌ اورشلیم‌ را تا آفتاب‌ گرم‌ نشود باز نكنند و مادامی‌ كه‌ حاضر باشند، درها را ببندند و قفل‌ كنند. و از ساكنان‌ اورشلیم‌ پاسبانان‌ قرار دهید كه‌ هر كس‌ به‌ پاسبانی‌ خود و هر كدام‌ به‌ مقابل‌ خانه‌ خویش‌ حاضر باشند.4و شهر وسیع‌ و عظیم‌ بود و قوم‌ در اندرونش‌ كم‌ و هنوز خانه‌ها بنا نشده‌ بود.5و خدای‌ من‌ در دلم‌ نهاد كه‌ بزرگان‌ و سروران‌ و قوم‌ را جمع‌ نمایم‌ تا برحسب‌ نسب‌نامه‌ها ثبت‌ كردند و نسب‌نامه‌ آنانی‌ را كه‌ مرتبه‌اول‌ برآمده‌ بودند یافتم‌ و در آن‌ بدین‌ مضمون‌ نوشته‌ دیدم‌:6اینانند اهل‌ ولایتها كه‌ از اسیری‌ آن‌ اشخاصی‌ كه‌ نَبُوكَدْنَصَّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برده‌ بود، برآمده‌ بودند و هر كدام‌ از ایشان‌ به‌ اورشلیم‌ و یهودا به‌ شهر خود برگشته‌ بودند.7اما آنانی‌ كه‌ همراه‌ زربّابل‌ آمده‌ بودند: یسُوع‌ و نَحَمِیا و عَزْرَیاو رَعَمْیا و نَحَمانی‌ و مُرْدِخای‌ و بِلْشان‌ و مِسْفارِت‌ و بِغْوای‌ و نَحُوم‌ و بَعْنَه‌. و شماره‌ مردان‌ قوم‌ اسرائیل‌:8بنی‌فَرْعُوش‌، دوهزار و یك‌ صد و هفتاد و دو.9بنی‌شَفَطْیا، سیصد و هفتاد و دو.10بنی‌آرَح‌، ششصد و پنجاه‌ و دو.11بنی‌فَحَت‌ مُوآب‌ از بنی‌یشُوع‌ و یوآب‌، دو هزار و هشتصد و هجده‌.12بنی‌عیلام‌، هزار و دویست‌ و پنجاه‌ و چهار.13بنی‌زَتُّو، هشتصد و چهل‌ و پنج‌.14بنی‌زَكّای‌، هفتصد و شصت‌.15بنی‌بِنُوّی‌، ششصد و چهل‌ و هشت‌.16بنی‌بابای‌، ششصد و بیست‌ و هشت‌.17بنی‌عَزْجَد، دو هزار و سیصد و بیست‌ و دو.18بنی‌اَدُونیقام‌، ششصد و شصت‌ و هفت‌.19بنی‌بِغْوای‌، دو هزار و شصت‌ و هفت‌.20بنی‌عادین‌، ششصد و پنجاه‌ و پنج‌.21بنی‌آطیر از (خاندان‌) حِزْقِیا، نود و هشت‌.22بنی‌حاشُوم‌، سیصد و بیست‌ و هشت‌.23بنی‌بیصای‌، سیصد و بیست‌ و چهار.24بنی‌حاریف‌، صد و دوازده‌.25بنی‌جَبَعُون‌، نود و پنج‌.26مردمان‌ بیت‌لحم‌ و نَطُوْفَه‌، صد و هشتاد و هشت‌.27مردمان‌ عَناتُوت‌، صد و بیست‌ و هشت‌.28مردمان‌ بیت‌عَزْمُوت‌، چهل‌ و دو.29مردمان‌ قریه‌ یعاریم‌ و كَفَیره‌ و بَئِیرُوت‌، هفتصد و چهل‌ و سه‌.30مردمان‌ رامَه‌ و جَبَع‌، ششصد و بیست‌ و یك‌.31مردمان‌ مِكْماس‌، صد و بیست‌ و دو.32مردمان‌ بیت‌ایل‌ و عای‌، صد و بیست‌ و سه‌.33مردمان‌ نَبُوی‌ دیگر، پنجاه‌ و دو.34بنی‌عیلام‌ دیگر، هزار و دویست‌ و پنجاه‌ و چهار.35بنی‌حاریم‌، سیصد و بیست‌.36بنی‌اَریحا، سیصد و چهل‌ و پنج‌.37بنی‌لُود و حادید و اُونُو، هفتصد و بیست‌ و یك‌.38بنی‌سَنائَۀ، سه‌ هزار و نه‌ صد و سی‌.39و اما كاهنان‌: بنی‌یدَعْیا از خاندان‌ یشُوع‌، نه‌ صد و هفتاد و سه‌.40بنی‌اِمیر، هزار و پنجاه‌ و دو.41بنی‌فَشْحُور، هزار و دویست‌ و چهل‌ و هفت‌.42بنی‌حاریم‌، هزار و هفده‌.43و اما لاویان‌: بنی‌یشُوع‌ از (خاندان‌) قَدْمیئیل‌ و از بنی‌هُودُوْیا، هفتاد و چهار.44و مغنیان‌: بنی‌آساف‌، صد و چهل‌ و هشت‌.45و دربانان‌: بنی‌شَلُّوم‌ و بنی‌آطیر و بنی‌طَلْمُون‌ و بنی‌عَقُّوب‌ و بنی‌حَطِیطَه‌ و بنی‌سُوبای‌، صد و سی‌ و هشت‌.46و اما نَتِینْیم‌: بنی‌صِیحَه‌، بنی‌حَسُوفا، بنی‌طَبایوت‌.47بنی‌فیرُوس‌، بنی‌سیعا، بنی‌فادُون‌.48بنی‌لَبانَه‌، بنی‌حَجابَه‌، بنی‌سَلْمای‌.49بنی‌حانان‌، بنی‌جِدّیل‌، بنی‌جاحَر.50بنی‌رَآیا، بنی‌رَصین‌، بنی‌نَقُودا.51بنی‌جَزّام‌، بنی‌عُزّا، بنی‌فاسیح‌.52بنی‌بیسای‌، بنی‌مَعُونیم‌، بنی‌نَفِیشَسِیم‌.53بنی‌بَقْبُوق‌، بنی‌حَقُوفا،بنی‌حَرْحُور.54بنی‌بَصَلیت‌، بنی‌مَحیده‌، بنی‌حَرْشا.55بنی‌بَرْقُوس‌، بنی‌سیسَرا، بنی‌تامَح‌.56بنی‌نَصیح‌، بنی‌حَطیفا.57و پسران‌ خادمانِ سُلیمان‌: بنی‌سُوطای‌، بنی‌سُوفَرَت‌، بنی‌فَریدا.58بنی‌یعْلا، بنی‌دَرْقون‌،بنی‌جَدّیل‌.59بنی‌شَفَطْیا، بنی‌حَطّیل‌، بنی‌فُوْخَرَه‌ حَظَّبائیم‌، بنی‌آمون‌.60جمیع‌ نَتِینْیم‌ و پسران‌ خادمانِ سلیمان‌، سیصد و نود و دو.61و اینانند آنانی‌ كه‌ از تلّ مِلْح‌ و تلّ حَرْشاكَرُوب‌ و اَدُّون‌ و اِمیر برآمده‌ بودند، اما خاندان‌ پدران‌ و عشیره‌ خود را نشان‌ نتوانستند داد كه‌ آیا از اسرائیلیان‌ بودند یا نه‌.62بنی‌دَلایا، بنی‌طُوبیا، بنی‌نَقُوْدَه‌، ششصد و چهل‌ و دو.63و از كاهنان‌: بنی‌حَبایا، بنی‌هَقّوص‌، بنی‌بَرْزِلاّی‌ كه‌ یكی‌ از دختران‌ بَرْزِلاّیی‌ جِلْعادی‌ را به‌ زنی‌ گرفته‌ بود، پس‌ به‌ نام‌ ایشان‌ مسمی شدند.64اینان‌ انساب‌ خود را در میان‌ آنانی‌ كه‌ در نسب‌نامه‌ها ثبت‌ شده‌ بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس‌ از كهانت‌ اخراج‌ شدند.65پس‌ تِرْشاتا به‌ ایشان‌ امر فرمود كه‌ تا كاهنی‌ با اوریم‌ و تُمّیم‌ برقرار نشود، از قدسِاقداس‌ نخورند.66تمامی‌ جماعت‌ با هم‌ چهل‌ و دو هزار و سیصد و شصت‌ نفر بودند.67سوای‌ غلامان‌ و كنیزان‌ ایشان‌ كه‌ هفت‌ هزار و سیصد و سی‌ و هفت‌ نفر بودند و مغنیان‌ و مغنیات‌ ایشان‌ دویست‌ و چهل‌ و پنج‌ نفر بودند.68و اسبان‌ ایشان‌، هفتصد و سی‌ و شش‌ و قاطران‌ ایشان‌، دویست‌ و چهل‌ و پنج‌.69و شتران‌، چهار صد و سی‌ و پنج‌ و حماران‌، ششهزار و هفتصد و بیست‌ بود.70و بعضی‌ از رؤسای‌ آبا هدایا به‌ جهت‌ كار دادند. اما تِرْشاتا هزار درم‌ طلا و پنجاه‌ قاب‌ و پانصد و سی‌ دست‌ لباس‌ كهانت‌ به‌ خزانه‌ داد.71و بعضی‌ از رؤسای‌ آبا، بیست‌ هزار درم‌ طلا و دو هزار و دویست‌ منای‌ نقره‌ به‌ خزینه‌ به‌ جهت‌ كار دادند.72و آنچه‌ سایر قوم‌ دادند این‌ بود: بیست‌ هزار درم‌ طلا و دو هزار مَنای‌ نقره‌ و شصت‌ و هفت‌ دست‌ لباس‌ كهانت‌.73پس‌ كاهنان‌ و لاویان‌ و دربانان‌ و مغنیان‌ و بعضی‌ از قوم‌ و نَتِینْیم‌ و جمیع‌ اسرائیل‌، در شهرهای‌ خود ساكن‌ شدند و چون‌ ماه‌ هفتم‌ رسید، بنی‌اسرائیل‌ در شهرهای‌ خود مقیم‌ بودند.

Chapter 8

1و تمامی‌، قوم‌ مثل‌ یك‌ مرد در سِعَه‌پیش دروازه‌ آب‌ جمع‌ شدند و به‌ عَزْرای‌ كاتب‌ گفتند كه‌ كتاب‌ تورات‌ موسی‌ را كه‌ خداوند به‌ اسرائیل‌ امر فرموده‌ بود، بیاورد.2و عَزْرای‌ كاهن‌، تورات‌ را در روز اول‌ ماه‌ هفتم‌ به‌ حضور جماعت‌ از مردان‌ و زنان‌ و همه‌ آنانی‌ كه‌ می‌توانستندبشنوند و بفهمند، آورد.3و آن‌ را در سِعَۀ پیش‌ دروازه‌ آب‌ از روشنایی‌ صبح‌ تا نصف‌ روز، در حضور مردان‌ و زنان‌ و هر كه‌ می‌توانست‌ بفهمد خواند و تمامی‌ قوم‌ به‌ كتاب‌ تورات‌ گوش‌ فراگرفتند.4و عَزْرای‌ كاتب‌ بر منبر چوبی‌ كه‌ به‌ جهت‌ اینكار ساخته‌ بودند، ایستاد و به‌ پهلویش‌ از دست‌ راستش‌ مَتَّتْیا و شَمَع‌ و عَنایا و اُوریا و حِلْقیا و مَعَسْیا ایستادند و از دست‌ چپش‌، فدایا و مِیشائیل‌ و مَلْكِیا و حاشُوم‌ و حَشْبَدّانَه‌ و زَكَریا و مَشُلاّم‌.5و عَزْرا كتاب‌ را در نظر تمامی‌ قوم‌ گشود زیرا كه‌ او بالای‌ تمامی‌ قوم‌ بود و چون‌ آن‌ را گشود، تمامی‌ قوم‌ ایستادند.6و عَزْرا، یهُوَه‌ خدای‌ عظیم‌ را متبارك‌ خواند و تمامی‌ قوم‌ دستهای‌ خود را برافراشته‌، در جواب‌ گفتند: «آمین‌، آمین‌!» و ركوع‌ نموده‌، و رو به‌ زمین‌ نهاده‌، خداوند را سجده‌ نمودند.7و یشُوع‌ و بانی‌ و شَرَبْیا و یامین‌ و عَقُّوب‌ و شَبْتای‌ و هُودیا و مَعَسْیا و قَلیطا و عَزَرْیا و یوزاباد و حَنان‌ و فلایا و لاویان‌، تورات‌ را برای‌ قوم‌ بیان‌ می‌كردند و قوم‌، در جای‌ خود ایستاده‌ بودند.8پس‌ كتاب‌ تورات‌ خدا را به‌ صدای‌ روشن‌ خواندند و تفسیر كردند تا آنچه‌ را كه‌ می‌خواندند، بفهمند.9و نَحَمْیا كه‌ تِرْشاتا باشد و عَزْرای‌ كاهن‌ و كاتب‌ و لاویانی‌ كه‌ قوم‌ را می‌فهمانیدند، به‌ تمامی‌ قوم‌ گفتند: «امروز برای‌ یهُوَه‌ خدای‌ شما روز مقدّس‌ است‌. پس‌ نوحه‌گری‌ منمایید و گریه‌ مكنید.» زیرا تمامی‌ قوم‌، چون‌ كلام‌ تورات‌ را شنیدند گریستند.10پس‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «بروید و خوراكهای‌ لطیف‌ بخورید و شربتها بنوشید و نزد هر كه‌چیزی‌ برای‌ او مهیا نیست‌ حصّه‌ها بفرستید، زیرا كه‌ امروز، برای‌ خداوند ما روز مقدّس‌ است‌؛ پس‌ محزون‌ نباشید زیرا كه‌ سُرور خداوند ، قوّت‌ شما است‌.»11و لاویان‌ تمامی‌ قوم‌ را ساكت‌ ساختند و گفتند: «ساكت‌ باشید زیرا كه‌ امروز روز مقدّس‌ است‌. پس‌ محزون‌ نباشید.»12پس‌ تمامی‌ قوم‌ رفته‌، اكل‌ و شرب‌ نمودند و حصّه‌ها فرستادند و شادی‌ عظیم‌ نمودند زیرا كلامی‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ تعلیم‌ داده‌ بودند فهمیدند.13و در روز دوّم‌ رؤسای‌ آبای‌ تمامی‌ قوم‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ نزد عزرای‌ كاتب‌ جمع‌ شدند تا كلام‌ تورات‌ را اصغا نمایند.14و در تورات‌ چنین‌ نوشته‌ یافتند كه‌ خداوند به‌ واسطه‌ موسی‌ امر فرموده‌ بود كه‌ بنی‌اسرائیل‌ در عید ماه‌ هفتم‌، در سایبانها ساكن‌ بشوند.15و در تمامی‌ شهرهای‌ خود و در اورشلیم‌ اعلان‌ نمایند و ندا دهند كه‌ به‌ كوهها بیرون‌ رفته‌، شاخه‌های‌ زیتون‌ و شاخه‌های‌ زیتون‌ برّی‌ و شاخه‌های‌ آس‌ و شاخه‌های‌ نخل‌ و شاخه‌های‌ درختان‌ كَشَن‌ بیاورند و سایبانها، به‌ نهجی‌ كه‌ مكتوب‌ است‌ بسازند.16پس‌ قوم‌ بیرون‌ رفتند و هر كدام‌ بر پشت‌بام‌ خانه‌ خود و در حیاط‌ خود و در صحنهای‌ خانه‌ خدا و در سِعَۀ دروازه‌ آب‌ و در سِعَۀ دروازه‌ افرایم‌، سایبانها برای‌ خود ساختند.17و تمامی جماعتی‌ كه‌ از اسیری‌ برگشته‌ بودند، سایبانها ساختند و در سایبانها ساكن‌ شدند، زیرا كه‌ از ایام‌ یوشع‌ بن‌ نون‌ تا آن‌ روز بنی‌اسرائیل‌ چنین‌ نكرده‌ بودند. پس‌ شادی‌ بسیار عظیمی‌ رخ‌ نمود.18و هر روز از روز اول‌ تا روز آخر، كتاب‌ تورات‌ خدا را می‌خواند و هفت‌ روز عید را نگاه‌ داشتند. و درروز هشتم‌، محفل‌ مقدّس‌ برحسب‌ قانون‌ برپا شد.

Chapter 9

1و در روز بیست‌ و چهارم‌ این‌ ماه‌،بنی‌اسرائیل‌ روزه‌دار و پلاس‌ دربر و خاك‌ برسر جمع‌ شدند.2و ذریت‌ اسرائیل‌ خویشتن‌ را از جمیع‌ غربا جدا نموده‌، ایستادند و به‌ گناهان‌ خود و تقصیرهای‌ پدران‌ خویش‌ اعتراف‌ كردند.3و در جای‌ خود ایستاده‌، یك‌ ربع‌ روز كتاب‌ توراتِ یهوه‌ خدای‌ خود را خواندند و ربع‌ دیگر اعتراف‌ نموده‌، یهُوَه‌ خدای‌ خود را عبادت‌ نمودند.4و یشُوع‌ و بانی‌ و قَدْمیئیل‌ و شَبَنْیا و بُنی و شَرَبْیا و بانی‌ و كنانی‌ بر زینه‌ لاویان‌ ایستادند و به‌ آواز بلند، نزد یهوه‌ خدای‌ خویش‌ استغاثه‌ نمودند.5آنگاه‌ لاویان‌، یعنی‌ یشُوع‌ و قَدْمیئیل‌ و بانی‌ و حَشَبْنِیا و شَرَبْیا و هُودیا و شَبَنْیا و فَتَحْیا گفتند: «برخیزید و یهُوَه‌ خدای‌ خود را از ازل‌ تا به‌ ابد متبارك‌ بخوانید. و اسم‌ جلیل‌ تو كه‌ از تمام‌ بركات‌ و تسبیحات‌ اعلی‌تر است‌ متبارك‌ باد.6تو به‌ تنهایی‌ یهوه‌ هستی‌. تو فلك‌ و فلك‌الافلاك‌ و تمامی‌ جنود آنها را و زمین‌ را و هر چه‌ بر آن‌ است‌ و دریاها را و هر چه‌ در آنها است‌، ساخته‌ای‌ و تو همه‌ اینها را حیات‌ می‌بخشی‌ و جنود آسمان‌ تو را سجده‌ می‌كنند.7تو ای‌ یهوه‌، آن‌ خدا هستی‌ كه‌ ابرام‌ را برگزیدی‌ و او را از اور كلدانیان‌ بیرون‌ آوردی‌ واسم‌ او را به‌ ابراهیم‌ تبدیل‌ نمودی‌.8و دل‌ او را به‌ حضور خود امین‌ یافته‌، با وی‌ عهد بستی‌ كه‌ زمین‌ كنعانیان‌ و حِتّیان‌ و اَمُوریان‌ و فَرِزِّیان‌ و یبُوسیان‌ و جِرْجاشیان‌ را به‌ او ارزانی‌ داشته‌، به‌ ذریت‌ او بدهی‌ و وعده‌ خود را وفانمودی‌، زیرا كه‌ عادل‌ هستی‌.9و مصیبت‌ پدران‌ ما را در مصر دیدی‌ و فریاد ایشان‌ را نزد بحر قلزم‌ شنیدی‌.10و آیات‌ و معجزات‌ بر فرعون‌ و جمیع‌ بندگانش‌ و تمامی‌ قوم‌ زمینش‌ ظاهر ساختی‌، چونكه‌ می‌دانستی‌ كه‌ بر ایشان‌ ستم‌ می‌نمودند. پس‌ به‌ جهت‌ خود اسمی‌ پیدا كردی‌، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.11و دریا را به‌ حضور ایشان‌ مُنْشَقّ ساختی‌ تا از میان‌ دریا به‌ خشكی‌ عبور نمودند و تعاقب‌كنندگان‌ ایشان‌ را به‌ عمقهای‌ دریا مثل‌ سنگ‌ در آب‌ عمیق‌ انداختی‌.12و ایشان‌ را در روز، به‌ ستون‌ ابر و در شب‌، به‌ ستون‌ آتش‌ رهبری‌ نمودی‌ تا راه‌ را كه‌ در آن‌ باید رفت‌، برای‌ ایشان‌ روشن‌ سازی‌.13و بر كوه‌ سینا نازل‌ شده‌، با ایشان‌ از آسمان‌ تكلّم‌ نموده‌ و احكام‌ راست‌ و شرایع‌ حقّ و اوامر و فرایض‌ نیكو را به‌ ایشان‌ دادی.14و سَبَّت‌ مقدّس‌ خود را به‌ ایشان‌ شناسانیدی‌ و اوامر و فرایض‌ و شرایع‌ به‌ واسطه‌ بنده‌خویش‌ موسی‌ به‌ ایشان‌ امر فرمودی‌.15و نان‌ از آسمان‌ برای‌ گرسنگی‌ ایشان‌ دادی‌ و آب‌ از صخره‌ برای‌ تشنگی‌ ایشان‌ جاری‌ ساختی‌ و به‌ ایشان‌ وعده‌ دادی‌ كه‌ به‌ زمینی‌ كه‌ دست‌ خود را برافراشتی‌ كه‌ آن‌ را به‌ ایشان‌ بدهی‌ داخل‌ شده‌، آن‌ را به‌ تصرّف‌ آورند.16«لیكن‌ ایشان‌ و پدران‌ ما متكبّرانه‌ رفتار نموده‌، گردن‌ خویش‌ را سخت‌ ساختند و اوامر تو را اطاعت‌ ننمودند.17و از شنیدن‌ ابا نمودند و اعمال‌ عجیبه‌ای‌ را كه‌ در میان‌ ایشان‌ نمودی‌ بیاد نیاوردند، بلكه‌ گردن‌ خویش‌ را سخت‌ ساختند وفتنه‌ انگیخته‌، سرداری‌ تعیین‌ نمودند تا (به‌ زمین‌) بندگی‌ خود مراجعت‌ كنند. اما تو خدای‌ غفّار و كریم‌ و رحیم‌ و دیرغضب‌ و كثیراحسان‌ بوده‌، ایشان‌ را ترك‌ نكردی‌.18بلكه‌ چون‌ گوساله‌ ریخته‌ شده‌ای‌ برای‌ خود ساختند و گفتند: (ای‌ اسرائیل‌)! این‌ خدای‌ تو است‌ كه‌ تو را از مصر بیرون‌ آورد، و اهانت‌ عظیمی‌ نمودند،19آنگاه‌ تو نیز برحسب‌ رحمت‌ عظیم‌ خود، ایشان‌ را در بیابان‌ ترك‌ ننمودی‌، و ستون‌ ابر در روز كه‌ ایشان‌ را در راه‌ رهبری‌ می‌نمود از ایشان‌ دور نشد و نه‌ ستون‌ آتش‌ در شب‌ كه‌ راه‌ را كه‌ در آن‌ باید بروند برای‌ ایشان‌ روشن‌ می‌ساخت‌.20و روح‌ نیكوی‌ خود را به‌ جهت‌ تعلیم‌ ایشان‌ دادی‌ و مَنِّ خویش‌ را از دهان‌ ایشان‌ باز نداشتی‌ و آب‌ برای‌ تشنگی‌ ایشان‌، به‌ ایشان‌ عطا فرمودی‌.21و ایشان‌ را در بیابان‌ چهل‌ سال‌ پرورش‌ دادی‌ كه‌ به‌ هیچ‌ چیز محتاج‌ نشدند. لباس‌ ایشان‌ مندرس‌ نگردید و پایهای‌ ایشان‌ ورم‌ نكرد.22و ممالك‌ و قومها به‌ ایشان‌ ارزانی‌ داشته‌، آنها را تا حدود تقسیم‌ نمودی‌ و زمین‌ سیحون‌ و زمین‌ پادشاه‌ حَشْبُون‌ و زمین‌ عوج‌ پادشاه‌ باشان‌ را به‌ تصرّف‌ آوردند.23و پسران‌ ایشان‌ را مثل‌ ستارگان‌ آسمان‌ افزوده‌، ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ وعده‌ داده‌ بودی‌ كه‌ داخل‌ شده‌، آن‌ را به‌ تصرّف‌ آورند، درآوردی‌.24«پس‌، پسران‌ ایشان‌ داخل‌ شده‌، زمین‌ را به‌ تصرّف‌ آوردند و كنعانیان‌ را كه‌ سكنه‌ زمین‌ بودند، به‌ حضور ایشان‌ مغلوب‌ ساختی‌ و آنها را باپادشاهان‌ آنها و قومهای‌ زمین‌، به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمودی‌، تا موافق‌ اراده‌ خود با آنها رفتار نمایند.25پس‌ شهرهای‌ حصاردار و زمینهای‌ برومند گرفتند و خانه‌های‌ پر از نفایس‌ و چشمه‌های‌ كَنْده‌ شده‌ و تاكستانها و باغات‌ زیتون‌ و درختان‌ میوه‌دار بیشمار به‌ تصرّف‌ آوردند و خورده‌ و سیر شده‌ و فربه‌ گشته‌، از نعمت‌های‌ عظیم‌ تو متلذّذ گردیدند.26و بر تو فتنه‌ انگیخته‌ و تمرّد نموده‌، شریعت‌ تو را پشت‌ سر خود انداختند و انبیای‌ تو را كه‌ برای‌ ایشان‌ شهادت‌ می‌آوردند تا بسوی‌ تو بازگشت‌ نمایند، كُشْتند و اهانت‌ عظیمی‌ به‌ عمل‌ آوردند.27آنگاه‌ تو ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنانشان‌ تسلیم‌ نمودی‌ تا ایشان‌ را به‌ تنگ‌ آورند و در حین‌ تنگی‌ خویش‌، نزد تو استغاثه‌ نمودند و ایشان‌ را از آسمان‌ اجابت‌ نمودی‌ و برحسب‌ رحمت‌های‌ عظیم‌ خود، نجات‌دهندگان‌ به‌ ایشان‌ دادی‌ كه‌ ایشان‌ را از دست‌ دشمنانشان‌ رهانیدند.28«اما چون‌ استراحت‌ یافتند، بار دیگر به‌ حضور تو شرارت‌ ورزیدند و ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنانشان‌ واگذاشتی‌ كه‌ بر ایشان‌ تسلّط‌ نمودند. و چون‌ باز نزد تو استغاثه‌ نمودند، ایشان‌ را از آسمان‌ اجابت‌ نمودی‌ و برحسب‌ رحمت‌های‌ عظیمت‌، بارهای‌ بسیار ایشان‌ را رهایی‌ دادی‌.29و برای‌ ایشان‌ شهادت‌ فرستادی‌ تا ایشان‌ را به‌ شریعت‌ خود برگردانی‌. اما ایشان‌ متكبرّانه‌ رفتار نموده‌، اوامر تو را اطاعت‌ نكردند و به‌ احكام‌ تو كه‌ هر كه‌ آنها را بجا آورد از آنها زنده‌ میماند، خطا ورزیدند و دوشهای‌ خود را مُعانِد و گردنهای‌خویش‌ را سخت‌ نموده‌، اطاعت‌ نكردند.30«معهذا سالهای‌ بسیار با ایشان‌ مدارا نمودی‌ و به‌ روح‌ خویش‌ به‌ واسطه‌ انبیای‌ خود برای‌ ایشان‌ شهادت‌ فرستادی‌، اما گوش‌ نگرفتند. لهذا ایشان‌ را به‌ دست‌ قوم‌های‌ كشورهاتسلیم‌ نمودی‌.31اما برحسب‌ رحمت‌های‌ عظیمت‌، ایشان‌ را بالكلّ فانی‌ نساختی‌ و ترك‌ ننمودی‌، زیرا خدای‌ كریم‌ و رحیم‌ هستی‌.32و الا´ن‌ ای‌ خدای‌ ما، ای‌ خدای‌ عظیم‌ و جبّار و مهیب‌ كه‌ عهد و رحمت‌ را نگاه‌ می‌داری‌، زنهار تمامی‌ این‌ مصیبتی‌ كه‌ بر ما و بر پادشاهان‌ و سروران‌ و كاهنان‌ و انبیا و پدران‌ ما و بر تمامی‌ قوم‌ تو از ایام‌ پادشاهان‌ اَشُّور تا امروز مستولی‌ شده‌ است‌، در نظر تو قلیل‌ ننماید.33و تو در تمامی‌ این‌ چیزهایی‌ كه‌ بر ما وارد شده‌ است‌ عادل‌ هستی‌، زیرا كه‌ تو به‌ راستی‌ عمل‌ نموده‌ای‌، اما ما شرارت‌ ورزیده‌ایم‌.34و پادشاهان‌ و سروران‌ و كاهنان‌ و پدران‌ ما به‌ شریعت‌ تو عمل‌ ننمودند و به‌ اوامر و شهادات‌ تو كه‌ به‌ ایشان‌ امر فرمودی‌، گوش‌ ندادند.35و در مملكت‌ خودشان‌ و در احسان‌ عظیمی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ نمودی‌ و در زمین‌ وسیع‌ و برومند كه‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ نهادی‌، تو را عبادت‌ ننمودند و از اعمال‌ شنیع‌ خویش‌ بازگشت‌ نكردند.36«اینك‌ ما امروز غلامان‌ هستیم‌ و در زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ما دادی‌ تا میوه‌ و نفایس‌ آن‌ را بخوریم‌، اینك‌ در آن‌ غلامان‌ هستیم‌.37و آن‌، محصول‌ فراوان‌ خود را برای‌ پادشاهانی‌ كه‌ به‌ سبب‌ گناهان‌ ما، بر ما مسلّط‌ ساخته‌ای‌ می‌آوَرَد وایشان‌ بر جسدهای‌ ما و چهارپایان‌ ما برحسب‌ اراده‌ خود حكمرانی‌ می‌كنند؛ و ما در شدّت‌ تنگی‌ گرفتار هستیم‌.»38و به‌ سبب‌ همه‌ این‌ امور، ما عهد محكم‌ بسته‌، آن‌ را نوشتیم‌ و سروران‌ و لاویان‌ و كاهنان‌ ما آن‌ را مُهر كردند.

Chapter 10

1و كسانی‌ كه‌ آن‌ را مهر كردند اینانند: نَحَمِیای‌ تِرْشاتا ابن‌ حَكَلْیا و صِدْقیا.2و سَرایا و عَزَرْیا و اِرْمیا.3و فَشحُور و اَمَرْیا و مَلْكِیا.4و حَطُّوش‌ و شَبَنْیا و مَلُّوك‌.5و حاریم‌ و مَریمُوت‌ و عُوْبَدْیا.6و دانیال‌ و جِنْتُون‌ و باروك‌.7و مَشُلاّم‌ و اَبِیا و مِیامین‌.8و مَعَزْیا و بِلجای‌ و شَمَعْیا، اینها كاهنان‌ بودند.9و اما لاویان‌: یشُوع‌ بن‌ اَزَنْیا و بنُّوی‌ از پسران‌ حیناداد و قَدْمیئیل‌.10و برادران‌ ایشان‌ شَبَنْیا و هُودیا و قَلیطا و فَلایا و حانان‌.11و میخا و رَحُوْب‌ و حشَبْیا.12و زَكُّور و شَرَبْیا و شَبَنْیا.13و هُودیا و بانی‌ و بَنینُو.14و سروران‌ قوم‌ فَرْعُوْش‌ و فَحَت‌ مُوآب‌ و عِیلام‌ و زَتُّو و بانی‌.15و بُنّی‌ و عَزْجَد و بابای‌.16و اَدُونیا و بِغْوای‌ و عودین.17و عاطیر و حِزْقِیا و عَزُّور.18و هُودیا و حاشُوم‌ و بیصای‌.19و حاریف‌ و عَناتُوت‌ و نِیبای‌.20و مَجْفیعاش‌ و مَشُلاّم‌ و حَزیر.21و مشِیزَبئیل‌ و صادوق‌ و یدُّوع‌.22و فَلَطْیا و حانان‌ و عَنایا.23و هُوْشَع‌ و حَنَنْیا و حشُّوب‌.24و هَلُّوحیش‌ و فِلْحا و شُوْبیق‌.25و رَحُوْم‌ و حَشَبْنا و مَعَسِیا.26و اَخِیا و حانان‌ و عانان‌.27و مَلُّوك‌ و حارِیم‌ و بَعْنَه‌.28و سایر قوم‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ و دربانان‌ و مغنّیان‌ و نَتِینْیم‌ و همه‌ كسانی‌ كه‌ خویشتن‌ را از اهالی‌ كشورها به‌ تورات‌ خدا جدا ساخته‌ بودند بازنان‌ و پسران‌ و دختران‌ خود و همه‌ صاحبان‌ معرفت‌ و فطانت‌،29به‌ برادران‌ و بزرگان‌ خویش‌ ملصق‌ شدند و لعنت‌ و قَسَم‌ بر خود نهادند كه‌ به‌ تورات‌ خدا كه‌ به‌ واسطه‌ موسی‌ بنده‌ خدا داده‌ شده‌ بود، سلوك‌ نمایند و تمامی‌ اوامر یهوه‌ خداوند ما و احكام‌ و فرایض‌ او را نگاه‌ دارند و به‌ عمل‌ آورند،30و اینكه‌ دختران‌ خود را به‌ اهل‌ زمین‌ ندهیم‌ و دختران‌ ایشان‌ را برای‌ پسران‌ خود نگیریم‌.31و اگر اهل‌ زمین‌ در روز سَبَّت‌، متاع‌ یا هر گونه‌ آذوقه‌ به‌ جهت‌ فروختن‌ بیاورند، آنها را از ایشان‌ در روزهای‌ سَبَّت‌ و روزهای‌ مقدّس‌ نخریم‌ و (حاصل‌) سال‌ هفتمین‌ و مطالبه‌ هر قرض‌ را ترك‌ نماییم‌.32و بر خود فرایض‌ قرار دادیم‌ كه‌ یك‌ ثلث‌ مثقال‌ در هر سال‌، بر خویشتن‌ لازم‌ دانیم‌ به‌ جهت‌ خدمت‌ خانه‌ خدای‌ ما.33برای‌ نان‌ تَقْدِمِه‌ و هدیه‌ آردی‌ دایمی‌ و قربانی‌ سوختنی‌ دایمی‌ در سَبَّت‌ها و هلالها و مواسم‌ و به‌ جهت‌ موقوفات‌ و قربانی‌های‌ گناه‌ تا كفّاره‌ به‌ جهت‌ اسرائیل‌ بشود و برای‌ تمامی‌ كارهای‌ خانه‌ خدای‌ ما.34و ما كاهنان‌ و لاویان‌ و قوم‌، قرعه‌ برای‌ هدیه‌ هیزم‌ انداختیم‌، تا آن‌ را به‌ خانه‌ خدای‌ خود برحسب‌ خاندانهای‌ آبای‌ خویش‌، هر سال‌ به‌ وقتهای‌ معین‌ بیاوریم‌ تا بر مذبح‌ یهوه‌ خدای‌ ما موافق‌ آنچه‌ در تورات‌ نوشته‌ است‌ سوخته‌ شود؛35و تا آنكه‌ نوبرهای‌ زمین‌ خود و نوبرهای‌ همه‌ میوه‌ هر گونه‌ درخت‌ را سال‌ به‌ سال‌ به‌ خانه‌ خداوند بیاوریم‌؛36و تا اینكه‌ نخست‌زاده‌های‌ پسران‌ و حیوانات‌ خود را موافق‌ آنچه‌ در تورات‌ نوشته‌ شده‌ است‌ و نخست‌زاده‌های‌ گاوان‌ وگوسفندان‌ خود را به‌ خانه‌ خدای‌ خویش‌، برای‌ كاهنانی‌ كه‌ در خانه‌ خدای‌ ما خدمت‌ می‌كنند بیاوریم.37و نیز نوبر خمیر خود را و هدایای‌ افراشتنی‌ خویش‌ را و میوه‌ هر گونه‌ درخت‌ و عصیر انگور و روغن‌ زیتون‌ را برای‌ كاهنان‌ به‌ حجره‌های‌ خانه‌ خدای‌ خود و عُشر زمین‌ خویش‌ را به‌ جهت‌ لاویان‌ بیاوریم‌، زیرا كه‌ لاویان‌ عشر را در جمیع‌ شهرهای‌ زراعتی‌ ما می‌گیرند.38و هنگامی‌ كه‌ لاویان‌ عشر می‌گیرند، كاهنی‌ از پسران‌ هارون‌ همراه‌ ایشان‌ باشد و لاویان‌ عشر عشرها را به‌ خانه‌ خدای‌ ما به‌ حجره‌های‌ بیت‌المال‌ بیاورند.39زیرا كه‌ بنی‌اسرائیل‌ و بنی‌لاوی‌ هدایای‌ افراشتنی‌ غلّه‌ و عصیر انگور و روغن‌ زیتون‌ را به‌ حجره‌ها می‌بایست‌ بیاورند، جایی‌ كه‌ آلات‌ قدس‌ و كاهنانی‌ كه‌ خدمت‌ می‌كنند و دربانان‌ و مغنیان‌ حاضر می‌باشند. پس‌ خانه‌ خدای‌ خود را ترك‌ نخواهیم‌ كرد.

Chapter 11

1و سروران‌ قوم‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شدند و سایر قوم‌ قرعه‌ انداختند تا از هر ده‌ نفر یكنفر را به‌ شهر مقدّس‌ اورشلیم‌، برای‌ سكونت‌ بیاورند و نُه‌ نفر باقی‌، در شهرهای‌ دیگر ساكن‌ شوند.2و قوم‌، همه‌ كسانی‌ را كه‌ به‌ خوشی‌ دل‌ برای‌ سكونت‌ در اورشلیم‌ حاضر شدند، مبارك‌ خواندند.3و اینانند سروران‌ بُلدانی‌ كه‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شدند، (و سایر اسرائیلیان‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ و نَتِینْیم‌ و پسران‌ بندگان‌ سلیمان‌، هر كس‌ در ملك‌ شهر خود، در شهرهای‌ یهودا ساكن‌ شدند).4پس‌ در اورشلیم‌، بعضی‌ از بنی‌یهودا و بنی‌بنیامین‌ سُكنی‌ گرفتند. و اما از بنی‌یهودا، عَنایا ابن‌ عُزّیا ابن‌ زَكریا ابن‌ اَمَرْیا ابن‌ شَفَطْیا ابن‌ مَهْلَلْئیل‌ از بنی‌فارَص‌.5و مَعَسْیا ابن‌ باروك‌ بن‌ كُلْحُوزَه‌ ابن‌ حَزیا ابن‌ عَدایا ابن‌ یویاریب‌ بن‌ زَكَریا ابن‌ شیلونی‌.6جمیع‌ بنی‌فارَص‌ كه‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شدند، چهار صد و شصت‌ و هشت‌ مرد شجاع‌ بودند.7و اینانند پسران‌ بنیامین‌: سَلُّو ابن‌ مَشُلاّم‌ بن‌ یوعید بن‌ فَدایا ابن‌ قولایا ابن‌ مَعَسْیا ابن‌ ایتئیل‌ بن‌ اِشَعْیا.8و بعد از او جَبّای‌ و سَلاّی‌، نه‌ صد و بیست‌ و هشت‌ نفر.9و یوْئیل‌ بن‌ زِكْری‌، رئیس‌ ایشان‌ بود و یهودا ابن‌ هَسْنُوآه‌، رئیس‌ دوم‌ شهر بود.10و از كاهنان‌، یدَعْیا ابن‌ یویاریب‌ و یاكین‌.11و سَرایا ابن‌ حِلْقیا ابن‌ مَشُلاّم‌ بن‌ صادوق‌ بن‌ مرایوت‌ بن‌ اَخیطوب‌ رئیس‌ خانه‌ خدا.12و برادران‌ ایشان‌ كه‌ در كارهای‌ خانه‌ مشغول‌ می‌بودند هشتصد و بیست‌ و دو نفر. و عَدایا ابن‌ یرُوْحام‌ بن‌ فَلَلْیا ابن‌ اَمْصی‌ ابن‌ زَكریا ابن‌ فَشْحُور بن‌ مَلْكیا.13و برادران‌ او كه‌ رؤسای‌ آبا بودند، دویست‌ و چهل‌ و دو نفر. و عَمْشیسای‌ بن‌ عَزَرْئیل‌ بن‌ اَخْزای‌ بن‌ مَشِلّیمُوت‌ بن‌ اِمیر.14و برادرانش‌ كه‌ مردان‌ جنگی‌ بودند، صد و بیست‌ و هشت‌ نفر. و زَبْدیئیل‌ بن‌ هَجْدُولیم‌ رئیس‌ ایشان‌ بود.15و از لاویان‌ شَمَعْیا ابن‌ حَشَّوب‌ بن‌ عَزْریقام‌ بن‌ حَشَبْیا ابن‌ بُوْنی‌.16و شَبْتای‌ و یوزاباد بر كارهای‌ خارج‌ خانه‌ خدا از رؤسای‌ لاویان‌ بودند.17و مَتَّنْیا ابن‌ میكا ابن‌ زَبْدی‌ بن‌ آساف‌ پیشوای‌ تسبیح‌ كه‌ در نماز، حمد بگوید و بَقْبُقْیا كه‌ از میان‌ برادرانش‌ رئیس‌ دوم‌ بود و عَبْدا ابن‌ شَمُّوع‌ بن‌ جِلال‌ بن‌ یدُوتون‌.18جمیع‌ لاویان‌ در شهر مقدّس‌ دویست‌ و هشتاد و چهار نفر بودند.19و دربانان‌ عَقُّوب‌ و طَلْمُوْن‌ و برادران‌ ایشان‌ كه‌ درها را نگاهبانی‌ می‌كردند، صد و هفتاد و دو نفر.20و سایر اسرائیلیان‌ و كاهنان‌ و لاویان‌ هر كدام‌ در مِلك‌ خویش‌ در جمیع‌ شهرهای‌ یهودا (ساكن‌ شدند).21و نَتِینْیم‌ در عُوفَل‌ سُكنی‌ گرفتند و صیحا و جِشْفا رؤسای‌ نَتِینْیم‌22و رئیس‌ لاویان‌ در اورشلیم‌ بر كارهای‌ خانه‌ خدا عُزّی‌ ابن‌ بانی‌ ابن‌ حَشَبْیا ابن‌ مَتَّنْیا ابن‌ میكا از پسران‌ آساف‌ كه‌ مغنیان‌ بودند، می‌بود.23زیرا كه‌ درباره‌ ایشان‌ حكمی‌ از پادشاه‌ بود و فریضه‌ای‌ به‌ جهت‌ مغنّیان‌ برای‌ امر هر روز در روزش‌.24و فَتَحْیا ابن‌ مَشیزَبْئیل‌ از بنی‌زارَح‌ بن‌ یهودا از جانب‌ پادشاه‌ برای‌ جمیع‌ امور قوم‌ بود.25و بعضی‌ از بنی‌یهودا در قصبه‌ها و نواحی‌ آنها ساكن‌ شدند. در قریه‌ اربع‌ و دهات‌ آن‌ و دیبون‌ و دهات‌ آن‌ و یقَبْصیئیل‌ و دهات‌ آن‌.26و در یشُوع‌ و مُولادَه‌ و بیت‌فالَط‌.27و در حَصَر شوعال‌ و بئرشَبَع‌ و دهات‌ آن‌.28و در صِقْلَغ‌ و مَكُونَه‌ و دهات‌ آن‌.29و در عین‌رِمُّون‌ و صُرْعَه‌ و یرْمُوت‌.30و زانُوح‌ و عَدُلاّم‌ و دهات‌ آنها و لاكیش‌ و نواحی‌ آن‌ و عَزیقَه‌ و دهات‌ آن‌. پس‌ از بئرشبع‌ تا وادی‌ هِنُّوم‌ ساكن‌ شدند.31و بنی‌بنیامین‌ از جِبَع‌ تا مِكْماش‌ ساكن‌ شدند. در عَیا و بیت‌یل‌ و دهات‌ آن.32و عناتُوت‌ و نُوب‌ و عَنَنْیه‌،33و حاصور و رامَه‌ و جِتّایم‌،34و حادید و صَبُوعیم‌ و نَبَلاّط‌،35و لُود و اوُنُو و وادی‌ حَراشیم‌.36و بعضی‌ فرقه‌های‌ لاویان‌ در یهودا و بنیامین‌ ساكن‌ شدند.

Chapter 12

1و اینانند كاهنان‌ و لاویانی‌ كه‌ با زَرُبّابِل بن‌ شَئَلْتیئیل‌ و یشُوع‌ برآمدند. سَرایا و اِرْمیا و عَزْرا.2اَمَرْیا و مَلُّوك‌ و حَطُّوش‌.3و شَكَنْیا و رَحُوم‌ و مَریمُوت‌.4و عِدُّو و جِنْتُوی‌ و اَبِیا.5و مِیامین‌ و مَعَدْیا و بِلْجَه‌.6و شَمَعْیا و یویاریب‌ ویدَعْیا.7و سَلُّو و عامُوق‌ و حِلْقیا و یدَعْیا. اینان‌ رؤسای‌ كاهنان‌ و برادران‌ ایشان‌ در ایام‌ یشُوع‌ بودند.8و لاویان‌: یشُوع‌ و بِنُّوی‌ و قَدْمیئیل‌ و شَرَبْیا و یهودا و مَتَّنْیا كه‌ او و برادرانش‌ پیشوایانِ تسبیح‌خوانان‌ بودند.9و برادران‌ ایشان‌ بَقْبُقْیه‌ و عُنی‌ در مقابل‌ ایشان‌ در جای‌ خدمت‌ خود بودند.10و یشُوع‌ یویاقیم‌ را تولید نمود و یویاقیم‌ اَلِیاشیب‌ را آورد و اَلِیاشیب‌ یویاداع‌ را آورد.11و یویاداع‌ یوناتان‌ را آورد و یوناتان‌ یدُّوع‌ را آورد.12و در ایام‌ یویاقیم‌ رؤسای‌ خاندانهای‌ آبای‌ كاهنان‌ اینان‌ بودند. از سَرایا مرایا و از اِرْمیا حَنَنْیا.13و از عَزْرا، مَشُلاّم‌ و از اَمَرْیا، یهُوحانان‌.14و از مَلیكُو، یوناتان‌ و از شَبَنْیا، یوسف‌.15و از حاریم‌، عَدْنا و از مَرایوت‌، حِلْقای‌.16و از عِدُّو، زكریا و از جِنْتُون‌، مَشُلاّم‌.17و از اَبِیا، زِكْری‌ و از مِنْیامین‌ و مُوعَدْیا، فِلْطای‌.18و از بِلْجَه‌، شَمُّوع‌ و از شَمَعْیا، یهُوِناتان‌.19و از یویاریب‌، مَتْنای‌ و از یدَعْیا، عُزّی‌.20و از سَلاّی‌، قَلاّی‌ و از عاموق‌، عابر.21و از حِلْقِیا، حَشَبْیا و از یدَعْیا، نَتَنْئیل‌.22و رؤسای‌ آبای‌ لاویان‌، در ایام‌ اَلِیاشیب‌ و یهُویاداع‌ و یوحانان‌ و یدُّوع‌ ثبت‌ شدند و كاهنان‌ نیز در سلطنت‌ داریوش‌ فارسی‌.23و رؤسای‌ آبای‌ بنی‌لاوی‌ در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ تا ایام‌ یوحانان‌ بن‌ اَلْیاشیب‌ ثبت‌ گردیدند.24و رؤسای‌ لاویان‌، حَشَبْیا و شَرَبْیا و یشُوع‌ بن‌ قَدْمیئیل‌ و برادرانشان‌ در مقابل‌ ایشان‌، تا موافق‌ فرمان‌ داود مرد خدا، فرقه‌ برابر فرقه‌، حمد و تسبیح‌ بخوانند.25و مَتَّنْیا و بَقْبُقْیا و عُوْبَدْیا و مَشُلاّم‌ و طَلْمون‌ و عَقُّوب‌ دربانان‌ بودند كه‌ نزد خزانه‌های‌ دروازه‌ها پاسبانی‌ می‌نمودند.26اینان‌ در ایام‌ یوْیاقیم‌ بن‌ یشُوع‌ بن‌ یوصاداق‌ و در ایام‌ نَحَمْیای‌ والی‌ و عَزْرای‌ كاهن‌ كاتب‌ بودند.27و هنگام‌ تبریك‌ نمودن‌ حصار اورشلیم‌، لاویان‌ را از همه‌ مكان‌های‌ ایشان‌ طلبیدند تا ایشان‌ را به‌ اورشلیم‌ بیاورند كه‌ با شادمانی‌ و حمد و سرود با دفّ و بربط‌ و عود آن‌ را تبریك‌ نمایند.28پس‌ پسران‌ مغنیان‌، از دایره‌ گِرداگِرد اورشلیم‌ و از دهات‌ نَطُوفاتیان‌ جمع‌ شدند.29و از بیت‌جِلْجال‌ و از مزرعه‌های‌ جِبَع‌ و عَزْمُوت‌، زیرا كه‌ مغنیان‌ به‌ اطراف‌ اورشلیم‌ به‌ جهت‌ خود دهات‌ بنا كرده‌ بودند.30و كاهنان‌ و لاویان‌ خویشتن‌ را تطهیر نمودند و قوم‌ و دروازه‌ها و حصار را نیز تطهیر كردند.31و من‌ رؤسای‌ یهودا را بر سر حصار آوردم‌ و دو فرقه‌ بزرگ‌ از تسبیح‌خوانان‌ معین‌ كردم‌ كه‌ یكی‌ از آنها به‌ طرف‌ راست‌ بر سر حصار تا دروازه‌ خاكروبه‌ به‌ هیئت‌ اجماعی‌ رفتند.32و در عقب‌ ایشان‌، هُوشَعْیا و نصف‌ رؤسای‌ یهُودا.33و عَزَرْیا و عَزْرا و مَشُلاّم‌.34و یهُودا و بنیامین‌ شَمَعْیا و اِرْمیا.35و بعضی‌ از پسران‌ كاهنان‌ با كَرِنّاها یعنی‌ زَكریا ابن‌ یوناتان‌ بن‌ شَمَعْیا ابن‌ مَتَّنْیا ابن‌ میكایا ابن‌ زَكّور بن‌ آصاف‌.36و برادران‌ او شَمَعْیا و عَزَرْیئیل‌ و مِلَلای‌ و جِلَلای‌ و ماعای‌ و نَتَنْئیل‌ و یهودا و حَنانی‌ با آلات‌ موسیقی‌ داود مرد خدا، و عَزْرای‌ كاتب‌ پیش‌ ایشان‌ بود.37پس‌ ایشان‌ نزد دروازه‌ چشمه‌ كه‌ برابر ایشان‌ بود، بر زینه‌ شهر داود بر فراز حصار بالای‌ خانه‌ داود، تا دروازه‌ آب‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ رفتند.38و فرقه‌ دوم‌، تسبیح‌خوانان‌ در مقابل‌ ایشان‌ به‌ هیئت‌ اجماعی‌ رفتند و من‌ و نصف‌ قوم‌ بر سر حصار، از نزد برج‌ تنور تا حصار عریض‌ در عقب‌ ایشان‌ رفتیم‌.39و ایشان‌ از بالای‌ دروازه‌ افرایم‌ و بالای‌دروازه‌ كُهْنَه‌ و بالای‌ دروازه‌ ماهی‌ و بُرج‌ حَنَنْئیل‌ و بُرج‌ مِئَه‌ تا دروازه‌ گوسفندان‌ (رفته‌)، نزد دروازه‌ سِجْن‌ توقف‌ نمودند.40پس‌ هر دو فرقه‌ تسبیح‌خوانان‌ در خانه‌ خدا ایستادند و من‌ و نصف‌ سـروران‌ ایستادیـم‌.41و اِلْیاقیم‌ و مَعَسْیا و مِنْیامین‌ و میكایـا و اَلْیوعِینـای‌ و زَكَریـا و حَنَنْیـای‌ كَهَنَه‌ با كَرِنّاها،42و مَعَسْیا و شَمَعْیا و اِلعازار و عُزّی‌ و یوحانان‌ و مَلْكِیا و عیلام‌ و عازَر، و مغنیان‌ و یزْرَحْیای‌ وكیـل‌ به‌ آواز بلند سراییدند.43و در آن‌ روز، قربانی‌های‌ عظیم‌ گذرانیده‌، شادی‌ نمودند، زیرا خدا ایشان‌ را بسیار شادمان‌ گردانیده‌ بود و زنان‌ و اطفال‌ نیز شادی‌ نمودند. پس‌ شادمانی‌ اورشلیم‌ از جایهای‌ دور مسموع‌ شد.44و در آن‌ روز، كسانی‌ چند بر حجره‌ها به‌ جهت‌ خزانه‌ها و هدایا و نوبرها و عشرها تعیین‌ شدند تا حصّه‌های‌ كاهنان‌ و لاویان‌ را از مزرعه‌های‌ شهرها برحسب‌ تورات‌ در آنها جمع‌ كنند، زیرا كه‌ یهودا درباره‌ كاهنان‌ و لاویانی‌ كه‌ به‌ خدمت‌ می‌ایستادند، شادی‌ می‌نمودند.45و ایشان‌ با مغنیان‌ و دربانان‌، موافق‌ حكم‌ داود و پسرش‌ سلیمان‌، ودیعت‌ خدای‌ خود و لوازم‌ تطهیر را نگاه‌ داشتند.46زیرا كه‌ در ایام‌ داود و آساف‌ از قدیم‌، رؤسای‌ مغنیان‌ بودند و سرودهای‌ حمد و تسبیح‌ برای‌ خدا (می‌خواندند).47و تمامی‌ اسرائیل‌ در ایام‌ زَرُبّابِل‌ و در ایام‌ نَحَمْیا، حصّه‌های‌ مغنیان‌ و دربانان‌ را روز به‌ روز می‌دادند و ایشان‌ وقف‌ به‌ لاویان‌ می‌دادند و لاویان‌ وقف‌ به‌ بنی‌هارون‌ می‌دادند.

Chapter 13

1در آن‌ روز، كتاب‌ موسی‌ را به‌ سمع‌ قوم‌خواندند و در آن‌ نوشته‌ای‌ یافت‌ شد كه‌ عَمُّونیان‌ و مُوْآبیان‌ تا به‌ ابد به‌ جماعت‌ خدا داخل‌ نشوند.2چونكه‌ ایشان‌ بنی‌اسرائیل‌ را به‌ نان‌ و آب‌ استقبال‌ نكردند، بلكه‌ بَلْعام‌ را به‌ ضدّ ایشان‌ اجیر نمودند تا ایشان‌ را لعنت‌ نماید، اما خدای‌ ما لعنت‌ را به‌ بركت‌ تبدیل‌ نمود.3پس‌ چون‌ تورات‌ را شنیدند، تمامی‌ گروه‌ مختلف‌ را از میان‌ اسرائیل‌ جدا كردند.4و قبل‌ از این‌ الیاشیب‌ كاهن‌ كه‌ بر حجره‌های‌ خانه‌ خدای‌ ما تعیین‌ شده‌ بود، با طُوبیا قرابتی‌ داشت‌.5و برای‌ او حجره‌ بزرگ‌ ترتیب‌ داده‌ بود كه‌ در آن‌ قبل‌ از آن‌ هدایای‌ آردی‌ و بخور و ظروف‌ را و عشر گندم‌ و شراب‌ و روغن‌ را كه‌ فریضه‌ لاویان‌ و مغنیان‌ و دربانان‌ بود و هدایای‌ افراشتنی‌ كاهنان‌ را می‌گذاشتند.6و در همه‌ آن‌ وقت‌، من‌ در اورشلیم‌ نبودم‌ زیرا در سال‌ سی‌ و دوم‌ اَرْتَحْشَسْتا پادشاه‌ بابل‌، نزد پادشاه‌ رفتم‌ و بعد از ایامی‌ چند از پادشاه‌ رخصت‌ خواستم‌.7و چون‌ به‌ اورشلیم‌ رسیدم‌، از عمل‌ زشتی‌ كه‌ الیاشیب‌ درباره‌ طُوبیا كرده‌ بود، از اینكه‌ حجره‌ای‌ برایش‌ در صحن‌ خانه‌ خدا ترتیب‌ نموده‌ بود، آگاه‌ شدم‌.8و این‌ امر به‌ نظر من‌ بسیار ناپسند آمده‌، پس‌ تمامی‌ اسباب‌ خانه‌ طُوبیا را از حجره‌ بیرون‌ ریختم‌.9و امر فرمودم‌ كه‌ حجره‌ را تطهیر نمایند و ظروف‌ خانه‌ خدا و هدایا و بخور را در آن‌ باز آوردم‌.10و فهمیدم‌ كه‌ حصّه‌های‌ لاویان‌ را به‌ ایشان‌نمی‌دادند و از این‌ جهت‌، هر كدام‌ از لاویان‌ و مغنیانی‌ كه‌ مشغول‌ خدمت‌ می‌بودند، به‌ مزرعه‌های‌ خویش‌ فرار كرده‌ بودند.11پس‌ با سروران‌ مشاجره‌ نموده‌، گفتم‌ چرا درباره‌ خانه‌ خدا غفلت‌ می‌نمایند. و ایشان‌ را جمع‌ كرده‌، در جایهای‌ ایشان‌ برقرار نمودم‌.12و جمیع‌ یهودیان‌، عُشر گندم‌ و عصیر انگور و روغن‌ را در خزانه‌ها آوردند.13و شَلَمْیای‌ كاهن‌ و صادوق‌ كاتب‌ و فدایا را كه‌ از لاویان‌ بود، بر خزانه‌ها گماشتم‌ و به‌ پهلوی‌ ایشان‌، حانان‌ بن‌ زكّور بن‌ مَتَّنْیا را، زیرا كه‌ مردم‌ ایشان‌ را امین‌ می‌پنداشتند و كار ایشان‌ این‌ بود كه‌ حصّه‌های‌ برادران‌ خود را به‌ ایشان‌ بدهند.14ای‌ خدایم‌ مرا درباره‌ این‌ كار بیاد آور و حسناتی‌ را كه‌ برای‌ خانه‌ خدای‌ خود و وظایف‌ آن‌ كرده‌ام‌ محو مساز.15در آن‌ روزها، در یهودا بعضی‌ را دیدم‌ كه‌ چَرخُشتها را در روز سَبَّت‌ می‌فشردند و بافه‌ها می‌آوردند و الاغها را بار می‌كردند و شراب‌ و انگور و انجیر و هر گونه‌ حمل‌ را نیز در روز سَبَّت‌ به‌ اورشلیم‌ می‌آوردند. پس‌ ایشان‌ را به‌ سبب‌ فروختن‌ مأكولات‌ در آن‌ روز تهدید نمودم‌.16و بعضی‌ از اهل‌ صور كه‌ در آنجا ساكن‌ بودند، ماهی‌ و هرگونه‌ بضاعت‌ می‌آوردند و در روز سَبَّت‌، به‌ بنی‌یهودا و اهل‌ اورشلیم‌ می‌فروختند.17پس‌ با بزرگان‌ یهودا مشاجره‌ نمودم‌ و به‌ ایشان‌ گفتم‌: «این‌ چه‌ عمل‌ زشت‌ است‌ كه‌ شما می‌كنید و روز سَبَّت‌ را بی‌حرمت‌ می‌نمایید؟18آیا پدران‌ شما چنین‌ نكردند و آیا خدای‌ ماتمامی‌ این‌ بلا را بر ما و بر این‌ شهر وارد نیاورد؟ و شما سَبَّت‌ را بی‌حرمت‌ نموده‌، غضب‌ را بر اسرائیل‌ زیاد می‌كنید.»19و هنگامی‌ كه‌ دروازه‌های‌ اورشلیم‌ قبل‌ از سَبَّت‌ سایه‌ می‌افكند، امر فرمودم‌ كه‌ دروازه‌ها را ببندند و قدغن‌ كردم‌ كه‌ آنها را تا بعد از سَبَّت‌ نگشایند و بعضی‌ از خادمان‌ خود را بر دروازه‌ها قرار دادم‌ كه‌ هیچ‌ بار در روز سَبَّت‌ آورده‌ نشود.20پس‌ سوداگران‌ و فروشندگان‌ هرگونه‌ بضاعت‌، یك‌ دو دفعه‌ بیرون‌ از اورشلیم‌ شب‌ را بسر بردند.21اما من‌ ایشان‌ را تهدید كرده‌، گفتم‌: «شما چرا نزد دیوار شب‌ را بسر می‌برید؟ اگر بار دیگر چنین‌ كنید، دست‌ بر شما می‌اندازم‌.» پس‌ از آنوقت‌ دیگر در روز سَبَّت‌ نیامدند.22و لاویان‌ را امر فرمودم‌ كه‌ خویشتن‌ را تطهیر نمایند و آمده‌، دروازه‌ها را نگاهبانی‌ كنند تا روز سَبَّت‌ تقدیس‌ شود. ای‌ خدایم‌ این‌ را نیز برای‌ من‌ بیاد آور و برحسب‌ كثرت‌ رحمت‌ خود، بر من‌ ترحّم‌ فرما.23در آن‌ روزها نیز بعضی‌ یهودیان‌ را دیدم‌، كه‌ زنان‌ از اَشْدُوْدیان‌ و عَمُّونیان‌ و مُوْآبیان‌ گرفته‌ بودند.24و نصف‌ كلام‌ پسران‌ ایشان‌، در زبان‌ اَشْدُوْد می‌بود و به‌ زبان‌ یهود نمی‌توانستند به‌ خوبی‌ تكلّم‌ نمایند، بلكه‌ به‌ زبان‌ این‌ قوم‌ و آن‌ قوم‌.25بنابراین‌ با ایشان‌ مشاجره‌ نموده‌، ایشان‌ راملامت‌ كردم‌ و بعضی‌ از ایشان‌ را زدم‌ و موی‌ ایشان‌ را كندم‌ و ایشان‌ را به‌ خدا قَسَم‌ داده‌، گفتم‌: «دختران‌ خود را به‌ پسران‌ آنها مدهید و دختران‌ آنها را به‌ جهت‌ پسران‌ خود و به‌ جهت‌ خویشتن‌ مگیرید.26آیا سلیمان‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ در همین‌ امر گناه‌ نورزید با آنكه‌ در امّت‌های‌ بسیار پادشاهی‌ مثل‌ او نبود؟ و اگر چه‌ او محبوب‌ خدای‌ خود می‌بود و خدا او را به‌ پادشاهی تمامی اسرائیل‌ نصب‌ كرده‌ بود، زنان‌ بیگانه‌ او را نیز مرتكب‌ گناه‌ ساختند.27پس‌ آیا ما به‌ شما گوش‌ خواهیم‌ گرفت‌ كه‌ مرتكب‌ این‌ شرارت‌ عظیم‌ بشویم‌ و زنان‌ بیگانه‌ گرفته‌، به‌ خدای‌ خویش‌ خیانت‌ ورزیم‌؟»28و یكی‌ از پسران‌ یهُوْیاداع‌ بن‌ اَلْیاشیبِ رئیس‌ كَهَنَه‌، داماد سَنْبَلَّط‌ حُورُونی‌ بود. پس‌ او را از نزد خود راندم‌.29ای‌ خدای‌ من‌ ایشان‌ را بیاد آور، زیرا كه‌ كهانت‌ و عهد كهانت‌ و لاویان‌ را بی‌عصمت‌ كرده‌اند.30پس‌ من‌ ایشان‌ را از هر چیز بیگانه‌ طاهر ساختم‌ و وظایف‌ كاهنان‌ و لاویـان‌ را برقرار نمودم‌ كه‌ هر كس‌ بر خدمت‌ خود حاضر شود.31و هدایـای‌ هیـزم‌، در زمان‌ معیـن‌ و نوبرهـا را نیز. ای‌ خدای‌ من‌، مرا به‌ نیكویی‌ بیاد آور.

## استر

Chapter 1

1در ایام‌ اَخْشُورُش‌ (این‌ امور واقع‌ شد). این‌همان‌ اَخْشُورُش‌ است‌ كه‌ از هند تا حَبَش‌، بر صد و بیست‌ و هفت‌ ولایت‌ سلطنت‌ می‌كرد.2در آن‌ ایام‌ حینی‌ كه‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌، بر كرسی‌ سلطنت‌ خویش‌ در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ نشسته‌ بود.3در سال‌ سوّم‌ از سلطنت‌ خویش‌، ضیافتی‌ برای‌ جمیع‌ سروران‌ و خادمان‌ خود برپا نمود و حشمت‌ فارس‌ و مادی‌ از اُمرا و سرورانِ ولایتها، به‌ حضور او بودند.4پس‌ مدّت‌ مدیدِ صد و هشتاد روز، توانگری‌ جلال‌ سلطنت‌ خویش‌ و حشمت‌ مجد عظمت‌ خود را جلوه‌ می‌داد.5پس‌ بعد از انقضای‌ آنروزها، پادشاه‌ برای‌ همه‌ كسانی‌ كه‌ دردارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ از خرد و بزرگ‌ یافت‌ شدند، ضیافت‌ هفت‌ روزه‌ در عمارت‌ باغ‌ قصر پادشاه‌ برپا نمود.6پرده‌ها از كتان‌ سفید و لاجورد، با ریسمانهای‌ سفید و ارغوان‌ در حلقه‌های‌ نقره‌ بر ستونهای‌ مَرمَرِ سفید آویخته‌ و تختهای‌ طلا و نقره‌ بر سنگفرشی‌ از سنگ‌ سماق‌ و مَرمَرِ سفید و دُرّ و مَرمَرِ سیاه‌ بود.7و آشامیدن‌، از ظرفهای‌ طلا بود و ظرفها را اشكال‌ مختلفه‌ بود و شرابهای‌ ملوكانه‌ برحسب‌ كرم‌ پادشاه‌ فراوان‌ بود.8و آشامیدن‌ برحسب‌ قانون‌ بود كه‌ كسی‌ بر كسی‌ تكلّف‌ نمی‌نمود، زیرا پادشاه‌ درباره‌ همه‌ بزرگان‌ خانه‌اش‌ چنین‌ امر فرموده‌ بود كه‌ هر كس‌موافق‌ میل‌ خود رفتار نماید.9و وَشْتی مَلِكه‌ نیز ضیافتی‌ برای‌ زنان‌ خانه‌ خسروی‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ برپا نمود.10در روز هفتم‌، چون‌ دل‌ پادشاه‌ از شراب‌ خوش‌ شد، هفت‌ خواجه‌سرا یعنی‌ مَهُومان‌ و بِزْتا و حَرْبُونا و بِغْتا و اَبَغْتا و زاتَر و كَرْكَس‌ را كه‌ در حضور اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ خدمت‌ می‌كردند، امر فرمود11كه‌ وَشْتی مَلِكه‌ را با تاج‌ ملوكانه‌ به‌ حضور پادشاه‌ بیاورند تا زیبایی‌ او را به‌ خلایق‌ و سروران‌ نشان‌ دهد، زیرا كه‌ نیكو منظر بود.12امّا وَشْتی مَلِكه‌ نخواست‌ كه‌ برحسب‌ فرمانی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ دست‌ خواجه‌سرایان‌ فرستاده‌ بود بیاید. پس‌ پادشاه‌ بسیار خشمناك‌ شده‌، غضبش‌ در دلش‌ مشتعل‌ گردید.13آنگاه‌ پادشاه‌ به‌ حكیمانی‌ كه‌ از زمانها مخبر بودند تكلّم‌ نموده‌، (زیرا كه‌ عادت‌ پادشاه‌ با همه‌ كسانی‌ كه‌ به‌ شریعت‌ و احكام‌ عارف‌ بودند چنین‌ بود.14و مقرّبان‌ او كَرْشَنا و شیتار و اَدْماتا و تَرْشیش‌ و مَرَس‌ و مَرْسَنا و مَمُوكان‌، هفت‌ رئیس‌ فارس‌ و مادی‌ بودند كه‌ روی‌ پادشاه‌ را می‌دیدند و در مملكت‌ به‌ درجه‌ اوّل‌ می‌نشستند)15گفت‌: «موافق‌ شریعت‌، به‌ وَشْتی مَلِكه‌ چه‌ باید كرد، چونكه‌ به‌ فرمانی‌ كه‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ به‌ دست‌ خواجه‌سرایان‌ فرستاده‌ است‌، عمل‌ ننموده‌؟»16آنگاه‌ مَموكان‌ به‌ حضور پادشاه‌ و سروران‌عرض‌ كرد كه‌ «وَشْتی مَلِكه‌، نه‌ تنها به‌ پادشاه‌ تقصیر نموده‌، بلكه‌ به‌ همه‌ رؤسا و جمیع‌ طوایفی‌ كه‌ در تمامی‌ ولایتهای‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ می‌باشند،17زیرا چون‌ این‌ عمل‌ ملكه‌ نزد تمامی‌ زنان‌ شایع‌ شود، آنگاه‌ شوهرانشان‌ در نظر ایشان‌ خوار خواهند شد، حینی‌ كه‌ مخبر شوند كه‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ امر فرموده‌ است‌ كه‌ وَشْتی ملكه‌ را به‌ حضورش‌ بیاورند و نیامده‌ است‌.18و در آنوقت‌، خانمهای‌ فارس‌ و مادی‌ كه‌ این‌ عمل‌ ملكه‌ را بشنوند، به‌ جمیع‌ روسای‌ پادشاه‌ چنین‌ خواهند گفت‌ و این‌ مورد بسیار احتقار و غضب‌ خواهد شد.19پس‌ اگر پادشاه‌ این‌ را مصلحت‌ داند، فرمان‌ ملوكانه‌ای‌ از حضور وی‌ صادر شود و در شرایع‌ فارس‌ و مادی‌ ثبت‌ گردد، تا تبدیل‌ نپذیرد، كه‌ وَشْتی‌ به‌ حضور اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ دیگر نیاید و پادشاه‌ رتبه‌ ملوكانه‌ او را به‌ دیگری‌ كه‌ بهتر از او باشد بدهد.20و چون‌ فرمانی‌ كه‌ پادشاه‌ صادر گرداند در تمامی‌ مملكت‌ عظیم‌ او مسموع‌ شود، آنگاه‌ همه‌ زنان‌ شوهران‌ خود را از بزرگ‌ و كوچك‌، احترام‌ خواهند نمود.»21و این‌ سخن‌ در نظر پادشاه‌ و رؤسا پسند آمد و پادشاه‌ موافق‌ سخن‌ مموكان‌ عمل‌ نمود.22و مكتوبات‌ به‌ همه‌ ولایتهای‌ پادشاه‌ به‌ هر ولایت‌، موافق‌ خطّ آن‌ و به‌ هر قوم‌، موافق‌ زبانش‌ فرستاد تا هر مرد در خانه‌ خود مسلّط‌ شود و در زبان‌ قوم‌ خود آن‌ را بخواند.

Chapter 2

1بعد از این‌ وقایع‌، چون‌ غضب‌ اَخْشُورُش پادشاه‌ فرو نشست‌، وَشْتی‌ و آنچه‌ را كه‌ اوكرده‌ بود و حكمی‌ كه‌ درباره‌ او صادر شده‌ بود، به‌ یاد آورد.2و ملازمان‌ پادشاه‌ كه‌ او را خدمت‌ می‌كردند، گفتند كه‌ «دختران‌ باكره‌ نیكو منظر برای‌ پادشاه‌ بطلبند.3و پادشاه‌ در همه‌ ولایتهای‌ مملكت‌ خود وكلا بگمارد كه‌ همه‌ دختران‌ باكره‌ نیكو منظر را به‌ دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ در خانه‌ زنان‌ زیر دست‌ هیجای‌ كه‌ خواجه‌سرای‌ پادشاه‌ و مستحفظ‌ زنان‌ می‌باشد، جمع‌ كنند و به‌ ایشان‌ اسباب‌ طهارت‌ داده‌ شود.4و دختری‌ كه‌ به‌ نظر پادشاه‌ پسند آید، در جای‌ وَشْتی ملكه‌ بشود.» پس‌ این‌ سخن‌ در نظر پادشاه‌ پسند آمد و همچنین‌ عمل‌ نمود.5شخصی‌ یهودی‌ در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ بود كه‌ به‌ مُرْدِخای‌ بن‌ یائیر ابن‌ شِمْعی‌ ابن‌ قَیس‌ بنیامینی‌ مسمّی‌ بود.6و او از اورشلیم‌ جلای‌ وطن‌ شده‌ بود، با اسیرانی‌ كه‌ همراه‌ یكُنیا پادشاه‌ یهودا جلای‌ وطن‌ شده‌ بودند كه‌ نَبُوكَدْنَصَّر پادشاه‌ بابل‌ ایشان‌ را به‌ اسیری‌ آورده‌ بود.7و او هَدَسَّه‌، یعنی‌ اِسْتَر، دختر عموی‌ خود را تربیت‌ می‌نمود چونكه‌ وی‌ را پدر و مادر نبود و آن‌ دختر، خوب‌ صورت‌ و نیكومنظر بود و بعد از وفات‌ پدر و مادرش‌، مُرْدِخای‌ وی‌ را به‌ جای‌ دختر خود گرفت‌.8پس‌ چون‌ امر و فرمان‌ پادشاه‌ شایع‌ گردید و دختران‌ بسیار در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ زیر دست‌ هیجای‌ جمع‌ شدند، اِسْتَر را نیز به‌ خانه‌ پادشاه‌، زیر دست‌ هیجای‌ كه‌ مستحفظ‌ زنان‌ بود آوردند.9و آن‌ دختر به‌ نظر او پسند آمده‌، در حضورش‌ التفات‌ یافت‌. پس‌ به‌ زودی‌، اسباب‌ طهارت‌ و تحفه‌هایش‌ را به‌ وی‌ داد و نیز هفت‌ كنیز را كه‌ ازخانه‌ پادشاه‌ برگزیده‌ شده‌ بودند كه‌ به‌ وی‌ داده‌ شوند و او را با كنیزانش‌ به‌ بهترین‌ خانه‌ زنان‌ نقل‌ كرد.10و اِسْتَر، قومی‌ و خویشاوندی خود را فاش‌ نكرد، زیرا كه‌ مُرْدِخای‌ او را امر فرموده‌ بود كه‌ نكند.11و مُرْدِخای‌ روز به‌ روز پیش‌ صحن‌ خانه‌ زنان‌ گردش‌ می‌كرد تا از احوال‌ اِسْتَر و از آنچه‌ به‌ وی‌ واقع‌ شود، اطّلاع‌ یابد.12و چون‌ نوبه‌ هر دختر می‌رسید كه‌ نزد اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ داخل‌ شود، یعنی‌ بعد از آنكه‌ آنچه‌ را كه‌ برای‌ زنان‌ مرسوم‌ بود كه‌ در مدّت‌ دوازده‌ ماه‌ كرده‌ شود، چونكه‌ ایام‌ تطهیر ایشان‌ بدین‌ منوال‌ تمام‌ می‌شد، یعنی‌ شش‌ ماه‌ به‌ روغن‌ مرّ و شش‌ ماه‌ به‌ عطریات‌ و اسباب‌ تطهیر زنان‌،13آنگاه‌ آن‌ دختر بدین‌ طور نزد پادشاه‌ داخل‌ می‌شد كه‌ هر چه‌ را می‌خواست‌ به‌ وی‌ می‌دادند تا آن‌ را از خانه‌ زنان‌ به‌ خانه‌ پادشاه‌ با خود ببرد.14در وقت‌ شام‌ داخل‌ می‌شد و صبحگاهان‌ به‌ خانه‌ دوّم‌ زنان‌، زیر دست‌ شَعَشْغاز كه‌ خواجه‌سرای‌ پادشاه‌ و مستحفظ‌ مُتعه‌ها بود، برمی‌گشت‌ و بار دیگر، نزد پادشاه‌ داخل‌ نمی‌شد، مگر اینكه‌ پادشاه‌ در او رغبت‌ كرده‌، او را بنام‌ بخواند.15و چون‌ نوبه‌ اِسْتَر، دختر ابیحایل‌، عموی‌ مُرْدِخای‌ كه‌ او را بجای‌ دختر خود گرفته‌ بود رسید كه‌ نزد پادشاه‌ داخل‌ شود، چیزی‌ سوای‌ آنچه‌ هیجای‌، خواجه‌سرای‌ پادشاه‌ و مستحفظ‌ زنان‌ گفته‌ بود نخواست‌ و اِسْتَر در نظر هر كه‌ او را می‌دید، التفات‌ می‌یافت‌.16پس‌ اِسْتَر را نزد اَخْشُورُش‌ پادشاه‌، به‌ قصر ملوكانه‌اش‌ در ماه‌ دهم‌ كه‌ ماه‌ طیبیت‌ باشد، در سال‌ هفتم‌ سلطنت‌ او آوردند.17و پادشاه‌، اِسْتَر را از همه‌ زنان‌ زیاده‌ دوست‌ داشت‌ و از همه‌ دوشیزگان‌، در حضوروی‌ نعمت‌ و التفات‌ زیاده‌ یافت‌. لهذا تاج‌ ملوكانه‌ را بر سرش‌ گذاشت‌ و او را در جای‌ وَشْتی ملكه‌ ساخت‌.18و پادشاه‌ ضیافت‌ عظیمی‌ یعنی‌ ضیافت‌ اِسْتَر را برای‌ همه‌ رؤسا و خادمان‌ خود برپا نمود و به‌ ولایتها راحت‌ بخشیده‌، برحسب‌ كرم‌ ملوكانه‌ خود، عطایا ارزانی‌ داشت‌.19و چون‌ دوشیزگان‌، بار دیگر جمع‌ شدند، مُرْدِخای‌ بر دروازه‌ پادشاه‌ نشسته‌ بود.20و اِسْتَر هنوز خویشاوندی‌ و قومی خود را بر وفق‌ آنچه‌ مُردخای‌ به‌ وی‌ امر فرموده‌ بود فاش‌ نكرده‌ بود، زیرا كه‌ اِسْتَر حكم‌ مُرْدِخای‌ را مثل‌ زمانی‌ كه‌ نزد وی‌ تربیت‌ می‌یافت‌ بجا می‌آورد.21در آن‌ ایام‌، حینی‌ كه‌ مُردخای‌ در دروازه‌ پادشاه‌ نشسته‌ بود، دونفر از خواجه‌سرایان‌ پادشاه‌ و حافظان‌ آستانه‌ یعنی‌ بِغْتان‌ و تارَش‌ غضبناك‌ شده‌، خواستند كه‌ بر اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ دست‌ بیندازند.22و چون‌ مُرْدِخای‌ از این‌ امر اطّلاع‌ یافت‌، اِسْتَر ملكه‌ را خبر داد و اِسْتَر، پادشاه‌ را از زبان‌ مُرْدِخای‌ مخبر ساخت‌.23پس‌ این‌ امر را تفحّص‌ نموده‌، صحیح‌ یافتند و هر دو ایشان‌ را بر دار كشیدند. و این‌ قصّه‌ در حضور پادشاه‌، در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ مرقوم‌ شد.

Chapter 3

1بعد از این‌ وقایع‌، اَخْشُورُش‌ پادشاه‌، هامان‌بن‌ هَمَداتای‌ اَجاجی‌ را عظمت‌ داده‌، به‌ درجه‌ بلند رسانید و كرسی‌ او را از تمامی‌ رؤسایی‌ كه‌ با او بودند بالاتر گذاشت‌.2و جمیع‌ خادمان‌ پادشاه‌ كه‌ در دروازه‌ پادشاه‌ می‌بودند، به‌ هامان‌ سر فرود آورده‌، وی‌ را سجده‌ می‌كردند،زیرا كه‌ پادشاه‌ درباره‌اش‌ چنین‌ امر فرموده‌ بود. لكن‌ مُرْدِخای‌ سر فرود نمی‌آورد و او را سجده‌ نمی‌كرد.3و خادمان‌ پادشاه‌ كه‌ در دروازه‌ پادشاه‌ بودند، از مُردخای‌ پرسیدند كه‌ «تو چرا از امر پادشاه‌ تجاوز می‌نمایی‌؟»4امّا هر چند، روز به‌ روز این‌ سخن‌ را به‌ وی‌ می‌گفتند، به‌ ایشان‌ گوش‌ نمی‌داد. پس‌ هامان‌ را خبر دادند تا ببینند كه‌ آیا كلام‌ مُرْدِخای‌ ثابت‌ می‌شود یا نه‌، زیرا كه‌ ایشان‌ را خبر داده‌ بود كه‌ من‌ یهودی‌ هستم‌.5و چون‌ هامان‌ دید كه‌ مُرْدِخای‌ سر فرود نمی‌آورد و او را سجده‌ نمی‌نماید، هامان‌ از غضب‌ مملّو گردید.6و چونكه‌ دست‌ انداختن‌ بر مُردخای‌، تنها به‌ نظر وی‌ سهل‌ آمد و او را از قوم‌ مُردخای‌ اطلاّع‌ داده‌ بودند، پس‌ هامان‌ قصد هلاك‌ نمودن‌ جمیع‌ یهودیانی‌ كه‌ در تمامی‌ مملكت‌ اَخْشُورُش‌ بودند كرد، زانرو كه‌ قوم‌ مردخای‌ بودند.7در ماه‌ اوّل‌ از سال‌ دوازدهم‌ سلطنت‌ اَخْشُورُش‌ كه‌ ماه‌ نیسان‌ باشد، هر روز در حضور هامان‌ و هر ماه‌ تا ماه‌ دوازدهم‌ كه‌ ماه‌ اذار باشد، فُور یعنی‌ قرعه‌ می‌انداختند.8پس‌ هامان‌ به‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ گفت‌: «قومی‌ هستند كه‌ در میان‌ قوم‌ها در جمیع‌ ولایتهای‌ مملكت‌ تو پراكنده‌ و متفرّق‌ می‌باشند و شرایع‌ ایشان‌، مخالف‌ همه‌ قومها است‌ و شرایع‌ پادشاه‌ را به‌ جا نمی‌آورند. لهذا ایشان‌ را چنین‌ واگذاشتن‌ برای‌ پادشاه‌ مفید نیست‌.9اگر پادشاه‌ را پسند آید، حكمی‌ نوشته‌ شود كه‌ ایشان‌ را هلاك‌ سازند. و من‌ ده‌ هزار وزنه‌ نقره‌ به‌ دست‌ عاملان‌ خواهم‌ داد تا آن‌ را به‌ خزانه‌پادشاه‌ بیاورند.»10آنگاه‌ پادشاه‌ انگشتر خود را از دستش‌ بیرون‌ كرده‌، آن‌ را به‌ هامان‌ بن‌ هَمَداتای‌ اجاجی‌ كه‌ دشمن‌ یهود بود داد.11وپادشاه‌ به‌ هامان‌ گفت‌: «هم‌ نقره‌ و هم‌ قوم‌ را به‌ تو دادم‌ تا هرچه‌ در نظرت‌ پسند آید به‌ ایشان‌ بكنی‌.»12پس‌ كاتبانِ پادشاه‌ را در روز سیزدهم‌ ماه‌ اوّل‌ احضار نمودند و بر وفق‌ آنچه‌ هامان‌ امر فرمود، به‌ امیران‌ پادشاه‌ و به‌ والیانی‌ كه‌ بر هر ولایت‌ بودند و بر سروران‌ هر قوم‌ مرقوم‌ شد، به‌ هر ولایت‌، موافق‌ خطّ آن‌ و به‌ هر قوم‌ موافق‌ زبانش‌، به‌ اسم‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ مكتوب‌ گردید و به‌ مُهر پادشاه‌ مختوم‌ شد.13و مكتوبات‌ به‌ دست‌ چاپاران‌ به‌ همه‌ ولایتهای‌ پادشاه‌ فرستاده‌ شد تا همه‌ یهودیان‌ را از جوان‌ و پیر و طفل‌ و زن‌ در یك‌ روز، یعنی‌ سیزدهم‌ ماه‌ دوازدهم‌ كه‌ ماه‌ آذار باشد، هلاك‌ كنند و بكُشند و تلف‌ سازند و اموال‌ ایشان‌ را غارت‌ كنند.14و تا این‌ حكم‌ در همه‌ ولایتها رسانیده‌ شود، سوادهای‌ مكتوب‌ به‌ همه‌ قومها اعلان‌ شد كه‌ در همان‌ روز مستعّد باشند.15پس‌ چاپاران‌ بیرون‌ رفتند و ایشان‌ را برحسب‌ فرمان‌ پادشاه‌ شتابانیدند و این‌ حكم‌ دردارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ نافذ شد و پادشاه‌ و هامان‌ به‌ نوشیدن‌ نشستند. امّا شهر شُوشَن‌ مشوّش‌ بود.

Chapter 4

1و چون‌ مُرْدِخای‌ از هرآنچه‌ شده‌ بود اطّلاع‌یافت‌، مُرْدِخای‌ جامه‌ خود را دریده‌، پلاس‌ با خاكستر در بر كرد و به‌ میان‌ شهر بیرون‌ رفته‌، به‌ آواز بلند فریاد تلخ‌ برآورد.2و تا روبروی‌ دروازه‌ پادشاه‌ آمد، زیرا كه‌ جایز نبود كه‌ كسی‌ با لباس‌ پلاس‌ داخل‌ دروازه‌ پادشاه‌ بشود.3و در هر ولایتی‌ كه‌ امر و فرمان‌ پادشاه‌ به‌ آن‌ رسید، یهودیان‌ را ماتم‌ عظیمی‌ و روزه‌ و گریه‌ و نوحه‌گری‌ بود و بسیاری‌ در پلاس‌ و خاكستر خوابیدند.4پس‌ كنیزان‌ و خواجه‌ سرایان‌ اِسْتَر آمده‌، او را خبر دادند و ملكه‌ بسیار محزون‌ شد و لباس‌ فرستاد تا مُرْدِخای‌ را بپوشانند و پلاس‌ او را از وی‌ بگیرند، امّا او قبول‌ نكرد.5آنگاه‌ اِسْتَر، هَتاك‌ را كه‌ یكی‌ از خواجه‌ سرایان‌ پادشاه‌ بود و او را به‌ جهت‌ خدمت‌ وی‌ تعیین‌ نموده‌ بود، خواند و او را امر فرمود كه‌ از مُرْدِخای‌ بپرسد كه‌ این‌ چه‌ امر است‌ و سببش‌ چیست‌.6پس‌ هَتاك‌ به‌ سِعَه‌ شهر كه‌ پیش‌ دروازه‌ پادشاه‌ بود، نزد مُرْدِخای‌ بیرون‌ رفت‌.7و مُردخای‌ او را از هرچه‌ به‌ او واقع‌ شده‌ و از مبلغ‌ نقره‌ای‌ كه‌ هامان‌ به‌ جهت‌ هلاك‌ ساختن‌ یهودیان‌ وعده‌ داده‌ بود كه‌ آن‌ را به‌ خزانه‌ پادشاه‌ بدهد، خبر داد.8و سواد نوشته‌ فرمان‌ را كه‌ در شُوشَن‌ به‌ جهت‌ هلاكت‌ ایشان‌ صادر شده‌ بود، به‌ او داد تا آن‌ را به‌ اِسْتَر نشان‌ دهد و وی‌ را مخبر سازد و وصیت‌ نماید كه‌ نزد پادشاه‌ داخل‌ شده‌، از او التماس‌ نماید و به‌ جهت‌ قوم‌ خویش‌ از وی‌ درخواست‌ كند.9پس‌ هتاك‌ داخل‌ شده‌، سخنان‌ مُرْدِخای‌ را به‌ اِسْتَر بازگفت‌.10و اِسْتَر هتاك‌ را جواب‌ داده‌، او را امر فرمود كه‌ به‌ مُردخای‌ بگوید11كه‌ «جمیع‌ خادمان‌ پادشاه‌ و ساكنان‌ ولایتهای‌ پادشاه‌ می‌دانند كه‌ به‌ جهت‌ هركس‌، خواه‌ مرد و خواه‌ زن‌ كه‌ نزد پادشاه‌ به‌ صحن‌ اندرونی‌ بی‌اذن‌ داخل‌ شود، فقط‌ یك‌ حكم‌ است‌ كه‌ كشته‌ شود، مگر آنكه‌ پادشاه‌ چوگان‌ زرّین‌ را بسوی‌ او دراز كند تا زنده‌ بماند. و سی‌ روز است‌ كه‌ من‌ خوانده‌ نشده‌ام‌ كه‌ به‌ حضور پادشاه‌ داخل‌ شوم‌.»12پس‌ سخنان‌ اِسْتَر را به‌ مُرْدِخای‌ باز گفتند.13و مردخای‌ گفت‌ به‌ اِسْتَر جواب‌ دهید: «در دل‌ خود فكر مكن‌ كه‌ تو در خانه‌ پادشاه‌ به‌ خلاف‌ سایر یهود، رهایی‌ خواهی‌ یافت‌.14بلكه‌ اگر دراین‌ وقت‌ تو ساكت‌ بمانی‌، راحت‌ و نجات‌ برای‌ یهود از جای‌ دیگر پدید خواهد شد. امّا تو و خاندان‌ پدرت‌ هلاك‌ خواهید گشت‌. و كیست‌ بداند كه‌ به‌ جهت‌ چنین‌ وقت‌ به‌ سلطنت‌ نرسیده‌ای‌.»15پس‌ اِسْتَر فرمود به‌ مُرْدِخای‌ جواب‌ دهید16كه‌ «برو و تمامی‌ یهود را كه‌ در شُوشَن‌ یافت‌ می‌شوند جمع‌ كن‌ و برای‌ من‌ روزه‌ گرفته‌، سه‌ شبانه‌ روز چیزی‌ مخورید و میاشامید و من‌ نیز با كنیزانم‌ همچنین‌ روزه‌ خواهیم‌ داشت‌. و به‌ همین‌ طور، نزد پادشاه‌ داخل‌ خواهم‌ شد، اگر چه‌ خلاف‌ حكم‌ است‌. و اگر هلاك‌ شدم‌، هلاك‌ شدم‌.»17پس‌ مُرْدِخای‌ رفته‌، موافق‌ هرچه‌ اِسْتَر وی‌ را وصیت‌ كرده‌ بود، عمل‌ نمود.

Chapter 5

1و در روز سوّم‌، اِسْتَر لباس‌ ملوكانه‌ پوشیده‌،به‌ صحن‌ دروازه‌ اندرونی‌ پادشاه‌، در مقابل‌ خانه‌ پادشاه‌ بایستاد و پادشاه‌، بر كرسی‌ خسروی‌ خود در قصر سلطنت‌، روبروی‌ دروازه‌ خانه‌ نشسته‌ بود.2و چون‌ پادشاه‌، اِسْتَر ملكه‌ را دید كه‌ در صحن‌ ایستاده‌ است‌، او در نظر وی‌ التفات‌ یافت‌. و پادشاه‌ چوگان‌ طلا را كه‌ در دست‌ داشت‌، به‌ سوی‌ اِسْتَر دراز كرد و اِسْتَر نزدیك‌ آمده‌، نوك‌ عصا را لمس‌ كرد.3و پادشاه‌ او را گفت‌: «ای‌ اِسْتَر ملكه‌، تو را چه‌ شده‌ است‌ و درخواست‌ تو چیست‌؟ اگر چه‌ نصف‌ مملكت‌ باشد، به‌ تو داده‌ خواهد شد.»4اِسْتَر جواب‌ داد كه‌ «اگر به‌ نظر پادشاه‌ پسند آید، پادشاه‌ با هامان‌ امروز به‌ ضیافتی‌ كه‌ برای‌ او مهیا كرده‌ام‌ بیاید.»5آنگاه‌ پادشاه‌ فرمود كه‌ «هامان‌ را بشتابانید، تا برحسب‌ كلام‌ اِسْتَر كرده‌ شود.» پس‌ پادشاه‌ و هامان‌، به‌ ضیافتی‌ كه‌ اِسْتَر برپا نموده‌ بود آمدند.6و پادشاه‌ در مجلس‌ شراب‌ به‌ اِسْتَر گفت‌: «مسؤول‌ تو چیست‌ كه‌ به‌ تو داده‌ خواهد شد و درخواست‌ تو كدام‌؟ اگرچه‌ نصف‌ مملكت‌ باشد، برآورده‌ خواهد شد.»7اِسْتَر در جواب‌ گفت‌: «مسؤول‌ و درخواست‌ من‌ این‌ است‌،8كه‌ اگر در نظر پادشاه‌ التفات‌ یافتم‌ و اگر پادشاه‌ مصلحت‌ داند كه‌ مسؤول‌ مرا عطا فرماید و درخواست‌ مرا بجا آورد، پادشاه‌ و هامان‌ به‌ ضیافتی‌ كه‌ به‌ جهت‌ ایشان‌ مهیا می‌كنم‌ بیایند و فردا امر پادشاه‌ را بجا خواهم‌ آورد.»9پس‌ در آن‌ روز هامان‌ شادمان‌ و مسرور شده‌، بیرون‌ رفت‌. لیكن‌ چون‌ هامان‌، مردخای‌ را نزد دروازه‌ پادشاه‌ دید كه‌ به‌ حضور او برنمی‌خیزد و حركت‌ نمی‌كند، آنگاه‌ هامان‌ بر مردخای‌ به‌ شدّت‌ غضبناك‌ شد.10امّا هامان‌ خودداری‌ نموده‌، به‌ خانه‌ خود رفت‌ و فرستاده‌، دوستان‌ خویش‌ و زن‌ خود زَرَش‌ را خواند.11و هامان‌ برای‌ ایشان‌، فراوانی توانگری خود و كثرت‌ پسران‌ خویش‌ را و تمامی عظمتی‌ را كه‌ پادشاه‌ به‌ او داده‌ و او را بر سایر رؤسا و خدّام‌ پادشاه‌ برتری‌ داده‌ بود، بیان‌ كرد.12و هامان‌ گفت‌: «اِسْتَر ملكه‌ نیز كسی‌ را سوای‌ من‌ به‌ ضیافتی‌ كه‌ برپا كرده‌ بود، همراه‌ پادشاه‌ دعوت‌ نفرمود و فردا نیز او مرا همراه‌ پادشاه‌ دعوت‌ كرده‌ است‌.13لیكن‌ همه‌ این‌ چیزها نزد من‌ هیچ‌ است‌، مادامی‌ كه‌ مُرْدِخای‌ یهود را می‌بینم‌ كه‌ در دروازه‌ پادشاه‌ نشسته‌ است‌.»14آنگاه‌ زوجه‌اش‌ زرش‌ و همه‌ دوستانش‌ او را گفتند: «داری‌ به‌ بلندی پنجاه‌ ذراع‌ بسازند و بامدادان‌، به‌ پادشاه‌ عرض‌ كن‌ كه‌ مُردخای‌ را بر آن‌ مصلوب‌ سازند. پس‌ با پادشاه‌ با شادمانی‌ به‌ ضیافت‌ برو.» و این‌ سخن‌ به‌ نظر هامان‌ پسند آمده‌، امر كرد تا دار را حاضر كردند.

Chapter 6

1در آن‌ شب‌، خواب‌ از پادشاه‌ برفت‌ و امر فرمود كه‌ كتاب‌ تذكره‌ تواریخ‌ ایام‌ را بیاورند تا آن‌ را در حضور پادشاه‌ بخوانند.2و در آن‌، نوشته‌ای‌ یافتند كه‌ مُرْدِخای‌ درباره‌ بِغْتان‌ وتَرَش‌ خواجه‌سرایان‌ پادشاه‌ و حافظان‌ آستانه‌ وی‌ كه‌ قصد دست‌ درازی‌ بر اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ كرده‌ بودند، خبر داده‌ بود.3و پادشاه‌ پرسید كه‌ «چه‌ حرمت‌ و عزّت‌ به‌ عوض‌ این‌ (خدمت‌) به‌ مُرْدِخای‌ عطا شد؟»بندگان‌ پادشاه‌ كه‌ او را خدمت‌ می‌كردند جواب‌ دادند كه‌ «برای‌ او چیزی‌ نشد.»4پادشاه‌ گفت‌: «كیست‌ در حیاط‌؟» (و هامان‌ به‌ حیاط‌ بیرونی‌ خانه‌ پادشاه‌ آمده‌ بود تا به‌ پادشاه‌ عرض‌ كند كه‌ مُردخای‌ را برداری‌ كه‌ برایش‌ حاضر ساخته‌ بود مصلوب‌ كنند.)5و خادمان‌ پادشاه‌ وی‌ را گفتند: «اینك‌ هامان‌ در حیاط‌ ایستاده‌ است‌.» پادشاه‌ فرمود تا داخل‌ شود.6و چون‌ هامان‌ داخل‌ شد، پادشاه‌ وی‌ را گفت‌: «با كسی‌ كه‌ پادشاه‌ رغبت‌ دارد كه‌ او را تكریم‌ نماید، چه‌ باید كرد؟» و هامان‌ در دل‌ خود فكر كرد: «كیست‌ غیر از من‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ تكریم‌ نمودن‌او رغبت‌ داشته‌ باشد؟»7پس‌ هامان‌ به‌ پادشاه‌ گفت‌: «برای‌ شخصی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ تكریم‌ نمودن‌ او رغبت‌ دارد،8لباس‌ ملوكانه‌ را كه‌ پادشاه‌ می‌پوشد و اسبی‌ را كه‌ پادشاه‌ بر آن‌ سوار می‌شود و تاج‌ ملوكانه‌ای‌ را كه‌ بر سر او نهاده‌ می‌شود، بیاورند.9و لباس‌ و اسب‌ را به‌ دست‌ یكی‌ از امرای‌ مقرّب‌ترین‌ پادشاه‌ بدهند و آن‌ را به‌ شخصی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ تكریم‌ نمودن‌ او رغبت‌ دارد بپوشانند و بر اسب‌ سوار كرده‌، و در كوچه‌های‌ شهر بگردانند و پیش‌ روی‌ او ندا كنند كه‌ با كسی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ تكریم‌ نمودن‌ او رغبت‌ دارد، چنین‌ كرده‌ خواهد شد.»10آنگاه‌ پادشاه‌ به‌ هامان‌ فرمود: «آن‌ لباس‌ و اسب‌ را چنانكه‌ گفتی‌ به‌ تعجیل‌ بگیر و با مُرْدِخای‌ یهود كه‌ در دروازه‌ پادشاه‌ نشسته‌ است‌، چنین‌ معمول‌ دار و از هرچه‌ گفتی‌ چیزی‌ كم‌ نشود.»11پس‌ هامان‌ آن‌ لباس‌ و اسب‌ را گرفت‌ و مُرْدِخای‌ را پوشانیده‌ و او را سوار كرده‌، در كوچه‌های‌ شهر گردانید و پیش‌ روی‌ او ندا می‌كرد كه‌ «با كسی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ تكریم‌ نمودن‌ او رغبت‌ دارد چنین‌ كرده‌ خواهد شد.»12و مردخای‌ به‌ دروازه‌ پادشاه‌ مراجعت‌ كرد. اما هامان‌ ماتم‌كنان‌ و سرپوشیده‌، به‌ خانه‌ خود بشتافت‌.13و هامان‌ به‌ زوجه‌ خود زَرَش‌ و همه‌ دوستان‌ خویش‌، ماجرای‌ خود را حكایت‌ نمود و حكیمانش‌ و زنش‌ زَرَش‌ او را گفتند: «اگر این‌ مردخای‌ كه‌ پیش‌ وی‌ آغاز افتادن‌ نمودی‌ از نسل‌ یهود باشد، بر او غالب‌ نخواهی‌ آمد، بلكه‌ البتّه‌ پیش‌ او خواهی‌ افتاد.»14و ایشان‌ هنوز با او گفتگو می‌كردند كه‌ خواجه‌سرایان‌ پادشاه‌ رسیدند تا هامان‌ را به‌ ضیافتی‌ كه‌ اِسْتَر مهیا ساخته‌ بود، به‌ تعجیل‌ ببرند.

Chapter 7

1پس‌ پادشاه‌ و هامان‌ نزد اِسْتَر ملكه‌ به‌ضیافت‌ حاضر شدند.2و پادشاه‌ در روز دوّم‌ نیز در مجلس‌ شراب‌ به‌ اِسْتَر گفت‌: «ای‌ استر ملكه‌، مسؤول‌ تو چیست‌ كه‌ به‌ تو داده‌ خواهد شد و درخواست‌ تو كدام‌؟ اگر چه‌ نصف‌ مملكت‌ باشد، بجا آورده‌ خواهد شد.»3اِسْتَر ملكه‌ جواب‌ داد و گفت‌: «ای‌ پادشاه‌، اگر در نظر تو التفات‌ یافته‌ باشم‌ و اگر پادشاه‌ را پسند آید، جان‌ من‌ به‌ مسؤول‌ من‌ و قوم‌ من‌ به‌ درخواست‌ من‌، به‌ من‌ بخشیده‌ شود.4زیرا كه‌ من‌ و قومم‌ فروخته‌ شده‌ایم‌ كه‌ هلاك‌ و نابود و تلف‌ شویم‌. و اگر به‌ غلامی‌ و كنیزی‌ فروخته‌ می‌شدیم‌، سكوت‌ می‌نمودم‌، با آنكه‌ مصیبت‌ ما نسبت‌ به‌ ضرر پادشاه‌ هیچ‌ است‌.»5آنگاه‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌، اِسْتَر ملكه‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «آن‌ كیست‌ و كجا است‌ كه‌ جسارت‌ نموده‌ است‌ تا چنین‌ عمل‌ نماید؟»6اِسْتَر گفت‌: « عدو و دشمن‌، همین‌ هامان‌ شریر است‌.» آنگاه‌ هامان‌ در حضور پادشاه‌ و ملكه‌ به‌ لرزه‌ درآمد.7و پادشاه‌ غضبناك‌ شده‌، از مجلس‌ شراب‌ برخاسته‌، به‌ باغ‌ قصر رفت‌. و چون‌ هامان‌ دید كه‌ بلا از جانب‌ پادشاه‌ برایش‌ مهیا است‌، برپا شد تا نزد اِسْتَر ملكه‌ برای‌ جان‌ خود تضرّع‌ نماید.8و چون‌ پادشاه‌ از باغ‌ قصر به‌ جای‌ مجلس‌ شراب‌ برگشت‌، هامان‌ بر بستری‌ كه‌ اِسْتَر بر آن‌ می‌بود افتاده‌ بود؛ پس‌ پادشاه‌ گفت‌: «آیا ملكه‌ را نیز به‌ حضور من‌ در خانه‌ بی‌عصمت‌ می‌كند؟» سخن‌ هنوز بر زبان‌ پادشاه‌ می‌بود كه‌ روی‌ هامان‌ را پوشانیدند.9آنگاه‌ حَرْبُونا، یكی‌ از خواجه‌سرایانی‌ كه‌ در حضور پادشاه‌ می‌بودند،گفت‌: «اینك‌ دار پنجاه‌ ذراعی‌ نیز كه‌ هامان‌ آن‌ را به‌ جهت‌ مُرْدِخای‌ كه‌ آن‌ سخن‌ نیكو را برای‌ پادشاه‌ گفته‌ است‌ مهیا نموده‌، در خانه‌ هامان‌ حاضر است‌.» پادشاه‌ فرمود كه‌ «او را بر آن‌ مصلوب‌ سازید.»10پس‌ هامان‌ را بر داری‌ كه‌ برای‌ مردخای‌ مهیا كرده‌ بود، مصلوب‌ ساختند و غضب‌ پادشاه‌ فرو نشست‌.

Chapter 8

1در آنروز اَخْشُورُش‌ پادشاه‌، خانه‌ هامان‌،دشمن‌ یهود را به‌ اِسْتَر ملكه‌ ارزانی‌ داشت‌. و مُرْدِخای‌ در حضور پادشاه‌ داخل‌ شد، زیرا كه‌ استر او را از نسبتی‌ كه‌ با وی‌ داشت‌ خبر داده‌ بود.2و پادشاه‌ انگشتر خود را كه‌ از هامان‌ گرفته‌ بود بیرون‌ كرده‌، به‌ مُرْدِخای‌ داد و اِسْتَر مُردخای‌ را بر خانه‌ هامان‌ گماشت‌.3و استر بار دیگر به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرد و نزد پایهای‌ او افتاده‌، بگریست‌ و از او التماس‌ نمود كه‌ شرّ هامان‌ اجاجی‌ و تدبیری‌ را كه‌ برای‌ یهودیان‌ كرده‌ بود، باطل‌ سازد.4پس‌ پادشاه‌ چوگان‌ طلا را بسوی‌ اِسْتَر دراز كرد و استر برخاسته‌، به‌ حضور پادشاه‌ ایستاد5و گفت‌: «اگر پادشاه‌ را پسند آید و من‌ در حضور او التفات‌ یافته‌ باشم‌ و پادشاه‌ این‌ امر را صواب‌ بیند و اگر من‌ منظور نظر او باشم‌، مكتوبی‌ نوشته‌ شود كه‌ آن‌ مراسله‌ را كه‌ هامان‌ بن‌ همداتای‌ اجاجی‌ تدبیر كرده‌ و آنها را برای‌ هلاكت‌ یهودیانی‌ كه‌ در همه‌ ولایتهای‌ پادشاه‌ می‌باشند نوشته‌ است‌، باطل‌ سازد.6زیرا كه‌ من‌ بلایی‌ را كه‌ بر قومم‌ واقع‌ می‌شود چگونه‌ توانم‌ دید؟ و هلاكت‌ خویشان‌ خود را چگونه‌ توانم‌ نگریست‌؟»7آنگاه‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ به‌ اِسْتَر ملكه‌ ومُرْدِخای‌ یهودی‌ فرمود: «اینك‌ خانه‌ هامان‌ را به‌ اِسْتَر بخشیدم‌ و او را به‌ سبب‌ دست‌ درازی‌ به‌ یهودیان‌ به‌ دار كشیده‌اند.8و شما آنچه‌ را كه‌ در نظرتان‌ پسند آید، به‌ اسم‌ پادشاه‌ به‌ یهودیان‌ بنویسید و آن‌ را به‌ مهر پادشاه‌ مختوم‌ سازید، زیرا هرچه‌ به‌ اسم‌ پادشاه‌ نوشته‌ شود و به‌ مهر پادشاه‌ مختوم‌ گردد، كسی‌ نمی‌تواند آن‌ را تبدیل‌ نماید.»9پس‌ در آن‌ ساعت‌، در روز بیست‌ و سوّم‌ ماه‌ سوّم‌ كه‌ ماه‌ سیوان‌ باشد، كاتبان‌ پادشاه‌ را احضار كردند و موافق‌ هر آنچه‌ مُرْدِخای‌ امر فرمود، به‌ یهودیان‌ و امیران‌ و والیان‌ و رؤسای‌ ولایتها یعنی‌ صد و بیست‌ و هفت‌ ولایت‌ كه‌ از هند تا حبش‌ بود نوشتند، به‌ هر ولایت‌، موافق‌ خطّ آن‌ و به‌ هر قوم‌، موافق‌ زبان‌ آن‌ و به‌ یهودیان‌، موافق‌ خطّ و زبان‌ ایشان‌.10و مكتوبات‌ را به‌ اسم‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ نوشت‌ و به‌ مهر پادشاه‌ مختوم‌ ساخته‌، آنها را به‌ دست‌ چاپاران‌ اسب‌ سوار فرستاد؛ و ایشان‌ بر اسبان‌ تازی‌ كه‌ مختصّ خدمت‌ پادشاه‌ و كرهّهای‌ مادیانهای‌ او بودند، سوار شدند.11و در آنها پادشاه‌ به‌ یهودیانی‌ كه‌ در همه‌ شهرها بودند، اجازت‌ داد كه‌ جمع‌ شده‌، به‌ جهت‌ جانهای‌ خود مقاومت‌ نمایند و تمامی قوّت‌ قومها و ولایتها را كه‌ قصد اذیت‌ ایشان‌ می‌داشتند، با اطفال‌ و زنان‌ ایشان‌ هلاك‌ سازند و بكشند و تلف‌ نمایند و اموال‌ ایشان‌ را تاراج‌ كنند،12در یك‌ روز یعنی‌ در سیزدهم‌ ماه‌ دوازدهم‌ كه‌ ماه‌ آذار باشد در همه‌ ولایتهای‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌،13و تا این‌ حكم‌ در همه‌ ولایتها رسانیده‌ شود، سوادهای‌ مكتوب‌ به‌ همه‌ قومها اعلان‌ شد كه‌ در همان‌ روز یهودیان‌ مستعّد باشند تا از دشمنان‌ خود انتقام‌ بگیرند.14پس‌ چاپاران‌ بر اسبان‌ تازی‌ كه‌ مختصّ خدمت‌ پادشاه‌ بود، روانه‌ شدند و ایشان‌ را برحسب‌ حكم‌ پادشاه‌ شتابانیده‌، به‌ تعجیل‌ روانه‌ ساختند و حكم‌، در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ نافذ شد.15و مُرْدِخای‌ از حضور پادشاه‌ با لباس‌ ملوكانه‌ لاجوردی‌ و سفید و تاج‌ بزرگ‌ زرّین‌ و ردای‌ كتان‌ نازك‌ ارغوانی‌ بیرون‌ رفت‌ و شهر شُوشَن‌ شادی‌ و وجد نمودند،16و برای‌ یهودیان‌، روشنی‌ و شادی‌ و سرور و حرمت‌ پدید آمد.17و در همه‌ ولایتها و جمیع‌ شهرها در هر جایی‌ كه‌ حكم‌ و فرمان‌ پادشاه‌ رسید، برای‌ یهودیان‌، شادمانی‌ و سرور و بزم‌ و روز خوش‌ بود و بسیاری‌ از قوم‌های‌ زمین‌ به‌ دین‌ یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

Chapter 9

1و در روز سیزدهم‌ ماه‌ دوازدهم‌ كه‌ ماه‌ آذارباشد، هنگامی‌ كه‌ نزدیك‌ شد كه‌ حكم‌ و فرمان‌ پادشاه‌ را جاری‌ سازند و دشمنان‌ یهود منتظر می‌بودند كه‌ بر ایشان‌ استیلا یابند، این‌ همه‌ برعكس‌ شد كه‌ یهودیان‌ بر دشمنان‌ خویش‌ استیلا یافتند.2و یهودیان‌ در شهرهای‌ خود در همه‌ ولایتهای‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ جمع‌ شدند تا بر آنانی‌ كه‌ قصد اذیت‌ ایشان‌ داشتند، دست‌ بیندازند؛ و كسی‌ با ایشان‌ مقاومت‌ ننمود زیرا كه‌ ترس‌ ایشان‌ بر همه‌ قومها مستولی‌ شده‌ بود.3و جمیع‌ رؤسای‌ ولایتها و امیران‌ و والیان‌ و عاملان‌ پادشاه‌، یهودیان‌ را اعانت‌ كردند زیرا كه‌ ترس‌ مُرْدِخای‌ بر ایشان‌ مستولی‌ شده‌ بود،4چونكه‌ مُرْدِخای‌ در خانه‌ پادشاه‌ معظّم‌ شده‌ بود و آوازه‌ او در جمیع‌ ولایتها شایع‌ گردیده‌ و این‌ مردخای‌ آناً فآناً بزرگتر می‌شد.5پس‌ یهودیان‌ جمیع‌ دشمنان‌ خود را به‌ دم‌ شمشیر زده‌، كشتند و هلاك‌ كردند و با ایشان‌هرچه‌ خواستند، به‌ عمل‌ آوردند.6و یهودیان‌ در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ پانصد نفر را به‌ قتل‌ رسانیده‌، هلاك‌ كردند.7و فَرْشَنْداطا و دَلْفُون‌ و اَسْفاتا،8و فُوراتا و اَدَلْیا و اَریداتا،9و فَرْمَشْتا و اَریسای‌ و اَرِیدای‌ و یزاتا،10یعنی‌ ده‌ پسر هامان‌ بن‌ همداتای‌، دشمن‌ یهود را كشتند، لیكن‌ دست‌ خود را به‌ تاراج‌ نگشادند.11در آن‌ روز، عدد آنانی‌ را كه‌ در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ كشته‌ شدند به‌ حضور پادشاه‌ عرضه‌ داشتند.12و پادشاه‌ به‌ اِسْتَر ملكه‌ گفت‌ كه‌ «یهودیان‌ در دارالسّلطنه‌ شُوشَن‌ پانصد نفر و ده‌ پسر هامان‌ را كشته‌ و هلاك‌ كرده‌اند. پس‌ در سایر ولایتهای‌ پادشاه‌ چه‌ كرده‌اند؟ حال‌ مسؤول‌ تو چیست‌ كه‌ به‌ تو داده‌ خواهد شد و دیگر چه‌ درخواست‌ داری‌ كه‌ برآورده‌ خواهد گردید؟»13اِسْتَر گفت‌: «اگر پادشاه‌ را پسند آید، به‌ یهودیانی‌ كه‌ در شُوشَن‌ می‌باشند، اجازت‌ داده‌ شود كه‌ فردا نیز مثل‌ فرمان‌ امروز عمل‌ نمایند و ده‌ پسر هامان‌ را بردار بیاویزند.»14و پادشاه‌ فرمود كه‌ چنین‌ بشود و حكم‌ در شُوشَن‌ نافذ گردید و ده‌ پسر هامان‌ را به‌ دار آویختند.15و یهودیانی‌ كه‌ در شُوشَن‌ بودند، در روز چهاردهم‌ ماه‌ آذار نیز جمع‌ شده‌، سیصد نفر را در شُوشَن‌ كشتند، لیكن‌ دست‌ خود را به‌ تاراج‌ نگشادند.16و سایر یهودیانی‌ كه‌ در ولایتهای‌ پادشاه‌ بودند جمع‌ شده‌، برای‌ جانهای‌ خود مقاومت‌ نمودند و چون‌ هفتاد و هفت‌ هزار نفر از مُبْغِضان‌ خویش‌ را كشته‌ بودند، از دشمنان‌ خود آرامی‌ یافتند. امّا دست‌ خود را به‌ تاراج‌ نگشادند.17این‌، در روز سیزدهم‌ ماه‌ آذار (واقع‌ شد) و در روز چهاردهم‌ ماه‌، آرامی‌ یافتند و آن‌ را روز بزم‌ و شادمانی‌ نگاه‌ داشتند.18و یهودیانی‌ كه‌ درشُوشَن‌ بودند، در سیزدهم‌ و چهاردهم‌ آن‌ ماه‌ جمع‌ شدند و در روز پانزدهم‌ ماه‌ آرامی‌ یافتند و آن‌ را روز بزم‌ و شادمانی‌ نگاه‌ داشتند.19بنابراین‌، یهودیانِ دهاتی‌ كه‌ در دهات‌ بی‌حصار ساكنند، روز چهاردهم‌ ماه‌ آذار را روز شادمانی‌ و بزم‌ و روز خوش‌ نگاه‌ می‌دارند و هدایا برای‌ یكدیگر می‌فرستند.20و مردخای‌ این‌ مطالب‌ را نوشته‌، مكتوبات‌ را نزد تمامی‌ یهودیانی‌ كه‌ در همه‌ ولایتهای‌ اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ بودند، از نزدیك‌ و دور فرستاد،21تا بر ایشان‌ فریضه‌ای‌ بگذارد كه‌ روز چهاردهم‌ و روز پانزدهم‌ ماه‌ آذار را سال‌ به‌ سال‌ عید نگاه‌ دارند.22چونكه‌ در آن‌ روزها، یهودیان‌ از دشمنان‌ خود آرامی‌ یافتند و در آن‌ ماه‌، غم‌ ایشان‌ به‌ شادی‌ و ماتم‌ ایشان‌ به‌ روز خوش‌ مبدّل‌ گردید. لهذا آنها را روزهای‌ بزم‌ و شادی‌ نگاه‌ بدارند و هدایا برای‌ یكدیگر و بخششها برای‌ فقیران‌ بفرستند.23پس‌ یهودیان‌ آنچه‌ را كه‌ خود به‌ عمل‌ نمودن‌ آن‌ شروع‌ كرده‌ بودند و آنچه‌ را كه‌ مُرْدِخای‌ به‌ ایشان‌ نوشته‌ بود، بر خود فریضه‌ ساختند.24زیرا كه‌ هامان‌ بن‌ همداتای‌ اجاجی‌، دشمن‌ تمامی‌ یهود، قصد هلاك‌ نمودن‌ یهودیان‌ كرده‌ و فور یعنی‌ قرعه‌ برای‌ هلاكت‌ و تلف‌ نمودن‌ ایشان‌ انداخته‌ بود.25امّا چون‌ این‌ امر به‌ سمع‌ پادشاه‌ رسید، مكتوباً حكم‌ داد كه‌ قصد بدی‌ كه‌ برای‌ یهود اندیشیده‌ بود، بر سر خودش‌ برگردانیده‌ شود و او را با پسرانش‌ بر دار كشیدند.26از این‌ جهت‌ آن‌ روزها را از اسمِ فور، فوریم‌ نامیدند، و موافق‌ تمامی‌ مطلب‌ این‌ مكتوبات‌ وآنچه‌ خود ایشان‌ در این‌ امر دیده‌ بودند و آنچه‌ بر ایشان‌ وارد آمده‌ بود،27یهودیان‌ این‌ را فریضه‌ ساختند و آن‌ را بر ذِمّه‌ خود و ذریت‌ خویش‌ و همه‌ كسانی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ ملصق‌ شوند، گرفتند كه‌ تبدیل‌ نشود و آن‌ دو روز را برحسب‌ كتابت‌ آنها و زمان‌ معین‌ آنها سال‌ به‌ سال‌ نگاه‌ دارند.28و آن‌ روزها را در همه‌ طبقات‌ و قبایل‌ و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه‌ دارند و این‌ روزهای‌ فُوریم‌، از میان‌ یهود منسوخ‌ نشود و یادگاری‌ آنها از ذریت‌ ایشان‌ نابود نگردد.29و اِسْتَر ملكه‌، دختر ابیحایل‌ و مُرْدِخای‌ یهودی‌، به‌ اقتدار تمام‌ نوشتند تا این‌ مراسله‌ دوّم‌ را درباره‌ فوریم‌ برقرار نمایند.30و مكتوبات‌، مشتمل‌ بر سخنان‌ سلامتی‌ و امنیت‌ نزد جمیع‌ یهودیانی‌ كه‌ در صد و بیست‌ و هفت‌ ولایت‌ مملكت‌ اَخْشُورُش‌ بودند، فرستاد،31تا این‌ دو روز فُوریم‌ را در زمان‌ معین‌ آنها فریضه‌ قرار دهند، چنانكه‌ مُرْدِخای‌ یهودی‌ و اِسْتَر ملكه‌ بر ایشان‌ فریضه‌ قرار دادند و ایشان‌ آن‌ را بر ذمّه‌ خود و ذریت‌ خویش‌ گرفتند، به‌ یادگاری‌ ایام‌ روزه‌ و تضرّع‌ ایشان‌.32پس‌ سنن‌ این‌ فوریم‌، به‌ فرمان‌ اِسْتَر فریضه‌ شد و در كتاب‌ مرقوم‌ گردید.

Chapter 10

1و اَخْشُورُش‌ پادشاه‌ بر زمینها و جزایر دریا جزیه‌ گذارد،2و جمیع‌ اعمال‌ قوّت‌ و توانایی او و تفصیل‌ عظمت‌ مُرْدِخای‌ كه‌ چگونه‌ پادشاه‌ او را معظّم‌ ساخت‌، آیا در كتاب‌ تواریخ‌ ایام‌ پادشاهان‌ مادی‌ و فارس‌ مكتوب‌نیست‌؟3زیرا كه‌ مُرْدِخای‌ یهودی‌، بعد از اَخْشُورُش‌ پادشاه‌، شخص‌ دوّم‌ بود و در میان‌ یهود محترم‌ و نزد جمعیت‌ برادران‌ خویش مقبول‌ شده‌، سعادتمندی‌ قوم‌ خویش‌ را می‌طلبید و برای‌ تمامی‌ ابنای‌ جنس‌ خود، سخنان‌ صلح‌آمیز می‌گفت‌.

## ايوب

Chapter 1

1در زمین‌ عُوص‌، مردی‌ بود كه‌ ایوب‌ نام‌داشت‌؛ و آن‌ مرد كامل‌ و راست‌ و خداترس‌ بود و از بدی‌ اجتناب‌ می‌نمود.2و برای‌ او، هفت‌ پسر و سه‌ دختر زاییده‌ شدند.3و اموال‌ او هفت‌ هزار گوسفند و سه‌ هزار شتر و پانصد جفت‌ گاو و پانصد الاغ‌ ماده‌ بود و نوكران‌ بسیار كثیر داشت‌ و آن‌ مرد از تمامی‌ بنی‌ مشرق‌ بزرگتر بود.4و پسرانش‌ می‌رفتند و در خانه‌ هر یكی‌ از ایشان‌، در روزش‌ مهمانی‌ می‌كردند و فرستاده‌، سه‌ خواهر خود را دعوت‌ می‌نمودند تا با ایشان‌ اكل‌ و شرب‌ بنمایند.5و واقع‌ می‌شد كه‌ چون‌ دوره‌ روزهای‌ مهمانی‌ ایشان‌ بسر می‌رفت‌، ایوب‌ فرستاده‌، ایشان‌ را تقدیس‌ می‌نمود و بامدادان‌ برخاسته‌، قربانی‌های‌ سوختنی‌، به‌ شماره‌ همه‌ ایشان‌ می‌گذرانید، زیرا ایوب‌ می‌گفت‌: «شاید پسران‌ من‌ گناه‌ كرده‌، خدا را در دل‌ خود ترك‌ نموده‌ باشند» و ایوب‌ همیشه‌ چنین‌ می‌كرد.6و روزی‌ واقع‌ شد كه‌ پسران‌ خدا آمدند تا به‌ حضور خداوند حاضر شوند؛ و شیطان‌ نیز در میان‌ ایشان‌ آمد.7و خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «از كجا آمدی‌؟» شیطان‌ در جواب‌ خداوند گفت‌: «از تردّد كردن‌ در زمین‌ و سیر كردن‌ در آن‌.»8خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «آیا در بنده‌ من‌ ایوب‌تفكّر كردی‌ كه‌ مثل‌ او در زمین‌ نیست‌؟ مرد كامل‌ و راست‌ و خداترس‌ كه‌ از گناه‌ اجتناب‌ می‌كند!»9شیطان‌ در جواب‌ خداوند گفت‌: «آیا ایوب‌ مجّاناً از خدا می‌ترسد؟10آیا تو گِرْد او و گِرْد خانه‌ او و گِرْد همه‌ اموال‌ او، به‌ هر طرف‌ حصار نكشیدی‌ و اعمال‌ دست‌ او را بركت‌ ندادی‌ و مواشی‌ او در زمین‌ منتشر نشد؟11لیكن‌ الا´ن‌ دست‌ خود را دراز كن‌ و تمامی مایملك‌ او را لمس‌ نما و پیش‌ روی‌ تو، تو را ترك‌ خواهد نمود.»12خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «اینك‌ همه‌ اموالش‌ در دست‌ تو است‌؛ لیكن‌ دستت‌ را بر خود او دراز مكن‌.» پس‌ شیطان‌ از حضور خداوند بیرون‌ رفت‌.13و روزی‌ واقع‌ شد كه‌ پسران‌ و دخترانش‌ در خانه‌ برادر بزرگ‌ خود می‌خوردند و شراب‌ می‌نوشیدند.14و رسولی‌ نزد ایوب‌ آمده‌، گفت‌: «گاوان‌ شیار می‌كردند و ماده‌ الاغان‌ نزد آنها می‌چریدند.15و سابیان‌ بر آنها حمله‌ آورده‌، بردند و جوانان‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند و من‌ به‌ تنهایی‌ رهایی‌ یافتم‌ تا تو را خبر دهم‌.»16و او هنوز سخن‌ می‌گفت‌ كه‌ دیگری‌ آمده‌، گفت‌: «آتش‌ خدا از آسمان‌ افتاد و گله‌ و جوانان‌ را سوزانیده‌، آنها را هلاك‌ ساخت‌ و من‌ به‌ تنهایی‌ رهایی‌ یافتم‌ تا تو را خبر دهم‌.»17و او هنوز سخن‌ می‌گفت‌ كه‌ دیگری‌ آمده‌، گفت‌: «كلدانیان‌ سه‌ فرقه‌ شدند و بر شتران‌ هجوم‌ آورده‌، آنها رابردند و جوانان‌ را به‌ دم‌ شمشیر كشتند و من‌ به‌ تنهایی‌ رهایی‌ یافتم‌ تا تو را خبر دهم‌.»18و او هنوز سخن‌ می‌گفت‌ كه‌ دیگری‌ آمده‌، گفت‌: «پسران‌ و دخترانت‌ در خانه‌ برادر بزرگ‌ خود می‌خوردند و شراب‌ می‌نوشیدند19كه‌ اینك‌ باد شدیدی‌ از طرف‌ بیابان‌ آمده‌، چهار گوشه‌ خانه‌ را زد و بر جوانان‌ افتاد كه‌ مردند و من‌ به‌ تنهایی‌ رهایی‌ یافتم‌ تا تو را خبر دهم‌.»20آنگاه‌ ایوب‌ برخاسته‌، جامه‌ خود را درید و سر خود را تراشید و به‌ زمین‌ افتاده‌، سجده‌ كرد21و گفت‌: «برهنه‌ از رحم‌ مادر خود بیرون‌ آمدم‌ و برهنه‌ به‌ آنجا خواهم‌ برگشت‌! خداوند داد و خداوند گرفت‌! و نام‌ خداوند متبارك‌ باد!»22در این‌ همه‌، ایوب‌ گناه‌ نكرد و به‌ خدا جهالت‌ نسبت‌ نداد.

Chapter 2

1و روزی‌ واقع‌ شد كه‌ پسران‌ خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند؛ و شیطان‌ نیز در میان‌ ایشان‌ آمد تا به‌ حضور خداوند حاضر شود.2و خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «از كجا آمدی‌؟» شیطان‌ در جواب‌ خداوند گفت‌: «از تردّد نمودن‌ در جهان‌ و از سیر كردن‌ در آن‌.»3خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «آیا در بنده‌ من‌ ایوب‌ تفكّر نمودی‌ كه‌ مثل‌ او در زمین‌ نیست‌؟ مرد كامل‌ و راست‌ و خداترس‌ كه‌ از بدی‌ اجتناب‌ می‌نماید و تا الا´ن‌ كاملّیت‌ خود را قایم‌ نگاه‌ می‌دارد، هر چند مرا بر آن‌ واداشتی‌ كه‌ او را بی‌سبب‌ اذیت‌ رسانم‌.»4شیطان‌ در جواب‌ خداوند گفت‌: «پوست‌ به‌ عوض‌ پوست‌، و هر چه‌ انسان‌ دارد برای‌ جان‌ خود خواهد داد.5لیكن‌ الا´ن‌ دست‌ خود را دراز كرده‌، استخوان‌ و گوشت‌ او را لمس‌نما و تو را پیش‌ روی‌ تو ترك‌ خواهد نمود.»6خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «اینك‌ او در دست‌ تو است‌، لیكن‌ جان‌ او را حفظ‌ كن‌.»7پس‌ شیطان‌ از حضور خداوند بیرون‌ رفته‌، ایوب‌ را از كف‌ پا تا كلّه‌اش‌ به‌ دمّلهای‌ سخت‌ مبتلا ساخت‌.8و او سفالی‌ گرفت‌ تا خود را با آن‌ بخراشد و در میان‌ خاكستر نشسته‌ بود.9و زنش‌ او را گفت‌: «آیا تا بحال‌ كاملّیت‌ خود را نگاه‌ می‌داری‌؟ خدا را ترك‌ كن‌ و بمیر!»10او وی‌ را گفت‌: «مثل‌ یكی‌ از زنان‌ ابله‌ سخن‌ می‌گویی‌! آیا نیكویی‌ را از خدا بیابیم‌ و بدی‌ را نیابیم‌؟» در این‌ همه‌، ایوب‌ به‌ لبهای‌ خود گناه‌ نكرد.11و چون‌ سه‌ دوست‌ ایوب‌، این‌ همه‌ بدی‌ را كه‌ بر او واقع‌ شده‌ بود شنیدند، هر یكی‌ از مكان‌ خود، یعنی‌ اَلِیفازِ تیمانی‌ و بِلْدَد شُوحی‌ و سُوفَرِ نَعْماتی‌ روانه‌ شدند و با یكدیگر همداستان‌ گردیدند كه‌ آمده‌، او را تعزیت‌ گویند و تسلّی‌ دهند.12و چون‌ چشمان‌ خود را از دور بلند كرده‌، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده‌، گریستند و هر یك‌ جامه‌ خود را دریده‌، خاك‌ بسوی‌ آسمان‌ بر سر خود افشاندند.13و هفت‌ روز و هفت‌ شب‌ همراه‌ او بر زمین‌ نشستند و كسی‌ با وی‌ سخنی‌ نگفت‌ چونكه‌ دیدند كه‌ درد او بسیار عظیم‌ است‌.

Chapter 3

1و بعد از آن‌ ایوب‌ دهان‌ خود را باز كرده‌،روز خود را نفرین‌ كرد.2و ایوب‌ متكلّم‌ شده‌، گفت‌:3«روزی‌ كه‌ در آن‌ متولّد شدم‌، هلاك‌شود و شبی‌ كه‌ گفتند مردی‌ در رحم‌ قرار گرفت‌،4آن‌ روز تاریكی‌ شود. و خدا از بالا بر آن‌ اعتنا نكند و روشنایی‌ بر او نتابد.5تاریكی‌ و سایه‌ موت‌، آن‌ را به‌ تصّرف‌ آورند. ابر بر آن‌ ساكن‌ شود. كسوفات‌ روز آن‌ را بترساند.6و آن‌ شب‌ را ظلمت‌ غلیظ‌ فرو گیرد و در میان‌ روزهای‌ سال‌ شادی‌ نكند، و به‌ شماره‌ ماهها داخل‌ نشود.7اینك‌ آن‌ شب‌ نازاد باشد و آواز شادمانی‌ در آن‌ شنیده‌ نشود.8لعنت‌ كنندگانِ روز، آن‌ را نفرین‌ نمایند، كه‌ در برانگیزانیدن‌ لِویاتان‌ ماهر می‌باشند.9ستارگان‌ شفق‌ آن‌، تاریك‌ گردد و انتظار نور بكشد و نباشد، و مژگان‌ سحر را نبیند،10چونكه‌ درهای‌ رحم‌ مادرم‌ را نبست‌، و مشقّت‌ را از چشمانم‌ مستور نساخت‌.11«چرا از رحم‌ مادرم‌ نمردم‌؟ و چون‌ از شكم‌ بیرون‌ آمدم‌، چرا جان‌ ندادم‌؟12چرا زانوها مرا قبول‌ كردند، و پستانها تا مكیدم‌؟13زیرا تا بحال‌ می‌خوابیدم‌ و آرام‌ می‌شدم‌. در خواب‌ می‌بودم‌ و استراحت‌ می‌یافتم‌،14با پادشاهان‌ و مشیران‌ جهان‌، كه‌ خرابه‌ها برای‌ خویشتن‌ بنا نمودند،15یا با سروران‌ كه‌ طلا داشتند، و خانه‌های‌ خود را از نقره‌ پر ساختند،16یا مثل‌ سقط‌ پنهان‌ شده‌ نیست‌ می‌بودم‌، مثل‌ بچّه‌هایی‌ كه‌ روشنایی‌ را ندیدند.17در آنجا شریران‌ از شورش‌ باز می‌ایستند، و در آنجا خستگان‌ می‌آرامند،18در آنجا اسیران‌ در اطمینان‌ با هم‌ ساكنند، و آواز كارگذاران‌ را نمی‌شنوند.19كوچك‌ و بزرگ‌ در آنجا یك‌اند، و غلام‌ از آقایش‌ آزاد است‌.20چرا روشنی‌ به‌ مستمند داده‌ شود؟ و زندگی‌ به‌ تلخ‌جانان‌؟21كه‌ انتظار موت‌ را می‌كشند و یافت‌ نمی‌شود، و برای‌آن‌ حفره‌ می‌زنند بیشتر از گنجها.22كه‌ شادی‌ و ابتهاج‌ می‌نمایند و مسرور می‌شوند چون‌ قبر را می‌یابند؟23چرا نور داده‌ می‌شود به‌ كسی‌ كه‌ راهش‌ مستور است‌، كه‌ خدا اطرافش‌ را مستور ساخته‌ است‌؟24زیرا كه‌ ناله‌ من‌، پیش‌ از خوراكم‌ می‌آید و نعره‌ من‌، مثل‌ آب‌ ریخته‌ می‌شود.25زیرا ترسی‌ كه‌ از آن‌ می‌ترسیدم‌، بر من‌ واقع‌ شد. و آنچه‌ از آن‌ بیم‌ داشتم‌ بر من‌ رسید.26مطمئن‌ و آرام‌ نبودم‌ و راحت‌ نداشتم‌ و پریشانی‌ بر من‌ آمد.»

Chapter 4

1و الیفاز تیمانی‌ در جواب‌ گفت‌:2«اگر كسی‌ جرأت‌ كرده‌، با تو سخن‌ گوید، آیا تو را ناپسند می‌آید؟ لیكن‌ كیست‌ كه‌ بتواند از سخن‌ گفتن‌ بازایستد؟3اینك‌ بسیاری‌ را ادب‌ آموخته‌ای‌ و دستهای‌ ضعیف‌ را تقویت‌ داده‌ای‌.4سخنان‌ تو لغزنده‌ را قایم‌ داشت‌، و تو زانوهای‌ لرزنده‌ را تقویت‌ دادی‌.5لیكن‌ الا´ن‌ به‌ تو رسیده‌ است‌ و ملول‌ شده‌ای‌؛ تو را لمس‌ كرده‌ است‌ و پریشان‌ گشته‌ای‌.6آیا توكّل‌ تو بر تقوای‌ تو نیست‌؟ و امید تو بر كاملیت‌ رفتار تو نی‌؟7الا´ن‌ فكر كن‌! كیست‌ كه‌ بی‌گناه‌ هلاك‌ شد؟ و راستان‌ در كجا تلف‌ شدند؟8چنانكه‌ من‌ دیدم‌ آنانی‌ كه‌ شرارت‌ را شیار می‌كنند و شقاوت‌ را می‌كارند، همان‌ را می‌دروند.9از نَفْخِه‌ خدا هلاك‌ می‌شوند و از باد غضب‌ او تباه‌ می‌گردند.10غرّش‌ شیر و نعره‌ سَبُع‌ و دندان‌ شیربچه‌ها شكسته‌ می‌شود.11شیر نر از نابودن‌ شكار هلاك‌ می‌شود و بچّه‌های‌ شیر ماده‌ پراكنده‌ می‌گردند.12«سخنی‌ به‌ من‌ در خفا رسید، و گوش‌ من‌ آواز نرمی‌ از آن‌ احساس‌ نمود.13در تفكّرها از رؤیاهای‌ شب‌، هنگامی‌ كه‌ خواب‌ سنگین‌ بر مردم‌ غالب‌ شود،14خوف‌ و لرز بر من‌ مستولی‌ شد كه‌ جمیع‌ استخوانهایم‌ را به‌ جنبش‌ آورد.15آنگاه‌ روحی‌ از پیش‌ روی‌ من‌ گذشت‌، و مویهای‌ بدنم‌ برخاست‌.16در آنجا ایستاد، امّا سیمایش‌ را تشخیص‌ ننمودم‌. صورتی‌ در پیش‌ نظرم‌ بود. خاموشی‌ بود و آوازی‌ شنیدم‌17كه‌ آیا انسان‌ به‌ حضور خدا عادل‌ شمرده‌ شود؟ و آیا مرد در نظر خالق‌ خود طاهر باشد؟18اینك‌ بر خادمان‌ خود اعتماد ندارد، و به‌ فرشتگان‌ خویش‌، حماقت‌ نسبت‌ می‌دهد.19پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ به‌ ساكنان‌ خانه‌های‌ گلین‌، كه‌ اساس‌ ایشان‌ در غبار است‌، كه‌ مثل‌ بید فشرده‌ می‌شوند!20از صبح‌ تا شام‌ خُرد می‌شوند، تا به‌ ابد هلاك‌ می‌شوند و كسی‌ آن‌ را به‌ خاطر نمی‌آورد.21آیا طناب‌ خیمه‌ ایشان‌ از ایشان‌ كنده‌ نمی‌شود؟ پس‌ بدون‌ حكمت‌ می‌میرند.

Chapter 5

1«الا´ن‌ استغاثه‌ كن‌ و آیا كسی‌ هست‌ كه‌ تو را جواب‌ دهد؟ و به‌ كدامیك‌ از مقّدسان‌ توجّه‌ خواهی‌ نمود؟2زیرا غصّه‌، احمق‌ را می‌كشد و حسد، ابله‌ را می‌میراند.3من‌ احمق‌ را دیدم‌ كه‌ ریشه‌ می‌گرفت‌ و ناگهان‌ مسكن‌ او را نفرین‌ كردم‌.4فرزندان‌ او از امنیت‌ دور هستند و در دروازه‌ پایمال‌ می‌شوند و رهاننده‌ای‌ نیست‌.5كه‌ گرسنگان‌ محصول‌ او را می‌خورند، و آن‌ را نیز از میان‌ خارها می‌چینند، و دهان‌ تله‌ برای‌ دولت‌ ایشان‌ باز است‌.6زیرا كه‌ بلا از غبار در نمی‌آید، و مشقّت‌ از زمین‌ نمی‌روید.7بلكه‌ انسان‌برای‌ مشقّت‌ مولود می‌شود، چنانكه‌ شراره‌ها بالا می‌پرد.8و لكن‌ من‌ نزد خدا طلب‌ می‌كردم‌، و دعوی‌ خود را بر خدا می‌سپردم‌،9كه‌ اعمال‌ عظیم‌ و بی‌قیاس‌ می‌كند و عجایب‌ بی‌شمار؛10كه‌ بر روی‌ زمین‌ باران‌ می‌باراند، و آب‌ بر روی‌ صخره‌ها جاری‌ می‌سازد،11تا مسكینان‌ را به‌ مقام‌ بلند برساند، و ماتمیان‌ به‌ سلامتی‌ سرافراشته‌ شوند؛12كه‌ فكرهای‌ حیله‌گران‌ را باطل‌ می‌سازد، به‌ طوری‌ كه‌ دستهای‌ ایشان‌ هیچ‌ كار مفید نمی‌تواند كرد؛13كه‌ حكیمان‌ را در حیله‌ ایشان‌ گرفتار می‌سازد، و مشورت‌ مكّاران‌ مشوّش‌ می‌شود.14در روز به‌ تاریكی‌ برمی‌خورند و به‌ وقت‌ ظهر، مثل‌ شب‌ كورانه‌ راه‌ می‌روند؛15كه‌ مسكین‌ را از شمشیر دهان‌ ایشان‌، و از دست‌ زورآور نجات‌ می‌دهد.16پس‌ امید، برای‌ ذلیل‌ پیدا می‌شود و شرارت‌ دهان‌ خود را می‌بندد.17«هان‌، خوشابحال‌ شخصی‌ كه‌ خدا تنبیهش‌ می‌كند. پس‌ تأدیب‌ قادر مطلق‌ را خوار مشمار.18زیرا كه‌ او مجروح‌ می‌سازد و التیام‌ می‌دهد، و می‌كوبد و دست‌ او شفا می‌دهد.19در شش‌ بلا، تو را نجات‌ خواهد داد و در هفت‌ بلا،هیچ‌ ضرر بر تو نخواهد رسید.20در قحط‌ تو را از موت‌ فدیه‌ خواهد داد، و در جنگ‌ از دم‌ شمشیر.21از تازیانه‌ زبان‌ پنهان‌ خواهی‌ ماند، و چون‌ هلاكت‌ آید، از آن‌ نخواهی‌ ترسید.22بر خرابی‌ و تنگسالی‌ خواهی‌ خندید، و از وحوش‌ زمین‌ بیم‌ نخواهی‌ داشت‌.23زیرا با سنگهای‌ صحرا همداستان‌ خواهی‌ بود، و وحوش‌ صحرا با تو صلح‌ خواهنـد كرد.24و خواهی‌ دانست‌ كه‌ خیمه‌ تو ایمن‌ است‌، و مسكن‌ خود را تجسّس‌خواهی‌ كرد و چیزی‌ مفقود نخواهی‌ یافت‌.25و خواهی‌ دانست‌ كه‌ ذریتت‌ كثیر است‌ و اولاد تو مثل‌ علف‌ زمین.26و در شِیخوخیت‌ به‌ قبر خواهی‌ رفت‌، مثل‌ بافه‌ گندم‌ كه‌ در موسمش‌ برداشته‌ می‌شود.27اینك‌ این‌ را تفتیش‌ نمودیم‌ و چنین‌ است‌، پس‌ تو این‌ را بشنو و برای‌ خویشتن‌ بدان‌.»

Chapter 6

1و ایوب‌ جواب‌ داده‌، گفت‌:2«كاش‌ كه غصّه‌ من‌ سنجیده‌ شود، و مشقّت‌ مرا در میزان‌ با آن‌ بگذارند.3زیرا كه‌ الا´ن‌ از ریگ‌ دریا سنگینتر است‌. از این‌ سبب‌ سخنان‌ من‌ بیهوده‌ می‌باشد.4زیرا تیرهای‌ قادرمطلق‌ در اندرون‌ من‌ است‌، و روح‌ من‌ زهر آنها را می‌آشامد، و ترسهای‌ خدا بر من‌ صف‌آرایی‌ می‌كند.5آیا گورخر با داشتن‌ علف‌ عرعر می‌كند؟ و یا گاو بر آذوقه‌ خود بانگ‌ می‌زند؟6آیا چیز بی‌مزه‌، بی‌نمك‌ خورده‌ می‌شود؟ و یا در سفیده‌ تخم‌، طعم‌ می‌باشد؟7جان‌ من‌ از لمس‌ نمودن‌ آنها كراهت‌ دارد. آنها برای‌ من‌ مثل‌ خوراك‌، زشت‌ است‌.8«كاش‌ كه‌ مسألت‌ من‌ برآورده‌ شود، و خدا آرزوی‌ مرا به‌ من‌ بدهد!9و خدا راضی‌ شود كه‌ مرا خُرد كند، و دست‌ خود را بلند كرده‌، مرا منقطع‌ سازد!10آنگاه‌ معهذا مرا تسلی‌ می‌شد و در عذاب‌ اَلیم‌ شاد می‌شدم‌، چونكه‌ كلمات‌ حضرت‌ قدّوس‌ را انكار ننمودم‌.11من‌ چه‌ قوّت‌ دارم‌ كه‌ انتظار بكشم‌ و عاقبت‌ من‌ چیست‌ كه‌ صبر نمایم‌؟12آیا قوّت‌ من‌ قوّت‌ سنگها است‌؟ و یا گوشت‌ من‌ برنج‌ است‌؟13آیا بالكلّ بی‌اعانت‌ نیستم‌؟ و مساعدت‌ از من‌ مطرود نشده‌ است‌؟14حقّ شكسته ‌دل‌ از دوستش‌ ترحّم‌ است‌، اگر چه‌هم‌ ترس‌ قادر مطلق‌ را ترك‌ نماید.15امّا برادران‌ من‌ مثل‌ نهرها مرا فریب‌ دادند، مثل‌ رودخانه‌ وادیها كه‌ می‌گذرند؛16كه‌ از یخ‌ سیاه‌فام‌ می‌باشند، و برف‌ در آنها مخفی‌ است‌.17وقتی‌ كه‌ آب‌ از آنها می‌رود، نابود می‌شوند. و چون‌ گرما شود، از جای‌ خود ناپدید می‌گردند.18كاروانیان‌ از راه‌ خود منحرف‌ می‌شوند، و در بیابان‌ داخل‌ شده‌، هلاك‌ می‌گردند.19كاروانیان‌ تیما به‌ آنها نگران‌ بودند. قافله‌های‌ سبا امید آنها را داشتند.20از امید خود خجل‌ گردیدند. به‌ آنجا رسیدند و شرمنده‌ گشتند.21زیرا كه‌ الا´ن‌ شما مثل‌ آنها شده‌اید، مصیبتی‌ دیدید و ترسان‌ گشتید.22آیا گفتم‌ كه‌ چیزی‌ به‌ من‌ ببخشید؟ یا ارمغانی‌ از اموال‌ خود به‌ من‌ بدهید؟23یا مرا از دست‌ دشمن‌ رها كنید؟ و مرا از دست‌ ظالمان‌ فدیه‌ دهید؟24«مرا تعلیم‌ دهید و من‌ خاموش‌ خواهم‌ شد، و مرا بفهمانید كه‌ در چه‌ چیز خطا كردم‌.25سخنان‌ راستی‌ چقدر زورآور است‌! امّا تنبیه‌ شما چه‌ نتیجه‌ می‌بخشد؟26آیا گمان‌ می‌برید كه‌ سخنان‌ را تنبیه‌ می‌نمایید و سخنان‌ مأیوس‌ را كه‌ مثل‌ باد است‌؟27یقیناً برای‌ یتیم‌ قرعه‌ می‌اندازید و دوست‌ خود را مال‌ تجارت‌ می‌شمارید.28پس‌ الا´ن‌ التفات‌ كرده‌، بر من‌ توجّه‌ نمایید، و روبه‌روی‌ شما دروغ‌ نخواهم‌ گفت.29برگردید و بی‌انصافی‌ نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت‌ من‌ قایم‌ است‌.30آیا در زبان‌ من‌ بی‌انصافی‌ می‌باشد؟ و آیا كام‌ من‌ چیزهای‌ فاسد را تمیز نمی‌دهد؟

Chapter 7

1« آیا برای‌ انسان‌ بر زمین‌ مجاهده‌ای‌ نیست‌؟و روزهای‌ وی‌ مثل‌ روزهای‌ مزدور نی‌؟2مثل‌ غلام‌ كه‌ برای‌ سایه‌ اشتیاق‌ دارد، و مزدوری‌ كه‌ منتظر مزد خویش‌ است‌،3همچنین‌ ماههای‌ بطالت‌ نصیب‌ من‌ شده‌ است‌، و شبهای‌ مشقّت‌برای‌ من‌ معین‌ گشته‌.4چون‌ می‌خوابم‌ می‌گویم‌: كی‌ برخیزم‌؟ و شب‌ بگذرد و تا سپیده‌ صبح‌ از پهلو به‌ پهلو گردیدن‌ خسته‌ می‌شوم‌.5جسدم‌ از كرمها و پاره‌های‌ خاك‌ ملبّس‌ است‌، و پوستم‌ تراكیده‌ و مقروح‌ می‌شود.6روزهایم‌ از ماكوی‌ جولا تیزروتر است‌، و بدون‌ امید تمام‌ می‌شود.7به‌ یاد آور كه‌ زندگی‌ من‌ باد است‌، و چشمانم‌ دیگر نیكویی‌ را نخواهد دید.8چشم‌ كسی‌ كه‌ مرا می‌بیند دیگر به‌ من‌ نخواهد نگریست‌، و چشمانت‌ برای‌ من‌ نگاه‌ خواهد كرد و نخواهم‌ بود.9مثل‌ ابر كه‌ پراكنده‌ شده‌، نابود می‌شود. همچنین‌ كسی‌ كه‌ به‌ گور فرود می‌رود، برنمی‌آید.10به‌ خانه‌ خود دیگر نخواهد برگشت‌، و مكانش‌ باز او را نخواهد شناخت‌.11پس‌ من‌ نیز دهان‌ خود را نخواهم‌ بست‌. از تنگی‌ روح‌ خود سخن‌ می‌رانم‌، و از تلخی‌ جانم‌ شكایت‌ خواهم‌ كرد.12آیا من‌ دریا هستم‌ یا نهنگم‌ كه‌ بر من‌ كشیكچی‌ قرار می‌دهی‌؟13چون‌ گفتم‌ كه‌ تخت‌خوابم‌ مرا تسلّی‌ خواهد داد و بسترم‌ شكایت‌ مرا رفع‌ خواهد كرد؛14آنگاه‌ مرا به‌ خوابها ترسان‌ گردانیدی‌، و به‌ رؤیاها مرا هراسان‌ ساختی‌.15به‌ حدّی‌ كه‌ جانم‌ خفه‌ شدن‌ را اختیار كرد و مرگ‌ را بیشتر از این‌ استخوانهایم‌.16كاهیده‌ می‌شوم‌ و نمی‌خواهم‌ تا به‌ ابد زنده‌ بمانم‌. مرا ترك‌ كن‌ زیرا روزهایم‌ نفسی‌ است‌.17«انسان‌ چیست‌ كه‌ او را عزّت‌ بخشی‌، و دل‌ خود را با او مشغول‌ سازی‌؟18و هر بامداد از او تفقّد نمایی‌ و هرلحظه‌ او را بیازمایی‌؟19تا به‌ كی‌ چشم‌ خود را از من‌ برنمی‌گردانی‌؟ مرا واگذار تا آب‌ دهان‌ خود را فرو برم‌.20من‌ گناه‌ كردم‌، اما باتو ای‌ پاسبان‌ بنی‌آدم‌ چه‌ كنم‌؟ برای‌ چه‌ مرا به‌ جهت‌ خود هدف‌ ساخته‌ای‌، به‌ حّدی‌ كه‌ برای‌ خود بار سنگین‌ شده‌ام‌؟21و چرا گناهم‌ را نمی‌آمرزی‌، و خطایم‌ را دور نمی‌سازی‌؟ زیرا كه‌ الا´ن‌ در خاك‌ خواهم‌ خوابید، و مرا تفحّص‌ خواهی‌ كرد و نخواهم‌ بود.»

Chapter 8

1پس‌ بِلْدَد شُوحی‌ در جواب‌ گفت‌:2«تا به كی‌ این‌ چیزها را خواهی‌ گفت‌ و سخنان‌ دهانت‌ بـاد شدیـد خواهد بـود؟3آیا خـدا داوری‌ را منحرف‌ سازد؟ یا قادر مطلق‌ انصاف‌ را منحرف‌ نماید؟4چون‌ فرزندان‌ تو به‌ او گناه‌ ورزیدند، ایشان‌ را به‌ دست‌ عصیان‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمود.5اگر تو به‌ جدّ و جهد خدا را طلب‌ می‌كردی‌ و نزد قادر مطلق‌ تضرّع‌ می‌نمودی‌،6اگر پاك‌ و راست‌ می‌بودی‌، البتّه‌ برای‌ تو بیدار می‌شد، و مسكن‌ عدالت‌ تو را برخوردار می‌ساخت.7و اگر چه‌ ابتدایت‌ صغیر می‌بود، عاقبت‌ تو بسیار رفیع‌ می‌گردید.8زیرا كه‌ از قرنهای‌ پیشین‌ سؤال‌ كن‌، و به‌ آنچه‌ پدران‌ ایشان‌ تفحّص‌ كردند توجّه‌ نما،9چونكه‌ ما دیروزی‌ هستیم‌ و هیچ‌ نمی‌دانیم‌، و روزهای‌ ما سایه‌ای‌ بر روی‌ زمین‌ است‌.10آیا ایشان‌ تو را تعلیم‌ ندهند و با تو سخن‌ نرانند؟ و از دل‌ خود كلمات‌ بیرون‌ نیارند؟11آیا نی‌، بی‌خَلاب‌ می‌روید، یا قَصَب‌، بی‌آب‌ نمّو می‌كند؟12هنگامی‌ كه‌ هنوز سبز است‌ و بریده‌ نشده‌، پیش‌ از هر گیاه‌ خشك‌ می‌شود؛13همچنین‌ است‌ راه‌ جمیع‌ فراموش‌كنندگان‌ خدا. و امید ریاكار ضایع‌ می‌شود،14كه‌ امید او منقطع‌ می‌شود، و اعتمادش‌ خانه‌ عنكبوت‌ است‌.15بر خانه‌ خود تكیه‌ می‌كند و نمی‌ایستد؛ به‌ آن‌ متمسّك‌ می‌شود و لیكن‌ قایم‌ نمی‌ماند.16پیش‌ روی‌ آفتاب‌، تر و تازه‌ می‌شود و شاخه‌هایش‌ در باغش‌ پهن‌ می‌گردد.17ریشه‌هایش‌ بر توده‌های‌ سنگ‌ درهم‌ بافته‌ می‌شود، و بر سنگلاخ‌ نگاه‌ می‌كند.18اگر از جای‌ خود كنده‌ شود، او را انكار كرده‌، می‌گوید: تو را نمی‌بینم‌.19اینك‌ خوشی‌ طریقش‌ همین‌ است‌ و دیگران‌ از خاك‌ خواهند رویید.20همانا خدا مرد كامل‌ را حقیر نمی‌شمارد، و شریر را دستگیری‌ نمی‌نماید،21تا دهان‌ تو را از خنده‌ پر كند، و لبهایت‌ را از آواز شادمانی‌.22خصمان‌ تو به‌ خجالت‌ ملبّس‌ خواهند شد، و خیمه‌ شریران‌ نابود خواهد گردید.»

Chapter 9

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«یقین‌ می‌دانم‌كه‌ چنین‌ است‌. لیكن‌ انسان‌ نزد خدا چگونه‌ عادل‌ شمرده‌ شود؟3اگر بخواهد با وی‌ منازعه‌ نماید، یكی‌ از هزار او را جواب‌ نخواهد داد.4او در ذهن‌ حكیم‌ و در قوّت‌ تواناست‌. كیست‌ كه‌ با او مقاومت‌ كرده‌ و كامیاب‌ شده‌ باشد؟5آنكه‌ كوهها را منتقل‌ می‌سازد و نمی‌فهمند، و در غضب‌ خویش‌ آنها را واژگون‌ می‌گرداند،6كه‌ زمین‌ را از مكانش‌ می‌جنباند، و ستونهایش‌ متزلزل‌ می‌شود؛7كه‌ آفتاب‌ را امر می‌فرماید و طلوع‌ نمی‌كند و ستارگان‌ را مختوم‌ می‌سازد؛8كه‌ به‌ تنهایی‌، آسمانها را پهن‌ می‌كند و بر موجهای‌ دریا می‌خرامد؛9كه‌ دُبّ اكبر و جبّار و ثریا را آفرید، وبرجهای‌ جنوب‌ را؛10كه‌ كارهای‌ عظیم‌ بی‌قیاس‌ را می‌كند و كارهای‌ عجیب‌ بی‌شمار را.11اینك‌ از من‌ می‌گذرد و او را نمی‌بینم‌، و عبور می‌كند و او را احساس‌ نمی‌نمایم‌.12اینك‌ او می‌رباید و كیست‌ كه‌ او را منع‌ نماید؟ و كیست‌ كه‌ به‌ او تواند گفت‌: چه‌ می‌كنی‌؟13خدا خشم‌ خود را باز نمی‌دارد و مددكاران‌ رَحَب‌ زیر او خم‌ می‌شوند.14«پس‌ به‌ طریق‌ اولی‌، من‌ كیستم‌ كه‌ او را جواب‌ دهم‌ و سخنان‌ خود را بگزینم‌ تا با او مباحثه‌ نمایم‌؟15كه‌ اگر عادل‌ می‌بودم‌، او را جواب‌ نمی‌دادم‌، بلكه‌ نزد داور خود استغاثه‌ می‌نمودم‌.16اگر او را می‌خواندم‌ و مرا جواب‌ می‌داد، باور نمی‌كردم‌ كه‌ آواز مرا شنیده‌ است‌.17زیرا كه‌ مرا به‌ تندبادی‌ خُرد می‌كند و بی‌سبب‌، زخمهای‌ مرا بسیار می‌سازد.18مرا نمی‌گذارد كه‌ نفس‌ بكشم‌، بلكه‌ مرا به‌ تلخیها پر می‌كند.19اگر درباره‌ قوّت‌ سخن‌ گوییم‌، اینك‌ او قادر است‌؛ و اگر درباره‌ انصاف‌، كیست‌ كه‌ وقت‌ را برای‌ من‌ تعیین‌ كند؟20اگر عادل‌ می‌بودم‌ دهانم‌ مرا مجرم‌ می‌ساخت‌، و اگر كامل‌ می‌بودم‌ مرا فاسق‌ می‌شمرد.21اگر كامل‌ هستم‌، خویشتن‌ را نمی‌شناسم‌، و جان‌ خود را مكروه‌ می‌دارم‌.22این‌ امر برای‌ همه‌ یكی‌ است‌. بنابراین‌ می‌گویم‌ كه‌ او صالح‌ است‌ و شریر را هلاك‌ می‌سازد.23اگر تازیانه‌ ناگهان‌ بكشد، به‌ امتحان‌ بی‌گناهان‌ استهزا می‌كند.24جهان‌ به‌ دست‌ شریران‌ داده‌ شده‌ است‌ و روی‌ حاكمانش‌ را می‌پوشاند. پس‌ اگر چنین‌ نیست‌، كیست‌ كه‌ می‌كند؟25و روزهایم‌ از پیك‌ تیزرفتار تندروتر است‌، می‌گریزد و نیكویی‌ را نمی‌بیند.26مثل‌ كشتیهای‌ تیزرفتار می‌گریزد ومثل‌ عقاب‌ كه‌ بر شكار فرود آید.27اگر فكر كنم‌ كه‌ ناله‌ خود را فراموش‌ كنم‌ و تُرُش‌ رویی‌ خود را دور كرده‌، گشاده‌رو شوم‌،28از تمامی‌ مشقّتهای‌ خود می‌ترسم‌ و می‌دانم‌ كه‌ مرا بی‌گناه‌ نخواهی‌ شمرد،29چونكه‌ ملزم‌ خواهم‌ شد. پس‌ چرا بیجا زحمت‌ بكشم‌؟30اگر خویشتن‌ را به‌ آب‌ برف‌ غسل‌ دهم‌، و دستهای‌ خود را به‌ اُشنان‌ پاك‌ كنم‌،31آنگاه‌ مرا در لجن‌ فرو می‌بری‌، و رختهایم‌ مرا مكروه‌ می‌دارد.32زیرا كه‌ او مثل‌ من‌ انسان‌ نیست‌ كه‌ او را جواب‌ بدهم‌ و با هم‌ به‌ محاكمه‌ بیاییم‌.33در میان‌ ما حكَمی‌ نیست‌ كه‌ بـر هـر دو مـا دست‌ بگذارد.34كاش‌ كه‌ عصای‌ خود را از من‌ بردارد، و هیبت‌ او مرا نترساند.35آنگاه‌ سخن‌ می‌گفتم‌ و از او نمی‌ترسیدم‌، لیكن‌ من‌ در خود چنین‌ نیستم‌.

Chapter 10

1« جانم‌ از حیاتم‌ بیزار است‌. پس‌ ناله‌خود را روان‌ می‌سازم‌ و در تلخی‌ جان‌ خود سخن‌ می‌رانم‌.2و به‌ خدا می‌گویم‌ مرا ملزم‌ مساز، و مرا بفهمان‌ كه‌ از چه‌ سبب‌ با من‌ منازعت‌ می‌كنی‌؟3آیا برای‌ تو نیكو است‌ كه‌ ظلم‌ نمایی‌ و عمل‌ دست‌ خود را حقیر شماری‌، و بر مشورت‌ شریران‌ بتابی‌؟4آیا تو را چشمان‌ بشر است‌؟ یا مثل‌ دیدن‌ انسان‌ می‌بینی‌؟5آیا روزهای‌ تو مثل‌ روزهای‌ انسان‌ است‌؟ یا سالهای‌ تو مثل‌ روزهای‌ مرد است‌6كه‌ معصیت‌ مرا تفحّص‌ می‌كنی‌ و برای‌ گناهانم‌ تجسّس‌ می‌نمایی‌؟7اگر چه‌ می‌دانی‌ كه‌ شریر نیستم‌ و از دست‌ تو رهاننده‌ای‌ نیست‌.8«دستهایت‌ مرا جمیعاً و تماماً سرشته‌ است‌، و مرا آفریده‌ است‌ و آیا مرا هلاك‌ می‌سازی‌؟9به‌ یادآور كه‌ مرا مثل‌ سفال‌ ساختی‌ و آیا مرا به‌ غبار برمی‌گردانی‌؟10آیا مرا مثل‌ شیر نریختی‌ و مرامثل‌ پنیر، منجمد نساختی‌؟11مرا به‌ پوست‌ و گوشت‌ ملبّس‌ نمودی‌ و مرا با استخوانها و پیها بافتی‌.12حیات‌ و احسان‌ به‌ من‌ عطا فرمودی‌ و لطف‌ تو روح‌ مرا محافظت‌ نمود.13امّا این‌ چیزها را در دل‌ خود پنهان‌ كردی‌، و می‌دانم‌ كه‌ اینها در فكر تو بود.14اگر گناه‌ كردم‌، مرا نشان‌ كردی‌ و مرا از معصیتم‌ مبرّا نخواهی‌ ساخت‌.15اگر شریر هستم‌ وای‌ بر من‌! و اگر عادل‌ هستم‌ سر خود را برنخواهم‌ افراشت‌، زیرا از اهانت‌ پر هستم‌ و مصیبت‌ خـود را می‌بینم‌!16و اگر (سَرم‌) برافراشته‌ شـود، مثـل‌ شیـر مرا شكار خواهـی‌ كرد و باز عظمت‌ خود را بر من‌ ظاهر خواهی‌ ساخت‌.17گواهان‌ خود را بر من‌ پی‌ درپی‌ می‌آوری‌ و غضب‌ خویش‌ را بر من‌ می‌افزایی‌ و افواجْ متعاقب‌ یكدیگر به‌ ضّد منند.18پس‌ برای‌ چه‌ مرا از رحم‌ بیرون‌ آوردی‌؟ كاش‌ كه‌ جان‌ می‌دادم‌ و چشمی‌ مرا نمی‌دید.19پس‌ می‌بودم‌، چنانكه‌ نبـودم‌ و از رحم‌ مادرم‌ به‌ قبر برده‌ می‌شدم‌.20آیا روزهایم‌ قلیل‌ نیست‌؟ پس‌ مرا ترك‌ كن‌، و از من‌ دست‌ بردار تا اندكی‌ گشاده‌رو شوم‌،21قبل‌ از آنكه‌ بروم‌ به‌ جایی‌ كه‌ از آن‌ برنخواهم‌ گشت‌، به‌ زمین‌ ظلمت‌ و سایه‌ موت‌!22به‌ زمینِ تاریكی غلیظ‌ مثل‌ ظلمات‌، زمینِ سایه‌ موت‌ و بی‌ترتیب‌ كه‌ روشنایی‌ آن‌ مثل‌ ظلمات‌ است‌.»

Chapter 11

1و صُوفَرِ نَعْماتی‌ در جواب‌ گفت‌:2«آیا به‌ كثرت‌ سخنان‌ جواب‌ نباید داد و مرد پرگو عادل‌ شمرده‌ شود؟3آیا بیهوده‌گویی‌ تو مردمان‌ را ساكت‌ كند و یا سُخریه‌ كنی‌ و كسی‌ تو را خجل‌ نسازد؟4و می‌گویی‌ تعلیم‌ من‌ پاك‌ است‌،و من‌ در نظر تو بی‌گناه‌ هستم‌.5و لیكن‌ كاش‌كه‌ خدا سخن‌ بگوید و لبهای‌ خود را بر تو بگشاید،6و اسرار حكمت‌ را برای‌ تو بیان‌ كند. زیرا كه‌ در ماهیت‌ خود دو طرف‌ دارد. پس‌ بدان‌ كه‌ خدا كمتر از گناهانت‌ تو را سزا داده‌ است‌.7آیا عمق‌های‌ خدا را می‌توانی‌ دریافت‌ نمود؟ یا به‌ كُنه‌ قادر مطلق‌ توانی‌ رسید؟8مثل‌ بلندیهای‌ آسمان‌ است‌؛ چه‌ خواهی‌ كرد؟ گودتر از هاویه‌ است‌؛ چه‌ توانی‌ دانست‌؟9پیمایش‌ آن‌ از جهان‌ طویل‌تر و از دریا پهن‌تر است‌.10اگر سخت‌ بگیرد و حبس‌ نماید و به‌ محاكمه‌ دعوت‌ كند، كیست‌ كه‌ او را ممانعت‌ نماید؟11زیرا كه‌ بطالت‌ مردم‌ را می‌داند و شرارت‌ را می‌بیند اگرچه‌ در آن‌ تأمّل‌ نكند.12و مرد جاهل‌ آنوقت‌ فهیم‌ می‌شود كه‌ بچّه‌ خرِ وحشی‌، انسان‌ متولّد شود.13اگر تو دل‌ خود را راست‌ سازی‌ و دستهای‌ خود را بسوی‌ او دراز كنی‌،14اگر در دست‌ تو شرارت‌ باشد، آن‌ را از خود دور كن‌، و بی‌انصافی‌ در خیمه‌های‌ تو ساكن‌ نشود.15پس‌ یقیناً روی‌ خود را بی‌عیب‌ برخواهی‌ افراشت‌، و مستحكم‌ شده‌، نخواهی‌ ترسید.16زیرا كه‌ مشقّت‌ خود را فراموش‌ خواهی‌ كرد، و آن‌ را مثل‌ آبِ رفته‌ به‌ یاد خواهی‌ آورد،17و روزگار تو از وقت‌ ظهر روشن‌تر خواهد شد، و اگرچه‌ تاریكی‌ باشد، مثل‌ صبح‌ خواهد گشت.18و مطمئن‌ خواهی‌ بود چونكه‌ امید داری‌، و اطراف‌ خود را تجسّس‌ نموده‌، ایمن‌ خواهی‌ خوابید.19و خواهی‌ خوابید و ترساننـده‌ای‌ نخواهـد بـود، و بسـیاری‌ تـو را تملّق‌ خواهند نمود.20لیكن‌ چشمان‌ شریران‌ كاهیـده‌ می‌شـود و ملجـای‌ ایشـان‌ از ایشـان‌ نابـود می‌گردد و امید ایشان‌ جان‌ كندن‌ ایشان‌ است‌.»

Chapter 12

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«به درستی‌ كه‌ شما قوم‌ هستید، و حكمت‌ با شما خواهد مُرد.3لیكن‌ مرا نیز مثل‌ شما فهم‌ هست‌، و از شما كمتر نیستم‌. و كیست‌ كه‌ مثل‌ این‌ چیزها را نمی‌داند؟4برای‌ رفیق‌ خود مسخره‌ گردیده‌ام‌. كسی‌كه‌ خدا را خوانده‌ است‌ و او را مستجاب‌ فرموده‌، مرد عادل‌ و كامل‌، مسخره‌ شده‌ است‌.5در افكار آسودگان‌، برای‌ مصیبت‌ اهانت‌ است‌. مهیا شده‌ برای‌ هركه‌ پایش‌ بلغزد.6خیمه‌های‌ دزدان‌ به‌ سلامت‌ است‌ و آنانی‌ كه‌ خدا را غضبناك‌ می‌سازند ایمن‌ هستند، كه‌ خدای‌ خود را در دست‌ خود می‌آورند.7«لیكن‌ الا´ن‌ از بهایم‌ بپرس‌ و تو را تعلیم‌ خواهند داد. و از مرغان‌ هوا و برایت‌ بیان‌ خواهند نمود.8یا به‌ زمین‌ سخن‌ بران‌ و تو را تعلیم‌ خواهد داد، و ماهیان‌ دریا به‌ تو خبر خواهند رسانید.9كیست‌ كه‌ از جمیع‌ این‌ چیزها نمی‌فهمد كه‌ دست‌ خداوند آنها را به‌ جا آورده‌ است‌،10كه‌ جان‌ جمیع‌ زندگان‌ در دست‌ وی‌ است‌، و روح‌ جمیع‌ افراد بشر؟11آیا گوش‌ سخنان‌ را نمی‌آزماید، چنانكه‌ كام‌ خوراك‌ خود را می‌چشد؟12نزد پیران‌ حكمت‌ است‌، و عمر دراز فطانت‌ می‌باشد.13لیكن‌ حكمت‌ و كبریایی‌ نزد وی‌ است‌. مشورت‌ و فطانت‌ از آن‌ او است‌.14اینك‌ او منهدم‌ می‌سازد و نمی‌توان‌ بنا نمود؛ انسان‌ را می‌بندد و نمی‌توان‌ گشود.15اینك‌ آبها را باز می‌دارد و خشك‌ می‌شود، و آنها را رها می‌كند و زمین‌ را واژگون‌ می‌سازد.16قوّت‌ و وجود نزد وی‌ است‌. فریبنده‌ و فریب‌خورده‌ از آن‌ او است‌.17مشیران‌ را غارت‌زده‌ می‌رباید، و حاكمان‌ را احمق‌ می‌گرداند.18بند پادشاهان‌ رامی‌گشاید و در كمر ایشان‌ كمربند می‌بندد.19كاهنان‌ را غارت‌ زده‌ می‌رباید، و زورآوران‌ را سرنگون‌ می‌سازد.20بلاغت‌ معتمدین‌ را نابود می‌گرداند، و فهم‌ پیران‌ را برمی‌دارد.21اهانت‌ را بر نجیبان‌ می‌ریزد و كمربند مقتدران‌ را سست‌ می‌گرداند.22چیزهای‌ عمیق‌ را از تاریكی‌ منكشف‌ می‌سازد، و سایه‌ موت‌ را به‌ روشنایی‌ بیرون‌ می‌آورد.23امّت‌ها را ترقّی‌ می‌دهد و آنها را هلاك‌ می‌سازد؛ امّت‌ها را وسعت‌ می‌دهد و آنها را جلای‌ وطن‌ می‌فرماید.24عقل‌ رؤسای‌ قوم‌های‌ زمین‌ را می‌رباید، و ایشان‌ را در بیابان‌ آواره‌ می‌گرداند، جایی‌ كه‌ راه‌ نیست‌.25در تاریكی‌ كورانه‌ راه‌ می‌روند و نور نیست‌. و ایشان‌ را مثل‌ مستان‌ افتان‌ و خیزان‌ می‌گرداند.

Chapter 13

1« اینك‌ چشم‌ من‌ همه‌ این‌ چیزها را دیده‌، و گوش‌ من‌ آنها را شنیده‌ و فهمیده‌ است‌.2چنانكه‌ شما می‌دانید من‌ هم‌ می‌دانم‌. و من‌ كمتر از شما نیستم‌.3لیكن‌ می‌خواهم‌ با قادر مطلق‌ سخن‌ گویم‌، و آرزو دارم‌ كه‌ با خدا محاجّه‌ نمایم‌.4اما شما دروغها جعل‌ می‌كنید، و جمیع‌ شما طبیبان‌ باطل‌ هستید.5كاش‌ كه‌ شما به‌ كلّی‌ ساكت‌ می‌شدید كه‌ این‌ برای‌ شما حكمت‌ می‌بود.6پس‌ حجّت‌ مرا بشنوید و دعوی‌ لبهایم‌ را گوش‌ گیرید.7آیا برای‌ خدا به‌ بی‌انصافی‌ سخن‌ خواهید راند؟ و به‌ جهت‌ او با فریب‌ تكلّم‌ خواهید نمود؟8آیا برای‌ او طرف‌داری‌ خواهید نمود؟ و به‌ جهت‌ خدا دعوی‌ خواهید كرد؟9آیا نیكو است‌ كه‌ او شما را تفتیش‌ نماید؟ یا چنانكه‌ انسان‌ را مسخره‌ می‌نمایند، او را مسخره‌ می‌سازید.10البتّه‌ شما را توبیخ‌خواهد كرد، اگر در خفا طرف‌داری‌ نمایید.11آیا جلال‌ او شما را هراسان‌ نخواهد ساخت‌؟ و هیبت‌ او بر شما مستولی‌ نخواهد شد؟12ذكرهای‌ شما، مَثَلْهای‌ غبار است‌، و حصارهای‌ شما، حصارهای‌ گِل‌ است‌.13«از من‌ ساكت‌ شوید و من‌ سخن‌ خواهم‌ گفت‌، و هرچه‌ خواهد، بر من‌ واقع‌ شود.14چرا گوشت‌ خود را با دندانم‌ بگیرم‌ و جان‌ خود را در دستم‌ بنهم‌؟15اگرچه‌ مرا بكشد، برای‌ او انتظار خواهم‌ كشید. لیكن‌ راه‌ خود را به‌ حضور او ثابت‌ خواهم‌ ساخت‌.16این‌ نیز برای‌ من‌ نجات‌ خواهد شد، زیرا ریاكار به‌ حضور او حاضر نمی‌شود.17بشنوید! سخنان‌ مرا بشنوید، و دعوی‌ من‌ به‌ گوشهای‌ شما برسد.18اینك‌ الا´ن‌ دعوی‌ خود را مرتّب‌ ساختم‌ و می‌دانم‌ كه‌ عادل‌ شمرده‌ خواهم‌ شد.19كیست‌ كه‌ بامن‌ مخاصمه‌ كند؟ پس‌ خاموش‌ شده‌، جان‌ را تسلیم‌ خواهم‌ كرد.20فقط‌ دو چیز به‌ من‌ مكن‌. آنگاه‌ خود را از حضور تو پنهان‌ نخواهم‌ ساخت‌.21دست‌ خود را از من‌ دور كن‌ و هیبت‌ تو مرا هراسان‌ نسازد.22آنگاه‌ بخوان‌ و من‌ جواب‌ خواهم‌ داد، یا اینكه‌ من‌ بگویم‌ و مرا جواب‌ بده‌.23خطایا و گناهانم‌ چقدر است‌؟ تقصیر و گناه‌ مرا به‌ من‌ بشناسان‌.24چرا روی‌ خود را از من‌ می‌پوشانی‌؟ و مرا دشمن‌ خود می‌شماری‌؟25آیا برگی‌ را كه‌ از باد رانده‌ شده‌ است‌ می‌گریزانی‌؟ و كاه‌ خشك‌ را تعاقب‌ می‌كنی‌؟26زیرا كه‌ چیزهای‌ تلخ‌ را به‌ ضّد من‌ می‌نویسی‌، و گناهان‌ جوانی‌ام‌ را نصیب‌ من‌ می‌سازی‌.27و پایهای‌ مرا در كُنده‌ می‌گذاری‌، و جمیع‌ راههایم‌ را نشان‌ می‌كنی‌ و گِرد كف‌ پاهایم‌خط‌ می‌كشی‌؛28و حال‌ آنكه‌ مثل‌ چیز گندیده‌ فاسد، و مثل‌ جامه‌ بید خورده‌ هستم‌.

Chapter 14

1« انسان‌ كه‌ از زن‌ زاییده‌ می‌شود،قلیل‌الایام‌ و پر از زحمات‌ است‌.2مثل‌ گُل‌ می‌روید و بریده‌ می‌شود، و مثل‌ سایه‌ می‌گریزد و نمی‌ماند.3و آیا بر چنین‌ شخص‌ چشمان‌ خود را می‌گشایی‌ و مرا با خود به‌ محاكمه‌ می‌آوری‌؟4كیست‌ كه‌ چیز طاهر را از چیز نجس‌ بیرون‌ آورد؟ هیچكس‌ نیست‌.5چونكه‌ روزهایش‌ مقدّر است‌ و شماره‌ ماههایش‌ نزد توست‌ و حدّی‌ از برایش‌ گذاشته‌ای‌ كه‌ از آن‌ تجاوز نتواند نمود.6از او رو بگردان‌ تا آرام‌ گیرد، و مثل‌ مزدور روزهای‌ خود را به‌ انجام‌ رساند.7«زیرا برای‌ درخت‌ امیدی‌ است‌ كه‌ اگر بریده‌ شود باز خواهد رویید، و رمونهایش‌ نابود نخواهد شد،8اگر چه‌ ریشه‌اش‌ در زمین‌ كهنه‌ شود، و تنه‌ آن‌ در خاك‌ بمیرد.9لیكن‌ از بوی‌ آب‌، رمونه‌ می‌كند و مثل‌ نهال‌ نو، شاخه‌ها می‌آورد.10امّا مرد می‌میرد و فاسد می‌شود؛ و آدمی‌ چون‌ جان‌ را سپارد كجا است‌؟11چنانكه‌ آبها از دریا زایل‌ می‌شود، و نهرها ضایع‌ و خشك‌ می‌گردد،12همچنین‌ انسان‌ می‌خوابد و برنمی‌خیزد، تا نیست‌ شدنِ آسمانها بیدار نخواهند شد و از خواب‌ خود برانگیخته‌ نخواهند گردید.13كاش‌كه‌ مرا در هاویه‌ پنهان‌ كنی‌؛ و تا غضبت‌ فرو نشیند، مرا مستور سازی‌؛ و برایم‌ زمانی‌ تعیین‌ نمایی‌ تا مرا به‌ یاد آوری‌.14اگر مرد بمیرد بار دیگر زنده‌ شود؟ در تمامی‌ روزهای‌ مجاهده‌ خود انتظار خواهم‌ كشید، تا وقت‌ تبدیل‌ من‌ برسد.15تو ندا خواهی‌ كرد و من‌ جواب‌ خواهم‌ داد، و به‌ صنعت‌ دست‌ خود مشتاق‌ خواهی‌ شد.16امّا الا´ن‌ قدمهای‌ مرا می‌شماری‌؛ و آیا برگناه‌ من‌ پاسبانی‌ نمی‌كنی‌؟17معصیت‌ من‌ در كیسه‌ مختوم‌ است‌، و خطای‌ مرا مسدود ساخته‌ای‌.18به‌ درستی‌ كوهی‌ كه‌ می‌افتد فانی‌ می‌شود و صخره‌ از مكانش‌ منتقل‌ می‌گردد.19آب‌ سنگها را می‌ساید، و سیلهایش‌ خاك‌ زمین‌ را می‌برد. همچنین‌ امید انسان‌ را تلف‌ می‌كنی‌؛20بر او تا به‌ ابد غلبه‌ می‌كنی‌، پس‌ می‌رود. روی‌ او را تغییر می‌دهی‌ و او را رها می‌كنی‌.21پسرانش‌ به‌ عزّت‌ می‌رسند و او نمی‌داند. یا به‌ ذلّت‌ می‌افتند و ایشان‌ را به‌ نظر نمی‌آورد.22برای‌ خودش‌ فقط‌ جسد او از درد بی‌تاب‌ می‌شود، و برای‌ خودش‌ جان‌ او ماتم‌ می‌گیرد.»

Chapter 15

1پس‌ الیفاز تیمانی‌ در جواب‌ گفت‌:2«آیا مرد حكیم‌، از علمِ باطل‌ جواب‌ دهد؟ و بطن‌ خود را از باد شرقی‌ پر سازد؟3آیا به‌ سخن‌ بی‌فایده‌ محاجّه‌ نماید؟ و به‌ كلماتی‌ كه‌ هیچ‌ نفع‌ نمی‌بخشد؟4امّا تو خداترسی‌ را ترك‌ می‌كنی‌ و تقوا را به‌ حضور خدا ناقص‌ می‌سازی‌.5زیرا كه‌ دهانت‌، معصیت‌ تو را ظاهر می‌سازد و زبان‌ حیله‌گران‌ را اختیار می‌كنی‌.6دهان‌ خودت‌ تو را ملزم‌ می‌سازد و نه‌ من‌، و لبهایت‌ بر تو شهادت‌ می‌دهد.7آیا شخص‌ اوّل‌ از آدمیان‌ زاییده‌ شده‌ای‌؟ و پیش‌ از تلّها به‌ وجود آمده‌ای‌؟8آیا مشورت‌ مخفی‌ خدا را شنیده‌ای‌ و حكمت‌ را بر خود منحصر ساخته‌ای‌؟9چه‌ می‌دانی‌ كه‌ ما هم‌ نمی‌دانیم‌؟ و چه‌ می‌فهمی‌ كه‌ نزد ما هم‌ نیست‌؟10نزد ما ریش‌ سفیدان‌ و پیران‌ هستند كه‌ در روزها از پدر تو بزرگترند.11آیا تسلّی‌های‌ خدا برای‌ تو كم‌ است‌ و كلام‌ ملایم‌ با تو؟12چرا دلت تو را می‌رباید ؟ و چرا چشمانت‌ را بر هم‌ می‌زنی‌13كه‌ روح‌ خود را به‌ ضّد خدا بر می‌گردانی‌، و چنین‌ سخنان‌ را از دهانت‌ بیرون‌ می‌آوری‌؟14«انسان‌ چیست‌ كه‌ پاك‌ باشد، و مولود زن‌ كه‌ عادل‌ شمرده‌ شود؟15اینك‌ بر مقدّسان‌ خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش‌ پاك‌ نیست‌.16پس‌ از طریق‌ اولی‌ انسان‌ مكروه‌ و فاسد كه‌ شرارت‌ را مثل‌ آب‌ می‌نوشد.17من‌ برای‌ تو بیان‌ می‌كنم‌، پس‌ مرا بشنو و آنچه‌ دیده‌ام‌ حكایت‌ می‌نمایم‌؛18كه‌ حكیمان‌ آن‌ را از پدران‌ خود روایت‌ كردند و مخفی‌ نداشتند،19كه‌ به‌ ایشان‌ به‌ تنهایی‌ زمین‌ داده‌ شد، و هیچ‌ غریبی‌ از میان‌ ایشان‌ عبور نكرد؛20شریر در تمامی‌ روزهایش‌ مبتلای‌ درد است‌ و سالهای‌ شمرده‌ شده‌ برای‌ مرد ظالم‌ مهیا است‌.21صدای‌ ترسها در گوش‌ وی‌ است‌. در وقت‌ سلامتی‌ تاراج‌كننده‌ بر وی‌ می‌آید.22باور نمی‌كند كه‌ از تاریكی‌ خواهد برگشت‌ و شمشیر برای‌ او مراقب‌ است‌.23برای‌ نان‌ می‌گردد و می‌گوید كجاست‌. و می‌داند كه‌ روز تاریكی‌ نزد او حاضر است‌.24تنگی‌ و ضیق‌ او را می‌ترساند، مثل‌ پادشاه‌ مهیای‌ جنگ‌ بر او غلبه‌ می‌نماید.25زیرا دست‌ خود را به‌ ضدّ خدا دراز می‌كند و بر قادر مطلق‌ تكبّر می‌نماید.26با گردن‌ بلند بر او تاخت‌ می‌آورد، با گُل‌میخهای‌ سخت‌ سپر خویش‌،27چونكه‌ روی‌ خود را به‌ پیه‌ پوشانیده‌، و كمر خود را با شَحم‌ ملبّس‌ ساخته‌ است‌.28و در شهرهای‌ ویران‌ و خانه‌های‌ غیرمسكون‌ كه‌ نزدیك‌ به‌ خراب‌ شدن‌ است‌ ساكن‌ می‌شود.29او غنی‌ نخواهد شد و دولتش‌ پایدار نخواهد ماند، و املاك‌ او در زمین‌ زیاد نخواهدگردید.30از تاریكی‌ رها نخواهد شد، و آتش‌، شاخه‌هایش‌ را خواهد خشكانید، و به‌ نَفْخِه‌ دهان‌ او زائل‌ خواهد شد.31به‌ بطالت‌ توكّل‌ ننماید و خود را فریب‌ ندهد، والاّ بطالت‌ اجرت‌ او خواهد بود.32قبل‌ از رسیدن‌ وقتش‌ تماماً ادا خواهد شد و شاخه‌ او سبز نخواهد ماند.33مثل‌ مو، غوره‌ خود را خواهد افشاند، و مثل‌ زیتون‌، شكوفه‌ خود را خواهد ریخت‌؛34زیرا كه‌ جماعت‌ ریاكاران‌، بی‌كس‌ خواهند ماند، و خیمه‌های‌ رشوه‌خواران‌ را آتش‌ خواهد سوزانید.35به‌ شقاوت‌ حامله‌ شده‌، معصیت‌ را می‌زایند و شكم‌ ایشان‌ فریب‌ را آماده‌ می‌كند.»

Chapter 16

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«بسیار چیزها مثل‌ این‌ شنیدم‌. تسلّی‌ دهندگان‌ مزاحم‌، همه‌ شما هستید.3آیا سخنان‌ باطل‌ را انتها نخواهد شد؟ و كیست‌ كه‌ تو را به‌ جواب‌ دادن‌ تحریك‌ می‌كند؟4من‌ نیز مثل‌ شما می‌توانستم‌ بگویم‌، اگر جان‌ شما در جای‌ جان‌ من‌ می‌بود، و سخنها به‌ ضدّ شما ترتیب‌ دهم‌، و سر خود را بر شما بجنبانم‌،5لیكن‌ شما را به‌ دهان‌ خود تقویت‌ می‌دادم‌ و تسّلی‌ لبهایم‌ غم‌ شما را رفع‌ می‌نمود.6«اگر من‌ سخن‌ گویم‌، غم‌ من‌ رفع‌ نمی‌گردد؛ و اگر ساكت‌ شوم‌ مرا چه‌ راحت‌ حاصل‌ می‌شود؟7لیكن‌ الا´ن‌ او مرا خسته‌ نموده‌ است‌، تو تمامی‌ جماعت‌ مرا ویران‌ ساخته‌ای‌.8مرا سخت‌ گرفتی‌ و این‌ بر من‌ شاهد شده‌ است‌. و لاغری من‌ به‌ ضدّ من‌ برخاسته‌، روبرویم‌ شهادت‌ می‌دهد.9درغضب‌ خود مرا دریده‌ و بر من‌ جفا نموده‌ است‌. دندانهایش‌ را بر من‌ افشرده‌ و مثل‌ دشمنم‌ چشمان‌ خود را بر من‌ تیز كرده‌ است.10دهان‌ خود را بر من‌ گشوده‌اند، بر رخسار من‌ به‌ استحقار زده‌اند، به‌ ضدّ من‌ با هم‌ اجتماع‌ نموده‌اند.11خدا مرا به‌ دست‌ ظالمان‌ تسلیم‌ نموده‌، و مرا به‌ دست‌ شریران‌ افكنده‌ است‌.12چون‌ در راحت‌ بودم‌ مرا پاره‌پاره‌ كرده‌ است‌، و گردن‌ مرا گرفته‌، مرا خرد كرده‌، و مرا برای‌ هدف‌ خود نصب‌ نموده‌ است‌.13تیرهایش‌ مرا احاطه‌ كرد. گُرده‌هایم‌ را پاره‌ می‌كند و شفقت‌ نمی‌نماید. و زهره‌ مرا به‌ زمین‌ می‌ریزد.14مرا زخم‌ بر زخم‌، مجروح‌ می‌سازد و مثل‌ جبّار، بر من‌ حمله‌ می‌آورد.15بر پوست‌ خود پلاس‌ دوخته‌ام‌، و شاخ‌ خود را در خاك‌ خوار نموده‌ام‌.16روی‌ من‌ از گریستن‌ سرخ‌ شده‌ است‌، و بر مژگانم‌ سایه‌ موت‌ است‌.17اگر چه‌ هیچ‌ بی‌انصافی‌ در دست‌ من‌ نیست‌، و دعای‌ من‌ پاك‌ است‌.18ای‌ زمین‌ خون‌ مرا مپوشان‌، و استغاثه‌ مرا آرام‌ نباشد.19اینك‌ الا´ن‌ نیز شاهد من‌ در آسمان‌ است‌، و گواه‌ من‌ در اعلی‌ علیین‌.20دوستانم‌ مرا استهزا می‌كنند، لیكن‌ چشمانم‌ نزد خدا اشك‌ می‌ریزد.21و آیا برای‌ انسان‌ نزد خدا محاجّه‌ می‌كند، مثل‌ بنی‌آدم‌ كه‌ برای‌ همسایه‌ خود می‌نماید؟22زیرا سالهای‌ اندك‌ سپری‌ می‌شود، پس‌ به‌ راهی‌ كه‌ برنمی‌گردم‌، خواهم‌ رفت‌.

Chapter 17

1« روح‌ من‌ تلف‌ شده‌، و روزهایم‌ تمام‌گردیده‌، و قبر برای‌ من‌ حاضر است‌.2به‌ درستی‌ كه‌ استهزاكنندگان‌ نزد منند، و چشم‌ من‌ در منازعت‌ ایشان‌ دائماً می‌ماند.3الا´ن‌ گرو بده‌ وبه‌ جهت‌ من‌ نزد خود ضامن‌ باش‌. والاّ كیست‌ كه‌ به‌ من‌ دست‌ دهد؟4چونكه‌ دل‌ ایشان‌ را از حكمت‌ منع‌ كرده‌ای‌، بنابراین‌ ایشان‌ را بلند نخواهی‌ ساخت‌.5كسی‌ كه‌ دوستان‌ خود را به‌ تاراج‌ تسلیم‌ كند، چشمان‌ فرزندانش‌ تار خواهد شد.6مرا نزد امّت‌ها مَثَل‌ ساخته‌ است‌، و مثل‌ كسی‌ كه‌ بر رویش‌ آب‌ دهان‌ اندازند شده‌ام‌.7چشم‌ من‌ از غصّه‌ كاهیده‌ شده‌ است‌، و تمامی‌ اعضایم‌ مثل‌ سایه‌ گردیده‌.8راستان‌ به‌ سبب‌ این‌، حیران‌ می‌مانند و صالحان‌ خویشتن‌ را بر ریاكاران‌ برمی‌انگیزانند.9لیكن‌ مرد عادل‌ به‌ طریق‌ خود متمسّك‌ می‌شود، و كسی‌ كه‌ دست‌ پاك‌ دارد، در قوّت‌ ترقّی‌ خواهد نمود.10«امّا همه‌ شما برگشته‌، الا´ن‌ بیایید و در میان‌ شما حكیمی‌ نخواهم‌ یافت‌.11روزهای‌ من‌ گذشته‌، و قصدهای‌ من‌ و فكرهای‌ دلم‌ منقطع‌ شده‌ است.12شب‌ را به‌ روز تبدیل‌ می‌كنند و با وجود تاریكی‌ می‌گویند روشنایی‌ نزدیك‌ است‌.13وقتی‌كه‌ امید دارم‌ هاویه‌ خانه‌ من‌ می‌باشد، و بستر خود را در تاریكی‌ می‌گسترانم‌،14و به‌ هلاكت‌ می‌گویم‌ تو پدر من‌ هستی‌ و به‌ كِرم‌ كه‌ تو مادر و خواهر من‌ می‌باشی‌.15پس‌ امید من‌ كجا است‌؟ و كیست‌ كه‌ امید مرا خواهد دید؟16تا بندهای‌ هاویه‌ فرو می‌رود، هنگامی‌كه‌ با هم‌ در خاك‌ نزول‌ (نماییم‌).»

Chapter 18

1پس‌ بِلدَد شُوحی‌ در جواب‌ گفت‌:2«تا به‌ كی‌ برای‌سخنان‌، دامها می‌گسترانید؟ تفكّر كنید و بعد از آن‌ تكلّم‌ خواهیم‌ نمود.3چرامثل‌ بهایم‌ شمرده‌ شویم‌؟ و در نظر شما نجس‌ نماییم‌؟4ای‌ كه‌ در غضب‌ خود خویشتن‌ را پاره‌ می‌كنی‌، آیا به‌ خاطر تو زمین‌ متروك‌ شود، یا صخره‌ از جای‌ خود منتقل‌ گردد؟5البتّه‌ روشنایی‌ شریران‌ خاموش‌ خواهد شد، و شعله‌ آتشِ ایشان‌ نور نخواهد داد.6در خیمه‌ او روشنایی‌ به‌ تاریكی‌ مبدّل‌ می‌گردد، و چراغش‌ بر او خاموش‌ خواهد شد.7قدمهای‌ قوّتش‌ تنگ‌ می‌شود. و مشورت‌ خودش‌ او را به‌ زیر خواهد افكند.8زیرا به‌ پایهای‌ خود در دام‌ خواهد افتاد، و به‌ روی‌ تله‌ها راه‌ خواهد رفت‌.9تله‌ پاشنه‌ او را خواهد گرفت‌، و دام‌، او را به‌ زور نگاه‌ خواهد داشت‌.10دام‌ برایش‌ در زمین‌ پنهان‌ شده‌ است‌، و تله‌ برایش‌ در راه.11ترسها از هر طرف‌ او را هراسان‌ می‌كند، و به‌ او چسبیده‌، وی‌ را می‌گریزاند.12شقاوت‌، برای‌ او گرسنه‌ است‌، و ذلّت‌، برای‌ لغزیدن‌ او حاضر است‌.13اعضای‌ جسد او را می‌خورد. نخست ‌زاده‌ موت‌، جسد او را می‌خورد.14آنچه‌ بر آن‌ اعتماد می‌داشت‌، از خیمه‌ او ربوده‌ می‌شود، و خود او نزد پادشاه‌ ترسها رانده‌ می‌گردد.15كسانی‌ كه‌ از وی‌ نباشند در خیمه‌ او ساكن‌ می‌گردند، و گوگرد بر مسكن‌ او پاشیده‌ می‌شود.16ریشه‌هایش‌ از زیر می‌خشكد، و شاخه‌اش‌ از بالا بریده‌ خواهد شد.17یادگار او از زمین‌ نابود می‌گردد، و در كوچه‌ها اسم‌ نخواهد داشت‌.18از روشنایی‌ به‌ تاریكی‌ رانده‌ می‌شود، و او را از ربع‌ مسكون‌ خواهند گریزانید.19او را در میان‌ قومش‌ نه‌ اولاد و نه‌ ذریت‌ خواهد بود، و در مأوای‌ او كسی‌ باقی‌ نخواهد ماند.20متأخّرین‌ از روزگارش‌ متحیر خواهند شد، چنانكه‌ بر متقّدمین‌، ترس‌ مستولی‌ شده‌ بود.21به‌ درستی‌ كه‌ مسكن‌های‌ شریران‌ چنین‌ می‌باشد، و مكان‌ كسی‌ كه‌ خدا را نمی‌شناسد مثل‌ این‌ است‌.»

Chapter 19

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«تا به‌ كی‌جان‌ مرا می‌رنجانید؟ و مرا به‌ سخنان‌ خود فرسوده‌ می‌سازید؟3این‌ ده‌ مرتبه‌ است‌ كه‌ مرا مذمّت‌ نمودید، و خجالت‌ نمی‌كشید كه‌ با من‌ سختی‌ می‌كنید؟4و اگر فی‌الحقیقه‌ خطا كرده‌ام‌، خطای‌ من‌ نزد من‌ می‌ماند.5اگر فی‌الواقع‌ بر من‌ تكبّر نمایید و عار مرا بر من‌ اثبات‌ كنید،6پس‌ بدانید كه‌ خدا دعوی‌ مرا منحرف‌ ساخته‌، و به‌ دام‌ خود مرا احاطه‌ نموده‌ است‌.7اینك‌ از ظلم‌، تضرّع‌ می‌نمایم‌ و مستجاب‌ نمی‌شوم‌ و استغاثه‌ می‌كنم‌ و دادرسی‌ نیست‌.8طریق‌ مرا حصار نموده‌ است‌ كه‌ از آن‌ نمی‌توانم‌ گذشت‌ و بر راههای‌ من‌ تاریكی‌ را گذارده‌ است‌.9جلال‌ مرا از من‌ كنده‌ است‌ و تاج‌ را از سر من‌ برداشته‌،10مرا از هر طرف‌ خراب‌ نموده‌، پس‌ هلاك‌ شدم‌. و مثل‌ درخت‌، ریشه‌ امید مرا كنده‌ است‌.11غضب‌ خود را بر من‌ افروخته‌، و مرا یكی‌ از دشمنان‌ خود شمرده‌ است‌.12فوجهای‌ او با هم‌ می‌آیند و راه‌ خود را بر من‌ بلند می‌كنند و به‌ اطراف‌ خیمه‌ من‌ اردو می‌زنند.13«برادرانم‌ را از نزد من‌ دور كرده‌ است‌ و آشنایانم‌ از من‌ بالكلّ بیگانه‌ شده‌اند.14خویشانم‌ مرا ترك‌ نموده‌ و آشنایانم‌ مرا فراموش‌ كرده‌اند.15نزیلان‌ خانه‌ام‌ و كنیزانم‌ مرا غریب‌ می‌شمارند،و در نظر ایشان‌ بیگانه‌ شده‌ام‌.16غلام‌ خود را صدا می‌كنم‌ و مرا جواب‌ نمی‌دهد، اگر چه‌ او را به‌ دهان‌ خود التماس‌ بكنم‌.17نفس‌ من‌ نزد زنم‌ مكروه‌ شده‌ است‌ و تضرّع‌ من‌ نزد اولاد رحم‌ مادرم‌.18بچّه‌های‌ كوچك‌ نیز مرا حقیر می‌شمارند و چون‌ برمی‌خیزم‌ به‌ ضدّ من‌ حرف‌ می‌زنند.19همه‌ اهل‌ مشورتم‌ از من‌ نفرت‌ می‌نمایند، و كسانی‌ را كه‌ دوست‌ می‌داشتم‌ از من‌ برگشته‌اند.20استخوانم‌ به‌ پوست‌ و گوشتم‌ چسبیده‌ است‌، و با پوست‌ دندانهای‌ خود خلاصی‌ یافته‌ام‌.21بر من‌ ترحّم‌ كنید! ترحّم‌ كنید شما ای‌ دوستانم‌! زیرا دست‌ خدا مرا لمس‌ نموده‌ است‌.22چرا مثل‌ خدا بر من‌ جفا می‌كنید واز گوشت‌ من‌ سیر نمی‌شوید.23كاش‌ كه‌ سخنانم‌ الا´ن‌ نوشته‌ می‌شد! كاش‌كه‌ در كتابی‌ ثبت‌ می‌گردید،24و با قلم‌ آهنین‌ و سرب‌ بر صخره‌ای‌ تا به‌ ابد كنده‌ می‌شد!25و من‌ می‌دانم‌ كه‌ ولی من‌ زنده‌ است‌، و در ایام‌ آخر، بر زمین‌ خواهد برخاست‌.26و بعد از آنكه‌ این‌ پوست‌ من‌ تلف‌ شود، بدون‌ جسدم‌ نیز خدا را خواهم‌ دید.27و من‌ او را برای‌ خود خواهم‌ دید. و چشمان‌ من‌ بر او خواهد نگریست‌ و نه‌ چشم‌ دیگری‌. اگر چه‌ گُرده‌هایم‌ در اندرونم‌ تلف‌ شده‌ باشد.28اگر بگویید چگونه‌ بر او جفا نماییم‌ و حال‌ آنگاه‌ اصل‌ امر در من‌ یافت‌ می‌شود.29پس‌ از شمشیر بترسید، زیرا كه‌ سزاهای‌ شمشیر غضبناك‌ است‌، تا دانسته‌ باشید كه‌ داوری‌ خواهد بود.»

Chapter 20

1پس‌ صوفَرِ نَعَماتی‌ در جواب‌ گفت‌:2«از این‌ جهت‌ فكرهایم‌ مرا به‌ جواب‌ دادن‌ تحریك‌ می‌كند، و به‌ این‌ سبب‌، من‌ تعجیل‌می‌نمایم‌.3سرزنش‌ توبیخ‌ خود را شنیدم‌، و از فطانتم‌ روح‌ من‌ مرا جواب‌ می‌دهد.4آیا این‌ را از قدیم‌ ندانسته‌ای‌، از زمانی‌كه‌ انسان‌ بر زمین‌ قرار داده‌ شد،5كه‌ شادی‌ شریران‌، اندك‌ زمانی‌ است‌، و خوشی‌ ریاكاران‌، لحظه‌ای‌؟6اگر چه‌ شوكت‌ او تا به‌ آسمان‌ بلند شود، و سر خود را تا به‌ فلك‌ برافرازد،7لیكن‌ مثل‌ فضله‌ خود تا به‌ ابد هلاك‌ خواهد شد، و بینندگانش‌ خواهند گفت‌: كجا است‌؟8مثل‌ خواب‌، می‌پرد و یافت‌ نمی‌شود، و مثل‌ رؤیای‌ شب‌، او را خواهند گریزانید.9چشمی‌ كه‌ او را دیده‌ است‌ دیگر نخواهد دید، و مكانش‌ باز بر او نخواهد نگریست‌.10فرزندانش‌ نزد فقیران‌ تذلّل‌ خواهند كرد، و دستهایش‌ دولت‌ او را پس‌ خواهد داد.11استخوانهایش‌ از جوانی‌ پر است‌، لیكن‌ همراه‌ او در خاك‌ خواهد خوابید.12اگر چه‌ شرارت‌ در دهانش‌ شیرین‌ باشد، و آن‌ را زیر زبانش‌ پنهان‌ كند.13اگر چه‌ او را دریغ‌ دارد و از دست‌ ندهد، و آن‌ را در میان‌ كام‌ خود نگاه‌ دارد.14لیكن‌ خوراك‌ او در احشایش‌ تبدیل‌ می‌شود، و در اندرونش‌ زهرمار می‌گردد.15دولت‌ را فرو برده‌ است‌ و آن‌ را قی‌ خواهد كرد، و خدا آن‌ را از شكمش‌ بیرون‌ خواهد نمود.16او زهر مارها را خواهد مكید، و زبان‌ افعی‌ او را خواهد كشت‌.17بر رودخانه‌ها نظر نخواهند كرد، بر نهرها و جویهای‌ شهد و شیر.18ثمره‌ زحمت‌ خود را رد كرده‌، آن‌ را فرو نخواهد برد، و برحسب‌ دولتی‌ كه‌ كسب‌ كرده‌ است‌، شادی‌ نخواهد نمود.19زیرا فقیران‌ را زبون‌ ساخته‌ و ترك‌ كرده‌ است‌. پس‌ خانه‌ای‌ را كه‌ دزدیده‌ است‌، بنا نخواهد كرد.20«زیرا كه‌ در حرص‌ خود قناعت‌ را ندانست‌. پس‌ از نفایس‌ خود، چیزی‌ استرداد نخواهد كرد.21چیزی‌ نمانده‌ است‌ كه‌ نخورده‌ باشد. پس‌ برخورداری‌ او دوام‌ نخواهد داشت‌.22هنگامی‌كه‌ دولت‌ او بی‌نهایت‌ گردد، در تنگی‌ گرفتار می‌شود، و دست‌ همه‌ ذلیلان‌ بر او استیلا خواهد یافت‌.23در وقتی‌كه‌ شكم‌ خود را پر می‌كند، خدا حدّت‌ خشم‌ خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی‌كه‌ می‌خورد آن‌ را بر او خواهد بارانید.24از اسلحه‌ آهنین‌ خواهد گریخت‌ و كمان‌ برنجین‌، او را خواهد سُفت.25آن‌ را می‌كشد و از جسدش‌ بیرون‌ می‌آید، و پیكانِ برّاق‌ از زهره‌اش‌ درمی‌رود و ترسها بر او استیلا می‌یابد.26تمامی‌ تاریكی‌ برای‌ ذخایر او نگاه‌ داشته‌ شده‌ است‌. و آتش‌ ندمیده‌ آنها را خواهد سوزانید، و آنچه‌ را كه‌ در چادرش‌ باقی‌ است‌، خواهد خورد.27آسمانها عصیانش‌ را مكشوف‌ خواهد ساخت‌، و زمین‌ به‌ ضدّ او خواهد برخاست‌.28محصول‌ خانه‌اش‌ زایل‌ خواهد شد، و در روز غضب‌ او نابود خواهد گشت‌.29این‌ است‌ نصیب‌ مرد شریر از خدا و میراث‌ مقدّر او از قادر مطلق‌.»

Chapter 21

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«بشنوید،كلام‌ مرا بشنوید، و این‌، تسلّی‌ شما باشد.3با من‌ تحمّل‌ نمایید تا بگویم‌، و بعد از گفتنم‌ استهزا نمایید.4و امّا من‌، آیا شكایتم‌ نزد انسان‌ است‌؟ پس‌ چرا بی‌صبر نباشم‌؟5به‌ من‌ توجه‌ كنید و تعجّب‌ نمایید، و دست‌ به‌ دهان‌ بگذارید.6هرگاه‌ به‌ یاد می‌آورم‌، حیران‌ می‌شوم‌ و لرزه‌ جسد مرا می‌گیرد.7چرا شریران‌ زنده‌ می‌مانند، پیر می‌شوند و در توانایی‌ قوی‌ می‌گردند؟8ذریت‌ ایشان‌ به‌ حضور ایشان‌، باایشان‌ استوار می‌شوند و اولاد ایشان‌ در نظر ایشان‌.9خانه‌های‌ ایشان‌، از ترس‌ ایمن‌ می‌باشد و عصای‌ خدا بر ایشان‌ نمی‌آید.10گاو نرِ ایشان‌ جماع‌ می‌كند و خطا نمی‌كند و گاو ایشان‌ می‌زاید و سقط‌ نمی‌نماید.11بچّه‌های‌ خود را مثل‌ گله‌ بیرون‌ می‌فرستند و اطفال‌ ایشان‌ رقص‌ می‌كنند.12با دفّ وعود می‌سرایند، و با صدای‌ نای‌ شادی‌ می‌نمایند.13روزهای‌ خود را در سعادتمندی‌ صرف‌ می‌كنند، و به‌ لحظه‌ای‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند.14و به‌ خدا می‌گویند: از ما دور شو زیرا كه‌ معرفت‌ طریق‌ تو را نمی‌خواهیم‌.15قادر مطلق‌ كیست‌ كه‌ او را عبادت‌ نماییم‌، و ما را چه‌ فایده‌ كه‌ از او استدعا نماییم‌.16اینك‌ سعادتمندی‌ ایشان‌ در دست‌ ایشان‌ نیست‌. كاش‌كه‌ مشورت‌ شریران‌ از من‌ دور باشد.17«بسا چراغ‌ شریران‌ خاموش‌ می‌شود و ذلّت‌ ایشان‌ به‌ ایشان‌ می‌رسد، و خدا در غضب‌ خود دردها را نصیب‌ ایشان‌ می‌كند.18مثل‌ سفال‌ پیش‌ روی‌ باد می‌شوند و مثل‌ كاه‌ كه‌ گردباد پراكنده‌ می‌كند.19خدا گناهش‌ را برای‌ فرزندانش‌ ذخیره‌ می‌كند، و او را مكافات‌ می‌رساند و خواهد دانست‌.20چشمانش‌ هلاكت‌ او را خواهد دید، و از خشم‌ قادر مطلق‌ خواهد نوشید.21زیرا كه‌ بعد از او در خانه‌اش‌ او را چه‌ شادی‌ خواهد بود، چون‌ عدد ماههایش‌ منقطع‌ شود؟22آیا خدا را عِلم‌ توان‌ آموخت‌؟ چونكه‌ او بر اعلی‌ علیین‌ داوری‌ می‌كند.23یكی‌ در عین‌ قوّت‌ خود می‌میرد، در حالی‌كه‌ بالكلّ در امنیت‌ و سلامتی‌ است‌.24قدحهای‌ او پر از شیر است‌، و مغز استخوانش‌ تر و تازه‌ است‌.25و دیگری‌ در تلخی‌ جان‌ می‌میرد و از نیكویی‌ هیچ‌ لذّت‌ نمی‌برد.26اینها باهم‌ در خاك‌ می‌خوابند و كرمهاایشان‌ را می‌پوشانند.27اینك‌ افكار شما را می‌دانم‌ و تدبیراتی‌ كه‌ ناحقّ بر من‌ می‌اندیشید.28زیرا می‌گویید كجاست‌ خانه‌ امیر، و خیمه‌های‌ مسكن‌ شریران‌؟29آیا از راه‌ گذریان‌ نپرسیدید؟ و دلایل‌ ایشان‌ را انكار نمی‌توانید نمود،30كه‌ شریران‌ برای‌ روز ذلّت‌ نگاه‌ داشته‌ می‌شوند و در روز غضب‌، بیرون‌ برده‌ می‌گردند.31كیست‌ كه‌ راهش‌ را پیش‌ رویش‌ بیان‌ كند، و جزای‌ آنچه‌ را كه‌ كرده‌ است‌ به‌ او برساند؟32كه‌ آخر او را به‌ قبر خواهند برد، و بر مزار او نگاهبانی‌ خواهند كرد.33كلوخهای‌ وادی‌ برایش‌ شیرین‌ می‌شود و جمیع‌ آدمیان‌ در عقب‌ او خواهند رفت‌، چنانكه‌ قبل‌ از او بیشماره‌ رفته‌اند.34پس‌ چگونه‌ مرا تسلّی باطل‌ می‌دهید كه‌ در جوابهای‌ شما محض‌ خیانت‌ می‌ماند!»

Chapter 22

1پس‌ الیفاز تیمانی‌ در جواب‌ گفت‌:2«آیا مرد به‌ خدا فایده‌ برساند؟ البتّه‌ مرد دانا برای‌ خویشتن‌ مفید است‌.3آیا اگر تو عادل‌ باشی‌، برای‌ قادر مطلق‌ خوشی‌ رخ‌ می‌نماید؟ یا اگر طریق‌ خود را راست‌ سازی‌، او را فایده‌ می‌شود؟4آیا به‌ سبب‌ ترس‌ تو، تو را توبیخ‌ می‌نماید؟ یا با تو به‌ محاكمه‌ داخل‌ خواهد شد؟5آیا شرارت‌ تو عظیم‌ نیست‌ و عصیان‌ تو بی‌انتها نی‌،6چونكه‌ از برادران‌ خود بی‌سبب‌ گرو گرفتی‌ و لباس‌ برهنگان‌ را كندی‌،7به‌ تشنگان‌ آب‌ ننوشانیدی‌، و از گرسنگان‌ نان‌ دریغ‌ داشتی‌؟8امّا مرد جبّار، زمین‌ از آن‌ او می‌باشد و مرد عالیجاه‌، در آن‌ ساكن‌ می‌شود.9بیوه‌زنان‌ را تهی‌دست‌ رّدنمودی‌، و بازوهای‌ یتیمان‌ شكسته‌ گردید.10بنابراین‌ دامها تو را احاطه‌ می‌نماید و ترس‌، ناگهان‌ تو را مضطرب‌ می‌سازد.11یا تاریكی‌ كه‌ آن‌ را نمی‌بینی‌ و سیلابها تو را می‌پوشاند.12آیا خدا مثل‌ آسمانها بلند نیست‌؟ و سَرِ ستارگان‌ را بنگر چگونه‌ عالی‌ هستند.13و تو می‌گویی‌ خدا چه‌ می‌داند و آیا از تاریكی غلیظ‌ داوری‌ تواند نمود؟14ابرها سِتْر اوست‌ پس‌ نمی‌بیند، و بر دایره‌ افلاك‌ می‌خرامد.15آیا طریق‌ قدما را نشان‌ كردی‌ كه‌ مردمان‌ شریر در آن‌ سلوك‌ نمودند،16كه‌ قبل‌ از زمان‌ خود ربوده‌ شدند، و اساس‌ آنها مثل‌ نهر ریخته‌ شد17كه‌ به‌ خدا گفتند: از ما دور شو و قادر مطلق‌ برای‌ ما چه‌ تواند كرد؟18و حال‌ آنگاه‌ او خانه‌های‌ ایشان‌ را از چیزهای‌ نیكو پر ساخت‌. پس‌ مشورت‌ شریران‌ از من‌ دور شود.19«عادلان‌ چون‌ آن‌ را بینند، شادی‌ خواهند نمود و بی‌گناهان‌ بر ایشان‌ استهزا خواهند كرد.20آیا مقاومت‌كنندگانِ ما منقطع‌ نشدند؟ و آتش‌ بقیه‌ ایشان‌ را نسوزانید؟21پس‌ حال‌ با او انس‌ بگیر و سالم‌ باش‌. و به‌ این‌ منوال‌ نیكویی‌ به‌ تو خواهد رسید.22تعلیم‌ را از دهانش‌ قبول‌ نما، و كلمات‌ او را در دل‌ خود بنه‌.23اگر به‌ قادرمطلق‌ بازگشت‌ نمایی‌، بنا خواهی‌ شد؛ و اگر شرارت‌ را از خیمه‌ خود دور نمایی‌؛24و اگر گنج‌ خود را در خاك‌ و طلای‌ اوفیر را در سنگهای‌ نهرها بگذاری‌،25آنگاه‌ قادر مطلق‌ گنج‌ تو و نقره‌ خالص‌ برای‌ تو خواهد بود،26زیرا در آنوقت‌ از قادر مطلق‌ تلذّذ خواهی‌ یافت‌، و روی‌ خود را به‌ طرف‌ خدا برخواهی‌ افراشت‌.27نزد او دعا خواهی‌ كرد و او تو را اجابت‌ خواهد نمود، ونذرهای‌ خود را ادا خواهی‌ ساخت‌.28امری‌ را جزم‌ خواهی‌ نمود و برایت‌ برقرار خواهد شد، و روشنایی‌ بر راههایت‌ خواهد تابید.29وقتی‌كه‌ ذلیل‌ شوند، خواهی‌ گفت‌: رفعت‌ باشد، و فروتنان‌ را نجات‌ خواهد داد.30كسی‌ را كه‌ بی‌گناه‌ نباشد خواهد رهانید، و به‌ پاكی‌ دستهای‌ تو رهانیده‌ خواهد شد.»

Chapter 23

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«امروز نیز شكایت‌ من‌ تلخ‌ است‌، و ضرب‌ من‌ از ناله‌ من‌ سنگینتر.3كاش‌ می‌دانستم‌ كه‌ او را كجا یابم‌، تا آنكه‌ نزد كرسی‌ او بیایم‌.4آنگاه‌ دعوی‌ خود را به‌ حضور وی‌ ترتیب‌ می‌دادم‌، و دهان‌ خود را از حجّت‌ها پر می‌ساختم‌.5سخنانی‌ را كه‌ در جواب‌ من‌ می‌گفت‌ می‌دانستم‌، و آنچه‌ را كه‌ به‌ من‌ می‌گفت‌ می‌فهمیدم‌.6آیا به‌ عظمت‌ قوّت‌ خود با من‌ مخاصمه‌ می‌نمود؟ حاشا! بلكه‌ به‌ من‌ التفات‌ می‌كرد.7آنگاه‌ مرد راست‌ با او محّاجه‌ می‌نمود و از داور خود تا به‌ ابد نجات‌ می‌یافتم‌.8اینك‌ به‌ طرف‌ مشرق‌ می‌روم‌ و او یافت‌ نمی‌شود و به‌ طرف‌ مغرب‌ و او را نمی‌بینم‌.9به‌ طرف‌ شمال‌ جایی‌ كه‌ او عمل‌ می‌كند، و او را مشاهده‌ نمی‌كنم‌. و او خود را به‌ طرف‌ جنوب‌ می‌پوشاند و او را نمی‌بینم‌،10زیرا او طریقی‌ را كه‌ می‌روم‌ می‌داند و چون‌ مرا می‌آزماید، مثل‌ طلا بیرون‌ می‌آیم‌.11پایم‌ اثر اقدام‌ او را گرفته‌ است‌ و طریق‌ او را نگاه‌ داشته‌، از آن‌ تجاوز نمی‌كنم‌.12از فرمان‌ لبهای‌ وی‌ برنگشتم‌ و سخنان‌ دهان‌ او را زیاده‌ از رزق‌ خود ذخیره‌ كردم‌.13لیكن‌ او واحد است‌ و كیست‌ كه‌ او را برگرداند؟ و آنچه‌ دل‌ او می‌خواهد، به‌ عمل‌ می‌آورد.14زیرا آنچه‌ راكه‌ بر من‌ مقدّر شده‌ است‌ بجا می‌آورد، و چیزهای‌ بسیار مثل‌ این‌ نزد وی‌ است‌.15از این‌ جهت‌ از حضور او هراسان‌ هستم‌، و چون‌ تفكّر می‌نمایم‌ از او می‌ترسم‌،16زیرا خدا دل‌ مرا ضعیف‌ كرده‌ است‌، و قادرمطلق‌ مرا هراسان‌ گردانیده‌.17چونكه‌ پیش‌ از تاریكی‌ منقطع‌ نشدم‌، و ظلمت‌ غلیظ‌ را از نزد من‌ نپوشانید.

Chapter 24

1« چونكه‌ زمانها از قادرمطلق‌ مخفی نیست‌. پس‌ چرا عارفان‌ او ایام‌ او را ملاحظه‌ نمی‌كنند؟2بعضی‌ هستند كه‌ حدود را منتقل‌ می‌سازند و گله‌ها را غصب‌ نموده‌، می‌چرانند.3الاغهای‌ یتیمان‌ را می‌رانند و گاو بیوه‌ زنان‌ را به‌ گرو می‌گیرند.4فقیران‌ را از راه‌ منحرف‌ می‌سازند، و مسكینان‌ زمین‌ جمیعاً خویشتن‌ را پنهان‌ می‌كنند.5اینك‌ مثل‌ خر وحشی‌ به‌ جهت‌ كار خود به‌ بیابان‌ بیرون‌ رفته‌، خوراك‌ خود را می‌جویند و صحرا به‌ ایشان‌ نان‌ برای‌ فرزندان‌ ایشان‌ می‌رساند.6علوفه‌ خود را در صحرا درو می‌كنند و تاكستان‌ شریران‌ را خوشه‌چینی‌ می‌نمایند.7برهنه‌ و بی‌لباس‌ شب‌ را به‌ سر می‌برند و در سرما پوششی‌ ندارند.8از باران‌ كوهها تر می‌شوند و از عدم‌ پناهگاه‌، صخره‌ها را در بغل‌ می‌گیرند9و كسانی‌ هستند كه‌ یتیم‌ را از پستان‌ می‌ربایند و از فقیر گرو می‌گیرند.10پس‌ ایشان‌ بی‌لباس‌ و برهنه‌ راه‌ می‌روند و بافه‌ها را برمی‌دارند و گرسنه‌ می‌مانند.11در دروازه‌های‌ آنها روغن‌ می‌گیرند و چَرخُشت‌ آنها را پایمال‌ می‌كنند و تشنه‌ می‌مانند.12از شهرآباد، نعره‌ می‌زنند و جان‌ مظلومان‌ استغاثه‌ می‌كند. امّا خدا حماقت‌ آنها را به‌ نظر نمی‌آورد.13«و دیگرانند كه‌ از نور متمرّدند و راه‌ آن‌ را نمی‌دانند، و در طریق‌هایش‌ سلوك‌ نمی‌نمایند.14قاتل‌ در صبح‌ برمی‌خیزد و فقیر و مسكین‌ را می‌كشد. و در شب‌ مثل‌ دزد می‌شود.15چشم‌ زناكار نیز برای‌ شام‌ انتظار می‌كشد و می‌گوید كه‌ چشمی‌ مرا نخواهد دید، و بر روی‌ خود پرده‌ می‌كشد.16در تاریكی‌ به‌ خانه‌ها نقب‌ می‌زنند و در روز، خویشتن‌ را پنهان‌ می‌كنند و روشنایی‌ را نمی‌دانند،17زیرا صبح‌ برای‌ جمیع‌ ایشان‌ مثل‌ سایه‌ موت‌ است‌، چونكه‌ ترسهای‌ سایه‌ موت‌ را می‌دانند.18آنها بر روی‌ آبها سبك‌اند و نصیب‌ ایشان‌ بر زمین‌ ملعون‌ است‌، و به‌ راه‌ تاكستان‌ مراجعت‌ نمی‌كنند.19چنانكه‌ خشكی‌ و گرمی‌ آب‌ برف‌ را نابود می‌سازد، همچنین‌ هاویه‌ خطاكاران‌ را.20رحم‌ (مادرش‌) او را فراموش‌ می‌نماید و كِرم‌، او را نوش‌ می‌كند. و دیگر مذكور نخواهد شد، و شرارت‌ مثل‌ درخت‌ بریده‌ خواهد شد.21زن‌ عاقر را كه‌ نمی‌زاید می‌بلعد و به‌ زن‌ بیوه‌ احسان‌ نمی‌نماید،22و امّا خدا جبّاران‌ را به‌ قوّت‌ خود محفوظ‌ می‌دارد. برمی‌خیزند اگرچه‌ امید زندگی‌ ندارند،23ایشان‌ را اطمینان‌ می‌بخشد و بر آن‌ تكیه‌ می‌نمایند، امّا چشمان‌ او بر راههای‌ ایشان‌ است‌.24اندك‌ زمانی‌ بلند می‌شوند، پس‌ نیست‌ می‌گردند و پست‌ شده‌، مثل‌ سایرین‌ برده‌ می‌شوند و مثل‌ سر سنبله‌ها بریده‌ می‌گردند.25و اگر چنین‌ نیست‌ پس‌ كیست‌ كه‌ مرا تكذیب‌ نماید و كلام‌ مرا ناچیز گرداند؟»

Chapter 25

1پس‌ بلدد شوحی‌ در جواب‌ گفت‌:2«سلطنت‌ و هیبت‌ از آن‌ اوست‌ و سلامتی‌ را در مكان‌های‌ بلند خود ایجاد می‌كند.3آیا افواج‌ او شمرده‌ می‌شود و كیست‌ كه‌ نور او بر وی‌ طلوع‌ نمی‌كند؟4پس‌ انسان‌ چگونه‌ نزدخدا عادل‌ شمرده‌ شود؟ و كسی‌ كه‌ از زن‌ زاییده‌ شود، چگونه‌ پاك‌ باشد؟5اینك‌ ماه‌ نیز روشنایی‌ ندارد و ستارگان‌ در نظر او پاك‌ نیستند.6پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ انسان‌ كه‌ مثل‌ خزنده‌ زمین‌ و بنی‌آدم‌ كه‌ مثل‌ كرم‌ می‌باشد.»

Chapter 26

1پس‌ ایوب‌ در جواب‌ گفت‌:2«شخص بی‌قوّت‌ را چگونه‌ اعانت‌ كردی‌؟ و بازوی‌ ناتوان‌ را چگونه‌ نجات‌ دادی‌؟3شخص‌ بی‌حكمت‌ را چه‌ نصیحت‌ نمودی‌ و حقیقت‌ امر را به‌ فراوانی‌ اعلام‌ كردی‌؟4برای‌ كه‌ سخنان‌ را بیان‌ كردی‌؟ و نفخه‌ كیست‌ كه‌ از تو صادر شد؟5ارواح‌ مردگان‌ می‌لرزند، زیر آبها و ساكنان‌ آنها.6هاویه‌ به‌ حضور او عریان‌ است‌، و اَبَدّون‌ را سِتری‌ نیست‌.7شمال‌ را بر جَوْ پهن‌ می‌كند، و زمین‌ را بر نیستی‌ آویزان‌ می‌سازد.8آبها را در ابرهای‌ خود می‌بندد، پس‌ ابر، زیر آنها چاك‌ نمی‌شود.9روی‌ تخت‌ خود را محجوب‌ می‌سازد و ابرهای‌ خویش‌ را پیش‌ آن‌ می‌گستراند.10به‌ اطراف‌ سطح‌ آبها حّد می‌گذارد تا كران‌ روشنایی‌ و تاریكی‌.11ستونهای‌ آسمان‌ متزلزل‌ می‌شود و از عتاب‌ او حیران‌ می‌ماند.12به‌ قوّت‌ خود دریا را به‌ تلاطم‌ می‌آورد، و به‌ فهم‌ خویش‌ رَهَب‌ را خُرد می‌كند.13به‌ روح‌ او آسمانها زینت‌ داده‌ شد، و دست‌ او مار تیز رو را سفت‌.14اینك‌ اینها حواشی‌ طریق‌های‌ او است‌. و چه‌ آواز آهسته‌ای‌ درباره‌ او می‌شنویم‌، لكن‌ رعد جبروت‌ او را كیست‌ كه‌ بفهمد؟»

Chapter 27

1ایوب‌ دیگر باره‌ مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌:2«به‌ حیات‌ خدا كه‌ حقّ مرا برداشته‌ و به‌ قادرمطلق‌ كه‌ جان‌ مرا تلخ‌ نموده است‌،3كه‌ مادامی ‌كه‌ جانم‌ در من‌ باقی‌ است‌ و نفخه‌ خدا در بینی‌ من‌ می‌باشد،4یقیناً لبهایم‌ به‌ بی‌انصافی‌ تكلّم‌ نخواهد كرد، و زبانم‌ به‌ فریب‌ تنطّق‌ نخواهد نمود.5حاشا از من‌ كه‌ شما را تصدیق‌ نمایم‌، و تا بمیرم‌ كاملیت‌ خویش‌ را از خود دور نخواهم‌ ساخت‌.6عدالت‌ خود را قایم‌ نگاه‌ می‌دارم‌ و آن‌ را ترك‌ نخواهم‌ نمود، و دلم‌ تا زنده‌ باشم‌، مرا مذمّت‌ نخواهد كرد.7دشمنِ من‌ مثل‌ شریر باشد، و مقاومت‌كنندگانم‌ مثل‌ خطاكاران‌.8زیرا امید شریر چیست‌ هنگامی‌كه‌ خدا او را منقطع‌ می‌سازد؟ و حینی‌كه‌ خدا جان‌ او را می‌گیرد؟9آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی‌كه‌ مصیبت‌ بر او عارض‌ شود؟10آیا در قادرمطلق‌ تلذّذ خواهد یافت‌، و در همه‌ اوقات‌ از خدا مسألت‌ خواهد نمود؟11«شما را درباره‌ دست‌ خدا تعلیم‌ خواهم‌ داد و از اعمال‌ قادرمطلق‌ چیزی‌ مخفی‌ نخواهم‌ داشت‌.12اینك‌ جمیع‌ شما این‌ را ملاحظه‌ كرده‌اید، پس‌ چرا بالكلّ باطل‌ شده‌اید.13این‌ است‌ نصیب‌ مرد شریر از جانب‌ خدا، و میراث‌ ظالمان‌ كه‌ آن‌ را از قادرمطلق‌ می‌یابند.14اگر فرزندانش‌ بسیار شوند شمشیر برای‌ ایشان‌ است‌، و ذرّیت‌ او از نان‌ سیر نخواهند شد.15بازماندگان‌ او از وبا دفن‌ خواهند شد، و بیوه‌ زنانش‌ گریه‌ نخواهند كرد،16اگر چه‌ نقره‌ را مثل‌ غبار اندوخته‌ كند، و لباس‌ را مثل‌ گِل‌ آماده‌ سازد.17او آماده‌ می‌كند لیكن‌ مرد عادل‌ آن‌ را خواهد پوشید، و صالحان‌ نقره‌ او را تقسیم‌ خواهند نمود.18خانه‌ خود را مثل‌ بید بنا می‌كند، و مثل‌ سایبانی‌ كه‌ دشتبان‌ می‌سازد.19او دولتمند می‌خوابد، امّا دفن‌ نخواهد شد. چشمان‌ خود را می‌گشاید و نیست‌ می‌باشد.20ترسها مثل‌ آب‌ او را فرومی‌گیرد، و گردباد او را در شب‌ می‌رباید.21باد شرقی‌ او را برمی‌دارد و نابود می‌شود و او را از مكانش‌ دور می‌اندازد،22زیرا (خدا) بر او تیر خواهد انداخت‌ و شفقت‌ نخواهد نمود. اگر چه‌ او می‌خواهد از دست‌ وی‌ فرار كرده‌، بگریزد.23مردم‌ كفهای‌ خود را بر او بهم‌ می‌زنند و او را از مكانش‌ صفیر زده‌، بیرون‌ می‌كنند.

Chapter 28

1یقیناً برای‌ نقره‌ معدنی‌ است‌، و به جهت‌ طلا جایی‌ است‌ كه‌ آن‌ را قال‌ می‌گذارند.2آهن‌ از خاك‌ گرفته‌ می‌شود و مس‌ از سنگ‌ گداخته‌ می‌گردد.3مردم‌ برای‌ تاریكی‌ حدّ می‌گذارند و تا نهایت‌ تمام‌ تفحّص‌ می‌نمایند، تا به‌ سنگهای‌ ظلمت‌ غلیظ‌ و سایه‌ موت‌.4كانی‌ دور از ساكنان‌ زمین‌ می‌كَنَنْد، از راه‌گذریان‌ فراموش‌ می‌شوند و دور از مردمان‌ آویخته‌ شده‌، به‌ هر طرف‌ متحرّك‌ می‌گردند.5از زمین‌ نان‌ بیرون‌ می‌آید، و ژرفیهایش‌ مثل‌ آتش‌ سرنگون‌ می‌شود.6سنگهایش‌ مكان‌ یاقوت‌ كبود است‌ و شمشهای‌ طلا دارد.7آن‌ راه‌ را هیچ‌ مرغ‌ شكاری‌ نمی‌داند، و چشم‌ شاهین‌ آن‌ را ندیده‌ است‌،8و جانوران‌ درنده‌ بر آن‌ قدم‌ نزده‌اند، و شیر غرّان‌ بر آن‌ گذر نكرده‌.9دست‌ خود را به‌ سنگ‌ خارا دراز می‌كنند، و كوهها را از بیخ‌ برمی‌كنند.10نهرها از صخره‌ها می‌كنند و چشم‌ ایشان‌ هر چیز نفیس‌ را می‌بیند.11نهرها را از تراوش‌ می‌بندند و چیزهای‌ پنهان‌ شده‌ را به‌ روشنایی‌ بیرون‌ می‌آورند.12امّا حكمت‌ كجا پیدا می‌شود؟ و جای‌ فطانت‌ كجا است‌؟13انسان‌ قیمت‌ آن‌ را نمی‌داند و در زمین‌ زندگان‌ پیدا نمی‌شود.14لجّه‌ می‌گوید كه‌ در من‌ نیست‌، و دریا می‌گوید كه‌ نزد من‌ نمی‌باشد.15زر خالص‌ به‌ عوضش‌ داده‌ نمی‌شود و نقره‌ برای‌ قیمتش‌ سنجیده‌ نمی‌گردد.16به‌ زر خالص‌ اُوفیر آن‌ را قیمت‌ نتوان‌ كرد، و نه‌ به‌ جزع‌ گرانبها و یاقوت‌ كبود.17با طلا و آبگینه‌ آن‌ را برابر نتوان‌ كرد، و زیورهای‌ طلای‌ خالص‌ بدل‌ آن‌ نمی‌شود.18مرجان‌ و بلّور مذكور نمی‌شود و قیمت‌ حكمت‌ از لعل‌ گرانتر است‌.19زبرجد حبش‌ با آن‌ مساوی‌ نمی‌شود و به‌ زر خالص‌ سنجیده‌ نمی‌گردد.20پس‌ حكمت‌ از كجا می‌آید؟ و مكان‌ فطانت‌ كجا است‌؟21از چشم‌ تمامی‌ زندگان‌ پنهان‌ است‌، و از مرغان‌ هوا مخفی‌ می‌باشد.22اَبَدّون‌ و موت‌ می‌گویند كه‌ آوازه‌ آن‌ را به‌ گوش‌ خود شنیده‌ایم‌.23خدا راه‌ آن‌ را درك‌ می‌كند و او مكانش‌ را می‌داند.24زیرا كه‌ او تا كرانه‌های‌ زمین‌ می‌نگرد و آنچه‌ را كه‌ زیر تمامی‌ آسمان‌ است‌ می‌بیند.25تا وزن‌ از برای‌ باد قرار دهد، و آبها را به‌ میزان‌ بپیماید.26هنگامی‌كه‌ قانونی‌ برای‌ باران‌ قرار داد، و راهی‌ برای‌ سهام‌ رعد.27آنگاه‌ آن‌ را دید و آن‌ را بیان‌ كرد؛ آن‌ را مهیا ساخت‌ و هم‌ تفتیشش‌ نمود.28و به‌ انسان‌ گفت‌: اینك‌ ترس‌ خداوند حكمت‌ است‌، و از بدی‌ اجتناب‌ نمودن‌، فطانت‌ می‌باشد.»

Chapter 29

1و ایوب‌ باز مَثَل‌ خود را آورده‌، گفت‌:2«كاش‌ كه‌ من‌ مثل‌ ماههای‌ پیش‌ می‌بودم‌ و مثل‌ روزهایی‌ كه‌ خدا مرا در آنها نگاه‌ می‌داشت‌.3هنگامی‌كه‌ چراغ‌ او بر سر من‌ می‌تابید، و با نور او به‌ تاریكی‌ راه‌ می‌رفتم‌.4چنانكه‌ در روزهای‌ كامرانی‌ خود می‌بودم‌، هنگامی‌كه‌ سّر خدا بر خیمه‌ من‌ می‌ماند.5وقتی‌كه‌ قادر مطلق‌ هنوز با من‌ می‌بود، و فرزندانم‌ به‌ اطراف‌ من‌ می‌بودند.6حینی‌كه‌ قدمهای‌ خود را با كَره‌ می‌شستم‌ و صخره‌، نهرهای‌ روغن‌ را برای‌من‌ می‌ریخت‌.7چون‌ به‌ دروازه‌ شهر بیرون‌ می‌رفتم‌ و كرسی‌ خود را در چهار سوق‌ حاضر می‌ساختم‌.8جوانان‌ مرا دیده‌، خود را مخفی‌ می‌ساختند، و پیران‌ برخاسته‌، می‌ایستادند.9سروران‌ از سخن‌ گفتن‌ بازمی‌ایستادند، و دست‌ به‌ دهان‌ خود می‌گذاشتند.10آواز شریفان‌ ساكت‌ می‌شد و زبان‌ به‌ كام‌ ایشان‌ می‌چسبید.11زیرا گوشی‌ كه‌ مرا می‌شنید، مرا خوشحال‌ می‌خواند و چشمی‌ كه‌ مرا می‌دید، برایم‌ شهادت‌ می‌داد.12زیرا فقیری‌ كه‌ استغاثه‌ می‌كرد او را می‌رهانیدم‌، و یتیمی‌ كه‌ نیز معاون‌ نداشت‌.13بركت‌ شخصی‌ كه‌ در هلاكت‌ بود، به‌ من‌ می‌رسید و دل‌ بیوه‌زن‌ را خوش‌ می‌ساختم‌.14عدالت‌ را پوشیدم‌ و مرا ملبّس‌ ساخت‌، و انصاف‌ من‌ مثل‌ ردا و تاج‌ بود.15من‌ به‌ جهت‌ كوران‌ چشم‌ بودم‌، و به‌ جهت‌ لنگان‌ پای‌.16برای‌ مسكینان‌ پدر بودم‌، و دعوایی‌ را كه‌ نمی‌دانستم‌، تفحّص‌ می‌كردم‌.17دندانهای‌ آسیای‌ شریر را می‌شكستم‌ و شكار را از دندانهایش‌ می‌ربودم‌.18«و می‌گفتم‌، در آشیانه‌ خود جان‌ خواهم‌ سپرد و ایام‌ خویش‌ را مثل‌ عنقا طویل‌ خواهم‌ ساخت‌.19ریشه‌ من‌ به‌ سوی‌ آبها كشیده‌ خواهد گشت‌، و شبنم‌ بر شاخه‌هایم‌ ساكن‌ خواهد شد.20جلال‌ من‌ در من‌ تازه‌ خواهد شد، و كمانم‌ در دستم‌ نو خواهد ماند.21مرا می‌شنیدند و انتظار می‌كشیدند، و برای‌ مشورت‌ من‌ ساكت‌ می‌ماندند.22بعد از كلام‌ من‌ دیگر سخن‌ نمی‌گفتند و قول‌ من‌ بر ایشان‌ فرو می‌چكید.23و برای‌ من‌ مثل‌ باران‌ انتظار می‌كشیدند و دهان‌ خویش‌ را مثل‌ باران‌ آخرین‌ باز می‌كردند.24اگر بر ایشان‌ می‌خندیدم‌باور نمی‌كردند، و نور چهره‌ مرا تاریك‌ نمی‌ساختند.25راه‌ را برای‌ ایشان‌ اختیار كرده‌، به‌ ریاست‌ می‌نشستم‌، و در میان‌ لشكر، مثل‌ پادشاه‌ ساكن‌ می‌بودم‌، و مثل‌ كسی‌كه‌ نوحه‌گران‌ را تسلّی‌ می‌بخشد.

Chapter 30

1« و امّا الا´ن‌ كسانی‌كه‌ از من‌ خردسالترند بر من‌ استهزا می‌كنند، كه‌ كراهت‌ می‌داشتم‌ از اینكه‌ پدران‌ ایشان‌ را با سگان‌ گله‌ خود بگذارم‌.2قوّت‌ دستهای‌ ایشان‌ نیز برای‌ من‌ چه‌ فایده‌ داشت‌؟ كسانی‌كه‌ توانایی‌ ایشان‌ ضایع‌ شده‌ بود،3از احتیاج‌ و قحطی‌ بی‌تاب‌ شده‌، زمین‌ خشك‌ را در ظلمت‌ خرابی‌ و ویرانی‌ می‌خاییدند.4خُبازی‌ را در میان‌ بوته‌ها می‌چیدند، و ریشه‌ شورگیاه‌ نان‌ ایشان‌ بود.5از میان‌ (مردمان‌) رانده‌ می‌شدند. از عقب‌ ایشان‌ مثل‌ دزدان‌، هیاهو می‌كردند.6در گَریوِه‌های‌ وادیها ساكن‌ می‌شدند، در حفره‌های‌ زمین‌ و در صخره‌ها.7در میان‌ بوته‌ها عرعر می‌كردند، زیر خارها با هم‌ جمع‌ می‌شدند.8ابنای‌ احمقان‌ و ابنای‌ مردم‌ بی‌نام‌، بیرون‌ از زمین‌ رانده‌ می‌گردیدند.9و امّا الا´ن‌ سرود ایشان‌ شده‌ام‌ و از برای‌ ایشان‌ ضرب‌المثل‌ گردیده‌ام‌.10مرا مكروه‌ داشته‌، از من‌ دور می‌شوند، و از آب‌ دهان‌ بر رویم‌ انداختن‌، باز نمی‌ایستند.11چونكه‌ زه‌ را بر من‌ باز كرده‌، مرا مبتلا ساخت‌. پس‌ لگام‌ را پیش‌ رویم‌ رها كردند.12از طرف‌ راست‌ من‌ انبوه‌ عوام‌الّناس‌ برخاسته‌، پاهایم‌ را از پیش‌ در می‌برند، و راههای‌ هلاكت‌ خویش‌ را بر من‌ مهیا می‌سازند.13راه‌ مرا خراب‌ كرده‌، به‌ اذیتم‌ اقدام‌ می‌نمایند، و خود معاونی‌ ندارند.14گویا از ثلمه‌های‌ وسیع‌ می‌آیند، و از میان‌ خرابه‌ها بر من‌ هجوم‌ می‌آورند.15ترسها بر من‌ برگشته‌، آبروی‌ مرا مثل‌ باد تعاقب‌ می‌كنند، وفیروزی‌ من‌ مثل‌ ابر می‌گذرد.16و الا´ن‌ جانم‌ بر من‌ ریخته‌ شده‌ است‌، و روزهای‌ مصیبت‌، مرا گرفتار نموده‌ است‌.17شبانگاه‌ استخوانهایم‌ در اندرون‌ من‌ سفته‌ می‌شود، و پیهایم‌ آرام‌ ندارد.18از شدّت‌ سختی‌ لباسم‌ متغیر شده‌ است‌، و مرا مثل‌ گریبان‌ پیراهنم‌ تنگ‌ می‌گیرد.19مرا در گِل‌ انداخته‌ است‌، كه‌ مثل‌ خاك‌ و خاكستر گردیده‌ام‌.20«نزد تو تضرّع‌ می‌نمایم‌ و مرا مستجاب‌ نمی‌كنی‌، و برمی‌خیزم‌ و بر من‌ نظر نمی‌اندازی‌.21خویشتن‌ را متبدّل‌ ساخته‌، بر من‌ بیرحم‌ شده‌ای‌؛ با قوّت‌ دست‌ خود به‌ من‌ جفا می‌نمایی‌.22مرا به‌ باد برداشته‌، برآن‌ سوار گردانیدی‌، و مرا در تندْباد پراكنده‌ ساختی‌.23زیرا می‌دانم‌ كه‌ مرا به‌ موت‌ باز خواهی‌ گردانید، و به‌ خانه‌ای‌ كه‌ برای‌ همه‌ زندگان‌ معین‌ است‌.24یقیناً بر توده‌ ویران‌ دست‌ خود را دراز نخواهد كرد، و چون‌ كسی‌ در بلا گرفتار شود، آیا به‌ این‌ سبب‌ استغاثه‌ نمی‌كند؟25آیا برای‌ هر مستمندی‌ گریه‌ نمی‌كردم‌، و دلم‌ به‌ جهت‌ مسكین‌ رنجیده‌ نمی‌شد.26لكن‌ چون‌ امید نیكویی‌ داشتم‌ بدی‌ آمد؛ و چون‌ انتظار نور كشیدم‌ ظلمت‌ رسید.27احشایم‌ می‌جوشد و آرام‌ نمی‌گیرد، و روزهای‌ مصیبت‌ مرا درگرفته‌ است‌.28ماتم‌ كنان‌ بی‌آفتاب‌ گردش‌ می‌كنم‌ و در جماعت‌ برخاسته‌، تضرّع‌ می‌نمایم‌.29برادر شغالان‌ شده‌ام‌، و رفیق‌ شترمرغ‌ گردیده‌ام‌.30پوست‌ من‌ سیاه‌ گشته‌، از من‌ می‌ریزد، و استخوانهایم‌ از حرارت‌ سوخته‌ گردیده‌ است‌.31بربط‌ من‌ به‌ نوحه‌گری‌ مبدّل‌ شده‌ و نای‌ من‌ به‌ آواز گریه‌كنندگان‌.

Chapter 31

1« با چشمان‌ خود عهد بسته‌ام‌، پس‌چگونه‌ بر دوشیزه‌ای‌ نظر افكنم‌؟2زیرا قسمت‌ خدا از اعلی‌ چیست‌؟ و نصیب‌قادرمطلق‌، از اعلی‌علیین‌؟3آیا آن‌ برای‌ شریران‌ هلاكت‌ نیست‌؟ و به‌ جهت‌ عاملان‌ بدی‌ مصیبت‌ نی‌؟4آیا او راههای‌ مرا نمی‌بیند؟ و جمیع‌ قدمهایم‌ را نمی‌شمارد؟5اگر با دروغ‌ راه‌ می‌رفتم‌ یا پایهایم‌ با فریب‌ می‌شتابید،6مرا به‌ میزان‌ عدالت‌ بسنجد، تا خدا كاملیت‌ مرا بداند.7اگر قدمهایم‌ از طریق‌ آواره‌ گردیده‌، و قلبم‌ در پی‌ چشمانم‌ رفته‌، و لكّه‌ای‌ به‌ دستهایم‌ چسبیده‌ باشد،8پس‌ من‌ كِشت‌ كنم‌ و دیگری‌ بخورد، و محصول‌ من‌ از ریشه‌ كنده‌ شود.9اگر قلبم‌ به‌ زنی‌ فریفته‌ شده‌، یا نزد در همسایه‌ خود در كمین‌ نشسته‌ باشم‌،10پس‌ زن‌ من‌ برای‌ شخصی‌ دیگر آسیا كند، و دیگران‌ بر او خم‌ شوند.11زیرا كه‌ آن‌ قباحت‌ می‌بود و تقصیری‌ سزاوار حكم‌ داوران‌.12چونكه‌ این‌ آتشی‌ می‌بود كه‌ تا ابدّون‌ می‌سوزانید، و تمامی‌ محصول‌ مرا از ریشه‌ می‌كَنْد،13اگر دعوی‌ بنده‌ و كنیز خود را ردّ می‌كردم‌، هنگامی‌ كه‌ بر من‌ مدّعی‌ می‌شدند.14پس‌ چون‌ خدا به‌ ضدّ من‌ برخیزد، چه‌ خواهم‌ كرد؟ و هنگامی‌كه‌ تفتیش‌ نماید، به‌ او چه‌ جواب‌ خواهم‌ داد؟15آیا آن‌ كس‌ كه‌ مرا در رحم‌ آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا كس‌ ِ واحد، ما را در رحم‌ نسرشت‌؟16«اگر مراد مسكینان‌ را از ایشان‌ منع‌ نموده‌ باشم‌، و چشمان‌ بیوه‌زنان‌ را تار گردانیده‌،17اگر لقمه‌ خود را به‌ تنهایی‌ خورده‌ باشم‌، و یتیم‌ از آن‌ تناول‌ ننموده‌،18و حال‌ آنكه‌ او از جوانی‌ام‌ با من‌ مثل‌ پدر پرورش‌ می‌یافت‌، و از بطن‌ مادرم‌ بیوه‌زن‌ را رهبری‌ می‌نمودم‌؛19اگر كسی‌ را از برهنگی‌ هلاك‌ دیده‌ باشم‌، و مسكین‌ را بدون‌ پوشش‌؛20اگر كمرهای‌ او مرا بركت‌ نداده‌ باشد، و از پشم‌ گوسفندان‌ من‌ گرم‌ نشده‌؛21اگر دست‌ خود را بریتیم‌ بلند كرده‌ باشم‌، هنگامی‌كه‌ اعانت‌ خود را در دروازه‌ می‌دیدم‌؛22پس‌ بازوی‌ من‌ از كتفم‌ بیفتد، و ساعدم‌ از قلم‌ آن‌ شكسته‌ شود.23زیرا كه‌ هلاكت‌ از خدا برای‌ من‌ ترس‌ می‌بود و به‌ سبب‌ كبریایی‌ او توانایی‌ نداشتم‌،24اگر طلا را امید خود می‌ساختم‌ و به‌ زر خالص‌ می‌گفتم‌ تو اعتماد من‌ هستی‌؛25اگر از فراوانی‌ دولت‌ خویش‌ شادی‌ می‌نمودم‌، و از اینكه‌ دست‌ من‌ بسیار كسب‌ نموده‌ بود؛26اگر چون‌ آفتاب‌ می‌تابید بر آن‌ نظر می‌كردم‌ و بر ماه‌، هنگامی‌كه‌ با درخشندگی‌ سیر می‌كرد،27و دل‌ من‌ خُفیةً فریفته‌ می‌شد و دهانم‌ دستم‌ را می‌بوسید.28این‌ نیز گناهی‌ مستوجب‌ قصاص‌ می‌بود زیرا خدای‌ متعال‌ را منكر می‌شدم‌.29اگر از مصیبت‌ دشمن‌ خود شادی‌ می‌كردم‌ یا حینی‌ كه‌ بلا به‌ او عارض‌ می‌شد وجد می‌نمودم‌،30و حال‌ آنكه‌ زبان‌ خود را از گناه‌ ورزیدن‌ بازداشته‌، بر جان‌ او لعنت‌ را سؤال‌ ننمودم‌.31اگر اهل‌ خیمه‌ من‌ نمی‌گفتند: كیست‌ كه‌ از گوشت‌ او سیر نشده‌ باشد،32غریب‌ در كوچه‌ شب‌ را به‌ سر نمی‌برد و در خود را به‌ روی‌ مسافر می‌گشودم‌.33اگر مثل‌ آدم‌، تقصیر خود را می‌پوشانیدم‌ و عصیان‌ خویش‌ را در سینه‌ خود مخفی‌ می‌ساختم‌،34از این‌ جهت‌ كه‌ از انبوه‌ كثیر می‌ترسیدم‌ و اهانت‌ قبایل‌ مرا هراسان‌ می‌ساخت‌، پس‌ ساكت‌ مانده‌، از در خود بیرون‌ نمی‌رفتم‌.35كاش‌ كسی‌ بود كه‌ مرا می‌شنید؛ اینك‌ امضای‌ من‌ حاضر است‌. پس‌ قادر مطلق‌ مرا جواب‌ دهد. و اینك‌ كتابتی‌ كه‌ مدّعی‌ من‌ نوشته‌ است‌.36یقیناً كه‌ آن‌ را بر دوش‌ خود برمی‌داشتم‌ و مثل‌ تاج‌ بر خود می‌بستم‌.37شماره‌ قدمهای‌ خود را برای‌ او بیان‌ می‌كردم‌ و مثل‌ امیری‌ به‌ او تقرّب‌ می‌جستم‌.38اگر زمین‌ من‌ بر من‌ فریاد می‌كرد و مرزهایش‌ باهم‌ گریه‌ می‌كردند،39اگر محصولاتش‌ را بدون‌ قیمت‌ می‌خوردم‌ و جان‌ مالكانش‌ را تلف‌ می‌نمودم‌،40پس‌ خارها به‌ عوض‌ گندم‌ و كركاس‌ به‌ عوض‌ جو بروید.» سخنان‌ ایوب‌ تمام‌ شد.

Chapter 32

1پس‌ آن‌ سه‌ مرد از جواب‌ دادن‌ به‌ ایوب‌باز ماندند، چونكه‌ او در نظر خود عادل‌ بود.2آنگاه‌ خشم‌ الیهو ابن‌ بَرَكئیل‌ بوزی‌ كه‌ از قبیله‌ رام‌ بود مشتعل‌ شد، و غضبش‌ بر ایوب‌ افروخته‌ گردید، از این‌ جهت‌ كه‌ خویشتن‌ را از خدا عادل‌تر می‌نمود؛3و خشمش‌ بر سه‌ رفیق‌ خود افروخته‌ گردید، از این‌ جهت‌ كه‌ هر چند جواب‌ نمی‌یافتند، امّا ایوب‌ را مجرم‌ می‌شمردند.4و الیهو از سخن‌ گفتن‌ با ایوب‌ درنگ‌ نموده‌ بود زیرا كه‌ ایشان‌ در عمر، از وی‌ بزرگتر بودند.5امّا چون‌ الیهو دید كه‌ به‌ زبان‌ آن‌ سه‌ مرد جوابی‌ نیست‌، پس‌ خشمش‌ افروخته‌ شد.6و الیهو ابن‌ بركئیل‌ بوزی‌ به‌ سخن‌ آمده‌، گفت‌: «من‌ در عمر صغیر هستم‌، و شما موسفید. بنابراین‌ ترسیده‌، جرأت‌ نكردم‌ كه‌ رأی‌ خود را برای‌ شما بیان‌ كنم‌.7و گفتم‌ روزها سخن‌ گوید، و كثرت‌ سالها، حكمت‌ را اعلام‌ نماید.8لیكن‌ در انسان‌ روحی‌ هست‌، و نفخه‌ قادرمطلق‌، ایشان‌ را فطانت‌ می‌بخشد.9بزرگان‌ نیستند كه‌ حكمت‌ دارند، و نه‌ پیران‌ كه‌ انصاف‌ را می‌فهمند.10بنابراین‌ می‌گویم‌ كه‌ مرا بشنو و من‌ نیز رأی‌ خود را بیان‌ خواهم‌ نمود.11اینك‌ از سخن‌ گفتن‌ با شما درنگ‌ نمودم‌، و بَراهینِ شما را گوش‌ گرفتم‌، تا سخنان‌ را كاوِش‌ گردید.12و من‌ در شما تأمّل‌ نمودم‌ و اینك‌ كسی‌ از شما نبود كه‌ ایوب‌ را ملزم‌ سازد. یا سخنان‌ او راجواب‌ دهد.13مبادا بگویید كه‌ حكمت‌ را دریافت‌ نموده‌ایم‌، خدا او را مغلوب‌ می‌سازد و نه‌ انسان.14زیرا كه‌ سخنان‌ خود را به‌ ضّد من‌ ترتیب‌ نداده‌ است‌، و به‌ سخنان‌ شما او را جواب‌ نخواهم‌ داد.15ایشان‌ حیران‌ شده‌، دیگر جواب‌ ندادند، و سخن‌ از ایشان‌ منقطع‌ شد.16پس‌ آیا من‌ انتظار بكشم‌ چونكه‌ سخن‌ نمی‌گویند؟ و ساكت‌ شده‌، دیگر جواب‌ نمی‌دهند؟17پس‌ من‌ نیز از حصّه‌ خود جواب‌ خواهم‌ داد، و من‌ نیز رأی‌ خود را بیان‌ خواهم‌ نمود.18زیرا كه‌ از سخنان‌، مملّو هستم‌. و روحِ باطنِ من‌، مرا به‌ تنگ‌ می‌آورد.19اینك‌ دل‌ من‌ مثل‌ شرابی‌ است‌ كه‌ مفتوح‌ نشده‌ باشد، و مثل‌ مشكهای‌ تازه‌ نزدیك‌ است‌ بتركد.20سخن‌ خواهم‌ راند تا راحت‌ یابم‌ و لبهای‌ خود را گشوده‌، جواب‌ خواهم‌ داد.21حاشا از من‌ كه‌ طرفداری‌ نمایم‌ و به‌ احدی‌ كلام‌ تملّق‌آمیز گویم‌.22چونكه‌ به‌ گفتن‌ سخنان‌ تملّق‌آمیز عارف‌ نیستم‌. والاّ خالقم‌ مرا به‌ زودی‌ خواهد برداشت‌.

Chapter 33

1« لیكن‌ ای‌ ایوب‌، سخنان‌ مرا استماع نما و به‌ تمامی‌ كلام‌ من‌ گوش‌ بگیر.2اینك‌ الا´ن‌ دهان‌ خود را گشودم‌، و زبانم‌ در كامم‌ متكلّم‌ شد.3كلام‌ من‌ موافق‌ راستی‌ قلبم‌ خواهد بود و لبهایم‌ به‌ معرفت‌ خالص‌ تنطّق‌ خواهد نمود.4روح‌ خدا مرا آفریده‌، و نفخه‌ قادرمطلق‌ مرا زنده‌ ساخته‌ است‌.5اگر می‌توانی‌ مرا جواب‌ ده‌، و پیش‌ روی‌ من‌، كلام‌ را ترتیب‌ داده‌ بایست‌.6اینك‌ من‌ مثل‌ تو از خدا هستم‌، و من‌ نیز از گِل‌ سرشته‌ شده‌ام‌.7اینك‌ هیبت‌ من‌ تو را نخواهد ترسانید، و وقار من‌ بر تو سنگین‌ نخواهد شد.8«یقیناً در گوش‌ من‌ سخن‌ گفتی‌ و آواز كلام‌ تو را شنیدم‌9كه‌ گفتی‌ من‌ زكی‌ و بی‌تقصیر هستم‌؛ من‌ پاك‌ هستم‌ و در من‌ گناهی‌ نیست‌.10اینك‌ اوعلّتها برمن‌ می‌جوید و مرا دشمن‌ خود می‌شمارد.11پایهایم‌ را در كُنده‌ می‌گذارد و همه‌ راههایم‌ را مراقبت‌ می‌نماید.12هان‌ در این‌ امر تو صادق‌ نیستی‌. من‌ تو را جواب‌ می‌دهم‌، زیرا خدا از انسان‌ بزرگتر است‌.13چرا با او معارضه‌ می‌نمایی‌، از این‌ جهت‌ كه‌ از همه‌ اعمال‌ خود اطّلاع‌ نمی‌دهد؟14زیرا خدا یك‌ دفعه‌ تكلّم‌ می‌كند، بلكه‌ دو دفعه‌ و انسان‌ ملاحظه‌ نمی‌نماید.15در خواب‌، در رؤیای‌ شب‌، چون‌ خواب‌ سنگین‌ بر انسان‌ مستولی‌ می‌شود، حینی‌ كه‌ در بستر خود در خواب‌ می‌باشد.16آنگاه‌ گوشهای‌ انسان‌ را می‌گشاید و تأدیب‌ ایشان‌ را ختم‌ می‌سازد.17تا انسان‌ را از اعمالش‌ برگرداند و تكبّر را از مردمان‌ بپوشاند.18جان‌ او را از حفره‌ نگاه‌ می‌دارد و حیات‌ او را از هلاكت‌ شمشیر.19با درد در بستر خود سرزنش‌ می‌یابد، و اضطراب‌ دایمی‌ در استخوانهای‌ وی‌ است‌.20پس‌ جان‌ او نان‌ را مكروه‌ می‌دارد و نفس‌ او خوراك‌ لطیف‌ را.21گوشت‌ او چنان‌ فرسوده‌ شد كه‌ دیده‌ نمی‌شود و استخوانهای‌ وی‌ كه‌ دیده‌ نمی‌شد برهنه‌ گردیده‌ است‌.22جان‌ او به‌ حفره‌ نزدیك‌ می‌شود و حیات‌ او به‌ هلاك‌كنندگان‌.23«اگر برای‌ وی‌ یكی‌ به‌ منزله‌ هزار فرشته‌ یا متوسطی‌ باشد، تا آنچه‌ را كه‌ برای‌ انسان‌ راست‌ است‌ به‌ وی‌ اعلان‌ نماید،24آنگاه‌ بر او ترحّم‌ نموده‌، خواهد گفت‌: او را از فرو رفتن‌ به‌ هاویه‌ برهان‌، من‌ كفّاره‌ای‌ پیدا نموده‌ام‌.25گوشت‌ او از گوشت‌ طفل‌ لطیف‌تر خواهد شد. و به‌ ایام‌ جوانی‌ خود خواهد برگشت‌.26نزد خدا دعا كرده‌، او را مستجاب‌ خواهد فرمود، و روی‌ او را با شادمانی‌خواهد دید. و عدالت‌ انسان‌ را به‌ او رّد خواهد نمود.27پس‌ در میان‌ مردمان‌ سرود خوانده‌، خواهد گفت‌: گناه‌ كردم‌ و راستی‌ را منحرف‌ ساختم‌، و مكافات‌ آن‌ به‌ من‌ نرسید.28نفس‌ مرا از فرورفتن‌ به‌ هاویه‌ فدیه‌ داد، و جان‌ من‌، نور را مشاهده‌ می‌كند.29اینك‌ همه‌ این‌ چیزها را خدا به‌ عمل‌ می‌آورد، دو دفعه‌ و سه‌ دفعه‌ با انسان‌.30تا جان‌ او را از هلاكت‌ برگرداند و او را از نور زندگان‌، منوّر سازد.31ای‌ ایوب‌ متوجّه‌ شده‌، مرا استماع‌ نما، و خاموش‌ باش‌ تا من‌ سخن‌ رانم‌.32اگر سخنی‌ داری‌ به‌ من‌ جواب‌ بده‌؛ متكلّم‌ شو زیرا می‌خواهم‌ تو را مبرّی‌ سازم‌.33و اگر نه‌، تو مرا بشنو. خاموش‌ باش‌ تا حكمت‌ را به‌ تو تعلیم‌ دهم‌.»

Chapter 34

1پس‌ الِیهو تكلّم‌ نموده‌، گفت‌:2«ای‌حكیمان‌ سخنان‌ مرا بشنوید، و ای‌ عارفان‌، به‌ من‌ گوش‌ گیرید.3زیرا گوش‌، سخنان‌ را امتحان‌ می‌كند، چنانكه‌ كام‌، طعام‌ را ذوق‌ می‌نماید.4انصاف‌ را برای‌ خود اختیار كنیم‌، و در میان‌ خود نیكویی‌ را بفهمیم‌.5چونكه‌ ایوب‌ گفته‌ است‌ كه‌ بی‌گناه‌ هستم‌. و خدا داد مرا از من‌ برداشته‌ است‌.6هرچند انصاف‌ با من‌ است‌ دروغگو شمرده‌ شده‌ام‌، و هرچند بی‌تقصیرم‌، جراحت‌ من‌ علاج‌ناپذیر است‌.7كدام‌ شخص‌ مثل‌ ایوب‌ است‌ كه‌ سُخریه‌ را مثل‌ آب‌ می‌نوشد8كه‌ در رفاقت‌ بدكاران‌ سالك‌ می‌شود، و با مردان‌ شریر رفتار می‌نماید؟9زیرا گفته‌ است‌ انسان‌ را فایده‌ای‌ نیست‌ كه‌ رضامندی‌ خدا را بجوید.10پس‌ الا´ن‌ ای‌ صاحبان‌ فطانت‌ مرا بشنوید؛ حاشا از خدا كه‌ بدی‌ كند، و از قادرمطلق‌، كه‌ ظلم‌ نماید.11زیرا كه‌ انسان‌ را به‌ حسب‌ عملش‌ مكافات‌ می‌دهد، و بر هركس‌ موافق‌ راهش‌ می‌رساند.12و به‌ درستی‌ كه‌ خدا بدی‌ نمی‌كند، و قادر مطلق‌ انصاف‌ را منحرف‌ نمی‌سازد.13كیست‌ كه‌ زمین‌ را به‌ او تفویض‌ نموده‌، و كیست‌ كه‌ تمامی ربع‌ مسكون‌ را به‌ او سپرده‌ باشد.14اگر او دل‌ خود را به‌ وی‌ مشغول‌ سازد، اگر روح‌ و نفخه‌ خویش‌ را نزد خود بازگیرد،15تمامی بشر با هم‌ هلاك‌ می‌شوند و انسان‌ به‌ خاك‌ راجع‌ می‌گردد.16پس‌ اگر فهم‌ داری‌ این‌ را بشنو، و به‌ آواز كلام‌ من‌ گوش‌ ده.17آیا كسی‌ كه‌ از انصاف‌ نفرت‌ دارد سلطنت‌ خواهد نمود؟ و آیا عادل‌ كبیر را به‌ گناه‌ اسناد می‌دهی‌؟18آیا به‌ پادشاه‌ گفته‌ می‌شود كه‌ تو لئیم‌ هستی‌، یا به‌ نجیبان‌ كه‌ شریر می‌باشید؟19پس‌ چگونه‌ به‌ آنكه‌ امیران‌ را طرفداری‌ نمی‌نماید و دولتمند را بر فقیر ترجیح‌ نمی‌دهد. زیرا كه‌ جمیع‌ ایشان‌ عمل‌ دستهای‌ وی‌اند؟20در لحظه‌ای‌ در نصف‌ شب‌ می‌میرند. قوم‌ مشوّش‌ شده‌، می‌گذرند، و زورآوران‌ بی‌واسطه‌ دست‌ انسان‌ هلاك‌ می‌شوند.21«زیرا چشمان‌ او بر راههای‌ انسان‌ می‌باشد، و تمامی قدمهایش‌ را می‌نگرد.22ظلمتی‌ نیست‌ و سایه‌ موت‌ نی‌، كه‌ خطاكاران‌ خویشتن‌ را درآن‌ پنهان‌ نمایند.23زیرا اندك‌ زمانی‌ بر احدی‌ تأمّل‌ نمی‌كند تا او پیش‌ خدا به‌ محاكمه‌ بیاید.24زورآوران‌ را بدون‌ تفحّص‌ خُرد می‌كند، و دیگران‌ را به‌ جای‌ ایشان‌ قرار می‌دهد.25هرآینه‌ اعمال‌ ایشان‌ را تشخیص‌ می‌نماید، و شبانگاه‌ ایشان‌ را واژگون‌ می‌سازد تا هلاك‌ شوند.26به‌ جای‌ شریران‌ ایشان‌ را می‌زند، در مكان‌نظركنندگان‌.27از آن‌ جهت‌ كه‌ از متابعت‌ او منحرف‌ شدند، و در همه‌ طریقهای‌ وی‌ تأمّل‌ ننمودند.28تا فریاد فقیر را به‌ او برسانند، و او فغان‌ مسكینان‌ را بشنود.29چون‌ او آرامی‌ دهد كیست‌ كه‌ در اضطراب‌ اندازد، و چون‌ روی‌ خود را بپوشاند كیست‌ كه‌ او را تواند دید؟ خواه‌ به‌ امّتی‌ خواه‌ به‌ انسانی‌ مساوی‌ است‌،30تا مردمان‌ فاجر سلطنت‌ ننمایند و قوم‌ را به‌ دام‌ گرفتار نسازند.31لیكن‌ آیا كسی‌ هست‌ كه‌ به‌ خدا بگوید: سزا یافتم‌، دیگر عصیان‌ نخواهم‌ ورزید،32و آنچه‌ را كه‌ نمی‌بینم‌ تو به‌ من‌ بیاموز، و اگر گناه‌ كردم‌ بار دیگر نخواهم‌ نمود؟33آیا برحسب‌ رأی‌ تو جزا داده‌، خواهد گفت‌: چونكه‌ تو رد می‌كنی‌ پس‌ تو اختیار كن‌ و نه‌ من‌، و آنچه‌ صواب‌ می‌دانی‌ بگو؟34صاحبان‌ فطانت‌ به‌ من‌ خواهند گفت‌، بلكه‌ هر مرد حكیمی‌ كه‌ مرا می‌شنود35كه‌ ایوب‌ بدون‌ معرفت‌ حرف‌ می‌زند و كلام‌ او از روی‌ تعقّل‌ نیست‌.36كاش‌ كه‌ ایوب‌ تا به‌ آخر آزموده‌ شود، زیرا كه‌ مثل‌ شریران‌ جواب‌ می‌دهد.37چونكه‌ بر گناه‌ خود طغیان‌ را مزید می‌كند و در میان‌ ما دستك‌ می‌زند و به‌ ضّد خدا سخنان‌ بسیار می‌گوید.»

Chapter 35

1و الِیهو باز متكلّم‌ شده‌، گفت‌:2«آیا این‌ را انصاف‌ می‌شماری‌ كه‌ گفتی‌ من‌ از خدا عادل‌تر هستم‌؟3زیرا گفته‌ای‌ برای‌ تو چه‌ فایده‌ خواهد شد، و به‌ چه‌ چیز بیشتر از گناهم‌ منفعت‌ خواهم‌ یافت‌.4من‌ تو را جواب‌ می‌گویم‌ و رفقایت‌ را با تو.5به‌ سوی‌ آسمانها نظر كن‌ و ببین‌ و افلاك‌ را ملاحظه‌ نما كه‌ از تو بلندترند.6اگر گناه‌ كردی‌ به‌ او چه‌ رسانیدی‌؟ و اگر تقصیرهای‌ تو بسیار شد برای‌ وی‌ چه‌ كردی‌؟7اگر بی‌گناه‌ شدی‌ به‌ او چه‌ بخشیدی‌؟ و یا از دست‌ تو چه‌ چیز را گرفته‌ است‌؟8شرارت‌ تو به‌ مردی‌ چون‌ تو (ضرر می‌رساند) و عدالت‌ تو به‌ بنی‌آدم‌ (فایده‌ می‌رساند).9از كثرت‌ ظلمها فریاد برمی‌آورند و از دست‌ زورآوران‌ استغاثه‌ می‌كنند،10و كسی‌ نمی‌گوید كه‌ خدای‌ آفریننده‌ من‌ كجا است‌ كه‌ شبانگاه‌ سرودها می‌بخشد11و ما را از بهایم‌ زمین‌ تعلیم‌ می‌دهد، و از پرندگان‌ آسمان‌ حكمت‌ می‌بخشد.12پس‌ به‌ سبب‌ تكبّر شریران‌ فریاد می‌كنند امّا او اجابت‌ نمی‌نماید،13زیرا خدا بطالت‌ را نمی‌شنود و قادر مطلق‌ برآن‌ ملاحظه‌ نمی‌فرماید.14هرچند می‌گویی‌ كه‌ او را نمی‌بینم‌، لیكن‌ دعوی‌ در حضور وی‌ است‌. پس‌ منتظر او باش‌.15و امّا الا´ن‌ از این‌ سبب‌ كه‌ در غضب‌ خویش‌ مطالبه‌ نمی‌كند و به‌ كثرت‌ گناه‌ اعتنا نمی‌نماید،16از این‌ جهت‌ ایوب‌ دهان‌ خود را به‌ بطالت‌ می‌گشاید و بدون‌ معرفت‌ سخنان‌ بسیار می‌گوید.»

Chapter 36

1و الِیهو باز گفت‌:2«برای‌ من‌ اندكی‌ صبر كن‌ تا تو را اعلام‌ نمایم‌، زیرا از برای‌ خدا هنوز سخنی‌ باقی‌ است‌.3عِلم‌ خود را از دور خواهم‌ آورد و به‌ خالق‌ خویش‌، عدالت‌ را توصیف‌ خواهم‌ نمود.4چونكه‌ حقیقت‌ كلام‌ من‌ دروغ‌ نیست‌، و آنكه‌ در عِلم‌ كامل‌ است‌ نزد تو حاضر است‌.5اینك‌ خدا قدیر است‌ و كسی‌ را اهانت‌ نمی‌كند و در قوّت‌ عقل‌ قادر است‌.6شریر را زنده‌ نگاه‌ نمی‌دارد و داد مسكینان‌ را می‌دهد.7چشمان‌ خود را از عادلان‌ برنمی‌گرداند، بلكه‌ ایشان‌ را با پادشاهان‌ بر كرسی‌ تا به‌ ابد می‌نشاند، پس‌ سرافراشته‌ می‌شوند.8امّا هرگاه‌ به‌ زنجیرها بسته‌ شوند، و به‌ بندهای‌ مصیبت‌ گرفتار گردند.9آنگاه‌ اعمال‌ ایشان‌ را به‌ ایشان‌ می‌نمایاند و تقصیرهای‌ ایشان‌ را از اینكه‌ تكبّر نموده‌اند،10و گوشهای‌ ایشان‌ را برای‌ تأدیب‌ باز می‌كند، و امر می‌فرماید تا از گناه‌ بازگشت‌ نمایند.11پس‌ اگر بشنوند و او را عبادت‌ نمایند، ایام‌ خویش‌ را در سعادت‌ بسر خواهند برد، و سالهای‌ خود را در شادمانی‌.12و امّا اگر نشنوند از تیغ‌ خواهند افتاد، و بدون‌ معرفت‌، جان‌ را خواهند سپرد.13امّا آنانی‌ كه‌ در دل‌، فاجرند غضب‌ را ذخیره‌ می‌نمایند، و چون‌ ایشان‌ را می‌بندد استغاثه‌ نمی‌نمایند.14ایشان‌ در عنفوان‌ جوانی‌ می‌میرند و حیات‌ ایشان‌ با فاسقان‌ (تلف‌ می‌شود).15مصیبت‌ كشان‌ را به‌ مصیبت‌ ایشان‌ نجات‌ می‌بخشد و گوش‌ ایشان‌ را در تنگی‌ باز می‌كند.16«پس‌ تو را نیز از دهان‌ مصیبت‌ بیرون‌ می‌آورد، در مكان‌ وسیع‌ كه‌ در آن‌ تنگی‌ نمی‌بود و زاد سفره‌ تو از فربهی‌ مملوّ می‌شد.17و تو از داوری‌ شریر پر هستی‌، لیكن‌ داوری‌ و انصاف‌ با هم‌ مُلْتَصِقند.18باحذر باش‌ مبادا خشم‌ تو را به‌ تعدّی‌ ببرد، و زیادتی‌ كفّاره‌ تو را منحرف‌ سازد.19آیا او دولت‌ تو را به‌ حساب‌ خواهد آورد؟ نی‌، نه‌ طلا و نه‌ تمامی‌ قوای‌ توانگری‌ را.20برای‌ شب‌ آرزومند مباش‌، كه‌ امّت‌ها را از جای‌ ایشان‌ می‌برد.21با حذر باش‌ كه‌ به‌ گناه‌ مایل‌ نشوی‌، زیرا كه‌ تو آن‌ را بر مصیبت‌ ترجیح‌ داده‌ای‌.22اینك‌ خدا در قوّت‌ خود متعال‌ می‌باشد. كیست‌ كه‌ مثل‌ او تعلیم‌ بدهد؟23كیست‌ كه‌ طریق‌ او را به‌ او تفویض‌ كرده‌ باشد؟ و كیست‌ كه‌ بگوید تو بی‌انصافی‌ نموده‌ای‌ ؟24به‌ یاد داشته‌ باش‌ كه‌ اعمال‌ او را تكبیر گویی‌ كه‌ درباره‌ آنها مردمان‌ می‌سرایند.25جمیع‌ آدمیان‌ به‌ آنها می‌نگرند. مردمانْ آنها را از دور مشاهده‌ می‌نمایند.26اینك‌خدا متعال‌ است‌ و او را نمی‌شناسیم‌، و شماره‌ سالهای‌ او را تفحّص‌ نتوان‌ كرد.27زیرا كه‌ قطره‌های‌ آب‌ را جذب‌ می‌كند و آنها باران‌ را از بخارات‌ آن‌ می‌چكاند.28كه‌ ابرها آن‌ را به‌ شدّت‌ می‌ریزد و بر انسان‌ به‌ فراوانی‌ می‌تراود.29آیا كیست‌ كه‌ بفهمد ابرها چگونه‌ پهن‌ می‌شوند، یا رعدهای‌ خیمه‌ او را بداند؟30اینك‌ نور خود را بر آن‌ می‌گستراند و عمق‌های‌ دریا را می‌پوشاند.31زیرا كه‌ به‌ واسطه‌ آنها قوم‌ها را داوری‌ می‌كند، و رزق‌ را به‌ فراوانی‌ می‌بخشد.32دستهای‌ خود را با برق‌ می‌پوشاند، و آن‌ را بر هدف‌ مأمور می‌سازد.33رعدش‌ از او خبر می‌دهد و مواشی‌ از برآمدن‌ او اطّلاع‌ می‌دهند.

Chapter 37

1« از این‌ نیز دل‌ من‌ می‌لرزد و از جای خود متحّرك‌ می‌گردد.2گوش‌ داده‌، صدای‌ آواز او را بشنوید، و زمزمه‌ای‌ را كه‌ از دهان‌ وی‌ صادر می‌شود،3آن‌ را در زیر تمامی‌ آسمانها می‌فرستد، و برق‌ خویش‌ را تا كرانهای‌ زمین‌.4بعد از آن‌ صدای‌ غرّش‌ می‌كند و به‌ آواز جلال‌ خویش‌ رعد می‌دهد، و چون‌ آوازش‌ شنیده‌ شد آنها را تأخیر نمی‌نماید.5خدا از آواز خود رعدهای‌ عجیب‌ می‌دهد. اعمال‌ عظیمی‌ كه‌ ما آنها را ادراك‌ نمی‌كنیم‌ به‌ عمل‌ می‌آورد.6زیرا برف‌ را می‌گوید: بر زمین‌ بیفت‌. و همچنین‌ بارش‌ باران‌ را و بارش‌ بارانهای‌ زورآور خویش‌ را.7دست‌ هر انسان‌ را مختوم‌ می‌سازد تا جمیع‌ مردمان‌ اعمال‌ او را بدانند.8آنگاه‌ وحوش‌ به‌ مأوای‌ خود می‌روند و در بیشه‌های‌ خویش‌ آرام‌ می‌گیرند.9از برجهای‌ جنوب‌ گردباد می‌آید و از برجهای‌ شمال‌ برودت‌.10از نفخه‌ خدا یخ‌ بسته‌ می‌شود و سطح‌ آبها منجمد می‌گردد.11ابرها را نیز به‌ رطوبت‌ سنگین‌ می‌سازد و سحاب‌، برق‌خود را پراكنده‌ می‌كند.12و آنها به‌ دلالت‌ او به‌ هر سو منقلب‌ می‌شوند تا هرآنچه‌ به‌ آنها امر فرماید بر روی‌ تمامی‌ ربع‌ مسكون‌ به‌ عمل‌ آورند.13خواه‌ آنها را برای‌ تأدیب‌ بفرستد یا به‌ جهت‌ زمین‌ خود یا برای‌ رحمت‌.14«ای‌ ایوب‌ این‌ را استماع‌ نما. بایست‌ و در اعمال‌ عجیب‌ خدا تأمّل‌ كن‌.15آیا مطّلع‌ هستی‌ وقتی‌كه‌ خدا عزم‌ خود را به‌ آنها قرار می‌دهد و برق‌، ابرهای‌ خود را درخشان‌ می‌سازد؟16آیا تو از موازنه‌ ابرها مطّلع‌ هستی‌ ؟ یا از اعمال‌ عجیبه‌ او كه‌ در عِلم‌، كامل‌ است‌؟17كه‌ چگونه‌ رختهای‌ تو گرم‌ می‌شود هنگامی‌ كه‌ زمین‌ از باد جنوبی‌ ساكن‌ می‌گردد؟18آیا مثل‌ او می‌توانی‌ فلك‌ را بگسترانی‌ كه‌ مانند آینه‌ ریخته‌شده‌ مستحكم‌ است‌؟19ما را تعلیم‌ بده‌ كه‌ با وی‌ چه‌ توانیم‌ گفت‌، زیرا به‌ سبب‌ تاریكی‌ سخن‌ نیكو نتوانیم‌ آورد.20یا چون‌ سخن‌ گویم‌ به‌ او خبر داده‌ می‌شود یا انسان‌ سخن‌ گوید تا هلاك‌ گردد.21و حال‌ آفتاب‌ را نمی‌توان‌ دید، هرچند در سپهر درخشان‌ باشد تا باد وزیده‌، آن‌ را پاك‌ كند.22درخشندگی‌ طلایی‌ از شمال‌ می‌آید و نزد خدا جلال‌ مهیب‌ است‌.23قادر مطلق‌ را ادراك‌ نمی‌توانیم‌ كرد؛ او در قوّت‌ و راستی‌ عظیم‌ است‌ و در عدالت‌ كبیر كه‌ بی‌انصافی‌ نخواهد كرد.24لهذا مردمان‌ از او می‌ترسند، امّا او بر جمیع‌ دانادلان‌ نمی‌نگرد.»

Chapter 38

1و خداوند ایوب‌ را از میان‌ گردباد خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«كیست‌ كه‌ مشورت‌ را از سخنان‌ بی‌علم‌ تاریك‌ می‌سازد؟3الا´ن‌ كمر خود را مثل‌ مرد ببند، زیرا كه‌ از تو سؤال‌ می‌نمایم‌ پس‌ مرا اعلام‌ نما.4وقتی‌كه‌ زمین را بنیاد نهادم‌ كجا بودی‌؟ بیان‌ كن‌ اگر فهم‌ داری‌.5كیست‌ كه‌ آن‌ را پیمایش‌ نمود؟ اگر می‌دانی‌! و كیست‌ كه‌ ریسمانكار را بر آن‌ كشید؟6پایه‌هایش‌ بر چه‌ چیز گذاشته‌ شد؟ و كیست‌ كه‌ سنگ‌ زاویه‌اش‌ را نهاد،7هنگامی‌ كه‌ ستارگان‌ صبح‌ با هم‌ ترنّم‌ نمودند، و جمیع‌ پسران‌ خدا آواز شادمانی‌ دادند؟8و كیست‌ كه‌ دریا را به‌ درها مسدود ساخت‌، وقتی‌ كه‌ به‌ در جست‌ و از رحم‌ بیرون‌ آمد؟9وقتی‌ كه‌ ابرها را لباس‌ آن‌ گردانیدم‌ و تاریكی غلیظ‌ را قنداقه‌ آن‌ ساختم‌؟10و حدّی‌ برای‌ آن‌ قرار دادم‌ و پشت‌بندها و درها تعیین‌ نمودم‌؟11و گفتم‌ تا به‌ اینجا بیا و تجاوز منما، و در اینجا امواج‌ سركش‌ تو بازداشته‌ شود؟12«آیا تو از ابتدای‌ عمر خود صبح‌ را فرمان‌ دادی‌، و فجر را به‌ موضعش‌ عارف‌ گردانیدی‌،13تا كرانه‌های‌ زمین‌ را فرو گیرد و شریران‌ از آن‌ افشانده‌ شوند؟14مثل‌ گِل‌ زیر خاتم‌ مبدّل‌ می‌گردد و همه‌ چیز مثل‌ لباس‌ صورت‌ می‌پذیرد.15و نور شریران‌ از ایشان‌ گرفته‌ می‌شود، و بازوی‌ بلند شكسته‌ می‌گردد.16آیا به‌ چشمه‌های‌ دریا داخل‌ شده‌، یا به‌ عمقهای‌ لجّه‌ رفته‌ای‌؟17آیا درهای‌ موت‌ برای‌ تو باز شده‌ است‌؟ یا درهای‌ سایه‌ موت‌ را دیده‌ای‌؟18آیا پهنای‌ زمین‌ را ادراك‌ كرده‌ای‌؟ خبر بده‌ اگر این‌ همه‌ را می‌دانی‌!19راه‌ مسكن‌ نور كدام‌ است‌، و مكان‌ ظلمت‌ كجا می‌باشد،20تا آن‌ را به‌ حدودش‌ برسانی‌، و راههای‌ خانه‌ او را درك‌ نمایی‌؟21البتّه‌ می‌دانی‌، چونكه‌ در آنوقت‌ مولود شدی‌، و عدد روزهایت‌ بسیار است‌!22«آیا به‌ مخزن‌های‌ برف‌ داخل‌ شده‌، وخزینه‌های‌ تگرگ‌ را مشاهده‌ نموده‌ای‌،23كه‌ آنها را به‌ جهت‌ وقت‌ تنگی‌ نگاه‌ داشتم‌، به‌ جهت‌ روز مقاتله‌ و جنگ‌؟24به‌ چه‌ طریق‌ روشنایی‌ تقسیم‌ می‌شود، و باد شرقی‌ بر روی‌ زمین‌ منتشر می‌گردد؟25كیست‌ كه‌ رودخانه‌ای‌ برای‌ سیل‌ كند، یا طریقی‌ به‌ جهت‌ صاعقه‌ها ساخت‌،26تا بر زمینی‌ كه‌ كسی‌ در آن‌ نیست‌ ببارد و بر بیابانی‌ كه‌ در آن‌ آدمی‌ نباشد،27تا (زمین‌) ویران‌ و بایر را سیراب‌ كند، و علفهای‌ تازه‌ را از آن‌ برویاند؟28آیا باران‌ را پدری‌ هست‌؟ یا كیست‌ كه‌ قطرات‌ شبنم‌ را تولید نمود؟29از رَحِم‌ كیست‌ كه‌ یخ‌ بیرون‌ آمد؟ و ژاله‌ آسمان‌ را كیست‌ كه‌ تولید نمود؟30آبها مثل‌ سنگ‌ منجمد می‌شود، و سطح‌ لجّه‌ یخ‌ می‌بندد.31آیا عِقد ثریا را می‌بندی‌؟ یا بندهای‌ جبّار را می‌گشایی‌؟32آیا برجهای‌ منطقۀالبُروج‌ را در موسم‌ آنها بیرون‌ می‌آوری‌؟ و دّب‌اكبر را با بنات‌ او رهبری‌ می‌نمایی‌؟33آیا قانون‌های‌ آسمان‌ را می‌دانی‌؟ یا آن‌ را بر زمین‌ مسلّط‌ می‌گردانی‌؟34آیا آواز خود را به‌ ابرها می‌رسانی‌ تا سیل‌ آبها تو را بپوشاند؟35آیا برقها را می‌فرستی‌ تا روانه‌ شوند، و به‌ تو بگویند اینك‌ حاضریم‌؟36كیست‌ كه‌ حكمت‌ را در باطن‌ نهاد یا فطانت‌ را به‌ دل‌ بخشید؟37كیست‌ كه‌ با حكمت‌، ابرها را بشمارد؟ و كیست‌ كه‌ مشكهای‌ آسمان‌ را بریزد،38چون‌ غبار گِل‌شده‌، جمع‌ می‌شود و كلوخها با هم‌ می‌چسبند؟39آیا شكار را برای‌ شیر ماده‌ صید می‌كنی‌؟ و اشتهای‌ شیر ژیان‌ را سیر می‌نمایی‌،40حینی‌ كه‌ در مأوای‌ خود خویشتن‌ را جمع‌ می‌كنند و در بیشه‌ در كمین‌ می‌نشینند؟41كیست‌ كه‌ غذا را برای‌ غراب‌ آماده‌ می‌سازد، چون‌ بچّه‌هایش‌ نزد خدا فریاد برمی‌آورند، و به‌ سبب‌ نبودن‌ خوراك‌ آواره‌ می‌گردند؟

Chapter 39

1«آیا وقت‌ زاییدن‌ بز كوهی‌ را می‌دانی‌؟یا زمان‌ وضع‌ حمل‌ آهو را نشان‌ می‌دهی‌؟2آیا ماههایی‌ را كه‌ كامل‌ می‌سازند حساب‌ توانی‌ كرد؟ یا زمان‌ زاییدن‌ آنهارا می‌دانی‌؟3خم‌ شده‌، بچّه‌های‌ خود را می‌زایند و از دردهای‌ خود فارغ‌ می‌شوند.4بچّه‌های‌ آنها قوّی‌ شده‌، در بیابان‌ نمّو می‌كنند، می‌روند و نزد آنها برنمی‌گردند.5كیست‌ كه‌ خر وحشی‌ را رها كرده‌، آزاد ساخت‌، و كیست‌ كه‌ بندهای‌ گورخر را باز نمود،6كه‌ من‌ بیابان‌ را خانه‌ او ساختم‌، و شوره‌زار را مسكن‌ او گردانیدم‌؟7به‌ غوغای‌ شهر استهزاء می‌كند و خروش‌ رمه‌بان‌ را گوش‌ نمی‌گیرد.8دایره‌ كوهها چراگاه‌ او است‌ و هرگونه‌ سبزه‌ را می‌طلبد.9آیا گاو وحشی‌ راضی‌ شود كه‌ تو را خدمت‌ نماید، یا نزد آخور تو منزل‌ گیرد؟10آیا گاو وحشی‌ را به‌ ریسمانش‌ به‌ شیار توانی‌ بست‌؟ یا وادیها را از عقب‌ تو مازو خواهد نمود؟11آیا از اینكه‌ قوّتش‌ عظیم‌ است‌ بر او اعتماد خواهی‌ كرد؟ و كار خود را به‌ او حواله‌ خواهی‌ نمود؟12آیا براو توكّل‌ خواهی‌ كرد كه‌ محصولت‌ را باز آورد و آن‌ را به‌ خرمنگاهت‌ جمع‌ كند؟13«بال‌ شترمرغ‌ به‌ شادی‌ متحرّك‌ می‌شود و امّا پر و بال‌ او مثل‌ لقلق‌ نیست‌.14زیرا كه‌ تخمهای‌ خود را به‌ زمین‌ وامی‌گذارد و بر روی‌ خاك‌ آنها را گرم‌ می‌كند،15و فراموش‌ می‌كند كه‌ پا آنها را می‌افشرد، و وحوش‌ صحرا آنها را پایمال‌ می‌كنند.16با بچّه‌های‌ خود سختی‌می‌كند كه‌ گویا از آن‌ او نیستند؛ محنت‌ او باطل‌ است‌ و متأسّف‌ نمی‌شود.17زیرا خدا او را از حكمت‌ محروم‌ ساخته‌، و از فطانت‌ او را نصیبی‌ نداده‌ است‌.18هنگامی‌ كه‌ به‌ بلندی‌ پرواز می‌كند، اسب‌ و سوارش‌ را استهزا می‌نماید.19«آیا تو اسب‌ را قوّت‌ داده‌ و گردن‌ او را به‌ یال‌ ملبّس‌ گردانیده‌ای‌؟20آیا او را مثل‌ ملخ‌ به‌ جست‌ وخیز آورده‌ای‌؟ خروش‌ شیهه‌ او مهیب‌ است‌.21در وادی‌ پا زده‌، از قوّت‌ خود وجد می‌نماید و به‌ مقابله‌ مسلّحان‌ بیرون‌ می‌رود.22بر خوف‌ استهزاء كرده‌، هراسان‌ نمی‌شود، و از دم‌ شمشیر برنمی‌گردد.23تركش‌ بر او چكچك‌ می‌كند، و نیزه‌ درخشنده‌ و مزراق‌24با خشم‌ و غیض‌ زمین‌ را می‌نوردد. و چون‌ كَرِنّا صدا می‌كند نمی‌ایستد،25وقتی‌ كه‌ كَرِنّا نواخته‌ شود هه‌هه‌ می‌گوید و جنگ‌ را از دور استشمام‌ می‌كند، و خروش‌ سرداران‌ و غوغا را.26آیا از حكمت‌ تو شاهین‌ می‌پرد؟ و بالهای‌ خود را بطرف‌ جنوب‌ پهن‌ می‌كند؟27آیا از فرمان‌ تو عقاب‌ صعود می‌نماید و آشیانه‌ خود را به‌ جای‌ بلند می‌سازد؟28بر صخره‌ ساكن‌ شده‌، مأوا می‌سازد. بر صخره‌ تیز و بر ملاذ منیع‌.29از آنجا خوراك‌ خود را به‌ نظر می‌آورد و چشمانش‌ از دور می‌نگرد.30بچّه‌هایش‌ خون‌ را می‌مكند و جایی‌ كه‌ كشتگانند او آنجا است‌.»

Chapter 40

1و خداوند مكرّر كرده‌، ایوب‌ را گفت‌:2«آیا مجادله‌كننده‌ با قادرمطلق‌ مخاصمه‌ نماید؟ كسی‌ كه‌ با خدا محاجّه‌ كند آن‌ را جواب‌ بدهد.»3آنگاه‌ ایوب‌ خداوند را جواب‌ داده‌، گفت‌:4«اینك‌ من‌ حقیر هستم‌ و به‌ تو چه‌ جواب‌ دهم‌؟ دست‌ خود را به‌ دهانم‌ گذاشته‌ام‌.5یك‌ مرتبه‌ گفتم‌ و تكرار نخواهم‌ كرد. بلكه‌ دو مرتبه‌ و نخواهم‌ افزود.»6پس‌ خداوند ایوب‌ را از گردباد خطاب‌ كرد و گفت‌:7«الا´ن‌ كمر خود را مثل‌ مرد ببند. از تو سؤال‌ می‌نمایم‌ و مرا اعلام‌ كن‌.8آیا داوری‌ مرا نیز باطل‌ می‌نمایی‌؟ و مرا ملزم‌ می‌سازی‌ تا خویشتن‌ را عادل‌ بنمایی‌؟9آیا تو را مثل‌ خدا بازویی‌ هست‌؟ و به‌ آواز مثل‌ او رعد توانی‌ كرد؟10الا´ن‌ خویشتن‌ را به‌ جلال‌ و عظمت‌ زینت‌ بده‌، و به‌ عزّت‌ و شوكت‌ ملبّس‌ ساز.11شدّت‌ غضب‌ خود را بریز و به‌ هركه‌ متكبّر است‌ نظر افكنده‌، او را به‌ زیر انداز.12بر هركه‌ متكبّر است‌ نظر كن‌ و او را ذلیل‌ بساز و شریران‌ را در جای‌ ایشان‌ پایمال‌ كن‌.13ایشان‌ را با هم‌ در خاك‌ پنهان‌ نما و رویهای‌ ایشان‌ را درجای‌ مخفی‌ محبوس‌ كن‌.14آنگاه‌ من‌ نیز درباره‌ تو اقرار خواهم‌ كرد، كه‌ دست‌ راستت‌ تو را نجات‌ تواند داد.15اینك‌ بَهِیموت‌ كه‌ او را با تو آفریده‌ام‌ كه‌ علف‌ را مثل‌ گاو می‌خورد،16همانا قوّت‌ او در كمرش‌ می‌باشد، و توانایی‌ وی‌ در رگهای‌ شكمش‌.17دم‌ خود را مثل‌ سرو آزاد می‌جنباند. رگهای‌ رانش‌ به‌ هم‌ پیچیده‌ است‌.18استخوانهایش‌ مثل‌ لوله‌های‌ برنجین‌ و اعضایش‌ مثل‌ تیرهای‌ آهنین‌ است‌.19او افضل‌ صنایع‌ خدا است‌. آن‌ كه‌ او را آفرید حربه‌اش‌ را به‌ او داده‌ است‌.20به‌ درستی‌ كه‌ كوهها برایش‌ علوفه‌ می‌رویاند، كه‌ در آنها تمامی حیوانات‌ صحرا بازی‌ می‌كنند؛21زیر درختهای‌ كُنار می‌خوابد. در سایه‌ نیزار و در خَلاب‌.22درختهای‌ كُنار او رابه‌ سایه‌ خود می‌پوشاند، و بیدهای‌ نهر، وی‌ را احاطه‌ می‌نماید.23اینك‌ رودخانه‌ طغیان‌ می‌كند، لیكن‌ او نمی‌ترسد و اگر چه‌ اُرْدُن‌ در دهانش‌ ریخته‌ شود ایمن‌ خواهد بود.24آیا چون‌ نگران‌ است‌ او را گرفتار توان‌ كرد؟ یا بینی‌ وی‌ را با قلاّب‌ توان‌ سفت‌ ؟

Chapter 41

1« آیا لِوْیاتان‌ را با قلاّب‌ توانی‌ كشید؟ یا زبانش‌ را با ریسمان‌ توانی‌ فشرد؟2آیا در بینی‌ او مهار توانی‌ كشید؟ یا چانه‌اش‌ را با قلاّب‌ توانی‌ سفت‌؟3آیا او نزد تو تضرّع‌ زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان‌ ملایم‌ به‌ تو خواهد گفت‌؟4آیا با تو عهد خواهد بست‌ یا او را برای‌ بندگی‌ دایمی‌ خواهی‌ گرفت‌؟5آیا با او مثل‌ گنجشك‌ بازی‌ توانی‌ كرد؟ یا او را برای‌ كنیزان‌ خود توانی‌ بست‌؟6آیا جماعت‌ (صیادان‌) از او داد و ستد خواهند كرد؟ یا او را در میان‌ تاجران‌ تقسیم‌ خواهند نمود؟7آیا پوست‌ او را با نیزه‌ها مملّو توانی‌كرد؟ یا سرش‌ را با خُطّافهای‌ ماهی‌گیران‌؟8اگر دست‌ خود را بر او بگذاری‌ جنگ‌ را به‌ یاد خواهی‌ داشت‌ و دیگر نخواهی‌ كرد.9اینك‌ امید به‌ او باطل‌ است‌. آیا از رؤیتش‌ نیز آدمی‌ به‌ روی‌ درافكنده‌ نمی‌شود؟10كسی‌ اینقدر متهوّر نیست‌ كه‌ او را برانگیزاند. پس‌ كیست‌ كه‌ در حضور من‌ بایستد؟11كیست‌ كه‌ سبقت‌ جسته‌، چیزی‌ به‌ من‌ داده‌، تابه‌ او ردّ نمایم‌؟ هرچه‌ زیر آسمان‌ است‌ از آن‌ من‌ می‌باشد.12«درباره‌ اعضایش‌ خاموش‌ نخواهم‌ شد و از جبروت‌ و جمال‌ تركیب‌ او خبر خواهم‌ داد.13كیست‌ كه‌ روی‌ لباس‌ او را باز تواند نمود؟ و كیست‌ كه‌ در میان‌ دو صف‌ دندانش‌ داخل‌ شود؟14كیست‌ كه‌ درهای‌ چهره‌اش‌ را بگشاید؟ دایره‌ دندانهایش‌ هولناك‌ است‌.15سپرهای‌ زورآورش‌ فخر او می‌باشد، با مُهر محكم‌ وصل‌ شده‌ است‌.16با یكدیگر چنان‌ چسبیده‌اند كه‌ باد از میان‌ آنها نمی‌گذرد.17با همدیگر چنان‌ وصل‌ شده‌اند و با هم‌ مُلْتَصِقند كه‌ جدا نمی‌شوند.18از عطسه‌های‌ او نور ساطع‌ می‌گردد و چشمان‌ او مثل‌ پلكهای‌ فجر است‌.19از دهانش‌ مشعلها بیرون‌ می‌آید و شعله‌های‌ آتش‌ برمی‌جهد.20از بینی‌های‌ او دود برمی‌آید مثل‌ دیگ‌ جوشنده‌ و پاتیل‌.21از نفس‌ او اخگرها افروخته‌ می‌شود و از دهانش‌ شعله‌ بیرون‌ می‌آید.22بر گردنش‌ قوّت‌ نشیمن‌ دارد، و هیبت‌ پیش‌ رویش‌ رقص‌ می‌نماید.23طبقات‌ گوشت‌ او به‌ هم‌ چسبیده‌ است‌، و بر وی‌ مستحكم‌ است‌ كه‌ متحرّك‌ نمی‌شود.24دلش‌ مثل‌ سنگ‌ مستحكم‌ است‌، و مانند سنگ‌ زیرین‌ آسیا محكم‌ می‌باشد.25چون‌ او برمی‌خیزد، نیرومندان‌ هراسان‌ می‌شوند، و از خوف‌ بی‌خود می‌گردند.26اگر شمشیر به‌ او انداخته‌ شود اثر نمی‌كند، و نه‌ نیزه‌ و نه‌ مزراق‌ و نه‌ تیر.27آهن‌ را مثل‌ كاه‌ می‌شمارد و برنج‌ را مانند چوب‌ پوسیده‌.28تیرهای‌ كمان‌ او را فرار نمی‌دهد و سنگهای‌ فلاخن‌ نزد او به‌ كاه‌ مبدّل‌ می‌شود.29عمود مثل‌ كاه‌ شمرده‌ می‌شود و بر حركت‌ مزراق‌ می‌خندد.30در زیرش‌ پاره‌های‌ سفال‌ تیز است‌ و گردون‌ پر میخ‌ را بر گِل‌ پهن‌ می‌كند.31لجّه‌ را مثل‌ دیگ‌ می‌جوشاند و دریا را مانند پاتیلچه‌ عطّاران‌ می‌گرداند.32راه‌ را در عقب‌ خویش‌ تابان‌ می‌سازد به‌ نوعی‌ كه‌ لجّه‌ را سفیدمو گمان‌ می‌برند.33بر روی‌ خاك‌ نظیر او نیست‌، كه‌ بدون‌ خوف‌آفریده‌ شده‌ باشد.34بر هرچیز بلند نظر می‌افكند و بر جمیع‌ حیوانات‌ سركش‌ پادشاه‌ است‌.»

Chapter 42

1و ایوب‌ خداوند را جواب‌ داده‌، گفت‌:2«می‌دانم‌ كه‌ به‌ هر چیز قادر هستی‌، و ابداً قصد تو را منع‌ نتوان‌ نمود.3كیست‌ كه‌ مشورت‌ را بی‌عِلم‌ مخفی‌ می‌سازد؟ لكن‌ من‌ به‌ آنچه‌ نفهمیدم‌ تكلّم‌ نمودم‌. به‌ چیزهایی‌ كه‌ فوق‌ از عقل‌ من‌ بود و نمی‌دانستم‌.4الا´ن‌ بشنو تا من‌ سخن‌ گویم‌؛ از تو سؤال‌ می‌نمایم‌ مرا تعلیم‌ بده‌.5از شنیدن‌ گوش‌ درباره‌ تو شنیده‌ بودم‌ لیكن‌ الا´ن‌ چشم‌ من‌ تو را می‌بیند.6از این‌ جهت‌ از خویشتن‌ كراهت‌ دارم‌ و در خاك‌ و خاكستر توبه‌ می‌نمایم‌.»7و واقع‌ شد بعد از اینكه‌ خداوند این‌ سخنان‌ را به‌ ایوب‌ گفته‌ بود كه‌ خداوند به‌ الیفاز تیمانی‌ فرمود: «خشم‌ من‌ بر تو و بر دو رفیقت‌ افروخته‌ شده‌، زیرا كه‌ درباره‌ من‌ آنچه‌ راست‌ است‌ مثل‌ بنده‌ام‌ ایوب‌ نگفتید.8پس‌ حال‌ هفت‌ گوساله‌ و هفت‌ قوچ‌ برای‌ خود بگیرید و نزد بنده‌ من‌ ایوب‌ رفته‌، قربانی‌ سوختنی‌ به‌ جهت‌ خویشتن‌ بگذرانید؛ و بنده‌ام‌ ایوب‌ به‌ جهت‌ شما دعا خواهد نمود، زیرا كه‌ او را مستجاب‌ خواهم‌ فرمود، مبادا پاداش‌ حماقت‌ شما را به‌ شما برسانم‌، چونكه‌ درباره‌ من‌ آنچه‌ راست‌ است‌ مثل‌ بنده‌ام‌ ایوب‌ نگفتید.»9پس‌ الیفاز تیمانی‌ و بلدد شوحی‌ و صوفر نعماتی‌ رفته‌، به‌ نوعی‌ كه‌ خداوند به‌ ایشان‌ امرفرموده‌ بود، عمل‌ نمودند؛ و خداوند ایوب‌ را مستجاب‌ فرمود.10و چون‌ ایوب‌ برای‌ اصحاب‌ خود دعا كرد، خداوند مصیبت‌ او را دور ساخت‌ و خداوند به‌ ایوب‌ دو چندان‌ آنچه‌ پیش‌ داشته‌ بود عطا فرمود.11و جمیع‌ برادرانش‌ و همه‌ خواهرانش‌ و تمامی‌ آشنایان‌ قدیمش‌ نزد وی‌ آمده‌، در خانه‌اش‌ با وی‌ نان‌ خوردند و او را درباره‌ تمامی‌ مصیبتی‌ كه‌ خداوند به‌ او رسانیده‌ بود تعزیت‌ گفته‌، تسلّی‌ دادند و هركس‌ یك‌ قسیطه‌ و هركس‌ یك‌ حلقه‌ طلا به‌ او داد.12و خداوند آخر ایوب‌ را بیشتر از اوّل‌ اومبارك‌ فرمود، چنانكه‌ او را چهارده‌ هزار گوسفند و شش‌ هزار شتر و هزار جفت‌ گاو و هزار الاغ‌ ماده‌ بود.13و او را هفت‌ پسر و سه‌ دختر بود.14و دختر اوّل‌ را یمیمَه‌ و دوّم‌ را قَصِیعَه‌ و سوّم‌ را قَرنْ هَفُّوك‌ نام‌ نهاد.15و در تمامی‌ زمین‌ مثل‌ دختران‌ ایوب‌ زنان‌ نیكوصورت‌ یافت‌ نشدند و پدر ایشان‌، ایشان‌ را در میان‌ برادرانشان‌ ارثی‌ داد.16و بعد از آن‌ ایوب‌ صد و چهل‌ سال‌ زندگانی‌ نمود و پسران‌ خود و پسران‌ پسران‌ خود را تا پشت‌ چهارم‌ دید.17پس‌ ایوب‌ پیر و سالخـورده‌ شـده‌، وفات‌ یافت‌.

## مزامير

Chapter 1

1خوشابحال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و در مجلس استهزاکنندگان ننشیند؛2بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند.3پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوهٔٔ خود را در موسمش می‌دهد، و برگش پژمرده نمی‌گردد و هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود.4شریران چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می‌کند.5لهذا شریران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان.6زیرا خداوند طریق عادلان را می‌داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

Chapter 2

1چرا امّت‌ها شورش نموده‌اند و طوائف در باطل تفکر می‌کنند؟2پادشاهان زمین برمی‌خیزند و سروران با هم مشورت نموده‌اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛3که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خود بیندازیم.4او که بر آسمانها نشسته است می‌خندد. خداوند بر ایشان استهزا می‌کند.5آنگاه در خشم خود بدیشان تکّلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.6و من پادشاه خود را نصب کرده‌ام، بر کوه مقدّس خود صهیون.7فرمان را اعلام می‌کنم، خداوند به من گفته است، تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.8از من درخواست کن و امّت‌ها را به میراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.9ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزهٔ کوزه‌گر آنها را خرد خواهی نمود.10و الآن ای پادشاهان تعّقل نمایید! ای داوران جهان متنبّه گردید!11خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید!12پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته می‌شود. خوشابحال همهٔٔ آنانی که بر او توکّل دارند.

Chapter 3

1[مزمور داود وقتی که از پسر خود ابشالوم فرار کرد] ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده‌اند.بسیاری به ضد من برمی‌خیزند.2بسیاری برای جان من می‌گویند، بجهت او در خدا خلاصی نیست. سلاه.3لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازندهٔ سر من.4به آواز خود نزد خداوند می‌خوانم و مرا از کوه مقدّس خود اجابت می‌نماید. سلاه.5و امّا من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویّت می‌دهد.6از کرورهای مخلوق نخواهم ترسید که گرداگرد من صف بسته‌اند.7ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همهٔٔ دشمنانم زدی؛ دندانهای شریران را شکستی.8نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می‌باشد. سلاه.

Chapter 4

1[برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور داود] ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو.2ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه.3امّا بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید.4خشم گیرید و گناه مورزید. در دلها بر بسترهای خود تفّکر کنید و خاموش باشید. سلاه.5قربانی‌های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.6بسیاری می‌گویند، کیست که به ما احسان نماید؟ ای خداوند نور چهرهٔ خویش را بر ما برافراز.7شادمانی در دل من پدید آورده‌ای، بیشتر از وقتی که غّله و شیرهٔ ایشان افزون گردید.8بسلامتی می‌خسبم و به خواب هم می‌روم زیرا که تو فقط ای خداوند مرا در اطمینان ساکن می‌سازی.

Chapter 5

1[رای سالار مغنیان برذوات نفخه. مزمور داود] ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در تفکر من تأمل فرما!2ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعا می‌کنم.3ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان [دعای خود را] نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار می‌کشم.4زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد.5متکبّران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همهٔٔ بطالتکنندگان نفرت می‌کنی.6دروغ‌گویان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حیلهگر را مکروه می‌دارد.7و امّا من از کثرت رحمت تو به خانه‌ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود.8ای خداوند، به‌سبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان.9زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گلوی ایشان قبر گشاده است و زبانهای خود را جلا می‌دهند.10ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به‌سبب مشورتهای خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده‌اند،11و همهٔ متوکّلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنّم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می‌دارند، در تو وجد خواهند نمود.12زیرا تو ای خداوند مرد عادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

Chapter 6

1[برای سالار مغنیان برذوات اوتار برثمانی. مزمور داود] ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما و مرا در خشم خویش تأدیب مکن!2ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمرده‌ام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است،3و جان من بشدت پریشان است. پس تو ای خداوند، تا به کی؟4ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش!5زیرا که در موت ذکر تو نمی‌باشد! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟6از نالهٔ خود وامانده‌ام! تمامی شب تختخواب خود را غرق می‌کنم، و بستر خویش را به اشکها تر می‌سازم!7چشم من از غصه کاهیده شد و به‌سبب همهٔٔ دشمنانم تار گردید.8ای همهٔٔ بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریهٔٔ مرا شنیده است!9خداوند استغاثهٔ مرا شنیده است. خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود.10همهٔٔ دشمنانم به شدت خجل و پریشان خواهند شد. روبرگردانیده، ناگهان خجل خواهند گردید.

Chapter 7

1[سرود داود که آن را برای خداوند سرایید به‌سبب سخنان کُوش بنیامینی] ای یهوه خدای من، در تو پناه می‌برم. از همهٔٔ تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان.2مبادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات‌دهنده‌ای نباشد.3ای یهوه خدای من اگر این را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد،4اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی‌سبب دشمن خود را تاراج نمودم،5پس دشمنْ جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه.6ای خداوند در غضب خود برخیز، به‌سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده‌ای!7و مجمع امّت‌ها گرداگرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.8خداوند امّت‌ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالتم و کمالی که در من است مرا داد بده!9بدیِ شریران نابود شود و عادل را پایدار کن زیرا امتحان‌کنندهٔ دلها و قلوب، خدای عادل است.10سپر من بر خدا می‌باشد که راست دلان را نجات‌دهنده است.11خدا داور عادل است و هر روزه خدا خشمناک می‌شود.12اگر بازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده و آماده کرده است.13و برای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله‌ور گردانیده است.14اینک به بطالت آبستن شده، و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاییده است.15حفره‌ای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد.16ظلم او برسرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقش فرود خواهد آمد.17خداوند را برحسب عدالتش حمد خواهم گفت و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهم خواند.

Chapter 8

1[برای سالار مغنیان بر جتّیت. مزمور داود] ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذارده‌ای!2از زبان کودکان و شیرخوارگان به‌سبب خصمانت قوّت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی.3چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشته‌ای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای،4پس انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی‌آدم که از او تفقد نمایی؟5او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی.6او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه‌چیز را زیر پای وی نهادی،7گوسفندان و گاوان جمیعاً، و بهایم صحرا را نیز؛8مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هر چه بر راه‌های آبها سیر می‌کند.9ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامیِ زمین!

Chapter 9

1[برای سالار مغنیان بر موت لبین. مزمور داود] خداوند را به‌ تمامی دل‌ حمد خواهم گفت‌؛ جمیع‌ عجایب‌ تو را بیان‌ خواهم كرد.2در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سرایید.3چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد.4زیرا انصاف و داوریِ من کردی. داورِ عادل بر مسند نشسته‌ای.5امّت‌ها را توبیخ نموده‌ای و شریران را هلاک ساخته، نام ایشان را محو کرده‌ای تا ابدالآباد.6و امّا دشمنان نیست شده خرابه‌های ابدی گردیده‌اند؛ و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نابود گردید.7لیکن خداوند نشسته است تا ابدالآباد، و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است؛8و او ربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امّت‌ها را به راستی داد خواهد داد.9و خداوند قلعهٔ بلند برای کوفته‌شدگان خواهد بود، قلعهٔ بلند در زمانهای تنگی.10و آنانی که نام تو را می‌شناسند، بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای.11خداوند را که بر صهیون نشسته است بسرایید؛ کارهای او را در میان قومها اعلان نمایید،12زیرا او که انتقام گیرندهٔ خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است.13ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می‌کشم نظر افکن! ای که برافرازندهٔ من از درهای موت هستی!14تا همهٔٔ تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه‌های دختر صهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود.15امّت‌ها به چاهی که کنده بودند خود افتادند؛ در دامی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد.16خداوند ْ خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شریر از کار دست خود به دام گرفتار گردیده است. هجایون سلاه.17شریران به هاویه خواهند برگشت و جمیع امّت‌هایی که خدا را فراموش می‌کنند،18زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.19برخیز ای خداوند تا انسان غالب نیاید. بر امّت‌ها به حضور تو داوری خواهد شد.20ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امّت‌ها بدانند که انسانند. سلاه.

Chapter 10

1ای خداوند چرا دور ایستاده‌ای و خود را در وقت‌های تنگی پنهان می‌کنی؟2از تکبّر شریران، فقیر سوخته می‌شود؛ در مشورتهایی که اندیشیده‌اند، گرفتار می‌شوند.3زیرا که شریر به شهوات نفس خود فخر می‌کند، و آنکه می‌رباید شکر می‌گوید و خداوند را اهانت می‌کند.4شریر در غرور خود می‌گوید، بازخواست نخواهد کرد. همهٔٔ فکرهای او اینست که خدایی نیست.5راه‌های او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همهٔٔ دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد.6در دل خود گفته است، هرگز جنبش نخواهم خورد، و دُور به دُور بدی را نخواهم دید.7دهان او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیر زبانش مشقّت و گناه است؛8در کمینهای دهات می‌نشیند؛ در جایهای مخفی بی‌گناه را می‌کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛9در جای مخفی مثل شیر در بیشهٔ خود کمین می‌کند؛ بجهت گرفتن مسکین کمین می‌کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می‌سازد.10پس کوفته و زبون می‌شود؛ و مساکین در زیر جباران او میافتند.11در دل خود گفت، خدا فراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.12ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود را برافراز و مسکینان را فراموش مکن!13چرا شریر خدا را اهانت کرده، در دل خود می‌گوید، تو بازخواست نخواهی کرد؟14البته دیده‌ای زیرا که تو بر مشقّت و غم می‌نگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مددکار یتیمان تو هستی.15بازوی گناهکار را بشکن. و امّا شریر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی.16خداوند پادشاه است تا ابدالآباد. امّت‌ها از زمین او هلاک خواهند شد.17ای خداوند مسألت مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان را استوار نموده‌ای و گوش خود را فراگرفته‌ای،18تا یتیمان و کوفته‌شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

Chapter 11

1[رای سالار مغنیان. مزمور داود] بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به جانم می‌گویید، مثل مرغ به کوه خود بگریزید؟2زیرا اینک، شریران کمان را می‌کشند و تیر را به زه نهاده‌اند، تا بر راست‌دلان در تاریکی بیندازند.3زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مرد عادل چه کند؟4خداوند در هیکل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای وی بنی‌آدم را می‌آزماید.5خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند؛ و امّا از شریر و ظلم‌دوست، جان او نفرت می‌دارد.6بر شریر دامها و آتش و کبریت خواهد بارانید، و باد سموم حصهٔ پیالهٔ ایشان خواهد بود.7زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست می‌دارد، و راستان روی او را خواهند دید.

Chapter 12

1[برای سالار مغنیان بر ثمانی. مزمور داود] ای خداوند نجات بده زیرا که مرد مقدّس نابود شده است و امناء از میان بنی‌آدم نایاب گردیده‌اند!2همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛ به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند.3خداوند همهٔٔ لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید،4که می‌گویند، به زبان خویش غالب می‌آییم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟5خداوند می‌گوید، به‌سبب غارت مسکینان و نالهٔ فقیران، الآن برمی‌خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد، برپا خواهم داشت.6کلام خداوند کلام طاهر است، نقرهٔ مصفای در قالِ زمین که هفت مرتبه پاک شده است.7تو ای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالآباد محافظت خواهی فرمود.8شریران به هر جانب می‌خرامند، وقتی که خباثت در بنی‌آدم بلند می‌شود.

Chapter 13

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟2تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هرروزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟3ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخسبم.4مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانی‌ام شادی نمایند.5و امّا من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد.6برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

Chapter 14

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] احمق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته‌اند و نیکوکاری نیست.2خداوند از آسمان بربنی‌آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدایی هست.3همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.4آیا همهٔٔ گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند، چنانکه نان می‌خورند، و خداوند را نمی‌خوانند؟5آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدا در طبقهٔ عادلان است.6مشورت مسکین را خجل می‌سازید چونکه خداوند ملجای اوست.7کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می‌شد! چون خداوند اسیریِ قوم خویش را برگردانَدْ، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

Chapter 15

1[مزمور داود] ای خداوند کیست که در خیمهٔٔ تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدّس تو ساکن گردد؟2آنکه بی‌عیب سالک باشد و عدالت را به جا آورد، و در دل خویش راستگو باشد؛3که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایهٔٔ خود بدی نکند و دربارهٔٔ اقارب خویش مذمت را قبول ننماید؛4که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می‌ترسند مکرم می‌دارد؛ و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد.5نقرهٔ خود را به سود نمی‌دهد و رشوه بر بی‌گناه نمی‌گیرد. آنکه این را به جا آوَرَد، تا ابدالآباد جنبش نخواهد خورد.

Chapter 16

1[مکتوم داود] ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا برتو توکل می‌دارم.2خداوند را گفتم، تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.3و امّا مقدّسانی که در زمین‌اند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است.4دردهای آنانی که عقب [خدای] دیگر می‌شتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خونی ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.5خداوند نصیبِ قسمت و کاسهٔ من است. تو قرعهٔ مرا نگاه می‌داری.6خِطّه‌های من به جایهای خوش افتاد. میراث بَهیّ به من رسیده است.7خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم. شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند.8خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد.9از این رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد.10زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.11طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد!

Chapter 17

1[صلات داود] ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما! و دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید، گوش بگیر!2داد من از حضور تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند.3دل مرا آزموده‌ای، شبانگاه از آن تفقد کرده‌ای. مرا قال گذاشته‌ای و هیچ نیافته‌ای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند.4و امّا کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راه‌های ظالم نگاه داشتم5. قدمهایم به آثار تو قائم است، پس پایهایم نخواهد لغزید.6ای خدا تو را خوانده‌ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو.7رحمتهای خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان می‌رهانی.8مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایهٔ بال خود پنهان کن،9از روی شریرانی که مرا خراب می‌سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند.10دل فربهٔ خود را بسته‌اند. به زبان خویش سخنان تکبرآمیز می‌گویند.11الآن قدمهای ما را احاطه کرده‌اند، و چشمان خود را دوخته‌اند تا ما را به زمین بیندازند.12مَثَل او مَثَل شیری است که در دریدن حریص باشد، و مَثَل شیر ژیان که در بیشهٔ خود در کمین است.13ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شریر به شمشیر خود برهان،14از آدمیان، ای خداوند، به دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است که شکم ایشان را به ذخایر خود پرساخته‌ای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک می‌کنند.15و امّا من روی تو را در عدالت خواهم دید، و چون بیدار شوم، از صورت تو سیر خواهم شد.

Chapter 18

1[برای سالار مغنیان، مزمور داود بندهٔٔ خداوند که کلام این سرود را به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همهٔٔ دشمنانش و از دست شاؤل رهایی داد. پس گفت،] ای خداوند ! ای قوّت من! تو را محبّت می‌نمایم.2خداوند صخرهٔ من است و ملجا و نجات‌دهندهٔٔ من. خدایم صخرهٔ من است که در او پناه می‌برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعهٔ بلند من.3خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت.4رَسَنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود.5رَسَنهای گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده.6در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیکل خود شنید و استغاثهٔ من به حضورش به گوش وی رسید.7زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوه‌ها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او افروخته شد.8دُخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشها از آن افروخته گردید.9آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ می‌بود.10برکروبی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد.11تاریکی را پردهٔ خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آبها و ابرهای متراکم را.12از تابشِ پیش روی وی ابرهایش می‌شتافتند، تگرگ و آتشهای افروخته.13و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشهای افروخته را.14پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و برقها بینداخت و ایشان را پریشان نمود.15آنگاه عمق‌های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه تو ای خداوند، از نَفْخِهٔ باد بینی تو!16پس، از اعلیٰ فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید.17و مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من تواناتر بودند.18در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه‌گاه من بود.19و مرا بجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که در من رغبت می‌داشت.20خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید.21زیرا که راه‌های خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصیان نورزیده‌ام،22و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خود دور نکرده‌ام،23و نزد او بی‌عیب بوده‌ام و خویشتن را از گناه خود نگاه داشته‌ام.24پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظر وی.25خویشتن را با رحیم، رحیم می‌نمایی، و با مرد کامل، خود را کامل می‌نمایی.26خویشتن را با طاهر، طاهر می‌نمایی و با مکار، به مکر رفتار می‌کنی.27زیرا قوم مظلوم را خواهی رهانید و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت.28زیرا که تو چراغ مرا خواهی افروخت؛ یهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید.29زیرا به مدد تو بر فوجها حمله می‌برم و به خدای خود از حصارها برمی‌جهم.30و امّا خدا، طریق او کامل است و کلام خداوند مُصَفیٰ. او برای همهٔٔ متوکلان خود سپر است؛31زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخرهای غیر از خدای ما؟32خدایی که کمر مرا به قوّت بسته و راه‌های مرا کامل گردانیده است.33پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مُقامهای اعلای من برپا داشته است.34دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازویمن خم شد.35سپر نجات خود را به من داده‌ای. دست راستت عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است.36قدمهایم را زیرم وسعت دادی که پایهای من نلغزید.37دشمنان خود را تعاقب نموده، بدیشان خواهم رسید و تا تلف نشوند بر نخواهم گشت.38ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پاهای من خواهند افتاد.39زیرا کمر مرا برای جنگ به قوّت بستهای و مخالفانم را زیر پایم انداخته‌ای.40گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای تا خصمان خود را نابود بسازم.41فریاد برآوردند امّا رهاننده‌ای نبود؛ نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد.42ایشان را چون غبار پیش باد ساییده‌ام؛ مثل گِلِ کوچه‌ها ایشان را دور ریختهام.43مرا از منازعه قوم رهانیده، سر امّت‌ها ساخته‌ای. قومی را که نشناخته بودم، مرا خدمت می‌نمایند.44به مجرد شنیدن، مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا نزد من تذلّل خواهند نمود.45فرزندان غربا پژمرده می‌شوند و در قلعه‌های خود خواهند لرزید.46خداوند زنده است و صخرهٔ من متبارک باد، و خدای نجات من متعال!47خدایی که برای من انتقام می‌گیرد و قومها را زیر من مغلوب می‌سازد.48مرا از دشمنانم رهانیده، برخصمانم بلند کرده‌ای و از مرد ظالم مرا خلاصی داده‌ای!49لهذا ای خداوند تو را در میان امّت‌ها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند،50که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت نموده است. یعنی به داودو ذُرّیَت او تا ابدالآباد.

Chapter 19

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] آسمانْ جلال خدا را بیان می‌کند و فلکْ از عمل دستهایش خبر می‌دهد.2روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب.3سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی‌شود.4قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون.5خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل داماد از حجلهٔ خود بیرون می‌آید و مثل پهلوان از دویدن در میدان شادی می‌کند.6خروجش از کرانهٔ آسمان است و مدارش تا به کرانهٔ دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.7شریعت خداوند کامل است و جان را برمی‌گرداند؛ شهادات خداوند امین است و جاهل را حکیم می‌گرداند.8فرایض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می‌کند.9ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابدالآباد. احکام خداوند حق و تماماً عدل است.10از طلا مرغوبتر و از زرِ خالصِ بسیار. از شهد شیرینتر و از قطراتِ شانهٔ عسل.11بندهٔٔ تو نیز از آنها متنبه می‌شود، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.12کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفیام طاهر ساز.13بنده‌ات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی‌عیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود.14سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد،ای خداوند که صخرهٔ من و نجات‌دهندهٔٔ من هستی!

Chapter 20

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] 1 خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرافراز نماید.2نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صهیون تأیید نماید.3جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانی‌های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه.4موافق دل تو به تو عطا فرماید و همهٔٔ مشورتهای تو را به انجام رساند.5به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، عَلَم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسألت تو را به انجام خواهد رسانید.6الآن دانسته‌ام که خداوند مسیح خود را می‌رهاند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوّت نجات‌بخش دست راست خویش.7اینان ارابه‌ها را و آنان اسبها را، امّا ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود.8ایشان خم شده، افتاده‌اند و امّا ما برخاسته، ایستاده‌ایم.9ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

Chapter 21

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود.] ای خداوند در قوّت تو پادشاه شادی می‌کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد.2مراد دل او را به وی بخشیدی و مسألت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه.3زیرابه برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زرِ خالص برسر وی نهادی.4حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابدالآباد.5جلال او به‌سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده‌ای.6زیرا او را مبارک ساخته‌ای تا ابدالآباد. به حضور خود او را بی‌نهایت شادمان گردانیده‌ای.7زیرا که پادشاه بر خداوند توکل می‌دارد، و به رحمت حضرت اعلیٰ جنبش نخواهد خورد.8دست تو همهٔٔ دشمنانت را خواهد دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت.9در وقت غضب خود، ایشان را چون تنور آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتشْ ایشان را خواهد خورد.10ثمرهٔٔ ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی‌آدم.11زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجا آوَرْد.12زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. بر زه‌های خود تیرها را به روی ایشان نشان خواهی گرفت.13ای خداوند در قوّت خود متعال شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

Chapter 22

1[برای سالار مغنیان بر غزالهٔ صبح. مزمور داود] ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای و از نجات من و سخنان فریادم دور هستی؟2ای خدای من، در روز می‌خوانم و مرا اجابت نمی‌کنی، در شب نیز؛ ومرا خاموشی نیست.3و امّا تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل نشسته‌ای.4پدران ما بر تو توکل داشتند؛ بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی؛5نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند؛ بر تو توکل داشتند، پس خجل نشدند.6و امّا من کِرم هستم و انسان نی؛ عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شدهٔ قوم.7هرکه مرا بیند به من استهزا می‌کند. لبهای خود را باز می‌کنند و سرهای خود را می‌جنبانند [و می‌گویند]،8بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برهاند چونکه به وی رغبت می‌دارد.9زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی.10از رحم بر تو انداخته شدم؛ از شکم مادرم خدای من تو هستی.11از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است و کسی نیست که مدد کند.12گاوان نرِ بسیار دور مرا گرفته‌اند؛ زورمندان باشان مرا احاطه کرده‌اند.13دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درندهٔ غران.14مثل آب ریخته شده‌ام و همهٔٔ استخوانهایم از هم گسیخته؛ دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است.15قوّت من مثل سفال خشک شده و زبانم به کامم چسبیده؛ و مرا به خاک موت نهاده‌ای.16زیرا سگان دور مرا گرفته‌اند؛ جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفتهاند.17همهٔٔ استخوانهای خود را می‌شمارم. ایشان به من چشم دوخته، می‌نگرند.18رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.19امّا تو ای خداوند، دور مباش! ای قوّت من، برای نصرت من شتاب کن.20جان مرا از شمشیر خلاص کن و یگانهٔ مرا از دست سگان.21مرا از دهان شیر خلاصی ده، ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای.22نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد؛ در میان جماعت تو را تسبیح خواهم خواند.23ای ترسندگان خداوند او را حمد گویید؛ تمام ذریت یعقوب او را تمجید نمایید و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید.24زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده، و روی خود را از او نپوشانیده است؛ و چون نزد وی فریاد برآورد، او را اجابت فرمود.25تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگانت ادا خواهم نمود.26حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد؛ و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند؛ و دلهای شما زیست خواهد کرد تا ابدالآباد.27جمیع کرانه‌های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود؛ و همهٔٔ قبایل امّت‌ها به حضور تو سجده خواهند کرد.28زیرا سلطنت از آن خداوند است و او بر امّت‌ها مسلط است.29همهٔ متموّلان زمین غذا خورده، سجده خواهند کرد؛ و به حضور وی هر که به خاک فرو می‌رود رکوع خواهد نمود؛ و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت.30ذریتی او را عبادت خواهند کرد و دربارهٔٔ خداوند طبقهٔ بعد را اِخبار خواهند نمود.31ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد قومی را که متولد خواهند شد، که او این کار کرده است.

Chapter 23

1[مزمور داود] خداوند شبان من است؛ محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.2در مرتعهای سبز مرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند.3جان مرا برمی‌گرداند و به خاطر نام خود به راه‌های عدالت هدایتم می‌نماید.4چون در وادی سایهٔ موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی؛ عصا و چوبدستی تو مرا تسلی خواهد داد.5سفرهای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسهام لبریز شده است.6هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود و در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالآباد.

Chapter 24

1[مزمور داود] زمین و پُری آن از آن خداوند است، ربعمسکون و ساکنان آن.2زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد و آن را بر نهرها ثابت گردانید.3کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟4او که پاک دست و صافدل باشد، که جان خود را به بطالت ندهد و قسم دروغ نخورد.5او برکت را از خداوند خواهد یافت، و عدالت را از خدای نجات خود.6این است طبقهٔ طالبان او، طالبان روی تو ای [خدای] یعقوب. سِلاه.7ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلالداخل شود!8این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار، خداوند که در جنگ جبار است!9ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازید! ای درهای ابدی برافرازید تا پادشاه جلال داخل شود!10این پادشاه جلال کیست؟ یَهُوَه صَبایوت پادشاه جلال اوست! سلاه.

Chapter 25

1[مزمور داود] ای خداوند، بسوی تو جان خود را برمیافرازم. ای خدای من، بر تو توکل می‌دارم؛2پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند.3بلی، هر که انتظار تو می‌کشد خجل نخواهد شد. آنانی که بی‌سبب خیانت می‌کنند خجل خواهند گردید.4ای خداوند، طریق‌های خود را به من بیاموز و راه‌های خویش را به من تعلیم ده.5مرا به راستیِ خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام.6ای خداوند، احسانات و رحمتهای خود را به یاد آور چونکه آنها از ازل بوده است.7خطایای جوانی و عصیانم را به یاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن.8خداوند نیکو و عادل است، پس به گناهکاران طریق را خواهد آموخت.9مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد.10همهٔ راه‌های خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادات او را نگاه می‌دارند.11ای خداوند به خاطر اسم خود، گناه مرا بیامرز زیرا که بزرگ است.12کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت.13جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد و ذریت او وارث زمین خواهند شد.14سرّ خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد.15چشمان من دائماً بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می‌آورد.16بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم.17تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقتهای من بیرون آور.18بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیامرز.19بر دشمنانم نظر کن زیرا که بسیارند و به کینهٔ تلخ به من کینه می‌ورزند.20جانم را حفظ کن و مرا رهایی ده تا خجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم.21کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم.22ای خدا، اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقتهای وی.

Chapter 26

1[مزمور داود] ای خداوند، مرا داد بده زیرا که من در کمال خود رفتار نموده‌ام و بر خداوند توکل داشته‌ام، پس نخواهم لغزید.2ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفّی گردان.3زیرا که رحمت تو در مدّ نظر من است و در راستی تو رفتار نموده‌ام؛4با مردان باطل ننشستهام و با منافقین داخل نخواهم شد.5از جماعت بدکاران نفرت می‌دارم و با طالحین نخواهم نشست.6دستهای خود را در صفا می‌شویم. مذبح تو را ای خداوند طواف خواهم نمود،7تا آواز حمد تو را بشنوانم و عجایب تو را اخبار نمایم.8ای خداوند محل خانهٔ تو را دوست می‌دارم و مقام سکونت جلال تو را.9جانم را با گناهکارانجمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خونریز،10که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است.11و امّا من در کمال خود سالک می‌باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما.12پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعتها متبارک خواهم خواند.

Chapter 27

1[مزمور داود] خداوند نور من و نجات من است؛ از کِه بترسم؟ خداوند ملجای جان من است؛ از کِه هراسان شوم؟2چون شریران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند.3اگر لشکری بر من فرود آید، دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت.4یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید، که تمام ایام عمرم در خانهٔ خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیکل او تفکر نمایم.5زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پردهٔ خیمهٔٔ خود، مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت.6و الآن سرم بر دشمنانم گرداگردم برافراشته خواهد شد. قربانی‌های شادکامی را در خیمهٔٔ او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند.7ای خداوند چون به آواز خود می‌خوانم، مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما.8دل من به تو می‌گوید [که گفته‌ای]، روی مرا بطلبید.بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید.9روی خود را از من مپوشان و بندهٔٔ خود را در خشم برمگردان. تو مددکار من بوده‌ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما.10چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی‌دارد.11ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به‌سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما.12مرا به خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهود کذبه و دمندگان ظلم بر من برخاستهاند.13اگر باور نمی‌کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم.14برای خداوند منتظر باش و قویّ شو و دلت را تقویّت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

Chapter 28

1[مزمور داود] ای خداوند، نزد تو فریاد برمی‌آورم.ای صخرهٔ من، از من خاموش مباش، مبادا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می‌روند.2آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می‌کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمیافرازم.3مرا با شریران و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح‌آمیز می‌گویند و آزار در دل ایشان است.4آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما.5چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی‌کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود.6خداوند متبارک باد زیرا که آواز تضرع مراشنیده است.7خداوند قوّت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته‌ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت.8خداوند قوّت ایشان است و برای مسیح خود قلعهٔ نجات.9قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافراز تا ابدالآباد.

Chapter 29

1[مزمور داود] ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوّت را برای خداوند توصیف نمایید.2خداوند را به جلال اسم او تمجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیّت سجده کنید.3آواز خداوند فوق آبها است. خدای جلال رعد می‌دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است.4آواز خداوند با قوّت است. آواز خداوند با جلال است.5آواز خداوند سروهای آزاد را می‌شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می‌شکند.6آنها را مثل گوساله می‌جهاند. لبنان و سریون را مثل بچهٔ گاو وحشی.7آواز خداوند زبانه‌های آتش را می‌شکافد.8آواز خداوند صحرا را متزلزل می‌سازد. خداوند صحرای قادِشْ را متزلزل می‌سازد.9آواز خداوند غزالها را به درد زه می‌اندازد، و جنگل را بیبرگ می‌گرداند. و در هیکل او جمیعاً جلال را ذکر می‌کنند.10خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابدالآباد.11خداوند قوم خود را قوّت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

Chapter 30

1[سرود برای متبّرک ساختن خانه. مزمور داود] ای خداوند تو را تسبیح می‌خوانم زیراکه مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی.2ای یهوه خدای من، نزد تو استغاثه نمودم و مرا شفا دادی.3ای خداوند جانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرونروم.4ای مقدّسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیّت او حمد گویید!5زیرا که غضب او لحظهای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه نزیل می‌شود. صبحگاهان شادی رخ می‌نماید.6و امّا من در کامیابی خود گفتم، جنبش نخواهم خورد تا ابدالآباد.7ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوّت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشانیدی پریشان شدم.8ای خداوند نزد تو فریاد برمی‌آورم و نزد خداوند تضرع می‌نمایم.9در خون من چه فایده است چون به حفره فرو روم؟ آیا خاکْ تو را حمد می‌گوید و راستی تو را اخبار می‌نماید؟10ای خداوند بشنو و به من کرم فرما. ای خداوند مددکار من باش.11ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته‌ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بستهای.12تا جلالم ترا سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابدالآباد.

Chapter 31

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] ای خداوند بر تو توکل دارم؛ پسخجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده.2گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخرهای قوی و خانه‌ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی.3زیرا صخره و قلعهٔ من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما.4مرا از دامی که برایم پنهان کرده‌اند بیرون آور.5زیرا قلعهٔ من تو هستی. روح خود را به دست تو می‌سپارم. ای یهوه، خدای حق، تو مرا فدیه دادی.6از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می‌کنند نفرت می‌کنم. و امّا من بر خداوند توکل می‌دارم.7به رحمت تو وجد و شادی می‌کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیها شناختهای؛8مرا به دست دشمن اسیر نساخته‌ای؛ پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای.9ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسدم نیز.10زیرا که حیاتم از غم و سالهایم از ناله فانی گردیده است. قوّتم از گناهم ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد.11نزد همهٔٔ دشمنانم عار گردیده‌ام. خصوصاً نزد همسایگان خویش؛ و باعث خوف آشنایان شده‌ام. هرکه مرا بیرون بیند از من می‌گریزد.12مثل مرده از خاطر فراموش شده‌ام و مانند ظرفِ تلف شده گردیده‌ام.13زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می‌باشد، زیرا بر من با هم مشورت می‌کنند و در قصد جانم تفکر می‌نمایند.14و امّا من بر تو ای خداوند توکل می‌دارم وگفته‌ام خدای من تو هستی.15وقت‌های من در دست تو می‌باشد. مرا از دست دشمنانم و جفاکنندگانم خلاصی ده.16روی خود را بر بنده‌ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش.17ای خداوند خجل نشوم چونکه تو را خوانده‌ام. شریران خجل شوند و در حفره خاموش باشند.18لبهای دروغگو گنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن می‌گوید.19زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگانت ذخیره کرده‌ای و برای متوکّلانت پیش بنی‌آدم ظاهر ساخته‌ای.20ایشان را در پردهٔ روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه‌ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت.21متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است.22و امّا من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده‌ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی.23ای جمیع مقدّسانِ خداوند او را دوست دارید. خداوند اُمنا را محفوظ می‌دارد و متکبران را مجازات کثیر می‌دهد.24قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد، ای همگانی که برای خداوند انتظار می‌کشید!

Chapter 32

1[قصیدهٔ داود] خوشابحال کسی که عصیان او آمرزیده شد و گناه وی مستور گردید.2خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاوَرَد و در روح او حیلهای نمی‌باشد.3هنگامی که خاموش می‌بودم، استخوانهایم پوسیده می‌شد از نعرهای که تمامی روز میزدم.4چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود. رطوبتم به خشکیِ تابستان مبدل گردید، سلاه.5به گناه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم، عصیان خود را نزد خداوند اقرار می‌کنم. پس تو آلایش گناهم را عفو کردی، سلاه.6از این رو هر مقدّسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سَیَلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید.7تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه.8تو را حکمت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود.9مثل اسب و قاطر بی‌فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند، والاّ نزدیک تو نخواهند آمد.10غمهای شریر بسیار می‌باشد، امّا هر که بر خداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد.11ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید و ای همهٔٔ راست‌دلان ترنّم نمایید.

Chapter 33

1ای صالحان در خداوند شادی نمایید،زیرا که تسبیح خواندن راستان را می‌شاید.2خداوند را با بربط حمد بگویید؛ با عود ده تار او را سرود بخوانید.3سرودی تازه برای او بسرایید؛ نیکو بنوازید با آهنگ بلند.4زیرا کلام خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است.5عدالت و انصاف را دوست می‌دارد. جهان از رحمت خداوند پر است.6به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نَفْخِهٔ دهان او.7آبهای دریا را مثل توده جمع می‌کند و لجّه‌ها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید.8تمامیِ اهل زمین از خداوند بترسند؛ جمیع سکنهٔ ربع مسکون از او بترسند.9زیرا که او گفت و شد؛ او امر فرمود و قایم گردید.10خداوند مشورت امّت‌ها را باطل می‌کند؛ تدبیرهای قبائل را نیست می‌گرداند.11مشورت خداوند قائم است تا ابدالآباد؛ تدابیر قلب او تا دهرالدّهور.12خوشابحال امّتی که یهوه خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است.13از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی‌آدم را نگریست.14از مکان سکونت خویش نظر میافکند، برجمیع ساکنان جهان.15او که دلهای ایشان را جمیعاً سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است.16پادشاه به زیادتیِ لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوّت رهایی نخواهد یافت.17اسب بجهت استخلاص باطل است و به شدت قوّت خود کسی را رهایی نخواهد داد.18اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او می‌ترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را می‌کشند.19تا جان ایشان را از موت رهایی بخشد و ایشان را در قحط زنده نگاه دارد.20جان ما منتظر خداوند می‌باشد. او اعانت و سپر ما است.21زیرا که دل ما در او شادی می‌کند و در نام قدوس او توکّل می‌داریم.22ای خداوند رحمت تو بر ما باد، چنانکه امیدوار تو بوده‌ایم.

Chapter 34

1مزمور داود وقتی که منش خود را به حضور اَبِیمَلَک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت خداوند را در هر وقت متبارک خواهمگفت. تسبیح او دائماً بر زبان من خواهد بود.2جان من در خداوند فخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود.3خداوند را با من تکبیر نمایید. نام او را با یکدیگر برافرازیم.4چون خداوند را طلبیدم، مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید.5بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان خجل نشد.6این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامیِ تنگیهایش رهایی بخشید.7فرشتهٔ خداوند گرداگرد ترسندگان او است؛ اردو زده، ایشان را می‌رهاند.8بچشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشابحال شخصی که بدو توکّل می‌دارد.9ای مقدّسانِ خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست.10شیربچگان بینوا شده، گرسنگی می‌کشند و امّا طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد.11ای اطفال بیایید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت.12کیست آن شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می‌دارد تا نیکویی را ببیند؟13زبانت را از بدی نگاه دار و لبهایت را از سخنان حیلهآمیز؛14از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن؛ صلح را طلب نما و در پی آن بکوش.15چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان.16روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد.17چون [صالحان] فریاد برآوردند، خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همهٔ تنگیهای ایشان رهایی بخشید.18خداوند نزدیک شکستهدلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد.19زحمات مرد صالح بسیار است، امّا خداوند او را از همهٔٔ آنها خواهد رهانید.20همهٔ استخوانهای ایشان را نگاه می‌دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد.21شریر را شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح مؤآخذه خواهد شد.22خداوند جان بندگان خود را فدیه خواهد داد و از آنانی که بر وی توکّل دارند مؤآخذه نخواهد شد.

Chapter 35

1[مزمور داود] ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می‌کنند.2سپر و مِجَنّ را بگیر و به اعانت من برخیز،3و نیزه را راست کن و راه را پیش روی جفاکنندگانم ببند و به جان من بگو من نجات تو هستم.4خجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند؛ و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و خجل شوند.5مثل کاه پیش روی باد باشند و فرشتهٔ خداوند ایشان را براند.6راه ایشان تاریکی و لغزنده باد و فرشتهٔ خداوند ایشان را تعاقب کند.7زیرا دام خود را برای من بی‌سبب در حفره‌ای پنهان کردند که آن را برای جان من بیجهت کَنده بودند.8هلاکت ناگهانی بدو برسد و دامی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد.9و امّا جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود.10همهٔٔ استخوانهایم می‌گویند، ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخصِ قویتر از او می‌رهاند و مسکین وفقیر را از تاراجکنندهٔ وی!11شاهدان کینهور برخاستهاند. چیزهایی را که نمی‌دانستم از من می‌پرسند.12به عوض نیکویی بدی به من می‌کنند. جان مرا بی‌کس گردانیده‌اند.13و امّا من چون ایشان بیمار می‌بودند، پلاس می‌پوشیدم؛ جان خود را به روزه می‌رنجانیدم و دعایم به سینهام برمی‌گشت.14مثل آنکه او دوست و برادرم می‌بود، سرگردان می‌رفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می‌شدم.15ولی چون افتادم شادیکنان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند، و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند.16مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی می‌کنند، دندانهای خود را بر من میافشردند.17ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد؟ جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانهٔ مرا از شیربچگان.18و تو را در جماعتِ بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند.19تا آنانی که بی‌سبب دشمن منند، بر من فخر نکنند، و آنانی که بر من بی‌سبب بغض می‌نمایند، چشمک نزنند.20زیرا برای سلامتیسخن نمی‌گویند و بر آنانی که در زمین آرامند، سخنان حیلهآمیز را تفکر می‌کنند.21و دهان خود را بر من باز کرده، می‌گویند هَه‌هَه چشم ما دیده است.22ای خداوند تو آن را دیده‌ای، پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش.23خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من، برای دعوی من.24ای یهوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی نمایند.25تا در دل خود نگویند، اینک مراد ما؛ تا نگویند او را بلعیده‌ایم!26و آنانی که در بدیِ من شادند، با هم خجل و شرمنده شوند؛ و آنانی که بر من تکبر می‌کنند، به خجلت و رسوایی ملبس شوند.27آنانی که خواهان حق منند ترنّم و شادی نمایند و دائماً گویند خداوند بزرگ است که به سلامتیِ بندهٔٔ خود رغبت دارد.28و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامیِ روز.

Chapter 36

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود بندهٔٔ خداوند] معصیت شریر در اندرون دل منمی‌گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست.2زیرا خویشتن را در نظر خود تملق می‌گوید تا گناهش ظاهر نشود و مکروه نگردد.3سخنان زبانش شرارت و حیله است. از دانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است.4شرارت را بر بستر خود تفکر می‌کند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.5ای خداوند رحمت تو در آسمانها است وامانت تو تا افلاک.6عدالت تو مثل کوه‌های خداست و احکام تو لجهٔ عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات می‌دهی.7ای خدا رحمت تو چه ارجمند است. بنی‌آدم زیر سایهٔ بالهای تو پناه می‌برند.8از چربی خانهٔ تو شاداب می‌شوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می‌نوشانی.9زیرا که نزد تو چشمهٔ حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید.10رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان.11پای تکبر بر من نیاید و دست شریران مرا گریزان نسازد.12در آنجا بدکرداران افتاده‌اند. ایشان انداخته شده‌اند و نمی‌توانند برخاست.

Chapter 37

1[مزمور داود] به‌سبب شریران خویشتن را مشوشمساز و بر فتنهانگیزان حسد مبر.2زیرا که مثل علف به زودی بریده می‌شوند و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد.3بر خداوند توکّل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو.4و در خداوند تمتع ببر، پس مسألت دل تو را به تو خواهد داد.5طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکّل کن که آن را انجام خواهد داد،6و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظُهر.7نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حیلهگر خود را مشوش مساز.8از غضب برکنار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناهخواهد شد.9زیرا که شریران منقطع خواهند شد. و امّا منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود.10هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود. در مکانش تأمل خواهی کرد و نخواهد بود.11و امّا حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانیِ سلامتی متلذذ خواهند گردید.12شریر بر مرد عادل شورا می‌کند و دندانهای خود را بر او میافشرد.13خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می‌بیند که روز او می‌آید.14شریران شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده‌اند تا مسکین و فقیر را بیندازند و راستروان را مقتول سازند.15شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد.16نعمتِ اندکِ یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته‌های شریران کثیر.17زیرا که بازوهای شریران، شکسته خواهد شد. و امّا صالحان را خداوند تأیید می‌کند.18خداوند روزهای کاملان را می‌داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالآباد.19در زمان بلا خجل نخواهند شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود.20زیرا شریران هلاک می‌شوند و دشمنان خداوند مثل خرّمی مرتعها فانی خواهند شد. بلی مثل دُخان فانی خواهند گردید.21شریر قرض می‌گیرد و وفا نمی‌کند و امّا صالح رحیم و بخشنده است.22زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و امّا آنانی که ملعون ویاند، منقطع خواهند شد.23خداوند قدمهای انسان را مستحکم می‌سازد، و در طریق‌هایش سرور می‌دارد.24اگر چه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستشرا می‌گیرد.25من جوان بودم و الآن پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده‌ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند.26تمامی روز رئوف است و قرض دهنده، و ذریت او مبارک خواهند بود.27از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالآباد.28زیرا خداوند انصاف را دوست می‌دارد و مقدّسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالآباد. و امّا نسل شریر منقطع خواهد شد.29صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود.30دهان صالح حکمت را بیان می‌کند و زبان او انصاف را ذکر می‌نماید.31شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید.32شریر برای صالح کمین می‌کند و قصد قتل وی می‌دارد.33خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد.34منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شریران منقطع شوند آن را خواهی دید.35شریر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را به هر سو می‌کشید.36امّا گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد.37مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را ببین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است.38امّا خطاکاران جمیعاً هلاک خواهند گردید و عاقبت شریران منقطع خواهد شد39و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعهٔ ایشان خواهد بود.40و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شریران خلاص کرده، خواهد رهانید زیرا بر او توکّل دارند.

Chapter 38

1[مزمور داود برای تذکر] ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تأدیبم مفرما.2زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است.3در جسد من به‌سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به‌سبب خطای خودم سلامتی نی.4زیرا گناهانم از سرم گذشته است. مثل بار گران از طاقتم سنگینتر شده.5جراحات من متعفّن و مقروح شده است، به‌سبب حماقت من.6به خود می‌پیچم و بی‌نهایت منحنی شده‌ام. تمامی روز ماتمکنان تردد می‌کنم.7زیرا کمر من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست.8من بیحس و بی‌نهایت کوفته شده‌ام و از فغان دل خود نعره می‌زنم.9ای خداوند تمامیِ آرزوی من در مد نظر تو است و ناله‌های من از تو مخفی نمی‌باشد.10دل من میطپد و قوّتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست.11دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار میایستند و خویشان من دور ایستاده‌اند.12آنانی که قصد جانم دارند دام می‌گسترند و بداندیشانم سخنان فتنهانگیز می‌گویند و تمام روز حیله را تفکر می‌کنند.13و امّا من مثل کر نمی‌شنوم؛ و مانند گُنگم که دهان خود را باز نکند.14و مثل کسی گردیده‌ام که نمی‌شنود و کسی که در زبانش حجتی نباشد.15زیرا که ای خداوند انتظار تو را می‌کشم. تو ای یهوه خدایم جواب خواهی داد.16چونکه گفته‌ام مبادا بر من شادی نمایند و چون پایم بلغزد بر من تکبر کنند.17زیرا که برای افتادن نصب شده‌ام و درد من همیشه پیش روی من است.18زیرا گناهخود را اخبار می‌نمایم و از خطای خود غمگین هستم.19امّا دشمنانم زنده و زورآورند و آنانی که بی‌سبب بر من بغض می‌نمایند بسیارند،20و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می‌رسانند. بر من عداوت می‌ورزند زیرا نیکویی را پیروی می‌کنم.21ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش،22و برای اعانت من تعجیل فرما، ای خداوندی که نجات من هستی.

Chapter 39

1[رای یَدُوتون سالار مغنیان. مزمور داود] گفتم راه‌های خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطا نورزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شریر پیش من است.2من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت آمد.3دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می‌کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم.4ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدار ایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم.5اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته‌ای و زندگانیام در نظر تو هیچ است. یقیناً هر آدمی محض بطالت قرار داده شد، سِلاه.6اینک، انسان در خیال رفتار می‌کند و محض بطالت مضطرب می‌گردد. ذخیره می‌کند و نمی‌داند کیست که از آن تمتع خواهد برد.7و الآن ای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می‌باشد.8مرا از همهٔٔ گناهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان.9من گنگ بودم وزبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده‌ای.10بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف می‌شوم.11چون انسان را به‌سبب گناهش به عتابها تأدیب می‌کنی، نفایس او را مثل بید می‌گذاری. یقیناً هر انسان محض بطالت است، سِلاه.12ای خداوند دعای مرا بشنو و به فریادم گوش بده و از اشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود.13روی [خشم] خود را از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

Chapter 40

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید.2و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گِلِ لجن و پایهایم را بر صخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید.3و سرودی تازه در دهانم گذارد، یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، بر خداوند توکّل خواهند کرد.4خوشابحال کسی که بر خداوند توکّل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود.5ای یَهُوَه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای و تدبیرهایی که برای ما نموده‌ای. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاده است.6در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. امّا گوشهای مرا باز کردی. قربانیِ سوختنی و قربانی گناه را نخواستی.7آنگاه گفتم، اینک، می‌آیم! در طومار کتاب دربارهٔٔ من نوشته شده است.8در بجا آوردن ارادهٔٔ تو ای خدای من رغبت می‌دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.9در جماعت بزرگ به عدالت بشارت داده‌ام. اینک، لبهای خود را باز نخواهم داشت و تو ای خداوند می‌دانی.10عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته‌ام. امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام. رحمت و راستیِ تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام.11پس تو ای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستیِ تو دائماً مرا محافظت کند.12زیرا که بلایای بی‌شمار مرا احاطه می‌کند. گناهانم دور مرا گرفته است به حدی که نمی‌توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است.13ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما.14آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیعاً خجل و شرمنده شوند، و آنانی که در بدیِ من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند.15آنانی که بر من هَه‌هَه می‌گویند، به‌سبب خجالت خویش حیران شوند.16و امّا جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائماً گویند که خداوند بزرگ است.17و امّا من مسکین و فقیر هستم و خداوند دربارهٔٔ من تفکر می‌کند. تو معاون و نجات‌دهندهٔ من هستی. ای خدای من، تأخیر مفرما.

Chapter 41

1[رای سالار مغنیان. مزمور داود] خوشابحال کسی که برای فقیر تفکر می‌کند. خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد.2خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد.3خداوند او را بر بستر بیماری تأیید خواهد نمود. تمامیِ خوابگاه او را در بیماریاش خواهی گسترانید.4من گفتم، ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیده‌ام.5دشمنانم دربارهٔٔ من به بدی سخن می‌گویند که کی بمیرد و نام او گُم شود.6و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می‌گوید و دلش در خود شرارت را جمع می‌کند. چون بیرون رود آن را شایع می‌کند.7و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من نمّامی می‌کنند و دربارهٔٔ من بدی می‌اندیشند،8که حادثهای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.9و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم که نان مرا نیز می‌خورْد، پاشنهٔ خود را بر من بلند کرد.10و امّا تو ای خداوند بر من رحم فرموده، مرا برپا بدار تا مجازات بدیشان رسانم.11از این می‌دانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من فخر نمی‌نماید.12و مرا به‌سبب کمالم مستحکم نموده‌ای و مرا به حضور خویش دائماً قائِم خواهی نمود.13یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

Chapter 42

1[رای سالار مغنیان. قصیدهٔ بنیقورح] چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد.2جان من تشنهٔ خداست تشنهٔ خدای حیّ، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم.3اشکهایم روز و شب نان من می‌بود، چون تمامی روز مرا می‌گفتند، خدای تو کجاست؟4چون این را به یاد می‌آورم، جان خود را بر خود می‌ریزم. چگونه با جماعت می‌رفتم و ایشان را به خانهٔ خدا پیشروی می‌کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان.5ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت.6ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اُرْدُن یاد خواهم کرد، از کوه‌های حرمون و از جبل مِصْغَر.7لجّه به لجّه ندا می‌دهد از آواز آبشارهای تو؛ جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشته است.8در روزْ خداوند رحمت خود را خواهد فرمود، و در شبْ سرود او با من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من.9به خدا گفته‌ام، ای صخرهٔ من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟ چرا به‌سبب ظلم دشمن ماتمکنان تردد بکنم؟10دشمنانم به کوبیدگی در استخوانهایم مرا ملامت می‌کنند، چونکه همه روزه مرا می‌گویند، خدای تو کجاست؟11ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را بازحمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

Chapter 43

1ای خدا مرا داوری کن و دعوای مرا با قوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حیلهگر و ظالم مرا خلاصی ده.2زیرا تو خدای قوّت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا به‌سبب ستم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟3نور و راستیِ خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند و مرا به کوه مقدّس تو و مسکنهای تو رسانند.4آنگاه به مذبح خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تو را ای خدا، خدای من با بربط تسبیح خواهم خواند.5ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

Chapter 44

1[برای سالار مغنیان. قصیدهٔ بنیقورح] ای خدا به گوشهای خود شنیده‌ایم و پدران ما، ما را خبر داده‌اند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سَلَف کرده‌ای.2تو به دست خود امّت‌ها را بیرون کردی، امّا ایشان را غرس نمودی. قومها را تباه کردی، امّا ایشان را منتشر ساختی.3زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشانْ ایشان را نجات نداد، بلکه دست راست تو و بازو و نورِ روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی.4ای خدا تو پادشاه من هستی، پس برنجات یعقوب امر فرما.5به مدد تو دشمنان خود راخواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پایمال خواهیم ساخت.6زیرا بر کمان خود توکّل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد.7بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و مُبْغِضان ما را خجل ساختی.8تمامیِ روز بر خدا فخر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه.9لیکن الآن تو ما را دور انداخته و رسوا ساخته‌ای و با لشکرهای ما بیرون نمی‌آیی.10و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویشتن تاراج می‌کنند.11ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امّت‌ها پراکنده ساخته‌ای.12قوم خود را بیبها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی.13ما را نزد همسایگان ما عار گردانیدی. اهانت و سخریّه نزد آنانی که گرداگرد مایند.14ما را در میان امّت‌ها ضربالمثل ساخته‌ای، جنبانیدن سر در میان قومها؛15و رسوایی من همه روزه در نظر من است و خجالت رویم مرا پوشانیده است،16از آواز ملامتگو و فحّاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده.17این همه بر ما واقع شد. امّا تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم.18دل ما به عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید.19هرچند ما را در مکان اژدرها کوبیدی و ما را به سایهٔ موت پوشانیدی.20نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیفراشتیم.21آیا خدا این را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب را می‌داند.22هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشتهمی‌شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می‌شویم.23ای خداوند بیدار شو! چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز.24چرا روی خود را پوشانیدی و ذلّت و تنگی ما را فراموش کردی؟25زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده.26بجهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیّت خود ما را فدیه ده.

Chapter 45

1[برای سالار مغنیان بر سوسنها. قصیدهٔ بنیقورح. سرود حبیبات] دل من به کلام نیکو می‌جوشد. انشاء خود را دربارهٔٔ پادشاه می‌گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است.2تو جمیلتر هستی از بنی‌آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالآباد.3ای جبار شمشیر خود را بر ران خود ببند، یعنی جلال و کبریایی خویش را.4و به کبریایی خود سوار شده، غالب شو بجهت راستی و حلم و عدالت؛ و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت.5به تیرهای تیزِ تو امّت‌ها زیر تو میافتند و به دل دشمنانِ پادشاه فرو می‌رود.6ای خدا، تخت تو تا ابدالآباد است؛ عصای راستی عصای سلطنت تو است.7عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنابراین، خدا، خدای تو تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است.8همهٔ رختهای تو مُرّ و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند.9دختران پادشاهان از زناننجیب تو هستند. ملکه به دست راستت در طلای اوفیر ایستاده است.10ای دختر بشنو و ببین و گوش خود را فرادار، و قوم خود و خانهٔ پدرت را فراموش کن،11تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما.12و دختر صور با ارمغانی، و دولتمندان قوم رضامندیِ تو را خواهند طلبید.13دختر پادشاه تماماً در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مُرَصَّع است.14به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می‌شود. باکره‌های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد.15به شادمانی و خوشی آورده می‌شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد.16به عوض پدرانت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامیِ جهان سروران خواهی ساخت.17نام تو را در همهٔٔ دهرها ذکر خواهم کرد. پس قومها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالآباد.

Chapter 46

1[برای سالار مغنیان. سرود بنیقورح برعلاموت] خدا ملجا و قوّت ماست، و مددکاری که در تنگیها فوراً یافت می‌شود.2پس نخواهیم ترسید، اگر چه جهان مبدل گردد و کوه‌ها در قعر دریا به لرزش آید.3اگر چه آبهایش آشوب کنند و به جوش آیند و کوه‌ها از سرکشیِ آن متزلزل گردند، سِلاه.4نهری است که شعبه‌هایش شهر خدا را فرحناک می‌سازد و مسکن قدوس حضرت اعلیٰ را.5خدا در وسط اوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح.6امّت‌ها نعره زدند و مملکتها متحرکگردیدند. او آواز خود را داد. پس جهان گداخته گردید.7یَهُوَه صبایوت با ماست، و خدای یعقوب قلعهٔ بلند ما، سِلاه.8بیایید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود.9او جنگها را تا اقصای جهان تسکین می‌دهد؛ کمان را می‌شکند و نیزه را قطع می‌کند و ارابه‌ها را به آتش می‌سوزاند.10بازایستید و بدانید که من خدا هستم؛ در میان امّت‌ها، متعال و در جهان، متعال خواهم شد.11یهوه صبایوت با ماست و خدای یعقوب قلعهٔ بلند ما، سِلاه.

Chapter 47

1[برای سالار مغنیان. مزمور بنیقورح] ای جمیع امّت‌ها دستک زنید. نزد خدا به آواز شادی بانگ برآورید.2زیرا خداوند متعال و مهیب است و بر تمامیِ جهان خدای بزرگ.3قومها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه‌ها را در زیر پایهای ما.4میراث ما را برای ما خواهد برگزید، یعنی جلالت یعقوب را که دوست می‌دارد، سِلاه.5خدا به آواز بلند صعود نموده است؛ خداوند به آواز کرنا.6تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید.7زیرا خدا پادشاه تمامیِ جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید.8خدا بر امّت‌ها سلطنت می‌کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است.9سروران قومها با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال می‌باشد.

Chapter 48

1[سرود و مزمور بنیقورح] خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید،در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش.2جمیل در بلندیاش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریهٔ پادشاه عظیم.3خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است.4زیرا اینک، پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند.5ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند.6لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و درد شدید مثل زنی که می‌زاید.7تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی.8چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده‌ایم، در شهر یهوه صبایوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابدالآباد مستحکم خواهد ساخت، سِلاه.9ای خدا در رحمت تو تفکر کرده‌ایم، در اندرون هیکل تو.10ای خدا چنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین. دست راست تو از عدالت پُر است.11کوه صهیون شادی می‌کند و دختران یهودا به وجد می‌آیند، به‌سبب داوریهای تو.12صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید.13دل خود را به حصارهایش بنهید و در قصرهایش تأمل کنید تا طبقهٔ آینده را اطلاع دهید.14زیرا این خدا، خدای ماست تا ابدالآباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

Chapter 49

1[برای سالار مغنیان. مزمور بنیقورح] ای تمامیِ قومها این را بشنوید! ایجمیع سَکَنهٔ ربع مسکون این را گوش گیرید!2ای عوام و خواص! ای دولتمندان و فقیران جمیعاً!3زبانم به حکمت سخن می‌راند و تفکر دل من فطانت است.4گوش خود را به مَثَلی فرا می‌گیرم. معمای خویش را بر بربط می‌گشایم.5چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گناهِ پاشنه‌هایم مرا احاطه می‌کند؛6آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر می‌نمایند.7هیچ کس هرگز برای برادر خود فدیه نخواهد داد و کفّارهٔٔ او را به خدا نخواهد بخشید.8زیرا فدیهٔ جان ایشان گرانبهاست و ابداً بدان نمی‌توان رسید9تا زنده بماند تا ابدالآباد و فساد را نبیند.10زیرا می‌بیند که حکیمان میمیرند و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند و دولتِ خود را برای دیگران ترک می‌کنند.11فکر دل ایشان این است که خانه‌های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دُوربهدُور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند.12لیکن انسان در حرمت باقی نمی‌ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک می‌شود.13این طریقهٔ ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می‌پسندند، سلاه.14مثل گوسفندان در هاویه رانده می‌شوند و موت ایشان را شبانی می‌کند و صبحگاهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد.15لیکن خدا جان مرا ازدست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.16پس ترسان مباش، چون کسی دولتمند گردد و جلال خانهٔ او افزوده شود!17زیرا چون بمیرد، چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت.18زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک می‌خوانْد؛ و چون بر خود احسان می‌کنی، مردم ترا میستایند.19لیکن به طبقهٔ پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید.20انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می‌شود.

Chapter 50

1[مزمور آساف] خدا، خدا یهوه تکلّم می‌کند و زمین را از مَطْلَع آفتاب تا به مغربش می‌خواند.2از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلّی نموده است.3خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می‌بلعد و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود.4آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند،5مقدّسانِ مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.6و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد، زیرا خدا خود داور است، سلاه.7ای قوم من بشنوتا سخن گویم، و ای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تو من هستم.8دربارهٔٔ قربانی‌هایت تو را توبیخ نمی‌کنم و قربانی‌های سوختنیِ تو دائماً در نظر من است.9گوسالهای از خانهٔ تو نمی‌گیرم و نه بزی از آغل تو.10زیراکه جمیع حیوانات جنگلاز آن منند و بهایمی که بر هزاران کوه می‌باشند.11همهٔ پرندگان کوه‌ها را می‌شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند.12اگر گرسنه می‌بودم تو را خبر نمی‌دادم، زیرا ربع مسکون و پُری آن از آن من است.13آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم؟14برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلی وفا نما.15پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی.16و امّا به شریر خدا می‌گوید، ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟17چونکه تو از تأدیب نفرت داشته‌ای و کلام مرا پشتسر خود انداخته‌ای.18چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است.19دهان خود را به شرارت گشوده‌ای و زبانت حیله را اختراع می‌کند.20نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و دربارهٔٔ پسر مادر خویش غیبت گویی.21این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد.22ای فراموشکنندگان خدا، در این تفکر کنید! مبادا شما را بدرم و رهاننده‌ای نباشد.23هر که قربانی تشکر را گذراند مرا تمجید می‌کند، و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.

Chapter 51

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود وقتی که ناتان نبی بعد از در آمدنش به بَتْشَبَع نزد او آمد] ای خدا به حسب رحمت خود بر منرحم فرما؛ به حسب کثرت رأفتخویش گناهانم را محو ساز.2مرا از عصیانم به کلی شست و شو ده و از گناهم مرا طاهر کن.3زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است.4به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام، تا در کلام خود مُصّدَق گردی و در داوری خویش مُزکّیٰ شوی.5اینک، در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبستن گردید.6اینک، به راستیِ در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز.7مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر گردم.8شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید.9روی خود را از گناهانم بپوشان و همهٔٔ خطایای مرا محو کن.10ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز.11مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من مگیر.12شادیِ نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تأیید فرما.13آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناهکاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود.14مرا از خونها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنّم نماید.15خداوندا لبهایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید.16زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دادم. قربانیِ سوختنی را پسند نکردی.17قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد.18به رضامندیِ خود بر صهیون احسان فرما وحصارهای اورشلیم را بنا نما.19آنگاه از قربانی‌های عدالت و قربانی‌های سوختنیِ تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

Chapter 52

1[برای سالار مغنیان. قصیدهٔ داود وقتی که دوآغ ادومی آمد و شاؤل را خبر داده، گفت که، داود به خانهٔ اخیمَلَک رفت] ای جبار چرا از بدی فخر می‌کنی؟رحمت خدا همیشه باقی است.2زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل اُستُرهٔ تیز، ای حیله ساز!3بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادتر از راست گویی، سلاه.4همهٔٔ سخنان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حیلهباز!5خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد و تو را ربوده، از مسکن تو خواهد کَند و ریشهٔٔ تو را از زمین زندگان، سلاه.6عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید،7هان این کسی است که خدا را قلعهٔ خویش ننمود، بلکه به کثرت دولت خود توکّل کرد و از بدیِ خویش خود را زورآور ساخت.8و امّا من مثل زیتون سبز در خانهٔ خدا هستم. به رحمت خدا توکّل می‌دارم تا ابدالآباد.9تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدّسان تو نیکوست.

Chapter 53

1[برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. قصیدهٔ داود] احمق در دل خود می‌گوید که خدایینیست. فاسد شده، شرارت مکروه کرده‌اند و نیکوکاری نیست.2خدا از آسمان بر بنی‌آدم نظر انداخت تا ببیند که فهیم و طالب خدایی هست.3همهٔ ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.4آیا گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی‌خوانند؟5آنگاه سخت ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوانهای محاصره کنندهٔ تو را از هم پاشید. آنها را خجل ساخته‌ای زیرا خدا ایشان را رد نموده است.6کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می‌شد. وقتی که خدا اسیریِ قوم خویش را برگردانَد، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

Chapter 54

1[رای سالار مغنیان. قصیدهٔ داود بر ذوات اوتار وقتی که زیفیان نزد شاؤل آمده، گفتند آیا داود نزد ما خود را پنهان نمی‌کند] ای خدا به نام خود مرا نجات بده و بهقوّت خویش بر من داوری نما.2ای خدا دعای مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر.3زیرا بیگانگان به ضد من برخاستهاند و ظالمان قصد جان من دارند؛ و خدا را در مد نظر خود نگذاشته‌اند، سِلاه.4اینک، خدا مددکار من است.خداوند از تأیید کنندگان جان من است.5بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستیِ خود ریشهٔٔ ایشان را بکَن.6قربانی‌های تَبَرُّعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمد خواهم گفت زیرا نیکوست،7چونکه از جمیع تنگیها مرا خلاصی داده‌ای، و چشم من بر دشمنانم نگریسته است.

Chapter 55

1[برای سالار مغنیان. قصیدهٔ داود بر ذوات اوتار] ای خدا به دعای من گوش بگیر و خود را از تضرع من پنهان مکن!2به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می‌کنم3از آواز دشمن و به‌سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من می‌اندازند وبا خشم بر من جفا می‌کنند.4دل من در اندرونم پیچ و تاب می‌کند، و ترسهای موت بر من افتاده است.5ترس و لرز به من در آمده است. وحشتی هولناک مرا در گرفته است.6و گفتم کاش که مرا بالها مثل کبوتر می‌بود تا پرواز کرده، استراحت می‌یافتم.7هرآینه بجای دور می‌پریدم، و در صحرا مأوا می‌گزیدم، سلاه.8می‌شتافتم بسوی پناهگاهی از باد تند و از طوفان شدید.9ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانهایشان را تفریق نما زیرا که در شهرْ ظلم و جنگ دیده‌ام.10روز و شب بر حصارهایش گردش می‌کنند و شرارت و مشقت در میانش می‌باشد.11فساده‌ا در میان وی است و جور و حیله از کوچه‌هایش دور نمی‌شود.12زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می‌کرد والاّ تحمل می‌کردم؛ و خصم من نبود کهبر من سربلندی می‌نمود؛ والاّ خود را از وی پنهان می‌ساختم،13بلکه تو بودی ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من!14که با یکدیگر مشورت شیرین می‌کردیم و به خانهٔ خدا در انبوه می‌خرامیدیم.15موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکنهای ایشان و در میان ایشان است.16و امّا من نزد خدا فریاد می‌کنم و خداوند مرا نجات خواهد داد.17شامگاهان و صبح و ظهر شکایت و ناله می‌کنم و او آواز مرا خواهد شنید.18جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیه داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت می‌کردند.19خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سِلاه. زیراکه در ایشان تبدیلها نیست و از خدا نمی‌ترسند.20دست خود را بر صلحاندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است.21سخنانِ چربِ زبانشْ نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چربتر از روغن لیکن شمشیرهای برهنه است.22نصیب خود را به خداوند بسپار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد گذاشت که مردِ عادل جنبش خورد.23و تو ای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خونریز و حیلهساز، روزهای خود را نیمه نخواهند کرد. لیکن من بر تو توکّل خواهم داشت.

Chapter 56

1[برای سالار مغنیان بر فاختهٔ ساکت در بلاد بعیده. مکتوم داود وقتی که فلسطینیان او را در جَتّ گرفتند] ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسانمرا به شدت تعاقب می‌کند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می‌نماید.2خصمانم تمامیِ روز مرا به شدت تعاقب می‌کنند. زیرا که بسیاری با تکبر با من می‌جنگند.3هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکّل خواهم داشت.4در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکّل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه می‌تواند کرد؟5هر روزه سخنان مرا منحرف می‌سازند. همهٔ فکرهای ایشان دربارهٔٔ من برشرارت است.6ایشان جمع شده، کمین می‌سازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصد جان من دارند.7آیا ایشان به‌سبب شرارت خود نجات خواهند یافت؟ ای خدا امّت‌ها را در غضب خویش بینداز.8تو آوارگیهای مرا تقریر کرده‌ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟9آنگاه در روزی که تو را بخوانم دشمنانم روخواهند گردانید. این را می‌دانم زیرا خدا با من است.10در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود.11بر خدا توکّل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می‌توانند کرد؟12ای خدا نذرهای تو بر مناست. قربانی‌های حمد را نزد تو خواهم گذرانید.13زیرا که جانم را از موت رهانیده‌ای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نور زندگان به حضور خدا سالک باشم؟

Chapter 57

1[برای سالار مغنیان برلاتهلک. مکتوم داود وقتی که از حضور شاؤل به مغاره فرار کرد] ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد، و در سایهٔ بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد.2نزد خدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه‌چیز را برایم تمام می‌کند.3از آسمان فرستاده، مرا خواهد رهانید. زیرا تعاقب کنندهٔ سخت من ملامت می‌کند، سلاه. خدا رحمت و راستیِ خود را خواهد فرستاد.4جان من در میان شیران است. در میان آتش‌افروزان می‌خوابم، یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیرهاست و زبان ایشان شمشیر بُرَنده است.5ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامیِ جهان.6دامی برای پایهایم مهیا ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کندند، و خود در میانش افتادند، سلاه.7دل من مستحکم است؛ خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود.8ای جلال من بیدار شو! ای بربط و عود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد.9ای خداوند تو را در میان امّت‌ها حمد خواهم گفت. تو را در میان قومها تسبیح خواهم خواند.10زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستیِ تو تا افلاک.11خدایا بر آسمانها متعال شو، و جلال تو بر تمامیِ جهان.

Chapter 58

1[برای سالار مغنیان برلاتهلک. مکتوم داود] آیا فی‌الحقیقت به عدالتی که گنگاست سخن می‌گویید؟ و ای بنی‌آدم، آیا به راستی داوری می‌نمایید؟2بلکه در دل خود شرارتها به عمل می‌آورید و ظلمِ دستهای خود را در زمین از میزان درمی‌کنید.3شریران از رَحِم منحرف هستند، از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می‌شوند.4ایشان را زهری است مثل زهر مار؛ مثل افعیِ کر که گوش خود را می‌بندد5که آواز افسونگران را نمی‌شنود، هر چند به مهارت افسون می‌کند.6ای خدا دندانهایشان را در دهانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران را خرد بشکن.7گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را می‌اندازد، در ساعت منقطع خواهند شد.8مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل سِقْط زن، آفتاب را نخواهند دید.9قبل از آنکه دیگهای شما آتشِ خارها را احساس کند، آنها را چه تر و چه خشک خواهد رُفت.10مردِ عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شریر خواهد شست.11و مردم خواهند گفت، هرآینه ثمرهای برای عادلان هست. هر آینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.

Chapter 59

1[برای سالار مغنیان بر لاتَهَلَک. مکتوم داود وقتی که شاؤل فرستاد که خانه را کشیک بکَشَند تا او را بکُشند] ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت کنندگانم برافراز!2مرا از گناهکاران خلاصی ده! و از مردمان خونریز رهایی بخش!3زیرا اینک، برای جانم کمین می‌سازند و زورآوران به ضد من جمع شده‌اند، بدون تقصیر من ای خداوند و بدون گناه من.4بیقصورِ من می‌شتابند و خود را آماده می‌کنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و ببین.5امّا تو ای یهوه، خدای صبایوت، خدای اسرائیل، بیدار شده، همهٔٔ امّت‌ها را مکافات برسان و بر غدارانِ بدکار شفقت مفرما، سِلاه.6شامگاهان برمی‌گردند و مثل سگ بانگ می‌کنند و در شهر دور می‌زنند.7از دهان خود بدی را فرو می‌ریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا می‌گویند، کیست که بشنود؟8و امّا تو ای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامیِ امّت‌ها را استهزا خواهی نمود.9ای قوّت من، بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعهٔ بلند من است.10خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بردشمنانم نگران خواهد ساخت.11ایشان را به قتل مرسان. مبادا قوم من فراموش کنند. ایشان را به قوّت خود پراکنده ساخته، به زیر انداز، ای خداوند که سپر ما هستی!12به‌سبب گناهِ زبان و سخنان لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار شوند؛ و به عوض لعنت و دروغی که می‌گویند،13ایشان را فانیکن، در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدا در یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می‌کند. سِلاه.14و شامگاهان برگردیده، مثل سگ بانگ زنند و در شهر گردش کنند.15و برای خوراک پراکنده شوند و سیر نشده، شب را بسر برند.16و امّا من قوّت تو را خواهم سرایید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعهٔ بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی.17ای قوّت من برای تو سرود می‌خوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.

Chapter 60

1[برای سالار مغنیان بر سوسنِ شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که با اَرَمْ نهرین و اَرَمْ صوبَه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دوازده هزار نفر از ادومیان را در وادی الملح کُشت] ای خدا ما را دور انداخته، پراکنده ساخته‌ای! خشمناک بودی، بسوی ما رجوع فرما!2زمین را متزلزل ساخته، آن را شکافتهای! شکستگیهایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است.3چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده‌ای. بادهٔ سرگردانی به ما نوشانیده‌ای.4عَلَمی به ترسندگان خود داده‌ای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه.5تا حبیبان تو نجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما.6خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود، شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سکّوت را خواهم پیمود.7جِلْعاد از آن من است، مَنَسّی از آن من. افرایم خود سر مناست و یهودا عصای سلطنت من.8موآب ظرف طهارت من است و بر اَدُوم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور!9کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادوم رهبری کند؟10مگر نه تو ای خدا که ما را دور انداخته‌ای و با لشکرهای ما ای خدا بیرون نمی‌آیی؟11مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است.12با خدا ظفر خواهیم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

Chapter 61

1[برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور داود] ای خدا فریاد مرا بشنو و دعای مرا اجابت فرما!2از اقصای جهان تو را خواهم خواند، هنگامی که دلم بیهوش می‌شود. مرا به صخرهای که از من بلندتر است هدایت نما.3زیرا که تو ملجای من بوده‌ای و برج قوی از روی دشمن.4در خیمهٔٔ تو ساکن خواهم بود تا ابدالآباد. زیر سایهٔ بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه.5زیرا تو ای خدا نذرهای مرا شنیده‌ای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کرده‌ای.6بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای او تا نسلها باقی خواهد ماند.7به حضور خدا خواهد نشست تا ابدالآباد. رحمت و راستی را مهیا کن تا او را محافظت کنند.8پس نام تو را تا به ابد خواهم سرایید تا هر روز نذرهای خود را وفا کنم.

Chapter 62

1[برای یدوتون سالار مغنیان. مزمور داود] جان من فقط برای خدا خاموشمی‌شود زیرا که نجات من از جانب اوست.2او تنها صخره و نجات من است و قلعهٔ بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد.3تا به کی بر مردی هجوم می‌آورید تا همگی شما او را هلاک کنید مثل دیوارِ خمشده و حصارِ جنبش خورده؟4در این فقط مشورت می‌کنند که او را از مرتبهاش بیندازند. و دروغ را دوست می‌دارند. به زبان خود برکت می‌دهند و در دل خود لعنت می‌کنند، سلاه.5ای جان من، فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است.6او تنها صخره و نجات من است و قلعهٔ بلند من تا جنبش نخورم.7برخداست نجات و جلال من. صخرهٔ قوّت من و پناه من در خداست.8ای قوم همه وقت بر او توکّل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سِلاه.9البته بنی‌آدم بطالتاند و بنیبشر دروغ. در ترازو بالا می‌روند زیرا جمیعاً از بطالت سبکترند.10بر ظلم توکّل مکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن مبندید.11خدا یک بار گفته است و دو بار این را شنیده‌ام که قوّت از آن خداست.12ای خداوند رحمت نیز از آن تو است، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

Chapter 63

1[مزمور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود] ای خدا، تو خدای من هستی. در سَحَر تو را خواهم طلبید. جان من تشنهٔ تو است و جسدم مشتاق تو در زمینِ خشکِ تشنهٔ بی‌آب.2چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوّت و جلال تو را مشاهده کنم.3چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند.4از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت.5جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه، و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت،6چون تو را بر بستر خود یاد می‌آورم و در پاسهای شب در تو تفکر می‌کنم.7زیرا تو مددکار من بوده‌ای و زیر سایهٔ بالهای تو شادی خواهم کرد.8جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تأیید کرده است.9و امّا آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت.10ایشان به دم شمشیر سپرده می‌شوند و نصیب شغالها خواهند شد.11امّا پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورَد، فخر خواهد نمود، زیرا دهان دروغ‌گویان بسته خواهد گردید.

Chapter 64

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] ای خدا وقتی که تضرع می‌نمایم، آواز مرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاهدار!2مرا از مشاورت شریران پنهان کن و از هنگامهٔ گناهکاران.3که زبان خود را مثل شمشیرتیز کرده‌اند و تیرهای خود، یعنی سخنان تلخ را بر زه آراسته‌اند.4تا در کمینهای خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او می‌اندازند و نمی‌ترسند.5خویشتن را برای کار زشت تقویّت می‌دهند. دربارهٔٔ پنهان کردن دامها گفتگو می‌کنند. می‌گویند، کیست که ما را ببیند؟6کارهای بد را تدبیر می‌کنند و می‌گویند، تدبیر نیکو کرده‌ایم. و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است.7امّا خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت و ناگهان جراحتهای ایشان خواهد شد،8و زبانهای خود را برخود فرود خواهند آورد و هر که ایشان را بیند فرار خواهد کرد.9و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود.10و مرد صالح در خداوند شادی می‌کند و بر او توکّل می‌دارد و جمیع راست‌دلان، فخر خواهند نمود.

Chapter 65

1[برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود] ای خدا، تسبیح در صهیون منتظر توست، و نذرها برای تو وفا خواهد شد.2ای که دعا می‌شنوی، نزد تو تمامیِ بشر خواهند آمد!3گناهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفّاره خواهی کرد.4خوشابحال کسی که او را برگزیده و مُقَّرَب خود ساخته‌ای تا به درگاه‌های تو ساکن شود. از نیکوییِ خانهٔ تو سیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو.5به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ما هستی، ای که پناه تمامیِ اقصای جهان و ساکنان بعیدهٔ دریاهستی،6و کوه‌ها را به قوّت خود مستحکم ساخته‌ای، و کمر خود را به قدرت بستهای،7و تلاطم دریا را ساکن می‌گردانی، تلاطم امواج آن و شورش امّت‌ها را.8ساکنان اقصای جهان از آیات تو ترسانند. مَطْلَعهای صبح و شام را شادمان می‌سازی.9از زمین تفقد نموده، آن را سیراب می‌کنی و آن را بسیار توانگر می‌گردانی. نهر خدا از آب پر است. غلهٔ ایشان را آماده می‌کنی زیرا که بدین طور تهیه کرده‌ای.10پشته‌هایش را سیراب می‌کنی و مرزهایش را پست می‌سازی. به بارشها آن را شاداب می‌نمایی. نباتاتش را برکت می‌دهی.11به احسان خویش سال را تاجدار می‌سازی و راه‌های تو چربی را می‌چکاند.12مرتعهای صحرا نیز می‌چکاند و کمر تلها به شادمانی بسته شده است.13چمنها به گوسفندان آراسته شده است و درّه‌ها به غله پیراسته؛ از شادی بانگ می‌زنند و نیز میسرایند.

Chapter 66

1[برای سالار مغنیان. سرود و مزمور] ای تمامیِ زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید!2جلال نام او را بسرایید، و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید!3خدا را گویید، چه مَهیب است کارهای تو! از شدت قوّت تو دشمنانت نزد تو تذلل خواهند کرد!4تمامیِ زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سرایید و به نام تو ترنم خواهند نمود. سِلاه.5بیایید کارهای خدا را مشاهده کنید. او درکارهای خود به بنی‌آدم مهیب است.6دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با پا عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم.7در تواناییِ خود تا به ابد سلطنت می‌کند و چشمانش مراقب امّت‌ها است. فتنهانگیزانْ خویشتن را برنیفرازند، سِلاه.8ای قومها، خدای ما را متبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوانید.9که جانهای ما را در حیات قرار می‌دهد و نمی‌گذارد که پایهای ما لغزش خورد.10زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده‌ای و ما را غال گذاشته‌ای چنانکه نقره را غال می‌گذارند.11ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشتهای ما نهادی.12مردمان را بر سر ما سوار گردانیدی و به آتش و آب در آمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی.13قربانی‌های سوختنی به خانهٔ تو خواهم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود،14که لبهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگیِ خود آنها را به زبان خود آوردم.15قربانی‌های سوختنیِ پرواری را نزد تو خواهم گذرانید. گوساله‌ها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهم کرد، سلاه.16ای همهٔٔ خداترسان بیایید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبر دهم.17به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود.18اگر بدی را در دل خود منظور می‌داشتم، خداوند مرا نمی‌شنید.19لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده.20متبارک باد خدا که دعای مرا از خود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

Chapter 67

1[برای سالار مغنیان. مزمور و سرود برذوات اوتار] خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازد و نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سِلاه.2تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امّت‌ها.3ای خدا قومها تو را حمد گویند. جمیع قومها تو را حمد گویند.4امّت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قومها را به انصاف حکم خواهی نمود و امّت‌های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه.5ای خدا قومها تو را حمد گویند. جمیع قومها تو را حمد گویند.6آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدا خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود.7خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامیِ اقصای جهان از او خواهند ترسید.

Chapter 68

1[رای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود] خدا برخیزد و دشمنانش پراکندهشوند! و آنانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند!2چنانکه دود پراکنده می‌شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود، همچنان شریران به حضور خدا هلاک گردند.3امّا صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند.4برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمایید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آیید!5پدر یتیمان و داور بیوه زنان، خداست در مسکن قدسخود!6خدا بی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند و اسیران را به رستگاری بیرون می‌آورد، لیکن فتنهانگیزان در زمینِ تفتیده ساکن خواهند شد.7ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود بیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه.8زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید، این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل.9ای خدا باران نعمتها بارانیدی و میراثت را چون خسته بود، مستحکم گردانیدی.10جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیده‌ای.11خداوند سخن را می‌دهد. مبشرات انبوه عظیمی می‌شوند.12ملوک لشکرها فرار کرده، منهزم می‌شوند و زنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم می‌کند.13اگرچه در آغلها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده‌اید که به نقره پوشیده است و پرهایش به طلای سرخ.14چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صَلْمُون درخشان گردید.15کوه خدا، کوه باشان است، کوهی با قله‌های افراشته کوه باشان است.16ای کوه‌های با قله‌های افراشته، چرا نگرانید بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است؟ هر آینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود.17ارابه‌های خدا کرورها و هزارهاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است.18بر اعلیٰ علیین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده‌ای. از آدمیان بخششها گرفته‌ای. بلکه از فتنهانگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.19متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شودو خدایی که نجات ماست، سلاه.20خدا برای ما، خدای نجات است و مَفَّرهای موت از آن خداوند یَهُوَه است.21هر آینه خدا سردشمنان خود را خرد خواهد کوبید و کلهٔ مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد.22خداوند گفت، از باشان باز خواهم آورد. از ژرفیهای دریا باز خواهم آورد.23تا پای خود را در خون فروبری و زبان سگان تو از دشمنانت بهرهٔ خود را بیابد.24ای خدا طریق‌های تو را دیده‌اند، یعنی طریق‌های خدا و پادشاه مرا در قدس.25در پیش رو، مغنیان می‌خرامند و در عقب، سازندگان و در وسط دوشیزگان دفّ زن.26خدا را در جماعتها متبارک خوانید و خداوند را از چشمهٔ اسرائیل.27آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و رؤسای یهودا محفل ایشان. رؤسای زبولون و رؤسای نفتالی.28خدایت برای تو قوّت را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده‌ای، استوار گردان.29به‌سبب هیکل تو که در اورشلیم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد.30و وحش نیزار را توبیخ فرما و رمهٔ گاوان را با گوساله‌های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن می‌نهند. و قومهایی که جنگ را دوست می‌دارند پراکنده ساخته است.31سروران از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.32ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاه.33برای او که بر فلکالافلاک قدیمی سوار است. اینک، آواز خود را می‌دهد، آوازی که پُرقوّت است.34خدارا به قوّت توصیف نمایید. جلال وی بر اسرائیل است و قوّت او در افلاک.35ای خدا از قدسهای خود مَهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوّت و عظمت می‌دهد. متبارک باد خدا.

Chapter 69

1[برای سالار مغنیان بر سوسنها. مزمور داود.] خدایا مرا نجات ده! زیرا آبها به جان من درآمده است.2در خَلاب ژرف فرو رفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند.3از فریاد خود خسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است.4آنانی که بی‌سبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده‌اند و دشمنانِ ناحقِ من که قصد هلاکت من دارند زورآورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم.5ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و گناهانم از تو مخفی نیست.6ای خداوند یهوه صبایوت، منتظرین تو به‌سبب من خجل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به‌سبب من رسوا نگردند.7زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام و رسوایی روی من، مرا پوشیده است.8نزد برادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خود غریب.9زیرا غیرت خانهٔ تو مرا خورده است و ملامتهای ملامتکنندگان تو بر من طاری گردیده.10روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریختهام. و این برای من عار گردیده است.11پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نزد ایشان ضربالمثل گردیده‌ام.12دروازه نشینان دربارهٔٔ من حرف می‌زنند و سرود می‌گساران گشته‌ام.13و امّا من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم. ای خدا در کثرت رحمانیت خود و راستیِ نجات خود مرا مستجاب فرما.14مرا از خَلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرتکنندگانم و از ژرفیهای آب رستگار شوم.15مگذار که سَیَلان آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد.16ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تو نیکوست. به کثرت رحمانیتت بر من توجه نما،17و روی خود را از بنده‌ات مپوشان زیرا در تنگی هستم. مرا بزودی مستجاب فرما.18به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به‌سبب دشمنانم مرا فدیه ده.19تو عار و خجالت و رسوایی مرا می‌دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تواند.20عار، دلِ مرا شکسته است و به شدت بیمار شده‌ام. انتظار مُشْفِقی کشیدم، ولی نبود و برای تسلیدهندگان، امّا نیافتم.21مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند.22پس مائدهٔ ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند، دامی باشد.23چشمان ایشان تار گردد تا نبینند و کمرهای ایشان را دائماً لرزان گردان.24خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد.25خانه‌های ایشان مخروبه گردد و در خیمه‌های ایشان هیچ‌کس ساکن نشود.26زیرا برکسی که تو زده‌ای جفا می‌کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می‌نمایند.27گناه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند.28از دفتر حیات محوشوند و با صالحین مرقوم نگردند.29و امّا من، مسکین و دردمند هستم. پس ای خدا، نجات تو مرا سرافراز سازد.30و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود.31و این پسندیدهٔ خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوسالهای که شاخها و سمها دارد.32حلیمان این را دیده، شادمان شوند، و ای طالبان خدا دل شما زنده گردد،33زیرا خداوند فقیران را مستجاب می‌کند و اسیران خود را حقیر نمی‌شمارد.34آسمان و زمین او را تسبیح بخوانند. آبها نیز و آنچه در آنها می‌جنبد.35زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند.36و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

Chapter 70

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود بجهت یادگاری] خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما!2آنانی که قصد جان من دارند، خجل و شرمنده شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، رو برگردانیده و رسوا گردند،3و آنانی که هَه‌هَه می‌گویند، به‌سبب خجالت خویش رو برگردانیده شوند.4و امّا جمیع طالبان تو، در تو وجد و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائماً گویند،خدا متعال باد!5و امّا من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مددکار و نجات‌دهندهٔٔ من هستی. ای خداوند تأخیر منما.

Chapter 71

1در تو ای خداوند پناه برده‌ام، پس تا به ابد خجل نخواهم شد.2به عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده.3برای من صخرهٔ سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به نجات من امر فرموده‌ای، زیرا صخره و قلعهٔ من تو هستی.4خدایا مرا از دست شریر برهان و از کف بدکار و ظالم.5زیرا ای خداوند یهوه، تو امید من هستی و از طفولیّتم اعتماد من بوده‌ای.6از شکم بر تو انداخته شده‌ام. از رحم مادرم ملجای من تو بوده‌ای و تسبیح من دائماً دربارهٔٔ تو خواهد بود.7بسیاری را آیتی عجیب شده‌ام. لیکن تو ملجای زورآور من هستی.8دهانم از تسبیح تو پر است و از کبریاییِ تو تمامیِ روز.9در زمان پیری مرا دور مینداز چون قوّتم زایل شود مرا ترک منما.10زیرا دشمنانم بر من حرف می‌زنند و مترصّدان جانم با یکدیگر مشورت می‌کنند11و می‌گویند، خدا او را ترک کرده است. پس او را تعاقب کرده، بگیرید، زیرا که رهاننده‌ای نیست.12ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما.13خصمان جانم خجل و فانی شوند. و آنانی که برای ضرر من می‌کوشند، به عار و رسوایی ملبس گردند.14و امّا من دائماً امیدوار خواهم بود و بر همهٔٔ تسبیح تو خواهم افزود.15زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجاتت راتمامیِ روز. زیرا که حد شمارهٔ آن را نمی‌دانم.16در تواناییِ خداوند یهوه خواهم آمد و از عدالت تو و بس خبر خواهم داد.17ای خدا از طفولیتم مرا تعلیم داده‌ای و تا الآن، عجایب تو را اعلان کرده‌ام.18پس ای خدا، مرا تا زمان پیری و سفید مویی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از تواناییِ تو.19خدایا عدالت تو تا اعلیعلیین است. تو کارهای عظیم کرده‌ای. خدایا مانند تو کیست؟20ای که تنگیهای بسیار و سخت را به ما نشان داده‌ای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از عمق‌های زمین برخواهی آورد.21بزرگیِ مرا مزید خواهی کرد و برگشته، مرا تسلی خواهی بخشید.22پس من نیز تو را با بربط خواهم ستود، یعنی راستیِ تو را ای خدای من، و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود.23چون برای تو سرود می‌خوانم لبهایم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیه داده‌ای.24زبانم نیز تمامیِ روز عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا آنانی که برای ضرر من می‌کوشیدند، خجل و رسوا گردیدند.

Chapter 72

1[مزمور سلیمان] ای خدا، انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه!2و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف.3آنگاه کوه‌ها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت.4مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛ و ظالمان را زبون خواهدساخت.5از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات.6او مثل باران برعلفزارِ چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می‌کند.7در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد.8و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان.9به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید.10پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شَبا و سَبا ارمغانها خواهند رسانید.11جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امّت‌ها او را بندگی خواهند نمود.12زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده‌ای ندارد.13بر مسکین و فقیر کَرَم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید.14جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیه خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود.15و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائماً برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند.16و فراوانیِ غله در زمین بر قلهٔ کوه‌ها خواهد بود که ثمرهٔٔ آن مثل لُبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد.17نام او تا ابدالآباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امّت‌های زمین او را خوشحال خواهند خواند.18متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است.که او فقط کارهای عجیب می‌کند.19و متبارک باد نام مجید او تا ابدالآباد. و تمامیِ زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین.20دعاهای داود بن یسی تمام شد.

Chapter 73

1[مزمور آساف] هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاکدل هستند.2و امّا من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد.3زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتیِ شریران را دیدم.4زیرا که در موت ایشان قیده‌ا نیست و قوّت ایشان مستحکم است.5مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی‌باشند.6بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می‌پوشاند.7چشمان ایشان از فربهی بدر آمده است و از خیالات دل خود تجاوز می‌کنند.8استهزا می‌کنند و حرفهای بد می‌زنند و سخنان ظلمآمیز را از جای بلند می‌گویند.9دهان خود را بر آسمانها گذارده‌اند و زبان ایشان در جهان گردش می‌کند.10پس قوم او بدینجا برمی‌گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می‌شود.11و ایشان می‌گویند، خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟12اینک، اینان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتمندی افزوده می‌شوند.13یقیناً من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکی شستهام.14و من تمامیِ روز مبتلا می‌شوم و تأدیب من هر بامداد حاضر است.15اگر می‌گفتم که چنین سخن گویم، هر آینه بر طبقهٔ فرزندان تو خیانت می‌کردم.16چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد.17تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تأمل کردم.18هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده‌ای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت.19چگونه بَغْتَهًٔ به هلاکت رسیده‌اند! تباه شده، از ترسهای هولناک نیست گردیده‌اند.20مثل خوابِ کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچنین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد.21لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم.22و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم.23ولی من دائماً با تو هستم. تو دست راست مرا تأیید کرده‌ای.24موافق رأی خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید.25کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم.26اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخرهٔ دلم و حصهٔ من خداست تا ابدالآباد.27زیرا آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از تو زنا می‌کنند، نابود خواهی ساخت.28و امّا مرا نیکوست که به خدا تقّرب جویم. بر خداوند یهوه توکّل کرده‌ام تا همهٔٔ کارهای تو را بیان کنم.

Chapter 74

1[قصیدهٔ آساف] چرا ای خدا ما را ترک کرده‌ای تا به ابد و خشم تو بر گوسفندان مرتع خود افروخته شده است؟2جماعت خود را که از قدیم خریده‌ای، به یاد آور و آن را که فدیه داده‌ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بوده‌ای.3قدمهای خود را بسوی خرابه‌های ابدی بردار زیرا دشمن هرچه را که در قدس تو بود، خراب کرده است.4دشمنانت در میان جماعت تو غرّش می‌کنند و عَلَمهای خود را برای علامات برپا می‌نمایند.5و ظاهر می‌شوند چون کسانی که تبرها را بر درختان جنگل بلند می‌کنند.6و الآن همهٔٔ نقشهای تراشیدهٔ آن را به تبرها و چکشها خرد می‌شکنند.7قدسهای تو را آتش زده‌اند و مسکن نام تو را تا به زمین بی‌حرمت کرده‌اند.8و در دل خود می‌گویند، آنها را تماماً خراب می‌کنیم. پس جمیع کنیسه‌های خدا را در زمین سوزانیده‌اند.9آیات خود را نمی‌بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود.10ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تا به ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟11چرا دست خود، یعنی دست راست خویش را برگردانیده‌ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن.12و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجاتها پدید می‌آورد.13تو به قوّت خود دریا را منشق ساختی و سرهای نهنگان را در آبهاشکستی.14سرهای لِویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرانشینان گردانیده‌ای.15تو چشمه‌ها و سیلها را شکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی.16روز از آنِ توست و شب نیز از آنِ تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده‌ای.17تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته‌ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده‌ای.18ای خداوند این را به یادآور که دشمن ملامت می‌کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می‌نمایند.19جانِ فاختهٔ خود را به جانور وحشی مسپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن.20عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکنهای ظلم پراست.21مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمد گویند.22ای خدا برخیز و دعوای خود را برپا دار؛ و به یادآور که احمق تمامیِ روز تو را ملامت می‌کند.23آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند می‌شود.

Chapter 75

1[برای سالار مغنیان بر لاتهلک. مزمور و سرود آساف] تو را حمد می‌گوییم! ای خدا تو را حمد می‌گوییم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می‌کنند.2هنگامی که به زمان معین برسم، براستی داوری خواهم کرد.3زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده‌اند. من ارکان آن را برقرار نموده‌ام، سِلاه.4متکبران را گفتم، فخر مکنید! و به شریران که شاخ خود را میفرازید.5شاخهای خود را بهبلندی میفرازید. و با گردنکشی سخنان تکبرآمیز مگویید.6زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرافرازی می‌آید.7لیکن خدا، داور است. این را به زیر می‌اندازد و آن را سرافراز می‌نماید.8زیرا در دست خداوند کاسهای است و بادهٔ آن پرجوش. از شراب ممزوج پر است که از آن می‌ریزد. و امّا دُرده‌ایش را جمیع شریران جهان افشرده، خواهند نوشید.9و امّا من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود.10جمیع شاخهای شریران را خواهم برید و امّا شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

Chapter 76

1[برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور و سرود آساف] خدا در یهودا معروف است و نام او در اسرائیل عظیم!2خیمهٔٔ او است در شالیم و مسکن او در صهیون.3در آنجا، برقهای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سِلاه.4تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوه‌های یغما!5قوی دلان تاراج شده‌اند و خواب ایشان را درربود و همهٔٔ مردان زورآور دست خود را نیافتند.6از توبیخ تو ای خدای یعقوب، بر ارابه‌ها و اسبان خوابی گران مستولی گردید.7تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟8از آسمان داوری را شنوانیدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید.9چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همهٔٔ مساکینِ جهان را خلاصی بخشد، سِلاه،10آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت، و باقی خشم را بر کمر خود خواهی بست.11نذر کنید و وفا نمایید برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مَهیب است.12روح رؤسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می‌باشد.

Chapter 77

1[برای سالار مغنیان بر یدوتون. مزمور آساف] آواز من بسوی خداست و فریاد می‌کنم؛ آواز من بسوی خداست. گوش خود را به من فرا خواهد گرفت.2در روز تنگیِ خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت.3خدا را یاد می‌کنم و پریشان می‌شوم. تفکر می‌نمایم و روح من متحیر می‌گردد، سلاه.4چشمانم را بیدار می‌داشتی. بیتاب می‌شدم و سخن نمی‌توانستم گفت.5دربارهٔ ایام قدیم تفکر کرده‌ام. دربارهٔٔ سالهای زمانهای سلف.6سرود شبانهٔ خود را بخاطر می‌آورم و در دل خود تفکر می‌کنم و روح من تفتیش نموده است.7مگر خدا تا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد.8آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالآباد؟9آیا خدا رأفت را فراموش کرده؟ و رحمتهای خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه.10پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی!11کارهای خداوند را ذکر خواهم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است، به یاد خواهم آورد12و در جمیعکارهای تو تأمل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکر خواهم نمود.13ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟14تو خدایی هستی که کارهای عجیب می‌کنی و قوّت خویش را بر قومها معروف گردانیده‌ای.15قوم خود را به بازوی خویش رهانیده‌ای، یعنی بنی‌یعقوب و بنی‌یوسف را. سلاه.16آبها تو را دید، ای خدا، آبها تو را دیده، متزلزل شد. لجّه‌ها نیز سخت مضطرب گردید.17ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید.18صدای رَعد تو در گردباد بود و برقها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید.19طریق تو در دریاست و راه‌های تو در آبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست.20قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

Chapter 78

1[قصیدهٔ آساف] ای قوم من شریعت مرا بشنوید!گوشهای خود را به سخنان دهانم فراگیرید!2دهان خود را به مَثَل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود، تنطق خواهم نمود،3که آنها را شنیده و دانسته‌ایم و پدران ما برای ما بیان کرده‌اند.4از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان می‌کنیم و قوّت او و اعمال عجیبی را که او کرده است.5زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار دادو پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛6تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندانی که می‌بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛7و ایشان به خدا توکّل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند، بلکه احکام او را نگاه دارند.8و مثل پدران خود نسلی گردنکش و فتنهانگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.9بنیافرایم که مسلح و کمانکش بودند، در روز جنگ رو برتافتند.10عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند،11و اعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود،12و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوعن.13دریا را مُنْشَقّ ساخته، ایشان را عبور داد و آبها را مثل توده برپا نمود.14و ایشان را در روز به ابر راهنمایی کرد و تمامیِ شب به نور آتش.15در صحرا صخره‌ها را بشکافت و ایشان را گویا از لجّه‌های عظیم نوشانید.16پس سیلها را از صخره بیرون آورد و آب را مثل نهرها جاری ساخت.17و بار دیگر بر او گناه ورزیدند و بر حضرت اعلیٰ در صحرا فتنه انگیختند،18و در دلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا خواستند.19و بر ضد خدا تکلم کرده، گفتند، آیا خدا می‌تواند در صحرا سفرهای حاضر کند؟20اینک، صخره را زد و آبها روان شد و وادیها جاری گشت. آیا می‌تواند نان را نیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضرسازد؟21پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید.22زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد ننمودند.23پس ابرها را از بالا امر فرمود و درهای آسمان را گشود24و منّ را بر ایشان بارانید تا بخورند و غلهٔ آسمان را بدیشان بخشید.25مردمان، نان زورآوران را خوردند و آذوقهای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند.26باد شرقی را در آسمان وزانید و به قوّت خود، باد جنوبی را آورد،27و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا.28و آن را در میان اُردوی ایشان فرود آورد، گرداگرد مسکنهای ایشان.29پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شهوات ایشان بدیشان داد.30ایشان از شهوت خود دست نکشیدند. و غذا هنوز در دهان ایشان بود31که غضب خدا بر ایشان افروخته شده؛ تنومندان ایشان را بکُشت و جوانان اسرائیل را هلاک ساخت.32با وجود این همه، باز گناه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند.33بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را درترس.34هنگامی که ایشان را کُشت او را طلبیدند و بازگشت کرده، دربارهٔٔ خدا تفحص نمودند،35و به یاد آوردند که خدا صخرهٔ ایشان، و خدای تعالی ولیّ ایشان است.36امّا به دهان خود او را تملّق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند،37زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی مؤتمن نبودند.38امّا او به حسب رحمانیتش گناه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را برگردانیده، تمامیِ خشم خویش را برنینگیخت.39و به یاد آورد که ایشان بشرند، بادی که می‌رود و بر نمی‌گردد.40چند مرتبه در صحرا بدو فتنه انگیختند و او را در بادیه رنجانیدند.41و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند،42و قوّت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهانیده بود؛43که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن.44و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و روده‌ای ایشان را تا نتوانستند نوشید.45انواع پشه‌ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تباه نمودند؛46و محصول ایشان را به کِرم صد پا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد.47تاکستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جُمَّیِز ایشان را به تگرگهای درشت.48بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله‌های برق.49و آتش خشم خود را بر ایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر.50و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود.51و همهٔٔ نخستزادگان مصر را کُشت، اوایل قوّت ایشان را در خیمه‌های حام.52و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود.53وایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و دریا دشمنان ایشان را پوشانید.54و ایشان را به حدود مقدّس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود.55و امّت‌ها را از حضور ایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه‌های ایشان ساکن گردانید.56لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیختند و شهادات او را نگاه نداشتند.57و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند.58و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به بتهای خویش غیرت او را جنبش دادند.59چون خدا این را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت.60پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه‌ای را که در میان آدمیان برپا ساخته بود،61و [تابوت] قوّت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به دست دشمن سپرد،62و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید.63جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرودِ نکاح نشد.64کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند و بیوه‌های ایشان نوحهگری ننمودند.65آنگاه خداوند مثل کسی که خوابیده بود بیدار شد، مثل جباری که از شراب می‌خروشد،66و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عار ابدی گردانید.67و خیمهٔٔ یوسف را رد نموده، سبط افرایم را برنگزید.68لیکن سبط یهودا رابرگزید و این کوه صهیون را که دوست می‌داشت.69و قدس خود را مثل کوه‌های بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابدالآباد بنیاد نهاد.70و بندهٔ خود داود را برگزید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت.71از عقب میشهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند.72پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

Chapter 79

1[مزمور آساف] ای خدا، امّت‌ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بیعصمت ساختند. اورشلیم را خرابه‌ها نمودند.2لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدّسانت را به وحوش صحرا.3خون ایشان را گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند.4نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و سُخریّه شده‌ایم.5تا کی ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابدالآباد؟6قهر خود را بر امّت‌هایی که تو را نمی‌شناسند بریز و بر ممالکی که نام تو را نمی‌خوانند!7زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده‌اند.8گناهان اجداد ما را بر ما به یاد میاور. رحمتهای تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده‌ایم.9ای خدا، ای نجات‌دهندهٔٔ ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود گناهان ما را بیامرز.10چرا امّت‌ها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، بر امّت‌ها در نظر ما معلوم شود.11نالهٔ اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنانی را که به موت سپرده شده‌اند، برهان.12و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان ما رسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند.13پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را نسلاً بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

Chapter 80

1[برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسنها. مزمور آساف] ای شبانِ اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی! ای که بر کروبیین جلوس نموده‌ای، تجلی فرما!2به حضور افرایم و بنیامین و مَنَسی، توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا!3ای خدا ما را باز آور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!4ای یهوه، خدای صبایوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود،5نان ماتم را بدیشان می‌خورانی و اشکهای بیاندازه بدیشان می‌نوشانی؟6ما را محل منازعهٔ همسایگان ما ساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استهزا می‌نمایند.7ای خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!8مَوی را ازمصر بیرون آوردی. امّت‌ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی.9پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشهٔٔ خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت.10کوه‌ها به سایهاش پوشانیده شد و سروهای آزاد خدا به شاخه‌هایش.11شاخه‌های خود را تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر.12پس چرا دیوارهایش را شکستهای که هر راهگذری آن را می‌چیند؟13گرازهای جنگل آن را ویران می‌کنند و وحوش صحرا آن را می‌چرند.14ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و ببین و از این مَوْ تفقد نما15و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته‌ای!16مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباه گردیده‌اند!17دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای.18و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم.19ای یهوه، خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

Chapter 81

1[برای سالار مغنیان برجتّیت. مزمور آساف.] ترنّم نمایید برای خدایی که قوّت ماست. برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید!2سرود را بلند کنید و دف را بیاورید و بربط دلنواز را با رباب!3کَرِنّا را بنوازید در اوّل ماه، در ماه تمام و در روز عید ما.4زیرا که این فریضهای است در اسرائیل و حکمی ازخدای یعقوب.5این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم،6دوشِ او را از بار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سبد رها شد.7در تنگی استدعا نمودی و تو را خلاصی دادم. در سِترِ رعد، تو را اجابت کردم و تو را نزد آب مَریبَه امتحان نمودم. سلاه.8ای قوم من بشنو و تو را تأکید می‌کنم. و ای اسرائیل اگر به من گوش دهی.9در میان تو خدای غیر نباشد و نزدِ خدای بیگانه سجده منما.10من یَهُوَه خدای تو هستم که تو را از زمین مصر برآوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پر خواهم ساخت.11لیکن قوم من سخن مرا نشنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند.12پس ایشان را به سختیِ دلشان ترک کردم که به مشورتهای خود سلوک نمایند.13ای کاش که قوم من به من گوش می‌گرفتند و اسرائیل در طریق‌های من سالک می‌بودند.14آنگاه دشمنان ایشان را بزودی به زیر می‌انداختم و دست خود را برخصمان ایشان برمی‌گردانیدم.15آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن می‌نهادند. امّا زمان ایشان باقی می‌بود تا ابدالآباد.16ایشان را به نیکوترین گندم می‌پرورد؛ و تو را به عسل از صخره سیر می‌کردم.

Chapter 82

1[مزمور آساف] خدا در جماعت خدا ایستاده است، در میان خدایان داوری می‌کند،2تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد و شریران راطرفداری خواهید نمود؟ سِلاه.3فقیران و یتیمان را دادرسی بکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید.4مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را از دست شریران خلاصی دهید.5نمی‌دانند و نمی‌فهمند و در تاریکی راه می‌روند و جمیع اساس زمین متزلزل می‌باشد.6من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی.7لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!8ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامیِ امّت‌ها را متصرف خواهی شد.

Chapter 83

1[سرود و مزمور آساف] ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام!2زیرا اینک، دشمنانت شورش می‌کنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر خود را برافراشتهاند.3بر قوم تو مکاید می‌اندیشند وبر پناهآوردگان تو مشورت می‌کنند.4و می‌گویند، بیایید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.5زیرا به یک دل با هم مشورت می‌کنند و بر ضد تو عهد بسته‌اند.6خیمه‌های اَدُوم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان.7جَبال و عَمّون و عَمالیق و فَلَسْطین با ساکنان صور.8آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنیلوط گردیدند، سلاه.9بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی، چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون،10که در عَینْدوُر هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند.11سرورانِ ایشان را مثل غُراب و ذِئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذَبَحْ و صَلْمُنّاع،12که می‌گفتند، مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نماییم.13ای خدای من، ایشان را چون غبارِ گردباد بساز و مانند کاه پیش روی باد.14مثل آتشی که جنگل را می‌سوزاند و مثل شعلهای که کوه‌ها را مشتعل می‌سازد.15همچنان ایشان را به تند باد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان.16رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تو را ای خداوند بطلبند.17خجل و پریشان بشوند تا ابدالآباد و شرمنده و هلاک گردند.18و بدانند تو که اسمت یهوه می‌باشد، به تنها بر تمامیِ زمین متعال هستی.

Chapter 84

1[برای سالار مغنیان برجتّیت. مزمور بنیقورح] ای یَهُوَه صبایوت، چه دلپذیر است مسکنهای تو!2جان من مشتاق، بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند . دلم و جسدم برای خدای حی صیحه می‌زند.3گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانهای تا بچه‌های خود را در آن بگذارد، در مذبحهای تو ای یهوه صبایوت که پادشاه من و خدای من هستی.4خوشابحال آنانی که در خانهٔ تو ساکنند که تو را دائماً تسبیح می‌خوانند، سِلاه.5خوشابحال مردمانی که قوّت ایشان در تو است و طریق‌های تو در دلهای ایشان.6چون از وادیِ بکا عبور می‌کنند، آن را چشمه می‌سازند و بارانْ آن را بهبرکات می‌پوشاند.7از قوّت تا قوّت می‌خرامند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضر می‌شوند.8ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه.9ای خدایی که سپر ما هستی، ببین و به روی مسیح خود نظر انداز.10زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانهٔ خانهٔ خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه‌های اشرار.11زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند.12ای یهوه صبایوت، خوشابحال کسی که بر تو توکّل دارد.

Chapter 85

1[برای سالار مغنیان. مزمور بنیقورح] ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسیریِ یعقوب را باز آورده‌ای.2عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامیِ گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه.3تمامیِ غضب خود را برداشته و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای.4ای خدای نجات ما، ما را برگردان و غیظ خود را از ما بردار.5آیا تا به ابد با ما غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلاً بعد نسل طول خواهی داد؟6آیا برگشته ما را حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟7ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما.8آنچه خدا یهوهمی‌گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود و به مقدّسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برنگردند.9یقیناً نجات او به ترسندگان او نزدیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود.10رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند.11راستی از زمین خواهد رویید و عدالت از آسمان خواهد نگریست.12خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ما محصول خود را خواهد داد.13عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

Chapter 86

1[دعای داود] ای خداوند گوش خود را فراگرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمند هستم!2جان مرا نگاه دار زیرا من متقّی هستم. ای خدای من، بندهٔٔ خود را که بر تو توکّل دارد، نجات بده.3ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامیِ روز تو را می‌خوانم!4جان بندهٔٔ خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی‌دارم.5زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند.6ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضّرع من توجه نما!7در روز تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود.8ای خداوند در میان خدایان مثل تو نیست و کاری مثل کارهای تو نی.9ای خداوند همهٔٔ امّت‌هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور تو سجده خواهند کرد و نام تو را تمجید خواهند نمود.10زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی.11ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم.12ای خداوند خدای من، تو را به تمامی دِل حمد خواهم گفت و نام تو را تمجید خواهم کرد تا ابدالآباد.13زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هاویهٔ اسفل رهانیده‌ای.14ای خدا متکبّران بر من برخاستهاند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی‌آورند.15و تو ای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پُر از رحمت و راستی.16بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوّت خود را به بنده‌ات بده و پسر کنیز خود را نجات‌بخش.17علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، خجل شوند زیرا که تو ای خداوند مرا اعانت کرده و تسلّی داده‌ای.

Chapter 87

1[مزمور و سرود بنیقورح] اساس او در کوه‌های مقدّس است2.2 خداوند دروازه‌های صهیون را دوست می‌دارد، بیشتر از جمیع مسکنهای یعقوب.3سخنهای مجید دربارهٔٔ تو گفته می‌شود، ای شهر خدا! سِلاه.4رَهَبْ و بابل را از شناسندگان خود ذکر خواهم کرد. اینک، فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است.5و دربارهٔٔ صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوارخواهد نمود.6خداوند چون امّت‌ها را می‌نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سِلاه.7مغنیان و رقصکنندگان نیز. جمیع چشمه‌های من در تو است.

Chapter 88

1[سرود و مزمور بنیقورح برای سالار مغنیان بر مَحْلَتْ لَعَّنوتْ. قصیدهٔ هیمانِ اَزْراحی] ای یَهُوَه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده‌ام.2دعای من به حضور تو برسد، به نالهٔ من گوش خود را فراگیر.3زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانیام به قبر نزدیک گردیده.4از فروروندگان به هاویه شمرده شده‌ام و مثل مرد بیقوّت گشته‌ام.5در میان مردگان منفرد شده، مثل کُشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده‌اند.6مرا در هاویهٔ اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت در ژرفیها.7خشم تو بر من سنگین شده است و به همهٔٔ امواج خود مرا مبتلا ساخته‌ای، سِلاه.8آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده‌ای. محبوس شده، بیرون نمی‌توانم آمد.9چشمانم از مذلت کاهیده شد. ای خداوند، نزد تو فریاد کرده‌ام تمامیِ روز. دستهای خود را به تو دراز کرده‌ام.10آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند گفت؟ سلاه.11آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟12آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود و عدالت تو در زمین فراموشی؟13و امّا من نزد تو ای خداوند فریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من در پیش تومی‌آید.14ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نموده‌ای.15من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تو را متحّمل شده، متحیر گردیده‌ام.16حدّت خشم تو بر من گذشته است و خوفهای تو مرا هلاک ساخته.17مثل آب دور مرا گرفته است تمامیِ روز و مرا از هر سو احاطه نموده.18یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

Chapter 89

1[قصیدهٔ ایتانِ ازراحی] رحمتهای خداوند را تا به ابد خواهم سرایید. امانت تو را به دهان خود نسلاً بعد نسل اعلام خواهم کرد.2زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالآباد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت.3با برگزیدهٔ خود عهد بستهام. برای بندهٔ خویش داود قسم خورده‌ام.4که ذریّت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالآباد و تخت تو را نسلاً بعد نسل بنا خواهم نمود، سلاه.5و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تمجید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت مقدّسان.6زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران کِه را با خداوند تشبیه توان نمود؟7خدا بی‌نهایت مهیب است در جماعت مقدّسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند.8ای یهوه خدای لشکرها کیست ای یاه قدیر مانند تو؟ و امانت تو،تو را احاطه می‌کند.9بر تکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلند می‌شود، آنها را ساکن می‌گردانی.10رهب را مثل کشته شده خرد شکستهای. به بازوی زورآور خویش دشمنانت را پراکنده نموده‌ای.11آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون و پری آن را تو بنیاد نهاده‌ای.12شمال و جنوب را تو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می‌کنند.13بازوی تو با قوّت است. دست تو زورآور است و دست راست تو متعال.14عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند.15خوشابحال قومی که آواز شادمانی را می‌دانند. در نور روی تو ای خداوند خواهند خرامید.16در نام تو شادمان خواهند شد تمامیِ روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید.17زیرا که فخر قوّت ایشان تو هستی و به رضامندیِ تو شاخ ما مرتفع خواهد شد.18زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل.19آنگاه در عالم رؤیا به مقدّس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم.20بندهٔ خود داود را یافتم و او را به روغن مقدّس خود مسح کردم.21که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید.22دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید.23و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید.24و امانت ورحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد.25دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها.26او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخرهٔ نجات من.27من نیز او را نخست‌زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان.28رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالآباد و عهد من با او استوار خواهد بود.29و ذریّت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالآباد و تخت او را مثل روزهای آسمان.30اگر فرزندانش شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک ننمایند،31اگر فرایض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند،32آنگاه معصیت ایشان را به عصا تأدیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانه‌ها.33لیکن رحمت خود را از او برنخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت.34عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد.35یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت.36که ذریّت او باقی خواهد بود تا ابدالآباد و تخت او به حضور من مثل آفتاب،37مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابدالآباد و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه.38لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و با مسیح خود غضبناک شده‌ای.39عهد بندهٔ خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بیعصمت کرده‌ای.40جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نموده‌ای.41همهٔ راه گذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگانخود عار گردیده است.42دست راست خصمان او را برافراشته، و همهٔ دشمنانش را مسرور ساخته‌ای.43دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساخته‌ای.44جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای.45ایام شبابش را کوتاه کرده، و او را به خجالت پوشانیده‌ای، سلاه.46تا به کی ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟47به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامیِ بنی‌آدم را برای بطالت آفریده‌ای؟48کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبر خلاص خواهد ساخت؟ سلاه.49ای خداوند رحمتهای قدیم تو کجاست که برای داود به امانت خود قسم خوردی؟50ای خداوند ملامت بندهٔ خود را به یاد آور که آن را از قومهای بسیار در سینه خود متحمل می‌باشم.51که دشمنان تو ای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تو را ملامت نموده‌اند.52خداوند متبارک باد تا ابدالآباد. آمین و آمین.

Chapter 90

1[دعای موسی مرد خدا] ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسلها،2قبل از آنکه کوه‌ها به وجود آید و زمین و ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی.3انسان را به غباربرمی‌گردانی، و می‌گویی ای بنی‌آدم رجوع نمایید.4زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب.5مثل سیلاب ایشان را رُفتْهای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که می‌روید.6بامدادان می‌شکُفَدْ و می‌روید. شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود.7زیرا که در غضب تو کاهیده می‌شویم و در خشم تو پریشان می‌گردیم.8چونکه گناهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نور روی خویش.9زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده‌ایم.10ایّام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بُنیه، هشتاد سال باشد. لیکن فخر آنها محنت و بطالت است زیرا به زودی تمام شده، پرواز می‌کنیم.11کیست که شدت خشم تو را می‌داند و غضب تو را چنانکه از تو می‌باید ترسید؟12ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم.13رجوع کن ای خداوند ! تا به کی؟ و بر بندگان خود شفقت فرما.14صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامیِ عمر خود ترنم و شادی نماییم.15ما را شادمان گردان به عوض ایّامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیده‌ایم.16اعمال تو بر بندگانت ظاهر بشود و کبریایی تو بر فرزندان ایشان.17جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز! عمل دستهای ما را استوار گردان!

Chapter 91

1آنکه در ستر حضرت اعلی نشستهاست، زیر سایهٔ قادرمطلق ساکن خواهد بود.2دربارهٔ خداوند می‌گویم که او ملجا و قلعه من است و خدای من که بر او توکّل دارم.3زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید و از وبای خبیث.4به پرهای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستیِ او تو را مِجَّن و سپر خواهد بود.5از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تیری که در روز می‌پرد.6و نه از وبایی که در تاریکی می‌خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می‌کند.7هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده‌هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید.8فقط به چشمان خود خواهی نگریست و پاداش شریران را خواهی دید.9زیرا گفتی تو ای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را مأوای خویش گردانیده‌ای.10هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمهٔ تو نخواهد رسید.11زیرا که فرشتگان خود را دربارهٔٔ تو امر خواهد فرمود تا در تمامیِ راه‌هایت تو را حفظ نمایند.12تو را بر دستهای خود برخواهند داشت، مبادا پای خود را به سنگ بزنی.13بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیربچه و اژدها را پایمال خواهی کرد.14چونکه به من رغبت دارد او را خواهم رهانید و چونکه به اسم من عارف است او را سرافراز خواهم ساخت.15چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود واو را نجات داده، مُعَزَّز خواهم ساخت.16به طول ایام او را سیر می‌گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.

Chapter 92

1[مزمور و سرود برای روز سَبَّت] خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلیٰ.2بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن و در هر شب امانت تو را.3بر ذات ده اوتار و بر رباب و به نغمه هجایون و بربط.4زیرا که ای خداوند مرا به کارهای خودت شادمان ساخته‌ای. به‌سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود.5ای خداوند اعمال تو چه عظیم است و فکرهای تو بی‌نهایت عمیق.6مرد وحشی این را نمی‌داند و جاهل در این تأمل نمی‌کند.7وقتی که شریران مثل علف می‌رویند و جمیع بدکاران می‌شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند.8لیکن تو ای خداوند بر اعلیٰ علیین هستی، تا ابدالآباد.9زیرا اینک، دشمنان تو ای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.10و امّا شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی بلند کرده‌ای و به روغن تازه مسح شده‌ام.11و چشم من بر دشمنانم خواهد نگریست و گوشهای من از شریرانی که با من مقاومت می‌کنند خواهد شنید.12عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد.13آنانی که در خانهٔ خداوند غرس شده‌اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت.14در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تر و تازه و سبز خواهند بود.15تا اعلام کنند که خداوند راست است. اوصخره من است و در وی هیچ بی‌انصافی نیست.

Chapter 93

1خداوند سلطنت را گرفته و خود را بهجلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوّت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد.2تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی.3ای خداوند سیلابها برافراشتهاند سیلابها آواز خود را برافراشتهاند. سیلابها خروش خود را برافراشتهاند.4فوق آواز آبهای بسیار، فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلی اعلیین زورآورتر است.5شهادات تو بی‌نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیّتْ خانهٔ تو را میزیبد تا ابدالآباد.

Chapter 94

1ای یَهُوَه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلّی فرما!2ای داور جهان متعال شو و بر متکبّران مکافات برسان!3ای خداوند تا به کی شریران، تا به کی شریران فخر خواهند نمود؟4حرفها می‌زنند و سخنان ستمآمیز می‌گویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند.5ای خداوند، قوم تو را می‌شکنند و میراث تو را ذلیل می‌سازند.6بیوه زنان و غریبان را می‌کشند و یتیمان را به قتل می‌رسانند7و می‌گویند یاه نمی‌بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی‌نماید.8ای احمقان قوم بفهمید! و ای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟9او که گوش را غرس نمود، آیا نمی‌شنود؟ او که چشم را ساخت، آیا نمی‌بیند؟10او که امّت‌ها را تأدیب می‌کند، آیاتوبیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می‌آموزد؟11خداوند فکرهای انسان را می‌داند که محض بطالت است.12ای یاه، خوشابحال شخصی که او را تأدیب می‌نمایی و از شریعت خود او را تعلیم می‌دهی13تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شریران کنده شود.14زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود.15زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همهٔ راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.16کیست که برای من با شریران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود.17اگر خداوند مددکار من نمی‌بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می‌شد.18چون گفتم که پای من می‌لغزد، پس رحمت تو ای خداوند مرا تأیید نمود.19در کثرت اندیشه‌های دل من، تسلیهای تو جانم را آسایش بخشید.20آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می‌کند؟21بر جان مرد صَدیق با هم جمع می‌شوند و بر خون بی‌گناه فتوا می‌دهند.22لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است.23و گناه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. یَهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

Chapter 95

1بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم!2به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم!3زیرا که یهوه، خدای بزرگ است،4و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوه‌ها از آن او.5دریا از آن اوست، او آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.6بیایید عبادت و سجده نماییم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم!7زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گلهٔ دست او می‌باشیم! امروز کاش آواز او را می‌شنیدید!8دل خود را سخت مسازید، مثل مریبا، مانند یوم مسّا در صحرا.9چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند.10چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم قوم گمراه دل هستند که طُرُق مرا نشناختند.11پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامیِ من داخل نخواهند شد.

Chapter 96

1زمین خداوند را بسرایید!2خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را اعلام نمایید.3در میان امّت‌ها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمیع قومها.4زیرا خداوند عظیم است و بی‌نهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع خدایان.5زیراجمیع خدایانِ امّت‌ها بتهایند، لیکن یهوه آسمانها را آفرید.6مجد و جلال به حضور وی است و قوّت و جمال در قدس وی.7ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوّت توصیف نمایید!8خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به صحنهای او بیایید!9خداوند را در زینت قدوسیّت بپرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید!10در میان امّت‌ها گویید خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. قومها را به انصاف داوری خواهد نمود.11آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید.12صحرا و هر چه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود13به حضور خداوند زیرا که می‌آید، زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به امانت خود.

Chapter 97

1خداوند سلطنت گرفته است، پس زمینشادی کند و جزیره‌های بسیار مسرور گردند.2ابرها و ظلمتِ غلیظ گرداگرد اوست. عدل و انصاف قاعده تخت اوست.3آتش پیش روی وی می‌رود و دشمنانِ او را به اطرافش می‌سوزاند.4برقهایش ربع مسکون را روشن می‌سازد. زمین این را بدید و بلرزید.5کوه‌ها از حضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود، از حضور خداوند تمامی جهان.6آسمانها عدالتاو را اعلام می‌کنند و جمیع قومها جلال او را می‌بینند.7همهٔ پرستندگان بتهای تراشیده خجل می‌شوند که به بتها فخر می‌نمایند. ای جمیع خدایان او را بپرستید.8صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودا مسرور گردیدند، ای خداوند به‌سبب داوریهای تو.9زیرا که تو ای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلیٰ هستی.10ای شما که خداوند را دوست می‌دارید، از بدی نفرت کنید! او حافظ جانهای مقدّسان خود است. ایشان را از دست شریران می‌رهاند.11نور برای عادلان کاشته شده است و شادمانی برای راست‌دلان.12ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدّوسیّت او را حمد بگویید.

Chapter 98

1[مزمور] برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدّوس او، او را مظّفر ساخته است.2خداوند نجات خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امّت‌ها مکشوف کرده است.3رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همهٔ اقصای زمین نجات خدای ما را دیده‌اند.4ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زنید و ترنّم نمایید و بسرایید.5خداوند را با بربط بسرایید! با بربط و با آواز نغمات!6با کَرِنّاها و آواز سرنا! به حضور یهوهپادشاه آواز شادمانی دهید!7دریا و پری آن بخروشد! ربع مسکون و ساکنان آن!8نهرها دستک بزنند! و کوه‌ها با هم ترنّم نمایند.9به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قومها را به راستی.

Chapter 99

1خداوند سلطنت گرفته است، پس قومها بلرزند! بر کروبییّن جلوس می‌فرماید، زمین متزلزل گردد!2خداوند در صیهون عظیم است و او بر جمیع قومها متعال است!3اسم عظیم و مهیب تو را حمد بگویند، که او قدّوس است.4و قّوت پادشاه، انصاف را دوست می‌دارد. تو راستی را پایدار کرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده‌ای.5یهوه خدای ما را تکریم نمایید و نزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدّوس است.6موسی و هارون از کاهنانش و سموئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خواندند و او ایشان را اجابت فرمود.7در ستون ابر بدیشان سخن گفت. شهادات او و فریضهای را که بدیشان داد نگاه داشتند.8ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. امّا از اعمال ایشان انتقام کشیدی.9یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدّس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قّدوس است.

Chapter 100

1ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید.2خداوند را با شادی عبادت نمایید و به حضور او با ترنّم بیایید.3بدانید که یهوه خداست؛ او ما را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او.4به دروازه‌های او با حمد بیایید و به صحنهای او با تسبیح! او را حمد گویید و نام او را متبارک خوانید!5زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالآباد.

Chapter 101

1[مزمور داود] رحمت و انصاف را خواهم سرایید.نزد تو ای خداوند، تسبیح خواهم خواند.2در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانهٔ خود با دل سلیم سالک خواهم شد.3چیزی بد را پیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان را مکروه می‌دارم، به من نخواهد چسبید.4دل کج از من دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت.5کسی را که در خُفیَه به همسایهٔ خود غیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحّمل نخواهم کرد.6چشمانم بر امنای زمین است تا با من ساکن شوند. کسی که به طریق کامل سالک باشد، خادم من خواهد بود.7حیله گر در خانهٔ من ساکن نخواهد شد. دروغگو پیش نظر من نخواهد ماند.8همهٔ شریران زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد تا جمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

Chapter 102

1[دعای مسکین وقتی‌که پریشان حال شده، ناله خود را به حضور یهوّه می‌ریزد] ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریاد من نزد تو برسد.2در روز تنگیام روی خود را از من مپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما.3زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید.4دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می‌کنم.5به‌سبب آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است.6مانند مرغ سقّای صحرا شده، و مثل بوم خرابه‌ها گردیده‌ام.7پاسبانی می‌کنم و مثل گنجشک بر پشتبام، منفرد گشته‌ام.8تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می‌کنند و آنانی که بر من دیوانه شده‌اند مرا لعنت می‌نمایند.9زیرا خاکستر را مثل نان خورده‌ام و مشروب خود را با اشک آمیختهام،10به‌سبب غضب و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده‌ای.11روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده‌ام.12لیکن تو ای خداوند جلوس فرموده‌ای تا ابدالآباد! و ذکر تو تا جمیع نسلهاست!13تو برخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیرا وقتی است که بر او رأفت کنی و زمان معّین رسیده‌است.14چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت می‌نمایند.15پس امّت‌ها از نام خداوند خواهند ترسید و جمیع پادشاهان جهان از کبریایی تو.16زیرا خداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خود ظهور فرموده است.17به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است.18این برای نسل آینده نوشته می‌شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند.19زیرا که از بلندی قدس خود نگریسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است.20تا ناله اسیران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده‌اند آزاد نماید.21تا نام خداوند را در صیهون ذکر نمایند و تسبیح او را در اورشلیم،22هنگامی‌که قومها با هم جمع شوند و ممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.23توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید.24گفتم، ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمیع نسلها است.25از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمانها عمل دستهای تو است.26آنها فانی می‌شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدّل خواهند شد.27لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید.28فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذرّیت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

Chapter 103

1[مزمور داود] ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من است نام قدّوس او را متبارک خواند.2ای جان من خداوند را متبارک بخوان و جمیع احسانهای او را فراموش مکن!3که تمام گناهانت را می‌آمرزد و همهٔ مرضهای تو را شفا می‌بخشد؛4که حیات تو را از هاویه فدیه می‌دهد و تاج رحمت و رأفت را بر سر تو می‌نهد؛5که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می‌کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.6خداوند عدالت را به جا می‌آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان.7طریق‌های خویش را به موسی تعلیم داد و عملهای خود را به بنی‌اسرائیل.8خداوند رحمان و کریم است؛ دیر غضب و بسیار رحیم.9تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت.10با ما موافق گناهان ما عمل ننموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است.11زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است.12به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است.13چنانکه پدر بر فرزندان خود رئوف است، همچنان خداوند بر ترسندگان خود رأفت می‌نماید.14زیرا جبلّت ما را می‌داند و یاد می‌دارد که ما خاک هستیم.15و امّا انسان، ایّام او مثل گیاه است، مثل گل صحرا همچنان می‌شکفد.16زیرا که باد بر آن میوزد و نابود می‌گردد و مکانش دیگر آن را نمی‌شناسد.17لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش از ازل تا ابدالآباد است و عدالت او بر فرزندانِ فرزندان.18بر آنانی که عهد او را حفظ می‌کنند و فرایض او را یاد می‌دارند تا آنها را به جا آورند.19خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده، و سلطنت او بر همه مسلّط است.20خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوّت زورآورید و کلام او را به جا می‌آورید و آواز کلام او را گوش می‌گیرید!21ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! و ای خادمان او که ارادهٔ او را بجا می‌آورید!22ای همهٔ کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همهٔ مکانهای سلطنت او. ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

Chapter 104

1ای جان من، خداوند را متبارکبخوان! ای یهوه خدای من تو بی‌نهایت عظیم هستی! به عزّت و جلال ملبّس هستی.2خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده‌ای. آسمانها را مثل پرده پهن ساخته‌ای.3آن که غرفات خود را بر آبها بنا کرده است و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد می‌خرامد؛4فرشتگان خود را بادها می‌گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل؛5که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابدالآباد.6آن را به لجّه‌ها مثل ردا پوشانیده‌ای، که آبها بر کوه‌ها ایستاده‌اند.7از عتاب تو می‌گریزند. از آواز رعد تو پراکنده می‌شوند.8به فراز کوه‌ها برمی‌آیند، و به همواریها فرود می‌آیند، به مکانی که برای آنهامهیّا ساخته‌ای.9حدی برای آنها قرار داده‌ای که از آن نگذرند و برنگردند تا زمین را بپوشانند.10که چشمه‌ها را در وادیها جاری می‌سازد تا در میان کوه‌ها روان بشوند.11تمام حیوانات صحرا را سیراب می‌سازند تا گورخران تشنگی خود را فرو نشانند.12بر آنها مرغان هوا ساکن می‌شوند و از میان شاخه‌ها آواز خود را می‌دهند.13او از غرفات خود کوه‌ها را سیراب می‌کند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر می‌شود.14نباتات را برای بهایم می‌رویاند و سبزه‌ها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون می‌آورد،15و شراب را که دل انسان را شادمان می‌کند، و چهره او را به روغن شاداب می‌سازد؛ و دل انسان را به نان قوی می‌گرداند.16درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است،17که در آنها مرغان آشیانهای خود را می‌گیرند و امّا صنوبر خانهٔ لقلق می‌باشد.18کوه‌های بلند برای بزهای کوهی و صخره‌ها برای یربوع ملجاء است.19ماه را برای موسمها ساخت و آفتاب مغرب خود را می‌داند.20تاریکی می‌سازی و شب می‌شود که در آن همهٔ حیوانات جنگلی راه می‌روند.21شیر بچگان برای شکار خود غرّش می‌کنند و خوراک خویش را از خدا می‌جویند.22چون آفتاب طلوع می‌کند جمع می‌شوند و در بیشه‌های خود می‌خوابند.23انسان برای عمل خود بیرون می‌آید و بجهت شغل خویش تا شامگاه.24ای خداوند اعمال تو چه بسیار است! جمیع آنها را به حکمت کرده‌ای. زمین از دولت تو پر است.25و آن دریای بزرگ و وسیعالاطراف نیز که در آن حشرات از حدّ شماره زیاده‌اند و حیوانات خرد و بزرگ.26و در آن کشتیها راه می‌روند و آن لویاتان که بجهت بازی کردن در آن آفریده‌ای.27جمیع اینها از تو انتظار می‌کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی.28آنچه را که به آنها می‌دهی، فرا می‌گیرند. دست خود را باز می‌کنی، پس از چیزهای نیکو سیر می‌شوند.29روی خود را می‌پوشانی، پس مضطرب می‌گردند. روح آنها را قبض می‌کنی، پس میمیرند و به خاک خود برمی‌گردند.30چون روح خود را می‌فرستی، آفریده می‌شوند و روی زمین را تازه می‌گردانی.31جلال خداوند تا ابدالآباد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود.32که به زمین نگاه می‌کند و آن می‌لرزد. کوه‌ها را لمس می‌کند، پس آتشفشان می‌شوند.33خداوند را خواهم سرایید تا زنده می‌باشم. برای خدای خود تسبیح خواهم خواند تا وجود دارم.34تفکّر من او را لذیذ بشود و من در خداوند شادمان خواهم بود.35گناهکاران از زمین نابود گردند و شریران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلّلویاه!

Chapter 105

1یهوه را حمد گویید و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قومها اعلام نمایید.2او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام کارهای عجیب او تفکر نمایید.3در نام قدّوس او فخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد.4خداوند و قوّت او را بطلبید؛روی او را پیوسته طالب باشید.5کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و داوریهای دهان او را.6ای ذریّت بندهٔ او ابراهیم، ای فرزندان یعقوب، برگزیده او،7یهوه خدای ماست! داوریهای او در تمامی جهان است.8عهد خود را یاد می‌دارد تا ابدالآباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است.9آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است.10و آن را برای یعقوب فریضهای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی.11و گفت که، زمین کنعان را به تو خواهم داد تا حصّه میراث شما شود.12هنگامی که عددی معدود بودند، قلیلالعدد و غربا در آنجا،13و از امّتی تا امّتی سرگردان می‌بودند و از یک مملکت تا قوم دیگر.14او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود15که بر مسیحان من دست مگذارید و انبیای مرا ضرر مرسانید.16پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست،17و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند.18پایهای وی را به زنجیرها خستند و جان او در آهن بسته شد،19تا وقتی که سخن او واقع شد و کلام خداوند او را امتحان نمود.20آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد و سلطان قومها او را آزاد ساخت.21او را بر خانهٔخود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش،22تا به ارادهٔ خود سروران او را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد.23پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت.24و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قویتر ساخت.25لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر بندگان وی حیله نمایند.26بندهٔ خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود.27کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام.28ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند.29آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را می‌رانید.30زمین ایشان غوکها را به ازدحام پیدا نمود، حتّی در حرمهای پادشاهان ایشان.31او گفت و انواع مگسها پدید آمد و پشه‌ها در همهٔ حدود ایشان.32تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان.33موها و انجیرهای ایشان را زد و درختان محّال ایشان را بشکست.34او گفت و ملخ پدید آمد و کرمها از حّد شماره افزون.35و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه‌های زمین ایشان را خوردند.36و جمیع نخستزادگان را در زمین ایشان زد، اوایل تمامی قوّت ایشان را.37و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود.38مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود.39ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنایی دهد.40سؤال کردند پس سَلْوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان سیر گردانید.41صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید.42زیرا کلام مقدّس خود را به یاد آورد و بندهٔ خویش ابراهیم را.43و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنّم.44و زمینهای امّت‌ها را بدیشان داد و زحمت قومها را وارث شدند.45تا آنکه فرایض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هللویاه!

Chapter 106

1هللویاه! خداوند را حمد بگویید زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابدالآباد!2کیست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همهٔ تسبیحات او را بشنواند؟3خوشابحال آنانیکه انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه وقت به عمل آورد.4ای خداوند مرا یاد کن به رضامندییی که با قوم خود می‌داری؛ و به نجات خود از من تفقّد نما.5تا سعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو فخر نمایم.6با پدران خود گناه نموده‌ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده‌ایم.7پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند، بلکه نزد دریا، یعنی بحر قلزم فتنه انگیختند.8لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید.9و بحر قُلْزُم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجّه‌ها مثل بیابان رهبری فرمود.10و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید.11و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند.12آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را سراییدند.13لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند.14بلکه شهوتپرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون.15و مسألت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.16پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدّس یهوّه.17و زمین شکافته شده، داتان را فرو برد و جماعت ابیرام را پوشانید.18و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده، شعلهٔ آتش شریران را سوزانید.19گوسالهای در حوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند.20و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می‌خورد.21و خدای نجات دهنده خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود،22و اعمال عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم.23آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند، اگر برگزیده اوموسی در شکاف به حضور وی نمی‌ایستاد، تا غضب او را از هلاکتِ ایشان برگرداند.24و زمین مرغوب را خوار شمردند و به کلام وی ایمان نیاوردند.25و در خیمه‌های خود همهمه کردند و قول خداوند را استماع ننمودند.26له'ذا دست خود را برایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از پا درآوَرَدْ.27و ذریّت ایشان را در میان امّت‌ها بیندازد و ایشان را در زمینها پراکنده کند.28پس به بعل فغور پیوستند و قربانی‌های مردگان را خوردند.29و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و وبا بر ایشان سخت آمد.30آنگاه فینحاس بر پا ایستاده، داوری نمود و وبا برداشته شد.31و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلاً بعد نسل تا ابدالآباد.32و او را نزد آب مریبه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید.33زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزا گفت.34و آن قومها را هلاک نکردند، که دربارهٔ ایشان خداوند امر فرموده بود.35بلکه خویشتن را با امّت‌ها آمیختند و کارهای ایشان را آموختند.36و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید.37و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند،38و خون بی‌گناه را ریختند، یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوّث گردید.39و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند.40له'ذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت.41و ایشان را به دست امّت‌ها تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند.42و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند.43بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش براو فتنه کردند و به‌سبب گناه خویش خوار گردیدند.44با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید.45و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود.46و ایشان را حرمت داد، در نظر جمیع اسیرکنندگان ایشان.47ای یهوّه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امّت‌ها جمع کن! تا نام قدّوس تو را حمد گوییم و در تسبیح تو فخر نماییم.48یهوّه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالآباد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلّلویاه!

Chapter 107

1خداوند را حمد بگویید زیرا که او نیکو است و رحمت او باقی است تا ابدالآباد.2فدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیه داده است.3و ایشان را از بُلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب و از شمال و جنوب.4در صحرا آواره شدند و دربادیهای بیطریق و شهری برای سکونت نیافتند.5گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید.6آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید،7و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند.8پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکّر نمایند و به‌سبب کارهای عجیب وی با بنی‌آدم.9زیرا که جان آرزومند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت،10آنانی که در تاریکی و سایه موت نشسته بودند، که در مذلّت و آهن بسته شده بودند.11زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند.12و او دل ایشان را به مشقّت ذلیل ساخت؛ بلغزیدند و مدد کننده‌ای نبود.13آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.14ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگسست.15پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکّر نمایند و به‌سبب کارهای عجیب او با بنی‌آدم.16زیرا که دروازه‌های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است.17احمقان به‌سبب طریق شریرانه خود و به‌سبب گناهان خویش، خود را ذلیل ساختند.18جان ایشان هر قسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه‌های موت نزدیک شدند.19آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.20کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهانید.21پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکرنمایند و به‌سبب کارهای عجیب او با بنی‌آدم.22و قربانی‌های تشکّر را بگذرانند و اعمال وی را به ترّنم ذکر کنند.23آنانی که در کشتیها به دریا رفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند.24اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجّه‌ها.25او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت.26به آسمانها بالا رفتند و به لجّه‌ها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید.27سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تماماً حیران گردید.28آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید.29طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید.30پس مسرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بندرِ مرادِ ایشان رسانید.31پس خداوند را به‌سبب رحمتش تشکّر نمایند و به‌سبب کارهای عجیب او با بنی‌آدم.32و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند.33او نهرها را به بادیه مبدّل کرد و چشمه‌های آب را به زمین تشنه.34و زمین بارور را نیز به شورهزار، به‌سبب شرارت ساکنان آن.35بادیه را به دریاچه آب مبدّل کرد و زمین خشک را به چشمه‌های آب.36و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند.37و مزرعه‌ها کاشتند و تاکستانها غرس نمودند و حاصل غلّه به عمل آوردند.38و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند.39و باز کم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن.40ذلّت را بر رؤسا می‌ریزد و ایشان را در بادیهای که راه ندارد آواره می‌سازد.41امّا مسکین را ازمشقّتش برمیافرازد و قبیله‌ها را مثل گله‌ها برایش پیدا می‌کند.42صالحان این را دیده، شادمان می‌شوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست.43کیست خردمند تا بدین چیزها تفکّر نماید؟ که ایشان رحمتهای خداوند را خواهند فهمید.

Chapter 108

1[سرود و مزمور داود] ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سرایید و ترنّم خواهم نمود و جلال من نیز.2ای عود و بربط بیدار شوید! من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد.3ای خداوند، تو را در میان قومها حمد خواهم گفت و در میان طایفه‌ها تو را خواهم سرایید.4زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا افلاک می‌رسد!5ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین!6تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما.7خدا در قدّوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سکّوت را خواهم پیمود.8جلعاد از آن من است و منسّی از آن من. و افرایم خود سر من. و یهودا عصای سلطنت من.9موآب ظرف شست و شوی من است، و بر ادوم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین فخر خواهم نمود.10کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ کیست که مرا به ادوم رهبری نماید؟11آیا نه تو ای خدا که ما را ترک کرده‌ای؟ و تو ای خدا که بالشکرهای ما بیرون نمی‌آیی؟12ما را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است.13در خدا با شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

Chapter 109

1[برای سالار مغنیان. مزمور داود] ای خدای تسبیح من، خاموش مباش!2زیرا که دهانِ شرارت و دهانِ فریب را بر من گشوده‌اند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته‌اند.3به سخنان کینه مرا احاطه کرده‌اند و بی‌سبب با من جنگ نموده‌اند.4به عوض محبّتِ من، با من مخالفت می‌کنند، و امّا من دعا.5و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند، و به عوض محبّت، عداوت نموده.6مردی شریر را بر او بگمار، و دشمن به دست راست او بایستد.7هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون آید و دعای او گناه بشود.8ایّام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.9فرزندان او یتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد.10و فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه‌های خود قوّت را بجویند.11طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند.12کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمانِ وی احدی رأفت ننماید.13ذرّیت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود.14عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شود و گناه مادرش محو نگردد.15و آنها در مدّ نظر خداوند دائماً بماند تا یادگاری ایشان را از زمین ببُرَد.16زیرا که رحمت نمودن را به یاد نیاوَرْد، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.17چون که لعنت را دوست می‌داشت، بدو رسیده و چون که برکت را نمی‌خواست، از او دور شده است.18و لعنت را مثل ردای خود در بر گرفت و مثل آب به شکمش درآمد و مثل روغن در استخوانهای وی.19پس مثل جامهای که او را می‌پوشاند، و چون کمربندی که به آن همیشه بسته می‌شود، خواهد بود.20این است اجرت مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می‌گویند.21امّا تو ای یهوّه خداوند، به خاطر نام خود با من عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده.22زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندرونم مجروح است.23مثل سایهای که در زوال باشد، رفته‌ام و مثل ملخ رانده شده‌ام.24زانوهایم از روزه داشتن می‌لرزد و گوشتم از فربهی کاهیده می‌شود.25و من نزد ایشان عار گردیده‌ام. چون مرا می‌بینند سر خود را می‌جنبانند.26ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده،27تا بدانند که این است دست تو، و تو ای خداوند این را کرده‌ای.28ایشان لعنت بکنند، امّا تو برکت بده. ایشان برخیزند و خجل گردند و امّا بندهٔ تو شادمان شود.29جفا کنندگانم به رسوایی ملبّس شوند و خجالت خویش را مثل ردا بپوشند.30خداوند را به زبان خود بسیار تشکّر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت.31زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستادتا او را از آنانی که بر جان او فتوا می‌دهند برهاند.

Chapter 110

1[مزمور داود] یهوه به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنانت را پای انداز تو سازم.2خداوند عصای قوّت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن.3قوم تو در روزِ قوّتِ تو، هدایای تبرّعی می‌باشند. در زینتهای قدّوسیت، شبنمِ جوانیِ تو از رَحِم صحرگاه برای توست.4خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که تو کاهن هستی تا ابدالآباد، به رتبه ملکیصدق.5خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد.6در میان امّت‌ها داوری خواهد کرد. از لاشها پر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید.7از نهرِ سرِ راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را بر خواهد افراشت.

Chapter 111

1هلّلویاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت.2کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش می‌کنند.3کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابدالآباد.4یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است.5ترسندگان خود را رزقی نیکوداده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابدالآباد.6قوّت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امّت‌ها را بدیشان عطا فرماید.7کارهای دستهایش راستی و انصاف است و جمیع فرایض وی امین.8آنها پایدار است تا ابدالآباد. در راستی و استقامت کرده شده.9فدیهای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدّوس و مهیب است.10ترس خداوند ابتدای حکمت است. همهٔ عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابدالآباد.

Chapter 112

1هللویاه! خوشابحال کسی که از خداوند می‌ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد.2ذرّیتش در زمین زورآور خواهند بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد.3توانگری و دولت در خانهٔ او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است.4نور برای راستان در تاریکی طلوع می‌کند. او کریم و رحیم و عادل است.5فرخنده است شخصی که رئوف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می‌دارد.6زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود.7از خبر بد نخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکّل دارد.8دل او استوار است و نخواهد ترسید تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند.9بذل نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایدار است. شاخ او با عزّت افراشته خواهد شد.10شریر این را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شریران زایل خواهد گردید.

Chapter 113

1هلّلویاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید.2نام خداوند متبارک باد، از الآن و تا ابدالآباد.3از مَطْلَع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند تسبیح خوانده شود.4خداوند بر جمیع امّت‌ها متعال است و جلال وی فوق آسمانها.5کیست مانند یهوّه خدای ما که بر اعلی علّیین نشسته است؟6و متواضع می‌شود تا نظر نماید بر آسمانها و بر زمین؛7که مسکین را از خاک برمی‌دارد و فقیر را از مزبله برمیافرازد.8تا او را با بزرگان بنشاند، یعنی با بزرگان قوم خویش.9زن نازاد را خانهنشین می‌سازد و مادر فرحناک فرزندان. هلّلویاه!

Chapter 114

1اجنبی زبان،2یهودا مَقْدَس او بود و اسرائیل محّل سلطنت وی.3دریا این را بدید و گریخت و اردن به عقب برگشت.4کوه‌ها مثل قوچها به جستن درآمدند و تلها مثل بره‌های گله.5ای دریا تو را چه شد که گریختی؟ و ای اردن که به عقب برگشتی؟6ای کوه‌ها که مثل قوچها به جستن درآمدید و ای تلها که مثل بره‌های گله.7ای زمیناز حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب.8که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خارا را چشمه آب.

Chapter 115

1ما را نی، ای خداوند ! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده! به‌سبب رحمتت و به‌سبب راستی خویش.2امّت‌ها چرا بگویند که خدای ایشان الآن کجاست؟3امّا خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نمود، به عمل آورده است.4بتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان.5آنها را دهان است و سخن نمی‌گویند. آنها را چشمهاست و نمی‌بینند.6آنها را گوشهاست و نمی‌شنوند. آنها را بینی است و نمی‌بویند.7دستها دارند و لمس نمی‌کنند. و پایها و راه نمی‌روند. و به گلوی خود تنطّق نمی‌نمایند.8سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هر که بر آنها توکّل دارد.9ای اسرائیل بر خداوند توکّل نما. او معاون و سپر ایشان است.10ای خاندانِ هارون بر خداوند توکّل نمایید. او معاون و سپر ایشان است.11ای ترسندگانِ خداوند، بر خداوند توکّل نمایید. او معاون و سپر ایشان است.12خداوند ما را به یاد آورده، برکت می‌دهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد.13ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ.14خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را.15شما مبارک خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید.16آسمانها، آسمانهای خداوند است و امّا زمین را به بنی‌آدم عطا فرمود.17مردگان نیستند که یاه را تسبیح می‌خوانند؛ و نه آنانی که به خاموشی فرو می‌روند.18لیکن ما یاه را متبارک خواهیم خواند، از الآن و تا ابدالآباد. هلّلویاه!

Chapter 116

1خداوند را محبّت می‌نمایم زیرا که آواز من و تضّرع مرا شنیده است.2زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدّت حیات خود، او را خواهم خواند.3ریسمانهای موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم.4آنگاه نام خداوند را خواندم. آه ای خداوند جان مرا رهایی ده!5خداوند رئوف و عادل است و خدای ما رحیم است.6خداوند ساده دلان را محافظت می‌کند. ذلیل بودم و مرا نجات داد.7ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است.8زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن.9به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان.10ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم.11در پریشانی خود گفتم که جمیع آدمیان دروغگویند.12خداوند را چه ادا کنم، برای همهٔ احسانهایی که به من نموده است؟13پیاله نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند.14نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم او.15موت مقدّسان خداوند در نظر وی گرانبها است.16آه ای خداوند، من بندهٔ تو هستم! من بندهٔ تو و پسر کنیز تو هستم. بندهای مرا گشوده‌ای!17قربانی‌های تشکر نزد تو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند.18نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی،19در صحنهای خانهٔ خداوند، در اندرون تو ای اورشلیم. هلّلویاه!

Chapter 117

1ای جمیع امّت‌ها خداوند را تسبیحبخوانید! ای تمامی قبایل! او را حمد گویید!2زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا ابدالآباد. هلّلویاه!

Chapter 118

1خداوند را حمد گویید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالآباد است.2اسرائیل بگویند که رحمت او تا ابدالآباد است.3خاندان هارون بگویند که رحمت او تا ابدالآباد است.4ترسندگان خداوند بگویند که رحمت او تا ابدالآباد است.5در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد.6خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟7خداوند برایم از مددکاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش را خواهم دید.8به خداوند پناه بردن بهتر است از توکّل نمودن بر آدمیان.9به خداوند پناه بردن بهتراست از توکّل نمودن بر امیران.10جمیع امّت‌ها مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.11مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.12مثل زنبورها مرا احاطه کردند و مثل آتش خارها خاموش شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد.13بر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود.14خداوند قوّت و سرود من است و نجات من شده است.15آواز ترنّم و نجات در خیمه‌های عادلان است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می‌کند.16دست راست خداوند متعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می‌کند.17نمی‌میرم، بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود.18یاه مرا به شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است.19دروازه‌های عدالت را برای من بگشایید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت.20دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد.21تو را حمد می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شده‌ای.22سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است.23این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است.24این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. درآن وجد و شادی خواهیم نمود.25آه ای خداوند نجات ببخش! آه ای خداوند سعادتعطا فرما!26متبارک باد او که به نام خداوند می‌آید. شما را از خانهٔ خداوند برکت می‌دهیم.27یهوّه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید.28تو خدای من هستی تو، پس تو را حمد می‌گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند.29خداوند را حمد گویید زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالآباد است.

Chapter 119

1[ا] خوشا به حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند.2خوشا به حال آنانی که شهادات او را حفظ می‌کنند و به تمامیِ دل او را می‌طلبند.3کج روی نیز نمی‌کنند و به طریق‌های وی سلوک می‌نمایند.4تو وصایای خود را امر فرموده‌ای تا آنها را تماماً نگاه داریم.5کاش که راه‌های من مستحکم شود تا فرایض تو را حفظ کنم.6آنگاه خجل نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مدّ نظر خود دارم.7تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم.8فرایض تو را نگاه می‌دارم. مرا بالکلّیه ترک منما.9[ب] به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می‌سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو.10به تمامیِ دل تو را طلبیدم. مگذار که از اوامر تو گمراه شوم.11کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم.12ای خداوند تو متبارک هستی فرایض خود را به من بیاموز.13به لبهای خود بیان کردم تمامیِ داوریهای دهان تو را.14در طریق شهادات تو شادمانم.15چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکّر می‌کنم و به طریق‌های تو نگران خواهم بود.16از فرایض تو لذّت می‌برم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.17[ج] به بندهٔ خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم.18چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم.19من در زمین غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار.20جان من شکسته می‌شود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت.21متکبران ملعون را توبیخ نمودی، که از اوامر تو گمراه می‌شوند.22ننگ و رسوایی را از من بگردان، زیرا که شهادات تو را حفظ کرده‌ام.23سروران نیز نشسته، به ضدّ من سخن گفتند. لیکن بندهٔ تو در فرایض تو تفکّر می‌کند.24شهادات تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بوده‌اند.25[د] جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز.26راه‌های خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فرایض خویش را به من بیاموز.27طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکّر خواهم نمود.28جان من از حزن گداخته می‌شود. مرا موافق کلام خود برپا بدار.29راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما.30طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم.31به شهادات تو چسبیدم. ای خداوند مرا خجل مساز.32در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.33[ه] ای خداوند طریق فرایض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت.34مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود.35مرا در سبیل اوامر خود سالک گردان زیرا که در آن رغبت دارم.36دل مرا به شهادات خود مایل گردان و نه به سوی طمع.37چشمانم را از دیدن بطالت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز.38کلام خود را بر بندهٔ خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است.39ننگ مرا که از آن می‌ترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکو است.40هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز.41[و] ای خداوند رحمهای تو به من برسد و نجات تو به حسب کلام تو.42تا بتوانم ملامت کنندهٔ خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکّل دارم.43و کلام راستی را از دهانم بالّکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم44و شریعت تو را دائماً نگاه خواهم داشت تا ابدالآباد،45و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیده‌ام.46و در شهادات تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و خجل نخواهم شد،47و از وصایای تو تلذّذ خواهم یافت که آنها را دوستمی‌دارم؛48و دستهای خود را به اوامر تو که دوست می‌دارم بر خواهم افراشت و در فرایض تو تفکّر خواهم نمود.49[ز] کلام خود را با بندهٔ خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی.50این در مصیبتم تسلّی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت.51متکبّران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم.52ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتن را تسلّی دادم.53حدّت خشمْ مرا در گرفته است، به‌سبب شریرانی که شریعت تو را ترک کرده‌اند.54فرایض تو سرودهای من گردید، در خانهٔ غربت من.55ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم.56این بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.57[ح] خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت.58رضامندیِ تو را به تمامیِ دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما.59در راه‌های خود تفکّر کردم و پایهای خود را به شهادات تو مایل ساختم.60شتابیدم و درنگ نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم.61ریسمانهای شریران مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم.62در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو.63من همهٔ ترسندگانت را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه می‌دارند.64ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فرایض خود را به من بیاموز.65[ط] با بندهٔ خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش.66خردمندیِ نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم.67قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الآن کلام تو را نگاه داشتم.68تو نیکو هستی و نیکویی می‌کنی. فرایض خود را به من بیاموز.69متکبّران بر من دروغ بستند. و امّا من به تمامی دل وصایای تو را نگاه داشتم.70دل ایشان مثل پیه فربه است. و امّا من در شریعت تو تلذّذ می‌یابم.71مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را بیاموزم.72شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.73[ی] دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهیم گردان تا اوامر تو را بیاموزم.74ترسندگان تو چون مرا بینند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم.75ای خداوند دانسته‌ام که داوریهای تو عدل است، و بر حقّ مرا مصیبت داده‌ای.76پس رحمت تو برای تسلّی من بشود، موافق کلام تو با بندهٔ خویش.77رحمتهای تو به من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذّذ من است.78متکبّران خجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیّت رسانیدند. و امّا من در وصایای تو تفکّر می‌کنم.79ترسندگان تو به من رجوع کنند و آنانی که شهادات تو را می‌دانند.80دل من در فرایض تو کامل شود، تا خجل نشوم.81[ک] جان من برای نجات تو کاهیده می‌شود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم.82چشمان منبرای کلام تو تار گردیده است و می‌گویم کی مرا تسلّی خواهی داد.83زیرا که مثل مشک در دود گردیده‌ام. لیکن فرایض تو را فراموش نکرده‌ام.84چند است روزهای بندهٔ تو؟ و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟85متکبّران برای من حفره‌ها زدند زیرا که موافق شریعت تو نیستند.86تمامی اوامر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما.87نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. امّا من وصایای تو را ترک نکردم.88به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تا شهادات دهان تو را نگاه دارم.89[ل] ای خداوند کلام تو تا ابدالآباد در آسمانها پایدار است.90امانت تو نسلاً بعد نسل است. زمین را آفریده‌ای و پایدار می‌ماند.91برای داوریهای تو تا امروز ایستاده‌اند زیرا که همه بندهٔ تو هستند.92اگر شریعت تو تلذّذ من نمی‌بود، هرآینه در مذلّت خود هلاک می‌شدم.93وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرا زنده ساخته‌ای.94من از آن تو هستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم.95شریران برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادات تو تأمّل می‌کنم.96برای هر کمالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بی‌نهایت وسیع است.97[م] شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم؛ تمامی روز تفکّر من است.98اوامر تو مرا از دشمنانم حکیمتر ساخته است زیرا که همیشه نزد من می‌باشد.99از جمیع معلمان خود فهیمترشدم زیرا که شهادات تو تفکّر من است.100از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.101پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم.102از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی.103کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل شیرینتر.104از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.105[ن] کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راه‌های من نور است.106قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت.107بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز!108ای خداوند هدایای تَبَرُّعی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را به من بیاموز.109جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.110شریران برای من دام گذاشته‌اند، امّا از وصایای تو گمراه نشدم.111شهادات تو را تا به ابد میراث خود ساخته‌ام زیرا که آنها شادمانی دل من است.112دل خود را برای بجا آوردن فرایض تو مایل ساختم، تا ابدالآباد و تا نهایت.113[س] مردمانِ دو رو را مکروه داشته‌ام، لیکن شریعت تو را دوست می‌دارم.114ستر و سپر من تو هستی. به کلام تو انتظار می‌کشم.115ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت.116مرا به حسب کلامخود تأیید کن تا زنده شوم و از امید خود خجل نگردم.117مرا تقویّت کن تا رستگار گردم و بر فرایض تو دائماً نظر نمایم.118همهٔ کسانی را که از فرایض تو گمراه شده‌اند، حقیر شمرده‌ای زیرا که مکر ایشان دروغ است.119جمیع شریران زمین را مثل دُرد هلاک می‌کنی. بنابراین شهادات تو را دوست می‌دارم.120موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوریهای تو ترسیدم.121[ع] داد و عدالت را به جا آوردم. مرا به ظلمکنندگانم تسلیم منما.122برای سعادت بندهٔ خود ضامن شو تا متکبّران بر من ظلم نکنند.123چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو.124با بندهٔ خویش موافق رحمانیّتت عمل نما و فرایض خود را به من بیاموز.125من بندهٔ تو هستم. مرا فهیم گردان تا شهادات تو را دانسته باشم.126وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نموده‌اند.127بنابراین، اوامر تو را دوست می‌دارم، زیادتر از طلا و زر خالص.128بنابراین، همهٔٔ وصایای تو را در هر چیزْ راست می‌دانم، و هر راه دروغ را مکروه می‌دارم.129[ف] شهادات تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه می‌دارد.130کشف کلام تو نور می‌بخشد و ساده دلان را فهیم می‌گرداند.131دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم.132بر من نظر کن و کَرَم فرما، برحسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست می‌دارند.133قدمهای مرا در کلامخودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد.134مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم.135روی خود را بر بندهٔ خود روشن ساز، و فرایض خود را به من بیاموز.136نهرهای آب از چشمانم جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.137[ص] ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است.138شهادات خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت.139غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده‌اند.140کلام تو بی‌نهایت مصفّیٰ است و بندهٔ تو آن را دوست می‌دارد.141من کوچک و حقیر هستم، امّا وصایای تو را فراموش نکردم.142عدالت تو عدل است تا ابدالآباد و شریعت تو راست است.143تنگی و ضیق مرا در گرفته است، امّا اوامر تو تَلَذُّذ من است.144شهادات تو عادل است تا ابدالآباد. مرا فهیم گردان تا زنده شوم.145[ق] به تمامیِ دل خوانده‌ام. ای خداوند مرا جواب ده تا فرایض تو را نگاه دارم!146تو را خوانده‌ام، پس مرا نجات ده. و شهادات تو را نگاه خواهم داشت.147بر طلوع فجر سبقت جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم.148چشمانم بر پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکّر بنمایم.149به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز.150آنانی که در پی خباثت می‌روند، نزدیک می‌آیند، و از شریعت تو دورمی‌باشند.151ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست است.152شهادات تو را از زمان پیش دانسته‌ام که آنها را بنیان کرده‌ای تا ابدالآباد.153[ر] بر مذلّت من نظر کن و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده‌ام.154در دعوای من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز.155نجات از شریران دور است زیرا که فرایض تو را نمی‌طلبند.156ای خداوند، رحمتهای تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز.157جفاکنندگان و خصمانِ من بسیارند. امّا از شهادات تو رو برنگردانیدم.158خیانتکاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی‌دارند.159ببین که وصایای تو را دوست می‌دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز!160جمله کلام تو راستی است و تمامیِ داوریِ عدالت تو تا ابدالآباد است.161[ش] سروران بیجهت بر من جفا کردند. امّا دل من از کلام تو ترسان است.162من در کلام تو شادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد.163از دروغ کراهت و نفرت دارم. امّا شریعت تو را دوست می‌دارم.164هر روز تو را هفت مرتبه تسبیح می‌خوانم، برای داوریهای عدالت تو.165آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند، سلامتیِ عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد.166ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را بجا می‌آورم.167جان من شهادات تو را نگاه داشته است و آنها را بی‌نهایت دوست می‌دارم.168وصایا و شهادات تو را نگاه داشته‌ام زیرا که تمام طریق‌های من در مدّ نظر تو است.169[ت] ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهیم گردان.170مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا خلاصی ده.171لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فرایض خود را به من آموخته‌ای.172زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است.173دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده‌ام.174ای خداوند برای نجات تو مشتاق بوده‌ام و شریعت تو تلذّذ من است.175جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد.176مثل گوسفندِ گم شده، آواره گشتم. بندهٔ خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

Chapter 120

1[سرود درجات] نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود.2ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حیلهگر.3چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حیلهگر؟4تیرهای تیز جبّاران با اخگرهای طاق!5وای بر من که در ماشک مأوا گزیده‌ام و در خیمه‌های قیدار ساکن شده‌ام.6چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن می‌دارد!7من از اهل سلامتی هستم، لیکن چونسخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

Chapter 121

1[سرود درجات] چشمان خود را به سوی کوه‌ها برمیافرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید.2اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید.3او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید.4اینک، او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود.5خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به دست راستت سایه تو است.6آفتاب در روز به تو اذّیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب.7خداوند تو را از هر بدی نگاه می‌دارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد.8خداوند خروج و دخولت را نگاه خواهد داشت، از الآن و تا ابدالآباد.

Chapter 122

1[سرود درجات از داود] شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند، به خانهٔ خداوند برویم.2پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه‌های تو، ای اورشلیم!3ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که تماماً با هم پیوسته باشد،4که بدانجا اسباط بالا می‌روند، یعنی اسباط یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوّه را تسبیح بخوانند.5زیرا که در آنجا کرسیهای داوری بر پا شده است، یعنی کرسیهای خاندان داود6.6 برای سلامتی اورشلیم مسألت کنید. آنانیکه تو را دوست می‌دارند، خجسته حال خواهند شد.7سلامتی در باره‌های تو باشد، و رفاهیّت در قصرهای تو.8به خاطر برادران و یاران خویش، می‌گویم که سلامتی بر تو باد.9به خاطرخانهٔ یهوّه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

Chapter 123

1[سرود درجات] به سوی تو چشمان خود را برمیافرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرموده‌ای!2اینک، مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوّه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید.3ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیرا چه بسیار از اهانت پر شده‌ایم.4چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مُستَریحان و اهانت متکبّران.

Chapter 124

1[سرود درجات از داود] اگر خداوند با ما نمی‌بود، اسرائیل الآن بگوید؛2اگر خداوند با ما نمی‌بود، وقتی‌که آدمیان با ما مقاومت نمودند،3آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می‌بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود.4آنگاه آبها ما را غرق می‌کرد و نهرها بر جان ما می‌گذشت.5آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می‌گذشت.6متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.7جان ما مثل مرغ از دام صیّادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصییافتیم.8اعانت ما به نام یهوّه است، که آسمان و زمین را آفرید.

Chapter 125

1[سرود درجات] آنانی که بر خداوند توکّل دارند،مثل کوه صهیوناند که جنبش نمی‌خورد و پایدار است تا ابدالآباد.2کوه‌ها گرداگرد اورشلیم است؛ و خداوند گرداگرد قوم خود، از الآن و تا ابدالآباد است.3زیرا که عصای شریران بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبادا عادلان دست خود را به گناه دراز کنند.4ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می‌باشند.5و امّا آنانی که به راه‌های کج خود مایل می‌باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

Chapter 126

1[سرود درجات] چون خداوند اسیران صهیون را باز آورد، مثل خواب بینندگان شدیم.2آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنّم. آنگاه در میان امّت‌ها گفتند که خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.3خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.4ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهرها در جنوب.5آنانی که با اشکها می‌کارند، با ترنّم درو خواهند نمود.6آنکه با گریه بیرون می‌رود و تخم برای زراعت می‌برد، هر آینه با ترنّم خواهد برگشت و بافه‌های خویش را خواهد آورد.

Chapter 127

1[سرود درجات از سلیمان] اگر خداوند خانه را بنا نکند،بنّایانش زحمت بی‌فایده می‌کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی‌فایده پاسبانی می‌کنند.2بی‌فایده است که شما صبح زود برمی‌خیزید و شب دیر می‌خوابید و نان مشقّت را می‌خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می‌بخشد.3اینک، پسرانْ میراث از جانب خداوند می‌باشند و ثمرهٔ رَحِم، اجرتی از اوست.4مثل تیرها در دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی.5خوشابحال کسی که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. خجل نخواهند شد، بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

Chapter 128

1[سرود درجات] خوشابحال هر که از خداوند می‌ترسد و بر طریق‌های او سالک می‌باشد.2عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشابحال تو و سعادت با تو خواهد بود.3زن تو مثل مو بارآور به اطراف خانهٔ تو خواهد بود و پسرانت مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفرهٔ تو.4اینک، همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می‌ترسد.5خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایّام عمرت سعادت اورشلیم را خواهی دید.6پسرانِ پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

Chapter 129

1[سرود درجات] چه بسیار از طفولیّتم مرا اذیّت رسانیدند. اسرائیل الآن بگویند،2چه بسیار از طفولیّتم مرا اذیّت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند.3شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند.4امّا خداوند عادل است و بندهای شریران را گسیخت.5خجل و برگردانیده شوند همهٔ کسانی که از صهیون نفرت دارند.6مثل گیاه بر پشتبامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند میخشکد.7که درونده دست خود را از آن پر نمی‌کند و نه دسته بند آغوش خود را.8و راه‌گذران نمی‌گویند برکت خداوند بر شما باد. شما را به نام خداوند مبارک می‌خوانیم.

Chapter 130

1[سرود درجات] ای خداوند از عمق‌ها نزد تو فریاد برآوردم.2ای خداوند! آواز مرا بشنو و گوشهای تو به آواز تضرّع من ملتفت شود.3ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیست ای خداوند که به حضور تو بایستد؟4لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند.5منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم.6جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح؛ بلی زیاده از منتظران صبح.7اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان.8و او اسرائیل را فدیه خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

Chapter 131

1[سرود درجات از داود] ای خداوند، دل من متکبّر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است.2بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچهای از شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه از شیر بازداشته شده.3اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الآن و تا ابدالآباد.

Chapter 132

1[سرود درجات] ای خداوند برای داود به یاد آور،همهٔ مذلّتهای او را.2چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود3که به خیمهٔٔ خانهٔ خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تختخواب خود برنخواهم آمد،4خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش،5تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب.6اینک، ذکر آن را در افراته شنیدیم و آن را در صحرای یعاریم یافتیم.7به مسکنهای او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم.8ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوّت تو.9کاهنانِ تو به عدالت ملبّس شوند و مقّدسانت ترنّم نمایند.10به خاطر بندهٔ خود داود، روی مسیح خود را برمگردان.11خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن برنخواهد گشت که از ثمرهٔ صُلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت.12اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهاداتم را که بدیشان می‌آموزم، پسران ایشان نیز بر کرسی تو تا به ابد خواهند نشست.13زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده.14این است آرامگاه من تا ابدالآباد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم.15آذوقه آن را هرآینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت،16و کاهنانش را به نجات ملبّس خواهم ساخت و مقدّسانش هرآینه ترنّم خواهند نمود.17در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت.18دشمنان او را به خجالت ملبّس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.

Chapter 133

1[سرود درجات از داود] اینک، چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند.2مثل روغنِ نیکو بر سر است که به ریش فرود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می‌آید.3و مثل شبنم حرمون است که بر کوه‌های صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است، یعنی حیات را تا ابدالآباد.

Chapter 134

1[سرود درجات] هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانهٔ خداوند میایستید!2دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید.3خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

Chapter 135

1هلّلویاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید!2ای شما که در خانهٔ خداوند میایستید، در صحنهای خانهٔ خدای ما.3هلّلویاه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است.4زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را بجهت ملکِ خاصِّ خویش.5زیرا می‌دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است از جمیع خدایان.6هر آنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همهٔ لجّه‌ها.7ابرها را از اقصای زمین برمی‌آوَرَد و برقها را برای باران می‌سازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می‌آورد.8که نخستزادگان مصر را کشت، هم از انسان هم از بهایم.9آیات و معجزات را در وسط تو ای مصر فرستاد، بر فرعون و بر جمیع بندگان وی.10که امّت‌های بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت.11سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان وجمیع ممالک کنعان را.12و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.13ای خداوند، نام توست تا ابدالآباد؛ و ای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات.14زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود.15بتهای امّت‌ها طلا و نقره می‌باشند، عمل دستهای انسان.16دهنها دارند و سخن نمی‌گویند؛ چشمان دارند و نمی‌بینند؛17گوشها دارند و نمی‌شنوند، بلکه در دهان ایشان هیچ نَفَس نیست.18سازندگان آنها مثل آنها می‌باشند و هرکه بر آنها توکّل دارد.19ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید.20ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید.21خداوند از صهیون متبارک باد، که در اورشلیم ساکن است. هلّلویاه.

Chapter 136

1خداوند را حمد گویید زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابدالآباد است.2خدای خدایان را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.3ربّ الارباب را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.4او را که تنها کارهای عجیب عظیم می‌کند، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.5او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.6او را که زمین را بر آبها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.7او را که نیّرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.8آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.9ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.10که مصر را در نخستزادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.11و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.12با دست قویّ و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.13او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.14و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.15و فرعون و لشکر او را در بحرقلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.16او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تاابدالآباد است.17او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.18و پادشاهان ناموَر را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.19سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.20و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.21و زمین ایشان را به ارثیّت داد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.22یعنی به ارثیّت بندهٔ خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.23و ما را در مذلّت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.24و مارا از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.25که همهٔ بشر را روزی می‌دهد، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.26خدای آسمانها را حمد گویید، زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است.

Chapter 137

1نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم.2بربطهای خود را آویختیم بر درختان بید که در میان آنها بود.3زیرا آنانی که ما را به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرود خواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی [خواستند] که یکی از سرودهای صهیون را برای ما بسرایید.4چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟5اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند.6اگر تو را به یاد نیاورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد، اگر اورشلیم را بر همهٔ شادمانی خود ترجیح ندهم.7ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنیادوم به یاد آور، که گفتند، منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!8ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشابحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو به ما جزا دادی!9خوشابحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره‌ها بزند.

Chapter 138

1[مزمور داود] تو را به تمامیِ دل خود حمد خواهم گفت. به حضور خدایان تو را حمد خواهم گفت.2به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به‌سبب رحمت و راستیِ تو. زیرا کلام خویش را بر تمام اسم خود تمجید نموده‌ای.3در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوّت در جانم شجاع ساختی.4ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند.5و طریق‌های خداوند را خواهند سرایید، زیرا که جلال خداوند عظیم است.6زیراکه خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می‌کند. و امّا متکبّران را از دور می‌شناسد.7اگر چه در میان تنگی راه می‌روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می‌کنی و دست راستت مرا نجات خواهد داد.8خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالآباد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

Chapter 139

1[برای سالار مغنّیان. مزمور داود] ای خداوند مرا آزموده و شناختهای.2تو نشستن و برخاستن مرا می‌دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای.3راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همهٔ طریق‌های مرا دانسته‌ای.4زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه تو ای خداوند آن را تماماً دانسته‌ای.5از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای.6این گونه معرفت برایم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی‌توانم رسید.7از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟8اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم اینک، تو آنجا هستی!9اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم،10در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.11و گفتم، یقیناً تاریکی مرا خواهد پوشانید. که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید.12تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است.13زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم مادرم نقش بستی.14تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مَهیب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو می‌داند.15استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقشبندی می‌گشتم.16چشمان تو جنین مرا دیده‌است و در دفتر تو همهٔ اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می‌شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.17ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است و جمله آنها چه عظیم است!18اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی‌که بیدار می‌شوم هنوز نزد تو حاضر هستم.19یقیناً ای خدا شریران را خواهی کشت. پس ای مردمان خون ریز از من دور شوید.20زیرا سخنان مکرآمیز دربارهٔ تو می‌گویند و دشمنانت نام تو را به باطل می‌برند.21ای خداوند آیا نفرت نمی‌دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند، و آیا مخالفان تو را مکروه نمی‌شمارم؟22ایشان را به نفرت تام نفرت می‌دارم. ایشان را دشمنان خویشتن می‌شمارم.23ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان،24و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

Chapter 140

1[برای سالار مغنّیان. مزمور داود] ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما!2که در دلهای خود در شرارت تفکّر می‌کنند و تمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند.3دندانهای خود را مثل مار تیز می‌کنند و زهر افعی زیر لب ایشان است، سلاه.4ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می‌کنند تا پایهای مرا بلغزانند.5متکبّران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کمنده‌ا برای من نهاده‌اند، سلاه.6به خداوند گفتم، تو خدای من هستی. ای خداوند، آواز تضرّع مرا بشنو!7ای یهوّه خداوند که قوّت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای.8ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیاور و تدابیر ایشان را به انجام مرسان مبادا سرافراشته شوند، سلاه.9و امّا سرهای آنانی که مرا احاطه می‌کنند، شرارتِ لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید.10اخگرهای سوزنده را بر ایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگر نخواهند برخاست.11مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند.12می‌دانم که خداوند دادرسی فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان را خواهد نمود.13هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

Chapter 141

1[مزمور داود] ای خداوند تو را می‌خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آواز مرا بشنو!2دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود، و برافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام.3ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و در لبهایم را نگاه دار.4دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بدکار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم.5مردِعادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تأدیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را ابا نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود.6چون داوران ایشان از سرِ صخره‌ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است.7مثل کسی که زمین را فلاحت و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده می‌شود.8زیرا که ای یهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکّل دارم. پس جان مرا تلف منما!9مرا از دامی که برای من نهاده‌اند نگاه دار و از کمنده‌ای گناهکاران.10شریران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

Chapter 142

1[قصیده داود و دعا وقتی‌که در مغاره بود] به آواز خود نزد خداوند فریاد برمی‌آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرّع می‌نمایم.2ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگیهای خود را نزد او بیان خواهم کرد.3وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود. پس تو طریقت مرا دانسته‌ای. در راهی که می‌روم دام برای من پنهان کرده‌اند.4به طرف راست بنگر و ببین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من نابود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد.5نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجا و حصّهٔ من در زمین زندگان هستی.6به ناله من توجّه کن زیرا که بسیار ذلیلم! مرا از جفاکنندگانم برهان، زیرا که از من زورآورترند.7جان مرا از زندان درآور تا نام تو راحمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نموده‌ای.

Chapter 143

1[مزمور داود] ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرّع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما!2و بر بندهٔ خود به محاکمه برمیا. زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود.3زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدّتی مرده باشند.4پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیّر گردیده است.5ایّام قدیم را به یاد می‌آورم. در همهٔ اعمال تو تفکّر نموده، در کارهای دست تو تأمّل می‌کنم.6دستهای خود را بسوی تو دراز می‌کنم. جان من مثلِ زمینِ خشک، تشنه تو است، سلاه.7ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من مپوشان، مبادا مثل فروروندگان به هاویه بشوم.8بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکّل دارم. طریقی را که برآن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را برمیافرازم.9ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده‌ام.10مرا تعلیم ده تا ارادهٔ تو را بجا آورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان تو مرا در زمین هموار هدایت بنماید.11به خاطر نام خود ای خداوند مرا زنده ساز؛ به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان؛12و به خاطررحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همهٔ مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بندهٔ تو هستم.

Chapter 144

1[مزمور داود] خداوند که صخره من است، متبارک باد؛ که دستهای مرا به جنگ و انگشته‌ای مرا به حرب تعلیم داد!2رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توکّل دارم، که قوم مرا در زیر اطاعت من می‌دارد.3ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب بیاوری؟4انسان مثل نَفَسی است و روزهایش مثل سایهای است که می‌گذرد.5ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوه‌ها را لمس کن تا دود شوند.6رعد را جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهزم نما.7دست خود را از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی8که دهان ایشان به باطل سخن می‌گوید، و دست راست ایشان، دستِ دروغ است.9ای خدا، تو را سرودی تازه میسرایم. با بربط ذات ده تار، تو را ترنّم خواهم نمود.10که پادشاهان را نجات می‌بخشی، و بندهٔ خود داود را از شمشیر مهلک می‌رهانی.11مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می‌گوید و دست راست ایشان دست دروغ است.12تا پسران ما درجوانیِ خود نموّ کرده، مثل نهالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر.13و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله‌های ما هزارها و کرورها در صحراهای ما بزایند.14و گاوان ما باربردار شوند و هیچ رخنه و خروج و نالهای در کوچه‌های ما نباشد.15خوشابحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشابحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

Chapter 145

1[تسبیح داود] ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می‌خوانم و نام تو را متبارک می‌گویم، تا ابدالآباد!2تمامی روز تو را متبارک می‌خوانم، و نام تو را حمد می‌گویم تا ابدالآباد.3خداوند عظیم است و بی‌نهایت ممدوح، و عظمت او را تفتیش نتوان کرد.4طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می‌خوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود.5در مجد جلیل کبریایی تو و در کارهای عجیب تو تفکّر خواهم نمود.6در قوّتِ کارهای مهیبِ تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود.7و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سرایید.8خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیرالاحسان.9خداوند برای همگان نیکو است، و رحمتهای وی بر همهٔ اعمال وی است.10ای خداوند جمیع کارهای تو، تو را حمد می‌گویند. و مقدّسان تو، تو را متبارک می‌خوانند.11دربارهٔٔجلال ملکوت تو سخن می‌گویند و توانایی تو را حکایت می‌کنند.12تا کارهای عظیم تو را به بنی‌آدم تعلیم دهند و کبریاییِ مجیدِ ملکوت تو را.13ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها.14خداوند جمیع افتادگان را تأیید می‌کند و خمشدگان را برمی‌خیزاند.15چشمان همگان منتظر تو می‌باشد و تو طعام ایشان را در موسمش می‌دهی.16دست خویش را باز می‌کنی و آرزوی همهٔ زندگان را سیر می‌نمایی.17خداوند عادل است در جمیع طریق‌های خود و رحیم در کّل اعمال خویش.18خداوند نزدیک است به آنانیکه او را می‌خوانند، به آنانیکه او را به راستی می‌خوانند.19آرزوی ترسندگان خود را بجا می‌آورد و تضّرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می‌دهد.20خداوند همهٔ محبّان خود را نگاه می‌دارد و همهٔ شریران را هلاک خواهد ساخت.21دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همهٔ بشر نام قدّوس او را متبارک بخوانند تا ابدالآباد.

Chapter 146

1هلّلویاه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان!2تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سرایید.3بر رؤسا توکّل مکنید و نه بر ابن آدم که نزد او اعانتی نیست.4روح او بیرون می‌رود و او به خاک خود برمی‌گردد و در همان روز فکرهایش نابود می‌شود.5خوشابحال آنکه خدای یعقوب مددکاراوست، که امید او بر یهوّه خدای وی می‌باشد،6که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا ابدالآباد؛7که مظلومان را دادرسی می‌کند؛ و گرسنگان را نان می‌بخشد. خداوند اسیران را آزاد می‌سازد.8خداوند چشمان کوران را باز می‌کند. خداوند خم شدگان را برمیافرازد. خداوند عادلان را دوست می‌دارد.9خداوند غریبان را محافظت می‌کند و یتیمان و بیوه زنان را پایدار می‌نماید. لیکن طریق شریران را کج می‌سازد.10خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالآباد و خدای تو ای صهیون، نسلاً بعد نسل. هلّلویاه!

Chapter 147

1هلّلویاه، زیرا خدای ما را سراییدننیکو است و دلپسند، و تسبیح خواندن شایسته است!2خداوند اورشلیم را بنا می‌کند و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌نماید.3شکسته دلان را شفا می‌دهد و جراحتهای ایشان را می‌بندد.4عدد ستارگان را می‌شمارد و جمیع آنها را به نام می‌خواند.5خداوند ما بزرگ است و قوّت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی.6خداوند مسکینان را برمیافرازد و شریران را به زمین می‌اندازد.7خداوند را با تشکّر بسرایید. خدای ما را با بربط سرود بخوانید.8که آسمانها را با ابرها می‌پوشاند و باران را برای زمین مهیّا می‌نماید و گیاه را بر کوه‌ها می‌رویاند.9که بهایم را آذوقه می‌دهد و بچّه‌های غراب را که او را می‌خوانند.10در قوّت اسب رغبت ندارد، و از ساقهای انسان راضی نمی‌باشد.11رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانیکه به رحمت وی امیدوارند.12ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو.13زیرا که پشت بندهٔ‌ای دروازه‌هایت را مستحکم کرده و فرزندانت را در اندرونت مبارک فرموده است.14که حدود تو را سلامتی می‌دهد و تو را از مغز گندم سیر می‌گرداند.15که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هر چه تمامتر می‌دود.16که برف را مثل پشم می‌باراند، و ژاله را مثل خاکستر می‌پاشد.17که تگرگ خود را در قطعه‌ها می‌اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟18کلام خود را می‌فرستد و آنها را می‌گدازد. باد خویش را میوزاند، پس آبها جاری می‌شود.19کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فرایض و داوریهای خویش را به اسرائیل.20با هیچ امّتی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانسته‌اند. هلّلویاه!

Chapter 148

1هلّلویاه! خداوند را از آسمانتسبیح بخوانید! در اعلی علیّین او را تسبیح بخوانید!2ای همهٔ فرشتگانش او را تسبیح بخوانید. ای همهٔ لشکرهای او او را تسبیح بخوانید.3ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید. ای همهٔ ستارگان نور او را تسبیح بخوانید.4ای فلکالافلاک او را تسبیح بخوانید، و ای آبهایی که فوق آسمانهایید.5نام خداوند را تسبیح بخوانند زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند.6و آنها را پایدار نمود تا ابدالآباد و قانونی قرار داد که از آن در نگذرند.7خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجّه‌ها.8ای آتش و تگرگ وبرف و مه و باد تند که فرمان او را به جا می‌آورید.9ای کوه‌ها و تمام تلّها و درختان میوه‌دار و همهٔ سروهای آزاد.10ای وحوش و جمیع بهایم و حشرات و مرغان بالدار.11ای پادشاهان زمین و جمیع امّت‌ها و سروران و همهٔ داوران جهان.12ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال.13نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنها متعال است و جلال او فوق زمین و آسمان.14و او شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا فخر باشد برای همهٔ مقدّسان او، یعنی برای بنی‌اسرائیل که قوم مقرّب او می‌باشند. هلّلویاه!

Chapter 149

1هلّلویاه! خداوند را سرود تازهبسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدّسان!2اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند.3نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند.4زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجاتْ جمیل می‌سازد.5مقدّسان از جلال فخر بنمایند. و بر بسترهای خود ترنّم بکنند.6تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد. و شمشیر دو دمه در دست ایشان.7تا از امّت‌ها انتقام بکشند و تأدیبها بر طوایف بنمایند.8و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین.9و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همهٔ مقدّسان او. هلّلویاه!

Chapter 150

1هلّلویاه! خدا را در قدس او تسبیحبخوانید. در فلکِ قوّت او، او را تسبیح بخوانید!2او را به‌سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید.3او را به آواز کَرِنّا تسبیحبخوانید. او را با بربط و عود تسبیح بخوانید.4او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید.5او را با صنجهای بلندآواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوشصدا تسبیح بخوانید.6هرکه روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلّلویاه!

## امثال

Chapter 1

1امثال‌ سلیمان‌ بن‌ داود پادشاه‌ اسرائیل‌،2به‌ جهت‌ دانستن‌ حكمت‌ و عدل‌، و برای‌ فهمیدن‌ كلمات‌ فطانت‌؛3به‌ جهت‌ اكتساب‌ ادب‌ معرفت‌آمیز، و عدالت‌ و انصاف‌ و استقامت‌؛4تا ساده ‌دلان‌ را زیركی‌ بخشد، و جوانان‌ را معرفت‌ و تمیز؛5تا مرد حكیم‌ بشنود و علم‌ را بیفزاید، و مرد فهیم‌ تدابیر را تحصیل‌ نماید؛6تا امثال‌ و كنایات‌ را بفهمند، كلمات‌ حكیمان‌ و غوامض‌ ایشان‌ را.7ترس‌ یهوه‌ آغاز علم‌ است‌، لیكن‌ جاهلان‌ حكمت‌ و ادب‌ را خوار می‌شمارند.8ای‌ پسر من‌ تأدیب‌ پدر خود را بشنو، و تعلیم‌ مادر خویش‌ را ترك‌ منما.9زیرا كه‌ آنها تاج‌ زیبایی‌ برای‌ سر تو، و جواهر برای‌ گردن‌ تو خواهد بود.10ای‌ پسر من‌ اگر گناهكاران‌ تو را فریفته‌ سازند، قبول‌ منما.11اگر گویند: «همراه‌ ما بیا تا برای‌ خون‌ در كمین‌ بنشینیم‌، و برای‌ بی‌گناهان‌ بی‌جهت‌ پنهان‌ شویم‌،12مثل‌ هاویه‌ ایشان‌ را زنده‌ خواهیم‌ بلعید، و تندرست‌ مانند آنانی‌ كه‌ به‌ گور فرو می‌روند.13هر گونه‌ اموال‌ نفیسه‌ را پیدا خواهیم‌ نمود و خانه‌های‌ خود را از غنیمت‌ مملو خواهیم‌ ساخت‌.14قرعه‌ خود را در میان‌ ما بینداز. و جمیع‌ ما را یك‌ كیسه‌ خواهد بود.»15ای‌ پسر من‌ با ایشان‌ در راه‌ مرو. و پای‌ خود را از طریقهای‌ ایشان‌ باز دار16زیرا كه‌ پایهای‌ ایشان‌ برای‌ شرارت‌ می‌دود و به‌ جهت‌ ریختن‌ خون‌ می‌شتابد.17به‌ تحقیق‌، گستردن‌ دام‌ در نظر هر بالداری‌ بی‌فایده‌ است‌.18لیكن‌ ایشان‌ به‌ جهت‌ خون‌ خود كمین‌ می‌سازند، و برای‌ جان‌ خویش‌ پنهان‌ می‌شوند.19همچنین‌ است‌ راههای‌ هر كس‌ كه‌ طّماع‌ سود باشد، كه‌ آن‌ جان‌ مالك‌ خود را هلاك‌ می‌سازد.20حكمت‌ در بیرون‌ ندا می‌دهد و در شوارع‌ عام‌ آواز خود را بلند می‌كند.21در سر چهارراهها در دهنه‌ دروازه‌ها می‌خواند و در شهر به‌ سخنان‌ خود متّكلم‌ می‌شود22كه‌ «ای‌ جاهلان‌ تا به‌ كی‌ جهالت‌ را دوست‌ خواهید داشت‌؟ و تا به‌ كی‌ مستهزئین‌ از استهزا شادی‌ می‌كنند و احمقان‌ از معرفت‌ نفرت‌ می‌نمایند؟23به‌ سبب‌ عتاب‌ من‌ بازگشت‌ نمایید. اینك‌ روح‌ خود را بر شما افاضه‌ خواهم‌ نمود و كلمات‌ خود را بر شما اعلام‌ خواهم‌ كرد.24زیرا كه‌ چون‌ خواندم‌، شما ابا نمودید و دستهای‌ خود را افراشتم‌ و كسی‌ اعتنا نكرد.25بلكه‌ تمامی نصیحت‌ مرا ترك‌ نمودید و توبیخ‌ مرا نخواستید.26پس‌ من‌ نیز در حین‌ مصیبت‌ شما خواهم‌ خندید و چون‌ ترس‌ بر شما مستولی‌ شود استهزا خواهم‌ نمود.27چون‌خوف‌ مثل‌ باد تند بر شما عارض‌ شود، و مصیبت‌ مثل‌ گردباد به‌ شما دررسد، حینی‌ كه‌ تنگی‌ و ضیق‌ بر شما آید.28آنگاه‌ مرا خواهند خواند لیكن‌ اجابت‌ نخواهم‌ كرد، و صبحگاهان‌ مرا جستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت‌.29چونكه‌ معرفت‌ را مكروه‌ داشتند، و ترس‌ خداوند را اختیار ننمودند،30و نصیحت‌ مرا پسند نكردند، و تمامی توبیخ‌ مرا خوار شمردند،31بنابراین‌، از میوه‌ طریق‌ خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش‌ سیر خواهند شد.32زیرا كه‌ ارتدادِ جاهلان‌، ایشان‌ را خواهد كشت‌ و راحتِ غافلانه‌ احمقان‌، ایشان‌ را هلاك‌ خواهد ساخت‌.33اما هر كه‌ مرا بشنود در امنّیت‌ ساكن‌ خواهد بود، و از ترس‌ بلا مستریح‌ خواهد ماند.»

Chapter 2

1ای‌ پسر من‌ اگر سخنان‌ مرا قبول‌ می‌نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه‌ می‌داشتی‌،2تا گوش‌ خود را به‌ حكمت‌ فرا گیری‌ و دل‌ خود را به‌ فطانت‌ مایل‌ گردانی‌،3اگر فهم‌ را دعوت‌ می‌كردی‌ و آواز خود را به‌ فطانت‌ بلند می‌نمودی‌،4اگر آن‌ را مثل‌ نقره‌ می‌طلبیدی‌ و مانند خزانه‌های‌ مخفی‌ جستجو می‌كردی‌،5آنگاه‌ ترس‌ خداوند را می‌فهمیدی‌، و معرفت‌ خدا را حاصل‌ می‌نمودی‌.6زیرا خداوند حكمت‌ را می‌بخشد، و از دهان‌ وی‌ معرفت‌ و فطانت‌ صادر می‌شود.7به‌ جهت‌ مستقیمان‌، حكمت‌ كامل‌ را ذخیره‌ می‌كند و برای‌ آنانی‌ كه‌ در كاملّیت‌ سلوك‌ می‌نمایند، سپر می‌باشد،8تا طریقهای‌ انصاف‌ را محافظت‌ نماید و طریق‌ مقّدسان‌ خویش‌ را نگاه‌ دارد.9پس‌ آنگاه‌ عدالت‌ و انصاف‌ را می‌فهمیدی‌، واستقامت‌ و هر طریق‌ نیكو را.10زیرا كه‌ حكمت‌ به‌ دل‌ تو داخل‌ می‌شد و معرفت‌ نزد جان‌ تو عزیز می‌گشت‌.11تمیز، تو را محافظت‌ می‌نمود، و فطانت‌، تو را نگاه‌ می‌داشت‌،12تا تو را از راه‌ شریر رهایی‌ بخشد، و از كسانی‌ كه‌ به‌ سخنان‌ كج‌ متكّلم‌ می‌شوند.13كه‌ راههای‌ راستی‌ را ترك‌ می‌كنند، و به‌ طریقهای‌ تاریكی‌ سالك‌ می‌شوند.14از عمل‌ بد خشنودند، و از دروغهای‌ شریر خرسندند.15كه‌ در راههای‌ خود مُعَوّجند، و در طریقهای‌ خویش‌ كج‌رو می‌باشند.16تا تو را از زن‌ اجنبی‌ رهایی‌ بخشد، و از زن‌ بیگانه‌ای‌ كه‌ سخنان‌ تملّق‌آمیز می‌گوید،17كه‌ مُصاحبِ جوانی خود را ترك‌ كرده‌، و عهد خدای‌ خویش‌ را فراموش‌ نموده‌ است‌.18زیرا خانه‌ او به‌ موت‌ فرو می‌رود و طریقهای‌ او به‌ مردگان‌.19كسانی‌ كه‌ نزد وی‌ روند برنخواهند گشت‌، و به‌ طریقهای‌ حیات‌ نخواهند رسید.20تا به‌ راه‌ صالحان‌ سلوك‌ نمایی‌ و طریقهای‌ عادلان‌ را نگاه‌ داری‌.21زیرا كه‌ راستان‌ در زمین‌ ساكن‌ خواهند شد، و كاملان‌ در آن‌ باقی‌ خواهند ماند.22لیكن‌ شریران‌ از زمین‌ منقطع‌ خواهند شد، و ریشه‌ خیانتكاران‌ از آن‌ كنده‌ خواهد گشت‌.

Chapter 3

1ای‌ پسر من‌، تعلیم‌ مرا فراموش‌ مكن‌ و دل تو اوامر مرا نگاه‌ دارد،2زیرا كه‌ طول‌ ایام‌ و سالهای‌ حیات‌ و سلامتی‌ را برای‌ تو خواهد افزود.3زنهار كه‌ رحمت‌ و راستی‌ تو را ترك‌ نكند. آنها را بر گردن‌ خود ببند و بر لوح‌ دل‌ خود مرقوم‌ دار.4آنگاه‌ نعمت‌ و رضامندی‌ نیكو، در نظر خدا و انسان‌ خواهی‌ یافت‌.5به‌ تمامی‌ دل‌ خود بر خداوند توكل‌ نما و بر عقل‌ خود تكیه‌مكن‌.6در همه‌ راههای‌ خود او را بشناس‌، و او طریقهایت‌ را راست‌ خواهد گردانید.7خویشتن‌ را حكیم‌ مپندار، از خداوند بترس‌ و از بدی‌ اجتناب‌ نما.8این‌ برای‌ ناف‌ تو شفا، و برای‌ استخوانهایت‌ مغز خواهد بود.9از مایملك‌ خود خداوند را تكریم‌ نما و از نوبرهای‌ همه‌ محصول‌ خویش‌.10آنگاه‌ انبارهای‌ تو به‌ وفور نعمت‌ پر خواهد شد، و چرخشتهای‌ تو از شیره‌ انگور لبریز خواهد گشت‌.11ای‌ پسر من‌، تأدیب‌ خداوند را خوار مشمار، و توبیخ‌ او را مكروه‌ مدار.12زیرا خداوند هر كه‌ را دوست‌ دارد تأدیب‌ می‌نماید، مثل‌ پدرْ پسر خویش‌ را كه‌ از او مسرور می‌باشد.13خوشابحال‌ كسی‌ كه‌ حكمت‌ را پیدا كند، و شخصی‌ كه‌ فطانت‌ را تحصیل‌ نماید.14زیرا كه‌ تجارت‌ آن‌ از تجارت‌ نقره‌ و محصولش‌ از طلای‌ خالص‌ نیكوتر است‌.15از لعلها گرانبهاتر است‌ و جمیع‌ نفایس‌ تو با آن‌ برابری‌ نتواند كرد.16به‌ دست‌ راست‌ وی‌ طول‌ ایام‌ است‌، و به‌ دست‌ چپش‌ دولت‌ و جلال‌.17طریقهای‌ وی‌ طریقهای‌ شادمانی‌ است‌ و همه‌ راههای‌ وی‌ سلامتی‌ می‌باشد.18به‌ جهت‌ آنانی‌ كه‌ او را به‌ دست‌ گیرند، درخت‌ حیات‌ است‌ و كسی‌ كه‌ به‌ او متمّسك‌ می‌باشد خجسته‌ است‌.19خداوند به‌ حكمت‌ خود زمین‌ را بنیاد نهاد، و به‌ عقل‌ خویش‌ آسمان‌ را استوار نمود.20به‌ علم‌ او لجّه‌ها مُنْشَّق‌ گردید، و افلاك‌ شبنم‌ را می‌چكانید.21ای‌ پسر من‌، این‌ چیزها از نظر تو دور نشود. حكمت‌ كامل‌ و تمیز را نگاه‌ دار.22پس‌ برای‌ جان‌ تو حیات‌، و برای‌ گردنت‌ زینت‌ خواهد بود.23آنگاه‌ در راه‌ خود به‌ امنیت‌ سالك‌خواهی‌ شد، و پایت‌ نخواهد لغزید.24هنگامی‌ كه‌ بخوابی‌، نخواهی‌ ترسید و چون‌ دراز شوی‌ خوابت‌ شیرین‌ خواهد شد.25از خوف‌ ناگهان‌ نخواهی‌ ترسید، و نه‌ از خرابی شریران‌ چون‌ واقع‌ شود.26زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای‌ تو را از دام‌ حفظ‌ خواهد نمود.27احسان‌ را از اهلش‌ باز مدار، هنگامی‌ كه‌ بجا آوردنش‌ در قوّت‌ دست‌ توست‌.28به‌ همسایه‌ خود مگو برو و بازگرد، و فردا به‌ تو خواهم‌ داد، با آنكه‌ نزد تو حاضر است‌.29بر همسایه‌ات‌ قصد بدی‌ مكن‌، هنگامی‌ كه‌ او نزد تو در امنیت‌ ساكن‌ است‌.30با كسی‌ كه‌ به‌ تو بدی‌ نكرده‌ است‌، بی‌سبب‌ مخاصمه‌ منما.31بر مرد ظالم‌ حسد مبر و هیچكدام‌ از راههایش‌ را اختیار مكن.32زیرا كج‌خلقان‌ نزد خداوند مكروهند، لیكن‌ سّر او نزد راستان‌ است‌.33لعنت‌ خداوند بر خانه‌ شریران‌ است‌. اما مسكن‌ عادلان‌ را بركت‌ می‌دهد.34یقین‌ كه‌ مستهزئین‌ را استهزا می‌نماید، اما متواضعان‌ را فیض‌ می‌بخشد.35حكیمان‌ وارث‌ جلال‌ خواهند شد، اما احمقان‌ خجالت‌ را خواهند برد.

Chapter 4

1ای‌ پسران‌، تأدیب‌ پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت‌ را بفهمید،2چونكه‌ تعلیم‌ نیكو به‌ شما می‌دهم‌. پس‌ شریعت‌ مرا ترك‌ منمایید.3زیرا كه‌ من‌ برای‌ پدر خود پسر بودم‌، و در نظر مادرم‌ عزیز و یگانه‌.4و او مرا تعلیم‌ داده‌، می‌گفت‌: «دل‌ تو به‌ سخنان‌ من‌ متمّسك‌ شود، و اوامر مرا نگاه‌ دار تا زنده‌ بمانی‌.5حكمت‌ را تحصیل‌ نما و فهم‌ را پیدا كن‌. فراموش‌ مكن‌ و ازكلمات‌ دهانم‌ انحراف‌ مورز.6آن‌ را ترك‌ منما كه‌ تو را محافظت‌ خواهد نمود. آن‌ را دوست‌ دار كه‌ تو را نگاه‌ خواهد داشت‌.7حكمت‌ از همه‌ چیز افضل‌ است‌. پس‌ حكمت‌ را تحصیل‌ نما و به‌ هر آنچه‌ تحصیل‌ نموده‌ باشی‌، فهم‌ را تحصیل‌ كن.8آن‌ را محترم‌ دار، و تو را بلند خواهد ساخت‌. و اگر او را در آغوش‌ بكشی‌ تو را معظّم‌ خواهد گردانید.9بر سر تو تاج‌ زیبایی‌ خواهد نهاد. و افسر جلال‌ به‌ تو عطا خواهد نمود.»10ای‌ پسر من‌ بشنو و سخنان‌ مرا قبول‌ نما، كه‌ سالهای‌ عمرت‌ بسیار خواهد شد.11راه‌ حكمت‌ را به‌ تو تعلیم‌ دادم‌، و به‌ طریقهای‌ راستی‌ تو را هدایت‌ نمودم‌.12چون‌ در راه‌ بروی‌ قدمهای‌ تو تنگ‌ نخواهد شد، و چون‌ بدوی‌ لغزش‌ نخواهی‌ خورد.13ادب‌ را به‌ چنگ‌ آور و آن‌ را فرو مگذار. آن‌ را نگاه‌ دار زیرا كه‌ حیات‌ تو است‌.14به‌ راه‌ شریران‌ داخل‌ مشو، و در طریق‌ گناهكاران‌ سالك‌ مباش‌.15آن‌ را ترك‌ كن‌ و به‌ آن‌ گذر منما، و از آن‌ اجتناب‌ كرده‌، بگذر.16زیرا كه‌ ایشان‌ تا بدی‌ نكرده‌ باشند، نمی‌خوابند و اگر كسی‌ را نلغزانیده‌ باشند، خواب‌ از ایشان‌ منقطع‌ می‌شود.17چونكه‌ نان‌ شرارت‌ را می‌خورند، و شراب‌ ظلم‌ را می‌نوشند.18لیكن‌ طریق‌ عادلان‌ مثل‌ نور مشرق‌ است‌ كه‌ تا نهار كامل‌ روشنایی‌ آن‌ در تزاید می‌باشد.19و اما طریق‌ شریران‌ مثل‌ ظلمت‌ غلیظ‌ است‌، و نمی‌دانند كه‌ از چه‌ چیز می‌لغزند.20ای‌ پسر من‌، به‌ سخنان‌ من‌ توجه‌ نما و گوش‌ خود را به‌ كلمات‌ من‌ فرا گیر.21آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون‌ دل‌ خود نگاه‌ دار.22زیرا هر كه‌ آنها را بیابد برای‌ او حیات‌ است‌، و برای‌تمامی‌ جسد او شفا می‌باشد.23دل‌ خود را به‌ حفظ‌ تمام‌ نگاه‌ دار، زیرا كه‌ مخرج‌های‌ حیات‌ از آن‌ است‌.24دهان‌ دروغگو را از خود بینداز، و لبهای‌ كج‌ را از خویشتن‌ دور نما.25چشمانت‌ به‌ استقامت‌ نگران‌ باشد، و مژگانت‌ پیش‌ روی‌ تو راست‌ باشد.26طریق‌ پایهای‌ خود را هموار بساز، تا همه‌ طریقهای‌ تو مستقیم‌ باشد.27به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ منحرف‌ مشو، و پای‌ خود را از بدی‌ نگاه‌ دار.

Chapter 5

1ای‌ پسر من‌، به‌ حكمت‌ من‌ توجه‌ نما، و گوش‌ خود را به‌ فطانت‌ من‌ فراگیر،2تا تدابیر را محافظت‌ نمایی‌، و لبهایت‌ معرفت‌ را نگاه‌ دارد.3زیرا كه‌ لبهای‌ زن‌ اجنبی‌ عسل‌ را می‌چكاند، و دهان‌ او از روغن‌ ملایم‌تر است‌.4لیكن‌ آخر او مثل‌ اَفْسَنتین‌ تلخ‌ است‌ و بُرنده‌ مثل‌ شمشیر دودم‌.5پایهایش‌ به‌ موت‌ فرو می‌رود، و قدمهایش‌ به‌ هاویه‌ متمّسك‌ می‌باشد.6به‌ طریق‌ حیات‌ هرگز سالك‌ نخواهد شد. قدمهایش‌ آواره‌ شده‌ است‌ و او نمی‌داند.7و الا´ن‌ ای‌ پسرانم‌ مرا بشنوید، و از سخنان‌ دهانم‌ انحراف‌ مورزید.8طریق‌ خود را از او دور ساز، و به‌ در خانه‌ او نزدیك‌ مشو.9مبادا عنفوان‌ جوانی خود را به‌ دیگران‌ بدهی‌، و سالهای‌ خویش‌ را به‌ ستم‌كیشان‌.10و غریبان‌ از اموال‌ تو سیر شوند، و ثمره‌ محنت‌ تو به‌ خانه‌ بیگانه‌ رود.11كه‌ در عاقبتِ خود نوحه‌گری‌ نمایی‌، هنگامی‌ كه‌ گوشت‌ و بدنت‌ فانی‌ شده‌ باشد،12و گویی‌ چرا ادب‌ را مكروه‌ داشتم‌، و دل‌ من‌ تنبیه‌ را خوار شمرد،13و آوازمرشدان‌ خود را نشنیدم‌، و به‌ معلمان‌ خود گوش‌ ندادم‌.14نزدیك‌ بود كه‌ هر گونه‌ بدی‌ را مرتكب‌ شوم‌، در میان‌ قوم‌ و جماعت‌.15آب‌ را از منبع‌ خود بنوش‌، و نهرهای‌ جاری‌ را از چشمه‌ خویش‌.16جویهای‌ تو بیرون‌ خواهد ریخت‌، و نهرهای‌ آب‌ در شوارع‌ عام‌،17و از آنِ خودت‌ به‌ تنهایی‌ خواهد بود، و نه‌ از آنِ غریبان‌ با تو.18چشمه‌ تو مبارك‌ باشد، و از زن‌ جوانی خویش‌ مسرور باش‌،19مثل‌ غزال‌ محبوب‌ و آهوی‌ جمیل‌. پستانهایش‌ تو را همیشه‌ خرّم‌ سازد، و از محبت‌ او دائماً محفوظ‌ باش‌.20لیكن‌ ای‌ پسر من‌، چرا از زن‌ بیگانه‌ فریفته‌ شوی‌؟ و سینه‌ زن‌ غریب‌ را در بر گیری‌؟21زیرا كه‌ راههای‌ انسان‌ در مدّنظر خداوند است‌، و تمامی طریقهای‌ وی‌ را می‌سنجد.22تقصیرهای‌ شریر او را گرفتار می‌سازد، و به‌ بندهای‌ گناهان‌ خود بسته‌ می‌شود.23او بدون‌ ادب‌ خواهد مرد، و به‌ كثرت‌ حماقت‌ خویش‌ تلف‌ خواهد گردید.

Chapter 6

1ای‌ پسرم‌، اگر برای‌ همسایه‌ خود ضامن شده‌، و به‌ جهت‌ شخص‌ بیگانه‌ دست‌ داده‌ باشی‌،2و از سخنان‌ دهان‌ خود در دام‌ افتاده‌، و از سخنان‌ دهانت‌ گرفتار شده‌ باشی‌،3پس‌ ای‌ پسر من‌، این‌ را بكن‌ و خویشتن‌ را رهایی‌ ده‌ چونكه‌ به‌ دست‌ همسایه‌ات‌ افتاده‌ای‌. برو و خویشتن‌ را فروتن‌ ساز و از همسایه‌ خود التماس‌ نما.4خواب‌ را به‌ چشمان‌ خود راه‌ مده‌، و نه‌ پینكی‌ را به‌ مژگان‌ خویش‌.5مثل‌ آهو خویشتن‌ را از كمند و مانند گنجشك‌ از دست‌ صیاد خلاص‌ كن‌.6ای‌ شخص‌ كاهل‌ نزد مورچه‌ برو، و در راههای‌ او تأمّل‌ كن‌ و حكمت‌ را بیاموز،7كه‌ وی‌ را پیشوایی‌ نیست‌ و نه‌ سرور و نه‌ حاكمی‌.8اما خوراك‌ خود را تابستان‌ مهیا می‌سازد و آذوقه‌ خویش‌ را در موسم‌ حصاد جمع‌ می‌كند.9ای‌ كاهل‌، تا به‌ چند خواهی‌ خوابید و از خواب‌ خود كی‌ خواهی‌ برخاست‌؟10اندكی‌ خفت‌ و اندكی‌ خواب‌، و اندكی‌ بر هم‌ نهادن‌ دستها به‌ جهت‌ خواب‌.11پس‌ فقر مثل‌ راهزن‌ بر تو خواهد آمد، و نیازمندی‌ بر تو مانند مرد مسلّح‌.12مرد لئیم‌ و مرد زشت‌خوی‌، با اعوجاج‌ دهان‌ رفتار می‌كند.13با چشمان‌ خود غمزه‌ می‌زند و با پایهای‌ خویش‌ حرف‌ می‌زند. با انگشتهای‌ خویش‌ اشاره‌ می‌كند.14در دلش‌ دروغها است‌ و پیوسته‌ شرارت‌ را اختراع‌ می‌كند. نزاعها را می‌پاشد.15بنابراین‌ مصیبت‌ بر او ناگهان‌ خواهد آمد. در لحظه‌ای‌ منكسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت‌.16شش‌ چیز است‌ كه‌ خداوند از آنها نفرت‌ دارد، بلكه‌ هفت‌ چیز كه‌ نزد جان‌ وی‌ مكروه‌ است‌.17چشمان‌ متكّبر و زبان‌ دروغگو؛ و دستهایی‌ كه‌ خون‌ بی‌گناه‌ را می‌ریزد؛18دلی‌ كه‌ تدابیر فاسد را اختراع‌ می‌كند؛ پایهایی‌ كه‌ در زیان‌كاری‌ تیزرو می‌باشند؛19شاهد دروغگو كه‌ به‌ كذب‌ متكلّم‌ شود؛ و كسی‌ كه‌ در میان‌ برادران‌ نزاعها بپاشد.20ای‌ پسر من‌ اوامر پدر خود را نگاه‌ دار و تعلیم‌ مادر خویش‌ را ترك‌ منما.21آنها را بر دل‌ خود دائماً ببند، و آنها را بر گردن‌ خویش‌ بیاویز.22حینی‌ كه‌ به‌ راه‌ می‌روی‌ تو را هدایت‌ خواهدنمود، و حینی‌ كه‌ می‌خوابی‌ بر تو دیده‌بانی‌ خواهد كرد، و وقتی‌ كه‌ بیدار شوی‌ با تو مكالمه‌ خواهد نمود.23زیرا كه‌ احكام‌ (ایشان‌) چراغ‌ و تعلیم‌ (ایشان‌) نور است‌، و توبیخ‌ تدبیرآمیز طریق‌ حیات‌ است‌.24تا تو را از زن‌ خبیثه‌ نگاه‌ دارد، و از چاپلوسی زبانِ زنِ بیگانه‌.25در دلت‌ مشتاق‌ جمال‌ وی‌ مباش‌، و از پلكهایش‌ فریفته‌ مشو،26زیرا كه‌ به‌ سبب‌ زن‌ زانیه‌، شخص‌ برای‌ یك‌ قرص‌ نان‌ محتاج‌ می‌شود، و زن‌ مرد دیگر، جان‌ گرانبها را صید می‌كند.27آیا كسی‌ آتش‌ را در آغوش‌ خود بگیرد و جامه‌اش‌ سوخته‌ نشود؟28یا كسی‌ بر اخگرهای‌ سوزنده‌ راه‌ رود و پایهایش‌ سوخته‌ نگردد؟29همچنین‌ است‌ كسی‌ كه‌ نزد زن‌ همسایه‌ خویش‌ داخل‌ شود، زیرا هر كه‌ او را لمس‌ نماید بی‌گناه‌ نخواهد ماند.30دزد را اهانت‌ نمی‌كنند اگر دزدی‌ كند تا جان‌ خود را سیر نماید وقتی‌ كه‌ گرسنه‌ باشد.31لیكن‌ اگر گرفته‌ شود، هفت‌ چندان‌ ردّ خواهد نمود و تمامی‌ اموال‌ خانه‌ خود را خواهد داد.32اما كسی‌ كه‌ با زنی‌ زنا كند، ناقص‌العقل‌ است‌ و هر كه‌ چنین‌ عمل‌ نماید، جان‌ خود را هلاك‌ خواهد ساخت‌.33او ضرب‌ و رسوایی‌ خواهد یافت‌، و ننگ‌ او محو نخواهد شد.34زیرا كه‌ غیرت‌، شدّت‌ خشم‌ مرد است‌ و در روز انتقام‌، شفقت‌ نخواهد نمود.35بر هیچ‌ كفّاره‌ای‌ نظر نخواهد كرد و هر چند عطایا را زیاده‌ كنی‌، قبول‌ نخواهد نمود.

Chapter 7

1ای‌ پسر من‌ سخنان‌ مرا نگاه‌ دار، و اوامر مرا نزد خود ذخیره‌ نما.2اوامر مرا نگاه‌ دار تا زنده‌ بمانی‌، و تعلیم‌ مرا مثل‌ مردمك‌ چشم‌خویش‌.3آنها را بر انگشتهای‌ خود ببند و آنها را بر لوح‌ قلب‌ خود مرقوم‌ دار.4به‌ حكمت‌ بگو كه‌ تو خواهر من‌ هستی‌ و فهم‌ را دوست‌ خویش‌ بخوان‌5تا تو را از زن‌ اجنبی‌ نگاه‌ دارد، و از زن‌ غریبی‌ كه‌ سخنان‌ تملّق‌آمیز می‌گوید.6زیرا كه‌ از دریچه‌ خانه‌ خود نگاه‌ كردم‌، و از پشت‌ شبكه‌ خویش.7در میان‌ جاهلان‌ دیدم‌، و در میان‌ جوانان‌، جوانی‌ ناقص‌العقل‌ مشاهده‌ نمودم‌،8كه‌ در كوچه‌ بسوی‌ گوشه‌ او می‌گذشت‌، و به‌ راه‌ خانه‌ وی‌ می‌رفت‌،9در شام‌ در حین‌ زوال‌ روز، در سیاهی‌ شب‌ و در ظلمت‌ غلیظ‌؛10كه‌ اینك‌ زنی‌ به‌ استقبال‌ وی‌ می‌آمد، در لباس‌ زانیه‌ و در خباثت‌ دل‌.11زنی‌ یاوه‌گو و سركش‌ كه‌ پایهایش‌ در خانه‌اش‌ قرار نمی‌گیرد.12گاهی‌ در كوچه‌ها و گاهی‌ در شوارع‌ عام‌، و نزد هر گوشه‌ای‌ در كمین‌ می‌باشد.13پس‌ او را بگرفت‌ و بوسید و چهره‌ خود را بی‌حیا ساخته‌، او را گفت‌:14«نزد من‌ ذبایح‌ سلامتی‌ است‌، زیرا كه‌ امروز نذرهای‌ خود را وفا نمودم‌.15از این‌ جهت‌ به‌ استقبال‌ تو بیرون‌ آمدم‌، تا روی‌ تو را به‌ سعی‌ تمام‌ بطلبم‌ و حال‌ تو را یافتم‌.16بر بستر خود دوشكها گسترانیده‌ام‌، با دیباها از كتان‌ مصری‌.17بستر خود را با مُرّ و عود و سلیخه‌ معطّر ساخته‌ام‌.18بیا تا صبح‌ از عشق‌ سیر شویم‌، و خویشتن‌ را از محبت‌ خرّم‌ سازیم‌.19زیرا صاحبخانه‌ در خانه‌ نیست‌، و سفر دور رفته‌ است‌.20كیسه‌ نقره‌ای‌ به‌ دست‌ گرفته‌ و تا روزِ بدرِ تمام‌ مراجعت‌ نخواهد نمود.»21پس‌ او را از زیادتی‌ سخنانش‌ فریفته‌ كرد، و از تملّق‌ لبهایش‌ او را اغوا نمود.22در ساعت‌ از عقب‌ او مثل‌ گاوی‌ كه‌ به‌ سلاّخ‌خانه‌ می‌رود، روانه‌ شد و مانند احمق‌ به‌ زنجیرهای‌ قصاص‌.23تا تیربه‌ جگرش‌ فرو رود، مثل‌ گنجشكی‌ كه‌ به‌ دام‌ می‌شتابد و نمی‌داند كه‌ به‌ خطر جان‌ خود می‌رود.24پس‌ حال‌ ای‌ پسران‌ مرا بشنوید، و به‌ سخنان‌ دهانم‌ توجه‌ نمایید.25دل‌ تو به‌ راههایش‌ مایل‌ نشود، و به‌ طریقهایش‌ گمراه‌ مشو،26زیرا كه‌ او بسیاری‌ را مجروح‌ انداخته‌ است‌، و جمیع‌ كشتگانش‌ زورآورانند.27خانه‌ او طریق‌ هاویه‌ است‌ و به‌ حجره‌های‌ موت‌ مُؤَدّی‌ می‌باشد.

Chapter 8

1آیا حكمت‌ ندا نمی‌كند، و فطانت‌ آواز خود را بلند نمی‌نماید؟2به‌ سر مكان‌های‌ بلند، به‌ كناره‌ راه‌، در میان‌ طریقها می‌ایستد.3به‌ جانب‌ دروازه‌ها به‌ دهنه‌ شهر، نزد مدخل‌ دروازه‌ها صدا می‌زند.4كه‌ شما را ای‌ مردان‌ می‌خوانم‌ و آواز من‌ به‌ بنی‌آدم‌ است‌.5ای‌ جاهلان‌ زیركی‌ را بفهمید و ای‌ احمقان‌ عقل‌ را درك‌ نمایید.6بشنوید زیرا كه‌ به‌ امور عالیه‌ تكلّم‌ می‌نمایم‌ و گشادن‌ لبهایم‌ استقامت‌ است‌.7دهانم‌ به‌ راستی‌ تنطّق‌ می‌كند و لبهایم‌ شرارت‌ را مكروه‌ می‌دارد.8همه‌ سخنان‌ دهانم‌ بر حقّ است‌ و در آنها هیچ‌ چیز كج‌ یا مُعْوَّج‌ نیست‌.9تمامی آنها نزد مرد فهیم‌ واضح‌ است‌ و نزد یابندگان‌ معرفت‌ مستقیم‌ است‌.10تأدیب‌ مرا قبول‌ كنید و نه‌ نقره‌ را، و معرفت‌ را بیشتر از طلای‌ خالص‌.11زیرا كه‌ حكمت‌ از لعلها بهتر است‌، و جمیع‌ نفایس‌ را به‌ او برابر نتوان‌ كرد.12من‌ حكمتم‌ و در زیركی‌ سكونت‌ دارم‌، و معرفت‌ تدبیر را یافته‌ام‌.13ترس‌ خداوند ، مكروه‌ داشتنِ بدی‌ است‌. غرور و تكبّر و راه‌ بد و دهان‌ دروغگو را مكروه‌ می‌دارم‌.14مشورت‌ و حكمت‌ كامل‌ از آنِ من‌ است‌. من‌ فهم‌ هستم‌ و قوت‌ از آن‌ من‌ است.15به‌ من‌ پادشاهانْ سلطنت‌ می‌كنند، و داوران‌ به‌ عدالت‌ فتوا می‌دهند.16به‌ من‌ سروران‌ حكمرانی‌ می‌نمایند و شریفان‌ و جمیع‌ داورانِ جهان‌.17من‌ دوست‌ می‌دارم‌ آنانی‌ را كه‌ مرا دوست‌ می‌دارند. و هر كه‌ مرا به‌ جدّ و جهد بطلبد مرا خواهد یافت‌.18دولت‌ و جلال‌ با من‌ است‌. توانگری جاودانی‌ و عدالت‌.19ثمره‌ من‌ از طلا و زر ناب‌ بهتر است‌، و حاصل‌ من‌ از نقره‌ خالص.20در طریق‌ عدالت‌ می‌خرامم‌، در میان‌ راههای‌ انصاف‌،21تا مال‌ حقیقی‌ را نصیب‌ محبان‌ خود گردانم‌، و خزینه‌های‌ ایشان‌ را مملوّ سازم‌.22خداوند مرا مبداء طریق‌ خود داشت‌، قبل‌ از اعمال‌ خویش‌ از ازل‌.23من‌ از ازل‌ برقرار بودم‌، از ابتدا پیش‌ از بودن‌ جهان‌.24هنگامی‌ كه‌ لجهّها نبود من‌ مولود شدم‌، وقتی‌ كه‌ چشمه‌های‌ پر از آب‌ وجود نداشت‌.25قبل‌ از آنكه‌ كوهها برپا شود، پیش‌ از تلّها مولود گردیدم‌.26چون‌ زمین‌ و صحراها را هنوز نساخته‌ بود، و نه‌ اوّل‌ غبار ربع‌ مسكون‌ را.27وقتی‌ كه‌ او آسمان‌ را مستحكم‌ ساخت‌ من‌ آنجا بودم‌، و هنگامی‌ كه‌ دایره‌ را بر سطح‌ لجّه‌ قرار داد.28وقتی‌ كه‌ افلاك‌ را بالا استوار كرد، و چشمه‌های‌ لجّه‌ را استوار گردانید.29چون‌ به‌ دریا حدّ قرار داد، تا آبها از فرمان‌ او تجاوز نكنند، و زمانی‌ كه‌ بنیاد زمین‌ را نهاد.30آنگاه‌ نزد او معمار بودم‌، و روزبروز شادی‌ می‌نمودم‌، و همیشه‌ به‌ حضور او اهتزاز می‌كردم‌.31و اهتزاز من‌ در آبادی‌ زمین‌ وی‌، و شادی‌ من‌ با بنی‌آدم‌ می‌بود.32پس‌ الا´ن‌ ای‌ پسرانْ مرا بشنوید، و خوشابحال‌ آنانی‌ كه‌ طریقهای‌ مرا نگاه‌ دارند.33تأدیب‌ را بشنوید و حكیم‌ باشید، و آن‌ را ردّ منمایید.34خوشابحال‌ كسی‌ كه‌ مرا بشنود، و هر روز نزد درهای‌ من‌ دیده‌بانی‌ كند، و باهوهای‌ دروازه‌های‌ مرا محافظت‌ نماید.35زیرا هر كه‌ مرا یابد حیات‌ را تحصیل‌ كند، و رضامندی خداوند را حاصل‌ نماید.36و اما كسی‌ كه‌ مرا خطا كند، به‌ جان‌ خود ضرر رساند، و هر كه‌ مرا دشمن‌ دارد، موت‌ را دوست‌ دارد.

Chapter 9

1حكمت‌، خانه‌ خود را بنا كرده‌، و هفت ستونهای‌ خویش‌ را تراشیده‌ است‌.2ذبایح‌ خود را ذبح‌ نموده‌ و شراب‌ خود را ممزوج‌ ساخته‌ و سفره‌ خود را نیز آراسته‌ است‌.3كنیزان‌ خود را فرستاده‌، ندا كرده‌ است‌، بر پشتهای‌ بلند شهر:4«هر كه‌ جاهل‌ باشد به‌ اینجا بیاید، و هر كه‌ ناقص‌العقل‌ است‌،» او را می‌گوید.5«بیایید از غذای‌ من‌ بخورید، و از شرابی‌ كه‌ ممزوج‌ ساخته‌ام‌ بنوشید.6جهالت‌ را ترك‌ كرده‌، زنده‌ بمانید، و به‌ طریق‌ فهم‌ سلوك‌ نمایید.7هر كه‌ استهزاكننده‌ را تأدیب‌ نماید، برای‌ خویشتن‌ رسوایی‌ را تحصیل‌ كند، و هر كه‌ شریر را تنبیه‌ نماید برای‌ او عیب‌ می‌باشد.8استهزاكننده‌ را تنبیه‌ منما مبادا از تو نفرت‌ كند، اما مرد حكیم‌ را تنبیه‌ نما كه‌ تو را دوست‌ خواهد داشت‌.9مرد حكیم‌ را پند ده‌ كه‌ زیاده‌ حكیم‌ خواهد شد. مرد عادل‌ را تعلیم‌ ده‌ كه‌ علمش‌ خواهد افزود.10ابتدای‌ حكمت‌ ترس‌ خداوند است‌، و معرفتِ قدوسْ فطانت‌ می‌باشد.11زیرا كه‌ به‌ واسطه‌ من‌ روزهای‌ تو كثیر خواهد شد، و سالهای‌ عمر از برایت‌ زیاده‌ خواهد گردید.12اگر حكیم‌ هستی‌، برای‌ خویشتن‌ حكیم‌ هستی‌. و اگر استهزا نمایی‌ به‌ تنهایی‌ متحمّل‌ آن‌ خواهی‌ بود.»13زن‌ احمق‌ یاوه‌گو است‌، جاهل‌ است‌ و هیچ‌ نمی‌داند،14و نزد در خانه‌ خود می‌نشیند، در مكانهای‌ بلند شهر بر كرسی‌،15تا راه‌روندگان‌ را بخواند، و آنانی‌ را كه‌ به‌ راههای‌ خود براستی‌ می‌روند.16هر كه‌ جاهل‌ باشد به‌ اینجا برگردد، و به‌ ناقص‌العقل‌ می‌گوید:17«آبهای‌ دزدیده‌ شده‌ شیرین‌ است‌، و نان‌ خفیه‌ لذیذ می‌باشد.»18و او نمی‌داند كه‌ مردگان‌ در آنجا هستند، و دعوت‌شدگانش‌ در عمقهای‌ هاویه‌ می‌باشند.

Chapter 10

1امثال‌ سلیمان‌: پسر حكیم‌ پدر خود را مسرور می‌سازد، اما پسر احمق‌ باعث‌ حزن‌ مادرش‌ می‌شود.2گنجهای‌ شرارت‌ منفعت‌ ندارد، اما عدالت‌ از موت‌ رهایی‌ می‌دهد.3خداوند جان‌ مرد عادل‌ را نمی‌گذارد گرسنه‌ بشود، اما آرزوی‌ شریران‌ را باطل‌ می‌سازد.4كسی‌ كه‌ به‌ دست‌ سست‌ كار می‌كند فقیر می‌گردد، اما دست‌ چابك‌ غنی‌ می‌سازد.5كسی‌ كه‌ در تابستان‌ جمع‌ كند پسر عاقل‌ است‌، اما كسی‌ كه‌ در موسم‌ حصاد می‌خوابد، پسر شرم‌ آورنده‌ است‌.6بر سر عادلان‌ بركت‌ها است‌، اما ظلم‌ دهان‌ شریران‌ را می‌پوشاند.7یادگار عادلان‌ مبارك‌ است‌، اما اسم‌ شریران‌ خواهد گندید.8دانا دل‌، احكام‌ را قبول‌ می‌كند، اما احمق‌ پرگو تلف‌ خواهد شد.9كسی‌ كه‌ به‌ راستی‌ راه‌ رود، در امنیت‌ سالك‌ گردد، و كسی‌ كه‌ راه‌ خود را كج‌ می‌سازد آشكار خواهد شد.10هر كه‌ چشمك‌ می‌زند الم‌ می‌رساند، اما احمق‌ پرگو تلف‌ می‌شود.11دهان‌ عادلان‌ چشمه‌ حیات‌ است‌، اما ظلم‌ دهان‌ شریران‌ را می‌پوشاند.12بغض‌ نزاعها می‌انگیزاند، اما محبت‌ هر گناه‌ را مستور می‌سازد.13در لبهای‌ فطانت‌ پیشگان‌ حكمت‌ یافت‌ می‌شود، اما چوب‌ به‌ جهت‌ پشت‌ مرد ناقص ‌العقل‌ است‌.14حكیمان‌ علم‌ را ذخیره‌ می‌كنند، اما دهان‌ احمق‌ نزدیك‌ به‌ هلاكت‌ است‌.15اموال‌ دولتمندان‌ شهر حصاردار ایشان‌ می‌باشد، اما بینوایی فقیران‌ هلاكت‌ ایشان‌ است‌.16عمل‌ مرد عادل‌ مؤدّی‌ به‌ حیات‌ است‌، اما محصول‌ شریر به‌ گناه‌ می‌انجامد.17كسی‌ كه‌ تأدیب‌ را نگاه‌ دارد در طریق‌ حیات‌ است‌، اما كسی‌ كه‌ تنبیه‌ را ترك‌ نماید گمراه‌ می‌شود.18كسی‌ كه‌ بغض‌ را می‌پوشاند دروغگو می‌باشد. كسی‌ كه‌ بهتان‌ را شیوع‌ دهد احمق‌ است‌.19كثرت‌ كلام‌ از گناه‌ خالی‌ نمی‌باشد، اما آنكه‌ لبهایش‌ را ضبط‌ نماید عاقل‌ است‌.20زبان‌ عادلان‌ نقره‌ خالص‌ است‌، اما دل‌ شریران‌ لاشَی‌ءْ می‌باشد.21لبهای‌ عادلان‌ بسیاری‌ را رعایت‌ می‌كند، اما احمقان‌ از بی‌عقلی‌ می‌میرند.22بركت‌ خداوند دولتمند می‌سازد، و هیچ‌ زحمت‌ بر آن‌ نمی‌افزاید.23جاهل‌ در عمل‌ بد اهتزاز دارد، و صاحب‌ فطانت‌ در حكمت‌.24خوف‌ شریران‌ به‌ ایشان‌ می‌رسد، و آرزوی‌ عادلان‌ به‌ ایشان‌ عطا خواهد شد.25مثل‌ گذشتن‌ گردباد، شریر نابود می‌شود، اما مرد عادل‌ بنیاد جاودانی‌ است‌.26چنانكه‌ سركه‌ برای‌ دندان‌ و دود برای‌ چشمان‌ است‌، همچنین‌ است‌ مرد كاهل‌ برای‌ آنانی‌ كه‌ او را می‌فرستند.27ترس‌ خداوند عمر را طویل‌ می‌سازد، اما سالهای‌ شریران‌ كوتاه‌ خواهد شد.28انتظار عادلان‌ شادمانی‌ است‌، اما امید شریران‌ ضایع‌ خواهد شد.29طریق‌ خداوند به‌ جهت‌ كاملان‌ قلعه‌ است‌، اما به‌ جهت‌ عاملانِ شرّ هلاكت‌ می‌باشد.30مرد عادل‌ هرگز متحرك‌ نخواهد شد، اما شریران‌ در زمین‌ ساكن‌ نخواهند گشت‌.31دهان‌ صدیقان‌ حكمت‌ را می‌رویاند، اما زبان‌ دروغگویان‌ از ریشه‌ كنده‌ خواهد شد.32لبهای‌ عادلان‌ به‌ امور مرضیه‌ عارف‌ است‌، اما دهان‌ شریران‌ پر از دروغ‌ها است‌.

Chapter 11

1ترازوی‌ با تقلّب‌ نزد خداوند مكروه است‌، اما سنگ‌ تمام‌ پسندیده‌ او است‌.2چون‌ تكبّر می‌آید خجالت‌ می‌آید، اماحكمت‌ با متواضعان‌ است‌.3كاملیتِ راستان‌ ایشان‌ را هدایت‌ می‌كند، اما كجی‌ خیانتكاران‌ ایشان‌ را هلاك‌ می‌سازد.4توانگری‌ در روز غضب‌ منفعت‌ ندارد، اما عدالت‌ از موت‌ رهایی‌ می‌بخشد.5عدالت‌ مرد كامل‌ طریق‌ او را راست‌ می‌سازد، اما شریر از شرارت‌ خود هلاك‌ می‌گردد.6عدالت‌ راستان‌ ایشان‌ را خلاصی‌ می‌بخشد، اما خیانتكاران‌ در خیانت‌ خود گرفتار می‌شوند.7چون‌ مرد شریر بمیرد امید او نابود می‌گردد، و انتظار زورآوران‌ تلف‌ می‌شود.8مرد عادل‌ از تنگی‌ خلاص‌ می‌شود و شریر به‌ جای‌ او می‌آید.9مرد منافق‌ به‌ دهانش‌ همسایه‌ خود را هلاك‌ می‌سازد، و عادلان‌ به‌ معرفت‌ خویش‌ نجات‌ می‌یابند.10از سعادتمندی‌ عادلان‌، شهر شادی‌ می‌كند، و از هلاكت‌ شریران‌ ابتهاج‌ می‌نماید.11از بركت‌ راستان‌، شهر مرتفع‌ می‌شود، اما از دهان‌ شریران‌ منهدم‌ می‌گردد.12كسی‌ كه‌ همسایه‌ خود را حقیر شمارد ناقص‌العقل‌ می‌باشد، اما صاحب‌ فطانت‌ ساكت‌ می‌ماند.13كسی‌ كه‌ به‌ نَمّامی‌ گردش‌ می‌كند، سرّها را فاش‌ می‌سازد، اما شخص‌ امین‌دل‌، امر را مخفی‌ می‌دارد.14جایی‌ كه‌ تدبیر نیست‌ مردم‌ می‌افتند، اما سلامتی‌ از كثرت‌ مشیران‌ است‌.15كسی‌ كه‌ برای‌ غریب‌ ضامن‌ شود البته‌ ضرر خواهد یافت‌، و كسی‌ كه‌ ضمانت‌ را مكروه‌ دارد ایمن‌ می‌باشد.16زن‌ نیكوسیرت‌ عزّت‌ را نگاه‌ می‌دارد، چنانكه‌ زورآوران‌ دولت‌ را محافظت‌ می‌نمایند.17مرد رحیم‌ به‌ خویشتن‌ احسان‌ می‌نماید، اما مرد ستم‌كیش‌ جسد خود را می‌رنجاند.18شریر اجرت‌ فریبنده‌ تحصیل‌ می‌كند، اما كارنده‌ عدالت‌ مزد حقیقی‌ را.19چنانكه‌ عدالت‌ مؤدّی‌ به‌ حیات‌ است‌، همچنین‌ هر كه‌ شرارت‌ را پیروی‌ نماید او را به‌ موت‌ می‌رساند.20كج‌ خلقان‌ نزد خداوند مكروهند، اما كاملان‌ طریق‌ پسندیده‌ او می‌باشند.21یقیناً شریر مبرّا نخواهد شد، اما ذریت‌ عادلان‌ نجات‌ خواهند یافت‌.22زن‌ جمیله‌ بی‌عقل‌ حلقه‌ زرّین‌ است‌ در بینی‌ گراز.23آرزوی‌ عادلان‌ نیكویی‌ محض‌ است‌، اما انتظار شریران‌، غضب‌ می‌باشد.24هستند كه‌ می‌پاشند و بیشتر می‌اندوزند؛ و هستند كه‌ زیاده‌ از آنچه‌ شاید، نگاه‌ می‌دارند اما به‌ نیازمندی‌ می‌انجامد.25شخص‌ سخی‌ فربه‌ می‌شود، و هر كه‌ سیراب‌ می‌كند خود نیز سیراب‌ خواهد گشت‌.26هر كه‌ غلّه‌ را نگاه‌ دارد مردم‌ او را لعنت‌ خواهند كرد، اما بر سر فروشنده‌ آن‌ بركت‌ خواهد بود.27كسی‌ كه‌ نیكویی‌ را بطلبد رضامندی‌ را می‌جوید، و هر كه‌ بدی‌ را بطلبد بر او عارض‌ خواهد شد.28كسی‌ كه‌ بر توانگری خود توكّل‌ كند، خواهد افتاد، اما عادلان‌ مثل‌ برگ‌ سبز شكوفه‌ خواهند آورد.29هر كه‌ اهل‌ خانه‌ خود را برنجاند نصیب‌ اوباد خواهد بود، و احمق‌ بنده‌ حكیم‌دلان‌ خواهد شد.30ثمره‌ مرد عادل‌ درخت‌ حیات‌ است‌، و كسی‌ كه‌ جانها را صید كند حكیم‌ است‌.31اینك‌ مرد عادل‌ بر زمین‌ جزا خواهد یافت‌، پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ مرد شریر و گناهكار.

Chapter 12

1هر كه‌ تأدیب‌ را دوست‌ می‌دارد معرفت را دوست‌ می‌دارد، اما هر كه‌ از تنبیه‌ نفرت‌ كند وحشی‌ است‌.2مرد نیكو رضامندی‌ خداوند را تحصیل‌ می‌نماید، اما او صاحب‌ تدبیر فاسد را ملزم‌ خواهد ساخت‌.3انسان‌ از بدی‌ استوار نمی‌شود، اما ریشه‌ عادلان‌ جنبش‌ نخواهد خورد.4زن‌ صالحه‌ تاج‌ شوهر خود می‌باشد، اما زنی‌ كه‌ خجل‌ سازد مثل‌ پوسیدگی‌ در استخوانهایش‌ می‌باشد.5فكرهای‌ عادلان‌ انصاف‌ است‌، اما تدابیر شریران‌ فریب‌ است‌.6سخنان‌ شریران‌ برای‌ خون‌ در كمین‌ است‌، اما دهان‌ راستان‌ ایشان‌ را رهایی‌ می‌دهد.7شریران‌ واژگون‌ شده‌، نیست‌ می‌شوند، اما خانه‌ عادلان‌ برقرار می‌ماند.8انسان‌ برحسب‌ عقلش‌ ممدوح‌ می‌شود، اما كج‌دلان‌ خجل‌ خواهند گشت‌.9كسی‌ كه‌ حقیر باشد و خادم‌ داشته‌ باشد، بهتر است‌ از كسی‌ كه‌ خویشتن‌ را برافرازد و محتاج‌ نان‌ باشد.10مرد عادل‌ برای‌ جان‌ حیوان‌ خود تفكّر می‌كند، اما رحمتهای‌ شریران‌ ستم‌كیشی‌ است‌.11كسی‌ كه‌ زمین‌ خود را زرع‌ كند از نان‌ سیر خواهد شد، اما هر كه‌ اباطیل‌ را پیروی‌ نماید ناقص‌العقل‌ است‌.12مرد شریر به‌ شكار بدكاران‌ طمع‌ می‌ورزد، اما ریشه‌ عادلان‌ میوه‌ می‌آورد.13در تقصیر لبها دام‌ مهلك‌ است‌، اما مرد عادل‌ از تنگی‌ بیرون‌ می‌آید.14انسان‌ از ثمره‌ دهان‌ خود از نیكویی‌ سیر می‌شود، و مكافات‌ دست‌ انسان‌ به‌ او ردّ خواهد شد.15راه‌ احمق‌ در نظر خودش‌ راست‌ است‌، اما هر كه‌ نصیحت‌ را بشنود حكیم‌ است‌.16غضب‌ احمق‌ فوراً آشكار می‌شود، اما خردمند خجالت‌ را می‌پوشاند.17هر كه‌ به‌ راستی‌ تنطّق‌ نماید عدالت‌ را ظاهر می‌كند، و شاهد دروغ‌، فریب‌ را.18هستند كه‌ مثل‌ ضرب‌ شمشیر حرفهای‌ باطل‌ می‌زنند، اما زبان‌ حكیمان‌ شفا می‌بخشد.19لب‌ راستگو تا به‌ ابد استوار می‌ماند، اما زبان‌ دروغگو طرفۀالعینی‌ است‌.20در دل‌ هر كه‌ تدبیر فاسد كند فریب‌ است‌، اما مشورت‌دهندگانِ صلح‌ را شادمانی‌ است‌.21هیچ‌ بدی‌ به‌ مرد صالح‌ واقع‌ نمی‌شود، اما شریران‌ از بلا پُر خواهند شد.22لبهای‌ دروغگو نزد خداوند مكروه‌ است‌، اما عاملان‌ راستی‌ پسندیده‌ او هستند.23مرد زیرك‌ علم‌ را مخفی‌ می‌دارد، اما دل‌ احمقان‌ حماقت‌ را شایع‌ می‌سازد.24دست‌ شخص‌ زرنگ‌ سلطنت‌ خواهد نمود، اما مرد كاهل‌ بندگی‌ خواهد كرد.25كدورت‌ دل‌ انسان‌، او را منحنی‌ می‌سازد، اما سخن‌ نیكو او را شادمان‌ خواهد گردانید.26مرد عادل‌ برای‌ همسایه‌ خود هادی‌ می‌شود، اما راه‌ شریران‌ ایشان‌ را گمراه‌ می‌كند.27مرد كاهل‌ شكار خود را بریان‌ نمی‌كند، اما زرنگی‌، توانگری‌ گرانبهای‌ انسان‌ است‌.28در طریق‌ عدالت‌ حیات‌ است‌، و در گذرگاههایش‌ موت‌ نیست‌.

Chapter 13

1پسر حكیم‌ تأدیب‌ پدر خود را اطاعت‌می‌كند، اما استهزاكننده‌ تهدید را نمی‌شنود.2مرد از میوه‌ دهانش‌ نیكویی‌ را می‌خورد، اما جان‌ خیانتكاران‌، ظلم‌ را خواهد خورد.3هر كه‌ دهان‌ خود را نگاه‌ دارد جان‌ خویش‌ را محافظت‌ نماید، اما كسی‌ كه‌ لبهای‌ خود را بگشاید هلاك‌ خواهد شد.4شخص‌ كاهل‌ آرزو می‌كند و چیزی‌ پیدا نمی‌كند. اما شخص‌ زرنگ‌ فربه‌ خواهد شد.5مرد عادل‌ از دروغ‌ گفتن‌ نفرت‌ دارد، اما شریر رسوا و خجل‌ خواهد شد.6عدالت‌ كسی‌ را كه‌ در طریق‌ خود كامل‌ است‌ محافظت‌ می‌كند، اما شرارت‌، گناهكاران‌ را هلاك‌ می‌سازد.7هستند كه‌ خود را دولتمند می‌شمارند و هیچ‌ ندارند، و هستند كه‌ خویشتن‌ را فقیر می‌انگارند و دولت‌ بسیار دارند.8دولت‌ شخص‌ فدیه‌ جان‌ او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.9نور عادلان‌ شادمان‌ خواهد شد، اما چراغ‌ شریران‌ خاموش‌ خواهد گردید.10از تكبّر جز نزاع‌ چیزی‌ پیدا نمی‌شود، اما با آنانی‌ كه‌ پند می‌پذیرند حكمت‌ است‌.11دولتی‌ كه‌ از بطالت‌ پیدا شود در تناقص‌ می‌باشد، اما هر كه‌ به‌ دست‌ خود اندوزد در تزاید خواهد بود.12امیدی‌ كه‌ در آن‌ تعویق‌ باشد باعث‌ بیماری‌ دل‌ است‌، اما حصول‌ مراد درخت‌ حیات‌ می‌باشد.13هر كه‌ كلام‌ را خوار شمارد خویشتن‌ را هلاك‌ می‌سازد، اما هر كه‌ از حكم‌ می‌ترسد ثواب‌ خواهد یافت‌.14تعلیم‌ مرد حكیم‌ چشمه‌ حیات‌ است‌، تا از دامهای‌ مرگ‌ رهایی‌ دهد.15عقل‌ نیكو نعمت‌ را می‌بخشد، اما راه‌ خیانتكاران‌، سخت‌ است‌.16هر شخص‌ زیرك‌ با علم‌ عمل‌ می‌كند، اما احمق‌ حماقت‌ را منتشر می‌سازد.17قاصد شریر در بلا گرفتار می‌شود، اما رسول‌ امین‌ شفا می‌بخشد.18فقر و اهانت‌ برای‌ كسی‌ است‌ كه‌ تأدیب‌ را ترك‌ نماید، اما هر كه‌ تنبیه‌ را قبول‌ كند محترم‌ خواهد شد.19آرزویی‌ كه‌ حاصل‌ شود برای‌ جان‌ شیرین‌ است‌، اما اجتناب‌ از بدی‌، مكروه‌ احمقان‌ می‌باشد.20با حكیمان‌ رفتار كن‌ و حكیم‌ خواهی‌ شد، اما رفیق‌ جاهلان‌ ضرر خواهد یافت‌.21بلا گناهكاران‌ را تعاقب‌ می‌كند، اما عادلان‌، جزای‌ نیكو خواهند یافت‌.22مرد صالح‌ پسران‌ پسران‌ را ارث‌ خواهد داد، و دولتِ گناهكاران‌ برای‌ عادلان‌ ذخیره‌ خواهد شد.23در مزرعه‌ فقیران‌ خوراك‌ بسیار است‌، اما هستند كه‌ از بی‌انصافی‌ هلاك‌ می‌شوند.24كسی‌ كه‌ چوب‌ را باز دارد، از پسر خویش‌نفرت‌ می‌كند، اما كسی‌ كه‌ او را دوست‌ می‌دارد او را به‌ سعی‌ تمام‌ تأدیب‌ می‌نماید.25مرد عادل‌ برای‌ سیری‌ جان‌ خود می‌خورد، اما شكم‌ شریران‌ محتاج‌ خواهد بود.

Chapter 14

1هر زن‌ حكیم‌ خانه‌ خود را بنا می‌كند،اما زن‌ جاهل‌ آن‌ را با دست‌ خود خراب‌ می‌نماید.2كسی‌ كه‌ به‌ راستی‌ خود سلوك‌ می‌نماید از خداوند می‌ترسد، اما كسی‌ كه‌ در طریق‌ خود كج‌رفتار است‌ او را تحقیر می‌نماید.3در دهان‌ احمق‌ چوب‌ تكبّر است‌، اما لبهای‌ حكیمان‌ ایشان‌ را محافظت‌ خواهد نمود.4جایی‌ كه‌ گاو نیست‌، آخور پاك‌ است‌؛ اما از قوّت‌ گاو، محصول‌ زیاد می‌شود.5شاهد امین‌ دروغ‌ نمی‌گوید، اما شاهد دروغ‌ به‌ كذب‌ تنطّق‌ می‌كند.6استهزاكننده‌ حكمت‌ را می‌طلبد و نمی‌یابد. اما به‌ جهت‌ مرد فهیم‌ علم‌ آسان‌ است‌.7از حضور مرد احمق‌ دور شو، زیرا لبهای‌ معرفت‌ را در او نخواهی‌ یافت‌.8حكمت‌ مرد زیرك‌ این‌ است‌ كه‌ راه‌ خود را درك‌ نماید، اما حماقت‌ احمقان‌ فریب‌ است‌.9احمقان‌ به‌ گناه‌ استهزا می‌كنند، اما در میان‌ راستان‌ رضامندی‌ است‌.10دل‌ شخص‌ تلخی‌ خویشتن‌ را می‌داند، و غریب‌ در خوشی‌ آن‌ مشاركت‌ ندارد.11خانه‌ شریران‌ منهدم‌ خواهد شد، اما خیمه‌ راستان‌ شكوفه‌ خواهد آورد.12راهی‌ هست‌ كه‌ به‌ نظر آدمی‌ مستقیم‌ می‌نماید، اما عاقبت‌ آن‌، طُرُق‌ موت‌ است‌.13هم‌ در لهو و لعب‌ دل‌ غمگین‌ می‌باشد، و عاقبت‌ این‌ خوشی‌ حُزن‌ است‌.14كسی‌ كه‌ در دل‌ مرتدّ است‌ از راههای‌ خود سیر می‌شود، و مرد صالح‌ به‌ خود سیر است‌.15مرد جاهل‌ هر سخن‌ را باور می‌كند، اما مرد زیرك‌ در رفتار خود تأمّل‌ می‌نماید.16مرد حكیم‌ می‌ترسد و از بدی‌ اجتناب‌ می‌نماید، اما احمق‌ از غرور خود ایمن‌ می‌باشد.17مرد كج‌خلق‌، احمقانه‌ رفتار می‌نماید، و (مردم‌) از صاحب‌ سؤظن‌ نفرت‌ دارند.18نصیب‌ جاهلان‌ حماقت‌ است‌، اما معرفت‌، تاجِ زیركان‌ خواهد بود.19بدكاران‌ در حضور نیكان‌ خم‌ می‌شوند، و شریران‌ نزد دروازه‌های‌ عادلان‌ می‌ایستند.20همسایه‌ فقیر نیز از او نفرت‌ دارد، اما دوستان‌ شخص‌ دولتمند بسیارند.21هر كه‌ همسایه‌ خود را حقیر شمارد گناه‌ می‌ورزد، اما خوشابحال‌ كسی‌ كه‌ بر فقیران‌ ترحّم‌ نماید.22آیا صاحبان‌ تدبیر فاسد گمراه‌ نمی‌شوند، اما برای‌ كسانی‌ كه‌ تدبیر نیكو می‌نمایند، رحمت‌ و راستی‌ خواهد بود.23از هر مشقّتی‌ منفعت‌ است‌، اما كلام‌ لبها به‌ فقر محض‌ می‌انجامد.24تاج‌ حكیمان‌ دولت‌ ایشان‌ است‌، اما حماقت‌ احمقان‌ حماقت‌ محض‌ است‌.25شاهد امین‌ جانها را نجات‌ می‌بخشد، اما هر كه‌ به‌ دروغ‌ تنطّق‌ می‌كند فریب‌ محض‌ است‌.26در ترس‌ خداوند اعتماد قوی است‌، و فرزندان‌ او را ملجأ خواهد بود.27ترس‌ خداوند چشمه‌ حیات‌ است‌، تا از دامهای‌ موت‌ اجتناب‌ نمایند.28جلال‌ پادشاه‌ از كثرت‌ مخلوق‌ است‌، و شكستگی‌ سلطان‌ از كمی‌ مردم‌ است‌.29كسی‌ كه‌ دیرغضب‌ باشد كثیرالفهم‌ است‌، و كج‌خلق‌ حماقت‌ را به‌ نصیب‌ خود می‌برد.30دل‌ آرام‌ حیات‌ بدن‌ است‌، اما حسد پوسیدگی‌ استخوانها است‌.31هر كه‌ بر فقیر ظلم‌ كند آفریننده‌ خود را حقیر می‌شمارد، و هر كه‌ بر مسكین‌ ترحّم‌ كند او را تمجید می‌نماید.32شریر از شرارت‌ خود به‌ زیر افكنده‌ می‌شود، اما مرد عادل‌ چون‌ بمیرد اعتماد دارد.33حكمت‌ در دل‌ مرد فهیم‌ ساكن‌ می‌شود، اما در اندرون‌ جاهلان‌ آشكار می‌گردد.34عدالت‌ قوم‌ را رفیع‌ می‌گرداند، اما گناه‌ برای‌ قوم‌، عار است‌.35رضامندی پادشاه‌ بر خادمِ عاقل‌ است‌، اما غضب‌ او بر پست‌فطرتان‌.

Chapter 15

1جواب‌ نرم‌ خشم‌ را برمی‌گرداند، اما سخن‌ تلخ‌ غیظ‌ را به‌ هیجان‌ می‌آورد.2زبان‌ حكیمان‌ علم‌ را زینت‌ می‌بخشد، اما دهان‌ احمقان‌ به‌ حماقت‌ تنطّق‌ می‌نماید.3چشمان‌ خداوند در همه‌ جاست‌، و بر بدان‌ و نیكان‌ می‌نگرد.4زبان‌ ملایم‌، درخت‌ حیات‌ است‌ و كجی‌ آن‌، شكستگی روح‌ است‌.5احمق‌ تأدیب‌ پدر خود را خوار می‌شمارد، اما هر كه‌ تنبیه‌ را نگاه‌ دارد زیرك‌ می‌باشد.6در خانه‌ مرد عادل‌ گنج‌ عظیم‌ است‌، اما محصول‌ شریران‌، كدورت‌ است‌.7لبهای‌ حكیمان‌ معرفت‌ را منتشر می‌سازد،اما دل‌ احمقان‌، مستحكم‌ نیست‌.8قربانی‌ شریران‌ نزد خداوند مكروه‌ است‌، اما دعای‌ راستان‌ پسندیده‌ اوست‌.9راه‌ شریران‌ نزد خداوند مكروه‌ است‌، اما پیروان‌ عدالت‌ را دوست‌ می‌دارد.10برای‌ هر كه‌ طریق‌ را ترك‌ نماید تأدیب‌ سخت‌ است‌، و هر كه‌ از تنبیه‌ نفرت‌ كند خواهد مرد.11هاویه‌ و اَبَدّوُن‌ در حضور خداوند است‌، پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ دلهای‌ بنی‌آدم‌.12استهزاكننده‌ تنبیه‌ را دوست‌ ندارد، و نزد حكیمان‌ نخواهد رفت‌.13دل‌ شادمان‌ چهره‌ را زینت‌ می‌دهد، اما از تلخی‌ دل‌ روح‌ منكسر می‌شود.14دل‌ مرد فهیم‌ معرفت‌ را می‌طلبد، اما دهان‌ احمقان‌ حماقت‌ را می‌چَرَد.15تمامی‌ روزهای‌ مصیبت‌كشان‌ بد است‌، اما خوشی‌ دل‌ ضیافتِ دائمی‌ است‌.16اموال‌ اندك‌ با ترس‌ خداوند بهتر است‌ از گنج‌ عظیم‌ با اضطراب‌.17خوان‌ بُقُول‌ در جایی‌ كه‌ محبت‌ باشد، بهتر است‌ از گاو پرواری‌ كه‌ با آن‌ عداوت‌ باشد.18مرد تندخو نزاع‌ را برمی‌انگیزد، اما شخص‌ دیرغضب‌ خصومت‌ را ساكن‌ می‌گرداند.19راه‌ كاهلان‌ مثل‌ خاربست‌ است‌، اما طریق‌ راستان‌ شاهراه‌ است‌.20پسر حكیم‌ پدر را شادمان‌ می‌سازد، اما مرد احمق‌ مادر خویش‌ را حقیر می‌شمارد.21حماقت‌ در نظر شخص‌ ناقص‌العقل‌ خوشی‌ است‌، اما مرد فهیم‌ به‌ راستی‌ سلوك‌ می‌نماید.22از عدم‌ مشورت‌، تدبیرها باطل‌ می‌شود، امااز كثرت‌ مشورت‌دهندگان‌ برقرار می‌ماند.23برای‌ انسانْ از جوابِ دهانش‌ شادی‌ حاصل‌ می‌شود، و سخنی‌ كه‌ در محلّش‌ گفته‌ شود چه‌ بسیار نیكو است‌.24طریق‌ حیات‌ برای‌ عاقلان‌ به‌ سوی‌ بالا است‌، تا از هاویه‌ اسفل‌ دور شود.25خداوند خانه‌ متكبّران‌ را منهدم‌ می‌سازد، اما حدود بیوه‌زن‌ را استوار می‌نماید.26تدبیرهای‌ فاسد نزد خداوند مكروه‌ است‌، اما سخنان‌ پسندیده‌ برای‌ طاهران‌ است‌.27كسی‌ كه‌ حریص‌ سود باشد خانه‌ خود را مكدّر می‌سازد، اما هر كه‌ از هدیه‌ها نفرت‌ دارد خواهد زیست‌.28دل‌ مرد عادل‌ در جواب‌ دادن‌ تفكّر می‌كند، اما دهان‌ شریران‌، چیزهای‌ بد را جاری‌ می‌سازد.29خداوند از شریران‌ دور است‌، اما دعای‌ عادلان‌ را می‌شنود.30نورِ چشمانْ دل‌ را شادمان‌ می‌سازد، و خبر نیكو استخوانها را پر مغز می‌نماید.31گوشی‌ كه‌ تنبیه‌ حیات‌ را بشنود، در میان‌ حكیمان‌ ساكن‌ خواهد شد.32هر كه‌ تأدیب‌ را ترك‌ نماید، جان‌ خود را حقیر می‌شمارد، اما هر كه‌ تنبیه‌ را بشنود عقل‌ را تحصیل‌ می‌نماید.33ترس‌ خداوند ادیب‌ حكمت‌ است‌، و تواضعْ پیشروِ حرمت‌ می‌باشد.

Chapter 16

1تدبیرهای‌ دل‌ از آن‌ انسان‌ است‌، اما تنطّق‌ زبان‌ از جانب‌ خداوند می‌باشد.2همه‌ راههای‌ انسان‌ در نظر خودش‌ پاك‌ است‌، اما خداوند روحها را ثابت‌ می‌سازد.3اعمال‌ خود را به‌ خداوند تفویض‌ كن‌، تا فكرهای‌ تو استوار شود.4خداوند هر چیز را برای‌ غایت‌ آن‌ ساخته‌ است‌، و شریران‌ را نیز برای‌ روز بلا.5هر كه‌ دل‌ مغرور دارد نزد خداوند مكروه‌ است‌، و او هرگز مبرا نخواهد شد.6از رحمت‌ و راستی‌، گناه‌ كفّاره‌ می‌شود، و به‌ ترس‌ خداوند ، از بدی‌ اجتناب‌ می‌شود.7چون‌ راههای‌ شخص‌ پسندیده‌ خداوند باشد، دشمنانش‌ را نیز با وی‌ به‌ مصالحه‌ می‌آورد.8اموال‌ اندك‌ كه‌ با انصاف‌ باشد بهتر است‌، از دخل‌ فراوان‌ بدون‌ انصاف‌.9دل‌ انسان‌ در طریقش‌ تفكّر می‌كند، اما خداوند قدمهایش‌ را استوار می‌سازد.10وحی‌ بر لبهای‌ پادشاه‌ است‌، و دهان‌ او در داوری‌ تجاوز نمی‌نماید.11ترازو و سنگهای‌ راست‌ از آن‌ خداوند است‌ و تمامی‌ سنگهای‌ كیسه‌ صنعت‌ وی‌ می‌باشد.12عمل‌ بد نزد پادشاهان‌ مكروه‌ است‌، زیرا كه‌ كرسی‌ ایشان‌ از عدالت‌ برقرار می‌ماند.13لبهای‌ راستگو پسندیده‌ پادشاهان‌ است‌، و راستگویان‌ را دوست‌ می‌دارند.14غضب‌ پادشاهان‌، رسولانِ موت‌ است‌ اما مرد حكیم‌ آن‌ را فرو می‌نشاند.15در نور چهره‌ پادشاه‌ حیات‌ است‌، و رضامندی‌ او مثل‌ ابر نوبهاری‌ است‌.16تحصیل‌ حكمت‌ از زر خالص‌ چه‌ بسیار بهتر است‌، و تحصیل‌ فهم‌ از نقره‌ برگزیده‌تر.17طریق‌ راستان‌، اجتناب‌ نمودن‌ از بدی‌ است‌، و هر كه‌ راه‌ خود را نگاه‌ دارد جان‌ خویش‌ را محافظت‌ می‌نماید.18تكبّر پیش‌رُوِ هلاكت‌ است‌، و دل‌ مغرور پیش‌رو خرابی‌.19با تواضع‌ نزد حلیمان‌ بودن‌ بهتر است‌، از تقسیم‌ نمودن‌ غنیمت‌ با متكبّران‌.20هر كه‌ در كلام‌ تعقّل‌ كند سعادتمندی‌ خواهد یافت‌، و هر كه‌ به‌ خداوند توكّل‌ نماید خوشابحال‌ او.21هر كه‌ دل‌ حكیم‌ دارد فهیم‌ خوانده‌ می‌شود، و شیرینی‌ لبها علم‌ را می‌افزاید.22عقل‌ برای‌ صاحبش‌ چشمه‌ حیات‌ است‌، اما تأدیب‌ احمقان‌، حماقت‌ است‌.23دل‌ مرد حكیم‌ دهان‌ او را عاقل‌ می‌گرداند، و علم‌ را بر لبهایش‌ می‌افزاید.24سخنان‌ پسندیده‌ مثل‌ شان‌ عسل‌ است‌، برای‌ جانْ شیرین‌ است‌ و برای‌ استخوانها شفادهنده‌.25راهی‌ هست‌ كه‌ در نظر انسان‌ راست‌ است‌، اما عاقبت‌ آن‌ راه‌، موت‌ می‌باشد.26اشتهای‌ كارگر برایش‌ كار می‌كند، زیرا كه‌ دهانش‌ او را بر آن‌ تحریض‌ می‌نماید.27مرد لئیم‌ شرارت‌ را می‌اندیشد، و بر لبهایش‌ مثل‌ آتشِ سوزنده‌ است‌.28مرد دروغگو نزاع‌ می‌پاشد، و نمّام‌ دوستان‌ خالص‌ را از همدیگر جدا می‌كند.29مرد ظالم‌ همسایه‌ خود را اغوا می‌نماید، و او را به‌ راه‌ غیر نیكو هدایت‌ می‌كند.30چشمان‌ خود را بر هم‌ می‌زند تا دروغ‌ را اختراع‌ نماید، و لبهایش‌ را می‌خاید و بدی‌ را به‌ انجام‌ می‌رساند.31سفید مویی‌ تاج‌ جمال‌ است‌، هنگامی‌ كه‌ در راه‌ عدالت‌ یافت‌ شود.32كسی‌ كه‌ دیرغضب‌ باشد از جبّار بهتر است‌،و هر كه‌ بر روح‌ خود مالك‌ باشد از تسخیركننده‌ شهر افضل‌ است‌.33قرعه‌ در دامن‌ انداخته‌ می‌شود، لیكن‌ تمامی‌ حكم‌ آن‌ از خداوند است‌.

Chapter 17

1لقمه‌ خشكِ با سلامتی‌، بهتر است‌ از خانه‌ پر از ضیافتِ با مخاصمت‌.2بنده‌ عاقل‌ بر پسر پست‌فطرت‌ مسلّط‌ خواهد بود، و میراث‌ را با برادران‌ تقسیم‌ خواهد نمود.3بوته‌ برای‌ نقره‌ و كوره‌ به‌ جهت‌ طلا است‌، اما خداوند امتحان‌كننده‌ دلها است‌.4شریر به‌ لبهای‌ دروغگو اصغا می‌كند، و مرد كاذب‌ به‌ زبان‌ فتنه‌انگیز گوش‌ می‌دهد.5هر كه‌ فقیر را استهزا كند آفریننده‌ خویش‌ را مذّمت‌ می‌كند، و هر كه‌ از بلا خوش‌ می‌شود بی‌سزا نخواهد ماند.6تاج‌ پیران‌، پسران‌ پسرانند، و جلال‌ فرزندان‌، پدران‌ ایشانند.7كلام‌ كبرآمیز احمق‌ را نمی‌شاید، و چند مرتبه‌ زیاده‌ لبهای‌ دروغگو نجبا را.8هدیه‌ در نظر اهل‌ آن‌ سنگ‌ گرانبها است‌ كه‌ هر كجا توجّه‌ نماید برخوردار می‌شود.9هر كه‌ گناهی‌ را مستور كند طالب‌ محبت‌ می‌باشد، اما هر كه‌ امری‌ را تكرار كند دوستان‌ خالص‌ را از هم‌ جدا می‌سازد.10یك‌ ملامت‌ به‌ مرد فهیم‌ اثر می‌كند، بیشتر از صد تازیانه‌ به‌ مرد جاهل‌.11مرد شریر طالب‌ فتنه‌ است‌ و بس‌. لهذا قاصد ستمكیش‌ نزد او فرستاده‌ می‌شود.12اگر خرسی‌ كه‌ بچه‌هایش‌ كشته‌ شود به‌ انسان‌ برخورَد، بهتر است‌ از مرد احمق‌ درحماقت‌ خود.13كسی‌ كه‌ به‌ عوض‌ نیكویی‌ بدی‌ می‌كند بلا از خانه‌ او دور نخواهد شد.14ابتدای‌ نزاع‌ مثل‌ رخنه‌ كردن‌ آب‌ است‌، پس‌ مخاصمه‌ را ترك‌ كن‌ قبل‌ از آنكه‌ به‌ مجادله‌ برسد.15هر كه‌ شریر را عادل‌ شمارد و هر كه‌ عادل‌ را ملزم‌ سازد، هر دو ایشان‌ نزد خداوند مكروهنـد.16قیمت‌ به‌ جهت‌ خریدن‌ حكمت‌ چرا به‌ دست‌ احمق‌ باشد؟ و حال‌ آنكه‌ هیچ‌ فهم‌ ندارد.17دوست‌ خالص‌ در همه‌ اوقات‌ محبت‌ می‌نماید، و برادر به‌ جهت‌ تنگی‌ مولود شده‌ است‌.18مرد ناقص‌العقل‌ دست‌ می‌دهد و در حضور همسایه‌ خود ضامن‌ می‌شود.19هر كه‌ معصیت‌ را دوست‌ دارد منازعه‌ را دوست‌ می‌دارد، و هر كه‌ درِ خود را بلند سازد خرابی‌ را می‌طلبد.20كسی‌ كه‌ دل‌ كج‌ دارد نیكویی‌ را نخواهد یافت‌. و هر كه‌ زبان‌ دروغگو دارد در بلا گرفتار خواهد شد.21هر كه‌ فرزند احمق‌ آورد برای‌ خویشتن‌ غم‌ پیدا می‌كند، و پدر فرزند ابله‌ شادی‌ نخواهد دید.22دل‌ شادمان‌ شفای‌ نیكو می‌بخشد، اما روح‌ شكسته‌ استخوانها را خشك‌ می‌كند.23مرد شریر رشوه‌ را از بغل‌ می‌گیرد، تا راههای‌ انصاف‌ را منحرف‌ سازد.24حكمت‌ در مدّ نظر مرد فهیم‌ است‌، اما چشمان‌ احمق‌ در اقصای‌ زمین‌ می‌باشد.25پسر احمق‌ برای‌ پدر خویش‌ حزن‌ است‌، و به‌ جهت‌ مادر خویش‌ تلخی‌ است‌.26عادلان‌ را نیز سرزنش‌ نمودن‌ خوب‌ نیست‌،و نه‌ ضرب‌ زدن‌ به‌ نجبا به‌ سبب‌ راستی‌ ایشان‌.27صاحب‌ معرفت‌ سخنان‌ خود را باز می‌دارد، و هر كه‌ روح‌ حلیم‌ دارد مرد فطانت‌پیشه‌ است‌.28مرد احمق‌ نیز چون‌ خاموش‌ باشد او را حكیم‌ می‌شمارند، و هر كه‌ لبهای‌ خود را می‌بندد فهیم‌ است‌.

Chapter 18

1مرد معتزل‌، هوسِ خود را طالب‌می‌باشد، و به‌ هر حكمت‌ صحیح‌ مجادله‌ می‌كند.2احمق‌ از فطانت‌ مسرور نمی‌شود، مگر تا آنكه‌ عقل‌ خود را ظاهر سازد.3هنگامی‌ كه‌ شریر می‌آید، حقارت‌ هم‌ می‌آید، و با اهانت‌، خجالت‌ می‌رسد.4سخنان‌ دهان‌ انسان‌ آب‌ عمیق‌ است‌، و چشمه‌ حكمت‌، نهر جاری‌ است‌.5طرفداری‌ شریران‌ برای‌ منحرف‌ ساختن‌ داوری عادلان‌ نیكو نیست‌.6لبهای‌ احمق‌ به‌ منازعه‌ داخل‌ می‌شود، و دهانش‌ برای‌ ضربها صدا می‌زند.7دهان‌ احمق‌ هلاكت‌ وی‌ است‌، و لبهایش‌ برای‌ جان‌ خودش‌ دام‌ است‌.8سخنان‌ نمّام‌ مثل‌ لقمه‌های‌ شیرین‌ است‌، و به‌ عمق‌ شكم‌ فرو می‌رود.9او نیز كه‌ در كار خود اهمال‌ می‌كند، برادر هلاك‌كننده‌ است‌.10اسم‌ خداوند برج‌ حصین‌ است‌ كه‌ مرد عادل‌ در آن‌ می‌دود و ایمن‌ می‌باشد.11توانگری‌ شخص‌ دولتمند شهر محكم‌ او است‌، و در تصوّر وی‌ مثل‌ حصار بلند است‌.12پیش‌ از شكستگی‌، دل‌ انسان‌ متكبّر می‌گردد، و تواضع‌ مقدّمه‌ عزّت‌ است‌.13هر كه‌ سخنی‌ را قبل‌ از شنیدنش‌ جواب‌ دهد برای‌ وی‌ حماقت‌ و عار می‌باشد.14روح‌ انسان‌ بیماری‌ او را متحمّل‌ می‌شود، اما روح‌ شكسته‌ را كیست‌ كه‌ متحمّل‌ آن‌ بشود.15دل‌ مرد فهیم‌ معرفت‌ را تحصیل‌ می‌كند، و گوش‌ حكیمان‌ معرفت‌ را می‌طلبد.16هدیه‌ شخص‌، از برایش‌ وسعت‌ پیدا می‌كند و او را به‌ حضور بزرگان‌ می‌رساند.17هر كه‌ در دعوی‌ خود اوّل‌ آید صادق‌ می‌نماید، اما حریفش‌ می‌آید و او را می‌آزماید.18قرعه‌ نزاعها را ساكت‌ می‌نماید و زورآوران‌ را از هم‌ جدا می‌كند.19برادر رنجیده‌ از شهر قوی‌ سختتر است‌، و منازعت‌ با او مثل‌ پشت‌بندهای‌ قصر است‌.20دل‌ آدمی‌ از میوه‌ دهانش‌ پر می‌شود و از محصول‌ لبهایش‌، سیر می‌گردد.21موت‌ و حیات‌ در قدرت‌ زبان‌ است‌، و آنانی‌ كه‌ آن‌ را دوست‌ می‌دارند میوه‌اش‌ را خواهند خورد.22هر كه‌ زوجه‌ای‌ یابد چیز نیكو یافته‌ است‌، و رضامندی‌ خداوند را تحصیل‌ كرده‌ است‌.23مرد فقیر به‌ تضرّع‌ تكلّم‌ می‌كند، اما شخص‌ دولتمند به‌ سختی‌ جواب‌ می‌دهد.24كسی‌ كه‌ دوستان‌ بسیار دارد خویشتن‌ را هلاك‌ می‌كند، اما دوستی‌ هست‌ كه‌ از برادر چسبنده‌تر می‌باشد.

Chapter 19

1فقیری‌ كه‌ در كاملیت‌ خود سالك‌ است‌،از دروغگویی‌ كه‌ احمق‌ باشد بهتر است‌.2دلی‌ نیز كه‌ معرفت‌ ندارد نیكو نیست‌ و هر كه‌ به‌ پایهای‌ خویش‌ می‌شتابد گناه‌ می‌كند.3حماقت‌ انسان‌، راه‌ او را كج‌ می‌سازد، و دلش‌ از خداوند خشمناك‌ می‌شود.4توانگری‌ دوستان‌ بسیار پیدا می‌كند، اما فقیر از دوستان‌ خود جدا می‌شود.5شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند، و كسی‌ كه‌ به‌ دروغ‌ تنطّق‌ كند رهایی‌ نخواهد یافت‌.6بسیاری‌ پیش‌ امیران‌ تذلّل‌ می‌نمایند، و همه‌ كس‌ دوست‌ بذل‌كننده‌ است‌.7جمیع‌ برادران‌ مرد فقیر از او نفرت‌ دارند، و به‌ طریق‌ اولی‌ دوستانش‌ از او دور می‌شوند، ایشان‌ را به‌ سخنان‌، تعاقب‌ می‌كند و نیستند.8هر كه‌ حكمت‌ را تحصیل‌ كند جان‌ خود را دوست‌ دارد. و هر كه‌ فطانت‌ را نگاه‌ دارد، سعادتمندی‌ خواهد یافت‌.9شاهد دروغگو بی‌سزا نخواهد ماند، و هر كه‌ به‌ كذب‌ تنطق‌ نماید هلاك‌ خواهد گردید.10عیش‌ و عشرت‌ احمق‌ را نمی‌شاید، تا چه‌ رسد به‌ غلامی‌ كه‌ بر نجبا حكمرانی‌ می‌كند.11عقل‌ انسان‌ خشم‌ او را نگاه‌ می‌دارد، و گذشتن‌ از تقصیر جلال‌ او است‌.12خشم‌ پادشاه‌ مثل‌ غرّش‌ شیر است‌، و رضامندی‌ او مثل‌ شبنم‌ بر گیاه‌ است‌.13پسر جاهل‌ باعث‌ الم‌ پدرش‌ است‌، و نزاعهای‌ زن‌ مثل‌ آبی‌ است‌ كه‌ دائم‌ در چكیدن‌ باشد.14خانه‌ و دولت‌ ارث‌ اجدادی‌ است‌، اما زوجه‌ عاقله‌ از جانب‌ خداوند است‌.15كاهلی‌ خواب‌ سنگین‌ می‌آورد، و شخص‌ اهمال‌كار، گرسنه‌ خواهد ماند.16هر كه‌ حكم‌ را نگاه‌ دارد جان‌ خویش‌ را محافظت‌ می‌نماید، اما هر كه‌ طریق‌ خود را سبك‌ گیرد، خواهد مرد.17هر كه‌ بر فقیر ترحّم‌ نماید به‌ خداوند قرض‌ می‌دهد، و احسان‌ او را به‌ او ردّ خواهد نمود.18پسر خود را تأدیب‌ نما زیرا كه‌ امید هست‌، اما خود را به‌ كشتن‌ او وامدار.19شخص‌ تندخو متحمّل‌ عقوبت‌ خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی‌ دهی‌ آن‌ را باید مكرّر بجا آوری‌.20پند را بشنو و تأدیب‌ را قبول‌ نما، تا در عاقبت‌ خود حكیم‌ بشوی‌.21فكرهای‌ بسیار در دل‌ انسان‌ است‌، اما آنچه‌ ثابت‌ مانَدْ مشورت‌ خداوند است‌.22زینت‌ انسان‌ احسان‌ او است‌، و فقیر از دروغگو بهتر است‌.23ترس‌ خداوند مؤدّی‌ به‌ حیات‌ است‌، و هر كه‌ آن‌ را دارد در سیری‌ ساكن‌ می‌ماند، و به‌ هیچ‌ بلا گرفتار نخواهد شد.24مرد كاهل‌ دست‌ خود را در بغلش‌ پنهان‌ می‌كند، و آن‌ را هم‌ به‌ دهان‌ خود برنمی‌آورد.25استهزاكننده‌ را تأدیب‌ كن‌ تا جاهلان‌ زیرك‌ شوند، و شخص‌ فهیم‌ را تنبیه‌ نما و معرفت‌ را درك‌ خواهد نمود.26هر كه‌ بر پدر خود ستم‌ كند و مادرش‌ را براند، پسری‌ است‌ كه‌ رسوایی‌ و خجالت‌ می‌آورد.27ای‌ پسرِ من‌ شنیدن‌ تعلیمی‌ را ترك‌ نما كه‌ تو را از كلام‌ معرفت‌ گمراه‌ می‌سازد.28شاهد لئیم‌ انصاف‌ را استهزا می‌كند، و دهان‌ شریران‌ گناه‌ را می‌بلعد.29قصاص‌ به‌ جهت‌ استهزاكنندگان‌ مهیا است‌، و تازیانه‌ها برای‌ پشت‌ احمقان‌.

Chapter 20

1شراب‌ استهزا می‌كند و مسكرات عربده‌ می‌آورد، و هر كه‌ به‌ آن‌ فریفته‌ شود حكیم‌ نیست‌.2هیبت‌ پادشاه‌ مثل‌ غرّش‌ شیر است‌، و هر كه‌خشم‌ او را به‌ هیجان‌ آورد، به‌ جان‌ خود خطا می‌ورزد.3از نزاع‌ دور شدن‌ برای‌ انسان‌ عزّت‌ است‌، اما هر مرد احمق‌ مجادله‌ می‌كند.4مرد كاهل‌ به‌ سبب‌ زمستان‌ شیار نمی‌كند، لهذا در موسم‌ حصاد گدایی‌ می‌كند و نمی‌یابد.5مشورت‌ در دل‌ انسان‌ آب‌ عمیق‌ است‌، اما مرد فهیم‌ آن‌ را می‌كشد.6بسا كسانند كه‌ هر یك‌ احسان‌ خویش‌ را اعلام‌ می‌كنند، اما مرد امین‌ را كیست‌ كه‌ پیدا كند.7مرد عادل‌ كه‌ به‌ كاملّیت‌ خود سلوك‌ نماید، پسرانش‌ بعد از او خجسته‌ خواهند شد.8پادشاهی‌ كه‌ بر كرسی‌ داوری‌ نشیند، تمامی‌ بدی‌ را از چشمان‌ خود پراكنده‌ می‌سازد.9كیست‌ كه‌ تواند گوید: «دل‌ خود را طاهر ساختم‌، و از گناه‌ خویش‌ پاك‌ شدم‌؟»10سنگهای‌ مختلف‌ و پیمانه‌های‌ مختلف‌، هر دو آنها نزد خداوند مكروه‌ است‌.11طفل‌ نیز از افعالش‌ شناخته‌ می‌شود، كه‌ آیا اعمالش‌ پاك‌ و راست‌ است‌ یا نه‌.12گوش‌ شنوا و چشم‌ بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده‌ است‌.13خواب‌ را دوست‌ مدار مبادا فقیر شوی‌. چشمان‌ خود را باز كن‌ تا از نان‌ سیر گردی‌.14مشتری‌ می‌گوید بد است‌، بد است‌، اما چون‌ رفت‌ آنگاه‌ فخر می‌كند.15طلا هست‌ و لعلها بسیار، اما لبهای‌ معرفت‌ جواهر گرانبها است‌.16جامه‌ آنكس‌ را بگیر كه‌ به‌ جهت‌ غریب‌ ضامن‌ است‌، و او را به‌ رهن‌ بگیر كه‌ ضامن‌ بیگانگان‌ است‌.17نان‌ فریب‌ برای‌ انسان‌ لذیذ است‌، اما بعددهانش‌ از سنگ‌ریزه‌ها پر خواهد شد.18فكرها به‌ مشورت‌ محكم‌ می‌شود، و با حسن‌ تدبیر جنگ‌ نما.19كسی‌ كه‌ به‌ نمّامی‌ گردش‌ كند، اسرار را فاش‌ می‌نماید؛ لهذا با كسی‌ كه‌ لبهای‌ خود را می‌گشاید معاشرت‌ منما.20هر كه‌ پدر و مادر خود را لعنت‌ كند چراغش‌ در ظلمت‌ غلیظ‌ خاموش‌ خواهد شد.21اموالی‌ كه‌ اوّلاً به‌ تعجیل‌ حاصل‌ می‌شود، عاقبتش‌ مبارك‌ نخواهد شد.22مگو كه‌ از بدی‌ انتقام‌ خواهم‌ كشید، بلكه‌ بر خداوند توكّل‌ نما و تو را نجات‌ خواهد داد.23سنگهای‌ مختلف‌ نزد خداوند مكروه‌ است‌، و ترازوهای‌ متقلّب‌ نیكو نیست‌.24قدمهای‌ انسان‌ از خداوند است‌، پس‌ مرد راه‌ خود را چگونه‌ بفهمد؟25شخصی‌ كه‌ چیزی‌ را به‌ تعجیل‌ مقدّس‌ می‌گوید، و بعد از نذر كردن‌ استفسار می‌كند، در دام‌ می‌افتد.26پادشاه‌ حكیم‌ شریران‌ را پراكنده‌ می‌سازد و چوم‌ را بر ایشان‌ می‌گرداند.27روحِ انسان‌، چراغ‌ خداوند است‌ كه‌ تمامی‌ عمقهای‌ دل‌ را تفتیش‌ می‌نماید.28رحمت‌ و راستی‌ پادشاه‌ را محافظت‌ می‌كند، و كرسی‌ او به‌ رحمت‌ پایدار خواهد ماند.29جلال‌ جوانان‌ قوّت‌ ایشان‌ است‌، و عزّت‌ پیران‌ موی‌ سفید.30ضربهای‌ سخت‌ از بدی‌ طاهر می‌كند و تازیانه‌ها به‌ عمق‌ دل‌ فرو می‌رود.

Chapter 21

1دل‌ پادشاه‌ مثل‌ نهرهای‌ آب‌ در دست‌ خداوند است‌؛ آن‌ را به‌ هر سو كه‌ بخواهد برمی‌گرداند.2هر راه‌ انسان‌ در نظر خودش‌ راست‌ است‌، اما خداوند دلها را می‌آزماید.3عدالت‌ و انصاف‌ را بجا آوردن‌، نزد خداوند از قربانی‌ها پسندیده‌تر است‌.4چشمانِ بلند و دل‌ متكبّر و چراغِ شریران‌، گناه‌ است‌.5فكرهای‌ مرد زرنگ‌ تماماً به‌ فراخی‌ می‌انجامد، اما هر كه‌ عجول‌ باشد برای‌ احتیاج‌ تعجیل‌ می‌كند.6تحصیل‌ گنجها به‌ زبان‌ دروغگو، بخاری‌ است‌ بر هوا شده‌ برای‌ جویندگان‌ موت‌.7ظلم‌ شریران‌ ایشان‌ را به‌ هلاكت‌ می‌اندازد، زیرا كه‌ از بجا آوردن‌ انصاف‌ ابا می‌نمایند.8طریق‌ مردی‌ كه‌ زیر بار (گناه‌) باشد بسیار كج‌ است‌، اما اعمال‌ مرد طاهر، مستقیم‌ است‌.9در زاویه‌ پشت‌بام‌ ساكن‌ شدن‌ بهتر است‌، از ساكن‌ بودن‌ با زن‌ ستیزه‌گر در خانه‌ مشترك‌.10جان‌ شریر مشتاق‌ شرارت‌ است‌، و بر همسایه‌ خود ترحّم‌ نمی‌كند.11چون‌ استهزاكننده‌ سیاست‌ یابد، جاهلان‌ حكمت‌ می‌آموزند؛ و چون‌ مرد حكیم‌ تربیت‌ یابد، معرفت‌ را تحصیل‌ می‌نماید.12مرد عادل‌ در خانه‌ شریر تأمّل‌ می‌كند كه‌ چگونه‌ اشرار به‌ تباهی‌ واژگون‌ می‌شوند.13هر كه‌ گوش‌ خود را از فریاد فقیر می‌بندد، او نیز فریاد خواهد كرد و مستجاب‌ نخواهد شد.14هدیه‌ای‌ در خفا خشم‌ را فرو می‌نشاند، و رشوه‌ای‌ در بغل‌، غضب‌ سخت‌ را.15انصاف‌ كردن‌ خرّمی‌ عادلان‌ است‌، اما باعث‌ پریشانی‌ بدكاران‌ می‌باشد.16هر كه‌ از طریق‌ تعقّل‌ گمراه‌ شود، در جماعت‌ مردگان‌ ساكن‌ خواهد گشت‌.17هر كه‌ عیش‌ را دوست‌ دارد محتاج‌ خواهد شد، و هر كه‌ شراب‌ و روغن‌ را دوست‌ دارد دولتمند نخواهد گردید.18شریران‌ فدیه‌ عادلان‌ می‌شوند و خیانتكاران‌ به‌ عوض‌ راستان‌.19در زمین‌ بایر ساكن‌ بودن‌ بهتر است‌ از بودن‌ با زن‌ ستیزه‌گر و جنگجوی‌.20در منزل‌ حكیمان‌ خزانه‌ مرغوب‌ و روغن‌ است‌، اما مرد احمق‌ آنها را تلف‌ می‌كند.21هر كه‌ عدالت‌ و رحمت‌ را متابعت‌ كند، حیات‌ و عدالت‌ و جلال‌ خواهد یافت‌.22مرد حكیم‌ به‌ شهر جبّاران‌ برخواهد آمد، و قلعه‌ اعتماد ایشان‌ را به‌ زیر می‌اندازد.23هر كه‌ دهان‌ و زبان‌ خویش‌ را نگاه‌ دارد، جان‌ خود را از تنگیها محافظت‌ می‌نماید.24مرد متكبّر و مغرور مسمّی‌ به‌ استهزاكننده‌ می‌شود، و به‌ افزونی‌ تكبّر عمل‌ می‌كند.25شهوت‌ مرد كاهل‌ او را می‌كشد، زیرا كه‌ دستهایش‌ از كار كردن‌ ابا می‌نماید.26هستند كه‌ همه‌ اوقات‌ به‌ شدّت‌ حریص‌ می‌باشند، اما مرد عادل‌ بذل‌ می‌كند و امساك‌ نمی‌نماید.27قربانی‌های‌ شریران‌ مكروه‌ است‌، پس‌ چند مرتبه‌ زیاده‌ هنگامی‌ كه‌ به‌ عوض‌ بدی‌ آنها را می‌گذرانند.28شاهد دروغگو هلاك‌ می‌شود، اما كسی‌ كه‌ استماع‌ نماید به‌ راستی‌ تكلّم‌ خواهد كرد.29مرد شریر روی‌ خود را بی‌حیا می‌سازد، و مرد راست‌، طریق‌ خویش‌ را مستحكم‌ می‌كند.30حكمتی‌ نیست‌ و نه‌ فطانتی‌ و نه‌ مشورتی‌ كه‌ به‌ ضدّ خداوند به‌ كار آید.31اسب‌ برای‌ روز جنگ‌ مهیا است‌، اما نصرت از جانب‌ خداوند است‌.

Chapter 22

1نیك ‌نامی‌ از كثرت‌ دولتمندی‌ افضل‌ است‌، و فیض‌ از نقره‌ و طلا بهتر.2دولتمند و فقیر با هم‌ ملاقات‌ می‌كنند، آفریننده‌ هر دو ایشان‌ خداوند است‌.3مرد زیرك‌، بلا را می‌بیند و خویشتن‌ را مخفی‌ می‌سازد و جاهلان‌ می‌گذرند و در عقوبت‌ گرفتار می‌شوند.4جزای‌ تواضع‌ و خداترسی‌، دولت‌ و جلال‌ و حیات‌ است‌.5خارها و دامها در راه‌ كجروان‌ است‌، اما هر كه‌ جان‌ خود را نگاه‌ دارد از آنها دور می‌شود.6طفل‌ را در راهی‌ كه‌ باید برود تربیت‌ نما، و چون‌ پیر هم‌ شود از آن‌ انحراف‌ نخواهد ورزید.7توانگر بر فقیر تسلّط‌ دارد، و مدیون‌ غلام‌ طلب‌كار می‌باشد.8هر كه‌ ظلم‌ بكارد بلا خواهد دروید، و عصای‌ غضبش‌ زایل‌ خواهد شد.9شخصی‌ كه‌ نظر او باز باشد، مبارك‌ خواهد بود، زیرا كه‌ از نان‌ خود به‌ فقرا می‌دهد.10استهزاكننده‌ را دور نما و نزاع‌ رفع‌ خواهد شد، و مجادله‌ و خجالت‌ ساكت‌ خواهد گردید.11هر كه‌ طهارت‌ دل‌ را دوست‌ دارد و لبهای‌ ظریف‌ دارد، پادشاه‌ دوست‌ او می‌باشد.12چشمان‌ خداوند معرفت‌ را نگاه‌ می‌دارد و سخنان‌ خیانتكاران‌ را باطل‌ می‌سازد.13مرد كاهل‌ می‌گوید شیر بیرون‌ است‌، و در كوچه‌ها كشته‌ می‌شوم‌.14دهان‌ زنان‌ بیگانه‌ چاه‌ عمیق‌ است‌، و هر كه‌ مغضوب‌ خداوند باشد، در آن‌ خواهد افتاد.15حماقت‌ در دل‌ طفل‌ بسته‌ شده‌ است‌، اما چوب‌ تأدیب‌ آن‌ را از او دور خواهد كرد.16هر كه‌ بر فقیر برای‌ فایده‌ خویش‌ ظلم‌ نماید، و هر كه‌ به‌ دولتمندان‌ ببخشد البته‌ محتاج‌ خواهد شد.17گوش‌ خود را فرا داشته‌، كلام‌ حكما را بشنو، و دل‌ خود را به‌ تعلیم‌ من‌ مایل‌ گردان‌،18زیرا پسندیده‌ است‌ كه‌ آنها را در دل‌ خود نگاه‌ داری‌، و بر لبهایت‌ جمیعاً ثابت‌ مانَدْ؛19تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو را تعلیم‌ دادم‌.20آیا امور شریف‌ را برای‌ تو ننوشتم‌؟ شامل‌ بر مشورت‌ معرفت‌؛21تا قانون‌ كلام‌ راستی‌ را اعلام‌ نمایم‌، و تو كلام‌ راستی‌ را نزد فرستندگان‌ خود پس‌ ببری‌؟22فقیر را از آن‌ جهت‌ كه‌ ذلیل‌ است‌ تاراج‌ منما، و مسكین‌ را در دربار، ستم‌ مرسان‌،23زیرا خداوند دعوی‌ ایشان‌ را فیصل‌ خواهد نمود، و جان‌ تاراج‌كنندگان‌ ایشان‌ را به‌ تاراج‌ خواهد داد.24با مرد تندخو معاشرت‌ مكن‌، و با شخص‌ كج‌خلق‌ همراه‌ مباش‌،25مبادا راههای‌ او را آموخته‌ شوی‌ و جان‌ خود را در دام‌ گرفتار سازی‌.26از جمله‌ آنانی‌ كه‌ دست‌ می‌دهند مباش‌ و نه‌ از آنانی‌ كه‌ برای‌ قرضها ضامن‌ می‌شوند.27اگر چیزی‌ نداری‌ كه‌ ادا نمایی‌ پس‌ چرا بستر تو را از زیرت‌ بردارد.28حدّ قدیمی‌ را كه‌ پدرانت‌ قرار داده‌اند منتقل‌ مساز.29آیا مردی‌ را كه‌ در شغل‌ خویش‌ ماهر باشد می‌بینی‌؟ او در حضور پادشاهان‌ خواهد ایستاد،پیش‌ پست‌فطرتان‌ نخواهد ایستاد.

Chapter 23

1چون‌ با حاكم‌ به‌ غذا خوردن‌ نشینی‌، در آنچه‌ پیش‌ روی‌ تو است‌ تأمّل‌ نما.2و اگر مرد اكول‌ هستی‌، كارد بر گلوی‌ خود بگذار.3به‌ خوراكهای‌ لطیف‌ او حریص‌ مباش‌، زیرا كه‌ غذای‌ فریبنده‌ است‌.4برای‌ دولتمند شدن‌ خود را زحمت‌ مرسان‌ و از عقل‌ خود باز ایست‌.5آیا چشمان‌ خود را بر آن‌ خواهی‌ دوخت‌ كه‌ نیست‌ می‌باشد؟ زیرا كه‌ دولت‌ البته‌ برای‌ خود بالها می‌سازد، و مثل‌ عقاب‌ در آسمان‌ می‌پرد.6نان‌ مرد تنگ‌نظر را مخور، و به‌ جهت‌ خوراكهای‌ لطیف‌ او حریص‌ مباش‌.7زیرا چنانكه‌ در دل‌ خود فكر می‌كند خود او همچنان‌ است‌. تو را می‌گوید: بخور و بنوش‌، اما دلش‌ با تو نیست‌.8لقمه‌ای‌ را كه‌ خورده‌ای‌ قی‌ خواهی‌ كرد، و سخنان‌ شیرین‌ خود را بر باد خواهی‌ داد.9به‌ گوش‌ احمق‌ سخن‌ مگو، زیرا حكمت‌ كلامت‌ را خوار خواهد شمرد.10حدّ قدیم‌ را منتقل‌ مساز، و به‌ مزرعه‌ یتیمان‌ داخل‌ مشو،11زیرا كه‌ ولّی‌ ایشان‌ زورآور است‌، و با تو در دعوی‌ ایشان‌ مقاومت‌ خواهد كرد.12دل‌ خود را به‌ ادب‌ مایل‌ گردان‌، و گوش‌ خود را به‌ كلام‌ معرفت‌.13از طفل‌ خود تأدیب‌ را باز مدار كه‌ اگر او را با چوب‌ بزنی‌ نخواهد مرد؛14پس‌ او را با چوب‌ بزن‌، و جان‌ او را از هاویه‌ نجات‌ خواهی‌ داد.15ای‌ پسر من‌ اگر دل‌ تو حكیم‌ باشد، دل‌ من‌(بلی‌ دل‌) من‌ شادمان‌ خواهد شد؛16و گُرده‌هایم‌ وجد خواهد نمود، هنگامی‌ كه‌ لبهای‌ تو به‌ راستی‌ متكلّم‌ شود.17دل‌ تو به‌ جهت‌ گناهكاران‌ غیور نباشد، اما به‌ جهت‌ ترس‌ خداوند تمامی‌ روز غیور باش‌،18زیرا كه‌ البته‌ آخرت‌ هست‌، و امید تو منقطع‌ نخواهد شد.19پس‌ تو ای‌ پسرم‌ بشنو و حكیم‌ باش‌، و دل‌ خود را در طریق‌ مستقیم‌ گردان‌.20از زمره‌ میگساران‌ مباش‌، و از آنانی‌ كه‌ بدنهای‌ خود را تلف‌ می‌كنند.21زیرا كه‌ میگسار و مُسرِف‌، فقیر می‌شود و صاحب‌ خواب‌ به‌ خرقه‌ها ملبّس‌ خواهد شد.22پدر خویش‌ را كه‌ تو را تولید نمود گوش‌ گیر، و مادر خود را چون‌ پیر شود خوار مشمار.23راستی‌ را بخر و آن‌ را مفروش‌، و حكمت‌ و ادب‌ و فهم‌ را.24پدر فرزند عادل‌ به‌ غایت‌ شادمان‌ می‌شود، و والد پسر حكیم‌ از او مسرور خواهد گشت‌.25پدرت‌ و مادرت‌ شادمان‌ خواهند شد، و والده‌ تو مسرور خواهد گردید.26ای‌ پسرم‌ دل‌ خود را به‌ من‌ بده‌، و چشمان‌ تو به‌ راههای‌ من‌ شاد باشد؛27چونكه‌ زن‌ زانیه‌ حفره‌ای‌ عمیق‌ است‌، و زن‌ بیگانه‌ چاه‌ تنگ‌.28او نیز مثل‌ راهزن‌ در كمین‌ می‌باشد، و خیانتكاران‌ را در میان‌ مردم‌ می‌افزاید.29وای‌ از آنِ كیست‌ و شقاوت‌ از آن‌ كه‌، و نزاعها از آن‌ كدام‌، و زاری‌ از آنِ كیست‌ و جراحت‌های‌ بی‌سبب‌ از آنِ كه‌، و سرخی‌ چشمان‌ از آنِ كدام‌؟30آنانی‌ را است‌ كه‌ شرب‌ مدام‌ می‌نمایند، وبرای‌ چشیدن‌ شراب‌ ممزوج‌ داخل‌ می‌شوند.31به‌ شراب‌ نگاه‌ مكن‌ وقتی‌ كه‌ سرخ‌فام‌ است‌، حینی‌ كه‌ حبابهای‌ خود را در جام‌ ظاهر می‌سازد، و به‌ ملایمت‌ فرو می‌رود؛32اما در آخر مثل‌ مار خواهد گزید، و مانند افعی‌ نیش‌ خواهد زد.33چشمان‌ تو چیزهای‌ غریب‌ را خواهد دید، و دل‌ تو به‌ چیزهای‌ كج‌ تنطّق‌ خواهد نمود،34و مثل‌ كسی‌ كه‌ در میان‌ دریا می‌خوابد خواهی‌ شد، یا مانند كسی‌ كه‌ بر سر دكل‌ كشتی‌ می‌خسبد؛35و خواهی‌ گفت‌: مرا زدند لیكن‌ درد را احساس‌ نكردم‌، مرا زجر نمودند لیكن‌ نفهمیدم‌. پس‌ كی‌ بیدار خواهم‌ شد؟ همچنین‌ معاودت‌ می‌كنم‌ و بار دیگر آن‌ را می‌طلبم‌.

Chapter 24

1بر مردان‌ شریر حسد مبر، و آرزو مدار تا با ایشان‌ معاشرت‌ نمایی‌،2زیرا كه‌ دل‌ ایشان‌ در ظلم‌ تفكّر می‌كند و لبهای‌ ایشان‌ درباره‌ مشقّت‌ تكلّم‌ می‌نماید.3خانه‌ به‌ حكمت‌ بنا می‌شود، و با فطانت‌ استوار می‌گردد،4و به‌ معرفت‌ اطاقها پر می‌شود، از هر گونه‌ اموال‌ گرانبها و نفایس‌.5مرد حكیم‌ در قدرت‌ می‌ماند، و صاحب‌ معرفت‌ در توانایی‌ ترقّی‌ می‌كند،6زیرا كه‌ با حسن‌تدبیر باید جنگ‌ بكنی‌، و از كثرت‌ مشورت‌دهندگان‌ نصرت‌ است‌.7حكمت‌ برای‌ احمق‌ زیاده‌ بلند است‌، دهان‌ خود را در دربار باز نمی‌كند.8هر كه‌ برای‌ بدی‌ تفكّر می‌كند، او را فتنه‌انگیز می‌گویند.9فكر احمقان‌ گناه‌ است‌، و استهزاكننده‌ نزدآدمیان‌ مكروه‌ است‌.10اگر در روز تنگی‌ سستی‌ نمایی‌، قوّت‌ تو تنگ‌ می‌شود.11آنانی‌ را كه‌ برای‌ موت‌ برده‌ شوند خلاص‌ كن‌، و از رهانیدن‌ آنانی‌ كه‌ برای‌ قتل‌ مهیااند كوتاهی‌ منما.12اگر گویی‌ كه‌ این‌ را ندانستیم‌، آیا آزماینده‌ دلها نمی‌فهمد؟ و حافظ‌ جان‌ تو نمی‌داند؟ و به‌ هر كس‌ برحسب‌ اعمالش‌ مكافات‌ نخواهد داد؟13ای‌ پسر من‌ عسل‌ را بخور زیرا كه‌ خوب‌ است‌، و شان‌ عسل‌ را چونكه‌ به‌ كامت‌ شیرین‌ است‌.14همچنین‌ حكمت‌ را برای‌ جان‌ خود بیاموز، اگر آن‌ را بیابی‌ آنگاه‌ اجرت‌ خواهد بود، و امید تو منقطع‌ نخواهد شد.15ای‌ شریر، برای‌ منزل‌ مرد عادل‌ در كمین‌ مباش‌، و آرامگاه‌ او را خراب‌ مكن‌،16زیرا مرد عادل‌ اگر چه‌ هفت‌ مرتبه‌ بیفتد خواهد برخاست‌، اما شریران‌ در بلا خواهند افتاد.17چون‌ دشمنت‌ بیفتد شادی‌ مكن‌، و چون‌ بلغزد دلت‌ وجد ننماید،18مبادا خداوند این‌ را ببیند و در نظرش‌ ناپسند آید، و غضب‌ خود را از او برگرداند.19خویشتن‌ را به‌ سبب‌ بدكاران‌ رنجیده‌ مساز، و بر شریران‌ حسد مبر،20زیرا كه‌ به‌ جهت‌ بدكاران‌ اجر نخواهد بود، و چراغ‌ شریران‌ خاموش‌ خواهد گردید.21ای‌ پسر من‌ از خداوند و پادشاه‌ بترس‌، و با مفسدان‌ معاشرت‌ منما،22زیرا كه‌ مصیبت‌ ایشان‌ ناگهان‌ خواهد برخاست‌، و عاقبت‌ سالهای‌ ایشان‌ را كیست‌ كه‌ بداند؟23اینها نیز از (سخنان‌) حكیمان‌ است‌ طرفداری‌ در داوری‌ نیكو نیست‌.24كسی‌ كه‌ به‌ شریر بگوید تو عادل‌ هستی‌، امّت‌ها او را لعنت‌ خواهند كرد و طوایف‌ از او نفرت‌ خواهند نمود.25اما برای‌ آنانی‌ كه‌ او را توبیخ‌ نمایند شادمانی‌ خواهد بود، و بركت‌ نیكو به‌ ایشان‌ خواهد رسید.26آنكه‌ به‌ كلام‌ راست‌ جواب‌ گوید، لبها را می‌بوسد.27كار خود را در خارج‌ آراسته‌ كن‌، و آن‌ را در ملك‌ مهیا ساز، و بعد از آن‌ خانه‌ خویش‌ را بنا نما.28بر همسایه‌ خود بی‌جهت‌ شهادت‌ مده‌، و با لبهای‌ خود فریب‌ مده‌؛29و مگو به‌ طوری‌ كه‌ او به‌ من‌ عمل‌ كرد من‌ نیز با وی‌ عمل‌ خواهم‌ نمود، و مرد را بر حسب‌ اعمالش‌ پاداش‌ خواهم‌ داد.30از مزرعه‌ مرد كاهل‌، و از تاكستان‌ شخص‌ ناقص‌العقل‌ گذشتم‌.31و اینك‌ بر تمامی‌ آن‌ خارها می‌رویید، و خس‌ تمامی روی‌ آن‌ را می‌پوشانید، و دیوار سنگیش‌ خراب‌ شده‌ بود.32پس‌ من‌ نگریسته‌ متفكّر شدم‌، ملاحظه‌ كردم‌ و ادب‌ آموختم‌.33اندكی‌ خفت‌ و اندكی‌ خواب‌، و اندكی‌ برهم‌ نهادن‌ دستها به‌ جهت‌ خواب‌.34پس‌ فقر تو مثل‌ راهزن‌ بر تو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلّح‌.

Chapter 25

1اینها نیز از امثال‌ سلیمان‌ است‌ كه‌ مردان حزقیا، پادشاه‌ یهودا آنها را نقل‌ نمودند.2مخفی‌ داشتن‌ امر جلال‌ خدا است‌، و تفحّص‌ نمودن‌ امر جلال‌ پادشاهان‌ است‌.3آسمان‌ را در بلندی‌اش‌ و زمین‌ را در عمقش‌، و دل‌ پادشاهان‌ را تفتیش‌ نتوان‌ نمود.4دُرْد را از نقره‌ دور كن‌، تا ظرفی‌ برای‌ زرگر بیرون‌ آید.5شریران‌ را از حضور پادشاه‌ دور كن‌، تا كرسی‌ او در عدالت‌ پایدار بماند.6در حضور پادشاه‌ خویشتن‌ را برمیفراز، و در جای‌ بزرگان‌ مایست‌،7زیرا بهتر است‌ تو را گفته‌ شود كه‌ اینجا بالا بیا، از آنكه‌ به‌ حضور سروری‌ كه‌ چشمانت‌ او را دیده‌ است‌ تو را پایین‌ برند.8برای‌ نزاع‌ به‌ تعجیل‌ بیرون‌ مرو، مبادا در آخرش‌ چون‌ همسایه‌ات‌ تو را خجل‌ سازد، ندانی‌ كه‌ چه‌ باید كرد.9دعوی‌ خود را با همسایه‌ات‌ بكن‌، اما راز دیگری‌ را فاش‌ مساز؛10مبادا هر كه‌ بشنود تو را ملامت‌ كند، و بدنامی‌ تو رفع‌ نشود.11سخنی‌ كه‌ در محلّش‌ گفته‌ شود، مثل‌ سیبهای‌ طلا در مرصعكاری‌ نقره‌ است‌.12مُؤَدِب‌ حكیم‌ برای‌ گوش‌ شنوا، مثل‌ حلقۀطلا و زیور زر خالص‌ است‌.13رسول‌ امین‌ برای‌ فرستندگان‌ خود، چون‌ خنكی‌ یخ‌ در موسم‌ حصاد می‌باشد، زیرا كه‌ جان‌ آقایان‌ خود را تازه‌ می‌كند.14كسی‌ كه‌ از بخششهای‌ فریبنده‌ خود فخر می‌كند، مثل‌ ابرها و باد بی‌باران‌ است‌.15با تحمّلْ داور را به‌ رأی‌ خود توان‌ آورد، و زبان‌ ملایم‌، استخوان‌ را می‌شكند.16اگر عسل‌ یافتی‌ بقدر كفایت‌ بخور، مبادا از آن‌ پر شده‌، قی‌ كنی‌.17پای‌ خود را از زیاد رفتن‌ به‌ خانه‌ همسایه‌ات‌ باز دار، مبادا از تو سیر شده‌، از تو نفرت‌ نماید.18كسی‌ كه‌ درباره‌ همسایه‌ خود شهادت‌ دروغ‌ دهد، مثل‌ تبرزین‌ و شمشیر و تیر تیز است‌.19اعتماد بر خیانتكار در روز تنگی‌، مثل‌ دندان‌ كرم‌زده‌ و پای‌ مرتعش‌ می‌باشد.20سراییدن‌ سرودها برای‌ دلتنگ‌، مثل‌ كندن‌ جامه‌ در وقت‌ سرما و ریختن‌ سركه‌ بر شوره‌ است‌.21اگر دشمن‌ تو گرسنه‌ باشد او را نان‌ بخوران‌، و اگر تشنه‌ باشد او را آب‌ بنوشان‌،22زیرا اخگرها بر سرش‌ خواهی‌ انباشت‌، و خداوند تو را پاداش‌ خواهد داد.23چنانكه‌ باد شمال‌ باران‌ می‌آورد، همچنان‌ زبان‌ غیبتگو چهره‌ را خشمناك‌ می‌سازد.24ساكن‌ بودن‌ در گوشه‌ پشت‌بام‌ بهتر است‌ از بودن‌ با زن‌ جنگجو در خانه‌ مشترك‌.25خبر خوش‌ از ولایت‌ دور، مثل‌ آب‌ سرد برای‌ جان‌ تشنه‌ است‌.26مرد عادل‌ كه‌ پیش‌ شریر خم‌ شود، مثل‌چشمه‌ گل‌آلود و منبع‌ فاسد است‌.27زیاد عسل‌ خوردن‌ خوب‌ نیست‌، همچنان‌ طلبیدن‌ جلال‌ خودْ جلال‌ نیست‌.28كسی‌ كه‌ بر روح‌ خود تسلّط‌ ندارد، مثل‌ شهر منهدم‌ و بی‌حصار است‌.

Chapter 26

1چنانكه‌ برف‌ در تابستان‌ و باران‌ در حصاد، همچنین‌ حرمت‌ برای‌ احمق‌ شایسته‌ نیست‌.2لعنت‌، بی‌سبب‌ نمی‌آید، چنانكه‌ گنجشك‌ در طیران‌ و پرستوك‌ در پریدن‌.3شلاّق‌ به‌ جهت‌ اسب‌ و لگام‌ برای‌ الاغ‌، و چوب‌ از برای‌ پشت‌ احمقان‌ است‌.4احمق‌ را موافق‌ حماقتش‌ جواب‌ مده‌، مبادا تو نیز مانند او بشوی‌.5احمق‌ را موافق‌ حماقتش‌ جواب‌ بده‌، مبادا خویشتن‌ را حكیم‌ بشمارد.6هر كه‌ پیغامی‌ به‌ دست‌ احمق‌ بفرستد، پایهای‌ خود را می‌بُرد و ضرر خود را می‌نوشد.7ساقهای‌ شخصِ لنگ‌ بی‌تمكین‌ است‌، و مثلی‌ كه‌ از دهان‌ احمق‌ برآید همچنان‌ است‌.8هر كه‌ احمق‌ را حرمت‌ كند، مثل‌ كیسه‌ جواهر در توده‌ سنگها است‌.9مَثَلی‌ كه‌ از دهان‌ احمق‌ برآید، مثل‌ خاری‌ است‌ كه‌ در دست‌ شخص‌ مست‌ رفته‌ باشد.10تیرانداز همه‌ را مجروح‌ می‌كند، همچنان‌ است‌ هر كه‌ احمق‌ را به‌ مزد گیرد و خطاكاران‌ را اجیر نماید.11چنانكه‌ سگ‌ به‌ قی‌ خود برمی‌گردد، همچنان‌ احمق‌ حماقت‌ خود را تكرار می‌كند.12آیا شخصی‌ را می‌بینی‌ كه‌ در نظر خود حكیم‌ است‌؟ امید داشتن‌ بر احمق‌ از امید بر او بیشتر است‌.13كاهل‌ می‌گوید كه‌ شیر در راه‌ است‌، و اسد در میان‌ كوچه‌ها است‌.14چنانكه‌ در بر پاشنه‌اش‌ می‌گردد، همچنان‌ كاهل‌ بر بستر خویش‌.15كاهل‌ دست‌ خود را در قاب‌ فرو می‌برد و از برآوردن‌ آن‌ به‌ دهانش‌ خسته‌ می‌شود.16كاهل‌ در نظر خود حكیم‌تر است‌ از هفت‌ مرد كه‌ جواب‌ عاقلانه‌ می‌دهند.17كسی‌ كه‌ برود و در نزاعی‌ كه‌ به‌ او تعلّق‌ ندارد متعرّض‌ شود، مثل‌ كسی‌ است‌ كه‌ گوشهای‌ سگ‌ را بگیرد.18آدم‌ دیوانه‌ای‌ كه‌ مشعلها و تیرها و موت‌ را می‌اندازد،19مثل‌ كسی‌ است‌ كه‌ همسایه‌ خود را فریب‌ دهد، و می‌گوید آیا شوخی‌ نمی‌كردم‌؟20از نبودن‌ هیزم‌ آتش‌ خاموش‌ می‌شود، و از نبودن‌ نمّام‌ منازعه‌ ساكت‌ می‌گردد.21زغال‌ برای‌ اخگرها و هیزم‌ برای‌ آتش‌ است‌، و مرد فتنه‌انگیز به‌ جهت‌ برانگیختن‌ نزاع‌.22سخنان‌ نمّام‌ مثل‌ خوراك‌ لذیذ است‌، كه‌ به‌ عمقهای‌ دل‌ فرو می‌رود.23لبهای‌ پرمحبت‌ با دل‌ شریر، مثل‌ نقره‌ای‌ پردُرد است‌ كه‌ بر ظرف‌ سفالین‌ اندوده‌ شود.24هر كه‌ بغض‌ دارد با لبهای‌ خود نیرنگ‌ می‌نماید، و در دل‌ خود فریب‌ را ذخیره‌ می‌كند.25هنگامی‌ كه‌ سخن‌ نیكو گوید، او را باور مكن‌ زیرا كه‌ در قلبش‌ هفت‌ چیز مكروه‌ است‌.26هر چند بغض‌ او به‌ حیله‌ مخفی‌ شود، اما خباثت‌ او در میان‌ جماعت‌ ظاهر خواهد گشت‌.27هر كه‌ حفره‌ای‌ بكند در آن‌ خواهد افتاد، و هر كه‌ سنگی‌ بغلطاند بر او خواهد برگشت‌.28زبان‌ دروغگو از مجروح‌شدگان‌ خود نفرت‌دارد، و دهان‌ چاپلوس‌ هلاكت‌ را ایجاد می‌كند.

Chapter 27

1درباره‌ فردا فخر منما، زیرا نمی‌دانی‌ كه روز چه‌ خواهد زایید.2دیگری‌ تو را بستاید و نه‌ دهان‌ خودت‌؛ غریبی‌ و نه‌ لبهای‌ تو.3سنگ‌ سنگین‌ است‌ و ریگ‌ ثقیل‌، اما خشم‌ احمق‌ از هر دو آنها سنگینتر است‌.4غضبْ ستم‌كیش‌ است‌ و خشمْ سیل‌؛ اما كیست‌ كه‌ در برابر حسد تواند ایستاد؟5تنبیه‌ آشكار از محبت‌ پنهان‌ بهتر است‌.6جراحات‌ دوستْ وفادار است‌، اما بوسه‌های‌ دشمن‌ افراط‌ است‌.7شكم‌ سیر از شان‌ عسل‌ كراهت‌ دارد، اما برای‌ شكم‌ گرسنه‌ هر تلخی‌ شیرین‌ است‌.8كسی‌ كه‌ از مكان‌ خود آواره‌ بشود، مثل‌ گنجشكی‌ است‌ كه‌ از آشیانه‌اش‌ آواره‌ گردد.9روغن‌ و عطر دل‌ را شاد می‌كند، همچنان‌ حلاوت‌ دوست‌ از مشورت‌ دل‌.10دوست‌ خود و دوست‌ پدرت‌ را ترك‌ منما، و در روز مصیبت‌ خود به‌ خانه‌ برادرت‌ داخل‌ مشو، زیرا كه‌ همسایه‌ نزدیك‌ از برادر دور بهتر است‌.11ای‌ پسر من‌ حكمت‌ بیاموز و دل‌ مرا شاد كن‌، تا ملامت‌كنندگان‌ خود را مجاب‌ سازم‌.12مرد زیرك‌، بلا را می‌بیند و خویشتن‌ را مخفی‌ می‌سازد؛ اما جاهلان‌ می‌گذرند و در عقوبت‌ گرفتار می‌شوند.13جامه‌ آن‌ كس‌ را بگیر كه‌ به‌ جهت‌ غریب‌ ضامن‌ است‌؛ و او را به‌ رهن‌ بگیر كه‌ ضامن‌ بیگانگان‌ است‌.14كسی‌ كه‌ صبح‌ زود برخاسته‌، دوست‌ خود را به‌ آواز بلند بركت‌ دهد، از برایش‌ لعنت‌ محسوب‌ می‌شود.15چكیدن‌ دائمی‌ آب‌ در روز باران‌، و زن‌ ستیزه‌جو مشابه‌اند.16هركه‌ او را باز دارد مثل‌ كسی‌ است‌ كه‌ باد را نگاه‌ دارد، یا روغن‌ را كه‌ در دست‌ راست‌ خود گرفته‌ باشد.17آهن‌، آهن‌ را تیز می‌كند، همچنین‌ مرد روی‌ دوست‌ خود را تیز می‌سازد.18هر كه‌ درخت‌ انجیر را نگاه‌ دارد میوه‌اش‌ را خواهد خورد، و هر كه‌ آقای‌ خود را ملازمت‌ نماید محترم‌ خواهد شد.19چنانكه‌ در آب‌ صورت‌ به‌ صورت‌ است‌، همچنان‌ دل‌ انسان‌ به‌ انسان‌.20هاویه‌ و اَبَدّون‌ سیر نمی‌شوند، همچنان‌ چشمان‌ انسان‌ سیر نخواهند شد.21بوته‌ برای‌ نقره‌ و كوره‌ به‌ جهت‌ طلاست‌، همچنان‌ انسان‌ از دهان‌ ستایش‌كنندگان‌ خود (آزموده‌ می‌شود).22احمق‌ را میان‌ بلغور در هاون‌ با دسته‌ بكوب‌، و حماقتش‌ از آن‌ بیرون‌ نخواهد رفت‌.23به‌ حالت‌ گله‌ خود نیكو توجّه‌ نما، و دل‌ خود را به‌ رمه‌ خود مشغول‌ ساز،24زیرا كه‌ دولت‌ دائمی‌ نیست‌، و تاج‌ هم‌ نسلاً بعد نسل‌ (پایدار) نی‌.25علف‌ را می‌بُرَنْد و گیاه‌ سبز می‌روید، و علوفه‌ كوهها جمع‌ می‌شود،26بره‌ها برای‌ لباس‌ تو، و بزها به‌ جهت‌ اجاره‌ زمین‌ به‌ كار می‌آیند،27و شیر بزها برای‌ خوراك‌ تو و خوراك‌ خاندانت‌، و معیشت‌ كنیزانت‌ كفایت‌ خواهد كرد.

Chapter 28

1شریران‌ می‌گریزند جایی‌ كه‌تعاقب‌كننده‌ای‌ نیست‌، اما عادلان‌ مثل‌ شیر شجاعند.2از معصیت‌ اهل‌ زمین‌ حاكمانش‌ بسیار می‌شوند، اما مرد فهیم‌ و دانا استقامتش‌ برقرار خواهد ماند.3مرد رئیس‌ كه‌ بر مسكینان‌ ظلم‌ می‌كند، مثل‌ باران‌ است‌ كه‌ سیلان‌ كرده‌، خوراك‌ باقی‌ نگذارد.4هر كه‌ شریعت‌ را ترك‌ می‌كند، شریران‌ را می‌ستاید، اما هر كه‌ شریعت‌ را نگاه‌ دارد از ایشان‌ نفرت‌ دارد.5مردمان‌ شریر انصاف‌ را درك‌ نمی‌نمایند، اما طالبان‌ خداوند همه‌ چیز را می‌فهمند.6فقیری‌ كه‌ در كاملیت‌ خود سلوك‌ نماید، بهتر است‌ از كج‌ رونده‌ دو راه‌ اگر چه‌ دولتمند باشد.7هر كه‌ شریعت‌ را نگاه‌ دارد پسری‌ حكیم‌ است‌، اما مُصاحبِ مُسْرِفان‌، پدر خویش‌ را رسوا می‌سازد.8هر كه‌ مال‌ خود را به‌ ربا و سود بیفزاید، آن‌ را برای‌ كسی‌ كه‌ بر فقیران‌ ترحّم‌ نماید، جمع‌ می‌نماید.9هر كه‌ گوش‌ خود را از شنیدن‌ شریعت‌ برگرداند، دعای‌ او هم‌ مكروه‌ می‌شود.10هر كه‌ راستان‌ را به‌ راه‌ بد گمراه‌ كند به‌ حفره‌ خود خواهد افتاد، اما صالحان‌ نصیب‌ نیكو خواهند یافت‌.11مرد دولتمند در نظر خود حكیم‌ است‌، اما فقیر خردمند او را تفتیش‌ خواهد نمود.12چون‌ عادلان‌ شادمان‌ شوند، فخر عظیم‌ است‌؛ اما چون‌ شریران‌ برافراشته‌ شوند، مردمان‌خود را مخفی‌ می‌سازند.13هر كه‌ گناه‌ خود را بپوشاند، برخوردار نخواهد شد؛ اما هر كه‌ آن‌ را اعتراف‌ كند و ترك‌ نماید رحمت‌ خواهد یافت‌.14خوشابحال‌ كسی‌ كه‌ دائماً می‌ترسد، اما هر كه‌ دل‌ خود را سخت‌ سازد به‌ بلا گرفتار خواهد شد.15حاكم‌ شریر بر قوم‌ مسكین‌، مثل‌ شیر غرنّده‌ و خرس‌ گردنده‌ است‌.16حاكم‌ ناقص ‌العقل‌ بسیار ظلم‌ می‌كند، اما هر كه‌ از رشوه‌ نفرت‌ كند عمر خود را دراز خواهد ساخت‌.17كسی‌ كه‌ متحمّل‌ بار خون‌ شخصی‌ شود، به‌ هاویه‌ می‌شتابد. زنهار كسی‌ او را باز ندارد.18هر كه‌ به‌ استقامت‌ سلوك‌ نماید، رستگار خواهد شد؛ اما هر كه‌ در دو راه‌ كج‌رو باشد در یكی‌ از آنها خواهد افتاد.19هر كه‌ زمین‌ خود را زرع‌ نماید از نان‌ سیر خواهد شد، اما هر كه‌ پیروی‌ باطلان‌ كند از فقر سیر خواهد شد.20مرد امین‌ بركت‌ بسیار خواهد یافت‌، اما آنكه‌ در پی‌ دولت‌ می‌شتابد بی‌سزا نخواهد ماند.21طرفداری‌ نیكو نیست‌، و به‌ جهت‌ لقمه‌ای‌ نان‌، آدمی‌ خطاكار می‌شود.22مرد تنگ‌نظر در پی‌ دولت‌ می‌شتابد و نمی‌داند كه‌ نیازمندی‌ او را درخواهد یافت‌.23كسی‌ كه‌ آدمی‌ را تنبیه‌ نماید، آخر شُكر خواهد یافت‌، بیشتر از آنكه‌ به‌ زبان‌ خود چاپلوسی‌ می‌كند.24كسی‌ كه‌ پدر و مادر خود را غارت‌ نماید و گوید گناه‌ نیست‌، مصاحب‌ هلاك‌كنندگان‌ خواهد شد.25مرد حریص‌ نزاع‌ را برمی‌انگیزاند، اما هر كه‌ بر خداوند توكّل‌ نماید قوی خواهد شد.26آنكه‌ بر دل‌ خود توكّل‌ نماید احمق‌ می‌باشد، اما كسی‌ كه‌ به‌ حكمت‌ سلوك‌ نماید نجات‌ خواهد یافت‌.27هر كه‌ به‌ فقرا بذل‌ نماید محتاج‌ نخواهد شد، اما آنكه‌ چشمان‌ خود را بپوشاند لعنت‌ بسیار خواهد یافت‌.28وقتی‌ كه‌ شریران‌ برافراشته‌ شوند، مردم‌ خویشتن‌ را پنهان‌ می‌كنند، اما چون‌ ایشان‌ هلاك‌ شوند عادلان‌ افزوده‌ خواهند شد.

Chapter 29

1كسی‌ كه‌ بعد از تنبیه‌ بسیار گردنكشی می‌كند، ناگهان‌ منكسر خواهد شد و علاجی‌ نخواهد بود.2چون‌ عادلان‌ افزوده‌ گردند قوم‌ شادی‌ می‌كنند، اما چون‌ شریران‌ تسلّط‌ یابند مردم‌ ناله‌ می‌نمایند.3كسی‌ كه‌ حكمت‌ را دوست‌ دارد، پدر خویش‌ را مسرور می‌سازد؛ اما كسی‌ كه‌ با فاحشه‌ها معاشرت‌ كند اموال‌ را تلف‌ می‌نماید.4پادشاه‌ ولایت‌ را به‌ انصاف‌ پایدار می‌كند، اما مرد رشوه‌خوار آن‌ را ویران‌ می‌سازد.5شخصی‌ كه‌ همسایه‌ خود را چاپلوسی‌ می‌كند، دام‌ برای‌ پایهایش‌ می‌گستراند.6در معصیت‌ مرد شریر دامی‌ است‌، اما عادل‌ ترنّم‌ و شادی‌ خواهد نمود.7مرد عادل‌ دعوی فقیر را درك‌ می‌كند، اما شریر برای‌ دانستن‌ آن‌ فهم‌ ندارد.8استهزاكنندگان‌ شهر را به‌ آشوب‌ می‌آورند، اما حكیمان‌ خشم‌ را فرومی‌نشانند.9اگر مرد حكیم‌ با احمق‌ دعوی‌ دارد، خواه‌ غضبناك‌ شود خواه‌ بخندد، او را راحت‌ نخواهدبود.10مردان‌ خون‌ریز از مرد كامل‌ نفرت‌ دارند، اما راستان‌ سلامتی‌ جان‌ او را طالبند.11احمق‌ تمامی‌ خشم‌ خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حكیم‌ به‌ تأخیر آن‌ را فرومی‌نشاند.12حاكمی‌ كه‌ به‌ سخنان‌ دروغ‌ گوش‌ گیرد، جمیع‌ خادمانش‌ شریر خواهند شد.13فقیر و ظالم‌ با هم‌ جمع‌ خواهند شد، و خداوند چشمان‌ هر دو ایشان‌ را روشن‌ خواهد ساخت‌.14پادشاهی‌ كه‌ مسكینان‌ را به‌ راستی‌ داوری‌ نماید، كرسی‌ وی‌ تا به‌ ابد پایدار خواهد ماند.15چوب‌ و تنبیه‌، حكمت‌ می‌بخشد، اما پسری‌ كه‌ بی‌لگام‌ باشد، مادر خود را خجل‌ خواهد ساخت‌.16چون‌ شریران‌ افزوده‌ شوند تقصیر زیاده‌ می‌گردد، اما عادلان‌، افتادن‌ ایشان‌ را خواهند دید.17پسر خود را تأدیب‌ نما كه‌ تو را راحت‌ خواهد رسانید، و به‌ جان‌ تو لذّات‌ خواهد بخشید.18جایی‌ كه‌ رؤیا نیست‌ قوم‌ گردنكش‌ می‌شوند، اما خوشابحال‌ كسی‌ كه‌ شریعت‌ را نگاه‌ می‌دارد.19خادم‌، محض‌ سخن‌ متنبّه‌ نمی‌شود، زیرا اگر چه‌ بفهمد اجابت‌ نمی‌نماید.20آیا كسی‌ را می‌بینی‌ كه‌ در سخن‌ گفتن‌ عجول‌ است‌؟ امید بر احمق‌ زیاده‌ است‌ از امید بر او.21هر كه‌ خادم‌ خود را از طفولیت‌ به‌ ناز می‌پرورد، آخر پسر او خواهد شد.22مرد تندخو نزاع‌ برمی‌انگیزاند، و شخص‌ كج‌خلق‌ در تقصیر می‌افزاید.23تكبّر شخص‌ او را پست‌ می‌كند، اما مرد حلیم‌دل‌، به‌ جلال‌ خواهد رسید.24هر كه‌ با دزد معاشرت‌ كند، خویشتن‌ را دشمن‌ دارد، زیرا كه‌ لعنت‌ می‌شنود و اعتراف‌ نمی‌نماید.25ترس‌ از انسان‌ دام‌ می‌گستراند، اما هر كه‌ بر خداوند توكّل‌ نماید سرافراز خواهد شد.26بسیاری‌ لطف‌ حاكم‌ را می‌طلبند، اما داوری انسان‌ از جانب‌ خداوند است‌.27مرد ظالم‌ نزد عادلان‌ مكروه‌ است‌، و هر كه‌ در طریق‌، مستقیم‌ است‌ نزد شریران‌ مكروه‌ می‌باشد.

Chapter 30

1كلمات‌ و پیغام‌ آكور بن‌یاقَه‌. وحی‌ آن مرد به‌ ایتیئیل‌ یعنی‌ به‌ ایتیئیل‌ و اُكال‌.2یقیناً من‌ از هر آدمی‌ وحشی‌تر هستم‌، و فهم‌ انسان‌ را ندارم‌.3من‌ حكمت‌ را نیاموخته‌ام‌ و معرفت‌ قدّوس‌ را ندانسته‌ام‌.4كیست‌ كه‌ به‌ آسمان‌ صعود نمود و از آنجا نزول‌ كرد؟ كیست‌ كه‌ باد را در مشت‌ خود جمع‌ نمود؟ و كیست‌ كه‌ آب‌ را در جامه‌ بند نمود؟ كیست‌ كه‌ تمامی اقصای‌ زمین‌ را استوار ساخت‌؟ نام‌ او چیست‌ و پسر او چه‌ اسم‌ دارد؟ بگو اگر اطّلاع‌ داری‌.5تمامی‌ كلمات‌ خدا مُصَفّی‌ است‌. او به‌ جهت‌ متوكّلان‌ خود سپر است‌.6به‌ سخنان‌ او چیزی‌ میفزا، مبادا تو را توبیخ‌ نماید و تكذیب‌ شوی‌.7دو چیز از تو درخواست‌ نمودم‌، آنها را قبل‌ از آنكه‌ بمیرم‌ از من‌ بازمدار:8بطالت‌ و دروغ‌ را از من‌ دور كن‌، مرا نه‌ فقر ده‌ و نه‌ دولت‌. به‌ خوراكی‌ كه‌ نصیب‌ من‌ باشد مرا بپرور،9مبادا سیر شده‌، تو را انكار نمایم‌ و بگویم‌ كه‌ خداوند كیست‌. و مبادا فقیر شده‌، دزدی‌ نمایم‌، و اسم‌ خدای‌ خود را به‌ باطل‌ برم‌.10بنده‌ را نزد آقایش‌ متّهم‌ مساز، مبادا تو را لعنت‌ كند و مجرم‌ شوی‌.11گروهی‌ می‌باشند كه‌ پدر خود را لعنت‌ می‌نمایند، و مادر خویش‌ را بركت‌ نمی‌دهند.12گروهی‌ می‌باشند كه‌ در نظر خود پاك‌اند، اما از نجاست‌ خود غسل‌ نیافته‌اند.13گروهی‌ می‌باشند كه‌ چشمانشان‌ چه‌ قدر بلند است‌، و مژگانشان‌ چه‌ قدر برافراشته‌.14گروهی‌ می‌باشند كه‌ دندانهایشان‌ شمشیرها است‌، و دندانهای‌ آسیای‌ ایشان‌ كاردها تا فقیران‌ را از روی‌ زمین‌ و مسكینان‌ را از میان‌ مردمان‌ بخورند.15زالو را دو دختر است‌ كه‌ بده‌ بده‌ می‌گویند. سه‌ چیز است‌ كه‌ سیر نمی‌شود، بلكه‌ چهار چیز كه‌ نمی‌گوید كه‌ كافی‌ است‌:16هاویه‌ و رحم‌ نازاد، و زمینی‌ كه‌ از آب‌ سیر نمی‌شود، و آتش‌ كه‌ نمی‌گوید كه‌ كافی‌ است‌.17چشمی‌ كه‌ پدر را استهزا می‌كند و اطاعت‌ مادر را خوار می‌شمارد، غرابهای‌ وادی‌ آن‌ را خواهند كند و بچه‌های‌ عقاب‌ آن‌ را خواهند خورد.18سه‌ چیز است‌ كه‌ برای‌ من‌ زیاده‌ عجیب‌ است‌، بلكه‌ چهار چیز كه‌ آنها را نتوانم‌ فهمید:19طریق‌ عقاب‌ در هوا و طریق‌ مار بر صخره‌، و راه‌ كشتـی‌ در میـان‌ دریـا و راه‌ مرد با دختر باكره‌.20همچنان‌ است‌ طریق‌ زن‌ زانیه‌؛ می‌خورد و دهان‌ خـود را پاك‌ می‌كنـد و می‌گویـد گنـاه‌ نكردم‌.21به‌ سبب‌ سه‌ چیز زمین‌ متزلزل‌ می‌شود، و به‌ سبب‌ چهار كه‌ آنها را تحمّل‌ نتواند كرد:22به‌ سبب‌ غلامی‌ كه‌ سلطنت‌ می‌كند، و احمقی‌ كه‌ از غذا سیر شده‌ باشد،23به‌ سبب‌ زن‌ مكروهه‌ چون‌ منكوحه‌ شود، و كنیز وقتی‌ كه‌ وارث‌ خاتون‌ خود گردد.24چهار چیز است‌ كه‌ در زمین‌ بسیار كوچك‌ است‌، لیكن‌ بسیار حكیم‌ می‌باشد:25مورچه‌ها طایفه‌ بی‌قوّتند، لیكن‌ خوراك‌ خود را در تابستان‌ ذخیره‌ می‌كنند؛26ونكها طایفه‌ ناتوانند، اما خانه‌های‌ خود را در صخره‌ می‌گذارند.27ملخها را پادشاهی‌ نیست‌، اما جمیع‌ آنها دسته‌ دسته‌ بیرون‌ می‌روند.28چلپاسه‌ها به‌ دستهای‌ خود می‌گیرند و در قصرهای‌ پادشاهان‌ می‌باشند.29سه‌ چیز است‌ كه‌ خوش‌خرام‌ است‌، بلكه‌ چهار چیز كه‌ خوش‌قدم‌ می‌باشد:30شیر كه‌ در میان‌ حیوانات‌ تواناتر است‌، و از هیچكدام‌ روگردان‌ نیست‌؛31تازی‌ و بز نر، و پادشاه‌ كه‌ با او مقاومت‌ نتوان‌ كرد.32اگر از روی‌ حماقت‌ خویشتن‌ را برافراشته‌ای‌ و اگر بد اندیشیده‌ای‌، پس‌ دست‌ بر دهان‌ خود بگذار؛33زیرا چنانكه‌ از فشردن‌ شیر، پنیر بیرون‌ می‌آیـد، و از فشـردن‌ بینـی‌، خـون‌ بیـرون‌ می‌آید، همچنان‌ از فشردن‌ غضب‌ نزاع‌ بیرون‌ می‌آید.

Chapter 31

1كلام‌ لموئیل‌ پادشاه‌، پیغامی‌ كه‌ مادرش به‌ او تعلیم‌ داد.2چه‌ گویم‌ ای‌ پسر من‌، چه‌ گویم‌ ای‌ پسر رحم‌ من‌! و چه‌ گویم‌ ای‌ پسر نذرهای‌ من‌!3قوّت‌ خود را به‌ زنان‌ مده‌، و نه‌ طریقهای‌ خویش‌ را به‌ آنچه‌ باعث‌ هلاكت‌ پادشاهان‌ است‌.4پادشاهان‌ را نمی‌شاید ای‌ لموئیل‌، پادشاهان‌ را نمی‌شاید كه‌ شراب‌ بنوشند، و نه‌ امیران‌ را كه‌ مسكرات‌ را بخواهند.5مبادا بنوشند و فرایض‌ را فراموش‌ كنند، و داوری‌ جمیع‌ ذلیلان‌ را منحرف‌ سازند.6مسكرات‌ را به‌ آنانی‌ كه‌ مشرف‌ به‌ هلاكتند بده‌ و شراب‌ را به‌ تلخ‌جانان‌،7تا بنوشند و فقر خود را فراموش‌ كنند، و مشقّت‌ خویش‌ را دیگر بیاد نیاورند.8دهان‌ خود را برای‌ گنگان‌ باز كن‌، و برای‌ دادرسی‌ جمیع‌ بیچارگان‌.9دهان‌ خود را باز كرده‌، به‌ انصاف‌ داوری‌ نما، و فقیر و مسكین‌ را دادرسی‌ فرما.10زن‌ صالحه‌ را كیست‌ كه‌ پیدا تواند كرد؟ قیمت‌ او از لعلها گرانتر است‌.11دل‌ شوهرش‌ بر او اعتماد دارد، و محتاج‌ منفعت‌ نخواهد بود.12برایش‌ تمامی‌ روزهای‌ عمر خود، خوبی‌ خواهد كرد و نه‌ بدی‌.13پشم‌ و كتان‌ را می‌جوید. و به‌ دستهای‌ خود با رغبت‌ كار می‌كند.14او مثل‌ كشتیهای‌ تجّار است‌، كه‌ خوراك‌ خود را از دور می‌آورد.15وقتی‌ كه‌ هنوز شب‌ است‌ برمی‌خیزد، و به‌ اهل‌ خانه‌اش‌ خوراك‌ و به‌ كنیزانش‌ حصّه‌ ایشان‌ را می‌دهد.16درباره‌ مزرعه‌ فكر كرده‌، آن‌ را می‌خرد، و از كسب‌ دستهای‌ خود تاكستان‌ غرس‌ می‌نماید.17كمر خود را با قوّت‌ می‌بندد، و بازوهای‌ خویش‌ را قوی می‌سازد.18تجارت‌ خود را می‌بیند كه‌ نیكو است‌، و چراغش‌ در شب‌ خاموش‌ نمی‌شود.19دستهای‌ خود را به‌ دوك‌ دراز می‌كند، و انگشتهایش‌ چرخ‌ را می‌گیرد.20كفهای‌ خود را برای‌ فقیران‌ مبسوط‌ می‌سازد، و دستهای‌ خویش‌ را برای‌ مسكینان‌ دراز می‌نماید.21به‌ جهت‌ اهل‌ خانه‌اش‌ از برف‌ نمی‌ترسد، زیرا كه‌ جمیع‌ اهل‌ خانه‌ او به‌ اطلس‌ ملبّس‌ هستند.22برای‌ خود اسبابهای‌ زینت‌ می‌سازد. لباسش‌ از كتان‌ نازك‌ و ارغوان‌ می‌باشد.23شوهرش‌ در دربارها معروف‌ می‌باشد، و درمیان‌ مشایخ‌ ولایت‌ می‌نشیند.24جامه‌های‌ كتان‌ ساخته‌ آنها را می‌فروشد، و كمربندها به‌ تاجران‌ می‌دهد.25قوّت‌ و عزّت‌، لباس‌ او است‌، و درباره‌ وقت‌ آینده‌ می‌خندد.26دهان‌ خود را به‌ حكمت‌ می‌گشاید، و تعلیم‌ محبت‌آمیز بر زبان‌ وی‌ است‌.27به‌ رفتار اهل‌ خانه‌ خود متوجّه‌ می‌شود، و خوراك‌ كاهلی‌ نمی‌خورد.28پسرانش‌ برخاسته‌، او را خوشحال‌ می‌گویند، و شوهرش‌ نیز او را می‌ستاید.29دختران‌ بسیار اعمال‌ صالحه‌ نمودند، اما تو بر جمیع‌ ایشان‌ برتری‌ داری‌.30جمـال‌، فریبنـده‌ و زیبایـی‌، باطـل‌ است‌، اما زنی‌ كه‌ از خداوند می‌ترسد ممدوح‌ خواهد شد.31وی‌ را از ثمره‌ دستهایش‌ بدهید و اعمالش‌ او را نزد دروازه‌ها بستاید.

## جامعه

Chapter 1

1كلام‌ جامعه‌ بن‌ داود كه‌ در اورشلیم‌ پادشاه‌ بود:2باطل‌ اباطیل‌، جامعه‌ می‌گوید، باطل‌ اباطیـل‌، همه‌ چیـز باطل‌ است‌.3انسان‌ را از تمامی‌ مشقّتش‌ كه‌ زیر آسمان‌ می‌كشد چه‌ منفعت‌ است‌؟4یك‌ طبقه‌ می‌روند و طبقه‌ دیگر می‌آیند و زمین‌ تا به‌ ابـد پایـدار می‌مانـد.5آفتـاب‌ طلوع‌ می‌كند و آفتاب‌ غروب‌ می‌كند و به‌ جایی‌ كه‌ از آن‌ طلوع‌ نمود می‌شتابد.6باد بطرف‌ جنوب‌ می‌رود و بطرف‌ شمال‌ دور می‌زند؛ دورزنان‌ دورزنان‌ مـی‌رود و بـاد به‌ مدارهـای‌ خـود برمـی‌گردد.7جمیـع‌ نهرهـا به‌ دریـا جـاری‌ می‌شـود اما دریا پر نمی‌گردد؛ به‌ مكانی‌ كه‌ نهرها از آن‌ جاری‌ شد به‌ همان‌ جا باز برمی‌گردد.8همه‌ چیزها پـر از خستگـی‌ اسـت‌ كه‌ انسـان‌ آن‌ را بیـان‌ نتوانـد كـرد. چشـم‌ از دیـدن‌ سیـر نمی‌شـود و گـوش‌ از شنیدن‌ مملو نمی‌گردد.9آنچه‌ بوده‌ است‌ همان‌ است‌ كه‌ خواهد بود، و آنچه‌ شده‌ است‌ همان‌ است‌ كه‌ خواهد شد و زیـر آفتاب‌ هیـچ‌ چیـز تـازه‌ نیست‌.10آیا چیـزی‌ هست‌ كه‌ درباره‌اش‌ گفته‌ شـود ببیـن‌ این‌ تازه‌ است‌؟ در دهرهایی‌ كه‌ قبـل‌ از مـا بـود آن‌ چیز قدیم‌ بود.11ذكری‌ از پیشینیان‌ نیست‌، و از آیندگان‌ نیـز كه‌ خواهند آمد، نزد آنانی‌ كه‌ بعد از ایشان‌ خواهند آمد، ذكری‌ نخواهد بود.12من‌ كه‌ جامعه‌ هستم‌ بر اسرائیل‌ در اورشلیم‌ پادشاه‌ بودم‌،13و دل‌ خود را بر آن‌ نهادم‌ كه‌ در هر چیزی‌ كه‌ زیر آسمان‌ كرده‌ می‌شود، با حكمت‌ تفحّص‌ و تجسّس‌ نمایم‌. این‌ مشقّت‌ سخت‌ است‌ كه‌ خدا به‌ بنی‌آدم‌ داده‌ است‌ كه‌ به‌ آن‌ زحمت‌ بكشند.14و تمامی‌ كارهایی‌ را كه‌ زیر آسمان‌ كرده‌ می‌شود، دیدم‌ كه‌ اینك‌ همه‌ آنها بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.15كج‌ را راست‌ نتوان‌ كرد و ناقص‌ را بشمار نتوان‌ آورد.16در دل‌ خود تفكّر نموده‌، گفتم‌: اینك‌ من‌ حكمت‌ را به‌ غایت‌ افزودم‌، بیشتر از همگانی‌ كه‌ قبل‌ از من‌ بر اورشلیم‌ بودند؛ و دل‌ من‌ حكمت‌ و معرفت‌ را بسیار دریافت‌ نمود؛17و دل‌ خود را بر دانستن‌ حكمت‌ و دانستن‌ حماقت‌ و جهالت‌ مشغول‌ ساختم‌. پس‌ فهمیدم‌ كه‌ این‌ نیز در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.18زیرا كه‌ در كثرت‌ حكمت‌ كثرت‌ غم‌ است‌ و هر كه‌ عِلم‌ را بیفزاید، حزن‌ را می‌افزاید.

Chapter 2

1من‌ در دل‌ خود گفتم‌: الا´ن‌ بیا تا تو را به‌ عیش و عشرت‌ بیازمایم‌؛ پس‌ سعادتمندی‌ را ملاحظه‌ نما. و اینك‌ آن‌ نیز بطالت‌ بود.2درباره‌ خنده‌ گفتم‌ كه‌ مجنون‌ است‌ و درباره‌ شادمانی‌ كه‌ چه‌ می‌كند.3در دل‌ خود غور كردم‌ كه‌ بدن‌ خودرا با شراب‌ بپرورم‌، با آنكه‌ دل‌ من‌ مرا به‌ حكمت‌ (ارشاد نماید) و حماقت‌ را بدست‌ آورم‌ تا ببینم‌ كه‌ برای‌ بنی‌آدم‌ چه‌ چیز نیكو است‌ كه‌ آن‌ را زیر آسمان‌ در تمامی‌ ایام‌ عمر خود به‌ عمل‌ آورند.4كارهای‌ عظیم‌ برای‌ خود كردم‌ و خانه‌ها برای‌ خود ساختم‌ و تاكستانها به‌ جهت‌ خود غرس‌ نمودم‌.5باغها و فردوسها به‌ جهت‌ خود ساختم‌ و در آنها هر قسم‌ درخت‌ میوه‌دار غرس‌ نمودم‌.6حوضهای‌ آب‌ برای‌ خود ساختم‌ تا درختستانی‌ را كه‌ در آن‌ درختان‌ بزرگ‌ می‌شود، آبیاری‌ نمایم‌.7غلامان‌ و كنیزان‌ خریدم‌ و خانه‌زادان‌ داشتم‌ و مرا نیز بیشتر از همه‌ كسانی‌ كه‌ قبل‌ از من‌ در اورشلیم‌ بودند، اموال‌ از رمه‌ و گله‌ بود.8نقره‌ و طلا و اموال‌ خاصّه‌ پادشاهان‌ و كشورها نیز برای‌ خود جمع‌ كردم‌؛ و مغنّیان‌ و مغنّیات‌ و لذّات‌ بنی‌آدم‌ یعنی‌ بانو و بانوان‌ به‌ جهت‌ خود گرفتم‌.9پس‌ بزرگ‌ شدم‌ و بر تمامی‌ كسانی‌ كه‌ قبل‌ از من‌ در اورشلیم‌ بودند برتری‌ یافتم‌ و حكمتم‌ نیز با من‌ برقرار ماند،10و هر چه‌ چشمانم‌ آرزو می‌كرد از آنها دریغ‌ نداشتم‌، و دل‌ خود را از هیچ‌ خوشی‌ باز نداشتم‌ زیرا دلم‌ در هر محنت‌ من‌ شادی‌ می‌نمود و نصیب‌ من‌ از تمامی‌ مشقّتم‌ همین‌ بود.11پس‌ به‌ تمامی‌ كارهایی‌ كه‌ دستهایم‌ كرده‌ بود و به‌ مشقّتی‌ كه‌ در عمل‌ نمودن‌ كشیده‌ بودم‌ نگریستم‌؛ و اینك‌ تمامی‌ آن‌ بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ بود و در زیر آفتاب‌ هیچ‌ منفعت‌ نبود.12پس‌ توجّه‌ نمودم‌ تا حكمت‌ و حماقت‌ و جهالت‌ را ملاحظه‌ نمایم‌؛ زیرا كسی‌ كه‌ بعد ازپادشاه‌ بیاید چه‌ خواهد كرد؟ مگر نه‌ آنچه‌ قبل‌ از آن‌ كرده‌ شده‌ بود؟13و دیدم‌ كه‌ برتری‌ حكمت‌ بر حماقت‌ مثل‌ برتری‌ نور بر ظلمت‌ است‌.14چشمان‌ مرد حكیم‌ در سر وی‌ است‌؛ اما احمق‌ در تاریكی‌ راه‌ می‌رود. با وجود آن‌ دریافت‌ كردم‌ كه‌ به‌ هر دو ایشان‌ یك‌ واقعه‌ خواهد رسید.15پس‌ در دل‌ خود تفكّر كردم‌ كه‌ چون‌ آنچه‌ به‌ احمق‌ واقع‌ می‌شود، به‌ من‌ نیز واقع‌ خواهد گردید، پس‌ من‌ چرا بسیار حكیم‌ بشوم‌؟ و در دل‌ خود گفتم‌: این‌ نیز بطالت‌ است‌،16زیرا كه‌ هیچ‌ ذكری‌ از مرد حكیم‌ و مرد احمق‌ تا به‌ ابد نخواهد بود. چونكه‌ در ایام‌ آینده‌ همه‌ چیز بالتّمام‌ فراموش‌ خواهد شد. و مرد حكیم‌ چگونه‌ می‌میرد آیا نه‌ مثل‌ احمق‌؟17لهذا من‌ از حیات‌ نفرت‌ داشتم‌ زیرا اعمالی‌ كه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ می‌شود، در نظر من‌ ناپسند آمد چونكه‌ تماماً بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.18پس‌ تمامی‌ مشقّت‌ خود را كه‌ زیر آسمان‌ كشیده‌ بودم‌ مكروه‌ داشتم‌، از اینجهت‌ كه‌ باید آن‌ را به‌ كسی‌ كه‌ بعد از من‌ بیاید واگذارم‌.19و كیست‌ بداند كه‌ او حكیم‌ یا احمق‌ خواهد بود، و معهذا بر تمامی‌ مشقّتی‌ كه‌ من‌ كشیدم‌ و بر حكمتی‌ كه‌ زیر آفتاب‌ ظاهر ساختم‌، او تسلّط‌ خواهد یافت‌. این‌ نیز بطالت‌ است‌.20پس‌ من‌ برگشته‌، دل‌ خویش‌ را از تمامی‌ مشقّتی‌ كه‌ زیر آفتاب‌ كشیده‌ بودم‌ مأیوس‌ ساختم‌.21زیرا مردی‌ هست‌ كه‌ محنت‌ او با حكمت‌ و معرفت‌ و كامیابی‌ است‌ و آن‌ را نصیب‌ شخصی‌ خواهد ساخت‌ كه‌ در آن‌ زحمت‌ نكشیده‌ باشد.این‌ نیز بطالت‌ و بلای‌ عظیم‌ است‌.22زیرا انسان‌ را از تمامی‌ مشقّت‌ و رنج‌ دل‌ خود كه‌ زیر آفتاب‌ كشیده‌ باشد چه‌ حاصل‌ می‌شود؟23زیرا تمامی‌ روزهایش‌ حزن‌، و مشقّتش‌ غم‌ است‌؛ بلكه‌ شبانگاه‌ نیز دلش‌ آرامی‌ ندارد. این‌ هم‌ بطالت‌ است‌.24برای‌ انسان‌ نیكو نیست‌ كه‌ بخورد و بنوشد و جان‌ خود را از مشقّتش‌ خوش‌ سازد. این‌ را نیز من‌ دیدم‌ كه‌ از جانب‌ خدا است‌.25زیرا كیست‌ كه‌ بتواند بدون‌ او بخورد یا تمتّع‌ برد؟26زیرا به‌ كسی‌ كه‌ در نظر او نیكو است‌، حكمت‌ و معرفت‌ و خوشی‌ را می‌بخشد؛ اما به‌ خطاكار مشقّت‌ اندوختن‌ و ذخیره‌ نمودن‌ را می‌دهد تا آن‌ را به‌ كسی‌ كه‌ در نظر خدا پسندیده‌ است‌ بدهد. این‌ نیز بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.

Chapter 3

1برای‌ هر چیز زمانی‌ است‌ و هر مطلبی‌ را زیر آسمان‌ وقتی‌ است‌.2وقتی‌ برای‌ ولادت‌ و وقتی‌ برای‌ موت‌. وقتی‌ برای‌ غرس‌ نمودن‌ و وقتی‌ برای‌ كندن‌ مغروس‌.3وقتی‌ برای‌ قتل‌ و وقتی‌ برای‌ شفا. وقتی‌ برای‌ منهدم‌ ساختن‌ و وقتی‌ برای‌ بنا نمودن‌.4وقتی‌ برای‌ گریه‌ و وقتی‌ برای‌ خنده‌. وقتی‌ برای‌ ماتم‌ و وقتی‌ برای‌ رقص‌.5وقتی‌ برای‌ پراكنده‌ ساختن‌ سنگها و وقتی‌ برای‌ جمع‌ ساختن‌ سنگها. وقتی‌ برای‌ در آغوش‌ كشیدن‌ و وقتی‌ برای‌ اجتناب‌ از در آغوش‌ كشیدن‌.6وقتی‌ برای‌ كسب‌ و وقتی‌ برای‌ خسارت‌. وقتی‌ برای‌ نگاه‌داشتن‌ و وقتی‌ برای‌ دورانداختن‌.7وقتی‌ برای‌ دریدن‌ و وقتی‌ برای‌ دوختن‌. وقتی‌ برای‌ سكوت‌ و وقتی‌ برای‌ گفتن‌.8وقتی‌ برای‌ محبت‌ و وقتی‌ برای‌ نفرت‌. وقتی‌ برای‌ جنگ‌ و وقتی‌ برای‌ صلح‌.9پس‌ كاركننده‌ را از زحمتی‌ كه‌ می‌كشد چه‌ منفعت‌ است‌؟10مشقّتی‌ را كه‌ خدا به‌ بنی‌آدم‌ داده‌ است‌ تا در آن‌ زحمت‌ كشند، ملاحظه‌ كردم‌.11او هر چیز را در وقتش‌ نیكو ساخته‌ است‌ و نیز ابدیت‌ را در دلهای‌ ایشان‌ نهاده‌، بطوری‌ كه‌ انسان‌ كاری‌ را كه‌ خدا كرده‌ است‌، از ابتدا تا انتها دریافت‌ نتواند كرد.12پس‌ فهمیدم‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ چیزی‌ بهتر از این‌ نیست‌ كه‌ شادی‌ كنند و در حیات‌ خود به‌ نیكویی‌ مشغول‌ باشند.13و نیز بخشش‌ خدا است‌ كه‌ هر آدمی‌ بخورد و بنوشد و از تمامی‌ زحمت‌ خود نیكویی‌ بیند.14و فهمیدم‌ كه‌ هر آنچه‌ خدا می‌كند تا ابدالا´باد خواهد ماند، و بر آن‌ چیزی‌ نتوان‌ افزود و از آن‌ چیزی‌ نتوان‌ كاست‌ و خدا آن‌ را به‌ عمل‌ می‌آورد تا از او بترسند.15آنچه‌ هست‌ از قدیم‌ بوده‌ است‌ و آنچه‌ خواهد شد قدیم‌ است‌؛ و آنچه‌ را كه‌ گذشته‌ است‌، خدا می‌طلبد.16و نیز مكان‌ انصاف‌ را زیر آسمان‌ دیدم‌ كه‌ در آنجا ظلم‌ است‌ و مكان‌ عدالت‌ را كه‌ در آنجا بی‌انصافی‌ است‌.17و در دل‌ خود گفتم‌ كه‌ خدا عادل‌ و ظالم‌ را داوری‌ خواهد نمود زیرا كه‌ برای‌ هر امر و برای‌ هر عمل‌ در آنجا وقتی‌ است‌.18و درباره‌ امور بنی‌آدم‌ در دل‌ خود گفتم‌: این‌ واقع‌ می‌شود تا خدا ایشان‌ را بیازماید و تا خود ایشان‌ بفهمند كه‌ مثل‌ بهایم‌ می‌باشند.19زیرا كه‌ وقایع‌ بنی‌آدم‌ مثل‌ وقایع‌ بهایم‌ است‌؛ برای‌ ایشان‌ یك‌ واقعه‌ است‌؛ چنانكه‌ این‌ می‌میرد به‌ همانطور آن‌ نیز می‌میرد و برای‌ همه‌ یك‌ نَفَس‌ است‌ و انسان‌بر بهایم‌ برتری‌ ندارد چونكه‌ همه‌ باطل‌ هستند.20همه‌ به‌ یكجا می‌روند و همه‌ از خاك‌ هستند و همه‌ به‌ خاك‌ رجوع‌ می‌نمایند.21كیست‌ روح‌ انسان‌ را بداند كه‌ به‌ بالا صعود می‌كند یا روح‌ بهایم‌ را كه‌ پایین‌ بسوی‌ زمین‌ نزول‌ می‌نماید؟22لهذا فهمیدم‌ كه‌ برای‌ انسان‌ چیزی‌ بهتر از این‌ نیست‌ كه‌ از اعمال‌ خود مسرور شود، چونكه‌ نصیبش‌ همین‌ است‌. و كیست‌ كه‌ او را بازآورد تا آنچه‌ را كه‌ بعد از او واقع‌ خواهد شد مشاهده‌ نماید؟

Chapter 4

1پس‌ من‌ برگشته‌، تمامی‌ ظلمهایی‌ را كه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ می‌شود، ملاحظه‌ كردم‌. و اینك‌ اشكهای‌ مظلومان‌ و برای‌ ایشان‌ تسلّی‌دهنده‌ای‌ نبود! و زور بطرف‌ جفاكنندگان‌ ایشان‌ بود اما برای‌ ایشان‌ تسلّی‌دهنده‌ای‌ نبود!2و من‌ مردگانی‌ را كه‌ قبل‌ از آن‌ مرده‌ بودند، بیشتر از زندگانی‌ كه‌ تا بحال‌ زنده‌اند آفرین‌ گفتم‌.3و كسی‌ را كه‌ تا بحال‌ بوجود نیامده‌ است‌، از هر دو ایشان‌ بهتر دانستم‌ چونكه‌ عمل‌ بد را كه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ می‌شود، ندیده‌ است‌.4و تمامی محنت‌ و هر كامیابی‌ را دیدم‌ كه‌ برای‌ انسان‌ باعث‌ حسد از همسایه‌ او می‌باشد. و آن‌ نیز بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.5مرد كاهل‌ دستهای‌ خود را بر هم‌ نهاده‌، گوشت‌ خویشتن‌ را می‌خورد.6یك‌ كف‌ پر از راحت‌ از دو كف‌ پر از مشقّت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ بهتر است‌.7پس‌ برگشته‌، بطالت‌ دیگر را زیر آسمان‌ ملاحظه‌ نمودم.8یكی‌ هست‌ كه‌ ثانی‌ ندارد و او را پسری‌ یا برادری‌ نیست‌ و مشقّتش‌ را انتها نی‌ وچشمش‌ نیز از دولت‌ سیر نمی‌شود. و می‌گوید از برای‌ كه‌ زحمت‌ كشیده‌، جان‌ خود را از نیكویی‌ محروم‌ سازم‌؟ این‌ نیز بطالت‌ و مشقّت‌ سخت‌ است‌.9دو از یك‌ بهترند چونكه‌ ایشان‌ را از مشقّتشان‌ اجرت‌ نیكو می‌باشد؛10زیرا اگر بیفتند، یكی‌ از آنها رفیق‌ خود را خواهد برخیزانید. لكن‌ وای‌ بر آن‌ یكی‌ كه‌ چون‌ بیفتد دیگری‌ نباشد كه‌ او را برخیزاند.11و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم‌ خواهند شد اما یك‌ نفر چگونه‌ گرم‌ شود.12و اگر كسی‌ بر یكی‌ از ایشان‌ حمله‌ آورد، هر دو با او مقاومت‌ خواهند نمود. و ریسمان‌ سه‌لا بزودی‌ گسیخته‌ نمی‌شود.13جوان‌ فقیر و حكیم‌ از پادشاه‌ پیر و خرف‌ كه‌ پذیرفتن‌ نصیحت‌ را دیگر نمی‌داند بهتر است‌.14زیرا كه‌ او از زندان‌ به‌ پادشاهی‌ بیرون‌ می‌آید و آنكه‌ به‌ پادشاهی‌ مولود شده‌ است‌ فقیر می‌گردد.15دیدم‌ كه‌ تمامی‌ زندگانی‌ كه‌ زیر آسمان‌ راه‌ می‌روند، بطرف‌ آن‌ پسر دوّم‌ كه‌ بجای‌ او برخیزد، می‌شوند.16و تمامی‌ قوم‌ یعنی‌ همه‌ كسانی‌ را كه‌ او بر ایشان‌ حاكم‌ شود انتها نیست‌. لیكن‌ اعقاب‌ ایشان‌ به‌ او رغبت‌ ندارند. به‌ درستی‌ كه‌ این‌ نیز بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.

Chapter 5

1چون‌ به‌ خانه‌ خدا بروی‌، پای‌ خود را نگاه دار، زیرا تقّرب‌ جستن‌ به‌ جهت‌ استماع‌، از گذرانیدن‌ قربانی‌های‌ احمقان‌ بهتر است‌، چونكه‌ ایشان‌ نمی‌دانند كه‌ عمل‌ بد می‌كنند.2با دهان‌ خود تعجیل‌ منما و دلت‌ برای‌ گفتن‌ سخنی‌ به‌ حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان‌ است‌ و توبر زمین‌ هستی‌؛ پس‌ سخنانت‌ كم‌ باشد.3زیرا خواب‌ از كثرت‌ مشقّت‌ پیدا می‌شود و آواز احمق‌ از كثرت‌ سخنان‌.4چون‌ برای‌ خدا نذر نمایی‌ در وفای‌ آن‌ تأخیر منما زیرا كه‌ او از احمقان‌ خشنود نیست‌؛ پس‌ به‌ آنچه‌ نذر كردی‌ وفا نما.5بهتر است‌ كه‌ نذر ننمایی‌ از اینكه‌ نذر نموده‌، وفا نكنی‌.6مگذار كه‌ دهانت‌ جسد تو را خطاكار سازد؛ و در حضور فرشته‌ مگو كه‌ این‌ سهواً شده‌ است‌. چرا خدا به‌ سبب‌ قول‌ تو غضبناك‌ شده‌، عمل‌ دستهایت‌ را باطل‌ سازد؟7زیرا كه‌ این‌ از كثرت‌ خوابها و اباطیل‌ و كثرت‌ سخنان‌ است‌؛ لیكن‌ تو از خدا بترس‌.8اگر ظلم‌ را بر فقیران‌ و بركندن‌ انصاف‌ و عدالت‌ را در كشوری‌ بینی‌، از این‌ امر مشوّش‌ مباش‌، زیرا آنكه‌ بالاتر از بالا است‌، ملاحظه‌ می‌كند، و حضرت‌ اعلی‌ فوق‌ ایشان‌ است‌.9و منفعت‌ زمین‌ برای‌ همه‌ است‌ بلكه‌ مزرعه‌، پادشاه‌ را نیز خدمت‌ می‌كند.10آنكه‌ نقره‌ را دوست‌ دارد از نقره‌ سیر نمی‌شود، و هر كه‌ توانگری‌ را دوست‌ دارد از دخل‌ سیر نمی‌شود.این‌ نیز بطالت‌ است‌.11چون‌ نعمت‌ زیاده‌ شود، خورندگانش‌ زیاد می‌شوند؛ و به‌ جهت‌ مالكش‌ چه‌ منفعت‌ است‌ غیر از آنكه‌ آن‌ را به‌ چشم‌ خود می‌بیند؟12خواب‌ عمله‌ شیرین‌ است‌ خواه‌ كم‌ و خواه‌ زیاد بخورد؛ اما سیری‌ مرد دولتمند او را نمی‌گذارد كه‌ بخوابد.13بلایی‌ سخت‌ بود كه‌ آن‌ را زیر آفتاب‌ دیدم‌ یعنی‌ دولتی‌ كه‌ صاحبش‌ آن‌ را برای‌ ضرر خودنگاه‌ داشته‌ بود.14و آن‌ دولت‌ از حادثه‌ بد ضایع‌ شد و پسری‌ آورد اما چیزی‌ در دست‌ خود نداشت‌.15چنانكه‌ از رحم‌ مادرش‌ بیرون‌ آمد، همچنان‌ برهنه‌ به‌ حالتی‌ كه‌ آمد خواهد برگشت‌ و از مشقّت‌ خود چیزی‌ نخواهد یافت‌ كه‌ به‌ دست‌ خود ببرد.16و این‌ نیز بلای‌ سخت‌ است‌ كه‌ از هر جهت‌ چنانكه‌ آمد همچنین‌ خواهد رفت‌؛ و او را چه‌ منفعت‌ خواهد بود از اینكه‌ در پی‌ باد زحمت‌ كشیده‌ است‌؟17و تمامی‌ ایام‌ خود را در تاریكی‌ می‌خورَد و با بیماری‌ و خشم‌، بسیار محزون‌ می‌شود.18اینك‌ آنچه‌ من‌ دیدم‌ كه‌ خوب‌ و نیكو می‌باشد، این‌ است‌ كه‌ انسان‌ در تمامی‌ ایام‌ عمر خود كه‌ خدا آن‌ را به‌ او می‌بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی‌ مشقّتی‌ كه‌ زیر آسمان‌ می‌كشد، به‌ نیكویی‌ تمتّع‌ ببرد زیرا كه‌ نصیبش‌ همین‌ است‌.19و نیز هر انسانی‌ كه‌ خدا دولت‌ و اموال‌ به‌ او ببخشد و او را قوّت‌ عطا فرماید كه‌ از آن‌ بخورد و نصیب‌ خود را برداشته‌، از محنت‌ خود مسرور شود، این‌ بخشش‌ خدا است‌.20زیرا روزهای‌ عمر خود را بسیار به‌ یاد نمی‌آورد چونكه‌ خدا او را از شادی‌ دلش‌ اجابت‌ فرموده‌ است‌.

Chapter 6

1مصیبتی‌ هست‌ كه‌ زیر آفتاب‌ دیدم‌ و آن‌ برمردمان‌ سنگین‌ است‌:2كسی‌ كه‌ خدا به‌ او دولت‌ و اموال‌ و عزّت‌ دهد، به‌ حدّی‌ كه‌ هر چه‌ جانش‌ آرزو كند برایش‌ باقی‌ نباشد، اما خدا او را قوّت‌ نداده‌ باشد كه‌ از آن‌ بخورد بلكه‌ مرد غریبی‌ از آن‌ بخورد. این‌ نیز بطالت‌ و مصیبت‌ سخت‌ است‌.3اگر كسی‌ صد پسر بیاورد و سالهای‌ بسیارزندگانی‌ نماید، به‌ طوری‌ كه‌ ایام‌ سالهایش‌ بسیار باشد اما جانش‌ از نیكویی‌ سیر نشود و برایش‌ جنازه‌ای‌ برپا نكنند، می‌گویم‌ كه‌ سقط‌شده‌ از او بهتر است‌.4زیرا كه‌ این‌ به‌ بطالت‌ آمد و به‌ تاریكی‌ رفت‌ و نام‌ او در ظلمت‌ مخفی‌ شد.5و آفتاب‌ را نیز ندید و ندانست‌. این‌ بیشتر از آن‌ آرامی‌ دارد.6و اگر هزار سال‌ بلكه‌ دو چندان‌ آن‌ زیست‌ كند و نیكویی‌ را نبیند، آیا همه‌ به‌ یكجا نمی‌روند؟7تمامی‌ مشقّت‌ انسان‌ برای‌ دهانش‌ می‌باشد؛ و معهذا جان‌ او سیر نمی‌شود.8زیرا كه‌ مرد حكیم‌ را از احمق‌ چه‌ برتری‌ است‌؟ و برای‌ فقیری‌ كه‌ می‌داند چه‌ طور پیش‌ زندگان‌ سلوك‌ نماید، چه‌ فایده‌ است‌؟9رؤیت‌ چشم‌ از شهوت‌ نفس‌ بهتر است‌. این‌ نیز بطالت‌ و در پی‌ باد زحمت‌ كشیدن‌ است‌.10هر چه‌ بوده‌ است‌ به‌ اسم‌ خود از زمان‌ قدیم‌ مسمّی‌ شده‌ است‌ و دانسته‌ شده‌ است‌ كه‌ او آدم‌ است‌ و به‌ آن‌ كسی‌ كه‌ از آن‌ تواناتر است‌ منازعه‌ نتواند نمود.11چونكه‌ چیزهای‌ بسیار هست‌ كه‌ بطالت‌ را می‌افزاید. پس‌ انسان‌ را چه‌ فضیلت‌ است‌؟12زیرا كیست‌ كه‌ بداند چه‌ چیز برای‌ زندگانی‌ انسان‌ نیكو است‌، در مدّتِ ایامِ حیاتِ باطلِ وی‌ كه‌ آنها را مثل‌ سایه‌ صرف‌ می‌نماید؟ و كیست‌ كه‌ انسان‌ را از آنچه‌ بعد از او زیر آفتاب‌ واقع‌ خواهد شد مخبر سازد؟

Chapter 7

1نیك‌نامی‌ از روغن‌ معطّر بهتر است‌ و روز مُمات‌ از روز ولادت‌.2رفتن‌ به‌ خانه‌ ماتم‌ از رفتن‌ به‌ خانه‌ ضیافت‌ بهتر است‌ زیرا كه‌ این‌آخرتِ همه‌ مردمان‌ است‌ و زندگان‌ این‌ را در دل‌ خود می‌نهند.3حزن‌ از خنده‌ بهتر است‌ زیرا كه‌ از غمگینی صورت‌، دل‌ اصلاح‌ می‌شود.4دل‌ حكیمان‌ در خانه‌ ماتم‌ است‌ و دل‌ احمقان‌ در خانه‌ شادمانی‌.5شنیدن‌ عتاب‌ حكیمان‌ بهتر است‌ از شنیدن‌ سرود احمقان‌،6زیرا خنده‌ احمقان‌ مثل‌ صدای‌ خارها در زیر دیگ‌ است‌ و این‌ نیز بطالت‌ است‌.7به‌ درستی‌ كه‌ ظلم‌، مردِ حكیم‌ را جاهل‌ می‌گرداند و رشوه‌، دل‌ را فاسد می‌سازد.8انتهای‌ امر از ابتدایش‌ بهتر است‌؛ و دل‌ حلیم‌ از دل‌ مغرور نیكوتر.9در دل‌ خود به‌ زودی‌ خشمناك‌ مشو زیرا خشم‌ در سینه‌ احمقان‌ مستقّر می‌شود.10مگو چرا روزهای‌ قدیم‌ از این‌ زمان‌ بهتر بود، زیرا كه‌ در این‌ خصوص‌ از روی‌ حكمت‌ سؤال‌ نمی‌كنی‌.11حكمت‌ مثل‌ میراث‌ نیكو است‌ بلكه‌ به‌ جهت‌ بینندگان‌ آفتاب‌ نیكوتر.12زیرا كه‌ حكمت‌ ملجایی‌ است‌ و نقره‌ ملجایی‌؛ اما فضیلتِ معرفت‌ این‌ است‌ كه‌ حكمت‌ صاحبانش‌ را زندگی‌ می‌بخشد.13اعمال‌ خدا را ملاحظه‌ نما زیرا كیست‌ كه‌ بتواند آنچه‌ را كه‌ او كج‌ ساخته‌ است‌ راست‌ نماید؟14در روز سعادتمندی‌ شادمان‌ باش‌ و در روز شقاوت‌ تأمل‌ نما زیرا خدا این‌ را به‌ ازاء آن‌ قرار داد كه‌ انسان‌ هیچ‌ چیز را كه‌ بعد از او خواهد شد دریافت‌ نتواند كرد.15این‌ همه‌ را در روزهای‌ بطالت‌ خود دیدم‌. مرد عادل‌ هست‌ كه‌ در عدالتش‌ هلاك‌ می‌شود ومرد شریر هست‌ كه‌ در شرارتش‌ عمر دراز دارد.16پس‌ گفتم‌ به‌ افراط‌ عادل‌ مباش‌ و خود را زیاده‌ حكیم‌ مپندار مبادا خویشتن‌ را هلاك‌ كنی‌.17و به‌ افراط‌ شریر مباش‌ و احمق‌ مشو مبادا پیش‌ از اجلت‌ بمیری‌.18نیكو است‌ كه‌ به‌ این‌ متمسّك‌ شوی‌ و از آن‌ نیز دست‌ خود را برنداری‌ زیرا هر كه‌ از خدا بترسد، از این‌ هر دو بیرون‌ خواهد آمد.19حكمت‌ مرد حكیم‌ را توانایی‌ می‌بخشد بیشتر از ده‌ حاكم‌ كه‌ در یك‌ شهر باشند.20زیرا مرد عادلی‌ در دنیا نیست‌ كه‌ نیكویی‌ ورزد و هیچ‌ خطا ننماید.21و نیز به‌ همه‌ سخنانی‌ كه‌ گفته‌ شود دل‌ خود را منه‌، مبادا بنده‌ خود را كه‌ تو را لعنت‌ می‌كند بشنوی‌.22زیرا دلت‌ می‌داند كه‌ تو نیز بسیار بارها دیگران‌ را لعنت‌ نموده‌ای‌.23این‌ همه‌ را با حكمت‌ آزمودم‌ و گفتم‌ به‌ حكمت‌ خواهم‌ پرداخت‌ اما آن‌ از من‌ دور بود.24آنچه‌ هست‌، دور و بسیار عمیق‌ است‌. پس‌ كیست‌ كه‌ آن‌ را دریافت‌ نماید؟25پس‌ برگشته‌ دل‌ خود را بر معرفت‌ و بحث‌ و طلب‌ حكمت‌ و عقل‌ مشغول‌ ساختم‌ تا بدانم‌ كه‌ شرارت‌ حماقت‌ است‌ و حماقت‌ دیوانگی‌ است‌.26و دریافتم‌ كه‌ زنی‌ كه‌ دلش‌ دامها و تله‌ها است‌ و دستهایش‌ كمندها می‌باشد، چیز تلختر از موت‌ است‌. هر كه‌ مقبول‌ خدا است‌، از وی‌ رستگار خواهد شد اما خطاكار گرفتار وی‌ خواهد گردید.27جامعه‌ می‌گوید كه‌ اینك‌ چون‌ این‌ را با آن‌ مقابله‌ كردم‌ تا نتیجه‌ را دریابم‌ این‌ را دریافتم‌،28كه‌ جان‌ من‌ تا به‌ حال‌ آن‌ را جستجو می‌كند و نیافتم‌. یك‌ مرد از هزار یافتم‌ اما از جمیع‌ آنها زنی‌ نیافتم‌.29همانا این‌ را فقط‌ دریافتم‌ كه‌ خدا آدمی‌ را راست‌ آفرید، اما ایشان‌ مخترعات‌ بسیارطلبیدند.

Chapter 8

1كیست‌ كه‌ مثل‌ مرد حكیم‌ باشد وكیست‌ كه تفسیر امر را بفهمد؟ حكمت‌ روی‌ انسان‌ را روشن‌ می‌سازد و سختی‌ چهره‌ او تبدیل‌ می‌شود.2من‌ تو را می‌گویم‌ حكم‌ پادشاه‌ را نگاه‌ دار و این‌ را به‌ سبب‌ سوگند خدا.3شتاب‌ مكن‌ تا از حضور وی‌ بروی‌ و در امر بد جزم‌ منما زیرا كه‌ او هر چه‌ می‌خواهد به‌ عمل‌ می‌آورد.4جایی‌ كه‌ سخن‌ پادشاه‌ است‌ قوّت‌ هست‌ و كیست‌ كه‌ به‌ او بگوید چه‌ می‌كنی‌؟5هر كه‌ حكم‌ را نگاه‌ دارد هیچ‌ امر بد را نخواهد دید. و دل‌ مرد حكیم‌ وقت‌ و قانون‌ را می‌داند.6زیرا كه‌ برای‌ هر مطلب‌ وقتی‌ و قانونی‌ است‌ چونكه‌ شرارت‌ انسان‌ بر وی‌ سنگین‌ است‌.7زیرا آنچه‌ را كه‌ واقع‌ خواهد شد او نمی‌داند؛ و كیست‌ كه‌ او را خبر دهد كه‌ چگونه‌ خواهد شد؟8كسی‌ نیست‌ كه‌ بر روح‌ تسلّط‌ داشته‌ باشد تا روح‌ خود را نگاه‌ دارد و كسی‌ بر روز موت‌ تسلّط‌ ندارد؛ و در وقت‌ جنگ‌ مرخّصی‌ نیست‌ و شرارت‌ صاحبش‌ را نجات‌ نمی‌دهد.9این‌ همه‌ را دیدم‌ و دل‌ خود را بر هر عملی‌ كه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ شود مشغول‌ ساختم‌، وقتی‌ كه‌ انسان‌ بر انسان‌ به‌ جهت‌ ضررش‌ حكمرانی‌ می‌كند.10و همچنین‌ دیدم‌ كه‌ شریران‌ دفن‌ شدند، و آمدند و از مكان‌ مقدّس‌ رفتند و در شهری‌ كه‌ در آن‌ چنین‌ عمل‌ نمودند، فراموش‌ شدند. این‌ نیز بطالت‌ است‌.11چونكه‌ فتوی‌ بر عمل‌ بد بزودی‌ مجرا نمی‌شود، از این‌ جهت‌ دل‌ بنی‌آدم‌ در اندرون‌ ایشان‌ برای‌ بدكرداری‌ جازم‌می‌شود.12اگر چه‌ گناهكار صد مرتبه‌ شرارت‌ ورزد و عمر دراز كند، معهذا می‌دانم‌ برای‌ آنانی‌ كه‌ از خدا بترسند و به‌ حضور وی‌ خائف‌ باشند، سعادتمندی‌ خواهد بود.13اما برای‌ شریر سعادتمندی‌ نخواهد بود و مثل‌ سایه‌، عمر دراز نخواهد كرد چونكه‌ از خدا نمی‌ترسد.14بطالتی‌ هست‌ كه‌ بر روی‌ زمین‌ كرده‌ می‌شود، یعنی‌ عادلان‌ هستند كه‌ بر ایشان‌ مثل‌ عمل‌ شریران‌ واقع‌ می‌شود و شریران‌اند كه‌ بر ایشان‌ مثل‌ عمل‌ عادلان‌ واقع‌ می‌شود. پس‌ گفتم‌ كه‌ این‌ نیز بطالت‌ است‌.15آنگاه‌ شادمانی‌ را مدح‌ كردم‌ زیرا كه‌ برای‌ انسان‌ زیر آسمان‌ چیزی‌ بهتر از این‌ نیست‌ كه‌ بخورد و بنوشد و شادی‌ نماید و این‌ در تمامی‌ ایام‌ عمرش‌ كه‌ خدا در زیر آفتاب‌ به‌ وی‌ دهد، در محنتش‌ با او باقی‌ ماند.16چونكه‌ دل‌ خود را بر آن‌ نهادم‌ تا حكمت‌ را بفهمم‌ و تا شغلی‌ را كه‌ بر روی‌ زمین‌ كرده‌ شود ببینم‌ (چونكه‌ هستند كه‌ شب‌ و روز خواب‌ را به‌ چشمان‌ خود نمی‌بینند)،17آنگاه‌ تمامی‌ صنعت‌ خدا را دیدم‌ كه‌ انسان‌، كاری‌ را كه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ می‌شود، نمی‌تواند درك‌ نماید و هر چند انسان‌ برای‌ تجسّس‌ آن‌ زیاده‌تر تفحّص‌ نماید، آن‌ را كمتر درك‌ می‌نماید؛ و اگر چه‌ مرد حكیم‌ نیز گمان‌ برد كه‌ آن‌ را می‌داند، اما آن‌ را درك‌ نخواهد نمود.

Chapter 9

1زیرا كه‌ جمیع‌ این‌ مطالب‌ را در دل‌ خود نهادم‌ و این‌ همه‌ را غور نمودم‌ كه‌ عادلان‌ و حكیمان‌ و اعمال‌ ایشان‌ در دست‌ خداست‌. خواه‌ محبت‌ و خواه‌ نفرت‌، انسان‌ آن‌ را نمی‌فهمـد. همه‌ چیز پیش‌ روی‌ ایشان‌ است‌.2همه‌ چیز برای‌ همه‌ كس‌ مساوی‌ است‌. برای‌ عادلان‌ و شریران‌یك‌ واقعه‌ است‌؛ برای‌ خوبان‌ و طاهران‌ و نجسان‌؛ برای‌ آنكه‌ ذبح‌ می‌كند و برای‌ آنكه‌ ذبح‌ نمی‌كند واقعه‌ یكی‌ است‌. چنانكه‌ نیكانند همچنان‌ گناهكارانند؛ و آنكه‌ قسم‌ می‌خورد و آنكه‌ از قسم‌ خوردن‌ می‌ترسد مساوی‌اند.3در تمامی‌ اعمالی‌ كه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ می‌شود، از همه‌ بدتر این‌ است‌ كه‌ یك‌ واقعه‌ بر همه‌ می‌شود؛ و اینكه‌ دل‌ بنی‌آدم‌ از شرارت‌ پر است‌ و مادامی‌ كه‌ زنده‌ هستند، دیوانگی‌ در دل‌ ایشان‌ است‌ و بعد از آن‌ به‌ مردگان‌ می‌پیوندند.4زیرا برای‌ آنكه‌ با تمامی‌ زندگان‌ می‌پیوندد، امید هست‌ چونكه‌ سگ‌ زنده‌ از شیر مرده‌ بهتر است‌.5زانرو كه‌ زندگان‌ می‌دانند كه‌ باید بمیرند، اما مردگان‌ هیچ‌ نمی‌دانند و برای‌ ایشان‌ دیگر اجرت‌ نیست‌ چونكه‌ ذكر ایشان‌ فراموش‌ می‌شود.6هم‌ محبت‌ و هم‌ نفرت‌ و حسد ایشان‌، حال‌ نابود شده‌ است‌ و دیگر تا به‌ ابد برای‌ ایشان‌ از هر آنچه‌ زیر آفتاب‌ كرده‌ می‌شود، نصیبی‌ نخواهد بود.7پس‌ رفته‌، نان‌ خود را به‌ شادی‌ بخور و شراب‌ خود را به‌ خوشدلی‌ بنوش‌ چونكه‌ خدا اعمال‌ تو را قبل‌ از این‌ قبول‌ فرموده‌ است‌.8لباس‌ تو همیشه‌ سفید باشد و بر سر تو روغن‌ كم‌ نشود.9جمیع‌ روزهای‌ عمر باطل‌ خود را كه‌ او تو را در زیر آفتاب‌ بدهد، با زنی‌ كه‌ دوست‌ می‌داری‌ در جمیع‌ روزهای‌ بطالت‌ خود خوش‌ بگذران‌. زیرا كه‌ از حیات‌ خود و از زحمتی‌ كه‌ زیر آفتاب‌ می‌كشی‌ نصیب‌ تو همین‌ است‌.10هر چه‌ دستت‌ به‌ جهت‌ عمل‌ نمودن‌ بیابد، همان‌ را با توانایی‌ خود به‌ عمل‌ آور چونكه‌ در عالم‌ اموات‌ كه‌ به‌ آن‌ می‌روی‌ نه‌ كار و نه‌ تدبیر و نه‌ علم‌ و نه‌ حكمت‌ است‌.11برگشتم‌ و زیر آفتاب‌ دیدم‌ كه‌ مسابقت‌ برای‌ تیزروان‌ و جنگ‌ برای‌ شجاعان‌ و نان‌ نیزبرای‌ حكیمان‌ و دولت‌ برای‌ فهیمان‌ و نعمت‌ برای‌ عالمان‌ نیست‌، زیرا كه‌ برای‌ جمیع‌ ایشان‌ وقتی‌ و اتفاقی‌ واقع‌ می‌شود.12و چونكه‌ انسان‌ نیز وقت‌ خود را نمی‌داند، پس‌ مثل‌ ماهیانی‌ كه‌ در تور سخت‌ گرفتار و گنجشكانی‌ كه‌ در دام‌ گرفته‌ می‌شوند، همچنان‌ بنی‌آدم‌ به‌ وقت‌ نامساعد، هر گاه‌ آن‌ بر ایشان‌ ناگهان‌ بیفتد، گرفتار می‌گردند.13و نیز این‌ حكم‌ را در زیر آفتاب‌ دیدم‌ و آن‌ نزد من‌ عظیم‌ بود:14شهری‌ كوچك‌ بود كه‌ مردان‌ در آن‌ قلیل‌العدد بودند و پادشاهی‌ بزرگ‌ بر آن‌ آمده‌، آن‌ را محاصره‌ نمود و سنگرهای‌ عظیم‌ برپا كرد.15و در آن‌ شهر مردی‌ فقیرِ حكیم‌ یافت‌ شد، كه‌ شهر را به‌ حكمت‌ خود رهانید، اما كسی‌ آن‌ مرد فقیر را بیاد نیاورد.16آنگاه‌ من‌ گفتم‌ حكمت‌ از شجاعت‌ بهتر است‌، هر چند حكمت‌ این‌ فقیر را خوار شمردند و سخنانش‌ را نشنیدند.17سخنان‌ حكیمان‌ كه‌ به‌ آرامی‌ گفته‌ شود، از فریاد حاكمی‌ كه‌ در میان‌ احمقان‌ باشد زیاده‌ مسموع‌ می‌گردد.18حكمت‌ از اسلحه‌ جنگ‌ بهتر است‌. اما یك‌ خطاكار نیكویی‌ بسیار را فاسد تواند نمود.

Chapter 10

1مگسهای‌ مرده‌ روغن‌ عطّار را متعفّن‌ وفاسد می‌سازد، و اندك‌ حماقتی‌ از حكمت‌ و عزّت‌ سنگینتر است‌.2دل‌ مرد حكیم‌ بطرف‌ راستش‌ مایل‌ است‌ و دل‌ احمق‌ بطرف‌ چپش‌.3و نیز چون‌ احمق‌ به‌ راه‌ می‌رود، عقلش‌ ناقص‌ می‌شود و به‌ هر كس‌ می‌گوید كه‌ احمق‌ هستم‌.4اگر خشم‌ پادشاه‌ بر تو انگیخته‌ شود، مكان‌خود را ترك‌ منما زیرا كه‌ تسلیم‌، خطایای‌ عظیم‌ را می‌نشاند.5بدی ‌ای‌ هست‌ كه‌ زیر آفتاب‌ دیده‌ام‌ مثل‌ سهوی‌ كه‌ از جانب‌ سلطان‌ صادر شود.6جهالت‌ بر مكان‌های‌ بلند برافراشته‌ می‌شود و دولتمندان‌ در مكان‌ اسفل‌ می‌نشینند.7غلامان‌ را بر اسبان‌ دیدم‌ و امیران‌ را مثل‌ غلامان‌ بر زمین‌ روان‌.8آنكه‌ چاه‌ می‌كند در آن‌ می‌افتد و آنكه‌ دیوار را می‌شكافد، مار وی‌ را می‌گزد.9آنكه‌ سنگها را می‌كند، از آنها مجروح‌ می‌شود و آنكه‌ درختان‌ را می‌برد از آنها در خطر می‌افتد.10اگر آهن‌ كند باشد و دمش‌ را تیز نكنند، باید قوّت‌ زیاده‌ بكار آورد؛ اما حكمت‌ به‌ جهت‌ كامیابی‌ مفید است‌.11اگر مار پیش‌ از آنكه‌ افسون‌ كنند بگزد، پس‌ افسونگر چه‌ فایده‌ دارد؟12سخنان‌ دهان‌ حكیم‌ فیض‌ بخش‌ است‌، اما لبهای‌ احمق‌ خودش‌ را می‌بلعد.13ابتدای‌ سخنان‌ دهانش‌ حماقت‌ است‌ و انتهای‌ گفتارش‌ دیوانگی‌ موذی‌ می‌باشد.14احمق‌ سخنان‌ بسیار می‌گوید، اما انسان‌ آنچه‌ را كه‌ واقع‌ خواهد شد نمی‌داند؛ و كیست‌ كه‌ او را از آنچه‌ بعد از وی‌ واقع‌ خواهد شد مخبر سازد؟15محنت‌ احمقان‌ ایشان‌ را خسته‌ می‌سازد چونكه‌ نمی‌دانند چگونه‌ به‌ شهر باید رفت‌.16وای‌ بر تو ای‌ زمین‌ وقتی‌ كه‌ پادشاه‌ تو طفل‌ است‌ و سرورانت‌ صبحگاهان‌ می‌خورند.17خوشابحال‌ تو ای‌ زمین‌ هنگامی‌ كه‌ پادشاه‌ تو پسر نجبا است‌ و سرورانت‌ در وقتش‌ برای‌ تقویت‌ می‌خورند و نه‌ برای‌ مستی‌.18از كاهلی‌ سقف‌ خراب‌ می‌شود و از سستی دستها، خانه‌ آب‌ پس‌ می‌دهد.19بزم‌ به‌ جهت‌ لهو و لعب‌ می‌كنند و شراب‌ زندگانی‌ را شادمان‌ می‌سازد، اما نقره‌ همه‌ چیز را مهیا می‌كند.20پادشاه‌ را در فكر خود نیز نفرین‌ مكن‌ و دولتمند را در اطاق‌ خوابگاه‌ خویش‌ لعنت‌ منما زیرا كه‌ مرغ‌ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع‌ خواهد ساخت‌.

Chapter 11

1نان‌ خود را بروی‌ آبها بینداز، زیرا كه‌ بعد از روزهای‌ بسیار آن‌ را خواهی‌ یافت‌.2نصیبی‌ به‌ هفت‌ نفر بلكه‌ به‌ هشت‌ نفر ببخش‌ زیرا كه‌ نمی‌دانی‌ چه‌ بلا بر زمین‌ واقع‌ خواهد شد.3اگر ابرها پر از باران‌ شود، آن‌ را بر زمین‌ می‌باراند و اگر درخت‌ بسوی‌ جنوب‌ یا بسوی‌ شمال‌ بیفتد، در همانجا كه‌ درخت‌ افتاده‌ است‌ خواهد ماند.4آنكه‌ به‌ باد نگاه‌ می‌كند، نخواهد كِشت‌ و آنكه‌ به‌ ابرها نظر نماید، نخواهد دروید.5چنانكه‌ تو نمی‌دانی‌ كه‌ راه‌ باد چیست‌ یا چگونه‌ استخوانها در رحم‌ زن‌ حامله‌ بسته‌ می‌شود؛ همچنین‌ عمل‌ خدا را كه‌ صانع‌ كلّ است‌ نمی‌فهمی‌.6بامدادان‌ تخم‌ خود را بكار و شامگاهان‌ دست‌ خود را باز مدار زیرا تو نمی‌دانی‌ كدام‌ یك‌ از آنها این‌ یا آن‌ كامیاب‌ خواهد شد یا هر دو آنها مثل‌ هم‌ نیكو خواهد گشت‌.7البته‌ روشنایی‌ شیرین‌ است‌ و دیدن‌ آفتاب‌ برای‌ چشمان‌ نیكو است‌.8هر چند انسان‌ سالهای‌ بسیار زیست‌ نماید و در همه‌ آنها شادمان‌ باشد، لیكن‌ باید روزهای‌ تاریكی‌ را به‌ یاد آورد چونكه‌ بسیار خواهد بود. پس‌ هر چه‌ واقع‌ می‌شود بطالت‌ است‌.9ای‌ جوان‌ در وقت‌ شباب‌ خود شادمان‌ باش‌ ودر روزهای‌ جوانی‌ات‌ دلت‌ تو را خوش‌ سازد و در راههای‌ قلبت‌ و بر وفق‌ رؤیت‌ چشمانت‌ سلوك‌ نما، لیكن‌ بدان‌ كه‌ به‌ سبب‌ این‌ همه‌ خدا تو را به‌ محاكمه‌ خواهد آورد.10پس‌ غم‌ را از دل‌ خود بیرون‌ كن‌ و بدی‌ را از جسد خویش‌ دور نما زیرا كه‌ جوانی‌ و شباب‌ باطل‌ است‌.

Chapter 12

1پس‌ آفریننده‌ خود را در روزهای جوانی‌ات‌ بیاد آور قبل‌ از آنكه‌ روزهای‌ بلا برسد و سالها برسد كه‌ بگویی‌ مرا از اینها خوشی‌ نیست‌.2قبل‌ از آنكه‌ آفتاب‌ و نور و ماه‌ و ستارگان‌ تاریك‌ شود و ابرها بعد از باران‌ برگردد؛3در روزی‌ كه‌ محافظان‌ خانه‌ بلرزند و صاحبان‌ قوّت‌، خویشتن‌ را خم‌ نمایند و دستاس‌كنندگان‌ چونكه‌ كم‌انـد باز ایستنـد و آنانـی‌ كه‌ از پنجره‌هـا می‌نگرند تاریك‌ شونـد.4و درهـا در كوچـه‌ بستـه‌ شود و آواز آسیاب‌ پست‌ گـردد و از صـدای‌ گنجشك‌ برخیزد و جمیع‌ مغنیات‌ ذلیل‌ شوند.5و از هر بلندی‌ بترسند و خوفها در راه‌ باشد و درخت‌ بادام‌ شكوفـه‌ آورد و ملخـی‌ بـار سنگیـن‌ باشـد و اشتها بریـده‌ شـود. چونكه‌ انسان‌ به‌ خانه‌ جاودانی‌ خود می‌رود و نوحه‌گـران‌ در كوچه‌ گردش‌ می‌كنند.6قبـل‌ از آنكه‌ مفتـول‌ نقـره‌ گسیخته‌ شود و كاسه‌ طلا شكسته‌ گردد و سبو نزد چشمه‌ خرد شود و چرخ‌ بر چاه‌ منكسر گردد،7و خاك‌ به‌ زمین‌ برگردد به‌ طـوری‌ كه‌ بود، و روح‌ نزد خدا كه‌ آن‌ را بخشیده‌ بود رجوع‌ نمایـد.8باطل‌اباطیل‌ جامعه‌ می‌گوید: همه‌ چیز بطالت‌ است‌.9و دیگر چونكه‌ جامعه‌ حكیم‌ بود باز هم‌، معرفت‌ را به‌ قوم‌ تعلیم‌ می‌داد و تفكّرنموده‌، غور رسی‌ می‌كرد و مثل‌های‌ بسیار تألیف‌ نمود.10جامعه‌ تفحّص‌ نمود تا سخنان‌ مقبول‌ را پیدا كند و كلمات‌ راستی‌ را كه‌ به‌ استقامت‌ مكتوب‌ باشد.11سخنان‌ حكیمان‌ مثل‌ سُكهای‌ گاورانی‌ است‌ و كلمات‌ اربابِ جماعت‌ مانند میخهای‌ محكم‌ شده‌ می‌باشد، كه‌ از یك‌ شبان‌ داده‌ شود.12و علاوه‌ بر اینها، ای‌ پسر من‌ پند بگیر. ساختنِ كتابهای‌ بسیار انتها ندارد و مطالعه‌ زیاد، تَعَب‌ بدن‌ است.13پس‌ ختم‌ تمام‌ امر را بشنویم‌. از خدا بترس‌ و اوامر او را نگاه‌ دار چونكه‌ تمامی‌ تكلیف‌ انسان‌ این‌ است‌.14زیرا خدا هر عمل‌ را با هر كار مخفی‌ خواه‌ نیكو و خواه‌ بد باشد، به‌ محاكمه‌ خواهد آورد.

## غزلی از غزلها

Chapter 1

1غزل‌ غزلها كه‌ از آن‌ سلیمان‌ است‌.2محبوبه‌: او مرا به‌ بوسه‌های‌ دهان‌ خود ببوسد زیرا كه‌ محبّت‌ تو از شراب‌ نیكوتر است‌.3عطرهای‌ تو بوی‌ خوش‌ دارد و اسم‌ تو مثل‌ عطر ریخته‌ شده‌ می‌باشد. بنابراین‌ دوشیزگان‌، تو را دوست‌ می‌دارند.4مرا بِكِش‌ تا در عقب‌ تو بدویم‌. پادشاه‌ مرا به‌ حجله‌های‌ خود آورد. از تو وجد و شادی‌ خواهیم‌ كرد. محبّت‌ تو را از شراب‌ زیاده‌ ذكر خواهیم‌ نمود. تو را از روی‌ خلوص‌ دوست‌ می‌دارند.5ای‌ دختران‌ اورشلیم‌، من‌ سیه‌ فام‌ امّا جمیل‌ هستم‌، مثل‌ خیمه‌های‌ قیدار و مانند پرده‌های‌ سلیمان‌.6بر من‌ نگاه‌ نكنید چونكه‌ سیه‌فام‌ هستم‌، زیرا كه‌ آفتاب‌ مرا سوخته‌ است‌. پسران‌ مادرم‌ بر من‌ خشم‌ نموده‌، مرا ناطور تاكستانها ساختند، امّا تاكستان‌ خود را دیده‌بانی‌ ننمودم‌.7ای‌ حبیب‌ جان‌ من‌، مرا خبر ده‌ كه‌ كجا می‌چرانی‌ و در وقت‌ ظهر گلّه‌ را كجا می‌خوابانی‌؟ زیرا چرا نزد گله‌های‌ رفیقانت‌ مثل‌ آواره‌ گردم‌.8محبوب‌: ای‌ جمیل‌تر از زنان‌، اگر نمی‌دانی‌، در اثر گله‌ها بیرون‌ رو و بزغاله‌هایت‌ را نزد مسكن‌های‌شبانان‌ بچران‌.9ای‌ محبوبه‌ من‌، تو را به‌ اسبی‌ كه‌ در ارابۀ فرعون‌ باشد تشبیه‌ داده‌ام‌.10رخسارهایت‌ به‌ جواهرها و گردنت‌ به‌ گردن‌بندها چه‌ بسیار جمیل‌ است‌.11محبوبه‌: زنجیرهای‌ طلا با حَبّه‌های‌ نقره‌ برای‌ تو خواهیم‌ ساخت‌.12چون‌ پادشاه‌ بر سفره‌ خود می‌نشیند، سنبل‌ من‌ بوی‌ خود را می‌دهد.13محبوب‌ من‌، مرا مثل‌ طَبله‌ مرّ است‌ كه‌ در میان‌ پستانهای‌ من‌ می‌خوابد.14محبوب‌: محبوب‌ من‌، برایم‌ مثل‌ خوشه‌بان‌ در باغهای‌ عین‌جدی‌ می‌باشد.15اینك‌ تو زیبا هستی‌ ای‌ محبوبه‌ من‌، اینك‌ تو زیبا هستی‌ و چشمانت‌ مثل‌ چشمان‌ كبوتر است‌.16محبوبه‌: اینك‌ تو زیبا و شیرین‌ هستی‌ ای‌ محبوب‌ من‌ و تخت‌ ما هم‌ سبز است‌.17محبوب‌: تیرهای‌ خانه‌ ما از سرو آزاد است‌ و سقف‌ ما از چوب‌ صنوبر.

Chapter 2

1محبوبه‌: من‌ نرگس‌ شارون‌ و سوسن‌ وادیها هستم‌.2محبوب‌: چنانكه‌ سوسن‌ در میان‌ خارها همچنان‌ محبوبه‌ من‌ در میان‌ دختران‌ است‌.3محبوبه‌: چنانكه‌ سیب‌ در میان‌ درختان‌ جنگل‌، همچنان‌ محبوب‌ من‌ در میان‌ پسران‌ است‌. در سایه‌ وی‌ به‌ شادمانی‌ نشستم‌ و میوه‌اش‌ برای‌ كامم‌ شیرین‌ بود.4مرا به‌ میخانه‌ آورد و عَلَم‌ وی‌ بالای‌ سر من‌ محبّت‌ بود.5مرا به‌ قرصهای‌ كشمش‌ تقویت‌ دهید و مرا به‌ سیبها تازه‌ سازید، زیرا كه‌ من‌ از عشق‌ بیمار هستم‌.6دست‌ چپش‌ در زیر سر من‌ است‌ و دست‌ راستش‌ مرا در آغوش‌ می‌كشد.7ای‌ دختران‌ اورشلیم‌، شما را به‌ غزالها و آهوهای‌ صحرا قسم‌ می‌دهم‌ كه‌ محبوب‌ مرا تا خودش‌ نخواهد بیدار نكنید و برنینگیزانید.8آواز محبوب‌ من‌ است‌، اینك‌ بر كوهها جستان‌ و بر تلّها خیزان‌ می‌آید.9محبوب‌ من‌ مانند غزال‌ یا بچه‌ آهو است‌. اینك‌ او در عقب‌ دیوار ما ایستاده‌، از پنجره‌ها می‌نگرد و از شبكه‌ها خویشتن‌ را نمایان‌ می‌سازد.10محبوب‌ من‌ مرا خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ محبوبه‌ من‌ و ای‌ زیبایی‌ من‌ برخیز و بیا.11زیرا اینك‌ زمستان‌ گذشته‌ و باران‌ تمام‌ شده‌ و رفته‌ است‌.12گلها بر زمین‌ ظاهر شده‌ و زمان‌ اَلحان‌ رسیده‌ و آواز فاخته‌ در ولایت‌ ما شنیده‌ می‌شود.13درخت‌ انجیر میوه‌ خود را می‌رساند و موها گل‌ آورده‌، رایحه‌ خوش‌ می‌دهد. ای‌ محبوبه‌ من‌ و ای‌ زیبایی‌ من‌، برخیز و بیا.»14محبوب‌: ای‌ كبوتر من‌ كه‌ در شكافهای‌ صخره‌ و در ستر سنگهای‌ خارا هستی‌، چهره‌ خود را به‌ من‌ بنما و آوازت‌ را به‌ من‌ بشنوان‌ زیرا كه‌ آواز تو لذیذ و چهره‌ات‌ خوشنما است‌.15شغالها، شغالهای‌ كوچك‌ را كه‌ تاكستانها را خراب‌ می‌كنند برای‌ ما بگیرید، زیرا كه‌ تاكستانهای‌ ما گل‌ آورده‌ است‌.16محبوبه‌: محبوبم‌ از آن‌ من‌ است‌ و من‌ از آن‌ وی‌ هستم‌. در میان‌ سوسنها می‌چراند.17ای‌ محبوب‌ من‌، برگرد و تا نسیم‌ روز بوزد و سایه‌ها بگریزد، (مانند) غزال‌ یا بچه‌ آهو بر كوههای‌ باتر باش‌.

Chapter 3

1شبانگاه‌ در بستر خود او را كه‌ جانم‌ دوست‌می‌دارد طلبیدم‌. او را جستجو كردم‌ امّا نیافتم‌.2گفتم‌ الا´ن‌ برخاسته‌، در كوچه‌ها و شوارع‌ شهر گشته‌، او را كه‌ جانم‌ دوست‌ می‌دارد خواهم‌ طلبید. او را جستجو كردم‌ امّا نیافتم‌.3كشیكچیانی‌ كه‌ در شهر گردش‌ می‌كنند، مرا یافتند. گفتم‌ كه‌ «آیا محبوب‌ جان‌ مرا دیده‌اید؟»4از ایشان‌ چندان‌ پیش‌ نرفته‌ بودم‌ كه‌ او را كه‌ جانم‌ دوست‌ می‌دارد، یافتم‌. و او را گرفته‌، رها نكردم‌ تا به‌ خانه‌ مادر خود و به‌ حجره‌ والده‌خویش‌ در آوردم‌.5ای‌ دختران‌ اورشلیم‌، شما را به‌ غزالها و آهوهای‌ صحرا قسم‌ می‌دهم‌ كه‌ محبوب‌ مرا تا خودش‌ نخواهد بیدار مكنید و برمینگیزانید.6این‌ كیست‌ كه‌ مثل‌ ستونهای‌ دود از بیابان‌ برمی‌آید و به‌ مرّ و بخور و به‌ همه‌ عطریات‌ تاجران‌ معطّر است‌؟7اینك‌ تخت‌ روان‌ سلیمان‌ است‌ كه‌ شصت‌ جبّار از جبّاران‌ اسرائیل‌ به‌ اطراف‌ آن‌ می‌باشند.8همگی‌ ایشان‌ شمشیر گرفته‌ و جنگ‌ آزموده‌ هستند. شمشیر هر یك‌ به‌ سبب‌ خوف‌شب‌ بر رانش‌ بسته‌ است‌.9سلیمان‌ پادشاه‌ تخت‌ روانی‌ برای‌ خویشتن‌ از چوب‌ لبنان‌ ساخت‌.10ستونهایش‌ را از نقره‌ و سقفش‌ را از طلا و كرسی‌اش‌ را از ارغوان‌ ساخت‌، و وسطش‌ به‌ محبّت‌ دختران‌ اورشلیم‌ مُعَرَّق‌ بود.11ای‌ دختران‌ صهیون‌، بیرون‌ آیید و سلیمان‌ پادشاه‌ را ببینید، با تاجی‌ كه‌ مادرش‌ در روز عروسی‌ وی‌ و در روز شادی‌ دلش‌ آن‌ را بر سر وی‌ نهاد.

Chapter 4

1محبوب‌: اینك‌ تو زیبا هستی‌ ای‌ محبوبه‌ من‌، اینك تو زیبا هستی‌ و چشمانت‌ از پشت‌ بُرقِع‌ تو مثل‌ چشمان‌ كبوتر است‌ و موهایت‌ مثل‌ گله‌ بزها است‌ كه‌ بر جانب‌ كوه‌ جلعاد خوابیده‌اند.2دندانهایت‌ مثل‌ گله‌ گوسفندان‌ پشم‌ بریده‌ كه‌ از شستن‌ برآمده‌ باشند و همگی‌ آنها توأم‌ زاییده‌ و در آنها یكی‌ هم‌ نازاد نباشد.3لبهایت‌ مثل‌ رشته‌ قرمز و دهانت‌ جمیل‌ است‌ و شقیقه‌هایت‌ در عقب‌ بُرقِع‌ تو مانند پاره‌ انار است‌.4گردنت‌ مثل‌ برج‌ داود است‌ كه‌ به‌ جهت‌ سلاح‌ خانه‌ بنا شده‌ است‌ و در آن‌ هزار سپر یعنی‌ همه‌ سپرهای‌ شجاعان‌ آویزان‌ است‌.5دو پستانت‌ مثل‌ دو بچه‌ توأم‌ آهو می‌باشد كه‌ در میان‌ سوسنها می‌چرند،6تا نسیم‌ روز بوزد و سایه‌ها بگریزد. به‌ كوه‌ مرّ و به‌ تلّ كندر خواهم‌ رفت‌.7ای‌ محبوبه‌ من‌، تمامی‌ تو زیبا می‌باشد. در تو عیبی‌ نیست‌.8بیا با من‌ از لبنان‌ ای‌ عروس‌، با من‌ از لبنان‌ بیا. از قلّه‌ اَمانه‌ از قلّه‌ شَنیر و حَرمون‌ از مَغارَه‌های‌ شیرها و از كوههای‌ پلنگها بنگر.9ای‌ خواهر و عروس‌ من‌، دلم‌ را به‌ یكی‌ از چشمانت‌ و به‌ یكی‌ از گردن‌بندهای‌ گردنت‌ ربودی‌.10ای‌ خواهر و عروس‌ من‌، محبّتهایت‌ چه‌ بسیار لذیذاست‌. محبّتهایت‌ از شراب‌ چه‌ بسیار نیكوتر است‌ و بوی‌ عطرهایت‌ از جمیع‌ عطرها.11ای‌ عروس‌ من‌، لبهای‌ تو عسل‌ را می‌چكاند زیر زبان‌ تو عسل‌ و شیر است‌ و بوی‌ لباست‌ مثل‌ بوی‌ لبنان‌ است‌.12خواهر و عروس‌ من‌، باغی‌ بسته‌ شده‌ است‌. چشمه‌ مُقَفّل‌ و منبع‌ مختوم‌ است‌.13نهالهایت‌ بستان‌ انارها با میوه‌های‌ نفیسه‌ و بان‌ و سنبل‌ است‌.14سنبل‌ و زعفران‌ و نی‌ و دارچینی‌ با انواع‌ درختان‌ كندر، مرّ و عود با جمیع‌ عطرهای‌ نفیسه‌.15چشمه‌ باغها و بركه‌ آب‌ زنده‌ و نهرهایی‌ كه‌ از لبنان‌ جاری‌ است‌.16محبوبه‌: ای‌ باد شمال‌، برخیز و ای‌ باد جنوب‌، بیا. بر باغ‌ من‌ بوز تا عطرهایش‌ منتشر شود. محبوب‌ من‌ به‌ باغ‌ خود بیاید و میوه‌ نفیسه‌ خود را بخورد.

Chapter 5

1محبوب‌: ای‌ خواهر و عروس‌ من‌، به‌ باغ‌ خود آمدم‌.مرّ خود را با عطرهایم‌ چیدم‌. شانه‌ عسل‌ خود را با عسل‌ خویش‌ خوردم‌. شراب‌ خود را با شیر خویش‌ نوشیدم‌. دختران‌ اورشلیم‌: ای‌ دوستان‌ بخورید، و ای‌ یاران‌ بنوشید، و به‌ سیری‌ بیاشامید.2محبوبه‌: من‌ در خواب‌ هستم‌ امّا دلم‌ بیدار است‌. آواز محبوب‌ من‌ است‌ كه‌ در را می‌كوبد (و می‌گوید): «از برای‌ من‌ باز كن‌ ای‌ خواهر من‌! ای‌ محبوبه‌ من‌ و كبوترم‌ و ای‌ كامله‌ من‌! زیرا كه‌ سر من‌ از شبنم‌ وزلفهایم‌ از ترشّحات‌ شب‌ پر است‌.»3رخت‌ خود را كندم‌ چگونه‌ آن‌ را بپوشم‌؟ پایهای‌ خود را شستم‌ چگونه‌ آنها را چركین‌ نمایم‌؟4محبوب‌ من‌ دست‌ خویش‌ را از سوراخ‌ در داخل‌ ساخت‌ و احشایم‌ برای‌ وی‌ به‌ جنبش‌ آمد.5من‌ برخاستم‌ تا در را به‌ جهت‌ محبوب‌ خود باز كنم‌، و از دستم‌ مرّ و از انگشتهایم‌ مرّ صافی‌ بر دسته‌ قفل‌ بچكید.6به‌ جهت‌ محبوب‌ خود باز كردم‌؛ امّا محبوبم‌ روگردانیده‌، رفته‌ بود. چون‌ او سخن‌ می‌گفت‌ جان‌ از من‌ بدر شده‌ بود. او را جستجو كردم‌ و نیافتم‌ او را خواندم‌ و جوابم‌ نداد.7كشیكچیانی‌ كه‌ در شهر گردش‌ می‌كنند مرا یافتند، بزدند و مجروح‌ ساختند. دیده‌بانهای‌ حصارها بُرقِع‌ مرا از من‌ گرفتند.8ای‌ دختران‌ اورشلیم‌، شما را قسم‌ می‌دهم‌ كه‌ اگر محبوب‌ مرا بیابید، وی‌ را گویید كه‌ من‌ مریض‌ عشق‌ هستم‌.9دختران‌ اورشلیم‌: ای‌ زیباترین‌ زنان‌، محبوب‌ تو از سایر محبوبان‌ چه‌ برتری‌ دارد و محبوب‌ تو را بر سایر محبوبان‌ چه‌ فضیلت‌ است‌ كه‌ ما را چنین‌ قسم‌ می‌دهی‌؟10محبوبه‌: محبوب‌ من‌ سفید و سرخ‌ فام‌ است‌، و بر هزارها افراشته‌ شده‌ است‌.11سر او طلای‌ خالص‌ است‌ و زلفهایش‌ به‌ هم‌ پیچیده‌ و مانند غُراب‌ سیاه‌ فام‌ است‌.12چشمانش‌ كبوتران‌ نزد نهرهای‌ آب‌ است‌، با شیر شسته‌ شده‌ و در چشمخانه‌ خود نشسته‌.13رخسارهایش‌ مثل‌ باغچه‌ بَلَسان‌ و پشته‌های‌ ریاحین‌ می‌باشد. لبهایش‌ سوسنها است‌ كه‌ از آنها مرّ صافی‌می‌چكد.14دستهایش‌ حلقه‌های‌ طلاست‌ كه‌ به‌ زبرجدّ مُنَقَّش‌ باشد و بَرِ او عاج‌ شفّاف‌ است‌ كه‌ به‌ یاقوت‌ زرد مُرَصَّع‌ بُوَد.15ساقهایش‌ ستونهای‌ مرمر بر پایه‌های‌ زرِ ناب‌ مؤسّس‌ شده‌، سیمایش‌ مثل‌ لبنان‌ و مانند سروهای‌ آزاد برگزیده‌ است‌.16دهان‌ او بسیار شیرین‌ و تمام‌ او مرغوبترین‌ است‌. این‌ است‌ محبوب‌ من‌ و این‌ است‌ یار من‌، ای‌ دختران‌ اورشلیم‌.

Chapter 6

1دختران‌ اورشلیم‌: محبوب‌ تو كجا رفته‌ است‌ ای‌ زیباترین‌زنان‌؟ محبوب‌ تو كجا توجّه‌ نموده‌ است‌ تا او را با تو بطلبیم‌؟2محبوبه‌: محبوب‌ من‌ به‌ باغ‌ خویش‌ و نزد باغچه‌های‌ بَلَسان‌ فرود شده‌ است‌، تا در باغات‌ بچراند و سوسنها بچیند.3من‌ از آن‌ محبوب‌ خود و محبوبم‌ از آن‌ من‌ است‌. در میان‌ سوسنها گله‌ را می‌چراند.4محبوب‌: ای‌ محبوبه‌ من‌، تو مثل‌ تِرْصَه‌ جمیل‌ و مانند اورشلیم‌ زیبا و مثل‌ لشكرهای‌ بیدق‌دار مَهیب‌ هستی‌.5چشمانت‌ را از من‌ برگردان‌ زیرا آنها بر من‌ غالب‌ شده‌ است‌. مویهایت‌ مثل‌ گله‌ بزها است‌ كه‌ بر جانب‌ كوه‌ جلعاد خوابیده‌ باشند.6دندانهایت‌ مانند گله‌ گوسفندان‌ است‌ كه‌ از شستن‌ برآمده‌ باشند. و همگی‌ آنها توأم‌ زاییده‌ و در آنها یكی‌ هم‌ نازاد نباشد.7شقیقه‌هایت‌ در عقب‌ برقع‌ تو مانند پاره‌ انار است‌.8شصت‌ ملكه‌ و هشتاد مُتعِه‌ و دوشیزگان‌ بیشماره‌ هستند.9امّا كبوتر من‌ و كامله‌ من‌ یكی‌ است‌. او یگانه‌ مادر خویش‌ و مختاره‌ والده‌ خود می‌باشد. دختران‌ او را دیده‌، خجسته‌ گفتند. ملكه‌ها و متعه‌ها بر او نگریستند و او را مدح‌ نمودند.10دختران‌ اورشلیم‌: این‌ كیست‌ كه‌ مثل‌ صبح‌ می‌درخشد؟ و مانند ماه‌ جمیل‌ و مثل‌ آفتاب‌ طاهر و مانند لشكر بیدق‌دار مهیب‌ است‌؟11محبوب‌: به‌ باغ‌ درختان‌ جوز فرود شدم‌ تا سبزیهای‌ وادی‌ را بنگرم‌ و ببینم‌ كه‌ آیا مو شكوفه‌ آورده‌ و انار گل‌ كرده‌ است‌.12بی‌آنكه‌ ملتفت‌ شوم‌ كه‌ ناگاه‌ جانم‌ مرا مثل‌ عرابه‌های‌ عمّیناداب‌ ساخت‌.13دختران‌ اورشلیم‌: برگرد، برگرد ای‌ شولمّیت‌ برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم‌.

Chapter 7

1محبوب‌: در شولمیت‌ چه‌ می‌بینی‌؟ مثل‌ محفل‌ دو لشكر. ای‌ دخترِ مردِ شریف‌، پایهایت‌ در نعلین چه‌ بسیار زیبا است‌. حلقه‌های‌ رانهایت‌ مثل‌ زیورها می‌باشد كه‌ صنعت‌ دست‌ صنعت‌گر باشد.2ناف‌ تو مثل‌ كاسه‌ مدوّر است‌ كه‌ شراب‌ ممزوج‌ در آن‌ كم‌ نباشد. بَرِ تو توده‌ گندم‌ است‌ كه‌ سوسنها آن‌ را احاطه‌ كرده‌ باشد.3دو پستان‌ تو مثل‌ دو بچه‌ توأم‌ غزال‌ است‌.4گردن‌ تو مثل‌ برج‌ عاج‌ و چشمانت‌ مثل‌ بركه‌های‌ حَشبُون‌ نزد دروازه‌ بیت‌ رَبّیم‌. بینی‌ تو مثل‌ برج‌ لبنان‌ است‌ كه‌بسوی‌ دمشق‌ مشرف‌ می‌باشد.5سرت‌ بر تو مثل‌ كَرْمَلْ و موی‌ سرت‌ مانند ارغوان‌ است‌. و پادشاه‌ در طُرهّهایش‌ اسیر می‌باشد.6ای‌ محبوبه‌، چه‌ بسیار زیبا و چه‌ بسیار شیرین‌ به‌ سبب‌ لذّتها هستی‌.7این‌ قامت‌ تو مانند درخت‌ خرما و پستانهایت‌ مثل‌ خوشه‌های‌ انگور می‌باشد.8گفتم‌ كه‌ به‌ درخت‌ خرما برآمده‌، شاخه‌هایش‌ را خواهم‌ گرفت‌. و پستانهایت‌ مثل‌ خوشه‌های‌ انگور و بوی‌ نفس‌ تو مثل‌ سیبها باشد.9و دهان‌ تو مانند شراب‌ بهترین‌ برای‌ محبوبم‌ كه‌ به‌ ملایمت‌ فرو رود و لبهای‌ خفتگان‌ را متكلّم‌ سازد.10محبوبه‌: من‌ از آن‌ محبوب‌ خود هستم‌ و اشتیاق‌ وی‌ بر من‌ است.11بیا ای‌ محبوب‌ من‌ به‌ صحرا بیرون‌ برویم‌، و در دهات‌ ساكن‌ شویم‌.12و صبح‌ زود به‌ تاكستانها برویم‌ و ببینیم‌ كه‌ آیا انگور گل‌ كرده‌ و گلهایش‌ گشوده‌ و انارها گل‌ داده‌ باشد. در آنجا محبت‌ خود را به‌ تو خواهم‌ داد.13مهر گیاهها بوی‌ خود را می‌دهد و نزد درهای‌ ما، هر قسم‌ میوه‌ نفیس‌ تازه‌ و كُهنه‌ هست‌ كه‌ آنها را برای‌ تو ای‌ محبوب‌ من‌ جمع‌ كرده‌ام‌.

Chapter 8

1كاش‌ كه‌ مثل‌ برادر من‌ كه‌ پستانهای‌ مادر مرا مكید می‌بودی‌، تا چون‌ تو را بیرون‌ می‌یافتم‌، تو را می‌بوسیدم‌ و مرا رسوا نمی‌ساختند.2تو را رهبری‌ می‌كردم‌ و به‌ خانه‌ مادرم‌ در می‌آوردم‌ تا مرا تعلیم‌ می‌دادی‌ تا شراب‌ ممزوج‌ و عَصیر انار خود را به‌ تو می‌نوشانیدم‌.3دست‌ چپ‌ او زیر سر من‌ می‌بود و دست‌ راستش‌ مرا در آغوش‌ می‌كشید.4ای‌ دختران‌ اورشلیم‌ شما را قسم‌ می‌دهم‌ كه‌ محبوب‌ مرا تا خودش‌ نخواهد بیدار نكنید و برنینگیزانید.5دختران‌ اورشلیم‌: این‌ كیست‌ كه‌ بر محبوب‌ خود تكیه‌ كرده‌، از صحرا برمی‌آید؟ محبوبه‌: زیر درخت‌ سیب‌ تو را برانگیختم‌ كه‌ در آنجا مـادرت‌ تـو را زاییـد. در آنجـا والـده‌ تـو را درد زه‌ گرفت‌.6مـرا مثل‌ خاتـم‌ بر دلت‌ و مثـل‌ نگیـن‌ بر بازویت‌ بگذار، زیرا كه‌ محبت‌ مثل‌ موت‌ زورآور است‌ و غیرت‌ مثل‌ هاویه‌ ستم‌كیش‌ می‌باشد. شعله‌هایش‌ شعله‌های‌ آتش‌ و لَهیب‌ یهوه‌ است‌.7آبهای‌ بسیار محبت‌ را خاموش‌ نتوانـد كـرد و سیلهـا آن‌ را نتوانـد فـرو نشانیـد. اگـر كسـی‌ تمامـی‌ امــوال‌ خانــه‌ خویـش‌ را بـرای‌ محبـت‌ بدهـد، آن‌ را البتّه‌ خـوار خواهنـد شمـرد.8دختران‌ اورشلیم‌: ما را خواهری‌ كوچك‌ است‌ كه‌ پستان‌ ندارد. به‌ جهت‌ خواهر خود در روزی‌ كه‌ او را خواستگاری‌ كنند، چه‌ بكنیم‌؟9اگر دیوارمی‌بود، بر او برج‌ نقره‌ای‌ بنا می‌كردیم‌؛ و اگر دروازه‌ می‌بود، او را به‌ تخته‌های‌ سرو آزاد می‌پوشانیدیم‌.10محبوبه‌: من‌ دیوار هستم‌ و پستانهایم‌ مثل‌ برجها است‌. لهذا در نظر او از جمله‌ یابندگان‌ سلامتی‌ شده‌ام.11سلیمان‌ تاكستانی‌ در بَعْل‌ هامون‌ داشت‌ و تاكستان‌ را به‌ ناطوران‌ سپرد، كه‌ هر كس‌ برای‌ میوه‌اش‌ هزار نقره‌ بدهد.12تاكستانم‌ كه‌ از آن‌ من‌ است‌ پیش‌ روی‌ من‌ می‌باشد. برای‌ تو ای‌ سلیمان‌ هزار و برای‌ ناطورانِ میوه‌اش‌، دویست‌ خواهد بود.13محبوب‌: ای‌ (محبوبه‌) كه‌ در باغات‌ می‌نشینی‌، رفیقان‌ آواز تو را می‌شنوند، مرا نیز بشنوان‌.14محبوبه‌: ای‌ محبوب‌ من‌، فرار كن‌ و مثل‌ غزال‌ یا بچه‌ آهو بر كوههای‌ عطرّیات‌ باش‌.

## اشعيا

Chapter 1

1رؤیای‌ اشعیا ابن‌ آموص‌ كه‌ آن‌ را درباره‌یهودا و اورشلیم‌، در روزهای‌ عزّیا و یوتام‌ و آحاز و حزقیا، پادشاهان‌ یهودا دید.2ای‌ آسمان‌ بشنو و ای‌ زمین‌ گوش‌ بگیر زیرا خداوند سخن‌ می‌گوید. پسران‌ پروردم‌ و برافراشتم‌ امّا ایشان‌ بر من‌ عصیان‌ ورزیدند.3گاو مالك‌ خویش‌ را و الاغ‌ آخور صاحب‌ خود را می‌شناسد، امّا اسرائیل‌ نمی‌شناسند و قوم‌ من‌ فهم‌ ندارند.4وای‌ بر امّت‌ خطاكار و قومی‌ كه‌ زیر بار گناه‌ می‌باشند و بر ذریت‌ شریران‌ و پسران‌ مفسد. خداوند را ترك‌ كردند و قدّوس‌ اسرائیل‌ را اهانت‌ نمودند و بسوی‌ عقب‌ منحرف‌ شدند.5چرا دیگر ضرب‌ یابید و زیاده‌ فتنه‌ نمایید؟ تمامی‌ سر بیمار است‌ و تمامی‌ دل‌ مریض‌.6از كف‌ پا تا به‌ سر در آن‌ تندرستی‌ نیست‌ بلكه‌ جراحت‌ و كوفتگی‌ و زخم‌ متعفّن‌، كه‌ نه‌ بخیه‌ شده‌ و نه‌ بسته‌ گشته‌ و نه‌ با روغن‌ التیام‌ شده‌ است‌.7ولایت‌ شما ویران‌ و شهرهای‌ شما به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌ است‌. غریبان‌، زمین‌ شما را در نظر شما می‌خورند و آن‌ مثل‌ واژگونی‌ بیگانگان‌ خراب‌ گردیده‌ است‌.8و دختر صهیون‌ مثل‌ سایه‌بان‌ در تاكستان‌ و مانند كپر در بوستان‌ خیار و مثل‌ شهر محاصره‌ شده‌، متروك‌ است‌.9اگر یهوه‌صبایوت‌ بقیه‌ اندكی‌ برای‌ ما وا نمی‌گذاشت‌، مثل‌ سدوم‌ می‌شدیم‌ و مانند عموره‌ می‌گشتیم‌.10ای‌ حاكمان‌ سدوم‌ كلام‌ خداوند را بشنوید و ای‌ قوم‌ عموره‌ شریعت‌ خدای‌ ما را گوش‌ بگیرید.11خداوند می‌گوید از كثرت‌ قربانی‌های‌ شما مرا چه‌ فایده‌ است‌؟ از قربانی‌های‌ سوختنی‌ قوچها و پیه‌ پرواریها سیر شده‌ام‌ و به‌ خون‌ گاوان‌ و بره‌ها و بزها رغبت‌ ندارم‌.12وقتی‌ كه‌ می‌آیید تا به‌ حضور من‌ حاضر شوید، كیست‌ كه‌ این‌ را از دست‌ شما طلبیده‌ است‌ كه‌ دربار مرا پایمال‌ كنید؟13هدایای‌ باطل‌ دیگر میاورید. بخور نزد من‌ مكروه‌ است‌ و غرّه‌ ماه‌ و سَبَّت‌ و دعوت‌ جماعت‌ نیز. گناه‌ را با محفل‌ مقدّس‌ نمی‌توانم‌ تحمّل‌ نمایم‌.14غرّه‌ها و عیدهای‌ شما را جان‌ من‌ نفرت‌ دارد؛ آنها برای‌ من‌ بار سنگین‌ است‌ كه‌ از تحمّل‌ نمودنش‌ خسته‌ شده‌ام‌.15هنگامی‌ كه‌ دستهای‌ خود را دراز می‌كنید، چشمان‌ خود را از شما خواهم‌ پوشانید و چون‌ دعای‌ بسیار می‌كنید، اجابت‌ نخواهم‌ نمود زیرا كه‌ دستهای‌ شما پر از خون‌ است.16خویشتن‌ را شسته‌، طاهر نمایید و بدی‌ اعمال‌ خویش‌ را از نظر من‌ دور كرده‌، از شرارت‌ دست‌ بردارید.17نیكوكاری‌ را بیاموزید و انصاف‌ را بطلبید. مظلومان‌ را رهایی‌ دهید، یتیمان‌ را دادرسی‌ كنید و بیوه‌ زنان‌ را حمایت‌ نمایید.18خداوند می‌گوید: «بیایید تا با همدیگر محاجه‌ نماییم‌. اگر گناهان‌ شما مثل‌ ارغوان‌ باشد مانند برف‌ سفید خواهد شد و اگر مثل‌ قرمز سرخ‌ باشد، مانند پشم‌ خواهد شد.19اگر خواهش‌ داشته‌، اطاعت‌ نمایید، نیكویی‌ زمین‌ را خواهید خورد.20امّا اگر ابا نموده‌، تمرّد كنید، شمشیر شما را خواهد خورد»، زیرا كه‌ دهان‌ خداوند چنین‌ می‌گوید.21شهر امین‌ چگونه‌ زانیه‌ شده‌ است‌. آنكه‌ از انصاف‌ مملّو می‌بود و عدالت‌ در وی‌ سكونت‌ می‌داشت‌، امّا حال‌ قاتلان‌.22نقره‌ تو به‌ دُرد مبدّل‌ شده‌، و شراب‌ تو از آب‌ ممزوج‌ گشته‌ است‌.23سروران‌ تو متمرّد شده‌ و رفیق‌ دزدان‌ گردیده‌، هریك‌ از ایشان‌ رشوه‌ را دوست‌ می‌دارند و در پی‌ هدایا می‌روند. یتیمان‌ را دادرسی‌ نمی‌نمایند و دعوی‌ بیوه‌ زنان‌ نزد ایشان‌ نمی‌رسد.24بنابراین‌، خداوند یهوه‌ صبایوت‌، قدیر اسرائیل‌ می‌گوید: «هان‌ من‌ از خصمان‌ خود استراحت‌ خواهم‌ یافت‌ و از دشمنان‌ خویش‌ انتقام‌ خواهم‌ كشید.25و دست‌ خود را بر تو برگردانیده‌، دُرْد تو را بالكلّ پاك‌ خواهم‌ كرد، و تمامی‌ ریمت‌ را دور خواهم‌ ساخت‌.26و داوران‌ تو را مثل‌ اوّل‌ و مشیران‌ تو را مثل‌ ابتدا خواهم‌ برگردانید و بعد از آن‌، به‌ شهر عدالت‌ و قریه‌ امین‌ مسمّی‌ خواهی‌ شد.»27صهیون‌ به‌ انصاف‌ فدیه‌ داده‌ خواهد شد و انابت‌ كنندگانش‌ به‌ عدالت‌.28و هلاكت‌ عاصیان‌ و گناهكاران‌ با هم‌ خواهد شد و آنانی‌ كه‌ خداوند را ترك‌ نمایند، نابود خواهند گردید.29زیرا ایشان‌ از درختان‌ بلوطی‌ كه‌ شما خواسته‌ بودید خجل‌ خواهند شد و از باغاتی‌ كه‌ شما برگزیده‌بودید رسوا خواهند گردید.30زیرا شما مثل‌ بلوطی‌ كه‌ برگش‌ پژمرده‌ و مانند باغی‌ كه‌ آب‌ نداشته‌ باشد خواهید شد.31و مرد زورآور پُرزه‌ كتان‌ و عملش‌ شعله‌ خواهد شد و هردوی‌ آنها با هم‌ سوخته‌ خواهند گردید و خاموش‌ كننده‌ای‌ نخواهد بود.

Chapter 2

1كلامی‌ كه‌ اشعیا ابن‌ آموص‌ دربارۀ یهودا و اورشلیم‌ دید.2و در ایام‌ آخر واقع‌ خواهد شد كه‌ كوه‌ خانه‌ خداوند برقلّه‌ كوهها ثابت‌ خواهد شد و فوق‌ تلّها برافراشته‌ خواهد گردید و جمیع‌ امّت‌ها بسوی‌ آن‌ روان‌ خواهند شد.3و قوم‌های‌ بسیار عزیمت‌ كرده‌، خواهند گفت‌: «بیایید تا به‌ كوه‌ خداوند و به‌ خانه‌ خدای‌ یعقوب‌ برآییم‌ تا طریق‌های‌ خویش‌ را به‌ ما تعلیم‌ دهد و به‌ راههای‌ وی‌ سلوك‌ نماییم‌.» زیرا كه‌ شریعت‌ از صهیون‌ و كلام‌ خداوند از اورشلیم‌ صادر خواهد شد.4و او امّت‌ها را داوری‌ خواهد نمود و قوم‌های‌ بسیاری‌ را تنبیه‌ خواهد كرد و ایشان‌ شمشیرهای‌ خود را برای‌ گاوآهن‌ و نیزه‌های‌ خویش‌ را برای‌ ارّه‌ها خواهند شكست‌ و امّتی‌ بر امّتی‌ شمشیر نخواهد كشید و بار دیگر جنگ‌ را نخواهند آموخت‌.5ای‌ خاندان‌ یعقوب‌ بیایید تا در نور خداوند سلوك‌ نماییم‌.6زیرا قوم‌ خود یعنی‌ خاندان‌ یعقوب‌ را ترك‌ كرده‌ای‌، چونكه‌ از رسوم‌ مشرقی‌ مملّو و مانندفلسطینیان‌ فالگیر شده‌اند و با پسران‌ غربا دست‌ زده‌اند،7و زمین‌ ایشان‌ از نقره‌ و طلا پر شده‌ و خزاین‌ ایشان‌ را انتهایی‌ نیست‌، و زمین‌ ایشان‌ از اسبان‌ پر است‌ و ارابه‌های‌ ایشان‌ را انتهایی‌ نیست‌؛8و زمین‌ ایشان‌ از بتها پر است‌؛ صنعت‌ دستهای‌ خویش‌ را كه‌ به‌ انگشتهای‌ خود ساخته‌اند سجده‌ می‌نمایند.9و مردم‌ خم‌ شده‌ و مردان‌ پست‌ می‌شوند. لهذا ایشان‌ را نخواهی‌ آمرزید.10از ترس‌ خداوند و از كبریای‌ جلال‌ وی‌ به‌ صخره‌ داخل‌ شده‌، خویشتن‌ را در خاك‌ پنهان‌ كن‌.11چشمان‌ بلند انسان‌ پست‌ و تكبّر مردان‌ خم‌ خواهد شد و در آن‌ روز خداوند به‌ تنهایی‌ متعال‌ خواهد بود.12زیرا كه‌ برای‌ یهوه‌ صبایوت‌ روزی‌ است‌ كه‌ بر هرچیزِ بلند و عالی‌ خواهد آمد و بر هرچیز مرتفع‌، و آنها پست‌ خواهد شد؛13و بر همه‌ سروهای‌ آزاد بلند و رفیع‌ لبنان‌ و بر تمامی‌ بلوطهای‌ باشان‌؛14و بر همه‌ كوههای‌ عالی‌ و بر جمیع‌ تلّهای‌ بلند؛15و بر هربرج‌ مرتفع‌ و بر هر حصار منیع‌؛16و برهمه‌ كشتیهای‌ ترشیش‌ و برهمه‌ مصنوعات‌ مرغوب‌؛17و كبریای‌ انسان‌ خم‌ شود و تكبّر مردان‌ پست‌ خواهد شد. و در آن‌ روز خداوند به‌ تنهایی‌ متعال‌ خواهد بود،18و بتها بالكلّ تلف‌ خواهند شد.19و ایشان‌ به‌ مغاره‌های‌ صخره‌ها و حفره‌های‌ خاك‌ داخل‌ خواهند شد، به‌ سبب‌ ترس‌ خداوند و كبریای‌ جلال‌ وی‌ هنگامی‌ كه‌ او برخیزد تا زمین‌ را متزلزل‌ سازد.20در آن‌ روز مردمان‌، بتهای‌ نقره‌ و بتهای‌ طلای‌ خود را كه‌ برای‌ عبادت‌ خویش‌ ساخته‌اند، نزد موش‌كوران‌ و خفّاشها خواهند انداخت‌،21تا به‌ مغاره‌های‌ صخره‌ها و شكافهای‌سنگ‌ خارا داخل‌ شوند، به‌ سبب‌ ترس‌ خداوند و كبریای‌ جلال‌ وی‌ هنگامی‌ كه‌ او برخیزد تا زمین‌ را متزلزل‌ سازد.22شما از انسانی‌ كه‌ نفس‌ او در بینی‌اش‌ می‌باشد، دست‌ بركشید زیرا كه‌ او به‌ چه‌ چیز محسوب‌ می‌شود؟

Chapter 3

1زیرا اینك‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ پایه‌ و ركن‌ را از اورشلیم‌ و یهودا، یعنی‌ تمامی‌ پایه‌ نان‌ و تمامی‌ پایه‌ آب‌ را دور خواهد كرد،2و شجاعان‌ و مردان‌ جنگی‌ و داوران‌ و انبیا و فالگیران‌ و مشایخ‌ را،3و سرداران‌ پنجاهه‌ و شریفان‌ و مشیران‌ و صنعت‌گران‌ ماهر و ساحران‌ حاذق‌ را.4و اطفال‌ را بر ایشان‌ حاكم‌ خواهم‌ ساخت‌ و كودكان‌ بر ایشان‌ حكمرانی‌ خواهند نمود.5و قوم‌ مظلوم‌ خواهند شد، هركس‌ از دست‌ دیگری‌ و هرشخص‌ از همسایه‌ خویش‌. و اطفال‌ بر پیران‌ و پَستان‌ بر شریفان‌ تمرّد خواهند نمود.6چون‌ شخصی‌ به‌ برادر خویش‌ در خانه‌ پدرش‌ متمسّك‌ شده‌، بگوید: «تو را رُخوُت‌ هست‌؟ پس‌ حاكم‌ ما شو و این‌ خرابی‌ در زیر دست‌ تو باشد»،7در آن‌ روز او آواز خود را بلند كرده‌، خواهد گفت‌: «من‌ علاج‌ كننده‌ نتوانم‌ شد زیرا در خانه‌ من‌ نه‌ نان‌ و نه‌ لباس‌ است‌ پس‌ مرا حاكم‌ قوم‌ مسازید.»8زیرا اورشلیم‌ خراب‌ شده‌ و یهودا منهدم‌ گشته‌ است‌، از آن‌ جهت‌ كه‌ لسان‌ و افعال‌ ایشان‌ به‌ ضدّ خداوند می‌باشد تا چشمان‌ جلال‌ او را به‌ ننگ‌ آورند.9سیمای‌ رویهای‌ ایشان‌ به‌ ضدّ ایشان‌ شاهد است‌ و مثل‌ سدوم‌ گناهان‌ خود رافاش‌ كرده‌، آنها را مخفی‌ نمی‌دارند. وای‌ بر جانهای‌ ایشان‌ زیرا كه‌ به‌ جهت‌ خویشتن‌ شرارت‌ را بعمل‌ آورده‌اند.10عادلان‌ را بگویید كه‌ ایشان‌ را سعادتمندی‌ خواهد بود زیرا از ثمره‌ اعمال‌ خویش‌ خواهند خورد.11وای‌ بر شریران‌ كه‌ ایشان‌ را بدی‌ خواهد بود چونكه‌ مكافات‌ دست‌ ایشان‌ به‌ ایشان‌ كرده‌ خواهد شد.12و امّا قوم‌ من‌، كودكان‌ بر ایشان‌ ظلم‌ می‌كنند و زنان‌ بر ایشان‌ حكمرانی‌ می‌نمایند. ای‌ قوم‌ من‌، راهنمایان‌ شما گمراه‌ كنندگانند و طریق‌ راههای‌ شما را خراب‌ می‌كنند.13خداوند برای‌ مُحاجّه‌ برخاسته‌ و به‌ جهت‌ داوری‌ قومها ایستاده‌ است‌.14خداوند با مشایخ‌ قوم‌ خود و سروران‌ ایشان‌ به‌ محاكمه‌ درخواهد آمد، زیرا شما هستید كه‌ تاكستانها را خورده‌اید و غارت‌ فقیران‌ در خانه‌های‌ شما است‌.15خداوند یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «شما را چه‌ شده‌ است‌ كه‌ قوم‌ مرا می‌كوبید و رویهای‌ فقیران‌ را خرد می‌نمایید؟»16و خداوند می‌گوید: «از این‌ جهت‌ كه‌ دختران‌ صهیون‌ متكبّرند و با گردن‌ افراشته‌ و غمزات‌ چشم‌ راه‌ می‌روند و به‌ ناز می‌خرامند و به‌ پایهای‌ خویش‌ خلخالها را به‌ صدا می‌آورند.»17بنابراین‌ خداوند فرق‌ سر دختران‌ صهیون‌ را كَل‌ خواهد ساخت‌ و خداوند عورت‌ ایشان‌ را برهنه‌ خواهد نمود.18و در آن‌ روز خداوند زینت‌ خلخالها و پیشانی‌ بندها و هلالها را دور خواهد كرد.19و گوشواره‌ها و دستبندها و روبندها را،20و دستارها و زنجیرها و كمربندها و عطردانها وتعویذها را،21و انگشترها و حلقه‌های‌ بینی‌ را،22و رخوت‌ نفیسه‌ و رداها و شالها و كیسه‌ها را،23و آینه‌ها و كتان‌ نازك‌ و عمامه‌ها و بُرقِع‌ها را.24و واقع‌ می‌شود كه‌ به‌ عوض‌ عطریات‌، عفونت‌ خواهد شد و به‌ عوض‌ كمربند، ریسمان‌ و به‌ عوض‌ مویهای‌ بافته‌، كَلی‌ و به‌ عوض‌ سینه‌بند، زنّار پلاس‌ و به‌ عوض‌ زیبایی‌، سوختگی‌ خواهد بود.25مردانت‌ به‌ شمشیر و شجاعانت‌ در جنگ‌ خواهند افتاد.26و دروازه‌های‌ وی‌ ناله‌ و ماتم‌ خواهند كرد، و او خراب‌ شده‌، بر زمین‌ خواهد نشست‌.

Chapter 4

1و در آن‌ روز هفت‌ زن‌ به‌ یك‌ مرد متمسّك شده‌، خواهند گفت‌: «نان‌ خود را خواهیم‌ خورد و رخت‌ خود را خواهیم‌ پوشید، فقط‌ نام‌ تو بر ما خوانده‌ شود و عار ما را بردار.»2در آن‌ روز شاخه‌ خداوند زیبا و جلیل‌ و میوه‌ زمین‌ به‌ جهت‌ ناجیان‌ اسرائیل‌ فخر و زینت‌ خواهد بود.3و واقع‌ می‌شود كه‌ هركه‌ در صهیون‌ باقی‌ ماند و هر كه‌ در اورشلیم‌ ترك‌ شود، مقدّس‌ خوانده‌ خواهد شد یعنی‌ هركه‌ در اورشلیم‌ در دفتر حیات‌ مكتوب‌ باشد.4هنگامی‌ كه‌ خداوند چرك‌ دختران‌ صهیون‌ را بشوید و خون‌ اورشلیم‌ را به‌ روح‌ انصاف‌ و روح‌ سوختگی‌ را از میانش‌ رفع‌ نماید،5خداوند بر جمیع‌ مساكن‌ كوه‌ صهیون‌ و بر محفلهایش‌ ابر و دود در روز و درخشندگی‌ آتشِ مشتعل‌ در شب‌ خواهد آفرید، زیرا كه‌ بر تمامی‌ جلال‌ آن‌ پوششی‌ خواهد بود.6و در وقت‌ روز سایه‌بانی‌ به‌ جهت‌ سایه‌ از گرما و به‌ جهت‌ ملجاء و پناهگاه‌ از طوفان‌ و باران‌ خواهد بود.

Chapter 5

1سرود محبوب‌ خود را دربارۀ تاكستانش برای‌ محبوب‌ خود بسرایم‌. محبوب‌ من‌ تاكستانی‌ در تلّی‌ بسیار بارور داشت‌،2و آن‌ را كنده‌ از سنگها پاك‌ كرده‌ و مو بهترین‌ در آن‌ غرس‌ نمود و برجی‌ در میانش‌ بنا كرد و چرخشتی‌ نیز در آن‌ كَند. پس‌ منتظر می‌بود تا انگور بیاورد؛ امّا انگور بد آورد.3پس‌ الا´ن‌ ای‌ ساكنان‌ اورشلیم‌ و مردان‌ یهودا، در میان‌ من‌ و تاكستان‌ من‌ حكم‌ كنید.4برای‌ تاكستان‌ من‌ دیگر چه‌ توان‌ كرد كه‌ در آن‌ نكردم‌؟ پس‌ چون‌ منتظر بودم‌ كه‌ انگور بیاورد، چرا انگور بد آورد؟5لهذا الا´ن‌ شما را اعلام‌ می‌نمایم‌ كه‌ من‌ به‌ تاكستان‌ خود چه‌ خواهم‌ كرد. حصارش‌ را برمی‌دارم‌ و چراگاه‌ خواهد شد؛ و دیوارش‌ را منهدم‌ می‌سازم‌ و پایمال‌ خواهد گردید.6و آن‌ را خراب‌ می‌كنم‌ كه‌ نه‌ پازش‌ و نه‌ كنده‌ خواهد شد و خار و خس‌ در آن‌ خواهد رویید، و ابرها را امر می‌فرمایم‌ كه‌ بر آن‌ باران‌ نباراند.7زیرا كه‌ تاكستان‌ یهوه‌ صبایوت‌ خاندان‌ اسرائیل‌ است‌ و مردان‌ یهودا نهال‌ شادمانی‌ او می‌باشند. و برای‌ انصاف‌ انتظار كشید و اینك‌ تعدّی‌ و برای‌ عدالت‌ و اینك‌ فریاد شد.8وای‌ بر آنانی‌ كه‌ خانه‌ را به‌ خانه‌ ملحق‌ و مزرعه‌ را به‌ مزرعه‌ ملصق‌ سازند تا مكانی‌ باقی‌ نماند. و شما در میان‌ زمین‌ به‌ تنهایی‌ ساكن‌ می‌شوید.9یهوه‌ صبایوت‌ در گوش‌ من‌ گفت‌: «به‌ درستی‌ كه‌ خانه‌های‌ بسیار خراب‌ خواهد شد، و خانه‌های‌ بزرگ‌ و خوش‌نما غیرمسكون‌ خواهدگردید.10زیرا كه‌ ده‌ جفت‌ گاو زمین‌ یك‌ بَت‌ خواهد آورد و یك‌ حومر تخم‌ یك‌ ایفه‌ خواهد داد.»11وای‌ بر آنانی‌ كه‌ صبح‌ زود برمی‌خیزند تا در پی‌ مسكرات‌ بروند، و شب‌ دیر می‌نشینند تا شرابْ ایشان‌ را گرم‌ نماید12و در بزمهای‌ ایشان‌ عود و بربط‌ و دفّ و نای‌ و شراب‌ می‌باشد. اما به‌ فعل‌ خداوند نظر نمی‌كنند و به‌ عمل‌ دستهای‌ وی‌ نمی‌نگرند.13بنابراین‌ قوم‌ من‌ به‌ سبب‌ عدم‌ معرفت‌ اسیر شده‌اند و شریفان‌ ایشان‌ گرسنه‌ و عوام‌ ایشان‌ از تشنگی‌ خشك‌ گردیده‌.14از این‌ سبب‌ هاویه‌ حرص‌ خود را زیاد كرده‌ و دهان‌ خویش‌ را بی‌حّد باز نموده‌ است‌ و جلال‌ و جمهور و شوكت‌ ایشان‌ و هر كه‌ در ایشان‌ شادمان‌ باشد در آن‌ فرو می‌رود.15و مردم‌ خم‌ خواهند شد و مردان‌ ذلیل‌ خواهند گردید و چشمان‌ متكبّران‌ پست‌ خواهد شد.16و یهوه‌ صبایوت‌ به‌ انصاف‌ متعال‌ خواهد بود و خدای‌ قدّوس‌ به‌ عدالت‌ تقدیس‌ كرده‌ خواهد شد.17آنگاه‌ بره‌های‌ (غربا) در مرتع‌های‌ ایشان‌ خواهند چرید و غریبان‌ ویرانه‌های‌ پرواریهای‌ ایشان‌ را خواهند خورد.18وای‌ برآنانی‌ كه‌ عصیان‌ را به‌ ریسمانهای‌ بطالت‌ و گناه‌ را گویا به‌ طناب‌ ارابه‌ می‌كشند.19و می‌گویند باشد كه‌ او تعجیل‌ نموده‌، كار خود را بشتاباند تا آن‌ را ببینیم‌. و مقصود قدّوس‌ اسرائیل‌ نزدیك‌ شده‌، بیاید تا آن‌ را بدانیم‌.20وای‌ بر آنانی‌ كه‌ بدی‌ را نیكویی‌ و نیكویی‌ را بدی‌ می‌نامند، كه‌ ظلمت‌ را به‌ جای‌ نور و نور را به‌ جای‌ ظلمت‌ می‌گذارند، و تلخی‌ را به‌ جای‌ شیرینی‌ و شیرینی‌ را به‌ جای‌ تلخی‌ می‌نهند.21وای‌ برآنانی‌ كه‌ در نظر خود حكیمند، و پیش‌ روی‌ خود فهیم‌می‌نمایند.22وای‌ بر آنانی‌ كه‌ برای‌ نوشیدن‌ شراب‌ زورآورند، و به‌ جهت‌ ممزوج‌ ساختن‌ مسكرات‌ مردان‌ قوّی‌ می‌باشند.23كه‌ شریران‌ را برای‌ رشوه‌ عادل‌ می‌شمارند، و عدالت‌ عادلان‌ را از ایشان‌ برمی‌دارند.24بنابراین‌ به‌ نهجی‌ كه‌ شراره‌ آتش‌ كاه‌ را می‌خورد و علف‌ خشك‌ در شعله‌ می‌افتد، همچنان‌ ریشه‌ ایشان‌ عفونت‌ خواهد شد و شكوفه‌ ایشان‌ مثل‌ غبار برافشانده‌ خواهد گردید. چونكه‌ شریعت‌ یهوه‌ صبایوت‌ را ترك‌ كرده‌، كلام‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ را خوار شمرده‌اند.25بنابراین‌ خشم‌ خداوند بر قوم‌ خود مشتعل‌ شده‌ و دست‌ خود را بر ایشان‌ دراز كرده‌، ایشان‌ را مبتلا ساخته‌ است‌. و كوهها بلرزیدند و لاشهای‌ ایشان‌ در میان‌ كوچه‌ها مثل‌ فضلات‌ گردیده‌اند. با وجود این‌ همه‌، غضب‌ او برنگردید و دست‌ وی‌ تا كنون‌ دراز است‌.26و عَلَمی‌ به‌ جهت‌ امّت‌های‌ بعید برپا خواهد كرد. و از اقصای‌ زمین‌ برای‌ ایشان‌ صفیر خواهد زد. و ایشان‌ تعجیل‌ نموده‌، بزودی‌ خواهند آمد،27و درمیان‌ ایشان‌ احدی‌ خسته‌ و لغزش‌ خورنده‌ نخواهد بود و احدی‌ نه‌ پینگی‌ خواهد زد و نه‌ خواهد خوابید. و كمربند كمر احدی‌ از ایشان‌ باز نشده‌، دوّال‌ نعلین‌ احدی‌ گسیخته‌ نخواهد شد.28كه‌ تیرهای‌ ایشان‌، تیز و تمامی‌ كمانهای‌ ایشان‌، زده‌ شده‌ است‌. سُمهای‌ اسبان‌ ایشان‌ مثل‌ سنگ‌ خارا و چرخهای‌ ایشان‌ مثل‌ گردباد شمرده‌ خواهد شد.29غرّش‌ ایشان‌ مثل‌ شیر ماده‌ و مانند شیران‌ ژیان‌ غرّش‌ خواهند كرد و ایشان‌ نعره‌ خواهند زد و صید را گرفته‌، بسلامتی‌ خواهند برد و رهاننده‌ای‌نخواهد بود.30و در آن‌ روز بر ایشان‌ مثل‌ شورش‌ دریا شورش‌ خواهند كرد. و اگر كسی‌ به‌ زمین‌ بنگرد، اینك‌ تاریكی‌ و تنگی‌ است‌ و نور در افلاك‌ آن‌ به‌ ظلمت‌ مبدّل‌ شده‌ است‌.

Chapter 6

1در سالی‌ كه‌ عزّیا پادشاه‌ مرد، خداوند را دیدم‌ كه‌ بر كرسی‌ بلند و عالی‌ نشسته‌ بود، و هیكل‌ از دامنهای‌ وی‌ پر بود.2و سرافین‌ بالای‌ آن‌ ایستاده‌ بودند كه‌ هر یك‌ از آنها شش‌ بال‌ داشت‌، و با دو از آنها روی‌ خود را می‌پوشانید و با دو پایهای‌ خود را می‌پوشانید و با دو پرواز می‌نمود.3و یكی‌ دیگری‌ را صدا زده‌، می‌گفت‌: «قدّوس‌ قدّوس‌ قدّوس‌ یهوه‌ صبایوت‌، تمامی‌ زمین‌ از جلال‌ او مملّو است‌.»4و اساس‌ آستانه‌ از آواز او كه‌ صدا می‌زد می‌لرزید و خانه‌ از دود پر شد.5پس‌ گفتم‌ :«وای‌ بر من‌ كه‌ هلاك‌ شده‌ام‌ زیرا كه‌ مرد ناپاك‌ لب‌ هستم‌ و در میان‌ قوم‌ ناپاك‌ لب‌ ساكنم‌ و چشمانم‌ یهوه‌ صبایوت‌ پادشاه‌ را دیده‌ است‌.»6آنگاه‌ یكی‌ از سرافین‌ نزد من‌ پرید و در دست‌ خود اخگری‌ كه‌ با انبر از روی‌ مذبح‌ گرفته‌ بود، داشت‌.7و آن‌ را بر دهانم‌ گذارده‌، گفت‌ كه‌ «اینك‌ این‌ لبهایت‌ را لمس‌ كرده‌ است‌ و عصیانت‌ رفع‌ شده‌ و گناهت‌ كفّاره‌ گشته‌ است‌.»8آنگاه‌ آواز خداوند را شنیدم‌ كه‌ می‌گفت‌: «كه‌ را بفرستم‌ و كیست‌ كه‌ برای‌ ما برود؟» گفتم‌: «لبیك‌ مرا بفرست‌.»9گفت‌: «برو و به‌ این‌ قوم‌ بگو البّته‌ خواهید شنید، امّا نخواهید فهمید و هرآینه‌خواهید نگریست‌ امّا درك‌ نخواهید كرد.10دل‌ این‌ قوم‌ را فربه‌ ساز و گوشهای‌ ایشان‌ را سنگین‌ نما و چشمان‌ ایشان‌ را ببند، مبادا با چشمان‌ خود ببینند و با گوشهای‌ خود بشنوند و با دل‌ خود بفهمند و بازگشت‌ نموده‌، شفا یابند.»11پس‌ من‌ گفتم‌: «ای‌ خداوند تا به‌ كی‌؟» او گفت‌: «تا وقتی‌ كه‌ شهرها ویران‌ گشته‌، غیر مسكون‌ باشد و خانه‌ها بدون‌ آدمی‌ و زمین‌ خراب‌ و ویران‌ شود.12و خداوند مردمان‌ را دور كند و در میان‌ زمین‌ خرابیهای‌ بسیار شود.13امّا باز عشری‌ در آن‌ خواهد بود و آن‌ نیز بار دیگر تلف‌ خواهد گردید. مثل‌ درخت‌ بلوط‌ و چنار كه‌ چون‌ قطع‌ می‌شود، كُنده‌ آنها باقی‌ می‌ماند، همچنان‌ ذریت‌ مقدّس‌ كُنده‌ آن‌ خواهد بود.»

Chapter 7

1و در ایام‌ آحاز بن‌ یوتام‌ بن‌ عزّیا پادشاه‌یهودا، واقع‌ شد كه‌ رصین‌، پادشاه‌ آرام‌ و فقح‌بن‌ رملیا، پادشاه‌ اسرائیل‌، بر اورشلیم‌ برآمدند تا با آن‌ جنگ‌ نمایند، امّا نتوانستند آن‌ را فتح‌ نمایند.2و به‌ خاندان‌ داود خبر داده‌، گفتند كه‌ اَرام‌ در افرایم‌ اردو زده‌اند، و دل‌ او و دل‌ مردمانش‌ بلرزید به‌ طوری‌ كه‌ درختان‌ جنگل‌ از باد می‌لرزد.3آنگاه‌ خداوند به‌ اشعیا گفت‌: «تو با پسر خود شآریاشوب‌ به‌ انتهای‌ قنات‌ بركه‌ فوقانی‌ به‌ راه‌ مزرعه‌ گازر به‌ استقبال‌ آحاز بیرون‌ شو.4و وی‌ را بگو: باحذر و آرام‌ باش‌ مترس‌ و دلت‌ ضعیف‌ نشود از این‌ دو دُمِ مشعلِ دودافشان‌، یعنی‌ از شدّت‌ خشم‌ رصین‌ و اَرام‌ و پسر رملیا.5زیرا كه‌ ارام‌ با افرایم‌ و پسر رملیا برای‌ ضرر تو مشورت‌كرده‌، می‌گویند:6بر یهودا برآییم‌ و آن‌ را محاصره‌ كرده‌، به‌ جهت‌ خویشتن‌ تسخیر نماییم‌ و پسر طبئیل‌ را در آن‌ به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كنیم‌.»7خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ «این‌ بجا آورده‌ نمی‌شود و واقع‌ نخواهد گردید.8زیرا كه‌ سر اَرام‌، دمشق‌ و سر دمشق‌، رصین‌ است‌ و بعد از شصت‌ و پنج‌ سال‌ افرایم‌ شكسته‌ می‌شود به‌ طوری‌ كه‌ دیگر قومی‌ نخواهد بود.9و سر افرایم‌ سامره‌ و سر سامره‌ پسر رملیا است‌ و اگر باور نكنید هرآینه‌ ثابت‌ نخواهید ماند.»10و خداوند بار دیگر آحاز را خطاب‌ كرده‌، گفت‌:11«آیتی‌ به‌ جهت‌ خود از یهوه‌ خدایت‌ بطلب‌. آن‌ را یا از عمق‌ها بطلب‌ یا از اعلی‌ علیین‌ بالا.»12آحاز گفت‌: «نمی‌طلبم‌ و خداوند را امتحان‌ نخواهم‌ نمود.»13گفت‌: «ای‌ خاندان‌ داود بشنوید! آیا شما را چیزی‌ سهل‌ است‌ كه‌ مردمان‌ را بیزار كنید بلكه‌ می‌خواهید خدای‌ مرا نیز بیزار كنید.14بنابراین‌ خود خداوند به‌ شما آیتی‌ خواهد داد: اینك‌ باكره‌ حامله‌ شده‌، پسری‌ خواهد زایید و نام‌ او را عمّانوئیل‌ خواهد خواند.15كره‌ و عسل‌ خواهد خورد تا آنكه‌ ترك‌ كردن‌ بدی‌ و اختیار كردن‌ خوبی‌ را بداند.16زیرا قبل‌ از آنكه‌ پسر، ترك‌ نمودن‌ بدی‌ و اختیار كردن‌ خوبی‌ را بداند، زمینی‌ كه‌ شما از هر دو پادشاه‌ آن‌ می‌ترسید، متروك‌ خواهد شد.17خداوند بر تو و بر قومت‌ و بر خاندان‌ پدرت‌ ایامی‌ را خواهد آورد كه‌ از ایامی‌ كه‌ افرایم‌ از یهودا جدا شد تا حال‌ نیامده‌ باشد یعنی‌ پادشاه‌ آشور را.»18و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ خداوند برای‌ مگسهایی‌ كه‌ به‌كناره‌های‌ نهرهای‌ مصرند و زنبورهایی‌ كه‌ در زمین‌ آشورند صفیر خواهد زد.19و تمامی‌ آنها برآمده‌، در وادیهای‌ ویران‌ و شكافهای‌ صخره‌ و بر همه‌ بوته‌های‌ خاردار و بر همه‌ مرتع‌ها فرود خواهند آمد.20و در آن‌ روز خداوند به‌ واسطه‌ استره‌ای‌ كه‌ از ماورای‌ نهر اجیر می‌شود یعنی‌ به‌ واسطه‌ پادشاه‌ آشور، موی‌ سر و موی‌ پایها را خواهد تراشید و ریش‌ هم‌ سترده‌ خواهد شد.21و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ شخصی‌ یك‌ گاو جوان‌ و دو گوسفند زنده‌ نگاه‌ خواهد داشت‌.22و از فراوانی‌ شیری‌ كه‌ می‌دهند كره‌ خواهد خورد زیرا هركه‌ درمیان‌ زمین‌ باقی‌ ماند، خوراكش‌ كره‌ و عسل‌ خواهد بود.23و در آن‌ روز هر مكانی‌ كه‌ هزار مو به‌ جهت‌ هزار پاره‌ نقره‌ داده‌ می‌شد، پر از خار و خس‌ خواهد بود.24با تیرها و كمانها مردم‌ به‌ آنجا خواهند آمد زیرا كه‌ تمامی‌ زمین‌ پر از خار و خس‌ خواهد شد.25و جمیع‌ كوههایی‌ كه‌ با بیل‌ كنده‌ می‌شد، از ترس‌ خار و خس‌ به‌ آنجا نخواهند آمد بلكه‌ گاوان‌ را به‌ آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان‌ آن‌ را پایمال‌ خواهند كرد.

Chapter 8

1و خداوند مرا گفت‌: «لوحی‌ بزرگ‌ به‌ جهت خود بگیر و بر آن‌ با قلم‌ انسان‌ برای‌ مهیر شلال‌ حاش‌ بز بنویس‌.2و من‌ شهود امین‌ یعنی‌ اوریای‌ كاهن‌ و زكریا ابن‌ یبَركیا را به‌ جهت‌ خود برای‌ شهادت‌ می‌گیرم‌.»3پس‌ من‌ به‌ نبیه‌ نزدیكی‌ كردم‌ و او حامله‌ شده‌، پسری‌ زایید. آنگاه‌ خداوند به‌ من‌ گفت‌: «او را مَهیر شَلال‌ حاش‌ بَز بنام‌،4زیرا قبل‌ از آنكه‌ طفل‌بتواند ای‌ پدرم‌ و ای‌ مادرم‌ بگوید، اموال‌ دمشق‌ و غنیمت‌ سامره‌ را پیش‌ پادشاه‌ آشور به‌ یغما خواهند برد.»5و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب‌ كرده‌، گفت‌:6«چونكه‌ این‌ قوم‌ آبهای‌ شیلوه‌ را كه‌ به‌ ملایمت‌ جاری‌ می‌شود خوار شمرده‌، از رصین‌ و پسر رملیا مسرور شده‌اند،7بنابراین‌ اینك‌ خداوند آبهای‌ زورآور بسیار نهر یعنی‌ پادشاه‌ آشور و تمامی‌ حشمت‌ او را بر ایشان‌ برخواهد آورد و او از جمیع‌ جویهای‌ خود برخواهد آمد و از تمامی‌ كناره‌های‌ خویش‌ سرشار خواهد شد،8و بر یهودا تجاوز نموده‌، سیلان‌ كرده‌، عبور خواهد نمود تا آنكه‌ به‌ گردنها برسد و بالهای‌ خود را پهن‌ كرده‌، طول‌ و عرض‌ ولایتت‌ را ای‌ عمّانوئیل‌ پر خواهد ساخت‌.»9به‌ هیجان‌ آیید ای‌ قومها و شكست‌ خواهید یافت‌ و گوش‌ گیرید ای‌ اقصای‌ زمین‌ و كمر خود را ببندید و شكست‌ خواهید یافت‌. كمر خود را ببندید و شكست‌ خواهید یافت‌.10با هم‌ مشورت‌ كنید و باطل‌ خواهد شد و سخن‌ گویید و بجا آورده‌ نخواهد شد زیرا خدا با ما است‌.11چونكه‌ خداوند با دست‌ قوّی‌ به‌ من‌ چنین‌ گفت‌ و مرا تعلیم‌ داد كه‌ به‌ راه‌ این‌ قوم‌ سلوك‌ ننمایم‌ و گفت‌:12«هرآنچه‌ را كه‌ این‌ قوم‌ فتنه‌ می‌نامند، شما آن‌ را فتنه‌ ننامید و از ترس‌ ایشان‌ ترسان‌ و خائف‌ مباشید.13یهوه‌ صبایوت‌ را تقدیس‌ نمایید و او ترس‌ و خوف‌ شما باشد.14و او (برای‌ شما) مكان‌ مقدّس‌ خواهد بود امّا برای‌ هردو خاندان‌ اسرائیل‌ سنگ‌ مصادم‌ و صخره‌ لغزش‌ دهنده‌ و برای‌ ساكنان‌ اورشلیم‌ دام‌ و تله‌.15و بسیاری‌ از ایشان‌ لغزش‌ خورده‌، خواهند افتاد و شكسته‌ شده‌ و بدام‌ افتاده‌، گرفتار خواهند گردید.»16شهادت‌ را به‌ هم‌ بپیچ‌ و شریعت‌ را در شاگردانم‌ مختوم‌ ساز.17و من‌ برای‌ خداوند كه‌ روی‌ خود را از خاندان‌ یعقوب‌ مخفی‌ می‌سازد انتظار كشیده‌، امیدوار او خواهم‌ بود.18اینك‌ من‌ و پسرانی‌ كه‌ خداوند به‌ من‌ داده‌ است‌، از جانب‌ یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ در كوه‌ صهیون‌ ساكن‌ است‌ به‌ جهت‌ اسرائیل‌ آیات‌ و علامات‌ هستیم‌.19و چون‌ ایشان‌ به‌ شما گویند كه‌ از اصحاب‌ اجنّه‌ و جادوگرانی‌ كه‌ جیك‌ جیك‌ و زمزم‌ می‌كنند سؤال‌ كنید، (گویید) «آیا قوم‌ از خدای‌ خود سؤال‌ ننمایند و آیا از مردگان‌ به‌ جهت‌ زندگان‌ سؤال‌ باید نمود؟»20به‌ شریعت‌ و شهادت‌ (توجّه‌ نمایید) واگر موافق‌ این‌ كلام‌ سخن‌ نگویند، پس‌ برای‌ ایشان‌ روشنایی‌ نخواهد بود.21و با عُسرت‌ و گرسنگی‌ در آن‌ خواهند گشت‌ و هنگامی‌ كه‌ گرسنه‌ شوند خویشتن‌ را مشوّش‌ خواهند ساخت‌ و پادشاه‌ و خدای‌ خود را لعنت‌ كرده‌، به‌ بالا خواهند نگریست‌.22و به‌ زمین‌ نظر خواهند انداخت‌ و اینك‌ تنگی‌ و تاریكی‌ و ظلمتِ پریشانی‌ خواهد بود و به‌ تاریكی‌ غلیظ‌ رانده‌ خواهند شد.

Chapter 9

1لیكن‌ برای‌ او كه‌ در تنگی‌ می‌بود، تاریكی‌نخواهد شد. در زمان‌ پیشین‌ زمین‌ زبولون‌ و زمین‌ نفتالی‌ را ذلیل‌ ساخت‌، امّا در زمان‌ آخر آن‌ را به‌ راه‌ دریا به‌ آن‌ طرف‌ اردنّ در جلیل‌ امّت‌هامحترم‌ خواهد گردانید.2قومی‌ كه‌ در تاریكی‌ سالك‌ می‌بودند، نور عظیمی‌ خواهند دید و بر ساكنان‌ زمین‌ سایه‌ موت‌ نور ساطع‌ خواهد شد.3تو قوم‌ را بسیار ساخته‌، شادی‌ ایشان‌ را زیاد گردانیدی‌. به‌ حضور تو شادی‌ خواهند كرد مثل‌ شادمانی‌ وقت‌ درو و مانند كسانی‌ كه‌ در تقسیم‌ نمودن‌ غنیمت‌ وجد می‌نمایند.4زیرا كه‌ یوغ‌ بار او را و عصای‌ گردنش‌ یعنی‌ عصای‌ جفا كننده‌ وی‌ را شكستی‌ چنانكه‌ در روز مدیان‌ كردی‌.5زیرا همه‌ اسلحه‌ مسلحّان‌ در غوغا است‌ و رُخُوت‌ ایشان‌ به‌ خون‌ آغشته‌ است‌، امّا برای‌ سوختن‌ و هیزم‌ آتش‌ خواهند بود.6زیرا كه‌ برای‌ ما ولدی‌ زاییده‌ و پسری‌ به‌ ما بخشیده‌ شد و سلطنت‌ بر دوش‌ او خواهد بود و اسم‌ او عجیب‌ و مشیر و خدای‌ قدیر و پدر سرمدی‌ و سرور سلامتی‌ خوانده‌ خواهد شد.7ترقّی‌ سلطنت‌ و سلامتی‌ او را بر كرسی‌ داود و بر مملكت‌ وی‌ انتها نخواهد بود تا آن‌ را به‌ انصاف‌ و عدالت‌ از الا´ن‌ تا ابدالا´باد ثابت‌ و استوار نماید. غیرت‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ را بجا خواهد آورد.8خداوند كلامی‌ نزد یعقوب‌ فرستاد و آن‌ بر اسرائیل‌ واقع‌ گردید.9و تمامی‌ قوم‌ خواهند دانست‌ یعنی‌ افرایم‌ و ساكنان‌ سامره‌ كه‌ از غرور و تكبّر دل‌ خود می‌گویند:10«خشتها افتاده‌ است‌ امّا با سنگهای‌ تراشیده‌ بنا خواهیم‌ نمود؛ چوبهای‌ افراغ‌ در هم‌ شكست‌ امّا سرو آزاد بجای‌ آنها می‌گذاریم‌.»11بنابراین‌ خداوند دشمنان‌ رصین‌ را بضدّ او خواهد برافراشت‌ و خصمان‌ او راخواهد برانگیخت‌.12اَرامیان‌ را از مشرق‌ و فلسطینیان‌ را از مغرب‌ و ایشان‌ اسرائیل‌ را با دهان‌ گشوده‌ خواهند خورد. امّا با این‌ همه‌، خشم‌ او برگردانیده‌ نشده‌ و دست‌ او هنوز دراز است‌.13و این‌ قوم‌ بسوی‌ زننده‌ خودشان‌ بازگشت‌ ننموده‌ و یهوه‌ صبایوت‌ را نطلبیده‌اند.14بنابراین‌ خداوند سر و دم‌ و نخل‌ و نی‌ را از اسرائیل‌ در یك‌ روز خواهد برید.15مرد پیر و مرد شریف‌ سر است‌ و نبی‌ای‌ كه‌ تعلیم‌ دروغ‌ می‌دهد، دُم‌ می‌باشد.16زیرا كه‌ هادیان‌ این‌ قوم‌ ایشان‌ را گمراه‌ می‌كنند و پیروان‌ ایشان‌ بلعیده‌ می‌شوند.17از این‌ سبب‌ خداوند از جوانان‌ ایشان‌ مسرور نخواهد شد و بر یتیمان‌ و بیوه‌ زنان‌ ایشان‌ ترحّم‌ نخواهد نمود. چونكه‌ جمیع‌ ایشان‌ منافق‌ و شریرند و هر دهانی‌ به‌ حماقت‌ متكلّم‌ می‌شود با اینهمه‌ غضب‌ او برگردانیده‌ نشده‌ و دست‌ او هنوز دراز است‌.18زیرا كه‌ شرارت‌ مثل‌ آتش‌ می‌سوزاند و خار و خس‌ را می‌خورد، و در بوته‌های‌ جنگل‌ افروخته‌ شده‌، دود غلیظ‌ پیچان‌ می‌شود.19از غضب‌ یهوه‌ صبایوت‌ زمین‌ سوخته‌ شده‌ است‌ و قوم‌، هیزمِ آتش‌ گشته‌اند و كسی‌ بر برادر خود شفقت‌ ندارد.20از جانب‌ راست‌ می‌ربایند و گرسنه‌ می‌مانند و از طرف‌ چپ‌ می‌خورند و سیر نمی‌شوند و هركس‌ گوشت‌ بازوی‌ خود را می‌خورد.21منسّی‌ افرایم‌ را و افرایم‌ منسّی‌ را و هر دوی‌ ایشان‌ بضّد یهودا متحّد می‌شوند. با اینهمه‌ غضب‌ او برگردانیده‌ نشده‌ و دست‌ او هنوز دراز است‌.

Chapter 10

1وای‌ بر آنانی‌ كه‌ احكام‌ غیر عادله‌ را جاری‌ می‌سازند و كاتبانی‌ كه‌ ظلم‌ رامرقوم‌ می‌دارند،2تا مسكینان‌ را از داوری‌ منحرف‌ سازند و حقّ فقیران‌ قوم‌ مرا بربایند تا آنكه‌ بیوه‌ زنان‌ غارت‌ ایشان‌ بشوند و یتیمان‌ را تاراج‌ نمایند.3پس‌ در روز بازخواست‌ در حینی‌ كه‌ خرابی‌ از دور می‌آید، چه‌ خواهید كرد و بسوی‌ كه‌ برای‌ معاونت‌ خواهید گریخت‌ و جلال‌ خود را كجا خواهید انداخت‌؟4غیر از آنكه‌ زیر اسیران‌ خم‌ شوند و زیر كشتگان‌ بیفتند. با اینهمه‌ غضب‌ او برگردانیده‌ نشده‌ و دست‌ او هنوز دراز است‌.5وای‌ بر آشور كه‌ عصای‌ غضب‌ من‌ است‌ و عصایی‌ كه‌ در دست‌ ایشان‌ است‌ خشم‌ من‌ می‌باشد.6او را بر امّت‌ منافق‌ می‌فرستم‌ و نزد قوم‌ مغضوب‌ خود مأمور می‌دارم‌، تا غنیمتی‌ بربایند و غارتی‌ ببرند و ایشان‌ را مثل‌ گِل‌ كوچه‌ها پایمال‌ سازند.7امّا او چنین‌ گمان‌ نمی‌كند و دلش‌ بدینگونه‌ قیاس‌ نمی‌نماید، بلكه‌ مراد دلش‌ این‌ است‌ كه‌ امّت‌های‌ بسیار را هلاك‌ و منقطع‌ بسازد.8زیرا می‌گوید آیا سرداران‌ من‌ جمیعاً پادشاه‌ نیستند؟9آیا كَلنو مثل‌ كركمیش‌ نیست‌ و آیا حمات‌ مثل‌ ارفاد نی‌، و آیا سامره‌ مانند دمشق‌ نمی‌باشد،10چنانكه‌ دست‌ من‌ بر ممالك‌ بتها استیلا یافت‌؟ و بتهای‌ تراشیده‌ آنها از بتهای‌ اورشلیم‌ و سامره‌ بیشتر بودند؟11پس‌ آیا به‌ نهجی‌ كه‌ به‌ سامره‌ و بتهایش‌ عمل‌ نمودم‌ به‌ اورشلیم‌ و بتهایش‌ چنین‌ عمل‌ نخواهم‌ نمود؟12و واقع‌ خواهد شد بعد از آنكه‌ خداوند تمامی‌ كار خود را با كوه‌ صهیون‌ و اورشلیم‌ به‌ انجام‌ رسانیده‌ باشد كه‌ من‌ از ثمره‌ دل‌ مغرورپادشاه‌ آشور و از فخر چشمان‌ متكبّر وی‌ انتقام‌ خواهم‌ كشید.13زیرا می‌گوید: «به‌ قوّت‌ دست‌ خود و به‌ حكمت‌ خویش‌ چونكه‌ فهیم‌ هستم‌ این‌ را كردم‌ و حدود قومها را منتقل‌ ساختم‌ و خزاین‌ ایشان‌ را غارت‌ نمودم‌ و مثل‌ جبّار سروران‌ ایشان‌ را به‌ زیر انداختم‌.14و دست‌ من‌ دولت‌ قوم‌ها را مثل‌ آشیانه‌ای‌ گرفته‌ است‌ و به‌ طوری‌ كه‌ تخمهای‌ متروك‌ را جمع‌ كنند، من‌ تمامی‌ زمین‌ را جمع‌ كردم‌. و كسی‌ نبود كه‌ بال‌ را بجنباند یا دهان‌ خود را بگشاید یا جك‌ جك‌ بنماید.»15آیا تبر بر كسی‌ كه‌ به‌ آن‌ می‌شكند فخر خواهد نمود یا ارّه‌ بر كسی‌ كه‌ آن‌ را می‌كشد افتخار خواهد كرد، كه‌ گویا عصا بلند كننده‌ خود را بجنباند یا چوب‌ دست‌ آنچه‌ را كه‌ چوب‌ نباشد بلند نماید؟16بنابراین‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ بر فربهان‌ او لاغری‌ خواهد فرستاد و زیر جلال‌ او سوختنی‌ مثل‌ سوختن‌ آتش‌ افروخته‌ خواهد شد.17و نور اسرائیل‌ نار و قدّوس‌ وی‌ شعله‌ خواهد شد، و در یكروز خار و خسش‌ را سوزانیده‌، خواهد خورد.18و شوكت‌ جنگل‌ و بستان‌ او هم‌ روح‌ و هم‌ بدن‌ را تباه‌ خواهد ساخت‌ و مثل‌ گداختن‌ مریض‌ خواهد شد.19و بقیه‌ درختان‌ و جنگلش‌ قلیل‌ العدد خواهد بود كه‌ طفلی‌ آنها را ثبت‌ تواند كرد.20و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ بقیه‌ اسرائیل‌ و ناجیان‌ خاندان‌ یعقوب‌ بار دیگر بر زننده‌ خودشان‌ اعتماد نخواهند نمود، بلكه‌ بر خداوند كه‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ است‌ به‌ اخلاص‌اعتماد خواهند نمود.21و بقیه‌ای‌ یعنی‌ بقیه‌ یعقوب‌ بسوی‌ خدای‌ قادر مطلق‌ بازگشت‌ خواهند كرد.22زیرا هرچند قوم‌ تو اسرائیل‌ مثل‌ ریگ‌ دریا باشند، فقط‌ از ایشان‌ بقّیتی‌ بازگشت‌ خواهند نمود. هلاكتی‌ كه‌ مقدّر است‌ به‌ عدالت‌ مجرا خواهد شد،23زیرا خداوند یهوه‌ صبایوت‌ هلاكت‌ و تقدیری‌ در میان‌ تمام‌ زمین‌ به‌ عمل‌ خواهد آورد.24بنابراین‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «ای‌ قوم‌ من‌ كه‌ در صهیون‌ ساكنید از آشور مترسید، اگر چه‌ شما را به‌ چوب‌ بزند و عصای‌ خود را مثل‌ مصریان‌ بر شما بلند نماید.25زیرا بعد از زمان‌ بسیار كمی‌، غضب‌ تمام‌ خواهد شد و خشم‌ من‌ برای‌ هلاكت‌ ایشان‌ خواهد بود.»26و یهوه‌ صبایوت‌ تازیانه‌ای‌ بر وی‌ خواهد برانگیخت‌ چنانكه‌ در كشتار مدّیان‌ بر صخره‌ غراب‌. و عصای‌ او بر دریا خواهد بود و آن‌ را بلند خواهد كرد به‌ طوری‌ كه‌ بر مصریان‌ كرده‌ بود.27و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ بار او از دوش‌ تو و یوغ‌ او از گردن‌ تو رفع‌ خواهد شد و یوغ‌ از فربهی‌ گسسته‌ خواهد شد.28او به‌ عیات‌ رسید و از مجرون‌ گذشت‌ و در مكماش‌ اسباب‌ خود را گذاشت‌.29از معبر عبور كردند و در جبع‌ منزل‌ گزیدند، اهل‌ رامه‌ هراسان‌ شدند و اهل‌ جبعه‌ شاؤل‌ فرار كردند.30ای‌ دختر جلیم‌ به‌ آواز خود فریاد برآور! ای‌ لیشه‌ و ای‌ عناتوت‌ فقیر گوش‌ ده‌!31مدمینه‌ فراری‌ شدند و ساكنان‌ جیبیم‌ گریختند.32همین‌ امروز در نوب‌ توقّف‌ می‌كند و دست‌ خود را بر جبل‌ دختر صهیون‌ و كوه‌ اورشلیم‌ دراز می‌سازد.33اینك‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ شاخه‌ها را با خوف‌ قطع‌خواهد نمود و بلند قدّان‌ بریده‌ خواهند شد و مرتفعان‌ پست‌ خواهند گردید،34و بوته‌های‌ جنگل‌ به‌ آهن‌ بریده‌ خواهد شد و لبنان‌ به‌ دست‌ جبّاران‌ خواهد افتاد.

Chapter 11

1و نهالی‌ از تنه‌ یسَّی‌ بیرون‌ آمده‌،شاخه‌ای‌ از ریشه‌هایش‌ خواهد شكفت‌.2و روح‌ خداوند بر او قرار خواهد گرفت‌، یعنی‌ روح‌ حكمت‌ و فهم‌ و روح‌ مشورت‌ و قوّت‌ و روح‌ معرفت‌ و ترس‌ خداوند.3و خوشی‌ او در ترس‌ خداوند خواهد بود و موافق‌ رؤیت‌ چشم‌ خود داوری‌ نخواهد كرد و بر وفق‌ سمع‌ گوشهای‌ خویش‌ تنبیه‌ نخواهد نمود.4بلكه‌ مسكینان‌ را به‌ عدالت‌ داوری‌ خواهد كرد و به‌ جهت‌ مظلومانِ زمین‌ براستی‌ حكم‌ خواهد نمود. و جهان‌ را به‌ عصای‌ دهان‌ خویش‌ زده‌، شریران‌ را به‌ نفخه‌ لبهای‌ خود خواهد كُشت‌.5و كمربند كمرش‌ عدالت‌ خواهد بود و كمربند میانش‌ امانت‌.6و گرگ‌ با بره‌ سكونت‌ خواهد داشت‌ و پلنگ‌ با بزغاله‌ خواهد خوابید و گوساله‌ و شیر و پرواری‌ با هم‌، و طفل‌ كوچك‌ آنها را خواهد راند.7و گاو با خرس‌ خواهد چرید و بچه‌های‌ آنها با هم‌ خواهند خوابید و شیر مثل‌ گاو كاه‌ خواهد خورد.8و طفل‌ شیرخواره‌ بر سوراخ‌ مار بازی‌ خواهد كرد و طفلِ از شیر باز داشته‌ شده‌ دست‌ خود را بر خانه‌ افعی‌ خواهد گذاشت‌.9و در تمامی‌ كوه‌مقدّس‌ من‌ ضرر و فسادی‌ نخواهند كرد زیرا كه‌ جهان‌ از معرفت‌ خداوند پر خواهد بود مثل‌ آبهایی‌ كه‌ دریا را می‌پوشاند.10و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ ریشه‌ یسَّی‌ به‌ جهت‌ عَلَمِ قوم‌ها برپا خواهد شد و امّت‌ها آن‌ را خواهند طلبید و سلامتی‌ او با جلال‌ خواهد بود.11و در آن‌ روز واقع‌ خواهد گشت‌ كه‌ خداوند بار دیگر دست‌ خود را دراز كند تا بقیه‌ قوم‌ خویش‌ را كه‌ از آشور و مصر و فتروس‌ و حبش‌ و عیلام‌ و شنعار و حَمات‌ و از جزیره‌های‌ دریا باقی‌ مانده‌ باشند باز آورد.12و به‌ جهت‌ امّت‌ها عَلَمی‌ برافراشته‌، رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ را جمع‌ خواهد كرد، و پراكندگان‌ یهودا را از چهار طرف‌ جهان‌ فراهم‌ خواهد آورد.13و حَسَد افرایم‌ رفع‌ خواهد شد و دشمنان‌ یهودا منقطع‌ خواهند گردید. افرایم‌ بر یهودا حسد نخواهد بُرد و یهودا افرایم‌ را دشمنی‌ نخواهد نمود.14و به‌ جانب‌ مغرب‌ بر دوش‌ فلسطینیان‌ پریده‌، بنی‌ مشرق‌ را با هم‌ غارت‌ خواهند نمود. و دست‌ خود را بر اَدُوم‌ و مُوْآب‌ دراز كرده‌، بنی‌ عمّون‌ ایشان‌ را اطاعت‌ خواهند كرد.15و خداوند زبانه‌ دریای‌ مصر را تباه‌ ساخته‌، دست‌ خود را با بادِ سوزان‌ بر نهر دراز خواهد كرد، و آن‌ را با هفت‌ نهرش‌ خواهد زد و مردم‌ را با كفش‌ به‌ آن‌ عبور خواهد داد.16و به‌ جهت‌ بقیه‌ قوم‌ او كه‌ از آشور باقی‌ مانده‌ باشند، شاه‌راهی‌ خواهد بود، چنانكه‌ به‌ جهت‌ اسرائیل‌ در روز بر آمدن‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر بود.

Chapter 12

1و در آن‌ روز خواهی‌ گفت‌ كه‌ «ای‌ خداوند تو را حمد می‌گویم‌ زیرا به‌ من‌ غضبناك‌ بودی‌، امّا غضبت‌ برگردانیده‌ شده‌، مرا تسلّی‌ می‌دهی‌.2اینك‌ خدا نجات‌ من‌ است‌ بر او توكّل‌ نموده‌، نخواهم‌ ترسید. زیرا یاه‌ یهُوَه‌ قوّت‌ و تسبیح‌ من‌ است‌ و نجات‌ من‌ گردیده‌ است‌.»3بنابراین‌ با شادمانی‌ از چشمه‌های‌ نجات‌ آب‌ خواهید كشید.4و در آن‌ روز خواهید گفت‌: « خداوند را حمد گویید و نام‌ او را بخوانید و اعمال‌ او را در میان‌ قوم‌ها اعلام‌ كنید و ذكر نمایید كه‌ اسم‌ او متعال‌ می‌باشد.5برای‌ خداوند بسرایید زیرا كارهای‌ عظیم‌ كرده‌ است‌ و این‌ در تمامی‌ زمین‌ معروف‌ است.6ای‌ ساكنه‌ صهیون‌ صدا را برافراشته‌، بسرای‌ زیرا قدّوس‌ اسرائیل‌ در میان‌ تو عظیم‌ است‌.»

Chapter 13

1وحی‌ دربارۀ بابل‌ كه‌ اشعیا ابن‌ آموص آن‌ را دید.2عَلَمی‌ بر كوه‌ خشك‌ برپا كنید و آواز به‌ ایشان‌ بلند نمایید، با دست‌ اشاره‌ كنید تا به‌ درهای‌ نجبا داخل‌ شوند.3من‌ مقدّسان‌ خود را مأمور داشتم‌ و شجاعان‌ خویش‌ یعنی‌ آنانی‌ را كه‌ در كبریای‌ من‌ وجد می‌نمایند به‌ جهت‌ غضبم‌ دعوت‌ نمودم‌.4آواز گروهی‌ در كوه‌ها مثل‌ آواز خلق‌ كثیر. آواز غوغای‌ ممالك‌ امّت‌ها كه‌ جمع‌ شده‌ باشند. یهوه‌ صبایوت‌ لشكر را برای‌ جنگ‌سان‌ می‌بیند.5ایشان‌ از زمین‌ بعید و از كرانه‌های‌ آسمان‌ می‌آیند. یعنی‌ خداوند با اسلحه‌ غضب‌ خود تا تمامی جهان‌ را ویران‌ كند.6وِلوِلَه‌ كنید زیرا كه‌ روز خداوند نزدیك‌ است‌، مثل‌ هلاكتی‌ از جانب‌ قادر مطلق‌ می‌آید.7از این‌ جهت‌ همه‌ دستها سست‌ می‌شود و دلهای‌ همه‌ مردم‌ گداخته‌ می‌گردد.8و ایشان‌ متحیر شده‌، اَلَمها و دردهای‌ زه‌ بر ایشان‌ عارض‌ می‌شود، مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید درد می‌كشند. بر یكدیگر نظر حیرت‌ می‌اندازند و رویهای‌ ایشان‌ رویهای‌ شعله‌ور می‌باشد.9اینك‌ روز خداوند با غضب‌ و شدّت‌ خشم‌ و ستمكیشی‌ می‌آید، تا جهان‌ را ویران‌ سازد و گناهكاران‌ را از میانش‌ هلاك‌ نماید.10زیرا كه‌ ستارگان‌ آسمان‌ و برجهایش‌ روشنایی‌ خود را نخواهند داد. و آفتاب‌ در وقت‌ طلوع‌ خود تاریك‌ خواهد شد و ماه‌ روشنایی‌ خود را نخواهد تابانید.11و من‌ ربع‌ مسكون‌ را به‌ سبب‌ گناه‌ و شریران‌ را به‌ سبب‌ عصیان‌ ایشان‌ سزا خواهم‌ داد، و غرور متكبّران‌ را تباه‌ خواهم‌ ساخت‌ و تكبّر جبّاران‌ را به‌ زیر خواهم‌ انداخت‌.12و مردم‌ را از زر خالص‌ و انسان‌ را از طلای‌ اُوفیر كمیابتر خواهم‌ گردانید.13بنابراین‌ آسمان‌ را متزلزل‌ خواهم‌ ساخت‌ و زمین‌ از جای‌ خود متحرّك‌ خواهد شد. در حین‌ غضب‌ یهوه‌ صبایوت‌ و در روز شدّت‌ خشم‌ او.14و مثل‌ آهوی‌ رانده‌ شده‌ و مانند گله‌ای‌ كه‌ كسی‌ آن‌ را جمع‌ نكند خواهند بود. و هركس‌ به‌ سوی‌ قوم‌ خود توجّه‌ خواهد نمود و هر شخص‌ به‌ زمین‌ خویش‌ فرار خواهد كرد.15و هركه‌ یافت‌ شود با نیزه‌ زده‌ خواهد شد و هركه‌ گرفته‌ شود باشمشیر خواهد افتاد.16اطفال‌ ایشان‌ نیز در نظر ایشان‌ به‌ زمین‌ انداخته‌ شوند و خانه‌های‌ ایشان‌ غارت‌ شود و زنان‌ ایشان‌ بی‌عصمت‌ گردند.17اینك‌ من‌ مادیان‌ را بر ایشان‌ خواهم‌ برانگیخت‌ كه‌ نقره‌ را به‌ حساب‌ نمی‌آورند و طلا را دوست‌ نمی‌دارند.18و كمانهای‌ ایشان‌ جوانان‌ را خرد خواهد كرد. و بر ثمره‌ رَحِم‌ ترحّم‌ نخواهند نمود و چشمان‌ ایشان‌ بر اطفال‌ شفقت‌ نخواهد كرد.19و بابِل‌ كه‌ جلال‌ ممالك‌ و زینت‌ فخر كلدانیان‌ است‌، مثل‌ واژگون‌ ساختن‌ خدا سدوم‌ و عموره‌ را خواهد شد.20و تا به‌ ابد آباد نخواهد شد و نسلاً بعد نسل‌ مسكون‌ نخواهد گردید. و اَعراب‌ در آنجا خیمه‌ نخواهند زد و شبانان‌ گله‌ها را در آنجا نخواهند خوابانید.21بلكه‌ وحوش‌ صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه‌های‌ ایشان‌ از بومها پر خواهد شد. شترمرغ‌ در آنجا ساكن‌ خواهد شد و غولان‌ در آنجا رقص‌ خواهند كرد،22و شغالها در قصرهای‌ ایشان‌ و گرگها در كوشكهای‌ خوش‌نما صدا خواهند زد و زمانش‌ نزدیك‌ است‌ كه‌ برسد و روزهایش‌ طول‌ نخواهد كشید.

Chapter 14

1زیرا خداوند بر یعقوب‌ ترحّم‌ فرموده‌،اسرائیل‌ را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان‌ را در زمینشان‌ آرامی‌ خواهد داد. و غربا با ایشان‌ ملحق‌ شده‌، با خاندان‌ یعقوب‌ ملصق‌ خواهند گردید.2و قوم‌ها ایشان‌ را برداشته‌، به‌ مكان‌ خودشان‌ خواهند آورد. و خاندان‌ اسرائیل‌ ایشان‌ را در زمین‌ خداوند برای‌ بندگی‌ و كنیزی‌، مملوك‌ خود خواهند ساخت‌. و اسیركنندگان‌ خود را اسیر كرده‌، بر ستمكاران‌ خویش ‌حكمرانی‌ خواهند نمود.3و در روزی‌ كه‌ خداوند تو را از اَلَم‌ و اضطرابت‌ و بندگی‌ سخت‌ كه‌ بر تو می‌نهادند خلاصی‌ بخشد، واقع‌ خواهد شد4كه‌ این‌ مثل‌ را بر پادشاه‌ بابل‌ زده‌، خواهی‌ گفت‌: چگونه‌ آن‌ ستمكار تمام‌ شد و آن‌ جور پیشه‌ چگونه‌ فانی‌ گردید!5خداوند عصای‌ شریران‌ و چوگان‌ حاكمان‌ را شكست‌.6آنكه‌ قوم‌ها را به‌ خشم‌ با صدمه‌ متوالی‌ می‌زد و بر امّت‌ها به‌ غضب‌ با جفای‌ بیحّد حكمرانی‌ می‌نمود،7تمامی‌ زمین‌ آرام‌ شده‌ و ساكت‌ گردیده‌اند و به‌ آواز بلند ترنّم‌ می‌نمایند.8صنوبرها نیز و سروهای‌ آزاد لبنان‌ دربارۀ تو شادمان‌ شده‌، می‌گویند: «از زمانی‌ كه‌ تو خوابیده‌ای‌ قطع‌ كننده‌ای‌ بر ما برنیامده‌ است‌.»9هاویه‌ از زیر برای‌ تو متحرّك‌ است‌ تا چون‌ بیایی‌ تو را استقبال‌ نماید، و مردگان‌ یعنی‌ جمیع‌ بزرگان‌ زمین‌ را برای‌ تو بیدار می‌سازد، و جمیع‌ پادشاهان‌ امّت‌ها را از كرسیهای‌ ایشان‌ برمی‌دارد.10جمیع‌ اینها تو را خطاب‌ كرده‌، می‌گویند: «آیا تو نیز مثل‌ ما ضعیف‌ شده‌ای‌ و مانند ما گردیده‌ای‌؟»11جلال‌ تو و صدای‌ بربطهای‌ تو به‌ هاویه‌ فرود شده‌ است‌. كِرمها زیر تو گسترانیده‌ شده‌ و مورها تو را می‌پوشانند.12ای‌ زهره‌ دختر صبح‌ چگونه‌ از آسمان‌ افتاده‌ای‌؟ ای‌ كه‌ امّت‌ها را ذلیل‌ می‌ساختی‌ چگونه‌ به‌ زمین‌ افكنده‌ شده‌ای‌؟13و تو در دل‌ خود می‌گفتی‌: «به‌ آسمان‌ صعود نموده‌، كرسی‌ خود را بالای‌ ستارگان‌ خدا خواهم‌ افراشت‌، و بر كوه‌ اجتماع‌ در اطراف‌ شمال‌ جلوس‌ خواهم‌نمود.14بالای‌ بلندیهای‌ ابرها صعود كرده‌، مثل‌ حضرت‌ اعلی‌ خواهم‌ شد.»15لكن‌ به‌ هاویه‌ به‌ اسفلهای‌ حُفره‌ فرود خواهی‌ شد.16آنانی‌ كه‌ تو را بینند بر تو چشم‌ دوخته‌ و در تو تأمّل‌ نموده‌، خواهند گفت‌: «آیا این‌ آن‌ مرد است‌ كه‌ جهان‌ را متزلزل‌ و ممالك‌ را مرتعش‌ می‌ساخت‌؟17كه‌ ربع‌ مسكون‌ را ویران‌ می‌نمود و شهرهایش‌ را منهدم‌ می‌ساخت‌ و اسیران‌ خود را به‌ خانه‌های‌ ایشان‌ رها نمی‌كرد؟»18همه‌ پادشاهان‌ امّت‌ها جمیعاً هر یك‌ در خانه‌ خود با جلال‌ می‌خوابند.19امّا تو از قبر خود بیرون‌ افكنده‌ می‌شوی‌ و مثل‌ شاخه‌ مكروه‌ و مانند لباس‌ كشتگانی‌ كه‌ با شمشیر زده‌ شده‌ باشند، كه‌ به‌ سنگهای‌ حفره‌ فرو می‌روند و مثل‌ لاشه‌ پایمال‌ شده‌.20با ایشان‌ در دفن‌ متّحد نخواهی‌ بود چونكه‌ زمین‌ خود را ویران‌ كرده‌، قوم‌ خویش‌ را كشته‌ای‌. ذرّیت‌ شریران‌ تا به‌ ابد مذكور نخواهند شد.21برای‌ پسرانش‌ به‌ سبب‌ گناه‌ پدران‌ ایشان‌ قتل‌ را مهیا سازید، تا ایشان‌ برنخیزند و در زمین‌ تصرّف‌ ننمایند و روی‌ ربع‌ مسكون‌ را از شهرها پر نسازند.22و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «من‌ به‌ ضدّایشان‌ خواهم‌ برخاست‌.» و خداوند می‌گوید: «اسـم‌ و بقیـه‌ را و نسـل‌ و ذریـت‌ را از بابـل‌ منقطـع‌ خواهـم‌ ساخت‌.23و آن‌ را نصیب‌ خارپشتها و خَلابهـای‌ آب‌ خواهـم‌ گردانیـد و آن‌ را با جاروب‌ هلاكت‌ خواهم‌ رُفت‌.» یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید.24یهُوَه‌ صبایوت‌ قسم‌ خورده‌، می‌گوید: «یقیناً به‌ طوری‌ كه‌ قصد نموده‌ام‌ همچنان‌ واقع‌ خواهد شد. و به‌ نهجی‌ كه‌ تقدیر كرده‌ام‌ همچنان‌ بجا آورده‌ خواهد گشت‌.25و آشور را در زمین‌ خودم‌ خواهم‌ شكست‌ و او را بر كوههای‌ خویش‌ پایمال‌ خواهم‌ كرد. و یوغ‌ او از ایشان‌ رفع‌ شده‌، بار وی‌ از گردن‌ ایشان‌ برداشته‌ خواهد شد.»26تقدیری‌ كه‌ بر تمامی زمین‌ مقدّر گشته‌، این‌ است‌. و دستی‌ كه‌ بر جمیع‌ امّت‌ها دراز شده‌، همین‌ است‌.27زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ تقدیر نموده‌ است‌، پس‌ كیست‌ كه‌ آن‌ را باطل‌ گرداند؟ و دست‌ اوست‌ كه‌ دراز شده‌ است‌ پس‌ كیست‌ كه‌ آن‌ را برگرداند؟28در سالی‌ كه‌ آحاز پادشاه‌ مُرد این‌ وحی‌ نازل‌ شد:29ای‌ جمیع‌ فلسطین‌ شادی‌ مكن‌ از اینكه‌ عصایی‌ كه‌ تو را می‌زد شكسته‌ شده‌ است‌. زیرا كه‌ از ریشه‌ مار افعی‌ بیرون‌ می‌آید و نتیجه‌ او اژدهای‌ آتشین‌ پرنده‌ خواهد بود.30و نخست‌زادگان‌ مسكینان‌ خواهند چرید و فقیران‌ در اطمینان‌ خواهند خوابید. و ریشه‌ تو را با قحطی‌ خواهم‌ كُشت‌ و باقی‌ ماندگان‌ تو مقتول‌ خواهند شد.31ای‌ دروازه‌ وِلوِلَه‌ نما! و ای‌ شهر فریاد برآور! ای‌ تمامی فلسطین‌ تو گداخته‌ خواهی‌ شد. زیرا كه‌ از طرف‌ شمال‌ دود می‌آید و از صفوف‌ وی‌ كسی‌ دور نخواهد افتاد.32پس‌ به‌ رسولان‌ امّت‌هاچه‌ جواب‌ داده‌ شود: «اینكه‌ خداوند صهیون‌ را بنیاد نهاده‌ است‌ و مسكینان‌ قوم‌ وی‌ در آن‌ پناه‌ خواهند برد.»

Chapter 15

1وحی‌ دربارۀ موآب‌: زیرا كه‌ در شبی‌ عار موآب‌ خراب‌ و هلاك‌ شده‌ است‌؛ زیرا در شبی‌ قیر موآب‌ خراب‌ و هلاك‌ شده‌ است‌.2به‌ بتكده‌ و دیبون‌ به‌ مكان‌های‌ بلند به‌ جهت‌ گریستن‌ برآمده‌اند. موآب‌ برای‌ نَبُو و میدَبا وِلوِلَه‌ می‌كند. بر سر هریكی‌ از ایشان‌ گَری‌ است‌ و ریشهای‌ همه‌ تراشیده‌ شده‌ است‌.3در كوچه‌های‌ خود كمر خود را به‌ پلاس‌ می‌بندند و بر پشت‌ بامها و در چهارسوهای‌ خود هركس‌ وَلوِلَه‌ می‌نماید و اشكها می‌ریزد.4و حَشْبُون‌ و اَلْعَالَه‌ فریاد برمی‌آورند. آواز ایشان‌ تا یاهَصْ مسموع‌ می‌شود. بنابراین‌ مسلّحان‌ موآب‌ ناله‌ می‌كنند و جان‌ ایشان‌ در ایشان‌ می‌لرزد.5دل‌ من‌ به‌ جهت‌ موآب‌ فریاد برمی‌آورد. فراریانش‌ تا به‌ صوغَرْ و عْجِلَتْ شَلِشیا نعره‌ می‌زنند زیرا كه‌ ایشان‌ به‌ فراز لُوحیت‌ با گریه‌ برمی‌آیند. زیرا كه‌ از راه‌ حُوْرُونایم‌ صدای‌ هلاكت‌ برمی‌آورند.6زیرا كه‌ آبهای‌ نمِریم‌ خراب‌ شده‌، چونكه‌ علف‌ خشكیده‌ و گیاه‌ تلف‌ شده‌ و هیچ‌ چیز سبز باقی‌ نمانده‌ است‌.7بنابراین‌ دولتی‌ را كه‌ تحصیل‌ نموده‌اند و اندوخته‌های‌ خود را بر وادی‌ بیدها می‌برند.8زیرا كه‌ فریاد ایشان‌ حدود موآب‌ را احاطه‌ نموده‌ و وِلوِلَه‌ ایشان‌ تا اَجْلایم‌ و وِلوِلَه‌ ایشان‌ تا بئر ایلیم‌ رسیده‌ است‌.9چونكه‌ آبهای‌ دیمون‌ از خون‌ پر شده‌زانرو كه‌ بر دیمون‌ (بلایای‌) زیاد خواهم‌ آورد یعنی‌ شیری‌ را بر فراریان‌ موآب‌ و بر بقیه‌ زمینش‌ (خواهم‌ گماشت‌).

Chapter 16

1بره‌ها را كه‌ خراج‌ حاكم‌ زمین‌ است‌ از سالع‌ بسوی‌ بیابان‌ به‌ كوه‌ دختر صَهْیون‌ بفرستید.2و دختران‌ موآب‌ مثل‌ مرغان‌ آواره‌ و مانند آشیانه‌ ترك‌ شده‌ نزد معبرهای‌ اَرنون‌ خواهند شد.3مشورت‌ بدهید و انصاف‌ را بجا آورید، و سایه‌ خود را در وقت‌ ظهر مثل‌ شب‌ بگردان‌. رانده‌ شدگان‌ را پنهان‌ كن‌ و فراریان‌ را تسلیم‌ منما.4ای‌ موآب‌ بگذار كه‌ رانده‌شدگان‌ من‌ نزد تو مأوا گزینند. و برای‌ ایشان‌ از روی‌ تاراج‌كننده‌ پناه‌گاه‌ باش‌. زیرا ظالم‌ نابود می‌شود و تاراج‌كننده‌ تمام‌ می‌گردد و ستمكار از زمین‌ تلف‌ خواهد شد.5و كُرسی‌ به‌ رحمت‌ استوار خواهد گشت‌ و كسی‌ به‌ راستی‌ بر آن‌ در خیمه‌ داود خواهد نشست‌ كه‌ داوری‌ كند و انصاف‌ را بطلبد و به‌ جهت‌ عدالت‌ تعجیل‌ نماید.6غرور موآب‌ و بسیاری‌ تكبّر و خُیلاء و كبر و خشم‌ او را شنیدیم‌ و فخر او باطل‌ است‌.7بدین‌ سبب‌ موآب‌ به‌ جهت‌ موآب‌ وِلوِلَه‌ می‌كند و تمامی‌ ایشان‌ وِلْوِلَه‌ می‌نمایند. به‌ جهت‌ بنیادهای‌ قیر حارَسَت‌ ناله‌ می‌كنید زیرا كه‌ بالكّل‌ مضروب‌ می‌شود.8زیرا كه‌ مزرعه‌های‌ حَشْبُون‌ و مَوْهای‌ سِبْمَه‌ پژمرده‌ شد و سروران‌ امّت‌ها تاكهایش‌ را شكستند.آنها تا به‌ یعْزیر رسیده‌ بود و در بیابان‌ پراكنده‌ می‌شد و شاخه‌هایش‌ منتشر شده‌، از دریا می‌گذشت‌.9بنابراین‌ برای‌ مو سِبْمَه‌ به‌ گریه‌یعْزیر خواهم‌ گریست‌. ای‌ حَشْبون‌ و اَلْعالَه‌ شما را با اشكهای‌ خود سیراب‌ خواهم‌ ساخت‌ زیرا كه‌ برمیوه‌ها و انگورهایت‌ گلبانگ‌ افتاده‌ است‌.10شادی‌ و ابتهاج‌ از بُستانها برداشته‌ شد و در تاكستانها ترنّم‌ و آواز شادمانی‌ نخواهد بود و كسی‌ شراب‌ را در چرخُشتها پایمال‌ نمی‌كند. صدای‌ شادمانی‌ را خاموش‌ گردانیدم‌.11لهذا احشای‌ من‌ مثل‌ بربط‌ به‌ جهت‌ موآب‌ صدا می‌زند و بطن‌ من‌ برای‌ قیر حارَسْ.12و هنگامی‌ كه‌ موآب‌ در مكان‌ بلند خود حاضر شده‌، خویشتن‌ را خسته‌ كند و به‌ مكان‌ مقدّس‌ خود برای‌ دعا بیاید كامیاب‌ نخواهد شد.13این‌ است‌ كلامی‌ كه‌ خداوند دربارۀ موآب‌ از زمان‌ قدیم‌ گفته‌ است‌.14امّا الا´ن‌ خداوند تكلّم‌ نموده‌، می‌گوید كه‌ بعد از سه‌ سال‌ مثل‌ سالهای‌ مزدور، جلال‌ موآب‌ با تمامی‌ جماعت‌ كثیر او محقّر خواهد شد و بقیه‌ آن‌ بسیار كم‌ و بی‌قوّت‌ خواهند گردید.

Chapter 17

1وحی‌ دربارۀ دمشق‌: اینك‌ دمشق‌ از میان‌ شهرها برداشته‌ می‌شود و توده‌ خراب‌ خواهد گردید.2شهرهای‌ عَرُوعیر متروك‌ می‌شود و به‌ جهت‌ خوابیدن‌ گله‌ها خواهد بود و كسی‌ آنها را نخواهد ترسانید.3و حصار از افرایم‌ تلف‌ خواهد شد و سلطنت‌ از دمشق‌ و از بقیه‌ اَرام‌. و مثل‌ جلال‌ بنی‌اسرائیل‌ خواهند بود زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید.4و در آن‌ روز جلال‌ یعقوب‌ ضعیف‌ می‌شود و فربهی‌ جسدش‌ به‌ لاغری‌ تبدیل‌ می‌گردد.5و چنان‌ خواهد بود كه‌ دروگران‌ زرع‌ را جمع‌ كنند و دستهای‌ ایشان‌ سنبله‌ها را درو كند.و خواهد بود مثل‌ وقتی‌ كه‌ در وادی‌ رفایم‌ سنبله‌ها را بچینند.6و خوشه‌های‌ چند در آن‌ باقی‌ ماند و مثل‌ وقتی‌ كه‌ زیتون‌ را بتكانند كه‌ دو یا سه‌ دانه‌ بر سر شاخه‌ بلند و چهار یا پنج‌ دانه‌ بر شاخچه‌های‌ بارور آن‌ باقی‌ ماند. یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید.7در آن‌ روز انسان‌ بسوی‌ آفریننده‌ خود نظر خواهد كرد و چشمانش‌ بسوی‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ خواهد نگریست‌.8و بسوی‌ مذبح‌هایی‌ كه‌ به‌ دستهای‌ خود ساخته‌ است‌ نظر نخواهد كرد و به‌ آنچه‌ با انگشتهای‌ خویش‌ بنا نموده‌ یعنی‌ اشیریم‌ و بتهای‌ آفتاب‌ نخواهد نگریست‌.9در آن‌ روز شهرهای‌ حصینش‌ مثل‌ خرابه‌هایی‌ كه‌ در جنگل‌ یا بر كوه‌ بلند است‌ خواهد شد كه‌ آنها را از حضور بنی‌اسرائیل‌ واگذاشتند و ویران‌ خواهد شد.10چونكه‌ خدای‌ نجات‌ خود را فراموش‌ كردی‌ و صخره‌ قوّت‌ خویش‌ را به‌ یاد نیاوردی‌، بنابراین‌ نهالهای‌ دلپذیر غرس‌ خواهی‌ نمود و قلمه‌های‌ غریب‌ را خواهی‌ كاشت‌.11در روزی‌ كه‌ غرس‌ می‌نمایی‌، آن‌ را نمّو خواهی‌ داد و در صبحْ مزروعِ خود را به‌ شكوفه‌ خواهی‌ آورد، امّا محصولش‌ در روز آفت‌ مهلك‌ و حزن‌ علاج‌ناپذیر بر باد خواهد رفت‌.12وای‌ بر شورش‌ قوم‌های‌ بسیار كه‌ مثل‌ شورش‌ دریا شورش‌ می‌نمایند، و خروش‌ طوایفی‌ كه‌ مثل‌ خروش‌ آبهای‌ زورآور خروش‌ می‌كنند.13طوایف‌ مثل‌ خروش‌ آبهای‌ بسیار می‌خروشند، امّا ایشان‌ را عتاب‌ خواهد كرد و به‌ جای‌ دور خواهند گریخت‌ و مثل‌ كاه‌ كوهها در برابر باد رانده‌ خواهند شد و مثل‌ غبار در برابرگردباد.14در وقت‌ شام‌ اینك‌ خوف‌ است‌ و قبل‌ از صبح‌ نابود می‌شوند. نصیب‌ تاراج‌كنندگان‌ ما و حصّه‌ غارت‌ نمایندگان‌ ما همین‌ است‌.

Chapter 18

1وای‌ بر زمینی‌ كه‌ در آن‌ آواز بالها است‌كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ نهرهای‌ كوش‌ می‌باشد.2و ایلچیان‌ به‌ دریا و در كشتیهای‌ بَرْدِی‌ بر روی‌ آبها می‌فرستد و می‌گوید: ای‌ رسولان‌ تیزرو بروید نزد امّت‌ بلند قدّ و برّاق‌، نزد قومی‌ كه‌ از ابتدایش‌ تا كنون‌ مهیب‌ بوده‌اند یعنی‌ امّت‌ زورآور و پایمال‌ كننده‌ كه‌ نهرها زمین‌ ایشان‌ را تقسیم‌ می‌كند.3ای‌ تمامی‌ ساكنان‌ ربع‌ مسكون‌ و سكنه‌ جهان‌، چون‌ عَلَمی‌ بر كوهها بلند گردد بنگرید و چون‌ كَرِنّا نواخته‌ شود بشنوید.4زیرا خداوند به‌ من‌ چنین‌ گفته‌ است‌ كه‌ من‌ خواهم‌ آرامید و از مكان‌ خود نظر خواهم‌ نمود. مثل‌ گرمای‌ صاف‌ بر نباتات‌ و مثل‌ ابر شبنم‌ دار در حرارت‌ حصاد.5زیرا قبل‌ از حصاد وقتی‌ كه‌ شكوفه‌ تمام‌ شود و گل‌ به‌ انگور رسیده‌، مبدّل‌ گردد او شاخه‌ها را با ارّه‌ها خواهد برید و نهالها را بریده‌ دور خواهد افكند.6و همه‌ برای‌ مرغان‌ شكاری‌ كوهها و وحوش‌ زمین‌ واگذاشته‌ خواهد شد. و مرغان‌ شكاری‌ تابستان‌ را بر آنها بسر خواهند برد و جمیع‌ وحوش‌ زمین‌ زمستان‌ را بر آنها خواهند گذرانید.7و در آن‌ زمان‌ هدیه‌ای‌ برای‌ یهوه‌ صبایوت‌ از قوم‌ بلند قدّ و برّاق‌ و از قومی‌ كه‌ از ابتدایش‌ تا كنون‌ مهیب‌ است‌ و از امّتی‌ زورآور و پایمال‌ كننده‌ كه‌ نهرها زمین‌ ایشان‌ را تقسیم‌ می‌كند، به‌ مكان‌ اسم‌ یهوه‌ صبایوت‌ یعنی‌ به‌ كوه‌صهیون‌ آورده‌ خواهد شد.

Chapter 19

1وحی‌ دربارۀ مصر: اینك‌ خداوند بر اَبْرِ تیزرو سوار شده‌، به‌ مصر می‌آید و بتهای‌ مصر از حضور وی‌ خواهد لرزید و دلهای‌ مصریان‌ در اندرون‌ ایشان‌ گداخته‌ خواهد شد.2و مصریان‌ را بر مصریان‌ خواهم‌ برانگیخت‌. برادر با برادر خود و همسایه‌ با همسایه‌ خویش‌ و شهر با شهر و كشور با كشور جنگ‌ خواهند نمود.3و روح‌ مصر در اندرونش‌ افسرده‌ شده‌، مشورتش‌ را باطل‌ خواهم‌ گردانید و ایشان‌ از بتها و فالگیران‌ و صاحبان‌ اجنّه‌ و جادوگران‌ سؤال‌ خواهند نمود.4و مصریان‌ را به‌ دست‌ آقای‌ ستم‌كیش‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود و پادشاه‌ زورآور بر ایشان‌ حكمرانی‌ خواهد كرد. خداوند یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید.5و آب‌ از دریا (نیل‌) كم‌ شده‌، نهر خراب‌ و خشك‌ خواهد گردید.6و نهرها متعفّن‌ شده‌، جویهای‌ ماصور كم‌ شده‌ می‌خشكد و نی‌ و بوریا پژمرده‌ خواهد شد.7و مَرغْزاری‌ كه‌ بر كنار نیل‌ و بر دهنه‌ نیل‌ است‌ و همه‌ مزرعه‌های‌ نیل‌ خشك‌ و رانده‌ شده‌ و نابود خواهد گردید.8و ماهی‌ گیران‌ ماتم‌ می‌گیرند و همه‌ آنانی‌ كه‌ قلاّب‌ به‌ نیل‌ اندازند زاری‌ می‌كنند و آنانی‌ كه‌ دام‌ بر روی‌ آب‌ گسترانند افسرده‌ خواهند شد.9و عاملان‌ كتان‌ شانه‌ زده‌ و بافندگان‌ پارچه‌ سفید خجل‌ خواهند شد.10و اركان‌ او ساییده‌ و جمیع‌ مزدوران‌ رنجیده‌ دل‌ خواهند شد.11سروران‌ صوعن‌ بالكّل‌ احمق‌ می‌شوند ومشورت‌ مشیران‌ دانشمند فرعون‌ وحشی‌ می‌گردد. پس‌ چگونه‌ به‌ فرعون‌ می‌گویید كه‌ من‌ پسر حكما و پسر پادشاهان‌ قدیم‌ می‌باشم‌.12پس‌ حكیمان‌ تو كجایند تا ایشان‌ تو را اطّلاع‌ دهند و بدانند كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ دربارۀ مصر چه‌ تقدیر نموده‌ است‌؟13سروران‌ صوعن‌ ابله‌ شده‌ و سروران‌ نوف‌ فریب‌ خورده‌اند و آنانی‌ كه‌ سنگ‌ زاویه‌ اسباط‌ مصر هستند آن‌ را گمراه‌ كرده‌اند.14و خداوند روح‌ خیرگی‌ در وسط‌ آن‌ آمیخته‌ است‌ كه‌ ایشان‌ مصریان‌ را در همه‌ كارهای‌ ایشان‌ گمراه‌ كرده‌اند، مثل‌ مستان‌ كه‌ در قی‌ خود افتان‌ و خیزان‌ راه‌ می‌روند.15و مصریان‌ را كاری‌ نخواهد ماند كه‌ سر یا دم‌ نخل‌ یا بوریا بكند.16در آن‌ روز اهل‌ مصر مثل‌ زنان‌ می‌باشند و از حركت‌ دست‌ یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ آن‌ را بر مصر به‌ حركت‌ می‌آورد لرزان‌ و هراسان‌ خواهند شد.17و زمین‌ یهودا باعث‌ خوف‌ مصر خواهد شد كه‌ هركه‌ ذكر آن‌ را بشنود خواهد ترسید به‌ سبب‌ تقدیری‌ كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ بر آن‌ مقدّر نموده‌ است‌.18در آن‌ روز پنج‌ شهر در زمین‌ مصر به‌ زبان‌ كنعان‌ متكلّم‌ شده‌، برای‌ یهوه‌ صبایوت‌ قسم‌ خواهند خورد و یكی‌ شهر هلاكت‌ نامیده‌ خواهد شد.19در آن‌ روز مذبحی‌ برای‌ خداوند در میان‌ زمین‌ مصر و ستونی‌ نزد حدودش‌ برای‌ خداوند خواهد بود.20و آن‌ آیتی‌ و شهادتی‌ برای‌ یهوه‌ صبایوت‌ در زمین‌ مصر خواهد بود. زیرا كه‌ نزد خداوند به‌ سبب‌ جفاكنندگان‌ خویش‌ استغاثه‌ خواهد نمود و او نجات‌ دهنده‌ و حمایت‌ كننده‌ای‌ برای‌ ایشان‌ خواهد فرستاد و ایشان‌ را خواهد رهانید.21و خداوند بر مصریان‌ معروف‌ خواهد شد و در آن‌ روز مصریان‌ خداوند راخواهند شناخت‌ و با ذبایح‌ و هدایا او را عبادت‌ خواهند كرد و برای‌ خداوند نذر كرده‌، آن‌ را وفا خواهند نمود.22و خداوند مصریان‌ را خواهد زد و به‌ زدن‌ شفا خواهد داد زیرا چون‌ بسوی‌ خداوند بازگشت‌ نمایند ایشان‌ را اجابت‌ نموده‌، شفا خواهد داد.23در آن‌ روز شاهراهی‌ از مصر به‌ آشور خواهد بود و آشوریان‌ به‌ مصر و مصریان‌ به‌ آشور خواهند رفت‌ و مصریان‌ با آشوریان‌ عبادت‌ خواهند نمود.24در آن‌ روز اسرائیل‌ سوم‌ مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان‌ جهان‌ بركت‌ خواهند بود.25زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ آنها را بركت‌ داده‌ خواهد گفت‌ قوم‌ من‌ مصر و صنعت‌ دست‌ من‌ آشور و میراث‌ من‌ اسرائیل‌ مبارك‌ باشند.

Chapter 20

1در سالی‌ كه‌ تَرْتان‌ به‌ اَشْدُود آمد هنگامی‌ كه‌ سرجون‌ پادشاه‌ آشور او را فرستاد، پس‌ با اَشْدُود جنگ‌ كرده‌، آن‌ را گرفت‌.2در آن‌ وقت‌ خداوند به‌ واسطه‌ اشعیا ابن‌ آموص‌ تكلّم‌ نموده‌، گفت‌: «برو و پلاس‌ را از كمر خود بگشا و نعلین‌ را از پای‌ خود بیرون‌ كن‌.» و او چنین‌ كرده‌، عریان‌ و پا برهنه‌ راه‌ می‌رفت‌.3و خداوند گفت‌: «چنانكه‌ بنده‌ من‌ اشعیا سه‌ سال‌ عریان‌ و پا برهنه‌ راه‌ رفته‌ است‌ تا آیتی‌ و علامتی‌ دربارۀ مصر و كوش‌ باشد،4بهمان‌ طور پادشاه‌ آشور اسیران‌ مصر و جلاء وطنان‌ كوش‌ را از جوانان‌ وپیران‌ عریان‌ و پابرهنه‌ و مكشوف‌ سرین‌ خواهد برد تا رسوایی‌ مصر باشد.5و ایشان‌ به‌ سبب‌ كوش‌ كه‌ ملجای‌ ایشان‌ است‌ و مصر كه‌ فخر ایشان‌ باشد مضطرب‌ و خجل‌ خواهند شد.6و ساكنان‌ این‌ ساحل‌ در آن‌ روز خواهند گفت‌: اینك‌ ملجای‌ ما كه‌ برای‌ اعانت‌ به‌ آن‌ فرار كردیم‌ تا از دست‌ پادشاه‌ آشور نجات‌ یابیم‌ چنین‌ شده‌ است‌، پس‌ ما چگونه‌ نجات‌ خواهیم‌ یافت‌؟»

Chapter 21

1وحی‌ دربارۀ بیابان‌ بحر: چنانكه‌ گردباد در جنوب‌ می‌آید، این‌ نیز از بیابان‌ از زمین‌ هولناك‌ می‌آید.2رؤیای‌ سخت‌ برای‌ من‌ منكشف‌ شده‌ است‌، خیانت‌ پیشه‌ خیانت‌ می‌كند و تاراج‌ كننده‌ تاراج‌ می‌نماید. ای‌ عیلام‌ برآی‌ و ای‌ مِدْیان‌ محاصره‌ نما. تمام‌ ناله‌ آن‌ را ساكت‌ گردانیدم‌.3از این‌ جهت‌ كمر من‌ از شدّت‌ درد پر شده‌ است‌ و درد زه‌ مثل‌ درد زنی‌ كه‌ می‌زاید مرا درگرفته‌ است‌. پیچ‌ و تاب‌ می‌خورم‌ كه‌ نمی‌توانم‌ بشنوم‌، مدهوش‌ می‌شوم‌ كه‌ نمی‌توانم‌ ببینم‌.4دل‌ من‌ می‌طپید و هیبت‌ مرا ترسانید. او شب‌ لذّت‌ مرا برایم‌ به‌ خوف‌ مبدّل‌ ساخته‌ است‌.5سفره‌ را مهیا ساخته‌ و فرش‌ را گسترانیده‌ به‌ اكل‌ و شرب‌ مشغول‌ می‌باشند. ای‌ سروران‌ برخیزید و سپرها را روغن‌ بمالید.6زیرا خداوند به‌ من‌ چنین‌ گفته‌ است‌: «برو و دیده‌بان‌ را قرار بده‌ تا آنچه‌ را كه‌ بیند اعلام‌ نماید.7و چون‌ فوج‌ سواران‌ جفت‌ جفت‌ و فوج‌ الاغان‌ و فوج‌ شتران‌ را بیند آنگاه‌ به‌ دقّت‌ تمام‌ توجّه‌ بنماید.»8پس‌ او مثل‌ شیر صدا زد كه‌ «ای‌ آقا من‌ دائماً در روز بر محرس‌ ایستاده‌ام‌ و تمامی‌ شب‌ بر دیده‌بانگاه‌ خود برقرار می‌باشم‌.9و اینك‌ فوج‌مردان‌ و سواران‌ جفت‌ جفت‌ می‌آیند و او مزید كرده‌، گفت‌: بابل‌ افتاد افتاده‌ است‌ و تمامی‌ تمثال‌های‌ تراشیده‌ خدایانش‌ را بر زمین‌ شكسته‌اند.»10ای‌ كوفته‌ شده‌ من‌ و ای‌ محصول‌ خرمن‌ من‌ آنچه‌ از یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ شنیدم‌ به‌ شما اعلام‌ می‌نمایم‌.11وحی‌ درباره‌ دومه‌: كسی‌ از سعیر به‌ من‌ ندا می‌كند كه‌ «ای‌ دیده‌بان‌ از شب‌ چه‌ خبر؟ ای‌ دیده‌بان‌ از شب‌ چه‌ خبر؟»12دیده‌بان‌ می‌گوید كه‌ «صبح‌ می‌آید و شام‌ نیز. اگر پرسیدن‌ می‌خواهید بپرسید و بازگشت‌ نموده‌، بیایید.»13وحی‌ دربارۀ عرب‌: ای‌ قافله‌های‌ ددانیان‌ در جنگل‌ عرب‌ منزل‌ كنید.14ای‌ ساكنان‌ زمین‌ تیما تشنگان‌ را به‌ آب‌ استقبال‌ كنید و فراریان‌ را به‌ خوراك‌ ایشان‌ پذیره‌ شوید.15زیرا كه‌ ایشان‌ از شمشیرها فرار می‌كنند، از شمشیر برهنه‌ و كمان‌ زه‌ شده‌ و از سختی‌ جنگ‌.16زانرو كه‌ خداوند به‌ من‌ گفته‌ است‌ بعد از یكسال‌ موافق‌ سالهای‌ مزدوران‌، تمامی شوكت‌ قیدار تلف‌ خواهد شد.17و بقیه‌ شماره‌ تیراندازان‌ و جبّاران‌ بنی‌ قیدار قلیل‌ خواهد شد چونكه‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ این‌ را گفته‌ است‌.

Chapter 22

1الا´ن‌ تو را چه‌ شد كه‌ كلّیةً بر بامها برآمدی‌؟2ای‌ كه‌ پر از شورشها هستی‌ و ای‌ شهر پرغوغا و ای‌ قریه‌ مفتخر! كشتگانت‌ كشته‌ شمشیر نیستند و در جنگ‌ هلاك‌ نشده‌اند.3جمیع‌ سرورانت‌ با هم‌ گریختند و بدون‌ تیراندازان‌ اسیر گشتند. همگانی‌ كه‌ در تو یافت‌ شدند با هم‌ اسیر گردیدند و به‌ جای‌ دور فرار كردند.4بنابراین‌ گفتم‌ نظر خود را از من‌ بگردانید زیرا كه‌ با تلخی‌ گریه‌ می‌كنم‌. برای‌ تسلّی‌ من‌ دربارۀ خرابی‌ دختر قومم‌ الحاح‌ مكنید.5زیرا خداوند یهوه‌ صبایوت‌ روز آشفتگی‌ و پایمالی‌ و پریشانی‌ای‌ در وادی‌ رؤیا دارد. دیوارها را منهدم‌ می‌سازند و صدای‌ استغاثه‌ تا به‌ كوهها می‌رسد.6و عیلام‌ با افواج‌ مردان‌ و سواران‌ تركش‌ را برداشته‌ است‌ و قیر سپر را مكشوف‌ نموده‌ است‌،7و وادیهای‌ بهترینت‌ از ارابه‌ها پر شده‌، سواران‌ پیش‌ دروازه‌هایت‌ صف‌آرایی‌ می‌نمایند؛8و پوشش‌ یهودا برداشته‌ می‌شود و در آن‌ روز به‌ اسلحه‌ خانه‌ جنگل‌ نگاه‌ خواهید كرد؛9و رخنه‌های‌ شهر داود را كه‌ بسیارند خواهید دید و آب‌ بركه‌ تحتانی‌ را جمع‌ خواهید نمود؛10و خانه‌های‌ اورشلیم‌ را خواهید شمرد و خانه‌ها را به‌ جهت‌ حصاربندی‌ دیوارها خراب‌ خواهید نمود.11و درمیان‌ دو دیوار حوضی‌ برای‌ آب‌ بركه‌ قدیم‌ خواهید ساخت‌ امّا به‌ صانع‌ آن‌ نخواهید نگریست‌ و به‌ آنكه‌ آن‌ را از ایام‌ پیشین‌ ساخته‌ است‌ نگران‌ نخواهید شد.12و در آن‌ روز خداوند یهوه‌ صبایوت‌ (شما را) به‌ گریستن‌ وماتم‌ كردن‌ و كندن‌ مو و پوشیدن‌ پلاس‌ خواهد خواند.13و اینك‌ شادمانی‌ و خوشی‌ و كشتن‌ گاوان‌ و ذبح‌ كردن‌ گوسفندان‌ و خوردن‌ گوشت‌ و نوشیدن‌ شراب‌ خواهد بود كه‌ بخوریم‌ و بنوشیم‌ زیرا كه‌ فردا می‌میریم‌.14و یهوه‌ صبایوت‌ در گوش‌ من‌ اعلام‌ كرده‌ است‌ كه‌ این‌ گناه‌ شما تا بمیرید هرگز كفّاره‌ نخواهد شد. خداوند یهوه‌ صبایوت‌ این‌ را گفته‌ است‌.15خداوند یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «برو و نزد این‌ خزانه‌دار یعنی‌ شبنا كه‌ ناظر خانه‌ است‌ داخل‌ شو و به‌ او بگو:16تو را در اینجا چه‌ كار است‌ و در اینجا كه‌ را داری‌ كه‌ در اینجا قبری‌ برای‌ خود كنده‌ای‌؟ ای‌ كسی‌ كه‌ قبر خود را در مكان‌ بلند می‌كَنی‌ و مسكنی‌ برای‌ خویشتن‌ در صخره‌ می‌تراشی‌.»17اینك‌ ای‌ مرد، خداوند البتّه‌ تو را دور خواهد انداخت‌ و البتّه‌ تو را خواهد پوشانید.18و البتّه‌ تو را مثل‌ گوی سخت‌ خواهد پیچید و به‌ زمین‌ وسیع‌ تو را خواهد افكند و در آنجا خواهی‌ مرد و در آنجا ارابه‌های‌ شوكت‌ تو رسوایی‌ خانه‌ آقایت‌ خواهد شد.19و تو را از منصبت‌ خواهم‌ راند و از مكانت‌ به‌ زیر افكنده‌ خواهی‌ شد.20و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ بنده‌ خویش‌ الیاقیم‌ بن‌ حلقیا را دعوت‌ خواهم‌ نمود.21و او را به‌ جامه‌ تو ملبّس‌ ساخته‌ به‌ كمربندت‌ محكم‌ خواهم‌ ساخت‌ و اقتدار تو را به‌ دست‌ او خواهم‌ داد و او ساكنان‌ اورشلیم‌ و خاندان‌ یهودا را پدر خواهد بود.22و كلید خانه‌ داود را بر دوش‌ وی‌ خواهم‌ نهاد و چون‌ بگشاید احدی‌ نخواهد بست‌ و چون‌ ببندد، احدی‌ نخواهد گشاد.23و اورا در جای‌ محكم‌ مثل‌ میخ‌ خواهم‌ دوخت‌ و برای‌ خاندان‌ پدر خود كرسی‌ جلال‌ خواهد بود.24و تمامی جلال‌ خاندان‌ پدرش‌ را از اولاد و احفاد و همه‌ ظروف‌ كوچك‌ را از ظروف‌ كاسه‌ها تا ظروف‌ تُنگها بر او خواهند آویخت‌.25و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ در آن‌ روز آن‌ میخی‌ كه‌ در مكان‌ محكم‌ دوخته‌ شده‌، متحرّك‌ خواهد گردید و قطع‌ شده‌، خواهد افتاد و باری‌ كه‌ بر آن‌ است‌، تلف‌ خواهد شد زیرا خداوند این‌ را گفته‌ است‌.

Chapter 23

1‌ وحی‌ دربارۀ صور: ای‌ كشتیهای‌ ترشیش‌ وِلْوِلَه‌ نمایید زیرا كه‌ بحدی‌ خراب‌ شده‌ است‌ كه‌ نه‌ خانه‌ای‌ و نه‌ مدخلی‌ باقی‌ مانده‌. از زمین‌ كتّیم‌ خبر به‌ ایشان‌ رسیده‌ است‌.2ای‌ ساكنان‌ ساحل‌ كه‌ تاجران‌ صیدون‌ كه‌ از دریا عبور می‌كنند تو را پر ساخته‌اند، آرام‌ گیرید.3و دخل‌ او از محصول‌ شیحور و حصاد نیل‌ بر آبهای‌ بسیار می‌بود، پس‌ او تجارت‌ گاه‌ امّت‌ها شده‌ است‌.4ای‌ صیدون‌ خجل‌ شو زیرا كه‌ دریا یعنی‌ قلعه‌ دریا متكلّم‌ شده‌، می‌گوید درد زه‌ نكشیده‌ام‌ و نزاییده‌ام‌ و جوانان‌ را نپرورده‌ام‌ و دوشیزگان‌ را تربیت‌ نكرده‌ام‌.5چون‌ این‌ خبر به‌ مصر برسد، از اخبار صور بسیار دردناك‌ خواهند شد.6ای‌ ساكنان‌ ساحل‌ دریا به‌ ترشیش‌ بگذرید و وِلْوِلَه‌ نمایید.7آیا این‌ شهر مفتخر شما است‌ كه‌ قدیمی‌ و از ایام‌ سلف‌ بوده‌ است‌ و پایهایش‌ او را به‌ جای‌ دور برده‌، تا در آنجا مأوا گزیند؟8كیست‌كه‌ این‌ قصد را دربارۀ صور آن‌ شهر تاج‌بخش‌ كه‌ تجّار وی‌ سروران‌ و بازرگانان‌ او شرفای‌ جهان‌ بوده‌اند نموده‌ است‌؟9یهوه‌ صبایوت‌ این‌ قصد را نموده‌ است‌ تا تكبّر تمامی‌ جلال‌ را خوار سازد و جمیع‌ شرفای‌ جهان‌ را محقّر نماید.10ای‌ دختر ترشیش‌ از زمین‌ خود مثل‌ نیل‌ بگذر زیرا كه‌ دیگر هیچ‌ بند برای‌ تو نیست‌.11او دست‌ خود را بر دریا دراز كرده‌، مملكتها را متحرّك‌ ساخته‌ است‌. خداوند دربارۀ كنعان‌ امر فرموده‌ است‌ تا قلعه‌هایش‌ را خراب‌ نمایند.12و گفته‌ است‌: ای‌ دوشیزه‌ ستم‌ رسیده‌ و ای‌ دختر صیدون‌ دیگر مفتخر نخواهی‌ شد. برخاسته‌، به‌ كتّیم‌ بگذر؛ امّا در آنجا نیز راحت‌ برای‌ تو نخواهد بود.13اینك‌ زمین‌ كلدانیان‌ كه‌ قومی‌ نبودند و آشور آن‌ را به‌ جهت‌ صحرانشینان‌ بنیاد نهاد. ایشان‌ منجنیقهای‌ خود را افراشته‌، قصرهای‌ آن‌ را منهدم‌ و آن‌ را به‌ خرابی‌ مبدّل‌ خواهند ساخت‌.14ای‌ كشتیهای‌ ترشیش‌ وِلْوِلَه‌ نمایید زیرا كه‌ قلعه‌ شما خراب‌ شده‌ است‌.15و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ صور، هفتاد سال‌ مثل‌ ایام‌ یك‌ پادشاه‌، فراموش‌ خواهد شد؛ و بعد از انقضای‌ هفتاد سال‌ برای‌ صور مثل‌ سرود زانیه‌ خواهد بود.16ای‌ زانیه‌ فراموش‌ شده‌ بربط‌ را گرفته‌، در شهر گردش‌ نما. خوش‌ بنواز و سرودهای‌ بسیار بخوان‌ تا به‌ یاد آورده‌ شوی‌.17و بعد از انقضای‌ هفتاد سال‌ واقع‌ می‌شود كه‌ خداوند از صور تفقّد خواهد نمود و به‌ اجرت‌ خویش‌ برگشته‌ با جمیع‌ ممالك‌ جهان‌ كه‌ بر روی‌ زمین‌ است‌ زنا خواهد نمود.18و تجارت‌ و اجرت‌ آن‌ برای‌ خداوند وقف‌ شده‌ ذخیره‌ واندوخته‌ نخواهد شد بلكه‌ تجارتش‌ برای‌ مقرّبان‌ درگاه‌ خداوند خواهد بود تا به‌ سیری‌ بخورند و لباس‌ فاخر بپوشند.

Chapter 24

1اینك‌ خداوند زمین‌ را خالی‌ و ویران می‌كند، و آن‌ را واژگون‌ ساخته‌، ساكنانش‌ را پراكنده‌ می‌سازد.2و مَثَل‌ قوم‌، مَثَل‌ كاهن‌ و مَثَل‌ بنده‌، مَثَل‌ آقایش‌ و مَثَل‌ كنیز، مَثَل‌ خاتونش‌ و مَثَل‌ مشتری‌، مَثَل‌ فروشنده‌ و مَثَل‌ قرض‌ دهنده‌، مَثَل‌ قرض‌ گیرنده‌ و مَثَل‌ سودخوار، مَثَل‌ سود دهنده‌ خواهد بود.3و زمین‌ بالكّل‌ خالی‌ و بالكّل‌ غارت‌ خواهد شد زیرا خداوند این‌ سخن‌ را گفته‌ است‌.4زمین‌ ماتم‌ می‌كند و پژمرده‌ می‌شود. ربع‌ مسكون‌ كاهیده‌ و پژمرده‌ می‌گردد، شریفان‌ اهل‌ زمین‌ كاهیده‌ می‌شوند.5زمین‌ زیر ساكنانش‌ ملوّث‌ می‌شود زیرا كه‌ از شرایع‌ تجاوز نموده‌ و فرایض‌ را تبدیل‌ كرده‌ و عهد جاودانی‌ را شكسته‌اند.6بنابراین‌ لعنت‌، جهان‌ را فانی‌ كرده‌ است‌ و ساكنانش‌ سزا یافته‌اند. لهذا ساكنان‌ زمین‌ سوخته‌ شده‌اند و مردمان‌، بسیار كم‌ باقی‌ مانده‌اند.7شیره‌ انگور ماتم‌ می‌گیرد و مو كاهیده‌ می‌گردد و تمامی‌ شاددلان‌ آه‌ می‌كشند.8شادمانی‌ دفّها تلف‌ شده‌، آواز عشرت‌كنندگان‌ باطل‌ و شادمانی‌ بربطها ساكت‌ خواهد شد.9شراب‌ را با سرودها نخواهند آشامید و مسكرات‌ برای‌ نوشندگانش‌ تلخ‌ خواهد شد.10قریه‌ خرابه‌ منهدم‌ می‌شود و هر خانه‌ بسته‌ می‌گردد كه‌ كسی‌ داخل‌ آن‌ نتواند شد.11غوغایی‌ برای‌ شراب‌ در كوچه‌ها است‌. هرگونه‌ شادمانی‌ تاریك‌ گردیده‌ و سرور زمین‌ رفع‌ شده‌ است‌.12ویرانی‌ در شهر باقی‌ است‌ و دروازه‌هایش‌ به‌ هلاكت‌ خرد شده‌ است‌.13زیراكه‌ در وسط‌ زمین‌ در میان‌ قوم‌هایش‌ چنین‌ خواهد شد مثل‌ تكانیدن‌ زیتون‌ و مانند خوشه‌هایی‌ كه‌ بعد از چیدن‌ انگور باقی‌ می‌ماند.14اینان‌ آواز خود را بلند كرده‌، ترنّم‌ خواهند نمود و دربارۀ كبریایی‌ خداوند از دریا صدا خواهند زد.15از این‌جهت‌ خداوند را در بلاد مشرق‌ و نام‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ را در جزیره‌های‌ دریا تمجید نمایید.16از كرانهای‌ زمین‌ سرودها را شنیدیم‌ كه‌ عادلان‌ را جلال‌ باد. امّا گفتم‌: وا حسرتا، وا حسرتا، وای‌ بر من‌! خیانت‌كاران‌ خیانت‌ ورزیده‌، خیانت‌كاران‌ به‌ شدّت‌ خیانت‌ ورزیده‌اند.17ای‌ ساكن‌ زمین‌ ترس‌ و حفره‌ و دام‌ بر تو است‌.18و واقع‌ خواهد شد كه‌ هركه‌ از آواز ترس‌ بگریزد به‌ حفره‌ خواهد افتاد و هر كه‌ از میان‌ حفره‌ برآید گرفتار دام‌ خواهد شد زیرا كه‌ روزنه‌های‌ علیین‌ باز شده‌ و اساسهای‌ زمین‌ متزلزل‌ می‌باشد.19زمین‌ بالكّل‌ منكسر شده‌. زمین‌ تماماً از هم‌ پاشیده‌ و زمین‌ به‌ شدّت‌ متحرّك‌ گشته‌ است‌.20زمین‌ مثل‌ مستان‌ افتان‌ و خیزان‌ است‌ و مثل‌ سایه‌بان‌ به‌ چپ‌ و راست‌ متحرّك‌ و گناهش‌ بر آن‌ سنگین‌ است‌. پس‌ افتاده‌ است‌ كه‌ بار دیگر نخواهد برخاست‌.21و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ خداوند گروه‌ شریفان‌ را بر مكان‌ بلند ایشان‌ و پادشاهان‌ زمیـن‌ را بر زمیـن‌ سـزا خواهد داد.22و ایشان‌ مثل‌ اسیران‌ در چاه‌ جمع‌ خواهنـد شـد و در زندان‌ بسته‌ خواهند گردید و بعد از روزهای‌ بسیار، ایشان‌ طلبیده‌ خواهند شد.23و مـاه‌ خجـل‌ و آفتاب‌ رسوا خواهـد گشت‌ زیرا كه‌ یهـوه‌ صبایوت‌ در كوه‌ صهیون‌ و در اورشلیم‌ و به‌ حضور مشایخ‌ خویش‌، با جلال‌ سلطنت‌ خواهد نمود.

Chapter 25

1ای‌ یهوه‌، تو خدای‌ من‌ هستی‌؛ پس‌ تو را تسبیح‌ می‌خوانم‌ و نام‌ تو را حمد می‌گویم‌، زیرا كارهای‌ عجیب‌ كرده‌ای‌ و تقدیرهای‌ قدیم‌ تو امانت‌ و راستی‌ است‌.2چونكه‌ شهری‌ را توده‌ و قریه‌ حصین‌ را خرابه‌ گردانیده‌ای‌ و قصر غریبان‌ را كه‌ شهر نباشد و هرگز بنا نگردد.3بنابراین‌ قوم‌ عظیم‌، تو را تمجید می‌نمایند و قریه‌ امّت‌های‌ ستم‌ پیشه‌ از تو خواهند ترسید.4چونكه‌ برای‌ فقیران‌ قلعه‌ و به‌ جهت‌ مسكینان‌ در حین‌ تنگی‌ ایشان‌ قلعه‌ بودی‌ و ملجا از طوفان‌ و سایه‌ از گرمی‌، هنگامی‌ كه‌ نفخه‌ ستمكاران‌ مثل‌ طوفان‌ بر دیوار می‌بود.5و غوغای‌ غریبان‌ را مثل‌ گرمی‌ در جای‌ خشك‌ فرود خواهی‌ آورد و سرود ستمكاران‌ مثل‌ گرمی‌ از سایه‌ ابر پست‌ خواهد شد.6و یهوه‌ صبایوت‌ در این‌ كوه‌ برای‌ همه‌ قوم‌ها ضیافتی‌ از لذایذ برپا خواهد نمود، یعنی‌ ضیافتی‌ از شرابهای‌ كهنه‌ از لذایذ پر مغز و از شرابهای‌ كهنه‌ مصفّا.7و در این‌ كوه‌ روپوشی‌ را كه‌ بر تمامی‌ قوم‌ها گسترده‌ است‌ و ستری‌ را كه‌ جمیع‌ امّت‌ها را می‌پوشاند تلف‌ خواهد كرد.8و موت‌ را تا ابدالا´باد نابود خواهد ساخت‌ و خداوند یهوه‌ اشكها را از هر چهره‌ پاك‌ خواهد نمود و عار قوم‌ خویش‌ را از روی‌ تمامی‌ زمین‌ رفع‌ خواهد كرد، زیرا خداوند گفته‌ است‌.9و در آن‌ روز خواهند گفت‌: «اینك‌ این‌ خدای‌ ما است‌ كه‌ منتظر او بوده‌ایم‌ و ما را نجات‌ خواهد داد. این‌ خداوند است‌ كه‌ منتظر او بوده‌ایم‌ پس‌ ازنجات‌ او مسرور و شادمان‌ خواهیم‌ شد.»10زیرا كه‌ دست‌ خداوند بر این‌ كوه‌ قرار خواهد گرفت‌ و موآب‌ در مكان‌ خود پایمال‌ خواهد شد چنانكه‌ كاه‌ در آب‌ مزبله‌ پایمال‌ می‌شود.11و او دستهای‌ خود را در میان‌ آن‌ خواهد گشاد مثل‌ شناوری‌ كه‌ به‌ جهت‌ شنا كردن‌ دستهای‌ خود را می‌گشاید و غرور او را با حیله‌های‌ دستهایش‌ پست‌ خواهد گردانید.12و قلعه‌ بلند حصارهایت‌ را خم‌ كرده‌، بزیر خواهد افكند و بر زمین‌ با غبار یكسان‌ خواهد ساخت‌.

Chapter 26

1در آن‌ روز، این‌ سرود در زمین‌ یهودا سراییده‌ خواهد شد؛ ما را شهری‌ قوی‌ است‌ كه‌ دیوارها و حصار آن‌ نجات‌ است‌.2دروازه‌ها را بگشایید تا امّت‌ عادل‌ كه‌ امانت‌ را نگاه‌ می‌دارند داخل‌ شوند.3دل‌ ثابت‌ را در سلامتی‌ كامل‌ نگاه‌ خواهی‌ داشت‌، زیرا كه‌ بر تو توكّل‌ دارد.4بر خداوند تا به‌ ابد توكّل‌ نمایید، چونكه‌ در یاه‌ یهوه‌ صخره‌ جاودانی‌ است‌.5زیرا آنانی‌ را كه‌ بر بلندیها ساكنند، فرود می‌آورد؛ و شهر رفیع‌ را به‌ زیر می‌اندازد. آن‌ را به‌ زمین‌ انداخته‌، با خاك‌ یكسان‌ می‌سازد.6پایها آن‌ را پایمال‌ خواهد كرد، یعنی‌ پایهای‌ فقیران‌ و قدمهای‌ مسكینان‌.7طریق‌ عادلان‌ استقامت‌ است‌. ای‌ تو كه‌ مستقیم‌ هستی‌، طریق‌ عادلان‌ را هموار خواهی‌ ساخت‌.8پس‌ ای‌ خداوند در طریق‌ داوریهای‌ تو انتظار تو را كشیده‌ایم‌. و جان‌ ما به‌ اسم‌ تو و ذكر تومشتاق‌ است‌.9شبانگاه‌ به‌ جان‌ خود مشتاق‌ تو هستم‌، و بامدادان‌ به‌ روح‌ خود در اندرونم‌ تو را می‌طلبم‌، زیرا هنگامی‌ كه‌ داوریهای‌ تو بر زمین‌ آید، سكنه‌ ربع‌ مسكون‌ عدالت‌ را خواهند آموخت‌.10هرچند بر شریر ترحّم‌ شود عدالت‌ را نخواهد آموخت‌. در زمین‌ راستان‌ شرارت‌ می‌ورزد و جلال‌ خداوند را مشاهده‌ نمی‌نماید.11ای‌ خداوند دست‌ تو برافراشته‌ شده‌ است‌ امّا نمی‌بینند. لیكن‌ چون‌ غیرت‌ تو را برای‌ قوم‌ ملاحظه‌ كنند، خجل‌ خواهند شد. و آتش‌ نیز دشمنانت‌ را فرو خواهد برد.12ای‌ خداوند سلامتی‌ را برای‌ ما تعیین‌ خواهی‌ نمود. زیرا كه‌ تمام‌ كارهای‌ ما را نیز برای‌ ما به‌ عمل‌ آورده‌ای‌.13ای‌ یهوه‌ خدای‌ ما آقایان‌ غیر از تو بر ما استیلا داشتند. امّا به‌ تو فقط‌ اسم‌ تو را ذكر خواهیم‌ كرد.14ایشان‌ مردند و زنده‌ نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست‌. بنابراین‌ ایشان‌ را سزا داده‌، هلاك‌ ساختی‌ و تمام‌ ذكر ایشان‌ را محو نمودی‌.15قوم‌ را افزودی‌ ای‌ خداوند ، قوم‌ را مزید ساخته‌، خویشتن‌ را جلال‌ دادی‌. و تمامی‌ حدود زمین‌ را وسیع‌ گردانیدی‌.16ای‌ خداوند ایشان‌ در حین‌ تنگی‌، تو را خواهند طلبید. و چون‌ ایشان‌ را تأدیب‌ نمایی‌ دعاهای‌ خفیه‌ خواهند ریخت‌.17مثل‌ زن‌ حامله‌ای‌ كه‌ نزدیك‌ زاییدن‌ باشد و درد او را گرفته‌، از آلام‌ خود فریاد بكند، همچنین‌ ما نیز ای‌ خداوند در حضور تو هستیم.18حامله‌ شده‌، درد زه‌ ما را گرفت‌ و باد را زاییدیم‌. و در زمین‌ هیچ‌ نجات‌ به‌ ظهور نیاوردیم‌ و ساكنان‌ ربع‌ مسكون‌نیفتادند.19مردگان‌ تو زنده‌ خواهند شد و جسدهای‌ من‌ خواهند برخاست‌. ای‌ شما كه‌ در خاك‌ ساكنید بیدار شده‌، ترنّم‌ نمایید! زیرا كه‌ شبنم‌ تو شبنم‌ نباتات‌ است‌. و زمین‌ مردگان‌ خود را بیرون‌ خواهد افكند.20ای‌ قوم‌ من‌ بیایید به‌ حجره‌های‌ خویش‌ داخل‌ شوید و درهای‌ خود را در عقب‌ خویش‌ ببندید. خویشتن‌ را اندك‌ لحظه‌ای‌ پنهان‌ كنید تا غضب‌ بگذرد.21زیرا اینك‌ خداوند از مكان‌ خود بیرون‌ می‌آید تا سزای‌ گناهان‌ ساكنان‌ زمین‌ را به‌ ایشان‌ برساند. پس‌ زمین‌ خونهای‌ خود را مكشوف‌ خواهد ساخت‌ و كشتگان‌ خویش‌ را دیگر پنهان‌ نخواهد نمود.

Chapter 27

1در آن‌ روز خداوند به‌ شمشیرِ سختِ عظیمِ محكمِ خود آن‌ مار تیز رو لِوْیاتان‌ را و آن‌ مار پیچیده‌ لِوْیاتان‌ را سزا خواهد داد و آن‌ اژدها را كه‌ در دریا است‌ خواهد كشت‌.2در آن‌ روز برای‌ آن‌ تاكستان‌ شراب‌ بسرایید.3من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ آن‌ را نگاه‌ می‌دارم‌ و هر دقیقه‌ آن‌ را آبیاری‌ می‌نمایم‌. شب‌ و روز آن‌ را نگاهبانی‌ می‌نمایم‌ كه‌ مبادا احدی‌ به‌ آن‌ ضرر برساند.4خشم‌ ندارم‌. كاش‌ كه‌ خس‌ و خار با من‌ به‌ جنگ‌ می‌آمدند تا بر آنها هجوم‌ آورده‌، آنها را با هم‌ می‌سوزانیدم‌.5یا به‌ قوّت‌ من‌ متمسّك‌ می‌شد تا با من‌ صلح‌ بكند و با من‌ صلح‌ می‌نمود.6در ایام‌ آینده‌، یعقوب‌ ریشه‌ خواهد زد و اسرائیل‌ غنچه‌ و شكوفه‌ خواهد آورد. و ایشان‌ روی‌ ربع‌ مسكون‌ را از میوه‌ پر خواهند ساخت‌.7آیا او را زد بطوری‌ كه‌ دیگران‌ او را زدند؟ یا كشته‌ شد بطوری‌ كه‌ مقتولان‌ وی‌ كشته‌ شدند؟8چون‌ او را دور ساختی‌ به‌ اندازه‌ با وی‌ معارضه‌ نمودی‌. با باد سخت‌ خویش‌ او را در روز باد شرقی‌ زایل‌ ساختی‌.9بنابراین‌ گناه‌ یعقوب‌ از این‌ كفّاره‌ شده‌ و رفع‌ گناه‌ او تمامی‌ نتیجه‌ آن‌ است‌. چون‌ تمامی‌ سنگهای‌ مذبح‌ را مثل‌ سنگهای‌ آهك‌ نرم‌ شده‌ می‌گرداند، آنگاه‌ اشیریم‌ و بتهای‌ آفتاب‌ دیگر برپا نخواهد شد.10زیرا كه‌ آن‌ شهر حصین‌ منفرد خواهد شد و آن‌ مسكن‌، مهجور و مثل‌ بیابان‌ واگذاشته‌ خواهد شد. در آنجا گوساله‌ها خواهند چرید و در آن‌ خوابیده‌، شاخه‌هایش‌ را تلف‌ خواهند كرد.11چون‌ شاخه‌هایش‌ خشك‌ شود شكسته‌ خواهد شد. پس‌ زنان‌ آمده‌، آنها را خواهند سوزانید، زیرا كه‌ ایشان‌ قوم‌ بیفهم‌ هستند. لهذا آفریننده‌ ایشان‌ بر ایشان‌ ترحّم‌ نخواهد نمود و خالق‌ ایشان‌ بر ایشان‌ شفقت‌ نخواهد كرد.12و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ خداوند از مسیل‌ نهر (فرات‌) تا وادی‌ مصر غلّه‌ را خواهد كوبید. و شما ای‌ بنی‌اسرائیل‌ یكی‌ یكی‌ جمع‌ كرده‌ خواهید شد.13و در آن‌ روز واقع‌ خواهد شد كه‌ كَرِنّای‌ بزرگ‌ نواخته‌ خواهد شد و گم‌شدگان‌ زمین‌ آشور و رانده‌ شدگان‌ زمین‌ مصر خواهند آمد. و خداوند را در كوه‌ مقدّس‌ یعنی‌ در اورشلیم‌ عبادت‌ خواهند نمود.

Chapter 28

1وای‌ بر تاج‌ تكبّر میگساران‌ افرایم‌ و برگل‌ پژمرده‌ زیبایی‌ جلال‌ وی‌، كه‌ برسر وادی‌ بارور مغلوبان‌ شراب‌ است‌.2اینك‌ خداوند كسی‌ زورآور و توانا دارد كه‌ مثل‌ تگرگ‌ شدید و طوفان‌ مهلك‌ و مانند سیل‌ آبهای‌ زورآور سرشار، آن‌ را به‌ زور بر زمین‌ خواهد انداخت‌.3و تاج‌ تكبّر میگساران‌ افرایم‌ زیر پایها پایمال‌ خواهد شد.4و گل‌ پژمرده‌ زیبایی‌ جلال‌ وی‌ كه‌ بر سر وادی‌ بارور است‌، مثل‌ نوبر انجیرها قبل‌ از تابستان‌ خواهد بود كه‌ چون‌ بیننده‌ آن‌ را بیند وقتی‌ كه‌ هنوز در دستش‌ باشد، آن‌ را فرو می‌برد.5و در آن‌ روز یهوه‌ صبایوت‌ به‌ جهت‌ بقیه‌ قوم‌ خویش‌ تاج‌ جلال‌ و افسر جمال‌ خواهد بود.6و روح‌ انصاف‌ برای‌ آنانی‌ كه‌ به‌ داوری‌ می‌نشینند و قوّت‌ برای‌ آنانی‌ كه‌ جنگ‌ را به‌ دروازه‌ها برمی‌گردانند (خواهد بود).7ولكن‌ اینان‌ نیز از شراب‌ گمراه‌ شده‌اند و از مسكرات‌ سرگشته‌ گردیده‌اند. هم‌ كاهن‌ و هم‌ نبی‌ از مسكرات‌ گمراه‌ شده‌اند و از شراب‌ بلعیده‌ گردیده‌اند. از مسكرات‌ سرگشته‌ شده‌اند و در رؤیا گمراه‌ گردیده‌اند و در داوری‌ مبهوت‌ گشته‌اند.8زیرا كه‌ همه‌ سفره‌ها از قی‌ و نجاست‌ پر گردیده‌ و جایی‌ نمانده‌ است‌.9كدام‌ را معرفت‌ خواهد آموخت‌ و اخبار را به‌ كه‌ خواهد فهمانید؟ آیا نه‌ آنانی‌ را كه‌ از شیر باز داشته‌ و از پستانها گرفته‌ شده‌اند؟10زیرا كه‌ حكم‌ بر حكم‌ و حكم‌ بر حكم‌، قانون‌ بر قانون‌ و قانون‌ بر قانون‌ اینجا اندكی‌ و آنجا اندكی‌ خواهد بود.11زیرا كه‌ با لبهای‌ الكن‌ و زبان‌ غریب‌ با این‌ قوم‌ تكلّم‌ خواهد نمود.12كه‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «راحت‌ همین‌ است‌. پس‌ خسته‌ شدگان‌ رامستریح‌ سازید و آرامی‌ همین‌ است‌.» امّا نخواستند كه‌ بشنوند.13و كلام‌ خداوند برای‌ ایشان‌ حكم‌ بر حكم‌ و حكم‌ برحكم‌، قانون‌ بر قانون‌ و قانون‌ بر قانون‌، اینجا اندكی‌ و آنجا اندكی‌ خواهد بود تا بروند و به‌ پشت‌ افتاده‌، منكسر گردند و به‌ دام‌ افتاده‌، گرفتار شوند.14بنابراین‌، ای‌ مردان‌ استهزا كننده‌ و ای‌ حاكمان‌ این‌ قوم‌ كه‌ در اورشلیم‌اند كلام‌ خداوند را بشنوید.15از آنجا كه‌ گفته‌اید با موت‌ عهد بسته‌ایم‌ و با هاویه‌ همداستان‌ شده‌ایم‌، پس‌ چون‌ تازیانه‌ مهلك‌ بگذرد به‌ ما نخواهد رسید زیرا كه‌ دروغها را ملجای‌ خود نمودیم‌ و خویشتن‌ را زیر مكر مستور ساختیم‌.16بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ در صهیون‌ سنگ‌ بنیادی‌ نهادم‌ یعنی‌ سنگ‌ آزموده‌ و سنگ‌ زاویه‌ای‌ گرانبها و اساس‌ محكم‌ پس‌ هر كه‌ ایمان‌ آورد تعجیل‌ نخواهد نمود.17و انصاف‌ را ریسمان‌ می‌گردانم‌ و عدالت‌ را ترازو و تگرگ‌ ملجای‌ دروغ‌ را خواهد رُفْت‌ و آبها ستر را خواهد برد.18و عهد شما با موت‌ باطل‌ خواهد شد و میثاق‌ شما با هاویه‌ ثابت‌ نخواهد ماند و چون‌ تازیانه‌ شدید بگذرد شما از آن‌ پایمال‌ خواهید شد.19هر وقت‌ كه‌ بگذرد شما را گرفتار خواهد ساخت‌ زیرا كه‌ هر بامداد هم‌ در روز و هم‌ در شب‌ خواهد گذشت‌ و فهمیدن‌ اخبار باعث‌ هیبت‌ محض‌ خواهد شد.»20زیرا كه‌ بستر كوتاه‌تر است‌ از آنكه‌ كسی‌ بر آن‌ دراز شود و لحاف‌ تنگ‌تر است‌ از آنكه‌ كسی‌ خویشتن‌ را بپوشاند.21زیرا خداوند چنانكه‌ در كوه‌ فراصیم‌ (كرد) خواهد برخاست‌ و چنانكه‌ در وادی جبعون‌ (نمود) خشمناك‌ خواهد شد، تا كار خود یعنی‌ كار عجیب‌ خود را بجا آورد و عمل‌ خویش‌ یعنی‌ عمل‌ غریب‌ خویش‌ را به‌ انجام‌ رساند.22پس‌ الا´ن‌ استهزا منمایید مبادا بندهای‌ شما محكم‌ گردد، زیرا هلاكت‌ و تقدیری‌ را كه‌ از جانب‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ بر تمامی‌ زمین‌ می‌آید شنیده‌ام‌.23گوش‌ گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجّه‌ شده‌، كلام‌ مرا استماع‌ نمایید.24آیا برزگر، همه‌ روز به‌ جهت‌ تخم‌ پاشیدن‌ شیار می‌كند و آیا همه‌ وقت‌ زمین‌ خود را می‌شكافد و هموار می‌نماید؟25آیا بعد از آنكه‌ رویش‌ را هموار كرد، گشنیز را نمی‌پاشد و زیره‌ را نمی‌افشاند و گندم‌ را در شیارها و جو را در جای‌ معین‌ و ذرّت‌ را در حدودش‌ نمی‌گذارد؟26زیرا كه‌ خدایش‌ او را به‌ راستی‌ می‌آموزد و او را تعلیم‌ می‌دهد.27چونكه‌ گشنیز با گردون‌ تیز كوبیده‌ نمی‌شود و چرخ‌ ارابه‌ بر زیره‌ گردانیده‌ نمی‌گردد، بلكه‌ گشنیز به‌ عصا و زیره‌ به‌ چوب‌ تكانیده‌ می‌شود.28گندم‌ آرد می‌شود زیرا كه‌ آن‌ را همیشه‌ خرمن‌كوبی‌ نمی‌كند و هرچند چرخ‌ ارابه‌ و اسبان‌ خود را بر آن‌ بگرداند، آن‌ را خُرد نمی‌كند.29این‌ نیز از جانب‌ یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ عجیب‌الّرای‌ و عظیم‌الحكمت‌ است‌، صادر می‌گردد.

Chapter 29

1وای‌ بر اَریئیل‌! وای‌ بر اَریئیل‌! شهری كه‌ داود در آن‌ خیمه‌ زد. سال‌ بر سال‌ مزید كنید و عیدها دور زنند.2و من‌ اریئیل‌ را به‌ تنگی‌ خواهم‌ انداخت‌ و ماتم‌ و نوحه‌گری‌ خواهدبود و آن‌ برای‌ من‌ مثل‌ اریئیل‌ خواهد بود.3و بر تو به‌ هر طرف‌ اردو زده‌، تو را به‌ باره‌ها محاصره‌ خواهم‌ نمود و منجنیقها بر تو خواهم‌ افراشت‌.4و به‌ زیر افكنده‌ شده‌، از زمین‌ تكلّم‌ خواهی‌ نمود و كلام‌ تو از میان‌ غبار پست‌ خواهد گردید و آواز تو از زمین‌ مثل‌ آواز جنّ خواهد بود و زبان‌ تو از میان‌ غبار زمزم‌ خواهد كرد.5امّا گروه‌ دشمنانت‌ مثل‌ گرد نرم‌ خواهند شد و گروه‌ ستم‌ كیشان‌ مانند كاه‌ كه‌ می‌گذرد. و این‌ بغتةً در لحظه‌ای‌ واقع‌ خواهد شد.6و از جانب‌ یهوه‌ صبایوت‌ با رعد و زلزله‌ و صوت‌ عظیم‌ و گردباد و طوفان‌ و شعله‌ آتش‌ سوزنده‌ از تو پرسش‌ خواهد شد.7و جمعیت‌ تمام‌ امّت‌هایی‌ كه‌ با اریئیل‌ جنگ‌ می‌كنند، یعنی‌ تمامی‌ آنانی‌ كه‌ بر او و بر قلعه‌ وی‌ مقاتله‌ می‌نمایند و او را بتنگ‌ می‌آورند مثل‌ خواب‌ و رؤیای‌ شب‌ خواهند شد.8و مثل‌ شخص‌ گرسنه‌ كه‌ خواب‌ می‌بیند كه‌ می‌خورد و چون‌ بیدار شود شكم‌ او تهی‌ است‌. یا شخص‌ تشنه‌ كه‌ خواب‌ می‌بیند كه‌ آب‌ می‌نوشد و چون‌ بیدار شود اینك‌ ضعف‌ دارد و جانش‌ مشتهی‌ می‌باشد. همچنین‌ تمامی‌ جماعت‌ امّت‌هایی‌ كه‌ با كوه‌ صهیون‌ جنگ‌ می‌كنند، خواهند شد.9درنگ‌ كنید و متحیر باشید و تمتّع‌ برید و كور باشید. ایشان‌ مست‌ می‌شوند، لیكن‌ نه‌ از شراب‌ و نوان‌ می‌گردند، امّا نه‌ از مسكرات‌.10زیرا خداوند بر شما روح‌ خواب‌ سنگین‌ را عارض‌ گردانیده‌، چشمان‌ شما را بسته‌ است‌. و انبیا و رؤسای‌ شما یعنی‌ رائیان‌ را محجوب‌ كرده‌ است‌.11و تمامی‌ رؤیا برای‌ شما مثل‌ كلام‌ تومار مختوم‌ گردیده‌ است‌ كه‌ آن‌ را به‌ كسی‌ كه‌ خواندن‌می‌داند داده‌، می‌گویند: این‌ را بخوان‌ و او می‌گوید: نمی‌توانم‌ چونكه‌ مختوم‌ است‌.12و آن‌ طومار را به‌ كسی‌ كه‌ خواندن‌ نداند داده‌، می‌گویند این‌ را بخوان‌ و او می‌گوید خواندن‌ نمی‌دانم‌.13و خداوند می‌گوید: «چونكه‌ این‌ قوم‌ از دهان‌ خود به‌ من‌ تقرّب‌ می‌جویند و به‌ لبهای‌ خویش‌ مرا تمجید می‌نمایند، امّا دل‌ خود را از من‌ دور كرده‌اند و ترس‌ ایشان‌ از من‌ وصیتی‌ است‌ كه‌ از انسان‌ آموخته‌اند؛14بنابراین‌ اینك‌ من‌ بار دیگر با این‌ قوم‌ عمل‌ عجیب‌ و غریب‌ بجا خواهم‌ آورد و حكمت‌ حكیمان‌ ایشان‌ باطل‌ و فهم‌ فهیمان‌ ایشان‌ مستور خواهد شد.»15وای‌ بر آنانی‌ كه‌ مشورت‌ خود را از خداوند بسیار عمیق‌ پنهان‌ می‌كنند و اعمال‌ ایشان‌ در تاریكی‌ می‌باشد و می‌گویند: «كیست‌ كه‌ مارا ببیند و كیست‌ كه‌ ما را بشناسد؟»16ای‌ زیر و زبر كنندگان‌ هرچیز! آیا كوزه‌گر مثل‌ گل‌ محسوب‌ شود یا مصنوع‌ دربارۀ صانع‌ خود گوید مرا نساخته‌ است‌ و یا تصویر دربارۀ مصوّرش‌ گوید كه‌ فهم‌ ندارد؟17آیا در اندك‌ زمانی‌ واقع‌ نخواهد شد كه‌ لبنان‌ به‌ بوستان‌ مبدّل‌ گردد و بوستان‌ به‌ جنگل‌ محسوب‌ شود؟18و در آن‌ روز كّران‌ كلام‌ كتاب‌ را خواهند شنید و چشمان‌ كوران‌ از میان‌ ظلمت‌ و تاریكی‌ خواهد دید.19و حلیمان‌ شادمانی‌ خود را در خداوند مزید خواهند كرد و مسكینان‌ مردمان‌ در قدّوس‌ اسرائیل‌ وجد خواهند نمود.20زیرا كه‌ ستمگران‌ نابود و استهزاكنندگان‌ معدوم‌ خواهند شد و پیروان‌ شرارت‌ منقطع‌ خواهند گردید.21كه‌ انسان‌ را به‌ سخنی‌ مجرم‌ می‌سازند و برای‌ كسی‌ كه‌ درمحكمه‌ حكم‌ می‌كند دام‌ می‌گسترانند و عادل‌ را به‌ بطالت‌ منحرف‌ می‌سازند.22بنابراین‌ خداوند كه‌ ابراهیم‌ را فدیه‌ داده‌ است‌ دربارۀ خاندان‌ یعقوب‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ از این‌ به‌ بعد یعقوب‌ خجل‌ نخواهد شد و رنگ‌ چهره‌اش‌ دیگر نخواهد پرید.23بلكه‌ چون‌ فرزندان‌ خود را كه‌ عمل‌ دست‌ من‌ می‌باشند، در میان‌ خویش‌ بیند،آنگاه‌ ایشان‌ اسم‌ مرا تقدیس‌ خواهند نمود و قدّوس‌ یعقوب‌ را تقدیس‌ خواهند كرد و از خدای‌ اسرائیل‌ خواهند ترسید.24و آنانی‌ كه‌ روح‌ گمراهی‌ دارند فهیم‌ خواهند شد و متمّردان‌ تعلیم‌ را خواهند آموخت‌.

Chapter 30

1خداوند می‌گوید كه‌ وای‌ بر پسران‌فتنه‌انگیز كه‌ مشورت‌ می‌كنند لیكن‌ نه‌ از من‌، و عهد می‌بندند لیكن‌ نه‌ از روح‌ من‌، تا گناه‌ را بر گناه‌ مزید نمایند.2كه‌ برای‌ فرود شدن‌ به‌ مصر عزیمت‌ می‌كنند امّا از دهان‌ من‌ سؤال‌ نمی‌نمایند و به‌ قوّت‌ فرعون‌ پناه‌ می‌گیرند و به‌ سایه‌ مصر اعتماد دارند.3لهذا قوّت‌ فرعون‌ خجالت‌ و اعتماد به‌ سایه‌ مصر رسوایی‌ شما خواهد بود.4زیرا كه‌ سروران‌ او در صَوعَن‌ هستند و ایلچیان‌ وی‌ به‌ حانیس‌ رسیده‌اند.5همگی‌ ایشان‌ از قومی‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ فایده‌ ندارند، خجل‌ خواهند شد كه‌ نه‌ معاونت‌ و نه‌ منفعتی‌ بلكه‌ خجالت‌ و رسوایی‌ نیز برای‌ ایشان‌ خواهند بود.6وحی‌ دربارۀ بَهیمُوت‌ جنوبی‌: از میان‌ زمین‌ تنگ‌ و ضیق‌ كه‌ از آنجا شیر ماده‌ و اسد وافعی‌ و مار آتشین‌ پرنده‌ می‌آید، توانگری‌ خویش‌ را بر پشت‌ الاغان‌ و گنجهای‌ خود را بر كوهان‌ شتران‌ نزد قومی‌ كه‌ منفعت‌ ندارند می‌برند.7چونكه ‌اعانت‌ مصریان‌ عبث‌ و بی‌فایده‌ است‌ از این‌ جهت‌ ایشان‌ را رَهَبُالجلوس‌ نامیدم‌.8الا´ن‌ بیا و این‌ را در نزد ایشان‌ بر لوحی‌ بنویس‌ و بر طوماری‌ مرقوم‌ ساز تا برای‌ ایام‌ آینده‌ تا ابدالا´باد بماند.9زیرا كه‌ این‌ قوم‌ فتنه‌انگیز و پسران‌ دروغگو می‌باشند. پسرانی‌ كه‌ نمی‌خواهند شریعت‌ خداوند را استماع‌ نمایند.10كه‌ به‌ رائیان‌ می‌گویند: رؤیت‌ مكنید و به‌ انبیا كه‌ برای‌ ما به‌ راستی‌ نبوّت‌ ننمایید بلكه‌ سخنان‌ شیرین‌ به‌ ما گویید و به‌ مكاید نبوّت‌ كنید.11از راه‌ منحرف‌ شوید و از طریق‌ تجاوز نمایید و قدّوس‌ اسرائیل‌ را از نظر ما دور سازید.12بنابراین‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ شما این‌ كلام‌ را ترك‌ كردید و بر ظلم‌ و فساد اعتماد كرده‌، بر آن‌ تكیه‌ نمودید،13از این‌ جهت‌ این‌ گناه‌ برای‌ شما مثل‌ شكاف‌ نزدیك‌ به‌ افتادن‌ كه‌ در دیوار بلند پیش‌ آمده‌ باشد و خرابی‌ آن‌ در لحظه‌ای‌ بغتةًپدید آید خواهد بود.14و شكستگی‌ آن‌ مثل‌ شكستگی‌ كوزه‌ كوزه‌گر خواهد بود كه‌ بی‌محابا خُرد می‌شود، بطوری‌ كه‌ از پاره‌هایش‌ پاره‌ای‌ به‌ جهت‌ گرفتن‌ آتش‌ از آتشدان‌ یا برداشتن‌ آب‌ از حوض‌ یافت‌ نخواهد شد.»15زیرا خداوند یهوه‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: «به‌ انابت‌ و آرامی‌ نجات‌ می‌یافتید و قوّت‌ شما از راحت‌ و اعتماد می‌بود؛ امّا نخواستید.16و گفتید: نی‌ بلكه‌ بر اسبان‌ فرار می‌كنیم‌، لهذا فرار خواهید كرد و بر اسبان‌ تیز رو سوار می‌شویم‌؛ لهذا تعاقب‌ كنندگان‌ شما تیز رو خواهند شد.17هزار نفر از نهیب‌ یك‌ نفر فرار خواهند كرد و شما از نهیب‌ پنج‌ نفر خواهید گریخت‌ تا مثل‌ بیرق‌ بر قلّه‌ كوه‌ و عَلَم‌ بر تلّی‌ باقی‌ مانید.»18و از این‌ سبب‌ خداوند انتظار می‌كشد تابر شما رأفت‌ نماید و از این‌ سبب‌ برمی‌خیزد تا بر شما ترحّم‌ فرماید چونكه‌ یهوه‌ خدای‌ انصاف‌ است‌. خوشابحال‌ همگانی‌ كه‌ منتظر وی‌ باشند.19زیرا كه‌ قوم‌ در صهیون‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ خواهند بود و هرگز گریه‌ نخواهی‌ كرد و به‌ آواز فریادت‌ بر تو ترحّم‌ خواهد كرد، و چون‌ بشنود تو را اجابت‌ خواهد نمود.20و هرچند خداوند شما را نان‌ ضیق‌ و آب‌ مصیبت‌ بدهد، امّا معلّمانت‌ بار دیگر مخفی‌ نخواهند شد بلكه‌ چشمانت‌ معلّمان‌ تو را خواهد دید.21و گوشهایت‌ سخنی‌ را از عقب‌ تو خواهد شنید كه‌ می‌گوید: راه‌ این‌ است‌، در آن‌ سلوك‌ بنما هنگامی‌ كه‌ به‌ طرف‌ راست‌ یا چپ‌ می‌گردی‌.22و پوشش‌ بتهای‌ ریخته‌ نقره‌ خویش‌ را و سِتْر اصنام‌ تراشیده‌ طلای‌ خود را نجس‌ خواهید ساخت‌ و آنها را مثل‌ چیز نجس‌ دور انداخته‌، به‌ آن‌ خواهی‌ گفت‌: دور شو.23و باران‌ تخمت‌ را كه‌ زمین‌ خویش‌ را به‌ آن‌ زرع‌ می‌كنی‌ و نان‌ محصول‌ زمینت‌ را خواهد داد و آن‌ پر مغز و فراوان‌ خواهد شد و در آن‌ زمان‌ مواشی‌ تو در مرتع‌ وسیع‌ خواهند چرید.24و گاوان‌ و الاغانت‌ كه‌ زمین‌ را شیار می‌نمایند، آذوقه‌ نمك‌دار را كه‌ با غربال‌ و اوچوم‌ پاك‌ شده‌ است‌ خواهند خورد.25و در روز كشتار عظیم‌ كه‌ برجها در آن‌ خواهد افتاد، نهرها و جویهای‌ آب‌ بر هر كوه‌ بلند و به‌ هر تلّ مرتفع‌ جاری‌ خواهد شد.26و در روزی‌ كه‌ خداوند شكستگی‌ قوم‌ خود را ببندد و ضرب‌ جراحت‌ ایشان‌ را شفا دهد، روشنایی‌ ماه‌ مثل‌ روشنایی‌ آفتاب‌ و روشنایی‌ آفتاب‌ هفت‌ چندان‌ مثل‌ روشنایی‌ هفت‌ روز خواهد بود.27اینك‌ اسم‌ خداوند از جای‌ دور می‌آید، در غضب‌ خود سوزنده‌ و در ستون‌ غلیظ‌ و لبهایش‌پر از خشم‌ و زبانش‌ مثل‌ آتش‌ سوزان‌ است‌.28و نفخه‌ او مثل‌ نهر سرشار تا به‌ گردن‌ می‌رسد تا آنكه‌ امّت‌ها را به‌ غربال‌ مصیبت‌ ببیزد و دهنه‌ ضلالت‌ را بر چانه‌ قوم‌ها بگذارد.29و شما را سرودی‌ خواهد بود مثل‌ شب‌ تقدیس‌ نمودن‌ عید و شادمانی‌ دل‌ مثل‌ آنانی‌ كه‌ روانه‌ می‌شوند تا به‌ آواز نی‌ به‌ كوه‌ خداوند نزد صخره‌ اسرائیل‌ بیایند.30و خداوند جلال‌ آواز خود را خواهد شنوانید و فرود آوردن‌ بازوی‌ خود را با شدّت‌ غضب‌ و شعله‌ آتش‌ سوزنده‌ و طوفان‌ و سیل‌ و سنگهای‌ تگرگ‌ ظاهر خواهد ساخت‌.31زیرا كه‌ آشور به‌ آواز خداوند شكسته‌ خواهد شد و او را با عصا خواهد زد.32و هر ضرب‌ عصای‌ قضا كه‌ خداوند به‌ وی‌ خواهد آورد با دفّ و بربط‌ خواهد بود و با جنگهای‌ پر شورش‌ با آن‌ مقاتله‌ خواهد نمود.33زیرا كه‌ تُوفَتْ از قبل‌ مهیا شده‌ و برای‌ پادشاه‌ آماده‌ گردیده‌ است‌. آن‌ را عمیق‌ و وسیع‌ ساخته‌ است‌ كه‌ توده‌اش‌ آتش‌ و هیزم‌ بسیار است‌ و نفخه‌ خداوند مثل‌ نهر كبریت‌ آن‌ را مشتعل‌ خواهد ساخت‌.

Chapter 31

1وای‌ بر آنانی‌ كه‌ به‌ جهت‌ اعانت‌ به‌ مصر فرود آیند و بر اسبان‌ تكیه‌ نمایند و بر ارابه‌ها، زانرو كه‌ كثیرند و بر سواران‌ زانرو كه‌ بسیار قوّی‌اند، توكّل‌ كنند؛ امّا بسوی‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ نظر نكنند و خداوند را طلب‌ ننمایند.2و او نیز حكیم‌ است‌ و بلا را می‌آورد و كلام‌ خود را برنخواهد گردانید و به‌ ضدّ خاندان‌ شریران‌ و اعانت‌ بدكاران‌ خواهد برخاست‌.3امّا مصریان‌ انسانند و نه‌ خدا و اسبان‌ ایشان‌ جسدند و نه‌ روح‌ و خداوند دست‌ خود را دراز می‌كند و اعانت‌كننده‌ را لغزان‌ و اعانت‌ كرده‌ شده‌ را افتان‌ گردانیده‌، هر دو ایشان‌ هلاك‌ خواهند شد.4زیرا خداوند به‌ من‌ چنین‌ گفته‌ است‌: چنانكه‌ شیر و شیر ژیان‌ بر شكار خود غرّش‌ می‌نماید، هنگامی‌ كه‌ گروه‌ شبانان‌ بروی‌ جمع‌ شوند و از صدای‌ ایشان‌ نترسیده‌ از غوغای‌ ایشان‌ سر فرو نمی‌آورد، همچنان‌ یهوه‌ صبایوت‌ نزول‌ می‌فرماید تا برای‌ كوه‌ صهیون‌ و تلّ آن‌ مقاتله‌ نماید.5مثل‌ مرغان‌ كه‌ در طیران‌ باشند، همچنان‌ یهوه‌ صبایوت‌ اورشلیم‌ را حمایت‌ خواهد نمود و حمایت‌ كرده‌، آن‌ را رستگار خواهد ساخت‌ و از آن‌ درگذشته‌، خلاصی‌ خواهد داد.6ای‌ بنی‌اسرائیل‌، بسوی‌ آن‌ كس‌ كه‌ بر وی‌ بینهایت‌ عصیان‌ ورزیده‌اید بازگشت‌ نمایید.7زیرا كه‌ در آن‌ روز هر كدام‌ از ایشان‌ بتهای‌ نقره‌ و بتهای‌ طلای‌ خود را كه‌ دستهای‌ شما آنها را به‌ جهت‌ گناه‌ خویش‌ ساخته‌ است‌، ترك‌ خواهند نمود.8آنگاه‌ آشور به‌ شمشیری‌ كه‌ از انسان‌ نباشد خواهد افتاد و تیغی‌ كه‌ از انسان‌ نباشد او را هلاك‌ خواهد ساخت‌ و او از شمشیر خواهد گریخت‌ و جوانانش‌ خراج‌ گذار خواهند شد.9و صخره‌ او از ترس‌ زایل‌ خواهد شد و سرورانش‌ از عَلَم‌ مبهوت‌ خواهند گردید. یهوه‌ كه‌ آتش‌ او در صهیون‌ و كوره‌ وی‌ در اورشلیم‌ است‌ این‌ را می‌گوید.

Chapter 32

1اینك‌ پادشاهی‌ به‌ عدالت‌ سلطنت‌خواهد نمود و سروران‌ به‌ انصاف‌ حكمرانی‌ خواهند كرد.2و مردی‌ مثل‌ پناه‌گاهی‌ از باد و پوششی‌ از طوفان‌ خواهد بود. و مانند جویهای‌ آب‌ در جای‌ خشك‌ و سایه‌ صخرۀعظیم‌ در زمین‌ تعب‌ آورنده‌ خواهد بود.3و چشمان‌ بینندگان‌ تار نخواهد شد و گوشهای‌ شنوندگان‌ اصغا خواهد كرد.4و دل‌ شتابندگان‌ معرفت‌ را خواهد فهمید و زبان‌ الكنان‌ كلام‌ فصیح‌ را به‌ ارتجال‌ خواهد گفت‌.5و مرد لئیم‌ بار دیگر كریم‌ خوانده‌ نخواهد شد و مرد خسیس‌ نجیب‌ گفته‌ نخواهد گردید.6زیرا مرد لئیم‌ به‌ لا´مت‌ متكلّم‌ خواهد شد و دلش‌ شرارت‌ را بعمل‌ خواهد آورد تا نفاق‌ را بجا آورده‌، به‌ ضدّ خداوند به‌ ضلالت‌ سخن‌ گوید و جان‌ گرسنگان‌ را تهی‌ كند و آب‌ تشنگان‌ را دور نماید.7آلات‌ مرد لئیم‌ نیز زشت‌ است‌ و تدابیر قبیح‌ می‌نماید تا مسكینان‌ را به‌ سخنان‌ دروغ‌ هلاك‌ نماید، هنگامی‌ كه‌ مسكینان‌ به‌ انصاف‌ سخن‌ می‌گویند.8امّا مرد كریم‌ تدبیرهای‌ كریمانه‌ می‌نماید و به‌ كَرَم‌ پایدار خواهد شد.9ای‌ زنان‌ مطمئّن‌ برخاسته‌، آواز مرا بشنوید و ای‌ دختران‌ ایمن‌ سخن‌ مرا گوش‌ گیرید.10ای‌ دختران‌ ایمن‌ بعد از یك‌ سال‌ و چند روزی‌ مضطرب‌ خواهید شد زانرو كه‌ چیدن‌ انگور قطع‌ می‌شود و جمع‌ كردن‌ میوه‌ها نخواهد بود.11ای‌ زنانِ مطمئّن‌ بلرزید و ای‌ دخترانِ ایمن‌ مضطرب‌ شوید. لباس‌ را كنده‌، برهنه‌ شوید و پلاس‌ بر میان‌ خود ببندید.12برای‌ مزرعه‌های‌ دلپسند و موهای‌ بارور سینه‌ خواهند زد.13بر زمین‌ قوم‌ من‌ خار و خس‌ خواهد رویید بلكه‌ بر همه‌ خانه‌های‌ شادمانی‌ در شهرِ مفتخر.14زیرا كه‌ قصر منهدم‌ و شهرِ معمور متروك‌ خواهد شد و عُوفَل‌ و دیده‌بانگاه‌ به‌ بیشه‌ای‌ سِباع‌ و محّل‌ تفرّج‌ خران‌ وحشی‌ و مرتع‌ گله‌ها تا به‌ ابد مبدّل‌ خواهد شد.15تا زمانی‌ كه‌ روح‌ از اعلی‌ عّلیین‌ بر ما ریخته‌ شود و بیابان‌ به‌ بوستان‌ مبدّل‌ گردد و بوستان‌ به‌ جنگل‌ محسوب‌ شود.16آنگاه‌ انصاف‌ در بیابان‌ ساكن‌ خواهد شد و عدالت‌ در بوستان‌ مقیم‌ خواهد گردید.17و عمل‌ عدالت‌ سلامتی‌ و نتیجه‌ عدالت‌ آرامی‌ و اطمینان‌ خواهد بود تا ابدالا´باد.18و قوم‌ من‌ در مسكن‌ سلامتی‌ و در مساكنِ مطمئن‌ و در منزلهای‌ آرامی‌ ساكن‌ خواهند شد.19و حین‌ فرود آمدن‌ جنگل‌ تگرگ‌ خواهد بارید و شهر به‌ دركه‌ اسفل‌ خواهد افتاد.20خوشابحال‌ شما كه‌ بر همه‌ آبها تخم‌ می‌كارید و پایهای‌ گاو و الاغ‌ را رها می‌سازید.

Chapter 33

1وای‌ بر تو ای‌ غارتگر كه‌ غارت‌ نشدی‌ و ای‌ خیانت‌ كاری‌ كه‌ با تو خیانت‌ نورزیدند. هنگامی‌ كه‌ غارت‌ را به‌ اتمام‌ رسانیدی‌، غارت‌ خواهی‌ شد و زمانی‌ كه‌ از خیانت‌ نمودن‌ دست‌ برداشتی‌، به‌ تو خیانت‌ خواهند ورزید.2ای‌ خداوند بر ما ترحّم‌ فرما زیرا كه‌ منتظر تو می‌باشیم‌ و هر بامداد بازوی‌ ایشان‌ باش‌ و در زمان‌ تنگی‌ نیز نجات‌ ما بشو.3از آواز غوغا، قوم‌ها گریختند و چون‌ خویشتن‌ را برافرازی‌ امّت‌ها پراكنده‌ خواهند شد.4و غارت‌ شما را جمع‌ خواهند كرد بطوری‌ كه‌ موران‌ جمع‌ می‌نمایند و بر آن‌ خواهند جهید بطوری‌ كه‌ ملخها می‌جهند.5خداوند متعال‌ می‌باشد زانرو كه‌ در اعلی‌علّیین‌ ساكن‌ است‌ و صَهْیون‌ را از انصاف‌ و عدالت‌ مملّو خواهد ساخت‌.6و فراوانی نجات‌ و حكمت‌ و معرفتْ استقامت‌ اوقات‌ تو خواهد شد. و ترس‌ خداوند خزینه‌ او خواهد بود.7اینك‌شجاعان‌ ایشان‌ در بیرون‌ فریاد می‌كنند و رسولانِ سلامتی‌ زار زار گریه‌ می‌نمایند.8شاهراهها ویران‌ می‌شود و راه‌گذریان‌ تلف‌ می‌گردند. عهد را شكسته‌ است‌ و شهرها را خوار نموده‌، به‌ مردمان‌ اعتنا نكرده‌ است‌.9زمین‌ ماتم‌كنان‌ كاهیده‌ شده‌ است‌ و لبنان‌ خجل‌ گشته‌، تلف‌ گردیده‌ است‌ و شارون‌ مثل‌ بیابان‌ شده‌ و باشان‌ و كَرْمَلْ برگهای‌ خود را ریخته‌اند.10خداوند می‌گوید كه‌ الا´ن‌ برمی‌خیزم‌ و حال‌ خود را برمی‌افرازم‌ و اكنون‌ متعال‌ خواهم‌ گردید.11و شما از كاه‌ حامله‌ شده‌، خس‌ خواهید زایید. و نَفَس‌ شما آتشی‌ است‌ كه‌ شما را خواهد سوزانید.12و قوم‌ها مثل‌ آهك‌ سوخته‌ و مانند خارهای‌ قطع‌ شده‌ كه‌ از آتش‌ مشتعل‌ گردد خواهند شد.13ای‌ شما كه‌ دور هستید، آنچه‌ را كه‌ كرده‌ام‌ بشنوید و ای‌ شما كه‌ نزدیك‌ می‌باشید، جبروت‌ مرا بدانید.14گناه‌كارانی‌ كه‌ در صهیون‌اند می‌ترسند و لرزه‌ منافقان‌ را فرو گرفته‌ است‌، (و می‌گویند): كیست‌ از ما كه‌ در آتش‌ سوزنده‌ ساكن‌ خواهد شد و كیست‌ از ما كه‌ در نارهای‌ جاودانی‌ ساكن‌ خواهد گردید؟15امّا آنكه‌ به‌ صداقت‌ سالك‌ باشد و به‌ استقامت‌ تكلّم‌ نماید و سود ظلم‌ را خوار شمارد و دست‌ خویش‌ را از گرفتن‌ رشوه‌ بیفشاند و گوش‌ خود را از اصغای‌ خون‌ ریزی‌ ببندد و چشمان‌ خود را از دیدن‌ بدیها بر هم‌ كُنَد؛16او در مكان‌های‌ بلند ساكن‌ خواهد شد و ملجای‌ او ملاذ صخره‌ها خواهد بود. نان‌ او داده‌ خواهد شد و آب‌ او ایمن‌ خواهد بود.17چشمانت‌ پادشاه‌ را در زیباییش‌ خواهد دید و زمین‌ بی‌پایان‌ را خواهد نگریست‌.18دل‌ تو متذكّر آن‌ خوف‌ خواهد شد (وخواهی‌ گفت‌):كجا است‌ نویسنده‌ و كجا است‌ وزن‌ كنندۀ (خراج‌) و كجا است‌ شمارنده‌ برجها؟19قوم‌ ستم‌ پیشه‌ و قوم‌ دشوار لغت‌ را كه‌ نمی‌توانی‌ شنید و الكن‌ زبان‌ را كه‌ نمی‌توانی‌ فهمید بار دیگر نخواهی‌ دید.20صهیون‌ شهر جشن‌ مقدّس‌ ما را ملاحظه‌ نما. و چشمانت‌ اورشلیم‌ مسكن‌ سلامتی‌ را خواهد دید یعنی‌ خیمه‌ای‌ را كه‌ منتقل‌ نشود و میخهایش‌ كنده‌ نگردد و هیچكدام‌ از طنابهایش‌ گسیخته‌ نشود.21بلكه‌ در آنجا خداوند ذوالجلال‌ برای‌ ما مكان‌ جویهای‌ آب‌ و نهرهای‌ وسیع‌ خواهد بود كه‌ در آن‌ هیچ‌ كشتی‌ با پاروها داخل‌ نخواهد شد و سفینه‌ بزرگ‌ از آن‌ عبور نخواهد كرد.22زیرا خداوند داور ما است‌. خداوند شریعت‌ دهنده‌ ما است‌. خداوند پادشاه‌ ما است‌ پس‌ ما را نجات‌ خواهد داد.23ریسمانهای‌ تو سست‌ بود كه‌ پایه‌ دكل‌ خود را نتوانست‌ محكم‌ نگاه‌ دارد و بادبان‌ را نتوانست‌ بگشاید، آنگاه‌ غارت‌ بسیار تقسیم‌ شد و لنگان‌ غنیمت‌ را بردند.24لیكن‌ ساكن‌ آن‌ نخواهد گفت‌ كه‌ بیمار هستم‌ و گناه‌ قومی‌ كه‌ در آن‌ ساكن‌ باشند آمرزیده‌ خواهد شد.

Chapter 34

1ای‌ امّت‌ها نزدیك‌ آیید تا بشنوید! و ای قوم‌ها اصغا نمایید! جهان‌ و پری‌ آن‌ بشنوند. ربع‌ مسكون‌ و هرچه‌ از آن‌ صادر باشد.2زیرا كه‌ غضب‌ خداوند بر تمامی‌ امّت‌ها و خشم‌ وی‌ بر جمیع‌ لشكرهای‌ ایشان‌ است‌. پس‌ ایشان‌ را به‌ هلاكت‌ سپرده‌، بقتل‌ تسلیم‌ نموده‌ است‌.3وكشتگان‌ ایشان‌ دور افكنده‌ می‌شوند و عفونت‌ لاشهای‌ ایشان‌ برمی‌آید. و از خون‌ ایشان‌ كوهها گداخته‌ می‌گردد.4و تمامی‌ لشكر آسمان‌ از هم‌ خواهند پاشید و آسمان‌ مثل‌ طومار پیچیده‌ خواهد شد. و تمامی‌ لشكر آن‌ پژمرده‌ خواهند گشت‌، بطوریكه‌ برگ‌ از مو بریزد و مثل‌ میوه‌ نارس‌ از درخت‌ انجیر.5زیرا كه‌ شمشیر من‌ در آسمان‌ سیراب‌ شده‌ است‌. و اینك‌ بر ادوم‌ و بر قوم‌ مغضوب‌ من‌ برای‌ داوری‌ نازل‌ می‌شود.6شمشیر خداوند پر خون‌ شده‌ و از پیه‌ فربه‌ گردیده‌ است‌ یعنی‌ از خون‌ بره‌ها و بزها و از پیه‌ گُردِه‌ قوچها. زیرا خداوند را در بصره‌ قربانی‌ است‌ و ذبح‌ عظیمی‌ در زمین‌ اَدوم‌.7و گاوان‌ وحشی‌ با آنها خواهند افتاد و گوساله‌ها با گاوان‌ نر، و زمین‌ ایشان‌ از خون‌ سیراب‌ شده‌، خاك‌ ایشان‌ از پیه‌ فربه‌ خواهد شد.8زیرا خداوند را روز انتقام‌ و سال‌ عقوبت‌ به‌ جهت‌ دعوی‌ صهیون‌ خواهد بود.9و نهرهای‌ آن‌ به‌ قیر و غبار آن‌ به‌ كبریت‌ مبدّل‌ خواهد شد و زمینش‌ قیر سوزنده‌ خواهد گشت‌.10شب‌ و روز خاموش‌ نشده‌، دودش‌ تا به‌ ابد خواهد برآمد. نسلاً بعد نسل‌ خراب‌ خواهد ماند كه‌ كسی‌ تا ابدالا´باد در آن‌ گذر نكند.11بلكه‌ مرغ‌ سقّا و خارپشت‌ آن‌ را تصرّف‌ خواهند كرد و بوم‌ و غراب‌ در آن‌ ساكن‌ خواهند شد و ریسمان‌ خرابی‌ و شاقول‌ ویرانی‌ را بر آن‌ خواهد كشید.12و از اشراف‌ آن‌ كسی‌ در آنجا نخواهد بود كه‌ او را به‌ پادشاهی‌ بخوانند و جمیع‌ رؤسایش‌ نیست‌ خواهند شد.13و در قصرهایش‌ خارها خواهدرویید و در قلعه‌هایش‌ خسك‌ و شتر خار و مسكن‌ گرگ‌ و خانه‌ شترمرغ‌ خواهد شد.14و وحوش‌ بیابان‌ با شغال‌ خواهند برخورد و غول‌ به‌ رفیق‌ خود ندا خواهد داد و عفریت‌ نیز در آنجا مأوا گزیده‌، برای‌ خود آرامگاهی‌ خواهد یافت‌.15در آنجا تیرمار آشیانه‌ ساخته‌، تخم‌ خواهد نهاد و بر آن‌ نشسته‌، بچه‌های‌ خود را زیر سایه‌ خود جمع‌ خواهد كرد و در آنجا كركسها با یكدیگر جمع‌ خواهند شد.16از كتاب‌ خداوند تفتیش‌ نموده‌، مطالعه‌ كنید. یكی‌ از اینها گم‌ نخواهد شد و یكی‌ جفت‌ خود را مفقود نخواهد یافت‌ زیرا كه‌ دهان‌ او این‌ را امر فرموده‌ و روح‌ او اینها را جمع‌ كرده‌ است‌.17و او برای‌ آنها قرعه‌ انداخته‌ و دست‌ او آن‌ را به‌ جهت‌ آنها با ریسمان‌ تقسیم‌ نموده‌ است‌. و تا ابدالا´باد متصرّف‌ آن‌ خواهند شد و نسلاً بعد نسل‌ در آن‌ سكونت‌ خواهند داشت‌.

Chapter 35

1بیابان‌ و زمین‌ خشك‌ شادمان‌ خواهد شد و صحرا به‌ وجد آمده‌، مثل‌ گل‌ سرخ‌ خواهد شكفت‌.2شكوفه‌ بسیار نموده‌، با شادمانی‌ و ترنّم‌ شادی‌ خواهد كرد. شوكت‌ لبنان‌ و زیبایی‌ كَرمَل‌ و شارون‌ به‌ آن‌ عطا خواهد شد. جلال‌ یهوه‌ و زیبایی‌ خدای‌ ما را مشاهده‌ خواهند نمود.3دستهای‌ سست‌ را قوی‌ سازید و زانوهای‌ لرزنده‌ را محكم‌ گردانید.4به‌ دلهای‌ خائف‌ بگویید: قوی‌ شوید و مترسید اینك‌ خدای‌ شما با انتقام‌ می‌آید. او با عقوبت‌ الهی‌ می‌آید و شما را نجات‌ خواهد داد.5آنگاه‌ چشمان‌ كوران‌ باز خواهد شد وگوشهای‌ كران‌ مفتوح‌ خواهد گردید.6آنگاه‌ لنگان‌ مثل‌ غزال‌ جست‌ و خیز خواهند نمود و زبان‌ گنگ‌ خواهد سرایید. زیرا كه‌ آبها در بیابان‌ و نهرها در صحرا خواهد جوشید.7و سراب‌ به‌ بركه‌ و مكان‌های‌ خشك‌ به‌ چشمه‌های‌ آب‌ مبدّل‌ خواهد گردید. در مسكنی‌ كه‌ شغالها می‌خوابند علف‌ و بوریا و نی‌ خواهد بود.8و در آنجا شاهراهی‌ و طریقی‌ خواهد بود و به‌ طریق‌ مقدّس‌ نامیده‌ خواهد شد و نجسان‌ از آن‌ عبور نخواهند كرد بلكه‌ آن‌ به‌ جهت‌ ایشان‌ خواهد بود. و هركه‌ در آن‌ راه‌ سالك‌ شود اگرچه‌ هم‌ جاهل‌ باشد گمراه‌ نخواهد گردید.9شیری‌ در آن‌ نخواهد بود و حیوان‌ درنده‌ای‌ بر آن‌ برنخواهد آمد و در آنجا یافت‌ نخواهد شد بلكه‌ ناجیان‌ بر آن‌ سالك‌ خواهند گشت.10و فدیه‌ شدگان‌ خداوند بازگشت‌ نموده‌، با ترنّم‌ به‌ صهیون‌ خواهند آمد و خوشی‌ جاودانی‌ بر سر ایشان‌ خواهد بود. و شادمانی‌ و خوشی‌ را خواهند یافت‌ و غم‌ و ناله‌ فرار خواهد كرد.

Chapter 36

1و در سال‌ چهاردهم‌ حزقیا پادشاه‌ واقع‌شد كه‌ سنحاریب‌ پادشاه‌ آشور بر تمامی‌ شهرهای‌ حصاردار یهودا برآمده‌، آنها را تسخیر نمود.2و پادشاه‌ آشور ربشاقی‌ را از لاكیش‌ به‌ اورشلیم‌ نزد حزقیا پادشاه‌ با موكب‌ عظیم‌ فرستاد و او نزد قنات‌ بركه‌ فوقانی‌ به‌ راه‌ مزرعه‌ گازر ایستاد.3و الیاقیم‌ بن‌ حلقیا كه‌ ناظر خانه‌ بود و شبنای‌ كاتب‌ و یوآخ‌ بن‌ آساف‌ وقایع‌نگار نزد وی‌ بیرون‌ آمدند.4و ربشاقی‌ به‌ایشان‌ گفت‌: «به‌ حزقیا بگویید سلطان‌ عظیم‌ پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌گوید: این‌ اعتماد شما كه‌ بر آن‌ توكّل‌ می‌نمایید چیست‌؟5می‌گویم‌ كه‌ مشورت‌ و قوّت‌ جنگ‌ سخنان‌ باطل‌ است‌. الا´ن‌ كیست‌ كه‌ بر او توكّل‌ نموده‌ای‌ كه‌ به‌ من‌ عاصی‌ شده‌ای‌؟6هان‌ بر عصای‌ این‌ نی‌ خرد شده‌ یعنی‌ بر مصر توكّل‌ می‌نمایی‌ كه‌ اگر كسی‌ بر آن‌ تكیه‌ كند به‌ دستش‌ فرو رفته‌، آن‌ را مجروح‌ می‌سازد. همچنان‌ است‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر برای‌ همگانی‌ كه‌ بر وی‌ توكّل‌ نمایند.7و اگر مرا گویی‌ كه‌ بر یهوه‌ خدای‌ خود توكّل‌ داریم‌ آیا او آن‌ نیست‌ كه‌ حزقیا مكان‌های‌ بلند و مذبح‌های‌ او را برداشته‌ است‌ و به‌ یهودا و اورشلیم‌ گفته‌ كه‌ پیش‌ این‌ مذبح‌ سجده‌ نمایید؟8پس‌ حال‌ با آقایم‌ پادشاه‌ آشور شرط‌ ببند و من‌ دو هزار اسب‌ به‌ تو می‌دهم‌ اگر از جانب‌ خود سواران‌ بر آنها توانی‌ گذاشت‌.9پس‌ چگونه‌ روی‌ یك‌ والی‌ از كوچكترین‌ بندگان‌ آقایم‌ را خواهی‌ برگردانید و بر مصر به‌ جهت‌ ارابه‌ها و سواران‌ توكّل‌ داری‌؟10و آیا من‌ الا´ن‌ بی‌ اذن‌ یهوه‌ بر این‌ زمین‌ به‌ جهت‌ خرابی‌ آن‌ برآمده‌ام‌ ؟ یهوه‌ مرا گفته‌ است‌ بر این‌ زمین‌ برآی‌ و آن‌ را خراب‌ كن‌.»11آنگاه‌ الیقایم‌ و شبنا و یوآخ‌ به‌ ربشاقی‌ گفتند: «تمنّا اینكه‌ با بندگانت‌ به‌ زبان‌ آرامی‌ گفتگو نمایی‌ زیرا آن‌ را می‌فهمیم‌ و با ما به‌ زبان‌ یهود در گوش‌ مردمی‌ كه‌ بر حصارند گفتگو منمای‌.»12ربشاقی‌ گفت‌: «آیا آقایم‌ مرا نزد آقایت‌ و تو فرستاده‌ است‌ تا این‌ سخنان‌ را بگویم‌؟ مگر مرا نزد مردانی‌ كه‌ بر حصار نشسته‌اند نفرستاده‌، تا ایشان‌ با شما نجاست‌ خود را بخورند و بول‌ خود را بنوشند؟»13پس‌ ربشاقی‌ بایستاد و به‌ آوازبلند به‌ زبان‌ یهود صدا زده‌، گفت‌: «سخنان‌ سلطان‌ عظیم‌ پادشاه‌ آشور را بشنوید.14پادشاه‌ چنین‌ می‌گوید: حزقیا شما را فریب‌ ندهد زیرا كه‌ شما را نمی‌تواند رهانید.15و حزقیا شما را بر یهوه‌ مطمئن‌ نسازد و نگوید كه‌ یهوه‌ البتّه‌ ما را خواهد رهانید و این‌ شهر به‌ دست‌ پادشاه‌ آشور تسلیم‌ نخواهد شد.16به‌ حزقیا گوش‌ مدهید زیرا كه‌ پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌گوید: با من‌ صلح‌ كنید و نزد من‌ بیرون‌ آیید تا هركس‌ از مو خود و هر كس‌ از انجیر خود بخورد و هر كس‌ از آب‌ چشمه‌ خود بنوشد.17تا بیایم‌ و شما را به‌ زمین‌ مانند زمین‌ خودتان‌ بیاورم‌ یعنی‌ به‌ زمین‌ غلّه‌ و شیره‌ و زمین‌ نان‌ و تاكستانها.18مبادا حزقیا شما را فریب‌ دهد و گوید یهوه‌ ما را خواهد رهانید. آیا هیچكدام‌ از خدایان‌ امّت‌ها زمین‌ خود را از دست‌ پادشاه‌ آشور رهانیده‌ است‌؟19خدایان‌ حمات‌ و ارفاد كجایند و خدایان‌ سفروایم‌ كجا و آیا سامره‌ را از دست‌ من‌ رهانیده‌اند؟20از جمیع‌ خدایان‌ این‌ زمینها كدامند كه‌ زمین‌ خویش‌ را از دست‌ من‌ نجات‌ داده‌اند تا یهوه‌ اورشلیم‌ را از دست‌ من‌ نجات‌ دهد؟»21امّا ایشان‌ سكوت‌ نموده‌، به‌ او هیچ‌ جواب‌ ندادند زیرا كه‌ پادشاه‌ امر فرموده‌ و گفته‌ بود كه‌ او را جواب‌ ندهید.22پس‌ الیاقیم‌ بن‌ حلقیا كه‌ ناظر خانه‌ بود و شبنای‌ كاتب‌ و یوآخ‌ بن‌ آساف‌ وقایع‌نگار با جامه‌ دریده‌ نزد حزقیا آمدند و سخنان‌ ربشاقی‌ را به‌ او باز گفتند.

Chapter 37

1و واقع‌ شد كه‌ چون‌ حزقیا پادشاه‌ این‌ راشنید لباس‌ خود را چاك‌ زده‌ و پلاس‌پوشیده‌، به‌ خانه‌ خداوند داخل‌ شد.2و الیاقیم‌ ناظر خانه‌ و شبنای‌ كاتب‌ و مشایخ‌ كهنه‌ را ملبّس‌ به‌ پلاس‌ نزد اشعیا ابن‌ آموص‌ نبّی‌ فرستاد،3و به‌ وی‌ گفتند: «حزقیا چنین‌ می‌گوید كه‌ امروز روز تنگی‌ و تأدیب‌ و اهانت‌ است‌ زیرا كه‌ پسران‌ بفم‌ رحم‌ رسیده‌اند و قوّت‌ زاییدن‌ نیست‌.4شاید یهوه‌ خدایت‌ سخنان‌ ربشاقی‌ را كه‌ آقایش‌ پادشاه‌ آشور او را برای‌ اهانت‌ نمودن‌ خدای‌ حی فرستاده‌ است‌ بشنود و سخنانی‌ را كه‌ یهوه‌ خدایت‌ شنیده‌ است‌ توبیخ‌ نماید. پس‌ برای‌ بقیه‌ای‌ كه‌ یافت‌ می‌شوند تضرّع‌ نما.»5و بندگان‌ حزقیا پادشاه‌ نزد اشعیا آمدند.6و اشعیا به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ آقای‌ خود چنین‌ گویید كه‌ یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: از سخنانی‌ كه‌ شنیدی‌ كه‌ بندگان‌ پادشاه‌ آشور مرا بدانها كفر گفته‌اند، مترس‌.7همانا روحی‌ بر او می‌فرستم‌ كه‌ خبری‌ شنیده‌، به‌ ولایت‌ خود خواهد برگشت‌ و او را در ولایت‌ خودش‌ به‌ شمشیر هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.»8پس‌ ربشاقی‌ مراجعت‌ كرده‌، پادشاه‌ آشور را یافت‌ كه‌ با لبنه‌ جنگ‌ می‌كرد زیرا شنیده‌ بود كه‌ از لاكیش‌ كوچ‌ كرده‌ است‌.9و او درباره‌ ترهاقه‌ پادشاه‌ كوش‌ خبری‌ شنید كه‌ به‌ جهت‌ مقاتله‌ با تو بیرون‌ آمده‌ است‌. پس‌ چون‌ این‌ را شنید (باز) ایلچیان‌ نزد حزقیا فرستاده‌، گفت‌:10«به‌ حزقیا پادشاه‌ یهودا چنین‌ گویید: خدای‌ تو كه‌ به‌ او توكّل‌ می‌نمایی‌ تو را فریب‌ ندهد و نگوید كه‌ اورشلیم‌ به‌ دست‌ پادشاه‌ آشور تسلیم‌ نخواهد شد.11اینك‌ تو شنیده‌ای‌ كه‌ پادشاهان‌ آشور با همه‌ ولایتها چه‌ كرده‌ و چگونه‌ آنها را بالكّل‌ هلاك‌ ساخته‌اند و آیا تو رهایی‌ خواهی‌ یافت‌؟12و آیا خدایان‌امّت‌هایی‌ كه‌ پدران‌ من‌ آنها را هلاك‌ ساختند مثل‌ جوزان‌ و حاران‌ و رصف‌ و بنی‌ عدن‌ كه‌ در تلسّار می‌باشند ایشان‌ را نجات‌ دادند.13پادشاه‌ حمات‌ كجا است‌ و پادشاه‌ ارفاد و پادشاه‌ شهر سفروایم‌ و هینع‌ و عوّا؟»14و حزقیا مكتوب‌ را از دست‌ ایلچیان‌ گرفته‌، آن‌ را خواند و حزقیا به‌ خانه‌ خداوند درآمده‌، آن‌ را به‌ حضور خداوند پهن‌ كرد.15و حزقیا نزد خداوند دعا كرده‌، گفت‌:16«ای‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ بر كروبیان‌ جلوس‌ می‌نمایی‌! تویی‌ كه‌ به‌ تنهایی‌ بر تمامی‌ ممالك‌ جهان‌ خدا هستی‌ و تو آسمان‌ و زمین‌ را آفریده‌ای‌.17ای‌ خداوند گوش‌ خود را فرا گرفته‌، بشنو و ای‌ خداوند چشمان‌ خود را گشوده‌، ببین‌ و همه‌ سخنان‌ سنحاریب‌ را كه‌ به‌ جهت‌ اهانت‌ نمودن‌ خدای‌ حی فرستاده‌ است‌ استماع‌ نما!18ای‌ خداوند راست‌ است‌ كه‌ پادشاهان‌ آشور همه‌ ممالك‌ و زمین‌ ایشان‌ را خراب‌ كرده‌.19و خدایان‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ انداخته‌اند زیرا كه‌ خدا نبودند بلكه‌ ساخته‌ دست‌ انسان‌ از چوب‌ و سنگ‌. پس‌ به‌ این‌ سبب‌ آنها را تباه‌ ساختند.20پس‌ حال‌ ای‌ یهوه‌ خدای‌ ما ما را از دست‌ او رهایی‌ ده‌ تا جمیع‌ ممالك‌ جهان‌ بدانند كه‌ تو تنها یهوه‌ هستی‌.»21پس‌ اشعیا ابن‌ آموص‌ نزد حزقیا فرستاده‌، گفت‌: «یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ درباره‌ سنحاریب‌ پادشاه‌ آشور نزد من‌ دعا نمودی‌،22كلامی‌ كه‌ خداوند در باره‌اش‌ گفته‌ این‌ است‌: آن‌ باكره‌ دختر صهیون‌ تو را حقیر شمرده‌،استهزا نموده‌ است‌ و دختر اورشلیم‌ سر خود را به‌ تو جنبانیده‌ است‌.23كیست‌ كه‌ او را اهانت‌ كرده‌، كفر گفته‌ای‌ و كیست‌ كه‌ بر وی‌ آواز بلند كرده‌، چشمان‌ خود را به‌ علّیین‌ افراشته‌ای‌؟ مگر قدّوس‌ اسرائیل‌ نیست‌؟24به‌ واسطه‌ بندگانت‌ خداوند را اهانت‌ كرده‌، گفته‌ای‌ به‌ كثرت‌ ارابه‌های‌ خود بر بلندی‌ كوهها و به‌ اطراف‌ لبنان‌ برآمده‌ام‌ و بلندترین‌ سروهای‌ آزادش‌ و بهترین‌ صنوبرهایش‌ را قطع‌ نموده‌، به‌ بلندی‌ اقصایش‌ و به‌ درختستان‌ بوستانش‌ داخل‌ شده‌ام‌.25و من‌ حفره‌ زده‌، آب‌ نوشیدم‌ و به‌ كف‌ پای‌ خود تمامی‌ نهرهای‌ مصر را خشك‌ خواهم‌ كرد.26«آیا نشنیده‌ای‌ كه‌ من‌ این‌ را از زمان‌ سلف‌ كرده‌ام‌ و از ایام‌ قدیم‌ صورت‌ داده‌ام‌ و الا´ن‌ آن‌ را به‌ وقوع‌ آورده‌ام‌ تا تو به‌ ظهور آمده‌، و شهرهای‌ حصار دار را خراب‌ نموده‌، به‌ توده‌های‌ ویران‌ مبدّل‌ سازی‌.27از این‌ جهت‌ ساكنان‌ آنها كم‌ قوّت‌ بوده‌، ترسان‌ و خجل‌ شدند. مثل‌ علف‌ صحرا و گیاه‌ سبز و علف‌ پشت‌ بام‌ و مثل‌ مزرعه‌ قبل‌ از نمّو كردنش‌ گردیدند.28امّا من‌ نشستن‌ تو را و خروج‌ و دخولت‌ و خشمی‌ را كه‌ بر من‌ داری‌ می‌دانم‌.29چونكه‌ خشمی‌ كه‌ به‌ من‌ داری‌ و غرور تو به‌ گوش‌ من‌ برآمده‌ است‌. بنابراین‌ مهار خود را به‌ بینی‌ تو و لگام‌ خود را به‌ لبهایت‌ گذاشته‌، تو را به‌ راهی‌ كه‌ آمده‌ای‌ برخواهم‌ گردانید.30و علامت‌ برای‌ تو این‌ خواهد بود كه‌ امسال‌ غلّه‌ خودرو خواهید خورد و سال‌ دوّم‌ آنچه‌ از آن‌ بروید و در سال‌ سوّم‌ بكارید و بدروید و تاكستانها غرس‌ نموده‌، میوه‌ آنها را بخورید.31و بقیه‌ای‌ كه‌ از خاندان‌ یهودا رستگار شوند بار دیگر به‌ پایین‌ ریشه‌ خواهند زد و به‌ بالا میوه‌ خواهند آورد.32زیرا كه‌ بقیه‌ای‌ از اورشلیم‌ و رستگاران‌ از كوه‌صهیون‌ بیرون‌ خواهند آمد. غیرت‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ را بجا خواهد آورد.33بنابراین‌ خداوند در باره‌ پادشاه‌ آشور چنین‌ می‌گوید كه‌ به‌ این‌ شهر داخل‌ نخواهد شد و به‌ اینجا تیر نخواهد انداخت‌ و در مقابلش‌ با سپر نخواهد آمد و منجنیق‌ در پیش‌ او برنخواهد افراشت‌.34به‌ راهی‌ كه‌ آمده‌ است‌ به‌ همان‌ برخواهد گشت‌ و به‌ این‌ شهر داخل‌ نخواهد شد. خداوند این‌ را می‌گوید.35زیرا كه‌ این‌ شهر را حمایت‌ كرده‌، به‌ خاطر خود و به‌ خاطر بنده‌ خویش‌ داود آن‌ را نجات‌ خواهم‌ داد.»36پس‌ فرشته‌ خداوند بیرون‌ آمده‌، صد و هشتاد و پنجهزار نفر از اردوی‌ آشور را زد و بامدادان‌ چون‌ برخاستند اینك‌ جمیع‌ آنها لاشهای‌ مرده‌ بودند.37و سنحاریب‌ پادشاه‌ آشور كوچ‌ كرده‌، روانه‌ گردید و برگشته‌ در نینوی‌ ساكن‌ شد.38و واقع‌ شد كه‌ چون‌ او در خانه‌ خدای‌ خویش‌ نسروك‌ عبادت‌ می‌كرد، پسرانش‌ ادرمّلك‌ و شَرْآصَر او را به‌ شمشیر زدند و ایشان‌ به‌ زمین‌ اَراراط‌ فرار كردند و پسرش‌ آسَرْحَدُّون‌ به‌ جایش‌ سلطنت‌ نمود.

Chapter 38

1در آن‌ ایام‌ حزقیا بیمار و مشرف‌ به‌ موت‌شد و اشعیا ابن‌ آموص‌ نبّی‌ نزد وی‌ آمده‌، او را گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: تدارك‌ خانه‌ خود را ببین‌ زیرا كه‌ می‌میری‌ و زنده‌ نخواهی‌ ماند.»2آنگاه‌ حزقیا روی‌ خود را بسوی‌ دیوار برگردانیده‌، نزد خداوند دعا نمود،3و گفت‌: «ای‌ خداوند مستدعی‌ اینكه‌ بیاد آوری‌ كه‌ چگونه‌ به‌ حضور تو به‌ امانت‌ و به‌ دل‌ كامل‌ سلوك‌ نموده‌ام‌ و آنچه‌ در نظر تو پسند بوده‌ است‌ بجا آورده‌ام‌.» پس‌ حزقیا زار زار بگریست‌.4و كلام‌ خداوند براشعیا نازل‌ شده‌، گفت:5«برو و به‌ حزقیا بگو یهوه‌ خدای‌ پدرت‌ داود چنین‌ می‌گوید: دعای‌ تو را شنیدم‌ و اشكهایت‌ را دیدم‌. اینك‌ من‌ بر روزهای‌ تو پانزده‌ سال‌ افزودم‌.6و تو را و این‌ شهر را از دست‌ پادشاه‌ آشور خواهم‌ رهانید و این‌ شهر را حمایت‌ خواهم‌ نمود.7و علامت‌ از جانب‌ خداوند كه‌ خداوند این‌ كلام‌ را كه‌ گفته‌ است‌ بجا خواهد آورد این‌ است‌:8اینك‌ سایه‌ درجاتی‌ كه‌ از آفتاب‌ بر ساعت‌ آفتابی‌ آحاز پایین‌ رفته‌ است‌ ده‌ درجه‌ به‌ عقب‌ برمی‌گردانم‌.» پس‌ آفتاب‌ از درجاتی‌ كه‌ بر ساعت‌ آفتابی‌ پایین‌ رفته‌ بود، ده‌ درجه‌ برگشت‌.9مكتوب‌ حزقیا پادشاه‌ یهودا وقتی‌ كه‌ بیمار شد و از بیماریش‌ شفا یافت‌:10من‌ گفتم‌: «اینك‌ در فیروزی‌ ایام‌ خود به‌ درهای‌ هاویه‌ می‌روم‌ و از بقیه‌ سالهای‌ خود محروم‌ می‌شوم‌.11گفتم‌: خداوند را مشاهده‌ نمی‌نمایم‌. خداوند را در زمین‌ زندگان‌ نخواهم‌ دید. من‌ با ساكنان‌ عالم‌ فنا انسان‌ را دیگر نخواهم‌ دید.12خانه‌ من‌ كنده‌ گردید و مثل‌ خیمه‌ شبان‌ از من‌ برده‌ شد. مثل‌ نسّاج‌ عمر خود را پیچیدم‌. او مرا از نورد خواهد برید. روز و شب‌ مرا تمام‌ خواهی‌ كرد.13تا صبح‌ انتظار كشیدم‌. مثل‌ شیر همچنین‌ تمامی‌ استخوانهایم‌ را می‌شكند. روز و شب‌ مرا تمام‌ خواهی‌ كرد.14مثل‌ پرستوك‌ كه‌ جیك‌ جیك‌ می‌كند صدا می‌نمایم‌. و مانند فاخته‌ ناله‌ می‌كنم‌ و چشمانم‌ از نگریستن‌ به‌ بالا ضعیف‌ می‌شود. ای‌ خداوند در تنگی‌ هستم‌. كفیل‌ من‌ باش‌.15«چه‌ بگویم‌ چونكه‌ او به‌ من‌ گفته‌ است‌ و خود او كرده‌ است‌. تمامی‌ سالهای‌ خود را به‌ سبب‌ تلخی‌ جانم‌ آهسته‌ خواهم‌ رفت‌.16ای‌ خداوند به‌ این‌ چیزها مردمان‌ زیست‌ می‌كنند و به‌اینها و بس‌ حیات‌ روح‌ من‌ می‌باشد. پس‌ مرا شفا بده‌ و مرا زنده‌ نگاه‌ دار.17اینك‌ تلخی‌ سخت‌ من‌ باعث‌ سلامتی‌ من‌ شد. از راه‌ لطف‌ جانم‌ را از چاه‌ هلاكت‌ برآوردی‌ زیرا كه‌ تمامی‌ گناهانم‌ را به‌ پشت‌ سر خود انداختی‌.18زیرا كه‌ هاویه‌ تو را حمد نمی‌گوید و موت‌ تو را تسبیح‌ نمی‌خواند و آنانی‌ كه‌ به‌ حفره‌ فرو می‌روند به‌ امانت‌ تو امیدوار نمی‌باشند.19زندگانند، زندگانند كه‌ تو را حمد می‌گویند، چنانكه‌ من‌ امروز می‌گویم‌. پدران‌ به‌ پسران‌ راستی‌ تو را تعلیم‌ خواهند داد.20خداوند به‌ جهت‌ نجات‌ من‌ حاضر است‌، پس‌ سرودهایم‌ را در تمامی‌ روزهای‌ عمر خود در خانه‌ خداوند خواهیم‌ سرایید.»21و اشعیا گفته‌ بود كه‌ «قرصی‌ از انجیر بگیرید و آن‌ را بر دمل‌ بنهید كه‌ شفا خواهد یافت‌.»22و حزقیا گفته‌ بود: «علامتی‌ كه‌ به‌ خانه‌ خداوند برخواهم‌ آمد چیست‌؟»

Chapter 39

1در آن‌ زمان‌ مَرُودَك‌ بلدان‌ بن‌ بلدان پادشاه‌ بابل‌ مكتوبی‌ و هدیه‌ای‌ نزد حزقیا فرستاد زیرا شنیده‌ بود كه‌ بیمار شده‌ و صحّت‌ یافته‌ است‌.2و حزقیا از ایشان‌ مسرور شده‌، خانه‌ خزاین‌ خود را از نقره‌ و طلا و عطریات‌ و روغن‌ معطّر و تمام‌ خانه‌ اسلحه‌ خویش‌ و هرچه‌ را كه‌ در خزاین‌ او یافت‌ می‌شد به‌ ایشان‌ نشان‌ داد و در خانه‌اش‌ و در تمامی‌ مملكتش‌ چیزی‌ نبود كه‌ حزقیا آن‌ را به‌ ایشان‌ نشان‌ نداد.3پس‌ اشعیا نبی‌ نزد حزقیا پادشاه‌ آمده‌، وی‌ را گفت‌: «این‌ مردمان‌ چه‌ گفتند و نزد تو از كجا آمدند؟» حزقیا گفت‌: «از جای‌ دور یعنی‌ از بابل‌ نزد من‌ آمدند.»4او گفت‌: «در خانه‌ تو چه‌ دیدند؟» حزقیا گفت‌:«هرچه‌ در خانه‌ من‌ است‌ دیدند و چیزی‌ در خزاین‌ من‌ نیست‌ كه‌ به‌ ایشان‌ نشان‌ ندادم‌.»5پس‌ اشعیا به‌ حزقیا گفت‌: «كلام‌ یهوه‌ صبایوت‌ را بشنو:6اینك‌ روزها می‌آید كه‌ هرچه‌ در خانه‌ تو است‌ و آنچه‌ پدرانت‌ تا امروز ذخیره‌ كرده‌اند به‌ بابل‌ برده‌ خواهد شد. و خداوند می‌گوید كه‌ چیزی‌ از آنها باقی‌ نخواهد ماند.7و بعضی‌ از پسرانت‌ را كه‌ از تو پدید آیند و ایشان‌ را تولید نمایی‌ خواهند گرفت‌ و در قصر پادشاه‌ بابل‌ خواجه‌سرا خواهند شد.»8حزقیا به‌ اشعیا گفت‌: «كلام‌ خداوند كه‌ گفتی‌ نیكو است‌ و دیگر گفت‌: هرآینه‌ در ایام‌ من‌ سلامتی‌ و امان‌ خواهد بود.»

Chapter 40

1تسلّی‌ دهید! قوم‌ مرا تسلّی‌ دهید! خدای‌ شما می‌گوید:2سخنان‌ دلاویز به‌ اورشلیم‌ گویید و اورا ندا كنید كه‌ اجتهاد او تمام‌ شده‌ و گناه‌ وی‌ آمرزیده‌ گردیده‌، و از دست‌ خداوند برای‌ تمامی‌ گناهانش‌ دو چندان‌ یافته‌ است‌.3صدای‌ ندا كننده‌ای‌ در بیابان‌، راه‌ خداوند را مهیا سازید و طریقی‌ برای‌ خدای‌ ما در صحرا راست‌ نمایید.4هر درّه‌ای‌ برافراشته‌ و هر كوه‌ و تلّی‌ پست‌ خواهد شد؛ و كجیها راست‌ و ناهمواریها هموار خواهد گردید.5و جلال‌ خداوند مكشوف‌ گشته‌، تمامی‌ بشر آن‌ را با هم‌ خواهند دید زیرا كه‌ دهان‌ خداوند این‌ را گفته‌ است‌.6هاتفی‌ می‌گوید: «ندا كن‌.» وی‌ گفت‌: «چه‌ چیز را ندا كنم‌؟ تمامی‌ بشر گیاه‌ است‌ و همگی‌ زیبایی‌اش‌ مثل‌ گل‌ صحرا.7گیاه‌ خشك‌ و گلش‌پژمرده‌ می‌شود زیرا نفخه‌ خداوند بر آن‌ دمیده‌ می‌شود. البتّه‌ مردمان‌ گیاه‌ هستند.8گیاه‌ خشك‌ شد و گل‌ پژمرده‌ گردید، لیكن‌ كلام‌ خدای‌ ما تا ابدالا´باد استوار خواهد ماند.»9ای‌ صهیون‌ كه‌ بشارت‌ می‌دهی‌ به‌ كوه‌ بلند برآی‌! و ای‌ اورشلیم‌ كه‌ بشارت‌ می‌دهی‌ آوازت‌ را با قوّت‌ بلند كن‌! آن‌ را بلند كن‌ و مترس‌ و به‌ شهرهای‌ یهودا بگو كه‌ «هان‌ خدای‌ شما است‌!»10اینك‌ خداوند یهوه‌ با قوّت‌ می‌آید و بازوی‌ وی‌ برایش‌ حكمرانی‌ می‌نماید. اینك‌ اجرت‌ او با وی‌ است‌ و عقوبت‌ وی‌ پیش‌ روی‌ او می‌آید.11او مثل‌ شبانْ گله‌ خود را خواهد چرانید و به‌ بازوی‌ خود بره‌ها را جمع‌ كرده‌، به‌ آغوش‌ خویش‌ خواهد گرفت‌ و شیر دهندگان‌ را به‌ ملایمت‌ رهبری‌ خواهد كرد.12كیست‌ كه‌ آبها را به‌ كف‌ دست‌ خود پیموده‌ و افلاك‌ را با وجب‌ اندازه‌ كرده‌ و غبار زمین‌ را در كیل‌ گنجانیده‌ و كوهها را به‌ قپان‌ و تلّها را به‌ ترازو وزن‌ نموده‌ است‌؟13كیست‌ كه‌ روح‌ خداوند را قانون‌ داده‌ یا مشیر او بوده‌ او را تعلیم‌ داده‌ باشد.14او از كه‌ مشورت‌ خواست‌ تا به‌ او فهم‌ بخشد و طریق‌ راستی‌ را به‌ او بیاموزد؟ و كیست‌ كه‌ او را معرفت‌ آموخت‌ و راه‌ فطانت‌ را به‌ او تعلیم‌ داد؟15اینك‌ امّت‌ها مثل‌ قطره‌ دلو و مانند غبار میزان‌ شمرده‌ می‌شوند. اینك‌ جزیره‌ها را مثل‌ گَرْد برمی‌دارد.16و لبنان‌ به‌ جهت‌ هیزم‌ كافی‌ نیست‌ و حیواناتش‌ برای‌ قربانی‌ سوختنی‌ كفایت‌ نمی‌كند.17تمامی‌ امّت‌ها بنظر وی‌ هیچ‌اند و از عدم‌ و بطالت‌ نزد وی‌ كمتر می‌نمایند.18پس‌ خدا را به‌ كه‌ تشبیه‌ می‌كنید وكدام‌ شبه‌ را با او برابر می‌توانید كرد؟19صنعتگر بت‌ را می‌ریزد و زرگر آن‌ را به‌ طلا می‌پوشاند، و زنجیرهای‌ نقره‌ برایش‌ می‌ریزد.20كسی‌ كه‌ استطاعت‌ چنین‌ هدایا نداشته‌ باشد، درختی‌ را كه‌ نمی‌پوسد اختیار می‌كند و صنعتگر ماهری‌ را می‌طلبد تا بتی‌ را كه‌ متحرّك‌ نشود برای‌ او بسازد.21آیا ندانسته‌ ونشنیده‌اید و از ابتدا به‌ شما خبر داده‌ نشده‌ است‌ و از بنیاد زمین‌ نفهمیده‌اید؟22او است‌ كه‌ بر كره‌ زمین‌ نشسته‌ است‌ و ساكنانش‌ مثل‌ ملخ‌ می‌باشند. اوست‌ كه‌ آسمانها را مثل‌ پرده‌ می‌گستراند و آنها را مثل‌ خیمه‌ به‌ جهت‌ سكونت‌ پهن‌ می‌كند.23كه‌ امیران‌ را لاشی‌ می‌گرداند و داوران‌ جهان‌ را مانند بطالت‌ می‌سازد.24هنوز غرس‌ نشده‌ و كاشته‌ نگردیده‌اند و تنه‌ آنها هنوز در زمین‌ ریشه‌ نزده‌ است‌، كه‌ فقط‌ بر آنها می‌دمد و پژمرده‌ می‌شوند و گرد باد آنها را مثل‌ كاه‌ می‌رباید.25پس‌ مرا به‌ كه‌ تشبیه‌ می‌كنید تا با وی‌ مساوی‌ باشم‌؟ قدّوس‌ می‌گوید:26چشمان‌ خود را به‌ علیین‌ برافراشته‌ ببینید. كیست‌ كه‌ اینها را آفرید و كیست‌ كه‌ لشكر اینها را بشماره‌ بیرون‌ آورده‌، جمیع‌ آنها را بنام‌ می‌خواند؟ از كثرت‌ قوّت‌ و از عظمت‌ توانایی‌ وی‌ یكی‌ از آنها گم‌ نخواهد شد.27ای‌ یعقوب‌ چرا فكر می‌كنی‌ و ای‌ اسرائیل‌ چرا می‌گویی‌: «راه‌ من‌ از خداوند مخفی‌ است‌ و خدای‌ من‌ انصاف‌ مرا از دست‌ داده‌ است‌.»28آیا ندانسته‌ و نشنیده‌ای‌ كه‌ خدای‌ سرمدی‌ یهوه‌ آفریننده‌ اقصای‌ زمین‌ درمانده‌ و خسته‌ نمی‌شود و فهم‌ او را تفحّص‌ نتوان‌ كرد؟29ضعیفان‌ را قوّت‌ می‌بخشد و ناتوانان‌ را قدرت‌زیاده‌ عطا می‌نماید.30حتّی‌ جوانان‌ هم‌ درمانده‌ و خسته‌ می‌گردند و شجاعان‌ بكلّی‌ می‌افتند.31امّا آنانی‌ كه‌ منتظر خداوند می‌باشند قوّت‌ تازه‌ خواهند یافت‌ و مثل‌ عقاب‌ پرواز خواهند كرد. خواهند دوید و خسته‌ نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده‌ نخواهند گردید.

Chapter 41

1ای‌ جزیره‌ها به‌ حضور من‌ خاموش‌شوید! و قبیله‌ها قوّت‌ تازه‌ بهم‌ رسانند! نزدیك‌ بیایند، آنگاه‌ تكلّم‌ نمایند. با هم‌ به‌ محاكمه‌ نزدیك‌ بیاییم‌.2كیست‌ كه‌ كسی‌ را از مشرق‌ برانگیخت‌ كه‌ عدالت‌ او را نزد پایهای‌ وی‌ می‌خواند؟ امّت‌ها را به‌ وی‌ تسلیم‌ می‌كند و او را بر پادشاهان‌ مسلّط‌ می‌گرداند. و ایشان‌ را مثل‌ غبار به‌ شمشیر وی‌ و مثل‌ كاه‌ كه‌ پراكنده‌ می‌گردد به‌ كمان‌ وی‌ تسلیم‌ خواهد نمود.3ایشان‌ را تعاقب‌ نموده‌، به‌ راهی‌ كه‌ با پایهای‌ خود نرفته‌ بود، بسلامتی‌ خواهد گذشت‌.4كیست‌ كه‌ این‌ را عمل‌ نموده‌ و بجا آورده‌، و طبقات‌ را از ابتدا دعوت‌ نموده‌ است‌؟ من‌ كه‌ یهوه‌ و اوّل‌ و با آخرین‌ می‌باشم‌ من‌ هستم‌.5جزیره‌ها دیدند و ترسیدند و اقصای‌ زمین‌ بلرزیدند و تقرّب‌ جسته‌، آمدند.6هر كس‌ همسایه‌ خود را اعانت‌ كرد و به‌ برادر خود گفت‌: قوی دل‌ باش.7نجّار زرگر را و آنكه‌ با چكّش‌ صیقل‌ می‌كند سندان‌ زننده‌ را تقویت‌ می‌نماید و در باره‌ لحیم‌ می‌گوید: كه‌ خوب‌ است‌ و آن‌ را به‌ میخها محكم‌ می‌سازد تا متحرّك‌ نشود.8امّا تو ای‌ اسرائیل‌ بنده‌ من‌ و ای‌ یعقوب‌ كه‌ تو را برگزیده‌ام‌ و ای‌ ذریت‌ دوست‌ من‌ ابراهیم‌،9كه‌تو را از اقصای‌ زمین‌ گرفته‌، تو را از كرانه‌هایش‌ خوانده‌ام‌ و به‌ تو گفته‌ام‌ تو بنده‌ من‌ هستی‌، تو را برگزیدم‌ و ترك‌ ننمودم‌،10مترس‌ زیرا كه‌ من‌ با تو هستم‌ و مشوّش‌ مشو زیرا من‌ خدای‌ تو هستم‌! تو را تقویت‌ خواهم‌ نمود و البتّه‌ تو را معاونت‌ خواهم‌ داد و تو را به‌ دست‌ راست‌ عدالت‌ خود دستگیری‌ خواهم‌ كرد.11اینك‌ همه‌ آنانی‌ كه‌ بر تو خشم‌ دارند، خجل‌ و رسوا خواهند شد و آنانی‌ كه‌ با تو معارضه‌ نمایند ناچیز شده‌، هلاك‌ خواهند گردید.12آنانی‌ را كه‌ با تو مجادله‌ نمایند جستجو كرده‌، نخواهی‌ یافت‌ و آنانی‌ كه‌ با تو جنگ‌ كنند نیست‌ و نابود خواهند شد.13زیرا من‌ كه‌ یهوه‌ خدای‌ تو هستم‌ دست‌ راست‌ تو را گرفته‌، به‌ تو می‌گویم‌: مترس‌ زیرا من‌ تو را نصرت‌ خواهم‌ داد.14ای‌ كِرْم‌ یعقوب‌ و شَرذِمّه‌ اسرائیل‌ مترس‌ زیرا خداوند و قدّوس‌ اسرائیل‌ كه‌ ولّی‌ تو می‌باشد می‌گوید: من‌ تو را نصرت‌ خواهم‌ داد.15اینك‌ تو را گردون‌ تیز نو دندانه‌دار خواهم‌ ساخت‌ و كوهها را پایمال‌ كرده‌، خرد خواهی‌ نمود و تلّها را مثل‌ كاه‌ خواهی‌ ساخت‌.16آنها را خواهی‌ افشاند و باد آنها را برداشته‌، گردباد آنها را پراكنده‌ خواهد ساخت‌. لیكن‌ تو از خداوند شادمان‌ خواهی‌ شد و به‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ فخر خواهی‌ نمود.17فقیران‌ و مسكینان‌ آب‌ را می‌جویند و نمی‌یابند و زبان‌ ایشان‌ از تشنگی‌ خشك‌ می‌شود. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ ایشان‌ را اجابت‌ خواهم‌ نمود. خدای‌ اسرائیل‌ هستم‌ ایشان‌ را ترك‌ نخواهم‌ كرد.18بر تلّهای‌ خشك‌ نهرها و در میان‌ وادیها چشمه‌ها جاری‌ خواهم‌ نمود. و بیابان‌ را به‌ بركه‌ آب‌ و زمین‌ خشك‌ را به‌ چشمه‌های‌ آب‌ مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌.19در بیابان‌ سرو آزاد و شطیم‌ وآس‌ و درخت‌ زیتون‌ را خواهم‌ گذاشت‌ و در صحرا صنوبر و كاج‌ و چنار را با هم‌ غرس‌ خواهم‌ نمود.20تا ببینند و بدانند و تفكّر نموده‌، با هم‌ تأمّل‌ نمایند كه‌ دست‌ خداوند این‌ را كرده‌ و قدّوس‌ اسرائیل‌ این‌ را ایجاد نموده‌ است‌.21خداوند می‌گوید: دعوی‌ خود را پیش‌ آورید و پادشاه‌ یعقوب‌ می‌گوید: براهین‌ قوّی‌ خویش‌ را عرضه‌ دارید.22آنچه‌ را كه‌ واقع‌ خواهد شد نزدیك‌ آورده‌، برای‌ ما اعلام‌ نمایند. چیزهای‌ پیشین‌ را و كیفیت‌ آنها را بیان‌ كنید تا تفكّر نموده‌، آخر آنها را بدانیم‌ یا چیزهای‌ آینده‌ را به‌ ما بشنوانید.23و چیزها را كه‌ بعد از این‌ واقع‌ خواهد شد بیان‌ كنید تا بدانیم‌ كه‌ شما خدایانید. باری‌، نیكویی‌ یا بدی‌ را بجا آورید تا ملتفت‌ شده‌، با هم‌ ملاحظه‌ نماییم‌.24اینك‌ شما ناچیز هستید و عمل‌ شما هیچ‌ است‌ و هر كه‌ شما را اختیار كند رجس‌ است‌.25كسی‌ را از شمال‌ برانگیختم‌ و او خواهد آمد و كسی‌ را از مشرق‌ آفتاب‌ كه‌ اسم‌ مرا خواهد خواند و او بر سروران‌ مثل‌ برگِلْ خواهد آمد و مانند كوزه‌گری‌ كه‌ گِل‌ را پایمال‌ می‌كند.26كیست‌ كه‌ از ابتدا خبر داد تا بدانیم‌، و از قبل‌ تا بگوییم‌ كه‌ او راست‌ است‌؟ البتّه‌ خبر دهنده‌ای‌ نیست‌ و اعلام‌ كننده‌ای‌ نی‌ و كسی‌ هم‌ نیست‌ كه‌ سخنان‌ شما را بشنود.27اوّل‌ به‌ صهیون‌ گفتم‌ كه‌ اینك‌ هان‌ این‌ چیزها (خواهد رسید) و به‌ اورشلیم‌ بشارت‌ دهنده‌ای‌ بخشیدم‌.28و نگریستم‌ و كسی‌ یافت‌ نشد و در میان‌ ایشان‌ نیز مشورت‌ دهنده‌ای‌ نبود كه‌ چون‌ از ایشان‌ سؤال‌ نمایم‌ جواب‌ تواند داد.29اینك‌ جمیع‌ ایشان‌ باطلند و اعمال‌ ایشان‌ هیچ‌ است‌ و بتهای‌ ریخته‌ شده‌ ایشان‌ باد و بطالت‌ است‌.

Chapter 42

1اینك‌ بنده‌ من‌ كه‌ او را دستگیری‌ نمودم ‌و برگزیده‌ من‌ كه‌ جانم‌ از او خشنود است‌، من‌ روح‌ خود را بر او می‌نهم‌ تا انصاف‌ را برای‌ امّت‌ها صادر سازد.2او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن‌ را در كوچه‌ها نخواهد شنوانید.3نی‌ خرد شده‌ را نخواهد شكست‌ و فتیله‌ ضعیف‌ را خاموش‌ نخواهد ساخت‌ تا عدالت‌ را به‌ راستی‌ صادر گرداند.4او ضعیف‌ نخواهد گردید و منكسر نخواهد شد تا انصاف‌ را بر زمین‌ قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت‌ او باشند.5خدا یهوه‌ كه‌ آسمانها را آفرید و آنها را پهن‌ كرد و زمین‌ و نتایج‌ آن‌ را گسترانید و نفس‌ را به‌ قومی‌ كه‌ در آن‌ باشند و روح‌ را بر آنانی‌ كه‌ در آن‌ سالكند می‌دهد، چنین‌ می‌گوید:6«من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ تو را به‌ عدالت‌ خوانده‌ام‌ و دست‌ تو را گرفته‌، تو را نگاه‌ خواهم‌ داشت‌ و تو را عهد قوم‌ و نور امّت‌ها خواهم‌ گردانید.7تا چشمان‌ كوران‌ را بگشایی‌ و اسیران‌ را از زندان‌ و نشینندگان‌ در ظلمت‌ را از محبس‌ بیرون‌ آوری‌.8من‌ یهوه‌ هستم‌ و اسم‌ من‌ همین‌ است‌. و جلال‌ خود را به‌ كسی‌ دیگر و ستایش‌ خویش‌ را به‌ بتهای‌ تراشیده‌ نخواهم‌ داد.9اینك‌ وقایع‌ نخستین‌ واقع‌ شد و من‌ از چیزهای‌ نو اعلام‌ می‌كنم‌ و قبل‌ از آنكه‌ بوجود آید شما را از آنها خبر می‌دهم‌.»10ای‌ شما كه‌ به‌ دریا فرود می‌روید، و ای‌آنچه‌ در آن‌ است‌! ای‌ جزیره‌ها و ساكنان‌ آنها سرود نو را به‌ خداوند و ستایش‌ وی‌ را از اقصای‌ زمین‌ بسرایید!11صحرا و شهرهایش‌ و قریه‌هایی‌ كه‌ اهل‌ قیدار در آنها ساكن‌ باشند آواز خود را بلند نمایند و ساكنان‌ سالع‌ ترنّم‌ نموده‌، از قله‌ كوهها نعره‌ زنند!12برای‌ خداوند جلال‌ را توصیف‌ نمایند و تسبیح‌ او را در جزیره‌ها بخوانند!13خداوند مثل‌ جبّار بیرون‌ می‌آید و مانند مرد جنگی‌ غیرت‌ خویش‌ را برمی‌انگیزاند. فریاد كرده‌، نعره‌ خواهد زد و بر دشمنان‌ خویش‌ غلبه‌ خواهد نمود.14از زمان‌ قدیم‌ خاموش‌ و ساكت‌ مانده‌، خودداری‌ نمودم‌. الا´ن‌ مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید، نعره‌ خواهم‌ زد و دم‌ زده‌، آه‌ خواهم‌ كشید.15كوهها و تلّها را خراب‌ كرده‌، تمامی‌ گیاه‌ آنها را خشك‌ خواهم‌ ساخت‌ و نهرها را جزایر خواهم‌ گردانید و بركه‌ها را خشك‌ خواهم‌ ساخت‌.16و كوران‌ را به‌ راهی‌ كه‌ ندانسته‌اند رهبری‌ نموده‌، ایشان‌ را به‌ طریق‌هایی‌ كه‌ عارف‌ نیستند هدایت‌ خواهم‌ نمود. ظلمت‌ را پیش‌ ایشان‌ به‌ نور و كجی‌ را به‌ راستی‌ مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌. این‌ كارها را بجا آورده‌، ایشان‌ را رها نخواهم‌ نمود.17آنانی‌ كه‌ بر بتهای‌ تراشیده‌ اعتماد دارند و به‌ اصنام‌ ریخته‌ شده‌ می‌گویند كه‌ خدایان‌ ما شمایید، به‌ عقب‌ برگردانیده‌، بسیار خجل‌ خواهند شد.18ای‌ كران‌ بشنوید و ای‌ كوران‌ نظر كنید تا ببینید.19كیست‌ كه‌ مثل‌ بنده‌ من‌ كور باشد و كیست‌ كه‌ كر باشد مثل‌ رسول‌ من‌ كه‌ می‌فرستم‌؟كیست‌ كه‌ كور باشد، مثل‌ مُسلِم‌ من‌ و كور مانند بنده‌ خداوند ؟20چیزهای‌ بسیار می‌بینی‌ امّا نگاه‌ نمی‌داری‌. گوشها را می‌گشاید لیكن‌ خود نمی‌شنود.21خداوند را به‌ خاطر عدل‌ خود پسند آمد كه‌ شریعت‌ خویش‌ را تعظیم‌ و تكریم‌ نماید.22لیكن‌ اینان‌ قوم‌ غارت‌ و تاراج‌ شده‌اند و جمیع‌ ایشان‌ در حفره‌ها صید شده‌ و در زندانها مخفی‌ گردیده‌اند. ایشان‌ غارت‌ شده‌ و رهاننده‌ای‌ نیست‌. تاراج‌ گشته‌ و كسی‌ نمی‌گوید كه‌ باز ده‌.23كیست‌ در میان‌ شما كه‌ به‌ این‌ گوش‌ دهد و توجه‌ نموده‌، برای‌ زمان‌ آینده‌ بشنود؟24كیست‌ كه‌ یعقوب‌ را به‌ تاراج‌ و اسرائیل‌ را به‌ غارت‌ تسلیم‌ نمود؟ آیا خداوند نبود كه‌ به‌ او گناه‌ ورزیدیم‌ چونكه‌ ایشان‌ به‌ راههای‌ او نخواستند سلوك‌ نمایند و شریعت‌ او را اطاعت‌ ننمودند؟25بنابراین‌ حدّت‌ غضب‌ خود و شدّت‌ جنگ‌ را بر ایشان‌ ریخت‌ و آن‌ ایشان‌ را از هر طرف‌ مشتعل‌ ساخت‌ و ندانستند و ایشان‌ را سوزانید امّا تفكّر ننمودند.

Chapter 43

1و الا´ن‌ خداوند كه‌ آفریننده‌ تو ای یعقوب‌، و صانع‌ تو ای‌ اسرائیل‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: «مترس‌ زیرا كه‌ من‌ تو را فدیه‌ دادم‌ و تو را به‌ اسمت‌ خواندم‌ پس‌ تو از آن‌ من‌ هستی‌.2چون‌ از آبها بگذری‌ من‌ با تو خواهم‌ بود و چون‌ از نهرها (عبورنمایی‌) تو را فرونخواهند گرفت‌. و چون‌ از میان‌ آتش‌ رَوی‌، سوخته‌ نخواهی‌ شد و شعله‌اش‌ تو را نخواهد سوزانید.3زیرا من‌ یهوه‌ خدای‌ تو و قدّوس‌ اسرائیل‌ نجات‌ دهنده‌ تو هستم‌. مصر را فدیه‌ تو ساختم‌ و حبش‌ و سبا را به‌ عوض‌ تو دادم‌.4چونكه‌ در نظر من‌ گرانبها ومكرّم‌ بودی‌ و من‌ تو را دوست‌ می‌داشتم‌ پس‌ مردمان‌ را به‌ عوض‌ تو و طوایف‌ را در عوض‌ جان‌ تو تسلیم‌ خواهم‌ نمود.5مترس‌ زیرا كه‌ من‌ با تو هستم‌ و ذریت‌ تو را از مشرق‌ خواهم‌ آورد و تو را از مغرب‌ جمع‌ خواهم‌ نمود.6به‌ شمال‌ خواهم‌ گفت‌ كه‌ "بده‌" و به‌ جنوب‌ كه‌ "ممانعت‌ مكن‌". پسران‌ مرا از جای‌ دور و دخترانم‌ را از كرانهای‌ زمین‌ بیاور.7یعنی‌ هر كه‌ را به‌ اسم‌ من‌ نامیده‌ شود و او را به‌ جهت‌ جلال‌ خویش‌ آفریده‌ و او را مصوّر نموده‌ و ساخته‌ باشم‌.»8قومی‌ را كه‌ چشم‌ دارند امّا كور هستند و گوش‌ دارند امّا كر می‌باشند بیرون‌ آور.9جمیع‌ امّت‌ها با هم‌ جمع‌ شوند و قبیله‌ها فراهم‌ آیند. پس‌ در میان‌ آنها كیست‌ كه‌ از این‌ خبر دهد و امور اوّلین‌ را به‌ ما اعلام‌ نماید؟ شهود خود را بیاورند تا تصدیق‌ شوند یا استماع‌ نموده‌، اقرار بكنند كه‌ این‌ راست‌ است‌.10یهوه‌ می‌گوید كه‌ «شما و بنده‌ من‌ كه‌ او را برگزیده‌ام‌ شهود من‌ می‌باشید. تا دانسته‌، به‌ من‌ ایمان‌ آورید و بفهمید كه‌ من‌ او هستم‌ و پیش‌ از من‌ خدایی‌ مصوّر نشده‌ و بعد از من‌ هم‌ نخواهد شد.11من‌، من‌ یهوه‌ هستم‌ و غیر از من‌ نجات‌دهنده‌ای‌ نیست‌.12من‌ اخبار نموده‌ و نجات‌ داده‌ام‌ و اعلام‌ نموده‌ و درمیان‌ شما خدای‌ غیر نبوده‌ است‌. خداوند می‌گوید كه‌ شما شهود من‌ هستید و من‌ خدا هستم‌.13و از امروز نیز من‌ او می‌باشم‌ و كسی‌ كه‌ از دست‌ من‌ تواند رهانید نیست‌. من‌ عمل‌ خواهم‌ نمود و كیست‌ كه‌ آن‌ را ردّ نماید؟»14خداوند كه‌ ولّی‌ شما و قدّوس‌ اسرائیل‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: «بخاطر شما به‌ بابل‌ فرستادم‌ و همه‌ ایشان‌ را مثل‌ فراریان‌ فرود خواهم‌ آورد و كلدانیان‌ را نیز در كشتیهای‌ وَجْدِ ایشان‌.15من‌ خداوند قدّوس‌ شما هستم‌. آفریننده‌ اسرائیل‌ وپادشاه‌ شما.»16خداوند كه‌ راهی‌ در دریا و طریقی‌ در آبهای‌ عظیم‌ می‌سازد چنین‌ می‌گوید،17آنكه‌ ارابه‌ها و اسبها و لشكر و قوّت‌ آن‌ را بیرون‌ می‌آورد: «ایشان‌ با هم‌ خواهند خوابید و نخواهند برخاست‌ و منطفی‌ شده‌، مثل‌ فتیله‌ خاموش‌ خواهند شد.18چیزهای‌ اوّلین‌ را بیاد نیاورید و در امور قدیم‌ تفكّر ننمایید.19اینك‌ من‌ چیز نویی‌ بوجود می‌آورم‌ و آن‌ الا´ن‌ بظهور می‌آید. آیا آن‌ را نخواهید دانست‌؟ بدرستی‌ كه‌ راهی‌ در بیابان‌ و نهرها در هامون‌ قرار خواهم‌ داد.20حیوانات‌ صحرا گرگان‌ و شترمرغها مرا تمجید خواهند نمود چونكه‌ آب‌ در بیابان‌ و نهرها در صحرا بوجود می‌آورم‌ تا قوم‌ خود و برگزیدگان‌ خویش‌ را سیراب‌ نمایم.21این‌ قوم‌ را برای‌ خود ایجاد كردم‌ تا تسبیح‌ مرا بخوانند.22امّا تو ای‌ یعقوب‌ مرا نخواندی‌ و تو ای‌ اسرائیل‌ از من‌ به‌ تنگ‌ آمدی‌!23گوسفندان‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ خود را برای‌ من‌ نیاوردی‌ و به‌ ذبایح‌ خود مرا تكریم‌ ننمودی‌! به‌ هدایا بندگی‌ بر تو ننهادم‌ و به‌ بخور تو را به‌ تنگ‌ نیاوردم‌.24نی‌ معطّر را به‌ جهت‌ من‌ به‌ نقره‌ نخریدی‌ و به‌ پیه‌ ذبایح‌ خویش‌ مرا سیر نساختی‌. بلكه‌ به‌ گناهان‌ خود بر من‌ بندگی‌ نهادی‌ و به‌ خطایای‌ خویش‌ مرا به‌ تنگ‌ آوردی‌.25من‌ هستم‌ من‌ كه‌ بخاطر خود خطایای‌ تو را محو ساختم‌ و گناهان‌ تو را بیاد نخواهم‌ آورد.26مرا یاد بده‌ تا با هم‌ محاكمه‌ نماییم‌. حجّت‌ خود را بیاور تا تصدیق‌ شوی‌.27اجداد اوّلین‌ تو گناه‌ ورزیدند و واسطه‌های‌ تو به‌ من‌ عاصی‌ شدند.28بنابراین‌ من‌ سروران‌ قدس‌ را بی‌احترام‌ خواهم‌ساخت‌ و یعقوب‌ را به‌ لعنت‌ و اسرائیل‌ را به‌ دشنام‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود.

Chapter 44

1امّا الا´ن‌ ای‌ بنده‌ من‌ یعقوب‌ بشنو و ای اسرائیل‌ كه‌ تو را برگزیده‌ام‌!2خداوند كه‌ تو را آفریده‌ و تو را از رحم‌ بسرشت‌ و معاون‌ تو می‌باشد چنین‌ می‌گوید: ای‌ بنده‌ من‌ یعقوب‌ مترس‌! و ای‌ یشُرون‌ كه‌ تو را برگزیده‌ام‌!3اینك‌ بر (زمین‌) تشنه‌ آب‌ خواهم‌ ریخت‌ و نهرها برخشك‌. روح‌ خود را بر ذریت‌ تو خواهم‌ ریخت‌ و بركت‌ خویش‌ را بر اولاد تو.4و ایشان‌ در میان‌ سبزه‌ها، مثل‌ درختان‌ بید بر جویهای‌ آب‌ خواهند رویید.5یكی‌ خواهد گفت‌ كه‌ من‌ از آن‌ خداوند هستم‌ و دیگری‌ خویشتن‌ را به‌ نام‌ یعقوب‌ خواهد خواند و دیگری‌ بدست‌ خود برای‌ خداوند خواهد نوشت‌ و خویشتن‌ را به‌ نام‌ اسرائیل‌ ملقّب‌ خواهد ساخت‌.6خداوند پادشاه‌ اسرائیل‌ و یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ ولّی‌ ایشان‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ اوّل‌ هستم‌ و من‌ آخر هستم‌ و غیر از من‌ خدایی‌ نیست‌.7و مثل‌ من‌ كیست‌ كه‌ آن‌ را اعلان‌ كند و بیان‌ نماید و آن‌ را ترتیب‌ دهد، از زمانی‌ كه‌ قوم‌ قدیم‌ را برقرار نمودم‌. پس‌ چیزهای‌ آینده‌ و آنچه‌ را كه‌ واقع‌ خواهد شد اعلان‌ بنمایند.8ترسان‌ و هراسان‌ مباشید. آیا از زمان‌ قدیم‌ تو را اخبار و اعلام‌ ننمودم‌ و آیا شما شهود من‌ نیستید؟ آیا غیر از من‌ خدایی‌ هست‌؟ البتّه‌ صخره‌ای‌ نیست‌ و احدی‌ رانمی‌شناسم‌.9آنانی‌ كه‌ بتهای‌ تراشیده‌ می‌سازند، جمیعاً باطلند و چیزهایی‌ كه‌ ایشان‌ می‌پسندند، فایده‌ای‌ ندارد و شهود ایشان‌ نمی‌بینند و نمی‌دانند تا خجالت‌ بكشند.10كیست‌ كه‌ خدایی‌ ساخته‌ یا بتی‌ ریخته‌ باشد كه‌ نفعی‌ ندارد؟11اینك‌ جمیع‌ یاران‌ او خجل‌ خواهند شد و صنعتگران‌ از انسان‌ می‌باشند. پس‌ جمیع‌ ایشان‌ جمع‌ شده‌، بایستند تا با هم‌ ترسان‌ و خجل‌ گردند.12آهن‌ را با تیشه‌ می‌تراشد و آن‌ را در زغال‌ كار می‌كند و با چكّش‌ صورت‌ می‌دهد و با قوّت‌ بازوی‌ خویش‌ آن‌ را می‌سازد و نیز گرسنه‌ شده‌، بی‌قوّت‌ می‌گردد و آب‌ ننوشیده‌، ضعف‌ بهم‌ می‌رساند.13چوب‌ را می‌تراشد و ریسمان‌ را كشیده‌، با قلم‌ آن‌ را نشان‌ می‌كند و با رنده‌ آن‌ را صاف‌ می‌سازد و با پرگار نشان‌ می‌كند پس‌ آن‌ را به‌ شبیه‌ انسان‌ و به‌ جمال‌ آدمی‌ می‌سازد تا در خانه‌ ساكن‌ شود.14سروهای‌ آزاد برای‌ خود قطع‌ می‌كند و سندیان‌ و بلوط‌ را گرفته‌، آنها را از درختان‌ جنگل‌ برای‌ خود اختیار می‌كند و شمشاد را غرس‌ نموده‌، باران‌ آن‌ را نمّو می‌دهد.15پس‌ برای‌ شخص‌ به‌ جهت‌ سوخت‌ بكار می‌آید و از آن‌ گرفته‌، خود را گرم‌ می‌كند و آن‌ را افروخته‌ نان‌ می‌پزد و خدایی‌ ساخته‌، آن‌ را می‌پرستد و از آن‌ بتی‌ ساخته‌، پیش‌ آن‌ سجده‌ می‌كند.16بعضی‌ از آن‌ را در آتش‌ می‌سوزاند و بر بعضی‌ گوشت‌ پخته‌ می‌خورد و كباب‌ را برشته‌ كرده‌، سیر می‌شود و گرم‌ شده‌، می‌گوید: وه‌ گرم‌ شده‌، آتش‌ را دیدم‌.17و از بقیه‌ آن‌ خدایی‌ یعنی‌ بت‌ خویش‌ را می‌سازد و پیش‌ آن‌ سجده‌ كرده‌، عبادت‌ می‌كند و نزد آن‌ دعا نموده‌، می‌گوید: مرانجات‌ بده‌ چونكه‌ تو خدای‌ من‌ هستی‌.18ایشان‌ نمی‌دانند و نمی‌فهمند زیرا كه‌ چشمان‌ ایشان‌ را بسته‌ است‌ تا نبینند و دل‌ ایشان‌ را تا تعقّل‌ ننمایند.19و تفكّر ننموده‌، معرفت‌ و فطانتی‌ ندارند تا بگویند نصف‌ آن‌ را در آتش‌ سوختیم‌ و بر زغالش‌ نیز نان‌ پختیم‌ و گوشت‌ را كباب‌ كرده‌، خوردیم‌. پس‌ آیا از بقیه‌ آن‌ بتی‌ بسازیم‌ و به‌ تنه‌ درخت‌ سجده‌ نماییم‌؟20خاكستر را خوراك‌ خود می‌سازد و دل‌ فریب‌ خورده‌ او را گمراه‌ می‌كند كه‌ جان‌ خود را نتواند رهانید و فكر نمی‌نماید كه‌ آیا در دست‌ راست‌ من‌ دروغ‌ نیست‌.21ای‌ یعقوب‌ و ای‌ اسرائیل‌ اینها را بیادآور چونكه‌ تو بنده‌ من‌ هستی‌. تو را سرشتم‌ ای‌ اسرائیل‌ تو بنده‌ من‌ هستی‌ از من‌ فراموش‌ نخواهی‌ شد.22تقصیرهای‌ تو را مثل‌ ابر غلیظ‌ و گناهانت‌ را مانند ابر محو ساختم‌. پس‌ نزد من‌ بازگشت‌ نما زیرا تو را فدیه‌ كرده‌ام‌.23ای‌ آسمانها ترنّم‌ نمایید زیرا كه‌ خداوند این‌ را كرده‌ است‌! و ای‌ اسفلهای‌ زمین‌! فریاد برآورید و ای‌ كوهها و جنگلها و هر درختی‌ كه‌ در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب‌ را فدیه‌ كرده‌ است‌ و خویشتن‌ را در اسرائیل‌ تمجید خواهد نمود.24خداوند كه‌ ولّی‌ تو است‌ و تو را از رحم‌ سرشته‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ یهوه‌ هستم‌ و همه‌ چیز را ساختم‌. آسمانها را به‌ تنهایی‌ گسترانیدم‌ و زمین‌ را پهن‌ كردم‌؛ و با من‌ كه‌ بود؟25آنكه‌ آیات‌ كاذبان‌ را باطل‌ می‌سازد و جادوگران‌ را احمق‌ می‌گرداند. و حكیمان‌ را بعقب‌ برمی‌گرداند و علم‌ ایشان‌ را به‌ جهالت‌ تبدیل‌ می‌كند.26كه‌ سخنان‌ بندگان‌ خود رابرقرار می‌دارد و مشورت‌ رسولان‌ خویش‌ را به‌ انجام‌ می‌رساند، كه‌ درباره‌ اورشلیم‌ می‌گوید معمور خواهد شد و درباره‌ شهرهای‌ یهودا كه‌ بنا خواهد شد و خرابی‌های‌ آن‌ را برپا خواهم‌ داشت‌.27آنكه‌ به‌ لجّه‌ می‌گوید كه‌ خشك‌ شو و نهرهایت‌ را خشك‌ خواهم‌ ساخت‌.28و درباره‌ كورش‌ می‌گوید كه‌ او شبان‌ من‌ است‌ و تمامی‌ مسرّت‌ مرا به‌ اتمام‌ خواهد رسانید و درباره‌ اورشلیم‌ می‌گوید بنا خواهد شد و درباره‌ هیكل‌ كه‌ بنیاد تو نهاده‌ خواهد گشت‌.

Chapter 45

1خداوند به‌ مسیح‌ خویش‌ یعنی‌ به كورش‌ كه‌: دست‌ راست‌ او را گرفتم‌ تا به‌ حضور وی‌ امّت‌ها را مغلوب‌ سازم‌ و كمرهای‌ پادشاهان‌ را بگشایم‌ تا درها را به‌ حضور وی‌ مفتوح‌ نمایم‌ و دروازه‌ها دیگر بسته‌ نشود چنین‌ می‌گوید2كه‌ من‌ پیش‌ روی‌ تو خواهم‌ خرامید و جایهای‌ ناهموار را هموار خواهم‌ ساخت‌. و درهای‌ برنجین‌ را شكسته‌، پشت‌ بندهای‌ آهنین‌ را خواهم‌ برید.3و گنجهای‌ ظلمت‌ و خزاین‌ مخفی‌ را به‌ تو خواهم‌ بخشید تا بدانی‌ كه‌ من‌ یهوه‌ كه‌ تو را به‌ اسمت‌ خوانده‌ام‌ خدای‌ اسرائیل‌ می‌باشم‌.4به‌ خاطر بنده‌ خود یعقوب‌ و برگزیده‌ خویش‌ اسرائیل‌، هنگامی‌ كه‌ مرا نشناختی‌ تو را به‌ اسمت‌ خواندم‌ و ملقّب‌ ساختم‌.5من‌ یهوه‌ هستم‌ و دیگری‌ نیست‌ و غیر از من‌ خدایی‌ نی‌. من‌ كمر تو را بستم‌ هنگامی‌ كه‌ مرا نشناختی‌.6تا از مشرق‌ آفتاب‌ و مغرب‌ آن‌ بدانند كه‌ سوای‌ من‌ احدی‌ نیست‌. من‌ یهوه‌ هستم‌ و دیگری‌ نی‌.7پدید آورنده‌ نور و آفریننده‌ ظلمت‌. صانع‌ سلامتی‌ و آفریننده‌ بدی‌. من‌ یهوه‌ صانع‌ همه‌ این‌ چیزهاهستم‌.8ای‌ آسمانها از بالا ببارانید تا افلاك‌ عدالت‌ را فرو ریزد و زمین‌ بشكافد تا نجات‌ و عدالت‌ نمّو كنند و آنها را با هم‌ برویاند زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ این‌ را آفریده‌ام‌.9وای‌ بركسی‌ كه‌ با صانع‌ خود چون‌ سفالی‌ با سفالهای‌ زمین‌ مخاصمه‌ نماید. آیا كوزه‌ به‌ كوزه‌گر بگوید چه‌ چیز را ساختی‌؟ یا مصنوع‌ تو درباره‌ تو بگوید كه‌ او دست‌ ندارد؟10وای‌ بر كسی‌ كه‌ به‌ پدر خود گوید: چه‌ چیز را تولید نمودی‌ و به‌ زن‌ كه‌ چه‌ زاییدی‌.11خداوند كه‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ و صانع‌ آن‌ می‌باشد چنین‌ می‌گوید: درباره‌ امور آینده‌ از من‌ سؤال‌ نمایید و پسران‌ مرا و اعمال‌ دستهای‌ مرا به‌ من‌ تفویض‌ نمایید.12من‌ زمین‌ را ساختم‌ و انسان‌ را بر آن‌ آفریدم‌. دستهای‌ من‌ آسمانها را گسترانید و من‌ تمامی‌ لشكرهای‌ آنها را امر فرمودم‌.13من‌ او را به‌ عدالت‌ برانگیختم‌ و تمامی‌ راههایش‌ را راست‌ خواهم‌ ساخت‌. شهر مرا بنا كرده‌، اسیرانم‌ را آزاد خواهد نمود، امّا نه‌ برای‌ قیمت‌ و نه‌ برای‌ هدیه‌. یهوه‌ صبایوت‌ این‌ را می‌گوید.14خداوند چنین‌ می‌گوید: حاصل‌ مصر و تجارت‌ حبش‌ و اهل‌ سبا كه‌ مردان‌ بلند قدّ می‌باشند نزد تو عبور نموده‌، از آن‌ تو خواهند بود. و تابع‌ تو شده‌ در زنجیرها خواهند آمد و پیش‌ تو خم‌ شده‌ و نزد تو التماس‌ نموده‌، خواهند گفت‌: البتّه‌ خدا در تو است‌ و دیگری‌ نیست‌ و خدایی‌ نی‌.15ای‌ خدای‌ اسرائیل‌ و نجات‌ دهنده‌ یقیناً خدایی‌ هستی‌ كه‌ خود را پنهان‌ می‌كنی‌.16جمیع‌ ایشان‌ خجل‌ و رسوا خواهند شد و آنانی‌ كه‌ بتهامی‌سازند با هم‌ به‌ رسوایی‌ خواهند رفت‌.17امّا اسرائیل‌ به‌ نجات‌ جاودانی‌ از خداوند ناجی‌ خواهند شد و تا ابدالا´باد خجل‌ و رسوا نخواهند گردید.18زیرا یهوه‌ آفریننده‌ آسمان‌ كه‌ خدا است‌ كه‌ زمین‌ را سرشت‌ و ساخت‌ و آن‌ را استوار نمود و آن‌ را عبث‌ نیافرید بلكه‌ به‌ جهت‌ سكونت‌ مصوّر نمود چنین‌ می‌گوید: من‌ یهوه‌ هستم‌ و دیگری‌ نیست‌.19در خفا و در جایی‌ از زمین‌ تاریك‌ تكلّم‌ ننمودم‌. و به‌ ذریه‌ یعقوب‌ نگفتم‌ كه‌ مرا عبث‌ بطلبید. من‌ یهوه‌ به‌ عدالت‌ سخن‌ می‌گویم‌ و چیزهای‌ راست‌ را اعلان‌ می‌نمایم‌.20ای‌ رهاشدگان‌ از امّت‌ها جمع‌ شده‌، بیایید و با هم‌ نزدیك‌ شوید. آنانی‌ كه‌ چوب‌ بتهای‌ خود را برمی‌دارند و نزد خدایی‌ كه‌ نتواند رهانید دعا می‌نمایند معرفت‌ ندارند.21پس‌ اعلان‌ نموده‌، ایشان‌ را نزدیك‌ آورید تا با یكدیگر مشورت‌ نمایند. كیست‌ كه‌ این‌ را از ایام‌ قدیم‌ اعلان‌ نموده‌ و از زمان‌ سلف‌ اخبار كرده‌ است‌؟ آیا نه‌ من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ و غیر از من‌ خدایی‌ دیگر نیست‌؟ خدای‌ عادل‌ و نجات‌دهنده‌ و سوای‌ من‌ نیست‌.22ای‌ جمیع‌ كرانه‌های‌ زمین‌ به‌ من‌ توجّه‌ نمایید و نجات‌ یابید زیرا من‌ خدا هستم‌ و دیگری‌ نیست‌.23به‌ ذات‌ خود قسم‌ خوردم‌ و این‌ كلام‌ به‌ عدالت‌ از دهانم‌ صادر گشته‌ برنخواهد گشت‌ كه‌ هر زانو پیش‌ من‌ خم‌ خواهد شد و هر زبان‌ به‌ من‌ قسم‌ خواهد خورد.24و مرا خواهند گفت‌ عدالت‌ و قوّت‌ فقط‌ در خداوند می‌باشد. و بسوی‌ او خواهند آمد و همگانی‌ كه‌ به‌ او خشمناكند خجل‌ خواهند گردید.25و تمامی‌ ذریت‌ اسرائیل‌ درخداوند عادل‌ شمرده‌ شده‌، فخر خواهند كرد.

Chapter 46

1بیل‌ خم‌ شده‌ و نَبُو منحنی‌ گردیده‌بتهای‌ آنها بر حیوانات‌ و بهایم‌ نهاده‌ شد. آنهایی‌ كه‌ شما برمی‌داشتید حمل‌ گشته‌ و بار حیوانات‌ ضعیف‌ شده‌ است‌.2آنها جمیعاً منحنی‌ و خم‌ شده‌، آن‌ بار را نمی‌توانند رهانید بلكه‌ خود آنها به‌ اسیری‌ می‌روند.3ای‌ خاندان‌ یعقوب‌ و تمامی‌ بقیه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ كه‌ از بطن‌ بر من‌ حمل‌ شده‌ و از رحم‌ برداشته‌ من‌ بوده‌اید!4و تا به‌ پیری‌ شما من‌ همان‌ هستم‌ و تا به‌ شیخوخیت‌ من‌ شما را خواهم‌ برداشت‌. من‌ آفریدم‌ و من‌ برخواهم‌ داشت‌ و من‌ حمل‌ كرده‌، خواهم‌ رهانید.5مرا با كه‌ شبیه‌ و مساوی‌ می‌سازید و مرا با كه‌ مقابل‌ می‌نمایید تا مشابه‌ شویم‌؟6آنانی‌ كه‌ طلا را از كیسه‌ می‌ریزند و نقره‌ را به‌ میزان‌ می‌سنجند، زرگری‌ را اجیر می‌كنند تا خدایی‌ از آن‌ بسازد پس‌ سجده‌ كرده‌، عبادت‌ نیز می‌نمایند.7آن‌ را بر دوش‌ برداشته‌، می‌برند و به‌ جایش‌ می‌گذارند و او می‌ایستد و از جای‌ خود حركت‌ نمی‌تواند كرد. نزد او استغاثه‌ هم‌ می‌نمایند امّا جواب‌ نمی‌دهد و ایشان‌ را از تنگی‌ ایشان‌ نتواند رهانید.8این‌ را بیاد آورید و مردانه‌ بكوشید. و ای‌ عاصیان‌ آن‌ را در دل‌ خود تفكّر نمایید!9چیزهای‌ اوّل‌ را از زمان‌ قدیم‌ به‌ یاد آورید. زیرا من‌ قادر مطلق‌ هستم‌ و دیگری‌ نیست‌. خدا هستم‌ و نظیر من‌ نی‌.10آخر را از ابتدا و آنچه‌ را كه‌ واقع‌ نشده‌ از قدیم‌ بیان‌ می‌كنم‌ و می‌گویم‌ كه‌ اراده‌ من‌ برقرار خواهد ماند و تمامی‌ مسرّت‌ خویش‌ را بجاخواهم‌ آورد.11مرغ‌ شكاری‌ را از مشرق‌ و هم‌ مشورت‌ خویش‌ را از جای‌ دور می‌خوانم‌. من‌ گفتم‌ و البتّه‌ بجا خواهم‌ آورد و تقدیر نمودم‌ و البتّه‌ به‌ وقوع‌ خواهم‌ رسانید.12ای‌ سختدلان‌ كه‌ از عدالت‌ دور هستید مرا بشنوید.13عدالت‌ خود را نزدیك‌ آوردم‌ و دور نمی‌باشد و نجات‌ من‌ تأخیر نخواهد نمود و نجات‌ را به‌ جهت‌ اسرائیل‌ كه‌ جلال‌ من‌ است‌ در صهیون‌ خواهم‌ گذاشت‌.

Chapter 47

1ای‌ باكره‌ دختر بابل‌ فرود شده‌، بر خاك ‌بنشین‌ و ای‌ دختر كلدانیان‌ بر زمین‌ بی‌كرسی‌ بنشین‌ زیرا تو را دیگر نازنین‌ و لطیف‌ نخواهند خواند.2دستاس‌ را گرفته‌، آرد را خرد كن‌. نقاب‌ را برداشته‌، دامنت‌ را بر كِش‌ و ساقها را برهنه‌ كرده‌، از نهرها عبور كن‌.3عورت‌ تو كشف‌ شده‌، رسوایی‌ تو ظاهر خواهد شد. من‌ انتقام‌ كشیده‌، بر احدی‌ شفقت‌ نخواهم‌ نمود.4و امّا نجات‌ دهنده‌ ما اسم‌ او یهوه‌ صبایوت‌ و قدّوس‌ اسرائیل‌ می‌باشد.5ای‌ دختر كلدانیان‌ خاموش‌ بنشین‌ و به‌ ظلمت‌ داخل‌ شو زیرا كه‌ دیگر تو را ملكه‌ ممالك‌ نخواهند خواند.6بر قوم‌ خود خشم‌ نموده‌ و میراث‌ خویش‌ را بی‌حرمت‌ كرده‌، ایشان‌ را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نمودم‌. بر ایشان‌ رحمت‌ نكرده‌، یوغ‌ خود را بر پیران‌ بسیار سنگین‌ ساختی‌.7و گفتی‌ تا به‌ ابد ملكه‌ خواهم‌ بود. و این‌ چیزها را در دل‌ خود جا ندادی‌ و عاقبت‌ آنها را به‌ یاد نیاوردی‌.8پس‌ الا´ن‌ ای‌ كه‌ در عشرت‌ بسر می‌بری‌ و در اطمینان‌ ساكن‌ هستی‌ این‌ را بشنو. ای‌ كه‌ دردل خود می‌گویی‌ من‌ هستم‌ و غیر از من‌ دیگری‌ نیست‌ و بیوه‌ نخواهم‌ شد و بی‌اولادی‌ را نخواهم‌ دانست‌.9پس‌ این‌ دو چیز یعنی‌ بی‌اولادی‌ و بیوگی‌ بغتةً در یكروز به‌ تو عارض‌ خواهد شد و با وجود كثرت‌ سِحر تو و افراط‌ افسونگری‌ زیاد تو آنها بشدّت‌ بر تو استیلا خواهد یافت.10زیرا كه‌ بر شرارت‌ خود اعتماد نموده‌، گفتی‌ كسی‌ نیست‌ كه‌ مرا بیند. و حكمت‌ و عِلم‌ تو، تو را گمراه‌ ساخت‌ و در دل‌ خود گفتی‌: من‌ هستم‌ و غیر از من‌ دیگری‌ نیست‌.11پس‌ بلایی‌ كه‌ افسون‌ آن‌ را نخواهی‌ دانست‌ بر تو عارض‌ خواهد شد و مصیبتی‌ كه‌ به‌ دفع‌ آن‌ قادر نخواهی‌ شد، تو را فرو خواهد گرفت‌ و هلاكتی‌ كه‌ ندانسته‌ای‌، ناگهان‌ بر تو استیلا خواهد یافت‌.12پس‌ در افسونگری‌ خـود و كثـرت‌ سِحر خویش‌ كه‌ در آنها از طفولیت‌ مشقّت‌ كشیده‌ای‌ قائم‌ باش‌ شاید كه‌ منفعت‌ توانی‌ بـرد و شایـد كه‌ غالـب‌ توانـی‌ شـد.13از فراوانـی‌ مشورتهایت‌ خسته‌ شده‌ای‌؛ پس‌ تقسیم‌كنندگان‌ افـلاك‌ و رصـد بنـدان‌ كواكب‌ و آنانـی‌ كه‌ در غـرّه‌ ماهها اخبار می‌دهند بایستند و تو را از آنچه‌ بـر تو واقع‌ شدنی‌ است‌ نجات‌ دهند.14اینك‌ مثل‌ كاهبُنْ شده‌، آتش‌ ایشان‌ را خواهد سوزانید كه‌ خویشتن‌ را از سورت‌ زبانه‌ آن‌ نخواهند رهانید و آن‌ اخگری‌ كه‌ خود را نزد آن‌ گرم‌ سازند و آتشی‌ كه‌ در برابرش‌ بنشینند نخواهد بود.15آنانی‌ كه‌ از ایشان‌ مشقّت‌ كشیدی‌ برای‌ تو چنین‌ خواهند شد و آنانی‌ كه‌ از طفولیت‌ با تو تجارت‌ می‌كردند هر كس‌ بجای‌ خود آواره‌ خواهد گردید و كسی‌ كه‌ تو را رهایی‌ دهد نخواهد بود.

Chapter 48

1ای‌ خاندان‌ یعقوب‌ كه‌ به‌ نام‌ اسرائیل مسمّی‌ هستید و از آب‌ یهودا صادر شده‌اید، و به‌ اسم‌ یهوه‌ قسم‌ می‌خورید و خدای‌ اسرائیل‌ را ذكر می‌نمایید، امّا نه‌ به‌ صداقت‌ و راستی‌، این‌ را بشنوید.2زیرا كه‌ خویشتن‌ را از شهر مقّدس‌ می‌خوانند و بر خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ اسمش‌ یهوه‌ صبایوت‌ است‌ اعتماد می‌دارند.3چیزهای‌ اوّل‌ را از قدیم‌ اخبار كردم‌ و از دهان‌ من‌ صادر شده‌، آنها را اعلام‌ نمودم‌ بغتةً به‌ عمل‌ آوردم‌ و واقع‌ شد.4چونكه‌ دانستم‌ كه‌ تو سخت‌ دل‌ هستی‌ و گردنت‌ بند آهنین‌ و پیشانی‌ تو برنجین‌ است‌.5بنابراین‌ تو را از قدیم‌ مخبر ساختم‌ و قبل‌ از وقوع‌ تو را اعلام‌ نمودم‌. مبادا بگویی‌ كه‌ بت‌ من‌ آنها را بجا آورده‌ و بت‌ تراشیده‌ و صنم‌ ریخته‌ شده‌ من‌ آنها را امر فرموده‌ است‌.6چونكه‌ همه‌ این‌ چیزها را شنیدی‌، آنها را ملاحظه‌ نما. پس‌ آیا شما اعتراف‌ نخواهید كرد، و از این‌ زمان‌ چیزهای‌ تازه‌ را به‌ شما اعلام‌ نمودم‌ و چیزهای‌ مخفی‌ را كه‌ ندانسته‌ بودید؟7در این‌ زمان‌ و نه‌ در ایام‌ قدیم‌ آنها آفریده‌ شد و قبل‌ از امروز آنها را نشنیده‌ بودی‌، مبادا بگویی‌ اینك‌ این‌ چیزها را می‌دانستم‌.8البتّه‌ نشنیده‌ و هر آینه‌ ندانسته‌ و البتّه‌ گوش‌ تو قبل‌ از این‌ باز نشده‌ بود. زیرا می‌دانستم‌ كه‌ بسیار خیانتكار هستی‌ و از رحم‌ (مادرت‌ ) عاصی‌ خوانده‌ شدی‌.9به‌ خاطر اسم‌ خود غضب‌ خویش‌ را به‌ تأخیر خواهم‌ انداخت‌ و به‌ خاطر جلال‌ خویش‌ بر تو شفقت‌ خواهم‌ كرد تا تو را منقطع‌ نسازم‌.10اینك‌ تو را قال‌ گذاشتم‌ امّا نه‌ مثل‌ نقره‌ و تو را در كوره‌ مصیبت‌ آزمودم‌.11به‌خاطر ذات‌ خود، به‌ خاطر ذات‌ خود این‌ را می‌كنم‌ زیرا كه‌ اسم‌ من‌ چرا باید بی‌حرمت‌ شود و جلال‌ خویش‌ را به‌ دیگری‌ نخواهم‌ داد.12ای‌ یعقوب‌ و ای‌ دعوت‌ شده‌ من‌ اسرائیل‌ بشنو! من‌ او هستم‌! من‌ اوّل‌ هستم‌ و آخر هستم‌!13به‌ تحقیق‌ دست‌ من‌ بنیاد زمین‌ را نهاد و دست‌ راست‌ من‌ آسمانها را گسترانید. وقتی‌ كه‌ آنها را می‌خوانم‌ با هم‌ برقرار می‌باشند.14پس‌ همگی‌ شما جمع‌ شده‌، بشنوید كیست‌ از ایشان‌ كه‌ اینها را اخبار كرده‌ باشد. خداوند او را دوست‌ می‌دارد، پس‌ مسرّت‌ خود را بر بابل‌ بجا خواهد آورد و بازوی‌ او بر كلدانیان‌ فرود خواهد آمد.15من‌ تكلّم‌ نمودم‌ و من‌ او را خواندم‌ و او را آوردم‌ تا راه‌ خود را كامران‌ سازد.16به‌ من‌ نزدیك‌ شده‌، این‌ را بشنوید. از ابتدا در خفا تكلّم‌ ننمودم‌ و از زمانی‌ كه‌ این‌ واقع‌ شد من‌ در آنجا هستم‌ و الا´ن‌ خداوند یهوه‌ مرا و روح‌ خود را فرستاده‌ است‌.17خداوند كه‌ ولّی‌ تو و قدّوس‌ اسرائیل‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ یهوه‌ خدای‌ تو هستم‌ و تو را تعلیم‌ می‌دهم‌ تا سود ببری‌ و تو را به‌ راهی‌ كه‌ باید بروی‌ هدایت‌ می‌نمایم‌.18كاش‌ كه‌ به‌ اوامر من‌ گوش‌ می‌دادی‌، آنگاه‌ سلامتی‌ تو مثل‌ نهر و عدالت‌ تو مانند امواج‌ دریا می‌بود.19آنگاه‌ ذریت‌ تو مثل‌ ریگ‌ و ثمره‌ صُلب‌ تو مانند ذرّات‌ آن‌ می‌بود و نام‌ او از حضور من‌ منقطع‌ و هلاك‌ نمی‌گردید.20از بابل‌ بیرون‌ شده‌، از میان‌ كلدانیان‌ بگریزید و این‌ را به‌ آواز ترنّم‌ اخبار و اعلام‌ نمایید و آن‌ را تا اقصای‌ زمین‌ شایع‌ ساخته‌، بگویید كه‌ خداوند بنده‌ خود یعقوب‌ را فدیه‌ داده‌ است‌.21و تشنه‌ نخواهند شد اگر چه‌ ایشان‌ را در ویرانه‌ها رهبری‌ نماید، زیرا كه‌ آب‌ از صخره‌ برای‌ ایشان‌ جاری‌ خواهد ساخت‌ و صخره‌ را خواهد شكافت‌ تا آبها بجوشد.22و خداوند می‌گوید كه‌ برای‌ شریران‌ سلامتی‌ نخواهد بود.

Chapter 49

1ای‌ جزیره‌ها از من‌ بشنوید! و ای‌طوایف‌ از جای‌ دور گوش‌ دهید! خداوند مرا از رحم‌ دعوت‌ كرده‌ واز احشای‌ مادرم‌ اسم‌ مرا ذكر نموده‌ است‌.2و دهان‌ مرا مثل‌ شمشیر تیز ساخته‌، مرا زیر سایه‌ دست‌ خود پنهان‌ كرده‌ است‌. و مرا تیر صیقلی‌ ساخته‌ در تركش‌ خود مخفی‌ نموده‌ است‌.3و مرا گفت‌: ای‌ اسرائیل‌ تو بنده‌ من‌ هستی‌ كه‌ از تو خویشتن‌ را تمجید نموده‌ام‌!4امّا من‌ گفتم‌ كه‌ عبث‌ زحمت‌ كشیدم‌ و قوّت‌ خود را بی‌فایده‌ و باطل‌ صرف‌ كردم‌؛ لیكن‌ حقّ من‌ با خداوند و اجرت‌ من‌ با خدای‌ من‌ می‌باشد.5و الا´ن‌ خداوند كه‌ مرا از رحم‌ برای‌ بندگی‌ خویش‌ سرشت‌ تا یعقوب‌ را نزد او بازآورم‌ و تا اسرائیل‌ نزد وی‌ جمع‌ شوند می‌گوید (و در نظر خداوند محترم‌ هستم‌ و خدای‌ من‌ قوّت‌ من‌ است‌)؛6پس‌ می‌گوید: این‌ چیز قلیلی‌ است‌ كه‌ بنده‌ من‌ بشوی‌ تا اسباط‌ یعقوب‌ را برپا كنی‌ و ناجیان‌ اسرائیل‌ را باز آوری‌. بلكه‌ تو را نور امّت‌ها خواهم‌ گردانید و تا اقصای‌ زمین‌ نجات‌ من‌ خواهی‌ بود.7خداوند كه‌ ولّی‌ و قدّوس‌ اسرائیل‌ می‌باشد، به‌ او كه‌ نزد مردم‌ محقّر و نزد امّت‌هامكروه‌ و بنده‌ حاكمان‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: پادشاهان‌ دیده‌ برپا خواهند شد و سروران‌ سجده‌ خواهند نمود، به‌ سبب‌ خداوند كه‌ امین‌ است‌ و قدّوس‌ اسرائیل‌ كه‌ تو را برگزیده‌ است‌.8خداوند چنین‌ می‌گوید: در زمان‌ رضامندی‌ تو را اجابت‌ نمودم‌ و در روز نجات‌ تو را اعانت‌ كردم‌. و تو را حفظ‌ نموده‌ عهد قوم‌ خواهم‌ ساخت‌ تا زمین‌ را معمور سازی‌ و نصیب‌های‌ خراب‌ شده‌ را (به‌ ایشان‌) تقسیم‌ نمایی‌.9و به‌ اسیران‌ بگویی‌: بیرون‌ روید و به‌ آنانی‌ كه‌ در ظلمتند خویشتن‌ را ظاهر سازید. و ایشان‌ در راهها خواهند چرید و مرتعهای‌ ایشان‌ بر همه‌ صحراهای‌ كوهی‌ خواهد بود.10گرسنه‌ و تشنه‌ نخواهند بود و حرارت‌ و آفتاب‌ به‌ ایشان‌ ضرر نخواهد رسانید زیرا آنكه‌ بر ایشان‌ ترحّم‌ دارد ایشان‌ را هدایت‌ خواهد كرد و نزد چشمه‌های‌ آب‌ ایشان‌ را رهبری‌ خواهد نمود.11و تمامی‌ كوههای‌ خود را طریق‌ها خواهم‌ ساخت‌ و راههای‌ من‌ بلند خواهد شد.12اینك‌ بعضی‌ از جای‌ دور خواهند آمد و بعضی‌ از شمال‌ و از مغرب‌ و بعضی‌ از دیار سینیم‌.13ای‌ آسمانها ترنّم‌ كنید! و ای‌ زمین‌ وجد نما! و ای‌ كوهها آواز شادمانی‌ دهید! زیرا خداوند قوم‌ خود را تسلّی‌ می‌دهد و بر مظلومان‌ خود ترحّم‌ می‌فرماید.14امّا صهیون‌ می‌گوید: «یهوه‌ مرا ترك‌ نموده‌ و خداوند مرا فراموش‌ كرده‌ است‌.»15آیا زن‌ بچه‌ شیر خواره‌ خود را فراموش‌ كرده‌ بر پسر رحم‌خویش‌ ترحّم‌ ننماید؟ اینان‌ فراموش‌ می‌كنند امّا من‌ تو را فراموش‌ نخواهم‌ نمود.16اینك‌ تو را بر كف‌ دستهای‌ خود نقش‌ نمودم‌ و حصارهایت‌ دائماً در نظر من‌ است‌.17پسرانت‌ به‌ تعجیل‌ خواهند آمد و آنانی‌ كه‌ تو را خراب‌ و ویران‌ كردند از تو بیرون‌ خواهند رفت‌.18چشمان‌ خود را به‌ هر طرف‌ بلند كرده‌، ببین‌ جمیع‌ اینها جمع‌ شده‌، نزد تو می‌آیند. خداوند می‌گوید به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ خود را به‌ جمیع‌ اینها مثل‌ زیور ملبّس‌ خواهی‌ ساخت‌ و مثل‌ عروس‌ خویشتن‌ را به‌ آنها خواهی‌ آراست‌.19زیرا خرابه‌ها و ویرانه‌های‌ تو و زمین‌ تو كه‌ تباه‌ شده‌ بود، امّا الا´ن‌ تو از كثرت‌ ساكنان‌ تنگ‌ خواهی‌ شد و هلاك‌ كنندگانت‌ دور خواهند گردید.20پسران‌ تو كه‌ بی‌اولاد می‌بودی‌، در سمع‌ تو (به‌ یكدیگر) خواهند گفت‌: این‌ مكان‌ برای‌ من‌ تنگ‌ است‌، مرا جایی‌ بده‌ تا ساكن‌ شوم‌.21و تو دردل‌ خود خواهی‌ گفت‌: كیست‌ كه‌ اینها را برای‌ من‌ زاییده‌ است‌ و حال‌ آنكه‌ من‌ بی‌اولاد و نازاد و جلای‌ وطن‌ و متروك‌ می‌بودم‌. پس‌ كیست‌ كه‌ اینها را پرورش‌ داد. اینك‌ من‌ به‌ تنهایی‌ ترك‌ شده‌ بودم‌ پس‌ اینها كجا بودند؟22خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ دست‌ خود را بسوی‌ امّت‌ها دراز خواهم‌ كرد و عَلَم‌ خویش‌ را بسوی‌ قوم‌ها خواهم‌ برافراشت‌. و ایشان‌ پسرانـت‌ را در آغـوش‌ خود خواهند آورد و دخترانت‌ بر دوش‌ ایشان‌ برداشته‌ خواهند شد.23و پادشاهان‌ لالاهای‌ تو و ملكه‌های‌ ایشان‌ دایه‌های‌ تو خواهند بود و نزد تو رو به‌ زمین‌ افتاده‌، خاك‌ پای‌ تو را خواهند لیسید و تو خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ و آنانی‌ كه‌ منتظر من‌ باشند، خجل‌ نخواهند گردید.24آیا غنیمت‌ از جبّار گرفته‌ شود یا اسیران‌ از مرد قاهر رهانیده‌ گردند.25زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: اسیران‌ نیز از جبّار گرفته‌ خواهند شد و غنیمت‌ از دست‌ ستم‌ پیشه‌ رهانیده‌ خواهد گردید. زیرا كه‌ من‌ با دشمنان‌ تو مقاومت‌ خواهم‌ نمود و من‌ پسران‌ تو را نجات‌ خواهم‌ داد.26و به‌ آنانی‌ كه‌ بر تو ظلم‌ نمایند گوشت‌ خودشان‌ را خواهم‌ خورانید و به‌ خون‌ خود مثل‌ شراب‌ مست‌ خواهند شد و تمامی‌ بشر خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ نجات‌دهنده‌ تو و ولّی‌ تو و قدیر یعقوب‌ هستم‌.

Chapter 50

1خداوند چنین‌ می‌گوید: طلاق‌ نامه مادر شما كه‌ او را طلاق‌ دادم‌ كجا است‌؟ یا كیست‌ از طلبكاران‌ من‌ كه‌ شما را به‌ او فروختم‌؟ اینك‌ شما به‌ سبب‌ گناهان‌ خود فروخته‌ شدید و مادر شما به‌ جهت‌ تقصیرهای‌ شما طلاق‌ داده‌ شـد.2چون‌ آمدم‌ چرا كسی‌ نبود؟ و چون‌ ندا كردم‌ چرا كسی‌ جواب‌ نداد؟ آیا دست‌ من‌ به‌ هیچ‌ وجه‌ كوتاه‌ شـده‌ كه‌ نتواند نجات‌ دهد یا در من‌ قدرتی‌ نیسـت‌ كه‌ رهایـی‌ دهـم‌؟ اینك‌ به‌ عتـاب‌ خود دریا را خشك‌ می‌كنم‌ و نهرها را بیابان‌ می‌سـازم‌ كه‌ ماهـی‌ آنها از بی‌آبی‌ متعفّن‌ شـود و از تشنگـی‌ بمیـرد.3آسمــان‌ را به‌ ظلمـت‌ ملبّس‌ می‌سازم‌ و پلاس‌ را پوشش‌ آن‌ می‌گردانم‌.»4خداوند یهوه‌ زبان‌ تلامیذ را به‌ من‌ داده‌ است‌ تا بدانم‌ كه‌ چگونه‌ خستگان‌ را به‌ كلام‌ تقویت‌ دهم‌. هر بامداد بیدار می‌كند. گوش‌ مرا بیدار می‌كند تا مثل‌ تلامیذ بشنوم‌.5خداوند یهوه‌ گوش‌ مرا گشود و مخالفت‌ نكردم‌ و به‌ عقب‌برنگشتم‌.6پشت‌ خود را به‌ زنندگان‌ و رخسار خود را به‌ مُوكَنان‌ دادم‌ و روی‌ خود را از رسوایی‌ و آب‌ دهان‌ پنهان‌ نكردم‌.7چونكه‌ خداوند یهوه‌ مرا اعانت‌ می‌كند، پس‌ رسوا نخواهم‌ شد، از این‌ جهت‌ روی‌ خود را مثل‌ سنگ‌ خارا ساختم‌ و می‌دانم‌ كه‌ خجل‌ نخواهم‌ گردید.8آنكه‌ مرا تصدیق‌ می‌كند نزدیك‌ است‌. پس‌ كیست‌ كه‌ با من‌ مخاصمه‌ نماید تا با هم‌ بایستیم‌ و كیست‌ كه‌ بر من‌ دعوی‌ نماید پس‌ او نزدیك‌ من‌ بیاید؟9اینك‌ خداوند یهوه‌ مرا اعانت‌ می‌كند؛ پس‌ كیست‌ مرا ملزم‌ سازد؟ همانا همگی‌ ایشان‌ مثل‌ رخت‌ مندرس‌ شده‌، بید ایشان‌ را خواهد خورد.10كیست‌ از شما كه‌ از خداوند می‌ترسد و آواز بنده‌ او را می‌شنود؟ هركه‌ در ظلمت‌ سالك‌ باشد و روشنایی‌ ندارد، او به‌ اسم‌ یهوه‌ توكّل‌ نماید و به‌ خدای‌ خویش‌ اعتماد بكند.11هان‌ جمیع‌ شما كه‌ آتش‌ می‌افروزید و كمر خود را به‌ مشعلها می‌بندید، در روشنایی‌ آتش‌ خویش‌ و در مشعلهایی‌ كه‌ خود افروخته‌اید سالك‌ باشید، امّا این‌ از دست‌ من‌ به‌ شما خواهد رسید كه‌ در اندوه‌ خواهید خوابید.

Chapter 51

1ای‌ پیروان‌ عدالت‌ و طالبان‌ خداوند مرا بشنوید! به‌ صخره‌ای‌ كه‌ از آن‌ قطع‌ گشته‌ و به‌ حفره‌ چاهی‌ كه‌ از آن‌ كنده‌ شده‌اید، نظر كنید.2به‌ پدر خود ابراهیم‌ و به‌ ساره‌ كه‌ شما را زایید نظر نمایید زیرا او یك‌ نفر بود حینی‌ كه‌ او را دعوت‌ نمودم‌ و او را بركت‌ داده‌، كثیر گردانیدم‌.3به‌ تحقیق‌ خداوند صهیون‌ را تسلّی‌ داده‌، تمامی‌خرابه‌هایش‌ را تسلّی‌ بخشیده‌ است‌ و بیابان‌ او را مثل‌ عدن‌ و هامون‌ او را مانند جنّت‌ خداوند ساخته‌ است‌. خوشی‌ و شادی‌ در آن‌ یافت‌ می‌شود و تسبیح‌ و آواز ترنّم‌.4ای‌ قوم‌ من‌ به‌ من‌ توجّه‌ نمایید و ای‌ طایفه‌ من‌ به‌ من‌ گوش‌ دهید. زیرا كه‌ شریعت‌ از نزد من‌ صادر می‌شود و داوری‌ خود را برقرار می‌كنم‌ تا قوم‌ها را روشنایی‌ بشود.5عدالت‌ من‌ نزدیك‌ است‌ و نجات‌ من‌ ظاهر شده‌، بازوی‌ من‌ قوم‌ها را داوری‌ خواهد نمود و جزیره‌ها منتظر من‌ شده‌، به‌ بازوی‌ من‌ اعتماد خواهند كرد.6چشمان‌ خود را بسوی‌ آسمان‌ برافرازید و پایین‌ بسوی‌ زمین‌ نظر كنید زیرا كه‌ آسمان‌ مثل‌ دود از هم‌ خواهد پاشید و زمین‌ مثل‌ جامه‌ مندرس‌ خواهد گردید و ساكنانش‌ همچنین‌ خواهند مرد. امّا نجات‌ من‌ تا به‌ ابد خواهد ماند و عدالت‌ من‌ زایل‌ نخواهد گردید.7ای‌ شما كه‌ عدالت‌ را می‌شناسید! و ای‌ قومی‌ كه‌ شریعت‌ من‌ در دل‌ شما است‌! مرا بشنوید. از مذمّت‌ مردمان‌ مترسید و از دشنام‌ ایشان‌ هراسان‌ مشوید.8زیرا كه‌ بید ایشان‌ را مثل‌ جامه‌ خواهد زد و كِرم‌ ایشان‌ را مثل‌ پشم‌ خواهد خورد امّا عدالت‌ من‌ تا ابدالا´باد و نجات‌ من‌ نسلاً بعد نسل‌ باقی‌ خواهد ماند.9بیدار شو ای‌ بازوی‌ خداوند ، بیدار شو و خویشتن‌ را با قوّت‌ ملبّس‌ ساز. مثل‌ ایام‌ قدیم‌ و دوره‌های‌ سلف‌ بیدار شو. آیا تو آن‌ نیستی‌ كه‌ رَهَب‌ را قطع‌ نموده‌، اژدها را مجروح‌ ساختی‌.10آیا تو آن‌ نیستی‌ كه‌ دریا و آبهای‌ لجّه‌ عظیم‌ را خشك‌ كردی‌ و عمق‌های‌ دریا را راه‌ ساختی‌ تا فدیه‌ شدگان‌ عبور نمایند؟11و فدیه‌ شدگان‌ خداوند بازگشت‌ نموده‌، با ترنّم‌به‌ صهیون‌ خواهند آمد و خوشی‌ جاودانی‌ بر سر ایشان‌ خواهد بود و شادمانی‌ و خوشی‌ را خواهند یافت‌ و غم‌ و ناله‌ فرار خواهد كرد.12من‌ هستم‌، من‌ كه‌ شما را تسلّی‌ می‌دهم‌. پس‌ تو كیستی‌ كه‌ از انسانی‌ كه‌ می‌میرد می‌ترسی‌ و از پسر آدم‌ كه‌ مثل‌ گیاه‌ خواهد گردید؟13و خداوند را كه‌ آفریننده‌ تو است‌ كه‌ آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین‌ را نهاد فراموش‌ كرده‌ای‌ و دائماً تمامی‌ روز از خشم‌ ستمكار وقتی‌ كه‌ به‌ جهت‌ هلاك‌ كردن‌ مهیا می‌شود می‌ترسی‌؟ و خشم‌ ستمكار كجا است‌؟14اسیران‌ ذلیل‌ بزودی‌ رها خواهند شد و در حفره‌ نخواهند مرد و نان‌ ایشان‌ كم‌ نخواهد شد.15زیرا من‌ یهوه‌ خدای‌ تو هستم‌ كه‌ دریا را به‌ تلاطم‌ می‌آورم‌ تا امواجش‌ نعره‌ زنند، یهوه‌ صبایوت‌ اسم‌ من‌ است‌.16و من‌ كلام‌ خود را در دهان‌ تو گذاشتم‌ و تو را زیر سایه‌ دست‌ خویش‌ پنهان‌ كردم‌ تا آسمانها غرس‌ نمایم‌ و بنیاد زمینی‌ نهم‌ و صهیون‌ را گویم‌ كه‌ تو قوم‌ من‌ هستی‌.17خویشتن‌ را برانگیز ای‌ اورشلیم‌! خویشتن‌ را برانگیخته‌، برخیز! ای‌ كه‌ از دست‌ خداوند كاسه‌ غضب‌ او را نوشیدی‌ و دُرد كاسه‌ سرگیجی‌ را نوشیده‌، آن‌ را تا ته‌ آشامیدی‌.18از جمیع‌ پسرانی‌ كه‌ زاییده‌ است‌ یكی‌ نیست‌ كه‌ او را رهبری‌ كند و از تمامی‌ پسرانی‌ كه‌ تربیت‌ نموده‌، كسی‌ نیست‌ كه‌ او را دستگیری‌ نماید.19این‌ دو بلا بر تو عارض‌ خواهد شد؛ كیست‌ كه‌ برای‌ تو ماتم‌ كند؟ یعنی‌ خرابی‌ و هلاكت‌ و قحط‌ و شمشیر، پس‌ چگونه‌ تو را تسلّی‌ دهم‌.20پسران‌تو را ضعف‌ گرفته‌، به‌ سر همه‌ كوچه‌ها مثل‌ آهو در دام‌ خوابیده‌اند. و ایشان‌ از غضب‌ خداوند و از عتاب‌ خدای‌ تو مملّو شده‌اند.21پس‌ ای‌ زحمت‌ كشیده‌ این‌ را بشنو! و ای‌ مست‌ شده‌ امّا نه‌ از شراب‌!22خداوند تو یهوه‌ و خدای‌ تو كه‌ در دعوی‌ قوم‌ خود ایستادگی‌ می‌كند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ كاسه‌ سرگیجی‌ را و دُرد كاسه‌ غضب‌ خویش‌ را از تو خواهم‌ گرفت‌ و آن‌ را بار دیگر نخواهی‌ آشامید.23و آن‌ را به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ بر تو ستم‌ می‌نمایند می‌گذارم‌ كه‌ به‌ جان‌ تو می‌گویند: خم‌ شو تا از تو بگذریم‌ و تو پشت‌ خود را مثل‌ زمین‌ و مثل‌ كوچه‌ به‌ جهت‌ راه‌ گذریان‌ گذاشته‌ای‌.

Chapter 52

1بیدار شو ای‌ صهیون‌! بیدار شو و قوّت‌خود را بپوش‌ ای‌ شهر مقدّس‌ اورشلیم‌! لباس‌ زیبایی‌ خویش‌ را در بر كن‌ زیرا كه‌ نامختون‌ و ناپاك‌ بار دیگر داخل‌ تو نخواهد شد.2ای‌ اورشلیم‌ خود را از گردْ بیفشان‌ و برخاسته‌، بنشین‌! و ای‌ دختر صهیون‌ كه‌ اسیر شده‌ای‌ بندهای‌ گردن‌ خود را بگشا!3زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: مفت‌ فروخته‌ كشتید و بی‌نقره‌ فدیه‌ داده‌ خواهید شد.4چونكه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: كه‌ در ایام‌ سابق‌ قوم‌ من‌ به‌ مصر فرود شدند تا در آنجا ساكن‌ شوند و بعد از آن‌ آشور بر ایشان‌ بی‌سبب‌ ظلم‌ نمودند.5امّا الا´ن‌ خداوند می‌گوید: در اینجا مرا چه‌ كار است‌ كه‌ قوم‌ من‌ مجّاناً گرفتار شده‌اند. و خداوند می‌گوید: آنانی‌ كه‌ بر ایشان‌ تسلّط‌ دارند صیحه‌ می‌زنند و نام‌ من‌ دائماً هر روز اهانت‌ می‌شود.6بنابراین‌ قوم‌ من‌ اسم‌ مرا خواهند شناخت‌. و در آن‌ روز خواهند فهمید كه‌ تكلّم‌كننده‌ من‌ هستم‌، هان‌ من‌ هستم‌.7چه‌ زیبا است‌ بر كوهها پایهای‌ مبشّر كه‌ سلامتی‌ را ندا می‌كند و به‌ خیرات‌ بشارت‌ می‌دهد و نجات‌ را ندا می‌كند و به‌ صهیون‌ می‌گوید كه‌ خدای‌ تو سلطنت‌ می‌نماید.8آواز دیده‌بانان‌ تو است‌ كه‌ آواز خود را بلند كرده‌، با هم‌ ترنّم‌ می‌نمایند، زیرا وقتی‌ كه‌ خداوند به‌ صهیون‌ رجعت‌ می‌كند ایشان‌ معاینه‌ خواهند دید.9ای‌ خرابه‌های‌ اورشلیم‌ به‌ آواز بلند با هم‌ ترنّم‌ نمایید، زیرا خداوند قوم‌ خود را تسلّی‌ داده‌، و اورشلیم‌ را فدیه‌ نموده‌ است‌.10خداوند ساعد قدّوس‌ خود را در نظر تمامی‌ امّت‌ها بالا زده‌ است‌ و جمیع‌ كرانه‌های‌ زمین‌ نجات‌ خدای‌ ما را دیده‌اند.11ای‌ شما كه‌ ظروف‌ خداوند را برمی‌دارید، به‌ یك‌ سو شوید، به‌ یك‌ سو شوید و از اینجا بیرون‌ روید و چیز ناپاك‌ را لمس‌ منمایید و از میان‌ آن‌ بیرون‌ رفته‌، خویشتن‌ را طاهر سازید.12زیرا كه‌ به‌ تعجیل‌ بیرون‌ نخواهید رفت‌ و گریزان‌ روانه‌ نخواهید شد، چونكه‌ یهوه‌ پیش‌ روی‌ شما خواهد خرامید و خدای‌ اسرائیل‌ ساقه‌ شما خواهد بود .13اینك‌ بنده‌ من‌ با عقل‌ رفتار خواهد كرد و عالی‌ و رفیع‌ و بسیار بلند خواهد شد.14چنانكه‌ بسیاری‌ از تو در عجب‌ بودند (از آن‌ جهت‌ كه‌ منظر او از مردمان‌ و صورت‌ او از بنی‌آدم‌ بیشتر تباه‌ گردیده‌ بود).15همچنان‌ بر امّت‌های‌ بسیار خواهد پاشید و به‌ سبب‌ او پادشاهان‌ دهان‌ خود راخواهند بست‌ زیرا چیزهایی‌ را كه‌ برای‌ ایشان‌ بیان‌ نشده‌ بود خواهند دید و آنچه‌ را كه‌ نشنیده‌ بودند خواهند فهمید.

Chapter 53

1كیست‌ كه‌ خبر ما را تصدیق‌ نموده‌ وكیست‌ كه‌ ساعد خداوند بر او منكشف‌ شده‌ باشد؟2زیرا به‌ حضور وی‌ مثل‌ نهال‌ و مانند ریشه‌ در زمین‌ خشك‌ خواهد رویید. او را نه‌ صورتی‌ و نه‌ جمالی‌ می‌باشد. و چون‌ او را می‌نگریم‌ منظری‌ ندارد كه‌ مشتاق‌ او باشیم‌.3خوار و نزد مردمان‌ مردود و صاحب‌ غمها و رنج‌ دیده‌ و مثل‌ كسی‌ كه‌ رویها را از او بپوشانند و خوار شده‌ كه‌ او را به‌ حساب‌ نیاوردیم‌.4لكن‌ او غم‌های‌ ما را بر خود گرفت‌ و دردهای‌ ما را بر خویش‌ حمل‌ نمود. و ما او را از جانب‌ خدا زحمت‌ كشیده‌ و مضروب‌ و مبتلا گمان‌ بردیم.5و حال‌ آنكه‌ به‌ سبب‌ تقصیرهای‌ ما مجروح‌ و به‌ سبب‌ گناهان‌ ما كوفته‌ گردید. و تأدیب‌ سلامتی‌ ما بر وی‌ آمد و از زخمهای‌ او ما شفا یافتیم‌.6جمیع‌ ما مثل‌ گوسفندان‌ گمراه‌ شده‌ بودیم‌ و هریكی‌ از ما به‌ راه‌ خود برگشته‌ بود و خداوند گناه‌ جمیع‌ ما را بروی‌ نهاد.7او مظلوم‌ شد امّا تواضع‌ نموده‌، دهان‌ خود را نگشود. مثل‌ بره‌ای‌ كه‌ برای‌ ذبح‌ می‌برند و مانند گوسفندی‌ كه‌ نزد پشم‌ برنده‌اش‌ بی‌زبان‌ است‌ همچنان‌ دهان‌ خود را نگشود.8از ظلم‌ و از داوری‌ گرفته‌ شد. و از طبقه‌ او كه‌ تفكّر نمود كه‌ او از زمین‌ زندگان‌ منقطع‌ شد و به‌ جهت‌ گناه‌ قوم‌ من‌ مضروب‌ گردید؟9و قبر او را با شریران‌ تعیین‌ نمودند و بعد از مردنش‌ با دولتمندان‌. هرچندهیچ‌ ظلم‌ نكرد و در دهان‌ وی‌ حیله‌ای‌ نبود.10امّا خداوند را پسند آمد كه‌ او را مضروب‌ نموده‌، به‌ دردها مبتلا سازد. چون‌ جان‌ او را قربانی‌ گناه‌ ساخت‌، آنگاه‌ ذریت‌ خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرّت‌ خداوند در دست‌ او میسّر خواهد بود.11ثمره‌ مشقّت‌ جان‌ خویش‌ را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده‌ عادل‌ من‌ به‌ معرفت‌ خود بسیاری‌ را عادل‌ خواهد گردانید زیرا كه‌ او گناهان‌ ایشان‌ را بر خویشتن‌ حمل‌ خواهد نمود.12بنابراین‌ او را در میان‌ بزرگان‌ نصیب‌ خواهم‌ داد و غنیمت‌ را با زورآوران‌ تقسیم‌ خواهد نمود، به‌ جهت‌ اینكه‌ جان‌ خود را به‌ مرگ‌ ریخت‌ و از خطاكاران‌ محسوب‌ شد و گناهان‌ بسیاری‌ را بر خود گرفت‌ و برای‌ خطاكاران‌ شفاعت‌ نمود.

Chapter 54

1ای‌ عاقره‌ای‌ كه‌ نزاییده‌ای‌ بسرا! ای‌ كه درد زه‌ نكشیده‌ای‌ به‌ آواز بلند ترنّم‌ نما و فریاد برآور! زیرا خداوند می‌گوید پسران‌ زن‌ بی‌كس‌ از پسران‌ زن‌ منكوحه‌ زیاده‌اند.2مكان‌ خیمه‌ خود را وسیع‌ گردان‌ و پرده‌های‌ مسكن‌های‌ تو پهن‌ بشود دریغ‌ مدار و طنابهای‌ خود را دراز كرده‌، میخهایت‌ را محكم‌ بساز.3زیرا كه‌ بطرف‌ راست‌ و چپ‌ منتشر خواهی‌ شد و ذریت‌ تو امّت‌ها را تصرّف‌ خواهند نمود و شهرهای‌ ویران‌ را مسكون‌ خواهند ساخت‌.4مترس‌ زیرا كه‌ خجل‌ نخواهی‌ شد و مشوّش‌ مشو زیرا كه‌ رسوا نخواهی‌ گردید. چونكه‌ خجالت‌ جوانی‌ خویش‌را فراموش‌ خواهی‌ كرد و عار بیوگی‌ خود را دیگر به‌ یاد نخواهی‌ آورد.5زیرا كه‌ آفریننده‌ تو كه‌ اسمش‌ یهوه‌ صبایوت‌ است‌ شوهر تو است‌، و قدّوس‌ اسرائیل‌ كه‌ به‌ خدای‌ تمام‌ جهان‌ مسمّی‌ است‌ ولّی‌ تو می‌باشد.6زیرا خداوند تو را مثل‌ زن‌ مهجور و رنجیده‌ دل‌ خوانده‌ است‌ و مانند زوجه‌ جوانی‌ كه‌ ترك‌ شده‌ باشد. خدای‌ تو این‌ را می‌گوید.7زیرا تو را به‌ اندك‌ لحظه‌ای‌ ترك‌ كردم‌ امّا به‌ رحمت‌های‌ عظیم‌ تو را جمع‌ خواهم‌ نمود.8و خداوند ولی تو می‌گوید: به‌ جوشش‌ غضبی‌ خود را از تو برای‌ لحظه‌ای‌ پوشانیدم‌ امّا به‌ احسان‌ جاودانی‌ برتو رحمت‌ خواهم‌ فرمود.9زیرا كه‌ این‌ برای‌ من‌ مثل‌ آبهای‌ نوح‌ می‌باشد. چنانكه‌ قسم‌ خوردم‌ كه‌ آبهای‌ نوح‌ بار دیگر بر زمین‌ جاری‌ نخواهد شد، همچنان‌ قسم‌ خوردم‌ كه‌ بر تو غضب‌ نكنم‌ و تو را عتاب‌ ننمایم‌.10هرآینه‌ كوهها زایل‌ خواهد شد و تلّها متحرّك‌ خواهد گردید، لیكن‌ احسان‌ من‌ از تو زایل‌ نخواهد شد و عهد سلامتی‌ من‌ متحرّك‌ نخواهد گردید. خداوند كه‌ بر تو رحمت‌ می‌كند این‌ را می‌گوید.11ای‌ رنجانیده‌ و مضطرب‌ شده‌ كه‌ تسلّی‌ نیافته‌ای‌، اینك‌ من‌ سنگهای‌ تو را در سنگ‌ سرمه‌ نصب‌ خواهم‌ كرد و بنیاد تو را در یاقوت‌ زرد خواهم‌ نهاد.12و مناره‌های‌ تو را از لعل‌ و دروازه‌هایت‌ را از سنگهای‌ بهرمان‌ و تمامی‌ حدود تو را از سنگهای‌ گران‌ قیمت‌ خواهم‌ ساخت‌.13و جمیع‌ پسرانت‌ از خداوند تعلیم‌ خواهند یافت‌ و پسرانت‌ را سلامتی‌ عظیم‌ خواهد بود.14در عدالت‌ ثابت‌ شده‌ و از ظلم‌ دور مانده‌،نخواهی‌ ترسید و هم‌ از آشفتگی‌ دور خواهی‌ ماند و به‌ تو نزدیكی‌ نخواهد نمود.15همانا جمع‌ خواهند شد امّا نه‌ به‌ اذن‌ من‌. آنانی‌ كه‌ به‌ ضّد تو جمع‌ شوند به‌ سبب‌ تو خواهند افتاد.16اینك‌ من‌ آهنگری‌ را كه‌ زغال‌ را به‌ آتش‌ دمیده‌، آلتی‌ برای‌ كار خود بیرون‌ می‌آورد، آفریدم‌. و من‌ نیز هلاك‌ كننده‌ را برای‌ خراب‌ نمودن‌ آفریدم‌.17هر آلتی‌ كه‌ به‌ ضدّ تو ساخته‌ شود، پیش‌ نخواهد برد و هر زبانی‌ را كه‌ برای‌ محاكمه‌ به‌ ضدّ تو برخیزد، تكذیب‌ خواهی‌ نمود. این‌ است‌ نصیب‌ بندگان‌ خداوند و عدالت‌ ایشان‌ از جانب‌ من‌. خداوند می‌گوید.

Chapter 55

1ای‌ جمیع‌ تشنگان‌ نزد آبها بیایید، و همه‌ شما كه‌ نقره‌ ندارید بیایید بخرید و بخورید. بیایید و شراب‌ و شیر را بی‌نقره‌ و بی‌قیمت‌ بخرید.2چرا نقره‌ را برای‌ آنچه‌ نان‌ نیست‌ و مشقّت‌ خویش‌ را برای‌ آنچه‌ سیر نمی‌كند صرف‌ می‌كنید. گوش‌ داده‌، از من‌ بشنوید و چیزهای‌ نیكو را بخورید تا جان‌ شما از فربهی‌ متلذّذ شود.3گوش‌ خود را فرا داشته‌، نزد من‌ بیایید و تا جان‌ شما زنده‌ گردد بشنوید و من‌ با شما عهد جاودانی‌ یعنی‌ رحمت‌های‌ امین‌ داود را خواهم‌ بست‌.4اینك‌ من‌ او را برای‌ طوایف‌ شاهد گردانیدم‌. رئیس‌ و حاكم‌ طوایف‌.5هان‌ امّتی‌ را كه‌ نشناخته‌ بودی‌ دعوت‌ خواهی‌ نمود، و امّتی‌ كه‌ تو را نشناخته‌ بودند، نزد تو خواهند دوید. به‌ خاطر یهوه‌ كه‌ خدای‌ تو است‌ و قدّوس‌ اسرائیل‌ كه‌ تو را تمجید نموده‌ است‌.6خداوند را مادامی‌ كه‌ یافت‌ می‌شود بطلبید و مادامی‌ كه‌ نزدیك‌ است‌ او را بخوانید.7شریر راه‌ خود را و گناه‌كار افكار خویش‌ را ترك‌ نماید و بسوی‌ خداوند بازگشت‌ كند و بر وی‌ رحمت‌ خواهد نمود و بسوی‌ خدای‌ ما كه‌ مغفرت‌ عظیم‌ خواهد كرد.8زیرا خداوند می‌گوید كه‌ افكار من‌ افكار شما نیست‌ و طریق‌های‌ شما طریق‌های‌ من‌ نی‌.9زیرا چنانكه‌ آسمان‌ از زمین‌ بلندتر است‌ همچنان‌ طریق‌های‌ من‌ از طریق‌های‌ شما و افكار من‌ از افكار شما بلندتر می‌باشد.10و چنانكه‌ باران‌ و برف‌ از آسمان‌ می‌بارد و به‌ آنجا برنمی‌گردد بلكه‌ زمین‌ را سیراب‌ كرده‌، آن‌ را بارور و برومند می‌سازد و برزگر را تخم‌ و خورنده‌ را نان‌ می‌بخشد،11همچنان‌ كلام‌ من‌ كه‌ از دهانم‌ صادر گردد خواهد بود. نزد من‌ بی‌ثمر نخواهد برگشت‌ بلكه‌ آنچه‌ را كه‌ خواستم‌ بجا خواهد آورد و برای‌ آنچه‌ آن‌ را فرستادم‌ كامران‌ خواهد گردید.12زیرا كه‌ شما با شادمانی‌ بیرون‌ خواهید رفت‌ و با سلامتی‌ هدایت‌ خواهید شد. كوهها و تلّها در حضور شما به‌ شادی‌ ترنّم‌ خواهند نمود و جمیع‌ درختان‌ صحرا دستك‌ خواهند زد.13به‌ جای‌ درخت‌ خار صنوبر و به‌ جای‌ خس‌ آس‌ خواهد رویید و برای‌ خداوند اسم‌ و آیت‌ جاودانی‌ كه‌ منقطع‌ نشود خواهد بود.

Chapter 56

1و خداوند چنین‌ می‌گوید: انصاف‌ را نگاه‌ داشته‌، عدالت‌ را جاری‌ نمایید، زیرا كه‌ آمدن‌ نجات‌ من‌ و منكشف‌ شدن‌ عدالت‌ من‌ نزدیك‌ است‌.2خوشابحال‌ انسانی‌ كه‌ این‌ رابجا آورد و بنی‌آدمی‌ كه‌ به‌ این‌ متمسّك‌ گردد، كه‌ سَبَّت‌ را نگاه‌ داشته‌، آن‌ را بی‌حرمت‌ نكند و دست‌ خویش‌ را از هر عمل‌ بد باز دارد.3پس‌ غریبی‌ كه‌ با خداوند مقترن‌ شده‌ باشد، تكلّم‌ نكند و نگوید كه‌ خداوند مرا از قوم‌ خود جدا نموده‌ است‌ و خصی‌ هم‌ نگوید كه‌ اینك‌ من‌ درخت‌ خشك‌ هستم‌.4زیرا خداوند درباره‌ خصیهایی‌ كه‌ سَبَّت‌های‌ مرا نگاه‌ دارند و آنچه‌ را كه‌ من‌ خوش‌ دارم‌ اختیار نمایند و به‌ عهد من‌ متمسّك‌ گردند، چنین‌ می‌گوید5كه‌ به‌ ایشان‌ در خانه‌ خود و در اندرون‌ دیوارهای‌ خویش‌ یادگاری‌ و اسمی‌ بهتر از پسران‌ و دختران‌ خواهم‌ داد. اسمی‌ جاودانی‌ كه‌ منقطع‌ نخواهد شد به‌ ایشان‌ خواهم‌ بخشید.6و غریبانی‌ كه‌ با خداوند مقترن‌ شده‌، او را خدمت‌ نمایند و اسم‌ خداوند را دوست‌ داشته‌، بنده‌ او بشوند. یعنی‌ همه‌ كسانی‌ كه‌ سَبَّت‌ را نگاه‌ داشته‌، آن‌ را بی‌حرمت‌ نسازند و به‌ عهد من‌ متمسّك‌ شوند.7ایشان‌ را به‌ كوه‌ قدس‌ خود خواهم‌ آورد و ایشان‌ را در خانه‌ عبادت‌ خود شادمان‌ خواهم‌ ساخت‌ و قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ ایشان‌ بر مذبح‌ من‌ قبول‌ خواهد شد، زیرا خانه‌ من‌ به‌ خانه‌ عبادت‌ برای‌ تمامی‌ قوم‌ها مسمّی‌ خواهد شد.8و خداوند یهوه‌ كه‌ جمع‌كننده‌ رانده‌شدگان‌ اسرائیل‌ است‌ می‌گوید كه‌ بعد از این‌ دیگران‌ را با ایشان‌ جمع‌ خواهم‌ كرد علاوه‌ برآنانی‌ كه‌ از ایشان‌ جمع‌ شده‌اند.9ای‌ تمام‌ حیوانات‌ صحرا و ای‌ جمیع‌ حیوانات‌ جنگل‌ بیایید و بخورید!10دیده‌بانان‌ او كورند، جمیع‌ ایشان‌ معرفت‌ ندارند و همگی‌ ایشان‌ سگان‌ گنگ‌اند كه‌ نمی‌توانند بانگ‌ كنند.خواب‌ می‌بینند و دراز شده‌، خفتن‌ را دوست‌ می‌دارند.11و این‌ سگان‌ حریصند كه‌ نمی‌توانند سیر بشوند و ایشان‌ شبانند كه‌ نمی‌توانند بفهمند.جمیع‌ ایشان‌ به‌ راه‌ خود میل‌ كرده‌، هر یكی‌ بطرف‌ خود طالب‌ سود خویش‌ می‌باشد.12(و می‌گویند) بیایید شراب‌ بیاوریم‌ و از مسكرات‌ مست‌ شویم‌ و فردا مثل‌ امروز روز عظیم‌ بلكه‌ بسیار زیاده‌ خواهد بود.

Chapter 57

1مرد عادل‌ تلف‌ شد و كسی‌ نیست‌ كه‌ این‌را در دل‌ خود بگذراند و مردان‌ رؤف‌ برداشته‌ شدند و كسی‌ فكر نمی‌كند كه‌ عادلان‌ از معرض‌ بلا برداشته‌ می‌شوند.2آنانی‌ كه‌ به‌ استقامت‌ سالك‌ می‌باشند، به‌ سلامتی‌ داخل‌ شده‌، بر بسترهای‌ خویش‌ آرامی‌ خواهند یافت‌.3و امّا شما ای‌ پسران‌ ساحره‌ و اولاد فاسق‌ و زانیه‌ به‌ اینجا نزدیك‌ آیید!4بر كه‌ تمسخر می‌كنید و بر كه‌ دهان‌ خود را باز می‌كنید و زبان‌ را دراز می‌نمایید؟ آیا شما اولاد عصیان‌ و ذریت‌ كذب‌ نیستید5كه‌ در میان‌ بلوطها و زیر هر درخت‌ سبز خویشتن‌ را به‌ حرارت‌ می‌آورید و اطفال‌ را در وادیها زیر شكاف‌ صخره‌ها ذبح‌ می‌نمایید؟6در میان‌ سنگهای‌ مِلسای‌ وادی‌ نصیب‌ تو است‌ همینها قسمت‌ تو می‌باشد. برای‌ آنها نیز هدیه‌ ریختنی‌ ریختی‌ و هدیه‌ آردی‌ گذرانیدی‌ آیا من‌ از اینها تسلّی‌ خواهم‌ یافت‌؟7بر كوه‌ بلند و رفیع‌ بستر خود را گستردی‌ و به‌ آنجا نیز برآمده‌، قربانی‌ گذرانیدی‌.8و پشت‌ درها و باهوها یادگار خود را واگذاشتی‌ زیرا كه‌ خود را به‌ كسی‌ دیگر غیر از من‌ مكشوف‌ ساختی‌ و برآمده‌، بستر خود را پهن‌ كردی‌ و درمیان‌ خود و ایشان‌ عهد بسته‌،بستر ایشان‌ را دوست‌ داشتی‌ جایی‌ كه‌ آن‌ را دیدی‌.9و با روغن‌ در حضور پادشاه‌ رفته‌، عطریات‌ خود را بسیار كردی‌ و رسولان‌ خود را بجای‌ دور فرستاده‌، خویشتن‌ را تا به‌ هاویه‌ پست‌ گردانیدی‌.10از طولانی‌ بودن‌ راه‌ درمانده‌ شدی‌ امّا نگفتی‌ كه‌ امید نیست‌. تازگی‌ قوّت‌ خود را یافتی‌ پس‌ از این‌ جهت‌ ضعف‌ بهم‌ نرسانیدی‌.11از كه‌ ترسان‌ و هراسان‌ شدی‌ كه‌ خیانت‌ ورزیدی‌ و مرا بیاد نیاورده‌، این‌ را در دل‌ خود جا ندادی‌؟ آیا من‌ از زمان‌ قدیم‌ نیز ساكت‌ نماندم‌ پس‌ از این‌ جهت‌ از من‌ نترسیدی‌؟12من‌ عدالت‌ و اعمال‌ تو را بیان‌ خواهم‌ نمود كه‌ تو را منفعت‌ نخواهد داد.13چون‌ فریاد برمی‌آوری‌ اندوخته‌های‌ خودت‌ تو را خلاصی‌ بدهد و لكن‌ باد جمیع‌ آنها را خواهد برداشت‌ و نفس‌ آنها را خواهد برد. امّا هر كه‌ بر من‌ توكّل‌ دارد مالك‌ زمین‌ خواهد بود و وارث‌ جبل‌ قدس‌ من‌ خواهد گردید.14و گفته‌ خواهد شد برافرازید! راه‌ را برافرازید و مهیا سازید! و سنگ‌ مصادم‌ را از طریق‌ قوم‌ من‌ بردارید!15زیرا او كه‌ عالی‌ و بلند است‌ و ساكن‌ در ابدیت‌ می‌باشد و اسم‌ او قدّوس‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ در مكان‌ عالی‌ و مقدّس‌ ساكنم‌ و نیز با كسی‌ كه‌ روح‌ افسرده‌ و متواضع‌ دارد، تا روح‌ متواضعان‌ را احیا نمایم‌ و دل‌ افسردگان‌ را زنده‌ سازم‌.16زیرا كه‌ تا به‌ ابد مخاصمه‌ نخواهم‌ نمود و همیشه‌ خشم‌ نخواهم‌ كرد مبادا روحها و جانهایی‌ كه‌ من‌ آفریدم‌ به‌ حضور من‌ ضعف‌ به‌ هم‌ رسانند.17به‌ سبب‌ گناه‌ طمع‌ وی‌ غضبناك‌ شده‌، او را زدم‌ و خود را مخفی‌ ساخته‌، خشم‌ نمودم‌ واو به‌ راه‌ دل‌ خود رو گردانیده‌، برفت‌.18طریق‌های‌ او را دیدم‌ و او را شفا خواهم‌ داد و او را هدایت‌ نموده‌، به‌ او و به‌ آنانی‌ كه‌ با وی‌ ماتم‌ گیرند تسلّی‌ بسیار خواهم‌ داد.19خداوند كه‌ آفریننده‌ ثمره‌ لبها است‌ می‌گوید: بر آنانی‌ كه‌ دورند سلامتی‌ باد و بر آنانی‌ كه‌ نزدیكند سلامتی‌ باد و من‌ ایشان‌ را شفا خواهم‌ بخشید.20امّا شریران‌ مثل‌ دریای‌ متلاطم‌ كه‌ نمی‌تواند آرام‌ گیرد و آبهایش‌ گل‌ و لجن‌ برمی‌اندازد می‌باشند.21خدای‌ من‌ می‌گوید كه‌ شریران‌ را سلامتی‌ نیست‌.

Chapter 58

1آواز خود را بلند كن‌ و دریغ‌ مدار و آواز خود را مثل‌ كَرِنّا بلند كرده‌، به‌ قوم‌ من‌ تقصیر ایشان‌ را و به‌ خاندان‌ یعقوب‌ گناهان‌ ایشان‌ را اعلام‌ نما.2و ایشان‌ هر روز مرا می‌طلبند و از دانستن‌ طریق‌های‌ من‌ مسرور می‌باشند. مثل‌ امّتی‌ كه‌ عدالت‌ را بجا آورده‌،حكم‌ خدای‌ خود را ترك‌ ننمودند. احكام‌ عدالت‌ را از من‌ سؤال‌ نموده‌، از تقرّب‌ جستن‌ به‌ خدا مسرور می‌شوند3(و می‌گویند): چرا روزه‌ داشتیم‌ و ندیدی‌ و جانهای‌ خویش‌ را رنجانیدیم‌ و ندانستی‌. اینك‌ شما در روز روزه‌ خویش‌ خوشی‌ خود را می‌یابید و بر عمله‌های‌ خود ظلم‌ می‌نمایید.4اینك‌ به‌ جهت‌ نزاع‌ و مخاصمه‌ روزه‌ می‌گیرید و به‌ لطمه‌ شرارت‌ می‌زنید. امروز روزه‌ نمی‌گیرید كه‌ آواز خود را در اعلی‌ علیین‌ بشنوانید.5آیا روزه‌ای‌ كه‌ من‌ می‌پسندم‌ مثل‌ این‌ است‌، روزی‌ كه‌ آدمی‌ جان‌ خود را برنجاند و سر خود را مثل‌ نی‌ خم‌ ساخته‌، پلاس‌ و خاكستر زیر خود بگستراند؟ آیا این‌ را روزه‌ و روز مقبول‌ خداوند می‌خوانی‌؟6مگر روزه‌ای‌ كه‌ من‌ می‌پسندم‌ این‌ نیست‌ كه‌ بندهای‌ شرارت‌ را بگشایید و گره‌های‌ یوغ‌ را باز كنید و مظلومان‌ را آزاد سازید و هر یوغ‌ را بشكنید؟7مگر این‌ نیست‌ كه‌ نان‌ خود را به‌ گرسنگان‌ تقسیم‌ نمایی‌ و فقیران‌ رانده‌ شده‌ را به‌ خانه‌ خود بیاوری‌ و چون‌ برهنه‌ را ببینی‌ او را بپوشانی‌ و خود را از آنانی‌ كه‌ از گوشت‌ تو می‌باشند مخفی‌ نسازی‌؟8آنگاه‌ نور تو مثل‌ فجر طالع‌ خواهد شد و صحّت‌ تو بزودی‌ خواهد رویید و عدالت‌ تو پیش‌ تو خواهد خرامید و جلال‌ خداوند ساقه‌ تو خواهد بود.9آنگاه‌ دعا خواهی‌ كرد و خداوند تو را اجابت‌ خواهد فرمود و استغاثه‌ خواهی‌ نمود و او خواهد گفت‌ كه‌ اینك‌ حاضر هستم‌. اگر یوغ‌ و اشاره‌ كردن‌ به‌ انگشت‌ و گفتن‌ ناحقّ را از میان‌ خود دور كنی‌،10و آرزوی‌ جان‌ خود را به‌ گرسنگان‌ ببخشی‌ و جان‌ ذلیلان‌ را سیر كنی‌، آنگاه‌ نور تو در تاریكی‌ خواهد درخشید و تاریكی‌ غلیظ‌ تو مثل‌ ظهر خواهد بود.11و خداوند تو را همیشه‌ هدایت‌ نموده‌، جان‌ تو را در مكان‌های‌ خشك‌ سیر خواهد كرد و استخوانهایت‌ را قوّی‌ خواهد ساخت‌ و تو مثل‌ باغ‌ سیرآب‌ و مانند چشمه‌ آب‌ كه‌ آبش‌ كم‌ نشود خواهی‌ بود.12و كسان‌ تو خرابه‌های‌ قدیم‌ را بنا خواهند نمود و تو اساسهای‌ دوره‌های‌ بسیار را برپا خواهی‌ داشت‌ و تو را عمارت‌ كننده‌ رخنه‌ها و مرمّت‌ كننده‌ كوچه‌ها برای‌ سكونت‌ خواهند خواند.13اگر پای‌ خود را از سَبَّت‌ نگاه‌ داری‌ و خوشی‌ خود را در روز مقدّس‌ من‌ بجا نیاوری‌ و سَبَّت‌ را خوشی‌ و مقدّس‌ خداوند و محترم‌بخوانی‌ و آن‌ را محترم‌ داشته‌، به‌ راههای‌ خود رفتار ننمایی‌ و خوشی‌ خود را نجویی‌ و سخنان‌ خود را نگویی‌،14آنگاه‌ در خداوند متلذّذ خواهی‌ شد و تو را بر مكان‌های‌ بلند زمین‌ سوار خواهم‌ كرد. و نصیب‌ پدرت‌ یعقوب‌ را به‌ تو خواهم‌ خورانید، زیرا كه‌ دهان‌ خداوند این‌ را گفته‌ است‌.

Chapter 59

1هان‌ دست‌ خداوند كوتاه‌ نیست‌ تا نرهاند و گوش‌ او سنگین‌ نی‌ تا نشنود.2لیكن‌ خطایای‌ شما در میان‌ شما و خدای‌ شما حایل‌ شده‌ است‌ و گناهان‌ شما روی‌ او را از شما پوشانیده‌ است‌ تا نشنود.3زیرا كه‌ دستهای‌ شما به‌ خون‌ و انگشتهای‌ شما به‌ شرارت‌ آلوده‌ شده‌ است‌. لبهای‌ شما به‌ دروغ‌ تكلّم‌ می‌نماید و زبانهای‌ شما به‌ شرارت‌ تنطّق‌ می‌كند.4احدی‌ به‌ عدالت‌ دعوی‌ نمی‌كند و هیچكس‌ به‌ راستی‌ داوری‌ نمی‌نماید. به‌ بطالت‌ توكّل‌ دارند و به‌ دروغ‌ تكلّم‌ می‌نمایند. به‌ ظلم‌ حامله‌ شده‌، شرارت‌ را می‌زایند.5از تخمهای‌ افعی‌ بچه‌ برمی‌آورند و پرده‌ عنكبوت‌ می‌بافند. هركه‌ از تخمهای‌ ایشان‌ بخورد می‌میرد و آن‌ چون‌ شكسته‌ گردد افعی‌ بیرون‌ می‌آید.6پرده‌های‌ ایشان‌ لباس‌ نخواهد شد و خویشتن‌ را از اعمال‌ خود نخواهند پوشانید زیرا كه‌ اعمال‌ ایشان‌ اعمال‌ شرارت‌ است‌ و عمل‌ ظلم‌ در دستهای‌ ایشان‌ است‌.7پایهای‌ ایشان‌ برای‌ بدی‌ دوان‌ و به‌ جهت‌ ریختن‌ خون‌ بی‌گناهان‌ شتابان‌ است‌. افكار ایشان‌ افكار شرارت‌ است‌ و در راههای‌ ایشان‌ ویرانی‌ و خرابی‌ است‌.8طریق‌سلامتی‌ را نمی‌دانند و در راههای‌ ایشان‌ انصاف‌ نیست‌. جادهّهای‌ كج‌ برای‌ خود ساخته‌اند و هر كه‌ در آنها سالك‌ باشد سلامتی‌ را نخواهد دانست‌.9بنابراین‌ انصاف‌ از ما دور شده‌ است‌ و عدالت‌ به‌ ما نمی‌رسد. انتظار نور می‌كشیم‌ و اینك‌ ظلمت‌ است‌ و منتظر روشنایی‌ هستیم‌، امّا در تاریكی‌ غلیظ‌ سالك‌ می‌باشیم‌.10و مثل‌ كوران‌ برای‌ دیوار تلمّس‌ می‌نماییم‌ و مانند بی‌چشمان‌ كورانه‌ راه‌ می‌رویم‌. در وقت‌ ظهر مثل‌ شام‌ لغزش‌ می‌خوریم‌ و در میان‌ تندرستان‌ مانند مردگانیم‌.11جمیع‌ ما مثل‌ خرسها صدا می‌كنیم‌ و مانند فاخته‌ها ناله‌ می‌نماییم‌، برای‌ انصاف‌ انتظار می‌كشیم‌ و نیست‌ و برای‌ نجات‌ و از ما دور می‌شود.12زیرا كه‌ خطایای‌ ما به‌ حضور تو بسیار شده‌ و گناهان‌ ما به‌ ضدّ ما شهادت‌ می‌دهد چونكه‌ خطایای‌ ما با ما است‌ و گناهان‌ خود را می‌دانیم‌.13مرتدّ شده‌، خداوند را انكار نمودیم‌. از پیروی‌ خدای‌ خود انحراف‌ ورزیدیم‌ به‌ ظلم‌ و فتنه‌ تكلّم‌ كردیم‌ و به‌ سخنان‌ كذب‌ حامله‌ شده‌، از دل‌ آنها را تنطّق‌ نمودیم‌.14و انصاف‌ به‌ عقب‌ رانده‌ شده‌ و عدالت‌ از ما دور ایستاده‌ است‌ زیرا كه‌ راستی‌ در كوچه‌ها افتاده‌ است‌ و استقامت‌ نمی‌تواند داخل‌ شود.15و راستی‌ مفقود شده‌ است‌ و هر كه‌ از بدی‌ اجتناب‌ نماید خود را به‌ یغما می‌سپارد. و چون‌ خداوند این‌ را دید در نظر او بد آمد كه‌ انصاف‌ وجود نداشت‌.16و او دید كه‌ كسی‌ نبود و تعجّب‌ نمود كه‌ شفاعت‌ كننده‌ای‌ وجود نداشت‌؛ از این‌ جهت‌ بازوی‌ وی‌ برای‌ او نجات‌ آورد و عدالت‌ او وی‌ را دستگیری‌ نمود.17پس‌ عدالت‌را مثل‌ زره‌ پوشید و خود نجات‌ را بر سر خویش‌ نهاد. و جامه‌ انتقام‌ را به‌ جای‌ لباس‌ در بر كرد و غیرت‌ را مثل‌ ردا پوشید.18بر وفق‌ اعمال‌ ایشان‌، ایشان‌ را جزا خواهد داد. به‌ خصمان‌ خود حدّت‌ خشم‌ را و به‌ دشمنان‌ خویش‌ مكافات‌ و به‌ جزایر پاداش‌ را خواهد رسانید.19و از طرف‌ مغرب‌ از نام‌ یهوه‌ و از طلوع‌ آفتاب‌ از جلال‌ وی‌ خواهند ترسید زیرا كه‌ او مثل‌ نهر سرشاری‌ كه‌ باد خداوند آن‌ را براند خواهد آمد.20و خداوند می‌گوید كه‌ نجات‌ دهنده‌ای‌ برای‌ صهیون‌ و برای‌ آنانی‌ كه‌ در یعقوب‌ از معصیت‌ بازگشت‌ نمایند خواهد آمد.21و خداوند می‌گوید: امّا عهد من‌ با ایشان‌ این‌ است‌ كه‌ روح‌ من‌ كه‌ بر تو است‌ و كلام‌ من‌ كه‌ در دهان‌ تو گذاشته‌ام‌ از دهان‌ تو و از دهان‌ ذرّیت‌ تو و از دهان‌ ذرّیت‌ ذرّیت‌ تو دور نخواهد شد. خداوند می‌گوید: از الا´ن‌ و تا ابدالا´باد.

Chapter 60

1برخیز و درخشان‌ شو زیرا نور تو آمده ‌وجلال‌ خداوند بر تو طالع‌ گردیده‌ است‌.2زیرا اینك‌ تاریكی‌ جهان‌ را و ظلمت‌ غلیظ‌ طوایف‌ را خواهد پوشانید امّا خداوند بر تو طلوع‌ خواهد نمود و جلال‌ وی‌ بر تو ظاهر خواهد شد.3و امّت‌ها بسوی‌ نور تو و پادشاهان‌ بسوی‌ درخشندگی‌ طلوع‌ تو خواهند آمد.4چشمان‌ خود را به‌ اطراف‌ خویش‌ برافراز و ببین‌ كه‌ جمیع‌ آنها جمع‌ شده‌، نزد تو می‌آیند. پسرانت‌ از دور خواهند آمد و دخترانت‌ را در آغوش‌ خواهند آورد.5آنگاه‌ خواهی‌ دید و خواهی‌ درخشید و دل‌ تو لرزان‌ شده‌، وسیع‌ خواهدگردید، زیرا كه‌ توانگری‌ دریا بسوی‌ تو گردانیده‌ خواهد شد و دولت‌ امّت‌ها نزد تو خواهد آمد.6كثرت‌ شتران‌ و جمازگان‌ مدیان‌ و عیفه‌ تو را خواهند پوشانید. جمیع‌ اهل‌ شبع‌ خواهند آمد و طلا و بخور آورده‌، به‌ تسبیح‌ خداوند بشارت‌ خواهند داد.7جمیع‌ گله‌های‌ قیدار نزد تو جمع‌ خواهند شد و قوچهای‌ نبایوت‌ تو را خدمت‌ خواهند نمود. به‌ مذبح‌ من‌ با پذیرایی‌ برخواهند آمد و خانه‌ جلال‌ خود را زینت‌ خواهم‌ داد.8اینها كیستند كه‌ مثل‌ ابر پرواز می‌كنند و مانند كبوتران‌ بر وزنهای‌ خود؟9به‌ درستی‌ كه‌ جزیره‌ها و كشتیهای‌ ترشیش‌ اوّل‌ انتظار مرا خواهند كشید تا پسران‌ تو را از دور و نقره‌ و طلای‌ ایشان‌ را با ایشان‌ بیاورند، به‌ جهت‌ اسم‌ یهوه‌ خدای‌ تو و به‌ جهت‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ زیرا كه‌ تو را زینت‌ داده‌ است‌.10و غریبان‌، حصارهای‌ تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان‌ ایشان‌ تو را خدمت‌ خواهند كرد زیرا كه‌ در غضب‌ خود تو را زدم‌ لیكن‌ به‌ لطف‌ خویش‌ تو را ترحّم‌ خواهم‌ نمود.11دروازه‌های‌ تو نیز دائماً باز خواهد بود و شب‌ و روز بسته‌ نخواهد گردید تا دولت‌ امّت‌ها را نزد تو بیاورند و پادشاهان‌ ایشان‌ همراه‌ آورده‌ شوند.12زیرا هر امّتی‌ و مملكتی‌ كه‌ تو را خدمت‌ نكند تلف‌ خواهد شد و آن‌ امّت‌ها تماماً هلاك‌ خواهند گردید.13جلال‌ لبنان‌ با درختان‌ صنوبر و كاج‌ و چنار با هم‌ برای‌ تو آورده‌ خواهند شد تا مكان‌ مقدّس‌ مرا زینت‌ دهند و جای‌ پایهای‌ خود را تمجید خواهم‌ نمود.14و پسران‌ آنانی‌ كه‌ تو را ستم‌می‌رسانند خم‌ شده‌، نزد تو خواهند آمد و جمیع‌ آنانی‌ كه‌ تو را اهانت‌ می‌نمایند نزد كف‌ پایهای‌ تو سجده‌ خواهند نمود و تو را شهر یهوه‌ و صهیونِ قدّوسِ اسرائیل‌ خواهند نامید.15به‌ عوض‌ آنكه‌ تو متروك‌ و مبغوض‌ بودی‌ و كسی‌ از میان‌ تو گذر نمی‌كرد. من‌ تو را فخر جاودانی‌ و سرور دهرهای‌ بسیار خواهم‌ گردانید.16و شیر امّت‌ها را خواهی‌ مكید و پستانهای‌ پادشاهان‌ را خواهی‌ مكید و خواهی‌ فهمید كه‌ من‌ یهوه‌ نجات‌ دهنده‌ تو هستم‌ و من‌ قدیر اسرائیل‌، ولی تو می‌باشم‌.17به‌ جای‌ برنج‌، طلا خواهم‌ آورد و به‌ جای‌ آهن‌، نقره‌ و به‌ جای‌ چوب‌، برنج‌ و به‌ جای‌ سنگ‌، آهن‌ خواهم‌ آورد و سلامتی‌ را ناظران‌ تو و عدالت‌ را حاكمان‌ تو خواهم‌ گردانید.18و بار دیگر ظلم‌ در زمین‌ تو و خرابی‌ و ویرانی‌ در حدود تو مسموع‌ نخواهد شد و حصارهای‌ خود را نجات‌ و دروازه‌های‌ خویش‌ را تسبیح‌ خواهی‌ نامید.19و بار دیگر آفتاب‌ در روز نور تو نخواهد بود و ماه‌ با درخشندگی‌ برای‌ تو نخواهد تابید زیرا كه‌ یهوه‌ نور جاودانی‌ تو و خدایت‌ زیبایی‌ تو خواهد بود.20و بار دیگر آفتاب‌ تو غروب‌ نخواهد كرد و ماه‌ تو زوال‌ نخواهد پذیرفت‌ زیرا كه‌ یهوه‌ برای‌ تو نور جاودانی‌ خواهد بود و روزهای‌ نوحه‌گری‌ تو تمام‌ خواهد شد.21و جمیع‌ قوم‌ تو عادل‌ خواهند بود و زمین‌ را تا به‌ ابد متصرّف‌ خواهند شد. شاخه‌ مغروس‌ من‌ و عمل‌ دست‌ من‌، تا تمجید كرده‌ شوم‌.22صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیر امّت‌ قوّی‌ خواهد گردید. من‌ یهوه‌ در وقتش‌ تعجیل‌ در آن‌ خواهم‌ نمود.

Chapter 61

1روح‌ خداوند یهوه‌ بر من‌ است‌ زیرا خداوند مرا مسح‌ كرده‌ است‌ تا مسكینان‌ را بشارت‌ دهم‌ و مرا فرستاده‌ تا شكسته‌ دلان‌ را التیام‌ بخشم‌ و اسیران‌ را به‌ رستگاری‌ و محبوسان‌ را به‌ آزادی‌ ندا كنم‌،2و تا از سال‌ پسندیده‌ خداوند و از یوم‌ انتقام‌ خدای‌ ما ندا نمایم‌ و جمیع‌ ماتمیان‌ را تسلّی‌ بخشم‌.3تا قرار دهم‌ برای‌ ماتمیانِ صهیون‌ و به‌ ایشان‌ ببخشم‌ تاجی‌ را به‌ عوض‌ خاكستر و روغن‌ شادمانی‌ را به‌ عوض‌ نوحه‌گری‌ و ردای‌ تسبیح‌ را به‌ جای‌ روح‌ كدورت‌ تا ایشان‌ درختان‌ عدالت‌ و مغروس‌ خداوند به‌ جهت‌ تمجید وی‌ نامیده‌ شوند.4و ایشان‌ خرابه‌های‌ قدیم‌ را بنا خواهند نمود و ویرانه‌های‌ سلف‌ را بر پا خواهند داشت‌ و شهرهای‌ خراب‌ خواهند نمود.5و غریبان‌ برپا شده‌، گلّه‌های‌ شما را خواهند چرانید و بیگانگان‌، فلاّحان‌ و باغبانان‌ شما خواهند بود.6و شما كاهنان‌ خداوند نامیده‌ خواهید شد و شما را به‌ خدّام‌ خدای‌ ما مسمّی‌ خواهند نمود. دولت‌ امّت‌ها را خواهید خورد و در جلال‌ ایشان‌ فخر خواهید نمود.7به‌ عوض‌ خجالت‌، نصیب‌ مضاعف‌ خواهند یافت‌ و به‌ عوض‌ رسوایی‌ از نصیب‌ خود مسرور خواهید شد. بنابراین‌ ایشان‌ در زمین‌ خود نصیب‌ مضاعف‌ خواهند یافت‌ و شادی‌ جاودانی‌ برای‌ ایشان‌ خواهد بود.8زیرا من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌، عدالت‌ را دوست‌ می‌دارم‌ و از غارت‌ و ستم‌ نفرت‌ می‌دارم‌ و اجرت‌ ایشان‌ را به‌ راستی‌ به‌ ایشان‌ خواهم‌ داد و عهد جاودانی‌ باایشان‌ خواهم‌ بست‌.9و نسل‌ ایشان‌ در میان‌ امّت‌ها و ذریت‌ ایشان‌ در میان‌ قوم‌ها معروف‌ خواهند شد. هر كه‌ ایشان‌ را بیند اعتراف‌ خواهد نمود كه‌ ایشان‌ ذریت‌ مبارك‌ خداوند می‌باشند.10در خداوند شادی‌ بسیار می‌كنم‌ و جان‌ من‌ در خدای‌ خود وجد می‌نماید زیرا كه‌ مرا به‌ جامه‌ نجات‌ ملبّس‌ ساخته‌، ردای‌ عدالت‌ را به‌ من‌ پوشانید. چنانكه‌ داماد خویشتن‌ را به‌ تاج‌ آرایش‌ می‌دهد و عروس‌، خود را به‌ زیورها زینت‌ می‌بخشد.11زیرا چنانكه‌ زمین‌، نباتات‌ خود را می‌رویاند و باغ‌، زرع‌ خویش‌ را نمّو می‌دهد، همچنان‌ خداوند یهوه‌ عدالت‌ و تسبیح‌ را پیش‌ روی‌ تمامی‌ امّت‌ها خواهد رویانید.

Chapter 62

1به‌ خاطر صهیون‌ سكوت‌ نخواهم‌ كرد و به‌ خاطر اورشلیم‌ خاموش‌ نخواهم‌ شد تا عدالتش‌ مثل‌ نور طلوع‌ كند و نجاتش‌ مثل‌ چراغی‌ كه‌ افروخته‌ باشد.2و امّت‌ها، عدالت‌ تو را و جمیع‌ پادشاهان‌، جلال‌ تو را مشاهده‌ خواهند نمود. و تو به‌ اسم‌ جدیدی‌ كه‌ دهان‌ خداوند آن‌ را قرار می‌دهد مسمّی‌ خواهی‌ شد.3و تو تاج‌ جلال‌، در دست‌ خداوند و افسر ملوكانه‌، در دست‌ خدای‌ خود خواهی‌ بود.4و تو دیگر به‌ متروك‌ مسمّی‌ نخواهی‌ شد و زمینت‌ را بار دیگر خرابه‌ نخواهند گفت‌، بلكه‌ تو را حَفصیبَه‌ و زمینت‌ را بَعولَه‌ خواهند نامید زیرا خداوند از تو مسرور خواهد شد و زمین‌ تو منكوحه‌ خواهد گردید.5زیرا چنانكه‌ مردی‌ جوان‌ دوشیزه‌ای‌ را به‌ نكاح‌ خویش‌ در می‌آورد، هم‌ چنان‌ پسرانت‌ تورا منكوحه‌ خود خواهند ساخت‌ و چنانكه‌ داماد از عروس‌ مبتهج‌ می‌گردد، هم‌ چنان‌ خدایت‌ از تو مسرور خواهد بود.6ای‌ اورشلیم‌ دیده‌بانان‌ بر حصارهای‌ تو گماشته‌ام‌ كه‌ هر روز و هرشب‌ همیشه‌ سكوت‌ نخواهند كرد. ای‌ متذكّران‌ خداوند خاموش‌ مباشید!7و او را آرامی‌ ندهید تا اورشلیم‌ را استوار كرده‌، آن‌ را در جهان‌ محلّ تسبیح‌ بسازد.8خداوند به‌ دست‌ راست‌ خود و به‌ بازوی‌ قوّی‌ خویش‌ قسم‌ خورده‌، گفته‌ است‌ كه‌ بار دیگر غلّه‌ تو را مأكول‌ دشمنانت‌ نسازم‌ و غریبان‌، شراب‌ تو را كه‌ برایش‌ زحمت‌ كشیده‌ای‌ نخواهند نوشید.9بلكه‌ آنانی‌ كه‌ آن‌ را می‌چینند آن‌ را خورده‌، خداوند را تسبیح‌ خواهند نمود و آنانی‌ كه‌ آن‌ را جمع‌ می‌كنند، آن‌ را در صحنهای‌ قدس‌ من‌ خواهند نوشید.10بگذرید از دروازه‌ها بگذرید. طریق‌ قوم‌ را مهیا سازید و شاهراه‌ را بلند كرده‌، مرتفع‌ سازید و سنگها را برچیده‌ عَلَم‌ را به‌ جهت‌ قوم‌ها برپا نمایید.11اینك‌ خداوند تا اقصای‌ زمین‌ اعلان‌ كرده‌ است‌، پس‌ به‌ دختر صهیون‌ بگویید اینك‌ نجات‌ تو می‌آید. همانا اجرت‌ او همراهش‌ و مكافات‌ او پیش‌ رویش‌ می‌باشد.12و ایشان‌ را به‌ قوم‌ مقدّس‌ و فدیه‌ شدگان‌ خداوند مسمّی‌ خواهند ساخت‌ و تو به‌ مطلوب‌ و شهر غیر متروك‌ نامیده‌ خواهی‌ شد.

Chapter 63

1این‌ كیست‌ كه‌ از ادوم‌ با لباس‌ سرخ‌ ازبُصرَه‌ می‌آید؟ یعنی‌ این‌ كه‌ به‌ لباس‌جلیل‌ خود ملبّس‌ است‌ و در كثرت‌ قوّت‌ خویش‌ می‌خرامد؟ من‌ كه‌ به‌ عدالت‌ تكلّم‌ می‌كنم‌ و برای‌ نجات‌، زورآور می‌باشم‌.2چرا لباس‌ تو سرخ‌ است‌ و جامه‌ تو مثل‌ كسی‌ كه‌ چرخشت‌ را پایمال‌ كند؟3من‌ چرخشت‌ را تنها پایمال‌ نمودم‌ و احدی‌ از قوم‌ها با من‌ نبود و ایشان‌ را به‌ غضب‌ خود پایمال‌ كردم‌ و به‌ حدّت‌ خشم‌ خویش‌ لگد كوب‌ نمودم‌ و خون‌ ایشان‌ به‌ لباس‌ من‌ پاشیده‌ شده‌، تمامی‌ جامه‌ خود را آلوده‌ ساختم‌.4زیرا كه‌ یوم‌ انتقام‌ در دل‌ من‌ بود و سال‌ فدیه‌ شدگانم‌ رسیده‌ بود.5و نگریستم‌ و اعانت‌ كننده‌ای‌ نبود و تعجّب‌ نمودم‌ زیرا دستگیری‌ نبود. لهذا بازوی‌ من‌ مرا نجات‌ داد و حدّت‌ خشم‌ من‌ مرا دستگیری‌ نمود.6و قوم‌ها را به‌ غضب‌ خود پایمال‌ نموده‌، ایشان‌ را از حدّت‌ خشم‌ خویش‌ مست‌ ساختم‌. و خون‌ ایشان‌ را بر زمین‌ ریختم‌.7احسانهای‌ خداوند و تسبیحات‌ خداوند را ذكر خواهم‌ نمود برحسب‌ هر آنچه‌ خداوند برای‌ ما عمل‌ نموده‌ است‌ و به‌ موجب‌ كثرت‌ احسانی‌ كه‌ برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ موافق‌ رحمت‌ها و وفور رأفت‌ خود بجا آورده‌ است‌.8زیرا گفته‌ است‌: ایشان‌ قوم‌ من‌ و پسرانی‌ كه‌ خیانت‌ نخواهند كرد می‌باشند؛ پس‌ نجات‌دهنده‌ ایشان‌ شده‌ است‌.9او در همه‌ تنگیهای‌ ایشان‌ به‌ تنگ‌ آورده‌ شد و فرشته‌ حضور وی‌ ایشان‌ را نجات‌ داد. در محبّت‌ و حلم‌ خود ایشان‌ را فدیه‌ داد و در جمیع‌ ایام‌ قدیم‌، متحمّل‌ ایشان‌ شده‌، ایشان‌ را برداشت‌.10امّا ایشان‌ عاصی‌ شده‌، روح‌ قدّوس‌ او را محزون‌ ساختند، پس‌ برگشته‌، دشمن‌ ایشان‌ شد و او خود با ایشان‌ جنگ‌ نمود.11آنگاه‌ ایام‌ قدیم‌ و موسی‌ و قوم‌ خویش‌ را بیاد آورد (و گفت‌) كجاست‌ آنكه‌ ایشان‌ را با شبان‌ گله‌ خود از دریا برآورد و كجا است‌ آنكه‌ روح‌ قدّوس‌ خود را در میان‌ ایشان‌ نهاد؟12كه‌ بازوی‌ جلیل‌ خود را به‌ دست‌ راست‌ موسی‌ خرامان‌ ساخت‌ و آبها را پیش‌ روی‌ ایشان‌ مُنْشَقّ گردانید تا اسم‌ جاودانی‌ برای‌ خویش‌ پیدا كند؟13آنكه‌ ایشان‌ را در لجّه‌ها مثل‌ اسب‌ در بیابان‌ رهبری‌ نمود كه‌ لغزش‌ نخورند.14مثل‌ بهایمی‌ كه‌ به‌ وادی‌ فرود می‌روند روح‌ خداوند ایشان‌ را آرامی‌ بخشید، هم‌ چنان‌ قوم‌ خود را رهبری‌ نمودی‌ تا برای‌ خود اسم‌ مجید پیدا نمایی‌.15از آسمان‌ بنگر و از مسكن‌ قدّوسیت‌ و جلال‌ خویش‌ نظر افكن‌. غیرت‌ جبروت‌ تو كجا است‌؟ جوشش‌ دل‌ و رحمت‌های‌ تو كه‌ به‌ من‌ نمودی‌ بازداشته‌ شده‌ است‌.16به‌ درستی‌ كه‌ تو پدر ما هستی‌ اگر چه‌ ابراهیم‌ ما را نشناسد و اسرائیل‌ ما را بجا نیاورد، امّا تو ای‌ یهوه‌، پدر ما و ولّی‌ ما هستی‌ و نام‌ تو از ازل‌ می‌باشد.17پس‌ ای‌ خداوند ما را از طریق‌های‌ خود چرا گمراه‌ ساختی‌ و دلهای‌ ما را سخت‌ گردانیدی‌ تا از تو نترسیم‌. به‌ خاطر بندگانت‌ و اسباط‌ میراث‌ خود رجعت‌ نما.18قوم‌ مقدّس‌ تو اندك‌ زمانی‌ آن‌ را متصرّف‌ بودند و دشمنان‌ ما مكان‌ قدس‌ تو را پایمال‌ نمودند.19و ما مثل‌ كسانی‌ كه‌ تو هرگز بر ایشان‌ حكمرانی‌ نكرده‌ باشی‌ و به‌ نام‌ تو نامیده‌ نشده‌ باشند گردیده‌ایم‌.

Chapter 64

1كاش‌ كه‌ آسمانها را مُنْشَقّْ ساخته‌، نازل‌می‌شدی‌ و كوهها از رؤیت‌ تو متزلزل‌ می‌گشت‌.2مثل‌ آتشی‌ كه‌ خورده‌ چوبها را مشتعل‌ سازد و ناری‌ كه‌ آب‌ را به‌ جوش‌ آورد تا نام‌ خود را بر دشمنانت‌ معروف‌ سازی‌ و امّت‌ها از رؤیت‌ تو لرزان‌ گردند.3حینی‌ كه‌ كارهای‌ هولناك‌ را كه‌ منتظر آنها نبودیم‌ بجا آوردی‌، آنگاه‌ نزول‌ فرمودی‌ و كوهها از رؤیت‌ تو متزلزل‌ گردید.4زیرا كه‌ از ایام‌ قدیم‌ نشنیدند و استماع‌ ننمودند و چشم‌ خدایی‌ را غیر از تو كه‌ برای‌ منتظران‌ خویش‌ بپردازد ندید.5تو آنانی‌ را كه‌ شادمانند و عدالت‌ را بجا می‌آورند و به‌ راههای‌ تو تو را به‌ یاد می‌آورند ملاقات‌ می‌كنی‌. اینك‌ تو غضبناك‌ شدی‌ و ما گناه‌ كرده‌ایم‌ در اینها مدّت‌ مدیدی‌ بسر بردیم‌ و آیا نجات‌ توانیم‌ یافت‌؟6زیرا كه‌ جمیع‌ ما مثل‌ شخص‌ نجس‌ شده‌ایم‌ و همه‌ اعمال‌ عادله‌ ما مانند لتّه‌ ملوّث‌ می‌باشد. و همگی‌ ما مثل‌ برگ‌، پژمرده‌ شده‌، گناهان‌ ما مثل‌ باد، ما را می‌رباید.7و كسی‌ نیست‌ كه‌ اسم‌ تو را بخواند یا خویشتن‌ را برانگیزاند تا به‌ تو متمسّك‌ شود زیرا كه‌ روی‌ خود را از ما پوشیده‌ای‌ و ما را به‌ سبب‌ گناهان‌ ما گداخته‌ای‌.8امّا الا´ن‌ ای‌ خداوند ، تو پدر ما هستی‌. ما گِلْ هستیم‌ و تو صانع‌ ما هستی‌ و جمیع‌ ما مصنوع‌ دستهای‌ تو می‌باشیم‌.9ای‌ خداوند بشدّت‌ غضبناك‌ مباش‌ و گناه‌ را تا به‌ ابد بخاطر مدار. هان‌ ملاحظه‌ نما كه‌ همگی‌ ما قوم‌ تو هستیم‌.10شهرهای‌ مقدّس‌ تو بیابان‌ شده‌. صهیون‌، بیابان‌ و اورشلیم‌، ویرانه‌ گردیده‌ است‌.11خانه‌ مقدّس‌ و زیبای‌ ما كه‌ پدران‌ ما تو را در آن‌ تسبیح‌می‌خواندند به‌ آتش‌ سوخته‌ شده‌ و تمامی نفایس‌ ما به‌ خرابی‌ مبدّل‌ گردیده‌ است‌.12ای‌ خداوند آیا با وجود این‌ همه‌، خودداری‌ می‌كنی‌ و خاموش‌ شده‌، ما را بشدّت‌ رنجور می‌سازی‌؟

Chapter 65

1آنانی‌ كه‌ مرا طلب‌ ننمودند مرا جستند و آنانی‌ كه‌ مرا نطلبیدند مرا یافتند. و به‌ قومی‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ نامیده‌ نشدند گفتم‌ لبّیك‌ لبّیك‌.2تمامی‌ روز دستهای‌ خود را بسوی‌ قوم‌ متمرّدی‌ كه‌ موافق‌ خیالات‌ خود به‌ راه‌ ناپسندیده‌ سلوك‌ می‌نمودند دراز كردم‌.3قومی‌ كه‌ پیش‌ رویم‌ غضب‌ مرا همیشه‌ بهیجان‌ می‌آورند، كه‌ در باغات‌ قربانی‌ می‌گذرانند و بر آجرها بخور می‌سوزانند.4كه‌ در قبرها ساكن‌ شده‌، در مغاره‌ها منزل‌ دارند، كه‌ گوشت‌ خنزیر می‌خورند و خورش‌ نجاسات‌ در ظروف‌ ایشان‌ است‌.5كه‌ می‌گویند: در جای‌ خود بایست‌ و نزدیك‌ من‌ میا زیرا كه‌ من‌ از تو مقدّس‌تر هستم‌. اینان‌ دود در بینی‌ من‌ می‌باشند و آتشی‌ كه‌ تمامی‌ روز مشتعل‌ است‌.6همانا این‌ پیش‌ من‌ مكتوب‌ است‌. پس‌ ساكت‌ نخواهم‌ شد بلكه‌ پاداش‌ خواهم‌ داد و به‌ آغوش‌ ایشان‌ مكافات‌ خواهم‌ رسانید.7خداوند می‌گوید درباره‌ گناهان‌ شما و گناهان‌ پدران‌ شما با هم‌ كه‌ بر كوهها بخور سوزانیدید و مرا بر تلّها اهانت‌ نمودید پس‌ جزای‌ اعمال‌ شما را اوّل‌ به‌ آغوش‌ شما خواهم‌ رسانید.8خداوند چنین‌ می‌گوید: چنانكه‌ شیره‌ در خوشه‌ یافت‌ می‌شود و می‌گویند آن‌ را فاسد مساز زیرا كه‌ بركت‌ در آن‌ است‌، همچنان‌ به‌ خاطربندگان‌ خود عمل‌ خواهم‌ نمود تا (ایشان‌ را) بالكّل‌ هلاك‌ نسازم‌.9بلكه‌ نسلی‌ از یعقوب‌ و وارثی‌ برای‌ كوههای‌ خویش‌ از یهودا به‌ ظهور خواهم‌ آورد. و برگزیدگانم‌ ورثه‌ آن‌ و بندگانم‌ ساكن‌ آن‌ خواهند شد.10و شارون‌، مرتع‌ گله‌ها و وادی‌ عاكور، خوابگاه‌ رمه‌ها به‌ جهت‌ قوم‌ من‌ كه‌ مرا طلبیده‌اند، خواهد شد.11و امّا شما كه‌ خداوند را ترك‌ كرده‌ و كوه‌ مقدّس‌ مرا فراموش‌ نموده‌اید، و مائده‌ای‌ به‌ جهت‌ پخت‌ مهیا ساخته‌ و شراب‌ ممزوج‌ به‌ جهت‌ اتّفاق‌ ریخته‌اید،12پس‌ شما را به‌ جهت‌ شمشیر مقدّر ساختم‌ و جمیع‌ شما برای‌ قتل‌ خم‌ خواهید شد زیرا كه‌ چون‌ خواندم‌ جواب‌ ندادید و چون‌ سخن‌ گفتم‌ نشنیدید و آنچه‌ را كه‌ در نظر من‌ ناپسند بود بعمل‌ آوردید و آنچه‌ را كه‌ نخواستم‌ برگزیدید.13بنابراین‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: هان‌ بندگان‌ من‌ خواهند خورد امّا شما گرسنه‌ خواهید بود اینك‌ بندگانم‌ خواهند نوشید امّا شما تشنه‌ خواهید بود. همانا بندگانم‌ شادی‌ خواهند كرد امّا شما خجل‌ خواهید گردید.14اینك‌ بندگانم‌ از خوشی‌ دل‌، ترنّم‌ خواهند نمود، امّا شما از كدورت‌ دل‌، فریاد خواهید نمود و از شكستگی‌ روح‌، ولوله‌ خواهید كرد.15و نام‌ خود را برای‌ برگزیدگان‌ من‌ به‌ جای‌ لعنت‌، ترك‌ خواهید نمود پس‌ خداوند یهوه‌ تو را بقتل‌ خواهد رسانید و بندگان‌ خویش‌ را به‌ اسم‌ دیگر خواهد نامید.16پس‌ هركه‌ خویشتن‌ را بروی‌ زمین‌ بركت‌ دهد، خویشتن‌ را به‌ خدای‌ حقّ بركت‌ خواهد داد؛ و هركه‌ بروی‌ زمین‌ قسم‌ خورد به‌ خدای‌ حقّ قسم‌ خواهد خورد. زیرا كه‌ تنگیهای‌ اوّلین‌ فراموش‌ شده‌ و از نظر من‌ پنهان‌گردیده‌ است‌.17زیرا اینك‌ من‌ آسمانی‌ جدید و زمینی‌ جدید خواهم‌ آفرید و چیزهای‌ پیشین‌ بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت‌.18بلكه‌ از آنچه‌ من‌ خواهم‌ آفرید، شادی‌ كنید و تا به‌ ابد وجد نمایید زیرا اینك‌ اورشلیم‌ را محلّ وجد و قوم‌ او را محّل‌ شادمانی‌ خواهم‌ آفرید.19و از اورشلیم‌ وجد خواهم‌ نمود و از قوم‌ خود شادی‌ خواهم‌ كرد و آواز گریه‌ و آواز ناله‌ بار دیگر در او شنیده‌ نخواهد شد.20و بار دیگر طفلِ كم‌ روز از آنجا نخواهد بود و نه‌ مرد پیر كه‌ عمر خود را به‌ اتمام‌ نرسانیده‌ باشد؛ زیرا كه‌ طفل‌ در سنّ صد سالگی‌ خواهد مرد لیكن‌ گناهكار صد ساله‌ ملعون‌ خواهد بود.21و خانه‌ها بنا كرده‌، در آنها ساكن‌ خواهند شد و تاكستانها غرس‌ نموده‌، میوه‌ آنها را خواهند خورد.22بنا نخواهند كرد تا دیگران‌ سكونت‌ نمایند و آنچه‌ را كه‌ غرس‌ می‌نمایند دیگران‌ نخواهند خورد. زیرا كه‌ ایام‌ قوم‌ من‌ مثل‌ ایام‌ درخت‌ خواهد بود و برگزیدگان‌ من‌ از عمل‌ دستهای‌ خود تمتّع‌ خواهند برد.23زحمت‌ بیجا نخواهند كشید و اولاد به‌ جهت‌ اضطراب‌ نخواهند زایید زیرا كه‌ اولاد بركت‌ یافتگان‌ خداوند هستند و ذریت‌ ایشان‌ با ایشانند.24و قبل‌ از آنكه‌ بخوانند من‌ جواب‌ خواهم‌ داد، و پیش‌ از آنكه‌ سخن‌ گویند من‌ خواهم‌ شنید.25گرگ‌ و بره‌ با هم‌ خواهند چرید و شیـر مثـل‌ گاو كاه‌ خواهد خورد و خوراك‌ مار خاك‌ خواهدبود. خداوند می‌گویـد كه‌ در تمامـی‌ كـوه‌ مقدّس‌ مـن‌، ضـرر نخواهنـد رسانیـد و فسـاد نخواهنـد نمـود.

Chapter 66

1خداوند چنین‌ می‌گوید: آسمانها كرسی‌ من‌ و زمین‌ پای‌ انداز من‌ است‌، پس‌ خانه‌ای‌ كه‌ برای‌ من‌ بنا می‌كنید كجا است‌؟ و مكان‌ آرام‌ من‌ كجا؟2خداوند می‌گوید: دست‌ من‌ همه‌ این‌ چیزها را ساخت‌ پس‌ جمیع‌ اینها بوجود آمد؛ امّا به‌ این‌ شخص‌ كه‌ مسكین‌ و شكسته‌ دل‌ و از كلام‌ من‌ لرزان‌ باشد، نظر خواهم‌ كرد.3كسی‌ كه‌ گاوی‌ ذبح‌ نماید مثل‌ قاتل‌ انسان‌ است‌ و كسی‌ كه‌ گوسفندی‌ ذبح‌ كند مثل‌ شخصی‌ است‌ كه‌ گردن‌ سگ‌ را بشكند. و آنكه‌ هدیه‌ای‌ بگذراند مثل‌ كسی‌ است‌ كه‌ خون‌ خنزیری‌ را بریزد و آنكه‌ بخور سوزاند مثل‌ شخصی‌ است‌ كه‌ بتی‌ را تبریك‌ نماید و ایشان‌ راههای‌ خود را اختیار كرده‌اند و جان‌ ایشان‌ از رجاسات‌ خودشان‌ مسرور است‌.4پس‌ من‌ نیز مصیبت‌های‌ ایشان‌ را اختیار خواهم‌ كرد و ترسهای‌ ایشان‌ را بر ایشان‌ عارض‌ خواهم‌ گردانید، زیرا چون‌ خواندم‌ كسی‌ جواب‌ نداد و چون‌ تكلّم‌ نمودم‌ ایشان‌ نشنیدند بلكه‌ آنچه‌ را كه‌ در نظر من‌ ناپسند بود بعمل‌ آوردند و آنچه‌ را كه‌ نخواستم‌ اختیار كردند.5ای‌ آنانی‌ كه‌ از كلام‌ خداوند می‌لرزید سخن‌ او را بشنوید. برادران‌ شما كه‌ از شما نفرت‌ دارند و شما را بخاطر اسم‌ من‌ از خود می‌رانند می‌گویند: خداوند تمجید كرده‌ شود تا شادی‌شما را ببینم‌، لیكن‌ ایشان‌ خجل‌ خواهند شد.6آواز غوغا از شهر، صدایی‌ از هیكل‌، آواز خداوند است‌ كه‌ به‌ دشمنان‌ خود مكافات‌ می‌رسانـد.7قبـل‌ از آنكه‌ درد زه‌ بكشـد، زاییـد. پیـش‌ از آنكه‌ درد او را فـرو گیـرد اولاد نرینـه‌ای‌ آورد.8كیست‌ كه‌ مثل‌ این‌ را شنیده‌ و كیست‌ كه‌ مثـل‌ ایـن‌ را دیـده‌ باشـد؟ آیـا ولایتـی‌ در یك‌ روز مولـود گـردد و قومـی‌ یكدفعـه‌ زاییـده‌ شود؟ زیرا صهیون‌ به‌ مجـرّد درد زه‌ كشیـدن‌ پسـران‌ خـود را زاییـد.9خداوند می‌گـویـد: آیـا مـن‌ بفــم‌ رحم‌ برسانم‌ و نزایانم‌؟ و خدای‌ تو می‌گویـد: «آیا من‌ كه‌ زایاننده‌ هستم‌، رحم‌ را ببندم‌؟10ای‌ همه‌ آنانی‌ كه‌ اورشلیم‌ را دوست‌ می‌دارید، با او شادی‌ كنید و برایش‌ وجد نمایید. و ای‌ همه‌ آنانی‌ كه‌ برای‌ او ماتم‌ می‌گیرید، با او شادی‌ بسیار نمایید.11تا از پستانهای‌ تسلیات‌ او بمكید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی‌ جلال‌ او محظوظ‌ گردید.12زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ سلامتی‌ را مثل‌ نهر و جلال‌ امّت‌ها را مانند نهر سرشار به‌ او خواهم‌ رسانید. و شما خواهید مكید و در آغوش‌ او برداشته‌ شده‌، بر زانوهایش‌ بناز پرورده‌ خواهید شد.13و مثل‌ كسی‌ كه‌ مادرش‌ او را تسلّی‌ دهد، همچنین‌ من‌ شما را تسلّی‌ خواهم‌ داد و در اورشلیم‌ تسلّی‌ خواهید یافت‌.14پس‌ چون‌ این‌ را بینید دل‌ شما شادمان‌ خواهد شد و استخوانهای‌ شما مثل‌ گیاه‌ سبز و خرّم‌ خواهد گردید و دست‌ خداوند بر بندگانش‌ معروف‌ خواهد شد امّا بر دشمنان‌ خود غضب‌ خواهد نمود.15زیرا اینك‌ خداوند باآتش‌ خواهـد آمـد و ارابه‌هـای‌ او مثـل‌ گردبـاد تا غضب‌ خود را با حدّت‌ و عتاب‌ خویش‌ را با شعلـه‌ آتش‌ به‌ انجام‌ رساند.16زیرا خداوند با آتش‌ و شمشیر خود بر تمامی‌ بشر داوری‌ خواهد نمود و مقتولان‌ خداوند بسیار خواهند بود.17و خداوند می‌گویـد: آنانی‌ كه‌ از عقب‌ یكنفر كه‌ در وسط‌ باشد خویشتن‌ را در باغات‌ تقدیس‌ و تطهیر می‌نمایند و گوشت‌ خِنزیر و رجاسات‌ و گوشت‌ موش‌ می‌خورند با هم‌ تلف‌ خواهند شد.18و من‌ اعمال‌ و خیالات‌ ایشان‌ را جزا خواهم‌ داد و آمده‌، جمیع‌ امّت‌ها و زبانها را جمع‌ خواهم‌ كرد و ایشان‌ آمده‌، جلال‌ مرا خواهند دید.19و آیتی‌ در میان‌ ایشان‌ برپا خواهم‌ داشت‌ و آنانی‌ را كه‌ از ایشان‌ نجات‌ یابند نزد امّت‌ها به‌ ترشیش‌ و فُول‌ و تیراندازانِ لُود و توبال‌ و یونان‌ و جزایر بعیده‌ كه‌ آوازه‌ مرا نشنیده‌اند و جلال‌ مرا ندیده‌اند خواهم‌ فرستاد تا جلال‌ مرا در میان‌ امّت‌ها شایع‌ سازند.20و خداوند می‌گوید كه‌ ایشان‌ جمیع‌ برادران‌ شما را از تمامی‌ اُمّت‌ها بر اسبان‌ و ارابه‌ها و تخت‌ روانها و قاطران‌ و شتران‌ به‌ كوه‌ مقدّس‌ من‌ اورشلیم‌ به‌ جهت‌ خداوند هدیه‌ خواهند آورد. چنانكه‌ بنی‌اسرائیل‌ هدیه‌ خود را در ظرف‌ پاك‌ به‌ خانه‌ خداوند می‌آورند.21و خداوند می‌گوید كه‌ از ایشان‌ نیز كاهنان‌ و لاویان‌ خواهند گرفت‌.22زیرا خداوند می‌گوید: چنانكه‌ آسمانهای‌ جدید و زمین‌ جدیدی‌ كه‌ من‌ آنها را خواهم‌ ساخت‌ در حضور من‌ پایدار خواهد ماند، همچنان‌ ذریت‌ شما و اسم‌ شما پایدار خواهد ماند.23و خداوند می‌گویـد كه‌ از غُرّه‌ مـاه‌ تا غُـرّه‌ دیگر و از سَبَّت‌ تا سَبَّت‌ دیگر تمامی‌ بشر خواهند آمد تا به‌ حضور من‌ سجده‌ نمایند.24و ایشان‌ بیرون‌ رفته‌، لاشهای‌ مردمانی‌ را كه‌ بر من‌عاصی‌ شده‌اند ملاحظه‌ خواهند كرد زیرا كِرْمِ ایشان‌ نخواهد مُرد و آتش‌ ایشان‌ خاموش‌ نخواهد شد و ایشان‌ نزد تمامی‌ بشر مكروه‌ خواهند بود.

## ارمييا

Chapter 1

1كلام‌ ارمیا ابن‌ حلقیا از كاهنانی‌ كه‌ درعناتوت‌ در زمین‌ بنیامین‌ بودند،2كه‌ كلام‌ خداوند در ایام‌ یوشیا ابن‌ آمون‌ پادشاه‌ یهودا در سال‌ سیزدهم‌ از سلطنت‌ او بر وی‌ نازل‌ شد،3و در ایام‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا تا آخر سال‌ یازدهم‌ صدقیا ابن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا نازل‌ می‌شد تا زمانی‌ كه‌ اورشلیم‌ در ماه‌ پنجم‌ به‌ اسیری‌ برده‌ شد.4پس‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:5«قبل‌ از آنكه‌ تو را در شكم‌ صورت‌ بندم‌ تو را شناختم‌ و قبل‌ از بیرون‌ آمدنت‌ از رحم‌ تو را تقدیس‌ نمودم‌ و تو را نبی‌ امّت‌ها قرار دادم‌.»6پس‌ گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌ اینك‌ من‌ تكلّم‌ كردن‌ را نمی‌دانم‌ چونكه‌ طفل‌ هستم‌.»7اما خداوند مرا گفت‌: «مگو من‌ طفل‌ هستم‌، زیرا هر جایی‌ كه‌ تو را بفرستم‌ خواهی‌ رفت‌ و بهر چه‌ تو را امر فرمایم‌ تكلّم‌ خواهی‌ نمود.8از ایشان‌ مترس‌ زیرا خداوند می‌گوید: من‌ با تو هستم‌ و تو را رهایی‌ خواهم‌ داد.»9آنگاه‌ خداوند دست‌ خود را دراز كرده‌، دهان‌ مرا لمس‌ كرد و خداوند به‌ من‌ گفت‌: «اینك‌ كلام‌ خود را در دهان‌ تو نهادم‌.10بدان‌ كه‌ تو را امروز بر امّت‌ها و ممالك‌ مبعوث‌ كردم‌ تا از ریشه‌ بركنی‌ و منهدم‌ سازی‌ و هلاك‌ كنی‌ و خراب‌ نمایی‌ و بنا نمایی‌ و غرس‌ كنی‌.»11پس‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌: «ای‌ ارمیا چه‌ می‌بینی‌؟ گفتم‌: «شاخه‌ای‌ از درخت‌ بادام‌ می‌بینم‌.»12خداوند مرا گفت‌: «نیكو دیدی‌ زیرا كه‌ من‌ بر كلام‌ خود دیده‌بانی‌ می‌كنم‌ تا آن‌ را به‌ انجام‌ رسانم‌.»13پس‌ كلام‌ خداوند بار دیگر به‌ من‌ رسیده‌، گفت‌: «چه‌ چیز می‌بینی‌؟» گفتم‌: «دیگی‌ جوشنده‌ می‌بینم‌ كه‌ رویش‌ از طرف‌ شمال‌ است‌.»14و خداوند مرا گفت‌: «بلایی‌ از طرف‌ شمال‌ بر جمیع‌ سكنه‌ این‌ زمین‌ منبسط‌ خواهد شد.15زیرا خداوند می‌گوید اینك‌ من‌ جمیع‌ قبایل‌ ممالك‌ شمالی‌ را خواهم‌ خواند و ایشان‌ آمده‌، هر كس‌ كرسی خود را در دهنه‌ دروازه‌ اورشلیم‌ و بر تمامی‌ حصارهایش‌ گرداگرد و به‌ ضدّ تمامی‌ شهرهای‌ یهودا برپا خواهد داشت‌.16و بر ایشان‌ احكام‌ خود را درباره‌ همه‌ شرارتشان‌ جاری‌ خواهم‌ ساخت‌ چونكه‌ مرا ترك‌ كردند و برای‌ خدایان‌ غیر بخور سوزانیدند و اعمال‌ دستهای‌ خود را سجده‌ نمودند.17پس‌ تو كمر خود را ببند و برخاسته‌، هر آنچه‌ را من‌ به‌ تو امر فرمایم‌ به‌ ایشان‌ بگو و از ایشان‌ هراسان‌ مباش‌، مبادا تو را پیش‌ روی‌ ایشان‌ مشوّش‌ سازم‌.18زیرا اینك‌ من‌ تو را امروز شهر حصاردار و ستون‌ آهنین‌ و حصارهای‌ برنجین‌ به‌ ضدّ تمامی‌ زمین‌ برای‌ پادشاهان‌ یهودا و سروران‌ و كاهنانش‌ و قوم‌ زمین‌ ساختم‌.19و ایشان‌ با تو جنگ‌ خواهند كرد اما بر تو غالب‌ نخواهند آمد، زیرا خداوندمی‌گوید: من‌ با تو هستم‌ و تو را رهایی‌ خواهم‌ داد.»

Chapter 2

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«برو و به‌ گوش‌ اورشلیم‌ ندا كرده‌، بگو خداوند چنین‌ می‌گوید: غیرت‌ جوانی‌ تو و محّبت‌ نامزد شدن‌ تو را حینی‌ كه‌ از عقب‌ من‌ در بیابان‌ و در زمین‌ لم‌یزرع‌ می‌خرامیدی‌ برایت‌ به‌ خاطر می‌آورم‌.3اسرائیل‌ برای‌ خداوند مقدّس‌ و نوبر محصول‌ او بود. خداوند می‌گوید: آنانی‌ كه‌ او را بخورند مجرم‌ خواهند شد و بلا بر ایشان‌ مستولی‌ خواهد گردید.»4ای‌ خاندان‌ یعقوب‌ و جمیع‌ قبایل‌ خانواده‌ اسرائیل‌ كلام‌ خداوند را بشنوید!5خداوند چنین‌ می‌گوید: «پدران‌ شما در من‌ چه‌ بی‌انصافی‌ یافتند كه‌ از من‌ دوری‌ ورزیدند و اباطیل‌ را پیروی‌ كرده‌، باطل‌ شدند؟6و نگفتند: یهوه‌ كجا است‌ كه‌ ما را از زمین‌ مصر برآورد و ما را در بیابان‌ و زمین‌ ویران‌ و پر از حفره‌ها و زمین‌ خشك‌ و سایه‌ موت‌ و زمینی‌ كه‌ كسی‌ از آن‌ گذر نكند و آدمی‌ در آن‌ ساكن‌ نشود رهبری‌ نمود؟7و من‌ شما را به‌ زمین‌ بستانها آوردم‌ تا میوه‌ها و طیبّات‌ آن‌ را بخورید؛ اما چون‌ داخل‌ آن‌ شدید، زمین‌ مرا نجس‌ ساختید و میراث‌ مرا مكروه‌ گردانیدید.8كاهنان‌ نگفتند: یهوه‌ كجاست‌ و خوانندگان‌ تورات‌ مرا نشناختند و شبانان‌ بر من‌ عاصی‌ شدند و انبیا برای‌ بعل‌ نبوّت‌ كرده‌، در عقب‌ چیزهای‌ بی‌فایده‌ رفتند.9بنابراین‌ خداوند می‌گوید: بار دیگر با شما مخاصمه‌ خواهم‌ نمود و با پسران‌ پسران‌ شما مخاصمه‌ خواهم‌ كرد.10پس‌ به‌ جزیره‌های‌ كتیم‌ گذر كرده‌، ملاحظه‌ نمایید و به‌ قیدار فرستاده‌ به‌ دقّت‌تعقّل‌ نمایید و دریافت‌ كنید كه‌ آیا حادثه‌ای‌ مثل‌ این‌ واقع‌ شده‌ باشد؟11كه‌ آیا هیچ‌ امتّی‌ خدایان‌ خویش‌ را عوض‌ كرده‌ باشند با آنكه‌ آنها خدا نیستند؟ اما قوم‌ من‌ جلال‌ خویش‌ را به‌ آنچه‌ فایده‌ای‌ ندارد عوض‌ نمودند.12پس‌ خداوند می‌گوید: ای‌ آسمانها از این‌ متحیر باشید و به‌ خود لرزیده‌، به‌ شدت‌ مشوّش‌ شوید!13زیرا قوم‌ من‌ دو كار بد كرده‌اند. مرا كه‌ چشمه‌ آب‌ حیاتم‌ ترك‌ نموده‌ و برای‌ خود حوضها كنده‌اند، یعنی‌ حوضهای‌ شكسته‌ كه‌ آب‌ را نگاه‌ ندارد.14آیا اسرائیل‌ غلام‌ یا خانه‌زاد است‌ پس‌ چرا غارت‌ شده‌ باشد؟15شیران‌ ژیان‌ بر او غرّش‌ نموده‌، آواز خود را بلند كردند و زمین‌ او را ویران‌ ساختند و شهرهایش‌ سوخته‌ و غیرمسكون‌ گردیده‌ است‌.16و پسران‌ نوف‌ و تحفنیس‌ فرق‌ تو را شكسته‌اند.17آیا این‌ را بر خویشتن‌ وارد نیاوردی‌ چونكه‌ یهوه‌ خدای‌ خود را حینی‌ كه‌ تو را رهبری‌ می‌نمود ترك‌ كردی‌؟18و الا´ن‌ تو را با راه‌ مصر چه‌ كار است‌ تا آب‌ شیحور را بنوشی‌؟ و تو را با راه‌ آشور چه‌ كار است‌ تا آب‌ فرات‌ را بنوشی‌؟»19خداوند یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «شرارت‌ تو، تو را تنبیه‌ كرده‌ و ارتداد تو، تو را توبیخ‌ نموده‌ است‌ پس‌ بدان‌ و ببین‌ كه‌ این‌ امر زشت‌ و تلخ‌ است‌ كه‌ یهوه‌ خدای‌ خود را ترك‌ نمودی‌ و ترس‌ من‌ در تو نیست‌.20زیرا از زمان‌ قدیم‌ یوغ‌ تو را شكستم‌ و بندهای‌ تو را گسیختم‌ و گفتی‌ بندگی‌ نخواهم‌ نمود زیرا بر هر تلّ بلند و زیر هر درخت‌ سبز خوابیده‌، زنا كردی‌.21و من‌ تو را موِ اصیل‌ و تخمِ تمامِ نیكو غرس‌ نمودم‌ پس‌ چگونه‌ نهال‌ مو بیگانه‌ برای‌ من‌ گردیده‌ای‌؟22پس‌ اگر چه‌ خویشتن‌ را با اشنان‌ بشویی‌ و صابون‌ برای‌خود زیاده‌ بكار بری‌، اما خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ گناه‌ تو پیش‌ من‌ رقم‌ شده‌ است‌.23چگونه‌ می‌گویی‌ كه‌ نجس‌ نشدم‌ و در عقب‌ بعلیم‌ نرفتم‌؟ طریق‌ خویش‌ را در وادی‌ بنگر و به‌ آنچه‌ كردی‌ اعتراف‌ نما ای‌ شتر تیزرو كه‌ در راههای‌ خود می‌دوی‌!24مثل‌ گورخر هستی‌ كه‌ به‌ بیابان‌ عادت‌ داشته‌، در شهوت‌ دل‌ خود باد را بو می‌كشد. كیست‌ كه‌ از شهوتش‌ او را برگرداند؟ آنانی‌ كه‌ او را می‌طلبند خسته‌ نخواهند شد و او را در ماهش‌ خواهند یافت‌.25پای‌ خود را از برهنگی‌ و گلوی‌ خویش‌ را از تشنگی‌ باز دار. اما گفتی‌ نی‌ امید نیست‌ زیرا كه‌ غریبان‌ را دوست‌ داشتم‌ و از عقب‌ ایشان‌ خواهم‌ رفت‌.26مثل‌ دزدی‌ كه‌ چون‌ گرفتار شود خجل‌ گردد. همچنین‌ خاندان‌ اسرائیل‌ با پادشاهان‌ و سروران‌ و كاهنان‌ و انبیای‌ ایشان‌ خجل‌ خواهند شد.27كه‌ به‌ چوب‌ می‌گویند تو پدر من‌ هستی‌ و به‌ سنگ‌ كه‌ تو مرا زاییده‌ای‌ زیرا كه‌ پشت‌ به‌ من‌ دادند و نه‌ رو. اما در زمان‌ مصیبت‌ خود می‌گویند: برخیز و ما را نجات‌ ده‌.28پس‌ خدایان‌ تو كه‌ برای‌ خود ساختی‌ كجایند؟ ایشان‌ در زمان‌ مصیبتت‌ برخیزند و تو را نجات‌ دهند. زیرا كه‌ ای‌ یهودا خدایان‌ تو به‌ شماره‌ شهرهای‌ تو می‌باشند.»29خداوند می‌گوید: «چرا با من‌ مخاصمه‌ می‌نمایید جمیع‌ شما بر من‌ عاصی‌ شده‌اید.30پسران‌ شما را عبث‌ زده‌ام‌ زیرا كه‌ تأدیب‌ را نمی‌پذیرند. شمشیر شما مثل‌ شیر درنده‌ انبیای‌ شما را هلاك‌ كرده‌ است‌.31ای‌ شما كه‌ اهل‌ این‌ عصر می‌باشید كلام‌ خداوند را بفهمید! آیا من‌ برای‌ اسرائیل‌ مثل‌ بیابان‌ یا زمین‌ ظلمت‌ غلیظ‌ شده‌ام‌؟ پس‌ قوم‌ من‌ چرا می‌گویند كه‌ رؤسای‌ خود شده‌ایم‌ و بار دیگر نزد تو نخواهیم‌ آمد.32آیا دوشیزه‌ زیور خود را یا عروس‌ آرایش‌ خود را فراموش‌ كند؟ اما قوم‌ من‌ روزهای‌ بیشمار مرا فراموش‌ كرده‌اند.33چگونه‌ راه‌ خود را مهیا می‌سازی‌ تا محبت‌ را بطلبی‌؟ بنابراین‌ زنان‌ بد را نیز به‌ راههای‌ خود تعلیم‌ دادی‌.34در دامنهای‌ تو نیز خون‌ جان‌ فقیران‌ بی‌گناه‌ یافته‌ شد. آنها را در نقب‌ زدن‌ نیافتم‌ بلكه‌ بر جمیع‌ آنها.35و می‌گویی‌: چونكه‌ بی‌گناه‌ هستم‌، غضب‌ او از من‌ برگردانیده‌ خواهد شد. اینك‌ به‌ سبب‌ گفتنت‌ كه‌ گناه‌ نكرده‌ام‌، بر تو داوری‌ خواهم‌ نمود.36چرا اینقدر می‌شتابی‌ تا راه‌ خود را تبدیل‌ نمایی‌؟ چنانكه‌ از آشور خجل‌ شدی‌ همچنین‌ از مصر نیز خجل‌ خواهی‌ شد.37از این‌ نیز دستهای‌ خود را بر سرت‌ نهاده‌، بیرون‌ خواهی‌ آمد. چونكه‌ خداوند اعتماد تو را خوار شمرده‌ است‌ پس‌ از ایشان‌ كامیاب‌ نخواهی‌ شد.»

Chapter 3

1و می‌گوید: «اگر مرد، زن‌ خود را طلاق‌ دهد و او از وی‌ جدا شده‌، زن‌ مرد دیگری‌ بشود آیا بار دیگر به‌ آن‌ زن‌ رجوع‌ خواهد نمود؟ مگر آن‌ زمین‌ بسیار ملوّث‌ نخواهد شد؟ لیكن‌ خداوند می‌گوید: تو با یاران‌ بسیار زنا كردی‌ اما نزد من‌ رجوع‌ نما.2چشمان‌ خود را به‌ بلندیها برافراز و ببین‌ كه‌ كدام‌ جا است‌ كه‌ در آن‌ با تو همخواب‌ نشده‌اند. برای‌ ایشان‌ بسر راهها مثل‌ (زن‌) عرب‌ در بیابان‌ نشستی‌ و زمین‌ را به‌ زنا و بدرفتاری‌ خود ملوّث‌ ساختی‌.3پس‌ بارش‌ها بازداشته‌ شد و باران‌ بهاری‌ نیامد و تو را جبین‌ زن‌ زانیه‌ بوده‌، حیا را از خود دور كردی‌.4آیا از این‌ به‌ بعد مرا صدا نخواهی‌ زد كه‌ ای‌ پدر من‌، تو یار جوانی‌ من‌ بودی‌؟5آیا غضب‌ خود را تا به‌ ابد خواهد نمود و آن‌ را تا به‌ آخر نگاه‌ خواهد داشت‌؟ اینك‌ این‌ را گفتی‌ اما اعمال‌ بد را بجا آورده‌، كامیاب‌ شدی‌.»6و خداوند در ایام‌ یوشیا پادشاه‌ به‌ من‌ گفت‌: «آیا ملاحظه‌ كردی‌ كه‌ اسرائیل‌ مرتدّ چه‌ كرده‌ است‌؟ چگونه‌ به‌ فراز هر كوه‌ بلند و زیر هر درخت‌ سبز رفته‌ در آنجا زنا كرده‌ است‌؟7و بعد از آنكه‌ همه‌ این‌ كارها را كرده‌ بود من‌ گفتم‌ نزد من‌ رجوع‌ نما، اما رجوع‌ نكرد و خواهر خائن‌ او یهودا این‌ را بدید.8و من‌ دیدم‌ با آنكه‌ اسرائیل‌ مرتدّ زنا كرد و از همه‌ جهات‌ او را بیرون‌ كردم‌ و طلاق‌نامه‌ای‌ به‌ وی‌ دادم‌ لكن‌ خواهر خائن‌ او یهودا نترسید بلكه‌ او نیز رفته‌، مرتكب‌ زنا شد.9و واقع‌ شد كه‌ به‌ سبب‌ سهل‌انگاری‌ او در زناكاری‌اش‌ زمین‌ ملوّث‌ گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود.10و نیز خداوند می‌گوید: با وجود این‌ همه‌، خواهر خائن‌ او یهودا نزد من‌ با تمامی‌ دل‌ خود رجوع‌ نكرد بلكه‌ با ریاكاری‌.»11پس‌ خداوند مرا گفت‌: «اسرائیلِ مرتدّ خویشتن‌ را از یهودای‌ خائن‌ عادل‌تر نموده‌ است‌.12لهذا برو و این‌ سخنان‌ را بسوی‌ شمال‌ ندا كرده‌، بگو: خداوند می‌گوید: ای‌ اسرائیل‌ مرتدّ رجوع‌ نما! و بر تو غضب‌ نخواهم‌ نمود زیرا خداوند می‌گوید: من‌ رؤف‌ هستم‌ و تا به‌ ابد خشم‌ خود را نگاه‌ نخواهم‌ داشت‌.13فقط‌ به‌ گناهانت‌ اعتراف‌ نما كه‌ بر یهوه‌ خدای‌ خویش‌ عاصی‌ شدی‌ و راههای‌ خود را زیر هر درخت‌ سبز برای‌ بیگانگان‌ منشعب‌ ساختی‌. و خداوند می‌گوید كه‌ شما آواز مرا نشنیدید.14پس‌ خداوند می‌گوید: ای‌ پسران‌ مرتدّ رجوع‌ نمایید زیرا كه‌ من‌ شوهر شما هستم‌ و از شما یك‌ نفر از شهری‌ و دو نفر از قبیله‌ای‌ گرفته‌، شما را به‌ صهیون‌ خواهم‌ آورد.15و به‌ شما شبانان‌ موافق‌ دل‌ خود خواهم‌ داد كه‌ شما را به‌ معرفت‌ و حكمت‌ خواهند چرانید.16«و خداوند می‌گوید كه‌ چون‌ در زمین‌ افزوده‌ و بارور شوید در آن‌ ایام‌ بار دیگر تابوت‌ عهد یهوه‌ را به‌ زبان‌ نخواهند آورد و آن‌ به‌ خاطر ایشان‌ نخواهد آمد و آن‌ را ذكر نخواهند كرد و آن‌ را زیارت‌ نخواهند نمود و بار دیگر ساخته‌ نخواهد شد.17زیرا در آن‌ زمان‌ اورشلیم‌ را كرسی‌ یهوه‌ خواهند نامید و تمامی‌ امّت‌ها به‌ آنجا به‌ جهت‌ اسم‌ یهوه‌ به‌ اورشلیم‌ جمع‌ خواهند شد و ایشان‌ بار دیگر پیروی‌ سركشی‌ دلهای‌ شریر خود را نخواهند نمود.18و در آن‌ ایام‌ خاندان‌ یهودا با خاندان‌ اسرائیل‌ راه‌ خواهند رفت‌ و ایشان‌ از زمین‌ شمال‌ به‌ آن‌ زمینی‌ كه‌ نصیب‌ پدران‌ ایشان‌ ساختم‌ با هم‌ خواهند آمد.19و گفتم‌ كه‌ من‌ تو را چگونه‌ در میان‌ پسران‌ قرار دهم‌ و زمین‌ مرغوب‌ و میراث‌ زیباترین‌ امّت‌ها را به‌ تو دهم‌؟ پس‌ گفتم‌ كه‌ مرا پدر خواهی‌ خواند و از من‌ دیگر مرتدّ نخواهی‌ شد.20خداوند می‌گوید: هر آینه‌ مثل‌ زنی‌ كه‌ به‌ شوهر خود خیانت‌ ورزد، همچنین‌ شما ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ به‌ من‌ خیانت‌ ورزیدید.21آواز گریه‌ و تضرّعات‌ بنی‌اسرائیل‌ از بلندیها شنیده‌ می‌شود زیرا كه‌ راههای‌ خود را منحرف‌ ساخته‌ و یهوه‌ خدای‌ خود را فراموش‌ كرده‌اند.22ای‌ فرزندان‌ مرتدّ بازگشت‌ نمایید و من‌ ارتدادهای‌ شما را شفا خواهم‌ داد.» (و می‌گویند): «اینك‌ نزد تو می‌آییم‌ زیرا كه‌ تو یهوه‌ خدای‌ ما هستی‌.23به‌ درستی‌ كه‌ ازدحام‌ كوهها از تلّها باطل‌ می‌باشد. زیرا به‌ درستی‌ كه‌ نجات‌ اسرائیل‌ در یهوه‌ خدای‌ ما است‌.24خجالت‌ مشقّت‌ پدران‌ ما، یعنی‌ رمه‌ وگله‌ و پسران‌ و دختران‌ ایشان‌ را از طفولیت‌ ما تلف‌ كرده‌ است‌.25در خجالت‌ خود می‌خوابیم‌ و رسوایی‌ ما، ما را می‌پوشاند زیرا كه‌ هم‌ ما و هم‌ پدران‌ ما از طفولیت‌ خود تا امروز به‌ یهوه‌ خدای‌ خویش‌ گناه‌ ورزیده‌ و آواز یهوه‌ خدای‌ خویش‌ را نشنیده‌ایم‌.»

Chapter 4

1خداوند می‌گوید: «ای‌ اسرائیل‌ اگر بازگشت‌ نمایی‌، اگر نزد من‌ بازگشت‌ نمایی‌ و اگر رجاسات‌ خود را از خود دور نمایی‌ پراكنده‌ نخواهی‌ شد.2و به‌ راستی‌ و انصاف‌ و عدالت‌ به‌ حیات‌ یهوه‌ قسم‌ خواهی‌ خورد و امّت‌ها خویشتن‌ را به‌ او مبارك‌ خواهند خواند و به‌ وی‌ فخر خواهند كرد.»3زیرا خداوند به‌ مردان‌ یهودا و اورشلیم‌ چنین‌ می‌گوید: «زمینهای‌ خود را شیار كنید و در میان‌ خارها مكارید.4ای‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ خویشتن‌ را برای‌ خداوند مختون‌ سازید و غلفه‌ دلهای‌ خود را دور كنید مبادا حدّت‌ خشم‌ من‌ به‌ سبب‌ بدی‌ اعمال‌ شما مثل‌ آتش‌ صادر شده‌، افروخته‌ گردد و كسی‌ آن‌ را خاموش‌ نتواند كرد.5در یهودا اخبار نمایید و در اورشلیم‌ اعلان‌ نموده‌، بگویید و در زمین‌ كَرِنّا بنوازید و به‌ آواز بلند ندا كرده‌، بگویید كه‌ جمع‌ شوید تا به‌ شهرهای‌ حصاردار داخل‌ شویم‌.6عَلَمی‌ بسوی‌ صهیون‌ برافرازید و برای‌ پناه‌ فرار كرده‌، توقّف‌ منمایید زیرا كه‌ من‌ بلایی‌ و شكستی‌ عظیم‌ از طرف‌ شمال‌ می‌آورم‌.7شیری‌ از بیشه‌ خود برآمده‌ و هلاك‌كننده‌ امّت‌ها حركت‌ كرده‌، ازمكان‌ خویش‌ درآمده‌ است‌ تا زمین‌ تو را ویران‌ سازد و شهرهایت‌ خراب‌ شده‌، غیرمسكون‌ گردد.8از این‌ جهت‌ پلاس‌ پوشیده‌، ماتم‌ گیرید و ولوله‌ كنید زیرا كه‌ حدّت‌ خشم‌ خداوند از ما برنگشته‌ است‌.9و خداوند می‌گوید كه‌ در آن‌ روز دل‌ پادشاه‌ و دل‌ سروران‌ شكسته‌ خواهد شد و كاهنان‌ متحیر و انبیا مشوّش‌ خواهند گردید.»10پس‌ گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌! به‌ تحقیق‌ این‌ قوم‌ و اورشلیم‌ را بسیار فریب‌ دادی‌ زیرا گفتی‌ شما را سلامتی‌ خواهد بود و حال‌ آنكه‌ شمشیر به‌ جان‌ رسیده‌ است‌.»11در آن‌ زمان‌ به‌ این‌ قوم‌ و به‌ اورشلیم‌ گفته‌ خواهد شد كه‌ باد سموم‌ از بلندیهای‌ بیابان‌ بسوی‌ دختر قوم‌ من‌ خواهد وزید نه‌ برای‌ افشاندن‌ و پاك‌ كردن‌ خرمن‌.12باد شدید از اینها برای‌ من‌ خواهد وزید و من‌ نیز الا´ن‌ بر ایشان‌ داوری‌ها خواهم‌ فرمود.13اینك‌ او مثل‌ ابر می‌آید و ارابه‌های‌ او مثل‌ گردباد و اسبهای‌ او از عقاب‌ تیزروترند. وای‌ بر ما زیرا كه‌ غارت‌ شده‌ایم‌.14ای‌ اورشلیم‌ دل‌ خود را از شرارت‌ شست‌وشو كن‌ تا نجات‌ یابی‌! تا به‌ كی‌ خیالات‌ فاسد تو در دلت‌ بماند؟15زیرا آوازی‌ از دان‌ اخبار می‌نماید و از كوهستان‌ افرایم‌ به‌ مصیبتی‌ اعلان‌ می‌كند.16امّت‌ها را اطّلاع‌ دهید، هان‌ به‌ ضدّ اورشلیم‌ اعلان‌ كنید كه‌ محاصره‌كنندگان‌ از ولایت‌ بعید می‌آیند و به‌ آواز خود به‌ ضدّ شهرهای‌ یهودا ندا می‌كنند.17خداوند می‌گوید كه‌ مثل‌ دیده‌بانان‌ مزرعه‌ او را احاطه‌ می‌كنند چونكه‌ بر من‌ فتنه‌ انگیخته‌ است‌.18راه‌ تو و اعمال‌ تو این‌ چیزها را بر تو وارد آورده‌ است‌. این‌ شرارت‌ تو به‌ حدّی‌تلخ‌ است‌ كه‌ به‌ دلت‌ رسیده‌ است‌.19احشای‌ من‌ احشای‌ من‌، پرده‌های‌ دل‌ من‌ از درد سفته‌ شد و قلب‌ من‌ در اندرونم‌ مشوّش‌ گردیده‌، ساكت‌ نتوانم‌ شد چونكه‌ تو ای‌ جان‌ من‌ آواز كَرِنّا و نعره‌ جنگ‌ را شنیده‌ای‌.20شكستگی‌ بر شكستگی‌ اعلان‌ شده‌ زیرا كه‌ تمام‌ زمین‌ غارت‌ شده‌ است‌ و خیمه‌های‌ من‌ بغتةً و پرده‌هایم‌ ناگهان‌ به‌ تاراج‌ رفته‌ است‌.21تا به‌ كی‌ عَلَم‌ را ببینم‌ و آواز كَرِنّا را بشنوم‌؟22چونكه‌ قوم‌ من‌ احمقند و مرا نمی‌شناسند و ایشان‌، پسران‌ ابله‌ هستند و هیچ‌ فهم‌ ندارند. برای‌ بدی‌ كردن‌ ماهرند لیكن‌ به‌ جهت‌ نیكوكاری‌ هیچ‌ فهم‌ ندارند.23بسوی‌ زمین‌ نظر انداختم‌ و اینك‌ تهی‌ و ویران‌ بود و بسوی‌ آسمان‌ و هیچ‌ نور نداشت‌.24بسوی‌ كوهها نظر انداختم‌ و اینك‌ متزلزل‌ بود و تمام‌ تلّها از جا متحرّك‌ می‌شد.25نظر كردم‌ و اینك‌ آدمی‌ نبود و تمامی‌ مرغان‌ هوا فرار كرده‌ بودند.26نظر كردم‌ و اینك‌ بوستانها بیابان‌ گردیده‌ و همه‌ شهرها از حضور خداوند و از حدّت‌ خشم‌ وی‌ خراب‌ شده‌ بود.27زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: «تمامی‌ زمین‌ خراب‌ خواهد شد لیكن‌ آن‌ را بالكلّ فانی‌ نخواهم‌ ساخت‌.28از این‌ سبب‌ جهان‌ ماتم‌ خواهد گرفت‌ و آسمان‌ از بالا سیاه‌ خواهد شد زیرا كه‌ این‌ را گفتم‌ و اراده‌ نمودم‌ و پشیمان‌ نخواهم‌ شد و از آن‌ بازگشت‌ نخواهم‌ نمود.»29از آواز سواران‌ و تیراندازان‌ تمام‌ اهل‌ شهر فرار می‌كنند و به‌ جنگلها داخل‌ می‌شوند و بر صخره‌ها برمی‌آیند و تمامی‌ شهرها ترك‌ شده‌، احدی‌ در آنها ساكن‌ نمی‌شود.30و تو حینی‌ كه‌ غارت‌ شوی‌ چه‌ خواهی‌ كرد؟ اگر چه‌ خویشتن‌ را به‌ قرمز ملبّس‌ سازی‌ و به‌ زیورهای‌ طلا بیارایی‌ و چشمان‌ خودرا از سرمه‌ جلا دهی‌ لیكن‌ خود را عبث‌ زیبایی‌ داده‌ای‌ چونكه‌ یاران‌ تو تو را خوار شمرده‌، قصد جان‌ تو دارند.31زیرا كه‌ آوازی‌ شنیدم‌ مثل‌ آواز زنی‌ كه‌ درد زه‌ دارد و تنگی‌ مثل‌ زنی‌ كه‌ نخست ‌زاده‌ خویش‌ را بزاید یعنی‌ آواز دختر صهیون‌ را كه‌ آه‌ می‌كشد و دستهای‌ خود را دراز كرده‌، می‌گوید: وای‌ بر من‌ زیرا كه‌ جان‌ من‌ به‌ سبب‌ قاتلان‌ بیهوش‌ شده‌ است‌.

Chapter 5

1«در كوچه‌های‌ اورشلیم‌ گردش‌ كرده‌،ببینید و بفهمید و در چهارسوهایش‌ تفتیش‌ نمایید كه‌ آیا كسی‌ را كه‌ به‌ انصاف‌ عمل‌ نماید و طالب‌ راستی‌ باشد توانید یافت‌ تا من‌ آن‌ را بیامرزم‌؟2و اگر چه‌ بگویند: قسم‌ به‌ حیات‌ یهوه‌، لیكن‌ به‌ دروغ‌ قسم‌ می‌خورند.»3ای‌ خداوند آیا چشمان‌ تو براستی‌ نگران‌ نیست‌؟ ایشان‌ را زدی‌ اما محزون‌ نشدند. و ایشان‌ را تلف‌ نمودی‌ اما نخواستند تأدیب‌ را بپذیرند. رویهای‌ خود را از صخره‌ سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت‌ نمایند.4و من‌ گفتم‌: «به‌ درستی‌ كه‌ اینان‌ فقیرند و جاهل‌ هستند كه‌ راه‌ خداوند و احكام‌ خدای‌ خود را نمی‌دانند.5پس‌ نزد بزرگان‌ می‌روم‌ و با ایشان‌ تكلّم‌ خواهم‌ نمود زیرا كه‌ ایشان‌ طریق‌ خداوند و احكام‌ خدای‌ خود را می‌دانند.» لیكن‌ ایشان‌ متّفقاً یوغ‌ را شكسته‌ و بندها را گسیخته‌اند.6از این‌ جهت‌ شیری‌ از جنگل‌ ایشان‌ را خواهد كشت‌ و گرگ‌ بیابان‌ ایشان‌ را تاراج‌ خواهد كرد و پلنگ‌ بر شهرهای‌ ایشان‌ در كمین‌ خواهد نشست‌ و هر كه‌ از آنها بیرون‌ رود دریده‌ خواهد شد، زیرا كه‌ تقصیرهای‌ ایشان‌ بسیار و ارتدادهای‌ ایشان‌ عظیم‌است‌.7«چگونه‌ تو را برای‌ این‌ بیامرزم‌ كه‌ پسرانت‌ مرا ترك‌ كردند و به‌ آنچه‌ خدا نیست‌ قسم‌ خوردند و چون‌ من‌ ایشان‌ را سیر نمودم‌ مرتكب‌ زنا شدند و در خانه‌های‌ فاحشه‌ها ازدحام‌ نمودند.8مثل‌ اسبان‌ پرورده‌ شده‌ مست‌ شدند كه‌ هر یكی‌ از ایشان‌ برای‌ زن‌ همسایه‌ خود شیهه‌ می‌زند.»9و خداوند می‌گوید: «آیا به‌ سبب‌ این‌ كارها عقوبت‌ نخواهم‌ رسانید و آیا جان‌ من‌ از چنین‌ طایفه‌ای‌ انتقام‌ نخواهد كشید؟»10بر حصارهایش‌ برآیید و آنها را خراب‌ كنید اما بالكلّ هلاك‌ مكنید و شاخه‌هایش‌ را قطع‌ نمایید زیرا كه‌ از آن‌ خداوند نیستند.11خداوند می‌گوید: «هر آینه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ و خاندان‌ یهودا به‌ من‌ به‌ شدت‌ خیانت‌ ورزیده‌اند.»12خداوند را انكار نموده‌، می‌گویند كه‌ او نیست‌ و بلا به‌ ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط‌ را نخواهیم‌ دید.13و انبیا باد می‌شوند و كلام‌ در ایشان‌ نیست‌ پس‌ به‌ ایشان‌ چنین‌ واقع‌ خواهد شد.14بنابراین‌ یهوه‌ خدای‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ این‌ كلام‌ را گفتید همانا من‌ كلام‌ خود را در دهان‌ تو آتش‌ و این‌ قوم‌ را هیزم‌ خواهم‌ ساخت‌ و ایشان‌ را خواهد سوزانید.»15خداوند می‌گوید: «ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌، اینك‌ من‌ امّتی‌ را از دور بر شما خواهم‌ آورد. امّتی‌ كه‌ زورآورند و امّتی‌ كه‌ قدیمند و امّتی‌ كه‌ زبان‌ ایشان‌ را نمی‌دانی‌ و گفتار ایشان‌ را نمی‌فهمی‌.16تركش‌ ایشان‌ قبر گشاده‌ است‌ و جمیع‌ ایشان‌ جبّارند.17و خرمن‌ و نان‌ تو را كه‌ پسران‌ و دخترانت‌ آن‌ رامی‌باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان‌ و گاوان‌ تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای‌ تو را خواهند خورد و شهرهای‌ حصاردار تو را كه‌ به‌ آنها توكّل‌ می‌نمایی‌ با شمشیر هلاك‌ خواهند ساخت‌.»18لیكن‌ خداوند می‌گوید: «در آن‌ روزها نیز شما را بالكّل‌ هلاك‌ نخواهم‌ ساخت.19و چون‌ شما گویید كه‌ یهوه‌ خدای‌ ما چرا تمامی‌ این‌ بلاها را بر ما وارد آورده‌ است‌، آنگاه‌ تو به‌ ایشان‌ بگو از این‌ جهت‌ كه‌ مرا ترك‌ كردید و خدایان‌ غیر را در زمین‌ خویش‌ عبادت‌ نمودید. پس‌ غریبان‌ را در زمینی‌ كه‌ از آن‌ شما نباشد بندگی‌ خواهید نمود.20«این‌ را به‌ خاندان‌ یعقوب‌ اخبار نمایید و به‌ یهودا اعلان‌ كرده‌، گویید21كه‌ ای‌ قوم‌ جاهل‌ و بی‌فهم‌ كه‌ چشم‌ دارید اما نمی‌بینید و گوش‌ دارید اما نمی‌شنوید این‌ را بشنوید.22خداوند می‌گوید آیا از من‌ نمی‌ترسید و آیا از حضور من‌ نمی‌لرزید كه‌ ریگ‌ را به‌ قانون‌ جاودانی‌، حدّ دریا گذاشته‌ام‌ كه‌ از آن‌ نتواند گذشت‌ و اگر چه‌ امواجش‌ متلاطم‌ شود غالب‌ نخواهد آمد و هر چند شورش‌ نماید اما از آن‌ تجاوز نمی‌تواند كرد؟23اما این‌ قوم‌، دل‌ فتنه‌انگیز و متمرّد دارند. ایشان‌ فتنه‌ انگیخته‌ و رفته‌اند.24و در دلهای‌ خود نمی‌گویند كه‌ از یهوه‌ خدای‌ خود بترسیم‌ كه‌ باران‌ اول‌ و آخر را در موسمش‌ می‌بخشد و هفته‌های‌ معین‌ حصاد را به‌ جهت‌ ما نگاه‌ می‌دارد.25خطایای‌ شما این‌ چیزها را دور كرده‌ و گناهان‌ شما نیكویی‌ را از شما منع‌ نموده‌ است‌.26زیرا در میان‌ قوم‌ من‌ شریران‌ پیدا شده‌اند كه‌ مثل‌ كمین‌ نشستن‌ صیادان‌ در كمین‌ می‌نشینند. دامهاگسترانیده‌، مردم‌ را صید می‌كنند.27مثل‌ قفسی‌ كه‌ پر از پرندگان‌ باشد، همچنین‌ خانه‌های‌ ایشان‌ پر از فریب‌ است‌ و از این‌ جهت‌ بزرگ‌ و دولتمند شده‌اند.28فربه‌ و درخشنده‌ می‌شوند و در اعمال‌ زشت‌ هم‌ از حدّ تجاوز می‌كنند. دعوی‌ یعنی‌ دعوی‌ یتیمان‌ را فیصل‌ نمی‌دهند و با وجود آن‌ كامیاب‌ می‌شوند و فقیران‌ را دادرسی‌ نمی‌كنند.29و خداوند می‌گوید: آیا به‌ سبب‌ این‌ كارها عقوبت‌ نخواهم‌ رسانید و آیا جان‌ من‌ از چنین‌ طایفه‌ای‌ انتقام‌ نخواهد كشید؟»30امری‌ عجیب‌ و هولناك‌ در زمین‌ واقع‌ شده‌ است‌.31انبیا به‌ دروغ‌ نبوّت‌ می‌كنند و كاهنان‌ به‌ واسطه‌ ایشان‌ حكمرانی‌ می‌نمایند و قوم‌ من‌ این‌ حالت‌ را دوست‌ می‌دارند و شما در آخر این‌ چه‌ خواهید كرد؟»

Chapter 6

1ای‌ بنی‌بنیامین‌ از اورشلیم‌ فرار كنید و كَرِنّا را در تقوع‌ بنوازید و علامتی‌ بر بیت‌ هكّاریم‌ برافرازید زیرا كه‌ بلایی‌ از طرف‌ شمال‌ و شكست‌ عظیمی‌ رو خواهد داد.2و من‌ آن‌ دختر جمیل‌ و لطیف‌ یعنی‌ دختر صهیون‌ را منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.3و شبانان‌ با گله‌های‌ خویش‌ نزد وی‌ خواهند آمد و خیمه‌های‌ خود را گرداگرد او برپا نموده‌، هر یك‌ در جای‌ خود خواهند چرانید.4با او جنگ‌ را مهیا سازید و برخاسته‌، در وقت‌ ظهر برآییم‌. وای‌ بر ما زیرا كه‌ روز رو به‌ زوال‌ نهاده‌ است‌ و سایه‌های‌ عصر دراز می‌شود.5برخیزید! و در شب‌ برآییم‌ تا قصرهایش‌ را منهدم‌ سازیم‌.6زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌می‌فرماید: «درختان‌ را قطع‌ نموده‌، مقابل‌ اورشلیم‌ سنگر برپا نمایید. زیرا این‌ است‌ شهری‌ كه‌ سزاوار عقوبت‌ است‌ چونكه‌ اندرونش‌ تماماً ظلم‌ است‌.7مثل‌ چشمه‌ای‌ كه‌ آب‌ خود را می‌جوشاند همچنان‌ او شرارت‌ خویش‌ را می‌جوشاند. ظلم‌ و تاراج‌ در اندرونش‌ شنیده‌ می‌شود و بیماریها و جراحات‌ دایماً در نظر من‌ است‌.8ای‌ اورشلیم‌، تأدیب‌ را بپذیر مبادا جان‌ من‌ از تو بیزار شود و تو را ویران‌ و زمین‌ غیرمسكون‌ گردانم‌.»9یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ «بقیه‌ اسرائیل‌ را مثل‌ مو خوشه‌چینی‌ خواهند كرد پس‌ مثل‌ كسی‌ كه‌ انگور می‌چیند دست‌ خود را بر شاخه‌هایش‌ برگردان‌.»10كیستند كه‌ به‌ ایشان‌ تكلّم‌ نموده‌، شهادت‌ دهم‌ تا بشنوند. هان‌ گوش‌ ایشان‌ نامختون‌ است‌ كه‌ نتوانند شنید. اینك‌ كلام‌ خداوند برای‌ ایشان‌ عار گردیده‌ است‌ و در آن‌ رغبت‌ ندارند.11و من‌ از حدّت‌ خشم‌ خداوند پُر شده‌ام‌ و از خودداری‌ خسته‌ گردیده‌ام‌ پس‌ آن‌ را در كوچه‌ها بر اطفال‌ و بر مجلس‌ جوانان‌ با هم‌ بریز. زیرا كه‌ شوهر و زن‌ هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ‌ با دیرینه‌ روز.12و خانه‌ها و مزرعه‌ها و زنان‌ ایشان‌ با هم‌ از آن‌ دیگران‌ خواهند شد زیرا خداوند می‌گوید كه‌ «دست‌ خود را به‌ ضدّ ساكنان‌ این‌ زمین‌ دراز خواهم‌ كرد.13چونكه‌ جمیع‌ ایشان‌ چه‌ خُرد و چه‌ بزرگ‌، پر از طمع‌ شده‌اند و همگی‌ ایشان‌ چه‌ نبی‌ و چه‌ كاهن‌، فریب‌ را بعمل‌ می‌آورند.14و جراحت‌ قوم‌ مرا اندك‌ شفایی‌ دادند، چونكه‌ می‌گویند سلامتی‌ است‌، سلامتی‌ است‌ با آنكه‌ سلامتی‌ نیست‌.»15آیا چون‌ مرتكب‌ رجاسات‌شدند خجل‌ گردیدند؟ نی‌ ابداً خجل‌ نشدند بلكه‌ حیا را احساس‌ ننمودند. بنابراین‌ خداوند می‌گوید كه‌ «در میان‌ افتادگان‌ خواهند افتاد و حینی‌ كه‌ من‌ به‌ ایشان‌ عقوبت‌ رسانم‌ خواهند لغزید.»16خداوند چنین‌ می‌گوید: «بر طریق‌ها بایستید و ملاحظه‌ نمایید و درباره‌ طریق‌های‌ قدیم‌ سؤآل‌ نمایید كه‌ طریق‌ نیكو كدام‌ است‌ تا در آن‌ سلوك‌ نموده‌، برای‌ جان‌ خود راحت‌ بیابید، لیكن‌ ایشان‌ جواب‌ دادند كه‌ در آن‌ سلوك‌ نخواهیم‌ كرد.17و من‌ پاسبانان‌ بر شما گماشتم‌ (كه‌ می‌گفتند): به‌ آواز كَرِنّا گوش‌ دهید، اما ایشان‌ گفتند گوش‌ نخواهیم‌ داد.18پس‌ ای‌ امّت‌ها بشنوید و ای‌ جماعت‌ آنچه‌ را كه‌ در میان‌ ایشان‌ است‌ بدانید!19ای‌ زمین‌ بشنو اینك‌ من‌ بلایی‌ بر این‌ قوم‌ می‌آورم‌ كه‌ ثمره‌ خیالات‌ ایشان‌ خواهد بود زیرا كه‌ به‌ كلام‌ من‌ گوش‌ ندادند و شریعت‌ مرا نیز ترك‌ نمودند.20چه‌ فایده‌ دارد كه‌ بخور از سبا و قَصب‌الذّریره‌ از زمین‌ بعید برای‌ من‌ آورده‌ می‌شود. قربانی‌های‌ سوختنی‌ شما مقبول‌ نیست‌ و ذبایح‌ شما پسندیده‌ من‌ نی‌.»21بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ پیش‌ روی‌ این‌ قوم‌ سنگهای‌ لغزش‌دهنده‌ خواهم‌ نهاد و پدران‌ و پسران‌ با هم‌ از آنها لغزش‌ خواهند خورد و ساكن‌ زمین‌ با همسایه‌اش‌ هلاك‌ خواهند شد.»22خداوند چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ قومی‌ از زمین‌ شمال‌ می‌آورم‌ و امّتی‌ عظیم‌ از اقصای‌ زمین‌ خواهند برخاست‌.23و كمان‌ و نیزه‌ خواهند گرفت‌. ایشان‌ مردان‌ ستمكیش‌ می‌باشند كه‌ ترحّم‌ ندارند. به‌ آواز خود مثل‌ دریا شورش‌ خواهند نمود و بر اسبان‌ سوار شده‌، مثل‌ مردان‌ جنگی‌ به‌ضدّ تو ای‌ دختر صهیون‌ صف‌آرایی‌ خواهند كرد.»24آوازه‌ این‌ را شنیدیم‌ و دستهای‌ ما سُست‌ گردید. تنگی‌ و درد مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید ما را در گرفته‌ است‌.25به‌ صحرا بیرون‌ مشوید و به‌ راه‌ مروید زیرا كه‌ شمشیر دشمنان‌ و خوف‌ از هر طرف‌ است‌.26ای‌ دختر قوم‌ من‌ پلاس‌ بپوش‌ و خویشتن‌ را در خاكستر بغلطان‌. ماتم‌ پسر یگانه‌ و نوحه‌گری تلخ‌ برای‌ خود بكن‌ زیرا كه‌ تاراج‌كننده‌ ناگهان‌ بر ما می‌آید.27تو را در میان‌ قوم‌ خود امتحان‌كننده‌ و قلعه‌ قرار دادم‌ تا راههای‌ ایشان‌ را بفهمی‌ و امتحان‌ كنی‌.28همه‌ ایشان‌ سخت‌ متمرّد شده‌اند و برای‌ نمّامی‌ كردن‌ گردش‌ می‌كنند. برنج‌ و آهن‌ می‌باشند و جمیع‌ ایشان‌ فساد كننده‌اند.29دَم‌ پر زور می‌دمد و سُرب‌ در آتش‌ فانی‌ می‌گردد و قالگر عبث‌ قال‌ می‌گذارد زیرا كه‌ شریران‌ جدا نمی‌شوند.30نقره‌ ترك‌ شده‌ نامیده‌ می‌شوند زیرا خداوند ایشان‌ را ترك‌ كرده‌ است‌.

Chapter 7

1كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند به‌ ارمیا نازل‌شده‌، گفت‌:2«به‌ دروازه‌ خانه‌ خداوند بایست‌ و این‌ كلام‌ را در آنجا ندا كرده‌، بگو: ای‌ تمامی‌ یهودا كه‌ به‌ این‌ دروازه‌ها داخل‌ شده‌، خداوند را سجده‌ می‌نمایید كلام‌ خداوند را بشنوید.3یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: طریق‌ها و اعمال‌ خود را اصلاح‌ كنید و من‌ شما را در این‌ مكان‌ ساكن‌ خواهم‌ گردانید.4به‌ سخنان‌ دروغ‌ توكّل‌ منمایید و مگویید كه‌ هیكل‌ یهوه‌، هیكل‌ یهوه‌، هیكل‌ یهوه‌ این‌ است‌.5زیرا اگر به‌ تحقیق‌ طریق‌ها و اعمال‌ خود را اصلاح‌ كنید و انصاف‌ را در میان‌ یكدیگر بعمل‌ آورید،6و بر غریبان‌ و یتیمان‌ و بیوه‌زنان‌ ظلم‌ ننمایید و خون‌ بی‌گناهان‌ را در این‌ مكان‌ نریزید و خدایان‌ غیر را به‌ جهت‌ ضرر خویش‌ پیروی‌ ننمایید،7آنگاه‌ شما را در این‌ مكان‌ در زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ شما از ازل‌ تا به‌ ابد داده‌ام‌ ساكن‌ خواهم‌ گردانید.8اینك‌ شما به‌ سخنان‌ دروغی‌ كه‌ منفعت‌ ندارد توكّل‌ می‌نمایید.9آیا مرتكب‌ دزدی‌ و زنا و قتل‌ نمی‌شوید و به‌ دروغ‌ قسم‌ نمی‌خورید و برای‌ بَعل‌ بخور نمی‌سوزانید؟ و آیا خدایان‌ غیر را كه‌ نمی‌شناسید پیروی‌ نمی‌نمایید؟10و داخل‌ شده‌، به‌ حضور من‌ در این‌ خانه‌ای‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ مسمّی‌ است‌ می‌ایستید و می‌گویید كه‌ به‌ گردن‌ تمام‌ این‌ رجاسات‌ سپرده‌ شده‌ایم‌.11آیا این‌ خانه‌ای‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ مسمّی‌ است‌ در نظر شما مغاره‌ دزدان‌ شده‌ است‌؟ و خداوند می‌گوید: اینك‌ من‌ نیز این‌ را دیده‌ام.12لكن‌ به‌ مكان‌ من‌ كه‌ در شیلو بود و نام‌ خود را اول‌ در آنجا قرار داده‌ بودم‌ بروید و آنچه‌ را كه‌ به‌ سبب‌ شرارت‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ به‌ آنجا كرده‌ام‌ ملاحظه‌ نمایید.13پس‌ حال‌ خداوند می‌گوید: از آنرو كه‌ تمام‌ این‌ اعمال‌ را بجا آوردید با آنكه‌ من‌ صبح‌ زود برخاسته‌، به‌ شما تكّلم‌ نموده‌، سخن‌ راندم‌ اما نشنیدید و شما را خواندم‌ اما جواب‌ ندادید.14از این‌ جهت‌ به‌ این‌ خانه‌ای‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ مسمّی‌ است‌ و شما به‌ آن‌ توكّل‌ دارید و به‌ مكانی‌ كه‌ به‌ شما و به‌ پدران‌ شما دادم‌ به‌ نوعی‌ كه‌ به‌ شیلو عمل‌ نمودم‌ عمل‌ خواهم‌ كرد.15و شما را از حضور خود خواهم‌ راند به‌ نوعی‌ كه‌ جمیع‌ برادران‌ شمایعنی‌ تمام‌ ذریت‌ افرایم‌ را راندم‌.16پس‌ تو برای‌ این‌ قوم‌ دعا مكن‌ و به‌ جهت‌ ایشان‌ آواز تضرّع‌ و استغاثه‌ بلند منما و نزد من‌ شفاعت‌ مكن‌ زیرا كه‌ من‌ تو را اجابت‌ نخواهم‌ نمود.17آیا آنچه‌ را كه‌ ایشان‌ در شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ می‌كنند نمی‌بینی‌؟18پسران‌، هیزم‌ جمع‌ می‌كنند و پدران‌، آتش‌ می‌افروزند و زنان‌، خمیر می‌سرشند تا قرصها برای‌ ملكه‌ آسمان‌ بسازند و هدایای‌ ریختنی‌ برای‌ خدایان‌ غیر ریخته‌ مرا متغّیر سازند.19اما خداوند می‌گوید آیا مرا متغّیر می‌سازند؟ نی‌ بلكه‌ خویشتن‌ را تا رویهای‌ خود را رُسوا سازند.20بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ خشم‌ و غضب‌ من‌ بر این‌ مكان‌ برانسان‌ و بر بهایم‌ و بر درختان‌ صحرا و بر محصول‌ زمین‌ ریخته‌ خواهد شد و افروخته‌ شده‌، خاموش‌ نخواهد گردید.»21یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: «قربانی‌های‌ سوختنی خود را بر ذبایح‌ خویش‌ مزید كنید و گوشت‌ بخورید.22زیرا كه‌ به‌ پدران‌ شما سخن‌ نگفتم‌ و در روزی‌ كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌ آنها را درباره‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ امر نفرمودم‌.23بلكه‌ ایشان‌ را به‌ این‌ چیز امر فرموده‌، گفتم‌ كه‌ قول‌ مرا بشنوید ومن‌ خدای‌ شما خواهم‌ بود و شما قوم‌ من‌ خواهید بود و بهر طریقی‌ كه‌ به‌ شما حكم‌ نمایم‌ سلوك‌ نمایید تا برای‌ شما نیكو باشد.24اما ایشان‌ نشنیدند و گوش‌ خود را فرا نداشتند بلكه‌ برحسب‌ مشورتها و سركشی‌ دل‌ شریر خود رفتار نمودند و به‌ عقب‌ افتادند و پیش‌ نیامدند.25از روزی‌ كه‌ پدران‌ شما از زمین‌ مصر بیرون‌ آمدند تاامروز جمیع‌ بندگان‌ خود انبیا را نزد شما فرستادم‌ بلكه‌ هر روز صبح‌ زود برخاسته‌، ایشان‌ را ارسال‌ نمودم‌.26اما ایشان‌ نشنیدند و گوش‌ خود را فرا نداشتند بلكه‌ گردن‌ خویش‌ را سخت‌ نموده‌، از پدران‌ خود بدتر عمل‌ نمودند.27پس‌ تو تمامی‌ این‌ سخنان‌ را به‌ ایشان‌ بگو اما تو را نخواهند شنید و ایشان‌ را بخوان‌ اما ایشان‌ تو را جواب‌ نخواهند داد.28و به‌ ایشان‌ بگو: اینان‌ قومی‌ می‌باشند كه‌ قول‌ یهوه‌ خدای‌ خویش‌ را نمی‌شنوند و تأدیب‌ نمی‌پذیرند زیرا راستی‌ نابود گردیده‌ و از دهان‌ ایشان‌ قطع‌ شده‌ است‌.29(ای‌ اورشلیم‌) موی‌ خود را تراشیده‌، دور بینداز و بر بلندیها آواز نوحه‌ برافراز زیرا خداوند طبقه‌ مغضوب‌ خود را ردّ و ترك‌ نموده‌ است‌.30«چونكه‌ خداوند می‌گوید بنی‌یهودا آنچه‌ را كه‌ در نظر من‌ ناپسند است‌ بعمل‌ آوردند و رجاسات‌ خویش‌ را در خانه‌ای‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ مسمّی‌ است‌ برپانموده‌، آن‌ را نجس‌ ساختند.31و مكان‌های‌ بلند خود را در توفت‌ كه‌ در وادی‌ ابن‌ حنّوم‌ است‌ بنا نمودند تا پسران‌ و دختران‌ خویش‌ را در آتش‌ بسوزانند كه‌ من‌ اینكار را امر نفرموده‌ بودم‌ و بخاطر خویش‌ نیاورده‌.32بنابراین‌ خداوند می‌گوید: اینك‌ روزها می‌آید كه‌ آن‌ بار دیگر به‌ توفت‌ و وادی‌ ابن‌ حنّوم‌ مسمّی‌ نخواهد شد بلكه‌ به‌ وادی‌ قتل‌ و در توفت‌ دفن‌ خواهند كرد تا جایی‌ باقی‌ نماند.33و لاشهای‌ این‌ قوم‌ خوراك‌ مرغان‌ هوا و جانوران‌ زمین‌ خواهد بود وكسی‌ آنها را نخواهد ترسانید.34و از شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ آواز شادمانی‌ و آواز خوشی‌ و صدای‌ داماد و صدای‌ عروس‌ را نابود خواهم‌ ساخت‌ زیرا كه‌ آن‌ زمین‌ ویران‌ خواهد شد.»

Chapter 8

1خداوند می‌گوید كه‌ «در آن‌ زمان‌ استخوانهای‌ پادشاهان‌ یهودا و استخوانهای‌ سرورانش‌ و استخوانهای‌ كَهَنه‌ و استخوانهای‌ انبیا و استخوانهای‌ سكنه‌ اورشلیم‌ را از قبرهای‌ ایشان‌ بیرون‌ خواهند آورد.2و آنها را پیش‌ آفتاب‌ و ماه‌ و تمامی‌ لشكر آسمان‌ كه‌ آنها را دوست‌ داشته‌ و عبادت‌ كرده‌ و پیروی‌ نموده‌ و جستجو و سجده‌ كرده‌اند پهن‌ خواهند كرد و آنها را جمع‌ نخواهند نمود و دفن‌ نخواهند كرد بلكه‌ بر روی‌ زمین‌ سرگین‌ خواهد بود.3و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ تمامی‌ بقیه‌ این‌ قبیله‌ شریر كه‌ باقی‌ می‌مانند در هر مكانی‌ كه‌ باقی‌ مانده‌ باشند و من‌ ایشان‌ را بسوی‌ آن‌ رانده‌ باشم‌ مرگ‌ را بر حیات‌ ترجیح‌ خواهند داد.4«و ایشان‌ را بگو خداوند چنین‌ می‌فرماید: اگر كسی‌ بیفتد آیا نخواهد برخاست‌ و اگر كسی‌ مرتدّ شود آیا بازگشت‌ نخواهد نمود؟5پس‌ چرا این‌ قوم‌ اورشلیم‌ به‌ ارتداد دایمی‌ مرتدّ شده‌اند و به‌ فریب‌ متمسّك‌ شده‌، از بازگشت‌ نمودن‌ اِبا می‌نمایند؟6من‌ گوش‌ خود را فرا داشته‌، شنیدم‌ امّا براستی‌ تكلّم‌ ننمودند و كسی‌ از شرارت‌ خویش‌ توبه‌ نكرده‌ و نگفته‌ است‌ چه‌ كرده‌ام‌ بلكه‌ هر یك‌ مثل‌ اسبی‌ كه‌ به‌ جنگ‌ می‌دود به‌ راه‌ خود رجوع‌ می‌كند.7لقلق‌ نیز در هوا موسم‌ خود را می‌داند و فاخته‌ و پرستوك‌ و كلنك‌ زمان‌ آمدن‌خود را نگاه‌ می‌دارند لیكن‌ قوم‌ من‌ اَحكام‌ خداوند را نمی‌دانند.8چگونه‌ می‌گویید كه‌ ما حكیم‌ هستیم‌ و شریعت‌ خداوند با ما است‌. به‌ تحقیق‌ قلم‌ كاذب‌ كاتبان‌ به‌ دروغ‌ عمل‌ می‌نماید.9حكیمان‌ شرمنده‌ و مدهوش‌ و گرفتار شده‌اند. اینك‌ كلام‌ خداوند را ترك‌ نموده‌اند پس‌ چه‌ نوع‌ حكمتی‌ دارند.10بنابراین‌ زنان‌ ایشان‌ را به‌ دیگران‌ خواهم‌ داد و مزرعه‌های‌ ایشان‌ را به‌ مالكان‌ دیگر. زیرا كه‌ جمیع‌ ایشان‌ چه‌ خُرد و چه‌ بزرگ‌ پر از طمع‌ می‌باشند و همگی‌ ایشان‌ چه‌ نبی‌ و چه‌ كاهن‌ به‌ فریب‌ عمل‌ می‌نمایند.11و جراحات‌ قوم‌ مرا اندك‌ شفایی‌ داده‌اند چونكه‌ می‌گویند سلامتی‌ است‌، سلامتی‌ است‌، با آنكه‌ سلامتی‌ نیست‌.12آیا چون‌ مرتكب‌ رجاسات‌ شدند خجل‌ گردیدند؟ نی‌ ابداً خجل‌ نشدند بلكه‌ حیا را احساس‌ ننمودند بنابراین‌ خداوند می‌گوید: در میان‌ افتادگان‌ خواهند افتاد و حینی‌ كه‌ من‌ به‌ ایشان‌ عقوبت‌ رسانم‌ خواهند لغزید.»13خداوند می‌گوید: «ایشان‌ را بالكّل‌ تلف‌ خواهم‌ نمود كه‌ نه‌ انگور بر مو و نه‌ انجیر بر درخت‌ انجیر یافت‌ شود و برگها پژمرده‌ خواهد شد و آنچه‌ به‌ ایشان‌ بدهم‌ از ایشان‌ زایل‌ خواهد شد.»14پس‌ ما چرا می‌نشینیم‌؟ جمع‌ بشوید تا به‌ شهرهای‌ حصاردار داخل‌ شویم‌ و در آنها ساكت‌ باشیم‌. زیرا كه‌ یهوه‌ خدای‌ ما ما را ساكت‌ گردانیده‌ و آب‌ تلخ‌ به‌ ما نوشانیده‌ است‌ زانرو كه‌ به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌ایم‌.15برای‌ سلامتی‌ انتظار كشیدیم‌ امّا هیچ‌ خیر حاصل‌ نشد و برای‌ زمان‌ شفا و اینك‌ آشفتگی‌ پدید آمد.16صَهیلِ اسبان‌ او از دان‌ شنیده‌ شد و از صدای‌ شیهه‌ زورآورانش‌ تمامی‌زمین‌ متزلزل‌ گردید زیرا كه‌ آمده‌اند و زمین‌ و هر چه‌ در آن‌ است‌ و شهر و ساكنانش‌ را خورده‌اند.17زیرا خداوند می‌گوید: اینك‌ من‌ در میان‌ شما مارها و افعیها خواهم‌ فرستاد كه‌ آنها را افسون‌ نتوان‌ كرد و شما را خواهند گزید.»18كاش‌ كه‌ از غم‌ خود تسلی‌ می‌یافتم‌. دل‌ من‌ در اندرونم‌ ضعف‌ بهم‌ رسانیده‌ است‌.19اینك‌ آواز تضرّع‌ دختر قوم‌ من‌ از زمین‌ دور می‌آید كه‌ آیا خداوند در صهیون‌ نیست‌ و مگر پادشاهش‌ در آن‌ نیست‌؟ پس‌ چرا خشم‌ مرا به‌ بُتهای‌ خود و اباطیل‌ بیگانه‌ به‌ هیجان‌ آوردند؟20موسم‌ حصاد گذشت‌ و تابستان‌ تمام‌ شد و ما نجات‌ نیافتیم‌.21به‌ سبب‌ جراحت‌ دختر قوم‌ خود مجروح‌ شده‌ و ماتم‌ گرفته‌ام‌ و حیرت‌ مرا فرو گرفته‌ است‌.22آیا بَلَسان‌ در جلعاد نیست‌ و طبیبی‌ در آن‌ نی‌؟ پس‌ دختر قوم‌ من‌ چرا شفا نیافته‌ است‌؟

Chapter 9

1كاش‌ كه‌ سر من‌ آب‌ می‌بود و چشمانم‌چشمه‌ اشك‌. تا روز و شب‌ برای‌ كشتگان‌ دختر قوم‌ خود گریه‌ می‌كردم‌.2كاش‌ كه‌ در بیابان‌ منزل‌ مسافران‌ می‌داشتم‌ تا قوم‌ خود را ترك‌ كرده‌، از نزد ایشان‌ می‌رفتم‌ چونكه‌ همگی‌ ایشان‌ زناكار و جماعت‌ خیانت‌كارند.3زبان‌ خویش‌ را مثل‌ كمان‌ خود به‌ دروغ‌ می‌كشند. در زمین‌ قوی شده‌اند اما نه‌ برای‌ راستی‌ زیرا خداوند می‌گوید: «از شرارت‌ به‌ شرارت‌ ترقّی‌ می‌كنند و مرا نمی‌شناسند.»4هر یك‌ از همسایه‌ خویش‌ باحذر باشید و به‌ هیچ‌ برادر اعتماد منمایید زیرا هر برادر از پا درمی‌آورد و هر همسایه‌ به‌ نمّامی‌ گردش‌ می‌كند.5و هر كس‌ همسایه‌ خود را فریب‌ می‌دهد و ایشان‌ براستی‌ تكلّم‌ نمی‌نمایند و زبان‌خود را به‌ دروغگویی‌ آموخته‌اند و از كج‌رفتاری‌ خسته‌ شده‌اند.6خداوند می‌گوید كه‌ «مسكن‌ تو در میان‌ فریب‌ است‌ و از مكر خویش‌ نمی‌خواهند كه‌ مرا بشناسند.»7بنابراین‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ ایشان‌ را قال‌ گذاشته‌، امتحان‌ خواهم‌ نمود. زیرا به‌ خاطر دختر قوم‌ خود چه‌ توانم‌ كرد؟8زبان‌ ایشان‌ تیر مهلك‌ است‌ كه‌ به‌ فریب‌ سخن‌ می‌راند. به‌ زبان‌ خود با همسایه‌ خویش‌ سخنان‌ صلح‌آمیز می‌گویند، اما در دل‌ خـود بـرای‌ او كمین‌ می‌گذارند.»9پس‌ خداوند می‌گوید: «آیا به‌ سبب‌ این‌ چیزهـا ایشان‌ را عقوبت‌ نرسانم‌ و آیا جانم‌ از چنین‌ قومی‌ انتقام‌ نكشد؟»10برای‌ كوهها گریه‌ و نوحه‌گری‌ و برای‌ مرتعهای‌ بیابان‌ ماتم‌ برپا می‌كنم‌ زیرا كه‌ سوخته‌ شده‌ است‌ و احدی‌ از آنها گذر نمی‌كند و صدای‌ مواشی‌ شنیده‌ نمی‌شود. هم‌ مرغان‌ هوا و هم‌ بهایم‌ فرار كرده‌ و رفته‌اند.11و اورشلیم‌ را به‌ توده‌ها و مأوای‌ شغالها مبدّل‌ می‌كنم‌ و شهرهای‌ یهودا را ویران‌ و غیرمسكون‌ خواهم‌ ساخت‌.12كیست‌ مرد حكیم‌ كه‌ این‌ را بفهمد و كیست‌ كه‌ دهان‌ خداوند به‌ وی‌ سخن‌ گفته‌ باشد تا از این‌ چیزها اخبار نماید كه‌ چرا زمین‌ خراب‌ و مثل‌ بیابان‌ سوخته‌ شده‌ است‌ كه‌ احدی‌ از آن‌ گذر نمی‌كند؟13پس‌ خداوند می‌گوید: «چونكه‌ شریعت‌ مرا كه‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ گذاشته‌ بودم‌ ترك‌ كردند و آواز مرا نشنیدند و در آن‌ سلوك‌ ننمودند،14بلكه‌ پیروی‌ سركشی‌ دل‌ خود را نمودند، و از عقب‌ بَعلیم‌ كه‌ پدران‌ ایشان‌ آنها را به‌ ایشان‌ آموختند رفتند،15از این‌ جهت‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ افسنتین‌ را خوراك‌ این‌ قوم‌ خواهم‌ ساخت‌ و آب‌ تلخ‌ به‌ ایشان‌ خواهم‌ نوشانید.16و ایشان‌ را در میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ ایشان‌ و پدران‌ ایشان‌ آنها را نشناختند پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و شمشیر را در عقب‌ ایشان‌ خواهم‌ فرستاد تا ایشان‌ را هلاك‌ نمایم‌.»17یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «تفكّر كنید و زنان‌ نوحه‌گر را بخوانید تا بیایند و در پی‌ زنان‌ حكیم‌ بفرستید تا بیایند.»18و ایشان‌ تعجیل‌ نموده‌، برای‌ ما ماتم‌ برپا كنند تا چشمان‌ ما اشكها بریزد و مژگان‌ ما آبها جاری‌ سازد.19زیرا كه‌ آواز نوحه‌گری‌ از صهیون‌ شنیده‌ می‌شود كه‌ چگونه‌ غارت‌ شدیم‌ و چه‌ بسیار خجل‌ گردیدیم‌ چونكه‌ زمین‌ را ترك‌ كردیم‌ و مسكن‌های‌ ما ما را بیرون‌ انداخته‌انـد.20پـس‌ ای‌ زنـان‌، كلام‌ خداوند را بشنوید و گوشهای‌ شما كلام‌ دهان‌ او را بپذیرد و شما به‌ دختران‌ خود نوحه‌گری‌ را تعلیم‌ دهید و هر زن‌ به‌ همسایه‌ خویش‌ ماتم‌ را.21زیرا موت‌ به‌ پنجره‌های‌ ما برآمده‌، به‌ قصرهای‌ ما داخل‌ شده‌ است‌ تا اطفال‌ را از بیرون‌ و جوانان‌ را از چهارسوها منقطع‌ سازد.22خداوند چنین‌ می‌گوید: «بگو كه‌ لاشهای‌ مردمان‌ مثل‌ سرگین‌ بر روی‌ صحرا و مانند بافه‌ در عقب‌ دروگر افتاده‌ است‌ و كسی‌ نیست‌ كه‌ آن‌ را برچیند.»23خداوند چنین‌ می‌گوید: «حكیم‌، از حكمت‌ خود فخر ننماید و جبّار، از تنومندی‌ خویش‌ مفتخر نشود و دولتمند از دولت‌ خود افتخار نكند.24بلكه‌ هر كه‌ فخر نماید از این‌ فخر بكند كه‌ فهم‌ دارد و مرا می‌شناسد كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ رحمت‌ و انصاف‌ و عدالت‌ را در زمین بجا می‌آورم‌ زیرا خداوند می‌گوید در این‌ چیزها مسرور می‌باشم‌.»25خداوند می‌گوید: «اینك‌ اَیامی‌ می‌آید كه‌ نامختونان‌ را با مختونان‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید.26یعنی‌ مصر و یهودا و ادوم‌ و بنی‌عمون‌ و موآب‌ و آنانی‌ را كه‌ گوشه‌های‌ موی‌ خود را می‌تراشند و در صحرا ساكنند. زیرا كه‌ جمیع‌ این‌ امّت‌ها نامختونند و تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ در دل‌ نامختونند.»

Chapter 10

1ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ كلامی‌ را كه‌ خداوند به‌ شما می‌گوید بشنوید!2خداوند چنین‌ می‌گوید: «طریق‌ امّت‌ها را یاد مگیرید و از علامات‌ افلاك‌ مترسید زیرا كه‌ امّت‌ها از آنها می‌ترسند.3چونكه‌ رسوم‌ قومها باطل‌ است‌ كه‌ ایشان‌ درختی‌ از جنگل‌ با تبر می‌برند كه‌ صنعت‌ دستهای‌ نجّار می‌باشد.4و آن‌ را به‌ نقره‌ و طلا زینت‌ داده‌، با میخ‌ و چكش‌ محكم‌ می‌كنند تا متحرك‌ نشود.5و آنها مثل‌ مترس‌ در بوستان‌ خیار می‌باشند كه‌ سخن‌ نمی‌توانند گفت‌ و آنها را می‌باید برداشت‌ چونكه‌ راه‌ نمی‌توانند رفت‌. از آنها مترسید زیرا كه‌ ضرر نتوانند رسانید و قوّت‌ نفع‌ رسانیدن‌ هم‌ ندارند.»6ای‌ یهوه‌ مثل‌ تو كسی‌ نیست‌! تو عظیم‌ هستی‌ و اسم‌ تو در قوّت‌ عظیم‌ است‌!7ای‌ پادشاه‌ امّت‌ها كیست‌ كه‌ از تو نترسد زیرا كه‌ این‌ به‌ تو می‌شاید چونكه‌ در جمیع‌ حكیمان‌ امّت‌ها و در تمامی‌ ممالك‌ ایشان‌ مانند تو كسی‌ نیست‌.8جمیع‌ ایشان‌ وحشی‌ و احمق‌ می‌باشند، تأدیب‌ اباطیل‌چوب‌ (بُت‌) است‌.9نقره‌ كوبیده‌ شده‌ از ترشیش‌ و طلا از اوفاز كه‌ صنعت‌ صنعتگر و عمل‌ دستهای‌ زرگر باشد می‌آورند. لاجورد و ارغوان‌ لباس‌ آنها و همه‌ اینها عمل‌ حكمت‌پیشگان‌ است‌.10امّا یهوه‌ خدای‌ حّق‌ است‌ و او خدای‌ حی و پادشاه‌ سرمدی‌ می‌باشد. از غضب‌ او زمین‌ متزلزل‌ می‌شود و امّت‌ها قهر او را متحمّل‌ نتوانند شد.11به‌ ایشان‌ چنین‌ بگویید: «خدایانی‌ كه‌ آسمان‌ و زمین‌ را نساخته‌اند از روی‌ زمین‌ و از زیر آسمان‌ تلف‌ خواهند شد.»12او زمین‌ را به‌ قوّت‌ خود ساخت‌ و ربع‌ مسكون‌ را به‌ حكمت‌ خویش‌ استوار نمود و آسمان‌ را به‌ عقل‌ خود گسترانید.13چون‌ آواز می‌دهد غوغای‌ آبها در آسمان‌ پدید می‌آید. ابرها از اقصای‌ زمین‌ برمی‌آورد و برقها برای‌ باران‌ می‌سازد و باد را از خزانه‌های‌ خود بیرون‌ می‌آورد.14جمیع‌ مردمان‌ وحشی‌اند و معرفت‌ ندارند و هر كه‌ تمثالی‌ می‌سازد خجل‌ خواهد شد. زیرا كه‌ بُت‌ ریخته‌ شده‌ او دروغ‌ است‌ و در آن‌ هیچ‌ نفس‌ نیست‌.15آنها باطل‌ و كار مسخرگی‌ می‌باشد در روزی‌ كه‌ به‌ محاكمه‌ می‌آیند تلف‌ خواهند شد.16او كه‌ نصیب‌ یعقوب‌ است‌ مثل‌ آنها نمی‌باشد. زیرا كه‌ او سازنده‌ همه‌ موجودات‌ است‌ و اسرائیل‌ عصای‌ میراث‌ وی‌ است‌ و اسم‌ او یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد.17ای‌ كه‌ در تنگی‌ ساكن‌ هستی‌، بسته‌ خود را از زمین‌ بردار!18زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ این‌ مرتبه‌ ساكنان‌ این‌ زمین‌ را از فلاخَن‌ خواهم‌ انداخت‌ و ایشان‌ را به‌ تنگ‌ خواهم‌ آورد تا بفهمند.»19وای‌ بر من‌ به‌ سبب‌ صدمه‌ من‌. جراحت‌ من‌ علاج‌ناپذیر است‌ امّا گفتم‌ كه‌ مصیبت‌ من‌ این‌ است‌ و آن‌ را متحمل‌ خواهم‌ بود.20خیمه‌ من‌ خراب‌ شد و تمامی‌ طنابهای‌ من‌ گسیخته‌ گردید، پسرانم‌ از من‌ بیرون‌ رفته‌، نایاب‌ شدند. كسی‌ نیست‌ كه‌ خیمه‌ مرا پهن‌ كند و پرده‌های‌ مرا برپا نماید.21زیرا كه‌ شبانان‌ وحشی‌ شده‌اند و خداوند را طلب‌ نمی‌نمایند بنابراین‌ كامیاب‌ نخواهند شد و همه‌ گله‌های‌ ایشان‌ پراكنده‌ خواهد گردید.22اینك‌ صدای‌ خبری‌ می‌آید و اضطراب‌ عظیمی‌ از دیار شمال‌. تا شهرهای‌ یهودا را ویران‌ و مأوای‌ شغالها سازد.23ای‌ خداوند می‌دانم‌ كه‌ طریق‌ انسان‌ از آن‌ او نیست‌ و آدمی‌ كه‌ راه‌ می‌رود قادر بر هدایت‌ قدمهای‌ خویش‌ نمی‌باشد.24ای‌ خداوند مرا تأدیب‌ نما امّا به‌ انصاف‌ و نه‌ به‌ غضب‌ خود مبادا مرا ذلیل‌ سازی‌.25غضب‌ خویش‌ را بر امّت‌هایی‌ كه‌ تو را نمی‌شناسند بریز. و بر قبیله‌هایی‌ كه‌ اسم‌ تو را نمی‌خوانند، زیرا كه‌ ایشان‌ یعقوب‌ را خوردند و او را بلعیده‌، تباه‌ ساختند و مسكن‌ او را خراب‌ نمودند.

Chapter 11

1این‌ است‌ كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند به ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:2«كلام‌ این‌ عهد را بشنوید و به‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ بگویید.3و تو به‌ ایشان‌ بگو یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ كلام‌ این‌ عهد را نشنود.4كه‌ آن‌ را به‌ پدران‌ شما در روزی‌ كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر از كوره‌ آهنین‌ بیرون‌ آوردم‌امر فرموده‌، گفتم‌ قول‌ مرا بشنوید و موافق‌ هر آنچه‌ به‌ شما امر بفرمایم‌ آن‌ را بجا بیاورید تا شما قوم‌ من‌ باشید و من‌ خدای‌ شما باشم‌.5و تا قَسَمی‌ را كه‌ برای‌ پدران‌ شما خوردم‌ وفا نمایم‌ كه‌ زمینی‌ را كه‌ به‌ شیر و عسل‌ جاری‌ است‌ چنانكه‌ امروز شده‌ است‌ به‌ ایشان‌ بدهم‌.» پس‌ من‌ در جواب‌ گفتم‌: «ای‌ خداوند آمین‌.»6پس‌ خداوند مرا گفت‌: «تمام‌ این‌ سخنان‌ را در شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ ندا كرده‌، بگو كه‌ سخنان‌ این‌ عهد را بشنوید و آنها را بجا آورید.7زیرا از روزی‌ كه‌ پدران‌ شما را از زمین‌ مصر برآوردم‌ تا امروز ایشان‌ را تأكید سخت‌ نمودم‌ و صبح‌ زود برخاسته‌، تأكید نموده‌، گفتم‌ قول‌ مرا بشنوید.8اما نشنیدند و گوش‌ خود را فرا نداشتند بلكه‌ پیروی سركشی‌ دل‌ شریر خود را نمودند. پس‌ تمام‌ سخنان‌ این‌ عهد را بر ایشان‌ وارد آوردم‌ چونكه‌ امر فرموده‌ بودم‌ كه‌ آن‌ را وفا نمایند اما وفا ننمودند.»9و خداوند مرا گفت‌: «فتنه‌ای‌ در میان‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ پیدا شده‌ است‌.10به‌ خطایای‌ پدران‌ پیشین‌ خود كه‌ از شنیدن‌ این‌ سخنان‌ ابا نمودند برگشتند و ایشان‌ خدایان‌ غیر را پیروی‌ نموده‌، آنها را عبادت‌ نمودند. و خاندان‌ اسرائیل‌ و خاندان‌ یهودا عهدی‌ را كه‌ با پدران‌ ایشان‌ بسته‌ بودم‌ شكستند.»11بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ بلایی‌ را كه‌ از آن‌ نتوانند رَست‌ بر ایشان‌ خواهم‌ آورد. و نزد من‌ استغاثه‌ خواهند كرد امّا ایشان‌ را اجابت‌ نخواهم‌ نمود.12و شهرهای‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ رفته‌، نزد خدایانی‌ كه‌ برای‌ آنها بخور می‌سوزانیدند فریاد خواهند كرد اما آنها در وقت‌ مصیبت‌ ایشان‌ هرگز ایشان‌ را نجات‌ نخواهند داد.13زیرا كه‌ ای‌ یهوداشماره‌ خدایان‌ تو بقدر شهرهای‌ تو می‌باشد و برحسب‌ شماره‌ كوچه‌های‌ اورشلیم‌ مذبح‌های‌ رسوایی‌ برپا داشتید یعنی‌ مذبح‌ها به‌ جهت‌ بخور سوزانیدن‌ برای‌ بعل‌.14پس‌ تو برای‌ این‌ قوم‌ دعا مكن‌ و به‌ جهت‌ ایشان‌ آواز تضرّع‌ و استغاثه‌ بلند منما زیرا كه‌ چون‌ در وقت‌ مصیبت‌ خویش‌ مرا بخوانند ایشان‌ را اجابت‌ نخواهم‌ نمود.15محبوبه‌ مرا در خانه‌ من‌ چه‌ كار است‌ چونكه‌ شرارت‌ ورزیده‌ است‌. آیا تضرّعات‌ و گوشت‌ مقدّس‌ می‌تواند گناه‌ تو را از تو دور بكند؟ آنگاه‌ می‌توانستی‌ وجد نمایی‌.»16خداوند تو را زیتون‌ شاداب‌ كه‌ به‌ میوه‌ نیكو خوشنما باشد مسمّی‌ نموده‌. اما به‌ آواز غوغای‌ عظیم‌ آتش‌ در آن‌ افروخته‌ است‌ كه‌ شاخه‌هایش‌ شكسته‌ گردید.17زیرا یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ تو را غرس‌ نموده‌ بود بلایی‌ بر تو فرموده‌ است‌ به‌ سبب‌ شرارتی‌ كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ و خاندان‌ یهودا به‌ ضدّ خویشتن‌ كردند و برای‌ بعل‌ بخور سوزانیده‌، خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردند.18و خداوند مرا تعلیم‌ داد پس‌ دانستم‌. آنگاه‌ اعمال‌ ایشان‌ را به‌ من‌ نشان‌ دادی‌.19و من‌ مثل‌ بره‌ دست‌آموز كه‌ به‌ مذبح‌ برند بودم‌. و نمی‌دانستم‌ كه‌ تدبیرات‌ به‌ ضدّ من‌ نموده‌، می‌گفتند: «درخت‌ را با میوه‌اش‌ ضایع‌ سازیم‌ و آن‌ را از زمین‌ زندگان‌ قطع‌ نماییم‌ تا اسمش‌ دیگر مذكور نشود.»20امّا ای‌ یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ داور عادل‌ و امتحان‌كننده‌ باطن‌ و دل‌ هستی‌، بشود كه‌ انتقام‌ كشیدن‌ تو را از ایشان‌ ببینم‌ زیرا كه‌ دعوی‌ خود را نزد تو ظاهر ساختم‌.21لهذا خداوند چنین‌ می‌گوید: «درباره‌ اهل‌ عناتوت‌ كه‌ قصد جان‌ تو دارند و می‌گویند به‌ نام‌یهوه‌ نبوّت‌ مكن‌ مبادا از دست‌ ما كشته‌ شوی‌.22از این‌ جهت‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ بر ایشان‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید. و جوانان‌ ایشان‌ به‌ شمشیر خواهند مُرد و پسران‌ و دختران‌ ایشان‌ از گرسنگی‌ هلاك‌ خواهند شد.23و برای‌ ایشان‌ بقیه‌ای‌ نخواهد ماند زیرا كه‌ من‌ بر اهل‌ عناتوت‌ در سال‌ عقوبت‌ ایشان‌ بلایی‌ خواهم‌ رسانید.»

Chapter 12

1ای‌ خداوند تو عادل ‌تر هستی‌ از اینكه ‌من‌ با تو محاجّه‌ نمایم‌. لیكن‌ درباره‌ احكامت‌ با تو سخن‌ خواهم‌ راند. چرا راه‌ شریران‌ برخوردار می‌شود و جمیع‌ خیانتكاران‌ ایمن‌ می‌باشند؟2تو ایشان‌ را غرس‌ نمودی‌ پس‌ ریشه‌ زدند و نموّ كرده‌، میوه‌ نیز آوردند. تو به‌ دهان‌ ایشان‌ نزدیكی‌، امّا از قلب‌ ایشان‌ دور.3اما تو ای‌ خداوند مرا می‌شناسی‌ و مرا دیده‌، دل‌ مرا نزد خود امتحان‌ كرده‌ای‌. ایشان‌ را مثل‌ گوسفندان‌ برای‌ ذبح‌ بیرون‌ كش‌ و ایشان‌ را به‌ جهت‌ روز قتل‌ تعیین‌ نما.4زمین‌ تا به‌ كی‌ ماتم‌ خواهد نمود و گیاه‌ تمامی‌ صحرا خشك‌ خواهد ماند. حیوانات‌ و مرغان‌ به‌ سبب‌ شرارت‌ ساكنانش‌ تلف‌ شده‌اند زیرا می‌گویند كه‌ او آخرت‌ ما را نخواهد دید.5اگر وقتی‌ كه‌ با پیادگان‌ دویدی‌، تو را خسته‌ كردند؟ پس‌ چگونه‌ با اسبان‌ می‌توانی‌ برابری‌ كنی‌؟ و هر چند در زمین‌ سالم‌، ایمن‌ هستی‌ در طغیان‌ اردنّ چه‌ خواهی‌ كرد؟6زیرا كه‌ هم‌ برادرانت‌ و هم‌ خاندان‌ پدرت‌ به‌ تو خیانت‌ نمودند و ایشان‌ نیز در عقب‌ تو صدای‌ بلند می‌كنند پس‌ اگر چه‌سخنان‌ نیكو به‌ تو بگویند ایشان‌ را باور مكن‌.7من‌ خانه‌ خود را ترك‌ كرده‌، میراث‌ خویش‌ را دور انداختم‌. و محبوبه‌ خود را به‌ دست‌ دشمنانش‌ تسلیم‌ نمودم‌.8و میراث‌ من‌ مثل‌ شیر جنگل‌ برای‌ من‌ گردید. و به‌ ضدّ من‌ آواز خود را بلند كرد از این‌ جهت‌ از او نفرت‌ كردم‌.9آیا میراث‌ من‌ برایم‌ مثل‌ مرغ‌ شكاری‌ رنگارنگ‌ كه‌ مرغان‌ دور او را گرفته‌ باشند شده‌ است‌؟ بروید و جمیع‌ حیوانات‌ صحرا را جمع‌ كرده‌، آنها را بیاورید تا بخورند.10شبانان‌ بسیار تاكستان‌ مرا خراب‌ كرده‌، میراث‌ مرا پایمال‌ نمودند. و میراث‌ مرغوب‌ مرا به‌ بیابان‌ ویران‌ مبدّل‌ ساختند.11آن‌ را ویران‌ ساختند و آن‌ ویران‌ شده‌ نزد من‌ ماتم‌ گرفته‌ است‌. تمامی‌ زمین‌ ویران‌ شده‌، چونكه‌ كسی‌ این‌ را در دل‌ خود راه‌ نمی‌دهد.12بر تمامی‌ بلندیهای‌ صحرا، تاراج‌كنندگان‌ هجوم‌ آوردند زیرا كه‌ شمشیر خداوند از كنار زمین‌ تا كنار دیگرش‌ هلاك‌ می‌كند و برای‌ هیچ‌ بشری‌ ایمنی‌ نیست‌.13گندم‌ كاشتند و خار درویدند، خویشتن‌ را به‌ رنج‌ آورده‌، نفع‌ نبردند. و از محصول‌ شما به‌ سبب‌ حدّت‌ خشم‌ خداوند خجل‌ گردیدند.14خداوند درباره‌ جمیع‌ همسایگان‌ شریر خود كه‌ ضرر می‌رسانند به‌ ملكی‌ كه‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ را مالك‌ آن‌ ساخته‌ است‌ چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ ایشان‌ را از آن‌ زمین‌ برمی‌كَنم‌ و خاندان‌ یهودا را از میان‌ ایشان‌ برمی‌كَنم‌.15و بعد از بركَندن‌ ایشان‌ رجوع‌ خواهم‌ كرد و بر ایشان‌ ترحّم‌ خواهم‌ نمود و هر كس‌ از ایشان‌ را به‌ ملك‌ خویش‌ و هر كس‌ را به‌ زمین‌ خود باز خواهم‌ آورد.16و اگر ایشان‌ طریق‌های‌ قوم‌ مرا نیكو یاد گرفته‌، به‌ اسم‌ من‌ یعنی‌ به‌ حیات‌ یهوه‌ قسم‌ خورند چنانكه‌ ایشان‌ قوم‌ مرا تعلیم‌ دادند كه‌ به‌ بعل‌ قسم‌خورند، آنگاه‌ ایشان‌ در میان‌ قوم‌ من‌ بنا خواهند شد.17اما اگر نشنوند آنگاه‌ آن‌ امّت‌ را بالكلّ بَركَنده‌، هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.» كلام‌ خداوند این‌ است‌.

Chapter 13

1خداوند به‌ من‌ چنین‌ گفت‌ كه‌ «برو و كمربند كتانی‌ برای‌ خود بخر و آن‌ را به‌ كمر خود ببند و آن‌ را در آب‌ فرو مبر.»2پس‌ كمربند را موافق‌ كلام‌ خداوند خریدم‌ و به‌ كمر خود بستم‌.3و كلام‌ خداوند بار دیگر به‌ من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:4«این‌ كمربند را كه‌ خریدی‌ و به‌ كمر خود بستی‌ بگیر و به‌ فرات‌ رفته‌، آن‌ را در شكاف‌ صخره‌ پنهان‌ كن‌.»5پس‌ رفتم‌ و آن‌ را در فرات‌ برحسب‌ آنچه‌ خداوند به‌ من‌ فرموده‌ بود پنهان‌ كردم‌.6و بعد از مرور ایام‌ بسیار خداوند مرا گفت‌: «برخاسته‌، به‌ فرات‌ برو و كمربندی‌ را كه‌ تو را امر فرمودم‌ كه‌ در آنجا پنهان‌ كنی‌ از آنجا بگیر.»7پس‌ به‌ فَرات‌ رفتم‌ و كَنْده‌ كمربند را از جایی‌ كه‌ آن‌ را پنهان‌ كرده‌ بودم‌ گرفتم‌ و اینك‌ كمربند پوسیده‌ و لایق‌ هیچكار نبود.8و كلام‌ خداوند به‌ من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:9« خداوند چنین‌ می‌فرماید: تكبّر یهودا و تكبّر عظیم‌ اورشلیم‌ را همچنین‌ تباه‌ خواهم‌ ساخت‌.10و این‌ قوم‌ شریری‌ كه‌ از شنیدن‌ قول‌ من‌ ابا نموده‌، سركشی‌ دل‌ خود را پیروی‌ می‌نمایند و در عقب‌ خدایان‌ غیر رفته‌، آنها را عبادت‌ و سجده‌ می‌كنند، مثل‌ این‌ كمربندی‌ كه‌ لایق‌ هیچكار نیست‌ خواهند شد.11زیرا خداوند می‌گوید: چنانكه‌ كمربند به‌ كمر آدمی‌ می‌چسبد، همچنان‌ تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ و تمامی‌ خاندان‌ یهودا رابه‌ خویشتن‌ چسبانیدم‌ تا برای‌ من‌ قوم‌ و اسم‌ و فخر و زینت‌ باشند اما نشنیدند.12پس‌ این‌ كلام‌ را به‌ ایشان‌ بگو: یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: هر مشك‌ از شراب‌ پر خواهد شد و ایشان‌ به‌ تو خواهند گفت‌: مگر مانمی‌دانیم‌ كه‌ هر مشك‌ از شراب‌ پر خواهد شد؟13پس‌ به‌ ایشان‌ بگو: خداوند چنین‌ می‌گوید: جمیع‌ ساكنان‌ این‌ زمین‌ را با پادشاهانی‌ كه‌ بر كرسی‌ داود می‌نشینند و كاهنان‌ و انبیا و جمیع‌ سكنه‌ اورشلیم‌ را به‌ مستی‌ پر خواهم‌ ساخت‌.14و خداوند می‌گوید: ایشان‌ را یعنی‌ پدران‌ و پسران‌ را با یكدیگر بهم‌ خواهم‌ انداخت‌. از هلاك‌ ساختن‌ ایشان‌ شفقت‌ و رأفت‌ و رحمت‌ نخواهم‌ نمود.»15بشنوید و گوش‌ فرا گیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تكلّم‌ می‌نماید.16برای‌ یهوه‌ خدای‌ خود جلال‌ را توصیف‌ نمایید قبل‌ از آنكه‌ تاریكی‌ را پدید آورد و پایهای‌ شما بر كوههای‌ ظلمت‌ بلغزد. و چون‌ منتظر نور باشید آن‌ را به‌ سایه‌ موت‌ مبدّل‌ ساخته‌، به‌ ظلمت‌ غلیظ‌ تبدیل‌ نماید.17و اگر این‌ را نشنوید، جان‌ من‌ در خفا به‌ سبب‌ تكبّر شما گریه‌ خواهد كرد و چشم‌ من‌ زارزار گریسته‌، اشكها خواهد ریخت‌ از این‌ جهت‌ كه‌ گله‌ خداوند به‌ اسیری‌ برده‌ شده‌ است‌.18به‌ پادشاه‌ و ملكه‌ بگو خویشتن‌ را فروتن‌ ساخته‌، بنشینید زیرا كه‌ افسرها یعنی‌ تاجهای‌ جلال‌ شما افتاده‌ است‌.19شهرهای‌ جنوب‌ مسدود شده‌، كسی‌ نیست‌ كه‌ آنها را مفتوح‌ سازد. و تمامی‌ یهودا اسیر شده‌، بالكلّ به‌ اسیری‌ رفته‌ است‌.20چشمان‌ خود را بلند كرده‌، آنانی‌ را كه‌ از طرف‌ شمال‌ می‌آیند بنگرید. گله‌ای‌ كه‌ به‌ تو داده‌ شد وگوسفندان‌ زیبایی‌ تو كجا است‌؟21اما چون‌ او یارانت‌ را به‌ حكمرانی‌ تو نصب‌ كند چه‌ خواهی‌ گفت‌؟ چونكه‌ تو ایشان‌ را بر ضرر خود آموخته‌ كرده‌ای‌. آیا دردها مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید تو را فرو نخواهد گرفت‌؟22و اگر در دل‌ خود گویی‌ این‌ چیزها چرا به‌ من‌ واقع‌ شده‌ است‌، (بدانكه‌) به‌ سبب‌ كثرت‌ گناهانت‌ دامنهایت‌ گشاده‌ شده‌ و پاشنه‌هایت‌ به‌ زور برهنه‌ گردیده‌ است‌.23آیا حبشی‌، پوست‌ خود را تبدیل‌ تواند نمود یا پلنگ‌، پیسه‌های‌ خویش‌ را؟ آنگاه‌ شما نیز كه‌ به‌ بدی‌ كردن‌ معتاد شده‌اید نیكویی‌ توانید كرد؟24و من‌ ایشان‌ را مثل‌ كاه‌ كه‌ پیش‌ روی‌ باد صحرا رانده‌ شود پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌.25خداوند می‌گوید: «قرعه‌ تو و نصیبی‌ كه‌ از جانب‌ من‌ برای‌ تو پیموده‌ شده‌ این‌ است‌، چونكه‌ مرا فراموش‌ كردی‌ و به‌ دروغ‌ اعتماد نمودی‌.26پس‌ من‌ نیز دامنهایت‌ را پیش‌ روی‌ تو منكشف‌ خواهم‌ ساخت‌ و رسوایی‌ تو دیده‌ خواهد شد.27فسق‌ و شیهه‌های‌ تو و زشتی‌ زناكاری‌ تو و رجاسات‌ تو را بر تلّهای‌ بیابان‌ مشاهده‌ نمودم‌. وای‌ بر تو ای‌ اورشلیم‌ تا به‌ كی‌ دیگر طاهر نخواهی‌ شد!»

Chapter 14

1كلام‌ خداوند كه‌ درباره‌ خشك‌سالی‌ به ارمیا نازل‌ شد.2«یهودا نوحه‌گری‌ می‌كند و دروازه‌هایش‌ كاهیده‌ شده‌، ماتم‌كنان‌ بر زمین‌ می‌نشینند و فریاد اورشلیم‌ بالا می‌رود.3و شُرفای‌ ایشان‌ صغیران‌ ایشان‌ را برای‌ آب‌ می‌فرستند و نزد حفره‌ها می‌روند و آب‌ نمی‌یابند و با ظرفهای‌ خالی‌ برگشته‌، خجل‌ و رسوا می‌شوند و سرهای‌ خود رامی‌پوشانند.4به‌ سبب‌ اینكه‌ زمین‌ منشقّ شده‌ است‌ چونكه‌ باران‌ بر جهان‌ نباریده‌ است‌. فلاّحان‌ خجل‌ شده‌، سرهای‌ خود را می‌پوشانند.5بلكه‌ غزالها نیز در صحرا می‌زایند و (اولاد خود را) ترك‌ می‌كنند چونكه‌ هیچ‌ گیاه‌ نیست‌.6و گورخران‌ بر بلندیها ایستاده‌، مثل‌ شغالها برای‌ باد دم‌ می‌زنند و چشمان‌ آنها كاهیده‌ می‌گردد چونكه‌ هیچ‌ علفی‌ نیست‌.»7ای‌ خداوند اگر چه‌ گناهان‌ ما بر ما شهادت‌ می‌دهد اما به‌ خاطر اسم‌ خود عمل‌ نما زیرا كه‌ ارتدادهای‌ ما بسیار شده‌ است‌ و به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ایم‌.8ای‌ تو كه‌ امید اسرائیل‌ و نجات‌دهنده‌ او در وقت‌ تنگی‌ می‌باشی‌، چرا مثل‌ غریبی‌ در زمین‌ و مانند مسافری‌ كه‌ برای‌ شبی‌ خیمه‌ می‌زند شده‌ای‌؟9چرا مثل‌ شخص‌ متحیر و مانند جبّاری‌ كه‌ نمی‌تواند نجات‌ دهد هستی‌؟ امّا تو ای‌ خداوند در میان‌ ما هستی‌ و ما به‌ نام‌ تو نامیده‌ شده‌ایم‌ پس‌ ما را ترك‌ منما.10خداوند به‌ این‌ قوم‌ چنین‌ می‌گوید: «ایشان‌ به‌ آواره‌ گشتن‌ چنین‌ مایل‌ بوده‌اند و پایهای‌ خود را باز نداشتند. بنابراین‌ خداوند ایشان‌ را مقبول‌ ننمود و حال‌ عصیان‌ ایشان‌ را به‌ یاد آورده‌، گناه‌ ایشان‌ را جزا خواهد داد.»11و خداوند به‌ من‌ گفت‌: «برای‌ خیریت‌ این‌ قوم‌ دعا منما!12چون‌ روزه‌ گیرند ناله‌ ایشان‌ را نخواهم‌ شنید و چون‌ قربانی‌ سوختنی‌ و هدیه‌ آردی‌ گذرانند ایشان‌ را قبول‌ نخواهم‌ فرمود بلكه‌ من‌ ایشان‌ را به‌ شمشیر و قحط‌ و وبا هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.»13پس‌ گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌ اینك‌ انبیا به‌ ایشان‌ می‌گویند كه‌ شمشیر را نخواهید دید و قحطی‌ به‌ شما نخواهد رسید بلكه‌ شما را در این‌ مكان‌ سلامتی‌ پایدار خواهم‌ داد.»14پس‌ خداوند مرا گفت‌: «این‌ انبیا به‌ اسم‌ من‌ به‌ دروغ‌نبوّت‌ می‌كنند. من‌ ایشان‌ را نفرستادم‌ و به‌ ایشان‌ امری‌ نفرمودم‌ و تكلّم‌ ننمودم‌، بلكه‌ ایشان‌ به‌ رؤیاهای‌ كاذب‌ و سحر و بطالت‌ و مكر دلهای‌ خویش‌ برای‌ شما نبوّت‌ می‌كنند.15بنابراین‌ خداوند درباره‌ این‌ انبیا كه‌ به‌ اسم‌ من‌ نبوّت‌ می‌كنند و من‌ ایشان‌ را نفرستاده‌ام‌ و می‌گویند كه‌ شمشیر و قحط‌ در این‌ زمین‌ نخواهد شد می‌گوید كه‌ این‌ انبیا به‌ شمشیر و قحط‌ كشته‌ خواهند شد.16و این‌ قومی‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ نبوّت‌ می‌كنند در كوچه‌های‌ اورشلیم‌ به‌ سبب‌ قحط‌ و شمشیر انداخته‌ خواهند شد و كسی‌ نخواهد بود كه‌ ایشان‌ و زنان‌ ایشان‌ و پسران‌ و دختران‌ ایشان‌ را دفن‌ كند زیرا كه‌ شرارت‌ ایشان‌ را بر ایشان‌ خواهم‌ ریخت‌.17پس‌ این‌ كلام‌ را به‌ ایشان‌ بگو: چشمان‌ من‌ شبانه‌روز اشك‌ می‌ریزد و آرامی‌ ندارد زیرا كه‌ آن‌ دوشیزه‌ یعنی‌ دختر قوم‌ من‌ به‌ شكستگی‌ عظیم‌ و صدمه‌ بی‌نهایت‌ سخت‌ شكسته‌ شده‌ است‌.18اگر به‌ صحرا بیرون‌ روم‌ اینك‌ كشتگان‌ شمشیر و اگر به‌ شهر داخل‌ شوم‌ اینك‌ بیماران‌ از گرسنگی‌. زیرا كه‌ هم‌ انبیا و كهنه‌ در زمین‌ تجارت‌ می‌كنند و هیچ‌ نمی‌دانند.»19آیا یهودا را بالكلّ ترك‌ كرده‌ای‌ و آیا جانت‌ صهیون‌ را مكروه‌ داشته‌ است‌؟ چرا ما را چنان‌ زده‌ای‌ كه‌ برای‌ ما هیچ‌ علاجی‌ نیست‌؟ برای‌ سلامتی‌ انتظار كشیدیم‌ امّا هیچ‌ خیری‌ نیامد و برای‌ زمان‌ شفا و اینك‌ اضطراب‌ پدید آمد.20ای‌ خداوند به‌ شرارت‌ خود و به‌ عصیان‌ پدران‌ خویش‌ اعتراف‌ می‌نماییم‌ زیرا كه‌ به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ایم‌.21به‌ خاطر اسم‌ خود ما را ردّ منما. كرسی‌ جلال‌ خویش‌ را خوار مشمار. عهد خود را كه‌ با ما بستی‌ به‌ یاد آورده‌، آن‌ را مشكن‌.22آیا در میان‌ اباطیل‌ امّت‌ها هستند كه‌ باران‌ ببارانند و آیا آسمان‌ می‌تواند بارش‌ بدهد؟ مگر تو ای‌ یهوه‌ خدای‌ ما همان‌ نیستی‌ و به‌ تو امیدوار هستیم‌ چونكه‌ تو فاعل‌ همه‌ اینكارها می‌باشی‌.

Chapter 15

1و خداوند مرا گفت‌: «اگر چه‌ هم‌ موسی و سموئیل‌ به‌ حضور من‌ می‌ایستادند، جان‌ من‌ به‌ این‌ قوم‌ مایل‌ نمی‌شد. ایشان‌ را از حضور من‌ دور انداز تا بیرون‌ روند.2و اگر به‌ تو بگویند به‌ كجا بیرون‌ رویم‌، به‌ ایشان‌ بگو: خداوند چنین‌ می‌فرماید: آنكه‌ مستوجب‌ موت‌ است‌ به‌ موت‌ و آنكه‌ مستحقّ شمشیر است‌ به‌ شمشیر و آنكه‌ سزاوار قحط‌ است‌ به‌ قحط‌ و آنكه‌ لایق‌ اسیری‌ است‌ به‌ اسیری‌.3و خداوند می‌گوید: بر ایشان‌ چهار قسم‌ خواهم‌ گماشت‌: یعنی‌ شمشیر برای‌ كشتن‌ و سگان‌ برای‌ دریدن‌ و مرغان‌ هوا و حیوانات‌ صحرا برای‌ خوردن‌ و هلاك‌ ساختن‌.4و ایشان‌ را در تمامی‌ ممالك‌ جهان‌ مشوّش‌ خواهم‌ ساخت‌. به‌ سبب‌ منسّی‌ ابن‌ حزقیا پادشاه‌ یهودا و كارهایی‌ كه‌ او در اورشلیم‌ كرد.5زیرا ای‌ اورشلیم‌ كیست‌ كه‌ بر تو ترحّم‌ نماید و كیست‌ كه‌ برای‌ تو ماتم‌ گیرد و كیست‌ كه‌ یكسو برود تا از سلامتی‌ تو بپرسد؟6خداوند می‌گوید: چونكه‌ تو مرا ترك‌ كرده‌، به‌ عقب‌ برگشتی‌ من‌ نیز دست‌ خود را بر تو دراز كرده‌، تو را هلاك‌ ساختم‌ زیرا كه‌ از پشیمان‌ شدن‌ بیزار گشتم‌.7و ایشان‌ را در دروازه‌های‌ زمین‌ با غربال‌ خواهم‌ بیخت‌ و قوم‌ خود را بی‌اولاد ساخته‌، هلاك‌ خواهم‌ نمود چونكه‌ از راههای‌ خود بازگشت‌ نكردند.8بیوه ‌زنان‌ ایشان‌ برایم‌ از ریگ‌ دریا زیاده‌ شده‌اند،پس‌ بر ایشان‌ در وقت‌ ظهر بر مادر جوانان‌ تاراج ‌كننده‌ای‌ خواهم‌ آورد و ترس‌ و آشفتگی‌ را بر شهر ناگهان‌ مستولی‌ خواهم‌ گردانید.9زاینده‌ هفت‌ ولد زبون‌ شده‌، جان‌ بداد و آفتاب‌ او كه‌ هنوز روز باقی‌ بود غروب‌ كرد و او خجل‌ و رسوا گردید. و خداوند می‌گوید: من‌ بقیه‌ ایشان‌ را پیش‌ روی‌ دشمنان‌ ایشان‌ به‌ شمشیر خواهم‌ سپرد.»10وای‌ بر من‌ كه‌ تو ای‌ مادرم‌ مرا مرد جنگجو و نزاع‌كننده‌ای‌ برای‌ تمامی‌ جهان‌ زاییدی‌. نه‌ به‌ ربوا دادم‌ ونه‌ به‌ ربوا گرفتم‌. معهذا هر یك‌ از ایشان‌ مرا لعنت‌ می‌كنند.11خداوند می‌گوید: «البته‌ تو را برای‌ نیكویی‌ رها خواهم‌ ساخت‌ و هر آینه‌ دشمن‌ را در وقت‌ بلا و در زمان‌ تنگی‌ نزد تو متذلّل‌ خواهم‌ گردانید.12آیا آهن‌ می‌تواند آهن‌ شمالی‌ و برنج‌ را بشكند؟13توانگری‌ و خزینه‌هایت‌ را نه‌ به‌ قیمت‌، بلكه‌ به‌ همه‌ گناهانت‌ و در تمامی‌ حدودت‌ به‌ تاراج‌ خواهم‌ داد.14و تو را همراه‌ دشمنانت‌ به‌ زمینی‌ كه‌ نمی‌دانی‌ خواهم‌ كوچانید زیرا كه‌ ناری‌ در غضب‌ من‌ افروخته‌ شده‌ شما را خواهد سوخت‌.»15ای‌ خداوند ، تو این‌ را می‌دانی‌ پس‌ مرا بیاد آورده‌، از من‌ تفقّد نما و انتقام‌ مرا از ستمكارانم‌ بگیر و به‌ دیرغضبی‌ خویش‌ مرا تلف‌ منما و بدان‌ كه‌ به‌ خاطر تو رسوایی‌ را كشیده‌ام‌.16سخنان‌ تو یافت‌ شد و آنها را خوردم‌ و كلام‌ تو شادی‌ و ابتهاج‌ دل‌ من‌ گردید. زیرا كه‌ به‌ نام‌ تو ای‌ یهوه‌ خدای‌ صبایوت‌ نامیده‌ شده‌ام‌.17در مجلس‌ عشرت‌كنندگان‌ ننشستم‌ و شادی‌ ننمودم‌. به‌ سبب‌ دست‌ تو به‌ تنهایی‌ نشستم‌ زیرا كه‌ مرا ازخشم‌ مملوّ ساختی‌.18درد من‌ چرا دایمی‌ است‌ و جراحت‌ من‌ چرا مهلك‌ و علاج‌ناپذیر می‌باشد؟ آیا تو برای‌ من‌ مثل‌ چشمه‌ فریبنده‌ و آب‌ ناپایدار خواهی‌ شد؟19بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: «اگر بازگشت‌ نمایی‌ من‌ بار دیگر تو را به‌ حضور خود قایم‌ خواهم‌ ساخت‌ و اگر نفایس‌ را از رذایل‌ بیرون‌ كنی‌، آنگاه‌ تو مثل‌ دهان‌ من‌ خواهی‌ بود و ایشان‌ نزد تو خواهند برگشت‌ و تو نزد ایشان‌ بازگشت‌ نخواهی‌ نمود.20و من‌ تو را برای‌ این‌ قوم‌ دیوار برنجین‌ حصاردار خواهم‌ ساخت‌ و با تو جنگ‌ خواهند نمود، امّا بر تو غالب‌ نخواهند آمد زیرا خداوند می‌گوید: من‌ برای‌ نجات‌ دادن‌ و رهانیدن‌ تو با تو هستم‌.21و تو را از دست‌ شریران‌ خواهم‌ رهانید و تو را از كف‌ ستمكیشان‌ فدیه‌ خواهم‌ نمود.»

Chapter 16

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«برای‌ خود زنی‌ مگیر و تو را در این‌ مكان‌ پسران‌ و دختران‌ نباشد.3زیرا خداوند درباره‌ پسران‌ و دخترانی‌ كه‌ در این‌ مكان‌ مولود شوند و درباره‌ مادرانی‌ كه‌ ایشان‌ را بزایند و پدرانی‌ كه‌ ایشان‌ را در این‌ زمین‌ تولید نمایند چنین‌ می‌گوید:4به‌ بیماریهای‌ مهلك‌ خواهند مرد. برای‌ ایشان‌ ماتم‌ نخواهند گرفت‌ و دفن‌ نخواهند شد بلكه‌ بر روی‌ زمین‌ سرگین‌ خواهند بود. و به‌ شمشیر و قحط‌ تباه‌ خواهند شد و لاشهای‌ ایشان‌ غذای‌ مرغان‌ هوا و وحوش‌ زمین‌ خواهد بود.5زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ خانه‌ نوحه‌گری‌داخل‌ مشو و برای‌ ماتم‌ گرفتن‌ نرو و برای‌ ایشان‌ تعزیت‌ منما زیرا خداوند می‌گوید كه‌ سلامتی‌ خود یعنی‌ احسان‌ و مراحم‌ خویش‌ را از این‌ قوم‌ خواهم‌ برداشت‌.6هم‌ بزرگ‌ و هم‌ كوچك‌ در این‌ زمین‌ خواهند مرد و دفن‌ نخواهند شد. و برای‌ ایشان‌ ماتم‌ نخواهند گرفت‌ و خویشتن‌ را مجروح‌ نخواهند ساخت‌ و موی‌ خود را نخواهند تراشید.7و برای‌ ماتم ‌گری‌ نان‌ را پاره‌ نخواهند كرد تا ایشان‌ را برای‌ مردگان‌ تعزیت‌ نمایند و كاسه‌ تعزیت‌ را با ایشان‌ برای‌ پدر یا مادر ایشان‌ هم‌ نخواهند نوشید.8و تو به‌ خانه‌ بزم‌ داخل‌ مشو و با ایشان‌ برای‌ اكل‌ و شرب‌ منشین‌.9زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ در ایام‌ شما و در نظر شما آواز خوشی‌ و آواز شادمانی‌ و آواز داماد و آواز عروس‌ را از این‌ مكان‌ خواهم‌ برداشت‌.10و هنگامی‌ كه‌ همه‌ این‌ سخنان‌ را به‌ این‌ قوم‌ بیان‌ كنی‌ و ایشان‌ از تو بپرسند كه‌ خداوند از چه‌ سبب‌ تمامی این‌ بلای‌ عظیم‌ را به‌ ضدّ ما گفته‌ است‌ و عصیان‌ و گناهی‌ كه‌ به‌ یهوه‌ خدای‌ خود ورزیده‌ایم‌ چیست‌؟11آنگاه‌ تو به‌ ایشان‌ بگو: خداوند می‌گوید: از این‌ جهت‌ كه‌ پدران‌ شما مرا ترك‌ كردند و خدایان‌ غیر را پیروی‌ نموده‌، آنها راعبادت‌ و سجده‌ نمودند و مرا ترك‌ كرده‌، شریعت‌ مرا نگاه‌ نداشتند.12و شما از پدران‌ خویش‌ زیاده‌ شرارت‌ ورزیدید چونكه‌ هر یك‌ از شما سركشی‌ دل‌ شریر خود را پیروی‌ نمودید و به‌ من‌ گوش‌ نگرفتید.13بنابراین‌ من‌ شما را از این‌ زمین‌ به‌ زمینی‌ كه‌ شما و پدران‌ شما ندانسته‌اید خواهم‌ انداخت‌ و در آنجا شبانه‌روز خدایان‌ غیر را عبادت‌ خواهید نمود زیرا كه‌ من‌ برشما ترحّم‌ نخواهم‌ نمود.»14بنابراین‌ خداوند می‌گوید: «اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ بار دیگر گفته‌ نخواهد شد قسم‌ به‌ حیات‌ یهوه‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورد.15بلكه‌ قسم‌ به‌ حیات‌ یهوه‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ را از زمین‌ شمال‌ و همه‌ زمینهایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ آنها رانده‌ بود برآورد. زیرا من‌ ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ام‌ باز خواهم‌ آورد.16خداوند می‌گوید: اینك‌ ماهی‌گیران‌ بسیار را خواهم‌ فرستاد تا ایشان‌ را صید نمایند و بعد از آن‌ صیادان‌ بسیار را خواهم‌ فرستاد تا ایشان‌ را از هر كوه‌ و هر تلّ و از سوراخهای‌ صخره‌ها شكار كنند.17زیرا چشمانم‌ بر همه‌ راههای‌ ایشان‌ است‌ و آنها از نظر من‌ پنهان‌ نیست‌ و عصیان‌ ایشان‌ از چشمان‌ من‌ مخفی‌ نی‌.18و من‌ اول‌ عصیان‌ و گناهان‌ ایشان‌ را مكافات‌ مضاعف‌ خواهم‌ رسانید چونكه‌ زمین‌ مرا به‌ لاشهای‌ رجاسات‌ خود ملوّث‌ نموده‌ و میراث‌ مرا به‌ مكروهات‌ خویش‌ مملوّ ساخته‌اند.»19ای‌ خداوند كه‌ قوّت‌ من‌ و قلعه‌ من‌ و در روز تنگی‌ پناهگاه‌ من‌ هستی‌! امّت‌ها از كرانهای‌ زمین‌ نزد تو آمده‌، خواهند گفت‌: پدران‌ ما جز دروغ‌ و اباطیل‌ و چیزهایی‌ را كه‌ فایده‌ نداشت‌ وارث‌ هیچ‌ نشدند.20آیا می‌شود كه‌ انسان‌ برای‌ خود خدایان‌ بسازد و حال‌ آنكه‌ آنها خدا نیستند؟21«بنابراین‌ هان‌ این‌ مرتبه‌ ایشان‌ را عارف‌ خواهم‌ گردانید بلی‌ دست‌ خود و جبروت‌ خویش‌ را معروف‌ ایشان‌ خواهم‌ ساخت‌ و خواهند دانست‌ كه‌ اسم‌ من‌ یهوه‌ است‌.»

Chapter 17

1«گناه‌ یهودا به‌ قلم‌ آهنین‌ و نوك‌ الماس‌مرقوم‌ است‌. و بر لوح‌ دل‌ ایشان‌ و برشاخهای‌ مذبح‌های‌ شما منقوش‌ است‌.2مادامی‌ كه‌ پسران‌ ایشان‌ مذبح‌های‌ خود و اشیریم‌ خویش‌ را نزد درختان‌ سبز و بر تلّهای‌ بلند یاد می‌دارند،3ای‌ كوه‌ من‌ كه‌ در صحرا هستی‌ توانگری‌ و تمامی‌ خزاین‌ تو را به‌ تاراج‌ خواهم‌ داد و مكان‌های‌ بلند تو را نیز به‌ سبب‌ گناهی‌ كه‌ در همه‌ حدود خود ورزیده‌ای‌.4و تو از خودت‌ نیز ملك‌ خویش‌ را كه‌ به‌ تو داده‌ام‌ بی‌زرع‌ خواهی‌ گذاشت‌ و دشمنانت‌ را در زمینی‌ كه‌ نمی‌دانی‌ خدمت‌ خواهی‌ نمود زیرا آتشی‌ در غضب‌ من‌ افروخته‌اید كه‌ تا به‌ ابد مشتعل‌ خواهد بود.»5و خداوند چنین‌ می‌گوید: «ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ بر انسان‌ توكّل‌ دارد و بشر را اعتماد خویش‌ سازد و دلش‌ از یهوه‌ منحرف‌ باشد.6و او مثل‌ درخت‌ عرعر در بیابان‌ خواهد بود و چون‌ نیكویی‌ آید آن‌ را نخواهد دید بلكه‌ در مكان‌های‌ خشك‌ بیابان‌ در زمین‌ شوره‌ غیرمسكون‌ ساكن‌ خواهد شد.7مبارك‌ باد كسی‌ كه‌ بر خداوند توكّل‌ دارد و خداوند اعتماد او باشد.8او مثل‌ درخت‌ نشانده‌ بر كنار آب‌ خواهد بود كه‌ ریشه‌های‌ خویش‌ را بسوی‌ نهر پهن‌ می‌كند و چون‌ گرما بیاید نخواهد ترسید و برگش‌ شاداب‌ خواهد ماند و در خشكسالی‌ اندیشه‌ نخواهد داشت‌ و از آوردن‌ میوه‌ باز نخواهد ماند.9دل‌ از همه‌ چیز فریبنده‌تر است‌ و بسیار مریض‌ است‌ كیست‌ كه‌ آن‌ را بداند؟10من‌ یهوه‌ تفتیش‌ كننده‌ دل‌ و آزماینده‌ گُرده‌ها هستم‌ تا بهر كس‌ بر حسب‌ راههایش‌ و بر وفق‌ ثمره‌ اعمالش‌ جزا دهم‌.»11مثل‌ كبك‌ كه‌ بر تخمهایی‌ كه‌ ننهاده‌ باشد بنشیند، همچنان‌ است‌ كسی‌ كه‌ مال‌ را به‌بی‌انصافی‌ جمع‌ كند. در نصف‌ روزهایش‌ آن‌ را ترك‌ خواهد كرد و در آخرت‌ خود احمق‌ خواهد بود.12موضع‌ قدس‌ ما كرسی‌ جلال‌ و از ازل‌ مرتفع‌ است‌.13ای‌ خداوند كه‌ امید اسرائیل‌ هستی‌ همگانی‌ كه‌ تو را ترك‌ نمایند خجل‌ خواهند شد. آنانی‌ كه‌ از من‌ منحرف‌ شوند در زمین‌ مكتوب‌ خواهند شد چونكه‌ خداوند را كه‌ چشمه‌ آب‌ حیات‌ است‌ ترك‌ نموده‌اند.14ای‌ خداوند مرا شفا بده‌، پس‌ شفا خواهم‌ یافت‌. مرا نجات‌ بده‌، پس‌ ناجی‌ خواهم‌ شد زیرا كه‌ تو تسبیح‌ من‌ هستی‌.15اینك‌ ایشان‌ به‌ من‌ می‌گویند: «كلام‌ خداوند كجاست‌؟ الا´ن‌ واقع‌ بشود.»16و اما من‌ از بودن‌ شبان‌ برای‌ پیروی‌ تو تعجیل‌ ننمودم‌ و تو می‌دانی‌ كه‌ یوم‌ بلا را نخواستم‌. آنچه‌ از لبهایم‌ بیرون‌ آمد به‌ حضور تو ظاهر بود.17برای‌ من‌ باعث‌ ترس‌ مباش‌ كه‌ در روز بلا ملجای‌ من‌ تویی‌.18ستمكاران‌ من‌ خجل‌ شوند امّا من‌ خجل‌ نشوم‌. ایشان‌ هراسان‌ شوند اما من‌ هراسان‌ نشوم‌. روز بلا را بر ایشان‌ بیاور و ایشان‌ را به‌ هلاكت‌ مضاعف‌ هلاك‌ كن‌.19خداوند به‌ من‌ چنین‌ گفت‌ كه‌ «برو و نزد دروازه‌ پسران‌ قوم‌ كه‌ پادشاهان‌ یهودا از آن‌ داخل‌ می‌شوند و از آن‌ بیرون‌ می‌روند و نزد همه‌ دروازه‌های‌ اورشلیم‌ بایست.20و به‌ ایشان‌ بگو: ای‌ پادشاهان‌ یهودا و تمامی‌ یهودا و جمیع‌ سكنه‌ اورشلیم‌ كه‌ از این‌ دروازه‌ها داخل‌ می‌شوید كلام‌ خداوند را بشنوید!21خداوند چنین‌ می‌گوید: برخویشتن‌ با حذر باشید و در روز سَبَّت‌ هیچ‌باری‌ حمل‌ نكنید و آن‌ را داخل‌ دروازه‌های‌ اورشلیم‌ مسازید.22و در روز سَبَّت‌ هیچ‌ باری‌ از خانه‌های‌ خود بیرون‌ میاورید و هیچكار مكنید بلكه‌ روز سَبَّت‌ را تقدیس‌ نمایید چنانكه‌ به‌ پدران‌ شما امر فرمودم‌.»23امّا ایشان‌ نشنیدند و گوش‌ خود را فرا نداشتند بلكه‌ گردنهای‌ خود را سخت‌ ساختند تا نشنوند و تأدیب‌ را نپذیرند.24و خداوند می‌گوید: «اگر مرا حقیقتاً بشنوید و در روز سَبَّت‌، هیچ‌ باری‌ از دروازه‌های‌ این‌ شهر داخل‌ نسازید و روز سَبَّت‌ را تقدیس‌ نموده‌، هیچكار در آن‌ نكنید،25آنگاه‌ پادشاهان‌ و سروران‌ بر كرسی‌ داود نشسته‌ و بر ارابه‌ها و اسبان‌ سوار شده‌، ایشان‌ و سروران‌ ایشان‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ از دروازه‌های‌ این‌ شهر داخل‌ خواهند شد و این‌ شهر تا به‌ ابد مسكون‌ خواهد بود.26و از شهرهای‌ یهودا و از نواحی‌ اورشلیم‌ و از زمین‌ بنیامین‌ و از همواری‌ و كوهستان‌ و جنوب‌ خواهند آمد و قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ و هدایای‌ آردی‌ و بخور خواهند آورد و ذبایح‌ تشكّر را به‌ خانه‌ خداوند خواهند آورد.27و اگر مرا نشنیده‌ روز سَبَّت‌ را تقدیس‌ ننمایید و در روز سَبَّت‌ باری‌ برداشته‌، به‌ شهرهای‌ اورشلیم‌ داخل‌ سازید آنگاه‌ در دروازه‌هایش‌ آتشی‌ خواهم‌ افروخت‌ كه‌ قصرهای‌ اورشلیم‌ را خواهد سوخت‌ و خاموش‌ نخواهد شد.»

Chapter 18

1كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند به‌ ارمیا نازل‌شده‌، گفت‌:2«برخیز و به‌ خانه‌ كوزه‌گرفرود آی‌ كه‌ در آنجا كلام‌ خود را به‌ تو خواهم‌ شنوانید.»3پس‌ به‌ خانه‌ كوزه‌گر فرود شدم‌ و اینك‌ او بر چرخها كار می‌كرد.4و ظرفی‌ كه‌ از گل‌ می‌ساخت‌ در دست‌ كوزه‌گر ضایع‌ شد پس‌ دوباره‌ ظرفی‌ دیگر از آن‌ ساخت‌ بطوری‌ كه‌ به‌ نظر كوزه‌گر پسند آمد كه‌ بسازد.5آنگاه‌ كلام‌ خداوند به‌ من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:6«خداوند می‌گوید: ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ آیا من‌ مثل‌ این‌ كوزه‌گر با شما عمل‌ نتوانم‌ نمود زیرا چنانكه‌ گل‌ در دست‌ كوزه‌گر است‌، همچنان‌ شما ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ در دست‌ من‌ می‌باشید.7هنگامی‌ كه‌ درباره‌ امّتی‌ یا مملكتی‌ برای‌ كندن‌ و منهدم‌ ساختن‌ و هلاك‌ نمودن‌ سخنی‌ گفته‌ باشم‌،8اگر آن‌ امّتی‌ كه‌ درباره‌ ایشان‌ گفته‌ باشم‌ از شرارت‌ خویش‌ بازگشت‌ نمایند، آنگاه‌ از آن‌ بلایی‌ كه‌ به‌ آوردن‌ آن‌ قصد نموده‌ام‌ خواهم‌ برگشت‌.9و هنگامی‌ كه‌ درباره‌ امّتی‌ یامملكتی‌ به‌ جهت‌ بنا كردن‌ و غرس‌ نمودن‌ سخن‌ گفته‌ باشم‌،10اگر ایشان‌ در نظر من‌ شرارت‌ ورزند و قول‌ مرا نشنوند آنگاه‌ از آن‌ نیكویی‌ كه‌ گفته‌ باشم‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ بكنم‌ خواهم‌ برگشت‌.11ن‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو كه‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ به‌ ضدّ شما بلایی‌ مهیا می‌سازم‌ و قصدی‌ به‌ خلاف‌ شما می‌نمایم‌. پس‌ شما هر كدام‌ از راه‌ زشت‌ خود بازگشت‌ نمایید و راهها و اعمال‌ خود را اصلاح‌ كنید.12اما ایشان‌ خواهند گفت‌: امید نیست‌ زیرا كه‌ افكار خود را پیروی‌ خواهیم‌ نمود و هر كدام‌ موافق‌ سركشی‌ دل‌ شریر خود رفتار خواهیم‌ كرد.13بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: در میان‌ امّت‌ها سؤال‌ كنید كیست‌ كه‌ مثل‌ این‌ چیزها را شنیده‌ باشد؟ دوشیزه‌ اسرائیل‌ كار بسیار زشت‌كرده‌ است‌.14آیا برف‌ لبنان‌ از صخره‌ صحرا باز ایستد یا آبهای‌ سرد كه‌ از جای‌ دور جاری‌ می‌شود خشك‌ گردد؟15زیرا كه‌ قوم‌ من‌ مرا فراموش‌ كرده‌ برای‌ اباطیل‌ بخور می‌سوزانند و آنها ایشان‌ را از راههای‌ ایشان‌ یعنی‌ از طریق‌های‌ قدیم‌ می‌لغزانند تا در كوره‌راهها به‌ راههایی‌ كه‌ ساخته‌ نشده‌ است‌ راه‌ بروند.16تا زمین‌ خود را مایه‌ حیرت‌ و سخریه‌ ابدی‌ بگردانند به‌ حدّی‌ كه‌ هر كه‌ از آن‌ گذر كند متحیر شده‌، سر خود را خواهد جنبانید.17من‌ مثل‌ باد شرقی‌ ایشان‌ را از حضور دشمنان‌ پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و در روز مصیبت‌ ایشان‌ پشت‌ را به‌ ایشان‌ نشان‌ خواهم‌ داد و نه‌ رو را.»18آنگاه‌ گفتند : «بیایید تا به‌ ضدّ ارمیا تدبیرها نماییم‌ زیرا كه‌ شریعت‌ از كاهنان‌ و مشورت‌ از حكیمان‌ و كلام‌ از انبیا ضایع‌ نخواهد شد پس‌ بیایید تا او را به‌ زبان‌ خود بزنیم‌ و هیچ‌ سخنش‌ را گوش‌ ندهیم‌.»19ای‌ خداوند مرا گوش‌ بده‌ و آواز دشمنان‌ مرا بشنو!20آیا بدی‌ به‌ عوض‌ نیكویی‌ ادا خواهد شد زیرا كه‌ حفره‌ای‌ برای‌ جان‌ من‌ كنده‌اند. بیاد آور كه‌ چگونه‌ به‌ حضور تو ایستاده‌ بودم‌ تا درباره‌ ایشان‌ سخن‌ نیكو گفته‌، حدّت‌ خشم‌ تو را از ایشان‌ بگردانم‌.21پس‌ پسران‌ ایشان‌ را به‌ قحط‌ بسپار و ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر تسلیم‌ نما و زنان‌ ایشان‌، بی‌اولاد و بیوه‌ گردند و مردان‌ ایشان‌ به‌ سختی‌ كشته‌ شوند و جوانان‌ ایشان‌، در جنگ‌ به‌ شمشیر مقتول‌ گردند.22و چون‌ فوجی‌ بر ایشان‌ ناگهان‌ بیاوری‌ نعره‌ای‌ از خانه‌های‌ ایشان‌ شنیده‌ شود زیرا به‌ جهت‌ گرفتار كردنم‌ حفره‌ای‌ كنده‌اند و دامها برای‌ پایهایم‌ پنهان‌ نموده‌.23امّا تو ای‌ خداوند تمامی‌ مشورتهایی‌ را كه‌ ایشان‌ به‌ قصدجان‌ من‌ نموده‌اند می‌دانی‌. پس‌ عصیان‌ ایشان‌ را میامرز و گناه‌ ایشان‌ را از نظر خویش‌ محو مساز بلكه‌ ایشان‌ به‌ حضور تو لغزانیده‌ شوند و در حین‌ غضب‌ خویش‌، با ایشان‌ عمل‌ نما.

Chapter 19

1خداوند چنین‌ گفت‌: «برو و كوزه‌ سفالین از كوزه‌گر بخر و بعضی‌ از مشایخ‌ قوم‌ و مشایخ‌ كهنه‌ را همراه‌ خود بردار.2و به‌ وادی‌ ابن‌ هنّوم‌ كه‌ نزد دهنه‌ دروازه‌ كوزه‌گران‌ است‌ بیرون‌ رفته‌، سخنانی‌ را كه‌ به‌ تو خواهم‌ گفت‌ در آنجا ندا كن‌.3و بگو: ای‌ پادشاهان‌ یهودا و سكنه‌ اورشلیم‌ كلام‌ خداوند را بشنوید! یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ بر این‌ مكان‌ چنان‌ بلایی‌ خواهم‌ آورد كه‌ گوش‌ هر كس‌ كه‌ آن‌ را بشنود صدا خواهد كرد.4زانرو كه‌ مرا ترك‌ كردند و این‌ مكان‌ را خوار شمردند و بخور در آن‌ برای‌ خدایان‌ غیر كه‌ نه‌ خود ایشان‌ و نه‌ پدران‌ ایشان‌ و نه‌ پادشاهان‌ یهودا آنها را شناخته‌ بودند سوزانیدند و این‌ مكان‌ را از خون‌ بی‌گناهان‌ مملّو ساختند.5و مكان‌های‌ بلند برای‌ بعل‌ بنا كردند تا پسران‌ خود را به‌ جای‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ برای‌ بعل‌ بسوزانند كه‌ من‌ آن‌ را امر نفرموده‌ و نگفته‌ و در دلم‌ نگذشته‌ بود.6بنابراین‌ خداوند می‌گوید: اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ این‌ مكان‌ به‌ توفت‌ یا به‌ وادی‌ ابن‌ هنّوم‌ دیگر نامیده‌ نخواهد شد بلكه‌ به‌ وادی‌ قتل‌.7و مشورت‌ یهودا و اورشلیم‌ را در این‌ مكان‌ باطل‌ خواهم‌ گردانید و ایشان‌ را از حضور دشمنان‌ ایشان‌ و به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ ایشان‌ دارند خواهم‌ انداخت‌ و لاشهای‌ ایشان‌ را خوراك‌ مرغان‌ هوا و حیوانات‌ زمین‌ خواهم‌ساخت‌.8و این‌ شهر را مایه‌ حیرت‌ و سخریه‌ خواهم‌ گردانید به‌ حدّی‌ كه‌ هر كه‌ از آن‌ عبور كند متحیر شده‌، به‌ سبب‌ جمیع‌ بلایایش‌ سخریه‌ خواهد نمود.9و گوشت‌ پسران‌ ایشان‌ و گوشت‌ دختران‌ ایشان‌ را به‌ ایشان‌ خواهم‌ خورانید و در محاصره‌ و تنگی‌ كه‌ دشمنان‌ ایشان‌ و جویندگان‌ جان‌ ایشان‌ بر ایشان‌ خواهند آورد، هر كس‌ گوشت‌ همسایه‌ خود را خواهد خورد.10آنگاه‌ كوزه‌ را به‌ نظر آنانی‌ كه‌ همراه‌ تو می‌روند بشكن‌.11و ایشان‌ را بگو: یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: به‌ نوعی‌ كه‌ كسی‌ كوزه‌ كوزه‌گر را می‌شكند و آن‌ را دیگر اصلاح‌ نتوان‌ كرد همچنان‌ این‌ قوم‌ و این‌ شهر را خواهم‌ شكست‌ و ایشان‌ را در توفت‌ دفن‌ خواهند كرد تا جایی‌ برای‌ دفن‌ كردن‌ باقی‌ نماند.»12خداوند می‌گوید: «به‌ این‌ مكان‌ و به‌ ساكنانش‌ چنین‌ عمل‌ خواهم‌ نمود و این‌ شهر را مثل‌ توفت‌ خواهم‌ ساخت‌.13و خانه‌های‌ اورشلیم‌ و خانه‌های‌ پادشاهان‌ یهودا مثل‌ مكان‌ توفت‌ نجس‌ خواهد شد یعنی‌ همه‌خانه‌هایی‌ كه‌ بر بامهای‌ آنها بخور برای‌ تمامی‌ لشكر آسمان‌ سوزانیدند و هدایای‌ ریختنی‌ برای‌ خدایان‌ غیر ریختند.»14پس‌ ارمیا از توفت‌ كه‌ خداوند او را به‌ جهت‌ نبوّت‌ كردن‌ به‌ آنجا فرستاده‌ بود باز آمد و در صحن‌ خانه‌ خداوند ایستاده‌، به‌ تمامی‌ قوم‌ گفت‌:15«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ بر این‌ شهر و بر همه‌ قریه‌هایش‌، تمامی‌ بلایا را كه‌ درباره‌اش‌ گفته‌ام‌ وارد خواهم‌ آورد زیرا كه‌ گردن‌ خود را سخت‌ گردانیده‌، كلام‌ مرا نشنیدند.»

Chapter 20

1و فشحور بن‌ امّیرِ كاهن‌ كه‌ ناظر اول‌ خانه خداوند بود، ارمیا نبی‌ را كه‌ به‌ این‌ امور نبوّت‌ می‌كرد شنید.2پس‌ فشحور ارمیای‌ نبی‌ را زده‌، او را در كنده‌ای‌ كه‌ نزد دروازه‌ عالی‌ بنیامین‌ كه‌ نزد خانه‌ خداوند بود گذاشت‌.3و در فردای‌ آن‌ روز فشحور ارمیا را از كنده‌ بیرون‌ آورد و ارمیا وی‌ را گفت‌: « خداوند اسم‌ تو را نه‌ فشحور بلكه‌ ماجور مسّابیب‌ خوانده‌ است‌.4زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ تو را مورث‌ ترس‌ خودت‌ و جمیع‌ دوستانت‌ می‌گردانم‌ و ایشان‌ به‌ شمشیر دشمنان‌ خود خواهند افتاد و چشمانت‌ خواهد دید و تمامی‌ یهودا را به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ خواهم‌ كرد كه‌ او ایشان‌ را به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برده‌، ایشان‌ را به‌ شمشیر به‌ قتل‌ خواهد رسانید.5و تمامی‌ دولت‌ این‌ شهر و تمامی‌ مشقّت‌ آن‌ را و جمیع‌ نفایس‌ آن‌ را تسلیم‌ خواهم‌ كرد و همه‌ خزانه‌های‌ پادشاهان‌ یهودا را به‌ دست‌ دشمنان‌ ایشان‌ خواهم‌ سپرد كه‌ ایشان‌ را غارت‌ كرده‌ و گرفتار نموده‌، به‌ بابل‌ خواهند برد.6و تو ای‌ فشحور با جمیع‌ سكنه‌ خانه‌ات‌ به‌ اسیری‌ خواهید رفت‌. و تو با جمیع‌ دوستانت‌ كه‌ نزد ایشان‌ به‌ دروغ‌ نبوّت‌ كردی‌، به‌ بابل‌ داخل‌ شده‌، در آنجا خواهید مرد و در آنجا دفن‌ خواهید شد.»7ای‌ خداوند مرا فریفتی‌ پس‌ فریفته‌ شدم‌. از من‌ زورآورتر بودی‌ و غالب‌ شدی‌. تمامی‌ روز مضحكه‌ شدم‌ و هر كس‌ مرا استهزا می‌كند.8زیرا هر گاه‌ می‌خواهم‌ تكلّم‌ نمایم‌ ناله‌ می‌كنم‌ و به‌ ظلم‌و غارت‌ ندا می‌نمایم‌. زیرا كلام‌ خداوند تمامی‌ روز برای‌ من‌ موجب‌ عار و استهزا گردیده‌ است‌.9پس‌ گفتم‌ كه‌ او را ذكر نخواهم‌ نمود و بار دیگر به‌ اسم‌ او سخن‌ نخواهم‌ گفت‌، آنگاه‌ در دل‌ من‌ مثل‌ آتش‌ افروخته‌ شد و در استخوانهایم‌ بسته‌ گردید و از خودداری‌ خسته‌ شده‌، باز نتوانستم‌ ایستاد.10زیرا كه‌ از بسیاری‌ مذمّت‌ شنیدم‌ و از هر جانب‌ خوف‌ بود و جمیع‌ اصدقای‌ من‌ گفتند بر او شكایت‌ كنید و ما شكایت‌ خواهیم‌ نمود و مراقب‌ لغزیدن‌ من‌ می‌باشند (و می‌گویند) كه‌ شاید او فریفته‌ خواهد شد تا بر وی‌ غالب‌ آمده‌، انتقام‌ خود را از او بكشیم‌.11لیكن‌ خداوند با من‌ مثل‌ جبّار قاهر است‌ از این‌ جهت‌ ستمكاران‌ من‌ خواهند لغزید و غالب‌ نخواهند آمد و چونكه‌ به‌ فطانت‌ رفتار ننمودند به‌ رسوایی‌ ابدی‌ كه‌ فراموش‌ نخواهند شد بی‌نهایت‌ خجل‌ خواهند گردید.12امّا ای‌ یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ عادلان‌ را می‌آزمایی‌ و گُرده‌ها و دلها را مشاهده‌ می‌كنی‌، بشود كه‌ انتقام‌ تو را از ایشان‌ ببینم‌ زیرا كه‌ دعوی‌ خویش‌ را نزد تو كشف‌ نمودم‌.13برای‌ خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح‌ بخوانید زیرا كه‌ جان‌ مسكینان‌ را از دست‌ شریران‌ رهایی‌ داده‌ است‌.14ملعون‌ باد روزی‌ كه‌ در آن‌ مولود شدم‌ و مبارك‌ مباد روزی‌ كه‌ مادرم‌ مرا زایید.15ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ پدر مرا مژده‌ داد و گفت‌ كه‌ برای‌ تو ولد نرینه‌ای‌ زاییده‌ شده‌ است‌ و او را بسیار شادمان‌ گردانید.16و آنكس‌ مثل‌ شهرهایی‌ كه‌ خداوند آنها را شفقت‌ ننموده‌ واژگون‌ ساخت‌ بشود و فریادی‌ در صبح‌ و نعره‌ای‌ در وقت‌ ظهر بشنود.17زیرا كه‌ مرا از رحم‌ نكشت‌ تا مادرم‌ قبرمن‌ باشد و رحم‌ او همیشه‌ آبستن‌ ماند.18چرا از رحم‌ بیرون‌ آمدم‌ تا مشقّت‌ و غم‌ را مشاهده‌ نمایم‌ و روزهایم‌ در خجالت‌ تلف‌ شود؟

Chapter 21

1كلامی‌ كه‌ به‌ ارمیا از جانب‌ خداوند نازل‌شد وقتی‌ كه‌ صدقیا پادشاه‌، فشحور بن‌ مِلْكیا و صَفَنیا ابن‌ مَعَسیای‌ كاهن‌ را نزد وی‌ فرستاده‌، گفت‌:2«برای‌ ما از خداوند مسألت‌ نما زیرا كه‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ با ما جنگ‌ می‌كند شاید كه‌ خداوند موافق‌ كارهای‌ عجیب‌ خود با ما عمل‌ نماید تا او از ما برگردد.»3و ارمیا به‌ ایشان‌ گفت‌: «به‌ صدقیا چنین‌ بگویید:4یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ اسلحه‌ جنگ‌ را كه‌ به‌ دست‌ شماست‌ و شما با آنها با پادشاه‌ بابل‌ و كلدانیانی‌ كه‌ شما را از بیرون‌ دیوارها محاصره‌ نموده‌اند جنگ‌ می‌كنید برمی‌گردانم‌ و ایشان‌ را در اندرون‌ این‌ شهر جمع‌ خواهم‌ كرد.5و من‌ به‌ دست‌ دراز و بازوی‌ قوی و به‌ غضب‌ و حدّت‌ و خشم‌ عظیم‌ با شما مقاتله‌ خواهم‌ نمود.6و ساكنان‌ این‌ شهر را هم‌ از انسان‌ و هم‌ از بهایم‌ خواهم‌ زد كه‌ به‌ وبای‌ سخت‌ خواهند مرد.7و خداوند می‌گوید كه‌ بعد از آن‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا و بندگانش‌ و این‌ قوم‌ یعنی‌ آنانی‌ را كه‌ از وبا و شمشیر و قحط‌ در این‌ شهر باقی‌ مانده‌ باشند به‌ دست‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ و به‌ دست‌ دشمنان‌ ایشان‌ و به‌ دست‌ جویندگان‌ جان‌ ایشان‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود تا ایشان‌ را به‌ دم‌ شمشیر بكشد و او بر ایشان‌ رأفت‌ و شفقت‌ و ترحم‌ نخواهد نمود.8و به‌ این‌ قوم‌ بگو كه‌ خداوند چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ طریق‌ حیات‌ و طریق‌ موت‌ را پیش‌ شما می‌گذارم‌؛9هركه‌ در این‌ شهر بماند از شمشیر و قحط‌ و وبا خواهد مرد، اما هر كه‌ بیرون‌ رود و به‌ دست‌ كلدانیانی‌ كه‌ شما را محاصره‌ نموده‌اند بیفتد، زنده‌ خواهد ماند و جانش‌ برای‌ او غنیمت‌ خواهد شد.10زیرا خداوند می‌گوید: من‌ روی‌ خود را بر این‌ شهر به‌ بدی‌ و نه‌ به‌ نیكویی‌ برگردانیدم‌ و به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ شده‌، آن‌ را به‌ آتش‌ خواهد سوزانید.11«و درباره‌ خاندان‌ پادشاه‌ یهودا بگو كلام‌ خداوند را بشنوید:12ای‌ خاندان‌ داود خداوند چنین‌ می‌فرماید: بامدادان‌ به‌ انصاف‌ داوری‌ نمایید و مغضوبان‌ را از دست‌ ظالمان‌ برهانید مبادا حدّت‌ خشم‌ من‌ به‌ سبب‌ بدی‌ اعمال‌ شما مثل‌ آتش‌ صادر گردد و مشتعل‌ شده‌، خاموش‌كننده‌ای‌ نباشد.13خداوند می‌گوید: ای‌ ساكنه‌ وادی‌ و ای‌ صخره‌ هامون‌ كه‌ می‌گویید كیست‌ كه‌ به‌ ضدّ ما فرود آید و كیست‌ كه‌ به‌ مسكنهای‌ ما داخل‌ شود اینك‌ من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌.14و خداوند می‌گوید بر حسب‌ ثمره‌ اعمال‌ شما به‌ شما عقوبت‌ خواهم‌ رسانید و آتشی‌ در جنگل‌ این‌ (شهر) خواهم‌ افروخت‌ كه‌ تمامی‌ حوالی‌ آن‌ را خواهد سوزانید.»

Chapter 22

1خداوند چنین‌ گفت‌: «به‌ خانه‌ پادشاه یهودا فرود آی‌ و در آنجا به‌ این‌ كلام‌ متكلّم‌ شو2و بگو: ای‌ پادشاه‌ یهودا كه‌ بر كرسی‌ داود نشسته‌ای‌، تو و بندگانت‌ و قومت‌ كه‌ به‌ این‌ دروازه‌ها داخل‌ می‌شوید كلام‌ خداوند رابشنوید:3خداوند چنین‌ می‌گوید: انصاف‌ و عدالت‌ را اجرا دارید و مغصوبان‌ را از دست‌ ظالمان‌ برهانید و بر غربا و یتیمان‌ و بیوه‌زنان‌ ستم‌ و جور منمایید و خون‌ بی‌گناهان‌ را در این‌ مكان‌ مریزید.4زیرا اگر این‌ كار را بجا آورید همانا پادشاهانی‌ كه‌ بر كرسی‌ داود بنشینند، از دروازه‌های‌ این‌ خانه‌ داخل‌ خواهند شد و هر یك‌ با بندگان‌ و قوم‌ خود بر ارابه‌ها و اسبان‌ سوار خواهند گردید.5امّا اگر این‌ سخنان‌ را نشنوید خداوند می‌گوید كه‌ به‌ ذات‌ خود قسم‌ خوردم‌ كه‌ این‌ خانه‌ خراب‌ خواهد شد.6زیرا خداوند درباره‌ خاندان‌ پادشاه‌ یهودا چنین‌ می‌گوید: اگر چه‌ تو نزد من‌ جلعاد و قلّه‌ لبنان‌ می‌باشی‌ لیكن‌ من‌ تو را به‌ بیابان‌ و شهرهای‌ غیرمسكون‌ مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌.7و بر تو خراب‌كنندگان‌ كه‌ هر یك‌ با آلاتش‌ باشد معین‌ می‌كنم‌ و ایشان‌ بهترین‌ سروهای‌ آزاد تو را قطع‌ نموده‌، به‌ آتش‌ خواهند افكند.8و امّت‌های‌ بسیار چون‌ از این‌ شهر عبور نمایند به‌ یكدیگر خواهند گفت‌ كه‌ خداوند به‌ این‌ شهر عظیم‌ چرا چنین‌ كرده‌ است‌.9و جواب‌ خواهند داد از این‌ سبب‌ كه‌ عهد یهوه‌ خدای‌ خود را ترك‌ كردند و خدایان‌ غیر را سجده‌ و عبادت‌ نمودند.10«برای‌ مرده‌ گریه‌ منمایید و برای‌ او ماتم‌ مگیرید. زارزار بگریید برای‌ او كه‌ می‌رود زیرا كه‌ دیگر مراجعت‌ نخواهد كرد و زمین‌ مولد خویش‌ را نخواهد دید.11زیرا خداوند درباره‌ شلّوم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا كه‌ بجای‌ پدر خود یوشیا پادشاه‌ شده‌ و از این‌ مكان‌ بیرون‌ رفته‌ است‌ چنین‌می‌گوید كه‌ دیگر به‌ اینجا برنخواهد گشت‌.12بلكه‌ در مكانی‌ كه‌ او را به‌ اسیری‌ برده‌اند خواهد مرد و این‌ زمین‌ را باز نخواهد دید.13«وای‌ بر آن‌ كسی‌ كه‌ خانه‌ خود را به‌ بی‌انصافی‌ و كوشكهای‌ خویش‌ را به‌ ناحقّ بنا می‌كند كه‌ از همسایه‌ خود مجّاناً خدمت‌ می‌گیرد و مزدش‌ را به‌ او نمی‌دهد.14كه‌ می‌گوید خانه‌ وسیع‌ و اطاقهای‌ مُرَوَّح‌ برای‌ خود بنا می‌كنم‌ و پنجره‌ها برای‌ خویشتن‌ می‌شكافد و (سقف‌) آن‌ را از سرو آزاد می‌پوشاند و با شنجرف‌ رنگ‌ می‌كند.15آیا از این‌ جهت‌ كه‌ با سروهای‌ آزاد مكارمت‌ می‌نمایی‌، سلطنت‌ خواهی‌ كرد؟ آیا پدرت‌ اكل‌ وشرب‌ نمی‌نمود و انصاف‌ و عدالت‌ را بجا نمی‌آورد، آنگاه‌ برایش‌ سعادتمندی‌ می‌بود؟16فقیر و مسكین‌ را دادرسی‌ می‌نمود، آنگاه‌ سعادتمندی‌ می‌شد. مگر شناختن‌ من‌ این‌ نیست‌؟ خداوند می‌گوید:17امّا چشمان‌ و دل‌ تو نیست‌ جز برای‌ حرص‌ خودت‌ و برای‌ ریختن‌ خون‌ بی‌گناهان‌ و برای‌ ظلم‌ و ستم‌ تا آنها را بجا آوری‌.18بنابراین‌ خداوند درباره‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا چنین‌ می‌گوید: كه‌ برایش‌ ماتم‌ نخواهند گرفت‌ و نخواهند گفت‌: آه‌ ای‌ برادر من‌ یا آه‌ ای‌ خواهر و نوحه‌ نخواهند كرد و نخواهند گفت‌: آه‌ ای‌ آقا یا آه‌ ای‌ جلال‌ وی‌.19كشیده‌ شده‌ و بیرون‌ از دروازه‌های‌ اورشلیم‌ بجای‌ دور انداخته‌ شده‌ به‌ دفن‌ الاغ‌ مدفون‌ خواهد گردید.20«به‌ فراز لبنان‌ برآمده‌، فریاد برآور و آواز خود را در باشان‌ بلندكن‌. و از عباریم‌ فریاد كن‌ زیرا كه‌ جمیع‌ دوستانت‌ تلف‌ شده‌اند.21در حین‌سعادتمندی‌ تو به‌ تو سخن‌ گفتم‌، امّا گفتی‌ گوش‌ نخواهم‌ گرفت‌. همین‌ از طفولیتت‌ عادت‌ تو بوده‌ است‌ كه‌ به‌ آواز من‌ گوش‌ ندهی‌.22باد تمامی‌ شبانانت‌ را خواهد چرانید و دوستانت‌ به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌. پس‌ در آن‌ وقت‌ به‌ سبب‌ تمامی‌ شرارتت‌ خجل‌ و رسوا خواهی‌ شد.23ای‌ كه‌ در لبنان‌ ساكن‌ هستی‌ و آشیانه‌ خویش‌ را در سروهای‌ آزاد می‌سازی‌! هنگامی‌ كه‌ اَلَمها و درد مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید تو را فرو گیرد چه‌ قدر بر تو افسوس‌ خواهند كرد؟24یهوه‌ می‌گوید: به‌ حیات‌ من‌ قسم‌ كه‌ اگر چه‌ كنیاهو ابن‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا خاتم‌ بر دست‌ راست‌ من‌ می‌بود هر آینه‌ تو را از آنجا می‌كَندم‌.25و تو را به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ تو دارند و به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ از ایشان‌ ترسانی‌ و به‌ دست‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ و به‌ دست‌ كلدانیان‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود.26و تو و مادر تو را كه‌ تو را زایید، به‌ زمین‌ غریبی‌ كه‌ در آن‌ تولّد نیافتید خواهم‌ انداخت‌ كه‌ در آنجا خواهید مرد.27امّا به‌ زمینی‌ كه‌ ایشان‌ بسیار آرزو دارند كه‌ به‌ آن‌ برگردند مراجعت‌ نخواهند نمود.»28آیا این‌ مرد كُنیاهو ظرفی‌ خوار شكسته‌ می‌باشد و یا ظرفی‌ ناپسندیده‌ است‌؟ چرا او با اولادش‌ به‌ زمینی‌ كه‌ آن‌ را نمی‌شناسند انداخته‌ و افكنده‌ شده‌اند؟29ای‌ زمین‌ ای‌ زمین‌ ای‌ زمین‌، كلام‌ خداوند را بشنو!30خداوند چنین‌ می‌فرماید: «این‌ شخص‌ را بی‌اولاد و كسی‌ كه‌ در روزگار خود كامیاب‌ نخواهد شد بنویس‌، زیرا كه‌ هیچكس‌ از ذریت‌ وی‌ كامیاب‌ نخواهد شد و بر كرسی‌ داود نخواهد نشست‌، و بار دیگر در یهودا سلطنت‌ نخواهدنمود.»

Chapter 23

1خداوند می‌گوید: «وای‌ بر شبانانی‌ كه‌گله‌ مرتع‌ مرا هلاك‌ و پراكنده‌ می‌سازند.»2بنابراین‌، یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ درباره‌ شبانانی‌ كه‌ قوم‌ مرا می‌چرانند چنین‌ می‌گوید: «شما گله‌ مرا پراكنده‌ ساخته‌ و رانده‌اید و به‌ آنها توجه‌ ننموده‌اید. پس‌ خداوند می‌گوید اینك‌ من‌ عقوبت‌ بدی‌ اعمال‌ شما را بر شما خواهم‌ رسانید.3و من‌ بقیه‌ گله‌ خویش‌ را از همه‌ زمینهایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ آنها رانده‌ام‌ جمع‌ خواهم‌ كرد و ایشان‌ را به‌ آغلهای‌ ایشان‌ باز خواهم‌ آورد كه‌ بارور و بسیار خواهند شد.4وبرای‌ ایشان‌ شبانانی‌ كه‌ ایشان‌ را بچرانند برپا خواهم‌ نمود كه‌ بار دیگر ترسان‌ و مشوّش‌ نخواهند شد و مفقود نخواهند گردید.» قول‌ خداوند این‌ است‌.5خداوند می‌گوید: «اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ شاخه‌ای‌ عادل‌ برای‌ داود برپا می‌كنم‌ و پادشاهی‌ سلطنت‌ نموده‌، به‌ فطانت‌ رفتار خواهد كرد و انصاف‌ و عدالت‌ را در زمین‌ مُجرا خواهد داشت‌.6در ایام‌ وی‌ یهودا نجات‌ خواهد یافت‌ و اسرائیل‌ با امنّیت‌ ساكن‌ خواهد شد و اسمی‌ كه‌ به‌ آن‌ نامیده‌ می‌شود این‌ است‌: یهوه‌ صدقینو (یهوه‌ عدالت‌ ما).7بنابراین‌ خداوند می‌گوید: اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ دیگر نخواهند گفت‌ قسم‌ به‌ حیات‌ یهوه‌ كه‌ بنی‌ اسرائیل‌ را از زمین‌ مصر برآورد.8بلكه‌ قسم‌ به‌ حیات‌ یهوه‌ كه‌ ذریت‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را از زمین‌ شمال‌ و از همه‌ زمینهایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ آنها رانده‌ بودم‌ بیرون‌ آورده‌، رهبری‌نموده‌ است‌ و در زمین‌ خود ساكن‌ خواهند شد.»9به‌ سبب‌ انبیا دل‌ من‌ در اندرونم‌ شكسته‌ و همه‌ استخوانهایم‌ مسترخی‌ شده‌ است‌، مثل‌ شخص‌ مست‌ و مانند مرد مغلوب‌ شراب‌ از جهت‌ خداوند و از جهت‌ كلام‌ مقدّس‌ او گردیده‌ام‌.10زیرا كه‌ زمین‌ پر از زناكاران‌ است‌ و به‌ سبب‌ لعنت‌ زمین‌ ماتم‌ می‌كند و مرتع‌های‌ بیابان‌ خشك‌ شده‌ است‌ زیرا كه‌ طریق‌ ایشان‌ بد و توانایی‌ ایشان‌ باطل‌ است‌.11چونكه‌ هم‌ انبیا و هم‌ كاهنان‌ منافق‌اند و خداوند می‌گوید: شرارت‌ ایشان‌ را هم‌ در خانه‌ خود یافته‌ام‌.12بنابراین‌ طریق‌ ایشان‌ مثل‌ جایهای‌ لغزنده‌ در تاریكی‌ غلیظ‌ برای‌ ایشان‌ خواهد بود كه‌ ایشان‌ رانده‌ شده‌ در آن‌ خواهند افتاد. زیرا خداوند می‌گوید كه‌ «در سال‌ عقوبت‌ ایشان‌ بلا بر ایشان‌ عارض‌ خواهم‌ گردانید.13و در انبیای‌ سامره‌ حماقتی‌ دیده‌ام‌ كه‌ برای‌ بعل‌ نبوّت‌ كرده‌، قوم‌ من‌ اسرائیل‌ را گمراه‌ گردانیده‌اند.14و در انبیای‌ اورشلیم‌ نیز چیز هولناك‌ دیدم‌. مرتكب‌ زنا شده‌، به‌ دروغ‌ سلوك‌ می‌نمایند و دستهای‌ شریران‌ را تقویت‌ می‌دهند مبادا هر یك‌ از ایشان‌ از شرارت‌ خویش‌ بازگشت‌ نماید. و جمیع‌ ایشان‌ برای‌ من‌ مثل‌ سدوم‌ و ساكنان‌ آن‌ مانند عموره‌ گردیده‌اند.»15بنابراین‌ یهوه‌ صبایوت‌ درباره‌ آن‌ انبیا چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ به‌ ایشان‌ افسنتین‌ خواهم‌ خورانید و آب‌ تلخ‌ به‌ ایشان‌ خواهم‌ نوشانید زیرا كه‌ از انبیای‌ اورشلیم‌ نفاق‌ در تمامی‌ زمین‌ منتشر شده‌ است‌.»16یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «به‌ سخنان‌ این‌ انبیایی‌ كه‌ برای‌ شما نبوّت‌ می‌كنند گوش‌ مدهید زیرا شما را به‌ بطالت‌ تعلیم‌ می‌دهند و رؤیای‌ دل‌ خود را بیان‌ می‌كنند و نه‌ از دهان‌ خداوند.17و به‌ آنانی‌ كه‌ مرا حقیر می‌شمارند پیوسته‌ می‌گویند: خداوند می‌فرماید كه‌ برای‌ شما سلامتی‌ خواهد بود و به‌ آنانی‌ كه‌ به‌ سركشی‌ دل‌ خود سلوك‌ می‌نمایند می‌گویند كه‌ بلا به‌ شما نخواهد رسید.18زیرا كیست‌ كه‌ به‌ مشورت‌ خداوند واقف‌ شده‌ باشد تا ببیند و كلام‌ او را بشنود و كیست‌ كه‌ به‌ كلام‌ او گوش‌ فرا داشته‌، استماع‌ نموده‌ باشد.19اینك‌ بادِ شدیدِ غضبِ خداوند صادر شده‌ و گردبادی‌ دور می‌زند و بر سر شریران‌ فرود خواهد آمد.20غضب‌ خداوند تا مقاصد دل‌ او را بجا نیاورد و به‌ انجام‌ نرساند برنخواهد گشت‌. در ایام‌ آخر این‌ را نیكو خواهید فهمید.21من‌ این‌ انبیا را نفرستادم‌ لیكن‌ دویدند. به‌ ایشان‌ سخن‌ نگفتم‌ اما ایشان‌ نبوّت‌ نمودند.22امّا اگر در مشورت‌ من‌ قایم‌ می‌ماندند، كلام‌ مرا به‌ قوم‌ من‌ بیان‌ می‌كردند و ایشان‌ را از راه‌ بد و از اعمال‌ شریر ایشان‌ برمی‌گردانیدند.23یهوه‌ می‌گوید: آیا من‌ خدای‌ نزدیك‌ هستم‌ و خدای‌ دور نی‌؟24و خداوند می‌گوید: آیا كسی‌ خویشتن‌ را در جای‌ مخفی‌ پنهان‌ تواند نمود كه‌ من‌ او را نبینم‌ مگر من‌ آسمان‌ و زمین‌ را مملّو نمی‌سازم‌؟ كلام‌ خداوند این‌ است‌.25سخنان‌ انبیا را كه‌ به‌ اسم‌ من‌ كاذبانه‌ نبوّت‌ كردند شنیدم‌ كه‌ گفتند خواب‌ دیدم‌ خواب‌ دیدم‌.26این‌ تا به‌ كی‌ در دل‌ انبیایی‌ كه‌ كاذبانه‌ نبوّت‌ می‌كنند خواهد بود كه‌ انبیای‌ فریب‌ دل‌ خودشان‌ می‌باشند،27كه‌ به‌ خوابهای‌ خویش‌ كه‌ هر كدام‌ از ایشان‌ به‌ همسایه‌ خود باز می‌گویندخیال‌ دارند كه‌ اسم‌ مرا از یاد قوم‌ من‌ ببرند، چنانكه‌ پدران‌ ایشان‌ اسم‌ مرا برای‌ بعل‌ فراموش‌ كردند.28آن‌ نبی‌ای‌ كه‌ خواب‌ دیده‌ است‌ خواب‌ را بیان‌ كند و آن‌ كه‌ كلام‌ مرا دارد كلام‌ مرا براستی‌ بیان‌ نماید. خداوند می‌گوید كاه‌ را با گندم‌ چه‌ كار است‌؟»29و خداوند می‌گوید: «آیا كلام‌ من‌ مثل‌ آتش‌ نیست‌ و مانند چكشی‌ كه‌ صخره‌ را خرد می‌كند؟»30لهذا خداوند می‌گوید: «اینك‌ من‌ به‌ ضدّ این‌ انبیایی‌ كه‌ كلام‌ مرا از یكدیگر می‌دزدند هستم‌.»31و خداوند می‌گوید: «اینك‌ من‌ به‌ ضدّ این‌ انبیا هستم‌ كه‌ زبان‌ خویش‌ را بكار برده‌، می‌گویند: او گفته‌ است‌.»32و خداوند می‌گوید: «اینك‌ من‌ به‌ ضدّ اینان‌ هستم‌ كه‌ به‌ خوابهای‌ دروغ‌ نبوّت‌ می‌كنند و آنها را بیان‌ كرده‌، قوم‌ مرا به‌ دروغها و خیالهای‌ خود گمراه‌ می‌نمایند. و من‌ ایشان‌ را نفرستادم‌ و مأمور نكردم‌ پس‌ خداوند می‌گوید كه‌ به‌ این‌ قوم‌ هیچ‌ نفع‌ نخواهند رسانید.33و چون‌ این‌ قوم‌ یا نبی‌ یا كاهنی‌ از تو سؤال‌ نموده‌، گویند كه‌ وحی‌ خداوند چیست‌؟ پس‌ به‌ ایشان‌ بگو: كدام‌ وحی‌؟ قول‌ خداوند این‌ است‌ كه‌ شما را ترك‌ خواهم‌ نمود.34و آن‌ نبی‌ یا كاهن‌ یا قومی‌ كه‌ گویند وحی‌ یهوه‌، همانا بر آن‌ مرد و بر خانه‌اش‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید.35و هر كدام‌ از شما به‌ همسایه‌ خویش‌ و هر كدام‌ به‌ برادر خود چنین‌ گویید كه‌ خداوند چه‌ جواب‌ داده‌ است‌ و خداوند چه‌ گفته‌ است‌؟36لیكن‌ وحی‌ یهوه‌ را دیگر ذكر منمایید زیرا كلام‌ هر كس‌ وحی‌ او خواهد بود چونكه‌ كلام‌ خدای‌ حی یعنی‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ ما را منحرف‌ ساخته‌اید.37و به‌نبی‌ چنین‌ بگو كه‌ خداوند به‌ تو چه‌ جواب‌ داده‌ و خداوند به‌ تو چه‌ گفته‌ است‌؟38و اگر می‌گویید: وحی‌ یهوه‌، پس‌ یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید چونكه‌ این‌ سخن‌ یعنی‌ وحی‌ یهوه‌ را گفتید با آنكه‌ نزد شما فرستاده‌، فرمودم‌ كه‌ وحی‌ یهوه‌ را مگویید،39لهذا اینك‌ من‌ شما را بالكّل‌ فراموش‌ خواهم‌ كرد و شما را با آن‌ شهری‌ كه‌ به‌ شما و به‌ پدران‌ داده‌ بودم‌ از حضور خود دور خواهم‌ انداخت‌.40و عار ابدی‌ و رسوایی‌ جاودانی‌ را كه‌ فراموش‌ نخواهد شد بر شما عارض‌ خواهم‌ گردانید.»

Chapter 24

1و بعد از آنكه‌ نَبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌یكُنیا ابن‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا را با رؤسای‌ یهودا و صنعتگران‌ و آهنگران‌ از اورشلیم‌ اسیر نموده‌، به‌ بابل‌ برد، خداوند دو سبد انجیر را كه‌ پیش‌ هیكل‌ خداوند گذاشته‌ شده‌ بود به‌ من‌ نشان‌ داد2كه‌ در سبد اول‌، انجیر بسیار نیكو مثل‌ انجیر نوبر بود و در سبد دیگر انجیر بسیار بد بود كه‌ چنان‌ زشت‌ بود كه‌ نمی‌شود خورد.3و خداوند مرا گفت‌: «ای‌ ارمیا چه‌ می‌بینی‌؟» گفتم‌: «انجیر. امّا انجیرهای‌ نیكو، بسیار نیكو است‌ و انجیرهای‌ بد بسیار بد است‌ كه‌ از بدی‌ آن‌ را نمی‌توان‌ خورد.»4و كلام‌ خداوند به‌ من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:5«یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: مثل‌ این‌ انجیرهای‌ خوب‌ همچنان‌ اسیران‌ یهودا را كه‌ ایشان‌ را از اینجا به‌ زمین‌ كلدانیان‌ برای‌ نیكویی‌ فرستادم‌ منظور خواهم‌ داشت‌.6و چشمان‌ خود را بر ایشان‌ به‌ نیكویی‌ خواهم‌ انداخت‌ و ایشان‌ رابه‌ این‌ زمین‌ باز خواهم‌ آورد و ایشان‌ را بنا كرده‌، منهدم‌ نخواهم‌ ساخت‌ و غرس‌ نموده‌، ریشه‌ ایشان‌ را نخواهم‌ كَند.7و دلی‌ به‌ ایشان‌ خواهم‌ بخشید تا مرا بشناسند كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود، زیرا كه‌ به‌ تمامی‌ دل‌ بسوی‌ من‌ بازگشت‌ خواهند نمود.»8خداوند چنین‌ می‌گوید: «مثل‌ انجیرهای‌ بد كه‌ چنان‌ بد است‌ كه‌ نمی‌توان‌ خورد، البته‌ همچنان‌ صِدِقیا پادشاه‌ یهودا و رؤسای‌ او و بقیه‌ اورشلیم‌ را كه‌ در این‌ زمین‌ باقی‌ مانده‌اند و آنانی‌ را كه‌ در مصر ساكن‌اند تسلیم‌ خواهم‌ نمود.9و ایشان‌ را در تمامی‌ ممالك‌ زمین‌ مایه‌ تشویش‌ و بلا و در تمامی‌ مكان‌هایی‌ كه‌ ایشان‌ را رانده‌ام‌ عار و ضرب‌المثل‌ و مسخره‌ و لعنت‌ خواهم‌ ساخت‌.10و در میان‌ ایشان‌ شمشیر و قحط‌ و وبا خواهم‌ فرستاد تا از زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ و به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ام‌ نابود شوند.»

Chapter 25

1كلامی‌ كه‌ در سال‌ چهارم‌ یهویاقیم‌ بن یوشیا، پادشاه‌ یهودا كه‌ سال‌ اول‌ نَبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ بود بر ارمیا درباره‌ تمامی‌ قوم‌ یهودا نازل‌ شد.2و ارمیای‌ نبی‌ تمامی‌ قوم‌ یهودا و جمیع‌ سكنه‌ اورشلیم‌ را به‌ آن‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:3«از سال‌ سیزدهم‌ یوشیا ابن‌ آمون‌ پادشاه‌ یهودا تا امروز كه‌ بیست‌ و سه‌ سال‌ باشد، كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ می‌شد و من‌ به‌ شما سخن‌ می‌گفتم‌ و صبح‌ زود برخاسته‌، تَكَلّم‌ می‌نمودم‌ امّاشما گوش‌ نمی‌دادید.4و خداوند جمیع‌ بندگان‌ خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح‌ زود برخاسته‌، ایشان‌ را ارسال‌ نمود اما نشنیدید و گوش‌ خود را فرا نگرفتید تا استماع‌ نمایید.5و گفتند: هر یك‌ از شما از راه‌ بد خود و اعمال‌ شریر خویش‌ بازگشت‌ نمایید و در زمینی‌ كه‌ خداوند به‌ شما و به‌ پدران‌ شما از ازل‌ تا به‌ ابد بخشیده‌ است‌ ساكن‌ باشید.6و از عقب‌ خدایان‌ غیر نروید و آنها را عبادت‌ و سجده‌ منمایید و به‌ اعمال‌ دستهای‌ خود غضب‌ مرا به‌ هیجان‌ میاورید مبادا بر شما بلا برسانم‌.»7امّا خداوند می‌گوید: «مرا اطاعت‌ ننمودید بلكه‌ خشم‌ مرا به‌ اعمال‌ دستهای‌ خویش‌ برای‌ بلای‌ خود به‌ هیجان‌ آوردید.»8بنابراین‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ كلام‌ مرا نشنیدید،9خداوند می‌گوید: اینك‌ من‌ فرستاده‌، تمامی‌ قبایل‌ شمال‌ را با بنده‌ خود نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ گرفته‌، ایشان‌ را بر این‌ زمین‌ و بر ساكنانش‌ و بر همه‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ آن‌ می‌باشند خواهم‌ آورد و آنها را بالكل‌ هلاك‌ كرده‌، دهشت‌ و مسخره‌ و خرابی‌ ابدی‌ خواهم‌ ساخت‌.10و از میان‌ ایشان‌ آواز شادمانی‌ و آواز خوشی‌ و صدای‌ داماد و صدای‌ عروس‌ و صدای‌ آسیا و روشنایی‌ چراغ‌ را نابود خواهم‌ گردانید.11و تمامی‌ این‌ زمین‌ خراب‌ و ویران‌ خواهد شد و این‌ قوم‌ها هفتاد سال‌ پادشاه‌ بابل‌ را بندگی‌ خواهند نمود.»12و خداوند می‌گوید كه‌ «بعد از انقضای‌ هفتاد سال‌ من‌ بر پادشاه‌ بابل‌ و بر آن‌ امّت‌ و بر زمین‌ كلدانیان‌ عقوبت‌ گناه‌ ایشان‌ را خواهم‌ رسانید و آن‌ را به‌ خرابی‌ ابدی‌ مبدّل خواهم‌ ساخت‌.13و بر این‌ زمین‌ تمامی‌ سخنان‌ خود را كه‌ به‌ ضدّ آن‌ گفته‌ام‌ یعنی‌ هر چه‌ در این‌ كتاب‌ مكتوب‌ است‌ كه‌ ارمیا آن‌ را درباره‌ جمیع‌ امّت‌ها نبوّت‌ كرده‌ است‌ خواهم‌ آورد.14زیرا كه‌ امّت‌های‌ بسیار و پادشاهان‌ عظیم‌ ایشان‌ را بنده‌ خود خواهند ساخت‌ و ایشان‌ را موافق‌ افعال‌ ایشان‌ و موافق‌ اعمال‌ دستهای‌ ایشان‌ مكافات‌ خواهم‌ رسانید.»15زانرو كه‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ به‌ من‌ چنین‌ گفت‌ كه‌ «كاسه‌ شراب‌ این‌ غضب‌ را از دست‌ من‌ بگیر و آن‌ را به‌ جمیع‌ امّت‌هایی‌ كه‌ تو را نزد آنها می‌فرستم‌ بنوشان‌.16تا بیاشامند و به‌ سبب‌ شمشیری‌ كه‌ من‌ در میان‌ ایشان‌ می‌فرستم‌ نوان‌ شوند و دیوانه‌ گردند.»17پس‌ كاسه‌ را از دست‌ خداوند گرفتم‌ و به‌ جمیع‌ امّت‌هایی‌ كه‌ خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم‌.18یعنی‌ به‌ اورشلیم‌ و شهرهای‌ یهودا و پادشاهانش‌ و سرورانش‌ تا آنها را خرابی‌ و دهشت‌ و سخریه‌ و لعنت‌ چنانكه‌ امروز شده‌ است‌ گردانم‌.19و به‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر و بندگانش‌ و سرورانش‌ و تمامی‌ قومش‌.20و به‌ جمیع‌ امّت‌های‌ مختلف‌ و به‌ جمیع‌ پادشاهان‌ زمین‌ عُوص‌ و به‌ همه‌ پادشاهان‌ زمین‌ فلسطینیان‌ یعنی‌ اَشقَلُون‌ و غَزَّه‌ و عَقرون‌ و بقیه‌ اَشدود.21و به‌ اَدوم‌ و موآب‌ و بنی‌عَمّون‌.22و به‌ جمیع‌ پادشاهان‌ صُور و همه‌ پادشاهان‌ صِیدُون‌ و به‌ پادشاهان‌ جزایری‌ كه‌ به‌ آن‌ طرف‌ دریا می‌باشند.23و به‌ دَدان‌ و تیما و بُوز و به‌ همگانی‌ كه‌ گوشه‌های‌ موی‌ خود را می‌تراشند.24و به‌ همه‌ پادشاهان‌ عرب‌ و به‌ جمیع‌ پادشاهان‌ امّت‌های‌ مختلف‌ كه‌ در بیابان‌ ساكنند.25و به‌ جمیع‌ پادشاهان‌ زِمْری‌ و همه‌ پادشاهان‌ عیلام‌ و همه‌ پادشاهان‌ مادی‌.26و به‌ جمیع‌ پادشاهان‌ شمال‌ خواه‌ قریب‌ و خواه‌ بعید هر یك‌ با مجاور خود و به‌ تمامی‌ ممالك‌ جهان‌ كه‌ بر روی‌ زمینند. و پادشاه‌ شِیشَك‌ بعد از ایشان‌ خواهد آشامید.27و به‌ ایشان‌ بگو: یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: «بنوشید و مست‌ شوید و قی‌ كنید تا از شمشیری‌ كه‌ من‌ در میان‌ شما می‌فرستم‌ بیفتید و برنخیزید.28و اگر از گرفتن‌ كاسه‌ از دست‌ تو و نوشیدنش‌ ابا نمایند آنگاه‌ به‌ ایشان‌ بگو: یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: البته‌ خواهید نوشید.29زیرا اینك‌ من‌ به‌ رسانیدن‌ بلا بر این‌ شهری‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ مسمّی‌ است‌ شروع‌ خواهم‌ نمود و آیا شما بالكلّ بی‌عقوبت‌ خواهید ماند؟ بی‌عقوبت‌ نخواهید ماند زیرا یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ من‌ شمشیری‌ بر جمیع‌ ساكنان‌ جهان‌ مأمور می‌كنم‌.30پس‌ تو به‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ بر ایشان‌ نبوّت‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: خداوند از اعلی‌ علّیین‌ غرّش‌ می‌نماید و از مكان‌ قدس‌ خویش‌ آواز خود را می‌دهد و به‌ ضدّ مرتع‌ خویش‌ به‌ شدّت‌ غرّش‌ می‌نماید و مثل‌ آنانی‌ كه‌ انگور را می‌افشرند، بر تمامی‌ ساكنان‌ جهان‌ نعره‌ می‌زند،31و صدا به‌ كرانهای‌ زمین‌ خواهد رسید زیرا خداوند را با امّت‌ها دعوی‌ است‌ و او بر هر ذی‌جسد داوری‌ خواهد نمود و شریران‌ را به‌ شمشیر تسلیم‌ خواهد كرد.» قول‌ خداوند این‌ است‌.32یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ گفت‌: «اینك‌ بلا از امّت‌ به‌ امّت‌ سرایت‌ می‌كند و باد شدید عظیمی‌ از كرانهای‌ زمین‌ برانگیخته‌ خواهد شد.»33و در آن‌ روز كشتگان‌ خداوند از كران‌ زمین‌ تا كران‌دیگرش‌ خواهند بود. برای‌ ایشان‌ ماتم‌ نخواهند گرفت‌ و ایشان‌ را جمع‌ نخواهند كرد و دفن‌ نخواهند نمود بلكه‌ بر روی‌ زمین‌ سرگین‌ خواهند بود.34ای‌ شبانان‌ ولوله‌ نمایید و فریاد برآورید. و ای‌ رؤسای‌ گله‌ بغلطید زیرا كه‌ ایام‌ كشته‌ شدن‌ شما رسیده‌ است‌ و من‌ شما را پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و مثل‌ ظرف‌ مرغوب‌ خواهید افتاد.35و ملجا برای‌ شبانان‌ و مفّر برای‌ رؤسای‌ گله‌ نخواهد بود.36هین‌ فریاد شبانان‌ و نعره‌ رؤسای‌ گله‌! زیرا خداوند مرتعهای‌ ایشان‌ را ویران‌ ساخته‌ است‌.37و مرتعهای‌ سلامتی‌ به‌ سبب‌ حدّت‌ خشم‌ خداوند خراب‌ شده‌ است‌.38مثل‌ شیر بیشه‌ خود را ترك‌ كرده‌ است‌ زیرا كه‌ زمین‌ ایشان‌ به‌ سبب‌ خشم‌ هلاك‌كننده‌ و به‌ سبب‌ حدّت‌ غضبش‌ ویران‌ شده‌ است‌.

Chapter 26

1در ابتدای‌ سلطنت‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا این‌ كلام‌ از جانب‌ خداوند نازل‌ شده‌، گفت‌:2«خداوند چنین‌ می‌گوید: در صحن‌ خانه‌ خداوند بایست‌ و به‌ ضدّ تمامی‌ شهرهای‌ یهودا كه‌ به‌ خانه‌ خداوند برای‌ عبادت‌ می‌آیند همه‌ سخنانی‌ را كه‌ تو را امر فرمودم‌ كه‌ به‌ ایشان‌ بگویی‌ بگو و سخنی‌ كم‌ مكن‌.3شاید بشنوند و هر كس‌ از راه‌ بد خویش‌ برگردد تا از بلایی‌ كه‌ من‌ قصد نموده‌ام‌ كه‌ به‌ سبب‌ اعمال‌ بد ایشان‌ به‌ ایشان‌ برسانم‌ پشیمان‌ گردم‌.4پس‌ ایشان‌ را بگو: خداوند چنین‌ می‌فرماید: اگر به‌ من‌ گوش‌ ندهید و در شریعت‌ من‌ كه‌ پیش‌ شما نهاده‌ام‌ سلوك‌ ننمایید،5و اگر كلام‌ بندگانم‌ انبیا را كه‌ من‌ایشان‌ را نزد شما فرستادم‌ اطاعت‌ ننمایید با آنكه‌ من‌ صبح‌ زود برخاسته‌، ایشان‌ را ارسال‌ نمودم‌ اما شما گوش‌ نگرفتید.6آنگاه‌ این‌ خانه‌ را مثل‌ شیلوه‌ خواهم‌ ساخت‌ و این‌ شهر را برای‌ جمیع‌ امّت‌های‌ زمین‌ لعنت‌ خواهم‌ گردانید.»7و كاهنان‌ و انبیا و تمامی‌ قوم‌، این‌ سخنان‌ را كه‌ ارمیا در خانه‌ خداوند گفت‌ شنیدند.8و چون‌ ارمیا از گفتن‌ هر آنچه‌ خداوند او را مأمور فرموده‌ بود كه‌ به‌ تمامی‌ قوم‌ بگوید فارغ‌ شد، كاهنان‌ و انبیا و تمامی‌ قوم‌ او را گرفته‌، گفتند: «البته‌ خواهی‌ مرد.9چرا به‌ اسم‌ یهوه‌ نبوّت‌ كرده‌، گفتی‌ كه‌ این‌ خانه‌ مثل‌ شیلوه‌ خواهد شد و این‌ شهر خراب‌ و غیرمسكون‌ خواهد گردید؟» پس‌ تمامی‌ قوم‌ در خانه‌ خداوند نزد ارمیا جمع‌ شدند.10و چون‌ رؤسای‌ یهودا این‌ چیزها را شنیدند از خانه‌ پادشاه‌ به‌ خانه‌ خداوند برآمده‌، به‌ دهنه‌ دروازه‌ جدیدِ خانه‌ خداوند نشستند.11پس‌ كاهنان‌ و انبیا، رؤسا وتمامی‌ قوم‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «این‌ شخص‌ مستوجب‌ قتل‌ است‌ زیرا چنانكه‌ به‌ گوشهای‌ خود شنیدید به‌ خلاف‌ این‌ شهر نبوّت‌ كرد.»12پس‌ ارمیا جمیع‌ سروران‌ و تمامی‌ قوم‌ را مخاطب‌ ساخته‌، گفت‌: « خداوند مرا فرستاده‌ است‌ تا همه‌ سخنانی‌ را كه‌ شنیدید به‌ ضدّ این‌ خانه‌ و به‌ ضدّ این‌ شهر نبوّت‌ نمایم‌.13پس‌ الا´ن‌ راهها و اعمال‌ خود را اصلاح‌ نمایید و قول‌ یهوه‌ خدای‌ خود را بشنوید تا خداوند از این‌ بلایی‌ كه‌ درباره‌ شما فرموده‌ است‌ پشیمان‌ شود.14اما من‌ اینك‌ در دست‌ شما هستم‌ موافق‌ آنچه‌ در نظر شما پسند و صواب‌ آید، بعمل‌ آرید.15لیكن‌ اگرشما مرا به‌ قتل‌ رسانید، یقین‌ بدانید كه‌ خون‌ بی‌گناهی‌ را بر خویشتن‌ و بر این‌ شهر و ساكنانش‌ وارد خواهید آورد. زیرا حقیقتاً خداوند مرا نزد شما فرستاده‌ است‌ تا همه‌ این‌ سخنان‌ را به‌ گوش‌ شما برسانم‌.»16آنگاه‌ رؤسا و تمامی‌ قوم‌ به‌ كاهنان‌ و انبیا گفتند كه‌ «این‌ مرد مستوجب‌ قتل‌ نیست‌ زیرا به‌ اسم‌ یهوه‌ خدای‌ ما به‌ ما سخن‌ گفته‌ است‌.»17و بعضی‌ از مشایخ‌ زمین‌ برخاسته‌، تمامی‌ جماعت‌ قوم‌ را خطاب‌ كرده‌، گفتند18كه‌ «میكای‌ مورَشتی‌ در ایام‌ حزقیا پادشاه‌ یهودا نبوّت‌ كرد و به‌ تمامی‌ قوم‌ یهودا تكلّم‌ نموده‌، گفت‌: یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ صهیون‌ را مثل‌ مزرعه‌ شیار خواهند كرد و اورشلیم‌ خراب‌ شده‌، كوه‌ این‌ خانه‌ به‌ بلندیهای‌ جنگل‌ مبدّل‌ خواهد گردید.19آیا حزقیا پادشاه‌ یهودا و تمامی‌ یهودا او را كشتند؟ نی‌ بلكه‌ از خداوند بترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن‌ بلایی‌ كه‌ درباره‌ ایشان‌ گفته‌ بود پشیمان‌ گردید. پس‌ ما بلای‌ عظیمی‌ بر جان‌ خود وارد خواهیم‌ آورد.»20و نیز شخصی‌ اوریا نام‌ ابن‌ شَمَعیا از قریت‌ یعاریم‌ بود كه‌ به‌ نام‌ یهوه‌ نبوّت‌ كرد و او به‌ ضدّ این‌ شهر و این‌ زمین‌ موافق‌ همه‌ سخنان‌ ارمیا نبوّت‌ كرد.21و چون‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ و جمیع‌ شجاعانش‌ و تمامی‌ سرورانش‌ سخنان‌ او را شنیدند پادشاه‌ قصد جان‌ او نمود و چون‌ اوریا این‌ را شنید بترسید و فرار كرده‌، به‌ مصر رفت‌.22و یهویاقیم‌ پادشاه‌ كسان‌ به‌ مصر فرستاد یعنی‌ اَلناتان‌ بن‌ عَكبُور و چند نفر را با او به‌ مصر (فرستاد).23و ایشان‌ اوریا را از مصر بیرون آورده‌، او را نزد یهویاقیم‌ پادشاه‌ رسانیدند و او را به‌ شمشیر كشته‌، بدن‌ او را به‌ قبرستان‌ عوام‌النّاس‌ انداخت‌.24لیكن‌ دست‌ اَخیقام‌ بن‌ شافان‌ با ارمیا بود تا او را به‌ دست‌ قوم‌ نسپارند كه‌ او را به‌ قتل‌ رسانند.

Chapter 27

1در ابتدای‌ سلطنت‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا این‌ كلام‌ از جانب‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:2خداوند به‌ من‌ چنین‌ گفت‌: «بندها و یوغها برای‌ خود بساز و آنها را بر گردن‌ خود بگذار.3و آنها را نزد پادشاه‌ اَدوم‌ و پادشاه‌ موآب‌ و پادشاه‌ بنی‌عَمّون‌ و پادشاه‌ صور و پادشاه‌ صِیدون‌ به‌ دست‌ رسولانی‌ كه‌ به‌ اورشلیم‌ نزد صِدِقیا پادشاه‌ یهودا خواهند آمد بفرست‌.4و ایشان‌ را برای‌ آقایان‌ ایشان‌ امر فرموده‌، بگو یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: به‌ آقایان‌ خود بدین‌ مضمون‌ بگویید:5من‌ جهان‌ و انسان‌ و حیوانات‌ را كه‌ بر روی‌ زمینند به‌ قوّت‌ عظیم‌ و بازوی‌ افراشته‌ خود آفریدم‌ و آن‌ را بهر كه‌ در نظر من‌ پسند آمد بخشیدم‌.6و الا´ن‌ من‌ تمامی‌ این‌ زمینها را به‌ دست‌ بنده‌ خود نَبوكدنَصّر پادشاه‌ بابل‌ دادم‌ و نیز حیوانات‌ صحرا را به‌ او بخشیدم‌ تا او را بندگی‌ نمایند.7و تمامی‌ امّت‌ها او را و پسرش‌ و پسر پسرش‌ را خدمت‌ خواهند نمود تا وقتی‌ كه‌ نوبت‌ زمین‌ او نیز برسد. پس‌ امّت‌های‌ بسیار و پادشاهان‌ عظیم‌ او را بنده‌ خود خواهند ساخت‌.8و واقع‌ خواهد شد كه‌ هر امّتی‌ و مملكتی‌ كه‌ نَبوكدنَصّر پادشاه‌ بابل‌ را خدمت‌ ننمایند و گردن‌ خویش‌ را زیر یوغ‌ پادشاه‌ بابل‌نگذارند خداوند می‌گوید: كه‌ آن‌ امّت‌ را به‌ شمشیر و قحط‌ و وبا سزا خواهم‌ داد تا ایشان‌ را به‌ دست‌ او هلاك‌ كرده‌ باشم‌.9و امّا شما به‌ انبیا و فالگیران‌ و خواب‌بینندگان‌ و ساحران‌ و جادوگران‌ خود كه‌ به‌ شما حرف‌ می‌زنند و می‌گویند پادشاه‌ بابل‌ را خدمت‌ منمایید گوش‌ مگیرید.10زیرا كه‌ ایشان‌ برای‌ شما كاذبانه‌ نبوّت‌ می‌كنند تا شما را از زمین‌ شما دور نمایند و من‌ شما را پراكنده‌ سازم‌ تا هلاك‌ شوید.11امّا آن‌ امّتی‌ كه‌ گردن‌ خود را زیر یوغ‌ پادشاه‌ بابل‌ بگذارند و او را خدمت‌ نمایند، خداوند می‌گوید كه‌ آن‌ امّت‌ را در زمین‌ خود ایشان‌ مقیم‌ خواهم‌ ساخت‌ و آن‌ را زرع‌ نموده‌، در آن‌ ساكن‌ خواهند شد.»12و به‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا همه‌ این‌ سخنان‌ را بیان‌ كرده‌، گفتم‌: «گردنهای‌ خود را زیر یوغ‌ پادشاه‌ بابل‌ بگذارید و او را و قوم‌ او را خدمت‌ نمایید تا زنده‌ بمانید.13چرا تو و قومت‌ به‌ شمشیر و قحط‌ و وبا بمیرید چنانكه‌ خداوند درباره‌ قومی‌ كه‌ پادشاه‌ بابل‌ را خدمت‌ ننمایند گفته‌ است‌.14و گوش‌ مگیرید به‌ سخنان‌ انبیایی‌ كه‌ به‌ شما می‌گویند: پادشاه‌ بابل‌ را خدمت‌ ننمایید زیرا كه‌ ایشان‌ برای‌ شما كاذبانه‌ نبوّت‌ می‌كنند.15زیرا خداوند می‌گوید: من‌ ایشان‌ را نفرستادم‌ بلكه‌ ایشان‌ به‌ اسم‌ من‌ به‌ دروغ‌ نبوّت‌ می‌كنند تا من‌ شما را اخراج‌ كنم‌ و شما با انبیایی‌ كه‌ برای‌ شما نبوّت‌ می‌نمایند هلاك‌ شوید.»16و به‌ كاهنان‌ و تمامی‌ این‌ قوم‌ نیز خطاب‌ كرده‌، گفتم‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: گوش‌ مگیرید به‌ سخنان‌ انبیایی‌ كه‌ برای‌ شما نبوّت‌ كرده‌، می‌گویند اینك‌ ظروف‌ خانه‌ خداوند بعد ازاندك‌ مدتی‌ از بابل‌ باز آورده‌ خواهد شد زیرا كه‌ ایشان‌ كاذبانه‌ برای‌ شما نبوّت‌ می‌كنند.17ایشان‌ را گوش‌ مگیریدبلكه‌ پادشاه‌ بابل‌ را خدمت‌ نمایید تا زنده‌ بمانید. چرا این‌ شهر خراب‌ شود؟18و اگر ایشان‌ انبیا می‌باشند و كلام‌ خداوند با ایشان‌ است‌ پس‌ الا´ن‌ از یهوه‌ صبایوت‌ استدعا بكنند تا ظروفی‌ كه‌ در خانه‌ خداوند و در خانه‌ پادشاه‌ یهودا و اورشلیم‌ باقی‌ است‌ به‌ بابل‌ برده‌ نشود.19زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: درباره‌ ستونها و دریاچه‌ و پایه‌هاو سایر ظروفی‌ كه‌ در این‌ شهر باقی‌ مانده‌ است‌،20و نبوكدنصّر پادشاه‌ بابل‌ آنها را حینی‌ كه‌ یكُنیا ابن‌ یهوْیاقیم‌ پادشاه‌ یهودا و جمیع‌ شرفا یهودا و اورشلیم‌ را از اورشلیم‌ به‌ بابل‌ بُرد نگرفت‌،21به‌ درستی‌ كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ درباره‌ این‌ ظروفی‌ كه‌ در خانه‌ خداوند و در خانه‌ پادشاه‌ یهودا و اورشلیم‌ باقی‌ مانده‌ است‌ چنین‌ می‌گوید:22كه‌ آنها به‌ بابل‌ برده‌ خواهد شد و خداوند می‌گوید تا روزی‌ كه‌ از ایشان‌ تفقّد نمایم‌ در آنجا خواهد ماند و بعد از آن‌ آنها را بیرون‌ آورده‌، به‌ این‌ مكان‌ باز خواهم‌ آورد.»

Chapter 28

1و در همان‌ سال‌ در ابتدای‌ سلطنت صِدقِیا پادشاه‌ یهودا در ماه‌ پنجم‌ از سال‌ چهارم‌ واقع‌ شد كه‌ حَنَنیا ابن‌ عَزُور نبی‌ كه‌ از جِبعون‌ بود مرا در خانه‌ خداوند در حضور كاهنان‌ و تمامی‌ قوم‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌:2«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ بدین‌ مضمون‌ تكلّم‌ نموده‌ و گفته‌ است‌ من‌ یوغ‌ پادشاه‌ بابل‌ راشكسته‌ام‌.3بعد از انقضای‌ دو سال‌ من‌ همه‌ ظرف‌های‌ خانه‌ خداوند را كه‌ نَبوكدنصر پادشاه‌ بابل‌ از این‌ مكان‌ گرفته‌، به‌ بابل‌ برد به‌ اینجا باز خواهم‌ آورد.4و خداوند می‌گوید من‌ یكنیا ابن‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا و جمیع‌ اسیران‌ یهودا را كه‌ به‌ بابل‌ رفته‌اند به‌ اینجا باز خواهم‌ آورد زیرا كه‌ یوغ‌ پادشاه‌ بابل‌ را خواهم‌ شكست‌.»5آنگاه‌ ارمیا نبی‌ به‌ حَنَنْیا نبی‌ در حضور كاهنان‌ و تمامی‌ قومی‌ كه‌ در خانه‌ خداوند حاضر بودند گفت‌؛6پس‌ ارمیا نبی‌ گفت‌: «آمین‌ خداوند چنین‌ بكند و خداوند سخنانت‌ را كه‌ به‌ آنها نبوّت‌ كردی‌ استوار نماید و ظروف‌ خانه‌ خداوند و جمیع‌ اسیران‌ را از بابل‌ به‌ اینجا باز بیاورد.7لیكن‌ این‌ كلام‌ را كه‌ من‌ به‌ گوش‌ تو و به‌ سمع‌ تمامی‌ قوم‌ می‌گویم‌ بشنو:8انبیایی‌ كه‌ از زمان‌ قدیم‌ قبل‌ از من‌ و قبل‌ از تو بوده‌اند درباره‌ زمینهای‌ بسیار وممالك‌ عظیم‌ به‌ جنگ‌ و بلا و وبا نبوّت‌ كرده‌اند.9امّا آن‌ نبی‌ای‌ كه‌ بسلامتی‌ نبوّت‌ كند، اگر كلام‌ آن‌ نبی‌ واقع‌ گردد، آنگاه‌ آن‌ نبی‌ معروف‌ خواهد شد كه‌ خداوند فی‌الحقیقه‌ او را فرستاده‌ است‌.»10پس‌ حَنَنْیا نبی‌ یوغ‌ را از گردن‌ ارمیا نبی‌ گرفته‌، آن‌ را شكست‌.11و حَنَنیا به‌ حضور تمامی‌ قوم‌ خطاب‌ كرده‌، گفت‌: « خداوند چنین‌ می‌گوید: بهمین‌ طور یوغ‌ نَبوكَدنصّر پادشاه‌ بابل‌ را بعد از انقضای‌ دو سال‌ از گردن‌ جمیع‌ امّت‌ها خواهم‌ شكست‌.» و ارمیا نبی‌ به‌ راه‌ خود رفت‌.12و بعد از آنكه‌ حَنَنیا نبی‌ یوغ‌ را از گردن‌ ارمیا نبی‌ شكسته‌ بود، كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:13«برو و حننیا نبی‌ را بگو: خداوند چنین‌ می‌گوید: یوغهای‌ چوبی‌ را شكستی‌ اما بجای‌آنها یوغهای‌ آهنین‌ را خواهی‌ ساخت‌.14زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ یوغی‌ آهنین‌ بر گردن‌ جمیع‌ این‌ امّت‌ها نهادم‌ تا نبوكدنصّر پادشاه‌ بابل‌ را خدمت‌ نمایند. پس‌ او را خدمت‌ خواهند نمود و نیز حیوانات‌ صحرا را به‌ او دادم‌.»15آنگاه‌ ارمیا نبی‌ به‌ حننیا نبی‌ گفت‌: «ای‌ حننیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده‌ است‌ بلكه‌ تو این‌ قوم‌ را وامیداری‌ كه‌ به‌ دروغ‌ توكّل‌ نمایند.16بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ تو را از روی‌ این‌ زمین‌ دور می‌اندازم‌ و تو امسال‌ خواهی‌ مرد زیرا كه‌ سخنان‌ فتنه‌انگیز به‌ ضدّ خداوند گفتی‌.»17پس‌ در ماه‌ هفتم‌ همانسال‌ حننیا نبی‌ مرد.

Chapter 29

1این‌ است‌ سخنان‌ رساله‌ای‌ كه‌ ارمیا نبی از اورشلیم‌ نزد بقیه‌ مشایخ‌ اسیران‌ و كاهنان‌ و انبیا و تمامی‌ قومی‌ كه‌ نبوكدنصّر از اورشلیم‌ به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برده‌ بود فرستاد،2بعد از آنكه‌ یكنیا پادشاه‌ و ملكه‌ و خواجه‌سرایان‌ و سروران‌ یهودا و اورشلیم‌ و صنعتگران‌ و آهنگران‌ از اورشلیم‌ بیرون‌ رفته‌ بودند.3(پس‌ آن‌ را) به‌ دست‌ اَلعاسَه‌ بن‌ شافان‌ و جَمَریا ابن‌ حِلقیا كه‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا ایشان‌ را نزد نبوكدنصّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ بابل‌ فرستاد (ارسال‌ نموده‌)، گفت‌:4«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ به‌ تمامی‌ اسیرانی‌ كه‌ من‌ ایشان‌ را از اورشلیم‌ به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ فرستادم‌، چنین‌ می‌گوید:5خانه‌ها ساخته‌ در آنها ساكن‌ شوید و باغها غرس‌ نموده‌، میوۀآنها را بخورید.6زنان‌ گرفته‌، پسران‌ و دختران‌ به‌ هم‌ رسانید و زنان‌ برای‌ پسران‌ خود بگیرید و دختران‌ خود را به‌ شوهر بدهید تا پسران‌ و دختران‌ بزایند و در آنجا زیاد شوید و كم‌ نگردید.7و سلامتی‌ آن‌ شهر را كه‌ شما را به‌ آن‌ به‌ اسیری‌ فرستاده‌ام‌ بطلبید و برایش‌ نزد خداوند مسألت‌ نمایید زیرا كه‌ در سلامتی‌ آن‌ شما را سلامتی‌ خواهد بود.8زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: مگذارید كه‌ انبیای‌ شما كه‌ در میان‌ شمااند و فالگیران‌ شما شما را فریب‌ دهند و به‌ خوابهایی‌ كه‌ شما ایشان‌ را وامی‌دارید كه‌ آنها را ببینند، گوش‌ مگیرید.9زیرا خداوند می‌گوید كه‌ ایشان‌ برای‌ شما به‌ اسم‌ من‌ كاذبانه‌ نبوّت‌ می‌كنند و من‌ ایشان‌ را نفرستاده‌ام‌.10و خداوند می‌گوید: چون‌ مدت‌ هفتاد سال‌ بابل‌ سپری‌ شود من‌ از شما تفقّد خواهم‌ نمود و سخنان‌ نیكو را كه‌ برای‌ شما گفتم‌ انجام‌ خواهم‌ داد؛ به‌ اینكه‌ شما را به‌ این‌ مكان‌ باز خواهم‌ آورد.11زیرا خداوند می‌گوید: فكرهایی‌ را كه‌ برای‌ شما دارم‌ می‌دانم‌ كه‌ فكرهای‌ سلامتی‌ می‌باشد و نه‌ بدی‌ تا شما را در آخرت‌ امید بخشم‌.12و مرا خواهید خواند و آمده‌، نزد من‌ تضرّع‌ خواهید كرد و من‌ شما را اجابت‌ خواهم‌ نمود.13و مرا خواهید طلبید و چون‌ مرا به‌ تمامی‌ دل‌ خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت.14و خداوند می‌گوید كه‌ مرا خواهید یافت‌ و اسیران‌ شما را باز خواهم‌ آورد. و خداوند می‌گوید كه‌ شما را از جمیع‌ امّت‌ها و از همه‌ مكان‌هایی‌ كه‌ شما را در آنها رانده‌ام‌، جمع‌ خواهم‌ نمود و شما را از جایی‌ كه‌ به‌ اسیری‌ فرستاده‌ام‌، باز خواهم‌ آورد.15از آن‌رو كه‌ گفتید خداوند برای‌ ما در بابل‌ انبیا مبعوث‌ نموده‌ است‌.16«پس‌ خداوند به‌ پادشاهی‌ كه‌ بر كرسی‌ داود نشسته‌ است‌ و به‌ تمامی‌ قومی‌ كه‌ در این‌ شهر ساكنند، یعنی‌ برادران‌ شما كه‌ همراه‌ شما به‌ اسیری‌ نرفته‌اند، چنین‌ می‌گوید:17بلی‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ شمشیر و قحط‌ و وبا را بر ایشان‌ خواهم‌ فرستاد و ایشان‌ را مثل‌ انجیرهای‌ بد كه‌ آنها را از بدی‌ نتوان‌ خورد، خواهم‌ ساخت‌.18و ایشان‌ را به‌ شمشیر و قحط‌ و وبا تعاقب‌ خواهم‌ نمود و در میان‌ جمیع‌ ممالك‌ جهان‌ مشوّش‌ خواهم‌ ساخت‌ تا برای‌ همه‌ امّت‌هایی‌ كه‌ ایشان‌ را در میان‌ آنها رانده‌ام‌، لعنت‌ و دهشت‌ و مسخره‌ و عار باشند.19چونكه‌ خداوند می‌گوید: كلام‌ مرا كه‌ به‌ واسطه‌ بندگان‌ خود انبیا نزد ایشان‌ فرستادم‌ نشنیدند با آنكه‌ صبح‌ زود برخاسته‌، آن‌ را فرستادم‌ امّا خداوند می‌گوید كه‌ شما نشنیدید.20و شما ای‌ جمیع‌ اسیرانی‌ كه‌ از اورشلیم‌ به‌ بابل‌ فرستادم‌ كلام‌ خداوند را بشنوید.21یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ درباره‌ اَخآب‌ بن‌ قولایا و درباره‌ صدقیا ابن‌ مَعَسِیا كه‌ برای‌ شما به‌ اسم‌ من‌ كاذبانه‌ نبوّت‌ می‌كنند، چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ ایشان‌ را به‌ دست‌ نبوكدنصّر پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ خواهم‌ كرد و او ایشان‌ را در حضور شما خواهد كشت‌.22و از ایشان‌ برای‌ تمامی‌ اسیران‌ یهودا كه‌ در بابل‌ می‌باشند لعنت‌ گرفته‌، خواهند گفت‌ كه‌ خداوند تو را مثل‌ صدقیا و اخآب‌ كه‌ پادشاه‌ بابل‌ ایشان‌ را در آتش‌ سوزانید، بگرداند.23چونكه‌ ایشان‌ در اسرائیل‌ حماقت‌ نمودند و با زنان‌ همسایگان‌ خود زناكردند و به‌ اسم‌ من‌ كلامی‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ امر نفرموده‌ بودم‌ كاذبانه‌ گفتند و خداوند می‌گوید كه‌ من‌ عارف‌ و شاهد هستم‌.»24و شَمَعیای‌ نَحَلامی‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو:25«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ تكلّم‌ نموده‌، چنین‌ می‌گوید: از آنجایی‌ كه‌ تو رسایل‌ به‌ اسم‌ خود نزد تمامی‌ قوم‌ كه‌ در اورشلیم‌اند و نزد صَفَنیا ابن‌ مَعَسِیا كاهن‌ و نزد جمیع‌ كاهنان‌ فرستاده‌، گفتی‌:26كه‌ خداوند تو را به‌ جای‌ یهُویاداع‌ كاهن‌ به‌ كهانت‌ نصب‌ نموده‌ است‌ تا بر خانه‌ خداوند وكلا باشید. برای‌ هر شخص‌ مجنون‌ كه‌ خویشتن‌ را نبی می‌نماید تا او را در كُنده‌ها و زنجیرها ببندی‌.27پس‌ الا´ن‌ چرا ارمیا عَناتوتی‌ را كه‌ خود را برای‌ شما نبی‌ می‌نماید توبیخ‌ نمی‌كنی‌؟28زیرا كه‌ او نزد ما به‌ بابل‌ فرستاده‌، گفت‌ كه‌ این‌ اسیری‌ بطول‌ خواهد انجامید پس‌ خانه‌ها بنا كرده‌، ساكن‌ شوید و باغها غرس‌ نموده‌، میوه‌ آنها را بخورید.»29و صَفَنیای‌ كاهن‌ این‌ رساله‌ را به‌ گوش‌ ارمیا نبی‌ خواند.30پس‌ كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:31«نزد جمیع‌ اسیران‌ فرستاده‌، بگو كه‌ خداوند درباره‌ شَمَعیای‌ نَحَلامی‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ شَمَعیا برای‌ شما نبوّت‌ می‌كند و من‌ او را نفرستاده‌ام‌ و او شما را وامی‌دارد كه‌ به‌ دروغ‌ اعتماد نمایید،32بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ بر شَمَعیای‌ نَحَلامی‌ و ذریت‌ وی‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید و برایش‌ كسی‌ كه‌ در میان‌ این‌ قوم‌ ساكن‌ باشد، نخواهد ماند و خداوند می‌گوید او آن‌ احسانی‌ را كه‌ من‌ برای‌ قوم‌ خود می‌كنم‌ نخواهد دید، زیرا كه‌ درباره‌ خداوندسخنان‌ فتنه‌انگیز گفته‌ است‌.»

Chapter 30

1كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند بر ارمیا نازل شده‌، گفت‌:2«یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ تكلّم‌ نموده‌، چنین‌ می‌گوید: تمامی‌ سخنانی‌ را كه‌ من‌ به‌ تو گفته‌ام‌، در طوماری‌ بنویس‌.3زیرا خداوند می‌گوید: اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ اسیران‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ و یهودا را باز خواهم‌ آورد و خداوند می‌گوید: ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ ایشان‌ داده‌ام‌، باز خواهم‌ رسانید تا آن‌ را به‌ تصرّف‌ آورند.»4و این‌ است‌ كلامی‌ كه‌ خداوند درباره‌ اسرائیل‌ و یهودا گفته‌ است‌.5زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: «صدای‌ ارتعاش‌ شنیدیم‌. خوف‌ است‌ و سلامتی‌ نی‌.6سؤال‌ كنید و ملاحظه‌ نمایید كه‌ آیا ذكور اولاد می‌زاید؟ پس‌ چرا هر مرد را می‌بینم‌ كه‌ مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید دست‌ خود را بر كمرش‌ نهاده‌ و همه‌ چهره‌ها به‌ زردی‌ مبدّل‌ شده‌ است‌؟»7وای‌ بر ما زیرا كه‌ آن‌ روز، عظیم‌ است‌ و مثل‌ آن‌ دیگری‌ نیست‌ و آن‌ زمان‌ تنگی‌ یعقوب‌ است‌ اما از آن‌ نجات‌ خواهد یافت‌.8و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «هر آینه‌ در آن‌ روز یوغ‌ او را از گردنت‌ خواهم‌ شكست‌ و بندهای‌ تو را خواهم‌ گسیخت‌. و غریبان‌ بار دیگر او را بنده‌ خود نخواهند ساخت.9و ایشان‌ خدای‌ خود یهوه‌ و پادشاه‌ خویش‌ داود را كه‌ برای‌ ایشان‌ برمی‌انگیزانم‌ خدمت‌ خواهند كرد.10پس‌ خداوند می‌گوید كه‌ ای‌ بنده‌ من‌ یعقوب‌ مترس‌ و ای‌ اسرائیل‌ هراسان‌ مباش‌ زیرا اینك‌ من‌ تو را از جای‌ دور و ذریت‌ تو را از زمین‌ اسیری‌ ایشان‌ خواهم‌ رهانید و یعقوب‌ مراجعت‌ نموده‌، در رفاهیت‌ و امنیت‌ خواهد بود و كسی‌ او را نخواهد ترسانید.11زیرا خداوند می‌گوید: من‌ با تو هستم‌ تا تو را نجات‌ بخشم‌ و جمیع‌ امّت‌ها را كه‌ تو را در میان‌ آنها پراكنده‌ ساختم‌، تلف‌ خواهم‌ كرد. اما تو را تلف‌ نخواهم‌ نمود، بلكه‌ تو را به‌ انصاف‌ تأدیب‌ خواهم‌ كرد و تو را بی‌سزا نخواهم‌ گذاشت‌.12زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: جراحت‌ تو علاج‌ناپذیر و ضربت‌ تو مهلك‌ می‌باشد.13كسی‌ نیست‌ كه‌ دعوی‌ تو را فیصل‌ دهد تا التیام‌ یابی‌ و برایت‌ دواهای‌ شفابخشنده‌ای‌ نیست‌.14جمیع‌ دوستانت‌ تو را فراموش‌ كرده‌، درباره‌ تو احوال‌پرسی‌ نمی‌نمایند زیرا كه‌ تو را به‌ صدمه‌دشمن‌ و به‌ تأدیب‌ بیرحمی‌ به‌ سبب‌ كثرت‌ عصیانت‌ و زیادتی‌ گناهانت‌ مبتلا ساخته‌ام‌.15چرا درباره‌ جراحت‌ خود فریاد می‌نمایی‌؟ درد تو علاج‌ناپذیر است‌. به‌ سبب‌ زیادتی‌ عصیانت‌ و كثرت‌ گناهانت‌ این‌ كارها را به‌ تو كرده‌ام‌.16«بنابراین‌ آنانی‌ كه‌ تو را می‌بلعند، بلعیده‌ خواهند شد و آنانی‌ كه‌ تو را به‌ تنگ‌ می‌آورند، جمیعاً به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌. و آنانی‌ كه‌ تو را تاراج‌ می‌كنند، تاراج‌ خواهند شد و همه‌ غارت‌كنندگانت‌ را به‌ غارت‌ تسلیم‌ خواهم‌ كرد.17زیرا خداوند می‌گوید: به‌ تو عافیت‌ خواهم‌ رسانید و جراحات‌ تو را شفا خواهم‌ داد، از این‌ جهت‌ كه‌ تو را (شهر) متروك‌ می‌نامند (و می‌گویند) كه‌ این‌ صهیون‌ است‌ كه‌ احدی‌ درباره‌ آن‌ احوال‌پرسی‌ نمی‌كند.18خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ خیمه‌های‌ اسیری‌ یعقوب‌ را باز خواهم‌ آورد و به‌ مسكنهایش‌ ترحّم‌ خواهم‌ نمود و شهر بر تلّش‌ بنا شده‌، قصرش‌ برحسب‌ عادت‌خود مسكون‌ خواهد شد.19و تسبیح‌ و آواز مطربان‌ از آنها بیرون‌ خواهد آمد و ایشان‌ را خواهم‌ افزود و كم‌ نخواهند شد و ایشان‌ را معزّز خواهم‌ ساخت‌ و پست‌ نخواهند گردید.20و پسرانش‌ مانند ایام‌ پیشین‌ شده‌، جماعتش‌ در حضور من‌ برقرار خواهند ماند و بر جمیع‌ ستمگرانش‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید.21و حاكم‌ ایشان‌ از خود ایشان‌ بوده‌، سلطان‌ ایشان‌ از میان‌ ایشان‌ بیرون‌ خواهد آمد و او را مقرّب‌ می‌گردانم‌ تا نزدیك‌ من‌ بیاید زیرا خداوند می‌گوید: كیست‌ كه‌ جرأت‌ كند نزد من‌ آید؟22و شما قوم‌ من‌ خواهید بود و من‌ خدای‌ شما خواهم‌ بود.23اینك‌ باد شدید خداوند با حدّت‌ غضب‌ و گردبادهای‌ سخت‌ بیرون‌ می‌آید كه‌ بر سر شریران‌ هجوم‌ آورد.24تا خداوند تدبیرات‌ دل‌ خود را بجا نیاورد و استوار نفرماید، حدّت‌ خشم‌ او نخواهد برگشت‌. در ایام‌ آخر این‌ را خواهید فهمید.»

Chapter 31

1خداوند می‌گوید: «در آن‌ زمان‌ من‌خدای‌ تمامی‌ قبایل‌ اسرائیل‌ خواهم‌ بود و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود.2خداوند چنین‌ می‌گوید: قومی‌ كه‌ از شمشیر رستند در بیابان‌ فیض‌ یافتند، هنگامی‌ كه‌ من‌ رفتم‌ تا برای‌ اسرائیل‌ آرامگاهی‌ پیدا كنم‌.»3خداوند از جای‌ دور به‌ من‌ ظاهر شد (و گفت‌): «با محبت‌ ازلی‌ تو را دوست‌ داشتم‌، از این‌ جهت‌ تو را به‌ رحمت‌ جذب‌ نمودم‌.4ای‌ باكره‌ اسرائیل‌ تو را بار دیگر بنا خواهم‌ كرد و تو بنا خواهی‌ شد و بار دیگر با دفّهای‌ خود خویشتن‌ را خواهی‌ آراست‌ و در رقصهای‌ مطربان‌ بیرون‌ خواهی‌ آمد.5بار دیگر تاكستانها بر كوههای‌ سامره‌ غرس‌ خواهی‌ نمود و غرس‌كنندگان‌ غرس‌نموده‌، میوه‌ آنها را خواهند خورد.6زیرا روزی‌ خواهد بود كه‌ دیده‌بانان‌ بر كوهستان‌ افرایم‌ ندا خواهند كرد كه‌ برخیزید و نزد یهوه‌ خدای‌ خود به‌ صهیون‌ برآییم‌.»7زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: «به‌ جهت‌ یعقوب‌ به‌ شادمانی‌ ترنّم‌ نمایید و به‌ جهت‌ سر امّت‌ها آواز شادی‌ دهید. اعلام‌ نمایید و تسبیح‌ بخوانید و بگویید: ای‌ خداوند قوم‌ خود بقیه‌ اسرائیل‌ را نجات‌ بده‌!8اینك‌ من‌ ایشان‌ را از زمین‌ شمال‌ خواهم‌ آورد و از كرانه‌های‌ زمین‌ جمع‌ خواهم‌ نمود و با ایشان‌ كوران‌ و لنگان‌ و آبستنان‌ و زنانی‌ كه‌ می‌زایند با هم‌ گروه‌ عظیمی‌ به‌ اینجا باز خواهند آمد.9با گریه‌ خواهند آمد و من‌ ایشان‌ را با تضرّعات‌ خواهم‌ آورد. نزد نهرهای‌ آب‌ ایشان‌ را به‌ راه‌ صاف‌ كه‌ در آن‌ نخواهند لغزید رهبری‌ خواهم‌ نمود زیرا كه‌ من‌ پدر اسرائیل‌ هستم‌ و افرایم‌ نخست‌زاده‌ من‌ است‌.10ای‌ امّت‌ها كلام‌ خداوند را بشنوید و در میان‌ جزایر بعیده‌ اخبار نمایید و بگویید آنكه‌ اسرائیل‌ را پراكنده‌ ساخت‌ ایشان‌ را جمع‌ خواهد نمود و چنانكه‌ شبان‌ گله‌خود را (نگاه‌ دارد) ایشان‌ را محافظت‌ خواهد نمود.11زیرا خداوند یعقوب‌ را فدیه‌ داده‌ و او را از دست‌ كسی‌ كه‌ از او قویتر بود رهانیده‌ است‌.12و ایشان‌ آمده‌، بر بلندی‌ صهیون‌ خواهند سرایید و نزد احسان‌ خداوند یعنی‌ نزد غلّه‌ و شیره‌ و روغن‌ و نتاج‌ گله‌ و رمه‌ روان‌ خواهند شد و جان‌ ایشان‌ مثل‌ باغ‌ سیرآب‌ خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین‌ نخواهند گشت‌.13آنگاه‌ باكره‌ها به‌ رقص‌ شادی‌ خواهند كرد و جوانان‌ و پیران‌ با یكدیگر. زیرا كه‌ من‌ ماتم‌ ایشان‌ را به‌ شادمانی‌ مبدّل‌ خواهم‌ كرد و ایشان‌ رااز اَلَمی‌ كه‌ كشیده‌اند تسلی‌ داده‌، فرحناك‌ خواهم‌ گردانید.»14و خداوند می‌گوید: «جان‌ كاهنان‌ را از پیه‌ تر و تازه‌ خواهم‌ ساخت‌ و قوم‌ من‌ از احسان‌ من‌ سیر خواهند شد.»15خداوند چنین‌ می‌گوید: «آوازی‌ در رامه‌ شنیده‌ شد ماتم‌ و گریه‌ بسیار تلخ‌ كه‌ راحیل‌ برای‌ فرزندان‌ خود گریه‌ می‌كند و برای‌ فرزندان‌ خود تسلی‌ نمی‌پذیرد زیرا كه‌ نیستند.»16خداوند چنین‌ می‌گوید: «آواز خود را از گریه‌ و چشمان‌ خویش‌ را از اشك‌ باز دار. زیرا خداوند می‌فرماید كه‌ برای‌ اعمال‌ خود اجرت‌ خواهی‌ گرفت‌ و ایشان‌ از زمین‌ دشمنان‌ مراجعت‌ خواهند نمود.17و خداوند می‌گوید كه‌ به‌ جهت‌ عاقبت‌ تو امید هست‌ و فرزندانت‌ به‌ حدود خویش‌ خواهند برگشت‌.18«به‌ تحقیق‌ افرایم‌ را شنیدم‌ كه‌ برای‌ خود ماتم‌ گرفته‌، می‌گفت‌: مرا تنبیه‌ نمودی‌ و متنبّه‌ شدم‌ مثل‌ گوساله‌ای‌ كه‌ كارآزموده‌ نشده‌ باشد. مرا برگردان‌ تا برگردانیده‌ شوم‌ زیرا كه‌ تو یهوه‌ خدای‌ من‌ هستی‌.19به‌ درستی‌ كه‌ بعد از آنكه‌ برگردانیده‌ شدم‌ پشیمان‌ گشتم‌ و بعد از آنكه‌ تعلیم‌ یافتم‌ بر ران‌ خود زدم‌. خجل‌ شدم‌ و رسوایی‌ هم‌ كشیدم‌ چونكه‌ عار جوانی‌ خویش‌ را متحمّل‌ گردیدم‌.20«آیا افرایم‌ پسر عزیز من‌ یا وَلَد اِبتِهاج‌ من‌ است‌؟ زیرا هر گاه‌ به‌ ضدّ او سخن‌ می‌گویم‌ او را تا بحال‌ به‌ یاد می‌آورم‌. بنابراین‌ خداوند می‌گوید كه‌ احشای‌ من‌ برای‌ او به‌ حركت‌ می‌آید و هر آینه‌ بر او ترحّم‌ خواهم‌ نمود.21نشانه‌ها برای‌ خود نصب‌ نما و علامت‌ها به‌ جهت‌ خویشتن‌ برپا كن‌ و دل‌ خود را بسوی‌ شاه‌راه‌ به‌ راهی‌ كه‌ رفته‌ای‌ متوجّه‌ ساز. ای‌ باكره‌ اسرائیل‌ برگرد و به‌ این‌شهرهای‌ خود مراجعت‌ نما.22ای‌ دختر مرتدّ تا به‌ كی‌ به‌ اینطرف‌ و به‌ آنطرف‌ گردش‌ خواهی‌ نمود؟ زیرا خداوند امر تازه‌ای‌ در جهان‌ ابداع‌ نموده‌ است‌ كه‌ زن‌ مرد را احاطه‌ خواهد كرد.»23یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: «بار دیگر هنگامی‌ كه‌ اسیران‌ ایشان‌ را برمی‌گردانم‌، این‌ كلام‌ را در زمین‌ یهودا و شهرهایش‌ خواهند گفت‌ كه‌ ای‌ مسكن‌ عدالت‌ و ای‌ كوه‌ قدّوسیت‌، خداوند تو را مبارك‌ سازد.24و یهودا و تمامی‌ شهرهایش‌ با هم‌ و فَلاّحان‌ و آنانی‌ كه‌ با گله‌ها گردش‌ می‌كنند، در آن‌ ساكن‌ خواهند شد.25زیرا كه‌ جان‌ خستگان‌ را تازه‌ ساخته‌ام‌ و جان‌ همه‌ محزونان‌ را سیر كرده‌ام‌.»26در این‌ حال‌ بیدار شدم‌ و نگریستم‌ و خوابم‌ برای‌ من‌ شیرین‌ بود.27اینك‌ خداوند می‌گوید: «ایامی‌ می‌آید كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ و خاندان‌ یهودا را به‌ بذر انسان‌ و بذر حیوان‌ خواهم‌ كاشت‌.28و واقع‌ خواهد شد چنانكه‌ بر ایشان‌ برای‌ كندن‌ و خراب‌ نمودن‌ و منهدم‌ ساختن‌ و هلاك‌ كردن‌ و بلا رسانیدن‌ مراقبت‌ نمودم‌، به‌ همینطور خداوند می‌گوید بر ایشان‌ برای‌ بنا نمودن‌ و غرس‌ كردن‌ مراقب‌ خواهم‌ شد.29و در آن‌ ایام‌ بار دیگر نخواهند گفت‌ كه‌ پدران‌ انگور ترش‌ خوردند و دندان‌ پسران‌ كند گردید.30بلكه‌ هر كس‌ به‌ گناه‌ خود خواهد مرد و هر كه‌ انگور ترش‌ خورد دندان‌ وی‌ كند خواهد شد.»31خداوند می‌گوید: «اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ با خاندان‌ اسرائیل‌ و خاندان‌ یهودا عهد تازه‌ای‌ خواهم‌ بست‌.32نه‌ مثل‌ آن‌ عهدی‌ كه‌ با پدران‌ایشان‌ بستم‌ در روزی‌ كه‌ ایشان‌ را دستگیری‌ نمودم‌ تا از زمین‌ مصر بیرون‌ آورم‌ زیرا كه‌ ایشان‌ عهد مرا شكستند، با آنكه‌ خداوند می‌گوید من‌ شوهر ایشان‌ بودم‌.»33اما خداوند می‌گوید: «اینست‌ عهدی‌ كه‌ بعد از این‌ ایام‌ با خاندان‌ اسرائیل‌ خواهم‌ بست‌. شریعت‌ خود را در باطن‌ ایشان‌ خواهم‌ نهاد و آن‌ را بر دل‌ ایشان‌ خواهم‌ نوشت‌ و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود.34و بار دیگر كسی‌ به‌ همسایه‌اش‌ و شخصی‌ به‌ برادرش‌ تعلیم‌ نخواهد داد و نخواهد گفت‌ خداوند را بشناس‌. زیرا خداوند می‌گوید: جمیع‌ ایشان‌ از خُرد و بزرگ‌ مرا خواهند شناخت‌، چونكه‌ عصیان‌ ایشان‌ را خواهم‌ آمرزید و گناه‌ ایشان‌ را دیگر به‌ یاد نخواهم‌ آورد.»35خداوند كه‌ آفتاب‌ را به‌ جهت‌ روشنایی‌ روز و قانونهای‌ ماه‌ و ستارگان‌ را برای‌ روشنایی‌ شب‌ قرار داده‌ است‌ و دریا را به‌ حركت‌ می‌آورد تا امواجش‌ خروش‌ نمایند و اسم‌ او یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد، چنین‌ می‌گوید.36پس‌ خداوند می‌گوید: «اگر این‌ قانونها از حضور من‌ برداشته‌ شود، آنگاه‌ ذریت‌ اسرائیل‌ نیز زایل‌ خواهند شد تا به‌ حضور من‌ قوم‌ دایمی‌ نباشند.»37خداوند چنین‌ می‌گوید: «اگر آسمانهای‌ عِلْوی‌ پیموده‌ شوند و اساس‌ زمین‌ سُفْلی‌ را تفحّص‌ توان‌ نمود، آنگاه‌ من‌ نیز تمامی‌ ذریت‌ اسرائیل‌ را به‌ سبب‌ آنچه‌ عمل‌ نمودند ترك‌ خواهم‌ كرد. كلام‌ خداوند این‌ است‌.»38یهوه‌ می‌گوید: «اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ این‌شهر از برج‌ حَنَنْئیل‌ تا دروازه‌ زاویه‌ بنا خواهد شد.39و ریسمان‌كار به‌ خط‌ مستقیم‌ تا تلّ جارَب‌ بیرون‌ خواهد رفت‌ و بسوی‌ جَوْعَتْ دور خواهد زد.40و تمامی‌ وادی‌ لاشها و خاكستر و تمامی‌ زمینها تا وادی‌ قِدْرون‌ و بطرف‌ مشرق‌ تا زاویه‌ دروازه‌ اسبان‌، برای‌ خداوند مقدّس‌ خواهد شد و بار دیگر تا ابدالا´باد كنده‌ و منهدم‌ نخواهد گردید.»

Chapter 32

1كلامی‌ كه‌ در سال‌ دهم‌ صدقیا پادشاه ‌یهودا كه‌ سال‌ هجدهم‌ نبوكدرصّر باشد از جانب‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شد.2و در آن‌ وقت‌ لشكر پادشاه‌ بابل‌ اورشلیم‌ را محاصره‌ كرده‌ بودند و ارمیا نبی‌ در صحن‌ زندانی‌ كه‌ در خانه‌ پادشاه‌ یهودا بود محبوس‌ بود.3زیرا صدقیا پادشاه‌ یهودا او را به‌ زندان‌ انداخته‌، گفت‌: «چرا نبوّت‌ می‌كنی‌ و می‌گویی‌ كه‌ خداوند چنین‌ می‌فرماید. اینك‌ من‌ این‌ شهر را به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ خواهم‌ كرد و آن‌ را تسخیر خواهد نمود.4و صدقیا پادشاه‌ یهودا از دست‌ كلدانیان‌ نخواهد رست‌ بلكه‌ البته‌ به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ شده‌، دهانش‌ با دهان‌ وی‌ تكلّم‌ خواهد نمود و چشمش‌ چشم‌ وی‌ را خواهد دید.5و خداوند می‌گوید كه‌ صدقیا را به‌ بابل‌ خواهد برد و او در آنجا تا حینی‌ كه‌ از او تفقّد نمایم‌ خواهد ماند. زیرا كه‌ شما با كلدانیان‌ جنگ‌ خواهید كرد، اما كامیاب‌ نخواهید شد.»6و ارمیا گفت‌: «كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:7اینك‌ حَنَمْئیل‌ پسر عموی‌ تو شَلُّوم‌ نزد توآمده‌، خواهد گفت‌ مزرعه‌ مرا كه‌ در عناتوت‌ است‌ برای‌ خود بخر زیرا حقّ انفكاك‌ از آن‌ تو است‌ كه‌ آن‌ را بخری‌.»8پس‌ حَنَمْئیل‌ پسر عموی‌ من‌ بر وفق‌ كلام‌ خداوند نزد من‌ در صحن‌ زندان‌ آمده‌، مرا گفت‌: «تمنا اینكه‌ مزرعه‌ مرا كه‌ در عناتوت‌ در زمین‌ بنیامین‌ است‌ بخری‌ زیرا كه‌ حقّ ارثیت‌ و حقّ انفكاكش‌ از آن‌ تو است‌ پس‌ آن‌ را برای‌ خود بخر.» آنگاه‌ دانستم‌ كه‌ این‌ كلام‌ از جانب‌ خداوند است‌.9پس‌ مزرعه‌ای‌ را كه‌ در عناتوت‌ بود از حَنَمْئیل‌ پسر عموی‌ خود خریدم‌ و وجه‌ آن‌ را هفده‌ مثقال‌ نقره‌ برای‌ وی‌ وزن‌ نمودم‌.10و قباله‌ را نوشته‌، مُهر كردم‌ و شاهدان‌ گرفته‌، نقره‌ را در میزان‌ وزن‌ نمودم‌.11پس‌ قباله‌های‌ خرید را هم‌ آن‌ را كه‌ برحسب‌ شریعت‌ و فریضه‌ مختوم‌ بود و هم‌ آن‌ را كه‌ باز بود گرفتم‌.12و قباله‌ خرید را به‌ باروك‌ بن‌ نیریا ابن‌ مَحْسِیا به‌ حضور پسر عموی‌ خود حَنَمْئیل‌ و به‌ حضور شهودی‌ كه‌ قباله‌ خرید را امضا كرده‌ بودند و به‌ حضور همه‌ یهودیانی‌ كه‌ در صحن‌ زندان‌ نشسته‌ بودند، سپردم‌.13و باروك‌ را به‌ حضور ایشان‌ وصیت‌ كرده‌، گفتم‌:14«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: این‌ قباله‌ها یعنی‌ قباله‌ این‌ خرید را، هم‌ آن‌ را كه‌ مختوم‌ است‌ و هم‌ آن‌ را كه‌ باز است‌، بگیر و آنها را در ظرف‌ سفالین‌ بگذار تا روزهای‌ بسیار بماند.15زیرا یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: دیگرباره‌ خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاكستانها در این‌ زمین‌ خریده‌ خواهد شد.»16و بعد از آنكه‌ قباله‌ خرید را به‌ باروك‌ بن‌ نیریا داده‌ بودم‌، نزد خداوند تضرّع‌ نموده‌، گفتم‌:17«آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌ اینك‌ تو آسمان‌ و زمین‌ را به‌ قوّت‌ عظیم‌ و بازوی‌ بلند خود آفریدی‌ و چیزی‌ برای‌ تو مشكل‌ نیست‌18كه‌ به‌ هزاران‌ احسان‌ می‌نمایی‌ و عقوبت‌ گناه‌ پدران‌ را به‌ آغوش‌ پسرانشان‌ بعد از ایشان‌ می‌رسانی‌! خدای‌ عظیم‌ جبّار كه‌ اسم‌ تو یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد.19عظیم‌ المشورت‌ و قویالعمل‌ كه‌ چشمانت‌ بر تمامی‌ راههای‌ بنی‌آدم‌ مفتوح‌ است‌ تا به‌ هر كس‌ برحسب‌ راههایش‌ و بر وفق‌ ثمره‌ اعمالش‌ جزا دهی‌.20كه‌ آیات‌ و علامات‌ در زمین‌ مصر و در اسرائیل‌ و در میان‌ مردمان‌ تا امروز قرار دادی‌ و از برای‌ خود مثل‌ امروز اسمی‌ پیدا نمودی‌.21و قوم‌ خود اسرائیل‌ را به‌ آیات‌ و علامات‌ و به‌ دست‌ قوی و بازوی‌ بلند و هیبت‌ عظیم‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردی‌.22و این‌ زمین‌ را كه‌ برای‌ پدران‌ ایشان‌ قسم‌ خوردی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ بدهی‌ به‌ ایشان‌ دادی‌. زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌.23و ایشان‌ چون‌ داخل‌ شده‌، آن‌ را به‌ تصرّف‌ آوردند كلام‌ تو را نشنیدند و به‌ شریعت‌ تو سلوك‌ ننمودند و به‌ آنچه‌ ایشان‌ را امر فرمودی‌ كه‌ بكنند عمل‌ ننمودند. بنابراین‌ تو تمام‌ این‌ بلا را به‌ ایشان‌ وارد آوردی‌.24اینك‌ سنگرها به‌ شهر رسیده‌ است‌ تا آن‌ را تسخیر نمایند و شهر به‌ دست‌ كلدانیانی‌ كه‌ با آن‌ جنگ‌ می‌كنند به‌ شمشیر و قحط‌ و وبا تسلیم‌ می‌شود و آنچه‌ گفته‌ بودی‌ واقع‌ شده‌ است‌ و اینك‌ تو آن‌ را می‌بینی‌.25و تو ای‌ خداوند یهوه‌ به‌ من‌ گفتی‌ كه‌ این‌ مزرعه‌ را برای‌ خود به‌ نقره‌ بخر و شاهدان‌ بگیر و حال‌ آنكه‌ شهر به‌ دست‌ كلدانیان‌ تسلیم‌ شده‌ است‌.»26پس‌ كلام‌ خداوند به‌ ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:27«اینك‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ تمامی‌ بشر هستم‌. آیا هیچ‌ امر برای‌ من‌ مشكل‌ می‌باشد؟28بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ این‌ شهر را به‌ دست‌ كلدانیان‌ و به‌ دست‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ می‌كنم‌ و او آن‌ را خواهد گرفت‌.29و كلدانیانی‌ كه‌ با این‌ شهر جنگ‌ می‌كنند آمده‌، این‌ شهر را آتش‌ خواهند زد و آن‌ را با خانه‌هایی‌ كه‌ بر بامهای‌ آنها برای‌ بعل‌ بخور سوزانیدند و هدایای‌ ریختنی‌ برای‌ خدایان‌ غیر ریخته‌ خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردند، خواهند سوزانید.30زیرا كه‌ بنی‌اسرائیل‌ و بنی‌یهودا از طفولیت‌ خود پیوسته‌ شرارت‌ ورزیدند و خداوند می‌گوید كه‌ بنی‌اسرائیل‌ به‌ اعمال‌ دستهای‌ خود خشم‌ مرا دایماً به‌ هیجان‌ آوردند.31زیرا كه‌ این‌ شهر از روزی‌ كه‌ آن‌ را بنا كردند تا امروز باعث‌ هیجان‌ خشم‌ و غضب‌ من‌ بوده‌ است‌ تا آن‌ را از حضور خود دور اندازم‌.32به‌ سبب‌ تمام‌ شرارتی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ و بنی‌یهودا، ایشان‌ و پادشاهان‌ و سروران‌ و كاهنان‌ و انبیای‌ ایشان‌ و مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ كرده‌، خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آورده‌اند.33و پشت‌ به‌ من‌ داده‌اند و نه‌ رو. و هر چند ایشان‌ را تعلیم‌ دادم‌ بلكه‌ صبح‌ زود برخاسته‌، تعلیم‌ دادم‌ لیكن‌ گوش‌ نگرفتند و تأدیب‌ نپذیرفتند.34بلكه‌ رجاسات‌ خود را در خانه‌ای‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ مسمّی‌ است‌ برپا كرده‌، آن‌ را نجس‌ ساختند.35و مكان‌های‌ بلند بعل‌ را كه‌ در وادی‌ ابن‌هِنوّم‌ است‌ بنا كردند تا پسران‌ و دختران‌ خود را برای‌ مُولَك‌ از آتش‌ بگذرانند. عملی‌ كه‌ایشان‌ را امر نفرمودم‌ و به‌ خاطرم‌ خطور ننمود كه‌ چنین‌ رجاسات‌ را بجا آورده‌، یهودا را مرتكب‌ گناه‌ گردانند.»36پس‌ الا´ن‌ از این‌ سبب‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ در حقّ این‌ شهر كه‌ شما درباره‌اش‌ می‌گویید كه‌ به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ به‌ شمشیر و قحط‌ و وبا تسلیم‌ شده‌ است‌، چنین‌ می‌فرماید:37«اینك‌ من‌ ایشان‌ را از همه‌ زمینهایی‌ كه‌ ایشان‌ را در خشم‌ و حدّت‌ و غضب‌ عظیم‌ خود رانده‌ام‌ جمع‌ خواهم‌ كرد و ایشان‌ را به‌ این‌ مكان‌ باز آورده‌، به‌ اطمینان‌ ساكن‌ خواهم‌ گردانید.38و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود.39و ایشان‌ را یك‌ دل‌ و یك‌ طریق‌ خواهم‌ داد تا به‌ جهت‌ خیریت‌ خویش‌ و پسران‌ خویش‌ كه‌ بعد از ایشان‌ خواهند بود همیشه‌ اوقات‌ از من‌ بترسند.40و عهد جاودانی‌ با ایشان‌ خواهم‌ بست‌ كه‌ از احسان‌ نمودن‌ به‌ ایشان‌ برنخواهم‌ گشت‌ و ترس‌ خود را در دل‌ ایشان‌ خواهم‌ نهاد تا از من‌ دوری‌ نورزند.41و از احسان‌ نمودن‌ به‌ ایشان‌ مسرور خواهم‌ شد و ایشان‌ را براستی‌ و به‌ تمامی‌ دل‌ و جان‌ خود در این‌ زمین‌ غرس‌ خواهم‌ نمود.42زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ نوعی‌ كه‌ تمامی‌ این‌ بلای‌ عظیم‌ را به‌ این‌ قوم‌ رسانیدم‌، همچنان‌ تمامی‌ احسانی‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ وعده‌ داده‌ام‌ به‌ ایشان‌ خواهم‌ رسانید.43و در این‌ زمین‌ كه‌ شما درباره‌اش‌ می‌گویید كه‌ ویران‌ و از انسان‌ و بهایم‌ خالی‌ شده‌ و به‌ دست‌ كلدانیان‌ تسلیم‌ گردیده‌ است‌، مزرعه‌ها خریده‌ خواهد شد.44و مزرعه‌ها به‌ نقره‌ خریده‌، قباله‌ها خواهند نوشت‌ و مختوم‌ خواهند نمود و شاهدان‌ خواهند گرفت‌، در زمین‌ بنیامین‌ و حوالی‌ اورشلیم‌ و شهرهای‌ یهودا و در شهرهای‌ كوهستان‌ و شهرهای‌ همواری‌ و شهرهای‌ جنوب‌زیرا خداوند می‌گوید اسیران‌ ایشان‌ را باز خواهم‌ آورد.»

Chapter 33

1و هنگامی‌ كه‌ ارمیا در صحن‌ زندان محبوس‌ بود كلام‌ خداوند بار دیگر بر او نازل‌ شده‌، گفت‌:2«خداوند كه‌ این‌ كار را می‌كند و خداوند كه‌ آن‌ را مصوّر ساخته‌، مستحكم‌ می‌سازد و اسم‌ او یهوه‌ است‌ چنین‌ می‌گوید:3مرا بخوان‌ و تو را اجابت‌ خواهم‌ نمود و تو را از چیزهای‌ عظیم‌ و مخفی‌ كه‌ آنها را ندانسته‌ای‌ مخبر خواهم‌ ساخت‌.4زیرا كه‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ درباره‌ خانه‌های‌ این‌ شهر و درباره‌ خانه‌های‌ پادشاهان‌ یهودا كه‌ در مقابل‌ سنگرها و منجنیقها منهدم‌ شده‌ است‌،5و می‌آیند تا با كلدانیان‌ مقاتله‌ نمایند و آنها را به‌ لاشهای‌ كسانی‌ كه‌ من‌ در خشم‌ و غضب‌ خود ایشان‌ را كشتم‌ پر می‌كنند. زیرا كه‌ روی‌ خود را از این‌ شهر به‌ سبب‌ تمامی‌ شرارت‌ ایشان‌ مستور ساخته‌ام‌.6اینك‌ به‌ این‌ شهر عافیت‌ و علاج‌ باز خواهم‌ داد و ایشان‌ را شفا خواهم‌ بخشید و فراوانی‌ سلامتی‌ و امانت‌ را به‌ ایشان‌ خواهم‌ رسانید.7و اسیران‌ یهودا و اسیران‌ اسرائیل‌ را باز آورده‌، ایشان‌ را مثل‌ اول‌ بنا خواهم‌ نمود.8و ایشان‌ را از تمامی‌ گناهانی‌ كه‌ به‌ من‌ ورزیده‌اند، طاهر خواهم‌ ساخت‌ و تمامی‌ تقصیرهای‌ ایشان‌ را كه‌ بدانها بر من‌ گناه‌ ورزیده‌ و از من‌ تجاوز كرده‌اند، خواهم‌ آمرزید.9و این‌ شهر برای‌ من‌ اسم‌ شادمانی‌ و تسبیح‌ و جلال‌ خواهد بود نزد جمیع‌ امّت‌های‌ زمین‌ كه‌ چون‌ آنها همه‌ احسانی‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ نموده‌ باشم‌ بشنوند خواهند ترسید. و به‌ سبب‌ تمام‌ این‌ احسان‌ و تمامی‌ سلامتی‌ كه‌ من‌ به‌ ایشان‌ رسانیده‌ باشم‌،خواهند لرزید.10خداوند چنین‌ می‌گوید كه‌ در این‌ مكان‌ كه‌ شما درباره‌اش‌ می‌گویید كه‌ آن‌ ویران‌ و خالی‌ از انسان‌ و بهایم‌ است‌ یعنی‌ در شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ كه‌ ویران‌ و خالی‌ از انسان‌ و ساكنان‌ و بهایم‌ است‌،11در آنها آواز شادمانی‌ و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس‌ و آواز كسانی‌ كه‌ می‌گویند یهوه‌ صبایوت‌ را تسبیح‌ بخوانید زیرا خداوند نیكو است‌ و رحمت‌ او تا ابدالا´باد است‌، بار دیگر شنیده‌ خواهد شد و آواز آنانی‌ كه‌ هدایای‌ تشكر به‌ خانه‌ خداوند می‌آورند. زیرا خداوند می‌گوید اسیران‌ این‌ زمین‌ را مثل‌ سابق‌ باز خواهم‌ آورد.12یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: در اینجایی‌ كه‌ ویران‌ و از انسان‌ و بهایم‌ خالی‌ است‌ و در همه‌ شهرهایش‌ بار دیگر مسكن‌ شبانانی‌ كه‌ گله‌ها را می‌خوابانند خواهد بود.13و خداوند می‌گوید كه‌ در شهرهای‌ كوهستان‌ و شهرهای‌ همواری‌ و شهرهای‌ جنوب‌ و در زمین‌ بنیامین‌ و در حوالی‌ اورشلیم‌ و شهرهای‌ یهودا گوسفندان‌ بار دیگر از زیردست‌ شمارندگان‌ خواهند گذشت‌.14اینك‌ خداوند می‌گوید: ایامی‌ می‌آید كه‌ آن‌ وعده‌ نیكو را كه‌ درباره‌ خاندان‌ اسرائیل‌ و خاندان‌ یهودا دادم‌ وفا خواهم‌ نمود.15در آن‌ ایام‌ و در آن‌ زمان‌ شاخه‌ عدالت‌ برای‌ داود خواهم‌ رویانید و او انصاف‌ و عدالت‌ را در زمین‌ جاری‌ خواهد ساخت‌.16در آن‌ ایام‌ یهودا نجات‌ خواهد یافت‌ و اورشلیم‌ به‌ امنیت‌ مسكون‌ خواهد شد و اسمی‌ كه‌ به‌ آن‌ نامیده‌ می‌شود این‌ است‌: یهوه‌ صِدْقینُو.17زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید كه‌ از داود كسی‌ كه‌ بر كرسی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بنشیند كَمْ نخواهد شد.18و از لاویان‌ كهنـه‌ كسی‌ كه‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ بگذراند و هدایای‌ آردی‌ بسوزاند و ذبایح‌ همیشه‌ ذبح‌ نماید از حضور من‌ كَمْ نخواهد شد.»19و كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:20« خداوند چنین‌ می‌گوید: اگر عهد مرا با روز و عهد مرا با شب‌ باطل‌ توانید كرد كه‌ روز و شب‌ در وقت‌ خود نشود،21آنگاه‌ عهد من‌ با بنده‌ من‌ داود باطل‌ خواهد شد تا برایش‌ پسری‌ كه‌ بر كرسی‌ او سلطنت‌ نماید نباشد و با لاویان‌ كهنه‌ كه‌ خادم‌ من‌ می‌باشند.22چنانكه‌ لشكر آسمان‌ را نتوان‌ شمرد و ریگ‌ دریا را قیاس‌ نتوان‌ كرد، همچنان‌ ذریت‌ بنده‌ خود داود و لاویان‌ را كه‌ مرا خدمت‌ می‌نمایند زیاده‌ خواهم‌ گردانید.»23و كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:24«آیا نمی‌بینی‌ كه‌ این‌ قوم‌ چه‌ حرف‌ می‌زنند؟ می‌گویند كه‌ خداوند آن‌ دو خاندان‌ را كه‌ برگزیده‌ بود ترك‌ نموده‌ است‌. پس‌ قوم‌ مرا خوار می‌شمارند كه‌ در نظر ایشان‌ دیگر قومی‌ نباشند.25خداوند چنین‌ می‌گوید: اگر عهد من‌ با روز و شب‌ نمی‌بود و قانون‌های‌ آسمان‌ و زمین‌ را قرار نمی‌دادم‌،26آنگاه‌ نیز ذریت‌ یعقوب‌ ونسل‌ بنده‌ خود داود را ترك‌ می‌نمودم‌ و از ذریت‌ او بر اولاد ابراهیم‌ و اسحاق‌ و یعقوب‌ حاكمان‌ نمی‌گرفتم‌. زیرا كه‌ اسیران‌ ایشان‌ را باز خواهم‌ آورد و بر ایشان‌ ترحّم‌ خواهم‌ نمود.»

Chapter 34

1كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند در حینی‌ كه نبوكدنصّر پادشاه‌ بابل‌ و تمامی‌ لشكرش‌ و جمیع‌ ممالك‌ جهان‌ كه‌ زیر حكم‌ او بودند و جمیع‌ قومها با اورشلیم‌ و تمامی‌ شهرهایش‌ جنگ‌ می‌نمودند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:2«یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: برو و صدقیا پادشاه‌ یهودا را خطاب‌ كرده‌، وی‌ را بگو خداوند چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ این‌ شهر را به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ می‌كنم‌ و او آن‌ را به‌ آتش‌ خواهد سوزانید.3و تو از دستش‌ نخواهی‌ رست‌. بلكه‌ البته‌ گرفتار شده‌، به‌ دست‌ او تسلیم‌ خواهی‌ گردید و چشمان‌ تو چشمان‌ پادشاه‌ بابل‌ را خواهد دید و دهانش‌ با دهان‌ تو گفتگو خواهد كرد و به‌ بابل‌ خواهی‌ رفت‌.4لیكن‌ ای‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا كلام‌ خداوند را بشنو. خداوند درباره‌ تو چنین‌ می‌گوید: به‌ شمشیر نخواهی‌ مرد،5بلكه‌ بسلامتی‌ خواهی‌ مرد. و چنانكه‌ برای‌ پدرانت‌ یعنی‌ پادشاهان‌ پیشین‌ كه‌ قبل‌ از تو بودند (عطریات‌) سوزانیدند، همچنان‌ برای‌ تو خواهند سوزانید و برای‌ تو ماتم‌ گرفته‌، خواهند گفت‌: آه‌ ای‌ آقا. زیرا خداوند می‌گوید: من‌ این‌ سخن‌ را گفتم‌.»6پس‌ ارمیا نبی‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ را به‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا در اورشلیم‌ گفت‌،7هنگامی‌ كه‌ لشكر پادشاه‌ بابل‌ با اورشلیم‌ و با همه‌ شهرهای‌ باقی‌ یهودا یعنی‌ با لاكیش‌ و عَزِیقَه‌ جنگ‌ می‌نمودند. زیرا كه‌ این‌ دو شهر از شهرهای‌ حصاردار یهودا فقط‌ باقی‌ مانده‌ بود.8كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شد بعد از آنكه‌صدقیا پادشاه‌ با تمامی‌ قومی‌ كه‌ در اورشلیم‌ بودند عهد بست‌ كه‌ ایشان‌ به‌ آزادی‌ ندا نمایند،9تا هر كس‌ غلام‌ عبرانی‌ خود و هر كس‌ كنیز عبرانیه‌ خویش‌ را به‌ آزادی‌ رها كند و هیچكس‌ برادر یهود خویش‌ را غلام‌ خود نسازد.10پس‌ جمیع‌ سروران‌ و تمامی‌ قومی‌ كه‌ داخل‌ این‌ عهد شدند اطاعت‌ نموده‌، هر كدام‌ غلام‌ خود را و هر كدام‌ كنیز خویش‌ را به‌ آزادی‌ رها كردند و ایشان‌ را دیگر به‌ غلامی‌ نگاه‌ نداشتند بلكه‌ اطاعت‌ نموده‌، ایشان‌ را رهایی‌ دادند.11لكن‌ بعد از آن‌ ایشان‌ برگشته‌، غلامان‌ و كنیزان‌ خود را كه‌ به‌ آزادی‌ رها كرده‌ بودند، باز آوردند و ایشان‌ را به‌ عُنف‌ به‌ غلامی‌ و كنیزی‌ خود گرفتند.12و كلام‌ خداوند بر ارمیا از جانب‌ خداوند نازل‌ شده‌، گفت‌:13«یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ با پدران‌ شما در روزی‌ كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر از خانه‌ بندگی‌ بیرون‌ آوردم‌ عهد بسته‌، گفتم‌14كه‌ در آخر هر هفت‌ سال‌ هر كدام‌ از شما برادر عبرانی‌ خود را كه‌ خویشتن‌ را به‌ تو فروخته‌ باشد رها كنید. و چون‌ تو را شش‌ سال‌ بندگی‌ كرده‌ باشد، او را از نزد خود به‌ آزادی‌ رهایی‌ دهی‌. اما پدران‌ شما مرا اطاعت‌ ننمودند و گوش‌ خود را به‌ من‌ فرا نداشتند.15و شما در این‌ زمان‌ بازگشت‌ نمودید و آنچه‌ در نظر من‌ پسند است‌ بجا آوردید. و هر كس‌ برای‌ همسایه‌ خود به‌ آزادی‌ ندا نموده‌، در خانه‌ای‌ كه‌ به‌ اسم‌ من‌ نامیده‌ شده‌ است‌ عهد بستید.16اما از آن‌ روتافته‌ اسم‌ مرا بی‌عصمت‌ كردید و هر كدام‌ از شما غلام‌ خود را و هر كس‌ كنیز خویش‌ را كه‌ ایشان‌ را برحسب‌ میل‌ ایشان‌ به‌ آزادی‌ رها كرده‌ بودید، باز آوردیدو ایشان‌ را به‌ عنف‌ به‌ غلامی‌ و كنیزی‌ خود گرفتید.17بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ شما مرا اطاعت‌ ننمودید و هر كس‌ برای‌ برادر خود و هر كدام‌ برای‌ همسایه‌ خویش‌ به‌ آزادی‌ ندا نكردید، اینك‌ خداوند می‌گوید: من‌ برای‌ شما آزادی‌ را به‌ شمشیر و وبا و قحط‌ ندا می‌كنم‌ و شما را در میان‌ تمامی‌ ممالك‌ جهان‌ مشوّش‌ خواهم‌ گردانید.18و تسلیم‌ خواهم‌ كرد كسانی‌ را كه‌ از عهد من‌ تجاوز نمودند و وفا ننمودند به‌ كلام‌ عهدی‌ كه‌ به‌ حضور من‌ بستند، حینی‌ كه‌ گوساله‌ را دو پاره‌ كرده‌، در میان‌ پاره‌هایش‌ گذاشتند.19یعنی‌ سروران‌ یهودا و سروران‌ اورشلیم‌ و خواجه‌سرایان‌ و كاهنان‌ و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ را كه‌ در میان‌ پاره‌های‌ گوساله‌ گذر نمودند.20و ایشان‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ ایشان‌ و به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ ایشان‌ دارند، خواهم‌ سپرد و لاشهای‌ ایشان‌ خوراك‌ مرغان‌ هوا و حیوانات‌ زمین‌ خواهد شد.21و صدقیا پادشاه‌ یهودا و سرورانش‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ ایشان‌ و به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ ایشان‌ دارند و به‌ دست‌ لشكر پادشاه‌ بابل‌ كه‌ از نزد شما رفته‌اند تسلیم‌ خواهم‌ كرد.22اینك‌ خداوند می‌گوید من‌ امر می‌فرمایم‌ و ایشان‌ را به‌ این‌ شهر باز خواهم‌ آورد و با آن‌ جنگ‌ كرده‌، آن‌ را خواهند گرفت‌ و به‌ آتش‌ خواهند سوزانید و شهرهای‌ یهودا را ویران‌ و غیرمسكون‌ خواهم‌ ساخت‌.»

Chapter 35

1كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند در ایام یهُویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:2«به‌ خانه‌ رِكابیان‌ برو و به‌ ایشان‌ سخن‌ گفته‌، ایشان‌ را به‌ یكی‌ از حجره‌های‌ خانه‌ خداوند بیاور و به‌ ایشان‌ شراب‌ بنوشان‌.»3پس‌ یازَنْیا ابن‌ ارمیا ابن‌ حَبَصِنْیا و برادرانش‌ و جمیع‌ پسرانش‌ و تمامی‌ خاندان‌ ركابیان‌ را برداشتم‌،4و ایشان‌ را به‌ خانه‌ خداوند به‌ حجره‌ پسران‌ حانان‌ بن‌ یجْدَلِیا مرد خدا كه‌ به‌ پهلوی‌ حُجره‌ سروران‌ و بالای‌ حجره‌ مَعَسِیا ابن‌ شَلُّوم‌، مستحفظ‌ آستانه‌ بود آوردم‌.5و كوزه‌های‌ پر از شراب‌ و پیاله‌ها پیش‌ ركابیان‌ نهاده‌، به‌ ایشان‌ گفتم‌: «شراب‌ بنوشید.»6ایشان‌ گفتند: «شراب‌ نمی‌نوشیم‌ زیرا كه‌ پدر ما یوناداب‌ بن‌ رِكاب‌ ما را وصیت‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ شما و پسران‌ شما ابداً شراب‌ ننوشید.7و خانه‌ها بنا مكنید و كشت‌ منمایید و تاكستانها غرس‌ مكنید و آنها را نداشته‌ باشید بلكه‌ تمامی‌ روزهای‌ خود را در خیمه‌ها ساكن‌ شوید تا روزهای‌ بسیار به‌ روی‌ زمینی‌ كه‌ شما در آن‌ غریب‌ هستید زنده‌ بمانید.8و ما به‌ سخن‌ پدر خود یوناداب‌ بن‌ ركاب‌ و بهر چه‌ او به‌ ما امر فرمود اطاعت‌ نموده‌، در تمامی‌ عمر خود شراب‌ ننوشیدیم‌، نه‌ ما و نه‌ زنان‌ ما و نه‌ پسران‌ ما و نه‌ دختران‌ ما.9و خانه‌ها برای‌ سكونت‌ خود بنا نكردیم‌ و تاكستانها و املاك‌ و مزرعه‌ها برای‌ خود نگرفتیم‌.10و در خیمه‌ها ساكن‌ شده‌، اطاعت‌ نمودیم‌ و به‌ آنچه‌ پدر ما یوناداب‌ ما را امر فرمود عمل‌ نمودیم‌.11لیكن‌ وقتی‌ كه‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ زمین‌ برآمد گفتیم‌: بیایید از ترس‌ لشكر كلدانیان‌ و لشكر ارامیان‌ به‌ اورشلیم‌ داخل‌ شویم‌ پس‌ در اورشلیم‌ ساكن‌ شدیم‌.12پس‌ كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:13«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: برو و به‌ مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ بگو كه‌ خداوند می‌گوید: آیا تأدیب‌ نمی‌پذیرید و به‌ كلام‌ من‌ گوش‌ نمی‌گیرید؟14سخنان‌ یوناداب‌ بن‌ ركاب‌ كه‌ به‌ پسران‌ خود وصیت‌ نمود كه‌ شراب‌ ننوشید استوار گردیده‌ است‌ و تا امروز شراب‌ نمی‌نوشند و وصیت‌ پدر خود را اطاعت‌ می‌نمایند؛ امّا من‌ به‌ شما سخن‌ گفتم‌ و صبح‌ زود برخاسته‌، تكلّم‌ نمودم‌ و مرا اطاعت‌ نكردید.15و بندگان‌ خود انبیا را نزد شما فرستادم‌ و صبح‌ زود برخاسته‌، ایشان‌ را ارسال‌ نموده‌، گفتم‌ هر كدام‌ از راه‌ بد خود بازگشت‌ نمایید و اعمال‌ خود را اصلاح‌ كنید و خدایان‌ غیر را پیروی‌ منمایید و آنها را عبادت‌ مكنید تا در زمینی‌ كه‌ به‌ شما و به‌ پدران‌ شما داده‌ام‌ ساكن‌ شوید. اما شما گوش‌ نگرفتید و مرا اطاعت‌ ننمودید.16پس‌ چونكه‌ پسران‌ یوناداب‌ بن‌ ركاب‌ وصیت‌ پدر خویش‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ فرموده‌ است‌ اطاعت‌ می‌نمایند و این‌ قوم‌ مرا اطاعت‌ نمی‌كنند،17بنابراین‌ یهوه‌ خدای‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ بر یهودا و بر جمیع‌ سكنه‌ اورشلیم‌ تمامی‌ آن‌ بلا را كه‌ درباره‌ ایشان‌ گفته‌ام‌ وارد خواهم‌ آورد زیرا كه‌ به‌ ایشان‌ سخن‌ گفتم‌ و نشنیدند و ایشان‌ را خواندم‌ و اجابت‌ ننمودند.»18و ارمیا به‌ خاندان‌ ركابیان‌ گفت‌: «یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ شما وصیت‌ پدر خود یوناداب‌ را اطاعت‌ نمودید و جمیع‌ اوامر او را نگاه‌ داشته‌، بهر آنچه‌ او به‌ شما امر فرمود عمل‌ نمودید،19بنابراین‌ یهوه‌صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: از یوناداب‌ بن‌ ركاب‌ كسی‌ كه‌ دایماً به‌ حضور من‌ بایستد كَمْ نخواهد شد.»

Chapter 36

1و در سال‌ چهارم‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا واقع‌ شد كه‌ این‌ كلام‌ از جانب‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:2«طوماری‌ برای‌ خود گرفته‌، تمامی‌ سخنانی‌ را كه‌ من‌ درباره‌ اسرائیل‌ و یهودا و همه‌ امّت‌ها به‌ تو گفتم‌ از روزی‌ كه‌ به‌ تو تكلّم‌ نمودم‌ یعنی‌ از ایام‌ یوشیا تا امروز در آن‌ بنویس‌.3شاید كه‌ خاندان‌ یهودا تمامی‌ بلا را كه‌ من‌ می‌خواهم‌ بر ایشان‌ وارد بیاورم‌ گوش‌ بگیرند تا هر كدام‌ از ایشان‌ از راه‌ بد خود بازگشت‌ نمایند و من‌ عصیان‌ و گناهان‌ ایشان‌ را بیامرزم‌.»4پس‌ ارمیا باروك‌ بن‌ نَیریا را خواند و باروك‌ از دهان‌ ارمیا تمامی‌ كلام‌ خداوند را كه‌ به‌ او گفته‌ بود در آن‌ طومار نوشت‌.5و ارمیا باروك‌ را امر فرموده‌، گفت‌: «من‌ محبوس‌ هستم‌ و نمی‌توانم‌ به‌ خانه‌ خداوند داخل‌ شوم‌.6پس‌ تو برو و سخنان‌ خداوند را از طوماری‌ كه‌ از دهان‌ من‌ نوشتی‌ در روز صَوْم‌ در خانه‌ خداوند در گوش‌ قوم‌ بخوان‌ و نیز آنها را در گوش‌ تمامی‌ یهودا كه‌ از شهرهای‌ خود می‌آیند بخوان‌.7شاید كه‌ به‌ حضور خداوند استغاثه‌ نمایند و هر كدام‌ از ایشان‌ از راه‌ بد خود بازگشت‌ كنند زیرا كه‌ خشم‌ و غضبی‌ كه‌ خداوند درباره‌ این‌ قوم‌ فرموده‌ است‌ عظیم‌ می‌باشد.»8پس‌ باروك‌ بن‌ نیریا به‌ هر آنچه‌ ارمیا نبی‌ او راامر فرموده‌ بود عمل‌ نمود و كلام‌ خداوند را در خانه‌ خداوند از آن‌ طومار خواند.9و در ماه‌ نهم‌ از سال‌ پنجم‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا، برای‌ تمامی‌ اهل‌ اورشلیم‌ و برای‌ همه‌ كسانی‌ كه‌ از شهرهای‌ یهودا به‌ اورشلیم‌ می‌آمدند، برای‌ روزه‌ به‌ حضور خداوند ندا كردند.10و باروك‌ سخنان‌ ارمیا را از آن‌ طومار در خانه‌ خداوند در حجره‌ جَمَریا ابن‌ شافان‌ كاتب‌ در صحن‌ فوقانی‌ نزد دهنه‌ دروازه‌ جدید خانه‌ خداوند به‌ گوش‌ تمامی‌ قوم‌ خواند.11و چون‌ میكایا ابن‌ جَمَریا ابن‌ شافان‌ تمامی‌ سخنان‌ خداوند را از آن‌ طومار شنید،12به‌ خانه‌ پادشاه‌ به‌ حجره‌ كاتب‌ آمد و اینك‌ جمیع‌ سروران‌ در آنجا نشسته‌ بودند یعنی‌ اَلِیشاماع‌ كاتب‌ و دَلایا ابن‌ شَمَعْیا و اَلنْاتان‌ بن‌ عَكبُور و جَمَریا ابن‌ شافان‌ و صِدِقیا ابن‌ حَنَنْیا و سایر سروران‌.13پس‌ میكایا تمامی‌ سخنانی‌ را كه‌ از باروك‌ وقتی‌ كه‌ آنها را به‌ گوش‌ خلق‌ از طومار می‌خواند شنید برای‌ ایشان‌ باز گفت‌.14آنگاه‌ تمامی‌ سروران‌ یهودی‌ ابن‌ نَتَنْیا ابن‌ شَلَمْبا ابن‌ كُوشی‌ را نزد باروك‌ فرستادند تا بگوید: «آن‌ طوماری‌ را كه‌ به‌ گوش‌ قوم‌ خواندی‌ به‌ دست‌ خود گرفته‌، بیا.» پس‌ باروك‌ بن‌ نَیریا طومار را به‌ دست‌ خود گرفته‌، نزد ایشان‌ آمد.15و ایشان‌ وی‌ را گفتند: «بنشین‌ و آن‌ را به‌ گوشهای‌ ما بخوان‌.» و باروك‌ به‌ گوش‌ ایشان‌ خواند.16و واقع‌ شد كه‌ چون‌ ایشان‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ را شنیدند با ترس‌ به‌ یكدیگر نظر افكندند و به‌ باروك‌ گفتند: «البته‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ را به‌ پادشاه‌ بیان‌ خواهیم‌ كرد.»17و از باروك‌ سؤال‌ كرده‌، گفتند: «ما را خبر بده‌ كه‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ را چگونه‌ از دهان‌ او نوشتی‌.»18باروك‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «او تمامی‌ این‌ سخنان‌ را از دهان‌ خود برای‌ من‌ می‌خواند و من‌ با مركّب‌ در طومار می‌نوشتم‌.»19سروران‌ به‌ باروك‌ گفتند: «تو و ارمیا رفته‌، خویشتن‌ را پنهان‌ كنید تا كسی‌ نداند كه‌ كجا می‌باشید.»20پس‌ طومار را در حجره‌ اَلِیشاماع‌ كاتب‌ گذاشته‌، به‌ سرای‌ پادشاه‌ رفتند وتمامی‌ این‌ سخنان‌ را به‌ گوش‌ پادشاه‌ باز گفتند.21و پادشاه‌ یهودی‌ را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی‌ آن‌ را از حجره‌ الیشاماع‌ كاتب‌ آورده‌، در گوش‌ پادشاه‌ و در گوش‌ تمامی‌ سرورانی‌ كه‌ به‌ حضور پادشاه‌ حاضر بودند خواند.22و پادشاه‌ در ماه‌ نهم‌ در خانه‌ زمستانی‌ نشسته‌ و آتش‌ پیش‌ وی‌ بر منقل‌ افروخته‌ بود.23و واقع‌ شد كه‌ چون‌ یهودی‌ سه‌ چهار ورق‌ خوانده‌ بود، (پادشاه‌) آن‌ را با قلمتراش‌ قطع‌ كرده‌، در آتشی‌ كه‌ بر منقل‌ بود انداخت‌ تا تمامی‌ طومار در آتشی‌ كه‌ در منقل‌ بود سوخته‌ شد.24و پادشاه‌ و همه‌ بندگانش‌ كه‌ تمامی‌ این‌ سخنان‌ را شنیدند، نه‌ ترسیدند و نه‌ جامه‌ خود را چاك‌ زدند.25لیكن‌ اَلناتان‌ و دَلایا و جَمَریا از پادشاه‌ التماس‌ كردند كه‌ طومار را نسوزاند اما به‌ ایشان‌ گوش‌ نگرفت‌.26بلكه‌ پادشاه‌ یرَحْمِیئیل‌ شاهزاده‌ و سَرایا ابن‌ عَزَرْئیل‌ و شَلَمْیا ابن‌ عَبْدِئیل‌ را امر فرمود كه‌ باروك‌ كاتب‌ و ارمیا نبی‌ را بگیرند. اما خداوند ایشان‌ را مخفی‌ داشت‌.27و بعد از آنكه‌ پادشاه‌ طومار و سخنانی‌ را كه‌ باروك‌ از دهان‌ ارمیا نوشته‌ بود سوزانید، كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:28«طوماری‌ دیگر برای‌ خود باز گیر و همه‌ سخنان‌ اولین‌ را كه‌ در طومار نخستین‌ كه‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا آن‌ را سوزانید بر آن‌ بنویس‌.29و به‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا بگو خداوند چنین‌ می‌فرماید: تو این‌ طوماررا سوزانیدی‌ و گفتی‌ چرا در آن‌ نوشتی‌ كه‌ پادشاه‌ بابل‌ البته‌ خواهد آمد و این‌ زمین‌ را خراب‌ كرده‌، انسان‌ و حیوان‌ را از آن‌ نابود خواهد ساخت‌.30بنابراین‌ خداوند درباره‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا چنین‌ می‌فرماید كه‌ برایش‌ كسی‌ نخواهد بود كه‌ بر كرسی‌ داود بنشیند و لاش‌ او روز در گرما و شب‌ در سرما بیرون‌ افكنده‌ خواهد شد.31و بر او و بر ذریتّش‌ و بر بندگانش‌ عقوبت‌ گناه‌ ایشان‌ را خواهم‌ آورد و بر ایشان‌ و بر سكنه‌ اورشلیم‌ و مردان‌ یهودا تمامی‌ آن‌ بلا را كه‌ درباره‌ایشان‌ گفته‌ام‌ خواهم‌ رسانید زیرا كه‌ مرا نشنیدند.»32پس‌ ارمیا طوماری‌ دیگر گرفته‌، به‌ باروك‌ بن‌ نیریای‌ كاتب‌ سپرد و او تمامی‌ سخنان‌ طوماری‌ را كه‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا به‌ آتش‌ سوزانیده‌ بود از دهان‌ ارمیا در آن‌ نوشت‌ و سخنان‌ بسیاری‌ نیز مثل‌ آنها بر آن‌ افزوده‌ شد.

Chapter 37

1و صدقیا ابن‌ یوشیا پادشاه‌ به‌ جای كُنیاهو ابن‌ یهویاقیم‌ كه‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ او را بر زمین‌ یهودا به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كرده‌ بود، سلطنت‌ نمود.2و او و بندگانش‌ و اهل‌ زمین‌ به‌ كلام‌ خداوند كه‌ به‌ واسطه‌ ارمیا نبی‌ گفته‌ بود گوش‌ ندادند.3و صدقیا پادشاه‌، یهُوكَل‌ بن‌ شَلَمْیا و صَفَنیا ابن‌ مَعَسِیا كاهن‌ را نزد ارمیای‌ نبی‌ فرستاد كه‌ بگویند: «نزد یهوه‌ خدای‌ ما به‌ جهت‌ ما استغاثه‌ نما.»4و ارمیا در میان‌ قوم‌ آمد و شد می‌نمود زیرا كه‌ او را هنوز در زندان‌ نینداخته‌ بودند.5و لشكر فرعون‌ از مصر بیرون‌ آمدند و چون‌ كلدانیانی‌ كه‌ اورشلیم‌ را محاصره‌ كرده‌بودند، خبر ایشان‌ را شنیدند، از پیش‌ اورشلیم‌ رفتند.6آنگاه‌ كلام‌ خداوند بر ارمیا نبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:7«یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: به‌ پادشاه‌ یهودا كه‌ شما را نزد من‌ فرستاد تا از من‌ مسألت‌ نمایید چنین‌ بگویید: اینك‌ لشكر فرعون‌ كه‌ به‌ جهت‌ اعانت‌ شما بیرون‌ آمده‌اند، به‌ ولایت‌ خود به‌ مصر مراجعت‌ خواهند نمود.8و كلدانیان‌ خواهند برگشت‌ و با این‌ شهر جنگ‌ خواهند كرد و آن‌ را تسخیر نموده‌، به‌ آتش‌ خواهند سوزانید.9و خداوند چنین‌ می‌گوید كه‌ خویشتن‌ را فریب‌ ندهید و مگویید كه‌ كلدانیان‌ از نزد ما البته‌ خواهند رفت‌، زیرا كه‌ نخواهند رفت‌.10بلكه‌ اگر تمامی‌ لشكر كلدانیانی‌ را كه‌ با شما جنگ‌ می‌نمایند چنان‌ شكست‌ می‌دادید كه‌ از ایشان‌ غیر از مجروح‌شدگان‌ كسی‌ نمی‌ماند، باز هر كدام‌ از ایشان‌ از خیمه‌ خود برخاسته‌، این‌ شهر را به‌ آتش‌ می‌سوزانیدند.»11و بعد از آنكه‌ لشكر كلدانیان‌ از ترس‌ لشكر فرعون‌ از اورشلیم‌ كوچ‌ كرده‌ بودند، واقع‌ شد12كه‌ ارمیا از اورشلیم‌ بیرون‌ می‌رفت‌ تا به‌ زمین‌ بنیامین‌ برود و در آنجا از میان‌ قوم‌ نصیب‌ خود را بگیرد.13و چون‌ به‌ دروازه‌ بنیامین‌ رسید، رئیس‌ كشیكچیان‌ مسمّی‌ به‌ یرْئِیا ابن‌ شَلَمْیا ابن‌ حَنَنْیا در آنجا بود و او ارمیای‌ نبی‌ را گرفته‌، گفت‌: «نزد كلدانیان‌ می‌روی‌؟»14ارمیا گفت‌: «دروغ‌ است‌، نزد كلدانیان‌ نمی‌روم‌.» لیكن‌ یرْئِیا به‌ وی‌ گوش‌ نداد و ارمیا را گرفته‌ او را نزد سروران‌ آورد.15و سروران‌ بر ارمیا خشم‌ نموده‌، او را زدند و او را در خانه‌یوناتان‌ كاتب‌ به‌ زندان‌ انداختند زیرا آن‌ را زندان‌ ساخته‌ بودند.16و چون‌ ارمیا در سیاه‌چال‌ به‌ یكی‌ از حجره‌ها داخل‌ شده‌ بود و ارمیا روزهای‌ بسیار در آنجا مانده‌ بود،17آنگاه‌ صدقیا پادشاه‌ فرستاده‌، او را آورد و پادشاه‌ در خانه‌ خود خفیةً از او سؤال‌ نموده‌، گفت‌ كه‌ «آیا كلامی‌ از جانب‌ خداوند هست‌؟» ارمیا گفت‌: «هست‌ و گفت‌ به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ خواهی‌ شد.»18و ارمیا به‌ صدقیا پادشاه‌ گفت‌: «و به‌ تو و بندگانت‌ و این‌ قوم‌ چه‌ گناه‌ كرده‌ام‌ كه‌ مرا به‌ زندان‌ انداخته‌اید؟19و انبیای‌ شما كه‌ برای‌ شما نبوّت‌ كرده‌، گفتند كه‌ پادشاه‌ بابل‌ بر شما و بر این‌ زمین‌ نخواهد آمد كجا می‌باشند؟20پس‌ الا´ن‌ ای‌ آقایم‌ پادشاه‌ بشنو: تمنّا اینكه‌ استدعای‌ من‌ نزد تو پذیرفته‌ شود كه‌ مرا به‌ خانه‌ یوناتان‌ كاتب‌ پس‌ نفرستی‌ مبادا در آنجا بمیرم‌.»21پس‌ صدقیا پادشاه‌ امر فرمود كه‌ ارمیا را در صحن‌ زندان‌ بگذارند. و هر روز قرص‌ نانی‌ از كوچه‌ خبّازان‌ به‌ او دادند تا همه‌ نان‌ از شهر تمام‌ شد. پس‌ ارمیا در صحن‌ زندان‌ ماند.

Chapter 38

1و شَفَطْیا ابن‌ مَتّان‌ و جَدَلْیا ابن‌ فَشْحُور و یوكَل‌ بن‌ شَلَمْیا و فَشْحُور بن‌ مَلْكیا سخنان‌ ارمیا را شنیدند كه‌ تمامی‌ قوم‌ را بدانها مخاطب‌ ساخته‌، گفت‌:2« خداوند چنین‌ می‌گوید: هر كه‌ در این‌ شهر بماند از شمشیر و قحط‌ و وبا خواهد مرد، اما هر كه‌ نزد كلدانیان‌ بیرون‌ رود خواهد زیست‌ و جانش‌ برای‌ او غنیمت‌ شده‌، زنده‌ خواهد ماند.3خداوند چنین‌ می‌گوید: این‌ شهر البته‌ به‌ دست‌ لشكر پادشاه‌ بابل‌ تسلیم‌ شده‌، آن‌ را تسخیر خواهد نمود.»4پس‌ آن‌ سروران‌ به‌ پادشاه‌ گفتند: «تمنّا اینكه‌ این‌ مرد كشته‌ شود زیرا كه‌ بدین‌ منوال‌ دستهای‌ مردان‌ جنگی‌ را كه‌ در این‌ شهر باقی‌ مانده‌اند و دستهای‌ تمامی‌ قوم‌ را سُست‌ می‌كند چونكه‌ مثل‌ این‌ سخنان‌ به‌ ایشان‌ می‌گوید. زیرا كه‌ این‌ مرد سلامتی‌ این‌ قوم‌ را نمی‌طلبد بلكه‌ ضرر ایشان‌ را.»5صدقیا پادشاه‌ گفت‌: «اینك‌ او در دست‌ شما است‌ زیرا پادشاه‌ به‌ خلاف‌ شما كاری‌ نمی‌تواند كرد.»6پس‌ ارمیا را گرفته‌ او را در سیاه‌چال‌ مَلْكیا ابن‌ مَلِكْ كه‌ در صحن‌ زندان‌ بود انداختند و ارمیا را به‌ ریسمانها فرو هشتند و در آن‌ سیاه‌چال‌ آب‌ نبود لیكن‌ گِل‌ بود و ارمیا به‌ گِل‌ فرو رفت‌.7و چون‌ عَبَدْمَلَكْ حبشی‌ كه‌ یكی‌ از خواجه‌سرایان‌ و در خانه‌ پادشاه‌ بود شنید كه‌ ارمیا را به‌ سیاه‌چال‌ انداختند (و به‌ دروازه‌ بنیامین‌ نشسته‌ بود)،8آنگاه‌ عبدملك‌ از خانه‌ پادشاه‌ بیرون‌ آمد و به‌ پادشاه‌ عرض‌ كرده‌، گفت‌:9«كه‌ ای‌ آقایم‌ پادشاه‌، این‌ مردان‌ در آنچه‌ به‌ ارمیای‌ نبی‌ كرده‌ و او را به‌ سیاه‌چال‌ انداخته‌اند، شریرانه‌ عمل‌ نموده‌اند و او در جایی‌ كه‌ هست‌ از گرسنگی‌ خواهد مرد، زیرا كه‌ در شهر هیچ‌ نان‌ باقی‌ نیست‌.»10پس‌ پادشاه‌ به‌ عبدملك‌ حبشی‌ امر فرموده‌، گفت‌: «سی‌ نفر از اینجا همراه‌ خود بردار و ارمیای‌ نبی‌ را قبل‌ از آنكه‌ بمیرد از سیاه‌چال‌ برآور.»11پس‌ عبدملك‌ آن‌ كسان‌ را همراه‌ خود برداشته‌، به‌ خانه‌ پادشاه‌ از زیر خزانه‌ داخل‌ شد و از آنجا پارچه‌های‌ مندرس‌ و رقعه‌های‌ پوسیده‌ گرفته‌،آنها را با ریسمانها به‌ سیاه‌چال‌ نزد ارمیا فروهشت‌.12و عبدملك‌ حبشی‌ به‌ ارمیا گفت‌: «این‌ پارچه‌های‌ مندرس‌ و رقعه‌های‌ پوسیده‌ را زیر بغل‌ خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیاچنین‌ كرد.13پس‌ ارمیا را با ریسمانها كشیده‌، او را از سیاه‌چال‌ برآوردند و ارمیا در صحن‌ زندان‌ ساكن‌ شد.14و صدقیا پادشاه‌ فرستاده‌، ارمیا نبی‌ را به‌ مدخل‌ سومی‌ كه‌ در خانه‌ خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه‌ به‌ ارمیا گفت‌: «من‌ از تو مطلبی‌ می‌پرسم‌، از من‌ چیزی‌ مخفی‌ مدار.»15ارمیا به‌ صدقیا گفت‌: «اگر تو را خبر دهم‌ آیا هر آینه‌ مرا نخواهی‌ كُشت‌ و اگر تو را پند دهم‌ مرا نخواهی‌ شنید؟»16آنگاه‌ صدقیا پادشاه‌ برای‌ ارمیا خفیةً قسم‌ خورده‌، گفت‌: «به‌ حیات‌ یهوه‌ كه‌ این‌ جان‌ را برای‌ ما آفرید قسم‌ كه‌ تو را نخواهم‌ كشت‌ و تو را به‌ دست‌ این‌ كسانی‌ كه‌ قصد جان‌ تو دارند تسلیم‌ نخواهم‌ كرد.»17پس‌ ارمیا به‌ صدقیا گفت‌: «یهوه‌ خدای‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اگر حقیقتاً نزد سروران‌ پادشاه‌ بابل‌ بیرون‌ روی‌، جان‌ تو زنده‌ خواهد ماند و این‌ شهر به‌ آتش‌ سوخته‌ نخواهد شد بلكه‌ تو و اهل‌ خانه‌ات‌ زنده‌ خواهید ماند.18اما اگر نزد سروران‌ پادشاه‌ بابل‌ بیرون‌ نروی‌، این‌ شهر به‌ دست‌ كلدانیان‌ تسلیم‌ خواهد شد و آن‌ را به‌ آتش‌ خواهند سوزانید و تو از دست‌ ایشان‌ نخواهی‌ رست‌.»19اما صدقیا پادشاه‌ به‌ ارمیا گفت‌: «من‌ از یهودیانی‌ كه‌ بطرف‌ كلدانیان‌ شده‌اند می‌ترسم‌، مبادا مرا به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نموده‌، ایشان‌ مرا تفضیح‌ نمایند.»20ارمیا در جواب‌ گفت‌: «تو را تسلیم‌ نخواهند كرد. مستدعی‌ آنكه‌ كلام‌ خداوند را كه‌ به‌ تو می‌گویم‌ اطاعت‌ نمایی‌ تا تو را خیریت‌شود و جان‌ تو زنده‌ بماند.21اما اگر از بیرون‌ رفتن‌ ابا نمایی‌ كلامی‌ كه‌ خداوند بر من‌ كشف‌ نموده‌ این‌ است‌:22اینك‌ تمامی‌ زنانی‌ كه‌ در خانه‌ پادشاه‌ یهودا باقی‌ مانده‌اند، نزد سروران‌ پادشاه‌ بابل‌ بیرون‌ برده‌ خواهند شدو ایشان‌ خواهند گفت‌: اَصْدِقای‌ تو تو را اغوا نموده‌، بر تو غالب‌ آمدند و الا´ن‌ چونكه‌ پایهای‌ تو در لجن‌ فرو رفته‌ است‌ ایشان‌ به‌ عقب‌ برگشته‌اند.23و جمیع‌ زنانت‌ و فرزندانت‌ را نزد كلدانیان‌ بیرون‌ خواهند برد و تو از دست‌ ایشان‌ نخواهی‌ رست‌، بلكه‌ به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ گرفتار خواهی‌ شد و این‌ شهر را به‌ آتش‌ خواهی‌ سوزانید.»24آنگاه‌ صدقیا به‌ ارمیا گفت‌: «زنهار كسی‌ از این‌ سخنان‌ اطلاع‌ نیابد و نخواهی‌ مرد.25و اگر سـروران‌ بشنونـد كه‌ با تـو گفتگـو كـرده‌ام‌ و نـزد تو آمـده‌، تـو را گوینـد تمنّـا اینكه‌ مـا را از آنچه‌ به‌ پادشاه‌ گفتی‌ و آنچـه‌ پادشـاه‌ به‌ تـو گفـت‌ اطـلاع‌ دهی‌ و آن‌ را از ما مخفـی‌ نـداری‌ تا تـو را به‌ قتل‌ نرسانیم‌،26آنگاه‌ به‌ ایشـان‌ بگـو: من‌ عـرض‌ خود را به‌ حضور پادشـاه‌ رسانیـدم‌ تا مرا بـه‌ خانـه‌ یوناتـان‌ بـاز نفرستـد تـا در آنجـا نمیـرم‌.»27پس‌ جمیع‌ سروران‌ نزد ارمیا آمده‌، از او سؤال‌ نمودند و او موافق‌ همه‌ این‌ سخنانی‌ كه‌ پادشاه‌ به‌ او امر فرموده‌ بود به‌ ایشان‌ گفت‌.پس‌ از سخن‌ گفتن‌ با او باز ایستادند چونكه‌ مطلب‌ فهمیده‌ نشد.28و ارمیا در صحن‌ زندان‌ تا روز فتح‌ شدن‌ اورشلیم‌ ماند؛ و هنگامی‌ كه‌ اورشلیم‌ گرفته‌ شد، در آنجا بود.

Chapter 39

1در ماه‌ دهم‌ از سال‌ نهم‌ صدقیاپادشاه یهودا، نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ با تمامی‌ لشكر خود بر اورشلیم‌ آمده‌، آن‌ را محاصره‌ نمودند.2و در روز نهم‌ ماه‌ چهارم‌ از سال‌ یازدهم‌ صدقیا در شهر رخنه‌ كردند.3و تمام‌ سروران‌ پادشاه‌ بابل‌ داخل‌ شده‌، در دروازه‌ وسطی‌ نشستند یعنی‌ نَرْجَلْ شَرأصَرْ و سَمْجَرْنَبُو و سَرسَكیم‌ رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ و نَرْجَل‌ شَرأصَرْ رئیس‌ مجوسیان‌ و سایر سرداران‌ پادشاه‌ بابل‌.4و چون‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا و تمامی‌ مردان‌ جنگی‌ این‌ را دیدند، فرار كرده‌، به‌ راه‌ باغ‌ شاه‌ از دروازه‌ای‌ كه‌ در میان‌ دو حصار بود در وقت‌ شب‌ از شهر بیرون‌ رفتند و (پادشاه‌) به‌ راه‌ عَرَبَه‌ رفت‌.5و لشكر كلدانیان‌ ایشان‌ را تعاقب‌ نموده‌، در عَرَبَه‌ اَریحا به‌ صدقیا رسیدند و او را گرفتار كرده‌، نزد نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ رِبْلَه‌ در زمین‌ حَماتْ آوردند و او بر وی‌ فتوی‌ داد.6و پادشاه‌ بابل‌ پسران‌ صدقیا را پیش‌ رویش‌ در رِبْلَه‌ به‌ قتل‌ رسانید و پادشاه‌ بابل‌ تمامی‌ شُرفای‌ یهودا را كشت‌.7و چشمان‌ صدقیا را كور كرد و او را به‌ زنجیرها بسته‌، به‌ بابل‌ برد.8و كلدانیان‌ خانه‌ پادشاه‌ و خانه‌های‌ قوم‌ را به‌ آتش‌ سوزانیدند و حصارهای‌ اورشلیم‌ را منهدم‌ ساختند.9و نَبُوزَرَدان‌ رئیس‌ جلاّدان‌، بقیه‌ قوم‌ را كه‌ در شهر باقی‌ مانده‌ بودند و خارجین‌ را كه‌ بطرف‌ او شده‌ بودند و بقیه‌ قوم‌ را كه‌ مانده‌ بودند به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ برد.10لیكن‌ نَبُوزَرَدان‌ رئیس‌ جلاّدان‌ فقیران‌ قوم‌ را كه‌ چیزی‌ نداشتند در زمین‌ یهودا واگذاشت‌ و تاكستانها و مزرعه‌ها در آن‌ روز به‌ ایشان‌ داد.11و نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ درباره‌ ارمیا به‌ نبوزردان‌ رئیس‌ جلاّدان‌ امر فرموده‌، گفت‌:12«اورا بگیر و به‌ او نیك‌ متوجه‌ شده‌، هیچ‌ اذیتی‌ به‌ وی‌ مرسان‌ بلكه‌ هر چه‌ به‌ تو بگوید برایش‌ بعمل‌ آور.»13پس‌ نبوزردان‌ رئیس‌ جلاّدان‌ و نَبُوشَزْبان‌ رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ و نَرْجَل‌ شَرأصَر رئیس‌ مجوسیان‌ و سایر سروران‌ پادشاه‌ بابل‌ فرستادند14و ارسال‌ نموده‌، ارمیا را از صحن‌ زندان‌ برداشتند و او را به‌ جَدَلْیا ابن‌ اَخیقام‌ بن‌ شافان‌ سپردند تا او را به‌ خانه‌ خود ببرد. پس‌ در میان‌ قوم‌ ساكن‌ شد.15و چون‌ ارمیا هنوز در صحن‌ زندان‌ محبوس‌ بود، كلام‌ خداوند بر وی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:16«برو و عَبَدْمَلَك‌ حبشی‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ كلام‌ خود را بر این‌ شهر به‌ بلا وارد خواهم‌ آورد و نه‌ بخوبی‌ و در آن‌ روز در نظر تو واقع‌ خواهد شد.17لیكن‌ خداوند می‌گوید: من‌ تو را در آن‌ روز نجات‌ خواهم‌ داد و به‌ دست‌ كسانی‌ كه‌ از ایشان‌ می‌ترسی‌ تسلیم‌ نخواهی‌ شد.18زیرا خداوند می‌گوید كه‌ تو را البته‌ رهایی‌ خواهم‌ داد و به‌ شمشیر نخواهی‌ افتاد، بلكه‌ از این‌ جهت‌ كه‌ بر من‌ توكّل‌ نمودی‌ جان‌ تو برایت‌ غنیمت‌ خواهد شد.»

Chapter 40

1كلامی‌ كه‌ از جانب‌ خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنكه‌ نبوزردان‌ رئیس‌ جلاّدان‌ او را از رامه‌ رهایی‌ داد و وی‌ را از میان‌ تمامی‌ اسیران‌ اورشلیم‌ و یهودا كه‌ به‌ بابل‌ جلای‌ وطن‌ می‌شدند و او در میان‌ ایشان‌ به‌ زنجیرها بسته‌ شده‌ بود برگرفت‌.2و رئیس‌ جلاّدان‌ ارمیا را گرفته‌، وی‌ را گفت‌: «یهوه‌ خدایت‌ این‌ بلا را درباره‌ این‌ مكان‌ فرموده‌ است‌.3و خداوند برحسب‌ كلام‌ خود این‌ را به‌ وقوع‌ آورده‌، عمل‌ نموده‌ است‌.زیرا كه‌ به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌ و سخن‌ او را گوش‌ نگرفته‌اید پس‌ این‌ واقعه‌ به‌ شما رسیده‌ است‌.4و حال‌ اینك‌ من‌ امروز تو را از زنجیرهایی‌ كه‌ بر دستهای‌ تو است‌ رها می‌كنم‌. پس‌ اگر در نظرت‌ پسند آید كه‌ با من‌ به‌ بابل‌ بیایی‌ بیا و تو را نیكو متوجه‌ خواهم‌ شد. و اگر در نظرت‌ پسند نیاید كه‌ همراه‌ من‌ به‌ بابل‌ آیی‌، پس‌ میا و بدان‌ كه‌ تمامی‌ زمین‌ پیش‌ تو است‌ هر جایی‌ كه‌ در نظرت‌ خوش‌ و پسند آید كه‌ بروی‌ به‌ آنجا برو.»5و وقتی‌ كه‌ او هنوز برنگشته‌ بود (وی‌ را گفت‌): «نزد جدلیا ابن‌ اخیقام‌ بن‌ شافان‌ كه‌ پادشاه‌ بابل‌ او را بر شهرهای‌ یهودا نصب‌ كرده‌ است‌ برگرد و نزد او در میان‌ قوم‌ ساكن‌ شو یا هر جایی‌ كه‌ می‌خواهی‌ بروی‌، برو.» پس‌ رئیس‌ جلاّدان‌ او را توشه‌ راه‌ و هدیه‌ داد و او را رها نمود.6و ارمیا نزد جدلیا ابن‌ اخیقام‌ به‌ مِصْفَه‌ آمده‌، نزد او در میان‌ قومی‌ كه‌ در زمین‌ باقی‌ مانده‌ بودند، ساكن‌ شد.7و چون‌ تمامی‌ سرداران‌ لشكر كه‌ در صحرا بودند و مردان‌ ایشان‌ شنیدند كه‌ پادشاه‌ بابل‌ جَدَلیا ابن‌ اخیقام‌ را بر زمین‌ نصب‌ كرده‌ و مردان‌ و زنان‌ و اطفال‌ و فقیران‌ زمین‌ را كه‌ به‌ بابل‌ برده‌ نشده‌ بودند، به‌ او سپرده‌ است‌،8آنگاه‌ ایشان‌ نزد جدلیا به‌ مصفه‌ آمدند یعنی‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا و یوحانان‌ و یوناتان‌ پسران‌ قاریح‌ و سرایا ابن‌ تَنْحُومَت‌ و پسران‌ عیفای‌ نَطُوفاتی‌ و یزَنْیا پسر مَعْكاتی‌ ایشان‌ و مردان‌ ایشان‌.9و جدلیا ابن‌ اخیقام‌ بن‌ شافان‌ برای‌ ایشان‌ و كسان‌ ایشان‌ قسم‌ خورده‌، گفت‌: «از خدمت‌ نمودن‌ به‌ كلدانیان‌ مترسید. در زمین‌ ساكن‌شوید و پادشاه‌ بابل‌ را بندگی‌ نمایید و برای‌ شما نیكو خواهد شد.10و اما من‌ اینك‌ در مصفه‌ ساكن‌ خواهم‌ شد تا به‌ حضور كلدانیانی‌ كه‌ نزد ما آیند حاضر شوم‌ و شما شراب‌ و میوه‌جات‌ و روغن‌ جمع‌ كرده‌، در ظروف‌ خود بگذارید و در شهرهایی‌ كه‌ برای‌ خود گرفته‌اید ساكن‌ باشید.»11و نیز چون‌ تمامی‌ یهودیانی‌ كه‌ در موآب‌ و در میان‌ بنیعّمون‌ و در ادوم‌ و سایر ولایات‌ بودند شنیدند كه‌ پادشاه‌ بابل‌، بقیه‌ای‌ از یهود را واگذاشته‌ و جدلیا ابن‌ اخیقام‌ بن‌ شافان‌ را بر ایشان‌ گماشته‌ است‌،12آنگاه‌ جمیع‌ یهودیان‌ از هر جایی‌ كه‌ پراكنده‌ شده‌ بودند مراجعت‌ كردند و به‌ زمین‌ یهودا نزد جدلیا به‌ مصفه‌ آمدند و شراب‌ و میوه‌جات‌ بسیار و فراوان‌ جمع‌ نمودند.13و یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و همه‌ سرداران‌ لشكری‌ كه‌ در بیابان‌ بودند نزد جدلیا به‌ مصفه‌ آمدند،14و او را گفتند: «آیا هیچ‌ می‌دانی‌ كه‌ بَعْلِیس‌ پادشاه‌ بنی‌عّمون‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا را فرستاده‌ است‌ تا تو را بكشد؟» اما جدلیا ابن‌ اخیقام‌ ایشان‌ را باور نكرد.15پس‌ یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ جدلیا را در مصفه‌ خفیةً خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «اذن‌ بده‌ كه‌ بروم‌ و اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا را بكشم‌ و كسی‌ آگاه‌ نخواهد شد. چرا او تو را بكشد و جمیع‌ یهودیانی‌ كه‌ نزد تو فراهم‌ آمده‌اند پراكنده‌ شوند و بقیه‌ یهودیان‌ تلف‌ گردند؟»16امّا جدلیا ابن‌ اخیقام‌ به‌ یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ گفت‌: «این‌ كار را مكن‌ زیرا كه‌ درباره‌ اسماعیل‌ دروغ‌ می‌گویی‌ .»

Chapter 41

1و در ماه‌ هفتم‌ واقع‌ شد كه‌ اسماعیل‌ بن نَتَنْیا ابن‌ الیشاماع‌ كه‌ از نسل‌ پادشاهان‌بود، با بعضی‌ از رؤسای‌ پادشاه‌ و ده‌ نفر همراهش‌ نزد جدلیا ابن‌ اخیقام‌ به‌ مصفه‌ آمدند و آنجا در مصفه‌ با هم‌ نان‌ خوردند.2و اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا و آن‌ ده‌ نفر كه‌ همراهش‌ بودند برخاسته‌، جدلیا ابن‌ اخیقام‌ بن‌ شافان‌ را به‌ شمشیر زدند و او را كه‌ پادشاه‌ بابل‌ به‌ حكومت‌ زمین‌ نصب‌ كرده‌ بود كشت‌.3و اسماعیل‌ تمامی‌ یهودیانی‌ را كه‌ همراه‌ او یعنی‌ با جدلیا در مصفه‌ بودند و كلدانیانی‌ را كه‌ در آنجا یافت‌ شدند و مردان‌ جنگی‌ را كشت‌.4و در روز دوم‌ بعد از آنكه‌ جدلیا را كشته‌ بود و كسی‌ از آن‌ اطلاع‌ نیافته‌ بود،5هشتاد نفر با ریش‌ تراشیده‌ و گریبان‌ دریده‌ و بدن‌ خراشیده‌ هدایا و بخور با خود آورده‌، از شكیم‌ و شیلوه‌ و سامره‌ آمدند تا به‌ خانه‌ خداوند ببرند.6و اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا به‌ استقبال‌ ایشان‌ از مصفه‌ بیرون‌ آمد و در رفتن‌ گریه‌ می‌كرد و چون‌ به‌ ایشان‌ رسید گفت‌: «نزد جدلیا ابن‌ اخیقام‌ بیایید.»7و هنگامی‌ كه‌ ایشان‌ به‌ میان‌ شهر رسیدند، اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا و كسانی‌ كه‌ همراهش‌ بودند، ایشان‌ را كشته‌، در حفره‌ انداختند.8اما در میان‌ ایشان‌ ده‌ نفر پیدا شدند كه‌ به‌ اسماعیل‌ گفتند: «ما را مَكُش‌ زیرا كه‌ ما را ذخیره‌ای‌ از گندم‌ و جو و روغن‌ و عسل‌ در صحرا می‌باشد.» پس‌ ایشان‌ را واگذاشته‌، در میان‌ برادران‌ ایشان‌ نكشت‌.9و حفره‌ای‌ كه‌ اسماعیل‌ بدنهای‌ همه‌ كسانی‌ را كه‌ به‌ سبب‌ جدلیا كشته‌، در آن‌ انداخته‌ بود، همان‌ است‌ كه‌ آسا پادشاه‌ به‌ سبب‌ بَعْشا پادشاه‌ اسرائیل‌ ساخته‌ بود و اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا آن‌ را از كشتگان‌ پر كرد.10پس‌ اسماعیل‌ تمامی‌ بقیه‌ قوم‌ را كه‌ در مصفه‌ بودند با دختران‌ پادشاه‌ و جمیع‌ كسانی‌ كه‌ در مصفه‌ باقی‌ مانده‌ بودند كه‌ نبوزردان‌ رئیس‌ جلاّدان‌ به‌ جدلیا ابن‌ اخیقام‌ سپرده‌ بود،اسیر ساخت‌ و اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا ایشان‌ را اسیر ساخته‌، می‌رفت‌ تا نزد بنی‌عمّون‌ بگذرد.11اما چون‌ یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و تمامی‌ سرداران‌ لشكری‌ كه‌ همراهش‌ بودند از تمامی‌ فتنه‌ای‌ كه‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا كرده‌ بود خبر یافتند،12آنگاه‌ جمیع‌ كسان‌ خود را برداشتند و به‌ قصد مقاتله‌ با اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا روانه‌ شده‌، او را نزد دریاچه‌ بزرگ‌ كه‌ در جبعون‌ است‌ یافتند.13و چون‌ جمیع‌ كسانی‌ كه‌ با اسماعیل‌ بودند یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و تمامی‌ سرداران‌ لشكر را كه‌ همراهش‌ بودند دیدند خوشحال‌ شدند.14و تمامی‌ كسانی‌ كه‌ اسماعیل‌ از مصفه‌ به‌ اسیری‌ می‌برد روتافته‌، برگشتند و نزد یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ آمدند.15اما اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا با هشت‌ نفر از دست‌ یوحانان‌ فرار كرد و نزد بنی‌عمّون‌ رفت‌.16و یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ با همه‌ سرداران‌ لشكر كه‌ همراهش‌ بودند، تمامی‌ بقیه‌ قومی‌ را كه‌ از دست‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا از مصفه‌ بعد از كشته‌ شدن‌ جدلیا ابن‌ اخیقام‌ خلاصی‌ داده‌ بود بگرفت‌، یعنی‌ مردان‌ دلیر جنگی‌ و زنان‌ و اطفال‌ و خواجه‌ سرایان‌ را كه‌ ایشان‌ را در جبعون‌ خلاصی‌ داده‌ بود؛17و ایشان‌ رفته‌، در جَیرُوت‌ كِمْهامْ كه‌ نزد بیت‌لحم‌ است‌ منزل‌ گرفتند تا بروند و به‌ مصر داخل‌ شوند،18به‌ سبب‌ كلدانیان‌ زیرا كه‌ از ایشان‌ می‌ترسیدند، چونكه‌ اسماعیل‌ بن‌ نَتَنْیا جدلیا ابن‌ اخیقام‌ را كه‌ پادشاه‌ بابل‌ او را حاكم‌ زمین‌ قرار داده‌ بود كشته‌ بود.

Chapter 42

1پس‌ تمامی‌ سرداران‌ لشكر و یوحانان بن‌ قاریح‌ و یزَنْیا ابن‌ هُوشَعْیا و تمامی‌ خلق‌ از خرد و بزرگ‌ پیش‌ آمدند،2و به‌ ارمیا نبی‌گفتند: «تمنّا اینكه‌ التماس‌ ما نزد تو پذیرفته‌ شود و به‌ جهت‌ ما و به‌ جهت‌ تمامی‌ این‌ بقیه‌ نزد یهوه‌ خدای‌ خود مسألت‌ نمایی‌ زیرا كه‌ ما قلیلی‌ از كثیر باقی‌ مانده‌ایم‌ چنانكه‌ چشمانت‌ ما را می‌بیند.3تا یهوه‌ خدایت‌ ما را به‌ راهی‌ كه‌ باید برویم‌ و به‌ كاری‌ كه‌ باید بكنیم‌ اعلام‌ نماید.»4پس‌ ارمیای‌ نبی‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «شنیدم‌. اینك‌ من‌ برحسب‌ آنچه‌ به‌ من‌ گفته‌اید، نزد یهوه‌ خدای‌ شما مسألت‌ خواهم‌ نمود و هر چه‌ خداوند در جواب‌ شما بگوید به‌ شما اطلاع‌ خواهم‌ داد و چیزی‌ از شما باز نخواهم‌ داشت‌.»5ایشان‌ به‌ ارمیا گفتند: « خداوند در میان‌ ما شاهد راست‌ و امین‌ باشد كه‌ برحسب‌ تمامی‌ كلامی‌ كه‌ یهوه‌ خدایت‌ به‌ واسطه‌ تو نزد ما بفرستد عمل‌ خواهیم‌ نمود.6خواه‌ نیكو باشد و خواه‌ بد، كلام‌ یهوه‌ خدای‌ خود را كه‌ تو را نزد او می‌فرستیم‌ اطاعت‌ خواهیم‌ نمود تا آنكه‌ قول‌ یهوه‌ خدای‌ خود را اطاعت‌ نموده‌، برای‌ ما سعادتمندی‌ بشود.»7و بعد از ده‌ روز واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند بر ارمیا نازل‌ شد.8پس‌ یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و همه‌ سرداران‌ لشكر كه‌ همراهش‌ بودند و تمامی‌ قوم‌ را از كوچك‌ و بزرگ‌ خطاب‌ كرده‌،9به‌ ایشان‌ گفت‌: «یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ كه‌ شما مرا نزد وی‌ فرستادید تا دعای‌ شما را به‌ حضور او برسانم‌ چنین‌ می‌فرماید:10اگر فی‌الحقیقۀ در این‌ زمین‌ بمانید، آنگاه‌ شما را بنا نموده‌، منهدم‌ نخواهم‌ ساخت‌ و غرس‌ كرده‌، نخواهم‌ كَند، زیرا از بلایی‌ كه‌ به‌ شما رسانیدم‌ پشیمان‌ شدم‌.11از پادشاه‌ بابل‌ كه‌ از او بیم‌ دارید ترسان‌ مباشید. بلی‌ خداوند می‌گوید از او ترسان‌ مباشید زیرا كه‌ من‌ با شما هستم‌ تا شما را نجات‌ بخشم‌ و شما را از دست‌ اورهایی‌ دهم‌.12و من‌ بر شما رحمت‌ خواهم‌ فرمود تا او بر شما لطف‌ نماید و شما را به‌ زمین‌ خودتان‌ پس‌ بفرستد.13اما اگر گویید كه‌ در این‌ زمین‌ نخواهیم‌ ماند و اگر سخن‌ یهوه‌ خدای‌ خود را گوش‌ نگیرید،14و بگویید نی‌ بلكه‌ به‌ زمین‌ مصر خواهیم‌ رفت‌ زیرا كه‌ در آنجا جنگ‌ نخواهیم‌ دید و آواز كَرِنّا نخواهیم‌ شنید و برای‌ نان‌ گرسنه‌ نخواهیم‌ شد و در آنجا ساكن‌ خواهیم‌ شد،15پس‌ حال‌ بنابراین‌ ای‌ بقیه‌ یهودا كلام‌ خداوند را بشنوید: یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اگر به‌ رفتن‌ به‌ مصر جازم‌ می‌باشید و اگر در آنجا رفته‌، ساكن‌ شوید،16آنگاه‌ شمشیری‌ كه‌ از آن‌ می‌ترسید البته‌ آنجا در مصر به‌ شما خواهد رسید و قحطی‌ كه‌ از آن‌ هراسان‌ هستید، آنجا در مصر شما را خواهد دریافت‌ و در آنجا خواهید مرد.17و جمیع‌ كسانی‌ كه‌ برای‌ رفتن‌ به‌ مصر و سكونت‌ در آنجا جازم‌ شده‌اند، از شمشیر و قحط‌ و وبا خواهند مرد و اَحَدی‌ از ایشان‌ از آن‌ بلایی‌ كه‌ من‌ بر ایشان‌ می‌رسانم‌ باقی‌ نخواهد ماند و خلاصی‌ نخواهد یافت‌.18زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: چنانكه‌ خشم‌ و غضب‌ من‌ بر ساكنان‌ اورشلیم‌ ریخته‌ شد، همچنان‌ غضب‌ من‌ به‌ مجرّد ورود شما به‌ مصر بر شما ریخته‌ خواهد شد و شما مورد نفرین‌ و دهشت‌ و لعنت‌ و عار خواهید شد و این‌ مكان‌ را دیگر نخواهید دید.19ای‌ بقیه ‌یهودا خداوند به‌ شما می‌گوید به‌ مصر مروید، یقین‌ بدانید كه‌ من‌ امروز شما را تهدید نمودم‌.20زیرا خویشتن‌ را فریب‌ دادید چونكه‌ مرا نزد یهوه‌ خدای‌ خود فرستاده‌، گفتید كه‌ برای‌ ما نزد یهوه‌ خدای‌ ما مسألت‌ نما و ما را موافق‌ هر آنچه‌ یهوه‌ خدای‌ ما بگوید، مخبر ساز و آن‌ رابعمل‌ خواهیم‌ آورد.21پس‌ امروز شما را مخبر ساختم‌ اما شما نه‌ به‌ قول‌ یهوه‌ خدای‌ خود و نه‌ به‌ هیچ‌ چیزی‌ كه‌ به‌ واسطه‌ من‌ نزد شما فرستاد گوش‌ گرفتید.22پس‌ الا´ن‌ یقین‌ بدانید كه‌ شما در مكانی‌ كه‌ می‌خواهید بروید و در آن‌ ساكن‌ شوید از شمشیر و قحط‌ و وبا خواهید مرد.»

Chapter 43

1و چون‌ ارمیا فارغ‌ شد از گفتن‌ به‌ تمامی قوم‌، تمامی‌ كلام‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ را كه‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ آن‌ را به‌ واسطه‌ او نزد ایشان‌ فرستاده‌ بود، یعنی‌ جمیع‌ این‌ سخنان‌ را،2آنگاه‌ عَزَریا ابن‌ هُوشَعْیا و یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و جمیع‌ مردان‌ متكبّر، ارمیا را خطاب‌ كرده‌، گفتند: «تو دروغ‌ می‌گویی‌، یهوه‌ خدای‌ ما تو را نفرستاده‌ است‌ تا بگویی‌ به‌ مصر مروید و در آنجا سكونت‌ منمایید.3بلكه‌ باروك‌ بن‌ نیریا تو را بر ما برانگیخته‌ است‌ تا ما را به‌ دست‌ كلدانیان‌ تسلیم‌ نموده‌، ایشان‌ ما را بكشند و به‌ بابل‌ به‌ اسیری‌ ببرند.»4و یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و همه‌ سرداران‌ لشكر و تمامی‌ قوم‌ فرمان‌ خداوند را كه‌ در زمین‌ یهودا بمانند، اطاعت‌ ننمودند.5بلكه‌ یوحانان‌ بن‌ قاریح‌ و همه‌ سرداران‌ لشكر، بقیه‌ یهودا را كه‌ از میان‌ تمامی‌ امّت‌هایی‌ كه‌ در میان‌ آنها پراكنده‌ شده‌ بودند برگشته‌، در زمین‌ یهودا ساكن‌ شده‌ بودند گرفتند،6یعنی‌ مردان‌ و زنان‌ و اطفال‌ و دختران‌ پادشاه‌ و همه‌ كسانی‌ را كه‌ نبوزردان‌ رئیس‌ جلاّدان‌، به‌ جدلیا ابن‌ اخیقام‌ بن‌ شافان‌ سپرده‌ بود و ارمیای‌ نبی‌ و باروك‌ بن‌ نیریا را.7و به‌ زمین‌ مصر رفتند زیرا كه‌ قول‌ خداوند را گوش‌ نگرفتند و به‌ تَحْفَنْحِیس‌ آمدند.8پس‌ كلام‌ خداوند در تَحْفَنْحِیس‌ بر ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:9«سنگهای‌ بزرگ‌ به‌ دست‌ خود بگیر و آنها را در نظر مردان‌ یهودا در سِعَه‌ای‌ كه‌ نزد دروازه‌ خانه‌ فرعون‌ در تحفنحیس‌ است‌ با گچ‌ بپوشان‌.10و به‌ ایشان‌ بگو كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ فرستاده‌، بنده‌ خود نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ را خواهم‌ گرفت‌ و كرسی‌ او را بر این‌ سنگهایی‌ كه‌ پوشانیدم‌ خواهم‌ نهاد و او سایبان‌ خود را بر آنها خواهد برافراشت‌.11و آمده‌، زمین‌ مصر را خواهد زد و آنانی‌ را كه‌ مستوجب‌ موت‌اند به‌ موت‌ و آنانی‌ را كه‌ مستوجب‌ اسیری‌اند به‌ اسیری‌ و آنانی‌ را كه‌ مستوجب‌ شمشیرند به‌ شمشیر (خواهد سپرد).12و آتشی‌ در خانه‌های‌ خدایان‌ مصر خواهم‌ افروخت‌ و آنها را خواهد سوزانید و به‌ اسیری‌ خواهد برد و خویشتن‌ را به‌ زمین‌ مصر ملبّس‌ خواهد ساخت‌ مثل‌ شبانی‌ كه‌ خویشتن‌ را به‌ جامه‌ خود ملبّس‌ سازد و از آنجا به‌ سلامتی‌ بیرون‌ خواهد رفت‌.13و تمثالهای‌ بیت‌شمس‌ را كه‌ در زمین‌ مصر است‌ خواهد شكست‌ و خانه‌های‌ خدایان‌ مصر را به‌ آتش‌ خواهد سوزانید.»

Chapter 44

1كلامی‌ كه‌ درباره‌ تمامی‌ یهود كه‌ در زمین‌ مصر ساكن‌ بودند و در مَجْدَل‌ و تَحْفَنْحِیس‌ و نوف‌ و زمین‌ فَتْرُوس‌ سكونت‌ داشتند، به‌ ارمیا نازل‌ شده‌، گفت‌:2«یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: شما تمامی‌ بلایی‌ را كه‌ من‌ بر اورشلیم‌ و تمامی‌ شهرهای‌ یهودا وارد آوردم‌ دیدید كه‌ اینك‌ امروزخراب‌ شده‌ است‌ و ساكنی‌ در آنها نیست‌،3به‌ سبب‌ شرارتی‌ كه‌ كردند و خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردند از اینكه‌ رفته‌، بخور سوزانیدند و خدایان‌ غیر را كه‌ نه‌ ایشان‌ و نه‌ شما و نه‌ پدران‌ شما آنها را شناخته‌ بودید عبادت‌ نمودند.4و من‌ جمیع‌ بندگان‌ خود انبیا را نزد شما فرستادم‌ و صبح‌ زود برخاسته‌، ایشان‌ را ارسال‌ نموده‌، گفتم‌ این‌ رجاست‌ را كه‌ من‌ از آن‌ نفرت‌ دارم‌ بعمل‌ نیاورید.5اما ایشان‌ نشنیدند و گوش‌ خود را فرا نداشتند تا از شرارت‌ خود بازگشت‌ نمایند و برای‌ خدایان‌ غیر بخور نسوزانند.6بنابراین‌ خشم‌ و غضب‌ من‌ ریخته‌ و بر شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ افروخته‌ گردید كه‌ آنها مثل‌ امروز خراب‌ و ویران‌ گردیده‌ است‌.7پس‌ حال‌ یهوه‌ خدای‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: شما چرا این‌ شرارت‌ عظیم‌ را بر جان‌ خود وارد می‌آورید تا خویشتن‌ را از مرد و زن‌ و طفل‌ و شیرخواره‌ از میان‌ یهودا منقطع‌ سازید و از برای‌ خود بقیه‌ای‌ نگذارید؟8زیرا كه‌ در زمین‌ مصر كه‌ به‌ آنجا برای‌ سكونت‌ رفته‌اید برای‌ خدایان‌ غیر بخور سوزانیده‌، خشم‌ مرا به‌ اعمال‌ دستهای‌ خود به‌ هیجان‌ می‌آورید تا من‌ شما را منقطع‌ سازم‌ و شما در میان‌ تمامی‌ امّت‌های‌ زمین‌ مورد لعنت‌ و عار بشوید.9آیا شرارت‌ پدران‌ خود و شرارت‌ پادشاهان‌ یهودا و شرارت‌ زنان‌ ایشان‌ و شرارت‌ خود و شرارت‌ زنان‌ خویش‌ را كه‌ در زمین‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ بعمل‌ آوردید، فراموش‌ كرده‌اید؟10و تا امروز متواضع‌ نشده‌ و ترسان‌ نگشته‌اند و به‌ شریعت‌ و فرایض‌ من‌ كه‌ به‌ حضور شما و به‌ حضور پدران‌ شما گذاشته‌ام‌، سالك‌ نگردیده‌اند.11«بنابراین‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ روی‌ خود را بر شما به‌ بلا می‌گردانم‌ تا تمامی‌ یهودا را هلاك‌ كنم‌.12و بقیه‌ یهودا را كه‌ رفتن‌ به‌ مصر و ساكن‌ شدن‌ در آنجا را جزم‌ نموده‌اند، خواهم‌ گرفت‌ تا جمیع‌ ایشان‌ در زمین‌ مصر هلاك‌ شوند. و ایشان‌ به‌ شمشیر و قحط‌ خواهند افتاد و از خُرد و بزرگ‌ به‌ شمشیر و قحط‌ تلف‌ شده‌، خواهند مرد و مورد نفرین‌ و دهشت‌ و لعنت‌ و عار خواهند گردید.13و به‌ آنانی‌ كه‌ در زمین‌ مصر ساكن‌ شوند به‌ شمشیرو قحط‌ و وبا عقوبت‌ خواهم‌ رسانید. چنانكه‌ به‌ اورشلیم‌ عقوبت‌ رسانیدم‌.14و از بقیه‌ یهودا كه‌ به‌ زمین‌ مصر رفته‌، در آنجا سكونت‌ پذیرند احدی‌ خلاصی‌ نخواهد یافت‌ و باقی‌ نخواهد ماند تا به‌ زمین‌ یهودا كه‌ ایشان‌ مشتاق‌ برگشتن‌ و ساكن‌ شدن‌ در آنجا خواهند شد، مراجعت‌ نماید. زیرا احدی‌ از ایشان‌ غیر از ناجیان‌ مراجعت‌ نخواهد كرد.»15آنگاه‌ تمامی‌ مردانی‌ كه‌ آگاه‌ بودند كه‌ زنان‌ ایشان‌ برای‌ خدایان‌ غیر بخور می‌سوزانند و جمیع‌ زنانی‌ كه‌ حاضر بودند با گروهی‌ عظیم‌ و تمامی‌ كسانی‌ كه‌ در زمین‌ مصر در فَتْرُوس‌ ساكن‌ بودند، در جواب‌ ارمیا گفتند:16«ما تو را در این‌ كلامی‌ كه‌ به‌ اسم‌ خداوند به‌ ما گفتی‌ گوش‌ نخواهیم‌ گرفت‌.17بلكه‌ به‌ هر چیزی‌ كه‌ از دهان‌ ما صادر شود البته‌ عمل‌ خواهیم‌ نمود و برای‌ ملكه‌ آسمان‌ بخور سوزانیده‌، هدیه‌ ریختنی‌ به‌ جهت‌ او خواهیم‌ ریخت‌ چنانكه‌ خود ما و پدران‌ ما و پادشاهان‌ و سروران‌ ما در شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ می‌كردیم‌. زیرا كه‌ در آن‌ زمان‌ از نان‌ سیر شده‌، سعادتمند می‌بودیم‌ و بلا را نمی‌دیدیم‌.18اما از زمانی‌ كه‌ بخور سوزانیدن‌ را برای‌ ملكه‌ آسمان‌ و ریختن‌ هدایای‌ ریختنی‌ را به‌ جهت‌ او ترك‌ نمودیم‌، محتاج‌ همه‌ چیز شدیم‌ وبه‌ شمشیر و قحط‌ هلاك‌ گردیدیم‌.19و چون‌ به‌ جهت‌ ملكه‌ آسمان‌ بخور می‌سوزانیدیم‌ و هدیه‌ ریختنی‌ برای‌ او می‌ریختیم‌، آیا بی‌اطلاع‌ شوهران‌ خویش‌ قرصها به‌ شبیه‌ او می‌پختیم‌ و هدیه‌ ریختنی‌ به‌ جهت‌ او می‌ریختیم‌؟»20پس‌ ارمیا تمامی‌ قوم‌ را از مردان‌ و زنان‌ و همه‌ كسانی‌ كه‌ این‌ جواب‌ را بدو داده‌ بودند خطاب‌ كرده‌، گفت‌:21«آیا خداوند بخوری‌ را كه‌ شما و پدران‌ شما و پادشاهان‌ و سروران‌ شما و اهل‌ مُلك‌ در شهرهای‌ یهودا و كوچه‌های‌ اورشلیم‌ سوزانیدند، بیاد نیاورده‌ و آیا به‌ خاطر او خطور نكرده‌ است‌؟22چنانكه‌ خداوند به‌ سبب‌ شرارت‌ اعمال‌ شما و رجاساتی‌ كه‌ بعمل‌ آورده‌ بودید، دیگر نتوانست‌ تحمّل‌ نماید. لهذا زمین‌ شما ویران‌ و مورد دهشت‌ و لعنت‌ و غیرمسكون‌ گردیده‌، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌.23چونكه‌ بخور سوزانیدید و به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌، به‌ قول‌ خداوند گوش‌ ندادید و به‌ شریعت‌ و فرایض‌ و شهادات‌ او سلوك‌ ننمودید، بنابراین‌ این‌ بلا مثل‌ امروز بر شما وارد شده‌ است‌.»24و ارمیا به‌ تمامی‌ قوم‌ و به‌ جمیع‌ زنان‌ گفت‌: «ای‌ تمامی‌ یهودا كه‌ در زمین‌ مصر هستید كلام‌ خداوند را بشنوید!25یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: شما و زنان‌ شما هم‌ با دهان‌ خود تكلّم‌ می‌نمایید و هم‌ با دستهای‌ خود بجا می‌آورید و می‌گویید نذرهایی‌ را كه‌ كردیم‌ البته‌ وفا خواهیم‌ نمود و بخور برای‌ ملكه‌ آسمان‌ خواهیم‌ سوزانید و هدایای‌ ریختنی‌ برای‌ او خواهیم‌ ریخت‌. پس‌ نذرهای‌ خود را استوار خواهید كرد و نذرهای‌ خود را وفا خواهید نمود.26بنابراین‌ ای‌ تمامی‌ یهودا كه‌ در زمین‌ مصر ساكن‌ هستید، كلام‌ خداوند را بشنوید. اینك‌ خداوند می‌گوید: من‌ به‌ اسم‌ عظیم‌ خود قسم‌ خوردم‌ كه‌ اسم‌ من‌ بار دیگر به‌ دهان‌ هیچكدام‌ از یهود در تمامی‌ زمین‌ مصر آورده‌ نخواهد شد و نخواهند گفت‌: به‌ حیات‌ خداوند یهوه‌ قسم‌.27اینك‌ من‌ بر ایشان‌ به‌ بدی‌ مراقب‌ خواهم‌ بود و نه‌ به‌ نیكویی‌ تا جمیع‌ مردان‌ یهودا كه‌ در زمین‌ مصر می‌باشند به‌ شمشیر و قحط‌ هلاك‌ شده‌، تمام‌ شوند.28لیكن‌ عدد قلیلی‌ از شمشیر رهایی‌ یافته‌، از زمین‌ مصر به‌ زمین‌ یهودا مراجعت‌ خواهند نمود و تمامی‌ بقیه‌ یهودا كه‌ به‌ جهت‌ سكونت‌ آنجا در زمین‌ مصر رفته‌اند، خواهند دانست‌ كه‌ كلام‌ كدام‌ یك‌ از من‌ و ایشان‌ استوار خواهد شد.29و خداوند می‌گوید: این‌ است‌ علامت‌ برای‌ شما كه‌ من‌ در اینجا به‌ شما عقوبت‌ خواهم‌ رسانید تا بدانید كه‌ كلام‌ من‌ درباره‌ شما البته‌ به‌ بدی‌ استوار خواهد شد.30خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ فرعون‌ حُفْرَعْ پادشاه‌ مصر را به‌ دست‌ دشمنانش‌ و به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ او دارند تسلیم‌ خواهم‌ كرد. چنانكه‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا را به‌ دست‌ دشمنش‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ كه‌ قصد جان‌ او می‌داشت‌، تسلیم‌ نمودم‌.»

Chapter 45

1كلامی‌ كه‌ ارمیا نبی‌ به‌ باروك‌ بن‌ نیریا خطاب‌ كرده‌، گفت‌، هنگامی‌ كه‌ این‌ سخنان‌ را از دهان‌ ارمیا در سال‌ چهارم‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا در طومار نوشت‌:2«ای‌ باروك‌، یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ به‌ تو چنین‌می‌فرماید:3تو گفته‌ای‌ وای‌ بر من‌ زیرا خداوند بر درد من‌ غم‌ افزوده‌ است‌. از ناله‌ كشیدن‌ خسته‌ شده‌ام‌ و استراحت‌ نمی‌یابم‌.4او را چنین‌ بگو، خداوند چنین‌ می‌فرماید: آنچه‌ بنا كرده‌ام‌، منهدم‌ خواهم‌ ساخت‌ و آنچه‌ غرس‌ نموده‌ام‌ یعنی‌ تمامی‌ این‌ زمین‌ را، از ریشه‌ خواهم‌ كند.5و آیا تو چیزهای‌ بزرگ‌ برای‌ خویشتن‌ می‌طلبی‌؟ آنها را طلب‌ منما زیرا خداوند می‌گوید: اینك‌ من‌ بر تمامی‌ بشر بلا خواهم‌ رسانید. اما در هر جایی‌ كه‌ بروی‌ جانت‌ را به‌ تو به‌ غنیمت‌ خواهم‌ بخشید.»

Chapter 46

1كلام‌ خداوند درباره‌ امّت‌ها كه‌ به‌ ارمیا نازل‌ شد؛2درباره‌ مصر و لشكر فرعون‌ نِكُو كه‌ نزد نهر فرات‌ در كركمیش‌ بودند و نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ ایشان‌ را در سال‌ چهارم‌ یهویاقیم‌ بن‌ یوشیا پادشاه‌ یهودا شكست‌ داد:3«مجّن‌ و سپر را حاضر كنید و برای‌ جنگ‌ نزدیك‌ آیید.4ای‌ سواران‌ اسبان‌ را بیارایید و سوار شوید و با خُودهای‌ خود بایستید. نیزه‌ها را صیقل‌ دهید و زره‌ها را بپوشید.5خداوند می‌گوید: چرا ایشان‌ را می‌بینم‌ كه‌ هراسان‌ شده‌، به‌ عقب‌ برمی‌گردند و شجاعان‌ ایشان‌ خرد شده‌، بالكلّ منهزم‌ می‌شوند و به‌ عقب‌ نمی‌نگرند، زیرا كه‌ خوف‌ از هر طرف‌ می‌باشد.6تیزروان‌ فرار نكنند و زورآوران‌ رهایی‌ نیابند. بطرف‌ شمال‌ به‌ كنار نهر فرات‌ می‌لغزند و می‌افتند.7این‌ كیست‌ كه‌ مانند رود نیل‌ سیلان‌ كرده‌ است‌ و آبهای‌ او مثل‌ نهرهایش‌ متلاطم‌ می‌گردد؟8مصر مانند رود نیل‌ سیلان‌ كرده‌ است‌ و آبهایش‌ مثل‌ نهرها متلاطم‌ گشته‌، می‌گوید: من‌سیلان‌ كرده‌، زمین‌ را خواهم‌ پوشانید و شهر و ساكنانش‌ را هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.9ای‌ اسبان‌، برآیید و ای‌ ارابه‌ها تند بروید و شجاعان‌ بیرون‌ بروند. ای‌ اهل‌ حبش‌ و فُوت‌ كه‌ سپرداران‌ هستید و ای‌ لُودیان‌ كه‌ كمان‌ را می‌گیرید و آن‌ را می‌كشید.10زیرا كه‌ آن‌ روز روز انتقام‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد كه‌ از دشمنان‌ خود انتقام‌ بگیرد. پس‌ شمشیر هلاك‌ كرده‌، سیر می‌شود و از خون‌ ایشان‌ مست‌ می‌گردد. زیرا خداوند یهوه‌ صبایوت‌ در زمین‌ شمال‌ نزد نهر فرات‌ ذبحی‌ دارد.11ای‌ باكره‌ دختر مصر به‌ جلعاد برآی‌ و بلسان‌ بگیر. درمانهای‌ زیاد را عبث‌ به‌ كار می‌بری‌. برای‌ تو علاج‌ نیست‌.12امّت‌ها رسوایی‌ تو را می‌شنوند و جهان‌ از ناله‌ تو پر شده‌ است‌ زیرا كه‌ شجاع‌ بر شجاع‌ می‌لغزد و هر دو ایشان‌ با هم‌ می‌افتند.»13كلامی‌ كه‌ خداوند درباره‌ آمدن‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ و مغلوب‌ ساختن‌ زمین‌ مصر به‌ ارمیا نبی‌ گفت‌:14«به‌ مصر خبر دهید و به‌ مَجْدَل‌ اعلام‌ نمایید و به‌ نُوف‌ و تَحْفَنْحِیس‌ اطلاع‌ دهید. بگویید برپا شوید و خویشتن‌ را آماده‌ سازید زیرا كه‌ شمشیر مجاورانت‌ را هلاك‌ كرده‌ است‌.15زورآورانت‌ چرا به‌ زیر افكنده‌ می‌شوند و نمی‌توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان‌ را پراكنده‌ ساخته‌ است‌.16بسیاری‌ را لغزانیده‌ است‌ و ایشان‌ بر یكدیگر می‌افتند، و می‌گویند: برخیزید و از شمشیر برّان‌ نزد قوم‌ خود و به‌ زمین‌ مولد خویش‌ برگردیم‌.17در آنجا فرعون‌، پادشاه‌ مصر را هالك‌ می‌نامند و فرصت‌ را از دست‌ داده‌ است‌.18پادشاه‌ كه‌ نام‌ او یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد،می‌گوید به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ او مثل‌ تابور، در میان‌ كوهها و مانند كَرْمَل‌، نزد دریا خواهد آمد.19ای‌ دختر مصر كه‌ در (امنیت‌) ساكن‌ هستی‌، اسباب‌ جلای‌ وطن‌ را برای‌ خود مهیا ساز زیرا كه‌ نوف‌ ویران‌ و سوخته‌ و غیرمسكون‌ گردیده‌ است‌.20مصر گوساله‌ بسیار نیكو منظر است‌ اما هلاكت‌ از طرف‌ شمال‌ می‌آید و می‌آید.21سپاهیان‌ به‌ مزد گرفته‌ او در میانش‌ مثل‌ گوساله‌های‌ پرواری‌ می‌باشند. زیرا كه‌ ایشان‌ نیز روتافته‌، با هم‌ فرار می‌كنند و نمی‌ایستند. چونكه‌ روز هلاكت‌ ایشان‌ و وقت‌ عقوبت‌ ایشان‌ بر ایشان‌ رسیده‌ است‌.22آوازه‌ آن‌ مثل‌ مار می‌رود زیرا كه‌ آنها با قوّت‌ می‌خرامند و با تبرها مثل‌ چوب‌ بُران‌ بر او می‌آیند.23خداوند می‌گوید كه‌ جنگل‌ او را قطع‌ خواهند نمود اگر چه‌ لایحْصی‌ می‌باشد. زیرا كه‌ ایشان‌ از ملخها زیاده‌ و از حدّ شماره‌ افزونند.24دختر مصر خجل‌ شده‌، به‌ دست‌ قوم‌ شمالی‌ تسلیم‌ گردیده‌ است‌.25یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ بر آمون‌ نُو و فرعون‌ و مصر و خدایانش‌ و پادشاهانش‌ یعنی‌ بر فرعون‌ و آنانی‌ كه‌ بر وی‌ توكّل‌ دارند، عقوبت‌ خواهم‌ رسانید.26و خداوند می‌گوید كه‌ ایشان‌ را به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ ایشان‌ دارند، یعنی‌ به‌ دست‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ و به‌ دست‌ بندگانش‌ تسلیم‌ خواهم‌ كرد و بعد از آن‌، مثل‌ ایام‌ سابق‌ مسكون‌ خواهد شد.27اما تو ای‌ بنده‌ من‌ یعقوب‌ مترس‌ و ای‌ اسرائیل‌ هراسان‌ مشو زیرا اینك‌ من‌ تو را از جای‌ دور و ذریت‌ تو را از زمین‌ اسیری‌ ایشان‌ نجات‌ خواهم‌ داد و یعقوب‌ برگشته‌، در امنیت‌ و استراحت‌ خواهد بود و كسی‌ او رانخواهد ترسانید.28و خداوند می‌گوید: ای‌ بنده‌ من‌ یعقوب‌ مترس‌ زیرا كه‌ من‌ با تو هستم‌ و اگر چه‌ تمام‌ امّت‌ها را كه‌ تو را در میان‌ آنها پراكنده‌ ساخته‌ام‌ بالكل‌ هلاك‌ سازم‌ لیكن‌ تو را بالكل‌ هلاك‌ نخواهم‌ ساخت‌. بلكه‌ تو را به‌ انصاف‌ تأدیب‌ خواهم‌ نمود و تو را هرگز بی‌سزا نخواهم‌ گذاشت‌.»

Chapter 47

1كلام‌ خداوند درباره‌ فلسطینیان‌ كه برارمیا نبی‌ نازل‌ شد قبل‌ از آنكه‌ فرعون‌ غَزّه‌ را مغلوب‌ بسازد.2خداوند چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ آبها از شمال‌ برمی‌آید و مثل‌ نهری‌ سیلان‌ می‌كند و زمین‌ را با آنچه‌ در آن‌ است‌ و شهر و ساكنانش‌ را درمی‌گیرد. و مردمان‌ فریاد برمی‌آورند و جمیع‌ سكنه‌ زمین‌ وِلوِلَه‌ می‌نمایند3از صدای‌ سمهای‌ اسبان‌ زورآورش‌ و از غوغای‌ ارابه‌هایش‌ و شورش‌ چرخهایش‌. و پدران‌ به‌ سبب‌ سستی‌ دستهای‌ خود به‌ فرزندان‌ خویش‌ اعتنا نمی‌كنند.4به‌ سبب‌ روزی‌ كه‌ برای‌ هلاكت‌ جمیع‌ فلسطینیان‌ می‌آید كه‌ هر نصرت‌كننده‌ای‌ را كه‌ باقی‌ می‌ماند از صور و صیدون‌ منقطع‌ خواهد ساخت‌. زیرا خداوند فلسطینیان‌ یعنی‌ بقیه‌ جزیره‌ كَفْتور را هلاك‌ خواهد ساخت‌.5اهل‌ غَزَّه‌ بریده‌ مو گشته‌اند و اَشْقَلون‌ و بقیه‌ وادی‌ ایشان‌ هلاك‌ شده‌ است‌. تا به‌ كی‌ بدن‌ خود را خواهی‌ خراشید؟6آه‌ ای‌ شمشیر خداوند تا به‌ كی‌ آرام‌ نخواهی‌ گرفت‌؟ به‌ غلاف‌ خود برگشته‌، مستریح‌ و آرام‌ شو.7چگونه‌ می‌توانی‌ آرام‌ بگیری‌، با آنكه‌ خداوند تو را براَشْقَلون‌ و بر ساحل‌ دریا مأمور فرموده‌ و تو را به‌ آنجا تعیین‌ نموده‌ است‌؟»

Chapter 48

1درباره‌ موآب‌، یهوه‌ صبایوت‌ خدای اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: «وای‌ بر نَبُو زیرا كه‌ خراب‌ شده‌ است‌. قریه‌ تایم‌ خجل‌ و گرفتار گردیده‌ است‌. و مِسْجاب‌ رسوا و منهدم‌ گشته‌ است‌.2فخر موآب‌ زایل‌ شده‌، در حِشْبون‌ برای‌ وی‌ تقدیرهای‌ بد كردند. بیایید و او را منقطع‌ سازیم‌ تا دیگر قوم‌ نباشد. تو نیز ای‌ مَدْمِین‌ ساكت‌ خواهی‌ شد و شمشیر تو را تعاقب‌ خواهد نمود.3آواز ناله‌ از حُورُونایم‌ مسموع‌ می‌شود. هلاكت‌ و شكستگی‌ عظیم‌.4موآب‌ بهم‌ شكسته‌ است‌ و صغیرهای‌ او فریاد برمی‌آورند.5زیرا كه‌ به‌ فراز لُوحِیت‌ با گریه‌ سخت‌ برمی‌آیند و از سرازیری‌ حورونایم‌ صدای‌ شكست‌ یافتن‌ از دشمنان‌ شنیده‌ می‌شود.6بگریزید و جانهای‌ خود را برهانید و مثل‌ درخت‌ عَرْعَرْ در بیابان‌ باشید.7زیرا از این‌ جهت‌ كه‌ به‌ اعمال‌ و گنجهای‌ خویش‌ توكّل‌ نمودی‌ تو نیز گرفتار خواهی‌ شد. و كَمُوش‌ با كاهنان‌ و سرورانش‌ با هم‌ به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌.8و غارت‌كننده‌ به‌ همه‌ شهرها خواهد آمد و هیچ‌ شهر خلاصی‌ نخواهد یافت‌ و برحسب‌ فرمان‌ خداوند اهل‌ وادی‌ تلف‌ خواهند شد و اهل‌ همواری‌ هلاك‌ خواهند گردید.9بالها به‌ موآب‌ بدهید تا پرواز نموده‌، بگریزد و شهرهایش‌ خراب‌ و غیرمسكون‌ خواهد شد.10ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ كار خداوند را با غفلت‌ عمل‌ نماید و ملعون‌ باد كسی‌ كه‌ شمشیر خود رااز خون‌ باز دارد.11موآب‌ از طفولیت‌ خود مستریح‌ بوده‌ و بر دُردهای‌ خود نشسته‌ است‌ و از ظرف‌ به‌ ظرف‌ ریخته‌ نشده‌ و به‌ اسیری‌ نرفته‌ است‌. از این‌ سبب‌ طعمش‌ در او مانده‌ است‌ و خوشبویی‌ او تغییر نیافته‌ است‌.12بنابراین‌ اینك‌ خداوند می‌گوید: روزها می‌آید كه‌ من‌ ریزندگان‌ می‌فرستم‌ كه‌ او را بریزند و ظروف‌ او را خالی‌ كرده‌، مشكهایش‌ را پاره‌ خواهند نمود.13و موآب‌ از كموش‌ شرمنده‌ خواهد شد چنانكه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ از بیت‌ئیل‌ كه‌ اعتماد ایشان‌ بود، شرمنده‌ شده‌اند.14چگونه‌ می‌گویید كه‌ ما شجاعان‌ و مردان‌ قوی‌ برای‌ جنگ‌ می‌باشیم‌؟15موآب‌ خراب‌ شده‌، دود شهرهایش‌ متصاعد می‌شود و جوانان‌ برگزیده‌اش‌ به‌ قتل‌ فرود می‌آیند. پادشاه‌ كه‌ نام‌ او یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد این‌ را می‌گوید:16رسیدن‌ هلاكت‌ موآب‌ نزدیك‌ است‌ و بلای‌ او بزودی‌ هر چه‌ تمام‌تر می‌آید.17ای‌ جمیع‌ مجاورانش‌ و همگانی‌ كه‌ نام‌ او را می‌دانید برای‌ وی‌ ماتم‌ گیرید. بگویید عصای‌ قوت‌ و چوبدستی‌ زیبایی‌ چگونه‌ شكسته‌ شده‌ است‌!18ای‌ دختر دیبُون‌ كه‌ (در امنیت‌) ساكن‌ هستی‌ از جلال‌ خود فرود آی‌ و در جای‌ خشك‌ بنشین‌ زیرا كه‌ غارت‌كننده‌ موآب‌ بر تو هجوم‌ می‌آورد و قلعه‌های‌ تو را منهدم‌ می‌سازد.19ای‌ تو كه‌ در عَروُعیر ساكن‌ هستی‌ به‌ سر راه‌ بایست‌ و نگاه‌ كن‌ و از فراریان‌ و ناجیان‌ بپرس‌ و بگو كه‌ چه‌ شده‌ است‌؟20موآب‌ خجل‌ شده‌، زیرا كه‌ شكست‌ یافته‌ است‌ پس‌ ولوله‌ و فریاد برآورید. در اَرْنون‌ اخبار نمایید كه‌ موآب‌ هلاك‌ گشته‌ است‌.21و داوری‌ بر زمینِ همواری‌ رسیده‌ است‌.بر حُولُونْ و یهْصَهْ و میفاعَتْ،22و بر دیبُون‌ و نَبُو و بَیتْدِبْلَتایم‌،23و بر قریه‌ تایم‌ و بیت‌جامُول‌ و بیت‌مَعُونْ،24و بر قَرْیوت‌ و بُصْرَه‌ و بر تمامی‌ شهرهای‌ بعید و قریبِ زمین‌ موآب‌.25« خداوند می‌گوید كه‌ شاخ‌ موآب‌ بریده‌ و بازویش‌ شكسته‌ شده‌ است‌.26او را مست‌ سازید زیرا به‌ ضدّ خداوند تكبّر می‌نماید. و موآب‌ در قی‌ خود غوطه‌ می‌خورد و او نیز مضحكه‌ خواهد شد.27آیا اسرائیل‌ برای‌ تو مضحكه‌ نبود؟ و آیا او در میان‌ دزدان‌ یافت‌ شد به‌ حدّی‌ كه‌ هر وقت‌ كه‌ درباره‌ او سخن‌ می‌گفتی‌ سر خود را می‌جنبانیدی‌؟28ای‌ ساكنان‌ موآب‌ شهرها را ترك‌ كرده‌، در صخره‌ ساكن‌ شوید و مثل‌ فاخته‌ای‌ باشید كه‌ آشیانه‌ خود را در كنار دهنه‌ مغاره‌ می‌سازد.29غرور موآب‌ و بسیاری‌ تكبّر او را و عظمت‌ و خُیلا و كبر و بلندی‌ دل‌ او را شنیدیم.30خداوند می‌گوید: خشم‌ او را می‌دانم‌ كه‌ هیچ‌ است‌ و فخرهای‌ او را كه‌ از آنها هیچ‌ برنمی‌آید.31بنابراین‌ برای‌ موآب‌ ولوله‌ خواهم‌ كرد و به‌ جهت‌ تمامی‌ موآب‌ فریاد برخواهم‌ آورد. برای‌ مردان‌ قیرحارَسْ ماتم‌ گرفته‌ خواهد شد.32برای‌ تو ای‌ مَوِ سِبْمَه‌ به‌ گریه‌ یعْزیر خواهم‌ گریست‌. شاخه‌های‌ تو از دریا گذشته‌ بود و به‌ دریاچه‌ یعزیر رسیده‌، بر میوه‌ها و انگورهایت‌ غارت‌كننده‌ هجوم‌ آورده‌ است‌.33شادی‌ و ابتهاج‌ از بستانها و زمین‌ موآب‌ برداشته‌ شد و شراب‌ را از چرخشتها زایل‌ ساختم‌ و كسی‌ آنها را به‌ صدای‌ شادمانی‌ به‌ پا نخواهد فشرد. صدای‌ شادمانی‌ صدای‌ شادمانی‌ نیست‌.34به‌ فریاد حشبون‌ آواز خود را تا اَلْعالَه‌ و یاهَصْ بلند كردند و از صوغر تا حُوُرونایم‌ عِجْلَت‌ شَلِیشیا، زیرا كه‌ آبهای‌ نِمریم‌ نیز خرابه‌ شده‌ است‌.35و خداوندمی‌گوید من‌ آنانی‌ را كه‌ در مكان‌های‌ بلند قربانی‌ می‌گذرانند و برای‌ خدایان‌ خود بخور می‌سوزانند از موآب‌ نابود خواهم‌ گردانید.36لهذا دل‌ من‌ به‌ جهت‌ موآب‌ مثل‌ نای‌ صدا می‌كند و دل‌ من‌ به‌ جهت‌ مردان‌ قیرحارس‌ مثل‌ نای‌ صدا می‌كند، چونكه‌ دولتی‌ كه‌ تحصیل‌ نمودند تلف‌ شده‌ است‌.37و هر سر بی‌ مو گشته‌ و هر ریش‌ تراشیده‌ شده‌ است‌ و همه‌ دستها خراشیده‌ و بر هر كمر پلاس‌ است‌.38بر همه‌ پشت‌بامهای‌ موآب‌ و در جمیع‌ كوچه‌هایش‌ ماتم‌ است‌ زیرا خداوند می‌گوید موآب‌ را مثل‌ ظرف‌ ناپسند شكسته‌ام‌.39چگونه‌ منهدم‌ شده‌ و ایشان‌ چگونه‌ ولوله‌ می‌كنند؟ و موآب‌ چگونه‌ به‌ رسوایی‌ پشت‌ داده‌ است‌؟ پس‌ موآب‌ برای‌ جمیع‌ مجاوران‌ خود مضحكه‌ و باعث‌ ترس‌ شده‌ است‌.40زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: او مثل‌ عقاب‌ پرواز خواهد كرد و بالهای‌ خویش‌ را بر موآب‌ پهن‌ خواهد نمود.41شهرهایش‌ گرفتار و قلعه‌هایش‌ تسخیرشده‌، و دل‌ شجاعان‌ موآب‌ در آن‌ روز مثل‌ دل‌ زنی‌ كه‌ درد زه‌ داشته‌ باشد خواهد شد.42و موآب‌ خراب‌ شده‌، دیگر قوم‌ نخواهد بود چونكه‌ به‌ ضدّ خداوند تكبّر نموده‌ است‌.43خداوند می‌گوید: ای‌ ساكن‌ موآب‌ خوف‌ و حفره‌ و دام‌ پیش‌ روی‌ تو است‌.44آنكه‌ از ترس‌ بگریزد در حفره‌ خواهد افتاد و آنكه‌ از حفره‌ برآید گرفتار دام‌ خواهد شد، زیرا خداوند فرموده‌ است‌ كه‌ سال‌ عقوبت‌ ایشان‌ را بر ایشان‌ یعنی‌ بر موآب‌ خواهم‌ آورد.45فراریان‌ بی‌تاب‌ شده‌، در سایه‌ حشبون‌ ایستاده‌اند زیرا كه‌ آتش‌ از حَشْبُون‌ و نار از میان‌ سِیحُون‌ بیرون‌ آمده‌، حدود موآب‌ و فرق‌ سر فتنه‌انگیزان‌ را خواهد سوزانید.46وای‌ بر تو ای‌ موآب‌! قوم‌ كموش‌ هلاك‌شده‌اند زیرا كه‌ پسرانت‌ به‌ اسیری‌ و دخترانت‌ به‌ جلای‌ وطن‌ گرفتار گردیده‌اند.47لیكن‌ خداوند می‌گوید كه‌ در ایام‌ آخر، اسیران‌ موآب‌ را باز خواهم‌ آورد. حكم‌ درباره‌ موآب‌ تا اینجاست‌.»

Chapter 49

1درباره‌ بنی‌عمّون‌، خداوند چنین‌می‌گوید: «آیا اسرائیل‌ پسران‌ ندارد و آیا او را وارثی‌ نیست‌؟ پس‌ چرا مَلْكُم‌ جاد را به‌ تصرّف‌ آورده‌ و قوم‌ او در شهرهایش‌ ساكن‌ شده‌اند؟2لهذا اینك‌ خداوند می‌گوید: ایامی‌ می‌آید كه‌ نعره‌ جنگ‌ را در رَبّه‌ بنی‌عمّون‌ خواهم‌ شنوانید و تلّ ویران‌ خواهد گشت‌ و دهاتش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ خواهد شد. و خداوند می‌گوید كه‌ اسرائیل‌ متصرّفان‌ خویش‌ را به‌ تصرّف‌ خواهد آورد.»3ای‌ حشبون‌ ولوله‌ كن‌، زیرا كه‌ عای‌ خراب‌ شده‌ است‌. ای‌ دهات‌ رَبّه‌ فریاد برآورید و پلاس‌ پوشیده‌، ماتم‌ گیرید و بر حصارها گردش‌ نمایید. زیرا كه‌ مَلْكُم‌ با كاهنان‌ و سروران‌ خود با هم‌ به‌ اسیری‌ می‌روند.4ای‌ دختر مرتّد چرا از وادیها یعنی‌ وادیهای‌ برومند خود فخر می‌نمایی‌؟ ای‌ تو كه‌ به‌ خزاین‌ خود توكّل‌ می‌نمایی‌ (و می‌گویی‌) كیست‌ كه‌ نزد من‌ تواند آمد؟5اینك‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «من‌ از جمیع‌ مجاورانت‌ خوف‌ بر تو خواهم‌ آورد و هر یكی‌ از شما پیش‌ روی‌ خود پراكنده‌ خواهد شد و كسی‌ نخواهد بود كه‌ پراكندگان‌ را جمع‌ نماید.6لیكن‌ خداوند می‌گوید: بعد از این‌ اسیران‌ بنی‌عمّون‌ را باز خواهم‌ آورد.»7درباره‌ ادوم‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: «آیا دیگر حكمت‌ در تیمان‌ نیست‌؟ و آیا مشورت‌ از فهیمان‌ زایل‌ شده‌ و حكمت‌ ایشان‌ نابود گردیده‌ است‌؟8ای‌ ساكنان‌ دَدان‌ بگریزید و رو تافته‌ در جایهای‌ عمیق‌ ساكن‌ شوید. زیرا كه‌ بلای‌ عیسو و زمان‌ عقوبت‌ وی‌ را بر او خواهم‌ آورد.9اگر انگورچینان‌ نزد تو آیند، آیا بعضی‌ خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ و اگر دزدان‌ در شب‌ (آیند)، آیا به‌ قدر كفایت‌ غارت‌ نمی‌نمایند؟10اما من‌ عیسو را برهنه‌ ساخته‌ و جایهای‌ مخفی‌ او را مكشوف‌ گردانیده‌ام‌ كه‌ خویشتن‌ را نتواند پنهان‌ كرد. ذریت‌ او و برادران‌ و همسایگانش‌ هلاك‌ شده‌اند و خودش‌ نابود گردیده‌ است‌.11یتیمان‌ خود را ترك‌ كن‌ و من‌ ایشان‌ را زنده‌ نگاه‌ خواهم‌ داشت‌ و بیوه‌زنانت‌ بر من‌ توكّل‌ بنمایند.12زیرا خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ آنانی‌ كه‌ رسم‌ ایشان‌ نبود كه‌ این‌ جام‌ را بنوشند، البته‌ خواهند نوشید و آیا تو بی‌سزا خواهی‌ ماند؟ بی‌سزا نخواهی‌ ماند بلكه‌ البته‌ خواهی‌ نوشید.13زیرا خداوند می‌گوید به‌ ذات‌ خودم‌ قسم‌ می‌خورم‌ كه‌ بُصْرَه‌ مورد دهشت‌ و عار و خرابی‌ و لعنت‌ خواهد شد و جمیع‌ شهرهایش‌ خرابه‌ ابدی‌ خواهد گشت‌.14از جانب‌ خداوند خبری‌ شنیدم‌ كه‌ رسولی‌ نزد امّت‌ها فرستاده‌ شده‌، (می‌گوید): جمع‌ شوید و بر او هجوم‌ آورید و برای‌ جنگ‌ برخیزید!15زیرا كه‌ هان‌ من‌ تو را كوچكترین‌ امّت‌ها و در میان‌ مردم‌ خوار خواهم‌ گردانید.16ای‌ كه‌ در شكافهای‌ صخره‌ ساكن‌ هستی‌ وبلندی‌ تلّها را گرفته‌ای‌، هیبت‌ تو و تكبّر دلت‌ تو را فریب‌ داده‌ است‌. اگر چه‌ مثل‌ عقاب‌ آشیانه‌ خود را بلند بسازی‌، خداوند می‌گوید كه‌ من‌ تو را از آنجا فرود خواهم‌ آورد.17و ادوم‌ محّل‌ تعّجب‌ خواهد گشت‌ به‌ حدی‌ كه‌ هركه‌ از آن‌ عبور نماید متحیر شده‌، به‌ سبب‌ همه‌ صدماتش‌ صفیر خواهد زد.18خداوند می‌گوید: چنانكه‌ سَدوم‌ و عَموره‌ و شهرهای‌ مجاور آنها واژگون‌ شده‌ است‌، همچنان‌ كسی‌ در آنجا ساكن‌ نخواهد شد و احدی‌ از بنی‌آدم‌ در آن‌ مأوا نخواهد گزید.19اینك‌ او مثل‌ شیر از طغیان‌ اردن‌ به‌ آن‌ مسكن‌ منیع‌ برخواهد آمد، زیرا كه‌ من‌ وی‌ را در لحظه‌ای‌ از آنجا خواهم‌ راند. و كیست‌ آن‌ برگزیده‌ای‌ كه‌ او را بر آن‌ بگمارم‌؟ زیرا كیست‌ كه‌ مثل‌ من‌ باشد و كیست‌ كه‌ مرا به‌ محاكمه‌ بیاورد و كیست‌ آن‌ شبانی‌ كه‌ به‌ حضور من‌ تواند ایستاد؟»20بنابراین‌ مشورت‌ خداوند را كه‌ درباره‌ ادوم‌ نموده‌ است‌ و تقدیرهای‌ او را كه‌ درباره‌ ساكنان‌ تیمان‌ فرموده‌ است‌ بشنوید. البته‌ ایشان‌ صغیران‌ گله‌ را خواهند ربود و هر آینه‌ مسكن‌ ایشان‌ را برای‌ ایشان‌ خراب‌ خواهد ساخت‌.21از صدای‌ افتادن‌ ایشان‌ زمین‌ متزلزل‌ گردید و آواز فریاد ایشان‌ تا به‌ بحر قلزم‌ مسموع‌ شد.22اینك‌ او مثل‌ عقاب‌ برآمده‌، پرواز می‌كند و بالهای‌ خویش‌ را بر بصره‌ پهن‌ می‌نماید و دل‌ شجاعان‌ ادوم‌ در آن‌ روز مثل‌ دل‌ زنی‌ كه‌ درد زه‌ داشته‌ باشد خواهد شد.23درباره‌ دمشق‌: «حَمات‌ و اَرْفاد خجل‌ گردیده‌اند زیرا كه‌ خبر بد شنیده‌، گداخته‌ شده‌اند.بر دریا اضطراب‌ است‌ و نمی‌تواند آرام‌ شود.24دمشق‌ ضعیف‌ شده‌، روبه‌فرار نهاده‌ و لرزه‌ او را درگرفته‌ است‌. آلام‌ و دردها او را مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید گرفته‌ است‌.25چگونه‌ شهر نامور و قریه‌ ابتهاج‌ من‌ متروك‌ نشده‌ است‌؟26لهذا یهُوَه‌ صبایوت‌ می‌گوید: جوانان‌ او در كوچه‌هایش‌ خواهند افتاد و همه‌ مردان‌ جنگی‌ او در آن‌ روز هلاك‌ خواهند شد.27و من‌ آتش‌ در حصارهای‌ دمشق‌ خواهم‌ افروخت‌ و قصرهای‌ بِنْهَدَدْ را خواهد سوزانید.»28درباره‌ قیدار و ممالك‌ حاصور كه‌ نَبُوكَدْرَصَّرْ پادشاه‌ بابِل‌ آنها را مغلوب‌ ساخت‌، خداوند چنین‌ می‌گوید: «برخیزید و برقیدار هجوم‌ آورید و بنی‌مشرق‌ را تاراج‌ نمایید.29خیمه‌ها و گله‌های‌ ایشان‌ را خواهند گرفت‌. پرده‌ها و تمامی‌ اسباب‌ و شتران‌ ایشان‌ را برای‌ خویشتن‌ خواهند بُرد و بر ایشان‌ ندا خواهند داد كه‌ خوف‌ از هر طرف‌!30بگریزید و به‌ زودی‌ هر چه‌ تمامتر فرار نمایید. ای‌ ساكنان‌ حاصور در جایهای‌ عمیق‌ ساكن‌ شوید. زیرا خداوند می‌گوید: نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ ضدّ شما مشورتی‌ كرده‌ و به‌ خلاف‌ شما تدبیری‌ نموده‌ است‌.31خداوند فرموده‌ است‌ كه‌ برخیزید و بر امّت‌ مطمئن‌ كه‌ در امنیت‌ ساكن‌اند هجوم‌ آورید. ایشان‌ را نه‌ دروازه‌ها و نه‌ پشت‌بندها است‌ و به‌ تنهایی‌ ساكن‌ می‌باشند.32خداوند می‌گوید كه‌ شتران‌ ایشان‌ تاراج‌ و كثرت‌ مواشی‌ ایشان‌ غارت‌ خواهد شد و آنانی‌ را كه‌ گوشه‌های‌ موی‌ خود رامی‌تراشند بسوی‌ هر باد پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و هلاكت‌ ایشان‌ را از هر طرف‌ ایشان‌ خواهم‌ آورد.33و حاصور مسكن‌ شغالها و ویرانه‌ ابدی‌ خواهد شد به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ در آن‌ ساكن‌ نخواهد گردید و احدی‌ از بنی‌آدم‌ در آن‌ مأوا نخواهد گزید.»34كلام‌ خداوند درباره‌ عیلام‌ كه‌ بر ارمیا نبی‌ در ابتدای‌ سلطنت‌ صدقیا پادشاه‌ یهودا نازل‌ شده‌، گفت‌:35«یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ كمان‌ عیلام‌ و مایه‌ قوّت‌ ایشان‌ را خواهم‌ شكست‌.36و چهار باد را از چهار سمت‌ آسمان‌ بر عیلام‌ خواهم‌ وزانید و ایشان‌ را بسوی‌ همه‌ این‌ بادها پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ به‌ حدی‌ كه‌ هیچ‌ امّتی‌ نباشد كه‌ پراكندگان‌ عیلام‌ نزد آنها نیایند.37و اهل‌ عیلام‌ را به‌ حضور دشمنان‌ ایشان‌ و به‌ حضور آنانی‌ كه‌ قصد جان‌ ایشان‌ دارند مشوّش‌ خواهم‌ ساخت‌. و خداوند می‌گوید كه‌ بر ایشان‌ بلا یعنی‌ حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را وارد خواهم‌ آورد و شمشیر را در عقب‌ ایشان‌ خواهم‌ فرستاد تا ایشان‌ را بالكلّ هلاك‌ سازم‌.38و خداوند می‌گوید: من‌ كرسی‌ خود را در عیلام‌ برپا خواهم‌ نمود و پادشاه‌ و سروران‌ را از آنجا نابود خواهم‌ ساخت‌.39لیكن‌ خداوند می‌گوید: در ایام‌ آخر اسیران‌ عیلام‌ را باز خواهم‌ آورد.»

Chapter 50

1كلامی‌ كه‌ خداوند درباره‌ بابل‌ و زمین كلدانیان‌ به‌ واسطه‌ ارمیا نبی‌ گفت‌:2«در میان‌ امّت‌ها اخبار و اعلام‌ نمایید، عَلَمی ‌برافراشته‌، اعلام‌ نمایید و مخفی‌ مدارید. بگویید كه‌ بابل‌ گرفتار شده‌، و بیل‌ خجل‌ گردیده‌ است‌. مَرُوْدَك‌ خرد شده‌ و اَصنام‌ او رسوا و بتهایش‌ شكسته‌ گردیده‌ است‌،3زیرا كه‌ امّتی‌ از طرف‌ شمال‌ بر او می‌آید و زمینش‌ را ویران‌ خواهد ساخت‌ به‌ حدی‌ كه‌ كسی‌ در آن‌ ساكن‌ نخواهد شد و هم‌ انسان‌ و هم‌ بهایم‌ فرار كرده‌، خواهند رفت‌.4خداوند می‌گوید كه‌ در آن‌ ایام‌ و در آن‌ زمان‌ بنی‌اسرائیل‌ و بنی‌یهودا با هم‌ خواهند آمد. ایشان‌ گریه‌كنان‌ خواهند آمد و یهوه‌ خدای‌ خود را خواهند طلبید.5و رویهای‌ خود را بسوی‌ صهیون‌ نهاده‌، راه‌ آن‌ را خواهند پرسید و خواهند گفت‌ بیایید و به‌ عهد ابدی‌ كه‌ فراموش‌ نشود به‌ خداوند ملصق‌ شویم‌.6«قوم‌ من‌ گوسفندان‌ گم‌شده‌ بودند و شبانان‌ ایشان‌ ایشان‌ را گمراه‌ كرده‌، بر كوهها آواره‌ ساختند. از كوه‌ به‌ تلّ رفته‌، آرامگاه‌ خود را فراموش‌ كردند.7هر كه‌ ایشان‌ را می‌یافت‌ ایشان‌ را می‌خورد و دشمنان‌ ایشان‌ می‌گفتند كه‌ گناه‌ نداریم‌ زیرا كه‌ به‌ یهوه‌ كه‌ مسكن‌ عدالت‌ است‌ و به‌ یهوه‌ كه‌ امید پدران‌ ایشان‌ بود، گناه‌ ورزیدند.8از میان‌ بابل‌ فرار كنید و از زمین‌ كلدانیان‌ بیرون‌ آیید. و مانند بزهای‌ نر پیش‌ روی‌ گله‌ راه‌ روید.9زیرا اینك‌ من‌ جمعیت‌ امّت‌های‌ عظیم‌ را از زمین‌ شمال‌ برمی‌انگیزانم‌ و ایشان‌ را بر بابل‌ می‌آورم‌ و ایشان‌ در برابر آن‌ صف‌آرایی‌ خواهند نمود و در آنوقت‌ گرفتار خواهد شد. تیرهای‌ ایشان‌ مثل‌ تیرهای‌ جبّار هلاك‌كننده‌ كه‌ یكی‌ از آنها خالی‌ برنگردد خواهد بود.10خداوند می‌گوید كه‌ كلدانیان‌ تاراج‌ خواهند شد و هر كه‌ ایشان‌ راغارت‌ نماید سیر خواهد گشت‌.11زیرا شما ای‌ غارت‌كنندگان‌ میراث‌ من‌ شادی‌ و وجد كردید و مانند گوساله‌ای‌ كه‌ خرمن‌ را پایمال‌ كند، جست‌ و خیز نمودید و مانند اسبان‌ زورآور شیهه‌ زدید.12مادر شما بسیار خجل‌ خواهد شد و والده‌ شما رسوا خواهد گردید. هان‌ او مؤخر امّت‌ها و بیابان‌ و زمین‌ خشك‌ و عَرَبه‌ خواهد شد.13به‌ سبب‌ خشم‌ خداوند مسكون‌ نخواهد شد بلكه‌ بالكلّ ویران‌ خواهد گشت‌. و هر كه‌ از بابل‌ عبور نماید متحیر شده‌، به‌ جهت‌ تمام‌ بلایایش‌ صفیر خواهد زد.14ای‌ جمیع‌ كمان‌داران‌ در برابر بابل‌ از هر طرف‌ صف‌آرایی‌ نمایید. تیرها بر او بیندازید و دریغ‌ منمایید زیرا به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌ است‌.15از هر طرف‌ بر او نعره‌ زنید چونكه‌ خویشتن‌ را تسلیم‌ نموده‌ است‌. حصارهایش‌ افتاده‌ و دیوارهایش‌ منهدم‌ شده‌ است‌ زیرا كه‌ این‌ انتقام‌ خداوند است‌. پس‌ از او انتقام‌ بگیرید و بطوری‌ كه‌ او عمل‌ نموده‌ است‌ همچنان‌ با او عمل‌ نمایید.16و از بابل‌، برزگران‌ و آنانی‌ را كه‌ داس‌ را در زمان‌ درو بكار می‌برند منقطع‌ سازید. و از ترس‌ شمشیر برنده‌ هركس‌ بسوی‌ قوم‌ خود توجه‌ نماید و هر كس‌ به‌ زمین‌ خویش‌ بگریزد.17«اسرائیل‌ مثل‌ گوسفند، پراكنده‌ گردید. شیران‌ او را تعاقب‌ كردند. اول‌ پادشاه‌ آشور او را خورد و آخر این‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ استخوانهای‌ او را خرد كرد.»18بنابراین‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ بر پادشاه‌ بابل‌ و بر زمین‌ او عقوبت‌ خواهم‌ رسانید چنانكه‌ بر پادشاه‌ آشور عقوبت‌ رسانیدم‌.19و اسرائیل‌ را به‌ مرتع‌ خودش‌ باز خواهم‌ آوردو در كرمل‌ و باشان‌ خواهد چرید و بر كوهستان‌ افرایم‌ و جلعاد جان‌ او سیر خواهد شد.20خداوند می‌گوید كه‌ در آن‌ ایام‌ و در آن‌ زمان‌ عصیان‌ اسرائیل‌ را خواهند جست‌ و نخواهد بود و گناه‌ یهودا را اما پیدا نخواهد شد، زیرا آنانی‌ را كه‌ باقی‌ می‌گذارم‌ خواهم‌ آمرزید.21«بر زمین‌ مِراتایم‌ برآی‌ یعنی‌ بر آن‌ و بر ساكنان‌ فَقُوْد. خداوند می‌گوید: بكش‌ و ایشان‌ را تعاقب‌ نموده‌، بالكلّ هلاك‌ كن‌ و موافق‌ هر آنچه‌ من‌ تو را امر فرمایم‌ عمل‌ نما.22آواز جنگ‌ و شكست‌ عظیم‌ در زمین‌ است‌.23كوپال‌ تمام‌ جهان‌ چگونه‌ بریده‌ و شكسته‌ شده‌ و بابل‌ در میان‌ امّت‌ها چگونه‌ ویران‌ گردیده‌ است‌.24ای‌ بابل‌ از برای‌ تو دام‌ گستردم‌ و تو نیز گرفتار شده‌، اطلاع‌ نداری‌. یافت‌ شده‌، تسخیر گشته‌ای‌ چونكه‌ با خداوند مخاصمه‌ نمودی‌.25خداوند اسلحه‌خانه‌ خود را گشوده‌، اسلحه‌ خشم‌ خویش‌ را بیرون‌ آورده‌ است‌. زیرا خداوند یهوه‌ صبایوت‌ با زمین‌ كلدانیان‌ كاری‌ دارد.26بر او از همه‌ اطراف‌ بیایید و انبارهای‌ او را بگشایید، او را مثل‌ توده‌های‌ انباشته‌ بالكلّ هلاك‌ سازید و چیزی‌ از او باقی‌ نماند.27همه‌ گاوانش‌ را به‌ سلاّخ‌خانه‌ فرود آورده‌، بكشید. وای‌ بر ایشان‌! زیرا كه‌ یوم‌ ایشان‌ و زمان‌ عقوبت‌ ایشان‌ رسیده‌ است‌.28آواز فراریان‌ و نجات‌یافتگان‌ از زمین‌ بابل‌ مسموع‌ می‌شود كه‌ از انتقام‌ یهوه‌ خدای‌ ما و انتقام‌ هیكل‌ او در صهیون‌ اخبار می‌نمایند.29تیراندازان‌ را به‌ ضدّ بابل‌ جمع‌ كنید. ای‌ همگانی‌ كه‌ كمان‌ را زه‌ می‌كنید، در برابر او از هر طرف‌ اردو زنید تا احدی‌ رهایی‌ نیابد و بر وفق‌ اعمالش‌ او را جزادهید و مطابق‌ هر آنچه‌ كرده‌ است‌ به‌ او عمل‌ نمایید. زیرا كه‌ به‌ ضدّ خداوند و به‌ ضدّ قدّوس‌ اسرائیل‌ تكبّر نموده‌ است‌.30لهذا خداوند می‌گوید كه‌ جوانانش‌ در كوچه‌هایش‌ خواهند افتاد و جمیع‌ مردان‌ جنگی‌اش‌ در آن‌ روز هلاك‌ خواهند شد.31«اینك‌ خداوند یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: ای‌ متكبّرْ من‌ بر ضدّ تو هستم‌. زیرا كه‌ یوم‌ تو و زمانی‌ كه‌ به‌ تو عقوبت‌ برسانم‌ رسیده‌ است‌.32و آن‌ متكبّر لغزش‌ خورده‌، خواهد افتاد و كسی‌ او را نخواهد برخیزانید و آتش‌ در شهرهایش‌ خواهم‌ افروخت‌ كه‌ تمامی‌ حوالی‌ آنها را خواهد سوزانید.33یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: بنی‌اسرائیل‌ و بنی‌یهودا با هم‌ مظلوم‌ شدند و همه‌ آنانی‌ كه‌ ایشان‌ را اسیر كردند ایشان‌ را محكم‌ نگاه‌ می‌دارند و از رها كردن‌ ایشان‌ ابا می‌نمایند.34اما ولّی‌ ایشان‌ كه‌ اسم‌ او یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد زورآور است‌ و دعوی‌ ایشان‌ را البته‌ انجام‌ خواهد داد و زمین‌ را آرامی‌ خواهد بخشید و ساكنان‌ بابل‌ را بی‌آرام‌ خواهد ساخت‌.35خداوند می‌گوید: شمشیری‌ بر كلدانیان‌ است‌ و بر ساكنان‌ بابل‌ و سرورانش‌ و حكیمانش‌.36شمشیری‌ بر كاذبان‌ است‌ و احمق‌ خواهند گردید. شمشیری‌ بر جبّاران‌ است‌ و مشوّش‌ خواهند شد.37شمشیری‌ بر اسبانش‌ و بر ارابه‌هایش‌ می‌باشد و بر تمامی‌ مخلوق‌ مختلف‌ كه‌ در میانش‌ هستند و مثل‌ زنان‌ خواهند شد. شمشیری‌ بر خزانه‌هایش‌ است‌ و غارت‌ خواهد شد.38خشكسالی‌ بر آبهایش‌ می‌باشد و خشك‌ خواهد شد زیرا كه‌ آن‌ زمین‌ بتها است‌ و بر اصنام‌ دیوانه‌ شده‌اند.39بنابراین‌ وحوش‌ صحرا با گرگان‌ ساكن‌ خواهند شد و شترمرغ‌ در آن‌ سكونت‌ خواهد داشت‌ و بعد از آن‌ تا به‌ ابد مسكون‌ نخواهد شد و نسلاً بعد نسل‌ معمور نخواهد گردید.»40خداوند می‌گوید: «چنانكه‌ خدا سدوم‌ و عموره‌ و شهرهای‌ مجاور آنها را واژگون‌ ساخت‌، همچنان‌ كسی‌ آنجا ساكن‌ نخواهد شد و احدی‌ از بنی‌آدم‌ در آن‌ مأوا نخواهد گزید.41اینك‌ قومی‌ از طرف‌ شمال‌ می‌آیند و امّتی‌ عظیم‌ و پادشاهان‌ بسیار از كرانه‌های‌ جهان‌ برانگیخته‌ خواهند شد.42ایشان‌ كمان‌ و نیزه‌ خواهند گرفت‌. ایشان‌ ستم‌پیشه‌ هستند و ترحم‌ نخواهند نمود. آواز ایشان‌ مثل‌ شورش‌ دریا است‌ و بر اسبان‌ سوار شده‌، در برابر تو ای‌ دختر بابل‌ مثل‌ مردان‌ جنگی‌ صف‌آرایی‌ خواهند نمود.43پادشاه‌ بابل‌ آوازه‌ ایشان‌ را شنید و دستهایش‌ سست‌ گردید. و اَلَم‌ و درد او را مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید در گرفته‌ است‌.44اینك‌ او مثل‌ شیر از طغیان‌ اردن‌ به‌ آن‌ مسكن‌ منیع‌ برخواهد آمد زیرا كه‌ من‌ ایشان‌ را در لحظه‌ای‌ از آنجا خواهم‌ راند. و كیست‌ آن‌ برگزیده‌ای‌ كه‌ او را بر آن‌ بگمارم‌؟ زیرا كیست‌ كه‌ مثل‌ من‌ باشد و كیست‌ كه‌ مرا به‌ محاكمه‌ بیاورد و كیست‌ آن‌ شبانی‌ كه‌ به‌ حضور من‌ تواند ایستاد؟»45بنابراین‌ مشورت‌ خداوند را كه‌ درباره‌ بابل‌ نموده‌ است‌ و تقدیرهای‌ او را كه‌ درباره‌ زمین‌ كلدانیان‌ فرموده‌ است‌ بشنوید. البته‌ ایشان‌ صغیران‌ گله‌ را خواهند ربود و هر آینه‌ مسكن‌ ایشان‌ را برای‌ ایشان‌ خراب‌ خواهد ساخت.46از صدای‌ تسخیر بابل‌ زمین‌ متزلزل‌ شد و آواز آن‌ در میان‌ امّت‌ها مسموع‌ گردید.

Chapter 51

1خداوند چنین‌ می‌گوید: «اینك‌ من‌ بر بابل‌ و بر ساكنان‌ وسط‌ مقاومت‌ كنندگانم‌ بادی‌ مهلك‌ بر می‌انگیزانم‌.2و من‌ بر بابل‌ خرمن‌كوبان‌ خواهم‌ فرستاد و آن‌ را خواهند كوبید و زمین‌ آن‌ را خالی‌ خواهند ساخت‌ زیرا كه‌ ایشان‌ در روز بلا آن‌ را از هر طرف‌ احاطه‌ خواهند كرد.3تیرانداز بر تیرانداز و بر آنكه‌ به‌ زره‌ خویش‌ مفتخر می‌باشد، تیر خود را بیندازد. و بر جوانان‌ آن‌ ترحّم‌ منمایید بلكه‌ تمام‌ لشكر آن‌ را بالكلّ هلاك‌ سازید.4و ایشان‌ بر زمین‌ كلدانیان‌ مقتول‌ و در كوچه‌هایش‌ مجروح‌ خواهند افتاد.5زیرا كه‌ اسرائیل‌ و یهودا از خدای‌ خویش‌ یهوه‌ صبایوت‌ متروك‌ نخواهند شد، اگر چه‌ زمین‌ ایشان‌ از گناهی‌ كه‌ به‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ ورزیده‌اند پُر شده‌ است‌.6از میان‌ بابل‌ بگریزید و هر كس‌ جان‌ خود را برهاند مبادا در گناه‌ آن‌ هلاك‌ شوید. زیرا كه‌ این‌ زمان‌ انتقام‌ خداوند است‌ و او مكافات‌ به‌ آن‌ خواهد رسانید.7بابل‌ در دست‌ خداوند جام‌ طلایی‌ است‌ كه‌ تمام‌ جهان‌ را مست‌ می‌سازد. امّت‌ها از شرابش‌ نوشیده‌، و از این‌ جهت‌ امّت‌ها دیوانه‌ گردیده‌اند.8بابل‌ به‌ ناگهان‌ افتاده‌ و شكسته‌ شده‌ است‌ برای‌ آن‌ ولوله‌ نمایید. بَلَسان‌ به‌ جهت‌ جراحت‌ آن‌ بگیرید كه‌ شاید شفا یابد.9بابل‌ را معالجه‌ نمودیم‌ اما شفا نپذیرفت‌. پس‌ آن‌ را ترك‌ كنید و هر كدام‌ از ما به‌ زمین‌ خود برویم‌ زیرا كه‌ داوری‌ آن‌ به‌ آسمانها رسیده‌ و به‌ افلاك‌ بلند شده‌ است‌.10خداوند عدالت‌ ما را مكشوف‌ خواهد ساخت‌. پس‌ بیایید و اعمال‌ یهوه‌ خدای‌ خویش‌ را در صهیون‌ اخبار نماییم‌.11تیرها را تیز كنید و سپرها را به‌ دست‌ گیریدزیرا خداوند روح‌ پادشاهان‌ مادیان‌ را برانگیخته‌ است‌ و فكر او به‌ ضدّ بابل‌ است‌ تا آن‌ را هلاك‌ سازد. زیرا كه‌ این‌ انتقام‌ خداوند و انتقام‌ هیكل‌ او می‌باشد.12بر حصارهای‌ بابل‌، عَلَمها برافرازید و آن‌ را نیكو حراست‌ نموده‌، كشیكچیان‌ قرار دهید و كمین‌ بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده‌ و هم‌ آنچه‌ را كه‌ درباره‌ ساكنان‌ بابل‌ گفته‌ به‌ عمل‌ آورده‌ است‌.13ای‌ كه‌ بر آبهای‌ بسیار ساكنی‌ و از گنجها معمور می‌باشی‌! عاقبت‌ تو و نهایت‌ طمع‌ تو رسیده‌ است‌!14یهوه‌ صبایوت‌ به‌ ذات‌ خود قسم‌ خورده‌ است‌ كه‌ من‌ تو را از مردمان‌ مثل‌ ملخ‌ پر خواهم‌ ساخت‌ و بر تو گلبانگ‌ خواهند زد.15«او زمین‌ را به‌ قوّت‌ خود ساخت‌ و ربع‌ مسكون‌ را به‌ حكمت‌ خویش‌ استوار نمود. و آسمانها را به‌ عقل‌ خود گسترانید.16چون‌ آواز می‌دهد غوغای‌ آبها در آسمان‌ پدید می‌آید. ابرها از اقصای‌ زمین‌ برمی‌آورد و برقها برای‌ باران‌ می‌سازد و باد را از خزانه‌های‌ خود بیرون‌ می‌آورد.17جمیع‌ مردمان‌ وحشی‌اند و معرفت‌ ندارند و هر كه‌ تمثالی‌ می‌سازد خجل‌ خواهد شد. زیرا كه‌ بت‌ ریخته‌ شده‌ او دروغ‌ است‌ و در آن‌ هیچ‌ نفس‌ نیست‌.18آنها باطل‌ و كار مسخره‌ می‌باشد. در روزی‌ كه‌ به‌ محاكمه‌ می‌آیند تلف‌ خواهند شد.19او كه‌ نصیب‌ یعقوب‌ است‌ مثل‌ آنها نمی‌باشد. زیرا كه‌ او سازنده‌ همه‌ موجودات‌ است‌ و (اسرائیل‌) عصای‌ میراث‌ وی‌ است‌ و اسم‌ او یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد.20«تو برای‌ من‌ كوپال‌ و اسلحه‌ جنگ‌ هستی‌. پس‌ از تو امّت‌ها را خرد خواهم‌ ساخت‌ و از تو ممالك‌ را هلاك‌ خواهم‌ نمود.21و از تو اسب‌ وسوارش‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌ و از تو ارابه‌ و سوارش‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌.22و از تو مرد و زن‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌ و از تو پیر و طفل‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌ و از تو جوان‌ و دوشیزه‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌.23و از تو شبان‌ و گله‌اش‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌. و از تو خیشران‌ و گاوانش‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌. و از تو حاكمان‌ و والیان‌ را خرد خواهم‌ ساخت‌.24و خداوند می‌گوید: به‌ بابل‌ و جمیع‌ سكنه‌ زمین‌ كلدانیان‌ جزای‌ تمامی‌ بدی‌ را كه‌ ایشان‌ به‌ صهیون‌ كرده‌اند، در نظر شما خواهم‌ رسانید.25اینك‌ خداوند می‌گوید: ای‌ كوه‌ مخرّب‌ كه‌ تمامی‌ جهان‌ را خراب‌ می‌سازی‌ من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌! و دست‌ خود را بر تو بلند كرده‌، تو را از روی‌ صخره‌ها خواهم‌ غلطانید و تو را كوه‌ سوخته‌ شده‌ خواهم‌ ساخت‌!26و از تو سنگی‌ به‌ جهت‌ سر زاویه‌ یا سنگی‌ به‌ جهت‌ بنیاد نخواهند گرفت‌، بلكه‌ خداوند می‌گوید كه‌ تو خرابی‌ ابدی‌ خواهی‌ شد.27«عَلَمها در زمین‌ برافرازید و كَرِنّا در میان‌ امّت‌ها بنوازید. امّت‌ها را به‌ ضدّ او حاضر سازید و ممالك‌ آرارات‌ و منی و اَشْكَناز را بر وی‌ جمع‌ كنید. سرداران‌ به‌ ضدّ وی‌ نصب‌ نمایید و اسبان‌ را مثل‌ ملخ‌ مودار برآورید.28امّت‌ها را به‌ ضدّ وی‌ مهیا سازید. پادشاهان‌ مادیان‌ و حاكمانش‌ و جمیع‌ والیانش‌ و تمامی‌ اهل‌ زمین‌ سلطنت‌ او را.29و جهان‌ متزلزل‌ و دردناك‌ خواهد شد. زیرا كه‌ فكرهای‌ خداوند به‌ ضدّ بابل‌ ثابت‌ می‌ماند تا زمین‌ بابل‌ را ویران‌ و غیرمسكون‌ گرداند.30و شجاعان‌ بابل‌ از جنگ‌ دست‌ برمی‌دارند و در ملاذهای‌ خویش‌ می‌نشینند و جبروت‌ ایشان‌ زایل‌ شده‌، مثل‌ زن‌ گشته‌اند و مسكنهایش‌ سوخته‌ و پشت‌بندهایش‌ شكسته‌ شده‌ است‌.31قاصد برابر قاصد و پیك‌ برابر پیك‌ خواهد دوید تا پادشاه‌ بابل‌ را خبر دهد كه‌ شهرش‌ از هر طرف‌ گرفته‌ شد.32معبرها گرفتار شد و نی‌ها را به‌ آتش‌ سوختند و مردان‌ جنگی‌ مضطرب‌ گردیدند.33«زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: دختر بابل‌ مثل‌ خرمن‌ در وقت‌ كوبیدنش‌ شده‌ است‌ و بعد از اندك‌ زمانی‌ وقت‌ درو بدو خواهد رسید.34نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ مرا خورده‌ و تلف‌ كرده‌ است‌ و مرا ظرف‌ خالی‌ ساخته‌ مثل‌ اژدها مرا بلعیده‌، شكم‌ خود را از نفایس‌ من‌ پر كرده‌ و مرا مطرود نموده‌ است‌.35و ساكنه‌ صهیون‌ خواهد گفت‌ ظلمی‌ كه‌ بر من‌ و بر جسد من‌ شده‌ بر بابل‌ فرود شود. و اورشلیم‌ خواهد گفت‌: خون‌ من‌ بر ساكنان‌ زمین‌ كلدانیان‌ وارد آید.36بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ دعوی‌ تو را به‌ انجام‌ خواهم‌ رسانید و انتقام‌ تو را خواهم‌ كشید و نهر او را خشك‌ ساخته‌، چشمه‌اش‌ را خواهم‌ خشكانید.37و بابل‌ به‌ تلّها و مسكن‌ شغالها و محل‌ دهشت‌ و مسخره‌ مبدّل‌ شده‌، احدی‌ در آن‌ ساكن‌ نخواهد شد.38مثل‌ شیران‌ با هم‌ غرّش‌ خواهند كرد و مانند شیربچگان‌ نعره‌ خواهند زد.39و خداوند می‌گوید: هنگامی‌ كه‌ گرم‌ شوند برای‌ ایشان‌ بزمی‌ برپا كرده‌، ایشان‌ را مست‌ خواهم‌ ساخت‌ تا وجد نموده‌، به‌ خواب‌ دایمی‌ بخوابند كه‌ از آن‌ بیدار نشوند.40و ایشان‌ را مثل‌ بره‌ها و قوچها و بزهای‌ نر به‌ مسلخ‌ فرود خواهم‌ آورد.41چگونه‌ شیشك‌ گرفتار شده‌ و افتخار تمامی‌ جهان‌ تسخیر گردیده‌ است‌! چگونه‌ بابل‌ در میان‌ امّت‌ها محل‌ دهشت‌ گشته‌ است‌!42دریا بر بابل‌ برآمده‌ و آن‌ به‌ كثرت‌ امواجش‌ مستور گردیده‌ است‌.43شهرهایش‌ خراب‌ شده‌، به‌ زمین‌ خشك‌ و بیابان‌ مبدّل‌ گشته‌.زمینی‌ كه‌ انسانی‌ در آن‌ ساكن‌ نشود و احدی‌ از بنی‌آدم‌ از آن‌ گذر نكند.44و من‌ بیل‌ را در بابل‌ سزا خواهم‌ داد و آنچه‌ را كه‌ بلعیده‌ است‌ از دهانش‌ بیرون‌ خواهم‌ آورد. و امّت‌ها بار دیگر به‌ زیارت‌ آن‌ نخواهند رفت‌ و حصار بابل‌ خواهد افتاد.45«ای‌ قوم‌ من‌ از میانش‌ بیرون‌ آیید و هر كدام‌ جان‌ خود را از حدّت‌ خشم‌ خداوند برهانید.46و دل‌ شما ضعف‌ نكند و از آوازه‌ای‌ كه‌ در زمین‌ مسموع‌ شود مترسید. زیرا كه‌ درآن‌ سال‌ آوازه‌ای‌ شنیده‌ خواهد شد و در سال‌ بعد از آن‌ آوازه‌ای‌ دیگر. و در زمین‌ ظلم‌ خواهد شد و حاكم‌ به‌ ضدّ حاكم‌ (خواهد برآمد).47بنابراین‌ اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ به‌ بتهای‌ بابل‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید و تمامی‌ زمینش‌ خجل‌ خواهد شد و جمیع‌ مقتولانش‌ در میانش‌ خواهند افتاد.48اما آسمانها و زمین‌ و هر چه‌ در آنها باشد بر بابل‌ ترنّم‌ خواهند نمود. زیرا خداوند می‌گوید كه‌ غارت‌كنندگان‌ از طرف‌ شمال‌ بر او خواهند آمد.49چنانكه‌ بابل‌ باعث‌ افتادن‌ مقتولان‌ اسرائیل‌ شده‌ است‌، همچنین‌ مقتولان‌ تمامی‌ جهان‌ دربابل‌ خواهند افتاد.50ای‌ كسانی‌ كه‌ از شمشیر رستگار شده‌اید بروید و توقّف‌ منمایید و خداوند را از جای‌ دور متذكّر شوید و اورشلیم‌ را به‌ خاطر خود آورید.»51ما خجل‌ گشته‌ایم‌ زانرو كه‌ عار را شنیدیم‌ و رسوایی‌ چهره‌ ما را پوشانیده‌ است‌. زیرا كه‌ غریبان‌ به‌ مَقدَسهای‌ خانه‌ خداوند داخل‌ شده‌اند.52بنابراین‌ خداوند می‌گوید: «اینك‌ ایامی‌ می‌آید كه‌ به‌ بتهایش‌ عقوبت‌ خواهم‌ رسانید و در تمامی‌ زمینش‌ مجروحان‌ ناله‌ خواهند كرد.53اگر چه ‌بابل‌ تا به‌ آسمان‌ خویشتن‌ را برافرازد و اگر چه‌ بلندی‌ قوّت‌ خویش‌ را حصین‌ نماید، لیكن‌ خداوند می‌گوید: غارت‌كنندگان‌ از جانب‌ من‌ بر او خواهند آمد.54صدای‌ غوغا از بابل‌ می‌آید و آواز شكست‌ عظیمی‌ از زمین‌ كلدانیان‌.55زیرا خداوند بابل‌ را تاراج‌ می‌نماید و صدای‌ عظیم‌ را از میان‌ آن‌ نابود می‌كند و امواج‌ ایشان‌ مثل‌ آبهای‌ بسیار شورش‌ می‌نماید و صدای‌ آواز ایشان‌ شنیده‌ می‌شود.56زیرا كه‌ بر آن‌ یعنی‌ بر بابل‌ غارت‌كننده‌ برمی‌آید و جبارّانش‌ گرفتار شده‌، كمانهای‌ ایشان‌ شكسته‌ می‌شود. چونكه‌ یهوه‌ خدای‌ مجازات‌ است‌ و البته‌ مكافات‌ خواهد رسانید.57و پادشاه‌ كه‌ اسم‌ او یهوه‌ صبایوت‌ است‌ می‌گوید كه‌ من‌ سروران‌ و حكیمان‌ و حاكمان‌ و والیان‌ و جبّارانش‌ را مست‌ خواهم‌ ساخت‌ و به‌ خواب‌ دایمی‌ كه‌ از آن‌ بیدار نشوند، خواهند خوابید.58یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید كه‌ حصارهای‌ وسیع‌ بابل‌ بالكلّ سرنگون‌ خواهد شد و دروازه‌های‌ بلندش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ خواهد گردید و امّت‌ها به‌ جهت‌ بطالت‌ مشقّت‌ خواهند كشید و قبایل‌ به‌ جهت‌ آتش‌ خویشتن‌ را خسته‌ خواهند كرد.»59كلامی‌ كه‌ ارمیا نبی‌ به‌ سرایا ابن‌ نیریا ابن‌ محسیا مرا فرمود هنگامی‌ كه‌ او با صدقیا پادشاه‌ یهودا در سال‌ چهارم‌ سلطنت‌ وی‌ به‌ بابل‌ می‌رفت‌. و سرایا رئیس‌ دستگاه‌ بود.60و ارمیا تمام‌ بلا را كه‌ بر بابل‌ می‌بایست‌ بیاید در طوماری‌ نوشت‌ یعنی‌ تمامی‌ این‌ سخنانی‌ را كه‌ درباره‌ بابل‌ مكتوب‌ است‌.61و ارمیا به‌ سرایا گفت‌: «چون‌ به‌ بابل‌ داخل‌ شوی‌، آنگاه‌ ببین‌ و تمامی‌ این‌ سخنان‌را بخوان‌.62و بگو: ای‌ خداوند تو درباره‌ این‌ مكان‌ فرموده‌ای‌ كه‌ آن‌ را هلاك‌ خواهی‌ ساخت‌ به‌ حدّی‌ كه‌ احدی‌ از انسان‌ یا از بهایم‌ در آن‌ ساكن‌ نشود بلكه‌ خرابه‌ ابدی‌ خواهد شد.63و چون‌ از خواندن‌ این‌ طومار فارغ‌ شدی‌، سنگی‌ به‌ آن‌ ببند و آن‌ را به‌ میان‌ فرات‌ بینداز.64و بگو همچنین‌ بابل‌ به‌ سبب‌ بلایی‌ كه‌ من‌ بر او وارد می‌آورم‌، غرق‌ خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان‌ خسته‌ خواهند شد.» تا اینجا سخنان‌ ارمیا است‌.

Chapter 52

1صدقیا بیست‌ و یكساله‌ بود كه‌ آغاز سلطنت‌ نمود و یازده‌ سال‌ در اورشلیم‌ پادشاهی‌ كرد و اسم‌ مادرش‌ حَمِیطل‌ دختر ارمیا از لِبْنَه‌ بود.2و آنچه‌ در نظر خداوند ناپسند بود موافق‌ هر آنچه‌ یهویاقیم‌ كرده‌ بود، بعمل‌ آورد.3زیرا به‌ سبب‌ غضبی‌ كه‌ خداوند بر اورشلیم‌ و یهودا داشت‌، به‌ حدّی‌ كه‌ آنها را از نظر خود انداخت‌، واقع‌ شد كه‌ صدقیا بر پادشاه‌ بابل‌ عاصی‌ گشت‌.4و واقع‌ شد كه‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌ با تمامی‌ لشكر خود در روز دهم‌ ماه‌ دهم‌ سال‌ نهم‌ سلطنت‌ خویش‌ بر اورشلیم‌ برآمد و در مقابل‌ آن‌ اردو زده‌، سنگری‌ گرداگردش‌ بنا نمودند.5و شهر تا سال‌ یازدهم‌ صدقیا پادشاه‌ در محاصره‌ بود.6و در روز نهم‌ ماه‌ چهارم‌ قحطی‌ در شهر چنان‌ سخت‌ شد كه‌ برای‌ اهل‌ زمین‌ نان‌ نبود.7پس‌ در شهر رخنه‌ای‌ ساختند و تمام‌ مردان‌ جنگی‌ در شب‌ از راه‌ دروازه‌ای‌ كه‌ در میان‌ دو حصار نزد باغ‌پادشاه‌ بود فرار كردند. و كلدانیان‌ شهر را احاطه‌ نموده‌ بودند. و ایشان‌ به‌ راه‌ عَرَبه‌ رفتند.8و لشكر كلدانیان‌ پادشاه‌ را تعاقب‌ نموده‌، در بیابان‌ اریحا به‌ صدقیا رسیدند و تمامی‌ لشكرش‌ از او پراكنده‌ شدند.9پس‌ پادشاه‌ را گرفته‌، او را نزد پادشاه‌ بابل‌ به‌ ربله‌ در زمین‌ حمات‌ آوردند و او بر وی‌ فتوی‌ داد.10و پادشاه‌ بابل‌ پسران‌ صدقیا را پیش‌ رویش‌ به‌ قتل‌ رسانید و جمیع‌ سروران‌ یهودا را نیز در ربله‌ كُشت‌.11و چشمان‌ صدقّیا را كور كرده‌، او را بدو زنجیر بست‌. و پادشاه‌ بابل‌ او را به‌ بابل‌ برده‌، وی‌ را تا روز وفاتش‌ در زندان‌ انداخت‌.12و در روز دهم‌ ماه‌ پنجم‌ از سال‌ نوزدهم‌ سلطنت‌ نبوكدرصّر ملك‌ پادشاه‌ بابل‌، نبوزردان‌ رئیس‌ جلادان‌ كه‌ به‌ حضور پادشاه‌ بابل‌ می‌ایستاد به‌ اورشلیم‌ آمد.13و خانه‌ خداوند و خانه‌ پادشاه‌ را سوزانید و همه‌ خانه‌های‌ اورشلیم‌ و هر خانه‌ بزرگ‌ را به‌ آتش‌ سوزانید.14و تمامی‌ لشكر كلدانیان‌ كه‌ همراه‌ رئیس‌ جلادان‌ بودند، تمامی‌ حصارهای‌ اورشلیم‌ را بهر طرف‌ منهدم‌ ساختند.15و نبوزردان‌ رئیس‌ جلادان‌ بعضی‌ از فقیران‌ خلق‌ و بقیه‌ قوم‌ را كه‌ در شهر باقی‌ مانده‌ بودند و خارجین‌ را كه‌ بطرف‌ پادشاه‌ بابل‌ شده‌ بودند و بقیه‌ جمعیت‌ را به‌ اسیری‌ برد.16اما نبوزردان‌ رئیس‌ جلادان‌ بعضی‌ از مسكینان‌ زمین‌ را برای‌ باغبانی‌ و فلاّحی‌ واگذاشت‌.17و كلدانیان‌ ستونهای‌ برنجینی‌ كه‌ در خانه‌ خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه‌ برنجینی‌ كه‌ در خانه‌ خداوند بود، شكستند و تمامی‌ برنج‌ آنها را به‌ بابل‌ بردند.18و دیگها و خاكندازها و گلگیرها و كاسه‌ها و قاشقهاو تمامی‌ اسباب‌ برنجینی‌ را كه‌ به‌ آنها خدمت‌ می‌كردند بردند.19و رئیس‌ جلادان‌ پیاله‌ها و مجمرها و كاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی‌ طلای‌ آنچه‌ را كه‌ از طلا بود و نقره‌ آنچه‌ را كه‌ از نقره‌ بود برد.20اما دو ستون‌ و یك‌ دریاچه‌ و دوازده‌ گاو برنجینی‌ را كه‌ زیر پایه‌ها بود و سلیمان‌ پادشاه‌ آنها را برای‌ خانه‌ خداوند ساخته‌ بود، برنج‌ همه‌ این‌ اسباب‌ بی‌اندازه‌ بود.21و اما ستونها، بلندی‌ یك‌ ستون‌ هجده‌ ذراع‌ و ریسمان‌ دوازده‌ ذراعی‌ آنها را احاطه‌ داشت‌ و حجم‌ آن‌ چهار انگشت‌ بود و تهی‌ بود.22و تاج‌ برنجین‌ بر سرش‌ و بلندی‌ یك‌ تاج‌ پنج‌ ذراع‌ بود. و شبكه‌ وانارها گرداگرد تاج‌ همه‌ از برنج‌ بود. و ستون‌ دوم‌ مثل‌ اینها و انارها داشت‌.23و بهر طرف‌ نود و شش‌ انار بود. و تمام‌ انارها به‌ اطراف‌ شبكه‌ یكصد بود.24و رئیس‌ جلادان‌، سرایا رئیس‌ كهنه‌، و صَفَنیای‌ كاهن‌ دوم‌ و سه‌ مستحفظ‌ در را گرفت‌.25و سرداری‌ را كه‌ بر مردان‌ جنگی‌ گماشته‌ شده‌ بود و هفت‌ نفر از آنانی‌ را كه‌ روی‌ پادشاه‌ را می‌دیدند و در شهر یافت‌ شدند و كاتب‌ سردار لشكر را كه‌ اهل‌ ولایت‌ را سان‌ می‌دید و شصت‌ نفر از اهل‌ زمین‌ را كه‌ در شهر یافت‌ شدند، از شهر گرفت‌.26و نبوزردان‌ رئیس‌ جلادان‌ ایشان‌ را برداشته‌، نزد پادشاه‌ بابل‌ به‌ ربله‌ برد.27و پادشاه‌ بابل‌ ایشان‌ را در ربله‌ در زمین‌ حمات‌ زده‌، به‌ قتل‌ رسانید پس‌ یهودا از ولایت‌ خود به‌ اسیری‌ رفتند.28و این‌ است‌ گروهی‌ كه‌ نبوكدرصّر به‌ اسیری‌ برد. در سال‌ هفتم‌ سه‌ هزار و بیست‌ و سه‌ نفر از یهود را.29و در سال‌ هجدهم‌ نبوكدرصّر هشتصد و سی‌ و دو نفر از اورشلیم‌ به‌ اسیری‌ برد.30و در سال‌ بیست‌ و سوم‌ نبوكدرصّر نبوزردان‌ رئیس‌ جلادان‌ هفتصد و چهل‌ و پنج‌ نفر از یهود را به‌ اسیری‌ برد. پس‌ جمله‌ كسان‌ چهار هزار و ششصد نفر بودند.31و در روز بیست‌ و پنجم‌ ماه‌ دوازدهم‌ از سال‌ سی‌ و هفتم‌ اسیری‌ یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا، واقع‌ شد كه‌ اَوِیل‌ مرودك‌ پادشاه‌ بابل‌ در سال‌ اول‌ سلطنت‌ خود سر یهویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا را از زندان‌ برافراشت‌.32و با او سخنان‌ دلاویز گفت‌ و كرسی‌ او را بالاتر از كرسیهای‌ سایر پادشاهانی‌ كه‌ با او در بابل‌ بودند گذاشت‌.33و لباس‌ زندانی‌ او را تبدیل‌ نمود و او در تمامی‌ روزهای‌ عمرش‌ همیشه‌ نزد وی‌ نان‌ می‌خورد.34و برای‌ معیشت‌ او وظیفه‌ دایمی‌ یعنی‌ قسمت‌ هر روز در روزش‌ در تمام‌ ایام‌ عمرش‌ تا روز وفاتش‌ از جانب‌ پادشاه‌ بابل‌ به‌ او داده‌ می‌شد.

## نوحه

Chapter 1

1چگونه‌ شهری‌ كه‌ پر از مخلوق‌ بود منفرد نشسته‌ است‌! چگونه‌ آنكه‌ در میان‌ امّت‌ها بزرگ‌ بود مثل‌ بیوه‌زن‌ شده‌ است‌! چگونه‌ آنكه‌ در میان‌ كشورها ملكه‌ بود خراجگذار گردیده‌ است‌!2شبانگاه‌ زارزار گریه‌ می‌كند و اشكهایش‌ بر رخسارهایش‌ می‌باشد. از جمیع‌ محبّانش‌ برای‌ وی‌ تسلّی ‌دهنده‌ای‌ نیست‌. همه‌ دوستانش‌ بدو خیانت‌ ورزیده‌، دشمن‌ او شده‌اند.3یهودا به‌ سبب‌ مصیبت‌ و سختی‌ بندگی‌، جلای‌ وطن‌ شده‌ است‌. در میان‌ امّت‌ها نشسته‌، راحت‌ نمی‌یابد و جمیع‌ تعاقب‌كنندگانش‌ در میان‌ جایهای‌ تنگ‌ به‌ او در رسیده‌اند.4راههای‌ صهیون‌ ماتم‌ می‌گیرند، چونكه‌ كسی‌ به‌ عیدهای‌ او نمی‌آید. همه‌ دروازه‌هایش‌ خراب‌ شده‌، كاهنانش‌ آه‌ می‌كشند. دوشیزگانش‌ در مرارت‌ می‌باشند و خودش‌ در تلخی‌.5خصمانش‌ سر شده‌اند و دشمنانش‌ فیروز گردیده‌، زیرا كه‌ یهوه‌ به‌ سبب‌ كثرت‌ عصیانش‌، او را ذلیل‌ ساخته‌ است‌. اطفالش‌ پیش‌ روی‌ دشمن‌ به‌ اسیری‌ رفته‌اند.6و تمامی‌ زیبایی‌ دختر صهیون‌ از او زایل‌ شده‌، سرورانش‌ مثل‌ غزالهایی‌ كه‌ مرتعی‌ پیدا نمی‌كنند گردیده‌، از حضور تعاقب‌ كننده‌ بی‌قوّت‌ می‌روند.7اورشلیم‌ در روزهای‌ مذلّت‌ و شقاوت‌ خویش‌ تمام‌ نفایسی‌ را كه‌ در ایام‌ سابق‌ داشته‌ بود، به‌ یاد می‌آورد. زیرا كه‌ قوم‌ او به‌ دست‌ دشمن‌ افتاده‌اند و برای‌ وی‌ مدد كننده‌ای‌ نیست‌. دشمنانش‌ او را دیده‌، بر خرابیهایش‌ خندیدند.8اورشلیم‌ به‌ شدّت‌ گناه‌ ورزیده‌ و از این‌ سبب‌ مكروه‌ گردیده‌ است‌. جمیع‌ آنانی‌ كه‌ او را محترم‌ می‌داشتند، او را خوار می‌شمارند چونكه‌ برهنگی‌ او را دیده‌اند. و خودش‌ نیز آه‌ می‌كشد و به‌ عقب‌ برگشته‌ است‌.9نجاست‌ او در دامنش‌ می‌باشد و آخرت‌ خویش‌ را به‌ یاد نمی‌آورد. و بطور عجیب‌ پست‌ گردیده‌، برای‌ وی‌ تسلّی‌دهنده‌ای‌ نیست‌. ای‌ یهوه‌ مذلّت‌ مرا ببین‌ زیرا كه‌ دشمن‌ تكبّر می‌نماید.10دشمن‌ دست‌ خویش‌ را بر همه‌ نفایس‌ او دراز كرده‌ است‌. زیرا امّت‌هایی‌ را كه‌ امر فرمودی‌ كه‌ به‌ جماعت‌ تو داخل‌ نشوند، دیده‌ است‌ كه‌ به‌ مقدس‌ او در می‌آیند.11تمام‌ قوم‌ او آه‌ كشیده‌، نان‌ می‌جویند. تمام‌ نفایس‌ خود را به‌ جهت‌ خوراك‌ داده‌اند تا جان‌ خود را تازه‌ كنند. ای‌ یهوه‌ ببین‌ و ملاحظه‌ فرما زیرا كه‌ من‌ خوار شده‌ام‌.12ای‌ جمیع‌ راه‌ گذریان‌ آیا این‌ در نظر شما هیچ‌ است‌؟ ملاحظه‌ كنید و ببینید آیا غمی‌ مثل‌ غم‌ من‌ بوده‌ است‌ كه‌ بر من‌ عارض‌ گردیده‌ و یهوه‌ در روز حدّت‌ خشم‌ خویش‌ مرا به‌ آن‌ مبتلا ساخته‌ است‌؟13آتش‌ از اعلی‌ علیین‌ به‌ استخوانهای‌ من‌ فرستاده‌، آنها را زبون‌ ساخته‌ است‌. دام‌ برای‌ پایهایم‌ گسترانیده‌، مرا به‌ عقب‌ برگردانیده‌، و مرا ویران‌ و در تمام‌ روز غمگین‌ ساخته‌ است‌.14یوغ‌ عصیان‌ من‌ به‌ دست‌ وی‌ محكم‌ بسته‌شده‌، آنها به‌ هم‌ پیچیده‌ بر گردن‌ من‌ برآمده‌ است‌. خداوند قوّت‌ مرا زایل‌ ساخته‌ و مرا به‌ دست‌ كسانی‌ كه‌ با ایشان‌ مقاومت‌ نتوانم‌ نمود تسلیم‌ كرده‌ است‌.15خداوند جمیع‌ شجاعان‌ مرا در میانم‌ تلف‌ ساخته‌ است‌. جماعتی‌ بر من‌ خوانده‌ است‌ تا جوانان‌ مرا منكسر سازند. و خداوند آن‌ دوشیزه‌ یعنی‌ دختر یهودا را در چرخشت‌ پایمال‌ كرده‌ است‌.16به‌ سبب‌ این‌ چیزها گریه‌ می‌كنم‌. از چشم‌ من‌، از چشم‌ من‌ آب‌ می‌ریزد زیرا تسلّی‌ دهنده‌ و تازه‌ كننده‌ جانم‌ از من‌ دور است‌. پسرانم‌ هلاك‌ شده‌اند زیرا كه‌ دشمن‌، غالب‌ آمده‌ است‌.17صهیون‌ دستهای‌ خود را دراز می‌كند امّا برایش‌ تسلّی‌دهنده‌ای‌ نیست‌. یهوه‌ درباره‌ یعقوب‌ امر فرموده‌ است‌ كه‌ مجاورانش‌ دشمن‌ او بشوند، پس‌ اورشلیم‌ در میان‌ آنها مكروه‌ گردیده‌ است‌.18یهوه‌ عادل‌ است‌ زیرا كه‌ من‌ از فرمان‌ او عصیان‌ ورزیده‌ام‌. ای‌ جمیع‌ امّت‌ها بشنوید و غم‌ مرا مشاهده‌ نمایید! دوشیزگان‌ و جوانان‌ من‌ به‌ اسیری‌ رفته‌اند.19محبّان‌ خویش‌ را خواندم‌ امّا ایشان‌ مرا فریب‌ دادند. كاهنان‌ و مشایخ‌ من‌ كه‌ خوراك‌ می‌جستند تا جان‌ خود را تازه‌ كنند، در شهر جان‌ دادند.20ای‌ یهوه‌ نظر كن‌ زیرا كه‌ در تنگی‌ هستم‌. احشایم‌ می‌جوشد و دلم‌ در اندرون‌ من‌ منقلب‌ شده‌ است‌ چونكه‌ به‌ شدّت‌ عصیان‌ ورزیده‌ام‌. در بیرون‌ شمشیر هلاك‌ می‌كند و در خانه‌ها مثل‌ موت‌ است‌.21می‌شنوند كه‌ آه‌ می‌كشم‌ امّا برایم‌تسلّی‌دهنده‌ای‌ نیست‌. دشمنانم‌ چون‌ بلای‌ مرا شنیدند، مسرور شدند كه‌ تو این‌ را كرده‌ای‌. امّا تو روزی‌ را كه‌ اعلان‌ نموده‌ای‌ خواهی‌ آورد و ایشان‌ مثل‌ من‌ خواهند شد.22تمامی‌ شرارت‌ ایشان‌ به‌ نظر تو بیاید. و چنانكه‌ با من‌ به‌ سبب‌ تمامی‌ معصیتم‌ عمل‌ نمودی‌، به‌ ایشان‌ نیز عمل‌ نما. زیرا كه‌ ناله‌های‌ من‌ بسیار است‌ و دلم‌ بی‌تاب‌ شده‌ است‌.

Chapter 2

1چگونه‌ خداوند از غضب‌ خود دختر صهیون‌ را به‌ ظلمت‌ پوشانیده‌ و جلال‌ اسرائیل‌ را از آسمان‌ به‌ زمین‌ افكنده‌ است‌. و قدمگاه‌ خویش‌ را در روزِ خشم‌ خود به‌ یاد نیاورده‌ است‌.2خداوند تمامی‌ مسكن‌های‌ یعقوب‌ را هلاك‌ كرده‌ و شفقت‌ ننموده‌ است‌. قلعه‌های‌ دختر یهودا را در غضب‌ خود منهدم‌ ساخته‌، و سلطنت‌ و سرورانش‌ را به‌ زمین‌ انداخته‌، بی‌عصمت‌ ساخته‌ است‌.3در حدّت‌ خشم‌ خود تمامی‌ شاخهای‌ اسرائیل‌ را منقطع‌ ساخته‌، دست‌ راست‌ خود را از پیش‌ روی‌ دشمن‌ برگردانیده‌ است‌. و یعقوب‌ را مثل‌ آتش‌ مشتعل‌ كه‌ از هر طرف‌ می‌بلعد سوزانیده‌ است‌.4كمان‌ خود را مثل‌ دشمن‌ زه‌ كرده‌، با دست‌ راست‌ خود مثل‌ عَدُوْ برپا ایستاده‌ است‌. و همه‌ آنانی‌ را كه‌ در خیمه‌ دختر صهیون‌ نیكو منظر بودند به‌ قتل‌ رسانیده‌، غضب‌ خویش‌ را مثل‌ آتش‌ ریخته‌ است‌.5خداوند مثل‌ دشمن‌ شده‌، اسرائیل‌ را هلاك‌ كرده‌ و تمامی‌ قصرهایش‌ را منهدم‌ ساخته‌ و قلعه‌هایش‌ را خراب‌ نموده‌ است‌. و برای‌ دختر یهودا ماتم‌ و ناله‌ را افزوده‌ است‌.6و سایبان‌ خود را مثل‌ (كَپَری‌) در بوستان‌ خراب‌ كرده‌، مكان‌ اجتماع‌ خویش‌ را منهدم‌ ساخته‌ است‌. یهوه‌، عیدها و سَبَّت‌ها را در صهیون‌ به‌ فراموشی‌ داده‌ است‌. و در حدّت‌ خشم‌ خویش‌ پادشاهان‌ و كاهنان‌ را خوار نموده‌ است‌.7خداوند مذبح‌ خود را مكروه‌ داشته‌ و مَقدَس‌ خویش‌ را خوار نموده‌ و دیوارهای‌ قصرهایش‌ را به‌ دست‌ دشمنان‌ تسلیم‌ كرده‌ است‌. و ایشان‌ در خانه‌ یهوه‌ مثل‌ ایام‌ عیدها صدا می‌زنند.8یهوه‌ قصد نموده‌ است‌ كه‌ حصارهای‌ دختر صهیون‌ را منهدم‌ سازد. پس‌ ریسمانكار كشیده‌، دست‌ خود را از هلاكت‌ باز نداشته‌، بلكه‌ خندق‌ و حصار را به‌ ماتم‌ درآورده‌ است‌ كه‌ با هم‌ نوحه‌ می‌كنند.9دروازه‌هایش‌ به‌ زمین‌ فرو رفته‌ است‌ پشت‌بندهایش‌ را خراب‌ و خرد ساخته‌ است‌. پادشاه‌ و سرورانش‌ در میان‌ امّت‌ها می‌باشند و هیچ‌ شریعتی‌ نیست‌. و انبیای‌ او نیز رؤیا از جانب‌ یهوه‌ نمی‌بینند.10مشایخ‌ دختر صهیون‌ بر زمین‌ نشسته‌، خاموش‌ می‌باشند، و خاك‌ بر سر افشانده‌، پلاس‌ می‌پوشند. و دوشیزگان‌ اورشلیم‌ سر خود را بسوی‌ زمین‌ می‌افكنند.11چشمان‌ من‌ از اشكها كاهیده‌ شد و احشایم‌ به‌ جوش‌ آمده‌ و جگرم‌ به‌ سبب‌ خرابی‌ دختر قوم‌ من‌ بر زمین‌ ریخته‌ شده‌ است‌. چونكه‌ اطفال‌ و شیرخوارگان‌ در كوچه‌های‌ شهر ضعف‌ می‌كنند.12و به‌ مادران‌ خویش‌ می‌گویند: گندم‌ و شراب‌ كجا است‌؟ زیرا كه‌ مثل‌ مجروحان‌ در كوچه‌های‌ شهر بیهوش‌ می‌گردند، و جانهای‌ خویش‌ را به‌ آغوش‌ مادران‌ خود می‌ریزند.13برای‌ تو چه‌ شهادت‌ توانم‌ آورد و تو را به‌چه‌ چیز تشبیه‌ توانم‌ نمود ای‌ دختر اورشلیم‌! و چه‌ چیز را به‌ تو مقابله‌ نموده‌، تو را ای‌ دوشیزه‌ دختر صهیون‌ تسلّی‌ دهم‌! زیرا كه‌ شكستگی‌ تو مثل‌ دریا عظیم‌ است‌ و كیست‌ كه‌ تو را شفا تواند داد.14انبیای‌ تو رؤیاهای‌ دروغ‌ و باطل‌ برایت‌ دیده‌اند و گناهانت‌ را كشف‌ نكرده‌اند تا تو را از اسیری‌ برگردانند، بلكه‌ وحی كاذب‌ و اسباب‌ پراكندگی‌ برای‌ تو دیده‌اند.15جمیع‌ ره‌گذریان‌ برتو دستك‌ می‌زنند و سُخریه‌ نموده‌، سرهای‌ خود را بر دختر اورشلیم‌ می‌جنبانند (و می‌گویند): آیا این‌ است‌ شهری‌ كه‌ آن‌ را كمال‌ زیبایی‌ و ابتهاج‌ تمام‌ زمین‌ می‌خواندند؟16جمیع‌ دشمنانت‌، دهان‌ خود را بر تو گشوده‌ استهزا می‌نمایند و دندانهای‌ خود را به‌ هم‌ افشرده‌، می‌گویند كه‌ آن‌ را هلاك‌ ساختیم‌. البتّه‌ این‌ روزی‌ است‌ كه‌ انتظار آن‌ را می‌كشیدیم‌، حال‌ آن‌ را پیدا نموده‌ و مشاهده‌ كرده‌ایم‌.17یهوه‌ آنچه‌ را كه‌ قصد نموده‌ است‌ بجا آورده‌ و كلامی‌ را كه‌ از ایام‌ قدیم‌ فرموده‌ بود به‌ انجام‌ رسانیده‌، آن‌ را هلاك‌ كرده‌ و شفقت‌ ننموده‌ است‌. و دشمنت‌ را برتو مسرور گردانیده‌، شاخ‌ خصمانت‌ را برافراشته‌ است‌.18دل‌ ایشان‌ نزد خداوند فریاد برآورده‌، (می‌گوید): ای‌ دیوارِ دخترِ صهیون‌، شبانه‌ روز مثل‌ رود اشك‌ بریز و خود را آرامی‌ مده‌ و مردمك‌ چشمت‌ راحت‌ نبیند!19شبانگاه‌ در ابتدای‌ پاسها برخاسته‌، فریاد برآور و دل‌ خود را مثل‌ آب‌ پیش‌ روی‌ خداوند بریز، و دستهای‌ خود را به‌ خاطر جان‌ اطفالت‌ كه‌ از گرسنگی‌ به‌ سر هركوچه‌ بیهوش‌ می‌گردند، نزداو برافراز،20(و بگـو): ای‌ یهـوه‌ بنگـر و ملاحظـه‌ فرما كه‌ چنین‌ عمل‌ را به‌ چه‌ كس‌ نموده‌ای‌! آیا می‌شود كه‌ زنان‌ میوه‌ رحم‌ خـود و اطفالی‌ را كه‌ بـه‌ ناز پرورده‌ بودند بخورنـد؟ و آیا می‌شـود كه‌ كاهنان‌ و انبیا در مقدس‌ خداوند كشته‌ شونـد؟21جوانان‌ و پیران‌ در كوچه‌ها بر زمین‌ می‌خوابند. دوشیزگان‌ و جوانان‌ من‌ به‌ شمشیر افتاده‌اند. در روز غضب‌ خود ایشان‌ را به‌ قتل‌ رسانیده‌، كُشتی‌ و شفقت‌ ننمودی‌.22ترسهای‌ مرا از هرطرف‌ مثل‌ روز عید خواندی‌ و كسی‌ نبود كه‌ در روز غضب‌ یهوه‌ نجات‌ یابد یا باقی‌ ماند. و آنانی‌ را كه‌ به‌ ناز پرورده‌ و تربیت‌ نموده‌ بودم‌ دشمن‌ من‌ ایشان‌ را تلف‌ نموده‌ است‌.

Chapter 3

1من‌ آن‌ مرد هستم‌ كه‌ از عصای‌ غضب‌ وی مذلّت‌ دیده‌ام‌.2او مرا رهبری‌ نموده‌، به‌ تاریكی‌ در آورده‌ است‌ و نه‌ به‌ روشنایی‌.3به‌ درستی‌ كه‌ دست‌ خویش‌ را تمامی‌ روز به‌ ضدّ من‌ بارها برگردانیده‌ است‌.4گوشت‌ و پوست‌ مرا مندرس‌ ساخته‌ واستخوانهایم‌ را خرد كرده‌ است‌.5به‌ ضدّ من‌ بنا نموده‌، مرا به‌ تلخی‌ و مشقّت‌ احاطه‌ كرده‌ است‌.6مرا مثل‌ آنانی‌ كه‌ از قدیم‌ مرده‌اند در تاریكی‌ نشانیده‌ است‌.7گرد من‌ حصار كشیده‌ كه‌ نتوانم‌ بیرون‌ آمد و زنجیر مرا سنگین‌ ساخته‌ است‌.8و نیز چون‌ فریاد و استغاثه‌ می‌نمایم‌ دعای‌ مرا منع‌ می‌كند.9راههای‌ مرا با سنگهای‌ تراشیده‌ سدّ كرده‌است‌ و طریقهایم‌ را كج‌ نموده‌ است‌.10او برای‌ من‌ خرسی‌ است‌ در كمین‌ نشسته‌ و شیری‌ كه‌ در بیشه‌ خود می‌باشد.11راه‌ مرا منحرف‌ ساخته‌، مرا دریده‌ است‌ و مرا مبهوت‌ گردانیده‌ است‌.12كمان‌ خود را زه‌ كرده‌، مرا برای‌ تیرهای‌ خویش‌، هدف‌ ساخته‌ است‌.13و تیرهای‌ تركش‌ خود را به‌ گُردِه‌های‌ من‌ فرو برده‌ است‌.14من‌ به‌ جهت‌ تمامی‌ قوم‌ خود مضحكه‌ و تمامی‌ روز سرود ایشان‌ شده‌ام‌.15مرا به‌ تلخیها سیر كرده‌ و مرا به‌ اَفسَنْتین‌ مست‌ گردانیده‌ است‌.16دندانهایم‌ را به‌ سنگ‌ ریزها شكسته‌ و مرا به‌ خاكستر پوشانیده‌ است‌.17تو جان‌ مرا از سلامتی‌ دور انداختی‌ و من‌ سعادتمندی‌ را فراموش‌ كردم‌،18و گفتم‌ كه‌ قوّت‌ و امید من‌ از یهوه‌ تلف‌ شده‌ است‌.19مذلّت‌ و شقاوت‌ مرا افسنتین‌ و تلخی‌ به‌ یاد آور.20تو البتّه‌ به‌ یاد خواهی‌ آورد زیرا كه‌ جان‌ من‌ در من‌ منحنی‌ شده‌ است‌.21و من‌ آن‌ را در دل‌ خود خواهم‌ گذرانید و از این‌ سبب‌ امیدوار خواهم‌ بود.22از رأفت‌های‌ خداوند است‌ كه‌ تلف‌ نشدیم‌ زیرا كه‌ رحمت‌های‌ او بی‌زوال‌ است‌.23آنها هر صبح‌ تازه‌ می‌شود و امانت‌ تو بسیار است‌.24و جان‌ من‌ می‌گوید كه‌ خداوند نصیب‌ من‌ است‌، بنابراین‌ بر او امیدوارم‌.25خداوند به‌ جهت‌ كسانی‌ كه‌ بر او توكّل‌دارند و برای‌ آنانی‌ كه‌ او را می‌طلبند نیكو است‌.26خوب‌ است‌ كه‌ انسان‌ امیدوار باشد و با سكوت‌ انتظار نجات‌ خداوند را بكشد.27برای‌ انسان‌ نیكو است‌ كه‌ یوغ‌ را در جوانی‌ خود بردارد.28به‌ تنهایی‌ بنشیند و ساكت‌ باشد زیرا كه‌ او آن‌ را بر وی‌ نهاده‌ است‌.29دهان‌ خود را بر خاك‌ بگذارد كه‌ شاید امید باشد.30رخسار خود را به‌ زنندگان‌ بسپارد و از خجالت‌ سیر شود.31زیرا خداوند تا به‌ ابد او را ترك‌ نخواهد نمود.32زیرا اگر چه‌ كسی‌ را محزون‌ سازد لیكن‌ بر حسب‌ كثرت‌ رأفت‌ خود رحمت‌ خواهد فرمود.33چونكه‌ بنی‌آدم‌ را از دل‌ خود نمی‌رنجاند و محزون‌ نمی‌سازد.34تمامی‌ اسیران‌ زمین‌ را زیر پا پایمال‌ كردن‌،35و منحرف‌ ساختن‌ حقّ انسان‌ به‌ حضور حضرت‌ اعلی‌،36و منقلب‌ نمودن‌ آدمی‌ در دعویش‌ منظور خداوند نیست‌.37كیست‌ كه‌ بگوید و واقع‌ شود اگر خداوند امر نفرموده‌ باشد.38آیا از فرمان‌ حضرت‌ اعلی‌ هم‌ بدی‌ و هم‌ نیكویی‌ صادر نمی‌شود؟39پس‌ چرا انسان‌ تا زنده‌ است‌ و آدمی‌ به‌ سبب‌ سزای‌ گناهان‌ خویش‌ شكایت‌ كند؟40راههای‌ خود را تجسّس‌ و تفحّص‌ بنماییم‌ و بسوی‌ خداوند بازگشت‌ كنیم‌.41دلها و دستهای‌ خویش‌ را بسوی‌ خدایی‌ كه‌ در آسمان‌ است‌ برافرازیم‌،42(و بگوییم‌): «ما گناه‌ كردیم‌ و عصیان‌ ورزیدیـم‌ و تو عفـو نفرمـودی‌.43خویشتـن‌ را بـه‌ غضب‌ پوشانیـده‌، ما را تعـاقب‌ نمـودی‌ و به‌ قتـل‌ رسانیـده‌، شفقت‌ نفرمودی‌.44خویشتن‌ را به‌ ابر غلیظ‌ مستور ساختی‌، تا دعای‌ ما نگذرد.45ما را در میان‌ امّت‌ها فضله‌ و خاكروبه‌ گردانیده‌ای‌.»46تمامی‌ دشمنان‌ ما بر ما دهان‌ خود را می‌گشایند.47خوف‌ و دام‌ و هلاكت‌ و خرابی‌ بر ما عارض‌ گردیده‌ است‌.48به‌ سبب‌ هلاكت‌ دختر قوم‌ من‌، نهرهای‌ آب‌ از چشمانم‌ می‌ریزد.49چشم‌ من‌ بلا انقطاع‌ جاری‌ است‌ و باز نمی‌ایستد.50تا خداوند از آسمـان‌ ملاحظه‌ نماید و ببیند.51چشمانم‌ به‌ جهت‌ جمیع‌ دختران‌ شهرم‌، جان‌ مرا می‌رنجاند.52آنانی‌ كه‌ بی‌سبب‌ دشمن‌ منند، مرا مثل‌ مرغ‌ بشدّت‌ تعاقب‌ می‌نمایند.53جان‌ مرا در سیاه‌چال‌ منقطع‌ ساختند و سنگها بر من‌ انداختند.54آبها از سر من‌ گذشت‌ پس‌ گفتم‌: منقطع‌ شدم‌.55آنگاه‌ ای‌ خداوند ، از عمق‌های‌ سیاه‌چال‌ اسم‌ تو را خواندم‌.56آواز مرا شنیدی‌، پس‌ گوش‌ خود را از آه‌ و استغاثه‌ من‌ مپوشان‌!57در روزی‌ كه‌ تو را خواندم‌ نزدیك‌ شده‌، فرمودی‌ كه‌ نترس‌.58ای‌ خداوند دعوی‌ جان‌ مرا انجام‌ داده‌ وحیات‌ مرا فدیه‌ نموده‌ای‌!59ای‌ خداوند ظلمی‌ را كه‌ به‌ من‌ نموده‌اند دیده‌ای‌. پس‌ مرا دادرسی‌ فرما!60تمامی‌ كینه‌ ایشان‌ و همه‌ تدبیرهایی‌ را كه‌ به‌ ضدّ من‌ كردند دیده‌ای‌.61ای‌ خداوند مذّمت‌ ایشان‌ را و همه‌ تدبیرهایی‌ را كه‌ به‌ ضدّ من‌ كردند شنیده‌ای‌!62سخنان‌ مقاومت‌ كنندگانم‌ را و فكرهایی‌ را كه‌ تمامی‌ روز به‌ ضّد من‌ دارند (دانسته‌ای‌).63نشستن‌ و برخاستن‌ ایشان‌ را ملاحظه‌ فرما زیرا كه‌ من‌ سرود ایشان‌ شده‌ام‌.64ای‌ خداوند موافق‌ اعمال‌ دستهای‌ ایشان‌ مكافات‌ به‌ ایشان‌ برسان‌.65غشاوه‌ قلب‌ به‌ ایشان‌ بده‌ و لعنت‌ تو بر ایشان‌ باد!66ایشان‌ را به‌ غضب‌ تعاقب‌ نموده‌، از زیر آسمانهای‌ خداوند هلاك‌ كن‌.

Chapter 4

1چگونه‌ طلا زنگ‌ گرفته‌ و زر خالص‌ منقلب‌گردیده‌ است‌؟ سنگهای‌ قدس‌ به‌ سر هر كوچه‌ ریخته‌ شده‌ است‌.2چگونه‌ پسران‌ گرانبهای‌ صهیون‌ كه‌ به‌ زر ناب‌ برابر می‌بودند، مثل‌ ظروف‌ سفالین‌ كه‌ عمل‌ دست‌ كوزه‌گر باشد شمرده‌ شده‌اند؟3شغالها تیز پستانهای‌ خود را بیرون‌ آورده‌، بچه‌های‌ خویش‌ را شیر می‌دهند. امّا دختر قوم‌ من‌ مانند شتر مرغِ برّی‌، بیرحم‌ گردیده‌ است‌.4زبان‌ اطفال‌ شیرخواره‌ از تشنگی‌ به‌ كام‌ ایشان‌ می‌چسبد، و كودكان‌ نان‌ می‌خواهند و كسی‌ به‌ ایشان‌ نمی‌دهد.5آنانی‌ كه‌ خوراك‌ لذیذ می‌خوردند، دركوچه‌ها بینوا گشته‌اند. آنانی‌ كه‌ در لباس‌ قرمز تربیت‌ یافته‌اند مزبله‌ها را در آغوش‌ می‌كشند.6زیرا كه‌ عصیان‌ دختر قوم‌ من‌ از گناه‌ سدوم‌ زیاده‌ است‌، كه‌ در لحظه‌ای‌ واژگون‌ شد و كسی‌ دست‌ بر او ننهاد.7نذیرگان‌ او از برف‌، صاف‌تر و از شیر، سفیدتر بودند. بدن‌ ایشان‌ از لعل‌ سرختر و جلوه‌ ایشان‌ مثل‌ یاقوت‌ كبود بود.8امّا صورت‌ ایشان‌ از سیاهی‌ سیاهتر شده‌ است‌ كه‌ در كوچه‌ها شناخته‌ نمی‌شوند. پوست‌ ایشان‌ به‌ استخوانهایشان‌ چسبیده‌ و خشك‌ شده‌، مثل‌ چوب‌ گردیده‌ است‌.9كشتگان‌ شمشیر از كشتگان‌ گرسنگی‌ بهترند. زیرا كه‌ اینان‌ از عدم‌ محصول‌ زمین‌ مجروح‌ شده‌، كاهیده‌ می‌گردند.10زنان‌ مهربان‌، اولاد خود را می‌پزند به‌ دستهای‌ خویش‌. و آنها در هلاكت‌ دختر قوم‌ من‌ غذای‌ ایشان‌ هستند.11خداوند غضب‌ خود را به‌ اتمام‌ رسانیده‌، حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را ریخته‌ است‌، و آتشی‌ در صهیون‌ افروخته‌ كه‌ اساس‌ آن‌ را سوزانیده‌ است‌.12پادشاهان‌ جهان‌ و جمیع‌ سكنه‌ ربع‌ مسكون‌ باور نمی‌كردند كه‌ عَدُوْ و دشمن‌ به‌ دروازه‌های‌ اورشلیم‌ داخل‌ شود.13به‌ سبب‌ گناه‌ انبیا و گناه‌ كاهنانش‌، كه‌ خون‌ عادلان‌ را در اندرونش‌ ریختند.14مثل‌ كوران‌ در كوچه‌ها نوان‌ می‌شوند و از خون‌ نجس‌ شده‌اند، كه‌ لباس‌ ایشان‌ را لمس‌ نمی‌توانند كرد.15و به‌ ایشان‌ ندا می‌كنند كه‌ دور شوید، نجس‌(هستید)! دور شوید، دور شوید، و لمس‌ منمایید! چون‌ فرار می‌كردند نوان‌ می‌شدند و در میان‌ امّت‌ها می‌گفتند كه‌ در اینجا دیگر توقّف‌ نخواهند كرد.16خشم‌ خداوند ایشان‌ را پراكنده‌ ساخته‌ و ایشان‌ را دیگر منظور نخواهد داشت‌. به‌ كاهنان‌ ایشان‌ اعتنا نمی‌كنند و بر مشایخ‌، رأفت‌ ندارند.17چشمان‌ ما تا حال‌ در انتظار اعانت‌ باطل‌ ما كاهیده‌ می‌شود. بر دیده‌بانگاههای‌ خود انتظار كشیدیم‌، برای‌ امّتی‌ كه‌ نجات‌ نمی‌توانند داد.18قدمهای‌ ما را تعاقب‌ نمودند به‌ حّدی‌ كه‌ در كوچه‌های‌ خود راه‌ نمی‌توانیم‌ رفت‌. آخرت‌ ما نزدیك‌ است‌ و روزهای‌ ما تمام‌ شده‌ زیرا كه‌ اجل‌ ما رسیده‌ است‌.19تعاقب ‌كنندگان‌ ما از عقابهای‌ هوا تیزروتراند. ما را بر كوهها تعاقب‌ می‌كنند و برای‌ ما در صحرا كمین‌ می‌گذارند.20مسیح‌ خداوند كه‌ نفخه‌ بینی‌ ما می‌بود در حفره‌های‌ ایشان‌ گرفتار شد، كه‌ دربارۀ او می‌گفتـم‌ زیر سایه‌ او در میان‌ امّت‌ها، زیست‌ خواهیم‌ نمود.21مسرور باش‌ و شادی‌ كن‌ ای‌ دختر ادوم‌ كه‌ در زمین‌ عوص‌ ساكن‌ هستی‌! بر تو نیز این‌ جام‌ خواهد رسید و مست‌ شده‌، عریان‌ خواهی‌ شد.22ای‌ دختر صهیون‌ سزای‌ گناه‌ تو تمام‌ شد و تو را دیگر جلای‌ وطن‌ نخواهد ساخت‌. ای‌ دختر ادوم‌، عقوبت‌ گناه‌ تو را به‌ تو خواهد رسانید و گناهان‌ تو را كشف‌ خواهد نمود.

Chapter 5

1ای‌ یهوه‌ آنچه‌ بر ما واقع‌ شد به‌ یاد آور و ملاحظه‌ فرموده‌، عار ما را ببین‌.2میراث‌ ما از آن‌ غریبان‌ و خانه‌های‌ ما از آنِ اجنبیان‌ گردیده‌ است‌.3ما یتیم‌ و بی‌ پدر شده‌ایم‌ و مادران‌ ما مثل‌ بیوه‌ها گردیده‌اند.4آب‌ خود را به‌ نقره‌ می‌نوشیم‌ و هیزم‌ ما به‌ ما فروخته‌ می‌شود.5تعاقب‌ كنندگان‌ ما به‌ گردن‌ ما رسیده‌اند و خسته‌ شده‌، راحت‌ نداریم‌.6با اهل‌ مصر و آشور دست‌ دادیم‌ تا از نان‌ سیر شویم‌.7پدران‌ ما گناه‌ ورزیده‌، نابود شده‌اند و ما متحمّل‌ عصیان‌ ایشان‌ گردیده‌ایم‌.8غلامان‌ بر ما حكمرانی‌ می‌كنند و كسی‌ نیست‌ كه‌ از دست‌ ایشان‌ رهایی‌ دهد.9از ترس‌ شمشیر اهل‌ بیابان‌، نان‌ خود را بخطر جان‌ خویش‌ می‌یابیم‌.10پوست‌ ما به‌ سبب‌ سمومِ قحط‌ مثل‌ تنور سوخته‌ شده‌ است‌.11زنان‌ را در صهیون‌ بی‌عصمت‌ كردند و دوشیزگان‌ را در شهرهای‌ یهودا.12سروران‌ از دست‌ ایشان‌ به‌ دار كشیده‌ شده‌ و به‌ مشایخ‌ اعتنا ننمودند.13جوانان‌ سنگهای‌ آسیا را برمی‌دارند و كودكان‌ زیر بار هیزم‌ می‌افتند.14مشایخ‌ از دروازه‌ها نابود شدند و جوانان‌ از نغمه‌سرایی‌ خویش‌.15شادی‌ دل‌ ما نیست‌ شد و رقص‌ ما به‌ ماتم‌ مبدّل‌ گردید.16تاج‌ از سر ما افتاد، وای‌ بر ما زیرا كه‌ گناه‌ كردیم‌.17از این‌ جهت‌ دل‌ ما بیتاب‌ شده‌ است‌ و به‌ سبب‌ این‌ چیزها چشمان‌ ما تار گردیده‌ است‌.18یعنی‌ به‌ خاطر كوه‌ صهیون‌ كه‌ ویران‌ شد و روباهان‌ در آن‌ گردش‌ می‌كنند.19امّا تو ای‌ یهوه‌ تا ابدالا´باد جلوس‌ می‌فرمایی‌ و كرسی‌ تو تا جمیع‌ دهرها خواهد بود.20پس‌ برای‌ چه‌ ما را تا به‌ ابد فراموش‌ كرده‌ و ما را مدّت‌ مدیدی‌ ترك‌ نموده‌ای‌.21ای‌ یهُوَه‌ ما را بسوی‌ خود برگردان‌ و بازگشت‌ خواهیم‌ كرد و ایام‌ ما را مثل‌ زمان‌ سلف‌ تازه‌ كن‌.22و الاّ ما را بالّكل‌ ردّ نموده‌ای‌ و بر ما بی‌نهایت‌ غضبناك‌ شده‌ای‌.

## حزقيال

Chapter 1

1و در روز پنجم‌ ماه‌ چهارم‌ سال‌ سی‌ام‌، چون‌من‌ در میان‌ اسیران‌ نزد نهر خابور بودم‌، واقع‌ شد كه‌ آسمان‌ گشوده‌ گردید و رؤیاهای‌ خدا را دیدم‌.2در پنجم‌ آن‌ ماه‌ كه‌ سال‌ پنجم‌ اسیری‌ یهویاكین‌ پادشاه‌ بود،3كلام‌ یهوه‌ بر حزقیال‌ بن‌ بوزی‌ كاهن‌ نزد نهر خابور در زمین‌ كلدانیان‌ نازل‌ شد و دست‌ خداوند در آنجا بر او بود.4پس‌ نگریستم‌ و اینك‌ باد شدیدی‌ از طرف‌ شمال‌ برمی‌آید و ابر عظیمی‌ و آتش‌ جهنده‌ و درخشندگی‌ای‌ گرداگردش‌ و از میانش‌ یعنی‌ از میان‌ آتش‌، مثل‌ منظر برنج‌ تابان‌ بود.5و از میانش‌ شبیه‌ چهار حیوان‌ پدید آمد و نمایش‌ ایشان‌ این‌ بود كه‌ شبیه‌ انسان‌ بودند.6و هریك‌ از آنها چهار رو داشت‌ و هریك‌ از آنها چهار بال‌ داشت‌.7و پایهای‌ آنها پایهای‌ مستقیم‌ و كف‌ پای‌ آنها مانند كف‌ پای‌ گوساله‌ بود و مثل‌ منظر برنج‌ صیقلی‌ درخشان‌ بود.8و زیر بالهای‌ آنها از چهار طرف‌ آنها دستهای‌ انسان‌ بود و آن‌ چهار رویها و بالهای‌ خود را چنین‌ داشتند.9و بالهای‌ آنها به‌ یكدیگر پیوسته‌ بود و چون‌ می‌رفتند رو نمی‌تافتند، بلكه‌ هریك‌ به‌ راه‌ مستقیم‌ می‌رفتند.10و امّا شباهت‌ رویهای‌ آنها (این‌ بود كه‌) آنها روی‌ انسان‌ داشتند و آن‌ چهار روی‌ شیر بطرف‌ راست‌ داشتند و آن‌ چهار روی‌ گاو بطرف‌ چپ‌ داشتند و آن‌ چهارروی‌ عقاب‌ داشتند.11و رویها و بالهای‌ آنها از طرف‌ بالا از یكدیگر جدا بود و دو بال‌ هریك‌ به‌ همدیگر پیوسته‌ و دو بال‌ دیگر بدن‌ آنها را می‌پوشانید.12و هر یك‌ از آنها به‌ راه‌ مستقیم‌ می‌رفتند و به‌ هر جایی‌ كه‌ روح‌ می‌رفت‌ آنها می‌رفتند و درحین‌ رفتن‌ رو نمی‌تافتند.13و امّا شباهت‌ این‌ حیوانات‌ (این‌ بود كه‌) صورت‌ آنها مانند شعله‌های‌ اخگرهای‌ آتش‌ افروخته‌ شده‌، مثل‌ صورت‌ مشعلها بود. و آن‌ آتش‌ در میان‌ آن‌ حیوانات‌ گردش‌ می‌كرد و درخشان‌ می‌بود و از میان‌ آتش‌ برق‌ می‌جهید.14و آن‌ حیوانات‌ مثل‌ صورت‌ برق‌ می‌دویدند و برمی‌گشتند.15و چون‌ آن‌ حیوانات‌ را ملاحظه‌ می‌كردم‌، اینك‌ یك‌ چرخ‌ به‌ پهلوی‌ آن‌ حیوانات‌ برای‌ هر روی‌ (هركدام‌ از) آن‌ چهار بر زمین‌ بود.16و صورت‌ چرخها و صنعت‌ آنها مثل‌ منظر زبرجد بود و آن‌ چهار یك‌ شباهت‌ داشتند. و صورت‌ و صنعت‌ آنها مثل‌ چرخ‌ در میان‌ چرخ‌ بود.17و چون‌ آنها می‌رفتند، بر چهار جانب‌ خود می‌رفتند و در حین‌ رفتن‌ به‌ هیچ‌ طرف‌ میل‌ نمی‌كردند.18و فلكه‌های‌ آنها بلند و مهیب‌ بود و فلكه‌های‌ آن‌ چهار از هر طرف‌ از چشمها پر بود.19و چون‌ آن‌ حیوانات‌ می‌رفتند، چرخها در پهلوی‌ آنها می‌رفت‌ و چون‌ آن‌ حیوانات‌ از زمین‌ بلند می‌شدند، چرخها بلند می‌شد.20و هرجایی‌ كه‌ روح‌ می‌رفت‌ آنها می‌رفتند، به‌ هر جا كه‌ روح‌ سیر می‌كرد و چرخها پیش‌ روی‌ آنها بلند می‌شد، زیرا كه‌ روح‌ حیوانات‌ در چرخها بود.21و چون‌ آنها می‌رفتند، اینها می‌رفت‌ و چون‌ آنها می‌ایستادند، اینها می‌ایستاد. و چون‌ آنها از زمین‌ بلند می‌شدند، چرخها پیش‌ روی‌ آنها از زمین‌ بلند می‌شد، زیرا روح‌ حیوانات‌ در چرخها بود.22و شباهت‌ فلكی‌ كه‌ بالای‌ سر حیوانات‌ بود مثل‌ منظر بلّورِ مهیب‌ بود و بالای‌ سر آنها پهن‌ شده‌ بود.23و بالهای‌ آنها زیر فلك‌ بسوی‌ یكدیگر مستقیم‌ بود و دو بال‌ هریك‌ از این‌ طرف‌ می‌پوشانید و دو بال‌ هر یك‌ از آن‌ طرف‌ بدنهای‌ آنها را می‌پوشانید.24و چون‌ می‌رفتند، من‌ صدای‌ بالهای‌ آنها را مانند صدای‌ آبهای‌ بسیار، مثل‌ آواز حضرت‌ اعلی‌ و صدای‌ هنگامه‌ را مثل‌ صدای‌ فوج‌ شنیدم‌؛ زیرا كه‌ چون‌ می‌ایستادند بالهای‌ خویش‌ را فرو می‌هشتند.25و چون‌ در حین‌ ایستادن‌ بالهای‌ خود را فرو می‌هشتند، صدایی‌ از فلكی‌ كه‌ بالای‌ سر آنها بود مسموع‌ می‌شد.26و بالای‌ فلكی‌ كه‌ بر سر آنها بود شباهتِ تختی‌ مثل‌ صورت‌ یاقوت‌ كبود بود و برآن‌ شباهتِ تخت‌، شباهتی‌ مثل‌ صورت‌ انسان‌ بر فوق‌ آن‌ بود.27و از منظر كمر او بطرف‌ بالا مثل‌ منظر برنج‌ تابان‌، مانند نمایش‌ آتش‌ در اندرون‌ آن‌ و گرداگردش‌ دیدم‌. و از منظر كمر او به‌ طرف‌ پایین‌ مثل‌ نمایش‌ آتشی‌ كه‌ از هر طرف‌ درخشان‌ بود دیدم‌.28مانند نمایش‌ قوس‌ قزح‌ كه‌ در روز باران‌ در ابر می‌باشد، همچنین‌ آن‌ درخشندگی‌ گرداگرد آن‌ بود. این‌ منظرِ شباهتِ جلال‌ یهوه‌ بودو چون‌ آن‌ را دیدم‌، به‌ روی‌ خود در افتادم‌ و آواز قائلی‌ را شنیدم‌،

Chapter 2

1كه‌ مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ بر پایهای‌ خود بایست‌ تا با تو سخن‌ گویم‌.»2و چون‌ این‌ را به‌ من‌ گفت‌، روح‌ داخل‌ من‌ شده‌، مرا بر پایهایم‌ برپا نمود. و او را كه‌ با من‌ تكلّم‌ نمود شنیدم‌3كه‌ مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ من‌ تو را نزد بنی‌اسرائیل‌ می‌فرستم‌، یعنی‌ نزد امّت‌ فتنه‌ انگیزی‌ كه‌ به‌ من‌ فتنه‌ انگیخته‌اند. ایشان‌ و پدران‌ ایشان‌ تا به‌ امروز بر من‌ عصیان‌ ورزیده‌اند.4و پسران‌ ایشان‌ سخت‌ رو و قسیالقلب‌ هستند و من‌ تو را نزد ایشان‌ می‌فرستم‌ تا به‌ ایشان‌ بگویی‌: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید.5و ایشان‌ خواه‌ بشنوند و خواه‌ نشنوند، زیرا خاندان‌ فتنه‌انگیز می‌باشند، خواهند دانست‌ كه‌ نبی‌ای‌ در میان‌ ایشان‌ هست‌.6و تو ای‌ پسر انسان‌ از ایشان‌ مترس‌ و از سخنان‌ ایشان‌ بیم‌ مكن‌ اگرچه‌ خارها و شوكها با تو باشد و در میان‌ عقربها ساكن‌ باشی‌، امّا از سخنان‌ ایشان‌ مترس‌ و از رویهای‌ ایشان‌ هراسان‌ مشو، زیرا كه‌ ایشان‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز می‌باشند.7پس‌ كلام‌ مرا به‌ ایشان‌ بگو، خواه‌ بشنوند و خواه‌ نشنوند، چونكه‌ فتنه‌انگیز هستند.8و تو ای‌ پسر انسان‌ آنچه‌ را كه‌ من‌ به‌ تو می‌گویم‌ بشنو و مثل‌ این‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز عاصی‌ مشو بلكه‌ دهان‌ خود را گشوده‌، آنچه‌ را كه‌ من‌ به‌ تو می‌دهم‌ بخور.»9پس‌ نگریستم‌ و اینك‌ دستی‌ بسوی‌ من‌ دراز شد و در آن‌ طوماری‌ بود.10و آن‌ را پیش‌ من‌ بگشود كه‌ رو و پشتش‌ هر دو نوشته‌ بود و نوحه‌ وماتم‌ و وای‌ بر آن‌ مكتوب‌ بود.

Chapter 3

1پس‌ مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ آنچه‌ را كه‌ می‌یابی‌ بخور. این‌ طومار را بخور و رفته‌، با خاندان‌ اسرائیل‌ متكلّم‌ شو.»2آنگاه‌ دهان‌ خود را گشودم‌ و او آن‌ طومار را به‌ من‌ خورانید.3و مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ شكم‌ خود را بخوران‌ و احشای‌ خویش‌ را از این‌ طوماری‌ كه‌ من‌ به‌ تو می‌دهم‌ پر كن‌.» پس‌ آن‌ را خوردم‌ و در دهانم‌ مثل‌ عسل‌ شیرین‌ بود.4و مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ بیا و نزد خاندان‌ اسرائیل‌ رفته‌، كلام‌ مرا برای‌ ایشان‌ بیان‌ كن‌.5زیرا كه‌ نزد امّت‌ غامض‌ زبان‌ و ثقیل‌ لِسان‌ فرستاده‌ نشدی‌، بلكه‌ نزد خاندان‌ اسرائیل‌.6نه‌ نزد قوم‌های‌ بسیار غامض‌ زبان‌ و ثقیل‌ لِسان‌ كه‌ سخنان‌ ایشان‌ را نتوانی‌ فهمید. یقیناً اگر تو را نزد آنها می‌فرستادم‌ به‌ تو گوش‌ می‌گرفتند.7امّا خاندان‌ اسرائیل‌ نمی‌خواهند تو را بشنوند زیرا كه‌ نمی‌خواهند مرا بشنوند. چونكه‌ تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ سخت‌ پیشانی‌ و قسیالقلب‌ هستند.8هان‌ من‌ روی‌ تو را در مقابل‌ روی‌ ایشان‌ سخت‌ خواهم‌ ساخت‌ و پیشانی‌ تو را در مقابل‌ پیشانی‌ ایشان‌ سخت‌ خواهم‌ گردانید.9بلكه‌ پیشانی‌ تو را مثل‌ الماس‌ از سنگ‌ خارا سخت‌تر گردانیدم‌. پس‌ از ایشان‌ مترس‌ و از رویهای‌ ایشان‌ هراسان‌ مباش‌، زیرا كه‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز می‌باشند.»10و مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ تمام‌ كلام‌ مرا كه‌ به‌ تو می‌گویم‌ در دل‌ خود جا بده‌ و به‌ گوشهای‌ خود استماع‌ نما.11و بیا و نزد اسیرانی‌ كه‌ از پسران‌ قوم‌ تو می‌باشند رفته‌، ایشان‌ را خطاب‌ كن‌ و خواه‌ بشنوند و خواه‌ نشنوند. به‌ ایشان‌ بگو:خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید.»12آنگاه‌ روح‌، مرا برداشت‌ و از عقب‌ خود صدای‌ گلبانگ‌ عظیمی‌ شنیدم‌ كه‌ «جلال‌ یهوه‌ از مقام‌ او متبارك‌ باد.»13و صدای‌ بالهای‌ آن‌ حیوانات‌ را كه‌ به‌ همدیگر برمی‌خوردند و صدای‌ چرخها را كه‌ پیش‌ روی‌ آنها بود و صدای‌ گُلبانگ‌ عظیمی‌ را (شنیدم‌).14آنگاه‌ روح‌ مرا برداشت‌ و بُرد و با تلخی‌ در حرارت‌ روح‌ خود رفتم‌ و دست‌ خداوند بر من‌ سنگین‌ می‌بود.15پس‌ به‌ تَلَّ اَبِیب‌ نزد اسیرانی‌ كه‌ نزد نهر خابور ساكن‌ بودند، رسیدم‌ و در مكانی‌ كه‌ ایشان‌ نشسته‌ بودند، در آنجا به‌ میان‌ ایشان‌ هفت‌ روز متحیر نشستم‌.16و بعد از انقضای‌ هفت‌ روز واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:17«ای‌ پسر انسان‌ تو را برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ دیده‌بان‌ ساختم‌، پس‌ كلام‌ را از دهان‌ من‌ بشنو و ایشان‌ را از جانب‌ من‌ تهدید كن‌.18و حینی‌ كه‌ من‌ به‌ مرد شریر گفته‌ باشم‌ كه‌ البتّه‌ خواهی‌ مرد، اگر تو او را تهدید نكنی‌ و سخن‌ نگویی‌ تا آن‌ شریر را از طریق‌ زشت‌ او تهدید نموده‌، او را زنده‌ سازی‌، آنگاه‌ آن‌ شریر در گناهش‌ خواهد مرد، امّا خون‌ او را از دست‌ تو خواهم‌ طلبید.19لیكن‌ اگر تو مرد شریر را تهدید كنی‌ و او از شرارت‌ خود و طریق‌ بد خویش‌ بازگشت‌ نكند، او در گناه‌ خود خواهد مرد، امّا تو جان‌ خود را نجات‌ داده‌ای.20و اگر مرد عادل‌ از عدالت‌ خود برگردد و گناه‌ ورزد و من‌ سنگی‌ مصادم‌ پیش‌ وی‌ بنهم‌ تا بمیرد، چونكه‌ تو او را تهدید ننمودی‌، او در گناه‌ خود خواهد مرد وعدالتی‌ كه‌ بعمل‌ آورده‌ بود به‌ یاد آورده‌ نخواهد شد. لیكن‌ خون‌ او را از دست‌ تو خواهم‌ طلبید.21و اگر تو مرد عادل‌ را تهدید كنی‌ كه‌ آن‌ مرد عادل‌ گناه‌ نكند و او خطا نورزد البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند، چونكه‌ تهدید پذیرفته‌ است‌ و تو جان‌ خود را نجات‌ داده‌ای‌.»22و دست‌ خداوند در آنجا بر من‌ نهاده‌ شد و او مرا گفت‌: «برخیز و به‌ هامون‌ بیرون‌ شو كه‌ در آنجا با تو سخن‌ خواهم‌ گفت‌.»23پس‌ برخاسته‌، به‌ هامون‌ بیرون‌ رفتم‌ و اینك‌ جلال‌ خداوند مثل‌ جلالی‌ كه‌ نزد نهر خابور دیده‌ بودم‌، در آنجا برپا شد و من‌ به‌ روی‌ خود درافتادم‌.24و روح‌ داخل‌ من‌ شده‌، مرا بر پایهایم‌ برپا داشت‌ و او مرا خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «برو و خویشتن‌ را در خانه‌ خود ببند.25و امّا تو ای‌ پسر انسان‌ اینك‌ بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به‌ آنها خواهند بست‌ امّا در میان‌ ایشان‌ بیرون‌ مرو.26و من‌ زبان‌ تو را به‌ كامت‌ خواهم‌ چسبانید تا گنگ‌ شده‌، برای‌ ایشان‌ ناصح‌ نباشی‌. زیرا كه‌ ایشان‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز می‌باشند.27امّا وقتی‌ كه‌ من‌ با تو تكلّم‌ نمایم‌، آنگاه‌ دهان‌ تو را خواهم‌ گشود و به‌ ایشان‌ خواهی‌ گفت‌: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید. آنگاه‌ آنكه‌ شنوا باشد بشنود و آنكه‌ ابا نماید ابا كند. زیرا كه‌ ایشان‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز می‌باشند.»

Chapter 4

1«و تو نیز ای‌ پسر انسان‌ آجری‌ بگیر و آن‌ را پیش‌ روی‌ خود بگذار و شهر اورشلیم‌ را بر آن‌ نقش‌ نما.2و آن‌ را محاصره‌ كن‌ و در برابرش‌ برجها ساخته‌، سنگری‌ در مقابلش‌ برپا نما و به‌ اطرافش‌ اردو زده‌، منجنیقها به‌ هر سوی‌ آن‌ برپا كن‌.3و تابه‌ آهنین‌ برای‌ خود گرفته‌، آن‌ را در میان‌خود و شهر، دیواری‌ آهنین‌ بگذار و روی‌ خود را بر آن‌ بدار و محاصره‌ خواهد شد و تو آن‌ را محاصره‌ كن‌ تا آیتی‌ به‌ جهت‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بشود.4پس‌ تو بر پهلوی‌ چپ‌ خود بخواب‌ و گناه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را بر آن‌ بگذار. موافق‌ شماره‌ روزهایی‌ كه‌ بر آن‌ بخوابی‌، گناه‌ ایشان‌ را متحمّل‌ خواهی‌ شد.5و من‌ سالهای‌ گناه‌ ایشان‌ را مطابق‌ شماره‌ روزها یعنی‌ سیصد و نود روز بر تو نهاده‌ام‌. پس‌ متحمّل‌ گناه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ خواهی‌ شد.6و چون‌ اینها را به‌ انجام‌ رسانیده‌ باشی‌، باز به‌ پهلوی‌ راست‌ خود بخواب‌ و چهل‌ روز متحّمل‌ گناه‌ خاندان‌ یهودا خواهی‌ شد. هر روزی‌ را به‌ جهت‌ سالی‌ برای‌ تو قرار داده‌ام‌.7و بازوی‌ خود را برهنه‌ كرده‌، روی‌ به‌ محاصره‌ اورشلیم‌ بدار و به‌ ضدّ آن‌ نبوّت‌ كن‌.8و اینك‌ بندها بر تو می‌نهم‌ و تا روزهای‌ محاصره‌ات‌ را به‌ اتمام‌ نرسانیده‌ باشی‌ از پهلو به‌ پهلوی‌ دیگرت‌ نخواهی‌ غلطید.9پس‌ گندم‌ و جو و باقلا و عدس‌ و ارزن‌ و جُلبان‌ برای‌ خود گرفته‌، آنها را در یك‌ ظرف‌ بریز و خوراكی‌ از آنها برای‌ خود بپز و تمامی‌ روزهایی‌ كه‌ به‌ پهلوی‌ خود می‌خوابی‌، یعنی‌ سیصد و نود روز آن‌ را خواهی‌ خورد.10و غذایی‌ كه‌ می‌خوری‌ به‌ وزن‌ خواهد بود، یعنی‌ بیست‌ مثقال‌ برای‌ هر روز. وقت‌ به‌ وقت‌ آن‌ را خواهی‌ خورد.11و آب‌ را به‌ پیمایش‌ یعنی‌ سُدسِ یك‌ هین‌ خواهی‌ نوشید. آن‌ را وقت‌ به‌ وقت‌ خواهی‌ نوشید.12و قرصهای‌ نان‌ جو كه‌ می‌خوری‌، آنها را بر سرگین‌ انسان‌ در نظر ایشان‌ خواهی‌ پخت‌.13و خداوند فرمود به‌ همین‌ منوال‌ بنی‌اسرائیل‌ نان‌ نجس‌ در میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ من‌ ایشان‌ را به‌ میان‌ آنها پراكنده‌ می‌سازم‌ خواهند خورد.»14پس‌ گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌ اینك‌ جان‌ من‌ نجس‌ نشده‌ و از طفولیت‌ خود تا به‌ حال‌ میته‌ یا دریده‌ شده‌ را نخورده‌ام‌ و خوراك‌ نجس‌ به‌ دهانم‌ نرفته‌ است‌.»15آنگاه‌ به‌ من‌ گفت‌: «بدان‌ كه‌ سرگین‌ گاو را به‌ عوض‌ سرگین‌ انسان‌ به‌ تو دادم‌، پس‌ نان‌ خود را بر آن‌ خواهی‌ پخت‌.»16و مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ اینك‌ من‌ عصای‌ نان‌ را در اورشلیم‌ خواهم‌ شكست‌ و نان‌ را به‌ وزن‌ و عُسرت‌ خواهند خورد و آب‌ را به‌ پیمایش‌ و حیرت‌ خواهند نوشید.17زیرا كه‌ محتاج‌ نان‌ و آب‌ خواهند شد و به‌ حیرت‌ بر یكدیگر نظر خواهند انداخت‌ و به‌ سبب‌ گناهان‌ خود گداخته‌ خواهند شد.

Chapter 5

1«و تو ای‌ پسر انسان‌ برای‌ خود تیغی‌ تیز بگیر و آن‌ را مثل‌ اُستره‌ حَجّام‌ به‌ جهت‌ خود بكار برده‌، آن‌ را بر سر و ریش‌ خود بگذران‌ و ترازویی‌ گرفته‌، مویها را تقسیم‌ كن‌.2و چون‌ روزهای‌ محاصره‌ را به‌ اتمام‌ رسانیده‌ باشی‌، یك‌ ثلث‌ را در میان‌ شهر به‌ آتش‌ بسوزان‌ و یك‌ ثلث‌ را گرفته‌، اطراف‌ آن‌ را با تیغ‌ بزن‌ و ثلث‌ دیگر را به‌ بادها بپاش‌ و من‌ در عقب‌ آنها شمشیری‌ خواهم‌ فرستاد.3و اندكی‌ از آن‌ را گرفته‌، آنها را در دامن‌ خود ببند.4و باز قدری‌ از آنها را بگیر و آنها را در میان‌ آتش‌ انداخته‌، آنها را به‌ آتش‌ بسوزان‌ و آتشی‌ برای‌ تمام‌ خاندان‌ اسرائیل‌ از آن‌ بیرون‌ خواهد آمد.»5خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «من‌ این‌ اورشلیم‌ را در میان‌ امّت‌ها قرار دادم‌ و كشورها را بهر طرف‌ آن‌.6و او از احكام‌ من‌ بدتر از امّت‌ها و از فرایض‌ من‌ بدتر از كشورهایی‌ كه‌ گرداگرد او می‌باشد، عصیان‌ ورزیده‌ است‌ زیرا كه‌ اهل‌ اواحكام‌ مرا ترك‌ كرده‌، به‌ فرایض‌ من‌ سلوك‌ ننموده‌اند.»7بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ شما زیاده‌ از امّت‌هایی‌ كه‌ گرداگرد شما می‌باشند غوغا نمودید و به‌ فرایض‌ من‌ سلوك‌ نكرده‌، احكام‌ مرا بعمل‌ نیاوردید، بلكه‌ موافق‌ احكام‌ امّت‌هایی‌ كه‌ گرداگرد شما می‌باشند نیز عمل‌ ننمودید،8لهذا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: من‌ اینك‌ من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌ و در میان‌ تو به‌ نظر امّت‌ها داوریها خواهم‌ نمود.9و با تو به‌ سبب‌ جمیع‌ رجاساتت‌ كارها خواهم‌ كرد كه‌ قبل‌ از این‌ نكرده‌ باشم‌ و مثل‌ آنها هم‌ دیگر نخواهم‌ كرد.10بنابراین‌ پدران‌ در میان‌ تو پسران‌ را خواهند خورد و پسران‌ پدران‌ خویش‌ را خواهند خورد و بر تو داوریها نموده‌، تمامی‌ بقیت‌ تو را بسوی‌ هر باد پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌.»11لهذا خداوند یهوه‌ می‌گوید: «به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ چونكه‌ تو مَقدس‌ مرا بتمامی‌ رجاسات‌ و جمیع‌ مكروهات‌ خویش‌ نجس‌ ساختی‌، من‌ نیز البتّه‌ تو را منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌ و چشم‌ من‌ شفقت‌ نخواهد نمود و من‌ نیز رحمت‌ نخواهم‌ فرمود.12یك‌ ثلث‌ تو در میانت‌ از وبا خواهند مرد و از گرسنگی‌ تلف‌ خواهند شد. و یك‌ ثلث‌ به‌ اطرافت‌ به‌ شمشیر خواهند افتاد و ثلث‌ دیگر را بسوی‌ هر باد پراكنده‌ ساخته‌، شمشیر را در عقب‌ ایشان‌ خواهم‌ فرستاد.13پس‌ چون‌ غضب‌ من‌ به‌ اتمام‌ رسیده‌ باشد و حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را بر ایشان‌ ریخته‌ باشم‌، آنگاه‌ پشیمان‌ خواهم‌ شد. و چون‌ حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را بر ایشان‌ به‌ اتمام‌ رسانیده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ این‌ را در غیرت‌ خویش‌ گفته‌ام‌.14و تو را در نظر همۀ رهگذریان‌ در میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ تو می‌باشند، به‌ خرابی‌ و رسوایی‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود.15و چون‌ بر تو به‌ خشم‌ و غضب‌ و سرزنشهای‌ سخت‌ داوری‌ كرده‌ باشم‌، آنگاه‌ این‌ موجد عار و مذمت‌ و عبرت‌ و دهشت‌ برای‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ تو می‌باشند خواهد بود. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ این‌ را گفتم‌.16و چون‌ تیرهای‌ بد قحطی‌ را كه‌ برای‌ هلاكت‌ می‌باشد و من‌ آنها را به‌ جهت‌ خرابی‌ شما می‌فرستم‌ در میان‌ شما انداخته‌ باشم‌، آنگاه‌ قحط‌ را بر شما سخت‌تر خواهم‌ گردانید و عصای‌ نان‌ شما را خواهم‌ شكست‌.17و قحط‌ و حیوانات‌ درنده‌ در میان‌ تو خواهم‌ فرستاد تا تو را بی‌اولاد گردانند و وبا و خون‌ از میان‌ تو عبور خواهد كرد و شمشیری‌ بر تو وارد خواهم‌ آورد. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ این‌ را گفتم‌.»

Chapter 6

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را بر كوههای‌ اسرائیل‌ بدوز و درباره‌ آنها نبوّت‌ كن‌.3و بگو: ای‌ كوههای‌ اسرائیل‌ كلام‌ خداوند یهوه‌ را بشنوید! خداوند یهوه‌ به‌ كوهها و تلّها و وادیها و درهّها چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ شمشیری‌ بر شما می‌آورم‌ و مكان‌های‌ بلند شما را خراب‌ خواهم‌ كرد.4و مذبح‌های‌ شما منهدم‌ و تمثالهای‌ شمسی‌ شما شكسته‌ خواهد شد و كشتگان‌ شما را پیش‌ بتهای‌ شما خواهم‌ انداخت‌.5و لاشهای‌ بنی‌اسرائیل‌ را پیش‌ بتهای‌ ایشان‌ خواهم‌ گذاشت‌ و استخوانهای‌ شما را گرداگرد مذبح‌های‌ شماخواهم‌ پاشید.6و در جمیع‌ مساكن‌ شما شهرها خراب‌ و مكان‌های‌ بلند ویران‌ خواهد شد تا آنكه‌ مذبح‌های‌ شما خراب‌ و ویران‌ شود و بتهای‌ شما شكسته‌ و نابود گردد و تمثالهای‌ شمسی‌ شما منهدم‌ و اعمال‌ شمامحو شود.7و چون‌ كشتگان‌ شما در میان‌ شما بیفتند، آنگاه‌ خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.8امّا بقیتی‌ نگاه‌ خواهم‌ داشت‌. و چون‌ در میان‌ كشورها پراكنده‌ شوید، بقیۀالسّیف‌ شما در میان‌ امّت‌ها ساكن‌ خواهند شد.9و نجات‌یافتگان‌ شما در میان‌ امّت‌ها در جایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ اسیری‌ برده‌اند مرا یاد خواهند داشت‌. چونكه‌ دل‌ زناكار ایشان‌ را كه‌ از من‌ دور شده‌ است‌ خواهم‌ شكست‌ و چشمان‌ ایشان‌ را كه‌ در عقب‌ بتهای‌ ایشان‌ زنا كرده‌ است‌ - پس‌ خویشتن‌ را به‌ سبب‌ اعمال‌ زشتی‌ كه‌ در همه‌ رجاسات‌ خود نموده‌اند مكروه‌ خواهند داشت‌.10و خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ و عبث‌ نگفتم‌ كه‌ این‌ بلا را بر ایشان‌ وارد خواهم‌ آورد.»11خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «به‌ دست‌ خود بزن‌ و پای‌ خود را بر زمین‌ بكوب‌ و بگو: وای‌ بر تمامی‌ رجاسات‌ شریر خاندان‌ اسرائیل‌ زیرا كه‌ به‌ شمشیر و قحط‌ و وباخواهد افتاد.12آنكه‌ دور باشد به‌ وبا خواهد مُرد و آنكه‌ نزدیك‌ است‌ به‌ شمشیر خواهد افتادو آنكه‌ باقی‌ مانده‌ و در محاصره‌ باشد از گرسنگی‌ خواهد مُرد و من‌ حدّت‌ خشم‌ خود را بر ایشان‌ به‌ اتمام‌ خواهم‌ رسانید.13و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌، هنگامی‌ كه‌ كشتگان‌ ایشان‌ در میان‌ بتهای‌ ایشان‌ به‌ اطراف‌ مذبح‌های‌ ایشان‌، بر هر تلّ بلند و بر قلّه‌های‌ تمام‌ كوهها و زیر هر درخت‌ سبز و زیرهر بلوط‌ كَشَن‌، در جایی‌ كه‌ هدایای‌ خوشبو برای‌ همه‌ بتهای‌ خود می‌گذرانیدند یافت‌ خواهند شد.14و دست‌ خود را بر ایشان‌ دراز كرده‌، زمین‌ را در تمام‌ مسكن‌های‌ ایشان‌ خرابتر و ویرانتر از بیابان‌ دِبْلَه‌ خواهم‌ ساخت‌. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»

Chapter 7

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«و تو ای‌ پسر انسان‌ (بگو): خداوند یهوه‌ به‌ زمین‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: انتهایی‌ بر چهار گوشه‌ زمین‌ انتها رسیده‌ است‌.3الا´ن‌ انتها بر تو رسیده‌ است‌ و من‌ خشم‌ خود را بر تو وارد آورده‌ام‌ و بر وفق‌ راههایت‌ ترا داوری‌ نموده‌، تمامی‌ رجاساتت‌ را بر تو خواهم‌ نهاد.4و چشم‌ من‌ برتو شفقت‌ نخواهد كرد و رحمت‌ نخواهم‌ فرمود بلكه‌ راههای‌ تو را بر تو خواهم‌ نهاد و رجاسات‌ تو در میانت‌ خواهد بود. پس‌ خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»5خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «بلا هان‌ بلای‌ واحد می‌آید!6انتهایی‌ می‌آید، انتهایی‌ می‌آید و به‌ ضّد تو بیدار شده‌ است‌. هان‌ می‌آید.7ای‌ ساكن‌ زمین‌ اجل‌ تو بر تو می‌آید. وقت‌ معین‌ می‌آید و آن‌ روز نزدیك‌ است‌. روز هنگامه‌ خواهد شد و نه‌ روز آواز شادمانی‌ بر كوهها.8الا´ن‌ عنقریب‌ غضب‌ خود را بر تو خواهم‌ ریخت‌ و خشم‌ خویش‌ را بر تو به‌ اتمام‌ رسانیده‌، تو را موافق‌ راههایت‌ داوری‌ خواهم‌ نمود و جمیع‌ رجاساتت‌ را بر تو خواهم‌ نهاد.9و چشم‌ من‌ شفقت‌ نخواهد كرد و رحمت‌ نخواهم‌ فرمود، بلكه‌ مكافات‌ راههایت‌ را به‌ تو خواهم‌ رسانید و رجاسات‌ تو در میانت‌ خواهد بود و خواهید دانست‌ كه‌ زننده‌ تومن‌ یهوه‌ هستم‌.10اینك‌ آنروز هان‌ می‌آید! اجل‌ تو بیرون‌ آمده‌ و عصا شكوفه‌ آورده‌ و تكبّر، گُل‌ كرده‌ است.11ظلم‌ عصای‌ شرارت‌ گشته‌ است‌. از ایشان‌ و از جمعیت‌ ایشان‌ و از ازدحام‌ ایشان‌ چیزی‌ باقی‌ نیست‌ و در میان‌ ایشان‌ حشمتی‌ نمانده‌ است‌.12وقت‌ می‌آید و آنروز نزدیك‌ است‌. پس‌ مشتری‌ شادی‌ نكند و فروشنده‌ ماتم‌ نگیرد، زیرا كه‌ خشم‌ بر تمامی‌ جمعیت‌ ایشان‌ قرار گرفته‌ است‌.13زیرا كه‌ فروشندگان‌ اگر چه‌ در میان‌ زندگان‌ زنده‌ مانند، به‌ آنچه‌ فروخته‌ باشند نخواهند برگشت‌، چونكه‌ غضب‌ بر تمامی‌ جمعیت‌ ایشان‌ قرار گرفته‌ است‌. ایشان‌ نخواهند برگشت‌ و هیچكس‌ به‌ گناه‌ خویش‌ زندگی‌ خود را تقویت‌ نخواهد داد.14كَرِنّا را نواخته‌ و همه‌ چیز را مهیا ساخته‌اند، امّا كسی‌ به‌ جنگ‌ نمی‌رود. زیرا كه‌ غضب‌ من‌ بر تمامی‌ جمعیت‌ ایشان‌ قرار گرفته‌ است‌.15شمشیر در بیرون‌ است‌ و وبا و قحط‌ در اندرون‌. آنكه‌ در صحرا است‌ به‌ شمشیر می‌میرد و آنكه‌ در شهر است‌ قحط‌ و وبا او را هلاك‌ می‌سازد.16و رستگاران‌ ایشان‌ فرار می‌كنند و مثل‌ فاخته‌های‌ درهّها بر كوهها می‌باشند. و هر كدام‌ از ایشان‌ به‌ سبب‌ گناه‌ خود ناله‌ می‌كنند.17همه‌ دستها سُست‌ شده‌ و جمیع‌ زانوها مثل‌ آب‌ بی‌تاب‌ گردیده‌ است‌.18و پلاس‌ در بر می‌كنند و وحشت‌ ایشان‌ را می‌پوشاند و بر همه‌ چهره‌ها خجلت‌ و بر جمیع‌ سرها گری‌ می‌باشد.19نقره‌ خود را در كوچه‌ها می‌ریزند و طلای‌ ایشان‌ مثل‌ چیز نجس‌ می‌باشد. نقره‌ و طلای‌ ایشان‌ در روز غضب‌ خداوند ایشان‌ را نتواند رهانید. جانهای‌ خود را سیر نمی‌كنند و بطنهای‌ خویش‌ را پر نمی‌سازند زیرا گناه‌ ایشان‌ سنگ‌ مصادم‌ آنها شده‌ است‌.20«و او زیبایی‌ زینت‌ خود را در كبریایی‌ قرار داده‌ بود، امّا ایشان‌ بتهای‌ مكروهات‌ و رجاسات‌ خویش‌ را در آن‌ ساختند. بنابراین‌ آن‌ را برای‌ ایشان‌ مثل‌ چیز نجس‌ خواهم‌ گردانید.21و آن‌ را به‌ دست‌ غریبان‌ به‌ تاراج‌ و به‌ شریران‌ جهان‌ به‌ غارت‌ خواهم‌ داد و آن‌ را بی‌عصمت‌ خواهند ساخت‌.22و روی‌ خود را از ایشان‌ خواهم‌ برگردانید و مكان‌ مستور مرا بی‌عصمت‌ خواهند نمود و ظالمان‌ داخل‌ آن‌ شده‌، آن‌ را بی‌عصمت‌ خواهند ساخت‌.23زنجیر را بساز، زیرا كه‌ زمین‌ از جرمهای‌ خونریزی‌ پر است‌ و شهر از ظلم‌ مملّو.24و اشرار امّت‌ها را خواهم‌ آورد و در خانه‌های‌ ایشان‌ تصرّف‌ خواهند نمود و تكبّر زورآوران‌ را زایل‌ خواهم‌ ساخت‌ و آنها مكان‌های‌ مقدّس‌ ایشان‌ را بی‌عصمت‌ خواهند نمود.25هلاكت‌ می‌آید و سلامتی‌ را خواهند طلبید، امّا یافت‌ نخواهد شد.26مصیبت‌ بر مصیبت‌ می‌آید و آوازه‌ بر آوازه‌ مسموع‌ می‌شود. رؤیا از نبی‌ می‌طلبند، امّا شریعت‌ از كاهنان‌ و مشورت‌ از مشایخ‌ نابود شده‌ است‌.27پادشاه‌ ماتم‌ می‌گیرد و رئیس‌ به‌ حیرت‌ ملبّس‌ می‌شود و دستهای‌ اهل‌ زمین‌ می‌لرزد. و موافق‌ راههای‌ ایشان‌ با ایشان‌ عمل‌ خواهم‌ نمود و بر وفق‌ استحقاق‌ ایشان‌ ایشان‌ را داوری‌ خواهم‌ نمود. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌؟»

Chapter 8

1و در سال‌ ششم‌ در روز پنجم‌ از ماه‌ ششم‌،چون‌ من‌ در خانه‌ خود نشسته‌ بودم‌ و مشایخ‌ یهودا پیش‌ من‌ نشسته‌ بودند، آنگاه‌ دست‌خداوند یهوه‌ در آنجا بر من‌ فرود آمد.2و دیدم‌ كه‌ اینك‌ شبیهی‌ مثل‌ صورت‌ آتش‌ بود یعنی‌ از نمایش‌ كمر او تا پایین‌ آتش‌ و از كمر او تا بالا مثل‌ منظر درخشندگی‌ مانند صورت‌ برنج‌ لامع‌ ظاهر شد.3و شبیه‌ دستی‌ دراز كرده‌، موی‌ پیشانی‌ مرا بگرفت‌ و روح‌، مرا در میان‌ زمین‌ و آسمان‌ برداشت‌ و مرا در رؤیاهای‌ خدا به‌ اورشلیم‌ نزد دهنه‌ دروازه‌ صحن‌ اندرونی‌ كه‌ بطرف‌ شمال‌ متوجّه‌ است‌ بُرد كه‌ در آنجا نشیمنِ تمثالِ غیرتِ غیرت‌انگیز می‌باشد.4و اینك‌ جلال‌ خدای‌ اسرائیل‌ مانند آن‌ رؤیایی‌ كه‌ در هامون‌ دیده‌ بودم‌ ظاهر شد.5و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ چشمان‌ خود را بسوی‌ راه‌ شمال‌ برافراز!» و چون‌ چشمان‌ خود را بسوی‌ راه‌ شمال‌ برافراشتم‌، اینك‌ بطرف‌ شمالی‌ دروازه‌ مذبحْ این‌ تمثالِ غیرتْ در مدخل‌ ظاهر شد.6و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ آیا تو آنچه‌ را كه‌ ایشان‌ می‌كنند می‌بینی‌؟ یعنی‌ رجاسات‌ عظیمی‌ كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ در اینجا می‌كنند تا از مَقْدَس‌ خود دور بشوم‌؟ امّا باز رجاسات‌ عظیم‌تر خواهی‌ دید.»7پس‌ مرا به‌ دروازه‌ صحن‌ آورد و دیدم‌ كه‌ اینك‌ سوراخی‌ در دیوار است‌.8و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ دیوار را بكن‌.» و چون‌ دیوار را كَنْدَم‌، اینك‌ دروازه‌ای‌ پدید آمد.9و او مرا گفت‌: «داخل‌ شو و رجاسات‌ شَنیعی‌ را كه‌ ایشان‌ در اینجا می‌كنند ملاحظه‌ نما.»10پس‌ چون‌ داخل‌ شدم‌، دیدم‌ كه‌ هرگونه‌ حشرات‌ و حیوانات‌ نجس‌ و جمیع‌ بتهای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بر دیوار از هر طرف‌ نقش‌ شده‌ بود.11وهفتاد نفر از مشایخ‌ خاندان‌ اسرائیل‌ پیش‌ آنها ایستاده‌ بودند و یازنیا ابن‌ شافان‌ در میان‌ ایشان‌ ایستاده‌ بود و هركس‌ مجمره‌ای‌ در دست‌ خود داشت‌ و بوی‌ ابر بخور بالا می‌رفت‌.12و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ آیا آنچه‌ را كه‌ مشایخ‌ خاندان‌ اسرائیل‌ در تاریكی‌ و هركس‌ در حجره‌های‌ بتهای‌ خویش‌ می‌كنند دیدی‌؟ زیرا می‌گویند كه‌ خداوند ما را نمی‌بیند و خداوند این‌ زمین‌ را ترك‌ كرده‌ است‌.13و به‌ من‌ گفت‌ كه‌ باز رجاسات‌ عظیم‌تر از اینهایی‌ كه‌ اینان‌ می‌كنند خواهی‌ دید.»14پس‌ مرا به‌ دهنه‌ دروازه‌ خانه‌ خداوند كه‌ بطرف‌ شمال‌ بود آورد. و اینك‌ در آنجا بعضی‌ زنان‌ نشسته‌، برای‌ تَمُّوز می‌گریستند.15و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ آیا این‌ را دیدی‌؟ باز رجاسات‌ عظیم‌تر از اینها را خواهی‌ دید.»16پس‌ مرا به‌ صحن‌ اندرونی‌ خانه‌ خداوند آورد. و اینك‌ نزد دروازه‌ هیكل‌ خداوند در میان‌ رواق‌ و مذبح‌ به‌ قدر بیست‌ و پنج‌ مرد بودند كه‌ پُشتهای‌ خود را بسوی‌ هیكل‌ خداوند و رویهای‌ خویش‌ را بسوی‌ مشرق‌ داشتند و آفتاب‌ را بطرف‌ مشرق‌ سجده‌ می‌نمودند.17و به‌ من‌ گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ این‌ را دیدی‌؟ آیا برای‌ خاندان‌ یهودا بجا آوردن‌ این‌ رجاسات‌ كه‌ در اینجا بجا می‌آورند سهل‌ است‌؟ زیرا كه‌ زمین‌ را از ظلم‌ مملّو ساخته‌اند و برای‌ هیجان‌ خشم‌ من‌ برمی‌گردند و هان‌ شاخه‌ را به‌ بینی‌ خود می‌گذارند.18بنابراین‌ من‌ نیز در غضب‌، عمل‌ خواهم‌ نمود و چشم‌ من‌ شفقت‌ نخواهد كرد و رحمت‌ نخواهم‌ فرمود و اگرچه‌ به‌ آواز بلند به‌گوش‌ من‌ بخوانند، ایشان‌ را اجابت‌ نخواهم‌ نمود.»

Chapter 9

1و او به‌ آواز بلند به‌ گوش‌ من‌ ندا كرده‌، گفت‌:«وكلای‌ شهر را نزدیك‌ بیاور و هركس‌ آلت‌ خراب‌ كننده‌ خود را در دست‌ خود بدارد.»2و اینك‌ شش‌ مرد از راه‌ دروازه‌ بالایی‌ كه‌ بطرف‌ شمال‌ متوجّه‌ است‌ آمدند و هركس‌ تبر خود را در دستش‌ داشت‌. و در میان‌ ایشان‌ یك‌ مرد ملبّس‌ شده‌ به‌ كتان‌ بود و دوات‌ كاتب‌ در كمرش‌. و ایشان‌ داخل‌ شده‌، نزد مذبح‌ برنجین‌ ایستادند.3و جلال‌ خدای‌ اسرائیل‌ از روی‌ آن‌ كروبی‌ كه‌ بالای‌ آن‌ بود به‌ آستانه‌ خانه‌ برآمد و به‌ آن‌ مردی‌ كه‌ به‌ كتان‌ ملبّس‌ بود و دوات‌ كاتب‌ را در كمر داشت‌ خطاب‌ كرد.4و خداوند به‌ او گفت‌: «از میان‌ شهر یعنی‌ از میان‌ اورشلیم‌ بگذر و بر پیشانی‌ كسانی‌ كه‌ به‌ سبب‌ همه‌ رجاساتی‌ كه‌ در آن‌ كرده‌ می‌شود آه‌ و ناله‌ می‌كنند نشانی‌ بگذار.5و به‌ آنان‌ به‌ سمع‌ من‌ گفت‌ كه‌ در عقب‌ او از شهر بگذرید و هلاك‌ سازید و چشمان‌ شما شفقت‌ نكند و ترحّم‌ منمایید.6پیران‌ و جوانان‌ و دختران‌ و اطفال‌ و زنان‌ را تماماً به‌ قتل‌ رسانید، امّا به‌ هر كسی‌ كه‌ این‌ نشان‌ را دارد نزدیك‌ مشوید و از قدس‌ من‌ شروع‌ كنید.» پس‌ از مردان‌ پیری‌ كه‌ پیش‌ خانه‌ بودند شروع‌ كردند.7و به‌ ایشان‌ فرمود: «خانه‌ را نجس‌ سازید و صحنها را از كشتگان‌ پر ساخته‌، بیرون‌ آیید.» پس‌ بیرون‌ آمدند و در شهر به‌ كُشتن‌ شروع‌ كردند.8و چون‌ ایشان‌ می‌كشتند و من‌ باقی‌ مانده‌ بودم‌، به‌روی‌ خود در افتاده‌، استغاثه‌ نمودم‌ و گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌ آیا چون‌ غضب‌ خود را بر اورشلیم‌ می‌ریزی‌ تمامی‌ بقیه‌ اسرائیل‌ را هلاك‌ خواهی‌ ساخت‌؟»9او مرا جواب‌ داد: «گناه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ و یهودا بی‌نهایت‌ عظیم‌ است‌ و زمین‌ از خون‌ مملّو و شهر از ستم‌ پر است‌. زیرا می‌گویند: خداوند زمین‌ را ترك‌ كرده‌ است‌ و خداوند نمی‌بیند.10پس‌ چشم‌ من‌ نیز شفقت‌ نخواهد كرد و من‌ رحمت‌ نخواهم‌ فرمود، بلكه‌ رفتار ایشان‌ را بر سر ایشان‌ خواهم‌ آورد.»11و اینك‌ آن‌ مردی‌ كه‌ به‌ كتان‌ ملبّس‌ بود و دوات‌ را در كمر داشت‌، جواب‌ داد و گفت‌: «به‌ نَهْجی‌ كه‌ مرا امر فرمودی‌ عمل‌ نمودم‌.»

Chapter 10

1پس‌ نگریستم‌ و اینك‌ بر فَلَكی‌ كه‌ بالای سر كروبیان‌ بود، چیزی‌ مثل‌ سنگ‌ یاقوت‌ كبود و مثل‌ نمایش‌ شبیه‌ تخت‌ بر زَبَر آنها ظاهر شد.2و آن‌ مرد را كه‌ به‌ كتان‌ ملبّس‌ بود خطاب‌ كرده‌ گفت‌: «در میان‌ چرخها در زیر كروبیان‌ برو و دستهای‌ خود را از اخگرهای‌ آتشی‌ كه‌ در میان‌ كروبیان‌ است‌ پر كن‌ و بر شهر بپاش‌.» و او در نظر من‌ داخل‌ شد.3و چون‌ آن‌ مرد داخل‌ شد، كروبیان‌ بطرف‌ راست‌ خانه‌ ایستاده‌ بودند و ابر، صحن‌ اندرونی‌ را پر كرد.4و جلال‌ خداوند از روی‌ كروبیان‌ به‌ آستانه‌ خانه‌ برآمد و خانه‌ از ابر پر شد و صحن‌ از فروغ‌ جلال‌ خداوند مملّو گشت‌.5و صدای‌ بالهای‌ كروبیان‌ تا به‌ صحن‌ بیرونی‌، مثل‌ آواز خدای‌ قادر مطلق‌ حینی‌ كه تكلّم‌ می‌كند، مسموع‌ شد.6و چون‌ آن‌ مرد را كه‌ ملبّس‌ به‌ كتان‌ بود امر فرموده‌، گفت‌ كه‌ «آتش‌ را از میان‌ چرخها از میان‌ كروبیان‌ بردار.» آنگاه‌ داخل‌ شده‌، نزد چرخها ایستاد.7و یكی‌ از كروبیان‌ دست‌ خود را از میان‌ كروبیان‌ به‌ آتشی‌ كه‌ در میان‌ كروبیان‌ بود دراز كرده‌، آن‌ را برداشت‌ و به‌ دست‌ آن‌ مردی‌ كه‌ به‌ كتان‌، ملبّس‌ بود نهاد و او آن‌ را گرفته‌، بیرون‌ رفت‌.8و در كروبیان‌ شبیه‌ صورت‌ دست‌ انسان‌ زیر بالهای‌ ایشان‌ ظاهر شد.9و نگریستم‌ و اینك‌ چهار چرخ‌ به‌ پهلوی‌ كروبیان‌ یعنی‌ یك‌ چرخ‌ به‌ پهلوی‌ یك‌ كروبی‌ و چرخ‌ دیگر به‌ پهلوی‌ كروبی‌ دیگر ظاهر شد. و نمایش‌ چرخها مثل‌ صورت‌ سنگ‌ زبرجد بود.10و امّا نمایش‌ ایشان‌ چنین‌ بود. آن‌ چهار را یك‌ شباهت‌ بود كه‌ گویا چرخ‌ در میان‌ چرخ‌ باشد.11و چون‌ آنها می‌رفت‌ بر چهار جانب‌ خود می‌رفت‌ و حینی‌ كه‌ می‌رفت‌ به‌ هیچ‌ سو میل‌ نمی‌كرد، بلكه‌ به‌ جایی‌ كه‌ سر به‌ آن‌ متوجّه‌ می‌شد از عقب‌ آن‌ می‌رفت‌. و چون‌ می‌رفت‌ به‌ هیچ‌ سو میل‌ نمی‌كرد.12و تمامی‌ بدن‌ و پشتها و دستها و بالهای‌ ایشان‌ و چرخها یعنی‌ چرخهایی‌ كه‌ آن‌ چهار داشتند از هر طرف‌ پر از چشمها بود.13و به‌ سمع‌ من‌ به‌ آن‌ چرخها ندا در دادند كه‌ «ای‌ چرخها!»14و هر یك‌ را چهار رو بود. روی‌ اوّل‌ روی‌ كروبی‌ بود و روی‌ دوّم‌ روی‌ انسان‌ و سوّم‌ روی‌ شیر و چهارم‌ روی‌ عقاب‌.15پس‌ كروبیان‌ صعود كردند. این‌ همان‌ حیوان‌ است‌ كه‌ نزد نهر خابُور دیده‌ بودم‌.16و چون‌كروبیان‌ می‌رفتند، چرخها به‌ پهلوی‌ ایشان‌ می‌رفت‌ و چون‌ كروبیان‌ بالهای‌ خود را برافراشته‌، از زمین‌ صعود می‌كردند، چرخها نیز از پهلوی‌ ایشان‌ برنمی‌گشت‌.17چون‌ ایشان‌ می‌ایستادند آنها می‌ایستاد و چون‌ ایشان‌ صعود می‌نمودند، آنها با ایشان‌ صعود می‌نمود، زیرا كه‌ روح‌ حیوان‌ در آنها بود.18و جلال‌ خداوند از بالای‌ آستانه‌ خانه‌ بیرون‌ آمد و بر زَبَرِ كروبیان‌ قرار گرفت‌.19و چون‌ كروبیان‌ بیرون‌ رفتند، بالهای‌ خود را برافراشته‌، به‌ نظر من‌ از زمین‌ صعود نمودند. و چرخها پیش‌ روی‌ ایشان‌ بود و نزد دهنه‌ دروازه‌ شرقی‌ خانه‌ خداوند ایستادند. و جلال‌ خدای‌ اسرائیل‌ از طرف‌ بالا بر ایشان‌ قرار گرفت‌.20این‌ همان‌ حیوان‌ است‌ كه‌ زیر خدای‌ اسرائیل‌ نزد نهر خابُور دیده‌ بودم‌، پس‌ فهمیدم‌ كه‌ اینان‌ كروبیانند.21هر یك‌ را چهار روی‌ و هر یك‌ را چهار بال‌ بود و زیر بالهای‌ ایشان‌ شبیه‌ دستهای‌ انسان‌ بود.22و امّا شبیه‌ رویهای‌ ایشان‌ چنین‌ بود. همان‌ رویها بود كه‌ نزد نهر خابُور دیده‌ بودم‌. هم‌ نمایش‌ ایشان‌ و هم‌ خود ایشان‌ (چنان‌ بودند) و هر یك‌ به‌ راه‌ مستقیم‌ می‌رفت‌.

Chapter 11

1و روح‌ مرا برداشته‌، به‌ دروازه‌ شرقی خانه‌ خداوند كه‌ بسوی‌ مشرق‌ متوجّه‌ است‌ آورد. و اینك‌ نزد دهنه‌ دروازه‌ بیست‌ و پنج‌ مرد بودند و در میان‌ ایشان‌ یازَنْیا ابن‌ عَزُّور و فَلَطیا ابن‌ بنایا رؤسای‌ قوم‌ را دیدم‌.2و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ اینها آن‌ كسانی‌ می‌باشند كه‌ تدابیر فاسد می‌كنند و در این‌ شهر مشورتهای‌ قبیح‌ می‌دهند.3و می‌گویند وقت‌ نزدیك‌ نیست‌ كه‌ خانه‌ها را بنا نماییم‌، بلكه‌ این‌ شهر دیگ‌ است‌ و ماگوشت‌ می‌باشیم‌.4بنابراین‌ برای‌ ایشان‌ نبوّت‌ كن‌. ای‌ پسر انسان‌ نبوّت‌ كن‌.»5آنگاه‌ روح‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، مرا فرمود: «بگو كه‌ خداوند چنین‌ می‌فرماید: ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ شما به‌ اینطور سخن‌ می‌گویید و امّا من‌ خیالات‌ دل‌ شما را می‌دانم‌.6بسیاری‌ را در این‌ شهر كشته‌اید و كوچه‌هایش‌ را از كشتگان‌ پر كرده‌اید.7لهذا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: كشتگان‌ شما كه‌ در میانش‌ گذاشته‌اید، گوشت‌ می‌باشند و شهر دیگ‌ است‌. لیكن‌ شما را از میانش‌ بیرون‌ خواهم‌ برد.8شما از شمشیر می‌ترسید، امّا خداوند یهوه‌ می‌گوید شمشیر را بر شما خواهم‌ آورد.9و شما را از میان‌ شهر بیرون‌ برده‌، شما را به‌ دست‌ غریبان‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود و بر شما داوری‌ خواهم‌ كرد.10به‌ شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل‌ بر شما داوری‌ خواهم‌ نمود و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.11این‌ شهر برای‌ شما دیگ‌ نخواهد بود و شما در آن‌ گوشت‌ نخواهید بود، بلكه‌ در حدود اسرائیل‌ بر شما داوری‌ خواهم‌ نمود.12و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ آن‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ در فرایض‌ من‌ سلوك‌ ننمودید و احكام‌ مرا بجا نیاوردید، بلكه‌ بر حسب‌ احكام‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ شما می‌باشند عمل‌ نمودید.»13و واقع‌ شد كه‌ چون‌ نبوّت‌ كردم‌، فَلَطْیا ابن‌ بنایا مُرد. پس‌ به‌ روی‌ خود در افتاده‌، به‌ آواز بلند فریاد نمودم‌ و گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌ آیا تو بقیه‌ اسرائیل‌ را تماماً هلاك‌ خواهی‌ ساخت‌؟»14و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:15«ای‌ پسر انسان‌ برادران‌ تو یعنی‌ برادرانت‌ كه‌ از اهل‌ خاندان‌ تو می‌باشند و تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ جمیعاً كسانی‌ می‌باشند كه‌ سكنه‌ اورشلیم‌ به‌ ایشان‌ می‌گویند: شما از خداوند دور شوید و این‌ زمین‌ به‌ ما به‌ ملكیت‌ داده‌ شده‌ است‌.16بنابراین‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: اگر چه‌ ایشان‌ را در میان‌ امّت‌ها دور كنم‌ و ایشان‌ را در میان‌ كشورها پراكنده‌ سازم‌، امّا من‌ برای‌ ایشان‌ در آن‌ كشورهایی‌ كه‌ به‌ آنها رفته‌ باشند اندك‌ زمانی‌ مَقْدَس‌ خواهم‌ بود.17پس‌ بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: شما را از میان‌ امّت‌ها جمع‌ خواهم‌ كرد و شما را از كشورهایی‌ كه‌ در آنها پراكنده‌ شده‌اید، فراهم‌ خواهم‌ آورد و زمین‌ اسرائیل‌ را به‌ شما خواهم‌ داد.18و به‌ آنجا داخل‌ شده‌، تمامی‌ مكروهات‌ و جمیع‌ رجاسات‌ آن‌ را از میانش‌ دور خواهند كرد.19و ایشان‌ را یكدل‌ خواهم‌ داد و در اندرون‌ ایشان‌ روح‌ تازه‌ خواهم‌ نهاد و دل‌ سنگی‌ را از جسد ایشان‌ دور كرده‌، دل‌ گوشتی‌ به‌ ایشان‌ خواهم‌ بخشید.20تا در فرایض‌ من‌ سلوك‌ نمایند و احكام‌ مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورند. و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود.21امّا آنانی‌ كه‌ دل‌ ایشان‌ از عقب‌ مكروهات‌ و رجاسات‌ ایشان‌ می‌رود، پس‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: من‌ رفتار ایشان‌ را بر سر ایشان‌ وارد خواهم‌ آورد.»22آنگاه‌ كروبیان‌ بالهای‌ خود را برافراشتند و چرخها به‌ پهلوی‌ ایشان‌ بود و جلال‌ خدای‌ اسرائیل‌ از طرف‌ بالا بر ایشان‌ قرار گرفت‌.23و جلال‌ خداوند از بالای‌ میان‌ شهر صعود نموده‌، بر كوهی‌ كه‌ بطرف‌ شرقی‌ شهر است‌ قرار گرفت‌.24و روح‌ مرا برداشت‌ و در عالم‌ رؤیا مرا به‌ روح‌خدا به‌ زمین‌ كلدانیان‌ نزد اسیران‌ بُرد و آن‌ رؤیایی‌ كه‌ دیده‌ بودم‌ از نظر من‌ مرتفع‌ شد.25و تمامی‌ كلام‌ خداوند را كه‌ به‌ من‌ نشان‌ داده‌ بود، برای‌ اسیران‌ بیان‌ كردم‌.

Chapter 12

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ تو در میان‌ خاندان‌ فتنه ‌انگیز ساكن‌ می‌باشی‌ كه‌ ایشان‌ را چشمها به‌ جهت‌ دیدن‌ هست‌ امّا نمی‌بینند و ایشان‌ را گوشها به‌ جهت‌ شنیدن‌ هست‌ امّا نمی‌شنوند، چونكه‌ خاندان‌ فتنه ‌انگیز می‌باشند.3امّا تو ای‌ پسر انسان‌ اسباب‌ جلای‌ وطن‌ را برای‌ خود مهیا ساز. و در نظر ایشان‌ در وقت‌ روز كوچ‌ كن‌ و از مكان‌ خود به‌ مكان‌ دیگر به‌ حضور ایشان‌ نقل‌ كن‌، شاید بفهمند، اگرچه‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز می‌باشند.4و اسباب‌ خود را مثل‌ اسباب‌ جلای‌ وطن‌ در وقت‌ روز به‌ نظر ایشان‌ بیرون‌ آور. و شامگاهان‌ مثل‌ كسانی‌ كه‌ برای‌ جلای‌ وطن‌ بیرون‌ می‌روند بیرون‌ شو.5و شكافی‌ برای‌ خود در دیوار به‌ حضور ایشان‌ كرده‌، از آن‌ بیرون‌ ببر.6و در حضور ایشان‌ آن‌ را بر دوش‌ خود بگذار و در تاریكی‌ بیرون‌ ببر و روی‌ خود را بپوشان‌ تا زمین‌ را نبینی‌. زیرا كه‌ تو را علامتی‌ برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ قرار داده‌ام‌.»7پس‌ به‌ نهجی‌ كه‌ مأمور شدم‌، عمل‌ نمودم‌ و اسباب‌ خود را مثل‌ اسباب‌ جلای‌ وطن‌ در وقت‌ روز بیرون‌ آوردم‌. و شبانگاه‌ شكافی‌ برای‌ خود به‌ دست‌ خویش‌ در دیوار كردم‌ و آن‌ را در تاریكی‌ بیرون‌ برده‌، به‌ حضور ایشان‌ بر دوش‌ برداشتم‌.8و بامدادان‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:9«ای‌ پسر انسان‌، آیا خاندان‌ اسرائیل‌ یعنی‌ این‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز به‌ تو نگفتند: این‌ چه‌ كار است‌ كه‌ می‌كنی‌؟10پس‌ به‌ ایشان‌ بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: این‌ وحی‌ اشاره‌ به‌ رئیسی‌ است‌ كه‌ در اورشلیم‌ می‌باشد و به‌ تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ كه‌ ایشان‌ در میان‌ آنها می‌باشند11بگو: من‌ علامت‌ برای‌ شما هستم‌. به‌ نهجی‌ كه‌ من‌ عمل‌ نمودم‌، همچنان‌ به‌ ایشان‌ كرده‌ خواهد شد و جلای‌ وطن‌ شده‌، به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌.12و رئیسی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ است‌ (اسباب‌ خود را) در تاریكی‌ بر دوش‌ نهاده‌، بیرون‌ خواهد رفت‌. و شكافی‌ در دیوار خواهند كرد تا از آن‌ بیرون‌ ببرند. و او روی‌ خود را خواهد پوشانید تا زمین‌ را به‌ چشمان‌ خود نبیند.13و من‌ دام‌ خود را بر او خواهم‌ گسترانید و در كمند من‌ گرفتار خواهد شد. و او را به‌ بابل‌ به‌ زمین‌ كلدانیان‌ خواهم‌ برد و اگرچه‌ در آنجا خواهد مرد، ولی‌ آن‌ را نخواهد دید.14و جمیع‌ مجاوران‌ و معاونانش‌ و تمامی‌ لشكر او را بسوی‌ هر باد پراكنده‌ ساخته‌، شمشیری‌ در عقب‌ ایشان‌ برهنه‌ خواهم‌ ساخت‌.15و چون‌ ایشان‌ را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ ساخته‌ و ایشان‌ را در میان‌ كشورها متفرّق‌ نموده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.16لیكن‌ عدد قلیلی‌ از میان‌ ایشان‌ از شمشیر و قحط‌ و وبا باقی‌ خواهم‌ گذاشت‌ تا همه‌ رجاسات‌ خود را در میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ آنها می‌روند، بیان‌ نمایند. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»17و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:18«ای‌ پسر انسان‌! نان‌ خود را با ارتعاش‌ بخور و آب‌ خویش‌ را با لرزه‌ و اضطراب‌ بنوش.19و به‌اهل‌ زمین‌ بگو خداوند یهوه‌ درباره‌ سكنه‌ اورشلیم‌ و اهل‌ زمین‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌فرماید: كه‌ نان‌ خود را با اضطراب‌ خواهند خورد و آب‌ خود را با حیرت‌ خواهند نوشید. زیرا كه‌ زمین‌ آنها به‌ سبب‌ ظلم‌ جمیع‌ ساكنانش‌ از هر چه‌ در آن‌ است‌ تهی‌ خواهد شد.20و شهرهای‌ مسكون‌ ایشان‌ خراب‌ شده‌، زمین‌ ویران‌ خواهد شد. پس‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»21و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:22«ای‌ پسر انسان‌ این‌ مثل‌ شما چیست‌ كه‌ در زمین‌ اسرائیل‌ می‌زنید و می‌گویید: ایام‌ طویل‌ می‌شود و هر رؤیا باطل‌ می‌گردد.23لهذا به‌ ایشان‌ بگو، خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: این‌ مَثَل‌ را باطل‌ خواهم‌ ساخت‌ و آن‌ را بار دیگر در اسرائیل‌ نخواهند آورد. بلكه‌ به‌ ایشان‌ بگو: ایام‌، نزدیك‌ است‌ و انجام‌ هر رؤیا، قریب‌.24زیرا كه‌ هیچ‌ رؤیای‌ باطل‌ و غیب‌گویی‌ تملّق‌آمیز در میان‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بار دیگر نخواهد بود.25زیرا من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ سخن‌ خواهم‌ گفت‌ و سخنی‌ كه‌ من‌ می‌گویم‌، واقع‌ خواهد شد و بار دیگر تأخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه‌ می‌گوید: ای‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز در ایام‌ شما سخنی‌ خواهم‌ گفت‌ و آن‌ را به‌ انجام‌ خواهم‌ رسانید.»26و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:27«ای‌ پسر انسان‌! هان‌ خاندان‌ اسرائیل‌ می‌گویند رؤیایی‌ كه‌ او می‌بیند، به‌ جهت‌ ایام‌ طویل‌ است‌ واو برای‌ زمانهای‌ بعیده‌ نبوّت‌ می‌نماید.28بنابراین‌ به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ هیچ‌ كلامِ من‌ بعد از این‌ تأخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه‌ می‌فرماید: كلامی‌ كه‌ من‌ می‌گویم‌ واقع‌ خواهد شد.»

Chapter 13

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ به‌ ضدّ انبیای‌ اسرائیل‌ كه‌ نبوّت‌ می‌نمایند، نبوّت‌ نما. و به‌ آنانی‌ كه‌ از افكار خود نبوّت‌ می‌كنند، بگو كلام‌ خداوند را بشنوید!3خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: وای‌ بر انبیاء احمق‌ كه‌ تابع‌ روح‌ خویش‌ می‌باشند و هیچ‌ ندیده‌اند.4«ای‌ اسرائیل‌ انبیای‌ تو مانند روباهان‌ در خرابه‌ها بوده‌اند.5شما به‌ رخنه‌ها برنیامدید و دیوار را برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ تعمیر نكردید تا ایشان‌ در روز خداوند به‌ جنگ‌ بتوانند ایستاد.6رؤیای‌ باطل‌ و غیب‌گویی‌ كاذب‌ می‌بینند و می‌گویند: خداوند می‌فرماید، با آنكه‌ خداوند ایشان‌ را نفرستاده‌ است‌ و مردمان‌ را امیدوار می‌سازند به‌ اینكه‌ كلام‌ ثابت‌ خواهد شد.7آیا رؤیای‌ باطل‌ ندیدید و غیب‌گویی‌ كاذب‌ را ذكر نكردید چونكه‌ گفتید خداوند می‌فرماید با آنكه‌ من‌ تكلّم‌ ننمودم‌؟»8بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «چونكه‌ سخن‌ باطل‌ گفتید و رؤیای‌ كاذب‌ دیدید، اینك‌ خداوند یهوه‌ می‌فرماید من‌ به‌ ضدّ شما خواهم‌ بود.9پس‌ دست‌ من‌ بر انبیایی‌ كه‌ رؤیای‌ باطل‌ دیدند و غیب‌گویی‌ كاذب‌ كردند، دراز خواهد شد و ایشان‌ در مجلس‌ قوم‌ من‌ داخل‌ نخواهند شد و در دفتر خاندان‌ اسرائیل‌ ثبت‌ نخواهند گردید و به‌ زمین‌ اسرائیل‌ وارد نخواهند گشت‌ و شما خواهید دانست‌ كه‌ من‌ خداوند یهوه ‌می‌باشم‌.10و از این‌ جهت‌ كه‌ قوم‌ مرا گمراه‌ كرده‌، گفتند كه‌ سلامتی‌ است‌ در حینی‌ كه‌ سلامتی‌ نبود و یكی‌ از ایشان‌ دیوار را بنا نمود و سایرین‌ آن‌ را به‌ گِلِ ملاط‌ مالیدند.11پس‌ به‌ آنانی‌ كه‌ گِلِ ملاط‌ را مالیدند بگو كه‌ آن‌ خواهد افتاد. باران‌ سیال‌ خواهد بارید و شما ای‌ تگرگهای‌ سخت‌ خواهید آمد و باد شدید آن‌ را خواهد شكافت‌.12و هان‌ چون‌ دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت‌: كجا است‌ آن‌ اندودی‌ كه‌ به‌ آن‌ اندود گردید؟»13لهذا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «من‌ آن‌ را به‌ باد شدید در غضب‌ خود خواهم‌ شكافت‌ و باران‌ سیال‌ در خشم‌ من‌ خواهد بارید و تگرگهای‌ سخت‌ برای‌ فانی‌ ساختن‌ آن‌ در غیظ‌ من‌ خواهد آمد.14و آن‌ دیوار را كه‌ شما به‌ گِلِ ملاط‌ اندود كردید منهدم‌ نموده‌، به‌ زمین‌ یكسان‌ خواهم‌ ساخت‌ و پی‌ آن‌ منكشف‌ خواهد شد. و چون‌ آن‌ بیفتد شما در میانش‌ هلاك‌ خواهید شد و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.15پس‌ چون‌ خشم‌ خود را بر دیوار و بر آنانی‌ كه‌ آن‌ را به‌ گِلِ ملاط‌ اندود كردند به‌ اتمام‌ رسانیده‌ باشم‌، آنگاه‌ به‌ شما خواهم‌ گفت‌: دیوار نیست‌ شده‌ و آنانی‌ كه‌ آن‌ را اندود كردند نابود گشته‌اند.16یعنی‌ انبیای‌ اسرائیل‌ كه‌ درباره‌ اورشلیم‌ نبوّت‌ می‌نمایند و برایش‌ رؤیای‌ سلامتی‌ را می‌بینند با آنكه‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ سلامتی‌ نیست‌.17و تو ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را بر دختران‌ قوم‌ خویش‌ كه‌ از افكار خود نبوّت‌ می‌نمایند بدار و بر ایشان‌ نبوّت‌ نما،18و بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: وای‌ بر آنانی‌ كه‌ بالشها برای‌ مفصل‌ هر بازویی‌ می‌دوزند و مندیلها برای‌ سر هر قامتی‌ می‌سازندتا جانها را صید كنند! آیا جانهای‌ قوم‌ مرا صید خواهید كرد و جانهای‌ خود را زنده‌ نگاه‌ خواهید داشت‌؟19و مرا در میان‌ قوم‌ من‌ برای‌ مُشتِ جویی‌ و لقمه‌ نانی‌ بی‌حرمت‌ می‌كنید چونكه‌ به‌ قوم‌ من‌ كه‌ به‌ دروغ‌ شما گوش‌ می‌گیرند دروغ‌ گفته‌، جانهایی‌ را كه‌ مستوجب‌ موت‌ نیستند می‌كشید و جانهایی‌ را كه‌ مستحقّ حیات‌ نمی‌باشند زنده‌ نگاه‌ می‌دارید.20لهذا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ به‌ ضدّ بالشهای‌ شما هستم‌ كه‌ به‌ واسطه‌ آنها جانها را مثل‌ مرغان‌ صید می‌كنید. و آنها را از بازوهای‌ شما خواهم‌ درید و كسانی‌ را كه‌ جانهای‌ ایشان‌ را مثل‌ مرغان‌ صید می‌كنید، رهایی‌ خواهم‌ داد.21و مندیلهای‌ شما را خواهم‌ درید و قوم‌ خود را از دست‌ شما خواهم‌ رهانید و دیگر در دست‌ شما نخواهند بود تا ایشان‌ را صید كنید پس‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.22چونكه‌ شما به‌ دروغِ خود، دل‌ مرد عادل‌ را كه‌ من‌ محزون‌ نساختم‌، محزون‌ ساخته‌اید و دستهای‌ مرد شریر را تقویت‌ داده‌اید تا از رفتار قبیح‌ خود بازگشت‌ ننماید و زنده‌ نشود.23لهذا بار دیگر رؤیای‌ باطل‌ نخواهید دید و غیب‌گویی‌ نخواهید نمود. و چون‌ قوم‌ خود را از دست‌ شما رهایی‌ دهم‌، آنگاه‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ می‌باشم‌.»

Chapter 14

1و كسانی‌ چند از مشایخ‌ اسرائیل‌ نزد من آمده‌، پیش‌ رویم‌ نشستند.2آنگاه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:3«ای‌ پسر انسان‌، این‌ اشخاصْ بتهای‌ خویش‌ را در دلهای‌ خود جای‌ دادند و سنگ‌ مصادم‌ گناه‌ خویش‌ را پیش‌ روی‌ خود نهادند. پس‌ آیا ایشان‌ از من‌ مسألت‌نمایند؟4لهذا ایشان‌ را خطاب‌ كن‌ و به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: هركسی‌ از خاندان‌ اسرائیل‌ كه‌ بتهای‌ خویش‌ را در دل‌ خود جای‌ دهد و سنگ‌ مصادم‌ گناه‌ خویش‌ را پیش‌ روی‌ خود بنهد و نزد نبی‌ بیاید، من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ آن‌ را كه‌ می‌آید موافق‌ كثرت‌ بتهایش‌ اجابت‌ خواهم‌ نمود،5تا خاندان‌ اسرائیل‌ را در افكار خودشان‌ گرفتار سازم‌ چونكه‌ جمیع‌ ایشان‌ به‌ سبب‌ بتهای‌ خویش‌ از من‌ مرتدّ شده‌اند.6بنابراین‌ به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: توبه‌ كنید و از بتهای‌ خود بازگشت‌ نمایید و رویهای‌ خویش‌ را از همه‌ رجاسات‌ خود برگردانید.7زیرا هر كس‌ چه‌ از خاندان‌ اسرائیل‌ و چه‌ از غریبانی‌ كه‌ در اسرائیل‌ ساكن‌ باشند كه‌ از پیروی‌ من‌ مرتدّ شده‌، بتهای‌ خویش‌ را در دلش‌ جای‌ دهد و سنگ‌ مصادم‌ گناه‌ خود را پیش‌ رویش‌ نهاده‌، نزد نبی‌ آید تا به‌ واسطه‌ او از من‌ مسألت‌ نماید، من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ خودْ او را جواب‌ خواهم‌ داد.8و من‌ نظر خود را بر آن‌ شخص‌ دوخته‌، او را مورد دهشت‌ خواهم‌ ساخت‌ تا علامتی‌ و ضرب‌المثلی‌ بشود و او را از میان‌ قوم‌ خود منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌ و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.9و اگر نبی‌ فریب‌ خورده‌، سخنی‌ گوید، من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ آن‌ نبی‌ را فریب‌ داده‌ام‌ و دست‌ خود را بر او دراز كرده‌، او را از میان‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.10و ایشان‌ بار گناهان‌ خود را متحمّل‌ خواهند شد و گناه‌ مسألت‌ كننده‌ مثل‌ گناه‌ آن‌ نبی‌ خواهد بود.11تا خاندان‌ اسرائیل‌ دیگر از پیروی‌ من‌ گمراه‌ نشوند و باز به‌ تمامی‌ تقصیرهای‌ خویش‌ نجس‌ نگردند. بلكه‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌بود.»12و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:13«ای‌ پسر انسان‌، اگر زمینی‌ خیانت‌ كرده‌، به‌ من‌ خطا ورزد و اگر من‌ دست‌ خود را بر آن‌ دراز كرده‌، عصای‌ نانش‌ را بشكنم‌ و قحطی‌ در آن‌ فرستاده‌، انسان‌ و بهایم‌ را از آن‌ منقطع‌ سازم‌،14اگر چه‌ این‌ سه‌ مرد یعنی‌ نوح‌ و دانیال‌ و ایوب‌ در آن‌ باشند، خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ ایشان‌ (فقط‌) جانهای‌ خود را به‌ عدالت‌ خویش‌ خواهند رهانید.15و اگر حیوانات‌ درنده‌ به‌ آن‌ زمین‌ بیاورم‌ كه‌ آن‌ را از اهل‌ آن‌ خالی‌ سازند و چنان‌ ویران‌ شود كه‌ از ترس‌ آن‌ حیوانات‌ كسی‌ از آن‌ گذر نكند،16اگر چه‌ این‌ سه‌ مرد در میانش‌ باشند، خداوند یهوه‌ می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ كه‌ ایشان‌ پسران‌ و دختران‌ را رهایی‌ نخواهند داد. ایشان‌ به‌ تنهایی‌ رهایی‌ خواهند یافت‌ ولی‌ زمین‌ ویران‌ خواهد شد.17یا اگر شمشیری‌ به‌ آن‌ زمین‌ آورم‌ و بگویم‌: ای‌ شمشیر از این‌ زمین‌ بگذر. و اگر انسان‌ و بهایم‌ را از آن‌ منقطع‌ سازم‌،18اگر چه‌ این‌ سه‌ مرد در میانش‌ باشند، خداوند یهوه‌ می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ پسران‌ و دختران‌ را رهایی‌ نخواهند داد بلكه‌ ایشان‌ به‌ تنهایی‌ رهایی‌ خواهند یافت‌.19یا اگر وبا در آن‌ زمین‌ بفرستم‌ و خشم‌ خود را بر آن‌ با خون‌ بریزم‌ و انسان‌ و بهایم‌ را از آن‌ منقطع‌ بسازم‌،20اگر چه‌ نوح‌ و دانیال‌ و ایوب‌ در میانش‌ باشند خداوند یهوه‌ می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ نه‌ پسری‌ و نه‌ دختری‌ را رهایی‌ خواهند داد بلكه‌ ایشان‌ (فقط‌) جانهای‌ خود را به‌عدالت‌ خویش‌ خواهند رهانید.21پس‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: چه‌ قدر زیاده‌ حینی‌ كه‌ چهار عذاب‌ سخت‌ خود یعنی‌ شمشیر و قحط‌ و حیوان‌ درنده‌ و وبا را بر اورشلیم‌ بفرستم‌ تا انسان‌ و بهایم‌ را از آن‌ منقطع‌ سازم‌.22لیكن‌ اینك‌ بقیتی‌ از پسران‌ و دخترانی‌ كه‌ بیرون‌ آورده‌ می‌شوند در آن‌ واگذاشته‌ خواهد شد. هان‌ ایشان‌ را نزد شما بیرون‌ خواهند آورد و رفتار و اعمال‌ ایشان‌ را خواهید دید و از بلایی‌ كه‌ بر اورشلیم‌ وارد آورده‌ و هر آنچه‌ بر آن‌ رسانیده‌ باشم‌، تسلّی‌ خواهید یافت‌.23و چون‌ رفتار و اعمال‌ ایشان‌ را ببینید شما را تسلّی‌ خواهند داد و خداوند یهوه‌ می‌گوید: شما خواهید دانست‌ كه‌ هر آنچه‌ به‌ آن‌ كردم‌ بی‌سبب‌ بجا نیاوردم‌.»

Chapter 15

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ درخت‌ مَوْ در میان‌ سایر درختان‌ چیست‌ و شاخه‌ مو در میان‌ درختان‌ جنگل‌ چه‌ می‌باشد؟3آیا چوب‌ از آن‌ برای‌ كردن‌ هیچ‌ كاری‌ گرفته‌ می‌شود؟ یا میخی‌ از آن‌ برای‌ آویختن‌ هیچ‌ ظرفی‌ می‌گیرند؟4هان‌ آن‌ را برای‌ هیزم‌ در آتش‌ می‌اندازند و آتش‌ هر دو طرفش‌ را می‌سوزاند و میانش‌ نیم‌ سوخته‌ می‌شود. پس‌ آیا برای‌ كاری‌ مفید است‌؟5اینك‌ چون‌ تمام‌ بود برای‌ هیچ‌ كار مصرف‌ نداشت‌. چند مرتبه‌ زیاده‌ وقتی‌ كه‌ آتش‌ آن‌ را سوزانیده‌ و نیم‌ سوخته‌ باشد، دیگر برای‌ هیچ‌ كاری‌ مصرف‌ نخواهد داشت‌.»6بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «مثل‌ درخت‌ مَوْ كه‌ آن‌ را از میان‌ درختان‌ جنگل‌ برای‌هیزم‌ و آتش‌ تسلیم‌ كرده‌ام‌، همچنان‌ سَكَنه‌ اورشلیم‌ را تسلیم‌ خواهم‌ نمود.7و نظر خود را بر ایشان‌ خواهم‌ دوخت‌. از یك‌ آتش‌ بیرون‌ می‌آیند و آتشی‌ دیگر ایشان‌ را خواهد سوزانید. پس‌ چون‌ نظر خود را بر ایشان‌ دوخته‌ باشم‌، خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»8و خداوند یهوه‌ می‌گوید: «به‌ سبب‌ خیانتی‌ كه‌ ورزیده‌اند زمین‌ را ویران‌ خواهم‌ ساخت‌.»

Chapter 16

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ اورشلیم‌ را از رجاساتش‌ آگاه‌ ساز!3و بگو خداوند یهوه‌ به‌ اورشلیم‌ چنین‌ می‌فرماید: اصل‌ و ولادت‌ تو از زمین‌ كنعان‌ است‌. پدرت‌ اَموری‌ و مادرت‌ حِتّی‌ بود.4و امّا ولادت‌ تو. در روزی‌ كه‌ متولّد شدی‌، نافت‌ را نبریدند و تو را به‌ آب‌ غسل‌ ندادند و طاهر نساختند و نمك‌ نمالیدند و به‌ قنداقه‌ نپیچیدند.5چشمی‌ بر تو شفقت‌ ننمود و بر تو مرحمت‌ نفرمود تا یكی‌ از این‌ كارها را برای‌ تو بعمل‌ آورد. بلكه‌ در روز ولادتت‌ جان‌ تو را خوار شمرده‌، تو را بر روی‌ صحرا انداختند.6و من‌ از نزد تو گذر نمودم‌ و تو را در خونت‌ غلطان‌ دیدم‌. پس‌ تو را گفتم‌: ای‌ كه‌ به‌ خونت‌ آلوده‌ هستی‌ زنده‌ شو! بلی‌ گفتم‌: ای‌ كه‌ به‌ خونت‌ آلوده‌ هستی‌، زنده‌ شو!7و تو را مثل‌ نباتاتِ صحرا بسیار افزودم‌ تا نمّو كرده‌، بزرگ‌ شدی‌ و به‌ زیبایی‌ كامل‌ رسیدی‌. پستانهایت‌ برخاسته‌ و مویهایت‌ بلند شد، لیكن‌ برهنه‌ و عریان‌ بودی‌.8«و چون‌ از تو گذر كردم‌ برتو نگریستم‌ و اینك‌ زمان‌ تو زمان‌ محبّت‌ بود. پس‌ دامن‌ خود را بر تو پهن‌ كرده‌، عریانی‌ تو را مستور ساختم‌ وخداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ با تو قسم‌ خوردم‌ و با تو عهد بستم‌ و از آن‌ من‌ شدی‌.9و تو را به‌ آب‌ غسل‌ داده‌، تو را از خونت‌ طاهر ساختم‌ و تو را به‌ روغن‌ تدهین‌ كردم‌.10و تو را به‌ لباس‌ قلاّبدوزی‌ ملبّس‌ ساختم‌ و نعلین‌ پوست‌ خز به‌ پایت‌ كردم‌ و تو را به‌ كتان‌ نازك‌ آراسته‌ و به‌ ابریشم‌ پیراسته‌ ساختم‌.11و تو را به‌ زیورها زینت‌ داده‌، دستبندها بر دستت‌ و گردن‌بندی‌ بر گردنت‌ نهادم‌.12و حلقه‌ای‌ در بینی‌ و گوشواره‌ها در گوشهایت‌ و تاج‌ جمالی‌ بر سرت‌ نهادم‌.13پس‌ با طلا و نقره‌ آرایش‌ یافتی‌ و لباست‌ از كتان‌ نازك‌ و ابریشم‌ قلاّبدوزی‌ بود و آرد مَیده‌ و عسل‌ و روغن‌ خوردی‌ و بی‌نهایت‌ جمیل‌ شده‌، به‌ درجه‌ ملوكانه‌ ممتاز گشتی‌.14و آوازه‌ تو به‌ سبب‌ زیباییت‌ در میان‌ امّت‌ها شایع‌ شد. زیرا خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ آن‌ زیبایی‌ از جمال‌ من‌ كه‌ بر تو نهاده‌ بودم‌ كامل‌ شد.15«امّا بر زیبایی‌ خود توكّل‌ نمودی‌ و به‌ سبب‌ آوازه‌ خویش‌ زناكار گردیدی‌ و زنای‌ خویش‌ را بر هر رهگذری‌ ریختی‌ و از آن‌ او شد.16و از لباسهای‌ خود گرفتی‌ و مكان‌های‌ بلند رنگارنگ‌ برای‌ خود ساخته‌، بر آنها زنا نمودی‌ كه‌ مثل‌ این‌ كارها واقع‌ نشده‌ و نخواهد شد.17و زیورهای‌ زینت‌ خود را از طلا و نقره‌، من‌ كه‌ به‌ تو داده‌ بودم‌، گرفته‌، تمثالهای‌ مردان‌ را ساخته‌ با آنها زنا نمودی‌.18و لباس‌ قلاّبدوزی‌ خود را گرفته‌، به‌ آنها پوشانیدی‌ و روغن‌ و بخور مرا پیش‌ آنها گذاشتی‌.19و نان‌ مرا كه‌ به‌ تو داده‌ بودم‌ و آرد مَیده‌ و روغن‌ و عسل‌ را كه‌ رزق‌ تو ساخته‌ بودم‌، پیش‌ آنها برای‌ هدیه‌ خوشبویی‌ نهادی‌ و چنین‌ شد. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است‌.20و پسران‌ و دخترانت‌ را كه‌ برای‌ من‌ زاییده‌ بودی‌ گرفته‌، ایشان‌را به‌ جهت‌ خوراك‌ آنها ذبح‌ نمودی‌. آیا زنا كاری‌ تو كم‌ بود21كه‌ پسران‌ مرا نیز كشتی‌ و ایشان‌ را تسلیم‌ نمودی‌ كه‌ برای‌ آنها از آتش‌ گذرانیده‌ شوند؟22و در تمامی‌ رجاسات‌ و زنای‌ خود، ایام‌ جوانی‌ خود را حینی‌ كه‌ عریان‌ و برهنه‌ بودی‌ و در خون‌ خود می‌غلطیدی‌ بیاد نیاوردی‌.»23و خداوند یهوه‌ می‌گوید: «وای‌ بر تو! وای‌ بر تو! زیرا بعد از تمامی‌ شرارت‌ خود،24خراباتها برای‌ خود بنا نمودی‌ و عمارات‌ بلند در هر كوچه‌ برای‌ خود ساختی‌.25بسر هر راه‌ عمارتهای‌ بلند خود را بنا نموده‌، زیبایی‌ خود را مكروه‌ ساختی‌ و برای‌ هر راهگذری‌ پایهای‌ خویش‌ را گشوده‌، زناكاریهای‌ خود را افزودی‌.26و با همسایگان‌ خود پسران‌ مصر كه‌ بزرگ‌ گوشت‌ می‌باشند، زنا نمودی‌ و زناكاری‌ خود را افزوده‌، خشم‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردی‌.27لهذا اینك‌ من‌ دست‌ خود را بر تو دراز كرده‌، وظیفه‌ تو را قطع‌ نمودم‌ و تو را به‌ آرزوی‌ دشمنانت‌ یعنی‌ دختران‌ فلسطینیان‌ كه‌ از رفتار قبیح‌ تو خجل‌ بودند، تسلیم‌ نمودم‌.28و چونكه‌ سیر نشدی‌، با بنی‌ آشور نیز زنا نمودی‌ و با ایشان‌ نیز زنا نموده‌، سیر نگشتی‌.29و زناكاریهای‌ خود را از زمین‌ كنعان‌ تا زمین‌ كلدانیان‌ زیاد نمودی‌ و از این‌ هم‌ سیر نشدی‌.»30خداوند یهوه‌ می‌گوید: «دل‌ تو چه‌ قدر ضعیف‌ است‌ كه‌ تمامی‌ این‌ اعمال‌ را كه‌ كارِ زنِ زانیه‌ سلیطه‌ می‌باشد، بعمل‌ آوردی‌.31كه‌ بسر هر راه‌ خرابات‌ خود را بنا نمودی‌ و در هر كوچه‌ عمارات‌ بلند خود را ساختی‌ و مثل‌ فاحشه‌های‌ دیگر نبودی‌ چونكه‌ اجرت‌ را خوار شمردی‌.32ای‌ زن‌ زانیه‌ كه‌ غریبان‌ را به‌ جای‌ شوهر خود می‌گیری‌!33به‌ جمیع‌ فاحشه‌ها اجرت‌ می‌دهند.امّا تو به‌ تمامی‌ عاشقانت‌ اجرت‌ می‌دهی‌ و ایشان‌ را اجیر می‌سازی‌ كه‌ از هر طرف‌ به‌ جهت‌ زناكاریهایت‌ نزد تو بیایند.34و عادت‌ تو در زناكاری‌ات‌ برعكس‌ سایر زنان‌ است‌. چونكه‌ كسی‌ به‌ جهت‌ زناكاری‌ از عقب‌ تو نمی‌آید و تو اجرت‌ می‌دهی‌ و كسی‌ به‌ تو اجرت‌ نمی‌دهد. پس‌ عادت‌ تو بر عكس‌ دیگران‌ است‌.35«بنابراین‌ ای‌ زانیه‌! كلام‌ خداوند را بشنو!36خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ نقد تو ریخته‌ شد و عریانی‌ تو از زناكاری‌ات‌ با عاشقانت‌ و با همه‌ بتهای‌ رجاساتت‌ و از خون‌ پسرانت‌ كه‌ به‌ آنها دادی‌ مكشوف‌ گردید،37لهذا هان‌ من‌ جمیع‌ عاشقانت‌ را كه‌ به‌ ایشان‌ مُلتَذّ بودی‌ و همه‌ آنانی‌ را كه‌ دوست‌ داشتی‌، با همه‌ كسانی‌ كه‌ از ایشان‌ نفرت‌ داشتی‌ جمع‌ خواهم‌ نمود. و ایشان‌ را از هر طرف‌ نزد تو فراهم‌ آورده‌، برهنگی‌ تو را به‌ ایشان‌ مكشوف‌ خواهم‌ ساخت‌، تا تمامی‌ عریانیت‌ را ببینند.38و بر تو فتوای‌ زنانی‌ را كه‌ زنا می‌كنند و خونریز می‌باشند، خواهم‌ داد. و خون‌ غضب‌ و غیرت‌ را بر تو وارد خواهم‌ آورد.39و تو را به‌ دست‌ ایشان‌ تسلیم‌ نموده‌، خراباتهای‌ تو را خراب‌ و عمارات‌ بلند تو را منهدم‌ خواهند ساخت‌. و لباست‌ را از تو خواهند كند و زیورهای‌ قشنگ‌ تو را خواهند گرفت‌ و تو را عریان‌ و برهنه‌ خواهند گذاشت.40و گروهی‌ بر تو آورده‌، تو را به‌ سنگها سنگسار خواهند كرد و به‌ شمشیرهای‌ خود تو را پاره‌پاره‌ خواهند نمود.41و خانه‌های‌ تو را به‌ آتش‌ سوزانیده‌، در نظر زنان‌ بسیار بر تو عقوبت‌ خواهند رسانید. پس‌ من‌ تو را از زنا كاری‌ بازخواهم‌ داشت‌ و بار دیگر اجرت‌ نخواهی‌ داد.42و حدّت‌ خشم‌ خود را بر تو فرو خواهم‌ نشانید و غیرت‌ من‌ از تو خواهد برگشت‌ و آرام‌ گرفته‌، باردیگر غضب‌ نخواهم‌ نمود.43چونكه‌ ایام‌ جوانی‌ خود را به‌ یاد نیاورده‌، مرا به‌ همه‌ این‌ كارها رنجانیدی‌، از این‌ جهت‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ اینك‌ نیز رفتار تو را بر سرت‌ وارد خواهم‌ آورد و علاوه‌ بر تمامی‌ رجاساتت‌ دیگر این‌ عمل‌ قبیح‌ را مرتكب‌ نخواهی‌ شد.44«اینك‌ هر كه‌ مَثَل‌ می‌آورد این‌ مَثَل‌ را بر تو آورده‌، خواهد گفت‌ كه‌ مَثَل‌ مادر، مَثَل‌ دخترش‌ می‌باشد.45تو دختر مادر خود هستی‌ كه‌ از شوهر و پسران‌ خود نفرت‌ می‌داشت‌. و خواهر خواهران‌ خود هستی‌ كه‌ از شوهران‌ و پسران‌ خویش‌ نفرت‌ می‌دارند. مادر شما حِتّی‌ بود و پدر شما اَموری.46و خواهر بزرگ‌ تو سامره‌ است‌ كه‌ با دختران‌ خود بطرف‌ چپ‌ تو ساكن‌ می‌باشد. و خواهر كوچك‌ تو سدوم‌ است‌ كه‌ با دختران‌ خود بطرف‌ راست‌ تو ساكن‌ می‌باشد.47امّا تو در طریق‌های‌ ایشان‌ سلوك‌ نكردی‌ و مثل‌ رجاسات‌ ایشان‌ عمل‌ ننمودی‌. بلكه‌ گویا این‌ سهل‌ بود كه‌ تو در همه‌ رفتار خود از ایشان‌ زیاده‌ فاسد شدی‌.»48پس‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: «به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ خواهر تو سدوم‌ و دخترانش‌ موافق‌ اعمال‌ تو و دخترانت‌ عمل‌ ننمودند.49اینك‌ گناه‌ خواهرت‌ سَدُوم‌ این‌ بود كه‌ تكبّر و فراوانی‌ نان‌ و سعادتمندی‌ رفاهیت‌ برای‌ او و دخترانش‌ بود و فقیران‌ و مسكینان‌ را دستگیری‌ ننمودند،50و مغرور شده‌، در حضور من‌ مرتكب‌ رجاسات‌ گردیدند. لهذا چنانكه‌ صلاح‌ دیدم‌ ایشان‌ را از میان‌ برداشتم‌.51و سامره‌ نصف‌ گناهانت‌ را مرتكب‌ نشد، بلكه‌ تو رجاسات‌ خود را از آنها زیاده‌ نمودی‌ و خواهران‌ خود را به‌ تمامی‌ رجاسات‌ خویش‌ كه‌ بعمل‌ آوردی‌ مبرّی‌ ساختی‌.52پس‌ تو نیز كه‌ بر خواهران‌ خود حكم‌ دادی‌ خجالت‌ خود را متحمّل‌ بشو. زیرا به‌ گناهانت‌ كه‌ در آنها بیشتر از ایشان‌ رجاسات‌ نمودی‌ ایشان‌ از تو عادل‌تر گردیدند. لهذا تو نیز خجل‌ شو و رسوایی‌ خود را متحمّل‌ باش‌ چونكه‌ خواهران‌ خود را مبرّی‌ ساختی‌.53و من‌ اسیری‌ ایشان‌ یعنی‌ اسیری‌ سَدُوم‌ و دخترانش‌ و اسیری‌ سامره‌ و دخترانش‌ و اسیری‌ اسیران‌ تو را در میان‌ ایشان‌ خواهم‌ برگردانید.54تا خجالت‌ خود را متحمّل‌ شده‌، از هر چه‌ كرده‌ای‌ شرمنده‌ شوی‌ چونكه‌ ایشان‌ را تسلّی‌ داده‌ای‌.55و خواهرانت‌ یعنی‌ سدّوم‌ و دخترانش‌ به‌ حالت‌ نخستین‌ خود خواهند برگشت‌. و سامره‌ و دخترانش‌ به‌ حالت‌ نخستین‌ خود خواهند برگشت‌. و تو و دخترانت‌ به‌ حالت‌ نخستین‌ خود خواهید برگشت‌.56امّا خواهر تو سدوم‌ در روز تكبّر تو به‌ زبانت‌ آورده‌ نشد.57قبل‌ از آنكه‌ شرارت‌ تو مكشوف‌ بشود. مثل‌ آن‌ زمانی‌ كه‌ دختران‌ اَرام‌ مذمت‌ می‌كردند و جمیع‌ مجاورانش‌ یعنی‌ دختران‌ فلسطینیان‌ كه‌ تو را از هر طرف‌ خوار می‌شمردند.»58پس‌ خداوند می‌فرماید كه‌ «تو قباحت‌ و رجاسات‌ خود را متحمّل‌ خواهی‌ شد.59زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: به‌ نهجی‌ كه‌ تو عمل‌ نمودی‌ من‌ با تو عمل‌ خواهم‌ نمود، زیرا كه‌ قَسَم‌ را خوار شمرده‌، عهد را شكستی‌.60لیكن‌ من‌ عهد خود را كه‌ در ایام‌ جوانی‌ات‌ با تو بستم‌ به‌ یاد خواهم‌ آورد و عهد جاودانی‌ با تو استوار خواهم‌ داشت‌.61و هنگامی‌ كه‌ خواهران‌ بزرگ‌ و كوچك‌ خود را پذیرفته‌ باشی‌، آنگاه‌ راههای‌ خود را به‌ یاد آورده‌، خجل‌ خواهی‌ شد. و من‌ ایشان‌ را به‌ جای‌ دختران‌ به‌ تو خواهم‌ داد، لیكن‌ نه‌ از عهد تو.62و من‌ عهد خود را با تو استوار خواهم‌ ساخت‌ و خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.63تا آنكه‌ به‌یاد آورده‌، خجل‌ شوی‌. و خداوند یهوه‌ می‌فرماید كه‌ چون‌ من‌ همه‌ كارهای‌ تو را آمرزیده‌ باشم‌، بار دیگر به‌ سبب‌ رسوایی‌ خویش‌ دهان‌ خود را نخواهی‌ گشود.»

Chapter 17

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌، معمّایی‌ بیاور و مَثَلی‌ دربارۀ خاندان‌ اسرائیل‌ بزن‌.3و بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: عقاب‌ بزرگ‌ كه‌ بالهای‌ سِتُرگ‌ و نَیهای‌ دراز پر از پرهای‌ رنگارنگ‌ دارد به‌ لبنان‌ آمد و سر سرو آزاد را گرفت‌.4و سر شاخه‌هایش‌ را كنَدِه‌، آن‌ را به‌ زمین‌ تجارت‌ آورده‌، در شهر سوداگران‌ گذاشت.5و از تخم‌ آن‌ زمین‌ گرفته‌، آن‌ را در زمین‌ باروری‌ نهاد و نزد آبهای‌ بسیار گذاشته‌، آن‌ را مثل‌ درخت‌ بید، غرس‌ نمود.6و آن‌ نمّو كرده‌، مَوِ وسیعِ كوتاه‌ قدّ گردید كه‌ شاخه‌هایش‌ بسوی‌ او مایل‌ شد و ریشه‌هایش‌ در زیر وی‌ می‌بود. پس‌ موی‌ شده‌ شاخه‌ها رویانید و نهالها آورد.7و عقاب‌ بزرگ‌ دیگری‌ با بالهای‌ سترگ‌ و پرهای‌ بسیار آمد و اینك‌ این‌ مو ریشه‌های‌ خود را بسوی‌ او برگردانید و شاخه‌های‌ خویش‌ را از كَرْته‌های‌ بستان‌ خود بطرف‌ او بیرون‌ كرد تا او وی‌ را سیراب‌ نماید.8در زمین‌ نیكو نزد آبهای‌ بسیار كاشته‌ شد تا شاخه‌ها رویانیده‌، میوه‌ بیاورد و مَو قشنگ‌ گردد.9بگو كه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: پس‌ آیا كامیاب‌ خواهد شد؟ آیا او ریشه‌هایش‌ را نخواهد كند و میوه‌اش‌ را نخواهد چید تا خشك‌ شود؟ تمامی‌ برگهای‌ تازه‌اش‌ خشك‌ خواهد شد و بدون‌ قوّت‌عظیم‌ و خلق‌ بسیاری‌ از ریشه‌ها كنده‌ خواهد شد.10اینك‌ غرس‌ شده‌ است‌ امّا كامیاب‌ نخواهد شد. بلكه‌ چون‌ باد شرقی‌ بر آن‌ بوزد، بالّكل‌ خشك‌ خواهد شد و در بوستانی‌ كه‌ در آن‌ رویید پژمرده‌ خواهد گردید.»11و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:12«به‌ این‌ خاندان‌ متمرّد بگو كه‌ آیا معنی‌ این‌ چیزها را نمی‌دانید؟ بگو كه‌ اینك‌ پادشاه‌ بابل‌ به‌ اورشلیم‌ آمده‌، پادشاه‌ و سرورانش‌ را گرفت‌ و ایشان‌ را نزد خود به‌ بابل‌ برد.13و از ذریه‌ ملوك‌ گرفته‌، با او عهد بست‌ و او را قسم‌ داد و زورآوران‌ زمین‌ را بُرد.14تا آنكه‌ مملكت‌ پست‌ شده‌، سربلند نكند امّا عهد او را نگاه‌ داشته‌، استوار بماند.15و لیكن‌ او از وی‌ عاصی‌ شده‌، ایلچیان‌ خود را به‌ مصر فرستاد تا اسبان‌ و خلق‌ بسیاری‌ به‌ او بدهند. آیا كسی‌ كه‌ این‌ كارها را كرده‌ باشد، كامیاب‌ شود یا رهایی‌ یابد؟ و یا كسی‌ كه‌ عهد را شكسته‌ است‌ خلاصی‌ خواهد یافت‌؟»16خداوند یهوه‌ می‌گوید: «به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ كه‌ البتّه‌ در مكان‌ آن‌ پادشاه‌ كه‌ او را به‌ پادشاهی‌ نصب‌ كرد و او قَسَم‌ وی‌ را خوار شمرده‌، عهد او را شكست‌ یعنی‌ نزد وی‌ در میان‌ بابل‌ خواهد مرد.17و چون‌ سنگرها بر پا سازند و برجها بنا نمایند تا جانهای‌ بسیاری‌ را منقطع‌ سازند، آنگاه‌ فرعون‌ با لشكر عظیم‌ و گروه‌ كثیر او را در جنگ‌ اعانت‌ نخواهد كرد.18چونكه‌ قَسم‌ را خوار شمرده‌، عهد را شكست‌ و بعد از آنكه‌ دست‌ خود را داده‌ بود، همه‌این‌ كارها را بعمل‌ آورد، پس‌ رهایی‌ نخواهی‌ یافت‌.»19بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «به‌ حیات‌ خودم‌قسم‌ كه‌ سوگند مرا كه‌ او خوار شمرده‌ و عهد مرا كه‌ شكسته‌ است‌ البتّه‌ آنها را بر سر او وارد خواهم‌ آورد.20و دام‌ خود را بر او خواهم‌ گسترانید و او در كمند من‌ گرفتار خواهد شد و او را به‌ بابل‌ آورده‌، در آنجا بر وی‌ درباره‌ خیانتی‌ كه‌ به‌ من‌ ورزیده‌ است‌ محاكمه‌ خواهم‌ نمود.21و تمامی‌ فراریانش‌ با جمیع‌ افواجش‌ از شمشیر خواهند افتاد و بقیه‌ ایشان‌ بسوی‌ هر باد پراكنده‌ خواهند شد و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ كه‌ یهوه‌ می‌باشم‌ این‌ را گفته‌ام‌.»22خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «من‌ سرِ بلند سرو آزاد را گرفته‌، آن‌ را خواهم‌ كاشت‌ و از سر اغصانش‌ شاخه‌ تازه‌ كنده‌، آن‌ را بر كوه‌ بلند و رفیع‌ غرس‌ خواهم‌ نمود.23آن‌ را بر كوه‌ بلند اسرائیل‌ خواهم‌ كاشت‌ و آن‌ شاخه‌ها رویانیده‌، میوه‌ خواهد آورد. و سرو آزاد قشنگ‌ خواهد شد كه‌ هر قِسم‌ مرغان‌ بالدار زیر آن‌ ساكن‌ شده‌، در سایه‌ شاخه‌هایش‌ آشیانه‌ خواهند گرفت‌.24و تمامی‌ در ختان‌ صحرا خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ درخت‌ بلند را پست‌ می‌كنم‌ و درخت‌ پست‌ را بلند می‌سازم‌ و درخت‌ سبز را خشك‌ و درخت‌ خشك‌ را بارور می‌سازم‌. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ این‌ را گفته‌ام‌ و بجا خواهم‌ آورد.»

Chapter 18

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«شما چه‌ كار دارید كه‌ این‌ مَثَل‌ را درباره‌ زمین‌ اسرائیل‌ می‌زنید و می‌گویید: پدران‌ انگور ترش‌ خوردند و دندانهای‌ پسران‌ كند گردید.»3خداوند یهوه‌ می‌گوید: «به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ كه‌ بعد از این‌ این‌ مثل‌ را در اسرائیل‌ نخواهید آورد.4اینك‌ همه‌ جانها از آن‌ منند چنانكه‌ جان‌ پدر است‌، همچنین‌ جان‌ پسر نیز، هردو آنها از آن‌ من‌ می‌باشند. هر كسی‌ كه‌ گناه‌ ورزد او خواهد مرد.5و اگر كسی‌ عادل‌ باشد و انصاف‌ و عدالت‌ را بعمل‌ آورد،6و بر كوهها نخورد و چشمان‌ خود را بسوی‌ بتهای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ برنیفرازد و زن‌ همسایه‌ خود را بی‌عصمت‌ نكند و به‌ زن‌ حایض‌ نزدیكی‌ ننماید،7و بر كسی‌ ظلم‌ نكند و گرو قرضدار را به‌ او ردّ نماید و مال‌ كسی‌ را به‌ غصب‌ نبرد، بلكه‌ نان‌ خود را به‌ گرسنگان‌ بدهد و برهنگان‌ را به‌ جامه‌ بپوشاند،8و نقد را به‌ سود ندهد و ربح‌ نگیرد، بلكه‌ دست‌ خود را از ستم‌ برداشته‌، انصاف‌ حقیقی‌ را در میان‌ مردمان‌ اجرا دارد،9و به‌ فرایض‌ من‌ سلوك‌ نموده‌ و احكام‌ مرا نگاه‌ داشته‌، به‌ راستی‌ عمل‌ نماید، خداوند یهوه‌ می‌فرماید كه‌ آن‌ شخص‌ عادل‌ است‌ و البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند.10«امّا اگر او پسری‌ ستم‌پیشه‌ و خونریز تولید نماید كه‌ یكی‌ از این‌ كارها را بعمل‌ آورد،11و هیچكدام‌ از آن‌ اعمال‌ نیكو را بعمل‌ نیاورد بلكه‌ بر كوهها نیز بخورد و زن‌ همسایه‌ خود را بی‌عصمت‌ سازد،12و بر فقیران‌ و مسكینان‌ ظلم‌ نموده‌، مال‌ مردم‌ را به‌ غصب‌ ببرد و گِروْ را پس‌ ندهد، بلكه‌ چشمان‌ خود را بسوی‌ بتها برافراشته‌، مرتكب‌ رجاسات‌ بشود،13و نقد را به‌ سود داده‌، ربح‌ گیرد، آیا او زنده‌ خواهد ماند ؟ البتّه‌ او زنده‌ نخواهد ماند و به‌ سبب‌ همه‌ رجاساتی‌ كه‌ بجا آورده‌ است‌ خواهد مرد و خونش‌ بر سرش‌خواهد بود.14«و اگر پسری‌ تولید نماید كه‌ تمامی‌ گناهان‌ را كه‌ پدرش‌ بجا می‌آورد دیده‌، بترسد و مثل‌ آنها عمل‌ ننماید،15و بر كوهها نخورد و چشمان‌ خود را بسوی‌ بتهای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ برنیفرازد و زن‌ همسایه‌ خویش‌ را بی‌عصمت‌ نكند،16و بر كسی‌ ظلم‌ نكند و گرو نگیرد و مال‌ احدی‌ را به‌ غصب‌ نبرد بلكه‌ نان‌ خود را به‌ گرسنگان‌ دهد و برهنگان‌ را به‌ جامه‌ پوشاند،17و دست‌ خود را از فقیران‌ برداشته‌، سود و ربح‌ نگیرد و احكام‌ مرا بجا آورده‌، به‌ فرایض‌ من‌ سلوك‌ نماید، او به‌ سبب‌ گناه‌ پدرش‌ نخواهد مرد، بلكه‌ البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند.18و امّا پدرش‌ چونكه‌ با برادران‌ خود به‌ شدّت‌ ظلم‌ نموده‌، مال‌ ایشان‌ را غصب‌ نمود و اعمال‌ شنیع‌ را در میان‌ قوم‌ خود بعمل‌ آورد او البتّه‌ به‌ سبب‌ گناهانش‌ خواهد مرد.19«لیكن‌ شما می‌گویید چرا چنین‌ است‌؟ آیا پسر متحمّل‌ گناه‌ پدرش‌ نمی‌باشد؟ اگر پسر انصاف‌ و عدالت‌ را بجا آورده‌، تمامی‌ فرایض‌ مرا نگاه‌ دارد و به‌ آنها عمل‌ نماید، او البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند.20هر كه‌ گناه‌ كند او خواهد مرد. پسر متحمّل‌ گناه‌ پدرش‌ نخواهد بود و پدر متحمّل‌ گناه‌ پسرش‌ نخواهد بود. عدالت‌ مرد عادل‌ بر خودش‌ خواهد بود و شرارت‌ مرد شریر بر خودش‌ خواهد بود.21«و اگر مرد شریر از همه‌ گناهانی‌ كه‌ ورزیده‌ باشد بازگشت‌ نماید و جمیع‌ فرایض‌ مرا نگاه‌ داشته‌، انصاف‌ و عدالت‌ را بجا آورد او البتّه‌ زنده‌ مانده‌ نخواهد مرد.22تمامی‌ تقصیرهایی‌ كه‌ كرده‌ باشد به‌ ضدّ او به‌ یاد آورده‌ نخواهد شد بلكه‌ درعدالتی‌ كه‌ كرده‌ باشد زنده‌ خواهد ماند.»23خداوند یهوه‌ می‌فرماید: «آیا من‌ از مردن‌ مرد شریر مسرور می‌باشم‌؟ نی‌ بلكه‌ از اینكه‌ از رفتار خود بازگشت‌ نموده‌، زنده‌ ماند.24و اگر مرد عادل‌ از عدالتش‌ برگردد و ظلم‌ نموده‌، موافق‌ همه‌ رجاساتی‌ كه‌ شریران‌ می‌كنند عمل‌ نماید آیا او زنده‌ خواهد ماند؟ نی‌ بلكه‌ تمامی‌ عدالت‌ او كه‌ كرده‌ است‌ به‌ یاد آورده‌ نخواهد شد و در خیانتی‌ كه‌ نموده‌ و در گناهی‌ كه‌ ورزیده‌ است‌ خواهد مرد.25«امّا شما می‌گویید كه‌ طریق‌ خداوند موزون‌ نیست‌. پس‌ حال‌ ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بشنوید: آیا طریق‌ من‌ غیر موزون‌ است‌ و آیا طریق‌ شما غیر موزون‌ نیست‌؟26چونكه‌ مرد عادل‌ از عدالتش‌ برگردد و ظلم‌ كند در آن‌ خواهد مرد. به‌ سبب‌ ظلمی‌ كه‌ كرده‌ است‌ خواهد مرد.27و چون‌ مرد شریر را از شرارتی‌ كه‌ كرده‌ است‌ بازگشت‌ نماید و انصاف‌ و عدالت‌ را بجا آورد، جان‌ خود را زنده‌ نگاه‌ خواهد داشت‌.28چونكه‌ تعقّل‌ نموده‌، از تمامی‌ تقصیرهایی‌ كه‌ كرده‌ بود بازگشت‌ كرد البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند و نخواهد مرد.29لیكن‌ شما ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ می‌گویید كه‌ طریق‌ خداوند موزون‌ نیست‌. ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ آیا طریق‌ من‌ غیر موزون‌ است‌ و آیا طریق‌ شما غیر موزون‌ نیست‌؟»30بنابراین‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: «ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ من‌ بر هریك‌ از شما موافق‌ رفتارش‌ داوری‌ خواهم‌ نمود. پس‌ توبه‌ كنید و از همه‌ تقصیرهای‌ خود بازگشت‌ نمایید تا گناه‌ موجب‌ هلاكت‌ شما نشود.31تمامی‌ تقصیرهای‌ خویش‌ را كه‌ مرتكب‌ آنهاشده‌اید از خود دور اندازید و دل‌ تازه‌ و روح‌ تازه‌ای‌ برای‌ خود ایجاد كنید. زیرا كه‌ ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ برای‌ چه‌ بمیرید؟32زیرا خداوند یهوه‌ می‌گوید: من‌ از مرگ‌ آنكس‌ كه‌ می‌میرد مسرور نمی‌باشم‌. پس‌ بازگشت‌ نموده‌، زنده‌ مانید.»

Chapter 19

1«پس‌ تو این‌ مرثیه‌ را برای‌ سروران‌اسرائیل‌ بخوان‌2و بگو: مادر تو چه‌ بود. او در میان‌ شیران‌ شیر ماده‌ می‌خوابید و بچه‌های‌ خود را در میان‌ شیران‌ ژیان‌ می‌پرورد.3و یكی‌ از بچه‌های‌ خود را تربیت‌ نمود كه‌ شیر ژیان‌ گردید و به‌ دریدن‌ شكار آموخته‌ شد و مردمان‌ را خورد.4و چون‌ امّت‌ها خبر او را شنیدند، در حفره‌ ایشان‌ گرفتار گردید و او را در غُلها به‌ زمین‌ مصر بردند.5و چون‌ مادرش‌ دید كه‌ بعد از انتظار كشیدن‌ امیدش‌ بریده‌ شد، پس‌ از بچه‌هایش‌ دیگری‌ را گرفته‌، او را شیری‌ ژیان‌ ساخت.6و او در میان‌ شیران‌ گردش‌ كرده‌، شیر ژیان‌ گردید و به‌ دریدن‌ شكار آموخته‌ شده‌، مردمان‌ را خورد.7و قصرهای‌ ایشان‌ را ویران‌ و شهرهای‌ ایشان‌ را خراب‌ نمود و زمین‌ و هرچه‌ در آن‌ بود از آواز غرّش‌ او تهی‌ گردید.8و امّت‌ها از كشورها از هر طرف‌ بر او هجوم‌ آورده‌، دام‌ خود را بر او گسترانیدند كه‌ به‌ حفره‌ ایشان‌ گرفتار شد.9و او را در غُلْها كشیده‌، در قفس‌ گذاشتند و نزد پادشاه‌ بابل‌ بردند واو را در قلعه‌ای‌ نهادند تا آواز او دیگر بر كوههای‌ اسرائیل‌ مسموع‌ نشود.10«مادر تو مثل‌ درخت‌ مَوْ مانند خودت‌ نزد آبها غرس‌ شده‌، به‌ سبب‌ آبهای‌ بسیار میوه‌ آوردوشاخه‌ بسیار داشت‌.11و شاخه‌های‌ قوّی‌ برای‌ عصاهای‌ سلاطین‌ داشت‌. و قدّ آن‌ در میان‌ شاخه‌های‌ پر برگ‌ به‌ حدّی‌ بلند شد كه‌ از كثرت‌ اغصانش‌ ارتفاعش‌ نمایان‌ گردید.12امّا به‌ غضب‌ كنده‌ و به‌ زمین‌ انداخته‌ شد. و باد شرقی‌ میوه‌اش‌ را خشك‌ ساخت‌ و شاخه‌های‌ قویاش‌ شكسته‌ و خشك‌ گردیده‌، آتش‌ آنها را سوزانید.13و الا´ن‌ در بیابان‌ در زمین‌ خشك‌ و تشنه‌ مغروس‌ است‌.14و آتش‌ از عصاهای‌ شاخه‌هایش‌ بیرون‌ آمده‌، میوه‌اش‌ را سوزانید. به‌ نوعی‌ كه‌ یك‌ شاخه‌ قوّی‌ برای‌ عصای‌ سلاطین‌ نمانده‌ است‌. این‌ مرثیه‌ است‌ و مرثیه‌ خواهد بود.»

Chapter 20

1و در روز دهم‌ ماه‌ پنجم‌ از سال‌ هفتم‌بعضی‌ از مشایخ‌ اسرائیل‌ به‌ جهت‌ طلبیدن‌ خداوند آمدند و پیش‌ من‌ نشستند.2آنگاه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:3«ای‌ پسر انسان‌ مشایخ‌ اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: آیا شما برای‌ طلبیدن‌ من‌ آمدید؟ خداوند یهوه‌ می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ كه‌ از شما طلبیده‌ نخواهم‌ شد.4ای‌ پسر انسان‌ آیا بر ایشان‌ حكم‌ خواهی‌ كرد؟ آیا بر ایشان‌ حكم‌ خواهی‌ كرد؟ پس‌ رجاسات‌ پدران‌ ایشان‌ را بدیشان‌ بفهمان‌.5و به‌ ایشان‌ بگو، خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: در روزی‌ كه‌ اسرائیل‌ را برگزیدم‌ و دست‌ خود را برای‌ ذریت‌ خاندان‌ یعقوب‌ برافراشتم‌ و خود را به‌ ایشان‌ در زمین‌ مصر معروف‌ ساختم‌ و دست‌ خود را برای‌ ایشان‌ برافراشته‌، گفتم‌: من‌ یهوه‌ خدای‌شما هستم‌،6در همان‌ روز دست‌ خود را برای‌ ایشان‌ برافراشتم‌ كه‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر به‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ بازدید كرده‌ بودم‌ بیرون‌ آورم‌. زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌ و فخر همه‌ زمینها می‌باشد.7و به‌ ایشان‌ گفتم‌: هر كس‌ از شما رجاسات‌ چشمان‌ خود را دور كند و خویشتن‌ را به‌ بتهای‌ مصر نجس‌ نسازد، زیرا كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.8امّا ایشان‌ از من‌ عاصی‌ شده‌، نخواستند كه‌ به‌ من‌ گوش‌ گیرند. و هر كس‌ از ایشان‌ رجاسات‌ چشمان‌ خود را دور نكرد و بتهای‌ مصر را ترك‌ ننمود. آنگاه‌ گفتم‌ كه‌ خشم‌ خود را بر ایشان‌ خواهم‌ ریخت‌ و غضب‌ خویش‌ را در میان‌ زمین‌ مصر بر ایشان‌ به‌ اتمام‌ خواهم‌ رسانید.9لیكن‌ محض‌ خاطر اسم‌ خود عمل‌ نمودم‌ تا آن‌ در نظر امّت‌هایی‌ كه‌ ایشان‌ در میان‌ آنها بودند و در نظر آنها خود را به‌ بیرون‌ آوردن‌ ایشان‌ از زمین‌ مصر، به‌ ایشان‌ شناسانیدم‌، بی‌حرمت‌ نشود.10پس‌ ایشان‌ را از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌، به‌ بیابان‌ رسانیدم‌.11و فرایض‌ خویش‌ را به‌ ایشان‌ دادم‌ و احكام‌ خود را كه‌ هر كه‌ به‌ آنها عمل‌ نماید به‌ آنها زنده‌ خواهد ماند، به‌ ایشان‌ تعلیم‌ دادم‌.12و نیز سَبَّت‌های‌ خود را به‌ ایشان‌ عطا فرمودم‌ تا علامتی‌ در میان‌ من‌ و ایشان‌ بشود و بدانند كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ ایشان‌ را تقدیس‌ می‌نمایم‌.13«لیكن‌ خاندان‌ اسرائیل‌ در بیابان‌ از من‌ عاصی‌ شده‌، در فرایض‌ من‌ سلوك‌ ننمودند. و احكام‌ مرا كه‌ هر كه‌ به‌ آنها عمل‌ نماید از آنها زنده‌ ماند، خوار شمردند و سَبَّت‌هایم‌ را بسیار بی‌حرمت‌ نمودند. آنگاه‌ گفتم‌ كه‌ خشم‌ خود را برایشان‌ ریخته‌، ایشان‌ را در بیابان‌ هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.14لیكن‌ محض‌ خاطر اسم‌ خود عمل‌ نمودم‌ تا آن‌ به‌ نظر امّت‌هایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ حضور آنها بیرون‌ آوردم‌ بی‌حرمت‌ نشود.15و من‌ نیز دست‌ خود را برای‌ ایشان‌ در بیابان‌ برافراشتم‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ داده‌ بودم‌، داخل‌ نسازم‌، زمینی‌ كه‌ به‌ شیر و شهد جاری‌ است‌ و فخر تمامی‌ زمینها می‌باشد.16زیرا كه‌ احكام‌ مرا خوار شمردند وبه‌ فرایضم‌ سلوك‌ ننمودند و سَبَّت‌های‌ مرا بی‌حرمت‌ ساختند، چونكه‌ دل‌ ایشان‌ به‌ بتهای‌ خود مایل‌ می‌بود.17لیكن‌ خشم‌ من‌ بر ایشان‌ رقّت‌ نموده‌، ایشان‌ را هلاك‌ نساختم‌ و ایشان‌ را در بیابان‌، نابود ننمودم‌.18و به‌ پسران‌ ایشان‌ در بیابان‌ گفتم‌: به‌ فرایض‌ پدران‌ خود سلوك‌ منمایید و احكام‌ ایشان‌ را نگاه‌ مدارید و خویشتن‌ را به‌ بتهای‌ ایشان‌ نجس‌ مسازید.19من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌. پس‌ به‌ فرایض‌ من‌ سلوك‌ نمایید و احكام‌ مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورید.20و سَبَّت‌های‌ مرا تقدیس‌ نمایید تا در میان‌ من‌ و شما علامتی‌ باشد و بدانید كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌.21«لیكن‌ پسران‌ از من‌ عاصی‌ شده‌، به‌ فرایض‌ من‌ سلوك‌ ننمودند و احكام‌ مرا كه‌ هر كه‌ آنها را بجا آورد از آنها زنده‌ خواهد ماند، نگاه‌ نداشتند و به‌ آنها عمل‌ ننمودند و سَبَّت‌های‌ مرا بی‌حرمت‌ ساختند. آنگاه‌ گفتم‌ كه‌ خشم‌ خود را بر ایشان‌ ریخته‌، غضب‌ خویش‌ را بر ایشان‌ در بیابان‌ به‌ اتمام‌ خواهم‌ رسانید.22لیكن‌ دست‌ خود را برگردانیده‌، محض‌ خاطر اسم‌ خود عمل‌ نمودم‌ تا آن‌ به‌ نظر امّت‌هایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ حضور آنهابیرون‌ آوردم‌ بی‌حرمت‌ نشود.23و من‌ نیز دست‌ خود را برای‌ ایشان‌ در بیابان‌ برافراشتم‌ كه‌ ایشان‌ را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ نمایم‌ و ایشان‌ را در كشورها متفرّق‌ سازم‌.24زیرا كه‌ احكام‌ مرا بجا نیاوردند و فرایض‌ مرا خوار شمردند و سَبَّت‌های‌ مرا بی‌حرمت‌ ساختند و چشمان‌ ایشان‌ بسوی‌ بتهای‌ پدران‌ ایشان‌ نگران‌ می‌بود.25بنابراین‌ من‌ نیز فرایضی‌ را كه‌ نیكو نبود و احكامی‌ را كه‌ از آنها زنده‌ نمانند به‌ ایشان‌ دادم‌.26و ایشان‌ را به‌ هدایای‌ ایشان‌ كه‌ هر كس‌ را كه‌ رَحِم‌ را می‌گشود از آتش‌ می‌گذرانیدند، نجس‌ ساختم‌ تا ایشان‌ را تباه‌ سازم‌ و بدانند كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.27«بنابراین‌ ای‌ پسر انسان‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: در این‌ دفعه‌ نیز پدران‌ شما خیانت‌ كرده‌، به‌ من‌ كفر ورزیدند.28زیرا كه‌ چون‌ ایشان‌ را به‌ زمینی‌ كه‌ دست‌ خود را برافراشته‌ بودم‌ كه‌ آن‌ را به‌ ایشان‌ بدهم‌ در آوردم‌، آنگاه‌ به‌ هر تلّ بلند و هر درخت‌ كَشَن‌ نظر انداختند و ذبایح‌ خود را در آنجا ذبح‌ نمودند و قربانی‌های‌ غضب‌انگیز خویش‌ را گذرانیدند. و در آنجا هدایای‌ خوشبوی‌ خود را آوردند و در آنجا هدایای‌ ریختنی‌ خود را ریختند.29و به‌ ایشان‌ گفتم‌: این‌ مكان‌ بلند كه‌ شما به‌ آن‌ می‌روید چیست‌؟ پس‌ اسم‌ آن‌ تا امروز بامَه‌ خوانده‌ می‌شود.30«بنابراین‌ به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: آیا شما به‌ رفتار پدران‌ خود خویشتن‌ را نجس‌ می‌سازید و رجاسات‌ایشان‌ را پیروی‌ نموده‌، زنا می‌كنید؟31و هدایای‌ خود را آورده‌، پسران‌ خویش‌ را از آتش‌ می‌گذرانید و خویشتن‌ را از تمامی‌ بتهای‌ خود تا امروز نجس‌ می‌سازید؟ پس‌ ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ آیا من‌ از شما طلبیده‌ بشوم‌؟ خداوند یهوه‌ می‌فرماید به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ كه‌ از شما طلبیده‌ نخواهم‌ شد.32و آنچه‌ به‌ خاطر شما خطور می‌كند، هرگز واقع‌ نخواهد شد كه‌ خیال‌ می‌كنید. مثل‌ امّت‌ها و مانند قبایل‌ كشورها گردیده‌، (بتهای‌) چوب‌ و سنگ‌ را عبادت‌ خواهید نمود.33زیرا خداوند یهوه‌ می‌فرماید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ هرآینه‌ با دست‌ قوّی‌ و بازوی‌ برافراشته‌ و خشم‌ ریخته‌ شده‌ بر شما سلطنت‌ خواهم‌ نمود.34و شما را از میان‌ امّت‌ها بیرون‌ آورده‌، به‌ دست‌ قوّی‌ و بازوی‌ برافراشته‌ و خشم‌ ریخته‌ شده‌ از زمینهایی‌ كه‌ در آنها پراكنده‌ شده‌اید جمع‌ خواهم‌ نمود.35و شما را به‌ بیابان‌ امّت‌ها در آورده‌، در آنجا بر شما روبرو داوری‌ خواهم‌ نمود.36و خداوند یهوه‌ می‌گوید: چنانكه‌ بر پدران‌ شما در بیابان‌ زمین‌ مصر داوری‌ نمودم‌، همچنین‌ بر شما داوری‌ خواهم‌ نمود.37و شما را زیر عصا گذرانیده‌، به‌ بند عهد درخواهم‌ آورد.38و آنانی‌ را كه‌ متمرّد شده‌ و از من‌ عاصی‌ گردیده‌اند، از میان‌ شما جدا خواهم‌ نمود و ایشان‌ را از زمین‌ غربت‌ ایشان‌ بیرون‌ خواهم‌ آورد. لیكن‌ به‌ زمین‌ اسرائیل‌ داخل‌ نخواهند شد و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»39امّا به‌ شما ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «همه‌ شما نزد بتهای‌ خود رفته‌، آنها را عبادت‌ كنید. لیكن‌ بعد از این‌ البتّه‌ مرا گوش‌ خواهید داد. و اسم‌ قدّوس‌ مرادیگر با هدایا و بتهای‌ خود بی‌عصمت‌ نخواهید ساخت‌.40زیرا خداوند یهوه‌ می‌فرماید: در كوه‌ مقدّس‌ من‌ بر كوه‌ بلند اسرائیل‌ تمام‌ خاندان‌ اسرائیل‌ جمیعاً در آنجا مرا عبادت‌ خواهند كرد و در آنجا از ایشان‌ راضی‌ شده‌، ذبایح‌ جنبانیدنی‌ شما و نوبرهای‌ هدایای‌ شما را با تمامی‌ موقوفات‌ شما خواهم‌ طلبید.41و چون‌ شما را از امّت‌ها بیرون‌ آورم‌ و شما را از زمینهایی‌ كه‌ در آنها پراكنده‌ شده‌اید جمع‌ نمایم‌، آنگاه‌ هدایای‌ خوشبوی‌ شما را از شما قبول‌ خواهم‌ كرد و به‌ نظر امّت‌ها در میان‌ شما تقدیس‌ كرده‌ خواهم‌ شد.42و چون‌ شما را به‌ زمین‌ اسرائیل‌ یعنی‌ به‌ زمینی‌ كه‌ درباره‌اش‌ دست‌ خود را برافراشتم‌ كه‌ آن‌ را به‌ پدران‌ شما بدهم‌ بیاورم‌، آنگاه‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.43و در آنجا طریق‌های‌ خود و تمامی‌ اعمال‌ خویش‌ را كه‌ خویشتن‌ را به‌ آنها نجس‌ ساخته‌اید، به‌ یاد خواهید آورد. و از همه‌ اعمال‌ قبیح‌ كه‌ كرده‌اید، خویشتن‌ را به‌ نظر خود مكروه‌ خواهید داشت.44و ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ خداوند یهوه‌ می‌فرماید: هنگامی‌ كه‌ با شما محض‌ خاطر اسم‌ خود و نه‌ به‌ سزای‌ رفتار قبیح‌ شما و نه‌ موافق‌ اعمال‌ فاسد شما عمل‌ نموده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»45و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:46«ای‌ پسر انسان‌ روی‌ خود را بسوی‌ جنوب‌ متوجّه‌ ساز و به‌ سمت‌ جنوب‌ تكلّم‌ نما و بر جنگل‌ صحرای‌ جنوب‌ نبوّت‌ كن‌.47و به‌ آن‌ جنگل‌ جنوب‌ بگو: كلام‌ خداوند را بشنو. خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ آتشی‌ در تو می‌افروزم‌ كه‌ هر درخت‌ سبز و هر درخت‌ خشك‌ را در تو خواهد سوزانید. و لهیب‌ ملتهب‌ آن‌ خاموش‌ نخواهد شد و همه‌ رویها از جنوب‌ تاشمال‌ از آن‌ سوخته‌ خواهد شد.48و تمامی‌ بشر خواهند فهمید كه‌ من‌ یهوه‌ آن‌ را افروخته‌ام‌ تا خاموشی‌ نپذیرد.»49و من‌ گفتم‌: «آه‌ ای‌ خداوند یهوه‌، ایشان‌ درباره‌ من‌ می‌گویند: آیا او مثلها نمی‌آورد؟»

Chapter 21

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ روی‌ خود را بسوی‌ اورشلیم‌ بدار و به‌ مكان‌های‌ بلند مقدّس‌ تكلّم‌ نما. و به‌ زمین‌ اسرائیل‌ نبوّت‌ كن‌3و به‌ زمین‌ اسرائیل‌ بگو: خداوند چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌ و شمشیر خود را از غلافش‌ كشیده‌، عادلان‌ و شریران‌ را از میان‌ تو منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.4و چونكه‌ عادلان‌ و شریران‌ را از میان‌ تو منقطع‌ می‌سازم‌، بنابراین‌ شمشیر من‌ بر تمامی‌ بشر از جنوب‌ تا شمال‌ از غلافش‌ بیرون‌ خواهد آمد.5و تمامی‌ بشر خواهند فهمید كه‌ من‌ یهوه‌ شمشیر خود را از غلافش‌ بیرون‌ كشیدم‌ تا باز به‌ آن‌ برنگردد.6پس‌ تو ای‌ پسر انسان‌ آه‌ بكش‌! با شكستگی‌ كمر و مرارت‌ سخت‌ به‌ نظر ایشان‌ آه‌ بكش‌.7و اگر به‌ تو گویند كه‌ چرا آه‌ می‌كشی‌؟ بگو: به‌ سبب‌ آوازه‌ای‌ كه‌ می‌آید. زیرا كه‌ همه‌ دلها گداخته‌ و تمامی‌ دستها سست‌ گردیده‌ و همه‌ جانها كاهیده‌ و جمیع‌ زانوها مثل‌ آب‌ بیتاب‌ خواهد شد. خداوند یهوه‌ می‌گوید: همانا آن‌ می‌آید و به‌ وقوع‌ خواهد پیوست‌.»8و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:9«ای‌ پسر انسان‌ نبوّت‌ كرده‌، بگو: خداوند چنین‌ می‌فرماید: بگو كه‌ شمشیرْ، شمشیرْ تیز شده‌ و نیز صیقلی‌ گردیده‌ است‌.10تیز شده‌ است‌ تا كشتار نماید و صیقلی‌ گردیده‌ تا برّاق‌ شود. پس‌ آیا ماشادی‌ نماییم‌؟ عصای‌ پسر من‌ همه‌ درختان‌ را خوار می‌شمارد.11و آن‌ برای‌ صیقلی‌ شدن‌ داده‌ شد تا آن‌ را به‌ دست‌ گیرند. و این‌ شمشیر تیز شده‌ و صیقلی‌ گردیده‌ است‌ تا به‌ دست‌ قاتل‌ داده‌ شود.12ای‌ پسر انسان‌ فریاد برآور و وِلْوِله‌ نما زیرا كه‌ این‌ بر قوم‌ من‌ و بر جمیع‌ سروران‌ اسرائیل‌ وارد می‌آید. ترسها به‌ سبب‌ شمشیر بر قوم‌ من‌ عارض‌ شده‌ است‌. لهذا بر ران‌ خود دست‌ بزن‌.13زیرا كه‌ امتحان‌ است‌. و چه‌ خواهد بود اگر عصایی‌ كه‌ (دیگران‌ را) خوار می‌شمارد، دیگر نباشد. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است‌:14و تو ای‌ پسر انسان‌ نبوّت‌ كن‌ و دستهای‌ خود را به‌ هم‌ بزن‌ و شمشیر دفعه‌ سوّم‌ تكرار بشود. شمشیر مقتولان‌ است‌. شمشیر آن‌ مقتول‌ عظیم‌ كه‌ ایشان‌ را احاطه‌ می‌كند.15شمشیر بُرنده‌ای‌ به‌ ضدّ همه‌ دروازه‌های‌ ایشان‌ قرار دادم‌ تا دلها گداخته‌ شود و هلاكت‌ها زیاده‌ شود. آه‌ (شمشیر) برّاق‌ گردیده‌ و برای‌ كشتار تیز شده‌ است.16جمع‌ شده‌، به‌ جانب‌ راست‌ برو و آراسته‌ گردیده‌، به‌ جانب‌ چپ‌ توجّه‌ نما. به‌ هر طرف‌ كه‌ رخسارهایت‌ متوجّه‌ می‌باشد.17و من‌ نیز دستهای‌ خود را به‌ هم‌ خواهم‌ زد و حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را ساكن‌ خواهم‌ گردانید. من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ تكلّم‌ نموده‌ام‌.»18و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:19«و تو ای‌ پسر انسان‌ دو راه‌ به‌ جهت‌ خود تعیین‌ نما تا شمشیر پادشاه‌ بابل‌ از آنها بیاید. هر دو آنها از یك‌ زمین‌ بیرون‌ می‌آید. و علامتی‌ بر پا كن‌. آن‌ را بر سر راه‌ شهر بر پا نما.20راهی‌ تعیین‌ نما تا شمشیر به‌ رَبَّه‌ بنی‌ عَمَّوُن‌ و به‌ یهودا در اورشلیم‌ مُنیع‌ بیاید.21زیرا كه‌ پادشاه‌ بابل‌ بر شاهراه‌، به‌ سر دو راه‌ ایستاده‌ است‌ تا تفأّل‌ زند و تیرها را به‌ هم‌ زده‌، از ترافیم‌ سؤال‌ می‌كند و به‌ جگر می‌نگرد.22به‌ دست‌ راستش‌ تَفَأُّلِ اورشلیم‌ است‌ تا منجنیقها بر پا كند و دهان‌ را برای‌ كشتار بگشاید و آواز را به‌ گلبانگ‌ بلند نماید و منجنیقها بر دروازه‌ها بر پا كند و سنگرها بسازد و برجها بنا نماید.23لیكن‌ در نظر ایشان‌ كه‌ قَسَم‌ برای‌ آنها خورده‌اند، تفأّل‌ باطل‌ می‌نماید. و او گناه‌ ایشان‌ را به‌ یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.»24بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ شما تقصیرهای‌ خویش‌ را منكشف‌ ساخته‌ و خطایای‌ خود را در همه‌ اعمال‌ خویش‌ ظاهر نموده‌، عصیان‌ خود را یاد آورانیدید، پس‌ چون‌ به‌ یاد آورده‌ شدید دستگیر خواهید شد.25و تو ای‌ رئیس‌ شریر اسرائیل‌ كه‌ به‌ زخم‌ مهلك‌ مجروح‌ شده‌ای‌ و اجل‌ تو در زمان‌ عقوبت‌ آخر رسیده‌ است‌،26خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: عمامه‌ را دور كن‌ و تاج‌ را بردار. چنین‌ نخواهد ماند. آنچه‌ را كه‌ پست‌ است‌ بلند نما و آنچه‌ را كه‌ بلند است‌ پست‌ كن‌.27و من‌ آن‌ را سرنگون‌، سرنگون‌، سرنگون‌ خواهم‌ ساخت‌. و این‌ دیگر واقع‌ نخواهد شد تا آنكس‌ بیاید كه‌ حقّ او می‌باشد. و من‌ آن‌ را به‌ وی‌ عطا خواهم‌ نمود.28«و تو ای‌ پسر انسان‌ نبّوت‌ كرده‌، بگو: خداوند یهوه‌ درباره‌ بنی‌عمّون‌ و سرزنش‌ ایشان‌ چنین‌ می‌فرماید: بگو كه‌ شمشیر، شمشیر برای‌ كشتار كشیده‌ شده‌ است‌ و به‌ غایت‌ صیقلی‌ گردیده‌ تا برّاق‌ بشود.29چونكه‌ برای‌ تو رؤیای‌ باطل‌ دیده‌اند و برای‌ تو تفأّل‌ دروغ‌ زده‌اند تا تو را بر گردنهای‌ مقتولان‌ شریر بگذارند كه‌ اجل‌ ایشان‌ در زمان‌ عقوبت‌ آخر رسیده‌ است‌.30لهذا آن‌ را به‌ غلافش‌ برگردان‌ و بر تو در مكانی‌ كه‌ آفریده‌ شده‌ای‌ و در زمینی‌ كه‌ تولّد یافته‌ای‌ داوری‌ خواهم‌ نمود.31و خشم‌ خود را بر تو خواهم‌ریخت‌ و آتش‌ غیظ‌ خود را بر تو خواهم‌ دمید. و تو را به‌ دست‌ مردان‌ وحشی‌ كه‌ برای‌ هلاك‌ نمودن‌ چالاكند تسلیم‌ خواهم‌ نمود.32و تو برای‌ آتش‌ هیزم‌ خواهی‌ شد و خونت‌ در آن‌ زمین‌ خواهد ماند. پس‌ به‌ یاد آورده‌ نخواهی‌ شد زیرا من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ تكلّم‌ نموده‌ام‌.»

Chapter 22

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ آیا داوری‌ خواهی‌ نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری‌ خواهی‌ نمود؟ پس‌ آن‌ را از همه‌ رجاساتش‌ آگاه‌ ساز.3و بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: ای‌ شهری‌ كه‌ خون‌ را در میان‌ خودت‌ می‌ریزی‌ تا اجل‌ تو برسد! ای‌ كه‌ بتها را به‌ ضدّ خود ساخته‌، خویشتن‌ را نجس‌ نموده‌ای‌!4به‌ سبب‌ خونی‌ كه‌ ریخته‌ای‌ مجرم‌ شده‌ای‌ و به‌ سبب‌ بتهایی‌ كه‌ ساخته‌ای‌ نجس‌ گردیده‌ای‌. لهذا اجل‌ خویش‌ را نزدیك‌ آورده‌، به‌ انتهای‌ سالهای‌ خود رسیده‌ای‌. لهذا تو را نزد امّت‌ها عار و نزد جمیع‌ كشورها مسخره‌ گردانیده‌ام‌.5ای‌ پلید نام‌! و ای‌ پر فتنه‌! آنانی‌ كه‌ به‌ تو نزدیك‌ و آنانی‌ كه‌ از تو دورند بر تو سُخریه‌ خواهند نمود.6اینك‌ سرورانِ اسرائیل‌، هر كس‌ به‌ قدر قوّت‌ خویش‌ مرتكب‌ خونریزی‌ در میان‌ تو می‌بودند.7پدر و مادر را در میان‌ تو اهانت‌ نمودند. و غریبان‌ را در میان‌ تو مظلوم‌ ساختند و بر یتیمان‌ و بیوه‌زنان‌ در میان‌ تو ستم‌ نمودند.8و تو مَقْدَس‌های‌ مرا خوار شمرده‌، سَبَّت‌های‌ مرا بی‌عصمت‌ نمودی‌.9و بعضی‌ در میان‌ تو به‌ جهت‌ ریختن‌ خون‌، نمّامی‌ می‌نمودند و بر كوهها در میان‌ تو غذا می‌خوردند و در میان‌ تو مرتكب‌ قباحت‌ می‌شدند.10و عورت‌ پدران‌ را در میان‌ تومنكشف‌ می‌ساختند. و زنان‌ حایض‌ را در میان‌ تو بی‌عصمت‌ می‌نمودند.11یكی‌ در میان‌ تو با زن‌ همسایه‌ خود عمل‌ زشت‌ نمود. و دیگری‌ عروس‌ خویش‌ را به‌ جور بی‌عصمت‌ كرد. و دیگری‌ خواهرش‌، یعنی‌ دختر پدر خود را ذلیل‌ ساخت‌.12و در میان‌ تو به‌ جهت‌ ریختن‌ خون‌ رشوه‌ خوردند و سود و ربح‌ گرفتند. و تو مال‌ همسایه‌ خود را به‌ زور غصب‌ كردی‌ و مرا فراموش‌ نمودی‌. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است‌.13لهذا هان‌ من‌ به‌ سبب‌ حرص‌ تو كه‌ مرتكب‌ آن‌ شده‌ای‌ و به‌ سبب‌ خونی‌ كه‌ در میان‌ خودت‌ ریخته‌ای‌، دستهای‌ خود را به‌ هم‌ می‌زنم‌.14پس‌ در ایامی‌ كه‌ من‌ به‌ تو مكافات‌ رسانم‌ آیا دلت‌ قوی و دستهایت‌ محكم‌ خواهد بود؟ من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ تكلّم‌ نمودم‌ و بعمل‌ خواهم‌ آورد.15و تو را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ و در میان‌ كشورها متفرّق‌ ساخته‌، نجاسات‌ تو را از میانت‌ نابود خواهم‌ ساخت‌.16و به‌ نظر امّت‌ها بی‌عصمت‌ خواهی‌ شد و خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»17و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:18«ای‌ پسر انسان‌ خاندان‌ اسرائیل‌ نزد من‌ دُرْد شده‌اند و جمیع‌ ایشان‌ مس‌ و روی‌ و آهن‌ و سرب‌ در میان‌ كوره‌ و دُرْد نقره‌ شده‌اند.19بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ همگی‌ شما دُرْد شده‌اید، لهذا من‌ شما را در میان‌ اورشلیم‌ جمع‌ خواهم‌ نمود.20چنانكه‌ نقره‌ و مس‌ و آهن‌ و سرب‌ و روی‌ را در میان‌ كوره‌ جمع‌ كرده‌، آتش‌ بر آنها می‌دمند تا گداخته‌ شود، همچنان‌ من‌ شما را در غضب‌ و حدّت‌ خشم‌ خویش‌ جمع‌ كرده‌، در آن‌ خواهم‌ نهاد و شما را خواهم‌ گداخت.21و شما را جمع‌ كرده‌، آتش‌ غضب‌ خود را بر شما خواهم‌ دمید كه‌ در میانش‌ گداخته‌ شوید.22چنانكه‌ نقره‌ در میان‌ كوره‌ گداخته‌ می‌شود، همچنان‌ شما در میانش‌ گداخته‌ خواهید شد و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را بر شما ریخته‌ام‌.»23و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:24«ای‌ پسر انسان‌ او را بگو: تو زمینی‌ هستی‌ كه‌ طاهر نخواهی‌ شد. و باران‌ در روز غضب‌ بر تو نخواهد بارید.25فتنه‌ انبیای‌ آن‌ در میانش‌ می‌باشد. ایشان‌ مثل‌ شیر غرّان‌ كه‌ شكار را می‌درد، جانها را می‌خورند. و گنجها و نفایس‌ را می‌برند. و بیوه‌زنان‌ را در میانش‌ زیاد می‌سازند.26كاهنانش‌ به‌ شریعت‌ من‌ مخالفت‌ ورزیده‌، موقوفات‌ مرا حلال‌ می‌سازند. و در میان‌ مقدّس‌ و غیر مقدّس‌ تمیز نمی‌دهند و در میان‌ نجس‌ و طاهر فرق‌ نمی‌گذارند. و چشمان‌ خود را از سَبَّت‌های‌ من‌ می‌پوشانند و من‌ در میان‌ ایشان‌ بی‌حرمت‌ گردیده‌ام‌.27سرورانش‌ مانند گرگان‌ درنده‌ خون‌ می‌ریزند و جانها را هلاك‌ می‌نمایند تا سود ناحقّ ببرند.28و انبیایش‌ ایشان‌ را به‌ گِلِ ملاط‌ اندود نموده‌، رؤیاهای‌ باطل‌ می‌بینند و برای‌ ایشان‌ تفأّل‌ دروغ‌ زده‌، می‌گویند كه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ گفته‌ است‌ با آنكه‌ یهوه‌ تكلّم‌ ننموده‌.29و قوم‌ زمین‌ به‌ شدّت‌ ظلم‌ نموده‌ و مال‌ یكدیگر را غصب‌ كرده‌اند. و بر فقیران‌ و مسكینان‌ جفا نموده‌، غریبان‌ را به‌ بی‌انصافی‌ مظلوم‌ ساخته‌اند.30و من‌ در میان‌ ایشان‌ كسی‌ را طلبیدم‌ كه‌ دیوار را بنا نماید و برای‌ زمین‌ به‌ حضور من‌ در شكاف‌ بایستد تا آن‌ را خراب‌ ننمایم‌، امّا كسی‌ را نیافتم‌.31پس‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: خشم‌ خود را بر ایشان‌ ریخته‌ام‌ و ایشان‌ را به‌ آتش‌ غضب‌ خویش‌ هلاك‌ ساخته‌، طریق‌ ایشان‌ را بر سر ایشان‌ وارد آورده‌ام‌.»

Chapter 23

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌، دو زن‌ دختر یك‌ مادر بودند.3و ایشان‌ در مصر زنا كرده‌، در جوانی‌ خود زناكار شدند. در آنجا سینه‌های‌ ایشان‌ را مالیدند و پستانهای‌ بكارت‌ ایشان‌ را افشردند.4و نامهای‌ ایشان‌ بزرگتر اُهُوله‌ و خواهر او اُهُولِیبَه‌ بود. و ایشان‌ از آن‌ من‌ بوده‌، پسران‌ و دختران‌ زاییدند. و امّا نامهای‌ ایشان‌ اُهُوله‌، سامره‌ می‌باشد و اُهُولِیبَه‌، اورشلیم‌.5و اُهُوله‌ از من‌ رو تافته‌، زنا نمود و بر محبّان‌ خود یعنی‌ بر آشوریان‌ كه‌ مجاور او بودند عاشق‌ گردید؛6كسانی‌ كه‌ به‌ آسمانجونی‌ ملبّس‌ بودند؛ حاكمان‌ و سرداران‌ كه‌ همه‌ ایشان‌ جوانان‌ دلپسند و فارسان‌ اسب‌ سوار بودند.7و به‌ ایشان‌ یعنی‌ به‌ جمیع‌ برگزیدگان‌ بنی‌ آشور فاحشگی‌ خود را بذل‌ نمود و خود را از جمیع‌ بتهای‌ آنانی‌ كه‌ بر ایشان‌ عاشق‌ می‌بود نجس‌ می‌ساخت‌.8و فاحشگی‌ خود را كه‌ در مصر می‌نمود، ترك‌ نكرد. زیرا كه‌ ایشان‌ در ایام‌ جوانی‌اش‌ با او همخواب‌ می‌شدند و پستانهای‌ بكارت‌ او را افشرده‌، زناكاری‌ خود را بر وی‌ می‌ریختند.9لهذا من‌ او را به‌ دست‌ عاشقانش‌ یعنی‌ به‌ دست‌ بنی‌ آشور كه‌ او بر ایشان‌ عشق‌ می‌ورزید، تسلیم‌ نمودم‌.10كه‌ ایشان‌ عورت‌ او را منكشف‌ ساخته‌، پسران‌ و دخترانش‌ را گرفتند. و او را به‌ شمشیر كشتند كه‌ در میان‌ زنان‌ عبرت‌ گردید و بر وی‌ داوری‌ نمودند.11«و چون‌ خواهرش‌ اُهُوْلِیبَه‌ این‌ را دید، در عشق‌بازی‌ خویش‌ از او زیادتر فاسد گردید و بیشتر از زناكاری‌ خواهرش‌ زنا نمود.12و بر بنی‌ آشور عاشق‌ گردید كه‌ جمیع‌ ایشان‌ حاكمان‌ و سرداران‌ مجاور او بودند و ملبّس‌ به‌ آسمانجونی‌و فارسان‌ اسب‌ سوار و جوانان‌ دلپسند بودند.13و دیدم‌ كه‌ او نیز نجس‌ گردیده‌ و طریق‌ هردو ایشان‌ یك‌ بوده‌ است‌.14پس‌ زناكاری‌ خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای‌ مردان‌ كه‌ بر دیوارها نقش‌ شده‌ بود یعنی‌ تصویرهای‌ كلدانیان‌ را كه‌ به‌ شَنْجَرف‌ كشیده‌ شده‌ بود، دید.15كه‌ كمرهای‌ ایشان‌ به‌ كمربندها بسته‌ و عمامهای‌ رنگارنگ‌ بر سر ایشان‌ پیچیده‌ بود. و جمیع‌ آنها مانند سرداران‌ و به‌ شبیه‌ اهل‌ بابل‌ كه‌ مولد ایشان‌ زمین‌ كلدانیان‌ است‌، بودند.16و چون‌ چشم‌ او بر آنها افتاد، عاشق‌ ایشان‌ گردید. و رسولان‌ نزد ایشان‌ به‌ زمین‌ كلدانیان‌ فرستاد.17و پسران‌ بابل‌ نزد وی‌ در بستر عشق‌ بازی‌ درآمده‌، او را از زناكاری‌ خود نجس‌ ساختند. پس‌ چون‌ خود را از ایشان‌ نجس‌ یافت‌، طبع‌ وی‌ از ایشان‌ متنفّر گردید.18و چون‌ كه‌ زناكاری‌ خود را آشكار كرد و عورت‌ خود را منكشف‌ ساخت‌، جان‌ من‌ از او متنفّر گردید، چنانكه‌ جانم‌ از خواهرش‌ متنفّر شده‌ بود.19امّا او ایام‌ جوانی‌ خود را كه‌ در آنها در زمین‌ مصر زنا كرده‌ بود به‌ یاد آورده‌، باز زناكاری‌ خود را زیاد نمود.20و بر معشوقه‌های‌ ایشان‌ عشق‌ ورزید كه‌ گوشت‌ ایشان‌، مثل‌ گوشت‌ الاغان‌ و نطفه‌ ایشان‌ چون‌ نطفه‌ اسبان‌ می‌باشد.21و قباحت‌ جوانی‌ خود را حینی‌ كه‌ مصریان‌ پستانهایت‌ را به‌ خاطر سینه‌های‌ جوانی‌ات‌ افشردند به‌ یاد آوردی‌.22«بنابراین‌ ای‌ اُهُوْلِیبَه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ عاشقانت‌ را كه‌ جانت‌ از ایشان‌ متنفّر شده‌ است‌ به‌ ضدّ تو برانگیزانیده‌، ایشان‌ را از هر طرف‌ برتو خواهم‌ آورد.23یعنی‌ پسران‌ بابل‌ و همه‌ كلدانیان‌ را از فَقُود و شُوع‌ و قُوع‌. و همه‌ پسران‌ آشور را همراه‌ ایشان‌ كه‌ جمیع‌ ایشان‌ جوانان‌ دلپسند و حاكمان‌ و والیان‌ وسرداران‌ و نامداران‌ هستند و تمامی‌ ایشان‌ اسب‌ سوارند.24و با اسلحه‌ و كالسكه‌ها و ارابه‌ها و گروه‌ عظیمی‌ بر تو خواهند آمد و با مِجَّن‌ها و سپرها و خُودها تو را احاطه‌ خواهند نمود. و من‌ داوری‌ تو را به‌ ایشان‌ خواهم‌ سپرد تا تو را بر حسب‌ احكام‌ خود داوری‌ نمایند.25و من‌ غیرت‌ خود را به‌ ضدّ تو خواهم‌ برانگیخت‌ تا با تو به‌ غضب‌ عمل‌ نمایند. و بینی‌ و گوشهایت‌ را خواهند برید و بقیه‌ تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران‌ و دخترانت‌ را خواهند گرفت‌ و بقیه‌ تو به‌ آتش‌ سوخته‌ خواهند شد.26و لباس‌ تو را از تو كنده‌، زیورهای‌ زیبایی‌ تو را خواهند برد.27پس‌ قباحت‌ تو و زناكاری‌ات‌ را كه‌ از زمین‌ مصر آورده‌ای‌، از تو نابود خواهم‌ ساخت‌. و چشمان‌ خود را بسوی‌ ایشان‌ بر نخواهی‌ افراشت‌ و دیگر مصر را به‌ یاد نخواهی‌ آورد.28زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ تو را به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ از ایشان‌ نفرت‌ داری‌ و به‌ دست‌ آنانی‌ كه‌ جانت‌ از ایشان‌ متنفّر است‌، تسلیم‌ خواهم‌ نمود.29و با تو از راه‌ بغض‌ رفتار نموده‌، تمامی‌ حاصل‌ تو را خواهند گرفت‌ و تو را عریان‌ و برهنه‌ وا خواهم‌ گذاشت‌. تا آنكه‌ برهنگی‌ زناكاری‌ تو و قباحت‌ و فاحشه‌گری‌ تو ظاهر شود.30و این‌ كارها را به‌ تو خواهم‌ كرد، از این‌ جهت‌ كه‌ در عقب‌ امّت‌ها زنا نموده‌، خویشتن‌ را از بتهای‌ ایشان‌ نجس‌ ساخته‌ای‌.31و چونكه‌ به‌ طریق‌ خواهر خود سلوك‌ نمودی‌، جام‌ او را به‌ دست‌ تو خواهم‌ داد.32و خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: جام‌ عمیق‌ و بزرگ‌ خواهر خود را خواهی‌ نوشید و محّل‌ سخریه‌ و استهزا خواهی‌ شد كه‌ متحمّل‌ آن‌ نتوانی‌ شد.33و از مستی‌ و حزن‌ پر خواهی‌ شد. از جام‌ حیرت‌ و خرابی‌ یعنی‌ از جام‌ خواهرت‌سامره‌.34و آن‌ را خواهی‌ نوشید و تا تَه‌ خواهی‌ آشامید و خورده‌های‌ آن‌ را خواهی‌ خایید و پستانهای‌ خود را خواهی‌ كَند، زیرا خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ من‌ این‌ را گفته‌ام‌.35بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: چونكه‌ مرا فراموش‌ كردی‌ و مرا پشت‌ سر خود انداختی‌، لهذا تو نیز متحمّل‌ قباحت‌ و زناكاری‌ خود خواهی‌ شد.»36و خداوند مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌! آیا براهوله‌ و اهولیبه‌ داوری‌ خواهی‌ نمود؟ بلكه‌ ایشان‌ را از رجاسات‌ ایشان‌ آگاه‌ ساز.37زیرا كه‌ زنا نموده‌اند و دست‌ ایشان‌ خون‌ آلود است‌ و با بتهای‌ خویش‌ مرتكب‌ زنا شده‌اند. و پسران‌ خود را نیز كه‌ برای‌ من‌ زاییده‌ بودند، به‌ جهت‌ آنها از آتش‌ گذرانیده‌اند تا سوخته‌ شوند.38و علاوه‌ بر آن‌ این‌ را هم‌ به‌ من‌ كرده‌اند كه‌ در همانروز مَقْدَس‌ مرا بی‌عصمت‌ كرده‌، سَبَّت‌های‌ مرا بی‌حرمت‌ نموده‌اند.39زیرا چون‌ پسران‌ خود را برای‌ بتهای‌ خویش‌ ذبح‌ نموده‌ بودند، در همان‌ روز به‌ مَقْدَس‌ من‌ داخل‌ شده‌، آن‌ را بی‌عصمت‌ نمودند و هان‌ این‌ عمل‌ را در خانه‌ من‌ بجا آوردند.40بلكه‌ نزد مردانی‌ كه‌ از دور آمدند، فرستادید كه‌ نزد ایشان‌ قاصدی‌ فرستاده‌ شد. و چون‌ ایشان‌ رسیدند، خویشتن‌ را برای‌ ایشان‌ غسل‌ دادی‌ و سرمه‌ به‌ چشمانت‌ كشیدی‌ و خود را به‌ زیورهایت‌ آرایش‌ دادی‌.41و بر بستر فاخری‌ كه‌ سفره‌ پیش‌ آن‌ آماده‌ بود نشسته‌، بُخور و روغن‌ مرا بر آن‌ نهادی.42و در آن‌ آوازِ گروه‌ عیاشان‌ مسموع‌ شد. و همراه‌ آن‌ گروه‌ عظیم‌ صابیان‌ از بیابان‌ آورده‌ شدند كه‌ دستبندها بر دستها و تاجهای‌ فاخر بر سر هر دو آنها گذاشتند.43و من‌ دربارۀ آن‌ زنی‌ كه‌ درزناكاری‌ فرسوده‌ شده‌ بود گفتم‌: آیا ایشان‌ الا´ن‌ با او زنا خواهند كرد و او با ایشان‌؟44و به‌ او درآمدند به‌ نهجی‌ كه‌ نزد فاحشه‌ها درمی‌آیند. همچنان‌ به‌ آن‌ دو زن‌ قباحت‌ پیشه‌ یعنی‌ اُهُوَله‌ و اُهُولِیبه‌ درآمدند.45پس‌ مردان‌ عادل‌ بر ایشان‌ قصاص‌ زنان‌ زناكار و خونریز را خواهند رسانید، زیرا كه‌ ایشان‌ زانیه‌ می‌باشند و دست‌ ایشان‌ خون‌آلود است‌.46زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: من‌ گروهی‌ به‌ ضدّ ایشان‌ خواهم‌ برانگیخت‌. و ایشان‌ را مشوّش‌ ساخته‌، به‌ تاراج‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود.47و آن‌ گروه‌ ایشان‌ را به‌ سنگها سنگسار نموده‌، به‌ شمشیرهای‌ خود پاره‌ خواهند كرد. و پسران‌ و دختران‌ ایشان‌ را كشته‌، خانه‌های‌ ایشان‌ را به‌ آتش‌ خواهند سوزانید.48و قباحت‌ را از زمین‌ نابود خواهم‌ ساخت‌. پس‌ جمیع‌ زنان‌ متنبّه‌ خواهند شد كه‌ مثل‌ شما مرتكب‌ قباحت‌ نشوند.49و سزای‌ قباحت‌ شما را بر شما خواهند رسانید. و متحمّل‌ گناهان‌ بتهای‌ خویش‌ خواهید شد و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ خداوند یهوه‌ می‌باشم‌.»

Chapter 24

1و در روز دهم‌ ماه‌ دهم‌ از سال‌ نهم‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ اسم‌ امروز را برای‌ خود بنویس‌، اسم‌ همین‌ روز را، زیرا كه‌ در همین‌ روز پادشاه‌ بابل‌ بر اورشلیم‌ هجوم‌ آورد.3و برای‌ این‌ خاندان‌ فتنه‌انگیز مَثَلی‌ آورده‌، به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: دیگ‌ را بگذار. آن‌ را بگذار و آب‌ نیز در آن‌ بریز.4قطعه‌هایش‌ یعنی‌ هر قطعه‌ نیكو و ران‌ و دوش‌ را در میانش‌ جمع‌ كن‌ و از بهترین‌ استخوانها آن‌ را پر ساز.5و بهترین‌ گوسفندان‌ را بگیر و استخوانها را زیرش‌ دسته‌ كرده‌، آن‌ را خوب‌ بجوشان‌ تا استخوانهایی‌ كه‌ در اندرونش‌ هست‌ پخته‌ شود.6بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: وای‌ برآن‌ شهر خونریز! وای‌ بر آن‌ دیگی‌ كه‌ زنگش‌ در میانش‌ است‌ و زنگش‌ از میانش‌ در نیامده‌ است‌! آن‌ را به‌ قطعه‌هایش‌ بیرون‌ آور و قرعه‌ بر آن‌ انداخته‌ نشود.7زیرا خونی‌ كه‌ ریخت‌ در میانش‌ می‌باشد. آن‌ را بر صخره‌ صاف‌ نهاد و بر زمین‌ نریخت‌ تا از خاك‌ پوشانیده‌ شود.8من‌ خون‌ او را بر صخره‌ صاف‌ نهادم‌ كه‌ پنهان‌ نشود تا آنكه‌ حدّت‌ خشم‌ را برانگیخته‌ انتقام‌ بكشم‌.9بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: وای‌ بر آن‌ شهر خونریز! من‌ نیز توده‌ هیزم‌ را بزرگ‌ خواهم‌ ساخت‌.10هیزم‌ زیاد بیاور و آتش‌ بیفروز و گوشت‌ را مهیا ساز و ادویه‌جات‌ در آن‌ بریز و استخوانها سوخته‌ بشود.11پس‌ آن‌ را بر اخگر خالی‌ بگذار تا تابیده‌ شده‌ مِسَش‌ سوخته‌ گردد و نجاستش‌ در آن‌ گداخته‌ شود و زنگش‌ نابود گردد.12او از مشقّت‌ها خسته‌ گردید، امّا زنگ‌ بسیارش‌ از وی‌ بیرون‌ نیامد. پس‌ زنگش‌ در آتش‌ بشود.13در نجاسات‌ تو قباحت‌ است‌ چونكه‌ تو را تطهیر نمودم‌. امّا طاهر نشدی‌. لهذا تا غضب‌ خود را بر تـو به‌ اتمـام‌ نرسانـم‌، دیگـر از نجاسـت‌ خـود طاهر نخواهـی‌ شـد.14مـن‌ كه‌ یهـوه‌ هستـم‌ این‌ را گفته‌ام‌ و به‌ وقوع‌ خواهـد پیوست‌ و آن‌ را بجا خواهـم‌ آورد. پس‌ خداونـد یهـوه‌ می‌گوید: دست‌ نخواهم‌ برداشت‌ و شفقت‌ نخواهم‌ نمود و پشیمان‌ نخواهم‌ شد و بر حسب‌ رفتارت‌ و بر وفق‌ اعمالت‌ بر تو داوری‌ خواهند كرد.»15و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:16«ای‌ پسر انسان‌ اینك‌ من‌ آرزوی‌ چشمانت‌ را بَغْتَةً از تو خواهم‌ گرفت‌. ماتم‌ و گریه‌ منما و اشك‌ از چشمت‌ جاری‌ نشود.17آه‌ بكش‌ و خاموش‌ شو و برای‌ مرده‌ ماتم‌ مگیر. بلكه‌ عمامه‌ بر سرت‌ بپیچ‌ و كفش‌ به‌ پایت‌ بكن‌ و شاربهایت‌ را مپوشان‌ و طعام‌ مرده‌ را مخور.»18پس‌ بامدادان‌ با قوم‌ تكلّم‌ نمودم‌ و وقت‌ عصر زن‌ من‌ مُرد و صبحگاهان‌ به‌ نهجی‌ كه‌ مأمور شده‌ بودم‌ عمل‌ نمودم.19و قوم‌ به‌ من‌ گفتند: «آیا ما را خبر نمی‌دهی‌ كه‌ این‌ كارهایی‌ كه‌ می‌كنی‌ به‌ ما چه‌ نسبت‌ دارد؟»20ایشان‌ را جواب‌ دادم‌ كه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:21«به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ هان‌ من‌ مَقْدَس‌ خود را كه‌ فخر جلال‌ شما و آرزوی‌ چشمان‌ شما و لذّت‌ جانهای‌ شما است‌، بی‌عصمت‌ خواهم‌ نمود. و پسران‌ و دختران‌ شما كه‌ ایشان‌ را ترك‌ خواهید كرد، به‌ شمشیر خواهند افتاد.22و به‌ نهجی‌ كه‌ من‌ عمل‌ نمودم‌، شما عمل‌ خواهید نمود. شاربهای‌ خود را نخواهید پوشانید و طعام‌ مردگان‌ را نخواهید خورد.23عمامه‌های‌ شما بر سر و كفشهای‌ شما در پایهای‌ شما بوده‌، ماتم‌ و گریه‌ نخواهید كرد. بلكه‌ به‌ سبب‌ گناهان‌ خود كاهیده‌ شده‌، بسوی‌ یكدیگر آه‌ خواهید كشید.24و حزقیال‌ برای‌ شما آیتی‌ خواهد بود موافق‌ هر آنچه‌ او كرد، شما عمل‌ خواهید نمود. و حینی‌ كه‌ این‌ واقع‌ شود خواهید دانست‌ كه‌ من‌ خداوند یهوه‌ می‌باشم‌.25«و امّا تو ای‌ پسر انسان‌! در روزی‌ كه‌ من‌ قوّت‌ و سرور فخر و آرزوی‌ چشمان‌ و رفعت‌جانهای‌ ایشان‌ یعنی‌ پسران‌ و دختران‌ ایشان‌ را از ایشان‌ گرفته‌ باشم‌، آیا واقع‌ نخواهد شد26كه‌ در آن‌ روز هر كه‌ رهایی‌ یابد نزد تو آمده‌، این‌ را به‌ سمع‌ تو خواهد رسانید؟27پس‌ در آن‌ روز دهانت‌ برای‌ آنانی‌ كه‌ رهایی‌ یافته‌اند باز خواهد شد و متكلّم‌ شده‌، دیگر گنگ‌ نخواهی‌ بود و برای‌ ایشان‌ آیتی‌ خواهی‌ بود و خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ می‌باشم‌.»

Chapter 25

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را بر بنی‌عَمُّون‌ بدار و به‌ ضدّ ایشان‌ نبوّت‌ نما.3و به‌ بنی‌عمّون‌ بگو: كلام‌ خداوند یهوه‌ را بشنوید! خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: چونكه‌ دربارۀ مَقْدَسِ من‌ حینی‌ كه‌ بی‌عصمت‌ شد و دربارۀ زمین‌ اسرائیل‌، حینی‌ كه‌ ویران‌ گردید و دربارۀ خاندان‌ یهودا، حینی‌ كه‌ به‌ اسیری‌ رفتند هَه‌ گفتی‌،4بنابراین‌ همانا من‌ تو را به‌ بنی‌ مشرق‌ تسلیم‌ می‌كنم‌ تا در تو تصرّف‌ نمایند. و خیمه‌های‌ خود را در میان‌ تو زده‌، مسكن‌های‌ خویش‌ را در تو بر پا خواهند نمود.5و ایشان‌ میوه‌ تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و رَبَّه‌ را آرامگاه‌ شتران‌ و (زمین‌) بنی‌ عَمُّون‌ را خوابگاه‌ گله‌ها خواهم‌ گردانید و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.6زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ تو بر زمین‌ اسرائیل‌ دستك‌ می‌زنی‌ و پا بر زمین‌ می‌كوبی‌ و به‌ تمامی‌ كینه‌ دل‌ خود شادی‌ می‌نمایی‌،7بنابراین‌ هان‌ من‌ دست‌ خود را بر تودراز خواهم‌ كرد و تو را تاراج‌ امّت‌ها خواهم‌ ساخت‌. و تو را از میان‌ قوم‌ها منقطع‌ ساخته‌، از میان‌ كشورها نابود خواهم‌ ساخت‌. و چون‌ تو را هلاك‌ ساخته‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»8خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ موآب‌ و سَعیر گفته‌اند كه‌ اینك‌ خاندان‌ اسرائیل‌ مانند جمیع‌ امّت‌ها می‌باشند،9بنابراین‌ اینك‌ من‌ حدود موآب‌ را از شهرها یعنی‌ از شهرهای‌ حدودش‌ كه‌ فخر زمین‌ می‌باشد یعنی‌ بیت‌ یشیموت‌ و بَعْل‌ مَعُون‌ و قریه‌ تایم‌ مفتوح‌ خواهم‌ ساخت‌.10برای‌ بنی‌ مشرق‌ آن‌ را با بنی‌ عَمّْون‌ (مفتوح‌ خواهم‌ ساخت‌) و به‌ تصرّف‌ ایشان‌ خواهم‌ داد تا بنی‌ عمّون‌ دیگر در میان‌ امّت‌ها مذكور نشوند.11و بر موآب‌ داوری‌ خواهم‌ نمود و خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ می‌باشم‌.»12خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «از این‌ جهت‌ كه‌ ادوم‌ از خاندان‌ یهودا انتقام‌ كشیده‌اند و در انتقام‌ كشیدن‌ از ایشان‌ خطایی‌ عظیم‌ ورزیده‌اند،13بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: دست‌ خود را براَدُوم‌ دراز كرده‌، انسان‌ و بهایم‌ را از آن‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌ و آن‌ را ویران‌ كرده‌، از تیمان‌ تا ددان‌ به‌ شمشیر خواهند افتاد.14و به‌ دست‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ انتقام‌ خود را از اَدُوم‌ خواهم‌ كشید و موافق‌ خشم‌ و غضب‌ من‌ به‌ اَدُوم‌عمل‌ خواهند نمود. و خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ انتقام‌ مرا خواهند فهمید.»15خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ فلسطینیان‌ انتقام‌ كشیدند و با كینه‌ دل‌ خود انتقام‌ سخت‌ كشیدند تا آن‌ را به‌ عداوت‌ ابدی‌ خراب‌ نمایند،16بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ دست‌ خود را بر فلسطینیان‌ دراز نموده‌، كریتیان‌ را منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌ و باقی‌ ماندگان‌ ساحل‌ دریا را هلاك‌ خواهم‌ نمود.17و با سرزنش‌ غضب‌آمیز انتقام‌ سخت‌ از ایشان‌ خواهم‌ گرفت‌. پس‌ چون‌ انتقام‌ خود را از ایشان‌ كشیده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»

Chapter 26

1و در سال‌ یازدهم‌ در غرّه‌ ماه‌ واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ چونكه‌ صور دربارۀ اورشلیم‌ می‌گوید هَهْ، دروازه‌ امّت‌ها شكسته‌ شد و حال‌ به‌ من‌ منتقل‌ گردیده‌ است‌؛ و چون‌ او خراب‌ گردید من‌ توانگر خواهم‌ شد.3بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: هان‌ ای‌ صور من‌ به‌ ضدّ تو می‌باشم‌ و امّت‌های‌ عظیم‌ بر تو خواهم‌ برانگیخت‌ به‌ نهجی‌ كه‌ دریا امواج‌ خود را برمی‌انگیزاند.4و حصار صور را خراب‌ كرده‌، بُرجهایش‌ را منهدم‌ خواهند ساخت‌ و غبارش‌ را از آن‌ خواهم‌ رُفت‌ و آن‌ را به‌ صخره‌ای‌ صاف‌ تبدیل‌ خواهم‌ نمود.5و او محّل‌ پهن‌ كردن‌ دامهادر میان‌ دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه‌ می‌فرماید كه‌ من‌ این‌ را گفته‌ام‌. و آن‌ تاراج‌ امّت‌ها خواهد گردید.6و دخترانش‌ كه‌ در صحرا می‌باشند، به‌ شمشیر كشته‌ خواهند شد. پس‌ ایشان‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»7زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «اینك‌ من‌ نبوكدرصّر پادشاه‌ بابل‌، پادشاه‌ پادشاهان‌ را از طرف‌ شمال‌ بر صور با اسبان‌ و ارابه‌ها و سواران‌ و جمعیت‌ و خلق‌ عظیمی‌ خواهم‌ آورد.8و او دختران‌ تو را در صحرا به‌ شمشیر خواهد كشت‌. و بُرجها به‌ ضدّ تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت‌ و مَتَرْسها در برابر تو برپا خواهد داشت‌.9و منجنیقهای‌ خود را بر حصارهایت‌ آورده‌، برجهایت‌ را با تبرهای‌ خود منهدم‌ خواهد ساخت‌.10و اسبانش‌ آنقدر زیاد خواهد بود كه‌ گَرد آنها تو را خواهد پوشانید. و چون‌ به‌ دروازه‌هایت‌ داخل‌ شود چنانكه‌ به‌ شهر رخنه‌دار درمی‌آیند، حصارهایت‌ از صدای‌ سواران‌ و ارابه‌ها و كالسكه‌ها متزلزل‌ خواهد گردید.11و به‌ سُمّ اسبان‌ خود همه‌ كوچه‌هایت‌ را پایمال‌ كرده‌، اهل‌ تو را به‌ شمشیر خواهد كشت‌. و بناهای‌ فخر تو به‌ زمین‌ خواهد افتاد.12و توانگری‌ تو را تاراج‌ نموده‌، تجارت‌ تو را به‌ یغما خواهند برد. و حصارهایت‌ را خراب‌ نموده‌، خانه‌های‌ مرغوب‌ تو را منهدم‌ خواهند نمود. و سنگها و چوب‌ و خاك‌ تو را در آب‌ خواهند ریخت‌.13و آواز نغمات‌ تو را ساكت‌ خواهم‌ گردانید كه‌ صدای‌ عودهایت‌ دیگر مسموع‌ نشود.14و تو را به‌ صخره‌ای‌ صاف‌ مبدّل‌ خواهم‌گردانید تا محّل‌ پهن‌ كردن‌ دامها بشوی‌ و بار دیگر بنا نخواهی‌ شد. زیرا خداوند یهوه‌ می‌فرماید: من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ این‌ را گفته‌ام‌.»15خداوند یهوه‌ به‌ صور چنین‌ می‌گوید: «آیا جزیره‌ها از صدای‌ انهدام‌ تو متزلزل‌ نخواهد شد هنگامی‌ كه‌ مجروحان‌ ناله‌ كشند و در میان‌ تو كشتار عظیمی‌ بشود؟16و جمیع‌ سروران‌ دریا از كرسیهای‌ خود فرود آیند. و رداهای‌ خود را از خود بیرون‌ كرده‌، رخوت‌ قلاّبدوزی‌ خویش‌ را بكنند. و به‌ ترسها ملبّس‌ شده‌، بر زمین‌ بنشینند و آناًفآناً لرزان‌ گردیده‌، دربارۀ تو متحیر شوند.17پس‌ برای‌ تو مرثیه‌ خوانده‌، تو را خواهند گفت‌: ای‌ كه‌ از دریا معمور بودی‌ چگونه‌ تباه‌ گشتی‌! آن‌ شهر نامداری‌ كه‌ در دریا زورآور می‌بود كه‌ با ساكنان‌ خود هیبت‌ خویش‌ را بر جمیع‌ سكنه‌ دریا مستولی‌ می‌ساخت‌.18الا´ن‌ در روز انهدام‌ تو جزیره‌ها می‌لرزند، و جزایری‌ كه‌ در دریا می‌باشد، از رحلت‌ تو مدهوش‌ می‌شوند.19زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: چون‌ تو را شهر مخروب‌ مثل‌ شهرهای‌ غیر مسكون‌ گردانم‌ و لجّه‌ها را بر تو برآورده‌، تو را به‌ آبهای‌ بسیار مستور سازم‌،20آنگاه‌ تو را با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرو می‌روند، نزد قوم‌ قدیم‌ فرود آورده‌، تو را در اسفلهای‌ زمین‌ در خرابه‌های‌ ابدی‌ با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرو می‌روند ساكن‌ خواهم‌ گردانید تا دیگر مسكون‌ نشوی‌ و دیگر جلال‌ تو را در زمین‌ زندگان‌ جای‌ نخواهم‌ داد.21و خداوند یهوه‌ می‌گوید: تو را محلّ وحشت‌ خواهم‌ ساخت‌ كه‌ نابود خواهی‌ شد و تو را خواهند طلبید امّا تا ابدالا´باد یافت‌ نخواهی‌ شد.»

Chapter 27

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«امّا تو ای‌ پسر انسان‌ برای‌ صُور مرثیه‌ بخوان‌!3و به‌ صُور بگو: ای‌ كه‌ نزد مدخل‌ دریا ساكنی‌ و برای‌ جزیره‌های‌ بسیار تاجر طوایف‌ می‌باشی‌! خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: ای‌ صُور تو گفته‌ای‌ كه‌ من‌ كمال‌ زیبایی‌ هستم‌.4حدود تو در وسط‌ دریا است‌ و بنّایانت‌ زیبایی‌ تو را كامل‌ ساخته‌اند.5همه‌ تخته‌هایت‌ را از صنوبر سَنیر ساختند و سرو آزاد لبنان‌ را گرفتند تا دَكَلْها برای‌ تو بسازند.6پاروهایت‌ را از بلوطهای‌ باشان‌ ساختند و نشیمنهایت‌ را از شمشاد جزایر كِتیم‌ كه‌ به‌ عاج‌ منبّت‌ شده‌ بود ترتیب‌ دادند.7كتان‌ مطرّز مصری‌ بادبان‌ تو بود تا برای‌ تو عَلَمی‌ بشود. و شِراع‌ تو از آسمانجونی‌ و ارغوان‌ از جزایر اَلیشَه‌ بود.8اهل‌ سیدون‌ و اَرْواد پاروزن‌ تو بودند و حكمای‌ تو ای‌ صور كه‌ در تو بودند ناخدایان‌ تو بودند.9مشایخ‌ جُبَیل‌ و حكمایش‌ در تو بوده‌، قلاّفان‌ تو بودند. تمامی‌ كشتیهای‌ دریا و ملاّحان‌ آنها در تو بودند تا برای‌ تو تجارت‌ نمایند.10فارس‌ و لُود و فُوط‌ در افواجت‌ مردان‌ جنگی‌ تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان‌ كرده‌، ایشان‌ تو را زینت‌ دادند.11بنی‌ارواد با سپاهیانت‌ بر حصارهایت‌ از هر طرف‌ و جَمادیان‌ بر برجهایت‌ بودند. و سپرهای‌ خود را بر حصارهایت‌ از هر طرف‌ آویزان‌ كرده‌، ایشان‌ زیبایی‌ تو را كامل‌ ساختند.12ترشیش‌ به‌ فراوانی‌ هر قسم‌ اموالْ سوداگران‌ تو بودند. نقره‌ و آهن‌ و روی‌ و سرب‌ به‌ عوض‌ بضاعت‌ تو می‌دادند.13یاوان‌ و توبال‌ و ماشِك‌ سوداگران‌ تو بودند.جانهای‌ مردمان‌ و آلات‌ مس‌ به‌ عوض‌ متاع‌ تو می‌دادند.14اهل‌ خاندان‌ تُوجَرْمَۀ اسبان‌ و سواران‌ و قاطران‌ به‌ عوض‌ بضاعت‌ تو می‌دادند.15بنی‌دَدان‌ سوداگران‌ تو و جزایر بسیار بازارگانان‌ دست‌ تو بودند. شاخهای‌ عاج‌ و آبنوس‌ را با تو معاوضت‌ می‌كردند.16اَرام‌ به‌ فراوانی‌ صنایع‌ تو سوداگران‌ تو بودند. بَهْرَمان‌ و اَرْغَوان‌ و پارچه‌های‌ قلاّبدوزی‌ و كتان‌ نازك‌ و مرجان‌ و لعل‌ به‌ عوض‌ بضاعت‌ تو می‌دادند.17یهودا و زمین‌ اسرائیل‌ سوداگران‌ تو بودند، گندم‌ مِنیت‌ و حلوا و عسل‌ و روغن‌ و بلسان‌ به‌ عوض‌ متاع‌ تو می‌دادند.18دمشق‌ به‌ فراوانی‌ صنایع‌ تو و كثرت‌ هر قسم‌ اموال‌ با شراب‌ حَلْبُون‌ و پشم‌ سفید با تو سودا می‌كردند.19وَدان‌ و یاوان‌ ریسمان‌ به‌ عوض‌ بضاعت‌ تو می‌دادند. آهن‌ مصنوع‌ و سلیخه‌ و قصب‌ الذرّیره‌ از متاعهای‌ تو بود.20ددان‌ با زین‌ پوشهای‌ نفیس‌ به‌ جهت‌ سواری‌ سوداگران‌ تو بودند.21عرب‌ و همه‌ سروران‌ قیدار بازارگانانِ دست‌ تو بودند. با بره‌ها و قوچها و بزها با تو داد و ستد می‌كردند.22تجّار شَبا و رَعْمَه‌ سوداگران‌ تو بودند. بهترین‌ همه‌ ادویه‌جات‌ و هرگونه‌ سنگ‌ گرانبها و طلا به‌ عوض‌ بضاعت‌ تو می‌دادند.23حرّان‌ و كَنَّه‌ و عَدَن‌ و تجّار شبا و آشور و كِلْمَد سوداگران‌ تو بودند.24اینان‌ با نفایس‌ و رداهای‌ آسمانجونی‌ و قلاّبدوزی‌ و صندوقهای‌ پر از رختهای‌ فاخر ساخته‌ شده‌ از چوب‌ سرو آزاد و بسته‌ شده‌ با ریسمانها در بازارهای‌ تو سوداگران‌ تو بودند.25كشتیهای‌ ترشیش‌ قافله‌های‌ متاع‌ تو بودند. پس‌ در وسط‌ دریا توانگر و بسیار معزّز گردیدی‌.26پاروزنانت‌ تو را به‌ آبهای‌ عظیم‌بردند و باد شرقی‌ تو را در میان‌ دریا شكست‌.27اموال‌ و بضاعت‌ و متاع‌ و ملاّحان‌ و ناخدایان‌ و قلاّفان‌ و سوداگران‌ و جمیع‌ مردان‌ جنگی‌ كه‌ در تو بودند، با تمامی‌ جمعیتی‌ كه‌ در میان‌ تو بودند در روز انهدام‌ تو در وسط‌ دریا افتادند.28«از آواز فریاد ناخدایانت‌ ساحلها متزلزل‌ گردید.29و جمیع‌ پاروزنان‌ و ملاّحان‌ و همه‌ ناخدایان‌ دریا از كشتیهای‌ خود فرود آمده‌، در زمین‌ می‌ایستند.30و برای‌ تو آواز خود را بلند كرده‌، به‌ تلخی‌ ناله‌ می‌كنند و خاك‌ بر سر خود ریخته‌، در خاكستر می‌غلطند.31و برای‌ تو موی‌ خود را كنده‌، پلاس‌ می‌پوشند و با مرارت‌ جان‌ و نوحه‌ تلخ‌ برای‌ تو گریه‌ می‌كنند.32و در نوحه‌ خود برای‌ تو مرثیه‌ می‌خوانند. و بر تو نوحه‌گری‌ نموده‌، می‌گویند: كیست‌ مثل‌ صور و كیست‌ مثل‌ آن‌ شهری‌ كه‌ در میان‌ دریا خاموش‌ شده‌ است‌؟33هنگامی‌ كه‌ بضاعت‌ تو از دریا بیرون‌ می‌آمد، قومهای‌ بسیاری‌ را سیر می‌گردانیدی‌ و پادشاهان‌ جهان‌ را به‌ فراوانی‌ اموال‌ و متاع‌ خود توانگر می‌ساختی‌.34امّا چون‌ از دریا، در عمق‌های‌ آبها شكسته‌ شدی‌، متاع‌ و تمامی‌ جمعیت‌ تو در میانت‌ تلف‌ شد.35جمیع‌ ساكنان‌ جزایر به‌ سبب‌ تو متحیر گشته‌ و پادشاهان‌ ایشان‌ به‌ شدّت‌ دهشت‌زده‌ و پریشان‌ حال‌ گردیده‌اند.36تجّار قوم‌ها بر تو صفیر می‌زنند و تو محّل‌ دهشت‌ گردیده‌، دیگر تا به‌ ابد نخواهی‌ بود.»

Chapter 28

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ به‌ رئیس‌ صور بگو:خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: چونكه‌ دلت‌ مغرور شده‌ است‌ و می‌گویی‌ كه‌ من‌ خدا هستم‌ و بر كرسی‌ خدایان‌ در وسط‌ دریا نشسته‌ام‌، و هر چند انسان‌ هستی‌ و نه‌ خدا، لیكن‌ دل‌ خود را مانند دل‌ خدایان‌ ساخته‌ای‌.3اینك‌ تو از دانیال‌ حكیم‌تر هستی‌ و هیچ‌ سرّی‌ از تو مخفی‌ نیست‌؟4و به‌ حكمت‌ و فطانت‌ خویش‌ توانگری‌ برای‌ خود اندوخته‌ و طلا و نقره‌ در خزاین‌ خود جمع‌ نموده‌ای‌.5به‌ فراوانی‌ حكمت‌ و تجارت‌ خویش‌ دولت‌ خود را افزوده‌ای‌ پس‌ به‌ سبب‌ توانگری‌ات‌ دلت‌ مغرور گردیده‌ است‌.»6بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «چونكه‌ تو دل‌ خود را مثل‌ دل‌ خدایان‌ گردانیده‌ای‌،7پس‌ اینك‌ من‌ غریبان‌ و ستم‌ كیشان‌ امّت‌ها را بر تو خواهم‌ آورد كه‌ شمشیرهای‌ خود را به‌ ضدّ زیبایی‌ حكمت‌ تو كشیده‌، جمال‌ تو را ملوّث‌ سازند.8و تو را به‌ هاویه‌ فرود آورند. پس‌ به‌ مرگ‌ آنانی‌ كه‌ در میان‌ دریا كشته‌ شوند خواهی‌ مرد.9آیا به‌ حضور قاتلان‌ خود خواهی‌ گفت‌ كه‌ من‌ خدا هستم‌؟ نی‌ بلكه‌ در دست‌ قاتلانت‌ انسان‌ خواهی‌ بود و نه‌ خدا.10از دست‌ غریبان‌ به‌ مرگ‌ نامختونان‌ كشته‌ خواهی‌ شد، زیرا خداوند یهوه‌ می‌فرماید كه‌ من‌ این‌ را گفته‌ام‌.»11و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:12«ای‌ پسر انسان‌، برای‌ پادشاه‌ صور مرثیه‌ بخوان‌ و وی‌ را بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: تو خاتم‌ كمال‌ و مملّو حكمت‌ و كامل‌ جمال‌ هستی‌.13در عدن‌ در باغ‌ خدا بودی‌ و هر گونه‌ سنگ‌ گرانبها از عقیقِ احمر و یاقوتِ اصفر و عقیقِ سفید و زبرجد و جَزْع‌ و یشْب‌ و یاقوت‌ كبود وبَهرَمان‌ و زمرّد پوشش‌ تو بود. و صنعت‌ دفّها و نایهایت‌ در تو از طلا بود كه‌ در روز خلقت‌ تو آنها مهیا شده‌ بود.14تو كروبی‌ مسح‌ شده‌ سایه‌ گستر بودی‌. و تو را نصب‌ نمودم‌ تا بر كوه‌ مقدّس‌ خدا بوده‌ باشی‌. و در میان‌ سنگهای‌ آتشین‌ می‌خرامیدی‌.15از روزی‌ كه‌ آفریده‌ شدی‌ تا وقتی‌ كه‌ بی‌انصافی‌ در تو یافت‌ شد به‌ رفتار خود كامل‌ بودی‌.16امّا از كثرت‌ سوداگری‌ات‌ بطن‌ تو را از ظلم‌ پر ساختند. پس‌ خطا ورزیدی‌ و من‌ تو را از كوه‌ خدا بیرون‌ انداختم‌. و تو را ای‌ كروبی‌ سایه‌گستر، از میان‌ سنگهای‌ آتشین‌ تلف‌ نمودم‌.17دل‌ تو از زیبایی‌ات‌ مغرور گردید و به‌ سبب‌ جمالت‌ حكمت‌ خود را فاسد گردانیدی‌. لهذا تو را بر زمین‌ می‌اندازم‌ و تو را پیش‌ روی‌ پادشاهان‌ می‌گذارم‌ تا بر تو بنگرند.18به‌ كثرت‌ گناهت‌ و بی‌انصافی تجارتت‌، مَقْدَس‌های‌ خویش‌ را بی‌عصمت‌ ساختی‌. پس‌ آتشی‌ از میانت‌ بیرون‌ می‌آورم‌ كه‌ تو را بسوزاند و تو را به‌ نظر جمیع‌ بینندگانت‌ بر روی‌ زمین‌ خاكستر خواهم‌ ساخت‌.19و همه‌ آشنایانت‌ از میان‌ قوم‌ها بر تو متحیر خواهند شد. و تو محلّ دهشت‌ شده‌، دیگر تا به‌ ابد نخواهی‌ بود.»20و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:21«ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را بر صیدون‌ بدار و به‌ ضدّش‌ نبوّت‌ نما.22و بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ ای‌ صیدون‌ من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌ و خویشتن‌ را در میان‌ تو تمجید خواهم‌ نمود. و حینی‌ كه‌ بر او داوری‌ كرده‌ و خویشتن‌ را در وی‌تقدیس‌ نموده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.23و وبا در او و خون‌ در كوچه‌هایش‌ خواهم‌ فرستاد. و مجروحان‌ به‌ شمشیری‌ كه‌ از هر طرف‌ بر او می‌آید در میانش‌ خواهند افتاد. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.24و بار دیگر برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ از جمیع‌ مجاوران‌ ایشان‌ كه‌ ایشان‌ را خوار می‌شمارند، خاری‌ خلنده‌ و شوك‌ رنج‌ آورنده‌ نخواهد بود. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ خداوند یهوه‌ می‌باشم‌.»25خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «هنگامی‌ كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را از قوم‌هایی‌ كه‌ در میان‌ ایشان‌ پراكنده‌ شده‌اند جمع‌ نموده‌، خویشتن‌ را از ایشان‌ به‌ نظر امّت‌ها تقدیس‌ كرده‌ باشم‌، آنگاه‌ در زمین‌ خودشان‌ كه‌ به‌ بنده‌ خود یعقوب‌ داده‌ام‌ ساكن‌ خواهند شد.26و در آن‌ به‌ امنیت‌ ساكن‌ شده‌، خانه‌ها بنا خواهند نمود و تاكستانها غرس‌ خواهند ساخت‌. و چون‌ بر جمیع‌ مجاوران‌ ایشان‌ كه‌ ایشان‌ را حقیر می‌شمارند داوری‌ كرده‌ باشم‌، آنگاه‌ به‌ امنیت‌ ساكن‌ شده‌، خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ می‌باشم‌.»

Chapter 29

1و در روز دوازدهم‌ ماه‌ دهم‌ از سال‌ دهم كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را به‌ طرف‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر بدار و به‌ ضدّ او و تمامی‌ مصر نبوّت‌ نما.3و متكلّم‌ شده‌، بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ ای‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌. ای‌ اژدهای‌ بزرگ‌ كه‌ در میان‌ نهرهایت‌ خوابیده‌ای‌ و می‌گویی‌ نهر من‌ از آن‌ من‌است‌ و من‌ آن‌ را به‌ جهت‌ خود ساخته‌ام‌!4لهذا قلاّبها در چانه‌ات‌ می‌گذارم‌ و ماهیان‌ نهرهایت‌ را به‌ فلسهایت‌ خواهم‌ چسپانید و تو را از میان‌ نهرهایت‌ بیرون‌ خواهم‌ كشید و تمامی‌ ماهیان‌ نهرهایت‌ به‌ فلسهای‌ تو خواهند چسپید.5و تو را با تمامی‌ ماهیان‌ نهرهایت‌ در بیابان‌ پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و به‌ روی‌ صحرا افتاده‌، بار دیگر تو را جمع‌ نخواهند كرد و فراهم‌ نخواهند آورد. و تو را خوراك‌ حیوانات‌ زمین‌ و مرغان‌ هوا خواهم‌ ساخت‌.6و جمیع‌ ساكنان‌ مصر خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ چونكه‌ ایشان‌ برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ عصای‌ نئین‌ بودند.7چون‌ دست‌ تو را گرفتند، خرد شدی‌. و كتفهای‌ جمیع‌ ایشان‌ را چاك‌ زدی‌. و چون‌ بر تو تكیه‌ نمودند، شكسته‌ شدی‌. و كمرهای‌ جمیع‌ ایشان‌ را لرزان‌ گردانیدی‌.»8بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «اینك‌ من‌ بر تو شمشیری‌ آورده‌، انسان‌ و بهایم‌ را از تو منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.9و زمین‌ مصر ویران‌ و خراب‌ خواهد شد. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌، چونكه‌ می‌گفت‌: نهر از آن‌ من‌ است‌ و من‌ آن‌ را ساخته‌ام‌.10بنابراین‌ اینك‌ من‌ به‌ ضدّ تو و به‌ ضدّ نهرهایت‌ هستم‌ و زمین‌ مصر را از مَجْدَلْ تا اَسْوان‌ و تا حدود حَبَشستان‌ بالكّل‌ خراب‌ و ویران‌ خواهم‌ ساخت‌.11كه‌ پای‌ انسان‌ از آن‌ عبور ننماید و پای‌ حیوان‌ از آن‌ گذر نكند و مدّت‌ چهل‌ سال‌ مسكون‌ نشود.12و زمین‌ مصر را در میان‌ زمینهای‌ ویرانْ ویران‌ خواهم‌ ساخت‌ و شهرهایش‌ در میان‌ شهرهای‌ مخروب‌ مدّت‌ چهل‌ سال‌ خراب‌ خواهد ماند. و مصریان‌ را درمیان‌ امّت‌ها پراكنده‌ و در میان‌ كشورها متفرّق‌ خواهم‌ ساخت‌.»13زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «بعد از انقضای‌ چهل‌ سال‌ مصریان‌ را از قوم‌هایی‌ كه‌ در میان‌ آنها پراكنده‌ شوند، جمع‌ خواهم‌ نمود.14و اسیران‌ مصر را باز آورده‌، ایشان‌ را به‌ زمین‌ فَتْرُوس‌ یعنی‌ به‌ زمین‌ مولد ایشان‌ راجع‌ خواهم‌ گردانید و در آنجا مملكت‌ پست‌ خواهند بود.15و آن‌ پست‌ترین‌ ممالك‌ خواهد بود. و بار دیگر بر طوایف‌ برتری‌ نخواهد نمود. و من‌ ایشان‌ را قلیل‌ خواهم‌ ساخت‌ تا برامّت‌ها حكمرانی‌ ننمایند.16و آن‌ بار دیگر برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ محّل‌ اعتماد نخواهد بود تا بسوی‌ ایشان‌ متوجّه‌ شده‌، گناه‌ را به‌ یاد آورند. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ خداوند یهوه‌ هستم‌.»17و در روز اوّل‌ ماه‌ اوّل‌ از سال‌ بیست‌ و هفتم‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:18«ای‌ پسر انسان‌ نَبوكَدْرَصَّرْ پادشاه‌ بابل‌ از لشكر خود به‌ ضدّ صور خدمت‌ عظیمی‌ گرفت‌ كه‌ سرهای‌ همه‌ بی‌مو گردید و دوشهای‌ همه‌ پوست‌ كنده‌ شد. لیكن‌ از صور به‌ جهت‌ خدمتی‌ كه‌ به‌ ضدّ آن‌ نموده‌ بود، خودش‌ و لشكرش‌ هیچ‌ مزد نیافتند.»19لهذا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «اینك‌ من‌ زمین‌ مصر را به‌ نَبوكَدْرَصَّرْ پادشاه‌ بابل‌ خواهم‌ بخشید. و جمعیت‌ آن‌ را گرفتار كرده‌، غنیمتش‌ را به‌ یغما و اموالش‌ را به‌ تاراج‌ خواهد برد تا اجرت‌ لشكرش‌ بشود.20و خداوند یهوه‌ می‌گوید: زمین‌ مصر را به‌ جهت‌ خدمتی‌ كه‌ كرده‌ است‌، اجرت‌ او خواهم‌ داد چونكه‌ این‌ كار را برای‌ من‌ كرده‌اند.21و در آن‌ روز شاخی‌ برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ خواهم‌ رویانید. و دهان‌ تو را در میان‌ ایشان‌ خواهم‌ گشود، پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌هستم‌.»

Chapter 30

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ نبوّت‌ كرده‌، بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: ولوله‌ كنید و بگویید وای‌ برآن‌ روز!3زیرا كه‌ آن‌ روز نزدیك‌ است‌ و روز خداوند نزدیك‌ است‌! روز ابرها و زمان‌ امّت‌ها خواهد بود!4و شمشیری‌ بر مصر فرود می‌آید. و چون‌ كشتگان‌ در مصر بیفتند، آنگاه‌ درد شدیدی‌ بر حبش‌ مستولی‌ خواهد شد. و جمعیتِ آن‌ را گرفتار خواهند كرد و اساسهایش‌ منهدم‌ خواهد گردید.5و حَبَش‌ و فُوط‌ ولُود و تمامی‌ قومهای‌ مختلف‌ و كُوب‌ و اهل‌ زمین‌ عهد همراه‌ ایشان‌ به‌ شمشیر خواهند افتاد.»6و خداوند چنین‌ می‌فرماید: «معاونان‌ مصر خواهند افتاد و فخر قوّت‌ آن‌ فرود خواهد آمد. و از مَجْدَلْ تا اَسْوان‌ در میان‌ آن‌ به‌ شمشیر خواهند افتاد. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است‌.7و در میان‌ زمینهای‌ ویرانْ ویران‌ خواهند شد و شهرهایش‌ در میان‌ شهرهای‌ مخروب‌ خواهد بود.8و چون‌ آتشی‌ در مصر افروخته‌ باشم‌ و جمیع‌ انصارش‌ شكسته‌ شوند، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.9در آن‌ روز قاصدان‌ از حضور من‌ به‌ كشتیها بیرون‌ رفته‌، حبشیان‌ مطمئن‌ را خواهند ترسانید. و بر ایشان‌ درد شدیدی‌ مثل‌ روز مصر مستولی‌ خواهد شد، زیرا اینك‌ آن‌ می‌آید.»10و خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «من‌ جمعیت‌ مصر را به‌ دست‌ نَبُوكَدْرَصَّر پادشاه‌ بابل‌ تباه‌ خواهم‌ ساخت‌.11او با قوم‌ خود و ستمكیشان‌ امّت‌ها آورده‌ خواهند شد تا آن‌ زمین‌ را ویران‌ سازند. و شمشیرهای‌ خود را بر مصر كشیده‌، زمین‌ را ازكشتگان‌ پر خواهند ساخت.12و نهرها را خشك‌ گردانیده‌، زمین‌ را به‌ دست‌ اشرار خواهم‌ فروخت‌. و زمین‌ را با هرچه‌ در آن‌ است‌، به‌ دست‌ غریبان‌ ویران‌ خواهم‌ ساخت‌. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ گفته‌ام‌.»13و خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «بتها را نابود ساخته‌، اصنام‌ را از نُوف‌ تلف‌ خواهم‌ نمود. و بار دیگر رئیسی‌ از زمین‌ مصر نخواهد برخاست‌. و خوف‌ بر زمین‌ مصر مستولی‌ خواهم‌ ساخت‌.14و فَتْروس‌ را خراب‌ نموده‌، آتشی‌ در صُوْعَنْ خواهم‌ افروخت‌. و بر نُوْ داوری‌ خواهم‌ نمود.15و غضب‌ خود را برسِینْ كه‌ ملاذ مصر است‌ ریخته‌، جمعیت‌ نُوْ را منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.16و چون‌ آتشی‌ در مصر افروخته‌ باشم‌، سِین‌ به‌ درد سخت‌ مبتلا و نُوْمفتوح‌ خواهد شد. و خصمان‌ در وقت‌ روز بر نُوف‌ خواهند آمد.17جوانان‌ آوَن‌ و فِیبَسَتْ به‌ شمشیر خواهند افتاد و اهل‌ آنها به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌.18و روز درتَحْفَنحِیس‌ تاریك‌ خواهد شد حینی‌ كه‌ یوغهای‌ مصر را در آنجا شكسته‌ باشم‌ و فخر قوّتش‌ در آن‌ تلف‌ شده‌ باشد. و ابرها آن‌ را خواهد پوشانید و دخترانش‌ به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌.19پس‌ چون‌ بر مصر داوری‌ كرده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»20و در روز هفتم‌ ماه‌ اوّل‌ از سال‌ یازدهم‌، كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:21«ای‌ پسر انسان‌ بازوی‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر را خواهم‌ شكست‌. و اینك‌ شكسته‌ بندی‌ نخواهد شد و بر آن‌ مرهم‌ نخواهند گذارد و كرباس‌ نخواهند بست‌ تا قادر بر گرفتن‌ شمشیر بشود.22بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: هان‌ من‌ به‌ ضدّ فرعون‌ پادشاه‌ مصر هستم‌ و هر دو بازوی‌ او هم‌ درست‌ و هم‌ شكسته‌ را خرد خواهم‌ كرد و شمشیر را از دستش‌ خواهم‌انداخت‌.23و مصریان‌ را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ و در میان‌ كشورها متفرّق‌ خواهم‌ ساخت.24و بازوهای‌ پادشاه‌ بابل‌ را تقویت‌ نموده‌، شمشیر خود را به‌ دست‌ او خواهم‌ داد. و بازوهای‌ فرعون‌ را خواهم‌ شكست‌ كه‌ به‌ حضور وی‌ به‌ ناله‌ كشتگان‌ ناله‌ خواهد كرد.25پس‌ بازوهای‌ پادشاه‌ بابل‌ را تقویت‌ خواهم‌ نمود. و بازوهای‌ فرعون‌ خواهد افتاد و چون‌ شمشیر خود را به‌ دست‌ پادشاه‌ بابل‌ داده‌ باشم‌ و او آن‌ را بر زمین‌ مصر دراز كرده‌ باشد، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم.26و چون‌ مصریان‌ را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ و ایشان‌ را در كشورها متفرّق‌ ساخته‌ باشم‌، ایشان‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»

Chapter 31

1و در روز اوّل‌ ماه‌ سوّم‌ از سال‌ یازدهم‌،كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ به‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر و به‌ جمعیت‌ او بگو: كیست‌ كه‌ در بزرگی‌ات‌ به‌ او شباهت‌ داری‌؟3اینك‌ آشور سرو آزاد لبنان‌ با شاخه‌های‌ جمیل‌ و برگهای‌ سایه‌گستر و قّد بلند می‌بود و سر او به‌ ابرها می‌بود.4آبها او را نمّو داد. و لجّه‌ او را بلند ساخت‌ كه‌ نهرهای‌ آنها بهر طرف‌ بوستان‌ آن‌ جاری‌ می‌شد و جویهای‌ خویش‌ را بطرف‌ همه‌ درختان‌ صحرا روان‌ می‌ساخت‌.5از این‌ جهت‌ قدّ او از جمیع‌ درختان‌ صحرا بلندتر شده‌، شاخه‌هایش‌ زیاده‌ گردید و اغصان‌ خود را نمّو داده‌، آنها از كثرت‌ آبها بلند شد.6و همه‌ مرغان‌ هوا در شاخه‌هایش‌ آشیانه‌ ساختند. و تمامی‌ حیوانات‌ صحرا زیر اغصانش‌ بچه‌ آوردند. و جمیع‌ امّت‌های‌ عظیم‌ در سایه‌اش‌ سكنی‌ گرفتند.7پس‌ در بزرگی‌ خود و در درازی شاخه‌های‌ خویش‌ خوشنما شد چونكه‌ ریشه‌اش‌ نزد آبهای‌ بسیار بود.8سروهای‌ آزاد باغ‌ خدا آن‌ را نتوانست‌ پنهان‌ كرد. و صنوبرها به‌ شاخه‌هایش‌ مشابهت‌ نداشت‌. و چنارها مثل‌ اغصانش‌ نبود بلكه‌ هیچ‌ درخت‌ در باغ‌ خدا به‌ زیبایی‌ او مشابه‌ نبود.9من‌ او را به‌ كثرت‌ شاخه‌هایش‌ به‌ حدّی‌ زیبایی‌ دادم‌ كه‌ همه‌ درختان‌ عدن‌ كه‌ در باغ‌ خدا بود بر او حسد بردند.»10بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «چونكه‌ قدّ تو بلند شده‌ است‌، و او سر خود را در میان‌ ابرها برافراشته‌ و دلش‌ از بلندیش‌ مغرور گردیده‌ است‌،11از این‌ جهت‌ من‌ او را به‌ دست‌ قوّی‌ترین‌ (پادشاه‌) امّت‌ها تسلیم‌ خواهم‌ نمود و او آنچه‌ را كه‌ می‌باید به‌ وی‌ خواهد كرد. و من‌ او را به‌ سبب‌ شرارتش‌ بیرون‌ خواهم‌ انداخت‌.12و غریبان‌ یعنی‌ ستمكیشان‌ امّت‌ها او را منقطع‌ ساخته‌، ترك‌ خواهند نمود. و شاخه‌هایش‌ بر كوهها و در جمیع‌ دره‌ها خواهد افتاد و اغصان‌ او نزد همه‌ وادیهای‌ زمین‌ شكسته‌ خواهد شد. و جمیع‌ قوم‌های‌ زمین‌ از زیر سایه‌ او فرود آمده‌، او را ترك‌ خواهند نمود.13و همه‌ مرغان‌ هوا بر تنه‌ افتاده‌ او آشیانه‌ گرفته‌، تمامی‌ حیوانات‌ صحرا بر شاخه‌هایش‌ ساكن‌ خواهند شد.14تا آنكه‌ هیچكدام‌ از درختانی‌ كه‌ نزد آبها می‌باشند قدّ خود را بلند نكنند و سرهای‌ خود را در میان‌ ابرها برنیفرازند. و زورآوران‌ آنها از همگانی‌ كه‌ سیراب‌ می‌باشند، در بلندی‌ خود نایستند. زیرا كه‌ جمیع‌ آنها در اسفلهای‌ زمین‌ در میان‌ پسران‌ انسانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند به‌ مرگ‌ تسلیم‌ شده‌اند.»15و خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «در روزی‌كه‌ او به‌ عالم‌ اموات‌ فرود می‌رود، من‌ ماتمی‌ برپا می‌نمایم‌ و لجّه‌ را برای‌ وی‌ پوشانیده‌، نهرهایش‌ را باز خواهم‌ داشت‌. و آبهای‌ عظیم‌ باز داشته‌ خواهد شد و لبنان‌ را برای‌ وی‌ سوگوار خواهم‌ كرد. و جمیع‌ درختان‌ صحرا برایش‌ ماتم‌ خواهند گرفت.16و چون‌ او را با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند به‌ عالم‌ اموات‌ فرود آورم‌، آنگاه‌ امّت‌ها را از صدای‌ انهدامش‌ متزلزل‌ خواهم‌ ساخت‌. و جمیع‌ درختان‌ عدن‌ یعنی‌ برگزیده‌ و نیكوترین‌ لبنان‌ از همگانی‌ كه‌ سیراب‌ می‌شوند، در اسفلهای‌ زمین‌ تسلّی‌ خواهند یافت‌.17و ایشان‌ نیز با مقتولان‌ شمشیر و انصارش‌ كه‌ در میان‌ امّت‌ها زیر سایه‌ او ساكن‌ می‌بودند، همراه‌ وی‌ به‌ عالم‌ اموات‌ فرود خواهند رفت‌.18به‌ كدام‌ یك‌ از درختان‌ عدن‌ در جلال‌ و عظمت‌ چنین‌ شباهت‌ داشتی‌؟ امّا با درختان‌ عدن‌ به‌ اسفلهای‌ زمین‌ تو را فرود خواهند آورد و در میان‌ نامختونان‌ با مقتولان‌ شمشیر خواهی‌ خوابید. خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ فرعون‌ و تمامی‌ جماعتش‌ این‌ است‌.»

Chapter 32

1و در روز اوّل‌ ماه‌ دوازدهم‌ از سال ‌دوازدهم‌ واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ برای‌ فرعون‌ پادشاه‌ مصر مرثیه‌ بخوان‌ و او را بگو تو به‌ شیر ژیان‌ امّت‌ها مشابه‌ می‌بودی‌، امّا مانند اژدها در دریا هستی‌ و آب‌ را از بینی‌ خود می‌جهانی‌ و آبها را به‌ پایهای‌ خود حركت‌ داده‌، نهرهای‌ آنها را گل‌آلود می‌سازی‌.»3خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «دام‌ خود را به‌ واسطه‌ گروهی‌ ازقوم‌های‌ عظیم‌ بر تو خواهم‌ گسترانید و ایشان‌ تو را در دام‌ من‌ بر خواهند كشید.4و تو را بر زمین‌ ترك‌ نموده‌، بر روی‌ صحرا خواهم‌ انداخت‌ و همه‌ مرغان‌ هوا را بر تو فرود آورده‌، جمیع‌ حیوانات‌ زمین‌ را از تو سیر خواهم‌ ساخت‌.5و گوشت‌ تو را بر كوهها نهاده‌، درهّها را از لاش‌ تو پر خواهم‌ كرد.6و زمینی‌ را كه‌ در آن‌ شنا می‌كنی‌ از خون‌ تو تا به‌ كوهها سیراب‌ می‌كنم‌ كه‌ وادیها از تو پر خواهد شد.7و هنگامی‌ كه‌ تو را منطفی‌ گردانم‌، آسمان‌ را خواهم‌ پوشانید و ستارگانش‌ را تاریك‌ كرده‌،آفتاب‌ را به‌ ابرها مستور خواهم‌ ساخت‌ و ماه‌ روشنایی‌ خود را نخواهد داد.8و خداوند یهوه‌ می‌فرماید، كه‌ تمامی‌ نیرهای‌ درخشنده‌ آسمان‌ را برای‌ تو سیاه‌ كرده‌، تاریكی‌ بر زمینت‌ خواهم‌ آورد.9و چون‌ هلاكت‌ تو را در میان‌ امّت‌ها بر زمینهایی‌ كه‌ ندانسته‌ای‌ آورده‌ باشم‌، آنگاه‌ دلهای‌ قوم‌های‌ عظیم‌ را محزون‌ خواهم‌ ساخت‌.10و قوم‌های‌ عظیم‌ را بر تو متحیر خواهم‌ ساخت‌. و چون‌ شمشیر خود را پیش‌ روی‌ ایشان‌ جلوه‌ دهم‌، پادشاهان‌ ایشان‌ به‌ شدّت‌ دهشتناك‌ خواهند شد. و در روز انهدام‌ تو هر یك‌ از ایشان‌ برای‌ جان‌ خود هر لحظه‌ای‌ خواهند لرزید.»11زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «شمشیر پادشاه‌ بابل‌ بر تو خواهد آمد.12و به‌ شمشیرهای‌ جبّاران‌ كه‌ جمیع‌ ایشان‌ از ستمكیشان‌ امّت‌ها می‌باشند، جمعّیت‌ تو را به‌ زیر خواهم‌ انداخت‌. و ایشان‌ غرور مصر را نابود ساخته‌، تمامی‌ جمعیتش‌ هلاك‌ خواهند شد.13و تمامی‌ بهایم‌ او را از كنارهای‌ آبهای‌ عظیم‌ هلاك‌ خواهم‌ساخت‌. و پای‌ انسان‌ دیگر آنها را گل‌آلود نخواهد ساخت‌. و سُم‌ بهایم‌ آنها را گل‌آلود نخواهد ساخت‌.14آنگاه‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: آبهای‌ آنها را ساكت‌ گردانیده‌، نهرهای‌ آنها را مانند روغن‌ جاری‌ خواهم‌ ساخت‌.15و چون‌ زمین‌ مصر را ویران‌ كنم‌ و آن‌ زمین‌ از هرچه‌ در آن‌ باشد خالی‌ شود و چون‌ جمیع‌ ساكنانش‌ را هلاك‌ كنم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»16و خداوند یهوه‌ می‌گوید: «مرثیه‌ای‌ كه‌ ایشان‌ خواهند خواند همین‌ است‌. دختران‌ امّت‌ها این‌ مرثیه‌ را خواهند خواند. برای‌ مصر و تمامی‌ جمعیتش‌ این‌ مرثیه‌ را خواهند خواند.»17و در روز پانزدهم‌ ماه‌ از سال‌ دوازدهم‌ واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:18«ای‌ پسر انسان‌ برای‌ جمعّیت‌ مصر وِلوِلَه‌ نما و هم‌ او را و هم‌ دختران‌ امّت‌های‌ عظیم‌ را با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند، به‌ اسفلهای‌ زمین‌ فرود آور.19از چه‌ كس‌ زیباتر هستی‌؟ فرود بیا و با نامختونان‌ بخواب‌.20ایشان‌ در میان‌ مقتولان‌ شمشیر خواهند افتاد. (مصر) به‌ شمشیر تسلیم‌ شده‌ است‌. پس‌ او را و تمامی‌ جمعّیتش‌ را بكشید.21اقویای‌ جبّاران‌ از میان‌ عالم‌ اموات‌ او را و انصار او را خطاب‌ خواهند كرد. ایشان‌ نامختون‌ به‌ شمشیر كشته‌ شده‌، فرود آمده‌، خواهند خوابید.22«در آنجا آشور و تمامی‌ جمعیت‌ او هستند. قبرهای‌ ایشان‌ گرداگرد ایشان‌ است‌ و جمیع‌ ایشان‌ كشته‌ شده‌ از شمشیر افتاده‌اند.23كه‌ قبرهای‌ ایشان‌ به‌ اسفلهای‌ هاویه‌ قرار داده‌ شد و جمعیت‌ ایشان‌ به‌ اطراف‌ قبرهای‌ ایشان‌اند. جمیع‌ ایشان‌ كه‌ در زمین‌ زندگان‌ باعث‌ هیبت‌ بودند، مقتول‌ و از شمشیر افتاده‌اند.24در آنجا عیلام‌ و تمامی‌ جمعیتش‌ هستند. قبرهای‌ ایشان‌ گرداگرد ایشان‌ است‌ و جمیع‌ ایشان‌ مقتول‌ و از شمشیر افتاده‌اند و به‌ اسفلهای‌ زمین‌ نامختون‌ فرود رفته‌اند، زیرا كه‌ در زمین‌ زندگان‌ باعث‌ هیبت‌ بوده‌اند. پس‌ با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند، متحمّل‌ خجالت‌ خویش‌ خواهند بود.25بستری‌ برای‌ او و تمامی‌ جمعیتش‌ در میان‌ مقتولان‌ قرار داده‌اند. قبرهای‌ ایشان‌ گرداگرد ایشان‌ است‌ و جمیع‌ ایشان‌ نامختون‌ و مقتول‌ شمشیرند. زیرا كه‌ در زمین‌ زندگان‌ باعث‌ هیبت‌ بودند. پس‌ با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند، متحمّل‌ خجالت‌ خویش‌ خواهند بود. در میان‌ كشتگان‌ قرار داده‌ شد.26در آنجا ماشك‌ و توبال‌ و تمامی‌ جمعیت‌ آنها هستند. قبرهای‌ ایشان‌ گرداگرد ایشان‌ است‌ و جمیع‌ ایشان‌ نامختون‌ و مقتول‌ شمشیرند. زیرا كه‌ در زمین‌ زندگان‌ باعث‌ هیبت‌ بودند.27پس‌ ایشان‌ با جبّاران‌ و نامختونانی‌ كه‌ افتاده‌اند كه‌ با اسلحه‌ جنگ‌ خویش‌ به‌ هاویه‌ فرود رفته‌اند، نخواهند خوابید. و ایشان‌ شمشیرهای‌ خود را زیر سرهای‌ خود نهادند. و گناه‌ ایشان‌ بر استخوانهای‌ ایشان‌ خواهد بود. زیرا كه‌ در زمین‌ زندگان‌ باعث‌ هیبت‌ جبّاران‌ بودند.28و امّا تو در میان‌ نامختونان‌ شكسته‌ شده‌، با مقتولان‌ شمشیر خواهی‌ خوابید.29در آنجا اَدوم‌ و پادشاهانش‌ و جمیع‌ سرورانش‌ هستند كه‌ در جبروت‌ خود با مقتولان‌ شمشیر قرار داده‌ شدند. و ایشان‌ با نامختونان‌ و آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند خواهند خوابید.30در آنجا جمیع‌ رؤسای‌ شمال‌ و همه‌ صیدونیان‌ هستند كه‌ با مقتولان‌ فرود رفتند. از هیبتی‌ كه‌ به‌ جبروت‌ خویش‌ باعث‌ آن‌ بودند، خجل‌ خواهند شد. پس‌با مقتولان‌ شمشیرْ نامختون‌ خواهند خوابید و با آنانی‌ كه‌ به‌ هاویه‌ فرود می‌روند، متحمّل‌ خجالت‌ خود خواهند شد.31و خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ فرعون‌ چون‌ این‌ را بیند درباره‌ تمامی‌ جمعیت‌ خود خویشتن‌ را تسلّی‌ خواهد داد و فرعون‌ و تمامی‌ لشكر او به‌ شمشیر كشته‌ خواهند شد.32زیرا خداوند یهوه‌ می‌گوید: من‌ او را در زمین‌ زندگان‌ باعث‌ هیبت‌ گردانیدم‌. پس‌ فرعون‌ و تمامی‌ جمعیت‌ او را با مقتولان‌ شمشیر در میان‌ نامختونان‌ خواهند خوابانید.»

Chapter 33

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ پسران‌ قوم‌ خود را خطاب‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: اگر من‌ شمشیری‌ بر زمینی‌ آورم‌ و اهل‌ آن‌ زمین‌ كسی‌ را از میان‌ خود گرفته‌، او را به‌ جهت‌ خود به‌ دیده‌بانی‌ تعیین‌ كنند،3و او شمشیر را بیند كه‌ بر آن‌ زمین‌ می‌آید وكَرِنّا را نواخته‌، آن‌ قوم‌ را متنبّه‌ سازد،4و اگر كسی‌ صدای‌ كَرِنّا را شنیده‌، متنبّه‌ نشود، آنگاه‌ شمشیر آمده‌، او را گرفتار خواهد ساخت‌ و خونش‌ بر گردنش‌ خواهد بود.5چونكه‌ صدای‌ كَرِنّا را شنید و متنبّه‌ نگردید، خون‌ او بر خودش‌ خواهد بود و اگر متنبّه‌ می‌شد جان‌ خود را می‌رهانید.6و اگر دیده‌بان‌ شمشیر را بیند كه‌ می‌آید و كَرِنّا را ننواخته‌ قوم‌ را متنبّه‌ نسازد و شمشیر آمده‌، كسی‌ را از میان‌ ایشان‌ گرفتار سازد، آن‌ شخص‌ در گناه‌ خود گرفتار شده‌ است‌، امّا خون‌ او را از دست‌ دیده‌بان‌ خواهم‌ طلبید.7و من‌ تو را ای‌ پسر انسان‌ برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ به‌ دیده‌بانی‌ تعیین‌ نموده‌ام‌ تا كلام‌ را از دهانم‌ شنیده‌، ایشان‌ را از جانب‌ من‌ متنبّه‌ سازی‌.8حینی‌ كه‌ من‌ به‌ مرد شریر گویم‌: ای‌مرد شریر البتّه‌ خواهی‌ مرد! اگر تو سخن‌ نگویی‌ تا آن‌ مرد شریر را از طریقش‌ متنبّه‌ سازی‌، آنگاه‌ آن‌ مرد شریر در گناه‌ خود خواهد مُرد، امّا خون‌ او را از دست‌ تو خواهم‌ طلبید.9امّا اگر تو آن‌ مرد شریر را از طریقش‌ متنبّه‌ سازی‌ تا از آن‌ بازگشت‌ نماید و او از طریق‌ خود بازگشت‌ نكند، آنگاه‌ او در گناه‌ خود خواهد مُرد، امّا تو جان‌ خود را رستگار ساخته‌ای‌.10پس‌ تو ای‌ پسر انسان‌ به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگو: شما بدین‌ مضمون‌ می‌گویید: چونكه‌ عصیان‌ و گناهان‌ ما بر گردن‌ ما است‌ و به‌ سبب‌ آنها كاهیده‌ شده‌ایم‌، پس‌ چگونه‌ زنده‌ خواهیم‌ ماند؟11«به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ می‌فرماید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ من‌ از مردن‌ مرد شریر خوش‌ نیستم‌ بلكه‌ (خوش‌ هستم‌) كه‌ شریر از طریق‌ خود بازگشت‌ نموده‌، زنده‌ ماند. ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بازگشت‌ نمایید! از طریق‌های‌ بد خویش‌ بازگشت‌ نمایید زیرا چرا بمیرید؟12و تو ای‌ پسر انسان‌ به‌ پسران‌ قوم‌ خود بگو: عدالت‌ مرد عادل‌ در روزی‌ كه‌ مرتكب‌ گناه‌ شود، او را نخواهد رهانید. و شرارت‌ مرد شریر در روزی‌ كه‌ او از شرارت‌ خود بازگشت‌ نماید، باعث‌ هلاكت‌ وی‌ نخواهد شد. و مرد عادل‌ در روزی‌ كه‌ گناه‌ ورزد، به‌ عدالت‌ خود زنده‌ نتواند ماند.13حینی‌ كه‌ به‌ مرد عادل‌ گویم‌ كه‌ البتّه‌ زنده‌ خواهی‌ ماند، اگر او به‌ عدالت‌ خود اعتماد نموده‌، عصیان‌ ورزد، آنگاه‌ عدالتش‌ هرگز به‌ یاد آورده‌ نخواهد شد بلكه‌ در عصیانی‌ كه‌ ورزیده‌ است‌ خواهد مُرد.14و هنگامی‌ كه‌ به‌ مرد شریر گویم‌: البتّه‌ خواهی‌ مُرد! اگر او از گناه‌ خود بازگشت‌ نموده‌، انصاف‌ وعدالت‌ را بجا آورد،15و اگر آن‌ مرد شریر رهن‌ را پس‌ دهد و آنچه‌ دزدیده‌ بود ردّ نماید و به‌ فرایض‌ حیات‌ سلوك‌ نموده‌، مرتكب‌ بی‌انصافی‌ نشود، او البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند و نخواهد مُرد.16تمام‌ گناهی‌ كه‌ ورزیده‌ بود بر او به‌ یاد آورده‌ نخواهد شد. چونكه‌ انصاف‌ و عدالت‌ را بجا آورده‌ است‌، البتّه‌ زنده‌ خواهد ماند.17امّا پسران‌ قوم‌ تو می‌گویند كه‌ طریق‌ خداوند موزون‌ نیست‌، بلكه‌ طریق‌ خود ایشان‌ است‌ كه‌ موزون‌ نیست‌.18هنگامی‌ كه‌ مرد عادل‌ از عدالت‌ خود برگشته‌، عصیان‌ ورزد، به‌ سبب‌ آن‌ خواهد مرد.19و چون‌ مرد شریر از شرارت‌ خود بازگشت‌ نموده‌، انصاف‌ و عدالت‌ را بجا آورد به‌ سبب‌ آن‌ زنده‌ خواهد ماند.20امّا شما می‌گویید كه‌ طریق‌ خداوند موزون‌ نیست‌. ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ من‌ بر هر یكی‌ از شما موافق‌ طریق‌هایش‌ داوری‌ خواهم‌ نمود.»21و در روز پنجم‌ ماه‌ دهم‌ از سال‌ دوازدهم‌ اسیری‌ ما واقع‌ شد كه‌ كسی‌ كه‌ از اورشلیم‌ فرار كرده‌ بود نزد من‌ آمده‌، خبر داد كه‌ شهر تسخیر شده‌ است‌.22و در وقت‌ شام‌ قبل‌ از رسیدن‌ آن‌ فراری‌ دست‌ خداوند بر من‌ آمده‌، دهان‌ مرا گشود. پس‌ چون‌ او در وقت‌ صبح‌ نزد من‌ رسید، دهانم‌ گشوده‌ شد و دیگر گنگ‌ نبودم‌.23و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:24«ای‌ پسر انسان‌ ساكنان‌ این‌ خرابه‌های‌ زمین‌ اسرائیل‌ می‌گویند: ابراهیم‌ یك‌ نفر بود حینی‌ كه‌ وارث‌ این‌ زمین‌ شد و ما بسیار هستیم‌ كه‌ زمین‌ به‌ ارث‌ به‌ ما داده‌ شده‌ است‌.25بنابراین‌ به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌چنین‌ می‌فرماید: (گوشت‌ را) با خونش‌ می‌خورید و چشمان‌ خود را بسوی‌ بتهای‌ خویش‌ برمی‌افرازید و خون‌ می‌ریزید. پس‌ آیا شما وارث‌ زمین‌ خواهید شد؟26«بر شمشیرهای‌ خود تكیه‌ می‌كنید و مرتكب‌ رجاسات‌ شده‌، هر كدام‌ از شما زن‌ همسایه‌ خود را نجس‌ می‌سازید. پس‌ آیا وارث‌ این‌ زمین‌ خواهید شد؟27بدینطور به‌ ایشان‌ بگو كه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ البتّه‌ آنانی‌ كه‌ در خرابه‌ها هستند به‌ شمشیر خواهند افتاد. و آنانی‌ كه‌ بر روی‌ صحرااند برای‌ خوراك‌ به‌ حیوانات‌ خواهم‌ داد. و آنانی‌ كه‌ در قلعه‌ها و مغارهایند از وبا خواهند مرد.28و این‌ زمین‌ را ویران‌ و محلّ دهشت‌ خواهم‌ ساخت‌ و غرور قوّتش‌ نابود خواهد شد. و كوههای‌ اسرائیل‌ به‌ حدّی‌ ویران‌ خواهد شد كه‌ رهگذری‌ نباشد.29و چون‌ این‌ زمین‌ را به‌ سبب‌ همه‌ رجاساتی‌ كه‌ ایشان‌ بعمل‌ آورده‌اند ویران‌ و محلّ دهشت‌ ساخته‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.30امّا تو ای‌ پسر انسان‌ پسران‌ قومت‌ به‌ پهلوی‌ دیوارها و نزد درهای‌ خانه‌ها دربارۀ تو سخن‌ می‌گویند. و هر یك‌ به‌ دیگری‌ و هر كس‌ به‌ برادرش‌ خطاب‌ كرده‌، می‌گوید بیایید و بشنوید! چه‌ كلام‌ است‌ كه‌ از جانب‌ خداوند صادر می‌شود؟31ونزد تو می‌آیند بطوری‌ كه‌ قوم‌ (من‌) می‌آیند. و مانند قوم‌ من‌ پیش‌ تو نشسته‌، سخنان‌ تو را می‌شنوند، امّا آنها را بجا نمی‌آورند. زیرا كه‌ ایشان‌ به‌ دهان‌ خود سخنان‌ شیرین‌ می‌گویند. لیكن‌ دل‌ ایشان‌ در پی‌ حرص‌ ایشان‌ می‌رود.32و اینك‌ تو برای‌ ایشان‌ مثل‌ سرود شیرین‌ مطرب‌خوشنوا و نیك‌نواز هستی‌. زیرا كه‌ سخنان‌ تو را می‌شنوند، امّا آنها را بجا نمی‌آورند.33و چون‌ این‌ واقع‌ می‌شود و البتّه‌ واقع‌ خواهد شد، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ نبی‌ در میان‌ ایشان‌ بوده‌ است‌.»

Chapter 34

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ به‌ ضدّ شبانان‌ اسرائیل‌ نبوّت‌ نما و نبوّت‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ یعنی‌ به‌ شبانان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: وای‌ بر شبانان‌ اسرائیل‌ كه‌ خویشتن‌ را می‌چرانند. آیا نمی‌باید شبانان‌ گله‌ را بچرانند؟3شما پیه‌ را می‌خورید و پشم‌ را می‌پوشید و پرواریها را می‌كُشید، امّا گله‌ را نمی‌چرانید.4ضعیفان‌ را تقویت‌ نمی‌دهید و بیماران‌ را معالجه‌ نمی‌نمایید و شكسته‌ها را شكسته‌ بندی‌ نمی‌كنید و رانده‌شدگان‌ را پس‌ نمی‌آورید و گم‌شدگان‌ را نمی‌طلبید، بلكه‌ بر آنها با جور و ستم‌ حكمرانی‌ می‌نمایید.5پس‌ بدون‌ شبان‌ پراكنده‌ می‌شوند و خوراك‌ همه‌ حیوانات‌ صحرا گردیده‌، آواره‌ می‌گردند.6گوسفندان‌ من‌ بر جمیع‌ كوهها و بر همه‌ تلّهای‌ بلند آواره‌ شده‌اند. و گله‌ من‌ بر روی‌ تمامی‌ زمین‌ پراكنده‌ گشته‌، كسی‌ ایشان‌ را نمی‌طلبد و برای‌ ایشان‌ تفحّص‌ نمی‌نماید.7پس‌ ای‌ شبانان‌ كلام‌ خداوند را بشنوید!8خداوند یهوه‌ می‌فرماید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ هر آینه‌ چونكه‌ گله‌ من‌ به‌ تاراج‌ رفته‌ و گوسفندانم‌ خوراك‌ همه‌ حیوانات‌ صحرا گردیده‌، شبانی‌ ندارند. و شبانان‌ من‌ گوسفندانم‌ را نطلبیدند. بلكه‌ شبانانْ خویشتن‌ را چرانیدند و گله‌ مرا رعایت‌ ننمودند.9«بنابراین‌ ای‌ شبانان‌، كلام‌ خداوند را بشنوید!10خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ به‌ ضدّ شبانان‌ هستم‌. و گوسفندان‌ خود را از دست‌ ایشان‌ خواهم‌ طلبید. و ایشان‌ را از چرانیدن‌ گله‌ معزول‌ خواهم‌ ساخت‌ تا شبانانْ خویشتن‌ را دیگر نچرانند. و گوسفندان‌ خود را از دهان‌ ایشان‌ خواهم‌ رهانید تا خوراك‌ ایشان‌ نباشند.11زیرا خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: هان‌ من‌ خودم‌ گوسفندان‌ خویش‌ را طلبیده‌، آنها را تفقّد خواهم‌ نمود.12چنانكه‌ شبان‌ حینی‌ كه‌ در میان‌ گوسفندان‌ پراكنده‌ خود می‌باشد، گله‌ خویش‌ را تفقّد می‌نماید، همچنان‌ من‌ گوسفندان‌ خویش‌ را تفقّد نموده‌، ایشان‌ را از هر جایی‌ كه‌ در روز ابرها و تاریكی‌ غلیظ‌ پراكنده‌ شده‌ بودند خواهم‌ رهانید.13و ایشان‌ را از میان‌ قوم‌ها بیرون‌ آورده‌، از كشورها جمع‌ خواهم‌ نمود. و به‌ زمین‌ خودشان‌ درآورده‌، بر كوههای‌ اسرائیل‌ و در وادیها و جمیع‌ معمورات‌ زمین‌ ایشان‌ را خواهم‌ چرانید.14ایشان‌ را بر مرتع‌ نیكو خواهم‌ چرانید و آرام‌گاه‌ ایشان‌ بر كوههای‌ بلند اسرائیل‌ خواهد بود. و آنجا در آرام‌گاه‌ نیكو و مرتع‌ پرگیاه‌ خواهند خوابید و بر كوههای‌ اسرائیل‌ خواهند چرید.15خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ من‌ گوسفندان‌ خود را خواهم‌ چرانید و من‌ ایشان‌ را خواهم‌ خوابانید.16گم‌شدگان‌ را خواهم‌ طلبید و رانده‌شدگان‌ را باز خواهم‌ آورد و شكسته‌ها را شكسته‌بندی‌ نموده‌، بیماران‌ را قوّت‌ خواهم‌ داد. لیكن‌ فربهان‌ و زورآوران‌ را هلاك‌ ساخته‌، بر ایشان‌ به‌ انصاف‌ رعایت‌ خواهم‌ نمود.17و امّا به‌ شما ای‌ گوسفندان‌ من‌، خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید:هان‌ من‌ در میان‌ گوسفند و گوسفند و در میان‌ قوچهای‌ و بزهای‌ نر داوری‌ خواهم‌ نمود.18«آیا برای‌ شما كم‌ بود كه‌ مرتع‌ نیكو را چرانیدید، بلكه‌ بقیه‌ مرتع‌ خود را نیز به‌ پایهای‌ خویش‌ پایمال‌ ساختید؟ و آب‌ زلال‌ را نوشیدید بلكه‌ باقی‌مانده‌ را به‌ پایهای‌ خویش‌ گل‌آلود ساختید؟19و گوسفندان‌ من‌ آنچه‌ را كه‌ از پای‌ شما پایمال‌ شده‌ است‌، می‌چرند و آنچه‌ را كه‌ به‌ پای‌ شما گل‌آلود گشته‌ است‌، می‌نوشند.»20بنابراین‌ خداوند یهوه‌ به‌ ایشان‌ چنین‌ می‌گوید: «هان‌ من‌ خودم‌ در میان‌ گوسفندان‌ فربه‌ و گوسفندان‌ لاغر داوری‌ خواهم‌ نمود.21چونكه‌ شما به‌ پهلو و كتف‌ خود تنه‌ می‌زنید و همه‌ ضعیفان‌ را به‌ شاخهای‌ خود می‌زنید، حتّی‌ اینكه‌ ایشان‌ را بیرون‌ پراكنده‌ ساخته‌اید،22پس‌ من‌ گله‌ خود را نجات‌ خواهم‌ داد كه‌ دیگر به‌ تاراج‌ برده‌ نشوند و در میان‌ گوسفند و گوسفند داوری‌ خواهم‌ نمود.23و یك‌ شبان‌ بر ایشان‌ خواهم‌ گماشت‌ كه‌ ایشان‌ را بچراند یعنی‌ بنده‌ خود داود را كه‌ ایشان‌ را رعایت‌ بنماید و او شبان‌ ایشان‌ خواهد بود.24و من‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود و بنده‌ من‌ داود در میان‌ ایشان‌ رئیس‌ خواهد بود. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ گفته‌ام.25و عهد سلامتی‌ را با ایشان‌ خواهم‌ بست‌. و حیوانات‌ موذی‌ را از زمین‌ نابود خواهم‌ ساخت‌ و ایشان‌ در بیابان‌ به‌ امنیت‌ ساكن‌ شده‌، در جنگلها خواهند خوابید.26و ایشان‌ را و اطراف‌ كوه‌ خود را بركت‌ خواهم‌ ساخت‌. و باران‌ را در موسمش‌ خواهم‌ بارانید و بارشهای‌ بركت‌ خواهد بود.27و درختان‌ صحرا میوه‌ خود را خواهند آورد و زمین‌ حاصل‌ خویش‌را خواهد داد. و ایشان‌ در زمین‌ خود به‌ امنیت‌ ساكن‌ خواهند شد. و حینی‌ كه‌ چوبهای‌ یوغ‌ ایشان‌ را شكسته‌ و ایشان‌ را از دست‌ آنانی‌ كه‌ ایشان‌ را مملوك‌ خود ساخته‌ بودند رهانیده‌ باشم‌، آنگاه‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.28و دیگر در میان‌ امّت‌ها به‌ تاراج‌ نخواهد رفت‌ و حیوانات‌ صحرا ایشان‌ را نخواهند خورد بلكه‌ به‌ امنیت‌، بدون‌ ترساننده‌ای‌ ساكن‌ خواهند شد.29و برای‌ ایشان‌ درختستان‌ ناموری‌ بر پا خواهم‌ داشت‌. و دیگر از قحط‌ در زمین‌ تلف‌ نخواهند شد. و بار دیگر متحمل‌ سرزنش‌ امّت‌ها نخواهند گردید.30و خداوند یهوه‌ می‌گوید: خاندان‌ اسرائیل‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ با ایشان‌ هستم‌ و ایشان‌ قوم‌ من‌ می‌باشند.31و خداوند یهوه‌ می‌گوید: شما ای‌ گله‌ من‌ و ای‌ گوسفندان‌ مرتع‌ من‌، انسان‌ هستید و من‌ خدای‌ شما می‌باشم‌.»

Chapter 35

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را بر كوه‌ سعیر بدار و به‌ ضد آن‌ نبوّت‌ نما!3و آن‌ را بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ ای‌ كوه‌ سَعیر من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌. و دست‌ خود را بر تو دراز كرده‌، تو را ویران‌ و محّل‌ دهشت‌ خواهم‌ ساخت‌.4شهرهایت‌ را خراب‌ خواهم‌ نمود تا ویران‌ شده‌، بدانی‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.5چونكه‌ عداوت‌ دائمی‌ داشتی‌ و بنی‌ اسرائیل‌ را در زمان‌ مصیبت‌ ایشان‌ و هنگام‌ عقوبت‌ آخر به‌ دم‌ شمشیر تسلیم‌ نمودی‌،6لهذا خداوند یهوه‌ چنین‌می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قسم‌ كه‌ تو را به‌ خون‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود كه‌ خونْ تو را تعاقب‌ نماید. چون‌ از خون‌ نفرت‌ نداشتی‌، خونْ تو را تعاقب‌ خواهد نمود.7و كوه‌ سَعیر را محّل‌ دهشت‌ و ویران‌ ساخته‌، روندگان‌ و آیندگان‌ را از آن‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.8و كوههایش‌ را از كشتگانش‌ ممّلو می‌كنم‌ كه‌ مقتولان‌ شمشیر بر تلّها و درهّها و همه‌ وادیهای‌ تو بیفتند.9و تو را خرابه‌های‌ دائمی‌ می‌سازم‌ كه‌ شهرهایت‌ دیگر مسكون‌ نشود و بدانید كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.10چونكه‌ گفتی‌ این‌ دو امّت‌ و این‌ دو زمین‌ از آن‌ من‌ می‌شود و آن‌ را به‌ تصرّف‌ خواهیم‌ آورد با آنكه‌ یهوه‌ در آنجا است‌.»11بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «به‌ حیات‌ خودم‌ قَسَم‌ كه‌ موافق‌ خشم‌ و حسدی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ نمودی‌، از كینه‌ای‌ كه‌ با ایشان‌ داشتی‌ با تو عمل‌ خواهم‌ نمود. و چون‌ بر تو داوری‌ كرده‌ باشم‌، خویشتن‌ را بر تو در میان‌ ایشان‌ معروف‌ خواهم‌ گردانید.12و خواهی‌ دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ تمامی‌ سخنان‌ كفرآمیز را كه‌ به‌ ضدّ كوههای‌ اسرائیل‌ گفته‌ای‌، شنیده‌ام‌. چونكه‌ گفتی‌: خراب‌ گردید و برای‌ خوراك‌ ما داده‌ شد.13و شما به‌ دهان‌ خود به‌ ضدّ من‌ تكبّر نموده‌، سخنان‌ خویش‌ را بر من‌ افزودید و من‌ آنها را شنیدم‌.14خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: حینی‌ كه‌ تمامی‌ جهان‌ شادی‌ كنند من‌ تو را ویران‌ خواهم‌ ساخت‌.15و چنانكه‌ بر میراث‌ خاندان‌ اسرائیل‌ حینی‌ كه‌ ویران‌ شد شادی‌ نمودی‌، همچنان‌ با تو عمل‌ خواهم‌ نمود. و تو ای‌ كوه‌ سَعیر و تمام‌ اَدُوم‌ جمیعاً ویران‌ خواهید شد. پس‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»

Chapter 36

1«و تو ای‌ پسر انسان‌ به‌ كوههای‌ اسرائیل نبوّت‌ كرده‌، بگو: ای‌ كوههای‌ اسرائیل‌ كلام‌ خداوند را بشنوید!2خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: چونكه‌ دشمنان‌ دربارۀ شما گفته‌اند هَهْ این‌ بلندیهای‌ دیرینه‌ میراث‌ ما شده‌ است‌،3لهذا نبوّت‌ كرده‌، بگو كه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: از آن‌ جهت‌ كه‌ ایشان‌ شما را از هر طرف‌ خراب‌ كرده‌ و بلعیده‌اند تا میراث‌ بقیه‌ امّت‌ها بشوید و بر لبهای‌ حرف‌گیران‌ برآمده‌، مورد مذمّت‌ طوایف‌ گردیده‌اید،4لهذا ای‌ كوههای‌ اسرائیل‌ كلام‌ خداوند یهوه‌ را بشنوید! خداوند یهوه‌ به‌ كوهها و تلّها و وادیها و درهّها و خرابه‌های‌ ویران‌ و شهرهای‌ متروكی‌ كه‌ تاراج‌ شده‌ و مورد سخریه‌ بقیه‌ امّت‌های‌ مجاور گردیده‌ است‌، چنین‌ می‌گوید:5بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: هر آینه‌ به‌ آتش‌ غیرت‌ خود به‌ ضدّ بقیه‌ امّت‌ها و به‌ ضدّ تمامی‌ اَدُوم‌ تكلّم‌ نموده‌ام‌ كه‌ ایشان‌ زمین‌ مرا به‌ شادی‌ تمامِ دل‌ و كینه‌ قلب‌، ملك‌ خود ساخته‌اند تا آن‌ را به‌ تاراج‌ واگذارند.6پس‌ دربارۀ زمین‌ اسرائیل‌ نبوّت‌ نما وبه‌ كوهها و تلّها و وادیها و درهّها بگو كه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: چونكه‌ شما متحمّل‌ سرزنش‌ امّت‌ها شده‌اید، لهذا من‌ در غیرت‌ و خشم‌ خود تكلّم‌ نمودم‌.»7و خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «من‌ دست‌ خود را برافراشته‌ام‌ كه‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ شمایند البتّه‌ سرزنش‌ خود را متحمّل‌ خواهند شد.8و شما ای‌ كوههای‌ اسرائیل‌ شاخه‌های‌ خود را خواهید رویانید و میوه‌ خود را برای‌ قوم‌ من‌ اسرائیل‌ خواهید آورد زیرا كه‌ ایشان‌ به‌ زودی‌ خواهند آمد.9زیرا اینك‌ من‌ بطرف‌ شما هستم‌ وبر شما نظر خواهم‌ داشت‌ و شیار شده‌، كاشته‌ خواهید شد.10و بر شما مردمان‌ را خواهم‌ افزود یعنی‌ تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را جمیعاً و شهرها مسكون‌ و خرابه‌ها معمور خواهد شد.11و بر شما انسان‌ و بهایم‌ بسیار خواهم‌ آورد كه‌ ایشان‌ افزوده‌ شده‌، بارور خواهند شد. و شما را مثل‌ ایام‌ قدیم‌ معمور خواهم‌ ساخت‌. بلكه‌ بر شما بیشتر از اوّلِ شما احسان‌ خواهم‌ نمود و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.12و مردمان‌ یعنی‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ را بر شما خرامان‌ خواهم‌ ساخت‌ تا تو را به‌ تصرّف‌ آورند. و میراث‌ ایشان‌ بشوی‌ و ایشان‌ را دیگر بی‌اولاد نسازی‌.»13و خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «چونكه‌ ایشان‌ دربارۀ تو می‌گویند كه‌ مردمان‌ را می‌بلعی‌ و امّت‌های‌ خویش‌ را بی‌اولاد می‌گردانی‌،14پس‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: مردمان‌ را دیگر نخواهی‌ بلعید و امّت‌های‌ خویش‌ را دیگر بی‌اولاد نخواهی‌ ساخت‌.15و سرزنش‌ امّت‌ها را دیگر در تو مسموع‌ نخواهم‌ گردانید. و دیگر متحمّل‌ مذمّت‌ طوایف‌ نخواهی‌ شد و امّت‌های‌ خویش‌ را دیگر نخواهی‌ لغزانید. خداوند یهوه‌ این‌ را می‌گوید.»16و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:17«ای‌ پسر انسان‌، هنگامی‌ كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ در زمین‌ خود ساكن‌ می‌بودند آن‌ را به‌ راهها و به‌ اعمال‌ خود نجس‌ نمودند. و طریق‌ ایشان‌ به‌ نظر من‌ مثل‌ نجاست‌ زن‌ حایض‌ می‌بود.18لهذا به‌ سبب‌ خونی‌ كه‌ بر زمین‌ ریختند و آن‌ را به‌ بتهای‌ خود نجس‌ ساختند، من‌ خشم‌ خود را بر ایشان‌ ریختم‌.19و ایشان‌ را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ ساختم‌ و در كشورها متفرّق‌ گشتند. و موافق‌ راهها و اعمال‌ ایشان‌، بر ایشان‌ داوری‌ نمودم‌.20و چون‌ به‌ امّت‌هایی‌ كه‌ بطرف‌ آنها رفتند رسیدند، آنگاه‌ اسم‌ قدّوس‌ مرا بی‌حرمت‌ ساختند. زیرا درباره‌ ایشان‌ گفتند كه‌ اینان‌ قوم‌ یهوه‌ می‌باشند و از زمین‌ او بیرون‌ آمده‌اند.21لیكن‌ من‌ بر اسم‌ قدّوس‌ خود كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ آن‌ را در میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ بسوی‌ آنها رفته‌ بودند بی‌حرمت‌ ساختند شفقت‌ نمودم‌.22«بنابراین‌ به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ من‌ این‌ را نه‌ به‌ خاطر شما بلكه‌ بخاطر اسم‌ قدّوس‌ خود كه‌ آن‌ را در میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ آنها رفته‌، بی‌حرمت‌ نموده‌اید بعمل‌ می‌آورم‌.23و اسم‌ عظیم‌ خود را كه‌ در میان‌ امّت‌ها بی‌حرمت‌ شده‌ است‌ و شما آن‌ را در میان‌ آنها بی‌عصمت‌ ساخته‌اید، تقدیس‌ خواهم‌ نمود. و خداوند یهوه‌ می‌گوید: حینی‌ كه‌ بنظر ایشان‌ در شما تقدیس‌ كرده‌ شوم‌، آنگاه‌ امّت‌ها خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.24و شما را از میان‌ امّت‌ها می‌گیرم‌ و از جمیع‌ كشورها جمع‌ می‌كنم‌ و شما را در زمین‌ خود در خواهم‌ آورد.25و آب‌ پاك‌ بر شما خواهم‌ پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همه‌ نجاسات‌ واز همه‌ بتهای‌ شما طاهر خواهم‌ ساخت‌.26و دل‌ تازه‌ به‌ شما خواهم‌ داد و روح‌ تازه‌ در اندرون‌ شما خواهم‌ نهاد. و دل‌ سنگی‌ را از جسد شما دور كرده‌، دل‌ گوشتین‌ به‌ شما خواهم‌ داد.27و روح‌ خـود را در اندرون‌ شما خواهم‌ نهاد و شمـا را به‌ فرایض‌ خود سالك‌ خواهم‌ گردانید تا احكام‌ مـرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا آورید.28و در زمینی‌ كه‌ به‌ پدران‌ شما دادم‌ ساكن‌ شده‌، قوم‌ من‌ خواهید بود و من‌ خدای‌ شماخواهم‌ بود.29و شما را از همه‌ نجاسات‌ شما نجات‌ خواهم‌ داد. و غلّه‌ را خوانده‌، آن‌ را فراوان‌ خواهم‌ ساخت‌ و دیگر قحط‌ بر شما نخواهم‌ فرستاد.30و میوه‌ درختان‌ و حاصل‌ زمین‌ را فراوان‌ خواهم‌ ساخت‌ تا دیگر در میان‌ امّت‌ها متحمّل‌ رسوایی‌ قحط‌ نشوید.31و چون‌ راههای‌ قبیح‌ و اعمال‌ ناپسند خود را به‌ یاد آورید، آنگاه‌ به‌ سبب‌ گناهان‌ و رجاسات‌ خود خویشتن‌ را در نظر خود مكروه‌ خواهید داشت‌.»32و خداوند یهوه‌ می‌گوید: «بدانید كه‌ من‌ این‌ را به‌ خاطر شما نكرده‌ام‌. پس‌ ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ به‌ سبب‌ راههای‌ خود خجل‌ و رسوا شوید.»33خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «در روزی‌ كه‌ شما را از تمامی‌ گناهانتان‌ طاهر سازم‌، شهرها را مسكون‌ خواهم‌ ساخت‌ و خرابه‌ها معمور خواهد شد.34و زمین‌ ویران‌ كه‌ به‌ نظر جمیع‌ رهگذریان‌ خراب‌ می‌بود، شیار خواهد شد.35و خواهند گفت‌ این‌ زمینی‌ كه‌ ویران‌ بود، مثل‌ باغ‌ عَدَن‌ گردیده‌ است‌ و شهرهایی‌ كه‌ خراب‌ و ویران‌ و منهدم‌ بود، حصاردار و مسكون‌ شده‌ است‌.36و امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ شما باقی‌ مانده‌ باشند، خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ مخروبات‌ را بنا كرده‌ و ویرانه‌ها را غرس‌ نموده‌ام‌. من‌ كه‌ یهوه‌ هستم‌ تكلّم‌ نموده‌ و بعمل‌ آورده‌ام‌.»37خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «برای‌ این‌ بار دیگر خاندان‌ اسرائیل‌ از من‌ مسألت‌ خواهند نمود تا آن‌ را برای‌ ایشان‌ بعمل‌ آورم‌. من‌ ایشان‌ را با مردمان‌ مثل‌ گله‌ كثیر خواهم‌ گردانید.38مثل‌ گله‌های‌ قربانی‌ یعنی‌ گله‌ اورشلیم‌ در موسمهایش‌ همچنان‌ شهرهای‌ مخروب‌ از گله‌های‌ مردمان‌ پرخواهد شد و ایشان‌ خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»

Chapter 37

1دست‌ خداوند بر من‌ فرود آمده‌، مرا در روح‌ خداوند بیرون‌ برد و در همواری‌ قرار داد و آن‌ از استخوانها پر بود.2و مرا به‌ هر طرف‌ آنها گردانید. و اینك‌ آنها بر روی‌ همواری‌ بی‌نهایت‌ زیاده‌ و بسیار خشك‌ بود.3و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ آیا می‌شود كه‌ این‌ استخوانها زنده‌ گردد؟» گفتم‌: «ای‌ خداوند یهوه‌ تو می‌دانی‌.»4پس‌ مرا فرمود: «براین‌ استخوانها نبوّت‌ نموده‌، به‌ اینها بگو: ای‌ استخوانهای‌ خشك‌ كلام‌ خداوند را بشنوید!5خداوند یهوه‌ به‌ این‌ استخوانها چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ روح‌ به‌ شما درمی‌آورم‌ تا زنده‌ شوید.6و پیه‌ها بر شما خواهم‌ نهاد و گوشت‌ بر شما خواهم‌ آورد و شما را به‌ پوست‌ خواهم‌ پوشانید و در شما روح‌ خواهم‌ نهاد تا زنده‌ شوید. پس‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.»7پس‌ من‌ چنانكه‌ مأمور شدم‌ نبوّت‌ كردم‌. و چون‌ نبوّت‌ نمودم‌، آوازی‌ مسموع‌ گردید. و اینك‌ تزلزلی‌ واقع‌ شد و استخوانها به‌ یكدیگر یعنی‌ هر استخوانی‌ به‌ استخوانش‌ نزدیك‌ شد.8و نگریستم‌ و اینك‌ پیه‌ها و گوشت‌ به‌ آنها برآمد و پوست‌ آنها را از بالا پوشانید. امّا در آنها روح‌ نبود.9پس‌ او مرا گفت‌: «بر روح‌ نبوّت‌ نما! ای‌ پسر انسان‌ بر روح‌ نبوّت‌ كرده‌، بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ ای‌ روح‌ از بادهای‌ اربع‌ بیا و به‌ این‌ كشتگان‌ بدم‌ تا ایشان‌ زنده‌شوند.»10پس‌ چنانكه‌ مرا امر فرمود، نبوّت‌ نمودم‌. و روح‌ به‌ آنها داخل‌ شد و آنها زنده‌ گشته‌، بر پایهای‌ خود لشكر بی‌نهایت‌ عظیمی‌ ایستادند.11و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ این‌ استخوانها تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ می‌باشند. اینك‌ ایشان‌ می‌گویند: استخوانهای‌ ما خشك‌ شد و امید ما ضایع‌ گردید و خودمان‌ منقطع‌ گشتیم‌.12لهذا نبوّت‌ كرده‌، به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ قبرهای‌ شما را می‌گشایم‌. و شما را ای‌ قوم‌ من‌ از قبرهای‌ شما درآورده‌، به‌ زمین‌ اسرائیل‌ خواهم‌ آورد.13و ای‌ قوم‌ من‌ چون‌ قبرهای‌ شما را بگشایم‌ و شما را از قبرهای‌ شما بیرون‌ آورم‌، آنگاه‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.14و روح‌ خود را در شما خواهم‌ نهاد تا زنده‌ شوید. و شما را در زمین‌ خودتان‌ مقیم‌ خواهم‌ ساخت‌. پس‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ تكلّم‌ نموده‌ و بعمل‌ آورده‌ام‌. قول‌ خداوند این‌ است‌.»15و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:16«و تو ای‌ پسر انسان‌ یك‌ عصا برای‌ خود بگیر و بر آن‌ بنویس‌ "برای‌ یهودا و برای‌ بنی‌اسرائیل‌ رفقای‌ وی‌." پس‌ عصای‌ دیگر بگیر و بر آن‌ بنویس‌ "برای‌ یوسف‌ عصای‌ افرایم‌ و تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ رفقای‌ وی‌."17و آنها را برای‌ خودت‌ با یكدیگر یك‌ عصا ساز تا در دستت‌ یك‌ باشد.18و چون‌ ابناء قومت‌ تو را خطاب‌ كرده‌، گویند: آیا ما را خبر نمی‌دهی‌ كه‌ از این‌ كارها مقصود تو چیست‌؟19آنگاه‌ به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ عصای‌ یوسف‌ را كه‌ در دست‌ افرایم‌ است‌ و اسباط‌ اسرائیل‌ را كه‌ رفقای‌ وی‌اند،خواهم‌ گرفت‌ و آنها را با وی‌ یعنی‌ با عصای‌ یهودا خواهم‌ پیوست‌ و آنها را یك‌ عصا خواهم‌ ساخت‌ و در دستم‌ یك‌ خواهد شد.20پس‌ آن‌ عصاها كه‌ بر آنها نوشتی‌ در دست‌ تو در نظر ایشان‌ باشد.21و به‌ ایشان‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ بنی‌اسرائیل‌ را از میان‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ آنها رفته‌اند گرفته‌، ایشان‌ را از هر طرف‌ جمع‌ خواهم‌ كرد و ایشان‌ را به‌ زمین‌ خودشان‌ خواهم‌ آورد.22و ایشان‌ را در آن‌ زمین‌ بر كوههای‌ اسرائیل‌ یك‌ امّت‌ خواهم‌ ساخت‌. و یك‌ پادشاه‌ بر جمیع‌ ایشان‌ سلطنت‌ خواهد نمود و دیگر دو امّت‌ نخواهند بود و دیگر به‌ دو مملكت‌ تقسیم‌ نخواهند شد.23و خویشتن‌ را دیگر به‌ بتها و رجاسات‌ و همه‌ معصیت‌های‌ خود نجس‌ نخواهند ساخت‌. بلكه‌ ایشان‌ را از جمیع‌ مساكن‌ ایشان‌ كه‌ در آنها گناه‌ ورزیده‌اند نجات‌ داده‌، ایشان‌ را طاهر خواهم‌ ساخت‌. و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود.24و بنده‌ من‌ داود، پادشاه‌ ایشان‌ خواهد بود. و یك‌ شبان‌ برای‌ جمیع‌ ایشان‌ خواهد بود. و به‌ احكام‌ من‌ سلوك‌ نموده‌ و فرایض‌ مرا نگاه‌ داشته‌، آنها را بجا خواهند آورد.25و در زمینی‌ كه‌ به‌ بنده‌ خود یعقوب‌ دادم‌ و پدران‌ ایشان‌ در آن‌ ساكن‌ می‌بودند، ساكن‌ خواهند شد. و ایشان‌ و پسران‌ ایشان‌ و پسران‌ پسران‌ ایشان‌ تا به‌ ابد در آن‌ سكونت‌ خواهند نمود و بنده‌ من‌ داود تا ابدالا´باد رئیس‌ ایشان‌ خواهد بود.26و با ایشان‌ عهد سلامتی‌ خواهم‌ بست‌ كه‌ برای‌ ایشان‌ عهد جاودانی‌ خواهد بود و ایشان‌ را مقیم‌ ساخته‌، خواهم‌ افزود و مَقْدَس‌ خویش‌ را تا ابدالا´باد درمیان‌ ایشان‌ قرار خواهم‌ داد.27و مسكن‌ من‌ بر ایشان‌ خواهد بود و من‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود.28پس‌ چون‌ مَقْدس‌ من‌ در میان‌ ایشان‌ تا به‌ ابد بر قرار بوده‌ باشد، آنگاه‌ امّت‌ها خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌ كه‌ اسرائیل‌ را تقدیس‌ می‌نمایم‌.»

Chapter 38

1و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«ای‌ پسر انسان‌ نظر خود را بر جوج‌ كه‌ از زمین‌ ماجوج‌ و رئیس‌ رُوش‌ و ماشَك‌ و توبال‌ است‌ بدار و بر او نبوّت‌ نما.3و بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: اینك‌ من‌ ای‌ جوج‌ رئیس‌ رُوش‌ و ماشَك‌ و توبال‌ به‌ ضدّ تو هستم‌.4و تو را بر گردانیده‌، قلاّب‌ خود را به‌ چانه‌ات‌ می‌گذارم‌ و تو را با تمامی‌ لشكرت‌ بیرون‌ می‌آورم‌. اسبان‌ و سواران‌ كه‌ جمیع‌ ایشان‌ با اسلحه‌ تمام‌ آراسته‌، جمعیت‌ عظیمی‌ با سپرها و مِجِّنها و همگی‌ ایشان‌ شمشیرها به‌ دست‌ گرفته‌،5فارس‌ و كُوش‌ و فُوط‌ با ایشان‌ و جمیع‌ ایشان‌ با سپر و خُود،6جُومَرْ و تمامی‌ افواجش‌ و خاندان‌ توجَرْمَه‌ از اطراف‌ شمال‌ با تمامی‌ افواجش‌ و قوم‌های‌ بسیار همراه‌ تو.7پس‌ مستعّد شو و تو و تمامی‌ جمعیتت‌ كه‌ نزد تو جمع‌ شده‌اند، خویشتن‌ را مهیا سازید و تو مستحفظ‌ ایشان‌ باش‌.8بعد از روزهای‌ بسیار از تو تفقّد خواهد شد. و در سالهای‌ آخر به‌ زمینی‌ كه‌ از شمشیر استرداد شده‌ است‌، خواهی‌ آمد كه‌ آن‌ از میان‌ قوم‌های‌ بسیار بر كوههای‌ اسرائیل‌ كه‌ به‌ خرابه‌ دایمی‌ تسلیم‌ شده‌ بود، جمع‌ شده‌ است‌ و آن‌ از میان‌ قوم‌ها بیرون‌آورده‌ شده‌ و تمامی‌ اهلش‌ به‌ امنیت‌ ساكن‌ می‌باشند.9امّا تو بر آن‌ خواهی‌ برآمد و مثل‌ باد شدید داخل‌ آن‌ خواهی‌ شد و مانند ابرها زمین‌ را خواهی‌ پوشانید. تو و جمیع‌ افواجت‌ و قوم‌های‌ بسیار كه‌ همراه‌ تو می‌باشند.»10خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: «در آن‌ روز چیزها در دل‌ تو خطور خواهد كرد و تدبیری‌ زشت‌ خواهی‌ نمود.11و خواهی‌ گفت‌: به‌ زمین‌ بی‌حصار برمی‌آیم‌. بر كسانی‌ كه‌ به‌ اطمینان‌ و امنیت‌ ساكنند می‌آیم‌ كه‌ جمیع‌ ایشان‌ بی‌حصارند و پشت‌بندها و دروازه‌ها ندارند.12تا تاراج‌ نمایی‌ و غنیمت‌ را ببری‌ و دست‌ خود را به‌ خرابه‌هایی‌ كه‌ معمور شده‌ است‌ و به‌ قومی‌ كه‌ از میان‌ امّت‌ها جمع‌ شده‌اند، بگردانی‌ كه‌ ایشان‌ مواشی‌ و اموال‌ اندوخته‌اند و در وسط‌ جهان‌ ساكنند.13شَبا و دَدان‌ و تجّار تَرْشیش‌ و جمیع‌ شیران‌ ژیان‌ ایشان‌ تو را خواهند گفت‌: آیا به‌ جهت‌ گرفتن‌ غارت‌ آمده‌ای‌؟ و آیا به‌ جهت‌ بردن‌ غنیمت‌ جمعیت‌ خود را جمع‌ كرده‌ای‌ تا نقره‌ و طلا برداری‌ و مواشی‌ و اموال‌ را بربایی‌ و غارت‌ عظیمی‌ ببری‌؟14«بنابراین‌ ای‌ پسر انسان‌ نبوّت‌ نموده‌، جوج‌ را بگو كه‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: در آن‌ روز حینی‌ كه‌ قوم‌ من‌ اسرائیل‌ به‌ امنیت‌ ساكن‌ باشند آیا تو نخواهی‌ فهمید؟15و از مكان‌ خویش‌ از اطراف‌ شمال‌ خواهی‌ آمد تو و قوم‌های‌ بسیار همراه‌ تو كه‌ جمیع‌ ایشان‌ اسب‌ سوار و جمعیتی‌ عظیم‌ و لشكری‌ كثیر می‌باشند،16و بر قوم‌ من‌ اسرائیل‌ مثل‌ ابری‌ كه‌ زمین‌ را پوشاند خواهی‌ برآمد. در ایام‌ بازپسین‌ این‌ به‌ وقوع‌ خواهد پیوست‌ كه‌ تو را به‌ زمین‌ خود خواهم‌ آورد تا آنكه‌ امّت‌ها حینی‌ كه‌ من‌ خویشتن‌را در تو ای‌ جوج‌ به‌ نظر ایشان‌ تقدیس‌ كرده‌ باشم‌ مرا بشناسند.»17خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «آیا تو آنكس‌ نیستی‌ كه‌ در ایام‌ سلف‌ به‌ واسطه‌ بندگانم‌ انبیای‌ اسرائیل‌ كه‌ در آن‌ ایام‌ درباره‌سالهای‌ بسیار نبوّت‌ نمودند در خصوص‌ تو گفتم‌ كه‌ تو را بر ایشان‌ خواهم‌ آورد؟18خداوند یهوه‌ می‌گوید: در آن‌ روز یعنی‌ در روزی‌ كه‌ جوج‌ به‌ زمین‌ اسرائیل‌ برمی‌آید، همانا حدّت‌ خشم‌ من‌ به‌ بینی‌ام‌ خواهد برآمد.19زیرا در غیرت‌ و آتش‌ خشم‌ خود گفته‌ام‌ كه‌ هرآینه‌ در آن‌ روز تزلزل‌ عظیمی‌ در زمین‌ اسرائیل‌ خواهد شد.20و ماهیان‌ دریا و مرغان‌ هوا و حیوانات‌ صحرا و همه‌ حشراتی‌ كه‌ بر زمین‌ می‌خزند و همه‌ مردمانی‌ كه‌ بر روی‌ جهانند به‌ حضور من‌ خواهند لرزید و كوهها سرنگون‌ خواهد شد و صخره‌ها خواهد افتاد و جمیع‌ حصارهای‌ زمین‌ منهدم‌ خواهد گردید.21و خداوند یهوه‌ می‌گوید: من‌ شمشیری‌ بر جمیع‌ كوههای‌ خود به‌ ضدّ او خواهم‌ خواند و شمشیر هر كس‌ بر برادرش‌ خواهد بود.22و با وبا و خون‌ بر او عقوبت‌ خواهم‌ رسانید. و باران‌ سیال‌ و تگرگ‌ سخت‌ و آتش‌ و گوگرد بر او و بر افواجش‌ و بر قوم‌های‌ بسیاری‌ كه‌ با وی‌ می‌باشند خواهم‌ بارانید.23و خویشتن‌ را در نظر امّت‌های‌ بسیار معظّم‌ و قدّوس‌ و معروف‌ خواهم‌ نمود و خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.

Chapter 39

1«پس‌ تو ای‌ پسر انسان‌ دربارۀ جوج نبوّت‌ كرده‌، بگو خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ اینك‌ ای‌ جوج‌ رئیس‌ رُوش‌ و ماشَك‌ و توبال‌ من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌.2و تو را برمی‌گردانم‌ و رهبری‌ می‌نمایم‌ و تو را از اطراف‌ شمال‌ برآورده‌، بر كوههای‌ اسرائیل‌ خواهم‌آورد.3و كمان‌ تو را از دست‌ چپت‌ انداخته‌، تیرهای‌ تو را از دست‌ راستت‌ خواهم‌ افكند.4و تو و همه‌ افواجت‌ و قوم‌هایی‌ كه‌ همراه‌ تو هستند بر كوههای‌ اسرائیل‌ خواهید افتاد و تو را به‌ هر جنس‌ مرغان‌ شكاری‌ و به‌ حیوانات‌ صحرا به‌ جهت‌ خوراك‌ خواهم‌ داد.5خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ به‌ روی‌ صحرا خواهی‌ افتاد زیرا كه‌ من‌ تكلّم‌ نموده‌ام‌.6و آتشی‌ بر ماجوج‌ و بر كسانی‌ كه‌ در جزایر به‌ امنیت‌ ساكنند خواهم‌ فرستاد تا بدانند كه‌ من‌ یهوه‌ هستم‌.7و نام‌ قدّوس‌ خود را در میان‌ قوم‌ خویش‌ اسرائیل‌، معروف‌ خواهم‌ ساخت‌ و دیگر نمی‌گذارم‌ كه‌ اسم‌ قدّوس‌ من‌ بی‌حرمت‌ شود تا امّت‌ها بدانند كه‌ من‌ یهوه‌ قدّوس‌ اسرائیل‌ می‌باشم‌.8اینك‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: آن‌ می‌آید و به‌ وقوع‌ خواهد پیوست‌. و این‌ همان‌ روز است‌ كه‌ درباره‌اش‌ تكلّم‌ نموده‌ام‌.9و ساكنان‌ شهرهای‌ اسرائیل‌ بیرون‌ خواهند آمد و اسلحه‌ یعنی‌ مَجِّن‌ و سپر و كمان‌ و تیرها و چوب‌ دستی‌ و نیزه‌ها را آتش‌ زده‌، خواهند سوزانید. و مدّت‌ هفت‌ سال‌ آتش‌ را به‌ آنها زنده‌ نگاه‌ خواهند داشت.10و هیزم‌ از صحرا نخواهند آورد و چوب‌ از جنگلها نخواهند برید زیرا كه‌ اسلحه‌ها را به‌ آتش‌ خواهند سوزانید. و خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ غارت‌كنندگانِ خود را غارت‌ خواهند كرد و تاراج‌كنندگانِ خویش‌ را تاراج‌ خواهند نمود.11و در آن‌ روز موضعی‌ برای‌ قبر در اسرائیل‌ یعنی‌ وادی‌ عابریم‌ را بطرف‌ مشرق‌ دریا به‌ جوج‌ خواهم‌ داد. و راه‌ عبور كنندگان‌ را مسدود خواهد ساخت‌. و در آنجا جوج‌ و تمامی‌ جمعیت‌، او را دفن‌ خواهند كرد و آن‌ را وادی‌هامون‌ جوج‌ خواهند نامید.12و خاندان‌ اسرائیل‌ مدّت‌ هفت‌ ماه‌ ایشان‌ را دفن‌ خواهند كرد تا زمین‌ را طاهر سازند.13و تمامی‌ اهل‌ زمین‌ ایشان‌ را دفن‌ خواهند كرد. و خداوند یهوه‌ می‌گوید: روز تمجید من‌ نیكنامی‌ ایشان‌ خواهد بود.14و كسانی‌ را معین‌ خواهند كرد كه‌ پیوسته‌ در زمین‌ گردش‌ نمایند. و همراه‌ عبوركنندگان‌ آنانی‌ را كه‌ بر روی‌ زمین‌ باقی‌ مانده‌ باشند دفن‌ كرده‌، آن‌ را طاهر سازند. بعد از انقضای‌ هفت‌ ماه‌ آنها را خواهند طلبید.15و عبوركنندگان‌ در زمین‌ گردش‌ خواهند كرد. و اگر كسی‌ استخوان‌ آدمی‌ بیند، نشانی‌ نزد آن‌ برپا كند تا دفن‌كنندگانْ آن‌ را در وادی‌ هامون‌ جوج‌ مدفون‌ سازند.16و اسم‌ شهر نیز هامونَه‌ خواهد بود. پس‌ زمین‌ را طاهر خواهند ساخت‌.17«و امّا تو ای‌ پسر انسان‌! خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ بهر جنس‌ مرغان‌ و به‌ همه‌ حیوانات‌ صحرا بگو: جمع‌ شوید و بیایید و نزد قربانی‌ من‌ كه‌ آن‌ را برای‌ شما ذبح‌ می‌نمایم‌، فراهم‌ آیید. قربانی‌ عظیمی‌ بر كوههای‌ اسرائیل‌ تا گوشت‌ بخورید و خون‌ بنوشید.18گوشت‌ جبّاران‌ را خواهید خورد و خون‌ رؤسای‌ جهان‌ را خواهید نوشید. از قوچها و بره‌ها و بزها و گاوها كه‌ همه‌ آنها از پرواریهای‌ باشان‌ می‌باشند.19و از قربانی‌ من‌ كه‌ برای‌ شما ذبح‌ می‌نمایم‌، پیه‌ خواهید خورد تا سیر شوید و خون‌ خواهید نوشید تا مست‌ شوید.20و خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ بر سفره‌ من‌ از اسبان‌ و سواران‌ و جبّاران‌ و همه‌ مردان‌ جنگی‌ سیر خواهید شد.21و من‌ جلال‌ خود را در میان‌ امّت‌ها قرار خواهم‌ داد و جمیع‌ امّت‌ها داوری‌ مراكه‌ آن‌ را اجرا خواهم‌ داشت‌ و دست‌ مرا كه‌ بر ایشان‌ فرود خواهم‌ آورد، مشاهده‌ خواهند نمود.22و خاندان‌ اسرائیل‌ از آن‌ روز و بعد خواهند دانست‌ كه‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ من‌ هستم‌.23و امّت‌ها خواهند دانست‌ كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ به‌ سبب‌ گناه‌ خودشان‌ جلای‌ وطن‌ گردیدند. زیرا چونكه‌ به‌ من‌ خیانت‌ ورزیدند، من‌ روی‌ خود را از ایشان‌ پوشانیدم‌ و ایشان‌ را به‌ دست‌ ستم‌كاران‌ ایشان‌ تسلیم‌ نمودم‌ كه‌ جمیع‌ ایشان‌ به‌ شمشیر افتادند.24برحسب‌ نجاسات‌ و تقصیرات‌ ایشان‌ به‌ ایشان‌ عمل‌ نموده‌، روی‌ خود را از ایشان‌ پوشانیدم‌.»25بنابراین‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «الا´ن‌ اسیران‌ یعقوب‌ را باز آورده‌، بر تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ رحمت‌ خواهم‌ فرمود و بر اسم‌ قدّوس‌ خود غیرت‌ خواهم‌ نمود.26و حینی‌ كه‌ ایشان‌ در زمین‌ خود به‌ امنیت‌ ساكن‌ شوند و ترساننده‌ای‌ نباشد، آنگاه‌ خجالت‌ خود را و خیانتی‌ را كه‌ به‌ من‌ ورزیده‌اند متحمّل‌ خواهند شد.27و چون‌ ایشان‌ را از میان‌ امّت‌ها برگردانم‌ و ایشان‌ را از زمین‌ دشمنانشان‌ جمع‌ نمایم‌، آنگاه‌ در نظر امّت‌های‌ بسیار در ایشان‌ تقدیس‌ خواهم‌ شد.28و خواهند دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ هستم‌، از آن‌ رو كه‌ من‌ ایشان‌ را در میان‌ امّت‌ها جلای‌ وطن‌ ساختم‌ و ایشان‌ را به‌ زمین‌ خودشان‌ جمع‌ كردم‌ و بار دیگر كسی‌ را از ایشان‌ در آنجا باقی‌ نخواهم‌ گذاشت‌.29و خداوند یهوه‌ می‌گویـد كه‌ مـن‌ بار دیگـر روی‌ خـود را از ایشـان‌ نخواهـم‌ پوشانیـد زیـرا كه‌ روح‌ خویش‌ را بر خاندان‌ اسرائیل‌ خواهم‌ ریخت‌.»

Chapter 40

1در سال‌ بیست‌ و پنجم‌ اسیری‌ ما در ابتدای‌ سال‌، در دهم‌ ماه‌ كه‌ سال‌ چهاردهم‌ بعد از تسخیر شهر بوده‌، در همان‌ روز دست‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، مرا به‌ آنجا برد.2در رؤیاهای‌ خدا مرا به‌ زمین‌ اسرائیل‌ آورد. و مرا بر كوه‌ بسیار بلند قرار داد كه‌ بطرف‌ جنوب‌ آن‌ مثل‌ بنای‌ شهر بود.3و چون‌ مرا به‌ آنجا آورد، اینك‌ مردی‌ كه‌ نمایش‌ او مثل‌ نمایش‌ برنج‌ بود و در دستش‌ ریسمانی‌ از كتان‌ و نی‌ برای‌ پیمودن‌ بود و نزد دروازه‌ ایستاده‌ بود.4آن‌ مرد مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ به‌ چشمان‌ خود ببین‌ و به‌ گوشهای‌ خویش‌ بشنو و دل‌ خود را به‌ هرچه‌ به‌ تو نشان‌ دهم‌، مشغول‌ ساز زیرا كه‌ تو را در اینجا آوردم‌ تا این‌ چیزها را به‌ تو نشان‌ دهم‌. پس‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را از هر چه‌ می‌بینی‌ آگاه‌ ساز.»5و اینك‌ حصاری‌ بیرون‌ خانه‌ گرداگردش‌ بود. و به‌ دست‌ آن‌ مرد نی‌ پیمایش‌ شش‌ ذراعی‌ بود كه‌ هر ذراعش‌ یك‌ ذراع‌ و یك‌ قبضه‌ بود. پس‌ عرض‌ بنا را یك‌ نی‌ و بلندی‌اش‌ را یك‌ نی‌ پیمود.6پس‌ نزد دروازه‌ای‌ كه‌ بسوی‌ مشرق‌ متوجّه‌ بود آمده‌، به‌ پلّه‌هایش‌برآمد. و آستانه‌ دروازه‌ را پیمود كه‌ عرضش‌ یك‌ نی‌ بود و عرض‌ آستانه‌ دیگر را كه‌ یك‌ نی‌ بود.7و طول‌ هر غرفه‌ یك‌ نی‌ بود و عرضش‌ یك‌ نی‌. و میان‌ غرفه‌ها مسافت‌ پنج‌ ذراع‌. و آستانه‌ دروازه‌ نزد رواق‌ دروازه‌ از طرف‌ اندرون‌ یك‌ نی‌ بود.8و رواق‌ دروازه‌ را از طرف‌ اندرون‌ یك‌ نی‌ پیمود.9پس‌ رواق‌ دروازه‌ را هشت‌ ذراع‌ و اِسْبرهایش‌ را دو ذراع‌ پیمود. و رواق‌ دروازه‌ بطرف‌ اندرون‌ بود.10و حجره‌های‌ دروازه‌ بطرف‌شرقی‌، سه‌ از اینطرف‌ و سه‌ از آنطرف‌ بود. و هر سه‌ را یك‌ پیمایش‌ و اِسْبرها را از اینطرف‌ و آنطرف‌ یك‌ پیمایش‌ بود.11و عرض‌ دهنه‌ دروازه‌ را ده‌ ذراع‌ و طول‌ دروازه‌ را سیزده‌ ذراع‌ پیمود.12و محجری‌ پیش‌ روی‌ حجره‌ها از اینطرف‌ یك‌ ذراع‌ و محجری‌ از آنطرف‌ یك‌ ذراع‌ و حجره‌ها از این‌ طرف‌ شش‌ ذراع‌ و از آنطرف‌ شش‌ ذراع‌ بود.13و عرض‌ دروازه‌ را از سقف‌ یك‌ حجره‌ تا سقف‌ دیگری‌ بیست‌ و پنج‌ ذراع‌ پیمود. و دروازه‌ در مقابل‌ دروازه‌ بود.14و اِسْبَرْهارا شصت‌ ذراع‌ ساخت‌ و رواق‌ گرداگرد دروازه‌ به‌ اِسْبَرْها رسید.15و پیش‌ دروازه‌ مدخل‌ تا پیش‌ رواق‌ دروازه‌ اندرونی‌ پنجاه‌ ذراع‌ بود.16و حجره‌ها و اِسْبَرْهای‌ آنها را به‌ اندرون‌ دروازه‌ پنجره‌های‌ مشبّك‌ بهر طرف‌ بود و همچنین‌ رواقها را. و پنجره‌ها بطرف‌ اندرون‌ گرداگرد بود و بر اِسْبَرْها نخلها بود.17پس‌ مرا به‌ صحن‌ بیرونی‌ آورد و اینك‌ اطاقها و سنگ‌ فرشی‌ كه‌ برای‌ صحن‌ از هر طرفش‌ ساخته‌ شده‌ بود. و سی‌ اطاق‌ بر آن‌ سنگ‌ فرش‌ بود.18و سنگ‌ فرش‌ یعنی‌ سنگ‌ فرش‌ پائینی‌ به‌ جانب‌ دروازه‌ها یعنی‌ به‌ اندازه‌طول‌ دروازه‌ها بود.19و عرضش‌ را از برابر دروازه‌ پایینی‌ تا پیش‌ صحن‌ اندرونی‌ از طرف‌ بیرون‌ صد ذراع‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ و سمت‌ شمال‌ پیمود.20و طول‌ و عرض‌ دروازه‌ای‌ را كه‌ رویش‌ بطرف‌ شمال‌ صحن‌ بیرونی‌ بود پیمود.21و حجره‌هایش‌ سه‌ از اینطرف‌ و سه‌ از آنطرف‌ و اِسْبَرهایش‌ و رواقهایش‌ موافق‌ پیمایش‌ دروازه‌ اوّل‌ بود. طولش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ و پنج‌ ذراع‌.22و پنجره‌هایش‌ و رواقهایش‌ و نخلهایش‌ موافق‌ پیمایش‌ دروازه‌ای‌ كه‌ رویش‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ است‌ بود. و به‌ هفت‌ پلّه‌ به‌ آن‌ برمی‌آمدند و رواقهایش‌ پیش‌ روی‌ آنها بود.23و صحن‌ اندرونی‌ را دروازه‌ای‌ در مقابل‌ دروازه‌ دیگر بطرف‌ شمال‌ و بطرف‌ مشرق‌ بود. و از دروازه‌ تا دروازه‌ صد ذراع‌ پیمود.24پس‌ مرا بطرف‌ جنوب‌ برد. و اینك‌ دروازه‌ای‌ به‌ سمت‌ جنوب‌ و اِسْبَرهایش‌ و رواقهایش‌ را مثل‌ این‌ پیمایشها پیمود.25و برای‌ آن‌ و برای‌ رواقهایش‌ پنجره‌ها مثل‌ آن‌ پنجره‌ها گرداگردش‌ بود. و طولش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ و پنج‌ ذراع‌ بود.26وزینه‌های‌ آن‌ هفت‌ پلّه‌ داشت‌. و رواقش‌ پیش‌ آنها بود. و آن‌ را نخلها یكی‌ از اینطرف‌ و دیگری‌ از آنطرف‌ بر اِسْبَرهایش‌ بود.27و صحن‌ اندرونی‌ بطرف‌ جنوب‌ دروازه‌ای‌ داشت‌ و از دروازه‌ تا دروازه‌ به‌ سمت‌ جنوب‌ صد ذراع‌ پیمود.28و مرا از دروازه‌ جنوبی‌ به‌ صحن‌ اندرونی‌ آورد. و دروازه‌ جنوبی‌ را مثل‌ این‌ پیمایشها پیمود.29و حجره‌هایش‌ و اِسْبرهایش‌ و رواقهایش‌ موافق‌ این‌ پیمایشها بود. و در آن‌ و در رواقهایش‌ پنجره‌ها گرداگردش‌ بود و طولش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ و پنج‌ ذراع‌ بود.30و طول‌ رواقی‌ كه‌ گرداگردش‌ بود بیست‌ و پنج‌ ذراع‌ و عرضش‌ پنج‌ ذراع‌ بود.31و رواقش‌ به‌ صحن‌ بیرونی‌ می‌رسید. و نخلها بر اِسْبَرهایش‌ بود و زینه‌اش‌ هشت‌ پلّه‌ داشت‌.32پس‌ مرا به‌ صحن‌ اندرونی‌ به‌ سمت‌ مشرق‌آورد. و دروازه‌ را مثل‌ این‌ پیمایشها پیمود.33و حجره‌هایش‌ و اِسْبَرهایش‌ و رواقهایش‌ موافق‌ این‌ پیمایشها بود. و درآن‌ و در رواقهایش‌ پنجره‌ها به‌ هر طرفش‌ بود و طولش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ و پنج‌ ذراع‌ بود.34و رواقهایش‌ بسوی‌ صحن‌ بیرونی‌ و نخلها بر اِسْبَرهایش‌ از این‌ طرف‌ و آنطرف‌ بود و زینه‌اش‌ هفت‌ پلّه‌ داشت‌.35و مرا به‌ دروازه‌ شمالی‌ آورد و آن‌ را مثل‌ این‌ پیمایشها پیمود.36و حجره‌هایش‌ و اسبرهایش‌ و رواقهایش‌ را نیز. و پنجره‌ها گرداگردش‌ بود و طولش‌ پنجاه‌ ذراع‌ و عرضش‌ بیست‌ و پنج‌ ذراع‌ بود.37و اسبرهایش‌ بسوی‌ صحن‌ بیرونی‌ بود. و نخلها بر اسبرهایش‌ از اینطرف‌ و از آنطرف‌ بود و زینه‌اش‌ هشت‌ پلّه‌ داشت‌.38و نزد اسبرهای‌ دروازه‌ها اطاقی‌ با دروازه‌اش‌ بود كه‌ در آن‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ را می‌شستند.39و در رواق‌ دروازه‌ دو میز از اینطرف‌ و دو میز از آن‌ طرف‌ بود تا بر آنها قربانی‌های‌ سوختنی‌ و قربانی‌های‌ گناه‌ و قربانی‌های‌ جرم‌ را ذبح‌ نمایند.40و به‌ یك‌ جانب‌ از طرف‌ بیرون‌ نزد زینه‌ دهنه‌ دروازه‌ شمالی‌ دو میز بود. و به‌ جانب‌ دیگر كه‌ نزد رواق‌ دروازه‌ بود دو میز بود.41چهار میز از اینطرف‌ و چهار میز از آنطرف‌ به‌ پهلوی‌ دروازه‌ بود یعنی‌ هشت‌ میز كه‌ بر آنها ذبح‌ می‌كردند.42و چهار میز برای‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ از سنگ‌ تراشیده‌ بود كه‌ طول‌ هر یك‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌ و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و نیم‌ و بلندی‌اش‌ یك‌ ذراع‌ بود و بر آنها آلاتی‌ را كه‌ به‌ آنها قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ را ذبح‌ می‌نمودند، می‌نهادند.43و كناره‌های‌ یك‌ قبضه‌ قد در اندرون‌ از هر طرف‌ نصب‌ بود و گوشت‌ قربانی‌ها بر میزها بود.44و بیرون‌ دروازه‌ اندرونی‌، اطاقهای‌ مغنیان‌ در صحن‌ اندرونی‌ به‌ پهلوی‌ دروازه‌ شمالی‌ بود و روی‌ آنها به‌ سمت‌ جنوب‌ بود و یكی‌ به‌ پهلوی‌ دروازه‌ مشرقی‌ كه‌ رویش‌ بطرف‌ شمال‌ می‌بود بود.45و او مرا گفت‌: «این‌ اطاقی‌ كه‌ رویش‌ به‌ سمت‌ جنوب‌ است‌، برای‌ كاهنانی‌ كه‌ ودیعت‌ خانه‌ را نگاه‌ می‌دارند می‌باشد.46و اطاقی‌ كه‌ رویش‌ به‌ سمت‌ شمال‌ است‌، برای‌ كاهنانی‌ كه‌ ودیعت‌ مذبح‌ را نگاه‌ می‌دارند می‌باشد. اینانند پسران‌ صادوق‌ از بنی‌ لاوی‌ كه‌ نزدیك‌ خداوند می‌آیند تا او را خدمت‌ نمایند.»47و طول‌ صحن‌ را صد ذراع‌ پیمود و عرضش‌ را صد ذراع‌ و آن‌ مربّع‌ بود و مذبح‌ در برابر خانه‌ بود.48و مرا به‌ رواق‌ خانه‌ آورد. و اسبرهای‌ رواق‌ را پنج‌ ذراع‌ از اینطرف‌ و پنج‌ ذراع‌ از آنطرف‌ پیمود. و عرض‌ دروازه‌ را سه‌ ذراع‌ از اینطرف‌ و سه‌ ذراع‌ از آنطرف‌.49و طول‌ رواق‌ بیست‌ ذراع‌ و عرضش‌ یازده‌ ذراع‌. و نزد زینه‌اش‌ كه‌ از آن‌ برمی‌آمدند، دو ستون‌ نزد اسبرها یكی‌ از اینطرف‌ و دیگری‌ از آنطرف‌ بود.

Chapter 41

1و مرا به‌ هیكل‌ آورد و عرض‌ اسبرها را شش‌ ذراع‌ از اینطرف‌ و عرض‌ آنها را شش‌ ذراع‌ از آنطرف‌ كه‌ عرض‌ خیمه‌ بود پیمود.2و عرض‌ مدخل‌ ده‌ ذراع‌ بود و جانبهای‌ مدخل‌ از اینطرف‌ پنج‌ ذراع‌ و از آنطرف‌ پنج‌ ذراع‌ بود و طولش‌ را چهل‌ ذراع‌ و عرضش‌ را بیست‌ ذراع‌ پیمود.3و به‌ اندرون‌ داخل‌ شده‌، اسبرهای‌ مدخل‌ را دو ذراع‌ و مدخل‌ را شش‌ ذراع‌ و عرض‌ مدخل‌ را هفت‌ ذراع‌ پیمود.4و طولش‌ را بیست‌ذراع‌ و عرضش‌ را بیست‌ ذراع‌ پیش‌ روی‌ هیكل‌ پیمود و مرا گفت‌: «این‌ قدس‌الاقداس‌ است‌.»5و دیوار خانه‌ را شش‌ ذراع‌ پیمود. و عرض‌ غرفه‌ها كه‌ گرداگرد خانه‌ بهر طرف‌ می‌بود چهار ذراع‌ بود.6و غرفه‌ها روی‌ همدیگر سه‌ طبقه‌ بود و در هر رسته‌ای‌ سی‌ و در دیواری‌ كه‌ به‌ جهت‌ غرفه‌ها گرداگرد خانه‌ بود، داخل‌ می‌شد تا (در آن‌) متمكّن‌ شود و در دیوار خانه‌ متمكّن‌ نشود.7و غرفه‌ها خانه‌ را بالاتر و بالاتر احاطه‌ كرده‌، وسیعتر می‌شد، زیرا كه‌ خانه‌ را بالاتر و بالاتر گرداگرد خانه‌ احاطه‌ می‌كرد و از این‌ جهت‌ خانه‌ بسوی‌ بالا وسیع‌تر می‌بود، و همچنین‌ از طبقه‌ تحتانی‌ به‌ طبقه‌ وسطی‌ تا طبقه‌ فوقانی‌ بالا می‌رفتند.8و بلندی‌ خانه‌ را از هر طرف‌ ملاحظه‌ نمودم‌ و اساس‌های‌ غرفه‌ها یك‌ نی‌ تمام‌، یعنی‌ شش‌ ذراع‌ بزرگ‌ بود.9و بطرف‌ بیرون‌ عرض‌ دیواری‌ كه‌ به‌ جهت‌ غرفه‌ها بود پنج‌ ذراع‌ بود و فُسْحَت‌ باقی‌ مانده‌ مكان‌ غرفه‌های‌ خانه‌ بود.10و در میان‌ حجره‌ها، عرض‌ بیست‌ ذراعی‌ گرداگرد خانه‌ بهر طرفش‌ بود.11و درهای‌ غرفه‌هابسوی‌ فُسْحَتْ بود. یك‌ در بسوی‌ شمال‌ و در دیگر به‌ سوی‌ جنوب‌ و عرض‌ مكان‌ فُسْحَت‌ پنج‌ ذراع‌ گرداگرد.12و عرض‌ بنیانی‌ كه‌ رو به‌ روی‌ مكان‌ منفصل‌ بود در گوشه‌ سمت‌ مغرب‌ هفتاد ذراع‌ و عرض‌ دیوار گرداگرد بنیان‌ پنج‌ ذراع‌ و طولش‌ نود ذراع‌ بود.13و طول‌ خانه‌ را صد ذراع‌ پیمود و طول‌ مكان‌ منفصل‌ و بنیان‌ و دیوارهایش‌ را صد ذراع‌.14و عرض‌ جلو خانه‌ و مكان‌ منفصل‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ صد ذراع‌ بود.15و طول‌ بنیان‌ را تا پیش‌ مكان‌ منفصل‌ كه‌ در عقبش‌ بود با ایوانهایش‌ از اینطرف‌ و آنطرف‌ صد ذراع‌ پیمود و هیكل‌اندرونی‌ و رواقهای‌ صحنها را.16و آستانه‌ها و پنجره‌های‌ مُشَبَّك‌ و ایوانها گرداگرد در سه‌ طبقه‌ مقابل‌ آستانه‌ از زمین‌ تا پنجره‌ها از هر طرف‌ چوب‌ پوش‌ بود و پنجره‌ها هم‌ پوشیده‌ بود.17تا بالای‌ درها و تا خانه‌ اندرونی‌ و بیرونی‌ و بر تمامی‌ دیوار گرداگرد از اندرون‌ و بیرون‌ به‌ همین‌ پیمایشها.18و كروبیان‌ و نخلها در آن‌ ساخته‌ شده‌ بود ودر میان‌ هر دو كروبی‌ یك‌ نخل‌ بود و هر كروبی‌ دو رو داشت‌.19یعنی‌ روی‌ انسان‌ بسوی‌ نخل‌ از اینطرف‌ و روی‌ شیر بسوی‌ نخل‌ از آنطرف‌ بر تمامی‌ خانه‌ بهر طرفش‌ ساخته‌ شده‌ بود.20و از زمین‌ تا بالای‌ درها كروبیان‌ و نخلها مصوّر بود و بر دیوار هیكل‌ هم‌ چنین‌.21و باهوهای‌ هیكل‌ مربّع‌ بود و منظر جلو قدس‌ مثل‌ منظر آن‌ بود.22و مذبح‌ چوبین‌ بود. بلندی‌اش‌ سه‌ ذراع‌ و طولش‌ دو ذراع‌ و گوشه‌هایش‌ و طولش‌ و دیوارهایش‌ از چوب‌ بود. و او مرا گفت‌: «میزی‌ كه‌ در حضور خداوند می‌باشد این‌ است‌.»23و هیكل‌ و قدس‌ را دو در بود.24و هر در را دو لنگه‌ بود و این‌ دو لنگه‌ تا می‌شد. یك‌ در را دو لنگه‌ و در دیگر را دو لنگه‌.25و بر آنها یعنی‌ بر درهای‌ هیكل‌ كروبیان‌ و نخلها مصوّر بود بطوری‌ كه‌ در دیوارها مصوّر بود و آستانه‌ چوبین‌ پیش‌ روی‌ رواق‌ بطرف‌ بیرون‌ بود.26بر جانب‌ رواق‌ پنجره‌های‌ مشبّك‌ به‌ اینطرف‌ و به‌ آنطرف‌ بود و همچنین‌ بر غرفه‌های‌ خانه‌ و بر آستانه‌ها.

Chapter 42

1و مرا به‌ صحن‌ بیرونی‌ از راه‌ سمت ‌شمالی‌ بیرون‌ برد و مرا به‌ حجره‌ای‌ كه‌ مقابل‌ مكان‌ مُنفَصل‌ و روبروی‌ بنیان‌ بطرف ‌شمال‌ بود آورد.2جلو طول‌ صد ذراعی‌ در شمالی‌ بود و عرضش‌ پنجاه‌ ذراع‌ بود.3مقابل‌ بیست‌ ذراع‌ كه‌ از آن‌ صحن‌ اندرونی‌ بود و مقابل‌ سنگفرشی‌ كه‌ از صحن‌ بیرونی‌ بود دهلیزی‌ روبروی‌ دهلیزی‌ در سه‌ طبقه‌ بود.4و پیش‌ روی‌ حجره‌ها بطرف‌ اندرون‌ خَرَندی‌ به‌ عرض‌ ده‌ ذراع‌ بود و راهی‌ یك‌ ذراع‌ و درهای‌ آنها بطرف‌ شمال‌ بود.5و حجره‌های‌ فوقانی‌ كوتاه‌ بود زیرا كه‌ دهلیزها از آنها می‌گرفتند بیشتر از آنچه‌ آنها از حجره‌های‌ تحتانی‌ و وسطی‌ بنیان‌ می‌گرفتند.6چونكه‌ سه‌ طبقه‌ بود و ستونها مثل‌ ستونهای‌ صحن‌ها نداشت‌ و از این‌ سبب‌، طبقه‌ فوقانی‌ از طبقات‌ تحتانی‌ و وسطی‌ از زمین‌ تنگتر می‌شد.7و طول‌ دیواری‌ كه‌ بطرف‌ بیرون‌ مقابل‌ حجره‌ها بسوی‌ صحن‌ بیرونی‌ روبروی‌ حجره‌ها بود پنجاه‌ ذراع‌ بود.8زیرا طول‌ حجره‌هایی‌ كه‌ در صحن‌ بیرونی‌ بود پنجاه‌ ذراع‌ بود و اینك‌ جلو هیكل‌ صد ذراع‌ بود.9و زیر این‌ حجره‌ها از طرف‌ شرقی‌ مدخلی‌ بود كه‌ از آن‌ به‌ آنها از صحن‌ بیرونی‌ داخل‌ می‌شدند.10و در حجم‌ دیوار صحن‌ كه‌ بطرف‌ مشرق‌ بود پیش‌ روی‌ مكان‌ منفصل‌ و مقابل‌ بنیان‌ حجره‌ها بود.11و راه‌ مقابل‌ آنها مثل‌ نمایش‌ راه‌ حجره‌های‌ سمت‌ شمال‌ بود، عرض‌ آنها مطابق‌ طول‌ آنها بود و تمامی‌ مَخْرَج‌های‌ اینها مثل‌ رسم‌ آنها و درهای‌ آنها.12و مثل‌ درهای‌ حجره‌های‌ سمت‌ جنوب‌ دری‌ بر سر راه‌ بود یعنی‌ بر راهی‌ كه‌ راست‌ پیش‌ روی‌ دیوار مشرقی‌ بود جایی‌ كه‌ به‌ آنها داخل‌ می‌شدند.13و مرا گفت‌: «حجره‌های‌ شمالی‌ و حجره‌های‌ جنوبی‌ كه‌ پیش‌ روی‌ مكان‌ منفصل‌است‌، حجره‌های‌ مقدّس‌ می‌باشد كه‌ كاهنانی‌ كه‌ به‌ خداوند نزدیك‌ می‌آیند قدسِ اقداس‌ را در آنها می‌خورند و قدسِ اقداس‌ و هدایای‌ آردی‌ و قربانی‌های‌ گناه‌ و قربانی‌های‌ جرم‌ را در آنها می‌گذارند زیرا كه‌ این‌ مكانْ مقدّس‌ است‌.14و چون‌ كاهنان‌ داخل‌ آنها می‌شوند دیگر از قدس‌ به‌ صحن‌ بیرونی‌ بیرون‌ نمی‌آیند بلكه‌ لباسهای‌ خود را كه‌ در آنها خدمت‌ می‌كنند در آنها می‌گذارند زیرا كه‌ آنها مقدّس‌ می‌باشد و لباس‌ دیگر پوشیده‌، به‌ آنچه‌ به‌ قوم‌ تعلّق‌ دارد نزدیك‌ می‌آیند.»15و چون‌ پیمایشهای‌ خانه‌ اندرونی‌ را به‌ اتمام‌ رسانید، مرا بسوی‌ دروازه‌ای‌ كه‌ رویش‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ بود بیرون‌ آورد و آن‌ را از هر طرف‌ پیمود.16جانب‌ شرقی‌ آن‌ را به‌ نی‌ پیمایش‌، پانصد نی‌ پیمود یعنی‌ به‌ نی‌ پیمایش‌ آن‌ را از هر طرف‌ (پیمود).17و جانب‌ شمالی‌ را به‌ نی‌ پیمایش‌ از هر طرف‌ پانصد نی‌ پیمود.18و جانب‌ جنوبی‌ را به‌ نی‌ پیمایش‌، پانصد نی‌ پیمود.19پس‌ به‌ سوی‌ جانب‌ غربی‌ برگشته‌، آن‌ را به‌ نی‌ پیمایش‌ پانصد نی‌ پیمود.20هر چهار جانب‌ آن‌ را پیمود و آن‌ را دیواری‌ بود كه‌ طولش‌ پانصد و عرضش‌ پانصد (نی‌) بود تا در میان‌ مقدّس‌ و غیرمقدّس‌ فرق‌ گذارد.

Chapter 43

1و مرا نزد دروازه‌ آورد، یعنی‌ به دروازه‌ای‌ كه‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ متوجّه‌ بود.2واینك‌ جلال‌ خدای‌ اسرائیل‌ از طرف‌ مشرق‌ آمد و آواز او مثل‌ صدای‌ آبهای‌ بسیار بودو زمین‌ از جلال‌ او منوّر گردید.3و مثل‌ منظر آن‌ رؤیایی‌ بود كه‌ دیده‌ بودم‌ یعنی‌ مثل‌ آن‌ رؤیا كه‌ در وقت‌ آمدن‌ من‌، برای‌ تخریب‌ شهر دیده‌ بودم‌ و رؤیاها مثل‌ آن‌ رؤیا بود كه‌ نزد نهر خابُور مشاهده‌ نموده‌ بودم‌. پس‌ به‌ روی‌ خود در افتادم‌.4پس‌ جلال‌ خداوند از راه‌ دروازه‌ای‌ كه‌ رویش‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ بود به‌ خانه‌ درآمد.5و روحْ مرا برداشته‌، به‌ صحن‌ اندرونی‌ آورد و اینك‌ جلال‌ خداوند خانه‌ را مملّو ساخت‌.6و هاتفی‌ را شنیدم‌ كه‌ از میان‌ خانه‌ به‌ من‌ تكلّم‌ می‌نماید و مردی‌ پهلوی‌ من‌ ایستاده‌ بود.7و مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ این‌ است‌ مكان‌ كرسی‌ من‌ و مكان‌ كف‌ پایهایم‌ كه‌ در آن‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ تا به‌ ابد ساكن‌ خواهم‌ شد و خاندان‌ اسرائیل‌ هم‌ خود ایشان‌ و هم‌ پادشاهان‌ ایشان‌ بار دیگر به‌ زناها و لاشهای‌ پادشاهان‌ خود در مكان‌های‌ بلند خویش‌ نام‌ قدّوس‌ مرا بی‌حرمت‌ نخواهند ساخت‌.8از اینكه‌ آستانه‌های‌ خود را نزد آستانه‌ من‌ و باهوهای‌ خویش‌ را به‌ پهلوی‌ باهوهای‌ من‌ برپا كرده‌اند و در میان‌ من‌ و ایشان‌ فقط‌ دیواری‌ است‌، پس‌ اسم‌ قدّوس‌ مرا به‌ رجاسات‌ خویش‌ كه‌ آنها را بعمل‌ آورده‌اند بی‌حرمت‌ ساخته‌اند، لهذا من‌ در خشم‌ خود ایشان‌ را تلف‌ نموده‌ام‌.9حال‌ زناهای‌ خود و لاشهای‌ پادشاهان‌ خویش‌ را از من‌ دور بنمایند و من‌ در میان‌ ایشان‌ تا به‌ ابد سكونت‌ خواهم‌ نمود.10و تو ای‌ پسر انسان‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را از این‌ خانه‌ مطلّع‌ ساز تا از گناهان‌ خود خجل‌ شوند و ایشان‌ نمونه‌ آن‌ را بپیمایند.11و اگر از هر چه‌ بعمل‌ آورده‌اند خجل‌ شوند، آنگاه‌ صورت‌ خانه‌ را و نمونه‌ و مخرجها و مدخلها وتمامی‌ شكلها و همه‌ فرایض‌ و جمیع‌ صورتها و تمامی‌ قانونهایش‌ را برای‌ ایشان‌ اعلام‌ نما و به‌ نظر ایشان‌ بنویس‌ تا تمامی‌ صورتش‌ و همه‌ فرایضش‌ را نگاه‌ داشته‌، به‌ آنها عمل‌ نمایند.12و قانون‌ خانه‌ این‌ است‌ كه‌ تمامی‌ حدودش‌ بر سر كوه‌ از همه‌ اطرافش‌ قدس‌ اقداس‌ باشد. اینك‌ قانون‌ خانه‌ همین‌ است‌.»13و پیمایشهای‌ مذبح‌ به‌ ذراعها كه‌ هر ذراع‌ یك‌ ذراع‌ و یك‌ قبضه‌ باشد این‌ است‌. سینه‌اش‌ یك‌ ذراع‌ و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و حاشیه‌ای‌ كه‌ گرداگرد لبش‌ می‌باشد یك‌ وجب‌ و این‌ پشت‌ مذبح‌ می‌باشد.14و از سینه‌ روی‌ زمین‌ تا خروج‌ پایینی‌ دو ذراع‌ و عرضش‌ یك‌ ذراع‌ و از خروج‌ كوچك‌ تا خروج‌ بزرگ‌ چهار ذراع‌ و عرضش‌ یك‌ ذراع‌.15و آتش‌دانش‌ چهار ذراع‌ و از آتش‌ دان‌ چهار شاخ‌ برآمده‌ بود.16و طول‌ آتش‌دان‌ دوازده‌ و عرضش‌ دوازده‌ و از هر چهار طرف‌ مربّع‌ بود.17و طول‌ خروج‌ چهارده‌ و عرضش‌ چهارده‌ بر چهار طرفش‌ بود و حاشیه‌ای‌ كه‌ گرداگردش‌ بود نیم‌ ذراع‌ و دایره‌ سینه‌اش‌ یك‌ ذراع‌ و پلهّهایش‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ متوجّه‌ بود.18و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: این‌ است‌ قانون‌های‌ مذبح‌ در روزی‌ كه‌ آن‌ را بسازند تا قربانی‌های‌ سوختی‌ بر آن‌ بگذرانند و خون‌ بر آن‌ بپاشند.19و خداوند یهوه‌ می‌فرماید كه‌ به‌ لاویان‌ كَهَنَه‌ كه‌ از ذریت‌ صادوق‌ می‌باشند و به‌ جهت‌ خدمت‌ من‌ به‌ من‌ نزدیك‌ می‌آیند یك‌ گوساله‌ به‌ جهت‌ قربانی‌ گناه‌بده‌.20و از خونش‌ گرفته‌، بر چهار شاخش‌ و بر چهار گوشه‌ خروج‌ و بر حاشیه‌ای‌ كه‌ گرداگردش‌ است‌ بپاش‌ و آن‌ را طاهر ساخته‌، برایش‌ كفّاره‌ كن‌.21گوساله‌ قربانی‌ گناه‌ را بگیر و آن‌ را در مكان‌ معین‌ خانه‌ بیرون‌ از مَقْدَس‌ بسوزانند.22و در روز دوّم‌ بز نر بی‌ عیبی‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ بگذران‌ تا مذبح‌ را به‌ آن‌ طاهر سازند چنانكه‌ آن‌ را به‌ گوساله‌ طاهر ساختند.23و چون‌ از طاهر ساختن‌ آن‌ فارغ‌ شدی‌ گوساله‌ بی‌عیب‌ و قوچی‌ بی‌عیب‌ از گله‌ بگذران.24تو آن‌ را به‌ حضور خداوند نزدیك‌ بیاور و كاهنان‌ نمك‌ بر آنها پاشیده‌، آنها را به‌ جهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند بگذرانند.25هر روز از هفت‌ روز تو بز نری‌ برای‌ قربانی‌ گناه‌ بگذران‌ و ایشان‌ گوساله‌ای‌ و قوچی‌ از گله‌ هر دو بی‌عیب‌ بگذرانند.26هفت‌ روز ایشان‌ كفّاره‌ برای‌ مذبح‌ نموده‌، آن‌ را طاهر سازند و تخصیص‌ كنند.27و چون‌ این‌ روزها را به‌ اتمام‌ رسانیدند، پس‌ در روز هشتم‌ و بعد از آن‌ كاهنان‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ شما را بر مذبح‌ بگذرانند و من‌ شما را قبول‌ خواهم‌ كرد. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است‌.»

Chapter 44

1و مرا به‌ راه‌ دروازه‌ مَقْدَس‌ بیرونی‌ كه‌ به‌سمت‌ مشرق‌ متوجّه‌ بود، باز آورد و آن‌ بسته‌ شده‌ بود.2و خداوند مرا گفت‌: «این‌ دروازه‌ بسته‌ بماند و گشوده‌ نشود وهیچ‌ كس‌ از آن‌ داخل‌ نشود زیرا كه‌ یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ از آن‌ داخل‌ شده‌، لهذا بسته‌ بماند.3و امّا رئیس‌، چونكه‌ او رئیس‌ است‌ در آن‌ به‌ جهت‌ خوردن‌ غذا به‌ حضورخداوند بنشیند و از راه‌ رواق‌ دروازه‌ داخل‌ شود و از همان‌ راه‌ بیرون‌ رود.»4پس‌ مرا از راه‌ دروازه‌شمالی‌ پیش‌ روی‌ خانه‌ آورد و نگریستم‌ و اینك‌ جلال‌ خداوند خانه‌ خداوند را مملّو ساخته‌ بود و بروی‌ خود درافتادم‌.5و خداوند مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ دل‌ خود را به‌ هرچه‌ تو را گویم‌ دربارۀ تمامی‌ قانون‌های‌ خانه‌ خداوند و همه‌ قواعدش‌ مشغول‌ ساز و به‌ چشمان‌ خود ببین‌ و به‌ گوشهای‌ خود بشنو و دل‌ خویش‌ را به‌ مدخل‌ خانه‌ و به‌ همه‌ مخرج‌های‌ مقدس‌ مشغول‌ ساز.6و به‌ این‌ متمرّدین‌ یعنی‌ به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگو: خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ از تمامی‌ رجاسات‌ خویش‌ باز ایستید.7زیرا كه‌ شما اجنبیان‌ نامختون‌ دل‌ و نامختون‌ گوشت‌ را داخل‌ ساختید تا در مَقْدَس‌ من‌ بوده‌، خانه‌ مرا ملوّث‌ سازند. و چون‌ شما غذای‌ من‌ یعنی‌ پیه‌ و خون‌ را گذرانیدید، ایشان‌ علاوه‌ بر همه‌ رجاسات‌ شما عهد مرا شكستند.8و شما ودیعت‌ اقداس‌ مرا نگاه‌ نداشتید، بلكه‌ كسان‌ به‌ جهت‌ خویشتن‌ تعیین‌ نمودید تا ودیعت‌ مرا در مَقْدَس‌ من‌ نگاه‌ دارند.9«خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌فرماید: هیچ‌ شخص‌ غریبِ نامختون‌ دل‌ و نامختون‌ گوشت‌ از همه‌ غریبانی‌ كه‌ در میان‌ بنی‌اسرائیل‌ باشند به‌ مَقْدَس‌ من‌ داخل‌ نخواهد شد.10بلكه‌ آن‌ لاویان‌ نیز كه‌ در حین‌ آواره‌ شدن‌ بنی‌اسرائیل‌ از من‌ دوری‌ ورزیده‌، از عقب‌ بتهای‌ خویش‌ آواره‌ گردیدند، متحمّل‌ گناه‌ خود خواهند شد،11زیرا خادمانِ مقدس‌ من‌ و مستحفظان‌ دروازه‌های‌ خانه‌ وملازمان‌ خانه‌ هستند و ایشان‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ قوم‌ را ذبح‌ می‌نمایند و به‌ حضور ایشان‌ برای‌ خدمت‌ ایشان‌ می‌ایستند.12و از این‌ جهت‌ كه‌ به‌ حضور بتهای‌ خویش‌ ایشان‌ را خدمت‌ نمودند و برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ سنگ‌ مصادم‌ گناه‌ شدند. بنابراین‌ خداوند یهوه‌ می‌گوید: دست‌ خود را به‌ ضدّ ایشان‌ برافراشتم‌ كه‌ متحمّل‌ گناه‌ خود خواهند شد.13و به‌ من‌ نزدیك‌ نخواهند آمد و به‌ كهانت‌ من‌ نخواهند پرداخت‌ و به‌ هیچ‌ چیز مقدّس‌ در قدس‌الاقداس‌ نزدیك‌ نخواهند آمد، بلكه‌ خجالت‌ خویش‌ و رجاسات‌ خود را كه‌ بعمل‌ آوردند متحمّل‌ خواهند شد.14لیكن‌ ایشان‌ را به‌ جهت‌ تمامی‌ خدمت‌ خانه‌ و برای‌ هر كاری‌ كه‌ در آن‌ كرده‌ می‌شود، مستحفظان‌ ودیعت‌ آن‌ خواهم‌ ساخت‌.15«لیكن‌ لاویان‌ كَهَنَه‌ از بنی‌ صادوق‌ كه‌ در حینی‌ كه‌ بنی‌اسرائیل‌ از من‌ آواره‌ شدند ودیعت‌ مَقْدَس‌ مرا نگاه‌ داشتند، خداوند یهوه‌ می‌گوید كه‌ ایشان‌ به‌ جهت‌ خدمت‌ من‌ نزدیك‌ خواهند آمد و به‌ حضور من‌ ایستاده‌ پیه‌ و خون‌ را برای‌ من‌ خواهند گذرانید.16و ایشان‌ به‌ مَقْدَس‌ من‌ داخل‌ خواهند شد و به‌ جهت‌ خدمت‌ من‌ به‌ خوان‌ من‌ نزدیك‌ خواهند آمد و ودیعت‌ مرا نگاه‌ خواهند داشت‌.17و هنگامی‌ كه‌ به‌ دروازه‌های‌ صحن‌ اندرونی‌ داخل‌ شوند لباس‌ كتانی‌ خواهند پوشید و چون‌ در دروازه‌های‌ صحن‌ اندرونی‌ و در خانه‌ مشغول‌ خدمت‌ باشند، هیچ‌ لباس‌ پشمین‌ نپوشند.18عمامه‌های‌ كتانی‌ بر سر ایشان‌ و زیرجامه‌ كتانی‌ بر كمرهای‌ ایشان‌ باشد و هیچ‌چیزی‌ كه‌ عرق‌ آورد در بر نكنند.19و چون‌ به‌ صحن‌ بیرونی‌ یعنی‌ به‌ صحن‌ بیرونی‌ نزد قوم‌ بیرون‌ روند، آنگاه‌ لباس‌ خویش‌ را كه‌ در آن‌ خدمت‌ می‌كنند بیرون‌ كرده‌، آن‌ را در حجره‌های‌ مقدّس‌ بگذارند و به‌ لباس‌ دیگر ملبّس‌ شوند و قوم‌ را در لباس‌ خویش‌ تقدیس‌ ننمایند.20و ایشان‌ سر خود را نتراشند و گیسوهای‌ بلند نگذارند بلكه‌ موی‌ سر خود را بچینند.21و كاهن‌ وقت‌ درآمدنش‌ در صحن‌ اندرونی‌ شراب‌ ننوشد.22و زن‌ بیوه‌ یا مطلقّه‌ را به‌ زنی‌ نگیرند، بلكه‌ باكره‌ای‌ كه‌ از ذریت‌ خاندان‌ اسرائیل‌ باشد یا بیوه‌ای‌ را كه‌ بیوه‌ كاهن‌ باشد بگیرند.23و فرق‌ میان‌ مقدّس‌ و غیرمقدّس‌ را به‌ قوم‌ من‌ تعلیم‌ دهند و تشخیص‌ میان‌ طاهر و غیرطاهر را به‌ ایشان‌ اعلام‌ نمایند.24و چون‌ در مرافعه‌ها به‌ جهت‌ محاكمه‌ بایستند، بر حسب‌ احكام‌ من‌ داوری‌ بنمایند و شرایع‌ و فرایض‌ مرا در جمیع‌ مواسم‌ من‌ نگاه‌ دارند و سَبَّت‌های‌ مرا تقدیس‌ نمایند.25و احدی‌ از ایشان‌ به‌ میته‌ آدمی‌ نزدیك‌ نیامده‌، خویشتن‌ را نجس‌ نسازد مگر اینكه‌ به‌ جهت‌ پدر یا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری‌ كه‌ شوهر نداشته‌ باشد، جایز است‌ كه‌ خویشتن‌ را نجس‌ سازد.26و بعد از آنكه‌ طاهر شود هفت‌ روز برای‌ وی‌ بشمارند.27و خداوند یهوه‌ می‌فرماید در روزی‌ كه‌ به‌ صحن‌ اندرونی‌ قدس‌ داخل‌ شود تا در قدس‌ خدمت‌ نماید آنگاه‌ قربانی‌ گناه‌ خود را بگذراند.28«و ایشان‌ را نصیبی‌ خواهد بود. من‌ نصیب‌ ایشان‌ خواهم‌ بود. پس‌ ایشان‌ را در میان‌ اسرائیل‌ مِلك‌ ندهید زیرا كه‌ من‌ ملِك‌ ایشان‌ خواهم‌ بود.29و ایشان‌ هدایای‌ آردی‌ و قربانی‌های‌ گناه‌ و قربانی‌های‌ جرم‌ را بخورند و همه‌ موقوفات‌ اسرائیل‌ از آن‌ ایشان‌ خواهد بود.30و اوّل‌ تمامی‌ نوبرهای‌ همه‌ چیز و هر هدیه‌ای‌ از همه‌ چیزها از جمیع‌ هدایای‌ شما از آن‌ كاهنان‌ خواهد بود و خمیر اوّل‌ خود را به‌ كاهن‌ بدهید تا بركت‌ بر خانه‌ خود فرود آورید.31و كاهن‌ هیچ‌ میته‌ یا دریده‌ شده‌ای‌ را از مرغ‌ یا بهایم‌ نخورد.

Chapter 45

1«و چون‌ زمین‌ را به‌ جهت‌ ملكیت‌ به ‌قرعه‌ تقسیم‌ نمایید، حصّه‌ مقدّس‌ را كه‌ طولش‌ بیست‌ و پنج‌ هزار (نی‌) و عرضش‌ ده‌ هزار (نی‌) باشد هدیه‌ای‌ برای‌ خداوند بگذرانید و این‌ به‌ تمامی‌ حدودش‌ از هر طرف‌ مقدّس‌ خواهد بود.2و از این‌ پانصد در پانصد (نی‌) از هر طرف‌ مربع‌ برای‌ قدس‌ خواهد بود و نواحی‌ آن‌ از هر طرفش‌ پنجاه‌ ذراع‌.3و از این‌ پیمایش‌ طول‌ بیست‌ و پنج‌ هزار و عرض‌ ده‌ هزار (نی‌) خواهی‌ پیمود تا در آن‌ جای‌ مقدّس‌ قدس‌الاقداس‌ باشد.4و این‌ برای‌ كاهنانی‌ كه‌ خادمان‌ مَقْدَس‌ باشند و به‌ جهت‌ خدمت‌ خداوند نزدیك‌ می‌آیند، حصّه‌ مقدّس‌ از زمین‌ خواهد بود تا جای‌ خانه‌ها به‌ جهت‌ ایشان‌ و جای‌ مقدّس‌ به‌ جهت‌ قدس‌ باشد.5و طول‌ بیست‌ و پنج‌ هزار و عرض‌ ده‌ هزار (نی‌) به‌ جهت‌ لاویانی‌ كه‌ خادمان‌ خانه‌ باشند خواهد بود تا ملك‌ ایشان‌ برای‌ بیست‌ خانه‌ باشد.6و مِلْك‌ شهر را كه‌ عرضش‌ پنجهزار و طولش‌ بیست‌ و پنجهزار (نی‌) باشد موازی‌ آن‌ هدیه‌ مقدّس‌ قرارخواهید داد و این‌ از آن‌ تمامی‌ خاندان‌ اسرائیل‌ خواهد بود.7و از اینطرف‌ و از آنطرف‌ هدیه‌ مقدس‌ و مِلْك‌ شهر مقابل‌ هدیه‌ مقدّس‌ و مقابل‌ ملك‌ شهر از جانب‌ غربی‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ و از جانب‌ شرقی‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ حصّه‌ رئیس‌ خواهد بود و طولش‌ موازی‌ یكی‌ از قسمت‌ها از حدّ مغرب‌ تا حدّ مشرق‌ خواهد بود.8و این‌ در آن‌ زمین‌ در اسرائیل‌ مِلْك‌ او خواهد بود تا رؤسای‌ من‌ بر قوم‌ من‌ دیگر ستم‌ ننمایند و ایشان‌ زمین‌ را به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بر حسب‌ اسباط‌ ایشان‌ خواهند داد.9«خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: ای‌ سروران‌ اسرائیل‌ باز ایستید و جور و ستم‌ را دور كنید و انصاف‌ و عدالت‌ را بجا آورید و ظلم‌ خود را از قوم‌ من‌ رفع‌ نمایید. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است‌:10میزان‌ راست‌ و ایفای‌ راست‌ و بَتِّ راست‌ برای‌ شما باشد11و ایفا و بَتِّ یكمقدار باشد به‌ نوعی‌ كه‌ بَتِّ به‌ عُشر حُومَرْ و ایفا به‌ عُشر حُومَرْ مساوی‌ باشد. مقدار آنها بر حسب‌ حْومَرْ باشد.12و مثقال‌ بیست‌ جِیرَه‌ باشد. و مَنّای‌ شما بیست‌ مثقال‌ و بیست‌ و پنج‌ مثقال‌ و پانزده‌ مثقال‌ باشد.13«و هدیه‌ای‌ كه‌ بگذرانید این‌ است‌: یك‌ سُدْس‌ ایفا از هر حومر گندم‌ و یك‌ سدس‌ ایفا از هر حومر جو بدهید.14و قسمت‌ معین‌ روغن‌ بر حسب‌ بَتِّ روغن‌ یك‌ عُشرِ بَتّ از هر كُّر یا حومَرِ ده‌ بَتّ باشد زیرا كه‌ ده‌ بَتّ یك‌ حُومَر می‌باشد.15و یك‌ گوسفند از دویست‌ گوسفند از مرتع‌های‌ سیراب‌ اسرائیل‌ برای‌ هدیه‌ آردی‌ و قربانی‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ بدهند تا برای‌ ایشان‌ كفّاره‌ بشود. قول‌ خداوند یهوه‌ این‌ است.16و تمامی‌ قوم‌ زمین‌ این‌ هدیه‌ را برای‌ رئیس‌ در اسرائیل‌ بدهند.17و رئیس‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و هدایای‌ آردی‌ و هدایای‌ ریختنی‌ را در عیدها و هلال‌ها و سَبَّت‌ها و همه‌ مواسِم‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بدهد واو قربانی‌ گناه‌ و هدیه‌ آردی‌ و قربانی‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ را به‌ جهت‌ كفّاره‌ برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بگذراند.»18خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «در غُرّه‌ ماه‌ اوّل‌، گاوی‌ جوان‌ بی‌عیب‌ گرفته‌، مَقْدَس‌ را طاهر خواهی‌ نمود.19و كاهن‌ قدری‌ از خون‌ قربانی‌ گناه‌ گرفته‌، آن‌ را بر چهار چوب‌ خانه‌ و بر چهار گوشه‌ خروج‌ مذبح‌ و بر چهار چوب‌ دروازه‌ صحن‌ اندرونی‌ خواهد پاشید.20و همچنین‌ در روز هفتم‌ ماه‌ برای‌ هر كه‌ سهواً یا غفلتاً خطا ورزد خواهی‌ كرد و شما برای‌ خانه‌ كفاّره‌ خواهید نمود.21و در روز چهاردهم‌ ماه‌ اوّل‌ برای‌ شما هفت‌ روز عید فِصَح‌ خواهد بود كه‌ در آنها نان‌ فطیر خورده‌ شود.22و در آن‌ روز رئیس‌، گاو قربانی‌ گناه‌ را برای‌ خود و برای‌ تمامی‌ اهل‌ زمین‌ بگذراند.23و در هفت‌ روز عید، یعنی‌ در هر روز از آن‌ هفت‌ روز، هفت‌ گاو و هفت‌ قوچ‌ بی‌عیب‌ به‌ جهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند و هر روز یك‌ بز نر به‌ جهت‌ قربانی‌ گناه‌ بگذارند.24و هدیه‌ آردیش‌ را یك‌ ایفا برای‌ هر گاو و یك‌ ایفا برای‌ هر قوچ‌ و یك‌ هین‌ روغن‌ برای‌ هر ایفا بگذراند.25و از روز پانزدهم‌ ماه‌ هفتم‌، در وقت‌ عید موافق‌ اینها یعنی‌ موافق‌ قربانی‌ گناه‌ و قربانی‌ سوختنی‌ و هدیه‌ آردی‌ و روغن‌ تا هفت‌ روز خواهد گذرانید.»

Chapter 46

1خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «دروازه ‌صحن‌ اندرونی‌ كه‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ متوجّه‌ است‌ در شش‌ روز شغل‌ بسته‌ بماند و در روز سَبَّت‌ مفتوح‌ شود و در روز اوّل‌ ماه‌ گشاده‌ گردد.2و رئیس‌ از راه‌ رواقِ دروازه‌ بیرونی‌ داخل‌ شود و نزد چهار چوب‌ دروازه‌ بایستد و كاهنان‌ قربانی‌ سوختنی‌ و ذبیحه‌ سلامتی‌ او را بگذرانند و او بر آستانه‌ دروازه‌ سجده‌ نماید، پس‌ بیرون‌ برود امّا دروازه‌ تا شام‌ بسته‌ نشود.3و اهل‌ زمین‌ در سَبَّت‌ها و هلال‌ها نزد دهنه‌ آن‌ دروازه‌ به‌ حضور خداوند سجده‌ نمایند.4و قربانی‌ سوختنی‌ كه‌ رئیس‌ در روز سَبَّت‌ برای‌ خداوند بگذراند، شش‌ بره‌ بی‌عیب‌ و یك‌ قوچ‌ بی‌عیب‌ خواهد بود.5و هدیه‌ آردی‌اش‌ یك‌ ایفا برای‌ هر قوچ‌ باشد و هدیه‌اش‌ برای‌ بره‌ها هر چه‌ از دستش‌ برآید و یك‌ هین‌ روغن‌ برای‌ هر ایفا.6و در غرّه‌ ماه‌ یك‌ گاو جوان‌ بی‌عیب‌ و شش‌ بره‌ و یك‌ قوچ‌ كه‌ بی‌عیب‌ باشد.7و هدیه‌ آردی‌اش‌ یك‌ ایفا برای‌ هر گاو و یك‌ ایفا برای‌ هر قوچ‌ و هر چه‌ از دستش‌ برآید برای‌ بره‌ها و یك‌ هین‌ روغن‌ برای‌ هر ایفا بگذراند.8و هنگامی‌ كه‌ رئیس‌ داخل‌ شود از راه‌ رواق‌ دروازه‌ درآید و از همان‌ راه‌ بیرون‌ رود.9و هنگامی‌ كه‌ اهل‌ زمین‌ در مواسم‌ به‌ حضور خداوند داخل‌ شوند، آنگاه‌ هر كه‌ از راه‌ دروازه‌ شمالی‌ به‌ جهت‌ عبادت‌ داخل‌ شود، از راه‌ دروازه‌ جنوبی‌ بیرون‌ رود. و هركه‌ از راه‌ دروازه‌ جنوبی‌ داخل‌ شود، از راه‌ دروازه‌ شمالی‌ بیرون‌ رود و از آن‌ دروازه‌ كه‌ از آن‌ داخل‌ شده‌ باشد، برنگردد بلكه‌ پیش‌ روی‌ خود بیرون‌ رود.10و چون‌ ایشان‌ داخل‌ شوند رئیس‌ در میان‌ ایشان‌ داخل‌ شود وچون‌ بیرون‌ روند با هم‌ بیرون‌ روند.11و هدیه‌ آردی‌اش‌ در عیدها و مواسم‌ یك‌ ایفا برای‌ هر گاو و یك‌ ایفا برای‌ هر قوچ‌ و هر چه‌ از دستش‌ برآید برای‌ بره‌ها و یك‌ هین‌ روغن‌ برای‌ هر ایفا خواهد بود.12و چون‌ رئیس‌ هدیه‌ تبرّعی‌ را خواه‌ قربانی‌ سوختنی‌ یا ذبایح‌ سلامتی‌ به‌ جهت‌ هدیه‌ تبرّعی‌ برای‌ خداوند بگذراند، آنگاه‌ دروازه‌ای‌ را كه‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ متوجّه‌ است‌ بگشایند و او قربانی‌ سوختنی‌ و ذبایح‌ سلامتی‌ خود را بگذراند به‌ طوری‌ كه‌ آنها را در روز سَبَّت‌ می‌گذراند. پس‌ بیرون‌ رود و چون‌ بیرون‌ رفت‌ دروازه‌ را ببندند.13و یك‌ بره‌ یك‌ ساله‌ بی‌عیب‌ هر روز به‌ جهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ برای‌ خداوند خواهی‌ گذرانید، هر صبح‌ آن‌ را بگذران‌.14و هر بامداد هدیه‌ آردی‌ آن‌ را خواهی‌ گذرانید، یعنی‌ یك‌ سُدْسِ ایفا و یك‌ ثلث‌ هین‌ روغن‌ كه‌ بر آرْد نرم‌ پاشیده‌ شود كه‌ هدیه‌ آردی‌ دایمی‌ برای‌ خداوند به‌ فریضه‌ ابدی‌ خواهد بود.15پس‌ بره‌ و هدیه‌ آردی‌اش‌ و روغنش‌ را هر صبح‌ به‌ جهت‌ قربانی‌ سوختنی‌ دایمی‌ خواهند گذرانید.»16خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «چون‌ رئیس‌ بخششی‌ به‌ یكی‌ از پسران‌ خود بدهد، حقّ ارثیت‌ آن‌ از آنِ پسرانش‌ خواهد بود و مِلْكِ ایشان‌ به‌ رسم‌ ارثیت‌ خواهد بود.17لیكن‌ اگر بخششی‌ از ملك‌ موروث‌ خویش‌ به‌ یكی‌ از بندگان‌ خود بدهد، تا سال‌ انفكاك‌ از آن‌ او خواهد بود، پس‌ به‌ رئیس‌ راجع‌ خواهد شد و میراث‌ او فقط‌ از آن‌ پسرانش‌ خواهد بود.18و رئیس‌ از میراث‌ قوم‌ نگیرد و مِلك‌ ایشان‌ را غصب‌ ننماید بلكه‌ پسران‌ خود را از ملك‌ خویش‌ میراث‌ دهد تا قوم‌ من‌ هركس‌ از ملك‌ خویش‌ پراكنده‌ نشوند.19پس‌ مرا از مدخلی‌ كه‌ به‌ پهلوی‌ دروازه‌ بود به‌ حجره‌های‌ مقدّس‌ كاهنان‌ كه‌ به‌ سمت‌ شمال‌ متوجّه‌ بود درآورد. و اینك‌ در آنجا بهر دو طرف‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ مكانی‌ بود.»20و مرا گفت‌: «این‌ است‌ مكانی‌ كه‌ كاهنان‌، قربانی‌ جرم‌ و قربانی‌ گناه‌ را طبخ‌ می‌نمایند و هدیه‌ آردی‌ را می‌پزند تا آنها را به‌ صحن‌ بیرونی‌ به‌ جهت‌ تقدیس‌ نمودن‌ قوم‌ بیرون‌ نیاورند.»21پس‌ مرا به‌ صحن‌ بیرونی‌ آورد و مرا به‌ چهار زاویه‌ صحن‌ گردانید و اینك‌ در هر زاویه‌ صحن‌ صحنی‌ بود.22یعنی‌ در چهار گوشه‌ صحن‌ صحنهای‌ محوّطه‌ای‌ بود كه‌ طول‌ هر یك‌ چهل‌ و عرضش‌ سی‌ (ذراع‌) بود. این‌ چهار را كه‌ در زاویه‌ها بود یك‌ مقدار بود.23و به‌ گرداگرد آنها بطرف‌ آن‌ چهار طاقها بود و مطبخ‌ها زیر آن‌ طاقها از هر طرفش‌ ساخته‌ شده‌ بود.24و مرا گفت‌: «اینها مطبخ‌ها می‌باشد كه‌ خادمان‌ خانه‌ در آنها ذبایح‌ قوم‌ را طبخ‌ می‌نمایند.»

Chapter 47

1و مرا نزد دروازه‌ خانه‌ آورد و اینك‌ آبها از زیر آستانه‌ خانه‌ بسوی‌ مشرق‌ جاری‌ بود، زیرا كه‌ روی‌ خانه‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ بود وآن‌ آبها اززیر جانب‌ راست‌ خانه‌ از طرف‌ جنوب‌ مذبح‌ جاری‌ بود.2پس‌ مرا از راه‌ دروازه‌ شمالی‌ بیرون‌ برده‌، از راه‌ خارج‌ به‌ دروازه‌ بیرونی‌ به‌ راهی‌ كه‌ به‌ سمت‌ مشرق‌ متوجّه‌ است‌ گردانید و اینك‌ آبها از جانب‌ راست‌ جاری‌ بود.3و چون‌ آن‌ مرد بسوی‌ مشرق‌ بیرون‌ رفت‌، ریسمانكاری‌ در دست‌داشت‌ و هزار ذراع‌ پیموده‌، مرا از آب‌ عبور داد و آبها به‌ قوزك‌ می‌رسید.4پس‌ هزار ذراع‌ پیمود و مرا از آبها عبور داد و آب‌ به‌ زانو می‌رسید و باز هزار ذراع‌ پیموده‌، مرا عبور داد و آب‌ به‌ كمر می‌رسید.5پس‌ هزار ذراع‌ پیمود و نهری‌ بود كه‌ از آن‌ نتوان‌ عبور كرد زیرا كه‌ آب‌ زیاده‌ شده‌ بود، آبی‌ كه‌ در آن‌ می‌شود شنا كرد، نهری‌ كه‌ از آن‌ عبور نتوان‌ كرد.6و مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ آیا این‌ را دیدی‌؟» پس‌ مرا از آنجا برده‌، به‌ كنار نهر برگردانید.7و چون‌ برگشتم‌ اینك‌ بر كنار نهر از اینطرف‌ و از آنطرف‌ درختان‌ بی‌نهایت‌ بسیار بود.8و مرا گفت‌: «این‌ آبها بسوی‌ ولایت‌ شرقی‌ جاری‌ می‌شود و به‌ عَرَبَه‌ فرود شده‌، به‌ دریا می‌رود و چون‌ به‌ دریا داخل‌ می‌شود آبهایش‌ شفا می‌یابد.9و واقع‌ خواهد شد كه‌ هر ذی‌حیاتِ خزنده‌ای‌ در هر جایی‌ كه‌ آن‌ نهر داخل‌ شود، زنده‌ خواهد گشت‌ و ماهیان‌ از حدّ زیاده‌ پیدا خواهد شد، زیرا چون‌ این‌ آبها به‌ آنجا می‌رسد، آن‌ شفا خواهد یافت‌ و هر جایی‌ كه‌ نهر جاری‌ می‌شود، همه‌ چیز زنده‌ می‌گردد.10و صیادان‌ بر كنار آن‌ خواهند ایستاد و از عَین‌ جَدی‌ تا عین‌ عجْلایم‌ موضعی‌ برای‌ پهن‌ كردن‌ دامها خواهد بود و ماهیان‌ آنها به‌ حسب‌ جنسها، مثل‌ ماهیان‌ دریای‌ بزرگ‌ از حدّ زیاده‌ خواهند بود.11امّا خلابها و تالابهایش‌ شفا نخواهد یافت‌ بلكه‌ به‌ نمك‌ تسلیم‌ خواهد شد.12و بر كنار نهر به‌ اینطرف‌ و آنطرف‌ هر قسم‌ درخت‌ خوراكی‌ خواهد رویید كه‌ برگهای‌ آنها پژمرده‌ نشود و میوه‌های‌ آنها لاینقطع‌ خواهد بود و هر ماه‌ میوه‌ تازه‌ خواهد آورد زیرا كه‌ آبش‌ ازمَقْدَس‌ جاری‌ می‌شود و میوه‌ آنها برای‌ خوراك‌ و برگهای‌ آنها به‌ جهت‌ علاج‌ خواهد بود.»13خداوند یهوه‌ چنین‌ می‌گوید: «این‌ است‌ حدودی‌ كه‌ زمین‌ را برای‌ دوازده‌ سبط‌ اسرائیل‌ به‌ آنها تقسیم‌ خواهید نمود. برای‌ یوسف‌ دو قسمت‌.14و شما هر كس‌ مثل‌ دیگری‌ آن‌ را به‌ تصرّف‌ خواهید آورد زیرا كه‌ من‌ دست‌ خود را برافراشتم‌ كه‌ آن‌ را به‌ پدران‌ شما بدهم‌ پس‌ این‌ زمین‌ به‌ قرعه‌ به‌ شما به‌ ملكیت‌ داده‌ خواهد شد.15و حدود زمین‌ این‌ است‌. بطرف‌ شمال‌ از دریای‌ بزرگ‌ بطرف‌ حَْتلُون‌ تا مدخل‌ صَدَد.16حَمات‌ و بَیرُوته‌ و سِبْرایم‌ كه‌ در میان‌ سرحدّ دمشق‌ و سرحدّ حمات‌ است‌ و حَصَر وسطی‌ كه‌ نزد سرحدّ حَوْران‌ است‌.17و حدّ از دریا حَصَر عینان‌ نزد سرحدّ دمشق‌ و بطرف‌ شمال‌ حمات‌ خواهد بود. و این‌ است‌ جانب‌ شمالی‌.18و بطرف‌ شرقی‌ در میان‌ حَوْران‌ و دمشق‌ و در میان‌ جِلْعاد و زمین‌ اسرائیل‌ اُردُن‌ خواهد بود و از این‌ حدّ تا دریای‌ شرقی‌ خواهی‌ پیمود و این‌ حدّ شرقی‌ می‌باشد.19و طرف‌ جنوبی‌ به‌ جانب‌ راست‌ از تامار تا آب‌ مَریبوت‌ قادش‌ و نهر (مصر) و دریای‌ بزرگ‌ و این‌ طرف‌ جنوبی‌ به‌ جانب‌ راست‌ خواهد بود.20و طرف‌ غربی‌ دریای‌ بزرگ‌ ازحدّی‌ كه‌ مقابل‌ مدخل‌ حَمات‌ است‌ خواهد بود و این‌ جانب‌ غربی‌ باشد.21پس‌ این‌ زمین‌ را برای‌ خود بر حسب‌ اسباط‌ اسرائیل‌ تقسیم‌ خواهید نمود.22و آن‌ را برای‌ خود و برای‌ غریبانی‌ كه‌ در میان‌ شما مأوا گزینند و در میان‌ شما اولاد بهم‌ رسانند به ‌قرعه‌ تقسیم‌ خواهید كرد و ایشان‌ نزد شما مثل‌ متوطّنان‌ بنی‌اسرائیل‌ خواهند بود و با شما در میان‌ اسباط‌ اسرائیل‌ میراث‌ خواهند یافت.23و خداوند یهوه‌ می‌فرماید: در هر سبط‌ كه‌ شخصی‌ غریب‌ در آن‌ ساكن‌ باشد، در همانْ ملكِ خود را خواهد یافت‌.

Chapter 48

1«و این‌ است‌ نامهای‌ اسباط‌: از طرف‌شمال‌ تا جانب‌ حَتْلُون‌ و مدخل‌ حَمات‌ و حَصَر عینان‌ نزد سرحد شمالی‌ دمشق‌ تا جانب‌ حمات‌ حدّ آنها از مشرق‌ تا مغرب‌. برای‌ دان‌ یك‌ قسمت‌.2و نزد حدّ دان‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ اَشیر یك‌ قسمت‌.3و نزد حدّ اَشیر از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ نفتالی‌ یك‌ قسمت‌.4و نزد حدّ نفتالی‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ مَنسّی‌ یك‌ قسمت‌.5و نزد حدّ مَنَسّی‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ افرایم‌ یك‌ قسمت‌.6و نزد حدّ افرایم‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ رَئوبین‌ یك‌ قسمت‌.7و نزد حدّ رَئوبین‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ یهودا یك‌ قسمت‌.8و نزد حدّ یهودا از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ هدیه‌ای‌ كه‌ می‌گذرانید خواهد بود كه‌ عرضش‌ بیست‌ و پنجهزار (نی‌) و طولش‌ از جانب‌ مشرق‌ تا جانب‌ مغرب‌ موافق‌ یكی‌ از این‌ قسمت‌ها باشد و مقدس‌ در میانش‌ خواهد بود.9و طول‌ این‌ هدیه‌ای‌ كه‌ برای‌ خداوند می‌گذرانید بیست‌ و پنج‌ هزار(نی‌) و عرضش‌ ده‌ هزار (نی‌) خواهد بود.10و این‌ هدیه‌ مقدّس‌ برای‌ اینان‌ یعنی‌ برای‌ كاهنان‌ می‌باشد و طولش‌ بطرف‌ شمال‌ بیست‌ و پنجهزار و عرضش‌ بطرف‌ مغرب‌ ده‌ هزار و عرضش‌ بطرف‌ مشرق‌ ده‌ هزار و طولش‌ بطرف‌جنوب‌ بیست‌ و پنجهزار (نی‌) می‌باشد و مَقْدَس‌ خداوند در میانش‌ خواهد بود.11و این‌ برای‌ كاهنان‌ مقدّس‌ از بنی‌ صادوق‌ كه‌ ودیعت‌ مرا نگاه‌ داشته‌اند خواهد بود، زیرا ایشان‌ هنگامی‌كه‌ بنی‌اسرائیل‌ گمراه‌ شدند و لاویان‌ نیز ضلالت‌ ورزیدند، گمراه‌ نگردیدند.12لهذا این‌ برای‌ ایشان‌ از هدیه‌ زمین‌، هدیه‌ قدس‌ اقداس‌ به‌ پهلوی‌ سرحّد لاویان‌ خواهد بود.13و مقابل‌ حدّ كاهنان‌ حصّه‌ای‌ كه‌ طولش‌ بیست‌ و پنجهزار و عرضش‌ ده‌ هزار (نی‌) باشد برای‌ لاویان‌ خواهد بود، پس‌ طول‌ تمامش‌ بیست‌ و پنجهزار و عرضش‌ ده‌ هزار (نی‌) خواهد بود.14و از آن‌ چیزی‌ نخواهند فروخت‌ و مبادله‌ نخواهند نمود و نوبرهای‌ زمین‌ صرف‌ دیگران‌ نخواهد شد زیرا كه‌ برای‌ خداوند مقدّس‌ می‌باشد.15و پنجهزار (نی‌) كه‌ از عرضش‌ مقابل‌ آن‌ بیست‌ و پنجهزار (نی‌) باقی‌ می‌ماند عاّم‌ خواهد بود، به‌ جهت‌ شهر و مسكن‌ها و نواحی‌ شهر. و شهر در وسطش‌ خواهد بود.16و پیمایشهای‌ آن‌ این‌ است‌: بطرف‌ شمال‌ چهار هزار و پانصد و بطرف‌ جنوب‌ چهار هزار و پانصد و به‌ طرف‌ مشرق‌ چهار هزار و پانصد و به‌ طرف‌ مغرب‌ چهار هزار و پانصد (ذراع‌).17و نواحی‌ شهر بطرف‌ شمال‌ دویست‌ و پنجاه‌ و بطرف‌ جنوب‌ دویست‌ و پنجاه‌ و بطرف‌ مشرق‌ دویست‌ و پنجاه‌ و بطرف‌ مغرب‌ دویست‌ و پنجاه‌ خواهد بود.18و آنچه‌ از طولش‌ مقابل‌ هدیه‌ مقدّس‌ باقی‌ می‌ماند بطرف‌ مشرق‌ ده‌ هزار و بطرف‌ مغرب‌ ده‌ هزار (نی‌) خواهد بود و این‌ مقابل‌ هدیه‌ مقدّس‌ باشد و محصولش‌ خوراك‌ آنانی‌ كه‌ در شهر كار می‌كنند خواهد بود.19و كاركنان‌ شهر از همه‌ اسباط‌ اسرائیل‌ آن‌ را كِشت‌ خواهند كرد.20پس‌ تمامی‌ هدیه‌ بیست‌ و پنجهزار در بیست‌ وپنجهزار (نی‌) باشد این‌ هدیه‌ مقدّس‌ را با مِلك‌ شهر مربّع‌ خواهید گذرانید.21و بقیه‌ آن‌ بهر دو طرف‌ هدیه‌ مقدّس‌ و مِلْكِ شهر از آنِ رئیس‌ خواهد بود؛ و این‌ حصّه‌ رئیس‌ نزد حدّ شرقی‌ در برابر آن‌ بیست‌ و پنجهزار (نی‌) هدیه‌ و نزد حدّ غربی‌ هم‌ برابر بیست‌ و پنجهزار (نی‌ هدیه‌) خواهد بود؛ و هدیه‌ مقدّس‌ و مَقْدَسِ خانه‌ در میانش‌ خواهد بود.22و از مِلك‌ لاویان‌ و از ملك‌ شهر كه‌ در میان‌ ملك‌ رئیس‌ است‌، حصّه‌ای‌ در میان‌ حدّ یهودا و حدّ بنیامین‌ از آنِ رئیس‌ خواهد بود.23و امّا برای‌ بقیه‌ اسباط‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ بنیامین‌ یك‌ قسمت‌.24و نزد حدّ بنیامین‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ شمعون‌ یك‌ قسمت‌.25و نزد حدّ شمعون‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ یسّاكار یك‌ قسمت‌.26و نزد حدّ یسّاكار از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ زبولون‌ یك‌ قسمت‌.27و نزد حدّ زبولون‌ از طرف‌ مشرق‌ تا طرف‌ مغرب‌ برای‌ جاد یك‌ قسمت‌.28و نزد حدّ جاد بطرف‌ جنوب‌ به‌ جانب‌ راست‌ حدّ (زمین‌) از تامار تا آب‌ مِریبَه‌قادِش‌ و نهـر (مصر) و دریـای‌ بزرگ‌ خواهـد بود.»29خداوند یهوه‌ می‌گوید: «این‌ است‌ زمینی‌ كه‌ برای‌ اسباط‌ اسرائیل‌ به‌ ملكیت‌ تقسیم‌ خواهید كرد و قسمت‌های‌ ایشان‌ این‌ می‌باشد.30و این‌ است‌ مخرج‌های‌ شهر بطرف‌ شمال‌ چهار هزار و پانصد پیمایش‌.31و دروازه‌های‌ شهر موافق‌ نامهای‌ اسباط‌ اسرائیل‌ باشد یعنی‌ سه‌ دروازه‌ بطرف‌ شمال‌. دروازه‌ رَئوبین‌ یك‌ و دروازه‌ یهودا یك‌ و دروازه‌ لاوی‌ یك‌.32و بطرف‌ مشرق‌ چهار هزار و پانصد (نی‌) و سه‌ دروازه‌ یعنی‌ دروازه‌ یوسف‌ یك‌ و دروازه‌ بنیامین‌ یك‌ و دروازه‌ دان‌ یك‌.33و بطرف‌ جنوب‌ چهار هزار و پانصد پیمایش‌ و سه‌ دروازه‌ یعنی‌ دروازه‌ شمعون‌ یك‌ و دروازه‌ یساكار یك‌ و دروازه‌ زبولون‌ یك‌.34و بطرف‌ مغرب‌ چهار هزار و پانصد (نی‌) و سه‌ دروازه‌ یعنی‌ دروازه‌ جاد یك‌ و دروازه‌ اَشیر یك‌ و دروازه‌ نفتالی‌ یك.35و محیطش‌ هجده‌ هزار (نی‌) می‌باشد و اسم‌ شهر از آن‌ روز یهوه‌ شَمَّه‌ خواهد بود.»

## دانيال

Chapter 1

1در سال‌ سوم‌ سلطنت‌ یهُویاقیم‌ پادشاه یهودا، نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ بابل‌ به‌ اورشلیم‌ آمده‌، آن‌ را محاصره‌ نمود.2و خداوند یهُویاقیم‌ پادشاه‌ یهودا را با بعضی‌ از ظروف‌ خانه‌ خدا به‌ دست‌ او تسلیم‌ نمود و او آنها را به‌ زمین‌ شِنْعار به‌ خانه‌ خدای‌ خود آورد و ظروف‌ را به‌ بیت‌المال‌ خدای‌ خویش‌ گذاشت‌.3و پادشاه‌ اَشفَناز رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ خویش‌ را امر فرمود كه‌ بعضی‌ از بنی‌اسرائیل‌ و از اولاد پادشاهان‌ و از شُرَفا را بیاورد.4جوانانی‌ كه‌ هیچ‌ عیبی‌ نداشته‌ باشند و نیكومنظر و در هرگونه‌ حكمت‌ ماهر و به‌ علم‌ دانا و به‌ فنون‌ فهیم‌ باشند كه‌ قابلیت‌ برای‌ ایستادن‌ در قصر پادشاه‌ داشته‌ باشند و علم‌ و زبان‌ كلدانیان‌ را به‌ ایشان‌ تعلیم‌ دهند.5و پادشاه‌ وظیفه‌ روزینه‌ از طعام‌ پادشاه‌ و از شرابی‌ كه‌ او می‌نوشید تعیین‌ نمود و (امر فرمود) كه‌ ایشان‌ را سه‌ سال‌ تربیت‌ نمایند و بعد از انقضای‌ آن‌ مدّت‌ در حضور پادشاه‌ حاضر شوند.6و در میان‌ ایشان‌ دانیال‌ و حَنَنْیا و میشائیل‌ و عَزَرْیا از بنی‌یهودا بودند.7و رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ نامها به‌ ایشان‌ نهاد، اما دانیال‌ را به‌ بَلْطَشَصَّر و حَنَنْیا را به‌ شَدْرَك‌ و میشائیل‌ را به‌ میشَك‌ و عَزَرْیا را به‌ عَبْدْنَغُو مسمّی‌ ساخت‌.8امّا دانیال‌ در دل‌ خود قصد نمود كه‌ خویشتن‌ را از طعام‌ پادشاه‌ و از شرابی‌ كه‌ او می‌نوشیدنجس‌ نسازد. پس‌ از رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ درخواست‌ نمود كه‌ خویشتن‌ را نجس‌ نسازد.9و خدا دانیال‌ را نزد رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ محترم‌ و مكرّم‌ ساخت‌.10پس‌ رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ به‌ دانیال‌ گفت‌: «من‌ از آقای‌ خود پادشاه‌ كه‌ خوراك‌ و مشروبات‌ شما را تعیین‌ نموده‌ است‌ می‌ترسم‌. چرا چهره‌های‌ شما را از سایر جوانانی‌ كه‌ ابنای‌ جنس‌ شما می‌باشند، زشتتر بیند و همچنین‌ سر مرا نزد پادشاه‌ در خطر خواهید انداخت‌.»11پس‌ دانیال‌ به‌ رئیس‌ ساقیان‌ كه‌ رئیس‌ خواجه‌سرایان‌ او را بر دانیال‌ و حَنَنْیا و میشائیل‌ و عَزَرْیا گماشته‌ بود گفت‌:12«مستدعی‌ آنكه‌ بندگان‌ خود را ده‌ روز تجربه‌ نمایی‌ و به‌ ما بُقُول‌ برای‌ خوردن‌ بدهند و آب‌ به‌ جهت‌ نوشیدن‌.13و چهره‌های‌ ما و چهره‌های‌ سایر جوانانی‌ را كه‌ طعام‌ پادشاه‌ را می‌خورند به‌ حضور تو ملاحظه‌ نمایند و به‌ نَهجی‌ كه‌ خواهی‌ دید با بندگانت‌ عمل‌ نمای‌.»14و او ایشان‌ را در این‌ امر اجابت‌ نموده‌، ده‌ روز ایشان‌ را تجربه‌ كرد.15و بعد از انقضای‌ ده‌ روز معلوم‌ شد كه‌ چهره‌های‌ ایشان‌ از سایر جوانانی‌ كه‌ طعام‌ پادشاه‌ را می‌خوردند نیكوتر و فربه‌تر بود.16پس‌ رئیس‌ ساقیان‌ طعام‌ ایشان‌ و شراب‌ را كه‌ باید بنوشند برداشت‌ و بُقُول‌ به‌ ایشان‌ داد.17اما خدا به‌ این‌ چهار جوان‌ معرفت‌ و ادراك‌ در هر گونه‌ علم‌ و حكمت‌ عطا فرمود و دانیال‌ در همه‌ رؤیاها و خوابها فهیم‌ گردید.18و بعد ازانقضای‌ روزهایی‌ كه‌ پادشاه‌ امر فرموده‌ بود كه‌ ایشان‌ را بیاورند، رئیس‌ خواجه‌ سرایان‌ ایشان‌ را به‌ حضور نَبوْكَدْنَصَّر آورد.19و پادشاه‌ با ایشان‌ گفتگو كرد و از جمیع‌ ایشان‌ كسی‌ مثل‌ دانیال‌ و حَنَنْیا و میشائیل‌ و عَزَرْیا یافت‌ نشد پس‌ در حضور پادشاه‌ ایستادند.20و در هر مسأله‌ حكمت‌ و فطانت‌ كه‌ پادشاه‌ از ایشان‌ استفسار كرد، ایشان‌ را از جمیع‌ مجوسیان‌ و جادوگرانی‌ كه‌ در تمام‌ مملكت‌ او بودند ده‌ مرتبه‌ بهتر یافت‌.21و دانیال‌ بود تا سال‌ اول‌ كورش‌ پادشاه‌.

Chapter 2

1و در سال‌ دوّم‌ سلطنت‌ نَبوْكَدْنَصَّر، نَبوْكَدْنَصَّر خوابی‌ دید و روحش‌ مضطرب‌ شده‌، خواب‌ از وی‌ دور شد.2پس‌ پادشاه‌ امر فرمود كه‌ مجوسیان‌ و جادوگران‌ و فالگیران‌ و كلدانیان‌ را بخوانند تا خواب‌ پادشاه‌ را برای‌ او تعبیر نمایند و ایشان‌ آمده‌،به‌ حضور پادشاه‌ ایستادند.3و پادشاه‌ به‌ ایشان‌ گفت‌: «خوابی‌ دیده‌ام‌ و روحم‌ برای‌ فهمیدن‌ خواب‌ مضطرب‌ است‌.»4كلدانیان‌ به‌ زبان‌ اَرامی‌ به‌ پادشاه‌ عرض‌ كردند كه‌ «پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ بماند! خواب‌ را برای‌ بندگانت‌ بیان‌ كن‌ و تعبیر آن‌ را خواهیم‌ گفت‌.»5پادشاه‌ در جواب‌ كلدانیان‌ فرمود: «فرمان‌ از من‌ صادر شد كه‌ اگر خواب‌ و تعبیر آن‌ را برای‌ من‌ بیان‌ نكنید پاره‌پاره‌ خواهید شد و خانه‌های‌ شما را مزبله‌ خواهند ساخت‌.6و اگر خواب‌ و تعبیرش‌ را بیان‌ كنید، بخششها و انعامها و اكرام‌ عظیمی‌ از حضور من‌ خواهید یافت‌. پس‌ خواب‌و تعبیرش‌ را به‌ من‌ اعلام‌ نمایید.»7ایشان‌ بار دیگر جواب‌ داده‌، گفتند كه‌ «پادشاه‌ بندگان‌ خود را از خواب‌ اطلاع‌ دهد و آن‌ را تعبیر خواهیم‌ كرد.»8پادشاه‌ در جواب‌ گفت‌: «یقین‌ می‌دانم‌ كه‌ شما فرصت‌ می‌جویید، چون‌ می‌بینید كه‌ فرمان‌ از من‌ صادر شده‌ است‌.9لیكن‌ اگر خواب‌ را به‌ من‌ اعلام‌ ننمایید برای‌ شما فقط‌ یك‌ حكم‌ است‌. زیرا كه‌ سخنان‌ دروغ‌ و باطل‌ را ترتیب‌ داده‌اید كه‌ به‌ حضور من‌ بگویید تا وقتْ تبدیل‌ شود. پس‌ خواب‌ را به‌ من‌ بگویید و خواهم‌ دانست‌ كه‌ آن‌ را تعبیر توانید نمود.»10كلدانیان‌ به‌ حضور پادشاه‌ جواب‌ داده‌، گفتند، كه‌ «كسی‌ بر روی‌ زمین‌ نیست‌ كه‌ مطلب‌ پادشاه‌ را بیان‌ تواند نمود، لهذا هیچ‌ پادشاه‌ یا حاكم‌ یا سلطانی‌ نیست‌ كه‌ چنین‌ امری‌ را از هر مجوسی‌ یا جادوگر یا كلدانی‌ بپرسد.11و مطلبی‌ كه‌ پادشاه‌ می‌پرسد، چنان‌ بدیع‌ است‌ كه‌ احدی‌ غیراز خدایانی‌ كه‌ مسكن‌ ایشان‌ با انسان‌ نیست‌، نمی‌تواند آن‌ را برای‌ پادشاه‌ بیان‌ نماید.»12از این‌ جهت‌ پادشاه‌ خشم‌ نمود و به‌ شدت‌ غضبناك‌ گردیده‌، امر فرمود كه‌ جمیع‌ حكیمان‌ بابل‌ را هلاك‌ كنند.13پس‌ فرمان‌ صادر شد و به‌ صدد كشتن‌ حكیمان‌ برآمدند؛ و دانیال‌ و رفیقانش‌ را می‌طلبیدند تا ایشان‌ را به‌ قتل‌ رسانند.14آنگاه‌ دانیال‌ با حكمت‌ و عقل‌ به‌ اَرِیوك‌ رئیس‌ جلادان‌ پادشاه‌ كه‌ برای‌ كشتن‌ حكیمان‌ بابل‌ بیرون‌ می‌رفت‌، سخن‌ گفت‌.15و اَرِیوك‌ سردار پادشاه‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «چرا فرمان‌ از حضور پادشاه‌ چنین‌ سخت‌ است‌؟» آنگاه‌ اَرِیوك‌ دانیال‌ را ازكیفیت‌ امر مطّلع‌ ساخت‌.16و دانیال‌ داخل‌ شده‌، از پادشاه‌ درخواست‌ نمود كه‌ مهلت‌ به‌ وی‌ داده‌ شود تا تعبیر را برای‌ پادشاه‌ اعلام‌ نماید.17پس‌ دانیال‌ به‌ خانه‌ خود رفته‌، رفقای‌ خویش‌ حَنَنْیا و میشائیل‌ و عَزَرْیا را از این‌ امر اطلاع‌ داد،18تا درباره‌ این‌ راز از خدای‌ آسمانها رحمت‌ بطلبند مبادا كه‌ دانیال‌ و رفقایش‌ با سایر حكیمان‌ بابل‌ هلاك‌ شوند.19آنگاه‌ آن‌ راز به‌ دانیال‌ در رؤیای‌ شب‌ كشف‌ شد. پس‌ دانیال‌ خدای‌ آسمانها را متبارك‌ خواند.20و دانیال‌ متكلّم‌ شده‌، گفت‌: «اسم‌ خدا تا ابدلا´باد متبارك‌ باد زیرا كه‌ حكمت‌ و توانایی‌ از آن‌ وی‌ است‌.21و او وقتها و زمانها را تبدیل‌ می‌كند. پادشاهان‌ را معزول‌ می‌نماید و پادشاهان‌ را نصب‌ می‌كند. حكمت‌ را به‌ حكیمان‌ می‌بخشد و فطانت‌پیشه‌گان‌ را تعلیم‌ می‌دهد.22اوست‌ كه‌ چیزهای‌ عمیق‌ و پنهان‌ را كشف‌ می‌نماید. به‌ آنچه‌ در ظلمت‌ است‌ عارف‌ می‌باشد و نور نزد وی‌ ساكن‌ است‌.23ای‌ خدای‌ پدران‌ من‌ تو را شكر می‌گویم‌ و تسبیح‌ می‌خوانم‌ زیرا كه‌ حكمت‌ و توانایی‌ را به‌ من‌ عطا فرمودی‌ و الا´ن‌ آنچه‌ را كه‌ از تو درخواست‌ كرده‌ایم‌، به‌ من‌ اعلام‌ نمودی‌، چونكه‌ ما را از مقصود پادشاه‌ اطلاع‌ دادی‌.»24و از این‌ جهت‌ دانیال‌ نزد اَرِیوك‌ كه‌ پادشاه‌ او را به‌ جهت‌ هلاك‌ ساختن‌ حكمای‌ بابِل‌ مأمور كرده‌ بود رفت‌، و به‌ وی‌ رسیده‌، چنین‌ گفت‌ كه‌ «حكمای‌ بابل‌ را هلاك‌ مساز. مرا به‌ حضور پادشاه‌ ببر و تعبیر را برای‌ پادشاه‌ بیان‌ خواهم‌ نمود.»25آنگاه‌ اَرِیوك‌ دانیال‌ را بزودی‌ به‌ حضور پادشاه‌ رسانید و وی‌ را چنین‌ گفت‌ كه‌ «شخصی‌ رااز اسیران‌ یهودا یافته‌ام‌ كه‌ تعبیر را برای‌ پادشاه‌ بیان‌ تواند نمود.»26پادشاه‌ دانیال‌ را كه‌ به‌ بَلْطَشَصَّر مسمّی‌ بود خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «آیا تو می‌توانی‌ خوابی‌ را كه‌ دیده‌ام‌ و تعبیرش‌ را برای‌ من‌ بیان‌ نمایی‌؟»27دانیال‌ به‌ حضور پادشاه‌ جواب‌ داد و گفت‌: «رازی‌ را كه‌ پادشاه‌ می‌طلبد، نه‌ حكیمان‌ و نه‌ جادوگران‌ و نه‌ مجوسیان‌ و نه‌ منجّمان‌ می‌توانندآن‌ را برای‌ پادشاه‌ حلّ كنند.28لیكن‌ خدایی‌ در آسمان‌ هست‌ كه‌ كاشف‌ اسرار می‌باشد و او نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ را از آنچه‌ در ایام‌ آخر واقع‌ خواهد شد اعلام‌ نموده‌ است‌. خواب‌ تو و رؤیای‌ سرت‌ كه‌ در بِسترت‌ دیده‌ای‌ این‌ است:29ای‌ پادشاه‌ فكرهای‌ تو بر بِسترت‌ درباره‌ آنچه‌ بعد از این‌ واقع‌ خواهد شد به‌ خاطرت‌ آمد و كاشف‌الاسرار، تو را از آنچه‌ واقع‌ خواهد شد مخبر ساخته‌ است.30و امّا این‌ راز بر من‌ از حكمتی‌ كه‌ من‌ بیشتر از سایر زندگان‌ دارم‌ مكشوف‌ نشده‌ است‌، بلكه‌ تا تعبیر بر پادشاه‌ معلوم‌ شود و فكرهای‌ خاطر خود را بدانی.31تو ای‌ پادشاه‌ می‌دیدی‌ و اینك‌ تمثال‌ عظیمی‌ بود و این‌ تمثال‌ بزرگ‌ كه‌ درخشندگی‌ آن‌ بی‌نهایت‌ و منظر آن‌ هولناك‌ بود پیش‌ روی‌ تو برپا شد.32سر این‌ تمثال‌ از طلای‌ خالص‌ و سینه‌ و بازوهایش‌ از نقره‌ و شكم‌ و رانهایش‌ از برنج‌ بود.33و ساقهایش‌ از آهن‌ و پایهایش‌ قدری‌ از آهن‌ و قدری‌ از گِل‌ بود.34و مشاهده‌ می‌نمودی‌ تا سنگی‌ بدون‌ دستها جدا شده‌، پایهای‌ آهنین‌ و گلین‌ آن‌ تمثال‌ را زد و آنها را خرد ساخت‌.35آنگاه‌ آهن‌ و گِل‌ و برنج‌ و نقره‌ و طلا با هم‌ خرد شد و مثل‌ كاهِ خرمن‌ تابستانی‌ گردیده‌، باد آنها را چنان‌ برد كه‌ جایی‌ به‌ جهت‌ آنها یافت‌ نشد. و آن‌سنگ‌ كه‌ تمثال‌ را زده‌ بود كوه‌ عظیمی‌ گردید و تمامی‌ جهان‌ را پر ساخت‌.36خواب‌ همین‌ است‌ و تعبیرش‌ را برای‌ پادشاه‌ بیان‌ خواهیم‌ نمود.37ای‌ پادشاه‌، تو پادشاه‌ پادشاهان‌ هستی‌ زیرا خدای‌ آسمانها سلطنت‌ و اقتدار و قوّت‌ و حشمت‌ به‌ تو داده‌ است‌.38و در هر جایی‌ كه‌ بنی‌آدم‌ سكونت‌ دارند، حیوانات‌ صحرا و مرغان‌ هوا را به‌ دست‌ تو تسلیم‌ نموده‌ و تو را بر جمیع‌ آنها مسلّط‌ گردانیده‌ است‌. آن‌ سَرِ طلا تو هستی‌.39و بعد از تو سلطنتی‌ دیگر پست‌تر از تو خواهد برخاست‌ و سلطنت‌ سوّمی‌ دیگر از برنج‌ كه‌ بر تمامی‌ جهان‌ سلطنت‌ خواهد نمود.40و سلطنت‌ چهارم‌ مثل‌ آهن‌ قوی‌ خواهد بود زیرا آهن‌ همه‌ چیز را خرد و نرم‌ می‌سازد. پس‌ چنانكه‌ آهن‌ همه‌ چیز را نرم‌ می‌كند، همچنان‌ آن‌ نیز خرد و نرم‌ خواهد ساخت‌.41و چنانكه‌ پایها و انگشتها را دیدی‌ كه‌ قدری‌ از گِلِ كوزه‌گر و قدری‌ از آهن‌ بود، همچنان‌ این‌ سلطنت‌ منقسم‌ خواهد شد و قدری‌ از قوّت‌ آهن‌ در آن‌ خواهد ماند موافق‌ آنچه‌ دیدی‌ كه‌ آهن‌ با گِل‌ سفالین‌ آمیخته‌ شده‌ بود.42و اما انگشتهای‌ پایهایش‌ قدری‌ از آهن‌ و قدری‌ از گل‌ بود، همچنان‌ این‌ سلطنت‌ قدری‌ قوی‌ و قدری‌ زودشكن‌ خواهد بود.43و چنانكه‌ دیدی‌ كه‌ آهن‌ با گل‌ سفالین‌ آمیخته‌ شده‌ بود، همچنین‌ اینها خویشتن‌ را با ذریت‌ انسان‌ آمیخته‌ خواهند كرد. اما به‌ نحوی‌ كه‌ آهن‌ با گل‌ ممزوج‌ نمی‌شود، همچنین‌ اینها با یكدیگر ملصق‌ نخواهند شد.44و در ایام‌ این‌ پادشاهان‌ خدای‌ آسمانها سلطنتی‌ را كه‌ تا ابدالا´باد زایل‌ نشود، برپا خواهد نمود و این‌ سلطنت‌ به‌ قومی‌ دیگر منتقل‌ نخواهد شد، بلكه‌ تمامی‌ آن‌ سلطنتها را خرد كرده‌، مغلوب‌ خواهد ساخت‌ و خودش‌ تاابدالا´باد استوار خواهد ماند.45و چنانكه‌ سنگ‌ را دیدی‌ كه‌ بدون‌ دستها از كوه‌ جدا شده‌، آهن‌ و برنج‌ و گِل‌ و نقره‌ و طلا را خرد كرد، همچنین‌ خدای‌ عظیم‌ پادشاه‌ را از آنچه‌ بعد از این‌ واقع‌ می‌شود مخبر ساخته‌ است‌. پس‌ خواب‌ صحیح‌ و تعبیرش‌ یقین‌ است‌.»46آنگاه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ به‌ روی‌ خود درافتاده‌، دانیال‌ را سجده‌ نمود و امر فرمود كه‌ هدایا و عطریات‌ برای‌ او بگذرانند.47و پادشاه‌ دانیال‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «به‌ درستی‌ كه‌ خدای‌ شما خدای‌ خدایان‌ و خداوند پادشاهان‌ و كاشف‌ اسرار است‌، چونكه‌ تو قادر بر كشف‌ این‌ راز شده‌ای‌.»48پس‌ پادشاه‌ دانیال‌ را معظّم‌ ساخت‌ و هدایای‌ بسیار و عظیم‌ به‌ او داد و او را بر تمامی‌ ولایت‌ بابل‌ حكومت‌ داد و رئیس‌ رؤسا بر جمیع‌ حكمای‌ بابل‌ ساخت‌.49و دانیال‌ از پادشاه‌ درخواست‌ نمود تا شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو را بر كارهای‌ ولایت‌ بابل‌ نصب‌ كرد و امّا دانیال‌ در دروازه‌ پادشاه‌ می‌بود.

Chapter 3

1نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ تمثالی‌ از طلا كه ارتفاعش‌ شصت‌ ذراع‌ و عرضش‌ شش‌ ذراع‌ بود ساخت‌ و آن‌ را در همواری‌ دُوْرا در ولایت‌ بابل‌ نصب‌ كرد.2و نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ فرستاد كه‌ اُمَرا و رؤسا و والیان‌ و داوران‌ و خزانه‌داران‌ و مُشیران‌ و وكیلان‌ و جمیع‌ سروران‌ ولایتها را جمع‌ كنند تا به‌ جهت‌ تبرّك‌ تمثالی‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ نصب‌ نموده‌ بود بیایند.3پس‌ اُمَرا و رؤسا و والیان‌ و داوران‌ و خزانه‌داران‌ و مُشیران‌ و وكیلان‌ و جمیع‌ سروران‌ ولایتها به‌ جهت‌ تبرّك‌ تمثالی‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ نصب‌نموده‌ بود جمع‌ شده‌، پیش‌ تمثالی‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر نصب‌ كرده‌ بود ایستادند.4و مُنادی‌ به‌ آواز بلند ندا كرده‌، می‌گفت‌: «ای‌ قومها و امّت‌ها و زبانها برای‌ شما حكم‌ است‌؛5كه‌ چون‌ آواز كَرِنّا و سُرنا و عود و بربط‌ و سنتور و كمانچه‌ و هر قسم‌ آلات‌ موسیقی‌ را بشنوید، آنگاه‌ به‌ رو افتاده‌، تمثال‌ طلا را كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ نصب‌ كرده‌ است‌ سجده‌ نمایید.6و هر كه‌ به‌ رو نیفتد و سجده‌ ننماید در همان‌ ساعت‌ در میان‌ تون‌ آتش‌ ملتهب‌ افكنده‌ خواهد شد.»7لهذا چون‌ همه‌ قومها آواز كَرِنّا و سرنا و عود و بربط‌ و سنتور و هر قسم‌ آلات‌ موسیقی‌ را شنیدند، همه‌ قومها و امّت‌ها و زبانها به‌ رو افتاده‌، تمثال‌ طلا را كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ نصب‌ كرده‌ بود سجده‌ نمودند.8اما در آنوقت‌ بعضی‌ كلدانیان‌ نزدیك‌ آمده‌، بر یهودیان‌ شكایت‌ آوردند،9و به‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ عرض‌ كرده‌، گفتند: «ای‌ پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ باش‌!10تو ای‌ پادشاه‌ فرمانی‌ صادر نمودی‌ كه‌ هر كه‌ آواز كَرِنّا و سرنا و عود و بربط‌ و سنتور و كمانچه‌ و هر قسم‌ آلات‌ موسیقی‌ را بشنود به‌ رو افتاده‌، تمثال‌ طلا را سجده‌ نماید؛11و هر كه‌ به‌ رو نیفتد و سجده‌ ننماید در میان‌ تون‌ آتش‌ ملتهب‌ افكنده‌ شود.12پس‌ چند نفر یهود كه‌ ایشان‌ را بر كارهای‌ ولایت‌ بابل‌ گماشته‌ای‌ هستند، یعنی‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو. این‌ اشخاص‌ ای‌ پادشاه‌، تو را احترام‌ نمی‌نمایند و خدایان‌ تو را عبادت‌ نمی‌كنند و تمثال‌ طلا را كه‌ نصب‌ نموده‌ای‌ سجده‌ نمی‌نمایند.»13آنگاه‌ نَبوْكَدْنَصَّر با خشم‌ و غضب‌ فرمود تا شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو را حاضر كنند. پس‌ این‌ اشخاص‌ را در حضور پادشاه‌ آوردند.14پس‌ نَبوْكَدْنَصَّر ایشان‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو! آیا شما عمداً خدایان‌ مرا نمی‌پرستید وتمثال‌ طلا را كه‌ نصب‌ نموده‌ام‌ سجده‌ نمی‌كنید؟15الا´ن‌ اگر مستعد بشوید كه‌ چون‌ آواز كَرِنّا و سرنا و عود و بربط‌ و سنتور و كمانچه‌ و هر قسم‌ آلات‌ موسیقی‌ را بشنوید به‌ رو افتاده‌، تمثالی‌ را كه‌ ساخته‌ام‌ سجده‌ نمایید، (فبها)؛ و اما اگر سجده‌ ننمایید، در همان‌ ساعت‌ در میان‌ تون‌ آتش‌ ملتهب‌ انداخته‌ خواهید شد و كدام‌ خدایی‌ است‌ كه‌ شما را از دست‌ من‌ رهایی‌ دهد.»16شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو در جواب‌ پادشاه‌ گفتند: «ای‌ نَبوْكَدْنَصَّر! درباره‌ این‌ امر ما را باكی‌ نیست‌ كه‌ تو را جواب‌ دهیم‌.17اگر چنین‌ است‌، خدای‌ ما كه‌ او را می‌پرستیم‌ قادر است‌ كه‌ ما را از تون‌ آتش‌ ملتهب‌ برهاند و او ما را از دست‌ تو ای‌ پادشاه‌ خواهد رهانید.18و اگر نه‌، ای‌ پادشاه‌ تو را معلوم‌ باد كه‌ خدایان‌ تو را عبادت‌ نخواهیم‌ كرد و تمثال‌ طلا را كه‌ نصب‌ نموده‌ای‌ سجده‌ نخواهیم‌ نمود.»19آنگاه‌ نَبوْكَدْنَصَّر از خشم‌ مملو گردید و هیئت‌ چهره‌اش‌ بر شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو متغیر گشت‌ و متكلّم‌ شده‌، فرمود تا تون‌ را هفت‌ چندان‌ زیاده‌تر از عادتش‌ بتابند.20و به‌ قوّیترین‌ شجاعان‌ لشكر خود فرمود كه‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو را ببندند و در تون‌ آتش‌ ملتهب‌ بیندازند.21پس‌ این‌ اشخاص‌ را در رداها و جُبّه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباسهای‌ ایشان‌ بستند و در میان‌ تون‌ آتش‌ ملتهب‌ افكندند.22و چونكه‌ فرمان‌ پادشاه‌ سخت‌ بود و تون‌ بی‌نهایت‌ تابیده‌ شده‌، شعله‌ آتش‌ آن‌ كسان‌ را كه‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو را برداشته‌ بودند كشت‌.23و این‌ سه‌ مرد یعنی‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو در میان‌ تون‌آتش‌ ملتهب‌ بسته‌ افتادند.24آنگاه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ در حیرت‌ افتاد و بزودی‌ هر چه‌ تمامتر برخاست‌ و مشیران‌ خود را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «آیا سه‌ شخص‌ نبستیم‌ و در میان‌ آتش‌ نینداختیم‌؟» ایشان‌ در جواب‌ پادشاه‌ عرض‌ كردند كه‌ «صحیح‌ است‌ ای‌ پادشاه‌!»25او در جواب‌ گفت‌: «اینك‌ من‌ چهار مرد می‌بینم‌ كه‌ گشاده‌ در میان‌ آتش‌ می‌خرامند و ضرری‌ به‌ ایشان‌ نرسیده‌ است‌ و منظر چهارمین‌ شبیه‌ پسر خدا است‌.»26پس‌ نَبوْكَدْنَصَّر به‌ دهنه‌ تون‌ آتش‌ ملتهب‌ نزدیك‌ آمد و خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو! ای‌ بندگان‌ خدای‌ تعالی‌ بیرون‌ شوید و بیایید.» پس‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو از میان‌ آتش‌ بیرون‌ آمدند.27و اُمَرا و رؤسا و والیان‌ و مشیران‌ پادشاه‌ جمع‌ شده‌، آن‌ مردان‌ را دیدند كه‌ آتش‌ به‌ بدنهای‌ ایشان‌ اثری‌ نكرده‌ و مویی‌ از سر ایشان‌ نسوخته‌ و رنگ‌ ردای‌ ایشان‌ تبدیل‌ نشده‌، بلكه‌ بوی‌ آتش‌ به‌ ایشان‌ نرسیده‌ است‌.28آنگاه‌ نَبوْكَدْنَصَّر متكلم‌ شده‌، گفت‌: «متبارك‌ باد خدای‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو كه‌ فرشته‌ خود را فرستاد و بندگان‌ خویش‌ را كه‌ بر او توّكل‌ داشتند و به‌ فرمان‌ پادشاه‌ مخالفت‌ ورزیدند و بدنهای‌ خود را تسلیم‌ نمودند تا خدای‌ دیگری‌ سوای‌ خدای‌ خویش‌ را عبادت‌ و سجده‌ ننمایند، رهایی‌ داده‌ است‌.29بنابراین‌ فرمانی‌ از من‌ صادر شد كه‌ هر قوم‌ و امّت‌ و زبان‌ كه‌ حرف‌ ناشایسته‌ای‌ به‌ ضدّ خدای‌ شَدْرَك‌ و میشك‌ و عَبِدْنَغو بگویند، پاره‌ پاره‌ شوند و خانه‌های‌ ایشان‌ به‌ مزبله‌ مبدّل‌ گردد، زیرا خدایی‌ دیگر نیست‌ كه‌ بدین‌ منوال‌ رهایی‌ تواند داد.»30آنگاه‌ پادشاه‌ (منصب‌) شَدْرَك‌ و میشك‌ وعَبِدْنَغو را در ولایت‌ بابل‌ برتری‌ داد.

Chapter 4

1از نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌، به‌ تمامی‌ قومها و امّت‌ها و زبانها كه‌ بر تمامی‌ زمین‌ ساكنند: «سلامتی‌ شما افزون‌ باد!2من‌ مصلحت‌ دانستم‌ كه‌ آیات‌ و عجایبی‌ را كه‌ خدای‌ تعالی‌ به‌ من‌ نموده‌ است‌ بیان‌ نمایم‌.3آیات‌ او چه‌ قدر بزرگ‌ و عجایب‌ او چه‌ قدر عظیم‌ است‌. ملكوت‌ او ملكوت‌ جاودانی‌ است‌ و سلطنت‌ او تا ابدالا´باد.4من‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر هستم‌ در خانه‌ خود مطمئن‌ و در قصر خویش‌ خُرّم‌ می‌بودم‌.5خوابی‌ دیدم‌ كه‌ مرا ترسانید و فكرهایم‌ در بسترم‌ و رؤیاهای‌ سرم‌ مرا مضطرب‌ ساخت‌.6پس‌ فرمانی‌ از من‌ صادر گردید كه‌ جمیع‌ حكیمان‌ بابل‌ را به‌ حضورم‌ بیاورند تا تعبیر خواب‌ را برای‌ من‌ بیان‌ نمایند.7آنگاه‌ مجوسیان‌ و جادوگران‌ و كلدانیان‌ و منجّمان‌ حاضر شدند و من‌ خواب‌ را برای‌ ایشان‌ بازگفتم‌ لیكن‌ تعبیرش‌ را برای‌ من‌ بیان‌ نتوانستند نمود.8بالاخره‌ دانیال‌ كه‌ موافق‌ اسم‌ خدای‌ من‌ به‌ بَلْطَشَصَّرْ مسمّی‌ است‌ و روح‌ خدایان‌ قدّوس‌ در او می‌باشد، درآمد و خواب‌ را به‌ او باز گفتم‌،9كه‌ ای‌ بَلْطَشَصَّرْ، رئیس‌ مجوسیان‌، چون‌ می‌دانم‌ كه‌ روح‌ خدایان‌ قدّوس‌ در تو می‌باشد و هیچ‌ سرّی‌ برای‌ تو مشكل‌ نیست‌، پس‌ خوابی‌ كه‌ دیده‌ام‌ و تعبیرش‌ را به‌ من‌ بگو.10«رؤیاهای‌ سرم‌ در بسترم‌ این‌ بود كه‌ نظر كردم‌ و اینك‌ درختی‌ در وسط‌ زمین‌ كه‌ ارتفاعش‌ عظیم‌ بود.11این‌ درخت‌ بزرگ‌ و قوی‌ گردید و بلندی‌اش‌ تا به‌ آسمان‌ رسید و منظرش‌ تا اقصای‌ تمامی‌ زمین‌ بود.12برگهایش‌ جمیل‌ و میوه‌اش‌ بسیار و آذوقه‌ برای‌ همه‌ در آن‌ بود. حیوانات‌صحرا در زیر آن‌ سایه‌ گرفتند و مرغان‌ هوا بر شاخه‌هایش‌ مأوا گزیدند و تمامی‌ بشر از آن‌ پرورش‌ یافتند.13در رؤیاهای‌ سرم‌ در بسترم‌ نظر كردم‌ و اینك‌ پاسبانی‌ و مقدّسی‌ از آسمان‌ نازل‌ شد،14كه‌ به‌ آواز بلند ندا درداد و چنین‌ گفت‌: درخت‌ را ببرید و شاخه‌هایش‌ را قطع‌ نمایید و برگهایش‌ را بیفشانید و میوه‌هایش‌ را پراكنده‌ سازید تا حیوانات‌ از زیرش‌ و مرغان‌ از شاخه‌هایش‌ آواره‌ گردند.15لیكن‌ كنده‌ ریشه‌هایش‌ را با بند آهن‌ و برنج‌ در زمین‌ در میان‌ سبزه‌های‌ صحرا واگذارید و از شبنم‌ آسمان‌ تر شود و نصیب‌ او از علف‌ زمین‌ با حیوانات‌ باشد.16دل‌ او از انسانیت‌ تبدیل‌ شود و دل‌ حیوان‌ را به‌ او بدهند و هفت‌ زمان‌ براو بگذرد.17این‌ امر از فرمان‌ پاسبانان‌ شده‌ و این‌ حكم‌ از كلام‌ مقدّسین‌ گردیده‌ است‌ تا زندگان‌ بدانند كه‌ حضرت‌ متعال‌ بر ممالك‌ آدمیان‌ حكمرانی‌ می‌كند و آن‌ را به‌ هر كه‌ می‌خواهد می‌دهد و پست‌ترین‌ مردمان‌ را برآن‌ نصب‌ می‌نماید.18این‌ خواب‌ را من‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ هستم‌ دیدم‌ و تو ای‌ بَلْطَشَصَّرْ تعبیرش‌ را بیان‌ كن‌ زیرا كه‌ تمامی‌ حكیمان‌ مملكتم‌ نتوانستند مرا از تعبیرش‌ اطّلاع‌ دهند، اما تو می‌توانی‌ چونكه‌ روح‌ خدایان‌ قدّوس‌ در تو می‌باشد.»19آنگاه‌ دانیال‌ كه‌ به‌ بَلْطَشَصَّرْ مسمّی‌ می‌باشد، ساعتی‌ متحیر ماند و فكرهایش‌ او را مضطرب‌ ساخت‌. پس‌ پادشاه‌ متكلّم‌ شده‌، گفت‌: «ای‌ بَلْطَشَصَّرْ خواب‌ و تعبیرش‌ تو را مضطرب‌ نسازد.» بَلْطَشَصَّرْ در جواب‌ گفت‌: «ای‌ آقای‌ من‌! خواب‌ از برای‌ دشمنانت‌ و تعبیرش‌ از برای‌ خصمانت‌ باشد.20درختی‌ كه‌ دیدی‌ كه‌ بزرگ‌ و قوی‌ گردید و ارتفاعش‌ تا به‌ آسمان‌ رسید و منظرش‌ به‌ تمامی‌ زمین‌،21و برگهایش‌ جمیل‌ ومیوه‌اش‌ بسیار و آذوقه‌ برای‌ همه‌ در آن‌ بود و حیوانات‌ صحرا زیرش‌ ساكن‌ بودند و مرغان‌ هوا در شاخه‌هایش‌ مأوا گزیدند،22ای‌ پادشاه‌ آن‌ درخت‌ تو هستی‌ زیرا كه‌ تو بزرگ‌ و قوی گردیده‌ای‌ و عظمت‌ تو چنان‌ افزوده‌ شده‌ است‌ كه‌ به‌ آسمان‌ رسیده‌ و سلطنت‌ تو تا به‌ اقصای‌ زمین‌.23و چونكه‌ پادشاه‌ پاسبانی‌ و مقدّسی‌ را دید كه‌ از آسمان‌ نزول‌ نموده‌، گفت‌: درخت‌ را ببرید و آن‌ را تلف‌ سازید، لیكن‌ كنده‌ ریشه‌هایش‌ را با بند آهن‌ و برنج‌ در زمین‌ در میان‌ سبزه‌های‌ صحرا واگذارید و از شبنم‌ آسمان‌ تر شود و نصیبش‌ با حیوانات‌ صحرا باشد تا هفت‌ زمان‌ بر آن‌ بگذرد؛24ای‌ پادشاه‌ تعبیر این‌ است‌ و فرمان‌ حضرت‌ متعال‌ كه‌ بر آقایم‌ پادشاه‌ وارد شده‌ است‌ همین‌ است‌،25كه‌ تو را از میان‌ مردمان‌ خواهند راند و مسكن‌ تو با حیوانات‌ صحرا خواهد بود و تو را مثل‌ گاوان‌ علف‌ خواهند خورانید و تو را از شبنم‌ آسمان‌ تر خواهند ساخت‌ و هفت‌ زمان‌ بر تو خواهد گذشت‌ تا بدانی‌ كه‌ حضرت‌ متعال‌ بر ممالك‌ آدمیان‌ حكمرانی‌ می‌كند و آن‌ را به‌ هر كه‌ می‌خواهد عطا می‌فرماید.26و چون‌ گفتند كه‌ كنده‌ ریشه‌های‌ درخت‌ را واگذارید، پس‌ سلطنت‌ تو برایت‌ برقرار خواهد ماند بعد از آنكه‌ دانسته‌ باشی‌ كه‌ آسمانها حكمرانی‌ می‌كنند.27لهذا ای‌ پادشاه‌ نصیحت‌ من‌ تو را پسند آید و گناهان‌ خود را به‌ عدالت‌ و خطایای‌ خویش‌ را به‌ احسان‌ نمودن‌ بر فقیران‌ فدیه‌ بده‌ كه‌ شاید باعث‌ طول‌ اطمینان‌ تو باشد.»28این‌ همه‌ بر نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌ واقع‌ شد.29بعد از انقضای‌ دوازده‌ ماه‌، او بالای‌ قصر خسروی‌ در بابل‌ می‌خرامید.30و پادشاه‌ متكلم‌ شده‌، گفت‌: «آیا این‌ بابل‌ عظیم‌ نیست‌ كه‌ من‌ آن‌ رابرای‌ خانه‌ سلطنت‌ به‌ توانایی‌ قوّت‌ و حشمت‌ جلال‌ خود بنا نموده‌ام‌؟»31این‌ سخن‌ هنوز بر زبان‌ پادشاه‌ بود كه‌ آوازی‌ از آسمان‌ نازل‌ شده‌، گفت‌: «ای‌ پادشاه‌ نَبوْكَدْنَصَّر به‌ تو گفته‌ می‌شود كه‌ سلطنت‌ از تو گذشته‌ است.32و تو را از میان‌ مردم‌ خواهند راند و مسكن‌ تو با حیوانات‌ صحرا خواهد بود و تو را مثل‌ گاوان‌ علف‌ خواهند خورانید و هفت‌ زمان‌ بر تو خواهد گذشت‌ تا بدانی‌ كه‌ حضرت‌ متعال‌ بر ممالك‌ آدمیان‌ حكمرانی‌ می‌كند و آن‌ را به‌ هر كه‌ می‌خواهد می‌دهد.»33در همان‌ ساعت‌ این‌ امر بر نَبوْكَدْنَصَّر واقع‌ شد و از میان‌ مردمان‌ رانده‌ شده‌، مثل‌ گاوان‌ علف‌ می‌خورد و بدنش‌ از شبنم‌ آسمان‌ تر می‌شد تا مویهایش‌ مثل‌ پرهای‌ عقاب‌ بلند شد و ناخنهایش‌ مثل‌ چنگالهای‌ مرغان‌ گردید.34و بعد از انقضای‌ آن‌ ایام‌ من‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر هستم‌، چشمان‌ خود را بسوی‌ آسمان‌ برافراشتم‌ و عقل‌ من‌ به‌ من‌ برگشت‌ و حضرت‌ متعال‌ را متبارك‌ خواندم‌ و حی سرمدی‌ را تسبیح‌ و حمد گفتم‌ زیرا كه‌ سلطنت‌ او سلطنت‌ جاودانی‌ و ملكوت‌ او تا ابدالا´باد است‌.35و جمیع‌ ساكنان‌ جهان‌ هیچ‌ شمرده‌ می‌شوند و با جُنُود آسمان‌ و سكنه‌ جهان‌ بر وفق‌ اراده‌ خود عمل‌ می‌نماید و كسی‌ نیست‌ كه‌ دست‌ او را باز دارد یا او را بگوید كه‌ چه‌ می‌كنی‌.36در همان‌ زمان‌ عقل‌ من‌ به‌ من‌ برگشت‌ و به‌ جهت‌ جلال‌ سلطنت‌ من‌ حشمت‌ و زینتم‌ به‌ من‌ باز داده‌ شد و مشیرانم‌ و امرایم‌ مرا طلبیدند و بر سلطنت‌ خود استوار گردیدم‌ و عظمت‌ عظیمی‌ بر من‌ افزوده‌ شد.37الا´ن‌ من‌ كه‌ نَبوْكَدْنَصَّر هستم‌، پادشاه‌ آسمانها را تسبیح‌ و تكبیر و حمد می‌گویم‌ كه‌ تمام‌ كارهای‌ او حق‌ وطریق‌های‌ وی‌ عدل‌ است‌ و كسانی‌ كه‌ با تكبّر راه‌ می‌روند، او قادر است‌ كه‌ ایشان‌ را پست‌ نماید.

Chapter 5

1بَلْشصَّر پادشاه‌ ضیافت‌ عظیمی‌ برای‌ هزار نفر از امرای‌ خود برپا داشت‌ و در حضور آن‌ هزار نفر شراب‌ نوشید.2بَلْشصَّر در كِیف‌ شراب‌ امر فرمود كه‌ ظروف‌ طلا و نقره‌ را كه‌ جدّش‌ نَبوْكَدْنَصَّر از هیكل‌ اورشلیم‌ برده‌ بود، بیاورند تا پادشاه‌ و امرایش‌ و زوجه‌ها و مُتعه‌هایش‌ از آنها بنوشند.3آنگاه‌ ظروف‌ طلا را كه‌ از هیكل‌ خانه‌ خدا كه‌ در اورشلیم‌ است‌ گرفته‌ شده‌ بود آوردند و پادشاه‌ و امرایش‌ و زوجه‌ها و مُتعه‌هایش‌ از آنها نوشیدند.4شراب‌ می‌نوشیدند و خدایان‌ طلا و نقره‌ و برنج‌ و آهن‌ و چوب‌ و سنگ‌ را تسبیح‌ می‌خواندند.5در همان‌ ساعت‌ انگشتهای‌ دست‌ انسانی‌ بیرون‌ آمد و در برابر شمعدان‌ بر گچ‌ دیوار قصر پادشاه‌ نوشت‌ و پادشاه‌ كف‌ دست‌ را كه‌ می‌نوشت‌ دید.6آنگاه‌ هیأت‌ پادشاه‌ متغّیر شد و فكرهایش‌ او را مضطرب‌ ساخت‌ و بندهای‌ كمرش‌ سُست‌ شده‌، زانوهایش‌ بهم‌ می‌خورد.7پادشاه‌ به‌ آواز بلند صدا زد كه‌ جادوگران‌ و كلدانیان‌ و منّجمان‌ را احضار نمایند. پس‌ پادشاه‌ حكیمان‌ بابل‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «هر كه‌ این‌ نوشته‌ را بخواند و تفسیرش‌ را برای‌ من‌ بیان‌ نماید به‌ ارغوان‌ ملبّس‌ خواهد شد و طوق‌ زرّین‌ بر گردنش‌ (نهاده‌ خواهد شد) و حاكم‌ سوم‌ در مملكت‌ خواهد بود.»8آنگاه‌ جمیع‌ حكمای‌ پادشاه‌ داخل‌ شدند، اما نتوانستند نوشته‌ را بخوانند یا تفسیرش‌ را برای‌ پادشاه‌ بیان‌ نمایند.9پس‌ بَلْشصَّرِ پادشاه‌، بسیار مضطرب‌ شد و هیأتش‌ در او متغّیر گردید وامرایش مضطرب‌ شدند.10اما ملكه‌ به‌ سبب‌ سخنان‌ پادشاه‌ و امرایش‌ به‌ مهمانخانه‌ درآمد و ملكه‌ متكلّم‌ شده‌، گفت‌: «ای‌ پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ باش‌! فكرهایت‌ تو را مضطرب‌ نسازد و هیأت‌ تو متغّیر نشود.11شخصی‌ در مملكت‌ تو هست‌ كه‌ روح‌ خدایان‌ قدوس‌ دارد و در ایام‌ پدرت‌ روشنایی‌ و فطانت‌ و حكمت‌ مثل‌ حكمت‌ خدایان‌ دراو پیدا شد و پدرت‌ نَبوْكَدْنَصَّر پادشاه‌، یعنی‌ پدر تو ای‌ پادشاه‌، او را رئیس‌ مجوسیان‌ و جادوگران‌ و كلدانیان‌ و منّجمان‌ ساخت‌.12چونكه‌ روح‌ فاضل‌ و معرفت‌ و فطانت‌ و تعبیر خوابها و حّل‌ معمّاها و گشودن‌ عقده‌ها در این‌ دانیال‌ كه‌ پادشاه‌ او را به‌ بلطشصر مسمّی‌ نمود یافت‌ شد. پس‌ حال‌ دانیال‌ طلبیده‌ شود و تفسیر را بیان‌ خواهد نمود.»13آنگاه‌ دانیال‌ را به‌ حضور پادشاه‌ آوردند و پادشاه‌ دانیال‌ را خطاب‌ كرده‌، فرمود: «آیا تو همان‌ دانیال‌ از اسیران‌ یهود هستی‌ كه‌ پدرم‌ پادشاه‌ از یهودا آورد؟14و درباره‌ تو شنیده‌ام‌ كه‌ روح‌ خدایان‌ در تو است‌ و روشنایی‌ و فطانت‌ و حكمت‌ فاضل‌ در تو پیدا شده‌ است‌.15و الا´ن‌ حكیمان‌ و منجّمان‌ را به‌ حضور من‌ آوردند تا این‌ نوشته‌ را بخوانند و تفسیرش‌ را برای‌ من‌ بیان‌ كنند؛ اما نتوانستند تفسیر كلام‌ را بیان‌ كنند.16و من‌ درباره‌ تو شنیده‌ام‌ كه‌ به‌ نمودن‌ تعبیرها و گشودن‌ عقده‌ها قادر می‌باشی‌. پس‌ اگر بتوانی‌ الا´ن‌ نوشته‌ را بخوانی‌ و تفسیرش‌ را برای‌ من‌ بیان‌ كنی‌ به‌ ارغوان‌ ملبس‌ خواهی‌ شد و طوق‌ زرّین‌ بر گردنت‌ (نهاده‌ خواهد شد) و در مملكت‌ حاكم‌ سوم‌ خواهی‌ بود.»17پس‌ دانیال‌ به‌ حضور پادشاه‌ جواب‌ داد و گفت‌: «عطایای‌ تو از آن‌ تو باشد و انعام‌ خود را به‌دیگری‌ بده‌، لكن‌ نوشته‌ را برای‌ پادشاه‌ خواهم‌ خواند و تفسیرش‌ را برای‌ او بیان‌ خواهم‌ نمود.18اما تو ای‌ پادشاه‌، خدای‌ تعالی‌ به‌ پدرت‌ نَبوْكَدْنَصَّر سلطنت‌ و عظمت‌ و جلال‌ و حشمت‌ عطا فرمود.19و به‌ سبب‌ عظمتی‌ كه‌ به‌ او داده‌ بود جمیع‌ قومها و امّت‌ها و زبانها از او لرزان‌ و ترسان‌ می‌بودند. هر كه‌ را می‌خواست‌ می‌كشت‌ و هر كه‌ را می‌خواست‌ زنده‌ نگاه‌ می‌داشت‌ و هر كه‌ را می‌خواست‌ بلند می‌نمود و هر كه‌ را می‌خواست‌ پَست‌ می‌ساخت‌.20لیكن‌ چون‌ دلش‌ مغرور و روحش‌ سخت‌ گردیده‌، تكبّر نمود آنگاه‌ از كرسی‌ سلطنت‌ خویش‌ به‌ زیر افكنده‌ شد و حشمت‌ او را از او گرفتند.21و از میان‌ بنی‌آدم‌ رانده‌ شده‌، دلش‌ مثل‌ دل‌ حیوانات‌ گردید و مسكنش‌ با گورخران‌ شده‌، او را مثل‌ گاوان‌ علف‌ می‌خورانیدند و جسدش‌ از شبنم‌ آسمان‌ تر می‌شد؛ تا فهمید كه‌ خدای‌ تعالی‌ بر ممالك‌ آدمیان‌ حكمرانی‌ می‌كند و هر كه‌ را می‌خواهد بر آن‌ نصب‌ می‌نماید.22و تو ای‌ پسرش‌ بَلْشصَّر! اگر چه‌ این‌ همه‌ را دانستی‌، لكن‌ دل‌ خود را متواضع‌ ننمودی‌،23بلكه‌ خویشتن‌ را به‌ ضدّ خداوند آسمانها بلند ساختی‌ و ظروف‌ خانه‌ او را به‌ حضور تو آوردند و تو و اُمرایت‌ و زوجه‌ها و مُتعه‌هایت‌ از آنها شراب‌ نوشیدید و خدایان‌ نقره‌ و طلا و برنج‌ و آهن‌ و چوب‌ و سنگ‌ را كه‌ نمی‌بینند و نمی‌شنوند و (هیچ‌) نمی‌دانند تسبیح‌ خواندی‌، اما آن‌ خدایی‌ را كه‌ روانت‌ در دست‌ او و تمامی‌ راههایت‌ از او می‌باشد، تمجید ننمودی‌.24پس‌ این‌ كف‌ دست‌ از جانب‌ او فرستاده‌ شد و این‌ نوشته‌ مكتوب‌ گردید.25و این‌ نوشته‌ای‌ كه‌ مكتوب‌ شده‌ است‌ این‌ است‌: مَنامَنا ثَقِیلْ و فَرْسِین‌.26و تفسیر كلام‌ این‌ است‌: مَنا؛ خدا سلطنت‌ تو راشمرده‌ و آن‌ را به‌ انتها رسانیده‌ است‌.27ثَقِیلْ؛ در میزان‌ سنجیده‌ شده‌ و ناقص‌ درآمده‌ای‌.28فَرَسْ؛ سلطنت‌ تو تقسیم‌ گشته‌ و به‌ مادیان‌ و فارسیان‌ بخشیده‌ شده‌ است‌.»29آنگاه‌ بَلْشصَّر امر فرمود تا دانیال‌ را به‌ ارغوان‌ ملبس‌ ساختند و طوق‌ زرّین‌ بر گردنش‌ (نهادند) و درباره‌اش‌ ندا كردند كه‌ در مملكت‌ حاكم‌ سوم‌ می‌باشد.30در همان‌ شب‌ بَلْشصَّر پادشاه‌ كلدانیان‌ كشته‌ شد.31و داریوش‌ مادی‌ در حالی‌ كه‌ شصت‌ و دو ساله‌ بود سلطنت‌ را یافت‌.

Chapter 6

1و داریوش‌ مصلحت‌ دانست‌ كه‌ صد و بیست‌ والی‌ بر مملكت‌ نصب‌ نماید تا بر تمامی‌ مملكت‌ باشند.2و بر آنها سه‌ وزیر كه‌ یكی‌ از ایشان‌ دانیال‌ بود تا آن‌ والیان‌ به‌ ایشان‌ حساب‌ دهند و هیچ‌ ضرری‌ به‌ پادشاه‌ نرسد.3پس‌ این‌ دانیال‌ بر سایر وزراء و والیان‌ تفوّق‌ جست‌ زیرا كه‌ روح‌ فاضل‌ دراو بود و پادشاه‌ اراده‌ داشت‌ كه‌ او را بر تمامی‌ مملكت‌ نصب‌ نماید.4پس‌ وزیران‌ و والیان‌ بهانه‌ می‌جستند تا شكایتی‌ در امور سلطنت‌ بر دانیال‌ بیاورند اما نتوانستند كه‌ هیچ‌ علّتی‌ یا تقصیری‌ بیابند، چونكه‌ او امین‌ بود و خطایی‌ یا تقصیری‌ در او هرگز یافت‌ نشد.5پس‌ آن‌ اشخاص‌ گفتند كه‌ «در این‌ دانیال‌ هیچ‌ علتی‌ پیدا نخواهیم‌ كرد مگر اینكه‌ آن‌ را درباره‌ شریعت‌ خدایش‌ در او بیابیم‌.»6آنگاه‌ این‌ وزراء و والیان‌ نزد پادشاه‌ جمع‌ شدند و او را چنین‌ گفتند: «ای‌ داریوش‌ پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ باش‌.7جمیع‌ وزرای‌ مملكت‌ و رؤساو والیان‌ و مشیران‌ و حاكمان‌ با هم‌ مشورت‌ كرده‌اند كه‌ پادشاه‌ حكمی‌ استوار كند و قدغن‌ بلیغی‌ نماید كه‌ هر كسی‌ كه‌ تا سی‌ روز از خدایی‌ یا انسانی‌ سوای‌ تو ای‌ پادشاه‌ مسألتی‌ نماید در چاه‌ شیران‌ افكنده‌ شود.8پس‌ ای‌ پادشاه‌ فرمان‌ را استوار كن‌ و نوشته‌ را امضا فرما تا موافق‌ شریعت‌ مادیان‌ و فارسیان‌ كه‌ منسوخ‌ نمی‌شود تبدیل‌ نگردد.»9بنابراین‌ داریوش‌ پادشاه‌ نوشته‌ و فرمان‌ را امضا نمود.10اما چون‌ دانیال‌ دانست‌ كه‌ نوشته‌ امضا شده‌ است‌ به‌ خانه‌ خود درآمد و پنجره‌های‌ بالاخانه‌ خود را به‌ سمت‌ اورشلیم‌ باز نموده‌، هر روز سه‌ مرتبه‌ زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنانكه‌ قبل‌ از آن‌ عادت‌ می‌داشت‌، نزد خدای‌ خویش‌ دعا می‌كرد و تسبیح‌ می‌خواند.11پس‌ آن‌ اشخاص‌ جمع‌ شده‌، دانیال‌ را یافتند كه‌ نزد خدای‌ خود مسألت‌ و تضرّع‌ می‌نماید.12آنگاه‌ به‌ حضور پادشاه‌ نزدیك‌ شده‌، درباره‌ فرمان‌ پادشاه‌ عرض‌ كردند كه‌ «ای‌ پادشاه‌ آیا فرمانی‌ امضا ننمودی‌ كه‌ هر كه‌ تا سی‌ روز نزد خدایی‌ یا انسانی‌ سوای‌ تو ای‌ پادشاه‌ مسألتی‌ نماید در چاه‌ شیران‌ افكنده‌ شود؟» پادشاه‌ در جواب‌ گفت‌: «این‌ امر موافق‌ شریعت‌ مادیان‌ و فارسیان‌ كه‌ منسوخ‌ نمی‌شود، صحیح‌ است‌.»13پس‌ ایشان‌ در حضور پادشاه‌ جواب‌ دادند و گفتند كه‌ «این‌ دانیال‌ كه‌ از اسیران‌ یهودا می‌باشد به‌ تو ای‌ پادشاه‌ و به‌ فرمانی‌ كه‌ امضا نموده‌ای‌ اعتنا نمی‌نماید، بلكه‌ هر روز سه‌ مرتبه‌ مسألت‌ خود را می‌نماید.»14آنگاه‌ پادشاه‌ چون‌ این‌ سخن‌ را شنید بر خویشتن‌ بسیار خشمگین‌ گردید و دل‌خود را به‌ رهانیدن‌ دانیال‌ مشغول‌ ساخت‌ و تا غروب‌ آفتاب‌ برای‌ استخلاص‌ او سعی‌ می‌نمود.15آنگاه‌ آن‌ اشخاص‌ نزد پادشاه‌ جمع‌ شدند و به‌ پادشاه‌ عرض‌ كردند كه‌ «ای‌ پادشاه‌ بدان‌ كه‌ قانون‌ مادیان‌ و فارسیان‌ این‌ است‌ كه‌ هیچ‌ فرمان‌ یا حكمی‌ كه‌ پادشاه‌ آن‌ را استوار نماید تبدیل‌ نشود.»16پس‌ پادشاه‌ امر فرمود تا دانیال‌ را بیاورند و او را در چاه‌ شیران‌ بیندازند؛ و پادشاه‌ دانیال‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «خدای‌ تو كه‌ او را پیوسته‌ عبادت‌ می‌نمایی‌ تو را رهایی‌ خواهد داد.»17و سنگی‌ آورده‌، آن‌ را بر دهنه‌ چاه‌ نهادند و پادشاه‌ آن‌ را به‌ مُهر خود و مُهر امرای‌ خویش‌ مختوم‌ ساخت‌ تا امر درباره‌ دانیال‌ تبدیل‌ نشود.18آنگاه‌ پادشاه‌ به‌ قصر خویش‌ رفته‌، شب‌ را به‌ روزه‌ بسر برد و به‌ حضور وی‌ اسباب‌ عیش‌ او را نیاوردند و خوابش‌ از او رفت‌.19پس‌ پادشاه‌ صبح‌ زود وقت‌ طلوع‌ فجر برخاست‌ و به‌ تعجیل‌ به‌ چاه‌ شیران‌ رفت‌.20و چون‌ نزد چاه‌ شیران‌ رسید به‌ آواز حزین‌ دانیال‌ را صدا زد و پادشاه‌ دانیال‌ را خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ای‌ دانیال‌، بنده‌ خدای‌ حی، آیا خدایت‌ كه‌ او را پیوسته‌ عبادت‌ می‌نمایی‌ به‌ رهانیدنت‌ از شیران‌ قادر بوده‌ است‌؟»21آنگاه‌ دانیال‌ به‌ پادشاه‌ جواب‌ داد كه‌ «ای‌ پادشاه‌ تا به‌ ابد زنده‌ باش‌!22خدای‌ من‌ فرشته‌ خود را فرستاده‌، دهان‌ شیران‌ را بست‌ تا به‌ من‌ ضرری‌ نرسانند چونكه‌ به‌ حضور وی‌ در من‌ گناهی‌ یافت‌ نشد و هم‌ درحضور تو ای‌ پادشاه‌ تقصیری‌ نورزیده‌ بودم‌.»23آنگاه‌ پادشاه‌ بی‌نهایت‌ شادمان‌ شده‌، امر فرمود كه‌ دانیال‌ را از چاه‌ برآورند و دانیال‌ را از چاه‌ برآوردند و از آن‌ جهت‌ كه‌ بر خدای‌ خود توكّل‌ نموده‌ بود در او هیچ‌ ضرری‌ یافت‌ نشد.24و پادشاه‌ امر فرمود تا آن‌ اشخاص‌ را كه‌ بر دانیال‌ شكایت‌ آورده‌ بودند حاضر ساختند و ایشان‌ را با پسران‌ و زنان‌ ایشان‌ در چاه‌ شیران‌ انداختند و هنوز به‌ ته‌ چاه‌ نرسیده‌ بودند كه‌ شیران‌ بر ایشان‌ حمله‌ آورده‌، همه‌ استخوانهای‌ ایشان‌ را خرد كردند.25بعد از آن‌ داریوش‌ پادشاه‌ به‌ جمیع‌ قومها و امّت‌ها و زبانهایی‌ كه‌ در تمامی‌ جهان‌ ساكن‌ بودند نوشت‌ كه‌ «سلامتی‌ شما افزون‌ باد!26از حضور من‌ فرمانی‌ صادر شده‌ است‌ كه‌ در هر سلطنتی‌ از ممالك‌ من‌ (مردمان‌) به‌ حضور خدای‌ دانیال‌ لرزان‌ و ترسان‌ باشند زیرا كه‌ او خدای‌ حی و تا ابدالا´باد قیوم‌ است‌. و ملكوت‌ او بی‌زوال‌ و سلطنت‌ او غیرمتناهی‌ است‌.27او است‌ كه‌ نجات‌ می‌دهد و می‌رهاند و آیات‌ و عجایب‌ را در آسمان‌ و در زمین‌ ظاهر می‌سازد و اوست‌ كه‌ دانیال‌ را از چنگ‌ شیران‌ رهایی‌ داده‌ است‌.»28پس‌ این‌ دانیال‌ در سلطنت‌ داریوش‌ و در سلطنت‌ كورش‌ فارسی‌ فیروز می‌بود.

Chapter 7

1در سال‌ اول‌ بَلْشصَّر پادشاه‌ بابل‌، دانیال‌ در بسترش‌ خوابی‌ و رؤیاهای‌ سرش‌ را دید. پس‌ خواب‌ را نوشت‌ و كلیه‌ مطالب‌ را بیان‌ نمود.2پس‌ دانیال‌ متكلم‌ شده‌، گفت‌: «شبگاهان‌ در عالم‌ رؤیا شده‌، دیدم‌ كه‌ ناگاه‌ چهار باد آسمان‌ بر روی‌ دریای‌ عظیم‌ تاختند.3و چهار وحش‌ بزرگ‌ كه‌ مخالف‌ یكدیگر بودند از دریا بیرون‌ آمدند.4اولِ آنها مثل‌ شیر بود و بالهای‌ عقاب‌ داشت‌ و من‌ نظر كردم‌ تا بالهایش‌ كنده‌ گردید و او از زمین‌ برداشته‌ شده‌، بر پایهای‌ خود مثل‌ انسان‌ قرار داده‌ گشت‌ و دل‌ انسان‌ به‌ او داده‌ شد.5و اینك‌ وحش‌ دوم‌ دیگر مثل‌ خرس‌ بود و بر یك‌ طرف‌ خود بلند شد و در دهانش‌ در میان‌ دندانهایش‌ سه‌ دنده‌ بود و وی‌ را چنین‌ گفتند: برخیز و گوشت‌ بسیار بخور.6بعد از آن‌ نگریستم‌ و اینك‌ دیگری‌ مثل‌ پلنگ‌ بود كه‌ بر پشتش‌ چهار بال‌ مرغ‌ داشت‌ و این‌ وحش‌ چهار سر داشت‌ و سلطنت‌ به‌ او داده‌ شد.7بعد از آن‌ در رؤیاهای‌ شب‌ نظر كردم‌ و اینك‌ وحش‌ چهارم‌ كه‌ هولناك‌ و مهیب‌ و بسیار زورآور بود و دندانهای‌ بزرگ‌ آهنین‌ داشت‌ و باقی‌ مانده‌ را می‌خورد و پاره‌پاره‌ می‌كرد و به‌ پایهای‌ خویش‌ پایمال‌ می‌نمود و مخالف‌ همه‌ وحوشی‌ كه‌ قبل‌ از او بودند بود و ده‌ شاخ‌ داشت‌.8پس‌ در این‌ شاخها تأمّل‌ می‌نمودم‌ كه‌ اینك‌ از میان‌ آنها شاخ‌ كوچك‌ دیگری‌ برآمد و پیش‌ رویش‌ سه‌ شاخ‌ از آن‌ شاخهای‌ اول‌ از ریشه‌ كنده‌ شد و اینك‌ این‌ شاخ‌ چشمانی‌ مانند چشم‌ انسان‌ و دهانی‌ كه‌ به‌ سخنان‌ تكّبرآمیز متكلّم‌ بود داشت‌.9«و نظر می‌كردم‌ تا كرسیها برقرار شد و قدیم‌الایام‌ جلوس‌ فرمود و لباس‌ او مثل‌ برف‌ سفید و موی‌ سرش‌ مثل‌ پشم‌ پاك‌ و عرش‌ او شعله‌های‌ آتش‌ و چرخهای‌ آن‌ آتش‌ ملتهب‌ بود.10نهری‌ از آتش‌ جاری‌ شده‌، از پیش‌ روی‌ او بیرون‌ آمد. هزاران‌ هزار او را خدمت‌ می‌كردند و كرورها كرور به‌ حضور وی‌ ایستاده‌ بودند. دیوان‌ برپا شد و دفترها گشوده‌ گردید.11آنگاه‌ نظركردم‌ به‌ سبب‌ سخنان‌ تكبّرآمیزی‌ كه‌ آن‌ شاخ‌ می‌گفت‌. پس‌ نگریستم‌ تا آن‌ وحش‌ كشته‌ شد و جسد او هلاك‌ گردیده‌، به‌ آتش‌ مشتعل‌ تسلیم‌ شد.12اما سایر وحوش‌ سلطنت‌ را از ایشان‌ گرفتند، لكن‌ درازی‌ عمر تا زمانی‌ و وقتی‌ به‌ ایشان‌ داده‌ شد.13و در رؤیای‌ شب‌ نگریستم‌ و اینك‌ مثل‌ پسر انسان‌ با ابرهای‌ آسمان‌ آمد و نزد قدیم‌الایام‌ رسید و او را به‌ حضور وی‌ آوردند.14و سلطنت‌ و جلال‌ و ملكوت‌ به‌ او داده‌ شد تا جمیع‌ قوم‌ها و امّت‌ها و زبانها او را خدمت‌ نمایند. سلطنت‌ او سلطنت‌ جاودانی‌ و بی‌زوال‌ است‌ و ملكوت‌ او زایل‌ نخواهد شد.15«اما روح‌ من‌ دانیال‌ در جسدم‌ مدهوش‌ شد و رؤیاهای‌ سرم‌ مرا مضطرب‌ ساخت‌.16و به‌ یكی‌ از حاضرین‌ نزدیك‌ شده‌، حقیقت‌ این‌ همه‌ امور را از وی‌ پرسیدم‌ و او به‌ من‌ تكلم‌ نموده‌، تفسیر امور را برای‌ من‌ بیان‌ كرد،17كه‌ این‌ وحوش‌ عظیمی‌ كه‌ (عدد) ایشان‌ چهار است‌ چهار پادشاه‌ می‌باشند كه‌ از زمین‌ خواهند برخاست‌.18اما مقدّسان‌ حضرت‌ اعلی‌ سلطنت‌ را خواهند یافت‌ و مملكت‌ را تا به‌ ابد و تا ابدالا´باد متصرّف‌ خواهند بود.19آنگاه‌ آرزو داشتم‌ كه‌ حقیقت‌ امر را درباره‌ وحش‌ چهارم‌ كه‌ مخالف‌ همه‌ دیگران‌ و بسیار هولناك‌ بود و دندانهای‌ آهنین‌ و چنگالهای‌ برنجین‌ داشت‌ و سایرین‌ را می‌خورد و پاره‌ پاره‌ می‌كرد و به‌ پایهای‌ خود پایمال‌ می‌نمود بدانم‌.20و كیفیت‌ ده‌ شاخ‌ را كه‌ بر سر او بود و آن‌دیگری‌ را كه‌ برآمد و پیش‌ روی‌ او سه‌ شاخ‌ افتاد یعنی‌ آن‌ شاخی‌ كه‌ چشمان‌ و دهانی‌ را كه‌ سخنان‌ تكّبرآمیز می‌گفت‌ داشت‌ و نمایش‌ او از رفقایش‌ سختتر بود.21پس‌ ملاحظه‌ كردم‌ و این‌ شاخ‌ با مقدّسان‌ جنگ‌ كرده‌، بر ایشان‌ استیلا یافت‌.22تا حینی‌ كه‌ قدیم‌الایام‌ آمد و داوری‌ به‌ مقدّسان‌ حضرت‌ اعلی‌ تسلیم‌ شد و زمانی‌ رسید كه‌ مقدّسان‌ ملكوت‌ را به‌ تصرّف‌ آوردند.23پس‌ او چنین‌ گفت‌: وحش‌ چهارم‌ سلطنت‌ چهارمین‌ بر زمین‌ خواهد بود و مخالف‌ همه‌ سلطنتها خواهد بود و تمامی‌ جهان‌ را خواهد خورد و آن‌ را پایمال‌ نموده‌، پاره‌پاره‌ خواهد كرد.24و ده‌ شاخ‌ از این‌ مملكت‌، ده‌ پادشاه‌ می‌باشند كه‌ خواهند برخاست‌ و دیگری‌ بعد از ایشان‌ خواهد برخاست‌ و او مخالف‌ اولین‌ خواهد بود و سه‌ پادشاه‌ را به‌ زیر خواهد افكند.25و سخنان‌ به‌ ضدّ حضرت‌ اعلی‌ خواهد گفت‌ و مقدّسان‌ حضرت‌ اعلی‌ را ذلیل‌ خواهد ساخت‌ و قصد تبدیل‌ نمودن‌ زمانها و شرایع‌ خواهد نمود و ایشان‌ تا زمانی‌ و دو زمان‌ و نصف‌ زمان‌ به‌ دست‌ او تسلیم‌ خواهند شد.26پس‌ دیوان‌ برپا خواهد شد و سلطنت‌ او را از او گرفته‌، آن‌ را تا به‌ انتها تباه‌ و تلف‌ خواهند نمود.27و ملكوت‌ و سلطنت‌ و حشمت‌ مملكتی‌ كه‌ زیر تمامی‌ آسمانهاست‌ به‌ قوم‌ مقدّسان‌ حضرت‌ اعلی‌ داده‌ خواهد شد كه‌ ملكوت‌ او ملكوت‌ جاودانی‌ است‌ و جمیع‌ ممالك‌ او را عبادت‌ و اطاعت‌ خواهند نمود.28انتهای‌ امر تا به‌ اینجا است‌. فكرهای‌ من‌ دانیال‌ مرا بسیار مضطرب‌ نمود و هیأتم‌ در من‌ متغیر گشت‌، لیكن‌ این‌ امر را در دل‌ خود نگاه‌ داشتم‌.»

Chapter 8

1در سال‌ سوم‌ سلطنت‌ بَلْشصَّر پادشاه‌، رؤیایی‌ بر من‌ دانیال‌ ظاهر شد بعد از آنكه‌ اول‌ به‌ من‌ ظاهر شده‌ بود.2و در رؤیا نظر كردم‌ و می‌دیدم‌ كه‌ من‌ در دارالسلطنه‌ شوشن‌ كه‌ در ولایت‌ عیلام‌ می‌باشد بودم‌ و در عالم‌ رؤیا دیدم‌ كه‌ نزد نهر اولای‌ می‌باشم‌.3پس‌ چشمان‌ خود را برافراشته‌، دیدم‌ كه‌ ناگاه‌ قوچی‌ نزد نهر ایستاده‌ بود كه‌ دو شاخ‌ داشت‌ و شاخهایش‌ بلند بود و یكی‌ از دیگری‌ بلندتر و بلندترین‌ آنها آخر برآمد.4و قوچ‌ را دیدم‌ كه‌ به‌ سمت‌ مغرب‌ و شمال‌ و جنوب‌ شاخ‌ می‌زد و هیچ‌ وحشی‌ با او مقاومت‌ نتوانست‌ كرد و كسی‌ نبود كه‌ از دستش‌ رهایی‌ دهد و برحسب‌ رأی‌ خود عمل‌ نموده‌، بزرگ‌ می‌شد.5و حینی‌ كه‌ متفكّر می‌بودم‌ اینك‌ بز نری‌ از طرف‌ مغرب‌ بر روی‌ تمامی‌ زمین‌ می‌آمد و زمین‌ را لمس‌ نمی‌كرد و در میان‌ چشمان‌ بز نر شاخی‌ معتبر بود.6و به‌ سوی‌ آن‌ قوچ‌ صاحب‌ دو شاخ‌ كه‌ آن‌ را نزد نهر ایستاده‌ دیدم‌ آمد و بشدّت‌ قوّت‌ خویش‌ نزد او دوید.7و او را دیدم‌ كه‌ چون‌ نزد قوچ‌ رسید با او بشدّت‌ غضبناك‌ شده‌، قوچ‌ را زد و هر دو شاخ‌ او را شكست‌ و قوچ‌ را یارای‌ مقاومت‌ با وی‌ نبود پس‌ وی‌ را به‌ زمین‌ انداخته‌، پایمال‌ كرد و كسی‌ نبود كه‌ قوچ‌ را از دستش‌ رهایی‌ دهد.8و بز نر بی‌نهایت‌ بزرگ‌ شد و چون‌ قوی گشت‌ آن‌ شاخ‌ بزرگ‌ شكسته‌ شد و در جایش‌ چهار شاخ‌ معتبر بسوی‌ بادهای‌ اربعه‌ آسمان‌ برآمد.9و از یكی‌ از آنها یك‌ شاخ‌ كوچك‌ برآمد و به‌ سمت‌ جنوب‌ و مشرق‌ و فخر زمینها بسیار بزرگ‌ شد.10و به‌ ضدّ لشكر آسمانها قوی شده‌، بعضی‌ از لشكر و ستارگان‌ را به‌ زمین‌ انداخته‌، پایمال‌ نمود.11و به‌ ضدّ سردار لشكر بزرگ‌ شد و قربانی‌ دایمی‌ از او گرفته‌ شد و مكان‌ مَقدَسِ او منهدم‌ گردید.12و لشكری‌ به‌ ضدّ قربانی‌ دایمی‌، به‌ سبب‌ عصیان‌ (قوم‌ به‌ وی‌) داده‌ شد و آن‌ (لشكر) راستی‌ را به‌ زمین‌ انداختند و او (موافق‌ رأی‌ خود) عمل‌ نموده‌، كامیاب‌ گردید.13و مقدّسی‌ را شنیدم‌ كه‌ سخن‌ می‌گفت‌ و مقدّس‌ دیگری‌ از آن‌ یك‌ كه‌ سخن‌ می‌گفت‌، پرسید كه‌ رؤیا درباره‌ قربانی‌ دایمی‌ و معصیت‌ مهلك‌ كه‌ قدس‌ و لشكر را به‌ پایمال‌ شدن‌ تسلیم‌ می‌كند، تا بكی‌ خواهد بود؟14و او به‌ من‌ گفت‌: «تا دو هزار و سیصد شام‌ و صبح‌، آنگاه‌ مَقْدَس‌ تطهیر خواهد شد.»15و چون‌ من‌ دانیال‌ رؤیا را دیدم‌ و معنی‌ آن‌ را طلبیدم‌، ناگاه‌ شبیه‌ مردی‌ نزد من‌ بایستاد.16و آواز آدمی‌ را از میان‌ (نهر) اولای‌ شنیدم‌ كه‌ ندا كرده‌، می‌گفت‌: «ای‌ جبرائیل‌ این‌ مرد را از معنی‌ این‌ رؤیا مطلّع‌ ساز.»17پس‌ او نزد جایی‌ كه‌ ایستاده‌ بودم‌ آمد و چون‌ آمد من‌ ترسان‌ شده‌، به‌ روی‌ خود درافتادم‌ و او مرا گفت‌: «ای‌ پسر انسان‌ بدانكه‌ این‌ رؤیا برای‌ زمان‌ آخر می‌باشد.»18و حینی‌ كه‌ او با من‌ سخن‌ می‌گفت‌، من‌ بر روی‌ خود بر زمین‌ در خواب‌ سنگین‌ می‌بودم‌ و او مرا لمس‌ نموده‌، در جایی‌ كه‌ بودم‌ برپا داشت‌.19و گفت‌: «اینك‌ من‌ تو را از آنچه‌ در آخر غضب‌ واقع‌ خواهد شد اطّلاع‌ می‌دهم‌ زیرا كه‌ انتها در زمان‌ معین‌ واقع‌ خواهد شد.20اما آن‌ قوچ‌ صاحب‌ دو شاخ‌ كه‌ آن‌ را دیدی‌ پادشاهان‌ مادیان‌ و فارسیان‌ می‌باشد.21و آن‌ بز نر سِتَبر پادشاه‌ یونان‌ می‌باشد و آن‌ شاخ‌ بزرگی‌ كه‌ در میان‌ دو چشمش‌ بود پادشاه‌ اول‌ است.22و اما آن‌ شكسته‌ شدن‌ و چهار در جایش‌ برآمدن‌، چهار سلطنت‌ از قوم‌ او اما نه‌ از قوّت‌ او برپا خواهند شد.23و در آخر سلطنت‌ ایشان‌ چون‌ گناه‌ عاصیان‌ به‌ اتمام‌ رسیده‌ باشد، آنگاه‌ پادشاهی‌ سخت‌ روی‌ و در مكرها ماهر، خواهد برخاست‌.24و قوّت‌ او عظیم‌ خواهد شد، لیكن‌ نه‌ از توانایی‌ خودش‌؛ و خرابیهای‌ عجیب‌ خواهد نمود و كامیاب‌ شده‌، (موافق‌ رأی‌ خود) عمل‌ خواهد نمود و عظما و قوم‌ مقدّسان‌ را هلاك‌ خواهد نمود.25و از مهارت‌ او مكر در دستش‌ پیش‌ خواهد رفت‌ و در دل‌ خود مغرور شده‌، بسیاری‌ را بَغْتَةً هلاك‌ خواهد ساخت‌ و با امیر امیران‌ مقاومت‌ خواهد نمود، اما بدون‌ دست‌، شكسته‌ خواهد شد.26پس‌ رؤیایی‌ كه‌ درباره‌ شام‌ و صبح‌ گفته‌ شد یقین‌ است‌ اما تو رؤیا را بر هم‌ نِه‌ زیرا كه‌ بعد از ایام‌ بسیار واقع‌ خواهد شد.»27آنگاه‌ من‌ دانیال‌ تا اندك‌ زمانی‌ ضعیف‌ و بیمار شدم‌. پس‌ برخاسته‌، به‌ كارهای‌ پادشاه‌ مشغول‌ گردیدم‌، اما درباره‌ رؤیا متحّیر ماندم‌ و احدی‌ معنی‌ آن‌ را نفهمید.

Chapter 9

1در سال‌ اول‌ داریوش‌ بن‌ اَخْشورَش‌ كه‌ از نسل‌ مادیان‌ و بر مملكت‌ كلدانیان‌ پادشاه‌ شده‌ بود،2در سال‌ اول‌ سلطنت‌ او، من‌ دانیال‌، عدد سالهایی‌ را كه‌ كلام‌ خداوند درباره‌ آنها به‌ارمیای‌ نبی‌ نازل‌ شده‌ بود از كتب‌ فهمیدم‌ كه‌ هفتاد سال‌ در خرابی‌ اورشلیم‌ تمام‌ خواهد شد.3پس‌ روی‌ خود را بسوی‌ خداوند خدا متوجه‌ ساختم‌ تا با دعا و تضرّعات‌ و روزه‌ و پلاس‌ و خاكستر مسألت‌ نمایم‌؛4و نزد یهوه‌ خدای‌ خود دعا كردم‌ و اعتراف‌ نموده‌، گفتم‌: «ای‌ خداوند خدای‌ عظیم‌ و مهیب‌ كه‌ عهد و رحمت‌ را با محبّان‌ خویش‌ و آنانی‌ كه‌ فرایض‌ تو را حفظ‌ می‌نمایند نگاه‌ می‌داری‌!5ما گناه‌ و عِصیان‌ و شرارت‌ ورزیده‌ و تمرّد نموده‌ و از اوامر و احكام‌ تو تجاوز كرده‌ایم‌.6و به‌ بندگانت‌ انبیایی‌ كه‌ به‌ اسم‌ تو به‌ پادشاهان‌ و سروران‌ و پدران‌ ما و به‌ تمامی‌ قوم‌ زمین‌ سخن‌ گفتند گوش‌ نگرفته‌ایم‌.7ای‌ خداوند عدالت‌ از آن‌ تو است‌ و رسوایی‌ از آن‌ ما است‌. چنانكه‌ امروز شده‌ است‌ از مردان‌ یهودا و ساكنان‌ اورشلیم‌ و همه‌ اسرائیلیان‌ چه‌ نزدیك‌ و چه‌ دور در همه‌ زمینهایی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ سبب‌ خیانتی‌ كه‌ به‌ تو ورزیده‌اند در آنها پراكنده‌ ساخته‌ای‌.8ای‌ خداوند رسوایی‌ از آن‌ ما و پادشاهان‌ و سروران‌ و پدران‌ ما است‌ زیرا كه‌ به‌ تو گناه‌ ورزیده‌ایم‌.9خداوند خدای‌ ما را رحمتها و مغفرتها است‌ هر چند بدو گناه‌ ورزیده‌ایم‌.10و كلام‌ یهوه‌ خدای‌ خود را نشنیده‌ایم‌ تا در شریعت‌ او كه‌ به‌ وسیله‌بندگانش‌ انبیا پیـش‌ ما گـذارد سلوك‌ نماییم‌.11و تمامی‌ اسرائیل‌ از شریعت‌ تـو تجـاوز نموده‌ و روگردان‌ شده‌، به‌ آواز تو گوش‌ نگرفته‌اند بنابراین‌ لعنت‌ و سوگندی‌ كه‌ در تورات‌ موسی‌ بنده‌ خدا مكتوب‌ است‌ بر ما مستولی‌ گردیده‌، چونكه‌ به‌ او گناه‌ ورزیده‌ایـم‌.12و او كلام‌ خود را كه‌ به‌ ضدّ ما و به‌ ضدّ داوران‌ ما كه‌ بر ما داوری‌ می‌نمودند گفته‌ بود، استوار نموده‌، و بلای‌ عظیمی‌ بـر مـا وارد آورده‌ است‌، زیـرا كه‌زیـر تمامی‌ آسمان‌ حادثه‌ای‌ واقع‌ نشده‌، مثل‌ آنكه‌ بـر اورشلیم‌ واقع‌ شده‌ است‌.13تمامی‌ این‌ بلا بر وفق‌ آنچه‌ در تورات‌ موسی‌ مكتوب‌ است‌ بر ما وارد شده‌ است‌؛ معهذا نـزد یهـوه‌ خـدای‌ خـود مسألت‌ ننمودیم‌ تا از معصیت‌ خود بازگشت‌ نموده‌، راستی‌ تو را بفهمیم‌.14بنابراین‌ خداوند بر این‌ بلا مراقب‌ بوده‌، آن‌ را بر ما وارد آورد زیرا كه‌ یهوه‌ خدای‌ ما در همه‌ كارهایی‌ كه‌ می‌كند عادل‌ است‌ اما مـا به‌ آواز او گوش‌ نگرفتیم‌.15«پس‌ الا´ن‌ ای‌ خداوند خدای‌ ما كه‌ قوم‌ خود را به‌ دست‌ قوی از زمین‌ مصر بیرون‌ آورده‌، اسمی‌ برای‌ خود پیدا كرده‌ای‌، چنانكه‌ امروز شده‌ است‌، ما گناه‌ ورزیده‌ و شرارت‌ نموده‌ایم‌.16ای‌ خداوند مسألت‌ آنكه‌ برحسب‌ تمامی‌ عدالت‌ خود خشم‌ و غضب‌ خویش‌ را از شهر خود اورشلیم‌ و از كوه‌ مقدّس‌ خود برگردانی‌ زیرا به‌ سبب‌ گناهان‌ ما و معصیتهای‌ پدران‌ ما اورشلیم‌ و قوم‌ تو نزد همه‌ مجاوران‌ ما رسوا شده‌ است‌.17پس‌ حال‌ ای‌ خدای‌ ما دعا و تضرعّات‌ بنده‌ خود را اجابت‌ فرما و روی‌ خود را بر مَقدَسِ خویش‌ كه‌ خراب‌ شده‌ است‌ به‌ خاطر خداوندی‌ات‌ متجلّی‌ فرما.18ای‌ خدایم‌ گوش‌ خود را فراگیر و بشنو و چشمان‌ خود را باز كن‌ و به‌ خرابیهای‌ ما و شهری‌ كه‌ به‌ اسم‌ تو مسمّی‌ است‌ نظر فرما، زیرا كه‌ ما تضرعّات‌ خود را نه‌ برای‌ عدالت‌ خویش‌ بلكه‌ برای‌ رحمتهای‌ عظیم‌ تو به‌ حضور تو می‌نماییم‌.19ای‌ خداوند بشنو! ای‌ خداوند بیامـرز! ای‌ خداونـد استمـاع‌ نموده‌، به‌ عمـل‌ آور! ای‌ خدای‌ من‌ به‌ خاطر خودت‌ تأخیر منما زیـرا كه‌ شهـر تو و قوم‌ تو به‌ اسم‌ تو مسمّی‌ می‌باشند.»20و چون‌ من‌ هنوز سخن‌ می‌گفتم‌ و دعا می‌نمودم‌ و به‌ گناهان‌ خود و گناهان‌ قوم‌ خویش‌ اسرائیل‌ اعتراف‌ می‌كردم‌ و تضرّعات‌ خود را برای‌ كوه‌ مقدّس‌ خدایم‌ به‌ حضور یهوه‌ خدای‌ خویش‌ معروض‌ می‌داشتم‌،21چون‌ هنوز در دعا متكلّم‌ می‌بودم‌، آن‌ مرد جبرائیل‌ كه‌ او را در رؤیای‌ اول‌ دیده‌ بودم‌ بسرعت‌ پرواز نموده‌، به‌ وقت‌ هدیه‌ شام‌ نزد من‌ رسید،22و مرا اعلام‌ نمود و با من‌ متكلّم‌ شده‌، گفت‌: «ای‌ دانیال‌ الا´ن‌ من‌ بیرون‌ آمده‌ام‌ تا تو را فطانت‌ و فهم‌ بخشم‌.23در ابتدای‌ تضرعّات‌ تو امر صادر گردید و من‌ آمدم‌ تا تو را خبر دهم‌ زیرا كه‌ تو بسیار محبوب‌ هستی‌، پس‌ در این‌ كلام‌ تأمّل‌ كن‌ و رؤیا را فهم‌ نما.24هفتاد هفته‌ برای‌ قوم‌ تو و برای‌ شهر مقدّست‌ مقرر می‌باشد تا تقصیرهای‌ آنها تمام‌ شود و گناهان‌ آنها به‌ انجام‌ رسد و كفّاره‌ به‌ جهت‌ عصیان‌ كرده‌ شود و عدالت‌ جاودانی‌ آورده‌ شود و رؤیا و نبوّت‌ مختوم‌ گردد و قدس‌الاقداس‌ مسح‌ شود.25پس‌ بدان‌ و بفهم‌ كه‌ از صدور فرمان‌ به‌ جهت‌ تعمیر نمودن‌ و بناكردن‌ اورشلیم‌ تا (ظهور) مسیح‌ رئیس‌، هفت‌ هفته‌ و شصت‌ و دو هفته‌ خواهد بود و (اورشلیم‌) با كوچه‌ها و حصار در زمانهای‌ تنگی‌ تعمیر و بنا خواهد شد.26و بعد از آن‌ شصت‌ و دو هفته‌، مسیح‌ منقطع‌ خواهد گردید و از آن‌ او نخواهد بود، بلكه‌ قوم‌ آن‌ رئیس‌ كه‌ می‌آید شهر و قدس‌ را خراب‌ خواهند ساخت‌ و آخر او در آن‌ سیلاب‌ خواهد بود و تا آخر جنگ‌ خرابیها معین‌ است‌.27و او با اشخاص‌ بسیار در یك‌ هفته‌ عهد را استوار خواهد ساخت‌ و درنصف‌ آن‌ هفته‌ قربانی‌ و هدیه‌ را موقوف‌ خواهد كرد و بر كنگره‌ رجاسات‌ خراب‌كننده‌ای‌ خواهد آمد والی‌النّهایت‌ آنچه‌ مقدّر است‌ بر خراب‌كننده‌ ریخته‌ خواهد شد.»

Chapter 10

1در سال‌ سوم‌ كورش‌ پادشاه‌ فارس‌،امری‌ بر دانیال‌ كه‌ به‌ بَلْطَشَصَّر مسمّی‌ بود كشف‌ گردید و آن‌ امر صحیح‌ و مشقّت‌ عظیمی‌ بود. پس‌ امر را فهمید و رؤیا را دانست‌.2در آن‌ ایام‌ من‌ دانیال‌ سه‌ هفته‌ تمام‌ ماتم‌ گرفتم‌.3خوراك‌ لذیذ نخوردم‌ و گوشت‌ و شراب‌ به‌ دهانم‌ داخل‌ نشد و تا انقضای‌ آن‌ سه‌ هفته‌ خویشتن‌ را تدهین‌ ننمودم‌.4و در روز بیست‌ و چهارم‌ ماه‌ اول‌ من‌ بر كنار نهر عظیم‌ یعنی‌ دجله‌ بودم‌.5و چشمان‌ خود را برافراشته‌ دیدم‌ كه‌ ناگاه‌ مردی‌ ملبّس‌ به‌ كتان‌ كه‌ كمربندی‌ از طلای‌ اوفاز بر كمر خود داشت‌،6و جسد او مثل‌ زبرجد و روی‌ وی‌ مانند برق‌ و چشمانش‌ مثل‌ شعله‌های‌ آتش‌ و بازوها و پایهایش‌ مانند رنگ‌ برنج‌ صیقلی‌ و آواز كلام‌ او مثل‌ صدای‌ گروه‌ عظیمی‌ بود.7و من‌ دانیال‌ تنها آن‌ رؤیا را دیدم‌ و كسانی‌ كه‌ همراه‌ من‌ بودند رؤیا را ندیدند لیكن‌ لرزش‌ عظیمی‌ بر ایشان‌ مستولی‌ شد و فرار كرده‌، خود را پنهان‌ كردند.8و من‌ تنها ماندم‌ و آن‌ رؤیای‌ عظیم‌ را مشاهده‌ می‌نمودم‌ و قوّت‌ در من‌ باقی‌ نماند و خرّمی‌ من‌ به‌ پژمردگی‌ مبدّل‌ گردید و دیگر هیچ‌ طاقت‌ نداشتم‌.9اما آواز سخنانش‌ را شنیدم‌؛ و چون‌ آواز كلام‌ او را شنیدم‌، به‌ روی‌ خود بر زمین‌ افتاده‌، بیهوش‌ گردیدم‌.10كه‌ ناگاه‌دستی‌ مرا لمس‌ نمود و مرا بر دو زانو و كف‌ دستهایم‌ برخیزانید.11و او مرا گفت‌: «ای‌ دانیال‌ مرد بسیار محبوب‌! كلامی‌ را كه‌ من‌ به‌ تو می‌گویم‌ فهم‌ كن‌ و بر پایهای‌ خود بایست‌ زیرا كه‌ الا´ن‌ نزد تو فرستاده‌ شده‌ام‌.» و چون‌ این‌ كلام‌ را به‌ من‌ گفت‌ لرزان‌ بایستادم‌.12و مرا گفت‌: «ای‌ دانیال‌ مترس‌ زیرا از روز اول‌ كه‌ دل‌ خود را بر آن‌ نهادی‌ كه‌ بفهمی‌ و به‌ حضور خدای‌ خود تواضع‌ نمایی‌ سخنان‌ تو مستجاب‌ گردید و من‌ به‌ سبب‌ سخنانت‌ آمده‌ام‌.13اما رئیس‌ مملكت‌ فارس‌ بیست‌ و یك‌ روز با من‌ مقاومت‌ نمود و میكائیل‌ كه‌ یكی‌ از رؤسای‌ اولین‌ است‌ به‌ اعانت‌ من‌ آمد و من‌ در آنجا نزد پادشاهان‌ فارس‌ ماندم‌.14و من‌ آمدم‌ تا تو را از آنچه‌ در ایام‌ آخر بر قوم‌ تو واقع‌ خواهد شد اطّلاع‌ دهم‌ زیرا كه‌ این‌ رؤیا برای‌ ایام‌ طویل‌ است‌.»15و چون‌ اینگونه‌ سخنان‌ را به‌ من‌ گفته‌ بود به‌ روی‌ خود بر زمین‌ افتاده‌، گنگ‌ شدم‌.16كه‌ ناگاه‌ كسی‌ به‌ شبیه‌ بنی‌آدم‌ لبهایم‌ را لمس‌ نمود و من‌ دهان‌ خود را گشوده‌، متكلم‌ شدم‌ و به‌ آن‌ كسی‌ كه‌ پیش‌ من‌ ایستاده‌ بود گفتم‌: «ای‌ آقایم‌ از این‌ رؤیا درد شدیدی‌ مرا در گرفته‌ است‌ و دیگر هیچ‌ قوّت‌ نداشتم‌.17پس‌ چگونه‌ بنده‌ آقایم‌ بتواند با آقایم‌ گفتگو نماید و حال‌ آنكه‌ از آن‌ وقت‌ هیچ‌ قوّت‌ در من‌ برقرار نبوده‌، بلكه‌ نفس‌ هم‌ در من‌ باقی‌ نمانده‌ است‌؟»18پس‌ شبیه‌ انسانی‌ بار دیگر مرا لمس‌ نموده‌، تقویت‌ داد،19و گفت‌: «ای‌ مرد بسیار محبوب‌ مترس‌! سلام‌ بر تو باد و دلیر و قوی‌ باش‌!» چون‌ این‌ را به‌ من‌ گفت‌ تقویت‌ یافتم‌ و گفتم‌:«ای‌ آقایم‌ بگو زیرا كه‌ مرا قوّت‌ دادی‌.»20پس‌ گفت‌: «آیا می‌دانی‌ كه‌ سبب‌ آمدن‌ من‌ نزد تو چیست‌؟ و الا´ن‌ بر می‌گردم‌ تا با رئیس‌ فارس‌ جنگ‌ نمایم‌ و به‌ مجرّد بیرون‌ رفتنم‌، اینك‌ رئیس‌ یونان‌ خواهد آمد.21لیكن‌ تو را از آنچه‌ در كتاب‌ حق‌ مرقوم‌ است‌ اطّلاع‌ خواهم‌ داد و كسی‌ غیر از رئیس‌ شما میكائیل‌ نیست‌ كه‌ مرا به‌ ضدّ اینها مدد كند.

Chapter 11

1«و در سال‌ اول‌ داریوش‌ مادی‌، من‌ نیز ایستاده‌ بودم‌ تا او را استوار سازم‌ و قوّت‌ دهم‌.2«و الا´ن‌ تو را به‌ راستی‌ اعلام‌ می‌نمایم‌. اینك‌ سه‌ پادشاه‌ بعد از این‌ در فارس‌ خواهند برخاست‌ و چهارمین‌ از همه‌ دولتمندتر خواهد بود. و چون‌ به‌ سبب‌ توانگری‌ خویش‌ قوی‌ گردد، همه‌ را به‌ ضدّ مملكت‌ یونان‌ برخواهد انگیخت‌.3و پادشاهی‌ جبّار خواهد برخاست‌ و بر مملكت‌ عظیمی‌ سلطنت‌ خواهد نمود و برحسب‌ اراده‌ خود عمل‌ خواهد كرد.4و چون‌ برخیزد سلطنت‌ او شكسته‌ خواهد شد و بسوی‌ بادهای‌ اربعه‌ آسمان‌ تقسیم‌ خواهد گردید. اما نه‌ به‌ ذریت‌ او و نه‌ موافق‌ استقلالی‌ كه‌ او می‌داشت‌، زیرا كه‌ سلطنت‌ او از ریشه‌ كنده‌ شده‌ و به‌ دیگران‌ غیر از ایشان‌ داده‌ خواهد شد.5و پادشاه‌ جنوب‌ با یكی‌ از سرداران‌ خود قوی‌ شده‌، بر او غلبه‌ خواهد یافت‌ و سلطنت‌ خواهد نمود و سلطنت‌ او سلطنت‌ عظیمی‌ خواهد بود.6و بعد از انقضای‌ سالها ایشان‌ همداستان‌ خواهند شد و دخترپادشاه‌ جنوب‌ نزد پادشاه‌ شمال‌ آمده‌، با او مصالحه‌ خواهد نمود. لیكن‌ قوّت‌ بازوی‌ خود را نگاه‌ نخواهد داشت‌ و او و بازویش‌ برقرار نخواهد ماند و آن‌ دختر و آنانی‌ كه‌ او را خواهند آورد و پدرش‌ و آنكه‌ او را تقویت‌ خواهد نمود در آن‌ زمان‌ تسلیم‌ خواهند شد.7«و كسی‌ از رمونه‌های‌ ریشه‌هایش‌ در جای‌ او خواهد برخاست‌ و با لشكری‌ آمده‌، به‌ قلعه‌ پادشاه‌ شمال‌ داخل‌ خواهد شد و با ایشان‌ (جنگ‌) نموده‌، غلبه‌ خواهد یافت‌.8و خدایان‌ و بتهای‌ ریخته‌ شده‌ ایشان‌ را نیز با ظروف‌ گرانبهای‌ ایشان‌ از طلا و نقره‌ به‌ مصر به‌ اسیری‌ خواهد برد و سالهایی‌ چند از پادشاه‌ شمال‌ دست‌ خواهد برداشت‌.9و به‌ مملكت‌ پادشاه‌ جنوب‌ داخل‌ شده‌، باز به‌ ولایت‌ خود مراجعت‌ خواهد نمود.10و پسرانش‌ محاربه‌ خواهند نمود و گروهی‌ از لشكرهای‌ عظیم‌ را جمع‌ خواهند كرد و ایشان‌ داخل‌ شده‌، مثل‌ سیل‌ خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته‌، تا به‌ قلعه‌ او جنگ‌ خواهند كرد.11و پادشاه‌ جنوب‌ خشمناك‌ شده‌، بیرون‌ خواهد آمد و با وی‌ یعنی‌ با پادشاه‌ شمال‌ جنگ‌ خواهد نمود و وی‌ گروه‌ عظیمی‌ برپا خواهد كرد و آن‌ گروه‌ به‌ دست‌ وی‌ تسلیم‌ خواهند شد.12و چون‌ آن‌ گروه‌ برداشته‌ شود، دلش‌ مغرور خواهد شد و كرورها را هلاك‌ خواهد ساخت‌ اما قوّت‌ نخواهد یافت‌.13پس‌ پادشاه‌ شمال‌ مراجعت‌ كرده‌، لشكری‌ عظیم‌تر از اول‌ برپا خواهد نمود و بعد از انقضای‌ مدت‌ سالها با لشكر عظیمی‌ و دولت‌ فراوانی‌ خواهد آمد.14و در آنوقت‌ بسیاری‌ با پادشاه‌ جنوب‌ مقاومت‌ خواهند نمود و بعضی‌ از ستمكیشان‌ قوم‌ تو خویشتن‌ را خواهند برافراشت‌ تا رؤیا را ثابت‌نمایند اما ایشان‌ خواهند افتاد.15«پس‌ پادشاه‌ شمال‌ خواهد آمد و سنگرها برپا نموده‌، شهر حصاردار را خواهد گرفت‌ و نه‌ افواج‌ جنوب‌ و نه‌ برگزیدگان‌ او یارای‌ مقاومت‌ خواهند داشت‌ بلكه‌ وی‌ را هیچ‌ یارای‌ مقاومت‌ نخواهد بود.16و آنكس‌ كه‌ به‌ ضدّ وی‌ می‌آید، برحسب‌ رضامندی‌ خود عمل‌ خواهد نمود و كسی‌ نخواهد بود كه‌ با وی‌ مقاومت‌ تواند نمود. پس‌ در فخر زمینها توقّف‌ خواهد نمود و آن‌ به‌ دست‌ وی‌ تلف‌ خواهد شد.17و عزیمت‌ خواهد نمود كه‌ با قوّتِ تمامی مملكت‌ خویش‌ داخل‌ بشود و با وی‌ مصالحه‌ خواهد كرد و او دختر زنان‌ را به‌ وی‌ خواهد داد تا آن‌ را هلاك‌ كند. اما او ثابت‌ نخواهد ماند و از آن‌ او نخواهد بود.18پس‌ بسوی‌ جزیره‌ها توجه‌ خواهد نمود و بسیاری‌ از آنها را خواهد گرفت‌. لیكن‌ سرداری‌ سرزنش‌ او را باطل‌ خواهد كرد، بلكه‌ انتقام‌ سرزنش‌ او را از او خواهد گرفت‌.19پس‌ بسوی‌ قلعه‌های‌ زمین‌ خویش‌ توجّه‌ خواهد نمود اما لغزش‌ خواهد خورد و افتاده‌، ناپدید خواهد شد.20«پس‌ در جای‌ او عاملی‌ خواهد برخاست‌ كه‌ جلال‌ سلطنت‌ را از میان‌ خواهدبرداشت‌، لیكن‌ در اندك‌ ایامی‌ او نیز هلاك‌ خواهد شد نه‌ به‌ غضب‌ و نه‌ به‌ جنگ‌.21و در جای‌ او حقیری‌ خواهد برخاست‌، اما جلال‌ سلطنت‌ را به‌ وی‌ نخواهند داد و او ناگهان‌ داخل‌ شده‌، سلطنت‌ را با حیله‌ها خواهد گرفت‌.22و سیل‌ افواج‌ و رئیس‌ عهد نیز از حضور او رُفته‌ و شكسته‌ خواهند شد.23و از وقتی‌ كه‌ ایشان‌ با وی‌ همداستان‌ شده‌ باشند، او به‌ حیله‌ رفتار خواهد كرد و با جمعی‌ قلیل‌ افراشته‌ و بزرگ‌ خواهد شد.24و ناگهان‌ به‌ برومندترین‌ بِلاد وارد شده‌، كارهایی‌ را كه‌ نه‌ پدرانش‌ و نه‌ پدران‌پدرانش‌ كرده‌ باشند بجا خواهد آورد و غارت‌ و غنیمت‌ و اموال‌ را به‌ ایشان‌ بذل‌ خواهد نمود و به‌ ضدّ شهرهای‌ حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیكن‌ اندك‌ زمانی‌ خواهد بود.25و قوّت‌ و دل‌ خود را با لشكر عظیمی‌ به‌ ضدّ پادشاه‌ جنوب‌ برخواهد انگیخت‌ و پادشاه‌ جنوب‌ با فوجی‌ بسیار عظیم‌ و قوی‌ تهیه‌ جنگ‌ خواهد دید؛ اما یارای‌ مقاومت‌ نخواهد داشت‌ زیرا كه‌ به‌ ضدّ او تدبیرها خواهند نمود.26و آنانی‌ كه‌ خوراك‌ او را می‌خورند او را شكست‌ خواهند داد و لشكر او تلف‌ خواهد شد و بسیاری‌ كشته‌ خواهند افتاد.27و دل‌ این‌ دو پادشاه‌ به‌ بدی‌ مایل‌ خواهد شد و بر یك‌ سفره‌ دروغ‌ خواهند گفت‌؛ اما پیش‌ نخواهد رفت‌ زیرا كه‌ هنوز انتها برای‌ وقت‌ معین‌ خواهد بود.28پس‌ با اموال‌ بسیار به‌ زمین‌ خود مراجعت‌ خواهد كرد ودلش‌ به‌ ضدّ عهد مقدّس‌ جازم‌ خواهد بود پس‌ (برحسب‌ اراده‌ خود) عمل‌ نموده‌، به‌ زمین‌ خود خواهد برگشت‌.29و در وقت‌ معین‌ مراجعت‌ نموده‌، به‌ زمین‌ جنوب‌ وارد خواهد شد لیكن‌ آخرش‌ مثل‌ اولش‌ نخواهد بود.30و كشتیها از كتّیم‌ به‌ ضدّ او خواهند آمد. لهذا مأیوس‌ شده‌، رو خواهد تافت‌ و به‌ ضدّ عهد مقدّس‌ خشمناك‌ شده‌، (برحسب‌ اراده‌ خود) عمل‌ خواهد نمود و برگشته‌ به‌ آنانی‌ كه‌ عهد مقدّس‌ را ترك‌ می‌كنند توجه‌ خواهد نمود.31و افواج‌ از جانب‌ او برخاسته‌، مَقدَسِ حصین‌ را نجس‌ خواهند نمود و قربانی‌ سوختنی‌ دایمی‌ را موقوف‌ كرده‌، رجاست‌ ویرانی‌ را برپا خواهند داشت‌.32و آنانی‌ را كه‌ به‌ ضدّ عهد شرارت‌ می‌ورزند، با مكرها گمراه‌ خواهد كرد. اما آنانی‌كه‌ خدای‌ خویش‌ را می‌شناسند قوی‌ شده‌، (كارهای‌ عظیم‌) خواهند كرد.33و حكیمان‌ قوم‌ بسیاری‌ را تعلیم‌ خواهند داد، لیكن‌ ایامی‌ چند به‌ شمشیر و آتش‌ و اسیری‌ و تاراج‌ خواهند افتاد.34و چون‌ بیفتند، نصرت‌ كمی‌ خواهند یافت‌ و بسیاری‌ با فریب‌ به‌ ایشان‌ ملحق‌ خواهند شد.35و بعضی‌ از حكیمان‌ به‌ جهت‌ امتحان‌ ایشان‌ لغزش‌ خواهند خورد كه‌ تا وقت‌ آخر طاهر و سفید بشوند زیرا كه‌ زمان‌ معین‌ هنوز نیست‌.36«و آن‌ پادشاه‌ موافق‌ اراده‌ خود عمل‌ نموده‌، خویشتن‌ را بر همه‌ خدایان‌ افراشته‌ و بزرگ‌ خواهد نمود و به‌ ضدّ خدای‌ خدایان‌ سخنان‌ عجیب‌ خواهد گفت‌ و تا انتهای‌ غضب‌ كامیاب‌ خواهد شد زیرا آنچه‌ مقدّر است‌ به‌ وقوع‌ خواهد پیوست‌.37و به‌ خدای‌ پدران‌ خود و به‌ فضیلت‌ زنان‌ اعتنا نخواهد نمود، بلكه‌ به‌ هیچ‌ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشتن‌ را از همه‌ بلندتر خواهد شمرد.38و در جای‌ او خدای‌ قلعه‌ها را تكریم‌ خواهد نمود و خدایی‌ را كه‌ پدرانش‌ او را نشناختند با طلا و نقره‌ و سنگهای‌ گرانبها و نفایس‌ تكریم‌ خواهد نمود.39و با قلعه‌های‌ حصین‌ مثل‌ خدای‌ بیگانه‌ عمل‌ خواهد نمود و آنانی‌ را كه‌ بدو اعتراف‌ نمایند در جلال‌ ایشان‌ خواهد افزود و ایشان‌ را بر اشخاص‌ بسیار تسلّط‌ خواهد داد و زمین‌ را برای‌ اجرت‌ (ایشان‌) تقسیم‌ خواهد نمود.40«و در زمان‌ آخر پادشاه‌ جنوب‌ با وی‌ مقاتله‌ خواهد نمود و پادشاه‌ شمال‌ با ارابه‌ها وسواران‌ و كشتیهای‌ بسیار مانند گردباد به‌ ضدّ او خواهد آمد و به‌ زمینها سَیلان‌ كرده‌، از آنها عبور خواهد كرد.41و به‌ فخر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری‌ خواهند افتاد، اما اینان‌ یعنی‌ ادوم‌ و موآب‌ و رؤسای‌ بنی‌عمّون‌ از دست‌ او خلاصی‌ خواهند یافت‌.42و دست‌ خود را بر كشورها دراز خواهد كرد و زمین‌ مصر رهایی‌ نخواهد یافت‌.43و بر خزانه‌های‌ طلا و نقره‌ و بر همه‌ نفایس‌ مصر استیلا خواهد یافت‌ و لُبّیان‌ و حَبَشیان‌ در موكب‌ او خواهند بود.44لیكن‌ اخبار از مشرق‌ و شمال‌ او را مضطرب‌ خواهد ساخت‌، لهذا با خشم‌ عظیمی‌ بیرون‌ رفته‌، اشخاص‌ بسیاری‌ را تباه‌ كرده‌، بالكلّ هلاك‌ خواهد ساخت‌.45و خیمه‌های‌ ملوكانه‌ خود را در كوه‌ مجید مقدّس‌ در میان‌ دو دریا برپا خواهد نمود، لیكن‌ به‌ اَجَل‌ خود خواهد رسید و مُعِینی‌ نخواهد داشت‌.

Chapter 12

1«و در آن‌ زمان‌ میكائیل‌، امیر عظیمی‌ كه ‌برای‌ پسران‌ قوم‌ تو ایستاده‌ است‌، خواهد برخاست‌ و چنان‌ زمان‌ تنگی‌ خواهد شد كه‌ از حینی‌ كه‌ امّتی‌ به‌ وجود آمده‌ است‌ تا امروز نبوده‌، و در آنزمان‌ هر یك‌ از قوم‌ تو كه‌ در دفتر مكتوب‌ یافت‌ شود رستگار خواهد شد.2و بسیاری‌ از آنانی‌ كه‌ در خاك‌ زمین‌ خوابیده‌اند بیدار خواهند شد، اما اینان‌ به‌ جهت‌ حیات‌ جاودانی‌ و آنان‌ به‌ جهت‌ خجالت‌ و حقارت‌ جاودانی‌.3و حكیمان‌ مثل‌ روشنایی‌ افلاك‌ خواهند درخشید و آنانی‌ كه‌ بسیاری‌ را به‌ راه‌عدالت‌ رهبری‌ می‌نمایند، مانند ستارگان‌ خواهند بود تا ابدالا´باد.4اما تو ای‌ دانیال‌ كلام‌ را مخفی‌ دار و كتاب‌ را تا زمان‌ آخر مهر كن‌. بسیاری‌ بسرعت‌ تردّد خواهند نمود و عِلم‌ افزوده‌ خواهد گردید.»5پس‌ من‌ دانیال‌ نظر كردم‌ و اینك‌ دو نفر دیگر یكی‌ به‌ اینطرف‌ نهر و دیگری‌ به‌ آنطرف‌ نهر ایستاده‌ بودند.6و یكی‌ از ایشان‌ به‌ آن‌ مرد ملبّس‌ به‌ كتان‌ كه‌ بالای‌ آبهای‌ نهر ایستاده‌ بود گفت‌: «انتهای‌ این‌ عجایب‌ تا به‌ كی‌ خواهد بود؟»7و آن‌ مرد ملبّس‌ به‌ كتان‌ را كه‌ بالای‌ آبهای‌ نهر ایستاده‌ بود شنیدم‌ كه‌ دست‌ راست‌ و دست‌ چپ‌ خود را بسوی‌ آسمان‌ برافراشته‌، به‌ حی ابدی‌ قسم‌ خورد كه‌ برای‌ زمانی‌ و دو زمان‌ و نصف‌ زمان‌ خواهد بود و چون‌ پراكندگی‌ قوّت‌ قوم‌ مقدّس‌ به‌ انجام‌ رسد، آنگاه‌ همه‌ این‌ امور به‌ اتمام‌ خواهد رسید.8و من‌ شنیدم‌ اما درك‌ نكردم‌. پس‌ گفتم‌: «ای‌ آقایم‌ آخر این‌ امور چه‌ خواهد بود؟»9او جواب‌ داد كه‌ «ای‌ دانیال‌ برو زیرا این‌ كلام‌ تا زمان‌ آخر مخفی‌ و مختوم‌ شده‌ است‌.10بسیاری‌ طاهر و سفید و مصفّی‌ خواهند گردید و شریران‌ شرارت‌ خواهند ورزید و هیچ‌ كدام‌ از شریران‌ نخواهند فهمید، لیكن‌ حكیمان‌ خواهند فهمید.11و از هنگام‌ موقوف‌ شدن‌ قربانی‌ دایمی‌ و نصب‌ نمودن‌ رجاست‌ ویرانی‌، هزار و دویست‌ و نود روز خواهد بود.12خوشابه‌ حال‌ آنكه‌ انتظار كشد و به‌ هزار و سیصد و سی‌ و پنج‌ روز برسد.13اما تو تا به‌ آخرت‌ برو زیرا كه‌ مُستریح‌ خواهی‌ شد و در آخر این‌ ایام‌ در نصیب‌ خود قایم‌ خواهی‌ بود.»

## هوزيا

Chapter 1

1كلام‌ خداوند كه‌ در ایام‌ عُزّیا و یوتام‌ و آحاز و حِزقیا پادشاهان‌ یهودا و در ایام‌ یربعام‌ بن‌ یوآش‌ پادشاه‌ اسرائیل‌، بر هوشع‌ بن‌ بَئیری‌ نازل‌ شد.2ابتدای‌ كلام‌ خداوند به‌ هوشع‌. خداوند به‌ هوشع‌ گفت‌: «برو و زنی‌ زانیه‌ و اولاد زناكار برای‌ خود بگیر زیرا كه‌ این‌ زمین‌ از خداوند برگشته‌، سخت‌ زناكار شده‌اند.»3پس‌ رفت‌ و جُومَر دختر دبلایم‌ را گرفت‌ و او حامله‌ شده‌، پسری‌ برایش‌ زایید.4و خداوند وی‌ را گفت‌: «او را یزرعیل‌ نام‌ بنه‌ زیرا كه‌ بعد از اندك‌ زمانی‌ انتقام‌ خون‌ یزرعیل‌ را از خاندان‌ ییهو خواهم‌ گرفت‌ و مملكت‌ خاندان‌ اسرائیل‌ را تلف‌ خواهم‌ ساخت‌.5و در آن‌ روز كمان‌ اسرائیل‌ را در وادی‌ یزرعیل‌ خواهم‌ شكست‌.»6پس‌ بار دیگر حامله‌ شده‌، دختری‌ زایید و او وی‌ را گفت‌: «او را لُوروحامَه‌ نام‌ بگذار، زیرا بار دیگر بر خاندان‌ اسرائیل‌ رحمت‌ نخواهم‌ فرمود، بلكه‌ ایشان‌ را از میان‌ بالكلّ خواهم‌ برداشت‌.7لیكن‌ بر خاندان‌ یهودا رحمت‌ خواهم‌ فرمود و ایشان‌ را به‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ نجات‌ خواهم‌ داد و ایشان‌ را به‌ كمان‌ و شمشیر و جنگ‌ و اسبان‌ و سواران‌ نخواهم‌ رهانید.»8و چون‌ لُوروحامَه‌ را از شیر بازداشته‌ بود، حامله‌ شده‌، پسری‌ زایید.9و او گفت‌: «نام‌ او را لُوعَمّی‌ بخوان‌ زیرا كه‌ شما قوم‌ من‌ نیستید و من‌ (خدای‌) شما نیستم‌.10لیكن‌ شماره‌ بنی‌اسرائیل‌ مثل‌ ریگ‌ دریا خواهد بود كه‌ نتوان‌ پیمود و نتوان‌ شمرد و در مكانی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ گفته‌ می‌شد شما قوم‌ من‌ نیستید، در آنجا گفته‌ خواهد شد پسران‌ خدای‌ حی می‌باشید.11و بنی‌یهودا و بنی‌اسرائیل‌ با هم‌ جمع‌ خواهند شد و یك‌ رئیس‌ به‌ جهت‌ خود نصب‌ نموده‌، از آن‌ زمین‌ برخواهند آمد زیرا كه‌ روز یزرعیل‌، روز عظیمی‌ خواهد بود.»

Chapter 2

1به‌ برادران‌ خود عَمّی‌ بگویید و به‌ خواهران‌خویش‌ رُوْحامَه‌!2محاجه‌ نمایید! با مادر خود محاجّه‌ نمایید زیرا كه‌ او زن‌ من‌ نیست‌ و من‌ شوهر او نیستم‌. لهذا زنای‌ خود را از پیش‌ رویش‌ و فاحشگی‌ خویش‌ را از میان‌ پستانهایش‌ رفع‌ بنماید.3مبادا رخت‌ او را كنده‌، وی‌ را برهنه‌ نمایم‌ و او را مثل‌ روز ولادتش‌ گردانیده‌، مانند بیابان‌ واگذارم‌ و مثل‌ زمین‌ خشك‌ گردانیده‌، به‌ تشنگی‌ بكُشَم‌.4و بر پسرانش‌ رحمت‌ نخواهم‌ فرمود چونكه‌ فرزندان‌ زنا می‌باشند.5زیرا مادر ایشان‌ زنا نموده‌ و والده‌ ایشان‌ بی‌شرمی‌ كرده‌است‌ كه‌ گفت‌: «در عقب‌ عاشقان‌ خود كه‌ نان‌ و آب‌ و پشم‌ و كتان‌ و روغن‌ و شربت‌ به‌ من‌ داده‌اند خواهم‌ رفت‌.»6بنابراین‌، راه‌ تو را به‌ خارها خواهم‌ بست‌ و گرد او دیواری‌ بنا خواهم‌ نمود تا راههای‌ خود را نیابد.7و هر چند عاشقان‌ خود را تعاقب‌ نماید به‌ ایشان‌ نخواهد رسید و هر چند ایشان‌ را بطلبد نخواهد یافت‌. پس‌ خواهد گفت‌: «می‌روم‌ و نزد شوهر نخستین‌ خود برمی‌گردم‌ زیرا در آنوقت‌ از كنون‌ مرا خوشتر می‌گذشت‌.»8اما او نمی‌دانست‌ كه‌ من‌ بودم‌ كه‌ گندم‌ و شیره‌ و روغن‌ را به‌ او می‌دادم‌ و نقره‌ و طلایی‌ را كه‌ برای‌ بعل‌ صرف‌ می‌كردند برایش‌ می‌افزودم‌.9پس‌ من‌ گندم‌ خود را در فصلش‌ و شیره‌ خویش‌ را در موسمش‌ باز خواهم‌ گرفت‌ و پشم‌ و كتان‌ خود را كه‌ می‌بایست‌ برهنگی‌ او را بپوشاند برخواهم‌ داشت‌.10و الا´ن‌ قباحت‌ او را به‌ نظر عاشقانش‌ مُنكَشِف‌ خواهم‌ ساخت‌ و احدی‌ او را از دست‌ من‌ نخواهد رهانید.11و تمامی‌ شادی‌ او و عیدها و هلالها و سَبَّت‌ها و جمیع‌ مواسمش‌ را موقوف‌ خواهم‌ ساخت‌.12و موها و انجیرهایش‌ را كه‌ گفته‌ بود اینها اجرت‌ من‌ می‌باشد كه‌ عاشقانم‌ به‌ من‌ داده‌اند، ویران‌ خواهم‌ ساخت‌ و آنها را جنگل‌ خواهم‌ گردانید تا حیوانات‌ صحرا آنها را بخورند.13و خداوند می‌گوید كه‌ انتقام‌ روزهای‌ بعلیم‌ را از او خواهم‌ كشید كه‌ برای‌ آنها بخور می‌سوزانید و خویشتن‌ را به‌ گوشوارها و زیورهای‌ خود آرایش‌ داده‌، از عقب‌ عاشقان‌ خود می‌رفت‌ و مرا فراموش‌ كرده‌ بود.14بنابراین‌ اینك‌ او را فریفته‌، به‌ بیابان‌ خواهم‌ آورد و سخنان‌ دلاویز به‌ او خواهم‌ گفت‌.15و تاكستانهایش‌ را ازآنجا به‌ وی‌ خواهم‌ داد و وادی‌ عَخور را به‌ دروازه‌ امید (مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌) و در آنجا مانند ایام‌ جوانی‌اش‌ و مثل‌ روز بیرون‌ آمدنش‌ از زمین‌ مصر خواهد سرایید.16و خداوند می‌گوید كه‌ «در آن‌ روز مرا ایشی‌ (یعنی‌ شوهر من‌) خواهد خواند و دیگر مرا بَعلی‌ نخواهد گفت‌،17زیرا كه‌ نامهای‌ بعلیم‌ را از دهانش‌ دور خواهم‌ كرد كه‌ بار دیگر به‌ نامهای‌ خود مذكور نشوند.18و در آن‌ روز به‌ جهت‌ ایشان‌ با حیوانات‌ صحرا و مرغان‌ هوا و حشرات‌ زمین‌ عهد خواهم‌ بست‌ و كمان‌ و شمشیر و جنگ‌ را از زمین‌ خواهم‌ شكست‌ و ایشان‌ را به‌ امنیت‌ خواهم‌ خوابانید.19و تو را تا به‌ ابد نامزد خود خواهم‌ ساخت‌ و تو را به‌ عدالت‌ و انصاف‌ و رأفت‌ و رحمانّیت‌ نامزد خود خواهم‌ گردانید.20و چون‌ تو را به‌ امانت‌ نامزد خود ساختم‌ آنگاه‌ یهوه‌ را خواهی‌ شناخت‌.»21و خداوند می‌گوید: «من‌ خطاب‌ خواهم‌ كرد، آسمانها را خطاب‌ خواهم‌ كرد و آنها زمین‌ را خطاب‌ خواهند كرد.22و زمین‌ گندم‌ و شیره‌ و روغن‌ را خطاب‌ خواهد كرد و آنها یزْرَعیل‌ را خطاب‌ خواهند كرد.23و او را برای‌ خود در زمین‌ خواهم‌ كِشت‌ و بر لُورُوْحامَه‌ رحمت‌ خواهم‌ فرمود و به‌ لُوعَمّی‌ خواهم‌ گفت‌ تو قوم‌ من‌ هستی‌ و او جواب‌ خواهد داد تو خدای‌ من‌ می‌باشی‌.»

Chapter 3

1و خداوند مرا گفت‌: «بار دیگر برو و زنی‌ را كه‌ محبوبه‌ شوهر خود و زانیه‌ می‌باشد دوست‌ بدار، چنانكه‌ خداوند بنی‌اسرائیل‌ را دوست‌ می‌دارد با آنكه‌ ایشان‌ به‌ خدایان‌ غیر مایل‌ می‌باشند و قرصهای‌ كشمش‌ را دوست‌ می‌دارند.»2پس‌ او را برای‌ خود به‌ پانزده‌ مثقال‌ نقره‌ و یك‌ حومر و نصف‌ حومر جو خریدم‌،3و او را گفتم‌: «برای‌ من‌ روزهای‌ بسیار توقّف‌ خواهی‌ نمود و زنا مكن‌ و از آن‌ مرد دیگر مباش‌ و من‌ نیز از آن‌ تو خواهم‌ بود.»4زیرا كه‌ بنی‌اسرائیل‌ ایام‌ بسیاری‌ بدون‌ پادشاه‌ و بدون‌ رئیس‌ و بدون‌ قربانی‌ و بدون‌ تمثال‌ و بدون‌ ایفود و ترافیم‌ خواهند ماند.5و بعد از آن‌ بنی‌اسرائیل‌ بازگشت‌ نموده‌، یهوه‌ خدای‌ خویش‌ و پادشاه‌ خود داود را خواهند طلبید. و در ایام‌ بازپسین‌ بسوی‌ خداوند و احسان‌ او با ترس‌ خواهند آمد.

Chapter 4

1ای‌ بنی‌اسرائیل‌ كلام‌ خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساكنان‌ زمین‌ محاكمه‌ای‌ است‌؛ چونكه‌ نه‌ راستی‌ و نه‌ رأفت‌ و نه‌ معرفت‌ خدا در زمین‌ می‌باشد.2بلكه‌ لعنت‌ و دروغ‌ و قتل‌ و دزدی‌ و زناكاری‌؛ و تعدّی‌ می‌نمایند، و خونریزی‌ به‌ خونریزی‌ ملحق‌ می‌شود.3بنابراین‌، زمین‌ ماتم‌ می‌كند و همه‌ ساكنانش‌ با حیوانات‌ صحرا و مرغان‌ هوا كاهیده‌ می‌شوند و ماهیان‌ دریا نیز تلف‌ می‌گردند.4اما احدی‌ مجادله‌ ننماید و احدی‌ توبیخ‌ نكند، زیرا كه‌ قوم‌ تو مثل‌ مجادله‌كنندگان‌ با كاهنان‌ می‌باشند.5و تو در وقت‌ روز خواهی‌ لغزید و نبی‌ نیز با تو در وقت‌ شب‌ خواهد لغزید و من‌ مادر تو را هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.6قوم‌ من‌ از عدم‌ معرفت‌ هلاك‌ شده‌اند. چونكه‌ تو معرفت‌ را ترك‌ نمودی‌، من‌ نیز تو راترك‌ نمودم‌ كه‌ برای‌ من‌ كاهن‌ نشوی‌؛ و چونكه‌ شریعت‌ خدای‌ خود را فراموش‌ كردی‌ من‌ نیز فرزندان‌ تو را فراموش‌ خواهم‌ نمود.7هر قدر كه‌ ایشان‌ افزوده‌ شدند، همان‌ قدر به‌ من‌ گناه‌ ورزیدند. پس‌ جلال‌ ایشان‌ را به‌ رسوایی‌ مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌.8گناهِ قوم‌ مرا خوراك‌ خود ساختند و دل‌ خویش‌ را به‌ عصیان‌ ایشان‌ مشغول‌ نمودند.9و كاهنان‌ مثل‌ قوم‌ خواهند بود و عقوبت‌ راههای‌ ایشان‌ را بر ایشان‌ خواهم‌ رسانید و جزای‌ اعمال‌ ایشان‌ را به‌ ایشان‌ خواهم‌ داد.10و خواهند خورد اما سیر نخواهد شد و زنا خواهند كرد، اما افزوده‌ نخواهند گردید زیرا كه‌ عبادت‌ خداوند را ترك‌ نموده‌اند.11زنا و شراب‌ و شیره‌ دل‌ ایشان‌ را می‌رباید.12قوم‌ من‌ از چوب‌ خود مسألت‌ می‌كنند و عصای‌ ایشان‌ بدیشان‌ خبر می‌دهد. زیرا كه‌ روح‌ زناكاری ایشان‌ را گمراه‌ كرده‌ است‌ و از اطاعت‌ خدای‌ خود زنا كرده‌اند.13بر قلّه‌های‌ كوهها قربانی‌ می‌گذرانند و بر تلّها زیر درختان‌ بلوط‌ و سفیددار و ون‌، چونكه‌ سایه‌ خوب‌ دارد، بخور می‌سوزانند. از این‌ جهت‌ دختران‌ شما زنا می‌كنند و عروسهای‌ شما فاحشه‌گری‌ می‌نمایند.14و من‌ دختران‌ شما را حینی‌ كه‌ زنا می‌كنند و عروسهای‌ شما را حینی‌ كه‌ فاحشه‌گری‌ می‌نمایند، سزا نخواهم‌ داد زیرا كه‌ خود ایشان‌ با زانیه‌ها عزلت‌ می‌گزینند و با فاحشه‌ها قربانی‌ می‌گذرانند. پس‌ قومی‌ كه‌ فهم‌ ندارند خواهند افتاد.15ای‌ اسرائیل‌ اگر تو زنا می‌كنی‌، یهودا مرتكب‌ جرم‌ نشود. پس‌ به‌ جلجال‌ نروید و به‌ بیت‌ آوَن‌ برنیایید و به‌ حیات‌ یهوه‌ قسم‌ نخورید.16به‌ درستی‌ كه‌ اسرائیل‌ مثل‌ گاوِ سركش‌، سركشی‌نموده‌ است‌. الا´ن‌ خداوند ایشان‌ را مثل‌ بره‌ها در مرتع‌ وسیع‌ خواهد چرانید.17افرایم‌ به‌ بتها ملصق‌ شده‌ است‌؛ پس‌ او را واگذارید.18حینی‌ كه‌ بزم‌ ایشان‌ تمام‌ شود مرتكب‌ زنا می‌شوند و حاكمان‌ ایشان‌ افتضاح‌ را بسیار دوست‌ می‌دارند.19بادْ ایشان‌ را در بالهای‌ خود فرو خواهد پیچید و ایشان‌ از قربانی‌های‌ خویش‌ خجل‌ خواهند شد.

Chapter 5

1ای‌ كاهنان‌ این‌ را بشنوید و ای‌ خاندان‌اسرائیل‌ اصغا نمایید و ای‌ خاندان‌ پادشاهان‌ گوش‌ گیرید، زیرا كه‌ این‌ فتوی‌ برای‌ شماست‌ چونكه‌ شما در مِصْفَه‌ دام‌ شدید و توری‌ گسترده‌ شده‌، بر تابور.2عاصیان‌ در كشتار مبالغه‌ نموده‌اند؛ پس‌ من‌ همگی‌ ایشان‌ را تأدیب‌ خواهم‌ نمود.3من‌ افرایم‌ را می‌شناسم‌ و اسرائیل‌ از من‌ مخفی‌ نیست‌ زیرا كه‌ حال‌، تو ای‌ افرایم‌ مرتكب‌ زنا شده‌ای‌ و اسرائیل‌ خویشتن‌ را نجس‌ ساخته‌ است‌.4كارهای‌ ایشان‌ مانع‌ می‌شود كه‌ بسوی‌ خدا بازگشت‌ نمایند چونكه‌ روح‌ زناكاری‌ در قلب‌ ایشان‌ است‌ و خداوند را نمی‌شناسند.5و فخر اسرائیل‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ شهادت‌ می‌دهد. اسرائیل‌ و افرایم‌ در گناه‌ خود می‌لغزند و یهودا نیز همراه‌ ایشان‌ خواهد لغزید.6گوسفندان‌ و گاوان‌ خود را می‌آورند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت‌ چونكه‌ خود را از ایشان‌ دور ساخته‌ است‌.7به‌ خداوند خیانت‌ ورزیده‌اند زیرا فرزندان‌ اجنبی‌ تولید نموده‌اند. الا´ن‌ هلالها ایشان‌ را با ملكهای‌ ایشان‌ خواهد بلعید.8در جبعه‌ كَرِنّا و در رامه‌ سرنا بنوازید و در بیت‌آوَن‌ صدا بزنید در عقب‌ تو ای‌ بنیامین‌.9افرایم‌ در روزِ عتاب‌ خراب‌ خواهد شد. در میان‌ اسباط‌ اسرائیل‌ به‌ یقین‌ اعلام‌ نمودم‌.10سروران‌ اسرائیل‌ مثل‌ نقل‌كنندگان‌ حدود می‌باشند. پس‌ خشم‌ خویش‌ را مثل‌ آب‌ بر ایشان‌ خواهم‌ ریخت‌.11افرایم‌ مقهور شده‌ و در داوری‌ كوفته‌ گردیده‌ است‌ زیرا كه‌ به‌ پیروی‌ تقالید خرسند می‌باشد.12بنابراین‌ من‌ برای‌ افرایم‌ مثل‌ بید شده‌ام‌ و برای‌ خاندان‌ یهودا مانند پوسیدگی‌.13چون‌ افرایم‌ بیماری‌ خود را و یهودا جراحت‌ خویش‌ را دیدند، افرایم‌ به‌ آشور رفته‌ و نزد پادشاهی‌ كه‌ دشمن‌ بود فرستاده‌ است‌. اما او شما را شفا نمی‌تواند داد و جراحت‌ شما را التیام‌ نتواند نمود.14و من‌ برای‌ افرایم‌ مثل‌ شیر و برای‌ خاندان‌ یهودا مانند شیر ژیان‌ خواهم‌ بود. من‌ خودم‌ خواهم‌ درید و رفته‌ خواهم‌ ربود و رهاننده‌ای‌ نخواهد بود.15من‌ روانه‌ شده‌، به‌ مكان‌ خود خواهـم‌ برگشت‌ تا ایشـان‌ به‌ عصیان‌ خود اعتراف‌ نموده‌، روی‌ مرا بطلبند. در تنگی‌ خود صبح‌ زود مرا خواهند طلبید.

Chapter 6

1بیایید نزد خداوند بازگشت‌ نماییم‌ زیرا كه او دریده‌ است‌ و ما را شفا خواهد داد؛ او زده‌ است‌ و ما را شكسته‌بندی‌ خواهد نمود.2بعد از دو روز ما را زنده‌ خواهد كرد. در روز سوّم‌ ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست‌ خواهیم‌ نمود.3پس‌ خداوند را بشناسیم‌ و به‌ جدّ و جهد معرفت‌ او را تعاقب‌ نماییم‌. طلوع‌ او مثل‌ فجرْ یقین‌ است‌ و بر ما مثل‌ باران‌ و مانند باران‌ آخر كه‌ زمین‌ را سیراب‌ می‌كند خواهد آمد.4ای‌ افرایم‌ با تو چه‌ كنم‌؟ ای‌ یهودا با تو چه‌ كنم‌؟ زیرا نیكویی‌ تو مثل‌ ابرهای‌ صبح‌ و مانندشبنم‌ است‌ كه‌ بزودی‌ می‌گذرد.5بنابراین‌ من‌ ایشان‌ را بوسیله‌ انبیا قطع‌ نمودم‌ و به‌ سخنان‌ دهان‌ خود ایشان‌ را كُشتم‌ و داوری‌ من‌ مثل‌ نور ساطع‌ می‌شود.6زیرا كه‌ رحمت‌ را پسند كردم‌ و نه‌ قربانی‌ را، و معرفت‌ خدا را بیشتر از قربانی‌های‌ سوختنی‌.7اما ایشان‌ مثل‌ آدم‌ از عهد تجاوز نمودند و درآنجا به‌ من‌ خیانت‌ ورزیدند.8جلعاد شهر گناهكاران‌ و خون‌آلود است‌.9و چنانكه‌ رهزنان‌ برای‌ مردم‌ در كمین‌ می‌باشند، همچنان‌ جمعیت‌ كاهنان‌ در راه‌ شكیم‌ می‌كُشند زیرا كه‌ ایشان‌ مرتكب‌ قباحت‌ شده‌اند.10در خاندان‌ اسرائیل‌ عملی‌ هولناك‌ دیدم‌: افرایم‌ در آنجا مرتكب‌ زنا شده‌، اسرائیل‌ خویشتن‌ را نجس‌ ساخته‌ است‌.11و برای‌ تو نیز ای‌ یهودا حصادی‌ معین‌ شده‌ است‌ هنگامی‌ كه‌ اسیری‌ قوم‌ خود را خواهم‌ برگردانید.

Chapter 7

1چون‌ اسرائیل‌ را شفا می‌دادم‌، آنگاه‌ گناه افرایم‌ و شرارت‌ سامره‌ منكشف‌ گردید، زیرا كه‌ مرتكب‌ فریب‌ شده‌اند. دزدان‌ داخل‌ می‌شوند و رهزنان‌ در بیرون‌ تاراج‌ می‌نمایند.2و در دل‌ خود تفكر نمی‌كنند كه‌ من‌ تمامی‌ شرارت‌ ایشان‌ را به‌ یاد آورده‌ام‌. الا´ن‌ اعمالشان‌ ایشان‌ را احاطه‌ می‌نماید و آنها در نظر من‌ واقع‌ شده‌ است‌.3پادشاه‌ را به‌ شرارت‌ خویش‌ و سروران‌ را به‌ دروغهای‌ خود شادمان‌ می‌سازند.4جمیع‌ ایشان‌ زناكارند مثل‌ تنوری‌ كه‌ خبّاز آن‌ را مشتعل‌ سازد كه‌ بعد از سرشتن‌ خمیر تا مخمّر شدنش‌ از برانگیختن‌ آتش‌ باز می‌ایستد.5در یوم‌ پادشاهِ ما، سروران‌ از گرمی‌ شراب‌، خود را بیمار ساختند و او دست‌ خود را به‌ استهزاكنندگان‌ دراز كرد.6زیرا كه‌ دل‌ خود را به‌ مكاید خویش‌ مثل‌ تنور نزدیك‌ آوردند؛ و تمامی‌ شب‌ خبّاز ایشان‌ می‌خوابد و صبحگاهان‌ آن‌ مثل‌ آتش‌ ملتهب‌ مشتعل‌ می‌شود.7جمیع‌ ایشان‌ مثل‌ تنور گرم‌ شده‌، داوران‌ خویش‌ را می‌بلعند و همه‌ پادشاهان‌ ایشان‌ می‌افتند و در میان‌ ایشان‌ كسی‌ نیست‌ كه‌ مرا بخواند.8افرایم‌ با قومها مخلوط‌ شده‌ است‌. افرایم‌ قرص‌ نانی‌ است‌ كه‌ برگردانیده‌ نشده‌ است‌.9غریبان‌ قوّتش‌ را خورده‌اند و او نمی‌داند. سفیدی‌ بر مویهای‌ او پاشیده‌ شده‌ است‌ و او نمی‌داند.10فخر اسرائیل‌ پیش‌ رویش‌ شهادت‌ می‌دهد اما ایشان‌ به‌ یهوه‌ خدای‌ خود بازگشت‌ نمی‌نمایند و با وجود این‌ همه‌ او را نمی‌طلبند.11افرایم‌ مانند كبوترِ ساده‌دل‌، بی‌فهم‌ است‌. مصر را می‌خوانند و بسوی‌ آشور می‌روند.12و چون‌ می‌روند من‌ دام‌ خود را بر ایشان‌ می‌گسترانم‌ و ایشان‌ را مثل‌ مرغان‌ هوا به‌ زیر می‌اندازم‌ و ایشان‌ را بر وفق‌ اخباری‌ كه‌ به‌ جماعت‌ ایشان‌ رسیده‌ است‌، تأدیب‌ می‌نمایم‌.13وای‌ بر ایشان‌ زیرا كه‌ از من‌ فرار كردند. هلاكت‌ بر ایشان‌ باد زیرا كه‌ به‌ من‌ عصیان‌ ورزیدند. اگر چه‌ من‌ ایشان‌ را فدیه‌ دادم‌، لكن‌ به‌ ضدّ من‌ دروغ‌ گفتند.14و از دل‌ خود نزد من‌ استغاثه‌ نمی‌نمایند بلكه‌ بر بسترهای‌ خود ولوله‌ می‌كنند. برای‌ روغن‌ و شراب‌ جمع‌ شده‌، بر من‌ فتنه‌ می‌انگیزند.15و اگر چه‌ من‌ بازوهای‌ ایشان‌ را تعلیم‌ دادم‌ و تقویت‌ نمودم‌ لیكن‌ با من‌ بداندیشی‌ نمودند.16ایشان‌ رجوع‌ می‌كنند اما نه‌ به‌ حضرت‌ اعلی‌. مثل‌ كمانِ خطا كننده‌ شده‌اند. سروران‌ ایشان‌ به‌ سبب‌ غیظ‌ زبان‌ خویش‌ به‌ شمشیر می‌افتند و به‌ سبب‌ همین‌در زمین‌ مصر ایشان‌ را استهزا خواهند نمود.

Chapter 8

1كَرِنّا را به‌ دهان‌ خود بگذار. او مثل‌ عقاب‌ به‌ضدّ خانه‌ خداوند می‌آید، زیرا كه‌ از عهد من‌ تجاوز نمودند و به‌ شریعت‌ من‌ عصیان‌ ورزیدند.2اسرائیل‌ نزد من‌ فریاد می‌نمایند كه‌ ای‌ خدای‌ ما تو را می‌شناسیم‌.3اسرائیل‌ نیكویی‌ را ترك‌ كرده‌ است‌. پس‌ دشمنْ او را تعاقب‌ خواهد نمود.4ایشان‌ پادشاهان‌ نصب‌ نمودند، اما نه‌ از جانب‌ من‌. سروران‌ تعیین‌ كردند، اما ایشان‌ را نشناختم‌. از نقره‌ و طلای‌ خویش‌ بتها برای‌ خود ساختند تا منقطع‌ بشوند.5ای‌ سامره‌ او گوساله‌ تو را ردّ نموده‌ است‌. خشم‌ من‌ بر ایشان‌ افروخته‌ شد. تا به‌ كی‌ نمی‌توانند طاهر بشوند؟6زیرا كه‌ این‌ نیز از اسرائیل‌ است‌ و صنعتگرْ آن‌ را ساخته‌ است‌، لهذا خدا نیست‌. البته‌ گوساله‌ سامره‌ خرد خواهد شد.7به‌ درستی‌ كه‌ باد را كاشتند، پس‌ گردباد را خواهند دروید. آن‌ را محصول‌ نیست‌ و خوشه‌هایش‌ آرد نخواهد داد و اگر هم‌ بدهد، غریبان‌ آن‌ را خواهند بلعید.8اسرائیل‌ بلعیده‌ خواهد شد و الا´ن‌ در میان‌ امّت‌ها مثل‌ ظرف‌ ناپسندیده‌ می‌باشند.9زیرا كه‌ ایشان‌ مثل‌ گورخر تنها و منفرد به‌ آشور رفته‌اند و افرایم‌ عاشقان‌ اجیر كرده‌ است‌.10اگر چه‌ ایشان‌ در میان‌ امّت‌ها اجرت‌ می‌دهند، من‌ الا´ن‌ ایشان‌ را جمع‌ خواهم‌ كرد و به‌ سبب‌ ستم‌ پادشاه‌ و سروران‌ رو به‌ تناقض‌ خواهند نهاد.11چونكه‌ افرایم‌ مذبح‌های‌ بسیار برای‌ گناه‌ ساخت‌ پس‌ مذبح‌ها برایش‌ باعث‌ گناه‌ شد.12احكام‌ بسیارِ شریعت‌ خود را برای‌ او نوشتم‌اما آنها را مثل‌ چیز غریب‌ شمردند.13قربانی‌های‌ سوختنی‌ مرا ذبح‌ كردند تا گوشت‌ بخورند و خداوند آنها را قبول‌ نكرد. الا´ن‌ عصیان‌ ایشان‌ را به‌ یاد می‌آورد و عقوبت‌ گناه‌ را بر ایشان‌ می‌رساند و ایشان‌ به‌ مصر خواهند برگشت‌.14اسرائیل‌ خالق‌ خود را فراموش‌ كرده‌، قصرها بنا می‌كند و یهودا شهرهای‌ حصاردار بسیار می‌سازد. اما من‌ آتش‌ به‌ شهرهایش‌ خواهم‌ فرستاد كه‌ قصرهایش‌ را بسوزاند.

Chapter 9

1ای‌ اسرائیل‌ مثل‌ قوم‌ها شادی‌ و وجد منما زیرا از خدای‌ خود زنا نمودی‌ و در همه‌ خرمنها اجرت‌ را دوست‌ داشتی‌.2خرمنها و چرخشتها ایشان‌ را پرورش‌ نخواهد داد و شیره‌ در آن‌ ضایع‌ خواهد شد.3در زمین‌ خداوند ساكن‌ نخواهند شد بلكه‌ افرایم‌ به‌ مصر خواهد برگشت‌ و ایشان‌ در آشور چیزهای‌ نجس‌ خواهند خورد.4برای‌ خداوند شراب‌ نخواهند ریخت‌ و مقبول‌ او نخواهند شد. قربانی‌های‌ ایشان‌ مثل‌ خوراك‌ ماتمیان‌ خواهد بود و هركه‌ از آنها بخورد نجس‌ خواهد شد، زیرا خوراك‌ ایشان‌ برای‌ اشتهای‌ ایشان‌ است‌. پس‌ آن‌ در خانه‌ خداوند داخل‌ نخواهد شد.5پس‌ در ایام‌ مواسم‌ و در ایام‌ عیدهای‌ خداوند چه‌ خواهید كرد؟6زیرا اینك‌ از ترسِ هلاكت‌ رفته‌اند، اما مصرْ ایشان‌ را جمع‌ خواهد كرد و موف‌ ایشان‌ را دفن‌ خواهد نمود. مكانهای‌ نفیسه‌ نقره‌ ایشان‌ را خارها به‌ تصرّف‌ خواهند گرفت‌ و در منازل‌ ایشان‌ شَوْكها خواهد بود.7ایام‌ عقوبت‌ می‌آید. ایام‌ مكافات‌ می‌رسد و اسرائیل‌ این‌ را خواهند دانست‌. نبی‌ احمق‌ گردید وصاحب‌ روح‌ دیوانه‌ شد، به‌ سبب‌ كثرت‌ گناه‌ و فراوانی‌ بغض‌ تو.8افرایم‌ از جانب‌ خدای‌ من‌ دیده‌بان‌ بود. دام‌ صیاد بر تمامی‌ طریقهای‌ انبیا گسترده‌ شد. در خانه‌ خدای‌ ایشان‌ عداوت‌ است‌.9مثل‌ ایام‌ جِبْعَه‌ فساد را به‌ نهایت‌ رسانیده‌اند؛ پس‌ عصیان‌ ایشان‌ را بیاد می‌آورد و گناهِ ایشان‌ را مكافات‌ خواهد داد.10اسرائیل‌ را مثل‌ انگورها در بیابان‌ یافتم‌. پدران‌ شما را مثل‌ نوبر انجیر در ابتدای‌ موسمش‌ دیدم‌. اما ایشان‌ به‌ بَعْلْ فَغُور رفتند و خویشتن‌ را برای‌ رسوایی‌ نذیره‌ ساختند و مانند معشوقه‌ خود مكروه‌ شدند.11جلال‌ افرایم‌ مثل‌ مرغ‌ می‌پرد. زاییدن‌ و حامله‌ شدن‌ و در رحم‌ قرار گرفتن‌ نخواهد شد.12و اگر فرزندان‌ را بپرورانند ایشان‌ را بی‌اولاد خواهم‌ ساخت‌ به‌ حدّی‌ كه‌ انسانی‌ نخواهد ماند. وای‌ بر ایشان‌ حینی‌ كه‌ من‌ نیز از ایشان‌ دور شوم‌.13افرایم‌ حینی‌ كه‌ او را برگزیدم‌، مثل‌ صور در مرتع‌ نیكو مغروس‌ بود، اما افرایم‌ پسران‌ خود را برای‌ قاتل‌ بیرون‌ خواهد آورد.14ای‌ خداوند به‌ ایشان‌ بده‌. چه‌ بدهی‌؟ رحم‌ سقط‌كننده‌ و پستانهای‌ خشك‌ به‌ ایشان‌ بده‌.15تمامی‌ شرارت‌ ایشان‌ در جلجال‌ است‌ زیرا كه‌ در آنجا از ایشان‌ نفرت‌ داشتم‌. پس‌ ایشان‌ را به‌ سبب‌ اعمال‌ زشت‌ ایشان‌ از خانه‌ خود خواهم‌ راند و ایشان‌ را دیگر دوست‌ نخواهم‌ داشت‌ چونكه‌ جمیع‌ سروران‌ ایشان‌ فتنه‌انگیزند.16افرایم‌ خشك‌ شده‌ است‌ و ریشه‌ ایشان‌ خشك‌ گردیده‌، میوه‌ نمی‌آورند و اگر نیز بزایند نتایج‌ مرغوب‌ رحم‌ ایشان‌ را خواهم‌ كُشت‌.17خدای‌ من‌ ایشان‌ را ترك‌ خواهد نمود، چونكه‌ او رانشنیدند؛ پس‌ در میان‌ امّت‌ها آواره‌ خواهند شد.

Chapter 10

1اسرائیل‌ موِ برومند است‌ كه‌ میوه‌ برای خود می‌آورد. هر چه‌ میوه‌ زیاد می‌آورد، مذبح‌ها را زیاد می‌سازد و هر چه‌ زمینش‌ نیكوتر می‌شود، تماثیل‌ را نیكوتر بنا می‌كند.2دل‌ ایشان‌ پر از نفاق‌ است‌. الا´ن‌ مجرم‌ می‌شوند و او مذبح‌های‌ ایشان‌ را خراب‌ و تماثیل‌ ایشان‌ را منهدم‌ خواهد ساخت‌.3زیرا كه‌ الحال‌ می‌گویند: «پادشاه‌ نداریم‌ چونكه‌ از خداوند نمی‌ترسیم‌؛ پس‌ پادشاه‌ برای‌ ما چه‌ تواند كرد؟»4ایشان‌ قسم‌های‌ دروغ‌ خورده‌ و عهدها بسته‌، سخنان‌ (باطل‌) می‌گویند و عدالت‌ مثل‌ حنظل‌ در شیارهای‌ زمین‌ می‌روید.5ساكنان‌ سامره‌ برای‌ گوساله‌های‌ بیت‌آوَن‌ می‌ترسند زیرا كه‌ قومش‌ برای‌ آن‌ ماتم‌ می‌گیرند و كاهنانش‌ به‌ جهت‌ جلال‌ او می‌لرزند زیرا كه‌ از آن‌ دور شده‌ است‌.6و آن‌ را نیز به‌ آشور به‌ جهت‌ هدیه‌ برای‌ پادشاه‌ دشمن‌ خواهند برد. افرایم‌ خجالت‌ خواهد كشید و اسرائیل‌ از مشورت‌ خود رسوا خواهد شد.7پادشاه‌ سامره‌ مثل‌ كف‌ بر روی‌ آب‌ نابود می‌شود.8و مكانهای‌ بلند آون‌ كه‌ گناه‌ اسرائیل‌ می‌باشد ویران‌ خواهد شد و خار و خس‌ بر مذبح‌های‌ ایشان‌ خواهد رویید و به‌ كوهها خواهد گفت‌ كه‌ ما را بپوشانید و به‌ تلّها كه‌ بر ما بیفتید.9ای‌ اسرائیل‌ از ایام‌ جبعه‌ گناه‌ كرده‌ای‌. در آنجا ایستادند و جنگ‌ با فرزندان‌ شرارت‌ در جبعه‌ به‌ ایشان‌ نرسید.10هر گاه‌ بخواهم‌ ایشان‌ را تأدیب‌ خواهم‌ نمود و قوم‌ها به‌ ضدّ ایشان‌ جمع‌ خواهند شد، هنگامی‌ كه‌ به‌ دو گناه‌ خود بسته‌ شوند.11و افرایم‌ گوساله‌ آموخته‌ شده‌ است‌ كه‌كوفتن‌ خرمن‌ را دوست‌ می‌دارد و من‌ بر گردن‌ نیكوی‌ او گذر كردم‌ و من‌ بر افرایم‌ یوغ‌ می‌گذارم‌. یهودا شیار خواهد كرد و یعقوب‌ مازو برای‌ خود خواهد كشید.12برای‌ خود به‌ عدالت‌ بكارید و به‌ حسب‌ رحمت‌ درو نمایید و زمین‌ ناكاشته‌ را برای‌ خود خیش‌ بزنید زیرا كه‌ وقت‌ است‌ كه‌ خداوند را بطلبید تا بیاید و بر شما عدالت‌ را بباراند.13شرارت‌ را شیار كردید و ظلم‌ را درو نمودید و ثمره‌ دروغ‌ را خوردید، چونكه‌ به‌ طریق‌ خود و به‌ كثرت‌ جبّاران‌ خویش‌ اعتماد نمودید.14لهذا هنگامه‌ای‌ در میان‌ قوم‌های‌ تو خواهد برخاست‌ و تمامی‌ قلعه‌هایت‌ خراب‌ خواهد شد به‌ نهجی‌ كه‌ شلمان‌، بیت‌اَرْبیل‌ را در روز جنگ‌ خراب‌ كرد كه‌ مادر با فرزندانش‌ خرد شدند.15همچنین‌ بیت‌ئیل‌ به‌ سبب‌ شدّت‌ شرارت‌ شما به‌ شما عمل‌ خواهد نمود. در وقت‌ طلوع‌ فجر پادشاه‌ اسرائیل‌ بالكلّ هلاك‌ خواهد شد.

Chapter 11

1هنگامی‌ كه‌ اسرائیل‌ طفل‌ بود، او را دوست‌ داشتم‌ و پسر خود را از مصر خواندم‌.2هر قدر كه‌ ایشان‌ را بیشتر دعوت‌ كردند، بیشتر از ایشان‌ دور رفتند و برای‌ بعلیم‌ قربانی‌ گذرانیدند و به‌ جهت‌ بتهای‌ تراشیده‌ بخور سوزانیدند.3و من‌ راه‌ رفتن‌ را به‌ افرایم‌ تعلیم‌ دادم‌ و او را به‌ بازوها برداشتم‌، اما ایشان‌ ندانستند كه‌ من‌ ایشان‌ را شفا داده‌ام‌.4ایشان‌ را به‌ ریسمانهای‌ انسان‌ و به‌ بندهای‌ محبت‌ جذب‌ نمودم‌ و به‌ جهت‌ ایشان‌ مثل‌ كسانی‌ بودم‌ كه‌ یوغ‌ را از گردن‌ایشان‌ برمی‌دارند و خوراك‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ نهادم‌.5به‌ زمین‌ مصر نخواهد برگشت‌، اما آشور پادشاه‌ ایشان‌ خواهد شد چونكه‌ از بازگشت‌ نمودن‌ ابا كردند.6شمشیر بر شهرهایش‌ هجوم‌ خواهد آورد و پشت‌بندهایش‌ را به‌ سبب‌ مشورت‌های‌ ایشان‌ معدوم‌ و نابود خواهد ساخت‌.7و قوم‌ من‌ جازم‌ شدند كه‌ از من‌ مرتدّ گردند. و هر چند ایشان‌ را بسوی‌ حضرت‌ اعلی‌ دعوت‌ نمایند، لكن‌ كسی‌ خویشتن‌ را برنمی‌افرازد.8ای‌ افرایم‌ چگونه‌ تو را ترك‌ كنم‌ و ای‌ اسرائیل‌ چگونه‌ تو را تسلیم‌ نمایم‌؟ چگونه‌ تو را مثل‌ اَدْمَه‌ نمایم‌ و تو را مثل‌ صبوئیم‌ سازم‌؟ دل‌ من‌ در اندرونم‌ منقلب‌ شده‌ و رقّت‌های‌ من‌ با هم‌ مشتعل‌ شده‌ است‌.9حدّت‌ خشم‌ خود را جاری‌ نخواهم‌ ساخت‌ و بار دیگر افرایم‌ را هلاك‌ نخواهم‌ نمود زیرا خدا هستم‌ وانسان‌ نی‌ و در میان‌ تو قدّوس‌ هستم‌، پس‌ به‌ غضب‌ نخواهم‌ آمد.10ایشـان‌ خداوند را پیروی‌ خواهند نمود. او مثل‌ شیر غرّش‌ خواهـد نمـود و چون‌ غرّش‌ نماید فرزندان‌ از مغرب‌ به‌ لـرزه‌ خواهنـد آمـد.11مثل‌ مرغان‌ از مصر و مانند كبوتران‌ از زمین‌ آشور لرزان‌ خواهند آمد. خداوند می‌گوید كه‌ ایشان‌ را در خانه‌های‌ ایشان‌ ساكن‌ خواهم‌ گردانید.12افرایم‌ مرا به‌ دروغها و خاندان‌ اسرائیل‌ به‌ مكرها احاطه‌ كرده‌اند و یهودا هنوز با خدا و با قدّوس‌ امین‌ ناپایدار است‌.

Chapter 12

1افرایم‌ باد را می‌خورد و باد شرقی‌ را تعاقب‌ می‌كند. تمامی‌ روز دروغ‌ و خرابی‌ را می‌افزاید و ایشان‌ با آشور عهد می‌بندند و روغن‌ (به‌ جهت‌ هدیه‌) به‌ مصر برده‌ می‌شود.2خداوند را با یهودا مخاصمه‌ای‌ است‌ و یعقوب‌ را برحسب‌ راههایش‌ عقوبت‌ رسانیده‌، بر وفق‌ اعمالش‌ او را جزا خواهد داد.3او پاشنه‌ برادر خود را در رَحِمْ گرفت‌ و در حین‌ قوّتش‌ با خدا مجاهده‌ نمود.4با فرشته‌ مجاهده‌ نموده‌، غالب‌ آمد. گریـان‌ شده‌، نزد وی‌ تضرّع‌ نمود. در بیت‌ئیل‌ او را یافت‌ و در آنجـا با ما تكلّم‌ نمود.5اما خداوند ، خـدای‌ لشكرهاسـت‌ و یادگـاری‌ او یهوه‌ است‌.6اما تو بسوی‌ خدای‌ خـود بازگشت‌ نمـا و رحمـت‌ و راستـی‌ را نگاه‌ داشتـه‌، دائمـاً منتظـر خـدای‌ خـود باش‌.7او سـوداگری‌ است‌ كه‌ میـزان‌ فریب‌ در دست‌ او می‌باشـد و ظلـم‌ را دوست‌ می‌دارد.8و افرایـم‌ می‌گویـد: «بـه‌ درستی‌ كه‌ دولتمند شده‌ام‌ و توانگـری‌ را برای‌ خود تحصیل‌ نمـوده‌ام‌ و در تمامـی‌ كسب‌ مـن‌ بی‌انصافـی‌ای‌ كه‌ گنـاه‌ باشـد، در مـن‌ نخواهنـد یافت‌.»9اما من‌ از زمین‌ مصر (تا حال‌) یهوه‌ خدای‌ تو هستم‌ و تو را بار دیگر مثل‌ ایام‌ مواسم‌ در خیمه‌ها ساكن‌ خواهم‌ گردانید.10به‌ انبیا نیـز تكلـم‌ نمـودم‌ و رؤیاهـا افـزودم‌ و بواسطـه‌ انبیا مَثَلْهـا زدم‌.11به‌ درستـی‌ كه‌ ایشـان‌ در جلعاد محض‌ گناه‌ و بطالت‌ گردیدند و در جلجال‌ گاوها قربانی‌ كردند. و مذبح‌های‌ ایشان‌ نیز مثل‌ توده‌های‌ سنگ‌ در شیارهای‌ زمین‌ می‌باشد.12و یعقوب‌ به‌ زمین‌ اَرام‌ فرار كرد و اسرائیل‌ به‌ جهت‌ زن‌ خدمت‌ نمود و برای‌ زن‌ شبانی‌ كرد.13و خداوند اسرائیل‌ را بواسطه‌ نبی‌ از مصر برآورد و او به‌ دست‌ نبی‌ محفوظ‌ گردید.14افرایم‌ خشم‌ بسیار تلخی‌ به‌ هیجان‌ آورد، پس‌ خداوندش‌ خون‌ او را بر سرش‌ واگذاشت‌ و عار او را بر وی‌ رد نمود.

Chapter 13

1هنگامی‌ كه‌ افرایم‌ به‌ لرزه‌ سخن‌ گفت‌،خویشتن‌ را در اسرائیل‌ مرتفع‌ نمود؛ اما چون‌ در امر بعل‌ مجرم‌ شد، بمرد.2و الا´ن‌ گناهان‌ می‌افزایند و از نقره‌ خود بتهای‌ ریخته‌ شده‌ و تماثیل‌ موافق‌ عقل‌ خود می‌سازند كه‌ همه‌ آنها عمل‌ صنعتگران‌ می‌باشد و درباره‌ آنها می‌گویند كه‌ اشخاصی‌ كه‌ قربانی‌ می‌گذرانند گوساله‌ها را ببوسند.3بنابراین‌، ایشان‌ مثل‌ ابرهای‌ صبح‌ و مانند شبنمی‌ كه‌ بزودی‌ می‌گذرد، هستند. و مثل‌ كاه‌ كه‌ از خرمن‌ پراكنده‌ شود و مانند دود كه‌ از روزن‌ برآید.4اما من‌ از زمین‌ مصر (تا حال‌) یهوه‌ خدای‌ تو هستم‌ و غیر از من‌ خدای‌ دیگر را نمی‌شناسی‌ و سوای‌ من‌ نجات‌دهنده‌ای‌ نیست‌.5من‌ تو را در بیابان‌ در زمین‌ بسیار خشك‌ شناختم‌.6چون‌ چریدند، سیر شدند و چون‌ سیر شدند، دل‌ ایشان‌ مغرور گردید و از این‌ جهت‌ مرا فراموش‌ كردند.7پس‌ من‌ برای‌ ایشان‌ مثل‌ شیر خواهم‌ بود و مانند پلنگ‌ به‌ سر راه‌ در كمین‌ خواهم‌ نشست‌.8و مثل‌ خرسی‌ كه‌ بچه‌هایش‌ را از وی‌ ربوده‌ باشد، برایشان‌ حمله‌ خواهم‌ آورد و پرده‌ دل‌ ایشان‌ را خواهـم‌ دریـد و مثل‌ شیر ایشان‌ را در آنجا خواهم‌ خورد و حیوانات‌ صحرا ایشان‌ را خواهند درید.9ای‌ اسرائیل‌ هلاك‌ شدی‌، اما معاونتِ تو با من‌ است‌.10الا´ن‌ پادشاه‌ تو كجاست‌ تا تو را در تمامی‌ شهرهایت‌ معاونت‌ كند و داورانت‌ (كجایند) كه‌ درباره‌ آنها گفتی‌ پادشاه‌ و سروران‌ به‌ من‌ بده‌؟11از غضبِ خود، پادشاهی‌ به‌ تو دادم‌ و از خشمِ خویـش‌ او را برداشتـم‌.12عصیـان‌ افرایـم‌ بستـه‌ شـده‌ و گناه‌ او مخزون‌ گردیده‌ است‌.13دردهای‌ زه‌ مثـل‌ زنـی‌ كه‌ می‌زایـد بر وی‌ آمده‌ اسـت‌ و او پسـری‌ نادانشمنـد است‌ زیـرا در وقتش‌، در جای‌ تولدِ فرزندان‌ نمی‌ایستد.14مـن‌ ایشـان‌ را از دست‌ هاویه‌ فدیه‌ خواهم‌ داد و ایشـان‌ را از مـوت‌ نجات‌ خواهم‌ بخشید. ای‌ موت‌ ضربات‌ تو كجاست‌ و ای‌ هاوـیه‌ هلاكـت‌ تـو كجـا اسـت‌؟ پشیمانـی‌ از چشمـان‌ من‌ مستور شده‌ است‌.15اگر چه‌ در میان‌ برادرانش‌ ثمـر آوَرَدْ، امـا بـاد شرقـی‌ می‌وزد و بـاد خداوند از بیابـان‌ برمی‌آیـد و منبــع‌ او خشـك‌ می‌گردد و چشمه‌اش‌ می‌خشكد و او گنجِ تمامی‌ اسبـابِ نفیسـه‌ وی‌ را تاراج‌ می‌نمایـد.16سامره‌ متحمل‌ گناه‌ خود خواهد شد، زیرا به‌ خـدای‌ خود فتنه‌ انگیخته‌ است‌. ایشان‌ به‌ شمشیر خواهند افتاد و اطفال‌ ایشان‌ خرد و زنان‌ حامله‌ ایشان‌ شكم‌ دریده‌ خواهند شد.

Chapter 14

1ای‌ اسرائیل‌ بسوی‌ یهوه‌ خدای‌ خود بازگشت‌ نما زیرا به‌ سبب‌ گناه‌ خود لغزیده‌ای‌.2با خود سخنان‌ گرفته‌، بسوی‌ خداوند بازگشت‌ نمایید و او را گویید: «تمامی‌ گناه‌ را عفو فرما و ما را به‌ لطف‌ مقبول‌ فرما، پس‌ گوساله‌های‌ لبهای‌ خویش‌ را ادا خواهیم‌ نمود.3آشور ما را نجات‌ نخواهد داد و بر اسبان‌ سوار نخواهیم‌ شد و بار دیگر به‌ عمل‌ دستهای‌ خود نخواهیم‌ گفت‌ كه‌ شما خدایان‌ ما هستید چونكه‌ از تو یتیمان‌ رحمت‌ می‌یابند.»4ارتداد ایشان‌ را شفا داده‌، ایشان‌ را مجّاناً دوست‌ خواهم‌ داشت‌ زیرا خشم‌ من‌ از ایشان‌ برگشته‌ است‌.5برای‌ اسرائیل‌ مثل‌ شبنم‌ خواهم‌ بود و او مانند سوسنها گل‌ خواهد كرد و مثل‌ لبنان‌ ریشه‌های‌ خود را خواهد دوانید.6شاخه‌هایش‌ منتشر شده‌، زیبایی‌ او مثل‌ درخت‌ زیتون‌ و عطرش‌ مانند لبنان‌ خواهد بود.7آنانی‌ كه‌ زیر سایه‌اش‌ ساكن‌ می‌باشند، مثل‌ گندم‌ زیست‌ خواهند كرد و مانند موها گل‌ خواهند آورد. انتشار او مثل‌ شراب‌ لبنان‌ خواهد بود.8افرایم‌ خواهد گفت‌: مرا دیگر با بتها چه‌ كار است‌؟ و من‌ او را اجابت‌ كرده‌، منظور خواهم‌ داشت‌. من‌ مثل‌ صنوبر تر و تازه‌ می‌باشم‌. میوه‌ تو از من‌ یافت‌ می‌شود.9كیست‌ مرد حكیم‌ كه‌ این‌ چیزها را بفهمد و فهیمی‌ كه‌ آنها را بداند؟ زیرا طریق‌های‌ خداوند مستقیم‌ است‌ و عادلان‌ در آنها سلوك‌ می‌نمایند، اما خطاكاران‌ در آنها لغزش‌ می‌خورند.

## يوئيل

Chapter 1

1كلام‌ خداوند كه‌ بر یوئیل‌ بن‌ فَتُوئیل‌نازل‌ شد.2ای‌ مشایخ‌ این‌ را بشنوید! و ای‌ جمیع‌ ساكنان‌ زمین‌ این‌ را گوش‌ گیرید! آیا مثل‌ این‌ در ایام‌ شما یا در ایام‌ پدران‌ شما واقع‌ شده‌ است‌؟3شما از این‌ به‌ پسران‌ خود و پسران‌ شما به‌ پسران‌ خویش‌ و پسران‌ ایشان‌ به‌ طبقه‌ بعد خبر بدهید.4آنچه‌ از سِنْ باقی‌ مانَدْ، ملخ‌ می‌خورد و آنچه‌ از ملخ‌ باقی‌ مانَدْ، لَنْبَه‌ می‌خورد و آنچه‌ از لَنْبَه‌ باقی‌ ماند، سوس‌ می‌خورد.5ای‌ مستان‌ بیدار شده‌، گریه‌ كنید و ای‌ همه‌ میگساران‌ به‌ جهت‌ عصیر انگور ولوله‌ نمایید زیرا كه‌ از دهان‌ شما منقطع‌ شده‌ است‌.6زیرا كه‌ امّتی‌ قوی‌ و بیشمار به‌ زمین‌ من‌ هجوم‌ می‌آورند. دندانهای‌ ایشان‌ دندانهای‌ شیر است‌ و اضراس‌ ایشان‌ اضراس‌ هژبر است‌.7تاكستان‌ مرا ویران‌ و انجیرهای‌ مرا خراب‌ كرده‌ و پوست‌ آنها را بالكلّ كنده‌، بیرون‌ انداخته‌اند و شاخه‌های‌ آنها سفید شده‌ است‌.8مثل‌ دختری‌ كه‌ برای‌ شوهر جوانی‌ خود پلاس‌ می‌پوشد، ماتم‌ بگیر.9هدیه‌ آردی‌ و هدیه‌ ریختنی‌ از خانه‌ خداوند منقطع‌ شده‌ است‌. كاهنانی‌ كه‌ خدّام‌ خداوند هستند ماتم‌ می‌گیرند.10صحرا خشك‌ شده‌ و زمین‌ ماتم‌ می‌گیرد زیرا گندم‌ تلف‌ شده‌ و شیره‌ خشك‌ گردیده‌ و روغن‌ ضایع‌ شده‌ است‌.11ای‌ فلاّحان‌ خجل‌ شوید، و ای‌ باغبانان‌ ولوله‌ نمایید، به‌ جهت‌ گندم‌ و جو زیرا محصول‌ زمین‌ تلف‌ شده‌ است‌.12موها خشك‌ و انجیرها ضایع‌ شده‌؛ انار و خرما و سیب‌ و همه‌ درختان‌ صحرا خشك‌ گردیده‌، زیرا خوشی‌ از بنی‌آدم‌ رفع‌ شده‌ است‌.13ای‌ كاهنان‌ پلاس‌ در بر كرده‌، نوحه‌گری‌ نمایید و ای‌ خادمان‌ مذبح‌ ولوله‌ كنید و ای‌ خادمان‌ خدای‌ من‌ داخل‌ شده‌، در پلاس‌ شب‌ را بسر برید، زیرا كه‌ هدیه‌ آردی‌ و هدیه‌ ریختنی‌ از خانه‌ خدای‌ شما باز داشته‌ شده‌ است‌.14روزه‌ را تعیین‌ نمایید و محفل‌ مقدس‌ را ندا كنید! مشایخ‌ و تمامی‌ ساكنان‌ زمین‌ را به‌ خانه‌ یهوه‌ خدای‌ خود جمع‌ نموده‌، نزد خداوند تضرّع‌ نمایید.15وای‌ بر آن‌ روز زیرا روز خداوند نزدیك‌ است‌ و مثل‌ هلاكتی‌ از قادر مطلق‌ می‌آید.16آیا مأكولات‌ در نظر ما منقطع‌ نشد و سُرور و شادمانی‌ از خانه‌ خدای‌ ما؟17دانه‌ها زیر كلوخها پوسید. مخزنها ویران‌ و انبارها خراب‌ شد زیرا گندم‌ تلف‌ گردید.18بهایم‌ چه‌ قدر ناله‌ می‌كنند و رمه‌های‌ گاوان‌ شوریده‌ احوالند، چونكه‌ مرتعی‌ ندارند و گله‌های‌ گوسفند نیز تلف‌ شده‌اند.19ای‌ خداوند نزد تو تضرّع‌ می‌نمایم‌ زیرا كه‌ آتش‌ مرتع‌های‌ صحرا را سوزانیده‌ و شعله‌ همه‌درختان‌ صحرا را افروخته‌ است‌.20بهایم‌ صحرا بسوی‌ تو صیحه‌ می‌زنند زیرا كه‌ جویهای‌ آب‌ خشك‌ شده‌ و آتشْ مرتعهای‌ صحرا را سوزانیده‌ است‌.

Chapter 2

1در صهیون‌ كَرِنّا بنوازید و در كوه‌ مقدس‌ من صدا بلند كنید! تمامی‌ ساكنان‌ زمین‌ بلرزند زیرا روز خداوند می‌آید و نزدیك‌ است‌.2روز تاریكی‌ و ظلمتْ، روز ابرها و ظلمتِ غلیظ‌ مثل‌ فجرِ منبسط‌ بر كوهها! امّتی‌ عظیم‌ و قوی‌ كه‌ مانند آن‌ از ازل‌ نبوده‌ و بعد از این‌ تا سالها و دهرهای‌ بسیار نخواهد بود.3پیش‌ روی‌ ایشان‌ آتش‌ می‌سوزاند و در عقب‌ ایشان‌ شعله‌ ملتهب‌ می‌گردد. پیش‌ روی‌ ایشان‌، زمین‌ مثل‌ باغ‌ عدن‌ و در عقبِ ایشان‌، بیابانِ بایر است‌ و نیز از ایشان‌ احدی‌ رهایی‌ نمی‌یابد.4منظرِ ایشان‌ مثل‌ منظرِ اسبان‌ است‌ و مانند اسب‌ سواران‌ می‌تازند.5مثل‌ صدای‌ ارابه‌ها بر قله‌ كوهها جست‌ و خیز می‌كنند؛ مثل‌ صدای‌ شعله‌ آتش‌ كه‌ كاه‌ را می‌سوزاند؛ مانند امّت‌ عظیمی‌ كه‌ برای‌ جنگ‌ صف‌ بسته‌ باشند.6از حضور ایشان‌ قوم‌ها می‌لرزند. تمامی‌ رویها رنگ‌پریده‌ می‌شود.7مثل‌ جبّاران‌ می‌دوند، مثل‌ مردان‌ جنگی‌ بر حصارها برمی‌آیند و هر كدام‌ به‌ راه‌ خود می‌آیند و طریقهای‌ خود را تبدیل‌ نمی‌كنند.8بر یكدیگر ازدحام‌ نمی‌كنند، زیرا هركس‌ به‌ راه‌ خود می‌خرامد. از میان‌ حربه‌ها هجوم‌ می‌آورند و صف‌های‌ خود را نمی‌شكنند.9بر شهر می‌جهند، به‌ روی‌ حصارها می‌دوند، به‌ خانه‌ها برمی‌آیند. مثل‌ دزدان‌ از پنجره‌ها داخل‌ می‌شوند.10از حضور ایشان‌ زمین‌ متزلزل‌ و آسمانها مرتعش‌ می‌شود؛ آفتاب‌ و ماه‌ سیاه‌ می‌شوند و ستارگان‌ نور خویش‌ را باز می‌دارند.11و خداوند آواز خود را پیش‌ لشكر خویش‌ بلند می‌كند، زیرا اردوی‌ او بسیار عظیم‌ است‌ و آنكه‌ سخن‌ خود را بجا می‌آورد، قدیر است‌. زیرا روز خداوند عظیم‌ و بی‌نهایت‌ مَهیب‌ است‌ و كیست‌ كه‌ طاقت‌ آن‌ را داشته‌ باشد.12و لكن‌ الا´ن‌ خداوند می‌گوید با تمامی‌ دل‌ و با روزه‌ و گریه‌ و ماتم‌ بسوی‌ من‌ بازگشت‌ نمایید.13و دل‌ خود را چاك‌ كنید نه‌ رخت‌ خویش‌ را، و به‌ یهوه‌ خدای‌ خود بازگشت‌ نمایید زیرا كه‌ او رئوف‌ و رحیم‌ است‌ و دیرخشم‌ و كثیراحسان‌ و از بلا پشیمان‌ می‌شود.14كِه‌ می‌داند كه‌ شاید برگردد و پشیمان‌ شود و در عقب‌ خود بركتی‌ واگذارد، یعنی‌ هدیه‌ آردی‌ و هدیه‌ ریختنی‌ برای‌ یهوه‌ خدای‌ شما.15در صهیون‌ كَرِنّا بنوازید و روزه‌ را تعیین‌ كرده‌، محفل‌ مقدّس‌ را ندا كنید.16قوم‌ را جمع‌ كنید، جماعت‌ را تقدیس‌ نمایید، پیران‌ و كودكان‌ و شیرخوارگان‌ را فراهم‌ آورید. داماد از حجره‌ خود و عروس‌ از حجله‌ خویش‌ بیرون‌ آیند.17كاهنانی‌ كه‌ خدّام‌ خداوند هستند در میان‌ رواق‌ و مذبح‌ گریه‌ كنند و بگویند: «ای‌ خداوند بر قوم‌ خویش‌ شفقت‌ فرما و میراث‌ خویش‌ را به‌ عار مسپار، مبادا امّت‌ها بر ایشان‌ حكمرانی‌ نمایند. چرا در میان‌ قومها بگویند كه‌ خدای‌ ایشان‌ كجا است‌؟»18پس‌ خداوند برای‌ زمین‌ خود به‌ غیرت‌ خواهد آمد و بر قوم‌ خویش‌ شفقت‌ خواهد نمود.19و خداوند قوم‌ خود را اجابت‌ نموده‌، خواهد گفت‌: «اینك‌ من‌ گندم‌ و شیره‌ و روغن‌ را برای‌ شما می‌فرستم‌ تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان‌ امّت‌ها عار نخواهم‌ ساخت‌.20و لشكر شمالی‌ را از شما دور كرده‌، به‌ زمین‌ خشك‌ ویران‌ خواهم‌ راند كه‌ مقدّمه‌ آن‌ بر دریای‌ شرقی‌ و ساقه‌اش‌ بر دریای‌ غربی‌ خواهد بود و بوی‌ بدش‌ بلند خواهد شد و عفونتش‌ برخواهد آمد زیرا كارهای‌ عظیم‌ كرده‌ است‌.»21ای‌ زمین‌ مترس‌! وجد و شادی‌ بنما زیرا یهوه‌ كارهای‌ عظیم‌ كرده‌ است‌.22ای‌ بهایم‌ صحرا مترسید زیرا كه‌ مرتع‌های‌ بیابان‌ سبز شد و درختانْ میوه‌ خود را آورد و انجیر و مَوْ قوّت‌ خویش‌ را دادند.23ای‌ پسران‌ صهیون‌ در یهوه‌ خدای‌ خویش‌ وجد و شادی‌ نمایید، زیرا كه‌ باران‌ اولین‌ را به‌ اندازه‌اش‌ به‌ شما داده‌ است‌ و باران‌ اول‌ و آخر را در وقت‌ برای‌ شما بارانیده‌ است‌.24پس‌ خرمن‌ از گندم‌ پر خواهد شد و معصره‌ها از شیره‌ و روغن‌ لبریز خواهد گردید.25و سالهایی‌ را كه‌ ملخ‌ و لَنْبهَ و سوس‌ و سِنْ یعنی‌ لشكر عظیم‌ من‌ كه‌ بر شما فرستاده‌ بودم‌ خوردند به‌ شما ردّ خواهم‌ نمود.26و غذای‌ بسیار خورده‌، سیر خواهید شد و اسم‌ یهوه‌ خدای‌ خود را كه‌ برای‌ شما كارهای‌ عجیب‌ كرده‌ است‌، تسبیح‌ خواهید خواند و قوم‌ من‌ تا به‌ ابد خجل‌ نخواهند شد.27و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ در میان‌اسرائیل‌ می‌باشم‌ و من‌ یهوه‌ خدای‌ شما هستم‌ و دیگری‌ نیست‌ و قوم‌ من‌ خجل‌ نخواهند شد تا ابدالا´باد.28و بعد از آن‌ روح‌ خود را بر همه‌ بشر خواهم‌ ریخت‌ و پسران‌ و دختران‌ شما نبوّت‌ خواهند نمود و پیران‌ شما و جوانان‌ شما رؤیاها خواهند دید.29و در آن‌ ایام‌ روح‌ خود را بر غلامان‌ و كنیزان‌ نیز خواهم‌ ریخت‌.30و آیات‌ را از خون‌ و آتش‌ و ستونهای‌ دود در آسمان‌ و زمین‌ ظاهر خواهم‌ ساخت‌.31آفتاب‌ به‌ تاریكی‌ و ماه‌ به‌ خون‌ مبدّل‌ خواهند شد، پیش‌ از ظهور یوم‌ عظیم‌ و مهیب‌ خداوند.32و واقع‌ خواهد شد هر كه‌ نام‌ خداوند را بخواند نجات‌ یابد زیرا در كوه‌ صهیون‌ و در اورشلیم‌، چنانكه‌ خداوند گفته‌ است‌، بقیتی‌ خواهد بود و در میان‌ باقی‌ماندگان‌ آنانی‌ كه‌ خداوند ایشان‌ را خوانده‌ است‌.

Chapter 3

1زیرا اینك‌ در آن‌ ایام‌ و در آن‌ زمان‌ چون ‌اسیری یهودا و اورشلیم‌ را برگردانیده‌ باشم‌،2آنگاه‌ جمیع‌ امّت‌ها را جمع‌ كرده‌، به‌ وادی‌ یهوشافاط‌ فرود خواهم‌ آورد و در آنجا با ایشان‌ درباره‌ قوم‌ خود و میراث‌ خویش‌ اسرائیل‌ محاكمه‌ خواهم‌ نمود زیرا كه‌ ایشان‌ را در میان‌ امّت‌ها پراكنده‌ ساخته‌ و زمین‌ مرا تقسیم‌ نموده‌اند.3و بر قوم‌ من‌ قرعه‌ انداخته‌ و پسری‌ در عوض‌ فاحشه‌ای‌ داده‌ و دختری‌ به‌ شراب‌ فروخته‌اند تا بنوشند.4و حال‌ ای‌ صور و صیدون‌ و تمامی‌ دیار فلسطینیان‌، شما را با من‌ چه‌ كاراست‌؟ آیا شما به‌ من‌ جزا می‌رسانید؟ و اگر به‌ من‌ جزا برسانید من‌ جزای‌ شما را بزودی‌ هر چه‌ تمام‌تر به‌ سر شما ردّ خواهم‌ نمود.5چونكه‌ نقره‌ و طلا و نفایس‌ زیبای‌ مرا گرفته‌، آنها را به‌ هیكل‌های‌ خود درآوردید.6و پسران‌ یهودا و پسران‌ اورشلیم‌ را به‌ پسران‌ یونانیان‌ فروختید تا ایشان‌ را از حدود ایشان‌ دور كنید.7اینك‌ من‌ ایشان‌ را از مكانی‌ كه‌ ایشان‌ را به‌ آن‌ فروختید، خواهم‌ برانگیزانید و اعمال‌ شما را به‌ سر شما خواهم‌ برگردانید.8و پسران‌ و دختران‌ شما را به‌ دست‌ بنی‌یهودا خواهم‌ فروخت‌ تا ایشان‌ را به‌ سبائیان‌ كه‌ امّتی‌ بعید می‌باشند، بفروشند زیرا خداوند این‌ را گفته‌ است‌.9این‌ را در میان‌ امّت‌ها ندا كنید. تدارك‌ جنگ‌ بینید و جبّاران‌ را برانگیزانید. تمامی‌ مردان‌ جنگی‌ نزدیك‌ شده‌، برآیند.10گاو آهنهای‌ خود را برای‌ شمشیرها و ارّه‌های‌ خویش‌ را برای‌ نیزه‌ها خرد كنید و مرد ضعیف‌ بگوید: من‌ قوی‌ هستم‌.11ای‌ همه‌ امّت‌ها بشتابید و بیایید و از هر طرف‌ جمع‌ شوید! ای‌ خداوند شجاعان‌ خود را به‌ آنجا فرود آور!12امّت‌ها برانگیخته‌ شوند و به‌ وادی‌ یهوشافاط‌ برآیند زیرا كه‌ من‌ در آنجا خواهم‌ نشست‌ تا بر همه‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ اطراف‌ آن‌ هستند داوری‌ نمایم‌.13داس‌ را پیش‌ آورید زیرا كه‌ حاصل‌ رسیده‌ است‌. بیایید پایمال‌ كنید زیرا كه‌ معصره‌ها پر شده‌ و چَرْخُشْتها لبریز گردیده‌است‌ چونكه‌ شرارت‌ شما عظیم‌ است‌.14جماعتها، جماعتها در وادی‌ قضا ! زیرا روز خداوند در وادی‌ قضا نزدیك‌ است‌.15آفتاب‌ و ماه‌ سیاه‌ می‌شوند و ستارگان‌ تابش‌ خود را بازمی‌دارند.16و خداوند از صهیون‌ نعره‌ می‌زند و آواز خود را از اورشلیم‌ بلند می‌كند و آسمان‌ و زمین‌ متزلزل‌ می‌شود، اما خداوند ملجای‌ قوم‌ خود و ملاذ بنی‌اسرائیل‌ خواهد بود.17پس‌ خواهید دانست‌ كه‌ من‌ یهوه‌ خدای‌ شما در كوه‌ مقدّس‌ خویش‌ صهیون‌ ساكن‌ می‌باشم‌ و اورشلیم‌ مقدّس‌ خواهد بود و بیگانگان‌ دیگر از آن‌ عبور نخواهند نمود.18و در آن‌ روز كوهها عصیر انگور را خواهند چكانید و كوهها به‌ شیر جاری‌ خواهد شد و تمامی‌ وادیهای‌ یهودا به‌ آب‌ جاری‌ خواهد گردید و چشمه‌ای‌ از خانه‌ خداوند بیرون‌ آمده‌، وادی‌ شطّیم‌ را سیراب‌ خواهد ساخت‌.19مصر ویران‌ خواهد شد و اَدُوْم‌ به‌ بیابان‌ بایر مبدّل‌ خواهد گردید، به‌ سبب‌ ظلمی‌ كه‌ بر بنی‌یهودا نمودند و خون‌ بی‌گناهان‌ را در زمین‌ ایشان‌ ریختند.20و یهودا تا ابدالا´باد مسكون‌ خواهد شد و اورشلیم‌ تا دهرهای‌ بسیار.21و خونریزی‌ ایشان‌ را كه‌ طاهر نساخته‌ بودم‌، طاهر خواهم‌ ساخت‌ و یهوه‌ در صهیون‌ ساكن‌ خواهد شد.

## عاموس

Chapter 1

1کلمات عاموس که از شبانان تقوع بود و آنها را در ایام عزیا، پادشاه یهودا و ایام یربعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله در باره اسرائیل دید.2پس گفت: خداوند از صهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند و مرتع های شبانان ماتم می گیرند و قله کرمل خشک می گردد.3خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعاد را به چومهای آهنین کوفتند.4پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بنهدد را بسوزاند.5و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آون و صاحب عصا را از بیت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند می گوید که قوم قوم آرام به قیر به اسیری خواهند رفت.6خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر غزه، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادوم تسلیم نمایند.7پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.8و ساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به عقرون فرود خواهم آورد و خداوند یهوه می گوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد.9خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر صور، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری برده، ایشان را به ادوم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند.10پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.11خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر ادوم، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و رحمهای خویش را تباه ساخت و خشم او پیوسته می درید و غضب خود را دایما نگاه می داشت.12پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد تا قصرهای بصره را بسوزاند.13خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر بنی عمون، عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعاد را شکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند.14پس آتش در حصارهای ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و با تند بادی در روز طوفان بسوزاند.15و خداوند می گوید پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمیعا.

Chapter 2

1خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ سبب‌ سه وچهار تقصیرِ موآب‌، عقوبتش‌ را نخواهم‌ برگردانید زیرا كه‌ استخوانهای‌ پادشاه‌ اَدُوْم‌ را آهك‌ پختند.2پس‌ آتش‌ بر موآب‌ می‌فرستم‌ تا قصرهای‌ قَرْیوْت‌ را بسوزاند و موآب‌ با هنگامه‌ و خروش‌ و صدای‌ كَرِنّا خواهد مُرد.3و خداوند می‌گوید كه‌ داور را از میانش‌ منقطع‌ خواهم‌ساخت‌ و همه‌ سرورانش‌ را با وی‌ خواهم‌ كُشت‌.4خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ سبب‌ سه‌ و چهار تقصیرِ یهودا، عقوبتش‌ را نخواهم‌ برگردانید زیرا كه‌ شریعت‌ خداوند را ترك‌ نموده‌، فرایض‌ او را نگاه‌ نداشتند و دروغهای‌ ایشان‌ كه‌ پدرانشان‌ آنها را پیروی‌ نمودند ایشان‌ را گمراه‌ كرد.5پس‌ آتش‌ بر یهودا خواهم‌ فرستاد تا قصرهای‌ اورشلیم‌ را بسوزاند.6خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ سبب‌ سه‌ و چهار تقصیرِ اسرائیل‌، عقوبتش‌ را نخواهم‌ برگردانید زیرا كه‌ مرد عادل‌ را به‌ نقره‌ و مسكین‌ را به‌ زوج‌ نعلین‌ فروختند.7و به‌ غبار زمین‌ كه‌ بر سر مسكینان‌ است‌، حرص‌ دارند و راه‌ حلیمان‌ را منحرف‌ می‌سازند و پسر و پدر به‌ یك‌ دختر درآمده‌، اسم‌ قدّوس‌ مرا بی‌حرمت‌ می‌كنند.8و بر رختی‌ كه‌ گرو می‌گیرند، نزد هر مذبح‌ می‌خوابند و شراب‌ جریمه‌شدگان‌ را در خانه‌ خدای‌ خود می‌نوشند.9و حال‌ آنكه‌ من‌ اَمُوْریان‌ را كه‌ قامت‌ ایشان‌ مانند قدّ سرو آزاد بود و ایشان‌ مثل‌ بلوط‌ تنومند بودند، پیش‌ روی‌ ایشان‌ هلاك‌ ساختم‌ و میوه‌ ایشان‌ را از بالا و ریشه‌های‌ ایشان‌ را از پایین‌ تلف‌ نمودم‌.10و من‌ شما را از زمین‌ مصر برآورده‌، چهل‌ سال‌ در بیابان‌ گردش‌ دادم‌ تا زمین‌ اَمُوْریان‌ را به‌ تصرّف‌ آورید.11و بعضی‌ از پسران‌ شما را انبیا و بعضی‌ از جوانان‌ شما را نذیره‌ قرار دادم‌. خداوند می‌گوید: ای‌ بنی‌اسرائیل‌ آیا چنین‌ نیست‌؟12اما شما نذیره‌ها را شراب‌ نوشانیدید و انبیا را نهی‌ نموده‌، گفتید كه‌ نبوّت‌ مكنید.13اینك‌ من‌ شما را تنگ‌ خواهم‌ گذارد چنانكه ارابه‌ای‌ كه‌ از بافه‌ها پر باشد، تنگ‌ گذارده‌ می‌شود.14و مَفَرّ برای‌ تندرو فوت‌ خواهد شد و تنومند به‌ توانایی‌ خویش‌ غالب‌ نخواهد آمد و جبّار جان‌ خود را نخواهد رهانید.15و تیرانداز نخواهد ایستاد و تیزپا خود را نخواهد رهانید و اسب‌سوار جان‌ خود را خلاصی‌ نخواهد داد.16و خداوند می‌گوید كه‌ شجاع‌ترین‌ جبّاران‌ در آن‌ روز عریان‌ خواهند گریخت‌.

Chapter 3

1این‌ كلام‌ را بشنوید كه‌ خداوند آن‌ را به‌ ضد شما ای‌ بنی‌اسرائیل‌ و به‌ ضد تمامی‌ خاندانی‌ كه‌ از زمین‌ مصر بیرون‌ آوردم‌، تنطّق‌ نموده‌ و گفته‌ است‌:2من‌ شما را فقط‌ از تمامی‌ قبایل‌ زمین‌ شناختم‌ پس‌ عقوبت‌ تمام‌ گناهان‌ شما را بر شما خواهم‌ رسانید.3آیا دو نفر با هم‌ راه‌ می‌روند جز آنكه‌ متّفق‌ شده‌ باشند؟ آیا شیر در جنگل‌ غرّش‌ می‌كند حینی‌ كه‌ شكار نداشته‌ باشد؟ آیا شیر ژیان‌ آواز خود را از بیشه‌اش‌ می‌دهد حینی‌ كه‌ چیزی‌ نگرفته‌ باشد؟4آیا مرغ‌ به‌ دام‌ زمین‌ می‌افتد، جایی‌ كه‌ تله‌ برای‌ او نباشد؟ آیا دام‌ از زمین‌ برداشته‌ می‌شود، حینی‌ كه‌ چیزی‌ نگرفته‌ باشد؟5آیا كَرِنّا در شهر نواخته‌ می‌شود و خلق‌ نترسند؟6آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن‌ را نفرموده‌ باشد؟7زیرا خداوند یهُوَه‌ كاری‌ نمی‌كند جز اینكه‌ سرّ خویش‌ را به‌ بندگان‌ خود انبیا مكشوف‌ می‌سازد.8شیر غرّش‌ كرده‌ است‌؛ كیست‌ كه‌ نترسد؟ خداوند یهُوَه‌ تكلّم‌ نموده‌ است‌؛ كیست‌ كه‌ نبوّت‌ ننماید؟9بر قصرهای‌ اَشْدُوْدْ و بر قصرهای‌ زمین‌ مصر ندا كنید و بگویید بر كوههای‌ سامره‌ جمع‌ شویدو ملاحظه‌ نمایید كه‌ چه‌ هنگامه‌های‌ عظیم‌ در وسط‌ آن‌ و چه‌ ظلمها در میانش‌ واقع‌ شده‌ است‌.10زیرا خداوند می‌گوید: آنانی‌ كه‌ ظلم‌ و غارت‌ را در قصرهای‌ خود ذخیره‌ می‌كنند، راست‌كرداری‌ را نمی‌دانند.11بنابراین‌ خداوند یهُوَه‌ چنین‌ می‌گوید: دشمن‌ به‌ هر طرف‌ زمین‌ خواهد بود و قوّت‌ تو را از تو به‌ زیر خواهد آورد و قصرهایت‌ تاراج‌ خواهد شد.12خداوند چنین‌ می‌گوید: چنانكه‌ شبان‌ دو ساق‌ یا نرمه‌ گوش‌ را از دهان‌ شیر رها می‌كند، همچنان‌ بنی‌اسرائیل‌ كه‌ در سامره‌ در گوشۀ بستری‌ و در دمشق‌ در فراشی‌ ساكنند رهایی‌ خواهند یافت‌.13خداوند یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها می‌گوید: بشنوید و به‌ خاندان‌ یعقوب‌ شهادت‌ دهید.14زیرا در روزی‌ كه‌ عقوبت‌ تقصیرهای‌ اسرائیل‌ را به‌ وی‌ رسانم‌، بر مذبح‌های‌ بیت‌ ئیل‌ نیز عقوبت‌ خواهم‌ رسانید و شاخهای‌ مذبح‌ قطع‌ شده‌، به‌ زمین‌ خواهد افتاد.15و خداوند می‌گوید كه‌ خانه‌ زمستانی‌ را با خانه‌ تابستانی‌ خراب‌ خواهم‌ كرد و خانه‌های‌ عاج‌ تلف‌ خواهد شد و خانه‌های‌ عظیم‌ منهدم‌ خواهد گردید.

Chapter 4

1ای‌ گاوان‌ باشان‌ كه‌ بر كوههای‌ سامره‌می‌باشید و بر مسكینان‌ ظلم‌ نموده‌، فقیران‌ را ستم‌ می‌كنید و به‌ آقایان‌ ایشان‌ می‌گویید بیاورید تا بنوشیم‌، این‌ كلام‌ را بشنوید!2خداوند یهُوَه‌ به‌ قدّوسیت‌ خود قسم‌ خورده‌ است‌ كه‌ اینك‌ ایامی‌ بر شما می‌آید كه‌ شما را با غُلّها خواهند كشید و باقی‌ماندگان‌ شما را با قلاّبهای‌ ماهی‌.3و خداوند می‌گوید كه‌ هر یك‌ از شما از شكافهای‌روبروی‌ خود بیرون‌ خواهد رفت‌ و شما به‌ هَرْمُون‌ افكنده‌ خواهید شد.4به‌ بیت ‌ئیل‌ بیایید و عصیان‌ بورزید و به‌ جلجال‌ آمده‌، عصیان‌ را زیاد كنید و هر بامداد قربانی‌های‌ خود را بیاورید و هر سه‌ روز عُشرهای‌ خود را.5و قربانی‌های‌ تشكر با خمیرمایه‌ بگذرانید و هدایای‌ تَبَرُّعی‌ را ندا كرده‌، اعلان‌ نمایید زیرا ای‌ بنی‌اسرائیل‌ همین‌ پسندیده‌ شما است‌! قول‌ خداوند یهُوَه‌ این‌ است‌.6و من‌ نیز نظافت‌ دندان‌ را در جمیع‌ شهرهای‌ شما و احتیاج‌ نان‌ را در جمیع‌ مكانهای‌ شما به‌ شما دادم‌. معهذا خداوند می‌گوید بسوی‌ من‌ بازگشت‌ ننمودید.7و من‌ نیز حینی‌ كه‌ سه‌ ماه‌ تا درو مانده‌ بود، باران‌ را از شما منع‌ نمودم‌ و بر یك‌ شهر بارانیدم‌ و بر شهر دیگر نبارانیدم‌ و بر یك‌ قطعه‌ باران‌ آمد و قطعه‌ دیگر كه‌ باران‌ نیافت‌ خشك‌ شد.8پس‌ اهل‌ دو یا سه‌ شهر بسوی‌ یك‌ شهر برای‌ نوشیدن‌ آب‌ آواره‌ شدند، اما سیراب‌ نگشتند و خداوند می‌گوید كه‌ بسوی‌ من‌ بازگشت‌ ننمودید.9و شما را به‌ باد سموم‌ و یرقان‌ مبتلا ساختم‌ و ملخْ بسیاری‌ از باغها و تاكستانها و انجیرها و زیتونهای‌ شما را خورد. معهذا خداوند می‌گوید بسوی‌ من‌ بازگشت‌ ننمودید.10و وبا را به‌ رسم‌ مصر بر شما فرستادم‌ و جوانان‌ شما را به‌ شمشیر كشتم‌ و اسبان‌ شما را بردند و عفونت‌ اردوهای‌ شما به‌ بینی‌ شما برآمد. معهذا خداوند می‌گوید بسوی‌ من‌ بازگشت‌ ننمودید.11و بعضی‌ از شما را به‌ نَهْجی‌ كه‌ خدا سَدُوْم‌ و عَمُورهَ را واژگون‌ ساخت‌ سرنگون‌ نمودم‌ و مانند مشعلی‌ كه‌ از میان‌ آتش‌ گرفته‌ شود بودید. معهذا خداوند می‌گوید بسوی‌ من‌ بازگشت‌ ننمودید.12بنابراین‌ ای‌ اسرائیل‌ به‌ اینطور با تو عمل‌خواهم‌ نمود و چونكه‌ به‌ اینطور با تو عمل‌ خواهم‌ نمود، پس‌ ای‌ اسرائیل‌ خویشتن‌ را مهیا ساز تا با خدای‌ خود ملاقات‌ نمایی‌.13زیرا اینك‌ آن‌ كه‌ كوهها را ساخته‌ و باد را آفریده‌ است‌ و انسان‌ را از فكرهای‌ خودش‌ اطلاع‌ می‌دهد و فجر را به‌ تاریكی‌ مبدّل‌ می‌سازد و بر بلندیهای‌ زمین‌ می‌خرامد، یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها اسم‌ او می‌باشد.

Chapter 5

1ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ این‌ كلام‌ را كه‌ برای مرثیه‌ بر شما می‌خوانم‌ بشنوید.2دختر باكره‌ اسرائیل‌ افتاده‌ است‌ و دیگر نخواهد برخاست‌. بر زمین‌ خود انداخته‌ شده‌، و احدی‌ نیست‌ كه‌ او را برخیزاند.3زیرا خداوند یهُوَه‌ چنین‌ می‌گوید: شهری‌ كه‌ با هزار نفر بیرون‌ رفت‌، صد نفر را برای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ باقی‌ خواهد داشت‌ و شهری‌ كه‌ با صد نفر بیرون‌ رفت‌، ده‌ نفر را باقی‌ خواهد داشت‌.4زیرا خداوند به‌ خاندان‌ اسرائیل‌ چنین‌ می‌گوید: مرا بطلبید و زنده‌ بمانید.5اما بیت‌ ئیل‌ را مطلبید و به‌ جلجال‌ داخل‌ مشوید و به‌ بئرشبع‌ مروید، زیرا جلجال‌ البتّه‌ به‌ اسیری‌ خواهد رفت‌ و بیت‌ ئیل‌ نیست‌ خواهد شد.6خداوند را بطلبید و زنده‌ مانید، مبادا او مثل‌ آتش‌ در خاندان‌ یوسف‌ افروخته‌ شده‌، بسوزاند و كسی‌ در بیت‌ ئیل‌ نباشد كه‌ آن‌ را خاموش‌ كند.7ای‌ شما كه‌ انصاف‌ را به‌ افسنتین‌ مبدّل‌ می‌سازید و عدالت‌ را به‌ زمین‌ می‌اندازید،8آن‌ كه‌ ثُریا و جبّار را آفرید و فجر را به‌ سایه‌ مـوت‌ مبـدّل‌ ساخت‌ و روز را مثل‌ شب‌ تاریك‌ گردانید و آبهای‌ دریا را خوانده‌، آنها را بر روی‌ زمین‌ ریخت‌، یهُوَه‌ اسم‌ او می‌باشد؛9آنكه‌ خرابی‌ را بر زورآوران‌ می‌رساند چنانكه‌ خرابی‌ بر قلعه‌هاوارد می‌آید؛10ایشان‌ از آنانی‌ كه‌ در محكمه‌ حكم‌ می‌كنند، نفرت‌ دارند و راستگویان‌ را مكروه‌ می‌دارند.11بنابراین‌ چونكه‌ مسكینان‌ را پایمال‌ كردید و هدایای‌ گندم‌ از ایشان‌ گرفتید، خانه‌ها را از سنگهای‌ تراشیده‌ بنا خواهید نمود اما در آنها ساكن‌ نخواهید شد و تاكستانهای‌ دلپسند غرس‌ خواهید نمود و لیكن‌ شراب‌ آنها را نخواهید نوشید.12زیرا تقصیرهای‌ شما را می‌دانم‌ كه‌ بسیار است‌ و گناهان‌ شما را كه‌ عظیم‌ می‌باشد، زیرا عادلان‌ را به‌ تنگ‌ می‌آورید و رشوه‌ می‌گیرید و فقیران‌ را در محكمه‌ از حق‌ ایشان‌ منحرف‌ می‌سازید.13لهذا هر كه‌ عاقل‌ باشد در آن‌ زمان‌ خاموش‌ خواهد ماند زیرا كه‌ زمان‌ بد خواهد بود.14نیكویی‌ را بطلبید و نه‌ بدی‌ را تا زنده‌ بمانید و بدین‌ منوال‌ یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها با شما خواهد بود، چنانكه‌ می‌گویید.15از بدی‌ نفرت‌ كنید و نیكویی‌ را دوست‌ دارید و انصاف‌ را در محكمه‌ ثابت‌ نمایید، شاید كه‌ یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها بر بقیه‌ یوسف‌ رحمت‌ نماید.16بنابراین‌، خداوند یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها چنین‌ می‌گوید: در همه‌ چهارسوها نوحه‌گری‌ خواهد بود و در همه‌ كوچه‌ها وای‌ وای‌ خواهند گفت‌ و فلاّحان‌ را برای‌ ماتم‌ و آنانی‌ را كه‌ مرثیه‌خوانی‌ آموخته‌ شده‌اند، برای‌ نوحه‌گری‌ خواهند خواند.17و در همه‌ تاكستانها نوحه‌گری‌ خواهد بود، زیرا خداوند می‌گوید كه‌ من‌ در میان‌ تو عبور خواهم‌ كرد.18وای‌ بر شما كه‌ مشتاق‌ روز خداوند می‌باشید. روز خداوند برای‌ شما چه‌ خواهد بود؟ تاریكی‌ و نه‌ روشنایی‌!19مثل ‌كسی‌ كه‌ از شیری‌ فرار كند و خرسی‌ بدو برخورد، یا كسی‌ كه‌ به‌ خانه‌ داخل‌ شده‌، دست‌ خود را بر دیوار بنهد و ماری‌ او را بگزد.20آیا روز خداوند تاریكی‌ نخواهد بود و نه‌ روشنایی‌ و ظلمت‌ غلیظی‌ كه‌ در آن‌ هیچ‌ درخشندگی‌ نباشد؟21من‌ از عیدهای‌ شما نفرت‌ و كراهت‌ دارم‌ و (عطر) محفل‌های‌ مقدّس‌ شما را استشمام‌ نخواهم‌ كرد.22و اگر چه‌ قربانی‌های‌ سوختنی‌ و هدایای‌ آردی‌ خود را برای‌ من‌ بگذرانید، آن‌ را قبول‌ نخواهم‌ كرد و ذبایح‌ سلامتی‌ پرواریهای‌ شما را منظور نخواهم‌ داشت‌.23آهنگ‌ سرودهای‌ خود را از من‌ دور كن‌ زیرا نغمه‌ بربطهای‌ تو را گوش‌ نخواهم‌ كرد.24و انصاف‌ مثل‌ آب‌ و عدالت‌ مانند نهر دایمی‌ جاری‌ بشود.25ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ آیا شما قربانی‌ها و هدایا برای‌ من‌ مدت‌ چهل‌ سال‌ در بیابان‌ گذرانیدید؟26نی‌ بلكه‌ خیمه‌ مَلكوم‌ خود و تمثال‌ اصنام‌ خویش‌ و كوكب‌ خدایان‌ خود را كه‌ به‌ جهت‌ خویشتن‌ ساخته‌ بودید برداشتید.27پس‌ یهُوَه‌ كه‌ نام‌ او خدای‌ لشكرها می‌باشد، می‌فرماید كه‌ من‌ شما را به‌ آن‌ طرف‌ دمشق‌ جلای‌ وطن‌ خواهم‌ ساخت‌.

Chapter 6

1وای‌ بر آنانی‌ كه‌ در صهیون‌ ایمن‌ و دركوهستان‌ سامره‌ مطمئّن‌ هستند كه‌ نُقَبای‌ امّت‌های‌ اوّلی‌ كه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ نزد آنها آمدند، می‌باشند.2به‌ كَلْنَه‌ عبور كنید و ملاحظه‌ نمایید و از آنجا به‌ حمات‌ بزرگ‌ بروید و به‌ جَتِّ فلسطینیان‌ فرود آیید؛ آیا آنها از این‌ ممالك‌ نیكوتر است‌ یا حدود ایشان‌ از حدود شما بزرگتر؟3شما كه‌ روز بلا را دور می‌كنید و مَسْنَدظلم‌ را نزدیك‌ می‌آورید.4كه‌ بر تختهای‌ عاج‌ می‌خوابید و بر بسترها دراز می‌شوید و بره‌ها را از گله‌ و گوساله‌ها را از میان‌ حظیره‌ها می‌خورید.5كه‌ با نغمه‌ بربط‌ می‌سرایید و آلات‌ موسیقی‌ را مثل‌ داود برای‌ خود اختراع‌ می‌كنید.6و شراب‌ را از كاسه‌ها می‌نوشید و خویشتن‌ را به‌ بهترین‌ عطریات‌ تدهین‌ می‌نمایید، اما به‌ جهت‌ مصیبت‌ یوسف‌ غمگین‌ نمی‌شوید.7بنابراین‌ ایشان‌ الا´ن‌ با اسیران‌ اول‌ به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌ و صدای‌ عیش‌كنندگان‌ دور خواهد شد.8خداوند یهُوَه‌ به‌ ذات‌ خود قسم‌ خورده‌ و یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها فرموده‌ است‌ كه‌ من‌ از حشمت‌ یعقوب‌ نفرت‌ دارم‌ و قصرهایش‌ نزد من‌ مكروه‌ است‌. پس‌ شهر را با هر چه‌ در آن‌ است‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود.9و اگر ده‌ نفر در یك‌ شهر باقی‌ مانده‌ باشند ایشان‌ خواهند مرد.10و چون‌ خویشاوندان‌ و دفن‌كنندگان‌ كسی‌ را بردارند تا استخوانها را از خانه‌ بیرون‌ برند آنگاه‌ به‌ كسی‌ كه‌ در اندرون‌ خانه‌ باشد خواهند گفت‌: آیا دیگری‌ نزد تو هست‌؟ او جواب‌ خواهد داد كه‌ نیست‌. پس‌ خواهند گفت‌: ساكت‌ باش‌ زیرا نام‌ یهُوَه‌ نباید ذكر شود.11زیرا اینك‌ خداوند امر می‌فرماید و خانه‌ بزرگ‌ به‌ خرابیها و خانه‌ كوچك‌ به‌ شكافها تلف‌ می‌شود.12آیا اسبان‌ بر صخره‌ می‌دوند یا آن‌ را با گاوان‌ شیار می‌كنند؟ زیرا كه‌ شما انصاف‌ را به‌ حنظل‌ و ثمره‌ عدالت‌ را به‌ افسنتین‌ مبدّل‌ ساخته‌اید.13و به‌ ناچیز شادی‌ می‌كنید و می‌گویید آیا با قوّت‌ خویش‌ شاخها برای‌ خود پیدا نكردیم‌؟14زیرا یهُوَه‌ خدای‌ لشكرها می‌گوید: اینك‌ ای‌ خاندان‌ اسرائیل‌ من‌ به‌ ضد شما امّتی‌ برمی‌انگیزانم‌ كه‌ شما را از مدخل‌ حمات‌ تا نهر عَرَبَه‌ به‌ تنگ‌ خواهند آورد.

Chapter 7

1خداوند یهُوَه‌ به‌ من‌ چنین‌ نمودار ساخت‌ كه ‌اینك‌ در ابتدای‌ روییدن‌ حاصل‌ رَشِ دوّم‌ ملخها آفرید و هان‌ حاصل‌ رَشِ دوّم‌ بعد از چیدن‌ پادشاه‌ بود.2و چون‌ تمامی‌ گیاه‌ زمین‌ را خورده‌ بودند، گفتم‌: «ای‌ خداوند یهُوَه‌ مستدعی‌ آنكه‌ عفو فرمایی‌! چگونه‌ یعقوب‌ برخیزد چونكه‌ كوچك‌ است‌؟»3و خداوند از این‌ پشیمان‌ شد و خداوند گفت‌: «نخواهد شد.»4خداوند یهُوَه‌ به‌ من‌ چنین‌ نمودار ساخت‌ و اینك‌ خداوند یهُوَه‌ آتش‌ را خواند كه‌ محاكمه‌ بكند. پس‌ لجّه‌ عظیم‌ را بلعید و زمین‌ را سوزانید.5پس‌ گفتم‌: «ای‌ خداوند یهُوَه‌ از این‌ باز ایست‌! یعقوب‌ چگونه‌ برخیزد چونكه‌ كوچك‌ است‌؟»6و خداوند از این‌ پشیمان‌ شد و خداوند یهُوَه‌ گفت‌: «این‌ نیز نخواهد شد.»7و به‌ من‌ چنین‌ نمودار ساخت‌ كه‌ خداوند بر دیوار قایمی‌ ایستاده‌ بود و شاقولی‌ در دستش‌ بود.8و خداوند مرا گفت‌: «ای‌ عاموس‌ چه‌ می‌بینی‌؟» گفتم‌: «شاقولی‌.» خداوند فرمود: «اینك‌ من‌ شاقولی‌ در میان‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ می‌گذارم‌ و بار دیگر از ایشان‌ درنخواهم‌ گذشت‌.9و مكانهای‌ بلند اسحاق‌ ویران‌ و مَقدَس‌های‌ اسرائیل‌ خراب‌ خواهد شد و به‌ ضدّ خاندان‌ یرُبعام‌ با شمشیر خواهم‌ برخاست‌.»10و اَمَصیای‌ كاهنِ بیت‌ ئیل‌ نزد یرُبعام‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ فرستاده‌، گفت‌: «عاموس‌ در میان‌ خاندان‌ اسرائیل‌ بر تو فتنه‌ می‌انگیزد و زمین‌ سخنان‌ او را متحمل‌ نتواند شد.11زیرا عاموس‌ چنین‌ می‌گوید: یرُبعام‌ به‌ شمشیر خواهد مرد و اسرائیل‌ از زمین‌ خود البته‌ به‌ اسیری‌ خواهد رفت‌.»12و اَمَصیا به‌ عاموس‌ گفت‌: «ای‌ رایی‌ برو و به‌ زمین‌ یهودا فرار كن‌ و در آنجا نان‌ بخور و در آنجانبوّت‌ كن‌.13اما در بیت‌ئیل‌ بار دیگر نبوّت‌ منما چونكه‌ آن‌ مَقْدَس‌ پادشاه‌ و خانه‌سلطنت‌ می‌باشد.»14عاموس‌ در جواب‌ اَمَصیا گفت‌: «من‌ نه‌ نبی‌ هستم‌ و نه‌ پسر نبی‌ بلكه‌ رمه‌بان‌ بودم‌ و انجیرهای‌ برّی‌ را می‌چیدم‌.15و خداوند مرا از عقب‌ گوسفندان‌ گرفت‌ و خداوند مرا گفت‌: برو و بر قوم‌ من‌ اسرائیل‌ نبوّت‌ نما.16پس‌ حال‌ كلام‌ خداوند را بشنو: تو می‌گویی‌ به‌ ضد اسرائیل‌ نبوّت‌ مكن‌ و به‌ ضد خاندان‌ اسحاق‌ تكلّم‌ منما.17لهذا خداوند چنین‌ می‌گوید: زن‌ تو در شهر مرتكب‌ زنا خواهد شد و پسران‌ و دخترانت‌ به‌ شمشیر خواهند افتاد و زمینت‌ به‌ ریسمان‌ تقسیم‌ خواهد شد و تو در زمین‌ نجس‌ خواهی‌ مرد و اسرائیل‌ از زمین‌ خود البته‌ به‌ اسیری‌ خواهد رفت‌.»

Chapter 8

1خداوند یهُوَه‌ به‌ من‌ چنین‌ نمودار ساخت‌ واینك‌ سبدی‌ پر از میوه‌ها.2و گفت‌: «ای‌ عاموس‌ چه‌ می‌بینی‌؟» من‌ جواب‌ دادم‌ كه‌ «سبدی‌ از میوه‌.» و خداوند به‌ من‌ گفت‌: «انتها بر قوم‌ من‌ اسرائیل‌ رسیده‌ است‌ و از ایشان‌ دیگر درنخواهم‌ گذشت‌.»3خداوند یهُوَه‌ می‌گوید كه‌ در آن‌ روز سرودهای‌ هیكل‌ به‌ ولوله‌ مبدّل‌ خواهد شد و لاشهای‌ بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به‌ خاموشی‌ بیرون‌ خواهند انداخت‌.4ای‌ شما كه‌ می‌خواهید فقیران‌ را ببلعید و مسكینان‌ زمین‌ را هلاك‌ كنید این‌ را بشنوید.5و می‌گویید كه‌ غرّه‌ ماه‌ كی‌ خواهد گذشت‌ تا غلّه‌ را بفروشیم‌ و روز سَبَّت‌ تا انبارهای‌ گندم‌ را بگشاییم‌ و ایفا را كوچك‌ و مثقال‌ را بزرگ‌ ساخته‌، میزانها را قلب‌ و مُعوَّج‌ نماییم‌.6و مسكینان‌ را به‌ نقره‌ وفقیران‌ را به‌ نعلین‌ بخریم‌ و پس‌مانده‌ گندم‌ را بفروشیم‌.7خداوند به‌ جلال‌ یعقوب‌ قسم‌ خورده‌ است‌ كه‌ هیچكدام‌ از اعمال‌ ایشان‌ را هرگز فراموش‌ نخواهم‌ كرد.8آیا به‌ این‌ سبب‌ زمین‌ متزلزل‌ نخواهد شد و همه‌ ساكنانش‌ ماتم‌ نخواهند گرفت‌ و تمامش‌ مثل‌ نهر برنخواهد آمد و مثل‌ نیل‌ مصر سیلان‌ نخواهد كرد و فرو نخواهد نشست‌؟9و خداوند یهُوَه‌ می‌گوید: كه‌ در آن‌ روز آفتاب‌ را در وقت‌ ظهر فرو خواهم‌ برد و زمین‌ را در روز روشن‌ تاریك‌ خواهم‌ نمود.10و عیدهای‌ شما را به‌ ماتم‌ و همه‌ سرودهای‌ شما را به‌ مرثیه‌ها مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌. و بر هر كمر پلاس‌ و بر هر سر گری‌ برخواهم‌ آورد و آن‌ را مثل‌ ماتم‌ پسر یگانه‌ و آخرش‌ را مانند روز تلخی‌ خواهم‌ گردانید.11اینك‌ خداوند یهُوَه‌ می‌گوید: ایامی‌ می‌آید كه‌ گرسنگی‌ بر زمین‌ خواهم‌ فرستاد نه‌ گرسنگی‌ از نان‌ و نه‌ تشنگی‌ از آب‌ بلكه‌ از شنیدن‌ كلام‌ خداوند.12و ایشان‌ از دریا تا دریا و از شمال‌ تا مشرق‌ پراكنده‌ خواهند شد و گردش‌ خواهند كرد تا كلام‌ خداوند را بطلبند اما آن‌ را نخواهند یافت‌.13در آن‌ روز دوشیزگان‌ جمیل‌ و جوانان‌ از تشنگی‌ ضعف‌ خواهند كرد.14آنانی‌ كه‌ به‌ گناه‌ سامره‌ قسم‌ خورده‌، می‌گویند كه‌ «ای‌ دان‌ به‌ حیات‌ خدای‌ تو و به‌ طریقت‌ بئرشَبَعْ قسم‌ می‌خوریم‌»، خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست‌.

Chapter 9

1خداوند را دیدم‌ كه‌ نزد مذبح‌ ایستاده‌ بود و گفت‌: «تاجهای‌ ستونها را بزن‌ تا آستانه‌هابلرزد و آنها را بر سر همه‌ مردم‌ بینداز و باقی‌ماندگان‌ ایشان‌ را به‌ شمشیر خواهم‌ كشت‌ و فراری‌ای‌ از ایشان‌ نخواهد گریخت‌ و باقی‌مانده‌ای‌ از ایشان‌ نخواهد رَست‌.2اگر به‌ هاویه‌ فرو روند، دست‌ من‌ ایشان‌ را از آنجا خواهد گرفت‌ و اگر به‌ آسمان‌ صعود نمایند، ایشان‌ را از آنجا فرود خواهم‌ آورد.3و اگر به‌ قله‌ كرمل‌ پنهان‌ شوند ایشان‌ را تفتیش‌ كرده‌، از آنجا خواهم‌ گرفت‌ و اگر از نظر من‌ در قعر دریا خویشتن‌ را مخفی‌ نمایند، در آنجا مار را امر خواهم‌ فرمود كه‌ ایشان‌ را بگزد.4و اگر پیش‌ دشمنان‌ خود به‌ اسیری‌ روند، شمشیر را در آنجا امر خواهم‌ فرمود تا ایشان‌ را بكشد و نظر خود را بر ایشان‌ برای‌ بدی‌ خواهم‌ داشت‌ و نه‌ برای‌ نیكویی‌.5خداوند یهُوَه‌ صبایوت‌ كه‌ زمین‌ را لمس‌ می‌كند و آن‌ گداخته‌ می‌گردد و همه‌ ساكنانش‌ ماتم‌ می‌گیرند و تمامش‌ مثل‌ نهر برمی‌آید و مانند نیل‌ مصر فرو می‌نشیند؛6آن‌ كه‌ غرفه‌های‌ خود را در آسمان‌ بنا می‌كند و طاقهای‌ خود را بر زمین‌ بنیاد می‌نهد و آبهای‌ دریا را ندا در داده‌، آنها را به‌ روی‌ زمین‌ می‌ریزد، نام‌ او یهُوَه‌ می‌باشد.7خداوند می‌گوید: «ای‌ بنی‌اسرائیل‌ آیا شما برای‌ من‌ مثل‌ پسران‌ حبشیان‌ نیستید؟ آیا اسرائیل‌ را از زمین‌ مصر و فلسطینیان‌ را از كَفتُور و ارامیان‌ را از قیر برنیاوردم‌؟»8اینك‌ چشمان‌ خداوند یهُوَه‌ بر مملكت‌ گناهكار می‌باشد و من‌ آن‌ را از روی‌ زمین‌ هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌ لیكن‌ خداوند می‌گوید كه‌ «خاندان‌ یعقوب‌ را بالكّل‌ هلاك‌ نخواهم‌ ساخت‌.9زیرا اینك‌ من‌ امر فرموده‌، خاندان‌ اسرائیل‌ را در میان‌ همه‌ امّت‌ ها خواهم‌ بیخت‌، چنانكه‌ غلّه‌ درغربال‌ بیخته‌ می‌شود و دانه‌ای‌ بر زمین‌ نخواهد افتاد.10جمیع‌ گناهكاران‌ قوم‌ من‌ كه‌ می‌گویند بلا به‌ ما نخواهد رسید و ما را درنخواهد گرفت‌، به‌ شمشیر خواهند مرد.11در آن‌ روز خیمه‌ داود را كه‌ افتاده‌ است‌ برپا خواهم‌ نمود و شكافهایش‌ را مرمّت‌ خواهم‌ كرد و خرابیهایش‌ را برپا نموده‌، آن‌ را مثل‌ ایام‌ سلف‌ بنا خواهم‌ كرد.12تا ایشان‌ بقّیه‌ اَدوُم‌ و همه‌ امّت‌ ها را كه‌ اسم‌ من‌ بر ایشان‌ نهاده‌ شده‌ است‌، به‌ تصرّف‌ آورند.» خداوند كه‌ این‌ را بجا می‌آورد تكلّم‌ نموده‌ است‌.13اینك‌ خداوند می‌گوید: «ایامی‌ می‌آید كه‌شیاركننده‌ به‌ دروكننده‌ خواهد رسید و پایمال‌كننده‌ انگور به‌ كارنده‌ تخم‌. و كوهها عصیر انگور را خواهد چكانید و تمامی‌ تلّها به‌ سیلان‌ خواهد آمد.14و اسیری‌ قوم‌ خود اسرائیل‌ را خواهم‌ برگردانید و شهرهای‌ مخروب‌ را بنا نموده‌، در آنها ساكن‌ خواهند شد و تاكستانها غرس‌ كرده‌، شراب‌ آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته‌، میوه‌ آنها را خواهند خورد.»15و یهُوَه‌ خدایت‌ می‌گوید: «من‌ ایشان‌ را در زمین‌ ایشان‌ غرس‌ خواهم‌ نمود و بار دیگر از زمینی‌ كه‌ به‌ ایشان‌ داده‌ام‌، كنده‌ نخواهند شد.»

## عوبيديا

Chapter 1

1خداوند یهوه‌ درباره‌ اَدُوم‌ چنین‌ می‌گوید: از جانب‌ خداوند خبری‌ شنیدیم‌ كه‌ رسولی‌ نزد امت‌ها فرستاده‌ شده‌، (می‌گوید): برخیزید و با او در جنگ‌ مقاومت‌ نماییم‌.2هان‌ من‌ تو را كوچكترین‌ امّت‌ها گردانیدم‌ و تو بسیار خوار هستی‌.3ای‌ كه‌ در شكافهای‌ صخره‌ ساكن‌ هستی‌ و مسكن‌ تو بلند می‌باشد و در دل‌ خود می‌گویی‌ كیست‌ كه‌ مرا به‌ زمین‌ فرود بیاورد، تكبّرِ دلت‌، تو را فریب‌ داده‌ است‌،4خداوند می‌گوید: اگرچه‌ خویشتن‌ را مثل‌ عقاب‌ بلند سازی‌ و آشیانه‌ خود را در میان‌ ستارگان‌ بگذاری‌، من‌ تو را از آنجا فرود خواهم‌ آورد.5اگر دزدان‌ یا غارت‌كنندگانِ شب‌ نزد تو آیند، (چگونه‌ هلاك‌ شدی‌)؟ آیا بقدر كفایت‌ غارت‌ نمی‌كنند؟ و اگر انگورچینان‌ نزد تو آیند آیا بعضی‌ خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟6چیزهای‌ عیسو چگونه‌ تفتیش‌ شده‌ و چیزهای‌ مخفی‌ او چگونه‌ تفحّص‌ گردیده‌ است‌؟7همه‌ آنانی‌ كه‌ با تو همعهد بودند، تو را به‌ سرحدّ فرستادند و صلح‌اندیشان‌ تو، تو را فریب‌ داده‌، بر تو غالب‌ آمدند و خورندگان‌ نان‌ تو دامی‌ زیر تو گستردند. در ایشان‌ فطانتی‌ نیست‌.8خداوند می‌گوید: آیا در آن‌ روز حكیمان‌ اَدُوم‌ را و فطانت‌ را از كوه‌ عیسو نابود نخواهم‌ گردانید؟9و جبّاران‌ تو ای‌ تیمان‌ هراسان‌ خواهند شد تا هر كس‌ از كوه‌ عیسو به‌ قتل‌ منقطع‌ شود.10به‌ سبب‌ ظلمی‌ كه‌ بر برادرت‌ یعقوب‌ نمودی‌، خجالت‌ تو را خواهد پوشانید و تا به‌ ابد منقطع‌ خواهی‌ شد.11در روزی‌ كه‌ به‌ مقابل‌ وی‌ ایستاده‌ بودی‌، هنگامی‌ كه‌ غریبان‌ اموال‌ او را غارت‌ نمودند و بیگانگان‌ به‌ دروازه‌هایش‌ داخل‌ شدند و بر اورشلیم‌ قرعه‌ انداختند، تو نیز مثل‌ یكی‌ از آنها بودی‌.12بر روز برادر خود هنگام‌ مصیبتش‌ نگاه‌ مكن‌ و بر بنی‌یهودا در روز هلاكت‌ ایشان‌ شادی‌ منما و در روز تنگی‌ ایشان‌ لاف‌ مزن‌.13و به‌ دروازه‌های‌ قوم‌ من‌ در روز بلای‌ ایشان‌ داخل‌ مشو و تو نیز بر بدی‌ ایشان‌ در روز بلای‌ ایشان‌ مَنگَر و دست‌ خود را بر اموال‌ ایشان‌ در روز بلای‌ ایشان‌ دراز مكن‌.14و بر سر دو راه‌ مایست‌ تا فراریان‌ ایشان‌ را منقطع‌ سازی‌ و باقی‌ماندگان‌ ایشان‌ را در روز تنگی‌ تسلیم‌ منما.15زیرا كه‌ روز خداوند بر جمیع‌ امّت‌ها نزدیك‌ است‌؛ و چنانكه‌ عمل‌ نمودی‌ همچنان‌ به‌ تو عمل‌ كرده‌ خواهد شد و اعمالت‌ بر سرت‌ خواهد برگشت.16زیرا چنانكه‌ بر كوه‌ مقدّس‌ من‌ نوشیدید، همچنان‌ جمیع‌ امّت‌ها خواهند نوشید و آشامیده‌، خواهند بلعید و چنان‌ خواهند شد كه‌ گویا نبوده‌اند.17امّا بر كوه‌ صهیون‌ نجات‌ خواهد بود و مقدّس‌ خواهد شد و خاندان‌ یعقوب‌ میراث‌ خود را به‌ تصرّف‌ خواهند آورد.18و خاندان‌ یعقوب‌ آتش‌ و خاندان‌ یوسف‌ شعله‌ و خاندان‌ عیسو كاه‌خواهند بود و در میان‌ ایشان‌ مشتعل‌ شده‌، ایشان‌ را خواهد سوزانید و برای‌ خاندان‌ عیسو بقیتّی‌ نخواهد ماند زیرا خداوند تكلّم‌ نموده‌ است‌.19و اهل‌ جنوب‌ كوه‌ عیسو را و اهل‌ هامون‌ فلسطینیان‌ را به‌ تصرّف‌ خواهند آورد و صحرای‌ افرایم‌ و صحرای‌ سامره‌ را به‌ تصرّف‌ خواهند آورد و بنیامین‌ جِلْعاد را (متصرّف‌ خواهد شد).20واسیـران‌ این‌ لشكـر بنی‌اسرائیـل‌ ملك‌ كنعانیان‌ را تا صرْفَه‌ به‌ تصرّف‌ خواهند آورد و اسیرانِ اورشلیم‌ كه‌ در صَفارِدْ هستند، شهرهـای‌ جنوب‌ را به‌ تصرّف‌ خواهند آورد.21و نجات‌ دهندگان‌ به‌ كوه‌ صهیون‌ برآمده‌، بر كوه‌ عیسو داوری‌ خواهند كرد و ملكوت‌ از آن‌ خداوند خواهد شـد.

## يونس

Chapter 1

1و كلام‌ خداوند بر یونس‌ بن‌ اَمِتّای‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«برخیز و به‌ نینوا شهر بزرگ‌ برو و بر آن‌ ندا كن‌ زیرا كه‌ شرارت‌ ایشان‌ به‌ حضور من‌ برآمده‌ است‌.»3امّا یونس‌ برخاست‌ تا از حضور خداوند به‌ تَرْشیش‌ فرار كند و به‌ یافا فرود آمده‌، كشتی‌ای‌ یافت‌ كه‌ عازم‌ تَرْشیش‌ بود. پس‌ كرایه‌اش‌ را داده‌، سوار شد تا همراه‌ ایشان‌ از حضور خداوند به‌ تَرْشیش‌ برود.4و خداوند باد شدیدی‌ بر دریا وزانید كه‌ تلاطم‌ عظیمی‌ در دریا پدید آمد چنانكه‌ نزدیك‌ بود كه‌ كشتی‌ شكسته‌ شود.5و ملاّحان‌ ترسان‌ شده‌، هر كدام‌ نزد خدای‌ خود استغاثه‌ نمودند و اسباب‌ را كه‌ در كشتی‌ بود به‌ دریا ریختند تا آن‌ را برای‌ خود سبك‌ سازند. امّا یونس‌ در اندرون‌ كشتی‌ فرود شده‌، دراز شد و خواب‌ سنگینی‌ او را در ربود.6و ناخدای‌ كشتی‌ نزد او آمده‌، وی‌ را گفت‌: «ای‌ كه‌ خفته‌ای‌، تو را چه‌ شده‌ است‌؟ برخیز و خدای‌ خود را بخوان‌؛ شاید كه‌ خدا ما را بخاطر آورد تا هلاك‌ نشویم‌.»7و به‌ یكدیگر گفتند: «بیایید قرعه‌ بیندازیم‌ تا بدانیم‌ كه‌ این‌ بلا به‌ سبب‌ چه‌ كس‌ بر ما وارد شده‌ است‌؟» پس‌ چون‌ قرعه‌ انداختند، قرعه‌ به‌ نام‌ یونس‌ درآمد.8پس‌ او را گفتند: «ما را اطّلاع‌ ده‌ كه‌ این‌ بلا به‌ سبب‌ چه‌ كس‌ بر ما عارض‌ شده‌؟ شغل‌ تو چیست‌ و از كجا آمده‌ای‌ و وطنت‌ كدام‌ است‌ و از چه‌ قوم‌ هستی‌؟»9او ایشان‌ را جواب‌ داد كه‌: «من‌ عبرانی‌ هستم‌ و از یهوه‌ خدای‌ آسمان‌ كه‌ دریا و خشكی‌ را آفریده‌ است‌ ترسان‌ می‌باشم‌.»10پس‌ آن‌ مردمان‌ سخت‌ ترسان‌ شدند و او را گفتند: «چه‌ كرده‌ای‌؟» زیرا كه‌ ایشان‌ می‌دانستند كه‌ از حضور خداوند فرار كرده‌ است‌ چونكه‌ ایشان‌ را اطلاّع‌ داده‌ بود.11و او را گفتند: «با تو چه‌ كنیم‌ تا دریا برای‌ ما ساكـن‌ شود؟» زیرا دریا در تلاطم‌ همی‌ افزود.12او به‌ ایشـان‌ گفت‌: «مرا برداشتـه‌، به‌ دریا بیندازید و دریا برای‌ شما ساكن‌ خواهد شد، زیـرا می‌دانم‌ این‌ تلاطم‌ عظیم‌ به‌ سبب‌ من‌ بر شما وارد آمده‌ است‌.13امّا آن‌ مردمان‌ سعی‌ نمودند تا كشتی‌ را به‌ خشكی‌ برسانند امّا نتوانستند زیرا كه‌ دریا به‌ ضدّ ایشان‌ زیاده‌ و زیاده‌ تلاطم‌ می‌نمود.14پس‌ نزد یهوه‌ دعا كرده‌، گفتند: «آه‌ ای‌ خداوند به‌ خاطر جان‌ این‌ شخص‌ هلاك‌ نشویم‌ و خون‌ بی‌گناه‌ را بر ما مگذار زیرا تو ای‌ خداوند هر چه‌ می‌خواهی‌ می‌كنی‌.»15پس‌ یونس‌ را برداشته‌، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش‌ آرام‌ شد.16و آن‌ مردمان‌ از خداوند سخت‌ ترسان‌ شدند و برای‌ خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند.17و امّا خداوند ماهی‌ بزرگی‌ پیدا كرد كه‌ یونس‌ را فرو بُرْد و یونس‌ سه‌ روز و سه‌ شب‌ در شكم‌ ماهی‌ ماند.

Chapter 2

1و یونُس‌ از شكم‌ ماهی‌ نزد یهوه‌ خدای خود دعا نمود2و گفت‌: «در تنگی‌ خود خداوند را خواندم‌ و مرا مستجاب‌ فرمود. از شكم‌ هاویه‌ تضرّع‌ نمودم‌ و آواز مرا شنیدی‌.3زیرا كه‌ مرا به‌ ژرفی‌ در دل‌ دریاها انداختی‌ و سیلها مرا احاطه‌ نمود. جمیع‌ خیزابها و موجهای‌ تو بر من‌ گذشت‌.4و من‌ گفتم‌ از پیش‌ چشم‌ تو انداخته‌ شدم‌. لیكن‌ هیكل‌ قُدس‌ تو را باز خواهم‌ دید.5آبها مرا تا به‌ جان‌ احاطه‌ نمود و لجّه‌ دور مرا گرفت‌ و علف‌ دریا به‌ سر من‌ پیچیده‌ شد.6به‌ بنیان‌ كوهها فرود رفتم‌ و زمین‌ به‌ بندهای‌ خود تا به‌ ابد مرا در گرفت‌. امّا تو ای‌ یهوه‌ خدایم‌ حیات‌ مرا از حفره‌ برآوردی‌.7چون‌ جان‌ من‌ در اندرونم‌ بی‌تاب‌ شد، خداوند را بیاد آوردم‌ و دعای‌ من‌ نزد تو به‌ هیكل‌ قُدْسَتْ رسید.8آنانی‌ كه‌ اباطیل‌ دروغ‌ را منظور می‌دارند، احسان‌های‌ خویش‌ را ترك‌ می‌نمایند.9امّا من‌ به‌ آواز تشكّر برای‌ تو قربانی‌ خواهم‌ گذرانید، و به‌ آنچه‌ نذر كردم‌ وفا خواهم‌ نمود. نجات‌ از آن‌ خداوند است‌.»10پس‌ خداوند ماهی‌ را امر فرمود و یونس‌ را بر خشكی‌ قّی‌ كرد.

Chapter 3

1پس‌ كلام‌ خداوند بار دوّم‌ بر یونُس‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2«برخیز و به‌ نینوا شهر بزرگ‌ برو و آن‌ وعظ‌ را كه‌ من‌ به‌ تو خواهم‌ گفت‌ به‌ ایشان‌ ندا كن‌.»3آنگاه‌ یونُس‌ برخاسته‌، برحسب‌ فرمان‌ خداوند به‌ نینوا رفت‌. و نینوا بسیار بزرگ‌بودكه مسافت‌ سه‌ روز داشت.4و یونس‌ به‌ مسافت‌ یك‌ روز داخل‌ شهر شده‌، به‌ ندا كردن‌ شروع‌ نمود و گفت‌: «بعد از چهل‌ روز نینوا سرنگون‌ خواهد شد.»5و مردمان‌ نینوا به‌ خدا ایمان‌ آوردند و روزه‌ را ندا كرده‌، از بزرگ‌ تا كوچك‌ پلاس‌ پوشیدند.6و چون‌ پادشاه‌ نینوا از این‌ امر اطّلاع‌ یافت‌، از كرسی‌ خود برخاسته‌، ردای‌ خود را از بركند و پلاس‌ پوشیده‌، بر خاكستر نشست‌.7و پادشاه‌ و اكابرش‌ فرمان‌ دادند تا در نینوا ندا در دادند وامر فرموده‌، گفتند كه‌ «مردمان‌ و بهایم‌ و گاوان‌ و گوسفندان‌ چیزی‌ نخورند و نچرند و آب‌ ننوشند.8و مردمان‌ و بهایم‌ به‌ پلاس‌ پوشیده‌ شوند و نزد خدا بشدّت‌ استغاثه‌ نمایند و هركس‌ از راه‌ بد خود و از ظلمی‌ كه‌ در دست‌ او است‌ بازگشت‌ نماید.9كیست‌ بداند كه‌ شاید خدا برگشته‌، پشیمان‌ شود و از حدّت‌ خشم‌ خود رجوع‌ نماید تا هلاك‌ نشویم‌؟»10پس‌ چون‌ خدا اعمال‌ ایشان‌ را دید كه‌ از راه‌ زشت‌ خود بازگشت‌ نمودند، آنگاه‌ خدا از بلایی‌ كه‌ گفته‌ بود كه‌ به‌ ایشان‌ برساند پشیمان‌ گردید و آن‌ را بعمل‌ نیاورد.

Chapter 4

1امّا این‌ امر یونُس‌ را به‌ غایت‌ ناپسند آمد و غیظش‌ افروخته‌ شد،2و نزد خداوند دعا نموده‌، گفت‌: «آه‌ ای‌ خداوند ، آیا این‌ سخن‌ من‌ نبود، حینی‌ كه‌ در ولایت‌ خود بودم‌. و از این‌ سبب‌ به‌ فرار كردن‌ به‌ تَرشیش‌ مبادرت‌ نمودم‌ زیرا می‌دانستم‌ كه‌ تو خدای‌ كریم‌ و رحیم‌ و دیر غضب‌ و كثیر احسان‌ هستی‌ و از بلا پشیمان‌ می‌شوی‌؟3پس‌ حال‌، ای‌ خداوند ، جانم‌ را از من‌ بگیر زیرا كه‌ مردن‌ از زنده‌ ماندن‌ برای‌ من‌ بهتر است‌.»4خداوند گفت‌: «آیا صواب‌ است‌ كه‌ خشمناك‌ شوی‌؟»5و یوُنُس‌ از شهر بیرون‌ رفته‌، بطرف‌ شرقی‌ شهر نشست‌ و در آنجا سایه‌بانی‌ برای‌ خود ساخته‌ زیر سایه‌اش‌ نشست‌ تا ببیند بر شهر چه‌ واقع‌ خواهد شد.6و یهوه‌ خدا كدویی‌ رویانید و آن‌ را بالای‌ یونُس‌ نمّو داد تا بر سر وی‌ سایه‌ افكنده‌، او را از حزنش‌ آسایش‌ دهد و یونُس‌ از كدو بی‌نهایت‌ شادمان‌ شد.7امّا در فردای‌ آن‌ روز در وقت‌ طلوع‌ فجر خدا كِرْمی‌ پیدا كرد كه‌ كدو را زد و خشك‌ شد.8و چون‌ آفتاب‌ برآمد خدا باد شرقی‌ گرم‌ وزانید و آفتاب‌ بر سر یونُس‌ تابید به‌ حدّی‌ كه‌ بیتاب‌ شده‌، برای‌ خود مسألت‌ نمود كه‌ بمیرد و گفت‌: «مردن‌ از زنده‌ ماندن‌ برای‌ من‌ بهتر است‌.»9خدا به‌ یونُس‌ جواب‌ داد: «آیا صواب‌ است‌ كه‌ به‌ جهت‌ كدو غضبناك‌ شوی‌؟» او گفت‌: «صواب‌ است‌ كه‌ تا به‌ مرگ‌ غضبناك‌ شوم‌.»10خداوند گفت‌: «دل‌ تو برای‌ كدو بسوخت‌ كه‌ برای‌ آن‌ زحمت‌ نكشیدی‌ و آن‌ را نمّو ندادی‌ كه‌ در یك‌ شب‌ بوجود آمد و در یك‌ شب‌ ضایع‌ گردید.11و آیا دل‌ من‌ به‌ جهت‌ نینوا شهر بزرگ‌ نسوزد كه‌ در آن‌ بیشتر از صد و بیست‌ هزار كس‌ می‌باشند كه‌ در میان‌ راست‌ و چپ‌ تشخیص‌ نتوانند داد و نیز بهایم‌ بسیار؟»

## ميکاه

Chapter 1

1كلام‌ خداوند كه‌ بر میكاهِ مورَشَتی‌ در ایام یوتام‌ و آحاز و حِزْقیا، پادشاهان‌ یهودا نازل‌ شد و آن‌ را درباره‌ سامره‌ و اورشلیم‌ دید.2ای‌ جمیع‌ قوم‌ها بشنوید و ای‌ زمین‌ و هر چه‌ در آن‌ است‌ گوش‌ بدهید، و خداوند یهوه‌ یعنی‌ خداوند از هیكل‌ قدسش‌ بر شما شاهد باشد.3زیرا اینك‌ خداوند از مكان‌ خود بیرون‌ می‌آید و نزول‌ نموده‌، بر مكان‌های‌ بلند زمین‌ می‌خرامد.4و كوهها زیر او گداخته‌ می‌شود و وادیها مُنْشَقّ می‌گردد، مثل‌ موم‌ پیش‌ آتش‌ و مثل‌ آب‌ كه‌ به‌ نشیب‌ ریخته‌ شود.5این‌ همه‌ به‌ سبب‌ عصیان‌ یعقوب‌ و گناه‌ خاندان‌ اسرائیل‌ است‌. عصیان‌ یعقوب‌ چیست‌؟ آیا سامره‌ نیست‌؟ و مكان‌های‌ بلند یهودا چیست‌؟ آیا اورشلیم‌ نمی‌باشد؟6پس‌ سامره‌ را به‌ توده‌ سنگ‌ صحرا و مكان‌ غَرس‌ نمودن‌ مَوْها مبدّل‌ خواهم‌ ساخت‌ و سنگهایش‌ را به‌ درّه‌ ریخته‌، بنیادش‌ را منكشف‌ خواهم‌ نمود.7و همه‌ بتهای‌ تراشیده‌ شده‌ آن‌ خرد و همه‌ مزدهایش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ خواهد شد و همه‌ تماثیلش‌ را خراب‌ خواهم‌ كرد زیرا كه‌ از مزد فاحشه‌ آنها را جمع‌ كرد و به‌ مزد فاحشه‌ خواهد برگشت‌.8به‌ این‌ سبب‌ ماتم‌ گرفته‌، وِلْوَلَه‌ خواهم‌ نمود و برهنه‌ و عریان‌ راه‌ خواهم‌ رفت‌ و مثل‌ شغالها ماتم‌ خواهم‌ گرفت‌ و مانند شتر مرغهانوحه‌گری‌ خواهم‌ نمود.9زیرا كه‌ جراحت‌های‌ وی‌ علاج‌پذیر نیست‌ چونكه‌ به‌ یهودا رسیده‌ و به‌ دروازه‌های‌ قوم‌ من‌ یعنی‌ به‌ اورشلیم‌ داخل‌ گردیده‌ است‌.10در جَتّ خبر مرسانید و هرگز گریه‌ منمایید. در خانه‌ عَفْرَه‌، در غبار خویشتن‌ را غلطانیدم‌.11ای‌ ساكنه‌ شافیر عریان‌ و خجل‌ شده‌، بگذر. ساكنه‌ صأنان‌ بیرون‌ نمی‌آید. ماتم‌ بیتْاِیصَلْ مكانش‌ را از شما می‌گیرد.12زیرا كه‌ ساكنه‌ ماروت‌ به‌ جهت‌ نیكویی‌ درد زه‌ می‌كشد، چونكه‌ بلا از جانب‌ خداوند به‌ دروازه‌ اورشلیم‌ فرود آمده‌ است‌.13ای‌ ساكنه‌ لاكیش‌ اسب‌ تندرو را به‌ ارابه‌ ببند. او ابتدای‌ گناه‌ دختر صَهیون‌ بود، چونكه‌ عصیان‌ اسرائیل‌ در تو یافت‌ شده‌ است‌.14بنابراین‌ طلاق‌ نامه‌ای‌ به‌ مُورَشَتْ جَتّ خواهی‌ داد. خانه‌های‌ اَكْذِیب‌، چشمه‌ فریبنده‌ برای‌ پادشاهان‌ اسرائیل‌ خواهد بود.15ای‌ ساكنه‌ مَریشَه‌ بار دیگر مالكی‌ بر تو خواهم‌ آورد. جلال‌ اسرائیل‌ تا به‌ عَدُلاّم‌ خواهد آمد.16خویشتن‌ را برای‌ فرزندان‌ نازنین‌ خود گَرْ ساز و موی‌ خود را بتراش‌. گری‌ سر خود را مثل‌ كركس‌ زیاد كن‌ زیرا كه‌ ایشان‌ از نزد تو به‌ اسیری‌ رفته‌اند.

Chapter 2

1وای‌ بر آنانی‌ كه‌ بر بسترهای‌ خود ظلم‌ را تدبیر می‌نمایند و مرتكب‌ شرارت‌ می‌شوند. در روشنایی‌ صبح‌ آن‌ را بجا می‌آورند، چونكه‌ در قوّت‌ دست‌ ایشان‌ است‌.2بر زمینها طمع‌ می‌ورزند و آنها را غصب‌ می‌نمایند و بر خانه‌ها نیز و آنها را می‌گیرند و بر مرد و خانه‌اش‌ و شخص‌ و میراثش‌ ظلم‌ می‌نمایند.3بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: هان‌ من‌ بر این‌ قبیله‌ بلایی‌ را تدبیر می‌نمایم‌ كه‌ شما گردن‌ خود را از آن‌ نتوانید بیرون‌ آورد و متكبّرانه‌ نخواهید خرامید زیرا كه‌ آن‌ زمان‌ زمان‌ بد است‌.4در آن‌ روز بر شما مَثَل‌ خواهند زد و مرثیه‌ سوزناك‌ خواهند خواند و خواهند گفت‌ بالّكل‌ هلاك‌ شده‌ایم‌. نصیب‌ قوم‌ مرا به‌ دیگران‌ داده‌ است‌. چگونه‌ آن‌ را از من‌ دور می‌كند و زمینهای‌ مرا به‌ مرتدّان‌ تقسیم‌ می‌نماید.5بنابراین‌ برای‌ تو كسی‌ نخواهد بود كه‌ ریسمان‌ را به‌ قرعه‌ در جماعت‌ خداوند بكَشَدْ.6ایشان‌ نبوّت‌ كرده‌، می‌گویند نبوّت‌ مكنید. اگر به‌ اینها نبوّت‌ ننمایند، رسوایی‌ دور نخواهد شد.7ای‌ كه‌ به‌ خاندان‌ یعقوب‌ مسمّی‌ هستی‌ آیا روح‌ خداوند قاصر شده‌ است‌ و آیا اینها اعمال‌ او می‌باشد؟ آیا كلام‌ من‌ برای‌ هر كه‌ به‌ استقامت‌ سالك‌ می‌باشد، نیكو نیست‌؟8لكن‌ قوم‌ من‌ در این‌ روزها به‌ دشمنی‌ برخاسته‌اند. شما ردا را از رخت‌ آنانی‌ كه‌ به‌ اطمینان‌ می‌گذرند و از جنگ‌ روگردانند، می‌كَنید.9و زنان‌ قوم‌ مرا از خانه‌های‌ مرغوب‌ ایشان‌ بیرون‌ می‌كنید و زینت‌ مرا از اطفال‌ ایشان‌ تا به‌ ابد می‌گیرید.10برخیزید و بروید زیرا كه‌ این‌ آرامگاه‌ شما نیست‌ چونكه‌ نجس‌ شده‌ است‌. شما را به‌ هلاكت‌ سخت‌ هلاك‌ خواهد ساخت‌.11اگر كسی‌ به‌ بطالت‌ و دروغ‌ سالك‌ باشد و كاذبانه‌ گوید كه‌ من‌ برای‌ تو دربارۀشراب‌ و مُسْكِرات‌ نبوّت‌ خواهم‌ نمود، هرآینه‌ او نبّی‌ این‌ قوم‌ خواهد بود.12ای‌ یعقوب‌، من‌ البتّه‌ تمامی‌ اهل‌ تو را جمع‌ خواهم‌ نمود و بقیه‌ اسرائیل‌ را فراهم‌ آورده‌، ایشان‌ را مثل‌ گوسفندان‌ بُصْرَه‌ در یك‌ جا خواهم‌ گذاشت‌. ایشان‌ مثل‌ گله‌ای‌ كه‌ در آغل‌ خود باشد، به‌ سبب‌ كثرت‌ مردمان‌ غوغا خواهند كرد.13رخنه‌ كننده‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ برآمده‌ است‌. ایشان‌ رخنه‌ نموده‌ و از دروازه‌ عبور كرده‌، از آن‌ بیرون‌ رفته‌اند و پادشاه‌ ایشان‌ پیش‌ روی‌ ایشان‌ و خداوند بر سر ایشان‌ پیش‌ رفته‌ است‌.

Chapter 3

1و گفتم‌: ای‌ رؤسای‌ یعقوب‌ و ای‌ داوران خاندان‌ اسرائیل‌ بشنوید! آیا بر شما نیست‌ كه‌ انصاف‌ را بدانید؟2آنانی‌ كه‌ از نیكویی‌ نفرت‌ دارند و بر بدی‌ مایل‌ می‌باشند و پوست‌ را از تن‌ مردم‌ و گوشت‌ را از استخوانهای‌ ایشان‌ می‌كَنَنْد،3و كسانی‌ كه‌ گوشت‌ قوم‌ مرا می‌خورند و پوست‌ ایشان‌ را از تن‌ ایشان‌ می‌كنند و استخوانهای‌ ایشان‌ را خُرد كرده‌، آنها را گویا در دیگ‌ و مثل‌ گوشت‌ در پاتیل‌ می‌ریزند،4آنگاه‌ نزد خداوند استغاثه‌ خواهند نمود و ایشان‌ را اجابت‌ نخواهد نمود، بلكه‌ روی‌ خود را در آنزمان‌ از ایشان‌ خواهد پوشانید چونكه‌ مرتكب‌ اعمال‌ زشت‌ شده‌اند.5خداوند درباره‌ انبیایی‌ كه‌ قوم‌ مرا گمراه‌ می‌كنند و به‌ دندانهای‌ خود می‌گزند و سلامتی‌ را ندا می‌كنند، و اگر كسی‌ چیزی‌ به‌ دهان‌ ایشان‌ نگذارد با او تدارك‌ جنگ‌ می‌بینند، چنین‌ می‌گوید:6از این‌ جهت‌ برای‌ شما شب‌ خواهد بود كه‌ رؤیا نبینید و ظلمت‌ برای‌ شما خواهد بودكه‌ فالگیری‌ ننمایید. آفتاب‌ بر انبیاء غروب‌ خواهد كرد و روز بر ایشان‌ تاریك‌ خواهد شد.7و راییان‌ خجل‌ و فالگیران‌ رسوا شده‌، جمیع‌ ایشان‌ لبهای‌ خود را خواهند پوشانید چونكه‌ از جانب‌ خدا جواب‌ نخواهد بود.8و لیكن‌ من‌ از قوّت‌ روح‌ خداوند و از انصاف‌ و توانایی‌ مملّو شده‌ام‌ تا یعقوب‌ را از عصیان‌ او و اسرائیل‌ را از گناهش‌ خبر دهم‌.9ای‌ رؤسای‌ خاندان‌ یعقوب‌ و ای‌ داوران‌ خاندان‌ اسرائیل‌ این‌ را بشنوید! شما كه‌ از انصاف‌ نفرت‌ دارید و تمامی‌ راستی‌ را منحرف‌ می‌سازید،10و صهیون‌ را به‌ خون‌ و اورشلیم‌ را به‌ ظلم‌ بنا می‌نمایید،11رؤسای‌ ایشان‌ برای‌ رشوه‌ داوری‌ می‌نمایند و كاهنان‌ ایشان‌ برای‌ اجرت‌ تعلیم‌ می‌دهند و انبیای‌ ایشان‌ برای‌ نقره‌ فال‌ می‌گیرند و بر خداوند توكّل‌ نموده‌، می‌گویند: آیا خداوند در میان‌ ما نیست‌؟ پس‌ بلا به‌ ما نخواهد رسید.12بنابراین‌ صَهْیون‌ به‌ سبب‌ شما مثل‌ مزرعه‌ شیار خواهد شد و اورشلیم‌ به‌ توده‌های‌ سنگ‌ و كوه‌ خانه‌ به‌ بلندیهای‌ جنگل‌ مبدّل‌ خواهد گردید.

Chapter 4

1و در ایام‌ آخر، كوهِ خانه‌ خداوند بر قلّه كوهها ثابت‌ خواهد شد و بر فوق‌ تلّها برافراشته‌ خواهد گردید و قوم‌ها بر آن‌ روان‌ خواهند شد.2و امّت‌های‌ بسیار عزیمت‌ كرده‌، خواهند گفت‌: بیایید تا به‌ كوه‌ خداوند و به‌ خانه‌ خدای‌ یعقوب‌ برآییم‌ تا طریق‌های‌ خویش‌ را به‌ ما تعلیم‌ دهد و به‌ راههای‌ وی‌ سلوك‌ نماییم‌ زیرا كه‌ شریعت‌ از صهیون‌ و كلام‌ خداوند از اورشلیم‌صادر خواهد شد.3و او در میان‌ قوم‌های‌ بسیار داوری‌ خواهد نمود و امّت‌های‌ عظیم‌ را از جای‌ دور تنبیه‌ خواهد كرد و ایشان‌ شمشیرهای‌ خود را برای‌ گاوآهن‌ و نیزه‌های‌ خویش‌ را برای‌ ارّه‌ها خواهند شكست‌ و امّتی‌ بر امّتی‌ شمشیر نخواهد كشید و بار دیگر جنگ‌ را نخواهند آموخت.4و هر كس‌ زیر مَوِ خود و زیر انجیر خویش‌ خواهد نشست‌ و ترساننده‌ای‌ نخواهد بود زیرا كه‌ دهان‌ یهوه‌ صبایوت‌ تكلّم‌ نموده‌ است‌.5زیرا كه‌ جمیع‌ قوم‌ها هر كدام‌ به‌ اسم‌ خدای‌ خویش‌ سلوك‌ می‌نمایند امّا ما به‌ اسم‌ یهوه‌ خدای‌ خود تا ابدالا´باد سلوك‌ خواهیم‌ نمود.6خداوند می‌گوید كه‌ در آن‌ روز لنگان‌ را جمع‌ خواهم‌ كرد و رانده‌ شدگان‌ و آنانی‌ را كه‌ مبتلا ساخته‌ام‌ فراهم‌ خواهم‌ آورد.7و لنگان‌ را بقیتی‌ و دور شدگان‌ را قوم‌ قوّی‌ خواهم‌ ساخت‌ و خداوند در كوه‌ صَهْیوُن‌ برایشان‌ از الا´ن‌ تا ابدالا´باد سلطنت‌ خواهد نمود.8و تو ای‌ برج‌ گله‌ و ای‌ كوه‌ دختر صَهیون‌ این‌ به‌ تو خواهد رسید و سلطنت‌ اوّل‌ یعنی‌ مملكت‌ دختر اورشلیم‌ خواهد آمد.9الا´ن‌ چرا فریاد برمی‌آوری‌؟ آیا در تو پادشاهی‌ نیست‌ و آیا مُشیر تو نابود شده‌ است‌ كه‌ دردْ تو را مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید گرفته‌ است‌؟10ای‌ دختر صَهیون‌ مثل‌ زنی‌ كه‌ می‌زاید درد زه‌ كشیده‌، وضع‌ حمل‌ نما زیرا كه‌ الا´ن‌ از شهر بیرون‌ رفته‌، در صحرا خواهی‌ نشست‌ و به‌ بابل‌ رفته‌، در آنجا رهایی‌ خواهی‌ یافت‌ و در آنجا خداوند تو را از دست‌ دشمنانت‌ رهایی‌ خواهد داد.11و الا´ن‌ امّت‌های‌ بسیار بر تو جمع‌ شده‌، می‌گویند كه‌ صهیون‌ نجس‌ خواهد شد و چشمان‌ ما بر اوخواهد نگریست‌.12امّا ایشان‌ تدبیرات‌ خداوند را نمی‌دانند و مشورت‌ او را نمی‌فهمند زیرا كه‌ ایشان‌ را مثل‌ بافه‌ها در خرمنگاه‌ جمع‌ كرده‌ است‌.13ای‌ دختر صهیون‌ برخیز و پایمال‌ كن‌ زیرا كه‌ شاخ‌ تو را آهن‌ خواهم‌ ساخت‌ و سمهای‌ تو را برنج‌ خواهم‌ نمود و قوم‌های‌ بسیار را خواهی‌ كوبید و حاصل‌ ایشان‌ را برای‌ یهوه‌ و دولت‌ ایشان‌ را برای‌ خداوند تمامی‌ زمین‌ وقف‌ خواهی‌ نمود.

Chapter 5

1ای‌ دخترِ افواج‌، الا´ن‌ در فوجها جمع‌ خواهی‌ شد! ایشان‌ به‌ ضدّ ما سنگرها بسته‌اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل‌ خواهند زد.2و تو ای‌ بَیتْلَحَمِاَفْراتَه‌ اگر چه‌ در هزاره‌های‌ یهودا كوچك‌ هستی‌، از تو برای‌ من‌ كسی‌ بیرون‌ خواهد آمد كه‌ بر قوم‌ من‌ اسرائیل‌ حكمرانی‌ خواهد نمود و طلوع‌های‌ او از قدیم‌ و از ایام‌ ازل‌ بوده‌ است‌.3بنابراین‌ ایشان‌ را تا زمانی‌ كه‌ زن‌ حامله‌ بزاید تسلیم‌ خواهد نمود و بقیه‌ برادرانش‌ با بنی‌اسرائیل‌ بازخواهند گشت‌.4و او خواهد ایستاد و در قوّت‌ خداوند و در كبریایی‌ اسم‌ یهوه‌ خدای‌ خویش‌ (گله‌ خود را) خواهد چرانید و ایشان‌ به‌ آرامی‌ ساكن‌ خواهند شد زیرا كه‌ او الا´ن‌ تا اقصای‌ زمین‌ بزرگ‌ خواهد شد.5و او سلامتی‌ خواهد بود. هنگامی‌ كه‌ آشور به‌ زمین‌ ما داخل‌ شده‌، بر قصرهای‌ ما قدم‌ نهد، آنگاه‌ هفت‌ شبان‌ و هشت‌ سرورِ آدمیان‌ را به‌ مقابل‌ او برپا خواهیم‌ داشت‌.6و ایشان‌ زمین‌ آشور و مدخل‌های‌ زمین‌ نِمْرُود را با شمشیر حكمرانی‌ خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی‌ خواهد داد، هنگامی‌ كه‌ به‌ زمین‌ ما داخل‌ شده‌، حدود ما را پایمال‌ كند.7و بقیه‌ یعقوب‌ در میان‌ قوم‌های‌ بسیار مثل‌ شبنم‌ از جانب‌ خداوند خواهد بود و مانند بارشی‌ كه‌ بر گیاه‌ می‌آید كه‌ برای‌ انسان‌ انتظار نمی‌كشد و به‌ جهت‌ بنی‌آدم‌ صبر نمی‌نماید.8و بقیه‌ یعقوب‌ در میان‌ امّت‌ها و در وسط‌ قوم‌های‌ بسیار، مثل‌ شیر در میان‌ جانوران‌ جنگل‌ و مانند شیر ژیان‌ در میان‌ گله‌های‌ گوسفندان‌ خواهند بود كه‌ چون‌ عبور می‌نماید، پایمال‌ می‌كند و می‌دَرَد و رهاننده‌ای‌ نمی‌باشد.9و دست‌ تو بر خصمانت‌ بلند خواهد شد و جمیع‌ دشمنانت‌ منقطع‌ خواهند گردید.10و خداوند می‌گوید كه‌ در آن‌ روز اسبان‌ تو را از میانت‌ منقطع‌ و ارابه‌هایت‌ را معدوم‌ خواهم‌ نمود.11و شهرهای‌ ولایت‌ تو را خراب‌ نموده‌، همه‌ قلعه‌هایت‌ را منهدم‌ خواهم‌ ساخت‌.12و جادوگری‌ را از دست‌ تو تلف‌ خواهم‌ نمود كه‌ فالگیران‌ دیگر در تو یافت‌ نشوند.13و بتهای‌ تراشیده‌ و تمثالهای‌ تو را از میانت‌ نابود خواهم‌ ساخت‌ كه‌ بار دیگر به‌ صنعت‌ دست‌ خود سجده‌ ننمایی‌.14و اَشیره‌هایت‌ را از میانت‌ كَنده‌، شهرهایت‌ را منهدم‌ خواهم‌ ساخت‌.15و با خشم‌ و غضب‌ از امّت‌هایی‌ كه‌ نمی‌شنوند انتقام‌ خواهم‌ كشید.

Chapter 6

1آنچه‌ خداوند می‌گوید بشنوید! برخیز و نزد كوهها مخاصمه‌ نما و تلّها آواز تو رابشنوند.2ای‌ كوهها مخاصمه‌ خداوند را بشنوید و ای‌ اساسهای‌ جاودانی‌ زمین‌! زیرا خداوند را با قوم‌ خود مخاصمه‌ای‌ است‌ و با اسرائیل‌ محاكمه‌ خواهد كرد.3ای‌ قوم‌ من‌ به‌ تو چه‌ كرده‌ام‌ و به‌ چه‌ چیز تو را خسته‌ ساخته‌ام‌؟ به‌ ضدّ من‌ شهادت‌ بده‌.4زیرا كه‌ تو را از زمین‌ مصر برآوردم‌ و تو را از خانه‌ بندگی‌ فدیه‌ دادم‌ و موسی‌ و هارون‌ و مریم‌ را پیش‌ روی‌ تو ارسال‌ نمودم‌.5ای‌ قوم‌ من‌ آنچه‌ را كه‌ بالاق‌ پادشاه‌ موآب‌ مشورت‌ داد و آنچه‌ بَلْعام‌بن‌ بَعور او را جواب‌ فرستاد، بیاد آور و آنچه‌ را كه‌ از شِطّیم‌ تا جِلْجال‌ (واقع‌ شد به‌ خاطر دار) تا عدالت‌ خداوند را بدانی‌.6با چه‌ چیز به‌ حضور خداوند بیایم‌ و نزد خدای‌ تعالی‌ ركوع‌ نمایم‌؟ آیا با قربانی‌های‌ سوختنی‌ و با گوساله‌های‌ یك‌ ساله‌ به‌ حضور وی‌ بیایم‌؟7آیا خداوند از هزارها قوچ‌ و از ده‌ هزارها نهر روغن‌ راضی‌ خواهد شد؟ آیا نخست‌زاده‌ خود را به‌ عوض‌ معصیتم‌ و ثمره‌ بدن‌ خویش‌ را به‌ عوض‌ گناه‌ جانم‌ بدهم‌؟8ای‌ مرد از آنچه‌ نیكو است‌ تو را اخبار نموده‌ است‌؛ و خداوند از تو چه‌ چیز را می‌طلبد غیر از اینكه‌ انصاف‌ را بجا آوری‌ و رحمت‌ را دوست‌ بداری‌ و در حضور خدای‌ خویش‌ با فروتنی‌ سلوك‌ نمایی‌؟9آواز خداوند به‌ شهر ندا می‌دهد و حكمتْ اسم‌ او را مشاهده‌ می‌نماید. عصا و تعیین‌ كننده‌ آن‌ را بشنوید.10آیا تا به‌ حال‌ گنجهای‌ شرارت‌ و ایفای‌ ناقصِ ملعون‌ در خانه‌شریران‌ می‌باشد؟11آیا من‌ با میزانهای‌ شرارت‌ و با كیسه‌ سنگهای‌ ناراست‌ بری‌ خواهم‌ شد؟12زیرا كه‌ دولتمندانِ او از ظلم‌ ممّلواند و ساكنانش‌ دروغ‌ می‌گویند و زبان‌ ایشان‌ در دهانشان‌ فریب‌ محض‌ است‌.13پس‌ من‌ نیز تو را به‌ سبب‌ گناهانت‌ به‌ جراحات‌ مهلك‌ مجروح‌ ساخته‌، خراب‌ خواهم‌ نمود.14تو خواهی‌ خورد امّا سیر نخواهی‌ شد و گرسنگی‌ تو در اندرونت‌ خواهد ماند و بیرون‌ خواهی‌ برد امّا رستگار نخواهی‌ ساخت‌ و آنچه‌ را كه‌ رستگار نمایی‌ من‌ به‌ شمشیر تسلیم‌ خواهم‌ نمود.15تو خواهی‌ كاشت‌ امّا نخواهی‌ دروید؛ تو زیتون‌ را به‌ پا خواهی‌ فشرد امّا خویشتن‌ را به‌ روغن‌ تدهین‌ نخواهی‌ نمود؛ و عصیر انگور را امّا شراب‌ نخواهی‌ نوشید.16زیرا كه‌ قوانین‌ عُمْرِی‌ و جمیع‌ اعمال‌ خاندان‌ اَخْآب‌ نگاه‌ داشته‌ می‌شود و به‌ مشورت‌های‌ ایشان‌ سلوك‌ می‌نمایید تا تو را به‌ ویرانی‌ و ساكنانش‌ را به‌ سخّریه‌ تسلیم‌ نمایم‌، پس‌ عار قوم‌ مرا متحمّل‌ خواهید شد.

Chapter 7

1وای‌ بر من‌ زیرا كه‌ مثل‌ جمع‌ كردن‌ میوه‌ها و مانند چیدن‌ انگورهایی‌ شده‌ام‌ كه‌ نه‌ خوشه‌ای‌ برای‌ خوراك‌ دارد و نه‌ نوبر انجیری‌ كه‌ جان‌ من‌ آن‌ را می‌خواهد.2مرد مُتّقی‌ از جهان‌ نابود شده‌، و راست‌ كردار از میان‌ آدمیان‌ معدوم‌ گردیده‌ است‌. جمیع‌ ایشان‌ برای‌ خون‌ كمین‌ می‌گذارند و یكدیگر را به‌ دام‌ صید می‌نمایند.3دستهای‌ ایشان‌ برای‌ شرارت‌ چالاك‌ است‌؛ رئیس‌ طلب‌ می‌كند و داور رشوه‌ می‌خواهد و مردبزرگ‌ به‌ هوای‌ نفس‌ خود تكلّم‌ می‌نماید؛ پس‌ ایشان‌ آن‌ را به‌ هم‌ می‌بافند.4نیكوترین‌ ایشان‌ مثل‌ خار می‌باشد و راست‌ كردار ایشان‌ از خاربست‌ بدتر. روز پاسبانانت‌ و (روز) عقوبت‌ تو رسیده‌ است‌، الا´ن‌ اضطراب‌ ایشان‌ خواهد بود.5بر یار خود اعتماد مدار و بر دوست‌ خالص‌ خویش‌ توكّل‌ منما و درِ دهان‌ خود را از هم‌ آغوش‌ خود نگاه‌ دار.6زیرا كه‌ پسر، پدر را افتضاح‌ می‌كند و دختر با مادر خود و عروس‌ با خارسوی‌ خویش‌ مقاومت‌ می‌نمایند و دشمنان‌ شخص‌ اهل‌ خانه‌ او می‌باشند.7امّا من‌ بسوی‌ خداوند نگرانم‌ و برای‌ خدای‌ نجات‌ خود انتظار می‌كشم‌ و خدای‌ من‌ مرا اجابت‌ خواهد نمود.8ای‌ دشمن‌، من‌ بر من‌ شادی‌ منما زیرا اگر چه‌ بیفتم‌ خواهم‌ برخاست‌ و اگرچه‌ در تاریكی‌ بنشینم‌، خداوند نور من‌ خواهد بود.9غضب‌ خداوند را متحمّل‌ خواهم‌ شد زیرا به‌ او گناه‌ ورزیده‌ام‌ تا او دعوی‌ مرا فیصل‌ كند و داوری‌ مرا بجا آورد. پس‌ مرا به‌ روشنایی‌ بیرون‌ خواهد آورد و عدالت‌ او را مشاهده‌ خواهم‌ نمود.10دشمنم‌ این‌ را خواهد دید و خجالت‌ او را خواهد پوشانید زیرا به‌ من‌ می‌گوید: یهوه‌ خدای‌ تو كجا است‌؟ چشمانم‌ بر او خواهد نگریست‌ و او الا´ن‌ مثل‌ گِل‌ كوچه‌ها پایمال‌ خواهد شد.11در روز بنا نمودن‌ دیوارهایت‌ در آن‌ روز شریعت‌دور خواهد شد.12در آن‌ روز از آشور و از شهرهای‌ مصر و از مصر تا نهر (فرات‌) و از دریا تا دریا و از كوه‌ تا كوه‌ نزد تو خواهند آمد.13و زمین‌ به‌ سبب‌ ساكنانش‌، به‌ جهت‌ نتیجه‌ اعمالشان‌ ویران‌ خواهد شد.14قوم‌ خود را به‌ عصای‌ خویش‌ شبانی‌ كن‌ و گوسفندان‌ میراث‌ خود را كه‌ در جنگل‌ و در میان‌ كَرْمَلْ به‌ تنهایی‌ ساكن‌ می‌باشند. ایشان‌ مثل‌ ایام‌ سابق‌ در باشان‌ و جِلْعاد بچرند.15مثل‌ ایامی‌ كه‌ از مصر بیرون‌ آمدی‌ كارهای‌ عجیب‌ به‌ او نشان‌ خواهم‌ داد.16امّت‌ها چون‌ این‌ را بینند، از تمامی‌ توانایی‌ خویش‌ خجل‌ خواهند شد و دست‌ بر دهان‌ خواهند گذاشت‌ و گوشهای‌ ایشان‌ كر خواهد شد.17مثل‌ مار خاك‌ را خواهند لیسید و مانند حشراتِ زمین‌ از سوراخهای‌ خود با لرزه‌ بیرون‌ خواهند آمد و بسوی‌ یهوه‌ خدای‌ ما با خوف‌ خواهند آمد و از تو خواهند ترسید.18كیست‌ خدایی‌ مثل‌ تو كه‌ عصیان‌ را می‌آمرزد و از تقصیر بقیه‌ میراث‌ خویش‌ درمی‌گذرد. او خشم‌ خود را تا به‌ ابد نگاه‌ نمی‌دارد زیرا رحمت‌ را دوست‌ می‌دارد.19او باز رجوع‌ كرده‌، بر ما رحمت‌ خواهد نمود و عصیان‌ ما را پایمال‌ خواهد كرد و تو جمیع‌ گناهان‌ ایشان‌ را به‌ عمق‌های‌ دریا خواهی‌ انداخت‌.20امانت‌ را برای‌ یعقوب‌ و رأفت‌ را برای‌ ابراهیم‌ بجا خواهی‌ آورد چنانكه‌ در ایام‌ سَلَف‌ برای‌ پدران‌ ما قَسَم‌ خوردی‌.

## ناحوم

Chapter 1

1وَحی‌ درباره‌ نینـوی‌. كتاب‌ رویـای‌ ناحُوم‌اَلْقوشی‌.2یهوه‌ خدای‌ غیور و انتقام‌ گیرنده‌ است‌. خداوند انتقام‌ گیرنده‌ و صاحب‌ غضب‌ است‌. خداوند از دشمنان‌ خویش‌ انتقام‌ می‌گیرد و برای‌ خصمان‌ خود خشم‌ را نگاه‌ می‌دارد.3خداوند دیرغضب‌ و عظیم‌القوّت‌ است‌ و گناه‌ را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد. راه‌ خداوند در تند باد و طوفان‌ است‌ و ابرها خاك‌ پای‌ او می‌باشد.4دریا را عتاب‌ می‌كند و آن‌ را می‌خشكاند و جمیع‌ نهرها را خشك‌ می‌سازد. باشان‌ و كَرْمَلْ كاهیده‌ می‌شوند و گُلِ لُبنان‌ پژمرده‌ می‌گردد.5كوهها از او متزلزل‌ و تلّها گداخته‌ می‌شوند و جهان‌ از حضور وی‌ متحرّك‌ می‌گردد و ربع‌ مسكون‌ و جمیع‌ ساكنانش‌.6پیش‌ خشم‌ وی‌ كه‌ تواند ایستاد؟ و در حِدَّت‌ غضب‌ او كه‌ تواند برخاست‌؟ غضب‌ او مثل‌ آتش‌ ریخته‌ می‌شود و صَخْره‌ها از او خرد می‌گردد.7خداوند نیكو است‌ و در روز تنگی‌ ملجا می‌باشد و متوكّلان‌ خود را می‌شناسد.8و به‌ سیل‌ سرشار، مكان‌ آن‌ را بالكلّ خراب‌ خواهد ساخت‌ و تاریكی‌ دشمنان‌ او را تعاقب‌ خواهد نمود.9كدام‌ تدبیر را به‌ ضدّ خداوند توانید نمود؟ او دفعةً هلاك‌ خواهد كرد و مصیبت‌ دفعه‌ دیگر بر پا نخواهد شد.10زیرا اگرچه‌ مثل‌ خارها به‌ هم‌پیچیده‌ و مانند می‌گساران‌ مست‌ بشوند، لیكن‌ چون‌ كاهِ خشك‌ بالّكل‌ سوخته‌ خواهند شد.11مُشیرِ بَلیعال‌ كه‌ به‌ ضدّ خداوند بد می‌اندیشد، از تو بیرون‌ آمده‌ است‌.12خداوند چنین‌ می‌گوید: «اگرچه‌ ایشان‌ در قوّت‌ سالم‌ و در شماره‌ نیز بسیار باشند لیكن‌ منقطع‌ شده‌، در خواهند گذشت‌. و اگر چه‌ تو را ذلیل‌ ساختم‌، لیكن‌ بار دیگر تو را ذلیل‌ نخواهم‌ نمود.13و الا´ن‌ یوغ‌ او را از گردن‌ تو خواهم‌ شكست‌ و بندهای‌ تو را خواهم‌ گسیخت‌.»14و خداوند درباره‌ تو امر فرموده‌ است‌ كه‌ بار دیگر ذریتی‌ به‌ نام‌ تو نخواهد بود و از خانه‌ خدایانت‌ بتهای‌ تراشیده‌ و اصنام‌ ریخته‌ شده‌ را منقطع‌ خواهم‌ نمود و قبر تو را خواهم‌ ساخت‌ زیرا خوار شده‌ای.15اینك‌ بر كوهها پایهای‌ مبشّر كه‌ سلامتی‌ را ندا می‌كند! ای‌ یهودا عیدهای‌ خود را نگاه‌ دار و نذرهای‌ خود را وفا كن‌ زیرا كه‌ مردِ بَلیعال‌ بار دیگر از تو نخواهد گذشت‌ بلكه‌ بالّكل‌ منقطع‌ خواهد شد.

Chapter 2

1خراب‌ كننده‌ در مقابل‌ تو برمی‌آید. حصار را حفظ‌ كن‌، راه‌ را دیدبانی‌ نما، كمر خود را قوّی‌ گردان‌ و قوّت‌ خویش‌ را بسیار زیاد كن‌.2زیرا خداوند عظمت‌ یعقوب‌ را مثل‌ عظمت‌ اسرائیل‌ باز می‌آورد و تاراج‌كنندگانْ ایشان‌ راتاراج‌ می‌كنند و شاخه‌های‌ مَوْهای‌ ایشان‌ را تلف‌ می‌نمایند.3سپر جبّاران‌ او سُرخ‌ شده‌ و مردان‌ جنگی‌ به‌ قرمز ملبّس‌ و ارابه‌ها در روز تهیه‌ او از فولادْ لامع‌ است‌ و نیزه‌ها متحرّك‌ می‌باشد.4ارابه‌ها را در كوچه‌ها بتندی‌ می‌رانند، در چهارسوها بهم‌ برمی‌خورند. نمایش‌ آنها مثل‌ مشعلها است‌ و مانند برقها می‌دوند.5او بزرگان‌ خود را به‌ یاد می‌آورد و ایشان‌ در راه‌ رفتن‌ لغزش‌ می‌خورند. دوان‌ دوان‌ به‌ حصار می‌آیند و منجنیق‌ را حاضر می‌سازند.6دروازه‌های‌ نهرها گشاده‌ است‌ و قصر گداخته‌ می‌گردد.7و حُصَّب‌ برهنه‌ شده‌، (به‌ اسیری‌) برده‌ می‌شود و كنیزانش‌ مثل‌ ناله‌ فاخته‌ها سینه‌زنان‌ ناله‌ می‌كنند.8و نینوا از روزی‌ كه‌ به‌ وجود آمد، مانند بركه‌ آب‌ می‌بود. امّا اهلش‌ فرار می‌كنند، (و اگر چه‌ صدا می‌زنند) كه‌ «بایستید! بایستید!»، لیكن‌ احدی‌ ملتفت‌ نمی‌شود.9نقره‌ را غارت‌ كنید و طلا را به‌ یغما برید زیرا كه‌ اندوخته‌های‌ او را و كثرت‌ هرگونه‌ متاع‌ نفیسه‌اش‌ را انتهایی‌ نیست‌.10او خالی‌ و ویران‌ و خراب‌ است‌ و دلش‌ گداخته‌ و زانوهایش‌ لرزان‌ و در همه‌ كمرها درد شدید می‌باشد و رنگ‌ رویهای‌ همه‌ پریده‌ است‌.11بیشه‌ شیران‌ و مرتع‌ شیران‌ ژیان‌ كجا است‌ كه‌ در آن‌ شیر نر و شیر ماده‌ و شیر بچه‌ می‌خرامیدند و ترساننده‌ای‌ نبود؟12شیر نر برای‌ حاجت‌ بچه‌های‌ خود می‌درید و به‌ جهت‌ شیرهای‌ ماده‌اش‌ خفه‌ می‌كرد و مغاره‌های‌ خود را از شكار و بیشه‌های‌ خویش‌ را از صید پر می‌ساخت‌.13امّا الا´ن‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌ و ارابه‌هایش‌ را به‌ دود خواهم‌ سوزانید و شمشیرْ، شیران‌ ژیان‌ تو را هلاك‌ خواهد ساخت‌ وشكار تو را از زمین‌ منقطع‌ خواهم‌ نمود و آواز ایلچیانت‌ دیگر مسموع‌ نخواهد شد.»

Chapter 3

1وای‌ بر شهر خون‌ریز كه‌ تمامش‌ از دروغ‌ وقتل‌ مملّو است‌ و غارت‌ از آن‌ دور نمی‌شود!2آواز تازیانه‌ها و صدای‌ غرغر چرخها و جهیدن‌ اسبان‌ و جستن‌ ارابه‌ها.3سواران‌ هجوم‌ می‌آورند و شمشیرها برّاق‌ و نیزه‌ها لامع‌ می‌باشد و كثرت‌ مجروحان‌ و فراوانی‌ مقتولان‌ و لاشها را انتها نیست‌. بر لاشهای‌ یكدیگر می‌افتند.4از كثرت‌ زنای‌ زانیه‌ خوش‌منظر كه‌ صاحب‌ سحرها است‌ و امّت‌ها را به‌ زناهای‌ خود و قبایل‌ را به‌ جادوگریهای‌ خویش‌ می‌فروشد.5اینك‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «من‌ به‌ ضدّ تو هستم‌ و دامنهایت‌ را بر روی‌ تو منكشف‌ ساخته‌، عورت‌ تو را بر امتّها و رسوایی‌ تو را بر مملكت‌ها ظاهر خواهم‌ ساخت‌.6و نجاسات‌ بر تو ریخته‌ تو را ذلیل‌ خواهم‌ ساخت‌ و تو را عبرت‌ خواهم‌ گردانید.7و واقع‌ خواهد شد كه‌ هر كه‌ تو را بیند از تو فرار كرده‌، خواهد گفت‌: نینوا ویران‌ شده‌ است‌! كیست‌ كه‌ برای‌ وی‌ ماتم‌ گیرد و از كجا برای‌ تو تعزیه‌ كنندگان‌ بطلبم‌؟»8آیا تو از نُوْآمون‌ بهتر هستی‌ كه‌ در میان‌ نهرها ساكن‌ بوده‌، آبها او را احاطه‌ می‌داشت‌ كه‌ دریا حصار او و بحرها دیوار او می‌بود؟9حَبَش‌ و مصر قوّتش‌ می‌بودند و آن‌ انتها نداشت‌، فُوط‌ و لوبیم‌ از معاونت‌ كنندگان‌ تو می‌بودند.10معهذا جلای‌ وطن‌ شده‌ و به‌ اسیری‌ رفته‌ است‌ و اطفالش‌ نیز بر سر هر كوچه‌ كوبیده‌ شده‌اند و بر شُرَفایش‌ قرعه‌ انداخته‌اند و جمیع‌ بزرگانش‌ به‌ زنجیرها بسته‌ شده‌اند.11پس‌ تو نیز مست‌ شده‌، خویشتن‌را پنهان‌ خواهی‌ كرد و ملجایی‌ به‌ سبب‌ دشمن‌ خواهی‌ جست‌.12جمیع‌ قلعه‌هایت‌ به‌ درختان‌ انجیر با نوبرها مشابه‌ خواهد بود كه‌ چون‌ تكانیده‌ شود به‌ دهان‌ خورنده‌ می‌افتد.13اینك‌ اهل‌ تو در اندرونت‌ زنان‌ می‌باشند. دروازه‌های‌ زمینت‌ برای‌ دشمنانت‌ بالّكل‌ گشاده‌ شده‌، آتش‌ پشت‌بندهایت‌ را می‌سوزاند.14برای‌ محاصره‌ات‌ آب‌ بیاور. قلعه‌های‌ خود را مستحكم‌ ساز. به‌ گِلْ داخل‌ شو و ملاط‌ را پا بزن‌ و كوره‌ آجر پزی‌ را مرمّت‌ نما.15در آنجا آتش‌ تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع‌ ساخته‌، تو را مثل‌ كِرم‌ خواهد خورد، خویشتن‌ را مثل‌ كِرْم‌ كثیر كن‌ و مثل‌ ملخ‌ بی‌شمار گردان‌.16تاجرانت‌ را از ستارگان‌ آسمان‌ زیادتر كردی‌. مثل‌ كِرمها تاراج‌ می‌كنند و می‌پرند.17تاجداران‌ تو مانند ملخهایند و سردارانت‌ مانند انبوه‌ جراد اند كه‌ در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند، امّا چون‌ آفتاب‌ گرم‌ شود می‌پرند و جای‌ ایشان‌ معلوم‌ نیست‌ كه‌ كجاست‌.18ای‌ پادشاه‌ آشور شبانانت‌ به‌ خواب‌ رفته‌ و شُرَفایت‌ خوابیده‌اند و قوم‌ تو بر كوهها پراكنده‌ شده‌، كسی‌ نیست‌ كه‌ ایشان‌ را جمع‌ كند.19برای‌ شكستگی‌ تو التیامی‌ نیست‌ و جراحت‌ تو علاج‌ نمی‌پذیرد و هر كه‌ آوازه‌ تو را می‌شنود بر تو دستك‌ می‌زند، زیرا كیست‌ كه‌ شرارت‌ تو بر او علی‌الّدوام‌ وارد نمی‌آمد؟

## حبقوق

Chapter 1

1وحی‌ كه‌ حَبَقُّوق‌ نبّی‌ آن‌ را دید.2ای‌ خداوند تا به‌ كی‌ فریاد برمی‌آورم‌ و نمی‌شنوی‌؟ تا به‌ كی‌ نزد تو از ظلم‌ فریاد برمی‌آورم‌ و نجات‌ نمی‌دهی‌؟3چرا بی‌ انصافی‌ را به‌ من‌ نشان‌ می‌دهی‌ و بر ستم‌ نظر می‌نمایی‌ و غضب‌ و ظلم‌ پیش‌ روی‌ من‌ می‌باشد؟ منازعه‌ پدید می‌آید و مخاصمت‌ سر خود را بلند می‌كند.4از این‌ سبب‌، شریعت‌ سست‌ شده‌ است‌ و عدالت‌ هرگز صادر نمی‌شود. چونكه‌ شریران‌ عادلان‌ را احاطه‌ می‌نمایند. بنابراین‌ عدالت‌ مُعْوَج‌ شده‌ صادر می‌گردد.5در میان‌ امّت‌ها نظر كنید و ملاحظه‌ نمایید و بشدّت‌ متحیر شوید. زیرا كه‌ در ایام‌ شما كاری‌ می‌كنم‌ كه‌ اگر شما را هم‌ از آن‌ مخبر سازند، باور نخواهید كرد.6زیرا كه‌ اینك‌ آن‌ امّت‌ تلخ‌ و تندخو، یعنی‌ كلدانیان‌ را برمی‌انگیزانم‌ كه‌ در وسعت‌ جهان‌ می‌خرامند تا مسكن‌هایی‌ را كه‌ از آن‌ ایشان‌ نیست‌ به‌ تصرّف‌ آورند.7ایشان‌ هولناك‌ و مَهیب‌ می‌باشند. حكم‌ و جلال‌ ایشان‌ از خود ایشان‌ صادر می‌شود.8اسبان‌ ایشان‌ از پلنگها چالاكتر و از گرگانِ شب‌ تیزروترند و سواران‌ایشان‌ جست‌ و خیز می‌كنند. و سواران‌ ایشان‌ از جای‌ دور آمده‌، مثل‌ عقابی‌ كه‌ برای‌ خوراك‌ بشتابد می‌پرند.9جمیع‌ ایشان‌ برای‌ ظلم‌ می‌آیند. عزیمت‌ روی‌ ایشان‌ بطرف‌ پیش‌ است‌ و اسیران‌ را مثل‌ ریگ‌ جمع‌ می‌كنند.10و ایشان‌ پادشاهان‌ را استهزا می‌نمایند و سرورانْ مسخره‌ ایشان‌ می‌باشند. بر همه‌ قلعه‌ها می‌خندند و خاك‌ را توده‌ نموده‌، آنها را مُسَخّر می‌سازند.11پس‌ مثل‌ باد بشتاب‌ رفته‌، عبور می‌كنند و مجرم‌ می‌شوند. این‌ قوّت‌ ایشان‌ خدای‌ ایشان‌ است‌.12ای‌ یهوه‌ خدای‌ من‌! ای‌ قدّوس‌ من‌! آیا تو از ازل‌ نیستی‌؟ پس‌ نخواهیم‌ مرد. ای‌ خداوند ایشان‌ را برای‌ داوری‌ معین‌ كرده‌ای‌ و ای‌ صَخْره‌، ایشان‌ را برای‌ تأدیب‌ تأسیس‌ نموده‌ای‌.13چشمان‌ تو پاكتر است‌ از اینكه‌ به‌ بدی‌ بنگری‌ و به‌ بی‌انصافی‌ نظر نمی‌توانی‌ كرد. پس‌ چرا خیانتكاران‌ را ملاحظه‌ می‌نمایی‌ و حینی‌ كه‌ شریر كسی‌ را كه‌ از خودش‌ عادل‌ تر است‌ می‌بلعد، خاموش‌ می‌مانی‌؟14و مردمان‌ را مثل‌ ماهیان‌ دریا و مانند حشراتی‌ كه‌ حاكمی‌ ندارند می‌گردانی‌؟15او همگی‌ ایشان‌ را به‌ قّلاب‌ برمی‌كشد و ایشان‌ را به‌ دام‌ خود می‌گیرد و در تور خویش‌ آنها را جمع‌ می‌نماید. از اینجهت‌، مسرور و شادمان‌ می‌شود.16بنابراین‌، برای‌ دام‌ خود قربانی‌ می‌گذراند وبرای‌ تور خویش‌ بخور می‌سوزاند. چونكه‌ نصیب‌ او از آنها فربه‌ و خوراك‌ وی‌ لذیذ می‌شود.17آیا از اینجهت‌ دام‌ خود را خالـی‌ خواهـد كـرد و از پیوسته‌ كُشتنِ امّت‌ها دریغ‌ نخواهد نمود؟

Chapter 2

1بر دیده ‌بانگاه‌ خود می‌ایستم‌ و بر برج‌ برپا می‌شوم‌. و مراقب‌ خواهم‌ شد تا ببینم‌ كه‌ او به‌ من‌ چه‌ خواهد گفت‌ و درباره‌ شكایتم‌ چه‌ جواب‌ خواهد داد.2پس‌ خداوند مرا جواب‌ داد و گفت‌: رؤیا را بنویس‌ و آن‌ را بر لوحها چنان‌ نقش‌ نما كه‌ دونده‌ آن‌ را بتواند خواند.3زیرا كه‌ رؤیا هنوز برای‌ وقتِ معین‌ است‌ و به‌ مقصد می‌شتابد و دروغ‌ نمی‌گوید. اگر چه‌ تأخیر نماید برایش‌ منتظر باش‌ زیرا كه‌ البتّه‌ خواهد آمد و درنگ‌ نخواهد نمود.4اینك‌ جان‌ مرد متكبّر در او راست‌ نمی‌باشد، امّا مرد عادل‌ به‌ ایمان‌ خود زیست‌ خواهد نمود.5به‌ درستی‌ كه‌ شراب‌ فریبنده‌ است‌ و مرد مغرور آرامی‌ نمی‌پذیرد، كه‌ شهوت‌ خود را مثل‌ عالم‌ اموات‌ می‌افزاید و خودش‌ مثل‌ موت‌، سیر نمی‌شود. بلكه‌ جمیع‌ امّت‌ها را نزد خود جمع‌ می‌كند و تمامی‌ قوم‌ها را برای‌ خویشتن‌ فراهم‌ می‌آورد.6پس‌ آیا جمیع‌ ایشان‌ بر وی‌ مَثَلی‌ نخواهند زد و معمّای‌ طعن‌آمیز بر وی‌ (نخواهند آورد)؟ و نخواهند گفت‌: وای‌ بر كسی‌ كه‌ آنچه‌ را كه‌ از آن‌ وی‌ نیست‌ می‌افزاید؟ تا به‌ كی‌؟ و خویشتن‌ را زیر بار رهنها می‌نهد.7آیا گزندگان‌ بر تو ناگهان‌ برنخواهند خاست‌ و آزارندگانت‌ بیدار نخواهند شد و تو را تاراج‌ نخواهند نمود؟8چونكه‌ تو امّت‌های‌بسیاری‌ را غارت‌ كرده‌ای‌، تمامی‌ بقیه‌ قوم‌ها تو را غارت‌ خواهند نمود، به‌ سبب‌ خون‌ مردمان‌ و ظلمی‌ كه‌ بر زمین‌ و شهر و جمیع‌ ساكنانش‌ نموده‌ای‌.9وای‌ بر كسی‌ كه‌ برای‌ خانه‌ خود بدی‌ را كسب‌ نموده‌ است‌ تا آشیانه‌ خود را بر جای‌ بلند ساخته‌، خویشتن‌ را از دست‌ بلا برهاند.10رسوایی‌ را به‌ جهت‌ خانه‌ خویش‌ تدبیر كرده‌ای‌ به‌ اینكه‌ قوم‌های‌ بسیار را قطع‌ نموده‌ و بر ضدّ جان‌ خویش‌ گناه‌ ورزیده‌ای.11زیراكه‌ سنگ‌ از دیوار فریاد برخواهد آورد و تیر از میان‌ چوبها آن‌ را جواب‌ خواهد داد.12وای‌ بر كسی‌ كه‌ شهری‌ به‌ خون‌ بنا می‌كند و قریه‌ای‌ به‌ بی‌انصافی‌ استوار می‌نماید.13آیا این‌ از جانب‌ یهوه‌ صبایوت‌ نیست‌ كه‌ قوم‌ها برای‌ آتش‌ مشقّت‌ می‌كشند و طوایف‌ برای‌ بطالت‌ خویشتن‌ را خسته‌ می‌نمایند؟14زیرا كه‌ جهان‌ از معرفت‌ جلال‌ خداوند مملّو خواهد شد به‌ نحوی‌ كه‌ آبها دریا را مستور می‌سازد.15وای‌ بر كسی‌ كه‌ همسایه‌ خود را می‌نوشاند و بر تو كه‌ زهر خویش‌ را ریخته‌، او را نیز مست‌ می‌سازی‌ تا برهنگی‌ او را بنگری‌.16تو از رسوایی‌ به‌ عوض‌ جلال‌ سیر خواهی‌ شد. تو نیز بنوش‌ و غلفه‌ خویش‌ را منكشف‌ ساز. كاسه‌ دست‌ راست‌ خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی‌ رسوایی‌ بر جلال‌ تو خواهد بود.17زیرا ظلمی‌ كه‌ بر لُبْنان‌ نمودی‌ و هلاكت‌ حیوانات‌ كه‌ آنها را ترسانیده‌ بود، تو را خواهد پوشانید. به‌ سبب‌ خون‌ مردمان‌ و ظلمی‌ كه‌ بر زمین‌ و شهر و بر جمیع‌ ساكنانش‌ رسانیدی‌.18از بُتِ تراشیده‌ چه‌ فایده‌است‌ كه‌ سازنده‌ آن‌، آن‌ را بتراشد یا از بت‌ ریخته‌ شده‌ و معلّم‌ دروغ‌، كه‌ سازنده‌ آن‌ بر صنعت‌ خود توكّل‌ بنماید و بتهای‌ گُنگ‌ را بسازد.19وای‌ بر كسی‌ كه‌ به‌ چوب‌ بگوید بیدار شو و به‌ سنگِ گنگ‌ كه‌ برخیز! آیا می‌شود كه‌ آن‌ تعلیم‌ دهد؟ اینك‌ به‌ طلا و نقره‌ پوشیده‌ می‌شود لكن‌ در اندرونش‌ مطلقاً روح‌ نیست‌.20امّا خداوند در هیكل‌ قُدس‌ خویش‌ است‌ پس‌ تمامی‌ جهان‌ به‌ حضور وی‌ خاموش‌ باشد.

Chapter 3

1دعای‌ حَبَّقُوق‌ نبی‌ بر شُجونُوت‌.2ای‌ خداوند چون‌ خبر تو را شنیدم‌ ترسان‌ گردیدم‌. ای‌ خداوند عمل‌ خویش‌ را در میان‌ سالها زنده‌ كن‌! در میان‌ سالها آن‌ را معروف‌ ساز و در حین‌ غضب‌ رحمت‌ را بیاد آور.3خدا از تیمان‌ آمد و قدّوس‌ از جبلِ فاران‌، سِلاه‌. جلال‌ او آسمانها را پوشانید و زمین‌ از تسبیح‌ او مملّو گردید.4پرتُوِ او مثل‌ نور بود و از دست‌ وی‌ شعاع‌ ساطع‌ گردید. و ستر قوّت‌ او در آنجا بود.5پیش‌ روی‌ وی‌ وبا می‌رفت‌ و آتش‌ تب‌ نزد پایهای‌ او می‌بود.6او بایستاد و زمین‌ را پیمود. او نظر افكند و امّت‌ها را پراكنده‌ ساخت‌ و كوههای‌ ازلی‌ جَستند و تلّهای‌ ابدی‌ خم‌ شدند. طریق‌های‌ او جاودانی‌ است‌.7خیمه‌های‌ كوشان‌ را در بلا دیدم‌. و چادرهای‌ زمین‌ مدْیان‌ لرزان‌ شد.8ای‌ خداوند آیا بر نهرها غضب‌ تو افروخته‌ شد یا خشم‌ تو بر نهرها و غیظ‌ تو بر دریا وارد آمد، كه‌ بر اسبان‌ خود و ارابه‌های‌ فتح‌مندی‌ خویش‌ سوار شدی‌؟9كمان‌ تو تماماً برهنه‌ شد، موافق‌ قَسَمهایی‌ كه‌ در كلام‌ خود برای‌ اسباط‌خورده‌ای‌، سلاه‌. زمین‌ را به‌ نهرها مُنشَقّ ساختی‌.10كوهها تو را دیدند و لرزان‌ گشتند و سیلاب‌ها جاری‌ شد. لجّه‌ آواز خود را داد و دستهای‌ خویش‌ را به‌ بالا برافراشت‌.11آفتاب‌ و ماه‌ در بُرجهای‌ خود ایستادند. از نور تیرهایت‌ و از پرتو نیزه‌ برّاق‌ تو برفتند.12با غضب‌ در جهان‌ خرامیدی‌، و با خشمْ امّت‌ها را پایمال‌ نمودی‌.13برای‌ نجات‌ قوم‌ خویش‌ و خلاصی‌ مسیح‌ خود بیرون‌ آمدی‌. سر را از خاندان‌ شریران‌ زدی‌ و اساس‌ آن‌ را تا به‌ گردن‌ عریان‌ نمودی‌، سلاه‌.14سر سرداران‌ ایشان‌ را به‌ عصای‌ خودشان‌ مجروح‌ ساختی‌، حینی‌ كه‌ مثل‌ گردباد آمدند تا مرا پراكنده‌ سازند. خوشی‌ ایشان‌ در این‌ بود كه‌ مسكینان‌ را در خَفیه‌ ببلعند.15با اسبان‌ خود بر دریا و بر انبوه‌ آبهای‌ بسیار خرامیدی‌.16چون‌ شنیدم‌ احشایم‌ بلرزید و از آواز آن‌ لبهایم‌ بجنبید، و پوسیدگی‌ به‌ استخوانهایم‌ داخل‌ شده‌، در جای‌ خود لرزیدم‌، كه‌ در روز تنگی‌ استراحت‌ یابم‌ هنگامی‌ كه‌ آن‌ كه‌ قوم‌ را ذلیل‌ خواهد ساخت‌، بر ایشان‌ حمله‌ آوَرَد.17اگرچه‌ انجیر شكوفه‌ نیاوَرَد و میوه‌ در موْها یافت‌ نشود و حاصل‌ زیتون‌ ضایع‌ گردد و مزرعه‌ها آذوقه‌ ندهد، و گله‌ها از آغل‌ منقطع‌ شود و رمه‌ها در طویله‌ها نباشد،18لیكن‌ من‌ در خداوند شادمان‌ خواهم‌ شد و در خدای‌ نجات‌ خویش‌ وجد خواهم‌ نمود.19یهوه‌ خداوند قوّت‌ من‌ است‌ و پایهایم‌ را مثل‌ پایهای‌ آهو می‌گرداند و مرا بر مكان‌های‌ بلندم‌ خرامان‌ خواهد ساخت‌. برای‌ سالار مغنیان‌ بر ذوات‌ اوتار.

## ضفينيا

Chapter 1

1كلام‌ خداوند كه‌ در ایام‌ یوشّیا ابن‌ آمون‌،پادشاه‌ یهودا، بر صَفَنْیا ابن‌ كوشی‌ ابن‌ جَدَلْیا ابن‌ اَمَرْیا ابن‌ حِزْقِیا نازل‌ شد.2خداوند می‌گوید كه‌ همه‌ چیزها را از روی‌ زمین‌ بالّكل‌ هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌.3انسان‌ و بهایم‌ را هلاك‌ می‌سازم‌. مرغان‌ هوا و ماهیان‌ دریا و سنگهای‌ مصادم‌ را با شریران‌ هلاك‌ می‌سازم‌. و انسان‌ را از روی‌ زمین‌ منقطع‌ می‌نمایم‌. قول‌ خداوند این‌ است‌.4و دست‌ خود را بر یهودا و بر جمیع‌ سَكَنه‌ اورشلیم‌ دراز می‌نمایم‌. و بقیه‌ بَعْل‌ و اسمهای‌ مؤبدان‌ و كاهنان‌ را از این‌ مكان‌ منقطع‌ می‌سازم‌.5و آنانی‌ را كه‌ لشكر آسمان‌ را بر بامها می‌پرستند، و آن‌ پرستندگان‌ را كه‌ به‌ یهوه‌ قَسَم‌ می‌خورند و آنانی‌ را كه‌ به‌ مَلْكوم‌ سوگند می‌خورند،6و آنانی‌ را كه‌ از پیروی‌ یهوه‌ مُرتَدّ شده‌اند، و آنانی‌ را كه‌ خداوند را نمی‌طلبند و از او مسألت‌ نمی‌نمایند.7به‌ حضور خداوند یهوه‌ خاموش‌ باش‌، زیرا كه‌ روز خداوند نزدیك‌ است‌، چونكه‌ خداوند قربانی‌ای‌ مهیا كرده‌ است‌ و دعوت‌شدگان‌ خود را تقدیس‌ نموده‌ است‌.8و در روز قربانی خداوند واقع‌ خواهد شد كه‌ من‌ بر سروران‌ و پسران‌ پادشاه‌ و همه‌ آنانی‌ كه‌ لباس‌ بیگانه‌ می‌پوشند عقوبت‌ خواهم‌ رسانید.9و در آن‌ روز بر همه‌ آنانی‌ كه‌ برآستانه‌ می‌جَهَند عقوبت‌ خواهم‌ رسانید و بر آنانی‌ كه‌ خانه‌ خداوند خود را از ظلم‌ و فریب‌ پر می‌سازند.10و خداوند می‌گوید كه‌ در آن‌ روز صدای‌ نعره‌ای‌ از دروازه‌ ماهی‌ و وِلوِله‌ای‌ از محلّه‌ دوّم‌ و شكستگی‌ عظیمی‌ از تلّها مسموع‌ خواهد شد.11ای‌ ساكنان‌ مَكْتیش‌ ولوله‌ نمایید زیرا كه‌ تمامی‌ قوم‌ كنعان‌ تلف‌ شده‌ و همه‌ آنانی‌ كه‌ نقره‌ را برمی‌دارند منقطع‌ گردیده‌اند.12و در آنوقت‌ اورشلیم‌ را به‌ چراغها تفتیش‌ خواهم‌ نمود و بر آنانی‌ كه‌ بر دُرْدهای‌ خود نشسته‌اند و در دلهای‌ خود می‌گویند خداوند نه‌ نیكویی‌ می‌كند و نه‌ بدی‌، عقوبت‌ خواهم‌ رسانید.13بنابراین‌، دولت‌ ایشان‌ تاراج‌ و خانه‌های‌ ایشان‌ خراب‌ خواهد شد؛ و خانه‌ها بنا خواهند نمود، امّا در آنها ساكن‌ نخواهند شد و تاكستانها غرس‌ خواهند كرد، امّا شراب‌ آنها را نخواهند نوشید.14روز عظیم‌ خداوند نزدیك‌ است‌، نزدیك‌ است‌ و بزودی‌ هرچه‌ تمام‌تر می‌رسد. آواز روز خداوند مسموع‌ است‌ و مرد زورآور در آن‌ به‌ تلخی‌ فریاد برخواهد آورد.15آن‌ روز، روز غضب‌ است‌، روز تنگی‌ و اضطراب‌، روز خرابی‌ و ویرانی‌، روزِ تاریكی‌ و ظلمت‌، روز ابرها و ظلمتِ غلیظ‌،16روز كَرِنّا و هنگامه‌ جنگ‌ به‌ ضدّ شهرهای‌ حصاردار و به‌ ضدّ برجهای‌ بلند.17و مردمان‌ را چنان‌ به‌ تنگ‌ می‌آورم‌ كه‌ كورانه‌ راه‌ خواهند رفت‌ زیرا كه‌ به‌ خداوند گناه‌ ورزیده‌اند. پس‌ خون‌ ایشان‌ مثل‌ غبار و گوشت‌ ایشان‌ مانند سرگین‌ ریخته‌ خواهد شد.18در روز غضبِ خداوند نه‌ نقره‌ و نه‌ طلای‌ ایشان‌ ایشان‌ را تواند رهانید و تمامی‌ جهان‌ از آتش‌ غیرت‌ او سوخته‌ خواهدشد، زیرا كه‌ بر تمامی‌ ساكنان‌ جهان‌ هلاكتی‌ هولناك‌ وارد خواهد آورد.

Chapter 2

1ای‌ امّتی‌ كه‌ حیا ندارید، فراهم‌ آیید و جمع بشوید!2قبل‌ از آنكه‌ حُكم‌ نتاج‌ بیاورد و آن‌ روز مثل‌ كاه‌ بگذرد؛ قبل‌ از آنكه‌ حدّت‌ خشم‌ خداوند بر شما وارد آید؛ قبل‌ از آنكه‌ روز خشم‌ خداوند بر شما برسد.3ای‌ جمیع‌ حلیمانِ زمین‌ كه‌ احكام‌ او را بجا می‌آورید، عدالت‌ را بطلبید و تَواضع‌ را بجویید، شاید كه‌ در روز خشم‌ خداوند مستور شوید.4زیرا كه‌ غَزَّه‌ متروك‌ می‌شود و اَشْقَلُون‌ ویران‌ می‌گردد و اَهل‌ اَشْدُود را در وقت‌ ظهر اخراج‌ می‌نمایند و عَقْرُوْن‌ از ریشه‌ كنده‌ می‌شود.5وای‌ بر امّت‌ كَریتیان‌ كه‌ بر ساحل‌ دریا ساكنند. ای‌ كنعان‌، ای‌ زمین‌ فِلِسطینیان‌ كلام‌ خداوند به‌ ضدّ شما است‌ و من‌ تو را چنان‌ هلاك‌ می‌كنم‌ كه‌ كسی‌ در تو ساكن‌ نخواهد بود،6و ساحل‌ دریا موضع‌ مرتع‌های‌ شبانان‌ و آغلهای‌ گوسفندان‌ خواهد بود،7و ساحل‌ دریا برای‌ بقیه‌ خاندان‌ یهودا خواهد بود تا در آن‌ بچرند. شبگاهان‌ در خانه‌های‌ اَشْقَلون‌ خواهند خوابید زیرا یهوه‌ خدایشان‌ ازایشان‌ تفقّد نموده‌، اسیران‌ ایشان‌ را باز خواهد آورد.8ملامت‌ موآب‌ و سرزنش‌ بنی‌عَمُّون‌ را شنیدم‌ كه‌ چگونه‌ قوم‌ مرا ملامت‌ می‌كنند و بر سرحدِّ ایشان‌ فخر می‌نمایند.9بنابراین‌، یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ اسرائیل‌ می‌گوید: به‌ حیات‌ خودم‌ قَسم‌ كه‌ موآب‌ مثل‌ سَدوم‌ و بنی‌عَمّون‌ مثل‌ عَمّوره‌ خواهد شد. محّل‌ خارها و حفره‌های‌ نمك‌ و ویرانی‌ ابدی‌ خواهد شد. بقیۀ قوم‌ من‌ آنها را غارت‌ خواهند نمود و بقیه‌ امّت‌ من‌ ایشان‌ را به‌ تصرّف‌ خواهند آورد.10این‌ به‌ سبب‌ تكبّر ایشان‌ بر ایشان‌ وارد خواهد آمد زیرا كه‌ قوم‌ یهوه‌ صبایوت‌ را ملامت‌ نموده‌، بر ایشان‌ فخر كردند.11پس‌ خداوند به‌ ضدّ ایشان‌ مهیب‌ خواهد بود زیرا كه‌ تمامی‌ خدایان‌ جهان‌ را زایل‌ خواهد ساخت‌ و جمیع‌ جزایر امّت‌ها هر كدام‌ از جای‌ خود او را عبادت‌ خواهند كرد.12و شما نیز ای‌ حَبَشیان‌ به‌ شمشیر من‌ كشته‌ خواهید شد.13و دست‌ خود را بر زمین‌ شمال‌ دراز كرده‌، آشور را هلاك‌ خواهد كرد و نینوی‌ را به‌ ویرانی‌ و به‌ زمین‌ خشك‌ مثل‌ بیابان‌ مبدّل‌ خواهد نمود.14و گله‌ها و تمامی‌ حیوانات‌ امّت‌ها در میانش‌خواهند خوابید و مرغ‌ سقّا و خارپشت‌ بر تاجهای‌ ستونهایش‌ منزل‌ خواهند گرفت‌ و آواز سراینده‌ از پنجره‌هایش‌ مسموع‌ خواهد شد و خرابی‌ بر آستانه‌هایش‌ خواهد بود زیرا كه‌ چوب‌ سرو آزادش‌ را برهنه‌ خواهد كرد.15این‌ است‌ شهر فرحناك‌ كه‌ در اطمینان‌ ساكن‌ می‌بود و در دل‌ خود می‌گفت‌: «من‌ هستم‌ و غیر از من‌ دیگری‌ نیست‌؛ من‌ هستم‌ و غیر از من‌ دیگری‌ نیست‌.» چگونه‌ خراب‌ شد! خوابگاه‌ حیوانات‌ گردیده‌ است‌! هر كه‌ از آن‌ عبور كند بر آن‌ سخریه‌ كرده‌، دست‌ خود را خواهد جنبانید!

Chapter 3

1وای‌ بر شهر فتنه‌ انگیزِ نجسِ ظلم‌ كننده‌!2آواز را نمی‌شنود و تأدیب‌ را نمی‌پذیرد و بر خداوند توكّل‌ نمی‌نماید و بر خدای‌ خود تقرّب‌ نمی‌جوید.3سرورانش‌ در اندرونش‌ شیران‌ غرّان‌ و داورانش‌ گرگان‌ شب‌ كه‌ چیزی‌ تا صبح‌ باقی‌ نمی‌گذارند.4انبیایش‌ مغرور و خیانتكارند. كاهنانش‌ قدس‌ را نجس‌ می‌سازند و به‌ شریعت‌ مخالفت‌ می‌ورزیدند.5خداوند در اندرونش‌ عادل‌ است‌ و بی‌انصافی‌ نمی‌نماید. هر بامداد حكم‌ خود را روشن‌ می‌سازد و كوتاهی‌ نمی‌كند، امّا مرد ظالم‌ حیا را نمی‌داند.6امّت‌ها را منقطع‌ ساخته‌ام‌ كه‌ برجهای‌ ایشان‌ خراب‌ شده‌ است‌ و كوچه‌های‌ ایشان‌ را چنان‌ ویران‌ كرده‌ام‌ كه‌ عبور كننده‌ای‌ نباشد. شهرهای‌ ایشان‌ چنان‌ منهدم‌ گردیده‌ است‌ كه‌ نه‌ انسانی‌ و نه‌ ساكنی‌ باقی‌ مانده‌ است‌.7و گفتم‌: كاش‌ كه‌ از من‌ می‌ترسیدی‌ و تأدیب‌ را می‌پذیرفتی‌. تا آنكه‌ مسكن‌ او معدوم نمی‌شد، موافق‌ هر آنچه‌ بر او تعیین‌ نموده‌ بودم‌. لكن‌ ایشان‌ صبح‌ زود برخاسته‌، اعمال‌ خود را فاسد گردانیدند.8بنابراین‌ خداوند می‌گوید: برای‌ من‌ منتظر باشید تا روزی‌ كه‌ به‌ جهت‌ غارت‌ برخیزم‌ زیرا كه‌ قصد من‌ این‌ است‌ كه‌ امّت‌ها را جمع‌ نمایم‌ و ممالك‌ را فراهم‌ آورم‌ تا غضب‌ خود و تمامی‌ حدّت‌ خشم‌ خویش‌ را بر ایشان‌ بریزم‌ زیرا كه‌ تمامی‌ جهان‌ به‌ آتش‌ غیرت‌ من‌ سوخته‌ خواهد شد.9زیرا كه‌ در آن‌ زمان‌، زبان‌ پاك‌ به‌ امّت‌ها باز خواهم‌ داد تا جمیع‌ ایشان‌ اسم‌ یهوه‌ را بخوانند و به‌ یك‌ دل‌ او را عبادت‌ نمایند.10از ماورای‌ نهرهای‌ حَبَش‌ پرستندگانم‌ یعنی‌ دختر پراكندگانم‌ هدیه‌ای‌ برای‌ من‌ خواهند آورد.11در آن‌ روز از همه‌ اعمالت‌ كه‌ به‌ من‌ عصیان‌ ورزیده‌ای‌ خجل‌ نخواهی‌ شد زیرا كه‌ در آن‌ زمان‌ آنانی‌ را كه‌ از تكبّر تو مسرورند، از میانت‌ دور خواهم‌ كرد و بار دیگر در كوه‌ مقدّس‌ من‌ تكبّر نخواهی‌ نمود.12امّا در میان‌ تو قومی‌ ذلیل‌ و مسكین‌ باقی‌ خواهم‌ گذاشت‌ و ایشان‌ بر اسم‌ خداوند توكّل‌ خواهند نمود.13و بقیه‌ اسرائیل‌ بی‌انصافی‌ نخواهند نمود و دروغ‌ نخواهند گفت‌ و در دهان‌ ایشان‌ زبان‌ فریبنده‌ یافت‌ نخواهد شد زیرا كه‌ ایشان‌ چرا كرده‌، به‌ آرامی‌ خواهند خوابید و ترساننده‌ای‌ نخواهد بود.14ای‌ دختر صهیون‌ ترنّم‌ نما! ای‌ اسرائیل‌ آواز شادمانی‌ بده‌! ای‌ دختر اورشلیم‌ به‌ تمامی‌ دل‌ شادمان‌ شو و وجد نما !15خداوند عقوبت‌های‌ تو را برداشته‌ و دشمنانت‌ را دور كرده‌ است‌. یهوه‌ پادشاه‌ اسرائیل‌ در میان‌ تو است‌ پس‌ بار دیگر بلارا نخواهی‌ دید.16در آن‌ روز به‌ اورشلیم‌ گفته‌ خواهد شد كه‌ مترس‌! ای‌ صهیون‌ دستهای‌ تو سُست‌ نشود!17یهوه‌ خدایت‌ در میان‌ تو قدیر است‌ و نجات‌ خواهد داد. او بر تو شادی‌ بسیار خواهد نمود و در محبّت‌ خود آرامی‌ خواهد یافت‌ و با سرودها بر تو شادی‌ خواهد نمود.18آنانی‌ را كه‌ به‌ جهت‌ عیدها محزون‌ می‌باشند و از آن‌ تو هستند، جمع‌ خواهم‌ نمود كه‌ عار بر ایشان‌ بار سنگین‌ می‌بود.19اینك‌ در آن‌ زمان‌ برهمه‌ آنانی‌ كه‌ بر تو ظلم‌ می‌كردند، مكافات‌ خواهم‌ رسانید و لنگان‌ را خواهم‌ رهانید و رانده‌ شدگان‌ را جمع‌ خواهم‌ كرد و آنانی‌ را كه‌ عار ایشان‌ در تمامی‌ زمین‌ می‌بود محّل‌ تسبیح‌ و اسم‌ خواهم‌ گردانید.20در آن‌ زمان‌ شما را در خواهم‌ آورد و در آن‌ زمان‌ شما را جمع‌ خواهم‌ كرد زیرا خداوند می‌گوید: حینی‌ كه‌ اسیران‌ شما را بنظر شما باز آورم‌، آنگاه‌ شما را در میان‌ تمامی‌ قوم‌های‌ زمین‌ محلّ اسم‌ و تسبیح‌ خواهم‌ گردانید.

## حجی

Chapter 1

1در روز اوّل‌ ماه‌ ششم‌ از سال‌ دوّمِ داریوش پادشاه‌، كلام‌ خداوند به‌ واسطه‌ حَجَّی‌نبی‌ و به‌ زَرُبّابِل‌ بن‌ شألْتِیئِیل‌ والی‌ یهودا و به‌ یهُوْشَع‌ بن‌ یهُوصادق‌ رئیس‌ كَهَنه‌ رسیده‌، گفت‌:2یهوه‌ صبایوت‌ تكلّم‌ نموده‌، چنین‌ می‌فرماید: این‌ قوم‌ می‌گویند وقتِ آمدن‌ ما یعنی‌ وقت‌ بنا نمودن‌ خانه‌ خداوند نرسیده‌ است‌.3پس‌ كلام‌ خداوند به‌ واسطه‌ حَجَّی‌ نبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:4آیا وقت‌ شماست‌ كه‌ شما در خانه‌های‌ مُسَقَّف‌ خود ساكن‌ شوید و این‌ خانه‌ خراب‌ بماند؟5پس‌ حال‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید دل‌ خود را به‌ راههای‌ خویش‌ مشغول‌ سازید.6بسیار كاشته‌اید و اندك‌ حاصل‌ می‌كنید. می‌خورید امّا سیر نمی‌شوید و می‌نوشید لیكن‌ سیراب‌ نمی‌گردید. (رخت‌) می‌پوشید امّا گرم‌ نمی‌شوید و آنكه‌ مُزد می‌گیرد، مزد خویش‌ را در كیسه‌ سوراخ‌دار می‌گذارد.7پس‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: دل‌ خود را به‌ راههای‌ خود مشغول‌ سازید.8به‌ كوه‌ برآمده‌ وچوب‌ آورده‌، خانه‌ را بنا نمایید و خداوند می‌گوید: از آن‌ راضی‌ شده‌، جلال‌ خواهم‌ یافت‌.9منتظر بسیار بودید و اینك‌ كم‌ شد و چون‌ آن‌ را به‌ خانه‌ آوردید من‌ بر آن‌ دمیدم‌. یهوه‌ صبایوت‌ می‌پرسد كه‌ سبب‌ این‌ چیست‌؟ سبب‌ این‌ است‌ كه‌ خانه‌ من‌ خراب‌ می‌ماند و هركدام‌ از شما به‌ خانه‌ خویش‌ می‌شتابید.10از این‌ سبب‌، آسمانهابخاطر شما از شبنم‌ باز داشته‌ می‌شود و زمین‌ از محصولش‌ بازداشته‌ می‌گردد.11و من‌ بر زمین‌ و بر كوهها و بر غلّه‌ و عصیر انگور و روغن‌ زیتون‌ و بر هر آنچه‌ زمین‌ می‌رویاند و بر انسان‌ و بهایم‌ و تمامی‌ مشقّت‌های‌ دستها خشكسالی‌ را خواندم‌.12آنگاه‌ زَرُبابِل‌ بن‌ شَأَلْتَیئیل‌ و یهوشَع‌ بن‌ یهُو صادق‌ رئیس‌ كَهَنَه‌ و تمامی‌ بقیه‌ قوم‌ به‌ قول‌ یهوه‌ خدای‌ خود و به‌ كلام‌ حَجَّی‌ نبی‌ چنانكه‌ یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ او را فرستاده‌ بود گوش‌ دادند، و قوم‌ از خداوند ترسیدند.13و حَجَّی‌، رسولِ خداوند، پیغام‌ خداوند را برای‌ قوم‌ بیان‌ كرده‌، گفت‌: خداوند می‌گوید كه‌ من‌ با شما هستم‌.14و خداوند روح‌ زَرُبابِل‌ بن‌ شَأَلْتَیئیل‌ والی‌ یهودا و روح‌ یهوشَع‌ بن‌ یهُوصادق‌، رئیس‌ كَهَنَه‌، و روح‌ تمامی‌ بقیه‌ قوم‌ را برانگیزانید تا بروند و در خانه‌ یهوه‌ صبایوت‌ خدای‌ خود به‌ كار پردازند.15در روز بیست‌ و چهارم‌ ماه‌ ششم‌ از سال‌ دوّمِ داریوش‌ پادشاه‌، این‌ واقع‌ شد.

Chapter 2

1در روز بیست‌ و یكمِ ماه‌ هفتم‌، كلام ‌خداوند بواسطه‌ حَجَّی‌ نبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:2زَرُبابِل‌ بن‌ شَأَلْتَیئیل‌ والی‌ یهودا و یهُوْشع‌ بن‌ یهْوصادق‌ رئیس‌ كَهَنَه‌، و بقیه‌ قوم‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو:3كیست‌ در میان‌ شما كه‌ باقی‌ مانده‌ و این‌ خانه‌ را در جلال‌ نخستینش‌ دیده‌ باشد؟ پس‌الا´ن‌ در نظر شما چگونه‌ می‌نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی‌نماید؟4امّا الا´ن‌ خداوند می‌گوید: ای‌ زَرُبابِل‌ قوی‌ دل‌ باش‌ و ای‌ یهوشَع‌ بن‌ یهُوصادق‌ رئیس‌ كَهَنَه‌ قوّی‌ دل‌ باش‌ و ای‌ تمامی‌ قوم‌ زمین‌ قوّی‌ دل‌ باشید و خداوند می‌فرماید كه‌ مشغول‌ بشوید زیرا كه‌ من‌ با شما هستم‌. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.5برحسب‌ كلام‌ آن‌ عهدی‌ كه‌ در حین‌ بیرون‌ آوردن‌ شما از مصر با شما بستم‌ و چونكه‌ روح‌ من‌ در میان‌ شما قایم‌ می‌باشد، ترسان‌ مباشید.6زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: یك‌ دفعه‌ دیگر و آن‌ نیز بعد از اندك‌ زمانی‌، آسمانها و زمین‌ و دریا و خشكی‌ را متزلزل‌ خواهم‌ ساخت‌.7و تمامی‌ امّت‌ها را متزلزل‌ خواهم‌ ساخت‌ و فضیلت‌ جمیع‌ امّت‌ها خواهند آمد و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ این‌ خانه‌ را از جلال‌ پر خواهم‌ ساخت‌.8یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: نقره‌ از آن‌ من‌ و طلا از آن‌ من‌ است‌.9یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: جلالِ آخرِ این‌ خانه‌ از جلال‌ نخستینش‌ عظیم‌تر خواهد بود و در این‌ مكان‌، سلامتی‌ را خواهم‌ بخشید. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.10در روز بیست‌ و چهارم‌ ماه‌ نهم‌ از سال‌ دوّمِ داریوش‌، كلام‌ خداوند بواسطه‌ حَجَّی‌ نبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:11یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: از كاهنان‌ درباره‌ شریعت‌ سؤال‌ كن‌ و بپرس‌.12اگر كسی‌ گوشت‌ مقدّس‌ را در دامن‌ جامه‌ خود بردارد و دامنش‌ به‌ نان‌ یا آش‌ یا شراب‌ یا روغن‌ یا به‌ هر قسم‌ خوراك‌ دیگر برخورَدْ، آیا آن‌ مقدّس‌خواهد شد؟ و كاهنان‌ جواب‌ دادند كه‌ نی‌.13پس‌ حَجّی‌ پرسید: اگر كسی‌ كه‌ از میتی‌ نجس‌ شده‌ باشد، یكی‌ از اینها را لمس‌ نماید، آیا آن‌ نجس‌ خواهد شد؟ و كاهنان‌ در جواب‌ گفتند كه‌ نجس‌ خواهد شد.14پس‌ حَجَّی‌ تكلّم‌ نموده‌، گفت‌: خداوند می‌فرماید این‌ قوم‌ همچنین‌ هستند و این‌ امّت‌ به‌ نظر من‌ همچنین‌ می‌باشند و همه‌ اعمال‌ دستهای‌ ایشان‌ چنین‌ است‌ و هر هدیه‌ای‌ كه‌ در آنجا می‌برند نجس‌ می‌باشد.15و الا´ن‌ دل‌ خود را مشغول‌ سازید از این‌ روز و قبل‌ از این‌، پیش‌ از آنكه‌ سنگی‌ برسنگی‌ در هیكل‌ خداوند گذاشته‌ شود.16در تمامی‌ این‌ ایام‌ چون‌ كسی‌ به‌ توده‌ بیست‌ (مَنْ) می‌آمد فقط‌ ده‌ (مَنْ) بود و چون‌ كسی‌ به‌ میخانه‌ می‌آمد تا پنجاه‌ رطل‌ از آن‌ بكشَدْ، فقط‌ بیست‌ رطل‌ بود.17و شما را و تمامی‌ اعمال‌ دستهای‌ شما را به‌ باد سموم‌ و یرَقان‌ و تگرگ‌ زدم‌. لیكن‌ خداوند می‌گوید بسوی‌ من‌ بازگشت‌ ننمودید.18الا´ن‌ دل‌ خود را مشغول‌ سازید از این‌ روز به‌ بعد، یعنی‌ از روز بیست‌ و چهارم‌ ماه‌ نهم‌، از روزی‌ كه‌ بنیاد هیكل‌ خداوند نهاده‌ شد، دل‌ خود را مشغول‌ سازید.19آیا تخم‌ هنوز در انبار است‌ و مَوْ و انجیر و انار و درخت‌ زیتون‌ هنوز میوه‌ خود را نیاورده‌اند؟ از این‌ روز بركت‌ خواهم‌ داد.20و كلام‌ خداوند بار دوّم‌ در بیست‌ و چهارم‌ ماه‌ بر حَجَّی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:21زَرُبّابِل‌ والی‌ یهودا را خطاب‌ كرده‌، بگو: من‌ آسمانها و زمین‌ را متزلزل‌ خواهم‌ ساخت‌.22و كرسی‌ ممالك‌ راواژگون‌ خواهم‌ نمود و قوّت‌ ممالك‌ امّت‌ها را هلاك‌ خواهم‌ ساخت‌ و ارابه‌ها و سواران‌ آنها را سرنگون‌ خواهم‌ كرد و اسبها و سواران‌ آنها به‌ شمشیر یكدیگر خواهند افتاد.23یهوه‌ صبایوت‌می‌گوید: در آن‌ روز ای‌ بنده‌ من‌ زَرُبابِل‌ بن‌ شَاَلْتیئیل‌، تو را خواهم‌ گرفت‌ و خداوند می‌گوید كه‌ تو را مثل‌ نگین‌ خاتم‌ خواهم‌ ساخت‌ زیرا كه‌ من‌ تو را برگزیده‌ام‌. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.

## زکريا

Chapter 1

1در ماه‌ هشتم‌ از سال‌ دوّم‌ داریوش‌، كلام‌ خداوند بر زَكَرّیا ابن‌ بَرَكیا ابن‌ عدُّوی‌ نبی‌ نازل‌ شده‌، گفت:2« خداوند بر پدران‌ شما بسیار غضبناك‌ بود.3پس‌ به‌ ایشان‌ بگو: یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید بسوی‌ من‌ بازگشت‌ كنید. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌. و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: من‌ به‌ سوی‌ شما رجوع‌ خواهم‌ نمود.4شما مثل‌ پدران‌ خود مباشید كه‌ انبیا سَلَف‌ ایشان‌ را ندا كرده‌، گفتند یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید از راههای‌ زشت‌ خود و از اعمال‌ بد خویش‌ بازگشت‌ نمایید، امّا خداوند می‌گوید كه‌ ایشان‌ نشنیدند و به‌ من‌ گوش‌ ندادند.5پدران‌ شما كجا هستند و آیا انبیا همیشه‌ زنده‌ می‌مانند؟6لیكن‌ كلام‌ و فرایض‌ من‌ كه‌ به‌ بندگان‌ خود انبیا امرفرموده‌ بودم‌، آیا پدران‌ شما را در نگرفت‌؟ و چون‌ ایشان‌ بازگشت‌ نمودند، گفتند چنانكه‌ یهوه‌ صبایوت‌ قصد نمود كه‌ موافق‌ راهها و اعمال‌ ما به‌ ما عمل‌ نماید همچنان‌ به‌ ما عمل‌ نموده‌ است‌.»7در روز بیست‌ و چهارم‌ ماه‌ یازدهم‌ كه‌ ماه‌ شَباط‌ باشد، از سال‌ دوّم‌ داریوش‌، كلام‌ خداوند بر زَكَریا ابن‌ بَرَكیا ابن‌ عِدّوُی‌ نبی‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:8در وقت‌ شب‌ دیدم‌ كه‌ اینك‌ مردی‌ بر اسب‌ سرخ‌ سوار بود و در میان‌ درختان‌ آس‌ كه‌ در وادی‌ بودایستاده‌ و در عقب‌ او اسبان‌ سرخ‌ و زرد و سفید بود.9و گفتم‌: «ای‌ آقایم‌ اینها چیستند؟» و فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود، مرا گفت‌: «من‌ تو را نشان‌ می‌دهم‌ كه‌ اینها چیستند.»10پس‌ آن‌ مرد كه‌ در میان‌ درختان‌ آس‌ ایستاده‌ بود، جواب‌ داد و گفت‌: «اینها كسانی‌ می‌باشند كه‌ خداوند ایشان‌ را برای‌ تردّد نمودن‌ در جهان‌ فرستاده‌ است‌.»11و ایشان‌ به‌ فرشته‌ خداوند كه‌ در میان‌ درختان‌ آس‌ ایستاده‌ بود جواب‌ داده‌، گفتند: «ما در جهان‌ تردّد نموده‌ایم‌ و اینك‌ تمامی‌ جهان‌ مستریح‌ و آرام‌ است‌.»12و فرشته‌ خداوند جواب‌ داده‌، گفت‌: «ای‌ یهوه‌ صبایوت‌ تا به‌ كی‌ بر اورشلیم‌ و شهرهای‌ یهودا كه‌ در این‌ هفتاد سال‌ غضبناك‌ می‌بودی‌ رحمت‌ نخواهی‌ نمود؟»13و خداوند با سخنان‌ نیكو و كلام‌ تسلّی‌آمیز آن‌ فرشته‌ای‌ را كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود جواب‌ داد.14پس‌ فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود مرا گفت‌: «ندا كرده‌ بگو یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: در باره‌ اورشلیم‌ و صَهْیون‌ غیرت‌ عظیمی‌ داشتم‌.15و برامّت‌های‌ مطمئن‌ سخت‌ غضبناك‌ شدم‌ زیرا كه‌ اندك‌ غضبناك‌ می‌بودم‌ لیكن‌ ایشان‌ بلا را زیاده‌ كردند.16بنابراین‌ خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ اورشلیم‌ با رحمت‌ها رجوع‌ خواهم‌ نمود و خانه‌ من‌ در آن‌ بنا خواهد شد. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌ و ریسمانكاری‌ براورشلیم‌ كشیده‌ خواهد شد.17بار دیگر ندا كرده‌، بگو كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: شهرهای‌ من‌ بار دیگر به‌ سعادتمندی‌ لبریز خواهد شد و خداوند صَهْیون‌ را باز تسلّی‌ خواهـد داد و اورشلیم‌ را بار دیگر خواهد برگزید.»18پس‌ چشمان‌ خود را برافراشته‌، نگریستم‌ و اینك‌ چهار شاخ‌ بود.19و به‌ فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود گفتم‌: «اینها چیستند؟» او مرا گفت‌: «اینها شاخها می‌باشند كه‌ یهودا و اسرائیل‌ و اورشلیم‌ را پراكنده‌ ساخته‌اند.»20و خداوند چهار آهنگر به‌ من‌ نشان‌ داد.21و گفتم‌: «اینان‌ برای‌ چه‌ كار می‌آیند؟» او در جواب‌ گفت‌: «آنها شاخها می‌باشند كه‌ یهودا را چنان‌ پراكنده‌ نموده‌اند كه‌ احدی‌ سر خود را بلند نمی‌تواند كرد. و اینها می‌آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای‌ امّت‌هایی‌ را كه‌ شاخ‌ خود را بر زمین‌ یهودا برافراشته‌، آن‌ را پراكنده‌ ساخته‌اند بیرون‌ افكننـد.»

Chapter 2

1و چشمان‌ خود را برافراشته‌، نگریستم‌ و مردی‌ كه‌ ریسمانكاری‌ به‌ دست‌ خود داشت‌ دیدم‌.2و گفتم‌ كه‌ «كجا می‌روی‌؟» او مرا گفت‌: «به‌ جهت‌ پیمودن‌ اورشلیم‌ تا ببینم‌ عرضش‌ چه‌ و طولش‌ چه‌ می‌باشد.»3و اینك‌ فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود بیرون‌ رفت‌ و فرشته‌ دیگر برای‌ ملاقات‌ وی‌ بیرون‌ آمده‌،4وی‌ را گفت‌: «بشتاب‌ و این‌ جوان‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: اورشلیم‌ به‌ سبب‌ كثرت‌مردمان‌ و بهایمی‌ كه‌ در اندرونش‌ خواهند بود، مثل‌ دهات‌ بی‌حصار مسكون‌ خواهد شد.5و خداوند می‌گوید كه‌ من‌ به‌ اطرافش‌ دیواری‌ آتشین‌ خواهم‌ بود و در اندرونش‌ جلال‌ خواهم‌ بود.6هان‌ هان‌ خداوند می‌گوید از زمین‌ شمال‌ بگریزید زیرا كه‌ شما را مثل‌ چهار باد آسمان‌ پراكنده‌ ساخته‌ام‌. قول‌ خداوند این‌ است‌.7هان‌ ای‌ صهیون‌ كه‌ با دختر بابل‌ ساكن‌ هستی‌، خویشتن‌ را رستگار ساز.8زیرا یهوه‌ صبایوت‌ كه‌ مرا بعد از جلال‌ نزد امّت‌هایی‌ كه‌ شما را غارت‌ كردند فرستاده‌ است‌، چنین‌ می‌گوید كه‌ هر كه‌ شما را لمس‌ نماید مردمك‌ چشم‌ او را لمس‌ نموده‌ است‌.9«زیرا اینك‌ من‌ دست‌ خود را بر ایشان‌ خواهم‌ افشاند و ایشان‌ غارت‌ بندگان‌ خودشان‌ خواهند شد و شما خواهید دانست‌ كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ مرا فرستاده‌ است‌ .10ای‌ دختر صهیون‌ ترنّم‌ نما و شادی‌ كن‌ زیرا خداوند می‌گوید كه‌ اینك‌ می‌آیم‌ و در میان‌ تو ساكن‌ خواهم‌ شد.11و در آن‌ روز امّت‌های‌ بسیار به‌ خداوند مُلْصَق‌ شده‌، قوم‌ من‌ خواهند شد و من‌ در میان‌ تو سُكنی‌ خواهم‌ گرفت‌ و خواهی‌ دانست‌ كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ مرا نزد تو فرستاده‌ است‌.12و خداوند یهودا را در زمین‌ مقدّس‌ برای‌ مِلك‌ خود به‌ تصرّف‌ خواهد آورد و اورشلیم‌ را بار دیگر خواهد برگزید.13ای‌ تمامی‌ بشر به‌ حضور خداوند خاموش‌ باشید زیرا كه‌ او از مسكن‌ مقدّس‌ خود برخاسته‌ است‌.»

Chapter 3

1و یهُوشَعْ رئیس کهنه را به من نشان داد که به‌ حضور فرشته‌ خداوند ایستاده‌ بود وشیطان‌ به‌ دست‌ راست‌ وی‌ ایستاده‌، تا با او مخاصمه‌ نماید.2و خداوند به‌ شیطان‌ گفت‌: «ای‌ شیطان‌ خداوند تو را نهیب‌ نماید! خداوند كه‌ اورشلیم‌ را برگزیده‌ است‌ تو را نهیب‌ نماید. آیا این‌ نیم‌سوزی‌ نیست‌ كه‌ از میان‌ آتش‌ ربوده‌ شده‌ است‌؟»3و یهُوشعْ به‌ لباس‌ پلید ملبّس‌ بود و به‌ حضور فرشته‌ ایستاده‌ بود.4و آنانی‌ را كه‌ به‌ حضور وی‌ ایستاده‌ بودند خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «لباس‌ پلید را از برش‌ بیرون‌ كنید.» و او را گفت‌: «ببین‌ عصیانت‌ را از تو بیرون‌ كردم‌ و لباس‌ فاخر به‌ تو پوشانیدم‌.»5و من‌ گفتم‌ كه‌ عمامه‌ طاهر بر سرش‌ بگذارند. پس‌ عمامه‌ طاهر بر سرش‌ گذاردند و او را به‌ لباس‌ پوشانیدند و فرشته‌ خداوند ایستاده‌ بود.6و فرشته‌ خداوند یهُوشَعْ را اعلام‌ نموده‌، گفت‌:7«یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌فرماید: اگر به‌ طریق‌های‌ من‌ سلوك‌ نمایی‌ و ودیعت‌ مرا نگاه‌ داری‌ تو نیز خانه‌ مرا داوری‌ خواهی‌ نمود و صحن‌های‌ مرا محافظت‌ خواهی‌ كرد و تو را در میان‌ آنانی‌ كه‌ نزد من‌ می‌ایستند بار خواهم‌ داد.8پس‌ ای‌ یهُوشَعْ رئیس‌ كَهَنه‌ بشنو تو و رفقایت‌ كه‌ به‌ حضور تو می‌نشینند، زیرا كه‌ ایشان‌ مردان‌ علامت‌ هستند. (بشنوید) زیرا كه‌ اینك‌ من‌ بنده‌ خود شاخه‌ را خواهم‌ آورد.9و همانا آن‌ سنگی‌ كه‌ به‌ حضور یهُوشَع‌ می‌گذارم‌، بر یك‌ سنگ‌ هفت‌ چشم‌ می‌باشد. اینك‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ من‌ نقش‌ آن‌ را رقم‌ خواهم‌ كرد و عصیان‌ این‌ زمین‌ را در یك‌ روز رفع‌ خواهم‌ نمود.10و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ هر كدام‌ از شما همسایۀخود را زیر مَوْ و زیر انجیر خویش‌ دعوت‌ خواهید نمود.»

Chapter 4

1و فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود، برگشته‌،مرا مثل‌ شخصی‌ كه‌ از خواب‌ بیدار شود بیدار كرد،2و به‌ من‌ گفت‌: «چه‌ چیز می‌بینی‌؟» گفتم‌: «نظر كردم‌ و اینك‌ شمعدانی‌ كه‌ تمامش‌ طلاست‌ و روغندانش‌ بر سرش‌ و هفت‌ چراغش‌ بر آن‌ است‌ و هر چراغ‌ كه‌ بر سرش‌ می‌باشد هفت‌ لوله‌ دارد.3و به‌ پهلوی‌ آن‌ دو درخت‌ زیتون‌ كه‌ یكی‌ بطرف‌ راست‌ روغندان‌ و دیگری‌ بطرف‌ چپش‌ می‌باشد.»4و من‌ توجّه‌ نموده‌، فرشته‌ای‌ را كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود خطاب‌ كرده‌، گفتم‌: «ای‌ آقایم‌ اینها چه‌ می‌باشد؟»5و فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود مرا جواب‌ داد و گفت‌: «آیا نمی‌دانی‌ كه‌ اینها چیست‌؟» گفتم‌: «نه‌ ای‌ آقایم‌.»6او در جواب‌ من‌ گفت‌: «این‌ است‌ كلامی‌ كه‌ خداوند به‌ زَرُبّابِل‌ می‌گوید: نه‌ به‌ قدرت‌ و نه‌ به‌ قوّت‌ بلكه‌ به‌ روح‌ من‌. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.7ای‌ كوه‌ بزرگ‌ تو چیستی‌؟ در حضور زَرُبّابِل‌ به‌ همواری‌ مبّدل‌ خواهی‌ شد و سنگ‌ سر آن‌ را بیرون‌ خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض‌ فیض‌ بر آن‌ باشد.»8و كلام‌ خداوند بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:9«دستهای‌ زَرُبّابِل‌ این‌ خانه‌ را بنیاد نهاد و دستهای‌ وی‌ آن‌ را تمام‌ خواهد كرد و خواهی‌ دانست‌ كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ مرا نزد شما فرستاده‌ است‌.10زیراكیست‌ كه‌ روز امور كوچك‌ را خوار شمارد زیرا كه‌ این‌ هفت‌ مسرور خواهند شد حینی‌ كه‌ شاقول‌ را در دست‌ زرُبّابِل‌ می‌بینند. و اینها چشمان‌ خداوند هستند كه‌ در تمامی‌ جهان‌ تردّد می‌نمایند.»11پس‌ من‌ او را خطاب‌ كرده‌، گفتم‌: «این‌ دو درخت‌ زیتون‌ كه‌ بطرف‌ راست‌ و بطرف‌ چپ‌ شمعدان‌ هستند چه‌ می‌باشند؟»12و بار دیگر او را خطاب‌ كرده‌، گفتم‌ كه‌ «این‌ دو شاخه‌ زیتون‌ به‌ پهلوی‌ دو لوله‌ زرّینی‌ كه‌ روغن‌ طلا را از خود می‌ریزد چیستند؟»13او مرا جواب‌ داده‌، گفت‌: «آیا نمی‌دانی‌ كه‌ اینها چیستند؟» گفتم‌: «نه‌ ای‌ آقایم‌.»14گفت‌: «اینها پسران‌ روغن‌ زیت‌ می‌باشند كه‌ نزد مالِكِ تمامی‌ جهان‌ می‌ایستند.»

Chapter 5

1و باز چشمان‌ خود را برافراشته‌، نگریستم و طوماری‌ پرّان‌ دیدم‌.2و او مرا گفت‌: «چه‌ چیز می‌بینی‌؟» گفتم‌: «طوماری‌ پرّان‌ می‌بینم‌ كه‌ طولش‌ بیست‌ ذراع‌ و عرضش‌ ده‌ ذراع‌ می‌باشد.»3او مرا گفت‌: «این‌ است‌ آن‌ لعنتی‌ كه‌ بر روی‌ تمامی‌ جهان‌ بیرون‌ می‌رود، زیرا كه‌ از این‌ طرف‌ هر دزد موافق‌ آن‌ منقطع‌ خواهد شد و از آن‌ طرف‌ هر كه‌ سوگند خورَدْ موافق‌ آن‌ منقطع‌ خواهد گردید.4یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: من‌ آن‌ را بیرون‌ خواهم‌ فرستاد و به‌ خانه‌ دزد و به‌ خانه‌ هر كه‌ به‌ اسم‌ من‌ قسم‌ دروغ‌ خورَد داخل‌ خواهد شد و در میان‌ خانه‌اش‌ نزیل‌ شده‌، آن‌ را با چوبهایش‌ و سنگهایش‌ منهدم‌ خواهد ساخت‌.»5پس‌ فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود بیرون‌ آمده‌، مرا گفت‌: «چشمان‌ خود را برافراشته‌ ببین‌ كه‌ اینكه‌ بیرون‌ می‌رود چیست‌؟»6گفتم‌: «این‌ چیست‌؟» او جواب‌ داد: «این‌ است‌ آن‌ ایفایی‌ كه‌ بیرون‌ می‌رود و گفت‌ نمایش‌ ایشان‌ در تمامی‌ جهان‌ این‌ است‌.»7و اینك‌ وزنه‌ای‌ از سرب‌ برداشته‌ شد. و زَنی‌ در میان‌ ایفا نشسته‌ بود.8و او گفت‌: «این‌ شرارت‌ است‌.» پس‌ وی‌ را در میان‌ ایفا انداخت‌ و آن‌ سنگ‌ سُرب‌ را بر دهنه‌اش‌ نهاد.9پس‌ چشمان‌ خود را برافراشته‌، نگریستم‌ و اینك‌ دو زن‌ بیرون‌ آمدند و باد در بالهای‌ ایشان‌ بود و بالهای‌ ایشان‌ مثل‌ بالهای‌ لَقْلَقْ بود و ایفا را به‌ میان‌ زمین‌ و آسمان‌ برداشتند.10پس‌ به‌ فرشته‌ای‌ كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود گفتم‌: «اینها ایفا را كجا می‌برند؟»11او مرا جواب‌ داد: «تا خانه‌ای‌ در زمین‌ شِنْعار برای‌ وی‌ بنا نمایند و چون‌ آن‌ مهیا شود آنگاه‌ او در آنجا بر پایه‌ خود بر قرار خواهد شد.»

Chapter 6

1و بار دیگر چشمان‌ خود را برافراشته‌،نگریستم‌ و اینك‌ چهار ارابه‌ از میان‌ دو كوه‌ بیرون‌ می‌رفت‌ و كوهها كوههای‌ مسین‌ بود.2در ارابۀ اوّل‌ اسبان‌ سرخ‌ و در ارابه‌ دوّم‌ اسبان‌ سیاه‌،3و در ارابۀ سوّم‌ اسبان‌ سفید و در ارابۀ چهارم‌ اسبان‌ ابلقِ قوّی‌ بود.4و فرشته‌ را كه‌ با من‌ تكلّم‌ می‌نمود خطاب‌ كرده‌، گفتم‌: «ای‌ آقایم‌ اینها چیستند؟»5فرشته‌ در جواب‌ من‌ گفت‌: «اینهاچهار روح‌ افلاك‌ می‌باشند كه‌ از ایستادن‌ به‌ حضور مالك‌ تمامی‌ جهان‌ بیرون‌ می‌روند.6امّا آنكه‌ اسبان‌ سیاه‌ را دارد، اینها بسوی‌ زمین‌ شمال‌ بیرون‌ می‌روند و اسبان‌ سفید در عقب‌ آنهابیرون‌ می‌روند و ابلقها به‌ زمین‌ جنوب‌ بیرون‌ می‌روند.»7و آن‌ اسبان‌ قوّی‌ بیرون‌ رفته‌، آرزو دارند كه‌ بروند و در جهان‌ گردش‌ نمایند؛ و او گفت‌: «بروید و در جهان‌ گردش‌ نمایید.» پس‌ در جهان‌ گردش‌ كردند.8و او به‌ من‌ ندا در داد و مرا خطاب‌ كرده‌، گفت‌: «ببین‌ آنهایی‌ كه‌ به‌ زمین‌ شمال‌ بیرون‌ رفته‌اند، خشم‌ مرا در زمین‌ شمال‌ فرو نشانیدند.»9و كلام‌ خداوند به‌ من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:10«از اسیران‌ یعنی‌ از حَلْدای‌ و طُوبیا و یدَعْیا كه‌ از بابِل‌ آمده‌اند بگیر و در همان‌ روز بیا و به‌ خانه‌ یوشیا ابن‌ صَفَیا داخل‌ شو.11پس‌ نقره‌ و طلا بگیر و تاجی‌ ساخته‌، آن‌ را بر سر یهُوشَع‌ بن‌ یهوصادق‌ رئیس‌ كَهَنَه‌ بگذار.12و او را خطاب‌ كرده‌، بگو: یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌فرماید و می‌گوید: اینك‌ مردی‌ كه‌ به‌ شاخه‌ مسمّی‌ است‌ و از مكان‌ خود خواهد رویید و هیكل‌ خداوند را بنا خواهد نمود.13پس‌ او هیكل‌ خداوند را بنا خواهد نمود و جلال‌ را متحمّل‌ خواهد شد و بر كرسی‌ او جلوس‌ نموده‌، حكمرانی‌ خواهد كرد وبر كرسی‌ او كاهن‌ خواهد بود و مشورت‌ سلامتی‌ در میان‌ هر دو ایشان‌ خواهد بود.14و آن‌ تاج‌ برای‌ حالَمْ و طوُبیا و یدَعْیا و حین‌ بن‌ صَفَنْیا به‌ جهت‌ یادگاری‌ در هیكل‌ خداوند خواهد بود.15و آنانی‌ كه‌ دورند خواهند آمد و در هیكل‌ خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست‌ كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ مرا نزد شما فرستاده‌ است‌. و اگر قول‌ یهوه‌ خدای‌ خویش‌ را بكلّی‌ اطاعت‌ نمایید این‌ واقع‌ خواهد شد.»

Chapter 7

1و در سال‌ چهارم‌ داریوش‌ پادشاه‌ واقع‌ شد كه‌ كلام‌ خداوند در روز چهارم‌ ماه‌ نهم‌ كه‌ ماه‌ كِسَلُو باشد بر زكریا نازل‌ شد.2و اهل‌ بیت‌ئیل‌ یعنی‌ شَراصَرْ و رَجِمْ مَلَك‌ و كسان‌ ایشان‌ فرستاده‌ بودند تا از خداوند مسألت‌ نمایند.3و به‌ كاهنانی‌ كه‌ در خانه‌ یهوه‌ صبایوت‌ بودند و به‌ انبیا تكلّم‌ نموده‌، گفتند: «آیا در ماه‌ پنجم‌ می‌باید كه‌ من‌ گریه‌ كنم‌ و زهد ورزم‌ چنانكه‌ در این‌ سالها كردم‌؟»4پس‌ كلام‌ یهوه‌ صبایوت‌ به‌ من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:5«تمامی‌ قوم‌ زمین‌ و كاهنان‌ را خطاب‌ كرده‌، بگو: چون‌ در این‌ هفتاد سال‌ در ماه‌ پنجم‌ و ماه‌ هفتم‌ روزه‌ داشتید و نوحه‌گری‌ نمودید، آیا برای‌ من‌ هرگز روزه‌ می‌داشتید؟6و چون‌ می‌خورید و چون‌ می‌نوشید، آیا به‌ جهت‌ خود نمی‌خورید و برای‌ خود نمی‌نوشید؟7آیا كلامی‌ را كه‌ خداوند به‌ واسطه‌ انبیای‌ سلف‌ ندا كرد، هنگامی‌ كه‌ اورشلیم‌ مسكون‌ و امن‌ می‌بود و شهرهای‌ مجاورش‌ و جنوب‌ و هامون‌ مسكون‌ می‌بود (نمی‌دانید)؟»8و كلام‌ خداوند بر زَكَریا نازل‌ شده‌، گفت‌:9«یهوه‌ صبایوت‌ امر فرموده‌، چنین‌ می‌گوید: براستی‌ داوری‌ نمایید و با یكدیگر احسان‌ و لطف‌ معمول‌ دارید.10و بر بیوه‌ زنان‌ و یتیمان‌ و غریبان‌ و فقیران‌ ظلم‌ منمایید و در دلهای‌ خود بریكدیگر بدی‌ میندیشید.11امّا ایشان‌ از گوش‌ گرفتن‌ ابا نمودند و سركشی‌ كرده‌، گوشهای‌ خود را از شنیدن‌ سنگین‌ ساختند.12بلكه‌ دلهای‌ خویش‌ را (مثل‌) الماس‌ سخت‌ نمودند تا شریعت‌ و كلامی‌ را كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ به‌ روح‌ خود به‌ واسطه‌ انبیای‌ سلف‌ فرستاده‌ بود نشنوند، بنابراین‌ خشم‌ عظیمی‌ از جانب‌ یهوه‌ صبایوت‌ صادر شد.13پس‌ واقع‌ خواهد شد چنانكه‌ او ندا كرد و ایشان‌ نشنیدند، همچنان‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید ایشان‌ فریاد خواهند برآورد و من‌ نخواهم‌ شنید.14و ایشان‌ را بر روی‌ تمامی‌ امّت‌هایی‌ كه‌ نشناخته‌ بودند، به‌ گردباد پراكنده‌ خواهم‌ ساخت‌ و زمین‌ در عقب‌ ایشان‌ چنان‌ ویران‌ خواهد شد كه‌ كسی‌ در آن‌ عبور و تردّد نخواهد كرد. پس‌ زمین‌ مرغوب‌ را ویران‌ ساخته‌اند.»

Chapter 8

1و كلام‌ یهوه‌ صبایوت‌ بر من‌ نازل‌ شده‌،گفت‌:2«یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌فرماید: برای‌ صهیون‌ غیرت‌ عظیمی‌ دارم‌ و با غضبِ سخت‌ برایش‌ غیور هستم‌.3خداوند چنین‌ می‌گوید: به‌ صهیون‌ مراجعت‌ نموده‌ام‌ و در میان‌ اورشلیم‌ ساكن‌ خواهم‌ شد و اورشلیم‌ به‌ شهر حقّ و كوه‌ یهوه‌ صبایوت‌ به‌ كوه‌ مقدّس‌ مسمّی‌ خواهد شد.4یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: مردان‌ پیر و زنان‌ پیر باز در كوچه‌های‌ اورشلیم‌ خواهند نشست‌ و هر یكی‌ از ایشان‌ به‌ سبب‌ زیادتی‌ عمر عصای‌ خود را در دست‌ خود خواهد داشت‌.5و كوچه‌های‌ شهر از پسران‌ و دختران‌ كه‌ در كوچه‌هایش‌ بازی‌ می‌كنند، پر خواهد شد.6یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: اگر این‌ امر در این‌ روزهابه‌ نظر بقیه‌ این‌ قوم‌ عجیب‌ نماید آیا در نظر من‌ عجیب‌ خواهد نمود؟ قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.7«یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: اینك‌ من‌ قوم‌ خود را از زمین‌ مشرق‌ و از زمین‌ مغرب‌ آفتاب‌ خواهم‌ رهانید.8و ایشان‌ را خواهم‌ آورد كه‌ در اورشلیم‌ سكونت‌ نمایند و ایشان‌ قوم‌ من‌ خواهند بود و من‌ براستی‌ و عدالت‌ خدای‌ ایشان‌ خواهم‌ بود.9یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: دستهای‌ شما قوّی‌ شود، ای‌ كسانی‌ كه‌ در این‌ ایام‌ این‌ كلام‌ را از زبان‌ انبیا شنیدید كه‌ آن‌ در روزی‌ كه‌ بنیاد خانه‌ یهوه‌ صبایوت‌ را برای‌ بنا نمودن‌ هیكل‌ نهادند، واقع‌ شد.10زیرا قبل‌ از این‌ ایام‌ مزدی‌ برای‌ انسان‌ نبود و نه‌ مزدی‌ به‌ جهت‌ حیوان‌؛ و به‌ سبب‌ دشمن‌ برای‌ هر كه‌ خروج‌ و دخول‌ می‌كرد هیچ‌ سلامتی‌ نبود و من‌ همه‌ كسان‌ را به‌ ضدّ یكدیگر واداشتم‌.11امّا الان‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: من‌ برای‌ بقیه‌ این‌ قوم‌ مثل‌ ایام‌ سابق‌ نخواهم‌ بود.12زیرا كه‌ زرعِ سلامتی‌ خواهد بود و موْ میوه‌ خود را خواهد داد و زمین‌ محصول‌ خود را خواهد آورد و آسمان‌ شبنم‌ خویش‌ را خواهد بخشید و مـن‌ بقیه‌ ایـن‌ قـوم‌ را مالك‌ جمیـع‌ این‌ چیزهـا خواهـم‌ گردانیـد.13و واقـع‌ خواهـد شـد چنانكه‌ شمـا ای‌ خانـدان‌ یهودا و ای‌ خانـدان‌ اسرائیـل‌ در میـان‌ امّت‌هـا (مـورد) لعنت‌ شده‌اید، همچنان‌ شما را نجات‌ خواهـم‌ داد تا (مورد) بركت‌ بشوید؛ پس‌ مترسید و دستهای‌ شما قوّی‌ باشد.14زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: چنانكه‌ قصد نمودم‌ كه‌ به‌ شما بـدی‌ برسانـم‌ حینـی‌ كه‌ پدران‌ شمـا خشـم‌ مرا به‌ هیجان‌ آوردند و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ از آن‌ پشیمان‌ نشدم‌.15همچنین‌ دراین‌ روزها رجوع‌ نموده‌، قصد خواهم‌ نمود كه‌ به‌ اورشلیم‌ و خاندان‌ یهودا احسان‌ نمایم‌. پس‌ ترسان‌ مباشید.16و این‌ است‌ كارهایی‌ كه‌ باید بكنید: با یكدیگر راست‌ گویید و در دروازه‌های‌ خود انصـاف‌ و داوری‌ سلامتـی‌ را اجـرا دارید.17و در دلهای‌ خود برای‌ یكدیگر بدی‌ میندیشیـد و قَسَم‌ دروغ‌ را دوست‌ مدارید، زیرا خداوند می‌گویـد از همـه‌ ایـن‌ كارها نفـرت‌ دارم‌.»18و كلام‌ یهوه‌ صبایوت‌ بر من‌ نازل‌ شده‌، گفت‌:19«یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: روزه‌ ماه‌ چهارم‌ و روزه‌ ماه‌ پنجم‌ و روزه‌ ماه‌ هفتم‌ و روزه‌ ماه‌ دهم‌ برای‌ خاندان‌ یهودا به‌ شادمانی‌ و سرور و عیدهای‌ خوش‌ مبدّل‌ خواهد شد. پس‌ راستی‌ و سلامتی‌ را دوست‌ بدارید.20یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید: بار دیگر واقع‌ خواهد شد كه‌ قوم‌ها و ساكنان‌ شهرهای‌ بسیار خواهند آمد.21و ساكنان‌ یك‌ شهر به‌ شهر دیگر رفته‌، خواهند گفت‌: بیایید برویم‌ تا از خداوند مسألت‌ نماییم‌ و یهوه‌ صبایوت‌ را بطلبیم‌ و من‌ نیز خواهم‌ آمـد.22و قوم‌های‌ بسیار و امّت‌های‌ عظیم‌ خواهند آمد تا یهوه‌ صبایوت‌ را در اورشلیم‌ بطلبند و از خداوند مسألت‌ نمایند.23یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌گوید در آن‌ روزهـا ده‌ نفـر از همه‌ زبانهای‌ امّت‌هـا بـه‌ دامن‌ شخص‌ یهودی‌ چنگ‌ زده‌، متمسّك‌ خواهند شد و خواهند گفت‌ همـراه‌ شمـا می‌آییـم‌ زیـرا شنیده‌ایـم‌ كه‌ خـدا با شمـا است‌.»

Chapter 9

1داوری‌ بر دشمنان‌ اسرائیل‌ وحْی كلام‌ خداوند بر زمین‌ حَدراخ‌ (نازل می‌شود) و دمشق‌ محل‌ آن‌ می‌باشد، زیرا كه‌ نظر انسان‌ و نظر تمامی‌ اسباط‌ اسرائیل‌ بسوی‌ خداوند است‌.2و بر حَماتْ نیز كه‌ مجاور آن‌ است‌ و بر صور و صَیدُون‌ اگر چه‌ بسیار دانشمند می‌باشد.3و صور برای‌ خود ملاذی‌ منیع‌ ساخت‌ و نقره‌ را مثل‌ غبار و طلا را مانند گِلِ كوچه‌ها انباشت‌.4اینك‌ خداوند او را اخراج‌ خواهد كرد و قوّتش‌ را كه‌ در دریا می‌باشد، تلف‌ خواهد ساخت‌ و خودش‌ به‌ آتش‌ سوخته‌ خواهد شد.5اَشْقَلُون‌ چون‌ این‌ را بیند خواهد ترسید و غَزَّه‌ بسیار دردناك‌ خواهد شد و عَقْرون‌ نیز زیرا كه‌ اعتماد او خجل‌ خواهد گردید و پادشاه‌ از غَزَّه‌ هلاك‌ خواهد شد و اَشْقَلُون‌ مسكون‌ نخواهد گشت‌.6و حرام‌زاده‌ای‌ در اَشْدُود جلوس‌ خواهد نمود و حشمت‌ فلسطینیان‌ را منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌.7و خون‌ او را از دهانش‌ بیرون‌ خواهم‌ آورد و رجاساتش‌ را از میان‌ دندانهایش‌؛ و بقیه‌ او نیز به‌ جهت‌ خدای‌ ما خواهد بود و خودش‌ مثل‌ امیری‌ در یهودا و عَقْرُون‌ مانند یبُوسی‌ خواهد شد.8و من‌ گرداگرد خانه‌ خود به‌ ضدّ لشكر اُردو خواهم‌ زد تا كسی‌ از آن‌ عبور و مرور نكند و ظالم‌ بار دیگر از میان‌ آنها گذر نخواهد كرد زیرا كه‌ حال‌ به‌ چشمان‌ خود مشاهده‌ نموده‌ام‌.9ای‌ دختر صهیون‌ بسیار وجد بنما و ای‌دختر اورشلیم‌ آواز شادمانی‌ بده‌! اینك‌ پادشاه‌ تو نزد تو می‌آید. او عادل‌ و صاحب‌ نجات‌ و حلیم‌ می‌باشد و بر الاغ‌ و بر كُرّه‌ بچّه‌ الاغ‌ سوار است‌.10و من‌ ارابه‌ را از اَفْرایم‌ و اسب‌ را از اورشلیم‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌ و كمان‌ جنگی‌ شكسته‌ خواهد شد و او با امّت‌ها به‌ سلامتی‌ تكلّم‌ خواهد نمود و سلطنت‌ او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای‌ زمین‌ خواهد بود.11و امّا من‌ اسیران‌ تو را نیز به‌ واسطه‌ خون‌ عهد تو از چاهی‌ كه‌ در آن‌ آب‌ نیست‌ رها كردم‌.12ای‌ اسیرانِ امید، به‌ ملاذ منیع‌ مراجعت‌ نمایید. امروز نیز خبر می‌دهم‌ كه‌ به‌ شما (نصیب‌) مضاعف‌ ردّ خواهم‌ نمود.13زیرا كه‌ یهودا را برای‌ خود زه‌ خواهم‌ كرد و افرایم‌ را تیركمان‌ خواهم‌ ساخت‌ و پسران‌ تو را ای‌ صهیون‌ به‌ ضدّ پسران‌ تو ای‌ یاوان‌ خواهم‌ برانگیخت‌ و تو را مثل‌ شمشیر جبّار خواهم‌ گردانید.14و خداوند بالای‌ ایشان‌ ظاهر خواهد شد و تیر او مانند برق‌ خواهد جست‌ و خداوند یهوه‌ كَرِنّا را نواخته‌، بر گِردبادهای‌ جنوبی‌ خواهد تاخت‌.15یهوه‌ صبایوت‌ ایشان‌ را حمایت‌ خواهد كرد و ایشان‌ غذا خورده‌، سنگهای‌ فلاخن‌ را پایمال‌ خواهند كردو نوشیده‌، مثل‌ از شراب‌ نعره‌ خواهند زد و مثل‌ جامها و مانند گوشه‌های‌ مذبح‌ پر خواهند شد.16و یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ ایشان‌ را در آن‌ روز مثل‌ گوسفندانِ قوم‌ خود خواهد رهانید زیرا كه‌ مانند جواهرِ تاج‌ بر زمین‌ او خواهند درخشید.17زیرا كه‌ حسن‌ و زیبایی‌ او چه‌ قدر عظیم‌ است‌. گندمْ جوانان‌ را و عصیرانگور دوشیزگان‌ را خرّم‌ خواهد ساخت‌.

Chapter 10

1باران‌ را در موسم‌ بارانِ آخر از خداوند بطلبید. از خداوند كه‌ برقها را می‌سازد و او به‌ ایشان‌ باران‌ فراوان‌ هر كس‌ در زمینش‌ گیاه‌ خواهد بخشید.2زیرا كه‌ تَرافیم‌ سخن‌ باطل‌ می‌گویند و فالگیران‌ رؤیاهای‌ دروغ‌ می‌بینند و خوابهای‌ باطل‌ بیان‌ می‌كنند و تسلّی‌ بیهوده‌ می‌دهند، از این‌ جهت‌ مثل‌ گوسفندان‌ آواره‌ می‌باشند و از نبودن‌ شبان‌ ذلیل‌ می‌گردند.3خشم‌ من‌ بر شبانان‌ مشتعل‌ شده‌ است‌ و به‌ بزهای‌ نر عقوبت‌ خواهم‌ رسانید زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ از گله‌ خود یعنی‌ از خاندان‌ یهودا تفقّد خواهد نمود و ایشان‌ را مثل‌ اسب‌ جنگی‌ جلال‌ خود خواهد گردانید.4از او سنگ‌ زاویه‌ و از او میخ‌ و از او كمان‌ جنگی‌ و از او همه‌ ستمكاران‌ با هم‌ بیرون‌ می‌آیند.5و ایشان‌ مثل‌ جبّاران‌ (دشمنان‌ خود را) در گِل‌ كوچه‌ها در عرصه‌ جنگ‌ پایمال‌ خواهند كرد و محاربه‌ خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان‌ است‌ و اسب‌ سواران‌ خجل‌ خواهند گردید.6و من‌ خاندان‌ یهودا را تقویت‌ خواهم‌ كرد و خاندان‌ یوسف‌ را خواهم‌ رهانید و ایشان‌ را به‌ امنیت‌ ساكن‌ خواهم‌ گردانید، زیرا كه‌ بر ایشان‌ رحمت‌ دارم‌ و چنان‌ خواهند بود كه‌ گویا ایشان‌ را ترك‌ ننموده‌ بودم‌، زیرا یهوه‌ خدای‌ ایشان‌ من‌ هستم‌؛ پس‌ ایشان‌ را اجابت‌ خواهم‌ نمود.7و بنی‌افرایم‌ مثل‌ جبّاران‌ شده‌، دل‌ ایشان‌ گویا از شراب‌ مسرور خواهد شد و پسران‌ ایشان‌ چون‌ این‌ را بینند، شادی‌ خواهند نمود و دل‌ ایشان‌ در خداوند وجد خواهد كرد.8و ایشان‌ را صدا زده‌، جمع‌ خواهم‌ كرد زیرا كه‌ ایشان‌ را فدیه‌ داده‌ام‌ و افزوده‌ خواهند شد، چنانكه‌ در قبل‌ افزوده‌ شده‌ بودند.9و ایشان‌ را در میان‌ قوم‌ها خواهم‌ كاشت‌ و مرا در مكان‌های‌ بعید بیاد خواهند آورد و با پسران‌ خود زیست‌ نموده‌، مراجعت‌ خواهند كرد.10و ایشان‌ را از زمین‌ مصر باز خواهم‌ آورد و از اَشّور جمع‌ خواهم‌ نمود و به‌ زمین‌ جِلْعاد و لبنان‌ داخل‌ خواهم‌ ساخت‌ و آن‌ گنجایش‌ ایشان‌ را نخواهد داشت‌.11و او از دریای‌ مصیبت‌ عبور نموده‌، امواج‌ دریا را خواهد زد و همه‌ ژرفیهای‌ نهر خشك‌ خواهد شد و حشمت‌ اَشّور زایل‌ خواهد گردید و عصای‌ مصر نیست‌ خواهد شد.12و ایشان‌ را در خداوند قوّی‌ خواهم‌ ساخت‌ و در نام‌ او سالك‌ خواهند شد. قول‌ خداوند این‌ است‌.

Chapter 11

1ای‌ لبنان‌ درهای‌ خود را باز كن‌ تا آتش‌،سروهای‌ آزاد تو را بسوزاند.2ای‌ صنوبر ولِوِلَه‌ نما زیرا كه‌ سرو آزاد افتاده‌ است‌ (و درختان‌) بلند خراب‌ شده‌. ای‌ بلوطهای‌ باشان‌ ولوله‌ نمایید زیرا كه‌ جنگل‌ منیع‌ افتاده‌ است‌.3صدای‌ وِلْوِلَه‌ شبانان‌ است‌ زیرا كه‌ جلال‌ ایشان‌ خراب‌ شده‌؛ صدای‌ غرّش‌ شیران‌ ژیان‌ است‌ زیرا كه‌ شوكت‌ اُردُنّ ویران‌ گردیده‌ است‌.4یهوه‌ خدای‌ من‌ چنین‌ می‌فرماید كه‌ گوسفندان‌ ذبح‌ را بچران‌5كه‌ خریداران‌ ایشان‌ آنها را ذبح‌ می‌نمایند و مجرم‌ شمرده‌ نمی‌شوند و فروشندگان‌ ایشان‌ می‌گویند: خداوند متبارك‌ باد زیرا كه‌ دولتمند شده‌ایم‌. و شبانان‌ آنها برایشان‌ شفقت‌ ندارند.6زیرا خداوند می‌گوید: بر ساكنان‌ این‌ زمین‌ بار دیگر ترحّم‌ نخواهم‌ نمود و اینك‌ من‌ هر كس‌ از مردمان‌ را به‌ دست‌ همسایه‌اش‌ و به‌ دست‌ پادشاهش‌ تسلیم‌ خواهم‌ نمود و زمین‌ را ویران‌ خواهند ساخت‌ و از دست‌ ایشان‌ رهایی‌ نخواهم‌ بخشید.7پس‌ من‌ گله‌ ذبح‌ یعنی‌ ضعیف‌ترین‌ گله‌ را چرانیدم‌ و دو عصا برای‌ خود گرفتم‌ كه‌ یكی‌ از آنها را نَعْمَه‌ نامیدم‌ و دیگری‌ را حَبال‌ نام‌ نهادم‌ و گله‌ را چرانیدم‌.8و در یك‌ ماه‌ سه‌ شبان‌ را منقطع‌ ساختم‌ و جان‌ من‌ از ایشان‌ بیزار شد و جان‌ ایشان‌ نیز از من‌ متنفّر گردید.9پس‌ گفتم‌ شما را نخواهم‌ چرانید. آنكه‌ مُردنی‌ است‌ بمیرد و آنكه‌ هلاك‌ شدنی‌ است‌ هلاك‌ شود و باقی‌ماندگان‌ گوشت‌ یكدیگر را بخورند.10پس‌ عصای‌ خود نَعْمَه‌ را گرفته‌، آن‌ را شكستم‌ تا عهدی‌ را كه‌ با تمامی‌ قوم‌ها بسته‌ بودم‌ شكسته‌ باشم‌.11پس‌ در آن‌ روز شكسته‌ شد و آن‌ ضعیف‌ترین‌ گله‌ كه‌ منتظر من‌ می‌بودند فهمیدند كه‌ این‌ كلام‌ خداوند است‌.12و به‌ ایشان‌ گفتم‌: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والاّ ندهید. پس‌ به‌ جهت‌ مزد من‌، سی‌ پاره‌ نقره‌ وزن‌ كردند.13و خداوند مرا گفت‌: آن‌ را نزد كوزه‌گر بینداز، این‌ قیمت‌ گران‌ را كه‌ مرا به‌ آن‌ قیمت‌ كردند. پس‌ سی‌ پاره‌ نقره‌ را گرفته‌، آن‌ را در خانه‌ خداوند نزد كوزه‌گر انداختم‌.14و عصای‌ دیگر خود حَبال‌ را شكستم‌ تا برادری‌ را كه‌ در میان‌ یهودا و اسرائیل‌ بود شكسته‌ باشم‌.15و خداوند مرا گفت‌: «بار دیگر آلات‌ شبان‌ احمق‌ را برای‌ خود بگیر.16زیرا اینك‌ من‌ شبانی‌ را در این‌ زمین‌ خواهم‌ برانگیخت‌ كه‌ از هالكان‌ تفقّد نخواهد نمود و گم‌ شدگان‌ را نخواهد طلبید و مجروحان‌ را معالجه‌ نخواهد كرد و ایستادگان‌ را نخواهد پرورد بلكه‌ گوشت‌ فربهان‌ را خواهد خورد و سمهای‌ آنها را خواهد كَنْد.17وای‌ بر شبان‌ باطل‌ كه‌ گله‌ را ترك‌ می‌نماید. شمشیر بر بازویش‌ و بر چشم‌ راستش‌ فرود خواهد آمد و بازویش‌ بالكلّ خشك‌ خواهد شد و چشم‌ راستش‌ بكلّی‌ تار خواهد گردید.»

Chapter 12

1وَحْی كلام‌ خداوند درباره‌ اسرائیل‌.قول‌ خداوند است‌ كه‌ آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین‌ را نهاد و روح‌ انسان‌ را در اندرون‌ او ساخت‌.2اینك‌ من‌ اورشلیم‌ را برای‌ جمیع‌ قوم‌های‌ مجاورش‌ كاسه‌ سرگیجش‌ خواهم‌ ساخت‌ و این‌ بر یهودا نیز حینی‌ كه‌ اورشلیم‌ را محاصره‌ می‌كنند خواهد شد.3و در آن‌ روز، اورشلیم‌ را برای‌ جمیع‌ قوم‌ها سنگی‌ گران‌بار خواهم‌ ساخت‌ و همه‌ كسانی‌ كه‌ آن‌ را بر خود بار كنند، سخت‌ مجروح‌ خواهند شد و جمیع‌ امّت‌های‌ جهان‌ به‌ ضدّ او جمع‌ خواهند گردید.4خداوند می‌گوید در آن‌ روز من‌ همه‌ اسبان‌ را به‌ حیرت‌ و سواران‌ آنها را به‌ جنون‌ مبتلا خواهم‌ ساخت‌. و چشمان‌ خود را بر خاندان‌ یهودا باز نموده‌، همه‌ اسبان‌ قوم‌ها را به‌ كوری‌ مبتلا خواهم‌ كرد.5و سروران‌ یهودا در دل‌ خود خواهند گفت‌ كه‌ ساكنان‌ اورشلیم‌ در خدای‌ خود یهوه‌ صبایوت‌ قوّت‌ من‌ می‌باشند.6در آن‌ روز سروران‌ یهودا را مثل‌ آتشدانی‌ در میان‌ هیزم‌ ومانند شعله‌ آتش‌ در میان‌ بافه‌ها خواهم‌ گردانید و همه‌ قوم‌های‌ مجاور خویش‌ را از طرف‌ راست‌ و چپ‌ خواهند سوزانید و اورشلیم‌ بار دیگر در مكان‌ خود یعنی‌ در اورشلیم‌ مسكون‌ خواهد شد.7و خداوند خیمه‌های‌ یهودا را اوّل‌ خواهد رهانید تا حشمت‌ خاندان‌ داود و حشمت‌ ساكنان‌ اورشلیم‌ بر یهودا فخر ننماید.8در آن‌ روز خداوند ساكنان‌ اورشلیم‌ را حمایت‌ خواهد نمود و ضعیف‌ترین‌ ایشان‌ در آن‌ روز مثل‌ داود خواهد بود و خاندان‌ داود مانند خدا مثل‌ فرشته‌ خداوند در حضور ایشان‌ خواهند بود.9و در آن‌ روز قصد هلاك‌ نمودن‌ جمیع‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ ضدّ اورشلیم‌ می‌آیند، خواهم‌ نمود.10و بر خاندان‌ داود و بر ساكنان‌ اورشلیم‌ روح‌ فیض‌ و تضرّعات‌ را خواهم‌ ریخت‌ و بر من‌ كه‌ نیزه‌ زده‌اند خواهند نگریست‌ وبرای‌ من‌ مثل‌ نوحه‌گری‌ برای‌ پسر یگانه‌ خود، نوحه‌گری‌ خواهند نمود و مانند كسی‌ كه‌ برای‌ نخست‌زاده‌ خویش‌ ماتم‌ گیرد، برای‌ من‌ ماتم‌ تلخ‌ خواهند گرفت‌.11در آن‌ روز، ماتم‌ عظیمی‌ مانند ماتم‌ هَدَدْرِمُّون‌ در همواری‌ مَجِدُّون‌ در اورشلیم‌ خواهد بود.12و اهل‌ زمین‌ ماتم‌ خواهند گرفت‌ هر قبیله‌ علیحده‌، قبیله‌ خاندان‌ داود علیحده‌، و زنان‌ ایشان‌ علیحده‌، قبیله‌ خاندان‌ ناتان‌ علیحده‌، و زنان‌ ایشان‌ علیحده‌.13قبیله‌ خاندان‌ لاوی‌ علیحده‌، و زنان‌ ایشان‌ علیحده‌، قبیله‌ شِمْعی‌ علیحده‌، و زنان‌ ایشان‌ علیحده‌،14و جمیع‌ قبایلی‌ كه‌ باقی‌ مانده‌ باشند هر قبیله‌ علیحده‌، وزنان‌ ایشان‌ علیحده‌.

Chapter 13

1در آن‌ روز برای‌ خاندان‌ داود و ساكنان اورشلیم‌ چشمه‌ای‌ به‌ جهت‌ گناه‌ و نجاست‌ مفتوح‌ خواهد شد.2و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید در آن‌ روز نامهای‌ بتها را از روی‌ زمین‌ منقطع‌ خواهم‌ ساخت‌ كه‌ بار دیگر آنها رابیاد نخواهند آورد و انبیا و روح‌ پلید را نیز از زمین‌ دور خواهم‌ كرد.3و هر كه‌ بار دیگر نبوّت‌ نماید پدر و مادرش‌ كه‌ او را تولید نموده‌اند، وی‌ را خواهند گفت‌ كه‌ زنده‌ نخواهی‌ ماند زیرا كه‌ به‌ اسم‌ یهوه‌ دروغ‌ می‌گویی‌. و چون‌ نبوّت‌ نماید پدر و مادرش‌ كه‌ او را تولید نموده‌اند، وی‌ را عرضه‌ تیغ‌ خواهند ساخت.4و در آن‌ روز هر كدام‌ از آن‌ انبیا چون‌ نبوّت‌ می‌كنند، از رؤیاهای‌ خویش‌ خجل‌ خواهند شد و جامه‌ پشمین‌ به‌ جهت‌ فریب‌ دادن‌ نخواهند پوشید.5و هر یك‌ خواهد گفت‌: من‌ نبی‌ نیستم‌، بلكه‌ زرع‌ كننده‌ زمین‌ می‌باشم‌ زیرا كه‌ از طفولیت‌ خود به‌ غلامی‌ فروخته‌ شده‌ام‌.6و او را خواهند گفت‌: این‌ جراحات‌ كه‌ در دستهای‌ تو می‌باشد چیست‌؟ و او جواب‌ خواهد داد آنهایی‌ است‌ كه‌ در خانه‌ دوستان‌ خویش‌ به‌ آنها مجروح‌ شده‌ام‌.7یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: «ای‌ شمشیر به‌ ضدّ شبان‌ من‌ و به‌ ضدّ آن‌ مردی‌ كه‌ همدوش‌ من‌ است‌ برخیز! شبان‌ را بزن‌ و گوسفندان‌ پراكنده‌ خواهند شد و من‌ دست‌ خود را بر كوچكان‌ خواهم‌برگردانید.»8و خداوند می‌گوید كه‌ «در تمامی‌ زمین‌ دو حصّه‌ منقطع‌ شده‌ خواهند مُرد و حصّه‌ سوّم‌ در آن‌ باقی‌ خواهد ماند.9و حصّه‌ سوّم‌ را از میان‌ آتش‌ خواهم‌ گذرانید و ایشان‌ را مثل‌ قال‌ گذاشتن‌ نقره‌ قال‌ خواهم‌ گذاشت‌ و مثل‌ مصفّی‌ ساختن‌ طلا ایشان‌ را مصفّی‌ خواهم‌ نمود و اسم‌ مرا خواهند خواند و من‌ ایشان‌ را اجابت‌ نموده‌، خواهم‌ گفت‌ كه‌ ایشان‌ قوم‌ من‌ هستند و ایشان‌ خواهند گفت‌ كه‌ یهوه‌ خدای‌ ما می‌باشد.»

Chapter 14

1اینك‌ روز خداوند می‌آید و غنیمت‌ تو در میانت‌ تقسیم‌ خواهد شد.2و جمیع‌ امّت‌ها را به‌ ضدّ اورشلیم‌ برای‌ جنگ‌ جمع‌ خواهم‌ كرد و شهر را خواهند گرفت‌ و خانه‌ها را تاراج‌ خواهند نمود و زنان‌ را بی‌عصمت‌ خواهند كرد و نصف‌ اهل‌ شهر به‌ اسیری‌ خواهند رفت‌ و بقیه‌ قوم‌ از شهر منقطع‌ نخواهند شد.3و خداوند بیرون‌ آمده‌، با آن‌ قوم‌ها مقاتله‌ خواهد نمود چنانكه‌ در روز جنگ‌ مقاتله‌ نمود.4و در آن‌ روز پایهای‌ او بر كوه‌ زیتون‌ كه‌ از طرف‌ مشرق‌ به‌ مقابل‌ اورشلیم‌ است‌ خواهد ایستاد و كوه‌ زیتون‌ در میانش‌ از مشرق‌ تا مغرب‌ مُنْشَّق‌ شده‌، درّه‌ بسیار عظیمی‌ خواهد شد و نصف‌ كوه‌ بطرف‌ شمال‌ و نصف‌ دیگرش‌ بطرف‌ جنوب‌ منتقل‌ خواهد گردید.5و بسوی‌ درّه‌ كوههای‌ من‌ فرار خواهید كرد زیرا كه‌ درّه‌ كوهها تا به‌ آصَل‌ خواهد رسید و شما خواهید گریخت‌، چنانكه‌ در ایام‌ عُزّیا پادشاه‌ یهودا از زلزله‌ فرار كردید و یهوه‌ خدای‌من‌ خواهد آمد و جمیع‌ مقدّسان‌ همراه‌ تو (خواهند آمد).6و در آن‌ روز نور (آفتاب‌ ) نخواهد بود و كواكبِ درخشنده‌، گرفته‌ خواهند شد.7و آن‌ یك‌ روز معروف‌ خداوند خواهد بود. نَه‌ روز و نَه‌ شب‌، امّا در وقت‌ شام‌ روشنایی‌ خواهد بود.8و در آن‌ روز، آبهای‌ زنده‌ از اورشلیم‌ جاری‌ خواهد شد (كه‌) نصف‌ آنهابسوی‌ دریای‌ شرقی‌ و نصف‌ دیگر آنها بسوی‌ دریای‌ غربی‌ (خواهد رفت‌). در تابستان‌ و در زمستان‌ چنین‌ واقع‌ خواهد شد.9و یهوه‌ بر تمامی‌ زمین‌ پادشاه‌ خواهد بود. در آن‌ روز یهوه‌ واحد خواهد بود و اسم‌ او واحد.10و تمامی‌ زمین‌ از جَبَعْ تا رِمّوُن‌ كه‌ بطرف‌ جنوب‌ اورشلیم‌ است‌ متبدّل‌ شده‌، مثل‌ عَرَبَه‌ خواهد گردید و (اورشلیم‌) مرتفع‌ شده‌، در مكان‌ خود از دروازه‌ بنیامین‌ تا جای‌ دروازه‌ اوّل‌ و تا دروازه‌ زاویه‌ و از برج‌ حَنَنْئیل‌ تا چرخشت‌ پادشاه‌ مسكون‌ خواهد شد.11و در آن‌ ساكن‌ خواهند شد و دیگر لعنت‌ نخواهد بود و اورشلیم‌ به‌ امنیت‌ مسكون‌ خواهد شد.12و این‌ بلایی‌ خواهد بود كه‌ خداوند بر همه‌ قوم‌هایی‌ كه‌ با اورشلیم‌ جنگ‌ كنند وارد خواهد آورد. گوشت‌ ایشان‌ در حالتی‌ كه‌ بر پایهای‌ خود ایستاده‌ باشند كاهیده‌ خواهد شد و چشمانشان‌ در حدقه‌ گداخته‌ خواهد گردید و زبان‌ ایشان‌ در دهانشان‌ كاهیده‌ خواهد گشت‌.13و در آن‌ روز اضطراب‌ عظیمی‌ از جانب‌ خداوند در میان‌ ایشان‌ خواهد بود و دست‌ یكدیگر را خواهند گرفت‌ ودست‌ هر كس‌ به‌ ضدّ دست‌ دیگری‌ بلند خواهد شد.14و یهودا نیز نزد اورشلیم‌ جنگ‌ خواهد نمود و دولت‌ جمیع‌ امّت‌های‌ مجاور آن‌ از طلا و نقره‌ و لباس‌ از حدّ زیاده‌ جمع‌ خواهد شد.15و بلای‌ اسبان‌ و قاطران‌ و شتران‌ و الاغها و تمامی‌ حیواناتی‌ كه‌ در آن‌ اُردوها باشند همچنان‌ مانند این‌ بلا خواهد بود.16و واقع‌ خواهد شد كه‌ همه‌ باقی‌ماندگان‌ از جمیع‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ ضدّ اورشلیم‌ آیند، هر سال‌ برخواهند آمد تا یهوه‌ صبایوت‌ پادشاه‌ را عبادت‌ نمایند و عید خیمه‌ها را نگاه‌ دارند.17و هركدام‌ از قبایل‌ زمین‌ كه‌ به‌ جهت‌ عبادت‌ یهوه‌ صبایوت‌ پادشاه‌ برنیایند، بر ایشان‌ باران‌ نخواهد شد.18و اگر قبیله‌ مصر برنیایند و حاضر نشوند بر ایشان‌ نیز (باران‌) نخواهد شد. این‌ است‌ بلایی‌ كه‌ خداوند وارد خواهد آورد بر امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ جهت‌ نگاه‌ داشتن‌ عید خیمه‌ها برنیایند.19این‌ است‌ قصاص‌ مصر و قصاص‌ همه‌ امّت‌هایی‌ كه‌ به‌ جهت‌ نگاه‌ داشتن‌ عید خیمه‌ها برنیایند.20و در آن‌ روز بر زنگهای‌ اسبانْ «مقدّسِ خداوند » (منقوش‌) خواهد شد و دیگها در خانه‌ خداوند مثل‌ كاسه‌های‌ پیش‌ مذبح‌ خواهد بود.21بلكه‌ همه‌ دیگهایی‌ كه‌ در اورشلیم‌ و یهودا می‌باشد، مقدّسِ یهوه‌ صبایوت‌ خواهد بود و همه‌ كسانی‌ كه‌ قربانی‌ می‌گذرانند آمده‌، از آنها خواهند گرفت‌ و در آنها طبخ‌ خواهند كرد و در آنوقت‌ بار دیگر هیچ‌ كنعانی‌ در خانه‌ یهوه‌ صبایوت‌ نخواهد بود.

## ملاکی

Chapter 1

1وَحْی كلام‌ خداوند درباره‌ اسرائیل‌ به‌واسطه‌ مَلاكی‌.2خداوند می‌گوید كه‌ شما را دوست‌ داشته‌ام‌. امّا شما می‌گویید: چگونه‌ ما را دوست‌ داشته‌ای‌؟ آیا عیسُو برادر یعقوب‌ نبود؟ و خداوند می‌گوید كه‌ یعقوب‌ را دوست‌ داشتم‌،3و از عیسو نفرت‌ نمودم‌ و كوههای‌ او را ویران‌ و میراث‌ وی‌ را نصیب‌ شغالهای‌ بیابان‌ گردانیدم‌.4چونكه‌ اَدوْم‌ می‌گوید: منهدم‌ شده‌ایم‌ امّا خواهیم‌ برگشت‌ و مخروبه‌ها را بنا خواهیم‌ نمود. یهوه‌ صبایوت‌ چنین‌ می‌فرماید: ایشان‌ بنا خواهند نمود، امّا من‌ منهدم‌ خواهم‌ ساخت‌ و ایشان‌ را به‌ سرحدّ شرارت‌ و به‌ قومی‌ كه‌ خداوند بر ایشان‌ تا به‌ ابد غضبناك‌ می‌باشد، مسمّی‌ خواهند ساخت‌.5و چون‌ چشمان‌ شما این‌ را بیند خواهید گفت‌: خداوند از حدود اسرائیل‌ متعظّم‌ باد!6پسر، پدر خود و غلام‌، آقای‌ خویش‌ را احترام‌ می‌نماید. پس‌ اگر من‌ پدر هستم‌ احترام‌ من‌ كجا است‌؟ و اگر من‌ آقا هستم‌ هیبت‌ من‌ كجا است‌؟ یهوه‌ صبایوت‌ به‌ شما تكلّم‌ می‌كند. ای‌ كاهنانی‌ كه‌ اسم‌ مرا حقیر می‌شمارید و می‌گوییدچگونه‌ اسم‌ تو را حقیر شمرده‌ایم‌؟7نان‌ نجس‌ بر مذبح‌ من‌ می‌گذرانید و می‌گویید چگونه‌ تو را بی‌حرمت‌ نموده‌ایم‌؟ از اینكه‌ می‌گویید خوان‌ خداوند محقّر است‌.8و چون‌ كور را برای‌ قربانی‌ می‌گذرانید، آیا قبیح‌ نیست‌؟ و چون‌ لنگ‌ یا بیمار را می‌گذرانید، آیا قبیح‌ نیست‌؟ آن‌ را به‌ حاكم‌ خود هدیه‌ بگذران‌ و آیا او از تو راضی‌ خواهد شد یا تو را مقبول‌ خواهد داشت‌؟ قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.9و الا´ن‌ از خدا مسألت‌ نما تا بر ما ترحّم‌ نماید. یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید این‌ از دست‌ شما واقع‌ شده‌ است‌، پس‌ آیا هیچ‌ كدام‌ از شما را مستجاب‌ خواهد فرمود؟10كاش‌ كه‌ یكی‌ از شما می‌بود كه‌ درها را ببندد تا آتش‌ بر مذبح‌ من‌ بیجا نیفروزید. یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: در شما هیچ‌ خوشی‌ ندارم‌ و هیچ‌ هدیه‌ از دست‌ شما قبول‌ نخواهم‌ كرد.11زیرا كه‌ از مطلع‌ آفتاب‌ تا مغربش‌ اسم‌ من‌ در میان‌ امّت‌ها عظیم‌ خواهد بود؛ و بُخُور و هدیه‌ طاهر در هر جا به‌ اسم‌ من‌ گذرانیده‌ خواهد شد، زیرا یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ اسم‌ من‌ در میان‌ امّت‌ها عظیم‌ خواهد بود.12امّا شما آن‌ را بی‌حرمت‌ می‌سازید چونكه‌ می‌گویید كه‌ خوان‌ خداوند نجس‌ است‌ و ثمره‌ آن‌ یعنی‌ طعامش‌ محقّر است‌.13و یهوه‌ صبایوت‌ می‌فرماید كه‌ شما می‌گویید اینك‌ این‌ چه‌ زحمت‌ است‌ و آن‌ رااهانت‌ می‌كنید و چون‌ (حیوانات‌) دریده‌ شده‌ و لنگ‌ و بیمار را آورده‌، آنها را برای‌ هدیه‌ می‌گذرانید آیا من‌ آنها را از دست‌ شما قبول‌ خواهم‌ كرد؟ قول‌ خداوند این‌ است‌.14پس‌ ملعون‌ باد هر كه‌ فریب‌ دهد و با آنكه‌ نرینه‌ای‌ در گله‌ خود دارد معیوبی‌ برای‌ خداوند نذر كرده‌، آن‌ را ذبح‌ نماید. زیرا كه‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: من‌ پادشاه‌ عظیم‌ می‌باشم‌ و اسم‌ من‌ در میان‌ امّت‌ها مهیب‌ خواهد بود.

Chapter 2

1و الا´ن‌ ای‌ كاهنان‌ این‌ وصیت‌ برای‌ شما است‌!2یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ اگر نشنوید و آن‌ را در دل‌ خود جا ندهید تا اسم‌ مرا تمجید نمایید، من‌ بر شما لعن‌ خواهم‌ فرستاد و بر بركات‌ شما لعن‌ خواهم‌ كرد، بلكه‌ آنها را لعن‌ كرده‌ام‌ چونكه‌ آن‌ را در دل‌ خود جا ندادید.3اینك‌ من‌ زراعت‌ را به‌ سبب‌ شما نهیب‌ خواهم‌ نمود و بر رویهای‌ شما سرگین‌ یعنی‌ سرگین‌ عیدهای‌ شما را خواهم‌ پاشید و شما را با آن‌ خواهند برداشت‌.4و خواهید دانست‌ كه‌ من‌ این‌ وصیت‌ را بر شما فرستاده‌ام‌ تا عهد من‌ با لاوی‌ باشد. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.5عهد من‌ با وی‌ عهد حیات‌ و سلامتی‌ می‌بود و آنها را به‌ سبب‌ ترسی‌ كه‌ از من‌ می‌داشت‌، به‌ وی‌ دادم‌ و به‌ سبب‌ آنكه‌ از اسم‌ من‌ هراسان‌ می‌بود.6شریعت‌ حقّ در دهان‌ او می‌بود و بی‌انصافی‌ بر لبهایش‌ یافت‌ نمی‌شد، بلكه‌ در سلامتی‌ و استقامت‌ با من‌ سلوك‌ می‌نمود و بسیاری‌ را از گناه‌ برمی‌گردانید.7زیرا كه‌ لبهای‌ كاهن‌ می‌باید معرفت‌ را حفظ‌نماید تا شریعت‌ را از دهانش‌ بطلبند چونكه‌ او رسول‌ یهوه‌ صبایوت‌ می‌باشد.8امّا یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ شما از طریق‌ تجاوز نموده‌، بسیاری‌ را در شریعت‌ لغزش‌ دادید و عهد لاوی‌ را شكستید.9بنابراین‌ من‌ نیز شما را نزد تمامی‌ این‌ قوم‌ خوار و پست‌ خواهم‌ ساخت‌ زیرا كه‌ طریق‌ مرا نگاه‌ نداشته‌ و در اجرای‌ شریعت‌ طرفداری‌ نموده‌اید.10آیا جمیع‌ ما را یك‌ پدر نیست‌ و آیا یك‌ خدا ما را نیافریده‌ است‌؟ پس‌ چرا عهد پدران‌ خود را بی‌حرمت‌ نموده‌، با یكدیگر خیانت‌ می‌ورزیم‌؟11یهودا خیانت‌ ورزیده‌ است‌ و رجاسات‌ را در اسرائیل‌ و اورشلیم‌ بعمل‌ آورده‌اند زیرا كه‌ یهودا مَقْدَس‌ خداوند را كه‌ او آن‌ را دوست‌ می‌داشت‌ بی‌حرمت‌ نموده‌، دختر خدای‌ بیگانه‌ را به‌ زنی‌ گرفته‌ است‌.12پس‌ خداوند هر كس‌ را كه‌ چنین‌ عمل‌ نماید، هم‌ خواننده‌ و هم‌ جواب‌ دهنده‌ را از خیمه‌های‌ یعقوب‌ منقطع‌ خواهد ساخت‌ و هر كس‌ را نیز كه‌ برای‌ یهوه‌ صبایوت‌ هدیه‌ بگذراند.13و این‌ را نیز بار دیگر بعمل‌ آورده‌اید كه‌ مذبح‌ خداوند را با اشكها و گریه‌ و ناله‌ پوشانیده‌اید و از این‌جهت‌ هدیه‌ را باز منظور نمی‌دارد و آن‌ را از دست‌ شما مقبول‌ نمی‌فرماید.14امّا شما می‌گویید سببِ این‌ چیست‌؟ سبب‌ این‌ است‌ كه‌ خداوند در میان‌ تو و زوجه‌ جوانی‌ات‌ شاهد بوده‌ است‌ و تو به‌ وی‌ خیانت‌ ورزیده‌ای‌، با آنكه‌ او یار تو و زوجه‌ هم‌ عهد تو می‌بود.15و آیا او یكی‌ را نیافرید با آنكه‌ بقیه‌ روح‌ را می‌داشت‌ و از چه‌ سبب‌ یك‌ را (فقط‌ آفرید)؟ از این‌ جهت‌ كه‌ ذریت‌ الهی‌ را طلب‌ می‌كرد. پس‌ از روح‌های‌ خود باحذر باشید و زنهار احدی‌ به‌ زوجه‌ جوانی‌ خود خیانت‌ نورزد.16زیرا یهوه‌ خدای‌ اسرائیل‌ می‌گوید كه‌ از طلاق‌ نفرت‌ دارم‌ و نیز از اینكه‌ كسی‌ ظلم‌ را به‌ لباس‌ خود بپوشاند. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌ پس‌ از روح‌های‌ خود با حذر بوده‌، زنهار خیانت‌ نورزید.17شما خداوند را به‌ سخنان‌ خود خسته‌ نموده‌اید و می‌گویید: چگونه‌ او را خسته‌ نموده‌ایم‌؟ از اینكه‌ گفته‌اید همه‌ بدكاران‌ به‌ نظر خداوند پسندیده‌ می‌باشند واو از ایشان‌ مسرور است‌ یا اینكه‌ خدایی‌ كه‌ داوری‌ كند كجا است‌؟

Chapter 3

1اینك‌ من‌ رسول‌ خود را خواهم‌ فرستاد و او طریق‌ را پیش‌ روی‌ من‌ مهیا خواهد ساخت‌؛ و خداوندی‌ كه‌ شما طالب‌ او می‌باشید، ناگهان‌ به‌ هیكل‌ خود خواهد آمد، یعنی‌ آن‌ رسول‌ عهدی‌ كه‌ شما از او مسرور می‌باشید. هان‌ او می‌آید! قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.2امّا كیست‌ كه‌ روز آمدن‌ او را متحمّل‌ تواند شد؟ و كیست‌ كه‌ در حین‌ ظهور وی‌ تواند ایستاد؟ زیرا كه‌ او مثل‌ آتش‌ قالگر و مانند صابون‌ گازران‌ خواهد بود.3و مثل‌ قالگر و مصفّی‌ كننده‌ نقره‌ خواهد نشست‌ و بنی‌لاوی‌ را طاهر ساخته‌، ایشان‌ را مانند طلا و نقره‌ مصفّی‌ خواهد گردانید تا ایشان‌ هدیه‌ای‌ برای‌ خداوند به‌ عدالت‌ بگذرانند.4آنگاه‌ هدیه‌ یهودا و اورشلیم‌ پسندیده‌ خداوند خواهد شد چنانكه‌ درایام‌ قدیم‌ و سالهای‌ پیشین‌ می‌بود.5و من‌ برای‌ داوری‌ نزد شما خواهم‌ آمد و به‌ ضدّ جادوگران‌ و زناكاران‌ و آنانی‌ كه‌ قَسَم‌ دروغ‌ می‌خورند و كسانی‌ كه‌ بر مُزْدور در مزدش‌ و بیوه‌زنان‌ و یتیمان‌ ظلم‌ می‌نمایند و غریب‌ را از حقّ خودش‌ دور می‌سازند و از من‌ نمی‌ترسند، بزودی‌ شهادت‌ خواهم‌ داد. قول‌ یهوه‌ صبایوت‌ این‌ است‌.6زیرا من‌ كه‌ یهوه‌ می‌باشم‌، تبدیل‌ نمی‌پذیرم‌ و از این‌ سبب‌ شما ای‌ پسران‌ یعقوب‌ هلاك‌ نمی‌شوید.7شما از ایام‌ پدران‌ خود از فرایض‌ من‌ تجاوز نموده‌، آنها را نگاه‌ نداشته‌اید. امّا یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: بسوی‌ من‌ بازگشت‌ نمایید و من‌ بسوی‌ شما بازگشت‌ خواهم‌ كرد، امّا شما می‌گویید به‌ چه‌ چیز بازگشت‌ نماییم‌.8آیا انسان‌ خدا را گول‌ زند؟ امّا شما مرا گول‌ زده‌اید و می‌گویید در چه‌ چیز تو را گول‌ زده‌ایم‌؟ در عُشرها و هدایا.9شما سخت‌ ملعون‌ شده‌اید زیرا كه‌ شما یعنی‌ تمامی‌ این‌ امّت‌ مرا گول‌ زده‌اید.10تمامی‌ عُشرها را به‌ مخزنهای‌ من‌ بیاورید تا در خانه‌ من‌ خوراك‌ باشد و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید مرا به‌ اینطور امتحان‌ نمایید كه‌ آیا روزنه‌های‌ آسمان‌ را برای‌ شما نخواهم‌ گشاد و چنان‌ بركتی‌ بر شما نخواهم‌ ریخت‌ كه‌ گنجایش‌ آن‌ نخواهد بود؟11و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: خورنده‌ را به‌ جهت‌ شما منع‌ خواهم‌ نمود تا ثمرات‌ زمین‌ شما را ضایع‌ نسازد و مَوِ شما در صحرا بی‌بار نشود.12و همه‌ امّت‌ها شما را خوشحال‌ خواهند خواند زیرا یهوه‌صبایوت‌ می‌گوید كه‌ شما زمین‌ مرغوب‌ خواهید بود.13خداوند می‌گوید: به‌ ضدّ من‌ سخنان‌ سخت‌ گفته‌اید و می‌گویید به‌ ضدّ تو چه‌ گفته‌ایم‌؟14گفته‌اید: بی‌فایده‌ است‌ كه‌ خدا را عبادت‌ نماییم‌ و چه‌ سود از اینكه‌ اوامر او را نگاه‌ داریم‌ و بحضور یهوه‌ صبایوت‌ با حزن‌ سلوك‌ نماییم‌؟15و حال‌ متكبّران‌ را سعادتمند می‌خوانیم‌ و بدكاران‌ نیز فیروز می‌شوند و ایشان‌ خدا را امتحان‌ می‌كنند و (معهذا) ناجی‌ می‌گردند.16آنگاه‌ ترسندگان‌ خداوند با یكدیگر مكالمه‌ كردند و خداوند گوش‌ گرفته‌، ایشان‌ را استماع‌ نمود و كتاب‌ یادگاری‌ به‌ جهت‌ ترسندگان‌ خداوند و به‌ جهت‌ آنانی‌ كه‌ اسم‌ او را عزیز داشتند مكتوب‌ شد.17و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید كه‌ ایشـان‌ در آن‌ روزی‌ كه‌ مـن‌ تعیین‌ نموده‌ام‌، مِلْك‌ خاصّ من‌ خواهند بود و بر ایشان‌ ترحّم‌ خواهم‌ نمود، چنانكه‌ كسی‌ بر پسرش‌ كه‌ او را خدمت‌ می‌كند ترحّم‌ می‌نماید.18و شما برگشته‌، در میان‌ عادلان‌ و شریران‌ و در میان‌ كسانی‌ كه‌ خدا را خدمت‌ می‌نمایند و كسانی‌ كه‌ او را خدمت‌ نمی‌نمایند، تشخیص‌ خواهید نمود.

Chapter 4

1زیرا اینك‌ آن‌ روزی‌ كه‌ مثل‌ تنور مشتعل‌ می‌باشد، خواهد آمد و جمیع‌ متكبّران‌ و جمیع‌ بدكاران‌ كاه‌ خواهند بود. و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گویـد: آن‌ روز كه‌ می‌آید ایشان‌ را چنان‌ خواهد سوزانید كه‌ نه‌ ریشه‌ و نه‌ شاخه‌ای‌ برای‌ ایشان‌ باقی‌ خواهد گذاشت‌.2امّا برای‌ شما كه‌ از اسم‌ من‌ می‌ترسید، آفتاب‌ عدالت‌ طلوع‌ خواهد كرد و بر بالهـای‌ وی‌ شفـا خواهـد بود و شما بیرون‌ آمده‌، مانند گوساله‌های‌ پرواری‌ جست‌ و خیز خواهید كرد.3و یهوه‌ صبایوت‌ می‌گوید: شریران‌ را پایمال‌ خواهید نمود زیـرا در آن‌ روزی‌ كه‌ من‌ تعیین‌ نموده‌ام‌، ایشان‌ زیر كف‌ پایهای‌ شما خاكستر خواهند بود.4توراتِ بنده‌ من‌ موسی‌ را كه‌ آن‌ را با فرایض‌ و احكام‌ به‌ جهت‌ تمامی‌ اسرائیل‌ در حُوریب‌ امر فرمودم‌ بیاد آورید.5اینك‌ من‌ ایلیای‌ نبی‌ را قبل‌ از رسیدن‌ روز عظیم‌ و مَهیب‌ خداوند نزد شما خواهم‌ فرستاد.6و او دل‌ پدران‌ را بسوی‌ پسران‌ و دل‌ پسران‌ را بسوی‌ پدران‌ خواهد برگردانیـد، مبـادا بیایـم‌ و زمین‌ را به‌ لعنت‌ بزنـم‌.

## متی

Chapter 1

1کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم،2ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد.3و یهودا، فارَص و زارَح را از تامار آورد و فارَص، حَصْرون را آورد و حَصْرون، اَرام را آورد.4و اَرام، عَمِّیناداب را آورد و عَمّیناداب، نَحشون را آورد و نَحْشون، شَلْمون را آورد.5و شَلْمون، بوعَز را از راحاب آورد و بوعَز، عوبید را از راعوت آورد و عوبید، یَسّا را آورد.6و یَسّا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریّا آورد.7و سلیمان، رَحَبْعام را آورد و رَحبْعام، اَبِیَّا را آورد و اَبِیّا، آسا را آورد.8و آسا، یَهوشافاط را آورد و یَهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عُزیّا را آورد.9و عُزیّا، یوتام را آورد و یوتام، اَحاز را آورد و اَحاز، حِزْقیَّا را آورد.10و حِزْقیّا، مَنَسّی را آورد و مَنَسّی، آمون را آورد و آمون، یوشیّا را آورد.11و یوشیَّا، یَکُنیا و برادرانش را در زمان جلای بابِل آورد.12و بعد از جلای بابل، یَکُنْیا، سَألْتیئیل را آورد و سَأَلْتیئیل، زَرُوبابِل را آورد.13زَرُوبابِل، اَبیهود را آورد و اَبیهود، ایلیاقیم را آورد و ایلیاقیم، عازور را آورد.14و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلَیهُود را آورد.15و ایلیهود، ایلعازَر را آورد و ایلعازَر، مَتّان را آورد و مَتّان، یعقوب را آورد.16و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مُسمّیٰ به مسیح از او متولّد شد.17پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابِل چهارده طبقه، و از جلای بابِل تا مسیح چهارده طبقه.18امّا ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح‌القدس حامله یافتند.19و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.20امّا چون او در این چیزها تفکّر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت، ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است، از روح‌القدس است.21و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امّت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.22،و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد،23که اینک، باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمّانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است، خدا با ما.24پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشتهٔ خداوند بدو امر کرده بود، به عمل آورد و زن خویش را گرفت25و تا پسر نخستین خود را نزایید، او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

Chapter 2

1و چون عیسی در ایّام هیرودیسِ پادشاه در بیتْ‌لَحِم یهودیه تولّد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اُورْشلیم آمده، گفتند،2کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟3امّا هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اُوْرشلیم با وی.4پس همهٔ رؤسایِ کَهَنه و کاتبانِ قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که، مسیح کجا باید متولّد شود؟5بدو گفتند، در بیت لحمِ یهودیّه زیرا که از نبی چنین مکتوب است،6و تو ای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.7آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.8پس ایشان را به بیت‌لحم روانه نموده، گفت، بروید و از احوال آن طفل بتد قیق تفحّص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.9چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.10و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند11و به خانه درآمده، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کُنْدُر و مُّر به وی گذرانیدند.12و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.13و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت، برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.14پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد15و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که، از مصر پسر خود را خواندم.16چون هیرودیس دید که مجوسیان او را سُخْریّه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.17آنگاه کلامی که به زبان اِرمیای نبی گفته شده بود، تمام شد،18آوازی در رامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلّی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.19امّا چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت،20برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.21پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.22امّا چون شنید که اَرْکلاؤُس به جای پدر خود هیرودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.23و آمده در بَلْده‌ای مسمّیٰ به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که، به ناصری خوانده خواهد شد.

Chapter 3

1و در آن ایّام، یحیی تعمید‌دهنده در بیابان یهودیّه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت،2توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.3زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید، صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.4و این یحیی لباس از پشم شتر می‌داشت و کمربند چرمی بر کمر، و خوراک او از ملخ و عسل برّی می‌بود5در این‌ وقت‌، اورشلیم‌ و تمام‌ یهودیه‌ و جمیع‌ حوالی اُردُنّ نزد او بیرون‌ میآمدند،6و به‌ گناهان‌ خود اعتراف‌ كرده‌، در اُرْدُن‌ از وی تعمید مییافتند.7پس‌ چون‌ بسیاری از فریسیان‌ و صدّوقیان‌ را دید كه‌ بجهت‌ تعمید وی میآیند، بدیشان‌ گفت‌: «ای افعیزادگان‌، كِه‌ شما را اعلام‌ كرد كه‌ از غضب‌ آینده‌ بگریزید؟8اکنون ثمرهٔ شایستهٔ توبه بیاورید،9و این سخن را به‌خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.10و الحال تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمرهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.11من شما را به آب بجهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.12او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.13آنگاه عیسی از جلیل به اُرْدُن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد.14امّا یحیی او را منع نموده، گفت، من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟15عیسی در جواب وی گفت، الآن بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم. پس او را واگذاشت.16امّا عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید.17آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خشنودم.

Chapter 4

1آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.2و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید.3پس تجربه‌کننده نزد او آمده، گفت، اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.4در جواب گفت، مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.5آنگاه ابلیس او را به شهر مقدّس برد و بر کنگره هیکل برپا داشته،6به وی گفت، اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارهٔ تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود برگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.7عیسی وی را گفت، و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.8پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همهٔ ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده،9به وی گفت، اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.10آنگاه عیسی وی را گفت، دور شو ای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.11در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک، فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند.12و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد،13و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کنارهٔ دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد.14تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیای نبی گفته شده بود15که، زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اُرْدُن، جلیلِ امّت‌ها؛16قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.17از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت، توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.18و چون عیسی به کناره دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر، یعنی شمعون مسمّیٰ به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند، زیرا صیّاد بودند.19بدیشان گفت، از عقب من آیید تا شما را صیّاد مردم گردانم.20در ساعت دامها را گذارده، از عقب اوروانه شدند.21و چون از آنجا گذشت، دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زِبِدی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی با پدر خویش زِبِدی، دامهای خود را اصلاح می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود.22در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.23و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم را شفا می‌داد.24و اسم او در تمام سوریّه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید.25و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولِس و اُورشلیم و یهودیّه و آن طرف اُرْدُن در عقب او روانه شدند.

Chapter 5

1و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد. و وقتی که او بنشست، شاگردانش نزد او حاضر شدند.2آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت،3خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.4خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلّی خواهند یافت.5خوشابحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.6خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد.7خوشابحال رحم‌کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد.8خوشابحال پاکدلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.9خوشابحال صلح‌کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.10خوشابحال زحمتکشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.11خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند.12خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفا می‌رسانیدند.13شما نمک جهانید! لیکن اگر نمک فاسد گردد، به کدام چیز باز نمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکنده، پایمال مردم شود.14شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد.15و چراغ را نمیافروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همهٔ کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد.16همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند17گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم، بلکه تا تمام کنم.18زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.19پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. امّا هر که به عمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.20زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.21شنیده‌اید که به اوّلین گفته شده است، قتل مکن؛ و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.22لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحّق آتش جهنّم بُوَد.23پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به خاطرت آید که برادرت بر تو حقّی دارد،24هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اوّل با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران.25با مدّعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدّعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی.26هرآینه به تو می‌گویم، که تا فَلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.27شنیده‌اید که به اوّلین گفته شده است، زنا مکن.28لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است.29پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنّم افکنده شود.30و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کلّ جسدت در دوزخ افکنده شود.31و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد.32لیکن من به شما می‌گویم، هر کس بغیر علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد، و هر که زن مُطَلَّقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.33باز شنیده‌اید که به اوّلین گفته شده است که، قسم دروغ مخور، بلکه قسمهای خود را به خداوند وفا کن.34لیکن من به شما می‌گویم،هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست،35و نه به زمین زیرا که پای‌انداز او است، و نه به اورْشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است،36و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد.37بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده بر این از شریر است.38شنیده‌اید که گفته شده است، چشمی به چشمی و دندانی به دندانی؛39لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید، بلکه هر که به رخسارهٔ راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان،40و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار،41و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو.42هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.43شنیده‌اید که گفته شده است، همسایهٔٔ خود را محبّت نما و با دشمن خود عداوت کن.44امّا من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبّت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید،45تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.46زیرا هرگاه آنانی را محبّت نمایید که شما را محبّت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟47و هرگاه برادران خود را فقط سلام گویید چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟48پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

Chapter 6

1زنهار عدالت خود را پیش مردم بجا میاورید تا شما را ببینند، و الاّ نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید.2پس چون صدقه دهی، پیش خود کَرِّنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.3بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلّع نشود،4تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان‌بینِ تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.5و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچه‌ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را تحصیل نموده‌اند.6لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان‌بینِ تو، تورا آشکارا جزا خواهد داد.7و چون عبادت کنید، مانند امّت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به‌سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند.8پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سؤال کنید.9پس شما به اینطور دعا کنید، ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد.10ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.11نان کفاف ما را امروز به ما بده.12و قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.13و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده. زیرا ملکوت و قوّت و جلال تا ابدالآباد از آن تو است، آمین.14زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید.15امّا اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.16امّا چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشرو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییر می‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند.17لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی18تا در نظر مردم روزه‌دار ننمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدرنهان‌بینِ تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.19گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان می‌رساند و جایی که دزدان نَقْب می‌زنند و دزدی می‌نمایند.20بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند.21زیرا هرجا گنج تو است، دل تو نیز در آنجا خواهد بود.22چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بُوَد؛23امّا اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!24هیچ کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبّت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممُّونا را خدمت کنید.25بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟26مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟27و کیست از شما که به تفکّر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید؟28و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسنهای چمن تأمّل کنید، چگونه نموّ می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند!29لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همهٔ جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد.30پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین بپوشاند، ای کم‌ایمانان آیا نه شما را از طریق اُولیٰ؟31پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم.32زیرا که در طلب جمیع این چیزها امّت‌ها می‌باشند. امّا پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه‌چیز احتیاج دارید.33لیکن اوّل ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد.34پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

Chapter 7

1حکم مکنید تا بر شما حکم نشود.2زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود.3و چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟4یا چگونه به برادر خود می‌گویی، اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم، و اینک، چوب در چشم تو است؟5ای ریاکار، اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!6آنچه مقدّس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.7سؤال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد.8زیرا هر که سؤال کند، یابد و کسی که بطلبد، دریافت کند و هر که بکوبد برای او گشاده خواهد شد.9و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟10یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟11پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخششهای نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید!12له'ذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صُحُف انبیا.13از درِ تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مُؤَدّی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می‌شوند بسیارند.14زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کماند.15امّا از انبیای کَذَبِه احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.16ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟17همچنین هر درخت نیکو، میوهٔ نیکو می‌آورد و درخت بد، میوهٔ بد می‌آورد.18نمی‌تواند درخت خوب میوهٔ بد آوَرد، و نه درخت بد میوهٔ نیکو آوَرَد.19هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.20له'ذا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.21نه هر که مرا ،خداوند، خداوند، گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آورد.22بسا در آن روز مرا خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت ننمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم؟23آنگاه به ایشان صریحاً خواهم گفت که، هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!24پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بجا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانهٔ خود را بر سنگ بنا کرد.25و باران باریده، سیلابها روان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زورآور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود.26و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، بهمردی نادان مانَد که خانهٔ خود را بر ریگ بنا نهاد.27و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.28و چون عیسی این سخنان را ختم کرد، آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند،29زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان.

Chapter 8

1و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند.2که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت، ای خداوند اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی.3عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت، می‌خواهم؛ طاهر شو! که فوراً برص او طاهر گشت.4عیسی بدو گفت، زنهار کسی را اطّلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.5و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشیای نزد وی آمد و بدو التماس نموده،6گفت، ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و به شدّت متألّم است.7عیسی بدوگفت، من آمده، او را شفا خواهم داد.8یوزباشی در جواب گفت، خداوندا، لایق آن نی‌ام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحّت خواهد یافت.9زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می‌کند.10عیسی چون این سخن را شنید، متعجّب شده، به همراهان خود گفت، هرآینه به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام.11و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛12امّا پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.13پس عیسی به یوزباشی گفت، برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود، که در ساعت خادم او صحّت یافت.14و چون عیسی به خانهٔ پطرس آمد، مادر زنِ او را دید که تب کرده، خوابیده است.15پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.16امّا چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همهٔ مریضان را شفا بخشید.17تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که اوضعفهای ما را گرفت و مرضهای ما را برداشت.18چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند.19آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت، استادا هرجا روی، تو را متابعت کنم.20عیسی بدو گفت، روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.21و دیگری از شاگردانش بدو گفت، خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.22عیسی وی را گفت، مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.23چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند.24ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدیّ که امواج، کشتی را فرو می‌گرفت؛ و او در خواب بود.25پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند، خداوندا، ما را دریاب که هلاک می‌شویم!26بدیشان گفت، ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟ آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد.27امّا آن اشخاص تعجّب نموده، گفتند، این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!28و چون به آن کناره در زمین جَرْجِسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و به‌حدّی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نتوانستی عبور کند.29در ساعت فریاد کرده، گفتند، یا عیسی ابنالله، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟30و گله گراز بسیاری دور از ایشان می‌چرید.31دیوها از وی استدعا نموده، گفتند، هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست.32ایشان را گفت، بروید! در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی‌الفور همهٔ آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.33امّا شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند.34و اینک، تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

Chapter 9

1پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.2ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت، ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد.3آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند، اینشخص کفر می‌گوید.4عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت، از بهر چه خیالات فاسد به‌خاطر خود راه می‌دهید؟5زیرا کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟6لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست. آنگاه مفلوج را گفت، برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود روانه شو!7در حال برخاسته، به خانهٔ خود رفت!8و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجّب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.9چون عیسی از آنجا می‌گذشت، مردی را مسمّیٰ به متّی به باجگاه نشسته دید. بدو گفت، مرا متابعت کن. در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد.10و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.11و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند، چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟12عیسی چون شنید، گفت، نه تندرستان، بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند.13لکن رفته، این را دریافت کنید که، رحمت می‌خواهم نه قربانی؛ زیرا نیامده‌ام تا عادلان را، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.14آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند، چون است که ما و فریسیان روزه بسیار می‌داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟15عیسی بدیشان گفت، آیا پسران خانهٔ عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می‌توانند ماتم کنند؟ و لکن ایّامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت.16و هیچ‌کس بر جامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود.17و شراب نو را در مَشکهای کهنه نمی‌ریزند والاّ مَشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو می‌ریزند تا هر دو محفوظ باشد.18او هنوز این سخنان را بدیشان می‌گفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرستش نموده، گفت، اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زیست خواهد کرد.19پس عیسی به اتّفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روانه شد.20و اینک، زنی که مدّت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می‌بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود،21زیرا با خود گفته بود، اگر محض ردایش را لمس کنم، هرآینه شفا یابم.22عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت، ای دختر، خاطرجمع باش زیرا که ایمانتتو را شفا داده است! در ساعت آن زن رستگار گردید.23و چون عیسی به خانهٔ رئیس در آمد، نوحهگران و گروهی از شورشکنندگان را دیده،24بدیشان گفت، راه دهید، زیرا دختر نمرده، بلکه در خواب است. ایشان بر وی سُخریّه کردند.25امّا چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست.26و این کار در تمام آن مرزوبوم شهرت یافت.27و چون عیسی از آن مکان می‌رفت، دو کور فریادکنان در عقب او افتاده، گفتند، پسر داودا، بر ما ترحّم کن!28و چون به خانه در آمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت، آیا ایمان دارید که این کار را می‌توانم کرد؟ گفتندش، بلی خداوندا.29در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت، بر وفق ایمانتان به شما بشود.30در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تأکید فرمود که زنهار کسی اطّلاع نیابد.31امّا ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.32و هنگامی که ایشان بیرون می‌رفتند، ناگاه دیوانهای گنگ را نزد او آوردند.33و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجّب شده، گفتند، در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.34لیکن فریسیان گفتند، به‌واسطهٔ رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.35و عیسی در همهٔ شهرها و دهات گشته، درکنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفا می‌داد.36و چون جمعی کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندانِ بیشبان، پریشانحال و پراکنده بودند.37آنگاه به شاگردان خود گفت، حصاد فراوان است لیکن عَمَله کم.38پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عَمَله در حصاد خود بفرستد.

Chapter 10

1و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشانرا بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.2و نامهای دوازده رسول این است، اوّل شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوببن زِبِدی و برادرش یوحنّا؛3فِیلپُّس و برتولما؛ توما و متّای باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لبی معروف به تدّی؛4شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.5این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیّت کرده، گفت، از راه امّت‌ها مروید و در بَلَدی از سامریان داخل مشوید،6بلکه نزد گوسفندان گمشده اسرائیل بروید.7و چون می‌روید، موعظه کرده، گویید که ملکوت آسمان نزدیک است.8بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید.9طلا یا نقره یامس در کمرهای خود ذخیره مکنید،10و برای سفر، توشهدان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا برندارید، زیرا که مزدور مستحّق خوراک خود است.11و در هر شهری یا قریهای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.12و چون به خانه‌ای درآیید، بر آن سلام نمایید؛13پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بُوَد، سلام شما به شما خواهد برگشت.14و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.15هرآینه به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهلتر خواهد بود.16هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.17امّا از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازیانه خواهند زد،18و در حضور حکّام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امّت‌ها شهادتی شود.19امّا چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،20زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.21و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛22و بجهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کُند، نجات یابد.23و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همهٔ شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.24شاگرد از معلّم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.25کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب خانه را بَعْلْزَبُول خواندند، چقدر زیادتر اهل خانهاش را.26لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.27آنچه در تاریکی به شما می‌گویم، در روشنایی بگویید، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید.28و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیاند، بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنّم.29آیا دو گنجشک به یک فَلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی‌افتد.30لیکن همهٔ مویهای سر شما نیز شمرده شده است.31پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.32پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد.33امّا هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که درآسمان است او را انکار خواهم نمود.34گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم، بلکه شمشیر را.35زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم.36و دشمنان شخص، اهل خانهٔ او خواهند بود.37و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد، لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد.38و هر که صلیب خود را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد.39هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت.40هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد.41و آنکه نبیای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هر که عادلی را به اسم عادلی پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت.42و هر که یکی از این صغار را کاسهای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.

Chapter 11

1و چون عیسی این وصیّت را با دوازدهشاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید.2و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،3بدوگفت، آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟4عیسی در جواب ایشان گفت، بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطّلاع دهید5که کوران بینا می‌گردند و لنگان به رفتار می‌آیند و ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و فقیران بشارت می‌شنوند؛6و خوشابحال کسی که در من نلغزد.7و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با آن جماعت دربارهٔٔ یحیی آغاز سخن کرد که بجهت دیدن چه چیز به بیابان رفته بودید؟ آیا نییی را که از باد در جنبش است؟8بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک، آنانی که رخت فاخر می‌پوشند در خانه‌های پادشاهان می‌باشند.9لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می‌گویم از نبی افضلی را!10زیرا همان است آنکه دربارهٔ او مکتوب است، اینک، من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیّا سازد.11هرآینه به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیددهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگتر است.12و از ایّام یحیی تعمیددهنده تا الآن، ملکوت آسمان مجبور می‌شود و جبّاران آن را به زور می‌ربایند.13زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می‌نمودند.14و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید.15هر که گوش شنوا دارد بشنود.16لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه‌ها نشسته، رفیقان خویش را صدا زده،17می‌گویند، برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحهگری کردیم، سینه نزدید.18زیرا که یحیی آمد، نه می‌خورد و نه می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد.19پسر انسان آمد که می‌خورَد و می‌نوشد، می‌گویند، اینک، مردی پرخور و می‌گسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.20آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند،21وای بر تو ای خورَزین! وای بر تو ای بیتصیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدّتی در پلاس و خاکستر توبه می‌نمودند.22لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شما سهلتر خواهد بود.23و تو ای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشتهای، به جهنّم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می‌شد، هرآینه تا امروز باقی می‌ماند.24لیکن به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهلتر خواهد بود.25در آن وقت، عیسی توجّه نموده، گفت، ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی!26بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود.27پدر همه‌چیز را به من سپرده است و کسی پسر رانمی‌شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.28بیایید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.29یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتادهدل می‌باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛30زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.

Chapter 12

1در آن زمان، عیسی در روز سَبَّت از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه‌ها آغاز کردند.2امّا فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند، اینک، شاگردان تو عملی می‌کنند که کردن آن در سَبَّت جایز نیست.3ایشان را گفت، مگر نخوانده‌اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟4چه طور به خانهٔ خدا در آمده، نانهای تَقْدِمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود، بلکه بر کاهنان فقط.5یا در تورات نخوانده‌اید که در روزهای سَبَّت، کَهَنه در هیکل سَبَّت را حرمت نمی‌دارند و بی‌گناه هستند؟6لیکن به شما می‌گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است!7و اگر این معنی را درک می‌کردید که، رحمت می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را مذمّت نمی‌نمودید.8زیرا که پسر انسان مالک روز سَبَّت نیز است.9و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان درآمد،10که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند، آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است یا نه؟ تا ادّعایی بر او وارد آورند.11وی به ایشان گفت، کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سَبَّت به حفره‌ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟12پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سَبَّتها نیکویی کردن روا است.13آنگاه آن مرد را گفت، دست خود را دراز کن! پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید.14امّا فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.15عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید،16و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند.17تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود،18اینک، بندهٔ من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امّت‌ها اشتهار نماید.19نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.20نی خرد شده را نخواهدشکست و فتیله نیمسوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد.21و به نام او امّت‌ها امید خواهند داشت.22آنگاه دیوانهای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد.23و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند، آیا این شخص پسر داود نیست؟24لیکن فریسیان شنیده، گفتند، این شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به یاری بَعْلْزَبول، رئیس دیوها!25عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت، هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند.26لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟27و اگر من به وساطت بَعْلْزَبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری کِه بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد.28لیکن هرگاه من به روح خدا دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است.29و چگونه کسی بتواند در خانهٔ شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اوّل آن زورآور را ببندد و پس خانهٔ او را تاراج کند؟30هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.31از این رو، شما را می‌گویم هرنوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد.32و هرکه برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود امّا کسی که برخلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد.33یا درخت را نیکو گردانید و میوهاش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوهاش را فاسد، زیرا که درخت از میوهاش شناخته می‌شود.34ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتی دل سخن می‌گوید.35مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون می‌آورد.36لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد.37زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهای تو بر تو حکم خواهد شد.38آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند، ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی بینیم.39او در جواب ایشان گفت، فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد.40زیرا همچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود.41مردمان نِینَوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکمخواهند کرد زیرا که به موعظهٔ یونس توبه کردند و اینک، بزرگتری از یونس در اینجا است.42مَلِکَه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک، شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است.43و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی‌آب گردش می‌کند و نمی‌یابد.44پس می‌گوید، به خانهٔ خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم؛ و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می‌بیند.45آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجا می‌شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شریر خواهد شد.46او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند.47و شخصی وی را گفت، اینک، مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند با تو سخن گویند.48در جواب قایل گفت، کیست مادر من و برادرانم کیانند؟49و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت، اینانند مادر من و برادرانم.50زیرا هر که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است بجا آوَرَد، همان برادر و خواهر و مادر من است.

Chapter 13

1و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کنارهٔ دریا نشست2و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛3و معانی بسیار به مَثَلها برای ایشان گفت، وقتی برزگری بجهت پاشیدنِ تخم بیرون شد.4و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مُرغان آمده، آن را خوردند.5و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،6و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.7و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمّو کرده، آن را خفه نمود.8و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.9هر که گوش شنوا دارد بشنود.10آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند، از چه جهت با اینها به مَثَلها سخن می‌رانی؟11در جواب ایشان گفت، دانستن اَسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،12زیرا هر که دارد بدو داده شود و افزونی یابد. امّا کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.13از این جهت با اینها به مَثَلها سخنمی‌گویم که نگرانند و نمی‌بینند و شنوا هستند و نمی‌شنوند و نمی‌فهمند.14و در حقّ ایشان نبوّت اشعیا تمام می‌شود که می‌گوید، به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگریست و نخواهید دید.15زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده‌اند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادا به چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم.16لیکن خوشابحال چشمان شما زیرا که می‌بینند و گوشهای شما زیرا که می‌شنوند17زیرا هرآینه به شما می‌گویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.18پس شما مَثَل برزگر را بشنوید.19کسی که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شریر می‌آید و آنچه در دل او کاشته شده است می‌رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است.20و آنکه بر سنگلاخ ریخته شد، اوست که کلام را شنیده، فی‌الفور به خشنودی قبول می‌کند،21و لکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه‌ای به‌سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می‌خورد.22و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود واندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی‌ثمر گردد.23و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می‌فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضیشصت و بعضی سی ثمر می‌آورد.24و مَثَلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت، ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت،25و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت.26و وقتی که گندم رویید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد.27پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند، ای آقا مگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشتهای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟28ایشان را فرمود، این کار دشمن است. عرض کردند، آیا می‌خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟29فرمود، نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها بَرکَنید.30بگذارید که هر دو تا وقت حصاد با هم نمّو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که، اوّل کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید امّا گندم را در انبار من ذخیره کنید.31بار دیگر مَثَلی برای ایشان زده، گفت، ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت.32و هرچند از سایر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمّو کند بزرگترین بقول است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه‌هایش آشیانهمی‌گیرند.33و مثلی دیگر برای ایشان گفت، که ملکوت آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمّر گشت.34همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت،35تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد، دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شدهٔ از بنای عالم تَنَطُّق خواهم کرد.36آنگاه عیسی آن گروه را مرخّص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند، مَثَلِ کرکاسِ مزرعه را بجهت ما شرح فرما.37در جواب ایشان گفت، آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است،38و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند.39و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند.40پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد،41که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همهٔ لغزش‌دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد،42و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بُوَد.43آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشانخواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.44و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شدهٔ در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.45باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریده‌ای خوب باشد،46و چون یک مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.47ایضاً ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید،48و چون پُر شود، به کنارهاش کِشَند و نشسته، خوبها را در ظروف جمع کنند و بده‌ا را دور اندازند.49بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده،50ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.51عیسی ایشان را گفت، آیا همهٔ این امور را فهمیده‌اید؟ گفتندش، بلی خداوندا.52به ایشان گفت، بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.53و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد.54و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجّب شده، گفتند، از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟55آیا این پسر نجّار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا؟56و همهٔ خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟57و دربارهٔ او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت، نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن و خانهٔ خویش.58و به‌سبب بی‌ایمانی ایشان معجزهٔ بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

Chapter 14

1در آن هنگام هیرودیس تِیترارْخ چون شهرت عیسی را شنید،2به خادمان خود گفت، این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.3زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیرودیا، زن برادر خود فیلپُس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛4چون که یحیی بدو همی‌گفت، نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.5و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می‌دانستند.6امّا چون بزم میلاد هیرودیس را می‌آراستند، دختر هیرودیا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.7ازاین رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد.8و او از ترغیب مادر خود گفت که، سر یحییِ تعمیددهنده را الآن در طَبَقی به من عنایت فرما.9آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاسِ قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.10و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،11و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.12پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاّع دادند.13و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانهای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.14پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.15و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند، این موضع ویرانه است و وقت الآن گذشته. پس این گروه را مرخّص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند.16عیسی ایشان را گفت، احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.17بدو گفتند، در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!18گفت، آنها را اینجا به نزد من بیاورید!19و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.20و همه خورده، سیرشدند و از پاره‌های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.21و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.22بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.23و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.24امّا کشتی در آن وقت در میان دریا به‌سبب باد مخالف که میوزید، به امواج گرفتار بود.25و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.26امّا چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند.27امّا عیسی ایشان را بیتأمّل خطاب کرده، گفت، خاطر جمع دارید! منم، ترسان مباشید!28پطرس در جواب او گفت، خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.29گفت، بیا! در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.30لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت، خداوندا، مرا دریاب.31عیسی بی‌درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت، ای کم ایمان، چرا شک آوردی؟32و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.33پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند، فی‌الحقیقۀ تو پسر خداهستی!34آنگاه عبور کرده، به زمین جَنِیسَرَه آمدند،35و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همهٔ بیماران را نزد او آوردند،36و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحّت کامل یافت.

Chapter 15

1آنگاه کاتبان و فریسیان اُورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند،2چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟3او در جواب ایشان گفت، شما نیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟4زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد البتّه هلاک گردد.5لیکن شما می‌گویید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است،6و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید.7ای ریاکاران، اشعیاء دربارهٔ شما نیکو نبوّت نموده است که گفت،8این قوم به زبانهای خود به من تقرّب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است.9پسعبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می‌دهند.10و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت، گوش داده، بفهمید؛11نه آنچه به دهان فرو می‌رود انسان را نجس می‌سازد، بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.12آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند، آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟13او در جواب گفت، هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کَنده شود.14ایشان را واگذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.15پطرس در جواب او گفت، این مثل را برای ما شرح فرما.16عیسی گفت، آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟17یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در مَبْرَز افکنده می‌شود؟18لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد.19زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادات دروغ و کفرها.20اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.21پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صُور و صیدون رفت.22ناگاه زن کنعانیهای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت، خداوندا، پسر داود، بر من رحم کن زیرا دخترمن سخت دیوانه است.23لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که او را مرخّص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.24او در جواب گفت، فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.25پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت، خداوندا مرا یاری کن.26در جواب گفت که، نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.27عرض کرد، بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.28آنگاه عیسی در جواب او گفت، ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود. که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.29عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و برفراز کوه برآمده، آنجا بنشست.30و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلاّن و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد،31بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلاّن را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجّب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.32عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت، مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.33شاگردانش به او گفتند، از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟34عیسی ایشان را گفت، چند نان دارید؟ گفتند، هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.35پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند.36و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت.37و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند.38و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند.39پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مَجْدَل آمد.

Chapter 16

1آنگاه فریسیان و صدّوقیان نزد او آمده،از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد.2ایشان را جواب داد که در وقت عصر می‌گویید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛3و صبحگاهان می‌گویید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، امّا علاماتِ زمانها را نمی‌توانید!4فرقه شریرِ زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی. پس ایشان را رها کرده،روانه شد.5و شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند.6عیسی ایشان را گفت، آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!7پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند، از آن است که نان برنداشته‌ایم.8عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت، ای سست ایمانان، چرا در خود تفکّر می‌کنید از آن‌جهت که نان نیاورده‌اید؟9آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید؟10و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟11پس چرا نفهمیدید که دربارهٔ نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدّوقیان احتیاط کنید؟12آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایهٔ نان، بلکه از تعلیم فریسیان و صدّوقیان حکم به احتیاط فرموده است.13و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریّه فیلِپس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت، مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟14گفتند، بعضی یحیی تعمید‌دهنده و بعضی الیاس و بعضی اِرمیا یا یکی از انبیا.15ایشان را گفت، شما مرا که می‌دانید؟16شمعون پطرس در جواب گفت که، تویی مسیح، پسر خدای زنده!17عیسی در جواب وی گفت، خوشابحال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.18و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنّم بر آن استیلا نخواهد یافت.19و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.20آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.21و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبردادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمتِ بسیار کشیدن از مشایخ و رؤسای کَهَنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.22و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت، حاشا از تو ای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!23امّا او برگشته، پطرس را گفت، دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الٰهی را، بلکه امور انسانی را تفکّر می‌کنی!24آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت، اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.25زیراهر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ امّا هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد.26زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟27زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتّفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.28هرآینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.

Chapter 17

1و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنّا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.2و در نظر ایشان هیأتِ او متبدّل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامهاش چون نور، سفید گردید.3که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند.4امّا پطرس به عیسی متوجّه شده، گفت که، خداوندا، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.5و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک، آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!6و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده،بی‌نهایت ترسان شدند.7عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت، برخیزید و ترسان مباشید!8و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند.9و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهار این رؤیا را به کسی باز نگویید.10شاگردانش از او پرسیده، گفتند، پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اوّل آید؟11او در جواب گفت، البتّه الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.12لیکن به شما می‌گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند، بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.13آنگاه شاگردان دریافتند که دربارهٔ یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت.14و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد،15خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدّت متألّم است، چنانکه بارها در آتش و مکرّراً در آب می‌افتد.16و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.17عیسی در جواب گفت، ای فرقه بی‌ایمانِ کج رفتار، تا به کی با شما باشم و تا چند متحمّل شما گردم؟ او را نزد من آورید.18پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.19امّا شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند، چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟20عیسی ایشان را گفت، به‌سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمانِ به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البتّه منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود.21لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.22و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت، پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،23و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست. پس بسیار محزون شدند.24و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصّلانِ دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند، آیا استاد شما دو درهم را نمی‌دهد؟25گفت، بلی. و چون به خانه درآمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت، ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟26پطرس به وی گفت، از بیگانگان. عیسی بدو گفت، پس یقیناً پسران آزادند!27لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلاّبی بیندازو اوّل ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!

Chapter 18

1در همان ساعت، شاگردان نزد عیسیآمده، گفتند، چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟2آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت3و گفت، هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکنید و مثل طفلِ کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.4پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.5و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.6و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد!7وای بر این جهان به‌سبب لغزشها؛ زیرا که لابّد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد.8پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شلّ داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نارِ جاودانی افکنده شوی.9و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن راقلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است با یک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنّم افکنده شوی.10زنهار یکی از این صغار را حقیر مشمارید، زیرا شما را می‌گویم که ملائکه ایشان دائماً در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می‌بینند.11زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد.12شما چه گمان می‌برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نُه را به کوهسار نمی‌گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی‌رود؟13و اگر اتّفاقاً آن را دریابد، هرآینه به شما می‌گویم بر آن یکی بیشتر شادی می‌کند از آن نود و نه که گم نشده‌اند.14همچنین ارادهٔ پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.15و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛16و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود.17و اگر سخن ایشان را ردّ کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد.18هرآینه به شما می‌گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد.19بازبه شما می‌گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین دربارهٔ هر چه که بخواهند متّفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.20زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا درمیان ایشان حاضرم.21آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت، خداوندا، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می‌باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟22عیسی بدو گفت، تو را نمی‌گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!23از آن‌جهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود ارادهٔ محاسبه داشت.24و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.25و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند.26پس آن غلام رو به زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت، ای آقا مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.27آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحّم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.28لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت، طلب مرا ادا کن!29پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت، مرا مهلت ده تا همه را به تو ردّ کنم.30امّا او قبول نکرد، بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.31چون همقطاران وی این وقایعرا دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود باز گفتند.32آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت، ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدم؟33پس آیا تو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟34پس مولای او در غضب شده، او را به جلاّدان سپرد تا تمام قرض را بدهد.35به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.

Chapter 19

1و چون عیسی این سخنان را به اتمامرسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اُرْدُنّ آمد.2و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.3پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند، آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علّتی طلاق دهد؟4او در جواب ایشان گفت، مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،5و گفت، از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟6بنابراین بعد از آن دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.7به وی گفتند، پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟8ایشان را گفت، موسی به‌سبب سنگدلیِ شما، شما را اجازت داد که زنانخود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود.9و به شما می‌گویم هر که زن خود را بغیر علّت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقّهای را نکاح کند، زنا کند.10شاگردانش بدو گفتند، اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!11ایشان را گفت، تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است.12زیرا که خَصیها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولّد شدند و خصیها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصیها می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.13آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. امّا شاگردان، ایشان را نهیب دادند.14عیسی گفت، بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع مکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.15و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.16ناگاه شخصی آمده، وی را گفت، ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟17وی را گفت، از چه سبب مرا نیکو گفتی و حالآنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.18بدو گفت، کدام احکام؟ عیسی گفت، قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،19و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایهٔ خود را مثل نفس خود دوست دار.20جوان وی را گفت، همهٔ اینها را از طفولیّت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا چه ناقص است؟21عیسی بدو گفت، اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.22چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.23عیسی به شاگردان خود گفت، هرآینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود.24و باز شما را می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.25شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیّر گشته، گفتند، پس که می‌تواند نجات یابد؟26عیسی متوجّه ایشان شده، گفت، نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه‌چیز ممکن است.27آنگاه پطرس در جواب گفت، اینک، ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟28عیسی ایشان را گفت، هرآینه به شما می‌گویم شما که مرا متابعت نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوریخواهید نمود.29و هر که بخاطر اسم من، خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.30لیکن بسا اوّلین که آخرین می‌گردند و آخرین، اوّلین!

Chapter 20

1زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عَمَله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.2پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.3و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.4ایشان را نیز گفت، شما هم به تاکستان بروید و آنچه حقّ شما است به شما می‌دهم. پس رفتند.5باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.6و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت، از بهر چه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟7گفتندش، هیچ کس ما را به مزد نگرفت. بدیشان گفت، شما نیز به تاکستان بروید و حقّ خویش را خواهید یافت.8و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت، مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اوّلین مزد ایشان را ادا کن.9پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.10و اوّلین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند.11امّا چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده،12گفتند که، این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمّل سختی و حرارت روز گردیده‌ایم مساوی ساخته‌ای؟13او در جواب یکی از ایشان گفت، ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟14حقّ خود را گرفته برو. می‌خواهم بدین آخری مثل تو دهم.15آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟16بنابراین اوّلین آخرین و آخرین اوّلین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیارند و برگزیدگان کم.17و چون عیسی به اورشلیم می‌رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت،18اینک، به سوی اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به رؤسای کَهَنَه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد،19و او را به امّت‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.20آنگاه مادر دو پسر زِبِدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد.21بدو گفت، چه خواهشداری؟ گفت، بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.22عیسی در جواب گفت، نمی‌دانید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از آن کاسهای که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، بیابید؟ بدو گفتند، می‌توانیم.23ایشان را گفت، البتّه از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیّا شده است.24امّا چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دو برادر به دل رنجیدند.25عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت، آگاه هستید که حکّام امّت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و رؤسا بر ایشان مسلّطند.26لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد.27و هر که می‌خواهد در میان شما مقدّم بُوَد، غلام شما باشد.28چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.29و هنگامی که از اَرِیحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند.30که ناگاه دو مرد کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند، خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحّم کن!31و هر چند خلق ایشانرا نهیب می‌دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می‌گفتند، خداوندا، پسر داودا، بر ما ترحّم فرما!32پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت، چه می‌خواهید برای شما کنم؟33به وی گفتند، خداوندا، اینکه چشمان ما باز گردد!34پس عیسی ترحّم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

Chapter 21

1و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،2بدیشان گفت، در این قریهای که پیش روی شما است بروید و در حال، الاغی با کرهّاش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید.3و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی‌الفور آنها را خواهد فرستاد.4و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود5که دختر صَهیون را گویید، اینک، پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کرّهٔ الاغ.6پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، به عمل آوردند7و الاغ را با کرّه آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد.8و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گستردند.9و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند،هوشیعانا پسر داودا، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیعانا در اعلیٰ علیّین!10و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند، این کیست؟11آن گروه گفتند، این است عیسی نبی از ناصرهٔ جلیل.12پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرّافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت.13و ایشان را گفت، مکتوب است که خانهٔ من خانهٔ دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدانش ساخته‌اید.14و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.15امّا رؤسای کهنه و کاتبان چون عجایبی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، هوشیعانا پسر داودا می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته،16به وی گفتند، نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟ عیسی بدیشان گفت،بلی مگر نخوانده‌اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیّا ساختی؟17پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیتعَنْیَا رفته، در آنجا شب را بسر برد.18بامدادان چون به شهر مراجعت می‌کرد، گرسنه شد.19و در کناره راه یک درخت انجیردیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت، از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود! که در ساعت درخت انجیر خشکید!20چون شاگردانش این را دیدند، متعجّب شده، گفتند، چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!21عیسی در جواب ایشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم اگر ایمان می‌داشتید و شک نمی‌نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شد می‌کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می‌گفتید، منتقل شده به دریا افکنده شو چنین می‌شد.22و هر آنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.23و چون به هیکل درآمده، تعلیم می‌داد، رؤسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند، به چه قدرت این اعمال را می‌نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟24عیسی در جواب ایشان گفت، من نیز از شما سخنی می‌پرسم. اگر آن را به من گویید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می‌نمایم،25تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟ ایشان با خود تفکّر کرده، گفتند که اگر گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید.26و اگر گوییم از انسان بود، از مردم می‌ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می‌دانند.27پس در جواب عیسی گفتند، نمی‌دانیم. بدیشان گفت، من هم شما را نمی‌گویم که به چه قدرت این کارها را می‌کنم.28لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت، ای فرزند امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.29در جواب گفت، نخواهم رفت. امّا بعد پشیمان گشته، برفت.30و به دوّمین نیز همچنین گفت. او در جواب گفت، ای آقا من می‌روم. ولی نرفت.31کدام یک از این دو خواهش پدر را بجا آورد؟ گفتند، اوّلی. عیسی بدیشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می‌گردند،32زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، امّا باجگیران و فاحشه‌ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید، آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.33و مَثَلی دیگر بشنوید، صاحب خانه‌ای بود که تاکستانی غَرْس نموده، خطیرهای گردش کشید و چَرْخُشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد.34و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه‌های او را بردارند.35امّا دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کُشتند و بعضی را سنگسار نمودند.36باز غلامان دیگر، بیشتر از اوّلین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند.37بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت، پسر مراحرمت خواهند داشت.38امّا دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند، این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.39آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند.40پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟41گفتند، البتّه آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه‌هایش را در موسم بدو دهند.42عیسی بدیشان گفت، مگر در کتب هرگز نخوانده‌اید این که سنگی را که معمارانش ردّ نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است.43از این جهت شما را می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امّتی که میوهاش را بیاورند، عطا خواهد شد.44و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.45و چون رؤسای کَهَنه و فریسیان مثلهایش را شنیدند، دریافتند که دربارهٔ ایشان می‌گوید.46و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی می‌دانستند.

Chapter 22

1و عیسی توجّه نموده، باز به مَثَلها ایشان را خطاب کرده، گفت،2ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد.3و غلامان خود را فرستاد تا دعوتشدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند.4باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود، دعوتشدگان را بگویید که، اینک، خوان خود راحاضر ساخته‌ام و گاوان و پرواریهای من کشته شده و همه‌چیز آماده است، به عروسی بیایید.5ولی ایشان بی‌اعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت.6و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند.7پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت.8آنگاه غلامان خود را فرمود، عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند.9الآن به شوارع عامّه بروید و هر که را بیابید به عروسی بطلبید.10پس آن غلامان به سر راه‌ها رفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانهٔ عروسی از مجلسیان مملّو گشت.11آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد.12بدو گفت، ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟ او خاموش شد.13آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود، این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.14زیرا طلبیدگان بسیارند و برگزیدگان کم.15پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند.16و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند، استادا می‌دانیم که صادق هستی و طریق خدا را بهراستی تعلیم می‌نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی‌نگری.17پس به ما بگو رأی تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟18عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت، ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می‌کنید؟19سکّهٔ جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند.20بدیشان گفت، این صورت و رقم از آن کیست؟21بدو گفتند، از آنِ قیصر. بدیشان گفت، مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!22چون ایشان شنیدند، متعجّب شدند و او را واگذارده، برفتند.23و در همان روز، صدّوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سؤال نموده،24گفتند، ای استاد، موسی گفت، اگر کسی بی‌اولاد بمیرد، می‌باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید.25باری در میان ما هفت برادر بودند که اوّل زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد.26و همچنین دوّمین و سوّمین تا هفتمین.27و آخر از همه آن زن نیز مرد.28پس او در قیامت، زن کدام یک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟29عیسی در جواب ایشان گفت، گمراه هستید از این رو که کتاب و قوّت خدا را در نیافته‌اید،30زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند.31امّا دربارهٔ قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است،32من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.33و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیّر شدند.34امّا چون فریسیان شنیدند که صدّوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند.35و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سؤال کرده، گفت،36ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟37عیسی وی را گفت، اینکه خداوند خدای خود را به همهٔ دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبّت نما.38این است حکم اوّل و اعظم.39و دوّم مثل آن است، یعنی همسایهٔ خود را مثل خود محبّت نما.40بدین دو حکم، تمام تورات و صُحُف انبیا متعلّق است.41و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده،42گفت، دربارهٔ مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟ بدو گفتند، پسر داود.43ایشان را گفت، پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید،44خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم.45پس هرگاهداود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟46و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرأت سؤال کردن از او نمود.

Chapter 23

1آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،2گفت، کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشستهاند.3پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند.4زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.5و همهٔ کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنهای قبای خود را پهن می‌سازند،6و بالا نشستن در ضیافت‌ها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست می‌دارند،7و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند.8لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است، یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.9و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.10و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است، یعنی مسیح.11و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بُوَد.12و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرافراز گردد.13وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که درِ ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید.14وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید؛ از آنرو عذاب شدیدتر خواهید یافت.15وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که برّ و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنّم می‌سازید!16وای بر شما ای راهنمایان کور که می‌گویید، هر که به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند.17ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدّس می‌سازد؟18و هر که به مذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.19ای جهّال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس می‌نماید؟20پس هر که به مذبح قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است قسم خورده است؛21و هر که به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛22و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.23وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را بجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.24ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید!25وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملّو از جبر و ظلم است.26ای فریسی کور، اوّل درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!27وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!28همچنین شما نیز ظاهراً به مردم عادل می‌نمایید، لیکن باطناً از ریاکاری و شرارت مملّو هستید.29وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفنهای صادقان را زینت می‌دهید،30و می‌گویید، اگر در ایّام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم!31پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.32پس شما پیمانه پدران خود را لبریز کنید!33ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنّم فرار خواهید کرد؟34لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،35تا همهٔ خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیقتا خون زکریّا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.36هرآینه به شما می‌گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!37ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستید!38اینک، خانهٔ شما برای شما ویران گذارده می‌شود.39زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.

Chapter 24

1پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت.و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند.2عیسی ایشان را گفت، آیا همهٔ این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شما می‌گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!3و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند، به ما بگو که این امور کی واقع می‌شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.4عیسی در جواب ایشان گفت، زنهار کسی شما را گمراه نکند!5زآنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که، من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.6و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.7زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید.8امّا همهٔ اینها آغاز دردهای زه است.9آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امّت‌ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند.10و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.11و بسا انبیای کَذَبه ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.12و بجهت افزونی گناه محبّت بسیاری سرد خواهد شد.13لیکن هر که تا به انتها صبر کند، نجات یابد.14و به این بشارتِ ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امّت‌ها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید.15پس چون مکروهِ ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدّس بر پا شده بینید هر که خوانَد دریافت کند16آنگاه هر که در یهودیّه باشد به کوهستان بگریزد؛17و هر که بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛18و هر که در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد.19لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام!20پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سَبَّت نشود،21زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدای عالم تا کنون نشده و نخواهد شد!22و اگر آن ایّام کوتاه نشدی، هیچبشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.23آنگاه اگر کسی به شما گوید، اینک، مسیح در اینجا یا در آنجا است باور مکنید،24زیرا که مسیحان کاذب و انبیا کَذَبَه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی.25اینک، شما را پیش خبر دادم.26پس اگر شما را گویند، اینک، در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید،27زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد.28و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند.29و فوراً بعد از مصیبت آن ایّام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوّتهای افلاک متزلزل گردد.30آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینهزنی کنند و پسر انسان را بینند که بر ابرهای آسمان، با قوّت و جلال عظیم می‌آید؛31و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.32پس از درخت انجیر مثلش را فرا گیرید که چون شاخهاش نازک شده، برگها می‌آورد،می‌فهمید که تابستان نزدیک است.33همچنین شما نیز چون این همه را بینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است.34هرآینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.35آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.36امّا از آن روز و ساعت هیچ کس اطّلاع ندارد، حَتَّی ملائکه آسمان جز پدر من و بس.37لیکن چنانکه ایّام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود.38زیرا همچنان که در ایّام قبل از طوفان می‌خوردند و می‌آشامیدند و نکاح می‌کردند و منکوحه می‌شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت،39و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود.40آنگاه دو نفری که در مزرعهای می‌باشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود.41و دو زن که دستآس می‌کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود.42پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید.43لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانهاش نقب زند.44لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می‌آید.45پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانهٔ خود بگمارد تا ایشان را در وقتمعیّن خوراک دهد؟46خوشابحال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد.47هرآینه به شما می‌گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت.48لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تأخیر می‌نماید،49و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با می‌گساران،50هرآینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند،51و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

Chapter 25

1در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند.2و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند.3امّا نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند.4لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند.5و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند.6و در نصف شب صدایی بلند شد که، اینک، داماد می‌آید. به استقبال وی بشتابید.7پس تمامی آن باکره‌ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند.8و نادانان، دانایان را گفتند، از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می‌شود.9امّا دانایان در جواب گفتند، نمی‌شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فروشندگان رفته، برای خود بخرید.10و در حینی که ایشان بجهت خرید می‌رفتند، دامادبرسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید.11بعد از آن، باکره‌های دیگر نیز آمده، گفتند، خداوندا برای ما باز کن.12او در جواب گفت، هرآینه به شما می‌گویم شما را نمی‌شناسم.13پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی‌دانید.14زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد،15یکی را پنج قنطار و دیگری را دو و سومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجّه سفر شد.16پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد.17و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت.18امّا آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود.19و بعد از مدّت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست.20پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت، خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک، پنج قنطار دیگر سود کردم.21آقای او به وی گفت، آفرین ای غلامِ نیکِ متدّین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو!22و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت، ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک، دو قنطار دیگر سود یافته‌ام.23آقایش وی را گفت، آفرین ای غلام نیکِ متدیّن! بر چیزهای کم امین بودی، تو رابر چیزهای بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو!24پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت، ای آقا چون تو را می‌شناختم که مرد درشت خویی می‌باشی، از جایی که نکاشتهای می‌دروی و از جایی که نیفشانده‌ای جمع می‌کنی،25پس ترسان شده، رفتم و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک، مال تو موجود است.26آقایش در جواب وی گفت، ای غلامِ شریرِ بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشتهام می‌دروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم.27از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرا به صرّافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را با سود بیابم.28الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید.29زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود.30و آن غلام بینفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.31امّا چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدّس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست،32و جمیع امّت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند، به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند.33و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد.34آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید، بیایید ای برکت یافتگان ازپدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.35زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرآبم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید،36عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادتم کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید.37آنگاه عادلان به پاسخ گویند، ای خداوند، کی گرسنهات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنهات یافتیم تا سیرآبت نماییم،38یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جا دهیم یا عریان تا بپوشانیم،39و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟40پادشاه در جواب ایشان گوید، هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید.41پس اصحاب طرف چپ را گوید، ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیّا شده است.42زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید،43غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادتم ننمودید.44پس ایشان نیز به پاسخ گویند، ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمتت نکردیم؟45آنگاه در جواب ایشان گوید، هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید.46و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، امّا عادلان در حیات جاودانی.

Chapter 26

1و چون عیسی همهٔ این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت،2می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.3آنگاه رؤسای کَهَنَه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانهٔ رئیس کَهَنَه که قیافا نام داشت جمع شده،4شورا نمودند تا عیسی را به حیله گرفتار ساخته، به قتل رسانند.5امّا گفتند، نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.6و هنگامی که عیسی در بیت عَنْیا در خانهٔ شمعون ابرص شد،7زنی با شیشهای عطر گرانبها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت.8امّا شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند، چرا این اسراف شده است؟9زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.10عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت، چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است.11زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید امّا مرا همیشه ندارید.12و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است.13هرآینه به شما می‌گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.14آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخریوطی مسمّیٰ بود، نزد رؤسای کهنه رفته،15گفت، مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند.16و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.17پس در روز اوّل عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند، کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟18گفت، به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویید، استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانهٔ تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم.19شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.20چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست.21و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت، هرآینه به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند!22پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که خداوندا آیا من آنم؟23او در جواب گفت، آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مراتسلیم نماید!24هرآینه پسر انسان به همانطور که دربارهٔ او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولّد نیافتی!25و یهودا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت، ای استاد آیا من آنم؟ به وی گفت، تو خود گفتی!26و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت، بگیرید و بخورید، این است بدن من.27و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت، همهٔٔ شما از این بنوشید،28زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود.29امّا به شما می‌گویم که بعد از این از میوهٔ مَوْ دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.30پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.31آنگاه عیسی بدیشان گفت، همهٔٔ شما امشب دربارهٔ من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند.32لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.33پطرس در جواب وی گفت، هر گاه همه دربارهٔ تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.34عیسی به وی گفت، هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!35پطرس به وی گفت، هرگاه مردنم با تولازم شود، هرگز تو را انکار نکنم! و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.36آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمّی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت، در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.37و پطرس و دو پسر زِبِدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد.38پس بدیشان گفت، نَفْسِ من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.39پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت، ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به ارادهٔ تو.40و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت، آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟41بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.42و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت، ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه ارادهٔ تو است بشود.43و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.44پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.45آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت، مابقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.46برخیزید برویم. اینک، تسلیم کننده مننزدیک است!47و هنوز سخن می‌گفت، که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب رؤساء کَهَنه و مشایخ قوم آمدند.48و تسلیم کنندهٔ او بدیشان نشانی داده، گفته بود، هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.49در ساعت نزد عیسی آمده، گفت، سلام یا سیّدی! و او را بوسید.50عیسی وی را گفت، ای رفیق، از بهر چه آمدی؟ آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.51و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد.52آنگاه عیسی وی را گفت، شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.53آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟54لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟55در آن ساعت، به آن گروه گفت، گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید.56لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.57و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کَهَنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.58امّا پطرس از دور در عقب او آمده، به خانهٔ رئیس کهنه در آمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.59پس رؤسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند،60لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،61گفتند، این شخص گفت، می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم.62پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت، هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟63امّا عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت، تو را به خدای حّی قسم می‌دهم ما را بگو که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟64عیسی به وی گفت، تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوّت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید!65در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت، کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!66چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند، مستوجب قتل است!67آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه میزدند و بعضی سیلی زده،68می‌گفتند، ای مسیح، به ما نبوّت کن! کیست که تو را زده است؟69امّا پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت، تو هم با عیسی جلیلی بودی!70او روبروی همه انکارنموده، گفت، نمی‌دانم چه می‌گویی!71و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت، این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!72باز قسم خورده، انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم.73بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند، البتّه تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می‌نماید!74پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که این شخص را نمی‌شناسم. و در ساعت خروس بانگ زد.75آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود، قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست.

Chapter 27

1و چون صبح شد، همهٔ رؤسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.2پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پیلاطس والی تسلیم نمودند.3در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده اودید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پارهٔ نقره را به رؤسای کهنه و مشایخ ردّ کرده،4گفت، گناه کردم که خون بی‌گناهی را تسلیم نمودم. گفتند، ما را چه، خود دانی!5پس آن نقره را در هیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.6امّا روسای کهنه نقره را برداشته، گفتند، انداختن این در بیتالمال جایز نیست زیرا خونبها است.7پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غُرباء خریدند.8از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحَقْلُالدَّم مشهور است.9آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند.10و آنها را بجهت مزرعه کوزهگر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.11امّا عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟ عیسی بدو گفت، تو می‌گویی!12و چون رؤسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد.13پس پیلاطس وی را گفت، نمی‌شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟14امّا در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجّب شد.15و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد.16و در آن وقت، زندانی مشهور، بَراَبَّا نام داشت.17پس چون مردم جمع شدند، پیلاطُس ایشان را گفت، که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ براَبّا یا عیسی مشهور به مسیح را؟18زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.19چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت، با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب دربارهٔٔ او زحمت بسیار بردم.20امّا رؤسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که بَراَبَّا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.21پس والی بدیشان متوجّه شده، گفت، کدام یک از این دو نفر را می‌خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند، برابّا را.22پیلاطُس بدیشان گفت، پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟ جمیعاً گفتند، مصلوب شود!23والی گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند، مصلوب شود!24چون پیلاطُس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت، من برّی هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.25تمام قوم در جواب گفتند، خون او بر ما و فرزندان ما باد!26آنگاه بَرْاَبَّا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی راتازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.27آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند.28و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند،29و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند، سلام ای پادشاه یهود!30و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند.31و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.32و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند.33و چون به موضعی که به جُلْجُتا، یعنی کاسهٔ سر مسمّیٰ بود رسیدند،34سرکه ممزوج به مّر بجهت نوشیدن بدو دادند. امّا چون چشید، نخواست که بنوشد.35پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه بهزبان نبی گفته شده بود تمام شود که رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.36و در آنجا به نگاهبانی او نشستند.37و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که این است عیسی، پادشاه یهود!38آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند.39و راه‌گذران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان40می‌گفتند، ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!41همچنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان می‌گفتند،42دیگران را نجات داد، امّا نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!43بر خدا توکّل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدو رغبت دارد زیرا گفت، پسر خدا هستم!44و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند.45و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.46و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت، ایلی ایلی لَما سَبَقْتِنی. یعنی الٰهی الٰهی مرا چرا ترک کردی.47امّا بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می‌خواند.48در ساعت یکیاز آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پُر از سرکه کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد.49و دیگران گفتند، بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می‌آید او را برهاند.50عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود.51که ناگاه پرده هیکل از سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید،52و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدّسین که آرامیده بودند برخاستند،53و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدّس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.54امّا یوزباشی و رفقایش که عیسی را نگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بی‌نهایت ترسان شده، گفتند، فی‌الواقع این شخص پسر خدا بود.55و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می‌کردند،56که از آن جمله، مریم مَجْدَلیّه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زِبِدی.57امّا چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد،58و نزد پیلاطس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاطس فرمان داد که داده شود.59پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتانِ پاک پیچیده،60او را در قبری نو کهبرای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت.61و مریم مَجْدِلیّه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.62و در فردای آن روز که بعد از روز تهیّه بود، رؤسای کهنه و فریسیان نزد پیلاطس جمع شده،63گفتند، ای آقا ما را یاد است که آن گمراهکننده وقتی که زنده بود گفت، بعد از سه روز برمی‌خیزم.64پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اوّل بدتر شود.65پیلاطس بدیشان فرمود، شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.66پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

Chapter 28

1و بعد از سَبَّت، هنگام فجرِ روز اوّل هفته، مریم مَجْدَلیّه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند.2که ناگاه زلزلهای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از درِ قبر غلطانیده، بر آن بنشست.3و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود.4و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند.5امّا فرشته به زنان متوجّه شده، گفت، شما ترسان مباشید!می‌دانم که عیسای مصلوب را می‌طلبید.6در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید،7و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک، پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک، شما را گفتم.8پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطّلاع دهند.9و در هنگامی که بجهت اِخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت، سلام بر شما باد! پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند.10آنگاه عیسی بدیشان گفت، مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.11و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، رؤسای کهنه را از همهٔ این وقایع مطلّع ساختند.12ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده،13گفتند، بگویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند.14و هرگاه این سخن گوشزد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.15ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.16امّا یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند.17و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شکّ کردند.18پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت، تمامی قدرت درآسمان و بر زمین به من داده شده است.19پس رفته، همهٔ امّتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسمِ اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید.20و ایشان را تعلیم دهید که همهٔ اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک، من هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم. آمین.

## مرقس

Chapter 1

1ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا2چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، اینک، رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیّا سازد.3صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.4یحیی تعمید‌دهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود.5و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سَکَنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اُردُن از او تعمید می‌یافتند.6و یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر می‌بود و خوراک وی از ملخ و عسل برّی.7و موعظه می‌کرد و می‌گفت که، بعد از من کسی تواناتر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم.8من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.9و واقع شد در آن ایّام که عیسی از ناصرهٔجلیل آمده در اُرْدُن از یحیی تعمید یافت.10و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل می‌شود.11و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خشنودم.12پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌بَرَد.13و مدّت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند.14و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده،15می‌گفت، وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.16و چون به کناره دریای جلیل می‌گشت،شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیّاد بودند.17عیسی ایشان را گفت، از عقب من آیید که شما را صیّاد مردم گردانم.18بیتأمّل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند.19و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زِبِدی و برادرش یوحنّا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند.20در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زِبِدی را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.21و چون وارد کفرناحوم شدند، بیتأمّل در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، به تعلیم دادن شروع کرد،22به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان.23و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده،24گفت، ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردنِ ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا!25عیسی به وی نهیب داده، گفت، خاموش شو و از او درآی!26در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدا زده، از او بیرون آمد.27و همه متعجّب شدند، به‌حدّی که از همدیگر سؤال کرده، گفتند، این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟28و اسم او فوراً در تمامی مرز و بوم جلیلشهرت یافت.29و از کنیسه بیرون آمده، فوراً با یعقوب و یوحنّا به خانهٔ شمعون و اندریاس درآمدند.30و مادر زن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند.31پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمتگزاری ایشان مشغول گشت.32شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند.33و تمام شهر بر درِ خانه ازدحام نمودند.34و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.35بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانهای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد.36و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند.37چون او را دریافتند، گفتند، همه تو را می‌طلبند.38بدیشان گفت، به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.39پس در تمام جلیل در کنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.40و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد و زانو زده، بدو گفت، اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!41عیسی ترحّم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت، می‌خواهم. طاهر شو!42و چون سخن گفت، فی‌الفور برص از او زایل شده، پاک گشت.43و او را قدغن کرد و فوراً مرخّص فرموده،44گفت، زنهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.45لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید، بلکه در ویرانه‌های بیرون بسر می‌برد و مردم از همهٔ اطراف نزد وی می‌آمدند.

Chapter 2

1و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است،2بی‌درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد.3که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند.4و چون به‌سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند.5عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت،ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.6لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکّر نمودند7که چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟8در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می‌کنند، بدیشان گفت، از بهر چه این خیالات را به‌خاطر خود راه می‌دهید؟9کدام سهلتر است؟ مفلوج را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟10لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست. مفلوج را گفت،11تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود برو!12او برخاست و بیتأمّل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند، مثل این امر هرگز ندیده بودیم!13و باز به کناره دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم می‌داد.14و هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت، از عقب من بیا! پس برخاسته، در عقب وی شتافت.15و وقتی که او در خانهٔ وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او می‌کردند.16و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند، چرا با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می‌نماید؟17عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت، تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را، بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.18و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌داشتند. پس آمده، بدو گفتند، چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌دارند و شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟19عیسی بدیشان گفت، آیا ممکن است پسران خانهٔ عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی‌توانند روزه دارند.20لیکن ایّامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایّام روزه خواهند داشت.21و هیچ کس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند، والاّ آن وصله نو از آن کُهنه جدا می‌گردد و دریدگی بدتر می‌شود.22و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بِدَرَد و شراب ریخته، مشکها تلف می‌گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.23و چنان افتاد که روز سَبَّتی از میانمزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی که می‌رفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند.24فریسیان بدو گفتند، اینک، چرا در روز سَبَّت مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست؟25او بدیشان گفت، مگر هرگز نخوانده‌اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج و گرسنه بودند؟26چگونه در ایّام اَبیاتار رئیس کهنه به خانهٔ خدا درآمده، نان تَقْدِمِه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟27و بدیشان گفت، سَبَّت بجهت انسان مقرّر شد نه انسان برای سَبَّت.28بنابراین پسر انسان مالک سَبَّت نیز هست.

Chapter 3

1و باز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دستخشکی بود.2و مراقب وی بودند که شاید او را در سَبَّت شفا دهد تا مدّعی او گردند.3پس بدان مرد دست خشک گفت، در میان بایست!4و بدیشان گفت، آیا در روز سَبَّت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان را نجات دادن یا هلاک کردن؟ ایشان خاموش ماندند.5پس چشمان خود را بر ایشان با غضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت، دست خود را دراز کن! پس دراز کرده، دستش صحیح گشت.6در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان دربارهٔ او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.7و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند،8و از یهودیّه و از اورشلیم و ادومیّه و آن طرف اُردُن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند.9و به شاگردان خود فرمود تا زورقی به‌سبب جمعیّت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام ننمایند،10زیرا که بسیاری را صحّت می‌داد، بقسمی که هر که صاحب دردی بود بر او هجوم می‌آورد تا او را لمس نماید.11و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی در افتادند و فریادکنان می‌گفتند که تو پسر خدا هستی.12و ایشان را به تأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.13پس بر فراز کوهی برآمده، هر که را خواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند.14و دوازده نفر را مقرّر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت وعظ نمودن بفرستد،15و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند.16و شمعون را پطرس نام نهاد.17و یعقوب پسر زِبِدی و یوحنّا برادر یعقوب؛ این هر دو را بُوْانَرْجَسْ یعنی پسران رعد نام گذارد.18و اندریاس و فیلپّس وبرتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدّی و شمعون قانوی،19و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم کرد.20و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند.21و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بیخود شده است.22و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که بَعْلزَبُول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می‌کند.23پس ایشان را پیش طلبیده، مَثَلها زده، بدیشان گفت، چطور می‌تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟24و اگر مملکتی بر خلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند.25و هرگاه خانه‌ای به ضدّ خویش منقسم شد، آن خانه نمی‌تواند استقامت داشته باشد.26و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی‌تواند قائم ماند، بلکه هلاک می‌گردد.27و هیچ کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد زورآور درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اوّل آن زورآور را ببندد و بعد از آن خانهٔ او را تاراج می‌کند.28هرآینه به شما می‌گویم که همهٔ گناهان از بنی‌آدم آمرزیده می‌شود و هر قسم کفر که گفته باشند،29لیکن هر که به روح‌القدس کفر گوید، تا به ابد آمرزیده نشود، بلکه مستحقّ عذاب جاودانی بُوَد.30زیرا که می‌گفتند روحی پلید دارد.31پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند.32آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند، اینک، مادرت و برادرانت بیرون تو را می‌طلبند.33در جواب ایشان گفت، کیست مادر من و برادرانم کیانند؟34پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت، اینانند مادر و برادرانم،35زیرا هر که ارادهٔ خدا را بجا آرد همان برادر و خواهر و مادر من باشد.

Chapter 4

1و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند.2پس ایشان را به مَثَلها چیزهای بسیار می‌آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت،3گوش گیرید! اینک، برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت.4و چون تخم می‌پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند.5و پارهای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی رویید،6و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید.7و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمّو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد.8و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدانمود که رویید و نمّو کرد و بارآورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.9پس گفت، هر که گوش شنوا دارد، بشنود!10و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مَثَل را از او پرسیدند.11به ایشان گفت، به شما دانستن سرّ ملکوت خدا عطا شده، امّا به آنانی که بیرونند، همه‌چیز به مثلها می‌شود،12تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبادا بازگشت کرده گناهان ایشان آمرزیده شود.13و بدیشان گفت، آیا این مثل را نفهمیده‌اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟14برزگر کلام را می‌کارد.15و اینانند به کناره راه، جایی که کلام کاشته می‌شود؛ و چون شنیدند فوراً شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می‌رباید.16و ایضاً کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می‌باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند،17و لکن ریشه‌ای در خود ندارند، بلکه فانی می‌باشند؛ و چون صدمه‌ای یا زحمتی به‌سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند.18و کاشته شده در خارها آنانی می‌باشند که چون کلام را شنوند،19اندیشه‌های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد.20و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی سی و بعضیشصت و بعضی صد.21پس بدیشان گفت، آیا چراغ را می‌آورند تا زیر پیمانهای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟22زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید.23هر که گوش شنوا دارد بشنود.24و بدیشان گفت، با حذر باشید که چه می‌شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شما که می‌شنوید افزون خواهد گشت.25زیرا هر که دارد بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.26و گفت، همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند،27و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمّو کند. چگونه؟ او نداند.28زیرا که زمین به ذات خود ثمر می‌آورد، اوّل علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه.29و چون ثمر رسید، فوراً داس را بکار می‌برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.30و گفت، به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مَثَل بزنیم؟31مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد.32لیکن چونکاشته شد، می‌روید و بزرگتر از جمیع بُقول می‌گردد و شاخه‌های بزرگ می‌آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایهاش می‌توانند آشیانه گیرند.33و به مثلهای بسیار مانند اینها بقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان می‌فرمود،34و بدون مثل بدیشان سخنی نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می‌نمود.35و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت، به کناره دیگر عبور کنیم.36پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود.37که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می‌خورد بقسمی که برمی‌گشت.38و او در مُؤخَّر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند، ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟39در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت، ساکن شو و خاموش باش! که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد.40و ایشان را گفت، از بهر چه چنین ترسانید و چون است که ایمان ندارید؟41پس بی‌نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند، این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟

Chapter 5

1پس به آن کناره دریا تا به سرزمین جَدَریان آمدند.2و چون از کشتی بیرون آمد، فی‌الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد.3که در قبور ساکن می‌بود و هیچ‌کس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بند نماید،4زیرا که بارها او را به کُنده‌ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده‌ها را شکسته بود و احدی نمی‌توانست او را رام نماید،5و پیوسته شب وروز در کوه‌ها و قبرها فریاد میزد و خود را به سنگها مجروح می‌ساخت.6چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد،7و به آواز بلند صیحه زده، گفت، ای عیسی، پسر خدای تعالیٰ، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذّب نسازی.8زیرا بدو گفته بود، ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!9پس از او پرسید، اسم تو چیست؟ به وی گفت، نام من لَجئوُن است زیرا که بسیاریم.10پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکند.11و در حوالی آن کوه‌ها، گله گراز بسیاری می‌چرید.12و همهٔ دیوها از وی خواهش نموده، گفتند، ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.13فوراً عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند.14و خوکبانان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند.15و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لَجئون داشته بود دیدند کهنشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.16و آنانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.17پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود.18و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد.19امّا عیسی وی را اجازت نداد، بلکه بدو گفت، به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.20پس روانه شده، در دیکاپولُس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همهٔ مردم متعجّب شدند.21و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و بر کناره دریا بود.22که ناگاه یکی از رؤسای کنیسه، یایرُس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده،23بدو التماس بسیار نموده، گفت، نَفَس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.24پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می‌نمودند.25آنگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا می‌بود،26و زحمت بسیار از اطبّای متعدّد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده‌ای نیافت بلکه بدتر می‌شد،27چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده، ردای او را لمس نمود،28زیرا گفته بود، اگر لباس وی را هم لمس کنم، هرآینه شفا یابم.29در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحّت یافته است.30فی‌الفور عیسی از خود دانست که قوّتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت، کیست که لباس مرا لمس نمود؟31شاگردانش بدو گفتند، می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌نمایند! و می‌گویی کیست که مرا لمس نمود؟!32پس به اطراف خود می‌نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند.33آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر را بالتّمام به وی باز گفت.34او وی را گفت، ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو و از بلای خویش رستگار باش.35او هنوز سخن می‌گفت، که بعضی از خانهٔ رئیس کنیسه آمده، گفتند، دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می‌دهی؟36عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت، مترس ایمان آور و بس!37و جز پطرس و یعقوب و یوحنّا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند.38پس چون به خانهٔ رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می‌نمودند.39پس داخل شده، بدیشان گفت، چرا غوغا و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.40ایشان بر وی سُخریّه کردند. لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد.41پس دست دختر را گرفته، به وی گفت، طَلیتا قومی. که معنی آن این است، ای دختر، تو را می‌گویم برخیز.42در ساعت دختر برخاسته، خرامیدزیرا که دوازده ساله بود. ایشان بی‌نهایت متعجّب شدند.43پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود، کسی از این امر مطلّع نشود. و گفت تا خوراکی بدو دهند.

Chapter 6

1پس از آنجا روانه شده، به وطن خویشآمد و شاگردانش از عقب او آمدند.2چون روز سَبَّت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند، از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟3مگر این نیست نجّار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟ و از او لغزش خوردند.4عیسی ایشان را گفت، نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانهٔ خود.5و در آنجا هیچ معجزهای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد.6و از بی‌ایمانی ایشان متعجّب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی‌داد.7پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد،8و ایشان را قدغن فرمود که جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشهدان و نهپول در کمربند خود،9بلکه موزهای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.10و بدیشان گفت، در هر جا داخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید.11و هرجا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هرآینه به شما می‌گویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهلتر خواهد بود.12پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند،13و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.14و هیرودیس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که، یحیی تعمید‌دهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید.15امّا بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبییی است یا چون یکی از انبیا.16امّا هیرودیس چون شنید گفت، این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.17زیرا که هیرودیس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیرودیا، زن برادر او فیلُپّس که او را در نکاح خویش آورده بود.18از آن جهت که یحیی به هیرودیس گفته بود، نگاه داشتن زن برادرت بر تو روا نیست.19پس هیرودیا از او کینه داشته، می‌خواست اور ا به قتل رساند امّا نمی‌توانست،20زیرا که هیرودیس ازیحیی می‌ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدّس می‌دانست و رعایتش می‌نمود و هرگاه از او می‌شنید بسیار به عمل می‌آورد و به خوشی سخن او را اصغا می‌نمود.21امّا چون هنگام فرصت رسید که هیرودیس در روز میلاد خود امرای خود و سرتیپان و رؤسای جلیل را ضیافت نمود؛22و دختر هیرودیا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیرودیس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت، آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.23و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتّی نصف مُلک مرا هرآینه به تو عطا کنم.24او بیرون رفته، به مادر خود گفت، چه بطلبم؟ گفت، سر یحیی تعمید‌دهنده را.25در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت، می‌خواهم که الآن سر یحیی تعمید‌دهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.26پادشاه به شدّت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید.27بی‌درنگ پادشاه جلاّدی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد.28و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد.29چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.30و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.31بدیشان گفت، شما به خلوت، به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکردند.32پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند.33و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سو شتافتند و از ایشان سبقت جسته، نزد وی جمع شدند.34عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحّم فرمود زیرا که چون گوسفندان بیشبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت.35و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند، این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده.36اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.37در جواب ایشان گفت، شما ایشان را غذا دهید! وی را گفتند، مگر رفته، دویست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!38بدیشان گفت، چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید. پس دریافت کرده، گفتند، پنج نان و دو ماهی.39آنگاه ایشان را فرمود که همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.40پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند.41و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همهٔ آنها تقسیم نمود.42پس جمیعاً خورده، سیر شدند.43و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند.44و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.45فی‌الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخّص فرماید.46و چون ایشان را مرخّص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد.47و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود.48و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان میوزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد.49امّا چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصوّر نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند،50زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت، خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!51و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بی‌نهایت در خود متحیّر و متعجّب شدند،52زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.53پس از دریا گذشته، به سرزمین جَنِیسارَت آمده، لنگر انداختند.54و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند،55و در همهٔ آن نواحی بشتاب می‌گشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند.56و هر جایی که به دهات یا شهرها یااراضی می‌رفت، مریضان را بر راه‌ها می‌گذاردند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می‌کرد شفا می‌یافت.

Chapter 7

1و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیمآمده، نزد او جمع شدند.2چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می‌خورند، ملامت نمودند،3زیرا که فریسیان و همهٔ یهود تمسّک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقّت نشویند غذا نمی‌خورند،4و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می‌دارند چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسیها.5پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند، چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی‌نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می‌خورند؟6در جواب ایشان گفت، نیکو اخبار نمود اشعیا دربارهٔ شما ای ریاکاران، چنانکه مکتوب است، این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند لیکن دلشان از من دور است.7پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند،8زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار به عمل می‌آورید.9پس بدیشان گفت که، حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید.10از اینجهت که موسی گفت، پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البتّه هلاک گردد.11لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید، آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست12و بعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.13پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار بجا می‌آورید.14پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت، همهٔٔ شما به من گوش دهید و فهم کنید.15هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد.16هر که گوش شنوا دارد بشنود.17و چون از نزد جماعت به خانه در آمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.18بدیشان گفت، مگر شما نیز همچنین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد،19زیرا که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبلهای که این همه خوراک را پاک می‌کند.20و گفت، آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد،21زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی22و طمع و خباثت و مکر و شهوتپرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.23تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.24پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ‌کس مطّلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،25از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده بر پایهای او افتاد.26و او زن یونانی از اهل فینیقیّه صُوریّه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.27عیسی وی را گفت، بگذار اوّل فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.28آن زن در جواب وی گفت، بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.29وی را گفت؛ بجهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.30پس چون به خانهٔ خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.31و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولِس به دریای جلیل آمد.32آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.33پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛34و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و بدو گفت، اَفَتَحْ! یعنی باز شو35در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حلّ شده، به درستی تکلّم نمود.36پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ‌کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند.37و بی‌نهایت متحیّر گشته می‌گفتند، همهٔ کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویا می‌گرداند!

Chapter 8

1و در آن ایّام باز جمعیّت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت،2بر این گروه دلم بسوخت زیرا الآن سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند.3و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.4شاگردانش وی را جواب دادند، از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟5از ایشان پرسید، چند نان دارید؟ گفتند، هفت.6پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند.7و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند.8پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.9و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخّص فرمود.10و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده،به نواحی دَلْمانُوتَه آمد.11و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند.12او از دل آهی کشیده، گفت، از برای چه این فرقه آیتی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.13پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود.14و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند.15آنگاه ایشان را قدغن فرمود که با خبر باشید و از خمیرمایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس احتیاط کنید!16ایشان با خود اندیشیده، گفتند، از آن است که نان نداریم.17عیسی فهم کرده، بدیشان گفت، چرا فکر می‌کنید از آن‌جهت که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟18آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟19وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟ بدو گفتند، دوازده.20و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس چند زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟ گفتندش، هفت.21پس بدیشان گفت، چرا نمی‌فهمید؟22چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزداو آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید.23پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که چیزی می‌بینی؟24او بالا نگریسته، گفت، مردمان را خرامان، چون درختها می‌بینم.25پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا نگریست و صحیح گشته، همه‌چیز را به خوبی دید.26پس او را به خانهاش فرستاده، گفت، داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.27و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریّه فِیلِپُّس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که، مردم مرا کِه می‌دانند؟28ایشان جواب دادند که یحیی تعمید‌دهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.29او از ایشان پرسید، شما مرا کِه می‌دانید؟ پطرس در جواب او گفت، تو مسیح هستی.30پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از او خبر ندهند.31آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان رّد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.32و چون این کلامرا علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.33امّا او برگشته، به شاگردان خود نگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت، ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الٰهی را اندیشه نمی‌کنی بلکه چیزهای انسانی را.34پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت، هر که خواهد از عقب من آید، خویشتن را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.35زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند.36زیراکه شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نَفْس خود را ببازد؟37یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟38زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمنده شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدّس در جلال پدر خویش آید، از او شرمنده خواهد گردید.

Chapter 9

1و بدیشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تا ملکوت خدا را که به قوّت می‌آید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.2و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنّا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیأتش در نظر ایشان متغیّر گشت.3و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفیدگردید، چنانکه هیچ گازری بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید.4و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند.5پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت، ای استاد، بودنِ ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!6از آنرو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.7ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من، از او بشنوید.8در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.9و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند.10و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سؤال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد.11پس از او استفسار کرده، گفتند، چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اوّل بیاید؟12او در جواب ایشان گفت که، الیاس البتّه اوّل می‌آید و همه‌چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه دربارهٔ پسر انسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.13لیکن به شما می‌گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حقّ وی نوشته شده است.14پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعیکثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند.15در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند، در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.16آنگاه از کاتبان پرسید که با اینها چه مباحثه دارید؟17یکی از آن میان در جواب گفت، ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،18و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانها بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.19او ایشان را جواب داده، گفت، ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه حدّ متحمّل شما شوم! او را نزد من آورید.20پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد.21پس از پدر وی پرسید، چند وقت است که او را این حالت است؟ گفت، از طفولیّت.22و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ما ترحّم کرده، ما را مدد فرما.23عیسی وی را گفت، اگر می‌توانی ایمان آری، مؤمن را همه‌چیز ممکن است.24در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریهکنان گفت، ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.25چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود، ای روح گنگ و کرّ من تو را حکم می‌کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!26پس صیحه زده و او را به شدّت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.27امّاعیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.28و چون به خانه در آمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند، چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟29ایشان را گفت، این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.30و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد،31زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت، پسر انسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.32امّا این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.33و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که در بین راه با یکدیگر چه مباحثه می‌کردید؟34امّا ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگو می‌کردند در اینکه کیست بزرگتر.35پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت، هر که می‌خواهد مقدّم باشد مؤخّر و غلام همه بُوَد.36پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت،37هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرا قبول کرده است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکهفرستنده مرا پذیرفته باشد.38آنگاه یوحنّا ملتفت شده، بدو گفت، ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود؛ و چون متابعت ما نمی‌کرد، او را ممانعت نمودیم.39عیسی گفت، او را منع مکنید، زیرا هیچ‌کس نیست که معجزهای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حقّمن بد گوید.40زیرا هر که ضدّ ما نیست با ماست.41و هر که شما را از این رو که از آنِ مسیح هستید، کاسهای آب به اسم من بنوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.42و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.43پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را بِبُر زیرا تو را بهتر است که شلّ داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنّم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛44جایی که کِرْم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد.45و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنّم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛46آنجایی که کِرْمِ ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود.47و هر گاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنّم انداخته شوی،48جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد.49زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد.50نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.

Chapter 10

1و از آنجا برخاسته، از آن طرف اُردُن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او برحسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم می‌داد.2آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سؤال نمودند که آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.3در جواب ایشان گفت، موسی شما را چه فرموده است؟4گفتند، موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.5عیسی در جواب ایشان گفت، به‌سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت.6لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید.7از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود راترک کرده، با زن خویش بپیوندد،8و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد.9پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.10و در خانه باز شاگردانش از این مقدّمه از وی سؤال نمودند.11بدیشان گفت، هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حقّ وی زنا کرده باشد.12و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.13و بچه‌های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ امّا شاگردان آورندگان را منع کردند.14چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت، بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است.15هرآینه به شما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.16پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.17چون به راه می‌رفت، شخصی دواندوان آمده، پیش او زانو زده، سؤال نمود که ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟18عیسی بدو گفت، چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟19احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغابازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار.20او در جواب وی گفت، ای استاد، این همه را از طفولیّت نگاه داشتم.21عیسی به وی نگریسته، او را محبّت نمود و گفت، تو را یک چیز ناقص است، برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.22لیکن او از این سخن تُرُش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.23آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت، چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.24چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجّه نموده، بدیشان گفت، ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکّل دارند در ملکوت خدا!25سهلتر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!26ایشان بغایت متحیّر گشته، با یکدیگر می‌گفتند، پس کِه می‌تواند نجات یابد؟27عیسی به ایشان نظر کرده، گفت، نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه‌چیز نزد خدا ممکن است.28پطرس بدو گفتن گرفت که، اینک، ما همه‌چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده‌ایم.29عیسی جواب فرمود، هرآینه به شما می‌گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند،30جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه‌ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان واملاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.31امّا بسا اوّلین که آخرین می‌گردند و آخرین اوّلین.32و چون در راه به سوی اورشلیم می‌رفتند و عیسی در جلو ایشان می‌خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می‌رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطّلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می‌شد،33که، اینک، به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست رؤسای کَهَنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امّت‌ها سپارند،34و بر وی سخریّه نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.35آنگاه یعقوب و یوحنّا دو پسر زِبِدی نزد وی آمده، گفتند، ای استاد، می‌خواهیم آنچه از تو سؤال کنیم برای ما بکنی.36ایشان را گفت، چه می‌خواهید برای شما بکنم؟37گفتند، به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.38عیسی ایشان را گفت، نمی‌فهمید آنچه می‌خواهید. آیا می‌توانید آن پیالهای را که من می‌نوشم، بنوشید و تعمیدیرا که من می‌پذیرم، بپذیرید؟39وی را گفتند، می‌توانیم. عیسی بدیشان گفت، پیالهای را که من می‌نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می‌پذیرم خواهید پذیرفت.40لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آنِ من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیّا شده است.41و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنّا خشم گرفتند.42عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت، می‌دانید آنانی که حکّام امّت‌ها شمرده می‌شوند بر ایشان ریاست می‌کنند و بزرگانشان بر ایشان مسلّطند.43لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد.44و هر که خواهد مقدّم بر شما شود، غلام همه باشد.45زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.46و وارد اَرِیحا شدند. و وقتی که او با شاگردان خود و جمعی کثیر از اَرِیحا بیرون می‌رفت، بارتیمائوسِ کور، پسر تیماؤس بر کناره راه نشسته، گدایی می‌کرد.47چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت، ای عیسی ابن داود بر من ترحمّ کن.48و چندان که بسیاری او را نهیب می‌دادند که خاموش شود، زیادتر فریاد برمی‌آورد که پسر داودا بر من ترحّم فرما.49پس عیسی ایستاده، فرمود تا او رابخوانند. آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند، خاطر جمع دار. برخیز که تو را می‌خواند.50در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد.51عیسی به وی التفات نموده، گفت، چه می‌خواهی از بهر تو نمایم؟ کور بدو گفت، یا سیّدی آنکه بینایی یابم.52عیسی بدو گفت، برو که ایمانت تو را شفا داده است. در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

Chapter 11

1و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیتعَنْیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،2بدیشان گفت، بدین قریهای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، درساعت کرّه الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ‌کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.3و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می‌کنید، گویید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بیتأمّل آن را به اینجا خواهد فرستاد.4پس رفته کرّهای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می‌کردند،5که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند، چه کار دارید که کرّه را باز می‌کنید؟6آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.7آنگاه کرّه را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.8و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه‌ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.9و آنانی که پیش و پس می‌رفتند، فریادکنان می‌گفتند،هوشیعانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می‌آید.10مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می‌آید به اسم خداوند. هوشیعانا در اعلیٰ علیّیّن.11و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه‌چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عَنْیا رفت.12بامدادان چون از بیت عَنْیا بیرون می‌آمدند، گرسنه شد.13ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. امّا چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.14پس عیسی توجّه نموده، بدان فرمود، از این پس تا به ابد، هیچ‌کس از تو میوه نخواهد خورد. و شاگردانش شنیدند.15پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش می‌کردند شروع نمود و تختهای صرّافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،16و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد،17و تعلیم داده، گفت، آیا مکتوب نیست که خانهٔ من خانهٔ عبادتِ تمامی امّت‌ها نامیده خواهد شد؟ امّا شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.18چون رؤسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همهٔ مردم از تعلیم وی متحیّر می‌بودند.19چون شام شد، ازشهر بیرون رفت.20صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند.21پطرس به‌خاطر آورده، وی را گفت، ای استاد، اینک، درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!22عیسی در جواب ایشان گفت، به خدا ایمان آورید،23زیرا که هرآینه به شما می‌گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شکّ نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هرآینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.24بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سؤال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد.25و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.26امّا هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.27و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل می‌خرامید، رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده،28گفتندش، به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است تا این اعمال را بجا آری؟29عیسی در جواب ایشان گفت، من از شما نیز سخنیمی‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم.30تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.31ایشان در دلهای خود تفکّر نموده، گفتند، اگر گوییم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید.32و اگر گوییم از انسان بود، از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبیای بر حقّ می‌دانستند.33پس در جواب عیسی گفتند، نمی‌دانیم. عیسی بدیشان جواب داد، من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را بجا می‌آورم.

Chapter 12

1پس به مَثَلها به ایشان آغاز سخن نمود که شخصی تاکستانی غَرْس نموده، حصاری گردش کشید و چرخُشتی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد.2و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوهٔ باغ از باغبانان بگیرد.3امّا ایشان او را گرفته، زدند و تهیدست روانه نمودند.4باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سر او را شکستند و بی‌حرمت کرده، برگردانیدندش.5پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند.6و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت، پسر مرا حرمت خواهند داشت.7لیکن دهقانان با خود گفتند، این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد.8پس او را گرفته، مقتولساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند.9پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبانان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد.10آیا این نوشته را نخوانده‌اید، سنگی که معمارانش ردّ کردند، همان سر زاویه گردید؟11این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است.12آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، امّا از خلق می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.13و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند.14ایشان آمده، بدو گفتند، ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی‌نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟15امّا او ریاکاری ایشان را دَرک کرده، بدیشان گفت، چرا مرا امتحان می‌کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.16چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت، این صورت و رقم از آنِ کیست؟ وی را گفتند، از آن قیصر.17عیسی در جواب ایشان گفت، آنچه از قیصر است، به قیصر ردّ کنید و آنچه از خداست، به خدا. و از او متعجّب شدند.18و صدّوقیان که منکر قیامت هستند نزد وی آمده، از او سؤال نموده، گفتند،19ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید.20پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت.21پس ثانی او را گرفته، هم بی‌اولاد فوت شد و همچنین سومی.22تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.23پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام یک از ایشان خواهد بود از آن‌جهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟24عیسی در جواب ایشان گفت، آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی‌دانید؟25زیرا هنگامی که از مُردگان برخیزند، نه نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند، بلکه مانند فرشتگانِ در آسمان می‌باشند.26امّا در باب مُردگان که برمی‌خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوته نخوانده‌اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که، منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.27و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده‌اید.28و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان راشنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که اوّل همهٔ احکام کدام است؟29عیسی او را جواب داد که اوّل همهٔ احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.30و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوّت خود محبّت نما، که اوّل از احکام این است.31و دوّم مثل اوّل است که همسایهٔ خود را چون نَفْس خود محبّت نما. بزرگتر از این دُو، حکمی نیست.32کاتب وی را گفت، آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست،33و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نَفْس و تمامی قوّت محبّت نمودن و همسایهٔ خود را مثل خود محبّت نمودن، از همهٔ قربانی‌های سوختنی و هدایا افضل است.34چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت، از ملکوت خدا دور نیستی. و بعد از آن، هیچ‌کس جرأت نکرد که از او سؤالی کند.35و هنگامی که عیسی در هیکل تعلیم می‌داد، متوجه شده، گفت، چگونه کاتبان می‌گویند که مسیح پسر داود است؟36و حال آنکه خود داود در روح‌القدس می‌گوید که خداوند به خداوند من گفت، برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟37خودِ داود او را خداوند می‌خواند؛ پس چگونه او را پسر می‌باشد؟ و عوّامالّناس کلام او را بهخشنودی می‌شنیدند.38پس در تعلیم خود گفت، از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیمهای در بازارها39و کرسیهای اوّل در کنایس و جایهای صدر در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند.40اینان که خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریا طول می‌دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.41و عیسی در مقابل بیتالمال نشسته، نظاره می‌کرد که مردم به چه وضع پول به بیتالمال می‌اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیار می‌انداختند.42آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دو فَلس که یک ربع باشد انداخت.43پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم این بیوه زن مسکین از همهٔ آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد.44زیرا که همهٔ ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.

Chapter 13

1و چون او از هیکل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت، ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارتهااست!2عیسی در جواب وی گفت، آیا این عمارتهای عظیمه را می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیر افکنده شود!3و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنّا و اندریاس سِرّاً از وی پرسیدند،4ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟5آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که زنهار کسی شما را گمراه نکند!6زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که، من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود.7امّا چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست.8زیرا که امّتی بر امّتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله‌ها در جایها حادث خواهد شد و قحطیها و اغتشاشها پدید می‌آید؛ و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد.9لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کنایس تازیانه‌ها خواهند زد و شما را پیش حکّام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا بر ایشان شهادتی شود.10و لازم است که انجیل اوّل بر تمامی امّت‌ها موعظه شود.11و چون شما را گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگویید و متفکّر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گویید زیرا گوینده شما نیستید بلکهروح‌القدس است.12آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید.13و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. امّا هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.14پس چون مکروه ویرانی را که به زبانِ دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی‌باید برپا بینید - آنکه می‌خواند بفهمد - آنگاه آنانی که در یهودیّه می‌باشند، به کوهستان فرار کنند،15و هر که بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد،16و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد.17امّا وای بر آبستنان و شیر دهندگان در آن ایّام.18و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود،19زیرا که در آن ایّام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد.20و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایّام را کوتاه ساخت.21پس هرگاه کسی به شما گوید، اینک، مسیح در اینجاست، یا اینک، در آنجا، باور مکنید.22زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کَذَبَه ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی.23لیکن شما برحذر باشید!اینک، از همهٔ امور شما را پیش خبر دادم!24و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد،25و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت.26آنگاه پسر انسان را بینند که با قوّت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید.27در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.28الحال از درخت انجیر مَثَلَش را فراگیرید که چون شاخهاش نازک شده، برگ می‌آورد می‌دانید که تابستان نزدیک است.29همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است.30هرآینه به شما می‌گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.31آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.32ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ‌کس اطّلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم.33پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود.34مثل کسی که عازم سفر شده، خانهٔ خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاصّ مقرّر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند.35پس بیدار باشید زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب خانه می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح.36مبادا ناگهان آمده شمارا خفته یابد.37امّا آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم، بیدار باشید!

Chapter 14

1و بعد از دو روز، عید فِصَح و فطیر بود که رؤسای کهنه و کاتبان مترصّد بودند که به چه حیله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند.2لیکن می‌گفتند، نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.3و هنگامی که او در بیت عَنْیا در خانهٔ شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشهای از عطر گرانبها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت.4و بعضی در خود خشم نموده، گفتند، چرا این عطر تلف شد؟5زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود. و آن زن را سرزنش نمودند.6امّا عیسی گفت، او را واگذارید! از برای چه او را زحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،7زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائماً ندارید.8آنچه در قوّه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیشْ تدهین کرد.9هرآینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهدشد.10پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد رؤسای کَهَنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند.11ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.12و روز اوّل از عید فطیر که در آن فِصَح را ذبح می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند، کجا می‌خواهی برویم تدارک بینیم تا فِصَح را بخوری؟13پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت، به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،14و به هرجایی که درآید صاحب خانه را گویید، اُستاد می‌گوید مهمانخانه کجا است تا فِصَح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟15و او بالاخانهٔ بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می‌دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.16شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فِصَح را آماده ساختند.17شامگاهان با آن دوازده آمد.18و چوننشسته غذا می‌خوردند، عیسی گفت، هرآینه به شما می‌گویم که، یکی از شما که با من غذا می‌خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.19ایشان غمگین گشته، یکیک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم.20او در جواب ایشان گفت، یکی از دوازده که با من دست در قاب فرو برد!21به درستی که پسر انسان بطوری که دربارهٔ او مکتوب است، رحلت می‌کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به‌واسطهٔ او تسلیم شود. او را بهتر می‌بود که تولد نیافتی.22و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت، بگیرید و بخورید که این جسد من است.23و پیالهای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند24و بدیشان گفت، این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود.25هرآینه به شما می‌گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.26و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند.27عیسی ایشان را گفت، همانا همهٔٔ شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شبان را می‌زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد.28امّا بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.29پطرس به وی گفت، هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.30عیسی وی را گفت، هرآینه به تو می‌گویم کهامروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.31لیکن او به تأکید زیادتر می‌گفت، هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم. و دیگران نیز همچنان گفتند.32و چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت، در اینجا بنشینید تا دعا کنم.33و پطرس و یعقوب و یوحنّا را همراه برداشته، مضطرب و دلتنگ گردید34و بدیشان گفت، نَفْس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.35و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد.36پس گفت، یا اَبّا پدر، همه‌چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به ارادهٔ تو.37پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت، ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی‌توانستی یک ساعت بیدار باشی؟38بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البتّه راغب است لیکن جسم ناتوان.39و باز رفته، به همان کلام دعا نمود.40و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.41و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت، مابقی را بخوابید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. اینک، پسر انسان به دستهای گناهکاران تسلیم می‌شود.42برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد.43در ساعت وقتی که او هنوز سخن می‌گفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار با شمشیرها و چوبها از جانب رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند.44و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود، هر که را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام ببرید.45و در ساعت نزد وی شده، گفت، یا سیّدی، یا سیّدی. و وی را بوسید.46ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش.47و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را ببرید.48عیسی روی بدیشان کرده، گفت، گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بجهت گرفتن من بیرون آمدید!49هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.50آنگاه همه او را واگذارده بگریختند.51و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند،52چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.53و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع رؤسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند.54و پطرس از دور در عقب او می‌آمد تابه خانهٔ رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می‌نمود.55و رؤسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند،56زیرا که هرچند بسیاری بر وی شهادت دروغ می‌دادند، امّا شهادتهای ایشان موافق نشد.57و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند،58ما شنیدیم که او می‌گفت، من این هیکلِ ساخته شده به دست را خراب می‌کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می‌کنم.59و در این هم باز شهادتهای ایشان موافق نشد.60پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت، هیچ جواب نمی‌دهی؟ چه چیز است که اینها در حقّ تو شهادت می‌دهند؟61امّا او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سؤال نموده، گفت، آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟62عیسی گفت، من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که برطرف راست قوّت نشسته، در ابرهای آسمان می‌آید.63آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت، دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟64کفر او را شنیدید! چه مصلحت می‌دانید؟ پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.65و بعضی شروع نمودند به آب دهان بر وی انداختن و روی او را پوشانیده، او را میزدند و می‌گفتند، نبوّت کن. و ملازمان او را میزدند.66و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود،یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد67و پطرس را چون دید که خود را گرم می‌کند، بر او نگریسته، گفت، تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی؟68او انکار نموده، گفت، نمی‌دانم و نمی‌فهمم که تو چه می‌گویی! و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد.69و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که این شخص از آنها است!70او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند، در حقیقت تو از آنها می‌باشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.71پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که آن شخص را که می‌گویید نمی‌شناسم.72ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به‌خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که قبل از آنکه خروس دو مرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود. و چون این را به‌خاطر آورد، بگریست.

Chapter 15

1بامدادان، بی‌درنگ رؤسای کهنه با مشایخ و کاتبان و تمام اهل شورا مشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلاطُس تسلیم کردند.2پیلاطُس از او پرسید، آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت، تو می‌گویی.3و چون رؤسای کهنه ادّعای بسیار بر او می‌نمودند،4پیلاطُس باز از او سؤال کرده، گفت، هیچ جواب نمی‌دهی؟ ببین که چقدر بر تو شهادت می‌دهند!5امّا عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاطُس متعجّب شد.6و در هر عید یک زندانی، هر که را می‌خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد.7و براَبّا نامی با شُرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود.8آنگاه مردم صدا زده، شروع کردند به خواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید.9پیلاطُس در جواب ایشان گفت، آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟10زیرا یافته بود که رؤسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند.11امّا رؤسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه براَبّا را برای ایشان رها کند.12پیلاطس باز ایشان را در جواب گفت، پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گویید؟13ایشان بار دیگر فریاد کردند که او را مصلوب کن!14بدیشان گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ ایشان بیشتر فریاد برآوردند که او را مصلوب کن.15پس پیلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، براَبّا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.16آنگاه سپاهیان او را به سرایی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند17و جامهای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند18و او را سلام کردن گرفتند که سلام ای پادشاه یهود!19و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند.20و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کَنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.21و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می‌آمد، و پدر اِسکندَر و رُفَس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد.22پس او را به موضعی که جُلجُتا نام داشت، یعنی محّل کاسهٔ سر بردند23و شراب مخلوط به مُرّ به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد.24و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه بَرَد.25و ساعت سوم بود که اورا مصلوب کردند.26و تقصیر نامه وی این نوشته شد، پادشاه یهود.27و با وی دو دزد را یکی از دست راستو دیگری از دست چپ مصلوب کردند.28پس تمام گشت آن نوشتهای که می‌گوید، از خطاکاران محسوب گشت.29و راه‌گذران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، می‌گفتند، هان ای کسی که هیکل را خراب می‌کنی و در سه روز آن را بنا می‌کنی،30از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!31و همچنین رؤسای کهنه و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر می‌گفتند، دیگران را نجات داد و نمی‌تواند خود را نجات دهد.32مسیح، پادشاه اسرائیل، الآن از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم. و آنانی که با وی مصلوب شدند، او را دشنام می‌دادند.33و چون ساعت ششم رسید، تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت.34و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت، ایلوئی ایلوئی، لَماَ سَبَقْتَنی؟ یعنی، الٰهی الٰهی چرا مرا واگذاردی؟35و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند، الیاس را می‌خواند.36پس شخصی دویده، افنجی را از سرکه پُر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت، بگذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.37پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد.38آنگاه پرده هیکل از سر تا پا دوپاره شد.39و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت، فی‌الواقع این مرد، پسر خدا بود.40و زنی چند از دور نظر می‌کردند که از آن جمله مریم مجدلیّه بود و مریم مادر یعقوبِ کوچک و مادر یوشا و سالومَه،41که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می‌کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.42و چون شام شد، از آن‌جهت که روز تهیه یعنی روز قبل از سَبَّت بود،43یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرأت کرده نزد پیلاطُس رفت و جسد عیسی را طلب نمود.44پیلاطُس تعجّب کرد که بدین زودی فوت شده باشد. پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که آیا چندی گذشته وفات نموده است؟45چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت.46پس کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید.47و مریم مَجدَلیَّه و مریم مادر یوشا دیدند که کجا گذاشته شد.

Chapter 16

1پس چون سَبَّت گذشته بود، مریممجدلیّه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند.2و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاببر سر قبر آمدند.3و با یکدیگر می‌گفتند، کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟4چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود.5و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامهای سفید دربرداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیّر شدند.6او بدیشان گفت، ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید.7لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطّلاع دهید که پیش از شما به جلیل می‌رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.8پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می‌ترسیدند.9و صبحگاهان، روز اوّلِ هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیّه که از او هفت دیو بیرون کرده بود ظاهر شد.10و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می‌کردند خبر داد.11و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.12و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند، هویدا گردید.13ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکنایشان را نیز تصدیق ننمودند.14و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذا نشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به‌سبب بی‌ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند.15پس بدیشان گفت، در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید.16هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و امّا هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد.17و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند18و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند، ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند، شفا خواهند یافت.19و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست.20و ایشان بیرون رفته، در هر جا موعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار می‌کرد و به آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید.

## لوقا

Chapter 1

1از آن‌جهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،2چنانچه آنانی که از ابتدا نظارگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،3من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایهٔ به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،4تا صحّت آن کلامی را که در آن تعلیم یافته‌ای دریابی.5در ایّام هیرودیس، پادشاه یهودیّه، کاهنی زکرّیا نام از فرقه ابیّا بود که زن او از دختران هارون بود و الیصابات نام داشت.6و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند.7و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند.8و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت می‌کرد،9حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.10و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.11ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت.12چون زکرّیا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد.13فرشته بدو گفت، ای زکریّا ترسان مباش،زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجهات الیصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.14و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد.15زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود.16و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید.17و او به روح و قوّت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعّد برای خدا مهیّا سازد.18زکریّا به فرشته گفت، این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟19فرشته در جواب وی گفت، من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم.20و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخنهای مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.21و جماعت منتظر زکریّا می‌بودند و از طول توقّف او در قدس متعجّب شدند.22امّا چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رؤیایی دیده است. پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد وساکت ماند.23و چون ایّام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت.24و بعد از آن روزها، زن او الیصابات حامله شده، مدّت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت،25به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.26و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد.27نزد باکرهای نامزد مردی مسمّیٰ به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود.28پس فرشته نزد او داخل شده، گفت، سلام بر تو ای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.29چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکّر شد که این چه نوع تحیّت است.30فرشته بدو گفت، ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای.31و اینک، حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید.32او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمّیٰ شود، و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود.33و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.34مریم به فرشته گفت، این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناختهام؟35فرشته در جواب وی گفت، روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوّت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، ازآن‌جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.36و اینک، الیصابات از خویشان تو نیز در پیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند.37زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.38مریم گفت، اینک، کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود. پس فرشته از نزد او رفت.39در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیّه بشتاب رفت.40و به خانهٔ زکریّا درآمده، به الیصابات سلام کرد.41و چون الیصابات سلام مریم را شنید، بچه در رَحم او به حرکت آمد و الیصابات به روح‌القدس پر شده،42به آواز بلند صدا زده گفت، تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمرهٔ رحم تو.43و از کجا این به من رسید که مادرِ خداوندِ من، به نزد من آید؟44زیرا اینک، چون آواز سلام تو گوش زدِ من شد، بچه از خوشی در رَحِم من به حرکت آمد.45و خوشابحال او که ایمان آوَرْد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.46پس مریم گفت، جان من خداوند را تمجید می‌کند،47و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد،48زیرا بر حقارتِ کنیزِ خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند،49زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدّوس است،50و رحمت او نسلاً بعد نسل است بر آنانی که از اومی‌ترسند.51به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبّران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت.52جبّاران را از تختها به زیر افکند و فروتنان را سرافراز گردانید.53گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست ردّ نمود.54بندهٔ خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیّت خویش،55چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریّت او تا ابدالآباد.56و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند، پس به خانهٔ خود مراجعت کرد.57امّا چون الیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد.58و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند.59و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریّا را بر او می‌نهادند.60امّا مادرش ملتفت شده، گفت، نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود.61به وی گفتند، از قبیله تو هیچ‌کس این اسم را ندارد.62پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد؟63او تختهای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و همه متعجب شدند.64در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلّم شد.65پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همهٔ کوهستان یهودیّه شهرت یافت.66و هر که شنید، در خاطر خود تفکّر نموده، گفت، این چه نوع طفل خواهد بود؟ و دست خداوند با ویمی‌بود.67و پدرش زکریّا از روح‌القدس پر شده، نبوّت نموده، گفت،68خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقّد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد69و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانهٔ بندهٔ خود داود.70چنانچه به زبان مقدّسین گفت که، از بدوِ عالم انبیای او می‌بودند،71رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند،72تا رحمت را بر پدران ما بجا آرد و عهد مقدّس خود را تذکّر فرماید،73سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد،74که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم،75در حضور او به قدّوسیّت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود.76و تو ای طفل، نبیحضرت اعلیٰ خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیّا سازی،77تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان.78به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود،79تا ساکنان در ظلمت و ظّل موت را نور دهد و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.80پس طفل نمّو کرده، در روح قوّی می‌گشت و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.

Chapter 2

1و در آن ایّام حکمی از اوغُسْطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون رااسمنویسی کنند.2و این اسمنویسی اوّل شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریّه بود.3پس همهٔ مردم هر یک به شهر خود برای اسمنویسی می‌رفتند.4و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیّه به شهر داود که بیتلحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.5تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.6و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،7پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.8و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند.9ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند.10فرشته ایشان را گفت، مترسید، زیرا اینک، بشارتِ خوشیِ عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.11که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولّد شد.12و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.13در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح کنان می‌گفتند،14خدا را در اعلیٰعلیّیّن جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.15و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند، الآن به بیتلحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.16پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.17چون این را دیدند، آن سخنی را که دربارهٔ طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند.18و هر که می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجّب می‌نمود.19امّا مریم در دل خود متفکّر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت.20و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به‌سبب همهٔ آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.21و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.22و چون ایّام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند.23چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رَحِم را گشاید، مقدّس خداوند خوانده شود.24و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرّر است، یعنی جفت فاختهای یا دو جوجه کبوتر.25و اینک، شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقّی و منتظر تسلّی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود.26و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.27پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او به عمل آورند،28او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت،29الحال ای خداوند بندهٔ خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود.30زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است،31که آن را پیش روی جمیع امّت‌ها مهیّا ساختی.32نوری که کشف حجاب برای امّت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بُوَد.33و یوسف و مادرش از آنچه دربارهٔ او گفته شد، تعجّب نمودند.34پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت، اینک، این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت.35و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.36و زنی نبیه بود، حنّا نام، دختر فَنُوئیل از سبط اَشیِر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود.37و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی‌شد، بلکه شبانه‌روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می‌بود.38او در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود و دربارهٔ او به همهٔ منتظرین نجات در اورشلیم، تکلّم نمود.39و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.40و طفل نمّو کرده، به روح قوّی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی می‌بود.41و والدین او هر ساله بجهت عید فِصَح، به اورشلیم می‌رفتند.42و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.43و چون روزها را تمام کرده، مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقّف نمود و یوسف و مادرش نمی‌دانستند.44بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند.45و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.46و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلّمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سؤال همی‌کرد.47و هر که سخن او را می‌شنید، از فهم و جوابهای او متحیّر می‌گشت.48چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت، ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک، پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم.49او به ایشان گفت، از بهر چه مرا طلب می‌کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟50ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.51پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.52و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقّی می‌کرد.

Chapter 3

1و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوسقیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاطُس، والی یهودیّه بود و هیرودیس، تیترارک جلیل و برادرش فیلپُس تیترارکِ ایطوریّه و دیار تَراخوُنیتس و لیسانیوس تیترارکِ آبلیّه2و حنّا و قیافا رؤسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریّا در بیابان نازل شده،3به تمامی حوالی اُرْدُن آمده، به تعمید توبه بجهت آمرزش گناهان موعظه می‌کرد.4چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اِشعَیای نبی که می‌گوید، صدای ندا کننده‌ای در بیابان، که راه خداوند را مهیّا سازید و طُرُق او را راست نمایید.5هر وادی انباشته و هر کوه و تلّی پست و هر کجی راست و هر راهِ ناهموار صاف خواهد شد؛6و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.7آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت، ای افعی‌زادگان، که شما را نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟8پس ثمراتِ مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.9و الآن نیز تیشه بر ریشهٔ درختان نهاده شده است؛ پس هر درختی که میوهٔ نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.10پس مردم از وی سؤال نموده گفتند، چهکنیم؟11او در جواب ایشان گفت، هر که دو جامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.12و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند، ای استاد چه کنیم؟13بدیشان گفت، زیادتر از آنچه مقرّر است، مگیرید.14سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند، ما چه کنیم؟ به ایشان گفت، بر کسی ظلم مکنید و بر هیچ‌کس افترا مزنید و به مواجب خود اکتفا کنید.15و هنگامی که قوم مترصّد می‌بودند و همه در خاطر خود دربارهٔ یحیی تفکّر می‌نمودند که این مسیح است یا نه،16یحیی به همه متوجّه شده گفت، من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی تواناتر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.17او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.18و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می‌داد.19امّا هیرودیس تیترارک چون به‌سبب هیرودیا، زن برادر او فیلِپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت،20این را نیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.21امّا چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد22و روح‌القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خشنودم.23و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالیِ24ابن متّات، بن لاوی، بن ملکِی، بن یَنَّا، بن یوسف،25ابن مَتَّاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حَسلی، بن نَجَّی،26ابن مأت، بن متاتِیا، بن شَمعِی، بن یوسف، بن یهودا،27ابن یوحنا، بن ریسا، بن زَروبابل، بن سَألْتِیئیل، بن نِیری،28ابن مَلْکی، بن اَدّی، بن قوسام، بن اَیْلمودام، بن عِیر،29ابن یوسی، بن ایلعاذَر، بن یوریم، بن مَتَّات، بن لاوی،30ابن شَمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم،31ابن مَلِیا، بن مَینان، بن مَتَّاتا بن ناتان، بن داود،32ابن یسی، بن عوبید، بن بوعز، بن شَلْمون، بن نَحْشون،33ابن عمِّیناداب، بن اَرام، بن حَصرون، بن فارص، بن یهودا،34ابن یعقوب، بن اسحاق، بن ابراهیم، بن تارَح، بن ناحور،35ابن سَروج، بن رَعو، بن فالَج، بن عابَر، بن صالَح،36ابن قِینان، بن اَرْفَکْشاد، بن سام، بن نوح، بن لامَک،37ابن مَتوشالِح، بن خَنوخ، بن یارَد، بن مَهْلَلئیل،بن قِینان،38ابن اَنوش، بن شِیث، بنآدم، بن الله.

Chapter 4

1امّا عیسی پُر از روح‌القدس بوده، از اُردُنمراجعت کرد و روح او را به بیابان برد.2و مدّت چهل روز ابلیس او را تجربه می‌نمود و در آن ایّام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.3و ابلیس بدو گفت، اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.4عیسی در جواب وی گفت، مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی‌کند، بلکه به هر کلمه خدا.5پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظهای بدو نشان داد.6و ابلیس بدو گفت، جمیع این قدرت و حشمت آنها را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می‌خواهم می‌بخشم.7پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.8عیسی در جواب او گفت، ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.9پس او را به اورشلیم برده، بر کنگره هیکل قرار داد و بدو گفت، اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.10زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را دربارهٔ تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.11و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.12عیسی در جواب وی گفت که، گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.13و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدّتی از او جدا شد.14و عیسی به قوّت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.15و او در کنایس ایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.16و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، برای تلاوت برخاست.17آنگاه صحیفه اِشْعَیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است18روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکستهدلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم،19و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.20پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همهٔ اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود.21آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.22و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیضآمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجّب نموده، گفتند، مگر این پسر یوسف نیست؟23بدیشان گفت، هرآینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طبیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کَفَرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.24و گفت، هرآینه به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.25و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدّت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،26و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در صَرْفَه صیدون.27و بسا ابرصان در اسرائیل بودند، در ایّام اِلیشَع نبی و احدی از ایشان طاهر نگشت، جز نَعمان سریانی.28پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پُر از خشم گشتند29و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قلّه کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند تا او را به زیر افکنند.30ولی از میان ایشان گذشته، برفت.31و به کَفَرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سَبَّت، ایشان را تعلیم می‌داد.32و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود.33و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت،34آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو رامی‌شناسم کیستی، ای قدّوس خدا.35پس عیسی او را نهیب داده، فرمود، خاموش باش و از وی بیرون آی. در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید.36پس حیرت بر همهٔ ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند، این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوّت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!37و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی پهن شد.38و از کنیسه برخاسته، به خانهٔ شمعون درآمد. و مادر زن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود. برای او از وی التماس کردند.39پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول شد.40و چون آفتاب غروب می‌کرد، همهٔ آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد.41و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند کهتو مسیح پسر خدا هستی. ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.42و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویرانرفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود.43به ایشان گفت، مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.44پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود.

Chapter 5

1و هنگامی که گروهی بر وی ازدحاممی‌نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود.2و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شو می‌نمودند.3پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم می‌داد.4و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت، به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.5شمعون در جواب وی گفت، ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.6و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود.7و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.8شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت، ای خداوند از من دور شوزیرا مردی گناهکارم.9چونکه به‌سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همهٔ رفقای وی مستولی شده بود.10و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنّا پسران زِبِدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت، مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.11پس چون زورقها را به کنار آوردند، همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.12و چون او در شهری از شهرها بود، ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی در افتاد و از او درخواست کرده، گفت، خداوندا، اگر خواهی می‌توانی مرا طاهر سازی.13پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت، می‌خواهم. طاهر شو. که فوراً برص از او زایل شد.14و او را قدغن کرد که هیچ‌کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه‌ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی شود.15لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،16و او به ویرانه‌ها عزلت جسته، به عبادت مشغول شد.17روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می‌داد و فریسیان و فقها که از همهٔ بُلْدان جلیل و یهودیّه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوّت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد،18که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می‌خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.19و چون به‌سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند، بر پشتبام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.20چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت، ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.21آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکّر نموده، گفتن گرفتند، این کیست که کفر می‌گوید؟ جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟22عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت، چرا در خاطر خود تفکّر می‌کنید؟23کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟24لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعتِ آمرزیدنِ گناهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانهٔ خود برو.25در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانهٔ خود خدا را حمدکنان روانه شد.26و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید می‌نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند، امروز چیزهای عجیب دیدیم.27از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت، از عقب من بیا.28در حال همه‌چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.29و لاوی ضیافتی بزرگ در خانهٔ خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.30امّا کاتبان ایشان و فریسیان همهمه نموده، به شاگردان او گفتند، برای چه با باجگیران و گناهکاران اَکل و شُرب می‌کنید؟31عیسی در جواب ایشان گفت، تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.32و نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.33پس به وی گفتند، از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می‌کنند.34بدیشان گفت، آیا می‌توانید پسران خانهٔ عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه‌دار سازید؟35بلکه ایّامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.36و مَثَلی برای ایشان آورد که هیچ‌کس پارچهای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند والاّ آن نو را پاره کند و وصلهای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نَبُوَد.37و هیچ‌کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد والاّ شرابِ نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد.38بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.39و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیدهفی‌الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.

Chapter 6

1و واقع شد در سَبَّتِ دوّمِ اوّلین که او از میان کشتزارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند.2و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند، چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سَبَّت جایز نیست.3عیسی در جواب ایشان گفت، آیا نخوانده‌اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند،4که چگونه به خانهٔ خدا درآمده، نان تَقْدِمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کَهَنه روا نیست؟5پس بدیشان گفت، پسر انسان مالک روز سَبَّت نیز هست.6و در سَبَّت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود.7و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سَبَّت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند.8او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت، برخیز و در میان بایست. در حال برخاسته بایستاد.9عیسی بدیشان گفت، از شما چیزی می‌پرسم که در روز سَبَّت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی؟ رهانیدن جان یا هلاک کردن؟10پس چشم خودرا بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت، دست خود را دراز کن. او چنان کرد و فوراً دستش مثل دست دیگر صحیح گشت.11امّا ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که با عیسی چه کنیم؟12و در آن روزها برفراز کوه برآمد تا عبادت کند وآن شب را در عبادت خدا به صبح آورد.13و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند.14یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلپّس و برتولما،15متّی و توما، یعقوب ابن حَلْفی و شمعون معروف به غیورْ.16یهودا برادر یعقوب و یهودای اسخریوطی که تسلیم کننده وی بود.17و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیّه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند.18و کسانی که از ارواح پلید معذّب بودند، شفا یافتند19و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند زیرا قوّتی از ویصادر شده، همه را صحّت می‌بخشید.20پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت، خوشابحال شما ای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شما است.21خوشابحال شما که اکنون گرسنهاید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشابحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید.22خوشابحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شریر بیرون کنند.23در آن روز شاد باشید و وجد نمایید زیرا اینک، اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیا سلوک نمودند.24لیکن وای بر شما ای دولتمندان زیرا که تسلّی خود را یافته‌اید.25وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الآن خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد.26وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کَذَبه کردند.27لیکن ای شنوندگان شما را می‌گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید.28و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هرکه با شما کینه دارد، دعای خیر کنید.29و هرکه بر رخسار تو زَنَد، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.30هرکه از تو سؤال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز مخواه.31و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.32زیرا اگر محبّان خود را محبّت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبّان خود را محبّت می‌نمایند.33و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین می‌کنند.34و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند.35بلکه دشمنان خود را محبّت نمایید و احسان کنید و بدون امیدِ عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرتاعلیٰ خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است.36پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.37داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید.38بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانه نیکوی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانهای که می‌پیمایید برای شما پیموده خواهد شد.39پس برای ایشان مَثَلی زد که آیا می‌تواندکور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمیافتند؟40شاگرد از معلّم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بُوَد.41و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌یابی؟42و چگونه بتوانی برادر خود را گویی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟ ای ریاکار اوّل چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.43زیرا هیچ درخت نیکو میوهٔ بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد، میوهٔ نیکو آورد.44زیرا که هر درخت از میوهاش شناخته می‌شود. از خار انجیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند.45آدم نیکو از خزینه خوب دل خود، چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش، چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید.46و چون است که مرا خداوندا خداوندا می‌گویید و آنچه می‌گویم به عمل نمی‌آورید.47هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بجا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کسمشابهت دارد.48مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده، گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود.49لیکن هر که شنید و عمل نیاورد، مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی‌بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فوراً افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.

Chapter 7

1و چون همهٔ سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد.2و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود، مریض و مشرف بر موت بود.3چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده، غلام او را شفا بخشد.4ایشان نزد عیسی آمده، به الحاح نزد او التماس کرده، گفتند، مستحقّ است که این احسان را برایش بجا آوری.5زیرا قوم ما را دوست می‌دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.6پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده، بدو گفت، خداوندا، زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی.7و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سخنی بگو تا بندهٔ من صحیح شود.8زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.9چون عیسی این را شنید، تعجّب نموده به سوی آن جماعتی که ازعقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت، به شما می‌گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.10پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.11و دو روز بعد به شهری مسمّیٰ به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند.12چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میّتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می‌آمدند.13چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت و به وی گفت، گریان مباش.14و نزدیک آمده، تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت، ای جوان، تو را می‌گویم برخیز.15در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد.16پس خوف همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان می‌گفتند که نبیای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تفقّد نموده است.17پس این خبر دربارهٔ او در تمام یهودیّه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.18و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطّلع ساختند.19پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟20آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند، یحیی تعمید‌دهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگریباشیم.21در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید.22عیسی در جواب ایشان گفت، بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کرّان، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود.23و خوشابحال کسی که در من لغزش نخورد.24و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، دربارهٔ یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نییی را که از باد در جنبش است؟25بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبّس باشد؟ اینک، آنانی که لباس فاخر می‌پوشند و عیّاشی می‌کنند، در قصرهای سلاطین هستند.26پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبیای را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است.27زیرا این است آنکه دربارهٔ وی مکتوب است، اینک، من رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تا راه تو را پیش تو مهیّا سازد.28زیرا که شما را می‌گویم از اولاد زنان نبیای بزرگتر از یحیی تعمید‌دهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.29و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.30لیکن فریسیان و فقها ارادهٔ خدا را از خود ردّ نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.31آنگاه خداوند گفت، مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟32اطفالی رامی‌مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدا زده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحهگری کردیم گریه ننمودید.33زیرا که یحیی تعمید‌دهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گویید دیو دارد.34پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویید، اینک، مردی است پُرخور و بادهپرست و دوست باجگیران و گناهکاران.35امّا حکمت از جمیع فرزندان خود مَصَدَّق می‌شود.36و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورَد. پس به خانهٔ فریسی درآمده بنشست.37که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانهٔ فریسی به غذا نشسته است، شیشهای از عطر آورده،38در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده آنها را به عطر تدهین کرد.39چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که، این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.40عیسی جواب داده به وی گفت، ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم. گفت، ای استاد بگو.41گفت، طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.42چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هردو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتر محبّت خواهد نمود.43شمعون در جواب گفت، گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشید. به وی گفت، نیکو گفتی.44پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت، این زن را نمی‌بینی؟ به خانهٔ تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.45مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پایهای من باز نایستاد.46سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایهای مرا به عطر تدهین کرد.47از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبّت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزشِ کمتر یافت، محبّتِ کمتر می‌نماید.48پس به آن زن گفت، گناهان تو آمرزیده شد.49و اهل مجلس در خاطر خود تفکّر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد.50پس به آن زن گفت، ایمانت تو را نجات داده است. به سلامتی روانه شو.

Chapter 8

1و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.2و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مَجْدَلیّه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،3و یونا زوجهٔ خوزا، ناظر هیرودیس و سوسَن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.4و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند، مَثَلی آورده، گفت5که برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت، بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.6و پارهای بر سنگلاخ افتاده، چون رویید از آن‌جهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.7و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمّو کرده آن را خفه نمود.8و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده، رویید و صد چندان ثمر آورد. چون این بگفت ندا در داد، هر که گوش شنوا دارد بشنود.9پس شاگردانش از او سؤال نموده، گفتند که معنی این مَثَل چیست؟10گفت، شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به‌واسطهٔ مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند.11امّا مَثَل این است که تخم کلام خداست.12و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فوراً ابلیس آمده، کلام را از دلهای ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند.13و آنانی که بر سنگلاخ هستند، کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند، آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند؛ پس تا مدّتی ایمان می‌دارند و در وقتِ آزمایش، مرتّد می‌شوند.14امّا آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روندو اندیشه‌های روزگار و دولت و لذّات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند.15امّا آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند.16و هیچ‌کس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند.17زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود.18پس احتیاط نمایید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.19و مادر وبرادران او نزد وی آمده به‌سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.20پس او را خبر داده گفتند، مادر و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند تو را ببینند.21در جواب ایشان گفت، مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده، آن را بجا می‌آورند.22روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت، به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم. پس کشتی را حرکت دادند.23و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاهطوفان باد بر دریاچه فرود آمد، به‌حدّی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند.24پس نزد او آمده، او را بیدار کرده، گفتند، استادا، استادا، هلاک می‌شویم. پس برخاسته، باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد.25پس به ایشان گفت، ایمان شما کجا است؟ ایشان ترسان و متعجّب شده، با یکدیگر می‌گفتند که این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند؟26و به زمین جَدَریان که مقابل جَلیل است، رسیدند.27چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدّت مدیدی دیوها داشتی و رخت نپوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قبرها منزل داشتی، دچار وی گردید.28چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده، به آواز بلند گفت، ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.29زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید، چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند.30عیسی از او پرسیده، گفت، نام تو چیست؟ گفت، لَجئْون. زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند.31و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند.32و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند کهدر کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد.33ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند.34چون گرازبانان ماجرا را دیدند، فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند.35پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند؛ نزد عیسی رسیدند و چون آن آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است، ترسیدند.36و آنانی که این را دیده بودند، ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود.37پس تمام خلق مرزوبوم جَدَرِیان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده، مراجعت نمود.38امّا آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند، از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت،39به خانهٔ خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن. پس رفته، در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود، موعظه کرد.40و چون عیسی مراجعت کرد، خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می‌داشتند.41که ناگاه مردی، یایِرُس نام که رئیس کنیسه بود، به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانهٔ او بیاید.42زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود کهمشرف بر موت بود. و چون می‌رفت، خلق بر او ازدحام می‌نمودند.43ناگاه زنی که مدّت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبّا نموده و هیچ‌کس نمی‌توانست او را شفا دهد،44از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونش ایستاد.45پس عیسی گفت، کیست که مرا لمس نمود؟ چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایش گفتند، ای استاد، مردم هجوم آورده، بر تو ازدحام می‌کنند و می‌گویی کیست که مرا لمس نمود؟46عیسی گفت، البتّه کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوّتی از من بیرون شد.47چون آن زن دید که نمی‌تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همهٔ مردم گفت که، به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فوراًشفا یافت.48وی را گفت، ای دختر، خاطرجمع دار؛ ایمانت تو را شفا داده است؛ به سلامتی برو.49و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانهٔ رئیس کنیسه آمده، به وی گفت، دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.50چون عیسی این را شنید، توجّه نموده به وی گفت، ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.51و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنّا و یعقوب و پدر و مادر دختر، هیچ‌کس را نگذاشت که به اندرون آید.52و چون همه برای او گریه و زاری می‌کردند، او گفت، گریان مباشید! نمرده بلکه خفته است.53پس به او استهزا کردند چونکه می‌دانستند که مُرده است.54پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته، صدا زد و گفت، ای دختر برخیز.55و روح او برگشت و فوراً برخاست. پس عیسی فرمود تا به ویخوراک دهند.56و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ‌کس را از این ماجرا خبر ندهند.

Chapter 9

1پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوّت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود.2و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحّت بخشند.3و بدیشان گفت، هیچ چیز بجهت راه برمدارید، نه عصا و نه توشهدان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.4و به هرخانهای که داخل شوید، همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.5و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید، خاک پایهای خود را نیز بیفشانید تا بر ایشان شهادتی شود.6پس بیرون شده، در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هرجا صحّت می‌بخشیدند.7امّا هیرودیسِ تیترارک، چون خبر تمام این وقایع را شنید، مضطرب شد زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،8و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.9امّا هیرودیس گفت سر یحیی را از تنش من جدا کردم. ولی این کیست که دربارهٔ او چنین خبر می‌شنوم؟ و طالب ملاقات وی می‌بود.10و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانهای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.11امّا گروهی بسیار اطّلاع یافته، در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت، صحّت می‌بخشید.12و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند، مردم را مرخّص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته، منزل و خوراک برای خویشتن پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.13او بدیشان گفت، شما ایشان را غذا دهید. گفتند، ما را جز پنج نان و دو ماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم!14زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که، ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.15ایشان همچنین کرده، همه را نشانیدند.16پس آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.17پس همه خورده سیر شدند و دوازده سبد پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند.18و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده،گفت، مردم مرا کِه می‌دانند؟19در جواب گفتند، یحیی تعمید‌دهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.20بدیشان گفت، شما مرا کِه می‌دانید؟ پطرس در جواب گفت، مسیح خدا.21پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ‌کس را از این اطّلاع مدهید.22و گفت، لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و رؤسای کهنه و کاتبان ردّ شده، کشته شود و روز سوم برخیزد.23پس به همه گفت، اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.24زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.25زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.26زیرا هر که از من و کلام من عار دارد، پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدّسه آید، از او عار خواهد داشت.27لیکن هرآینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقهٔموت را نخواهند چشید.28و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنّا و یعقوب را برداشته، بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند.29و چون دعا می‌کرد، هیأتِ چهره او متبّدل گشت و لباس او سفید و درخشان شد.30که ناگاه دو مرد، یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند.31و به هیأت جلالی ظاهر شده، دربارهٔ رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود، گفتگو می‌کردند.32امّا پطرس و رفقایش را خواب در ربود. پس بیدار شده، جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند.33و چون آن دو نفر از او جدا می‌شدند، پطرس به عیسی گفت که، ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سایبان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس. زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت.34و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده، بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند.35آنگاه صدایی از ابر برآمد که این است پسر حبیبِ من، او را بشنوید.36و چون این آواز رسید، عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند، هیچ‌کس را در آن ایّام خبر ندادند.37و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند.38که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت، ای استاد به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.39که ناگاه روحی او را می‌گیرد و دفعهًٔ صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فشرده، به دشواری رها می‌کند.40و از شاگردانت درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.41عیسی در جواب گفت، ای فرقه بی‌ایمانِ کج رَوِش، تا کی با شما باشم و متحمّل شما گردم؟ پسر خود را اینجا بیاور!42و چون او می‌آمد، دیو او را دریده، مصروع نمود. امّا عیسی آن روح خبیث را نهیب داده، طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد.43و همه از بزرگی خدا متحیّر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجّب شدند، به شاگردان خود گفت،44این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.45ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی بپرسند.46و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است؟47عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده، طفلی بگرفت و او را نزد خود برپا داشت48و به ایشان گفت، هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.49یوحنّا جواب داده گفت، ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.50عیسی بدو گفت، او را ممانعت مکنید زیرا هر که ضدّ شما نیست با شماست.51و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد، روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد.52پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای او تدارک بینند.53امّا او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود.54و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنّا این را دیدند گفتند، ای خداوندآیا می‌خواهی بگوییم که آتش از آسمان باریده، اینها را فرو گیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟55آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت، نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید.56زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد. پس به قریهای دیگر رفتند.57و هنگامی که ایشان می‌رفتند، در اثنای راه شخصی بدو گفت، خداوندا، هر جا روی تو را متابعت کنم.58عیسی به وی گفت، روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.59و به دیگری گفت، از عقب من بیا. گفت، خداوندا اوّل مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.60عیسی وی را گفت، بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. امّا تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.61و کسی دیگر گفت، خداوندا تو را پیروی می‌کنم لیکن اوّل رخصت ده تا اهل خانهٔ خود را وداع نمایم.62عیسی وی را گفت، کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده، از پشت سر نظر کند، شایستهٔ ملکوت خدا نمی‌باشد.

Chapter 10

1و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد.2پس بدیشان گفت، حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌هابرای حصاد خود بیرون نماید.3بروید، اینک، من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم.4و کیسه و توشهدان و کفشها با خود برمدارید و هیچ‌کس را در راه سلام منمایید،5و در هر خانه‌ای که داخل شوید، اوّل گویید سلام بر این خانه باد.6پس هرگاه ابن الّسلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والاّ به سوی شما راجع شود.7و در آن خانه توقّف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحّق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید.8و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید.9و مریضان آنجا را شفا دهید و بدیشان گویید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.10لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگویید،11حتّی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما میافشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.12و به شما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهلتر خواهد بود.13وای بر تو ای خورَزین؛ وای بر تو ای بیتصیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدّتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند.14لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود.15و تو ای کفرناحوم که سر به آسمان افراشتهای، تا به جهنّم سرنگون خواهی شد.16آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد، مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد، فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.17پس آن هفتاد نفر با خرّمی برگشته، گفتند، ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می‌کنند.18بدیشان گفت، من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد.19اینک، شما را قوّت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوّت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید.20ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.21در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت، ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می‌کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظر تو افتاد.22و به سوی شاگردان خود توجّه نموده گفت، همه‌چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ‌کس نمی‌شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.23و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده، گفت، خوشابحال چشمانی که آنچه شما می‌بینید، می‌بینند.24زیرا به شما می‌گویم بسا انبیا و پادشاهان می‌خواستند آنچه شما می‌بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.25ناگاه یکی از فقها برخاسته، از روی امتحان به وی گفت، ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟26به وی گفت، در تورات چه نوشته شده است و چگونه می‌خوانی؟27جواب داده، گفت، اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبّت نما و همسایهٔ خود را مثل نفس خود.28گفت، نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.29لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت، و همسایهٔ من کیست؟30عیسی در جواب وی گفت، مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می‌رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده، مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده، برفتند.31اتّفاقاً کاهنی از آن راه می‌آمد، چون او را بدید از کناره دیگر رفت.32همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده، نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگر برفت.33لیکن شخصی سامری که مسافر بود، نزد وی آمده، چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.34پس پیش آمده، بر زخمهای او روغن و شراب ریخته، آنها را بست واو را بر مرکب خود سوار کرده، به کاروانسرایی رسانید و خدمت او کرد.35بامدادان چون روانه می‌شد، دو دینار درآورده، به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجّه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.36پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟37گفت، آنکه بر او رحمت کرد. عیسی وی را گفت، برو و تو نیز همچنان کن.38و هنگامی که می‌رفتند، او وارد بلدی شد و زنی که مرتاه نام داشت، او را به خانهٔ خود پذیرفت.39و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته، کلام او را می‌شنید.40امّا مرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب می‌بود. پس نزدیک آمده، گفت، ای خداوند، آیا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذارد که تنها خدمت کنم؟ او را بفرما تا مرا یاری کند.41عیسی در جواب وی گفت، ای مرتاه، ای مرتاه، تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری.42لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.

Chapter 11

1وهنگامی که او در موضعی دعا می‌کرد،چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت، خداوندا، دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.2بدیشان گفت، هرگاه دعا کنید، گویید، ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدّس باد. ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو چنانکه در آسمان است، در زمین نیز کرده شود.3نان کفاف ما را روز به روز به ما بده.4و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هرقرضدار خود را می‌بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.5و بدیشان گفت، کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده، بگوید، ای دوست سه قُرص نان به من قَرْض ده،6چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم.7پس او از اندرون در جواب گوید، مرا زحمت مده، زیرا که الآن در بسته است و بچه‌های من در رختخواب با من خفتهاند، نمی‌توانم برخاست تا به تو دهم.8به شما می‌گویم هر چند به علّت دوستی برنخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.9و من به شما می‌گویم سؤال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بکوبید که برای شما بازکرده خواهد شد.10زیرا هر که سؤال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هرکه کوبد، برای او باز کرده خواهد شد.11و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد؟ یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد؟12یا اگر تخممرغی بخواهد، عقربی بدو عطا کند؟13پس اگر شما با آنکه شریر هستید، می‌دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتر پدر آسمانی شما روح‌القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند.14و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردمتعجّب نمودند.15لیکن بعضی از ایشان گفتند که دیوها را به یاری بعلزبول رئیس دیوها بیرون می‌کند.16و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند.17پس او خیالات ایشان را درک کرده، بدیشان گفت، هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد.18پس شیطان نیز اگر به ضدّ خود منقسم شود، سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می‌گویید که من به اعانت بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم.19پس اگر من دیوها را به وساطت بعلزبول بیرون می‌کنم، پسران شما به وساطت کِه آنها را بیرون می‌کنند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود.20لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.21وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده، خانهٔ خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می‌باشد.22امّا چون شخصی زورآورتر از او آید، بر او غلبه یافته، همهٔ اسلحهٔ او را که بدان اعتماد می‌داشت، از او می‌گیرد و اموال او را تقسیم می‌کند.23کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع نمی‌کند، پراکنده می‌سازد.24چون روح پلید از انسان بیرون آید، به مکانهای بی‌آب بطلب آرامی گردش می‌کند و چون نیافت، می‌گوید به خانهٔ خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم.25پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می‌بیند.26آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر، شریرتر از خود برداشته داخلشده در آنجا ساکن می‌گردد و اواخر آن شخص از اوائلش بدتر می‌شود.27چون او این سخنان را می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت، خوشابحال آن رَحِمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.28لیکن او گفت، بلکه خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظ می‌کنند.29و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که اینان فرقهای شریرند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی.30زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود.31ملِکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک، در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است.32مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک، در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.33و هیچ‌کس چراغی نمیافروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را بیند.34چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است،تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بُوَد.35پس باحذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد.36بنابراین، هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذرّهای ظلمت نداشته باشد، همهاش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تو را روشنایی می‌دهد.37و هنگامی که سخن می‌گفت، یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانهٔ او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست.38امّا فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشُست، تعجّب نمود.39خداوند وی را گفت، همانا شما ای فریسیان، بیرونِ پیاله و بشقاب را طاهر می‌سازید ولی درون شما پُر از حرص و خباثت است.40ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟41بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک، همه‌چیز برای شما طاهر خواهد گشت.42وای بر شما ای فریسیان که ده یک از نعناع و سُداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبّت خدا تجاوز می‌نمایید؛ اینها را می‌باید بجا آورید و آنها را نیز ترک نکنید.43وای بر شما ای فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید.44وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.45آنگاه یکی از فقها جواب داده، گفت، ایمعلّم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟46گفت وای بر شما نیز ای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید.47وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند.48پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید.49از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا خواهند کرد،50تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود.51از خون هابیل تا خون زکریّا که در میان مذبح و هیکل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد.52وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع می‌شوید.53و چون او این سخنان را بدیشان می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او به شدّت درآویختند و در مطالب بسیار سؤالها از او می‌کردند.54و در کمین او می‌بودند تا نکتهای از زبان او گرفته، مدّعی او بشوند.

Chapter 12

1و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. اوّل آنکه از خمیرمایه فریسیان کهریاکاری است احتیاط کنید.2زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد.3بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید، بر پشتبامها ندا شود.4لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید.5بلکه به شما نشان می‌دهم که از کِه باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنّم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او بترسید.6آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود؟ و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود.7بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.8لیکن به شما می‌گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد.9امّا هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد.10و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. امّا هر که به روح‌القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد.11و چون شما را در کنایس و به نزد حکّام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجّت آورید یا چه بگویید.12زیرا که در همان ساعت روح‌القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.13و شخصی از آن جماعت به وی گفت، ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیمکند.14به وی گفت، ای مرد، کِه مرا بر شما داور یا مُقَسِّم قرار داده است؟15پس بدیشان گفت، زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.16و مَثَلی برای ایشان آورده، گفت، شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد.17پس با خود اندیشیده، گفت، چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم.18پس گفت، چنین می‌کنم؛ انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد.19و نفس خود را خواهم گفت که، ای جان اموالِ فراوانِ اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی بپرداز.20خدا وی را گفت، ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت؛ آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آنِ کِه خواهد بود؟21همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.22پس به شاگردان خود گفت، از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید.23جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است.24کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟25و کیست از شما که به فکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزاید.26پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید، چرا برای مابقیمی‌اندیشید.27سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمّو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، امّا به شما می‌گویم که سلیمان با همهٔ جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.28پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان.29پس شما طالب مباشید که چه بخورید یا چه بیاشامید و مضطرب مشوید.30زیرا که امّت‌های جهان، همهٔ این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید.31بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.32ترسان مباشید ای گله کوچک، زیرا که مَرْضیِّ پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید.33آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بید تباه نسازد.34زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد.35کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را افروخته بدارید.36و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او بازکنند.37خوشابحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته،ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد.38و اگر در پاس دوّم یا سوّم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشا بحال آن غلامان.39امّا این را بدانید که اگر صاحبخانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانهاش نقب زنند.40پس شما نیز مستعّد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید.41پطرس به وی گفت، ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.42خداوند گفت، پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای او وی را بر سایر خدّام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند.43خوشابحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد.44هرآینه به شما می‌گویم که او را بر همهٔ مایملک خود خواهد گماشت.45لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و می‌گساریدن شروع کند،46هرآینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دو پاره کرده، نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.47امّا آن غلامی که ارادهٔ مولای خویش را دانست و خود را مُهیّا نساخت تا به ارادهٔ او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد.48امّا آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود، از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند، از او بازخواست زیادتر خواهند کرد.49من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر الآن در گرفته است.50امّا مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید.51آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما می‌گویم تفریق را.52زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند، دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد؛53پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.54آنگاه باز به آن جماعت گفت، هنگامی که ابری بینید که از مغرب پدید آید، بیتأمّل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود.55و چون دیدید که باد جنوبی میوزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود.56ای ریاکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟57و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟58و هنگامی که با مدّعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند.59تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.

Chapter 13

1در آن وقت بعضی آمده، او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلاطُس خون ایشان را با قربانی‌های ایشان آمیخته بود.2عیسی در جواب ایشان گفت، آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سَکَنه جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟3نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.4یا آن هجده نفری که برج در سَلْوام بر ایشان افتاده، ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم خطاکارتر بودند؟5حاشا، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید، همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.6پس این مَثَل را آورد که شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمد تا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت.7پس به باغبان گفت، اینک، سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را ببُر. چرا زمین را نیز باطل سازد؟8در جواب وی گفت، ای آقا امسال هم آن را مهلت ده تا گِردَش را کنده کود بریزم،9پس اگر ثمر آوَرَد والاّ بعد از آن، آن را ببُر.10و روز سَبَّت در یکی از کنایس تعلیم می‌داد.11و اینک، زنی که مدّت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده، ابداً نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود.12چون عیسی او رادید وی را خوانده، گفت، ای زن از ضعف خود خلاص شو!13و دستهای خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود.14آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنرو که عیسی او را در سَبَّت شفا داد. پس به مردم توجّه نموده، گفت، شش روز است که باید کار بکنید. در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سَبَّت.15خداوند در جواب او گفت، ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سَبَّت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده، بیرون نمی‌برد تا سیرآبش کند؟16و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدّت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی‌بایست او را در روز سَبَّت از این بند رها نمود؟17و چون این را بگفت همهٔ مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، به‌سبب همهٔ کارهای بزرگ که از وی صادر می‌گشت.18پس گفت، ملکوت خدا چه چیز را می‌ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم؟19دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس رویید و درخت بزرگ گردید، به‌حدّی که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.20باز گفت، برای ملکوت خدا چه مَثَل آورم؟21خمیرمایه‌ای را می‌ماند که زنی گرفته، در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمّر شد.22و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد و به سوی اورشلیم سفر می‌کرد،23که شخصی به وی گفت، ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟ او به ایشان گفت،24جدّ و جهد کنید تا از درِ تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست.25بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده، در را کوبیدن آغاز کنید و گویید، خداوندا خداوندا برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی‌شناسم که از کجا هستید.26در آن وقت خواهید گفت که، در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه‌های ما تعلیم دادی.27باز خواهد گفت، به شما می‌گویم که شما را نمی‌شناسم از کجا هستید. ای همهٔ بدکاران از من دور شوید.28در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم واسحاق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید29و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده، در ملکوت خدا خواهند نشست.30و اینک، آخرین هستند که اوّلین خواهند بود و اوّلین که آخرین خواهند بود.31در همان روز چند نفر از فریسیان آمده، به وی گفتند، دور شو و از اینجا برو زیرا که هیرودیس می‌خواهد تو را به قتل رساند.32ایشان را گفت، بروید و به آن روباه گویید، اینک، امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مریضان را صحّت می‌بخشم و در روز سوّم کامل خواهم شد.33لیکن می‌باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود.34ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کَرَّت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید.35اینک، خانهٔ شما برای شما خراب گذاشته می‌شود و به شما می‌گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.

Chapter 14

1و واقع شد که در روز سَبَّت، به خانهٔ یکی از رؤسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند.2و اینک، شخصی مُستَسقی پیش او بود.3آنگاه عیسی ملتفت شده، فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت، آیا در روز سَبَّت شفا دادن جایز است؟4ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد.5و به ایشان روی آورده، گفت، کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سَبَّت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟6پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.7و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می‌کردند. پس به ایشان گفت،8چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس منشین، مبادا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد.9پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود، بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صفّ نعال خواهی نهاد.10بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین! آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزّت خواهد بود.11زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آرد، سرافراز گردد.12پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت، وقتی که چاشت یا شام دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگانِ دولتمند خود را دعوت مکن، مبادا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود.13بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلاّن و کوران را دعوت کن14که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.15آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت، خوشابحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورَد.16به وی گفت، شخصی ضیافتیعظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود.17پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید زیرا که الحال همه‌چیز حاضر است.18لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اوّلی گفت، مزرعهای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.19و دیگری گفت، پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.20سومی گفت، زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم.21پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلّع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود، به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلاّن و کوران را در اینجا بیاور.22پس غلام گفت، ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.23پس آقا به غلام گفت، به راه‌ها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانهٔ من پُر شود.24زیرا به شما می‌گویم هیچیک از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.25و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت،26اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتّی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود.27و هر که صلیب خود را برندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.28زیرا کیست از شما که قصد بنای برجیداشته باشد و اوّل ننشیند تا برآوُردِ خرج آن را بکند که آیا قوّت تمام کردنِ آن دارد یا نه؟29که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بیند تمسخرکنان گوید،30این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند.31یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اوّل نشسته تأمّل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرتِ مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟32والاّ چون او هنوز دور است، ایلچیای فرستاده، شروط صلح را از او درخواست کند.33پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود.34نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟35نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.

Chapter 15

1و چون همهٔ باجگیران و گناهکاران بهنزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند،2فریسیان و کاتبان همهمه‌کنان می‌گفتند، این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورَد.3پس برای ایشان این مثل را زده، گفت،4کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟5پس چون آن را یافت، به شادی بر دوش خود می‌گذارد،6و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با منشادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام.7به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به‌سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.8یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقّت تفحّص ننماید تا آن را بیابد؟9و چون یافت، دوستان و همسایگان خود را جمع کرده، می‌گوید، با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام.10همچنین به شما می‌گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به‌سبب یک خطاکار که توبه کند.11باز گفت، شخصی را دو پسر بود.12روزی پسر کوچک به پدر خود گفت، ای پدر، رَصَدِ اموالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد.13و چندی نگذشت که آن پسر کهتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیّاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.14و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.15پس رفته، خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند.16و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خَرنوبی که خوکان می‌خوردند سیر کند و هیچ‌کس او را چیزی نمی‌داد.17آخر به خود آمده، گفت، چقدر ازمزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم!18برخاسته، نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام،19و دیگر شایستهٔ آن نیستم که پسر تو خوانده شوم؛ مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.20در ساعت برخاسته، به سوی پدر خود متوّجه شد. امّا هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحّم نمود و دوان دوان آمده، او را در آغوش خود کشیده، بوسید.21پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.22لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده، بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،23و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم.24زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.25امّا پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده، نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.26پس یکی از نوکران خود را طلبیده، پرسید، این چیست؟27به وی عرض کرد، برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.28ولی او خشم نموده، نخواست به خانه درآید، تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.29امّا او در جواب پدر خود گفت، اینک، سالها است که من خدمتِ تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزغالهای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم.30لیکن چون این پسرت آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.31او وی را گفت، ای فرزند، تو همیشه با من هستی و آنچه از آنِ من است، مال تو است.32ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.

Chapter 16

1و به شاگردان خود نیز گفت، شخصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.2پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که دربارهٔ تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.3ناظر با خود گفت چه کنم زیرا مولایم نظارت را از من می‌گیرد؟ طاقت زمین کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم.4دانستم چه کنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانهٔ خود بپذیرند.5پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟6گفت صد رطل روغن. بدو گفت سیاه‌ه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.7باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاه‌ه خود را بگیر و هشتاد بنویس.8پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا عاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقلتر هستند.9و من شما را می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.10آنکه در اندک امین باشد در امر بزرگ نیز امین بُوَد و آنکه در قلیل خائن بُوَد درکثیر هم خائن باشد.11و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟12و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاصّ شما را به شما دهد؟13هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبّت، یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونا را نمی‌توانید خدمت نمایید.14و فریسیانی که زر دوست بودند همهٔ این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.15به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.16تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس به جّد و جهد داخل آن می‌گردد.17لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.18هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُوَد و هر که زن مطلّقهٔ مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.19شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد.20و فقیری مقروح بود ایلَعازَر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند،21و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتمند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند.22باری آن فقیر بمرد وفرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند.23پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت، و ابراهیم را از دور و ایلعازَر را در آغوشش دید.24آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحّم فرما و ایلعازَر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذّبم.25ابراهیم گفت، ای فرزند به‌خاطر آور که تو در ایّام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلّی است و تو در عذاب.26و علاوه بر این، در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت.27گفت، ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانهٔ پدرم بفرستی.28زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبادا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند.29ابراهیم وی را گفت، موسی و انبیا را دارند؛ سخن ایشان را بشنوند.30گفت، نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مُردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد.31وی را گفت، هرگاه موسی و انبیا را نشنوند، اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.

Chapter 17

1و شاگردان خود را گفت، لابدّ است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر آن کسی که باعث آنها شود.2او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکندهشود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.3احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش.4و هرگاه در روزی هفت کَرَّت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می‌کنم، او را ببخش.5آنگاه رسولان به خداوند گفتند، ایمان ما را زیاد کن.6خداوند گفت، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، به این درختِ افراغ می‌گفتید که کنده شده، در دریا نشانده شود، اطاعت شما می‌کرد.7امّا کیست از شماکه غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید، به وی گوید، بزودی بیا و بنشین.8بلکه آیا بدو نمی‌گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟9آیا از آن غلام منّت می‌کشد از آنکه حکمهای او را بجا آورد؟ گمان ندارم.10همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مأمور شده‌اید عمل کردید، گویید که غلامان بیمنفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بجا آوردیم.11و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می‌کرد از میانه سامره و جلیل می‌رفت.12و چون به قریهای داخل می‌شد، ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده،13به آواز بلند گفتند، ای عیسی خداوند بر ما ترحّم فرما.14او به ایشان نظر کرده، گفت، بروید و خود را به کاهن بنمایید. ایشان چون می‌رفتند، طاهر گشتند.15و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد.16و پیش قدم او به روی در افتاده، وی را شکر کرد. و او از اهل سامره بود.17عیسی ملتفت شده گفت، آیا ده نفر طاهر نشدند؟ پس آن نُه کجا شدند؟18آیا هیچ‌کس یافت نمی‌شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟19و بدو گفت، برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.20و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می‌آید، او در جواب ایشان گفت، ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید21و نخواهند گفت که، در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک، ملکوت خدا در میان شما است.22و به شاگردان خود گفت، ایّامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را بینید و نخواهید دید.23و به شما خواهند گفت، اینک، در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید.24زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود.25لیکن اوّل لازم است که او زحمات بسیار بیند و از این فرقه مطرود شود.26و چنانکه در ایّام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود،27که می‌خوردند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتیشد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت.28و همچنان که در ایّام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند،29تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت.30بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود.31در آن روز هر که بر پشتبام باشد و اسباب او در خانه، نزول نکند تا آنها را بردارد؛ و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد.32زن لوط را به یاد آورید.33هر که خواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت.34به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.35و دو زن که در یک جا دستآس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.36و دو نفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.37در جواب وی گفتند، کجا ای خداوند. گفت، در هر جایی که لاش باشد، در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.

Chapter 18

1و برای ایشان نیز مَثَلی آورد در اینکه می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید.2پس گفت که، در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می‌داشت.3و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده می‌گفت، داد مرا از دشمنم بگیر.4و تا مدّتی بهوی اعتنا ننمود؛ ولکن بعد از آن با خود گفت، هر چند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم،5لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبادا پیوسته آمده، مرا به رنج آورد.6خداوند گفت، بشنوید که این داور بی‌انصاف چه می‌گوید؟7و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیر غضب باشد؟8به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟9و این مَثَل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند10که دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند.11آن فریسی ایستاده، بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر.12هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم، ده یک می‌دهم.13امّا آن باجگیر دور ایستاده، نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحّم فرما.14به شما می‌گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانهٔ خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.15پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست بر ایشان گذارد. امّا شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند.16ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت، بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت مکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است.17هرآینه به شما می‌گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد، داخل آن نگردد.18و یکی از رؤسا از وی سؤال نموده، گفت، ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟19عیسی وی را گفت، از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.20احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.21گفت، جمیع اینها را از طفولیّت خود نگاه داشته‌ام.22عیسی چون این را شنید، بدو گفت، هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ پس آمده مرا متابعت کن.23چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت.24امّا عیسی چون او را محزون دید گفت، چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند.25زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوتخدا.26امّا شنوندگان گفتند، پس که می‌تواند نجات یابد؟27او گفت، آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.28پطرس گفت، اینک، ما همه‌چیز را ترک کرده، پیروی تو می‌کنیم.29به ایشان گفت، هرآینه به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند،30جز اینکه در این عالم چند برابر بیابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.31پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت، اینک، به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیا دربارهٔ پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید.32زیرا که او را به امّت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده، آب دهان بر وی انداخته،33و تازیانه زده، او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.34امّا ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند.35و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود.36و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید، چه چیز است؟37گفتندش،عیسی ناصری درگذر است.38در حال فریاد برآورده گفت، ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحّم فرما.39و هرچند آنانی که پیش می‌رفتند، او را نهیب می‌دادند تا خاموششود، او بلندتر فریاد میزد که پسر داودا بر من ترحم فرما.40آنگاه عیسی ایستاده، فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده،41گفت، چه می‌خواهی برای تو بکنم؟ عرض کرد، ای خداوند، تا بینا شوم.42عیسی به وی گفت، بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است.43در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجید کنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

Chapter 19

1پس وارد اریحا شده، از آنجا می‌گذشت.2که ناگاه شخصی زکّی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود،3خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قدّ بود.4پس پیش دویده بر درخت افراغی برآمد تا او را ببیند، چونکه او می‌خواست از آن راه عبور کند.5و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته، او را دید و گفت، ای زکّی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانهٔ تو بمانم.6پس به زودی پایین شده، او را به خرّمی پذیرفت.7و همه چون این را دیدند، همهمه‌‌کنان می‌گفتند که در خانهٔ شخصی گناهکار به میهمانی رفته است.8امّا زکّی برپا شده، به خداوند گفت، الحال ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرا می‌دهم و اگر چیزی ناحقّ از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو ردّ می‌کنم.9عیسی به وی گفت، امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.10زیرا که پسر انسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.11و چون ایشان این را شنیدند، او مَثَلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند.12پس گفت، شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا مُلکی برای خود گرفته مراجعت کند.13پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده، ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.14امّا اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می‌داشتند، ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.15و چون مُلک را گرفته، مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.16پس اوّلی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است.17بدو گفت، آفرین ای غلام نیکو؛ چونکه بر چیز کم امین بودی، بر ده شهر حاکم شو.18و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.19او را نیز فرمود، بر پنج شهر حکمرانی کن.20و سومی آمده گفت، ای آقا اینک، قنطار تو موجود است، آن را در پارچهای نگاه داشته‌ام.21زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی‌داری و از آنچه نکاشتهای درو می‌کنی.22به وی گفت، از زبان خودت بر تو فتوی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که برمی‌دارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام.23پس برای چه نقد مرا نزد صرّافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟24پس بهحاضرین فرمود، قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید.25به او گفتند، ای خداوند، وی ده قنطار دارد.26زیرا به شما می‌گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.27امّا آن دشمنانِ من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.28و چون این را گفت، پیش رفته، متوجّهٔ اورشلیم گردید.29و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عَنْیا بر کوه مسمّیٰ به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،30گفت، به آن قریهای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کُرّه الاغی بسته خواهید یافت که هیچ‌کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.31و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی گویید خداوند او را لازم دارد.32پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.33و چون کُرّه را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند، چرا کرّه را باز می‌کنید؟34گفتند، خداوند او را لازم دارد.35پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند.36و هنگامی که او می‌رفت جامه‌های خود را در راه می‌گستردند.37و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به‌سبب همهٔٔ قوّاتی که از او دیده بودند.38و می‌گفتند، مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید به نام خداوند؛ سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰعّلّیین باد.39آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند، ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.40او در جواب ایشان گفت، به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.41و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،42گفت، اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمانِ خود، آنچه باعث سلامتی تو می‌شد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.43زیرا ایّامی بر تو می‌آید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده، از هر جانب محاصره خواهند نمود.44و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایّام تفقّد خود را ندانستی.45و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد.46و به ایشان گفت، مکتوب است که خانهٔ من خانهٔ عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.47و هر روز در هیکل تعلیم می‌داد، امّا رؤسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند.48و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

Chapter 20

1روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می‌داد که رؤسای کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،2به وی گفتند، به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟3در جواب ایشان گفت، من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید.4تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟5ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوییم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟6و اگر گوییم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می‌دارند که یحیی نبی است.7پس جواب دادند که نمی‌دانیم از کجا بود.8عیسی به ایشان گفت، من نیز شما را نمی‌گویم که این کارها را به چه قدرت بجا می‌آورم.9و این مَثَل را به مردم گفتن گرفت که شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرده، مدّت مدیدی سفر کرد.10و در موسم، غلامی نزد باغبانان فرستاد تا از میوهٔ باغ بدو سپارند. امّا باغبانان او را زده، تهیدست بازگردانیدند.11پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده، و بی‌حرمت کرده، تهیدست بازگردانیدند.12و باز سومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته، بیرون افکندند.13آنگاه صاحب باغ گفت، چه کنم؟ پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او رابینند احترام خواهند نمود.14امّا چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکّرکنان گفتند، این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آنِ ما گردد.15در حال او را از باغ بیرون افکنده، کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟16او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده، باغ را به دیگران خواهد سپرد. پس چون شنیدند گفتند، حاشا.17به ایشان نظر افکنده، گفت، پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه شده است؟18و هر که بر آن سنگ افتد خُرد شود، امّا اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟19آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند، لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را دربارهٔ ایشان زده بود.20و مراقب او بوده، جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند.21پس از او سؤال نموده، گفتند، ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخن می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی.22آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟23او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت، مرا برای چه امتحان می‌کنید؟24دیناری به من نشان دهید. صورت و رقمش از کیست؟ ایشان در جواب گفتند، ازقیصر است.25او به ایشان گفت، پس مال قیصر را به قیصر ردّ کنید و مال خدا را به خدا.26پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده، ساکت ماندند.27و بعضی از صدّوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده، از وی سؤال کرده،28گفتند، ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد و بی‌اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد.29پس هفت برادر بودند که اوّلی زن گرفته، اولاد ناآورده، فوت شد.30بعد دوّمین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد.31پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزند ناآورده، مردند.32و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت.33پس در قیامت، زن کدام یک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟34عیسی در جواب ایشان گفت، ابنای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند.35لیکن آنانی که مستحّق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند.36زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدا می‌باشند، چونکه پسران قیامت هستند.37و امّا اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند.38و حالآنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.39پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند، ای استاد، نیکو گفتی.40و بعد از آن هیچ‌کس جرأت آن نداشت که از وی سؤالی کند.41پس به ایشان گفت، چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است42و خود داود در کتاب زبور می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین43تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم؟44پس چون داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسر او می‌باشد؟45و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت،46بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند.47و خانه‌های بیوه زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.

Chapter 21

1و نظر کرده، دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیتالمال می‌اندازند.2و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس درآنجا انداخت.3پس گفت، هرآینه به شما می‌گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.4زیرا که همهٔ ایشان از زیادتی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.5و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت،6ایّامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیر افکنده خواهد شد.7و از او سؤال نموده، گفتند، ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟8گفت، احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که، من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید.9و چون اخبار جنگها و فساده‌ا را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اوّل ضرور است لیکن انتهادر ساعت نیست.10پس به ایشان گفت، قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد.11و زلزله‌های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدید و چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد.12و قبل از این همه، بر شما دستاندازی خواهند کرد و جفا نموده، شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکّام بجهت نام من خواهند برد.13و این برای شما به شهادت خواهد انجامید.14پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجّت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید،15زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همهٔ دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود.16و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید.17و جمیع مردم بجهت نام من شما را نفرت خواهند کرد.18ولکن مویی از سر شما گُم نخواهد شد.19جانهای خود را به صبر دریابید.20و چون بینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است، آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است.21آنگاه هر که در یهودیّه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بُوَد، داخل شهر نشود.22زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود.23لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایّام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد.24و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امّت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امّت‌ها خواهد شد تا زمانهای امّت‌ها به انجام رسد.25و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امّت‌ها روی خواهد نمود به‌سبب شوریدن دریا و امواجش.26و دلهای مردم ضعف خواهد کرد ازخوف و انتظار آن وقایعی که برربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوّات آسمان متزلزل خواهد شد.27و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوّت و جلال عظیم می‌آید.28و چون ابتدای این چیزها بشود، راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.29و برای ایشان مَثَلی گفت که، درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید،30که چون می‌بینید شکوفه می‌کند، خود می‌دانید که تابستان نزدیک است.31و همچنین شما نیز چون بینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است.32هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت.33آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.34پس خود را حفظ کنید مبادا دلهای شما از پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید.35زیرا که مثل دامی بر جمیع سَکَنه تمام روی زمین خواهد آمد.36پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایستهٔ آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.37و روزها را در هیکل تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می‌برد.38و هر بامداد قوم نزد ویدر هیکل می‌شتافتند تا کلام او را بشنوند.

Chapter 22

1و چون عید فطیر که به فِصَح معروف است نزدیک شد،2رؤسای کهنه و کاتبان مترصّد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.3امّا شیطان در یهودای مسمّیٰ به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،4و او رفته با رؤسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.5ایشان شاد شده، با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.6و او قبول کرده، در صدد فرصتی برآمد که اورا در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.7امّا چون روز فطیر که در آن می‌بایست فِصَح را ذبح کنند رسید،8پطرس و یوحنّا را فرستاده، گفت، بروید و فِصَح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.9به وی گفتند، در کجا می‌خواهی مهیّا کنیم؟10ایشان را گفت، اینک، هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید،11و به صاحب خانه گویید، استاد تو رامی‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فِصَح را با شاگردان خود بخورم.12او بالاخانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد؛ در آنجا مهیّا سازید.13پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فِصَح را آماده کردند.14و چون وقت رسید، با دوازده رسول بنشست.15و به ایشان گفت، اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فِصَح را با شما بخورم.16زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.17پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت، این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید.18زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوهٔ مَو دیگر نخواهم نوشید.19و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت، این است جسد من که برای شما داده می‌شود؛ این را به یاد من بجا آرید.20و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت، این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود.21لیکن اینک، دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است.22زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدّر است، می‌رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.23آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدام یک از ایشان باشد که این کار بکند؟24ودر میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدام یک از ایشان بزرگتر می‌باشد.25آنگاه به ایشان گفت، سلاطین امّت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکّامِ خود را ولینعمت می‌خوانند.26لیکن شما چنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم.27زیرا کدامی‌ک بزرگتر است؟ آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند؟ آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم.28و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید.29و من ملکوتی برای شما قرار می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرّر فرمود،30تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.31پس خداوند گفت، ای شمعون، ای شمعون، اینک، شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند،32لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود؛ و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.33به وی گفت، ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتّی در زندان و در موت.34گفت، تو را می‌گویم ای پطرس، امروز خروس بانگ نزده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.35و به ایشان گفت، هنگامی که شما را بیکیسه و توشهدان و کفش فرستادم، به هیچ چیز محتاج شدید؟ گفتند، هیچ.36پس به ایشان گفت، لیکن الآن هر کهکیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشهدان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته، آن را بخرد.37زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد؛ زیرا هر چه در خصوص من است، انقضا دارد.38گفتند، ای خداوند اینک، دو شمشیر. به ایشان گفت، کافی است.39و برحسب عادت بیرون شده، به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.40و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت، دعا کنید تا در امتحان نیفتید.41و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت،42ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به ارادهٔ تو.43و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده، او را تقویت می‌نمود.44پس به مجاهده افتاده، به سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت.45پس از دعا برخاسته، نزد شاگردان خود آمده، ایشان را از حزن در خواب یافت.46به ایشان گفت، برای چه در خواب هستید؟ برخاسته، دعا کنید تا در امتحان نیفتید!47و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعیآمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جُسته، نزد عیسی آمد تا او را ببوسد.48و عیسی بدو گفت، ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟49رفقایش چون دیدند که چه می‌شود، عرض کردند، خداوندا به شمشیر بزنیم؟50و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد.51عیسی متوجّه شده گفت، تا به این بگذارید. و گوش او را لمس نموده، شفا داد.52پس عیسی به رؤسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت، گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید.53وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.54پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد.55و چون در میان ایوان آتش افروخته، گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست.56آنگاه کنیزکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید، بر او چشم دوخته، گفت، این شخص هم با او می‌بود.57او وی را انکار کرده، گفت، ای زن او را نمی‌شناسم.58بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت، تو از اینها هستی. پطرس گفت، ای مرد، من نیستم.59و چونتخمیناً یک ساعت گذشت، یکیدیگر با تأکید گفت، بلاشکّ این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.60پطرس گفت، ای مرد نمی‌دانم چه می‌گویی؟ در همان ساعت که این را می‌گفت، خروس بانگ زد.61آنگاه خداوند روگردانیده، به پطرس نظر افکند. پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطر آورد که، قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.62پس پطرس بیرون رفته، زارزار بگریست.63و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده، استهزا نمودند.64و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سؤال کرده، گفتند، نبوّت کن! کِه تو را زده است؟65و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.66و چون روز شد، اهل شورای قوم یعنی رؤسای کهنه و کاتبان فراهم آمده، در مجلس خود او را آورده،67گفتند، اگر تو مسیح هستی به ما بگو. او به ایشان گفت، اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.68و اگر از شما سؤال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید.69لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوّت خدا خواهد نشست.70همه گفتند، پس تو پسر خدا هستی؟ او به ایشان گفت، شما می‌گویید که من هستم.71گفتند، دیگر ما را چه حاجت به شهادت است؟ زیرا خود از زبانش شنیدیم.

Chapter 23

1پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلاطُس بردند.2و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند، این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.3پس پیلاطُس از او پرسیده، گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت، تو می‌گویی.4آنگاه پیلاطُس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت که، در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.5ایشان شدّت نموده، گفتند که قوم را می‌شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.6چون پیلاطُس نام جلیل را شنید، پرسید که آیا این مرد جلیلی است؟7و چون مطلّع شد که از ولایت هیرودیس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیرودیس در آن ایّام در اورشلیم بود.8امّا هیرودیس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدّت مدیدی بود می‌خواست او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصّد می‌بود که معجزهای از او بیند.9پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.10و رؤسای کهنه و کاتبان حاضر شده، به شدّت تمام بر وی شکایت می‌نمودند.11پس هیرودیس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده، لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلاطُس او را باز فرستاد.12و در همان روز پیلاطُس و هیرودیس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.13پس پیلاطُس روسای کهنه و سرادران و قوم را خوانده،14به ایشان گفت، این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادّعا می‌کنید اثری نیافتم.15و نه هیرودیس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک، هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است.16پس او را تنبیه نموده، رها خواهم کرد.17زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند.18آنگاه همه فریاد کرده، گفتند، او را هلاک کن و بَرْاَبّا را برای ما رها فرما.19و او شخصی بود که به‌سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود.20باز پیلاطُس ندا کرده، خواست که عیسی را رها کند.21لیکن ایشان فریاد زده گفتند، او را مصلوب کن، مصلوب کن.22بار سوم به ایشان گفت، چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علّت قتل نیافتم. پس او را تأدیب کرده رها می‌کنم.23امّا ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده، خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و رؤسای کهنه غالب آمد.24پس پیلاطُس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود.25و آن کس را که به‌سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند، رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.26و چون او را می‌بردند، شمعون قیروانی راکه از صحرا می‌آمد مجبور ساخته، صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد.27و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه میزدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند.28آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت، ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید.29زیرا اینک، ایّامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشابحال نازادگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند.30و در آن هنگام به کوه‌ها خواهند گفت که، بر ما بیفتید و به تلّها که ما را پنهان کنید.31زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند، به چوب خشک چه خواهد شد؟32و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.33و چون به موضعی که آن را کاسه سر می‌گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.34عیسی گفت، ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند. پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.35و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان می‌گفتند، دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهاند.36و سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند وآمده، او را سرکه می‌دادند،37و می‌گفتند، اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.38و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خطّ یونانی و رومی و عبرانی که این است پادشاه یهود.39و یکی از آن دو خطاکارِ مصلوب بر وی کفر گفت که، اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.40امّا آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت، مگر تو از خدا نمی‌ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی.41و امّا ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچکار بیجا نکرده است.42پس به عیسی گفت، ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.43عیسی به وی گفت، هرآینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.44و تخمیناً از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت.45و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت.46و عیسی به آواز بلند صدا زده، گفت، ای پدر به دستهای تو روح خود را می‌سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.47امّا یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تمجید کرده، گفت، در حقیقت، این مرد صالح بود.48و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.49وجمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.50و اینک، یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود،51که در رأی و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه، بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می‌کشید،52نزدیک پیلاطُس آمده، جسد عیسی را طلب نمود.53پس آن را پایین آورده، در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ‌کس ابداً در آن دفن نشده بود سپرد.54و آن روز تهیّه بود و سَبَّت نزدیک می‌شد.55و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند، از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدنِ بدن او را دیدند.56پس برگشته، حنوط و عطریّات مهیّا ساختند و روز سَبَّت را به حسب حکم آرام گرفتند.

Chapter 24

1پس در روز اوّل هفته، هنگام سپیدهصبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته، به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.2و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.3چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند.4و واقع شد هنگامی که ایشان از اینامر متحیّر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.5و چون ترسان شده، سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند، چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟6در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شما را خبر داده،7گفت، ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده، مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.8پس سخنان او را به‌خاطر آوردند.9و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همهٔ این امور مطّلع ساختند.10و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطّلع ساختند.11لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته، باور نکردند.12امّا پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خمشده، کفن را تنها گذاشته دید. و از این ماجرا در عجب شده، به خانهٔ خود رفت.13و اینک، در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریهای که از اورشلیم به مسافتِ شصت تیر پرتاب دور بود و عِموآس نام داشت.14و با یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو می‌کردند.15و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خودِ عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.16ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.17او به ایشان گفت، چه حرفهااست که با یکدیگر می‌زنید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟18یکی که کَلِیُوپاس نام داشت در جواب وی گفت، مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایّام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟19به ایشان گفت، چه چیز است؟ گفتندش، دربارهٔ عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،20و چگونه رؤسای کَهَنه و حکّامِ ما او را به فتوای قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.21امّا ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد. و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است،22و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند،23و جسد او را نیافته، آمدند و گفتند که فرشتگان را در رؤیا دیدیم که گفتند او زنده شده است.24و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند، لیکن او را ندیدند.25او به ایشان گفت، ای بی‌فهمان و سستدلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند.26آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را بیند تا به جلال خود برسد؟27پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.28و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.29و ایشان الحاح کرده، گفتند که با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده. پس داخل گشته، با ایشان توقّف نمود.30و چون با ایشان نشسته بود، نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به ایشان داد.31که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند. و در ساعت از ایشان غایب شد.32پسبا یکدیگر گفتند، آیا دل در درون ما نمیسوخت، وقتی که در راه با ما تکلّم می‌نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟33و در آن ساعت برخاسته، به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده34می‌گفتند، خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.35و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.36و ایشان در این گفتگو می‌بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت، سلام بر شما باد.37امّا ایشان لرزان و ترسان شده، گمان بردند که روحی می‌بینند.38به ایشان گفت، چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شُبَهات روی می‌دهد؟39دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می‌نگرید که در من است.40این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.41و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت، چیز خوراکی در اینجا دارید؟42پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.43پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.44و به ایشان گفت، همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور دربارهٔ منمکتوب است به انجام رسد.45و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.46و به ایشان گفت، بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.47و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همهٔ امّت‌ها به نام او کرده شود.48و شما شاهد بر این امور هستید.49و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می‌فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوّت از اعلی آراسته شوید.50پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عَنْیَا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.51و چنین شد که در حین برکت دادنِ ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.52پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.53و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می‌گفتند. آمین.

## يوحنا

Chapter 1

1در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.2همان در ابتدا نزد خدا بود.3همه‌چیز به‌واسطهٔ او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.4در او حیات بود و حیات نور انسان بود.5و نور در تاریکی می‌درخشد و تاریکی آن را درنیافت.6شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛7او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به‌وسیلهٔ او ایمان آورند.8او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.9آن نورِ حقیقی بود که هر انسان را منوّر می‌گرداند و در جهان آمدنی بود.10او در جهان بود و جهان به‌واسطهٔ او آفریده شد و جهان او را نشناخت.11به نزد خاصّان خود آمد و خاصّانش او را نپذیرفتند؛12و امّا به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،13که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولّد یافتند.14و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پُر از فیض و راستی؛ و جلال او را دیدیم، جلالی شایستهٔ پسر یگانهٔ پدر.15و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت، این است آنکه دربارهٔ او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.16و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،17زیرا شریعت به‌وسیلهٔ موسی عطا شد، امّا فیض و راستی به‌وسیلهٔ عیسی مسیح رسید.18خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.19و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سؤال کنند که تو کیستی؛20که معترف شد و انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.21آنگاه از او سؤال کردند، پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت، نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی.22آنگاه بدو گفتند، پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ دربارهٔ خود چه می‌گویی؟23گفت، من صدای ندا کننده‌ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.24و فرستادگان از فریسیان بودند.25پس از او سؤال کرده، گفتند، اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟26یحیی در جواب ایشان گفت، من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.27و او آن است که بعد از من می‌آید، امّا پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.28و این در بیت‌عَبَرَه که آن طرف اُرْدُن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت.29و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت، اینک، برّه خدا که گناه جهان را برمی‌دارد!30این است آنکه من دربارهٔ او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدّم بود.31و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.32پس یحیی شهادت داده، گفت، روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.33و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح‌القدس تعمید می‌دهد.34و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.35و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود.36ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت، اینک، برّهٔ خدا.37و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.38پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت،39چه می‌خواهید؟ بدو گفتند، ربّی (یعنی ای معلّم) در کجا منزل می‌نمایی؟40بدیشان گفت، بیایید و ببینید. آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.41و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.42او اوّل برادر خود شمعون را یافته، به او گفت، مسیح را (که ترجمهٔ آن کَرِسْتُس است) یافتیم. و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت، تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمهٔ آن پطرس است).43بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلپُس را یافته، بدو گفت، از عقب من بیا.44و فیلپُس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.45فیلپس نَتَنائیل را یافته، بدو گفت، آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.46نتنائیل بدو گفت، مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟ فیلپس بدو گفت، بیا و ببین.47و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می‌آید، دربارهٔ او گفت، اینک، اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست.48نتنائیل بدو گفت، مرا از کجا می‌شناسی؟ عیسی در جواب وی گفت، قبل از آنکه فیلپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.49نتنائیل در جواب او گفت، ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!50عیسی در جواب او گفت، آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.51پس بدو گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید دید.

Chapter 2

1و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.2و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.3و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت، شراب ندارند.4عیسی به وی گفت، ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.5مادرش به نوکران گفت، هر چه به شما گوید بکنید.6و در آنجا شش قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.7عیسی بدیشان گفت، قدحها را از آب پر کنید. و آنها را لبریز کردند.8پس بدیشان گفت، الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید. پس بردند؛9و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجا است، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت،10هرکسی شراب خوب را اوّل می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟11و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.12و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایّامی کم ماندند.13و چون عید فِصَحِ یهود نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،14و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرّافان را نشسته یافت.15پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاوان را، و نقود صرّافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت،16و به کبوترفروشان گفت، اینها را از اینجا بیرون برید و خانهٔ پدر مرا خانهٔ تجارت مسازید.17آنگاه شاگردانِ او را یاد آمد که مکتوب است، غیرت خانهٔ تو مرا خورده است.18پس یهودیان روی به او آورده، گفتند، به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟19عیسی در جواب ایشان گفت، این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.20آنگاه یهودیان گفتند، در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟21لیکن او دربارهٔ قدس جسد خود سخن می‌گفت.22پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.23و هنگامی که در عید فِصَح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.24لیکن عیسی خویشتن را بدیشان مُؤتَمِنْ نساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت.25و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی دربارهٔ انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

Chapter 3

1و شخصی از فریسیان نیقودیموس نام از رؤسای یهود بود.2او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت، ای استاد می‌دانیم که تو معلّم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.3عیسی در جواب او گفت، آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سرِ نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.4نیقودیموس بدو گفت، چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟5عیسی در جواب گفت، آمین، آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.6آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.7عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید.8باد هرجا که می‌خواهد میوزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.9نیقودیموس در جواب وی گفت، چگونه ممکن است که چنین شود؟10عیسی در جواب وی گفت، آیا تو معلّم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟11آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید.12چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟13و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که در آسمان است.14و همچنان که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود،15تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.16زیرا خدا جهان را اینقدر محبّت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.17زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به‌وسیلهٔ او جهان نجات یابد.18آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ امّا هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.19و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.20زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.21و لیکن کسی که به راستی عمل می‌کند پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.22و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیّه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می‌داد.23و یحیی نیز در عَیْنُون، نزدیک سالیم تعمید می‌داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند،24چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.25آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.26پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند، ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اُردُن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد او می‌آیند.27یحیی در جواب گفت، هیچ‌کس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.28شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.29کسی که عروس دارد داماد است، امّا دوست داماد که ایستاده آواز او را می‌شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل گردید.30می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم.31او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلّم می‌کند؛ امّا او که از آسمان می‌آید، بالای همه است.32و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند.33و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است.34زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلّم می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند.35پدر پسر را محبّت می‌نماید و همه‌چیز را بدست او سپرده است.36آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.

Chapter 4

1و چون خداوند دانست که فریسیان مطّلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،2با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،3یهودیّه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.4و لازم بود که از سامره عبور کند5پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.6و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود7که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت، جرعهای آب به من بنوشان.8زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.9زن سامری بدو گفت، چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟ زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.10عیسی در جواب او گفت، اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.11زن بدو گفت، ای آقا دلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟12آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟13عیسی در جواب او گفت، هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد،14لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.15زن بدو گفت، ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.16عیسی به او گفت، برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.17زن در جواب گفت، شوهر ندارم. عیسی بدو گفت، نیکو گفتی که شوهر نداری!18زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الآن داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!19زن بدو گفت، ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی!20پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.21عیسی بدو گفت، ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.22شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید امّا ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است.23لیکن ساعتی می‌آید بلکه الآن است که در آنْ پرستندگانِ حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.24خدا روح است و هر که او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.25زن بدو گفت، می‌دانم که مسیح یعنی کَرسْتُسْ می‌آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.26عیسی بدو گفت، من که با تو سخن می‌گویم همانم.27و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجّب کردند که با زنی سخن می‌گوید ولکن هیچ‌کس نگفت که، چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی.28آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت،29بیایید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟30پس از شهر بیرون شده، نزد او می‌آمدند.31و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند، ای استاد بخور.32بدیشان گفت، من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید.33شاگردان به یکدیگر گفتند، مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!34عیسی بدیشان گفت، خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.35آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسِم درو است؟ اینک، به شما می‌گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الآن بجهت درو سفید شده است.36و دروگر اجرت می‌گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خشنود گردند.37زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.38من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.39پس در آن شهر بسیاری از سامریان به‌واسطهٔٔ سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من باز گفت بدو ایمان آوردند.40و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند.41و بسیاری دیگر به‌واسطهٔٔ کلام او ایمان آوردند.42و به زنگفتند که بعد از این به‌واسطهٔٔ سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.43امّا بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.44زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست.45پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند. شفای پسر یک افسر46پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، بازآمد. و یکی از سرهنگان مَلِک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.47و چون شنید که عیسی از یهودیّه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.48عیسی بدو گفت، اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.49سرهنگ بدو گفت، ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.50عیسی بدو گفت، برو که پسرت زنده است. آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.51و در وقتی که او می‌رفت، غلامانش او رااستقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.52پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت؟ گفتند، دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.53آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود، پسر تو زنده است. پس او و تمام اهل خانهٔ او ایمان آوردند.54و این نیز معجزه دوّم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیّه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

Chapter 5

1و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.2و در اورشلیم نزد بابالضّان حوضی است که آن را به عبرانی بیتحسدا می‌گویند که پنج رواق دارد.3و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.4زیرا که فرشته‌ای از جانب خداوند گاه بر آن حوض نازل می‌شد و آب را به حرکت می‌آورد؛ هرکه بعد از حرکت آب، اوّل وارد حوض می‌شد، از هر مرضی که داشت شفا می‌یافت.5و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.6چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت، آیا می‌خواهی شفا یابی؟7مریض او را جواب داد که ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.8عیسی بدو گفت، برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!9که در حال، آن مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سَبَّت بود.10پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند، روز سَبَّت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.11او در جواب ایشان گفت، آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.12پس از او پرسیدند، کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟13لیکن آن شفا یافته نمی‌دانست کِه بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود.14و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت، اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.15آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که آنکه مرا شفا داد، عیسی است.16و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدّی می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سَبَّت کرده بود. عیسی خود را پسر خدا معرفی می‌کند17عیسی در جواب ایشان گفت که، پدر من تا کنون کار می‌کند و من نیز کار می‌کنم.18پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سَبَّت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.19آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه بیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند.20زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هرآنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجّب نمایید.21زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند وزنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.22زیرا که پدر بر هیچ‌کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.23تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.24آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.25آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد.26زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.27و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.28و از این تعجّب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید،29و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.30من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که ارادهٔ خود را طالب نیستم بلکه ارادهٔ پدری که مرا فرستاده است. عیسی ادعای خود را ثابت می‌کند31اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.32دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌دانم که شهادتی که او بر من می‌دهدراست است.33شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد.34امّا من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.35او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.36و امّا من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.37و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید،38و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد، شما بدو ایمان نیاوردید.39کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها است که به من شهادت می‌دهد.40و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید.41جلال را از مردم نمی‌پذیرم.42ولکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبّت خدا را ندارید.43من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد.44شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟45گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادّعا خواهم کرد. کسی هست که مدّعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.46زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او دربارهٔ من نوشته است.47امّا چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پسچگونه سخنهای مرا قبول خواهید کرد.

Chapter 6

1و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیلکه دریای طبریّه باشد، رفت.2و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می‌نمود، می‌دیدند.3آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست.4و فِصَح که عید یهود باشد، نزدیک بود.5پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلپُس گفت، از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟6و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.7فیلپّس او را جواب داد که دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!8یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شِمْعُون پطرُس باشد، وی را گفت،9در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟10عیسی گفت، مردم را بنشانید. و در آن مکان، گیاهِ بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند.11عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند.12و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت، پاره‌های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.13پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند.14و چون مردمان اینمعجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که این البتّه همان نبی است که باید در جهان بیاید!15و امّا عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده، پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.16و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،17و به کشتی سوار شده، به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.18و دریا به‌واسطهٔٔ وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.19پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.20او بدیشان گفت، من هستم، مترسید!21و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.22بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی با شاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند.23لیکن زورقهای دیگر از طبریّه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود.24پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیهاسوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.25و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند، ای استاد کی به اینجا آمدی؟26عیسی در جواب ایشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که مرا می‌طلبید نه به‌سبب معجزاتی که دیدید، بلکه به‌سبب آن نان که خوردید و سیر شدید.27کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.28بدو گفتند، چه کنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم؟29عیسی در جواب ایشان گفت، عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.30بدو گفتند، چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چه کار می‌کنی؟31پدران ما در بیابان منّ را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.32عیسی بدیشان گفت، آمینآمین به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد.33زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.34آنگاه بدو گفتند، ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.35عیسی بدیشان گفت، من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد، هرگز تشنه نگردد.36لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.37هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.38زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به ارادهٔ خود عمل کنم، بلکه به ارادهٔ فرستنده خود.39و ارادهٔٔ پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد، چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم.40و ارادهٔ فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. بی‌ایمانی یهودیان41پس یهودیان دربارهٔ او همهمه کردند زیرا گفته بود، من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.42و گفتند، آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدم؟43عیسی در جواب ایشان گفت، با یکدیگر همهمه مکنید.44کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.45در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می‌آید.46نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است.47آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.48من نان حیات هستم.49پدران شما در بیابان منّ را خوردند و مردند.50این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.51من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می‌بخشم.52پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، می‌گفتند، چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟53عیسی بدیشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم اگر جسد پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.54و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید.55زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.56پس هر که جسد مرا می‌خورَد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او.57چنانکه پدرِ زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورَد او نیز به من زنده می‌شود.58این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما منّ را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده مانَد.59این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.60آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند، این کلام سخت است! کِه می‌تواند آن را بشنود؟61چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همهمه می‌کنند، بدیشان گفت، آیا این شما را لغزش می‌دهد؟62پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اوّل بود صعود می‌کند چه؟63روح است که زنده می‌کند و امّا از جسد فایده‌ای نیست. کلامی که من به شما می‌گویم، روح و حیات است.64ولیکن بعضی ازشما هستند که ایمان نمی‌آورند. زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست کیانند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.65پس گفت، از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدرِ من، آن را بدو عطا کند.66در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.67آنگاه عیسی به آن دوازده گفت، آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟68شمعون پِطرُس به او جواب داد، خداوندا نزد کِه برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.69و ما ایمان آورده و شناختهایم که تو مسیح پسر خدای حّی هستی.70عیسی بدیشان جواب داد، آیا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.71و این را دربارهٔ یهودا پسر شمعونِ اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

Chapter 7

1و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرا نمی‌خواست در یهودیّه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند.2و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود.3پس برادرانش بدو گفتند، از اینجا روانه شده، به یهودیّه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند،4زیرا هر که می‌خواهد آشکار شود، در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی، خود را به جهان بنما.5زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.6آنگاه عیسی بدیشان گفت، وقتمن هنوز نرسیده، امّا وقت شما همیشه حاضر است.7جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد و لیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است.8شما برای این عید بروید. من حال به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.9چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقّف نمود.10لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.11امّا یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجا است.12و در میان مردم دربارهٔ او همهمه بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است.13و لیکن به‌سبب ترس از یهود، هیچ‌کس دربارهٔ او ظاهراً حرف نمی‌زد.14و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم می‌داد.15و یهودیان تعجّب نموده، گفتند، این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می‌داند؟16عیسی در جواب ایشان گفت، تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.17اگر کسی بخواهد ارادهٔ او را به عمل آرد، دربارهٔ تعلیم خواهد دانست که از خدا است یا آنکه من از خود سخن می‌رانم.18هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بُوَد و امّا هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست.19آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شمانیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟20آنگاه همه در جواب گفتند، تو دیو داری! کِه اراده دارد تو را بکشد؟21عیسی در جواب ایشان گفت، یک عمل نمودم و همهٔٔ شما از آن متعجّب شدید.22موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سَبَّت مردم را ختنه می‌کنید.23پس اگر کسی در روز سَبَّت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سَبَّت شخصی را شفای کامل دادم؟24بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمایید.25پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند، آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟26و اینک، آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیا رؤسا یقیناً می‌دانند که او در حقیقت مسیح است؟27لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، امّا مسیح چون آید هیچ‌کس نمی‌شناسد که از کجا است.28و عیسی چون در هیکل تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت، مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حقّ است که شما او را نمی‌شناسید.29امّا من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.30آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.31آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند، آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟32چون فریسیان شنیدند که خلق دربارهٔ او این همهمه می‌کنند، فریسیان و رؤسای کَهَنَه خادمان فرستادند تا او را بگیرند.33آنگاه عیسی گفت، اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می‌روم.34و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.35پس یهودیان با یکدیگر گفتند، او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟36این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟37و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت، هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.38کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.39امّا این را گفت دربارهٔ روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.40آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند، در حقیقت این شخص همان نبی است.41و بعضی گفتند، او مسیح است. و بعضی گفتند، مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟42آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیتلحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهرخواهد شد؟43پس دربارهٔ او در میان مردم اختلاف افتاد.44و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ‌کس بر او دست نینداخت.45پس خادمان نزد رؤسای کَهَنَه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند، برای چه او را نیاوردید؟46خادمان در جواب گفتند، هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!47آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند، آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟48مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟49ولیکن این گروه که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.50نیقودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود، بدیشان گفت،51آیا شریعت ما بر کسی فتوی می‌دهد، جز آنکه اوّل سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟52ایشان در جواب وی گفتند، مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحّص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.53پس هر یک به خانهٔ خود رفتند.

Chapter 8

1امّا عیسی به کوه زیتون رفت.2و بامدادانباز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد.3که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،4بدو گفتند، ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛5و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. امّا تو چه می‌گویی؟6و این را از روی امتحان بدو گفتند تاادّعایی بر او پیدا کنند. امّا عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین می‌نوشت.7و چون در سؤال کردن الحاح می‌نمودند، راست شده، بدیشان گفت، هر که از شما گناه ندارد اوّل بر او سنگ اندازد.8و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می‌نوشت.9پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.10پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت، ای زن آن مدّعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ‌کس بر تو فتوا نداد؟11گفت، هیچ‌کس ای آقا. عیسی گفت، من هم بر تو فتوا نمی‌دهم. برو دیگر گناه مکن.12پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت، من نورِ عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.13آنگاه فریسیان بدو گفتند، تو بر خود شهادت می‌دهی، پس شهادت تو راست نیست.14عیسی در جواب ایشان گفت، هرچند من بر خود شهادت می‌دهم، شهادت من راست است زیرا که می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی‌دانید از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.15شما بحسب جسم حکم می‌کنید امّا من بر هیچ‌کس حکم نمی‌کنم.16و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.17و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کسحقّ است.18من بر خود شهادت می‌دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می‌دهد.19بدو گفتند، پدر تو کجا است؟ عیسی جواب داد که نه مرا می‌شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.20و این کلام را عیسی در بیتالمال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می‌داد؛ و هیچ‌کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.21باز عیسی بدیشان گفت، من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مرد و جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید آمد.22یهودیان گفتند، آیا ارادهٔ قتل خود دارد که می‌گوید به جایی خواهم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟23ایشان را گفت، شما از پایین می‌باشید امّا من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.24از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.25بدو گفتند، تو کیستی؟ عیسی بدیشان گفت، همانم که از اوّل نیز به شما گفتم.26من چیزهای بسیار دارم که دربارهٔ شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حقّ است و من آنچه از او شنیده‌ام، به جهان می‌گویم.27ایشان نفهمیدند که بدیشان دربارهٔ پدر سخن می‌گوید.28عیسی بدیشان گفت، وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد، تکلّم می‌کنم.29و او که مرا فرستاد، با من است وپدر مرا تنها نگذارده است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بجا می‌آورم.30چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.31پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند، گفت، اگر شما در کلام من بمانید، فی‌الحقیقۀ شاگرد من خواهید شد،32و حقّ را خواهید شناخت و حقّ شما را آزاد خواهد کرد.33بدو جواب دادند که اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ‌کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تو می‌گویی که آزاد خواهید شد؟34عیسی در جواب ایشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم هر که گناه می‌کند، غلام گناه است.35و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، امّا پسر همیشه می‌ماند.36پس اگر پسرْ شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.37می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.38من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید می‌کنید.39در جواب او گفتند که پدر ما ابراهیم است. عیسی بدیشان گفت، اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بجا می‌آوردید.40ولیکن الآن می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلّم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.41شما اعمال پدر خود را بجا می‌آورید. بدو گفتند که ما از زنا زاییده نشده‌ایم. یک پدر داریم که خدا باشد.42عیسی به ایشان گفت، اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.43برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آن‌جهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.44شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اوّل قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن‌جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغ‌گویان است.45و امّا من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید.46کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟47کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.48پس یهودیان در جواب او گفتند، آیا ما خوب نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟49عیسی جواب داد که من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید.50من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند.51آمین آمین به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.52پس یهودیان بدو گفتند، الآن دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می‌گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید؟53آیا تو از پدر ما ابراهیم که مُرد و انبیایی کهمُردند بزرگتر هستی؟ خود را کِه می‌دانی؟54عیسی جواب داد، اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می‌بخشد، آنکه شما می‌گویید خدای ما است.55و او را نمی‌شناسید، امّا من او را می‌شناسم و اگر گویم او را نمی‌شناسم مثل شما دروغگو می‌باشم. لیکن او را می‌شناسم و قول او را نگاه می‌دارم.56پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.57یهودیان بدو گفتند، هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟58عیسی بدیشان گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.59آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. امّا عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

Chapter 9

1و وقتی که می‌رفت، کوری مادرزاد دید.2و شاگردانش از او سؤال کرده، گفتند، ای استاد، گناه کِه کرد، این شخص یا والدین او که کور زاییده شد؟3عیسی جواب داد که گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.4مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری کند.5مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.6این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گِل ساخت و گِل را به چشمان کور مالید،7و بدو گفت، برو در حوض سیلوحا [که به معنی مُرْسَلاست] بشوی. پس رفته شست و بینا شده، برگشت.8پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند، آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟9بعضی گفتند، همان است. و بعضی گفتند، شباهت بدو دارد. او گفت، من همانم.10بدو گفتند، پس چگونه چشمان تو باز گشت؟11او جواب داد، شخصی که او را عیسی می‌گویند، گِل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.12به وی گفتند، آن شخص کجا است؟ گفت، نمی‌دانم.13پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.14و آن روزی که عیسی گِل ساخته، چشمان او را باز کرد، روز سَبَّت بود.15آنگاه فریسیان نیز از او سؤال کردند که چگونه بینا شدی؟ بدیشان گفت، گِل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.16بعضی از فریسیان گفتند، آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سَبَّت را نگاه نمی‌دارد. دیگران گفتند، چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد. و در میان ایشان اختلاف افتاد.17باز بدان کور گفتند، تو دربارهٔ او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟ گفت، نبی است.18لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.19و از ایشان سؤال کرده، گفتند، آیا این است پسر شما که می‌گویید کور متولّد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟20پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند،می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولّد شده.21لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم کِه چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سؤال کنید تا او احوال خود را بیان کند.22پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.23و از اینجهت والدین او گفتند، او بالغ است از خودش بپرسید.24پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند، خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.25او جواب داد، اگر گناهکار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الآن بینا شده‌ام.26باز بدو گفتند، با تو چه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟27ایشان را جواب داد که الآن به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟28پس او را دشنام داده، گفتند، تو شاگرد او هستی. ما شاگرد موسی می‌باشیم.29ما می‌دانیم که خدا با موسی تکلّم کرد. امّا این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.30آن مرد جواب داده، بدیشان گفت، این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.31و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و ارادهٔ او را بجا آرد، او را می‌شنود.32از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد.33اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.34در جواب وی گفتند، تو به کلّی با گناه متولّد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟ پس او را بیرون راندند.35عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جسته، گفت، آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟36او در جواب گفت، ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟37عیسی بدو گفت، تو نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلّم می‌کند همان است.38گفت، ای خداوند ایمان آوردم. پس او را پرستش نمود.39آنگاه عیسی گفت، من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.40بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند، آیا ما نیز کور هستیم؟41عیسی بدیشان گفت، اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید و لکن الآن می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.

Chapter 10

1آمین آمین به شما می‌گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.2و امّا آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.3دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد.4و وقتی که گوسفندان خود را بیرون بَرَد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند.5لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان را نمی‌شناسند.6و این مَثَل را عیسی برای ایشان آورد، امّا ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید.7آنگاه عیسی بدیشان باز گفت، آمین آمین بهشما می‌گویم که من درِ گوسفندان هستم.8جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.9من در هستم! هر که از من داخل گردد، نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.10دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتر حاصل کنند.11من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد.12امّا مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آنِ او نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد.13مزدور می‌گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.14من شبان نیکو هستم و خاصّان خود را می‌شناسم و خاصّان من مرا می‌شناسند،15چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم.16و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.17و از این سبب پدر مرا دوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم.18کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.19باز به‌سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.20بسیاری از ایشان گفتند که دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟21دیگران گفتند که این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟22پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.23و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید.24پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند، تا کی ما را متردّد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.25عیسی بدیشان جواب داد، من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی که به اسم پدر خود بجا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد.26لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.27گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند.28و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت.29پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد.30من و پدر یک هستیم.31آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.32عیسی بدیشان جواب داد، از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به‌سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟33یهودیان در جواب گفتند، به‌سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به‌سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.34عیسی در جواب ایشان گفت، آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟35پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محوگردد،36آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟37اگر اعمال پدر خود را بجا نمی‌آورم، به من ایمان میاورید.38و لکن چنانچه بجا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.39پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، امّا از دستهای ایشان بیرون رفت.40و باز به آن طرف اُردُن، جایی که اوّل یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقّف نمود.41و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هر چه یحیی دربارهٔ این شخص گفت، راست است.42پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

Chapter 11

1و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهلبیت عَنْیَا که دهِ مریم و خواهرش مرتا بود.2و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.3پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند، ای آقا، اینک، آن که او را دوست می‌داری مریض است.4چون عیسی این را شنید گفت، این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.5و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبّت می‌نمود.6پس چون شنید که بیمار است، در جایی کهبود دو روز توقّف نمود.7و بعد از آن به شاگردان خود گفت، باز به یهودیّه برویم.8شاگردان او را گفتند، ای معلّم، الآن یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟9عیسی جواب داد، آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند.10و لیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورَد زیرا که نور در او نیست.11این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود، دوست ما ایلعازر در خواب است. امّا می‌روم تا او را بیدار کنم.12شاگردان او گفتند، ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.13امّا عیسی دربارهٔ موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید.14آنگاه عیسی علانیهًٔ بدیشان گفت، ایلعازر مرده است.15و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید ولکن نزد او برویم.16پس توما که به معنی تؤام باشد، به همشاگردان خود گفت، ما نیز برویم تا با او بمیریم.17پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد.18و بیت عَنْیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب.19و بسیاری از یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلّی دهند.20و چون مرتا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.21پس مرتا به عیسی گفت، ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.22ولیکن الآن نیز می‌دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.23عیسی بدو گفت، برادر تو خواهد برخاست.24مرتا به وی گفت، می‌دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.25عیسیبدو گفت، من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.26و هر که زنده بُوَد و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟27او گفت، بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.28و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت، استاد آمده است و تو را می‌خواند.29او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.30و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا او را ملاقات کرد.31و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلّی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می‌رود، از عقب او آمده، گفتند، به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.32و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت، ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.33عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود به شدّت مکدّر شده، مضطرب گشت.34و گفت، او را کجا گذارده‌اید؟ به او گفتند، ای آقا بیا و ببین.35عیسی بگریست.36آنگاه یهودیان گفتند، بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!37بعضی از ایشان گفتند، آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟38پس عیسی باز به شدّت در خود مکدّر شده، نزد قبر آمد و آن غاری بود، سنگی بر سرش گذارده.39عیسی گفت، سنگ را بردارید. مرتا خواهر میّت بدو گفت، ای آقا الآن متعفّن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.40عیسی به ویگفت، آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟41پس سنگ را از جایی که میّت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت، ای پدر، تو را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیدی.42و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.43چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد، ای ایلعازر، بیرون بیا.44در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت، او را باز کنید و بگذارید برود. توطئه قتل عیسی45آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.46ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.47پس رؤسای کَهَنَه و فریسیان شورا نموده، گفتند، چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می‌نماید؟48اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.49یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کَهَنَه بود، بدیشان گفت، شما هیچ نمی‌دانید50و فکر نمی‌کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.51و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کَهَنَه بود، نبوّت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛52و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرّقند در یکی جمع کند.53و ازهمان روز شورا کردند که او را بکشند.54پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقّف نمود.55و چون فِصَح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فِصَح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند56و در طلب عیسی می‌بودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند، چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟57امّا رؤسای کَهَنَه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطّلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

Chapter 12

1پس شش روز قبل از عید فِصَح، عیسیبه بیت عَنْیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود.2و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود.3آنگاه مریم رطلی از عطرِ سنبلِ خالصِ گرانبها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.4پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت،5برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟6و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حوالهٔ او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت.7عیسی گفت، او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته‌است.8زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و امّا من همه وقت با شما نیستم.9پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند، نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند.10آنگاه رؤسای کَهَنَه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.11زیرا که بسیاری از یهود به‌سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند.12فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند، شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،13شاخه‌های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می‌کردند، هوشیعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید.14و عیسی کرّه الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است15که ای دختر صهیون مترس، اینک، پادشاه تو سوار بر کرّه الاغی می‌آید.16و شاگردانش اوّلاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به‌خاطر آوردند که این چیزها دربارهٔ او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.17و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.18و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.19پس فریسیان به یکدیگر گفتند، نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک، تمام عالم از پی اورفته‌اند!20و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.21ایشان نزد فیلپُس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سؤال کرده، گفتند، ای آقا، می‌خواهیم عیسی را ببینیم.22فیلّپُس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلپُّس به عیسی گفتند.23عیسی در جواب ایشان گفت، ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.24آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آوَرَد.25کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند؛ و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد، تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.26اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدرْ او را حرمت خواهد داشت.27الآن جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام.28ای پدر اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد.29پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند، رعد شد! و دیگران گفتند، فرشته‌ای با او تکلّم کرد!30عیسی در جواب گفت، این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.31الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.32و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.33و این را گفتکنایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.34پس همه به او جواب دادند، ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تو می‌گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟35آنگاه عیسی بدیشان گفت، اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا می‌رود.36مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید. عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.37و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.38تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد، ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به کِه آشکار گردید؟39و از آن‌جهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت،40چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.41این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و دربارهٔ او تکلّم کرد.42لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، امّا به‌سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.43زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.44آنگاه عیسی ندا کرده، گفت، آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.45و کسی که مرا دیدفرستنده مرا دیده است.46من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آوَرد در ظلمت نمانَد.47و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.48هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حقّ او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.49زآنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلّم کنم.50و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدر به من گفته است، تکلّم می‌کنم.

Chapter 13

1و قبل از عید فِصَح، چون عیسی دانستکه ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصّان خود را که در این جهان محبّت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبّت نمود.2و چون شام می‌خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،3عیسی با اینکه می‌دانست که پدرْ همه‌چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می‌رود،4از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.5پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.6پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت، ای آقا تو پایهای مرا می‌شویی؟7عیسیدر جواب وی گفت، آنچه من می‌کنم الآن تو نمی‌دانی، لکن بعد خواهی فهمید.8پطرُس به او گفت، پایهای مرا هرگز نخواهی شست. عیسی او را جواب داد، اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.9شمعون پِطرُس بدو گفت، ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.10عیسی بدو گفت، کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.11زیرا که تسلیمکننده خود را می‌دانست و از این جهت گفت، همگی شما پاک نیستید.12و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت، آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟13شما مرا استاد و آقا می‌خوانید و خوب می‌گویید زیرا که چنین هستم.14پس اگر من که آقا و معلّم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشویید.15زیرا به شما نمونه‌ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.16آمین آمین به شما می‌گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.17هرگاه این را دانستید، خوشابحال شما اگر آن را به عمل آرید.18دربارهٔ جمیع شما نمی‌گویم؛ من آنانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود، آنکه با من نان می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.19الآن قبل از وقوع به شما می‌گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.20آمین آمین به شما می‌گویم هر که قبول کند کسی را که می‌فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مراقبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.21چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت، آمین آمین به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.22پس شاگردان به یکدیگر نگاه می‌کردند و حیران می‌بودند که این را دربارهٔ که می‌گوید.23و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبّت می‌نمود؛24شمعون پِطرُس بدو اشاره کرد که بپرسد دربارهٔ کِه این را گفت.25پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت، خداوندا کدام است؟26عیسی جواب داد، آن است که من لقمه را فرو برده، بدو می‌دهم. پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد.27بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، آنچه می‌کنی، به زودی بکن.28امّا این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.29زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.30پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.31چون بیرون رفت عیسی گفت، الآن پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلالیافت.32و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.33ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهود گفتم جایی که می‌روم شما نمی‌توانید آمد، الآن نیز به شما می‌گویم.34به شما حکمی تازه می‌دهم که یکدیگر را محبّت نمایید، چنانکه من شما را محبّت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبّت نمایید.35به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبّت یکدیگر را داشته باشید.36شمعون پِطرُس به وی گفت، ای آقا کجا می‌روی؟ عیسی جواب داد، جایی که می‌روم، الآن نمی‌توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.37پِطرُس بدو گفت، ای آقا برای چه الآن نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.38عیسی به او جواب داد، آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ آمین آمین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

Chapter 14

1دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمانآورید به من نیز ایمان آورید.2در خانهٔ پدر من منزل بسیار است والاّ به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم،3و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید.4و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.5توما بدوگفت، ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟6عیسی بدو گفت، من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به‌وسیلهٔ من نمی‌آید.7اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.8فیلپُّس به وی گفت، ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.9عیسی بدو گفت، ای فیلیپُس در این مدّت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناختهای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟10آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند.11مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والاّ مرا به‌سبب آن اعمال تصدیق کنید.12آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.13و هر چیزی را که به اسم من سؤال کنید بجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.14اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را بجا خواهم آورد.15اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.16و من از پدر سؤال می‌کنم و تسلّی‌دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند،17یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند ونمی‌شناسد و امّا شما او را می‌شناسید، زیرا که با شما می‌ماند و در شما خواهد بود.18شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم.19بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و امّا شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.20و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.21هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبّت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبّت می‌نماید، پدر من او را محبّت خواهد نمود و من او را محبّت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.22یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت، ای آقا چگونه می‌خواهی خود را به ما بنمایی و نه بر جهان؟23عیسی در جواب او گفت، اگر کسی مرا محبّت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبّت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.24و آنکه مرا محبّت ننماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.25این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.26لیکن تسلّی‌دهنده یعنی روح‌القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.27سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.28شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شما می‌آیم. اگر مرا محبّت می‌نمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.29و الآن قبل از وقوع به شماگفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.30بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.31لیکن تا جهان بداند که پدر را محبّت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

Chapter 15

1من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.2هر شاخهای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد.3الحال شما به‌سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.4در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.5من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوهٔ بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.6اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و میخشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.7اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.8جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوهٔ بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید.9همچنان که پدر مرا محبّت نمود، من نیز شما را محبّت نمودم؛ در محبّت من بمانید.10اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبّت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبّت او می‌مانم.11این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.12این است حکم من که یکدیگر را محبّتنمایید، همچنان که شما را محبّت نمودم.13کسی محبّتِ بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.14شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم بجا آرید.15دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آقایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام زیرا که هرچه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم.16شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرّر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوهٔ شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.17به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبّت نمایید.18اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است.19اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصّان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند.20به‌خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم، غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد؛ اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت.21لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند.22اگر نیامده بودم و به ایشان تکلّم نکرده، گناه نمی‌داشتند؛ و امّا الآن عذری برای گناه خود ندارند.23هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیزدشمن دارد.24و اگر در میانِ ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.25بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که، مرا بی‌سبب دشمن داشتند.26لیکن چون تسلّی‌دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.27و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

Chapter 16

1این را به شما گفتم تا لغزش نخورید2شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکُشد، گمان بَرَد که خدا را خدمت می‌کند.3و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناختهاند و نه مرا.4لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به‌خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اوّل به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.5امّا الآن نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی.6ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پُر شده است.7و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلّی‌دهنده نزد شما نخواهد آمد . امّا اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم.8و چون او آید، جهان را بر گناه وعدالت و داوری ملزم خواهد نمود.9امّا بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند.10و امّا بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهید دید.11و امّا بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.12و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید.13و لیکن چون او یعنی روحِ راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلّم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.14او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آنِ من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.15هر چه از آنِ پدر است، از آنِ من است. از این جهت گفتم که از آنچه آنِ من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.16بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.17آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند، چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟18پس گفتند، چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.19عیسی چون دانست که می‌خواهند از او سؤال کنند، بدیشان گفت، آیا در میان خود از این سؤال می‌کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید؟20آمین آمین به شما می‌گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می‌شوید لکن حزنشما به خوشی مبّدل خواهد شد.21زن در حین زاییدن محزون می‌شود، زیرا که ساعت او رسیده است. و لیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی‌آورد به‌سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولّد یافت.22پس شما همچنین الآن محزون می‌باشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ‌کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.23و در آن روز چیزی از من سؤال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می‌گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید، به شما عطا خواهد کرد.24تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیابید و خوشیِ شما کامل گردد.25این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لکن ساعتی می‌آید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی‌زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.26در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی‌گویم که من بجهت شما از پدر سؤال می‌کنم،27زیرا خودِ پدر شما را دوست می‌دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.28از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می‌روم.29شاگردانش بدو گفتند، هان اکنون علانیهًٔ سخن می‌گویی و هیچ مَثَل نمی‌گویی.30الآن دانستیم که همه‌چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.31عیسی به ایشان جواب داد، آیا الآن باور می‌کنید؟32اینک، ساعتی می‌آید بلکه الآن آمده است که متفرّق خواهید شد هریکی به نزد خاصّان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است.33بدین چیزها بهشما تکلّم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.

Chapter 17

1عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت، ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد.2همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد.3و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحِد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند.4من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم.5و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.6اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آنِ تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند.7و الآن دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد.8زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.9من بجهت اینها سؤال می‌کنم و برای جهان سؤال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آنِ تو می‌باشند.10و آنچه ازآنِ من است از آنِ تو است و آنچه از آنِ تو است از آنِ من است و در آنها جلال یافته‌ام.11بعد از این در جهان نیستم امّا اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدّوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.12مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسرِ هلاکت تا کتاب تمام شود.13و امّا الآن نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.14من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم.15خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.16ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم.17ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.18همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.19و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.20و نه برای اینها فقط سؤال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به‌وسیلهٔ کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.21تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.22و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تایک باشند چنانکه ما یک هستیم.23من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبّت نمودی چنانکه مرا محبّت نمودی.24ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبّت نمودی.25ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، امّا من تو را شناختم؛ و اینها شناختهاند که تو مرا فرستادی.26و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبّتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.

Chapter 18

1چون عیسی این را گفت، با شاگردانخود به آن طرف وادی قِدْرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد.2و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می‌دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می‌نمود.3پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کَهَنَه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.4آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می‌بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت، که را می‌طلبید؟5به او جواب دادند، عیسی ناصری را! عیسی بدیشان گفت، من هستم! و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.6پس چون بدیشان گفت، من هستم، برگشته، بر زمین افتادند.7او باز از ایشان سؤال کرد، که رامی‌طلبید؟ گفتند، عیسی ناصری را!8عیسی جواب داد، به شما گفتم من هستم! پس اگر مرا می‌خواهید، اینها را بگذارید بروند!9تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که از آنانی که به من داده‌ای یکی را گُم نکرده‌ام.10آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کَهَنَه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.11عیسی به پطرس گفت، شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟12آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمانِ یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.13و اوّل او را نزد حنّا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کَهَنَه بود، آوردند.14و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.15امّا شمعون پِطرُس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کَهَنَه معروف بود، با عیسی داخل خانهٔ رئیس کَهَنَه شد.16امّا پطرس بیرونِ در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کَهَنَه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.17آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت، آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟ گفت، نیستم!18و غلامان و خدّام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.19پس رئیس کَهَنَه از عیسی دربارهٔ شاگردان وتعلیم او پرسید.20عیسی به او جواب داد که من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همهٔ یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام!21چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند بپرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک، ایشان می‌دانند آنچه من گفتم!22و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت، آیا به رئیس کَهَنَه چنین جواب می‌دهی؟23عیسی بدو جواب داد، اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟24پس حنّا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کَهَنَه فرستاد.25و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند، آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت، نیستم!26پس یکی از غلامان رئیس کَهَنَه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت، مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟27پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.28بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فِصَح را بخورند.29پس پیلاطُس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت،چه دعوی بر این شخص دارید؟30در جواب او گفتند، اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم.31پیلاطُس بدیشان گفت، شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان به وی گفتند، بر ما جایز نیست که کسی را بکُشیم.32تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.33پس پیلاطُس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت، آیا تو پادشاه یهود هستی؟34عیسی به او جواب داد، آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران دربارهٔ من به تو گفتند؟35پیلاطُس جواب داد، مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای کَهَنَه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟36عیسی جواب داد که پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدّام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.37پیلاطس به او گفت، مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد، تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولّد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.38پیلاطُس به او گفت، راستی چیست؟ و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت، من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.39و قانون شما این است که در عید فِصَح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟40باز همه فریاد برآورده، گفتند، او را نی بلکه برْاَبّا را. و براَبّا دزد بود.

Chapter 19

1پس پیلاطُس عیسی را گرفته، تازیانه زد.2و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند3و می‌گفتند، سلام ای پادشاه یهود! و طپانچه بدو میزدند.4باز پیلاطُس بیرون آمده، به ایشان گفت، اینک، او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.5آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطُس بدیشان گفت، اینک، آن انسان.6و چون رؤسای کَهَنَه و خدّام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند، صلیبش کن! صلیبش کن! پیلاطس بدیشان گفت، شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.7یهودیان بدو جواب دادند که ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.8پس چون پیلاطُس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت.9باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت، تو از کجایی؟ امّا عیسی بدو هیچ جواب نداد.10پیلاطُس بدو گفت، آیا به من سخن نمی‌گویی؟ نمی‌دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟11عیسی جواب داد، هیچ قدرت بر من نمی‌داشتی اگر از بالا به تو داده نمی‌شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.12و از آن وقت پیلاطُس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می‌گفتند که اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.13پس چون پیلاطُس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جبّاتا گفته می‌شد، نشست.14و وقت تهیّه فِصَح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت، اینک، پادشاه شما.15ایشان فریاد زدند، او را بردار، بردار! صلیبش کن! پیلاطس به ایشان گفت، آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟ رؤسای کَهَنَه جواب دادند که غیر از قیصر پادشاهی نداریم!16آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند17و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جُمجُمه مسمّیٰ بود و به عبرانی آن را جُلجُتا می‌گفتند.18او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان.19و پیلاطس تقصیرنامه‌ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود، عیسی ناصری پادشاه یهود.20و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.21پس رؤسای کَهَنَهٔ یهود به پیلاطس گفتند، منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.22پیلاطس جواب داد، آنچه نوشتم، نوشتم.23پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند،جامه‌های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، امّا پیراهن درز نداشت، بلکه تماماً از بالا بافته شده بود.24پس به یکدیگر گفتند، این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آنِ کِه شود. تا تمام گردد کتاب که می‌گوید، در میان خود جامه‌های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند. پس لشکریان چنین کردند.25و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش، مریم زن کَلوُپا و مریم مَجْدَلِیّه ایستاده بودند.26چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می‌داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت، ای زن، اینک، پسر تو.27و به آن شاگرد گفت، اینک، مادر تو. و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانهٔ خود برد.28و بعد چون عیسی دید که همه‌چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت، تشنهام.29و در آنجا ظرفی پُر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پُر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند.30چون عیسی سرکه را گرفت، گفت، تمام شد. و سر خود را پایین آورده، جان بداد.31پس یهودیان تا بدنها در روز سَبَّت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیّه بود و آن سَبَّت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند کهساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.32آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اوّل و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.33امّا چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.34لکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزهای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.35و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می‌داند که راست می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید.36زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می‌گوید، استخوانی از او شکسته نخواهد شد.37و باز کتاب دیگر می‌گوید، آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.38و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به‌سبب ترس یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس اِذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت.39و نیقودیموس نیز که اوّل در شب نزد عیسی آمده بود، مُرِّ مخلوط با عود قریب به صد رطل با خود آورد.40آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.41و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه‌ای که هرگز هیچ‌کس در آن دفن نشده بود.42پس به‌سبب تهیّه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

Chapter 20

1بامدادان در اوّل هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مَجْدَلیّه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.2پس دوان دوان نزد شمعون پطرُس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می‌داشت آمده، به ایشان گفت، خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.3آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.4و هر دو با هم می‌دویدند، امّا آن شاگردِ دیگر از پِطرُس پیش افتاده، اوّل به قبر رسید،5و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.6بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید،7و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علی'حده پیچیده.8پس آن شاگرد دیگر که اوّل به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.9زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.10پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.11امّا مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،12دو فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.13ایشان بدو گفتند، ای زن برای چه گریانی؟ بدیشان گفت، خداوندِ مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.14چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت کهعیسی است.15عیسی بدو گفت، ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟ چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت، ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.16عیسی بدو گفت، ای مریم! او برگشته، گفت، ربونی (یعنی ای معلّم).17عیسی بدو گفت، مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.18مریم مَجْدلیّه آمده، شاگردان را خبر داد که خداوند را دیدم و به من چنین گفت.19و در شامِ همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به‌سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت، سلام بر شما باد!20و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.21باز عیسی به ایشان گفت، سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.22و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت، روح‌القدس را بیابید.23گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.24امّا توما که یکی از آن دوازده بود و او راتوأم می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود.25پس شاگردان دیگر بدو گفتند، خداوند را دیده‌ایم. بدیشان گفت، تا در دو دستش جای میخها را نبینم و انگشت خود را در جای میخها نگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهم، ایمان نخواهم آورد.26و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت، سلام بر شما باد!27پس به توما گفت، انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.28توما در جواب وی گفت، ای خداوند من و ای خدای من.29عیسی گفت، ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشابحال آنانی که ندیده ایمان آورند.30و عیسی معجزاتِ دیگرِ بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد.31لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده، به اسم او حیات یابید.

Chapter 21

1بعد از آن عیسی باز خود را در کنارهدریای طبریّه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت،2شمعون پطرس و تومای معروف به توأم و نَتَنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زِبِدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.3شمعون پطرس به ایشان گفت،می‌روم تا صید ماهی کنم. به او گفتند، مانیز با تو می‌آییم. پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.4و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.5عیسی بدیشان گفت، ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟ به او جواب دادند که نی.6بدیشان گفت، دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت. پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.7پس آن شاگردی که عیسی او را محبّت می‌نمود به پطرس گفت، خداوند است. چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت.8امّا شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند.9پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.10عیسی بدیشان گفت، از ماهیای که الآن گرفته‌اید، بیاورید.11پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پُر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.12عیسی بدیشان گفت، بیایید بخورید. ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد تو کیستی، زیرا می‌دانستند که خداوند است.13آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.14و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.15و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت، ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبّت می‌نمایی؟ بدو گفت، بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت، بره‌های مرا خوراک بده.16باز در ثانی به او گفت، ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبّت می‌نمایی؟ به او گفت، بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. بدو گفت، گوسفندان مرا شبانی کن.17مرتبه سوم بدو گفت، ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟ پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت مرا دوست می‌داری؟ پس به او گفت، خداوندا، تو بر همه‌چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. عیسی بدو گفت، گوسفندان مرا خوراک ده.18آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی ولکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهیتو را خواهند برد.19و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود، از عقب من بیا.20پطرس ملتفت شده، آن شاگردی را که عیسی او را محبّت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت، خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می‌کند؟21پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت، ای خداوند و او چه شود؟22عیسی بدو گفت، اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.23پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که، نمی‌میرد، بلکه اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟24و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است.25و دیگر کارهای بسیار عیسی بجا آورد که اگر فرداً فرداً نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

## اعمال رسولان

Chapter 1

1صحیفه اوّل را انشا نمودم، ای تیؤفِلُس،دربارهٔ همهٔ اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد.2تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح‌القدس حکم کرده، بالا برده شد.3که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشتن را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدّت چهل روز بر ایشان ظاهر می‌شد و دربارهٔ امور ملکوت خدا سخن می‌گفت.4و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعدهٔ پدر باشید که از من شنیده‌اید.5زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایّامی، به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.6پس آنانی که جمع بودند، از او سؤال نموده، گفتند، خداوندا آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟7بدیشان گفت، از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.8لیکن چون روح‌القدس بر شما می‌آید، قوّت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیّه و سامره و تا اقصای جهان.9و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمانایشان در ربود.10و چون به سوی آسمان چشم دوخته می‌بودند، هنگامی که او می‌رفت، ناگاه دو مرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده،11گفتند، ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.12آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمّی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سَبَّت است.13و چون داخل شدند، به بالاخانهای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنّا و یعقوب و اَندرِیاس و فیلپُّس و توما و بَرْتولما و متّی و یعقوب بن حلفی و شمعوْنِ غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند.14و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.15و در آن ایّام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جملهًٔ قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت،16ای برادران، می‌بایست آن نوشته تمام شود که روح‌القدس از زبان داود پیش گفت دربارهٔ یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند.17که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت.18پس او از اجرتظلمِ خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت.19و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد.20زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانهٔ او خراب بشود و هیچ‌کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید.21الحال می‌باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدّتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می‌کرد،22از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهدِ برخاستن او بشود.23آنگاه دو نفر، یعنی یوسف مسمّیٰ به بَرسَبا که به یوُستُس ملقّب بود و مَتِیاس را برپا داشتند،24و دعا کرده، گفتند، تو ای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده‌ای25تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.26پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام مَتِّیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

Chapter 2

1و چون روز پَنْطِیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند.2که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت.3و زبانه‌های منقسم شده، مثل زبانه‌های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرارگرفت.4و همه از روح‌القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفّظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.5و مردمِ یهودِ دیندار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می‌داشتند.6پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده، در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید.7و همهٔ مبهوت و متعجّب شده به یکدیگر می‌گفتند، مگر همهٔ اینها که حرف می‌زنند جلیلی نیستند؟8پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته‌ایم می‌شنویم؟9پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیّه و کَپَّدُکِیا و پَنطُس و آسیا10و فَرِیجِیّه و پَمفِلیّه و مصر و نواحی لِبیا که متصّل به قیروان است و غربا از روم، یعنی یهودیان و جدیدان11و اهل کَرِیت و عَرَب، اینها را می‌شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می‌کنند.12پس همه در حیرت و شکّ افتاده، به یکدیگر گفتند، این به کجا خواهد انجامید؟13امّا بعضی استهزاکنان گفتند که از خَمر تازه مست شده‌اند!14پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت، ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فرا گیرید.15زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می‌برید، زیرا که ساعت سوم از روز است.16بلکه این همان است که یوئیلِ نبی گفت17که، خدا می‌گوید در ایّام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمامِ بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوّت کنند و جوانان شمارؤیاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛18و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایّام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوّت خواهند نمود.19و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم.20خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدّل گردد قبل از وقوعِ روزِ عظیمِ مشهور خداوند.21و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.22ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوّات و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می‌دانید،23این شخص چون برحسب ارادهٔ مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کُشتید،24که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد،25زیرا که داود دربارهٔ وی می‌گوید، خداوند را همواره پیش روی خود دیده‌ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛26از این سبب دلم شاد گردید و زبانم به وجد آمد بلکه جسدم نیز در امید ساکن خواهد بود؛27زیرا که نَفْس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدّوس تو فساد را ببیند.28طریق‌های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرّمی سیر گردانیدی.29ای برادران، می‌توانم دربارهٔ داودِ پَطرِیارْخ با شما بیمحابا سخن گویم که او وفات نموده،دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست.30پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریّت صُلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند،31دربارهٔ قیامت مسیح پیش دیده، گفت که، نَفْس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسدِ او فساد را نبیند.32پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همهٔ ما شاهد بر آن هستیم.33پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح‌القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید ریخته است.34زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین35تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم.36پس جمیع خاندان اسرائیل یقیناً بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح ساخته است.37چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند، ای برادران چه کنیم؟38پطرس بدیشان گفت، توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت.39زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همهٔ آنانی که دورند، یعنی هرکه خداوند خدای ما او را بخواند.40و به سخنان بسیارِ دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نموده، گفت که، خود را از این فرقهٔ کج‌رو رستگار سازید.41پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمیناً سه هزار نفربدیشان پیوستند42و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.43و همهٔ خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می‌گشت.44و همهٔ ایمانداران با هم میزیستند و در همه‌چیز شریک می‌بودند45و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می‌کردند.46و هر روزه در هیکل به یکدل پیوسته می‌بودند و در خانه‌ها نان را پاره می‌کردند و خوراک را به خوشی و ساده‌دلی می‌خوردند.47و خدا را حمد می‌گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می‌گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می‌افزود.

Chapter 3

1و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنّا با هم به هیکل می‌رفتند.2ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می‌بردند که او را هر روزه بر آن درِ هیکل که جمیل نام دارد می‌گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواهد.3آن شخص چون پطرس و یوحنّا را دید که می‌خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست.4امّا پطرس با یوحنّا بر وی نیک نگریسته، گفت، به ما بنگر.5پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد.6آنگاه پطرس گفت، مرا طلا و نقره نیست، امّا آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!7و دست راستش را گرفته، او را برخیزانید که در ساعت پایها وساقهای او قوّت گرفت8و برجسته، بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جَست و خیزکنان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.9و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیحخوانان دیدند.10و چون او را شناختند که همان است که به درِ جمیلِ هیکل بجهت صدقه می‌نشست، به‌سبب این امر که بر او واقع شد، متعجّب و متحیر گردیدند.11و چون آن لنگِ شفایافته به پطرس و یوحنّا متمسّک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمّیٰ است، حیرتزده بشتاب گِردِ ایشان جمع شدند.12آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجّب دارید و چرا بر ما چشم دوخته‌اید که گویا به قوّت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟13خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بندهٔ خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پیلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد.14امّا شما آن قدّوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خونریز به شما بخشیده شود.15و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم.16و به‌سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می‌بینید و می‌شناسید قوّت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله اوست، این کس را پیش روی همهٔٔ شما این صحّت کامل داده است.17و الحال ای برادران، می‌دانم که شما و همچنین حکّام شما این را به‌سبب ناشناساییکردید.18و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.19پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد.20و عیسی مسیح را که از اوّل برای شما اعلام شده بود بفرستد،21که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معادِ همه‌چیز که خدا از بدوِ عالم به زبان جمیع انبیای مقدّس خود، از آن اِخبار نمود.22زیرا موسی به اجداد گفت که، خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکّلم کند بشنوید؛23و هر نَفْسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.24و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلّم کردند، از این ایّام اِخبار نمودند.25شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریّت تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت،26برای شما اوّلاً خدا بندهٔ خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.

Chapter 4

1و چون ایشان با قوم سخن می‌گفتند، کَهَنَه و سردار سپاهِ هیکل و صدّوقیان بر سر ایشان تاختند،2چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می‌دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می‌نمودند.3پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقتِ عصر بود.4امّا بسیاری از آنانی که کلام را شنیدندایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.5بامدادان رؤسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند،6با حنّای رئیس کَهَنَه و قیافا و یوحنّا و اسکندر و همهٔ کسانی که از قبیله رئیس کَهَنَه بودند.7و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که شما به کدام قوّت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟8آنگاه پطرس از روح‌القدس پر شده، بدیشان گفت، ای رؤسای قوم و مشایخ اسرائیل،9اگر امروز از ما بازپرس می‌شود دربارهٔ احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحّت یافته است،10جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است.11این است آن سنگی که شما معماران آن را ردّ کردید و الحال سرِ زاویه شده است.12و در هیچ‌کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.13پس چون دلیری پطرس و یوحنّا را دیدند و دانستند که مردم بی‌علم و اُمّی هستند، تعجّب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند.14و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضدّ ایشان چیزی گویند.15پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند16که با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزهای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی‌توانیم انکارکرد.17لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ‌کس این اسم را به زبان نیاورند.18پس ایشان را خواسته، قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند.19امّا پطرس و یوحنّا در جواب ایشان گفتند، اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید.20زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوییم.21و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذّب سازند به‌سبب قوم زیرا همه به‌واسطهٔ آن ماجرا خدا را تمجید می‌نمودند،22زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.23و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه رؤسای کَهَنَه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطّلع ساختند.24چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند، خداوندا، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی،25که به‌وسیلهٔ روح‌القدس به زبان پدر ما و بندهٔ خود داود گفتی، چرا امّت‌ها هنگامه می‌کنند و قومها به باطل می‌اندیشند؛26سلاطین زمین برخاستند و حکّام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش.27زیرا که فی‌الواقع بر بندهٔ قدّوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلاطس با امّت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند،28تا آنچه را که دست و رأی تو از قبل مقدّر فرموده بود، بجا آورند.29و الآنای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند،30به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بندهٔ قدّوس خود عیسی.31و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح‌القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند.32و جمله مؤمنین را یک دل و یک جان بود، به‌حدّی که هیچ کس چیزی از اموال خود را از آنِ خود نمی‌دانست، بلکه همه‌چیز را مشترک می‌داشتند.33و رسولان به قوّت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.34زیرا هیچ‌کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مَبیعات را آورده،35به قدمهای رسولان می‌نهادند و به هر یک بقدر احتیاجش تقسیم می‌نمودند.36و یوسف که رسولان او را برنابا، یعنی ابن‌الوعظ لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قپرسی،37زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

Chapter 5

1امّا شخصی حَنّانِیا نام، با زوجهاش سِفیرَه ملکی فروخته،2قدری از قیمت آن را بهاطّلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد.3آنگاه پطرس گفت، ای حنّانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟4آیا چون داشتی از آنِ تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.5حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همهٔ شنوندگانِ این چیزها مستولی گشت.6آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.7و تخمیناً سه ساعت گذشت که زوجهاش از ماجرا مطّلع نشده درآمد.8پطرس بدو گفت، مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختید؟ گفت، بلی، به همین.9پطرس به وی گفت، برای چه متّفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک، پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.10در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند.11و خوفی شدید تمامی کلیسا و همهٔ آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.12و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند.13امّا احدی از دیگران جرأت نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند.14و بیشتر ایمانداران به خداوند متّحد می‌شدند،انبوهی از مردان و زنان،15بقسمی که مریضان را در کوچه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقّلاً سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد.16و گروهی از بُلدانِ اطراف اورشلیم، بیماران و رنجدیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفا یافتند.17امّا رئیس کَهَنَه و همهٔ رفقایش که از طایفه صدّوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند18و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندانِ عامّ انداختند.19شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت،20بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگویید.21چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند. امّا رئیس کَهَنَه و رفیقانش آمده، اهل شورا و تمام مشایخ بنی‌اسرائیل را طلب نموده، به زندان فرستادند تا ایشان را حاضر سازند.22پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده،23گفتند که زندان را به احتیاطِ تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده؛ لیکن چون باز کردیم، هیچ‌کس را در آن نیافتیم.24چون کاهن و سردار سپاه هیکل و رؤسای کَهَنَه این سخنان را شنیدند، دربارهٔ ایشان در حیرت افتادند که این چه خواهد شد؟25آنگاه کسی آمده، ایشان را آگاهانید که اینک، آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل ایستاده، مردم را تعلیم می‌دهند.26پس سردار سپاه با خادمان رفته، ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.27و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا بداشتند، رئیس کَهَنَه از ایشان پرسیده، گفت،28مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.29پطرس و رسولان در جواب گفتند، خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود.30خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید.31او را خدا بر دست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گناهان بدهد.32و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همهٔ مطیعان او عطا فرموده است.33چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند.34امّا شخصی فریسی، غمالائیل نام که مُفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تا رسولان را ساعتی بیرون برند.35پس ایشان را گفت، ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید.36زیرا قبل از این ایّام، تِیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهارصد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند.37و بعد از او یهودای جلیلی در ایّام اسمنویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همهٔ تابعان او پراکنده شدند.38الآن به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهدشد.39ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.40پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخّص کردند.41و ایشان از حضور اهل شورا شادخاطر رفتند از آنرو که شایستهٔ آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند.42و هر روزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

Chapter 6

1و در آن ایّام چون شاگردان زیاد شدند،هلّینِستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه‌زنان ایشان در خدمت یومّیه بیبهره می‌ماندند.2پس آن دوازده، جماعتِ شاگردان را طلبیده، گفتند، شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مائده‌ها را خدمتِ کنیم.3لهذا ای برادران، هفت نفر نیک‌نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهّم بگماریم.4امّا ما خود را به عبادت و خدمتِ کلام خواهیم سپرد.5پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلپُّس و پَروُخُرُس و نیکانوُر و تِیموُن و پَرْمِیناس و نِیقولاؤسِ جدید، از اهل اَنطاکِیَّه را انتخاب کرده،6ایشان را در حضور رسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند.7و کلام خدا ترقّی نمود و عدد شاگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی عظیم از کَهَنَه مطیع ایمان شدند.8امّا استیفان پر از فیض و قوّت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد.9و تنی چند از کنیسهای که مشهور است به کنیسه لِیبَرْتینیان و قِیرَوانیان و اِسکَندَرِیان و از اهل قِلیقیا و آسیا برخاسته، با اِسْتِیفان مباحثه می‌کردند،10و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند.11پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند، این شخص را شنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیز می‌گفت.12پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند.13و شهود کذبه برپا داشته، گفتند که این شخص از گفتن سخنِ کفرآمیز بر این مکان مقدّس و تورات دست برنمی‌دارد.14زیرا او را شنیدیم که می‌گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسومی را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.15و همهٔ کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

Chapter 7

1آنگاه رئیس کَهَنَه گفت، آیا این امور چنیناست؟2او گفت، ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقّفش در حرّان.3و بدو گفت، از وطن خود و خویشانت بیرون شده، بهزمینی که تو را نشان دهم برو.4پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حرّان درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الآن در آن ساکن می‌باشید.5و او را در این زمین میراثی، حتّی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریّتش به ملکیّت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت.6و خدا گفت که، ذریّت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدّت چهارصد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذّب خواهند داشت.7و خدا گفت، من بر آن طایفهای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.8و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پَطْرِیارخ را.9و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. امّا خدا با وی می‌بود10و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمانفرما قرار داد.11پس قحطی و ضیقی شدید بر همهٔ ولایت مصر و کنعان رخ نمود، به‌حدّی که اجداد ما قوُتی نیافتند.12امّا چون یعقوب شنید که در مصر غلّه یافت می‌شود، بار اوّل اجداد ما را فرستاد.13و در کَرَّت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند.14پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید.15پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند.16و ایشان را به شکیم برده، در مقبرهای که ابراهیم از بنیحمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.17و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نموّ کرده، کثیر می‌گشتند.18تا وقتی که پادشاهِ دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست.19او با قوم ما حیله نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند.20در آن وقت موسی تولّد یافت و بغایت جمیل بوده، مدّت سه ماه در خانهٔ پدر خود پرورش یافت.21و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود.22و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت.23چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به‌خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقّد نماید.24و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت.25پس گمان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. امّا نفهمیدند.26و در فردای آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت، ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چراظلم می‌کنید؟27آنگاه آنکه بر همسایهٔ خود تعدّی می‌نمود، او را ردّ کرده، گفت، کِه تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟28آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟29پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.30و چون چهل سال گذشت، در بیابانِ کوه سینا، فرشته خداوند در شعلهٔ آتش از بوته به وی ظاهر شد.31موسی چون این را دید از آن رؤیا در عجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید32که، منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند.33خداوند به وی گفت، نعلین از پایهایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدّس است.34همانا مشقّت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.35همان موسی را که ردّ کرده، گفتند، که تو را حاکم و داور ساخت؟ خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرّر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد.36او با معجزات و آیاتی که مدّت چهل سال در زمین مصر و بحر قُلزُم و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد.37این همان موسی است که به بنی‌اسرائیل گفت، خدا نبیای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.38همین است آنکه در جماعت در صحرا با آن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به ما رساند،39که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را ردّ کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند،40و به هارون گفتند، برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.41پس در آن ایّام گوسالهای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خود شادی کردند.42از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را واگذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که، ای خاندان اسرائیل، آیا مدّت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟43و خیمهٔ ملوک و کوکبِ خدای خود رِمْفان را برداشتید، یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.44و خیمهٔ شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت، آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز.45و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امّت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود.46که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید.47امّا سلیمان برای او خانه‌ای بساخت.48و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دستها ساکن نمی‌شود چنانکه نبی گفته است49که، خداوند می‌گوید آسمان کرسی من است و زمین پای‌انداز من. چه خانه‌ای برای من بنا می‌کنید و محّل آرامیدن من کجاست؟50مگر دست من جمیع این چیزها را نیافرید.51ای گردنکشان که به دل و گوش نامختونید، شما پیوسته با روح‌القدس مقاومت می‌کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما.52کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادلی که شما بالفعل تسلیمکنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند.53شما که به توسّط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید!54چون این را شنیدند دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشردند.55امّا او از روح‌القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت،56اینک، آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم.57آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند،58و از شهر بیرون کشیده، سنگسارش کردند. و شاهدان، جامه‌های خود را نزد پایهای جوانی که سولُسْ نام داشت گذاردند.59و چون استیفان را سنگسار می‌کردند، او دعا نموده، گفت، ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.60پس زانو زده، به آواز بلند ندا در داد که خداوندا این گناه را بر اینها مگیر. این را گفت و خوابید.

Chapter 8

1و در آن وقت جفای شدید بر کلیسای اورشلیم عارض گردید، به‌حدّی که همه جز رسولان به نواحی یهودیّه و سامره پراکنده شدند.2و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند.3امّا سوْلُس کلیسا را معذّب می‌ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان میافکند.4پس آنانی که متفرّق شدند، به هر جایی که می‌رسیدند به کلام بشارت می‌دادند.5امّا فیلپُّس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می‌نمود.6و مردم به یکدل به سخنان فیلپُّس گوش دادند، چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت، می‌شنیدند و می‌دیدند،7زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می‌شدند ومفلوجان و لنگان بسیار شفا می‌یافتند.8و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.9امّا مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می‌نمود و اهل سامره را متحّیر می‌ساخت و خود را شخصی بزرگ می‌نمود،10به‌حدّی که خرد و بزرگ گوش داده، می‌گفتند، این است قوّت عظیم خدا.11و بدو گوش دادند از آنرو که مدّت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می‌شدند.12لیکن چون به بشارت فیلپُّس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می‌داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند.13و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلپُّس می‌بود و از دیدن آیات و قوّاتعظیمه که از او ظاهر می‌شد، در حیرت افتاد.14امّا رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، پطرس و یوحنّا را نزد ایشان فرستادند.15و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند،16زیرا که هنوز بر هیچ‌کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس.17پس دستها بر ایشان گذارده، روح‌القدس را یافتند.18امّا شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش ایشان آورده،19گفت، مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح‌القدس را بیابد.20پطرس بدو گفت، زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می‌شود.21تو را در این امر، قسمت و بهرهای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی‌باشد.22پس از این شرارتِ خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود،23زیرا که تو را می‌بینم در زَهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.24شمعون در جواب گفت، شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.25پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلّم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بُلدان اهل سامره بشارت دادند.26امّا فرشته خداوند به فیلپُّس خطاب کرده، گفت، برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غَزَه می‌رود که صحراست،روانه شو.27پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجهسرا و مقتدر نزد کَنْداکِه، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود،28و در مراجعت بر ارابهٔ خود نشسته، صحیفه اِشَعیای نبی را مطالعه می‌کند.29آنگاه روح به فیلپُّس گفت، پیش برو و با آن ارابه همراه باش.30فیلپُّس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می‌کند. گفت، آیا می‌فهمی آنچه را می‌خوانی؟31گفت، چگونه می‌توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند. و از فیلپُّس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند.32و فقرهای از کتاب که می‌خواند این بود که مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون برّه‌ای خاموش نزد پشمبرنده خود، همچنین دهان خود را نمی‌گشاید.33در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسبِ او را کِه می‌تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می‌شود.34پس خواجهسرا به فیلپُّس ملتفت شده، گفت، از تو سؤال می‌کنم که نبی این را دربارهٔ کِه می‌گوید؟ دربارهٔ خود یا دربارهٔ کسی دیگر؟35آنگاه فیلپُّس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد.36و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت، اینک، آب است! از تعمید یافتنم چه چیز مانع می‌باشد؟37فیلپس گفت، هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است. او در جواب گفت، ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.38پس حکم کرد تا ارابه را نگاه دارند و فیلپُّس با خواجهسرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.39و چون از آب بالا آمدند،روح خداوند فیلپُّس را برداشته، خواجهسرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت.40امّا فیلپُّس در اشدود پیدا شد و در همهٔ شهرها گشته بشارت می‌داد تا به قیصریّه رسید.

Chapter 9

1امّا سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردانخداوند همی دمید و نزد رئیس کَهَنَه آمد،2و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد و خواه زن بیابد، ایشان را بند برنهاده، به اورشلیم بیاورد.3و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید4و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت، ای شاؤل، شاؤل، برای چه بر من جفا می‌کنی؟5گفت، خداوندا تو کیستی؟ خداوند گفت، من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.6لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.7امّا آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند.8پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند،9و سه روز نابینا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.10و در دمشق، شاگردی حنانِیا نام بود که خداوند در رؤیا بدو گفت، ای حنّانیا! عرض کرد، خداوندا لبّیک!11خداوند وی را گفت، برخیز و به کوچهای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانهٔ یهودا، سولس نامِ طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک، دعا می‌کند،12و شخصی حنّانیا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.13حنّانیا جواب داد که ای خداوند، دربارهٔ این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدّسین تو در اورشلیم چه مشقّتها رسانید،14و در اینجا نیز از رؤسای کَهَنَه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.15خداوند وی را گفت، برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امّت‌ها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد.16زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.17پس حنّانیا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت، ای برادر شاؤل، خداوند، یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح‌القدس پر شوی.18در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت.19و غذا خورده، قوّت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقّف نمود.20و بی‌درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست.21و آنانی که شنیدند تعجّب نموده، گفتند، مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محضِ این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد رؤسای کَهَنَه برد؟22امّا سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیانِ ساکن دمشق را مجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح.23امّا بعد از مرور ایام چند یهودیانْ شورا نمودند تا او را بکشند.24ولی سولس از شورای ایشان مطلّع شد و شبانه‌روز به دروازه‌ها پاسبانی می‌نمودند تا او را بکشند.25پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.26و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است.27امّا بَرنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلّم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.28و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود.29و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. امّا درصدد کشتن او برآمدند.30چون برادران مطّلع شدند، او را به قیصریّه بردند و از آنجا به طَرسُوس روانه نمودند.31آنگاه کلیسا در تمامی یهودیّه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلّی روح‌القدس رفتار کرده، همی افزودند.32امّا پطرس در همهٔ نواحی گشته، نزد مقدّسین ساکن لُدَّه نیز فرود آمد.33و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدّت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود.34پطرس وی را گفت، ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا می‌دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.35و جمیع سَکَنه لُدَّه و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.36و در یافا، تلمیذهای طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود.37از قضا در آن ایّام او بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانهای گذاردند.38و چونکه لُدَّه نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که در آمدن نزد ما درنگ نکنی.39آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همهٔ بیوه‌زنان گریهکنان حاضر بودند و پیراهنها و جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند.40امّا پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت، ای طابیتا، برخیز! که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست.41پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدّسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد.42چون این مقدّمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند.43و در یافا نزد دبّاغی شمعون نام روزی چند توقّف نمود.

Chapter 10

1و در قیصریّه مردی کرنیلیوس نام بود،یوزباشی فوجی که به ایطالیانی مشهور است.2و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد.3روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم رؤیا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت، ای کرنیلیوس!4آنگاه او بر وی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت، چیست ای خداوند؟ به وی گفت، دعاها و صدقات توبجهت یادگاری به نزد خدا برآمد.5اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعونِ ملقّب به پطرس را طلب کن6که نزد دباغّی شمعون نام که خانهاش به کناره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که، تو را چه باید کرد.7و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متّقی از ملازمان خاصّ خویشتن را خوانده،8تمامی ماجرا را بدیشان باز گفته، ایشان را به یافا فرستاد.9روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهر می‌رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند.10و واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. امّا چون برای او حاضر می‌کردند، بیخودی او را رخ نمود.11پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود،12که در آن هر قسمی از دوابّ و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند.13و خطابی به وی رسید که ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.14پطرس گفت، حاشا خداوندا زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.15بار دیگر خطاب به وی رسید که آنچه را خدا پاک کرده است، تو حرام مخوان.16و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.17و چون پطرس در خود بسیار متحّیر بود که این رؤیایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانهٔ شمعون را تفحّص کرده، بر درگاه رسیدند،18و ندا کرده، می‌پرسیدند که شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟19و چون پطرس در رؤیا تفکّر می‌کرد، روح وی را گفت، اینک، سه مرد تو را می‌طلبند.20پسبرخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شکّ مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.21پس پطرس نزد آنانی که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت، اینک، منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟22گفتند، کرنیلیوسِ یوزباشی، مردِ صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیک‌نام، از فرشته مقدّس الهام یافت که تو را به خانهٔ خود بطلبد و سخنان از تو بشنود.23پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.24روز دیگر وارد قیصریّه شدند و کرنیلیوس خویشان و دوستان خاصّ خود را خوانده، انتظار ایشان می‌کشید.25چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایهایش افتاده، پرستش کرد.26امّا پطرس او را برخیزانیده، گفت، برخیز، من خود نیز انسان هستم.27و با او گفتگوکنان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت.28پس بدیشان گفت، شما مطّلع هستید که مرد یهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا نزد او آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ‌کس را حرام یا نجس نخوانم.29از این جهت به مجرّد خواهش شما بیتأمّل آمدم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواستهاید.30کرنیلیوس گفت، چهار روز قبل از این، تا این ساعت روزه‌دار می‌بودم؛ و در ساعت نهم در خانهٔ خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد31و گفت، ای کرنیلیوس دعای تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید.32پس به یافا بفرست وشمعونِ معروف به پطرس را طلب نما که در خانهٔ شمعون دبّاغ به کناره دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.33پس بیتأمّل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.34پطرس زبان را گشوده، گفت، فی‌الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست،35بلکه از هر امّتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.36کلامی را که نزد بنی‌اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوندِ همه است به سلامتی بشارت می‌داد،37آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیّه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود،38یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح‌القدس و قوّت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو بجا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود.39و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کِشیده، کُشتند.40همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت،41لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم.42و ما را مأمور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرّر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد.43و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آوَرَد، به اسم او آمرزش گناهان را خواهدیافت.44این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همهٔ آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد.45و مؤمنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امّت‌ها نیز عطای روح‌القدس افاضه شد،46زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلّم شده، خدا را تمجید می‌کردند.47آنگاه پطرس گفت، آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند.48پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقّف نماید.

Chapter 11

1پس رسولان و برادرانی که در یهودیّهبودند، شنیدند که امّت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند.2و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده،3گفتند که با مردم نامختون برآمده، با ایشان غذا خوردی!4پطرس از اوّل مفصّلاً بدیشان بیان کرده، گفت،5من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رؤیا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد.6چون بر آن نیک نگریسته، تأمّل کردم، دَوابّ زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم.7و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید، ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.8گفتم، حاشا خداوندا، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.9بار دیگر خطاب ازآسمان در رسید که، آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.10این سه کَرَّت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.11و اینک، در همان ساعت سه مرد از قیصریّه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند.12و روح مرا گفت که، با ایشان بدون شکّ برو. و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانهٔ آن شخص داخل شدیم.13و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانهٔ خود دید که ایستاده به وی گفت، کسان به یافا بفرست و شمعونِ معروف به پطرس را بطلب14که با تو سخنانی خواهد گفت، که بدانها تو و تمامی اهل خانهٔ تو نجات خواهید یافت.15و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح‌القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما.16آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت، یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح‌القدس تعمید خواهید یافت.17پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیحِ خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را ممانعت نمایم؟18چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند، فی‌الحقیقت، خدا به امّت‌ها نیز توبه حیاتبخش را عطا کرده است!19و امّا آنانی که به‌سبب اذّیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرّق شدند، تا فینیقیا و قپرس و اَنطاکیّه می‌گشتند و به هیچ‌کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند.20لیکن بعضی از ایشان که ازاهل قپرس و قیروان بودند، چون به اَنطاکیّه رسیدند با یونانیان نیز تکلّم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند،21و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند.22امّا چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، بَرنابا را به اَنطاکیّه فرستادند23و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.24زیرا که مردی صالح و پر از روح‌القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.25و برنابا به طرسوس برای طلب سَولُس رفت و چون او را یافت به اَنطاکیّه آورد.26و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمّیٰ شدند.27و در آن ایّام انبیایی چند از اورشلیم به اَنطاکیّه آمدند28که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کَلُودیُوسِ قیصر پدید آمد.29و شاگردان مصمّم آن شدند که هر یک برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادرانِ ساکنِ یهودیه بفرستند.30پس چنین کردند و آن را به دست بَرنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

Chapter 12

1و در آن زمان هیرودیسِ پادشاه، دستتطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد2و یعقوب برادر یوحنّا را به شمشیر کشت.3و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایّام فطیر بود.4پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فِصَح او را برای قوم بیرون آوَرَد.5پس پطرس را در زندان نگاه می‌داشتند. امّا کلیسا بجهت او نزد خدا پیوسته دعا می‌کردند.6و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی می‌کردند.7ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت، بزودی برخیز. که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.8و فرشته وی را گفت، کمر خود را ببند و نعلین برپا کن. پس چنین کرد و به وی گفت، ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.9پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می‌بیند.10پس از قراولان اوّل و دوّم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه برفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.11آنگاه پطرس به خود آمده گفت، اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.12چون این را دریافت، به خانهٔ مریم مادر یوحنّای ملقّب به مرقس آمد و در آنجا بسیاریجمع شده، دعا می‌کردند.13چون او درِ خانه را کوبید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.14چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که پطرس به درگاه ایستاده است.15وی را گفتند، دیوانهای! و چون تأکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد.16امّا پطرس پیوسته در را می‌کوبید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.17امّا او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت، یعقوب و سایر برادران را از این امور مطّلع سازید. پس بیرون شده، به جای دیگر رفت18و چون روز شد اضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.19و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریّه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.20امّا هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاسْتُس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحّد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیارِ ایشان از مُلک پادشاه معیشت می‌یافت.21و در روزی معیّن، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشسته، ایشان را خطاب می‌کرد.22و خلق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان.23که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید ننمود و کِرم او را خورد که بمرد.24امّا کلام خدا نمّو کرده، ترقّی یافت.25وبرنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنّای ملقّب به مرقس را همراه خود بردند.

Chapter 13

1و در کلیسایی که در اَنطاکیّه بود، انبیا و معلّم چند بودند، برنابا و شمعونِ ملقّب به نیجر و لوکیوسِ قیروانی و مَناحمِ برادر رضاعی هیرودیسِ تیترارخ و سولس.2چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح‌القدس گفت، بَرنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام.3آنگاه روزه گرفته و دعا کرده و دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.4پس ایشان از جانب روح‌القدس فرستاده شده، به سلوکیّه رفتند و از آنجا از راه دریا به قِپْرُس آمدند.5و وارد سَلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنّا ملازم ایشان بود.6و چون در تمامی جزیره تا به پافُس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او بارْیشُوع بود.7او رفیق سَرْجیوُس پولُس والی بود که مردی فهیم بود. همان بَرنابا و سَولُس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود.8امّا عَلیما، یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمهٔ اسمش همچنین می‌باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند.9ولی سولس که پولُس باشد، پر از روح‌القدس شده، بر او نیک نگریسته،10گفت،ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس و دشمن هر راستی، باز نمی‌ایستی از منحرف ساختن طُرُق راستِ خداوند؟11الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتّی نخواهی دید. که در همان ساعت، غَشاوهٔ و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می‌کرد.12پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحّیر شده، ایمان آورد.13آنگاه پولُس و رفقایش از پافس به کشتی سوار شده، به پِرْجه پَمْفِلیّه آمدند. امّا یوحنّا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت.14و ایشان از پِرْجه عبور نموده، به انطاکیّه پیسیدیّه آمدند و در روز سَبَّت به کنیسه درآمده، بنشستند.15و بعد از تلاوت تورات و صُحُف انبیا، رؤسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند، ای برادرانِ عزیز، اگر کلامی نصیحت‌آمیز برای قوم دارید، بگویید.16پس پولُس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت، ای مردان اسرائیلی و خداترسان، گوش دهید!17خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازوی بلند از آنجا بیرون آورد؛18و قریب به چهل سال در بیابان متحمّل حرکات ایشان می‌بود.19و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاککرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال.20و بعد از آن بدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی.21و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاؤل بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد.22پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حقّ او شهادت داد که، داود بن یَسّی را مرغوب دل خود یافته‌ام که به تمامی ارادهٔ من عمل خواهد کرد.23و از ذریّت او خدا برحسب وعده، برای اسرائیل نجات‌دهنده‌ای، یعنی عیسی را آورد،24چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود.25پس چون یحیی دورهٔ خود را به پایان برد، گفت، مرا کِه می‌پندارید؟ من او نیستم، لکن اینک، بعد از من کسی می‌آید که لایق گشادن نعلین او نی‌ام.26ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هرکه از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد.27زیرا سَکَنَه اورشلیم و رؤسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سَبَّت خوانده می‌شود، بر وی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند.28و هر چند هیچ علّت قتل در وی نیافتند، از پیلاطس خواهش کردند که او کشته شود.29پس چون آنچه را که دربارهٔ وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند.30لکن خدا او را از مردگان برخیزانید.31و او روزهایبسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می‌باشند.32پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد،33که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوّم مکتوب است که، تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.34و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که، به برکات قدّوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد.35بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید، تو قدّوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند.36زیرا که داود چونکه در زمان خود ارادهٔ خدا را خدمت کرده بود، بخُفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید.37لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.38پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود.39و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید.40پس احتیاط کنید، مبادا آنچه در صحف انبیا مکتوب است، بر شما واقع شود،41که، ای حقیرشمارندگان، ملاحظه کنید و تعجّب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایّام شما پدید آرم، عملی که هر چند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.42پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سَبَّت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند.43و چون اهل کنیسه متفرّق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدانِ خداپرست از عقب پولُس و بَرنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که به فیض خدا ثابت باشید.44امّا در سَبَّت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند.45ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پر گشتند و کفر گفته، با سخنان پولُس مخالفت کردند.46آنگاه پولُس و برنابا دلیر شده، گفتند، واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را ردّ کردید و خود را ناشایستهٔ حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امّت‌ها توجّه نماییم.47زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که، تو را نور امّت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشأ نجات باشی.48چون امّت‌ها این را شنیدند، شادخاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرّر بودند، ایمان آوردند.49و کلام خدا در تمامِ آن نواحی منتشر گشت.50امّا یهودیانْ چند زن دیندار و متشخّص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولُس و بَرنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند.51و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشانده، به ایقونیه آمدند.52و شاگردان پر از خوشی و روح‌القدس گردیدند.

Chapter 14

1امّا در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود در آمده، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند.2لیکن یهودیان بی‌ایمان دلهای امّت‌ها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند.3پس مدّت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلامِ فیضِ خود شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا می‌کرد که از دست ایشان ظاهر شود.4و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همداستان یهود و جمعی با رسولان بودند.5و چون امّت‌ها و یهود با رؤسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند،6آگاهی یافته، به سوی لِسْتره و دِرْبه، شهرهای لیکاؤنیه و دیار آن نواحی فرار کردند.7و در آنجا بشارت می‌دادند.8و در لِستره مردی نشسته بود که پایهایش بیحرکت بود و از شکمِ مادر، لنگ متولّد شده، هرگز راه نرفته بود.9چون او سخن پولُس را می‌شنید، او بر وی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد.10پس به آواز بلند بدو گفت، بر پایهای خود راست بایست! که در ساعت برجسته، خرامان گردید.11امّا خلق چون این عمل پولُس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاؤنیه بلند کرده، گفتند، خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.12پس برنابا را مشتری و پولُس را عطارد خواندند زیرا که او درسخن گفتن مقدّم بود.13پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاوان و تاجها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورده، خواست که قربانی گذراند.14امّا چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولُس شنیدند، جامه‌های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده،15گفتند، ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علّتها مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حیّ که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید،16که در طبقات سلف همهٔ امّت‌ها را واگذاشت که در طُرُق خود رفتار کنند،17با وجودی که خود را بیشهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.18و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.19امّا یهودیان از انطاکیّه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متّحد ساختند و پولُس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است.20امّا چون شاگردان گِردِ او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دِرْبه روانه شد21و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لِستره و ایقونیه و انطاکیّه مراجعت کردند.22و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبتهای بسیار می‌باید داخل ملکوت خدا گردیم.23و در هر کلیسا بجهت ایشان کشیشان معیّن نمودند و دعا و روزهداشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند.24و از پیسیدیّه گذشته به پَمْفِلیّه آمدند.25و در پِرجه به کلام موعظه نمودند و به اَتالیّه فرود آمدند.26و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیّه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند.27و چون وارد شهر شدند، کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطّلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امّت‌ها باز کرده بود.28پس مدّت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

Chapter 15

1و تنی چند از یهودیّه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.2چون پولُس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولُس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسأله بروند.3پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیّه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امّت‌ها را بیان کردند و همهٔٔ برادران را شادی عظیم دادند.4و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند.5آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند، اینها را باید ختنه نمایند و امرکنند که سنن موسی را نگاه دارند.6پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند.7و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت، ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایّام اوّل، خدا از میان شما اختیار کرد که امّت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند.8و خدای عارفالقلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح‌القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز.9و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محضِ ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود.10پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهید که پدران ما و ما نیز طاقت تحمّل آن را نداشتیم،11بلکه اعتقاد داریم که محضِ فیضِ خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.12پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولُس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امّت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود.13پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت، ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید.14شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اوّل امّت‌ها را تفقّد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد.15و کلام انبیا در اینْ مطابق است چنانکه مکتوب است16که، بعد از این رجوع نموده، خیمهٔ داود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آن را باز بنا می‌کنم و آن را برپا خواهم کرد،17تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امّت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.18این را می‌گویدخداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است.19پس رأی من این است، کسانی را که از امّت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت نرسانیم،20مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفهشده و خون بپرهیزند.21زیرا که موسی از طبقات سَلَف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سَبَّت در کنایس او را تلاوت می‌کنند.22آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسا بدین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولُس و برنابا به انطاکیّه بفرستند، یعنی یهودای ملقّب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند.23و بدست ایشان نوشتند که رسولان و کشیشان و برادران، به برادرانِ از امّت‌ها که در انطاکیّه و سوریّه و قیلیقیّه می‌باشند، سلام می‌رسانند.24چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوّش ساخته، دلهای شما را منقلب می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم.25لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولُس به نزد شما بفرستیم،26اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند.27پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شما را از این امور زبانی خواهند آگاهانید.28زیرا که روح‌القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما ننهیم جز این ضروریّات29که از قربانی‌های بتهاو خون و حیوانات خفه شده و زنا بپرهیزید که هر گاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت والسّلام.30پس ایشان مرخّص شده، به انطاکیّه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند.31چون مطالعه کردند، از این تسلّی شادخاطر گشتند.32و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند.33پس چون مدّتی در آنجا بسر بردند، به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجّه نمودند.34امّا پولُس و برنابا در انطاکیّه توقفّ نموده،35با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدا می‌دادند.36و بعد از ایّام چند، پولُس به برنابا گفت، برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.37امّا برنابا چنان مصلحت دید که یوحنّای ملقّب به مرقس را همراه نیز بردارد.38لیکن پولُس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پَمفلیّه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد.39پس نزاعی سخت شد به‌حدّی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قِپْرُس از راه دریا رفت.40امّا پولُس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد.41و از سوریّه و قیلیقیّه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

Chapter 16

1و به دِرْبه و لسْتره آمد که اینک، شاگردی تیموتاؤس نام آنجا بود، پسر زن یهودیّه مؤمنه لیکن پدرش یونانی بود.2که برادران در لِستَرَه و ایقونیّه بر او شهادت می‌دادند.3چون پولُس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به‌سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود.4و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می‌سپردند تا حفظ نمایند.5پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روز بروز در شماره افزوده می‌گشتند.6و چون از فَرِیجیَّه و دیار غَلاطیّه عبور کردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود.7پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد.8و از میسیا گذشته به تروآس رسیدند.9شبی پولُس را رؤیایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده، بدو التماس نموده گفت، به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.10چون این رؤیا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم.11پس از تروآس به کشتی نشسته، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.12و از آنجا به فیلِپّی رفتیم که شهر اوّل از سرحدّ مَکادونیه و کَلونیه است و در آن شهر چند روز توقّف نمودیم.13و در روز سَبَّت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نمازمی‌گذاردند، نشسته با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن راندیم.14و زنی لیدیه نام، ارغوانفروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولُس را بشنود.15و چون او و اهل خانهاش تعمید یافتند، خواهش نموده، گفت، اگر شما را یقین است که به خداوند ایمان آوردم، به خانهٔ من درآمده، بمانید. و ما را الحاح نمود.16و واقع شد که چون ما به محلّ نماز می‌رفتیم، کنیزی که روح تَفَأُل داشت و از غیبگویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدا می‌نمود، به ما برخورد.17و از عقب پولُس و ما آمده، ندا کرده، می‌گفت که، این مردمان خدّام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.18و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولُس دلتنگ شده، برگشت و به روح گفت، تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا. که در ساعت از او بیرون شد.19امّا چون آقایانش دیدند که از کسب خود مأیوس شدند، پولُس و سیلاس را گرفته، در بازار نزد حکّام کشیدند.20و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند، این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند،21و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و بجا آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.22پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه‌های ایشان را کَنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند.23و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تأکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد.24و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کُنده مضبوط کرد.25امّا قریب به نصف شب، پولُس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می‌خواندند و زندانیان ایشان را می‌شنیدند.26که ناگاه زلزلهای عظیم حادث گشت به‌حدّی که بنیاد زندان به جنبش درآمد و دفعهًٔ همهٔ درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت.27امّا داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده‌اند.28امّا پولُس به آواز بلند صدا زده، گفت، خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.29پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولُس و سیلاس افتاد.30و ایشان را بیرون آورده، گفت، ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟31گفتند، به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه‌ات نجات خواهید یافت.32آنگاه کلام خداوند را برای او وتمامی اهل بیتش بیان کردند.33پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همهٔ کسانش فی‌الفور تعمید یافتند.34و ایشان را به خانهٔ خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند.35امّا چون روز شد، والیان فرّاشان فرستاده، گفتند، آن دو شخص را رها نما.36آنگاه داروغه پولُس را از این سخنان آگاهانید که والیان فرستاده‌اند تا رستگار شوید. پس الآن بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.37لیکن پولُس بدیشان گفت، ما را که مردمان رومی می‌باشیم، آشکارا و بیحّجت زده، به زندان انداختند. آیا الآن ما را به پنهانی بیرون می‌نمایند؟ نَیْ، بلکه خود آمده، ما را بیرونبیاورند.38پس فرّاشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند39و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند.40آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانهٔ لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

Chapter 17

1و از اَمْفپولِس و اَپُلُّونیه گذشته، بهتسالونیکی رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود.2پس پولُس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سَبَّت با ایشان از کتاب مباحثه می‌کرد3و واضح و مبیّن می‌ساخت که لازم بود مسیح زحمت بیند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می‌دهم، این مسیح است.4و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولُس و سیلاس متّحد شدند و از یونانیانِ خداترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر.5امّا یهودیان بی‌ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازاریها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانهٔ یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند.6و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکّام شهر کشیدند و ندا می‌کردند که آنانی که ربع مسکون را شورانیده‌اند، حال بدینجا نیز آمده‌اند.7و یاسون ایشان را پذیرفته است و همهٔ اینها برخلاف احکام قیصر عمل می‌کنند و قایل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست، یعنی عیسی.8پس خلق و حکّام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند9و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.10امّا برادران بی‌درنگ در شب پولُس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند.11و اینها از اهل تسالونیکی نجیبتر بودند، چونکه در کمال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیش می‌نمودند که آیا این همچنین است.12پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.13لیکن چون یهودیان تسالونیکی فهمیدند که پولُس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می‌کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند.14در ساعت برادران پولُس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتاؤس در آنجا توقّف نمودند.15و رهنمایانِ پولُس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتاؤس گرفته که به زودی هر چه تمامتر به نزد او آیند، روانه شدند.16امّا چون پولُس در اَطینا انتظار ایشان را می‌کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بتها پر است.17پس در کنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هر روزه با هر که ملاقات می‌کرد، مباحثه می‌نمود.18امّا بعضی از فلاسفه اپیکوریّین و رواقیّین با او روبرو شده، بعضی می‌گفتند، این یاوه‌گو چه می‌خواهد بگوید؟ و دیگران گفتند، ظاهراً واعظ به خدایان غریب است. زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می‌داد.19پس او را گرفته، به کوه مریخ بردند و گفتند، آیا می‌توانیمیافت که این تعلیم تازه‌ای که تو می‌گویی چیست؟20چونکه سخنان غریب به گوش ما می‌رسانی. پس می‌خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.21امّا جمیع اهل اَطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید دربارهٔ چیزهای تازه فراغتی نمی‌داشتند.22پس پولُس در وسط کوه مرّیخ ایستاده، گفت، ای مردان اَطینا، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته‌ام،23زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می‌نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام می‌نمایم.24خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، در هیکلهای ساخته شده به دستها ساکن نمی‌باشد25و از دست مردم خدمت کرده نمی‌شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نَفَس و جمیع چیزها می‌بخشد.26و هر امّت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معیّن و حدود مسکنهای ایشان را مقرّر فرمود27تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحّص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست.28زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته‌اند که از نسل او می‌باشیم.29پس چون از نسل خدا می‌باشیم، نشاید گمان برد که الوهیّت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان.30پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.31زیراروزی را مقرّر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معیّن فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.32چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند، مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید.33و همچنین پولُس از میان ایشان بیرون رفت.34لیکن چند نفر بدو پیوسته، ایمان آوردند که از جمله ایشان دِیوُنیسیوُس آریوپاغی بود و زنی که دامَرِس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

Chapter 18

1و بعد از آن پولُس از اَطینا روانه شده، به قُرِنْتُس آمد.2و مرد یهودی اَکیلا نام را که مولدش پُنْطُس بود و از ایطالیا تازه رسیده بود و زنش پْرِسْکِلَّه را یافت زیرا کْلُودِیُوس فرمان داده بود که همهٔ یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد.3و چونکه با ایشان همپیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد؛ و کسب ایشان خیمهدوزی بود.4و هر سَبَّت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می‌ساخت.5امّا چون سیلاس و تیمُوتاوُس از مَکادونیه آمدند، پولُس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می‌داد که عیسی، مسیح است.6ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می‌گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت، خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امّت‌ها می‌روم.7پس از آنجا نقل کرده، به خانهٔ شخصی یُوسْتُس نام خداپرست آمد که خانهٔ او متصّل به کنیسه بود.8امّا کَرِسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قُرِنْتُس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند.9شبی خداوند در رؤیا به پولُس گفت، ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش10زیرا که من با تو هستم و هیچ‌کس تو را اذیّت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلقِ بسیار است.11پس مدّت یک سال و شش ماه توقّف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می‌داد.12امّا چون غالیون والی اَخائیَّه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولُس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند13و گفتند، این شخص مردم را اغوا می‌کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.14چون پولُس خواست حرف زند، غالیون گفت، ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می‌بود، هر آینه شرط عقل می‌بود که متحمّل شما بشوم.15ولی چون مسألهای است دربارهٔ سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی‌خواهم داوری کنم.16پس ایشان را از پیش مسند براند.17و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.18امّا پولُس بعد از آن، روزهای بسیار در آنجا توقّف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پِرَسْکِلَّه و اکیلا همراه او رفتند. و درکَنْخَرِیه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود.19و چون به اَفَسُسْ رسید، آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود.20و چون ایشان خواهش نمودند که مدّتی با ایشان بماند، قبول نکرد21بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که، مرا به هر صورت باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت. پس از اَفَسُس روانه شد22و به قیصریّه فرود آمده [به اورشلیم] رفت و کلیسا را تحیّت نموده، به اَنطاکیّه آمد.23و مدّتی در آنجا مانده، باز به سفر توجّه نمود و در مُلک غَلاطیّه و فَرِیجیّه جابجا می‌گشت و همهٔ شاگردان را استوار می‌نمود.24امّا شخصی یهود اَپُلُّس نام از اهل اِسْکَنْدَریّه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به اَفَسُس رسید.25او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، دربارهٔ خداوند به دقّت تکلّم و تعلیم می‌نمود هر چند جز از تعمید یحیی اطّلاعی نداشت.26همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد. امّا چون پَرِسْکلَّه و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقّت تمام طریق خدا را بدو آموختند.27پس چون او عزیمت سفر اَخائیّه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارشنامه‌ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید، آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود،28زیرا به قوّت تمام بر یهود اقامه حجّت می‌کرد و از کتب ثابت می‌نمود که عیسی، مسیح است.

Chapter 19

1و چون اَپُلّس در قرِنْتُس بود، پولُس درنواحی بالا گردش کرده، به اَفَسُسْ رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته،2بدیشان گفت، آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟ به وی گفتند، بلکه نشنیدیم که روح‌القدس هست!3بدیشان گفت، پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند، به تعمید یحیی.4پولُس گفت، یحیی البتّه تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید، یعنی به مسیح عیسی.5چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند،6و چون پولُس دست بر ایشان نهاد، روح‌القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلّم گشته، نبوّت کردند.7و جمله آن مردمان تخمیناً دوازده نفر بودند.8پس به کنیسه درآمده، مدّت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد.9امّا چون بعضی سخت‌دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان کناره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانُس نام مباحثه می‌نمود.10و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.11و خداوند از دست پولُس معجزات غیرمعتاد به ظهور می‌رسانید،12بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذاردند و امراض از ایشان زایلمی‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.13لیکن تنی چند از یهودیانِ سیّاحِ عزیمهخوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند، شما را به آن عیسی که پولُس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!14و هفت نفر پسران اِسْکیوا رئیس کَهَنَه یهود این کار می‌کردند.15امّا روح خبیث در جواب ایشان گفت، عیسی را می‌شناسم و پولُس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟16و آن مرد که روح پلید داشت بر ایشان جست و بر ایشان زورآور شده، غلبه یافت به‌حدّی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند.17چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیانِ ساکن اَفَسُس مشهور گردید، خوف بر همهٔ ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرّم می‌داشتند.18و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند.19و جمعی از شعبدهبازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود.20بدینطور کلام خداوند ترقّی کرده قوّت می‌گرفت.21و بعد از تمام شدن این مقدمّات، پولُس در روح عزیمت کرد که از مَکادونیه و اَخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت، بعد از رفتنم به آنجا رُوم را نیز باید دید.22پس دو نفر از ملازمان خود، یعنی تیموتاؤس و اَرَسْطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقّف نمود.23در آن زمان هنگامهای عظیم دربارهٔ طریقت بر پا شد.24زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده اَرْطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را ودیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند،25فراهم آورده، گفت، ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخیِ رزق ما است.26و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در اَفَسُس، بلکه تقریباً در تمام آسیا این پولُس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند.27پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم اَرطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.28چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می‌گفتند که بزرگ است اَرطامیس اَفَسُسیان.29و تمامی شهر به شورش آمده، همهٔ متّفقاً به تماشاخانه تاختند و غایوس و اَرِسْتَرخُس را که از اهل مَکادونیه و همراهان پولُس بودند با خود می‌کشیدند.30امّا چون پولُس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.31و بعضی از رؤسای آسیا که او را دوست می‌داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد.32و هر یکی صدایی علیحده می‌کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی‌دانستند که برای چه جمع شده‌اند.33پس اِسْکَنْدَر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اِسْکَنْدَر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجّت بیاورد.34لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می‌کردند که بزرگ است اَرطامیس اَفَسُسیان.35پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت، ای مردان اَفَسُسی، کیست که نمی‌داند که شهر اَفَسُسیان ارطامیس خدای عظیمو آن صنمی را که از مشتری نازل شد پرستش می‌کند؟36پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می‌باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.37زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراجکنندگان هیکلاند و نه به خدای شما بد گفته‌اند.38پس هر گاه دیمیتریوس و همکاران وی ادّعایی بر کسی دارند، ایّام قضا مقرّر است و داوران معیّن هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد.39و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت.40زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علّتی نیست که دربارهٔ آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.41این را گفته، جماعت را متفرّق ساخت.

Chapter 20

1و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولُسشاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد.2و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد.3و سه ماه توقّف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند.4و سوپاتِرُس از اهل بیریه و اَرَسْترخُس و سَکُنْدُس از اهل تسالونیکی و غایوس از دِرْبَه و تیموتاؤس و از مردم آسیا تیخیکس و تَرُوفیمُس تا به آسیا همراه او رفتند.5و ایشان پیش رفته، در تروآس منتظر ما شدند.6و امّا ما بعد از ایّام فطیر از فیلپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به تروآس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.7و در اوّل هفته، چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولُس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می‌کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید.8و در بالاخانهای که جمع بودیم، چراغِ بسیار بود.9ناگاه جوانی که اَفْتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را درربود و چون پولُس کلام را طول می‌داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند.10آنگاه پولُس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت، مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.11پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد.12و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.13امّا ما به کشتی سوار شده، به اَسوس پیش رفتیم که از آنجا می‌بایست پولُس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود.14پس چون در اَسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به مِتیلینی آمدیم.15و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خَیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تَرُوجیلیون توقّف نموده، روز دیگر وارد میلیتُس شدیم.16زیرا که پولُس عزیمت داشت که از محاذی اَفَسُس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می‌کرد که اگر ممکن شود تا روز پنطیکاست به اورشلیم برسد.17پس از میلیتُس به اَفَسُس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید.18و چون به نزدش حاضر شدند،ایشان را گفت، بر شما معلوم است که از روز اوّل که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسر می‌بردم؛19که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهایی که از مکاید یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم.20و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانهٔ شما را اِخبار و تعلیم می‌نمودم.21و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمانِ به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم.22و اینک، الآن در روح بسته شده، به اورشلیم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطّلاعی ندارم.23جز اینکه روح‌القدس در هر شهر شهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیّا است.24لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم.25و الحال این را می‌دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید.26پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم،27زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی ارادهٔ خدا کوتاهی نکردم.28پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح‌القدس شما را بر آن اُسْقُف مقرّر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است.29زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحّم نخواهندنمود،30و از میان خودِ شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند.31لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدّت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم.32و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض او می‌سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدّسین شما را میراث بخشد.33نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم،34بلکه خود می‌دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد.35این همه را به شما نمودم که می‌باید چنین مشقّت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به‌خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخندهتر است.36این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد.37و همه گریهٔ بسیار کردند و بر گردن پولُس آویخته، او را می‌بوسیدند.38و بسیار متالّم شدند خصوصاً بجهت آن سخنی که گفت، بعد از اینْ روی مرا نخواهید دید. پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

Chapter 21

1و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا.2و چون کشتی‌ای یافتیم که عازم فینیقیّه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم.3و قِپْرُس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صوُر فرود آمدیم زیرا که درآنجا می‌بایست بار کشتی را فرود آورند.4پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولُس گفتند که به اورشلیم نرود.5و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر ما را مشایعت نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعا کردیم.6پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه‌های خود برگشتند.7و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صُور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم.8در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریّه آمدیم و به خانهٔ فیلپُّس مبشّر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم.9و او را چهار دخترِ باکره بود که نبوّت می‌کردند.10و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبیای آغابوس نام از یهودیه رسید،11و نزد ما آمده، کمربند پولُس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت، روح‌القدس می‌گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمربند را به همینطور بسته، او را به دستهای امّت‌ها خواهند سپرد.12پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود.13پولُس جواب داد، چه می‌کنید که گریان شده، دل مرا می‌شکنید زیرا من مستعدّم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به‌خاطر نام خداوند عیسی.14چون او نشنید خاموش شده، گفتیم، آنچه ارادهٔ خداوند است بشود.15و بعد از آن ایّام تدارک سفر دیده، متوجّه اورشلیم شدیم.16و تنی چند از شاگردانقیصریّه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسُون نام که از اهل قِپْرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.17و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادرانْ ما را به خشنودی پذیرفتند.18و در روز دیگر، پولُس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همهٔ کشیشان حاضر شدند.19پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا به‌وسیلهٔ خدمت او در میان امّت‌ها به عمل آورده بود، مفصّلاً گفت.20ایشان چون این را شنیدند، خدا را تمجید نموده، به وی گفتند، ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده‌اند و جمیعاً در شریعت غیورند.21و دربارهٔٔ تو شنیده‌اند که همهٔ یهودیان را که در میان امّت‌ها می‌باشند، تعلیم می‌دهی که از موسی انحراف نمایند و می‌گویی نباید اولاد خود را مختون ساخت و به سنن رفتار نمود.22پس چه باید کرد؟ البتّه جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای.23پس آنچه به تو گوییم به عمل آور، چهار مرد نزد ما هستند که بر ایشان نذری هست.24پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه دربارهٔ تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز در محافظت شریعت سلوک می‌نمایی.25لیکن دربارهٔ آنانی که از امّت‌ها ایمان آورده‌اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفهشده و زنا پرهیز نمایند.26پس پولُس آن اشخاص را برداشته، روزدیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایّام طهارت اطّلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگذرانند.27و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودیای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته،28فریاد برآوردند که ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امّت و شریعت و این مکان در هر جا همه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانیای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدّس را ملوّث نموده است.29زیرا قبل از آن تَرُوفیمُسِ اَفَسُسی را با وی در شهر دیده بودند و مظنّه داشتند که پولُس او را به هیکل آورده بود.30پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولُس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی‌الفور درها را بستند.31و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مینباشی سپاه رسید که تمامی اورشلیم به شورش آمده است.32او بی‌درنگ سپاه و یوزباشیها را برداشته، بر سر ایشان تاخت. پس ایشان به مجرّد دیدن مینباشی و سپاهیان، از زدن پولُس دست برداشتند.33چون مینباشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که این کیست و چه کرده است؟34امّا بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به‌سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.35و چون به زینه رسید، اتّفاق افتاد که لشکریان به‌سبب ازدحام مردم او را برگرفتند،36زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا میزدند که او را هلاک کن!37چون نزدیک شد که پولُس را به قلعه درآورند، او به مینباشی گفت، آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت، آیا زبان یونانی را می‌دانی؟38مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتّال را به بیابان برد؟39پولُس گفت، من مرد یهودی هستم از طرسوسِ قیلیقیه، شهری که بینام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اِذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.40چون اِذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت،

Chapter 22

1ای برادران عزیز و پدران، حجّتی را که الآن پیش شما می‌آورم بشنوید.2چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلّم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت،3من مرد یهودی هستم، متولّد طرسوسِ قیلیقیّه، امّا تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالائیل و در دقایق شریعتِ اجداد متعلّم شده، دربارهٔ خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید.4و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم،5چنانکه رئیس کَهَنَه و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند کهاز ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند.6و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گِرد من درخشید.7پس بر زمین افتاده، هاتفی را شنیدم که به من می‌گوید، ای شاؤل، ای شاؤل، چرا بر من جفا می‌کنی؟8من جواب دادم، خداوندا تو کیستی؟ او مرا گفت، من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفا می‌کنی.9و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند.10گفتم، خداوندا چه کنم؟ خداوند مرا گفت، برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطّلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرّر است که بکنی.11پس چون از سَطْوَت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند.12آنگاه شخصی متقّی بحسب شریعت، حنّانیا نام که نزد همهٔ یهودیانِ ساکن آنجا نیک‌نام بود،13به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت، ای برادر شاؤل، بینا شو؛ که در همان ساعت بر وی نگریستم.14او گفت، خدای پدران ما تو را برگزید تا ارادهٔ او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی.15زیرا از آنچه دیده و شنیده‌ای نزد جمیع مردم شاهد بر او خواهی شد.16و حال چرا تأخیر می‌نمایی؟ برخیز و تعمید بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.17و چون به اورشلیم برگشته، در هیکل دعا می‌کردم، بیخود شدم.18پس او را دیدم که به من می‌گوید، بشتاب و از اورشلیم به زودی روانه شو زیرا کهشهادت تو را در حقّ من نخواهند پذیرفت.19من گفتم، خداوندا، ایشان می‌دانند که من در هر کنیسه مؤمنین تو را حبس کرده، میزدم؛20و هنگامی که خون شهید تو استیفان را می‌ریختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه‌های قاتلان او را نگاه می‌داشتم.21او به من گفت، روانه شو زیرا که من تو را به سوی امّت‌های بعید می‌فرستم.22پس تا این سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند، چنین شخص را از روی زمین بردار که زنده ماندنِ او جایز نیست!23و چون غوغا نموده و جامه‌های خود را افشانده، خاک به هوا می‌ریختند،24مینباشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازیانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اینقدر بر او فریاد می‌کردند.25و وقتی که او را به ریسمانها می‌بستند، پولُس به یوزباشیای که حاضر بود گفت، آیا بر شما جایز است که مردی رومی را بیحجّت هم تازیانه زنید؟26چون یوزباشی این را شنید، نزد مینباشی رفته، او را خبر داده، گفت، چه می‌خواهی بکنی زیرا این شخص رومی است؟27پس مینباشی آمده، به وی گفت، مرا بگو که تو رومی هستی؟ گفت، بلی!28مینباشی جواب داد، من این حقوق را به مبلغی خطیر تحصیل کردم! پولُس گفت، امّا من در آن مولود شدم.29در ساعت آنانی که قصد تفتیش او داشتند، دست از او برداشتند و مینباشی ترسان گشت چون فهمید که رومی است از آن سبب که او را بسته بود.30بامدادان چون خواست درست بفهمد که یهودیان به چهعلّت مدّعی او می‌باشند، او را از زندان بیرون آورده، فرمود تا رؤسای کَهَنَه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولُس را پایین آورده، در میان ایشان برپا داشت.

Chapter 23

1پس پولُس به اهل شورا نیک نگریسته،گفت، ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده‌ام.2آنگاه حنّانیا، رئیس کَهَنَه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند.3پولُس بدو گفت، خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفیدشده! تو نشسته‌ای تا مرا برحسب شریعت داوری کنی و به ضدّ شریعت حکم به زدنم می‌کنی؟4حاضران گفتند، آیا رئیس کَهَنَهٔ خدا را دشنام می‌دهی؟5پولُس گفت، ای برادران، ندانستم که رئیس کَهَنَه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.6چون پولُس فهمید که بعضی از صدّوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا در داد که ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می‌شود.7چون این را گفت، در میان فریسیان و صدّوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،8زیرا که صدّوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.9پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبانِ از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یافرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.10و چون منازعه زیادتر می‌شد، مینباشی ترسید که مبادا پولُس را بدرند. پس فرمود تا سپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.11و در شبِ همان روز خداوند نزد او آمده، گفت، ای پولُس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.12و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولُس را نکُشند، نخورند و ننوشند.13و آنانی که دربارهٔ این، همقَسَم شدند، زیاده از چهل نفر بودند.14اینها نزد رؤسای کَهَنَه و مشایخ رفته، گفتند، بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولُس را نکُشیم چیزی نچشیم.15پس الآن شما با اهل شورا، مینباشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکُشیم.16امّا خواهرزاده پولُس از کمین ایشان اطّلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولُس را آگاهانید.17پولُس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت، این جوان را نزد مینباشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوید.18پس او را برداشته، به حضور مینباشی رسانیده، گفت، پولُس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.19پس مینباشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید، چه چیز است کهمی‌خواهی به من خبر دهی؟20عرض کرد، یهودیان متّفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تا پولُس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حقّ او زیادتر تفتیش نمایند.21پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین ویاند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکُشند چیزی نخورند و نیاشامند و الآن مستعّد و منتظر وعدهٔ تو می‌باشند.22مینباشی آن جوان را مرخّص فرموده، قدغن نمود که به هیچ‌کس مگو که مرا از این راز مطّلع ساختی.23پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزهدار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛24و مرکبی حاضر کنید تا پولُس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فِلیکْس والی برسانند.25و نامه‌ای بدین مضمون نوشت،26کلُودِیؤس لِیسِیاس، به والی گرامی فِلیکْس سلام می‌رساند.27یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است.28و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بر وی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم.29پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوهای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند.30و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کمینسازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدّعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادّعا نمایند والّسلام.31پس سپاهیان چنانکه مأمور شدند، پولُس را در شب برداشته، به اَنْتِیپاترِیس رسانیدند.32وبامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند.33و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولُس را نیز نزد او حاضر ساختند.34پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیّه است،35گفت، چون مدّعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید. و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

Chapter 24

1و بعد از پنج روز، حنّانیای رئیس کَهَنَه با مشایخ و خطیبی تَرْتُلُّس نام رسیدند و شکایت از پولُس نزد والی آوردند.2و چون او را احضار فرمود، ترْتُلس آغاز ادّعا نموده، گفت، چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم و احسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فِلیکْس گرامی،3در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگزاری می‌پذیریم.4و لیکن تا تو را زیاده مُصَدَّع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصراً عرض ما را بشنوی.5زیرا که این شخص را مفسد و فتنهانگیز یافته‌ایم در میان همهٔ یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نَصاریٰ.6و چون او خواست هیکل را ملوّث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نماییم.7ولی لیسیاسِ مینباشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد،8و فرمود تا مدّعیانش نزد تو حاضر شوند؛ و از او بعد از امتحان می‌توانی دانست حقیقت همهٔ این اموری که ما بر او ادّعا می‌کنیم.9و یهودیان نیز با او متّفق شده گفتند که چنین است.10چون والی به پولُس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد، از آن رو که می‌دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می‌باشی، به خشنودی وافر حجّت دربارهٔ خود می‌آورم.11زیرا تو می‌توانی دانست که زیاده از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم،12و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کنایس یا شهر که خلق را به شورش آورم.13و هم آنچه الآن بر من ادّعا می‌کنند، نمی‌توانند اثبات نمایند.14لیکن این را نزد تو اقرار می‌کنم که به طریقتی که بدعت می‌گویند، خدای پدران را عبادت می‌کنم و به آنچه در تورات و انبیا مکتوب است معتقدم،15و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد.16و خود را در این امر ریاضت می‌دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی‌لغزش نگاه دارم.17و بعد از سالهای بسیار آمدم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم.18و در این امور چند نفر از یهودیانِ آسیا مرا در هیکلِ مطهّر یافتند بدون هنگامه یا شورشی.19و ایشان می‌بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادّعا کنند.20یا اینان خود بگویند اگر گناهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم،21مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که دربارهٔ قیامت مردگان از من امروز پیش شما بازپرس می‌شود.22آنگاه فِلیکْس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تأخیر انداخته، گفت، چون لیسیاسِ مینباشی آید، حقیقت امر شما رادریافت خواهم کرد.23پس یوزباشی را فرمان داد تا پولُس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات او منع نکند.24و بعد از روزی چند فِلیکْس با زوجهٔ خود دَرُسِلا که زنی یهودی بود، آمده پولُس را طلبیده، سخن او را دربارهٔ ایمانِ مسیح شنید.25و چون او دربارهٔ عدالت و پرهیزکاری وداوری آینده خطاب می‌کرد، فِلیکْس ترسان گشته، جواب داد که الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.26و نیز امید می‌داشت که پولُس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرّراً وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد.27امّا بعد از انقضای دو سال، پُورکیؤس فَستوس، خلیفه ولایت فِلیکْس شد و فِلیکْس چون خواست بر یهود منّت نهد، پولُس را در زندان گذاشت.

Chapter 25

1پس چون فَستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قَیصَرِیّه به اورشلیم رفت.2و رئیس کَهَنَه و اکابر یهود نزد او بر پولُس ادّعا کردند و بدو التماس نموده،3منّتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکُشند.4امّا فَستوس جواب داد که پولُس را باید در قَیصَرِیه نگاه داشت، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود.5و گفت، پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادّعا نمایند.6و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقّفکرده بود، به قَیصَرِیّه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولُس را حاضر سازند.7چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولُس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد.8او جواب داد که نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.9امّا چون فَستوس خواست بر یهود منّت نهد، در جواب پولُس گفت، آیا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟10پولُس گفت، در محکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی.11پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ یک از این شکایتهایی که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.12آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد، آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.13و بعد از مرور ایّام چند، اَغریپاس پادشاه و برنیکی برای تحیّت فَستوس به قَیصَرِیّه آمدند.14و چون روزی بسیار در آنجا توقّف نمودند، فَستوس برای پادشاه، مقدّمه پولُس را بیان کرده، گفت، مردی است که فِلیکْس او را در بند گذاشته است،15که دربارهٔ او وقتی که به اورشلیم آمدم، رؤسای کَهَنَه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود.16در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدّعیعلیه، مدّعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادّعای ایشان را جواب گوید.17پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوّم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند.18و مدّعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادّعا بر وی نیاوردند.19بلکه مسألهای چند بر او ایراد کردند دربارهٔ مذهب خود و در حقّ عیسی نامی که مرده است و پولُس می‌گوید که او زنده است.20و چون من در این گونه مسایل شکّ داشتم، از او پرسیدم که، آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدّمه فیصل پذیرد؟21ولی چون پولُس رفع دعوی کرد که برای محاکمه اُوغُسْطُس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.22اَغْریپاس به فَستوس گفت، من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم. گفت، فردا او را خواهی شنید.23پس بامدادان چون اَغْریپاس و بَرْنِیکی با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع با مینباشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فَستوس پولُس را حاضر ساختند.24آنگاه فَستوس گفت، ای اَغریپاس پادشاه، و ای همهٔ مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می‌بینید که دربارهٔ او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند.25و لیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به اوغُسطُس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم.26و چون چیزی درست ندارم که دربارهٔ او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور تو ای اَغْرِیپاس پادشاه آوردم تا بعد ازتفّحص شاید چیزی یافته بنگارم.27زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایتهایی که بر اوست معروض ندارم.

Chapter 26

1َغریپاس به پولُس گفت، مرخّصی که کیفیت خود را بگویی. پس پولُس دست خود را دراز کرده، حجّت خود را بیان کرد2که ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجّت بیاورم، دربارهٔ همهٔ شکایتهایی که یهود از من می‌دارند.3خصوصاً چون تو در همهٔ رسوم و مسایل یهود عالِم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمّل فرموده، مرا بشنوی.4رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهود می‌دانند5و مرا از اوّل می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم.6والحال به‌سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادّعا می‌کنند.7و حال آنکه دوازده سبط ما شبانه‌روز بجدّ و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اَغْرِیپاس پادشاه، یهود بر من ادّعا می‌کنند.8شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟9من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است،10چنانکه در اورشلیم هم کردم و از رؤسای کَهَنَه قدرت یافته، بسیاری از مقدّسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان رامی‌کشتند، در فتوا شریک می‌بودم.11و در همهٔ کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدّت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم.12در این میان، هنگامی که با قدرت و اجازت از رؤسای کَهَنَه به دمشق می‌رفتم،13در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشندهتر از خورشید که در دور من و رفقایم تابید.14و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت، ای شاؤل، شاؤل، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخها لگد زدن دشوار است.15من گفتم، خداوندا تو کیستی؟ گفت، من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی.16و لیکن برخاسته، بر پا بایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرّر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد.17و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امّت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد،18تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدّسین به‌وسیلهٔ ایمانی که بر من است بیابند.19آن وقت ای اَغْرِیپاس پادشاه، رؤیای آسمانی را نافرمانی نورزیدم.20بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیّه و امّت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را بجا آورند.21به‌سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصدقتل من کردند.22امّا از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود،23که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبر قیامت مردگان گشته، قوم و امّت‌ها را به نور اعلام نماید.24چون او بدین سخنان، حجّت خود را می‌آورد، فَستوس به آواز بلند گفت، ای پولُس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!25گفت، ای فَستوسِ گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم.26زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطّلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ یک از این مقدّمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد.27ای اَغْرِیپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری!28اَغْرِیپاس به پولُس گفت، به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟29پولُس گفت، از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!30چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیکی و سایر مجلسیان برخاسته،31رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند، این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.32و اَغْریپاس به فَسْتوس گفت، اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.

Chapter 27

1چون مقرّر شد که به اِیطالیا برویم،پولُس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اُغُسْطُس که یولیوس نام داشت، سپردند.2و به کشتی اَدرامیتینی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و اَرِستَرْخُس از اهل مکادونیه از تسالونیکی همراه ما بود.3روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولُس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد.4و از آنجا روانه شده، زیر قِپرُس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود.5و از دریای کنارِ قیلیقیّه و پَمفلیّه گذشته، به میرای لیکیّه رسیدیم6در آنجا یوزباشی کشتیِ اِسْکَنْدَرِیه را یافت که به ایطالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد.7و چند روز به آهستگی رفته، به قَنیدُس به مشقّت رسیدیم و چون باد مخالف ما می‌بود، در زیر کرِیت نزدیک سَلْمونی راندیم،8و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حَسَنَه مسمّی و قریب به شهر لِسائیّه است رسیدیم.9و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفر دریا خطرناک بود، زیرا که ایّام روزه گذشته بود،10پولُس ایشان را نصیحت کرده، گفت، ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خُسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز.11ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولُس اعتنا نمود.12و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجانقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کریت مواجّه مغرب جنوبی و مغرب شمالی.13و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کناره کریت گذشتیم.14لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اُورُکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت.15در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد نتوانست نهاد. پس آن را از دست داده، بیاختیار رانده شدیم.16پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتیم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردیم.17و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزارِ سیرْتس فرو روند، حِبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند.18و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارِ کشتی را بیرون انداختند.19و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم.20و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان را ندیدند و طوفانی شدید بر ما میافتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.21و بعد از گرسنگی بسیار، پولُس در میان ایشان ایستاده، گفت، ای مردمان، نخست می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کریت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید.22اکنون نیز شما را نصیحت می‌کنم که خاطرجمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی.23زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمتِ او را می‌کنم، به من ظاهر شده،24گفت، ای پولُس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک، خدا همهٔ همسفران تو را به تو بخشیده است.25پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد.26لیکن باید در جزیره‌ای بیفتیم.27و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای اَدْرِیا به هر سو رانده می‌شدیم، در نصف شب ملاحّان گمان بردند که خشکی نزدیک است.28پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند.29و چون ترسیدند که به صخره‌ها بیفتیم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنّا می‌کردند که روز شود.30امّا چون ملاحّان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانهای که لنگرها را از پیش کشتی بکَشند،31پولُس یوزباشی و سپاهیان را گفت، اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.32آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بیفتد.33چون روز نزدیک شد، پولُس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت، امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید.34پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ یک از شما نخواهد افتاد.35این بگفت و در حضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت.36پس همه قویّ‌دل گشته نیز غذا خوردند.37و جمله نفوس در کشتی دویست و هفتاد و شش بودیم.38چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.39امّا چون روزْ روشن شد، زمین رانشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطیای داشت. پس رأی زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند.40و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکّان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند.41امّا کشتی را درمجمع بحرین به پایاب رانده، مقدّم آن فرو شده، بیحرکت ماند ولی مؤخّرش از لطمه امواج درهم شکست.42آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد.43لیکن یوزباشی چون خواست پولُس را برهاند، ایشان را از این اراده باز داشت و فرمود تا هر که شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند.44و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

Chapter 28

1و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد.2و آن مردمان بَرْبَری با ما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به‌سبب باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همهٔ ما را پذیرفتند.3چون پولُس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به‌سبب حرارت، افعیای بیرون آمده، بر دستش چسپید.4چون بَرْبَرِیان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می‌گفتند، بلاشکّ این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی‌گذارد که زیست کند.5امّا آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت.6پس منتظر بودند که او آماس کند یا بغتهًٔ افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.7و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانهٔ خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود.8از قضا پدر پوْبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولُس نزد وی آمده و دعا کرده ودست بر او گذارده، او را شفا داد.9و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند.10و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.11و بعد از سه ماه به کشتی اِسْکَنْدَریّه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم.12و به سراکُوس فرود آمده، سه روز توقّف نمودیم.13و از آنجا دور زده، به رِیغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوّم وارد پوطیولی شدیم.14و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به رُوم آمدیم.15و برادرانِ آنجا چون از احوال ما مطلّع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فُورَنِاَپِیوس و سهدکّان. و پولُس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قویّ‌دل گشت.16و چون به رُوم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصّه سپرد. امّا پولُس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می‌کرد، در منزل خود بماند.17و بعد از سه روز، پولُس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت، ای برادرانِ عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده بودم، همانا مرا دراورشلیم بسته، به دستهای رومیان سپردند.18ایشان بعد از تفحّص چون در من هیچ علّت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند.19ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امّت خود شکایت کنم.20اکنون بدین جهت خواستم شما را ملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.21وی را گفتند، ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیّه نیافته‌ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی دربارهٔ تو گفته است.22لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بد می‌گویند.23پس چون روزی برای وی معیّن کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می‌نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام دربارهٔ عیسی اقامه حجّت می‌کرد.24پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند.25و چونبا یکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولُس این یک سخن را گفته بود که روح‌القدس به وساطت اِشَعْیای نبی به اجداد ما نیکو خطاب کرده،26گفته است که، نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛27زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود را بر هم نهاده‌اند، مبادا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان را شفا بخشم.28پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امّت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید.29چون این را گفت یهودیان رفتند و با یکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند.30امّا پولُس دو سال تمام در خانهٔ اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت.31و به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیحِ خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

## روميان

Chapter 1

1پولُس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا،2که سابقاً وعدهٔ آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدّسه،3دربارهٔ پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولّد شد،4و بحسب روح قدّوسیّت، پسر خدا به قوّت معروف گردید از قیامت مردگان، یعنی خداوند ما عیسی مسیح،5که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امّت‌ها به‌خاطر اسم او،6که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید،7به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدّسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.8اوّل شکر می‌کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح دربارهٔ همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛9زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم،10و دائماً در دعاهای خود مسألت می‌کنم که شاید الآن آخر به ارادهٔ خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم.11زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید،12یعنی تا در میان شما تسلّی یابیم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما.13لکن ای برادران، نمی‌خواهم که شما بی‌خبر باشید از اینکه مکرّراً ارادهٔ آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امّت‌ها.14زیرا که یونانیان و بَرْبِریان و حکما و جهلا را هم مدیونم.15پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدّم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم.16زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوّت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اوّل یهود و پس یونانی،17که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.18زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند.19چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است.20زیرا که چیزهای نادیدهٔ او، یعنی قوّت سَرْمَدی و اُلوهیّتش از حین آفرینش عالم به‌وسیلهٔ کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد.21زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت.22ادّعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند.23و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند.24لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند،25که ایشان حقّ خدا را به دروغ مبدّل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالقی که تا ابدالآباد متبارک است. آمین.26از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند.27و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند.28و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود واگذاشت تا کارهای ناشایسته بجا آورند.29ممّلو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت؛ پُر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخویی؛30غمّازان و غیبتکنندگان و دشمنان خدا و اهانتکنندگان و متکبّران و لافزنان و مُبْدِعان شرّ و نامطیعانوالدین؛31بی‌فهم و بیوفا و بی‌الفت و بیرحم.32زیرا هر چند انصاف خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می‌کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند.

Chapter 2

1لهذا ای آدمی که حکم می‌کنی، هر کهباشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می‌کنی، فتوا بر خود می‌دهی، زیرا تو که حکم می‌کنی، همان کارها را به عمل می‌آوری.2و می‌دانیم که حکم خدا بر کنندگانِ چنین اعمال بر حقّ است.3پس ای آدمی که بر کنندگانِ چنین اعمال حکم می‌کنی و خود همان را می‌کنی، آیا گمان می‌بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟4یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می‌شماری و نمی‌دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟5و به‌سبب قساوت و دل ناتوبهکار خود، غضب را ذخیره می‌کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادله خدا6که به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهد داد،7امّا به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛8و امّا به اهل تعصّب که اطاعت راستی نمی‌کنند بلکه مطیع ناراستی می‌باشند، خشم و غضب9و عذاب و ضیق بر هر نَفْس بشری که مرتکب بدی می‌شود، اوّل بر یهود و پس بر یونانی؛10لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.11زیرا نزد خدا طرفداری نیست،12زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بیشریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد.13از آن جهت که شنوندگانِ شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگانِ شریعت عادل شمرده خواهند شد.14زیرا هرگاه امّت‌هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بجا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند،15چونکه از ایشان ظاهر می‌شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می‌دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مَذِمَّت می‌کنند یا عذر می‌آورند،16در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح برحسب بشارت من.17پس اگر تو مُسَمّیٰ به یهود هستی و بر شریعت تکیه می‌کنی و به خدا فخر می‌نمایی،18و ارادهٔ او را می‌دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می‌گزینی،19و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیان20و مُؤَدِّب جاهلان و معلّم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری،21پس ای کسی که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را نمی‌آموزی؟ و وعظ می‌کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟22و از زنا کردن نهی می‌کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بتها نفرت داری، آیا خود معبده‌ا را غارت نمی‌کنی؟23و به شریعت فخر می‌کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی‌کنی؟24زیرا که به‌سبب شما در میان امّت‌ها اسم خدا را کفر می‌گویند، چنانکهمکتوب است.25زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمایی. امّا اگر از شریعت تجاوز نمایی، ختنه تو نامختونی گشته است.26پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونیِ او ختنه شمرده نمی‌شود؟27و نامختونیِ طبیعی هرگاه شریعت را بجا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز می‌کنی.28زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی.29بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

Chapter 3

1پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟2بسیار از هر جهت؛ اوّل آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است.3زیرا که چه بگوییم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیا بی‌ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟4حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است، تا اینکه در سخنان خود مُصَدَّق شوی و در داوری خود غالب آیی.5لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه گوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ بطور انسان سخن می‌گویم.6حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟7زیرا اگر به دروغ من، راستیِ خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟8و چرا نگوییم،چنانکه بعضی بر ما افترا می‌زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوییم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.9پس چه گوییم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ‌وجه! زیرا پیش ادّعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند.10چنانکه مکتوب است که کسی عادل نیست، یکی هم نی.11کسی فهیم نیست، کسی طالب خدا نیست.12همه گمراه و جمیعاً باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی.13گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است،14و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است.15پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است.16هلاکت و پریشانی در طریق‌های ایشان است،17و طریق سلامتی را ندانسته‌اند.18خدا ترسی در چشمانشان نیست.19الآن آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند.20از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است.21لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آنشهادت می‌دهند؛22یعنی عدالت خدا که به‌وسیلهٔ ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کلّ آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست،23زیرا همه گناه کرده‌اند واز جلال خدا قاصر می‌باشند،24و به فیض او مجّاناً عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است.25که خدا او را از قبل معیّن کرد تا کفّاره باشد به‌واسطهٔ ایمان به‌وسیلهٔ خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به‌سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمّل خدا،26برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هرکسی را که به عیسی ایمان آورد.27پس جای فخر کجا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ نی بلکه به شریعت ایمان.28زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود.29آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امّت‌ها هم نیست؟ البتّه خدای امّت‌ها نیز است.30زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد.31پس آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می‌داریم.

Chapter 4

1پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟2زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد امّا نه در نزد خدا.3زیرا کتاب چه می‌گوید؟ ابراهیم بهخدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.4لکن برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود.5و امّا کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود.6چنانکه داود نیز خوشحالی آن کس را ذکر می‌کند که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد، بدون اعمال،7خوشابحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛8خوشابحال کسی که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.9پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ زیرا می‌گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت.10پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛11و علامت ختنه را یافت تا مُهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همهٔ نامختونان را که ایمان آورند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛12و پدر اهل ختنه نیز، یعنی آنانی را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم می‌باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت.13زیرا به ابراهیم و ذریّت او، وعده‌ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان.14زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاطل شد و وعده باطل.15زیرا که شریعت باعث غضب است، زیراجایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست.16و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریّت استوار شود نه مختصّ به ذریّت شرعی بلکه به ذریّت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است،17[چنانکه مکتوب است که تو را پدر امّت‌های بسیار ساخته‌ام]، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند؛18که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امّت‌های بسیار شود، برحسب آنچه گفته شد که ذریّت تو چنین خواهند بود.19و در ایمان کم قوّت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رَحِم مرده سارَه.20و در وعدهٔ خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوّیالایمان گشته، خدا را تمجید نمود،21و یقین دانست که به وفای وعدهٔ خود نیز قادر است.22و از این جهت برای او عدالت محسوب شد.23ولکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد،24بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید،25که به‌سبب گناهان ما تسلیم گردید و به‌سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

Chapter 5

1پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم،نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح،2که به وساطت او دخول نیز یافته‌ایم به‌وسیلهٔ ایمان در آن فیضی که در آنپایداریم و به امید جلال خدا فخر می‌نماییم.3و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند،4و صبر امتحان را و امتحان امید را.5و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبّت خدا در دلهای ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.6زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معیّن، مسیح برای بی‌دینان وفات یافت.7زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرأت کند که بمیرد.8لکن خدا محبّت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.9پس چقدر بیشتر الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، به‌وسیلهٔ او از غضب نجات خواهیم یافت.10زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت.11و نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم به‌وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الآن صلح یافته‌ایم.12لهذا همچنان که بوساطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همهٔ مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند.13زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست.14بلکه از آدم تا موسی موت تسلّط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونهٔ آن آینده است، گناه نکرده بودند.15و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید.16و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید.17زیرا اگر به‌سبب خطای یک نفر و به‌واسطهٔٔ آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد به‌وسیلهٔ یک، یعنی عیسی مسیح.18پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات.19زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.20امّا شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید.21تا آنکه چنانکه گناه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

Chapter 6

1پس چه گوییم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیضافزون گردد؟2حاشا! مایانی که از گناهمردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟3یا نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟4پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.5زیرا اگر بر مثال موت او متّحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.6زیرا این را می‌دانیم که انسانیّت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.7زیرا هر که مُرد، از گناه مبرّا شده است.8پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با او زیست هم خواهیم کرد.9زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد و بعد از این موت بر او تسلّطی ندارد.10زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند، برای خدا زیست می‌کند.11همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انگارید، امّا برای خدا در مسیح عیسی زنده.12پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید،13و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند.14زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.15پس چه گوییم؟ آیا گناه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا!16آیا نمی‌دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیمکرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت.17امّا شکر خدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الآن از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید.18و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید.19بطور انسان، به‌سبب ضعف جسم شما سخن می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الآن نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدّوسیّت بسپارید.20زیرا هنگامی که غلامان گناه می‌بودید از عدالت آزاد می‌بودید.21پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الآن از آنها شرمنده‌اید که انجام آنها موت است؟22امّا الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدّوسیّت می‌آورید که عاقبتِ آن، حیات جاودانی است.23زیرا که مزد گناه موت است، امّا نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.

Chapter 7

1ای برادران آیا نمی‌دانید [زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گویم] که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟2زیرا زن منکوحه برحسب شریعت به شوهرِ زنده بسته است، امّا هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعتِ شوهرش آزاد شود.3پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد،از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.4بنابراین، ای برادرانِ من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم.5زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می‌کرد تا بجهت موت ثمر آوریم.6امّا الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مُردیم، از شریعت آزاد شدیم، به‌حدّی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کُهنگی حرف.7پس چه گوییم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی‌دانستم، اگر شریعت نمی‌گفت که، طمع مورز.8لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است.9و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم.10و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید.11زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کُشت.12خلاصه شریعت مقدّس است و حکم مقدّس و عادل و نیکو.13پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. به‌وسیلهٔ نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به‌سبب حکم بغایت خبیث شود.14زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم،15که آنچه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجا می‌آورم.16پس هرگاه کاری را که نمی‌خواهم بجا می‌آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست.17و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است.18زیرا می‌دانم که در من، یعنی در جسدم هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است امّا صورت نیکو کردن نی.19زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم.20پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است.21لهذا این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است.22زیرا برحسب انسانیّت باطنی به شریعت خدا خشنودم.23لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.24وای بر من که مرد شقیای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟25خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم و امّا به جسم خود شریعت گناه را.

Chapter 8

1پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.2زیرا که شریعتروح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید.3زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به‌سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد،4تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می‌کنیم.5زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکّر می‌کنند و امّا آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح.6از آن جهت که تفکّر جسم موت است، لکن تفکّر روح حیات و سلامتی است.7زانرو که تفکّر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی‌کند، زیرا نمی‌تواند هم بکند.8و کسانی که جسمانی هستند، نمی‌توانند خدا را خشنود سازند.9لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.10و اگر مسیح در شما است، جسم به‌سبب گناه مرده است و امّا روح، به‌سبب عدالت، حیات است.11و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.12بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم.13زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را به‌وسیلهٔ روح بکُشید، هماناخواهید زیست.14زیرا همهٔ کسانی که از روح خدا هدایت می‌شوند، ایشان پسران خدایند.15از آنرو که روح بندگی را نیافته‌اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسر خواندگی را یافته‌اید، که به آن ابّا، یعنی ای پدر ندا می‌کنیم.16همان روح بر روح‌های ما شهادت می‌دهد که فرزندان خدا هستیم.17و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم، یعنی وَرَثهٔ خدا و همارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.18زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است.19زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد،20زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به ارادهٔ خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید،21در امید که خودِ خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود.22زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند.23و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظار پسرخواندگی، یعنی خلاصی جسم خود.24زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟25امّا اگر امید چیزی را داریم که نمی‌بینیم، با صبر انتظار آن می‌کشیم.26و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می‌باید نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کندبه ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد.27و او که تفحّصکننده دلهاست، فکر روح را می‌داند زیرا که او برای مقدّسین برحسب ارادهٔ خدا شفاعت می‌کند.28و می‌دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و بحسب ارادهٔ او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریّت [ایشان] با هم در کار می‌باشند.29زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معیّن فرمود تا به صورت پسرش متشکّل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد.30و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.31پس به این چیزها چه گوییم؟ هرگاه خدا با ما است کیست به ضدّ ما؟32او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه‌چیز را به ما نخواهد بخشید؟33کیست که بر برگزیدگان خدا مدّعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟34کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مُرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟35کیست که ما را از محبّت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟36چنانکه مکتوب است که بخاطر تو تمام روز کُشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.37بلکه در همهٔ این امور از حدّ زیاده نصرت یافتیم، به‌وسیلهٔ او که ما را محبّت نمود.38زیرا یقین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه رؤسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نهچیزهای آینده39و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبّت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

Chapter 9

1در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح‌القدس مرا شاهد است،2که مرا غمی عظیم و در دلم وَجَع دائمی است.3زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند،4که ایشان اسرائیلیاند و پسرخواندگی و جلال و عهده‌ا و امانت شریعت و عبادت و وعده‌ها از آنِ ایشان است؛5که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالآباد، آمین.6ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیلاند، اسرائیلی نیستند،7و نه نسل ابراهیم تماماً فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد.8یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند.9زیرا کلام وعدهٔ این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود.10و نه این فقط، بلکه رفْقَه نیز چون از یک شخص، یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد،11زیرا هنگامی که هنوز تولّد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا ارادهٔ خدا برحسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوتکننده12بدو گفته شد که بزرگتر کوچکتررا بندگی خواهد نمود.13چنانکه مکتوب است، یعقوب را دوست داشتم امّا عیسو را دشمن.14پس چه گوییم؟ آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا!15زیرا به موسی می‌گوید، رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم.16لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.17زیرا کتاب به فرعون می‌گوید، برای همین تو را برانگیختم تا قوّت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود.18بنابراین هر که را می‌خواهد رحم می‌کند و هر که را می‌خواهد سنگدل می‌سازد.19پس مرا می‌گویی، دیگر چرا ملامت می‌کند؟ زیرا کیست که با ارادهٔ او مقاومت نموده باشد؟20نی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می‌کنی؟ آیا مصنوع به صانع می‌گوید که چرا مرا چنین ساختی؟21یا کوزه‌گر اختیار بر گِل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟22و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمّل گردید،23و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعّد نمود،24و آنها را نیز دعوت فرمود، یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امّت‌ها نیز.25چنانکه در هوشع هم می‌گوید، آنانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود.26و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم مننیستید، در آنجا پسران خدای حّی خوانده خواهند شد.27و اشعیا نیز در حقّ اسرائیل ندا می‌کند که هرچند عدد بنی‌اسرائیل مانند ریگ دریا باشد، لکن بقیّهٔ نجات خواهند یافت؛28زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.29و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که اگر ربّالجنود برای ما نسلی نمی‌گذارد، هرآینه مثل سدوم می‌شدیم و مانند غَمورَه می‌گشتیم.30پس چه گوییم؟ امّت‌هایی که در پیعدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است.31لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت می‌رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند.32از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمالِ شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند.33چنانکه مکتوب است که، اینک، در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می‌نهم و هر که بر او ایمان آورد، خجل نخواهد گردید.

Chapter 10

1ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است.2زیرا بجهت ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت.3زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.4زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمانآورد.5زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کند که هر که به این عمل کند، در این خواهد زیست.6لکن عدالت ایمان بدینطور سخن می‌گوید که در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند، یعنی تا مسیح را فرود آورد،7یا کیست که به هاویه نزول کند، یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد.8لکن چه می‌گوید؟ اینکه کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است، یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم.9زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.10چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان اعتراف می‌شود بجهت نجات.11و کتاب می‌گوید هر که به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.12زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولتمند است برای همه که نام او را می‌خوانند.13زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.14پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورده‌اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده‌اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟15و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می‌دهند و به چیزهای نیکو مژده می‌دهند.16لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می‌گوید خداوندا کیست که اخبار ما را باور کرد؟17لهذا ایمان از شنیدناست و شنیدن از کلام خدا.18لکن می‌گویم آیا نشنیدند؟ البتّه شنیدند، صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.19و می‌گویم آیا اسرائیل ندانسته‌اند؟ اوّل موسی می‌گوید، من شما را به غیرت می‌آورم به آن که امّتی نیست و بر قوم بی‌فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.20و اشعیا نیز جرأت کرده، می‌گوید، آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا نطلبیدند ظاهر گردیدم.21امّا در حقّ اسرائیل می‌گوید، تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.

Chapter 11

1پس می‌گویم آیا خدا قوم خود را ردّ کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم.2خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، ردّ نفرموده است. آیا نمی‌دانید که کتاب در الیاس چه می‌گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می‌کند3که خداوندا انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را کنده‌اند و من به تنهایی مانده‌ام و در قصد جان من نیز می‌باشند؟4لکن وَحْی بدو چه می‌گوید؟ اینکه هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بَعْل زانو نزده‌اند.5پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیّتی بحسب اختیار فیض مانده است.6و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست وگرنه فیض دیگر فیض نیست. امّا اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والاّ عمل دیگر عملنیست.7پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می‌طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی‌ماندگان سخت‌دل گردیدند؛8چنانکه مکتوب است که خدا بدیشان روح خوابآلود داد چشمانی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز.9و داود می‌گوید که مائده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛10چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائماً خم گردان.11پس می‌گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امّت‌ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آوَرَدْ.12پس چون لغزش ایشان دولتمندی جهان گردید و نقصان ایشان دولتمندی امّت‌ها، به چند مرتبه زیادتر پُری ایشان خواهد بود.13زیرا به شما ای امّت‌ها سخن می‌گویم. پس از این روی که رسول امّت‌ها می‌باشم خدمت خود را تمجید می‌نمایم،14تا شاید ابنای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم.15زیرا اگر ردّ شدن ایشان مصالحت عالم شد، باز یافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!16و چون نوبر مقدّس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدّس است، همچنان شاخه‌ها.17و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون برّی بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی،18بر شاخه‌ها فخر مکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است.19پس می‌گویی کهشاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟20آفرین بجهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس!21زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.22پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ امّا سختی بر آنانی که افتادند، امّا مهربانی برتو اگر در مهربانی ثابت باشی والاّ تو نیز بریده خواهی شد.23و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را بار دیگر بپیوندد.24زیرا اگر تو از زیتون طبیعی برّی بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوند گشتی، به چند مرتبه زیادتر آنانی که طبیعیاند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.25زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سرّ بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امّت‌ها درنیاید، سخت‌دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.26و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که از صهیون نجات دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛27و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.28نظر به انجیل بجهت شما دشمناناند، لکن نظر به اختیار به‌خاطر اجداد محبوبند.29زیرا که در نعمتها ودعوت خدا بازگشتن نیست.30زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الآن به‌سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،31همچنین ایشان نیز الآن نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شمااست بر ایشان نیز رحم شود32زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.33زهی عمق دولتمندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریق‌های وی!34زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا کِه مشیر او شده؟35یا کِه سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟36زیرا که از او و به او و تا او همه‌چیز است؛ و او را تا ابدالآباد جلال باد، آمین.

Chapter 12

1لهذا ای برادران، شما را به رحمتهای خدا استدعا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدّس پسندیده خدا بگذرانید که عبادت معقول شما است.2و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که ارادهٔ نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.3زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هر یکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر نمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است.4زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست،5همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، امّا فرداً اعضای یکدیگر.6پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوّت برحسب موافقت ایمان7یا خدمت در خدمتگزاری، یا معلّم در تعلیم،8یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم‌کننده به سرور.9محبّت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی بپیوندید.10با محبّت برادرانه یکدیگر را دوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خود اکرام بنماید.11در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایید.12در امید مسرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید.13مشارکت در احتیاجات مقدّسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید.14برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن مکنید.15خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نمایید با ماتمیان.16برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا نمایید و خود را دانا مشمارید.17هیچ‌کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید.18اگر ممکن است بقدر قوّه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید.19ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.20پس اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرابش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.21مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

Chapter 13

1هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود،زیرا که قدرتی جز از خدا نیست وآنهایی که هست از جانب خدا مرتّب شده است.2حتّی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد.3زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت.4زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث برنمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد.5لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به‌سبب غضب فقط بلکه به‌سبب ضمیر خود نیز.6زیرا که به این سبب باج نیز می‌دهید، چونکه خدّام خدا و مواظب در همین امر هستند.7پس حقّ هرکس را به او ادا کنید، باج را به مستحقّ باج و جزیه را به مستحقّ جزیه و ترس را به مستحقّ ترس و عزّت را به مستحقّ عزّت.8مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبّت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبّت نماید، شریعت را بجا آورده باشد.9زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایهٔ خود را چون خود محبّت نما.10محبّت به همسایهٔ خود بدی نمی‌کند پس محبّت تکمیل شریعت است.11و خصوصاً چون وقت را می‌دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم زیرا که الآن نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم.12شب منقضی شد وروز نزدیک آمد. پس اعمال تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم.13و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزمها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛14بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شهوات جسمانی تدارک نبینید.

Chapter 14

1و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای مُحاجّه در مباحثات.2یکی ایمان دارد که همه‌چیز را باید خورد امّا آنکه ضعیف است بُقُول می‌خورَد.3پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است.4تو کیستی که بر بندهٔ کسی دیگر حکم می‌کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می‌شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.5یکی یک روز را از دیگری بهتر می‌داند و دیگری هر روز را برابر می‌شمارد. پس هر کس در ذهن خود مُتِیَقَّن بشود.6آنکه روز را عزیز می‌داند بخاطر خداوند عزیزش می‌دارد و آنکه روز را عزیز نمی‌دارد هم برای خداوند نمی‌دارد؛ و هر که می‌خورد برای خداوند می‌خورد زیرا خدا را شکر می‌گوید، و آنکه نمی‌خورد برای خداوند نمی‌خورد و خدا را شکر می‌گوید.7زیرا احدی از ما به خود زیست نمی‌کند و هیچ‌کس به خود نمی‌میرد.8زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می‌کنیم و اگر بمیریم برای خداوندمیمیریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم.9زیرا برای همین مسیح مرد و زنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند.10لکن تو چرا بر برادر خود حکم می‌کنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می‌شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد.11زیرا مکتوب است خداوند می‌گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.12پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.13بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود ننهد.14می‌دانم و در عیسی خداوند یقین می‌دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است.15زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبّت رفتار نمی‌کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد.16پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند.17زیرا ملکوت خدا اَکل و شُرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح‌القدس.18زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است.19پس آن اموری را که منشأ سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید.20بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البتّه همه‌چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می‌خورد.21گوشت نخوردن و شراب ننوشیدن و کاری نکردن کهباعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است.22آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشابحال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می‌شمارد.23لکن آنکه شکّ دارد اگر بخورد ملزم می‌شود، زیرا به ایمان نمی‌خورد؛ و هر چه از ایمان نیست گناه است.

Chapter 15

1و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمّل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم.2هر یکی از ما همسایهٔ خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است.3زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی‌بود، بلکه چنانکه مکتوب است ملامتهای ملامتکنندگان تو بر من طاری گردید.4زیرا همهٔ چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلّی کتاب امیدوار باشیم.5الآن خدای صبر و تسلّی شما را فیض عطا کند تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرأی باشید.6تا یکدل و یکزبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید.7پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا.8زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده‌های اجداد را ثابت گرداند،9و تا امّت‌ها خدا را تمجید نمایند به‌سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که از این جهت تو را در میان امّت‌ها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.10و نیز می‌گوید ای امّت‌ها با قوم او شادمان شوید.11و ایضاً ای جمیعامّت‌ها خداوند را حمد گویید و ای تمامی قومها او را مدح نمایید.12و اشعیا نیز می‌گوید که ریشهٔ یَسّا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امّت‌ها مبعوث شود، امید امّت‌ها بر وی خواهد بود.13الآن خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوّت روح‌القدس در امید افزوده گردید.14لکن ای برادرانِ من، خود نیز دربارهٔ شما یقین می‌دانم که خود از نیکویی مملّو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید.15لیکن ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به‌سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است،16تا خادم عیسی مسیح شوم برای امّت‌ها و کهانت انجیل خدا را بجا آورم تا هدیه امّت‌ها مقبول افتد، مقدّس شده به روح‌القدس.17پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فخر دارم.18زیرا جرأت نمی‌کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح به‌واسطهٔٔ من به عمل آورد، برای اطاعت امّت‌ها در قول و فعل،19به قوّت آیات و معجزات و به قوّت روح خدا. به‌حدّی که از اورشلیم دور زده تا به اَلیرِکُون بشارت مسیح را تکمیل نمودم.20امّا حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم.21بلکه چنانکه مکتوب است آنانی که خبر او را نیافتند،خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.22بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم.23لکن چون الآن مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام،24هرگاه به اِسْپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم.25لکن الآن عازم اورشلیم هستم تا مقدّسین را خدمت کنم.26زیرا که اهل مکادونیه و اخائیّه مصلحت دیدند که زکاتی برای مُفْلِسین مقدّسین اورشلیم بفرستند،27بدین رضا دادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امّت‌ها از روحانیّات ایشان بهرهمند گردیدند، لازم شد که در جسمانیّات نیز خدمت ایشان را بکنند.28پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد.29و می‌دانم وقتی که به نزد شما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.30لکن ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبّت روح[القدس]، برای من نزد خدا در دعاها جدّ وجهد کنید،31تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدّسین افتد،32تا برحسب ارادهٔ خدا با خوشی نزد شما برسم و با شما استراحت یابم.33و خدای سلامتی با همهٔٔ شما باد، آمین.

Chapter 16

1و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسایدر کَنْخَرِیّا است، به شما می‌سپارم2تا او را در خداوند بطور شایستهٔٔ مقدّسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می‌نمود.3سلام برسانید به پَرِسْکّلا و اَکیلا، همکاران من در مسیح عیسی4که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همهٔ کلیساهای امّت‌ها.5کلیسا را که در خانهٔ ایشان است و حبیب من اپینطُس را که برای مسیح نوبر آسیاست سلام رسانید.6و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گویید.7و اَندرُونِیکوس و یونیاس خویشان مرا که با من اسیر می‌بودند سلام نمایید که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند.8و اَمْپَلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید.9و اُوربانُس که با ما در کار مسیح رفیق است و اِستاخِیس حبیب مرا سلام نمایید.10و اَپَلّیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانهٔ اَرَسْتُبُولُسْ را سلام برسانید.11و خویش من هِیرُدِیُون را سلام دهید و آنانی را از اهل خانهنَرگِسُّوس که در خداوند هستند سلام رسانید.12طَریفَینا و طَرِیفُوسا را که در خداوند زحمت کشیده‌اند سلام گویید؛ و پَرْسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید.13و روفُس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویید.14اَسنِکریطُس را و فَلیکون و هرْماس و پطْرُوباس و هَرْمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایید.15فیلُولِکُس را و جولیه و نیریاس و خواهرش و اولِمپاس و همهٔ مقدّسانی که با ایشانند سلام برسانید.16و یکدیگر را به بوسه مقدّسانه سلام نمایید. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند.17لکن ای برادران از شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید.18زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده‌دلان را می‌فریبند.19زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس دربارهٔ شما مسرور شدم. امّا آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده‌دل باشید.20و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.21تیموتاؤس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاطِرُس که خویشان منند شما را سلام می‌فرستند.22من طَرْتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می‌گویم.23قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می‌فرستد. و اَرَسْطُس خزینهدار شهر و کُوارطُس برادر به شما سلام می‌فرستند.24[فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد. آمین.]25الآن او را کهقادر است که شما را استوار سازد، برحسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سرّی که از زمانهای ازلی مخفی بود،26لکن درحال مکشوف شد و به‌وسیلهٔ کتب انبیا برحسبفرموده خدای سرمدی به جمیع امّت‌ها بجهت اطاعت ایمان آشکارا گردید،27خدای حکیم وحید را به‌وسیلهٔ عیسی مسیح تا ابدالآباد جلال باد، آمین.

## اول قرنتيان

Chapter 1

1پولُس به ارادهٔ خدا رسولِ خوانده شدهعیسی مسیح و سوُستْانِیس برادر،2به کلیسای خدا که در قُرِنْتُس است، از مقدّسین در مسیح عیسی که برای تقدّس خوانده شده‌اند، با همهٔ کسانی که در هرجا نام خداوند ما عیسی مسیح را می‌خوانند که [خداوند] ما و [خداوند] ایشان است.3فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.4خدای خود را پیوسته شکر می‌کنم دربارهٔ شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است،5زیرا شما از هرچیز در وی دولتمند شده‌اید، در هر کلام و در هر معرفت.6چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید،7بحّدی که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می‌باشید.8که او نیز شما را تا به آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی‌ملامت باشید.9امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است.10لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گویید و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رأی کامل شوید.11زیرا که ای برادرانِ من، از اهل خانهٔ خَلُوئی دربارهٔ شما خبر به من رسید که نزاع‌ها در میان شما پیدا شده است.12غرض اینکه هریکی از شما می‌گوید که من از پولُس هستم، و من از اَپَلُّس، و من از کیفا، و من از مسیح.13آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولُس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولُس تعمید یافتید؟14خدا را شکر می‌کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کَرِسْپُس و قایوس،15که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم.16و خاندان اَسْتِیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم.17زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.18زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوّت خداست.19زیرا مکتوب است، حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم.20کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحِث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟21زیرا که چون برحسب حکمتِ خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که به‌وسیلهٔ جهالتِ موعظه، ایمانداران را نجات بخشد.22چونکه یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند.23لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و امّت‌ها را جهالت است.24لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوّت خدا و حکمت خدا است.25زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.26زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی.27بلکه خدا جهّال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد،28و خسیسان دنیا و محقّران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند.29تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.30لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدّوسیّت و فدا.31تا چنانکه مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید.

Chapter 2

1و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم،با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سرّ خدا اعلام می‌نمودم.2زیرا عزیمتنکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب.3و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم،4و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوّت،5تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوّت خدا.6لکن حکمتی بیان می‌کنیم نزد کاملین، امّا حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می‌گردند.7بلکه حکمت خدا را در سرّی بیان می‌کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدّر فرمود،8که احدی از رؤسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.9بلکه چنانکه مکتوب است، چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به‌خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیّا کرده است.10امّا خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه‌چیز حتّی عمق‌های خدا را نیز تفحّص می‌کند.11زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می‌باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ‌کس ندانسته است، جز روح خدا.12لیکن ما روح جهان را نیافته‌ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم.13که آنها را نیز بیان می‌کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه بهآنچه روح‌القدس می‌آموزد و روحانیها را با روحانیها جمع می‌نماییم.14امّا انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می‌شود.15لکن شخص روحانی در همه‌چیز حکم می‌کند و کسی را در او حکم نیست.16زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟ لکن ما فکر مسیح را داریم.

Chapter 3

1و من ای برادران نتوانستم به شما سخنگویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح.2و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید،3زیرا که تا به‌حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی‌ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی‌نمایید؟4زیرا چون یکی گوید من از پولُس و دیگری من از اَپَلُّس هستم، آیا انسان نیستید؟5پس کیست پولُس و کیست اَپُّلس؟ جز خادمانی که به‌واسطهٔٔ ایشان ایمان آوردید و به اندازه‌ای که خداوند به هرکس داد.6من کاشتم و اَپُّلس آبیاری کرد لکن خدا نمّو می‌بخشید.7لهذا نه کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده.8و کارنده و سیرآب کننده یک هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقّت خود خواهند یافت.9زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.10بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت می‌سازد؛ لکن هرکس با خبر باشد که چگونه عمارت می‌کند.11زیرا بنیادی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح.12لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند،13کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه است.14اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت.15و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هرچند خود نجات یابد امّا چنانکه از میان آتش.16آیا نمی‌دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟17اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدّس است و شما آن هستید.18زنهار کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد.19زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است، حکما را به مکر خودشان گرفتار می‌سازد.20و ایضاً، خداوند افکار حکما را می‌داند که باطل است.21پس هیچ‌کس در انسان فخر نکند، زیرا همه‌چیز از آنِ شما است،22خواه پولُس، خواه اَپُّلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده،همه از آنِ شما است،23و شما از مسیح و مسیح از خدا می‌باشد.

Chapter 4

1هرکس ما را چون خدّام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد.2و دیگر در وکلا بازپرس می‌شود که هر یکی امین باشد.3امّا بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه برخود نیز حکم نمی‌کنم.4زیرا که در خود عیبی نمی‌بینم، لکن از این عادل شمرده نمی‌شوم، بلکه حکمکننده من خداوند است.5لهذا پیش از وقت به چیزی حکم مکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیّتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هرکس را مدح از خدا خواهد بود.6امّا ای برادران، این چیزها را بطور مَثَل به خود و اَپُّلس نسبت دادم به‌خاطر شما تا دربارهٔ ما آموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچ یکی از شما تکبّر نکند برای یکی بر دیگری.7زیرا کیست که تو را برتری داد و چهچیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی.8الحال سیر شده و دولتمند گشته‌اید و بدون ما سلطنت می‌کنید؛ و کاشکه سلطنت می‌کردید تا ما نیز با شما سلطنت می‌کردیم.9زیرا گمان می‌برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده‌ایم.10ما به‌خاطر مسیح جاهلهستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما عزیز امّا ما ذلیل.11تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوبیده و آواره هستیم،12و به دستهای خود کار کرده، مشقّت می‌کشیم و دشنام شنیده، برکت می‌طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می‌کنیم.13چون افترا بر ما می‌زنند، نصیحت می‌کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلاتِ همه‌چیز شده‌ایم تا به‌حال.14و این را نمی‌نویسم تا شما را شرمنده سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می‌کنم.15زیرا هرچند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم،16پس از شما التماس می‌کنم که به من اقتدا نمایید.17برای همین تیموتاؤس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راه‌های مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هرجا و در هرکلیسا تعلیم می‌دهم.18امّا بعضی تکبّر می‌کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی‌آیم.19لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبّران را بلکه قوّت ایشان را.20زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوّت است.21چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما بیایم یا با محبّت و روح حلم؟

Chapter 5

1فیالحقیقه شنیده می‌شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان امّت‌ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود راداشته باشد.2و شما فخر می‌کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود.3زیرا که من هرچند در جسم غایبم، امّا در روح حاضرم؛ و الآن چون حاضر، حکم کردم در حقّ کسی که این را چنین کرده است.4به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوّت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید،5که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.6فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمّر می‌سازد؟7پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بیخمیرمایه هستید زیرا که فِصَح ما مسیح در راه ما ذبح شده است.8پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایه کُهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده‌دلی و راستی.9در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید.10لکن نه مطلقاً با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بت‌پرستان، که در این صورت می‌باید از دنیا بیرون شوید.11لکن الآن به شما می‌نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می‌شود، زانی یا طمّاع یا بت‌پرست یا فحّاش یا می‌گسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت مکنید بلکه غذا هم مخورید.12زیرا مرا چهکار است که بر آنانی که خارج‌اند داوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی‌کنید؟13لکن آنانی را که خارج‌اند خداداوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان خود برانید.

Chapter 6

1آیا کسی از شما چون بر دیگری مدّعی باشد، جرأت دارد که مرافعه بَرَد پیش ظالمان نه نزد مقدّسان؟2یا نمی‌دانید که مقدّسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدّماتِ کمتر نیستید؟3آیا نمی‌دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟4پس چون در مقدّمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیسا حقیر شمرده می‌شوند، می‌نشانید؟5بجهت انفعال شما می‌گویم، آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟6بلکه برادر با برادر به محاکمه می‌رود و آن هم نزد بی‌ایمانان!7بلکه الآن شما را بالکلّیّه قصوری است که با یکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغبون نمی‌شوید؟8بلکه شما ظلم می‌کنید و مغبون می‌سازید و این را نیز به برادران خود!9آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند؟ فریب مخورید، زیرا فاسقان و بت‌پرستان و زانیان و متنعمّان و لوّاط10و دزدان و طمعکاران و می‌گساران و فحّاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد.11و بعضی از شما چنین می‌بودید لکن غسل یافته و مقدّس گردیده و عادل کرده شده‌اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.12همه‌چیز برای من جایز است لکن هرچیز مفید نیست. همه‌چیز برای من رواست، لیکن نمی‌گذارم که چیزی بر من تسلّط یابد.13خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدا این و آن را فانی خواهد ساخت. امّا جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم.14و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوّت خود خواهد برخیزانید.15آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا!16آیا نمی‌دانید که هرکه با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می‌گوید هردو یک تن خواهند بود.17لکن کسی که با خداوند پیوندد یکروح است.18از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد.19یا نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح‌القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟20زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

Chapter 7

1امّا دربارهٔ آنچه به من نوشته بودید، مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند.2لکن به‌سبب زنا، هر مرد زوجهٔ خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد.3و شوهر حقّ زن را ادا نماید و همچنین زن حقّ شوهر را.4زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مردنیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش،5از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدّتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبادا شیطان شما را به‌سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد.6لکن این را می‌گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم،7امّا می‌خواهم که همهٔ مردم مثل خودم باشند. لکن هرکس نعمتی خاصّ از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.8لکن به مجرّدین و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند.9لکن اگر پرهیز ندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتشِ هوس بهتر است.10امّا منکوحان را حکم می‌کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛11و اگر جدا شود، مجرّد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد.12و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.13و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.14زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدّس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدّس می‌گردد و اگرنه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لکن الحال مقدّسند.15امّا اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقیّد نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است.16زیرا که تو چه دانی ای زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟17مگر اینکه به هرطور که خداوند به هرکس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هرکس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکند؛ و همچنین در همهٔ کلیساها امر می‌کنم.18اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، مختون نشود.19ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا.20هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند.21اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد، بلکه اگر هم می‌توانی آزاد شوی، آن را اُولیٰتر استعمال کن.22زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خداوند است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است.23به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید.24ای برادران هرکس در هرحالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.25امّا دربارهٔ باکره‌ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رأی می‌دهم.26پس گمان می‌کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند.27اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن مخواه.28لکن هرگاه نکاح کردی، گناه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، گناه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.29امّا ای برادران، این را می‌گویم وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بیزن باشند30و گریانان چون ناگریانان و خوشحالان مثل ناخوشحالان و خریداران چون غیرمالکان باشند،31و استعمالکنندگان این جهان مثلاستعمالکنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان درگذر است.32امّا خواهشِ این دارم که شما بیاندیشه باشید. شخص مجرّد در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛33و صاحب زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد.34در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوند می‌اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدّس باشد؛ امّا منکوحه در امور دنیا می‌اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد.35امّا این را برای نفع شما می‌گویم نه آنکه دامی بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بیتشویش.36لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خود ناشایستگی می‌کند، اگر به حدّ بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گناهی نیست؛ بگذار که نکاح کنند.37امّا کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در ارادهٔ خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می‌کند.38پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می‌کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می‌نماید.39زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. امّا هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط.40امّا بحسب رأی من خوشحالتر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می‌برم که روح خدا را دارم.

Chapter 8

1امّا دربارهٔ قربانی‌های بتها، می‌دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبّر است، لکنمحبّت بنا می‌کند.2اگر کسی گمان بَرَد که چیزی می‌داند، هنوز هیچ نمی‌داند، بطوری که باید دانست.3امّا اگر کسی خدا را محبّت نماید، نزد او معروف می‌باشد.4پس دربارهٔ خوردن قربانی‌های بتها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست.5زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیار می‌باشند،6لکن ما را یک خداست، یعنی پدر که همه ‌چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند، یعنی عیسی مسیح که همه‌چیز از اوست و ما از او هستیم.7ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می‌خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می‌شود.8امّا خوراک، ما را مقبول خدا نمی‌سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر.9لکن احتیاط کنید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعفا گردد.10زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی بیند که در بتکده نشسته‌ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی‌های بتها بنا نمی‌شود؟11و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد.12و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و ضمایر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید.13بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

Chapter 9

1آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوندِ ما را ندیدم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟2هرگاه دیگران را رسول نباشم، البتّه شما را هستم زیرا که مُهر رسالت من در خداوند شما هستید.3حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می‌کنند این است4که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟5آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟6یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟7کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوهاش نخورد؟ یا کیست که گلهای بچراند و از شیر گله ننوشد؟8آیا این را بطور انسان می‌گویم یا شریعت نیز این را نمی‌گوید؟9زیرا که در تورات موسی مکتوب است که گاو را هنگامی‌که خرمن را خرد می‌کند، دهان مبند. آیا خدا در فکر گاوان می‌باشد؟10یا محض خاطر ما این را نمی‌گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخمکننده می‌باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.11چون ما روحانیها را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟12اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند، آیا نه ما بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هرچیز را متحمّل می‌شویم، مبادا انجیل مسیح را تعویق اندازیم.13آیا نمی‌دانید که هرکه در امور مقدّس مشغول باشد، از هیکل می‌خورد و هرکه خدمت مذبح کند، از مذبح نصیبی می‌دارد.14و همچنین خداوند فرمود که هرکه به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت یابد.15لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد ننوشتم تا با من چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی فخر مرا باطل گرداند.16زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا فخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم.17زیرا هرگاه این را طوعاً کنم اجرت دارم، لکن اگر کرهاً باشد وکالتی به من سپرده شد.18در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می‌دهم، انجیل مسیح را بیخرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟19زیرا با اینکه از همه‌کس آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم.20و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم؛21و بیشریعتان را چون بیشریعتان شدم، هرچند نزد خدا بیشریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بیشریعتان را سود برم؛22ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم؛ همهکس را همه‌چیز گردیدم تا به هرنوعی بعضی را برهانم.23امّا همهکار را بجهت انجیل می‌کنم تا در آن شریک گردم.24آیا نمی‌دانید آنانی که در میدان می‌دوند، همه می‌دوند لکن یک نفر انعام را می‌برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید.25و هرکه ورزش کند در هرچیز ریاضت می‌کشد؛ امّا ایشانتا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیرفانی را.26پس من چنین می‌دوم، نه چون کسی که شک دارد؛ و مشت می‌زنم نه آنکه هوا را بزنم.27بلکه تن خود را زبون می‌سازم و آن را در بندگی می‌دارم، مبادا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

Chapter 10

1زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر ابر بودند و همه از دریا عبور نمودند2و همه به موسی تعمید یافتند، در ابر و در دریا؛3و همه همان خوراک روحانی را خوردند4و همه همان شُرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد و آن صخره مسیح بود.5لیکن از اکثر ایشان خدا راضی نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.6و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛7و نه بت‌پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است، قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب برپا شدند.8و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.9و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از مارها هلاک گردیدند.10و نه همهمه کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد.11و این همه بطور مَثَل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به مارسیده است.12پس آنکه گمان بَرَد که قایم است، باخبر باشد که نیفتد.13هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. امّا خدا امین است که نمی‌گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه باتجربه مفرّی نیز می‌سازد تا یارای تحمّل آن را داشته باشید.14لهذا ای عزیزانِ من از بت‌پرستی بگریزید.15به خردمندان سخن می‌گویم، خود حکم کنید برآنچه می‌گویم.16پیاله برکت که آن را تبرّک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟17زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن می‌باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می‌یابیم.18اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خورندگان قربانی‌ها شریک قربانگاه نیستند؟19پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می‌باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟20نی! بلکه آنچه امّت‌ها قربانی می‌کنند، برای دیوها می‌گذرانند نه برای خدا؛ و نمی‌خواهم شما شریک دیوها باشید.21محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی‌توانید قسمت بُرد.22آیا خداوند را به غیرت می‌آوریم یا از او تواناتر می‌باشیم؟23همه‌چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی‌کند.24هرکس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را.25هرآنچه را در قصّابخانه می‌فروشند، بخورید و هیچ مپرسید به‌خاطر ضمیر.26زیرا که جهان وپُری آن از آنِ خداوند است.27هرگاه کسی از بی‌ایمانان از شما وعده خواهد و می‌خواهید بروید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ مپرسید بجهت ضمیر.28امّا اگر کسی به شما گوید این قربانی بت است، مخورید به‌خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است.29امّا ضمیر می‌گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟30و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زنند به‌سبب آن چیزی که من برای آن شکر می‌کنم؟31پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هرچه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید.32یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید.33چنانکه من نیز در هرکاری همه را خوش می‌سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

Chapter 11

1پس اقتدا به من نمایید چنانکه من نیز بهمسیح می‌کنم.2امّا ای برادران شما را تحسین می‌نمایم از اینجهت که در هرچیز مرا یاد می‌دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می‌نمایید.3امّا می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا.4هر مردی که سرپوشیده دعا یا نبوّت کند، سر خود را رسوا می‌نماید.5امّا هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوّت کند، سر خود را رسوا می‌سازد، زیرا اینچنان است که تراشیده شود.6زیرا اگر زن نمی‌پوشد، موی را نیز بِبُرَدْ؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد.7زیرا که مرد را نباید سر خود را بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست، امّا زن جلال مرد است.8زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است.9و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد.10از این جهت زن می‌باید عزّتی بر سر داشته باشد به‌سبب فرشتگان.11لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست درخداوند.12زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز به‌وسیلهٔ زن، لیکن همه‌چیز از خدا.13در دل خود انصاف دهید، آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟14آیا خودِ طبیعت شما را نمی‌آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عار می‌باشد؟15و اگر زن موی دراز دارد، او را فخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟16و اگر کسی ستیزهگر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادتی نیست.17لیکن چون این حکم را به شما می‌کنم، شما را تحسین نمی‌کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می‌شوید.18زیرا اوّلاً هنگامی که شما در کلیسا جمع می‌شوید، می‌شنوم که در میان شما شقاقها روی می‌دهد و قدری از آن را باور می‌کنم.19از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند.20پس چون شما در یک جا جمع می‌شوید، ممکن نیست که شامخداوند خورده شود،21زیرا در وقت خوردن هرکس شام خود را پیشتر می‌گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می‌شود.22مگر خانه‌ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می‌نمایید و آنانی را که ندارند شرمنده می‌سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم؟ تحسین نمی‌نمایم!23زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت24و شکر نموده، پاره کرد و گفت، بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من بجا آرید.25و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت، این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.26زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که بازآید.27پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود.28امّا هر شخص خود را امتحان کند و بدینطرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد.29زیرا هرکه می‌خورد و می‌نوشد، فتوای خود را می‌خورد و می‌نوشد اگر بدن خداوند را تمییز نمی‌کند.30از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریضاند و بسیاری خوابیده‌اند.31امّا اگر برخود حکم می‌کردیم، حکم بر ما نمی‌شد.32لکن هنگامی که بر ما حکم می‌شود، از خداوند تأدیب می‌شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود.33لهذا ای برادرانِ من، چون بجهت خوردن جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید.34و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

Chapter 12

1امّا دربارهٔ عطایای روحانی، ای برادراننمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید.2می‌دانید هنگامی که امّت‌ها می‌بودید، به سوی بتهای گنگ برده می‌شدید بطوری که شما را می‌بردند.3پس شما را خبر می‌دهم که هرکه متکلّم به روح خدا باشد، عیسی را اَناتیما نمی‌گوید و احدی جز به روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.4و نعمتها انواع است ولی روح همان.5و خدمتها انواع است امّا خداوند همان.6و عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می‌کند.7ولی هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می‌شود.8زیرا یکی را بوساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح.9و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح.10و یکی را قوّت معجزات و دیگری را نبوّت و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمهٔ زبانها.11لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرداً بحسب ارادهٔ خود تقسیم می‌کند.12زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدّد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتن می‌باشد، همچنین مسیح نیز می‌باشد.13زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم.14زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است.15اگر پا گوید چونکه دست نیستم از بدن نمی‌باشم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟16و اگر گوش گوید چونکه چشم نیّم از بدن نیستم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟17اگر تمام بدن چشم بودی، کجا می‌بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می‌بود بوییدن؟18لکن الحال خدا هریک از اعضا را در بدن نهاد برحسب ارادهٔ خود.19و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می‌بود؟20امّا الآن اعضا بسیار است لیکن بدن یک.21و چشم دست را نمی‌تواند گفت که، محتاج تو نیستم یا سر پایها را نیز که، احتیاج به شما ندارم.22بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می‌نمایند، لازمتر می‌باشند.23و آنها را که پست‌تر اجزای بدن می‌پنداریم، عزیزتر می‌داریم و اجزای قبیح ما جمالِ افضل دارد.24لکن اعضای جمیله ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتّب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد،25تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند.26و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزّت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند.27امّا شما بدن مسیح هستید و فرداً اعضای آن می‌باشید.28و خدا قرارداد بعضی را در کلیسا، اوّل رسولان، دوّم انبیا، سوم معلّمان، بعد قوّات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها.29آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلّمان، یا همه قوّات؟30یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلّم هستند، یا همه ترجمه می‌کنند؟31لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضل را نیز به شما نشان می‌دهم.

Chapter 13

1اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخنگویم و محّبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.2و اگر نبوّت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به‌حدّی که کوه‌ها را نقل کنم و محبّت نداشته باشم، هیچ هستم.3و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبّت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.4محبّت حلیم و مهربان است؛ محبّت حسد نمی‌برد؛ محبّت کبر و غرور ندارد؛5اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظنّ ندارد؛6از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛7در همه‌چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همهحال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد.8محبّت هرگز ساقط نمی‌شود و امّا اگر نبوّتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهدپذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید.9زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوّت می‌نماییم،10لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید.11زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف میزدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقّل می‌نمودم. امّا چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم.12زیرا که الحال در آینه بطور معمّا می‌بینیم، لکن آن وقت روبرو؛ الآن جزئی معرفتی دارم، لکن آنوقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شده‌ام.13و الحال این سه چیز باقی است، یعنی ایمان و امید و محبّت. امّا بزرگتر از اینها محبّت است.

Chapter 14

1در پی محبّت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوصاً اینکه نبوّت کنید.2زیرا کسی که به زبانی سخن می‌گوید، نه به مردم بلکه به خدا می‌گوید، زیرا هیچ‌کس نمی‌فهمد لیکن در روح به اسرار تکلّم می‌نماید.3امّا آنکه نبوّت می‌کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلّی می‌گوید.4هرکه به زبانی می‌گوید، خود را بنا می‌کند، امّا آنکه نبوّت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند.5و خواهش دارم که همهٔٔ شما به زبانها تکلّم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوّت نمایید زیرا کسی که نبوّت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.6امّا الحال ای برادران، اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می‌بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوّت یابه تعلیم گویم.7و همچنین چیزهای بیجان که صدا می‌دهد چون نی یا بربط اگر در صداها فرق نکند، چگونه آواز نی یا بربط فهمیده می‌شود؟8زیر اگر کَرِنّا نیز صدای نامعلوم دهد، که خود را مهیّای جنگ می‌سازد؟9همچنین شما نیز اگر به زبان، سخنِ مفهوم نگویید، چگونه معلوم می‌شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟10زیرا که انواع زبانهای دنیا هرقدر زیاده باشد، ولی یکی بیمعنی نیست.11پس هرگاه قوّت زبان را نمی‌دانم، نزد متکلّم بربری می‌باشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری می‌باشد.12همچنن شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید، بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.13بنابراین کسی که به زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید.14زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می‌کند لکن عقل من برخوردار نمی‌شود.15پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند.16زیرا اگر در روح تبرّک می‌خوانی، چگونه آن کسی که به مَنْزِلَتِ اُمّی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی‌فهمد چه می‌گویی؟17زیرا تو البتّه خوب شکر می‌کنی، لکن آن دیگر بنا نمی‌شود.18خدا را شکر می‌کنم که زیادتر از همهٔٔ شما به زبانها حرف می‌زنم.19لکن در کلیسا بیشتر می‌پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.20ای برادران، در فهم اطفال مباشید بلکه دربدخویی اطفال باشید و در فهم رشید.21در تورات مکتوب است که خداوند می‌گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.22پس زبانها نشانی است نه برای ایمانداران بلکه برای بی‌ایمانان؛ امّا نبوّت برای بی‌ایمان نیست بلکه برای ایمانداران است.23پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و اُمیّان یا بی‌ایمانان داخل شوند، آیا نمی‌گویند که دیوانهاید؟24ولی اگر همه نبوّت کنند و کسی از بی‌ایمانان یا امّیان درآید، از همه توبیخ می‌یابد و از همه ملزم می‌گردد،25و خفایای قلب او ظاهر می‌شود و همچنین به روی درافتاده، خدا را عبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که فی‌الحقیقۀ خدا در میان شما است.26پس ای برادران مقصود این است که وقتی‌که جمع شوید، هریکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفهای دارد، ترجمهای دارد، باید همه بجهت بنا بشود.27اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند.28امّا اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید.29و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند.30و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اوّل ساکت شود.31زیرا که همه می‌توانید یکیک نبوّت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت پذیرند.32و ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند.33زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همهٔ کلیساهای مقدّسان.34وزنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید.35امّا اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بپرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است.36آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟37اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می‌نویسم، احکام خداوند است.38امّا اگر کسی جاهل است، جاهل باشد.39پس ای برادران، نبوّت را به غیرت بطلبید و از تکلّم نمودن به زبانها منع مکنید.40لکن همه‌چیز به شایستگی و انتظام باشد.

Chapter 15

1الآن ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید،2و به‌وسیلهٔ آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید والاّ عبث ایمان آوردید.3زیرا که اوّل به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد،4و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست؛5و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده،6و پس از آن، به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند، امّا بعضی خوابیده‌اند.7از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان.8و آخر همه بر من مثل طفل سقط‌شده ظاهر گردید.9زیرا من کهترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه برکلیسای خدا جفا می‌رسانیدم.10لیکن به فیض خدا آنچه هستم هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همهٔ ایشان مشقّت کشیدم، امّا نه من بلکه فیض خدا که با من بود.11پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظ می‌کنیم و به اینطور ایمان آوردید.12لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست؟13امّا اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برنخاسته است.14و اگر مسیح برنخاست، باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما.15و شهود کَذَبِه نیز برای خدا شدیم، زیرا دربارهٔ خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان برنمی‌خیزند.16زیرا هرگاه مردگان برنمی‌خیزند، مسیح نیز برنخاسته است.17امّا هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید،18بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده‌اند هلاک شدند.19اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبختتریم.20لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نوبر خوابیدگان شده است.21زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.22و چنانکه در آدم همه میمیرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.23لیکن هرکس به رتبه خود؛ مسیح نوبر است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آنِ مسیح می‌باشند.24و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوّت را نابود خواهد گردانید.25زیرا مادامی که همهٔ دشمنان را زیر پایهای خود ننهد، می‌باید او سلطنت بنماید.26دشمن آخر که نابود می‌شود، موت است.27زیرا همه‌چیز را زیر پایهای وی انداخته است. امّا چون می‌گوید که همه‌چیز را زیر انداخته است، واضح است که او که همه را زیر او انداخت، مستثنیٰ است.28امّا زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه‌چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کلّ در کلّ باشد.29والاّ آنانی که برای مردگان تعمید می‌یابند، چه کنند؟ هرگاه مردگان مطلقاً برنمی‌خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می‌گیرند؟30و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می‌اندازیم؟31به آن فخری دربارهٔ شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هرروزه مرا مردنی است.32چون بطور انسان در افسُس با وحوش جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان برنمی‌خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردا میمیریم.33فریفته مشوید! معاشرات بد، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد.34برای عدالت بیدار شده، گناه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند. برای انفعال شما می‌گویم.35امّا اگر کسی گوید، مردگان چگونه برمی‌خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟،36ای احمق آنچه تو می‌کاری زنده نمی‌گردد جز آنکه بمیرد.37و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می‌کاری، بلکه دانهای مجرّد خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر.38لیکن خدا برحسب ارادهٔ خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی از تخمها جسم خودش را.39هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر.40و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز؛ لیکن شأن آسمانیها، دیگر و شأن زمینیها، دیگر است؛41و شأن آفتاب دیگر و شأن ماه دیگر و شأن ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شأن، فرق دارد.42به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛43در ذلّت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوّت برمی‌خیزد؛44جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست.45و همچنین نیز مکتوب است که انسان اوّل، یعنی آدم نفس زنده گشت، امّا آدم آخر روح حیاتبخش شد.46لیکن روحانی مقدّم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی.47انسان اوّل از زمین است خاکی؛ انسان دوّم خداوند است از آسمان.48چنانکه خاکی است،خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است، آسمانیها همچنان می‌باشند.49و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.50لیکن ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسد وارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود.51همانا به شما سرّی می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدّل خواهیم شد.52در لحظهای، در طُرفهٔالعینی، به مجرّد نواختن صور اخیر، زیرا کَرِنّا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدّل خواهیم شد.53زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد.54امّا چون این فاسد بی‌فسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که مرگ در ظفر بلعیده شده است.55ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟56نیش موت گناه است و قوّت گناه، شریعت.57لیکن شکر خدا راست که ما را به‌واسطهٔٔ خداوند ما عیسی مسیح ظفر می‌دهد.58بنابراین ای برادرانِ حبیبِ من پایدار و بیتشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزایید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

Chapter 16

1امّا دربارهٔ جمع کردن زکات برای مقدّسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیهفرمودم، شما نیز همچنین کنید.2در روز اوّل هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد.3و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند.4و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.5و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادُنیه عبور می‌کنم،6و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هرجایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید.7زیرا که الآن اراده ندارم در بین راه شما را ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدّتی با شما توقّف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد.8لیکن من تا پنطیکاست در اَفَسُس خواهم ماند،9زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و مُعانِدین، بسیارند.10لیکن اگر تیموتاؤس آید، آگاه باشید که نزد شما بی‌ترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم.11لهذا هیچ‌کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که او را با برادران انتظار می‌کشم.12امّا دربارهٔ اَپُلُسِ برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید ولی چون فرصت یابد خواهد آمد.13بیدار شوید، در ایمان استوار باشید ومردان باشید و زورآور شوید.14جمیع کارهای شما با محبّت باشد.15و ای برادران به شما التماس دارم [شما خانواده اِستیفان را می‌شناسید که نوبر اخائیّه هستند و خویشتن را به خدمت مقدّسین سپرده‌اند]،16تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هرکس را که در کار و زحمت شریک باشد.17و از آمدن اِستیفان و فَرْتُوناتُس و اَخائیکُوس مرا شادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما ناتمام بود، ایشان تمام کردند،18چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.19کلیساهای آسیا به شما سلام می‌رسانند و اَکیلا و پَرِسْکِلاّ با کلیسایی که در خانهٔ ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند.20همهٔ برادران شما را سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدّسانه سلام رسانید.21من پولُس از دست خود سلام می‌رسانم.22اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، اَناتیما باد. ماران اَتا.23فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد.24محبّت من با همهٔٔ شما در مسیح عیسی باد، آمین.

## دوم قرنتيان

Chapter 1

1پولُس، به ارادهٔ خدا رسولِ عیسی مسیح، و تیموتاؤس برادر، به کلیسای خدا که در قُرِنتُس می‌باشد با همهٔ مقدّسینی که در تمام اَخائیه هستند،2فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.3متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیّات است،4که ما را در هر تنگی ما تسلّی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلّی نماییم، به آن تسلّی که خود از خدا یافته‌ایم.5زیرا به اندازه‌ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قِسْم تسلّی ما نیز به‌وسیلهٔ مسیح می‌افزاید.6امّا خواه زحمت کشیم، این است برای تسلّی و نجات شما، و خواه تسلّی پذیریم این هم بجهت تسّلی و نجات شما است که میسّر می‌شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می‌بینیم.7و امید ما برای شما استوار می‌شود زیرا می‌دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلّی نیز خواهید بود.8زیرا ای برادران نمی‌خواهیم شما بی‌خبر باشید از تنگیای که در آسیا به ما عارض گردیدکه بی‌نهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، به‌حدّی که از جان هم مأیوس شدیم.9لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکّل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی‌خیزاند،10که ما را از چنین موت رهانید و می‌رهاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید.11و شما نیز به دعا در حقّ ما اعانت می‌کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری بجا آورده شود.12زیرا که فخر ما این است، یعنی شهادت ضمیر ما که به قدّوسیّت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوصاً نسبت به شما.13زیرا چیزی به شما نمی‌نویسیم مگر آنچه می‌خوانید و به آن اعتراف می‌کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد.14چنانکه به ما فیالجمله اعتراف کردید که محلّ فخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می‌باشید در روز عیسی خداوند.15و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید،16و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما بیایم وشما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید.17پس چون این را خواستم، آیا سهلانگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بلی بلی و نی نی باشد.18لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بلی و نی نیست.19زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما، یعنی من و سِلْوانُس و تیموتاؤس در میان شما به وی موعظه کردیم، بلی و نی نشد، بلکه در او بلی شده است.20زیرا چندان که وعده‌های خدا است، همه در او بلی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجید یابد.21امّا او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است، خداست.22که او نیز ما را مُهر نموده و بیعانه روح را در دلهای ما عطا کرده است.23لیکن من خدا را بر جان خود شاهد می‌خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرِنْتُس نیامدم،24نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستید.

Chapter 2

1امّا در دل خود عزیمت داشتم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم،2زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟3و همین را نوشتم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همهٔٔ شما اعتماد می‌دارم که شادی من، شادی جمیع شما است.4زیرا که از حزن و دلتنگیِ سخت و با اشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبّت بی‌نهایتی با شما دارم. عفو خطاکار5و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فیالجمله جمیع شما را تا بار زیاده ننهاده باشم.6کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است.7پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد.8بنابراین، به شما التماس می‌دارم که با او محبّت خود را استوار نمایید.9زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه‌چیز مطیع می‌باشید.10امّا هرکه را چیزی عفو نمایید، من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به‌خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام،11تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی‌خبر نیستیم. خصوصیات خادمین عهد جدید12امّا چون به تروآس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند باز شد،13در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطُس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.14لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائماً در موکب ظفر خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هرجا به‌وسیلهٔ ما ظاهر می‌کند.15زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم هم در ناجیان و هم در هالکان.16امّا اینها را عطر موت، الیٰ موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟17زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا رامغشوش سازیم، بلکه از ساده‌دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.

Chapter 3

1آیا باز به سفارش خود شروع می‌کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامهجات به شما یا از شما داشته باشیم؟2شما رساله ما هستید، نوشته شده در دلهای ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان.3چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح می‌باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکّب بلکه به روح خدای حیّ، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.4امّا به‌وسیلهٔ مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.5نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکّر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.6که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می‌کُشد لیکن روح زنده می‌کند.7امّا اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده با جلال می‌بود، به‌حدّی که بنی‌اسرائیل نمی‌توانستند صورت موسی را نظاره کنند به‌سبب جلال چهره او که فانی بود،8چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟9زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیادتر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.10زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به‌سبب این جلال فایق.11زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولیٰ در جلال خواهد بود.12پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم.13و نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنی‌اسرائیل، تمام شدنِ این فانی را نظر نکنند،14بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد.15بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقرار می‌ماند.16لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کنند، نقاب برداشته می‌شود.17امّا خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.18لیکن همهٔ ما چون با چهره بینقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدّل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

Chapter 4

1بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی‌شویم.2بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هرکس در حضور خدا مقبول می‌سازیم.3لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است،4که در ایشان خدای این جهان فهمهای بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبادا تجلّی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.5زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، امّا به خویشتن که غلام شماهستیم بخاطر عیسی.6زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.7لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوّت از آن خدا باشد نه از جانب ما.8در هرچیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیّر ولی مأیوس نی؛9تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛10پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود.11زیرا ما که زنده‌ایم، دائماً بخاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید.12پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما.13امّا چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است ایمان آوردم پس سخن گفتم، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می‌گوییم.14چون می‌دانیم او که عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت.15زیرا که همه‌چیز برای شما است تا آن فیضی که به‌وسیلهٔ بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تمجید خدا بیفزاید.16از این جهت خسته خاطر نمی‌شویم، بلکه هرچند انسانیّتِ ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد.17زیرا که این زحمتِ سبکِ ما که برای لحظهای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند.18در حالی که ما نظر نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیراکه آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

Chapter 5

1زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانهٔ زمینیِ خیمهٔ ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها.2زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانهٔ خود را که از آسمان است بپوشیم،3اگر فی‌الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم.4از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی‌خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را بپوشیم تا فانی در حیات غرق شود.5امّا او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد.6پس دائماً خاطرجمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطّنیم، از خداوند غریب می‌باشیم،7[زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار].8پس خاطرجمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد خداوند متوطّن شویم.9لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطّن و خواه غریب، پسندیده او باشیم.10زیرا لازم است که همهٔ ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هرکس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.11پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. امّا به خدا ظاهر شده‌ایم وامیدوارم به ضمایر شما هم ظاهر خواهیم شد.12زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی‌کنیم، بلکه سبب افتخار دربارهٔ خود به شما می‌دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل فخر می‌کنند.13زیرا اگر بیخود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شما است.14زیرا محبّت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مرد پس همه مردند.15و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.16بنابراین، ما بعد از این هیچ‌کس را بحسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الآن دیگر او را نمی‌شناسیم.17پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کُهنه درگذشت، اینک، همه‌چیز تازه شده است.18و همه‌چیز از خدا که ما را به‌واسطهٔٔ عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.19یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.20پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید.21زیرا او را که گناه نشناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالتِ خدا شویم.

Chapter 6

1پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نماییم که فیض خدا را بی‌فایده نیافته باشید.2زیرا می‌گوید، در وقتِ مقبول تو رامستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. اینک، الحال زمان مقبول است؛ اینک، الآن روز نجات است.3در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود،4بلکه در هر امری خود را ثابت می‌کنیم که خدّام خدا هستیم، در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات، در تنگیها،5در تازیانه‌ها، در زندانها، در فتنه‌ها، در محنتها، در بیخوابیها، در گرسنگیها،6در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح‌القدس، در محبّت بی‌ریا،7در کلامِ حقّ، در قوّت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ،8به عزّت و ذلّت، و بدنامی و نیک‌نامی؛ چون گمراه‌کنندگان و اینک، راستگو هستیم؛9چون مجهول و اینک، معروف؛ چون در حالت موت و اینک، زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، امّا مقتول نی؛10چون محزون، ولی دائماً شادمان؛ چون فقیر و اینک، بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ چون بیچیز، امّا مالک همه چیز.11ای قُرِنتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.12در ما تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید.13پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن می‌گویم، شما نیز گشاده شوید.14زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟15و مسیح را با بلیَعالچه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟16و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حیّ می‌باشید، چنانکه خدا گفت که، در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.17پس خداوند می‌گوید، از میان ایشان بیرون آیید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس مکنید تا من شما را مقبول بدارم،18و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می‌گوید.

Chapter 7

1پس ای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم، خویشتن را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدّوسیّت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.2ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ‌کس ظلم نکردیم و هیچ‌کس را فاسد نساختیم و هیچ‌کس را مغبون ننمودیم.3این را از روی مذمّت نمی‌گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ما هستید تا در موت و حیات با هم باشیم.4مرا بر شما اعتماد کلّی و دربارهٔ شما فخر کامل است. از تسلّی سیر گشته‌ام و در هر زحمتی که بر ما می‌آید، شادی وافر می‌کنم.5زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هرچیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاع‌ها و در باطن، ترسها بود.6لیکن خدایی که تسلّی‌دهنده افتادگان است، ما را بهآمدن تیطُس تسلّی بخشید.7و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلّی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطّلع ساخت از شوق شما و نوحهگری شما و غیرتی که دربارهٔ من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم.8زیرا که هرچند شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم زیرا یافتم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت.9الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ‌وجه زیانی از ما به شما نرسد.10زیرا غمی که برای خداست منشأ توبه می‌باشد بجهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ امّا غم دنیوی منشأ موت است.11زیرا اینک، همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبرّا هستید.12باری هرگاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما دربارهٔ شما به شما در حضور خدا ظاهر شود.13و از این جهت تسلّی یافتیم لیکن در تسلّی خود شادی ما از خوشیِ تیطُس بی‌نهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود.14زیرا اگر دربارهٔ شما بدو فخر کردم، خجل نشدم بلکه چنانکه همهٔ سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین فخر ما به تیطُس راست شد.15و خاطر او به سوی شما زیادتر مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می‌آورد که چگونه بهترس و لرز او را پذیرفتید.16شادمانم که در هرچیز بر شما اعتماد دارم.

Chapter 8

1لیکن ای برادران، شما را مطّلع می‌سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است.2زیرا در امتحانِ شدیدِ زحمت، فراوانیِ خوشیِ ایشان ظاهر گردید و از زیادتیِ فقر ایشان، دولتِ سخاوتِ ایشان افزوده شد.3زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام،4التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکتِ در خدمت مقدّسین را از ما طلبیدند.5و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اوّل خویشتن را به خداوند و به ما برحسب ارادهٔ خدا دادند.6و از این سبب از تیطُس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند.7بلکه چنانکه در هرچیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبّتی که با ما می‌دارید، در این نعمت نیز بیفزایید.8این را به طریق حکم نمی‌گویم بلکه به‌سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبّت شما را بیازمایم.9زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می‌دانید که هرچند دولتمند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید.10و در این، رأی می‌دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اوّل از همه شروع کردید.11امّا الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجامعمل نیز برحسب آنچه دارید بشود.12زیرا هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می‌افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد.13و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات؛ تا در حال، زیادتی شما برای کمی ایشان بکار آید؛14و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود.15چنانکه مکتوب است، آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت.16امّا شکر خداراست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطُس نهاد.17زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد.18و با وی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است.19و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می‌کنیم، همسفر مابشود.20چونکه اجتناب می‌کنیم که مبادا کسی ما را ملامت کند دربارهٔ این سخاوتی که خادمان آن هستیم.21زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم.22و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرّراً در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به‌سبب اعتماد کلّی که بر شما می‌دارد، بیشتر با اجتهاد است.23هرگاه دربارهٔ تیطُس [بپرسند]، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر دربارهٔ برادران ما، ایشان رُسُل کلیساها و جلال مسیح می‌باشند.24پس دلیل محبّت خود و فخر ما رادربارهٔ شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایید.

Chapter 9

1زیرا که در خصوص این خدمتِ مقدّسین،زیادتی می‌باشد که به شما بنویسم.2چونکه دلگرمی شما را می‌دانم که دربارهٔ آن بجهت شما به اهل مکادونیه فخر می‌کنم که از سال گذشته اهل اَخائیه مستعّد شده‌اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است.3امّا برادران را فرستادم که مبادا فخر ما دربارهٔ شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته‌ام، مستعّد شوید.4مبادا اگر اهل مکادونیّه با من آیند و شما را نامستعّد یابند، نمی‌گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم، خجل شویم.5پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیّا سازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع.6امّا خلاصه این است، هرکه با بخیلی کارد، با بخیلی هم درو کند و هرکه با برکت کارد، با برکت نیز درو کند.7امّا هرکس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطرار، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد.8ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید.9چنانکه مکتوب است که پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می‌ماند.10امّا او که برای برزگر بذر و برای خورنده نان را آماده می‌کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزیدخواهد کرد،11تا آنکه در هرچیز دولتمند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشأ شکر خدا به‌وسیلهٔ ما می‌باشد.12زیرا که بجا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدّسین را رفع می‌کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می‌افزاید.13و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می‌کنند به‌سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان.14و ایشان به‌سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می‌باشند.15خدا را برای عطای ما لاکلام او شکر باد.

Chapter 10

1امّا من خود، پولُس، که چون در میانشما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می‌کنم، از شما به حلم و رأفت مسیح استدعا دارم2و التماس می‌کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می‌برم که جرأت خواهم کرد با آنانی که می‌پندارند که ما به طریق جسم رفتار می‌کنیم.3زیرا هرچند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی‌نماییم.4زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها،5که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا میافرازد، به زیر میافکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم،6و مستعّد هستیم که از هر معصیت انتقام جوییم وقتی که اطاعت شما کامل شود.7آیا به صورت ظاهری نظر می‌کنید؟ اگرکسی بر خود اعتماد دارد که از آنِ مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آنِ مسیح است، ما نیز همچنان از آنِ مسیح هستیم.8زیرا هرچند زیاده هم فخر بکنم دربارهٔ اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ما داده است، خجل نخواهم شد،9که مبادا معلوم شود که شما را به رساله‌ها می‌ترسانم.10زیرا می‌گویند، رساله‌های او گران و زورآور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخنش حقیر.11چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله‌ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.12زیرا جرأت نداریم که خود را از کسانی که خویشتن را مدح می‌کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نماییم؛ بلکه ایشان چون خود را با خود می‌پیمایند و خود را به خود مقابله می‌نمایند، دانا نیستند.13امّا ما زیاده از اندازه فخر نمی‌کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیمود، و آن اندازه‌ای است که به شما نیز می‌رسد.14زیرا از حدّ خود تجاوز نمی‌کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده‌ایم.15و از اندازه خود نگذشته در محنتهای دیگران فخر نمی‌نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد.16تا اینکه در مکانهای دورتر از شما هم بشارت دهیم و در امور مهیّا شده به قانونِ دیگران فخر نکنیم.17امّا هرکه فخر نماید، به خداوند فخر بنماید.18زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

Chapter 11

1کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمّل شوید و متحمّل من هم می‌باشید.2زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الٰهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکرهای عفیفه به مسیح سپارم.3لیکن می‌ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوّا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگیای که در مسیح است، فاسد گردد.4زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می‌کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می‌پذیرفتید، نیکو می‌کردید که متحمّل می‌شدید.5زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم.6امّا هرچند در کلام نیز امّی باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری نزد همهکس به شما آشکار گردیدیم.7آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرافراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟8کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ‌کس بار ننهادم.9زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هرچیز از بار نهادن بر شما خود را نگاه داشته و خواهم داشت.10به راستی مسیح که در من است قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد.11از چه سبب؟ آیا از اینکه شما را دوست نمی‌دارم؟ خدا می‌داند!12لیکن آنچه می‌کنم هم خواهم کرد تا ازجویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر می‌کنند، مثل ما نیز یافت شوند.13زیرا که چنین اشخاص رسولان کَذَبه و عمله مکّار هستند که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه می‌سازند.14و عجب نیست، چونکه خودِ شیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد.15پس امر بزرگ نیست که خدّام وی خویشتن را به خدّام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد بود.16باز می‌گویم، کسی مرا بی‌فهم نداند والاّ مرا چون بی‌فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم.17آنچه می‌گویم از جانب خداوند نمی‌گویم، بلکه از راه بی‌فهمی در این اعتمادی که فخر ما است.18چونکه بسیاری از طریق جسمانی فخر می‌کنند، من هم فخر می‌نمایم.19زیرا چونکه خود فهیم هستید، بی‌فهمان را به خوشی متحمّل می‌باشید.20زیرا متحمّل می‌شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار طپانچه زند.21از روی استحقار می‌گویم که گویا ما ضعیف بوده‌ایم. امّا در هرچیزی که کسی جرأت دارد، از راه بی‌فهمی می‌گویم من نیز جرأت دارم.22آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریّت ابراهیم هستند؟ من نیز می‌باشم!23آیا خدّام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می‌زنم، من بیشتر هستم! در محنتها افزونتر، در تازیانه‌ها زیادتر، در زندانها بیشتر، درمرگها مکرّر.24از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانه خوردم.25سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کرّت شکسته کشتی شدم؛ شبانه‌روزی در دریا بسر بردم؛26در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرها از قوم خود و در خطرها از امّت‌ها؛ در خطرها در شهر؛ در خطرها دربیابان؛ در خطرها در دریا؛ در خطرها در میان برادرانِ کَذَبَه؛27در محنت و مشقّت، در بیخوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزه‌ها بارها؛ در سرما و عریانی.28بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همهٔ کلیساها.29کیست ضعیف که من ضعیف نمی‌شوم؟ کِه لغزش می‌خورد که من نمی‌سوزم؟30اگر فخر می‌باید کرد از آنچه به ضعف من تعلّق دارد، فخر می‌کنم.31خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می‌داند که دروغ نمی‌گویم.32در دمشق، والیِ حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می‌نمود.33و مرا از دریچهای در زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

Chapter 12

1لابدّ است که فخر کنم، هرچند شایستهٔ من نیست. لیکن به رؤیاها و مکاشفات خداوند می‌آیم.2شخصی را در مسیح می‌شناسم، چهاردهسال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی‌دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی‌دانم! خدا می‌داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم ربودهشد.3و چنین شخص را می‌شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی‌دانم، خدا می‌داند،4که به فردوس ربوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلّم کند.5از چنین شخص فخر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش فخر نمی‌کنم.6زیرا اگر بخواهم فخر بکنم، بی‌فهم نمی‌باشم چونکه راست می‌گویم. لیکن اجتناب می‌کنم مبادا کسی در حقّ من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من شنود.7و تا آنکه از زیادتیِ مکاشفات زیاده سرافرازی ننمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبادا زیاده سرافرازی نمایم.8و دربارهٔ آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود.9مرا گفت، فیض من تو را کافی است، زیرا که قوّت من در ضعف کامل می‌گردد. پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوّت مسیح در من ساکن شود.10بنابراین، از ضعفها و رسوایی‌ها و احتیاجات و زحمات و تنگیها بخاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم.11بی‌فهم شده‌ام! شما مرا مجبور ساختید. زیرا می‌بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ‌وجه کمتر نیستم، هرچند هیچ هستم.12بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوّات پدید گشت.13زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار ننهادم. این بی‌انصافی را از منببخشید!14اینک، مرتبه سوم مهیّا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی‌باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان.15امّا من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می‌کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبّت نمایم، آیا کمتر محبّت بینم؟16امّا باشد، من بر شما بار ننهادم بلکه چون حیلهگر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم.17آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟18به تیطُس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطُس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک رَوِش رفتار ننمودیم؟19آیا بعد از این مدّت، گمان می‌کنید که نزد شما حجّت می‌آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم. لیکن همه‌چیز ای عزیزان برای بنای شما است.20زیرا می‌ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می‌خواهم بیابم و شما مرا بیابید چنانکه نمی‌خواهید که مبادا نزاع و حسد و خشمها و تعصّب و بهتان و نمّامی و غرور و فتنه‌ها باشد.21و چون بازآیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه ننمودند.

Chapter 13

1این مرتبه سوم نزد شما می‌آیم. بهگواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابتخواهد شد.2پیش گفتم و پیش می‌گویم که گویا دفعه دوّم حاضر بوده‌ام، هرچند الآن غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همهٔ دیگران را که اگر بازآیم، مسامحه نخواهم نمود.3چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می‌گوید می‌جویید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست.4زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوّت خدا زیست می‌کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوّت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد.5خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را باز یافت کنید. آیا خود را نمی‌شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟6امّا امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم.7و از خدا مسألت می‌کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم،بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هرچند ما گویا مردود باشیم.8زیرا که هیچ نمی‌توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی.9و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما توانایید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید.10از اینجهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است.11خلاصه ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلّی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبّت و سلامتی با شما خواهد بود.12یکدیگر را به بوسه مقدّسانه تحیّت نمایید.13جمیع مقدّسان به شما سلام می‌رسانند.14فیض عیسی خداوند و محبّت خدا و شرکت روح‌القدس با جمیع شما باد. آمین.

## غلاطيان

Chapter 1

1پولُس، رسول نه از جانب انسان و نه به‌وسیلهٔ انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید،2و همهٔٔ برادرانی که با من می‌باشند، به کلیساهای غلاطیه،3فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛4که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر بحسب ارادهٔ خدا و پدر ما خلاصی بخشد،5که او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.6تعجّب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردید به سوی انجیلی دیگر،7که [انجیل] دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند.8بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اَناتیما باد.9چنانکه پیش گفتیم، الآن هم باز می‌گویم، اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید بیاورد، اَناتیما باد.10آیا الحال مردم را در رأی خود می‌آورم یا خدا را؟ یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ اگر تا به حال رضامندی مردم را می‌خواستم، غلام مسیح نمی‌بودم.11امّا ای برادران شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست.12زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح.13زیرا سرگذشتِ سابقِ مرا در دین یهود شنیده‌اید که بر کلیسای خدا بی‌نهایت جفا می‌نمودم و آن را ویران می‌ساختم،14و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می‌جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می‌بودم.15امّا چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد16که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امّت‌ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم،17و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند نرفتم، بلکه به عَرَب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.18پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم.19امّا از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.20امّا دربارهٔ آنچه به شما می‌نویسم، اینک، در حضور خدا دروغ نمی‌گویم.21بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم.22و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورتاً غیر معروف بودم،23جز اینکه شنیده بودند که آنکه پیشتر بر ما جفا می‌نمود، الحال بشارت می‌دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می‌ساخت.24و خدا را در من تمجید نمودند.

Chapter 2

1پس بعد از چهارده سال با بَرْنابا باز به اورشلیم رفتم و تیطُس را همراه خود بردم.2ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امّت‌ها بدان موعظه می‌کنم، به ایشان عرضه داشتم، امّا در خلوت به معتبرین، مبادا عبث بدوم یا دویده باشم.3لیکن تیطُس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود.4و این به‌سبب برادران کَذَبه بود که ایشان را خُفیةً درآوردند و خفیةً درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآورند.5که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.6امّا از آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند (هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند) زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند.7بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختونان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس8زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امّت‌ها عمل کرد9پس چون یعقوب و کیفا و یوحنّا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی راکه به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امّت‌ها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛10جز آنکه فقرا را یاد بداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.11امّا چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود،12چونکه قبل از آمدنِ بعضی از جانب یعقوب، با امّت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشتن را جدا ساخت.13و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، به‌حدّی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.14ولی چون دیدم که به راستیِ انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم، اگر تو که یهود هستی، به طریق امّت‌ها و نه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امّت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟15ما که طبعاً یهود هستیم و نه گناهکاران از امّت‌ها،16امّا چونکه یافتیم که هیچ‌کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد.17امّا اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبیم، خود هم گناهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ حاشا!18زیرا اگر باز بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدّی هستم.19زانرو که من به‌واسطهٔٔ شریعت نسبت به شریعت مُردَمْ تا نسبت به خدا زیست کنم.20با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمانِ بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبّت نمود و خود را برای من داد.21فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، هرآینه مسیح عبث مرد.

Chapter 3

1ای غلاطیانِ بی‌فهم، کیست که شما را افسون کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مُبَیَّن گردید؟2فقط این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟3آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الآن به جسم کامل می‌شوید؟4آیا اینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی‌الحقیقهٔ عبث باشد؟5پس آنکه روح را به شما عطا می‌کند و قوّات در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟6چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد.7پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند.8و کتاب چون پیش دید که خدا امّت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد، به ابراهیم بشارت داد که جمیع امّت‌ها از تو برکت خواهند یافت.9بنابراین اهل ایمان با ابراهیمِ ایماندار برکت می‌یابند.10زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است، مَلعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به‌جا آرد.11امّا واضح است که هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.12امّا شریعت از ایمان نیست بلکه آنکه به آنها عمل می‌کند، در آنها زیست خواهد نمود.13مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است ملعون است هرکه بر دار آویخته شود.14تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امّت‌ها آید و تا وعدهٔٔ روح را به‌وسیلهٔ ایمان حاصل کنیم.15ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ‌کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید.16امّا وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید به نسلها که گویا دربارهٔ بسیاری باشد، بلکه دربارهٔ یکی و به نسل تو که مسیح است.17و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی‌سازد بطوری که وعده نیست شود.18زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد.19پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و به‌وسیلهٔ فرشتگان به دست متوسّطی مرتّب گردید.20امّا متوسّط از یک نیست، امّا خدا یک است.21پس آیا شریعت به خلاف وعده‌های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می‌شد که تواند حیات بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می‌شد.22بلکه کتاب همه‌چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمانِ به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود.23امّا قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم.24پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم.25لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم.26زیرا همگی شما به‌وسیلهٔ ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید.27زیرا همهٔٔ شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید.28هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همهٔٔ شما در مسیح عیسی یک می‌باشید.29امّا اگر شما از آنِ مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم و برحسب وعده، وارث هستید.

Chapter 4

1ولی می‌گویم مادامی که وارثْ صغیر است، از غلام هیچ فرق ندارد، هرچند مالک همه باشد.2بلکه زیردست ناظران و وکلا می‌باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد.3همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم.4لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولّد،5تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم.6امّا چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دلهای شما فرستاد که ندا می‌کند، یا ابّا، یعنی، ای پدر.7لهذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز به‌وسیلهٔ مسیح.8لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که طبیعتاً خدایان نبودند، بندگی می‌کردید.9امّا الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز برمی‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگر می‌خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟10روزها و ماه‌ها و فصلها و سالها را نگاه می‌دارید.11دربارهٔ شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم.12ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید.13امّا آگاهید که به‌سبب ضعف بدنی، اوّل به شما بشارت دادم.14و آن امتحانِ مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشتهٔ خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید.15پس کجا است آن مبارک‌بادیِ شما؟ زیرا به شما شاهدم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید.16پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟17شما را به غیرت می‌طلبند، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید.18لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم.19ای فرزندانِ من که برای شما باز دردِ زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود.20باری خواهش می‌کردم که الآن نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که دربارهٔ شما متحیّر شده‌ام.21شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگویید آیا شریعت را نمی‌شنوید؟22زیرا مکتوب است، ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد.23لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولّد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده.24و این امور بطور مَثَل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است.25زیرا که هاجر، کوه سینا است، در عَرَب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می‌باشد.26لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادرِ جمیع ما می‌باشد.27زیرا مکتوب است، ای نازاد که نزاییده‌ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآور ای تو که درد زه ندیده‌ای، زیرا که فرزندان زن بی‌کس از اولاد شوهردار بیشتراند.28لیکن ما ای برادران، چون اسحاق، فرزندان وعده می‌باشیم.29بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولّد یافت، بر وی که برحسب روح بود جفا می‌کرد، همچنین الآن نیز هست.30لیکن کتاب چه می‌گوید؟ کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.31خلاصه ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زنِ آزادیم.

Chapter 5

1پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد، استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید.2اینک، من پولُس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد.3بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را بجا آورد.4همهٔٔ شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته‌اید.5زیرا که ما به‌واسطهٔٔ روح از ایمان مترقّب امید عدالت هستیم.6و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبّت عمل می‌کند.7خوب می‌دویدید! پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟8این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست.9خمیرمایه اندک تمام خمیر را مُخَمَّر می‌سازد.10من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رأی دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هرکه باشد، قصاص خود را خواهد یافت.11امّا ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد.12کاش آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویشتن را منقطع می‌ساختند.13زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ امّا زنهار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبّت، یکدیگر را خدمت کنید.14زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل می‌شود، یعنی در اینکه، همسایهٔ خود را چون خویشتن محبّت نما.15امّا اگر همدیگر را بگزید و بخورید، باحذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید.16امّا می‌گویم، به روح رفتار کنید، پس شهوات جسم را به‌جا نخواهید آورد.17زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم؛ و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید.18امّا اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید.19و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور،20و بُتپرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصّب و شقاق و بدعتها،21و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می‌دهم، چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند.22لیکن ثمرهٔ روح، محبّت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است،23که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست.24و آنانی که از آنِ مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند.25اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم.26لافزن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

Chapter 6

1امّا ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتارشود، شما که روحانی هستید، چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن، که مبادا تو نیز در تجربه افتی.2بارهای سنگینِ یکدیگر را متحمّل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به‌جا آرید.3زیرا اگر کسی خود را شخصی گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد.4امّا هرکس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری،5زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد.6امّا هرکه در کلام تعلیم یافته باشد، معلّم خود را در همهٔٔ چیزهای خوب مشارک بسازد.7خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد.8زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید.9لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم.10خلاصه بقدری که فرصت داریم، با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان.11ملاحظه کنید چه حروف جَلی بدست خود به شما نوشتم.12آنانی که می‌خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شما را مجبور می‌سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند.13زیرا ایشان نیز که مختون می‌شوند، خودْ شریعت را نگاه نمی‌دارند بلکه می‌خواهند شما مختون شوید تا در جسمِ شما فخر کنند.14لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوندِ ما عیسی مسیح که به‌وسیلهٔ او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.15زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی، بلکه خلقت تازه.16و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.17بعد از این هیچ‌کس مرا زحمت نرساند، زیرا که من در بدن خود داغهای خداوندْ عیسی را دارم.18فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد ای برادران. آمین.

## افسسيان

Chapter 1

1پولُس به ارادهٔ خدا رسول عیسی مسیح، به مقدّسینی که در اِفِسُسْ می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.2فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح.4چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبّت، مقدّس و بی‌عیب باشیم.5که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسرخوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی ارادهٔ خود،6برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب.7که در وی به‌سبب خون او فدیه، یعنی آمرزش گناهان را به اندازهٔ دولت فیض او یافته‌ایم.8که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در هر حکمت و فطانت.9چونکه سرّ ارادهٔ خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود،10برای انتظام کمال زمانها تا همه‌چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او.11که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معیّن گشتیم برحسب قصد او که همهٔٔ چیزها را موافق رأی ارادهٔ خود می‌کند.12تا از ما که اوّل امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود.13و در وی، شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قُدوسِ وعده مختوم شدید.14که بیعانهٔ میراث ما است برای فدای آن مِلْکِ خاصّ او، تا جلال او ستوده شود.15بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبّت شما را با همهٔٔ مقدّسین شنیدم،16باز نمی‌ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاهای خود،17تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید.18تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدّسین،19و چه مقدار است عظمت بی‌نهایت قوّت او نسبت به ما مؤمنین، برحسب عمل توانایی قوّت او،20که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید،21بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوّت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز.22و همه‌چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه‌چیز به کلیسا داد،23که بدن اوست، یعنی پُریِ او که همه را در همه پر می‌سازد.

Chapter 2

1و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید،2که در آنها قبل، رفتار می‌کردید برحسب دورهٔ این جهان، بر وفق رئیس قدرت هوا، یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند.3که در میان ایشان، همهٔٔ ما نیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبعاً فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران.4لیکن خدا که در رحمانیّت، دولتمند است، از حیثیّتِ محبّتِ عظیمِ خود که با ما نمود،5ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید.6و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید.7تا در عالمهای آینده، دولت بی‌نهایت فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد.8زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، به‌وسیلهٔ ایمان و این از شما نیست بلکه بخشش خداست،9و نه از اعمال، تا هیچ‌کس فخر نکند.10زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو، که خدا قبل مهیّا نمود تا در آنها سلوک نماییم.11لهذا به یاد آورید که شما در زمان سلف (ای امّت‌های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، امّا ختنهٔ ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را نامختون می‌خوانند)،12که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیّتِ خاندانِ اسرائیل، اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید.13لیکن الحال در مسیح عیسی، شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید.14زیرا که او سلامتی ما است، که هر دو را یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت،15و عداوت، یعنی شریعت احکام را که در فرایض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند.16و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کُشت،17و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند.18زیرا که به‌وسیلهٔ او هردو نزد پدر در یک روح دخول داریم.19پس، از این به بعد غریب و اجنبی نیستید، بلکه هموطن مقدّسین هستید و از اهل خانهٔ خدا.20و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید، که خودِ عیسی مسیح سنگ زاویه است.21که در وی تمامی عمارت با هم مرتّب شده، به هیکل مقدّس در خداوند نمّو می‌کند.22و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

Chapter 3

1از این سبب، من که پولُس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شما ای امّت‌ها،2اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است،3که این سّر، از راه کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصراً پیش نوشتم،4و از مطالعهٔ آن می‌توانید ادراک مرا در سرّ مسیح بفهمید.5که آن در قرنهای گذشته به بنی‌آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدّس و انبیای او به روح مکشوف گشته است،6که امّت‌ها در میراث و در بدن و در بهرهٔ وعدهٔ او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند.7که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که برحسب عمل قوّت او به من داده شده است.8یعنی به من که کمتر از کمترین همهٔ مقدّسینم، این فیض عطا شد که در میان امّت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم،9و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سِرّی که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه‌چیز را به‌وسیلهٔ عیسی مسیح آفرید.10تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایهای آسمانی، حکمتِ گوناگون خدا به‌وسیلهٔ کلیسا معلوم شود،11برحسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود،12که در وی جسارت و دخولِ بااعتماد داریم به‌سبب ایمان وی.13لهذا استدعا دارم که از زحمات من بجهت شما خسته خاطر مشوید که آنها فخر شما است.14از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر،15که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مُسَمّیٰ می‌شود؛16که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیّتِ باطنیِ خود از روح او به قوّت زورآور شوید،17تا مسیح به وساطت ایمان در دلهای شما ساکن شود؛18و در محبّت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که با تمامی مقدّسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛19و عارف شوید به محبّت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.20الحال او را که قادر است که بکند بی‌نهایت زیادتر از هرآنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوّتی که در ما عمل می‌کند،21مر او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرنها تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

Chapter 4

1لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید،2با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمّل یکدیگر در محبّت باشید؛3و سعی کنید که یگانگی روح را در رشتهٔ سلامتی نگاه دارید.4یک جسد هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امیدِ دعوت خویش.5یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید؛6یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همهٔٔ شما است.7لیکن هریکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازهٔ بخشش مسیح.8بنابراین می‌گوید، چون او به اعلیٰ‌علیّیّن صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.9امّا این صعود نمود، چیست؟ جز اینکه اوّل نزول هم کرد به اَسْفَل زمین.10آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همهٔٔ چیزها را پُر کند.11و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشّرین و بعضی شبانان و معلّمان را،12برای تکمیل مقدّسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح،13تا همه به یگانگی ایمان و معرفتِ تّامِ پسر خدا و به انسانِ کامل، به اندازهٔ قامت پُری مسیح برسیم.14تا بعد از این اطفال مُتِمَوِّج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، از دغابازی مردمان در حیله‌اندیشی برای مکرهای گمراهی؛15بلکه در محبّت پیروی راستی نموده، در هرچیز ترقّی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛16که از او تمام بدن مرکّب و مرتّب گشته، به مدد هر مفصلی و برحسب عمل به اندازهٔ هر عضوی بدن را نموّ می‌دهد برای بنای خویشتن در محبّت.17پس این را می‌گویم و در خداوند شهادت می‌دهم که شما دیگر رفتار منمایید، چنانکه امّت‌ها در بطالتِ ذهنِ خود رفتار می‌نمایند.18که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به‌سبب جهالتی که بجهت سخت‌دلی ایشان در ایشان است.19که بی‌فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده‌اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند.20لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته‌اید.21هرگاه او را شنیده‌اید و در او تعلیم یافته‌اید، به نهجی که راستی در عیسی است.22تا آنکه شما از جهت رفتار گذشتهٔ خود، انسانیّت کهنه را که از شهوات فریبنده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید.23و به روح ذهن خود تازه شوید.24و انسانیّت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدّوسیّت حقیقی آفریده شده است بپوشید.25لهذا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایهٔ خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم.26خشم گیرید و گناه مورزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند.27ابلیس را مجال ندهید.28دزد دیگر دزدی نکند، بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد.29هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند.30و روح قدّوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.31و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید،32و با یگدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است.

Chapter 5

1پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید.2و در محبّت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبّت نمود، و خویشتن را برای ما به خدا هدیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذرانید.3امّا زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدّسین را می‌شاید.4و نه قباحت و بیهوده‌گویی و چرب‌زبانی که اینها شایسته نیست، بلکه شکرگزاری.5زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طمّاع که بت‌پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد.6هیچ‌کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به‌سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت نازل می‌شود.7پس با ایشان شریک مباشید.8زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند، نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید.9زیرا که میوهٔٔ نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است.10و تحقیق نمایید که پسندیدهٔ خداوند چیست.11و در اعمال بی‌ثمر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمّت کنید،12زیرا کارهایی که ایشان در خفا می‌کنند، حتّی ذکر آنها هم قبیح است.13لیکن هرچیزی که مذمّت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هرچه ظاهر می‌شود نور است.14بنابراین می‌گوید، ای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.15پس باخبر باشید که چگونه به دقّت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان.16و وقت را دریابید زیرا این روزها شریر است.17از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که ارادهٔ خداوند چیست.18و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید.19و با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسرایید و ترنّم نمایید.20و پیوسته، بجهت هرچیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید.21همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.22ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را.23زیرا که شوهر سر زن است، چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات‌دهندهٔ بدن است.24لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هر امری باشند.25ای شوهران، زنان خود را محبّت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبّت نمود و خویشتن را برای آن داد.26تا آن را به غسلِ آب به‌وسیلهٔ کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید،27تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکّه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدّس و بی‌عیب باشد.28به همینطور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبّت نمایند زیرا هرکه زوجهٔ خود را محبّت نماید، خویشتن را محبّت می‌نماید.29زیرا هیچ‌کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را.30زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او.31از اینجاست که مرد، پدر و مادر را رها کرده، با زوجهٔ خویش خواهد پیوست و آن دو یکتن خواهند بود.32این سرّ، عظیم است، لیکن من دربارهٔ مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.33خلاصه هریکی از شما نیز زن خود را مثل نَفْس خود محبّت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

Chapter 6

1ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است.2پدر و مادر خود را احترام نما که این حکم اوّل با وعده است.3تا تو را عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.4و ای پدران، فرزندان خود را به خشم میاورید بلکه ایشان را به تأدیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید.5ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز، با ساده‌دلی اطاعت کنید.6نه به خدمتِ حضور، مثل طالبانِ رضامندیِ انسان، بلکه چون غلامان مسیح که ارادهٔ خدا را از دل به عمل می‌آورند،7و به نیّت خالص خداوند را بندگی می‌کنند نه انسان را،8و می‌دانند هرکس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد.9و ای آقایان، با ایشان به همین نَسَق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می‌دانید که خودِ شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست.10خلاصه ای برادران من، در خداوند و در تواناییِ قوّتِ او زورآور شوید.11اسلحهٔ تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید.12زیرا که ما را کُشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهانداران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی.13لهذا اسلحهٔ تامِّ خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به‌جا آورده، بایستید.14پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده، بایستید.15و نعلینِ استعدادِ انجیلِ سلامتی را در پا کنید.16و بر روی این همه، سپر ایمان را بکشید، که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید.17و خُودِ نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید.18و با دعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماسِ تمام بجهت همهٔٔ مقدّسین بیدار باشید.19و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سرّ انجیل را به دلیری اعلام نمایم،20که برای آن در زنجیرها ایلچیگری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌باید گفت.21امّا تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطّلع شوید، تیخیکُس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هرچیز خواهد آگاهانید،22که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شما را تسلّی بخشد.23برادران را سلام و محبّتِ با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد.24با همهٔٔ کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبّت در بی‌فسادی دارند، فیض باد. آمین.

## فيليپيان

Chapter 1

1پولُس و تیموتاؤس، غلامان عیسی مسیح، به همهٔٔ مقدّسین در مسیح عیسی که در فیلّپی می‌باشند، با اُسْقُفان و شَمّاسان.2فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می‌گزارم،4و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم،5به‌سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اوّل تا به حال.6چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید.7چنانکه مرا سزاوار است که دربارهٔ همهٔٔ شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و در حجّت و اثبات انجیل همهٔٔ شما با من شریک در این نعمت هستید.8زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همهٔٔ شما هستم.9و برای این دعا می‌کنم تا محبّت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود.10تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید،11و پر شوید از میوهٔ عدالت که به‌وسیلهٔ عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست.12امّا ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقّی انجیل انجامید،13به حدّی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاصّ و به همهٔ دیگران.14و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرأت می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند.15امّا بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی.16امّا آنان از تعصّب نه از اخلاص به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌افزایند.17ولی اینان از راه محبّت، چونکه می‌دانند که من بجهتِ حمایتِ انجیل معیّن شده‌ام.18پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می‌شود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد،19زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد انجامید به‌وسیلهٔ دعای شما و تأیید روح عیسی مسیح،20برحسب انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الآن نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت.21زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع.22و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی‌دانم کدام را اختیار کنم.23زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است.24لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است.25و چون این اعتماد را دارم، می‌دانم که خواهم ماند و نزد همهٔٔ شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما،26تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود به‌وسیلهٔ آمدن من بار دیگر نزد شما.27باری بطور شایستهٔ انجیل مسیح رفتار نمایید تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نَفس برای ایمان انجیل مجاهده می‌کنید.28و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، امّا شما را دلیل نجات و این از خداست.29زیرا که به شما عطا شد به‌خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او، بلکه زحمت کشیدن هم برای او.30و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الآن هم می‌شنوید که در من است.

Chapter 2

1بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلّی محبّت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست،2پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبّت نموده، یک‌دل بشوید و یک فکر داشته باشید.3و هیچ‌چیز را از راه تعصّب و عُجْب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.4و هریک از شما ملاحظهٔ کارهای خود را نکند، بلکه هرکدام کارهای دیگران را نیز.5پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود6که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد،7لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛8و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.9از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید.10تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،11و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.12پس ای عزیزانِ من چنانکه همیشه مطیع می‌بودید، نه در حضور من فقط، بلکه بسیار زیادتر الآن وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز به عمل آورید.13زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می‌کند.14و هرکاری را بدون همهمه و مجادله بکنید،15تا بی‌عیب و ساده‌دل و فرزندان خدا بی‌ملامت باشید، در میان قومی کج‌رو و گردنکش که در آن میان چون نیّرها در جهان می‌درخشید،16و کلام حیات را برمیافرازید، بجهت فخر من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم.17بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شما ریخته شوم، شادمان هستم و با همهٔٔ شما شادی می‌کنم.18و همچنین شما نیز شادمان هستید و با من شادی می‌کنید.19و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاؤس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطّلع شده، تازه‌روح گردم.20زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص دربارهٔ شما اندیشد.21زانرو که همه نفع خود را می‌طلبند، نه امور عیسی مسیح را.22امّا دلیل او را می‌دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می‌کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است.23پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می‌شود، او را بی‌درنگ بفرستم.24امّا در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.25ولی لازم دانستم که اَپَفْرُدِتُس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و هم‌جنگ می‌باشد، امّا شما را رسول و خادم حاجت من.26زیرا که مشتاق همهٔٔ شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود.27و فی‌الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بر وی ترحّم فرمود، و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد.28پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود.29پس او را در خداوند با کمال خوشی بپذیرید و چنین کسان را محترم بدارید،30زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

Chapter 3

1خلاصه ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است.2از سگها باحذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بپرهیزید.3زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم.4هرچند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر.5روز هشتم مختون شده و از قبیلهٔ اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی،6از جهت غیرت جفاکننده بر کلیسا، از جهت عدالتِ شریعتی، بی‌عیب.7امّا آنچه مرا سود می‌بود، آن را به‌خاطر مسیح زیان دانستم.8بلکه همه‌چیز را نیز به‌سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه‌چیز را زیان کردم و فضله شمردم تا مسیح را دریابم.9و در وی یافت شوم نه با عدالتِ خود که از شریعت است، بلکه با آن که به‌وسیلهٔ ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است.10و تا او را و قوّت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و با موت او مشابه گردم.11مگر به هر وجه به قیامتِ از مردگان برسم.12نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تا به حال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد.13ای برادران، گمان نمی‌برم که من بدست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده،14در پی مقصد می‌کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است.15پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی‌الجمله فکر دیگر دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود.16امّا به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.17ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آنانی را که بحسب نمونه‌ای که در ما دارید، رفتار می‌کنند.18زیرا که بسیاری رفتار می‌نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند،19که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان، و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند.20امّا وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات‌دهنده، یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم،21که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصوّر شود، برحسب عمل قوّت خود که همه‌چیز را مطیع خود بگرداند.

Chapter 4

1بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان.2از اَفُودیّه استدعا دارم و به سِنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رأی باشند.3و از تو نیز ای همقطار خالص خواهش می‌کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک می‌بودند، با اَکْلِیمِنْتُسْ نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.4در خداوند دائماً شاد باشید. و باز می‌گویم شاد باشید.5اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است.6برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هرچیز با صلات و دعا با شکرگزاری مسؤولات خود را به خدا عرض کنید.7و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.8خلاصه ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک‌نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکّر کنید.9و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را به عمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.10و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الآن آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکّر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید.11نه آنکه دربارهٔ احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم.12و ذلّت را می‌دانم و دولتمندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه‌چیز، سیری و گرسنگی و دولتمندی و افلاس را یاد گرفته‌ام.13قوّت هرچیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد.14لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید.15امّا ای فیلیپّیان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس.16زیرا که در تسالونیکی هم یک دو دفعه برای احتیاج من فرستادید.17نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید.18ولی همه‌چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پُر گشته‌ام چونکه هدایای شما را از اَپَفْرُدِتُس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیدهٔ خداست.19امّا خدای من همهٔٔ احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود.20و خدا و پدر ما را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.21هر مقدّس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند به شما سلام می‌فرستند.22جمیع مقدّسان به شما سلام می‌رسانند، علی‌الخصوص آنانی که از اهل خانهٔ قیصر هستند.23فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

## کولوسيان

Chapter 1

1پولُس به ارادهٔ خدا رسولِ مسیح عیسی و تیموتاؤس برادر،2به مقدّسان در کُولُسی و برادران امین در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نماییم،4چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبّتی را که با جمیع مقدّسان می‌نمایید شنیدیم،5به‌سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابقاً شنیدید،6که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمّو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانسته‌اید.7چنانکه از اِپَفْراس تعلیم یافتید که هم‌خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است.8و او ما را نیز از محبّت شما که در روح است خبر داد.9و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسألت نمودن تا از کمال معرفت ارادهٔ او در هر حکمت و فهم روحانی پُر شوید،10تا شما به طریق شایستهٔٔ خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمّو کنید،11و به اندازهٔ توانایی جلال او به قوّت تمام زورآور شوید تا صبر کامل و تحمّل را با شادمانی داشته باشید؛12و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدّسان در نور گردانیده است،13و ما را از قدرت ظلمت رهانیده، به ملکوت پسر محبّت خود منتقل ساخت،14که در وی فدیهٔ خود، یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم.15و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زادهٔ تمامی آفریدگان.16زیرا که در او همه‌چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوّات؛ همه به‌وسیلهٔ او و برای او آفریده شد.17و او قبل از همه است و در وی همه‌چیز قیام دارد.18و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست‌زاده از مردگان تا در همه‌چیز او مقدّم شود.19زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پُری در او ساکن شود،20و اینکه بوساطت او همه‌چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی به‌وسیلهٔ او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است.21و شما را که سابقاً از نیّت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است،22در بدن بشریِ خود به‌وسیلهٔ موت تا شما را در حضور خود مقدّس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد،23به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقتِ زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولُس خادم آن شده‌ام.24الآن از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است،25که من خادم آن گشته‌ام برحسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛26یعنی آن سرّی که از دهرها و قرنها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدّسان او مکشوف گردید،27که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سرّ در میان امّت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است.28و ما او را اعلان می‌نماییم، در حالتی که هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هرکس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم.29و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که در من به قوّت عمل می‌کند.

Chapter 2

1زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاوُدِکِیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند،2تا دلهای ایشان تسلّی یابد و ایشان در محبّت پیوند شده، به دولتِ یقینِ فهمِ تمام و به معرفت سرّ خدا برسند؛3یعنی سرّ مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است.4امّا این را می‌گویم تا هیچ‌کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند،5زیرا که هرچند در جسم غایبم لیکن در روح با شما بوده، شادی می‌کنم و نظم و استقامت ایمانتان را در مسیح نظاره می‌کنم.6پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید،7که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته‌اید، بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیار می‌نمایید.8باخبر باشید که کسی شما را نرباید به فلسفه و مکر باطل، برحسب تقلید مردم و برحسب اصول دنیوی نه برحسب مسیح،9که در وی از جهت جسم، تمامی پریِ الوهیّت ساکن است.10و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است.11و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست، یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، به‌وسیلهٔ اختتان مسیح.12و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید.13و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همهٔ خطایای شما را آمرزید،14و آن دستخطّی را که ضدّ ما و مشتمل بر فرایض و به خلاف ما بود، محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده، از میان برداشت.15و از خویشتن ریاسات و قوّات را بیرون کرده، آنها را علانیةًً آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت.16پس کسی دربارهٔ خوردن و نوشیدن و دربارهٔ عید و هِلال و سَبَّت بر شما حکم نکند،17زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آنِ مسیح است.18و کسی انْعام شما را نرباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بیجا مغرور شده است؛19و به سر متمسّک نشده که از آن تمامی بدن به توسّط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، نمّو می‌کند به نموّی که از خداست.20چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگانِ در دنیا بر شما فرایض نهاده می‌شود؟21که لمس مکن و مچش بلکه دست مگذار!22(که همهٔ اینها محض استعمال فاسد می‌شود) برحسب تقالید و تعالیم مردم،23که چنین چیزها هرچند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده‌ای برای رفع تن‌پروری ندارد.

Chapter 3

1پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته.2در آنچه بالا است تفکّر کنید، نه در آنچه بر زمین است.3زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.4چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود، آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.5پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هویٰ و هوس و شهوت قبیح و طمع که بت‌پرستی است6که به‌سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت وارد می‌آید.7که شما نیز سابقاً در اینها رفتار می‌کردید، هنگامی که در آنها زیست می‌نمودید.8لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بدخویی و بدگویی و فحش را از زبان خود.9به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیّت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده‌اید،10و تازه را پوشیده‌اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می‌شود،11که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بَربَری، نه سَکِیتِی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.12پس مانند برگزیدگان مقدّس و محبوب خدا، احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمّل و حلم را بپوشید؛13و متحمّل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادّعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید.14و بر این همه محبّت را که کمربند کمال است بپوشید.15و سلامتی خدا در دلهای شما مسلّط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده‌اید و شاکر باشید.16کلام مسیح در شما به دولتمندی و به کمال حکمت ساکن بشود؛ و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید.17و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به‌وسیلهٔ او شکر کنید.18ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند می‌شاید.19ای شوهران، زوجه‌های خود را محبّت نمایید و با ایشان تلخی مکنید.20ای فرزندان، والدین خود را در همه‌چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند.21ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته‌دل شوند.22ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید.23و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه بخاطر انسان.24چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید.25زیرا هرکه ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهربینی نیست.

Chapter 4

1ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را بجا آرید، چونکه می‌دانید شما را نیز آقایی هست در آسمان.2در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید.3و دربارهٔ ما نیز دعا کنید که خدا درِ کلام را به روی ما بگشاید تا سرّ مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده‌ام بگویم،4و آن را بطوری که می‌باید تکلّم کنم و مبیّن سازم.5زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید.6گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید داد.7تیخیکُس، برادر عزیز و خادم امین و هم‌خدمت من در خداوند، از همهٔ احوال من شما را خواهد آگاهانید،8که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلّی دهد،9با اُنیسیمُس، برادرِ امین و حبیب که از خود شماست، شما را از همهٔ گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت.10اَرِسْتَرْخُس هم‌زندان من شما را سلام می‌رساند، و مرقس عموزادهٔ برنابا که دربارهٔ او حکم یافته‌اید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید،11و یَسُوع، ملقّب به یُسْطُس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا هم‌خدمت شده، باعث تسلّی من گردیدند.12اِپَفْراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در دعاهای خود جدّ و جهد می‌کند تا در تمامی ارادهٔ خدا کامل و متیقّن شوید.13و برای او گواهی می‌دهم که دربارهٔ شما و اهل لاوُدکیه و اهل هیراپولِس بسیار محنت می‌کشد.14و لوقای طبیبِ حبیب و دیماس به شما سلام می‌رسانند.15برادرانِ در لاَوُدِکیه و نِیمْفاس و کلیسایی را که در خانهٔ ایشان است سلام رسانید.16و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرّر دارید که در کلیسای لاوُُدکیان نیز خوانده شود و رساله از لاوُدکیه را هم شما بخوانید.17و به اَرْخِپُّس گویید، باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای، به کمال رسانی.18تحیّت من، پولُس، به دست خودم. زنجیرهای مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

## اول تسالونيکيان

Chapter 1

1پولُس و سِلْوانُس و تیموتاؤس، به کلیسای تَسّالونیکیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.2پیوسته دربارهٔ جمیع شما خدا را شکر می‌کنیم و دائماً در دعاهای خود شما را ذکر می‌نماییم،3چون اعمالِ ایمانِ شما و محنتِ محبّت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم.4زیرا که ای برادران و ای عزیزانِ خدا، از برگزیده‌شدنِ شما مطلّع هستیم،5زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوّت و روح‌القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم.6و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمتِ شَدید، با خوشیِ روح‌القدس پذیرفتید،7به حدّی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اَخائیه را نمونه شدید،8به نوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مَکادونیه و اَخائیه نواخته شد، بلکه در هرجا ایمان شما به خدا شیوع یافت، به قسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم9زیرا خود ایشان دربارهٔ ما خبر می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حیِّ حقیقی را بندگی نمایید،10و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

Chapter 2

1زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود ما در میان شما باطل نبود.2بلکه هرچند قبل از آن در فیلپی زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطّلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جدّ و جهدِ شَدید به شما اعلام نماییم.3زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریا نیست،4بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می‌آزماید.5زیرا هرگز سخن تملّق‌آمیز نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانهٔ طمع کردیم، خدا شاهد است؛6و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هرچند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم،7بلکه در میان شما به ملایمت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد.8بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید.9زانرو که ای برادران محنت و مشقّت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهیم.10شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدّوسیّت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم.11چنانکه می‌دانید که هر یکی از شما را چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دلداری می‌نمودیم،12و وصیّت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایستهٔ خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می‌خواند.13و از این جهت ما نیز دائماً خدا را شکر می‌کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی‌الحقیقۀ است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می‌کند.14زیرا که ای برادران، شما اقتدا نمودید به کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،15که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،16و ما را منع می‌کنند که به امّت‌ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می‌کنند، امّا مُنتهای غضبْ ایشان را فرو گرفته است.17لیکن ما ای برادران، چون به قدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.18و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم، یعنی من، پولُس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.19زیرا که چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟20زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

Chapter 3

1پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضا بدین دادیم که ما را در اَتِینا تنها واگذارند.2و تیموتاؤس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایمانتان شما را نصیحت کند.3تا هیچ‌کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می‌دانید که برای همین مقرّر شده‌ایم.4زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شد و می‌دانید.5لهذا من نیز چون دیگر شکیبایی نداشتم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه‌کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد.6امّا الحال چون تیموتاؤس از نزد شما به ما رسید و مژدهٔ ایمان و محبّت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می‌کنید و مشتاق ملاقات ما می‌باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،7لهذا ای برادران، در همهٔ ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به‌سبب ایمانتان تسلّی یافتیم.8چونکه الآن زیست می‌کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.9زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به‌سبب این همه خوشی که به حضور خدا دربارهٔ شما داریم؛10که شبانه‌روز بی‌شمار دعا می‌کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.11امّا خود خدا، یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.12و خداوند شما را نمّو دهد و در محبّت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبّت می‌نماییم،13تا دلهای شما را استوار سازد، بی‌عیب در قدّوسیّت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدّسین خود.

Chapter 4

1خلاصه ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می‌کنیم که چنانکه از ما یافته‌اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید.2زیرا می‌دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.3زیرا که این است ارادهٔ خدا یعنی قدّوسیّت شما تا از زنا بپرهیزید.4تا هرکسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتن را در قدّوسیّت و عزّت دریابد،5و نه در هوسِ شهوت، مثل امّت‌هایی که خدا را نمی‌شناسند.6و تا کسی در این امر دست تطاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.7چنانکه سابقاً نیز به شما گفته و حکم کرده‌ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدّوسیّت.8لهذا هرکه حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی‌شمارد، بلکه خدا را که روح قدّوس خود را به شما عطا کرده است.9امّا در خصوص محبّت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبّت نمایید؛10و چنین هم می‌کنید با همهٔ برادرانی که در تمام مَکادونیه می‌باشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیادتر ترقّی کنید.11و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما را حکم کردیم،12تا نزد آنانی که خارج‌اند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.13امّا ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.14زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همینطور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند با وی خواهد آورد.15زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گوییم که، ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم، بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.16زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگانِ در مسیح اوّل خواهند برخاست.17آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ابرها ربوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.18پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

Chapter 5

1امّا ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.2زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.3زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکتْ ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.4لیکن شما ای برادران، در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید،5زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.6بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم، بلکه بیدار و هشیار باشیم.7زیرا خوابیدگان در شب می‌خوابند و مستان در شب مست می‌شوند.8لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوشن ایمان و محبّت و خودِ امید نجات را بپوشیم.9زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب، بلکه بجهت تحصیل نجات، به‌وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح،10که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.11پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.12امّا ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می‌کنند.13و ایشان را در نهایت محبّت، به‌سبب عملشان محترم دارید و با یکدیگر صلح کنید.14لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه‌دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمّل کنید.15زنهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائماً با یکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.16پیوسته شادمان باشید.17همیشه دعا کنید.18در هر امری شاکر باشید که این است ارادهٔ خدا در حقّ شما در مسیح عیسی.19روح را اطفا مکنید.20نبوّتها را خوار مشمارید.21همه‌چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسّک باشید.22از هر نوع بدی احتراز نمایید.23امّا خودِ خدای سلامتی، شما را بالکّل مقدّس گرداند و روح و نَفْس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح.24امین است دعوت‌کنندهٔ شما که این را هم خواهد کرد.25ای برادران، برای ما دعا کنید.26جمیع برادران را به بوسهٔ مقدّسانه تحیّت نمایید.27شما را به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای جمیع برادرانِ مقدّس خوانده شود.28فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. آمین.

## دوم تسالونيکيان

Chapter 1

1پولُس و سِلْوانُس و تیموتاؤس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما و عیسی مسیح خداوند می‌باشید.2فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.3ای برادران، می‌باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت نمّو می‌کند و محبّت هر یکی از شما جمیعاً با همدیگر می‌افزاید،4به‌حدّی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا فخر می‌کنیم به‌سبب صبر و ایمانتان در همهٔ مصایب شما و عذابهایی که متحمّل آنها می‌شوید،5که دلیل است بر داوری عادلِ خدا تا شما مستحقّ ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید.6زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب‌کنندگانِ شما را عذاب دهد.7و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوّت خود ظهور خواهد نمود8در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند،9که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوّت او10هنگامی که آید تا در مقدّسان خود جلال یابد و در همهٔ ایمانداران از او تعجّب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید.11و برای این هم پیوسته بجهت شما دعا می‌کنیم که خدای ما شما را مستحقّ این دعوت شمارد و تمام مسرّت نیکویی و عمل ایمان را با قوّت کامل گرداند،12تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

Chapter 2

1امّا ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم دربارهٔ آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او،2که شما از هوش خود بزودی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است.3زنهار کسی به هیچ‌وجه شما را نفریبد، زیرا که تا آن ارتداد، اوّل واقع نشود و آن مرد شریر، یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛4که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمّی شود، به‌حدّی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست.5آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می‌بودم، این را به شما می‌گفتم؟6و الآن آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود.7زیرا که آن سرّ بی‌دینی الآن عمل می‌کند، فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود.8آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد، که عیسی خداوند او را به نَفَس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلّی ظهورِ خویش، او را نابود خواهد ساخت؛9که ظهور او به عمل شیطان است با هر نوع قوّت و آیات و عجایب دروغ10و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبّت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند.11و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند12و تا فتوایی شود بر همهٔ کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند.13امّا ای برادران و ای عزیزانِ خداوند، می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم، که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمانِ به راستی.14و برای آن شما را دعوت کرد به‌وسیلهٔ بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.15پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رسالهٔ ما آموخته‌اید، نگاه دارید.16و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبّت نمود و تسلّی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،17دلهای شما را تسلّی عطا کند و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

Chapter 3

1خلاصه ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛2و تا از مردم ناشایستهٔ شریر برهیم زیرا که همه را ایمان نیست.3امّا امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت.4امّا بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، به عمل می‌آورید و نیز خواهید آورد.5و خداوند دلهای شما را به محبّت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.6ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه برحسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نمایید.7زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم،8و نان هیچ‌کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقّت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا بر احدی از شما بار ننهیم.9نه آنکه اختیار نداریم، بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید.10زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که، اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد.11زیرا شنیدیم که، بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند، که کاری نمی‌کنند، بلکه فضول هستند.12امّا چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می‌کنیم که، به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند.13امّا شما ای برادران از نیکوکاری خسته‌خاطر مشوید.14ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و با وی معاشرت مکنید تا شرمنده شود.15امّا او را دشمن مشمارید، بلکه چون برادر، او را تنبیه کنید.16امّا خود خداوندِ سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند و خداوند با همگی شما باد.17تحیّت به دست من پولُس که علامت در هر رساله است بدینطور می‌نویسم،18فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

## اول تيموتيوس

Chapter 1

1پولُس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات‌دهندهٔ ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است،2به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاؤس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.3چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در اَفَسُس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند،4و افسانه‌ها و نسب‌نامه‌های نامتناهی را اِصغا ننمایند، که اینها مباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد.5امّا غایتِ حکم، محبّت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا.6که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده‌گویی توجّه نموده‌اند،7و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند، و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تأکید اظهار می‌نمایند.8لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار بَرَد.9و این بداند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی‌دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم10و زانیان و لوّاطان و مردم‌دزدان و دروغ‌گویان و قسم‌دروغ‌خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد،11برحسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.12و شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود،13که سابقاً کفرگو و مضّر و سَقَط‌گو بودم، لیکن رحم یافتم، از آنرو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم.14امّا فیض خداوند ما بی‌نهایت افزود با ایمان و محبّتی که در مسیح عیسی است.15این سخن امین است و لایق قبول تامّ که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.16بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اوّل در من، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد، تا آنانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.17باری پادشاه سَرمَدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالآباد باد. آمین.18ای فرزند تیموتاؤس، این وصیّت را به تو می‌سپارم برحسب نبوّتهایی که سابقاً بر تو شد تا در آنها جنگِ نیکو کنی،19و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری، که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته‌کشتی شدند.20که از آن جمله هیمیناؤس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تأدیب شده، دیگر کفر نگویند.

Chapter 2

1پس از همه‌چیز اوّل، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم بجا آورند؛2بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم.3زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات‌دهندهٔ ما خدا4که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.5زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسّطی است، یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد،6که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معیّن.7و برای این، من واعظ و رسول و معلم امّت‌ها در ایمان و راستی مقرّر شدم. در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی.8پس آرزوی این دارم که مردان، دستهای مقدّس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جا دعا کنند.9و همچنین زنان خویشتن را بیارایند به لباس مزیّن به حیا و پرهیز، نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛10بلکه چنانکه زنانی را می‌شاید که دعوی دینداری می‌کنند به اعمال صالحه.11زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.12و زن را اجازت نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلّط شود بلکه در سکوت بماند.13زیرا که، آدم اوّل ساخته شد و بعد حوّا.14و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.15امّا به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبّت و قدّوسیّت و تقوا ثابت بمانند.

Chapter 3

1این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می‌طلبد.2پس اسقف باید بی‌ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان‌نواز و راغب به تعلیم باشد؛3نه می‌گسار یا زننده یا طمّاع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.4مُدَبّر اهل خانهٔ خود به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،5زیرا هرگاه کسی نداند که اهل خانهٔ خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می‌نماید؟6و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد.7امّا لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک‌نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.8همچنین شمّاسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طمّاعِ سود قبیح؛9دارندگان سرّ ایمان در ضمیر پاک.10امّا باید اوّل ایشان آزموده شوند و چون بی‌عیب یافت شدند، کار شمّاسی را بکنند.11و به همینطور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت‌گو بلکه هشیار و در هر امری امین.12و شمّاسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانهٔ خویش را نیکو تدبیر نمایند،13زیرا آنانی که کار شمّاسی را نیکو کرده باشند، درجهٔ خوب برای خویشتن تحصیل می‌کنند و جلادت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.14این را به تو می‌نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم.15لیکن اگر تأخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانهٔ خدا رفتار کنی، که کلیسای خدای حیّ و ستون و بنیاد راستی است.16و بالاجماع سرّ دینداری عظیم است، که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید و به امّت‌ها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

Chapter 4

1و لیکن روح صریحاً می‌گوید که، در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مُضِلّ و تعالیم شیاطین اِصغا خواهند نمود،2به ریاکاری دروغ‌گویان که ضمایر خود را داغ کرده‌اند؛3که از مزاوجت منع می‌کنند و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراکهایی که خدا آفرید برای مؤمنین و عارفینِ حقّ تا آنها را به شکرگزاری بخورند.4زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را ردّ نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند،5زیرا که از کلامِ خدا و دعا تقدیس می‌شود.6اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده‌ای.7لیکن از افسانه‌های حرام عجوزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش.8که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است، که وعدهٔٔ زندگی حال و آینده را دارد.9این سخن امین است و لایق قبول تامّ،10زیرا که برای این زحمت و بی‌احترامی می‌کشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده، که جمیع مردمان علی‌الخصوص مؤمنین را نجات‌دهنده است.11این امور را حکم و تعلیم فرما.12هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مؤمنین را در کلام و سیرت و محبّت و ایمان و عصمت، نمونه باش.13تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار.14زنهار از آن کرامتی که در تو است که به‌وسیلهٔ نبوّت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنایی منما.15در این امور تأمّل نما و در اینها راسخ باش تا ترقّی تو بر همه ظاهر شود.16خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش، که هرگاه چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

Chapter 5

1مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او را نصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛2زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفّت؛3بیوه‌زنان را اگر فی‌الحقیقت بیوه باشند، محترم دار.4امّا اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد، آموخته بشوند که خانهٔ خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند، که این در حضور خدا نیکو و پسندیده است.5امّا زنی که فی‌الحقیقت بیوه و بی‌کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد.6لیکن زن عیّاش در حال حیات مرده است.7و به این معانی امر فرما تا بی‌ملامت باشند.8ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانهٔ خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است.9بیوه‌زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد،10که در اعمال صالح نیک‌نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غُرَبا را مهمانی نموده و پایهای مقدّسین را شسته و زحمتکشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد.11امّا بیوه‌های جوانتر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند12و ملزم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را برطرف کرده‌اند؛13و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می‌شوند که بیکار باشند؛ و نه فقط بیکار، بلکه بیهوده‌گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند.14پس رأی من این است که، زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمّت ندهند؛15زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان.16اگر مرد یا زنِ مؤمن، بیوه‌ها دارد ایشان را بپرورد و بار بر کلیسا ننهد تا آنانی را که فی‌الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید.17کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، مستحقّ حرمت مضاعف می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کشند.18زیرا کتاب می‌گوید، گاو را وقتی که خرمن را خرد می‌کند، دهن مبند و مزدورْ مستحقّ اجرت خود است.19ادّعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد مپذیر.20آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.21در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که، این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن.22و دستها به زودی بر هیچ‌کس مگذار و در گناهان دیگران شریک مشو، بلکه خود را طاهر نگاه دار.23دیگر آشامندهٔ آب فقط مباش، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.24گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، امّا بعضی را تعاقب می‌کند.25و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

Chapter 6

1آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند، که مبادا نام و تعلیم خدا بد گفته شود.2امّا کسانی که آقایان مؤمن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند، بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشارکند، مؤمن و محبوبند. و به این معانی تعلیم و نصیحت فرما.3و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید،4از غرور مست شده، هیچ نمی‌داند، بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است، که از آنها پدید می‌آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شرّ،5و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتدّ از حقّ که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما.6لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است.7زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد.8پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود.9امّا آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضرّ که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند.10زیرا که طمع ریشهٔ همهٔ بدیها است، که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.11ولی تو ای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبّت و صبر و تواضع را پیروی نما.12و جنگ نیکوی ایمان را بکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار.13تو را وصیّت می‌کنم، به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنطیوس پیلاطُس اعتراف نیکو نمود،14که تو وصیّت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح.15که آن را آن متبارک و قادر وحید و ملک‌الملوک و ربّالارباب در زمان معیّن به ظهور خواهد آورد.16که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالآباد اکرام و قدرت باد. آمین.17دولتمندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه‌چیز را دولتمندانه برای تمتّع به ما عطا می‌کند؛18که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده‌دست باشند؛19و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند، تا حیات جاودانی را بدست آرند.20ای تیموتاؤس، تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده‌گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما،21که بعضی چون ادّعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

## دوم تيموتيوس

Chapter 1

1پولُس، به ارادهٔ خدا رسولِ مسیح عیسی، برحسب وعدهٔٔ حیاتی که در مسیح عیسی است،2فرزند حبیب خود تیموتاؤس را فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.3شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی او را می‌کنم، چونکه دائماً در دعاهای خود تو را شبانه‌روز یاد می‌کنم،4و مشتاق ملاقات تو هستم، چونکه اشکهای تو را بخاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم.5زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست در جدّه‌ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست.6لهذا به یاد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که به‌وسیلهٔ گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی.7زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوّت و محبّت و تأدیب را.8پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه از من که اسیر او می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش، برحسب قوّت خدا،9که ما را نجات داد و به دعوت مقدّس خواند، نه به حسب اعمال ما، بلکه برحسب ارادهٔ خود و آن فیضی که قبل از قدیم‌الایّام در مسیح عیسی به ما عطا شد.10امّا الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی‌فسادی را روشن گردانید به‌وسیلهٔ انجیل،11که برای آن من واعظ و رسول و معلّمِ امّت‌ها مقرّر شده‌ام.12و از این جهت این زحمات را می‌کشم بلکه عار ندارم، چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند.13نمونه‌ای بگیر از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبّتی که در مسیح عیسی است.14آن امانت نیکو را به‌وسیلهٔ روح‌القدس که در ما ساکن است، حفظ کن.15از این آگاه هستی که همهٔ آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته‌اند، که از آن جمله فیجِلُس و هَرمُوجَنِس می‌باشند.16خداوند اهل خانهٔ اُنیسیفورُس را ترحم کند زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت،17بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحّص کرده، پیدا نمود.18(خداوند بدو عطا کند که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد.) و خدمتهایی را که در اَفَسُس کرد تو بهتر می‌دانی.

Chapter 2

1پس تو، ای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زورآور باش.2و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند.3چون سپاهیِ نیکوی مسیح عیسی در تحمّل زحمات شریک باش.4هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد، تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید.5و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی‌دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد.6برزگری که محنت می‌کشد، باید اوّل نصیبی از حاصل ببرد.7در آنچه می‌گویم تفکّر کن، زیرا خداوند تو را در همه‌چیز فهم خواهد بخشید.8عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من،9که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کشم، لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود.10و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمّل می‌شوم، تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند.11این سخن امین است، زیرا اگر با وی مردیم، با او زیست هم خواهیم کرد.12و اگر تحمّل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم، او نیز ما را انکار خواهد کرد.13اگر بی‌ایمان شویم، او امین می‌ماند، زیرا خود را انکار نمی‌تواند نمود.14این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی‌بخشد، بلکه باعث هلاکت شنوندگان می‌باشد.15و سعی کن که خود را مقبول خدا سازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد.16و از یاوه‌گویی‌های حرام اعراض نما، زیرا که تا به فزونی بی‌دینی ترقّی خواهد کرد.17و کلام ایشان، چون آکله می‌خورد و از آن جمله هیمیناؤس و فِلیطُس می‌باشند18که ایشان از حقّ برگشته، می‌گویند که قیامت الآن شده است و بعضی را از ایمان منحرف می‌سازند.19و لیکن بنیادِ ثابتِ خدا قائم است و این مُهر را دارد، که خداوند کسان خود را می‌شناسد و هرکه نام مسیح را خواند، از ناراستی کناره جوید.20امّا در خانهٔ بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می‌باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ امّا آنها برای عزّت و اینها برای ذلّت.21پس اگر کسی خویشتن را از اینها طاهر سازد، ظرف عزّت خواهد بود، مقدّس و نافع برای مالک خود و مستعّد برای هر عمل نیکو.22امّا از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می‌خوانند، عدالت و ایمان و محبّت و سلامتی را تعاقب نما.23لیکن از مسائل بیهوده و بی‌تأدیب اعراض نما، چون می‌دانی که نزاع‌ها پدید می‌آورد.24امّا بندهٔ خدا نباید نزاع کند، بلکه با همه‌کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقّت باشد،25و با حلم مخالفین را تأدیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند.26تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب ارادهٔ او صید او شده‌اند.

Chapter 3

1امّا این را بدان که در ایّام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد،2زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طمّاع و لافزن و متکبّر و بدگو و نامطیعِ والدین و ناسپاس و ناپاک3و بی‌الفت و کینه‌دل و غیبت‌گو و ناپرهیز و بی‌مروّت و متنفّر از نیکویی4و خیانتکار و تندمزاج و مغرور، که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند؛5که صورت دینداری دارند، لیکن قوّت آن را انکار می‌کنند. از ایشان اعراض نما.6زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیله داخل خانه‌ها گشته، زنان کم‌عقل را اسیر می‌کنند، که بار گناهان را می‌کشند و به انواع شهوات ربوده می‌شوند.7و دائماً تعلیم می‌گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی‌توانند رسید.8و همچنانکه یَنِّیس و یَمْبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می‌کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند.9لیکن بیشتر ترقّی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.10لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبّت و صبر مرا پیروی نمودی،11و زحمات و آلامِ مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لِسْتَرَه بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمّل می‌نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد.12و همهٔ کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.13لیکن مردمان شریر و دغاباز در بدی ترقّی خواهند کرد، که فریبنده و فریب خورده می‌باشند.14امّا تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش، چونکه می‌دانی از چه کسان تعلیم یافتی،15و اینکه از طفولیّت، کتب مقدّسه را دانسته‌ای که می‌تواند تو را حکمت آموزد برای نجات، به‌وسیلهٔ ایمانی که بر مسیح عیسی است.16تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است،17تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

Chapter 4

1تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می‌دهم و به ظهور و ملکوت او2که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی، با کمال تحمّل و تعلیم.3زیرا ایّامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمّل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلّمان را بر خود فراهم خواهند آورد،4و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید.5لیکن تو در همه‌چیز هشیار بوده، متحمّل زحمات باش و عملِ مبشّر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان.6زیرا که من الآن ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است.7به جنگِ نیکو جنگ کرده‌ام و دورهٔ خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام.8بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است، که خداوندِ داورِ عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همهٔ کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.9سعی کن که به زودی نزد من آیی،10زیرا که دیماس برای محبّت این جهانِ حاضر مرا ترک کرده، به تَسّالونیکی رفته است و کَرِیسکیس به غلاطیه و تیطُس به دلماطیه.11لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور، زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است.12امّا تیخیکُس را به اَفَسُس فرستادم.13ردایی را که در تروآس نزد کرْپُس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوصاً رقوق را.14اسکندر مِسْگر با من بسیار بدیها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد.15و تو هم از او باحذر باش، زیرا که با سخنان ما به شدّت مقاومت نمود.16در محاجّهٔ اوّلِ من، هیچ‌کس با من حاضر نشد، بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.17لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوّت داد تا موعظه به‌وسیلهٔ من به کمال رسد و تمامی امّت‌ها بشنوند و از دهان شیر رستم.18و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.19فِرِسْکا و اَکیلا و اهل خانهٔ اُنیسیفورُس را سلام رسان.20اَرَسْتُس در قُرِنْتُسْ ماند؛ امّا تَرُفیمُس را در میلیتُس بیمار واگذاردم.21سعی کن که قبل از زمستان بیایی. اَفْبُولُس و پُودِیس و لینُس و کَلادیه و همهٔ برادران تو را سلام می‌رسانند.22عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

## تايتوس

Chapter 1

1پولُس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگانِ خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است،2به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی‌تواند گفت، از زمانهای ازلی وعدهٔ آن را داد،3امّا در زمان معیّن، کلام خود را ظاهر کرد به موعظه‌ای که برحسب حکم نجات‌دهندهٔ ما خدا به من سپرده شد،4تیطُس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عاّم است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح خداوند باد.5بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم، تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرّر کنی.6اگر کسی بی‌ملامت، و شوهر یک زن باشد که فرزندان مؤمن دارد، بَری از تهمتِ فجور و تمرّد،7زیرا که اُسْقُفْ می‌باید چون وکیل خدا بی‌ملامت باشد، و خودرأی یا تندمزاج یا می‌گسار یا زننده یا طمّاع سود قبیح نباشد،8بلکه مهمان‌دوست و خیردوست و خرد اندیش و عادل و مقدّس و پرهیزکار؛9و مُتِمَسِّک به کلامِ امین برحسب تعلیمی که یافته، تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.10زیرا که یاوه‌گویان و فریبندگان، بسیار و مُتمرّد می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که از اهل ختنه هستند؛11که دهان ایشان را باید بست زیرا خانه‌ها را بالکّل واژگون می‌سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می‌دهند.12یکی از ایشان که نبّی خاصّ ایشان است، گفته است که، اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم‌پرست بیکاره می‌باشند.13این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند،14و گوش نگیرند به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می‌جویند.15هرچیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی‌ایمانان را هیچ‌چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوّث است؛16مدّعیِ معرفت خدا می‌باشند، امّا به افعال خود او را انکار می‌کنند، چونکه مکروه و متمرّد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

Chapter 2

1امّا تو سخنان شایستهٔ تعلیم صحیح را بگو2که مردانِ پیر، هشیار و باوقار و خرد اندیش و در ایمان و محبّت و صبر، صحیح باشند.3همچنین زنان پیر، در سیرتْ متقّی باشند و نه غیبت‌گو و نه بندهٔ شراب زیاده، بلکه معلمّات تعلیم نیکو،4تا زنان جوان را خرد بیاموزند، که شوهردوست و فرزنددوست باشند،5و خرد اندیش و عفیفه و خانه‌نشین و نیکو و مطیع شوهرانِ خود، که مبادا کلام خدا متهّم شود.6و به همین نَسَق جوانان را نصیحت فرما، تا خرد اندیش باشند.7و خود را در همه‌چیز نمونهٔ اعمال نیکو بساز، و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر،8و کلام صحیح بی‌عیب را تا دشمن چونکه فرصت بد گفتن در حقّ ما نیابد، خجل شود.9غلامان را نصیحت نما، که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض‌گو نباشند؛10و دزدی نکنند، بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات‌دهندهٔ ما خدا را در هر چیز زینت دهند.11زیرا که فیض خدا که برای همهٔ مردم نجات‌بخش است، ظاهر شده،12ما را تأدیب می‌کند، که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرد اندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم.13و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهندهٔ خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم،14که خود را در راه ما فدا ساخت، تا ما را از هر ناراستی برهاند، و امّتی برای خود طاهر سازد که ملِک خاصّ او و غیور در اعمال نیکو باشند.15این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ‌کس تو را حقیر نشمارد.

Chapter 3

1به یاد ایشان آور که حکّام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند، و برای هرکار نیکو مستعّد باشند،2و هیچ کس را بد نگویند و جنگجو نباشند، بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.3زیرا که ما نیز سابقاً بی‌فهم و نافرمانبردار و گمراه و بندهٔ انواع شهوات و لذّات بوده، در خُبث و حسد بسر می‌بردیم، که لایق نفرت بودیم و بر یکدیگر بغض می‌داشتیم.4لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهندهٔ ما خدا ظاهر شد،5نه به‌سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد، به غسل تولّد تازه و تازگی‌ای که از روح‌القدس است؛6که او را به ما به دولتمندی افاضه نمود، به توسّط نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح،7تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی.8این سخن امین است، و در این امور می‌خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی، تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.9و از مباحثات نامعقول و نسب‌نامه‌ها و نزاع‌ها و جنگهای شرعی اعراض نما، زیرا که بی‌ثمر و باطل است.10و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،11چون می‌دانی که، چنین کس مرتّد و از خود ملزم شده، در گناه رفتار می‌کند.12وقتی‌که اَرْتیماس یا تیخیکُس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی، زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم.13زیناس خطیب و اَپَلُّس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ‌چیز نباشند.14و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند، برای رفع احتیاجات ضروری، تا بی‌ثمر نباشند.15جمیع رفقای من تو را سلام می‌رسانند، و آنانی را که از روی ایمان ما را دوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

## فيلمان

Chapter 1

1پولُس، اسیر مسیح عیسی و تیمؤتاؤس برادر، به فِلیمون عزیز و همکار ما،2و به اَپْفِیّهٔ محبوبه و اَرْخِپُّس هم‌سپاه ما و به کلیسایی که در خانه‌ات می‌باشد:3فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.4خدای خود را شکر می‌کنم و پیوسته تو را در دعاهای خود یاد می‌آورم،5چونکه ذکر محبّت و ایمان تو را شنیده‌ام که به عیسی خداوند و به همهٔ مقدّسین داری،6تا شراکت ایمانت مؤثّر شود در معرفتِ کاملِ هر نیکویی که در ما است برای مسیحْ عیسی.7زیرا که مرا خوشیِ کامل و تسلّی رخ نمود از محبّت تو، از آنرو که دلهای مقدّسین از تو ای برادر استراحت می‌پذیرند.8بدین جهت، هرچند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم،9لیکن برای محبّت، سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هرچند مردی چون پولُسِ پیر و الآن اسیر مسیح عیسی نیز می‌باشم.10پس تو را التماس می‌کنم دربارهٔٔ فرزند خود اُنیسیمُس، که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم،11که سابقاً او برای تو بی‌فایده بود، لیکن الحال تو را و مرا فایده‌مند می‌باشد؛12که او را نزد تو پس می‌فرستم. پس تو او را بپذیر، که جان من است.13و من می‌خواستم که او را نزد خود نگاه دارم، تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند،14امّا نخواستم کاری بدون رأی تو کرده باشم، تا احسان تو از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار.15زیرا که شاید بدین‌جهت ساعتی از تو جدا شد، تا او را تا به ابد دریابی.16لیکن بعد از این نه چون غلام، بلکه فوق از غلام، یعنی برادر عزیز خصوصاً به من، امّا چند مرتبه زیادتر به تو، هم در جسم و هم در خداوند.17پس هرگاه مرا رفیق می‌دانی، او را چون من قبول فرما.18امّا اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار.19من که پولُس هستم، به دست خود می‌نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی.20بلی، ای برادر، تا من از تو در خداوند برخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده.21چون بر اطاعت تو اعتماد دارم به تو می‌نویسم، از آن‌جهت که می‌دانم بیشتر از آنچه می‌گویم هم خواهی کرد.22معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهای شما به شما بخشیده شوم.23اِپَفْراس که در مسیح عیسی همزندان من است، و مرقُس24و اَرِسْتَرخُس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می‌رسانند.25فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

## عبرانيان

Chapter 1

1خدا، که در زمانِ سَلَف به اقسام متعدّد و طریق‌های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلّم نمود،2در این ایّام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلّم شد، که او را وارث جمیع موجودات قرار داد، و به‌وسیلهٔ او عالمها را آفرید؛3که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمهٔ قوّت خود حامل همهٔ موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی‌علّییّن بنشست؛4و از فرشتگان افضال گردید، به مقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.5زیرا به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت که، تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم؟ و ایضاً، من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟6و هنگامی که نخست‌زاده را باز به جهان می‌آورَد، می‌گوید که، جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.7و در حقّ فرشتگان می‌گوید که فرشتگان خود را بادها می‌گرداند و خادمان خود را شعلهٔ آتش.8امّا در حقّ پسر [نیز می‌گوید]، ای خدا تخت تو تا ابدالآباد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است.9عدالت را دوست و شرارت را دشمن می‌داری؛ بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقایت مسح کرده است.10و، تو ای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است.11آنها فانی، لکن تو باقی هستی، و جمیع آنها چون جامه مندرس خواهد شد،12و مثل ردا آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد شد.13و به کدام یک از فرشتگان هرگز گفت، بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای‌انداز تو سازم؟14آیا همگی ایشان روح‌های خدمتگزار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می‌شوند؟

Chapter 2

1لهذا لازم است که به دقّت بلیغ‌تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبادا که از آن ربوده شویم.2زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافلی را جزای عادل می‌رسید؛3پس ما چگونه رستگار گردیم، اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلّم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛4در حالتی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قوّات و عطایای روح‌القدس برحسب ارادهٔ خود.5زیرا عالم آینده‌ای را که ذکر آن را می‌کنیم مطیع فرشتگان نساخت.6لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت، چیست انسان که او را بخاطر آوری یا پسرِ انسان که از او تفقّد نمایی؟7او را از فرشتگان اندکی پست‌تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی.8همه‌چیز را زیر پایهای او نهادی. پس چون همه‌چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الآن هنوز نمی‌بینیم که همه‌چیز مطیع وی شده باشد.9امّا او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت، تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقهٔ موت را بچشد.10زیرا او را که بخاطر وی همه و از وی همه‌چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجاتِ ایشان را به دردها کامل گرداند.11زانرو که چون مقدّس‌کننده و مقدّسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.12چنانکه می‌گوید، اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهم خواند.13و ایضاً، من بر وی توکّل خواهم نمود. و نیز، اینک، من و فرزندانی که خدا به من عطا فرمود.14پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت، یعنی ابلیس، را تباه سازد؛15و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.16زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی‌نماید، بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید.17از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کَهَنَه‌ای کریم و امین شده، کفّارهٔٔ گناهان قوم را بکند.18زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه‌شدگان را اعانت فرماید.

Chapter 3

1بنابراین، ای برادران مقدّس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کَهَنَهٔ اعتراف ما، یعنی عیسی تأمّل کنید،2که نزد او که وی را معیّن فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانهٔ او بود.3زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه‌ای که سازندهٔ خانه را حرمت بیشتر از خانه است.4زیرا هر خانه‌ای بدست کسی بنا می‌شود، لکن بانی همه خداست.5و موسی مثل خادم در تمام خانهٔ او امین بود، تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود.6و امّا مسیح مثل پسر بر خانهٔ او؛ و خانهٔ او ما هستیم، بشرطی که تا به انتها به دلیری و فخرِ امیدِ خود متمسّک باشیم.7پس (چنانکه روح‌القدس می‌گوید، امروز اگر آواز او را بشنوید،8دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،9جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدّت چهل سال می‌دیدند.10از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم، ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند، و راه‌های مرا نشناختند.11تا در خشم خود قسم خوردم، که به آرامیِ من داخل نخواهند شد.)12ای برادران، باحذر باشید، مبادا در یکی از شما دل شریر و بی‌ایمان باشد، که از خدای حیّ مرتدّ شوید،13بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید، مادامی که امروز خوانده می‌شود، مبادا احدی از شما به فریب گناه سخت‌دل گردد.14از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها سخت متمسّک شویم.15چونکه گفته می‌شود، امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او.16پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که به‌واسطهٔٔ موسی از مصر بیرون آمدند؟17و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنهای ایشان در صحرا ریخته شد؟18و دربارهٔ که قسم خورد که به آرامیِ من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟19پس دانستیم که به‌سبب بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

Chapter 4

1پس بترسیم مبادا با آنکه وعدهٔ دخول در آرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.2زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو که با شنوندگان به ایمان متحّد نشدند.3زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم، چنانکه گفته است، در خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد. و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود.4و در مقامی دربارهٔ روز هفتم گفت که، در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.5و باز در این مقام که، به آرامی من داخل نخواهند شد.6پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به‌سبب نافرمانی داخل نشدند،7باز روزی معیّن می‌فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی، امروز گفت، چنانکه پیش مذکور شد که، امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.8زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی‌کرد.9پس برای قوم خدا آرامی سَبَّت باقی می‌ماند.10زیرا هر که داخل آرامیِ او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش.11پس جدّ و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانیِ عبرت‌آمیز بیفتد.12زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده‌تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده، تا جدا کند نَفْس و روح و مفاصل و مغز را، و مُمَیِّز افکار و نیّتهای قلب است،13و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه‌چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می‌باشد.14پس چون رئیس کَهَنَهٔ عظیمی داریم که از آسمانها درگذشته است، یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم.15زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما، بدون گناه.16پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیاییم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت [ما را] اعانت کند.

Chapter 5

1زیرا که هر رئیس کَهَنَه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرّر می‌شود در امور الهی تا هدایا و قربانی‌ها برای گناهان بگذراند؛2که با جاهلان و گمراهان می‌تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کم‌زوری گرفته شده است.3و به‌سبب این کم‌زوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشتن نیز قربانی برای گناهان بگذراند.4و کسی این مرتبه را برای خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را.5و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت، تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم.6چنانکه در مقام دیگر نیز می‌گوید، تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه مِلکیصِدِق.7و او در ایّام بشریّت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرّع و دعای بسیار کرد و به‌سبب تقوای خویش مستجاب گردید،8هر چند پسر بود، به مصیبتهایی که کشید، اطاعت را آموخت9و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت.10و خدا او را به رئیس کَهَنَه مخاطب ساخت به رتبهٔ مِلکیصِدِق.11که دربارهٔ او ما را سخنان بسیار است، که شرح آنها مشکل می‌باشد چونکه گوشهای شما سنگین شده است.12زیرا که هر چند با این طول زمان شما را می‌باید معلّمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مَبادیِ الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی.13زیرا هر که شیرخواره باشد، در کلام عدالت ناآزموده است، چونکه طفل است.14امّا غذای قوی از آنِ بالغان است که حواسِ خود را به موجب عادت، ریاضت داده‌اند تا تمییز نیک و بد را بکنند.

Chapter 6

1بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم، و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم،2و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داوری جاودانی را.3و این را بجا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد.4زیرا آنانی که یک بار منوّر گشتند و لذّت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند،5و لذّت کلام نیکوی خدا و قوّات عالم آینده را چشیدند،6اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می‌کنند و او را بی‌حرمت می‌سازند.7زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاّحان خود می‌رویاند، از خدا برکت می‌یابد.8لکن اگر خار و خسک می‌رویاند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود.9امّا ای عزیزان در حقّ شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم، هر چند بدینطور سخن می‌گوییم.10زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبّت را که به اسم او از خدمت مقدّسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهر کرده‌اید، فراموش کند.11لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جدّ و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید،12و کاهل مشوید، بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر وارث وعده‌ها می‌باشند.13زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورَد، به خود قسم خورده، گفت،14هرآینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی‌نهایت کثیر خواهم گردانید.15و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت.16زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می‌خورند و نهایت هر مخاصمهٔ ایشان قسم است تا اثبات شود.17از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر ارادهٔ خود را به وارثان وعده به تأکید بی‌شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد.18تا به دو امر بی‌تغییر که ممکن نیست خدا در آنها دروغ گوید، تسلّی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که درپیش ما گذارده شده است تمسّک جوییم،19و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است،20جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد، یعنی عیسی که بر رتبهٔ ملکیصِدِق، رئیس کَهَنَه گردید، تا ابدالآباد.

Chapter 7

1زیرا این ملکیصدق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالیٰ، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد.2و ابراهیم نیز از همهٔ چیزها ده‌یک بدو داد؛ که او اوّل ترجمه شده، پادشاه عدالت است و بعد ملک سالیم نیز، یعنی پادشاه سلامتی.3بی‌پدر و بی‌مادر و بی‌نسب‌نامه و بدون ابتدای ایّام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند.4پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، ده‌یک بدو داد.5و امّا از اولاد لاوی کسانی که کهانت را می‌یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت ده‌یک بگیرند، یعنی از برادران خود، با آنکه ایشان نیز از صُلب ابراهیم پدید آمدند.6لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم ده‌یک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده است.7و بدون هر شبهه، کوچک از بزرگ برکت داده می‌شود.8و در اینجا مردمان مردنی ده‌یک می‌گیرند، امّا در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می‌شود.9حتی آنکه گویا می‌توان گفت که، بوساطت ابراهیم از همان لاوی که ده‌یک می‌گیرد، ده‌یک گرفته شد،10زیرا که هنوز در صُلب پدر خود بود، هنگامی که ملکیصدق او را استقبال کرد.11و دیگر اگر از کهانت لاوی کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبهٔ ملکیصدق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبهٔ هارون نیست؟12زیرا هر گاه کهانت تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد.13زیرا او که این سخنان در حقّ وی گفته می‌شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.14زیرا واضح است که خداوند ما از سبط یهودا طلوع فرمود، که موسی در حقّ آن سبط از جهت کهانت هیچ نگفت.15و نیز بیشتر مُبَیَّن است از اینکه، به مثال ملکیصدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید،16که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود، بلکه به قوّت حیات غیرفانی.17زیرا شهادت داده شد که، تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبهٔ ملکیصدق.18زیرا که حاصل می‌شود، هم نَسخ حکم سابق بعلّت ضعف و عدم فایدهٔ آن19(از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر، که به آن تقرّب به خدا می‌جوییم.20و بقدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد.21زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند و لیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید، خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی، بر رتبهٔ ملکیصدق.22به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید.23و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.24لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهانت بی‌زوال دارد.25از این جهت نیز قادر است که آنانی را که به‌وسیلهٔ وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.26زیرا که ما را چنین رئیس کَهَنَه شایسته است، قدّوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده،27که هر روز محتاج نباشد به مثال آن رؤسای کَهَنَه، که اوّل برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذراند، چونکه این را یک بار فقط بجا آورد، هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.28از آنرو که شریعت مردمانی را که کم‌زوری دارند کاهن می‌سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابدالآباد کامل شده است.

Chapter 8

1پس مقصود عمده از این کلام این است که، برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست، که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است،2که خادم مکان اقدس و آن خیمهٔ حقیقی است، که خداوند آن را برپا نمود نه انسان.3زیرا که هر رئیس کَهَنَه مقرّر می‌شود تا هدایا و قربانی‌ها بگذراند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذراند.4پس اگر بر زمین می‌بود، کاهن نمی‌بود، چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را می‌گذرانند.5و ایشان شبیه و سایهٔ چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند، چنانکه موسی مُلهِم شد، هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو می‌گوید، آگاه باش که همه‌چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.6لکن الآن او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که مُتَوَسِطِ عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده‌های نیکوتر مرتّب است.7زیرا اگر آن اوّل بی‌عیب می‌بود، جایی برای دیگری طلب نمی‌شد.8چنانکه ایشان را ملامت کرده، می‌گوید، خداوند می‌گوید، اینک، ایّامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهم نمود.9نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می‌گوید، من ایشان را واگذاردم.10و خداوند می‌گوید، این است آن عهدی که بعد از آن ایّام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود.11و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت.12زیرا بر تقصیرهای ایشان ترّحم خواهم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.13پس چون تازه گفت، اوّل را کُهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

Chapter 9

1خلاصه آن عهد اوّل را نیز فرایض خدمت و قدس دنیوی بود.2زیرا خیمهٔ اوّل نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نانِ تَقْدِمِه، و آن به قدس مسمّی گردید.3و در پشت پردهٔ دوّم بود آن خیمه‌ای که به قدس‌الاقداس مسمّی است،4که در آن بود مَجمَرهٔ زرّین و تابوت شهادت که همهٔ اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حُقّهٔ طلا که پر از منّ بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد.5و بر زَبَرِ آن کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه‌گستر می‌بودند و الآن جای تفصیل آنها نیست.6پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کَهَنَه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمهٔ اوّل در می‌آیند.7لکن در دوّم سالی یک مرتبه رئیس کَهَنَه تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می‌گذراند.8که به این همه روح‌القدس اشاره می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمهٔ اوّل برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی‌شود.9و این مَثَلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوّت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند،10چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرایض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرّر شده است. مسیح کاهن و فدیهٔ ابدی11لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کَهَنَهٔ نعمتهای آینده باشد، به خیمهٔ بزرگتر و کاملتر و ناساخته‌شده به دست، یعنی که از این خلقت نیست،12و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیهٔ ابدی را یافت.13زیرا هر گاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدّس می‌سازد،14پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت، تا خدای زنده را خدمت نمایید؟15و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است تا چون موت برای کفّارهٔ تقصیرات عهد اوّل بوقوع آمد، خوانده‌شدگان وعدهٔ میراث ابدی را بیابند.16زیرا در هر جایی که وصیّتی است، لابدّ است که موتِ وصیّت‌کننده را تصوّر کنند،17زیرا که وصیّت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرا مادامی که وصیّت‌کننده زنده است، استحکامی ندارد.18و از اینرو، آن اوّل نیز بدون خون برقرار نشد.19زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت به سمع قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛20و گفت، این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.21و همچنین خیمه و جمیع آلاتخدمت را نیز به خون بیالود.22و بحسب شریعت، تقریباً همه‌چیز به خون طاهر می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست.23پس لازم بود که مَثَلهای چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خودِ سماویّات به قربانی‌های نیکوتر از اینها.24زیرا مسیح به قدس ساخته شده به دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الآن در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود.25و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کَهَنَه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛26زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الآن یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد.27و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرّر است،28همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

Chapter 10

1زیرا که چون شریعت را سایهٔ نعمتهای آینده است، نه نَفْسِ صورتِ آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانی‌هایی که پیوسته می‌گذرانند، تقرّب‌جویندگان را کامل گرداند.2والاّ آیا گذرانیدن آنها موقوف نمی‌شد چونکه عبادت‌کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حسّ گناهان را در ضمیر نمی‌داشتند؟3بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می‌شود.4زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.5لهذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید، قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی.6به قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه رغبت نداشتی.7آنگاه گفتم، اینک، می‌آیم (در طومار کتاب در حقّ من مکتوب است) تا ارادهٔ تو را ای خدا بجا آورم.8چون پیش می‌گوید، هدایا و قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی، که آنها را بحسب شریعت می‌گذرانند،9بعد گفت که، اینک، می‌آیم تا ارادهٔ تو را ای خدا بجا آورم. پس اوّل را بر می‌دارد، تا دوّم را استوار سازد.10و به این اراده مقدّس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.11و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرّراً می‌گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی‌تواند کرد.12لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالآباد.13و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای‌انداز او شوند.14از آنرو که به یک قربانی مقدّسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد.15و روح‌القدس نیز برای ما شهادت می‌دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود،16این است آن عهدی که بعد از آن ایّام با ایشان خواهم بست، خداوند می‌گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهم داشت،17[باز می‌گوید] و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.18امّا جایی که آمرزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.19پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم20از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده، یعنی جسم خود مهیّا نموده است،21و کاهنی بزرگ را بر خانهٔ خدا داریم،22پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم؛23و اعتراف امید را محکم نگاه داریم، زیرا که وعده‌دهنده امین است.24و ملاحظهٔ یکدیگر را بنماییم تا به محبّت و اعمال نیکو ترغیب نماییم.25و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیادتر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود.26زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر عمداً گناهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست،27بلکه انتظارِ هولناکِ عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.28هر که شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دو یا سه شاهد کشته می‌شود.29پس به چه مقدار گمان می‌کنید که آن کس، مستحقّ عقوبت سخت‌تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدّس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی‌حرمت کرد؟30زیرا می‌شناسیم او را که گفته است، خداوند می‌گوید انتقام از آنِ من است؛ من مکافات خواهم داد. و ایضاً، خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.31افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.32و لیکن ایّام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منوّر گردیدید، متحمّل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید،33چه از اینکه از دشنام‌ها و زحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسر می‌بردند.34زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است.35پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می‌باشد.36زیرا که شما را صبر لازم است تا ارادهٔ خدا را بجا آورده، وعده را بیابید.37زیرا که بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تأخیر نخواهد نمود.38لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتّد شود نفس من با وی خوش نخواهد شد.39لکن ما از مرتدّان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

Chapter 11

1پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امیدداشته شده است و برهانِ چیزهای نادیده.2زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد3به ایمان فهمیده‌ایم که عالمها به کلمه خدا مرتّب گردید، حتّی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد.4به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به‌سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به‌سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است.5به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.6لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرّب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد.7به ایمان نوح چون دربارهٔ اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانهٔ خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.8به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی‌دانست به کجا می‌رود.9و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و در خیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود.10زانرو که مترقّب شهری بابنیاد بود که معمار و سازندهٔ آن خداست.11به ایمان خودِ ساره نیز قوّت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده‌دهنده را امین دانست.12و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیر و مانند ریگهای کنار دریا، بی‌شمار زاییده شدند.13در ایمان همهٔ ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیّت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند.14زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند.15و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می‌آوردند، هرآینه فرصت می‌داشتند که [بدانجا] برگردند.16لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی [وطنِ] سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیّا ساخته است.17به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، اسحاق را گذرانید و آنکه وعده‌ها را پذیرفته بود، پسر یگانهٔ خود را قربانی می‌کرد؛18که به او گفته شده بود که نسل تو به اسحاق خوانده خواهد شد.19چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مَثَلی از اموات نیز باز یافت.20به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را در امور آینده برکت داد.21به ایمان یعقوب در وقت مُردنِ خود، هر یکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد.22به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی‌اسرائیل اِخبار نمود و دربارهٔ استخوانهای خود وصیّت کرد.23به ایمان موسی چون متولّد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند.24به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسرِ دخترِ فرعون خوانده شود،25و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده‌تر داشت از آنکه لذّتِ اندک زمانیِ گناه را ببرد؛26و عار مسیح را دولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می‌داشت.27به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه نترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند.28به ایمان، عید فِصَح و پاشیدن خون را به عمل آورد تا هلاک‌کننده نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد.29به ایمان، از بحر قُلزُم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.30به ایمان حصار اَرِیحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد.31به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.32و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی‌دهد که از جِدعُون و باراق و شَمشون و یَفتاح و داود و سموئیل و انبیا اِخبار نمایم،33که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده‌ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،34سُوْرَت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکرهای غربا را منهزم ساختند.35زنان، مردگان خود را به قیامتی باز یافتند، لکن دیگران معذّب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامتِ نیکوتر برسند.36و دیگران از استهزاها و تازیانه‌ها بلکه از بندها و زندان آزموده شدند.37سنگسار گردیدند و با ارّه دوپاره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.38آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوه‌ها و مغاره‌ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.39پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند.40زیرا خدا برای ما چیزی نیکوتر مهیّا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

Chapter 12

1بنابراین چونکه ما نیز چنین اَبْر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد، دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرّر شده است بدویم،2و به سوی پیشوا و کامل‌کنندهٔ ایمان، یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تخت خدا نشسته است.3پس تفکّر کنید در او که متحمّلِ چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.4هنوز در جهادِ با گناه تا به حدّ خون مقاومت نکرده‌اید،5و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کند که ای پسر من تأدیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته‌خاطر مشو.6زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیخ می‌فرماید و هر فرزندِ مقبول خود را به تازیانه می‌زند.7اگر متحّمل تأدیب شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟8لکن اگر بی‌تأدیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرامزادگانید نه پسران.9و دیگر پدرانِ جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تأدیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روح‌ها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟10زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تأدیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدّوسیّت او گردیم.11لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می‌نماید، امّا در آخر میوهٔ عدالتِ سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد.12لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید،13و برای پایهای خود راه‌های راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.14و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدّسی که بغیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید.15و مترصّد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشهٔ مرارت نمّو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند.16مبادا شخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت.17زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردی، زیرا که جای توبه پیدا ننمود، با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.18زیرا تقرّب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت،19و نه به آواز کرّنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود.20زیرا که متحمّل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود.21و آن رؤیت به حدّی ترسناک بود که موسی گفت، بغایت ترسان و لرزانم.22بلکه تقرّب جسته‌اید به جبل صهیون و شهر خدای حیّ، یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان،23و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داورِ جمیع و به ارواحِ عادلانِ مُکَمَّل24و به عیسی متوسّطِ عهدِ جدید و به خون پاشیده شده که متکلّم است به معنیِ نیکوتر از خون هابیل.25زنهار از آنکه سخن می‌گوید رو مگردانید، زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت رو گردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟26که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الآن وعده داده است، که یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.27و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی‌شود باقی ماند.28پس چون ملکوتی را که نمی‌توان جنبانید می‌یابیم، شکر بجا بیاوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم.29زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.

Chapter 13

1محبّت برادرانه برقرار باشد؛2و از غریب‌نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند.3اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جسم هستید4نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترشغیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.5سیرت شما از محبّتِ نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است، تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.6بنابراین ما با دلیریِ تمام می‌گوییم، خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟7مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید.8عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است.9از تعلیم‌های مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.10مذبحی داریم که خدمتگذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند.11زیرا که جسدهای آن حیواناتی که رئیس کَهَنَه خون آنها را به قدسالاقداس برای گناه می‌بَرَد، بیرون از لشکرگاه سوخته می‌شود.12بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید.13لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم.14زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم.15پس به‌وسیلهٔ او قربانیِ تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمرهٔ لبهایی را که به اسم او معترف باشند.16لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها راضی است.17مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می‌کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله بجا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.18برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتار نیکو نماییم.19و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم.20پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان، یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهد ابدی از مردگان برخیزانید،21شما را در هر عمل نیکو کامل گرداند تا ارادهٔ او را بجا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما به عمل آوَرَد بوساطت عیسی مسیح که او را تا ابدالآباد جلال باد. آمین.22لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت‌آمیز را متحمّل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته‌ام.23بدانید که برادر ما تیموتاؤس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتّفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.24همهٔ مرشدان خود و جمیع مقدّسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌رسانند.25همگیِ شما را فیض باد. آمین.

## يعقوب

Chapter 1

1یعقوب، که غلام خدا و خداوندْ عیسی مسیح است، به دوازده سبط که پراکنده هستند؛ خوش باشید.2ای برادران من، وقتی که در تجربه‌های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید؛3چونکه می‌دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می‌کند.4لکن صبر را عمل تاّم خود باشد، تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید.5و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سؤال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید، و به او داده خواهد شد.6لکن به ایمان سؤال بکند، و هرگز شک نکند. زیرا هرکه شک کند، مانند موج دریاست که از باد رانده و متلاطم می‌شود.7زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت.8مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است.9لکن برادرِ مسکین به سرافرازی خود فخر بنماید،10و دولتمند از مسکنت خود، زیرا مثل گُلِ علف در گذر است.11از آنرو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گُلَشْ به زیر افتاده، حُسن صورتش زایل شد: به همینطور شخص دولتمند نیز در راه‌های خود، پژمرده خواهد گردید.12خوشابحال کسی که متحمّل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبّان خود وعده فرموده است خواهد یافت.13هیچ‌کس چون در تجربه افتد، نگوید، خدا مرا تجربه می‌کند، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی‌شود و او هیچ‌کس را تجربه نمی‌کند.14لکن هرکس در تجربه می‌افتد، وقتی که شهوت وی او را می‌کَشَد، و فریفته می‌سازد.15پس شهوت آبستن شده، گناه را می‌زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می‌کند.16ای برادرانِ عزیز من، گمراه مشوید!17هر بخشندگیِ نیکو و هر بخششِ کامل از بالا است، و نازل می‌شود از پدر نورها، که نزد او هیچ تبدیل و سایهٔ گَردِش نیست.18او محض ارادهٔ خود ما را به‌وسیلهٔ کلمه حقّ تولید نمود، تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.19بنابراین، ای برادرانِ عزیز من، هرکس در شنیدن تند، و در گفتن آهسته، و در خشم سُست باشد،20زیرا خشمِ انسان عدالت خدا را به عمل نمی‌آورد.21پس هر نجاست و افزونیِ شرّ را دور کنید و با فروتنی، کلامِ کاشته شده را بپذیرید، که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد.22لکن کنندگانِ کلام باشید نه فقط شنوندگان، که خود را فریب می‌دهند.23زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعیِ خود را در آینه می‌نگرد:24زیرا خود را نگریست و رفت و فوراً فراموش کرد که چطور شخصی بود.25لکن کسی که بر شریعتِ کاملِ آزادی چشم دوخت، و در آن ثابت ماند، او چون شنوندهٔ فراموشکار نمی‌باشد، بلکه کنندهٔ عمل، پس او در عمل خود مبارک خواهد بود.26اگر کسی از شما گمان برد که پرستندهٔ خدا است و عنان زبان خود را نکشد، بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است.27پرستش صاف و بی‌عیب نزد خدا و پدر این است، که یتیمان و بیوه‌زنان را در مصیبت ایشان تفقّد کنند، [و] خود را از آلایش دنیا نگاه دارند.

Chapter 2

1ای برادرانِ من، ایمانِ خداوند ما عیسی مسیح، ربّ الجلال را، با ظاهربینی مدارید.2زیرا اگر به کنیسهٔ شما شخصی با انگشتری زریّن و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز با پوشاک ناپاک درآید؛3و به صاحب لباس فاخر متوجّه شده، گویید، اینجا نیکو بنشین، و به فقیر گویید، تو در آنجا بایست، یا زیر پای‌انداز من بنشین،4آیا در خود متردّد نیستید و داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟5ای برادران عزیز، گوش دهید، آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتمند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبّان خود وعده فرموده است بشوند؟6لکن شما فقیر را حقیر شمرده‌اید. آیا دولتمندان بر شما ستم نمی‌کنند و شما را در محکمه‌ها نمی‌کشند؟7آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی‌گویند؟8امّا اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب بجا آورید، [یعنی]، همسایهٔ خود را مثل نفس خود محبّت نما، نیکو می‌کنید.9لکن اگر ظاهربینی کنید، گناه می‌کنید و شریعتْ شما را به خطاکاری ملزم می‌سازد.10زیرا هرکه تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می‌باشد.11زیرا او که گفت، زنا مکن، نیز گفت، قتل مکن. پس هرچند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی.12همچنین سخن گویید و عمل نمایید، مانند کسانی که بر ایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد.13زیرا آن داوری بیرحم خواهد بود برکسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخر می‌شود.14ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید، ایمان دارم، وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟15پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد،16و کسی از شما بدیشان گوید، به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟17همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است.18بلکه کسی خواهد گفت، تو ایمان داری و من اعمال دارم: ایمان خود را بدون اعمال به من بنما، و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود.19تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند!20و لیکن ای مرد باطل، آیا می‌خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟21آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد، وقتی‌که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانید؟22می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید.23و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید، ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید، و دوست خدا نامیده شد.24پس می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها.25و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمالْ عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟26زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

Chapter 3

1ای برادران من، بسیار معلّم نشوید، چونکه می‌دانید که بر ما داوری سخت‌تر خواهد شد.2زیرا همگیِ ما بسیار می‌لغزیم. و اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می‌تواند عنان تمام جسد خود را بکشد.3و اینک، لگام را بر دهان اسبان می‌زنیم، تا مطیع ما شوند، و تمام بدن آنها را برمی‌گردانیم.4اینک، کشتیها نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می‌شود، لکن با سکّان کوچک به هر طرفی که ارادهٔ ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود.5همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می‌گوید. اینک، آتش کمی چه جنگل عظیمی را می‌سوزاند.6و زبان آتشی است! آن عالَمِ ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می‌آلاید و دایرهٔ کائنات را می‌سوزاند و از جهنّم سوخته می‌شود!7زیرا که هر طبیعتی از وحوش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است.8لکن زبان را کسی از مردمان نمی‌تواند رام کند؛ شرارتی سرکش و پر از زهر قاتل است!9خدا و پدر را به آن متبارک می‌خوانیم، و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، لعن می‌گوییم.10از یک دهان برکت و لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود.11آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟12یا می‌شود ای برادرانِ من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمهٔ شور نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد.13کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد.14لکن اگر در دل خود حسدِ تلخ و تعصّب دارید، فخر مکنید، و به ضدّ حقّ دروغ مگویید.15این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است.16زیرا هرجایی که حسد و تعصّب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد.17لکن آن حکمت که از بالا است، اوّل طاهر است و بعد صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه‌های نیکو و بی‌تردّد و بی‌ریا.18و میوهٔ عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را به عمل می‌آورند.

Chapter 4

1از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاع‌ها پدید می‌آید؟ آیا نه از لذّتهای شما که در اعضای شما جنگ می‌کند؟2طمع می‌ورزید و ندارید؛ می‌کُشید و حسد می‌نمایید و نمی‌توانید به چنگ آرید؛ و جنگ و جدال می‌کنید و ندارید، از این جهت که سؤال نمی‌کنید؛3و سؤال می‌کنید و نمی‌یابید، از اینرو که به نیّت بد سؤال می‌کنید، تا در لذّات خود صرف نمایید.4ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستیِ دنیا، دشمنی خداست؟ پس هرکه می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد.5آیا گمان دارید که کتاب عبث می‌گوید، روحی‌که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟6لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. بنابراین می‌گوید، خدا متکبّران را مخالفت می‌کند، امّا فروتنان را فیض می‌بخشد.7پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید، تا از شما بگریزد.8و به خدا تقرّب جویید تا به شما نزدیکی نماید. دستهای خود را طاهر سازید، ای گناهکاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان.9خود را خوار سازید، و ناله و گریه نمایید، و خندهٔ شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدّل شود.10در حضور خدا فروتنی کنید، تا شما را سرافراز فرماید.11ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید، زیرا هرکه برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی، بلکه داور هستی.12صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایهٔ خود داوری می‌کنی؟13هان، ای کسانی که می‌گویید، امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم بُرد:14و حال آنکه نمی‌دانید که فردا چه می‌شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟15به عوض آنکه باید گفت که، اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم.16امّا الحال به عُجب خود فخر می‌کنید و هر چنین فخر بد است.17پس هرکه نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد، او را گناه است.

Chapter 5

1هان ای دولتمندان، بجهت مصیبتهایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و وِلوِله نمایید.2دولت شما فاسد و رخت شما بیدخورده می‌شود.3طلا و نقره شما را زنگ می‌خورد، و زنگِ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخر خزانه اندوخته‌اید.4اینک، مزد عمله‌هایی که کِشته‌های شما را درویده‌اند، و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد و ناله‌های دروگران، به گوشهای ربّ‌الجنود رسیده است.5بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید.6بر مرد عادل فتویٰ دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند.7پس ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک، دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانبهای زمین و برایش صبر می‌کند، تا باران اوّلّین و آخرین را بیابد.8شما نیز صبر نمایید و دلهای خود را قوّی سازید، زیرا که آمدن خداوند نزدیک است.9ای برادران، از یکدیگر شکایت مکنید، مبادا بر شما حکم شود: اینک، داور بر در ایستاده است.10ای برادران، نمونهٔ زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلّم نمودند.11اینک، صابران را خوشحال می‌گوییم، و صبر ایّوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.12لکن اوّلِ همه ای برادرانِ من، قسم مخورید، نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلیِ شما بلی باشد و نیِ شما نی، مبادا در تحکّم بیفتید.13اگر کسی از شما مبتلای بلایی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند.14و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند، و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند.15و دعای ایمان، مریض را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد.16نزدِ یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید، و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوّت بسیار دارد.17الیاس مردی بود صاحب حوّاس مثل ما، و به تمامیِ دل دعا کرد که باران نبارد، و تا مدّت سه سال و شش ماه نبارید.18و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید.19ای برادرانِ من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند،20بداند هرکه گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رهانیده و گناهان بسیار را پوشانیده است.

## اول پترس

Chapter 1

1پطرُس، رسول عیسی مسیح، به غریبانی که پراکنده‌اند در پُنطُسْ و غَلاطیه و قَپَّدوقیه و آسیا و بطانیه؛2برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد.3متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستنِ عیسی مسیح از مردگان از نو تولید نمود برای امید زنده،4بجهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛5که به قوّت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که مهیّا شده است تا در ایّام آخر ظاهر شود.6و در آن وجد می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه‌های گوناگون محزون شده‌اید،7تا آزمایشِ ایمانِ شما، که از طلای فانی با آزموده شدن در آتش، گرانبهاتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح:8که او را اگرچه ندیده‌اید محبّت می‌نمایید و الآن اگرچه او را نمی‌بینید؛ لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرّمیای که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است:9و انجام ایمان خود، یعنی نجاتِ جانِ خویش را می‌یابید.10که دربارهٔ این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرّر بود، اِخبار نمودند، تفتیش و تفحّص می‌کردند11و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرّر بود، و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛12و بدیشان مکشوف شد، که نه به خود، بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح‌القدس که از آسمان فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.13لهٰذا، کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.14و چون ابنای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که در ایّام جهالت می‌داشتید،15بلکه مثل آن قدّوس که شما را خوانده است، خودِ شما نیز در هر سیرت، مقدّس باشید؛16زیرا مکتوب است، مقدّس باشید زیرا که من قدّوسم.17و چون او را پدر می‌خوانید که بدون ظاهربینی برحسب اعمال هرکس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید.18زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرتِ باطلی که از پدران خود یافته‌اید، نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،19بلکه به خون گرانبها، چون خون برّهٔ بی‌عیب و بی‌داغ، یعنی خون مسیح،20که پیش از بنیاد عالم معیّن شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،21که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید، تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.22چون نَفْسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبّت برادرانهٔ بی‌ریا داشته باشید، پس یکدیگر را از دل به شدّت محبّت بنمایید،23از آنرو که تولّد تازه یافتید، نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی، یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است.24زیرا که، هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گُل گیاه. گیاه پژمرده شد و گُلش ریخت:25لکن کلمه خدا تا ابدالآباد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

Chapter 2

1لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را ترک کرده،2چون اطفالِ نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی‌غش باشید، تا از آن برای نجات نمّو کنید،3اگر فی‌الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان است.4و به او تقرّب جسته، یعنی به آن سنگ زندهٔ ردّ شده از مردم، لکن نزد خدا برگزیده و مکرّم،5شما نیز، مثل سنگهای زنده بنا کرده می‌شوید به عمارت روحانی و کهانت مقدّس تا قربانی‌های روحانی و مقبول خدا را به‌واسطهٔٔ عیسی مسیح بگذرانید.6بنابراین، در کتاب مکتوب است که، اینک، می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرّم، و هر که به وی ایمان آوَرَدْ خجل نخواهد شد.7پس شما را که ایمان دارید اکرام است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، آن سنگی که معماران ردّ کردند، همان سر زاویه گردید،8و سنگ لغزش دهنده و صخرهٔ مصادم، زیرا که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند، که برای همین معیّن شده‌اند.9لکن شما قبیلهٔ برگزیده و کهانت ملوکانه و امّت مقدّس و قومی که مِلک خاصِّ خدا باشد هستید، تا فضایل او را که شما را از ظلمتْ به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.10که سابقاً قومی نبودید، و الآن قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، امّا الحال رحمت کرده شده‌اید.11ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛12و سیرت خود را در میان امّت‌ها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند، از کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقّد، خدا را تمجید نمایند.13لهذا هر منصب بَشَری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که فوق همه است،14و خواه حکّام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران.15زیرا که همین است ارادهٔ خدا که به نیکوکاریِ خود، جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نمایید،16مثل آزادگان، امّا نه مثل آنانی که آزادیِ خود را پوشش شرارت می‌سازند، بلکه چون بندگان خدا.17همهٔ مردمان را احترام کنید. برادران را محبّت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.18ای نوکران، مطیع آقایان خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج‌خُلقان را نیز.19زیرا این ثواب است، که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا دارد، در وقتی که ناحقّ زحمت می‌کشد، دردها را متحمّل شود.20زیرا چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمّل آن شوید. لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است.21زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت، تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید،22که هیچ گناه نکرد، و مکر در زبانش یافت نشد.23چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد؛ و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد.24که خودْ گناهان ما را در بدن خویش بر دار متحمّل شد، تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نماییم، که به ضربهای او شفا یافته‌اید.25از آنرو که مانند گوسفندانِ گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقفِ جانهای خود برگشته‌اید.

Chapter 3

1همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرتِ زنان، ایشان را بدون کلام دریابد،2چونکه سیرتِ طاهر و خداترس شما را بینند.3و شما را زینت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلّی شدن به طلا و پوشیدن لباس،4بلکه انسانیّتِ باطنیِ قلبی، در لباس غیر فاسدِ روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانبهاست.5زیرا بدینگونه زنانِ مقدّسه در سابق نیز که متوکّل به خدا بودند، خویشتن را زینت می‌نمودند و شوهران خود را اطاعت می‌کردند:6مانند ساره که ابراهیم را مطیع می‌بود و او را آقا می‌خواند، و شما دختران او شده‌اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.7و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیفترِ زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند، تا دعاهای شما بازداشته نشود.8خلاصه همهٔٔ شما یک‌رأی و هم‌درد و برادر دوست و مُشفِق و فروتن باشید.9و بدی به عوض بدی و دشنام به عوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید، زیرا که می‌دانید برای این خوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید.10زیرا هرکه می‌خواهد حیات را دوست دارد و ایّام نیکو بیند، زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب‌گفتن باز بدارد؛11از بدی اعراض نماید و نیکویی را به‌جا آوَرَد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.12از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است، و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.13و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟14بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشابحال شما. پس از خوفِ ایشان ترسان و مضطرب مشوید.15بلکه خداوندْ مسیح را در دل خود تقدیس نمایید، و پیوسته مستعّد باشید تا هرکه سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.16و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می‌زنند، در همان چیزی که شما را بد می‌گویند خجالت کشند،17زیرا اگر ارادهٔ خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن.18زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مُرد، لکن بحسب روح زنده گشت،19و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند،20که سابقاً نافرمانبردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایّام نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی قلیل، یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،21که نمونهٔ آن، یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم، بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) به‌واسطهٔٔ برخاستن عیسی مسیح،22که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوّات مطیع او شده‌اند.

Chapter 4

1لهذا چون مسیح بحسب جسم برای ما زحمت کشید، شما نیز به همان نیّت مسلّح شوید: زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه بازداشته شده است؛2تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی، بلکه موافق ارادهٔ خدا بسر بَرَد.3زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امّت‌ها و در فجور و شهوات و می‌گساری و عیّاشی و بزمها و بُت‌پرستیهای حرام رفتار نمودن.4و در این متعجّب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسرافِ اَوْباشی نمی‌شتابید و شما را دشنام می‌دهند.5و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعّد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.6زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود، و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.7لکن انتهای همه‌چیز نزدیک است: پس خرد اندیش و برای دعا هشیار باشید.8و اوّلِ همه با یکدیگر به شدّت محبّت نمایید، زیرا که محبّت کثرت گناهان را می‌پوشاند.9و یکدیگر را بدون همهمه مهمانی کنید.10و هریک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض گوناگون خدا.11اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا به‌واسطهٔٔ عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابدالآباد هست. آمین.12ای حبیبان، تعجّب منمایید از این آتشی که در میان شماست، و بجهت امتحان شما می‌آید، که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد:13بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خشنود شوید، تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجد نمایید.14اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می‌کشید، خوشابحال شما؛ زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می‌گیرد.15پس زنهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد.16لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشد، پس شرمنده نشود، بلکه به این اسم خدا را تمجید نماید.17زیرا این زمان است که داوری از خانهٔ خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبتِ کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی‌کنند چه خواهد شد؟18و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی‌دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟19پس کسانی نیز که برحسب ارادهٔ خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

Chapter 5

1پیران را در میان شما نصیحت می‌کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد.2گلهٔ خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی، و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛3و نه چنانکه بر قسمتهای خود خداوندی بکنید، بلکه بجهت گله نمونه باشید،4تا در وقتی‌که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپژمردهٔ جلال را بیابید.5همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید، بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید، زیرا خدا با متکبرّان مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد.6پس زیرِ دست زورآورِ خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معیّن سرافراز نماید.7و تمام اندیشهٔ خود را به وی وا گذارید، زیرا که او برای شما فکر می‌کند.8هشیار و بیدار باشید، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غرّان گردش می‌کند و کسی را می‌طلبد تا ببلعد.9پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید.10و خدای همهٔ فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت.11او را تا ابدالآباد جلال و توانایی باد. آمین.12به توسّط سِلوانُس که او را برادر امین شما می‌شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می‌دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید.13خواهر برگزیده با شما که در بابِل است و پسر من مرقُس به شما سلام می‌رسانند.14یکدیگر را به بوسهٔ محبّتانه سلام نمایید و همهٔٔ شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد. آمین.

## دوم پترس

Chapter 1

1شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانبها را به مساویِ ما یافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده:2فیض و سلامتی در معرفت خدا، و خداوند ما عیسی بر شما افزون باد.3چنانکه قوّت الهیهٔ او همهٔ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده:4که بوساطت آنها وعده‌های بی‌نهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد: تا شما به اینها شریکِ طبیعتِ الٰهی گردید، و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید:5و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید؛6و در فضیلت، علم و در علم، عفّت و در عفّت، صبر و در صبر، دینداری؛7و در دینداری، محبّت برادران و در محبّت برادران، محبّت را.8زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی‌گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی‌ثمر بوده باشید.9زیرا هرکه اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطیهرِ گناهانِ گذشتهٔ خود را فراموش کرده است.10لهذا ای برادران، بیشتر جدّ و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید: زیرا اگر چنین کنید، هرگز لغزش نخواهید خورد:11و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح به شما به دولتمندی داده خواهد شد.12لهذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هرچند آنها را می‌دانید، و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید.13لکن، این را صواب می‌دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یاد آوری برانگیزانم؛14چونکه می‌دانم که وقت بیرون کردن خیمهٔ من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید.15و برای این نیز کوشش می‌کنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من بتوانید این امور را یاد آورید.16زیرا که در پی افسانه‌های جعلی نرفتیم، چون از قوّت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم.17زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت، هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به او رسید که، این است پسر حبیب من، که از وی خشنودم.18و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدّس بودیم شنیدیم، که از آسمان آورده شد.19و کلام انبیا را نیز محکمتر داریم؛ که نیکو می‌کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک، تا روز بشکافد و ستارهٔ صبح در دلهای شما طلوع کند:20و این را نخست بدانید که، هیچ نبوّتِ کتاب از تفسیر خود نبی نیست.21زیرا که نبوّت به ارادهٔ انسان هرگز آورده نشد: بلکه مردمان به روح‌القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

Chapter 2

1لکن در میان قوم، انبیای کَذَبِه نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلّمان کَذَبَه خواهند بود که بدعتهای مهلک را خُفیةً خواهند آورد، و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود، و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید.2و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود؛ که به‌سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.3و از راه طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد: که عقوبت ایشان از مدّت مدید تأخیر نمی‌کند، و هلاکت ایشان خوابیده نیست.4زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود، بلکه ایشان را به جهنّم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد، تا برای داوری نگاه داشته شوند؛5و بر عالمِ قدیم شفقت نفرمود، بلکه نوح، واعظِ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم بی‌دینان آورد؛6و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی‌دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛7و لوطِ عادل را که از رفتار فاجرانهٔ بی‌دینان رنجیده بود رهانید.8زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هرروزه رنجیده می‌داشت.9پس خداوند می‌داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد:10خصوصاً آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می‌روند و خداوندی را حقیر می‌دانند. اینها جسور و متکبّرند و از تهمت زدن بر بزرگان نمی‌لرزند.11و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوّت افضل هستند، پیش خداوند بر ایشان حکم افترا نمی‌زنند.12لکن اینها، چون حیوانات غیرناطق، که برای صید و هلاکت طبعاً متولّد شده‌اند، ملامت می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد؛13و مزد ناراستی خود را خواهند یافت، که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می‌دانند. لکّه‌ها و عیبها هستند، که در ضیافت‌های محبّتانهٔ خود عیش و عشرت می‌نمایند وقتی که با شما شادی می‌کنند؛14چشمهای پر از زنا دارند که از گناه بازداشته نمی‌شود؛ و کسان ناپایدار را به دام می‌کشند: ابنای لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند:15و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند، و طریق بَلعام بن بَصور را که مزد ناراستی را دوست می‌داشت، متابعت کردند؛16لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت: که حمار گنگ به زبان انسان متنطّق شده، دیوانگیِ نبی را توبیخ نمود.17اینها چشمه‌های بی‌آب، و مِه‌های رانده‌شده به بادِ شدید هستند، که برای ایشان ظلمتِ تاریکیِ جاودانی، مقرّر است.18زیرا که سخنان تکبّرآمیز و باطل می‌گویند، و آنانی را که از اهل ضلالتْ تازه رستگار شده‌اند، در دام شهوات به فجور جِسمی می‌کشند.19و ایشان را به آزادی وعده می‌دهند، و حال آنکه خود غلام فساد هستند: زیرا هرچیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است.20زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح از آلایش دنیوی رستند، و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می‌شود.21زیرا که برای ایشان بهتر می‌بود که راه عدالت را ندانسته باشند، از اینکه، بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدّس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند.22لکن معنی مَثَل حقیقی بر ایشان راست آمد که، سگ به قی خود رجوع کرده است؛ و خَنزیرِ شسته شده، به غلطیدن در گِل.

Chapter 3

1این رساله دوّم را ای حبیبان، الآن به شما می‌نویسم؛ که به این هردو، دلِ پاک شما را به طریق یادگاری برمی‌انگیزانم:2تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدّس پیش گفته‌اند، و حکم خداوند و نجات دهنده را که به رسولان شما داده شد:3و نخست این را می‌دانید، که در ایّام آخر مُستَهزئین با استهزا ظاهر خواهند شد، که بر وفق شهوات خود رفتار نموده،4خواهند گفت، کجاست وعدهٔ آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هرچیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.5زیرا که ایشان عمداً از این غافل هستند، که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود، و زمین از آب و به آب قائم گردید:6و به این هر دو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت:7لکن آسمان و زمین الآن به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند.8لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است، و هزار سال چون یک روز.9خداوند در وعدهٔ خود تأخیر نمی‌نماید، چنانکه بعضی تأخیر می‌پندارند، بلکه بر شما تحمّل می‌نماید، چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد، بلکه همه به توبه گرایند.10لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد؛ که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید، و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.11پس چون جمیع اینها متفرّق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرتِ مقدّس و دینداری؟12و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید، که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرّق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.13ولی بحسب وعدهٔ او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم، که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.14لهذا ای حبیبان، چون انتظار این چیزها را می‌کشید، جدّ و جهد نمایید تا نزد او بی‌داغ و بی‌عیب در سلامتی یافت شوید.15و تحمّلِ خداوندِ ما را نجات بدانید؛ چنانکه برادر حبیب ما پولُس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت؛16و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید؛ که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است، و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می‌کنند، تا به هلاکت خود برسند.17پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش می‌دانید، باحذر باشید که مبادا به گمراهی بی‌دینان ربوده شده، از پایداریِ خود بیفتید.18بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح ترقّی کنید، که او را از کنون تا ابدالآباد جلال باد. آمین.

## اول يوحنا

Chapter 1

1آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، دربارهٔٔ کلمهٔ حیات.2(و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد.)3از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و امّا شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است.4و این را به شما می‌نویسم تا خوشیِ ما کامل گردد.5و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست.6اگر گوییم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوییم و براستی عمل نمی‌کنیم.7لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد.8اگر گوییم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست.9اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد.10اگر گوییم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

Chapter 2

1ای فرزندانِ من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفیعی داریم نزد پدر، یعنی عیسی مسیح عادل.2و اوست کفّاره بجهت گناهان ما؛ و نه گناهان ما فقط، بلکه بجهت تمام جهان نیز.3و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم.4کسی که گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغگو است و در وی راستی نیست.5لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی‌الواقع محبّت خدا در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم.6هرکه گوید که، در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، او نیز باید سلوک کند.7ای حبیبان، حکمی تازه به شما نمی‌نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید.8و نیز حکمی تازه به شما می‌نویسم که آن در وی و در شما حقّ است، زیرا که تاریکی درگذر است و نور حقیقی الآن می‌درخشد.9کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است.10و کسی که برادر خود را محبّت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست.11امّا کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود و نمی‌داند کجا می‌رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است.12ای فرزندان، به شما می‌نویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است.13ای پدران، به شما می‌نویسم زیرا او را که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما می‌نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتم زیرا که پدر را می‌شناسید.14ای پدران، به شما نوشتم زیرا او را که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته‌اید.15دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبّت پدر در وی نیست.16زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است.17و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به ارادهٔٔ خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.18ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده‌اید که دجّال می‌آید، الحال هم دجّالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعتِ آخر است.19از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همهٔٔ ایشان از ما نیستند.20و امّا شما از آن قدّوس، مسح را یافته‌اید و هرچیز را می‌دانید.21ننوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی‌دانید، بلکه از اینرو که آن را می‌دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.22دروغگو کیست جز آنکه مسیح‌بودن عیسی را انکار کند. آن دجّال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید.23کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.24و امّا شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اوّل شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند.25و این است آن وعده‌ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی.26و این را به شما نوشتم دربارهٔٔ آنانی که شما را گمراه می‌کنند.27و امّا در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه‌چیز تعلیم می‌دهد و حقّ است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید.28الآن ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم.29اگر فهمیده‌اید که او عادل است، پس می‌دانید که هر که عدالت را بجا آوَرَد، از وی تولّد یافته است.

Chapter 3

1ملاحظه کنید چه نوع محبّت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت.2ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید.3و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است.4و هرکه گناه را به عمل می‌آوَرَد، برخلاف شریعت عمل می‌کند زیرا گناه مخالفت شریعت است.5و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بردارد و در وی هیچ گناه نیست.6هرکه در وی ثابت است گناه نمی‌کند و هرکه گناه می‌کند او را ندیده است و نمی‌شناسد.7ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به‌جا می‌آورد، عادل است چنانکه او عادل است.8و کسی که گناه می‌کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد.9هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولّد یافته است.10فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می‌گردند. هر که عدالت را بجا نمی‌آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبّت نمی‌نماید.11زیرا همین است آن پیغامی که از اوّل شنیدید که یکدیگر را محبّت نماییم.12نه مثل قائن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو.13ای برادرانِ من، تعجّب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد.14ما می‌دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته‌ایم از اینکه برادران را محبّت می‌نماییم. هرکه برادر خود را محبّت نمی‌نماید در موت ساکن است.15هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می‌دانید که هیچ قاتلْ حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.16از این امر محبّت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم.17لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او باز دارد، چگونه محبّت خدا در او ساکن است؟18ای فرزندان، محبّت را به‌جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.19و از این خواهیم دانست که از حقّ هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت،20یعنی در هرچه دلِ ما، ما را مذمّت می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هرچیز را می‌داند.21ای حبیبان، هرگاه دلِ ما ما را مذمّت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم22و هرچه سؤال کنیم، از او می‌یابیم، از آن‌جهت که احکام او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیدهٔ اوست، عمل می‌نماییم.23و این است حکم او که به اسم پسر او عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبّت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود.24و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و از این می‌شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

Chapter 4

1ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روح‌ها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کَذَبَه بسیار به جهان بیرون رفته‌اند.2به این، روح خدا را می‌شناسیم، هر روحی که به عیسی مسیح مجسّم‌شده اقرار نماید از خداست،3و هر روحی که عیسی مسیح مجسّم‌شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجّال که شنیده‌اید که او می‌آید و الآن هم در جهان است.4ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.5ایشان از دنیا هستند از این جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان را می‌شنود.6ما از خدا هستیم و هرکه خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روحِ حقّ و روحِ ضلالت را از این تمییز می‌دهیم.7ای حبیبان، یکدیگر را محبّت بنماییم زیرا که محبّت از خداست و هرکه محبّت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد،8و کسی که محبّت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبّت است.9و محبّت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانهٔ خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم.10و محبّت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبّت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبّت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفّارهٔٔ گناهان ما شود.11ای حبیبان، اگر خدا با ما چنین محبّت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبّت نماییم.12کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبّت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبّت او در ما کامل شده است.13از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما زیرا که از روح خود به ما داده است.14و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات‌دهندهٔ جهان بشود.15هرکه اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.16و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبّتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبّت است و هرکه در محبّت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.17محبّت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه او هست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم.18در محبّت خوف نیست بلکه محبّتِ کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبّت کامل نشده است.19ما او را محبّت می‌نماییم زیرا که او اوّل ما را محبّت نمود.20اگر کسی گوید که خدا را محبّت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغگو است، زیرا کسی که برادری را که دیده است محبّت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبّت نماید؟21و این حکم را از وی یافته‌ایم که هرکه خدا را محبّت می‌نماید، برادر خود را نیز محبّت بنماید.

Chapter 5

1هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هرکه والد را محبّت می‌نماید، مولود او را نیز محبّت می‌نماید.2از این می‌دانیم که فرزندان خدا را محبّت می‌نماییم، چون خدا را محبّت می‌نماییم و احکام او را بجا می‌آوریم.3زیرا همین است محبّت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست.4زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد؛ و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ما است.5کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد، جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست؟6همین است او که به آب و خون آمد، یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون و روح است آنکه شهادت می‌دهد، زیرا که روحْ حقّ است.7زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند،8یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.9اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که دربارهٔ پسر خود شهادت داده است.10آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا دربارهٔ پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.11و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.12آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.13این را نوشتم به شما که به اسم پسر خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسمِ پسر خدا ایمان بیاورید.14و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب ارادهٔ او سؤال نماییم، ما را می‌شنود.15و اگر دانیم که هرچه سؤال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم.16اگر کسی برادر خود را بیند که گناهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هرکه گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی‌گویم که دعا باید کرد.17هر ناراستی گناه است، ولی گناهی هست که منتهی به موت نیست.18و می‌دانیم که هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولّد یافت، خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند.19و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است.20امّا آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حقّ را بشناسیم و در حقّ، یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حقّ و حیات جاودانی.21ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید. آمین.

## دوم يوحنا

Chapter 1

1من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانش که ایشان را در راستی محبّت می‌نمایم، و نه من فقط بلکه همهٔٔ کسانی که راستی را می‌دانند،2بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.3فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبّت با ما خواهد بود.4بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.5و الآن ای خاتون از تو التماس دارم، نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبّت بنماییم.6و این است محبّت که موافق احکام او سلوک بنماییم و حکم همان است که از اوّل شنیدید تا در آن سلوک نماییم.7زیرا گمراه‌کنندگانِ بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهرشدهٔ در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه‌کننده و دجّال.8خود را نگاه بدارید مبادا آنچه را که عمل کردیم برباد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.9هرکه پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. امّا آنکه در تعلیم مسیح ثابت مانَد، او هم پدر و پسر را دارد.10اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاوَرَد، او را به خانهٔ خود مپذیرید و او را تحیّت مگویید،11زیرا هرکه او را تحیّت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.12چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکّب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشیِ ما کامل شود.13فرزندانِ خواهرِ برگزیدهٔ تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

## سوم يوحنا

Chapter 1

1من که پیرم، به غایُس حبیب که او را در راستی محبّت می‌نمایم.2ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است.3زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستیِ تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی.4مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند.5ای حبیب، آنچه می‌کنی به برادران و خصوصاً به غریبان، به امانت می‌کنی،6که در حضور کلیسا بر محبّت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را بطور شایستهٔٔ خدا بدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی7زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امّت‌ها چیزی نمی‌گیرند.8پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.9به کلیسا چیزی نوشتم لکن دِیوتْرِفیس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد، ما را قبول نمی‌کند.10لهذا اگر آیم، کارهایی را که او می‌کند به یاد خواهم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاوه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی‌پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند.11ای حبیب، به بدی اقتدا منما، بلکه به نیکویی. زیرا نیکوکردار از خداست، و بدکردار خدا را ندیده است.12همهٔٔ مردم و خودِ راستی نیز بر دیمتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.13مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی‌خواهم به مرکّب و قلم به تو بنویسم.14لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم. سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

## يهودا

Chapter 1

1یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده‌شدگانی که در خدای پدر، حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید.2رحمت و سلامتی و محبّت بر شما افزون باد.3ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که دربارهٔ نجات عاّم به شما بنویسم، ناچار شدم که الآن به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یکبار به مقدّسین سپرده شد.4زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که از قدیم برای این قصاص مقرّر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده‌اند.5پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هرچند همه‌چیز را دفعةً می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگر بی‌ایمانان را هلاک فرمود.6و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یومِ عظیم نگاه داشته است.7و همچنین سدوم و غموره و سایر بُلدان نواحیِ آنها مثل ایشان چونکه زناکار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتشِ ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرّر شدند.8لیکن با وجود این، همهٔٔ این خواب‌بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی را خوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند.9امّا می‌کائیل، رئیس ملائکه، چون دربارهٔ جسد موسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرأت ننمود که حکم افترا بر او بزند بلکه گفت، خداوند تو را توبیخ فرماید.10لکن این اشخاص بر آنچه نمی‌دانند افترا می‌زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناطق بالطبّع فهمیده‌اند، خود را فاسد می‌سازند.11وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفته‌اند و در گمراهی بلعَام بجهت اُجرت غرق شده‌اند و در مشاجرتِ قورَح هلاک گشته‌اند.12اینها در ضیافت‌های محبّتانهٔ شما صخره‌ها هستند چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خویشتن را بی‌خوف می‌پرورند و ابرهای بی‌آب از بادها رانده شده و درختان صیفی بی‌میوه، دوباره مرده و از ریشه کنده شده،13و امواج جوشیدهٔ دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمتِ جاودانی مقرّر است.14لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، دربارهٔ همین اشخاص خبر داده، گفت، اینک، خداوند با هزاران هزار از مقّدسین خود آمد15تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد، بر همهٔ کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند.16اینانند همهمه‌کنان و گِله‌مندان که برحسب شهوات خود سلوک می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبّرآمیز می‌گویند و صورتهای مردم را بجهت سود می‌پسندند.17امّا شما ای حبیبان، بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند،18چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که برحسب شهوات بی‌دینیِ خود رفتار خواهند کرد.19اینانند که تفرقه‌ها پیدا می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.20امّا شما ای حبیبان، خود را به ایمانِ اقدس خود بنا کرده و در روح‌القدس عبادت نموده،21خویشتن را در محبّت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید.22و بعضی را که مجادله می‌کنند ملزم سازید.23و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم‌آلود نفرت نمایید.24الآن او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی‌عیب به فرحی عظیم قایم فرماید،25یعنی خدای واحد و نجات‌دهندهٔ ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد، الآن و تا ابدالآباد. آمین.

## مکاشفه

Chapter 1

1مکاشفهٔ عیسی مسیح، که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود؛ بر غلامان خود ظاهر سازد و به‌وسیلهٔ فرشتهٔ خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنّا:2که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.3خوشابحال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوّت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می‌دارند، چونکه وقت نزدیک است.4یوحنّا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند: فیض و سلامتی بر شما باد: از او که هست و بود و می‌آید؛ و از هفت روح که پیش تخت وی هستند؛5و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زادهٔ از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبّت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،6و ما را نزد خدا و پدر خود، پادشاهان و کهنه ساخت؛ او را جلال و توانایی باد تا ابدالآباد. آمین.7اینک، با ابرها می‌آید؛ و هر چشمی او را خواهد دید، و آنانی که او را نیزه زدند، و تمامی امّت‌های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! آمین.8من هستم الف و یا، اوّل و آخر، می‌گوید آن خداوند خدا، که هست و بود و می‌آید، قادر عَلَی‌الاِطلاق.9من یوحنّا، که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمّیٰ به پَطْمُس شدم.10و در روز خداوند در روح شدم، و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،11که می‌گفت، من الف و یا، و اوّل و آخر هستم: آنچه می‌بینی در کتابی بنویس، و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به اَفَسُس و اِسمیرنا و پَرغامُس و طیاتیرا و ساردِس و فیلادَلفیه و لائودکیه بفرست.12پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلّم می‌نمود بنگرم. و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم؛13و در میان هفت چراغدان، شبیه پسرِ انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینهٔ وی کمربندی طلا بسته بود.14و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعلهٔ آتش،15و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛16و در دست راست خود هفت ستاره داشت، و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می‌آمد، و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوّتش می‌تابد.17و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم. و دست راست خود را بر من نهاده، گفت، ترسان مباش؛ من هستم اوّل و آخر و زنده،18و مرده شدم؛ و اینک، تا ابدالآباد زنده هستم؛ و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.19پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد؛20سرّ هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. امّا هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند: و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.

Chapter 2

1به فرشته کلیسای در اَفَسُس بنویس که این را می‌گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می‌خرامد.2می‌دانم اعمال تو را و مشقّت و صبر تو را و اینکه متحمّل اشرار نمی‌توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛3و صبر داری و بخاطر اسم من تحمّل کردی و خسته نگشتی.4لکن بحثی بر تو دارم که محبّت نخستین خود را ترک کرده‌ای.5پس بخاطر آر که از کجا افتاده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را به عمل آور والاّ بزودی نزد تو می‌آیم و چراغدانت را ازمکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی.6لکن این را داری که اعمال نِقُولاویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.7آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد.8و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اوّل و آخر که مرده شد و زنده گشت.9اعمال و تنگی و مُفلسی تو را می‌دانم، لکن دولتمند هستی، و کفر آنانی را که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند.10از آن زحماتی که خواهی کشید مترس! اینک، ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدّت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.11آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.12و به فرشته کلیسای در پَرغامُس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد.13اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار ننمودی، نه هم در ایّامی که اَنطیپاسِ شهیدِ امینِ من در میان شما در جایی که شیطان ساکناست کشته شد.14لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسّکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی‌اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی‌های بتها را بخورند و زنا کنند.15و همچنین کسانی را داری که تعلیم نِقولاویان را پذیرفته‌اند.16پس توبه کن والاّ بزودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد.17آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید، و آنکه غالب آید، از مَنِّ مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آنکه آن را یافته باشد.18و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.19اعمال و محبّت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اوّل است.20لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می‌دهی که خود را نبیه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی‌های بتها بشوند.21و به او مهلت دادم تا توبه کند، امّا نمی‌خواهد از زنای خود توبه کند.22اینک، او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند،23و اولادش را بهقتل خواهم رسانید. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که منم امتحان‌کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را برحسب اعمالش خواهم داد.24لکن باقی‌ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را نپذیرفته‌اید و عمق‌های شیطان را چنانکه می‌گویند نفهمیده‌اید، بار دیگری بر شما نمی‌گذارم،25جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسّک جویید.26و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امّت‌ها قدرت خواهم بخشید27تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل کوزه‌های کوزه‌گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته‌ام.28و به او ستاره صبح را خواهم بخشید.29آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

Chapter 3

1و به فرشته کلیسای در ساردِس بنویساین را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی.2بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم.3پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطّلع نخواهی شد.4لکن در ساردِس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید بامن خواهند خرامید زیرا که مستحّق هستند.5هر که غالب آید به جامه سفید ملبّس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود.6آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.7و به فرشته کلیسای در فیلادِلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدّوس و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ‌کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ‌کس نخواهد گشود.8اعمال تو را می‌دانم. اینک، دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوّتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی.9اینک، می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک، ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبّت نموده‌ام.10چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید.11بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبادا کسی تاج تو را بگیرد.12هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت.13آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.14و به فرشته کلیسای در لاَئودِکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد امین و صدّیق که ابتدای خلقت خداست.15اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم.16لهذا چون فاتر هستی، یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قیّ خواهم کرد.17زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان.18تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفّای به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.19هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تأدیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما.20اینک، بر در ایستاده می‌کوبم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من.21آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.22هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

Chapter 4

1بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اوّل را که شنیده بودم که چون کرّنا با من سخن می‌گفت، دیگرباره می‌گوید، به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.2فی‌الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌ای.3و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوسقزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرّد دارد4و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامهای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرّین.5و از تخت، برقها و صداها و رعدها برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.6و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.7و حیوان اوّل مانند شیر بود؛ و حیوان دوّم مانند گوساله؛ و حیوان سوّم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.8و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه‌روز باز نمی‌ایستند از گفتن قدّوس قدّوس قدّوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.9و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تختنشینی که تا ابدالآباد زنده است می‌خوانند،10آنگاه آن بیست و چهارپیر میافتند در حضور آن تختنشین و او را که تا ابدالآباد زنده است عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند،11ای خداوند، مستحقّی که جلال و اکرام و قوّت را بیابی، زیرا که تو همهٔ موجودات را آفریده‌ای و محض ارادهٔ تو بودند و آفریده شدند.

Chapter 5

1و دیدم بر دست راست تختنشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مُهر.2و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که کیست مستحّقِ اینکه کتاب را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟3و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیرزمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.4و من به شدّت می‌گریستم زیرا هیچ‌کس که شایستهٔ گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.5و یکی از آن پیران به من می‌گوید، گریان مباش! اینک، آن شیری که از سبط یهودا و ریشهٔ داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مُهرش را بگشاید.6و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، برّه‌ای چون ذبح‌شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.7پس آمد و کتاب را از دست راست تختنشین گرفته است.8و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور برّه افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه‌های زرّین پر ازبخور دارند که دعاهای مقدّسین است.9و سرودی جدید میسرایند و می‌گویند، مستحقّ گرفتن کتاب و گشودن مُهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امّت خریدی10و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کَهَنَه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.11و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛12که به آواز بلند می‌گویند، مستحّق است برّه ذبح‌شده که قوّت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.13و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیرزمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند، تختنشین و برّه را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالآباد.14و چهار حیوان گفتند، آمین! و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

Chapter 6

1و دیدم چون برّه یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید، بیا [و ببین]!2و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبهکننده و تا غلبه نماید.3و چون مهر دوّم را گشود، حیوان دوّم را شنیدم که می‌گوید، بیا [و ببین]!4و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکُشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.5و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوّم را شنیدم که می‌گوید، بیا [و ببین]! و دیدم اینک، اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد.6و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می‌گوید، یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.7و چون مُهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید، بیا [و ببین]!8و دیدم که اینک، اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوشِ زمین بکُشند.9و چون مُهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛10که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند، ای خداوندِ قدّوس و حقّ، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟11و به هر یکی از ایشان جامهای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.12و چون مُهر ششم را گشود، دیدم که زلزلهای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛13و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، ماننددرخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه‌های نارس خود را میافشاند.14و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت.15و پادشاهانِ زمین و بزرگان و سپهسالاران و دولتمندان و جبّاران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره‌ها و صخره‌های کوه‌ها پنهان کردند.16و به کوه‌ها و صخره‌ها می‌گویند که بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تختنشین و از غضب برّه؛17زیرا روزِ عظیمِ غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟

Chapter 7

1و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را باز می‌دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد.2و فرشته دیگری دیدم که از مَطلَع آفتاب بالا می‌آید و مُهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده،3می‌گوید، هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانیِ ایشان مُهر زنیم.4و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیعِ اسباطِ بنی‌اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مُهر شدند.5و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط رَؤبِین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛6و از سبط اَشیر دوازده هزار؛ و از سبط نَفْتالیم دوازده هزار؛ و از سبط مَنَسّی دوازده هزار7؛7 و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یَسّاکار دوازده هزار؛8از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مُهر شدند.9و بعد از این دیدم که اینک، گروهی عظیم که هیچ‌کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امّت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور برّه به جامه‌های سفید آراسته و شاخه‌های نخل به دست گرفته، ایستاده‌اند10و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند، نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و برّه را است.11و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی درافتاده، خدا را سجده کردند12و گفتند، آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوّت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین.13و یکی از پیران متوجّه شده، به من گفت، این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟14من او را گفتم، خداوندا تو می‌دانی! مرا گفت، ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون برّه شستوشو کرده، سفید نموده‌اند.15از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه‌روز در هیکل او وی را خدمت می‌کنند و آن تختنشین، خیمهٔ خود را بر ایشان برپا خواهد داشت.16و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشاننخواهد رسید.17زیرا برّه‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه‌های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمانِ ایشان پاک خواهد کرد.

Chapter 8

1و چون مُهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.2و دیدم هفت فرشته را که در حضور خد ایستاده‌اند که به ایشان هفت کرّنا داده شد.3و فرشته‌ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مَجمَری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدّسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد،4و دودِ بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدّسین در حضور خدا بالا رفت.5پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید.6و هفت فرشته‌ای که هفت کرّنا را داشتند خود را مستعدِّ نواختن نمودند.7و چون اوّلی بنواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاهِ سبز سوخته شد.8و فرشته دوّم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد وثلث دریا خون گردید،9و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباه گردید.10و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد.11و اسم آن ستاره را اَفْسَنْتین می‌خوانند؛ و ثلث آبها به اَفْسَنْتین مبدّل گشت و مردمان بسیار از آبهایی که تلخ شده بود مردند.12و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بینور شد.13و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می‌پرد و به آواز بلند می‌گوید، وای وای وای بر ساکنان زمین، به‌سبب صداهای دیگر کرّنای آن سه فرشته‌ای که می‌باید بنوازند.

Chapter 9

1و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد.2و چاهِ هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت.3و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوّتی چون قوّت عقربهای زمین داده شد4و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مُهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.5و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدّت پنج ماه معذّب بدارند و اذیّت آنها مثل اذّیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند.6و در آن ایام، مردم طلبِ موتخواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنّای موت خواهند داشت، امّا موت از ایشان خواهد گریخت.7و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود.8و مویی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود.9و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند.10و دُمها چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دُم آنها قدرت بود که تا مدّت پنج ماه مردم را اذّیت نمایند.11و بر خود، پادشاهی داشتند که مَلَکالهاویه است که در عبرانی به اَبَّدون مسمّیٰ است و در یونانی او را اَپُلّیون خوانند.12یک وای گذشته است. اینک، دو وای دیگر بعد از این می‌آید.13و فرشته ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم14که به آن فرشته ششم که صاحب کرّنا بود می‌گوید، آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بسته‌اند، خلاص کن.15پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معیّن مهیّا شده‌اند تا اینکه ثلث مردم را بکُشند، خلاصی یافتند.16و عددِ جنودِ سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.17و به اینطور اسبان و سوارانِ ایشان را در رؤیا دیدم که جوشنهای آتشین و آسمانجونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیراناست و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می‌آید.18از این سه بلا، یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی‌آید، ثلث مردم هلاک شدند.19زیرا که قدرت اسبان در دهان و دُم ایشان است، زیرا که دُمهای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذّیت می‌کنند.20و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛21و از قتلها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

Chapter 10

1و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوسقزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش.2و در دست خود کتابچهای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛3و به آواز بلند، چون غرّش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.4و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید، آنچه هفت رعد گفتند مُهر کن و آنها را منویس.5و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،6قسم خورد به او که تا ابدالآباد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچهرا که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که بعد از این زمانی نخواهد بود،7بلکه در ایّام صدای فرشته هفتم، چون کرّنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.8و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید، برو و کتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.9پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت، بگیر و بخور که اندرونت را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.10پس کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.11و مرا گفت که، می‌باید تو اقوام و امّت‌ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوّت کنی.

Chapter 11

1و نیای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت، برخیز و قدس خدا و مذبح و آنانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما.2و صحنِ خارجِ قدس را بیرون انداز و آن را مپیما زیرا که به امّت‌ها داده شده است و شهر مقدّس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.3و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوّت نمایند.4اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده‌اند.5و اگر کسیبخواهد بدیشان اذیّت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هر که قصد اذیّت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود.6اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایّام نبوّتِ ایشان باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند.7و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کُشت8و بدنهای ایشان در شارعِ عامِّ شهر عظیم که به معنیِ روحانی، به سدوم و مصر مسمّیٰ است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.9و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امّت‌ها، بدنهای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنهای ایشان را به قبر سپارند.10و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذّب ساختند.11و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگانِ ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت.12و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید، به اینجا صعود نمایید. پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند.13و در همان ساعت، زلزلهای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی‌ماندگان ترسانگشته، خدای آسمان را تمجید کردند.14وایِ دوّم درگذشته است. اینک، وایِ سوم بزودی می‌آید.15و فرشته‌ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند، سلطنت جهان از آنِ خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد حکمرانی خواهد کرد.16و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشستهاند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند17و گفتند، تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدایِ قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوّت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.18و امّت‌ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود، یعنی انبیا و مقدّسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مُفسدان زمین را فاسد گردانی.19و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگِ عظیمی حادث شد.

Chapter 12

1و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد،زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است،2و آبستن بوده، از دردِ زه و عذاب زاییدن فریادبرمی‌آورد.3و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک، اژدهای بزرگِ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛4و دُمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می‌زایید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد.5پس پسر نرینهای را زایید که همهٔ امّت‌های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد.6و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیّا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.7و در آسمان جنگ شد، می‌کائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند،8ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.9و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمّیٰ است که تمام ربع مسکون را می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.10و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید، اکنون نجات و قوّت و سلطنتِ خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدّعیِ برادران ما که شبانه‌روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند، به زیر افکنده شد.11و ایشان بوساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند.12از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داندکه زمانی قلیل دارد.13و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را زاییده بود، جفا کرد.14و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می‌کنند.15و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فرو گیرد.16و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد.17و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی‌ماندگانِ ذریّت او که احکام خدا را حفظ می‌کنند و شهادتِ عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ کند.

Chapter 13

1و او بر ریگِ دریا ایستاده بود.و دیدم وحشی از دریا بالا می‌آید که ده شاخ و هفت سر دارد و بر شاخهایش ده افسر، و بر سرهایش نامهای کفر است.2و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوّت خویش و تخت خود و قوّت عظیمی به وی داد.3و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامیِ جهان در پی این وحش در حیرت افتادند.4و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟5و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلّم می‌کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند.6پس دهان خود را به کفرهای بر خدا گشود تا بر اسم او و خیمهٔ او و سکنه آسمان کفر گوید.7و به وی داده شد که با مقدّسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلّط بر هر قبیله و قوم و زبان و امّت، بدو عطا شد.8و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات برّه‌ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید.9اگر کسی گوش دارد بشنود.10اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می‌باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجاست صبر و ایمان مقدّسین.11و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالا می‌آید و دو شاخ مثل شاخهای برّه داشت و مانند اژدها تکلّم می‌نمود؛12و با تمام قدرتِ وحشِ نخست، در حضور وی عمل می‌کند و زمین و سکنه آن را بر این وا می‌دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، بپرستند.13و معجزاتِ عظیمه به عمل می‌آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آوَرَد.14و ساکنان زمین را گمراه می‌کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردنِ زخمِ شمشیر زیست نمود، بسازند.15و به وی داده شد که آن صورتِ وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخنگوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد.16و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وا می‌ دارد که بر دست راست یا بر پیشانیِ خود نشانی گذارند.17و اینکه هیچ‌کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان، یعنی اسم یا عددِ اسم وحش را داشته باشد.18در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

Chapter 14

1و دیدم که اینک، برّه، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند.2و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعدِ عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بربطنوازان بود که بربطهای خود را بنوازند.3و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید میسرایند و هیچ‌کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند.4اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آنانند که برّه را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا و برّه باشند.5و در دهانِ ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند. سه فرشته6و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امّت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد،7و به آواز بلند می‌گوید، از خدا بترسید و او را تمجید نمایید، زیرا که زمان داوریِ او رسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.8و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت، منهدم شد بابل عظیم که از خَمر غضبِ زنای خود، جمیع امّت‌ها را نوشانید.9و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می‌گوید، اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد،10او نیز از خمرِ غضبِ خدا که در پیاله خشم وی بی‌غش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگانِ مقدّس و در حضور برّه، به آتش و کبریت، معذّب خواهد شد،11و دود عذابِ ایشان تا ابدالآباد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.12در اینجاست صبرِ مقدّسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند.13و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید، بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند میمیرند. و روح می‌گوید، بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد.14و دیدم که اینک، ابری سفید پدید آمد و بر ابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.15و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است.16و ابرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.17و فرشته‌ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت.18و فرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلّط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داسِ تیز را گفت، داس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های مَوِ زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.19پس آن فرشته داسِ خود را بر زمین آورد و مَوْهای زمین را چیده، آن را در چَرْخُشتِ عظیمِ غضبِ خدا ریخت.20و چَرخُشت را بیرون شهر به پا بیفشردند و خون از چرخشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

Chapter 15

1و علامتِ دیگرِ عظیم و عجیبی در آسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضبِ الهی به انجام رسیده است.2و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عددِ اسمِ او غلبهمی‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بربطهای خدا را بدست گرفته،3سرود موسی بندهٔ خدا و سرود برّه را می‌خوانند و می‌گویند، عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حقّ است راه‌های تو ای پادشاه امّت‌ها!4کیست که از تو نترسد، خداوندا و کیست که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدّوس هستی و جمیع امّت‌ها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است!5و بعد از این دیدم که قدسِ خیمهٔ شهادت در آسمان گشوده شد،6و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمر ایشان به کمربند زرّین بسته،بیرون آمدند.7و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرّین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالآباد زنده است.8و قدس از جلال خدا و قوّت او پُر دود گردید. و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ‌کس نتوانست به قدس درآید.

Chapter 16

1و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که بروید، هفت پیاله غضبِ خدا را بر زمین بریزید.2و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمّل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.3و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدّل گشت و هر نَفْسِ زنده‌از چیزهایی که در دریا بود بمرد.4و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد.5و فرشته آبها را شنیدم که می‌گوید، عادلی تو که هستی و بودی، ای قدّوس، زیرا که چنین حکم کردی،6چونکه خون مقدّسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقّند.7و شنیدم که مذبح می‌گوید، ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو حقّ و عدل است.8و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند.9و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.10و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می‌گزیدند،11و به خدای آسمان به‌سبب دردها و دمّلهای خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.12و ششمین، پیاله خود را بر نهرِ عظیمِ فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرقِ آفتاب می‌آیند، مهیّا شود.13و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روحِ خبیث چون وَزَغها بیرون می‌آیند.14زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام رُبع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگِ آن روز عظیمِ خدای قادر مطلق فراهم آورند.15اینک، چون دزد می‌آیم! خوشابحال کسی که بیدار شده، رختِ خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.16و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمَجِدّون می‌خوانند، فراهم آوردند.17و هفتمین، پیالهٔ خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدسِ آسمان از تخت بدر آمده، گفت که، تمام شد!18و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزلهای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزلهای به این شدّت و عظمت نشده بود.19و شهرِ بزرگ به سه قِسم منقسم گشت و بُلدان امّت‌ها خراب شد و بابل بزرگ در حضور خدا به یاد آمد تا پیاله خَمر غضبآلودِ خشمِ خود را بدو دهد.20و هر جزیره گریخت و کوه‌ها نایاب گشت،21و تگرگِ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به‌سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بی‌نهایت سخت بود.

Chapter 17

1و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت، بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که بر آبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم،2که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خَمر زنای او مست شدند.3پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخداشت.4و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبّس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن و پیالهای زرّین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت.5و بر پیشانیاش این اسم مرقوم بود، سِرّ و بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.6و آن زن را دیدم، مست از خون مقدّسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجّب نمودم.7و فرشته مرا گفت، چرا متعجّب شدی؟ من سِرّ زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم.8آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.9اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که زن بر آنها نشسته است؛10و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می‌باید اندکی بماند.11و آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود.12و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند.13اینها یک رأی دارند و قوّت و قدرت خود را به وحش می‌دهند.14ایشان با برّه جنگ خواهند نمود و برّه بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او ربّالارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیزکه با وی هستند که خوانده‌شده و برگزیده و امینند.15و مرا می‌گوید، آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعتها و امّت‌ها و زبانها می‌باشد.16و امّا ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید،17زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که ارادهٔ او را بجا آرند و یک رأی شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.18و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.

Chapter 18

1بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منوّر شد.2و به آواز زورآور ندا کرده، گفت، منهدم شد، منهدم شد بابِلِ عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است!3زیرا که از خَمر غضبآلود زنای او همهٔ امّت‌ها نوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجّار جهان از کثرت عیاشی او دولتمند گردیده‌اند!4و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت، ای قوم من از میان او بیرون آیید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهرهمند شوید.5زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خداظلمهایش را به یاد آورده است.6بدو ردّ کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دو چندان بدو جزا دهید و در پیالهای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید.7به اندازه‌ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید، به مقام ملکه نشستهام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.8لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.9آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دودِ سوختنِ او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد،10و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت، وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بَلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد!11و تجّار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد.12بضاعتِ طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عودِ قُماری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر،13و دارچینی و حمامّا و خوشبویها و مُرّ و کندر و شراب و روغن و آرد مَیدِه و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم.14و حاصل شهوتِ نفس تو از تو گُم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.15و تاجران این چیزها که از وی دولتمندشده‌اند، از ترسِ عذابش دور ایستاده، گریان و ماتمکنان16خواهند گفت، وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبّس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزیّن، زیرا در یک ساعت اینقدر دولتِ عظیم خراب شد.17و هر ناخدا و کلّ جماعتی که بر کشتیها می‌باشند و ملاّحان و هر که شغل دریا می‌کند دور ایستاده،18چون دودِ سوختن آن را دیدند، فریادکنان گفتند، کدام شهر است مثل این شهرِ بزرگ!19و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتمکنان فریاد برآورده، می‌گفتند، وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولتمند گردید که در یک ساعت ویران گشت.20پس ای آسمان و مقدّسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.21و یک فرشته زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت، چنین به یک صدمه، شهر بابِل بزرگ منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد.22و صوت بربطزنان و مغنّیان و نیزنان و کرّنانوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صناعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید،23و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجّار تو اکابر جهانبودند و از جادوگری تو جمیع امّت‌ها گمراه شدند.24و در آن، خون انبیا و مقدّسین و تمامِ مقتولان روی زمین یافت شد.

Chapter 19

1و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند، هَلِّلویاه! نجات و جلال و اکرام و قوّت از آنِ خدای ما است،2زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.3و بار دیگر گفتند، هَلِّلویاه، و دودش تا ابدالآباد بالا می‌رود!4و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند، آمین، هَلِّلویاه!5و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت، حمد نمایید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر!6و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند، هَلِّلویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است!7شادی و وجد نماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح برّه رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.8و به او داده شد که به کتانِ پاک و روشن خود را بپوشاند، زیرا که آن کتان عدالتهای مقدّسین است.9و مرا گفت، بنویس، خوشابحال آنانی که به بزم نکاح برّه دعوت شده‌اند. و نیز مرا گفت که، این است کلام راست خدا.10و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم. او به من گفت، زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو هم‌خدمت هستم و با برادرانت که شهادتِ عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوّت است.11و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حقّ نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید،12و چشمانش چون شعلهٔ آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ‌کس آن را نمی‌داند.13و جامهای خونآلود دربر دارد و نام او را کلمه خدا می‌خوانند.14و لشکرهایی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک ملبّس از عقب او می‌آمدند.15و از دهانش شمشیری تیز بیرون می‌آید تا به آن امّت‌ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود؛ و او چرخُشت خَمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود میافشُرَد.16و بر لباس و ران او نامی مرقوم است، یعنی پادشاه پادشاهان و ربّالارباب.17و دیدم فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پرواز می‌کنند، ندا کرده، می‌گوید، بیایید و بجهت ضیافتِ عظیمِ خدا فراهم شوید.18تا بخوریدگوشت پادشاهان و گوشت سپهسالاران و گوشت جبّاران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشتِ همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.19و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده بودند تا با اسبسوار و لشکر او جنگ کنند.20و وحش گرفتار شد و نبیِ کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می‌کرد تا به آنها آنانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می‌پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند.21و باقیان به شمشیری که از دهان اسبسوار بیرون می‌آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

Chapter 20

1و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است.2و اژدها، یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد.3و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امّت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.4و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خودنپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.5و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اوّل.6خوشحال و مقدّس است کسی که از قیامت اوّل قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلّط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.7و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت8تا بیرون رود و امّت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست.9و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید.10و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد شبانه‌روز عذاب خواهند کشید.11و دیدم تختی بزرگِ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد.12و مردگان را خُرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است.13و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ وموت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت.14و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موتِ ثانی، یعنی دریاچه آتش.15و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

Chapter 21

1و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید،چونکه آسمان اوّل و زمین اوّل درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.2و شهر مقدّس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.3و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت، اینک، خیمهٔ خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خودِ خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.4و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اوّل درگذشت.5و آن تختنشین گفت، الحال همه‌چیز را نو می‌سازم. و گفت، بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.6باز مرا گفت، تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد.7و هر که غالب آید، وارث همه‌چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.8لکن ترسندگان وبی‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت‌پرستان و جمیع دروغ‌گویان، نصیب ایشان در دریاچه افروختهشده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.9و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پُر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت، بیا تا عروس منکوحه برّه را به تو نشان دهم.10آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگِ بلند برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود،11و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.12و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط بنی‌اسرائیل باشد.13از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.14و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول برّه است.15و آن کس که با من تکلّم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه‌هایش و دیوارش را بپیماید.16و شهر مربّع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض وبلندیاش برابر است.17و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.18و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفّیٰ بود.19و بنیادِ دیوارِ شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزیّن بود که بنیاد اوّل، یشمو دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرّد20و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زَبَرجَد و هشتم، زمرّد سِلقی و نهم، طوپاز و دهم، عقیق اَخضَر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.21و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارعِ عامِّ شهر، از زر خالص چون شیشه شفّاف.22و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و برّه قدس آن است.23و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منوّر می‌سازد و چراغش برّه است.24و امّت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد.25و دروازه‌هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.26و جلال و عزّت امّت‌ها را به آن داخل خواهند ساخت.27و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات برّه مکتوبند.

Chapter 22

1و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلّور و از تخت خدا و برّه جاری می‌شود.2و در وسط شارعِ عامِّ آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آوَرَد، یعنی هر ماه میوهٔ خود را می‌دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امّت‌ها می‌باشد.3و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تختخدا و برّه در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.4و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانیِ ایشان خواهد بود.5و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد.6و مرا گفت، این کلامْ امین و راست است و خداوند خدای ارواحِ انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.7و اینک، به زودی می‌آیم. خوشابحال کسی که کلام نبوّت این کتاب را نگاه دارد.8و من، یوحنّا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.9او مرا گفت، زنهار نکنی، زیرا که هم‌خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.10و مرا گفت، کلام نبوّت این کتاب را مُهر مکن زیرا که وقت نزدیک است.11هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدّس است، باز مقدّس بشود.12و اینک، به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم.13من الف و یاء و ابتدا و انتها و اوّل و آخر هستم.14خوشابحال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و بهدروازه‌های شهر درآیند،15زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و به عمل آورد، بیرون می‌باشند.16من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.17و روح و عروس می‌گویند، بیا! و هر که می‌شنود بگوید، بیا! و هر که تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد.18زیرا هر کس را که کلام نبوّت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.19و هر گاه کسی از کلام این نبوّت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدّس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.20او که بر این امور شاهد است، می‌گوید، بلی، به زودی می‌آیم! آمین. بیا، ای خداوند عیسی!21فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔٔ شما باد. آمین.